

پست جلد اول کتاب مجمع الجوامع و ذخائر الترکيب لمحمد بن کثیر

اول در بیان غذا و دوا و ذوات الحیاتیة
 در بر و سم و دوا میسهل و ملین و اقسام
 فصل دوم در بیان مرکب القوی و الخاف
 و تاثیر هر یک از آنها ۱۱
 و تاثیر فاد و زهر و شریاق ۱۲
 و در تریاق الافامی ۱۳
 فصل سوم در بیان مزاج و قسام مزاج
 و معرفت درجات آنها ۱۴
 فصل چهارم در بیان طریق معرفت
 مزاج ادویه و اغذیه ب تجربه و قیاس ۲۰
 فصل پنجم در بیان احتیاج ترکیب ادویه ۳۱
 فصل ششم در بیان کیفیت ترکیب ادویه
 و استخراج مقدار شربت آنها ۳۴
 فصل هفتم در بیان معرفت درجات مزاج
 ادویه مرکبه و طرق استخراج آنها ۳۹
 فصل هشتم در بیان طریق استخراج مقادیر
 بعضی ادویه مفروده ۴۲

بالاجمال والاختصار
 فصل نهم در بیان زمان ادراک و مدت
 اعمار ادویه مرکبه ۴۵
 فصل یازدهم در بیان سبب اختلاف
 اقوال اطباء در ماهیت و خواص ادویه ۴۴
 فصل دوازدهم در بیان طریقه اتخاذ و
 حفظ و صیانت آنها ۴۴
 فصل سیزدهم در بیان آداب طعام خوردن
 و آب نوشیدن و اطعمه که جمع آنها با هم
 مناسب نیست ۴۹
 فصل چهاردهم در بیان حساق ادویه
 و تمیض و تشویه و قلی و تدبیر و غسل و حکام
 آنها ۵۲
 فصل پانزدهم در بیان معرفت افعال
 ادویه مفروده و خواص آنها و بعضی اصطلاحات
 طبیه ۵۴
 فصل شانزدهم در بیان بعضی اصطلاحات
 ۶۲
 فصل نهمینم در بیان حدود امراض و ترتیب
 حروف الهجی ۴۸

۱۹۲	رب حب الاس ورماد گش	فصل چهل و نهم در بیان اوزان و مکایل و سنا
	فصل در بیان نسخ سفوفات حب الاس	و کبار شمع عینه و اهل ایران و هندوستان
۱۹۳		و طبیه و تطبیق آنها با هم
۱۹۳	فصل در بیان نسخ شربت های حب الاس	فصل نوزدهم در بیان بعض امور متعلقه بنجوم
۱۹۵	فصل در بیان نسخ ضما و حب الاس	و طبینیات
۱۹۶	فصل در بیان نسخ طلا نامی حب الاس	فصل سیم در بیان سنا و طب خال و الی راجد
۱۹۷	فصل در بیان نسخ اقراص حب الاس	سولف
۱۹۸	فصل در بیان نسخ معاجین حب الاس	کتاب الالف
۱۹۸	فصل در بیان نسخ قطرات حب الاس	باب الالف مع الالف در تعریف ابابار
۱۹۹	تعریف اس بری	دستور عمل ابابار
۱۹۹	تعریف مورد و اسفرم	دستور عمل ابابار
۱۹۹	عرق الاسو	فصل در بیان شیانفات ابابار
۲۰۲	تعریف الطریالی و سنجون می	طلای سرب مریم ابابار
۲۰۳	تعریف السن النفس و شراب آن	فصل در بیان ایزنات و دستور فرا گرفتن آنها
	باب الالف مع ابابار الموحده در تعریف ابابار	۱۴۹
۲۰۳		تعریف ابجر
۲۰۴	تعریف ابرهمیه	وین ابجر
۲۰۵	تعریف ابریشم	تعریف ار و توله
۲۰۶	بیان طریق استعمال ابریشم در شربت	تعریف ازاد وخت
۲۰۶	دستور احراق ابریشم	مریم ازاد وخت
۲۰۶	فصل در بیان نسخ خمیره	تعریف اس
۲۰۶	فصل در بیان نسخ	فصل در بیان نسخ جوارشات حب الاس
۲۰۶	فصل در بیان نسخ	فصل در بیان نسخ اودمان و ورق حب الاس

۲۲۰ سفوف اترج
فصل در بیان نسخ اثر به حاض اترج
۲۲۱ ووق آن
فصل در ذکر نسخ عرقهای اترج
۲۲۲ فصل در بیان نسخ اقراص حاض اترج
۲۲۳ فصل در بیان نسخ مربیات اترج
۲۲۴ محمل قشر اترج
باب الف مع التا، المشاة و تعریف اثر
۲۲۵ نسخ جوارش و شراب و طنج شرانل
۲۲۶ نسخ قرص شرانل
۲۲۷ تعریف اشته
دستور احراق اشته و دستور تشویه و دستور غشال
۲۲۸ و برود اشته
۲۲۹ فصل در نسخ جواهر سرد
۲۳۰ فصل در بیان احوال اشته
۲۳۱ محمل الجواهر
۲۳۲ نسخ اشیر اللوک
باب الف مع الجیم در تعریف اجاص
۲۳۳ ذکر اجاصیه
۲۳۴ آتش اجاص و رب اجاص و سکنجین سفوف اجاص
۲۳۵ فصل در بیان شربانی اجاص

۲۲۲ طریقی مقرض ساختن ابریشم
۲۲۳ عرق ابریشم
۲۲۴ فصل در بیان نسخ منفرحات
۲۲۵ تعریف ابوخل
۲۲۶ دهن ابوخل و نسخ قیروطی و مرهم آن
۲۲۷ تعریف اهل
۲۲۸ فصل در ذکر نسخ جوارشات و حب اهل
۲۲۹ دهن و سفوف و ضماد و لعوق و معجون اهل
۲۳۰ باب الف مع التا، المشاة الفوقانیة و تعریف
۲۳۱ اترج
۲۳۲ تعریف اترجیه و الوان آن
۲۳۳ دستور حل نمودن لولو در آب اترج
۲۳۴ تریاق کشف الهموم
۲۳۵ تریاق حب اترج و اقراص تریاقی حاض اترج
۲۳۶ فصل در بیان نسخ جوارشات قشر اترج
۲۳۷ سلوای اترج
۲۳۸ فصل در ذکر نسخ ادرمان و قشر اترج
۲۳۹ رب و سکنجین اترج

۳۱۱	صنعت خل لیمو	۲۷۱	طبخ و قلبه و مربانی و مزوره اجاص
۳۱۲	عرق و مربا و مطبوخ اسطوخودوس	۲۷۲	مطبوخ و معجون اجاص
۳۱۳	معجون اسطوخودوس	۲۷۲	فصل در بیان نقومات اجاص
۳۱۳	تعریف اسفناج	۲۷۳	باب الالف مع الذال
۳۱۸	تعریف اسفیداج	۲۷۳	تعریف اذراقی و حب آن
۳۲۰	تعریف اسفنج	۲۷۴	نسخ معاجین اذراقی
دستور تعریض و دستور عرق و دستور غسل		۲۷۵	تعریف اذخر
۳۲۱	و دستور سفید کردن اسفنج	۲۷۸	باب الالف مع الراء المهمله
۳۲۲	تعریف اسفندان	۲۷۸	تعریف ارجوان
۳۲۲	تعریف اسفیداج	۲۷۸	تعریف ارز
اسفیداج الحامضین و دستور اتخاذه اسفیداج		۲۸۸	فصل در بیان نسخ ارجبه
۳۲۳		۲۹۳	عجیر مایه و مید
۳۲۴	خوردن اسفیداج و مداوای آن	۲۹۳	تعریف ارنب بری
۳۲۵	دستور غسل اسفیداج	دستور عرق ارنب و دین ارنب و طبع آن	
۳۲۶	برود اسفیداج و ذرور اسفیداج	۲۹۵	باب الالف مع سین المهمله و تعریف ارنو
۳۲۶	فصل در بیان نسخ شایقات اسفیداج	۲۹۷	
۳۲۸	فصل در بیان نسخ مرهم اسفیداج	نسخ جوارش و شراب و عرق اسارو	
۳۳۰	تعریف اسقیل	۲۹۹	
طریق خضی کردن و طریق مشوی کردن		نسخ اسرار الاطبا	
۳۳۲	اسقیل	۳۰۱	تعریف اسطوخودوس
فصل در شناخت خل اسقیل و کنجین اسقیل		۳۰۳	فصل در بیان نسخ حبیب اسطوخودوس
۳۳۳		۳۰۴	دین و شراب اسطوخودوس
۳۱۴	ذکر خل اسقیل		

فصل در بیان دوائی اسفیل ۳۴۱
فصل در بیان نسخ اوان اسفیل ۳۴۳
فصل در بیان نسخ سلجین با اسفیل و خواص آن ۳۴۴
فصل در بیان شرابهای اسفیل ۳۴۵
فصل در بیان نسخ غره های اسفیل ۳۴۶
فصل در بیان نسخ اقراص اسفیل ۳۴۷
فصل در بیان نسخ احوقات اسفیل ۳۴۸
فصل در بیان نسخ معاجین اسفیل ۳۴۹
تعریف منفقور ۳۵۰
فصل در بیان نسخ جوارشات منفقور ۳۵۱
فصل در بیان نسخ معاجین منفقور ۳۵۲
تعریف اسود سیاح ۳۵۳
درین درماد و طبع اسود سیاح ۳۵۴
باب الالف مع الشین البعید و تعریف اشتر غار ۳۵۵
سلجین خل اشتر غار و عرق اشتر غار ۳۵۶
تعریف اشق ۳۵۷
فصل در بیان نسخ مراحم اشق ۳۵۸
تعریف اشنه ۳۵۹
دستور کوبیدن اشنه و جوارشش آن ۳۶۰

بیان دین اشنه و عرق اشنه ۳۶۱
باب الالف مع الطاء المبدی و تعریف الطری ۳۶۲
باب الالف مع العین و تعریف اغبر ۳۶۳
باب الالف مع الفاء ۳۶۴
تعریف افادیه و حب آن ۳۶۵
درین افادیه و شراب آن ۳۶۶
عرق افادیه و قرص افادیه ۳۶۷
تعریف افیتون ۳۶۸
فصل در بیان نسخ حبوب افیتون ۳۶۹
فصل در بیان نسخ سفوفات افیتون ۳۷۰
فصل در بیان نسخ سنگینیه افیتون ۳۷۱
شراب افیتون و قرص آن ۳۷۲
فصل در بیان نسخ مطبوخات افیتون ۳۷۳
نقوع افیتون ۳۷۴
ماء الحین افیتون ۳۷۵
فصل در بیان نسخ معاجین افیتون ۳۷۶
فصل در بیان نسخ مغلیه های افیتون ۳۷۷
تعریف افریون ۳۷۸
فصل در بیان نسخ حب افریون ۳۷۹
فصل در بیان نسخ اوان افریون ۳۸۰
شیاف افریون ۳۸۱
فصل در بیان نسخ ضادات افریون و طلائی آن ۳۸۲

فصل در بیان نسخه قیر و طیات فربون ۴۱۲
 فصل در بیان نسخه معاجین فربون ۴۱۳
 فصل در بیان احوال طاریه بر کسی که از مقدار مقرر فربون زیاده بخورد ۴۱۵
 خواه مفید و خواه مضر ۴۱۵
 تعریف فستین ۴۱۴
 دستور اخذ عصاره فستین ۴۱۵
 فصل در بیان نسخه اودمان فستین ۴۲۰
 فصل در بیان نسخه شراب نامی فستین ۴۲۱
 فصل در بیان نسخه نمادات فستین ۴۲۳
 عرق فستین و غرغره آن ۴۲۳
 فصل در بیان نسخه قرصهای فستین ۴۲۳
 فصل در بیان نسخه مطبوعات فستین ۴۲۳
 معجون فستین ۴۲۳
 تعریف فستین ۴۲۴
 تعریف افنی ۴۲۵
 فصل در بیان علامات افنی که دیده و تذکر ۴۲۴
 سسم آن ۴۲۴
 فصل در بیان تریاق الافاعی ۴۳۸
 فصل در بیان ترکیب نمودن این تریاق و نگه داشتن و زمانیکه بعد از ساختن آن می توان استعمال نمود ۴۳۸

فصل در ذکر نسخه معتبره این تریاق ۴۵۲
 اخلاط این تریاق به نسخه دیگر شیخ ریس ۴۵۴
 فصل در ذکر اقراص ستمه در تریاق افکار و جمله از منافع و خواص آنها ۴۵۴
 فصل در بیان نسخه اقراص اندر خوردن مستعمل در تریاق فاروق ۴۶۱
 فصل در ذکر منافع و مقادیر شربات این تریاق در هر علت و منفعت آن در هر مرض ۴۶۲
 فصل در بیان مزاج این تریاق ۴۶۳
 فصل در بیان امتحان این تریاق و فوق میان طری و قوی و طبیق و ضعیف و حید و ردی و صحیح و غیر صحیح آن ۴۶۴
 فصل در ذکر شروط استعمال تریاق الافاعی ۴۶۴
 فصل در بیان جوب اقراص الافاعی ۴۷۸
 دهن الافاعی و رمادان و طلیح آن ۴۸۰
 ماء اللیم و مرقه افنی و معجون قرص آن ۴۸۱
 تعریف افیون ۴۸۲
 فصل در بیان ماییت و طریق اخذ و طبیعت و جود و روائت و منافع و مضار افیون ۴۸۲
 فصل در بیان بهضرت مای افیون ۴۹۵

فصل در بیان دفع مضرت های افیون بقدر
امکان ۴۹۴

فصل در بیان مقدار شربت آن ۴۹۸
فصل در بیان علامات و معالجات کسیکه
افیون مقدار قابل خورده باشد ۴۹۸

فصل در بیان سبب نشأ افیون و کیفیت آن
و منشأ اعتیاد بدان ۴۹۹

فصل در بیان طریق خوردن افیون در بیماریها
و شبیهاتی ماه مبارک رمضان و خوردن آن
قبل از طعام و یا بعد از آن ۵۰۰

فصل در بیان دفع عادت افیون و تحلیض
آن با دوی پیغره و مرکب ۵۰۰
فصل در بیان حالائیکه بعد از ترک آن محتاجین
عارض میگرد ۵۰۰

فصل در بیان معالجات این احوال بطریق
۵۰۸

فصل در بیان تبقاضی قوت افیون و طریقی
نکاه داشتن آن ۵۰۹

فصل در بیان کیفیت استعمال افیون در ترکیب
و اکمال ۵۱۰

فصل در بیان ابدال افیون ۵۱۰
فصل در بیان مقدار مرکبات افیون در حکما
ما تقدم است و طریقی ترکیب آن ۵۱۰

فصل در بیان مرکباتی که اصل و عمد در آنها افیون است
و از آن جمله اقلام اثنا سیا و ارسلون و اسوس
و اصفر سلیم است ۵۱۱

و از جمله مرکباتی که اصل و عمد در آنها افیون است
افلونیا است ۵۱۰

و از آن جمله در ذکر النفس الترابیه است ۵۱۱

و از آن جمله در ذکر باد مبرج است ۵۱۲

فصل در ذکر نسخه رشقا ۵۱۲

و از آن جمله در ذکر بزرگ داروست ۵۱۲

و از آن جمله در ذکر ترکیبی که اصل و عمد در آنها افیون است
بیهوشه دار و است ۵۱۳

فصل در تریا قاتی که اصل و عمد در آنها افیون است
۵۱۰

از آن جمله تریا ق بر الساعه ایضا

اقراص قوفیون ۵۱۸

تریا ق کبیر سیمی بهو طیرا ۵۱۸

اقراص قر قوما ۵۱۱

تریا ق کبیر سیمی شیشا ۵۱۰

در شیشا ۵۱۰

تریا ق کبیر سیمی به غره ۵۱۰

در ذکر قرص اندر و خورون ۵۱۰

قرص اسقیل ۵۱۰

تریا ق الاسنان ۵۱۱

فضل در ذکر دوامانی که اصل و عمد در آنها افیون
است و از انجمله دوامانی است ۵۹۹
و از انجمله شش زامه اناست ۴۰۰
از انجمله سفوف افیونی مسکن و جع است ۴۰۳
از انجمله شوم و شیان افیونی است ایضاً
از انجمله ضاوا تیکه که اصل و عمد در آنها افیون
است ۴۰۴
از انجمله ذکر طلا مانا است که اصل و عمد در آنها
افیون است ۴۰۵
از انجمله ذکر غمزده و قیللهای افیونی است
۴۱۱
و ایضاً فریاد رست ۴۱۲
از انجمله ذکر فیروز نوش است ۴۱۳
از انجمله ذکر اقراص است ایضاً
و ایضاً از انجمله ذکر قطرات افیونی است ۴۱۴
از انجمله ذکر قفطار غان است ایضاً
از انجمله ذکر کاسکینج است ۴۲۳
و از انجمله در ذکر نخله منوم افیونی و لطوئات است
۴۲۴
ایضاً در ذکر محمودی جواهر است ۴۲۵
ایضاً در ذکر مروج افیونی است ایضاً
از انجمله در ذکر جاجین افیونی است ایضاً
در ذکر نسخ مسخرجات افیونی ۴۲۶

تریاق الارض ۵۷۲
از انجمله در ذکر مرکباتی که اصل و عمد در آنها
افیون است قفایه صنوعه و قفایه صنومیه است ۵۷۲
شیر و حار و جوارش طبایث افیونی و جوارش
عالج افیونی ۵۷۳
فضل در ذکر نسخ جبوب افیون ایضاً
از انجمله در ذکر جبوب جد و است ۵۷۴
حب جوز بوی افیونی ۵۸۴
حب انزیر و حب سعال افیونی ۵۸۵
حب سحر جل ۵۸۶
حب شاپور و حب الشفا ۵۸۷
حب عطانی و حب قابض و حب قدرت ۵۸۸
طریق صافی نمودن کبریت ۵۸۹
حب مرقد و حب سبت و حب صفا و حب منشط ۵۹۰
حبوب نزل ۵۹۱
حبوب نشاط ۵۹۳
حبوب انقش الدم ۵۹۴
حب بندی ۵۹۴
حب بخیه و از انجمله در ذکر نسخ و صرنا است ۵۹۵
و از انجمله مروج السجده است ۵۹۷

۴۵۱	دستور احراق اقلیمیا	۴۳۵	مصل در بیان مرکباتی که اصل و عمد در آنهاست
۴۵۲	طریق شستن اقلیمیا و دستور پروردن	۴۳۶	خشنخاش و دانه خشنخاش است
۴۵۳	اقلیمیا	۴۳۷	وارانجمله در ذکر بنجر مخدره و تریاق الذرب
۴۵۴	ذره و اقلیمیا	۴۳۸	است
۴۵۵	فصل در ذکر شیان اقلیمیا	۴۳۹	خشنخاش
۴۵۶	باب الالف مع الکاف اکسیر	۴۴۰	حلوا تخم خشنخاش
۴۵۷	فصل در ذکر اکسیرین	۴۴۱	حلوانی کوکمار
۴۵۸	تعریف اکلیل الملک	۴۴۲	خیره خشنخاش
۴۵۹	وین اکلیل الملک و مطبوخ آن	۴۴۳	ذکر تریاق النزله
۴۶۰	تعریف الوالی	۴۴۴	از انجمله در ذکر دیاقوزا است
۴۶۱	وین الوالی	۴۴۵	رب خشنخاش
۴۶۲	باب الالف مع المیم در تعریف البج	۴۴۶	سفوف خشنخاش و شراب آن
۴۶۳	فصل در ذکر قسام انوش داروا	۴۴۷	لنخض و طلا و عرق خشنخاش
۴۶۴	فصل در ذکر جوارشانی که اصل و عمد در آنها	۴۴۸	اقراص خشنخاش
۴۶۵	اطمیه است	۴۴۹	امانه طولونیه و لحوقات خشنخاش
۴۶۶	حب و دین و سفوف و شراب و محلول	۴۵۰	مرهم کوکمار حبه زخم شمشیر و سرطان
۴۶۷	و مرابئی اطج	۴۵۱	و ناصور
۴۶۸	مطبوخ و معجون مغج البج	۴۵۲	باب الالف مع القاف در تعریف اقحوان
۴۶۹	فصل در بیان مغجات البج	۴۵۳	ایضا
۴۷۰	بنیه البج	۴۵۴	وین الاقحوان
۴۷۱	تعریف امروسیا	۴۵۵	نطول اقحوان
۴۷۲	باب الالف مع النون در تعریف البج	۴۵۶	تعریف اقط
۴۷۳	ذکر اب فشرده البج	۴۵۷	تعریف اقلیمیا

۴۹۶	انجیر و اموت و چینی انج	۴۹۷	انجیر و اموت و چینی انج
۴۹۷	حلوانی انج و خوشاب و شراب و فشج انج	۴۹۸	ذکر عرق آب انج خام
۴۹۸	ذکر عرق آب انج خام	۴۹۹	قرص ستر انج و قلیه و مخلل انج
۴۹۹	قرص ستر انج و قلیه و مخلل انج	۵۰۰	مر بائی انج
۵۰۰	مر بائی انج	۵۰۱	تعریف انجات
۵۰۱	تعریف انجات	۵۰۲	تعریف انبر باریس
۵۰۲	تعریف انبر باریس	۵۰۳	ذکر اغذیه متخذه از انبر باریس
۵۰۳	ذکر اغذیه متخذه از انبر باریس	۵۰۴	انبر باریس
۵۰۴	انبر باریس	۵۰۵	اصباغ و الوان انبر باریس
۵۰۵	اصباغ و الوان انبر باریس	۵۰۶	انشرج انبر باریس
۵۰۶	انشرج انبر باریس	۵۰۷	جواهرش و سب و خوشاب و خمیره و دوائی قمر
۵۰۷	جواهرش و سب و خوشاب و خمیره و دوائی قمر	۵۰۸	انبر باریس
۵۰۸	انبر باریس	۵۰۹	رب انبر باریس
۵۰۹	رب انبر باریس	۵۱۰	فصل در بیان نسخ سفوفات انبر باریس
۵۱۰	فصل در بیان نسخ سفوفات انبر باریس	۵۱۱	فصل در بیان نسخ کنجینات انبر باریس
۵۱۱	فصل در بیان نسخ کنجینات انبر باریس	۵۱۲	فصل در بیان نسخ شرابهائی انبر باریس
۵۱۲	فصل در بیان نسخ شرابهائی انبر باریس	۵۱۳	عرق انبر باریس
۵۱۳	عرق انبر باریس	۵۱۴	فصل در بیان نسخ اقراص انبر باریس
۵۱۴	فصل در بیان نسخ اقراص انبر باریس	۵۱۵	فصل در بیان نسخ انبر باریس
۵۱۵	فصل در بیان نسخ انبر باریس		
۴۹۵	نقوع انبر باریس		
۴۹۶	تعریف انجبار		
۴۹۷	حب انجبار و سفوف انجبار		
۴۹۸	فصل در بیان نسخ شرابهائی انجبار		
۴۹۹	طبیخ انجبار و قرص و حق انجبار		
۵۰۰	نسخ مغلی انجبار		
۵۰۱	تعریف انجدان		
۵۰۲	فصل در بیان نسخ جوارشات انجدان		
۵۰۳	نسخ دین و سکنجید انجندان		
۵۰۴	مخلل سیاق انجندان و میوه انجندان		
۵۰۵	تعریف انجن		
۵۰۶	تعریف انزروت		
۵۰۷	دستور تشویه انزروت و حب انزروت و		
۵۰۸	دواء الانزروت		
۵۰۹	فصل در بیان نسخ فزورات انزروت		
۵۱۰	فصل در بیان نسخ شیاقات انزروت		
۵۱۱	ضماد و وقتیله و قطور انزروت		
۵۱۲	مرهم انزروت		
۵۱۳	تعریف انقمه		
۵۱۴	حب انقمه و دواء الانقمه		
۵۱۵	سفوف انقمه و معجون انقمه		

۸۱۰ فصل در ذکر اشربة المیلج
 ۸۱۱ عرق المیلج
 ۸۱۲ فیروز نوش و قرص بلبله
 ۸۱۳ فصل در بیان نسخ کلکلا سجات
 ۸۲۰ مار الحیوة
 ۸۲۱ مار الفواکه و مضبوط
 ۸۲۱ فصل در ذکر نسخ مطبوعات المیلج
 ۸۳۸ فصل در ذکر نسخ معاجین المیلج
 ۸۴۰ معجون راحت و معجون زبیب
 ۸۴۱ معاجین سهیل
 ۸۴۳ معاجین منفخ
 ۸۴۴ معمار الابدان
 ۸۴۴ فصل در ذکر نسخ مضمرجات المیلج
 ۸۴۴ فصل در ذکر نسخ معاجین بنجام
 ۸۴۴ فصل در ذکر نسخ نفوعات المیلج
 باب الالف مع الیا المثناة التحتانیة و تفریق
 ۸۵۲ ایرسا
 ۸۵۴ جوارش و بید و دهن و قرص ایرسا
 ۸۵۵ لعوق ایرسا
 کتاب البار الموحدة باب البار مع الالف
 ۸۵۵
 تعریف باوز هر حیوان
 ۸۵۵

۴۴۴ فصل در بیان نسخ انکباب
 ۴۵۰ تعریف انیسون
 ۴۵۱ دستور انیسون
 ۴۵۲ نسخ جوارش انیسون
 سب انیسون و دهن و سفوف و عرق انیسون
 ۴۵۳
 فصل در بیان نسخ اقراص انیسون
 ۴۵۵ معجون انیسون
 باب الالف مع الیاء و تعریف اوز
 ۴۵۵ دهن اوز
 ۴۵۵ انال از جمله اغذیه است
 باب الالف مع الیاء و تعریف المیلج
 ۴۵۶ در بیان احراق المیلجات
 ۴۵۶ فصل در ذکر نسخ المیلجات مر با
 ۴۵۶ فصل در ذکر اطریقیات
 ۴۵۶ خواص و منافع اطریقیات
 ۴۵۶ فصل در ذکر نسخ قسام اطریقیات
 ۴۵۶ فصل در ذکر نسخ جوارشات المیلج
 ۴۵۶ فصل در ذکر نسخ جوب المیلج
 ۴۵۶ فصل در ذکر نسخ اومان کلکلا سجات
 ۴۵۶ رب المیلج
 ۴۵۶ فصل در ذکر نسخ سفوفات المیلج
 ۴۵۶ معجون المیلج

باب الباری مع التاء المثناة فوقه و تعریف	فصل در بیان کیفیت پیدا شدن فاو زهر در
۸۸۰	ولایت فارس ۸۵۷
باب الباری مع التاء المعجمة	فصل در بیان جودت و روات باو زهر
۸۸۰	۸۵۹
فصل در بیان نسخه جوشاب	فصل در بیان مزاج و کیفیت باو زهر و خواص
۸۸۱	شبه الحار ه آن و مقدار شربت و بدل
۸۸۷	آن ۸۶۰
فصل در ذکر بر دوات	فصل در بیان دستورات خوردن حجر التیس
باب الباری مع السین المهملة و تعریف لباسه	۸۶۱
۸۸۷	فصل در بیان نسخه باو زهر حیوانی
۸۹۱	۸۶۷
فصل در بیان نسخه جوارشات لباسه	مفرح شاهی ۸۶۸
دوار البیاسه و دهن و حب لباسه	۸۶۹
۸۹۲	تعریف باو زهر فنفذی
فصل در بیان نسخه معاجین لباسه	۸۷۰
۸۹۳	فصل در بیان باو زهر معدنی
تعریف لبسده	۸۷۱
دستور احراق لبسده	بیان مزاج و طبع آن
۸۹۴	۸۷۱
فصل در بیان نسخه اقراص	بیان منافع و خواص آن
۸۹۵	۸۷۲
معجون لبسده	فصل در بیان نسخه جوب باو زهر معدنی
۸۹۵	۸۷۳
تعریف بسفایج	سفوف باو زهر
۸۹۶	۸۷۳
حب و سفوف و شراب بسفایج	تعریف باو زهر نجوی
۸۹۶	۸۷۴
باب الباری مع الصاد المهملة	شراب باو زهر نجوی
۸۹۶	۸۷۵
تعریف بصل	عرق باو زهر نجوی
۸۹۷	۸۷۵
حب و بصل و دوار و قیر و طی و لعوق بصل	فصل در تعریف باو زهر ج
۸۹۷	۸۷۶
۸۹۸	فصل در ذکر نسخه باسلیقونات
۸۹۸	۸۷۸
مرهم و مخلل بصل	فصل در بیان نسخه پاشویه

۹۱۷	عرق بلادر و مزید العمر	۸۹۹	باب الباء مع الطاء المبهلة
۹۱۸	لبانته الطولونية و سجون بلادر	۸۹۹	تعریف بط
۹۱۸	تعریف بلسان	۸۹۹	و بن البط و طریق ساختن آن
۹۲۰	سجون بلسان	۹۰۰	تعریف بطیخ بندهی
۹۲۱	تعریف بلوط		شراب بطیخ و مریمی پوست بندوانه
۹۲۲	فصل در بیان سفوفات بلوط	۹۰۰	
	فصل در ذکر معاجین عطاسی که اصل و محمود و در آنها	۹۰۱	باب الباء مع الغین المجمعة
۹۲۳	بلوط است	ایضاً	تعریف بفر
ایضاً	باب الباء مع النون و تعریف بن	ایضاً	باب الباء مع القاف
۹۲۹	باب الباء مع النون	ایضاً	تعریف بقله الحمقا
ایضاً	فصل در بیان بنادق البزورات	۹۰۲	حریره و حلوانی بنزرا بقله الحمقا
۹۳۰	بنادیقون	ایضاً	باب الباء مع اللام
۹۳۰	تعریف بنفج	ایضاً	تعریف بلادر
۹۳۱	جوارش بنفج	۹۰۳	دستور اخذ غسل بلادر
ایضاً	فصل در ذکر نسج حبوب بنفج	۹۰۴	طریقه خوردن بلادر
۹۳۲	و بن بنفج و دوار البنفج	ایضاً	بنجور بلادر
۹۳۴	رب بنفج		فصل در بیان مرکباتی که اصل و محمود و در آنها
۹۳۴	فصل در بیان نسج اشتر بنفج		غسل بلادر است و از انجمله القرو یا است
۹۳۵	فصل در ذکر نسج اقراص بنفج	۹۰۵	
۹۳۸	فصل در بیان معونات بنفجی		فصل در بیان جوارش تیکه اصل و محمود و در آنها
۹۳۹	فصل در ذکر نسج معاجین بنفج	۹۱۰	بلادر است
۹۴۰	تعریف بنج	۹۱۵	حلوانی بلادر و دل بنزه بلادر
۹۴۰	و بن بنزرا بنج	۹۱۷	دوار اسن و بن بلادر

۹۵۲ تعریف انبول که غمرا بل نندست
فصل در بیان عرقهای تانبول ۹۵۵
باب الناء مع الراء الهامة و تعریف ترید ۹۵۵
طریق مد بر نمودن ترید و جوارش آن ۹۵۶
فصل در ذکر نسخ جنوب تریدی ایضا
فصل در ذکر نسخ دوار الترید ۹۵۷
فصل در بیان نسخ سفوفات ترید ۹۵۸
فصل در ذکر شرابهای ترید ۹۵۹
فصل در بیان نسخ معاجین ترید ایضا
تعریف ترنجبین و دوار الترنجبین ۹۶۰
نسخ شراب ترنجبین و معجون آن ۹۶۱
فصل در بیان شایقات که در آنها افیون است ۹۶۱
طریق کشتن سیاب ۹۶۲
تعریف ترخوانه ۹۶۱
تعریف ترینه ایضا
باب الناء مع الشین المعجیه و تعریف تشمینج ۹۶۲
دستور کشتن نمودن تشمینج ۹۶۲
فصل در بیان ضرورتیکه اصل و معمود در آنها تشمینج است ایضا
سفوف تشمینج و قطور و کل تشمینج ۹۶۳
باب الناء مع الفاء و تعریف تفاح ۹۶۴

باب الباء مع الواو ۹۶۰
فصل در ذکر نسخ انواع بوره ایضا
باب الباء مع الیاء المشناة التحتانیة و تعریف بیش ۹۶۱
در بیان احوالی که بعد از خوردن هر یک از انواع قوی آن طاری میگردد ۹۶۲
دستور مد بر نمودن بیش ایضا
دستور خوردن بیش ۹۶۵
ترناب لنگ ایضا
تریاق بیش ایضا
حب بیش و حب جوارانس ۹۶۶
معجون بیش و معجون بر جلی ایضا
معجون روشن و مفرج و گلشاهی بیشی ۹۶۷
تعریف بیض ۹۶۷
طریق تخلیص شراب بیض و حلوائی زرده بیضه ۹۶۷
دین البیض و رشته بیض ۹۶۹
تعریف شش رنج ۹۷۱
فصل در ذکر نسخ عجمه ایضا
تعریف کوکو و صفت نیم رو ۹۷۲
نیم بست ۹۷۳
کتاب التار الشناة الفوقانیة ۹۷۳
باب الناء مع الالف و تعریف تانبول ایضا

۹۹۳	دوار التودین	۹۷۵	بلخین تفاح
ایضاً	تعریف توتیا	۹۷۵	فصل در بیان جوارشات تفاحی
۹۹۴	دستور غسل توتیا		نسخ خلوصی تفاح و خمیره کل سبب تفاح و
	طریق تشویه توتیا و دستور پروردن توتیا	۹۷۷	سکنجبین تفاح
۹۹۶	فصل در ذکر نسخ خوب توتیا می بندی	۹۷۸	فصل در ذکر شرابهای تفاح
۹۹۷	دوار التوتیا	۹۸۰	عرق تفاح و مربای آن
	فصل در بیان فرور تیکه اصل و محمود و آنها توتیا	۹۸۱	باب التاسع المیم و تعریف شر
۹۹۷			تعریف تمره و ن
ایضاً	فصل در بیان مرهم توتیا	۹۸۲	دوا البثور و رب بسر و مربای مر
۹۹۹	تعریف توبال		تعریف تمرندی
	باب التامع الیاء المئاة التحتانیة و تعریف		نسخ جوارش تمرندی خلوصی بزر تمرندی و خیر
۹۹۹	تیزاب فاروقی	۹۸۳	تمرندی
۱۰۰۰	تعریف تین		نسخ شراب تمرندی و مربا و چون تمرندی
۱۰۰۱	فصل در بیان نسخ شراب تین	۹۸۴	
۱۰۰۲	نسخ لعوق تین		باب التامع النون و تعریف تنباکو
۱۰۰۳	نسخ نارالتین و محمل و مطبوخ تین	۹۸۶	نسخ خب تنباکو و دوعن تنباکو
ایضاً	تعریف تیواج	۹۸۷	عرق تنباکو و تعریف کوزاکو و طریق استعمال آن
۱۰۰۴	جوارش و حب تیواج	۹۸۸	مرهم تنباکو و معجون آن
۱۰۰۵	سفوف و مرهم تیواج	۹۸۹	فصل در ذکر نسخ تنزوا
ایضاً	کتاب التاء المثلثة	۹۹۱	قرص تنزو
	باب التامع العین المبهلة و تعریف ثعلب	ایضاً	باب التامع الواو و تعریف توت
	ایضاً	۹۹۲	رب و شراب توت و تعریف توابل
۱۰۰۵	البنین طبعه ثعلب	ایضاً	تعریف تودری

۱۰۰۴	بخور شلب	باب الحیم مع الزمان المعجز در تعریف جزر ۱۰۰۴
۱۰۰۵	باب الشایع الواو در تعریف نوشم	۱۰۰۵
۱۰۰۶	تذکره تریاق النوشم	۱۰۰۶
۱۰۰۷	دین النوشم و معوق نوشم و مصلح و معجون نوشم	۱۰۰۷
۱۰۱۴	معجون ششیر	۱۰۱۴
۱۰۱۴	کتاب الحیم باب الحیم مع الالف در تعریف چای خطائی	۱۰۱۴
۱۰۱۹	مطبوعه چای خطائی	۱۰۱۹
۱۰۱۹	طریق طبخ چای	۱۰۱۹
۱۰۲۰	قرص چای خطائی	۱۰۲۰
۱۰۲۱	باب الحیم مع الدال المبهله در تعریف جدوار	۱۰۲۱
۱۰۲۲	در بیان جودت و در دات جد و در فرق میان خالص و مغشوش آن	۱۰۲۲
۱۰۲۳	فصل در بیان مزاج و کیفیت و منافذ جدوار	۱۰۲۳
۱۰۲۴	دستور خوردن جدوار خطائی	۱۰۲۴
۱۰۲۵	فصل در بیان جوی که اصل و عمود در آنها جدوار	۱۰۲۵
۱۰۲۶	فصل در بیان جوی جدواری که اصل و عمود در آنها جدوار است و فینون در آن داخل نیست	۱۰۲۶
۱۰۳۸	دین جدوار و مریم جدوار	۱۰۳۸
۱۰۳۹	فصل در ذکر نسخه معاجین جدواری	۱۰۳۹
۱۰۴۰	فصل در بیان نسخ مفردات جدوار	۱۰۴۰
۱۰۴۱	فصل در ذکر نسخه اشتر بجزر	۱۰۴۱
۱۰۴۲	فصل در ذکر نسخه اشتر بجزر	۱۰۴۲
۱۰۴۳	فصل در ذکر الوان الطعمه جزری	۱۰۴۳
۱۰۴۴	بمیز جزر	۱۰۴۴
۱۰۴۵	باب الحیم مع اللام در نسخه جلابی	۱۰۴۵
۱۰۴۶	تعریف جلابار	۱۰۴۶
۱۰۴۷	سفوف جلابار	۱۰۴۷
۱۰۴۸	فصل در ذکر نسخه اقراص جلابار	۱۰۴۸
۱۰۴۹	باب الحیم مع الیم	۱۰۴۹
۱۰۵۰	تعریف سنج پدوده و شراب جهور	۱۰۵۰
۱۰۵۱	تعریف مجسم	۱۰۵۱
۱۰۵۲	مر بائی حجم	۱۰۵۲
۱۰۵۳	باب الحیم مع النون	۱۰۵۳
۱۰۵۴	تعریف جنطیانا	۱۰۵۴
۱۰۵۵	دستور اخذ عصاره جنطیانا	۱۰۵۵
۱۰۵۶	دواء الجنطیانا و دین و سفوف و شراب جنطیانا	۱۰۵۶
۱۰۵۷	ضماد جنطیانا و معجون آن	۱۰۵۷
۱۰۵۸	تعریف جنید بیدستر	۱۰۵۸
۱۰۵۹	دواء جنید بیدستر	۱۰۵۹

حب چند میدستر و دهن چند میدستر و جوارش

۱۰۵۴

مریم آن
فصل در ذکر نسخ معاجین چند میدستر

۱۰۵۵

فصل در ذکر نسخ سنجینیا
باب الحیم مع الواد

۱۰۵۸

فصل در بیان جوارشات غیر سهله
فصل در بیان جوارشات سهله

۱۰۶۳

فصل در بیان جوارشات سهله
جوارش سهله اعلی

۱۰۶۵

فصل در بیان چوب چینی و خطائی و
سلهتی و بنگالی و مامیت و کیفیت بدو و

اطلاع بران و حید و مختار و مزاج و خواص
و منافع و طرق استعمال آن

۱۰۷۵

فصل در بیان شراب ضروری استعمال
چوب چینی قبل از شروع و درین و بعد

۱۰۸۵

اتمام آن
بیان طرق استعمال چوب چینی

۱۰۹۲

حلوائی چوب چینی
رساله حکیم عماد الدین محمود در تعریف چوب چینی

۱۰۹۸

فصل در تحقیق طبیعت چوب چینی
فصل در بیان منافع چوب چینی

۱۱۰۰

فصل در بیان منافع چوب چینی
فصل در بیان طعم خوردن چوب چینی

۱۱۰۴

فصل در بیان تفاوت امریه در خوردن چوب چینی

۱۱۱۰

فصل در مقدمات خوردن چوب چینی
فصل در ترتیب خوردن چوب چینی

۱۱۱۲

فصل در استعمال چوب چینی
طریقه استعمال چوب چینی حکیم ششم طهرانی

۱۱۱۳

فصل در دستور مقدار خوردن چوب چینی
طریقه استعمال مطبوخ چوب چینی

۱۱۱۷

طریق استعمال چوب چینی اهل سلطنت
طریق استعمال بامول عم عالیقدر

۱۱۲۵

طریق استعمال چوب چینی بطریق قهوه
طریق اولی

۱۱۳۰

طریق استعمال چوب چینی بطریق سفوف
طریق ثانیه

۱۱۳۳

طریق ثالثه
فصل در بیان استعمال چوب چینی بطریق سفوف

۱۱۳۷

سفوف چوب چینی
نسخ شرابائی چوب چینی مسکو و غیر مسکو

۱۱۳۸

نسخ عرقهای چوب چینی و طریقه استعمال
نسخ آبها

۱۱۴۳

فصل در بیان دستور استعمال چوب چینی بطریق
مغجون و فوج

۱۱۴۸

۱۱۷۸	نسخ مجاهدین چوب چینی	طلایی چوب چینی دروغن براحت
۱۱۷۹	مضمر چوب چینی	۱۱۷۵
۱۱۸۰	استمال چوب چینی بعنوان نقوش	نوغره چوب چینی
۱۱۸۱	حریر چوب چینی و حسن چوب چینی	۱۱۷۶
۱۱۸۲	خمیره چوب چینی	۱۱۷۷
۱۱۸۳	نخلوانی چوب چینی	۱۱۷۸
۱۱۸۴	فالوده چوب چینی	۱۱۷۹
۱۱۸۵	قرص چوب چینی و لوزینه چوب چینی	۱۱۸۰
۱۱۸۶	ومر بائی چوب چینی	۱۱۸۱
۱۱۸۷	مضغ چوب چینی	۱۱۸۲
۱۱۸۸	فصل در بیان طریق استعمال چوب چینی	۱۱۸۳
۱۱۸۹	در مراسم دروغنها و غراغرا و اطلیه و غراغرا	۱۱۸۴
۱۱۹۰	ان	۱۱۸۵
۱۱۹۱	نسخ مریم چوب چینی	۱۱۸۶
۱۱۹۲	نسخ ز و غنهائی چوب چینی	۱۱۸۷
۱۱۹۳		۱۱۸۸
۱۱۹۴		۱۱۸۹
۱۱۹۵		۱۱۹۰
۱۱۹۶		۱۱۹۱
۱۱۹۷		۱۱۹۲
۱۱۹۸		۱۱۹۳
۱۱۹۹		۱۱۹۴
۱۲۰۰		۱۱۹۵
۱۲۰۱		۱۱۹۶
۱۲۰۲		۱۱۹۷
۱۲۰۳		۱۱۹۸
۱۲۰۴		۱۱۹۹
۱۲۰۵		۱۲۰۰
۱۲۰۶		۱۲۰۱
۱۲۰۷		۱۲۰۲
۱۲۰۸		۱۲۰۳
۱۲۰۹		۱۲۰۴
۱۲۱۰		۱۲۰۵
۱۲۱۱		۱۲۰۶
۱۲۱۲		۱۲۰۷
۱۲۱۳		۱۲۰۸
۱۲۱۴		۱۲۰۹
۱۲۱۵		۱۲۱۰
۱۲۱۶		۱۲۱۱
۱۲۱۷		۱۲۱۲
۱۲۱۸		۱۲۱۳
۱۲۱۹		۱۲۱۴
۱۲۲۰		۱۲۱۵
۱۲۲۱		۱۲۱۶
۱۲۲۲		۱۲۱۷
۱۲۲۳		۱۲۱۸
۱۲۲۴		۱۲۱۹
۱۲۲۵		۱۲۲۰
۱۲۲۶		۱۲۲۱
۱۲۲۷		۱۲۲۲
۱۲۲۸		۱۲۲۳
۱۲۲۹		۱۲۲۴
۱۲۳۰		۱۲۲۵
۱۲۳۱		۱۲۲۶
۱۲۳۲		۱۲۲۷
۱۲۳۳		۱۲۲۸
۱۲۳۴		۱۲۲۹
۱۲۳۵		۱۲۳۰
۱۲۳۶		۱۲۳۱
۱۲۳۷		۱۲۳۲
۱۲۳۸		۱۲۳۳
۱۲۳۹		۱۲۳۴
۱۲۴۰		۱۲۳۵
۱۲۴۱		۱۲۳۶
۱۲۴۲		۱۲۳۷
۱۲۴۳		۱۲۳۸
۱۲۴۴		۱۲۳۹
۱۲۴۵		۱۲۴۰
۱۲۴۶		۱۲۴۱
۱۲۴۷		۱۲۴۲
۱۲۴۸		۱۲۴۳
۱۲۴۹		۱۲۴۴
۱۲۵۰		۱۲۴۵
۱۲۵۱		۱۲۴۶
۱۲۵۲		۱۲۴۷
۱۲۵۳		۱۲۴۸
۱۲۵۴		۱۲۴۹
۱۲۵۵		۱۲۵۰
۱۲۵۶		۱۲۵۱
۱۲۵۷		۱۲۵۲
۱۲۵۸		۱۲۵۳
۱۲۵۹		۱۲۵۴
۱۲۶۰		۱۲۵۵
۱۲۶۱		۱۲۵۶
۱۲۶۲		۱۲۵۷
۱۲۶۳		۱۲۵۸
۱۲۶۴		۱۲۵۹
۱۲۶۵		۱۲۶۰
۱۲۶۶		۱۲۶۱
۱۲۶۷		۱۲۶۲
۱۲۶۸		۱۲۶۳
۱۲۶۹		۱۲۶۴
۱۲۷۰		۱۲۶۵
۱۲۷۱		۱۲۶۶
۱۲۷۲		۱۲۶۷
۱۲۷۳		۱۲۶۸
۱۲۷۴		۱۲۶۹
۱۲۷۵		۱۲۷۰
۱۲۷۶		۱۲۷۱
۱۲۷۷		۱۲۷۲
۱۲۷۸		۱۲۷۳
۱۲۷۹		۱۲۷۴
۱۲۸۰		۱۲۷۵
۱۲۸۱		۱۲۷۶
۱۲۸۲		۱۲۷۷
۱۲۸۳		۱۲۷۸
۱۲۸۴		۱۲۷۹
۱۲۸۵		۱۲۸۰
۱۲۸۶		۱۲۸۱
۱۲۸۷		۱۲۸۲
۱۲۸۸		۱۲۸۳
۱۲۸۹		۱۲۸۴
۱۲۹۰		۱۲۸۵
۱۲۹۱		۱۲۸۶
۱۲۹۲		۱۲۸۷
۱۲۹۳		۱۲۸۸
۱۲۹۴		۱۲۸۹
۱۲۹۵		۱۲۹۰
۱۲۹۶		۱۲۹۱
۱۲۹۷		۱۲۹۲
۱۲۹۸		۱۲۹۳
۱۲۹۹		۱۲۹۴
۱۳۰۰		۱۲۹۵
۱۳۰۱		۱۲۹۶
۱۳۰۲		۱۲۹۷
۱۳۰۳		۱۲۹۸
۱۳۰۴		۱۲۹۹
۱۳۰۵		۱۳۰۰
۱۳۰۶		۱۳۰۱
۱۳۰۷		۱۳۰۲
۱۳۰۸		۱۳۰۳
۱۳۰۹		۱۳۰۴
۱۳۱۰		۱۳۰۵
۱۳۱۱		۱۳۰۶
۱۳۱۲		۱۳۰۷
۱۳۱۳		۱۳۰۸
۱۳۱۴		۱۳۰۹
۱۳۱۵		۱۳۱۰
۱۳۱۶		۱۳۱۱
۱۳۱۷		۱۳۱۲
۱۳۱۸		۱۳۱۳
۱۳۱۹		۱۳۱۴
۱۳۲۰		۱۳۱۵
۱۳۲۱		۱۳۱۶
۱۳۲۲		۱۳۱۷
۱۳۲۳		۱۳۱۸
۱۳۲۴		۱۳۱۹
۱۳۲۵		۱۳۲۰
۱۳۲۶		۱۳۲۱
۱۳۲۷		۱۳۲۲
۱۳۲۸		۱۳۲۳
۱۳۲۹		۱۳۲۴
۱۳۳۰		۱۳۲۵
۱۳۳۱		۱۳۲۶
۱۳۳۲		۱۳۲۷
۱۳۳۳		۱۳۲۸
۱۳۳۴		۱۳۲۹
۱۳۳۵		۱۳۳۰
۱۳۳۶		۱۳۳۱
۱۳۳۷		۱۳۳۲
۱۳۳۸		۱۳۳۳
۱۳۳۹		۱۳۳۴
۱۳۴۰		۱۳۳۵
۱۳۴۱		۱۳۳۶
۱۳۴۲		۱۳۳۷
۱۳۴۳		۱۳۳۸
۱۳۴۴		۱۳۳۹
۱۳۴۵		۱۳۴۰
۱۳۴۶		۱۳۴۱
۱۳۴۷		۱۳۴۲
۱۳۴۸		۱۳۴۳
۱۳۴۹		۱۳۴۴
۱۳۵۰		۱۳۴۵
۱۳۵۱		۱۳۴۶
۱۳۵۲		۱۳۴۷
۱۳۵۳		۱۳۴۸
۱۳۵۴		۱۳۴۹
۱۳۵۵		۱۳۵۰
۱۳۵۶		۱۳۵۱
۱۳۵۷		۱۳۵۲
۱۳۵۸		۱۳۵۳
۱۳۵۹		۱۳۵۴
۱۳۶۰		۱۳۵۵
۱۳۶۱		۱۳۵۶
۱۳۶۲		۱۳۵۷
۱۳۶۳		۱۳۵۸
۱۳۶۴		۱۳۵۹
۱۳۶۵		۱۳۶۰
۱۳۶۶		۱۳۶۱
۱۳۶۷		۱۳۶۲
۱۳۶۸		۱۳۶۳
۱۳۶۹		۱۳۶۴
۱۳۷۰		۱۳۶۵
۱۳۷۱		۱۳۶۶
۱۳۷۲		۱۳۶۷
۱۳۷۳		۱۳۶۸
۱۳۷۴		۱۳۶۹
۱۳۷۵		۱۳۷۰
۱۳۷۶		۱۳۷۱
۱۳۷۷		۱۳۷۲
۱۳۷۸		۱۳۷۳
۱۳۷۹		۱۳۷۴
۱۳۸۰		۱۳۷۵
۱۳۸۱		۱۳۷۶
۱۳۸۲		۱۳۷۷
۱۳۸۳		۱۳۷۸
۱۳۸۴		۱۳۷۹
۱۳۸۵		۱۳۸۰
۱۳۸۶		۱۳۸۱
۱۳۸۷		۱۳۸۲
۱۳۸۸		۱۳۸۳
۱۳۸۹		۱۳۸۴
۱۳۹۰		۱۳۸۵
۱۳۹۱		۱۳۸۶
۱۳۹۲		۱۳۸۷
۱۳۹۳		۱۳۸۸
۱۳۹۴		۱۳۸۹
۱۳۹۵		۱۳۹۰
۱۳۹۶		۱۳۹۱
۱۳۹۷		۱۳۹۲
۱۳۹۸		۱۳۹۳
۱۳۹۹		۱۳۹۴
۱۴۰۰		۱۳۹۵
۱۴۰۱		۱۳۹۶
۱۴۰۲		۱۳۹۷
۱۴۰۳		۱۳۹۸
۱۴۰۴		۱۳۹۹
۱۴۰۵		۱۴۰۰
۱۴۰۶		۱۴۰۱
۱۴۰۷		۱۴۰۲
۱۴۰۸		۱۴۰۳
۱۴۰۹		۱۴۰۴
۱۴۱۰		۱۴۰۵
۱۴۱۱		۱۴۰۶
۱۴۱۲		۱۴۰۷
۱۴۱۳		۱۴۰۸
۱۴۱۴		۱۴۰۹
۱۴۱۵		۱۴۱۰
۱۴۱۶		۱۴۱۱
۱۴۱۷		۱۴۱۲
۱۴۱۸		۱۴۱۳
۱۴۱۹		۱۴۱۴
۱۴۲۰		۱۴۱۵
۱۴۲۱		۱۴۱۶
۱۴۲۲		۱۴۱۷
۱۴۲۳		۱۴۱۸
۱۴۲۴		۱۴۱۹
۱۴۲۵		۱۴۲۰
۱۴۲۶		۱۴۲۱
۱۴۲۷		۱۴۲۲
۱۴۲۸		۱۴۲۳
۱۴۲۹		۱۴۲۴
۱۴۳۰		۱۴۲۵
۱۴۳۱		۱۴۲۶
۱۴۳۲		۱۴۲۷
۱۴۳۳		۱۴۲۸
۱۴۳۴		۱۴۲۹
۱۴۳۵		۱۴۳۰
۱۴۳۶		۱۴۳۱
۱۴۳۷		۱۴۳۲
۱۴۳۸		۱۴۳۳
۱۴۳۹		۱۴۳۴
۱۴۴۰		۱۴۳۵
۱۴۴۱		۱۴۳۶
۱۴۴۲		۱۴۳۷
۱۴۴۳		۱۴۳۸
۱۴۴۴		۱۴۳۹
۱۴۴۵		۱۴۴۰
۱۴۴۶		۱۴۴۱
۱۴۴۷		۱۴۴۲
۱۴۴۸		۱۴۴۳
۱۴۴۹		۱۴۴۴
۱۴۵۰		۱۴۴۵
۱۴۵۱		۱۴۴۶
۱۴۵۲		۱۴۴۷
۱۴۵۳		۱۴۴۸
۱۴۵۴		۱۴۴۹
۱۴۵۵		۱۴۵۰
۱۴۵۶		۱۴۵۱
۱۴۵۷		۱۴۵۲
۱۴۵۸		۱۴۵۳
۱۴۵۹		۱۴۵۴
۱۴۶۰		۱۴۵۵
۱۴۶۱		۱۴۵۶
۱۴۶۲		۱۴۵۷
۱۴۶۳		۱۴۵۸
۱۴۶۴		۱۴۵۹
۱۴۶۵		۱۴۶۰
۱۴۶۶		۱۴۶۱
۱۴۶۷		۱۴۶۲
۱۴۶۸		۱۴۶۳
۱۴۶۹		۱۴۶۴
۱۴۷۰		۱۴۶۵
۱۴۷۱		۱۴۶۶
۱۴۷۲		۱۴۶۷
۱۴۷۳		۱۴۶۸
۱۴۷۴		۱۴۶۹
۱۴۷۵		۱۴۷۰
۱۴۷۶		۱۴۷۱
۱۴۷۷		۱۴۷۲
۱۴۷۸		۱۴۷۳
۱۴۷۹		۱۴۷۴
۱۴۸۰		۱۴۷۵
۱۴۸۱		۱۴۷۶
۱۴۸۲		۱۴۷۷
۱۴۸۳		۱۴۷۸
۱۴۸۴		۱۴۷۹
۱۴۸۵		۱۴۸۰
۱۴۸۶		۱۴۸۱
۱۴۸۷		۱۴۸۲
۱۴۸۸		۱۴۸۳
۱۴۸۹		۱۴۸۴
۱۴۹۰		۱۴۸۵
۱۴۹۱		۱۴۸۶
۱۴۹۲		۱۴۸۷
۱۴۹۳		۱۴۸۸
۱۴۹۴		۱۴۸۹
۱۴۹۵		۱۴۹۰
۱۴۹۶		۱۴۹۱
۱۴۹۷		۱۴۹۲
۱۴۹۸		۱۴۹۳
۱۴۹۹		۱۴۹۴
۱۵۰۰		۱۴۹۵
۱۵۰۱		۱۴۹۶
۱۵۰۲		۱۴۹۷
۱۵۰۳		۱۴۹۸
۱۵۰۴		۱۴۹۹
۱۵۰۵		۱۵۰۰
۱۵۰۶		۱۵۰۱
۱۵۰۷		۱۵۰۲
۱۵۰۸		۱۵۰۳
۱۵۰۹		۱۵۰۴
۱۵۱۰		۱۵۰۵
۱۵۱۱		۱۵۰۶
۱۵۱۲		۱۵۰۷
۱۵۱۳		۱۵۰۸
۱۵۱۴		۱۵۰۹
۱۵۱۵		۱۵۱۰

يُؤْتِي الْحِكْمَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا
سنة ١٢٤١



درع المطابع واقع دہلی اہتمام حافظ نیا احمد طبع شد
جزی ۲

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE3194

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي تخيرون ادراك كنه ذاته المقتضية العقل والاوهام * وتلاشي عند قرب لمحجته جلالة
وجلاله العلوم والافهام * ابداع المجرورات والاديات العلويات والسفليات الروحانيات الجسمانيات
واختراع الاتسام البسائط والركبات وجعل العناصر مادة الكائنات الفاسدات * وصير
الكون الفاسد سببا للموتوات * فخلق منها الانسان في احسن تقويم * وشرفه بقشر ليفت
فيه من روحه الذي هو منشاء الوحي والالهام والتعليم * وشكره شكر الشاكرين * وذكره ذكر الكافرين
باسان الجبر والتقصير * انه هو اسمع البصير * والصلوة والسلام على جبيب القلوب
واليبيب النفوس الذي ارسله بالهداية العظمى والشفاعة الكبرى محمد المصطفى وآله الذين اجبتهم
الله تعالى وظهرهم تطهيرا * وجعلهم شمساً وقرراً وسراجاً منيراً * اما بعد * لعرض براء وران
ايما في وخطان روحاني ميرساند بنده عاصي بيج كم از بيج ابن السيد السند الاستاذ المرحوم محمد
باقر العقيلي العلوي الخراساني ثم الشيرازي الشهير بـ جليل محمد باورخان محمد حسين غفر الله
لذنبها وستره بها كه مدتي مددا شستياق اين داشت كه كتابي در طب جمع و تاليف نمايد
كه عادي و شامل باشد اكثر اخراص و مطالب هر پنج فن آن را وليكن بيشب ايضا عتي فوق و ما

و فقط ان علم عمل و عدم تحصیل تجربه و غیره از موانع و عوائق از قوه فعلی نمی آید ولی بعد
 شهر و ظمور الحی یافت و چند خبری از فن سوم در امراضی را پس نوشته بود که اتفاقا جزای
 چند متفرق از مسودات خال و الدایج و مغفوری و محمد با شمس الخ طیب بحکم معتمد الملوک سید
 علویخان بن حکیم محمد اوی العلوی قدس الله سره بابت تریب حروف تہجی بدست آمد و از ان
 معلوم گردید که شروع بجمع و تالیف قرابادی نموده بودند بدین نسق که اول بعضی از او بدو
 مشهوره را ذکر نمایند و در ذیل هر یک از انها مرکباتی که آن دو اصل و عموم است انها
 نیز تریب حروف مندرج سازند و استطراد بعض مرکبات را بدون ذکر مفردات نیز ایراد نمایند
 و با تمام نرسیده بود که جناب استغنی الاقارب حضرت ارشاد بآی پیرویش تحقیقی تہجی حسیب الله
 ولیہ مد اللہ ظلہ الافاضاتہ و افاداتہ کہ حسب نسب صورتی و مغفوری آن جناب بحضرت سرور و باریا
 و سدا صفا و حضرت سید اولیا و پیشوای اقیانیا با ولایت الحسینہ صلوات اللہ علیہم پیدا مینمودند کہ باین
 نسق این را جمع کن و با تمام رسان جیف است کہ منتشر ضائع گردد شاید بکار بنده از بنده کان
 ندای تعالی آید و ذخیره باشد برای تحقیقی امتثالاً لامرہ الاشراف الاعلی و دین او ان کہ مدت یکبار
 و یکصد و ششاد و پنج از هجرت حضرت ختمی نباهی صلی اللہ علیہ و آلہ کہ ششست با وجود کمال نادانی
 کمال فانی ید الکاتب متوجع و تالیف آن کردید و آنچه را یافت از قرابادین کتاب موسوم
 بجامع الجوامع از تالیف آن مرحوم مغفور و کتب دیگر از قرابادینات و مفردات اصول
 الت ترکیب و غیره کہ تفصیل انها بطولی دار و انشاء اللہ تعالی در فرس علیحدہ مذکور خواهد شد و
 تحقیقاتیکہ از جناب ارشاد بآی دام ظلہ العالی مسووع ملکیت و مشاہدہ می شد و نسخہ خبری کہ بدست آمد
 و سخن تحقیقی کہ شنیده و یاد در کتب رسائل معتبره بنظر می رسید الحاق می نمود و در ضمن مقدمه
 و ششست کتاب بعد حروف تہجی و در هر کتابی چند باب در بر بالی چند فصل و خانہ و کسی
 بقرا بادین مجمع الجوامع و ذخائر الت ترکیب گردانید انیمہ از توفیق موفق حقیقی قدس و تعالی
 و اما وجناب حضرت سول فخر و آلہ الاخیار الابرار الاطهار علیہ و علیہم صلوات الملک العفا
 و یمن برکات الفاس نفیسہ تبرک و ہمت عالیہ آنجناب دام فیضہ آنکہ با حسن و جہی صورت تمام و
 سمیت اختتام پذیرد و توقع از کلام ان ورین اوراق فشرہ و سخنان پراکنده و مجموعہ متفرقہ

و ترکیب غیر الفجیه و مؤلفه غیر متوافقه آنکه هر جا سهوی و لغزشی و خطائی که بنده محل مرجع و نادانی این عالم
نموده بدلیل عفو و پوشتن و قلم اصلاح در آن بکشد و در مقام خرد گیری و ربانید و ناقص نگذارد و
هر گونه توانا و عواایدیکه در باب از فضل او بجل شایسته و آن حضرات عدم وین دولت ملازمت فیض نهایت
و برکت هدایت و ارشاد و نیای مایه طلبه العالی و روح مطهر آن بر دو خفقور میر و رواند و این عاصه
را بدجای مغفرت یاد از نه التوفیق من الله العلی الاعلی لاحول و لا قوه الا بالله العلی العزیز **قطعه**
غرض نقشی است که مایه ماند که هستی انمی بنده تقابل **که** مگر صبا جبهه روزی محبت **که** کند بر تلال این سبکین و عا
مستند مه و ربیان ابری چنانکه اطلاع به اینها پیش از شروع و در قصه و در غرضی است در غرض نیست فصل و در بی

فصل دوازدهم در بیان طریقۀ اخذ ادویه و حفظ آنها
فصل سیزدهم در بیان آداب طعام خوردن آب نوشیدن
و اطعمه که جمع آنها با هم مناسب نیست
فصل چهاردهم در بیان اعراق اجض ادویه و تجویض
و تشویه و قلی و تدبیر و غسل آنها
فصل پانزدهم در بیان معرفت افعال ادویه منفردة و خواص آنها
فصل شانزدهم در بیان اجض طلا سمات طبیه
فصل هفدهم در بیان حدود امراض به ترتیب حروف الفبا
فصل هیجدهم در بیان اوزان و مکائیل و شمار و کبار و شرخیه
و طبیه و اهل ایران و هندوستان و تطبیق بعضی بالعرضی
و بیل در بیان تحویل بعضی اوزان به بعضی و معرفت آن
فصل نوزدهم در بیان اجض امور متعلقه به نجوم و طبیهات
فصل بیستم در بیان اسناد و طب خیال و ال

فصل اول در بیان خوا و اذ و الحاحیه
فصل دوم در بیان مرکب القوی و ذوالخاصیه
فصل سوم در بیان مزاج و اقسام ازج
فصل چهارم در بیان طرق معرفت ازج ادویه و انج
فصل پنجم در بیان احتیاج به ترکیب ادویه
فصل ششم در بیان کیفیت ترکیب ادویه
فصل هفتم در بیان معرفت درجات ازج ادویه مرکبه
و طریق استخراج آنها
فصل هشتم در بیان طریق استخراج مقادیر شربیات
فصل نهم در بیان اعمار بعض ادویه منفرد مرکبه و آن
فصل دهم در بیان زمان درک و مدت اعمار بعض
ادویه مرکبه
فصل یازدهم در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا
در ماهیت و خواص ادویه

چون متغیر است نزد کل ذوات اهل دانش و پیش که علت غائی و مقصود اصلی از ایجاد کل افرینش انسان است که فرد کامل و نسخ و جامع و منتخب شامل کل عوالم است و اولاد بی و روحی است و روح او از عالم مجر و اقدس و امر ب است تقدس و لغائی و بدن او از عالم تجسم و اسفل و خلق حادث از عناصر و افعال و الاغیا و در او روحی است جسمانی شامل از بخار و منی و سperm و صافی لطیف و متین و در نحو یف و الیه قلب که روح طبعی نامند مرتبط با آن روح حیات ایصال فیض آن عالم بدین عالم و برسانیدن کمالات حاصله این عالم بدان عالم و بدن با صفتا ترکیب و تجسیم لاحاله و اتم و در تغییر و تبدیل و تنزیه و تنافض و نما و اشتراط و استمال است و بدین سبب اتم محتاج به بدل و استمال و مدد و معینی است از خارج تا آنکه زمانی چند با گذر کمالات لا لقه بحال خود در آنکه انسایت و بقای او بدان است تحصیل نماید و ما بالقوة او بالنام بتدریج افضل آید و نیز قولید مثل برای بقای نوع از و حاصل گردد و روح دوم تابع بدن نیز به سبب تغییر بدن متغیر شود و آن روح اولی هر چند مجرد است اما تعلق و ارتباطی با بدن دارد و بواسطه آن روح طبعی و غذا و مواد و احساس و مدارک بدن می یابد همچنان که روح طبعی و آن بدل سبب تغذیه و طعام است و امر بکلیه او و اثر او و نهی از و لا تشربوا و کریمه تلیک نظر الانسان الی طعامه بطریق عموم نازل و شامل هر دو است هر چند غذای حقیقی روح مجرد امری و دیگر است که ادراکات کلیه و اعمال حسنه و معارف حقه و ملکات مرضیه باشد که ما به الامتیاز انسان از سایر مخلوقات بدان است و لیکن تحصیل آنها توسط آلات بدنی و قوی و ارواح و مدارک است و بدین اینها نمی توان حاصل نمود زیرا که بدن حکم مطبوعه و بار بر داری دارد و آن روح را و غذا و طعام لا بد از نباتات و حیوانات از مولیات ثلثه خواهد بود زیرا که جمادات صلاحیت و قابلیت آن ندارند که غذا سس انسان شوند و آشامیدن آب از برای ترقی و برتر و رسانیدن غذا است با اعضایی هفقه و اعناق بدن بروی و انسانی و بجهت ترطیب بدن نه بجهت تغذیه زیرا که به سبب بساطت خود قابلیت تغذیه ندارد و جزو بدن نمی شود و نیز چون بدن به سبب عوارض و احوال و تغذیه و از عوام مراعات قوانین کلیه حفظ صحت و قوام سسته ضروری و تجا و از حد لاکتی و واجب از مزاج اصلی خود منحرف می گردد که سبب مرض و دواست محتاج نمی گردد بدفع و رد آن بحالت اصلی خود و بجا و مدت غذا و دوا و غیره با احتیاط و حقیقت و دیگر آنکه بدان من حیث الوجود از اعضا و ارواح و قوس و غیره با حاکم مدینه

و طبیعت سلطان حکم در آن که جمیع اجزای بدن را در قبضه تصرف خود مستحکم دارد و حافظ آنهاست
و یکسره سوس از قبضه تصرف او بیرون نیست آنچه وارد بدن میگردد و از داخل و یا خارج بدان مطلع
است حتی المقدور در دفع آن میکوشد و آن اوقع نمی نماید مگر آنکه عاجز آید به سبب ضعف خود و یا
بغایه و قوت و اراده که درین هنگام محتاج میگردد به معاونی و مدد از خارج و معاون عبارت از طبیب
است خواه طبیعت خود طبیب باشد یا الهام یا به تحصیل علم و عمل و کثرت تجربه و یادگیری که به دستور
و مدد عبارت از غذا و دارو است باقسام خود که خواهد آمد انشاء الله تعالی پس اگر آن طبیب جانق
است یعنی متصف با علم عمل و تجربه کار و صاحب ملکه است همی بر غالب نیست ولی مرض غرض
است مدد و موافق و نافع و بحسب مطلوب بقدر حاجت باو میرساند و الا کمتر و یا زیاده و یا مخالف معاند
مضر و اکثر البتة خلل می رساند و زیادت ضرر و فساد به تحصیل آن مخالف و یا بسیار قوی و یا مست
و یا خود سوس مطلق باشد که با کمال بد تصرف و حفظ طبیعت را معطل و مختل و مغرول میدارد و خود در بدن
تصرف با فساد و اقامی نماید * و بدانکه غذا و همچنین و اوصا جان ماده و کیفیت و صورت ماده
ماده و صورت هر دو جوهر اند و کیفیت عرض و عرض یا عارض صورت است آن حرارت و برودت
است که از کیفیات فاعله اند و یا عارض ماده و آن رطوبت و پیوست است که از کیفیات منفعله اند و تولید غذا
از ماده است تا اثر و از کیفیت است را اکثر احوال و گاه بصورت و گاه بهر دو است و خاصیت البتة از صورت
است که عبارت از صورت نوعیه باشد و غلبه و تاثیر یا یکی از آن امور ثلثه است بنهایی می باید و از آنها و یا بهر سه
بحسب ترکیب یا تساوی ایشان با هم و یا بجمعی مساوی مثلاً در دوائی مطلق قوی و غالب و از اندکیست *
است و دو امر دیگر مغلوب و ضعیف و در دوائی خاصیت صورت قوی و غالب و از اندکیست و بر همین نسبت در
غذای دوائی و غذای دوائی و غیره و بجهت اشاره بدین معنی آن را مصداق برادر کرده غذای دوائی و دوائی
غذای دوائی و دوائی فاو زهری و دوائی سمی امثال اینها می نامند * و دوائی خاصیت یا موافق و مقوی و منفعه
و حافظ مزاج اصلی و حرارت غیر نری و قوی است و یا مخالف و مفسد و فانی کننده آنها و اول را فاو زهر و تریاق
و ثانی را سم می گویند چون این مقدمات بالا اجمال دانسته شد * پس بدانکه آنچه
وارد بدن انسان گردد و خالص از آن نیست که تاثیر آن با ماده فقط است و آن را غذای
مطلق نامند و کیفیت فقط و آن را دوائی مطلق و یا ماده و کیفیت هر دو آن را

تغذای دوائی و یا بکیفیت ماده هر دو و آن را دوائی غذائی و یا بصورت فقط و آن را ذره
 الخاصیته گویند و این با موافق و دافع مضار است یا محالفت احداث کننده مضرت و فساد و هر یک
 از اینها منقسم بچند قسم میگردد اما آنچه موافق است پس تاثیر آن یا بصورت فقط است و آن را فادزهری یا
 بماده و صورت هر دو و آن را غذای فادزهری یا بکیفیت صورت هر دو و آن را دوائی فادزهری
 و یا بهر سه از ماده و کیفیت و صورت آن را غذای دوائی فادزهری خوانند و اما آنچه تاثیر آن بخالفت است
 مضادات باشد نیز بر چند نوع است یا بصورت فقط است آن را اسم طلق نامند و یا بکیفیت و صورت
 هر دو و این نیز بر اربع است اگر در کمال قوت است آن را دوائی سمی گویند و اگر در کمال قوت نیست و آن نیز
 بر دو نوع است یا با آن قوت مهمل است آن نیز بر سه نوع است یا قوی است یا متوسط و یا ضعیف اما قوی
 را تاثیر بصورت و کیفیت است با هم و آن را دوائی مهمل و الخاصیته نامند و اما متوسط را تاثیر بکیفیت و
 قدرت است این را دوائی مهمل گویند و اما ضعیف اکثر تاثیر بکیفیت ماده و صورت هر سه است و لیکن
 هم ضعیف و ناقص خصوص صورت این را دوائی بلین خوانند و معنی و تفصیل این اجمال آنکه غذای
 مطلق آن است که تاثیر و تاثر آن در بدن بماده فقط باشد نه بکیفیت و صورت بدین قسم که چون وارد
 بدن گردد تاثیر و اثر آن نماید بتوسط کیفیت که لازم آن است بدن از آن متاثر و متغیر نشود و از مزاج
 اصلی خود نگیرد بلکه در آن تصرف نموده بالقوه آن را بفعل آورد و آن را متغیر و متبدل از صورت غذا
 بصورت خلطی سازد و مستعد اینکه ببرد و بخورد و بر قطار ثلثه آن بهیضاید و فائض گردد و بران صورت
 عضوی از بدن ایضا منحل شده با استعداد قریب مانند آب کوشتهای لطیف و زوده تخم مرغ نیم پخت
 و یا لعاب مانند گنیم و سایر حبوب و بقول و غیره و کیفیت حاصله از آن خلط منافی و غالب بر کیفیت
 اصلی بدن اعضا نباشد و دوائی مطلق آن است که تاثیر آن در بدن بکیفیت فقط باشد و ماده آن
 قابلیت غذا است و خبر و بدن شدن نداشته باشد بدین قسم که چون وارد بدن گردد و حرارت غیر نری در آن
 تصرف نماید متاثر و متغیر نگردد بلکه ثانیاً و تصرف در بدن نماید و آن را متاثر و متغیر بکیفیت خود سازد
 از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و غیره یا مرکباتی فاعل و زنجبیل و نیلوفر و کافور و سبزه را زیاده
 و امثال اینها * و غذای دوائی آن است که تاثیر آن در بدن بماده و کیفیت هر دو باشد بهمان نحو خلطی
 ماده که بقی تاثیر و تاثر از آن خلطی حاصل گردد که خبر و بدن تواند شد و بان اندک کیفیت و مزاجی باشد

غالب بر کیفیت و مزاج اصلی بدن و تاثیر نامی در بدن نماید کیفیت خود از کیفیات اربعه مانده و در بدن
 و خیار باد رنگ و کدو و هندوانه و خربزه و انگور و بقله الحما و اسفناخ و بابونه و شنبلیله و شلغم و زرد که در چغندر
 و کلم و ماش و عدس و نخود و لوبیا و غیره و دوا فی غذای آن است که تاثیر آن در بدن کیفیت را مادی و
 باشد با غلبه کیفیت و بدن را متغیر سازد و تاثیر نامی و ثانی بدن در آن تصرف نماید و از آن خطای بسیار
 کمی حاصل گردد که قابلیت غذا نیست و چون بدن شلغم و قهضان صورت عضوی داشته باشد یا قهضی
 غالب بر اینها باشد که نام و تغلیج و برگ کاسنی و عنب الثعلب و سیب و پیاز و قوت و آلو و اکثر و
 و زرد مانند خیار و خربزه و هندوانه و غیره و بد آنکه ادویه و اغذیه را افعال کلیه است و با شایانند
 تسخین و تفریق عصاره و نیز در تکلیف بار و تولید و بیلان رطب و قهض و اسهال و اسهال که با این
 از ادویه را صفات مخصوصه است که مشابه افعال کلیه آن است مانند آتش و تسخین و تفریق
 و اشمال اینها و اغذیه مفرد را صفات مخصوصه است در چهار قسم بدین نحو که غذا انگاه می باشد مایع
 الکیوس و یا فاسد الکیوس و اول آن است که متولد شود از آن خون الطبیعی صافی که متولد باشد
 بان اخلاط دیگر مگر اندکی بقدر احتیاج و ثانی بخلاف آن است و هر واحد از این هر دو قسم می شود
 بسبب قسم لطیف و کثیف و متوسط بینها و باز بسبب قسم دیگر کثیر غذا و قلیل غذا و سه سطح بینها کثیر غذا
 آن است که از آن خون بسیار تولید یابد و قلیل غذا العکس آن و متوسط بینها پس اقسام اغذیه چهار
 می شود و بضرر سه در شش و بیجان دیگر آنکه غذا یا رقیق لطیف است مانند اسفناخ و یا غلیظ است مانند
 پیر و یا معتدل است مانند آبگوشت بر غاله و هر واحد از آن هر دو یا جید است مانند آب گوشت چوبه
 مرغ و بیضه مرغ و ماهی ریزه و یا معتدل است مانند آب گوشت بر غاله و نخود و نان تازه و یا بد
 است مانند خردل و سیب و پیاز و هر یک از اینها کثیر غذا است مانند زرد و بیضه نیم پزشت و یا معتدل
 غذا مانند مرغ نخود یا معتدل یا قلیل غذا مانند نان و سیب و پیاز و نان و سیب و پیاز و نان و سیب و پیاز *

لطیف صالح الکیوس کثیر الغذا مانند از ده تخم مرغ نیم برشت یا برشته و گوشت کبوتر شتر	لطیف صالح الکیوس کثیر الغذا مانند از ده تخم مرغ نیم برشت یا برشته و گوشت کبوتر شتر	لطیف صالح الکیوس کثیر الغذا مانند از ده تخم مرغ نیم برشت یا برشته و گوشت کبوتر شتر	لطیف صالح الکیوس کثیر الغذا مانند از ده تخم مرغ نیم برشت یا برشته و گوشت کبوتر شتر	لطیف صالح الکیوس کثیر الغذا مانند از ده تخم مرغ نیم برشت یا برشته و گوشت کبوتر شتر	لطیف صالح الکیوس کثیر الغذا مانند از ده تخم مرغ نیم برشت یا برشته و گوشت کبوتر شتر
کثیف صالح الکیوس قلیل مانند تخم مرغ شتر کرده در روغن	کثیف صالح الکیوس قلیل مانند تخم مرغ شتر کرده در روغن	کثیف صالح الکیوس قلیل مانند تخم مرغ شتر کرده در روغن	کثیف صالح الکیوس قلیل مانند تخم مرغ شتر کرده در روغن	کثیف صالح الکیوس قلیل مانند تخم مرغ شتر کرده در روغن	کثیف صالح الکیوس قلیل مانند تخم مرغ شتر کرده در روغن
کثیف صالح الکیوس قلیل مانند تخم مرغ شتر کرده در روغن	کثیف صالح الکیوس قلیل مانند تخم مرغ شتر کرده در روغن	کثیف صالح الکیوس قلیل مانند تخم مرغ شتر کرده در روغن	کثیف صالح الکیوس قلیل مانند تخم مرغ شتر کرده در روغن	کثیف صالح الکیوس قلیل مانند تخم مرغ شتر کرده در روغن	کثیف صالح الکیوس قلیل مانند تخم مرغ شتر کرده در روغن
کثیف صالح الکیوس قلیل مانند تخم مرغ شتر کرده در روغن	کثیف صالح الکیوس قلیل مانند تخم مرغ شتر کرده در روغن	کثیف صالح الکیوس قلیل مانند تخم مرغ شتر کرده در روغن	کثیف صالح الکیوس قلیل مانند تخم مرغ شتر کرده در روغن	کثیف صالح الکیوس قلیل مانند تخم مرغ شتر کرده در روغن	کثیف صالح الکیوس قلیل مانند تخم مرغ شتر کرده در روغن

و فوائد الخاصیه آن است که تاثیر آن در بدن بکیفیتی و امری و در امی کیفیات و امور نظامه جسمیه و جسمیه باشد بلکه بنا بر سبب طبیعیه امری لب ال لطیف رقیق خفی مانند جذب مقناطیس و کاهرا این و کاه را و تاثیر فادیه و هم در بدن که تغییر از آن بصورت نوعیه نیز نموده اند و لیکن جذب مقناطیس و کاهرا با آهن و کاهرا لطیف و ادق و خفی است از تاثیر آن هر دو بلکه این نمونه ایست از تاثیر نفوس بعض اشخاص انسانیه بر بعض دیگر از محبت و صداقت ایشان به سبب مناسبت محالست نفوس و ارواح هر یک با هم و صام مناسبت مناسبت مناسبت ایشان از یکدیگر تفصیل آن طوی دارد و محل کنایش آن ندارد * بدانکه فوائد الخاصیه اگر تاثیر آن بموافق است آن را فادیه و ترایق نامند و الا سیم * و فادیه و ترایق آنست که تاثیر آن در بدن و حرارت غریزی و قوی و ارواح بطریق موافقت و محافظت و تقویت اعانت آنها بجای باشد که بر دفع و دفع نکایت و آفات سم و هوی یاری و مقاومت نماید چنانچه تفصیل انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و آنکه افیون را *

ترباق می نمایند مجاز است بجهت آنکه حافظ القوه است و درین امر بر تریاق حقیقی اشتراک دارد و غذا که
ذو الخاصیه آن است که تاثیر آن باده و صورت هر دو باشد بنحوی که کور از فعل و انفعال و تاثیر و تاثر را نماند و غرض
که سفند و کما و شیر با منفر که در کان مانند آنها که با وجود تقریبیه احداث تقریر و دفع سمیت می نماید و دوائی
ذو الخاصیه آن است که تاثیر آن بکیفیت و صورت هر دو باشد مانند باد و بره و الی و جد و اورد و حسب الخار
که با وجود تریاقیت و دفع سمیت و اذیت سم احداث حرارتی غالب بر مزاج اصلی بدن نماید و غذا می داند
ذو الخاصیه آن است که تاثیر آن باده و کیفیت صورت هر سه باشد مانند تفاح و خرکه با وجود تغذیه و احداث
اندک کیفیت غلبه بر بدن تقریر و سرور می آورند و هم مطلق آن است که تاثیر آن در بدن و فعاله و
تاثیر فایز بر باشد و بنودی و بلا حملت تصرف در بدن نموده تصرف طبیعت اسطفا دارد و حرارت غیر تری
و از رواج و قوی را فاسد و فانی سازد و فرصت فعل و انفعال در بدن باشد پیش شرب حراره افج و مار ای تو
و کزیدن آنها که فی الفور هلاک اند و دوائی سمی آن است که تاثیر آن بکیفیت صورت نوعی هر دو باشد
و بلع تاثیر و تاثر با حصول اثر سمیت احداث کیفیت اصلی بدن نماید مانند پنجه سیاه و غذا
سمی آن است که تاثیر آن باده و صورت هر دو باشد و بلع فعل و انفعال با حصول تغذیه و بسط و سطوح را احداث
سمیت نماید و امثال این در خارج کم متحقق است زیرا که شایسمیه بی کیفیتی از کیفیات نمی باشند و با در را
بعض غذا سمی گفته اند و چنین نیست و غذا می دوائی سمی آن است که تاثیر آن باده و کیفیت و صورت هر
باشد و بلع تاثیر و تاثر با حصول غذا است و کیفیت غایب احداث سمیتی نماید مانند لوم افاعی و سایر لجوم سمیه که با
سمی و دوائی سهیل و الخاصیه آن است که تاثیر آن بکیفیت و صورت هر دو باشد و از آن نیز قوت سهله
بود و کمال قوت و شدت تاثیر و برای که قوت محتاج با صلاح و تبخیر از تشویه و غیر باشد و بلع اصلاح و ورود
در بدن و تاثیر و تاثر نفوذ و سلیمت در افندیه و سطوح و حروق و اعماق بدن نماید و مختلط و متشبه با خلط و بطوبات
رقیق و غلیظ که در اکثر آنها را به تجزیه و ترقیق و تنوید و تقطیع و غیره هادف سازد و بعضی از تجلیل بر دانسته و
که کیفیت نمود و حرارت با صورت نوعی دفع صفرا و بلغم می نماید و همچنین سایر ادویه سهله قوی مانند ما و زینون و
دند و خرباق و غیره و دوائی سهیل آن است که تاثیر آن با آن مشابه نباشد بلکه در فعل از آن اندک ضعیف
تر باشد و محتاج اصلاح بسیار نباشد مانند سنابلی و تربید و بلبلجات و امثال آنها که با احتمال باورد آمو
یعنی سناکی یا گلی سرخ و چرب نمودن تربید و بلبلجات بار و غن با ادم کافی است و دوائی ملین آن است

که تاثیر آن از آن هم ضعیف تر باشد و متشبه با خلط و رطوبات موجوده که حاضره در معده و اما محاذی
 آنها گذشته و دفع گردانند و با آن قوت انفاذ چنان نباشد مانند فلوس خیارشیر و نه بچین و شیر خشک
 و شکم سرخ و ترمش و سی و اجاص و امثال اینها ولیکن خالی از قوت جالیه نباشد و از اینها نیز بعضی محتاج
 بانکه اصل حاضری آنها مانند فلوس خیارشیر که باید بروغن بادام بکلی سرخ چرب مذوقه شود برای دفع تشبث
 و پس بیاورد به سطح امعاء و احداث قرح و سحج و زخیر و بعضی نیستند محتاج بدان مانند بچین و شیر خشک و
 سایر مایعات مذکوره در کتب و بدانکه چنان هر فرد و فرد از اشخاص انسانیه را اطلاع و تعرف بر مزاج خود
 و اثر و دیگران احوال طایفه بر آنها آنا فانا و کیفیات و خواص و منافع و مضار و مقادیر شربات و طرق استحالات
 بر یک از ادویه مفروقه و مرکبه در هر مرض و شخص و اوقات و از زمان و اسنان و فصول بلدان
 متماثله و متضاده و مراعات حفظ صحت و تقویت اعضا و ریه و قوی و ارواح نیست مگر مستحکم و قلیل
 که حروف و موسوم بلبلانند و ذکر ادویه مرکبه و مفروقه و اغذیه و غیرها و قرابادینات و غیرها برای تذکره و یاد آوری
 او نشان است و نیز این بلبلان را بر دیگران لازم است که بدانند الاحتیاج و حدودت عارضه بخداق آن طایفه
 رجوع آوردند و با مرفعی او نشان از بر سر و استعمال ادویه و اغذیه و غیرها عمل نمایند و از پیش خود خود را بهما آنگینند
 و هلاک سازند و بر اطباء نیز لازم است که با ایشان کمال حسن خلق و محبت و شفقت نمایند و ایشان را بسجای
 ذوی الحقوق و برادران فرزندان و عیال خود دانند و نظریه یاد اشش علی مال و منال و ملک ایشان بنیان
 و بر ایشان منت نه نهند بلکه بر خود منت دارند و ایشان را باعث استکمال و آله و علم و موهبت و صناعت
 خود دانند و نیز باید که متوجه معالجه بیمار یا یوسن اطلاق تحته و مشق اطباء و مجربین گشته نشوند و خود را بدانند
 و در محل خطر و هلاکت نیندازند و چون متوجه معالجه مریض گردند و زمانی قلیل و یا کثیر مدا و انمان را و او را
 بصحت نیارند باید که از کمال شفقت و مهربانی از خود خوار شوند و به گویند که تلبیب دیگر رجوع آورد شاید شفا
 یابست و مقدر باشد و ابرام بسیار در معالجه نمایند و نیز باید که مغرور و لعلم و عمل خود نکرند و دائم مستمندی
 از درگاه جناب فی حقیقی غر شانه باشند و منقطع نباشند و در هر حال خود را مقصود بنید و نیز در بی تحقیق
 و تکذیب و تعب اطباء دیگر نباشند و بر ایشان تقوی بخوبی و خود را بهتر بنید و از افعال و اعمال
 ایشان تنبیه کردند بر منافع و مضار ادویه و اغذیه و نباتیه و همه ما معین و مددکار خود دانند و بنید و الله اعلم
 فصل دوم در بیان مرکب القوی و خواصه و تاثیر بر یک از آنها و بدانکه مراد است قوی ادویه

منحصراًست به سه مرتبه قوت عبارت از سبب موجب و فعال است ظهور آنها در مواضع و اوقات
مرتبه اول افعال محسوسه و دویه است به سبب کیفیت متشابه حاصله از سبب مایه ای خاص جل اسماء از
 ترکیب عناصر و متراج الثبانیان با یکدیگر و این را فراج اول نامند مرتبه دوم فعل محسوس فراج ثانی
 اشیای صاحب مرتبه ثانویه است در ملاقی خودها و آن از لوازم مرتبه اول است چه اشیای صاحب
 فراج ثانوی مرکب از اجزائی که هر یک را کیفیت و فراجی خاص مختلف الاثر است مانند تشخین بعضی و تیرید
 بعضی و از اجتماع تعامل کیفیات اولی کیفیت ثانوی حاصل شده و اثر آن غیر آثار آن اجزا است مانند
 روع و قبض مثلاً و تشخین و تیرید و هر چه را فراج ثانوی طبیعی باشد مرکب القوی نامند و آنچه صنایع باشد اگر
 فراج ثانی را اثر موافق آثار اجزای مفردة اوست آن مرکب را متوافقه القوه گویند و اگر مخالف آنها
 است مثلاً تشخین و تیرید کنند آن را متضاده القوه گویند و طبیعت باذن خالقها جل شانیه هر یک را
 در مکان لائق استعمال می نماید اگر احوال و عاقلی و بالغی نباشد مرتبه سوم از لوازم مرتبه اول و ثانی است
 بواسطه افعال صورت نوعیه و بالخاصیت عبارت از آن است مانند حجر الیهود و لغتیت حصاة که از
 لوازم کیفیت فراج اوست که تقطیع اختلاط لازم دارد و مانند اختصاص اسطوخودوس و سبب باغ
 که از لوازم حرارت فراج اوست که تلطیف اختلاط خاصه و ماغی نمیکند بصورت نوعیه خود و مانند تریاق که
 دفع سم نماید بواسطه فراج ثانوی و بواسطه صورت نوعیه خود و بدانکه بنا برندیشخ الفریس قدر
 سه و محققین حکما که قائل اند بقیای صور مختصه از مرکبات باید که مراتب قوتها چهار باشد چه تصریح
 نمودند که مرکب را فراج اولی حاصل از کیفیات اجزای متفاعله متماسه می باشد و ثانی اولی مرتبه
 ایست از مراتب همچنین فراج ثانوی را اثری است غیر آن مانند لبن که مرکب است از ماست و شیر
 و جنیت و ثانی و مرتبه دیگر است از مراتب و برین قیاس صورت نوعی ترکیبی را اثری است غیر آثار مذکوره
 و ثانی اجزای غیر متفاعله مرکبات امرتیه از مراتب شمرده اند و قیاس مقتضی آن است که قوتها بقدر
 قوا علی باشند و اندراج مرتبه اثر صورت نوعیه و اجزای غیر متفاعله غیر متماسه در تحت مرتبه اثر صورت
 نوعیه ترکیبی ظاهر نیست و بدانکه بعضی از مرکبات بصورت نوعیه اند مانند خاک مخلوط
 بآب و کفی که مرکب است از آب و هوا و بخاریکه مولف است از آب و آتش و هر چه بصورت نوعیه است
 یا محکم ترکیب است یا غیر آن و تفصیل این بعد ازین خواهد آمد و تفصیل امور باقیه بالا جمالی است

اما مرکب القوی و دوائی نامند که مرکب باشد جوهر آن از اشیا ی چند که هر یک را براسه مزاجی خاص باشد
میان یگیری و بعد ترکیب و رشتنی واحد و پوشیدن لباس و صورت و حال را امتزاج تامی نیافته باشند
نگینا و رود و در بدن از هم ممتاز نمانند گشت و تاثیر واحد نمانند و مانند اشیا یکه از عناصر را بعد ترکیب یافته اند
و بر مجموع آنها مزاجی و صورتی واحد فالص گشته و زمانی محتمل می توانست حفظ صورت نوعی را خود نمایند و اینها را
تام ترکیب نامند و آن را ناقص ترکیب یعنی بعد ورود و در بدن اجزای آن از هم جدا گشته هر یک تاثیر و احوال
کیفیتی خاص نمایند و منشای آثار متخالفه متضاده میگردد بعضی دوی بعضی بدیری بحسب ترکیب امتزاج
و لطافت و کثافت مواد اجزای خود چنانچه تفصیل انشاء الله تعالی خواهد آمد مانند حجر العقیق و بعد و در وجوب
چینی و در و احمر و ما و الورد و اکثر ادویه فاو زهریه و تریاقیه و کل ادویه باسیه مثل شقائق و بهمنین و بوزیدان و جوز و لوا
و زرا و نایل و مل و صحر و زنجبیل و زرباد و مانند اینها و در این چنین و دوائی نباتی اکثر رطوبت و فضلیه غالب بر رطوبت
اصلیه آن می باشد و لهذا بزهری آنرا گرم می خورد و تپاه میگردد و بدانکه رطوبت فضلیه عبارت از رطوبتی است
که در تمام اجزای آن شئی که اینجی متخرج گشته باشد و بدانکه زمانی بعضی ازان به تحلیل رود و جرم آن را منشق سازد
و بعضی به تعفین صورت گرمی یافته جرم آن را بخورد و رفته رفته تمام آن را فانی گرداند و اما ذوالخاصیه بدانکه
خاصیت با صطلح افعال و آثار ثانوی را نامند و در ای کیفیات اولی از حرارت و سردی و رطوبت و خشکی
که از شئی ظاهر گردد مانند لطافت و سرعت نفوذ و قتیق و از اذیه و تحلیل و امثال اینها و افعال و آثار ثانوی
را نیز نامند مانند لقیقت حصاة و تفریح و تقویت ارواح و قوی و دفع سمیت اگر بموافقت و مناسبت
مزاج و در طراح و حیات باشد فاو زهر و تریاق نامند و اگر بضادت معام مناسبت باشد سم نامند و ضد آن افعال
و آثار ازان گردد و به بیان دیگر آنکه ذوالخاصیه چیزی را نامند که تاثیر آن به کیفیت باشد بلکه بصورتی بود که آن
چیز بر آن صورت امتینا از سایر اشیا یافته نوعی خاص گشته باشد و باین جهت این صورت را صورت نوعیه نامند
که بآن نوع نوع از هم جدا گشته هر یک تاثیر و دوائی تاثیر دیگر می نمایند و اما اشخاص هر نوع نوع در آن تاثیر متخانی
مانند جناب قنطاریس آهن را و کاه بر کاه را چنانچه ذکر یافت و مانند تاثیر حجر العقیق و حجر الحید و جندوار و حب النخار
و تریاق فاروق و قشر و لیبوس امثال اینها از ادویه فاو زهریه تریاقیه مفروه و مرکبه و سموم حاره و بارده
و امراض متضاده اگر بموافقت و مناسبت باشد آن را فاو زهر نامند و الا سم زیرا که ذوالخاصیه برده نوع
است فی الحقیقه مرجع بابا لکیفیه و مرکب القوی و ذوالخاصیه و بابا الطبع عن التحقیق و التفریق قریب بود و یک

امر است و آن نیست مگر اثر طبیعت که آن اثر طبع و نفس و الطباع و فروز قلی آن است در اجسام بر است الا آنکه
 تاثیر با الکیفیه ضعیف و خفیه است تاثیر مرکب القوی از آن زیاده و متکثر و تاثیر ذوالخاصیه از آن بیشتر و باطل
 و تاثیر با الطبع از آن زیاده و تاثیر نفس کلی و اشمل و از همه قوی و ارفع و اعلی است زیرا که نفس از جسم مفارق
 و جدا است پیوسته بفعل فعال است با عقل و محفل بعقل است و الله اعلم و اما تاثیر فاد زهر و تریاق پس بدانکه
 تاثیر فاد زهر از جهت مرکب القوی بودن آن است هم از جهت مناسبت و جذب نمودن آن سسم البسوی خود
 و سبیل سسم البسوی آن هم از جهت تضاد و دفع و البطلان افشای آن اثر سسم با از خود و از مناسبت مضاد
 خود که حرارت غریزه قوی و ارواح باشند هم از جهت امور مذکوره در فاد زهر از تقیج مجاری و سرعت نفوذ
 و غوص در اعماق بدن و جذب سسم از همان بهمان جهت چون اجزاء و طبیعت قوی و ارواح بدن هم با هم متصل
 و متجانس اند اتصال اتحاد و هم الی و طبیعت مدبره بدن نفس حیوانی قابض و حافظ و مجتمع کل اند با جماع
 واحدا و الی و در بدن تاثیر آن تمام بدن میسر و چنانچه در حین ضعف و کسرتگی بسیار بجز در و در
 دوائی مقوی و غذای صالح و صالطه دفعه تقویت حاصل میگردد و اما تاثیر و احداث غذا و تقویت
 بدن را دفعه واحده بجز در و در و در و در وجه است یکی آنکه اجزای لطیفه از آن بواسطه رطوبات باشد
 و حرارت قوی و ارواح و اتصال اتحاد و ایشان با هم دفعه تمام بدن میسر و باعث تقویت قوی و ارواح
 می گردد و دوم آنکه طبیعت مدبره و حاکمه بدن آنچه از غذای ماده و در خور نگذاشته است که اندک اندک
 صرف بدن نماید و هنگام فقدان آن پس چون غذای تازه دارد بدن شود و مطمئن گردد و آن را زیاده و بیشتر
 می آورد و موجب تقویت بدن میگردد و تاثیر تریاق و تریاقیات در سرعت نیز بدین نحو است و الله اعلم
 و اما در تریاق الالفاغی و آنچه در آن لحوم افاسه است شاید با آن امور مذکوره امر دیگر نیز باشد و آن جذب
 اللحم افعی است سیمت را بسوی خود و از این جهت است که تاکی و مبالغه بسیار نموده اند که در هنگام
 گرفتن افعی و حین قطع سر و تنب آن باید که اذیت یا و زخمی و لاغور گردد و در هنگام کمال قوت آن را
 بغضب را و روتا تمام زهر آن بسرو تنب آن آید و سرعت تمام و بیک ضربت آن هر دو را جمع نمود و قطع
 نماید که دفعه منفصل کردند و سیمت مطلقا در بدن آن سرعت نه نماید و علت این یعنی جذب سیمت
 نیز مناسبت اللحم آن است به سسم آن باشد جذب جرم عصارات رطوبات و لطائف معصومات و اما آن
 را بزودی بسوی خود و این امری است بین و محسوس و لهذا فرموده اند که ای از طبع مطبوعه خاسته است

اجرام آنها بر دوی صافی نمایند و لطائف جواهر را از کثایف اجرام آنها جدا کنند و الا باز آنها ناخود
می کشند نیز بجهت زیادتی تاثیر و تقویت اعانت بر امور مذکوره تخمیز اجزای تریاقات خصوص
تریاق الافاعی بجز عندهی نمایند تا بسبب تمام نفوذ و غوص در اعماق بدن نموده سمیت اجزاء
دفع نماید لهذا ایضا تناول آن و لا بد بدن گرم میگردد و بعد از آن عرق لرج بدو دفع میشود و اکثر آن است
که بول و براز نیز بدستور مذکور بدو می باشد و نیز از جهت امور مسطوره استعمال فاد زهرات تریاقات
و سایر ادویه قوی را نیز در تمام حاجت ضرورت منع نموده اند که مضرت می بخشد و عند الحاجة نیز زیاد
از مقدار مطلوب و قدر شربت حین لائق از برای هر سم و هر علت علت نیز قاطعه بدانند که بعضی
گفته اند که اطلاق فاد زهر را در دواء مفروقه مطبوعه و جریه که در جوف حیوانات مانند گاو و گوسفند و
میمون غیرها متکون گردد و بر مریضات نیز و تریاق پراودیه نیاتیه مفروقه مانند جاد و ارواح باغفار
و ادویه مرکبه است و تریاق الافاعی و مشرد لیطوس و تریاق ثمانیه و اربعه و غیرها که مزاج ثانوی ترکیبی
یا قه اندام اولی و النسب می نماید و بعضی با اشتراک گفته اند یعنی اطلاق یکی بر دیگری بجا نرود مستعمل است
و الله اعلم و اما تاثیر سم با امور مذکوره بمضاد قهر و غلبه آن است بر طبیعت و تصرف تمام در بدن و اخذ و اطلاق
و افشای حرارت غریزیه و قوی و ارواح در طوبات است و گرمیز آنها بر باطن الضد بسوی بدن و نیز بر
خود که قلب است و اخذ و خاموش شدن آنها در انقباض مجاری و افضیه لهذا در ان جین رنگ بشود و
سائر بدن زرد و رفته رفته کبود و سیاه و حرارت آن مبدل بر سردی می گردد و صاحب اخوان الصفا
نوشته که سموم و انواع اند حاره و بارده اما سموم حاره پس فعل آنها در بدن بعنوان اذیه و طوبات و فانی نموند
آنها است و در سبب آنها مانند دبیب عفران است در آب که در یک لحظه تمام از رنگین میگردد و منتهی بسیار
و اما سموم بارده پس فعل تاثیر آنها در بدن بعنوان تجید و انعقاد خون و طوبات و ارواح لطیفه اعضا است
که قوام حیات و صحت مزاج بدان است و دبیب آنها مانند الفحه و مایه است که چون بر شیرین آن را منعقد
بسته سازد و رنگ زلالی و فعل تاثیر بر زهرات تریاقات بر عکس آن است و دبیب آنها مانند ریمان شیرین
است بر رنگ عفران که بر دوی آنرا فاسد بسیار و باطل میگردد و فعل آنرا اما تاثیر سائر ادویه از مسهل و غیرها
با اکثر امور مذکوره تشبیه اجرام آنها است با خلا فاسد و قریب به جاده و معاو نیز بر ساینه طبیعت مدبر بدن
قوی و لطائف آنها را با اعضای اجیده و ضیقته جاری و نیز بخیل اعضا است آنها را بسوی خود در بدن

اثر آنها بر دوی در تمام بدن باعتبار اتصال اجزای بدن در رطوبات است با هم جزو جز و در سیدن تا بعضی
 مخصوص و مرض خاص خاصه آنکه آن دو اینر مخصوص بان عضو و آن مرض باشد تا اثر هر نوع که باشد از قبض و
 جمع و از خاف و تفتیح و تقیح و ترقیق و تقطیع و تحلیل و دفع و شفت و التریق و اسهال و ادرار و غیره و البته اعلم
فصل سوم در بیان مزاج و اقسام مزاج و معرفت درجات آنها بدانکه مزاج مصداق بقی مترج با هم
 مقبول است و آن بالا جمال عبارت است از کیفیت عنصریه متوسطه حاصله از کیفیات بسیطه متضاده
 و بالتفصیل عبارت از کیفیت ثانویه مشابه متوسطه حاصله از کیفیات از لبعه و امتزاج عناصر لبعه است هنگامیکه
 بسیار ریزه ریزه شوند اجزای آنها با هم متصل و مختلف گردند و فعل و انفعالی نمایند بیکدیگر که صورت هر واحدی صورت
 و حالت دیگری را بشکند و صورت حالی بهم رسانند که از هم ممتاز نگردند و عناصر که ارکان و اسطقس و اصل نیز
 نامند چهار انداختن و هوا و آب و خاک و کیفیات نیز چهار انداختن حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و کیفیت
 از آنها که حرارت و برودت باشند فاعله اند و دیگر که رطوبت و یبوست باشند منفعله و هر یک از ارکان براد و
 کیفیت است یکی فاعله و دیگری منفعله مثلاً آتش جار و یابس است و هوا حار و رطب و آب بار و رطب و خاک بار و
 و یابس و هر واحد از اینها باید یک گرم نسبت با فوق خود و هم نسبت با تحت مناسبت مشابهت دارند و هم
 ضدیت و عدم مناسبت مثلاً هوا با آتش باعتبار کیفیت حرارت خود مناسبت مشابهت دارد و باعتبار
 رطوبت ضدیت و با آب بسبب کیفیت رطوبت خود مناسبت دارد و باعتبار حرارت ضدیت همچنین سایر ارکان و هم
 عدت انقلاب و آمیزش آنهاست باید یک تأثیر و تأثر و ظواهر آثار مختلفه از ایشان و الا انقلاب آمیزش و غیره مستصفا
 نبود و بد آنکه اقسام مزاج بحسب استقرانه است یک معتدل و هشت غیر معتدل و برای این صورت در صورت دیگر
 مستصفا و متحقق نیست و مراد از معتدل که میزان مقیس علیه غیر معتدل است یعنی بان می سنجند انحراف مزاج را
 و معتدل فرضی طبی است که یعنی کثافت و نساوی مقادیر اجزای عناصر است و مترج بالفرض و بالنسبه نه حقیقی
 و واقعی زیرا که تحقق معتدل حقیقی در خارج متعین است بجهت میل و توجه هر یک بر کز خود به سبب عدم مانع و قاسم و غلبه
 و زیادتى هر یک مانع و قاسم دیگری است و خارج از اعتدال یا از جهت غلبه و زیادتى یک کیفیت است از کیفیات
 از لبعه و مترج از آنچه سزاوارست که در معتدل باشد و آن چهار است یا حرارت غالب است پس آن احراز
 مایه غنی باشد و یا برودت آن ابر و از مایه غنی و یا رطوبت و آن اطرب از مایه غنی و یا یبوست و آن ایس از مایه غنی
 است و یا از جهت و کیفیت است و آن نیز چهار است یا حرارت و یبوست غالب است پس آن احراز و یا یس باشد

پہلے اول

و یا حرارت و رطوبت و آن است و ابر و اربط بود و یا سردی و رطوبت و آن ابر و اربط و یا سردی و خشکی است و این
ابر و ایدر از مایع باشد و اینجا ایرادی دارد و هست و آن این است مثلاً اگر کسی گوید که آشیانی مرکب اند
از غنی تر پس اگر غالب بر شئی مرکب ممتزج عنصر ناست باید که بران شئی حرارت و یوست غالب باشد
و اگر عنصرها غالب است باید که حرارت و رطوبت غالب باشند و همچنین پس چگونه است که میگویند فلان چیز را
مایعینی است و یا ابر و یا اربط و یا ایس احداث گرمی و یا سردی و یا تری و یا خشکی بسیار می نماید جواب آن است
که آنچه مرکب است یعنی احر و ایس و یا احر و اربط و یا ابر و اربط و یا ایدر و ایس در هر یک از آنها یک عنصر غالب است
و دو کیفیت آن عنصر یکی فاعله و دیگری منفعله باشد از ان بروز و ظهور می نماید مثلاً اگر در ان ممتزج عنصر نار غالب
است پس آن احر و ایس ماینعی است و اگر عنصر هوا غالب است احر و اربط است ان خواهد بود و همچنین و اما آنچه
در ان یک کیفیتی غالب است که فرد باشد و عنصر غالب است مثلاً در احر ماینعی و عنصر غالب است که نار و هوا
باشد و دو کیفیت منفعله ان سرد و کی یوست و رطوبت باشد با هم فعل و الفعل نموده بحکم اذا تعارضتا سقطا فعل
او اثر بر دومتفع گردد پس باقی نماید مگر دو جزو حار از ان سرد و پس آن شئی ممتزج احر ماینعی خواهد بود و هر چند حرارت
بسیار بالعرض احداث پس بنماید به سبب شدت تحلیل و لقیح خود و لیکن ان پس در جنب حرارت کمتر است
زیر که آن بالعرض نیست نه بالذات و بر همین قیاس نمایند ابر و اربط و ایس ماینعی را کلا ماینعی و بدانکه
کیفیت بخارات از جهت منقره جمعه الاجزا و جسم است که تصور و ادراک آن موجب تصور و ادراک امری
نخارج از ان نباشد و نیز اقتضای قسمت یا نسبت را جزائی حامل موضوع خود نه ناما بدیعنی قسمت پذیر نباشد
و اما کیفیت معرفت درجات او و به مراتب انها بدانکه آنچه وارد بدن انسان بحتل المزاج و یا قریب بمقدار
چون فلی الحس با دراک گردد و حرارت غیرزی او در ان تاثیر نماید و کیفیت کامنه بالقوه آن را بر وز و فصل آدم
آن کیفیت سماحیه اگر حاصل کیفیت بدن آن است به تکرار استعمال و تکرار مقدار شراب تاثری و احداث کیفیتی
غالب زمانه بر مزاج اصلی ان نکند و ارواح و قوی را متغیر نسازد و کیفیتی از کیفیات اربعه ناقص و مختل نماید
فعلی از افعال را ان نامستقل نامند و الا خارج از اعتدال خروج آن اگر مرتبه است که بمقدار کم آن در بدن ان
احداث کیفیتی غالب نماید نماید و مقدار بسیار و تکرار استعمال آن تغییر کمی نماید اما ناقص و مختل نسازد و فعلی از افعال
را ان را درجه اولی گویند و اگر مقدار کم آن احداث کیفیتی غالب نماید نماید و زیاده و نقصان است
این بسبب ضرورت و فساد و آن نیز بنا بر آنرا درجه ثانیه گویند و اگر آن بسبب ضرورت و فساد و نقصان و اختلال

بہارِ اول بیان مزاج اقسام انجہ ۱۸ و معرفت درجات آنها

لیکن همکس باشد آن را درجه نالتنه نامند و اگر در رسیار عظیم در ارواح و قوی نماید و بسیر حد پاک رساند و همکس
باشد آن را درجه رابعه نامند و نیز مراتب ابلجه و نایتر کیفیت غالبه آنها را بدین پنج بیان نموده اند که چون بدن
مستقل است بر افضیه مانند معده و بر مجاری مانند عروق و بر اخلاط محصوره در عروق و بر رطوبت ثانیة محصوره
در عروق و قوریات سواقی و بر اعضا و روح که در جمیع اعضای مذکوره ساری است پس هر چه بقدری تنالی
از اخلاط و قریط دارد بدن گردد بیرون از ان نیست که بعد از تغییر شدن از کیفیت بدنی تاثیر در هواست
شما علی افضیه کرده مفقود الاثر میگردد و یا اثری از ان باقی میماند و اول محتمل است و ثانی اگر تاثیر ان منحصراً در روح
مجاور مجاری است و تجاوز از ان نمی تواند نمود پس آن درجه اول است و اگر تاثیر در روح و اخلاط فقط نماید درجه
دوم و اگر در روح و اخلاط و رطوبت تاثیر نماید درجه سوم و اگر تاثیر ان در هر سه باشد و کل اعضا را شامل گردد درجه
چهارم باشد که نهایت تاثیر است و بدانکه هر یک از درجات را سه مرتبه قرار داده اند و در عن اول دو وسطه و آخریه
غالبه و اول آن درجه بالنسبه بوسط آن کمتر محسوس میگردد و در وسط از ان زیاده و در آخر از همه زیاده
و درجه رابعه هر مرتبه از کیفیات را در طول سم گفته اند و آن شی را سمی مگر آنکه بحسب صورت نوعیه تریاقی باشد
و آنچه ازیت و سمیت آن در اول آن درجه باشد قابل صلاح است و آنچه در آخر آن بود اصلاح پذیر نیست
و این تقسیم و مراتب و درجات چندان اصلی ندارد و کلی نیست بلکه اکثری است و نیز این تقسیم و لغو و بر مراتب نظر
بجفت استقرائی است تحقیق است قائم به بد آنکه مقرر است تزد حکما که شی حار طرب تجاوز نمی کند حرارت
آن از درجه اولی چیست بلکه اگر حرارت آن زیاد شود برین مقدار تنالی نیسازد و رطوبت آن را پس برای این است که
نمی باشد و ای گرم در درجه دوم و سوم و یا اگر نگارایس و چیزی که حار و درجه سوم و چهارم باشد البته ایس است و ان
درجه و تاثیر حیات اکثر البیوت نوعیه خود است که خاصیت می نامند بهمان معنی گفته کور شده به کیفیت
مخصوص چنانچه ذکر یافت و اکثر از ویله قانیه یقویه گرم و خشک است یا سرد و خشک می باشد و همچنین سوم حیوانات سمی را که
تاثیر هر یک از اخلاطی که حرارت و برده بسیارند یا یوست بسیار و قوی بسیارند و یا رطوبت کم ضعیف و لهذا
متر است تا در سنگس گرم کرده شده قوی می باشد از حرارت هوای آب گرم کرده شده و برودت ازین زیاد
اجزای بدن را در سنگس ترش و انابه و قانیه و نیز مزاج را بهت است اولی و دومی و قرار داده اند یکی اولی اصل طبیعیه
و اصل از امتزاج عناصر اربعه و غالبه بعضی بر بعضی و مغلوبیت آن گیر و دو قسم ثانوی صناعتی حادثه از ترکیب
و یله قانیه و یا هر که در ترکیب شده اند این ترکیب شامل کیفیت و صورت هر دو است یعنی چنانکه کیفیت است

اصلی می باشد تا نوی صنایع نیز می باشد چنانچه ذکر یافت و همچنین بحسب صورت نیز بر دو نوع است یکی اصل
و دوم صنایع و نیز هر یک بر دو نوع است تمام ترکیب قوی مستحکم و غیر تمام ترکیب ناقص ضعیف و غیر مستحکم
اما نام این ترکیب آن است که اجزای بسیار لطیف و منترج آن بسیار لطیف و غیر صافی باشند و با هم
فصل و انفصال تمام نموده کیفیت و صورت و حال را یافته باشند بویکه حرارت غیریزی بدنی بلکه حرارت غازی
نارسی نیز اجزای لطیفه آن را از کیفیت جدا و متفرق نتواند نمود تا از هر یک اثری و کیفیتی و خاصیتی خاص ظاهر
گردد و یا که کیفیت خاصیت در اجزای آنکه معتدل باشد و یا غیر معتدل از آن صادر و ظاهر گردد و مانند ذرات و یا
بیشتر از آن که در تقریر نوع مانند سایر فزاد متفرقات و اما غیر تمام ترکیب ناقص ضعیف و غیر مستحکم نیز بر این ترکیب می باشد
چون بعضی از آن را تفريق اجزای بسیار سهل می باشد مانند گرده و نم که بعضی نیز چنین و بقیه آن اگر آنکه ناقص
ترکیب بسیار ضعیف است که تاب غسل و شستن ندارد مانند کاسنی و اکثر بقول و یا طاقت طبع بسیار مانند
افیمون و عدس اشال اینها دارند که بجز شستن و طبع بسیار اجزای حاره و لطیفه لطیفه و طاقت آنها ندارد
نموده تحلیل یافته اجرام باره غلیظه و کثیفه مسدوده لطیفه آنها باقی میماند و لهذا نمی تواند شد و است اجتناب
حضرت شارح علی اله علیه و آله و از اطباء نیز در باب شستن کاسنی و امثال آن از جهت جدا شدن آن اجزای از هم
و باطل شدن افعال مختصه با آنها مانند گوشت مرغ و عدس و ترب و کلم که جوهر لطیف جالی برفی و سبلی اینها
از ماده ارضی و کیفیت قاطع از طبع در آب جای میگیرد و در آب می آید و باقی میماند و ماده ارضیه فایده آنها را
اشامیدن مرقه آنها ملین طبع است بخلاف جرم آنها که مسدود و قاطع است و نیز استعمال بعضی آنها مانند کلم
و ترب و عدس از خارج محل و منضج است بخلاف داخل از آنها قوی بسیار و سیر است که استعمال آنها در خارج منضج
و مفرح است خصوصاً با بخت و میر خام و وجه تاثیر سیر و پیاز در خارج از قروح و الفصاح و غیره بخلاف داخل
شاید آن باشد که چون در خارج بچسبند و مستقر می مانند و رطوبت بوقیه و حاره جالیه و حرارت آن تاثیر و جلد
بدن که میبغی می نماید لهذا باعث الفصاح و قروح میگردد و در داخل به سبب عدم استقرار و سکون که طبیعت با بر
بدن آن را دائم در حرکت و تقلب افعال و کسر و انکسار می دارد و صورت اصلی و سورت آن را برقرار نمی دارد
و لهذا نمی تواند تاثیر خود را در خصوص کاه بخت شده باشد و خارج از حرارت نار به با آب و از رطوبت بوقیه جالیه و حرارت
آنها نیز به تحلیل رفته باشد و دیگر آنکه چون اکثر آن است که سطح معده مخلو و غشیه بلغم و رطوبات می باشد و
همه آنها داخل و خارج می آیند و تاثیر آنها نیز از آنها مندرج و مخلوط با آن بلغم گشته و حرارت بدنه در آن تاثیر نموده و کسر

جلد اول بیان طرق معرفت به افرجه ادویه و اغذیه

آنها می شود لهذا تاثیر نمی تواند نمود و اگر محرور المزاج یا لبس که در معده او فضلات و رطوبات بنا شده بخورد خصوصا
 خام آنها را البته باعث سحر و قفر میگرد و همچنین سرد و او غذای حار و حاو که در بلد آن باره رطوبه صاحبان افرجه
 باره رطوبه بلغمیه تناول می نمایند بدان جهت موافق است با افرجه ایشان و ادویه و اغذیه باره رطوبه که بکمال از
 حاره صاحبان افرجه حاره حاو که دسویه صغراویه تناول می نمایند و از این منع میگرد و البته مخالف و منقراست
 در مقابل آنها را و بسیاری از ادویه است که تناول آنها تیرید بسیاری می نماید و لضم آنها تسخیر و تحلیل مانند کشتن و آرد
 به خصوص صا مخلوط با هم جهت آنکه جرم آنها مرکب است از جوهر ارضی مالی شدید التیرید و از جوهر لطیف محمل که برود
 در معده و تصرف حرارت غریزی در آن بخور و لطیف محمل تحلیل میرود و باقی میماند جوهر ارضی شدید التیرید بخلاف
 و خارج و لهذا به تحلیل سیر و او رام صلیبه باره را مانند بنار و او رام حاره را نیز و با آنکه ضعف و رخاوت آن باین
 مرتبه نباشد مانند شبت و امثال آن که از غسل و طبع اجزای لطیفه آنها از کشف جدا میگرد و تحلیل نمی یابد و
 بعضی از ادویه می باشد که صاحب جوهر مختلف و اجزای متضاده الکیمیات اند از غیر ترکیب تمام مستحکم و اجبسی
 از آنها ظاهر و محسوس اند مانند اترج که تخم و قشر زرد آن گرم است و جمود و لب آن سرد و با خفی انداکن نیز قطونا
 که قشر رقیق بالای آن و تخم آن گرم است و لب آن سرد پس اگر درست بپاشا مندی به سبب لب لعابی باره آن
 تیرید میکند و قشر و تخم آن تحلیل نمی یابد که اثری از آن ظاهر گردد و چون کوبند و پاشا مندی بلصق بسطوح اعضا
 باطنی گشته متشقر می گرداند و لهذا در خارج چون گویند که آن را بطریق ضما و بر او رام و دما میل بگذارد باعث
 تحلیل و دفعه و انقباض آنها می گردد و ناگوبیده درست آن باعث عدم الضایع و خامی و اندک اعلم و اما مرکبات صنایعی
 مانند تریاق فاروق و مشرود لیطوس و سایر معاجین که با روجوارشات و جویب و اکثر ادویه فاو زهریه و تریاقیه غیرها
 مانند حجر التیس و جد و ارجطیا و زراوند و شتاق و امثال آنها از قبیل ثانی و غیر تمام الطیب اند که بعد از ورود و بدین
 و تصرف طبیعت و آنها اجزا آنها از هم جدا گشته از هر یک اثری و فعلی و کیفیتی و خاصیتی علمی ظاهر میگردد و چنانچه در
 مرکب القوی و ذوات خاصیتایمانی بیان کرده شد و بیان هر یک با لاجال در اماکن خود و تریاق الافاعی و باد زهر و جد و ارج
 و چون بچینی و موهبائی و غیره انشاء الله تعالی خواهد آمد و به تفصیل در کتب قوم مستور است و الله اعلم فصل چهارم
 در بیان طرق معرفت افرجه ادویه و اغذیه به تجربه و قیاس بدانکه دانستن افرجه ادویه و اغذیه یا به تجربه است و یا
 بقیاس و در تجربه چند شرط مرعی باید داشت تا اعتماد بر آن تواند نمود و اول آنکه باید که آن دو اخالی باشد
 از کیفیات مکتسبه خارجیه مثلا آب دام که گرم باشد یا احداث حرارت می نماید و چون حرارت عارضی آن زایل

شود بنزاج اصلی شود که برودت است بر سیکر و در احداث برودت می کنند و همچنین هوا و سائر اشیا می بسطند و مفرد
و مرکب و ورم آنکه باید تجربه را بر اشخاص معتدل الزاج جوان با جس و ادراک و با سخای شتی از قلت مقدار
و کثرت آن و در اراضی مختلفه مستفاده و اوقات و ازمان و فصول و انسان بنایینه نمایند و درست آید
و آنچه ظاهر شود از حرارت و برودت و رطوبت و یسوست حکم بران کنند که آن دو ادویه آن غذا تسکین است
بآن کیفیت که از آن ظاهر گشته سوم آنکه باید قوت آن تفاوت با قوت علت تواند بود یعنی مقدار آن
و کیفیت و ثبوت و شدت و ضعف مساوی مرض باشد که کمتر یا زیاده از آن زیرا که بعضی از ادویه گاه است که عاجز
می آید از قهوه است با خدا خود و در آن تاثیر نامی نمی تواند بود پس اولی آن است که مجرب اگر خواهد که کار بر
شکل نشود باید که اولاب علت ضعیفی و مقدار کمی تجربه نماید و بتدریج در علت قوی و مقدار زیاده ترقی نموده
قوت آن را معلوم نماید هم به تنهایی و هم با معین سبب رقی آن و چهارم آنکه مراعات زمانی نماید که فعل
و اثر دو ادویه اند و در آن ظاهر میگردد و مثلاً اگر در اول استعمال از آن فعلی و اثری ظاهر نگردد و در آخر ظاهر شود
آن دو را قوی و اند و مرکب بقوی مانده چوب چینی و اکثر ادویه قویه و یا آنکه در اول استعمال از آن فعلی و اثری
خاص ظاهر گردد و در آخر فعلی و اثری دیگر مانند افنون و ادویه منیره و دیگر که اولاب سبب تخدیر و سده مسام
احداث حرارت می نماید و در آخر احداث برودت و یا مینوی و ارواح باخدا و حار عنبری و تجید و تخفیف
طعمیات اصلی پس باید که فعل اول بالعرض داند و ثانی را بالذات و نیز در بعض ادویه و اغذیه ممکن است
که آنچه اولاً از آن ظاهر شود بالذات بود و آنچه در آخر بالعرض مانند اکثر ادویه کثیره حرارت حاده محرقة که
اولاً اغلاط را گرم می سازد و احداث گرمی می نمایند و ثانیاً به سبب سوختن و بسبب حرارت رسائیدن
آنها احداث برودت بالعرض می نمایند پنجم آنکه باید که استمرار فعل و عدم آن را مرعی دارد یعنی باید که ملاحظه
نماید فعل آن را اگر دائمی و یا اکثری است آن را ذاتی و بالذات داند و الا عارضی و بالعرض ششم آنکه
باید که حکم کند بر دو القیاس با بدن نوعی که آن دو را در آن تجربه نموده نباید آن انواع دیگر مثلاً اگر بدن انسان
تسخین نماید حکم کند که آن دو اگر گرم است در بدن انسان و بعضی در سائر حیوانات حکم بگیرد می نمایند زیرا که بسیار
است که دو آنیکه در بدن انسان خاصیتی دارد و در بدن سائر حیوانات خاصیتی دیگر می نماید مثلاً اگر
بفوس یکدانه بادام و یا خرما بخوراند احداث گرمی بسیار در آن می نماید و عرق بسیار میکند و همچنین اکثر
حشائش و ادویه سمیه حاره شدیداً حراره و البروده که غذای اکثر حیوانات است چون شوکران که غذای جانور

جلد اول بیان طرق معرفت ۲۲ افرجه و ادویه و اغذیه

است که آن را از رز و رگ و گوشت و خریق که غذای جانوری است که آن را سمانی خوانند و بیش که غذای جانوری
 است که آن را موش و بیش نامند و مار که غذای اکثر حیوانات است مانند بزگوشی که در جوف آن باد زهر
 بکون می یابد و طاقس نیز و همچنین کل اینها نسبت به بدن انسان مضر و ستم قاتل و مهلک اند و بد آنکه
 چون در تجربه و محاطه بسیار است چنانکه حکیم کبر است تا و القراط اشاره بدان نموده زیرا که بسیار است که بدو
 مراعات شرائط و یا غفلت موجب هلاک میگردد و بجهت آنکه می تواند بود که آن دوا از سموم قاتله مطلقه باشد که
 بحد و استعمال اندک آن هلاک گرداند و لهذا اطباء با تقییم و صییت نموده اند که دوایکه را ده تجربه آن داشته
 باشند باید که پیش از تناول و لا ملاخضه را حقه و طعم آن نمایان اگر گوی بسیار ناخوشی و یا طعم کویه داشته باشند
 که آن دوا خالی از مضرتی نخواهد بود و یا به سبب تمام آنرا استعمال نمایند و نیز اگر نفرت بسیاری از آن طبیعت
 یا به سبب البته آنرا استعمال نمایند بدون تجربه و باید که بعد از تجربه اول و یا بجهت آنکه افرجه آنها قریب بمرزاج
 انسان باشد مانند بوزینه و غیر آن که خوراک آنها از دویه سمیه از گیاهها و حیوانات سمی نباشد بخورانش
 و تا سه روز و نیز خود نکند و دارند و طعام و شراب لائق با او نباشد و اگر مکرر چنین کنند بهتر است پس انسان را
 بتدریج از مقدار کم به زیاده روند و اولاً با شش خاص قوی البینه غلیظه الطبع بلغی کبیر السن و قنادهایون
 و افونیات و اشغال آن دهند و یا اولاً بواجب القتل بحسب حکم شرع شریک بخوراند پس بدگر آن و در جبهه
 کیفیت و خاصیت و قیاس شربت آن را معلوم نمایند و نیز باید دانست که طریق معرفت افرجه و ادویه و اغذیه
 و خواص و منافع آنها بعنوان تجربه و مشهور را بچند ذکر یافت نیست بلکه با سخای دیگر نیز یافته اند و لا بالا جمال و نمایان با تفصیل
 و از آنجمله یکی اتفاق است مثلاً شخصی که مرض عارضه بجای دارد و شود و یا آنکه از برای او دوائی و غذائی
 آورده و او از خوردن آن نداند کیفیت آن را و بخورد و باعث شفا و صحت او گردد پس آن شخص خود را آفرجه
 و یا حکما و اطباء منقطن گشته و در تجسس و تشخیص و امتحان آن در آیند و کیفیت و خواص و مقدار شربت آن را معلوم
 نمایند و دوم آنکه میل و خواهش طبیعت او بر تناول و دوائی و یا غذائی که کیفیت آن را نداند به تقریب یا بدون
 تقریب شود و اثر بسیار دارد و بخورد و باعث شفا و صحت او گردد و مانند میل و خواهش و رغبت مستقی یا یوسس العلاج
 بخورد و ملج و خردین از ملج فروش و خوردن و شفا یافتن از آن چنانچه در مازنیون انشاء الله
 تعالی مذکور خواهد شد و خوردن مجزوم یا یوسس العلاج شیر قوی کرده افحی و یا شراب که مار در آن افتاده مرده
 بی الطلاع و شفا یافتن از آن و طبایبی بدان بردن و حکایت آن مشهور است و در بیان بدو ترتیب تریاق

جله اول بیان طرق معرفت ۴۴ افرجه ادویه و اخذیه

فاروق حکایتی میوید این خواهد آمد انشاء الله تعالی سوم آنکه بکراه و اجبار و یا شخصی از راه عداوت با او چیزی
بخورد اند که مضر و مهلک باشد بقصد هلاک و آن شخص اتفاقا مرضی مزمن داشته باشد و با بخیز و دفع علت
او گردد و مانند خوراندن زینخ و سم الفار و بیش بصاحبان امراض باره و ربطه و هر دوی محترقه از صنیق النفس و سرفه
کهنه و جدام و غیره چیست ارم آنکه به سبب مخط سالی و غلا و یا سیر و میاحت و غیره اتفاقا دوالی و یا غذائی
بخورد که گاهی ندیده و نخورده باشد از قبیل اوراق گیاهها و کلها و ثمرها و پنجه و آن باعث شفا و صحت و تقویت
و فربهی او گردد چنانچه در کیفیت اطلاع بر پنج چینی و جای خطائی گفته اند و از قبیل است اطلاع بر موسیالم
و یاد زهر و انشاء الله تعالی هر یک بجای خود مذکور خواهند شد و بعد از آن بی بحقیقت و کیفیت و قیمت
آن بر نرود و اقف آن گردند به قتم از وجوه تجربه آنکه باشاره و ارشاد انبیا و اولیا علیهم الصلوٰه والسلام که او شان
بالهام و اطلاع با هر حق غرضانه فرموده باشند یافته اند و لا بالا جمال و تعلیم و تصدیق و حسن ظن و ثابته با ^{التقصیل}
و التحقيق هشتم آنکه بالهام و اتفاقا در قلب نرود احتیاج و ابتلا و تجربه و در ماندگی مثلا شخصی در امری و مرضی خود را ند
و نداند که چه تدبیر باید کرد و چه باید خورد و آرد و با غذا ناکاه و در آن حال در دل او در نهد که فلان تدبیر باید نمود و یا
فلان دوا و یا فلان غذا را مفردا و یا مرکبا این نحو باید استعمال نمود و چون او بعل آورد و آن را چنانچه افاشده
است ظاهر گردد و یا آنکه در همان حال بخواب رود و در خواب بیند تدبیر آنرا و چون بیدار شود و بعل آورد همچنان
بود که دیده بود و پس در شخص و دریافت آن افتد چنانچه این دسه وجه از تانج الحکما ملا احمد قصبی در تذکره بدو ظهور
ابطال و ترکیب تریاق فاروق و پیدایش باد زهر و از یون و موسیالم مذکور است و در اماکن خود انشاء الله تعالی
ذکر خوا های یافت هنم آنکه از مشاهد و عمل بعض حیوانات در محالجات خود بالهام خالق انام حل و غز در یابند
مانند آنکه عمل حقه را جالینوس از طایری اموصحت چنانچه در حرف الحار و حقه خواهد آمد و مشهور است که مار
چون در ایام زمستان در زیر زمین بنهان میباشد بدان جهت چشم او تاریک که نور نمی شود و بعد از انقضای ایام
زمستان و کسورت سردی هوا که بر می آید رفته گیاه را زیاده را می خورد و بر چشم خود می مالچشم او بدستور روشن
و نورانی میگردد و گویند که مار چون در جوف خود در روی در می یابد طایری را که بیونالی و یقوس می ناست صید کرده
جگر آن را میخورد و همچنین اکثر چیزها از اکثر حیوانات نقل کرده اند که از آنها حکما و اطبا اتفاقا نموده و بکار
و نکثر است حال کیفیات و خواص و منافع چند دریافت نموده و در کتب خود با صحت کرده اند و الله اعلم و انما طریق
اسحرف افرجه ادویه و اغذیه بقیاس که از امری یا مرضی دیگری بر دل علت و سبب امری حاصل بر آید دیگر نمودن

جله اول بیان طرق معرفت ۲۴ افزوده ادویه اغذیه

و حکم کردن است که اقلترین است پس آن بچند وجه است از آنجه سرعت استحاله و بطور آن است و سرعت
جمود و بطور آن و طعم و رائحه و وزن آن و دریافت سرعت استحاله و بطور آن بدین نحو است که آنچه دارد آتش گردد
مثلاً چون در آتش اندازند اگر دگر گرم و یا مستحیل بدان گردد گرم خواهد بود و نسبت با آنچه دیرتر گرم و مستحیل بدان گردد
بشرط آنکه جرم آن هر دو مساوی باشند و تخلخل و کثافت و رخاوت و صلابت و رقت و غلظت که اگر
فخفاف باشد حکم نتوان کرد بر آن زیرا که آنچه متخلخل و یا رخو و یا رقیق است زود مستحیل میگردد بخلاف آنکه او
اینها و هم بدین قیاس سرعت جمود و بطور آن است یعنی باید که در او را و در آنکه با هم مساوی باشند و در صورت
تساوی آنچه زودتر از برودت متاثر گردد و متحرک شود و یا دیر است و آنچه دیرتر بر آب سردی آن کمتر زیرا که
فاعل تحلیل و اذیه و احراق حرارت است و فاعل انعقاد و انجماد و قبض و جمع و تکلیف برودت و در آن تاثیر هر یک
که قوی تر و باعث شدت ظهور و انجماد باشد آن باشد یا پس است و الا رطب جهت آنکه اصلها علیاً نیز
را با یوست عمل قوی تر است و یا رطوبت ضعیف تر یعنی هر چه قوی الحراة و قوی البرودة است و یا شدت
الصلابت و کثافت یا پس است مانند اجزاء و آنچه بخلاف آنهاست رطب اندک علیاً بقا لئلا یطعم
که اقوامی کل اولی جمیع آن طعوم است پس کلیات آن بحسب استقرار است حرارت و مرارت و ماوحت و
حموضت و قحوضت و دسومست حلاوت و قفاست که مسیح نیز مانند یقین میم و کسرین جمله
و سکون بای شتات تحتانی و خامی مجر و بعضی قفاست اشامل طعوم نکره و اشیاء و اصول طعوم رشات
گفته اند و ما سواي اینها را که اینها اند خواه ظاهرین محسوس باشند و یا خفی غیر محسوس مرکبات آنها را و در حقیقت
و اختلاف طعوم باعتبار اختلاف مواد و قوی و دایره و فواید آنهاست زیرا که گفته اند خالی از آن نیست که جوهر
حامل شیئی ذی طعم یا لطیف است یا کثیف ارضی و یا متوسط میان آن هر دو قوت و مزاج آن با جار است و یا بارو
و یا معتدل در میان آن هر دو جوهر لطیف اگر جار است حرلیف میگردد و اگر بارو است حامض و اگر متوسط و در حایت
و برودت است سم جوهر کثیف ارضی اگر جار است مر و اگر بارو است عطف و اگر متوسط است و حرارت و برودت خلط
و جوهر متوسط و رطافت و کثافت اگر جار است ناله و اگر بارو است قابض و اگر معتدل است قله و مسیح و بیابان
و غیر آنکه خالی از آن نیست که مواد که عبارت از قوایل و محال اند یا لطیف اند یا کثیف یا متوسط بینها و فواید احراة
اند یا برودت یا کیفیت معتدل بینها و حاصل الضرب سه در سه است مثلاً حرارت قوی بر گاه تاثیر در ماده لطیف
نماید احداث حرارت می نماید و آن را حرلیف میگرداند و در ماده کثیف احداث حرارت و آن را مر می نماید و در ماده

جلد اول . بیان طرق معرفت افرجه ادویه و اخذیه به تجربه و قیاس

۲۵

مقتله احداث بلوغ می نماید و آن را ملح می سازد و برودت قویه برکات تاثیر نماید و ماده لطیفه احداث جموت می نماید و آنرا خامص میگرداند و ماده کثیفه مخصوص است آن را عقص بسیار و در ماده معتدله متوسطه و جموت آنرا قایلین می گرداند و حرارت معتدله چون تاثیر در ماده لطیفه نماید احداث سوخت می نماید و شی را دسم می گرداند و در ماده کثیفه احداث خللاوت را آن را حلوی می نماید و در ماده معتدله احداث قفایت و آن را القهید یا زلیس سرایف است بطعم منفرد اشیای حاره است بجز از آن هر دو بجز از این احوامص ابرو انواع طعم منفرد اشیای بارو است و بجز از آن مخصوص بجز از آن قایلین و سوخت ملح ترین انواع اشیای معتدله است بجز از آن خلوی از آن تفویذ این جدول جامع اقسام علوم بحسب اعلی و مواد است اکثر این مراتب را اکثر ائمه مخصوصا حاکم و ابن سینا و ظاهر

فصل اول	حرارت	برودت	قوه معتدله
لطیفه	حریف	خامص	دسم
کثیفه	مر	عقص	خلو
معتدل	ملح	قایلین	لقه

می گردد اگر بر ماده آنها رطوبت و لطافت غالب باشد مانند انگور و آبنه و امثال این هر دو که در این القهیدین قایلین می باشد باعث بارگشت ماده و عدم تاثیر حرارت در آن کاسینف و بجز از آن که اندک لطافتی یافتن و حرارت در آنها اندک زیاده تاثیر نموده عقص ملحی بمخصوصیت می گرداند و رفته رفته جموت می افزاید و عقصیت می گاه و چون فریب عتال رسیدن

میل بخللاوت می نمایند و آهسته آهسته خللاوت می افزاید و جموت می گاهد تا آنکه شیرین می گرداند و اگر رطوبت در آنها بسیار و آفیه باشد بجز از لقیچ نام چون حرارت منقبضه اصلیه ناقص گردد و حرارت غریبه و آنها تاثیر نماید باز خامص می گرداند و اگر ماده آنها چندین لطافت نداشته باشد و حرارت غریبه قوی باشد می گرداند آنها را حریف و بار و در آبنه این مراتب را اکثر طعم مشاهده شده و هم برین قیاس اشیاء دیگر با اختلاف مواد که قایلین اند و حرارت و برودت که فوعل اند و به تفاوت تاثیر و اثر آنها متفاوت و مختلف می گرداند چنانچه ذکر یافت و باید آنکه بعضی طعم با هم مشارک اند و لیکن در شدت و ضعف اختلاف ماده و تاثیر فاعل متفاوت مانند لقیچ که مشارک است لآنکه در حریف لطیفه و در خلوی و در ملح و در مر و در کمر و نیز ملح با هم مشارک اند لآنکه هم فاعل و هم زیاده است از ملح و لهذا چون ملح حرارت زیاده از احتیالاتی تاثیر نماید و لطافت ملح است آنرا

جلال بیان طرق معرفت ۲۰ از مجید ادویه و اغذیه

چرب چیزی است آن است که سطح زبان را ملایم و منبسط و مستوی سازد و از افعال آن ترطیب و تلکین و ارخا
 و از لاف و انشاج و استحاله بخلط غالب و تسخین لکلی است به سبب لطافت و هواست و با سبب جوهر سرد و نازک
 او همان و اسمان و اشیای دهنی چرب و اما حلو بضم حای مهمله و سکون لام و واء و حلاوت که بعضی شیرین و شیرینی
 است آن است که سطح زبان را نرم و ملایم و منبسط و مستوی سازد و طبیعت مادر به بدن آنرا و مستعد دارد
 و قوت باده کبدیه آن را بزودی بخود جذب نماید و شتاق بدان باشد و از افعال آن جلا و ارخا و انشاج
 و تلکین و ترفیق و اذابة و استحاله بخلط غالب هم و اسخان تلکین است به سبب اعتدال حرارت و لطافت و هم خوردن و مانند
 شکر و عسل و دو شتاب نگر و قوت و خرد و انجیر و انبه و باجمله آنچه در آن شیرینی و شیرین و املات و میوه
 الاسنان پس آن درشت کننده سطح زبان و معطش است مانند شکر سرخ و بعضی انواع عمل حاد و گفته
 میگویند آمده و اما لقه بفتح تائی نشاء فو تائیه و کسر فاء که میسج نیز نامند بفتح میم و کسر سین مهمله و سکون یای
 نشاء تحمائیة و خای میجه و تاء است که بعضی بی مزه و بی زنگی است آن است که سطح زبان را بسیار نرم و ملایم و
 منبسط و مستوی سازد و مرغوب طبیعت نباشد و از افعال آن تسکین حرارت و عطش و رفع خشونت و
 قبوضت و امثال اینها است اگر بارطوبت باشد و با بخله شدت وحدت طعم و لالت بر حرارت می کند و اعتدال
 و ملائمت آن دلالت بر اعتدال خشونت و قبوضت و عفو صفت بر یسوست و رخاوت و ملائمت تلکین
 بر رطوبت و بر همین قیاس و نسبت از ترکیب آنها می توان دریافت بود کیفیت اشیای مرکبه را و گاه
 است که شئی مرکب از دو چیز یکی بادی طعم و دیگری حار با طعم می باشد یا سرد با طعم غلبه جوهر خود بر جوهر را پس
 درین نوع می باشد طعم آن مرکب غالب سبب جوهر حار و فعل آن برودت سبب غلبه جوهر سرد و مانند اینها
 که تلخی آن از جوهر حار و تاثیر برودت آن از جوهر سرد آن است و این چنین شئی را مرکب القوی می نامند و امثال
 آن بطریق صناعت آن است که چون اندکی صبر را در بسیاری از دو قوی ترین حل نمایند آن را البتة آن را
 تلخ میسازد و اما مزاج آن را گرم نمی نماید پس هرگاه بطریق صناعت ممکن باشد که چیزی طعم چیزی را منحرف
 گرداند و مزاج آن متغیر نسازد پس طریق امتزاج و ترکیب طبیعت بطریق تجارز است بدانست که لال
 بطحوم کلیه نباشد زیرا که گاه است در بعضی جاها مخالفت با مطلوب می نمایند و گاه مجتمع می گردند
 و طعم در جرم شئی واحد مانند حرارت و قبوضت مجتمع در حصن و این را بیش و بشاعت می نامند و مانند
 حرارت و ملوحت و در ارضی سیخه و آب و زبای شور و این را از عو قوت و دعای می نامند و مانند حرارت و قوت

19

[illegible]

جله اول در بیان طرق معرفت بسم امر به ادویه و اخذیه

سواد و حرارت را که اقیون می باید گرم باشند سرد و آنکه گفته شده که تا لول استلال بالوان ضعیف مشوش
و منضبط و لالت آنها کمتری است نه کلی جهت آن است که اکثر شیهه واقع می شود و مثلاً چون خلط کرده شود
در یک طل شیر و مشغال فربون باین حیثیت که بگردان هر دوشی واحد و محسوس نگردد اجزای فربون جدا
اد شیر و مزاج ثانوی جماعی بهم رسانند با وجود آنکه رنگ آن متغیر نگشته می باشد بسیار گرم و همچنین است حکم
در طعم و راسخه نیز مانند اقیون و کافور که با وجود آنکه بسیار با دانه تلخ و تند اند بحدیکه غالب می آیند بر اکثری
از طعمها و بویهای قوی مانند فلفل و زعفران و چندین سرد و تر و غیره و مشک و غیره ایچنی در ترکیبی و متمزجی که اقیون
یا کافور باشد غالب است آید طعم و راسخه هر یک از آن هر دو بر کل اجزا همچین استلال بعثت استحال و بطول آن و غیره
و لول آن نیز نسبت پس استلال با موخر نسبت نهائی بدون تألیف تجربه و تکرار و تکرار استعمال ناقص و ناتمام است
و حکم بالخرم نمی توان نمود بعلیه کیفیت ادکیفات اربعه و یقین بعضی ظن غالب حاصل نمی گردد از آن زیرا که
می تواند بود که شئی متمزج مرکب بار باشد و یا حار و طعم و راسخه و لون آن هر یک جدا جدا و لالت نه باشد
آن نمایند و از حیثیت اجتماعی برخلاف آنها جهت آنکه ممکن است که ترکیب آن از اجزای مختلف باشد و جزو
نوی طعم و راسخه و لون قوی و غالب بر دیگر اجزا باشد و در متمزج آن ظاهر گردد و چنانچه در ترکیب
اقیونیه و یا فطرانیه و بارلوندیه و یا کافوریه راسخه اقیون و کافور و لون اقیون و قطران که سواد و لون راوند
که زرد است مشابه و ظاهر می گردد و همچنین رواج و الوان دیگر طعم نیز و اما اقیون و کافور که لون آن برود
و لالت بر برودت ندارد و حرارت آن هر دو و لالت بر حرارتی که با بحدیکه منشأ توهم بعضی گشته که
آن هر دو را حار دانسته اند می توان توفیق و جمع بین الراین بدین طریق نمود که آن هر دو از جمله ادویه مرکب
القوی اند که در آنها دروخت و غالب است یکی لطیف حار حاصل راسخه و باعث حار و افعال حرارت گشته
و دیگری کثیف ارضی بار که موجب لون و حار و افعال برودت شده و بعد و رو و در بدن جزو لطیف
حار آن بسبب بسیل و افعال طبیعت اثر خود نموده برودی تجلیل می رود و زائل میگردد و باقی میان جزو
کثیف ارضی بار و آن مدت مدید و افعال برودت از آن صادر می گردد و او را که هر یک از موارد کوره تفصیل
در شرح قانون و کتب بسط طسه این فن مذکور است و چون اینجا کنیایش ذکر آنها بنود بین مقدار آنکه نام
و اما استلال خود و افعال و اجناس است که آنچه در آن قتیق و قبض باشد حار و یا پس است با برودت
یعنی مرکب القوی است با غلبه حرارت و آنچه در آن تحلیل و لزوم است بود و در آن ناریت و رطوبت غالب

هست آنچه قوت آن بسیار لطیف و ضعیف باشد و یا قابل کوبیدن نباشد و یا قایل شستن نباشد
 دلیل آن است که جزو حار و ناری آن بسیار قلیل و ضعیف است و جزو ارضی بار و کثیف بسیار و بر همین قیاس
 است. لال بر احوال دیگر باید نمود و لا یحکم حقایق الامور کما هی الا فاعلمها و خالفها جل شانه فصل پنجم در بیان
 احتیاج ترکیب دویه و باید دانست که چون یافته نمی شود و دوی مفرد که بقیه ای مقابلهت و مقابلهت
 نمود هر مرضی یعنی در کیفیت و خاصیت خود شکافی باشد دفع و رفع آن را در اکثر خصوصیات اراض
 مرکبه و متضاده پس ناچار است از ترکیب مرکب هر چه قلیل الاخر و ضعیف باشد بهتر است از کثیر الاخر و قلیل زیرا که
 دوی مفرد اخف است بطبیعت از مرکب آنکه از مفرد مقدار شربت نام کامل در اکثر مستعمل میگردد و بخلاف ترکیب
 و قایده که بر شربت نام کامل مترتب می گردد البته دانستیم است از غیر نام کامل پس بالا اجمال بدانکه علت ترکیب
 و اکثر اجزای جهت تقویت و است و یا جهت حفظ قوت آن و یا جهت دفع اذیت و کمایت آن
 و یا جهت بدرقه شدن و نفوذ فرمودن آن یا جهت رفع کراهیت طعم در آنجه آن یا مثال اینها از اجزای
 و اغراض آن و یا اکثر اراض پس در چند این امور زیاده شود اجزای ترکیب زیاده خواهد شد و بالتفصیل آنکه
 علت کلی و غرض اصلی از ترکیب دویه عدم و جبران دوی مفرد شکافی است و دفع و رفع مرض مطلوب را بدو
 جهت اول آنکه در آن کیفیتی و وصفی قوی و غالب زیاده باشد از مقدار مطلوب و یا آنکه منصفه ناقص
 بود و یا مضادات و منافاتی ببعض از اعضاء قوی و ارواح و یا بعض اراض داشته باشد و دوم آنکه مرض
 و علت مرکب باشد از چند مرض و آن دوا بقیه ای مقابلهت دفع آنها تواند کرد پس درین صورت ناچار است از ترکیب
 و بدانکه با غذائی دوائی توان معالجه نمود بدوئی غذائی نباید پرداخت و باید دوائی غذائی اصلاح حال مزاج
 و دفع مرض توان نمود متوجه بدو نباید شد و تا از دوی ضعیف لقوه سهل الموده رفع احتیاج شود بدوی قوی
 و دونه را نباید رجوع نمود و همچنین تا بحرق و در دفع احتیاج و تنقیه شود ملین نباید داد و تا ملین قضای حاجت
 و دفع غایله و تنقیه شود ملین نباید پرداخت مخصوص یا و در مسهل قوی و بی منفع و نفی که اعتدال قوام مواد
 و قابلیت دفع است سهل نباید داد مگر نزد ضرورت عدم فرصت زیرا که طبیعت وجود و البته مضادات و مخالفه
 و منافات دارند با طبیعت وجود و در ارواح قوی و در صورت احتیاج دویه مرکب مجرب است و از حکما و طبکا
 ما تقدم و ما تأخر و آنچه تجربه طبیب خود داده و مکرر استعمال نموده در اشخاص از جنس و از زمان و استان متوجه
 شکسته بهتر از جمیع غیر مجرب است و بدانکه مراد از مرض مفرد اینجا آن است که طبیعت در معالجه آن محتاج

[illegible]

جلد اول بیان کیفیت ترکیب دویه و استخراج مقدار شربت آنها

۳۳

و بوق و نوشا در شور و مانند اینها آنکه زمانی مقدار در شانه بمانند و فعل و اثر خود را بچند و مزر و غایله
 بان رسانند و اینها از انجمله است اختلاط دویه مسهله شدید و قویه با مصلمات و جرب نمودن بر و غن
 با دام و کاد و مانند ترید و بلبلجات معطر طوس خیار شبنم و تمبیر و قویه بعین آنها مانند حب السلاطین و حب الملوک
 و ما زریون و مقویا و زروت و سایر دویه مسهله قویه و نیز از ان جمله است امتزاج سرکه باشکر و با عسل و دیگر گلیکین
 برای کسر سورت و سرعت نفوذ سرکه و نور ان و پس جان صفر و سودا را جهت آنکه ترشی حاد محض هیچ صغرا و
 سودا است و نیز شکر و عسل بسبب لزوم جتی که دارند مانع شدت نفوذ و کاسر حدت سرکه اند طبیعت و قوت
 کبدی بسبب کمال رغبت و میل شیرینی آنها بر دوی جنیب می نماید و افعال مطلوبه از ان از شکستن حدت
 صغرا و نفوذ و بیع مساک و مجاری و آفتخ سدد و غیره اکایدنی صادر می گردد و نیز اختلاط دهن و دیسکه
 جهت شایع و فوائد کوره است و اینها امتزاج شیرینی با زنجبیل و بلبلجات و مانع از ساختن برای آنها
 و نیزه باشکر و با عسل ازین جهت است نیز ازین قبیل است ترکیب دویه بطیة النفوذ با دویه سراقه النفوذ مانند
 تخم ازبان و زعفران و کثوت و دهن بلسان و امثال اینها که بسبب کمال قوت نافذ خود قرار دارند
 و عضو مخصوص نمی نمایند که افعال مطلوبه از آنها کاملاً بپنج صادر گردد و از لطیف سدد و تحلیل مواد و غیره با پس
 ناچار است از ترکیب آنها با دوائیکه جاذب آنها باشد بسوی خلاف جهت کبد تا آنکه در کبد قرار یابند
 و بطرف دیگر نفوذ نمایند مانند تخم ترب که جاذب بسوی فم معده است و امثال اینها از دویه حار که
 حاد و سراقه النفوذ مانند دهن بلسان که محتاج بسوی ترکیب با دویه ملایمه بطیة النفوذ مانند شمع انار
 سوم از آنها آنکه آن دوائی النفوذ را ضعیف القوه و اثر باشد که پیش از رسیدن اجزاء مطلوب قوت
 و فعل آن باطل و ذائل و یا ناقص و ضعیف گردد و یا آنکه آن دوا بسبب ضعف قوت خود یا بسبب بیاضافت
 عضو معلول و یا بسبب عدم اختصاص آن بان عضو و برین راه متفرق و منتشر گردد و نامی قوت آن بعضو مخصوص
 نرسد و یا آنکه اختصاص آن عضو داشته باشد و لیکن تنهایی نتواند رسید پس درین مورد محتاج است
 به ترکیب با دوائی سرتخ النفوذ مختص بان عضو تا آنکه باعث نفوذ و مانع انتشار او گشته بر دوی قوت
 و اثر آن را بعضو مخصوص برساند مانند ادخال زعفران و اقراص کافور و دویه قلیه مخمخین کافور و دوائی
 تا آنکه بسبب اختصاص که زعفران و کافور قلب دارند بر دوی اثر بر دوی کافور و سایر دویه را بقلب
 رسانند بدون کسر و آنکه بسیار و نیز از خاصیت زعفران است که بعد از رسیدن اثر دوائی بقلب تمام قوت

جرات خود و هم با الخاصیة و فعل و الفحال و با طبعیت خامیست و اثر آن زائل و باطل می گردد و باقی
می ماند و شرف و قوت و او از این جهت است که مقدار از عطران را در اقراص کافوری کمتر از وزن کافور و کافور
را در ادویه تلخیص کمتر از وزن ادویه دیگر می نمایند تا غالب بر آنها نیایند و معین و مبدق آنها باشند
و نیز از این جمله است ادخال سرکه در ادویه مخصوصه لطیفه و ایضا از این جهت داخل کرده می شود و زعفران را سارون
با سقونیاد و غاریقون تا آنکه آن هر دو قوت این هر دو را بدماغ و عروق آن برسانند و این هر دو کما یبغی فعل
خود نمایند و ایضا برای آن است داخل کردن ادویه قویه عطرها قالیضه مفتحه و منقیه و فصول را ادویه فحشیه و راه
کبد و بدماغ و معده و کرده و مشابه و انتدین مانند مصطلی و عود و هندری و ووداجم و کون و با مسهلات معده
تا و شکم و مصطلی و سفرجل و با مسهلات کبد و ووداجم و با مسهلات دماغ و سنبلی الطیب و با مسهلات آنتیز
کون و همچنین از این قبیل است ادخال در این جهت اختصاص آن بکبد و مشابه با ادویه مدره نافعه
اعراض کرده و مشابه تا آنکه قوت آنها را بر روی بلا نقصان و منصف بآن هر دو عضو برسانند و نیز از آن
قبیل است ادخال سرکه درین در انجده و الملبه و بابونه نیز در انجده و ادویه مشروب جهت آنکه در بابونه و قوت
است یکی محله و دوم قالیضه که بقوت محله اثر در نفس عضو می نماید و بقوت قالیضه مزج و سبب مجاری
و مسام و منع انقباض مواد بیان عضو می کند و همچنین آنکه در سرکه سه قوت است یکی مفتحه و دوم نافه و سوم
قالیضه و درین در و نیز سه قوت است یکی مفتحه و دوم محله و سوم بلینه مرغیه بلکه اندک قوت قلیحی نیز دارد و ایضا
از این جمله است استخراج زنجبیل با تریب جهت آنکه تریب بصرافت خود و تقطیع و ترفیق و دفع مواد بلخیه غلیظه که
بغنی بدون اتانیت بازنجیل نمی تواند نمود مصطلی برای تقویت معده و کبد است و همچنین است ترکیب
بعض ادویه مسهله یا بعض دیگر برای زیادتی تقویت و اعانت بر دفع و قطع مواد و ترکیب استخراج
شراب ریسمانی صافی رقیق با مالایا لیم برای صاحب غشی حوالی و صاحب دق کافور با مالایا الشیراز اسک
م فوق جهت آنکه مالایا لیم بسبب نزدیکی دار و مجاری و مسالک می چسبند و نیز وی اجنه و مقصود و اعانت بدن
نمی رسد و شراب بسبب شدت نفوذ خود و نیز وی آن را می رساند و خود نیز غذا ایت دارد و کافور نیز در
شراب مالایا لیم را قلیح می رساند جهت اختصاصه که قلیح را در و نیز تریب قوی می نماید و از این جمله است
ترکیب مرغیات محله بار و ادع نزد تریب و ادویه تریب که طبعیت مدبره بدن با فون خالقها جلال همه فعلی است
هر یک را بجای لاکن خود می رساند و از آن این امور غریب و بلینه است امور قویه خفیه عظیمه

بسیار از آن صادر می گردد زیرا که خلیفه عقل و نفس است در عالم اجسام چه چهارم از آنها آنکه منافات
و مضادات داشته باشند با ارواح و قوی و بعضی اعضا مانند افیون و سایر ادویه قویه سیه و غیر سیه
و غیر سیه که محتاج بجا فط و مصلح اند مثل افیون که در ادویه عین بدون زعفران و در اقراص و نرینه بنا به اواز عقل
و بنده و شک و همچنین در ادویه قلبیه بدون آنها بنده ای استعمال آن جائز نیست برای آنکه معنی ارواح
و قوی و مطلق حرارت غیری است و همچنین ادویه قویه و مسهلات سیه که بدون مصلحات و حفاظات قوی
و ارواح و اعضا مخصوص اعضای ریه عاده النفع مثل قلب کب و دماغ و معده و کبد و مانند آنست
و غایقوان امثال آن هر دو با صانع و کفر او و غیرها از منیرات مصلحات نشیه و سایر ادویه حافظه ارواح قوی نیست همچنین بنجار
و امثال آن بدون موسوم و او آن را بچند ذکر یافت بنحی که از آنها آنکه آن را کریمه الریح و الباش الطعم باشد و طبیعت آن را قوی
نمایانند و طبیعت خود بخیر و شکر که محتاج اند آن هر دو با اختلاف و استخراج ادویه خوشبو و نیکو طعم از قبیل زعفران و عسل و غیره
با کمال زیادت و طبیعت عدم نفرت که سورت دفع غایک و غذای آنها که شش و ششم از آنها آنکه عضله سبب شرب و در اوقات
شدت و کای حس و برداشت ادویه قویه حاد و قویه کای و کای و رسته باشد و این قلب دماغ و عین و فم معده که بجهت که حاجت آنها محتاج اند
به ترکیب ادویه که کاسه حیات آنها و با تکیه عضله باشد و این که کثیر و العبه افیون و نرینه و ادویه مقویه حافظه آنها را ادویه ماکو و مشرب و غیره
و او بان موسوم و سقیمه و سقیمه و افیون و راطله و اضماره و قوی و طریات و حرامهم مانند مرهم و گوار و سیداب قوی و نرینه و امثال
اینها که بسبب لزوم و انحاء و تحذیر و غیرها مانع آیند از شدت تاثیر و ادراک به المانع و نفوذ و کاهش و تقطیع و اجراق و غیرها و این
قبیل است استخراج شیره های مقویه قلب کب و فم معده طبیعته الریح مانند گل قند و شراب سیب بجزارش حدود و اراکس
و امثال اینها با ادویه حاد و کریمه الریح با طعم مانند جلیت مرکبی و صفت امثال اینها و اکثر این امور با هم سازگارند و اما دم که
احالت نکوب و ادویه که کاسه حیات و آن که هست امر اول آنکه مرض مرکب از دو مخاط باشد و دوائی مفروض و نه های نتواند دفع
آن هر دو بنمود و مانند شکر الخب که غلبه غیر خالص نرینه مانده که ماده آن از صفرا و بلغم است محتاج می شوند در معالجه آن به ترکیب سهوا
صفرا با بلغم مانند سقمونیا با شحم خطل مثلا و اگر مرکب از صفرا و آب شکر یا جگر ارمنی و یا لاله زرد و مانند اینها مثلا و نیز
ترکیب کرده می شود و دوائی کاسه حیات و قوام و دفع ماده صفرا و دوائی محلل و منضج و مقطع و واضح بلغم مانند
سرکه و شکر و بزر و مناسب در سکنجبین بزر و دوائی و شراب بزر و امثال آن هر دو و مانند دوائی قروح متوجه سکه
محتاج اند و آن به تفتیه و شمع و چرک و قطع لحم زائده و انبات لحم صالح و فقدان دوائی مفروضه پس بنا به ترکیب
بجز نمودن آن را با ادویه که چرک و شمع را دور نماید و یا در او آنکه گوشت بر رویانند و از اینج باز بخار در مرهم بنجار

جلد اول بیان کیفیت ترکیب دویه و استخراج ثمرات آنها

۳۶

و در اورام باره صلبه حادثه در استخراج اند در علاج آنها باید و اینکه در آن انضاج و تحلیل و تقویت قوت
باشد و دوائی مغروصه نباشد نمی شود پس با چهار اند به ترکیب و غلط صلبه برای انضاج و فستقین برای تحلیل
و زعفران برای تحلیل و در اورام صلبه برای قیض و حفظ قوت و حفظ قوت نسبت به لیسب انضاج و تقویت تحلیل مواد آنها
بسهولت دفع می شوند و لیسب قبض و حفظ قوت ماده تازه بر آن منصف است که در دیگر آن که اگر قبل از انضاج
مخللات استعمال کرده شود لطیف ماده تحلیل می شود و کیفیت آن متحرک می شود و لیسب می انجامد و آنکه اگر در اورام
باره صلبه که از غیر انفعال از اورام حار و بالیسب است و در طریق میان کبد و طحال باشد و مجتج گردد و در کبد اختلاط
خفیه شود و او به که طحال جذب می کرد آنها را و حال لیسب است و می تواند جذب نمود پس مخارج اند به ترکیب او و
مغریه مجاری نیز در اورام حار و دوائی و با صفراوی نیز که مرکب است سو مزاج و قوت اتصال و مرض ترکیب است
مخارج اند لیسوی ترکیب بدوائی باز برای زوال سو مزاج حار و لیسوی راح برای منخ و باز در شستن ماده
تازه از انصباب و نزول بدان عضو و لیسوی محلی برای تحلیل ماده منصفه حاصله در آن عضو و لیسوی مقوی قیض
تا ترکیب جرد و قرح با صندل و بالونه و افاقه لیسب برای فائده و غرضی ترکیب مذکور و بهر همین فواید ترکیب
اعر و هم آنکه یافته شود و دوائی مفردی که در آن دو قوت باشد یکی از آن هر دو قوت و دیگر منصف تر
برای مرض ترکیب از دو علت آن است. بآن هر دو علت لطافت خود متوازن و مقابلهت و مقادست نماید زیرا که
یک قوت خود قوی و غالب می آید بر یک مرض و قوت دیگر ضعیف و ناقص از مرض دیگر پس با چهار اند به ترکیب
آن با و اینکه تعدیل هر دو قوت آن نماید مانند باونه که قوت تحلیل آن بیشتر است از قوت قبض پس هرگاه که
مقصود قبض شد باید ترکیب نمود آن را بدوائی فالبضی نامقصود حاصل گردد و اعر سو هم آنکه یکی
از دو جزو مرض اقوی از دیگری باشد و دوائی مفردی که هر دو قوت آن تنکافی و تساوی آن هر دو جزو مرض
باشد و در شدت و ضعیف یافت نشود پس درین صورت نیز محتاج اند به ترکیب آن بد و اینکه به قوت یکی از آن دو قوت
بیشتر از دیگری بلکه تا دو تا مقصود نماید مانند مثال مذکور که پیچری بر باونه باید افزود و قوت تحلیل آن را کم
نماید و پیچری که قوت قبض در او اثر اینفراید اگر منظور زیادتی قبض و درج باشد و الا پیچری که اعانت بر قوت
تحلیل نماید تا معادل و مساوی مرض گردد و مانند ما و الشیر در قرح حار و دوق که بر و دوت خود به تنهایی
و قیاض لطیفی حرارت نمی تواند نمود و اما بقوت جلای خود تنکافی است قرح حار را و اما در آخر به ناقص است
قوی که اکثر اهلین مخوم در قرح حار به بالضرورت و کافور و رقی اضافه نماید و تا مقوی قوت قیض و برودت

جلد اول بیان کیفیت ترکیب ادویه و استخراج مقدار شربت آنها

۳۷

آن شده و فایده و دفع حرارت و قیحه نماید و اضافه یک دو ادر و صورتی است که مرض مقرر باشد و حکم
باشد و اما در صورت ترکیب و استحکام پس محتاج اند بسوی جمع و ترکیب ادویه متعارفه و هر چه ترکیب
مرض نیکه باشد ترکیب و این زیاد و بایست تا آنکه مدعا حاصل آید و از جمله آنها مزاجی و صورت نوعیه خاصه که
متعارفه اند و در دفع مرض و تشل باشد بر فواید کثیره که یافته نشود در دوائی مفرد و هم رسد تا بتواند که دفع
امراض و غوائل بسیار از آنها نماید تا تر یا قی فاروق و امثال آن از مجامید کبار و صفای و غیره با آن ادویه مرکبه
تواند که مقدار شربت را بعضی نسبت با نخبه سالیقه و جمعی قیاس معادل المزاج و طائفه فایده نخبه و مطهر
داشته اند که کمتر از آن مؤثر نباشد و گروهی مقدار را اعتدال نموده اند که زیاده از آن نتوان احتمال نمود
و کمتری نسبت بضعف المزاج و قوی موافق قوی المزاج قدری مجامید ساخته اند و اولی مزاجات
حد وسط و اعتدال است و الله اعلم **فصل ششم** در بیان کیفیت ترکیب ادویه و استخراج مقدار
شربت آنها بدانکه ضابطه درین چنان است که چون ترکیب کنند ادویه چند که برای هر واحد واحد
غرضی تمام و منفعتی معین باشد باید که نسبت مقدار شربت هر یک از آنها بقدر شربت از دیگری باشد نسبت
و غرض مطلوب از هر یک باشد مثلاً اگر غرض تشدای باشد و اسم از آنکه مقادیر شربات آنها متساوی باشد
یا مختلف باید که بکثیر از هر یک از آنها بنزد مقدار شربت کامل آن بقدر مرض و حاجت مطلوب بحسب
عدد ادویه یعنی جزو مخیر از آنمانند خمس از خمس بر ربع از ربع و ثلث از ثلث و نصف از اثنين و بر همین قیاس سایر
هرگاه احتیاج شود ترکیب و الی از برای دفع و تلخ فح بلاغم و حبس القرح و سایر دیدان از بزرگ کبابی و غیره
سفید و قبیل و لسان العصافیر و شیخ ارمنی و در مثله ترکی است و عدده ادویه پنج باشد باید خمس مقدار شربت
تمام کامل از هر واحد واحد گرفت و ترکیب کرد و مجموع را یک شربت نمود و با آنکه شربات تمام هر واحد را اگر
و ترکیب کرد و پنج قسمت پنج شربت تمام نمود بدین قسم که از بزرگ کبابی و قبیل و شیخ که مقدار شربت از هر واحد دو
در هم است و از تربید و لسان العصافیر که از هر یک سه در هم است جمع و ترکیب نمود و پنج شربت تقسیم کرد و
یا آنکه خمس هر واحد واحد را گرفته یک شربت کامل نمود و پنج یک آنکه اصح آنست که معینات و مبدعات و
مصلحات نماند بخمیل و کثیر و در عن با و ام و غسل و شیرینات و قند و غیره محسوب در تقسیم نموده و اکثری
داشته اند و چون اراده کرده شود و تلخ و الی از برای دفع صفرا و بلغم از صبر و تار یقون و شیخ خنظل و سقونیا
که چهار واحد است و مقدار شربت تمام از غار یقون و دو درم و از صبر و شیخ خنظل هر یک دو ثلث در هم و از سقونیا

جل اول بیان کیفیت ترکیب ادویه و استخراج مقدار شربت آنها

در علم

نیم دریم و مجموع سه دریم و پنج سدس دریم است بل آن که بالغین یک سدس که یک دریم می شود مقدار یک شربت نام آن باشد. و اگر احوال مساوی نباشد بلکه بسوی بعضی زیاده از بعضی بود بهمان نسبت بر او از آن آن بعضی بفرمایند و از بعضی دیگر بکاهند مثلا اگر عرض اسهال مدتی زیاده از بلغم باشد که مضر مقویها را زیاده از غار یقون و تخم حنظل بنود و ازین هر دو کاست و با بالعکس بر همین قیاس و شربت باید ترکیب نمود و مقدار شربت آن را معلوم کرد مثلا اگر سفت و دایم باشد و از هر یک یک ربع گرفته باشند آن یک مقدار شربت است و اگر نام گرمه باشد بهفت شربت و همچنین اما در صورت تفاوت و زیادتی و کمی اجزای اولی آن است که بر سر هم حساب کنند و مقدار شربت را اخذ نمایند تا سهل و آسان گردد و چه قاعده باید دانست که آنچه بود و باشد از مفردات آن مرکب اصل و معمول در ترکیب باید که اکثر ابدل و تفاوت و زیاده و کم نمایند تا اینکه ناقص و باطل و ضعیف نگردد و نهاده و غرض مطلوب از ترکیب قوت نشود مانند گوشت فنجی در تریاق فاروق و حب التمار در تریاق اربابه و صندل و ریاح فیروزه و خرق و ریاح لونه و یا همچنین بلکه باید که بعضی المقدور اجزای سائر ادویه مرکبه دیگر را نیز تغییر و تبدیل و کم و زیاده نمایند تا اینکه غرض مطلوب قوت نگردد و اما معلیات و مبررات و اشغال آنها از لواحق تمهیدات یعنی اشیای که داخل کرده می شود تا مقتضای ثانوی پس در زیادتی و کمی آنها مختار اند بلکه در حذف بعضی آنها نیز ضرورت عدم شدت حاجت و ضرورت بسیار و یا عدم وجود آن آنها نیز باید که ادویه مضاعفه و باطل کنند و مضاعفه قوی و خواص آنها را خصوص خبر و اعظم و اصل و معمول را داخل نمایند. مانند بلادر که مضاعف بحکم و مضاعف اکثر ادویه تریاقیه است و تریاق فاروق و ترکیبی که در آنها بحکم و یا ادویه تریاقیه فادیه و داخل است نکنند و در ترکیب افیون و مخدره و بدیهه نیز در ادویه تریاقیه فادیه مانند فادیه حیوانی و محلی و جد و وار و ادویه مضاعفه و مبطله فعل آنها مانند افیون و بلین داخل نمایند اما در مقدار کمی برای کسر حدت و ضرر و نهاده آنها داخل نمایند. همچنین در ترکیب مسهل مفتوحه ادویه قافیه مسد و حلیه و بالعکس و بالعکس باید که بلایب مرکب مراعات این امور را پیشی کرده ترکیب یا بحسب علت علت مزاج مزاج و فصل فصل و صفت صفت و مراتب اسنان و اخلاط و اعضا و قوت و ضعف و شدت حاجت و عدم آن نماید تا غرض مطلوب حاصل گردد و نیز باید که عوارض و تناسلی ادویه یعنی جوی و روی و تریاقی و سمی و خالص و غیر خالص آنها باشد تا خطا و کارش واقع نشود مانند غار یقون سیاه و جنید و شترانجه و حلیت ازرق و سوربخان سیاه و زرد و بلین مجحول مشبه بجد و وار و مانند اینها که استعمال آنها جایز نیست مشهور و نیز در این مزاج و کیفیات و خواص و منافع و مضار ادویه بطریق استعمال

آنها باشند و تفصیلاً که در کتب مبسوطه مسطور است زیرا که علم بقوایین ترکیب و غیره با اجل علوم و استیفاء صنایع
 این فن است اولی است از نقل و جمع نسخ خشو و بی فائده و در از قوایین در قرابا و نبات و الداء اعظم تحقیق
 المفردات و المركبات و الامتزاجات **فصل سیم** در بیان معرفت درجات افزجۀ ادویه مرکبیه و طرق
 استخراج آنها **چون** خوانند که کثرت ادویه مرکبیه را معلوم نمایند که یکی ام درجه است از کیفیات اربعه حرارت
 و برودت و رطوبت و یسوست و یا استعمل است طریقۀ آن است که بگردانند آیا مقدار شیر برات اجزای آنها
 متساوی اند یا نه و در صورت اول آیا همه حار اند یا یسوست یا همه بارند یا رطوبت یا همه بارند یا یسوست یا همه بارند
 اند یا رطوبت و یا مختلف اند جمع نمایند اجزای حاره و بار و رطوبه و یالسه را و تقسیم بر عدد ادویه نمایند که هر چند
 یسوی عدد ادویه است پس خارج قسمت را اخذ نمایند که همان درجه مزاج آن مرکب است و در صورت
 تفاوت اسقاط نمایند اقل را از اکثر و باقی را بر عدد ادویه تقسیم نمایند و بگیرند بجز و سیمی عدد ادویه را یعنی مزاج
 آن را که درجه کیفیت و مزاج آن مرکب نیز همان است مثال متفق در مقدار شیر برات متحرک و کیفیت حرارت
 و یسوست مختلف و مراتب آن هر دو تریاق اربعه است که اجزای آن موافق نسخه اصل که حسب الفار
 و جیطینا و مرکبی و زرا و ندطویل است همه متساوی در مقدار اما حسب الفار و مرکب گرم و خشک و در دو و جیطینا
 و زرا و ندطویل گرم و یسوست و خشک و در دو و اند پس در جارت حرارت ده و یسوست هشت شد ندوده را که بر
 چهار قسمت نمایند خارج قسمت دو و نیم می شود و هشت را که بر چهار قسمت نمایند خارج قسمت دو می شود پس
 آن مرکب در دو و درجه و نیم گرم و در دو و درجه خشک باشد و مانند تریاق نمایند که مرکب از حسب الفار و جیطینا و
 و مرکبی صافی و زرا و ندطویل و ریوند چینی و پوست یخ کبر و قسط تلخ و عروق الصفر است اجزای همه متساوی
 در مقدار و اند و جیطینا و قسط هر سه گرم و در سوم و خشک و در دو و پوست یخ کبر و عروق الصفر هر یک
 گرم و خشک و سوم و حسب الفار و مرکبی هر دو حار یا پس در دو و زرا و ندطویل گرم و در اول و خشک و در دو و اند پس اجزای
 حاره بیست و اجزای یالسه هره شند و خارج قسمت بیست و نیم و هر ده بر هشت و در دو و یسوست و
 پس این مرکب گرم و در دو و درجه و نیم و خشک و در دو و درجه و ربع درجه باشد و مثال متقی الوزن مختلفه کیفیت تلیل الاجزا
 تریاق الطین است که مرکب از حسب الفار و طین محصوم هر دو متساوی الوزن و حسب الفار گرم و خشک و
 در دو و طین محصوم بار و در اول و یالسه در دو و پس اجزای حاره آن دو بار و یک و یالسه چهار باشد و
 چون یک بار و از دو حار ساقط نمایند یک جز و حار می ماند و یک را که بر دو که عدد ادویه است قسمت نمایند

جلد اول بیان معرفت ذہنات انزجہ ادویہ مرکبہ و طرق استخراج آنها

خارج قسمت نیم درجه می شود و چهار یابلس را که بر دو قسمت نمایند خارج قسمت و در هر یک سه و بیس آن ترکیب
گرم در نیم درجه و خشک در دو و بیجا باشد و اما اگر اجزای مرکب سه در مقدار شربیات و نیم کیفیت مختلف و متفاوت
باشد پس طریق اسهل و اقرب بصواب و یقین بجای وطن غالب طریقه ایست که منسوب است بخدا و اقل الاصل
و آن چنان است که هر دو اقلی که چند مقدار شربیات آن داخل ترکیب باشد مثلاً دو شربت و یا سه شربت
و یا چهار شربت همچنین هر یک از آنها را به آن نسبت مذکوره او نیز متعده فرض نمایند تا آنکه آنچه دو شربت
باشد و دو و آنچه سه شربت باشد سه و آنچه پنج و بهمان دستور و لیس حساب کنند و اقل را از اکثر استقاط نمایند
اگر مساوی نباشد و درجه انحراف فراج آنرا دریابند و اگر متساوی باشد آن مرکب معتدل باشد یعنی اگر
درجات کیفیات حرارتها با برودت و همچنین رطوبت با یسوست متساوی نباشد و درجات حرارتها
بخیج باشد و برودت سه و یا بالعکس اقل را که سه است از اکثر که پنج است استقاط نمایند و نتیجه که دو است
بر عده اجزای تقسیم نمایند خارج قسمت همان درجه بزرگ آن ترکیب باشد و اگر متساوی باشد معتدل خواهد بود علیتین باشد
که حرارت و برودت است خواهد مطلقین که رطوبت و یسوست است چنانچه ذکر یافت مانند بر شش و یا سه
تسخن فیض الریئس که مرکب از ایقون و بزرالنج و سبیل الطیب و فلفل سفید و عاقرقرا و فرقیون و زعفران
است که هفت و یا باشد و وزن هر یک از بزرالنج و فلفل سفید و یسوست شقال و ایقون ده شقال و
زعفران پنج شقال و فرقیون و سبیل الطیب و عاقرقرا هر یک یک شقال است و مقدار شربت بزرالنج دو انگ
است که نشت شقال بود پس آن شصت شربت باشد و فلفل که یک شقال است شصت شربت بود و ایقون
یک انگ که سدس شقال است شصت شربت باشد و زعفران که یک شقال است پنج شربت و فرقیون که
دو انگ است و اذده شربت و سبیل الطیب که نیم شقال است و شربت و عاقرقرا نیز بدستور دو شربت باشد
پس مقادیر شربیات کل ایضا که هر شربتی را دو اقلی علیها فرمین کرده شود یک عدد و شصت و یک می شود و اما
کیفیت و مزاج بزرالنج یار یابلس و رسوم و ایقون یار یابلس در چهارم و فلفل سفید و عاقرقرا هر دو احدی حار
یابلس و رسوم و فرقیون حار و یابلس در چهارم و سبیل الطیب حار و یابلس در دوم و زعفران حار در دوم و یا
در اول است پس کل کیفیات بارده چهار عدد و یسوست و شش و یا یسوست و شش و یا یسوست و شش و یا یسوست و شش
و سه و چون اجزای حاره که اقل است از بارده که اکثر است استقاط نمایند باقی از اجزای بارده دو عدد
و نه و دو و می ماند و این اگر سیمی عده او دید که یک شصت و یک است تقسیم نمایند خارج قسمت یک درجه

سه راج و رجه و نصف عشر و راج عشر بارومی شود بالتقریب و یا یلبه را که تقسیم نمایند سه درجه و راج و نیم میشود
 بالتقریب پس این مرکب در دو درجه المانصف عشر و راج عشر بار و یا یلبه در سه درجه و راج و نیم و خمس ثمن باشد
 بالتقین و مانند این مفرج بار و سواست از کل سرخ و نیلو فراز هر یک و ده درم و فر و اریده و بسا و کمر و لسان
 الثور و طباشیر و صندل سفید و صندل سرخ و خشب الکدر از هر یک سه درم و نیم بهمن سفید و بهمن سرخ و تخم
 و زنجشک و تخم کاسنی و تخم خیار با دو نیم و تخم خیار زده از هر یک دو درم و کافور نیم مثقال است که جمله بنفذه
 و با باشند و اما ازجه آنها پس گل نیلوفر و تخم خیار با دو نیم و تخم خیار زده هر یک بار و رطل و در دو درم و مر و اریده
 و یا یلبه در دو درم و صندل سفید بار و در سوم و یا یلبه در دو درم و طباشیر و صندل سرخ هر یک بار و در دو درم و یا یلبه
 در سوم و بسا بار و در اول و یا یلبه در دو درم و کافور بار و یا یلبه در سوم و کل سرخ و خشب الکدر هر یک گرم
 در اول و زنجشک در دو درم و بهمن و زنجشک هر یک گرم و زنجشک در دو درم و لسان الثور حار و رطل در اول
 و تخم کاسنی مائل بمرارت یا یلبه در دو درم و کافور با صندل و یا یلبه در دو درم و بقولی بار و در اول است و اما مقادیر
 شرابات آنها پس از کل سرخ پنج درم است و ده درم آن دو شربت باشد و از کل نیلوفر سه درم است
 پس سه شربت و ثلث باشد و از مر و اریده نیم مثقال است پس تقریباً چهار شربت باشد و از بسا یک درم است
 پس سه شربت باشد و از لسان الثور دو درم یک و نیم شربت و از کافور نیم مثقال تقریباً چهار شربت و از طباشیر
 یک درم سه شربت و از صندل سفید یک مثقال تقریباً سه درم آن دو شربت باشد و از صندل سرخ
 نیم مثقال است تقریباً چهار شربت باشد و از خشب الکدر یک مثقال است تقریباً دو شربت باشد
 و از بهمن سفید و بهمن سرخ هر یک یک درم است پس هر یک دو شربت باشد و از زنجشک دو درم است
 یک شربت باشد و از تخم کاسنی دو درم است یک شربت باشد و از خیار با دو نیم و خیار زده هر یک پنج درم
 است و نیم ثلث شربت باشد و از کافور یک انگ است سه شربت باشد پس اجزای حاره چهارده و نیم
 و باره چهل و نه و رطله نه و یک ساس سدس و یا یلبه هفتاد و نه شانه و عده شرابات سی و هشت و نیم و چون اجزای
 حاره را که اقل است از باره که اکثر است وضع نموده شود باقی سی و چهار و نیم باره می ماند و همچنین اجزای
 رطله که اقل است از یا یلبه که اکثر است چون وضع نموده شود هفتاد و یا یلبه باقی می ماند و چون اجزای
 بار دو باقیه را بر عده شرابات تقسیم نموده شود و خارج قیمت بالتقین یک درجه المانصف عشر میشود و همچنین اجزای
 یا یلبه باقیه که بر سی عده اودی قسمت کرده شود و خارج قسمت دو درجه المانصف عشر و رجه می شود و بالتقین پس

این مفرح بار و در یک درجه الایک عشر و ربع یکین دو درجه الایک عشر بالتحین بالیس باشد و بر همین قیاس
و ترتیب هر مرکبی را که خواهند در جات کیفیات آن را معلوم نمایند و بدانکه چون امرها در شرابات
ادویه اکثر تخفیفی و قلت و کثرت آن بحسب مزجه اشخاص و رتوت و صفت و اسنان و فصول و بلدان مختلف
می باشد لهذا شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا رحمه الله تعالی در مفردات قانون و دیگر طبایعی متذکرین متوجه
قید و ذکر آنها نموده اند و بهترین تحقیق درجات کیفیات آنها نیز والله اعلم بحقائق الامور و فصل هشتم
در بیان طریق استخراج مقادیر شرابات مرکبات بدانکه هر مرکبی را که خواهند مقدار شربت آن را معلوم
نمایند باید که اول تحقیق و تشخیص از آن و حدود شرابات آن نمایند و خبری از وزن مرکبات نمایند که نسبت
آن جزو و مجموع وزن مرکب چون نسبت واحد باشد بعد از آنکه آن مثلا اگر وزن مجموع مرکب سی درم باشد
و عدد شرباتش ده پس واحد را اخذ نمایند زیرا که نسبت آن ده که عدد شرابات است چون نسبت ده است
پس که وزن ادویه است یعنی نسبت عشری است پس مقدار شربت آن سه درم و نیم باشد و اگر بالعکس باشد
یعنی عدد شرابات سی باشد و وزن مرکب ده مقدار شربت آن ثلث درم باشد زیرا که ده را با سی نسبت
نمایی است و بیکان و دیگر آنکه مقادیر او را وزن در هم او و یک مرکب را بر عدد و شرابات آن تقسیم نمایند
خارج قسمت همان مقدار شربت آن باشد مثلا عدد شرابات موافق مثال مذکور و فصل قبل چهل و نیم باشد
و او را از ادویه پنجاه و هفت درم بالتقریب خارج قسمت پنجاه و هفت به چهل و نیم یک درم و ربع و ثمن و نیم و ربع
عشر می شود بالتحین پس مقدار شربت آن مفرح مذکور همان یک درم و ربع و ثمن و نیم و ربع عشر باشد و اگر او را از
ادویه چهل باشد مثلا و عدد شرابات پانزده پس مقدار شربت آن مرکب یعنی خارج قسمت آن دو و ربع و ثلث
و ربع باشد و بالعکس یعنی اگر او را از ادویه پانزده و مقدار شرابات چهل باشد خارج قسمت که مقدار شربت
مرکب است یک ربع و ثمن می شود جهت آنکه نسبت دو و ثلث به پانزده که عدد شرابات است همچون نسبت
پانزده است چهل که او را از ادویه است بر همین قیاس و ترتیب مقدار شربت هر مرکبی را که خواهند استخراج نمایند
و الله اعلم بتعالیق الامور و فصل نهم در بیان اعمار بعض ادویه مفرد و بالاجمال و الاختصار بدانکه ادویه
مفرد از سه جنس بیرون نیست یا معدنی اند یا نباتی یا حیوانی پس معدنی مخلقی می شود و معدنی است
انواع و اصناف آنها بحسب غرافت و خست و نام ترکیب و تملذذ الاخر و لطیف بودن اجرام و جواهر آنها
و صامی آن مانند سب و حجر الاس و یاقوت و زمرد و امثال اینها از معدنیات که در فی مدیه باقی می ماند و ناس

نمی گردد و اما متفرقه و معدنیاتی که بدان مشابه نباشند یعنی ناقص التركيب باشند مانند مس و آهن و اسرب و غیرها
بسیار باقی نمی ماند و بزودی فاسد و تانی می گردند و خصوص که در آب و گل و قن نمایند و مدتی در آن بمانند
و اما زنجار پس ناقص میشود و قوت آن تا یک سال متفاوت باطل می گردد و سفید آب قوت آن تا شش سال
می ماند و مرکب که در اشک باشد قوت آن تا سالها باقی می ماند و همچنین اقلیبا و قریش و قونا و اما حجر
خار و زهر یعنی باز در بعضی خطائی و قند هاری و انواع خوشترنگ و خوشبوی المان نیز مدتی قوت آن باقی
می ماند اما لؤلؤ مدت بقای قوت آن از آن کمتر است و اما اطمیان طبیعه الروح مانند طین و غسانی و
مختوم و آنچه بدان هر دو مانند بقا و قوت آنها از لؤلؤ کمتر است و کل اجزاء و اطمیان با چوب نرسایند و مدتی بر آنها بگذرد
قوت آنها ضعیف و زایل می گردد و زرقه رنگه مثل اجزاء و اطمیان دیگر میشود و بحسب مراتب خود و آنچه صاحب
راحت است مادام که راحه بآن باقی است قوی است پس بدستور ضعیف باطل می گردد و مثل سایر اجزاء
و اطمیان میشود و الله اعلم و قاعدہ بدانکه اکثری بر اینند که ماده و بساطا و قطرات زیق و کبریت است پس
هرگاه هر دو در نهایت خوبی جوهر و صفا باشند و کبریت و قوت تاریک صافانه و غالب باشد صورت ذره ای بر آن
مرکب از مبادی ارفاض جل ذکره فالقن می گردد و در هب تنکون می یابد و اگر زیق غالب باشد با قوت بوده
صورت فضی می یابد و فضه تنکون می گردد و چون اجزای روی الجوهرا باشند و کبریت کمتر و با قوت مایه باشد
صورت قلعی می پذیرد و هرگاه رو است جوهر آن بیشتر باشد صورت اسبرلی می یابد و اگر زیق جید الجوهرو
و کبریت روی الجوهرا که مانع ظهور اسباب صافانه باشد با تمام هر چند آن اسباب و افر باشند صورت نحاسی
می یابد و چون باین حال اگر پیوسته شد بدیه بر آن غالب باشد صورت روی تو به که خالصیتی نامند می پذیرد
و اگر کبریت جید الجوهرو زیق روی الجوهرا باشد با تمام اسباب صفت صورت عید می یابد و فالقن می گردد
و اهل صنعت کیمیا را عقیده آن است که انقلاب بعضی با بعضی با اعمال مخصوصه و نه در کتب خود که رافع به
جوهر هر یک شود و مکن است اما شاید این سخن قوی باشد بنا شد زیرا که انقلاب صفاتی محال است و همچنین اجزاء
انفیس غیر مطرقة مانند قوت و الماس و درم و غیره نیز اصل و ادویه و بساطا آنها زیق و کبریت است باختلاف
مراتب از صفا و قوت و غیره و الله اعلم و همچنین اگر زیق جید و نیکو باشد و لیکن کبریت نا صاف باشد
ترکیب محکم و حافظ صورت نوعی خود است مدتی نمی تواند بود و اگر هر دو جید و صافی باشند محکم التركيب گردد و حافظ
صورت خود است مدتی نمی تواند بود و اما ادویه بنا به پس آنها با از قبل صوغ و عصا رات و با از بار

و قلع ویا البان ویتوعات ویا اوهان ویا اوراق ویا بز ویا اغصان ویا اصول ویا قشور ویا مثال اینها اند
پس صمغ مد بقای قوت آنها تا سه سال است و عصاره ات از آنها کمتر و اما ازهار و قلع که گله و شکوفه ها
باشند و اوراق بحسب قوت و ضعف خود یک سال نهایت تا دو سال قوت آنها قوی باشد پس ضعیف باطل
می گردد و اما البان ویتوعات مانند سفوف و فریون و افیون و اشال اینها پس سفوف تا قوت آن نیست
سال می ماند و البان از آن ضعیف می گردد و زندقه بطل میشود و فریون تا چهار سال و افیون پنجاه سال قوت
آن باقی می باشد و زیاده نیز گفته اند و با بجز اکثر البان قوت آنها تا قریب ده سال باقی می ماند و اما اوهان
پس باره آنها بزودی فاسد می گردد و خصوصاً رطبه آنها که در یک دو سه اسبوع و حاره رطبه بلبه آنها بر آید
یک سال تا دو سال پس فاسد و مشکج می گردد و اما درین لبان پس آن از قبیل البان است و قوت آن مدت مدید
باقی می ماند و گفته اند هر چند که تیره شود و جید و قوی تری می گردد و همچنین درین کافور و درین فستق و در سال و اما بزودی
پس آنها مختلف می باشند آنچه از آنها کثیرالذین مانند کنگر و گان و بادام و پسته و جلغوز و زناجیل و کنج و خشخاش
و خیار و هند و آه و خرزبه و کبوا مثال اینها است تا یک سال و آنچه قلیل الذین مانند جله و حرث و خردل
و از اینج و اشال اینها است و دو سال تا سه سال ^{مختص} و گنگا سالی از نیم و رطوبت و خاک و باد و غیره باقی نمی ماند
و اما اغصان و لحا و اصول و قشور پس مختلف می باشند بقای آنها بحسب قوت جوهر آنها در صلابت و رخاوت
و ضعف پس آنچه مانند قسط و زراوند و وچ و در وچ و در وچ و واد پختنی و قرفه و سیلیمه و زنجبیل و اشال اینها قوت آنها
تا ده سال باقی می ماند و خربق از آنها باد و مگر آنچه در آنها رطوبت تشبیه باشد مانند بجز پختنی و زنجبیل و در بناد و زراوند
مدد حرج و پختن و بودیدان و شفاقل و اشال اینها که بزودی گرم می خورد و ضعیف و فاسد می گردند و اما آنچه
از لحا و عوق سبیل باشد تا سه سال قوت آنها باقی می باشد پس بتدریج باطل می گردد و اما ادویه حیوانیه
مانند شحم و مراره و الفیه و قرن و حافره و ظلف و ذبل و بع و دم و اما شحم که پدید باشد هرگاه بگیرند و نمک سود نمایند
تا یک سال قوت آن باقی می ماند و لیکن مستعمل در مراض و بعضی تر یکد و دیگر بعضی مراض نتواند بود و اما مراره که
زهره حیوان باشد پس مدت بقای قوت آن بیشتر از شحم است و اگر خوب خشک کنند و نیکو محافظت نمایند سالها
می ماند و اما الفیه که پتیر یا پنهان یعنی شیردان حیوان پس مدت بقای قوت آن یک سال تا دو سال است و اما
قرن و حافره و غیره که عبادت از شاخ و سم و ناخن باشد پس قوت آنها سالها باقی می ماند و اما ذبل و بع و دم که عبادت
از سر کین و پیشک و خون حیوان باشد مانند سر کین سگ و گهتار و حمار و بز و غناب تا یک سال و همچنین خون آن

واما جنابید ستر پس قوت آن تا دوسال باقی می ماند و الله اعلم **فصل پنجم** در بیان زمان اور اک مدت
 اعمار او وید مرکبہ **۱** و اما زمان را که مرکبات یعنی زمان حصول کیفیت و مزاج ثانوی ترکیبی آنها پس تریاق
 فاروق بعد از شش سال و در سال هفتم استعمال می توان نمود و با بعضی متاخرین استعمال آن را بعد از شش
 ماه بپایز داشته اند **۲** و اما سائر مرکبات دیگر بحسب اختلاف آنها منقسم به چهار طبقه می گردند طبقه اولی
 صاحبین کبار اند که در تریاق فاروق اند مدت اوراک آنها شش ماه باشد و در دوشم با هفتم استعمال توان
 نمود مانند آنا سیاکبری و صغری و یاربجات کبار و انصر سلیم و باد مهرج و برشتا و برشهای دیگر و تریاق الطین و
 ثیاب و ریطوس و انصر و اکبر و حمرنا که در آن مردارید داخل نباشد و در اهران و ثلثیا و فریادرس و قسطا و خان و انصر و اکبر
 و میجوان و غیره و میجوان قباد الکک و میجوان کبوتر و میجوان هرمن و ارسطون و افلوینا فارسیه لیونل و صاحب
 کامل الضاعه و بالجمله هر ترکیبی که در آن افیون باشد و صاحب کفایه تریاق اربعه و چهار تا بالو لث و انصر اص
 سکوکب و دوا الکک که کبیر و صغیر و دوا الملک کبیر و صغیر از طبقه اولی شمرده اند و در کنش یوحنان سرایون از طبقه
 ثانی شمرده اند **۳** طبقه ثانی مرکباتی اند که نهایت زمان اوراک آنها سه ماه باشد مانند میجوان فیروز و میجوان
 اصطلحی و اقراص لک و اسقیل و سائر صاحبین متوسطه در دویول و مانند اینها به طبقه ثانی شمرده مرکباتی اند
 که زمان اوراک آنها دو ماه باشد مانند امروسیا و تریاق و جوز و دوا الحسک حلو و مرد و فنجون و میجوان **۴**
 خطاطیف و امثال اینها **۴** طبقه رابعه مرکباتی اند که استعمال کرده میشوند و در زاول و دودم ترکیب مانند
 صوب و ادیان و سفوفات و دورات و انصر و وضادات و اطیله و راه وید مسنه و اقراص خفیه و اکمال و شبنامات و
 قنابل و امثال اینها **۵** و اما مدت اعمار او وید مرکبہ پس بدانکه اینها نیز بحسب مراتب خود منقسم به چهار طبقه اند **۱**
 اما تریاق فاروق پس تا سی سال قوی میباشد بعد از آن ضعیف می گردد و چنانچه تفصیل انشاء الله تعالی در تریاق
 فاروق خواهد آمد **۲** طبقه اولی مرکباتی اند که مدت عمر آنها پنج سال تا ده سال باشد و بعد از آن ضعیف گردند
 مانند مشر و ریطوس و ابارج و نغافیا و ابارج ارکانغابلس و ابارج جالینوس و افلوینا فارسیه و برشتا و سائر
 برشها و ثلثیا و امثال اینها طبقه ثانی اودیه مرکبہ ایست که مدت عمر و بقای قوت آنها سه سال تا چهار سال
 باشد مانند امروسیا و ارسطون و انصر و یاربجات و تریاق الطین و تریاق غوره و در اهران و دوا الکک
 و دوا الکک و صغیر و ریطوس و اصطلحی و میجوان و غیره و میجوان فیروز و امثال اینها **۳** طبقه ثانی اودیه
 مرکبایست که مدت عمر و بقای قوت آنها تا دوسال باشد مانند انصر و اطریقات و جوارشات و اقراص مانند

قرص کوب و قرص اسفیل و کلکلا پنج و ربوب و مساجین صفار و اما بقول جالینوس سبب شرا به به ما دایم
که طعم و رائحه آن باقی باشد و متغیر نشده باشد تا به وقت سالی قوت آن باقی می باشد بطریقه که را لایحه مرکباتی است
که قوت آنها از مواد ناشی ماه و نهایت تا یک سال باقی می ماند تا به جویب و او همان و ذر و ران و سفوفات
و ضادات و مراهم و آسفوف متقدما و آسفوف حسب الرحمن و اشغال اینها همچنین سفوفات که با آب گرم یا سرد افتد
تأثیر پس از وقت ساختن آنها نادر ماه به نور قوت آنها باقی می ماند و اما کمال و شیافات پس قوت آنها زیاده
می ماند از ذر و رات خصه صا با سلیقون مانند آن و بداند که هر چه حفظ و حراست آنها بقوانین مقرر به بهتر و بیشتر
نماید یعنی از حرارت و یبوست بسیار و برودت و رطوبت و نمدار و نیز محفوظ دارند و همچنین از کل افات و ادویه
آنها بسیار غیر که مناسب و همچنین عمل و یا قوی و یا نبات و یا آنچه بد آنها شریسته می شوند تازه و بهتر باشند و ترکیب کنند
و نیز نه آنها صاحب و قوت تر باشد و نسبت بقای قوت و عمر آنها زیاده و بیشتر خواهد بود و بالعکس کمتر و اندک علم
فصل یازدهم در بیان سبب اختلاف اقوال اطباء در ماهیت و خواص ادویه می تحقیق نماید که جوان اکثر ادویه
بسبب امان و فصول اربعه و خشکی و ترابی و نازکی و کثیف و خامی و کمال رسیدگی و اشغال اینها مضاعفه صورت
و اما بهینه می باشند پس هر گاه شخصی مثلاً و بلدی و در بلدی و یا فصلی و در فصلی و با در میان نازکی و یا در
زمان خشکی و یا در وقت خامی و نازیبگی و یا در هنگام بخکی و رسیدگی و اشغال اینها و اما را مشاهده نماید
و بحسب دراک خود بیان شکل و رنگ و طعم و رائحه و غیر اینها از آن نماید و دیگری در غیر آن اوقات و احوال مذکوره
ملاحظه نماید و بیان ماهیت آن را موافق محسوس خود ذکر نماید و همچنین پس احوال مذکوره هر یک را محاله مخالف یکدیگر
خواهد بود و اما طبع بر جمیع احوال و مراتب هر چیز مقدار و شخصی و احد نیست و همچنین هر یک خاصیت و نفع و ضرر
آن را بحسب طبع خود ذکر خواهد نمود و ظاهر است که امور مذکوره منجز و ران نیست و بحسب اوضاع فلکی و
ارضی تغییرات و اختلافات در آنچه و خواص ادویه واقع می شود و باعث اشتباه و راهیت و قوت و نفع است
اکثر ادویه ای بود که در ماهیت و خواص و در بیان طریق اخذ ادویه و حفظ و حیاسات آنها هیچ املایا باقی
بدانکه ادبی و البیق آن است که ادویه فوری و مشهور و هر چه که در اینجا قوی و بهتری شود و از جایهای دیگر از همان بسیار
زمان و فصلی و نهایت ادراک نشود و نادر کمال نفع و رسیدگی آن اخذ و اتفاق نماید مانند آنکه ایدیان را در
یازدهم شش ماه اول از ماه رومی و سقوطیاریا انجیل را نطالک و با بجه اگر بقول استاده ابقراط که عالجوا کل مرضی
بعضای قرصه و بلده عمل نموده معالجه باد و به محققه بهمان باد و مملکت نماید بهتر است چرت آنکه به سبب نفع آن

در طبیب فائده و صحت نیز برای اهل آن بلاد و ملکتان ادویه ملکت دیگر و یا تفصیل بدانکه آنچه معالجات و از قبیل اجبار و اطمینان است بهتر آن است که از سحان معروفه و مشهوره آن و اوایل زمستان اخذ نمایند یعنی در بهار و ملکت و هر گاه که بهتری شوند نه از غیر آن مانند قلعائیس از قبرس و زاج از کرمان و لاجورد از کاشغر و غیره از اینها بهر دلیل و یا قوت از یکدیگر مانند اینها هر چند رنگین تر و صاف تر و شفاف تر و آبدار تر و خالص تر و بزرگ تر و بی غش تر باشند و ریزه و متفتت و یا خسته و پیچری و دیگر از خاک و غیره نباشند بهتر است و نیز باید که رنگ و طعم و رائحه مختصه به یک باشند و از هر اطمینان برقرار و در کمال خوبی باشند و مایه الزام حاج و مستور و شناختن آن است که بگیند به حاج صافی و قطعی را با سوبه و روبرو نگه داشته سر کنند و آنچه مانند کف بر روی آن باشد بردارند که مایه الزام حاج است و آنچه بناتی است با ستوری یعنی آنچه اوراق و ازهار است باید که بگیرند از اماکن مختصه به یک و فصل و زمان و وقت لایق بهر یک و بعد رسیدن به کمال خود و پیش از افتادن از درخت و نیز مروگی و شیر شدن بنیات و رنگ و بوی آن و در سایه با حیدات تمام خشک کنند و از بخار و رطوبت و غیره محفوظ دارند مگر آنچه را آفتاب ضعیف نکرده اند و نوعی کمال خشکی آن باشد که در آفتاب کمال احتیاط خشک نمایند و آنچه از قبیل بزور یا شد و اجیب است که بگیرند آن را با جداسیدن و محکم شدن بهر خشک کردن و بابت آنها بسجاس احتیاط و از اهل شدن خامی و روبرو مروگی و خوردن اوراق آن و بدستور در سایه خشک نمایند و از گرد و بخار و احتیاط با شنای غیره رسیدن هم در رطوبات و گرمی و خشکی بسیار محفوظ دارند چنانکه ادویه بنامیه و است کیفیات منحرفه و مغروره و مرکبه در بلدان مشرقه الکلیف و داراضی صلبه بهتر یافت می شوند و همیشه در داران بلدان داراضی اقوی می باشند و لهذا ادویه حبلی و رطبی و بوی اقوی اند از بستانی و در اکثر امور و ادویه بارده و رطبان حاره و بالعکس نیز کیفیت آنها در اکثر امور شاید سرد قوی تر می باشد و ادویه معتدله و رطبان معتدله و رطبه و رطبان رطبه پس اخذ آنها از آن بلدان داراضی اصلی از غیر آنها است آنچه از قبیل قصبان و قشور است بدستور باید که بعد از رسیدن به کمال لایق بهال آن پیش از روبرو مروگی و خشکی و کچی و پیچیدگی اخذ نمایند و بدستور خشک نموده محفوظ دارند و آنچه از قبیل اصول است بعد از اخذ ثمر و هنگام ریختن برگهای از ریختن تمامی آنها اخذ نمایند بلکه آخر فصل خراشت بهتر است و بدستور خشک نمایند و آنچه را تمامی اخذ باید نمود و باید که در هنگام کمال با مرغ و سر و گردن و پرها و زنگی و عوام نقصان اخذ نمایند و بدستور خشک کنند و نگاهدارند تا بمصرف لایق آید و آنچه از قبیل انبار باشد نیز بدستور بعد کمال نفخ و رسیدن و قبل از ریزه شدن و افتادن خود بخود

از درخت اخذ نمایند که منظور و مطلوب خام آن باشد یا نیمه و س و آنچه را از آنها درست و با پوست
 خشک باید نمود همان قسم درست خشک نمایند و آنچه را مستقر و یا ورق باید نمود پوست کهنه و ورق کزده خشک نمایند
 و آنچه را بر پستان باید کشید بر پستان کشیده در سایه یا آفتاب کمی با صفا تمام خشک نمایند و از گرد و غبار و نم در پوست
 و پوست و تنگی و فساد و خوردن کرم و غیره محفوظ دارند و با بچه باید که کل او را بپایه را در کمالی نهنگام در پستان
 و نداشت و پیش از روختن و پز مردگی و صفت و نقصان آوردن آن نمایند و در نهنگام صفا و گرمی و خشکی هوا بهتر
 است از نهنگام که در وقت و بر وقت آن و آنچه باران خورده و قریب العباد آن باشد خفیف است
 و او را به بیه حمرانیته قوی انداز بپایه و حجم و ضخامت آنها کمتر است و اگر چه بپایه قوی اند از بیه و از کف
 و کلهها آنچه باید که تر و خوشبو تر و سنگین و پز مرده نشود باشد بهتر است از مخالفت آن مگر کل سرخ که قبل از
 تساقی نشاء من بهتر است و بدست و بنای آن و همچنین از بیه که با بچه ضخیم تر و خوشبو تر و تازه تر باشد بهتر است
 و از قصبان و اصول آنچه کمی و پز مردگی آن کمتر باشد و از بیه و از آنچه بزرگتر و قوی تر و پز مردگی کمین
 تر باشد بهتر است و از آنکه آنچه شاد و آب تر و برگوشت تر و سنگین تر باشد و لون و طعم و راسخ هر یک
 از آنها که بهتر و زیاده و قوی تر باشد قوی است از مخالفت آنها و آما بن شرم هرگاه تازه آن بهتر است
 بطریق مقررین از آن انداخته نمایند و الا اگر تازه آن بهم نرسد که شیر از آن گرفته شود بدست و ساق و عات
 پوست تازه آن را بشوید و با خشک آن را در آب گرم بخیسانند و در آفتاب بگذارند تا غایت و لزج گردد
 پس آب آن را جدا کرده خشک نمایند و لبن خشناس را که افیون است از خشناس مصری یا کاه وونی در
 مصر یا کاه وون بشرطیکه در افیون انشاء الله تعالی خواهد آمد و همچنین لبن بلبان و سائر البان را در
 آماکن خشنه و از زمان لافقه و با بچه در هر جا که خوبه و قوی القوه گردانند نمایند از جایی که ضعیف
 القوه باشند و اما صنیع پس واجب است که اخذ و جمع نمایند آنها را هنگام ریختن شکوفه و اول رو
 قبل از طلوع آفتاب و آخر روز بعد از غروب و باید که هوا صاف و معتدل باشد و پیش از خشک شدن
 بحدیکه سفرک و منفعت گردان یعنی خود بخود از درخت جدا و ریزه ریزه شده بریزند و اما عصار است
 باید از او بهر چه از اوراق و شمار و اصول و غیره با اخذ نمایند و آتش بطبع نمایند بلکه بهر آفتاب خشک
 نمایند و از گرد و غبار و اختلاط اشیای غریبه که فقط کنند مانند آفتاب و عصاره انگلی و انبر یا ریس
 غیره و نهنگام استعمال نیز مگر سفونیکه بدوان نشوید استعمال آن جائز نیست و اما او را به بیه و نیمه پس واجب است

جلداول بیان آداب خور و نوب آب نوشیدن و الطعمه که جمع آنها با هم مناسبیت

که گرفته شوند از حیوانات حیوان و نباتات الحلقه و الاعضاء و در زمان بهار یا بهارهای صیف و پیش از و بهارهای
و پیری و ضعف و نقصان آری و مقارن فرج و زکوة آنها از اینجمله خون نر جوان نر بی عیب نقصان
بهار ساله است که بسبب شدت آن در علاج سنگ کرده و مثانه موم بهار یا نر گشته و اینچنان است که اول فصل
تابستان که هنگام رنگ گرفتن انگور باشد از فرج نمایند و خون اول و آخر آن را بگذرانند که بریزد و خون وسط
را در دیگ و یا ظرف سنگی و یا سفالی بگیرند و بگذرانند تا منجمد گردد پس بریزد و بریزد کرده بر پا بچکه ریاس یا کی پهن نمایند
و پارچه نازکی برای محافظت از گرد و بخار بر آن بپوشانند و در آفتاب خشک نمایند و عسل یا حیات مقارن
یکمخال آن را با آب کرفس جلی و یا شراب و امثال آن بپوشانند و با یکدیگر هر چیزی را بشویند و مقرر آن در کمال است
حفظ و ضبط نمایند تا یکبار لایق خود آیند دستور حفظ زهره حیوانات که تازه مانده یا که محل قطع و جرای
آنرا بخیط حکم بسته در شیشه که عسل در آن آنقدر آری باشد که او را بپوشانند از آفتاب بگذرانند و لیکن این
در جاست که حرارت و رطوبت بر هوای آن بلاد غالب باشد و الا از و تر باعث فساد آن میگردد مگر آنکه عسل
را خوب بقوام آورده باشد و دستور حفظ پیوسته و مخرج حیوانات که متعفن نگردد نباید که در عسل چنان و زینند از نر
و پس از آن شسته خشک کرده در لته کتان پیچیده در سایه آویزند و بدست و بر نگاه در ظرف قلعی ضبط کنند
نمیکرد دستور حفظ ساگر آویز بعضی را با هم جمع باید نمود و اما موجب بقای آن باشد مثل کافور یا فلفل و
براده آهن یا آهن و یا تخم مرغ یا نانک و ساق را یا از بخیل و اما معالی را با غیر جنس آن نباید جمع نمود
عصارات و صمغ و از طرف قلعی و لقره بگذرانند و در عسل و قهوه و میاه حاره را در شیشه ضبط کنند بعد از شستن
و یا در ظرف نرچ و یا روی توپ و عود و یا در ظرف مس بهتر بماند و عود و قلعی و در شیشه و عود و ظرف رصایی
اسزلی و مجموع اوراق و پنجه و گلها را از جای فلناک و آفتاب تند و بیابان داشت و طرف قلعی جهت و حفظ
و اکثر ادویه ترکیبه و مفیده بهتر است و البته اعلم فصل سنیر و هم و بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن
و اطعمه که جمع آنها مناسب نیست بلکه بر صاحب حفظ صحت لازم است که بخورد و هنگام گرمی و شنگی طعام
و شراب نخورد و یا نشامد آن هم بقدر ضرورت است که در بهار است و در نیمه زمستان که مکرده و مفیده است و در هنگام استراحت
و پیری و سبب برای طعام نخورد و آب ننوشد و در هنگام گرمی و شنگی بسیار و عطش و قهرطبیکی قه طعام و شراب
بسیار و سیر نیز نخورد و یا نشامد و همچنین بجا از ریاضت و حرکت شدید و مغرور است و استیلا گرمی بسیار بزرگ مگر در بهار
و وقت آنکه اندک خورده و یا نشامد و یا غیر عادی معنای بسیار اگر گرم یا بسیار سرد یا خنک آب غلیظ فلفل و یا بسیار گرم

بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن

جلد اول

۵۰

و یا بسیار سرد و روز نهمیه جناب حضرت امام ثامن امام رضا علیه و علی آباده و اولاده الثناء و السلام می فرمایند
 احکم یعنی بدان بدرستی که جسد نیز از زمین طیب پاک است هرگاه که نهی نمایند آن را بعمارت و آب و دهن بخورند
 و یاد نهی باشد بخورند که غرق گردد و در آن و نه که باشد بخورند که ناقص و نشسته ماند و خشک گردد و بلکه بخورند و احتیال و قد
 حاجت بود همیشه بنزد و خورم و آب و می ماند و روز و روز ترزاید و اگر غافل ماند از آن فاسد می گردد و نمیرد یا
 اگر گدازهای ناکارده پس جسد بتایید غذا و آشوب سالم و صحیح و نیکو می باشد پس باید که ملاحظه نمائی در چیزی که موافقت
 ببدن و معده تو داشته باشد و تقویت بدن و معده و استمرار طعام نماید پس اند از آن غذا را بگیرد و بگردان
 همان مقدار غذا می خورد و نیز می فرماید که احکم یعنی بدان بدرستی که هرگاه از طبل لک دست بردارد چیزی را
 که ششاک طبل جسد نشان باشد پس باید که بخوری چیزی را که مشکلی آن است و هر که زیاد از قدر حاجت
 تناول نماید یا زیاد نمی و بدان و هر که بمقداری که نه زیاد و نه کمتر از حد لائق باشد تناول نماید نفع می بخشد
 او را پس طریق صاحب حفظ صحت آن است که صرف نماید طعام را بقدر کفایت و صحت بدن خود و شبانه روز
 و هنوز قدری میل و خواهش او بطعام باقی باشد که دست از خوردن بکشد پس بدرستی که این اصل است
 برای سعادته بدن و و نه که عقل تو و بکتر است برای جسد تو و شخصی که خواهد که صحیح و سالم و سبکی باشد بدن او
 باید که شب طعام را کمتر بخورد و قلیل نماید و پیران را شب چیزی نخوردن خصوص که گرسنه باشند بسیار مضر
 است زیرا که فوت می شود و از ایشان قوی که تدارک آن ممکن نیست و خطاب بامون کرده فسر مودع بخورد
 غذا می سرد و زیستان اگر در زمستان و معتدل رود و فصل دیگر که بهار و پاییز باشد بقدر برداشت قوت
 و تناولش خود و آب را که طعام سبکترین غذاست که می خوردی آنرا بقدر حاجت و بحسب طاعت و نشاط بدن خود
 و وقتیکه واجب و ضرور باشد و باید که خوردن تو در هر روز نهنگام گزشتن شش ساعت از روز باشد یک دفعه و یا آنکه
 در هر روز شبانه روز و صبح و عصر بدین قسم که روز اول صبح و شب به عشاء و روز دیگر به شش ساعت از روز گذشته و
 باز شب چیزی نخوردی در روز دیگر صبح و بنور اول تناول نمائی همچنین امر بنویسند حضرت محمد صلی الله علیه و سلم
 حضرت علی بن ابیطالب عم را در هر یک روز و یک مرتبه و روز دیگر و مرتبه نیز بقدر حاجت و باید که شراب
 تو از عصب طعام شراب صناعی گفته که حلال باشد و بر بهتر از آنکه حرام کنی میان خوردن تخم مرغ و مرغی با هم در
 یک وقت زیرا که مولد نفوس و قوی و ابواسیر و صبح افراست و شیر بانی که کسی که می آشتانند بانی را بجهت
 آنکه مولد نفوس و برص است و او دست خوردن تخم مرغ مورث کلفت در صورت و طحال و مولد بران و در صورت

و بر خوردن پیش که جوین داده مورث ربو و بهر بعضی تنگی نفس و گرفتگی و انقطاع آن است و خوردن چیزهای شور
و کوشتهای قوی و ماهی نمک سود شور و بجا فصد و جفاست عارض می گردد و از آن بهیچ و چرب و خوردن گرد و
گو سفید باعث کثافت شانه می شود و خوردن گوشت خام باعث تولد کرم است در شکم و بسیار خوردن گوشت
حیوان و تشنی و کما مورث تغییر عقل و حیرت فهم و تبلد ذهن و فراموشی بسیار و مداومت بر آن باعث تولد پیش می شود
در بدن و خوردن آب سرد و بالایی طعام گرم یا شیرینی مسخر است با سنان و باعث افتادن آنهاست انهی
کلامه صلوات الله علیه و باید آنکه شراب حلال بکورد و مولف در بیهوشی و کما خواهد نمود انشاء الله تعالی و واجب
است که طرف طعام برابر و باشد که به موازات تناول شود و نه لطرف راست و چپ که منحرف باید بشود و نیز لقمه باید
کوچک بردارد و یکبار مسطح نماید و در تالستان اوایل روز و در زمستان اواسط آن و در شبانه روزی او مرتبه
یا یک مرتبه اگر هر دو روز سه مرتبه خورد و بهر است چنانچه در ترجمه حدیث شریف ذکر یافت و باید که بسیار طول
ندید زمان اکل را تا داخل نکند یعنی طعام بجای بر طعام غیر منضم سابق نخورد و مادام که ثقل در معده و سینه و جفا یعنی
از مرغ طعام آید طعام تناول نکند و با بیکه هر وقت که خوب گرسنه شود و تشنه گردد و باید که طعام بخورد و آب بیاماند
و تسکین وقت بمرات آن اکثری و برای متوسطین است و الا اطفال و جوانان محروم المزاج و قوی الهضم و پیران
و ضعیف و بارد المزاجان هر یک بنوعی خاص باشند و حکم و احادیث به جاری نمی تواند بود و واجبتاب نماید از خوردن
نان گرم و آشامیدن آب سرد بلافاصله بر آن بجهت آنکه احداث عفونت و بخرمی نماید و مضرت با سنان
می رساند و از اجتماع طعام لطیف و شیرین و از شیرینی بالایی طعام کثیف مانند خربزه و گوشت و همچنین بر کرم
صالح الیکموس بالائی لطیف الهضم و بی الیکموس و یا شیرینی و امثال اینها زیرا که طبیعت غذای لطیف و شیرین
سریع الهضم و از وی استحاله می دهد و منضم می نماید و با فی می ماند مخالف آنها و باعث گرانی و مرض می گردد
و همچنین جمع نباید نمود میان دو طعام که هر دو گرم باشند و یا هر دو سرد با فضل و یا بالقوة و یا هر دو لزج و یا هر دو منقح
و یا هر دو قابض و یا هر دو غلیظ و یا هر دو مرغی و از خوردن سرکه بعد از برنج و از ماست با تراب با بعد از تراب و از
گوشت مرغ با ماست ماهی و از شیر با گوشت مرغ و از شیر با ماهی و از انار با بهر لبه و از انگور با کاه گو سفید
و از سرکه با عسل و یا با ماسن و خربزه با عسل و موثر با عسل و خربزه با انبه و امثال اینها و از آب گرم بعد از
طعام شود و از آب سرد بعد از میوه مخصوص میوه تر و جلوه طعام گرم و شیرین و بعد از خواب و جماع و هر حرکت
منفرط و مضطرب و یا مضطرب بسیار و در بدن خواب و در خلای معده یعنی ناشتا و در حمام و مستحسن است جمع میان

جلد اول بیان احراق ادویه و تخمیس و تشویه و قلی و تدبیر و غسل و احکام آنها

۵۲

اطعمه و میوه ای که بعضی آنها اصل را لعین یگر نایب یا نایب طعم شیرین یا طعم ترش و چرب باشد و نیز و قلی
 با محلول و شیرین و لعین و اگر آن است که حار تر است جمع میان هر نوع غذا که باشد به جهت آنکه البتة آن هر دو
 تشابه اند اما متضاد و اگر تشابه اند پس گوید که یک نوع طعام خورده شده اند که بیشتر و اگر متضاد اند یک
 دفعه مضرت و دیگر فایده و تحویل حاصل میشود و کلی بودن این امر خود به هم غلط و باطل است چه میتوان بود
 که آن هر دو غذا متخالف یکدیگر باشد هیچ یک مصلح دیگری نباشد و از جمیع ایشان مضرت حادث گردد
 نه تحویل مانند آنکه بعضی و بعضی با تشابه باشد و بران موضع نیز خبرت گذارند البتة متناقضی و متضاد خواهد
 شد و میتوان بود که دو شئی تشابه باشد و هر یک از آن هر دو مصلح دیگری باشد مثلاً یکی لطیف غلیظ
 و دیگری کثیف غلیظ و یکی تقویت دیگری نماید و همچنین دین میتواند بود که دو شئی تشابه ضرر کنند یا به جهت کثیفی
 که عارض هر دو باشد و تمایزی که لازم اجتماع و ترکیب است و اصل آنست که اینها بعاود و قوت و
 ضعف و لطافت و کثافت مزاج بهیچکند و دانند علم فصل چهارم در بیان احراق ادویه و تخمیس و تشویه
 و قلی و تدبیر و غسل و احکام آنها با آنکه احراق ادویه و احتیاج بدان از برای چند فائده است یا از برای
 انتقال طبیعت آنست بطبیعتی دیگر و یا از برای نقصان قوت زکری حاد است آن است مانند مزاج
 و قطعاً از هر جان خصوص در ادویه عین و با از برای تقویت یعنی زیادتی قوت و حاد و شدت نفوذ و انتقال مزاج
 آنهاست بران چیز که از آنجا نوره و بسا و صدف و برگ ترب و تنباکو و اشغال آنها از امالی مخصوصه و مواد است
 و جوهر ادویه مانند جوهر حصی لبان غیره و یا از برای لطیف جوهر آنهاست مانند امالی و یا از برای تنقیه و دفع
 اجزای غریبه آنهاست مانند اثر و بوده و سطلات و شلج ایل و امثال اینها و یا از برای همیا قابل بحق
 گردیدن آنها و یا قوت طلا و نقره و ابریشم و مانند اینها و یا از برای آنکه باطل کرده و دامت و جفا باشد و
 سیست جوهر آنها مانند مغرب جهت استعمال در تعذیب و حیا و حیره افعی و اسود سالی برای جزام زیرا که ادویه
 یا حاد و لطیف یا دیر یا معتدل هر دو نوع چون سوخته شوند قوت آنها ضعیف و حادیت و حرارت آنها کم می گردد
 بسبب تحلیل جوهر حار ناری حاد آنها مانند ادویه مذکوره و یا کثیف جوهر و غیره و یا از برای سبب حراق و کسب حرارت
 ناری قوت میبایند و در حادیت و هم در حرارت مانند قلیات و جبر نوره و با آنکه صلیب نماید و در آنها طبعی شعله
 زنده است و بسبب احراق و طبعی سبب تنقیه از اجزای آنها که فانی میگردد و بسبب سهولت آسانی و وزودی ساینه و دیگر
 مانند اجزاء و ابریشم و با آنکه در آنها دامت و حیا باشد و جوهر آنها را بسبب حراق که در آنها باقی نماند

جلد اول بیان احراق ادویه و تخمیس و تشویه و قلی و تدبیر و غسل و احکام آنها

۵۳

عقرب و حبه و آنکه اخرازی غریبه آنها را زایل گردانند مانند نظرون و بیا آنکه جسم اگر برنجی باشد که اعراض مدد که جسد را
اعمال ترک نکند هر آنکه مستمر الطبع خواهد بود و اگر مغافرت و ترک کن پس اگر سخیف الجسم و متخلخل باشد سبب
احراق میل برودت کند و از غایت احراق که بحد مادیت صدد یا کفیله جدا تیغ زایل گردد و اگر کثیف
الجسم و غیر متخلخل باشد از برودت میل بحرارت نماید و القابدا آنکه در احراق ایشان شرط است که در جنس مختلف
را با هم نسوزانند مثل نمک و نوره و در احراق اجزای مختلفه نمایند بجمادات و حیوانات و آحاد و صومع
و مانند اینها را ادنی احراقی کافی است و هرگاه مراد برید جسم محرق باشد این احراق آن را بایست و الباقی
تصویر استحال نمود و تکلیف آن کس است باطلی اهل مصر که بفارسی آنک نامند و آن سرلیح السحقی میباشد
پس بر جسم صلب که قابل ساینده نباشد و بسبب احراق قابل سحق گردد و آنرا مکلس نامند اما ایشان
که قابل احراق اند و بدون احراق استحال بعضی آنها جائز نیست پس از آنجمله است ابریشم و اندر و صلب اللم
و ارنب و بسدر و صامص که ابار است و ذهب و اسود و سلیخ و سرطان و طلق و عقرب و غود و کبریا و یاقوت و
هر یک از آنها در رسوم خود و انشاء الله تعالی ذکر خواهند یافت و بعضی درین جایگاه آورده می گردد و احراق بوق
که بوره باشد آن است که طرف سفال را بر آنکه گذارند و آن را در آن اندازند و بگردانند تا آنکه سوخته شود
و یا آنکه قاشق آهنی را گرم نمایند و بوره را از یزه ریزه کرده در آن اندازند و حرکت دهند و همچنین چاه پرته
قاشق را گرم نمایند و سنجی یا نماینده آنکه سوخته شود و بگردانند تا گستر احراق جمیع و زبد البحر و مانند این برود
که مسیحی بکلیس است آنست که بگردد بر مقدار از هر یک که خواهند و باب و نمک پاک بشویند و خشک نموده در
کوزه مطین بطین حکمت کرده در کوزه آجر بزی و باطون خام و یا توبر بسیار گرم بر روی خشتی بگذارند تا آنکه
سوخته و سفید گردد و مادام که سفید نگشته کامل نیست مگر در آن عمل باید نمود و احراق چه که ما باشد آنست که بگردد
با تخانگی را در دست و زنده در کوزه کرده سر آن بسته و بطین حکمت کرده را گرفته و بر توبر بسیار گرم میکشند بگذارند
پس بر آورند که خشک شده خواهد بود سحق نموده بازیت خمیر کرده بر خنایر ضا نمایند احراق خطاطی که خفاش
و بفارسی پرستوک نامت آن است که بگردد با توبر و سنجی نموده و پراکنده و شکم آن را بجا کرده آنچه در سنجی
آن است بر آورده و در نهایت و پاک شسته و نمک بر آن پاشیده در کوزه کرده سر آن را بگل حکمت بسته و در
توبر یا در باج غ پران بگذارند تا محرق گردد و احراق زجاج که بفارسی آیکینه و شیشه نامند آن است که بگردد
بجای صاف سیف شفاف خالص بگردد از سنگ ریزه و خاک و غبار و نرم ساییده و در کوزه مطین یا بوطه کرده سر آن را

محکم بسته در طون حمام یا تنور بسیار گرم بگذارند تا آنکه سرخ گردد و در آنجا زنجبیل و خاکستر آن بهتر آن است که
زنجبیل را در کفچه آهنی خوب گرم نمایند و در آب قلی اندازند و آنچه از آن مکش شده باشد جدا نمایند و باقی
را گرم نموده در آب قلی اندازند و همچنین تا آنکه تمام مکش گردد پس نیکو سحی نمایند که مانند بیا و بفار گردد و در
از آن مقدار ششقالی باد و از ده مثقال آب گرم برای نفیست حصاة قوی الفعل است و احتراق در پنج
آن است که بگزیند در پنج اعلی خالص صافی را در زیره ریزه مانند نخود و با قلع نموده و در کوزه مطین بطین حکمت
کرده سر آن را محکم بسته و در وسط سر آن سوراخی برای برآمدن بخار بگذارند و بر آنکه گذارند و با دوام که
از آن بخار سیاه بر می آید ناقص است و چون بخار آن سفید بر آید سوخته و کامل خواهد بود و احتراق سلخه آن
که شکم سلخه یعنی شکم پشت را شکافه احتشار انگنبد و پاک شست و در کوزه مطین کرده سر آن را بسته و در تنور
یا در آوباج آن مقدار بگذارند که سوخته و سفید گردد و احتراق شش و مسدود آن است که بگیرد شش سفید
اطس را و بطین حر خالص بگیرند و در تنور را خاک بگذارند تا سوخته گردد و علامت سوختگی آن است که سفید گردد
و اگر بیکایه سوخته نگردد مجدداً بطین مذکور گرفته و در تنور بگذارند تا آنکه سوخته گردد و صاف و امثال آنرا نیز بدین
طریق احتراق نمایند احتراق حقیق و لیب و یا قوت و امثال اینها آن است که در آتش سرخ نموده و در
آب سرد اندازند و مکرر چین کنند تا آنکه آب آن سوخته خشک و مفتت و قابل سحی گردد احتراق فضا آن است
که بگذارند لفره خالص را در بوطه که را سحی قلی در آن باشد یعنی بوطه را در سفید آب قلی آلوده باشند و مکرر بگذارند
تا قابل سحی گردد و نوع دیگر آن است که لفره را براده نموده و با آب و یک ظرف آهنی با آتش تند بسوزانند و اگر
نخوب سوخته نشود قدری گوگرد بر آن بپاشند و بسوزانند تا سوخته گردد و اما تخلیس آن بطریق حکمای
هند آن است که چند تبه آن را در صخل رقیقه نموده بگوگرد و سرکه آلوده با آتش بپا بند و چند بار دیگر در بوطه
سفید آب قلی آلوده بگذارند پس سوهان کرده در ظرف آهنی با آب و نمک بسیار بسوزانند تا نمک آب
بتخلیل رود پس گوگرد بر آن بپاشند و بر هم زنند مکش گردد احتراق قطران جهت سنوات آن است که بگیرند
قدحی مطین بطین حکمت و در آن قطران کرده بر آتش گذارند تا آنکه بگذارند و نصف رسد پس بگیرند جوی یا سنج
از این دوران فرو برند که بدان آغشته گردد پس بر آورند و در هوا بپاشند اگر منعقد بسته گردد سوخته
نشده است و الا با بر آتش گذارند تا بر آن چوب و یا سنج منعقد گردد و آنگاه فرو آورند و بکار بند احتراق پشم و
صوی آدمی آن است که پاک شسته از صابون و غیر آن شانه کرده بمقراض ریزه ریزه نموده و در ظرف سفالی

جلداول بیان احوال ادویه و تخمیس و تشویه

۵۵

با این کرده بر روی آتش گذارند و چون این بر سرهم زنند که قابل سحق گردد و اما تشویه و تخمیس و تعلیه
بدانکه این سه لفظ بالا مشترک را از احوال یعنی بریان نمودن است و بالتفصیل آنکه تشویه آن است که آنچه را
بر بریان باید نمود در جوش چیزی دیگر از قبیل خمیر یا گل یا سیب و امثال اینها گذاشته و زتنور گذارند و باور زیر
آتش و یا خاکستر گرم و فن نمایند که بنهار پخته و تشویه باید مانند اسفصل و انزروت و سقونیاء و حب سلاطین و
انیسون و امثال اینها و هر یک از اینها انشاء الله تعالی در اماکن خود ذکر خواهند یافت و با آنکه گویند با غسل شسته
در لئه بسته لعل گرفته و زتنور بمقتل یک شب بگذران پس برآورده بکار برند مانند انیسون مثمره الطرنا و امثال اینها
جهت سسوفات و غیره و تخمیس آن است که نظری را بر آتش بگذارند که خوب گرم شود پس آنچه را خواهند در آن
بر بزنند و حرکت دهند بر سخت تمام که آن همه مساوی و بقدر حاجت بریان گردد و تشویه مانند تخم باریک و
ریحان و مر و ششامش و کشمش خشک و زیره و بزر قیطنا و یا بیکه بر بزی از برور که خواهند بهترین ظروف از برای
این امر تنگی و یا سفالی است و در وسط تخمیس آن است که اذان چیزی نوی بر آید و اندک سرخ و برشته گردد و تعلیه
آن است که در روغن بریان نمایند بحدیکه بوی برآورد و سرخ گردد و مانند بزور و یا بقدر آنکه بشکافد و بیکه مانند پنبه و
مغص و یا بحدیکه تخمین دانند که بریان شده مانند جفت اسفید و امثال اینها و اما تدریکه اصلاح نیز مانند پس آن
بمعنی تربیت و پرورش دادن لجهن ادویه است که در آنها حدت و بار داریت و غلبه باشد تا آنکه کم و زیاده
گردد و مانند انزروت که بشیر اللع باید سرشته و بچوب که آلود و مانند کباب بریان نمود یک مرتبه اگر بریان زیاد
و بهتر خواهند و مرتبه که در هر مرتبه به شیر خر سرشته بریان نمایند بهتر است حب لالوک که در روغن بادام و یا بشیر کباب
روزی بایا خیسایند و در آنکه حب سلاطین است و سرگین گاو باید بر نموده و قریب که خراشید و بر روغن بادام چرب
باید کرد و جربش کو بیابان بخیل استعمال باید نمود و تشنیزج که در لئه بسته در سرگین اللع جوش باید داد و مازنیون که در
شبان روز در سرکه باید که بخیسایند و تدریکه نیز بخیل انشاء الله تعالی خواهد آمد تدریکه فوراً در صبح که بزرگی الکلک
و قسمی از سمی است بلغت امغانی آن است که باید چند بار در آن را زنده در کوزه کرده و سر کوزه را با لئه کتانی بسته
و محوس بر بالای بخار سرکه که با آتش بجوشد بدارند تا از این کشته و پرورده گردد و آنگاه ساییده استعمال نمایند تا به
سلاطین که عبارت از بول بز کوهی است که در مسکن اوج می شود آن است که اثر او ظرف نوی کرده بر آن
آب خارشک و بول گاو آن مقدار بر بزنند که او را به پوشانند و در آنجا با آتش گرم کرده بدست بان در صاف آنرا
در ظرفی کنند و بیست و یک روز در آنجا بگذرانند مانند حاصل غلیظ گردد و اصلاح شرم آن است که آن را بگویند

جلداول بیان احراق ادویه و تمیص و تشویه و قلی و تدبیر غسل و احکام آنها

۵۶

و یک ششلیق لوز و شیر بخیسانند و در عرض آن سه بار شیر را تغیر دهند پس خشک نمایند و هرگاه جهت اورام و سوز
 احشا و مانی و صفرو اسهال بلغم و سودا استعمال نمایند این را در برورش بیشتر سه روز و یک در آب کاسنی و آب عنبیه ^{الغلب}
 و آب رازیانه بخیسانند و خشک کنند و بکار برند و با قوالیق صرفه استعمال آن بجائز نیست اصلاح ادویه
 جهت تشاطا مانندی ریخ شیبی ریخ شوکران و اشمال اینها که در رعایت بیوست و یا سمیت باشند آن است که نیم
 کوته سه ششانه روز و شیر گاو بخیسانند و مکرر بتجدید شیر نمایند پس خشک کرد و در روغن بادام دیار و روغن زخم که در دیار بخور
 بشم که فته پرورند و بکار برند و اگر آن چیز خار باشد و در روغن های باره و بارور و در روغنهای خار پرور و کهنه
 و با مغزهای مناسبه مخلوط نمایند **طریق دیگر** که حکیم میر محمد مؤمن نوشته که معمول من است و لی غایله مشاهد نموده
 آن است که ادویه مکلفه را بلی از آنکه دو سه درخت و در اقیاب با عرقهای مناسبه خیسانند یا باشند بچوشانند و آب
 آن جهت معالجه من با غسل بچوشانند تا بقوام آید ادویه آن مجنون را با آن آب بشویند و هرگاه در حیوب استعمال کنند یا با
 بالیض از ادویه آن حب که از جوش دادن رفع قوت آن نگردد بچوشانند تا بهمه آنها را بجا ببرد بخورد کند آنگاه با ساسا
 ادویه سرشته حب سازند و بد آنکه مراد از شیر درین مواقع شیر بز تازه و میشه و یا شیر گاو تازه و میشه است
 و اولی شیر نه است اصلاح دلی آن است که این از آنکه دانه آن را بر آوروه باشند در هاون باقی بماند و روغن
 زیتون و اشمال آن مخلوط نمایند و بگویند یا ساسا از ادویه که بان شناسیت داشته باشند و همچنین است اصلاح
 جمیع ادویه شیر و در چسپنده و هرگاه دلی را باد و اینک در آن ترکیب کنند بلوب و مغزها باشند احتیاج بدان عمل کرد
 روغن نیست بآنکه بگویند و بهترین مغزها جهت اصلاح دلی مقروند به باد بخر است و اما آنچه را با باد بخیسل نمود
 که تصویب عبارت از آنست پس بد آنکه فایده غسل با تبرید و یا تطیف از اشای غریبه و بر نشسته و یا تعیل
 و یا رفع حرارت نماید مکثیه از احراق و یا رفع تشامت و عفشان است هر یک با افراد یا مجموع مانند اکثر ادویه چرخ
 از لطافت و شفافیت و بسند و لا جورد و جحرار منی و آنچه شیبیه با جحرار است مانند رانج و اقلیمیا و شخرف و مردنگ
 و سفید آب ایلان لک و موم و زفت و صبر و ادیان سوایق و شیر ج و اشمال اینها و طریق آن آنست که آنچه حیا
 یا شیبیه یا آنها باشد یا بسیار نرم ساییده و در هاون و اشمال آنکه در آب بران ریخته یا هستگی برهم زنند تا آنچه نماند
 بخار یا شامه آب مخلوط گردد پس آنرا با هستگی و زطف دیگر ریخته و در آن را با ز ساسا و بدستور آب داخل کرده
 نرم آنرا بگیرند و در آن را با ز ساسا یا مجموع مثل بخار گشته با آب مخلوط شده در آن ظرف دیگر رود و بلی از آن
 روی آنرا بچوشانند تا عصاره داخل نشود و نه نشین گردد پس آب بالای آن را ریخته ته نشین را خشک کرده

استعمال نمایند و غسل سیرق و صبر و لا جور و ولک و مرداسنگ و موم و توره و سیرک و را مان کن خود الشاء الله تعالی
 ذکر خواهد یافت اما غسل اطمینان آن است هر گلی را که خواهند بشویند و در آن مقدار آب که او را خوب بشویند
 بلکه سه چهار انگشت بالای آن آید بنحیثی که پس از پارچه کرباسی بگذرانند و بگذرانند تا نه نشین شود و نه نشین را
 خشک نموده بکار برند **از غسل او بان** که تطهیر نماید بکار برد و غنیمت منکر و گفته و طعم آن
 تند باشد و خواسته که زائل و تازه کنند آن را آن است که آن روغن را در ظرفی کنند و روغن یا برافروخته در آن بزنند
 و برهم زنند تا روغن یا برافروخته و آب بر دارند و اگر روغن یا برافروخته بسیار سرد تر شویب است
 و اگر بیک دفعه با صلاح بناید و سه دفعه تکرار عمل نمایند و یا کباب بنیر همین اثر دارد و روغن گاو و گوسفند را
 با روغن گاو ترش چو شادان و در حین جوش آورد میانه گندم بران باشند آن تا روغن سوخته گردد اما روغن
 نسوز و نیکو است **غسل شیرج** که روغن کبوتر یا شادان آن است که با آب نمک بسیار برهم زنند و با آن
 بچوشانند پس از آب نمک جدا کنند و با آب صاف نهالص بسیار برهم زنند و بچوشانند پس آب را از آن جدا کرده
 بکار برند **غسل زفت** و امثال آن مانند موم و موسیایی و عجن آن است که که افخته و آب صاف
 نیم گرم بریزند تا که در آن نه نشین گردد و آنچه بروی آب آید بردارند و بخار بجا بماند **غسل**
 یا اثر و هم در بیان معرفت افعال ادویه منفرد و خواص آنها و بعضی اصطلاحات طبیعه **ادویه** را آنکه
 بخار بکشد و بخاریه و افعالی چند شبیه بکلیه است و افعال کلیه مانند تسخین و تبرید و تطهیر و تبخیر و امثال اینها
 است و افعال جزئی مانند منفعت آنها در مرضی و وقتی و محالی خاص مانند منفعت در مرض سرطان و بواسیر
 و سرطان و طحال و سنگ کرده و شانه و امثال اینها و افعالی است که شدک افعال کلیه اند مانند منفعت در اسهال
 و ادرار و حبس و امثال اینها و این افعال هر چند بخاری اند و لیکن چون امور اند که نفع آنها عام است بجهت
 و همچنین ضرر آنها نیز عام است لهذا مشابه کلیه اند و نیز افعال کلیه بعضی آنها اولی اند و بعضی ثانوی و افعال اولیه
 همان افعال اولیه اند و مانند آنها و ثانوی بعضی از آنها همان افعال اند یعنی و لیکن مقدار بقیاس دیگر
 بطرف زیادتی و یا نقصان مانند احراق و صفوت و ایجاد و مانند اینها که بعضی تسخینات و تبریدات اند و لیکن
 مقدار و بقیاس دیگری و نیز افعال دیگر صادر می گردد از آنها مانند تحمیر و تخم و جذب و الزاق و قفح و فقر و
 قلع و نشین و غیره و در اینجا ذکر کرده میشود افعال مشهور بجهت آنها را با بعضی اصطلاحات این فن و صفات بعضی
 ادویه و اطعمه قبل ازین ذکر یافت و در ما هم تیر خواص و افعال بعضی ادویه تیر خواص اما خواص ادویه

یعنی خراشیده بپوست و جدا کننده آن و آن دوائی را نامند که بسبب شدت تشنگی خود بجای آورد و بهر دو پوست تافتند
 عضو را مانند قسط و زراوند هر چه نفع و فایده بخشد بهین و کلفت را و مانند این هر دو را *** ک * کاوی سیفی**
 و آن کشته و سوزنده و مراد از آن دوائی است که جلد را بسبب شدت اسهال و تحقیر خود بهم و راورد و دو چهار است
 از طلا را اسید و سار و ساسام را بنید کند و عضو را بگرداند مانند خف و گرم بریان و آن کرده شده مانند زاج و قلع را *** ک ***
کاسر الیه ریاح یعنی شکسته و دفع کننده ریاح و آن دوائی را نامند که قوام ریاح غلیظه محققه را بقوت حرارت و
 بنفشه و خود رقیق ساخته و دفع نماید و یا به تجلیل بر داند بنظم سداب *** ل * لا قرح یعنی** گونده و آن دوائی را نامند
 که بقوت حرارت و شدت و نفوذ خود و در عضو فرو رود و تفریق افعال در منافذ کثیره قریب بهم احداث نماید که اجزای
 باغداد محسوس نگردد مانند استعمال خردل یا سرکه و یا سرکه به تنهایی *** ل * لرج حبیب** چسبیده و آن دوائی را نامند که
 یا بفعل و یا بالقوه در میان تاثیر حرارت مزاجی در آن قابل است و گذشته اجزای آن از هم منقطع نگردد مانند بنار و
 هم *** م * میسر و آن** دوائی را نامند که بقوت مبرزه خود احداث برودت نماید مانند کافور *** م * میس** یعنی بیکر که آوند
 قوت باه و زیاد کننده ماده آن و آن دوائی را نامند که تولید ماده منی و ریاح منقطه نماید بسبب حرارت معتدله و در
 فضلیه خود و در مجاری اعصاب عضلات اختصاصی تناسلی و محرک او شود مثل بهنبن و بوزیدان و زردک و مانده
 محقق یعنی خشک کننده و آن دوائی را نامند که بقوت محققه خود احداث بنفشه و خشکی در عضو نماید و رطوبات
 آن را لطیف نماید و تجلیل بر داند مانند روس *** م * محمد یعنی** بسته کننده و آن ضام محالی است و آن دوائی را گویند
 که بسبب قوت برودت و قسطن خود منجمد گرداند از طلا و رطوبات را نامند بزرگ *** م * محرق یعنی** سوزنده و آن
 دوائی را نامند که بسیار گرم و خشک بود و بسبب شدت قوت حرارت و نفوذ خود اجزای لطیفه رطوبات معصوم را
 به تجلیل برود احداث اسهال و تامل نماید مانند فریون و زرنج *** م * محکک یعنی** خارش آورنده و آن دوائی را
 نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود جذب نماید از طلا و از اعصاب که را بسوی مسامات جلد و بهر حد فخر می رساند مانند
 یکک و اجزیه *** م * محمل یعنی** تجلیل برنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت خود جلد را نماید و خراج گرداند از طلا و
 از موفقی که چسبیده و فراریافته اند و آن جدا گرداند اجزای آن را از هم و بهر دو دفع کند بجز و نا آنکه باقی نماند
 از آن چیزی مانند چسبیده *** م * محمر یعنی** سرخ کننده و آن دوائی را نامند که بقوت گرمی و جذب خود گرم گرداند
 عضو را و این ملاقی و متصل است بدان از خون و جذب کننده بسوی آن عضو جانبی قوی و بهمان سبب سرخ کرده
 ظاهر از فعل این قریب است بعضی کی و داغ مانند خردل و ابخر و فو *** م * محذر یعنی** چسب کننده و آن دوائی را

جلد اول بیان معرفت افعال او ویه مفروضه و خواص آنها

۴۰

نامند که بقوت برودت و پیوست و قبض خود میگردانند. اخلاط را اوسد نماید مساوات عفو را او مانع آید از نفوذ روح نفسانی در آن و آنرا کبلی حس گرداند و حرکت باز ماند و آنکه روح نفسانی حساس متحرک را کثیف گرداند که احساس و حرکت آن کم گردد و مانند قیون و لهذا اکثر مخبرات سرد و خشک میباشند. **مختص** یعنی زبردت است که کثیفه سطح عضو و آن دوائی را نامند که بقوت قبض و تحقیر خود دیگر داند سطح عفو را مختلف الاجزا اعم از آنکه تکثیف نماید اجزای ربطه مله آن را و با تقریب و اجزای آن را از یک یک دیگر و با بسبب شدت بلاء و تحلیل خود تحلیل نماید اجزای ربطه مله آن را مانند تحلیل الملک و خردل * مله یعنی او را آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و لطیفه اخراج و دفع نماید بابت اغذیه و فصول بسیار را بول و حیض و عرق و شیر * مله یعنی اندام آورنده و اصلاح کننده هر مروج و مخرج و آن دوائی را نامند که خشک و کثیف گرداند و رطوبتی را که در خلل و مخرج و میان اجزای جراحت که مجاور یک دیگر اند و بگرداند و بگرداند فو ام آن رطوبت را غلیظه لزج متری تا اینکه بپسیند یک و دیگر مانند دم الاخوین و صبر و کثیر او صحنه عمل و امثال اینها * مر حقی یعنی سست کننده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و رطوبت خود دیگر داند توام اعضای کثیفه المسام را نرم و مساوات آن را و بیخ تا آنکه بسهولت و آسانی منافع گردد از آنها و فصول مجتمعه مجبیه در آنها مانند ضا و شبت و بزرگتان * **مرطب** یعنی رطوبت افزاینده و آن دوائی را نامند که بسبب زیاده شدت رطوبت خود احداث رطوبت نماید مانند اجبه باره * **مرفق** یعنی رقیق کننده اخلاط و این در برابر مغلظ است و با قوت نافذ و حرارت و رطوبت می باشد مانند الجبه حاره * **مفرق** یعنی لغز انداختن اخلاط و آن دوائی را نامند که بقوت یلنه و رطوبت فرقه که دارد بلیین سطح عضو نماید بحدیکه بلغم را آنچه را در آن محتس است و تحریک آن نموده و دفع نماید مانند آلو بخارا * **مفسد** و یعنی آنچه باعث شدت یا دفع گردد و آن دوائی را نامند که بسبب پیوست و کثافت خود و یا بسبب تخریه احداث ساه نماید مانند کثیرا **مسلن** یعنی ساکن کننده و آن دوائی را نامند که اخلاط را در واج را از حرکات غیر طبیعی باز دارد مانند شیر و تخم نهارد وانه و کاه و کوه * **مسهل** یعنی اسهال کننده و آن دوائی را نامند که بقوت مسهل و حرارت و نفوذ و جلا و تفریق و تجذیب و دفع نمودن آفا صی و منافذ بدن اخلاط را سه و و فصول معذیه را اخراج و دفع نماید بطریق امحاضه **مشی** یعنی اشتها آورنده طعام و آن دوائی را نامند که تحریک طبیعت نماید بخوابن غذا * **مصلح** یعنی اصلاح کننده و آن دوائی را نامند که اصلاح حال ماکول و مشروب نماید خواه دفع ضرر آن نماید و یا مساوت فعل آن کند و یا حفظ قوت و یا کسر حدت آن نماید و یا بدفعه آن شود بهجت و حصول آن با اعضای فیته بعینه * **مصلح** و دوائی را

جلد اول . بیان معرفت افعال او ویه مسفوره و خواص آنها

۲۱

مانند که بنوع عفو و یا مواد را صلیب سخت گردانند بسبب برودت و پس و قوت جمع و تکلیف خود و این در مقابل مرغی است
 مسطح یعنی نشاندن ده سوران و حدت اخلاط و آن دوالی را نامند که بقوت برودت و با اعتماد ال خود شکند
 حدت و سورت اخلاط حاده را و یا سور مزاج چهار سازج را **معرق** یعنی عرق آورنده و آن دوالی
 را نامند که بحرارت و تلطیف و ترقیق خود و رطوبات مجسسه در جلد و اعضای قریبه بان را بعرق دفع سازد و اخراج
 نماید **مسطس** یعنی عطسه آورنده و آن دوالی را نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود و تخریک سواد دماغی نماید بجهت
 خیشود و بعطسه دفع سازد **مسطش** یعنی عطش آورنده و آن دوالی را نامند که بطبیعت را اشتاق ترویج سازد و اسم از آنکه
 ترویج باب شود مانند مسحه و جگر و یا هوای بار و مثل دل و ریه و مراد از عطش عطش صادق است نه کاذب مغزی
 یعنی تفریه کننده و آن دوالی را نامند که در آن رطوبت لزجه باشد که بچسبیدن نافذ و فواید منافذ و سدا کنند و
 مانع سیلان گردانند **آبک** شسته و هر دوالی از مزج سیال مزاج چون حرارت در آن تاثیر نماید می گرداند آن را **مفرج**
 سوادها پس مسفن بدو گردانند و آن دوالی را نامند که بحرارت غریبه خود قاسد گرداند مزاج عفو را و رطوبات
 و ارواح آینه ه بسوی آن متعفن گرداند و تمام آن را به تحلیل برده باقی را قابل اینکه بگرداند جزو عضو نگرداند و نیز
 بسر متاحراق و ذایل نرساند بلکه بگرداند آنها را نامند و بصرف حرارت غریبه در آنها منقض مانند و رنج و ناسیبا
 سخطای یعنی غلیظ کنند و این ضیاع مطلق است به مفتت یعنی شکند و باره باره کنند و شکریزه و آن دوالی
 را نامند که در آن قوت حاده نافذ باشد که چون با خلط لزجه متحجره برسد ریزه ریزه گردد و آن اجزای آن را
 مانند جرم البهم و سنگ سرهای و را در کم و مراد عرق و غیر آنها از او میفتند **مفتحه** یعنی کشایافته و آن
 دوالی را نامند که بحرکت و راور داده راکه داخل مجاری و منافذ و تجاويف اعضا مانده باشد بسوی خارج تا آنکه
 مفتوح گردانند فراسیون و فعل مفتت افوی است از فعل بهالی برای آنکه فعل این به تلطیف و تحلیل است و یا
 به تلطیف و تحسین پس هر جزو حریت مفتوح است و هر جزو لطیف مفتوح و هر لطیف بهیال مفتوح اگر باشد اهل بسوی حرارت
 یا متعال و هر لطیف مانع من مفتوح **مفتح** یعنی خام کننده و آن دوالی را نامند که بقوت برودت خود باطل گرداند
 فصل حرارت غریبه و غریبی را نیز و اخلاط را خام و هم نامند از اقص سازد و این در مقابل منضج و انهم است
مفرج یعنی فرج آورنده و آن دوالی را نامند که تحلیل مزاج و تلطیف اخلاط و روح حیوانی و نفسانی نماید و
 این را سازد و هزار راز اهل سازد و اولی را قوت دهد و حواس را بیاورد و درین راه صافی سازد و کسالت
 را دور کند مانند شراب **منفشی** یعنی پراکنده کننده و آن دوالی را نامند که بقوت حرارت خود و تفرق و پراکنده

جلد اول بیان معرفت افعال او ویه مغز و خواص آنها

۶۲

ساز و ریا جخته را و قابل دفع گرداند و متعلق یعنی جدا کننده و آن دوالی را نامند که بسبب قوت حرارت و انقباض و لغو و لغو و لغو نماید این مخلوط لایح و سطح و عضو ملاحظی و آن دفع نماید آن را بدین معرفت در تمام آن مانده بکشد و در ذیل و متعلق یعنی قی آورنده و آن دوالی را نامند که بقوت حرارت خود ترقیق نماید انقباض و غلبه جخته و ریا جی غذا و معده را و بعضی دفع نماید مانند تخم ترسب و متفرج یعنی زخم کننده و هر که آورنده و آن دوالی را نامند که بقوت حرارت و لغو و جذب خود و تحلیل بر و دوالی ساز و ریا جی را که بیان اجزای جلد است و تفریق و غلبه اجزای آنرا و جذب کن مواد و ریه را بسوی آن و اسهال ترسب نماید بلا در و متعلق یعنی قوت بخشنده و آن دوالی را نامند که تحلیل قوام عضو و مزاج نماید تا آنکه بالغ آید از قبول فضول متعصبه بسوی آن و اذا فاقته اربابا آنکه تریار نماید مسخر را و تسخین نماید و بر و دوالی را نامند که در آن است مانند بلبل محتوم و ملطف یعنی لطیف کننده و آن دوالی را نامند که بقوت حرارت معده که خود ترقیق گرداند غذا و غلبه را اما خدا شام و بلبل یعنی نرم کننده و بلبل و آن دوالی را نامند که بقوت حرارت معده که در طبیعت خود و اتزان نماید آنچه در معده و اما معده است و این اضم از منفع و مزاج است مانند مغز فلوس خیار شبنم و ترشیدی و ترششت و متعلق یعنی اعتدال و دهنه قوام انقباض و مواد و آن دوالی را نامند که تحلیل قوام انقباض نماید و قابل دفع سازد و آنها را اضم از آنکه رقیق را غلبه سازد و مانند متفرج و بالعکس که غلبه را رقیق نماید مانند بلبل حاشا و یا منجد را نرم بسال گرداند مانند حلیه و متعلق یعنی دفع آورنده و آن دوالی را نامند که در معده آن رطوبت غریبه غلبه باشد که چون فعل نماید در آن حرارت غریبه تحلیل بنیاد برعت بلکه تحلیل برین کرده و مانند لوبیا و پد آنکه بر چه در آن دفع است معده و مغز یعنی است و اذا غلبه و او ویه آنچه تحلیل با رطوبات آن در معده اول و ریح و دفع آن و در حده باشد انقباض آن نیز در همان جا باشد و یا در معده و آنچه رطوبت فصلیه در آن باشد و آن ماده دفع و ریح آن بود دفع آن در معده و اما معده تحلیل نمی رود و با تمام بلکه باقی می ماند و جبری از آن در عروق اعضا می تناسل می رود و مانند و تحلیل و نیز در جری و این انقباض است و باعث انقباض همان ریح است و متعلق قوی یعنی هر که آورنده و در ریه و آن دوالی را نامند که معده را که در ریه و باقیات و آنها را زیاد کرده و مانند و مانع خشک شدن و جفاف شدن آنها را بدین موم و روغن و متعلق که طعم نماند یعنی روپانده گوشت و آن دوالی را نامند که برگرداند مزاج خود و که در جرات می شود معطل و مجفف تا آنکه مستحیل بگوشت گردد و منعقد شود و ریا جی گوشت جدید صلیح و فصل شام و هم و بیان بعضی اصطلاحات

حرف الالف و انجام یعنی بی دار است و آنکه کتاب جمع آن کیم و بهر روزن اسم نام رنگ

فراخ روح بجای کند که روح نمر نماید باین اسم نامند و گویند تریاق مخصوص به مصالحتی است و آنکه ایشان را
 را تریاق می نامند بجهت حفظ قوت آن است که درین امر تریاق اشتراک دارد و تصدیق آنست که شراب
 با آب تصفیه با جنبه بالشی اجزای آن را صحو و فریاد و لطیف آن را اتحاد کنند و تعلیق او بخیل و چیز بی برگردان
 و بسا اوقات تصفیه یعنی بی مزه را و طعمی است که نالذیذ باشد و نه کرب و تاثیر آن در تبیین و از خای بسیار
 و تولید بلغم باشد و تکرر بفراسی یا و گویند و آن متغیر شدن طعم است یا لون یا هر دو و بیکس میگویند و روح
 کردن و و حقن چیز و سیراب نمودن و بهره برداشتن آمده و مراد از آن هب یا ساسا شدن بعضی از او و است بهجت
 نفوذ سرعت تاثیر و رفع کردن ثقل و کثافت آن خواه با حرارت باشد و یا بعل دیگر **حرف التام**
 ثقیل یعنی گران و یعنی گران آمدن بر طبع که بر فعل بود و سرج الزوال نباشد و تریاق است مثل خوشه
 میوه و امثال آن و تنش لغت یونانی است و مراد از آن هر چه از نباتات یا بدن و درخت گیاه باشد
حرف ایچیم بهر کسر عضو شکسته را البقیه و جمله برای جمله زمین سنگ لاج جریش نیم کوفته که ملبور نامند
 جفت شک و شکلی و بعد بفتح اول و ثانی گرد آمده و جمع شده و بسته شده و جزو چیزی است **حرف الحاکم**
 حاکم یعنی تریاق و یا یعنی تند است و آن مرکب از طبعی و حرارت است و فعل آن مثل افعال اجزای آنست
 حسب آنچه در غریبان روی خلافت بود مثل گندم و جو و حرکت یعنی گزیده که اجزای آن و زبان فرو رفته
 بسیار بگز و و تفریق اجزای آن نماید و خفیش گیاه خشک و شبیه خشک شده را گویند مخصوص نباتی است که بر روی
 زمین پهن نبوده و با سان باشد و بجا تنش نرسد و حکما که آنچه از ساییدن و بجز جاد شود و حاکم سترده حلوس یعنی
 شیرین و آنچه زبان را منبسط سازد و اندک حرارت در آن اجزای کند و لذیذ باشد شیرین نامند حلیب
 شیرین و آنچه و غیر آن و شیرین و شبیه است و مثل بار نباتات است اسم از شر و مشابه **حرف الحاء**
 نمائند آنچه اجزای خلط را بهر آورد و غلیظ گرداند و خرو و سرگین بطور و غیره حقیقت یعنی نیک و آنچه بر طبع
 احتمال آن آسان بود و ستر از الزوال باشد و خلط سرد و زدن سر استخوان از دندان خود و خلط اسم صبیح است
 خلط است و غلیظ یعنی پخته است و در او و بهر شبیه به برن بر سطح ظاهر آن باشد مانند آنچه بر دهن می باشد
حرف الدال و دال یعنی بجهت از وجبت کشفه و بهر سبب مثل دلی و قسم هر چه زبان را نرم سازد
 و اجزای آن را منبسط سازد و دلی اجزای حرارت و افارسی هر چه نامند و لو که یعنی بالبدن است و مراد از آن
 آنچه از سنونات از انگشت بر دندان بالند و دالی غذائی آنکه تاثیر کیفیت آن را داده و تاثیر کثرت داده آن باشد

و دانی سبی که کیفیت تاثیر آن موافق مزاج بوده باخاصیت گشته باشد مثل ایوان و دانی مطلق آنکه تاثیر
کیفیت کند و جزو بدن نشود و همتی آنکه در جسم او جری موجود باشد و باعث اشتعال او گردد مثل
منغز یا یا تخمها و چوب مندل اسیمن و دیو دار و عود هندی و مانند اینها **حرف الدال** در و ر اینچه
سایه بلی العلی بر عضو بالند و یا پاشند و فرید یولی و و الخ صیغه اینچه تاثیر بصورت نوعیه خود
کند اسم آنکه تریاق باشد از هر **حرف الراء** ر ا و ع اینچه سواد را ملخ و یختن بعضی شده اعضا
قابل در و دانی سازد و روح متقابل جذبات است **برجیح فضله** که هضم اول انسان **رقص** بفتح اول و ثانی
بنار پرورده و در او و هر چه نازک و زود شکن باشد **رخو نرم** و دست **روی الیکموس** اینچه ازان
اخلاط غیر مختل القوام و الکلیف متکون شود **زین** آریسه در دیر بار و در او و اینچه در شانت
و خوش جویری تمام باشد **رسوب** ته نشین مائعات و اینچه در مائعات اندازند بر روی آن نه اینها
آن را راسب نامند **رمص** بطوبی غلیظی را نامند که در اطراف پلک چشم جمع شد و چسبند یا شاد و ش
سرگین جوانات روز و مالی شراب تنه از اعضا که کل سرخ است **بعض** **حرف الزای** **زحوقه**
طعم بسیار کرم و مرکب از مارت و ملوحت است **مغیب** اول موی که بر بدن حیوانات بر آید و اسم کینوت
است که مازی باشد و در او و اینچه بر سطح او چیزی شبیه بموی تازه برآمده باشد **مغیب** نامند **زهر**
شکوفه و کل باشد **حرف السین** ساحل کناره رود یا سائیل اینچه اجزای آن در هر جهات حرکت کند
اعم از آنکه اتصال اجزای او منقطع شود یا نشود مثل آب در و غنها **سباح** شوره زار سبکی که سحوق
اینچه بسیار نرم باشد و باشد سم **نغمین** و نشد یا میم اینچه بقارسی زهر نامند بسبب ضایت کیفیت و خاصیت
خود مزاج را قاصد سازد مانند پیش **سنون** اینچه بدن را پاشند و یا بالند و مقوی جوهر آن باشد **سپک**
بدلوشان گوشت و بد بوی عرق که از بدن آید که بقارسی سمیت نامند **سپک** **حرف الشین** شامخ
کوه بلند **شستر** بفتح اول و کثر ثانی در بدن پلک زیرین چشم **شجر بنالی** که با شامخ خشی باشد و کمال و آنکه اجزای
تسمه نباشد و آن **غروق** و لیف و صغ و بزر و قشر و اصل و عصاره و حب است مثل درخت خرما
شکستن و فراخی و سیفای روی است **شکخ** عضل یعنی از هم باز شدن و گینختن عضل است
شک بفتح اول و سکون ثانی فراخی گوشه دهان **شرف** بضم اول و فتح ثانی **نگر** است **شرا**
اینچه در اطراف دوزایند و بر آن گیم اداشته باشد **شرف** نامند مانند سر از **شطب** بضم اول و ثانی **الرا**

جمل اول بیان بعض احوطلاحات

۶۶

قانون الادب جو بیشتر و بفتح اول و سکون ثانی از تاملوس اللغه بعد اگر دیدن و دور شدن و پوست
 باز کردن و دور او و بر هر چه باین صفات باشد شطب گویند شمیمه آنچه بکند حرف الصا و صلیح الکلیوس
 آنچه از خون متولد گردد بهیچان آنکه اطفال داشته سازا غلاط مخلوط با آن اجداد طبیعی باشد و خلط با ازو
 بهم نرسد سحر بر زبان سنگستان صفت بفتح اول و ثانی آیکه بر اویم یا مشک نوبیر نند پس زرد گردد و قیست
 طاف و کنار و در نباتات آنچه چین دارد و باز روی زمین بطرفی داشته مستقیم باشد مصفوق نامند مصفوق
 پوست درشت و مستحکم یافته شده **حرف الصا** و متاد آنچه غلیظ القوام که مایع و نرم باشد بر عضو
 بالان و یا بر ویبندند اسم از آنکه موم و روغن داشته باشد و یا نداشته **حرف الط** طافی آنچه بر روی
 آب باشد چلیچ آنچه جو شایسته آب آن را استعمال کنند طحن خوردن و طامونه که آسایشی با هم لازم
 است طری ناز است طلاء آنچه التیق القوام باشد بر عضو بالذ و نام فومی از شراب است طیب
 سکون ثانی تشبیه و تشدید آن پاکیزه **حرف الحین** عین بضم اول و سکون ثانی گناه است
 خصوصاً و بعضی معبر است اما در آنچه بالمش و یا با نقاب منعقد کرده باشد استعمال نمایند عیسیر آب
 افشاده از نباتات که منجمد نشده باشد و خطی بفتح بوی خوش و بکبر خوشبوی محض بکبر فاطم درخت
 که زبان را درشت سازد و اجزای آن را سبب برودتیم آورد و فعل آن تریه و تکثیف و تقصیب
 و تخشع در مع است عتق و خوشه نباتات و عما قید جمع آن است **حرف الخین** خرخره یعنی اواز
 مخملنه است که از خلق برآید و مراد از حرکت دادن مالتات است در خلق و زور بردن آن و با زور بردن و زخم
 آن عضو بضرر یا رس از نباتات غلیظ یعنی کثیف است و در اندیشه بیشتر متداول است استعمال لفظ کثیف در
 او و بر **حرف القا** و غایر آب نیم گرم فیکه بعضی شافه که مخصوص بدبر باشد فرجه شافه که قبل و در مع
 و مخصوص باشد فریزی یعنی رنگ بنفش است فتح از هم جدا شدن **حرف القاف** قابض
 طعم گیرنده را نامند که اجزای زبان را بهم آورد و درشت سازد و فعل آن تریه و تخفیف و تقویت است
 سف و در غیر طعم مراد از آن شیئی حالبس است که سبب بهم آوردن اجزای عضو حبس و استساک نماید
 قصبان شافلی گناه بی ساق است و قصب و احسان است قطره آنچه در گوشت و در اعضا بیکانند
 قینه بضم اول و ثالث و سکون ثانی قهای خوشه کشت **حرف الکاف** کثیر الخا و آنچه اکثر مقدار
 او جزو بدن شود کثیف بخلاف لطیف و آن چیزی است که اجزای او بدستواری قبول افعال از کثیف

بدنی کند و نفوذ در اجزای بدن تسریع نماید کما و آنچه گرم کرده بر عضو بنشیند مثل یکدیگر پیوسته گندم *
 کیموس آنرا طشوله از هضم کبدی است کیلوس کشکالی است که از هضم معده بهم رسیده است
 کشک حنظل و در آب حروف اللام لکنه آنچه با انگشت در نظر نمی آید بر هم زنند و بگویند کشک و کشکهای
 باریک بنات الزواق و لصوق آنچه بر عضو چسباند و با چسبندگی باشد لطیف یعنی اندودن چیز
 است بر عضو که از طلا غلیظ تر و از صندل رقیق تر باشد لطیف آنچه از شان او باشد که بعد از او رود و در
 بدن متقسم گردد و با اجزای بسیار صغیر نفوذ در جمیع اجزای بدن تسریع کند مثل زعفران لعابی آنچه از غشایان
 آن در آب اجزای آن مخلوط بر طوبیت شده چیزی از جرم بهم رسد و چون برشته کنند الزواق آن رقیق
 احقو بعضی انگشت پیچ است که از مچون رقیق تر باشد لیث آنچه از اصول و بجای بنات
 روید و باریکتر از لعاب باشد حروف المیم مالی عمل است مالی حرارین و دار القارین و دار الصل و اند
 مالک آنچه ضد جاد باشد و سیلان کند و رقیق القوام باشد میسر و و آنچه بسویان خود کرده باشد حروف بعضی
 طبع در هر چه بسط ظاهر زبان نفوذ کند و درشت سازد و با کراهیت بود و طبع را بر هم زند و فعل آن تسخیر
 و مبله و منع اخف است مرمخ بالیدان چیزی را بر اعضا مرآت پراگنده نسبت آنچه خواب آورد و با منوم
 مراد است مسکری بر مستی آورد اسم از آنکه با تقویج باشد یا نباشد مسوح آنچه در بالیدان آن
 بر بدن مبالغه و در دلک عضو کند مسیح بی زره و باله مراد است موصول آنچه در سوزن بجا می آید
 نرسد مضغ غاییدن چیزی است مضغه ربانی که در بدن حرکت دهند مضغ خنجره و کشیده شده *
 مغسول آنچه در شستن آن مبالغه کرده باشد مفرق بفتح اول و کسر ثانی تارک سرور و آثار و گلهای
 هر چه سر آن هموار نبوده و زوایا داشته باشد مفرق گویند منقن بدو منخول آنچه پیچیده باشد حروف النون
 ناشف آنچه جذب رطوبات باشد که اسم از آنکه منافذ او مرئی نباشد مثل آب نایده و یا مرئی باشد چون
 اسفنج و ناشف را فصل تر نامند بشرطی در لغات مراد از لغت قومی است و در ادویه مراد گیاه خود در کس
 است که نکشته باشد تخم بنات بی ساق است که بر زمین پهن شود که بقارسی بیاه گویند نشاره آنچه
 بسویان و دم از ریزه شده باشد نشوق آنچه بر بینی کشند نشوچ بجای هله و بجای مجسمه نر آمده
 جمع آن لغوات آبی و آبهای خوشبو را نامند که بر بدن باشند و اسم خوشبوی است مرکب که از انار
 حرمین شریفین مستعمل دارند و در مرکبات و در حروف النون انشا الله تعالی خواهد آمد تطویل هر چه در حروف

جلد اول بیان حدود اعراس به ترتیب حروف تہجی

۶۸

و آب آن را بر اعضا می بریزند و پاشویه ضمنی اذان است لغز هر چه در آن رطوبت غریبه باشد
و از حرارت بدنی تحلیل نیافته مستحیل برباح شود و خواه در معده و اما مثل میوه و خواه در عروق باشد
منغزها و اکثر تخمها و قسم ثانی را فعل تقویت یاه است نفوخ پنج از او و یه بالیه سالمه بی مانع و بینی
و منغز و نفوخ و نفیج پنج خیسایند و بدون جوش صاف نموده استعمال کنند حرف الواو و شب
جستن از جای وانی گزیده و غره کینین مجر زدن سخت و قوی و برافروختن آتش و این سستی حرف الیاء
ما ضم پنج اعانت طبیعت بر طبع و گواریدن غذا و خلط کنا و سبب قبول فهم آن شود مثل ~~بعضی~~ شک
پاره شدن آتش پنج جرم آن سست ریزند با شد و با اندک فشردن ریزه شود مثل صبر نویی غارتون
حرف الیاء که تا فتح بین سر فصل هفتم در بیان حدود اعراس به ترتیب حروف تہجی آورده الف
و ضم دال و سکون را هر دو جمله و اذره بضم الف و سکون دال و فتح را و با و خصیه و ورم بھی آن است
که خصیه بزرگ شود از حد طبیعی و علامه گفته اگر مرطوب متشق شود و فرو آید در آن چیزی از فوق آن
یسوی یکی از دو خصیه آن را آورده و قیله و فتح نامند و اذره مالی که دالی نامند و ریحان رطوبات
بسیار است بعروق خصیتین و شیخ گفته که اگر انصباب بحدی بود که از مسالک گذشته بخصیتین
آید آورده و قیله نامند و مساوی آن را فتح با ضم عام و صاحب هذیه گفته که اذره بضم الف و خصیه است
و بفتح قیله که بغارسی و به خوانند آنجا که بد الف و کسر خای و فتح دال هر دو مجز و با مرادف خود است
اگر بد الف و کسر کاف و فتح لام و با تحقن و ناکل است که در اعضا بهم رسد و دوسرایت کند اما فساد
شمار آن زیاده از انتشار آن باشد و بظاہر بصورت قریب باشد و بغارسی آن را خورده نامند اگر کلمه
الغم رضی است که در صورت شبیه بقرمچ است و در اندک زمانی سرایت کند و بسیاری از دبان
را فرو گیرد و بدیو باشد به سبب عفونت آنها بلف مدوده و فتح میم مشدود و با تفرق انصالی است
که در سوراخ شود و تا داغ برسد ابر قلسا بفتح الف و بای موحده و سکون را و جمله و فتح قاف و سکون
لام و فتح سین جمله و الف یاخت یونانی اسم نوعی از صرخ آب و هر یک اول و سکون بای موحده و کسر را
و فتح دال هر دو جمله و با فتور لیست در جناح که مردان را حادث گردد از غلیظه بیرون است و رطوبت به سبب
کثرت طبع هیزه آن در اصل زیاد است ابرش بفتح اول و سکون بای موحده و فتح راء و سکون
شبان بفتح غای سفید است که در صورت و بیان بهم میرسد ابریه خراش است الباطن و س

جلد اول بیان حدود و اراضی به ترتیب حروف الفبا

۶۵

بفتح اول و سکون بای موحده و فتح ط و کسر را بر دو مهله و سکون بای ثناءة تختائیه و فتح طای مهله و الف
و ضم و او و سکون که مهله بلخت یونانی شطر الخیب را نامند و آن تب منفرد می و یعنی متمیز از یکدیگر اند
که یک روز و ثوبه صغرا و یک روز ثوبه بلغم باشد البته بعضی همزه و سکون بای موحده و فتح و آن و امری
است که حادث می گردد و در آن را خصوصاً کما شیکه در مزاج ایشان الف نشاء غالب باشد و حادث
گردد باشد که مردان بایشان مقاببت در نمایند که مجامع را مابین دو انشین خود به بنیان ایشان را منی و
شبهه بسیار است اما غیر متحرک شود و بخود بدلان سبب بحرکت می آید و دو نوع می باشد یکی جلی خلیج و
طبیعی و دوم حادثی آنجا جلی با از قبیل البون است که پدر او بلون بوده و یا آنکه با مادر او بسیار مقاربت
در ویر مخصوص در حال حمل برادر خارج میگردد که سبب بدان کرده و یا از جهت حصول زواج
الفنی است در خلقت او و بداند که التماس این بایون نسبت باید بگران غایب مائل باندرون و کوکبتر
می باشد و در هنگام وقوع و زیادتی منی و دماغه در آن می باید و او بصورتش اگر چه مرد است اما بمرت از زن
بدرتر است و اما حادثی اگر به سبب اعتقاد بدان است و احوال ایشان مختلف می باشد یعنی بعضی به
مجامعت لذت می باید و بعضی با نزال منی در درو اسکا ایشان و تشکیک حدت آن از وصول منی و بعضی
خود نیز در آن حال انزال میکنند و ازین قبیل حالات دیگر ابلور سهالفتح اول و ضم بای موحده و سکون
و او و فتح و او سکون بین بر دو مهله و فتح یم و الف و یون نیز آمده بجای بای اول لغت یونانی است
ببخی سیلان و اصطلاح اطباء می است حادث از خون و بیج و ابو بلقیما بفتح اول و ضم با سه
موحده و سکون و او و فتح بای موحده و سکون لام و کسرات و سکون سین مهله و فتح بای ثناءة تختائیه
و الف فانیجی است که شامل تمام بر دوشق بین باشد سوا ی صورت ایلیمیا بفتح اول و کسر بای موحده و سکون
بای ثناءة تختائیه و کسر لام و سکون بای ثناءة تختائیه و فتح بای ثناءة تختائیه و الف بعضی گفته اند نوع
از صرع است بعضی گفته اند تشنجی است که مانع از حرکت باشد. **آلشاش** بفتح ف و ی ثناءة تختائیه
و شین هجده و کاتر ضعی است که حادث میگردد از سودای مخرق یا متعفن که بواسطه غلیان و انفصال اجزا
آن از هم طبیعت آن را دفع بظاهر جلد و یا باطن بسوی عضوی از اعضا کشش و یا فیضت قریب و یا بعد
یا بد نماید و یا بسوی اکثر اعضا مجذب ملت و کثرت داده حتی با شتوان و اعصاب تر خواه عضو متورم گردد و در
چاهترج و یا کثرت و یا قروح آن بسیار می باشد و نوع زبولان آن میشود و عضو را و می اندازد آن را اگر در

جلد اول بیان حدود امراض به ترتیب حروف است

نمایند بعد معالجه اثر آن در تمام بدن بعضی اندکی و بعضی را مدت العر می ماند و با آن مفاسد را
متورم می سازد و از حرکت باز می دارد و سنگینی در عروق بهم میرسد با جراحتی و ایمنی و بعضی نفع آن
با سوزش بسیار می باشد که گویا آشکارا نش بر آن عضو گذاشته اند و می سوزد و لهذا آن شک نامند و آبله
نورنگ نیز نامند جهت آنکه ابتدای ظهور آن از نورنگ بوده و با آن انواع آن برای آنکه در او نشان بیشتر
بر اغذیه غلیظه که بهیم سودا و به است مانند گوشت گاو و خنزیر و مرغابی و امثال اینها و شراب شراب و کم
استوچه تنطیف بکنج شوند بعضی دیگر آن و ارمتی دانه نیز گویند جهت آنکه او را از بلاد امن ظاهر شده و اکثر
حدوث آن اولاً بر اعلا بدن مانند صورت و سر می باشد با اعتبار غلیان مذکور و صعود آنجه آن و یا با سافل
مخصوص حوالی اعضایی تناسل جهت نقل ماده آن که سودا است با سافل بیجان بسیار باشد ماده آن و با کثرت شود
در بطن و کرم و اوتار و اعصاب و عضلات حتی استخوان نیز بهم میرسد و در اعضایی با طینت تر بخلاف امراض
جلدیه و دیگر از اقسام حرب و بنیام و بیدری و غیره و دانه های آن در ابتدا کوچک و سترتر به آب بدو آن
آنکه بسیار سرخ و یا بلبه باشد اطراف آن بلکه جوهر و برابری باشد با بدن و یا مدت و سوزش بسیار بیشتر
آید و چون متفرج گردد و پیرک و رطوبت آن بهر عضو که برسد نیز متفرج گردد و با اعتبار دانه ماده و بنیام
و نفس صاحب آن نیز با اعتبار کمال جفاست سرری و بعضی از جبهه لطیفه را مضراست یعنی پوشان جامه صاف
آن و نوعی اذان از بسیار تبا زان فواش بر قصبه اولاً بهم میرسد و این نیز اصناف می باشد بعضی از آن
بر تیره روی است که بزودی قصبه اگر خبر نگردد و بمعالجه آن نه پردازد تا قطعی گردد و به تفصیل در رساله
آن شک بیکم میرعادالدین محمود قدس سره مذکور است **الاسراع** کبر اول و تالی ثباته نوبانیه مشدود
و قح بین مهره الف و جین مهره ص می است که کنده می گردد در آن عصبیه مجوفه چشم و سوزش نیز بقول صاحب
است و علامات زیاده از حد طبیعی و بعضی گفته اند الاسراع نقیه یعنی است زیاده از وضع طبیعی و اختلاف نموده
اند اطباء در آن و در ابتداء بعضی مخصوص است با الاسراع و با الاسراع عصبیه مجوفه و انتشار را با الاسراع نقیه و بعضی
بعکس این گفته اند و از کلام متعاین ترا و قه و باهم ظاهر میگردد و تحقیق آن است که الاسراع در برده غلیظه
و بادور نقیه نمی باشد و انتشار نیز لازم آن است و الاسراع مرضی است و انتشار عرض و فرق میان هر دو
آن است که در الاسراع ظاهر نگردد و نور منتشر در اینها می بین و در انتشار را می گویند که عارف بدان نیستند می نمایند
که گویا چشم او سیاه شده است **احتقان** و اختراق مواد است و در بدن دلائم و متغیای هر دو

جلد اول بیان حدود و اراضی به ترتیب حروف الهجی

۷۱

می آیند و اعتبار است از این قبیل است استخوان از رطوبت طبعی القلب برضی است که انسان در می یابد که گوشت او در آب شنا می کند بجهت آنکه در می یابد سردی در رطوبتی را که فرا گرفته است دل را در حرکت می کند برای دفع آنها از خود پس گوشتها می کنند در آن دین مرصی می باشد مگر بزرگتر معده الا اختلاف ج کبیر بنره و سکونهای معجه و کسرتای شفاة فوقانیة و فتح لام و الف و جیم بستن عضوی است غیر معین از بدلی که بهیای حرکت انسانی باشد سرعت و بی دبی بلی اراده برای دفع ماده ریحی محقق در آن عضو و نرو دی ساکن شدن آن اگر ماده اندک و رقیق باشد و الا باز اگر ماده در آن مجتمع گردد و آن حرکت نیز صعود نماید همچنان اگر غلیظ بسیار باشد باشد و می یابد و کثرت امتداد آن مندر با مراضی است مثلاً اگر شامل تمام بدن باشد مندر بکشد و اگر در فواید و ریشه و استرخا است و اگر در وجه باشد مندر بالقوه و اگر در مراق باشد مندر بصیر و مایل نحو الا و اگر در شریف باشد مندر با و در ام صدر و اختلاف لب نذر یعنی او در ابتدای لقوه و صرح اختلاف لازم و متعدده آن است و فرق میان آن و ریشه آن است که ریشه در اعضای آلیه یعنی ریه می رسد و حرکت آن بی اراده و مایل باشد می باشد و سرعت حرکت تسکین می یابد و نرو دی بازعود نمی کند بخلاف اختلاف که حرکت با وجود عدم اختصاص به جهت مایل بقوی است و بدو اتمه اختلاف در اعضای بسیار نرم مانند مخ و فواید و در اعضای بسیار صلب نیز مانند استخوان نمی باشد بلکه در اعضای متوسطه و نرمی و صلابت عارض می گردد و اختلاف القلب حرکت ناخوش آیند دل است به سبب فوط امتلا اختلاف المحدثه حرکت شبیه خفقتان است که در معده حادث می گردد و لیکن از قبیل اختلاف که در اعضای عضلانی هم می رسد نیست اختلاف العقل آتی است که در افعال فکری هم می رسد که در آنها بقوه و تشویشی رومی و در ابسحر بطلان و زوال نمی رسد الا بخون نماند الا اختلاف کبیر اول و سکون کما معجه و کسرتای شفاة فوقانیة و فتح لام و الف و فاسهال پی در پی و اسهال دو کرا نیز مانند و گاه بعضی اختلاف الدم نیز آمده اختلاف الدم گاه مراد از سیح امعاست و گاه اسهال کبدی و فرق میان آن هر دو اینچنین است اول آنکه کبدی بسیار بدوی باشد بسبب حرارت و رطوبت کبدی بخلاف امعالی و دم آنکه کبدی مقدار آن بسیار می باشد به سبب بسیاری خون در آنجا بخلاف معوی سوم آنکه در کبدی او لا بر از دفع می شود و بعد از آن خون به سبب در کبد بخلاف معوی که غلو با خون می باشد چهارم آنکه کبدی بی بی درج می باشد به سبب عدم احساس کبد بقول جمهور و کمی درج بقول مسیحی بخلاف معوی که قوی البوجه است به سبب قوت احساس آن الا اختلاف کبیر اول و سکون خای معجه و فتح نون و الف و فاف

جلد اول بیان حدود و امراض به ترتیب حروف تہجی

در لغت بمعنی خسته شدن و با اصطلاح اطباء عبارت از نرسیدن نفس است بسوی ریه و قلب و بار سیدان آن اندک اندک بدشواری و جمیع اعضاء خوانین با تنگی نفس و عصر بلع می باشند و اگر سبب در خنجره باشد نفس بیشتر می باشد و اگر دوری باشد با نفکس اختناق الرحم مرضی است شکیله بصیرع و خشکی که ابتدائی آن از رسم و انتهای آن بدماغ و دل بواسطه مجرب و عروق عوارب و غیره می باشد اما مشابہت آن بمرع از جهت او دارد و سقوط و تشنج بعضی اعضا مانند ساق و غیر آن است و اما مشابہت آن انقباض از جهت آن است که صاحب آن می شود و نریاد و آواز غیر را و از بر و اطراف و زردی رنگ و مضار و متغیر نفس و اکثر احوال و گاه دوران نفس خفیم می باشد و بعضی از انقباض زیاد است و می باشد بسبب انقباض ماده و زبان و مشابہت آن بالا شتر از بصرع و خشکی از جهت تعلیل اکثر قوای محرکه و حساسه است و هم در آن کشیده می شود و با سبب نفق و گاه ائیل یکی از دو جهات راست می باشد بسبب استرخا و جسط و منقبی است و ملوس و بفتح اول و کسر خای مجروح و سکون بای ثناء و تخمائی و ضو لام و سکون و او و بین مہلہ و می است که در موق الشی چشم بهم می رسد و الف لام و ال کبر اول و سکون و ال مہلہ و فیه لام و بین مہلہ بزرگ شدن زبان است بر تہی کہ در زبان آید و شیخ الرئیس از جمله او رام دانسته و بعضی از غیر بنس او رام گفته اند **اربعمان** بضم اول و اوست لغت است و بفتح اربعمان که نوعی از مہی است از لقاش مرضی است شبیه به تشنج که حاد می گردد و در اعضای آئیل یعنی مرکب که متحرک بارده اند و فرق میان این دو اختلاف بدان است کہ اختلاف دفعه حادث می شود و نیز دفعه زائل می گردد و بخلاف لقاش و در لقاش عقود میل بطرف بائیں میکند بخلاف اختلاف کہ متوجہ بجمیع جهات و بیلا مائل می باشد و گاه در فقیہہ ریه بہم رسد و کلام مرتعش بنیاید و انہم ناسیب آن باقی است و در عتہ کہ عارض بر آن گردد بسبب ضعف قوت ایشان دالکی گردد و ایشان **الخلق** رسم و رینی است از **رقان** در لغت بمعنی بر همان است و ماروق و میروق شخصی است کہ او را بر همان باشد از **تقلع الخضمیہ** بالارفتن یکے از آن هر دو است و با بر و از یکس خود بسوی عانہ و بالغ آید از اکثر حرکات و لہل بشواری و قطره قطره آید و سبب آن استقامتای پروت و ضعف است بر آن اگر ضعف باشد کہ بیک و کشیدہ شود و نفس خود چنانچه در حال خوف بسیار و فرو رفتن در آب سرد و ہم میرسد و اگر سبب آن قوی باشد خضمیہ تمامی بالا رود بسوی مراق و غایب شود و گاه با سبب اندک و کورہ قضیب بیشتر تمامی بالا میرود و در آخر مرضی است عصبانی کہ ضعیف و سست می گردد و در آن عضله اعصاب حرکت و عاجزی آید از حرکت عضلو

جداول در بیان اسماى امراض

۷۳

و بدان سبب اعضاست و آماده می باشد و مطاوعت و حرکت القباضی نمی نمایند و مخصوص بقوی نیست
و اکثر لازم فایج است و تزد و تدرام ادف فایج است و اما نزد متاخرین پس فایج عبارت از استرخای حوادث
در یک شق بدن است و استرخای مخصوص بقوی است استرخای الجفن بفتح جیم و سکون فادون سستی
است که در راه ما بهم می رسد و در یک بالای چشم بسبب سستی عضله کشنده آن بسوی بالا از غلبه رطوبت بر آن
استرخای الشرج بفتح شین معجزه و در جمله و جیم در آخر مرضی است که برادر و ریلح از متعده بیرون می آیند
بسبب نقی که در عضله مطبقه مسکله آن بهم می رسد و یا بسبب نسیان سرگردان و یا تخریب آن و طویات را
استسقا و لغت یعنی طلب آب است ایضاً مای اصفرا در شکم تیز گفته اند و باطلح اطباء مرضی است
که اکثر حوادث می گردد از ماده بار و غریب که داخل خلل اعضا گردد و اعضا را برآمده دارد و آن با مفرد می
باشد یا مرکب و مفرد از سه نوع بیرون نیست زیرا که ماده آن یاریقی است یا غلیظ قوام دارد و رقیق و دو نوع
است یکی آنکه شامل جمیع ظاهری بدن باشد که در خلل و فرج اعضا داخل شده آنها را برآمده دارد و اکثر ابتدا از قیصر
و سابقین و سرین و شکم و زیر چشم کند و بعد از آن پر پشت و سته و خسار با پس بسائر اعضا و این را الحی نامند
و دوم آنکه شامل جمیع اعضا باشد بلکه در مواضع نهائیه نواحی اعضای مدبره غذا و احتلاط باشد
فضای بطن که عبارت از معده و کبد و امعا است مابین صفاق و ثرب و یا ثرب و امعا ماده متخلخل گشته
شکم را برآمده و منتفخ دارد و در این باطلی نامند و غلیظ بکنوع است و ماده آن نیز مابین صفاق و ثرب و یا مابین
ثرب و امعا درآمده شکم را بزرگ دارد و این را زتی نامند و وجه تشبیه هر یک بسبب مشابهت آن است
بدان زیرا که الحی مشابه بفری و جانی بدن بسبب با و آبی گوشت است و بطبی به سبب مشابهت شکم
آن است باطل که چون دست بر آن نهد مانند باطل اذان آواز آید و زتی بسبب مشابهت آن بچنگ
بر آب است که چون حرکت دهند آواز آید از آن آید و این را بدترین الزار گفته اند و استسقا مرکب چهار
نوع است زیرا که مرکب از دو نوع است تا مرکب از الحی و زتی و یا از الحی و بطلی و یا از زتی و بطلی و یا از
هر سه اسرار البول بضم الف مراد اذان جناس بول است استسقا از لاق چنین است از رحم و
برآمدن آن بفرتام اسنان الفا را اسم نوعی از مرض تشق اطفال است اسهال مرضی را
نامند که سادش شود در مواد باریه و حرکت کند معانی مستقیم و دفع گردد از آن فضول زیاده از مقایله طبیعی

جداول در بیان اسهالی امراض

۴۴

منسوب بدان می دارند مانند معوی و معدی و کبدی و مزاجی و دماغی و طحال و ماساریقی و بدنی و همچنین
از هر خلط که باشد موسوم بدان مانند معوی و صفراوی و بلغمی و سوداوی و اگر آن را در اوقات معین
باشد آن را دوری نامند و اسهال معوی گاه با سح و گاه بدون سح می باشد و بی سح را زلفی نامند لهذا
مراد از مطلق معوی سحی است و نیز اسهال کبدی و ماساریقی می باشد و فرق میان کبدی و ماساریقی
آن است که کبدی متغیری باشد تا آن رنگ بول نیز بخلاف ماساریقی و فرق میان آن هر دو و معوی آنست
که خلط منافعی از کبدی بسیار می باشد و غیر مخلوط بر آن بلکه خلط بعد از برادر دفع میگرد و بدون منحل سح
و مرات آن کم بخلاف معوی که با منحل سح و در دو اندک اندک متصل بهم اسهال المد معوی اگر
از انفجاری عرقی باشد از عروق معای و قاق اول غلظت دفع گردد پس خون رقیق آید باریج و قراقر
و زبده اگر از معای غلظت باشد اول غلظت یا خون بر آید پس بے تخم و با آن علامت بواسیر نباشد
و اکثر بسبب سح اخلاط ماده حرلیفه و یا اسهال بسیار باشد که خراشید و شود سطح معادین با عطش بسیار
و مخلوط بظاهر غلظت باشد اصن بفتح اول و صداد مهمل و لون مشد و بولونی زیر لبتل و صنان نیز
نامند اطریعنا بفتح الف و سکون طای مهمل و ضم رای مهمل و سکون و و و کسر غین مجهم و فتح یای
شناه مخماتیه و الف لاغزی بدان است بسبب تیا فتن غذا استحقال عند الاطلاق مراد بته شربت
نیز بدان است باین جهتی که تا در بر کلم نباشد و عند التقیة بطبیعت یا بطن بته شدن شکم است اسهال
الذکر شیع و کشیدگی ذکر است و میل کردن آن همیشه بکطرف ایجا بکسر نه کمال و ماندگی بسیار
است که عارض من مفاصل و عضلات گردد و بعرف آنرا لعیب نامند و آنچه از غیر حرکت باشد و بسبب
آن معلوم نباشد مقدمه مرصن است و بعضی گفته اند ایجا چون اشتنا اویا با قشر بره بهم رسد چون
زنده گردد ناقص کجا عارض گردد و بر چند نوع است آنچه توسط حرکت عارض گردد آن را ایجای
رباضی نامند و آنچه بواسطه فرج آن را قرحی و آن آنست که سر بدان درو نماید نزد دست گذشتن
بر آن و آنچه بواسطه کشیدگی اعضا اثر آمدی و آنچه بواسطه درم بعض اعضا آن را دورمی و آنچه
بواسطه پیوست و خشکی اعضا باشد آن را قشقی نامند اسفحای بکسر الف و سکون غین مجهم و فتح یای
و طیف عبوده ضعف قوی قلبی را نامند یعنی سببش حادث اذ ان و صرع خفیف را نیز نامند و طیف
بالف مکرره و فای ساکنه و کسر طای مهمل و ضم رای شناه مخماتیه و او ساکنه و سین مهمل لغت یونانی است

جلد اول در بیان اسمائی امراض

۷۵

بمعنی حمی دق اقلطیس و اقلطیس و اقلطیس سکون قاف و کسری طای مهله و سکون یای تنان
تحتانیه و ضم عین مهله و سکون و او و سین مهله و بلغت دیگر بیدل عین قاف و حذف و او و بلغت دیگر
بیدل عین قاف و حذف و او و بلغت دیگر بنون بجای قاف اول هر سه بمعنی حمی دق است اقلطیس و
بفتح الف و سکون قاف و ضم عین مهله و سکون و او و فتح میم و الف قرحه است که با تشک ریشه باشد و در تنقیه
آن مختاره بود و اغشیه را بنحور و در چشم را فاسا سازد و التواء بکبر الف سکون لام و کسری یای شتاة فو تانیه و فتح
و او و الف تار و ده زوال و بر اندان فقر است بطرف راست یا چپ المتصاق ایچمن چسپیدن جنین
تصل است و یا چسپیدن جنین اعلی یا سفل الس بفتح اختلاط عقل است چنانچه گفته می شود که به تحقیق الس
الربیل یعنی مردمانوس است یعنی جنون است االم بفتح نزه و لام گفته اند مراد از بصر است قرنی گفته اند
بر من ظاهر شاه آن است که الم اعم از بصر است جهت آنکه الم اوراک منافی است بهر قوی از قوی که باشد
و بصر اوراک بحسب است و مولانا نفیس گفته هر چند نقص کردم و در کلام متفاین و متاخرین فرق میان الم و بصر
نیافتم در موارد استعمال نشان و صاحب بحر الجواهر گفته که مسیحی نیز فرق میان الم و بصر باطن نه نموده موقوف گوید
که اگر الم ضربان و شدت و ضعف باشد بصر است و بدون آن الم و نیز در تعریف الم گفته اند که بر اندان از
حال طبیعی است بسوی حال غیر طبیعی الا مثلا عبارات از پیروی بدن است از اختلاط و مشرب بودن بر هر
و گاه اطلاق می نمایند بر دوات اختلاط بحسب کیفیت و این را استلجاب بحسب کیفیت می نامند و گاه اطلاق می
نمایند بر کثرت کثرت اختلاط و ادراج بجای که بر کنند او عیبه و الکنه خود را و بکنند اعضای هر چند بحسب کیفیت صالح
باشند و این را استلجاب او عیبه نامند زیرا که هر گاه از مکان بخیری بر شود البته غرض آن می افزاید که از طول
آن میکا هتجه همین باعث کشندگی در طول و انقباض اطراف خود است و در حق و گاه به بربری معده از طعام و
شراب نیز اطلاق می نمایند امتلاسی غلاف القلب عتله بر شدن غلاف قلب از رطوبات منجرده
از راس بر شدن عروق آن است از خون غلیظ که از غده ای قلبی بر می ماند و با آن غلظت بنص و سوی
و انقباض و انتشار متحرک و مانند اینها در دمای و بطور و بن و تراخی و اختلاف آن در طولی می باشد ادم الدم
تغیر القضا می است که در شیران بهم رسد و ساد می گفته تفرق القضا اگر در شیران واقع شود و طعم نکند و
بخون از آن جاری شود و نقصانی که در اطراف است بر بزد و بر کنند آن را و چون بقضا را اند آن نقصان را اگر
آن خون باز بسوی شیران این ادم الدم نامند و قوم اطباء را فقار شیرانی را ادم الدم می گویند ادم الدم

مرحی است که عارض اطفال میگردد از همین ولادت تا چهار پنج سالگی و این اکثر صفراوی و با تب حاد و مرق تشنگ
 تشنگی باشد و چون اطفال را بیشتر عارض میگردد و لهذا آن را ام الصبیان نامیدند و بعضی ریح الصبیان را
 نیز همین میدانند و آن را ام الشیطان فرزند الشیطان نیز نامند **امتیار نیوس** بفتح الف در سکون میسر
 غین مجر فرج یا ی ثناء تختانیه و الف و کسرای مهله و سکون یا ی ثناء تختانیه و ضم نون و سکون و او و سین
 مهله جی بغیة داغره است بفتح یونانی **ام** مله هم کبیر ثانی و سکون لام و فتح ال مهله ویم یعنی بجای است
اموریدوس بفتح الف ضم میم و سکون او و کسرا و مهله و سکون یا ی ثناء تختانیه و ضم و ال مهله و سکون او
 و سین مهله یونانی بعضی جریان خون از بواسیر است **ابنوسیمیا** بفتح مفتوح و نون ساکن و با ی مقصور و او ساکن
 و سین کسور و یا ی ثناء تختانیه ویم مفتوح و الف یونانی بفتح سلاق است **انتشار** بر ال اهداب بنای سه
 نقطه بختای ثناء فوقانیه و یخترن مرگان است بسبب جمع شدن رطوبت در آنها و یا فاسد شدن خدای آن
 و میل نمودن بسوی حرارت و حرارت **انتشار** کبیر نره و سکون نون و کسرای ثناء فوقانیه و فتح شین جهه
 و الف و را ی مهله مرضی است که کشاده می گردد در آن سوراخ برده یعنی چشم زیاده از مقدار طبیعی و بدان سبب
 نور با صره تخطی مستقیم بر نمی آید و قشری گردد و برائی نمی رسد **انتصاب النفس** مرضی است که در آن
 قادر نمی باشد انسان که نفس بکشد مگر آنکه راست بنشیند و گردن را راست بدارد و سر را بالا کند **انتفاح**
 کبیر نره و سکون نون و کسرای ثناء فوقانیه و فتح ق و الف و خای مجر زیادتی است که در عروق و بهم هله بسبب آمدن
 ماده ریجی در آن با خارش هرگاه مطلق ذکر نمایند و مقید بانتفاح بطن و یا غیر آن را و زیادتی حاصل از ماده ریجی
 و غیر آن است که در آن عضو بهم رسد **انتفاح العین** زیادتی است که از ماده بار و خلطی و یا ریجی عارض
 چشم گردد با خارش **الطباق المرئی** مرضی است که حادث میگردد و در هر یک از استخوانهای عظمیه مسکه
 آن گویند از کستی عضله بنسبه آن است که صاحب آن نمی تواند چیزی را فرو برد از آب و غیر آن از انشای
 رفیق سائمه و لیکن نفه جرک و انشای غلیظه فیکره افرومی برود و بون مشقت **النجار الیم من الاذن** بجهت
 نشان خون است از گوش بسبب بحران و یا بریده شدن رگی از رگهای آن و یا انشای که مودی با انتفاح
 و انتفاح گردد و یا بر سیمین ضربه و صدمه بدان **النفارع الاذن** بر آمدن گوشش است از جای نمودن
 بسبب خندیتوی از آن قتی که بدان رسد و یا در می و ریجی که بفشارد آن را و از جای خود بر آورد و دست کند
 از جهانبه بگر **النفارع** بفتح ن مرضی است که میل می کنند در آن مرگان بسوی اندرون صدق و کبریا

الغلاب المعده مرضی است که التان طعمی را که می خورد بعد بهضم شدن آن را نمی نیاید و وجه تسمیه آن
 بدان جهت منقلب شدن و برگشتن اسفل آن باعلای آن است و یا از جهت انقلاب فعل باوه و العکاس
 آن است از مقتضای طبیعت خود و فرق میان آن و ایلاؤس بدان است که آنچه در انقلاب معده واقع میگردد
 مستحق نیست و در قی قشور رقیقه می باشد و نیز خوردن جوهرات و صفت می نماید بخلاف ایلاؤس الیقمار لول
 بفتح هیره و سکون نون و کسراف و سکون بای ثناء تخمینه و فتح میم و الف و کسرای مهمله و ضم بای ثناء تخمینه و
 سکون داء و سین مهمله و بی می نایه است که هر دو از ایلاؤس الیقمار لول بفتح هیره و سکون نون و کسراف و فتح میم و الف و
 ثناء تخمینه و الف و ضم لام و سکون داء و سین مهمله می آید و می است که بان برودت و بر باطن و حرارت و دما باشد
 انکسار الاوان شیخ نجیب الدین سمرقندی گفته شکسته شدن غضروف گوش است بحالیکه در ص ظاهر
 گردد و بعضی گفته اند انکسار را بر تفرق اتصال غضروف اطلاق نمی نمایند بای آنکه غضار یف نرم و قابل
 انعطاف است و انکسار اول انکساری که تا بلض رض و کوفته شدن اندام و فیهما بلض اول و سکون و او
 و کسراف میجه و سکون بای ثناء تخمینه و فتح میم و الف و ضم لام و سکون نون و کسراف میجه و سکون بای ثناء تخمینه و
 و در بر بحال اصلی آید و بلند شود و درنگ آن سفید باشد و با آن حرارت و الم بنا شد و به تدریج با آن اندک
 و جی باشد و اورا طین بضم الف و سکون داء و فتح راء و مهمله و الف و کسرای مهمله و سکون بای ثناء تخمینه و
 و سین مهمله بلض و نانی یعنی شترناق است اورا ام الاوان ورمی است که در بنا گوش از بیرون
 صاخ بهم رسد و این در اکثر خطرناک است و اینها در گردن آن ممنوع است جهت آنکه جای ریختن فضول
 رویه و مایحه است مانند ورم زیر بغل که جای ریختن فضول رویه و مایحه است و ورم کبج ران که جای ریختن
 فضول کبجیه است و اینها را اورا ام مغایر نامند ایلاؤس بالف مضومه و واد ساکنه و فای مکسوره و یا
 ثناء تخمینه ساکنه و لام مضومه و واد ساکنه و سین مهمله و رمی است که در موق النسی چشم بهم رسد و منفرنگ و در بر
 منفرگ در آن را غویسان نامند ایلاؤس کسراف اول و سکون بای ثناء تخمینه و فتح میم و الف و ضم لام و سکون نون و کسراف
 مهمله علامه گفته که وجهی است که در معای علیا که دقیق است بهم رسد و منع کند نفوذ فضل را بسوی معای
 سفلی که غلیظ است بحالیکه تا جارا ندین بر آید و تفسیر آن را جالینوس در اخلاق برت و رحم و بقرطبه المستما
 شده کرده در تفصیل خود گفته که چون حادث شود در قوی مستعاضه منتهی و فوائد احتمالات فیه پس آن دلیل بر
 حال هر بلض است و نیز در آن فصول گفته که شخصی با حادث شود و قوی را بلول و در قوی محروم یا ایلاؤس

پس شخص در هفت روز می میرد حرف الباء الموحدة الباء و شام الفتح باء الف و ال
مها و سکون شین مجیه و نون و الة میم شکر یا تیه است تشبیه با تداوی بخام که در صورت و دست
و باهم میرسد مخصوص در هنگام سردی هوا و زمستان و گاه با آن فرو می باشد البتور بضم با و نای مثلثه
سکون و او و رای مها اتمای کوچک است که در ظاهر بدن بهم است رسد و احمد آن بفره و بشر است
البثور فی الحلق و انها لیست خار سوزنده که گاه در حلق بر می آید و بیشتر بر مرئی جهت آنکه قایم مواد
زاده است از حلق و گاه بر تشبیه بیشتر السعال سرفه که سیدیا آن بر آمدن بشور باشد و در ریه
بشور الالف و انه السبک که در بیتی بهم می رسد و تشبیه تا ایل می باشد البثور الخریجه و انهای
کوچک سفید است که بنار ت و شند و ذوبیدن بر می آید و دو نوع باشد انچه برخ آنها صلب مانند خار دو دو
ان کم و سر آنها برانی می باشد سبک چرک آن را ذات الاصل می نامند و آن یا منقلبت شود و بزرگ میگردد
مانند دمل و یا بر صلبیت و کوچکی خود می ماند و این سبب رذات ماده آن است و بعضی و انهای صلب کوچک
سرخ رنگ می باشد که بی درد و وجعی در موضعی از بدن ظاهر میشود پس خفته گردد و در موضع دیگر بر می آید و
چند نوع دیگر نیز می باشد یکی را شب که در دیگر البثور الصالح و دیگری را البثور القفاری نامند و البثور البلیغ
قرچی است با و آنها که در بدن ظاهر می شود و از آن چرک آب سبز آید و بر آن خشک میشه بسیار می بندد و
و با آن خفغان و غشی میباشد و از جنس سفه زده است طبعی از آن جهت نامند که در بلاد بلخ بسیار بهم میرسد اکثر
اینها از جمله اراضی مسریه است که دیگری بسبب میکند بشور اللینه بفتح لام و بای موحده و کسوف و قریبای
ثناة تخمینا و اوانهای سفید ریزه است که بر صورت و بینی بر می آید تشبیه به نقطهای بشیر چک که بر عضو و چون
آن را فشارند از آن چرکی تشبیه بشیر میخورد و در غن غلیظ بر می آید البحران بضم با و موحده و سکون حاد فح
را هر دو مها و الف و نون تحت یونانی است بمعنی فصل الخطاب و آن روز حقایق طبیعت با مرض است
و باطلار احاطا تغیر بدنی عظیم است که در وقت حادث می شود با بسوی صحت یا بسوی مرض و یا بسوی ناخوشی
حال و ملاک و بحران یا تمام حید است و یا نام روی و یا ناقص حید و یا ناقص روی و تشبیه کرده اند مرض را با تشن
یاغی بر مینه بدن و طبیعت را با باد و شاه حافظان مدینه و بحران بر وزن قتال میابین پس اگر باد شاه طبیعت بر
مرض حاد و غالب آید و او را از مینه بدن بیرون کند آن را بحران نام حید نامند و بالعکس بحران نام روی
و اگر یک دفعه سبک بر دیگری غلبه تمام نیابد و محتاج بقاتل دیگر باشند آن را بحران ناقص گویند و در بعضی صورت

جلد اول در بیان اسمای امراض

اگر غلبه از طبیعت باشد آن را بحران ناقص چنانند و الا ناقص روی بچوخته الصوت بضم اول و دوحای
 مرحله اول مضموم و دوم مفتوح و میان آن هر دو واسطه و تا غلظت و سنگینی و اگر فکلی آواز است به سبب یختم
 مواد غلیظه در مجاری آن خواهد بود و می باشد و خواه بلغمی البخر بفتح اول و سکون تنهای مجرای همای بلیه
 و گنگی و آن است و بدلولی و آن و دندانها با رطوبت معده بخر الالف بدلولی یعنی است و آن بابه
 سبب بلواسیر متخفنه در آن است و یا بر سبب بخار روی و بدلولی از خشک بینی البروده بخر یک باور او و ال
 هر دو مهله و با رطوبت غلیظه است که بنجر و متحرک گردد و در پلک چشم و رنگ آن مالک بر سفیدی باشد شبیه برده یعنی
 حسب تمام که بفارسی ژاله نامند البر سام بفتح اول و سکون را و فتح مین هر دو مهله و الف نیم لفظی مرکب
 از فارسی و یونانی است و آن درمی است که عارض میگردد و در و با فرغ که حجابی است میان کبد و معده
 و حائل است میان آن هر دو متصل است اجمالی که میان قلب و معده است و القالی یکی در پرده و لای که
 با حس است دارد و بدین سبب در و وجه آن حجاب بیایان می رسد در آن اعراض سرسام ظاهر می گردد و این بنا بر
 قول شیخ نجیب الدین است و اما بنا بر قول مولانا نفیس درمی است که در نفس حجاب حاضر بهم رسد آن حجابی
 است که فاصله است میان قلب معده البر ص بفتح اول و ای مهله و شین معجمه نقطه های دینره سیاه است
 بقدر و آنه بکنه که بر صورت بهم رسد و گاه مالک بر حنی و کدورت تیر می باشد و بفارسی کنه که نامند لشم
 بفتح بای موحد و سکون شین معجمه یعنی ختمه است البر ص به تحریک باور او و صا و هر دو مهله آن را اول
 ابر ص نیز نامند بر یادی الف مفتوح در اول داعیهای سفید با حق است که در ظاهر بدن بهم می رسد و روز
 بر و ز بهن می شود و سرایت بیاطن نیز میگذارد و در بعض اعضا و گاه در تمام بدن باشد این حقیقت که تمام
 بدن را فرا گیرد و سفید گردد و این را بر ص منتشر نامند و در ابتدا به شواری را ازل می شود و در انتها و شمول
 تمام بدن معالجات آن از قبیل بخارات و خوارق عادات است از جمله امراض مسیره است و متواتر نیز
 بر ص الاسود و کلهای سیاه است که در ظاهر جلای بهم می رسد و با حق می باشد و بعض مواضع بدن یا
 در تمامی آن و این تیر و زبرد سرایت می نماید یعنی بدن و بهن میگرد و د پوست بدن خشن و مانند فلس می
 ازان خشک ریشها جدا میگردد و به سبب آنکه ماده آن سودای فاسد محرق است و از جمله امراض مسیره
 است و متواتر نیز و این را قوبای منتشر نیز نامند بر ص العین بفتح اول و فتن برده یعنی است و میل
 نمودن بر سوی سفیدی به سبب غلبه رطوبت بر آن بر ص الاطفار نقطه های سفید کوچک است

مجلد اول در بیان اسماء امراض

کبریا ناهن ظاهر می گردد بطلان الذوق و مشا و مفتح ذال مجبه و سکون و او و قاف بر طرف شدن مش
ذوق است که محل آن زبان است بحدیکه صاحب آن در نیابد تفرقه و تمیز نتواند نمود میان چیز گرم و سرد
البطلان بضم اول و سکون طای فاعله و مهم و انهای بزرگ سیاه رنگ است که در ساق پا بهم می رسد و از آن هرگز
آب سیاه بر می آید بر کاریه و یا بیطس است بکم بضم بای موحده و سکون کاف و مهم عدم قدرت بر تکلم
است و صاحب آن را بکم و بکم نماند بنات اللیل و انهای کوچکت خشن است که در سردی هوا و شبها
بر می آید و خارش میکند و تشکین می یابد و باز شدت می کند البو اسیر زیادتی و دانه است که بر زبان و گاه
مقعد از خون سوداوی غلیظ بهم می رسد و انواع آن بسیار است گاه مخفی می باشد و گاه ظاهر و گاه از آن خون
بجاری می گردد و گاه بناید باشد و گاه یکدانه می باشد و گاه چند دانه شبیه لیسر پستان و گاه از آن رطوبتی سیف
الخرج طراوش می نماید و تنگام به جلیس خون آن در طبیعت قبض و نفخ و قراقر بسیار در شکم می باشد و آنچه
از آن خون جاری می باشد آن را دانی و آنچه غیر دانی است عینا نامند و واحدا آن با سورا است و از بنای
امراض مسریه است البو اسیر الریحی عبارت از ریح غلیظ عسر التحیل است که احداث و جع نماید در اعضا
مانند قویج و گاه بطرف پشت و شرا سیف و تاشانه بالا رود و گاه فرو آید بطن و گردد و انشین و قضیب
و حوالی محده و قراقر در شکم بناید و گاه میل بمفاصل دست و پا نماید و فرقه و آواز در انگشتان و مفاصل
در تنگام قیام و قعود بناید و گاه اسهال الدم و غیر آن نیز احداث نماید و گاه با بو اسیر غیر ریحی جمع گردد و یا
بو اسیر ریحی زیادتی می باشد البو اسیر الالف طی است زانکه در اندرون بینی می آید و تشنه آن را
تنگ بنسازد و گاه سفید و نرم بی و جع می باشد و این سهل العلاج است و گاه سرخ رنگ با کبودت
و جع بسیار و علاج این دشوار البو اسیر الشفه زیادتی و نظیر تی با کبودت بقدر دانه انگور است که
در لب پائین بهم میرسد و منشق میگردد و اندر وسط آن را و جع می کند و شبیه بوش شامی می باشد و بی و جع و گاه
تجا و از آن بلب بالای کند و آن را نیز فرا می گیرد و گاه تا نصف صورت تیر می رسد البو اسیر الرحم زیادتی
است که در عنق رحم از قطن سوداوی بهم میرسد و بکس لمس و یا بصر توان دریافت و از آن رطوبتی شبیه بادر و تی
می آید البو اسیر العین مرضی است که از چشم می آید و در هر اندک زمانی چند قطره آب و بازمی آید البو اسیر البطن اول
و سکون باورای مهمه علتی است که در شش بهم می رسد که صاحب آن نمی تواند در تنگام سکون میان و کس
ساکن ماند بلکه بی اختیار بی و بی نفس می کشد و بعضی بگویند و این را یک مرض دانسته اند و بعضی غیر علامه گفته

که فرق میان پردو بدین نحو بیان کرده اند که ماده برود در داخل عروق مجنوس می باشد و آلات سینه تخش و
 ماده بهر در شرائین و سینه نرم می باشد و در وقت سرفه رنگ روستخ نگیرد و در ماده الایوبه سبب ابتلا
 اینجور و تخانیه در شرائین و جوهری گفته که بهتر تابع یعنی بی در پی کشیدن نفس است بول الدم به آمدن
 خون است از مهر بول اگر اندک اندک آید از انفاج دهن حرقی باشد و اگر دهنی بسیار آید از اشتقاق رگی
 باشد و خون صرف تازه باشد و به سبب ضربه و یا سقطه و یا تناول ادویه حار و حریفه و یا سیمه و یا متماطل شدن
 عرقی حادث میگردد بول الدم می آن است که ظاهر شود خون در بول و خون صرف نباشد **البول**
فی الفراش بول کردن انسان است و در خواب و بیشتر اطفال مرطوبین را عارض می گردد
 بولیموس بضم بای موحده و سکون دال و کسر لام و سکون یای ثنائه تخانیه و ضم هم و سکون وایین
 کیونانی بمضی بقری است **البهت** به تحریک لکهای سفید رقیق و یا سیاه رقیق بی محق است که در ظاهر
 بدان بهم می رسد و بتدایج بهم گردد و در سیاه آن پوست بدن خشن می باشد و فرق میان این و برص
 آن است که برص غوص و نفوذ و خورد و عمق جلد و لحم و عظم نیز می باشد و بطی الزوال بخلاف بهت و
 سبب حدوث آن ضعف قوت دافع و فصول خوردن اشیای غلیظه که کثیفه است **البهت** بضم بای موحده
 و فتح حاد و ی ثنائه فوقانیه باقی ماندن انسان است بهوت ساکت لایعقل **البیاض** سفید است
 که در طبقه قرینه چشم بهم میرسد از آن آنچه رقیق و بر ظاهر قرینه است آن را اثر و غام و سحاب و آنچه در باطن
 آن است آن را بیاض مطلق نامند و اسمی دیگر ندارد و بیشتر از قرصه و رمدا و آله بهم میرسد **البیضه** بفتح با و
 سکون یای ثنائه تخانیه و فتح ضاد مجمره و در دوسری است شدید تر منج ای که تمام سر را فرا می گیرد که
 در هیچ وقت تسکین نمی یابد و روشنی آفتاب و چراغ خوش حتی آید و بدشوای زایل می گردد و ماخوذ است
 از بیضه سلاج که در وقت جنگ بر سر می گذارند برای محافظت و تمام سر را فرا میگیرد و شیخ الرئیس گفته آن
 صاعی است لایت ثابت مزمن که بهیچان می آید صوبت آن هر ساعت باندک بسپی و صاحب آن تلخون
 نمی دارد صد و روشنی و محالطه با مردم را دوست می دارد و تهی و تاریکی و بر پشت خوابیدن را دوست می دارد
 هر ساعت که گویا سر او را بر طبقه می گویند و می کنند آنرا و شقی می کنند **حرف التا و الثناء** الفوقانیه
التا کل بفتح تاء ثنائه فوقانیه و هزه و کاف مشدده مقصوره و لام غائی کردن و خوردن اجتراس
 محض و است به سبب ریختن ماده حار و کالیدان هر عضو که باشد مانند دانه دندان و غیر این برود **التا و**

بطل اول در بیان اسامی امراض

۸۲

نفخ اول دمای متلفه و الف و ضم و او بای موحده واضح مناسب نفخ تا فوایدی متلفه و همزه مشدده و بای
 یک نقطه است که بدون و او حالتی است که مضطرب می گردد انسان که دهان خود را بکشد یا بسبب صمغ و این
 بر اینچه غیر منصفه سر لیه التحلیل از معده بوی سر و عتقات دهان و از جنس تشفی است که در عتقات تشفی
 عارض میگردد و بزرگی را اکل میشود و در حدیث وارد است که عطسه از رحمن و تشاوب از شیطان است
 التجر نفخ تا وای مهله و تشنه یا جیم و رای مهله یا دتی بخیر طبعی است که در بدن ظاهر می شود و صواب
 می گردد و نیز اطلاق می نمایند خاصه بر ورم کوچک صلب که حادث گردد و از مایه غلیظه در یک چشم و میخورد
 متحرک شد و التجهه بضم تا و نفخ خای بخیر و میم را عبارت از نام منصفه طلام است و معده و ماندن آن
 در آن غیر منصفه بحال خود و یا مستحیل بخیر و غریب و کیفیت غیر صلیح گردیدن و جنایای بد بوزن و گاه
 بوی طلام از آن آمدن و تعد و اقل و سوزن منصفه و یا باطلان بطریق امصادق شدن ان التحملات
 الشاذله انداره و آن تحیل نمودن انسان تا نظر است مثلا اشکال و الوان متخلفه را در هوا بیند که در شش
 از دو ریش پنجم او بلند می شود و بالامی رود و منتشر میگردد و بعضی آن منصفه بفرول آب است و چشم
 و علامت آن آنست که با گردورت باشد و اندک اندک هر روز زیاد گردد و بعدا سهال و هنگام گرسنگی
 ترکم شود و **المر بل** نفخ تا و رای مهله و ضم بای مشدده و سکون لام انشاهی است که عارض اطراف
 بدن میسند و دست و پا و غیر آن می گردد و بسبب بخان بلغم رقیق حاصل از ضعف هضم خیا بخیر و استقاد او
 بعضی حیات و اسهالات عارض میگردد و گفته می شود زمین سربل شد یعنی سبزه گشت و بر آن گیاه رفته
 بعضی شکلی وزن سربل گشت یعنی گوشت بدن او زیاده گشت و فربه شد **المر بل** نفخ تا ی ثناته فواید
 و رای مهله و ضم بای مشدده و سکون لام نرمی و مستی گوشت بدن است و املی گفته که انتفاشی
 است که حاصل می شود در اطراف و اعضائی قلیله الدم بسبب تنگی باخم رقیق و ضعف هضم آن **المر حر**
 نفخ تا و رای موحده و ضم حای مشدده و او و همه حرکتی است که در معای مستقیم جهت دفع نقضه عارض گردد
 و با نقضه ای اندک چیزی دفع گردد و گاه بآن اندک توفی نیز باشد و سبب آن انقباض غلط مراری و
 یا طویلی که ملج باشد که با معایر تدر و آن را بگردد و تخلف نماید و یا فلفلی در آن محبس گردد و که خروج آن شود
 بود و مرانی بود که بضمه رسا و آن را قبضه جمع نماید **تر عزع** الدمانغ نفخ تا و و زای جیم
 اول مفتوح و دوم مضوم و در عین مظهر یکی در میان و وزای بجهت جانی است که در می یابد انسان و در و غن

حکله اول در بیان اسماء امر ارض در بیان علل خلق فی الحلق

۸۳

شود که گوید دور می کند با وجه ازان است صدام تر و غمی تر شد الاستان بزرگ شان دندانها
است بسبب ریختن مواد غلیظه یسوی آنها زیرا که همچنان که دندان قبول مواد صلیحه میکند و بزرگ
می شود همچنان قبول مواد غلیظه می کند و بزرگ می شود و نگاه باقی می کند یکدانه این در طول زمان
ارزندان آنها می دیگر بسبب صلابت جرم آن و ناقص و کوتاه می گردد و دندانهای مجاور آن بطول زمان
و این زیادتی غیر حقیقی است بخلاف اول **التشنج** رحن عصبانی است که حرکت می کند و بر میگردد و عضله
در آن یسوی میادی خود و کشته می ماند یک جانب لهذا عیض نمی گردد و اعضا خواهر بسبب آن اسلا
عروق و اعصاب باشد و با استقرار و بیس **التشنج** المحاده و آن کشیدگی است که در اجزای عصبانیه
محدوده و با باطرات آن عارض گردد پس اگر در نفس محاده باشد محتوی نمی گردد و محاده بر طعام و بر میاید
طعام هم نمی آید و اگر اندک است و یا با طعام قدری مقیم یافته و اگر در باطرات آن باشد پس اگر در
رباط مربوط میان محاده و پشت است درین هنگام طعام در محاده نمی آید و بجز در و در منخرن با معایم گردد
و یا آنکه بر بعضی مائل به پهن و بسا باشد و اگر در رباط راطیه میان محاده و تر قوتین باشد این هنگام بر بعضی
منخرن و منقطع می باشد و قادر بر راست گردن سینه نمی باشد **لثقل المفاصل** یعنی سختی در مفاصل
مفاصل است که از صدمه و افعال طبیعی عارض و قاصر باشد و حرکت نتواند کرد **لثقل القلب** یعنی سختی
که در می باید انسان که گوید اول او را می تراشند و حالتی قریب بختی او را طاری میگرد و باز بزدی
با نفاذ می آید **لثقل البول** حالتی است میان عمر البول و جریان آن بی اراده و قطره قطره بر آمدن
بشاید و دشواری **لثقل الحلق فی الحلق** اگر اتفاق افتد که انسان آب زلودار باشد
و در گلوئی او زلوچسب اگر در بر ران خلق باشد بنظر آید و اگر در داخل باشد باور باطن نبضه ریه منوایا بود
و بندرت واقع می شود که در آن چیزی سواي نفس انهل میشود و این هنگام سرفه بسیار می کند و تا زلوچسب
نگردد و بر نیاید آرام نمی یابد و یا بر نمی یسبب و این هنگام غم و تامل لازم است و گاه خون بدقی با بغم
از خلق بر می آید بدون سبب دیگر و چون زلو تر گ شود عوارض اشتیاد یا بد و در می یابد حجم آن را
و گاه اتفاق می افتد که زلو لایمی رود از خلق بطرف اصل یعنی و مقصود از این در انقباض میگردد و در مجرای
آن را بند میسازد **لثقل الحلق** یعنی ریفه تا و چین و قاف مشاده و تا غلظت و انقباض و انقباض
مخصوص در ریح آن که صلبت یا لایحه تا تنه عظام منخره گردد و هنگام تمام شدن آن این با چیزی است و در

آن را بخدام اظهار نرمانند **قلب النفس** غیاض دل برهم زدگی لازم را گویند و گاه بر طرف شدن
 شهوت طعام را نیز نامند **التهام** و شیخ نجیب الدین گفته کشتگی عصب است از هر دو جانب یعنی هم
 از مبدأ و هم از مقابل آن و لهذا در آن عصب استاده می ماند و میل بجانبی نمی کند و خدا تشنج است
 شیخ الریس گفته مرصی است آلی که منع میکند قوت محرکه را از قیض اعضای که از شان آنها است
 منقبض شدن و بر تعریف نجیب الدین ایراد نیست جهت آنکه تعدد بنا بر آن مرکب زد و تشنج می شود
 پس خدا تشنج نمی باشد و بنا بر تعریف شیخ خدا تشنج می شود و جهت آنکه مانع انقباض است چنانچه تشنج
 مانع انقباض **التمطی** بفتح تاو میم و طای حمله و یا صالتی است که انسان مضطرب می گردد که خود را در آن
 می کشد و دستهار اباد کند و راست بکشد بسبب سسایان اینچه غیر منظمه و یا انقباض نفع دل و یا رسیدن
 اینچه آنها بعضی است بدن و کثرت آن دلیل امتلا می بدن و مقادیر مرض است **التمکمل** بفتح لول و میم
 و سکون لام و ضم میم و لام و حمل بجهت میم دوم نیز آمده عدم استقرار بدن است در رخت خواب بسبب
 وجع و غیر آن که گویا بسبب وجع استقرار نمی یابد و بر خاک گرم خوابیده تنه اثر الشرح افتادن موی
 است بسبب ضحک رویان و یا قلت ماده آن و آن اکثر در عقب امراض شده و می باشد و فرق
 میان آن و تمطی آن است که درین موی اندک اندک متفرق می ریزد و در تمطی بسیار و از یکجا و کشاده
 مانند ابرو التخلیه و اراکبه **التنفس** دو حرکت ارادی اند که میان آنها و سکون باشد برای جاذب نسیم
 سرد از بیرون در سینه بدن جهت تفریح آن و دفع بخار حار و خالی ازان **تنفس الصمد** بفتح
 صا و سکون عین و فتح دال هر سه جمله و الف محذوفه نفس کشیده به و طو لانی است **التنفس** بفتح تاو
 نون و ضم قای شده و طای مولفه جمله و آنها می جالی آید است که در بدن هم رسد مانند جالی که از
 سوختن آتش بهم میرسد بسبب جوین آمدن خون رقیق مائی **تمطی** بفتح طای و ضم رای شده و طای
 بر دو جمله یعنی تناثر و ریختن موی است **توتیه** بضم تاو و سکون و او و فتح نای ثنایه و یا تشنج نجیب الدین
 گفته نثر که متفرج است که در عرق صورت و پیشانی بر می آید و علامه گفته غده بسیار است و گفته اند غده
 بزرگ است مفروض در اخرا می علای عرق **التوتیه** بضم تاو و سکون و او و فتح نای ثنایه و یا تشنج نجیب الدین
 سرخ مائل بسیاری و نیمه و شبیه توت است که از خون فاسد و رنگ باطن چشم بهم رسد و گاه در پلک
 بالا و گاه در ملتحمه و ابتدای آن از فوق البرزخ شال ظفره و گاه دایمی می باشد که خون سرخ و سیاه ازان

جاری میشود و گاه عیسا و گاه در جمیع رخساره پیشانی و گاه در فرج و مقعد و نیز برمی آید **تب** **الاجفان**
 نفخ تا و با و ضم با و موحده و جیم و رمی و بر آهنگی بلکه ای چشم است به سبب داخل شدن براح
 در آنها و فرق میان آن و نفخ و درم آن است که تب تب و نفخ و نرم می باشد و چون دست بر آن گذارند
 فرو میرود و باستانی بخلاف نفخ و درم **التورم** نفخ تا و با و ضم و او شده و عین مایل حرکت کردن
 است برای دفع چیزی که در بطعات آن وارد شده از راه دهان بدون حرکت کردن آن چیز برای
 دفع و از غیر دفع شدن چیزی **تب** تبی یکسری ثناته قوتانیه و سکون یای ثناته تخانیه و کسرون و یکسری
 است که در اجفان عارض میگردد و شبیه بدانه اخیر در صورت یا در شق و از این یونانی طاس و قوشش نامند
 و نیز نام نوعی از بواسیر است **حرف الثنا و المثله** **المثالیل** نفخ ثنای ثناته و الف و کس
 لام و سکون یای ثناته تخانیه و لام و دانه ای بسیار کوچک است یکنه و در است مانند آن که نخود کوچک
 تر از آن که بر ظاهر جلده بر آید مخصوص بر ابدانیکه پوست آنها صاف متکلفت باشد و آن بر چند نوع
 است بعضی از آنها معکوس است یعنی سر آنها بطرف اندرون گویا فرو رفته و ثناتینه و در گوشت و گفته
 اند **تولویست** که با رخ و صاحب ریشها باشد و بعضی از آنها بزرگ و مدور و متشقق باشند و بعضی
 از آنها آویخته و بعضی مساری یعنی سر آنها بزرگ شبیه پنجه و پنج آنها باریک اندرون عضوفه و رفته
 و بعضی طولانی برگشته و این را قرون نامند و بعضی متعرج که حرکت زیر آنها می باشد و این را طرسون
 یغیت یونانی نامند **حرف الجیم** **الجیم** و رسیه دانه ای کوچک شبیه جادوس و آبله ای
 متفرق است که بر بدن بر می آید و پنج آنها سرخ و سر آنها سفید و گاه با آنها وجه و لذع شاید و درم
 و سیلان چرک آب می باشد و گاه نه و از اصناف نده است **حرف العین** بضم جیم و حای مهله و سکون
 داو و طای جمعه بزرگ شدن چشم و بر آمدن آن است از حد حجام بضم جیم و فتح حای
 مهله و الف و جیم مرضی است که در آن چشم ورم می کند **الجیم** بضم جیم و فتح دال و کسر راه و
 مهله و یا دانه ای ریزه و بزرگ بقدر عسل و در و آید است که با تب و حادت و خارش بر می آید و
 هنگام بر آمدن سرخ و رنگ و بسیار ریزه مانند پشه گزیده می باشد و با جاد از نفخ سفید میگردد پس
 تشکر لیس می آورد و انواع آن بسیار پیدا شد از جیم و روی و مختص بعضی دوی و دوی بعضی نیست
 و دانه آن فصولی طبعی است که در بدن مانده است هر وقت که استیاد یا باد دفع میگردد و از امر حق

مسیر است بر عت در رساله جاری اختصار به تفصیل مذکور است **بجرب** قلبی بفتح جیم و سکون
ذوال بجه و بای موحده مرضی است که در می باید در آن ریش که گویا دل و در ایضاً بایس می کشند یا بجه
بفتح جیم و فتح ذال بجه و الف میم مشتق از جهیم یعنی قطع است جهت آنکه در آخر این مرض اعضا ریخته و
منقطع و از هم جدا می گردند بسبب آنکه حادثه از سودای فاسد غیر طبیعی است در بعضی اعضا و یا در جمیع
آنها و در ابتدا و انهای سرخ تیره می باشد و بدن در فته تیره تیره و سیاه میگرد و از آن چو آب و
رطوبات لزج دفع میگرد و در انتها اعضا را فاسد می گرداند و می اندازد و لهذا آن را بفارسی منوره نامند و اگر
صفو نشود بسیار کند و بخار آن قلب سرد موجب تب می گردد و اگر بسوی بطلد بریزد و برقان بهم میرسد و از امر آن
مسیر است و بزودی بدیگری سرایت می کند و از امراض متواتر نیزه الجرحه بکسر جیم و فتره انصالی را
نامند که در لحم واقع شود و تازه باشد که بچرک نیامده باشد الجرب بفتح جیم و رای مهله و با بفارسی کرنی
بکاف بجه و خارشی نامند و انهای کوچک است که بر بدن بر می آید و در اول سرخ رنگ می باشد و خارش
بسیار می کند به سبب آنکه ماده آن اختلاط عفته فاسده بوریه است که طبیعت آنها را لطیف و نرم
می نماید و آن دو نوع است یا لیس و رطب یا لیس آن است که دانه های آن بسیار ریزه و پوسته پوست
بدن باشد و خارش بسیار کند و چرک تیار و در رطب آن است که چرک آرد و از آن رطوبات لزج
و چرک آب فقی دفع گردد و اگر در آن چندان خفاش و رداوت نباشد بزودی با صلاح آید و الا از آن خون
سیاه و چرک غلیظ آید و اجنانا در آن گرم نیز بای سفید و در بسیار کوچک شبیه بیدیان که بفارسی تخم شمش
نامند و تولید یابد و در اعضا دای داخلی مانده و در دانه نیز جرب بهم می رسد و در چشم نیز و انواع آن چهار است
یکی آنکه در اندرون چشم خشونت می بهم رسد با حرمت و خارشی و این را جرب منسط نامند و دوم آنکه اندرون چشم
دانه کوچک بصورت خفیف که سر آن سفید باشد و آن قشور نازک جدا گردد و سوم آنکه بصورت ثمر انجیر
بعضی آن چپاییه بعضی دینخ آنها مستدیر سر آنها نیز و ازین جهت این اتنی نامند و چهارم آنکه سیاه با خشک باشد
باشد و این ردی ترین همه است بدیری و دشواری علاج می یابد و از جمله امراض مسیر است **جرب العین**
خشونت می است که عارض اندرون بک چشم می گردد و با جربین بسیار و چهار نوع می باشد و از همه آنها چرک
از چشم می آید **جرب الکلیه** منفرشتن دانه های کوچک است که در گرده از اختلاطی بودنی بهم
رسیده باشد **جرب الاحقان** بفتح جیم و فتح سین مهله و الف مدوده مرضی است که در اجفان بهم نیز

که با شواری بنامی توان کرد چشم را با وجع و سرخی بی رطوبت و طراوتی چسباده و الحاحه والکب
 و الطحال بضم حیم و سکون سین مملو و فتح هز و تا غلظت و سختی است که بسبب یختن و یا داخل شدن
 غلظ غلیظ و یا سوداوی در جرم معده و یا کبد و یا طحال و یا در عضلات معده بهم رسد بدون تورم و متضاد
 و او تار و عروق آنها را کشیده دارد و فرق میان جساده لغش معده و عضلات موضوعه آن آنست که جساد
 و سختی معده مستایری باشد و ضعف در افعال آن ظاهر می گردد و گاه در می یا با علیل رودی در معده شکم
 فزایدون فقه بخلاف جساد عضلات آن که مستطیل و یک طرف آن غلیظ و طرف دیگر رقیق مانند دم موش
 و افعال معده در ابتدا سالم و گاه جساد در جانب قریب بحال می باشد و این بسبب جساد طحال و سردی
 مزاج آن جانب و یختن موضعی است که بران تکیه می کنند الجش و بضم حیم و فتح شین میجه و الف مدونه
 بفار سے آریغ نامند و آن حالتی است که بسبب فتح کردن معده ریح را از راه دهان بهم میرساند
 جفاف الالف بضم حیم و فتح فا و الف فا خشکی بینی است ابجره بضم جیم و رای جهیه و سکون میم
 در میان دها و انهای سرخ است بجا و یا متفرق که بریدان می گردد و با حادت و سوزش بسیار که گویا انگور
 آتش بران گذاشته اند و روز بروز قشر پهن می گردد و اطراف خود را فرا میگیرد و گوشت میگذارد و بسبب
 آنکه ماده آن خون شود و گاه کردی سبی است و بعضی نار فاسی را و بعضی آتشک را نیز یکدسته اند
 و تحقیق آنکه هر یک جدا اند جمود بضم حیم و میم و سکون و او دال مملو غلی است که دفته عارض می گردد
 و انسان بر حالتی که هست بهمان حال می ماند از قیام و قعود و نوم و غیره و آن را اخذه و فتح کسن مدر که
 و قاطو ض نیز نامند و در آن حص بر طرف می شود و خصوصاً حص لس که تعلق ببطن مؤخر و ملخ دارد
 ابتدا بر طرف می گردد و بعد از آن بواسیر دیگر و این مرض در اکثر امور مشابهه سکنه است فرق میان این
 و سکنه آن است که چیزی در خلق صاحب جمود داخل نمی شود بخلاف صاحب سکنه که اندک چیزی رقیق داخل
 می شود و مسکوت نمی باشد مگر مستقی بر پشت بخلاف جمود که گاه چالشی قائم و یا نام و غیره می باشد و نیز
 جمود خفیف مشابهه سرسام بلغمی یا سبات است و فرق میان این و آن بدان است که صاحب سبات
 ممکن است که بفریاد بسیار و ضعف و دشواری لکیم نماید و مانع تنفس نیست و بتدریج حادث می گردد
 و تنویم نوم فقیل بخلاف جمود و جمود یک عاقبت آن جمود است باندک مدتی منقضی می گردد و خصوصاً اگر اتفاق
 افتد و او را تیر نیکی جمود و الصاد بضم حیم و میم و سکون و او دال مملو سرد شدن و اینها و یا تنفس عضلات

جلد اول در بیان اسمای امراض و در بیان حصه و جدری

۸۸

سینه و جگر و باوریه است که منبسط و منقبض می گردد برای جذب هوای سرد و دفع هوای دغالی و در فتنه و
از حرکت می ماند و بر مجرای طبعی نمیتواند حرکت نمود و حالتی شبیه تمدد و بتشدن آید و رنگ او آتشنا
نفس بهم میرسد و گاه است که بسبب کمال انقباض و سرد شدن دل و یا نرسیدن هوا مطلقا دفعه پاک میگردد
جمود الدم و اللبن و المعده و الامعاء و انقباض آن هر دو بسبب برودت موقیع است و با احتمال
فنی مجهول آن علامت انقباض آن غشی و عرق سرد و گاه ناقص قوی در اعضا و جمود لیس و اطفال را
عارض میگرداند و با کجی و بجم و فون و سکون و او و لون در آخر بقاری و دیوانگی نامند و آن عارض است
که از اشتراق اخلاط فاسده هر غلطی که باشد بهم می رسد و حواس مختل میگردد و عقل از انداز بر می آید
می داند و معتزل بسیار و چگونگی السبحی جنوبی است که صاحب آن اما قیاس و رنگی با خود و یا
بهم و حرکات رویه فاسده بهم رسد و جوع البقری اگر سنگی اعضا است با سیری معده و صاحب آن
مانند کاه می خواهد که بسیار بخورد و بیونانی این را بر لیوس نامند و سبب آن مایه و برودت مغز است
بهم معده که فوت بجای آن فوت شود و بدن بسیار محتاج بخور باشد و جوع الکلی مقابل جوع البقری
است یعنی اگر سنگی معده است با سیری اعضا و سبب آن سوء مزاج بارد و کثرت است که عارض نم معده
گردد و با کجی و بجم و سکون و او را می هله علی است که صاحب آن روزی بیند و شب می بیند و سبب
آن رقت و یا ضعف و یا نقصان نور با صره است که در نور آفتاب منتشر و تلاشی می گردد و بر می نرسد و
شب بسبب سردی هوا انقباض و اجتماع یافته بر می میرسد و مانند نفاس حرق الحما و المله و غیره
اگر چه به بضم حا و سکون ال مهله و فتح یایی موحده و با بر آمدن فقرات پشت است بطرف قدام و انقباض
و یا بجانب یمن و یا صخره الحین بضم اول و سکون را می مهله و فتح قاف و تا سوزن چشم است
بسبب ریختن اخلاط حاده بدان و یا از ارتعاش بخارات الحصبه بفتح حا و سکون صاد مهله و غیره
موحده و با در آخر بقاری سرخک نامند و آن دانه های سرخ متفرق شبیه بجادر است که در بدن بهم میرسد
از متعرقی مرکب بخون و در ابتدا می نه گام بر وزن مانند پشه گزیده می باشد با خارش بسیار و سوزن پس
بقدر جادر س بزرگ شده و با نیتند و فرو می نشینند و بر طرف دیگر و دیوان آنکه بخته گردد و تشنگی آید و
الحصبه بفتح حا و سکون صاد مهله و فتح فا و دانه های کوچک ستر است که بر تظاهر بدان بر می آید و متعرق
می گردد و اکثر تجریک چرکی است زرد رنگ و یا سیاه رنگ و یا بنرنگ که در پای و نالان مجروح می گردد

جلد اول در بیان اسمای امراض و فصل حیات

۸۹

و متفرج می شود و شبیه غریف و زرد شکن می باشد حکاک المرئی بیکر اول مرضی است که در آن مرضی
 صبرانی تواند کرد که بخار و گلوئی خود را بتخنج و یا بتخنج و یا سرد کردن را بکنج نمودن و سبب آن نفسیه
 تخطی غلیظ و لذاز است بری حکمة المالف مرضی است که صاحب آن در می یابد و برین خود
 شکام استشناق هوای سرد و سوزنی و لذیعی که تابدا رخ او می رسد و از بزم آید آب بنام دیگر
 و نگاه در می یابد شوزن بدن استشناق هوای سرد نیز حکمة الرکم مرضی است برکم را که زن از
 جماع سیر نگردد و بر جنب با او جماعت کنند شوق و خواهش او زیاده گردد بسبب تضایب تخطی و
 بودی در آن انحراف بضم حاد سکون سیم و فتح رای بهله و یا بقایسی سرخ باد تا سرد و درم حار صفر
 است که از بل بسیار بدین نشود و سرخ شکفته درون بران یا شاد چون دست بران گذارد
 سرخی آن برود و چون دست بر او اندازد و کند احسب بضم حاد سکون سیم قاف براد و بر حوت
 است و در عرف را از انشاء الله تعالی خواهد آمد اگر بضم حاد فتح سیم شده و یا بقایسی تنگ
 سر را بی تزیب باشد که در قلب مشتعل گردد و ارواح را گرم گرداند و از انجا بواسطه شرایین با
 اعضا پراکنده شود و جمیع بدن را گرم نماید و با فعال طبعیه ضرر رساند و این خاص عالیه آن
 است حتی دق و حتی یوم و حتی عفن جهت آنکه اجزای ترکیب بدن را به دست اعضا و ارواح و
 از ابل پس اگر او لا حرارت تعلق بچراغ اعضا گیرد و از آنها را گرم گرداند تا قلب مشتعل پس ارواح
 بواسطه شرایین منتشر سازد اعضا گشته گرم گرداند آن را حتی دق تا مانند جهت آنکه بتایید بدن
 را دقیق و لا غر و خشک می گرداند و اگر او لا حرارت تعلق با ارواح گیرد و آنها را گرم گرداند بواسطه
 شرایین قلب سرد و قلب را گرم سازد و تا این بواسطه شرایین با طرافت منتشر گردد و همه بدن را گرم سازد
 آن را حتی یوم تا مانند جهت آنکه در انقضای آن اکثر یک روز یا دو روز و نهایت مکث آن
 تا بهفت روز می باشد و چون از هفت روز بگذرد البته انقلاب تب و دیگر می نماید و اگر او لا غر
 با خطا گیرد و آنها را گرم و متعفن سازد پس ارواح را بواسطه شرایین قلب رسد و از قلب بسیار
 اعضا آن را حتی عفن تخطی نماید خواه آن تعفن در داخل بدن باشد و خواه در خارج یعنی در انقبیه
 حوالی قلب یا کبد یا معده و یا اعضای دیگر و از آنها بواسطه شرایین قلب رسد و این در حقیقت است
 همیشه می باشد و این جهت آن را حتی لازم می نماند یعنی تا دام که غلط متعفن در حقیقت باقی است

جله اول در بیان اسمائی حیات و تفصیل آنها

40

حی مفارقت نمی نماید و آنچه در خارج عروق هست با نوبت می باشد و آن را حی نامیده میجو اند و بنوبه اجتماع
 هر خطی از اعلاط الاربعه یعنی صفرا و دم و بلغم و سودا در ستونند و مکان و وضعی اجتماع و تنگام نوران خود
 می نماید و باشتاد آن اشتداد و با نقصان آن انقراض و با تمام آن منقضی میگردد و همچنین تا تمام آن منقطع
 و زایل گردد و هر خطی را نوبه خاص است مثلا نوبه خون به سبب کثرت مقدار هر روز به شبیه بدانی است
 و نوبه صفرا یک روز در میان و نوبت سودا سبب غلظت و قلت و بیس اقل آن دور در میان یا
 سه روز در میان و یا چهار روز و همچنین و هر یک نامی خاص دارند اما حی یوم انواع آن بسیار است بعضی از آنها
 منسوب به احوال انسانی اند و بعضی به بدنی و بعضی به امور خارجی اما منسوب به احوال انسانی بسیار اند از جمله
 سهری است که از بیداری بسیار بهم می رسد و غشی که از غفلت طبع بسیار و همچنین غمی و فوجی و فکری
 و فکری و فوجی و غمی و غمی که از بسیاری از هر یک اینها بهم می رسد و اما منسوب به احوال بدنی نیز بسیار است
 از جمله استفراغی و قی و یبوی و احتی و سدی و شربی و عطشی و غذائی و غشی و قشنی و جمعی و دوری
 است که از هر یک از اینها و مانند اینها بهم می رسد و اما امور خارجی مانند احتراقی حادث از احتراق شمس
 است و یا از قرب آتش و استحصانی حادث از برودت هوای بسیار سرد و یا بسیار گرم و یا آب سرد و یا آب
 گرم و استحمام باهای قایلین مانند ششی و زاجی و امثال اینها خواه هر یک بتنها یا با ترکیب بعضی با بعضی
 باشد و اما حی دن که رسیدن گرمی غیر طبیعی است باعضای اصلیه خصوصاً دل و گرم نمودن آن را اولاد
 رطوبه است که بتدریج فانی کردن چنانچه ذکر یافت و گفته اند که آن حرارت غریبه ایست که در بدن
 حادث شود بواسطه حدوث آن در اعضای اصلیه و اما حی عفن چهار نوع است حی دموئی و صفراوی
 و بلغمی و سوداوی اما حی دو نوع است نوع اول را حی مطبوعه نامند و این تب دموئی است که تقصیر
 ماده آن داخل عروق باشد و ادامه که منقطع نگردد و بعضی آن باقی باشد تب دایم و لازم شبانه روزی باشد
 و فتوری نیاید و این سه نوع باشد یکی متزاید یعنی روز بروز زیادتی بود تا آنکه منقضی گردد و از بدن مفارقت
 نماید و سبب بدین یا آن است که آنچه بعضی می یابد زیاده است از آنچه به تحلیل میرود و یا آن است که ماده آن
 بسیار است بعضی نیز و سبب آن باجزای دیگر نمی گنجد روز بروز و یا آن است که کثیر الرطوبت است و یا
 بران غالب پس بزودی سرایت میکند عفن آن بسائر اجزای آن و یا بسبب ضعف قوت مایه
 بدن است از حفظ آن از عفن و دوم متناقصه است یعنی روز بروز کم میشود و این متقابل متزاید است

جلد اول در بیان اسمای جمیات و تفصیل آنها

41

و اسباب این نیز بعد از آن و سوم متساویست یعنی برابر است بسبب تساوی اسباب مذکوره و بدترین همه متزاید است و نوع دوم از جمیع دمای سوزش است و آن تب دمای است که بسبب گرم شدن و جوش آمدن خون باشد بدون تعفن و آنرا جمیع صفراوی و آن سه قسم است یکی جمیع حرقت و آن تب صفراوی است که تعفن نماند آنرا داخل عروق باشد مخصوص عروق حوالی قلب و کبد و گری و صحت و عطش و قلی و انقباض آن بجای باشد که گویا صاحب آن می سوزد و آرام ندارد و لهذا حرقت نامند و دایمی است که بدوام تعفن بقای ماده آن در میان او رخاقت از لوازم آن است و دوم از صفراوی جمیع غیب است و این تب صفراوی است که ماده در خارج عروق یعنی در انقباض داخل اعصاب و قلب و کبد و یا معده و غیر اینها تعفن یافته و از اینجا بواسطه غیر این قلب رسیده و از اینجا بسائر اعضا و یک روز در میان آید یعنی یک روز که روز نوبه و اجتماع و تفران آن است تب آید و روز دیگر که سکون آن است نیاید و همچنین و آن دو نوع است غیب لازم و غیب دایم و هر یک یا خالص اند یا غیر خالص خالص آن است که از عفونت صفراوی محض باشد بدون مختلطه خلط دیگر و در خارج عروق یعنی در انقباض حوالی قلب و فرج و خلل اعضا و این با ناقص و قشری و سردی بسیار آید و بلعوق دفع گردد بسبب رقت ماده و زمان مکت این از چهار ساعت تا نه ساعت و زیاده از دوازده ساعت نیاشاید بحر آن این در چهارم نهایت هفتم باشد و دوره این بمنزله یک روزی است پس در چهار دور با هفت دور منقصب گردد و آنکه ماده آن مختلط است اگر اختلاط آن جدی است که از هم دیگر جدا نگردد و آن را غیب غیر خالص نامند یعنی همیشه یعنی باشد و لیکن یک روز در میان شدت میکند و اگر اختلاط و امتزاج آن نام نیست بلکه از هم جدا شده و یک روز نوبه صفراوی یک روز نوبه بلغمی است نوبه صفرا شدید تر و نوبه بلغم خفیف تر آن را شرط الحاق و بیونانی طریقا و نامند پس برای شرط غیب و نوبه باشد و این تب گاه طول می باشد تا شش ماه و گاه منجز تر پس بدین و بزرگی بزرگتر و سوم از صفراوی جمیع ناقص است و آن جمعی است از صفراوی که با آن بدن میلزد و می جهد و حرکات غیر ارادی می نماید و دیگر جمعی بلغمی است و آن نیز انواع است و ماده آن نیز با داخل عروق است و یا خارج عروق و اینجا آنچه داخل عروق است یعنی جوف تعفن عروق یافته دایمی است و آن را جمیع لثقه نامند برای لثوق و تشبیه این میدان بسبب آنکه ماده آن را طبع بلغمی است و تشبیه از لثوق بکسر یعنی تری و بسیار تشبیه جمعی دایمی است بلا بدایت و آنچه خارج عروق است یعنی تعفن آن در بیرون عروق و تجاوز یافت اعضا هم میرسد آن را جمعی دائره نامند و مواطیه نیز و از آن جهت آنکه نوبت آن همیشه

جلد اول در بیان اسامی حمیات و تفصیل آنها

۹۲

ساعت است و در می نماید یعنی بعد از افتنای یک نوبه نوبه دیگر می آید یا فاصله و موافق نیز ازین جهت است
و جهت آنکه بر روزه بطریق مقرر می آید و مدت دوره این سجد است و تقریر آن شش ساعت و قریب
بدان می باشد بحسب کثرت و از وجبت و غلظت ماده و نوع دیگر از آن بلغمی نمی آید است یعنی تنیکه بیشتر آید
و نوبه آن شب باشد روز گذارد و نیاید و دیگر نمی آید یعنی تنیکه بر روز آید و شب را بگذارد و ماده این در
بلغم متعفن و در خارج عروق است و لیکن بهاری زبون تر از بلبل باشد و دیگر نمی آید الا اقل اوس است بزبان یونانی
یعنی نمی آید که در آن برودت بسیار در باطن و حرارت در ظاهر و بلغم بسیار است بلغم غلیظ و بلغم رقیق
در خارج عروق و قهقر بدن و اعصاب آن و لهذا با آن تشنگی و اطلب نباشد و دیگر نمی آید یعنی بلغم رقیق است بزبان یونانی یعنی
تنیکه که در آن حرارت در باطن و برودت در ظاهر باشد و ماده این بیشتر بلغم غلیظ است که تعفن در باطن یافته باشد
و نگاه از صفه ای بسیار غلیظ تر می باشد و دیگر نمی آید یعنی غلیظه است و آن نمی آید که با آن غشی عارض گردد و لازم
آن باشد و آن دو نوع است غلیظه غلیظه غلیظه غلیظه غلیظه و سبب اول بلغم نام بسیار متفرق و در بدن متعفن
از تخم و سبب دوم کیموسات رقیقه بلغمیه و یا صفرا و دیگر رقیقه سیمیه باشد و این تب بسیار گرم و دردی و خطرناک
است و لهذا بیض و قوت درین در نوبه اول یا دوم ساقط می گردد و بسیار است که تا چهار قوت و تا بیست کند
و مکنش و دیگر از حمیات عقیقه نمی سودا و بیست و آن نیز از نوع است و تعفن آن نیز زیاد داخل عروق است یا
خارج آن آنچه داخل عروق است نمی ریح و این است و آن نمی آید که تعفن ماده آن در داخل عروق بود و در بی
باشد و در چهارم یعنی در روز دینمان اشتداد نماید جهت آنکه نوبه اجتناب و فوران سودا از چهار روز کمتر نمی باشد
و آنچه تعفن آن برودن عروق باشد از نوع است از اسفله نمی ریح و اثره است که بیونانی طریحا و سن نامند
و آن تب سوداوی است که تعفن ماده آن در خارج عروق باشد و دوره آن بر بلع آید و نمی ریح و اثره آن
جهت نامند که ابتدای نوبه دوم آن روز چهارم باشد از ابتدای نوبه اول در اوایل یا نصف اندک آید
بسبب غلظت ماده پس تدریج زیاد گردد و بسبب رقت ده آن یعنی هر چند که رقیق تر گردد و ناقص آن زیاد
شود و یاد می آن از علامات جمیده است و بالعکس علامات روید و یا اعضا شکنج و سردی بسیار و یا اینکه
گویا اعضا و راحی گویند و چیز بسیار سنگینی بر استخوان و مفاصل او قاده و این بیشتر در خریف آید و گفته اند
در نوبه آن تب است و چهار ساعت است و دوره آن هفتاد و دو است و دیگر نمی ریح و جنس بکبر خانی بخود و سکون
می آید تب سوداوی است که نوبه آن سه روز و در میان باشد و در پنجم روز فوران آن باشد و عوارض آن

94

در آن روز استنداد باید و همچنین حی سدس است که چهار روز در میان آید و روز ششم نوبه نوزان آن باشد
و حی سب و حی ثمن و امثال اینها است هر چند بدستور بالا رود و ماده اینها همه خارج عروق است حی بسیطی
است که ماده آن یک خلط باشد و پس حیات حاد و پشه های اندک ماده آنها همه حدت و تند و داشته باشد
و عوارض آنها شدید و مدت بقای آنها اندک باشد یعنی منقضی شوند و بسیار نمانند حی صالحه تب گرمی
است که در آن لرزه و سرما نباشد حی مبتدایه تبی است که نوبه یکی بدل نوبه دیگری شود یعنی نوبه یک تب
چون باخورد سد نوبه تب یگر رسد و آنرا آن ظاهر گردد حی متداخله تبی است که هنوز نوبه آن باخورد رسیده
که نوبه تب یگر آید و علامات آن ظاهر گردد حی منتشره تبی است که بابت دیگر بطریق اشتراک ظاهر شود
مانند آنکه جمعی جدری با غلبه اریو یا بلخی و اربرجع شود و حی مثله تب غلبه است و مذکور شد حی مختلفه
تبی است که با فترات و مسیحات غیر منظمه آید و نوبه آن را مقرر نباشد حی دایه تبی مختلفه تب است با روح
است پس با خلط السینه و هوا بهر سی از اسباب که باشد حیضی بضم حای مهله و فتح میم و سکون یا ی شانه
تحتانیه و فتح قاف و الف مقصوره بفارسی یاد آید نامندی تبی است که با آن دانه های بزرگ سفید آید و بر
بدن بر آید بزرگ تر از دانه های جدری در روز اول تب یا دوم نهایت تا سوم و این باین جدری حصیه
باشد و عوارض این ازان هر دو کمتر تحتیله قوع از بشور است که بر پیشانی شکل دانه گندم بر می آید
لها سسمی و منسوب بدان گشته حول بفتح حای مهله و واو دلام و کج شانه چشم است و آن خلطی
است یا عارضی به سبب تشنج اغشیه و یا غ و جذب آن طبقه صلبه را و یا پوست و یا حرارت مغرط و یا
مقاسات اراض حاده و یا بسیار نظر کردن بیک طرف و یا بهم رسیدن ام العیسان و این مریض
هر دو سبب اخیر اطفال را بیشتر عارض می گردد **حرف الخاء و المجهه** **خشب النفس**
بضم خای میخ و سکون بای موحده و نای مثله و فتح نون و سکون ناو میان مهله بهم رسیدن منجر و غم
و اندوه بی سبب ظاهر است **الخبط و الخياط** بفتح خا و سکون بای موحده و فتح طای مهله و او یکسر
خا و فتح با و الف طحالی است مانند حیرت و میان و ازان است صاحب خبطی و بلخی زکام نیز آمده
و گفته می شود فلان را خبط عارض گردید یعنی زکام **الخلج** بفتح یح و یکسره یعنی بخت و حیرت و حیا کردن
است و آن کیفیتی نفسانی است که بتجسس آن روح و حرارت غریزی میل بر اخله نمایند و الا پس بخاطر
و ازین جهت زرد می گردد و رنگ بدن صاحب آن او لا پس سرخ میگردد و **حرف یح** بفتح یح و ناو و ال

جلد اول در بیان اسامی امراض

۹۴

و سکون رای هر دو مهمله علتی است آلی که در ششس بهم می رسد و با آن بر طرف میگرد و در میان ناقص میشود
 حس لمس و بار عصبه میباشد اگر ضعیف باشد و یا استرخا اگر مستحکم باشد اما اگر در پا باشد صاحب آن در آن
 سخن نمی تواند که بخوبی را درود و اگر در دست باشد نمی تواند چیزی را در دست بگیرد و بفارسی آن را
 خوابیدگی و سستی اندام نامند و صاحب آن در عضو و محدود در می یابد که گویا مورچه راه میرود و
 و یا سوزن فرو می برند بدن آنکه ادراک دردی نماید و گاه خدات بدون عجز حرکت بهم میرسد و سبب آن
 سده باشد که در عصب واقع شود و از خلط غلیظ که مانع نفوذ روح تعالی گردد و شخ الرئس گفته اگر خنک و در او
 یابد و عضوی و با ستفراغ زائل نگردد و از عصب آن دو ابرهم رسد و بسکته است خراج بضم اول و فتح
 راسه همایه الف و جیم با صطلح جهو و اطبا برور می است که بزرگی بخته شود و بچرک آید خواه گرم باشد
 و خواه سرد و بعضی گفته اند که خراج مخصوص باورام حاره است چون ریح و چرک آورد و بخلاف بارود
 مولانا نفیس گفته که خراج ورم گرم بزرگی است که در اندرون آن موضع یعنی کیسی باشد برای ریختن مواد در آن
 و بچرک آید حرا حلا بضم اول و فتح رای همایه الف و طای مؤلفه مهمله رطوبتی است که از جرم امعا جدا گردد و دفع
 شود و آن رطوبت چنان باشد که چون منعقد شود و جوهر امعا گردد خرباب بخر یک خاویزای هر دو مجرب
 و بای موحده تجمی است که در صورت و جلد بدن بهیات بدن بهم رسد و با آن درد نباشد خشم بفتح اول و
 سکون شین مجیم بر طرف شدن قوت شامه است که صاحب آن بوی چیزی نشود خفش بفتح اول
 و سکون ناوشین مجیم مرضی است که در پرده قرینه و عنبیه بهم می رسد که صاحب آن صورت مرئی را خوبت تمام
 نمی بیند چنانچه هست و می یابد جهت آنکه در آن مرض آن هر دو پرده شفاف یعنی نازک وضعیت می گردد و در که
 شعلح آفتاب در آن هر دو نفوذ می کند و پراکنده می سازد و نور با صره را که تمامی بمرئی می رسد و اما در نهنگام
 خود آفتاب و روز ابر صورت درست بنظر می آید غلبت آن در آن در نهنگام و با صطلح این را ضعف
 چشم نامند و با آن همیشه پلکهای چشم آن ترمی باشد خفقان بفتح خا و قاق و الف و نون حرکت اختلا است
 که عارض قلب گردد جهت دفع مؤذی که بدان ایندازد از مواد و ریه عفن فاسد و یا رسیدن بخارات آنها
 بدل مراد از حرکت اختلاجی حرکت ارتعادی است که عارض اعضا میگردد و نر و نافض نه حرکت عضلانی که حادث
 از اجتناس ریح میگردد و همچنانکه اعضا حرکت می کنند نر و ریح نر و ریح نر و ریه عفنیه بسوی آنها بچینان قلب حرکت میکند
 نر و رسیدن مؤذی بسوی آن حرکت ارتعادی بی در پی و خفقان چون مفرط گردد غشی آورد و چون باز فراط نماید

موجب موت گردد و تحقیق الکبد نفخ خا و سکون فاد و قاف و اما اضطراب و حرکت اختلاجی بسبب است که صاحب
آن در می یابد که گویا منتقار بر سیکر او میزند و یک لحظه ثابت می ماند پس بر طرف میگذرد و گاه در میاید و روی آب تسکین
تجدد و نزول و ال آن بخاری گرم که مالای رود و بسوی سر او گاه یحرق میاید در آن عین و این مرضی غیر قابل الوقوع
است بسبب بهم رسیدن سده در وقتی که از عروق آن و بدان سبب سوراقتینه که مقدمه استسقا است بهم میرسد
مخلع نفخ خا و سکون لام و عین مهله بر آمدن استخوان و جاشندان انهدام است از جای خود و نیز اختلاجی و حرکت
و شدت آن از صورای بصورتی دیگر را نامند و نیز فاجی را که شامل یک شی از بدن صورت هر دو باشد گویند و نیز خلع المثلث
زدان آن است از میان خود بسبب ضربه یا سقوط یا رطوبت رخیه و هر یک از اینها بواسطه استرخا و پاره شدن برابط
است از رباطی که به پشت متصل گشته خلفه یکس و سکون لام و قاف فاد و مرضی است که طعام در شکم بقدر محتاج
مفری نماید بلکه دفع گردد و یک دفعه بزودی و یک دفعه بدیری و یک مرتبه اندک اندک دفعات و کم کم و یک مرتبه منتهض یک
مرتبه غیر منتهض و این از اسهال است و بعضی فرق میان این دو بزرگ کرده اند و ازین جهت نزد بعضی خلفه
مراد و اختلاف است لیکن جمهور تخصیص نموده اند اختلاف را با اسهال معدی دوری و خلفه را با اسهال بالوان
مختلف باشد جمیع از بعضی خا و قاف میم و الف درای مهله عبارت از عدم انضمام شراب است با تمام بلکه از آن
فضله در معده باشد و چون غذا لطیف بر طوبیت معده گردد و قفل سر و صدمع احداث نماید و چون مخلوط بصفر گردد
هنوع و فی آورد و همگی بصرف عبارت از ضعف و سقوط آن است ختم از سر دوری است تشبیه بسلبه که با گوسفند پیوسته
و صلبیت متعدد باشد و بیشتر در گردن و پنج ران بهم رسد و بیان دیگر آنکه او را م صغار صلیبی است که در موقع خود
شکل باشد و در اکثر احوال حرکت نکند و بزنگ بدن باشد و از موضع خود حرکت نکند و زایل نگردد و مانند سلبه در اول
امر و بیشتر در شکم و خصوصاً در گردن بهم رسد و اکثر چندین موضع پیوسته بهم می یابند در یک کیسه و گاه هر یک در کیسه
علیه مانند سلبه این را خنا نیز از آن جهت نامند که خنا نیز بیشتر بهم می رسد و گردن صاحب آن مانند گردن
خنزیر میگردد و گاه قوس بین و گاه میل به یسار می کند خناق بضم خاء و فتح نون و الف قاف نفوذ نکردن نفس
و آب و غذا است بر روی و درونی بسبب هم نوزین و عضلات بیرونی حلقوم و خنجره و مرئی خواه صفراوی باشد
و خواه دموی و خفه شدن با خنجره خناق الکلی عروق آن حالت است بهیچ م عضلات داخلی و
نیز خنجره را نامند که از بر آمدن فقرات گردن بهم رسد و بی اختیار صاحب آن وایم وین را کشاده و زبان را
بما و زده و از دریا پنجه عادت سنگ است و ازین جهت کسی بدان گشته و خنجره نیز بر خناق روی را خنجات سنگینی

خیالات بکبر خاسته است که صاحب آن در جوها بیند به سبب ضعف قوت بصرو باصمود
 انحراف غذایه بدان خصلت بکبر خاسته سکون یا بی قنایه تحتانیه و فتح لام و الف لزان جمع خالی است و آن احتمالی
 سیاه مائل بزردی و با سحر و پاکد و با حجم بر آمده و درست که بر بدن بر می آید **حرف الدال المهمله**
 وای الا سده جذام است و در جیم مذکور شد و در وجه لیمه آن گفته اند که بنابر آن است که بر صاحب آن مرض بخوا
 می آورد و مانند جیم سید بر انسان گفته اند که طبیعت او مانند طبیعت شیر منقح می گردد و حیثیه های او مانند چشم شیر مودر
 و نیز گفته اند که چون این مرض شیر بسیار بهم می رسد لهذا دارالاس نایمده اند و از امراض میر است و **دارالاس**
 اقادن موی سر و یا بر و یا ریش و یا خیر آن است اکثر در شکل سبب یختر و او صفراوی و یا سوداوی مخلوط الصفر
 و یا رسیدن انحراف آن بدان و دارالتخلیب زان جهت نامند که رو باه را این مرض بسیار بهم میرسد که موی آن به
 ریزد و بدن آن متفرخ می گردد و اگر اکیحه مرضی است که در سر بهم میرسد از مواد سوداوی و یا حمزه و یا از بلغم
 شور و می افتد موی آن جدا میگردد پوست آن مانند جدا شدن پوست مار و ازین جهت آن را دارالینا نامند
 و یا از جهت آنکه این مرض مایل بسیار بهم میرسد و فرق میان این و دارالتخلیب بدان است که موی اقادن
 از دارالتخلیب بکچر و پیچیده می باشد و چون راست کشیده می باشد و در پیچ و خم و طول بخلاف دارالتخلیب
 و شیخ نجیب الدین گفته که دارالتخلیب و دارالکیمه هر دو اقادن موی است و در تمام بدن بهم می رسد و در سر
 و ریش و در بیشتر دست و پیرا شکل و غیره است و در شکل با شاره قول شیخ نجیب الدین رد قول اول است و **دارالکیمه**
 بقاری قیل یا نامند و آن زیادتی است که در قدم و ساق پا و زانو و پیرا رخ نان نیز بهم می رسد چنانچه قرنی که در وقت
 آن مختص بقدم نیست بلکه در ساق نیز بهم می رسد که پای صاحب آن شبیه پای تمیل میگردد و جامع
 او را در درنگها آنچه مشاهده کرده آن است که در یک پا اکثر و در هر دو بلند است و بر کعب و حوالی آن غده های
 بر پیات بر می آید و بعضی را بی غده نیز و در دست نیز بهم می رسد و تا مرفق بیشتر و تا شانه کمتر و آن در می است
 صلب که را بقدر البضی یا باندک در دو تنی عارض می گردد و در اوقات سیحان اشتداد نیز تب بالرز به هم میرسد
 و ماده آن بیشتر خون سوداوی است و یا خون غلیظ و یا بلغم غلیظ لزج محترق و آن را در الفیل از جهت شتاب
 پای صاحب آن پای فیل نامند و یا از جهت آنکه این مرض فیل را بهم میرسد و **دارالکلب** جنونی است
 سبب و صاحب آن را ضحک مخلوط بلغم یا زنی فاسد و غضب و اذیت مخلوط بهر بانی و اخطای است و چون
 و حکم کردن بر مردم می باشد چنانچه خصلت بنگان است و ازین جهت مسمی بدان گشت و چون متاد **دارالکلب**

کسی با بگردد و هلاک می گردد آن کس مانند سنگ یوانه گزیده و سیله الکبد بضم دال و فتح بای موصوفه و سکون بای
 شناه تحتانیه و فتح لام و با اکثر آن مرض بعد از درم حادث میگردد و در لیس بر پشت می تواند خوابید و آن
 بفتح دال و الفت و کسر بجای مجر و سکون سین مهله ورم گرمی است که قریب بنا خفیه بهم میرسد و با وجع شدید و غلبه
 قوی و تند و نگاه ساقط می گردد در آن انگشتان و بسا است که احداث تب می نماید و بفارسی آن را گزیده
 نامند و با به بفتح اول و دو بای موصوفه در میان الکت آخر با اسم نوعی از قلاع روی است و سیله بضم دال و فتح
 بای موصوفه و سکون بای شناه تحتانیه و فتح لام و با بضم فی ورمی است بزرگتر از دل و مدور که در بدن بهم میرسد و بزرگ
 آن در بروج آن موضعی یعنی کیسی میباشد که در آن ماده آن میریزد و تسخیل بچرخ می گردد و گاه از آن چیزی
 مانند رزی زیت و خاک خم و کچ سفید و زینج و حیدره ناخن و سوی و امثال اینها از اصناف اجسام صلبه اند
 شرف و سنگ و دل و ریزهای چرب نیز بر می آید و بعضی گفته اند که سیله دل بزرگی است که آن را دانه های
 بسیاری باشد و بفارسی فکرک نامند و بعضی گفته اند که سیله سحر و سیله فارسی است یعنی دو کیده اردکی در پشت
 دیگری و در میان کیده برونی بچرخ رقیق و در اندرون بچرخ غلیظ منجمدی باشد و این مخصوص بعضوی نیست بلکه
 با بعضای نظایری و باطنی نیز مانند معده و کبد و گرده و غیره بهم میرسد و آنچه قریب با بعضای رقیبه باشد بزرگ
 است و نوعی از آن معروف بیدیه منکوسه است و آن دیسه است که زور فته و عین می باشد از جمله این در
 اکثر قال است در موضعی غیر بسیاری جریان آن است و شب بضم دال و سکون شین مجر و غم بای موصوفه
 و سکون دال مهله و بکسر دال با زائده چیزی است شبیه بعضی که بعضی وقت و بر استخوان نیز می رود و هنگام
 شکستن آنها نگاه اطلاق می نمایند بر چیزی که بر جراحت می رود و از جوهر غضونیت و ق الشیخ و تخم بوم
 و شکی بسیار است که عارض بدن میگردد و صاحب آن بصورت مدقوق می نماید و ظاهر می شود از آن احوال
 شلیک پیش از رسیدن آن و ازین جهت و یا از جهت آنکه چون پیران را بیشتر از جوانان و جوانان را بیشتر از
 عیسایان بهم میرسد مسمی بالک گفته و سلع بفتح دال و سکون لام و فتح عین مهله بر آمدن زبان است و بر آوردن
 آن لازم و متعدی هر دو آمده است و معده بفتح دال و سکون میم و فتح عین مهله و مرضی است از امراض چشم
 که همیشه چشم صاحب آن تری باشد و ظاهر از آن رطوبتی قاطع نماید پس اگر بسبب مرض دیگر باشد مانند حرکات
 و خشونت و فوری و غیره منقلب پس آن معنی است که مرضی و اگر بدون اینها است مرضی و مل بضم دال و فتح میم
 و لام و انهای بزرگ غنوبی شکل سرخ رنگ از جنس خراش است که بر بدن بر می آید و در ابتدا در میان و غیره

می شود اجد پخته شدن و و از بضم دال و فتح واد و الف و رای مهاد مرضی است که بالان گردن سر لازم است
و تخیل میکند صاحب آن که گویا تمامی اشیا را در او می گردن و بدین دو مانع او نیز می گردن و قدرت بر آنکه خود را
ثابت دارد ندارد و از قبیل تنبیه ششی با سم لازم آن است و و الی بفتح دال و واد و الف که لازم و یا مرضی است
که کشاوه می گردد و آن رگهای ساق و قدم بسبب بسیاری ریختن خون سوداوی و یا خون غلیظه یا بلغم لزج
در آنها و فرق میان این دو از الفیض بیان است که ماده و والی غلیظه مختص عروق می باشد و ماده واد الفیض رقیق
و از عروق انتشار می کند و لحم آن را شرب می نماید مانند شرب خندا و و می بفتح دال و که واد واد و الفیض
صدایست که مقبوم نشود و از آن چیزی بلکه مانند صدای کس و زبور غسل باشد و با اصطلاح اطباء صدای الی است
نرم و غلیظه که صاحب آن بشود و در بیرون نباشد بلکه ابخره و ریاح باشد که در اندرون گوش و حرکت نمایند
و دیدن بکسر و ال و سکون یا بی ثباته تنهائیه و فتح دال مهاد و الف و نون جمع دو دست و آن که مهای اند که
در امعاء و لید یا بند بسبب رطوبت فتنلی که در آنها ماند و متعفن گردد و بطول مکث و تاثیر حرارت و آن و سه قسم پیش
آنچه طولانی است بقدر یک شبر و زیاده بر آن در امعای علیا که با یک اند به هم می رسد و با آن مخنس و ضعف بخشن
و برودت اطراف و سرنه خشک و کسالت اعضاء و متغای شکم و بطن می باشد و در وقت خواب صاحب آن
و ندان بهم می ساید و آب از دهن او بر می آید که بالش او ترک می گردد و در وقت خلای مجده بحرکت می آید و گاهی بسبب
سکات مزید و ارتقاء بخارات عفنه اعراض ریه شبیه به سحر و سقوط و تشنج و التواء مانند اینها عارض میگردد و آنچه چون
بشکل حبس لغرض باشد و متاع غلظت که قولون و اعور اند و تولدی باید و آنچه با یک کوبک مانند که از نیزه سر که باشد
دو اقل نامند و در زوایای باین قریب بخارج بهم میرسد و صاحب آن خارش در مقده و دو غده در آن می
یابد و در مطلق آن لب صاحب آن در روز خشک و شب تری باشد و بیشتر اطفال و در طریین و کسانیکه میان لید و طهارت
باب نمی نمایند بهم میرسد حرف النزال المعجمه فوات الاصل نوع ثوری است که در طبقه قریبه
بهم می رسد فوات الجنب بفتح جیم و سکون نون و بای موده و هم حار و در نامی است که در فواح سینیه بهم میرسد
پس اگر در غنسل سینه خصوصاً عضل داخلی آن و با در حجاب اغلایع طرف داخل شدن را نشود مانند و اگر در
غشای مسنطین سینیه باشند رابر سام و اگر در حجاب حایض میان قلب و معده باشند آن را ذات الجنب نامند
و ذات الجنب با سم نامند و این در هر دو جانب بهم میرسد و آنچه در جانب راست باشد بیشتر از جانب چپ است و آن
تس و اید و نیک و الفس متواتر باشد فوات المرکه و می است و می و یا منفردی که در ریه بهم میرسد فوات الصدر

در می است که در حجاب قسمت کننده سینه بر و خلف از طرفی که موضوع بر قص است بهم میرسد و اگر بر طرفی
که موضوع بر قفا است باشد آن را ذات الجنب یا سم عام نامند و صاحب آن از فم معده خود تا فسیله
منتهی بنارد که سوزان فرو می برند و توانند که سر بالا و پایین کنند و بر پشت و پهلو بخوابند و صاحب خیره گفته که ذات
جمع آمدن بجرک است در فضای سینه ذات العرص در می است که در حجاب تا سیم در که از جانب قفس
است این جانب فقرات قفا حادث گردد و صاحب آن حی میانشان شانه را در یابد و بر پشت نوازند و باید ذات الابد
بسمارت از نورم کبد است خواه از ماده حار باشد یا بارد و ببالی بضم بر آمدن طبقه عنبیه است نزد شکافه شیان
قرینه بسبب قرحه و یا اثره و یا غراچی که در آن بهم رسد اگر زیاده از سر مورچه و بقدر سر مکن باشد و بالی نماند جهت نشأت
آن در شکل سیر مکن و یکجه بضم ذال و فتح بای موعده و حای مهله و باد عامه لیسکون یا میخوانند و در می است گرم
که در عضلات هر دو جانب حلقوم که بان بلع می باشد بهم می رسد بسبب غلبه خون و استملاای عروق آن
و بعضی گفته اند که درم لوزین است و بعضی گفته اند که درم عضل موضوع بر فم مرئی و حلقوم و بطانه آن است
و گاه اطلاق ذنبه بر اختناق نیز می نمایند و شیخ الرئیس فرق میان درم عضلات هر دو جانب حلقوم افتد
مگذشته فورسب بفتح ذال و رای مهله و بای موعده اسهال معده است بسبب سستی مزجی معده از
سوی مزاج رطب آن و یا کثرت رطوبات مجتمعه در معده و یا انقباض مواد نثرلی معده و از معده با معا
یا انزلاق فضول و این را اسهال و یا معنی نامند و یا بسبب وقوت بخار که کبد که غذا را از معده تواند جدا
نمود و درین مفعول مختلف الالوان سبز و در و سفید باشد و یا بر طرف شدن خلل معده بسبب اورام و یا غیر آن
و درین طعام بهضم نیافته دفع گردد و بعضی گفته اند که جاری شدن شکم بی در پی متصل بهم است و بعضی دیگر
گفته اند بهضم نیافتن طعام در معده و امعاست و زرییدن و نفوذ نکردن در جمیع بدن بلکه بطریق اسفل دفع
بچند دفعه متصل بهم است و بعضی مرادف خلفه دانسته اند و ببال بفتح ذال و و او و بای موعده و الفی و
که اختنق و لا غشودن بدن است و یا بلانی گفته که اسهالی است که از ضعف کبد بهم رسد و آن را ذوسنطار یا
بضم ذال معجمه و سکون و و او و فتح سین مهله و سکون لون و فتح طای مهله و الفی که برای مهله و فتح بای شانه
تختاینه و الفی نامند و و سنطار یا کبدی اسهالی است که از ضعف کبد بهم رسد و اگر خون حرف باشد
از استملاای خون بود و یا تفرق انفالی که ورکیده و یا به سبب قطع دست و یا بهم رسد و اگر صدید و یا شبیه بدردی
آید از اختزان و م و صفر باشد و اگر قح و بجرک آید از انقباض و یا به باشد و اگر غشالی یعنی شریک باشد

بو نیز از الفجار و بیکه باشد و وسطا را یا مسوی اسهال می‌گویند که از انقباض رگی از رگهای داخلی
 امعاء هم رسد و افسری گفته که لفظ و وسطا را یا مسوی را بر اسهال با حج اطلاق می‌نمایند و اعلم از آنکه خون
 بر آید یا جگر یا خراطه و مولانا نفیس گفته که لفظ و وسطا را در لغت یونانی یعنی قروح امعاءست و نملای
 اطباء اطلاق می‌نمایند آن را بر آن معنی فقط و بعضی اطلاق می‌نمایند بر لازم آن که اسهال خون باشد
 مطلقا گر آنکه از چیز باشد و باب ما را **الاسنان** مرضی است که در دندان بهم میرسد که صاحب آن
 نمی‌تواند چیزی صلب را بدندان بشکند و بخاید و تحمل آب سرد و گرم ندارد و یا بیطس بفتح ذال مجرب و یا
 شناه تخمائی و الف و کبر برای موعده و سکون بای شناه تخمائی و ضم طایمین هر دو مهله مرضی است که صاحب
 آن همیشه تشنه می‌باشد و چون بیاشامد او را سیراحاح علی نشود که در وقت صحت می‌شد و بزودی اراده بول
 کند و آن آب بصرف خود بی تغییر با اندک تغییری دفع گردد که باب خالص مخالفت بسیاری نداشته باشد
 و ذیابیطس یونانی یعنی دو لای است و بجهت مشابیه آنکه از یک طرف آب کشد و از یک طرف دفع
 می‌کند بدان نام مسمی کرده اند و مولانا نفیس گفته که آن سلس البول نیز گویند و صاحب براجوا هر گفته
 که این غلط است بجهت آنکه خروج آب در سلس البول بی اراده می‌باشد و ذیابیطس باراده و تحقیق آن
 است که کلام مولانا نفیس به اصل نیست بلکه باعتبار ببول و او اخر امر و هنگام کمال ضعف و برودت آلات
 بول است که حبس اساک نمی‌تواند کرد و حروف **الرا و المله** بر لح کبر و سکون بای موعده و عین
 مهله تب سوداوی است که در روز در میان آید یعنی نوبه اخذ آن یک روز و نوبه ترک آن دو روز باشد و بر
 بفتح زا و بای موعده دو اکسیر بجهت بدین گفته مرضی است تحقیق بریه که صاحب آن چون حرکت کند و یا پیاده
 رود نفس او تنگ و متواتر گردد و در هنگام سکون میان دو حرکت تواند که ساکن ماند و نفس نکشد بلکه سبب
 اختیاری بی بلی نفس کشد و آن با هر نیز نامند و صاحب براجوا هر نیز گفته است و فرقی که در میان هر دو نمود
 در هر دو کور شد رقیق بفتح زا و سکون بای شناه تو قانیه و قاف علی است که در فم فرج یا رحم عارض می‌گردد و بالغ
 می‌آید از جماع و بر آمدن خون حیض و سبب آن یا عدم منفذ است یا تخلفه و یا بهم رسیدن چیزی زائد شیب
 بعضی و یا غشای غلیظه بر فم آن که پاره گردد با قضا ص و یا الیقام یافتن قرحه و صاحب آن را رقیقا نامند
 و بجا بفتح را و جیم و الف احوالی است که بعضی زنان را بهم میرسد شبیه بایستی از تغییر رنگ اجتناب است
 و انضمام فم رحم و گاه سختی و احساس بحرکتی مانند حرکت جنین بیان و بسیار و محمی مانند جرم آن نیز در می‌آید و آنرا

آبستنی کاذب پیدا می‌شود و صاحب آن خواهش دارد که او را آبستنی صادق بهم رسد و سبب آن ماده کثیفی است که در رحم او بریزد و چون در آن حرارت بسیار است آن را مستحق نماید بصورت قطعه کثیفی مدور و ازاله آثار آبستنی ظاهر گردد و گفته اند که قطعه کثیفی است که یونانی مولی نامند و مولی اسمی است بجای مهبل پس یونانی صحیح رجمی است بخانه رجم و وجه تشبیه آن با بجهت مدور بودن آن و با بجهت نفوذ آن است مانند رجمی که سنگ است آسپاست رجمی بهنج را و تشبیه رجم و مجسمه کوفته شدن غضروف و در عرض الفت ازاله قبل است اطلاق کبر ترکت اتصال غضروف بدون قطع بر سبیل مجاز است رجاء بضم اول و فتح عین مهمله و الفه فائز و یونانی زینتی آمدن نامش به سبب نفوذ قوی از حده غوان و یا از کثرت و یا از ببری عرق و یا از بحران و یا از جوار و یا از غیر اینها از اسباب غلیظه و یا خارجه رجمه بکسر و سکون عین و فتح دالی مهملین و با اسم ارتقا است یعنی اضطراب زدن و متعده رجمه است رجمه بکسر و سکون عین هر دو مهمله و فتح تشبیه رجمه و مرضی است آلی که حادث می گردد و آن بجز قوت محرکه از تحریک عضل بر سبیل اتصال یا ساکن و ثابت نگذاشتن آن نیز بر سبیل اتصال از جهت متفاوت بودن فتلی و دانی که داخل شده است و میل میدهد آن بسوی استیلا بکثرت غیر ارادی پس متعده میگردد و سوکات ارادی با حرکات غیر ارادی با ثبات ارادی یا تحریک غیر ارادی و فرق میان رجمه و اختلاج بجهت که حرکت اختلاج ظاهر میگردد و خواهه عضله متحرک باشد و خواهه ساکن بخلاف رجمه که موقوف بر حرکت عضله است و سبب این سوء مزاج بارد و مادی بود و یا ساده که عارض غصب گردد و یا بران او کسانیکه همیشه شراب می آشامند و کسانیکه آب سرد با ریاضت و حرکات غلیظه و امواتن نفسانیه بسیاری آشامند بهم میرساند و محو است بضم ر و عین هر دو مهمله و سکون و فتح نون و با بعضی حق است رجاء بجهت رجم و مایه ترو متاخرین نام گرم و موقی است که در رجمه بهم رسد و گاه بارد و بعضی نیز می باشد و متعده رجمی غیر عارض موی را از نشانه بکشد و مکرر می گویند در محصل بجهت رجمه بجهت که در گوشه چشم بهم میرسد ریح الا فرسه بفتح الفه سکون فائز و کثرت و فتح سین هر دو مهمله و با نون از حدیه است و آن بر آمدن فقره است از فقرات پشت از موضع خود به سبب احتیاج ریح غلیظه و زیر آن که بکشد آن را بر آورد و فرسه در رخت نام ریح است که در عین در آید و آن را با یک گرداند و اطلاق اطباء افرسه را بصیغه جمع خط است زیرا که جمع آن فرسات آمده اند افرسه ریح البواسیر رجمی است غلیظه که بشواری به تحلیل و در صاحب آن در روده خود مانند ریح قورچ و جمی در بید و گاه بالا رود و بطرف پشت پهلوی و نشانه رید و گاه فرود آید بسوی قطن و حوالی مقده و خستین و قضیب ریح المثانه استفلج المثانه است

ریج الکلیه وجه و تمدی است که محسوس گردد در حوالی ظهر در محل کرده بدون ثقل و بدون تحریک حصاة و
 هنگام افراط منتشر گردد و بطرف معالیه آن ریج البواسیر نیز نامند و مذکور شد ریج الکرم ماده نفاخته است
 که در رحم به سبب اجتماع رطوبات از جبهه رسد ریج الشو که بفتح شین بجهه و سکون و او بفتح کاف و با ماده حادی
 است که در استخوان ریزد و فاسد شود و بشکند آن ریج الصیدیان ریج غلیظی است که در اندرون سرفال
 بهم میرسد و میکشد آن را بحدی که کشاده می گردند شون الکلی آن و حالتی شنیه بصریع عارض میگردد و او را ریج غلیظ
 میگویند که مدتی طویل در بخا و عین بدن بماند و غلیظ گردد مانند غلیظ شدن هوا نیکه مدتی در قنات و چاهها و آب
 انبارها جمتن اند **حرف الزا و المعجمه** ریج زحیر بفتح زاء که جای مہله و سکون یا می ثنائة تخمینه درای مہله
 است در معای مستقیم برای دفع نفوس که در آن جمتن است و اندامیرسانه بکیت و یا بکفیت و یا بهر دو و مختص
 به معای مستقیم است و در غیر آن نمی باشد و زحیر حق می باشد و با خون و بی خون و زحیر حق آن است که به سبب
 گرم گرم روده مستقیم یا بختن خلط صفراوی حاوی بدان و یا بلغم شور و لور قوی و یا بسیار شستن بر زمین سلبت نماند
 بهم رسد و باطل آن است که ادا جتناس ثقل یا بختن شک باشد و قبل از ان چیزی های یا بختن ثقل خورد و باشد و وزن
 میان و زحیر حق و باطل آن است که در زحیر باطل گرانی شکم و درد پشت و مختص می باشد و دفع نمی گردد مگر به وزن
 آمدن چیزی و با آن خواش طعام کم میباشد و چون بزور مایه نشوند و بر نیاید دلیل اجتناس است و زحیر با خون یا
 به سبب خواش روده و یا کشوده شدن رگی از رگهای آن است به سبب مرور فضول یا بختن بران و یا غیر آن
 و زحیر بی خون یا با خراج رطوبت سطح باشد یا اندک ریجی و یا خراج بر از رقیق تر رقته بضم ذاء سکون رای مہله و ثنائة
 و ثنائة قوتانی میل نمودن یا بهی جمتن است باز رقیق خواهد به سبب یاری نور با صره و یا بسبب صفاء نور است
 آن و یا بسبب بزرگی جلدیه و یا بسبب برآمدگی آن و خواه به سبب رطوبت بیضیه و یا بسبب صفائی آن و
 خواه به سبب قلک یا بهی غنیه باشد و خلقی آن لا علاج له است زکام بضم زاء و فتح کاف و الف میم ریختن
 فضول رطوبی است از روده بطین مقدم و مانع بنجرین و ازین می مرفع شدن و گاه زکام را بر خطه نیز اطلاق نمایند
 زلق الامعا بفتح زاء و سکون لام و قاف بقول شیخ نجیب الدین مرضی است که یعنی مانع طعام در اما بکله میلخته
 و منرفع می گردد بزودی از ان خواه به سبب رطوبت مزلقه باشد که بواسطه آن ثقل ممانعت نکند و بیرون آید
 و خواه به سبب برآمدن ثوری و سطح داخلی آن از مواد حاده باشد که چون بکزند آن اخلاط امحار را با چارامعلاط
 نکند چیزی را که در آنهاست هضم نیاقت و یا قلیل الهضم و گاه باندک جرکاب رقیق دفع گردد و در امحار نیز در روده

و جی محسوس شود و پس می که بالار و دلسوی و صورت و چون آب سردی است که تسکین یابد و بقول سقراط
نقدمان یا بطمان بهضم معده است و آن از لایق از ان جهت نامند که لازم آن است **حرف السین** المله
سببات بهضم اول و فتح بای موحده و الف تائی ثناء فوقانیه درخت یعنی خواب است اصل آن راحت
است چنانچه حق سبحانه تعالی در کلام مجید خود می فرماید و جعلنا نومه سباتا و با صطلاح اطباء خواب بسیار نفیس
عزق طولانی است که صاحب آن به خوابی بسیار شود و آن را الفارسی آسودگی نامند سببات شهری خوابی که
است که با آن بیداری باشد و سببات آن درم بلغمی است مخلوط با صفرا که در دماغ بهم رسد و مقابل این شهر سبباتی است یعنی بیداری
با خواب و سببات این درم غمراوی است مخلوط با بلغم یعنی از اجتماع اسباب شهر و سببات با هم که تیز و دماغ بهم رسد و
این بر دو علت سر سبباتی است مرکب از سر سببات بار و حار و اول از بار و حار و دوم با العکس سببات کسیرین مهله و
فتح بای موحده و الف طای مهمله جی ناقص را نامند **سبب** شکر یک سین و بای موحده و سکون لام شکر الیس
گفته که غشا و یعنی پرده است که در چشم یافته می شود و از رگهای ظاهره بر سطح ملتحمه و قرنیه شبیه بر خان و علامات این
گر می در ابرو ها و سرخی در دوز و جانب رخسار و جهندی بسیار در رگهای شقیقه ظاهر است و یا در رگهای ظاهر که از
داخل تحت آمده اند و علامت این با آن علامات عطسه و سوزش و ضربان در دماغ است و شش تجشب الدین بر
تعریف شش افزوده که شبیه بغضای سفید ریشی است و موالاتا نفیس گفته بر این نظر است جهت آنکه سبب دو نوع
است یکی آنکه در عروق ملتحمه باطنیه باشد پس دیده می شود درین پرده شبیه پیرده عینک دوم آنکه در عروق ظاهر
آن باشد پس دیده می شود که پرده سیاهی مانند دخان پوشیده است آن را وظاهر است که پرده سیاه شبیه بر خان
سفیدی باشد و باطله پرده است که از اطراف چشم ظاهر می گردد و بتدریج زیاده می شود و بسبب متلای عروق آن
دخون غلیظ سبب شکر یک سین مهله و بای موحده و باز دال عقل است از پیری که خرافت نامند سبب بفتح سین و حار
بر دو مهله و حیم خراشیده شان جلد است و حقیقه تیز و اطباء عبارت از لفرق اتصال منسطه در سطح عفو است که بر طاف
می شود و پیری از سطح آن و مجازا بر لفرق اتصال سطح باطن اسما اطلاق می نمایند و همین مشهور نزد اطباء است
و عند الاطلاق مراد این است مگر آنکه متعذر دارند بهج جلد و غیر آن **سبب** و بضم سین و فتح و ال اول و سکون
وال دوم هر سه مهله بند شدن مجاری و عروق حقیقه بدن است هر مجری و هر عوقی که باشد به سبب اخلاط ارجح
و یا غلیظه که در مجاری عروق حقیقه پدید و منع کند خواه تام که مانع آید نفوذ غذا و فضلات و اخلاط را با تمام
مانند قوی و بر قان و یا ناقص که مانع آید بعضی را یعنی غلیظ را سبب نایم بدن رقیق مانند بول رقیق چنانچه میگویند

جلد اول در بیان اسمای امراض

۱۰۴

که ولایت بر سده می کند و علامه گفته که انسداد نزول اجزاء غیر سده است به جهت آنکه انسداد را اطلاق می نمایند
بر مضمناً افواه عروق و سام جلد و گاه اطلاق می نمایند بر سده را بر سختی که بر سر حواصت بهم رسد و بمنزله پوست
و خشک ریشه گردد و انسداد فی الجمله شوم آن چیزی است که بند می شود در اندرون و منعی که نفوذ
پذیری را از خلق بسوی بینی و از بینی بسوی خلق سد و بجز یک سین و دال و اهر سه مهله حالی است که صاحب
آن بهوت می نماید و در سر خود سنگینی بزرگی و در چشم خود تاریکی در می یابد و گاه طنین آوازی در گوشهای خود
در می یابد و گاه زانگی می گردد و آن عقل او بسبب صعود بخیره سوداویه بدماغ اذال سر سام بفتح سین سکون
را و فتح سین هر سه مهله و الف و میم و گویند یکسر سین اول اصح است نقلی است مرکب از فارسی و یونانی زیرا که
سر فارسی یعنی راس است و سام یونانی یعنی مریض و ترکیب هر دو یعنی مریض سر است و فتح گفته که سام
درم است یعنی درم سر و بیان معنی مشهور است و آن حقیقی و غیر حقیقی است حقیقی درمی است حار که در یکی از دو
حجاب و مانع یعنی رقیق متصل بخف یا غلیظ متصل بکاسه سرد یا در سرد یا در جود و مانع و یا در همه آنها بهم رسد
و سه نوع است و موی و آن را قرايطه خالص و بلغمی و آن را بشرعش نامند و سوداوی را اسم خاصه نیست
و غیر حقیقی عبارت از اختلاف عقل حاصل بدون درم است بلکه بسبب صعود بخیره و اخیره است بدماغ چنانچه
در جبات حاده و اوجاع ضعیفی باشد و اطلاق سر سام را بر درم جاری نمایند و پس میگویند نفس مانع و درم
نمی شود و این بر دو قول باطل است بقول شیخ الرئیس یا و که قاطعه سرطان بفتح سین در او ظاهر سه مهله و الف
و نون در می است سوداوی منوله از سودای سوخته از صفرای صرف که بریزد بسوی عضو و پر کند عروق و حوالی
آن را و این نوع متفرج می باشد و بایدیم سوخته که با آن صفرای سوخته نیز باشد و این بیشتر متفرج میباشد و گاه
متفرج نیز که عفونت و جفاست و فساد می در آن بهم رسد و از سودای صرف در وی ته نشین بهم نمیرسد و این را
سرطان از آن جهت نامند که درم آن شبیه پوست سرطان عروق آن شبیه بدست پای آن است مریض و بزر
و بخی در اندرون شبیه بیشک سرطان مدوری دارد و بعضی گفته اند که سرطان از آن جهت نامند که چسبیده می باشد
مانند چسبیدن سرطان سرطان اگر هم سرطانی است که در درم بعد از اورام بسبب آنکه بکلی پاک نشده باشد
بهم رسد و متفرج شود سحقه بفتح سین و سکون عین هر دو مظهر فتح فاعل و اقرواحی است که در سرد و صورت بهم رسد
و گاه در تمامی بدن نزدیک منابت می رسد و فاعل می باشد خشک و تر خشک آن در ابتدا و انهای متعظم سبک
متفرق در مواضع بسیار و سرخرنگ باشد پس بجزک می آید و خشک ریشه مانع است و می آورد و داده آن مانع خواهد بود

جلد اول در بیان اسامی امراض

۱۰۵

با خون است نیز از آن چرک آب می آید و آن را بشیرنج که معرب شیرنگ فارسی است و سفته بطبعه تر نامند
و سبب آن قسملات غلیظه عفن فاسده لذا سده سدیدیه است که بطرف جلدی از ریزد و غلیظ آن در زیر پیل
مختص می ماند و درم بهم می رسد و در قیق آن منتشر می گردد و جلد را مجروح و فاسد و متاثر بسیار و بسبب جلد
و تا کل خود پس جاری میشود از آن چرک آب لذاع و بیشتر اطفال را بهم می رسد بسبب بسیاری رطوبت بدن
و مانع های ایشان و بسیاری بخار بسبب بسیاری حرارت و رطوبت بدنهای ایشان و ضعف اعضای
ایشان از دفع قسملات و سفته یا بسبب آن است که از آن چیزی جاری نگردد و سعال بضم سین و فتح عین هر دو
مهمه و الف و لام حرکت قصیده ریه و آلات سینیه است برای دفع چیزی موی و افزنی که از آن رسیده
و اعضائی متصل بدان سقوط الالهامة بفتح لام و هاء الف و تا افتادن ملازه است بسبب بخن غلیظ
بختک و الهامة خواه گرم باشد خواه سرد سقیم و کس بفتح سین مهنده و کسوف و سکون بای فضا ته تانی
و ضم رای مهمه سکون او و سین جمله درم صلب سوداوی و یا بلغمی است پس اگر ماده آن سوداوی صرف خالص
باشد آن را خالص نامند و اگر با بلغم مخلوط باشد آن را غیر خالص نامند کسکه بفتح سین و سکون کاف و فتح
تای فضا ته فوقانیه و ماحط و باز ماندن اعضا است اگر حرکت بسبب سده تامی که در تمامی بطون
و مانع بهم رسد و مانع آید نفوذ و رسیدن روح حیوانی را بدماغ و سایر اعضا و همچنین روح نفسانی را نیز و اعضا
از حسن و حرکت حتی از تنفس باز دارد و دفعه خارصن گردد و مسمی گشته با سم لازم خود که سکونت است و فرق
میان این و جمود در جمود مذکور شد مسکه بضم سین مهمه و سکون کاف و رای مهمه حالتی است که عارض می گردد
انسان را از تمکن شدن دماغ او از انخره متصاعده بسوی آن و ماحط میگردد و عقل او و تینیه میان او
حسنه و قبیحه نمی تواند نمود و بعضی گفته اند که سروری است که غالب آید بر عقل مباشرت بعضی اسباب موجب
آن پس منع کند انسان را از عمل کردن به موجب عقل خود از غیر آنکه عقل را اهل گردد و مسل بفتح سین مهمه
تشدید لام شکافتن پوست بدن است بطول شیرمان و مکشوف کردن اطراف آن جبریدن آنچه حوالی آنست
و انداختن قلبی بر پیران و کشیدن بیرون و بریدن آن مقدار سه انگشت و بسبق هر دو سران و سران دراز
تا طلع خون با شیمان و درم های رویافته گوشت گذاشتن و ملتئم ساختن و بعضی گفته اند که بعد از
مکشوف نمودن اطراف شیرمان آلتی استی امس که سران در و در وسط آن شبیه بدایر ها و تیر باشد که اصطلاح
سلاله نامند نیز آن کرده و شیرمان و با آن آلت بلند کرده و یکی از آن دو را انداخته و دهنده تا بریده گردد

پس بقیع ساینده و دستور سل شیرین تفصیل مذکور است سل العین بقیع سین مهله و صم لام مشدود
 که چون چاک شدن و بر هم نشستن و کشته شدن و فرو رفتن چشم است بسبب که رطوبات و تشنگی طبقات آن
 بر هم و بر طرف شدن و یا کم شدن رطوبت پیغمه بسیار و کم شدن نور یک بر می گرداند فضا های طبقات او گرا
 شدن با آنکه بلکه حاجی چشم بهم افتد و گاه بینائی بر طرف میشود و چشم فرو می نشیند و اینها از اسباب اخلاصه
 اند و خارجیه مانند چشم و از حد قدر آوردن و یا سوراخ کردن و رطوبات آن را کشیدن و غیر آن مسل بکسر
 سین و تشدید لام قرصه است که در ریه بهم رسد بسبب یخچن نزله سارحاد بدان و لازم آن است چنانی و لا ع
 بدن و در لغت سل معنی نزال است از قبیل تسبیح به اسم لازم سلاق بضم میم و فتح لام و الف قاف
 غلطت بسطی و سخر است که در پیکهای چشم از ماده بوری بهم میرسد و مزگا میسرزد و مودی بقرصه شفا
 و فضا و با صره نیز میگردد و بعضی گفته اند که آن در گه است که در رخ زبان و یا در جل زبان بهم میرسد و سلس البول
 بقیع سین و کسر لام بر آمدن بول است بی اراده و بعضی بر رویا بقیع نیز اطلاق می نمایند با اعتبار آنکه در او اثر
 و یا بقیع سلس البول میگردد و شلغ بضم سین مهله و لام و عین مهله شقای بار انا مند و چهار نوع می باشد
 صمیمه و حسیله و از دلیله و شیرازیه و وجه تشبیه آنها برای احتوائی آن است بر مانند این است که شخصی و عملی محرو
 است و اما در دلیله و حسیله است که از آرد و روغن تازه متخذ از کوه ترتیب می دهند و شیرازیه منسوب بشیراز
 است که نان خورشی است که از نبات می سازند و سلحه بقیع سین و سکون لام و فتح عین مهله و یا و کسر سین نیز آمده
 و می است که از ماده غلیظه و رغن شانی مانند کس بهم میرسد و آینه خیمه غیر چسبیده بگوشت بدن از همه اطراف می باشد
 بلکه می توان آن را بدست گرفت و چنانچه در آن در اول بمقدار نخودی می باشد و بتدریج تا نابینا می و بزرگتر
 اذان میشود و گاه شبیه با ششوان چیزی در آن تگون می یابد و سوء القیبه بدانکه قنیه بکسر قاف و سکون نون
 و فتح یای شانه تختانیه و یا تر و حکما معنی ملک آن بودن شی است بچینی که محیط آن باشد و یا انتقال آن منتقل
 گردد و آن را فساد مزاج نیز می نامند بسبب آنکه فساد و تغییر مزاج و اخرا فی است که از فساد و سوء مزاج کبد بهم
 میرسد و تمام بدن اجماعا و این اسم با ششوا البق و اخص است ولیکن اطباء مختص باین مرض که مقدمه آن است
 داشته اند سوء البق بضم عبارت از عدم انقسام طعام است بضم تام و تغییر یافتن طعام است در محله است
 بعضی کیفیات رویه سوچی بضم سین مهله و سکون و او و کسر یای موحده و سکون یای شانه تختانیه و کسر
 حای مهله و یا و می است که در عضل داخل حلق یا مرئی بهم می رسد سوء مزاج عبارت از غلبه یکی از کیفیات

اربعه است بر مزاج اصلی عضوی از اعضا و یا اکثر یا کل بدن که قادر باشند آن عضو که عمل نماید علی که اذان صادر می گشت در حالت اعتدالی که داشت و آن یاستوی است و یا مختلف و ابطا اختلاف نموده اند و تفسیر آن بر دو لفظ جالینوس صاحب مختار گفته اند مستوی سو مزاجی است که شامل جمیع بدن باشد و مختلف آنکه مختص بعضوی خاص باشد و در بعضوی و البسپیل مسیحی و رازی گفته اند که سو مزاج هر گاه یک باشد و از آن اثری نرسد بحتاج نیست قوت دافعه که آن را دفع نماید جهت آنکه در استواء البرزخه مستوی اصلی است و شیخ الرئیس گفته مستوی آن است که استقرار و بجز عفو نموده و حکم مزاج اصلی هم رسانیده باشد بجهت طبیعت مدبره بدن محتاج بمقاومت بآن نباشد و مختلف آنکه چنین نباشد پس همه عفن باین تفسیر سو مزاج مختلف است و بجهت سبب صاحب کامل و آنچه از کلام جالینوس مفهوم می گردد مستوی است و برص بحسب تفسیر شیخ مستوی است و بنا بر آنچه گفته شد مختلف برای آنکه در بعضوی و در بعضوی است در اکثر امور و شیخ مستقر استوی از آن جهت نایده که مشابه مزاج اصلی است در عدم تلو و الم و جالینوس و من تبع آن عام است از جهت شمول و جریان آن بر تمامی بدن و مانند مزاج اصلی در ایجاب الم نایده و جالینوس سو مزاج کائن در بعضوی و در بعضوی را مختلف نایده از جهت آنکه مخالف مقتضای مزاج اصلی است از عدم عموم و شمول و نیز گاه سو مزاج خلطی باشد و گاه عارضی پس خلطی چیزی است که در آن مزاج اصلی خلطی غیر معتدل باشد و این را مزاج غیر فاضل نامند و عارضی آنکه مزاج در اصل خلط معتدل باشد لکن متغیر گردد و از اعتدال بسبب سو تدبیر و سو مزاج متفق سو مزاج مستوی است سو کونوس حی و موی غلیظانی بدون تعفن است سهرتجربیک در لغت بعضی بیداری است و در اصطلاح اطباء بیداری بسیار بیرون از مجرای طبیعی است بسبب امر اختیار از اشتغال با امور خارجی و یا غیر آن و باین سبب بعضی و مرضی مانند هم و خوف و فرغ و فکر و سو مزاج یالس و سو مزاج حار یا یالس یه ماده و یا سو مزاج بار و یا یالس مادی سو داوی و یا حار یا یالس صفراوی و یا صفراوی غیر منصفه حاره و یا غیر اینها از اسباب و آن را سهار بضم سین و فتح های شده و الفه را نیز نامند **حرف الشین** المجهه **سشق** بفتح شین و بای موحده و فاف شدت شهوت و مبالغته آن است که تجاوز از حد طبیعی نماید و تجاوز هر چیز از حد طبیعی و از اطلاق الیه البته مرض است ششمره بفتح شین و نای ثناء و قانیه و رای ممله و یا حیح یک یک باین چشم است بحدی که خوب هم نیاید و یا لانی طبیعی نرسد بسبب بریده شدن پلک و یا براندن غده در آن و گاه جنس بالامتنع من گریز

جلد اول در بیان اسمای امراض

۱۰۸

بطرف بایتن و خلقی آن را بر نیست و شتر و درخت بختی نقصان بخش است شیخ حسن بنفشی و ظاهر و موه
وسکون و او و صادمه مرضی است که دفعه عارض می گردد و صاحب آن بهر حال می که باشد ایستاده و بنشیند
و یا خوابیده بهمان حالت بماند و قدرت بر تغییر آن نداشته باشد و چشمها او باز ماند و نتواند که بر هم گذارد و آن را
جمود و آنچه نیز نامند بهمان جهت و سبب آن سده است که از خلط غلیظ در مخرج و مانع که مثبت است اعصاب
است بهم رسد شیخ بنفشی و سکون دال مبله و خای مجرعه تفرق الصبالی است که در طول اعصاب ملحق شود
و بیشکستگی که بر استخوان سر واقع شود و نیز اطلاق می نمایند مشرق بنفشی و سکون برای مبله و قاف و قفل
چیزی در بنجره و مقصود به است و بیشتر و چیزهای سیال می باشد و می گویند که آب در گلابی صاحب آن بند
شود و سرفه می و پی می کند تا آنکه برگردد و بر آید چیزی که در آن هر دو رفته است جهت آنکه بنجره و مقصود به است و
ادالات تنفس اند می گذارند که چیزی غلیظ داخل شود و زرق میان این و غده آن است که غصه باندان
چیز است در مری اعراض آنکه غلیظ باشد یا سال و مشرق غیر آن چنانچه ذکر یافت و غصه مفرد است جمع آن غصص
آمده شتر قه الکب عبارت از آشامیدن آب سرد است ناشتا هنگامیکه کبر گرم شده باشد از ریاضت
عیف و یا کسبی و قبحی که بدان رسیده باشد و یا بعد از حمام و یا خواب و یا بین آن و یا بعد از رفتن بر بلندای
و امثال اینها و این مرض سرخ احوال است اگر تدبیری نتواند که آن بزودی بحسب لایق نماید و از علامات
آن بهم رسیدن جمع شدیده است و در کبد که صاحب آن را بی طاقت سازد و اگر غلط کرده شود در تدبیر مستحق
و یا در کبد گردد شتر نایک بنفش و سکون ای مبله و فتح نون در الف قاف جمع زانرا شیخی است که در
پلک بالای چشم بهم می رسد و آن را سنگین و سست می دارد و مانند سله متحرک می باشد بلکه چسبیده باشد
و بین فرق است میان این سله و سبب این رطوبت غلیظی است که می ریزد و در پلک ازین جهت اطفال
و مرطوبین را بهم میرسد شتری بنفشی و در ای مبله و بای مقصود و اتمای است بعضی که چاک و بعضی
بزرگ بهن نال بنجره غرض و کرب بسیار که دفعه ملامتی گردد و در تمام بدن و یا در اکثر اعضا بسبب بخار دم
عنصر اوی و گاه با بخار شش بسیار می باشد و از آن رطوبت ترجمه می آید و سبب این بنجره بورقیه رطوبه است
شطر العتب بنفشی اول و سکون طای مبله و ضم ای مبله تب مرکب از صفرا و بلغم است چنانچه در حرف الح
ذکر یافت شطر الحقلب بنفشی و سکون عین و ضم را هر دو مبله موی است که برگشته بر پلک چشم
می روید و سران باندرون می باشد و در چشم می خلد و سبب آن رطوبت عفن باشد در اخفان و اشجار

شده و بفتح شین و کسرین مهله و سکون بای شنه تحتانیه و فتح رای مهله و او می مهله است که بطرف چشم نزدیک تر گان
 بخود در شکل بهم میرسد رنگ پاک بلباب فاضله غلیظه تحریقه و میوه و نه یک بهم میرسد رنگ خوار زاده و موی و آن را
 عودین مانند ششکاف بفتح شین و فتح ضین هرد و حجه و العت و قاع صنی است که در زیر شرایین بهم می رسد
 شقاق بفتح شین و دو و قاف در میان هرد و العت و صنی است که در آن موی میریزد و تریتش بق جلده آن
 و دست و پا و صورت و غیره از سردی و یا بغیر آن الملاق می نمایند و بعضی گفته اند عبارت از تشقق شریح است
 شقاق کس بفتح شین و قاف و الف و فتح قاف و منم لام و سکون و او و بین مهله و رمی است که از خون غلیظه
 که در خاص نخو ایستد و شرا باین درایع بهم می رسد و جیس و فتح می نماید روح حیوانی را از رسیدن بدماغ پس قاف
 می گردد و زمان آن و ناسد می گرداند و حضور را و می میراند آن را در آخر امر و نیز گفته می شود و شقاق کس بفتح
 حقه و باطل شدن حس آن و ناسد می گرداند آن است شقیقه بفتح شین و کسر قاف و سکون بای شنه تحتانیه
 و فتح قاف و هجی است که در یکی از دو جانب سر بهم میرسد بای وسط آن یعنی شون هجی بسبب صعود بخار است و یا
 انحلال حاره حاده و یا بار و در طبع بدماغ شود بفتح شین و سکون و او و صاد مهله و ح فرس است شوه صه
 بفتح اول رمی است که در جانب یک در انحلال پشت است زیر حجاب حاجه بهم می رسد بسبب در آمدن بیاخ در انحلال
 و این بسیار شایع می باشد و صاحب آن نمی تواند بفرجه وجه که بخود حرکت نماید شود که سرخی است که در صورت
 و سید بهم رسد شدت آن مرفض است شیرین و شهنید سخته بر طبع است و از امر اصن مسریه و و کورث رجه
 شهوه الکبلی زیادتی شویت طعام داشتند آن است سیدیکه صاحب آن از اندک بیکره تخلفه سیر نگردد و در
 او بر ماکولات و مکالمه او بر آنها باشد مانند سگان و سبب آن سوء مزاج باد مکثی است که عارض فم مسده گردد
 خصوصاً هنگامیکه مزاج سائر اعضا گرم باشد شیرازی صنفی از سله است شیلک لومی از بشور غریبه است حریف
 الصا و المهله صا صا بفتح صاد و الف و کلام و فتح بای موحده و هاجی حار بغیر نافض است صبا
 بضم صاد و فتح بای موحده و الف و فتح رای مهله و بالفت سیرانی است معنی آن جنون مغرطی است که با سر سام
 سفاوی بهم رسد و گویا مکرک زبایا و فرائط است صدام دردی است که در اعضای سر بهم رسد و در
 بسیار و بفارسی در در سرنامند صدام الحرقه ضربانی است که در عین چشم محسوس میگردد که گویا سوزن فرو
 می برند و یا می فشارند و ضربان آن همیشه باشد و گاه در وقتی غیر وقت دیگر مانند شقیقه سوزان بر شقیقه صلیح
 نیز مانند صدمه بر وزن ایمر بطوبی است سال که مسجل می گردد و بدان خون فاسد و آن را بفارسی

نامند صریح نفخ صداد و سکون او عین هر سه مهله در تحت بعضی افتادن است و در اصطلاح اهل سده غیر متعارف است
که در بطون و مانع و مجاری اعصاب آن بهم رسد و مانع آید اعضای نفسانی را از افعال طبیعی خود منع نمایند
و صاحب آن تنقید و گفت برون آورد و کوههای آن بچید و گرد و بسبب نفخ اعصاب و فرق میان این
و اختناق رحم مذکور شد و آن مرکب از صریح و غشی است بحکم ظهور علامات آن برود و آن بجمکات اختناق
رحم صریح **الاستان** نفخ صداد و کسر ای مهله و سکون بای شفاة تحتانیه و رای مهله و از سایدن آن
است بهم در وقت خواب و این اکثر صیدان و زنان و مشلخ را بهم می رسد بسبب طوبات غلیظه فطریه
و یا بلخ غلیظه دوران و یا دیدان **صغیر الانشین** که چک شدن آنهاست و بسبب آن ضد سبب عظیم
آن است و انشاء الله تعالی مذکور می شود **الصغیر** بصداد و قاهر و مفتوح و رای مهله و صغیر بضم صداد
و فتح قاف و الف و رای مهله مضی است که در کبد و شراست افضل بهم می رسد و بسبب آن بدن انسان
بسیار زرد می گردد و گاه است که میکش آن را و گاه اطلاق می نمایند بر جمع شدن آب و رشک چنانچه
را احوال می گردد **صلابة الاجفان** سختی است که در بلبکهای چشم بهم رسد و مانع آید آنها را از باز کردن
و پوشیدن آن **صلح** نفخ صداد و لام و عین مهله بر ط شدن موی پلین سرست خط و صاحب آن را
اصح نامند و پیش در شفا گفته که زنان و خصیان را صلح بهم غیر سبب کثرت رطوبت مزاج ایشان
ضمیم تحریک یعنی کری است و با اصطلاح اهل اقتدار تحریف صلح است **صنان** بضم صداد و فتح نون
و الف و نون بدلولی زیر بغل و کش ران و شکم شکم و غیره است و این عام است و در خاص صور
نفخ صداد و کسر شش است **صیدیان** بکسر صداد و سکون بای شفاة تحتانیه و فتح بای موحده و الف و نون
و اینها نایف بر و بسیار چید و بهیچ موی است و ماده آن قریب باد و قل است و بفارسی رشک و خیم
شیش نامند **حرف الضاد المجه** ضا غلط کابوس است **صغیر** تحریک تلق و اضطرار
حادث از غم است و بکسر اول نیز آمده ضربان تحریک حرکت شدید ضربان است **ضرس** نفخ صداد و
و سکون سین بر و هم که کند شدن دندان است از اسباب خارجی مانند خاییدن اشیای خامه و قالیقه
و عصفه و نگاهداشتن آنها در دهان و با آن اسباب داخله مانند رسیدن بلغم ترش و سودا بدندانها از فواح
آنها و یا از مده **ضعف البصر** علتی است که صاحب آن اشیاء را بقدری دلتی و صفی که هستن تمام
آنها را ندیده خواه از نزدیک خواه از دور و یا از هر دو خواه از غلبه خون باشد و یا از غیر آن **ضعف الاستان**

گاه بمغنی ذهاب مادرالاستان است که ذکر یافت و گاه بمغنی بودن آنهاست قابل ضرر و آفات و گاه سینه
ضعیف پنج آنها و عدم استحکام که بسهولت کنده شوند نیز آمده **ضعف المعدة** مولانا نفیس گفته که
مفهوم از لفظ آن است که مختص بقوت خاصی نیست ولیکن عادت اطباء چنین جاری شده که اطلاق
ضعف معده را بر خلل بهضم می نمایند و میگویند عضوی را که ضعیف شده مگر آنکه در فصل آن اقبی بهم رسد
و فعل آن محدود بر جزو نباشد مگر بهضم پس ضعف آن ضعف بهضم است **ضعف الهضم** عدم
استحاله غذا است بقوام و مزاجی که سزاوار است که بدان باشد تا قابل مهیا باشد که قوت میخرد و در آن بر
مجرای طبیعی تصرف نماید و آنچه بمغنی افاضل گفته اند ضعف بهضم عبارت از عدم انحرار و گذشتن طعام است
از معده بزودی بلکه مدتی در آن ماندن زیاد از عادت و این از لوازم معنی اول است که عبارت از
ضعف میوه باشد **ضعف الشهوة** بی رغبتی و عدم میل بسوی طعام است **ضعف الکبد**
عبارت از ضعف قوت آن است بانام یا بعضی و این فی الحقیقة تابع جمیع امراض کبد است همچنین است
ضعف گروه و مثانه و سایر اعضا **ضعف القلب** بقه ضاد و سکون غین بر دو وجه و ضم طای مهله
مرضی است سوداوی که عارض قلب گردد بسبب ترشح نمودن اندک خلط سوداوی بدل و اجتماع
و انقباض آن در آن و لهذا صاحب آن درمی یابد که گویا دل او را می فشارند و از عقب آن او را
اندک غشی عارض می گردد و از دهن او لعاب بر می آید **ضعف العین** بقه ضاد و مرضی است که می یابد
علیل در وسط چشم خود و جمعی که گویا می فشارند و منع می نماید آن را از حرکت و در بعضی موضع و محل این رطوبت
بنظر می آید **ضعف اللسان** بقه ضاد و سکون فاف و فح و ال و عین بر دو وجه و ضم صلی است که در
زیر زبان شبیه بضم می رسد و گاه ماده سبب آن بخور و صلیست که در دو چنانچه حکیم محمد ابراهیم معروف
بحکیم ارزانی در ساله حدود الامراض خود نوشته که مرا صدیقی بود او را این مرض بهم رسید و آنچه
دو اشفع نمی شد تا آنکه من آن را بشکافتم از آن بنگ صلب طولانی خشن بوزن سه درم برآمد و صحت یافت
ضمیمه بخریک و عین مهیا و عوج خلقی را نامند ضمور و بضم ضاد و میم و سکون و او را می مهله نزال و ضعف را
نامند ضعیف بکسر ضاد و سکون یا بی ثنایه و قنایه و قنایه تنگ شدن نفقه یعنی است زیاد از قدر محتاد
و جمع شدن نور با صره و ضعف آن است بدان سبب اگر جمیلی و خلقی است چندان رد اونی ندارد و اگر مرضی است
ردی است جهت آنکه ضعف بهرمی اور و خصوصاً که از نقصان رطوبت بیضیه باشد ضعیف النفس بکسر ضاد و سکون

و سکون یای شانه تختانیه و قاف تنگ شدن مجرای نفس است و نرسیدن هوای مستشق از بیرون و
 همچنین در وقت اخراج از اندرون خواه از سبب رطوبات باله مستخربه باشد و خواه از حرارت مجفقه نابضه
 و این گاه سرایت دیگری باعتبار اشتقاق نفس کند و این مراد است **حرفت لطا** و **الهمله طلیح**
 حی حاد و انامند طاسر طاول من حی ریح را نامند طاسو قوس بر سبب جفای است که منشق گردد و سوسو قوس
 نیز نامند طاعون بفتح طاء و الف و ضم عین هر دو جمله و سکون و او و آن در می است بزرگ بقدر سهو تری و
 بزرگتر از آن و یاد آنه کوچکی است بقدر باقلا و کوچکتر از آن که با لیس سوزش بسیار در اعضای غدهی حسان منضمه
 ایستادن بلبل و یخ زبال بنامان و یا جگر ساس بهم میرسد و اطراف خود را سیاه می گرداند اگر ماهه سخی باشد عضورا
 قاسد گردد و اندو بر سیاقیت و دیسمیه آن قلب از راه شرايين و موجب هلاک گردد و گاه اطباء می نمایند بر
 ورم حار حادث در آن مواضع و بر ورم قتال نیز **طحال** بکسر طاء و فتح حای مهمله و الف لام و ر می است که در
 سپر زهرم رسد **طحنا** بفتح طاء و حای معجمه و الف مدوده و جارت از نسل و غشی است و در حدیث وارد است
 که هرگاه کسی باید دول خود طحانی باید که سفر جل بخورد و طراسه و طلیس بفتح طاء و رانی مهمله و الف لام و ر می است که
 مهمله و سکون و او و ضم و ال مهمله و سکون و او و کسر طای مهمله و سکون یای شانه تختانیه و میان مهمله و بارش
 از جرب شدید باخشونت است که در باطن جفن بهم می رسد و آن را طاسو قوس نیز نامند طرفه بفتح طاء
 و سکون راه و و جمله و فتح فا و با فقهه ایست از خون تازه سرخ رنگ و یا خون کهنه مرده خاکی رنگ و یا سیاه
 که بسبب قتل بعض عروق چشم برآمده در زیر ملتحمه مانده باشد از هر چیزی که باشد خواه ضربه و یا سبلی و خواه پری
 عروق و خواه بخوش آمدن خون و خواه متغیر شدن در می پیش از نفع و خواه لنزه و فزاید بسیار زدن و خواه
 حرکات خفیفه و مانند اینها و این استشق از طرفه ای لطمه یعنی سبلی که بر چشم واقع شود و سرخی در ملتحمه بهم رسد
 از قبیل تسمیه شیء باسم لازم **طرش** بفتح طاء و راه و و مهمله و شین معجمه نقصان قوت سامع است گاه اطباء
 می نمایند بر افتک بدان رسد و بر بطالان آن و بر فقان تجولیف صلیح بر بیدل مجاز و برین تقدیر طرش نشین
 و هم مراد است بهم اند و اصح آن است که و قر بطلاک سمع است و طرش نقصان آن و ضم فقان تجولیف صلیح
 و بعضی اختصاص نموده اند و قرار با آنچه طویل العهد مزمن باشد و طریخ را بقریب الهی حدیث طنین
 بفتح طاء و کسرتون و سکون یای شانه تختانیه و نون آوازی است بسیار باریک تنده می شود و صاحب آن در
 گوش خود به سبب حرکت انحراف غلیظه و یا انصباب فضول در آن و فرق میان این دو وی آن است که او این

جلداول در بیان اسامی امراض

۱۱۳

بار یک و چهارم است که از دوی نرم و بلند و غلیظ است و تخمیس لطای مفتوحه و او و نون و حای جمله در بین
 جمله در میان بر دویای شانه تختانیه جرب سیاه است که بالهای خشک ریشه باشد و آن اشده الف و جرب
 و صعب ترین آن است **حرف الظاء المعجمه** و **خطب طاب** بفتح و طای مجرور میان آن
 هر دو بای موحده و بعد طای دوم الف و بای موحده بتره ایست که در حین بهم رسد و بعضی گفته اند
 المی است یعنی و بخی است و بعضی گفته اند عینی است که در جلد بهم رسد **ظفره** بفتح ظا و فادرای جمله و او
 مشهور و رفیع طاب و سکون فاست زیادتی و عینی است بنیه بناخن سیاه صلب از موق البرخی کج چشم میزد
 از ماده بلغم غلیظ و رخ می کشد تا آنکه سیاهی آن را می پوشد و بلغم و بدن میشود و آن را بقارسی بنامند
 نامند و گاه از هر دو موق ابتدای کند و سه نوع است یکی غشای است یقین سیاه بفرمان بصره و ابتدای
 آن مختص بوق نیست و این مشابه سبل است در بیماریات و ابتدای فرق میان هر دو بدان است که سبل در
 جیب جوانب چشم است مستطیل و حوالی قرینه و ظفره ابتدا از جانب موق می کشد از بین یا لیساید از هر دو جانب
 یا از فوق یا از تحت و بعد از آنکه ظفره گاه ابتدا از سودای می نماید و حلقه را می پوشد و در اکثر احوال تجاوز از آن
 می نماید و گاه مضاعف و باطفاقی می باشد یعنی باطفاقه ای ابرو و آستر و این بدترین اصناف آن است
ظلمت بضم ظا و سکون لام و الف و تاء یکی و نقصان باصره است **سرف العین** المهمله و عاصی
 بفتح عین و الف و ضم صاد و همزه و سکون واو و رای جمله نقل و ثور المی است که در می باید انسان بسینه خود
 در بیداری چنانکه در می باید در خواب شگام خواب عاقوبه بفتح عین و الف و ضم قاف و سکون و او و فتح
 نون و الف اختلاف ذکر و تمددی است که عارض آن می گردد در رجال و در نساء عارض هم در جسم
 بصره بنیه عین و سکون جیم فتح رای جمله و با چشمی است که در جبهه مجتمع گردد مانند سله و عقده و گفته اند که بصره
 نوعی از سحفه است عارضه بتره ایست شبیه بگوشت که در موضعی از بدن بر می آید از جنس طاعون می کشد
 صاحب خود را و اگر گاه اطلاق بر بصره عین می نمایند و بصره عین و سکون ذال مجیم و فتح رای جمله و او
 و جی است که در خلق هم میرسد از غلبه نمون و تسویه مرصن با سم موضع علت است جهت آنکه عذر اسم آن موضع
 است غلبه لوط بفتح عین و سکون ذال مجیم و فتح رای شانه تختانیه و سکون او و طای جمله مرضی است که در
 وقت مجامعت از صاحب زنی اختیار از او قطع گردد و قادر بر ضبط خود نباشد بسبب سستی زنی و غلبه یا
 مستعد و آن را بقارسی در پنج حدت کردن نامند و گاه در زمان را بتر عارض می گردد و این مرض بیشتر کثانی

را که شوق بر ایشان غالب باشد و از جمیع بسیار لذت یا بند و منی ایشان بسیار تند و بوقیق باشد و مقهور
 ایشان رخ و عضلات آن است باشد بهم می رسد عوج بخر یک عین رای مهله و جیم ظاهر شدن بخور و نقصان
 بر قوت پاست که عاجز آید صاحب آن از رفتار که بفارسی لنگی نامند و صاحب آن را عوج و لنگ
 عروق الدم بخر یک مرضی است که بجای عروق خون از مسام بر آید و پنهان گاه بر آید از چشم بجای اشک
 خون به سبب کمال غلبه و رقت و لطافت و حدت خون عروق الدمی بکسر عین و سکون رای مهله و قاف
 و نفخ میم و دال مهله و کسرتون و بای غناة تحتانیه مرضی است که در بدن بهم میرسد بسبب آشناسیدن آنها
 بسیار غلیظ بجا مانده و اخیره غلیظه و آن مختص بعضوی و دون عضوی نیست و اولاد بدن و آنه بجایی بهم
 و بچکر می آید پس شگافه می شود و از میان آن چیز بسیار باریک شبیه به عرق سفید رنگ بر آید و در پشت
 آن تار باریک مانند موی سب می باشد و میان پوست آن عروق و آن تار را خنی جوف آن رطوبتی لرز
 می باشد که اگر آن گسخته گردد و آن رطوبت بهر جا که رسد زخم کند چنانچه به تفصیل در کتب قوم و در رساله عروق
 مدنی که از مولف است مذکور شده و اگر در اعضای کخی ظاهر گردد با سانی بر آید بخلاف آنکه بر مفاصل و
 و اعضای قلیقه اللحم باشد و آن ایما نا در زیر پوست مانند گرم نیز حرکت می نماید و آن را بفارسی
 رشته و پیومی نامند عروق النساء و نفخ خون و عین مهله و الف و جی است که در عروق و بریدی که آن عروق
 نامند بهم میرسد و ابتدا از مفصل درگ گردد باین می آید از طرف مخفی و بران کشیده تا زانو و کعبه انگشت
 خضر میرسد و سبب آن متلای آن رگ است از خون غلیظ فاسد سیاه و بارطوبات ملی که از خون جدا نگشته
 و بارطوبات بلخی خام و گاه می باشد که آن اختلاط بسبب حبس بودن کیفیت ردیه سیم بهم میرساند و عسل نفخ
 عین و عین مجریه و الف مقصوده مرضی است که شب قوت با صره ضعیف و باطل گردد و بعد که چیزی دیده
 نشود و صاحب آن شب پیوری را نه بیند و آن را بفارسی شب کوری نامند و سبب آن همودا و غیره غلیظه
 است بدین مانع و چشم و گردانیدن نور با صره را غلیظ عیش بکسر عین و سکون شدن مجمره قاف بعفسی گفته اند مرضی
 نقصانی است و از سطر گفته که عدم ادراک حسن و کوری چشم محب است از دیدن عیوب محبوب و اطا از عیوب بالیو
 و مرض سوداوی دانسته اند و می گویند و سواسی است که کوسه انسان را بر فکر صورت خوب و غمایل نیکو
 می و ارد و ایم او را استغفر او و از افکار دیگر باز می دارد حتی از خوردن خواب و اینها و بجهت سوداویست و
 برودت و پیوست ماده روز بروز او را ضعیف و لاغری گردد و عیش با خور و صفت از عشفه که گیاهی است

بر سر درختی که می چید آن را خشک می گردانند عصبیه بکسر عین و فتح صامدها و الف و فتح بای و حده و ها
و جی است که در ابروها و نگاه و در یک ابر و متصل بجنب پیشانی و استخوان گوشه چشم در موضعی که عصبیه
می بنشیند بهم میرسد و بدین جهت مسمی بدان گشته و سبب آن ریگی است غلیظ مجتسب بدان اعضا عظام
بضم عین و فتح طای مهله و الف و بدین جمله حرکتی است خاص در دماغ برای دفع خلطی و یا مودی دیگر که بدان
رسد از داخل یا خارج با ستانت هوای مستشق از راه بینی و دهان عطر سه برای دماغ مانده سرفه است
برای ریه عطر اس بهمان وزن باشدین معجزه مرضی است که صاحب آن به چند آب یا شامه سیلری او را
حاصل نگردد و عطرش بفتح عین و طای مهله و شنیدن معجزه شدت احتیاج طبیعت است با شامه سیلری آب چیز
سرد و تر عظم انحصار بکسر عین و فتح طای بجمه و میم بزرگ شدن خفیه بین است نه بر سیل ورم
بلکه بر سیل جافی و فریبی مانند بزرگ شدن پستان و در آن هنگام غلیظت آن کوچک و تنگ می گردد و
لهذا فی بسیار و کما یبغی تولید نمی یابد عطرش بفتح عین و فاد لام خیری است که بر می آید و فرج زن
بادره که در خفیه مردم می رسد و آن را عطر نامند و تعفیل معالج آن را عطر بفتح عین و فاف
و فاد و اند غلیظی است که بر مفاصل اطراف می روید و طولانی برگشته می باشد عقد ه بضم عین و سکون
آف و فتح و ال مهله و اقل و کلفت و گرفتگی زبان است عطر بضم عین و سکون قاف و رای مهله از
امراض ارجام است و آن حالتی است عارض میگردد و رحم را که قبول البسینی نمی نماید و لطف و دال
بستگی بهم نمیرساند اگر به شوای بهم رساند بزودی لغزیده ساقط می گردد بسبب سوء مزاج بارد
کلفت بهم آورده افواه و دوق آن و یا سوء مزاج گرم مفسد سوء مزاج منی و یا سوء مزاج بارد و طلب سحر
علمه الدخائیه بضم دال و فتح خای بیجه و الف و کسره نون و فتح بای نشانه تخمینه شده و یا مرضی
است که می یابد در دل خود صاحب آن که گویا دخالی از آن بر می خیزد و رقیع می گردد و سبب آن امر
اختلاط است و قتیکه بسیار گردند این مرض مورد غشی و افکار فاسده است بکسر عین و میم و
شین بجمه عبارت از ضعف بصر است و سیلان اشک از چشم علی الدوام بدون سبب ظاهری و صاحب
آن را اعش نامند عجمی بفتح عین و میم و یا مقصوده باطل شدن فعل حاسه بصر است با کل مجدی که
صاحب آن چیزی را نمیبیند و بغاری کوری نامند عجمی بکسر عین و فتح نون و کسره بای موحده
و یا بر آمدن طبقه عنبیه است نزد باره شدن و شکافته شدن قرینه بسبب قرحه و شور و زنده و انحراف

و مشهور بر سر است حرف الخین المبحر به غا غزایا بفتح و و غین در میان آن هر دو
الف و نون و فتح رای هله و الف و یای شناه تختانیته و الف مقایسه شفا قلوب است که ذکر یافت آن
در می است که از شان آن باشد فاسد سانه و عضو یا اما با آن حس باقی باشد و چون استیحا می باید و عضو
حسین از بر طرف سازد بسبب عقوبت اخلاط رویه فاسده که ماده آن است غشیان بفتح غین فی نای
مثله و یای شناه تختانیته و الف و نون خالق است که معده را عارض میگرد و بسبب انصباب خلطی
لذرا عید آن که گویا آن را می فشارند برای دفع بیزه که در آن است و آن حالت اگر دائمی است سبب آن
در نفس معده است و الا در موضع دیگر که در هنگام انصباب خلط است و عارض میگرد و غلظه بضم غین و فتح
دال هله و باز برای لخمی است صلب که در بین گوشت و پوست بهم می رسد و نیز اطلاق می نمایند بر زیادتی
لخمی که در گوشت چنم که موق اگر نامنابه بهم میرسد زیاد از مقدار طبیعی و چون بزرگ شود مانع از انقباض
فصلات چشم بنظرین و مانع تحلیل آنها بر مصل و دمه گردد و چون بسیار بزرگ شود مانع البصار گردد
و سبب آن انصباب نفول رطبه دمویه است بدان عضو و مقادیر غریب است خوب بفتح غین و سکون
رای هله و یای موحده فاصوری است که در موق الشی بهم رسد و بی اختیار اشک از چشم برآید و لا یقطع و
و غوب و رخت یعنی سیلان دمه است و تشویه مرض با هم لازم است و بعضی گفته اند آن نزع ک کوچکی است
که در لحاظ بکسر لام و فتح حای هله و الف طای مجحه که بغاری گوشت چشم نامند بهم میرسد چون قلع یا بد و در اکثر
ناصور می گردد و غشی بفتح غین و سکون شین معجبه و یا خالق است که عارض میگرد و بسبب حصول انجره و اخنه
و انلاط فاسده خالقه و غیر آن و یا ضعف قلب یا انفصال روح حیوانی قلبی با استقرار و یا تحلیل بجا یک
بسبب کز از مودی و با قلمت آن در دل که معدن و منبع آن است مجتمع گردد و قبول تقسیم و نفوذ بسوی
اعضا ناکند مانند آنکه در ایتهای بعضی حیات و یا بعد استقرار نام و اعراض انسانیه از غضب و طیش و
غم و حران بسیار عارض می گردد و غشاوه بکسر غین و فتح شین حجه و الف و فتح و او و یا بر و البست که بالای طایفه
بهم میرسد و خلقت بصیر از نامنابه تحصنه بضم غین و فتح صاد هله و یا عبارات از ایستادن طعام و شراب است
در خلق و یا مری و فزق میان این و شرف آن است که مذکور شد در شرف و تحصنه و اکثر احوال از ایشان
مناسک می باشد و نیز اطلاق می نمایند خطه بزرگ که شایع را اگر و جمیع آن غصص آمده غصص بضم غین
غصین و ضاده هر دو مجیه و یای موحده کیفیت انسانی است که بان حرکت روح بسوی خارج بدن باشد و است

طالب انتقام از خشم و بهنجیت آن خون نیز بکشت آید و بجا آید ال آن را منافع بسیار است از برای بدن
و افراط آن روی ترین امراض نفسانی است غلظت الا جفان بکسر عین و یفتح لام و غلای معج و الف
و لام و فتح الف و سکون هم و فتح فاء و الف و لوزان غلظت است که در جفن اعلی بهم رسد بجای که متوهم شود که بر پیا
بهم رسانیده و چون جفن را بر گرداند صفای دیده شود و خنثی و صحن بجن اعلی است بخلاف صلابت که هم در
جفن اعلی و هم اسفل و در هر دو نیز بهم می رسد و نیز لازم آن صلابت و بصر و شش چشم است تمام عبارت
از بیاض رقیق است که در چشم بهم رسد عین بفتح عین میسر شده و کیفیت نفسانی است که بمصاحبت آن
روح حرکت کند بسوی داخل بدن از جهت خنثی مودی که واقع شده باشد و جمع آن محمود آمده و فرق میان
این دو هم در عرفانها انشا الله تعالی خواهد آمد سرفست القاء و فتح قاف و یفتح فاء و الف و کسر لام و
بهم استرخاشی است عام شامل یک شق بدن از سر تا قاع در طول السبب القیاب مواد بار و در طبقه بالیه نسبت
اعصاب آن شق و این مضمی موافق اعت است زیرا که می گویند فاجات الشی فیما ای شق نمودم آن را بهر شق
و بعضی گفته اند استرخاشی یکی از دو شق بدن است سواى سر و صا جب کل بدن است و مقدار فرق نگذاشته
اند میان آن و میان استرخاش چون فالج را بعضی استرخاشی مطلق بگیرند پس گاه می باشد از ان نوعی که عام
و شامل هر دو شق از بدن است سواى اعضاى راس که آن را نیز عام و شامل باشد سگانه خواهد بود چنانچه
نوعی از ان استرخاشی است که مختص به یک انگشت باشد ففتح فاء و سکون مای شتاة فوقانیة و فاف
و لغت بمعنی تفرق اتصال و دوری اجزای است از هم و نزد ابطا عبارت از تشکافه شدن صفای با
سلامت مراق است و بر اندان جسمی که تشکس بود و داخل آن پیش از تشکاف و یا عبارت از تشکاف شدن
و مجرای است که بالای انشین است هر دو معایا یکی دوز و دیگری و فرو آمدن و رکیس چیزی از جنس آن
انواع است آنچه بسبب تشکاف و شدن مجرای انشین از بالای آن و آمدن امعا یا ثرب یا حجاب و کسین و
برج غلظت و اسیری و یا غیر آن است آن را قیامه نامند و فتح علی الاطلاق و بقیه مخصوص داشته اند قیامه را
با آنچه بسبب الساع مجرین بغیر خرق باشد جهت آنکه قیامه الزام من الساع مجاری شمرده اند فقط و فتح را
از امراض تفرق اتصال نقطه و آنچه ذکر کردیم اصح اقوال است و آنچه بسبب القیاب رطوبات مالی و یا
و موی و یا غیر آن است آن را آورده نامند و آنچه بسبب تشکافه شدن صفای و آمدن ثرب و یا معاست
و یا بخان آن را ثربی و اسعالی یعنی اگر ثرب آمده است فوق ثربی و اگر معاست اسعالی نامند و همچنین

قبیله ثربی و امعانی و مانی و براندگی بالایی عانه و یا مائل بطرف کفشان در زیر پوست معلوم می گردد
و ثربی بی قراقرمی باشد و سبب این بیشتر جستن و فریاد زدن و حرکات عینیه است و قبیله که سبب آن
ماوه غلیظ باشد آن را قراقرمی نامند و نیز وجه و اطباء دوره و قزوین و تهرافتند و بعضی اختصاص داده اند
اداره را قبیله که نازل ثرب و یا امعانی باشد و قزوین را اگر نازل رطوبات مانی و باد موسوی و یا غیر آن باشد
و قرشی از انجلیه است و ظاهر است ازین بیان که فوق عام است و قبیله خاص بنابر مذکور است اصح و اداره و یا مدار
قبیله است و یا مقابل آن و یا شمی ازان و قبیله انسانی که بسبب تسامح جری باشد اطفال را بسیار بهم می رسد
بسیب بسیاری رطوبت از جبهه و نرمی و نازکی اعشیه و ملحفه اعضا و بسیاری حرکات عینیه و جستن و
خیز ایشان و از اسباب نفق و قبیله مساک نمودن منی است وقت جماع و صعود زن بر مرد و جماع بر امتداد
سعد و جستن و فریاد بسیار قوی زدن و برداشتن چیز سنگین و با جملگی چه ازیت بصفاق رسانند و بدترین
اصناف فوق فتنی است که در حوالی سره واقع شود و اسامی دقایق بر آید بنیر جلد جهت آنکه بیشتر موجب
اعراض ایلاوس است خود بالتمه فوق مراقب لطن زنان را بیشتر از مردان بهم میرسد و چون شناخت
و ادراک این مراتب موقوف به معرفت و ادراک تشویر لطن بود لهذا در کلمه در شرح آن بیان می ناید
تا آسان گردد بر طالبان بدانکه احشای معده و امعاء و آنچه در شکم است پیچیده شده در سجایب و
عضلات جلد است برای محافظت آنها و حجاب اول که متصل احشاست آن را ثرب بفتح ثای مثلثه و
سکون رای همه و بای موحده و یونانی ابلیس بفتح الف و کسر بای موحده و سکون بای شناه تخمینیه و ستم
لام و سین مهیا مانند ترجمه آن طافی و حار و است و حجاب دوم بالایی ثرب است و آن را صفاق نامند که بر
صلاه مبله و فتح ف و الف و قاف و یونانی باریطاردون بفتح بای موحده و الف و کسر بای همه و سکون
بای شناه تخمینیه و فتح طای همه و الف و ضم رای همه و سکون و او و لون و ترجمه آن نموده کشیده شده
است و گاه الف رای دوم را حذف می کنند و باریطون می گویند و این پرده کشیده شده است از بالا شکم
تا خاصه و از این موضع و مجرای تنگ قرار داده شده است فرو داده است آن پرده را خصیتین پس
کشاده شده است و پیچیده شده است بان بر و پس بر و یک شده و در خصیتین پیچیده شده است
مانند کیلیس هرگاه کشاده شود یکی ازان دو مجرای و یا هر دو چیزی البته در کیس آید چنانچه ذکر یافت آن
بر دو مجرای را بریطاردون نامند و عضلات آن بالایی صفاق است و چهار زوج می باشد یکی از آنها در طول

و دوم در عرض و انشین به تقاطع صلیبی مورب تقاطع نموده اند و حجام سوم بالای عضلات زیر جلد است
و آن را مولانا نفیس مراق نامیده و اقسری طانی و اما پوست شکم حاوی برهمه است و آنرا نیز مراق
نامند و شیخ الرئیس گفته مراق پوست شکم است باغشا و عضلات و بعضی گفته که مراق عبارت از صفاتی
است و اصح آن است که مولانا نفیس گفته و بعضی گفته اند هر موضع رفیق جلد بطن تسمی به مراق است
و رنگ بفتح فاء و رای مهمله و سکون نون و کاف بشو ر حنیث رومی است و مشهور بآیه رنگ است و قد
آن را ذکر کرده اند و شاید از جمله شور غیبیه باشد و بدانکه حدود امراض بسبب حصول اخلاط رویه شده است
و حصول اخلاط از اغذیه مرکبه کثیره متفکته است و در قدیم الایام این همه تراکیب تفنن اغذیه و اختلاط آنها
با هم نبوده که درین زمان است و لهذا اگر امراضی که حال بهم رسیده سابق نبوده و الله اعلم قریبوس
بفتح فاء و کسر رای مهمله و سکون یای ثنائه تحتانیه و کسر سین مهمله و ضم میم و سکون واو و سین مهمله مرهنی است
که با آن نحو ظاهر بسیار شدید و ذکر دایم الیتاده می باشد با شهوت و بدون شهوت و بعد جماع نیز خواه منی
کثیر المقدار آید و یا قلیل و بسا است که تقصیب در آن بالیده و در طولانی می گردد و سبب این غیر منی و لیج
آن است و آن بلغت یونانی بمعنی صورتی است که بشکل الشان کوچک الیتاده ذکر میسازند و بجهت
مشابهت مسی بدان نموده اند و نیز مجازا بر شدت خواستن زن و رغبت آن بر جماع اطلاق می نمایند
و فریاسیموس نیز آمده بزیداتی یا ی ثنائه تحتانیه و الف با از را فرج به تحریک فادزای
مجموعه و عین مهمله کیفیت نفسانی است که بمصاحبت آن روح نیز حرکت کند بسوی داخل بدن از جهت
خوف از مودی در واقع و یا بخیل مودی و بفارسی آن را ترس و ترسیدن نامند و فرج الصبیان
یعنی الصبیان است و بعضی ام الصبیان و الله اند فساد الشم علی است که عارض توت شامه می گردد که بدان
سبب صاحب آن جمیع بویهای رایک بومی شوند و تفرقه میان آنها نمی تواند گذاشت فساد و الشهوت عبارت
از بهم رسیدن خواهشهای رویه فاسده است و معده مانند خواستن کل خوردن و زغال و کج و اشیای حریفه و حاده
و امثال آنها و غیره زنان عالمه را بهم می رسد بسبب اجتماع مواد فاسده باغذیه رویه و در معده ایشان و آن اعم از ضم
است بجهت آنکه در ضم شهوت و رغبت و اطعمه رویه الکلیفه است فقط و بعضی میان آن هر دو فرق نگذاشته اند
فساد و البضم تغییر یافتن طعام است و معده بسوی بعضی کیفیات رویه و فرق میان آن و تخمه آنست که درین
بعضی است چندان فاسد است بخلاف تخمه که در آن بضم نیست اصلا تخمه بکسر فاء و سکون کاف و رای مهمله تر قیاسی

معلومه است برای تاوکی بسوی امر مجهول و کثرت فکر من است خصوصاً در امور دنیوی و فقه فاعول و سکون
لام و فتح عین مجر و نمید و سکون و او و کسرتون و یا ورم و موی حار بزرگ مقدار با سحر مائل بکبودت و تمد و ضربان
و استغنی و نیت تشنگی است که در ظاهر جلد بهم میرسد و نگاه اطلاع بر سرسام که تویم جوهر دماغ است نیز می نمایند قلم به
تحرک تشنگ و وسط دهان را مانند فلکی بضم فاعول سکون لام و کسرتان و یا بر آمدن طبقه عینه است نزد تشنگانیه شایسته
قرینه بزرگتر و زیاده از عینه بحدیکه از اجضان در گذر و یا شفا رسانیده شود و دماغ الطباق گردد و آن را سسای و
قوای نیز مانند و فلکی از آن جهت نامند که شیده بقطعه بصر مدوری است که در میل سفر که بفارسی بهرخته ناسنجی کنند
برای آنکه آن میل بر نیاید و بر آن لسان برسند قوا و بضم فاعول و او و الف و قاف حرکت طبقه و انچه معلوم است
و تمد و نسا علی آن مرکب از تشنگی انقباضی برای دفع مودی از خود و سبب آن رسیدن اخلاط و ریح فاسده فو
و یا خلط حار و حریت است بدان و اطعامی حریت قو حبشما بضم فاعول سکون و او و کسرتون سکون شین جرم و لام و الف
ورمی است که در محوم خودی بهم میرسد و از قبیل طوایع نیست قوای بضم فاعول سکون و او و کسرتان سکون
یای مثلاً تشنگانیه و کسرتانیه مهله و یا ورمی است که در عرض حلق و در می بهم میرسد قوای بضم فاعول سکون و او و فتح فاعول
نقطه سفیدیست که بزخم ظاهر گردد و جمع آن فوف و جمع الجمع آن افوف آمده قوای بضم فاعول سکون و او و فتح فاعول
و سکون و او و سین مهله ورم صاحب سوداوی عاید الحس است حروف القاف و قاف و سوس بقاف و الف
و وال مهله و وسین مهله و در میان هر دو و او و جمعی محرقه نامند قارت بقاف و الف و رای مهله و تایی مثلاً قوای
عبارت از مردن خون است در جلد قاشیره بقاف و الف و کسرتان مجر و سکون یای مثلاً قوای و رای مهله و
عبارت از جراحتی است که قطع کند جلد سر را قاطو خوش و قاطو خوش عبارت از جرمه است قوام بفتح فاعول
و تایی مثلاً قوای و الف میم شور است شبیه بدخان منتشر در سیاهی چشم قوف الدم بفتح قاف و سکون الف
مجر و فاعول خون است از راه دهان اکثر از معده بسبب انقباض دهن و قوی و تشنگانیه شدن و یا گسیخته شدن
آن می باشد قذوف القلب حالتی است که در می باد صاحب آن که گوید اول او از سین بر می آید یعنی بسبب
وصول بخیره ریه و اخلاط فاسده بدان قرا نیطس بفتح قاف و رای مهله و الف و کسرتون و سکون یای مثلاً قوای
تخانیه و ضم طای مؤلفه و سین هر دو مهله یونانی یعنی بیدان و یا عطارد و ابرام ورم حار است که در جیب دماغ
تواید رقیق و خواه غلیظ و یا در ورم بهم رسد و آن را سر سام نیز نامند یعنی ورم سر نه که سام یونانی یعنی ورم ورم
بفارسی یعنی راس است و دومی آن را قرا نیطس و صفراوی را قرا نیطس ثالث یعنی ورم سادش از اخلاط فاسده

این کلمات از قرا نیطس است و تمام حروف و کلمات در این طبع است

دوران ذین و رای و حواس همه متفرق می گردند و صداد و صفای زیر که ضرر و تکلیف آن هم بجهت حرارت است
 و بهرست صفت که منافعی جوهر و مانع و اعصاب و عصب است و نه آن زیاد و بخلاف دوسوی که بحسب حرارت است
 درین باب اقوال بسیار است و وجه تشبیه آن بقرا نیطس جهت آن است که مضر بقرا نیطس است که ذین و رای است
 و گفته اند فقط و تشبیه آن با سم لازم آن است که بنیان باشد قرق و بفتح قاف و سکون رای مهمل و وای بزرگ نمیدان
 پوست خفینین است بسبب ریاح و یا نزول آب و یا ماده غلیظه که مقدار آن را بزرگ و بزرگ آن را فرجه گردان و یا
 فرو آمدن امعا و یا تریب و هر یک سیمی با سم اند مانند ریخی مالی و ریخی مالی و ریخی مالی صاحب کل گفته که قرق و ریخی و ریخی
 گوشت است و غشای محیط با نشین دوران حال دم بلند و برآمده و گاه بخوابان او جلع رویه می باشد و اما غلظت
 و سختی و قریبی را عظم خصینه نامند و مذکور شد قرق و جمع قرق است بفتح قاف قرقی گفته قرقی القالی است
 که در لیم و اعضای کچی بهم رسد و ادام که تازه است آن را براحت بکسریم نامند و چون گفته گرد و دوران چوک
 جمع گرد و آن را قرقه نامند و قرق بضم در و بفتح براحت را گویند و اضافت بهر عضو که دوران واقع شود و می نمایند
 و میگویند قرقه معده و گرده و منانه و امعا و رحم و غیره با قروح العفنه قروحی است که دوران حرارت ناریه غیره
 بر حرارت غیره استیلایا و ماده آن امتحان گرداند قروح البلیغه قروحی است که با آن شود و خشک ریشها
 باشد و ثواب از آن جاری گردد و از جنس سعه رویه است و بطن از آن جهت نامند که در بطن بسیار می شود
 قروح الوضره بفتح و او و کسر ضا و معی و فتح رای مهمل و با قروحی است که دوران الفراع چوکها باشد قروح
 الخیر و نیمه قروحی است که بدشواری مندل گردد بسبب خباثت و دارت ماده و لیکن متاکل و ناصو و نگردد
 قروح الساعیه قروحی است که روز بروز زیاده گردد و حوالی خود را فرا گیرد و آن را بفارسی گفتار که در دهان
 کهر که نامند قروح الساعیه قروحی است که آثار آن در طی مانده و صلب گفته و سده مسام نموده باشد
 قرقس بفتح و قات و ریما بر و رای ساکنه و در آخر سین بر و مهمل و بغایجای قاف و و نیزه امچی است
 که بفرم مانند قضیب روید و در بالستان طولانی گردد و در زمستان کوتاه قرق بفتح قاف و سکون رای
 مهمل و نون چیزی است که در فرج زن مانند دندان میر و دیده ملن و طی است و صاحب آن را قرقا نامند
 قشره سیره حالتی است که می یابا انسان دوران اختلاف در سوزی و خش در جلد و عضل خود و پیش از آن
 شکری و اعضا شکنی قطری بضم قاف و سکون طای مهمل و ضم رای مهمل و بای موحده مرغی است
 هژوای از جلا یا بنجولیا و صاحب آن میگرد از خلوت و کثرت و صحبت باد و ستان و دوست میار و

[illegible]

می شود و باد اسهائی و خارش بسیار میکند و بعد خارش بسیار اندک آب لزجی از آن تراوش میکند روز بروز منتشر زیاده
می گردد و از امراض سرریز است و در وقوع می باشد سرخ و سیاه سرخ آن نادرتر و خارش آن کمتر و سیاه آن
ضخیم تر و خارش آن بیشتر و ماده سرخ خون فاسد رقیق آلی بودنی است و ماده سیاه سوداوی غیر طبیعی فاسد
روی خواه از خون سوخته باشد و خواه از صفرا سوخته و خواه از سودای سوخته که بطرف جلد ریزد و گاه در
عمق بدن بهم میرسد و بدینطور خارش بسیار می کند و از آن پوست جدا میگردد و روز بروز منتشر میشود و بسیار آن
خصوصا سیاه ضخیم و آنچه از آن رطوبت صمدی لزج بعضی لذاع تراوش نماید و روز بروز منتشر و اطراف خود را منفرد
و فاسد سازد بسیار روی و مقدّمه خدام و مندر بدان است و قوبای منتشر را بر برص اسود اطلاق
می نمایند و گاه قوباد دماغ ظاهر می شود و علامت و سبب آن قریب بعلا مت و سبب حره دماغ است لکن
آن حکم دماغ است قورنج بعضی نام و سکون و او دفع لام و سکون لذن و جرم مرضی است آلی که در معای غلیظ
بهم میرسد با وجع و درد بسیار که دشوار گردد و بر آمدن فضولی که بالطبع بر می آید و دفع می گشت و گاه است
که بسبب شدت وجع پاک می گرداند بخلاف مصلع که شدت آن هملک نیست و اسم قورنج مشتق از قولون است
و ازین جهت شیخ الرئیس گفته که قورنج حقیقی آن است که در حای قولون تولید یابد و گفته شد که در مصلع
غلط تولید می یابد بجهت کثرت وقوع آن در آن و آنچه در معای و دقاق تولید می یابد آن را ایلاوس می نامند
و مذکور شد و سبب قورنج یا بلغم غلیظ رجا می و بسیار می لرزید مخلوط با الفضال و با ریح غلیظ مجتمعت محقق در آن
و طبقه روده و باد و جوف آن و یا ریختن صفرا بمجمه است و گاه بندرت از دم بلغمی و گاه بسبب التواء
روده و گاه بسبب بسیاری او را بر بول و گاه بسبب خشکی امعاء و گاه از حرکت عینیه و کثرت جماع خصوص بر روی
مجمه بهم میرسد و یا غیر آن از اسباب و گاه مشبهه بمخس میگردد و در فری بیان هر و بدان است که وجع
منخص اکال و لذاع است اگر بسبب خلط اکال لذاع باشد و بعد محض و لذع طبیعت اجابت می کند خصوص
که آب بسیار گرم بنوشند و وجع قورنج سنگین سیل یا سفلی دارد و بسبب فضل ماده محبسه و وجه و گاه مشبهه بوجع
کرده می گردد و در فری بیان هر و بدان است که صاحب آن در می یابد که گویا سخی فرو برده اند در قطن او
و با آن بول گاه بند میگردد و یا اندک اندک می آید و چون می نماید تشکین می یابد و وجع قورنج بهم میرسد
و یا لایمرو و بطرف راست و چپ می گردد برای آنکه روده قولون از طرف بالا آمده و میل بسیاری
بطرف راست کرده پس برگشته بطرف چپ رفته رویا یلین پس برگشته باز بطرف راست رفته بسوی پشت

و از فقره قطن در گذشته و جالینوس گفته که معای قولون رسیده است به چهار جهت بطن یعنی بطرف راست و چپ بالا و پایین و ازین جهت اوجاع آن را فرامی گیر و همه جهات شکم را و درین اجتماع اول می باشد هنگام اشتداد آن غشی و عرق سرد عارض میگردد و بعد قی تسکین یابد بلکه زیاده شدت یمنیاد بسبب تحریک مواد و گاه مشبته بوج رحم و کبد و طحال میگردد و فرق میان شان بوضع علت است قی بفتح قاف و یا حرکت معده است برای دفع چیزی که در آن است از راه دهان یا حرکت منفع بسبب حرکت معده و الا آن را تهوع نامند و شئی خارج و منفع مضاف بسوی آن است مانند قی الدم و غیر آن قی الدم بر آمدن خون است از معده و لزاج آن بقی بسبب کشوده شدن دین رگی از رگهای معده باشد گاه قی و یا بریده شدن آن بسبب مثلاً یا ضربه و یا صدمه و غیره یا قیام الکبدی بکسر قاف و وسطی را بکسیت و قیام یعنی برخاستن است و چون صاحب آن اکثر باید که بر خیزد و بیدار باشد لهذا مسمی بدان گفته اند قیسمشیه شئی با سم لازم و اسهال کبدی النوع است غشالی مانند آب گوشت شسته و یا قی است یا قی و یا صفراوی و یا صمدیدی و انواع دیگر است و معمولی را از وسطی را بکبدی نامند و فرق میان اسهال کبدی و غیر آن در کتب قوم مذکور است تفصیل و عدم وجع لازمه این اسهال است و گاه اندک قی در انواع کبدی محسوس گردد قی بفتح قاف و سکون یا ی شانه تختایه و حای مظهر چرکی است غلیظ سیال که از فرجه براید و مخلوط بخون نباشد قیله بکسر قاف و سکون یا ی شانه تختایه و فتح لام و با و بدون باز آید از قول آب و یا جسم غریب دیگر در کیس سینه است و بزرگ شدن آن زیاده از حد طبیعی و آن نوعی از قی است و در قی مذکور شد حرکت الکاف کایه بفتح کاف و فتح هزه و سکون آن و یا ی موحده و یا غیر نفس است بانکه را و افتادگی از شدت هم و غران کابوس بفتح کاف و الف و ضم بای موحده و سکون و او و همین مظهر مرضی است که ادراک می کند صاحب آن در حالت خواب خصوص که بر پشت خوابیده باشد خیالی و صورت سنگین که بر او می افتد و می فشارد او را و نفس و تنگ میشود و صدای او منقطع می گردد و از حرکت باز می آید و هر چند خواهد که حرکت و فریاد بر آورد و نتواند چون تنفسی گردد و یا حرکت کند و یا نفس کشد و فتحه سیاه اگر گردد و با قی آید اما او را مانده گی تا مدتی بهم رسد و بسبب آن بخارات غلیظه غیر منصفیه است که مقدم مانع که محل خیال است صغیر و نماید و در اینجا باز غلظت یافته تنفس گردد و لهذا آن را کابوس نامند مشتق از کبس یعنی محبس و از جهت آنکه می فشارد و جوهر مانع را از آن را غلظه نامند و اعصاب حس و حرکت را از افعال خود باز میدارد و کما و

جلداول در بیان اسامی امراض

۱۲۵

بکسر کاف و فتح بای موحده و الف و دال مهله در عوف گفته میشود بر جرح اعطال کبد و نزد اطباء عبارت از بلع
 رطوبت است در عروق کبد بحدیکه منع کن را شنا میدن آب را و بسیار کم می گردد و در آن عطش و علامت آن
 غلظت عطش و سنگینی و بوی کبد در آخر هضم و بلودن قاروره سفید فی غلیظ و بر بالای آن کف بسیار کثرت الشبه
 بسیاری خواهش بر جمیع است و سبب آن امتلائی بدن و بسیاری خون و منی و یا صحت منی و لزج آن و با
 بسیاری رطوبات متبینه و متقلبه یعنی و با خارشش و غور است که در او عینه منی بهم رسد و یا بسیاری نفخ و در مراح
 منقطه کرب نفخ کاف و سکون رای مهله و بای موحده و تخریک را بر آورده و کرب به بضم کاف و سکون را و فتح با
 معنی است که نفس را عارض گردد و بفارسی آن را اندوه مانند کرب و کرب به معنی حالتی است که عارض معده
 گردد و صاحب آن در خود معنی در یاد و خواهد که انتقال نماید از شکلی شکله و از هیئاتی هیئاتی و گاه با آن غشیان
 نیز می باشد که از او کرازه بضم کاف و دو وزای میجه و در میان هر دو الف تشنجی را نامند که ابتدا از عضلات
 ترقوه نماید و بکشد تا بطرف سینه و یا پشت یا هر دو جهت و گاه بطریق تقیم بر هر تدوی اطلاق می نمایند و گاه
 مختص به تمدد حادث از سردی نمید کنند رطوبت از داخل باشد آشناییدن ایقون آب بسیار سرد و یا از خارج مانند
 رسیدن سردی بسیار به بدن از برف و یا بوی سرد و فزونی در آب بسیار سرد از یک جانب و یا از دو جانب
 میدارند و تشیم مرض با سم لازم آن است زیرا که کرازه در تحت بعضی القباصن و عین است و آن را بفارسی
 کزک نامند کرب تخریک ثقل و ایضا است که محسوس گردد و در اعضا پس اگر بی سبب ظاهری باشد مانند
 بر من است خصوصاً حمی و غلیظه خون یا بغم کشح نفخ کاف و شین مجوی حای مهله و جج جنب بی ورم است
 کمال نفخ کاف و لام و الف و لام یعنی ایضا و آفت است کلفت نفخ کاف و لام و فالتیر یافتن
 رنگ صورت است بسیار بی و بهم رسیدن آثار کبودت و گاه در غیر صورت نمی باشد و مزق میان آن
 و بهیق اسود آن است که کلفت الطس باشد بخلاف بهیق که با اندک خشونت می باشد و کلفت در هیئت نهان
 و آنه کجاست گفته بضم کاف و سکون میم و فتح نون و با آن را اطباء با اشتراک لفظ بر چند معنی اطلاق می نمایند
 گاه بر حالتی که در چشم بهم میرسد که ضعیف می گردد و قوت با صره و متغیر میگردد و رنگ بلغات آن و مانند بلی
 و بطی الحریکه میشود و می یابد صاحب آن که گویا چشم او بزرگ شده است از مقدار لاکن طبیعی و می بیند شیا
 را گویا غبار آلود و در دخال اند و آن را خارش بسیار بهم میرسد و سنگین نمی یابد مگر بشستن با آب گرم و
 شنب آب آن انچه غلیظه سودا و بیهار است که در زیر طبقات مجفک گشته و اطباء این را از امراض بلغمه

صفر اوی حادث در کبد اطلاق نموده ولیکن در عرف طبیبی که اکثر متأخرین بر آنند بر مردم حادث از خون و صفراوی
مرکب در صورت اطلاق می نمایند مایه نخویلیا بفتح میم و الف و کسر لام و سکون یای ثنائة تختمانیه و ضم خای
مجمعه و سکون و او و کسر لام و فتح یای ثنائة تختمانیه و الف لغت یونانی است و بنون بعد از لام اول نیز آمده
و آن تغییر یافتن خلطون و فکر است از مجرای طبیعی بغیر طبیعی و ضار و خوف بسبب آنکه ماده آن سودای غیر
طبیعی غلیظ تاریک و محسن روح و ترساننده آن است بخلاف جنون سببی و تشیمه آن با سم سبب آن است بهمت
آنکه مضمی آن یونانی غلیظ سیاه است که سودا باشد و نوعی از آن مایه نخویلیا را مرقی نامند و آن مایه نخویلیا است که
بشکر کت مرق بهم رسد و مضمی مرق در فنی مذکور شد و مراد از آن اینجا صفاق است مایه نخویلیا بفتح میم و الف و کسر
نون و فتح یای ثنائة تختمانیه و الف بافت یونانی یعنی جنون سببی است و دارا الکلب که مذکور شد گویا از
مسامیر بفتح میم و سین مهله و الف کسر میم و سکون یای ثنائة تختمانیه درای مهله دانه های کوچک بسیار است
است که سر آنها بزرگ و بیخ آنها باریک و آمده از اندرون عضو مانند منج باشد و ماده آن سودای غیر طبیعی غلیظ
فاسد است مخصوص بفتح میم و سکون غین و صداد مهله پیش و وجع امعا است بسبب احتباس ریح یا
فصول یا بسبب خشک و یا تناول اطعمه حار و حر لیه و یا ریختن خلط بلع در آن بعضی گفته اند وجع امعا است
مطلقا خواه با قبض و یا اسهال در معای وفاق باشد و یا غلاظ و اگر با جذب و یا قرح و یا سرج باشد پس
آن رغن است و اگر باشد عوض لازم آنها مصفیه ص بفتح میم کسر ضاد و مجموعه و سکون یای ثنائة تختمانیه و ضا
مجمعه و جی است که در لثه بهم میرسد باندک خارشی میله بفتح میم و دو لام اول مکسر و دوم مفتوح و در بیان مردم
بای ثنائة تختمانیه بر وزن صحیفه و عرف حمی را نامند و باصطلاح طحالی است مثل حمی و ابلاقی گفته حاتی
است که مخالطان حرارت است و بسبب حمی نرسیده و آن اعیای و کسل سیداری و اعراض مختلفه باشد
مور سرج بضم میم و سکون او و رای مهله و فتح سین و را بر دو مهله و جیم بر آمدن طبعه یعنی است نزد شکم و شکم
قرینه بسبب بزه و یا قرحه و یا خراجی که در آن واقع شود پس اگر اندک بر آید مانند مورچه آن را مور سرج
که معرب مور است و اگر زیاده بر آید بقدر سوز یا ب آن را ذوبالی نامند و اگر بیشتر از آن بر آید بقدر
دانه انگور کوچکی آن را جشی نامند و اگر زیاده بر آید که از اخضار بگذرد و ساییده شود بمرگمان و بالغ
بر هم بر آمدن چشم باشد آن را تقامی گویند و چون تقامی مزمن گردد و بر آن گوشه بر وید و بشکافد و بین
از مسامیری و فلکی نامند و فرق میان مور سرج و میان شور است چشم آلت که رنگ مور سرج یعنی

می باشد در سیاهی و شملت و زرق و بر اطراف پنج آن چیزی سفید برآمده که اقطار فونیه باشد شکافته
 شده است بخلاف بنور که چنین نیست **موقان** بضم میم و سکون و او فتح تائی ثنائة فوقایه و الف
 و لون نرواجا عبارت از امراض است که عارض گردد و بسبب فساد هوا و قینکه هوا قاتل باشد و نزد
 اهل لغت موقی است که در مواشی واقع شود موم بضم میم و سکون و او ویم نوعی از جدری است که
 و انهای آن بصورت و سینه و شکم زیاده از ساق و قدم برآید **حرف النون** به نون الفارسی
 بفتح نون و الف و رای مهله بعضی گفته اند که حمزه است بحای مهله و مذکور شد و بعضی گفته اند که ضمه آن
 یعنی ماده این صفت و ای قلیل التحفن مخلوط با اندک سودا است آن دانه است برآمده از جنس غله و سعی
 می کند یعنی سرایت باطراف خود می نماید تا آنکه خشک نشود و با هلیب بسیار و در اول خطوط سرخ یا
 طاوسی رنگ می باشد مانند دانه آتش شکامیکه بلند شود و ازین جهت آن را نار نامند بخلاف حمزه
 که ماده آن سودا و غلیظ خالص و در بدن است و بسیار برآمده و بلند نمی باشد از عضو و سیاه می گرداند
 بعضی او بعضی گفته اند که آتشک است و حق آن است که غیر آن است چنانچه ذکر یافت و فارسی
 از آن جهت نامند که اول آن مرض در بلاد فارس بهم رسیده و یا آنکه در بلاد فارس بسیار بهم می رسد
 تا سوز و پنج نون و الف و قسمین مهله و سکون و او و رای مهله و ناصور بصا و مهله قرحه نرمنی است که آن
 غرور و محقق باشد و از آن پنج و صد بهر همیشه آید و مولانا نفیس گفته اند ناصور را بر قرحه اطلاق نمی نمایند مگر آنکه
 کهنه شده و سستی بر آن گذشته باشد از هنگام انفجار آن اقل آن چهل روز است نتو بضم نون تائی ثنائة فوقایه
 و او ساکنه و همزه ارتقا ع عضو است از مکان خون و بر آمدن آن و قوم جراح است متور را احم بضم نون و تائی
 ثنائة فوقایه و او و مشد و بر آمدن رحم است از وزن و یا برگشتن آن از هیات اصلی بحیثی که برگردد باطن
 آن نهامی بظاهر و فقیه آن بهم زد و این در انقلاب هم نامند و یا عنق آن کج گردد بدون انقلاب و درین هنگام
 فقیه آن باقی می ماند و تصور هم را عقل و قرن نیز نامند و صاحب آن را احتملا و قرنا تصور السره بضم سین مهله
 و فتح رای مشد و و یا تجارت از بلند شدن آن است و آن یا از سوز و تدیر قابل است و یا باره شدن صفات
 آن موضع و این را فقیه مراق بطن نامند و یا بسبب رطوبت بلخی که در اینجا جمع گردد چنانچه در استسقا
 رقی می باشد و یا بسبب ریخی که در آن بهم رسد چنانچه در بطلی می باشد و یا بسبب رویدن گوشت نیز که
 آن و یا بسبب شکافه شدن شریانی در آن پس خون از آن برآید و در آن موضع جمع گردد و نرمت اللحم

بفتح نون و سکون زای مجمره با جاری شدن خون است از جراحت و غیر آن در هر موضع که باشد از داخلی یا خارجی نیز که بفتح نون و سکون زای مجمره و فتح لام و یاء یختن فصول ربطه است از و بطن مقدم و ملغ بملحق و لبع من مخصوص بر سر و یا سینه و بعضی عام و البته اندر بهر عضو یک بریزد و این حق است نزول الماء بضم نون و زای مجمره و او لام و فتح میم و الف محدوده مرضی معنی است و آن عبارت از ایتاده شدن رطوبت غریبه است در ثقبه عینه میان رطوبت بیضیه و صفای قرینه و متکبر شدن آن مانند تکبر حج مرئی و آب غور پس بدان جهت مانع از نفوذ اشباح را بسوی بصیر و بایر اندن نور را از بصیر بسوی مبصر است تا بر اختلاف مذکور انطباق و خروج الشعاع و امتناع آن با تمام است بیکشتی که تمام ثقبه را می پوشد و با ناقصی که بعضی آن را خواه اطراف آن را و خواه وسط آن را و باقی لکشوف باشد و بهمان مقدار دیده شود و با لکشوف گفته ما عبارت از غلظت رطوبت بیضیه است و اطلاق اختلاف نموده اند و تفسیر آن پس جماعه بظاهر آن رفته و گفته اند عبارت از غلظت جوهر آن است و محققین اطلاق گفته اند عبارت از حصول رطوبت غلیظه غریبه است که در بیضیه که از آن اندک اندک ترشح نماید و از ثقبه یعنی برآید و بالای ثقبه زیر قرینه ایستد چنانچه بعضی گمان کرده اند که جوهر بیضیه با تمام غلیظه و منجمدی گردد به سبب برودت و نوعی اذعان را می رقیق نشتر نامند و صاحب آن می بیند و رگ های بسیار سطح و اجسام برآق را به سبب رقت آن و گفته اند ما سه نوع می باشد یکی آنکه فرو می آید و بسیار عینه و عنبکویه می آید و بصارت را باطل می گرداند و در حقیقه که درت ظاهر میگردد و درنگ آن اکبر باشد و غم می باشد و این محالجه پذیر نیست و دوم آنکه می ایستد میان قرینه و عینه و این همان است که ذکر یافت و سوم آنکه در عصبه محوفه می ایستد و این هنگام ظاهر نمیکرد و در رقیق و متغیر می گردد و در حقیقه که بسیار اندک و بندرت و این را ما را سود می نامند و قائل این قول فرق میان ما و سه عصبیه نکرده مگر بر سبیل عموم و خصوص و قوم اطلاق یعنی نمایند ما را اگر بر سه عصبیه و بدانکه ما را گاه با سه عصبیه می باشد و گاه بی سه و فرق میان هر دو و تفاوت است و آنچه گفته اند فرق آن است که اگر کشاده گردد یکی از هر دو حدقه یکجا می گذارند و یک چشم ولایت بر عدم سده می کنند و در عصبیه صحیح است ولیکن کلی نیست جهت آنکه هر گاه ما را بسیار غلیظه باشد هر چند سده نباشد حدقه در آن کشاده نمی گردد و به سبب برهم گذاشتن یک چشم چنانچه ذکر یافت و فرق در نفس ما و میان سده و فرو ظاهر است جهت آنکه اطلاق بصارت با صفای حدقه و با باندک تغییر می لازم سده است و که درت حدقه واجب است در ما و و بطلمان بصارت نشتر از آن نیست بلکه محال بصارت است صاحب ما و اختلاف می باشد

بجوب وقوع و ضعف و کبر و غلظت و رقت آن چنانچه مذکور شد و قسم بار بسیار است مانند غماهی و زیتنی و صبی و آسماخونی و منتشر رقیق و زجاجی و اسیقن بریدی و اخضر و اصفر و آحمر و قهوه‌ای و اذرق و آسود و نزول مال و بحقیق عبارات ادراختن خلط عا و سیال است در عقب صبح و درم لازم آن است بسبب اجتماع آن خلط در اینجا نسیان بکسرون و سکون سین مهله و فتح یای ثناته تحتانیه و الف و نون یعنی فراموش کردن آن آنچه را یاد داشته و یاد گیر و این به سبب فاسد شدن قوت ذکر و یا فکر و یا تحیل است اما فساد ذکر باطل شدن قوت حافظه است و یا ناقص شدن آن و اما فساد تحیل خیالی کردن است چیزی را که در خارج موجود نباشد و یا بدین امور چند است که در خارج وجود نداشته باشند و یا ضعیف و ناقص گردیدن امور و تحیل است که تحیل امری که بیغنی تواند نمود و خواب و احلام بنشیند مگر آنکه در آن را فراموش کند و همچنین فراموش کند صور محسوسات را و نتواند که تحیل کند آنها را چنانچه فراموش کرده نفاس بکسرون و فتح ف و الف و سین مهله خوبی است که در وقت ولادت با چنین و بعد از آن دفع می گردد و نفاس طات بفتح نون و ف و الف و طای مهله نشاء و الف تاسی ثناته فوقانیه و انهای جبالی است که از ماده و بطولی مالی متجسس در زیر جلد و بدن حادث میشود نفاس ثنات بفتح نون و ف و الف و فتح خای صجیه و تاسی ثناته فوقانیه شور جبالی است که از ماده ریجی غلیظ متجسس در زیر جلد و در ظاهر بدن هم میرسد و گاه اطلاع می نمایند بر شور مالی نیز بسبب مشابهت آن بدان در رنگ و بوی و قوام و غیره چهار است از ایشان بطن است و ابدا گاه اطلاع می نمایند بر درم ریجی نیز و اصناف بهر عضو که در آن معلق شود و در او می شود مانند نفخ بکد و رحم شش الدم بفتح نون و سکون ف و تاسی مثله بر آمدن بخوان است از راه دهان اگر با نراق دفع گردد از اجزای دهان است و اگر با تنج از حلق و خروج آن و اگر با تنج از قصبه ریه و اگر بطریق سرفه دفع گردد و از ریه و نواح سینه و اگر بطریق قی باشد از فم معده و یا بکد است شش از راه ریه و نفخ دال مهله مشدود و با بر آمدن چوک است از راه دهان اگر با سرفه باشد از نواح معده و تحجب و ریختن است و اگر با قی باشد از انقباض ریه و سده و یا بکد نفس الانتصاب نفس شجر یک انتصاب بکسرون و سکون نون و کسره تاسی ثناته فوقانیه و فتح ساد مهله و الف و با عبارات از حالتی است که صاحب آن می تواند که نفس بکشد مگر آنکه است نشیند و گردان را راست ندارد و سر را بالا نکند تا آنکه عروق آن کشاده که در نفس بر آید بسبب غلیظ است که جذب کند ریه آنرا از معده و احتیاجت تخلخل و سخانت و استغنیست خود بر آمده گردد و در مجاری تنگس نماید و یا از دماغ بدن ریزد و مجاری و منواضع میوار که با اصطلاح خوش

همند بر نایند بعضی این نوع انقباض است و در بویبرابر است و در وقت خوراک در نایند و در وقت انقباضی او برابری است و در وقت خوراک
 و برابری است و در وقت انقباضی او برابری است و در وقت خوراک در نایند و در وقت انقباضی او برابری است و در وقت خوراک
 غصه است و در وقت انقباضی او برابری است و در وقت خوراک در نایند و در وقت انقباضی او برابری است و در وقت خوراک
 تب است و ازین است نقرس بکبر نون سکون قاف و کسر او سین هر دو مهله و جعی است
 که در مفصل مقدم قدم خصوصاً ابهام و انگشتان بهم میرسد و از رگ طرف بالای ابهام شروع می شود تا
 بمفصل مقدم میرسد و وجع آن شدید می باشد خصوصاً که در ابهام باشد بسبب مفصل آن و بسیار جعی است
 آن و عدم تحلیل ماده آن از جهت صلابت آن و آن گاه زود و تسکین می یابد و گاه ویر و امتداد می کشد و اگر بسبب
 جراح بر امتداد و میری و تناول اغذیه غلیظه و نقاحه رطبه و آشامیدن آبهای غلیظه و امثال این می باشد و گاه
 از اسفل قدم ابتدای کند و یا از هر دو جانب آن پیش ازین جعی می گردد و گاه بالای رود بسوی ساق
 و زانو و باعث درم آن می گردد و گاه بسوی آن پس ازین جعی می گردد و گاه بالای رود بسوی ساق
 تسیمه این مرض بهمان او قبیل تسیمه حال است و بعضی گفته اند و جعی که در مفصل رسخ و احصاب
 دست بهم رسد آن را نیز نقرس نامند و ماده آن در رباطات و اجسام محیطه بفاصل نگون می یابد و لهذا
 صاحبان آن را تشنج بهم میرسد بدانکه نقرس خصیان اطفال و زنان را بهم میرسد مگر و فیکه حیض زمان
 بسته گردد و منسب بفتح نون و میم و نشین بجه قطع سیاه رنگ و با مائل بسرخ می رسد که در پوست بدن
 ظاهر می گردد و گاه مانند کلف می باشد و بیشتر در صورت بهم میرسد و ماده دموی سواد می و منسب بکبر نون از آن
 است و شیخ الرئیس گفته که از آن آنچه مائل بسرخ است منسب تا مانند آنچه لیسایی برش ثلمه بفتح نون و
 و سکون میم و فتح لام و هادانه است و یاد آنها بسیار که بالیسب سوزش بسیار و بدن ظاهر گردد از ماده الطیف
 حریف صفراوی و موضع آن اندک درم کند و سرایت نماید باطراف و بدو مانند مورچه و دو نوع می باشد
 یکی آنکه ماده آن در کمال دارت و جفاست می باشد و آن اکاله است که پوست بدن امی خورد و متفوح می سازد و در
 آنکه رداوت و جفاست آن بان مرتبه نمی باشد بلکه لطیف می باشد و آن اسلیحه می نامند جهت آنکه می دود
 باطراف اما متفوح نیست از دو سلیحه در ظاهر جلدی دود و اکاله در ظاهر و باطن هر دو نوعا بصیرت بسیار و مهله
 نوا سیر بسین مهله نیز آمده جمیع ناصورت فرو می است غائر که در مقعد نه و یک بطرف امعای مستقیم و
 منقبض بهم میرسد و از آن حرکت آب می آید و هر زخمی که گشوده شود و در کو دانه و از آن بزرگ آب نیز نوا صورت می

بهر عضو که باشد حرف الواو + وافده بفتح واو و الف و کسر فافتح و ال مهله و باعلنی است که مختص
 بقلب نون آن است و با و بفتح واو و بای موحده و الف مدوده و بمقصود تیز آمده مرضی است عام که از
 فساد جوهری و السبب اسباب مساوی و یا مرضی حادث گردد و بای و طماحون بهم رسد و لیسش بتر یک
 و او و بای موحده و شین مجرجه سفیدی است که بر ناخنهایم رسد و حرج آن او باسن است و فی بفتح واو و
 سکون ثانی مثله و یا الفزین یافتن و بر آمدن استخوان است از موضع خود بدون بر آمدن تمامی آن
 و جاک و کسر واو و فتح جیم و الف مدوده کو بیدن خصیصه حیوان نر است که یک شبهت جلع آن بر طرف گردد
 و حرج بفتح واو و جیم و عین مهله ادراک و احساس منافی است از ان حیثیت که منافی است و مراد الف است
 و قرنی اسم از ان و الف و بد آنکه و حرج بر دو قسم است یکی آنکه او را نامی مخصوص است و مشهور از ان پانزده
 نام است و وجه تسمیه هر یک بصفت و بیات و حرج آن است اخشن بخلاف شین مجرجه و نون الفافتح بفتح لام و الف
 و کسر فال مجرجه و عین مهله ۳ خدری بفتح خای مجرجه و ال مهله و کسر رای مهله و یای ۴ اعصابی بکسر الف و سکون
 عین مهله و فتح یای ۵ ثنائیه و هنزه و یا ۶ حکاک بفتح حای مهله و تشدید کاف و الف و کاف ۷ تاخس بفتح
 نون و و الف و کسر خای مجرجه و عین مهله ۸ حرجی بضم میم و سکون رای مهله و کسر خای مجرجه و یا ۹ کاسر بفتح کاف
 و الف و کسر عین و اهر و مهله ۱۰ ضا غط بفتح ضا و مجرجه و الف و کسر عین مجرجه و سکون طای مهله ۱۱ امفخ بضم
 میم و فتح فا و کسر سین مهله و خای مجرجه ۱۲ اشربانی بفتح ضا و مجرجه و فتح رای مهله و فتح بای موحده و الف و کسر نون و یای
 ثنائیه و ثنائیه ۱۳ اقبل بفتح نای مثله و کسر فاف و سکون یای ثنائیه و ثنائیه و لام ۱۴ ثاقب بفتح نای مثله و کسر فاف
 و یای موحده ۱۵ اسلی بکسر میم و فتح سین مهله و لام ششده و یای ثنائیه و یای ثنائیه ۱۶ مد و بضم میم و فتح حای مهله
 و کسر ال مهله ششده و و ال مهله و قسم دوم آن را نامی مخصوص نیست و اختصاص بحمل و اشیاء و عضو یکدیگر از
 بهم رسد یا بمانند و حرج خاصه و ظهور و فواد و غیره و حرج الخاصه بفتح خای مجرجه و الف و کسر صا و فتح را
 هر دو مهله اگر چه است که در هیچگاه از اسباب مذکوره بهم میرسد و حرج الظاهر جمعی است که در فقرات پشت از سه
 فراج بار و سانج و یا مادی بلغم خام یا از لثب حرکات بسیار و یا از بسیاری جماع و یا از ضعف کرده و امراض
 آن بهم میرسد و حرج الفواد بضم فاف و فتح واو و الف و و ال مهله و جمعی است که در فم مدوده بهم میرسد بسبب
 سوزان آن و بجهت قربانم مدوده بقلب که فواد است مجازا اسمی بدان گشته و حرج المفاسل علامه گفته
 اطباء جمعی که در مفصل بدن و رگبستن باشد آن را و حرج مفاسل نامند و حرج مفصل و رگ را و حرج او را

هر چند آن نیز وجع مفصل است و مستند به جرح النسا و شیخ نجیب الدین گفته که وجع مفصل درمی است
 که در مفصل اعضا بهم رسد از ماده غلیظه مخاطی بسبب ضعف مفصل خواه آن ماده صغیر باشد و یا بزرگ
 و یا بلغم و یا سودا اما بلغم اکثری است و سودا اقلی و بندرت و یا ترکیب از آنها و آن وجع اگر در مفصل قدیم
 باشد مانند مفصل کبک و انگشتان خصوصاً ایهام آنرا انقرس نامند و بی درم را سانج و وجع الورك
 بفتح واو و کسر راوکاف قرشی گفته که وجعی است ثابت و مستقر و ورک که انتقال بعرق النسا کنند و یا بلغمی گفته
 که سبب آن ماده فاضله مجتمعه در مفصل است و آنچه در مفصل با باشد آن را انقرس و آنچه در مفصل ورک باشد
 و یا این نباید بر آن مگر اندکی آن را وجع ورک و آنچه پائین آید از طرف بیرون در آن و نرسد تا کعب انگشتان
 پان را عرق النسا و آنچه در مفصل دستها و زانوها باشد آنرا وجع مفصل نامند و حم بقع و او و حای معله
 و میم شهور اطعمه رویه کثیفه و یا دیه قویه الظم است و حم و و حام اول بقع و او و حای مجیه و دوم بکسر و او
 و فتح خای مجیه و الف و میم فساد و سفیم مله نام را نا مایه و گاه و حم یعنی و یا نیز آمده از جهت آنکه همچنانکه فساد و باعام
 و ضرر آن شامل تمام بدن است این مرض نیز چنان است و دو قبه بقع و او و دال معله و قاف و یا درمی است که
 که در ملتحمه شبیه بدانه سفید که گویا پارچه پنبه است بهم میرسد از ماده بلغمی و رقیق مائی و موی و گاه سرخ رنگ
 می باشد اگر ماده آن دموی باشد و مواضع بزرگ و ظهور آن مختلف می باشد گاه قریب بهون اعصر
 و گاه زیر چین و گاه حوالی اکلیل و گاه دانه های بسیار ریزه مانند مروارید برشته کشیده و فرق میان این دو
 سرخ بد آن است که مور سرخ در قرینه بهم میرسد و این در ملتحمه و رویه بقع و او و سکون را و کسر دال معله
 معله و سکون بای نشانه تخامیه و فتح نون و سکون جیم درمی است که در چشم در پرده ملتحمه بهم میرسد بخدی که
 قرینه را بپوشد و شیخ نجیب الدین گفته ردی است غلیظه که درم می کند در آن سفیدی چشم بخدی که مائع بند
 کردن چشم میشود و صاحب تذکره الکمالین گفته که آن درم دموی و یا صفراوی است که در چشم بهم میرسد شیخ ایثار
 فرموده که آن مانع طبقه ملتحمه است و سبب آن کشنده شدن رنگی است یا یک متصل به ملتحمه و ریختن ماده در آن
 و یا به پلک چشم و درم کردن آن و درم به تحریک و او و رای معله و میم زیادتی غیر طبیعی است که در عضو بهم رسد
 بسبب داخل شدن ماده مزاج و اقسام آن شش است چهار بحسب چهار خلط و پنجم مائی و ششم ریجی و
 گاه مرکب از اخلاط نیز می باشد و بعد آنکه ریج حادث از بخار لطیف اگر تاریت آن مغایرت ناکرده
 داخل جوهر اعضا گردد و آن را ورم ریجی نامند و اگر مغایرت کرده و غلظت یافته داخل جوهر اعضا نگردد

بلکه در یکجا مجتمع گردان را نفخ و انتفاخ نامند ورم و نیز بدانکه ورم چهار است و یا بار و اکثر اطباء ورم
 حار را بالذات از ماده حار میدانند مانند ورم صغراوی و رموی و اما شیخ الرئیس اطلاق می نماید
 ورم را بر آنچه ماده آن عفن باشد خواه حار باشد یا بالذات باشد و یا بالحرص حاصل از عفونت ماده بار ورم ورم
 ورم سفید نرمی است که حرارت و جرح با آن نباشد و گاه اندک در وی کند و لیکن نه آن است که مطلقاً
 در آن درو نیست زیرا که بلغم نیز بسبب برودت و امتلا و تمدد بیکه لازم آن است مولم است هر چند نسبت
 با خلط دیگر کمتر ورم بلغمی را یونانی افزایان نامند و شکلیں بفتح و او سکون بشین مجبه و کسکراف و سکون یا
 ثناء تحتانیه نوعی از جدری است که سبز رنگ و در آن خطوط سفید باشد ورمی خوردن چرک است
 جوف را و صبح بفتح و او وضاد مجبه و حای مبلغم شیخ الرئیس فرموده که بهق ایض است و همین بفتح و او
 و سکون یا و لون و وحی در و است که در استخوان و آنچه متصل بدان است بهم رسد بسبب ضرب و یا سست شدن
 آنکه تفرق القصال واقع شود و حرف الهمها ها ششم بفتح با و الف و کسرتین مجبه و فتح نیم و یا شکسته شدن تنه
 سر را نامند هر ب الاون بسیار متاخری شدن است از صدای عظیم و بلند و الم یافتن از آن هزار
 بکسر با و از ای مجبه و الف و لام که اخن گوشت بدن و لاغ شدن آنست و هزار کرده عبارت از لاغی
 و کمی گوشت آن است **هلاس** بضم ه و فتح لام و الف و سین مبلغم عبارت از تحطیل بضم غ و فنی است
 و بدن البته غذائی یا بد و لاغ میشود هم بفتح ه و لاغ شدن بضم فنیست فساد است که تابع آن حرکت روح
 و حرارت غریزی است بسوی اخل و خارج بحدوث امری متصور خواه خیر متوقع باشد و یا شر متظیر آن
 مرکب از خوف و رجاست و هر کدام که غلبه نماید بر فکر نفس بسوی آن حرکت می نماید در تیر بسوی خارج و در تیر
 بسوی باطن و ازین جهت گفته اند آن جهاد فکری است و هم بکسر یا شیخ فانی را نامند هواس بضم ه و فتح و او
 و الف و سین مبلغم مشتق از هوس یعنی فنی است و هوس و فنی ذکر یافت هوال بفتح ه و سکون و او و لام یعنی
 خوف و امر شدید و از آن است مرضی باکل یعنی شدید بیست و شش بفتح ه و سکون یا می ثناء تحتانیه و فتح ضاد
 مجبه و با حرکت کردن مواد فاسده غیر منقسمه است برای جدا شدن و بر آمدن از معده و معالقی و اسهال
 باشد و ضعف از قوت دفعه و سبب آن یا تغییر یافتن یا فاسد شدن طعام است بصغراوی یا بلغم بسبب
 رذالت کیفیت و قبول کردن احتراق را و دفع طبیعت آنچه را لطیف طاقی بر فم معده است یعنی و آنچه
 غلط و سنگین در قعر معده است با سهل و گاه بسبب خوردن طعام غیر منقسم یا آشنا میدان آب بسیار

جلد اول بیان اسما امراض و بعض در بیان اوزان و کبار شرعی و اهل ایران و هندوستان و طبیه

۱۳۵

و یا خوردن میوه تر بالای طعام غیر منقسم خصوصا که بسیار خوب باشد و یا بودن غلط فاسد در معده و خوردن طعام بسیار بران و یا بودن بريح بسیار در معده و غیر اینها از مفسدات و چون بیضه تختس گردد و ماده آن سی باشد سمیت آن سرایت بقلب و مانع و سایر اعضا نموده هلاک میگردد اندر حرفت ایلیا و کبج یرقان بفتح یای و رای مهله و قاف و الف و نون یخیز یافتن رنگ بدن است خصوصا سفیدی چشمها بزرودی و یا بیسای و آن دو لون است اصغر و اسود و سبب اصغر مافض طبیعت است صغرا را بسوی جلد و ظاهر بدن از قبیل بحران خصوصاً در روزها سحر و لیکن اگر قبل از سعال باشد بدست و خطرناک است آنکه آن از دفع طبیعت نیست بلکه از غلبه و کثرت و ثوران خود است و ضعف طبیعت و یا بودن سده در کبد و یا از سور مزاج حار کبد و یا سور مزاج طاهره و یا حرارت جمیع بدن و یا ورم کبد و یا ورم مراره و یا سده میان سحر مراره و روده و یا ضعف مراره و یا استسقاء بافتن بعضی اختلاط بمره صغرا و یا فتنه و یا بسیاری گرمی هوا و یا بزرگی حیوان سی و یا آشامیدن وای قتال است و بول درین بسیار رنگین و برآز سفید می باشد و سبب بر قلل اسود و یا بسیاری گرمی کبد و یا ضعف جاذبه طحال و یا ضعف ماسکه آن و یا ورم طحال و یا سده فیما بین کبد و طحال و یا میان طحال و قف معده است و گاه بول و براز هر دو درین سیاه می باشد و فرق میان کبدی و طحالی آن است که کبدی قلیل السود و بان سور حال کبدی باشد و طحالی شدید السود این شمع بفتح یای و نون و عین مهله ورم عظیم و رطوبه با احتفال است اگر در مردم کبار بهر سده و اگر در صغاربهم رسد و در پنج نامند پنجاه در حرفت الوا و نون که شدجه تمام شده و دالامراض فصل سجد هم در بیان اوزان و مکایل صغار و کبار شرعی و اهل ایران و هندوستان و طبیه و تطبیق آنها باهم بدانکه اوزان هر بلدی و زمره سکوک آن نیز بحسب تفاوت ازمان و تبدل و بدل و تجدید سلاطین و سلاطین و معرض تحویل و تبدیل و تغییر و مصطلح هر قومی چیزی و پیمانه خاصی است و چون مقصود درین کتاب اوزان طبیه است اوزان شرعی را برای زمین و تبرک و اوزان هندوستان و ایران نیز چون در بعض جاها وارد شده است در اکثر نسخ و برای تطبیق باهم نیز ایراد نمود و از آنها آنچه را جناب مستطاب مستثنی الاقاب پیر و مرشد حقیقی مد ظله العالی در رساله که در اوزان شرعی و اهل ایران و هندوستان و تطبیق آنها باهم تالیف فرموده اند و محقق و جامع و شامل کل است از اینجا انتخاب نمود و آنچه را نیافت از قانون شیخ الریث و تحفه المومنین حکیم میر محمد مؤمن و اصول التراکیب خجندی و قرابادین خلانسی و غیر اینها از کتب معتبره معتدیه و دیگر وباللہ التوفیق و الا عاتة اما اوزان

جلد اول در بیان اوزان مسکایک شرعی و بعضی اوزان مخصوصه بلاد هند

۱۳۶

متعارفه شرعیه به قیاس عبارت از نصف عشر مثقال شرعی است که یک جزو از بیست جزو آن بود و بوزن سه جزو و سه ربع جو متوسط باشد و الف که بقارسی و آنک نامند عبارت است از یکس دریم شکر که بوزن بیست جو متوسط باشد و دریم شش و الف است که بوزن چهل و بیست جو متوسط باشد بحسب مثقال ثلث و خمس مثقال شرعی است مثقال بیست قیراط است که بدریم یک دریم و سه ربع دریم و بوزن بیست و بیست جو چهار ربع جو متوسط باشد و نیم اربعه مثقال شرعی است بلا تفاوت در طول عرافتی یک صد و سی دریم است که نزد یک مثقال و بشیرات شش هزار و دو صد و چهل جو متوسط باشد و آن در ثلث مثقال مدنی بود در طول مدنی یک صد و نود و پنج دریم شرعی است که بمثقال یکصد و سی و شش مثقال و در ثلث مثقال و بشیرات نه هزار و سه صد و شصت جو متوسط باشد و آن یک و نیم رطل عرافتی بود در طول یکی نصف یعنی دو چند رطل عرافتی است که بدریم دو صد و شصت و دریم شکر و بمثقال یک صد و شصت و دو مثقال باشد مدربع صاع است که بحسب دریم دو صد و نود و دریم و نیم و بحسب مثقال دو صد و چهل مثقال و سه ربع مثقال است و آن در طول و ربع رطل عرافتی است که یک رطل و نصف مدنی باشد صاع چهار دریم است که بدریم یک هزار و یک صد و هشتاد و دریم و بمثقال بیست صد و نوزده مثقال و آن برطل عرافتی نه رطل و برطل مدنی شش رطل و یکی چهار دریم و نیم رطل بود قنطار شش من است که بحسب رطل یک هزار و دو صد و رطل عرافتی و بیست صد رطل مدنی و شش صد رطل است که بحسب اداد بالصد و سی و سه مد و ثلث مد و بحسب صاع یک صد و سی صاع و سه ثلث صاعی و بدریم یکصد و پنجاه و شش هزار دریم شرعی و بمثقال یک صد و نه هزار و دو صد مثقال شرعی باشد اما اوزان متعارفه مخصوصه بلاد هند به شرح که عین الیک باشد و بیست که اینک یکی نامند سه جو متوسط است و از قیراط سه ربع کمتر است مدنی که تخم کل چاندنی باشد چهار جو متوسط است مائش بیست مدنی است و بحسب حیرات سی و دو و شیره و بحسب برنج شصت و چهار برنج آنه و پنج مدنی است که شاتردیم حصه روپیّه هندی است و آنه روپیّه سکه یک برنج از ده مائشی زیاده است که پنج مدنی و یک برنج باشد تا ننگ چهار مائش است و بقولی بیست چهار سرخ قولم متعارفه بنگاله و از ده مائش است و بحسب نود و شش مدنی و بدریم شرعی نه دریم و بمثقال شرعی شش مثقال و ربع مثقال و ربع خمس مثقال و قولم متعارف شاهجهان آباد ده مائش است بدانکه روپیّه که فقره مسکوک بلاد هند و بنگاله است بر دو قسم است یکی ده مائشی متعارف شاهجهان آباد و اکثر بلاد هند و دیگر روپیّه متعارف بنگاله و این ده مائش و دو مدنی

جلد اول در بیان وزان مخصوصه سیلا و هند

۱۳۳

است و معروف بر رویه سکه است مهر یعنی اثر فی هندوستان و بنگاله که عبارت از طلای سکه گران
 با و باشند و آن کامل الوزان دارد و ناقص الوزان کامل الوزان آن در کل مالک هندوستان از نه باشد
 و شش ربع و بحسب سکه هشتاد و هشت ربع و بحسب درهم شرعی هشت و نیم و یک ربع و در هر شصت و پنج
 مثقال پنج مثقال و یک شصت و یک ربع است زیاده نیست و ناقص آن از نه باشد و چهار ربعی کمتر نباشد
 بیست و یک عالم گیری که از من تعارف در زمان قدیم هند و بنگاله است بعینه توله بنگاله است که دوازده باشد
 و بیست و یک عالم گیری که از من تعارف در زمان قدیم هند و بنگاله است بعینه توله بنگاله است که دوازده باشد
 چهار توله است توله بنگاله و بحسب درهم بالقد و هشتاد و شش و نیم شصت و یک مثقال شصت و یک مثقال
 و یک جنس مثقال من عالم گیری چهل و یک است که بحسب توله دوازده و بالقد و شصت و یک توله و بحسب
 باشد سی هزار و هشت صد و بیست و یک باشد و در هر شصت و یک است و سه هزار و چهل و یک و در هر شصت و یک است
 هزار و یکصد و بیست و یک است مثقال اما وزان متعارفه ایران از آن که بفارسی برنج نامند یعنی
 از متوسط و بزرگی و کوچکی بوزن دو خردل بری است جسم از مثقال و شصت و یک که چهار ارد باشد
 غیر اطر از مثقال چهار شصت و یک ربع شصت و یک است که هشت ارد و نصف ارد باشد و الفخ که بفارسی
 دانگ گویند بیست و یک شصت و یک ربع که چهل و دو ارد باشد و دو مثقال از مثقال صیرفی
 گفته اند که بیست و چهار غیر اطر است و گفته اند یک صد و چهل و شش جو و ربع است که سه در هر شصت و یک
 و ربع جو متوسط و یک مثقال شصت و یک ربع شصت و یک ربع شصت و یک ربع شصت و یک ربع شصت و یک ربع
 حکیم میر محمد مؤمن در هم نام جدید گفته که سه باشد میشود موقت گوید که مقرر است که دو غازی چهار مثقال است
 و رویه و ماشینی هندی دو مثقال نیم چنانچه غازی را بار رویه سکه بنگاله وزن بوده شد یک رویه و نه
 آن کامل شد که یکصد و بیست و هشت ربعی که شانزده باشد و در هر نیم مقرر است که چهار جو متوسط
 است پس بین تقدیر باید که مثقال صیرفی یکصد و بیست و هشت جو متوسط باشد که یک صد و چهل و
 هشت بر کسب مثقال صیرفی سی و دو ربعی باشد که چهار باشد که دو در هر دو و نه باشد و در هر شصت و یک
 الا شش مثقال شرعی است تخمینا غازی یک و دو مثقال صیرفی است که هشت باشد و غازی چهار
 مثقال است که شانزده باشد یعنی یک توله و چهار باشد صیرفی از اهل خراسان پانزده مثقال است که پنج
 توله باشد و نه مار سی و هشت مثقال و نیم است که دوازده توله و نیم باشد پنج مار هجده مثقال و

جلد اول در بیان میزان مختصه بپایان و بعضی بیان میزان متعارفه طبعیه صغار و کبار

۱۳۸

ربع مثقال است که شش توله و سه ماشه باشد و در نیم تار نصف آن است که نه مثقال و سه شش مثقال باشد که سه توله و یک نیم ماشه است من تبریزی شش صد مثقال است که یک صد و پنجاه دو غازی باشد که دو صد توله که سه آثار و هشت توله که شش آثار است می شود و بدین شرح یک هزار و هفت صد و نود و نه و بنمثال شریعی که هزار و دو صد و شصت مثقال است نیم من تبریزی سه صد مثقال است که یک صد و توله باشد که یک آثار و نیم چهار توله است یک چهار یک ربع من تبریزی است پنجاه عبارت از هشت حصه یک من است که نیم چهار یک باشد سیصد عبارت از شانزدهم حصه یک من است پانزده و نصف سیم است و آن را در اصبعان ده نازک نمایند **شش** می که هزار و دو صد مثقال است که سه صد و غازی باشد که دو من تبریزی است پس بحساب هندی شش آثار و شانزده توله که یک ربع آثار است بشود و اما اوزان متعارفه طبعیه صغار و کبار آنها را اصغار آنها بترتیب حروف ابراد می باید اولو و ابوالس نزد بعضی یکدنگ مثقال و نیز بعضی یکدنگ دریم و یوحنا بن سلبیون گوید سه قیراط است او و یوحنا بن ابوالقوس یکدنگ و نیز استار چهار مثقال و نیم است بوزن ذهب و بوزن فضه شش دریم و یک سح دریم و شش الریش رحمه الله تعالی شش دریم گفته و خدای اطباء آن را چهار مثقال دانسته اند پس آن بحساب چهار مثقال و نیم که هر مثقالی بقول خجندی یک صد و بیست شیعه باشد بحساب هندی سی رتی میشود که سه ماشه و شش رتی باشد پس چهار و نیم مثقال شانزده ماشه و هفت رتی بود که یک توله پنج ماشه و هفت رتی باشد و بنمثال شش هشت مثقال و چهار شیعه و بصیر فی چهار مثقال و ربع الاثنی عشر مثقال بود اکسوفافن بحسب کیل هشت دریم و بحسب وزن هشت قیراط است زیرا که مستعمل در هر دو است و بقول شیخ الریش رحمه الله تعالی هزاره در خمی است او قیه که و قیه نیز نامند بوزن فضه ده دریم و پنج سح دریم و بوزن ذهب هفت مثقال و نیم است بمثقالی که ذکر یافت در استار که سه ماشه و شش رتی باشد و توله و سه ماشه و شش رتی و بنمثال شریعی سیزده مثقال نیم و بنمثال صیر فی هفت مثقال الا هشت شیعه که دو رتی باشد که ربع مثقال می شود و ابولولات نه قیراط است او نقوس یک او قیه با قلا را از اوطان آن و از باقلائی یونانیه نیم دریم و بقولی دو شامون و بقولی شش قیراط است با قلا استگند ریه نه قیراط با قلا مصریه چهل و هشت جو متوسط است که یک دریم باشد که دوازده قیراط است که یک ماشه و نیم هندی باشد که دوازده رتی است برادر صغیر یک دریم برادر کبیر مانند ملحقه است و آن از غسل و شستن مایع چهار مثقال از میخون

و ادویه خشک دو مثقال است و بقدری یک مثقال بر سه دو قیراط است بند قه یک هم و نرد و بعضی یک
 مثقال است تر سه دو قیراط مثقال است جو سحر و بر جو نیم درای مهله هر یک و ثلث مثقال این جو نیم
 ششامیه یک قیراط حوض چهار مثقال حوزه از مطلق آن مراد نه درخی و نرد و شیخ الرئیس چهار ده شامون
 و نرد و بعضی چهار مثقال است حوزه بنطیمه یک مثقال حوزه ملکیمه در حنی است حامای صغیر
 و مثقال حامای کبیره مثقال حبه از دریم و نیم ارز است تخمینا و از مثقال چهار ارز است که دو شیعه
 باشد حوض مهله و زای سحر حجب زن فریب بشل مثقال و بعضی چهار مثقال گفته اند و گویند
 آن مقدار است که کف دست را محو سازد و بکنج میان ابرام و سبابه که سر آنها بر هم گذارند و از حنا کش یک
 قهقهه است که یک سینه نامند که بقهقهه درازند و حوض چهار حوضه چهار حوضه و مساوی قیراط بود و خرما
 یک انگشت و نیم خرغوب از مطلق آن مواد یک قیراط است خرغوب ششامیه چهار حوضه قضی و سببه فیهی
 است و الفی که بفارسی دانگ نامند از دریم و قیراط چهار طبع هشت حبه شامون و ارز است و از مثقال
 قیراط و یک حبه که چهار طبع حبه و حبه و بار از چهار ارز باشد که مثقال طبع موافق اوزان هندیه سه رتی و سه ربع
 رتی و بصیر فی پنج رتی و یک ربع رتی و شش ربع رتی و سه ربع رتی و از دریم رتی و از صغیر فی
 چهار رتی و از شرعی دوری تخمینا بدینود و در حنی یک دریم است و شیخ الرئیس یک مثقال گفته که شش
 ابولات که پنجاه و چهار قیراط است باشند دریم گویند معرب درخی است تخمینا می گوید که آن نامی دارد و نا
 و دریم تمام که در قدیم الایام متعارف بوده هشت دانگ و ناقص آن که جدید مقرر شده است شش دانگ
 است که دوازده قیراط باشد و به طبع بیت و چهار طبع و بجه چهل هشت حبه پس آن نود و شش حبه و شش
 که سه ماشه است باشد و دریم ناقص چهار دانگ و نیم است و از دریم طبعی مراد این است که در شش
 و در رتی هندیه باشد زیرا که آن هفتاد و دو شیعه است که نرد و رتی باشد و از کلام شیخ الرئیس که فرموده
 اند و المن یكون اربعین استار و الرطل عشرين استار و الاستار ستة دراهم و الناقص و اربعة مثاقیل
 پس مثقال هفتاد و دو شیعه می شود بقول ایشان چنانچه انشاء الله تعالی در بیان مثقال خواهد آمد و دریم
 بران حساب چهل و پنج شیعه و ثلث شیعه میشود که یازده رتی و یک شیعه و ثلثی که یک ماشه و سه رتی
 و یک شیعه و ثلث شیعه باشد و دیگران هر یک چیزی گفته اند و عمل بقول نخندی اولی می نماید و سابع
 یک غرام و نیم است که ده مثقال و نیم باشد سکر حبه از مطلق آن نرد و شیخ الرئیس مراد شش است

در بلع استار و نوز و بعضی شش استار و چهار دانگ استار است سکر چه کبیره نه اوقیه سکر چه صغیره
اوقیه است شیخیره و دوازده است که چهار خرد له بر نه باشد صدقه کبیره چهارده سامون است صدقه
صغیره هفت سامون است صدقه بوزن سکر چه کبیره است طسوج از درهم و وجهه از مثقال و وجهه نیم
و دوازده است طول سه مثقال و نیم و سه قیراط است عر مار بلع مثقال نایک مثقال در مفتاح الطاب
بلع در هم تار و دانگ است سحر می بعین ماله هفت اوقیه است عر اما بعین مجر از یک دانگ و نیم تار و دانگ
و نایک مثقال است قلیج از یک لمحه قلیج ازین یک در هم نیم است قو طیل مثقال و د مثقال است
قوا شوش شش مثقال و از روغن و دوازده در حنی است و از شراب یک اوقیه و نیم قو طولی هفت اوقیه
قیما هفت مثقال است قیراط از مثقال سیر فی چهار شیخیره است یک سکن شیخیره که میسه شامیه سکن در هم
تار بلع مثقال و نوز و بعضی یک غراما و نیم است و نوز و بعضی سه قیراط و یک است که شش مثقال است
و آن را بیضه نیز گویند کناس شش در هم است و نیم است مثقال طبعی چندی گفته که بعضی گفته اند
خفالت شده است آن در سابق و لاحق زمان و بر یک قرار است و آن از طلا یک در هم و سیب در هم
است که نیم مثقال خمس آن باشد زیرا که به تجربه در یافته اند که طلا از نقره این مقدار در حجم زیاد است
پس آن بحسب دانگ شش دانگ و بحسب قیراط بیست قیراط و بحسب طسوج بیست و چهار طسوج و بحسب شیخیره
سیصد و بحسب شیخیره یک و بیست شیخیره و بحسب ارباب دو صد و چهل ارده است و دالغ آن مثقال سه قیراط و یک
و چهار طسوج و دو وجه و بیست ارده و قیراط از آن سیصد و دوازده و طسوج آن وجه و شصت و عشر ارده و وجه
از آن چهار ارده و دوازده و خردل بری است و این شهر است و نوشته که دریم در بعضی از کتب قدیم عبارت
که دالالت بیک درین که مثقالی یونانی دو قیراط از این مثقال متعل درین زمان کمتر و دریم آن نیز سدس و نیم
از دریم متعارف کمتر بود پس بدین حساب مثقال که یک صد و بیست شیخیره باشد بوزن شرعی یک مثقال
و سه ربع مثقال و یک شیخیره و پندقی سه شش و شش و بعضی در نیم مثقال و سه ربع مثقال میشود و شش
مثقال را در حنی فرموده و گفته و در حنی شش اوبلول است و هر اوبلولی سه قیراط و هر قیراطی چهار شیخیره و این
حساب در حنی که مثقال باشد بنقاد و دو شیخیره میشود و چنانچه سه قیراط و هر قیراطی چهار شیخیره پس بدین حساب
در حنی که مثقال باشد بنقاد و دو شیخیره میشود و چنانچه صاحب میزان الطلح نیز دانسته و بوزن شرعی
یک مثقال خمس مثقال را و خمس شیخیره میشود و چهار شیخیره از مثقال طبعی کمتر بود و نیم مثقال و نصف

جلد اول در بیان اوزان متعارفه طبعیه صغار و کبار آنها

۱۵۱

مشقال صید فی و دو ماشه و دورقی هندی و مساوی درهم ناقص است که درهم طبعی نامند بقول خجندی و
 بقول ابو غفران باب بیست و پنج رقی و سه خمس رقی میشود که سه ماشه و یک رقی و سه خمس رقی باشد
 تخمیناً زیرا که نوشته اند که چهار مشقال صید فی پنج مشقال طبعی است و اطلای دیگر هر یک چیزی گفته اند
 و اکثری وزن مشقال را صریح ذکر نکرده اند شاید بشهرت حواله نموده باشند الحاصل عمل بقول ابو غفران
 غفران باب و یا خجندی اقرب بصواب نماید العلم عند الله ملحقه از عمل چهار مشقال و از او ویه خشک
 مراد یک مشقال و دو مشقال نیز گفته اند مسطرون کبیر سه او قیه مسطرون صغیر وزن نوزده ملک بود که شش
 در حنی است من اسکندرانی سه او بود و است ناطل و نطل و استار است و نوزده خجندی و دو او قیه
 و در مشقال الطب هفت درهم نوا و دو دانگ مشقال است و نوزده بعضی نیم درم فقی است و سیحون
 و مشقال و نیم است هاین پنج استار و بیست درسم و چهار او بود و است یمنی سه برع او قیه است
 و اما اوزان کبار طبعیه نیز به ترتیب حروف الفبائی در من است و نوزده بعضی پنج
 رطل طالیقون یک صد و پنجاه رطل است که هر رطلی دوازده او قیه باشد الطالیقی هشت جوهین است
 که هفت هزار و دو بیست مشقال باشد ایاب از عمل و در رطل و نیم است و از رطل و غن یک من و نیم جره
 از مطلق آن مراد بیست و چهار قسط و نوزده اسرائیل چهل و چهار قسط جره صغیر چهار قسط جره الطالیقی
 چهل و هشت قسط جوز و جو سقا هر یک سه رطل اند جو هین شش قسط بقسط رومی که نه صد مشقال
 باشد رطل مراد از مطلق آن نزد اطلای رطل بغدادی است که عراقی نامند که دوازده او قیه باشد
 و باستانی بیست استار و بنائیل نود مشقال که بحساب خجندی هندی بیست و هشت توله و چهار ماشه نیم
 می شود و بدرهم یک صد و بیست و هشت درهم و چهار ربع درهم این سرایون گفته رطل غسل نسبت بر رطل
 شراب بقدر ربع زیاد است و نسبت بر وزن بقدر نصف زیاد و رطل شراب نسبت بر وزن بقدر ربع زیاد است
 و وزن مطلق یک کیله است و بقولی دو قسط که هشت رطل باشد و بقول شیخ ریلی سه رطل و گفته اند بیست
 او قیه است برای آنکه هر او قیه دوازده درهم باشد و رطل الطالیقی شش قسط است با قساط رومیه
 و بقولی هشت جوهین است ستمطیس صغیر است که چهار قسط باشد صلیح چهار من است آن بقول
 خجندی که انشاء الله تعالی در بیان من خواهد آمد و هندی دو صد و بیست و پنج توله میشود که سه انار و نیم
 و یک توله باشد و بحساب نواب مرحوم که نیز در میان خواهد آمد سه انار و یک رطل و ربع انار میشود بقول

جلد اول ذیل در بیان تحویل بعضی اوزان بعضی معرفت آنها و فصل در بیان بعضی امور متعلقه بنجوم طلیسیا

۱۲۳

که چهل و دو مثقال شصت و دریم است **تحويل** مالدون دریم بادون مثقال آن است که بجه در آورند و من
آن را بنید از ملبس آنچه بماند جبات مثقال خواهد بود مثالش هرگاه پرسند که چهار دانگ دریم چه قدر مثقال
می شود باید بجه حساب نمود و آن سی و دو وجه محسوس میگردد و چون من را وضع کنند بیست و هشت جبه بوزن
مثقال می ماند و آن نیز قیراط و یک جبه از مثقال است **تحويل** مالدون مثقال بادون دریم آن است که درینور
مذکور بجه در آورند و بر آن سح آن افزایند مجموع آن جبات دریم خواهد بود مثالش بخون پرسند که دو قیراط و نیم
مثقال چه مقدار از دریم است باید که آن را بجه در آورند و آن سی و یک جبه و نیم میشود و چون سح آن را که بجه
جبه و نیم است بر آن افزایند سی و شش جبه دریم خواهد بود و آن چهار دانگ و نیم دریم است **تحويل** اوزان
دیگر با اوزان هندی بد آنکه هر روزی را که خواهند تطبیق با اوزان هندی دهند و معلوم نمایند که چه مقدار از اوزان
است باید که اگر مالدون دریم و یا مثقال است بشیعه برند و شیعه را بر برقی و برقی را با ماشه و مقدار وزن آن را
دریا بند که چند برقی و یا چند ماشه است مثلاً چون خواهند که بدانند دریم چند برقی و یا چند ماشه است و همچنین
مثقال بدستور یک ترقیم یافت دریا بند و در ضمن دریم و مثقال نیز ذکر یافت و اگر مالدون دریم و مثقال است مقدار
هر یک از آن هر دو را بحساب هندی در یافته حساب نمایند که چند ماشه است و هر دو داده ماشه را یک توله
مخصوص قرارند و هر شصت و چهار توله را یک سیر و هر چهل سیر را یک من تا آسان و واضح گردد و ان شاء
تطبیق بعضی اینها با بجا بطریق دستور العمل نیز ذکر یافت و با بجا آن بنا شیعه را بر برقی و برقی را با ماشه نیز
اینجا ماشه را بتوله و توله را با تانار و تانار را بمن برند **فصل نوزدهم** در بیان بعضی امور متعلقه بنجوم طلیسیا
بد آنکه مولدات ثلثه که جاد و نبات و حیوان موجودات این عالم باشند متکون و متحرک از امتزاج عناصر
اربعه آتش و هوا و آب و خاک اند بنائیر کواکب سببه سیاره و محل مشتری و مریخ و زهره و عطارد و قمر
با عانت ثوابت نظرات هر یک با یکدیگر به تحریک فلک و دار با مر بر در و کار جل و عز و هر یک از ارکان برادر
طبیعت است چنانچه سببه سیاره خصوصاً علوبات و شمس اذ قوت است یکی فاعله و دیگری منفعله فاعله
حرارت و برودت و منفعله طوبت و بوسه چنانچه ذکر یافت و در جدول منوبات کواکب نیز خواهد آمد و سه
کواکب دیگر تالیع و مشارک علوبات اند زهره مشارک شمس و عطارد و مشارک زحل و قمر مشارک شمس و نیم
کواکب و روحانیه علوبات و شمس یلسان شمس هر یک معبر و مسی بلکه از علامت نظام اند مثلاً روحانیه نیز جل را
عزرا یسل ملک الموت فال بعضی ارواح نامند و روحانیه شمس را میگوید یسل ملک از زاق و روحانیه شمس

جلد اول در بیان بعض امور متعلقه بنجوم و طبیعیات

۱۴۴

را اسرافیل ناخ صور و روحانیه شمس را جبرئیل حامل وحی و تنزیل و الهام و انجی درین عالم سلخ و واقع می گرد و بحکم حق جل شانّه از تاثیر آنهاست خواه در قعر زمین و جبال و سواحل باشد از ترکیب زیرین و کبریت که ماده معدنیات است باختلاف مراتب آنها از لطافت و کثافت و صفات و کدورت و نداشتی هر دو با قوت و کثرت یک دیگر چنانچه در فصل نهم ذکر یافت و یا نیز در یک سطح زمین خواهد بی تو سط بر و تخم و نواقع و اعمال آدمی ادران دخل و تصرف نباشد که گیاهها و اشجار خود را است و با و دخل و تصرف نباشد که انواع و زرعها و غرس اشجار و ترکیب بعضی انواع با بعضی است که نباتات باشند و آینه کریمه و انی هدایه و فی السمار و زقلم و ما توحدون یک معنی اشاره بدان است زیرا که بدون نزول ابرار و تاثیر آفتاب و سایر کواکب بر ارضی انواع نباتات و حیوانات که غذای حیوان و انسان است بهم نمی رسند و نزول رحمت و برکت و فیض و بهشت نعم موعوده آن باعتبار رفعت و علو شان و منزلت بجایز سما و در سما و فون آن است یا بر روی زمین خواه در سوراخهای زمین و جبال و خاکها و زیرینهای تنگ و کوهها و غیر اینها و امثال اینها بی نتایج و جمع نر با ماده که انواع هوام و حشرات باشند و یا به نتایج که بعضی اینها و انعام و دواب سهلی و جلی و املی و حشی باشند و یا بتعل و صنعت انسان که جفت نماید بعضی و انواع را با بعضی دیگر مانند آنست که از جمع الانع با فرس است و یا بر املی یا بر حشی باشند و کاه و املی با کاه و حشی و ازین قبیل و یا بعضی بعضی دیگر که انواع حیوانات باشند باختلاف اصناف و یا در هوا یعنی پرواز نمایند خواه صغیر الحجه باشند و یا کبیر الحجه و بر اشجار و شکاف دیوارها و کوهها استیانه و خانه سازند که انواع طیو ها باشند باختلاف اصناف خود و یا در آب نگویند خواه بطریق نتایج یا بدون آن که انواع حیوانات مائی باشند باختلاف اصناف خود و یا در اصداف و حلزونات و کدنه ها و سنگ مغلس و غیر مغلس و غیره از اصناف حیوانات مائی و هر یک این مولدات ثلثه را اعضا و غذائی است که حاصل می شود تا تاثیر کواکب و جوائی که من جلی و سواحل و ترکیب ازین انواع ثلثه بقدر احتیاج و قابلیت عطا فرموده از جاف و به و ماسکه و یا صند و دانه و خاویه و نایمه و مولده و چون این قوی سحج در جادات بسیار ضعیف اند و تمیز نمی ندارند لهذا آنها را صاحبان قوی می دانند و در نباتات چون قوی قوی تر تمام دارند و صاحب آنها و آنها را قوای نباتیه گفته اند و غذای نباتات از الطائف البهزای مایه و ترانه و غلات است که ریشه و تنه گیاه و شجر جذب نموده نشو و نما می یابد و بنده ریج بواسطه غرق و پوست

درخت، بساق و شاخ و برگ و گل و ثمر و بذر و لوله میسرساند و هر یک آنها را آن را خدای عز و جل
تغذیه و تنسیه و تولید بذر و لوله و با فیصل و شاخهای اطراف بعضی اشجار که بمنزله تولید مثل است
بدون مفهوم از ریه در هر یک از مواضع مشهور نیست و لیکن چون در نباتات ضعیف است و در آنها جان
اعتداری نمی نمایند و الا عند التحقیق نیزه ای از آن نیستند و خود که بر تنه اشجار هیچ آنها هم میسر
و فصول به هم اول زمانی است که در تنه و شاخ و برگ و آب جاری از تنه یعنی اشجار که
بر شاخ و راق و برادران بعضی نباتات مجتمع میگردد و فصول به هم اول آنها است چنانچه در بدن حیوان بر
و لعل و عروق حیدر القلب و حدت خون بر عاتق و لعل الدم و قی الدم و لیسیر و حیدر و عروق و ارام و شور و ارام
و حیدر و غیره و دوم فاسد و صفر و سود و ابلغم نیز با راحن مذکوره و ضد و غیره و سائر اراضی مختلفه و غیر
مشتق بر قی میگردد و مصالحه و تدبیر طبیب در اراضی بدن از جمله اعمال و تصرفات آدمی است و در این
و در اراضی انسانی و روحانی تصرف اوست و در نفوس و ارواح و نظرات که اکبر را نیز در آن دخل است
بعد آنکه هر مرتبه از مواد نیزه شده پیوسته بر تنه دیگری است یعنی افق جمادات پیوسته با بندهای نباتات
و جمادات متکونه آن مرتبه از نباتات نیزه شده دارند مانند حجر البه و در جهان و شئی دیده شد بعینه
بشکل ماهی منقلب بقدر و نعلت بشری و در صلابت و نقل و جوهر مانند حجر البه و در سینه رنگ و مرتبه اول
نبات گیاه و اشجاری اند که از جمادات نیزه یعنی دارند مانند نباتات که در سراسر ارض بعضی دریاها که گهستان
است میرویند خواه تمام آنها و ایدیم زیر آب و خواه قدری بیرون بسبب غرور و غیر آن باشد پس نباتات
و اشجار ضعیفه بتدریج تا فواید تمام اجزای تشنه نباتات رسیده و افق نباتات پیوسته بادل حیران است بلکه
بعضی نباتات تشنه بشکل حیوان و انسان می باشد بدون حس و حرکت مانند روح الضم که آدم گیاه باشد
و شنیده شده که در بعضی بیشه ها جنگلهای ملک هندو زیر بادات و اراضی جدید بعضی اشجار است که قرآن
بشکل سر انسان تا گردن و بعضی تمام بیست انسان پیدا شده و ماده که بنویسند شاخ و درخت آویخته است
و شخصی موسی سر یکی از آنها بریده از درخت جدا نموده و قطره شبیه آب خون از دهان او برآمد
و پزمرده گردید و شکم آن را شکافت سه عروق خنم از آن برآمد که گویا میخواستند تکلم نمایند ولیکن تکلم و حس و حرکت
ندارد و چون بعضی اعضای آن را قطع نمایند بطوری شبیه بخون از آن بر می آید و در ملک هندو یکی
هم بعینه بشکل سر انسان و صورت آن و سیاه رنگ و در دهان آن نقطه طلایی و در دهان آن را

می پرسند و آن را بارس نامیده می نامند و یا سجا صیت مانند نخل و نار جیل و فوفل که چون سرد و خست
 آنها را برند دیگر می خورند و ناگزیر درخت نخل نور با ده که نخل و فوفل گویند نرسند نخل با ده نرسد
 نمیدهد و سیل می نماید سر نخل نرسد و سیل با ده و چون تمام پوست تنه کمال اشجار را جدا کنند خشک می گردند
 و نباتات انواع و اصناف اند اجنبی از ان قبیل اند که در یک روز می رویند و در همان روز بر طرف دیگر رویند
 و بعضی در چند روز تکون می یابند و بکمال می رسند و چند روزی می ماند مانند ریاحین و گلها و بعضی بکمال
 سه ماه تکون نمی یابند و بشجر نمی آیند مانند خیار و بادرنگ و بقول و خضر اوات و بعضی زراعتها و بعضی اجد
 از چهار ماه مانند هندوانه و خربزه و کدو و پلوان اشال اینها که بیدار دارند و ساق ایستاده ندارند و بعضی اجد از
 نه ماه مانند اکثر حبوب و نیزه و مانند جو و گندم و برنج و ذرت و ذخن اشال اینها مانند تکون چنین در جسم و اندام اکثر
 غذای انسان از این حبوب است و اما در ملک بنگاله و بلادیکه حرارت و رطوبت بر آن غالب باشد از اقلیم
 دیگر بکمال از ایام مذکور تکون و انشام نمی یابند و پدیدانکه هر یک از اجزای نباتات و بشجر نیزه و بعضی است
 از اعضا حیوان مثلاً شیخ و ریشه بنزله سروا و عصباب و عروق آن است و یا عصاره بنزله که آن است
 و تنه و درخت بنزله طهر و پشت آن و پوست و عروق آن بنزله پوست و عروق حیوان و شاخها و اوراق
 آن بنزله دست و پا و انگشتان و کل و مژگان بنزله لطفه و قیبه و اولاد و عصاره آن بنزله شاخ و مازن و منقار
 و اول مرتبه حیوان حیوانات ضعیف اند مانند کره ها و هوام و حشرات که از قوای دوازده گانه حیوان بکمال
 حس ظاهر و پنج حس باطن و قوت شهوی و غلبی است بهره بسیاری دارند بلکه بعضی صاحب قوت و بعضی
 چهار قوت و بعضی پنج قوت اند و همچنین تا تمام آنها با آن هفت قوت بناتیه مذکوره یعنی تا تیرج حیوان
 تمام قوای کامل صاحب آن دوازده قوت رسد که مسوخت ثانیه باشند از خمس و میمون و فیل
 و غیره و از انواع انواع حیوانات بعضی که آن را انسان جنگلی می نامند یعنی انسان که بنهیدی بن مانس
 نامند بسیار با حس و ادراک و شعور می باشد الا آنکه لطف و حکم ندارد و با شاره اگر چنین با را می فهماند و می طلبد
 و این حیوانات در اقل مرتبه حیوانیت اند و پیوسته با اول مرتبه انسانیت که انسان ضعیف الخلقه اند و از
 شرافت و غریت انسانیت و بعضی که جناب اقدس آبی زیاده بر کل مخلوقات با و عطا نموده
 که بنزله فضل و بالایت از ان است از حیوانیت و غیره که لطف و ادراک کلیات و افعال را می فهمد و دیگر می تعلیم
 مافی الضمیر دیگری است و معرفت صلی جل ذکره بهره بسیار کم میدارند و کالین ایشان بهر تمام و افرمانند

جلد اول در بیان بعض امور متعلقه بحجم و طبیعات

۱۴۷

اینها و اولیا ملوات الله علیهم و حکما تشبیه نموده اند جهادات را با انسان خوابیده بلکه مرده و نباتات را با انسان خوابیده معکوس سر نیز بر زمین و با پایرون و بالا و حیوانات را با انسان مدیونش چهار دست و پا زنده و انسان را با حیوان هوشیار و با عقل و تمیز و بد انکه آن کوکب مذکور بعضی سعد اکبر اند و بعضی معدا و بعضی نحس اکبر و بعضی نحس اصغر و بعضی متوسط تالیف آنها پس هر یک از مراتب مولدات ثلثه مذکوره تر یا قیه و از هر یک نافع و خیره فاضله منسوب بسعد اکبر و اصغر و هر سنی منفی منسوب بملک نحس آنها براتب متوسط اینها متوسط آنها اند خصوص که در خانه و بیت الشرف و اوج و سعادت و حظوظ خود باشند و یا نظرات سعد و با آنها باشند و بخلاف اینها که در غایت و سهو و بلی حظ و نظرات نحس با آنها باشد بدتر یعنی هنگام تکون هر یک از مولدات که کوکب سیده مری آنها اند و آنها منسوب بدین یا اگر در خانه و بیت الشرف و اوج و حظوظ خود اند و نظرات سعد و با آنها است در کمال سعادت اند و الا در سعادت کمتر و ناقص و همچنین کوکب منجوسه و تکون منوبات آنها و بد انکه بعضی طایفه با بعضی مناسبت و الفت دارند چنانچه بعضی کوکب یا هم مانند ذوق باز و هب حجر مقناطیس با حدید و کاه با کاه که چون با هم رسند حکم عاشق و معشوق دارند که بی عالق و مالتی و جدا کننده از هم جدا نگردند و بعضی قاهر بعضی اند مانند سنگ سبزه که بواسطه آن جمیع اجزاء را می ساینند و می تراشند و مانند آهن آبدار که اکثر اجزاء فلزات را مبتلاشد و سوهان میکند و حجر مقناطیس را با الت می میرند و می تراشند و بقلع لاس بر جمیع اجزاء نفوذ میکند و آنچه را میخوابند و کبریت که سیاه کننده و سوزاننده اکثر چیزهاست به سبب رطوبت کوره ازج منجمد خود که بجزارت آتش گداخته بهر چه میرسد میچسبد و آن را با خود میسوزاند و مگس می سازد و طبیعتی معین طبیعتی است مانند تنکار که معین سبک و گدا و طلا و فقره است و کبریت که معین نکلس اکثر فلزات و اجزاء و منغیسا و قلی معین گدا از سنگ ریزه و رمل است که بواسطه آن گداخته شیشه میسازد میسازند و طبیعتی غریب طبیعتی است مانند تو شاد در که غرض می نماید در اعماق اجساد و تنقیه و سلی آنها نموده و زینت بخشد آنها را و بوره و شیب و زاجات اطلاق مدیره که بد آنها تصفیه و جلای فلزات می نماید و طبیعتی مفسد طبیعتی است مانند سرب که مفسد و سبب است و زین مفسد کل فلزات و طبیعتی که زینت طبیعتی است مانند حجر با غرض الحلی و طبیعتی مانع است مانند تاثیر آذویه و اخذیه و در غایت

بحال خود را بناسبت جذب می نمایند با ستانند قوت مدبره بدینه و قوت ماسکه عضویه و قوت
 و افترق من و قوت غاذیه و نایمه و مولده و همچنین سایر طبالی و چون این امور بالا اجمال دانسته شد
 پس اگر در هنگام اخذ و القاط هر یک از مولدات مناسبات و بودن کوکب منسوبه بدانها را در زمانه
 و بدیت الشرف و حظ و اوج خود و بودن فطرات صعود و بانها مراعات نمایند اولی است و همچنین در هنگام
 اعطای دیگر می گویند وقت و در هنگام صلیق و ضرورت بالی نیست و در مراعات آنها و بد آنکه بر
 جمادات ترابیت و چوبیت و بر نباتات ترابیت غلبه است یا هوائیت و حرارت صلیقه و حیوانیت
 هر چهار قریب اعتدال و در انسان با اعتدال فرضی طبعی و بد آنکه بعض نباتات اجبارا اعتبار در کیفیت
 خود منسوب به کوکب اند مانند پیاز که بحرارت و حدت بیخ و بر طوبیت نبره منسوب است و افیون به
 برودت و بر محل و بر پوست هم بد و هم لطیف و لباس است که یک چیز بچند کیفیت منسوب بچند
 کوکب است مانند چوب چینی و جد و ارفاد و نیز و پروای مرکب القوی و گاهی بیباشد که یک جسم
 و یک نوع بحسب کیفیت و نوعیت منسوب بیک کوکب است و بحسب اختلاف اوصاف و اشکال
 و غیره با کوکب دیگر نیز نگاه می باشد اجزای بعضی اشجار و نباتات با عناصر اختلاف کیفیات
 را و آن و خواص منسوب بچند کوکب که بیخ آن منسوب بکوکبی و پوست آن بکوکبی و خار و برگ و گل
 و سر و تخم و لحم و آب آن هر یک بکوکبی مانند انج و نارنج و شفتالو و انبه و انار و امثال اینها و بدانکه
 اکنون تا رنگینکوت و کائنات چون نیز از تاثیر کوکب مذکوره است بر اراضی و بحار و انهار و صعود و انحراف
 و اخته آنها بحسب اختلاف مواد و قابلیت بیه و اراضی مثلا آنچه در هوا قریب زمین که بسبب
 خلط است هوا مانند تارهای باریک از هم متفرق و با مجتمع و در هم بافته شده در سفوف و کنج دیوارها
 و در وادها و بین شاخها و برگهای اشجار و مخارات اقبال و غیره اکنون با بدان رانج و نارنگینکوت
 مانند آنچه صعود نماید بالا رود اگر اندک و لطیف و بران رطوبت غالب است بسبب اندک سردی
 مانند سردی اکثر شبها و صا سردی شبهای زمستان رطوبت کشته با هوا نزول نماید آن را طر
 و صقیع و یقین نامند و این نیز بحسب طقت و کثرت ماده کم و زیاد می باشد و در اراضی قریب بدیا
 رطوبت زیاد و در بعد کمتر و اگر صعود نماید بکوه و در بر سر کوه اگر بران رطوبت و بخار است
 غالب است بسبب تری که متراکم گشته و فقه فرود آید از سطح کوه و فقه در آید آن را بیلج و تیراج و حرکت می نامند

جلد اول در بیان بعض امور متعلقه نجوم و طبعیات

۱۰۹

و این نیز بحسب کثرت مقدار و قلت ماده آن و سرعت فرود آمدن و بطوی آن موجب کثرت
و قلت بر این مختلف میباشد و سبب طوفانها و باد های عظیم این است و با آنکه بعضی اجزای آن انحراف
و اینر مشتمل بر باد گرم و دهنه ابرهای خشک نمی بارد و با آنکه گرمی بسیار بر طوبیت بخار و اینر رسد
و دفعه نایست بسیاری منقلب بهوایست گردد و بتوج و حرکت در آید و سبب بخور و مدد دریا نیز
بیک وجه انقلاب نایست بسیار بهوایست و هوایست بسیار نایست گفته اند و آن انحراف نیز که
را سحاب و اینر نامند و چون متفاخر گردد و فرود آید سطر و باران اگر بعد تقاطع جدا گشتن درین
راه سردی بدان رسد و منجمد گشته فرود آید آن را بر د و تکرک نامند و اگر قریب بانفصال
سردی بسیاری بدان رسد و منجمد گردد و فرود آید آن را برف و برف گویند و اگر د خایت میسر آن
غالب است زیاده صعود نماید و بالاتر رود و بکوه زمهریریه رسیده بسبب سردی سطح ظاهر آن تمام
گردد و سخاروت که در آن ادخه در باطن آن بهجای و جولان و حرکت آید و از حرکت آن صدای آید
سطح ظاهر خود را شکافته بر آید با و آزی شد بدان انداخته نامند و اگر در آن اندک دهنیت و کبریت در
صین شکافتن محترق گردد و در آن روشنی ظاهر شود آن را برق نامند و اینها نیز بحسب کثرت
و قلت ماده مختلف می باشد در زیادتی و کمی و اگر با آن انحراف و ادخه کثیره دهنیت و کبریت غالب
باشد بصعود و تراکم و ایجاد حرارت کامنه در آن اشتغال یافته آن را محترق کرده اند و آن روشنی
و صدای ظاهر گردد و حرم سوخته کیفیت آن ببقیه با بخاری گرم کبریتی که بهر جا برسد بشکند و در زمین
فرود رود و بخار آن بهر که برسد متغیر و مدبوسش کرده اند و اینجا ناله ها که ساز و دآن را در اجسام صلبه
ثقیله تأثیر زیاده است از اجسام رخوه خفیفه چنانکه اگر بشیش در خلایف رسد خلایف آن را نسوزانند و بشکند
و تیغ آن را سوراخ کند و بخار شد و بریدره زر که برسد بدره را نسوزانند و زر را بگذارد و آن روشنی را
برق و آن جرم ثقیل کیفیت افاده با صدرا صاعقه نامند و اگر آن انحراف و ادخه لطیف یا کبریت
و دهنیت و خلطت بسیار است و نقل و ارضیت ندارد بسیار با لاصعود نموده و بتأثیر حرارت و تخریک
افلاک محترق گشته با شکل مختلفه ظاهر گردد بحسب قلت و کثرت ماده آن را اینا زک و نیز شهاب
و ذوات الاذتاب و ذو ذویه و سیاره و بناله و ارمثال اینها گویند و اگر زیاده آن بسیار خلطت
و کثرت دارد و ذودی با تمام نرسد و حرکت شبانه روزی فلک الافلاک حرکت استیلاعی نماید و

و خوب کند و مدتی بماند تا آنکه با شام رسد و اگر هوا است بسیار رطوبت آنکه بر آن غالب باشد
قدری مسخود نموده بطرف افق و خطهای منحنی شکل قوسهای کمی بالای دیگری با الوان مختلفه ظاهر گردد
بسبب تاثیر شعاع آفتاب در آنها و تفاوت محاذات هر یک از آنها آن را قوس فرج نامند مانند
ظهور الوان مختلفه از شبیه بونگون در رویت و قوس فرج اکثر در ایام بربح و خریف که باران کم یا
باشد اوائل و آخر روز ظاهر می گردد و کوه زمهریر به حسب اختلاف مناسبات اراضی مختلف باشد
در قرب و بعد و انحراف متکونه مجتمعه در جوف زمین و خلل و فرج آن جوان بسیار گردد و راه بدر شدن
نماند اما محاله سطح زمین را بشکافد و بدر آید و از صدمه شکافتن آن اراضی متصله به آن حرکت در
آیند و بلز نزد مخصوص که زمین صلب و خشک باشد و یا دامن کوه بود و در اراضی صلبه و دامن کوهها
بسیار واقع می شود و در اراضی رطوبه رخوه کتر و اگر در نهایت کثرت است و صدمه آن در کمال
شدت متوالی و متواتر بعض عمارات و مغریه ها و شهرها خراب گردد و خفت شود و فرود و آن
زلزله و خفت نامند و این جا بدین مقدار هر یک از مطالب متعصب منصرف
و بنحویه و طبیعیه متعلقه بمسائل طبیعیه اشاره نموده

جدول منوبات کواکب بسیار متعلقه بعلم طب

جدول مشروبات کو اکب سبجہ سیارہ متعلقہ لعلیم طب

۱۵۱

زحل	مشتری	مریخ	شمس	زہرہ	عطارد	قمر
طبعاً سرد و خشک بافراط	گرم و تر باعندال	گرم و خشک بافراط	گرم باعندال	سرد و تر باعندال	سرد و خشک خشکی غالب بہر کو کبی کہ بیابان و مزاج آن گیرد	سرد و تر تر این باعندال
کیفیات ملموسہ ابر و آتش اشیاء	احد ان و انہ اشیاء	احد ان اشیاء	الطف و الکل اشیاء	انعم و اخیل اشیاء	منزع از کیفیات	اختلاط و انشت و اربط اشیاء
کیفیات ند و قہ البنج و اقبض و اعفص اشیاء	الطيب و اللس و احلا و اوسم اشیاء	حراقت و مرار و ملوحت و زعوقت	اعتدال در طعام شیرین تر	الذ اشیاء کوار تر شیرین تر	منزع از طعوم	هشتری تفہ و بی فرہ خام
قوت قوت لاسکہ و غازی و نایہ	قوت نفسانیہ و غازی و نایہ	قوت غضبیه	قوت جیوانیہ	قوت شہوانیہ	قوت تفکرہ یعنی فکریہ	قوت طبیعیہ
الوان سیاہ و رسا و صبی	سفید باز و و گند کم در خشان	سرخ تیرہ	نارنجی و خشان براق و گشتہ زنگ آن بزرگ	زرد و امل سفید و سورت گندم و زردی مانند کون و خضر زنگ سردا	رنگ کبک و زردی مانند خاک	لور و قہم باص غیر خالص از حمر و صفرت و کدورت و کمودت
عناصر خاک	ہوا	آتش	آتش قریب بہوا متکیف بر ان	ہوا قریب بآب منزع بآن	خاک منزع بآب	آب و ہر جہ برودت و رطوبت بر ان غالب باشد

جدول مشروبات کو ایک سجدہ سیارہ متعلقہ لعلی طلب

جلد اول ۱۵۲

زحل	مشتری	مریخ	شمس	زہرہ	عطارد	قمر
اشحلاط سودا و بلغم خام	دم طبیعی صافی و نفی و مغز	صفرائی حاد	صفرائی معتدل و حرارت غریزی	رطوبت غریزی	سودا و اشحلاط بلغم	بلغم و ہرچہ بلغمیت بزرگ خالص باشد
مرنگ حبث الحیدر و جلی صلبہ سیاه وسیہ رنگ	مرنگ حبث و کبار و کبیر و حجر مرارہ البقر و ہرنگ سفید زرد	متشاپیر و شانج و زنجفر و زجاج و زعفران و زفت	لاورد و نند و رخام و کباریت و زجاج و زعفران و زفت	منغیا و کل *	نورہ و زنج و کبریا و زین	زجاج و زنج و اجار شفقہ و ہرنگ و زعفران و دھینہ
فلزات	ابستر رصاص و شبنم والاس	حیدر و نحاس و گران بہا و خالص بزرگ	بوافیت و بیجا و ہرنگ و گران بہا و خالص بزرگ	لوگو و زہرہ و خنجر و نحاس	فیروزہ و زعفران و سفید زرد	لوگو و پلور فقد و ہرنگ سفید زرد
شکر و کور و خفشی و زعفران و زعفران	مذکر و حقیقہ مذکر مذکر مذکر	مذکر مذکر مذکر مذکر	مذکر و حقیقہ مذکر مذکر مذکر	مذکر مذکر مذکر مذکر	مذکر مذکر مذکر مذکر	مذکر مذکر مذکر مذکر
ہنار و لیلی شمالی و جنوبی	ہناری و علوی و ہنار	ہناری و علوی و ہنار	ہناری و علوی و ہنار	ہناری و علوی و ہنار	ہناری و علوی و ہنار	ہناری و علوی و ہنار
سعادت و خوشبختی	سعد اکبر سعد کبر	سعد اکبر سعد کبر	سعد اکبر سعد کبر	سعد اکبر سعد کبر	سعد اکبر سعد کبر	سعد اکبر سعد کبر
مقدار	قصیر بالین صلب بقیل	معتدل و مو مذکورہ و کھنجات	معتدل و مو مذکورہ و کھنجات	معتدل و مو مذکورہ و کھنجات	معتدل و مو مذکورہ و کھنجات	معتدل و مو مذکورہ و کھنجات

زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
جبال بالیه که در اینها چمن از دیدن چاهها	اراضی سبله کثیره المیاه	اراضی صلبه سجنه	جبال معاون	اراضی کثیره المیاه	اراضی رطبه	اراضی استو قاع صفت خا
بنات و گیاه حب بارد و البس منار	هر شکوفه گل ریحان و گیاه خوشبو طیلسان	و سیر و پیاز تر و سداب چوبیر و صرل باد بخان مهر چیتند و قز اندک آن نافع و کثیر آن مضر	یشکر و شیر خشک و ترنجبین و شکر و هر چیز لطیف شیرین نافع و کثیر آن مضر	حب و تخم چوبک و عن دار و درختها و شیرینماهر گیاه نافع و کثیر آن مضر	بقول و سبز بها باقصام مانند خیار و خیار و خربزه و خربزه و کدو و بلبول و غیره	عشست و ملک و برونی و فطرن و کتان و هر چه مانند و تخم و خربزه و خربزه و کدو و بلبول و غیره
اشجار	بر درخت مانند بلوط و مار و بلبل و بلبله زیتون و فلفل و درخت و درخت کبریا و طعم و درختیکه پوست شیرین و خنجر درخت و صلب باشد مانند جوف و لوز و زایز و فلفل و است	بر درخت چوبک شیرین مانند انجیر و زرد الود و فلفل و آلو و باد کنار و آن شربک در هر بهت و در فواکه که زبان را بگردد و عرق نیز	بر درخت که ثمر آنرا و چوب باشد مانند نارنجیل و چلتوزه با دام و هر چه شک آنرا نیز استعمال نمایند مانند مخل و فلفل و انجیر و کدو نیز	بر درخت و طمس خوشبو و خوش منظر مانند سرو ساج و قلیح و سفرجل نیز	بر درخت قوی الریح مانند سرو و دیو مانند نار و عود و شکر شیرین بادام شیرین *	بر درخت کوتاه مسان مانند سرو و دیو مانند نار و عود و شکر شیرین بادام شیرین *

زحل	مشترک	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
فلفل ملطوط زیتون و زرد زرد و درالاج حامض و گلمان و عدس و البلیج و عفتس و ابیج بدینها مانند	مریان جلوه المسی قفاج و ذرة و حصص و همسم	لوز مر و حبه اخضره و بلیط و خطه و سلت و شغیر و حلیله	اتج و عین و عنب و تمر و بلیط و خطه و سلت و شغیر و حلیله	تین و تمر و عنب و تمر و بلیط و خطه و سلت و شغیر و حلیله	باقلی و لوبیا و ماش و کویا و کز بره	شعیر و ذخن قنار و بخار و هندوانه و کدو و شمر و زیتون بزرگین و پن شود
حیوان نایه رنگ در چیم زیر زمین خنانه سازد و باشد مانند شکر و بر بوع و مار و عقرب و حشرات و سوام و حشرات و بر اغلشت و کاه و بزرگ و و گریه و نجاب	مردم و بهایم ابلی و حیات و کف مانند کاه و کوفته و شکر و بر حیوان و حشرات و رنگ حلال گوشت و حشرات معدن و شکاری مانند گاو و بزرگ و حیات	بشیر و پلنگ و گرگ و کفتار و خنجر و ببر و رنگ لوانه مار گزنده و بر سبب جذبات و مار است	غنم و انچه و کبش و شیل و تمساح و غواب الفج و حش	هر حیوان صاحب سفید و زرد حش	سگ و شکار و استر و روباه و خرگوش و حیوان هر حیوان کوچک مانوس خشکی و آبی	بقر و ایل و شاة و دیر حیوان کوکب مانوس خشکی و آبی
طیور	طیور	طیور	طیور	طیور	طیور	طیور
طیور و آبی و طیور و آبی و و خطاف و نور و شوره و کبوتر و درون و خر و سگایان و طاووس	هر مرغ مستوی المنقار که نور آن جیب دانه باشد مسیه و کبوتر و درون و خر و سگایان و طاووس	جولج و طیور که شکار که خوراک آنها گوشت باشد و هر طایر سبز رنگ و زینور	عقرب و جاز و قمر و دباسی و در اشین و یام و ساق و بنای و در کفتار و شکار و بطوط و غیره	فاخته و عقرب و جاز و عقرب و انچه و در مرغ آبی و بیضا و هر مرغ که منقش و نقل و ساق و بنای و در کفتار و شکار و بطوط و غیره	هر مرغ آبی و در رنگ که بر آن منقش باشد و هر مرغ که منقش باشد و هر مرغ که منقش باشد	بط و کبوتر و هر مرغ آبی و هر مرغ که منقش باشد و هر مرغ که منقش باشد و هر مرغ که منقش باشد

جلد اول جدول منسوبات کو اکسبجه سیاره متعلقہ بعلم طب

۱۵۵

زحل	مشتر	مریخ	شمس	خمس	عطارد	قمر
اعضای بیطبعه جلد و شعر و غلظت و ریش و بنوعی غلظت و قرن	اوردہ لحم منخ	دماغ و عظام و جانب الین از بدن	شمس و زمین توت ادراک و سنبه	اعصاب توت ادراک السر از بدن	جلد و شعر ظفر و جانین السر از بدن	
اعضای مرکبہ الحال و الیان و استخوان و اسرار اعضا از دیر و مصلحت و بول و غیره	کبد و معده و کلیه و اسرار غذا و خلق و خندین	ساقان و راز و کلیه و اسرار و آلات لیل و دندانها	سینه و سینه و دل و شش و پهلوی و دہان و دندانها	چشم و زبان چشم و گوش و بینی و پا	غنی و دست و پا	
آلات حس و گوش را را نیز گفته اند	لب و گوش چشم و منخر ایمن را نیز گفته اند	بصر و چشم راست را نیز گفته اند	آلات اشتیاق و منخر الی سر نیز گفته اند	ذوق و لسان را نیز گفته اند	چشم و چشم السر را نیز گفته اند	
امراض انقرس و علت های با سطنه و سوداوی	صحت و اعتدال مزاج	حمی و امراض حاده حارہ صفراویہ و دمویہ و یرقان و بلواسیر و رعاف و ادرار طشت و علل رحم و اسقاط جنین	امراض بارده رطبه بارده یابسہ غیر منقرط یا یابسہ نه با فراط	امراض بارده رطبه بارده یابسہ غیر منقرط یا یابسہ نه با فراط	امراض بارده رطبه بارده یابسہ غیر منقرط یا یابسہ نه با فراط	

جلداول جدول منوبات کو اکسجہ سیدہ متعلقہ بعلم طب

۱۵۶

ادویہ نبائیہ منسوبہ بزر حل

الالف	آس	آبوس	اذان الفاء	ابوقانس	ابرون فروع من الحاکم	اشل
ابامس	اذخر	اراک	اسد الحسن	افستین	اقایا	ادوسیا
امسوخ	امضیلان	انبرایس	ابدا الزینا	آلبا	بردے	برسیاوشان
برطانی	بسیلاج	بقس	بقسم	بقلمہ حامضہ	بقلمہ یودیہ	بلج
باوط	بلیلج	بنج	بنومہ	بنطافن	بولامونون	سہ
بسم	اتار	ترشیدی	اتار	ثام	ثیل	آبجیم
جار النہر	چنار	جلبان	جوز البہر	جوشیما	جیدار	الحار
حسک	حشیشتہ الزجاج	حصم	حفض	حلقا	حلق	حلاب
حاضن	حفیض کہ بقلمہ حامضہ	حامم	حفا	حی العالم	انحاء	خائق النمر
خائق الکلب	خروب	خان کہ فطی ہست	ختم	خندریلی	خندروس	خنجران
خائق الذب	الذال	دینی	دخن	دردار	دردقینون	دلب
دملانجون	الذال	ذرة	ذنب النحل	ذنب البع	الذرا	ریباس

بجمله اول جدول منسوبات کواکب بسیار متعلقه بعلم طب در بیان ادویه منسوبه برحل

۱۵۷

الزرا	زبد الجبل	زعرور	زیتون	زیتون الار	زیت	زیتار
الشین	ساده و دان	سامان گاه صبر	سدر	سرو	سحر	سفرجیل
ستور و قدیران	سک	ساق	ساق البان	سندریس	سوسن	الشین
شاه صبی	شاه سفرم	شاه بلوط	شوکران	الصاد	صندل	الضاد
ضمیر که جوز البر است	الطار	طالیسفر	طباشیر	طرا	طراثیت	طلح
طلح که فزرا ست	الطار	طفر القط	الین	عدرس	عذبه	عصی الراعی
عفص	علیق	عنب الدب	الین	غیرا	غرب	غوشنه
الفار	فاغوه	فطر	فقع	فوقل	القاف	قراصیا
قرظ	قرقمان	قصب	قطب	قطن	قنا	قنب
الکاف	کافور	کرم	کزبره	کشت برشت	کفری	کاه
کویل	اللام	بلاب	لحیه النیس	لسان الحل	لنجیطس	لوسیانجوس
یع	یع البحر	یلمو	المیم	اینا	ماش	مرسطس
نزار الراعی	منط النول	مقل کی	النون	لوارس	نیل	تیاج

جلد اول فسوفاتو اکسید سیارہ متعلقہ تعلیم طب و بیان اورینٹا لیسو ویرجیل اورینٹا لیسو ویرجیل

الهار	هرطان	بهشت بهلول فوسجه اضلاع	حلیج	الیار	یروج	یمنه
<p>وهرجه باردیا بس است منسوب بزحل است</p> <p>ادویه منسوبه شتری</p>						
الالف	آسن	ابراز	انوال للرب	ارجوان	اسطرطوقس	اسلخ
اسرار	افیمون	افسون	اکلیل الملک	اومالی	اندریان	انثلیس
الغرا	الف العجل	اندر هاردن	ایمار الوطی	البار	بالونج	بادرخبویه
باد آورد	برنجاسف	برطانیقی	برسیانا	بسر	بسفانج	بشنین
بطم	بطیخ	بقشوقش	بقله الاجماع	بلسان	بلوطی	بلسکی
بنک	بولامونون	بهار	البار	تابنول	ترمس	ترنجبین
تفاح	تمر	توت	تین	الجیم	جزر	جنجل
جورجند	الحار	حب السمنه	حربث	خرنبل	حله کفار قیاده ایخوان نیز نهند	حلفا
حمص	حنطه	جور که حواله بر نیز گویند	الحار	خصی الکلب	خفش کبریا نیز گویند	خدارشینه
الذال	دیشمان دار	دستبویه	دوسر	دیناقوس	الذال	ذنب القط

طاول جدول غسوبه کواکب سیاره متعلقه بعلم طب وادویه غسوبه بمشتری

۱۵۹

زنب الخبز	الراء	رافند	ربل	رجل الغر	الزراء	زرب
زفت	السیین	سیستان	سکر	سکر العشر	ساق	سلا اینون
سسم	سوسن	سیلان	النین	شاهدره	شجره ابی ملک	ششریش
شطیمه	شفاقل	شلجم	شل	شلم الاکمره	الصا	صا صلی
صمغ	الصا	ضغابین	اطار	سلما فینون	العین	عنب
عنب الثعلب	عنا	عود الحیه	یحون البقر	الفین	غار	القار
فستق	فضه	انفان	فاطانیقی	قاقلی	قاون	قرصحه
قصص السكر	قطن	قرط	قلقل	قنار	قنب	قسط
قوطلیدون	قوطلوما	الکاف	کاکج	کادم	کثیرا	کرنب
کراث	کرسنه	کزدوان	کسوتا	کشوت	کشمش	کف الضج که کف البسج یز نامند
کف آدم	کف اله	کفری	کلز	اللام	الباب	السان الثور
لوز	لوبیا	المیم	محب	مخلصه	مرو	مرا حوز
مزار الریحی	منفاث	میسن	النون	نار جیل	نار مشک	فسرین

جلد اول جدول مشوبات کو اک سب سے زیادہ متعلقہ بعلم طب و دویہ منسوب بہ بشری

۱۶۰

نفل	نوارس	الہار	ہاسیمونا	ایلیون	ایبار	یاسمین
***	ادویہ منسوبہ بہ مرتخ					***
الالفت	آطر لیل	آذریلون	ازاد دخت	ازیدیرید	ابوقانس	ارماک
ارمین	اسلج	اشق	اشتر غار	اشخیص	اشراس	اشنان
اقیمون	ایفوس	اتخوان	ایلیس الجبل	الوین	انجدان	انیسون
انافالس	انزروت	ادنوماکہ کو ارض الحار	البار	یلمون	بخور الاکراد	بزنک
بشمہ	بصل	بقشوفرن	بقلہ البرای	بلختہ	بلادر	بوزیدان
بونیون	بیش	بیش ہون	التار	ترہ	التار	ثافیا
نوم	ایجم	جاوشیر	جدوار	جہانک	ججم	خطیائہ
جوزبوا	جوزاکوشل	اکار	حاشا	حاشیش	حب النیل	حب الزلم
حرم	حرف	حرمہ	حلیت	حاما	خنظل	الخار
خانی الکلب	خاماسوقی	خردل	خرامقان	خصی الکلب	خولنجان	خیرلوا
خیری	الدا	دار فضل	وبیدار یا	درونج	درو بطارس	دقلی

جدول منوشا کتب بسیار متعلقه لاجل طب و بریان ادویه منسوبه بر تریخ

۱۹۱

دند	دوقس	دیودار	الذال	ذافنویس	ذنب العقب	الراو
رازبانج	رتم	رعی اللیل	رعی الخیر	ریحان الجواهر	الزاکر	زبیب الجبل
زعفران	زنجبیل	زنجبیل اکلاب	زوفایا لبس	زوفرا	زدان	السیین
سافج	سدا ب	سرخس	سطونیون	سطانیس	سعد	سحوط
سقمونیا	سیکنج	سیخه	سکسبویه	سولان	سمینبر	التین
شبرم	شرین	شقایق	شل	شونیز	شیبه	شیطرج
الصا د	صیته الجدی	صقتر	الضاد	ضجاج	الطار	طباق
طراغیون	طریقان	طریقویون	الطار	خضره	الین	حافر قرحا
عشق	عظیمنا	عنصل	عینون	الین	غار	غالیس
الفار	فاشرا	فانشترین	فجیل	فریون	فرجشک	فشغ
فانل	فانل مویه	فانل الار	فانل السودان	فو	فودنج	الفات
قمرنصل	قمرول البنبیل	قسط	قسطرون	قبیل	قلب	قلفونیا
قلی	قطوریون	قیصوم	الکاف	کاشمومی	کبر	کبکج

جلد اول جدول منسوبات کوکب سیار متعلقہ بعلم طب فی بیان ادویہ منسوبہ بحری و اخفی منسوبات اعظم

کشم	کراث	کروبا	کف الفصح	کف الہر	کمون	کندس
کندری	اللام	لاغیہ	لامی	لبن السودان	لخینس	لسان اللابل
ایلم	ماہودانہ	ماہی زہرہ	مازیلون	مٹان	مرزنجوش	مراینہ
مراہوز	مریح	میدہ	النون	ناخوہ	نام	الواد
وج	خوشنرک	ولب	الہار	ہلک	ہیوناریون	ایار
یتوع	تہ	تہ	تہ	تہ	تہ	تہ
تہ	منسوبات نیرا عظیم کوکب معظم شمس حیاضیای عالم					
الالف	ابزار	اذخر	اریطون	ارالک	اسارون	اسطوخودوس
اصابع الصخر	ایفطس	النج	انجرہ	انتلہ	ابرسا	البار
بادرنجبویہ	بادرمج	بان	برنجاسف	برنوف	بسفایج	بطم
یقلہ الاوجاع	بلوس	بلوط الاجن	بل	پنجکشت	بہن	النار
توری	الجیم	جشاث	جعدہ	جشتافید	جل شربن	جوزبوا
جوزالقح	جوزالحس	جوزالشکر	جوزارقم	جوشیمصا	الحاد	حب الکلی

جدول مشروبات کو الکب سب سے سیارہ متعلقہ بعلم طب

۱۶۳

حب السمہ	حب المنسم	حرشف	حراۃ	حسل	جلہ	جلیب
جلاب	النار	خروم	خصی الیک	خلنج	اللال	دار چینی
دار شہنشاہ	دادی	دامام	دو یا انخوا	اللال	ذنب الخروف	الراہ
راوند	الزراہ	زرنب	زراوند	زہر بنی مراد	النین	سہیل
سیسالی	سفادیکس	سفیدیلون	سناہ	سہیل رو	سہیل جلی	پستان
سیسارون	الشین	شہیت	شہناید	الصاد	صامریوا	صبر
الضاد	ضرو	ضریح	الطاء	طرخون	العين	عیشران
عروق الصفیر	عود	الغین	خاریقون	الفار	قنابل الرسان	فراسیون
فسق	القاف	قائدہ	قنار الحمار	قرۃ العین	قرطم	قصب الزریہ
قنہ	قیقہر	الکاف	کبابہ	کماذیروس	کندر	اللام
لسان الحشیم	الیم	محب	مرورینہ	سہجہ	مو	النون
انخار	الواو	ورس	الہار	ہر اوہ	ہر شہ	ہشتمان
ایبار	یا سیمین	***	***	***	***	***

جلد اول جدول منسوبه کتب بسیار متعلقه بعلوم و منسوبات نیز اعظم و زیره و عطار و نیز اصغر قمر ۱۹۳

منسوبات نیز زیره

الالف	الجزه	البار	بصل الدبر	الحار	خصیة الثعلب	السین
سوسن سفید	النون	نرگس	نیلوفر	الواو	ورد ابیض	** *

منسوبات لبطارد

الالف	اقطی	البار	بابونه	الجیم	جوز	الحار
حشیشة النجلی	حندقوقا	الراء	ریق	العين	عرعر	** *

منسوبات نیز اصغر قمر

الالف	استفاج	جمیندون	البار	باقلا	بزر قطونا	بقاعه الحماقار
بطخ رومی	بنفج	لوش و بندی	الحار	بخازی	خس	خشخاش
خللات	خلال	خوخ	الراو	رمان	الطار	طحلب
القاف	قثار	قرع	المیم	مشمش	النون	نیلوفر
الهمار	هند بار	** *	** *	** *	** *	** *

در هر چه سرد تر است منسوب فرست و بدانکه آنچه درین جداول نوشته شده هم تحقیقی نیست محتاج

جلداول در بیان اسناد طب ذکر ابار یعنی رصاص و بیان دستور عمل ابار

۱۶۵

بنام است در منسوبیت این ادویه بهر یک ازین کواکب مذکوره و لهذا گفته اند طب محدوم بود بقدر اطباء
 آورد و مرده بود و جالینوس زنده کرده متفق بود و محمد زکریا جمیع ساخته ناقص بود و خواجہ ابوعلی سینا
 به تکمیل آن پرداخته **فصل بیستم در بیان اسناد طب خالص الداجد مؤلف و والد**
قدس الدجیر و مؤلف بدانکه سند خالص الداجد حکیم میر محمد باشم المصطفی طب بیکیم
 محمد الاولی سید علوی خان بود و او شان او ستاد الاطباء و سید الحکماء میر محمد باوی العلوی و از او شان
 با ستاد الاطباء و اسوایه الکام میرزا مسیح الد میرزا محمد تقی موسوی قدس الله تعالی سرار هم و از میرزا
 بوسا لط باطباء ی خوز و طبرستان و از او شان باطباء حرا و از حرا نیاں به بقدر اطباء حکیم و از او شان
 با ستادینوس و از او بحضرت سلیمان بن داود بن خیر علی بنیسا و آله و علیها السلام میرسد و فقیر از والد
 ماجد و والد ماجد از حکیم میر محمد تقی و حکیم میر محمد تقی از والد ماجد خود و هم از میر محمد هادی علوی
 بلا واسطه قدس الله تعالی سرار هم و نیز فقیر از جناب ارشاد آبی میر محمد علی الحسینی مد ظله العالی
 اخذ نموده و القایافته و باینجا رسانیده مقدمه را پس شروع نموده ذکر ابواب و فصول کتاب بعنوان
 الملک ابواب توفیق و صلی الله علی رسول محمد و اهل بیت الطیبین الطاهیرین **کتاب الالف**
باب الالف مع الالف ابار اسم رصاص اسود محرق است و یونانی امولیتون نامند
 و گویند که امولیتون اسم رومی آبار است و چین اسرچ و مرداسچ نیز از سوخته رصاص اسود
 حاصل میشود و بنوعی شیخ الرئیس آبار اسم رصاص اسود است و باطلایه رصاص اسود محرق سرد
 و خشک است و در در معنول آن جهت حرقت چشم و گوش من آن و بهر است خصیة اعصاب
 بواسیر و زخمهای کهنه و ظمائی آن بار و عن کل سرنج جهت قروح معقده و تحلیل عسلایه ادرام
 و با سور و غیره بدانسم که آن مقدار رسانند که غلیظ گردد و اگر در ظرف سرب یا آب کشنیر تازه بماند
 بهتر است و با سرب که جهت تحلیل در مهای حاره نافع و بدین اسرچ و نور دلتش کشنده و ایشاف آبار
 از ادویه مقرر چشم است **دستور عمل** ابار یعنی رصاص اسود محرق که آن را بقاره می سرب
 نامند بگیرند آن را در پهن کرده صفحه ای باریک سازند و بر بالای پهنیده بر روی هر صفحه قدر
 کبریت باشند و قدر کبریت باید از ای هر صد مثقال پنج دانگ زیاد و بنا شد پس آتش کرده با
 پارچه آهنی بر هم زنند تا خاکستر شود چیزی از سرب نماند و از بخار آن محترز باشند که باعث

جلد اول در بیان دستور عمل ابار یعنی صا ص

۱۴۶

غشی و هلاکت می گردد و بعضی بجای کبریت سفید میکنند عمل ابار به نسخه دیگر گیرند تا باهن
و بر روی آن جوهریزند و بر باشند بر بالای آن جوهریت سحوق و بگذارند بالای آن کبریت
صفلاح رصاص اسود را برافروزند و زیر تابه آتش تا مشتعل گردد کبریت و حرکت دهند
باستقام از آهین صفلاح رصاص را تا نیکو محرق شود و دیگر دو مانند خاکستر پس جدا کنند ابار
را از راه و فم شعیر و چند مرتبه آن را داشته نگاه دارند و لیسقورید و س گفته که منرا واران است
که فرا گیرند صفلاح بر رصاص اسود را پس کنند در تابه آهنی و برافروزند و زیر آن آتش قوی
تا محرق شود و بگذارد مانند زرنج ابرو بجان گفته که این نوع بهترین انواع ابار است عمل ابار
به نسخه دیگر بگیرند تابه آهنی و بگذارند در آن صفلاح رصاص اسود و بپاشند بر آن صفلاح قدری
کبریت سوده و بگذارند تابه را در کوره و سرتابه را بسپارند سفالی که بر آن سوراخی باشد پیوستند
و بنابند کوره را تا بسوزد رصاص پس برآورده نگاه دارند و شسته بکار برند عمل ابار به نسخه
دیگر بگیرند درم آبار را در ریزه ریزه کنند و تنگ سازند و در تابه آهنی بر روی هم چینند و قدری سفید
آب سحوق بر آن افکنند و در قضا جوهر و زیر تابه آتش کنند و باهن برسم زنند تا سرب سوخته
گردد و اگر سرب تمام نشود باز قدری جوهر زیاد کنند و آتش دهند آن مقدار که تمام سوخته
گردد پس شسته بکار برند نوع دیگر عمل ابار که در ادویه شین متعل است بگیرند اسر صیان خالص
و با قدری گوگرد بگذارند پس در بوتله آهنی کرده در کوره حدادان گذاشته چندان بدمند که خوب
خاکستر شود و بکار برند نوع دیگر که قتل اسرب نامند بطور اهل هند بگیرند از اسرب خوب
مقدار شصت مثقال و مثقالها را در نپس شش مثقال گوگرد و در و مثقال سیاه را باهم همای
کنند بوی که سیاه در گوگرد آمیخته شود و تنگهای اسرب را بگوگرد و سیاه طلاء کنند و در ظرف
سفالی گذاشته سران را بطرف سفالی دیگر محکم نموده در آتش سرکین گداخته ای بگذارند و چندان
آتش کنند که خوب سوخته شود پس بر آورند و بار دیگر شش مثقال گوگرد و در مثقال سیاه بطریق اول
در هم همای نموده با خاکستر اسرب در هم بیا میزنند و باز دستور اول آتش دهند پس بر آورده در
نمایند و برابر خاکستر اسرب زریخ سیخ خورده مثقال گوگرد کوفته بیخته بخش کنند و هر بار یک بخش
را با خاکستر اسرب آمیخته باب خالص همای نمایند و در آفتاب گذاشته خشک نموده بهمان

جلد اول در بیان دستور عمل ابار و دستور غسل ابار و بعض در نسخ شیا فات

۱۶۷

دستور آتش دهند و باز بخش دیگر را بدستور اول صلامیه نموده آتش دهند پس سوم را نیز بطریق
 سابقین ساینده و این مرتبه آتش را بنوعی کنند که خوب خاکستر گردد و بکار ببرند و باید دانست
 که طریق کلی در کشتن و تکلیس فلزات و اجساد آن است که خوب خاکستر شوند و آتش را از نالی
 و جدی و مقداری معین نیست چندان آتش باید کرد که خاکستر شوند و اجساد مفتوک و بیرو
 آب قرار گیرند و تفتین بزودی نگردد بلکه بپرسی بسیار و از بعضی شنیده شده که هرگاه خواهند
 که هر یک از این اجساد سه را خوب خاکستر سازند و زود تر حاصل آورند باید که آن را در بونته از گل
 حکمت ساخته یا در شیشه محکم که بکل حکمت گرفته باشند کرده و سر شیشه را محکم نموده شیشه را در بیان
 دیگر سفال بگذارند و دیگر را از ریگ پر کنند چنانچه سر شیشه در زیر ریگ پنهان شود پس
 دیگر را بر دیگران محکم نموده اول آتش را نرم کنند و رفته رفته آتش را تند کنند و چندان
 آتش را تند کنند که مثلاً آنچه در ده روز آتش باید کرد در یک روز و یا در روز نهایت ناسه روز
 کنند تا بزودی با تمام رسد و بدانکه اهل هند را عقیده آن است که خاکستر اسرب گرم است
 و میگویند هر که بخورد آن اسرب کشته مداومت کند زود بسیار بهم میرساند و نیز بدفعی می بخورد
 و مقدار شمرنی از اسرب کشته تا یک قیراط است و دستور غسل ابار بگریه ابار بود
 پیاله آب ریخته برسم زنند و آب برسم زده را در پیاله دیگر بریزند و آنچه در پیاله ماند باز بر شنگ
 صلامیه با آب بسایند و آب داخل کرده در پیاله بریزند و برسم زنند و در پیاله دیگر کرده تفتین
 آن را باز صلامیه نمایند و آنچه در کاسه و نیم است بگذارند تا تفتین شود آب آن را دور کرده خشک
 نموده بکار ببرند و باز دردی این را بهمان دستور عمل نمایند و صاف آن را بپزند و خشک نمایند و در
 آن را در آخر دور نمایند و او را الرصاص نافع از برای جرح بوا سیر و رفع درم و دانه آن
 صنعت آن بگیرند رصاص سود یعنی سرب را و آب کنند تا بسایند و قدری روغن گل
 سرخ داخل کرده استعمال نمایند مگر فصل در بیان شیا فات شیا فکیم جهت رفع آثار
 و انجام فرجه چشم مجرب است صنعت آن اسرب سوخته نحاس محرق سرمه اصفهانی
 تو بنای هندی یعنی تو بنای که پریه که غیر تو بنای اختصار است که بپزند و تهنه مانند صغری که از
 بر یکشت منتقال اقلید از پی سفید آبله از هر یک چهار شغال افیون مرکبی صافی از هر یک نیم درم

جلد اول در نسخ شیاو ابار و بعضی نسخ طلاهای ابار

۱۶۸

کند پنج در هم باب شش شیاو سازند و بکار برند شیاو ابار مستعمل در دبیله کلتجه بعد از وضو سه سال
 کشیدن بنیان ایضاً فیونی صنعت آن سفید آب قلعی ابار سوخته مس سوخته اقلیم از همی
 اصنافی صمغ عربی کثیر از هر یک هشت درم مرکب صافی افیون از هر یک یکم گوسفه بایران سسته
 شیاو سازند عدد دویزه هشت شیاو ابار نافع است از برای قروح جنیم و گوشت در قروح
 میرد باند و پاک میکند اثر قرح را و دافع بنور مورسج است صنعت آن ابار مغسول اقلیمای
 نوپس مغسول نونای کرمانی مغسول نه محرق مغسول کندر سفید از هر یک درم مرکب صافی صبه
 سقوطی افیون از هر یک یک درم انزروت سفید بد بر یک درم نیم در نسخه دیگر یک درم استم الاچون
 یک درم و در نسخه دیگر درم است کوفته پخته باب شش شیاو سازند شیاو ابار کندری
 صنعت آن اقلیمای محرق مغسول و سنج از هر یک یکم اقلیمای محرق مغسول چهار شقال
 اشهد صفهانی بیست شقال نشاسته صمغ عربی کثیر از هر یک یکم اقلیمای محرق کندر شعل محرق مغسول از
 هر یک پنج شقال برستور مفر شیاو سازند شیاو ابار دیگر قلعی محرق مس سوخته بار سوخته سره
 اصنفای نونای کرمانی صمغ عربی کثیر از هر یک هشت درم افیون بندرم بد شور شیاو سازند
 عدد دویزه هشت شیاو ابار نافع از برای سورسج و در عصب که در چشم واقع شود
 صنعت آن اقلیمای محرق مغسول شش درم سفید شش درم سرب محرق مغسول چهار درم سره محرق مغسول
 شش درم کثیر نونای کرمانی مرکب کل کولک از هر یک چهار درم افیون سه درم ادویه کوفته بجنیم برستور چوب
 باهم آمیخته شیاو سازند و کل کوب کل شاموس نیز گویند کلی است سفید و سبک که بر زبان بچسبد و در آب
 داخل میشود و در بلاد لوان از جنزیره قبرس خیزد و در خواص نزدیک است بکل مشوم طلاهای
 سرب جهت تحلیل خنازیر و اورام صلیبه صنعت آن یکم اند اسر بیار و کل کربسایند که غلیظ
 و سیاه گرد پس طلا نمایند مرهم ابار پخته این جز که در منهلج البیان نافع از برای رویانیدن گوشت
 صنعت آن سرب سوخته یکم زنجی با کبریت ساخته رو سنج کند زکری سفید آب از زیر در سنگ اقلیمای
 مرصافی اصطرک جاد شیر مصطکی از هر یک دو درم پیه کرده گادرا اینج خاک البطم روغن سورموم
 سفید از هر یک دوازده شقال شکوف کلزار فارسی از هر یک چهار درم پنجه کوفتی است بکوبند و با
 ادویه را در سر که نجیسانند و در هم آمیزند و در نسخه دیگر بجای اصطرک و کلزار شصت صمغ عربی است

جلد اول مراحم الابرار و میل سرب و فصل در بیان آن بزرگوار دستور اگر غرق آنها

۱۴۹

مراحم الابرار دیگر سله را تحلیل در بد صنعت آن جهت الرصاص از نرم سوده بار و غن زیت تمامی کهنه بر آتش منروج نموده ملک الانباط را در آن گذاشته بکار بر بند میل سرب نافع از برای بخار چشم صنعت آن بگیرند سیراب و آب کرده در میان آب بننگه که کبابی هندی است و آب بخیل تر و تازه که در یک گویند و بول کا و ماده و عمل مشیر کا و مشیر بزرگه بلبله و بلبله و قرقفل و قطران شیر سفید در آن خیسانیده باشند هفت مرتبه سرد نمایند و هر مرتبه آنها را تجدید نمایند و باید که مقدار آنها بقدر باشد که سیراب در آن غرق شود و کم نباشد پس از آن میلها ساخته هر روز و هر شب سه چهار مرتبه در چشم کشند **فصل در بیان آن بزرگوار دستور** اگر غرق آنها بد آنکه آبزن با صطلح اطباء عبارت از شستن و نشاندن مریض است در آب خالص یا در آب مطبوخ خشایش بارده یا فشرده آنها یا مطبوخ خشایش حاره آب مطبوخ بعضی حیوانات بنامه یا بعضی حبس و لجم آنها با دمان مناسب یا بدون آنها نیم گرم یا گرم بقدر حاجت چنانچه هر یک به تفصیل انشاء الله تعالی خواهد آمد و یا در جوش مسی و یا غیر آن و یا قاری بقدر گنجایش مریض کرده اولاً مریض در آن بنشیند پس آنرا نیم گرم یا گرم بقدر برداشت و حاجت بر عضو مریض اگر علت در یک عضو خاص باشد یا چند قوی و لجم و ریج کرده و مثانه و یا بر اعضا اگر عام باشد از بالا بریزند که تا بعد مطلوب رسد مانند آنکه تاناف و یا بالاسی آن یا تا سینه یا تا گردن رسد و حتی المقدور و برداشت در آن آب بنشیند و آن عضو یا اعضا را بلایست بماند و چون دریا بنده صفت و سستی در خود خفگی دل طمان ظریف برآیند و بدن را تشنگ نموده لباس بپوشند و از مزه بقدر تسلیح احتیاط نمایند و اگر احتیاج بپنجره باشد بعد از پنج زمان جلوس در آن بفرمایند و مرتبه اول چنان بکشند که ضعف عارض گردد و گاه اطلاق بزرگ را بجزاز برآیند با بس که حیات از تقوی باشد از برای امراض بارده رطبه مانند فالج و استرخا و استسقا می نمایند چنانچه مذکور میشود آنرا با بس جهت استسقا و فالج و استرخا و سایر امراض مطلوبی صنعت آن بگیرند قاری کشاده مثل قمار کاران که نه آن در کشادی مثل سران باشد و در میان آن گرمی ساخته که نو اند کشند بر آن انسانی و از برای آن قمار سر پوشی سازند و و باره و در وسط هر دو نصف جانی که هر دو نصف بهم ملاقات میکنند سوراخی باشد بقدر گنجایش کردن انسان پس در زمین کمی کشند بقدر وسعت آن اجانه یعنی قمار مزبور در عمق و کشادی پس بگذارند در آن کو اجانه را و و گذارند از اطراف قمار و یک ذراع از زمین بکشند

جلد اول در بیان نسخ آبنبات و دستور آنها

۱۵۰

دور دور آن حفره دوری مقدار درای از زمین در کشادی پس هرگاه احتیاج شود بسوی این
آبنزن آتش برافروزند درین حفره که برگرداگردا جانه است تا برسد گرمی آن به تغار و نگردد چنانچه
بسوزانند پس داخل شود انسان در جانه و به نشینند بر کرسی که در تغار است و بسوزند سر آن را به پلوش
مزبور و در پارچه بر وجهیکه سر آن شخص بیرون باشد از جانه و دندان کند تا عرق ریزد از آن پس
بهند ریج بیرون آید و محافظت کند خود را از هوای بار و آتش میدن آب مخصوص آب در آبنزن
در طبیعت امراض مسمی صنعت آن فرا گیرند حوضی از مس یا فقره یا غیر این دور آن حوض عمیق
باشد بمقدار قامت انسان پر کنند آن حوض را از آب گرم یا از آب سرد یا از آب حشاش بارده یا
از آب حشاش چهاره بحسب احتیاج و به نشینند علیل در آن آب و سرین بیرون باشد از آن و بگذارند بر سر
طبقی باند ام سر حوض و در وسط آن سوراخی باشد بقدر سر انسان که هرگاه در آن نشیند و به پلوش را بر سر
آن گذارند سر آن از آن سوراخ بیرون باشد و مدت احتیاج در آن حوض بکشد کرده پس بیرون آید
آبنزن حشاش بارده رطبه از برای تبرید و ترطیب بدن و دفع حرارت و پیوست درجی و غیر آن
صنعت آن گل بنفشه گل نیلوفر کشیند تر تخم کاهو تخم حنظل کوبیده برگ کاهو تخم خیار
جراده قلع تر تخم خشخاش کوبیده پوست خشخاش نیکو فته برگ گلستان افروز برگ بارتنگ گل
خطمی سفید شاه سفیر جو مقشر نیم کوفته همه را جو شایند بریزند در حوض مذکور و غیره و در حوض بنفشه
در آن داخل کنند و باید که این آبنزن نیم گرم باشد و به نشینند در آن علیل و ایم آب آن را بر گرفته بر سرین
بریزند اگر حرارت و مسمی در و مانع داشته باشد و الا نشینند تنها در آن کافی است احتیاج بر سر نخیند
آبنزن حشاش بارده رطبه دیگر از برای تبرید و ترطیب مزاج و در امراض مذکوره صنعت آن
برگ کاهو و جراده کاهو و تر جراده خیار جراده بادرنگ تخم کاهو برگ کاهو تر تخم خشخاش برگ خشخاش تر
پوست خشخاش شاه سفیر گل نیلوفر گل بنفشه گل خطمی برگ بزر قلع با جو مقشر نیم کوفته اطراف خلاف همه را جو شایند
صاف کرده و در حوض بنفشه و در حوض نیلوفر و در حوض تخم کاهو در آن داخل کرده علیل در آن نشیند و اگر علت
در سر نیز باشد و ایم از آن آب بر سر نیز ریزد و الا نشینند تنها کافی است آبنزن حشاش چهاره
که از برای امراض بارده به سبب سخنان و تحلیل مواد فلز است صنعت آن گل یا بونه اکلیل الماک
تمام مرز نخورن اسطوخودوس برنج سیف زعفران خشک سیوس گندم بوره شیخ ارمنی جو شایند و صاف

جلد اول در بیان نسج آبزیان و دستورات آنها

۱۷۱

نموده و روغن قسط داخل کرده علیل در آن نشیند و اگر علت در سینه نباشد از آن آب گرم دایم بر سینه بریزد
و اگر نشین تنها کافی است آبزن نافع از برای مایه‌های و منوی چون استعمال کرده شود و بعد از فصد
و استغفر غبطه بخ افیمون صنعت آن گل نیلوفر سر بنفشه برگ کاهو جو مقشر نیم کوفته پوست خشخاش بابونه
گل سرخ در آب بسیاری بریزند و در طشتی باریک سر کشادی که علیل در آن تواند نشست ریخته که آن
طشت در حمامی معتدل باشد و روغن بسیاری از بنفشه داخل کرده علیل در آن نشیند و دایم از آن آب
بریزد و بریزد و چون از آن آبزن بر آید بهمانند سر و بدن او بر روغن نیلوفر و روغن کدو و آنچه مشاکی این
دو باشد آبزن نافع از برای جرح مفصل و نقرس و خدر و درد اعضا نشین در آن صنعت
آن بگیرند از نب زنده را و دست و پای او را بسته در فرغان آب جوشان که در آن آب قدری نشیند
داخل کرده باشد اندازند و بجوشانند تا مهر اشود و در لیض در آن نشیند بعد از آنکه حرارت آن شکسته
فاقر کرده باشد آبزن نافع از برای تشنج حادث از بیس و جفان صنعت آن برگ بید جو
مقشر کل بنفشه گل نیلوفر کدو تراشیده خیارین تازه ورق کرده همه را در آب یا در گلاب یا در روغن بید
بجوشانند تا مهر اشود آب بنده اند و شیر گاو و یا شیر بز تازه و دوشیده قدری معتدل و داخل کرده نیم
گرم علیل در آن نشیند و صبر کند تا سه روز شود روزی دو مرتبه صبح و شام آبزن مرطب دیگر که همین
صنعت دارد صنعت آن جو مقشر گل نیلوفر تراشیده کدوی تازه خیارین تازه پاره پاره کرده
برگ بید بند و آن پاره پاره کرده برگ خرفه تر همه را در آب بسیار بریزند تا مهر اشود و روغن بنفشه بسیار
در آن انداخته نیم گرم علیل در آن نشیند تا سه روز شود روزی دو مرتبه صبح و شام آبزن مرطب دیگر
که همین صنعت دارد و نافع است از برای نمد و کز از یا بس صنعت آن تراشیده کدوی شیرین تر
بنده و آن پاره پاره کرده خیارین تازه همه را با آب بسیاری بجوشانند و روغن بنفشه مقداری بسیار داخل
کرده علیل در آن نشیند لیکن باید نیم گرم باشد تا مسترخ گردد و جلد و مسامات و اشپوند و تشرب کنند
از آن اعضا رطوبت بسیاری و چون سه روز شود بر آید آبزن مرطب دیگر نافع از برای تشنج
بسی صنعت آن گل بنفشه برگ کاهو جو مقشر نیم کوفته برگ خطمی برگ بید تراشیده کدوی شیرین
بر گل نیلوفر همه را در آب عذب بسیاری بجوشانند و روغن بنفشه یا روغن کدو و شیر حلیه بسیاری
داخل کرده علیل در آن نشیند و فتنه نیم گرم باشد آبزن مرطب دیگر صنعت آن بابونه گل بنفشه

برگ کجند گل نیلوفر برگ کا هو در آب عذب بسیاری جو شایند و در طشت بزرگی کرده که آن طشت عمیق باشد و روغن گنجد بسیاری داخل کرده نیم گرم علیل در آن نشیند آبنزن مرطب دیگر صفت آن برگ کا هو تازه برگ که در کل منقشه تر گل نیلوفر خطی سفید برگ خشک شش برگ چند خرفه ترا سفیاج و آب بسیاری بر پزند و نیم گرم علیل در آن نشیند آبنزن قلمی فرموده اند که از استنبا با بنده هستند و بنده رب رحمن غلو بجان هست و نیست مثل این آبنزن دوائی در ازاله تشنج میسکمی بوده باشند اطباء از علاج آن مایوس و باین آبنزن حکیم قادر و در کرد اند آنرا و صحت بخشد صفت آن با چوبای بنده قاله سفید و سرای ضان ششما به و جو منقش نیم کوفته و برگ کا هو خرفه تر و برگ بید و گل منقش گل نیلوفر و سفیاج و کدوی تر اشیده و خیارین و عناب و پستان و بزر قطونا و حب سفیر حل و با بونه و گل منقش سفید در آب بسیاری جو شایند تا صبر شود صافی نموده تخم خرفه منقش منقش کند و منقش تخم بند و اند خشک شش سفید از هر یک بیست مثقال در ده رطل عرق نیلوفر منقش گرفته در دو کاره آنجوری از آن ششیره را برداشته علیل و بکارند و تیره را در مطبوخ مذکور داخل کرده روغن منقش بسیاری داخل کرده نیم گرم نموده علیل در آن نشیند و متصل از آن در افتاده کرده بر سر او ریزند تا زایل میگردد سر شود پس از آن بر آید یک پیاله از آن دو پیاله را بنوشند و آبنزن را بکارند داشته آخر روز گرم کرده بدستور مزبور علیل در آن نشیند و بر سرش نطول نمایند بعد از سر و شدن بر آید کاسه دوم را از ششیره بنوشند و آبهای آبنزن را در دیک کرده بجوشانند تا تمام آب رفته روغن بماند صافی نموده بکارند و بآن تریج نمایند و اگر درین مطبوخ بجای روغن منقش روغن نیلوفر داخل نمایند نیکوست آبنزن نافع از برای تشنج میسکمی صفت آن جو منقش گل نیلوفر جدا کرده و بی تازه خیار تازه برگ خرفه تازه بنده و اند ریزه کرده بجوشانند و بگذارند تا خاتمه شود بلکه مایل بسردی پس روغن بادام شیرین روغن خرنوب نیم گرم داخل کرده علیل در آن نشیند آبنزن از برای تشنج میسکمی صفت آن کاه و بایز غاله را در آب بر پزند تا صبر شود و بگذارند که خاتمه گردد و فوری مایل بسردی و علیل در آن نشیند آبنزن دیگر نافع از برای حشمته حادثه اندیس و جفا قلمی فرموده اند که این از استنبا با بنده است و سید محمد با ششم هست و مجرب القع صفت آن با چوب بنده بیست عدد و کاه بر پنج عدد و مای تازه صبی عدد و سه طایفه نهی بیست عدد جدا کرده و بی شیرین خیار شیرین خیار باد رنگ بنده و اند از هر یک یکین

جلد اول در بیان نسخ آئینات و دستور آنها

۱۴۴

خلاصی ازین علت باشد باین آئین خواهر بود و اگر ازین خلاصی نیافت ممکن است صفت
 آن کل نشسته گاو زبان کل نیلو فرمل طی کل بنیه براده کدوی شیرین خیارین از هر یک یک تنه و آن تازه پاره پاره
 کرده نیم سرجه مقشیر نیم کوفته یک رطل سرطان شهرتی است حد و پاره بنز غالب است عدد بنیه کرده بنز پهل شغال
 غناب پستان از هر یک یک پهلوانه کل بابونه پنج شغال همه را در آب بسیاری بجوشانند تا مابها شود صافی
 نموده در آب زنی کرده روغن بنفشه روغن کدو از هر یک یک رطل داخل کرده نیم گرم مخدر و در آن نشین بقدر
 یک است چند روز صبح و شام این عمل کند و از آئینات نافه از برای امراض مذکوره حادثه اندک نیست و صفات
 نشسته در شیر نر یا گاو خالص یا مروج یا زیت روغن کنجد یا بهر دو یک خالص یا مروج با هم یا روغن زیت
 یا کنجدی که آب افزوده کدوی شیرین یا خیار یا باد رنگ در آن جوشانیده باشند که رقیق از رطوبت آنها
 در آن باقی باشند و تمام خشک و منجذب نشد باشد آئین دیگر را دستبازان معتقد و بر و را برای
 کزاز و حمد و استملای صفت آن بجهای گفتار و بجهای تلک یا زنده در آب پخته تا مابها شود پس بیت
 بسیاری در آن داخل کرده علیل در آن نشینند و قیقه گرم باشد و صبر کنند تا مابها شود و نوقت بسیاری کنند
 بلکه هنوز قدری گرم باشد که بر آید و آخر روز نیز باین دستور پس آن مرقه را بجوشانند و مقدار که تمام آب
 رفته روغن یا بنفشه رفت نیم بدن نماید آئین شخ از عقاقیر حاره نافع از برای تشنج استملای
 بلغمی هر گاه استعمال کرده شود بعد از تنقیه صفت آن کل قیصوم برگ قیصوم سح کوفی قصد بال برده
 برگ غار در آب بسیاری بپزند و علیل در آن نشیند و بعد آنکه طول مدت مقام در آئین صاحب شنج استملای
 را مضطربست بهر چیز که باشد بسبب ارغای اعصاب و ضعف قوت پس باید که گردانیده شود بسیار
 مرات آن بدل طول مدت پس باید نشانند او را در آب زنی روزی دو مرتبه آئین دیگر نارنج
 از برای تشنج استملای بلغمی صفت آن بابونه صغیر شبت اکلیل الک مجروح را در آب بسیاری پخته
 روغن قطره روغن سید انجیر داخل کرده در وقتیکه نیم گرم باشد علیل در آن نشیند آئین دیگر نافع از برای
 تشنج استملای بلغمی صفت آن بابونه اکلیل الک برگ غار خردل حمرل شبت بودند در آب بسیاری
 جوشانیده در حالت گرمی بقدری که طاقت نشستن در آن باشد علیل در آن نشیند و سه روز و بر
 در آن و طول مدت نشستن را در آن بلکه زود بر آید آئین دیگر نافع از برای تشنج استملای
 صفت آن قیصوم بودند صغیری حمرل برگ غار سح کوفی در روغن شبت از هر یک قدری

جلد اول در بیان نسخ آب زنده و دستور آنها

۱۴۵

و افزونیم را در آب بسیاری بجوشانند تا ماهر شوند و به نشیند علیل در آن روزی دو مرتبه و طول عمر به
 مقام برادران و این آب زن تشنج امتحالی را نافع است لیکن درین وقت روزی یک مرتبه کافی
 است آب زن و دیگر از استنطاق آن مرحوم مجرب النفع از برای تشنج امتحالی بلغمی صنعت آن
 حشیش برنجاست و محل آن و برگ خار و برگ اترج بهار نارنج بابونه اکلیل الکک مرزنجوش اسطوخودوس
 نام چوب چینی ریزه کرده افخوان صغره فارسی شیخ ارمنی حبل عشته مغربیه ریزه کرده از هر یک سه
 کف یکدر آب بسیاری بجوشانند پس بگیرند گفتار نریا ثعلب یا از نب هر کدام که باشد و زنده آن را بسته
 در آن اندازند و به پزند تا ماهر شود پس زیت و روغن شبت از هر یک مقدار سی کثیر در آن اندازند
 و در آب زن کرده اول مرتبه سر و گردن و اعضا منی تشنجی را بخار آن بدارند تا عرق آید پس علیل در آب
 آن که گرم باشد نشیند صبح و شام و لعل آن را گرفته گرم کرده بر اعضا منی تشنجی که انداخته اند آب آن را
 بار و غنما که در آن انداخته اند به پزند تا آب رفته روغن بماند و ایم ترنج بان نایند آب زن و دیگر نفع از
 برای اصحاب قلع بلغمی صنعت آن بگیرند گفتار نریا از نب باو حل را دوست و پاهای آن را محکم
 بسته در آب بسیاری بجوشانند تا آب به ثلث رسد پس مثل آن زیت کهنه داخل کرده باز بجوشانند
 تا ماهر شود پس علیل در آن نشیند و باید که آن حیوان دنده باشد و در آن آب بپزد تا آنکه خوش نرود
 که حرارتش کم گردد و همچنین است آب زن منجذ از ثعلب و حمار وحش و کلک طبع و این آب زن تشنج
 بلغمی در این نافع است آب زن نافع از برای قلع بلغمی هر گاه استعمال کرده شود بعد از تنقیه بلغم صنعت
 آن برگ خار و مرزنجوش حبل بابونه گل خطمی نسخ اکلیل الکک برگ اترج سداب است
 شیخ ارمنی مقوم فنج شکست اجزای مساوی چند بیدستره نصف یک جزو در آب بسیاری به پزند تا نصف
 رسد پس داخل کنند در آن مثل آن زیت کهنه و علیل در آن نشیند حال که نیکه گرم باشد آب زن و دیگر که همین
 صنعت دارد صنعت آن زیت را گرم کرد و چند بیدستره و اندکی افزون و قلیلی ادموم در در آن
 داخل کرده در حالیکه گرم باشد بقدریکه علیل طاقت آورد در آن نشیند و جبکند تا سرد شود آب زن و دیگر
 نافع از برای قلع تشنج امتحالی بلغمی صنعت آن بگیرند از نب یا ثعلب یا حمار وحش و نافع عجم
 یا کلک یا قلع باو حل هر کدام که باشد و پاهای آن را محکم بسته زنده در آب بسیاری که تک بسیار
 و شبت داخل کرده باشند انداخته آن مقدار به پزند که ماهر شود پس مانی نموده در آب زن کرده علیل در آن نشیند

آن مقدار از زمان کلان آب در گرد و دین یکی را روز اول هر روز و وسط ماه و سه روز آخر ماه بجا آورد و در روزی
دو مرتبه یک مرتبه صبح و یک مرتبه شام و یک طبع را پیش از سر روز استعمال نکند و اگر ضعیف تر باشد بهتر است
و از این نهامی مفیده از برای اصحاب تشنج امتلائی نشستن است در زیر نقاب و ضیاع و حار و شتر
و وعل و بچه سنگ صنعت آن بکند آب بسیاری و بپوش آورد و جوش قوی و هر که نام از حیوانات مرده
که باشد زنده بسته در آن اندازند و بپوشانند تا مهربان شود و در وقت جوشانیدن قدری شبت و نمک
داخل نمایند پس بعد از مهربان شدن صفائی نموده زیت بسیاری یعنی ثلث آب در آن اندازند و در آب زنی کرده
علیل در آن نشیند و آن کرم باشد و توقف نماید تا سرد شود و می باید که استعمال کرده شود این ابنن در اول
ماه سه روز و در وسط ماه سه روز و در آخر ماه سه روز و هر روز دو مرتبه صبح و شام و نباید که استعمال
شود این ابنن هر مرتبه که تجدید میکند زیاده بر سه روز گفته شده که گفتاری که در این بپخته می شود
می باید که بوده باشد از این نافع جهت تشنج امتلائی یعنی جاذبه مضاعف است صنعت آن بایون و صلبه
اکلیل الملک در آب بپخته دمام صفائی تشنج میباید در آن نهند ابنن و دیگر نافع از برای عشه
امتلائی یعنی از استتباط آن مرحوم صنعت آن از خرگی اسطوخودوس و سفا و ابنا از هر یک یک اوقیه در
بسیاری بپوشانند و صاف نموده پس بکند یک عدد و گفتار نزد دست و پائی آن را بسته در آن اندازند
در حین جوش اگر بجای گفتار رتب باشد نافع است بلکه نافع و بپوشانند تا مهربان شود و در وقت جوشانیدن
دوب و سه شبت تازه و قدری نمک و برک کلم داخل نمایند و صفائی نموده و قنیکه معتدل الحار باشد علل
در آن نشیند و صبر کند تا سرد شود و اگر بعد از ثلث آب زیت کهنه داخل نمایند نافع است و نایک هفتعال
این ابنن نمایند از این استتباط آن مرحوم نافع از برای فالج و استرخا صنعت آن بکند آب کیرتی است
چون من تبریزی و اگر نباشد آب فراح داخل کنند در آن بایون و اکلیل الملک مرزنجوش برک خار از خرگی
برک نارنج اسطوخودوس پنج سوسن چهار نارنج اقا قلیل با سین هفید نام و ج ترکی قوه الصباغین بودند
برای بود و نبیلی نفعی برک صنوبر پوست پنج صنوبر عشبه مغربیه برک سداب چوب حینی اجڑ
مست و می بپوشانند ثلث آب برود و دو ثلث باند پس بوزن ثلث آب زیت داخل کرده
ارنب یا ثعلب یا ضبوع عرجا یا وعل هر کدام که باشد زنده در آن به پزند تا مهربان شود پس صفائی
نموده در آن نشیند کرم آن معتد از کرمه که علل را طاق نشستن در آن باشد

122

آب بزرگ نخل رطوبات قریبه بجلد که مقوی اعصاب و اعضا است و این آب بزرگ به نهایت نافع است از
برای فایده است و صنعت آن ورق غار مرزنجوش حرمل بابونه اکلیل الکاک خطم سفید برگ استرج
سذاب اسپست فیهوم فنجانش شیخ ازهریک جزوی چند بیدستر نیم جزو به بزرند در آب
سیار تا نصف رسد صافی نموده و اضافه آن نمایند بوزن ثلث آنچه باقی مانده زیت و بنفشه
در آن علیل و فیکه گرم باشد و چون سرد شود بر آید آب بزرگ دیگر که همین صنعت دارد صنعت آن برگ
استرج بابونه مثبت حاشه نام مرزنجوش مجموع در آب به بزرند و علیل در آن نشیند و تیغ جوانی علیل بعد
از بر آمدن از آب بن بنفشه و عنق مسطور و عنق نار دین در و عنق مغز کردگان کهنه نمایند آب بزرگ
نافع از برای ریاح غلیظ در تمام بدن و قولنج و دشواری بول صنعت آن بابونه افقو آن بزرگ
کشک بنیم کوفته اکلیل الکاک مرزنجوش گل خطمی بزر از یانه سبوس گندم پر سیاوشان چوبه چینی
گل بنفشه ازهریک یک کف در آب بسیار بجوشانند آن مقدار که ثلث آب باشد و عنق نار دین در و عنق
افقو آن داخل کرد نیم گرم علیل در آن نشیند آب بزرگ نافع از برای درم بارد کلیه مستعمل بعد از تنقیه
ماده بلعوق چنان شنبه صنعت آن بابونه اکلیل الکاک کشک چوب سبوس گندم بزرگ جوشانید علیل
در آن نشیند آب بزرگ دیگر که زحیر بلعنی را سفید است صنعت آن مثبت تخم کتان حلیه خطم در آب
بجوشانند و در طبعی که نیم گرم باشد به نشیند آب بزرگ دیگر که زحیر ورمی را نافع است صنعت آن
حلیه بنفشه تخم کتان پنج خطمی در آب بسیار به بزرند و در و عنق گل و زرد تخم مرغ آیمخته نیم گرم آب بزرگ نمایند
آب بزرگ نافع از برای احتباس ریم در کلیه در قرح آن صنعت آن حاک پر سیاوشان سبوس
گندم بر بنجاسف سرگین کبوتر اجزا مساوی جوشانید علیل در آن نشیند و پیچو لهای ران را
بر و عنقهای با سمن چرب نمایند آب بزرگ مستعمل در اورام مثانه صنعت آن حلیه بزرگ کتان بابونه و زعفران
سعد کوفی سبیل الطیب حامق و مانا جوشانید و صاف نموده در آن نشیند آب بزرگ نافع از برای حصا
کلیه مثانه صنعت آن حاک بابونه اکلیل الکاک مرزنجوش کرفس کربن مثبت برگ خطمی پر سیاوشان
اجزای مساوی جوشانید در آن نشیند آب بزرگ نافع از برای عسر البول که عقب بول الدوده پیر
آید صنعت آن بابونه شیخ نام مرزنجوش اطراف الکرب رطبه زرق الحام بجوشانند و در آب دی
برایض را به نشاند و در آب بول در همان وقت بنوشانند و نقل از دویه را بر عانه او ضا نمایند تا ماده

جلد اول در بیان نسخ آیزن تا دستور آنها

۱۷۸

دخونی را که در مثانه بسته و موجب عسر و یسار میگردد از دبلول بکشاید آیزن نوع دیگر که سنگ کرده و مثانه را نافع است صنعت آن برگ کرب برنج با سف رطبه فوتمج زرق الحمام مغز خشک و اندر آب بچشانند و آیزن نمایند و مقدمات بیاشامند و بدانند که استعمال آیزن در توسیع مجاری و تحلیل ریح بهترین تدبیر است در امراض کرده و مثانه و وقت حاجت بدان کوتاهی نه نمایند و اگر ادویه دیگر موجود نباشد آب گرم فقط کافی است جهت آیزن آیزن قابض نافع از برای بول الدم صنعت آن برگ سور ترما زوی سبز گلنار فارسی جوڑا السور پوست انار گل سرخ جو شاینده صافی نموده در آن نشینند آیزن نافع از برای بول در فراس صنعت آن برگ سور و جفت بلوط کزبانج عدس مقشر پوست انار را زهر سبز کوفته و در آب جو شاینده مرصع در آن نشیند آب دن نافع از برای سرعت اتزال که سبب آن سخت و تیزی منی باشد صنعت آن برگ سور و عوج گلنار فارسی ساق منقح لخته آیزن شمره الطر قابض است انار جو شاینده و آب سنگ یعنی آیزن نمایند و ضاد و نامی خشک برگ کزبانج و متصل و کلاب و کافور بپویند و غلای های ترش و ادویه بارده بخورند آیزن مستعمل در سرعت اتزال السبب یسار و رطوبت هرگاه بکار برده شود و بعد از استقرار بقی متواتر و اسهال بحسب شیطرح و حسب المنظر تحقیق و لغزیه بلوم بریان و غلایا و مطینات و حلوائی عسلی نمایند صنعت آن برگ سور و زهر سبز سبب یسار است اما جفت بلوط سعد کوفنی قر لعل جو شاینده در آن نشیند چنانکه تا کمر در آب آن باشند و آیزن نافع از برای تحلیل ریح و این آب دن تحلیل ریح رحم کند و معین است بر حمل صنعت آن برگ کزبانج برگ جفت را سفناخ برگ بنفشه برگ خطمی تخم جنازی برگ باریتنگ برگ سداب برگ زنجبیل برگ سرور رشک بر سبب او شان جنب الثعلب مشکطرا شمع تخم خطمی تخم خربزه نیم کوفته فیض و تخم کفوت تخم لیمون تخم کرفس تخم بخارین نیم کوفته گل خطمی عدس مقشر قسطور بیون و فینق گل سرخ شربت گل نرگس کل بنق جو شاینده صافی نموده دن در آب آن نشیند که بامر الله تعالی نافع است آیزن که فرزند در شکم نگاه دارد تا مفضل از ولادت بیرون نیاید صنعت آن گل سرخ هفت دورم گلنار فارسی مازو از هر یک نیم گرم برگ مسک چهار دورم شب بانی پوست انار از هر یک سه گرم همه را نیم کوفته در ده من بچشانند تا پنج من باشد صاف کنند و در عشت ریزند و حامله را در آن به نشاند آیزن که خون بپايد و خون طش مسطر بلز و در صنعت آن آب برگ باریتنگ بستانند و مرصع و در آن به نشاند و در ریح

جلداول در بیان نسخ آبریزنا و بعضی در بیان ضما و آن

۱۷۹

فوالصن و دیگر بد سنو آب زن نافع و دیگر بر جل صنعت آن ثبت با بونه اکیلی الکاک مرز بخوش
 جو شایند صاف نموده آب زن نمایند آب زن نافع جهت زنان حامله که حیض بند و عادت ایشان
 نباشد صنعت آن عدس منقشر پوست انار گلزار مار و جفت بلوط و آب پنجه در آن نشیند آب زن
 که چون زن بعد از ازالۀ بکارت بلافاصله در آن نشیند همیشه فرج او ضیق و گرم باشد صنعت آن
 بگیرند شراب انگوری قاقلیق و در آن بعضی شامی قالیقنه و عصفه و عطر مذکوره مناسب چون داده
 و در طشتی کرده در آن نشیند و شراب صرف هم خوب است اگر چه بد مزه و ضعیف و لغت مزه و ضعیف مزه
 خشت فرا گرفته از طین حراست که پنجه باشند و آن دو قسم است یک قسم آبر سفید است که مذکوره
 آنک پزی آن را میزنند و این بهتر است در اعمال طب و قسم دوم آبر سرخ است و آن را در کوره
 آبر پزی باین طریق میزنند که خشت خام خشک کرده رانه بتدریجیده باین سرد و تریای خوب
 رز یا خوب دیگر و یا سرگین کا و غیر آن که آشته آتش کشید پسند تا تمام خوب یا سرگین که باین آبر
 است سوخته شود پس میگذارند تا سرد شود پس برداشته بخرج در می آورند و آبر گرم است در دوم
 و خشک است در چهارم ضما و آن با آب غوره جهت شری و منع ظهور آن و یا نمک و سکه جهت
 خرازی و یا سرگین کا و جهت اورام و بنور بلغمی و استسقای لخمی و زنی و سود القینه و در در آن
 جهت قطع خون جراحتات و جلوس بر روی آبر گرم جهت دیر رطوبی و بارد و ریجی مجرب خصوص
 که روغن کل بر آن ریخته باشند و نیز مسکن و جمع بواسیر است و چون آبر سفید آب ندیده را در کشت
 سرخ کنند تا مثل اشک شود و در آب و یا شراب اندازند آن مقدار که بخوش آید و سر بخار آن
 بداند محرق فوی است و در تخلیل مواد بارده و یا عینه و نزلات فرسوده و در سر سیدیل مجرب
 و چون خشت مجنحه و آب ندیده و یا قطعه از آن را خصوص آبر سفید با کش گرم کرده خدری آب
 یا شراب بر آن پاشیده در غدی یا پارچه پنبه داری پیچیده بر عضو که وجع بارد و یا ورم بارد
 داشته باشد و بر موضع بواسیر که وجع شدید داشته باشد که آید نمایند موجب عرق کردن آن عضو
 میشود و تشخین و تخلیل مواد بارده که موجب وجع و درم است میکند و تخلیل میبرد و وجع و درم آن
 تسکین می یابد بعون الله تعالی و اطمینانی هند را زعم آن است که اگر آبر یا ریزه کرده در دروغ
 کا و اندازند و یک شب بگذارد صبح صافی نموده آن دروغ را بنوشند و فرجه فرسوده را نافع است

جلداول در بیان نسخ دهن ابر لعنی هن المبارک و اردتوله

۱۸۰

دهن آجران را دهن المبارک و دهن منقذ نیز گویند از مضررات اهل بومان و نهایت گرم است
و سریع النفوذ محلل و معرق و ملطف و آشامیدن آن جهت تفتیت سنگ مثانه مجرب و بدلول
و نافع از برای سایر امراض بارده مثانه و کشنده کرم امعاء و معدة است و بجهت نفوذ بار و بلع
و نفوذ باطنی و ظاهری و سموم بارده و کزیدن عقرب و فالج و لقوه و رعشه و خدر و استرخا و عرق النساء
و مفصل و تحلیل خون منجمد و با شراب زوفا جهت ضیق النفس و دفع فضلات ریه مفید است و اکثرا
آن جهت تحلیل آب نازل در چشم بی نظیر و حمل آن جهت کشودن خون بواسیر اسقاط و آن در رفع
کرمهای مقعده و فرجه آن جهت کشودن حقیص و اخراج جنین زنده و مرده و شیشه سریع الاثر و سقوط
آن جهت صرع و نسیان مؤثر و دلوک آن کشنده کرم دندان و مسکن الم آن و طمائی آن جهت زخم
آتشک بی عدیل است و چون بالند آن را بر میخورد باغ نافع است از برای نسیان و آشامیدن
آن از برای صرع و ایجاد وی گفته که چون بچکانند از آن چند قطره در بینی نافع است مصروع و
استنشاق بآن نافع است از برای فالج و نیز آشامیدن آن نافع است از برای فالج الفعی بالغ
زهر آوی گفته که دهن آجر نافع است از برای لقوه سقوط کردن بآن و آشامیدن و تدبیر بآن
و قطور آن جهت ثقل سامعه و تشوق آن جهت امراض بارده یعنی و دماغ و ضا و آن با استنشاق
جهت ورم سبزه نهایت مفید است و قدر شربش از یک شقال تا دو شقال مضرب است بمعدده و مضر
سره که مضرب است بکمره و مصلح آن کثیرا صنعت آن آجر سفید آب ندیده تازه را ریزه ریزه کرده
بقدر یک درهم و اندک زیاد و کم و در آتش سرخ نموده در روغن زیتون اندازند پس آن را در قرق
معکوس روغن کشند و در شیشه نگاهدارند لشیخ و دیگر آجر سرخ آب ندیده باشد و در هم با هر قدر
که خواهند ریزه ریزه کرده در آتش سرخ کنند و در روغن زیتون اندازند تا روغن را جذب کند پس
از روغن بیرون آورده کوبیده در قرق مطین بپزند و کلوی قرق را بلیف خرماد و اشمال آن بگیرند و
کوره و طبقه ترتیب دهند باین صورت که وسط طبقه بالا القبه و آشته باشد بقدر یک کلوی قرق
معکوس از آن بیرون آید پس قرق را معکوس در طبقه بالا نصب کرده قابله را در طبقه تحتانی بکن
قرع در آورده آتش بر اطراف قرق برافروزند تا روغن از قرق بقابله جکد و این را استخراج بطریق
تکلیف مانند اردتوله صاحب برهان قاطع گفته بضم فوقانی و سکون و او فتح لام آشی باشد

جله اول در تعریف آزاد و خست یعنی بکاین

۱۸۱

مانند کاجی که از او رو به بزند و بیشتر سرد و رویش و فقیر بخورند و آن را بجز بی نخینه گویند آزاد و برخست درختی است غنیمت غرضش شبیه بزرگو در زرد رنگ و باخوشه تخم مثل تخم زرد و یک عدد و دینار دارد و در آخر بهار می رسد و دانه های آن در دشت می ماند و بر کن سبز و املس مانند ک سیاهی و ستره دار اندک طولانی و خزان نمیکند و آن را بهندی بکاین نامند و بلغت تنکابن جبلی دارد و یونانی دارد و آن و نیز در باترس و باخت جرجانی زهر زمین و اهل بازند و آن آن را سیسان و بعضی شجره الجره و ایضا سریطه تشدید را گویند و بعضی مردم را ظن آن است که آن را بهندی نیست که نیم نیز گویند نامند و این محض توهم است و زیرا که نیست در غیر بنده دیده نشده مگر در بعضی بنادر دریای فارس یکد و درختی و آزاد و خست و تبیع مالک ایران و مردم بسیار است و شیرازیان آن را قوس نامند و گلش سرخ و بنفش گزنگ و بنیابت خوب است طبیعت گل آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشک است افعال خواص آن گل آن مفتوح سد های دماغی و صالح است از برای مشایخ و میرودین سواد برگ آن را ضا کردن بر سر کشته قتل و در از گرداننده موسی است و عصاره برگ آن در بهار و پاییز مستعمل و با عسل و یا میخچه میخورند نافع از برای قورنج و مفتوح و مدربول و حیض و نافع است از برای سموم باره و تخمیل خون بخورد در مثانه و سوزن النبا و استرخای انبیه و قدر شربت تا سه دریم است و عصاره شاخ های آن با عسل یا میخچه مقاوم جمیع سموم و بر کن سم حیوانات و نیز آن مضر بصدر و معده و کرب و چون آکنار کرده شود عارض میگرد صاحب آن را غشی و قوی صفراوی و تنگی نفس و غشاوه بصرد و و او را علاج آن مانند علاج کسی است که فزیه و ن یا با در خورده باشد و در بلاد و فزیون انشاء الله تعالی خواهد آمد و یکد دریم از تخم آن کشته و عصاره آن مفتوح حصات و مانع غشیان و ضا و برگ و شاخ آن محلل خنازیر و طول آن مسکن صداع باره و نیز برگ آن ^{منقح} قروح مفتوح و چون آب برگ نازده آن را از ده مثقال تا بیست مثقال با آب در تخمیل تازه مفتوح که بهندی ادرک نامند از پنج مثقال تا ده مثقال بحسب بجا جت و برداشت طبیعت و بردوت مزاج زن و دو سه روز ناشنا بخورد و جمیع رحم و جنس طست آن را نافع است و زنی که بار نگیرد و بار او نماند باعث حمل و مانند او میگرد و اکثر بکورو محروم المزاج را چند آن موافقت ندارد و فقط آب

جلد اول در تعریف آژاد و خست و بعضی صنعت آن و بعضی در تعریف اسن و مورد

۱۸۲

برگ نازده آن در بینی ارفع صداع بارد رطب است و در گوسن دفع رطوبات و دوی و طینین
 حادث از ریح بارد و بدل آن در دراز کردن سوی برگ شهبانج و برگ مورد و برگ کنار است
 و طینین بوسه و فشر آن نافع است از برای قیهای بلخی صنعت آن بگیرند پوست ریشته
 و خست آن و شانه از یک پنچ در سیم و بلبله سیاه ده درم و همه را نیم کوفته بچوشانند و صاف
 نموده بنوشند هر سیم از او در خست نافع از برای کچله و سحفه و رویانیدن سوی سر و قروح آن و
 دفع قمل صنعت آن بگیرند عصاره برگ و ثمر آن را و مرداشنگ بآن بسایند و بار و غن
 شکل سرخ در سیم سازند و چند روز متوالی بر سر ببالند و هر روز یکبار بخند بکنند و بهر سه روز یکبار رفته
 بشویند و بعد از حمام بدستور نیز ببالند و سر را بلباس خفیفی بپوشانند اسن بد الف و سکون
 سین مملک سیرانی آس و البغاری سیم و در نامند و گویند آن را بپند می او پیره و جب آن را بکام
 نامند و بنگ اس را عمار گویند جب آس را قیطس و نیز قطوس نامند و گویند که قیطس بنگ
 آس است و مرسیا یا رس بونانی اسم آس استانی است و منظر اسم بنگ آس است و خستش
 چون در خست آنار میشود و برگش سبزه است و خزان نمی کند و ثمرش ابتدا او سبز است و چون
 رسید سیاه رنگ میشود مرکب القوی است و جزو بار در آن غالب در اول سرد و جزو چهار سن
 کتر است و اندک حرارتی دارد و آن بسبب ارضیتی که دارد و آبس و قابض است بوسه نش تا در ویم است
 و محفف القوی است برگ و پنچ و ثمر و کل و جرم آن را نسبت بیک دیگر در مراتب برودت و حرارت
 و بوسه متفاوت است و آس بسبب عطریات را که ملایم روح است و بسبب قبض و تلطیف نیز ملایم
 روح پس موجب تقویت و مناسبت و اضار و انارت روح میگردد و بارش با مذکوره و بالخاصیت
 مقوی قلب و دفع خفقان است و ثمرش با قوت تریاقیت و متولد میگردد و از آن غذای اندک
 از برای بدن و آن سرد خشک و مقوی معده و حالب طبیعت بعضی صفتی که آن را پیدا شد و صالح است
 از برای نفث الدم و نافع باشد از برای سرفه نیز یعنی که آن را پیدا شد و همچنین رب آن و شراب
 آن و در شرابها شربنی که جس طبیعت کند و نافع باشد از برای سرفه نیست مگر شربت حبلا آس
 و شربت خشناس و بلوی مورد و مقوی و مانع دفع است از دماغ ابخره حار را و اما حبلا آس
 پس بر جزو سن غالب است برودت و بوسه است و اگر چه مرکب از قوت های مختلفه است و اما اجزای

جلداول در تعریف آس یعنی مورد منفعت آن

۱۸۳

حامله رايحه آن پس نيست غالب بر مزاج آنها بر وي پس اگر چه پيدا سازند نیز مرکب القوی و شناخته شده ترکیب قوت های آن بقیاس و تجربه اما قیاس پس نباید داشت که می باشد در آن اجزای حاره که میرسد بحماست شرم و لایب است که بوده باشند آن اجزاء اللف ایچنه در ششم است اما تجربه پس آن حدت رايحه و کمی التذاذ نفس است و تسکین نفس بسوی آن چنانچه ملتذ میگرد و بشم ریاحین بارده و رايحه آن طیب باشد پس ممکن نیست که بوده باشند اجزاء حامل رايحه مائل باعتدال اما سایر اجزاء آن پس قاطع خون و نفث الدم و مقوی دل را اشتها و معده اند و حالبس اسهالات و عرق و گویند سوا چچوب آس هیچ جذام است و ضداد بر کن جهت ضربه و سقوطه نهایت مفید خصوص و قتیکه برگ آن را کوفته با مغاث بندی که آن را امید لکری نامند سوو ده بزوده تخم مرغ سرشته روغن گل سرخ داخل نموده نیم گرم ضداد نمایند و ضداد برگش به تنهای جهت درم خضیه و ابواسیر و نمله و حمزه و شری و ضربه و سقوطه و صبح پاشنه با و قدم و طلای آن جهت درم حار و فروج و ضداد تخم آن جهت سیاه کردن مو و با شرب جهت فروج با و کعب نافع است و چون فرا گیرند از برگ آن با علفس بز و عدس و گل سرخ و اناقا ضدادی و ضداد کنند بر اعضای ضعیفه و اعصابیکه و بن و سستی با آنها عارض شده باشند نهایت مفید است و چون ربل از آب برگ آن را بار و روغن کجند بنوشند مسهل قوی بلغم است و جلوس در طلیخ آن جهت فروج و بروز مقعده و رحم و سیلان رحم و سستی اعضا نافع و شستن موی با آب آن جهت منع ریختن آن بسیار موثر و قطور آب او جهت چرک گوش و خاکستر او در رفع ناخن و سلاق و منع قوی تر از توینا و جهت کلف و بخور آن جهت رفع و با و دفع هوام و سقوطه و انقباض و در ساق درخت مورد کربی بهم میرسد شبیه بکف دست و آن را بنگ آس می نامند و در جمیع افعال قوی تر از برگ و شتر آس است و قدر شترش تا سه درم و از عصاره آن تا سه اوقیه ویدیش در اجتناس بطن اناقا و در اورام حنظل و گویند بدش مطلقا برگ قوت است و مضرب است و کام و مصدح محررین و مورد بیخوابی و مصلحتش نبشته **امراض الراس به الصیداع** و روغن آن در نهایت نفع است از برای صداع حادث از ضربه و سقوطه برای قطع جلد سر و فحش آن و خنجر نمودن یا پس مسح آن و طلا کردن و لطوخ آن با مالعی موافق چون برگ مورد را با اندکی از اناقا و را مک کوفته با آب سفر حل سرشته بر سر ضداد نمایند نافع است از برای

جلد اول در تعریف آس و منفعت آن

۱۸۷

صداع و درم حادث در سر از ضربید و سقوطه و اگر برگ سر در اگفته بکتاب سرشته اندک کافور
 قیصری و اخل کرده خرفه کنای را با آن الوده کرده بر معده ضا نمایند می باشد نافع از برای
 صداع مبتلاکت سده بسبب غلبه صفرا بر معده و چون به پزند و در آب شرب و بکوبند و ضا
 نمایند بر سر نافع است از برای صداع بلغمی و صداع صفراوی از این سر در ازل میگرداند و
 چون بگیرند آب برگ آس را و صندل سرخ سوده و عرق بید و رزم نموده و ریخته بچکانند نافع است
 صداع را و اورام الراس و بن آس نافع است از برای اورام حادثه در سر السبات
 نافع است از برای سبات حادث از بخار تصاعده بسوی سر و تب و در غریب چون ترخ نمایند
 بدین آس بجهت آنکه مقوی دماغ است و مانع بخار و محال انجم شده در دماغ از بخار السهر
 بوییدن اوراق و اغصان و مداومت بآن محدث سهر است و مصلح آن سوسن و گل بنفشه
 سهر است الدوار و السدر برگ سر در مانع صفو و انجره است بسوی دماغ و قبول دماغ را انجره را
 بوییدن آن و حب الاس نیز مانع صفو و انجره است بسوی سر و دماغ و ازین جهت این سر در می
 باشند نافع از برای دوار و سر حادث از انجره متصاعده بسوی سر از بدن و معده چون
 بکوبند برگ سر در را و مخلوط بر روغن گل و زرد و تخم مرغ نموده ضا نمایند بر سر نافع است از برای
 دوار و سر عارض از ضربید و سقوطه بر سر این زهر گفته که سر در نافع است از برای دوار و سر
 حار بوییدن آن و ضا کردن آن بر سر صاحب زنده گفته که غرق نمودن سر بر روغن سر در
 ابتدای حدوث سر در و در حادث از انجره متصاعده از معده بسوی سر چند روز ابتدا
 حلت بعد از تنقیه بقی و استعمال یاربجات میباشد نافع از برای آن نقی ظاهر پس بعد از ابتدا
 باید که معزج کرده شود بر روغن یا بونه و عرق کرده شود بر آن امراض العین و الاذن و الفم
 و الصدر و القلب ضا برگ آن سکن بر دمار و رافع بر اندکی چشم و طبع آن با جو و درم حار
 آنرا نافع است فرما و آن را و دانه و سلاق و مخته و نیز از نیت است قطره آب برگ آن قروح گوسفند و سحر که از آن
 و شرب آن جهت است که ناله و ضمه آب برگ آن قروح و استرخان و زبان نافع و ترخ نیت آن سر در نافع
 و نفث الدم را مانع و حالبش شک و پیچید ریل و مقوی قلب و صفقان امیند نفث الدم از نو که نافع از برای
 نفث الدم حب الاس است المعدة و الاسعا و آلات البول و المعدة و الرحم

جلد اول در تعریف حب الاس و بعضی بیان شجرهوارشات حب الاس

۱۸۵

و حب الاس مقوی معده و حالبین بطن و اسهال مراری و ملخ سیلان فضول است مخصوص
 رب آن و فساد بکوش بر زیر ناف اسهال مراری را میفکد و گاه حب الاس بسبب قوت قبض و
 حبس و اساک خود اذکار بول مینماید و شتر آن نافع است و قرحه شانه و سرقه البول و در بول ملخ جریان
 حبس و بول اسیر و سیلان رحم و خروج مقعده و رحم است شرب طلیخ آن الزمینه طلیخ برک و شتر آن
 مقوی بیخ و بول افقاده آن و باعث رویدن و بلند و سیاه شدن آن است و نیز ملخ عرق
 و مصلح سح سادات از عرق اثل که بفارسی کزنا منسج و سحج های دیگر و همچنین مناد برک
 آن و زرد برک آن ملخ بد بولی زیر بغل و کچ را ن و دواخس و جراحات است و خاکستر آن منقی
 و ز اثل کننده کلف است السوم و شتر آن دافع سموم است خصوص ریتلا و عقرب بخصوص با شتر
فصل در بیان جوارشات حب الاس که اصل و عموم و در آنها حب الاس است
 جوارش حب الاس به نسخه سمرقندی نافع از برای ضعف استخوان و اسهال حادث از آن
 در طب است بعد صنعت آن حب الاس پوست پیلله کالی پوست پیلله شیر آله منقی از هر یک
 پوست درم فلفل دار فلفل زنجبیل از هر یک ده درم قرقر فلفل قرقره الطیب خیر و واجب بلسان از هر یک
 دو از ده درم سطلی فردانه کز و یا انیسون زیره کرمانی سنبل الطیب سیلخه قافله کبار قسط از
 هر یک شش درم جوز بولونا ناخواه خشم کرفش از هر یک پنج درم سافج هندی حاما از هر یک چهار
 درم کوفته بیخته بعسل مصفی سه و دین مجروح ادویه بستر شدند شترتی یک درم و در نسخه حکیم
 معصوم حب الاس نو درم است جوارش حب الاس الضایفه شکر درم و در این در امراض معدیه و فح
 از برای استخوان و اسهال با حرارت صنعت آن حب زبد مسحق مانند سر و در ظل
 حب الاس مسحق نیم درم رطل حزنوب بطلی گلنار فارسی کند و کز مانج ناخواه از هر یک ده درم
 کوفته بیخته اشک صافی یا بعسل کف کرفه کبیر شترتی چهار درم جوارش حب الاس
 خوزی نافع از برای استرخای اعضا هر گاه بوده باشد با آن استرخای معده نیز چون استعمال
 کرده شود بعد از تنقیه جوارشات مسهلات مانند جوارش شهر باران و جوارش نارمشک صنعت
صنعت آن قسط تلخ سیلخه قرقره الطیب حب بلسان سنبل الطیب از هر یک ده درم جوز بولونا
 پنج درم خود قمار فلفل قافله کبار قرقر فلفل انیسون اکلیل الکاک نارمشک شیطج هندی از هر یک چهار درم

جلد اول در بیان نسخه جوارشات حب الاس

۱۸۶

بسیار برنگ کابی بیشتر از هر یک درم و در نسخه دیگر بجای برنگ کابی پوست بیرون بسته
است و در اندام هر چه در چینی است از هر یک درم و درم زنجبیل سعد کوفی از هر یک استار پوت
بلبله یا نروده عدد و قصب الذریر و قفل سیاه و از قفل از هر یک پنج درم پوست بلبله کابی و استار
حب الاس بودن مجموع ادویه اجزا گرفته پیخته یا سده وزن مجموع ادویه غسل سفید خوشبو مصف
میجوان سازند شربت سه درم و به آنکه استار چهار مثقال طبعی است سرفندی در اصول اثر اکیب
گفته که گاهی فرا گرفته میشود جوارش را از افادیه ساره قابضه و داخل کرده میشود در آن حب الاس
و گردانیده می شود آن را غالب بر اجزای دیگر تا باشد اصل محمود در آن ترکیب و شسته میشود
بشیر نبات و این جوارش را جوارش خوزی کبیر گویند و منسوب است باول کسیکه این جوارش را فرا
گرفته و این جوارش صالح است از برای اسهال معده ای حادث از سردت مزاج جوارش
خوزی صغیر متخذ از عجم زریب سفید و حب الاس و خرنوب بنطی و کلانتر فارسی و دفاق کند
و ناخواه بهر لیس که میجوان سازند بشیر نبات یا شراب به شیرین از برای اسهال معده ای با حرارت
مزاج و باید که گردانیده شود مقدار عجم زریب درین جوارش از جمیع اجزا و زیاد حب الاس
را بسبب مناسب این هر دو در اعضای غذا را بسبب غذا رستی که درین هر دو میباشد و بسبب
بسیاری منفعت این هر دو پس سایر ادویه باید که اقل ازین هر دو مقدار کند و ناخواه از نیمه کمتر
باشد و بسیار باشد که محتاج باشیم بگردانیدن این هر دو را کثیر تا آنکه طعم شوند لطیفه که بیاندیشد
این دو در وزن و فیکه حرارت مزاج کم باشد جوارش حب الاس خوزی از اطباء فارس
نیکی است از برای خرمی طبیعت و قوی که بسبب بلغم و رطوبت و سودا هضم که از ضعف معده باشد
و معده را قوت دهد و صفت آن حب الاس رسیده چیده خشک کرده یک من بلبله سیاه پوست
بلبله آنکه شقی طالیسفر از هر یک است درم و قفل سیاه و از قفل زنجبیل از هر یک ده درم و صطیکه روی
قرومانا کروی یا نیسون زیره کرماتی در قسط فاقله سفید الطیب سلطیه از هر یک شش درم و جوز بوا تم کرم
ناخواه از هر یک پنج درم سانج هندی همانا از هر یک چهار درم گرفته بجعل سفید مصفی سه وزن
ادویه بشیر شربت سه درم و این جوارش گرم است و باد و اسطوخودوس اولی خشک شده و در آنکه در جبهه
سیوم و در نسخه حکیم معصوم حب الاس نیز و مثقال است و شسته اولی و شربت جوارش حب الاس

جلد اول در بیان نسخ جوارشات حب الاس

۱۸۴

دیگر از اطباء خود صنعت آن حب الاس سیده بجهت خشک کردن یک کلبه و نیم سفید الطیب
 اوقیه جوز بواچینیم نیم رطل قرنفل قاقله اینسون بوداده تخم کرفس بوداده آشنه از هر یک دو اوقیه
 بمبسانه یک اوقیه و نیم سیلیم چهار اوقیه پوست بلبله کابلی پوست بلبله آمله شقی از هر یک سه اوقیه
 اوویه را در شراب ریحانی یک جوشان داده پس خشک کرده مرته ثانی در آب یک جوشان داده
 در سایه خشک کرده کوفته بخته به بدیه بسزند شربت سی شقال با شراب سیل و این جوارش معتدل
 است در گرمی و سردی و خشک در اول درجه اول و بعضی اطباء ای اسلام گفته اگر اجزاء این جوارش
 را در ماء الحسل بدل شراب ریحانی جوش دهند بهتر است آن هجوم مینمایند که اگر در سرکه انگوری
 بدل شراب جوش دهند و بدل فیبه رب سفرجل کنند با قدری گلاب بهتر است جوارش حب الاس
 دیگر از اطباء خود یعنی اطباء فارس نافع از برای ضعیف معده و کبد و برودت معده و کبد
 و استطلاق بطن و سودا سرد و از برای سودا القیده و کسانیکه ایشان را خوف استفا باشند و بنگو
 است از برای طحال و از برای صفت آن ترفه الطیب سفید الطیب بلسان سیلیم سیاه
 از هر یک ده درم جوز بواچینیم و قاقله قرنفل اینسون سیلیم سیاه از هر یک ده درم
 چهار درم بلسان سیاه و نیم بنگ کابلی مقشر شست درم و در نسخه دیگر بجای بنگ کابلی درونج
 عسقرنی سدوم داخل است زراوند طول بریونید صینی آشنه از هر یک دو درم و در نسخه دیگر بجای
 زراوند طول زراوند مرچ است و این شهر است بلبله سیاه پوست بلبله کابلی از هر یک ده استار
 بلبله دو عدد حب الاس بوزن مجموع اوویه همه را کوفته بخته با عسل و طبرزد که بکباب گداخته فوام
 آورده باشند بسزند شربت از آن بمقدار نازوی با آب سرد و در نسخه دیگر زنجبیل استار و اصل
 است و در نسخه ماسرخ سودا کوفنی سنده استار قصب الذریه فلفل از غلظ از هر یک پنج درم حب الاس
 دو از ده استار داخل است گفته که این جوارش نافع است از برای استطلاق بطن و سودا سرد و
 و ضعف معده و برودت معده صنعت آن قسط طه ترفه الطیب سفید الطیب بلسان سیلیم سیاه
 سیلیم سیاه از هر یک ده درم جوز بواچینیم و قاقله قرنفل اینسون اکلیل الکاش سیلیم سیاه از
 هر یک چهار درم بلسان سیاه بنگ کابلی مقشر از هر یک سه درم زراوند مرچ آشنه از هر یک
 ده درم سودا کوفنی زنجبیل از هر یک پنج درم بلبله سیاه دو استار بلبله دو عدد حب الاس نصف تخمین

جلد اول در بیان نسخه جوارشات حب الاس

۱۸۸

چند شب الودور نسخه دیگر قانون ناغیا است یعنی نارشا که در دم ریوند چینی و در دم داخل است
و این نسخه اصح است زیرا که درین جوارش که در کتب دیگر مذکور است این دو جزو داخل است
سید اسماعیل در ذخیره گفته که استاد احمد ابو الفرج در کفایه الطب که از مولفات اوست بجا
بزرگ کابلی پوست اترج آورده و مر این صواب آمده و نیز گفته که درین جوارش بلیله سیاه را بر بار
کرده داخل نمایند و این جوارش مائل بر اترج و خشک است در اول درجه دوم صنعت جوارش حب الاس
خواری به نسخه دیگر محصوم شیرازی که نوشته نافع است از برای جمیع امراض و امراض که ذکر شد از برای
امراض بارده و ناغی مخصوص از برای الفه که در وقت ضعف معده و معده و بخار معده بدین
حادث شود مخصوص و قیله که با نصف معده بلیله طبیعت باشد قطعه سیلخه سیاه قرقه الطب بلیله
حب بلسان از هر یک ده درم جوز بوی پنج عدد فاقله که با قرقر نقل انیسون اکلیل الکاک شیطنج بندی نار
از هر یک چهار درم بلساسه در پنج عفری از هر یک ده درم و در نسخه دیگر از هر یک سه درم
است ریوند چینی در اند مدح از هر یک پنج درم بلیله سیاه پوست کابلی بروغن بنون
بریان کرده از هر یک دو از ده درم و در نسخه دیگر از هر یک بیست درم است زنجبیل سعد
کوفی از هر یک چهار درم قصب الذریه فلفل دار فلفل از هر یک پنج درم پوست بلیله سه
درم حب الاس بوزن تمام ادویه حب الاس را در گلاب بخینا کنند و بچوشانند و بپالایند و باسل
مصفی سه وزن ادویه بقوام آورند و ادویه را با آن بپزند و بعد از دو ماه استعمال نمایند شربت
یک شقال و در نسخه دیگر جوز بوی از زنجبیل سعد کوفی قصب الذریه فلفل دار فلفل داخل نیست
و بلیله ده عدد است و گفته که اجزای را با نبات یا عسل سفید بگلاب حل کرده بقوام آورده حب
مزاج و اغراض ترکیب نمایند شربتی از دو درم تاد و شقال است بضعف و قوت مزاج صنعت
این جوارش حب الاس نسخه دیگر اکلیل الکاک انیسون فاقله صغار قرقر نقل شیطنج بندی نار
مشک از هر یک یک شقال و نیم اشنه ریوند چینی زراوند طویل از هر یک یک شقال شیطنج
سنبیل الطب قرقه الطب حب بلسان سیلخه سیاه سعد کوفی بلیله سیاه پوست کابلی
از هر یک چهار شقال جوز بوی شش شقال قصب الذریه فلفل سیاه دار فلفل پوست بلیله از هر یک
دو شقال بلساسه شقال و نیم بزرگ کابلی مقشر سه شقال حب الاس بوزن مجموع ادویه کوفه

جلد اول در بیان نسخہ جوارشات حب اس

بعسل لقوام آورده سه وزن او وید بستر شد شربت یک مثقال جو ارش حب الاس سه وزن
 محمد بن ذکر یکاه در کفایه منصوری ذکر کرده نافع است از برای ملاست معده و اسهال و زلق معده
 و اسهال و زلق معده و اسهال و این جو ارش رطوبات معده را دور گرداند و ضعف معده و ضعف هضم
 را نهایت نافع است و تخفیف رطوبات غلیظه کند و جهت اسهال مزمن سودمند باشد صنعت آن است
 زبیب سحوق مانند کحل ریح رطل حب الاس سحوق نیم رطل خرنوب نبلی و اندیسرون کرده گلنار فارسی
 کند که زمازج ناخواه از هر یک ده درم او وید را کوفته بیخته بشیر که نبات لقوام آورده بعسل مصفی بیشتر
 و در ظرف چینی یا مرتبان سبزه نگار بپزند شربت چهار درم جو ارش حب الاس به نسخه دیگر صنعت آن
 دانه سوین بریان کرده سحوق مانند کحل بود مثقال حب الاس جید چهل و پنج مثقال که زمازج خرنوب
 نبلی گلنار فارسی کند که زمازج ناخواه از هر یک ده مثقال عسل مصفی سه وزن او وید بدستور و عینیه نبات
 جو ارش حب الاس به نسخه قلاتی صنعت آن است سه وزن که در سرکه خیسایند خشک کرده نرم شود
 چون سمرق درم حب الاس بریان کرده صنعت درم خرنوب گلنار فارسی که زمازج از هر یک پنج درم و در
 نسخه دیگر و درم است که زمازج ناخواه مصطک سعد کوفی سنبل الطیب از هر یک پنج درم کوفته بیخته نبات
 سفید لقوام آورده با عسل سفید بستر شد شربت از سه درم تا چهار درم و این جو ارش ماکل بیروت
 خشک است و در آخر درجه ثانیه و در نسخه حکیم مومسن در نسخه جوز بوا و درم و اصل است جو ارش
 حب الاس دیگر از اطباء ی خوز منقول از ذخیره خوارزم شاهی صنعت آن حب الاس سه من سه
 کوفی نیم من فلفل و استاز زنجبیل سنبل الطیب از هر یک پنج استاز خولجان ده استاز کوفته بیخته عسل
 سفید مصفی سه وزن او وید بدستور مقرر ترتیب نمایند جو ارش حب الاس به نسخه سنبل الطیب
 و اسهال معده و روقه که از بلغم و رطوبت باشد باز دارد و نافع بود صنعت آن حب الاس بود مثقال
 طلیه سیاه پوست بلیله آمله منقی طالیسفر از هر یک بیست درم مصطک فردمانا کرو یا اندسون زیره کرمانی
 سنبل الطیب سیاه تخم فلفل استاز از هر یک شش درم جوز بوا تخم کرفس ناخواه از هر یک پنج درم سافور
 سما از هر یک چهار درم کوفته بیخته بعسل بستر شد و در نسخه دیگر فلفل و در فلفل و زنجبیل از هر یک
 ده درم و اصل است و وای حب الاس نافع از برای اسهال که در کان وقت بیرون آید
 و ندان صنعت آن حب الاس تخم ششخا سفید کند که سعد کوفی از هر یک نیم درم کوفته بیخته نبات

جلد اول فصل در بیان خواص ارباب حب الاس

۱۹۰

تخم مرغ با شیر بت حب الاس برهند فصل در بیان دمای نیکه اصل و محمود در آنها ورق
 حب الاس است و دهن الاس تعلی فرموده اند که از اقتران حضرت عکرم والد مابد
 حقیقه حسن است نافع از برای درم حار و صدام سادش از ضرب و سقطه بر سر چون ضا کرده شود
 بر سر بعد از قصد صنعت آن آب موچرسل شغال گلاب و سکر که انگوری از هر یک ده شغال روغن گل
 سنج بخت شغال مجموع را در قدر مضاعف بپوشانند تا آب سرد و روغن باند و برگ مورد و شغال
 عود الصلیب مغاث بخت لای کلز که آن مغاث بند است و در بندی آن را میده لکری ناسید
 از هر یک شغال کوفته بحر پیخته مخلوط بروغن مذکور نموده در باون بدسته بالند تا نیکو مزوج گردند با چنگل
 را بان آلوده نموده بر سر ضا نمایند و دهن الاس دیگر را بان با سوسین نفع در آخر ترزاید و درم و صدام
 ضا و شغال از ضرب چون ضا کرده شود بان بعد از قصد قشال صنعت آن آب برگ مورد و جزد آب
 برگ سر و تر آب برگ بید تر اجزا کویده آب آن را بر آورد و نصف وزن آنها روغن سوزن داخل
 کرده در قدر مضاعف بپوشانند تا آنها سوخته روغن باند با رجه ندی را بان ترک کرده بر سر ضا نمایند
 و دهن الاس از لوسف سا هر صنعت آن برگ مورد و دست شغال آب برگ سر و تر آب برگ اهل
 آب برگ بید از هر یک ده شغال برگ باند کویده فشرده آب آنها گرفته روغن گل سنج روغن سوسین
 از هر یک ده شغال داخل کرده در قدر مضاعف بپوشانند تا آنها سوخته روغن باند برگ مورد و ورق گل
 سنج خشک کرده فشار کنند از هر یک شغال کوفته بحر پیخته را داخل کرده در باون بدسته بالند و یک
 درم تخم مرغ خام داخل کنند و بندان بالند که چون مرهم شود برگ مایده بر سر ضا نمایند و دهن الاس
 مستعمل در ضرب و سقطه و دیگر صنعت آن برگ مورد و برگ سر و تر از هر یک دو گت دربی
 شغال بروغن سوسین بپوشانند پس صافی نموده لادن یک شغال دران جل کرده اکلیل الکات
 قصب الذریره گل ارغنی سیاه از هر یک یک شغال کوفته پیخته بان بپوشند و در باون بدسته بالند
 تا چون مرهم شود بر بارجه ندی مایده بر سر ضا نمایند و اگر آب برگ مورد و برگ سر و تر بپوشند خشک
 آن را از هر یک سکه گرفته شب در آب بخیسانند و صبح در روغن بپوشانند آن مقدار که آب سوخته
 روغن باند صافی نموده روغن را دران داخل کرده او و پیچ شک سوده داخل نمایند و دهن الاس
 به شنبه حکیم صمد خان رحمه الله تعالی صنعت آن برگ مورد و شغال تخم مورد پنج شغال کنند

جلداول در بیان نسخا ومان حب الاس

و اگر بسیار و شلای آلوده منقی لادن از هر یک مشتغال و غن کیند بیت مشتغال اجزاء را سوا می کنند
 نیم کوفته شب در شش و مشتغال آب بخیسانند و صبح بخوشانند تا نصف رسد بالایند و روغن را
 داخل کرده بخوشانند تا آب رفته و روغن بماند پس کند در داخل کرده بکینند تا گداخته شود پس
 صافی نموده در شیشه نگاه دارند و **هین الالاس** نافع از برای بدیاندن موی و سیاه کنند
 آن و سخت کنند و موی اعصاب است صنعت آن آلوده منقی در آب برگ مور و یک هفته بخیش
 مسک و آن نفوق روغن کیند داخل کرده بخوشانند چون آنکه آب رفته و روغن بماند و **هین الالاس** بنفشه برگ
 صنعت آن بگیرند برگ مور یا حب الالاس هر کدام که باشد و نیم وزن آلوده منقی یک هفته در آب برگ
 سر و تر بخیسانند پس روغن کیند بوزن نفوق داخل کرده بخوشانند تا آب برود و روغن بماند صافی
 نموده در شیشه نگاه دارند و بکار برند و **هین الالاس** دیگر سر و خشک است و قابض معوی اعصاب
 و ماله قبول مواد جهت التهام زندها و قروح سر و زخم و شقاق و سحج و استرخای مفصل و شوگی آنش
 و تقویت موی و سیاه کردن آن و منع بسیاری سیلان عرق و منع بخار و ورم بواسیر نافع است
 صنعت آن بگیرند آب برگ مور تازه و اگر نباشد آب مطبوخ برگ مور و خشک هر کدام که باشد
 و یا مثل آن روغن زیتون بخوشانند تا آب برود و روغن بماند و **هین الالاس** دیگر که
 ماله ریختن موی در علت آنکه است و بجهت دارا الثعلب مفید است چون موی سفید از موه
 دارا الثعلب روید استعمال این روغن موی سیاه رویاند حکیم میر محمد موسی گفته که این دهن
 مجرب حقیر است صنعت آن برگ سر و دانه زده مشتغال برگ و سیم سیاه سه مشتغال و چهار مشتغال
 آب بخوشانند تا نصف سد صافی نموده با یک دو بیت مشتغال روغن زیتون بخوشانند تا آب
 رفته روغن بماند لادن شش مشتغال در آن حل کرده استعمال نمایند و **هین الالاس** بنفشه و دیگر
 نافع از برای صداع حادث از ضربه و سقطه و زاینگه زمین شده باشد صنعت آن برگ سر و
 سر و کف برگ سر و برگ عطی تر اکلیل الالک از هر یک کفی آب برگ سر و برگ سر و برگ سر و برگ سر
 آنها را در آب جوشانند و بفشارند و آب آنها را بر آورند و آب باشد پس روغن سوسن نصف
 وزن آنها و شراب کهنه داخل کرده و چند جوشیده داده و قصب الذریره کل از منی شبیانی
 کوفته و زخم کتانی بسته آن بخوشانند و بیت بماند و بفشارند تا آنچه در آن است بخار و روغن

جلد اول در بیان خرم الالباب و سبب الالباب و مایه حسی الالباب

۱۹۲

شود و پس کیسه را دور انگنده خرقه را باین دهن تر کرده بر سر ضاوت نمایند و بد آنکه دهن الالباب نافع است
از برای سببات حادث از بخارات متصاعده بسوی دماغ و رتب و غیرت پند همین سبب آن بجهت
آنکه مقوی دماغ و مایه بخار و محمل انجیره حاصله در سبب و نیز چون آن را انحطاط بکباب و سبب که نمایند
و غرق کنند سر را بآن در صرع و مایه که بوده باشد با آن علامات غلبه خون بعد از فصد و اشتراف
بطلین بلبل تقویت میکند و نافع است این نوع صرع را و نیز نافع است صرعی را که بوده باشد بسبب
صعود انجیره بسوی سبب بجهت آنکه مایه و رادع و محمل انجیره است و اگر درین وقت بجای گلاب و غیر
گل سرخ فرا گرفته از زیت اتفاق باشد پیدا شد قوی و التفع و همین الالباب نافع از برای
رعشه است و از کثرت شرب نیز سبب آنکه مقوی دماغ است و با وجانس کلین گفته که پندین بر آن نام است از برای
رعشه است و از بسیاری شایسته آنکه سبب آنکه گفته که تغریق سببین آن سبب و سبب که نافع است از برای
رعشه است و از کثرت شرب نیز سبب آنکه گفته که تقویت دماغ بهین آن نام است رعشه حادث از فصد و سبب
کثرت شرب نیز سبب آنکه سبب که هرگاه بوده باشد رعشه حادث از کثرت شرب نیز باید که کش کرده
شود از شرب شرب طلقا و تقویت مایه کرده شده بهین آن سبب و بقایه از سبب که خمر نیز تمیز بهین آن نام است از برای
استرخاش و جیش گفته که قیوح بهین آن نام است از برای استرخاش اعضا و مقوی اعضا و مقوی اعضا
است آن که بگزیده و زنده تر و بکوبند و عصاره آن را بگیرند و انداخته آن نمایند روغن بجز باریت
اتفاق در هر سه رطل از عصاره و در رطل دهن و در نشی و دیگر در هر دو رطل عصاره یک رطل دهن
است و بجز شانه در قدر مضاعف و تا چهل روز در آفتاب گذارند تا تمام آب برود و روغن بماند به
نشی و دیگر روغن بکشد تا زده چهار رطل و بیست رطل مورد خشک مورد را بکوبند و در شراب عینی یا بنیند
زیب و غسل داخل کرده یک شب تا روز بگذارند پس روغن را داخل کرده به پزند تا روغن بماند
و کسیکه خواسته باشد قوت وی زیاده شود آب معصور مورد تر داخل نمایند و به پزند پس صفائی نموده در
شیشه نخلها را در رب حب الالباب سکنج و دافع خار و مایه صعو و بخارات بدماغ و مایه از برای
خفقان و سرفه و اسهال غریب و مود و رب سبب و نفث الدم صنعت آن آب حب الالباب رطب
بگیرند و به پزند تا بقوام آید و اگر حب الالباب رطب نباشد حب الالباب خشک را در آب به پزند تا مایه را
نفوذ و بیا لایند و بالوده آن را با نوبه پزند تا بقوام آید و مایه و نافع از برای دمه و ظفر

جلد اول در بیان نسج سفوف حب الاس و سولق حب الاس و نص و بریان شربت حب الاس

۱۹

و سماق بر جهت کلفت نیز مفید است صنعت آن بگیرند انحصار تازه گمان و در کوزه نوری کرده سر
آن را بگل حکمت محکم نموده در تنور تافته بگذارند تا بسوزد و دور ماو گردد و آن را ماد قوی تر است از
توتیا در نفع از برای امراض مذکور **فصل در بیان سفوف قاتمه اصل و عمد و در آنها**
حب الاس است **سفوف حب الاس** نافع از برای اسهال با سعال متقول از
قربادین الشیخ صنعت آن حب الاس مسحوق شاه بلوط تخم ششخاش خرنوب شامی از هر یک
و ده درم صمغ عربی بریان نیم درم کوفته بخیته ششخاش سه درم **سفوف حب الاس** نافع از برای
اسهال اطفال و غیر اطفال را نیز نافع است صنعت آن حب الاس بریان و انار دانه بریان
که این هر دو را نیکو سحق نموده باشند طباشیر سفید صمغ عربی بریان کثیرا گل ارمنی مصطک
رومی گل سیخ منزع الاقاع اجزا مساوی کوفته بخیته با لطفال و بزرگان بکنتقال تا دو مشتقال
بارب به شیرین و یارب سیدب شیرین بپزند **سفوف حب الاس** نافع از برای بول در فاشتر
صنعت آن حب الاس زیره کرماتی بد بر هر دو مساوی کوفته بخیته هر صمغ دو درم آن بخورند
سفوف حب الاس نافع از برای سعال که محتاج باشد بنفت غلیظ یا بوده باشد باختره
در صورت و سرفه با حرارت شدید در صدر و لپن بطن صنعت آن حب الاس مسحوق
شاه بلوط ششخاش سفید بوداده خرنوب شامی منقر تخم خیارین اجزا مساوی صمغ عربی نیم خرد
کوفته بخیته سه درم آن را با آب بنوشند **سفوف حب الاس** نافع از برای صداع حادث از ضرب و
سقطه با سر سام صنعت آن آب برگ مورد و عرق بید صندل سیخ سوده در هم مخلوط کرده در پیچ
بچکانند **سولق حب الاس** صاحبان اسهال بلغمی و زلق الامعاء و رطوبی را نافع است چون بخورند
شود با بعضی رطوبت فالبغه صنعت آن بگیرند حب الاس رسیده جید را خشک نموده
بسیارند و به پزند و عند الحاجة بقدر ضرورت بکار برند **فصل در بیان شربت های که**
اصل و عمد و در آنها حب الاس است شربت حب الاس نافع است صنعت معده را
ولایت جلع را و نفوی است احشار او قطع میکند سیلان رطوبات را بسوی معده و امعاء و
میکند جبین را و علاج است از برای قروح عارضه و باطن بدن و سیلان رطوبات از رحم صنعت
آن بگیرند عصاره حب الاس را با این که چو شانند آن را تا بخیته شود و پس صاف نموده عصاره

جلد اول در بیان نسخه شربت حب الاس

۱۹۴

مصفی داخل کرده طنج دهند تا بقوام آید و بعضی میگیرند و عصاره آن را بدین قسم میگویند تا ناز
آن را و فشرده آب آن را میگیرند و میجو شانند تا غلیظ شود و به ثلث رسد پس عسل مصفی
داخل کرده بقوام می آورند و بعضی میگیرند حب الاس را و خشک میکنند و می گویند و داخل
میکند و در آن آب و شراب که نه از هر یک بیست و یک اوقیه و جوین داده صاف میکنند و با
عسل بقوام می آورند شراب و روق الاس نافع از برای فروغ رطبه عارضه و سرخو ر
و تخال در آن ۴۰ اسنخای نشه و وجه گوسن که خارج میشود از آنها چرک و قطع میکند عرق را با
صنعت آن بگیرند اطراف و روق الاس اسود و با برگ و حب آن و بگویند و بگیرند از آن ده من
و بنید از نذر آن سه ارطال از آب انگور و به پزند تا هر دو یک ثلث و دو ثلث با ناله پس صاف کنند
و میجو شانند تا بری از عسل مصفی بآتش ملایم تا بقوام آید و در ظرف چینی نگاه دارند و استمال
نمایند شراب و روق الاس و دیگر که تقطیر البول و بول الدم را سود دهد صنعت آن برگ
مور و خشک برگ شب برگ خیار مرنگی صافی کنند و گلزار فارس است به طوط از هر یک جزوی
با شرب انگوری یا آب میجو شانند و صاف نموده هر صبح مقدار یک اوقیه بنوشند شراب
حب الاس که در افعال قریب است برب آن و نافع از برای تهلیل نسج معده و اقسام بواسیر
و اسهال خون از معده و اما صنعت آن بگیرند حب الاس نازه یک من و در سه تن آب به
پزند تا نهار شود پس بهست ببالند و بیالایند و بالوده آن را با نیم من نبات سفید بقوام شرب آن رند
صنعت این شراب به نسخه دیگر بگیرند حب الاس و نیم کوفته در چهار مثل آن آب بخیدانند
پس میجو شانند تا بر لع رسد پس آن را مالیده صافی نموده بوزن صافی آن نبات سفید داخل
کرده بقوام آورند شراب حب الاس دیگر زجیر و نفت الدم را و نوزف الدم از هر عضو یک
باشند نافع است صنعت آن حب الاس نیم کوفته بلیست ورم صندل سفید بگلکاب سودده ورم
تخم خنثاش سفید بهفت ورم همه را نیم کوفته و در ورطل آب یک شنبخچال و صبح جو شانند چون
ثلث بماند صافی نموده با قند سفید نیم رطل بقوام آورند و در ظرف چینی نگاه دارند شربت یک
اوقیه شراب حب الاس قالیقن اسهال و ذوق الامعاء را مجرب است خصوص وقتیکه
با سغوف قالیقن بنوشند صنعت آن آب به شیرین آب امرو و آب سیب شیرین آب انار شیرین

جلد اول در بیان نسخ شرب الالاس و بعضی در بیان نسخ ضما و حب الالاس

۱۹۵

از هر یک یک کپل گرفته مقدار چهل مثقال حب الالاس نیم کوفته در آن نجیبا نندیس بچوشانند
تا نصف رسد صافی نموده باز بچوشانند تا شش ملائم تا بقوام آید و استعمال نمایند و اگر اسهال ملغی
باشد اول مرتبه که اثر اجوش میدهند در کیسه کنانی مصطکی رومی خود هندی سنبل الطیب
سک المسک از هر یک دو مثقال کوفته داخل کرده سر کیسه را بسته و ایم کیسه را بالند تا قوت
بشرب باز در چون آبها نصف سد کیسه را مالیده شیوه آن را بر آورده بفشارند و کیسه را دور
کرده آن را صافی نموده بقوام آورند شرب حب الالاس به نسخه شفا صفت
آن آله شفا یک مثقال حب الالاس دو مثقال پوست بجنج انجیر گلزار گل سرخ تخم حاض بری
از هر یک دو درم رب بر شیرین گلاب از هر یک بیت مثقال شرب صندل سی مثقال
بدستور مقرر شربت به پزند شرب حب الالاس موسوم بشربت مورد اطفال از قشر عا
صاحب لاهمه النجارب تب و سرفه و اسهال که با هم عارض ایشان گردد و عظیم النفع و عجربست
و از موده صنعت آن بگیرند تخم مورد پخته رسیده در روخت دو جزو او و نیم پخته یک جزو
هر دو را نیم کوفته در آب چندان بچوشانند که حل شود پس بدست بالند و پالایند و با قدر
قد سفید بقوام آورند و بعضی اندکی گلاب اضافه کرده اند شربتی مقدار بر داشت طبیعت
آن بدهند و داخل نکردن گلاب اولی است فصل در بیان ضما و ایتکه اصل و عموم
در آنها حب الالاس است به ضما و حب الالاس نافع از برای اسهال که صنعت
آن سک اصلی زعفران از هر یک یک درم است نه دو درم مصطکی هفت درم سعد کوفنی بخورم
قصب الذریه سه درم راک شش درم تخم کرفس حب الالاس مازوی سبز از هر یک یک درم
کوفته بخینه بشرب قابض سرشته بر شکم ضما و نماید ضما و از برای صداع حادث از ضرب و سقط
و شجه صنعت آن اطراف مورد ترکوبیدار و جوگل از منی عصاره ماینا عصاره انجیر از حدس
صفتش یکی از اقاقیا صندلین باب برک بارتنگ سوده باقی او و به کوفته بخینه با صندلین و اطراف
مورد کوبیده سرشته ضما و نماید ضما و دیگر که همین منفعت دارد صنعت آن برگ مورد و کف
گیر اندک از اقاقیا و راک کوفته بخینه باب سفرجل سرشته بر سر ضما و نماید ضما و دیگر که همین
نفع دارد صنعت آن برگ مورد و کف کبیرا اندکی گلزار فارسی و پوست آن را نیم کوفته بکسر که شرب

جلد اول در بیان اسرار ضارح الالاس و بعضی در بیان طلاهای حب الالاس

۱۹۹

انگور سی و آب خالص به پزند تا مبراشود پس قدری سبک اصلی و عود دهند و قصب الذریر
و مغاث هندی کوفته بخته در آن داخل کرده در باون سنگی بار و عن مور و بدسته بمانند تا چون
مرهم شود بر سر ضاود نمایند ضما و دیگر قلی فرموده اند که از حضرت اسنادی والد ماجد فقیر است
فدکس و اند برای صداع و درم حاد و در سبب ضرب و سقطه و شجه صحت آن آب برگ
مور و گلاب از هر یک یک پست شغال روغن و روغن گل سرخ از هر یک ده مثقال سرکه انگوری
بیخ مثقال آب برگ از هر یک پنج مثقال همه را در هم بچوشانند تا آب برود و روغن بماند و با شتر
مقشره اگر میدهند از هر یک یک کف عود و صلیب مغاث بغدادی مغاث هندی که آن را کاه و
پنیدی میدهند لکری مانند از هر یک یک مثقال کوفته بخته بان سرشته بارچه کشانی را بان آوده
کرده بر سر ضاود نمایند ضما و ساسر نافع از برای صداع حاد و از ضرب و سقطه مستعمل بعد
از فصد و تنقیه خون و تبیین طبیعت بشیافات و قهقهه با و مسهلات ملینه منعت آن آب برگ
مور و تر و آب برگ سر و تر و آب برگ اهل و آب برگ بیدتر که این همه را کویده فشرده آب
گرفته باشند روغن گل سرخ روغن سوسن روغن مور و داخل کرده در قدر صفا عفت به پزند تا آب
رفته روغن بماند برگ مور و خشک برگ گل سرخ قشار کنند و کوفته بخته بان سرشته در باون پخته
بمانند تا چون مرهم شود بر سر ضاود نمایند ضما و دیگر قلی بضماد ساهرا از این ماسویه نافع از برای
صداع حاد و از ضرب و سقطه صحت آن آب برگ مور و تر برگ سر و تر برگ بیدتر همه را کویده فشرده
آب آنها را بگیرند و روغن سوسن در آن داخل کرده با شرباب مطبوخ کهنه به پزند تا قدری اکل الالک
و مرکبی صافی و قصب الذریر کویده پس چون نیکو بخته شود شب یا بانی گل ارمنی کوفته بخته
بان مخلوط نموده در باون سنگی به دسته بمانند چون مرهم شود ضاود نمایند فصل در بیان طلاهای
که اصل و عود در آنها حب الالاس است طلای حب الالاس لکافوری نافع از برای ضاود
بهضم لبیب شور معد صحت آن حب الالاس برگ سبب گل سرخ گلنار فارسی مازوی سبز
صندل را مک قرص ساق اتمان رمان حامض از هر یک نیم درم کافور قیصری نیم درم بارب
برگ مور سرشته بر معده طلا نمایند و اگر یک درم زعفران و دو درم عود دهند از برای تقویت
اصنه داخل کنند بهتر است طلای نافع از برای صداع حاد و از ضرب و سقطه صحت آن مویسای

حکله اول در بیان عصاره حب الاس و اقراص نشتر معاجین حب الاس

۱۹۷

بر رغن گل سرخ یا رغن قسط حب و فست و مزاج کد اخته برگ سور کوفته داخل نموده بر سر
ضماد نمایند عصاره حب الاس نفث الدم و قرحه مثانه و حرقة البول و اسهال مزمن و صعود
شمارات بسر و سرقه رطوبی و قوی و تشنگی و سرقه حار و فرب را نافع است صنعت آن بیکه حب الاس
رسیده جمید را و افشوده آب آن را گرفته نشکاب نمایند و عند الحاجة بکار برند مفت در شربت
آن تا سه اوقیه است اگر کشیده القینن خواهند از خام آن اند نمایند فصل در بیان اقراص
که اصل و عموم در آنها حب الاس است قرص حب الاس مستعمل در پیغمه که قوی اسهال
بسیار شود آن هر دو را باز دارد و معده را قوت بخشد صنعت آن حب الاس سان کز لاج
حلج ارمنی بلوط نشاسته بریان مقل کلی از هر یک ده درم پوست انار مازوی سبز از هر یک پنج
درم کوفته بخیته با آب مورد سرشته اقراص سازند شربت می بکشد و درم قرص حب الاس
نافع از برای سعال با سهال صنعت آن حب الاس تخم خشخاش سفید بوداده از هر یک پنج مثقال
پرسیاوشان سه مثقال صمغ عربی دو مثقال نبات سفید گشاسته بوداده از هر یک دو مثقال کوفته
بخیته با عاب بزر قطن و ناولعاب حب السفرجل شسته اقراص سازند هر قرص سه درم یک قرص مالواشعیر
یا شرب حب الاس بنوشند قرص حب الاس مطلقه حرارت نافع از برای اسهال اجوار است
و سعال صنعت آن حب الاس ده درم پرسیاوشان مغز تخم خربزه از هر یک پنج درم بکسور
صمغ عربی بوداده از هر یک یک درم و نیم کوفته بخیته با آب شیرین یا آب خالص شسته اقراص
سازند شربت می سوزد درم فصل در بیان معاجینی که اصل و عموم در آنها حب الاس است
معجون حب الاس خوزی به نسخه محمد بن زکریا رازی در اسهال معده زایل کند قوت
هاضمه بسبب رطوبت که واسطه شود میان معده و غذا ضعیف شده باشد باید استعمال نمود
بعد از قوی و دفع رطوبت یا باج فقیرا و جوارش نار مشک صنعت آن دانه انگور که آن انگور
را در سرکه کد اخته باشند و دانه را از سرکه بیرون آورده بریان نموده نرم کوبیده و در حب الاس
شست درم خراوب بنطی گلبار فارسی مازوی سبز از هر یک دو درم کند زکریا نافع است
کوفتی مصطکه روی سنبل الطیب از هر یک پنج درم کوفته بخیته با شکر بقوام آورده با عسل سفیدی
بسرشد شربت می از سه درم تا چهار درم و در نسخه دیگر حب الاس بریان کرده است معجون حب الاس

جلد اول در بیان سمع معاجین آلاس و فصل در بیان بطوح آلاس

۱۹۸

خواری به نسخه عیسی بن صهارتختی است آن قسط قرقره الطیب بلسان سنبل الطیب
 سیلخه از هر یک ده درم زنجبیل ده استار جوز بوا پنجاه عدد قاقله قرقره انیسون اکلیل الکاب
 شیطیج هندک از هر یک چهار درم ریوند چینی زراوند طویل اشنه از هر یک دو درم لبنا سه
 کابلی مقشر هشت درم نارنگی قصب الذریره فلفل دار فلفل از هر یک پنج درم بلبله
 کابلی منقی از نوزی و داستار بلبله ده عدد حب آلاس بوزن مجموع ادویه و در نسخه دیگر زنجبیل
 ده درم سعد کوفی ده استار است کوفه و بیخته یا شکریه قوام آورده با عسل مصفی سه وزن ادویه
 بسرشد همچون **حب آلاس** نافع از برای ضعت ماسکه معده بسبب زیادتی رطوبت
 و از لاق طعام چون اشتعال کرده شود بعد از قی و اسهال یا یا پیچ فیهرا صنعت آن حب آلاس
 منقی از دانه ده استار مویر بریان نیم من خرنوب بنطی گلنار فارسی کندر و کزک زانج از هر یک
 ده درم نان خواه دوازده درم کوفه بیخته لعسل بسرشد شربتی از سه درم پانچ درم همچون
حب آلاس نافع از برای اسهال کبدی کتبیب بجا و بکبد و این همچون بجا و بکبد را
 قوت دهد صنعت آن سیلخه سنبل زعفران از هر یک سه درم قصب الذریره و بلسان
 سعد کوفی تخم کرفس از هر یک پنج درم جوز بوا پنچ عدد قاقله قرقره انیسون نشاسته و در نسخه
 دیگر بجای نشاسته لبنا سه است و این اصح است کندر و کزک از هر یک دو درم اشنه لادن از هر یک
 دو درم و نیم قرومانا سه درم سکه سیلخه چهار درم دار شیدشان سه درم نان خواه چهار درم حب آلاس
 بریان کرده منقی از آسته درم کوفه بیخته بیخته شربتی همچون سازند شربتی چهار درم همچون
حب آلاس نافع از برای تقطیر بول صنعت آن حب آلاس ده درم پوست بلبله کابلی
 آله بریان کرده از هر یک هفت درم فشا کنگه پنچ درم همه را با آب آشنگران چند مرتبه به پزند و
 خشک نمایند پس نرم گویند و بارب مورد همچون سازند همچون **حب آلاس** که همین صنعت از
 صنعت آن حب آلاس یک جزو لادن ربع جزوی کوفه بخرمای پیرونی منقی از نوزی و دوجزو
 شسته همچون سازند شربتی شش مثقال **فصل در بیان فطولانی که اصل محمود**
و را آنها حب آلاس است فطول ورق آلاس نافع است از برای کسالت و از ضربه و
 سقطه و منقوی دماغ صنعت آن برگ مورد و دوجزو پوست آمارسان گلنار فارسی عدد س قاقله

جلد اول در بیان نطول الحیات و اس برخی مورد اسفرم و عرق آسو

۱۹۹

کل سرخ از هر یک جزوی کوفته باب پنجم صافی نموده نقل آن بر سر مناد نمایند و خرقة را
 با آب آن تر کرده بر سر کاد نمایند **نطول مقوی** سر نافع از برای صمد ع حادث از
 ضرب و سقطه تحت آن برگ مورد گلزار فارسی عدس ساق منقی پوست آنار و ورق گل سرخ
 مغاش نغدادی کوفته کفی در آب جو شایند آب آن را بر سر نطول نمایند و نقلش را بر سر
 ضما و نمایند **اس برسی** آن را اسهال و اسفرم ناسند و بلعربی رندگویند و ریحان القبور نیز
 نامند و یونانی مرسیا اغریا گویند **مورد اسفرم** اسم فارسی مورد بزرگ است و نو هم کرده یک
 گفته از خرسبت بفرسی مورد ببری گویند برگ زرد تر و عویضتر از لبثانی است و طرف آن تنه
 شبیه بسان و چوبش صلب تر و قدش کمتر از درعی و غرضش نهایت سنج و مستی و از وسط
 برگ میرود و شاخهای بسیار از یک اصل میرود و در زمستان برگ آن نیریزد و بسیار
 قابض و بوییدن آن نافع است از برای رطوبات و باغ و شایمیدن آن نافع است از برای
 و آشنایمیدن مژده برگ آن با شراب سفید حصاة مثانه و بجهت تقطیر البول رطوبی و یرقان
 و اسهال و رفع ادرار شیر و تقویت جگر و معده و دماغ شراب و جهت اخراج کرم معده حمولا
 و بجهت دفع رطوبات و دماغ و صمد ع بلغی نافع است این ماسه جویه قوت آن را مثل باد آورده
 میدهد و بعضی قولش را مثل قوت **العشقیق** دانسته اند و این تلید جهت ضرب و سقطه که بر اعضا
 واقع شود بالخاصیت مفید دانسته **عرق اسولفت** هندی است و با اصطلاح اطباء
 متأخرین بنده عرق شکر مطهر را اسونا منده و نیزه متقدمین بالشان بنید سگری مفوه را اسو گویند
 و منزل عرق سگری در او اخذ در جلد و نیم گرم است اما هرگاه آن را با آن ادویه دوباره عرق
 کنند میگرد گرم و تریا آنکه بسا باشد که برسد حرارت آن با خرد و برجه سیوم استوائت اطباء هندی
 نهایت مقوی باه و مقوی جمع قوت باو بدن است و نشاط آور و منفع و حسن لون است و صفت
 آن در وک یک من قند سیاه نیم من گل دهاوه دو سیر و از چینی نیم سیر کباب چینی نیم سیر زردک
 را پاک کرده استخوان آن را دور کرده نرم بگویند و باقی ادویه را نیم کوفته با قندی آب در
 خم نمایند و باید که خم کهنه و مستعمل باشد و در زیر توده خاکستر بپست و یک روز دفن نمایند پس
 بر آرد و بیالایند و در شیشه نگاه دارند و هر چند کهنه شود بهتر است **خرتی نیم** بیالایند

جلد اول در بیان شرح عرق آسو

۲۰۰

عرق آسو از نرگسب آن مجوم نافع است از برای سحده و کبد باره و مفید است در
انفجیه باره و امراضی باره مانند بالخیلی و وجع سحده و ضعف کرده و مثانه و اختناق جسم
و او جاع منقاعی است باره و نرسیده است تقاطع بلغم است و واقع سودا و اشتهای طامه آورد
بضععت باه را که از برودت و بلغم باشد نهایت نافع است حتی آنکه اعاده کوبه کسانیکه با آب
شده باشند از آن میکنند و نشاط و سرور می آورد و رنگ رو را نیکو میگرداند و مقوی بدن است
و بسط نفس میکند و لو حسن را از ابله سیگ گرداند بسبب ترقیق خون و روح و مرطوبی مزاج را نافع است
و گرمزاجان را مضر است و بسبب آنکه در امتزاجه ایشان موجب احتراق خون و سایر اخلاط شود
و موجب امراض متولده از احتراق اخلاط و امراض سودا و متولده از سودای محترقه تولید صغیر
و حیضات صغیر او میگرد و در مصلح آن گلاب و عرق بید مشک و عرق گاوزبان و عرق شنبه
و عرق نیلوفر و عرق کاسنی و عرق بید است از برای شمع تولید سودا و جوان و شربت ریاس
و شربت رامین و شربت بدترین و سنگنجید و سفرجل و سنگنجید به لیموی و شربت فواکه ترش
و شربت زعفران و امثال اینها است از برای منع تولید صغیر صفت آن قند سیاه و دانه
من تبریز و عود و سرخ سمن تبریز پوست و خشت منجیلان سمن تبریز پوست ایامه کالی یک
چهار یک سمن تبریز آله ششم هفتاد و پنج مثقال برگ بنزول برگ نارنج از هر یک با نصف عدد دهم را
رایکجا کرده و در خمی مستعمل کرده آن مقدار آب بر روی آن کنند که ثلث خم خالی بماند و اگر آب
گرم باشد بهتر است پس آن خم را در سرنگین است و فن کنند اگر زمستان بسیار سرد باشد چهارده
روز تا بیست و یک روز و الا کثر تا جو شش خور دو کف بر سر آورد و کف آن را بگیرد چون از
جوش فرو نشیند رسیده باشد پس آن را از خم بر آورد و عرق کشند و در آن عرق خولجان دانه
سیلانی ایسون از هر یک دوازده مثقال و نیم پنج لعل نرگس سفید پنج نفث نزدی که پنج مو جه
بیکله است از هر یک پنج مثقال نان خواه بیست و پنج مثقال بادان هفتاد و پنج مثقال بقیسه که
معمول اطمای بند است و در صورت باز کرد میشود هشتاد مثقال اوید را نیم کوفه عرق مذکور
را بر روی آن کرده یک شبانه روز بگذارد پس عرق کشند بطریق گلاب اگر ساده خواسته
باشند همین را ده مثقال پیش از غذا و ده مثقال بعد از غذا بنوشند و اگر خواهند و در پیش

جلد اول در بیان نسخه عرق آسود

۲۰۱

را داخل کرده مرتبه ثالث عرق کنند و آدینه این است گوشت بره املاک بزرگاله فربه که
استخوان و چربی آن را جدا کرده باشند از هر یک نیم من تیریز و در نسخه دیگر گنیم است گوشت
سرخ جوان پنج قطعه گوشت در راج گوشت بکاک از هر یک هفت قطعه گوشت قطعه که بغاری
سنگ خوار و بپند لوه گویند پانزده قطعه گوشت کپور و مختلف تازه پرواز آید پنج قطعه گوشت
کر و املاک و قطعه گوشت کبچک نر خاکی پنجاه قطعه مجموع را از چربی و استخوان جدا کرده گوشت
خالص آنها را در ورق درق کرده و در چینی بسیار خشک کنند ل سفید قرفل عود هندی
عود الصلیب گل سرخ صغیر فارسی زیر که کرمانی جو زرد و از هر یک ده مثقال کوفته بران گوشتها
بپاشند و در یک نفره یا مسی تازه قلعی یا قش لایم اندکی بود هندی که گوشت با شروع به پوس
دادن آب نایند و آن رطوبت خشک نشود پس عرق مذکور را بر روی آنها کرده بهمن سرخ
بهمن سفید مثقال مصری عود هندی عود الصلیب بهار نارنج زربنا و بسیار بهمن سفید الطیب پنج
هندی سیلخه دانه سیل قرقه الطیب از هر یک پنج مثقال گل سرخ گل سفید سیلخه و روهینی
که بغاری گل مشکین و بهندی سیلخه نامند از هر یک نیم من تیریز داخل کرده عرق کنند بهمن
اشهب زعفران از هر یک دو مثقال و نیم در ته مشرب بهر یک گذارند تا عرق بر روی آن بچکد
عرق آسود نایست آن در حوم موافق گرم مزاجان تفریح تمام آورد و در استخوان بخشد و اصحاب
سودای محترقه و مالینویای مراقی را به نهایت نافع است مصلحت آن تمندی با بیست و چهار
من تیریز پوست درخت میخایان سه من تیریز در گرم کرده آب بر روی آن کنند آن مقدار که خشک
نم خالی باشد پس خم را در سرگین چپ و فن کنند و بگذارند که جوش خورد و از جوش فرو نشیند و بر
پس آن را بر آورده از عرق کنند و آن عرق را در ظرفی کرده صندل سفید سویمان کرده
بیست مثقال گل نیلوفر چهل مثقال گل گاوزبان یکصد و بیست مثقال خرم کاسنی نیم کوفته
خرم خرفه مقشقه مغز تخم خیارین کوفته از هر یک دو صد و چهل مثقال مغز تخم که در نیم کوفته دو صد
مثقال کتب بید و بهار بید سک اصلی پوست هلیله کالی از هر یک سه صد مثقال پوست بلبله املاک
منقی از هر یک یکصد مثقال خرم کاهو یکصد و بیست مثقال گل سرخ چهار من تیریز خشک
بیست مثقال همه را در عرق مذکور بکشانه روز بخیسانند و عرق کنند و در وقت عرق کشیدن

جلد اول در بیان اطرطیال و همچون اطرطیال والنس النفس

۲۰۲

و مشتقال عنبر اسهب و رنه مشرب بگذازند اطرطیال بدل الف سکون طامی و بالفت حشر
 است بمعنی رجل الغراب و حشیش آن را بعرلی حشیشة الارض نامند و جز الشاطین نیز گویند
 حکیم میر محمد موسی گفته که خلال و آن نوعی از اطرطیال است و خلال حلیل نباته اطرطیال است
 و این هر دو نوع هم است و نیز گفته که رجل الطیر و رجل الزرزور و در رجل الحق و در رجل العقاب
 و در رجل الغراب و در رجل الزانغ اینها همه نباتات اطرطیال است و برکی نبات اطرطیال را آثار آب
 نامند و در کهستان و لرستان پای زاغان نامند و بپند می کاکد جنگلی یعنی پای زانغ پنهانند
 و مسی نیز گویند و مستعمل آن است و آن بسیار دیر و تیره رنگ مایل کبودی و طولانی و نباتات
 تند و تلخ با حراف و نندی بود خوب و تازه سنگین آن است و گیاه او بنیبه شبیه است و گل سفید
 و برگش متفرق و ساقش مربع و در آخر چهار می رسد و آنچه سبز تیره شبیه بر از این است
 از دو قوم است و تخم خلال گویند و بهترین آن مصری است گرم و خشک است و در سیوم محلل ریاح
 و جالی و در فضلات و منفتح شده و منقی کرده و نشانه و بکدرم آن با عسل تب است دفع ریاح و
 ایاد اس جرب است و ضاد آن را مل کند که آنرا جلد و برص ابرص و شافیه آن است اسطر
 بلغم است و طمای آن چغندر قروح است و قدر شربش از یکدرم تا سه درم با عسل یا شراب
همچون اطرطیال نافع از برای برص صنعت آن اطرطیال یک درم عافیه و قرحا تیرید
 سیف و بنجیل از هر یک و انگلی با سه وزن او و بر صسل می کشند و بعد از تنقیه به سکه یا شام
 و در آفتاب نشینند و موضع برص را کشوف دارند تا آفتاب بر آن افتد و عرق کن در روز
 اول نهایت ناز و سیوم موضع برص آبله کرده بعد از رفع زرد آب بالکله بر طرف می شود
همچون اطرطیال ساده از برای برص صنعت آن بگیرند اطرطیال پهل و پنج مشتقال کونته
 بخینه با عسل یکصد و پنجاه مشتقال شسته تا پانزده روز و دوازده درم آن را که شش مشتقال منیم
 و انگ میوه می است تناول نمایند یقینا برص را از اهل میگردانند و قلمی فرموده اند و آنچه کترین
 و ریدل اطرطیال یافته و بر برص ضاد او طلا و و شراب دای هند می است که آن را با بچی
 گویند با طین مغزه النفس النفس نباتی است ریعی شبیه به جرجیر و برگش بی شش لپ
 و گلش مانند تره ترکان یعنی حرف زرد و برگهای سفید و حلقه بر گل آن دارد و با حرکت

جلد اول در بیان شراب النّفس و بعض در بیان ابازیر

۳۰۴

آفتاب میل کند و مانند شادانه با عدم حرکت هوا حرکت نماید و ساقش مربع مایل بسایه دور
 مشرق و اطراف شام بسیار است و در مجاری آبها میرود و چون جوان شیردار از آن بخورد
 شیرش زیاد میشود و خوردن آن شیر باعث نشاط و سرور می گردد و گرم است و در وجه
 دوم و در پوست معتدل و در افعال نایب مناب شراب است و در فضیلت یعنی ابواب شیر و
 میمنه و مغز و معوی و اس است و طبع آن در از آنکه هموم و تفریح مثل شراب است بدون سحر
 و خمار و اندکی کثیر بنشیند و دارد و خلل بعقل شیر سازد و قوی حافظه است قطره صافه آن چه است
 بیاض شبنم سفید است و چهار درم از تخم آن با آب پیچیده یا با شیر کوسه پیچیده باه است حتی در شخص صدد
 ساله شلج است و رنگه زخار را نیکو و مسخ گرداند و بدن را نوره سازد و برقان را زیاد کند
 و مضر که است و شلجش محل اکثرش مورت و در معده خلل و شربش تا پنج درم هم است و در معده
 طبعش تا چهار درم و بد لیس آب گاو و جلیق یا در چینی در عطران شراب النّفس النّفس نافع
 جهت بالینو لیا و مواد سوداوی صنعت آن بگیرند برگ تر آن را آب بکنند و آب آن را بکنند و در
 یک من آب آن نیم من نبات سفید داخل کرده قوام آورند باب الالف ملحق الیها
 الموصدة ابازیر بر وزن افاعیل ادویه و مصالح طعام است و بعضی گفته اند که
 است از ادویه و مصالح و تا بل و حوان طعام و بقول و این قول اقرب بصواب است و بسبب
 انداختن ابل و ابازیر در طعامها و دیگرها سبب اینج امر است و فیصل لطافت و نفاست
 طعام است تا آنکه بگرداند آن را صاحب طعمی که قوی کند طبیعت آن را و میل کند بسوی آن
 و منضم نمایند آن را از آنکه پلا و مرکب است از گوشت و برنج و روغن و این هر سه مو باشند
 تغه و بی رایحه اند پس چون ابازیر در آن اندازند و طعم و رایحه هم رسانند قبول میکنند آن را
 طبیعت و رومی آورده بسوی آن و منضم میگردد و انداختن آن را و یا سبب انداختن آن در طعام
 زهوت و کراهت رایحه طعام است تا آنکه بگرداند رایحه آن را طیب بگرداند آن را بختی که
 دوست دارد طبیعت آنرا و یا برودت مزاج طعام است پس داخل کرده میشود و در آن ابازیر
 حاره از برای تغذیل مزاج و اصلاح آن و میل دادن آنرا بسوی اعتدال و با عظمت
 و دشواری منضم آن است تا آنکه بگرداند آن را لطیف و آسان گردد و منضم آن و یا آنکه بگرداند

جلد اول در بیان ابا زیر و نام طعام یعنی ابراهیمی

۲۰۴

طعام را لطیف و ملطف و منقح مجاری و صالح است از برای کسی که جمع آمده باشد در بدن او
 و فصول بلغمی غلیظ از رخ غام پس باین است باد اغراضی که در او آراست که بسیار کرده نشود
 و طعام جهت آنکه هرگاه بسیار کرده نشوند میگذرد آلات غذا را آن آلتیکه در ورسیند غذا را بر آنها
 و نیز بسیاری ابا زیر اخذ می کنند در کیه و کس کیفیت حاد و حریفه و بسیار باشد که بگذرد سبب
 قروح و اورام و امراض معده و ازین سبب باشد مقدار کیفیت خون سبب گردیدن او کیفیت
 نسبت بزجاج آن شخص زیاده از مقدار آن بنیادنی کمیت پس اصلح آن است که در غذا داخل
 کرده نشود مگر مقداریکه حاصل گردد و بآن مقدار اغراض مذکوره و غرض آخر از غرضهای
 خمسة شبه بلع است چه کسیکه موافق باشد او را اغذیه ملطفه اشبه است به یار از اصحاب پس از این
 جهت استعمال ابا زیر خار و درین غرض باید که زیاده از غرضهای دیگر باشد و اما ابا زیر
 و خرفه نزد اطباء و طبائز نامک است و سرکه و آب گامه و قنقل و قنقل و در ارجینی و قنقله و خولجان و غیره
 کربانی و کشنیر خشک و کروی و صمغ و انجدان و کاشمش و ناخواه و بادبان و شبت و عطران
 و اشتر غار و زنجبیل و قنقل و شونیز و ماهیت و مزاج و افعال و خواص و مضار هر یک در
 موضعش ذکر کرده میشود ان شاء الله تعالی و اما ابا زیر و افادیه که جهت امر باه در اغذیه داخل
 کرده میشود پس آن جریمه است و تخم شلغم و تخم کنان و حب الرشاد و جوف باطنی و زعفران و زنجبیل
 و دارچینی و بوبیدان و لسان العصفیه و نووری و سرج و نووری و زرد و کهن سرج و همین سفید و
 خولجان و لب حب القرط و منقح حب القطن و بیاضیم محتاج بخلاط این او و در اغذیه باید از
 برای ادا کردن ابراهیمی طعامی است مرکب از تند زبیر باج الا آنکه بعضی سرکه درین آب خورده
 میکنند یا سرکه را منقطر نموده داخل نمایند صنعت آن بگیرند گوشت بره را و قطعه قطعه نموده
 بایکد و عدد پیاز و نمک بقدر حاجت در آب بپوشانند و گفت آن را با تمام بگیرند پس آنرا از آن
 آب بیرون آورده بار و عن گاو یا کوسفند سنج کرده با مصالح گرم و پیاز پس آب و نمک بقدر
 حاجت داخل کرده زیره کربانی و دارچینی و دانه سیل کشنیر خشک از هر یک قدری و در باجه
 کنانی بسته در آن اندازند و پزند بعد از آن آب غوره و یا سرکه منقطر و قدری قند سفید
 بمقدار یک چاشنی آن اندیزد و در معتر با دام شیرین ریزه کرده در آن داخل کرده چند خوش بکشد

جلد اول در بیان تعریف ابریشم

۲۰۵

و داده کشیده بانان و یا با جلا و بخورند این غذای معتدل است مانند زیراج و موافق
 معده و کبد است و مقوی قلب و مغز و باد و یخ حار و این غذا اندکی عود هندی را داخل میکنند
 از برای زیادتی تقویت معده و قلب بعضی گفته اند که ابریشم شسته است که با آب غوره توف
 و عود هندی و ادویه حار و مغز بادام و گلاب و گوشت مرغ و یا بزغاله ترتیب دهند و نزد
 اطباء این غذا مغز و مقوی معده و دل و بزرگ است ابریشم بکسر فتح بهره و سکون بای و حذر
 و کسر رای مهله و سکون بای مثانه تخمینه و فتح و ضم شین مجملغت عربی سریر و قز و بغاری ابریشم
 و برکی ایک و یونانی بری و بهنگریشم و بستر بانی شتار بانا منند و مراد از آن دوداد و بیله است
 که گرم آن را سوراخ نکرده باشد که بیرون رود بهترین آن پیلای بزرگ بالیده در رنگ پر
 ابریشم است که شکل رطب کوچک فربهی باشد و آنچه در آب پنجه و نخ از آن کشیده باشند
 بحرلی سریر گویند و فراسم گوازا ابریشم که گرم آن پیلای سوراخ کرده بیرون رفته باشد و لطیف
 قز و رای این نیست بلکه نوعی دیگر است که گرم ابریشم در بعضی درختها مانند کنار و توت خاتمه
 میسازد و آنچه در آفتاب گذارند تا گرم آن ببرد آن را ابریشم خام گویند و ابریشم خام حار
 و یابس است و در ریجه اولی و بعضی گفته اند که معتدل است و خشکی و نری و مقوی قلب نهایت
 و از مفرحات است و تقویت بخش بالخاصیت و معین است بر خاصیت آن حرارت و بیوست
 معتدلان که موجب لطیف و شرف رطوبت روح است پس روح را نورانی و مستعجذ فرج بسیار
 و تقویت ابریشم نیست مخصوص بروحی و دل روحی و حالی و دل حالی بلکه در همه احوال ملایم
 جمیع ارواح است حتی آنکه تقویت روح کبدی کند که بجمارت از روح طبیعی است و روح و ماغی
 که بجمارت از روح نفسانی است و روح قلبی که بجمارت از روح حیوانی است و مقوی قوت حافظه
 و ذهن و باه و جهت خفقان و ضعف معده و ری و نشین بدان نافع است پارچه حریر محض
 قمر نری را چون نخون رعان تر کرد و خشک نمود و بسوزانند و بنا کستر آن در بینی و مندر جان
 را باز دارد و تجرب است و شراب آن که آنرا در آب پنجه و یا شکر سفید بقوام آورده باشند
 مفتوح سد ها و مقوی قلب و نیکو گرداننده رنگ رخسار است و محرق آن ضعیف نراست
 از مقرض آن در انشرب لیکن نافع است از برای فرجه و دمع و سلاق و جربش و قدر بیشتر

جلد اول در بیان تفریق ابریشم و طریق استعمال ابریشم و دستور احراق ابریشم

۲۰۶

از یک درم تا سه درم و بدینش مردارید محرق مغسول است و لباسهای بافته ابریشم و حریر و حریر
گرم و لطیف است و بپوشیدن آن ملایم و نرم و فربه میگردد اندکین را و موجب سردی است لیکن
بوست بدن را رفیق میگردد و اندک اصله اش آن است که باز بسیار پنبه آمیخته بافته پوشند و بپوشند
ممزوج با ریشمان را بعضی قطنی و بفارسی الجبه و پندی سوتی نامند و اکثر مشهور و بیشتر است
باقسام آن محمد بن زکریا گفته که لباس ابریشمی گرم و نرا از کتان است و موجب صلابت بشه
است و لباس کتان بر عکس این است و ثیاب فز که آن را گرم سوت نامند و لطیف است
و بپوشیدن آن پیرانرا نافع است و مزاج های سرد و زنان را در هوای سرد و خون را گرم
میگردد و اصله اش آن است که با پنبه و پنبه بافته لباس خسته بپوشند و از خاصیت لباس
ابریشمی آنست که مرغ تویش بیش است و در بدن کسی که آن را بپوشد بیان طریقی
استعمال ابریشم در مشروبات گفته اند که بهترین طرق استعمال آن آنست که آن
بهنایت نرمی مفروض نموده فرضی بلخ و باجوهر مثل مردارید و کبریا و لبد و سائر جواهر و ادویه
مفرخ قلب خشک بدون سفی مایعی مانند آب و گلاب بر روی سنگ ساق ساییده و بجار
برند و گاهی استعمال کرده میشود و در ادویه کالوله محرق آن یا آنکه پیله ابریشم را که ابریشم از آن جدا
نموده باشد گرفته و ابریشم را از آن جدا نمایند که مانند پنبه نمایی کرده شده باشد و قدری پرا
نموده در میان نقره و یا سنگی یا آهنی یا برنجی که اطراف سته آن شکسته نشده باشد که در میان
برنج داخل ابریشم گردد و بگویند و چون در جین کو بیدان تخمه گردد و باز قدری بریان نمایند و
بگویند و چون باز بچند گردد باز بریان نمایند و بگویند که تا تمام کوبیده و نرم گردد و از بار چته تنگ
گذرانند باجوهر صلایه نمایند زیرا که تقریر این در نهایت ریزگی بسیار دشوار است و اگر
در وقت کوبیدن قدری خود در میان معشر داخل آن نمایند و زودی کوبیده و بسیار نرم بشود و بعد
آنکه قدری کوبیده شود و در پارچه تنگی کرده مکرر حرکت دهند تا آنچه آرد نخ و ممزوج آن است رفته
ابریشم نیم کوفته بماند بعد از آن آنرا نرم کوفته بچته باجوهر باز ساییده استعمال نمایند و دستور
احراق ابریشم آنست که یک درم ابریشم خام را در ریزه ریزه کرده در ظرف سفالی با طبق
آهنی پاکیزه کرده بر آتش آهک گذارند و دایم بکفجه آهنی یا چوب صندل بر هم زنند تا قابل

جلد اول در بیان دستور احراق ابریشم و بعضی در بیان تخمیرهای ابریشم

۳۰۵

ساییدن شود پس آنرا سوده در معاجین و مفرجات و خمیرها و اشربه بکار برند و مکرری گفته
که احراق ابریشم مانند احراق صوف است و احراق صوف را چنین بیان نموده اند که بگیرند
صوف نفی را و شانده کنند و مقدار بند انگشت بچینند و در دیگ مس سرخ یعنی قلعی نازده بر
سر آن طبق سفالی که سوراخی در وسط آن کرده باشند گذاشته و اطراف آن را بگل حکمت
کرده بگذارند بر آتش تا سوخته شود و علامت بلوغ آن آلت است که از سوراخ طبق دو دیبانه
بیرون نیاید می فرمایند که طریقه اول بهتر و نسبت و محرق مغزول آن چون استعمال کرده شود در
او دیبانه چشم نافع است و نیست غیر محرق آن استعمال در او دیبانه وضعیه چشم فصل در بیان
خمیرهای نیکه اصل و محمود در آنها ابریشم است و هم خمیره ابریشم که تقویت اعضا
رئیه و ارواح و قوی نماید صنعت آن ابریشم گنایم برقع یکصد و پنجاه مثقال ابریشم
مقرر من پنجاه مثقال طباشیر سفید و مثقال باقوت رمانی لعل بدخشی مروارید ناسفته هر یک
شش می لید ورق لقره یشب سبز تخم خرفه مغشاه از هر یک پنج مثقال ورق طلا سه مثقال
شریت سیدب شیرین شربت بنفشه از هر یک یکصد و پنجاه مثقال قند سفید یک من تبریزی
عجینر شهباب مثقال یکصد و مقرر مرتب نمایند یعنی یکصد و پنجاه مثقال ابریشم را در کتاب
و آب باران طلا تاب و لقره تاب و و شبانه رد زخمسایند پس جوشانند و نیل و مایده
صاف نموده با شربت ها و قند بقوام آورده او دیبانه را کوفته بخته بان بپزند خمیره ابریشم
و دیگر نافع از برای تقویت ارواح و دماغی صنعت آن ابریشم برقع سه صد مثقال گلاب
عرق بنفشه عرق شاهتره عرق گاوزبان از هر یک دو مینا یکصد آب سبب شیرین
آب آنار شیرین از هر یک یکصد مثقال خولجان قرفل و اینچنی ورق طلا محلول از هر یک
یکصد مثقال عجنر شهباب ورق لقره محلول باقوت رمانی مروارید ناسفته از هر یک دو
مثقال قند سفید نیم من تبریزی نبات سفید یک من عسل مصفی نیم من شاه بدستور مرتب
نمایند خمیره ابریشم از انقراح آن مقهور که بجهت محمد شاه ابن سلطان جهان شاه
ابن شاه عالم پادشاه معظمین پادشاه غازی محمد از رنگ زیب عالم گیر گور کاس
ترتیب داده مقوی قلب جار است و دفع و سواس و خفقان سوادش از اخلاط محترقه

جلد اول در بیان نسخ خمیره بای ابریشم

۲۰۸

سودا وید و نفیرم و لثا و سرور آورد و مقوی جمع اعوفای ریشمه و کلمه معده است
و اصلاح حال کرده نمایند و گرمی کرده و عطش مفرط و ذیابیطس را از اهل گردد و جرب
و منافع بسیار دارد و هیچ ضرر ندارد صنعت آن ابریشم خام از پیله جدا کرده و خنک کرده یک
صد مثقال در آب یاران طلا تاب و من و عرق بید مشک و گلاب از هر یک یک مثقال
یکتنی نیریزی عرق گاوزبان عرق ینلو فراز هر یک نیم مثقال عرق سیل عرق صندل عرق کشر
عرق گاه کل از هر یک پنجاه مثقال و ویشا نرود و بنجیسانند پس بچو شاند آن مقدار که
وزن آب رفته وزن عرقها بماند و بشارند و انفال آن را دور کرده عرق آنها را صافی
نموده نبات سفید نیم من نیریزی غسل مصفی پنجاه مثقال شربت نو که شیرین شربت سیاه
شربت ریواس شربت امرو و شربت انار شیرین شربت بنفشه شیرین شربت انج از هر یک
پنجاه مثقال داخل کرده بچو شاند و کف آنرا بگیرد و بقیه او را درند پس بگیرند یا فوت رانی
مردار بدنا سفته بیشب بنر باو زهر سعدنی مرجان فروزی کربای شمعی از هر یک دو
مثقال و نیم عمل بخشی از مرد اصلی از هر یک یک مثقال و یکد انگ و نیم احجار را با گلاب
بر روی سنگ ساق صلیا کرده تصویل نموده خشک ساخته وزن نمایند و ورق طلا
و ورق نفیر از هر یک دو مثقال و نیم بر دور البسل مصفی حل سازند ابریشم مفر من
کحل گاوزبان کشتنر خشک مفر صندل سفید بنج گل سنج بهمن سفید بهمن سنج طلا شیر سفید
لثا سته تخم خرفه مقشر از هر یک پنج مثقال مخمر تخم کدوی شیرین مخمر تخم هند و انداز هر یک
هفت مثقال و نیم عود قاری غرق و دو مثقال زعفران یک مثقال پس و خمیره مرتب
نمایند و در نصف آن خمیره یک مثقال کافور قیصری ساییده داخل نمایند نصف
دیگر خمیره کافور باشد شربتی از و درم نادر مثقال خمیره ابریشم دیگر از اقترح آن
مرحوم بجهت نواب جهانبانی شاهزاده و الا قدر رضا قلی میرزا بکست رفع تو حسن و
و ساوس فاسده و در طبوت معده و مانع تولید طویات و دفع خیالات سودا و
و مانع تولید سودا و احتراق خون مقوی باه صنعت آن ابریشم خام از پیله جدا کرده
با نروده بمر شاه جهان گلاب عرق بید مشک عرق گاوزبان عرق ینلو فراز هر یک

جلد اول در نسخ خمیره ابریشم

۴۰۹

یکین حرق صندل حرق سیل بواوق زر دک از هر یک نیم من نبات سفید نیم من غسل مصفی شرباج که
 خمیرین شراب سیب اصفهانی شراب امرو و شراب آنار شراب سفر جلال از هر یک شصت
 مثقال میسر فی مرور ایدنا سفته کبرای شنب سبزه مر جان فریزی کبرای شنبی نادر
 معدنی خطائی از هر یک سه مثقال لعل بدخشی زمره اعلی از هر یک یک مثقال و نیم ورق
 طلا محلول ورق نقره محلول از هر یک سه مثقال ابریشم مقررین یا کو بیده با جواهر صلاویه
 کرده چنانچه در صدر بیان شد گل گاو زبان کشنیز خشک متقشر صندل سفید بگلآب سوخته
 بهمن سنج بهمن سفید مثقال مصری غنچه گل سرخ طباشیر سفید از هر یک پنج مثقال غولیان
 لکون تخم فرخشک عود هندی خام بادریغ پیوسته درونج از هر یک دو مثقال زعفران
 مشک ترکی غیر اشهب از هر یک یک مثقال و نیم بدستور مقرر خمیره سازند شربای از هر یک یک مثقال
 نادر و مثقال خمیره که بر لیشم دیگر از اقترح آن مغفور محرو و المزاج را موافق و در نفوس قلب
 و کبد و وایح بی نظیر است حکمت آن ابریشم انبیه جدا کرده خام رفیع بخواه مثقال بگلآب
 و عرق بید مشک و عرق گلوزبان از هر یک دو صد مثقال آب آهن تاب بقدر حاجت
 یک شبانه روز در تابستان و در زمستان دو شبانه روز بخسانند پس بجوشانند آن مقدار
 که وزن عرقها باقی ماند بمانند و بفشارند پس صافی نموده آب انار خمیرین آب به خمیرین آب
 سیب خمیرین آب امرو و از هر یک سه اوقیه و نیم تیریز که هر اوقیه شش من تیریز است و
 من تیریز بوزن شصت مثقال صیرفی است آب نیشکر قند سفید از هر یک یک چهار یک
 من تیریز غسل سفید خوشبوی حید مصفی نیم من تیریز مجموع را یکجا کرده بجوشانند و سفیده
 تخم مرغ بر آن زده کف آن را بگیرند چون دیگر کف نیار و آن را صافی نموده بقوام آورند
 باقوت ربانی مرور ایدنا سفته کبرای شنبی از هر یک دو مثقال بادریغ معدنی صافی و مثقال
 و نیم لعل بدخشی زمره اعلی از هر یک یک مثقال صندل سفید گل گاو زبان غنچه گل سرخ مثقال مصر
 بهمن سنج بهمن سفید طباشیر سفید کشنیز خشک متقشر از هر یک دو مثقال و نیم ابریشم مقررین
 و پنج مثقال غیر اشهب ورق طلا محلول از هر یک یک مثقال زعفران یک مثقال و یک
 دانگ و نیم تخم فرخ پنج مثقال مشک تنبی چهار دانگ ورق نقره محلول و مثقال بدستور

جلد اول در نسخ خمیره ابریشم

۲۱۰

مقرر مرتب نمایند خمیره ابریشم تالیف حکیم عماد الدین محمود منقول از خط و لدا رشده معز
 الیه حکیم محمد باقر معروف بمنیر از بزرگ قلم نموده که این نسخه معمول من است صنعت
 آن ابریشم خام رفیع اعلی یک من عرق کاو زبان عرق بید مشک عرق شایسته کلاب
 از هر یک یک من آب سبب شیرین آب انار شیرین آب امرود چینی آب به غیرین از هر یک
 دو صد مثقال ابریشم را در عرقها بنجینانند شبانه روز پس آب میوه را در پائیل نقره بجوشانند
 تا ثلث بماند و در حین جوشانیدن آدویه که ذکر کرده میشود در کیسه کنانی کرده در آن اندازند
 و آن کیسه را به تبر همچون سازی که از چوبستال باشد بماند تا قوت آدویه با آنها باز داده شود
 و آدویه این است مصطک سبیل الطیب از هر یک نیم مثقال و آنه سیل بوافر نعل از هر یک
 یک مثقال و ابریشم سیلانی سه مثقال عود قاری خام غرق سافج هندی از هر یک یک مثقال
 جوز بوالبسا سه از هر یک نیم مثقال زعفران یک دانگ مجموع را نیم کوفته در کیسه کنانی کرده
 در آن اندازند بعد از آنکه ثلث عرقها و آبها بماند کیسه را بکنو بماند و بشارند و همچنین
 ابریشم را پس هر دو را در کفند پس نبات سفید و قند مکرر از هر یک دو من غسل مصف
 نیم من داخل کرده بقوام آورند و از آتش بر گرفته غبیرا شیب چهار مثقال ورق طلا یک
 مثقال ورق نقره یک مثقال و نیم مشک خالص یک مثقال مجموع را در آن داخل کرده
 تبر بزنند تا خمیر شود و در ظرف چینی بکاهد دارند و اگر خواسته باشند در آخر مصطکی رومی
 زعفران درونج عقری بهمن سرخ بهمن سفید قر نعل سک المسک عود قاری خام و آنه سیل
 صندل سفید سوده از هر یک یک مثقال کوفته بخته داخل نمایند مناسب و اقوی است
 خمیره ابریشم دیگر از قدمای اطباء نافع است از برای تقویت قلب و جمع اعضای
 و از برای خفقان بارد و بواسیر و قوی سود آدویه و اقسام بالجو لیا و از برای تقویت ماه و شهین
 بدن صنعت آن ابریشم مقرر من سه صد مثقال کشیا نرود و در یک هزار و سه صد مثقال
 آبی که آهین تافته چند بار در آن سرده کرده باشند بنجینانند پس بجوشانند تا به ثلث رسد
 ابریشم را فشرده بیرون آورند پس بکنند کل کاو زبان بیست پنج مثقال بادرنجبویه پانزده
 مثقال در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل رسد پس آنرا بیالایند و اضافه آب

جلد اول در نسخ خمیره ابریشم

۲۱۱

ابریشم نمایند و با صندل و مشکال قند کمر ابریشم آورند و بیکرند و عینر اشهب و ورق طلا محلول از
 ابریشم و مشکال و نیم ورق نقره محلول مروارید ناسفته صندلایه کرده و معصک برونی از ابریشم
 و و مشکال در آن داخل کرده به تبر همچون سازی برهم زدن تا خمیره شود و در ظرف چینی
 نگاهدارند و خمیره که ابریشم دیگر اصحاب برودت مزاج و کسان را نافع است صفت آن
 ابریشم خام پنجاه مشکال بکلاب و عرق بادرنجبویه از ابریشم یک مثقال بکلاب و عرق بادرنجبویه
 نجیساند پس بجوشانند و بماند و بکشانند و پس لایند و شب یک نواکه شیرین نیم مثقال نبات سفید
 عسل مصفی از ابریشم سه چهار یک من نیز نیم را در آب ابریشم داخل کرده بجوشانند و کنتارا
 بیکرند و بقوام آورند پس بیکرند مروارید ناسفته با قو شهابی و قند کمر بادرنجبویه از ابریشم دو
 مشکال و نیم لعل بدخشی بادرنجبویه اصطبایا نالی از ابریشم یک مشکال همه را بر روی سنگ
 ساق بکلاب صندلایه نموده که بای ششی سه مشکال و ابریشم عود قاری خام سلفچ شادی
 زرباد و مرغ محقر بی زرب و نیم مثقال سنج عود الصیاب بسبایه جوز بوا بهن سنج بهن سفید
 کونجان دانه هیل اسطوخودوس و سوج ترکی بادرنجبویه اسارون بزر سیسیلیوس از یک
 چهار مشکال و ورق طلا محلول پنج مشکال عینر اشهب مشکال بتنی خالص از ابریشم یک مشکال
 زعفران دو مشکال بدستور مقرر مرتب نمایند و سه حصه نموده یک حصه را نیم مشکال چندید ستر
 داخل نمایند و چون از برای کیسکه این شراب را تالیف نموده معادیه منط بود و حصه دوم
 را یک مشکال چندید ستر و پنج مشکال چرس اول داخل نمایند حصه سوم را بغیر چندید ستر و
 و چرس نگاهدارند و غرضی از حصه که بغیر چرس و چندید ستر است و دوم و از آنچه با چند است
 یکدر هم و نیم و آنچه با چرس است نیم درم نیاکدر هم خمیره ابریشم و بیکر ابریشم از پیل جدا کرده
 یک ضد و پنجاه مشکال قند سفید نبات سفید از ابریشم یکصد و پنجاه مشکال عسل مصفی است
 خصال کلاب عرق بید مشکال از ابریشم مینا صندل و قند کمر ساج هندی و ابریشم و مرغ
 عفری از ابریشم نیم مشکال زعفران یک مشکال صندل سفید و مشکال عینر اشهب پنج مشکال
 ورق طلا و مشکال ورق نقره پنج مشکال آب سیب شیرین آب به شیرین آب امرو و آب
 انار شیرین از ابریشم پنجاه مشکال و اگر نباشد بلوب بدل آن اشهره فواکه داخل نمایند و الا بغیر

FIF

فواکه تر بنیوان ساخته ابریشم را بریزد کرده در کلاب عرق بید مشک و و بناروز
بخشد پس با سر بنهاده با نبات و با قند یوزن آنها بقوام آورند و ادویه را بدستور مقرر
آن بسوزند شربتی از شیر یک مثقال ماد و دم خمیره ابریشم دیگر که نفوذت قلبی نظیر آن
و منافع بسیار دارد صنعت آن ابریشم خام پنجاه مثقال کلاب چهار رطل عرق بید مشک در
رطل ابریشم را در عرقها سه شبانروز بخشد و با آتش ملایم بجوشاند پس خوب بماند و فشارند
وصاف نموده با قند و عسل از هر یک پنجاه مثقال بجوشاند و گفت آنرا بگیرند و صاف نموده
بقوام آورند پس بگیرند عینر اشهب چهار مثقال ورق طلا سه مثقال ورق نقره یک مثقال در آن حل
کرده ابریشم مقرر من کل کا در بان طباشیر سفید خنجر کل سرخ عود قاری خام صندل سفید سوده
از هر یک دو مثقال مضطکی یک مثقال مردار بنهاده و مثقال کلیر جاجان قرقری از هر یک یک
مثقال هر سه را بر مشک سیاق صلایه کرده مشک خالص یک مثقال تنه ادویه را کوفته بخته در قند
و عسل بقوام آورده مخلوط کرده بر هم زنند و در ظرف چینی نکاهدارند شربتی یک مثقال خمیره
ابریشم از متاثرین معده و دل و جگر قوت دهد و خفقان و غشی و توحش را زایل گرداند
و نشاط و سرور آورد و شکم بندد صنعت آن ابریشم خام پنجاه درم در آب آهین با طلا
ناب بخشد پس بجوشاند و بماند و فشارند و ابریشم را در کرده پس بگیرند کا در بان با خنجر کلکافان
در خشک سنبیل الطیب خنجر کل سرخ آشته از هر یک دو مثقال در کلاب بخشد و بجوشاند و
بپالانند و صافه ابریشم نمایند و در ویک کنند و نبات سفید بقدر حاجت داخل کرده بقوام
خمیره آورند پس کربای شلخی عود را بنهاده شیب سبز از هر یک دو درم یا قوت را مانی یک درم
همه را با کلاب صلایه نموده صندل سفید کلاب حوه سه درم ورق طلا ورق نقره محلولین
عینر اشهب مضطکی از هر یک یک درم ابریشم مقرر من چهار درم زعفران مشک نباتی بکلاب سوده از هر یک
بهدرم در آن داخل کرده بتبر بلعوج سازی بر هم زنند تا نیکو مخلوط شود و در ظرف چینی نکاهدارند
شربتی دو مثقال خمیره ابریشم دیگر صنعت آن ابریشم مقرر من یک ادویه عود قاری
صندل سفید ورق نقره عینر اشهب از هر یک یک مثقال آشته سنبیل الطیب ورق طلا
از هر یک نیم مثقال زعفران چهار دانگ آب سیب سیبین آب انار شیرین آب به شیرین آب بادام

جلد اول در نسخ خمیره ابریشم

۲۱۳

شیرین عرق بید مشک عرق کاوزبان کلاب از هر یک پنجاه مثقال فند سفید نیم من نبریزند
و آبها و عرقها را بقوام آورده ادویه را داخل کرده تیز کنند تا خمیره گردد و در ظرف چینی نگاه
دارند شربت از یک مثقال نادر مثقال خمیره ابریشم منافع بسیار دارد و در تقویت قلب
بی نظیر است صنعت آن ابریشم مفرض خام پنجاه مثقال کلاب چهار رطل عرق بید مشک
و در رطل ابریشم راسه شبانه روز بخیسانند پس با آتش ملایم بجوشانند تا قوت ابریشم بجز قیابا زداوه
پس بالند و بفشارند و صافی نموده بگیرند و در رطل فند سفید و یک رطل عسل صافی داخل کرد و بجوشانند
و کف آن را بگیرند و بقوام آورند پس بجنبر اشهب چهار مثقال ورق طلا سه مثقال ورق نقره
یک مثقال در آن حل نمایند پس ابریشم مفرض کل کاوزبان طباشیر سفید و بنجیه کل سرخ حدود
هشتاد سی خام صندل سفید از هر یک دو مثقال مصطکی رومی یک مثقال مروارید ناسفته و مثقال
کبریا شیمی مرجان قرمزی از هر یک یک مثقال هر سه را بر سنگ ساق بکوبند و بموده مشک سرکه
یک مثقال ادویه را گرفته بنجیه در فند سفید و عسل بقوام آورده بپزند و برسم زنند تا بنیکو مخلوط
شود و در ظرف چینی نگاه دارند شربت یک مثقال خمیره ابریشم و یک کبر که مغوی قلب و داغ
و کبد است و منافع دیگر نیز دارد صنعت آن ابریشم خام ده مثقال یک شبانه روز در آب
باران بخیسانند و کاوزبان یک رطل خشک و بادریخویه از هر یک یک مثقال در سی مثقال کلاب
و بانزده مثقال عرق بید مشک نبر بخیسانند پس هر یک را با آتش ملایم جوش دهند تا نصف
رسد بایده صاف نمایند نبات سفید و عسل مصفی از هر یک پنجاه مثقال در آن آبهار ریخته
با آتش ملایم بقوام آورند و بعد از آنکه کف آن را گرفته باشند و از آتش بر گرفته چهار مثقال
ابریشم مفرض و از هر یک کل کاوزبان مروارید ناسفته بکلاب با عرق بید مشک سوده بجنبر
اشهب دو مثقال کبریا شیمی حجر اشب برک و زنجشک مصطکی از هر یک یک مثقال عود هندی
غرق خام صندل سفید مشک اعلی خالص ورق نقره و ورق طلا محلولین از هر یک نیم مثقال
بان بپزند شربت بنیکو شربت و در مثقال با کلاب و عرق بید مشک بقدر حاجت و اگر
از برای محروم الزاج تربیب دهند بجنبر ابریشم مثقال نمایند خمیره ابریشم حکیم صالح خان
صنعت آن ابریشم خام هفتاد و پنج مثقال و ربانده مثقال کلاب بیست و روز بخیسانند

جلد اول در نسخ خمیره ابریشم

۲۸۶

و هر روز دست بالند تا کباب ابریشم تمام برآید پس کلاب را با ابریشمی که در آن خدما نیده اند بچو شانه و بالند و بفتشازند و صافی نموده باینات سفید صند و بیست پنج مثقال بقوام آورند و بمسواطینیکو برهم زیت و کل کا و زبان برک با در بخویه صندل سرخ از هر یک دوازده مثقال قر قزل دانه هیل بوا سنبل الطیب آشته عود فارسی خام از هر یک شش مثقال زرشک شسته و دوازده مثقال عنبر اشهب مشک بقی از هر یک نیم مثقال ورق طلا و ورق نقره محلولین از هر یک یک مثقال بکس نو منقریان بسپارند و به مسواط برهم زنند تا خمیره گردد و در ظرف چینی نگاه دارند خمیره ابریشم حکیم محمد رضا صنعت آن ابریشم خام بیست و پنج مثقال در سه صد و هفتاد و پنج مثقال آبیکه مکرر آهین را کرم کرده در آن سو کرده باشند یک شبانه روز بخیسانند پس در دیگ مسکلی کرده بچو شانه تا بنصف رسد پس چهار صد مثقال قند سفید داخل کرده بچو شانه تا بقوام آید خوب بخان و ج ترکی مصطکی روحی از هر یک سه مثقال زعفران یک مثقال کوفته بخته با آن بسپارند و بمسواطینیکو برهم زنند تا خمیره شود و در وقت حاجت بکار برند غریبی چهار مثقال خمیره ابریشم با موی مائی که آن مرحوم بجهت رای خوشحال چند دیوان خالصه شریفه تالیف نموده اند صنعت آن عود هندی عود الصلیب سنبل الطیب مصطکی روحی و اچینی قر قزل جو زلبو آبیکه چینی قاقله کبار دانه هیل سعد هندک انوخرکی پوست زرد اتیج تخم بادرنخویه تخم بادرنخویه رازیانه مرزنجوش نام زنجبیل دار قفل از هر یک بیست و پنج درم مر و اید تا سفته بسد که با از هر یک بیست و پنج درم با قوت ربانی بجهده درم لعل بدخشی دوازده درم بهین سفید بکس سرخ زر بناد سارنج هندی در و بخ از هر یک بیست و چهار درم مشک خالص موی مائی از ابرجدی عنبر اشهب از هر یک سه درم ورق طلا و ورق نقره محلولین از هر یک دوازده درم ابریشم خام نیم من ابریشم را در کلاب یک من و آب آهین تاب و آب طلا تاب از هر یک دو من یک شبانه روز بخیسانند پس بچو شانه در مسکلی بالند تا بکین آب برسد فرو آورده سرد کرده نیکو بالند و بفتشازند و قفل آنرا در گنبد پس غسل بدارند مر با سه وزن ادویه داخل کرده بقوام آورند و جواهر را با کلاب صابون کرده و بچو شانه و موی مائی را در قدر منقاعف بچو شانه در خمیره و موی مائی مذکور خواهد شد انشاء الله

باروغن پسته یا چلو زه یا بادام کداخته و باقی ادویه را کوفته و بخته یا آنکه سوبیای و عنبر را
 در روغن بلبان یک توله کداخته بدستور مقرر همه را با غسل مذکور یکس نماید خمیره ابریشم
 از اقترح آن مغفور میر و ریخت رضا قلی میرزا و لدا رشند نادرشاه صفت آن ابریشم
 خام از پیله جدا کرده بانزده میرمن تبریز کلاب عرق صندل عرق سیل عرق بید مشک عرق
 کاوز بان عرق نیلوفر از هر یک یک مینای یک منی نبات سفید چهار یک من تبریزی غسل
 مصفی شیر آب تو اگر شیرین شربت سیب شربت امر و شربت انار شیرین شربت به شیرین از هر یک
 شصت مثقال ابریشم را باب باران سه بشان روز بخوابند و چو شانند ثلث آب بماند
 ابریشم را نیکو آید و بفشارند و آب صافی نموده عرقها و شربتها را داخل کرده بقوام آورند
 پس تیز زنند تا قوام نریب آن شکسته شود و عنبر اشهب شک بقی از هر یک یک مثقال و نیم
 با نبات سفید داخل کرده بر هم زنند پس زعفران یک مثقال بکلاب سوده داخل نمایند پس ق
 طلا و رن لقره از هر یک سه مثقال بغسل حل کرده داخل نمایند پس مر و ایدنا سفته و فادر هر
 مدنی یا قوت رانی که بای شیمی شب کافوری مرجان قرمزی اصل بخشی زرد از هر یک
 یک مثقال و نیم ابریشم مقرر من کل کاوز بان کشیده شک صندل سفید غنچه گل سرخ بهمن سرخ
 بهمن سفید مثقال مصری خصیة العلب مصری طباشیر سفید از هر یک پنج مثقال عود هندی
 بادرنجبویه از هر یک دو مثقال بای شسته احوالی یک مثقال کوفته بخته بان بستر شند شربت قی و مثقال
 خمیره ابریشم قرمزی صفت آن ابریشم خام از پیله جدا کرده پنجاه درم آب سیلاب شیرین
 بنقاد و پنج درم نبات سفید یکصد درم اجزا را سوای نبات بخوشانند تا بکلی رسد پس بالا بیا
 و نبات را گوید و داخل نمایند و بقوام آورند پس بکیزند مرجان قرمزی مر و ایدنا سفته لا جور
 مخلوط از هر یک دو مثقال عنبر اشهب سوده و عود هندی قرصه الطیب از هر یک یکدرم و رن
 طلا نیم درم مشک ربع درمی بدشور بان بستر شند شربت قی یک مثقال تاد و مثقال فصل در
 بیان سفوف نیکو اصل و عود و در آنها ابریشم است و سفوف ابریشم کوی
 از اقترح آن مرحوم مغفور که ریخت بندگان از باب جلا نباتی شانزده و الا که تالیف کرده
 مفرج است و سودا را دفع کند و معده را قوت دهد و نفون را صافی گرداند و مانع تولید سودا

جلد اول در نسخ سفوف ابریشم

۲۱۶

و باخم است و اعصاب را قوت دهد و مقوی اعضای ریش و اعضای تناسل است و
 مقوی باد صنعت آن ابریشم خام مقرر هن دو شقال و ورق کل سنج مردارید ناسفته صندل
 سفید طیارشیر سفید کل کافور بان کشیده خشک مقشر جیب آلاس مرجان قرمزی از هر یک یک شقال
 باد بختیو یک شقال و نیم کل مخموم عود قمارسی خنم قر لعل مشک ترکی کهر بای شمع بن
 شهاب از هر یک نیم شقال جد و از خطائی زعفران و ورق طلا و ورق نقره مایه اشتر اعراس
 از هر یک دو دانگ علی الرسم سفوف سازند شترتی و در رم آن را بجمع با شیره شتر یا با عوق کافور باز
 و شربت سید شیرین یا با شرباب ریحانی مخرج با عوق کافور بان بنوشند سفوف و دیگر
 مقوی قلب خفقان حار و لو حش را از اکل کند صنعت آن صندل سفید صندل سنج طیارشیر
 سفید کشیده خشک مقشر مرجان قرمزی آله منقی از هر یک یک شقال مردارید ناسفته دو شقال
 از هر مهر خطائی نیم سبزیشم کافوری لعل بدخشان زرد اعلی عقیق بینی و ورق نقره محلول
 از هر یک نیم شقال و ورق طلا محلول طین مخموم هر یک ربع شقالی اجار را جدا جدا بر سنگ
 ساق با کلاب و بید مشک صلایه نموده سه شقال ابریشم مقرر هن در غایت تقریظ با جواهرات
 خشک بدون مالتی بکجا باز صلایه نموده در آخر باقی او ویه را بان ضم کرده قدری صلایه
 نموده و در ظرف چینی یا شیشه نگاهدارند شترتی یک شقال با کلاب و عوق بید مشک و عوق کنب
 بید و عوق نیافر از هر یک پنج شقال تخم بالنگونیم شقال برز قوطو ایک شقال بران باشد
 بنوشند سفوف ابریشم و دیگر نافع از برای خفقان بار و لو حش و ضعف قلب را از اکل کند
 و دماغ را قوی گرداند و منافع دیگر نیز دارد صنعت آن یا قوت رمانی یا قوت زرد مرجان
 قرمزی لعل بختی عقیق بینی کهر بای شمع بن از هر یک یک شقال کل کافور بان و اندر سبیل و بختیو
 از هر یک یک شقال نیم هر یک کافور بان و شقال قر لعل صطکی عود قمارسی خنم از هر یک یک شقال و ربع شقالی زعفران
 یک شقال عنبر شهاب مشک بنی و ورق طلا و ورق نقره از هر یک نیم شقال دویه کوفیه نیمه جواهرات
 بر روی سنگ ساق با کلاب صلایه نموده ورق طلا و ورق نقره را حل کرده ابریشم مقرر هن در نهایت با کلاب
 چهار شقال با جواهرات باز بر روی سنگ ساق خشک ساییده و در آخر باقی او ویه را بان مخرج کرده قدری
 نموده و در ظرف چینی یا شیشه نگاهدارند شترتی یک شقال با کلاب و شترتی باقی مناسب تناول نمایند

جلد اول در بیان شراب ابریشم

۲۱۵

فصل در بیان شراب های که اصل و عموم در آنها ابریشم است به شراب
 ابریشم جهت تقویت قلب و جمع اعضای ریشیه و قوی و ارواح و معده نافع صنعت
 آن ابریشم سفید شفاف خام یکصد و پنجاه مثقال کلاب عرق بید مشک از هر یک دو دنیا
 قند سفید نبات سفید عسل مصطفی از هر یک صد و پنجاه مثقال مصطکی زعفران ساقی چند
 قر نفل در آب پختی در پنج محقر بی از هر یک نیم مثقال صندل سفید ده مثقال عنبه اشهب پنج
 مثقال ورق طلا محلول دو مثقال ورق فقره محلول پنج مثقال آب سیب شیرین آب بید شیرین
 آب انار شیرین آب امرو و اگر آب میوه ها نباشند ربوب و یا شیره آنها را داخل نمایند و
 اگر آنها نیز نباشند لیمو آنها با نبات و عسل مرتب نمایند و ابریشم را چون بقدر نیم بنداشت
 ریزه ریزه کرده در کلاب و آب باران و اگر نباشد عرق آب بخینسانند و ادویه نیم کوفته سوای
 مصطکی زعفران و عنبه و ورق طلا محلول و ورق فقره محلول در بارچه کنانی بسته در آن اندازند
 و یک شبانه روز بخینسانند پس بچوشانند چون آب برود و وزن عرقها با ندان را صافی کرده
 شیره آنها داخل نموده کیسه آدویه را در آن اندازند و بچوشانند تا بقوام آید و متصل کیسه را
 محکم بایند و فشرده و در کنند و عنبه مصطکی را در آن داخل کرده پس ورق فقره و ورق طلا
 محلولین در عرق آن محلول در کلاب داخل کرده برهم زنند و فردا آورده تیر بزنند تا اینکه در هم
 شود سرد کرده نگاهدارند شراب ابریشم ساقه از اقتران لوزاب زعفران آب پختی
 حکیم سید محمد ششم مخاطب بحکیم محمد الکرکسی علی بنان محمد شاهی نافع از برای جمیع امراض
 سوداوی و بلخی و جمیع امراض قلب و خفقان و امراضیکه بمشاکت قلب باخند مانند دوار
 و سده سائر امراض سوداوی قلب و دماغ صنعت آن ابریشم خام ثلث یک رطل در
 غشش رطل کلاب دو شبانه روز بخینسانند و بچوشانند تا بچهار رطل رسد پس ابریشم را یکوبانند
 و بقتارند و در کنند و باز ثلث رطل ابریشم خام ریزه کرده در آن اندازند و در روز دیگر
 بخینسانند پس بچوشانند تا سه رطل باقی بماند بمانند و ابریشم را در کرده سه رطل نبات
 سفید داخل کرده بقوام آورند و در آخر دو مثقال عنبه اشهب و نیم مثقال مشک بپختی
 خالص سوده داخل نموده برهم زنند تا اینکه مخلوط شود و در مرتبان چینی کنند بعد از شستن

جلد اول در بیان نسخ شراب ابریشم

۳۱۸

نکاه از دمنبری یک اوقیه با عرق کاذب زبان ده مثقال تخم زنجبیل یک مثقال بنوشند
و بجهت دوا و سرد و کثیفه خشک متشبه را در عرق کاذب زبان شیره کشیده در آن شربت
داخل کرده بخوشانند شربت ابریشم و دیگر که بهمان منافع دارد صنعت آن ابریشم
تمام است و شربت مثقال کلاب عرق بید مشک از هر یک یکصد و بیست مثقال عرق کاذب زبان
عرق شانه از هر یک شصت مثقال ابریشم راسه شبانه روز و غیره بخوشانند و در روز
آخر ابریشم را نیکو بخوشانند و بمانند و بفشارند پس یکصد و شصت مثقال قند سفید و سی پنجم
مثقال عسل مصفی داخل کرده بقوام آورند و در اخامی طبع صندل سفید سوده ده مثقال
قرنفل سنبل الطیب و ابرجینی مصطکی و انیسون عود و گندم سارنج هندی زعفران از هر یک
یکدرم نیم کوفته در یکصد گدازی کرده در آن اندازند و دایم کیسه را با لند تا بقوام آید پس فرود
آورده زعفران سه مثقال مشک ترکی یک مثقال و روق فقره محلول و ده مثقال داخل
کرده تبریز کنند تا زعفران و مشک در آن مخلوط گردد و شراب ابریشم و دیگر تالیف
شعیدین نافع از برای تقویت قلب و جمیع اعضای ریشیه و رفع خفقان بار و دیلو و اسهال
و توشش سوداوی و اقسام اینچنین است آن ابریشم خام سه صد مثقال در یک هزار و
سه صد مثقال آبی که آهن تافته مکرر در آن سرد کرده باشند یک شبانه روز بخوشانند پس
بخوشانند تا به ثلث رسد پس ابریشم را نیکو مالیده و افشاده و بیرون آورند پس بکبرند کل کاذب زبان
یکصدانی است و پنج مثقال باور بخوبی بپانزد و ده مثقال در سه رطل آب و دیگر بخوشانند تا به یک
رطل رسد پس بپالانند و اضافه آب ابریشم نمایند و با سه صد مثقال قند سفید بقوام
آورند پس آخر عینر اشهب و روق طلا محلول از هر یک یک مثقال و نیم و روق فقره محلول
در آید تا سقنه بکلاب صلایه کرده مصطکی رود می از هر یک و ده مثقال در آن داخل کرده
بعد از سرد شدن در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند شراب ابریشم منسوب این
در هر دل و بکرو احتشاد و بلغم را قوت دهد و نشاط آورد و منافع است از برای سدها و صنعت
باه و استقامت صنعت بکند و با یکصد و بیست و دو مثقال عرق کاذب زبان و ده مثقال عرق کاذب زبان
از طای بکند ابریشم خام اعلی برقع دو اوقیه و در ده رطل آب آهن ناب آب بکند آن یا آینه

جلد اول در بیان نسخ شراب ابریشم

۲۱۹

اکثر از ده مرتبه این تافته را در آن سر دگروده باشند بچینه بخیند پس داخل کنند در آن
 مضطکی رومی چهار درم خوبان قرقل از هر یک سه درم زعفران و ج ترکی از هر یک دو درم
 و بچوشانند تا بولت آب رفته ثلث ماند پس شیکو بالند و بالاند و با صافی یا نبات
 سفید بقوام آورند نافع باد صنعت این شراب به نسخه سید مظفر الدین ششالی ابریشم
 خام پنجاه درم آب آهنگران سه شانه و زنجبیا نند و در یک شکی بچوشانند تا نیمه
 رسد پس با لایند خوبان و ج ترکی مضطکی از هر یک سه درم زعفران یک درم صلیب کرده
 داخل نمایند و با یک من قند سفید بقوام آورند شربت چهار درم و بعضی از سناخین نیز
 شراب در آخر جنبه اشهب و مشک بتنی مقتضای مزاج بجهت زیادتی تقویت داخل
 میکنند شراب ابریشم تالیف سید حکیم عماد الدین محمود شیرازی اند کور و رساله
 افیونی سخری الیه تقویت بدن کند و بدن را فربه گرداند و مقوی قلب و دماغ و کبد و
 احشاء معده است و لقرح آورده و لورح را از اکل گرداند و سواس سوداوی را بخوبی
 و بخوبی نافع است و سفید است صداع بمشارکت قلب بسبب خلط سودا در ابر مزاج قلب
 چون آشامیده شود با عرق کاو زبان بعد از تنقیه سودا با آب الجبن یا اقیقون و نبات
 مقوی باده است و منافع بسیار دارد و صنعت آن ابریشم خام ریش یکصد شقال صندل
 سفید بکلاب سوخته دو شقال پوست زرد اترج سنبل الطیب قرقل مضطکی رومی آنه
 سیل بوا سافج هندی از هر یک یک شقال مجموع را نیم کوفته در کیسه کنانی کنند و در قهقهه
 و در قهقهه و عجنه اشهب مشک بتنی از هر یک یک شقال عرق کاو زبان کلاب عرق
 بید مشک آب بیب شیرین مصفی آب اعرو و مصفی آب آنل شیرین مصفی از هر یک چهار
 یک من تبریز نبات سفید قند سفید از هر یک نیم من تبریز عسل سفید خوشبو کف کوفته یک
 چهار یک طریق ساختن این شراب آنکه ابریشم را با آب باران دو من تبریز سه شانه و ز
 بچینانند و بچوشانند تا نصف رسد و ابریشم را شیکو بالند و بفشارند و در کنند پس کلاب
 و عرقها و آب میوه را در آن داخل کرده کیسه ادویه را در آن اندازند و بچوشانند تا یک
 وزن نیمه آب برود و لجه لکچسید را بالیده بفشارند که تمام قوت ادویه از دهاده شود پس

کیسه را با اند و بفتار بند و بخلاب بسته آن کلاب را در مطبوخ داخل نمایند و یکسره را دور
 کنند و قند نبات و عسل مصفی را داخل کرده بقوام آورند و از آتش فرود آورده غلیظ
 و مشک را با قدری نبات کوبیده داخل نمایند و ورق طلا و ورق نقره را محلول کرده
 داخل نمایند و نیکو برهم زنند تا خوب مخلوط شود و چون نیکو سرد شود و در ظرف چینی یا نقره
 یا طلا که بودهند می و کشته و حصی زبان دو کرده خوب شو نموده باشند کرده که بقدر ثلث ظرف
 خالی باشد نگاه دارند و هر روز دو مثقال آن را با کلاب و عرق بید مشک و عرق کاو زبان
 و تخم فرخ مشک بپوشند شرباب ابریشم حکیم جلالاتر و نینی صنعت آن ابریشم خام یک صد
 مثقال دو شبانه روز در آب آهین تاب بخیسانند پس بچوشانند تا ثلث بماند پس ابریشم را نیکو
 بالند و بفتار بند و دور کنند و یکمیز کل کاو زبان هفت درم یا در بخوبی پنج مثقال در نو و مثقال
 آب بچوشانند تا سی مثقال بماند این آب را با آب ابریشم یک جا نموده صد مثقال رب بنفشه
 داخل کرده با آتش ملایم بقوام آورند پس بعبه اشب و ورق طلا محلول از هر یک یک مثقال
 مرور در پدنا سفته و ورق نقره محلول از هر یک یک مثقال اضافه نموده بریزند تا نیکو
 مخلوط شود سرد کرده نگاه دارند و باید دانست که این شرباب ابریشم همان شرباب ابریشم
 شریفین است باندک تصرفی در اوزان و بجای نبات رب بعد داخل است شرباب ابریشم
 حکیم باقر قمی از اولاد هیته الشدا و حدائی قلمی نموده که این موافق است با کثر مزجه و در دفع
 امراض سودا و ید و اقسام الخویا و فحش و دفع هموم نهایت مؤثر است و مغوی قلب و
 جمیع اعصابی ریخته است و خفقان را نافع است و مخدره را قوت دهد میفرمایند که گویا ماخذ
 این نسخه شرباب ابریشم همان شرباب ابریشم حکیم عماد الدین محمود است صنعت آن ابریشم
 خام اعلیٰ فیح سه صد مثقال سه روز در عرق کاو زبان و کلاب و عرق بید مشک و عرق
 شامه از هر یک یک من تبریز که شش صد مثقال صیرفی باشد آب سیب شیرین آب
 امروء آب آمار شیرین آب بنفشه از هر یک دو صد مثقال بخیسانند و بعد از آن بچوشانند
 تا ربع رسد و در حین چوشاندن مصطکه رومی سبیل الطیب جوز ابو الباسه زعفران از
 هر یک یک مثقال سبیل بواقره فضل عود قمارسی خام سانج هندوی از هر یک یک مثقال

جلد اول در بیان شراب ابریشم

۲۲۱

و نیم دارچینی سه مثقال همه را کو بیده در کیسه کتانی کرده در آن اندازند و بجوشانند بعد از آنکه
 آبها بربح رسد ابریشم و کیسه او و پیرا بنکو بالند و بفشارند و با قدری کلاب بشویند و در مطبوخ
 داخل نمایند و ابریشم و کیسه او و پیرا در کنند و مطبوخ را صافی نموده فند سفید یک من تبریز
 عسل مصفی و صد مثقال داخل کرده بقوام آورند و بنفشه و ورق طلا از یک یک مثقال
 ورق فتره سه مثقال مشک بختی خالص نیم مثقال و ران داخل نمایند و اگر قوی تر خواهند
 مصطکی رومی زعفران در روغ عقری بهمن سنخ بهمن سفید قرفل عود هندی دانه سیل صندل
 سفید کوفته بخته بعد از طبع داخل نمایند و در یک تخته نبات سفید و من تبریز است که یک من
 شاه باشد و عسل سه صد مثقال که نیم من تبریز است و نوشته که زعفران را آنچه شایسته باشد
 بعد از قوام داخل نمایند بجهت آنکه زعفران از جوشیدن ضعیف الاثر میگردد و شراب ابریشم
 اطلای فارس که بجهت فرمان فرمای مالک ایران شاه عباس ثانی صفوی موسوی نزدیک
 داده اند در تقویت قلب و جمیع اعضای ریکه و شستن بدن و تقویت باه و آوردن نفرخ
 و سه و روغن و سوس و بالینو یا و سودا و جمیع امراض سودا و می و تقویت معد و جمیع اقسام
 ضعف قلب و خفقان را از دفع است به نهایت نفخ صنعت آن ابریشم خام سرفه یک صد
 و پنجاه مثقال و کلاب و عرق کافور بان و عرق نیلوفر و عرق بید مشک از هر یک و دینا
 عرق شاه تره نیم دینا سه شبار و زنجبیل و قطعه و صندل سفید بزرگی بر روی آن بگذرانند
 و در و چهارم آن مقدار بجوشانند که ثلث عرقها ماند و بالند و بفشارند و با کلاب و عرق
 بید مشک قدری بشویند که قوتش تمام گرفته شود پس آب سیب شیرین آب به شیرین
 آب امرود از هر یک نیم من با هم بیا میرند و فند سفید و نبات سفید از هر یک نیم من تبریز عسل
 مصفی بیت مثقال داخل کرده بجوشانند و کف آن را بگیرند و صافی نموده در عرقها و آبها
 داخل کرده در با تیل پاکیزه کرده باز بجوشانند و کف آن را بگیرند و صافی نموده و در یک دگر
 بشویند و نیم کوفته در کیسه کتانی کرده در آن اندازند و دوایم کیسه را بدست و پا بپشت کفچه
 بالند و بفشارند که تمام قوت او و پیرا برباز داده شود و او و پیرا این است دانه سیل و
 سبیل الطیب عود قاری خام سانج هندی قرفل در روغ عقری و ابریشم نیم مثقال

جلد اول در بیان نسخ شراب ابریشم و طریق مقرر ساختن ابریشم

۲۲۱

مصطکی رومی زعفران از هر یک یک مثقال صندل سفید و مثقال چون بقوام آید کبسه را بر آورده خوب بآلند و تیرا دوید را بر آورده کبسه را بپشتارند و بکلاب گشته آن کلاب را در شراب داخل نمایند پس از آتش فرو آورده بجز آب شیب چهار مثقال مشک بنی درق طلا و ورق نقره مخلوین از هر یک یک مثقال داخل کرده در ظرف چینی یا نقره یا طلا کرده بنگاه دارند و در سماعت خوب این شراب را مرتب نمایند و چند روز اوائل ساختن این شراب شبها که ساعت ثوب باشد منظر را کشاده و زیر آسمان گذارند و پشت بام خانه تا قوت سماوی بر کافا نظر شده تاثیرش بیشتر شود و شیرتی او و مثقال مانند این شراب نیز شراب ابریشم حکیم عباد الدین محمد است شراب ابریشم میرزا محمد باقر حکیم باخی از آب شمشاد شاه سلیمان صفوی و موسوی صنعت آن ابریشم خام شفاف مائل بزردی یکصد و پنجاه مثقال کلاب عرق بید مشک عرق کاذب از او از هر یک دو مینا عرق نیلوفر یک مینا عرق شامه نیم مینا قند سفید یک صد و پنجاه مثقال محمل مصفی بیت مثقال سنبیل الطیب خود بنهند و اندک سیل مصطکی رومی سافج هند قی قفل و ابرجینی و رنج حشری از هر یک نیم مثقال زعفران یک مثقال صندل سفید و مثقال بجز آب شیب مشک بنی درق نقره از هر یک پنج مثقال درق طلا و مثقال آب سیب آب انار شیرین آب ابرو و آب به شیرین اگر حاضر باشد داخل کنند و الا شربت فواکه میتوالی داخل شود و اگر کفایر سیب شیرین در آب به شیرین نمایند نیز خوب است و اگر مطلق نکنند و نبات و محمل بدل آن کنند هم جائز است طریق ساختن آنکه ابریشم را مقرر ض نمایند بقدر نیم بندا نکشتی و در کلاب و عرقها و آب حدادان و یا آب باران بچوشانند بان ادویه که نیم کوفته در کبسه کنانی کرده در آن انداخته باشد در وقت طلوع دویہ با آنها باز داده شود که صافی نموده با قند و محمل بقوام آورند و درق طلا و درق نقره و بجز مشک داخل نمایند شراب ابریشم مقوی قلب و باغ و کبد و معده صنعت آن ابریشم خام هفت مثقال کاذب از او در بنج و به پوست بلبله کابلی از هر یک چهار مثقال آمله مقشر رنج مثقال دار چینی کشیده مشک از هر یک ده مثقال اول ابریشم را در هفت من آب صاف بخشد و هفت شبها روز و هر روز هفت فوت آب این پاک را با آتش سرخ کرده در آن خاموش کنند پس بچوشانند

جلد اول در بیان لیس شراب ابریشم

۴۲۳

تا به ثلث آید ماییده صاف کنند و اجزا را جدا جدا جو شاییده صاف کرده با قند سفید و
 من تبریز بقوام آورند پس مصطکی هفت مثقال مشک و دو مثقال عنبر پنج مثقال صندلین
 از هر یک هفت مثقال زعفران و دو مثقال طباشیر و دو مثقال عنبر را بکتاب حل کرده مصطکی
 صندل طباشیر را نیکو صلایه کرده داخل نمایند ورق طلا و صد عدد ورق نقره یکصد عدد حل
 کرده اضافه نمایند و به تیر مجنون سازی خوب مخلوط نموده در ظرف نقره و یا چینی نگاهدارند تا شکر
 نماند و مثقال شراب ابریشم با مویهای از استنطاق آن مرجم مقوی و مانع است
 حال و مانع را نیکو گرداند و قنیه بوده باشد مزاج آن مائل بر سردت و طوبیت و ذهن و فکر و حافظ
 را قوت دهد و مانع بود از برای رعونت و جمیع عارضی و بلاد و بلاست عارضی را از ازل
 گرداند صنعت آن ابریشم خام اعلی از پیله جدا کرده بجایه مثقال در آب جدا دان و دو شبانه روز
 بخیسانند پس بچوشانند آنقدر که نصف آب بماند و اوایم ابریشم را بماند تا قوتش تا باب باز داده
 شود پس بپاشانند و ابریشم را دور کنند و غسل سفید خوشبوی صافی در ازل در آن داخل کرده پس
 بگیرند اسطوخودوس زرنبا و بادرنجبویه و ارجینی زنجبیل سبیل الطیب صغیر فارسی عود قناری
 خام از هر یک دو مثقال کوفته در کینه کتانی کرده در آن اندازند و آتش بسیار ملایمی در زیر آن
 کنند و اوایم کینه را بماند تا قوت آن بحبل باز آید و شیر که اسن کشیده شود و شراب بقوام آید
 پس فردا آورده کینه را نیکو بماند و بکتاب غسته بپاشانند و در آن داخل کرده کینه را دور کنند و
 یک لحد دیگر آن را بماند تا قوتش نهج که رطوبت کتابت را بفاضل نسا زد پس بگیرند عنبر اغشوب مویهای
 دارا بجدوی از هر یک یک مثقال مصطکی رومی عکاک الانباط عکاک الطم را پنج از هر یک دو مثقال
 در روغن بلبان حل کرده در آن داخل نمایند پس مشک ترکی جدا و از خطائی از هر یک نیم مثقال ابریشم
 مقرر من چهار مثقال ورق طلا محلول ورق نقره محلول از هر یک یک مثقال بان مزج کرده نیکو
 برهم زنند و در شیشه بچا دارند شربت سی سه مثقال شراب ابریشم از استنطاق آن مغفوف
 که جمیع اشرف ابریشم باشد نفع از برای مایه لیا و این نسخه اقوی از همه است درین فصل
 نیز مجرب است برای تقویت سرد مانع و قلب و کبد و تقویت جمیع بدن و باده صنعت آن ابریشم
 خام از پیله جدا کرده بجایه مثقال در کلاب عرق کاذب زبان عرق مید مشک عرق بادرنجبویه عرق کلاب

جلد اول در بیان عرق ابریشم

۲۲۴

عرق فرخ خشک از هر یک یک رطل سه شبانه روز بخیسند پس بچوشانند تا بنصف رسد و ابریشم را
 نیکو بمانند و بشارند و عرقها را در شیشه نکاهارند پس بکیزند آنگاه منقی پوست پلایه کابلی پوست زرد
 اترج زرشک منقی فرخ خشک بادریجویه کاو زبان کل کاو زبان پوست پیخ کاو زبان ورق کل سرخ
 کل نیلو فراز هر یک پنج مثقال زرباد همین سرخ همین سفید در پنج مثقالی خیر قو افاقه کبار صندل سفید
 بکلاب سوده عود هندی از هر یک سه مثقال اجزائیم کوفته با ابریشم مزبور درودن آب حدادان
 بچوشانند تا ثلث رسد صافی نموده قند سفید یک من محصل صافی شراب سیدب شراب شیرین
 شراب ریاس شراب لیمو شراب کاو زبان ساده شراب بادریجویه ساده از هر یک نیم رطل داخل
 کرده عرقها را نیز داخل نمایند و با آن ملایم بپزند تا بقوام پلیر بچند اشپک ترکی و عطران از هر یک
 یک مثقال در آن داخل کرده در شیشه نکاهارند شربت شش درم بدانکه در هر نسخه از نسخ خیره
 ابریشم و شراب آن که مسطور است که ابریشم سفید را بمقدار بند انگشتی منقارن نمایند شاید ابریشم
 جوهری او مرغ کرده بود و در جالی باشد که ابریشم خام بدست نیاید زیرا که ابریشم خام سفید طولا
 ثقی باشد بلکه پیله است چنانچه ذکر یافت عرق ابریشم تالیف آن مرحوم نهایت مقوی قلب
 هست و بجهت تقویت باه و سایر اعضای ریکه مفید است طبع آن ابریشم خام ریزه کرده
 پنجاه مثقال کل کاو زبان بادریجویه فرخ خشک صندل سفید از هر یک ده مثقال همین سرخ همین سفید
 خولجان سازج هندی از هر یک پنج مثقال ورق کل سرخ هفت مثقال لباسه در چینی دانیم سیل
 از هر یک سه مثقال لغاع خشک شش مثقال زعفران بچند از هر یک یک مثقال آب سیدب
 شیرین آب بیشترین آب امرو و کلاب عرق یه خشک عرق ورد چینی از هر یک نیم من بتریز
 ورق بان یعنی تا بنول یکصد عدد بدستور مقرر عرق کنند **فصل در بیان مفرحاتیکه**
اصل و محمود در آنها ابریشم است مفرح ابریشم جهت اصلاح اخلاط سودا و
 و باغم لزج و قیخ سده و تنقیه و باغ از اجزیه و تقویت حواس و زیاده و قی سرد و روشناط بالذات
 و بالعرض و تحلیل ریح غلیظ و زیاده و تقویت کرم در اول و در پوست معتدل و قوتش تا
 سه سال باقی است و قدر شربش تا دو درم و نیز این مفرح نافع است از برای خفقان و عجز
 و سقوط قوی و صدمع مزمن و توحش و مایه لیا و امراض کبد و نهامی بلغمی و این مفرح خون را

جلد اول در بیان نسخ مفرح ابریشم

۲۲۵

را صافی گردانند و کسل و بلاوت از اهل کند صنعت آن بگیرند و فیتمون از فیلطری اسطوخودوس و حبس سال
 سیلخه اسارون قر نعل از هر یک چهار مثقال زرد باد و درم پنج معقربی مر و ارید ناسفته غلطان بزرگ
 دانه کهر با می شیمی مر جان قر نری بهمن سرخ بهمن سفید سانج سندی سنبل الطیب قاقلیه کبریا
 قرقه الطیب از هر یک سه درم ابریشم محرق و دو درم ریخیل و از فلفل مشک ترکی از هر یک یک درم
 تخم ریحان تخم بادرنجبویه از هر یک چهار درم باد زهر معدنی خطائی سه مثقال عنبر اشبهب مثقال
 ورق طلا یک مثقال و ورق فقره دو مثقال جواهر اصلایه کرده با کلاب و ورق طلا و ورق فقره
 بجعل حل کرده و عنبر را در روغن لبان بار و عن غن مغز پسته کداخته باقی ادویه را کوفته بخته پس
 بگیرند آب سید شیرین بیست رطل و در آن آهن تافته و فقره تافته و طلا تافته بقدر مقدار
 سر و کرده پس بگیرند و قر نعل بسبابه فیتمون قاقلیه کبریا صندل سرخ از هر یک چهار درم مثقال کوفته
 در بار چو کتانی بسته ابریشم مفرغ خام صنعت مثقال مران داخل کرده و در روز بکندارند و هر روز
 کیسه را مالیده بفشارند و اگر هوا گرم باشد و خوف فساد آب سید باشد کمتر بکندارند و ادویه را در
 کلاب و عرق بید مشک بخیدانند و در روز آخر آب سید را اضافه نمایند پس بچوشانند و کیسه
 و ایم مالند و بفشارند تا بپس رسد صافی نموده غسل مصفی یک رطل و نیم داخل کرده بقوام آورند و ادویه
 مذکوره را بان سرشته معجون سازند مفرح ابریشم و بکله قدس که به جمع امراض قلبی را نافع
 است و در حال نفویت قلب و جمع قوتها نماید صنعت آن ابریشم خام مفرغ صید و مثقال ورق
 بادرنجبویه کل کا و زبان قر خشک از هر یک هشت مثقال بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک پنج مثقال
 مردار بناسفته کهر با می شیمی ابر محرق مغشول سک المسک پوست زرد اترج از هر یک شش
 مثقال سندروس صعلکی از هر یک سه مثقال بادرنجبویه خشک بضاع خشک از هر یک دو مثقال عود
 قماری خام عنبر اشبهب مشک ترکی و عنفران بسیار از هر یک یک درم زرد البیض سفید و زرد شیر خبیله
 و خشک کرده نیم درم کوفته بجعل مصفی و رب سید شیرین قباوی سه وزن ادویه بستر شده شکر
 و دو مثقال مفرح ابریشم و بکله قدس و نفوی و باغ و قلیت و ذین را فوکی گردانند و حفظ
 بنفشاید و خفقان و ضعف قلب بار در ابر و دی زائل گردانند صنعت آن ابریشم مفرغ خام
 پوست بلبله کالی پوست بلبله از هر یک ده درم بهمن سرخ از هر یک اسارون اسطوخودوس

جلد اول در بیان نسخ منفرد ابریشم و بعضی ابوخلسا

۲۲۰

باور بخوبی فرغشک ابرسا بخندان حب لبسان مصطکی دار چینی زنجبیل صغیر فارسی از هر یک
 پنج درم تخم فرغشک ابرسا سه جو و بود از عطران کند را از هر یک سه درم لعل چغنی و ورق انقیر و ورق
 طلا چند پدید ستر جد و از خطای مشک ترکی عینر اشهب از هر یک یک درم و نیم عمل مصغی سه وزن
 او و به دستور مقرر مرتب نمایند شربتی یک مثقال مشرق ابریشم و یک این مفرج سرور می آورد
 و مقح سه دمنغی و باغ از انجیره و مقوی قوتها و نافع است از برای سقوط قوت و رعشه و جوش
 صحت آن که بنظر رسیده این است که یکبار یکبار کرده باشند در آن زبیب و فضا و جده پندار
 و در ظل پس یکبار قریض انیشون ابرسا سه قافله یکبار صندل سرخ صندل سفید صندل زرد از هر
 هفت درم کوفته و یکبار کتانی کرده باسی درم ابریشم جدا کرده از پله خام و آب مزبور بخینا نند
 بگذارد نهاده روز پس بچوشانند تا بر لعل رسد و وایم یکبار را بالند تا شیر و قوت نام او و یکبار در آن
 است بیرون آید پس یکبار را و ابریشم بالقوت تمام بفشارند و دو رکعت و نبات سفید آب سیب
 اصفا بانی یا شرباب سیب اگر زبان سیب نازد بنا شد و به پزند تا بقوام مطلوب آید پس باشند
 بران تخم زبجان و تخم بالنگ از هر یک ده درم و نکاه داشته بجا بر بند و قلمی فرسوده اند که اگر درین
 مفرج بجای تخم زبجان و تخم بالنگ او و به ذیل را داخل نمایند بگرد و در افحال طوره اقوی داد
 این است باور بخوبی و به دستور مذکور از هر اسطوخودوس ابرسا صاحب لبسان بن لبسان زربنا و در مفرج
 عفری مروارید ناسفته زبجان فریزی که باز مرد و بهین سرخ بهین سفید قافله یکبار خیر بو اسافج سبک
 فزقه الطیب پدید ستر از هر یک شش درم فرغشک کل کا و زبان انیشون اسارون سیلین قریض
 از هر یک هشت درم ابریشم مقرر من ده درم فاو ز هر معدنی خطای سه درم مشک ترکی جد و از خطا
 زنجبیل عینر اشهب از هر یک دو درم ورق انقیر سه درم ورق طلا یک درم جواهر با کلاب و عرق با
 نایخ صلا یکبار عینر را در روغن لبسان حل کرده ورق طلا و ورق انقیر را حل نموده باقی انجیر را کوفته
 بچوب ریخته به دستور مقرر بران بسوزند شربتی یک مثقال ابوخلسا الفح بنزه و نسیم با موحده و
 و سکون او و دفع خای معجه و سکون لام و قح سین جمله الف اسم یونانی است و بهی بی خار
 انقول خمس الحما و در جل الحما تا سوزند و بنجابر چیم نیز گویند که معرب فستقار یکبار است که بهی
 عاقر شمس و حالو مانا مند و کلا و کجلا بهی هر یک نوسخی از ابوخلسا را بر تل و در تلوی نیز باشند

و بی فیوس نیز کیند و بقارسی هر جویه و بهندی رتن بخت کونند و آن چهار دم بسیارند قسم
اول بنانی است شبیه سیرک کاه و باریک تر و بافتنوت و سیاه رنگ ملاحظه زمین و ساقش
درخیزد و کلش اشقر و دانه آن سیاه و بخش بقدر انگشتی و سیاه و سرخ و این قسم را عوام بقدر عرق
نارنج و بعضی لغات فیضون بقادر و آن و جسم و بای غشاء شکما نیمه و وادون و بغیری جیسر اسبیب
بسیار سرخ بودن آن ناسند و فو لنش تا چهار سال باقی بماند کرم خشک است در اول درجه بود
محلل اختلاط مراری و مالح و فالبض اسهال و مد حیض و دماغ معده و صفت و شرب عصارة آن
یا از طبع آن جهت در دسبزد و بکدر نفوس و در کرده و حصاة و برقان و تنهای کینه و طلای آن
با سکه جهت بهین و سوختگی آتش و جراحات و تحلیل خنایر و با در و جهت حمزه که بقارسی یا
سرخ کونند نفع و مصلحت و مصلحت روغن بنفشه و روغن که و و قدر شربش تا و در دم است و حمل
آن و به ستور حمل بخش با از العسل خرچ چندین و در جمع افعال رخ آن قوی الا نه است قسم
را بیک بزرگتر خوش و برشته لبوی رخ و ساقش در از خوش و بر شنبه و کلش امل بنفشه و برزه
و قبضش از قسم اول زیاده و فسادش جهت حمزه و منع عرق النفع و بسیار جالس طبع و قسم ثالث
را بربان برزه ترا و امل و با خست و فسادش آن برزه کلش بخش و بخش در از تر و سرخ و تندی
طعم ترا همه و جهت کزیران افی و و شغال از رخ آن با شراب بهترین او و به است و فساد او
بر موفع نهش افی و فلباق آن مالح کزیدن هوام است اما این شبیه بقسم ثالث و از آن کلش
برزه تر و بغایت سرخ کرم خشک است در آخر و دم یک شغال نیمه و با مثل آن زرد فاقی خشک
و قروما با جهت حب الفرج و سار کرم اسبابه نهایت نفع و فسادش با پیله بر پایه خوک جهت خنایر
و نفوس و اورام صلبه و عصارة آن با عسل جهت فلاح و حمل و جلوس و طبع آن جهت نرم
صلب رحم و اجناس حیض و خرچ چندین و سوط آن جهت خفیه و مالح و روغن آثار و خلط طبع
جشم و با سکه که شرب او فساد است بهر ز مفید و کلش در جمع افعال قوی تر از بیک آن است
و آشناییدن رخ و کل و ختم آن بقدر یک شغال بغایت مد حیض و خرچ چندین زنده و در ده
و بالو خلا جز و اعظم بعضی مرا هم است و ما خبب لامة القاراب دم الا خون را عصارة البو خلا
نوشته و مشهور است درین هر جویه که شبیه هر جویه کونند آن است که آن را در روغن اندازد

جلد اول در بیان دین ابوخلسا و مرم هرچویه و مرم شنجار و مرم ابوخلسا

۲۳۸

باتش ملایم بچو شانند که شیره سرخ ازان بیرون آید و سن ابوخلسا جهت درکوش و
 نقل سامعه بنهرین دواهاست قطوراجالی بیاض خشم و محلل درصفاست صنعت آن بکیرند
 قسم رابع ابوخلسا را در آب بچو شانند تا مهر اشود پس در روغن بچو شانند تا آب برود و روغن
 بماند صافی نموده در شیفته نگاه دارند و بوقت حاجت استعمال نمایند قیر و طی تخدا پنج قسم
 اول ابوخلسا نافع از برای سوزشکی آتش صنعت آن بکیرند پنج آن را در آب بچو شانند
 تا مهر اشود و روغن داخل کرده بچو شانند تا آب برود و روغن بماند صافی نموده ازان روغن
 با موم قیر و طی ساخته استعمال نمایند قیر و طی دیگر که مایه بدان بر دست و پا جهت شقاق و بیدوشکی
 دست و پا و سوزشکی آتش بنقد است صنعت آن بکیرند ابوخلسا را با ساق و پنج و برک و بچو شانند
 و صافی نموده در روغن کنجد و بیه بزبار بچو شانند تا بیه که داخته شود و صافی نموده قدری موم
 کافوری داخل کرده بچو شانند تا آب برود و موم در روغن بماند استعمال نمایند مرم هرچویه
 زخمهای بدخیش و اورام و تشنج و نمد و جراحات را نافع است صنعت آن موم در روغن شغال
 و در نسخه دیگر چهار مثقال است بروغن کنجد تا ده پنج مثقال که داخته ابوخلسا مقدار یک مثقال
 کوفته بجنه بعد از افزودن ازان آتش در آن حل کرده در باون بدسته باند تا بیکو مخلوط شود
 نگاه داشته بکار برند مرم شنجاری که آن را مرم هرچویه نامند و این مرم ابوخلسا است صنعت
 آن روغن کنجد هشت مثقال موم صاف بقدر حاجت هرچویه دو مثقال هرچویه را کوفته بجنه در
 روغن بچو شانند صاف نموده موم را در آن که داخته بکار برند مرم ابوخلسا نافع از
 برای تشنج و نمد و جاحات صنعت آن موم بیه مغسول چهار مثقال روغن کنجد
 پنجاه مثقال برسنود مفر مرم سازند و استعمال نمایند مرم شنجاری نافع از برای فروغ مزمنه
 و بولایه و لوازیر صنعت آن نمنه موم سفید از هر یک ده مثقال شنجاری یعنی هرچویه ده مثقال
 کینه از ننه کوفته که داخته از هر یک بیست مثقال برسنود مرم سازند مرم هرچویه زخمها را زود
 با صلاح آورد و گوشت بر و ماند صنعت آن هرچویه دو درم انزروت سفید آب از هر یک یکدم
 روغن کنجد ده درم موم سفید سه درم ادویه کوفته سیصد موم را در روغن کنجد بکند از نمد و جاح
 را در باون کرده باند نسخه دیگر که بهمان تقع در صنعت آن دو درم هرچویه پنج مثقال

جلد اول در بیان نسخ اهل فصل در ذکر جوارشات اهل حب اهل

۲۲۹

موم و پانزده شقال روغن کنجوشانند تا قوت هر جوی در آن داخل شود صاف کرده موم
داخل کنند و بماند تا مرم شود و بر زخم کند و بر آن مداومت نمایند **اهل** رفتح اول و
سکون بای موصود و فتح با سکون لام و بکسر اول و ثالث نیز آمده قسمی از سر و گوی است که
آن را اطماع عار و عرو و بترکی از روج و لغاریسی ادریس و یونانی برای و ارفوس
و بسیاری بر و ثا و برومی بر و ثا و ویر و ثا و ویندی هوید ناسند و نوز و اطلاق مراد و ثا است
که آن را غرقه العرو و حب العرو نیز گویند و آن دو صنف است صنفی لورق مثل برگ کز و کبر لورق
شبیه به برگ سر و در اینجا این صنف زیاده است و درختش بلند تر و باریک تر و صنف صنف درخت
عویض تر و کوتاه تر و برگش شبیه به برگ کز و غرض صنف صنف آن اهل است و نیز کثر از بار عرو
که قسم شهر سر و گوی است و شبیه است به بین نازده آن سرخ رنگ و رسیده است سیاه ماندک
شیرینی و قبض و حدت و عطش و بغایت لطیف با قوت محفقه و قابضه و لذامه و محال و در
حیض و سقط عین و زایل کننده عفونت قروح خفیه کمزنده و مسخوف آن با غسل جیت بر لوب
و لوب اسیس و مطبوخ آن جهت استسقا و ضاوان و بدستور ضا و برگ آن جهت ادرام حار و سیاه
جلد و چرک و آنار که از فضول هم رسد و سرخی که بعد از به شدن زخم در عضو ماند و زور و شربت
قروح ساجیه و آکامه و اندام جراحات مفید و طلاهی آن با سکه که جهت دار و القلب و حرب
و با بخیر جیت جو و اعضا و با غسل جیت جراحات بن دندان و لغض و آکامه آن و کرم و خشک
است در سوز و لعوق آن جهت بد لوب و لوب اسیس نافع و ضا و برگ کومیده آن بر سر جیت و سیم
حار نفع و آتش آمدن اهل نافع است از برای فالج و استرخا و مضر حکم و مریدین و مضلخ و خولج
و حمام و مضر معده و حلق و مصلح و غسل و سمن و بد لوب و لوب نش جو و آله و مثل آن سلیقه و در
لطیف و لوب نش و اچینی و قدر شرفش تا سه در هم است **فصل در ذکر جوارشات**
اهل جوارش **اهل** نفع از برای لوب و لوب اسیس و بعضی شلش را بخاری از
صفت آن بکیرند اهل را و بگویند نرم و با غسل مقوم بسر شند شربت از یک گرم ناسه درم
هر روز ناشنا بخورند حسب اهل نافع از برای درد زادن چون استعمال کرده شود و بعد
از آنکه طنج حلیه و بخاری و لعاب حلیه و لعاب تخم کتان و روغن کچنیم گرم بر پشت بار

جلد اول و بریان نسخ حب ابل و سن ابل و سفوف ابل

سهم

و بنوعی لهای ران چکانده و پشت و تپیکاه را بر روغن تثبیت و روغن بابونه مالیده باشند
 آن ابل را چینی از هر یک یک درم سیلخه سفت درم قره الطیب مرصافی زراوند مرچ قسط
 ملح از هر یک پنج درم میخه ساکیده و درم افیون یک درم مشک یک دانگ و نیم کوفته بخته حب سا
 شربتی سه درم باد و او نیمه شراب کهنه حب ابل و یک که همین منفعت دارد صنعت آن
 ابل ده درم سداب خشک پنج درم تخم هزار اسپند چهار درم حلیت اشق ثوة الصیخ از هر یک
 سه درم کوفته بخته حب زنده شربتی سه درم باطنج ابل و مشکطرا میخ و ثوة الصیخ یا در طنج لوبیا
 سرخ یا در عصاره سداب تر حب ابل و یک که همین منفعت دارد صنعت آن ابل دو درم
 حلیت نیدرم جمله یک شربت باشد حصول ابل در حرف الیاد حصول نشاء الله تعالی خواهد آمد
وسن ابل نافع از برای ترش صنعت آن یک درم شصت عدد و ابل را و دیکر رطل روغن
 کعبه یا روغن زیتونی یا روغن زیت هر کدام که باشد بریان کنند تا ابلها سوخته شوند پس روغنهارا
 مصافی نموده و در وقت حاجت و خالی بودن معده از طعام اندک آن را گرم نموده چند قطره در
 کوشن بچکات و **وسن ابل** دیکر قطور آن در کوشن کری نازده و کهنه را باغ است صنعت
 آن یک درم ابل را و نیم کوفته در روغن زیتون بچکاتند تا روغن سیاه شود و **وسن ابل** یک
 نافع از برای تخلیل ریح منولده از رطوبات غلیظه چون بعد از استعمال ماده استعمال کرده شود
 و از برای اوجاع طهر بلغمی و ریجی و از برای عرق النساء و فلج و استرخا و امثال اینها از امراض بلغمی
 و ریجی صنعت آن ابل شش ارمنی چود المهر و یک مورد عاقر قرحا مرزنجوش فرومانا اکلیل الکک
 از خرگی سیلخه اجزا مساوی نیم کوفته یک شبانه و زو آب مصافی بچکاتند پس بچکاتند
 تا و حصه آب برود و یک کاسه بماند پس بالند و مصافی نموده و روغن سداب بوزن آب داخل کرده
 در اوان بدسته بالند تا نیکو بخاموش شود و در شبته نگاه دارند **سفوف ابل** نافع از برای بواسیر
 و ریح آن صنعت آن ابل منقی از نوی را کوفته و آب کنند تا خیسایند و در ساید مشک نمایند
 پس یک درم از آن ده درم حرمل بچکاند از زیره کرمانی حرف میخند جمله ناخواه از هر یک دو درم
 کوفته بخته سوای حرف و حرمل را که این هر دو را بر روغن بادام شیرین یا روغن مغز استه زرد
 الو بریان کرده و هم را بچکاتند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی از یک شغال ناد و شغال

جلد اول در بیان نسخ ضما و اهل الحق اهل حق و اهل

۲۳۱

ضما و اهل که جذب به هر افعی و مار از بدن نماید صنعت آن اهل حبیب الغار با بونه و استقبال
 مشوی و قبضی که سسته از هر یک جزوی کوفته بخفته بشتر آب شسته ضما و کنند **اعواق اهل**
 نافع از برای بر بود و به اسیه صنعت آن بکیر نمیک او قیه آن را و کوفته آن را با نیم او قیه بروغن کاهو
 و جرب کرده بیک او قیه و نیم حمل صافی شسته تا یک کشته بان مداومت کنند جهت بر لوی میریت
 مقدار شتر پیش تا سه درم است **معجون** اهل نافع جهت درد کاسافل بدن و بر لوی میریت و آن
 و رفع اضمنا کرم اما بغایت لفع صنعت آن بکیر نه و درم اهل را و وانه آن بیرون کرده
 بروغن کاهو آن مقدار که از روی آن بر کرد در بیان نمایند مار و روغن را جذب نماید پس از آن شتر
 گرفته نرم ساینده با ده درم نمایند بشتر و هر صبح و درم آن را با آب گرم بار و المراج بنوشند
معجون اهل دیگر نافع از برای فالج و اسه خاد کاسر ریلج و محلل مواد بلغیبه و حب است
 صنعت آن اهل نافع و آنکه کند روح ترکی دار چینی را از بانه اجزای متساوی کوفته بخفته بکسر
 سه وزن او و یک شتر **معجون** سازند شتر و درم **باب الفتح مع التاء المشاة**
الغوق قانیه و اترج بضم الف و سکون نای ثنائة قو قانیه و ضم رایی مهله و سکون جیم و
 بغار سی با در نمک و بالنگ و ترنج نامند و بهر یاقی اطوار غار بهند که بجزیره و بلغت و یکاران
 را نامسف و نیز آن را افلاج مائی نامند و بلغت معصر اترج را ریحان النضج و ابر بی مشک و بیونانی
 مار سیدقا نامند و جمیع اجزای درخت آن در طب عمل است اما آن چون الطلاق لفظ اترج نمایند و از
 میوه آن است و پوست زرد آن کرم است در اول خشک است در دوم و نیم و شخم آن که در زیر پوست
 زرد است و آن را آبست کوبند و معروفست به پوست بالنگ است در اول سرد و تر است و کوبند و معتدل
 و خشکی و تری و حاض آن یعنی ترشی آن در آخر دوم سرد و خشک است و برگ و شکوفه آن در
 آخر دوم کرم و خشک و برفق محلل و لطیف اند و اما پوست زرد آن مشکو قلب و مانع و معده و کبد
 سرد و احتشاد صالح از برای غشایان و محوشب و کشته بوی دمان و لطیف و محلل ریلج و معین
 بر هضم است مادام که اکثر در خوردن آن بشود پس اگر اکثر کرده شود و نیم کوبند و هضم و نیز از هضم
 تریاقیه است و حرارت آن معین بر خاصیت آن است و لطیف پوست زرد و خشک آن بسکون
 قوی صفراوی است و مضع پوست آن خوشبو کننده نگهت و محرور المزاج باید که بخورد و شتر

جلد اول در بیان باب الاطعمه مع الاشارة الفوقانية وارج

۲۴۲

ربا بجزئی از شحم و حوام آن و عصاره پوست و گوشت آن که با هم کوفته باشند جهت کزیدن
افعی نافع است و همچنین ضاد آن همان اثر دارد و طلای خاکستر محرق پوست آن جهت برص
میسند است و چون غیر محرق آن را در جامه که از نمد بالغ گرم کردن آن است و چون پوست یک
عدد اترج را در شراب اندازند در ساعت ترش کنند و سرکه سازد و مضر جگر حار و دمل غار
است و مصلحش عسل و اما شحم آن که باخت مغیری آبست کوبند و مراد گوشت آن است که شهبه
به پوست بالنگ است باشد که لفظ والا غیر آن است در مضموم غلظت است بسبب صلابتی که آنرا
بپاشد و حاصل بشود از آن غذای بسیار از برای بدن اگر مضموم شود و مضر است بحار است بخور
معه و مانع صعود بخارات بدماغ و محدث قولنج و مصلحش عسل است و یا شکر اگر آن را در عسل
و یا شکر مرده بختی بخورند بهتر است و میگرد و خوش طعم و لذیذ و اما حوام آن یعنی ترشی آن پس
نیست در ترشی آن غذا نیست و لکن از مقویات ملک المزاج است و قاطع صفرا و مانع ریحین
صفرا با معده و مانع از برای خفقان حار و تقویت معده و جگر و مسکن حرارت احشا
و نافع است از برای یرقان و مسکن تشنگی و اسهال صفراوی و کبدی و تشنگین خمار و صداع
خاری و شراب آن نافع از برای و دارد سدر بخاری حادث از انجیره صفرا و خون مرده
بسوی سر و همچنین مانع منقوع در آب اترج یا شراب آن مسکن صداع و دارد حادث از خواص
است و از خواص شراب آن است منع صعود انجیره بسوی موقع آن بسبب فوت قطنی که در آن است
و نیز حوام اترج حالب طبیعت و منبه شهوت طعام است و در آن تقطیع و جلا می باشد و طلای
آن ذائل میگرداند قوما و کلت را و مزبل یرقان است و ضاد آن جهت کزیدن بخرتب پرنده
و مار شاخه از نافع و طلای آن جهت قلع زنگ سیاهی و مرکب از جامه سفید و قطور آن جهت
یرقان که در چشم پاشد نافع همچنین الکحال بآن غوغه بطبخ آن در سر که جهت اخراج دلو که در
حلق مانده باشد میسند و مضر است بسینه و عصب مصلحش شراب خشخاش است و شراب تین و
بدلش آب نانچ و آب لبو است و چون جواهر و در و در آب ترنج نبیساتند مصلح سازد و خوردن
غذا ای که در آن آب اترج باشد نافع است از برای مایه نیکو حادث از سوای حمة قه از صفرا
و خون و حزن حادث از انجیره سودا و به حمة از دم و صفرا و مایه نیکو ای مراقبه لیکن بسبب

جلد اول در بیان نسخ لون

۲۳۳

حسوسیت مضطرب است با صاحب سودا پس باید که اصلاح کرده شود و بشکارد اگر صفرا استعمال نمایند
شکار داخل کرده افشرد و ساخته بنوشند و اما تخم آن پس نیست صلاح از برای خوردن بعین و کرم
و شک است و در ویم محلل و مجفف است و مقادیرست جمیع سووم گند خوردن و ضا کردن آن و
یا قوت سهله و دو شقال از مقشر آن قایم مقام تر یاق فاروق است و در جمیع سووم حیوانی
و قوی تر از تر یاق کبیر است و گفته اند که دو شقال مقشر آن تر یاق جمیع سووم مذکور و مشرب است
و با آب و یا با شیر است که زیدن مغرب مجرب و بدست و آشنا شدن آن و ضا کردن آن بکنیم
مقشر آن بغایت مدحیض کشنده و جنین و منجنج آن است و طلاء آن چیست تحلیلی درم بلغ و سنول آن
چهارم تقویت لثه مفید بر آنکه چون لحم یعنی سفیدی اترج بالحکم التکس و رخواص برابر است مثبته
نوشته شده و شهرت یافته و الا فشر زرد اترج را بالکافی الجایم لقادنی است و در خواص و اترج
کوچک و هر دو طرف آن باریک محرومی و مغز آن ترش میباشد بخلاف التکس که بزرگ و در آن
بیشتر باشد بلکه یک طرف آن نسبت بطرف دیگر باریکتر و مغز این شیرین می باشد اما چنانکه
که فر گرفته میشود و از اجزای اترج بر آنکه نرجه بر چند لون است **اول** مثل ابراهیم
است در صورتیکه بوضوح آب غوره آب اترج داخل کرده چاشنی آنرا از قند سفید گرفته
استعمال نمایند و این لون در خواص مانند ابراهیمیه است و از آن در تسکین جدت صفرا و
تقویت قلب قوی است و در وقتیکه از برای تقویت قلب مرتب نمایند اندکی از عطران
داخل نمایند **لون دوم** مرتب نموده میشود از برای جبهات صفرا و بی حاد و صفت آن
برنج را به تنهایی و یا با ماش پزند چون یکو بخته شود آب اترج و قند سفید قدر یک چاشنی آن
موافق مزاج شخص باشد و شیره بادام شیرین مقشر داخل کرده چند جوش و دیگر داده بکشند
و اگر قبض و طبع باشد اسفناخ و کدوی شیرین داخل نمایند و اگر حرارت باشد ت بناسند و
غالب باشد گوشت خروس بجه یا بزغال داخل نمایند باین طریق که گوشت را قطعه قطعه نموده یکدو
عدد و پیاز و نمک بقدر حاجت داخل کرده در آب بجوشانند و کف آن را بگیرند و به پزند تا
مهر آید و پس برنج به تنهایی یا با ماش هم داخل کرده به پزند و در آخر آب اترج و قند و شیره بادام
داخل نموده چند جوش و دیگر داده استعمال نمایند و اگر خواسته باشند اسفناخ و کدو و ماش

جلد اول در بیان نسخه لوی و ستور حل نمودن مزاج و نسخه تریاق کشف الهموم

۲۳۴

و اگر نباشد اول مرتبه مرغ بچه و گوشت بز خاله را قطعات نموده در آب نمک پیاز بقدر حاجت
 با چند برگ شنبلیله بپزند و گوشت آن را بیکدیگر نهند گوشت را در روغن کاه و سرخ کرده و مصالح حار
 چون دارچینی و زیره و میسل و کشنیز و قرفة الطیب و بارچه کنانی بسته در آن اندازند و آب و نمک
 و پیاز بقدر حاجت داخل کرده بپزند تا ماهر شود پس برنج در آن داخل کرده بپزند و در آخر
 آب انجیر و قند سیفید داخل کرده و سه چوب و دیگر داده فرو داده بکشند و استعمال نمایند و درین
 تلیه اگر خواهند برنج داخل کنند و بغیر برنج پنجه با چلا و دیلمان بخورند و اگر خواهند بجای برنج از
 بقول و ادویات و فو که چون کدو و اسفناخ و جعفر و یاکلم یا شلغم یا زردک یا باد پیچان یا سیب
 شیرین یا به شیرین داخل نمایند و هر یک رنگی علیحده میشود با چلا و دیلمان بخورند و کاه پی از آب
 انجیر و قند انجیر چلا و دیلم بپزند و ساخته استعمال بنمایند و استعمال انجیریه و انجیر چلا و دیلم بپزند
 و آب انجیر و قند در وقت گرمی و حرارت مزاج موافق است و ستور حل نمودن لوی و در آب
 انجیر بطریقیکه پیش داود ذکر کرده بکند آب انجیر را و در شب شسته کرده و در آید و اسفند سوده در آن
 داخل کرده و در حمام بگذارند تا بماند که حل گردد و مطلق در آن جرم لوی نماند و این محلول نافع است
 از برای جمیع سموم و امراض اعضای ریشیه و جهت زیجره مجرب است چون با انجیریه مناسبه
 نباشد و اگر مزاج سرد و در مفرحات را این ستور حل نمایند و همچنین سایر جواهرات را بهتر است تریاق
 کشف الهموم معطل مائل بحاروت و قولش تا بیست سال یا بیست و غیره شش تا سه شقال است
 منعی و باغ و باور هر سموم و مقوی باه است و جهت جنون و صرع و البخار یا آب مرزنجوش استعمال
 نمایند و جهت فالج و نفوذ و امراض بارده و ماسخی و عسل البول و سنگ مثانه یا آب بزرگر فوس
 و آب ترب و جهت ضیق النفس و سرفه نفث الدم و خفقان و فتنه معده که از حرارت باشد
 یا آب کاسنی تازه و اگر بر دوت باشد با کلاب و جهت استسقا و صلابت طحال و برقان و قوی آب
 مطبوخ یا نسون و جهت بواسیر و امراض معده یا آب عتاب و جهت مفاسل فقرس یا آب مطبوخ
 بجز کبر در آن به جهت سموم و جلد اسم یا شیره تازه و دوشیده و جهت بهمن و برص یا مار العسل نباشند
 و طلا و امراض مذکوره و جهت ادرام نافع است و جهت آن پوست زرد انجیر تخم شمشاد و انجیر برگ
 انجیر هر یک ده شقال حب الفار خیطا و سفیل الطیب بر با فلن که خربزبل است بخورند و نهندی از هر یک

جلول و نسخ تریاق حرب النج و اقراص تریاک و بعض و نسخ جوارش اترج

۱۳۵

هفت مثقال زرب درونج عقری اطر بلال بهین سفید زینسون از هر یک سه مثقال و در
 ناسفته چهار مثقال زرب و کهنه کربای ششی از هر یک دو مثقال باد زهر معدنی خطائی و مثقال
 و یکد آنک محمود هندی را در بیست و شش مثقال کلاب بسایند و باد زهر را آن صلابه کرده هفت
 روز بکشد اند و سر و ارب و جواهرهای راد و شیشه کرده آب ترنج رسیده بر روی آنها کرده سر آنرا
 محکم نموده در حمام بگذارند تا حل شود و بعد از حل شدن در محمود و باد زهر اندک اندک ریخته بر هم زنند
 و بعد از آن با صمغ اودی و به و عسل سفی ایوان آورده که بر سر آتش باشد و اخل کنند و آتش آن مقدار
 باشد که بخوش نیاید پس فرو آورده و ظرف آفره یا چینی نگاه دارند و شش ماه و هر یک از شش ماه
 استعمال نمایند **تریاق حرب النج** جهت سوم مشهور به و ولد و غه مشتک القمح است صنعت
 آن تخم اترج مشوره مثقال کوفته بخیه وزن کرده با انجیر کوبیده آن مقدار که بآن بسوزند شش
 شربتیه ده مثقال اقراص تریاقی حمام اترج جهت صنعت او تشنگی منقطع و قطع فی و دفع و دفع
 است صنعت آن نبات سفید کوبیده اندکی آب داخل کرده بر آتش بسیار ملایم گذارند تا کداخته
 شود پس اندک آب ترنج ناره داخل کرده تا جاشنی که خواسته باشد درست شود و بقوام آید بربک
 یا سبزی مس نازه قلعی کرده یا فقره بریزند تا بسته شود و به برند و نگاه دارند و بکار برند و اگر خواسته
 باشند و هر یک رطل از نبات سفید مقدار یک مثقال و در بد ناسفته و آب ترنج بر سنور که در حل
 کرده از آن آب ترنج جوارش سازند و یک مثقال عنبه اشب در روغن بسته کداخته داخل نمایند
 بپاشند اقوی در تقویت و دفع سوم **فصل در بیان جوارش شایسته اصل و محمود**
و را نهاقش زرد اترج است جوارش اترج مقوی معده است و طعام را
 بهضم کند و اشتهاهای طعام آورد و بر مایه را دفع کند و بوی دمان خوش سازد و نافه است از برای
 لقوه صنعت آن پوست زرد اترج خشک کرده سی گرم فرقل جو زبل و ادراقل خیر بودا و اجینی و خنجر
 زنجبیل از هر یک یک گرم مشک بنی خالص یکد آنک و در نسخه دیگر مشک و دو آنک است بعسل
 سه وزن اودی بهجون سازند این نسخه از شیخ الرئیس است و در نسخه دیگر لعل و در اقل
 داخل نیست و وزن مشک و دو آنک و در نسخه این جزله وزن پوست اترج سه درم است
 و این صمغ است شربتیه و درم مزاج النخیر شیخ الرئیس کرم و خشک است و اول درجه سوم

جلد اول در بیان نسخ جوارش اترج و بعضی در نسخ حلوانی اترج

۲۳۹

جوارش پست زرد اترج منقول از فرابادین نرکی افندی صالح اچینی نقوی با منده
اعضای ریه و معده و مجمل ریح است صنعت آن پوست زرد اترج پست در رم
قرنفل عودندی دارچینی بسیار خولجان از هر یک دو درم زنجبیل فاقه از هر یک یک درم پست
خربزه سی به دستبوی که پندی کچری و عوام گرمی نامند دو درم مشک بتنی خالص ندرم
عسل مصفی بقدر کفایت به شود و بر جوارش سازند جوارش اترج متقوی دل و معده
و دفع سودا و معین بر نفسم کیوس است صنعت آن پوست زرد اترج پوست بیرون بسته شیط
پندی کباب چینی عود غرق خام از هر یک دو درم قرنفل دارچینی سیلانی کل فلفل سیلخه سیاه
دانه فاقه صغار دانه فاقه کبار عود بلسان تخم فرخ خشک از هر یک یک درم مشک بتنی خالص
ورق فرفره محلول از هر یک یک مثقال زعفران یک درم و نیم عسل سفید سه درم و نیم مجموع ادویه
عسل را بقوام آورده ادویه کوفته بخته آن شسته به جوش سازند شیرینی تا دو درم جوارش
اترج غلیظ فرموده اند که از استنای طینه مخفی الففضل رب الغنی محمد با ششم العلوی است متقوی
اعصاب و دل و معده است و مجرب النفع است در جمع امراض عصبی خصوصاً از برای
استرخا و قیاح صنعت آن یک درم زعفران مشک سی مثقال و یک شب و در عرق بهار نارنج و عرق
فرخ خشک از هر یک یک درم و نیمه مثقال بخیسانند و روز دیگر بجوشانند تا مبراشود و از پالایش
بگذرانند و عسل مصفی سه مثقال داخل کرده بقوام آورند پس بکوبند پوست زرد اترج و مثقال
افخر کی اساردن انیسون تا خواهم بهمن سفید دارچینی سعد کوفی طالیسفر فلفل سیلخه ورق
کل سرخ فاقه کبار سیل بواقفه الطیب کا ششم کند مصطک رومی از هر یک سه مثقال
جوز بواد از فلفل فلفل سیاه سنبلی الطیب عود الصلیب عود دندی قرنفل از هر یک دو
مثقال زعفران بجز اشوب مشک نرکی از هر یک یک مثقال جنبدید شتر جود از خطا از هر یک چهار
دانه کوفته بخته آن شسته شیرینی یک مثقال تا دو درم حلوانی اترج بهترین حلوانی
است متقوی احشاد موافق محمودین است صنعت آن پوست اترج تازه یا خشک کرده را
بعد از دور کردن زردی بیرون و دفع بقیه تلخی آن اگر باقی مانده باشد به جوشانند
در آب کمر و نرم بگویند و بلع نمایند با آب و قدری ککاب تا مبراشود و آب آن خشک کرد

جله اول در بیان تسخیر دهن حب الاترج

۲۳۷

پس قند سفید و عسل مصفی با آب و قدری کلاب لاخل کرده و صفا نموده و بجوشانند تا غلیظ شود
 و اگر چاشنی دار خواهند قدری آب انج را بلییم بر آن در آخر بلیخ بپاشند تا جذب رطوبت آن
 شود و اگر نخواهند سبب باشند مغز بسته بوداده گرفته داخل نمایند و اگر پوست انج نباشد و مریمی
 آن باشد و نخواهند که حلاوازان مرتب نمایند آن را بگویند و بهمان دستور بلیخ دهند و اگر
 نگویند و آن قند بلیخ دهند که همراه شود و بهتر است و اگر از پوست زد و انج خواهند آن را شیرین
 کرده بطریقیکه مذکور شد پس بلیخ نموده حلاوا مرتب نمایند و طریق بودادن مغز بسته و با دایم جهت
 حلاویات آن است که با سوسن کنند و یا اگر بکنند در وی کمی برشته کنند و بهر جهت نام برهم زنند
 که مغزها نسوزد و بوی او در پس از سوسن پاک کرده استعمال نمایند **فصل در ذکر ادویه**
حب الاترج و قشر آن و همن حب الاترج نافع است از برای ابواسیطه کردن
 و آشامیدن آن و منفع سه کوش و سیرج النفوذ است در اعضا و محال و مطلق است
 و کیست که بدین کنند آن گویند عقر بآن نزد یک می شود و و مجرب صنعت آن حب الاترج را غلیظ
 کرده منقشر نمایند و بگویند و آب به پزند و کف آن را بگیرند و چون دیگر کف نیار و آب آن را
 دور کرده و کفها را با آتش ملایم بپزند تا آب بر و دور و عنق باند صافی نموده در شیشه نگاه دارند
 و سهرش را محکم بندند و در وقت حاجت بکار برند و همن حب الاترج بقسی دیگر صنعت آن
 حب الاترج را خشک کرده بگویند و بطریق روغن بادام روغن کشند و همن قشر انج کرم
 و خشک است و محمل بدین بآن جهت امراض عصب و امراض بارده عصب آورده و مفال
 و دفع لرزیدن در شب راجع و کزیدن عقر بلیخ است و بدین بآن با سفلی قدم جهت دفع
 برودت هوادر اسفا رفته بدین آن بریدن جهت اسهال و فالج و رعشه و لقوه و احتیاج و
 عرق النساء آورده و مثانه جهت رویا بیدن موی و خوشبو کردن عرق و سهول آن
 جهت درد سر و علل هوادوی و درد شقیقه و منقعه بآن جهت رو دندان و چکانیدن
 آن در بینی از برای شخص از برای صرع و چون دهن قشر انج را نگاه دارند در ظرفیکه بخور
 کرده باشند آن ظرف را بشک و بجز و عود قاری بکریب بار در آن عطریت بهم میرسد
 بوییدن آن نافع است از برای فالج و استرخا و معوی اعصاب است و گفته شده

جلد اول در بیان نسخ و سن اترج

۲۳۸

که روغن فرا گرفته از پوست زرد اترج چنانکه آن در نسخ نافع است از برای مایه خویا
و امراض سوداویه درد مایه و بعضی ابطا گفته اند که روغن پوست زرد اترج نافع است
از برای مایه خویا که حادث از سودای محرق از بلغم از سودای محرق از سودای طبیعی
فتق کردن آن صنعت آن بکیر پوست زرد اترج شش عدد و آن را ریزه کرده در روغن
زیتون در روغن خنجر یک از هر یک یک رطل باور در و رطل روغن
ببخند انداخته بهر شش بهانز و بیزون آورده بفتش بازند و در کنند پوست شش عدد اترج
و یک داخل کرده بعد از شش بهانز و یک بیرون آورند تا سه مرتبه و اگر تا پنج مرتبه این عمل نمایند
میکنند و اتوی در سن اترج میخند از پوست و زیتون آن نافع است از برای استرخا صنعت
آن چون برسد اترج زرد و گرد پوست آن تیغ زیتونهای آن را و جمع کنند و اترج
می کنند از پوست آن تر با چنانچه می کنند روغن لسان را این جز که گفته که در سن اترج
نافع است از برای برودت اعصاب و استرخا و صنعتش آن که فرا گیرند اترج را و قوی
رسیده باشد بکیر روغن آن را بدین نحو که تراشند پوست آن را و قوی که در زیتون
باشد و بکیرند آنچه را تر شمع می کنند از بالای پوست آن و جمع کنند بعد از آن گفته که در سن
اترج نافع است از برای فالج و استرخا صنعتش آن است که بکیرند روغن زیتون با روغن خنجر
از هر یک یک رطل یا از هر یک یک رطل و بکیرند پوست زرد و بالای شش عدد اترج
را که خالص باشد از سفیدی و در آن اندازند و هر سه روز پوست اترج را بدل کنند
تا سه مرتبه این مرتبه و قوی می کنند پوست اترج را در و قوی که سبز باشد و داخل می کنند
در آن روغن کلاب میزنند آن را با لاش ملاجیم تا آن پوستهای سبز سفید شود و قوی
آنچه در آن است بیرون آید در آن روغن پس فرود آورده یک بشانز و می کنند از نه پس
صافی نموده داخل می کنند مشک ترکی و سکه اصل و یکار میسوزند و قوی که سبز باشد
بینه و در روغن بکیرند و برده میمالند بر اترج رسیده که در زیتون باشد در روزی سه
مرتبه و همچنین با چهل روز پس آن را از زیتون چیده بلعقه فقره یا طلا آن را تراشیده
آنچه بیرون آید از آن روغن جمع می کنند و قوی که بکیرند را در پوست زرد اترج می پرورند

جلد اول در نسخ رب اترج و سکنجین اترجی

۲۳۹

چنانچه در کمال باسین که بپند ی چینی و با در کل میل کجدر ابر و ده می کنند و با دام را در بقسته چند
روزی و بدل میکنند پوست اترج را چند مرتبه تا بکیر و کجند قوت و بوی آن را پس از آن کج
روغن میگیرند و قومی بجای پوست اترج بهار اترج را بر روی کجند کرده و چند بار مکرر میکنند تا
کجند بوی بهار اترج را بکیر و مطلق بوی کجند معلوم نشود پس از آن روغن میگیرند و قومی
میگیرند اترج را و قیقه رسیده باشد و مستحکم باشد و یک شب در روغن می گذارند و روز دیگر بر
می آورند از آن روغن و بیشتر اشند آن را اثر اشندی لطیف که روغن آن بیرون آید و خسته
رسد بان که بیرون آید مایه است آن در آن روغن و جمع میکنند از آن آنچه ممکن باشد جمع
کردن آن و بنحیر میکنند ظرفی را بشک و عود و قاری و عینر غیب بخوری مکرر و بسیار
و دم سن را در آن ظرف نگاه میدارند و این روغن عطری خوش بوی لذیذ نافع از برای
و مانع و اعصاب و ماغی است و قومی بر می آورند دم سن را از جبه اترج بچنانکه بر می آورند روغن را
از مغز با دام و مانند آن بعضی شرح قانون مثل صها بخت و مسجی و شریف و نسبی گفته اند که
دم سن را اگر گرفته از قشر زرد و قبی اترج و همچنین دم سن فرا گرفته از حب اترج نافع است از برای
فالج و اختلج و شربا و از برای برودت و اعصاب طلا کردن بر قهای سرد کردن و فخر اقلیت
میفرمایند که دم سن قلع اترج و دم سن قشر اترج و دم سن حب اترج هر سه نافع اند از برای فالج و اختلج
شیرا و مرد و خام و موضع ادویه آخری و دم سن فرا گرفته از قشر زرد اترج نافع است از برای لقوه
آن و ترنج بر آن چکانیدن آن در بخت اعصاب از برای رطاس نیز نافع است آشنایند آن ترنج
بان از برای اختلج و برودت اعصاب رب اترج و فصل انوی از رب حصم است و جهت غلبه
صفر و تشنگی صفر و قطع قی و دفع سم و ابرام البصیان و آن صریح است که حادث میگردد و بصیان با
باید حرارت صنعت آن اگر چه در بلوب شرط نموده اند که آب خالص از آبچوشان تا بر لب رسد و یکدک گفته
اند که در بعضی سایه از آنها رسد اگر چه بشود قدری شیرینی ضرورت است اصل نمودن بالقوام آید و رب اترج از آنجا که
باید که در آب اترج که بغیر شیرینی بالقوام نمی آید بمقدار عشر آن یا قدری زیاده نبات میفراغند
نمایند و آتش بسیار ملایم بجوشانند تا بر لب رسد و فرو و آرد و سه و کرده و در ظرف چینی یا بجای
نگاهد از دو در وقت حاجت بکار برند سکنجین اترجی قاطع صفر از سکن غلیان خون

حد اول در بیان نسخ سفوف اترج و بعضی نسخ حاض اترج و ستر حاض اترج

۴۴

و غلبان و اکثر امراض صفراوی و دوسوی را نافع صنعت آن بکینه قد سفید و شکر سیاه با عسل
و در شایب یا سیلان رطب هر کدام که خواسته باشند و باربع آن سرکه انگوری و در و یک مشکلی یا
نقره یا گلی بوسی تازة قلعی بقوام آورند و کف آن را بگیرند پس آن را بر آتش انگار گذاشته آب
اترج بقدریکه طبیب داند که می باید داخل کرده بخوشا کنند تا بقوام آید پس فرو آورده سرد کرده نگاه
دارند و سفوف اترج سفیر مانند که از استنباط شده محتاج بفضل و توفیق رب کریم محمد شمس
حکیم است مفید از برای قلب و استرخا چون آن آشامیده شود بعد از تنقیه با ارجات صنعت
آن پوست زرد اترج با و پنجوبه قلع از حرا آمله منقی پوست بلبله کابلی از هر یک پنج مثقال سارون
پهن سنج بهمن سفید و اچینی سیلخه فرو مانا از هر یک سه مثقال جد و اخطائی مجرب مشک
ترکی بعنبر اشهب چندید ستر از هر یک نیم مثقال ورق طلا که دوزیوس از هر یک چهار دانگ
جوهر بواز را و نطویل بسفایج فستقی را زیاده با دوان خطائی زنجبیل تخم سداب کبر با سندروس
عقود قمار سی خام سبیل الطیب قسط تلخ فاوانیا بزر رسیدا لیوس اسطوخودوس از هر یک یک
مثقال صحر فارسی دو مثقال خارک جهر می پانزده مثقال کوفته بیخته هر دو یک مثقال آن
صبح با ده مثقال عرق بلبله بخوبی بنوشند فصل در بیان اشتریه حاض اترج و
ورق آن و شراب اترج نافع از برای ضعف معده و خفقان صنعت آن
بکینه بزرگ اترج پنجاه عدد و یکین را از بخار پاک کرده بخرقه گانی یا غیر آن و شراب جهور
بشت رطل در آن داخل کرده بکفته بگذارند و در جای گرم پس صافی نموده و در رطل عسل
کف گرفته در آن اندازند و بر هم زنند برهنه زنی نیکو و در شیشه و یا در ظرف چینی بکافا بگذارند و
بوقت حاجت بکار برند شراب حاض اترج مسکن و مبر و مطفی حرارت نافع است
از برای حیات حاره و یویه صفراوی و دفع فی صفراوی و مسکن عطش و رافع سهموم است
و نافع است از برای اصحاب صداع دوسوی و صفراوی هرگاه ایشان را نیست طبع باشد
و مقوی شهوت طعام و نافع خفقان حار است الا آنکه مضر است بسینه و دیه بسبب جوشنی
که دارد و مقوی معده و جگر و قلب حار است و نافع است از برای صداع بشارکت قلب و
سوزن از صفراوی قلب و جمیع افعال حاض اترج را در دو مضار آن ندارد و صنعت

جلد اول در بیان نسج عرق کفری و نسج دیگر آن شراب ریح اترج

۲۳۱

آن بکیرند آب اترج و باد و شکست آن نبات سفید و در دو یک انقرو با سنگی بجوشانند تا بقوام آید
و اگر خواهند بجای قند غسل مصفی با دو شاب انکور می کنند و بعضی الجا آب اترج و شیرینی
را با لمانا صفت می کنند و گفته اند که شراب اترج بهترین اثر بر است از برای تسکین صداع
خاری مخصوص و قند که با کلاب یا عرق کفری بنوشند و شراب اترج که از برای صداع
نوشته اند یک من قند است و پنجاه مثقال آب اترج عرق کفری که با این شراب بنوشند
آن است که کفری یعنی غلاف طلع نخل را ریزه ریزه کرده بطریق کلاب عرق کنند و شیرینی را
شراب اترج از برای اصحاب صداع یک ادویه تا دو ادویه است با یک چهار یک من بنوشند
عرق کفری یا کلاب و نیز این شراب نافع است صداع حادث بشمارکت قلبه بسبب
غلبه مره صفر ابر مزاج و آشامیدن شراب حاصل اترج بعد از قند نافع است از برای
صداع دموی و نیز آشامیدن آن نافع است از برای دوار حادث از ضعف قلب و سقوط
قوت چنانکه این قسم دوار عارض می گردد و نا فهمین را فرشی گفته که شراب اترج نافع است
از برای دوار صفرادی بجهت آنکه حاصل اترج بسبب آنکه از میسر میکند بسبب عصر و جمع
آن طریق بخار را بسبب قوت فالصه که آن را می باشد نسج دیگر آن که مقوی
قلب حار و نافع است از برای خفقان حار و صفر بشکند و ماده را قوت دهد و منع و مرع
بخشد حادثه از بقیه شراب که در معده مانده است از صحو و بسیر میکند بسبب آنکه مقوی قوت
معده است و شراب منع لقا عدا بخشد و قوت میسر میکند صنعت آن آب اترج پنجاه مثقال
قند سفید یک من بقوام آورند شیرینی تا دو ادویه فرشته گفته که آشامیدن آن بالباب
ببر و قطونا نافع است از برای صداع چون با قبض طبیعت باشد شراب و ریح اترج یعنی
خمر آن مقوی قلب و مانع است و نافع است از برای مالتجولای مرا فی که با بروست مراد
و معده و آن ریح بارده مانع باشد صنعت آن برک اترج برک تا بنول از هر یک پنجاه
بر کهار تمام از غبار سحره پاک کرده و در شراب ریحانی یا نزه رطل یا نزه روز مستوالی
بخیب یا تندیس صافی نموده و چهار رطل غسل مصفی داخل کرده در آفتاب گذارند و یاد نوبه
بسرکن اسب و فن کنند و این بهتر است و یک هفته بگذارند پس در شیشه کرده بکمال از

جلد اول در بیان شراجهای این جزو بعضی از ذکر عرقهای پوست زرد انج

۲۸۲

و در وقت حاجت بکار برند شربتی بنم رطل شراب حاصل انج مقوی قلب
و دماغ است و نافع است از برای مایخیهای حادث از احتراق صفرا و احتراق خون
و این آب القح اودیه است از برای مایخیهای مرائی و مایخیهای حادث از احتراق
بلغم هرگاه آتشابده شود با شراب اسطوخودوس بجهت آنکه شراب انج تقطیع بلغم می کند
و شراب اسطوخودوس با آنکه در نهایت نفع است از برای این قسم مایخیها مصلح شراب
انج است و نیز شراب ترنج مصلح شراب اسطوخودوس است صنعت آن آب انج بیکرطل
بنات سفید یکم با آتش ملایم در دیگ سنگی یا نقره بقوام آورند شراب انجی و افق
لشحه قدما جهت ضعف دل و خفقان و ضعف معده بنایت نافع است صنعت آن بیکر
انج پنجاه عدد در شراب کنیز یا جهوری بقدر شش قطعه که سر قسطی صد و پنجاه مثقال است
هفت روز بخینساند پس صافی نموده با صد و پنجاه مثقال عسل کف گرفته بقوام آورند
و بعضی از پوست انج بدستور مسطور نزدیک می دهند و بعضی بیکرطل پوست انج را
در رویت و پنجاه مثقال آب خینسانده چون داده صاف کرده تا بثلث رسد بیکرطل
عسل مصفی بقوام آورند **فصل در ذکر عرقهای پوست زرد انج**
عرق پوست زرد انج ساده که مقوی قلب است و معده دران نریاقت گوشت
و رطوبات فاسده را دفع کند صنعت آن یکیز پوست زرد انج یک من در چهار من آب
بصره و این عرق بکشد و با این طریق که چنانکه بر سر و یک بندند و طاسی دران بعد از آنکه
آب و پوست انج را در دیگ کرده باشند و سرپوش معکوس بر سر و یک بندند که قیو
نکته آن در اندرون دیگ باشد و اطراف آن نخ می گیرند و در میان سرپوش آب سرد
بر کنند و آتش ملایم دهند چون آب گرم شود و سردارند و آب سرد تازه داخل کنند و چون آتش
که ملایم بر شده سر و یک را با در کرده آن را بردارند و اگر دانند که در پوست هنوز قوت
بانج است قدری آب داخل کرده مکرر عمل نمایند شربتی ازین عرق تا دو اوقیه یا شربت
سیب یا شربت کاهوز بان یا قند سفید بنوشند و بدانکه چنانکه بکسر جیم فارسی و اوایاد
نقدها شمایند و چون بنوشند می است و آتش چهار است از دیگمانی است که در اندرون حلقه

جلد اول در بیان سحر و جادو و اقسام آن

۲۴۴

بسته و از اطراف آن ریسانه‌ها برآورده سه یا چهار و آن حلقه را دو سطر و یک آویزان کرده
و ریسانه‌ها دیگر بر کردن و یک بسته آن ریسانه‌های اطراف حلقه را بر اطراف ریسانه‌ها بر کردن
و یک بسته بسته و در میان آن حلقه طاس و یا غیر آن ظرفی میگذارند محاذی نمک و سپر و ش
بلکه باید که نمک آن در آن باشد تا در آن عرق بچکد **عرق پوست زرد** است که در تقویت
اعضای ریزنده و دفع امراض سودا و یمینی لطیف است صنعت آن پوست زرد را در جادو باد و بخوبی
کل کل و زبان فرخ شک منحل سفید افیتون شاه تره بفسیلج فستقی فغناغ خشک از هر یک
پنجاه شغال و رقی بان یعنی تا بول چناه عدد بهمن سرخ بهمن سفید و آنه سیل بسیار است و اینجایی
قرقه الطیب کوله بر که انجده آن است صغیر فارسی ناخو ا ه اسطوخودوس ابریشم خام از هر یک
پنج شغال قرقل کباب یعنی عود هندی اذخر کلی سافج هندی از هر یک سه شغال سکر
انگوری خالص کا و زبان عرق باد و بخوبی کلاب از هر یک دو من بر روی کرده به سحر و عرق کشند
عرق پوست اترج سگری که در نهایت تفریح است صنعت آن پوست زرد را در جادو
سیر شکر سرخ کیم بقدر کمر آب بر روی وی کرده در خم کرده در زیر سر کین اسپن خم را در فن
کنند پس از رسیدن یعنی جوش خوردن و از جوش فرو نشستن آن را از خم بر آورده چند
روز بگذارند و بعد از آن با ده سیر دیگر پوست زرد را در جادو عرق کشند و اگر ده سیر کل سرخ
داخل نمایند بهتر است **عرق چهار اترج** قریب بعرق بهار نارنج است و از آن ضعیف تر
فصل در بیان اقراض قندی حاصل اترج قرض حاصل اترج
نافع است از برای اصحاب یرقان صنعت آن بکینند قند سفید و بقوام آورند و آب اترج
بمقدار یک آن را از آن یعنی بنجوش و چاشنی دار کرده داخل کرده و پسینی بریزند و بهر برند و استعمال
نمایند رنگ دیگر شکر سفید را بقوام آورند و سفید و تخم مرغ پران زده تریزند تا سفید گردد
آب حاصل اترج بقدر حاجت اندک اندک داخل کرده اندکی آتش ملایم بدهند و باز تریزند چون
نیکو سفید گردد بطریق قرض بر روی کرباس نیک زده بچکانند چون سرد شود و بر دارند این را
بهندی بتاسه چاشنی و از آنست **فصل در بیان مریات اترج** مریای
پوست زرد اترج مقوی قلب و دماغ و کبد بارد و مفرج است و شستنی طعام صنعت آن

جدول در بیان نسخ برای اترج

۳۴۴

پوست زرد اترج را نازک تراشیده باریک و کوچک بریده در آب نمک شیرین نمایند یا در
 کیسه تنگی کرده در آب صابون کنند یا برنج یا درگاه آن چند جوش داده هر مرتبه تبدیل نمایند تا
 شیرین شود پس در آب خالص جوش کمی داده شسته در آب آبک بگذارند تا شکسته بشود
 پس شسته در آب خالص طعم داده در شیر نبات یا قند سفید رقیق با کش ملایم طبع دهند تا
 غلیظ شود و اگر در آخر قدری کلاب داخل کرده چند جوشی داده فرو آورند می کرد و اقوی مشبو
 و اگر در شیر جوش نهند بلکه بعد از طبع آب آن را فشرده و از پارچه صافی آب آن را خوب
 شست نموده شیر نبات سفید یا قند یا عسل بسیار غلیظ کرم بر آن ریزند و بگذارند تا شیر در آن
 منجذب گردد و در طوبت خود را در آن شیر پس دهد پس آن شیر را گرفته باز جوش داده کرم
 کرم بر آن ریزند و یا شیر تازه دیگر بر آن ریزند تا آنگاه که دیگر رطوبت پس نهد و شیر را
 رقیق کنند بهتر است و شکسته تر و خوش تر خواهد بود و برای آلبت که عبارت از
 گوشت اترج است عبارت فارسی و شحم اترج عبارت عربی چنانچه ذکر یافت نافع است از
 برای تقویت معده و قلب صحت آن بکیر گوشت بالنگ را یکدو جوشی داده آب آن را
 بریزند تا تلخی کمی که دارد دور شود پس در آب طبع دهند تا ماهر شود از آب برآورد و فشارند
 که در آن آب باقی نماند و به پارچه پاکیزه خشک کنند و در شیر نبات سفید یا عسل مصفی مربی
 سازند و اگر قدری کلاب را آخر داخل کرده چند جوشی داده فرو آورند بهتر است **برای**
 اترج بکیرند اترج درست را بوسه با انگلی ببالند که قدری از قشر زرد آن ساییده کرده
 پس پارچه پارچه نموده دوسه ساعت را بیکه در آن قدری زاج ساییده حل کرده باشند
 بگذارند تا تلخی آن زایل گردد پس برآورده با آب خالص بشویند اگر شیرین شده باشد
 بهتر و الا مرتبه دیگر در آب زاج تازه چند ساعت بگذارند پس در آب آبک بگذارند و برآورده
 پاک شسته طبع نمایند و مبر با سازند و اگر پارچه های آن را خارهای بسیار بزرگند که از روی
 دیگر آن بگذرد و در آب شیرین یک بشانند و بگذارند و هر دوسه ساعت آب را تبدیل
 نمایند نیز شیرین میگرد و جوش دادن در آب شیرین خالص مکرر و هر مرتبه تبدیل نمودن
 آب نیز تلخی آن زایل می گردد پس بطریق مسطور مبر با به پزند و اگر اترج درست را خواسته

جلداول در بیان نسخ برای اتج

۲۴۵

باشند شیرین کنند پوست زرد آن را از شک پانصد ری ساییده و در آب زجاج بخیسانند
پس در آب خالص یک جوش داده آن آب را بریزند و دوسه مرتبه چنین کنند پس زمانی
در آب آنک بگذارند تا شکم کند کرد پس شسته و بخته مرتب و دهند و اگر در آب زجاج بگذارند
و بجای جوش آب گرم بشویند نیز کافی است ولیکن باید درین قسم در شیرین کردن بمالند نه
در سدن آن تا اثر زجاج در آن نماند و برای اتج به نسخه مسعود بن محمود بنجر صفت آن
بگیرند اتج تازه را چهار باره کرده ترشی آن را دور کنند و در تقار سفالی لعاب را در آب
عذب و نمک یک هفته بخیسانند پس کافیه دیگر در آب شیرین بغیر نمک بخیسانند تا رنگش تغییر
شده سفید گردد و ظاهرش بزرگ باطش شود پس آن را بشویند در آب شیرین تا شوری
در آن نماند و در یک پاکیزه کنند و عمل شکو یک جز و دو از آب دو جز و بر سر آن ریزند تا مقیاس
که از روی پوست اتج بر گردد و باید که پارچهای اتج را بجلال جوی سوراخ سوراخ نمایند تا شیر
در جوش آن نفوذ کند و بچوشانند مقدار دوسه ساعت بخومی پس آن اتج را از آب غسل
بر آورده و یک شب بر روی کرباس نخی بپاشند تا آتش خشک شود پس بپزند آن را
در غسل کف گرفته و فرو آورند از آتش و پاشند بر آن افادیه سوده و مقدار افادیه باید
که با دای هر یک اتج زعفران قاقه که با رسیل بوا از هر یک یک شقال قرنفل و ارچینی از
هر یک نیم شقال مشک یکدانه و نیم باشد پس آن را در مرتبان چینی کرده سر آن را محکم
بندند هر چند هوا سرد و تر باشد مبر با بهتر میشود و گفته اند اگر نمک را در آب داخل کرده بپزند
اتج را در آن انداخته و بخ در آن داخل کرده بیست روز بدارند پس از آب و نمک بر آورده
چهل روز دیگر در آب بپزند و هر روز آب بپنج را نازده کنند و بشویند آن را صبح و شام
و از جمیع آنچه رسیده بآن از لعفن و نامل پس بعد از چهل روز بر آورده و بفشارند و یک
شبان روز بر کرباس نخی بپاشند و بپزند آن را بستر سوری که مسفر کردیم و بکار برند و برای
اتج درست اگر خواهند اتج درست را بر با سازند صنعتش آن است که اتج را اندکی
بشک پاپوست بیرون آن را ساییده خار زتن آن مقدار که از لحم آن گذرد و بطریق
مذکور در آب و نمک و است با سبوس یا گاه جو و گندم و برنج در آب زجاج شیرین نموده

جلد اول در بیان شرح حسل اترج

۴۴

نست به آب خالص یا نه چون داده که کیفیت نیک و زاج و راجحه گاه و سبب و حال آن را ناکند
 پس در آب آنکه یکدست است بگذارد و بپزند و بخارهای بلند بر آن زنند تا بپزند آن
 برسد و در شیره نبات یا قند رقیق یا عسل مصفی و اگر خواسته باشند کلاب داخل کرده چون
 دهند تا بقوام آید نوع و دیگر صنعت آن اترج درست در بطریق مستطوری شیرین کرده در آب
 آنکه کذا شد حل پس برآورده شسته سر آن را قدری بریده جوف آن را خالی کرده باز در جوف
 آن مخز اترج که ختمها و پرده های آن را دور کرده باشند پیر کرده سر آن را مسدود نموده از
 همان پارچه که بریده اند و پخته در شیره نبات یا عسل اندازند و بپزند تا بقوام آید و اگر حاصل اترج
 نتوانسته باشند که و یا زردک یا بیه یا سیب یا چیز دیگر لیته کرده پخته در جوف آن کرده و بطریق مستطوری
 بپزند **حسل** قشر اترج مقوی معده و مسکن صفرا است صنعت آن بکیزند پوست اترج را
 و سبب آن را از آدم کاره در نمایند و لوزهای بار یک بطولانی برند و در آب نمک یا سیبوس
 کنندم شیرین نمایند چنانچه ذکر یافت پس باب خالص نیکو بشویند و یکدست در آب آنکه
 بگذارد پس برآورده شسته آب شیرین خالص طح دهند و پخته کرده لیکن مضاعف شود پس
 برآورده آب آن را بکریاس نازکی شفت نموده در عرق سرکه یا سرکه انگوری تمذا اندازند
 و چند دانه قرنفل و خرما خاک خشک و رقی کرده و قدری سیاه دانه و چند برگ نعناع تازه
 در آن اندازند و در آفتاب گذارند تا مزاج گیر و متماثل نمایند و اگر خواهند چاشنی دار شود
 قدری بقدر مطلوب کم و زیاده شیره نبات یا قند و سرکه اندازند و پوست اترج را بعد از
 شیرین نمودن و پختن در آن اندازند و چند جوشی داده و در شیشه با ظرف چینی کفها دارند
 و او به مذکور داخل نمایند تا برسد و احتمال نمایند **حسل** اترج نوع دیگر یعنی ترشی بر آورده
 بکیزند صنعت آن اترج درست او را نیک چند روز بگذارند و هر روز بزم زنند پس قدری
 آب داخل کرده در آفتاب گذارند و چون لخی آن در شود از آب نمک برآورده چهار پارچه
 نموده در آب خالص بپزند تا ملایم شود پس بکریاس پاکیزه آن را خشک سازند و بگذارند
 خشک شود و در سرکه تمذا اندازند و بگذارند تا سرکه و جرم آن جذب شود و متماثل
 نمایند مقوی معده و کبد و سکن صفرا است و اگر چند دانه قرنفل در آن فرو برند

جلد اول باب الف مع التاء المثناة و بعض در ائل

۲۴۷

و چند شاخه لغت و ادویه که در نسخه قبل ذکر یافت داخل نمایند که در اقوی و اطیب
باب الف مع التاء المثناة ائل بفتح الف و سکون تاء المثناة
 و لام بفارسی شوره کز کوبند نوعی از طر فاست در کنار و در خانها بسیار میروید و بکند جها و
 ناسند نبات آن باین شیوه و گیاه و برکش ریزه خوشن و شمرش بی شکوفه بقدر بخوردی
 و بزرگتر و تیره رنگ و ائل بزرگی و در جوف شمرش دانههاست بهم چسبیده و ائل عذبه و
 بهندی تنه ای باین و چھوٹی باین نامند و ائل در اول سرد و در دوم خشک است و با قوت قابضه
 و اندک ملوحت و حرارت و جالی و مفتوح و مطبوع پنجم و شاخ و برگ آن جهت جذام و در دوم
 سبزه و منع سفیدی موی و در دسر و شراب آن مقوی اجک و ملین و رم آن و مضغه آن
 جهت در دندان و ضما د آن جهت خلیل و رم اجک و بخور آن تا بهفت دفعه جهت سقوط دانه های
 جد ری و بلواسیر و جوشهای ریزه که آب از آن تراوش کند و خاکستر آب طلیخ آن جهت
 اخروج مقعده و تقویت موی نافع و در قطع خون سلسه اعضا خاکستر آن مجرب است و قدر زیاده
 از طلیخ آن تا چهل و پنج مثقال و ادعصاره آن تاسی مثقال و مضغه معده و مصلح
 صمغ عربی و بد لشن جوز السیر و شمرش سرد است در دوم خشک سوم و تو هم کرده یک
 گفته کرم است در دوم قاطع اسهال و سیلان خون و ادع مواد مقوی معده و اجک و سبزه
 و اعصاب است و آشامیدن آن جهت نفث الدم و بر لود منع اعصاب نزلات اسهال
 صفراوی و رطوبی و بوداده آن با کل خوردنی و بستر باد و در هم و نیم کلان که دوسه دفعه
 هر دفعه باین مقدار بخورند جهت قطع اسهال مجرب است و در سس سیلان خون بسیار مفید
 و طلیخ یک اوقیه آن و خیساینده اش در آب کرم که با شکم بنوشند جهت یرقان و کزیدن
 رتبه او جرب رطوبت رطوبات رحم و در زاج اطفال جهت رفع رطوبات متعفن نافع و چون
 نقیح آن را سه روز یا سفت روز بنوشند و از غلبه آن دوع و نان بپخته تناول نمایند
 باعث فریبی بدن و خوبی رنگ رخسار و مقوی معده و منقی رطوبات فاسده است
 و چون در کلاب خیساینده در چشم چکانند جهت دفع مواد و تقویت اجفان
 و حدت البصر مفید و ضما و نم آن موجب تشدید اعصاب سترخیه و سوز آیدن جوب

جلد اول در بیان نسخ جوارش اثر امل و شیر اثر امل و طبع اثر امل

۲۳۸

امل در فتن و دود و بخار آن نافع است مثلاً قوه را و خشک کننده دانه های جدری
است در او آخر و ذر و در آن جهت قطع خون جراحت و برودن گوشت زیاد و غسل آن
جهت جرب طبع نیکو کردن رنگ و شماره و دفع قمل و حمل آن جهت رفع رطوبت رحم
و فرج و بیدار کردن ارحام نافع و مضمضه طبع آن و بیک نور خاییدن آن جهت تقویت لثه
و تامل دندان و ضماد مطبوخ آن در سکه و آب جهت درم سبز نافع و مضمضه است بیک مصلح و دفع
است و قدر شیرش از سایرین آن دو درم تا چهار درم و بدلتش بوزنش عفو است
باشم رمان جوارش عذبه که اثر امل است مقوی معده و مبعث اشتها و طعام و دفع
بخور که بسبب بخار معده باشد و اسهال و نفث الدم و عت اثر امل و او را رندی و دودی
است و نافع صحو و بخار بدین صفت آن عذبه بلوطه صطکی رومی از هر یک پنج درم الا جوار
چهار درم پوست زرد اترج سه درم عود و بیک غرق کرد یا از هر یک دو درم برک مورد و دانه
درم اول برک مورد و یک شب در آب بخیسانند و صبح بآتش ملایم بجوشانند تا مبر شود
صاف نموده باینم سیر کنند سفید بقوام آورند پس او پیرا کو فیه بخیه بان بکشند و بر نخه
یا شک مسطح یا سینی مس تاز فلهی کرده قدری روغن بادام یا بسته الیه پس کنند چون
سرد شود و لوز یا بریده نگاه دارند شش درم تا چهار درم و اگر جهت سیر و الراجان
یک درم عینر اشهب و نیم درم مشک و یکد انگ ورق طلا و جهت محر و الراجان طلا شیر سفید
و سر و اید مسوده از هر یک یک درم ورق فقره بندرم اضافه نمایند اولی است نشوینة ثمر الاثر
والطر فاجت سنوات و غیره آن است که گوینده با غسل شسته در لته بسته لته را بکل
گرفته یک شب در تنور بگذارند پس بر آورده استعمال نمایند شراب شر امل یعنی
عذبه جهت تقویت اعضای غذا و اعصاب که سیر زنی عدیل است و جهت منحص
نافع صنعت آن بیکه شر امل را با صندل و اسنتین از هر یک پنج مثقال در و طل آب بجوشانند
آن مقدار که دو ثلث آب ریخته بشی بماند صافی نموده با شکر سفید یا قند بیکر طل بقوام آورند
شرابی یک اوقیه طبع شر امل قایم مقام حبث بیق است در از الة قروح جیشه و انگشک
نمک و آگاه صنعت آن شر امل بازوی سیر پوست انار و آب جوشانیده صافی نموده

جلد اول در بیان نسخ اقراص اثل و انثر

۲۴۹

نبوشتند و آشامیدن آن هر روز مقدار سه اوقیه دست است و از نفع است لقوه را قرص
 اثر اثل که کز مانج است پسر زرا یک از دو از ترا یکب جالینوس است گفته که من این قرص را
 سه روز متوالی بختریری خورایندم بپن چهارم شکم او را شکافتم طحال او را یافتم صنعت آن
 کز مانج چهار شقال فلفل سفید سنبل الطیب اسارون اشق از هر یک دو شقال اشق را
 در سرکه غنصل حل کرده و باقی ادویه را کوفته بخته بآن شسته اقراص سازند شربت یک شقال
 با سبجین قرص اثر اثل دیگر که بن خاصیت دارد صنعت آن کز مانج ده درم فوة الصبغ
 بخدرم اسقو لوقند ریون پوست یک از هر یک هفت درم حب البان حب الفقد جده زرا و نخل
 از هر یک شش درم ادویه کوفته بخته اقراص سازند شربت یک شقال با سبجین بزوری
 قرص اثر اثل دیگر که همین صنعت بخشد به نسخه حکیم محمد باقر بن حکیم عماد الدین محمود حسینی
 شیرازی بجهت اذابت طحال منقول از بیاضن مجربات معری الیه بخود ایشان صنعت آن
 کز مانج اسقو لوقند ریون پوست یک از هر یک هفت شقال حب البان شش شقال زرا و نخل
 طویل فوة الصبغ از هر یک پنج شقال جده حب الفقد از هر یک دو شقال ادویه کوفته بخته
 اقراص سازند شربت یک شقال با سبجین بزوری اشق یکسر سزه و سکون نامی
 شلشه و کسر سیم و سکون دال مهله لغت عربی است و آن را کحل و کحل اصفهانی و کحل سیلابی
 و کحل جلانیز نامند و بغدادی سرمه و برومی کوخلن و یونانی طبطار و س و بلاطین نیز کسیر
 صمدیه انا سند و آن را معادن بسیار است از انجمله در اصفهان و مغرب مصر و غیره از بلدان
 و بهترین آن اصفهانی است که از لواحق قهپایه خیزد و بعد از آن غربی در دوم سرد و در سوم
 خشک قاطع نرغ الدم کل اعضا و قالبض و مجفف و مقوی اعصاب و جهت تقویت باصره
 ویران حفظ چشم و دفع حرارت و رطوبت قروح چشم و اندمال آن و با آنکه مشک مقوی باصره
 و محرق آن که با پیشتر بر آتش گذاشته باشند که شعله ور شده باشد لطیف است و
 منقول آن الطلث از غیر مشغول و بامروارید و سرکین سرد و نده نبات سفید جهت غشائ
 و بیاض چشم و با حفض ساق جهت و مد و جرب مجرب است و حکایات آن کسیر است و منقول
 باب کشنیز تازه و یا آب برکن تازه رسته ام بخندان و یا آب انارین مخصوص ترش معده

جلد اول در بیان نسخ اقراص شمائل و اشده

۲۵۰

باشم در ابتدا ای حدوث آبله در چشم و کوشش مانع بر آمدن دانه ابله است و در آنها و مایلیدن
آن بر پشت چشم و پلکها و پرده های بینی و بر کلو و سینه نیز آن عمل دارد و بعد بروز و ظهور دانه
آن در چشم و محلول آن با آب کشفیه تازه با اندک کافور و یا محلول با کلاب محلول آن است
و با آب ساق نیز مفید است و بعضی از اجمارا شند قبل از ساییدن سیاه تیره براق اندک مال
بسنجی و بعضی بنایه کرک لبغی جوزی رنگ نیز دیده شده لیکن این همه بهتر سیاه مال سنجی و بعد از آن سیاه تیره
براق و بعد از آن جوزی رنگ بعد از آن سیاه کرک است و سفید سرخ نیز دیده شده و شکستنه آن
براق شبیه قطعان ملوک و شک لا هوری و زرخ و رقی است و لیکن از آن صلب تر و شاید در قوت
تراز کل اقسام شود و از برای محروم نافع باشد سرخ آنرا از زنگ آورند و بعضی گویند سفید آن را نیز سفید است
و بعد از آن کاو و دانه های سنجی شبیه پندار کال و لولس گوید که چون بکیند از آن کیند و از اقلیمیا مثل آن هر دو را نرم
سجی نموده مخلوط نمایند پس کف گرفته قوی و احتمالی آن نمایند زائل میکند و اندک صمغ را و کفته سوزا و آن است
که کشیده شود و چشم از جانبی که صمغ است و قاطع نرف خون است از هر موضعی که باشد و
سنگی چرک زخمها و گوشت دیاده است و جهت حفظ صحت چشم و تقویت باصره بی نظیر است
و همچنین رفع گرمی چشم و طوبت قروح و اندام آن و نافع است از برای قروح اعضا و
محول آن جهت قطع جریان جفن و قروح مقعده و فساد آن بر پیشانی و نصف به جهت قطع
رعاف از جهت و نافع مفید مخصوص با آب برک ام غیلان تازه رسته و بدستور محلول و آرام است و با پیچ
تازه جهت سوزشکلی آتش و طلاء کردن آن بار و غنها بر بدن جهت قتل شپش و زور و آن جهت
جواحت تازه و جیس خون آن و قروح و ذکر و خصیه و طبقه قرص چشم بغایت مفید است و محقق
آن لطیف و مغسول آن الطف و بل آن و اما راض چشم آبار است و اغدر اوقات سبب است
و مضرب شپش و مفصل و خوردنش گویند قاتل است بسبب سیتی که دارد و مصلحت کثیر است
صنعت احراق اشده آن است که بکیند اشده را و قطعات چون پسته و باغلا و بادام کرده در پیچ
بنیچیند و بر آتش گذارند تا شعله ور گردد و بسیار سوز و پس در شراب یا کلاب یا شیر الان سوز
کرده بسایند و بشویند و بکار برند به آنکه فائده احراق اغده لطیف و بر طرف شدن اجزای
کبریئیه است که در جوهر آن است صنعت احراق آن بخوبی که صاحب اختیارات بدیعی

جلد اول در بیان نسخ احراق اشده و مستورانه و برودانده

۲۵۱

ذکر کرده آن است که اشده را ریزه ریزه کرده چنانکه ذکر شد پس آن را در آتش اخگر انداخته آنکه
بسوزد آنقدر تا زائل گردد و آنچه در جوهر آن است از لفظ سیاه پس استعمال نمایند بعد از غسل
آن بخوبی که آغلبی را غسل میدهند احراق آن بصنعتی دیگر اندر انرم صلایه نموده و با
پیه تازه خمیر کرده در ظرفی بر روی اخگر چندان بگذارند که شعله ور گردد و شعله و دود
آن بر طفت گردد احراق آن به نسخه دیگر بکنند اشده را بر دهن کاو چرب نموده پس از آن
اندکی که بیرون رود و زائل شود و آنچه می باشد در جوهر آن از لفظ سیاه پس استعمال نمایند
آن را بعد شستن آن چنانکه بیان کرده می شود و مستور تشویه اند بکنند اشده را ریزه
ریزه نموده با پیه بزیاده گو سفند شود و در خمیر گیرند و بر آتش نهند تا سوخته گردد پس سرشته
خمیر را از آن جدا کرده در شیر زنیکه لبه زاییده باشد و یا به بول حسیان یا بشراب کهنه سر
نمایند و بعضی از اطباء را اعتقاد آن است که اشده احتیاج با صلاح ندارد و مستور غسل
اشده آن است که آن را نرم صلایه کرده آب بر روی آن کرده بر هم زنند و بگذارند تا ته نشین شود
و آب آن را که مخلوط است با آن اجزای کبریتی و در کنند و مرتبه دوم همچنین کنند و چون ظاهر
جمع شد که اجزای کبریتی تمام دور شد پس آن را مرتبه دیگر با آب بسایند و در پیاله کرده بر هم
زنند و آنچه از اشده مخلوط با آب است در پیاله دیگر کرده و آنچه ته نشین است مرتبه دوم بسایند
بطریق اول غسل نموده و ته نشین را با آب بر روی آن کرده بر هم زنند و مخلوط آب بر روی
آبهای سابق کرده ته نشین را با آب داخل کرده بدستور دیگر لعل آورند تا زانیکه باقی
نماند و مرتبه پیاله مکرر اجزای جبری و رملی پس آنها را دور کرده آنها را بگذارند تا ته نشین شود
آب آن را ریخته و با بجز حلقه گرفته ته نشین را در ظرفی کرده سران پوشیده بگذارند تا
خشک شود پس ساینده نگاه دارند و بعضی متاخرین سه آن را در آب پیچ و یا برت یا کبریت
چرمی یا تماچی کرده در نخل چند روز می گذارند تا اگر بقیه از حرارت محترقه در آن باشد
به برودت آب هوای آن موضع منطفی گردد و سرد و اشده را من ردمه خلط و خال
و ابتدای نزول مایه و مفعول بصر و ناشفت رطوبات است صفت آن سرکه صفت
شش درم پوره یکدرم سافج نیم درم فاشسته دو درم مانند بسیار سوده استعمال نمایند

جلد اول در بیان نسخه برو دانه بعضی در بیان جواهر سرمه

۲۵

برودانه دیگر اکثر امراض عین را مفید است تقویت چشم بخت منقول از کمال
الصناعة صنعت آن سرمه اصفهانی شش درم استه خرمای محرق سافج هندی از هر یک
یک درم ششاسته دو درم اجزانم سوده مانند سیاه و بنجارا استعمال نمایند و سائر نسخه برودات
در حرف الباء انشاء الله تعالی تذکور خواهد شد **فصل در بیان جواهر سرمه**
جواهر سرمه قلمی بنوده اند که از تالیف قنده الکیمیا و اسماذالاطباء میر محمد بادی والد آقا
حقیق قنده است صنعت آن مردار پندار سفتی با قوت ربانی با قوت زر و چوب آبنوس
محرق سافج هندی توتیای کرمانی مغسول فر لعل زرد الباز هر یک یک مثقال بامیران چینی
دهنه فرنگی اقلیمیای قضی از هر یک یک مثقال توتیای هندی بریان کرده نیم مثقال ستر
اصفهانی محرق ده مثقال بطریق معمول کحل سازند و مراد از توتیای هندی حجر کبیری
است که توتیای قلم باشند توتیای اخضر که هندی نیلونه و نه نامند و اگر خواسته
باشند در هر یک مثقال دو دانگ دوده که قلمی یکمزد و داخل کرده نیکو سحی نمایند که مخلوط
نمود و بچشم کشند بهتر است صنعت آن حصی لبان انشی موم سفید کافوری زیت الفاوق
روغن بلسان روغن بزرگتان را تیغ نشا رده آبنوس صندل سفید برک سوز و ادویه کوفته
را کوفته بخیته بار و غنما و موم حصی لبان یک جا کرده با تشن ملایم بار بچو شانند تا نیکو مخلوط
کرد و بارچه کنانی را با بان آلوده کرده فیتله با ساخته فیتله باراد و روغن کاذ استه روشن کرده دوده
بگیرند پس بگیرند برک مورد پوست لیمو کالی و در کلاب جو شانند آب انار شیرین آب دایانه
نارزه آب ساق آب آمله نارزه و اگر نباشد آب مطبوخ آمله خشک همه را بجا کرده قطره قطره
بر دوده بچکانند و بسانند تا نام آبها تسقیه کرده شود و آبها خشک کرد و دوده چربی
نماند در جواهر سرمه داخل کرده استعمال نمایند و در نسخه دیگر این جواهر سرمه آن است که بارچه کنانی
را در آب رازیانه نارزه و آب برک مورد و کلابیکه در آن پوست لیمو جو شانند باشند و آب
انار شیرین و آب ساق و آب آمله نارزه مکرر کرده خشک کرده فیتله ساخته و موم و روغن
که اخته را بران ریخته و دوده کشند و چون کم شود باز از آن روغن باران ریزند **جواهر سرمه**
دیگر نوشته اند که از حضرت علامه عزیزی الیه است صنعت آن لعل بخشی فیروزه نیشاپوری

جلد اول در بیان نسخ جواهر سرمد و بعضی حملات و شایانند

۲۵۱۳

مرقیشای فیهی ورق فرب بکلاب محلول و نهفته فزنگ صمغ عربی کثیرا اما میران چینی عجنه
 اشهب از هر یک یک مثقال مروریدنا سفینه یا قوت رمانی از هر یک شش مثقال یا قوت
 زرد شاد و پنج عدد سی مغسول بونیای کرمانی در آب غوره پرورده اتفاقا مغسول حنظل منی حنظل
 هندی که هندی رسوت نامند پوست بلبله زرد از زردت سفید مدبر بشیر خرا از هر یک چهار
 مثقال نبات سفید و مثقال انجم مدبر مغسول چهل مثقال انجم ابر سنک ساق تابلیت روز
 بکلاب بسیارند پس جواهر را به دستور مقرر جدا جدا صلیا کرده باقی او ویرا کوفته بجزیره بخت همه را
 مخلوط کرده و برلع مجموع از دوده مذکور در نسخه قبل داخل کرده همه را مخلوط کرده بکار برند و در
 نسخه دیگر این جواهر سه مسطور است که چهار مثقال شبنم راکه هندی چاکسونا مانند و کلبه
 کنائی کرده در آبیکه در آن سرکین چهار داخل کرده باشند بچوشانند آن مقدار که پوست
 آن نمایم کرد و ساییده داخل نمایند جواهر ستر تا یغنی خال آن قد کس ه حکیم محمد رضا و له
 و لیدیر عنایت الله غفر الله لها صنعت آن لعل بخشی فیروزه بنشاپوری شاد و پنج عدد سی
 مغسول مرقیشای فیهی سفید آب قلعی شسته نشاسته از هر یک یک گرم مروریدنا سفینه
 و در دم بدم محرق مغسول یک گرم و نیم طباشیر سفید و نهفته فزنگی اتفاقا حنظل منی از هر یک
 یک و نیم گرم انزروت مدبر و در دم و نیم پوست بلبله زرد سه و در دم کافور قیصوری یک دانگ
 انجم اصفهانی تاب غوره پرورده و مثقال بسنور مقرر کحل سازند جواهر اربعه نسخه حکیم
 عطاء الله از بیاض مجربات استخوان خود سیزده محمد باقر ولد حکیم عماد الدین محمود نقل نموده
 و آن قدس سره از خط حکیم عطاء الله نقل نموده اند صنعت آن انجم اصفهانی مدبریت
 مثقال یا قوت رمانی یا قوت زرد یا قوت کبود از هر یک سه مثقال لعل بخشی چهار مثقال
 زرد و مثقال درق طلا محلول درن نفقه محلول عجنه اشهب شکستنی از هر یک نیم
 مثقال سرکین خطایف مرجان قرصی مروریدنا سفینه و پنج از هر یک دو مثقال
 فیروزه بنشاپوری لاجورد مغسول بونیای کرمانی مغسول از هر یک پنج مثقال لعل الصب
 یک مثقال کوفته بخت بسنور مقرر کحل سازند حمل انجم انجم عطاء الله نقلی در حرف الحیا
 و جمولات خواهد بود شیاف انجم نافع از برای افراط آمدن بعضی سبب کثیر تر

جلد اول در نسخ قرص شد و بعض در بیان کحل الجواهر

۲۵۴

استعمال کرده شود بعد از فصد صنعت آن اندک کلمه فارسی جفت بلوط کوفته بخیته
 باب برک مورخه شش ماه سازند و بردارند قرص اشک به نسخه صاحب خیره
 قوی الدم را نافع است صنعت آن سه ماه صفا شود پنج عدد سی مغسولین دم الاخون از
 هر یک سه درم کلمه فارسی مازوی سبز از هر یک دو درم شاخ کوزان سوخته مغسول آن قوی
 مغسول از هر یک یک درم لادن زعفران از هر یک نیم درم پرسیاوشان یک درم و نیم کوفته بخیته
 باب لسان الحمل اقراص سازند شترتی دو درم و در نسخه دیگر سه درم کهرای شمع دین قرص
 داخل است و گفته که با آب باران نجساند و یک شب بگذارند و روز دیگر دو درم این
 قرص در آن داخل کرده بیاشامند قرص کحل نافع است از برای قروح امعاء و منظار
 و نفث الدم از سینه قوی الدم و افراط طث و با بخل نفث الدم از هر موضع که باشد و حفظ
 کند چنین را از استقراط صنعت آن به نسخ شش زینس کحل اصفا می شود پنج عدد سی مغسول
 دم الاخون از هر یک سه استار پرسیاوشان یک استار لادن سبک اصل زعفران
 از هر یک دو درم کوفته بخیته باب برک بازنگ و آب عصی الراعی شش اقراص سازند و
 استعمال کنند بر سه وجه و جهت اول از برای سیلان خون از اسفل بحفظه و وجه دوم از برای
 افراط طث بردار زن آن را در قبل با بارچه بپوشی و وجه سوم بیاشامند آن را بالعصاره
 اترج و آب عصی الراعی و از برای نفث الدم از سینه با آب بقا الحفظه و از برای
 و منظار با آب مغر کحل فصل در بیان الحما لیکه اصل و محمود و در آنها اندک
 است کحل الجواهر که حافظ صنعت جبهه است دروشنایی چشم بپزداید صنعت آن اندک
 اصفا می رود و از بدنا سفته با سیران قوی فاکمی که مانی مغسول از هر یک سه مثقال لعل جشی
 یا نوت مانی از هر یک نیم مثقال شاخ مغسول و مثقال زعفران یک مثقال نبات سینه
 پنج مثقال ببت و مفر کحل سازند کحل الجواهر و دیگر که همان صنعت دارد و صنعت آن
 مردار بدنا سفته مرجان فریزی انلیسیای ذیسی انلیسیای فضی پوست هلیله زر و دونه
 فزکی انرا اصفا می عیش محرق مغسول از هر یک دو مثقال مرجان سفید با سیران جانی
 فیروزه یا شاپوری لعل پختی و از غفل صغ عربی حنظل کبی زعفران شاخ پنج عدد سی مغسول

جلد اول در نسخ کحل الجواهر و طریق داخل کردن روسیم

۲۵۵

از هر یک یک مثقال بدستور مقرر نمایند کحل الجواهر دیگر که همان لفع باشد صنعت آن ستر
اصفا فی محرق مغسول قوتیای کرمانی مغسول از هر یک ده مثقال و در نسخه دیگر بجای قوتیای
کرمانی قوتیای گیلانیست که مراد از آن نه قوتیای هندی حروف است بختی که آن اهندی
باشد نه نهانانند که در کمال حدت است بلکه مراد از آن قسمی از قوتیای است که مثل قوتیای کرمانی
است که آنرا اهندی قوتیای گیلانی نامند و اینکه بعضی این کحل را و سایر کما لیکه در آن قوتیای
هندی است از آن دو اسی حاد می سازند انواع ضرر را چشم می رسانند و قوتیای هندی مرجان
فرزی و دهنه فرکی لاجورد مغسول و رقی طلا محلول و رقی لقره محلول که هر دو را اول مرتبه مکس نموده
باشند و میران چینی فلز سفید اقلیمای هندی قوتیای نخاس از هر یک چهار مثقال و مرجان
بحری محرق مغسول شش مثقال با قوت رمانی و در مثقال عقیق بانی مر و ایدنا سفته در رقی
زعفران از هر یک دو مثقال شادنج عدسی مغسول شش مثقال طریق داخل کردن روسیم
یک قسم آن است که نگلیس این هر دو را بدستور یکدیگر ریختن در قوتی خود ذکر کرده داخل
نمایند و دوم آن است که بصمغ عربی باشد و بدست باند و یا بر روی سنگ ساق بسیار
چند آنکه مکس شود پس داخل نمایند حکیم محمد باقر بن حکیم عاوالدین شیرازی گفته که
این طریق ثالث معمول من است صنعت این کحل به نسخه دیگر است اصفا فی محرق و به
بخ یا برت روح قوتیای مغسول از هر یک ده مثقال و قوتیای هندی چینی فلز
سفید اقلیمای هندی لاجورد مغسول و رقی طلا محلول از هر یک دو مثقال طر
بحری محرق مغسول دهنه فرکی از هر یک سه مثقال شادنج عدسی مغسول ده مثقال با قوت
رمانی یک مثقال مر و ایدنا سفته مرجان فرزی عقیق بانی و رقی طلا و رقی لقره پوست تخم
منع سوخته از هر یک دو مثقال نیم پستور مقرر کحل سازند کحل الجواهر که آن رویم
در وقت مراجعت از ایران و مکه و معظمتها ببرد و در محله آباد برای التوا به شفاست بنام
دیوان صوبه بخاله ترتیب داده اند با صره را قوت دهد و حفظ صحت آن نماید و عاوالدین
را البیاضان نام است صنعت آن مر و ایدنا سفته با قوت رمانی با قوت زر و قوتیای کرمانی
و از هر یک سه مثقال و میران چینی ساق هندی اقلیمای هندی از هر یک یک مثقال شادنج

اصفهان ده مثقال سرمه را پارچه پارچه کرده مثل نخود و با قناد و رسته رسته ناز و درق
 کرده بآتش آنکه سوزانند تا دونه سوخته شود و سرمه بحد احتراق نرسد پس در کلاب یا شیره
 خر سه و نه دونه کوفته بخیته ناده روز یک کلاب صلایه نمایند یک یا سه هفته در آب بخ بپزورده نمایند
 و اگر زیاده نمایند بهتر است پس از آب بخ بر آورده خشک کرده با سائر ادویه ترکیب نمایند
 یعنی جوار اترت را جدا جدا بر سنگ سماق صلایه نموده باقی ادویه را کوفته بخیته مجموع را یکجا
 بالای سنگ سماق صلایه نموده بیکو میسوزش شود پس در هر دو جزو ازین جزو کاجلی که فله میگوید
 داخل نموده بچشم کنند تا آنکه کاجل با صطلاح اصل هست در سرمه دوده را نماند خواه خالص و یا
 باروغن شسته چشم کنند **نسخه کاجل** موم سفید هفت نیم مثقال بروغن نازده گند
 سه هفت و نیم مثقال غطر صندل بیست و یک مثقال که چهار نیم مثقال در آن گذار
 که خسته با بنج مجموع را در چراغ کرده فنیله از پارچه کتان در آن گذار بطریق معمول دوده بگیرند پس
 آن دوده را با کلابیکه در آن برک سوز و جوشانیده باشند در باد آن شکلی بالند و قطره قطره
 داخل نمایند تا تمام تسفیه کرده بیکو میسوزش و اگر در دلبین سه مستطوره میسوزش نموده بکار برند **کحل الجواهر**
 دیگر که مغوی با صره است صنعت آن سرمه اصفهانی یا قوت رمانی قریششای فیه
 شایخ عدسی فلفل از فلفل از هر یک و مثقال اصل بخشی لاجورد مغسول از هر یک یک مثقال
 مشک بنجی خالص یکد آنک نو نیای کرمانی مغسول بعد الصب از هر یک چهار مثقال مستور
 مقرر مرتب نمایند صنعت این کحل به نسخه دیگر یا قوت رمانی قریششای فیه فلفل از فلفل از
 از هر یک دو مثقال اصل بخشی لاجورد مغسول از هر یک یک مثقال نو نیای کرمانی مغسول
 شایخ عدسی مغسول بعد الصب از هر یک چهار مثقال با غدا اصفهانی که بر شش مثقال
 ترکی یکد آنک مستور مقرر مرتب نمایند و این نسخه اصح است **کحل الجواهر** دیگر که بخشی
 فیروزه بنشالوری قریششای شایخ مغسول سفید آب فلهی مغسول که ناسته از هر یک یکد
 بر و اید ناسته و درم بسکدرخ از زردت سفید مدبر از هر یک یکد رم و نیم طباشیر سفید سه
 رنگی اقا قاضی صفی کی صفی هندی عصاره مایه اوست بیلد زرد ایلیمای نویی ایلیمای
 فضی سلطان بگری سوخته از هر یک نیم درم غدا اصفهانی یا آب بخورده و دوده درم کافور

جلد اول در بیان نسخ محل

۲۵۷

قیصوری دودانک بستور مفر کحل سازند و در نسخه یو یک اقلیمای فنی داخل نسبت به کحل
آن زنجبیل است و در نسخه میرزا شفیق این ادویه اضافیه است یا قوت سرخ زبانی لاجورد و مغشور
از هر یک یک گرم زیر جندیم درم و ورق نقره دودانک و ورق طلا یکدانه یکدانه با میران چینی نیم درم
کحل مفید از برای انتشار اهداب که پیشتر بود غلیظ باشد صنعت آن سه مرتبه اصفهان
فلطاط رزاق عشاوی لعل شسته بسوزانند پس نرم ساییده چشم کنند کحل دیگر که
مزان ریخته را بر و باند و آنچه مانده باشد قایم کنند خواه طفل و خواه بزرگ صنعت آن اند
اصفهان قلعی سوخته از هر یک یک گرم قوبال مس زعفران کل سرخ مرکبی صافی سبیل بندی
کنند و در طفل از هر یک یکدانه یکدانه نیم استخوان خرما بوزن کل اجزا استخوان خرما را در
سفال نوبسوزانند و با سائرا و بیکویند و بقدری روغن بلسان جرب نموده بکار برند کحل
نافع از برای دمعبار و طب صنعت آن نفل سیاه بندی از هر یک یک گرم و در نفل دودرم کف
در باند درم اند اصفهانی سوزان مجموع ادویه بستور مفر کحل سازند کحلی که چشم را سیاه
و صاف کند و سفیدی اکثره را بپوشد صنعت آن سه مرتبه اصفهانی سه درم مس و این
ناسفته یکدرم مشک ترکی کافی قیصوری از هر یک دانه کی دودره چراغ زیت دودرم زعفران
یکدرم بستور مفر کحل سازند و عدد او پیشتر است کحل حافظ صحت جبین و نیز این کحل
طالع است از آنکه چشم بزودی قبول نزلات کند صنعت آن بیکر نماند اصفهانی زبیل غسل و بند
آن را در باون چند مرتبه پس بسایند آن را با آب باران و بین عمل به توتیای کرمانی کنند
پس بگیرند از آن اند بهیست درم و از آن توتیاء اقلیمای زبسی مغشول از هر یک دودره نیم
و از مرغینشای زبسی مغشول بهیست درم و در این ناسفته صلایه کرده بسد مخوق مغشول از هر یک
دودرم سانج بندی زعفران از هر یک یکدرم کافی قیصوری ثلث درم مشک ترکی یکدانه
اجبار اجماع کرده بعد از سخن سه روز آب باران بسایند و باقی ادویه را کوفته چخته با اجبار
یکجا کرده و همه را سخن بیکویند و در ظرف چینی نگاه دارند و صبح و شام چشم کنند کحل الجواهر
حافظ صحت چشم و مغوی قوت باصره است صنعت آن لعل چینی فیروزه عینا پوری از
هر یک دودرم در این ناسفته سه درم سانج عدد سی مغشول یکدرم به محرق مغشول یکدرم و زبانی

کرمانی طباشیر سفید از هر یک یک مثقال دهنه فزنی یک مثقال قشیشاد و درم افاقیا حصف
 کلمی شیان ماینا سلطان بحری محرق مغسول اقلیمیا از هر یک یک درم عصاره حصم بنجدرم سفید
 آب قلمی شنه نشاسته از هر یک و درم انزروت مدبر چهار درم سرمه اصفهانیست و درم
 پوست بلبله زرد و سید و درم کافور قیصری یک و آنک طباشیر سفید یک مثقال بزنجبیل که آنک
 بستور مقرر کحل سازند کحل الجواهر و یک درم قلمی فرموده اند که مغسول از خط امیر عظمی و الله
 غفر الله له است صنعت آن اند اصفهانی بدیده مثقال لعل بخشی فیروزه یک شایبوری است
 فزنی زعفران از هر یک مثقال عصاره ماینا طباشیری مایران جنبی مرداریدنا سفید حصف
 هندی قرص سافج هندی از هر یک یک مثقال پیستور مقرر کحل سازند کحل الجواهر
 و یک درم قوی و جالی بصره و حافظ صحت عین است صنعت آن اند اصفهانی ششدرم یا فو
 سنج لاجور مغسول زعفران تو بال نخاس از هر یک ده درم نوبتای هندی و درم عصاره
 ماینا مرجان قرمزی دهنه فزنی عقیق یاقی مایران جنبی لعل سفید دار فلفل اقلیمیا فیسی
 اقلیمیا فیسی رود سنج از هر یک چهار درم طبلان بحری محرق مرداریدنا سفید شایب عدسی
 مغسول از هر یک ششدرم مجموع را بدین مقرر کحل سازند و در وقت حاجت با میل طلا یا
 نقره کشند صنعت این کحل به نسخه دیگر سرشته اصفهانی نوبتای کرمانی مغسول از هر یک و
 درم قشیشا مرجان قرمزی دهنه فزنی عقیق یاقی ورن طلا و ورق نقره مایران جنبی لعل
 سفید دار فلفل اقلیمیا فیسی رودی سوخته از هر یک چهار درم طبلان
 بحری محرق مرداریدنا سفید شایب عدسی مغسول از هر یک ششدرم یا فو رمانی لاجور
 مغسول زعفران تو بال نخاس از هر یک و درم جواهر را با کلاب بر شک ساق صلابه بنود
 ورن طلا و ورق نقره و اصل نموده بانی او و در کوفه پیچیده مخلوط نمایند کحل الجواهر و یک
 با صره را فو و در صحت چشم را نکاهد و درم گمان بر و باند صنعت آن اند اصفهانی نفت
 درم قشیشا بنجدرم اقلیمیا فیسی مغسول مرداریدنا سفید از هر یک سه درم زعفران بسدرم
 مغسول از هر یک نیمدرم سافج هندی یک درم قشیشا یک قیر اطمشک ترکی یک طسوج
 بستور مقرر کحل سازند به نسخه دیگر اقلیمیا فیسی مغسول و از آن ده درم و در نسخه سیاه سیاه

جلد اول در بیان نسخ کحل الجواهر

۲۵۹

بسیار درم است و سازج هندی و دو درم و نیم درم مشک بستی و داخل است بدستور مقرر کحل
سازند کحل الجواهر نسخه دیگر منقول از ابن الیاس شمس اصفهانی شش درم توینای
کرمانی چهار درم لبد محرق مغشول مر قشیشا از هر یک دو درم و دریدنا سفته سفید و درم سازج
هندی یک درم مشک ترکی طسوجی بدستور مقرر کحل سازند و بمیل طلا چشم کنند کحل الجواهر
به نسخه دیگر سرمد اصفهانی شش درم قشیشا چهار درم زعفران نیم درم قشیشا یک قیراط
سازج هندی اقلیمیای سی از هر یک دو درم و دریدنا سفته یکدک و نیم بدستور مقرر
کحل سازند و بمیل طلا چشم کنند کحل الجواهر دیگر که روشنا چشم بفراید و صحت بصیرت حفظ
نماید صنعت آن سرمد اصفهانی توینای هندی از هر یک ده درم قشیشا مرجان سرخ
نوزکی عقیق سرخ و رقی طلا و رقی نقره روی سوخته یا سران چینه فلفل سفید و از فلفل اقلیمیا
طلا اقلیمیای نقره از هر یک چهار درم طردان بخری مرواریدنا سفته سازج هندی از هر یک شش درم
باقوت سنج لاجورد مغشول زعفران تو بال مس سوخته از هر یک دو درم صلایه کرده احتمال نماید
کحل الجواهر بار و منقول از قبادین کو تو الی حافظ صحت چشم و افزاینده نور بصیرت
و بخارات روید را از چشم روع نماید و خیالات بسبب آنچه در از چشم باز دارد چشم را قوت
صحت آن سرمد اصفهانی محرق مغشول دو درم قشیشا سی اقلیمیا از هر یک دو درم
کهر بای شمع مرواریدنا سفته لبد محرق مغشول از هر یک یک مثقال لعل بدخشی نیم درم بدستور مقرر
کحل سازند و بمیل سی چشم کنند کحل الجواهر که خواجگان طبیب خواجه ابوسعید و خواجه
ابوبکر و خواجه ابوطاهر و خواجه اسماعیل قدس الشرف اسرار هم جهت سلطان کریم تر قید داده اند
روشنی چشم را بفراید و با صره را قوت دهد و حافظ صحت چشم است و حرارت چشم را ساکن گرداند
و خیرگی و ظلمت چشم را ببرد و بادای چشم و بخارات چشم را منع کند و خیالات که بسبب آنچه
زائل کند و چشم را جلاد و صنعت آن سرمد اصفهانی با نروده دو درم قشیشا سی اقلیمیا
فروسی اقلیمیای فضی کهر بای شمع لبد محرق مغشول مرواریدنا سفته توینای هندی یعنی
کهر بیه عصاره مایتهای ربیانی سرطان بخری محرق مغشول نشاسته از هر یک دو درم
پوست پلید زرد و دو درم و نیم توینای بصری توینای کرمانی باب خوره و آب انار ترش و غیره

و آب با دیان تر پرورده شادنج عدسی مغسول از هر یک سه درم روغن سفید آب قلعی مغسول
صمغ عربی کثیر از هر یک یک درم و نیم بامیران جنبی فیروزه نیشاپوری از هر یک یک درم آمله
منقح سبیل الطیب بر سقوی از هر یک نیم درم قنقل و دوانک کا قور قصوری و دوانک
بستور مغسول سازند کحل الجواهر که منافع بسیار دارد از آنجمله قوت باصره
نمایند و لغویست بخش آن را و از آفات نکاه دارد و صنعت آن کحل اصفهانی شش درم تویشای
قوتبای کرمانی مغسول نیم مثقال رقیقشای زهری و هشت قهرسی عقیق یمانی سرخ مرجان قرمز
و هب مکلن لقره مکلن بامیران جنبی قنقل سفید و قنقل اقلیمای زهری اقلیمای فضی سفید
از هر یک دو مثقال کحل بن بصری مغسول مروارید ناسفته شادنج مغسول از هر یک مثقال
باقوت سرخ لاجورد مغسول زعفران قنقل نخاس از هر یک یک مثقال بستور مغسول سازند
کحل الجواهر صغیر مغوی بصیرت و روشنای چشم را زیاده کند و حافظ صحت عین است
صنعت آن اندک اصفهانی هشت درم رقیقشای زهری پنج درم اقلیمای فضی اقلیمای زهری
مغسول به مرق مغسول ناسفته از هر یک سه درم شادنج عدسی مغسول و درم بستور
مغسول سازند کحل الجواهر که بمان منافع دارد و صنعت آن مروارید ناسفته مرجان
قرمز اقلیمای زهری اقلیمای فضی پوست بلبله زرد از هر یک دو درم اشهد بخدرم مرجان سفید
بامیران جنبی فیروزه نیشاپوری لعل بخشی دار قنقل صمغ عربی حصص یکی زعفران شادنج
مغسول از هر یک یک درم و هشت قهرسی نیم درم بستور مغسول سازند و بیل فیمبی چشم کشند و
کحل الجواهر مغسول از عادی صغیر حافظ صحت عین است و مغوی قوت باصره
چشم را جلاد و قوت باصره را حدت بخشد صنعت آن اندک اصفهانی هشت درم رقیقشای
بخدرم اقلیمای زهری مرق مغسول و از ده درم مروارید ناسفته درم لعل بخشی زعفران از
هر یک بخدرم شادنج هندی و درم شک ترکی خالص نیم دوانک کوفته بخته بنگو سخی نمایند و
چشم کشند و صنعت یک مرتبه یار و مرتبه حاجت کحل الجواهر که مغوی باصره بود و جلای
نام بخش و صحت چشم را نکاه دارد و صنعت آن سه مثقال اصفهانی شش درم تویشای هندی
و درم بامیشا مرجان قرمز و هشت قهرسی عقیق یمانی بامیران جنبی قنقل سفید و قنقل اقلیمای

جلد اول و بیان نسخ محل الجوامع

از بی و هفتی استخرا از هر یک چهار درم و یک سکن بگری مروارید ناسفته ساخته و سندی از هر یک
 شش درم با قوت نسخ لا جورد شسته زعفران توپال سه از هر یک دو درم ادویه کوفته یک
 اجار را بر سنگ ساق جدا جدا نرم صلایه نموده پس مجموع را یک جا کرده باز صلایه نموده تا خوب
 منزه ج گردد و قوت حاجت با میل طلا بچشم کشند محل الجوامع استخرا از هر یک یک درم صندلی شش
 درم توپال یک چهار درم بسدر قشقا از هر یک دو درم مروارید ناسفته شش درم ساق سنگها
 یک درم مشک یک شمع صلایه کرده چنانچه رسم است با میل طلا استعمال نمایند محل الجوامع از هر یک
 شش صحت عین نماید و دود و حرارت چشم و ضعف بصر را نافع بود و صفت آن است بلبل از هر یک
 سی جز و طفل دو جز و مروارید ناسفته کدو سوخته و تینای کرمانی و بومبو و صندلی از هر یک
 محرق از هر یک یک جز و مجموع را در آب یک و از تمام شش صندلی بسیار باند و بکند و از قوت حاجت
 بکار برند محل منسوب بحضرت امام محمد باقر علیه السلام جهت بیاض و صحت
 آن توپال هندی اقلیمای و بی سرته اصغریانی پوست بلبل از هر یک یک درم از هر یک
 یک درم مجموع را صلایه نموده بچشم کشند محل عجیب مجرب جهت بیاض و دود و چنانچه خواست
 و صحت بصر و زوال غلظت اجفان صفت آن است اصغریانی چهار درم توپال هندی از هر یک شش
 از هر یک دو درم و نیم محرق شمس محرق شمس محرق از هر یک دو درم اقلیمای اقلیمای بصر
 شاد و عی حصول از هر یک یک درم مروارید ریزه و از قشور نخاس از هر یک دو درم
 تا از الزاج و حاج فرعون از هر یک یک درم ادویه را به بیاز نرم سوخته و باغچه بخار و یک آب کافور
 خالص و یک قیر اطروشک خالص داخل کرده باز سخی نموده بآب را ن شش و صندلی
 سازند و در سبای خشک نمایند و عند الحاجة آب در صدف سبزه و چشم کشند و از قوت
 آب را از پانده آب در بخورن هر یک و در شب همان خاصیت دارد محل غریزی از هر یک
 است صفت آن است اصغریانی محرق و پیریه بنظر مطهرات حل است درم و نیم صندلی از هر یک
 اقلیمای قضی از هر یک چهار درم و نیم مروارید ناسفته یک درم حصول کرمانی
 از هر یک سه درم توپال بصری حصول بخورن شاد و عی حصول توپال هندی
 پوست بلبل از هر یک صفت کلی آن است سفید آب غلیظ شسته عصاره مائینای بسیار از هر یک

دو درم صمغ عربی یک مثقال ساقچ هندی روغنچ از هر یک یک درم و نیم صمغ قطری دو
 مرکلی صافی سبیل الطیب زعفران طباشیر سفید گسار بخری محرق مغول شنبخت
 رومی محمول از هر یک یک درم و هشتاد و سه قیر سی چهار دانگ کافور قیصری دو دانگ مشک
 ترکی یک درم و نیم و در نسخه دیگر توینای هندی طباشیر سفید از هر یک چهار دانگ است
 اجزاء از احکام علیّه که کوفته بخریخته و زن نموده پس همه را یک جا کرده سحق نموده در سیم
 دان چینی یا زجاجی کرده بچشم کشند **کحل** عزیز به نسخه شفائی البصر اخیر که داند و نابکی
 چشم برود و معده و سبیل را نافع باشد صنعت آن سرکه اصفهانی سوخته پنج درم ابلیمیا طلا
 و نقره شایخ عدسی مغشوف فلفل دار فلفل نوشا در صبر خضض کلی توینای هندی زعفران
 گسار بخری از هر یک یک درم و نیم بخیل نمدانگ مشک سبیه قر فلفل دو دانگ صلیب
 کرده در چشم کشند **کحل** انصافین و هو کحل الرمانین نیز که داند بصیر را و نقویت دهد آن را و کثرت
 آن را دور کرده صنعت آن پوست بلبله کابلی ریزه ریزه کرده در آب انارین فشرده و با بوی
 بخندانند آن قدر که از روی آن بگذرد و بگذارد سحر روز و خشک کنند در سایه و در موضعی
 که نرسد باد بخای پس سحق نموده بکیرند از آن ده درم و اضافت کنند بر آن سرکه اصفهانی
 توینای هندی صولین تو بال خاص مغشوف از هر یک سه درم تخم بلبله کابلی محرق یک مثقال
 خضض مندی صمغ قطری مایه ان چینی از هر یک یک درم او وید را سحق بلیغ نموده با آب انارین
 شسته و در سایه خشک نمایند پس نیکو بسایند تا چون بخار گردد و در نگاهدارند و وقت حاجت بکار
 برند **کحل** که جلاد هر عین را صنعت آن سرکه اصفهانی یک مثقال مروارید ناسفته
 یک درم مشک خالص یک قیر او کحل را سوخته ساییده موصول نموده و در دارید را ساییده
 شسته شک در آن حاصل کرده خشک نمایند و باز باب از یانه ساییده خشک نمایند پس
 بسایند تا چون بخار شود و استعمال نمایند **کحل** جلاد و ستور مسی بهارستان صنعت آن انده
 موصول یک او قیة فلفل دار فلفل یک اندرانی زید البجر از هر یک یک درم کوبیده بخته پس سحق نموده
 مانند بخار برداشته استعمال نمایند **کحل** دیگر که در خزانه حضرت سلیمان بن داود علی
 بنیاد آنکه و علیهما الصلوة والسلام پس منتقل شد بسوی الاثیر و آن ملک کسری پس منتقل شد

جله اول در بیان اسلح کحل و بعضی در بیان اشیر الملوک

۲۶۳

بسوی سید مامولای ماعلی بن ابی طالب علیه السلام و بود مخفی از چشم همایون و این نادر و
از اسرار است و این نسخه یافته نشود و نزد اطباء و حکما صنعت آن بکینند و تو بیای کرمانی بکدم
کحل اصفهانی دو درم تلخ اندرانی ربع مثقال زعفران نیم قیراط کافور یک حبسه پوست بلبله و
بلبله پنجه انکلس پنجینا نند پوست بلبله و بلبله و در آب آن مقدار که پوشه آنرا بپزند از آن
در آن ادویه را و جوش دهند تا آنکه ربع آب بماند و صاف کنند آن را بنجوه خشک کنند
و بسایند سایدنی بیکوتا آنکه مثل عیار کرد و استعمال نمایند در چشم وقت غروب قیاس هم را کمال
قوت بخشد اگر چه بدنها باشد که صنعت او را عارض شده باشد چون الله تعالی کحل مشغول
از ارشاد معروف بدو او الکاتب جبهت حفظ صحت چشم و تشف رطوبات و تقویت بصیرت صنعت
آن سرشته اصفهانی مربی با آب باران و دو درم شفاف یا بشا بزرگ و از هر یک یک درم بلبله
زرد و نیم درم کافور و آنکی با آب غوره ساید کحل سازند کحل دیگر صفت سیاض و دموعه و حاکمه
و صنعت با صره که حکیم مهدی در رساله شجره خود نوشته که از تالیف اشاعین است صنعت آن
کحل یا بنیاد تر و ت سفید و دیگر ششیزج مقشر یا میران چینی از هر یک پنج مثقال سرشته سنک چهار
مثقال اجزاء کوفته بجنه مانند عیار استعمال نمایند **کحل** که نافع است از برای غشاویاض
عین صنعت آن اند محرق مشغول اجزای خود و نبات سفید کلاب صلابه نموده و چشم کنند
اشیر الملوک بفتح هزه و کثر نای منادی و سکون یای مناده تخانیه و صنایع و این نافع است
از برای نامحوشی بوی و بان دو درم کلوف و دو آدن ملازه و جوشش و بان و کلمه صنعت آن
نشاسته پنجه درم طباشیر سفید مازوی سبزه ساق از هر یک دو درم زرد و سه درم زعفران
قافله از هر یک یک درم نبات سفید خرم خرمه عدس مقشر از هر یک چهار درم کافور قیصری و دیگر
کوفته بجنه در هم آمیزند و در بان بپاشند **اشیر الملوک** دیگر نافع است از برای بنجور و ارام
حلق و سقوط الهامه و قلاع صنعت آن حاشا پنجه درم طباشیر سفید مازوی سبزه غیر مغشوب باقر
منقی از هر یک دو درم زرد و سه درم قافله یک درم زعفران یک درم شکر طبرزد عدس مقشر خرم
خرم از هر یک چهار درم کافور قیصری و دو دانک اجزاء کوفته بجنه در بان و حلق بپاشند
و این مرکب باز ده جزو است و در آن مجموع اجزای هشت درم و دو دانک است

جلد اول در بیان نسخ ابحاصیب

۲۶۵

و مصلحت غناب و مضر است بعده و مصلحت کلقتند و در مبرودین مصلحتی و کند و غسل و قدر
 شیرینش تا نیمه طل و بدلتش نمهندی و اما ابحاص صغیری پس آن مجفف است و مصلحت آن در
 کلاب قابض و صمغ آلو که آنرا الفارسی صمغ فارسی نامند گرم تر از صمغ عربی و بیشتر کمتر
 از آن است و مفت حصاة و جهت شش تافع و اکتمال آن جهت صحت بصره و ضاوان با سکر
 جهت قویا و جوشش بدن اطفال مفید ابحاصیه غذای موافق است از برای مجربین و
 اصحاب صفرا و فی صفراوی و تشنگی و تبهای صفراوی اصحاب صداع و خارش بدن و بیابید
 دانست که ابحاصیه اقسام است قسمی آن است که برنج را در آب به پزند و آلودی تیرا آلودی
 خشک هر کدام که باشد بچوشانند و صافی نموده آب آلود را با شیر بادام شیرین اضافه
 نمود و چند جوش دیگر داده بکهار بزند و اگر اسفناخ یا خرفه تریا که داخل نمایند بهتر است و اگر
 ماش مقشر یا برنج نیز باشد خوب است و این مزوره ابحاصیه را در وقت حمی و شدت حرارت
 استعمال باید نمود قسمی دیگر آن است که گوشت بره یا بزغالیه یا گوشت طیور یا مرغ بچه یا خروس
 بچه و چون مرغ و خروس جوان یا در اچ و کبک و میوه و اشال اینها قطعات نموده در آب
 درمک و پیاز بقدر حاجت جوشانیده و کف آن را بکیزند پس آن گوشت را از آب برآورند
 بار و غن کاد و پیاز حلقه کرده و قدری از مصالح حاره چون دارچینی و زیره و سیل داخل
 نموده سنج نمایند پس آب بقدر حاجت داخل کرده و در بارچه قدری دارچینی و کشمش خشک
 و دانه سیل و فرفه الطیبیه در آن اندازند و به پزند چون گوشت و میوه پیخته شدن پس
 آب آلود بقدر حاجت داخل کرده پزند تا بقدر حاجت بچته شود و فرو آورده بانان و با با
 پیلا و بخورند و اگر خواهند ترش یا شیرین شود یعنی چاشنی دار مقدار یک چاشنی آن مطلوب است
 زرد الوی خشک کرده که آن اقبصی نامند با انجیر داخل نمایند و اگر خواهند فی الجماعه خشک
 بهم رسانند کنی برنج را کوبیده در اول طخ داخل نمایند و اگر اندک زعفران داخل نمایند
 برای آوردن نفیرج موافق است و اگر خواهند درین ابحاصیه از بقول مثل اسفناخ و خرفه
 تازه و ترش و برک چغندر و ریح چغندر و رقی کرده در وقت طخ داخل نمایند مناسب است
 و این غذا موافق است از برای انزبه و صفراوی و ملین طبع است و سکین مره و صفرا میزد

جلد اول در نسخ اجاصیه بزرگ و آش اجاص و سکنجین سفر جلد

۲۶۶

محمد بن زکریا در کتاب اغذیه المرضی گفته که هرگاه صداع حار ساکن شود و قوت در بدن
بسیار باشد بکن تغذی با اجاصیه با گوشت و راج و طبع و چون مرغ که در آن سبب و به
داخل کرده باشند اجاصیه بزرگ و دیگر که ملین طبع است و مطفی مرقه صفرا و کاسر
حدت خون و نافع برای حمیات حاره صنعت آن بکیزند آلوده ترشی و در آب بجوشانند
و به مانند پاپایه لایس اخل کنند و در آن ابازیر مقلوب و عن بادام شیرین و کشمش خشک کوفته
بر آن پاشند و تناول نمایند و این اجاصیه نافع است صداع بشارکت قلب را بسبب سود
مزاج دموئی قلب چون استعمال کرده شود بعد از تصدأش اجاص صحت آن گوشت
را قطعان نموده با آب نمک و قدری پیاز بجوشانند و کف آن را بکیزند پس با قدری روغن
کما و آن را سرخ نمایند و آب داخل کرده به پزند تا گوشت بپخته شود و قدری برنج که آن را
شسته و خیسایند باشند نیز داخل نمایند و چون برنج بپخته شود آب آلودی تازه در آب بپخته
یا آب آلودی خشک در آب بپخته پالوده با قدری انغلیع تازه و نمک بقدر حاجت داخل کرده
آن مقدار بجوشانند که ترشی آلود و جرم برنج نفوذ کند پس فرو آورده کشیده بخورند و رب
اجاص سرد و تر و ملین طبع و مسکن حرارت و تشنگی و تپهای کرم صفراوی و التهاب
مواد و در سایر آثار مثل آب اجاص است صنعت آن بکیزند آب آلودی تر و با تشنگی بسیار
ملازم به پزند تا بقوام آید و احدی را کنند بوقت طبع که هنوز دو بکار برند و اگر قدری شکر سفید یا
قندی نبات داخل نمایند عند الطبع بدینست و در جمیاتی که در غایت قهصری نباشند در
حدت که بجز آن آنها بپزیم و باز و نرم است باید که بعضی غذا اشربه غذای دهند چون رب
اجاص و مانند آن سکنجین سفر جلی اجاصی نافع است از برای صداع بالیس و قتی که
با حرارت مزاج باشند بجهت آنکه درین علت تقویت معده واجب است از برای تقویت
بجهت آنکه اگر مضمم قوی باشد غذای بسیار از برای بدن متوله می شود و کثرت غذا به
ترطیب است پس ضرورت در ادویه ایشان چیزی مثل آب سفر جلی یا رب آن پس اگر
این قبض باشند ناچار است از ملین پس ضرورت است که ادویه مثل اجاص یا ترندی با
و ازین جهت سکنجین سفر جلی و اجاصی نافع است ایشان را صنعت آن بکیزند آلودی

جلد اول در بیان نسخ شراب اجاص

۲۶۷

سیاه نیم من و بشویند در دو رطل آب و دو اوقیه کاکایی شب بخمیسانند پس بجوشانند
 تا یک رطل آب بماند صافی نموده یک رطل شکر صافی و یک رطل آب به شیرین داخل کرده
 بجوشانند و گفت آن را بکیزند پس باز صاف نمایند تا در دیشکر نماند پس پنج استار من تبریزی
 سرکه انکوری داخل کرده در یک سنگی بآتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس فرود آورده
 سرد کرده در شیشه نگاه دارند شربت دو اوقیه فصل در بیان شرابهای نیکه اصل
 محمود و آنها اجاص است **نسخ شراب اجاص ساده** سرد و تر
 و بلین طبع و مسکن تشنگی و صداع صفراوی و درد های حار و اسهال است و شش گفته که این
 شراب طبع است صداع حار را لیکن باید که استعمال کرده شود با شراب نیلوفر یا شراب بنفشه
 بجهت آنکه دماغ از ترشی آن متضرر نشود که موجب زیادتی صداع شود پس لازم است که
 تدارک ضرر آن بچیز که در آن تلیدین و لزجیت و مسکن صداع حار باشد کرده شود و نیز گفته
 که آشناییدن شراب اجاص با لعاب بزرقطونادر حالت قبض طبیعت نافع است صداع حار را
 و محمود بن الیاس گفته که آشناییدن شراب اجاص با کلاب می باشد سفید مر صداع حار را و
 بسا باشد که در علاج صفراوی غیر مستحکم کافی باشد آشناییدن شراب اجاص به تپهای یا
 با نذک سفید نیلوفر باشد محتاج به دوا کی دیگر صنعت آن بکیزند آلودی سیاه بالوی بخار را
 هر کدام که باشد شسته در آب بخمیسانند پس بجوشانند تا مبراشود صافی نموده قدری ککاب
 و بوزن آلو قند سفید داخل کرده بقوام آورند و در ظرف چینی نگاه دارند **شراب اجاص**
 تپهای حاره و درد سر و برقان نافع و بلین طبع و مسهل صفرا است صنعت آن آلودی بخار را
 را در آب بخمیسانند و بجوشانند تا مبراشود صافی نموده نبات سفید بقدریکه خوش طعم گردد
 داخل کرده بقوام آورند و اگر قدری محسوده شود شوی اخلا نمایند قوی الفعل می شود و محمد
 بن زکریا در کتاب اغذیه المرضی گفته که نافع است اصحاب صداع حار را دمی را باید که بکیزد
 شیرینی از شراب اجاص ساده وصل کند در آن در آن قیر اطلی تا دافعی از سفید نیلوفر باشد
 و نافع است از برای اصحاب قوی حار آشناییدن شراب اجاص ساده **شراب اجاص**
 که بلین طبع است صنعت آن به نسخه حکیم مظفر الدین خفائی آلودی سیاه یک صند نمیشد

جلد اول در بیان نسخ شرباب جاحص عاده

۲۹۸

منقح از حب لب و قشر یک چهار یک من تبریز تریدیم کوفته سه بنفشه از بر یکایت و دم هم
را در کیسه کنانی کرده و برنج من آب بخشانند پس بجوشانند تا یک من رسد پس کیسه
را مالند و بلفشانند تا آب را صافی نموده یک من شراب بچین خراسانی باک کرده از تخم خاشاک
در آن حل کرده باز صاف نموده بجوشانند و کف آن را بگیرند و چون دیگر کف بیاید و در صفا
نموده باز پائیل کرده بقوام آورند پس فرو آورده مقدار یک مثقال سفوف یا مشوی نیم
مثقال عفران در آن حل کرده و نکاهدارند شرابی نادره و اوقیه شراب جاحص مهمل البته
حکیم سید که در شرح موجز قرشی ذکر کرده مهمل صفر او بقم رفیق است و نافع است از برای
ساره و امراض صفر اوی و بلغمی صنعت آن آلودی سیاه جید فرب یک صد عدد و خناب
جرجانی فرب بزرگ جید سی هد و خرند سی منقح از قشر و لب و حب سی درم کل بنفشه خشک
بست درم فرب پیفید محوف بدیریت درم تربدرا کوفته و کیسه کنانی کرده با مجموع ادویه را در
آب یک شب بخشانند و روز دیگر بجوشانند و صافی نموده پس بگیرند یک رطل ترنجبین باک
کرده از خاشاک و تخم دیگر رطل شکر سفید و این هر دو را با قندری آب بجوشانند و سفیده تخم
سرخ بر آن زده کف آن را بگیرند و چون دیگر کف بیاید و در صافی نموده و در طبع مذکور
داخل نموده بقوام شراب آورند و از آتش بر گرفته سفوف یا الطای مشوی یک مثقال عطر
نیم مثقال سفوف یا را با آب بشیرین یا رب بشیرین حل کرده زعفران را با کلاب سوده هر دو را
داخل کرده و بنگوهر هم زنند و نکاهدارند شرابی از ده درم تاده مثقال و بعضی گفته اند تا بست
درم استعمال نمایند شراب جاحص ساوه مسکن صفر و نافع است از برای سعال
صفری و دمای بسبب آنکه سرد است و ملین و مزلق بعد از تنقیه تام هرگاه بوده باشد
طبیعت فصب نافع است از برای تسکین سوزی مزاج مختلف از صفر او دم صنعت آن
بگیرند آلودی سیاه و بشوند در آب باک کرده و بگیرند و در یک سنگی کرده بریزند بر آن آب بقیه که
چهار انگشت منفرج از روی وی بگیرند پس بجوشانند تا آب بنصف رسد پس صافی نموده
باز در همان یک کتله بجوشانند تا بنصف رسد فند سفید بقیه که مژده آنرا خوش گردانند
داخل کرده بقوام آورند و اوقیه و کفته اند سزاقار آن است که بوده باشد وزن

جلد اول در بیان نسخ شراب اجاص

۲۶۹

قند نصف وزن الیاما هرگاه اراده کرده شود که ببرد و محل آن قوی در اسهال صفر استوار است
که بدل کنند قند را به زنجبین و یا شیر خشک هر کدام که باشد مثل وزن قند و بقوام آورند و در
وقت خوردن نیم دانگ سفوف نیامی مشوی داخل نمایند و بعضی بیک دانگ گفته اند و اگر در وقت
طبخ بقدر برنج آب کلاب داخل نمایند می کرد و اتوی شراب اجاص در این نسخه
سید اسطیقل در ذخیره صنعت آن آلودی سیاه یک عدد و عناب بحر جاسی عدد و نمرینه
منقی عدد و قیقل غفیفه خشک نمر بر سفید مجوف مدبر از هر یک ده اوقیه نمر بر اینم کوفته در کیسه
کنالی کرده همه را در پنج من آب بجوشانند و کیسه را متصل نمایند تا ملک آب بماند صافی نموده
سی استار زنجبین خراسانی و نیم من شکر سفید در آن انگند و بجوشانند و سفیده تخم مرغ
بر آن زنند و کف آن را بگیرند چون دیگر کف نیار و صافی نموده بقوام شربت آورند
و یکدم سفوف نیامی و زعفران بکلاب سوده بعد از فرو آوردن انداختن در آن داخل نمایند
و کلاب دارند غیر شتی از ده درم ناده و مقدار شراب اجاص سهیل صفر و نافع هر صداع
صفر آلودی را هرگاه آلوده باشد با آن یک بالغ از استعمال مسلمات بعد است اما وقتیکه
با آن صفر شایسته از بلغم باشد استعمال نمایند صنعت آن آلودی سیاه که آن را شسته با کاکیر
شده باشد یک عدد و نمرینه منقی از حب و لیف نیم رطل نمر بر سفید مجوف مصغ
مد بر ج غفیفه از هر یک بیست درم نمر بر اینم کوفته با سفید مدبر از هر یک بیست مجروح را
در و یک ککی کرده و در رطل آب بر روی دی کنند و بجوشانند تا در رطل بماند پس کیسه را
یکو باند و بفشارند و در کنند و بطبخ را بگذارند تا نه نشین شود و آن را صافی نموده
تا به شکل نادر در آن داخل نشود و بانه جهان دیک کرده بقوام آورند پس فرو آورده یک
اشغال سفوف نیامی شوی سوده داخل کرده برهنند تا نیکو مخلوط شود در ظرف چینی کباب از
شربت می و اوقیه نیم شراب اجاص متصل در صداع خاکی منقول از قرابادین قلانش
صنعت آن آلودی سیاه نمرینه منقی از حب و لیف از هر یک و در رطل عناب خراسانی
سین پنجاه عدد و در رطل آب بجوشانند تا در رطل سده صافی نموده آب انار شیرین
آب انار ترش آب سیب شیرین آب سیب ترش آب انار از هر یک نیم رطل نمر بر سفید

جلد اول در بیان نسخه شراب اجاص

۲۷۰

یک رطل داخل کرده بقوام آورد پس فرود آورده در ظرف چینی نگاه دارند شربت دوا
شراب اجاص ساده نافع از برای سنگین خمار و صداع بشمارکت قلب
 بسبب سویی مزاج صفراوی قلب صنعت آن بکینند آلودی سیاه بزرگ فارسی و پاک شوند
 که بخار و خاکستری که در آردان خشک کردن می افتد و در کرد و در رطل و در پنج رطل آب
 بچو شانند و در رطل نیم باند صافی نموده و در رطل و نیم نبات سفید داخل کرده بقوام آورند
 شربت از یک و قیقه و او قیقه و اگر نصف وزن نبات کلاب داخل نمایند می گردد نافع
شراب اجاص نافع است جهت سیم و سومی متعل بعد از فصد صنعت آن آلودی سیاه
 آلودی بخارانی از هر یک پنجاه عدد تمرهندی منقی از جرب قشر و لیف یک چهار یک من تمرندی
 همه را در یک من آب یک شب بخیسانند و صبح صافی نموده و یک من ترنجبین پاک کرده
 در آن داخل کرده یک جوش داده بآلده صافی نموده و او قیقه کلاب داخل کرده بقوام
 آورند و تلین لطن باین شراب نافع است از برای سحر حادث از صفرا چون آشامیده
 شود بعد از فصد در دوازده سویی نرم میگرداند بطبع را و نافع است از برای آن و قومی
 گفته اند که هرگاه بوده باشد و در دوازده صفرا غالب میباشد آشامیدن شراب اجاص
 بالعباب بزرگ فظون نافع جهت آنکه تلین جمع است و فرد می نشانند آنچه را و رفع بیناید سحر
 گفته که گاهی بچسبند در میباشد صرع از صفرا و در نیست که بوده باشد آن نوع از صرع که می
 است بام البصیان و حادث نمی شود این علت مگر آنکه با آن تب باشد و علاجش بشرب
 اجاص تمرهندی است از برای استفراغ صفرا به نسخه که در جنب نسخه اول ذکر شد
 و این شراب را باید با آب سرد اجاص این علت بخوراند **شراب اجاص** نافع
 از برای قرانطین صنعت آن آلودی سیاه آلودی بخارانی تمرهندی از هر یک ده است و آب
 بخیسانند و صبح صافی نموده ترنجبین خراسانی یک رطل و نیم داخل کرده یک جوش داده
 بماند و صافی نمایند و در یک سنگی بقوام آوردند شربت دوا و او قیقه با مار الفوا که شراب
 اجاص صفرا براند و پتهای صفراوی را نافع بود و جوانان و مزاجهای گرم را سود
 دارد صنعت آن آلودی بخارانی تمرهندی از هر یک بیست و دم ترنجبین شیر خشک

جلد اول در بیان طبع اجاص و قلیه آلوده برای اجاص و مزوره اجاص

۳۷۱

از هر یک تازه درم مجموع را بچینانند و صبح صاف نموده بچوشانند و با یک چهار یک من
قند بقوام آورند و در آخر دو دانگ سفوف نیا سوده اضافه کنند و وقت حاجت مقدار است
درم این شربت اباده درم کلاب نیکرم یا شامند طبع اجاص ساده مسئله بی
اذیت است و موافق سینه و مثل سایر ترشها مضر گیند و مضر نیست صنعت آن
آلوی سیاه یا آلوی بخارانی هر کدام که باشد نیم رطل آن را در یک رطل نیم آب بچوشانند
تا نیم رطل باقی ماند صافی نموده قند سفید و او قیده داخل کرده بنوشند طبع اجاص مسئله
بجست و بی اذیت و موافق سینه است مثل سایر ترشها مضر نیست صنعت آن
آلوی نیم رطل عناب جرجانی است عدد و یک رطل آب بپزند تا نصف بسد صاف نموده بکفند
آفتابی خیمه بنفشه از هر یک ده مثقال در آن حل کرده صافی نموده بنوشند قلیه آلوده
محور الزاجان صفراوی و دومی را غذائی نیکو و لذیذ و مسکن جهت و نوران آن
هر دو است صنعت آن بکیند گوشت بره یا بزغالک و قطعات نموده با پیاز و نمک در آب
بچوشانند و کف آن را بکیند پس بیرون آورده بار و غن کا و سنج نمایند و مصالح
مانند دایچینی و دایه سیل و قرقه و قرقفل داخل کرده آب بپزند چون خوب بخته شود آلوی
تیر یا آلوی خشک را در آب بپزند و ببالانند و داخل کرده بپزند و اگر مصالح را در پارچه
کتابی بسته در آن اندازند بهتر است و نمک بقدر حاجت و چند طاقه نعناع تازه
داخل نمایند و اگر چاشنی داخواهین نمایند اندک قند داخل نمایند که چاشنی دار شود
پس تناول نمایند **مر برای اجاص** موافق امزجه حاره و سفیدانه برای صلع
بشاکت قلب سبب سوء مزاج صفراوی قلب صنعت آن آلوی بخارانی هر قدر که خواست
باشند یک شب در آب کمی بچینانند و صبح بچوشانند چون قریب کرد بهمراشدن شیر
شکر یا نبات سفید داخل کرده بقوام آورند و اگر خواهند ترش تر شود قدری آب لیموی
تازه در وقت طبع داخل نمایند **مزوره اجاص** نافع از برای ماست و صمغ راس
صنعت آن بکیند اجاص عناب و سفیر حل و بپزند و مر قیده باسن که با طلا و که و نیز در آن
داخل کرده باشند و چون خوب مبراشود مطیب نمایند آن را بر و غن با دوام شیرین و فوید

جلد اول در بیان مطبوخ اصاصی چون اجاص و بعضی در نقوع اجاص

۲۷۲

آورده در ظرفی کشید و خورد و کاهنی اخل کرده می شود و اجاص در مطبخات و مطبخین بپاوه
و بگویند که در مطبوخ اجاص که صفراوی فقر معده را دفع کند صنعت آن آلودی
سبزه بیت عدد و شمرندی منقعی از حبس طبع و قشر نسبت درم کل سرخ ده درم تخم کاسنی
پنج درم بود و تر و شاخ و در کلاب جو شایسته صافی نموده ترنجبین است درم در آن عمل کرده
صافی نموده بر لونه چینی سوده و دو آنک بر آن پاشیده بیا شاستند **مجموع اجاص**
منقول از تذکره الطباکی سهیل جمیع اخلاط حاره و مختلعه موه و جذام و اوده حیات
و عطش است صنعت آن بکیر و نیم رطل آلودی بخارانی و مثل آن ترنجبین و هر یک از عتاق
و سببشان سوزن منقعی سی شقال بلبله زر و تخم کثوث اسفندین بنفشه از هر یک بانزد و شقال
کل سرخ ده شقال تخم خطمی و خبازی را از بانه صندل نرد و از هر یک چهار شقال و در آب
بخنه صاف تا بعد و باسی منقال ترنجبین و یک و وزن او ویه شکر بقوام آورند و طباشیر کثیرا
صنغ عربی سفوف یا شاستند از هر یک پنج شقال اضافه کنند و اگر خواستند که در اسهال
قوی تر شود ترنجبین دو وزن او ویه و سفوف یا را اضافه نمایند و قدرش بر شش است **شقال**
فصل در بیان نقوع عالی که اصل و عموم در آنها اجاص است نقوع
اجاص ساده و مطبوخه است و جهت ششانی و قوی صفراوی میفند و مزاج و ملین و سهیل
صفراوی رفیق و مسکن حرارت است و جهت تنه های کرم و صداع حار صفراوی و خارش
بدن میفند است صنعت آن آلودی سبزه یا آلودی بخارانی است عدد و در آب یا آب بمقدار
خوراک نجیساند یک شب و صبح صافی نموده بی آنکه دست بالند و قدری شکر سفید ترنجبین
باشی خورشید بقدر پانزد و شقال در آب حل کرده باز صافی نموده بیا شاستند و بیا شاستند
که کافی باشد در علاج صداع صفراوی غیر مستحکم آشنا بسدن این نقوع مخصوص آنکه بعد از
صافی نموده آن آب آلودی آب شکر میسرین نموده بیا شاستند و محتاج به دلی و دیگر بیا شاستند
و نیز آب نقوع با جاذب شکر یا شربت نافع است از برای صداع بشارکت معده
بسیب غلبه صفراوی از آن نقوع اجاص که ملین طبع و نافع است از برای حرارت
مزاج و غلبه صفراوی و در تمام صنعت آن آلودی بخارانی است و آنکه غلبه و ده و ده

تمر سندی ده درم شب در آب بنخسانند و صبح صافی نموده شربت بنفشه یا شربت نیلوفر
از هر کدام که باشد ده درم داخل کرده بنوشند و غذا باش برنج با آب تمر سندی استعمال
و شیر بادام بخورند نفوق اجاص و یکا فوی از اول در بلین طبع صنعت آن آوی
بخارائی آوی سیاه از هر یک ده دانه تمر سندی ده درم عناب ده دانه شب بنخسانند
و صبح صافی نموده شربت خراسانی تر بنخین از هر یک بانزده درم در آن حل کرده صاف
نموده بنوشند نفوق اجاص نافع از برای صداع و سوء هاضم و صداع حاد و
از اوزام حاره سوء صداع حاد از حیضات و موی و از برای سسرم حار و چون بنوشند
بعد از فصد قیفال و اگر فصد را مانعی باشد بعد از حجامت فصد یا حجامت بین الکفتین
صنعت آن آوی بخارائی آوی سیاه عناب از هر یک ده دانه در آب کرم یک شب
بنخسانند و صبح صافی نموده فلو س خیار شربت بنخین از هر یک بانزده درم در آن حل کرده
صافی نموده و روغن بادام شیرین یک مثقال در آن داخل کرده بیاشامند و طعم غذای
باش برنج بخورند باب الف مع ال ذال المعجمه و اذرا و قی بفتح همزه و فتح
ذال معجمه و الف و فتح و همزه و الف و فای آخر حروف لغت سیرا و بصری فاعل الکلب
و حب الغراب نیز و لغاری و بندگی کجله و کچوله نامند و درخت آن بقامت درخت
نارنج بزرگ و درخت بیل سندی و شر آن بقدر نارنجی با پوست سرخ رنگ بی بود و در جوف
آن دانه های کجلمی باشد و لحم چندی ندارد و برک آن تنبیه برک بیل و آن تخم بسیار تلخ
و خشک و نهایت صلابت تا آخر سوم کرم و خشک است سم حیوانات دم دار و بالخاصه
ببطل مزاج بسیار سرد است بمزاج طبعی بدون اخراق اخلاط و جهش فالج و استرخا و سائر
امراض بارده اعصاب امراض عصبانی و در کمر محراب نشسته اند و صناد آن جهت کلف
و جرب قوبا و عرق النساء و مفاصل امراض بارده مفید است و مسک و مشوشن ذین است
و مصلحش شکو و دویه خوش بوست و قدر بیش از یکد انگ ناد و انگ است و یک
منقال آن کشنده و اطباء نه خواص بسیاری برای آن ذکر کرده اند حسب ارا قی
نافع از برای در ب صنعت آن اذرا قی یا رچه کرده در آب بنخسانند آن مفید است که

جلد اول در بیان معجون اذراقی

۲۷۴

و آنکشت بر بالای آن آید پس بچونشانند آن مقدار که تمام آب سوخته شود و اذراقی
 سیاه کرد پس بگویند و با فیون و فلفل و کل ارمنی از هر یک شناسه سحق بلغم نمایند و جو
 بندند هر چه بقدر خرد له شربت یک حبث تا صبح برای درد کوش نیز نافع است که باب کبر
 تا بنول حل کرده قطور نمایند و برای تب بلغمی یا شیر زیره سفید بخورند و برای درد
 دندان نیز مفید است که در زیر دندان موکم گذارند معجون اذراقی مسمی سبیل الزلزم
 از نالیف پیر محمد مومن در مرکبات گفته که جهت قطع عادات افیون بجایب جریسم و در
 دفع استرخا و فالج و امراض بارده و درد مفاصل و عرق النساء و سلس البول بجایب نافع
 است صنعت آن سه شقال اذراقی که بجایب نمایند و در شیر خیسایند پوست آن را جدا
 کرده بسویان ریزه نموده بعد از آن نرم ضلایه نمایند کل کا و زبان کثیر از رینا و غیره تا خیل
 متقشر شود و پس مغز جلغوزه شفاقل از هر یک سه شقال سبیل الزلزم و دهنده می صندل
 سفید قمر فلفل از هر یک یک شقال آله منقی پوست بلبله سیاه از هر یک پنج شقال اجزا
 کوفته بختیه با سه وزن او و به عمل مصفی ششتر معجون سازند شربت یک شقال تا دو
 شقال به او مست نمایند معجون اذراقی دیگر که از اطباء می شنیده است جهت تقویت
 باه و رفع درد کوفالج و استرخا و جلاع مفاصل و بر آن سه و مرزاجان را بسیار موافق
 صنعت آن بکیرند اذراقی را سه قدر که خواهند هفت روز در شیر خیسایند و سر روز صبح
 و شام شیر را بنیدل نمایند و بعد از هفت روز مقشر نموده نیم پاؤ آن را در بارجه بسته در
 دیگی که تخمیان در آن دو آنار شیر تازه دو شیده باشد و سر مقدار اذراقی مقشر زیاده باشد
 شیر را نیز بر آن مقداری زیاده کنند و معلق در آن آویزان کرده بالش تلایم جوش دهند تا آنکه
 شیر غلیظ مانند چوب شود پس بر آورد به باب کرم پاک شسته خشک کرده سویان نموده نرم کوفته
 فلفل سفید فلفل سیاه و اسپینی جوز بوا البیاسه مصطکی عود بلسان سعد کوفی آله منقی
 فائله سبیل الطیب عود قمارسی زیر خلیل ناخواه را زیاده صندل سفید زعفران از فلفل
 اجزا مساوی که مجموع بوزن اذراقی باشد بعد کوبیدن و بچین و با چوبند کل اجزا عمل
 مصفی مقوم ششتر بدین دستور که اول اذراقی را داخل نمایند و بعد از آن سائر

جلد اول در بیان اذخر

۲۷۵

ادویه را شربت می دود درم بیت یوم تا بجهل یوم بخورند و در آن بام و چند روز بعد از آن
از ترشگی و باد می و حرکات نفسانی و بدنی اجتناب نمایند اذخر یکسره سوز و سکون
ذال معجزه و کسره خامی همچو سکون ای مهله و آن در نوع است یک نوع اذخر بری است که آنرا
بصری بن کله و خلال با مولی و بلغت رومی سحوش و جیغوس و جیغوس گویند و بعضی ابا گفته
اند که جیغوس یونانی است و آن را بصری طبیب القریب نامند و بخ اذخر ساییده را غنول
نامند و بهندی اذخر را کنه سین و کنه بیل نامند و گویند اذخر را بهندی گفتول میسوند بی
وروس و لغاریسی کور کاه و کاه کوه کزنه و شتی برای معجزه و لوزن گویند و الضحیف خوانده
کسی که آنرا کره و شتی خوانده برای مهله و بای موحده و آن بناتی است بسیار شاخ و
بار یک بخش غلیظ و برکش ریزه تر از کولان و از آن در حجم و قد کو بکثره و امل بسخری و زرد
و فقیل الراجحه و شکوفه آن بسیار و ابنوه و سفید و با عطریه و تنه طعم و زنده و قسم دوم آن
اذخر اجماعی است و آن کیاهی است که از رخ آن در هشتخانه می سازند و یکا هشت در شکل
شبهه با اذخر بری است ولیکن کباه آن نیست خوشبو چون اذخر بری است و بخش خوشبو
و بار یک و بسیار در است قریب پذیرا می و آن را لغاریسی بخ والا نامند و اما اذخر بری
گویند که صنفی از آن می باشد غلیظ و تخم آن منجر است اذخر بری معروف کرم و خشک
است در وجه دوم و محل و منفذ و بد بر بول و حیض و فضلات و مقطع اخلاط و منفذ و مفت
حصاة و سکن اوجاع بار و باطن و مقاوم سموم هوام و جهت ورم بکر و سد له آن و ورم
فم معده و دفع لغث الدم و با و جهت استسقا و علل کرده و بریه و شدخ عضل و با مصطک
جهت تنقیه فضلات مانعی و با تریجین جهت صلابت سپر و یک متقال آن با فلفل بوزن
آن جهت رفع غثیان مجرب دانسته اند و جهت از الة خون نافع است و ضما و آن جهت
ورم بار و بکر و مثانه و معده و سپر و ریاح جمیع اعضا و جلوس بر طبع آن جهت ورم رحم
و درد مفاصل نافع و مضغه و سنون آن جهت در دندان و تقویت لثة و عمود و دفع طبا
و در اوست شایسته طبع آن جهت مفاصل بار و نه نهایت مفید و با سکنجین جهت اذخر
تپهای باخمی مجرب است و خور دن اذخر با مصطک منقی فضول مانعی است و خایسته لایخ

جلد اول در بیان فقاخ اذخر و دهن صحیح اذخر و دهن صحیح

۲۷۶

آن نافع از برای فالج و همچنین جابیدن آن با مصطکی و علك البطم و همچنین آشناییدن
 یک مثقال آن نافع است از برای فالج و لقوه تشنج رطب امتدائی و منقی فضول و باغ
 و رحم است و چون آشناییده شود هر روز مقدار ربع مثقالی از آن با انگشت میباید نافع
 از برای تشنج رطب امتدائی و لظول بطیخ اذخر و ضماد جرم آن نافع است از برای خدر و
 قضیبه بآن برنیت اعصاب نافع است از برای استرخا و فالج و فقاخ اذخر یعنی شکوفه
 آن که بپندی سندی کوبند لطیف تر در افعال بهتر از حشیش آن است و نافع است از برای
 لقوه و فالج و لبیان و نیکو بگرداند حفظ را و منقی سست از فضلات روده و رطوبات بلغمیه
 و مضرت بگرد و بسبب است ادرار و مضرت بحرین و مصلح است مصلح کلاب عون
 بنا و فرو صندل قدر شش از نیم مثقال تا یک مثقال به لبش را سب و فسط و فقاخ آن قضیبه
 است و دهن فقاخ اذخر در سوم کرم و خشک است و با قوت قابضه و آشناییدن آن جهت
 تحلیل او را مباد و باطن و طمائی آن جهت در دمای بارده و برص میروایند آن کوکبا و انواع
 خارشن اعضا و دفع مانندی و دلوک آن جهت در دندان و درم لته و جوشیدن دمان
 نافع است و چون این دهن را بر سر بماند نافع است از برای کابوس حادث از بر و شدید
 که برسد بر سر و دفعه تر خواشیش ریش گفته که بدین باین دهن مخصوص بر سر و اصول اعضا
 نافع است از برای سکنه بلغمی بجهت آنکه مقوی روح نفسانی و جواهر اعصاب است و محمل
 فضول باغ و فضول اعصاب از غیر نشفت مخصوص و قیتکه فراگیر دفونی از زوفا و صغیر
 و فودنج و حاشا و مانند اینها صنعت آن بکیند فقاخ اذخر تر را و در شیشه کرده زیت بقدریکه
 آن را بپوشاند بر روی آن کرده دو ماه در آفتاب گذارند و درین مدت سه چهار بار صافی
 نموده بهر بارش کوفته تازه داخل نمایند پس از آفتاب برداشته نگاه دارند و در وقت حاجت بکجا
 برند و اگر داخل نمایند درین دهن قدری زوفا و صغیر و حاشا و فودنج میکرد و اقوی آن
 زمان دهن فقاخ اذخر مرکب خواهد بود و دهن شمر اذخر نافع از برای برص و انواع حکه
 عامه و گاه خلط کرده میشود و داد و بید که میسوزند اعیان صنعت آن بکیند شمر نیمه اذخر را بپزند
 با آب ناخنچه شود و بعد از آن روغن کیند تازه یا روغن زیت داخل کرده بپزند تا آب فته

جلد اول در بیان شیراز عرق از خرساده و قرح از خرمسجول از خرم

۲۷۷

روغن باند و اجینا و اکنت که نسوزد و استعمال نمایند شیراب از خرمسجول است از برای
 کبد و دس با و ریاح متولد در معده و شراسیف و بخت مغض و یرقان و ابتداء ای استفا
 منقول از خط حکیم محمد باقر که از منهلج الک کان نقل نموده صنعت آن از خرمسجول و
 اصل السوس از هر یک نیم اوقیه سیلینج سیاه اسارون و ارجینی پوست کبر زیره کرمانی
 کزباز و فانی خشک را زیاده تخم کرفس از هر یک دو درم عود و لبان اشند از هر یک دو درم
 فاکه که با ترافله صنداز از هر یک مثقال تخم خطمی نیم اوقیه ادویه نیم کوفته و چهار رطل آب یک
 شب بخیسانند و صبح بپوشانند تا نصف رسد صافی نموده و در رطل شکر سفید صافی
 و در رطل عسل سفید خوشبوی جید داخل کرده بقوام آورند شربت یک اوقیه عرق از خرم
 ساده مقوی معده و محلول و مفشی ریاح و مفتوح سد ابلی عدیل است از برای قوی و لجم
 و نهایت لطیف است با قوت تریاقیت و در بلول و حیض و مقطع اخلاط و مسکن اوجاع
 بارده باطنی جهت ورم جگر و استفا و علل کرده و فم معده و ریاح و نفیت حصاة و نهایت
 باطنی سفید و عرق قرح از عرق الطیف از عرق نبات آن است و مصلحت و مخرورین و مصلحت
 کلاب صنعت آن بکینه از خرمسجول یک من و سه من آب داخل کرده بطریق کلاب عرق کنند
 و اگر از قرح از خرمسجول کشند نیز همین طریق است فرص قرح از خرمسجول با
 دارد و استفا فی فی که با حرارت و اسهال باشد سود دارد و صنعت آن طباشیر
 سفید کل سرخ کلنا رفا رسی زرشک منقی سماق منقی از حب کزبانج تخم حاص بریان
 تخم کاسه تخم قرح خشک خرفه مقشر بریان از هر یک یک درم سعد کوفی قرح از خرمسجول
 سنبیل الطیب با و نه چینی لک مغضول پوست کبر فیون از هر یک بندرم کافور یک درم
 ادویه کوفته بیخته بدست و اقرص سازند شربت از یک مثقال تا دو درم معجون از خرم
 نافع است کسی را که بواسطه در معده طعام فی کند صنعت آن بخ از خرم سعد کوفی از
 هر یک یک درم اشسته فلفل بلبله کند زناخواه از هر یک بندرم مصطکی عود خام از هر یک
 دو درم کافور فلفل اصل از هر یک و اکلی زنجبیل و ارجینی سیلینج بودند از هر یک رطل درمی
 مویز یاد اند و چند مده ادویه اولاد انهای مویز را بر آورده بسیار نرم ساییده پس

جنت تعصی و انکار آن مصلح حال بدن و درنگ رخساره و مولد خلط صالح و موجب و بدن خواب
 های خوب و آشامیدن آب مطبوخ آن که چون باو الشیخ طبع دهند مسکن لذت حدت اخلاص
 مراری معده و امعاءست و با شیر تازه چخته با الما صدف که تا ده روز خورد و شود جهت اول
 منی مجرب است و گفته اند از زینتی برنج حبیبی خفیف غذا و نیکو و حسن الاستراحت است و صالح
 است اکثر طبالغ را و جمیع اوقات غذا است برنج از کندی کمتر است اما مزاج برنج پس با انان
 اطباء منفق اند و پیوست آن بعضی گفته که با پس درجه دوم و اختلاف است میان ایشان
 در حرارت و برودت آن بعضی گفته که بار دهن در اولی و دیگری گفته که چهارم است در اولی و
 دیگری گفته که قریب است با اعتدال هر سه قول صحیح است زیرا که مرکب لغوی است آن اجزای
 بار و از ضمیمه می باشد که چون در آب بجوشانند و آب مطبوخ آن را بکیرند و در جرم آن بار و
 در اولی و آبیکه در آن از زینتی شده باشد چار در اولی است و جوهر از مرکب است ازین جوهر
 جز و پس معتدل است و سرفندی در کتاب اغذیه گفته که بزعم قومی از زمی باشد سخن مجرب و کثر
 و این قول معقول است بحسب تجربه و قیاس بجهت آنکه پیوست و لزوم جنی که برنج را باید باشد
 بر کاه عمل کند در آن حرارت قوی که در ابدان محرومین است موجب زیاده می پیوست و
 لزوم آن میگرد و مزاج آن گرم بجهت آنکه چیزهای لزج که رطوبت با پس بزودی قبول
 تسخیر با حترق میکنند از حرارت قوی و مشاهد می کنیم از حال چیزهای لزج با پس بر آتش
 مانند ناطف و نحو آن از اطعمه لزجه غلیظ پس برنج در حال حرارت قوی در مزاج تسخیر میکند
 بسبب آنکه کتاب آن حرارت را از ان ابدان حاره و بسبب آنکه حرارت آن سده در عروق
 با سار یقیه بجهت لزوم تبیسی که دارد و می چسبد و عروق لب یا رشتک و مانع رسیدن آب
 میشود و بکبد پس گرم میگرد و اند مزاج محرومین را بالذات و بالعین و اما در مزاج معتدلی
 و مرطوبین پس کم میگرد و لزوم پیوست آن بسبب شدن آن در رطوبات پس سبیل
 میکند مزاج آن از اعتدال بجانب برودت و بیشتر و از آنچه می باشد بر یکی از دو
 رای پس تردید میکند و موافق ترین اوقات از برای خوردن برنج وقتی است که بوده
 باشد هوا رطوبت بوده باشد در نهایت شدت شهوت طعام و آن بطی الهضم و جالب است

جلد اول در بیان مریجات و برهون

۲۸۰

است و مصلح آن مسکن آزاره و شیرینی بسیار و نمک معتدل و خنایندن آن در آن حال
 کندم یک باب و چنان آن بالجب لفظ و آنچه میباشند معین بر امساک و قوی میگردانند
 پس آن را آن است که بکینه غریز معنول آن را و اختیار نمایند از اقسام آن برنج
 سرخی را که بهندی سبب میگویند و اندک آن را بودهند و مخلوط کنند آن چاروس بقشر
 بپزند و بجای و غن پیچیده و بز داخل کنند اما هرگاه بوده باشد برنج سفید بپزند آنرا بعد از شستن
 یکبار باغ مغار قطن از آن آنچه مخلوط با نیست از فشار رقیق و روغن بادام شیرین یا سمن بپزند
 داخل نمایند یا روغن کنجد یا دانه یا شکر آنرا از افعالی در حبس طبیعت و چون آنرا با شیر تازه
 پوشیده و آب بپزند میگردانند و طعامی است که کثیر غذا معتدل در طبیعت و پس بجهت آنکه طویلت شیر
 میگردانند و مخلوط با پیوسته برنج پس میگردانند آنرا معتدل و در بنیالت می افزایند منی را و فربه میگردانند
 و تازه و نیکو میگردانند و آنرا مخصوص آنکه آن شیر برنج باشد که در روغن بادام شیرین خورده شود
 و برنج از برای کسیکه عادت بهم رسانیدن قولنج داشته باشد بهت و بچین از برای
 کسیکه معنای بجز من سده باشد و نافع است از برای سحج صفراوی و قروح امعا و
 درین حال لازم است که آن را اول بریان کنند پس بپزند تا ماهر شود و بکودمانند که شیر
 و مانند حسو و خورده شود و کاه می خورده میشود و برنج مطبوخ با ساق و یا کشک بریان بقصد
 عقل لطن و کاه می پزند آن را با راب از برای لطیفه و شکین عطش و حرارت مزاج
 بعضی اطباء گفته که برنج با الحاضیت محدث حرارت در مجر و در دوت در میرود است و
 ازین سبب است که قدیمی اطباء مزوره برنج را بر مرضی نفرموده اند و اغذیه متخذه از
 برنج را مخصوص صحت داشته اند چه در مرض احداث کیفیت ضد و در اصحا احداث کیفیت
 مثل مطلوب است میفرمایند تحقیق درین امر آن است که در یوان درم برنج بسیار کم بوده و
 برنج خوب پخته اندی باشد آنچو از آن نفرموده اند چون در بلاد فارس و هند بسیار
 است و برنج خوب یافت می شود و اطباء فارس و هند بخواه مزورات برنج از برای
 مرضی بسیار کرده اند و گفته اند چون از غذای مرکب اقوی است و در بریدن احداث
 کیفیت موافق کیفیت آن بدن میکند و بدان سبب تضرر نمی گردند پس طبیعت لازم است

جلد اول در بیان مر برای زهر ارجوان

۲۸۱

که در هر مزاجی اصلاح کیفیت آن موافق آن کنند تا کیفیت صند آن مزاج در آن اثر کرده و موجب
اصلاح آن مزاج گردد و خوردن برنج پاک میگرداند و فرجه را و بیه و مانند گوشت را پس نافع
است از برای اصحاب سسل خصوص چون بچته شود از آن شیر برنج از شیر خر و خورده
نشود و قنیکه نبوده باشد شب بعضی و اغذیه لزجه قالفیه مانند از زبایه کوده بر و عن
با دام شیرین بوداده باشد نافع از برای سحج و الفع است ازین آنچه با فندق بو
داده ساخته باشند و بچنین الفع است ایشان را برنج بوداده که بچته باشند با کاع
و نافع است از برای اصحاب لول الدم عصبه فر گرفته از آرد برنج هرگاه خورده شود
بعد از نقای قار و راه خون و لیکن پیش از نقای قار و راه خون صالح است ایشان
را اغذیه قالفیه حامیه مانند سماق و نافع است صاحب عسر و لاد را آشناییدن
با آرد شیرین کرده با برنجین و حقه تآب مغسول آن جهت سحج و فرجه اسعاف نافع است در جملا
و اذن جو این خصوص مرواریدی عدیل و آب نخاله آن در آن فعل قوی تر است و طلاء آن
با نرس جهت کلفت و آنار مفید و بچنین طلای آرد برنج با آب خمریزه و ضاد آن با چیت
کشودن و مل و ذرورین جهت جراحات تازه و آشناییدن آرد برنج که بسیار بچته
باشند با پیه کرده بزجهت افراط اسهال مرضی اسهال دوالی و سحج نهایت نافع و گفته اند
که چون برنج را بریان کنند آن مقدار که سرخ بیره شود و سیاه نشود و نشوز و مقدار
پانزده مثقال آن را در چهل مثقال آب همان قسم درست شب بخیا کنند و صبح آب
صاف آن را بنوشند از برای دفع کرم معده و غنجان که از رطوبت و حرارت
باشند نافع است و گفته اند که چون برنج سفید را در آب بخیا کنند پس بالند و آب صاف
آن را با شامنه جهت جسر اسهال و هیضه مفید و ساییده آن با گیاهی که بنه می
پورند و دو ب نیز مانند که آن گیاه با برک و در کهای باریک و بر زمین مفروتن میباشد
با آب و اندک نبات شیر و کشیده میاشامند جهت نفث الدم نافع است و آب مطبوخ شلنگ
مسطح جنین و پوست شلنگ که بسیار نرم صلایه کرده باشند از سهموم است و گویند یک
مثقال آن کشته است و معوطا کرد برنج که در حین کوبیدن بهم میرسد فاطع رعان

جلد اول در بیان برنج بریان و بخنی پلاؤ

۲۸۲

است و بدل برنج آر و جو مغسول است برنج بریان انواع میباشد یکی آن است که برنج را بطریق پلاؤ که بحدی خشک نامند بخیخ خشک نموده در میان رمل بریان نمایند و درین قسم بعضی بعد بریان نمودن قدری آب نمک بر آن پاشیده بر آتش خشک نموده نگاه میدارند و بعضی بی نمک و این را بهندی می نامند نوع دیگر آنست که شکا پو را اندک جوشی داده خشک نموده بارمل در ظرف سفالی بریان می نمایند و این را بهندی کھولی و کبیلی نیز گویند و این نوع بسیار سبک و لطیف است و از برای مرضی و اسهال هضم نافع خشک خوردن و یاد راندن شربت نبات مطیب کھلایا بید مشک یا عرق بهار یا کھادی نوع دیگر آن است که شکو ک را در آب اندکی جوش داده با اندک رطوبتی قدری بریان نموده که ماکرم بملا نیست میگویند تا دانه های او پهن و سب و ملان جاد گردد و این را بفارسی کمک و بهندی می چرخیده نامند و این نوع اندک سنگین و نفخ است خیسایند آن با آب که اندک کلاب بران زده و آب پهل کوبیده و با قند یا نبات پاشیده بخورند مصلح نفخ آن و لذیذ است و برنج بریان حضرت مطولین است و ازین است که اهل هند در جسی به رضی میکنند خصوص اطفال را پلاؤ از اطعمه جدیده است و آن را اقسام بسیار است و تزد استعمال این لفظ مطلقا بغیر قید مراد قبولی است بخنی پلاؤ و قبولی آن است که گوشت با چربی بکر مانند ماش بخته و یا بخود و یا گز و یا امثال اینهارا با پیاز حلقه کرده بر روغن گاو سرخ نموده و در مصالح حاره اسنجه در کار باشد داخل کرده برنج شسته نیم بخته بر روی آن کرده دم دهند و بخنی پلاؤ آن است که گوشت بره الملک یا بزرگالک یا مرغ جوان را با آن و قدری پیاز پاک کرده حلقه نموده بخنی کرده که آب کمی در آن باند علیحده این بخنی را نگاه دارند و گوشت فربه را نیز به پزند تا مملو شود و مرقه آن را بگیرند و برنج پاک شسته خیسایند و بر روی آن بخنی کرده و یاد جوف برنج در و یک گذاشته با ابازیر حاره مانند نمک و زیره و فلفل و افادیه مانند دارچینی و قرفة لعل و سیل بو او برک سانج هندی همه درست ناکوفته از هر یک بقدر حاجت داخل کرده و آن مرقه را بقدر حاجت بخورون آن دهند و دم دهند و روغن بقدر مطلوب بآغ کرده بران ریزند و صبر کنند تا روغن در جرم برنج نفوذ کند پس کشیده بخورند

جلد اول در بیان نسخ اقسام پلاؤ

۲۸۳

و بعضی قدری عفران اسوده با ماست مزوج کرده بر آن گوشت بخنی کرده می مالند و این
بخنی پلاؤ حافظ صحت و غذای موافق است از برای اصحاب اعتدال مزاج و در بلاد
معتدله پلاؤ لطیف و مقوی قلب و باغ است نافع است اصحاب صداع را بمشاکت قلب
بسبب غلبه سودا بر مزاج قلب چون استعمال کرده میشود بعد از تنقیه سودا و اقسام پلاؤ
و از زیر بریان جاشنی پلاؤ و از آب غوره و سرکه و آب لیمو و انج و کونند و قوت شایه و میان
وزر شک و آلو بالو و آلو سیاه و بخارانی و ترسندی و انار و فاسه جامون امثال اینها چاکر
باشند گرفته آن است که بعد طبع برنج هر یک از آبهای مذکوره را بخورند بخوردن آن میند
بخوید و آن را سخت و با نرم نکرده و همچنین کلم پلاؤ که کلم قمریت است و یا غیر آن از اقسام
کلم و غیر آن است که آن را پوست کنده ورق کرده با گوشت پخته و یا جدا و رقیق را پخته با
پساز و اندک روغن سرخ کرده آن را با گوشت بخنی کرده در زیر برنج یا در جوف آن می گذارند و دم
میدهند و آن را کلم پلاؤ و یا غیر آن بنام چیزیکه در آن اخل میکنند می نامند و همچنین لقمه
پلاؤ که از انواع سنبله یا از کلم و زردک و پیاز تازه و سبزه تازه خام یا برک و شنبلیله با بون
و امثال اینها ترتیب میدهند و نیز شنبلیله پلاؤ و با بون پلاؤ که شنبلیله با بون هر کدام
که خواهند گرفته پاک کرده از خاک و غیره شسته قیمة نموده در پارچه کرباس پاکیزه کرده
اندکی شسته و دم دادن با برنج آینه طبع نموده مرتب می نمایند و اگر با قلا پلاؤ خواهند
قدری با قلا می قشر را در آب گوشت پخته در وقت دم دادن نیز با برنج و شنبلیله با بون
می آمیزند و در هند که با قلا هم نمیرسد بدل با قلا سیسم میتوان کرد و همچنین به پلاؤ و سید پلاؤ
و لیمو پلاؤ و نارنگی پلاؤ و انبه پلاؤ و کونند پلاؤ و انناس پلاؤ و زردک پلاؤ و باد بخان پلاؤ
و امثال اینها هر کدام که خواهند خام آن را پوست تخم جد کرده قطعه قطعه نموده پخته با
اندک جاشنی به طعام وقت دم دادن بگذارند و لیمو و نارنگی و کونند هر کدام که خواهند پوست
پوست آنها را اندک شیرین کرده بفسمی که در اترج ذکر یافت و بعد شیرین شدن از
میان دو پارچه یاز یا ده از منقش با خلال چوبی تخمهای آنرا بر آورده پخته با اندک جاشنی
وقت دم دادن به طعام میکنند و همچنین مرغ پلاؤ که شکم مرغ را از رشک منقی و آلو

جلد اول در بیان نسخ جلا و حلوائی آرد برنج

۲۸۴

و کشمش یا غوره کشمش یا الو یا لودانی بیرون آورده بر کرده ته طعم گذارند و دم دهند
و بچندین شکم امک را که بچه بزرگ باشد تازه زائیده است یا آنکه از شکم مادر بر آید بعد از پنج
آن و طبع نیز بدین قسم بر نموده زیر برنج گذاشته دم دهند و مایه نازنه نیز بدستور
چسبند و که بپزند خشک نمایند بسیار سبک و لطیف و کثیر الغذاء و زود هضم است
صنعتش آن است که بکیزند برنج را و نیکو شسته در آب بخیسند بقدر وسعت و یا زیاده
که امک بخشد پس از آب بر آورده در آب گرم جوشان ریخته بپزند آن مقدار که مغز برنج
پخته شود پس آب آن را از پالایش مسی که پلاس پاکیزه بکیزند و برنج را دم داده بخورند با
پستی و یا با یکی از فعلیات و یا با قلاب یا با کبابها و فورها و اشال آنها و اگر اندکی روغن
و انغ کرده در زیر آن جلا و بریزند و آب و نمک بقدر حاجت داخل نمایند و در وقت دم دادن
بیکدو دانه و بیان صنعت پستی و اقسام دالها و مشکوچی در حرف المیم در بیان ماسن کر
خواهد یافت انشاء الله تعالی حلوائی آرد برنج کثیر الغذاء است صنعت آن بکیزند
آرد برنج را و آب طبع دهند و در آخر شکر سفید یا فند سفید نیم وزن آرد برنج یا کثیر یا زیاده
بقدر خواست در آب حل کرده اضافه نمایند و طبع دهند تا غلیظ گردد و پس قدری روغن
کافور تازه و انغ کرده یا روغن بادام شیرین یا بسته در آن ریخته بریان نمایند و در آخر قدری
زعفران بکباب بسته و در آن ریخته منمزوج نموده در سینی تازه فلحی کرده با بروی تخم پسته پس کرده
بطریق لوز بریده تناول نمایند و اگر قلیلی مشک یا عنبر نیز داخل نمایند بیکدو اطیب و اگر
خواهند مغز بادام مقشیه یا بنه مقشیه را فاشهای باریک بریده بر روی آن پهن کنند
و دست بگذارند که بدان چسبند قبل از بریدن لوز بخند و الله است حلوائی برنج مشهور
بخان احمدی است مقوی قلب است بدن را فریاد کند و اصحاب ضعف معده را نافع ببرد و
صنعت آن برنج سفید کرده شسته را یک رطل آب بپزند تا مصلح شود و پس قند سفید
یک رطل بکباب و عرق کافور و عرق صندل و عرق بید مشک از هر یک دو مثقال
خل کرده روغن کافور نیم رطل همه را داخل کرده بپزند تا چون تر حلوا شود و پس
مغز بادام مقشیه یا بنه از هر یک ده مثقال داخل کرده زعفران یک مثقال بکباب

جلد اول در بیان جلوائی برنج مشهور در پشت و حصار و خبار از

۲۸۵

سود و نیز اضافه نمایند و پزند تا زمانیکه شروع بپس دادن روغن نماید و این چینی دوم
 و آنه پیل و دوم چور بود و عدد نرم کوفته اضافه نموده از آتش برگیرند و در ظرف چینی
 برآورند و تناول نمایند بعضی در آخر زعفران بکباب حل کرده و بعضی مشک و زعفران
 بکباب حل کرده داخل بنمایند پس و لبوب اخل نمی کنند و بعضی در روغن کمی تخمه و رطوبت
 برآورده و روغن بسته و با بادام شیرین بر آن تخمه تناول می نمایند و این را با لوده بنامند
جلوائی برنج مشهور در پشت سر مع الاخذ اگر کثیر الغذاء الطیف الکیوس موافق
 اکثر از هر چه است و جهت ناخفین و ضعیف الاحشامیند بهترین حلوبات است صنعت آن
 برنج گوئیده اند که بوداده را که سی و سفت شقال باشد در بانیل کرده و هفتاد و پنج شقال
 قند سفید را در اندک آبی حل نموده با شش صد شقال از آب و کلاب و عرق بنفشه
 در بانیل کرده با شش نرم بچوشانند تا القوام پالوده شود و حصار از آن نافع است از برای صفا
 سعال صنعت آن بکیزند برنج مغسول با مثلین تخم خشاش سفید گوئیده پزند با شیر کاه
 و بخورند بی شک با آنکه شکر سفید و کاهی درین حلیب لبوب مقویه و مانع و قلب چون
 بغیر بادام شیرین مغشور بسته و مغشور جلیغوزه و مغشور قندق داخل میکنند و این غذا
 موافق است از برای اصحاب صداع بشارکت قلب بسبب غلبه سودا بر مزاج آن
 چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه سودا جسم سرد از زردنالی برنج و پرمضم بطی الخروج است
 نسبت بخمر حنظل و واقف گردیدند مردم برین معنی به بخمر پس نمی خورند آن را که با
 مصلحتش مانند اشبای الحبه و مرقهای الحوم و سبب چیزهای چرب بر روغن و با شیر و بانوم
 و این بسبب آن است که هرگاه بخورند بی آنچه مذکور شد می بایند از آن ضرر عظیم حاد
 میگرد و از آن فوایح سفلی میجی و اگر کسی جرأت کند بخورد آن با آب غوره یا با اسفید
 و مانند این و بزودی تولید سده در کبد و طحال میکنند و دفع ضرر آن خوردن آن است
 با کاه کبر و کفرین سداب این ضرر مخصوص برنج سرخ از برای است که طبع نیکو یافته باشد برنج سفید
 که نیکو طبع یافته باشد نه نقس که آنرا جلا و بخمه خشک نمود و اگر در آب گرم خیره نمود یک ساعت
 گذاشته بعد از آن نان پزند و با آنکه جلا و بخمه بر روی تخمه صافی با سنگ سانی نرم

جلد اول . در بیان سولق برنج و شور بای برنج

۳۵۴

سوده که مانند خمیر گردد و از آن نان بپزند و این قسم لذیذ و لطیف میباشد و قسم دیگر آنکه
برنج را آرد نموده در وقت طلوع اندک اندک در آب جوشان بپزند و برهنند تا طلوع تمام
یابد و مانند خمیر گردد و از آن نانهای نازک بپزند محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم
از محمد بن عیسی زیلونس از ابی الحسن رضا ع روایت میکند که بدرستی که آن حضرت
ع فرمودند داخل نمیشود در شکم مسلول طعامی الفع مرا و از آن نان برنج و در حدیث
دیگر از حضرت ابی عبد الله ع مروی است که بهترین طعامی بطون با برنج است بدرستی که
آن بدفع معده است و کثرت آن از است سولق برنج بفارسی است بکبرای
و سکون سین و مفاصل و تلخان خرو و تری قنوت و بهندی چاول کاسونامند بار دو
قالبض و مسکن حرارت است صنعت آن برنج را جلاد که بهندی خشکانه نامند پنجه خشک
نموده اندک بریان کرده ساییده نگاه دارند و عند الحاجة بقدر مطا و آب فروج
نموده و قلیلی نبات یا قند یا قندریانند و الله آن را شیرین گردانند داخل نموده بپوشند و اگر
خواهند به بید مشک و یا کلاب طیب نمایند شور بای برنج غذائی موافق است
از برای صداع و مشارکت کلیه و مشانه هرگاه علامات حرارت ظاهر باشد بد آنکه شور با
برنج و قسم است قسمی آن است که برنج و ماش را در هم بپزند و طیب بروغن بادام شیرین
و قلیلی افادیه و فلفل و زیره کرمانی نموده بخورند و این شور با برنج و ماش مقشر ساده
یا با گوشت طیور بری که ترش نموده باشند بمحوضات قابضه یا ملینه مانند آب انار
و آبغوره و آلو و تمر وندی نافع است از برای اصحاب صداع یا بس سافج و قنی که با حرارت
باشد و قسمی دیگر افیمه شور با گوشت شور بای برنج نیز ناسند و این قسم آن است که گوشت
را ریزه ریزه کرده در آب جوشانند و کف آن را بگیرند پس اندک پیاز سرخ کرده در روغن
مسکه کا و و نمک و مصالح پنجه ضربه داخل کرده در آب بپزند چون نیکو پنجه شود برنج
در آن داخل کرده نیکو رفیق بپزند و تناول نمایند و گاهی چند برگ اسفناخ و دوسه
قاشی آنکه وی سفید شیرین با برگ خرفه بحسب حاجت نیز داخل می نمایند و همچنین گاه
چند پارچه سیب منخوش یا ترش یا به منخوش یا ترش یا اندک شیرینی جهت چاشنی نیز

جلد اول در بیان شیر برنج و قلیه برنج و مر عفر

۲۸۵

داخل می کنند شیر برنج که آن البرقی از ملین نامند غذای معتدل است و در
 رطوبت و یبوست و حرارت و برودت و چون با شکر یا عسل شیرین کرده بخورند متولد
 میگردان در بدن غذای بسیار و سریع الهضم و مکنز منی و مقوی باه است و شیر را
 زیاد و کند و نیست موافق مر اصحاب سده و سنگ کرده و مثانه را صنعت آن بکیر برنج
 را و نیکو شسته با بطنخ و هند چون نیکو بخته شد شیر داخل کرده با بطنخ نمایند تا بهر قوامی که
 خواهند آمد و این در صورتی است که شیر کم خواهند داخل نمایند و الا برنج را نیکو شسته در
 و شیر مقدار ربع یا ثلث آن آب ریخته برنج را در آن بآتش ملایم بطنخ نمایند و مقدار شیر
 مختلف است بحسب اغراض از چهار چند برنج گرفته تا هر قدر که خواهند و نزدیک فرد
 آورده و اگر قلیلی مشک با کلاب سوده صاف کرده داخل نموده یکد و جوشی داده فرد آورند
 میگردان و در ظرف چینی کرده قند یا نبات کوبیده یا عسل بر آن با شسته تناول
 نمایند و اگر خواهند شیرینی را در آخر بطنخ داخل نمایند قلیه برنج با اصطلاح قدما اطباء
 اهل فارس پلاوی را گویند که گوشت آن را بار و غن و پیاز سرخ کرده پس آب آن
 داخل کرده بپزند تا بخته شود و آب در آن بقدری بایند که برنج در آن بخته شود
 پس برنج را شسته در آب بخیسانند بر روی آن کرده دم میدهند و بعضی برنج را
 اول مثل آنکه چلاوی بپزند در آب بخته و آنکش نموده بر روی آن قلیه کرده دم میدهند
 و این غذای صالح است از برای حفظ صحت و نافع است از برای صداع و مفاصل
 قلب بسبب سود مزاج بلغمی یا سوداوی قلب چون بعد از تنقیه غلط خورده شود و نیز
 غذای موافق است از برای صداع حادث از آنجمله متصاعده از معده مادر الارز
 که بهندی هیچ گویند آن است که برنج را شسته بپزند در آب و آن اصفاف کرده چون
 مادر الشعیر سر کرده بخورند مسکن لذع و وحدت اخلاط را می معده و امعاءست و مر عفر کثیر
 افند است و بهی و مسمن بدن و مولد منی صنعت آن بکیر برنج را و در آب بخته و در
 آخر قدری شکر و کلاب و زعفران و روغن مسکه کا و داخل نمایند و دم داده کشیده
 بخورند و اگر آن را نرم بپزند شاید مر عفر و اگر مثل پلاوی بپزند مر عفر پلاوی گویند و هر قسم

حداد اول در بیان مزعفر و فصل در بیان نسخ ارکجه

۲۸۸

مزعفر نافع است از برای صداع بشارت قلب بسبب غلبه سودا بر مزاج قلب چون خورده شود بعد از تنقیه و شله مزعفر نافع است از برای صداع یا بس سافرج و قیحه یا برودت مزاج باشد و آنچه بپندگی گاهنی گویند آن است که برنج را مانند جلا و پزند بغیر از آنکه آب آن را بکشند چنانچه جلا و را آبکش می کنند بلکه آن را در جان آب بپزند دوم دهند تا چون جلا و آب یا نرم شود و روغن کا و داخل نموده بخورند نفس را نافع باشد و چون برنج را در آب پخته و روغن یا آب زرشک یا آب سماق یا آب انار دانه و یا آب انار و یا غوره و یا قوت شامی و یا الوالو و یا جامون و یا فاله و یا شمال آن و یا سید یا پیچوش و یا ترش با اندک شیرینی جهت چاشنی و کاهنی در آب گوشت نیز پخته که با رجمای گوشت نازک در آن باشد و گوشت را کوفته ساخته نیز در آن می اندازند و بخند روسید یا به و یکلی از میاه مذکوره داخل نموده چاشنی دار ساخته تناول می نمایند و آنرا شله و روغن و شله سماق و شله انار دانه و غیر آن بنام آن چیز نامند مسکن حرارت است بلی گوشت آن نافع است از برای اسهال صفراوی و دسوی و تشنگی مفطر فصل در بیان نسخ ارکجه بدانکه ارکجه بقیع بنزه و سکون امی مهله و فتح کاف و صبی و فتح جیم عربی و یا بلغت هندی یعنی غالیه اعلی است یعنی طبیب اعلی ارکجه که از اغالی است نافع است از برای تقویت قلب و دماغ صنعت آن خود قمار غلام و عفران هر یک در دم صندل سفید یککلاب سوده و قمار الطیب الحباب هر یک در دم عنبر اشهب یک درم مشک ترکی درم سه ابکلاب سوده و روغن زیتون یعنی روغن باسین سفید که از اینست بیل چینی نامند روغن باسین هر یک درم که باشد از خلک و بهر یا سنگی سخی نماید تا بنکو بخار شود متاخرین درین ارکجه عطر عود دهند و عطر صندل و عطر کلاب و عطر عنبر اشهب مجموع با بعضی بناد داخل میکنند ارکجه و دیگر که از اغالی است صنعت آن عود هندی حب الحباب هر یک در دم صندل سفید قمار صی الطیب هر یک در دم عفران و بهر یا از هر یک یک درم و دو برابر ابکلاب عرف بهار نارنج سوده و روغن زیتون یا روغن بان

جلد اول در بیان نسخ ارکجه

۲۸۹

داخل کرد و بکار در آمد اگر درین غایب مشک و عطر کلاب و عطر عود و بند می عطر صندل که نام
که باشد داخل نمایند می کرد و ابعاد و اقوی ارکجه و دیگر از برای اینات شعر صنعت
آن روغن بآن مطیب که نسخه آن را بدان مرکب نه گویند می شود و دیگر انداز آن هر قدر که خواهد
بسیار داخل کنند در آن عود قماری آن مقدار که آن را غلیظ کرد اند پس حل کنند در آن مشک
و عطر محلول نیکو برهنند و بکار برند ارکجه شاخهای بسیار خوش بو لذیذ است
صنعت آن صندل سفید با کلاب سیاه چهل و هشت مثقال عود غرقی خام سوخته دو
مثقال بنج بنفشه سه که کتور که کند مالتی نیز گویند و دای بند می خوش بوست اظفار
الطیب بسیار از عطران عطر اشوب مشک ترکی خالص و آنه سبیل از هر یک و وجه
از جبات سرخ که بند می گویند و روغن یا سبیل که بند می چینی که گویند
مثقال جوهر عود بند می ربع یک مثقال دو و آنکه بند می اکسیر گویند چهار سرخ عرق بهار
نارنج کلاب صندل زرد که بند می ملا که گویند از هر یک دو و از ده مثقال در هم نموده
استعمال نمایند ارکجه شاخهای به نسخه دیگر صنعت آن عود غرقی سه ماشه صندل
سفید سوخته بانزده ماشه اکسیر که آشته سفید است مشک خالص عطر اشوب جوهر اگر
غرقی از هر یک دو و ماشه اظفار الطیب بریان کنول بنج بنفشه شاخ شسته از هر یک یک ماشه
بسیار فایده صغیر از هر یک سه سرخ کافور و قیصری نیم سرخ عرق بهار و توله روغن چینی
ربع دوام کلاب بقدر حاجت دو و نیم گرم کوفته بخیته با کلاب و عرق بهار ساییده مرتب نمایند
و با استعمال آورند ارکجه اکسیر شاهی صنعت آن صندل با کلاب سوخته شش مثقال جوهر
اگر که عود بند می است سه مثقال بنفشه کتور از هر یک سه مثقال کافور خام چهار حبه با کلاب
چهل و هشت مثقال بستور و صغیر مرتب نمایند ارکجه جهان گیری صنعت آن صندل
بسیار خوش بوا علی سه توله مشک کشمیر جوهر عود خاصه اگر غرقی خام از هر یک یک توله
عطر اشوب شش ماشه شاخ شسته اظفار الطیب کتول از هر یک دو و ماشه بنج بنفشه چهار
ماشه کافور جوهر اند یک ماشه روغن چینی دو و دوام اجزاء با کلاب و عرق بهار نرم و
از بار خیز گذرانیده است استعمال نمایند ارکجه دیگر خاصیت بادشانه زده محرم اعظم

جلد اول در بیان نسخ ارکجه

۲۹۰

سناه بسیار خوشبو و نیکو است صنعت آن صندل سفید ساییده عود هندی سرخ خام
از هر یک یک نوله عنبر اشهب عنبر بایه زرد و از هر یک یک ماشه مشک خالص پنج بنفشه
اکسیر جووه عود خالص از هر یک نیم ماشه بسیار صفا صغارا از هر یک سه سرخ اطفا الطیب
سرخ کبیده و سرخ کافور خالص نیم سرخ روغن چینلی شش ماشه عرق بهار و نوله
صندل اولاد کلاب پنجساند پنج بنفشه را با کلاب رقیق بسایند و باز در همان
کلاب کھیلا باز قافله را و صندل را و باز کافور را و جووه و عود داخل کرده و عنبر بایه
را با کلاب ساییده باز اطفا الطیب با و ب ساد مشک و عود را و همه را یکجا باز بسایند
و عنبر را باز در روغن چینلی و اندک کلاب که اخته داخل نمایند و همه را در هم نموده از پارچه
دولالی بگذرانند و عرق بهار اندک اندک داخل کرده می باشد تا تمام از پارچه خوب
بگذرد و دوسه ساعت نگاهداشته تا فی الجماعه مزاجی گیرد و استعمال نمایند و اگر عطر کلاب
و عطر عود هندی اضافه نمایند میگرد و الطیب ارکجه سرکار بادشاهی بنوع دیگر صنعت
آن صندل سفید بکلاب سوده نه مثقال عود غرقنی خام دو درم عنبر اشهب پنج بنفشه
از هر یک نیم مثقال مشک خالص ربع مثقال دو الة اکسیر و مثقال جووه عود هندی دو
جبه کافور یک جبه روغن یاسمین که بپندی چینلی کوبند یک مثقال کهور ربع مثقالی بستور
مفر مرتب نمایند ارکجه خاصه سرکار بادشاهی صنعت آن صندل سفید بکلاب
سوده سه مثقال اطفا الطیب بریان کهنوله ایرسا از هر یک ربع مثقالی جووه عود هندی
دو الة پنجه مشک خالص عنبر اشهب از هر یک نیم مثقال کافور و جبه عود غرقنی خام یک درم
روغن یاسمین و دوازده مثقال کلاب عرق بهار از هر یک چهار مثقال بستور مقطر
نمایند ارکجه بابت بادشاه یکم صنعت آن صندل سفید بکلاب سوده جمل و شست
مثقال روغن یاسمین خوشبود و از ده مثقال عنبر اشهب یک مثقال مشک خالص نیم مثقال
پنج بنفشه دو الة از هر یک یک مثقال اطفا الطیب جووه عود اگر خالص از هر یک یک درم
بکلاب بقدر احتیاج مرتب نمایند ارکجه دجش خانی صنعت آن صندل سفید
بکلاب سوده عنبر اشهب مشک خالص جووه عود از هر یک نیم مثقال عود غرقنی سه

جلد اول در بیان نسخ ارکجه

۲۹۱

مشقال بنج بنفشه دوازده هر یک ربع مشقالی بپاشد و آن هیل عطران از هر یک شش
 مشقالی عطر کلاب نیم مشقال روغن یاسمین خوشبو یکدرم زردی کل تاکیسر زردی کل
 سرخ از هر یک قدری بدستور مرتب نمایند ارکجه دلاور خانی صنعت آن عطر
 عود غرق از هر یک ربع مشقالی مشک خالص بپاشد و آن که بپندد ملائکه گویند
 چو وده عود خالص که نور از هر یک و وجهه اظفار الطیب چهار جبهه اکبر و نیم وزن صندل
 سفید و وزن اجزا با کلاب شش مشقال بدستور مرتب نمایند ارکجه دلاور خانی
 به نسخه دیگر صنعت آن عطر شمشاد که بپندد ملائکه گویند از هر یک چهار سرخ مشک
 خالص چو وده اگر خالص اظفار الطیب از هر یک سه سرخ ایر سا که بنج بنفشه است بزبار
 هیل ابوالهک از هر یک و سرخ کافور یک سرخ روغن یاسمین که بپندد ملائکه گویند
 توله عود غرق خام یک وزن کل ادویه صندل و وزن ادویه علی اگر سم مرتب نمایند ارکجه
 موسو بخانی که خوشبو و نیکوست صنعت آن صندل سفید سوده عود غرق خام از هر یک
 ده ماشه مشک خالص ماشه چو وده عود قسم اول فاقه صغارا از هر یک نه سرخ عود شمشاد
 کل کامه یک و نیم ماشه که یا اظفار الطیب بپاشد از هر یک چهار سرخ کافور بهیم سینی نیم
 سرخ روغن چینی بنج بنفشه از هر یک شش سرخ بدستور مرتب نمایند و کلاب و عرق بهار
 هر قدر که خواهند اضاف نمایند ارکجه دلاور خانی صنعت آن صندل ده ماشه اگر
 غرق شش ماشه مشک خالص عطر شمشاد اکبر کل کامه از هر یک یک ماشه بنج بنفشه اظفار
 بریان کرده بپاشد و نقل فاقه صغارا چو وده عود هندی از هر یک چهار سرخ روغن چینی
 بنهرام کافور خالص نیم سرخ کل کامه یک ماشه عطر کلاب یک ماشه کلاب یک شیشه عرق بهار
 و نیم سیر شاهی بدستور مرتب نمایند ارکجه دلاور خانی که بپاشد و صنعت
 آن صندل سفید عود هندی از هر یک یک توله صندل زرد که ملائکه گویند شش ماشه عود
 عود نه تنهی مشک خالص فرد از هر یک دو ماشه اکبر بنج بنفشه دانه هیل کوی اظفار
 روغن چینی عطر کلاب عطر فتنه عطر ناکیسر عطر عین از هر یک یک ماشه کافور خالص عطران
 خوشبوی خالص عطر کلاب عطر کرنا از هر یک نیم ماشه کلاب عرق بهار از هر یک یک

جلد اول در بیان نسخ ارکجه و عنبر مایه اکبره کونیه

۴۹۲

حاجت اخل کرده بمسئور مقرر مینمایند ارکجه و دیگر به نسخه معطاران این صنعت
آن ملاکیش من باشد عود هندی حب المجلد از هر یک سه ماشه اطفار الطیب پنج بنفشه از
هر یک دو ماشه قرقل چهار نسخ اکبره از بیسل لودا و یعنی از هر یک یک کافور و قهوه
دو نسخ مجموع را بکتاب صلابه نموده عطر فتنه یکا شده و نیم جووه نمود و هندی نیم ماشه
روغن زیتون کینوله بان مخلوط کرده بکار دارند ارکجه و دیگر که عطاران هندیان را ارکجه
شمار می نامند صنعت آن صندل سفید مقاصری نه لوله مشک تبرکی خالص اکبره از هر یک
یک لوله روغن چینی ده درم اطفار الطیب چهار ماشه و نیم حب المجلد غنبر اشهب جووه عود
غرفی خام پنج بنفشه از هر یک ماشه بادشبه چهار ماشه و نیم عود غرفی یک لوله و نیم کافور قهوه
یک ماشه کلاب دو سنا عروق بهار یک سنا حصی لبان که آن را عبری صمغ ضرومانه
سه لوله عطر فتنه یک لوله ستور سه پالار کجه سازند و بطریق عطر بکار بندار کجه و دیگر
که عطاران هندیان را ارکجه قسم دوم نامند صنعت آن صندل سفید مقاصری سوده عطر
کل مولسری میحاز هر یک سه لوله دانه بیسل لودا چهار لوله قرقل و لوله عود هندی نموده است
صمغ ضرد که جوهر حصی لبان معصدا آن است بسبا عطر کلاب خالص عطر مجموع از هر یک
یک لوله کلاب وزن مجموع او به بمسئور مینمایند و ست به کجه جوهر چینی و صعد آن نامند
ارکجه و دیگر به نسخه معطاران هندی صنعت آن طباشیر یک سنا ملاکیر یعنی صندل نه
سایه و نیم اسنا صندل سفید مقاصری بکتاب سوده سه باوا استا کنه رکب و رکب
ناکر مونه از هر یک باوا سنا برلی گفته لوله از هر یک نیم باوا سنا کجه که سیلحه است پنج استا کنه
یعنی اطفار الطیب لایچی خو و یعنی قاقله صفار قرقل صمغ ضرومیه سیلکه از هر یک
دو دوام عطر کلاب عطر فتنه از هر یک یک لوله کلاب صفار یکا دو و میان ارکجه و آن است بمسئور
مقرر مینمایند عطر که اکبره کونیه صنعت آن آن است که بکینه نام بجهای کوچک
و سیر آن را به برند و جوف آن را تمام خالی کنند بحدیکه سفیدی در آن نماند و در هر
چهار سیر چهار نارنج یک سیر لادن غنبر و نیم سیب بیل الطیب و باو سیر و والد لادن را
کوبیده و سائر اجزا را از جنس خاک پاک نموده بریزند و بکوبه و در ظرف چینی رکابا التقل

جلد اول در بیان نسخ عنبر یا بعض در بیان سحر و تعریف ارب

۲۹۱

که بالایی او ویه آید بخسایند و یک شب بگذارند پس در نار بختا بر کنند و سر آنها را از همان
 قطع ها که بریده اند مستحکم نموده در یک سنگی یا فقره یا مس نازده قلعی که در نه آن قدری
 خس ریخته باشند هفت بر تخته چهار طبقه چیده کلاب بر روی آن ریخته سر آن را با طر
 آن را بکل حکمت یا آرد ما سن هندی محکم نمایند بنحویکه بخار آن مطلقا بیرون نرود و پاش
 ماییم طنج و مهند کوش بر آواز آن دارند چون آواز جوشن کم کرد و دانند که کلاب کم باشد
 و یک را افزوده آورده بگذارند تا اندک سرد کرد و بخار آن را امل شود سر آن را باز نموده بخار
 را بر آورده آنچه در جوف آن خفاست بر آورده در ظرف چینی پهن نمایند تا خشک کرد و در سر
 سیر ازین یک پیله صندل سفید خوشبو بکلا سوده و د و توله مشک سوده و داخل نموده و در
 چینی نکاه دارند و بعد از یک ماه استعمال نمایند عیسر مایه و یکم از آن اقوی صنعت آن اگر
 غرق خام اشته سبیل الطیب لادن عنبر صندل اعلی بجا نارنج از هر یک یک آنارنج بنفشه نیم آنار
 مشک چهار توله کلاک شیشه عرق بهار و شیشه او ویه آنچه کوبیدنی است جو کوب افود
 بدستور باد وین زغال طنج دهند و بکار برند میس که مایه بعض عطر است صنعت
 آن اگر غرق بجا نارنج لادن عنبری شته خالص از هر یک یک آنار مشک خالص چهار
 توله کلاب بقدر آنکه در آن ریخته شود او ویه را جو کوب نموده علی اگر سم مرتب نمایند
 ارب بر شمی معرب اربنا سیرانی است بعربی منور بنون و رای همای و بفارسی خرگون
 و برکی خوششان و بهندی سدا و سسته کهره و سونانی فرو و سهون نیز ارب انغوس
 و غوساوس بسیرانی لاغوسی نامند و آن حیوان معروف است بچته اگر به با سوهامی نرم و کل
 زان جیص بیند و گویند منقلب میگردد و در آن باده و بالعکس اصلی ندارد و یک سال
 سر آن آب بارست میگرد و دو یک سال ماده آن و سیاه و سفید بکرتک و ابلق نیز می باشد
 و بهترین آن سفید است گویند چون آن را بسیار ترسانند و فرج نمایند بسبب شت خوف
 خون از منجج آن بر نمی آید و مدت حمل آن بقادر و زهت و زیاد هم گفته اند و در
 اول سوم کرم و در دوم رطبت و بر عم قومی سیاه آن آب است و سفیدشکی آن آب سیاه
 کرم و خشکی آن کمتر می باشد پوشیدن پوست آن سخن بدین معادل احتلاط بارده

و اودمان کل آن فاطح بواسیر و مانع تاثیر بر دوت در بدن موسی محرق آن و غیر
 محرق آن حالبس خون به اعضا و خوردن خون برشته آن جهت اسهال و قرحه امعاء
 رفع سموم و طمائی خون تازه کرم آن جهت کلفت و بهمن و نیز یک آب سفید از آن
 ترشح کند و جوشش خشکی که در سرباشد و مسکن درد های کهنه است و مغز سر آن که مشوی
 باشد جهت رعشه مرضی و دلوک آن جهت اصلاح امراض لثه و در آن اجانت بر زمین
 دندان اطفال طمائی پیدان مانع اشتقاق سو و ریختن آن است اختلاج و ارباعش تناول
 نمودن مغز سر کوشن با مار العسل نافع است از برای اختلاج و ارباعش حادثه عجب
 مرض و بریان کرده آن نافع است از برای ارباعش حادثه از بیماری اشتامیدن
 شراب و رعشه مرضی خصوص و قینکه با فلفل و خردل خورده شود و مغز سر از برای چون
 با سرکه و روغن زیت بچوشانند و بر بدن بماند حشرات الارض از آن شخص ربه نمایند
 و زردی که او نمایند و ترشح و او گفته که چون هفت روز و وجبه مغز سر آن را با دو او و قه شیره
 تازه بنوشند منع سفیدی موسی کند و خاکستر و مانع آن با پیله خرس و با مار العسل و آب
 پیاز عنصل جهت دفع و ادا الثعلب پیله یار آن را چون بقدری قیر اطمی نایم مشقال با سرکه
 انگور سی بنوشند جهت مریع و تحلیل شیر منجمد و معده و کزیدن افغی و ادویه قتاله و بالجملة با دانه
 جمیع سموم است و سقیر اطال با شراب جهت دفع تب رابع مجرب شمرده اند و کونیکه یکدم
 پیله یار آن نایک مشقال چون با آب نخود بخورند نافع است از برای اجناس لول بسبب
 جود خون در مثانه و اگر یکدم افغی ارب را با یک درم شب موخته بکجا کرده پس بکیند با بون
 و سداب و در آب جوشانده صافی نموده و این را در اجند روز بخورند با سبطیخ مذکور
 خون بسته بکشانند طمائی آن جهت سرطان عجیب الفحل و و مشقال آن را چون بپوشند جهت
 رفع سیلان طوبات جسم و شکم و اشتامیدن و حمل آن بعد از طهر سه روز هر روز نیم
 مشقال مانع حمل زنمان و زهره آن را تا تاثیر بکس پیله یار آن است چون با زیت خلط
 کرده شود و جلاوس و بر طبع آن جهت اقرس و مفاصل و چون بپاشانند افغی آن را با
 مسکه کا و روغن کا و با سرکه انگور سی و همچنین هرگاه اشتامیده با مسکه یا روغن

جلد اول در بیان تعریف ارب

۲۹۵

با عسل مصفی محلول نخل خمر نافع است ز برای صرع و بعضی گفته اند چون قدری قندی از انغور
 آن را بطفل بپاشند از من میگرد و از حدوث صرع و چون انگلی از انغور ارب است
 بطفل که فزع کند در خواب بدهند دفع میگرداند فزع آن را اولی که باید که بسیار که باشد
 و شیر در معده او نباشد ز برای که موجب جمود شیر در معده میشود و خوردن گوشت آن
 مولد خون غلیظه بهتر از خون نکه از گوشت گاو و بز و بیش لحیم میرسد جهت بول و رفرش
 و سلس البوال و غشیه و فالج و امراض بارده نافع است اصمالح آن چمن آن است بخار آب
 و بار و غن شبت و مغر است بجز و المزاج و صمالحش کاسته و سرکه و انار سیخوش است
 صرع گوشت آن را چون بریان نموده بخار آب کرم یا با شبت پنجه بخورند نافع است از
 برای صرع شیخ الرئیس گفته که گوشت خرگوش از اغذیه جیده است از برای اصحاب
 صرع و فالج و لقوه و استرخاشی گفته اغذیه متخذه از گوشت آن خصوصاً کباب میشود
 مینر با ابازیر جاره مقویه مانند تخم شبت و در اجنبی و فلفل و صغیر و خردل که نرمش کرده باشد
 آنهارا بر روی نافع اند از برای اصحاب فالج و استرخاء و لقوه و امراض بارده و صمالح عصب
 و خوردن گوشت بریان کرده آن نافع است از برای خدر و ارتعاش و چون بزرگداشت
 ارب است تا مضر شود مانند علو ابلس بکوبند و ضاوت نمایند بر سر نافع است از برای لقوه و فلج
 گوشت با مغر تر آن با صمالح جاره و الکامه غذای صمالح است از برای اصحاب فالج و هرگاه
 بوده باشد با سعال فشب یا بلغمی لزج باید که بوده باشد غذای صاحب آن میشود
 و قایم مای اگر گوشت ارب بر روی آن محدث سحر است مصلح آن با زیر است سحر قندی گفته
 که لحوم ارب می باشد کرم و خشک مولد خون عکس سوداوی موجب غشاش و اسهال شکم اند و در
 بول و مدفوع هر که کسی محتاج به تدبیر محففت باشد بپسند موافق هر کسی را که محتاج باشد
 به تدبیر لطیف مطب اصمالحش آن است که چرب باشد و زنده و غن بسیار و بریان نمایند آن
 به بخار آب کرم و گفته شده که گوشت حیوانات خوش نامش بد است الا هویره که اجماع
 آنها بدیش گفته است و بعد از آن هر که بدی گوشت ارب و واجب است اصمالحش و متفائل
 را اجتر از خوردن جمیع لحوم و اگر ناچار باشند از خوردن لحم پس باید که بخورند از گوشت

اربی امثال آن چون طیور و حیوانات و هر کوشی که قلیل الفضول باشد جهت آنکه عمده
در علاج ایشان بقلیل غذا است فرموده اند اگر گفته شود که مشهور آن است که ارب
بار و المزاج است پس چگونه می باشد غذا می نافع از برای مغالوچین و اصحاب امراض
بارده و اینکه ازین سوال داده اند آن است که مزاج جملة ارب بارده است لیکن گوشت آنها
حار است از گوشت غزال و حیوانات است که نیست مزاج ارب بارده و چنانکه مشهور است و سبب
این شهرت افعال آن است که خوف جنین باشد و سبب درین امر نیست برودت مزاج آن
چنانکه فوهم کرده اند بلکه چون مزاج آن از برای سرعت حرکات که آن را بسیار شبیه بار کرم
خلق شده و از لوازم حرارت جرات و جلادته اقدام بر حرب است و آن جانوری خورد
است که این لوازم حرارت با او نباشد بزودی از جنگ و غزاهلاک می شود باری تعالی
بحسن تدبیر و حکمت بالغه قلب آن را شیب بدن او بسیار بزرگ خلق کرده پس حرارت غیر از
و روح جوانی در فضای قلب آن متفرق شده ضعیف می گردند و موجب جنین و خوف
او میشود و هر چند اصل حرارت غریزی او قویست نیز حرارت اصلی مزاج آن با حرارت
حارضی از غضب یا خوف مجتمع گشته باعث انقمار و ضعف آن میگردد و چون بکینه مراد از
را بپوشند با آن کند و سداب و حبیب خسته بیاشامند در وقت نشامیدن شراب خواب
آورد و اگر اراده کرده شود خداوند از آن بیاشامند سر که کهنه پس در سبب که موجب شفا می او
می شود باینسان گفته که چون زهره آن را بنوشند خواب بمریضه بر شراب آن غلبه کند که تا
سرکه به دهند که مستشاق نفرمایند بهوش نیاید لقوه مولف جامع الادویه گفته که چون
خصیئه آن با نمک تلخ و روغن کسود نموده و دانه آن را اسعوط نمایند جهت لقوه مجرب
است خوردن آن با روغن سداب جهت اخراج شیشه ای نموده است و گویند چون زن فرج آنرا
بخسته بخورد و حال البستن کرد و همچنین جمول سرکین آن درین باب بسیار مؤثرند البته
وضما و خاکستر سخوان آن محلل خضار و سرکین آن مقه ارنیم درم نیکم درم شراب است
سلس البول اول در فراش نافع و قطور بول آن در چشم جهت حدت باصره مفید است
و چون مجموع آنرا و نظری بسوزانند و بار و روغن کل سیرین طلای نمایند جهت رویانیدن موی

جلد اول دستور احراق ارنب و طبع ارنب و تعریف اسارون

۲۹۷

سر موثر است دستور احراق ارنب چست سنگ مثانه آن است که بکند ارنب
برای را و بعد از دفع از پوست احشا پاک کرده و در کوزه سفال مطین کرده در تنور یک
شب بکند ارنب پس بر آورده بکار برند و هسن ارنب نافع است از برای مفاصل و فقرن
و خدر و درو اعضا تشستن در آن و تدبیرین بدان صنعت آن بکند ارنب از نه
و دست و پای آن را بسته قزغالی را ازیت بار و عن کچد کرده بخوش آورند و ارنب را
در آن اندازند و بخوشا نند تا محمر شود پس فرود آورده در لیض در آن نشیند بعد از آنکه
حرارت او کم شده باشد که تواند در آن نشیند و قدیمی را از برای تدبیرین نکند ارنب
طبیخ ارنب نافع است از برای کسیکه و هسن ارنب نافع است از برای آن مذکور
شد و از بنات غذای نافع از برای امراض بارده مانند فالج و رعشه و سلس البول
و بول و فراس و درو مفاصل بار و درو یانیدن موسی سرد این نوع غذا معمول تر کانت
صنعت آن بکند ارنب و دفع نموده پاک کنند پس آن را در آب نمک و شبت و پیاجوشند
و کف آن را بکند پس آن را از آب بر آورده با آب سرد بشویند و بخار آب به پزند
و در وقت بخن ماست و روغن و مصالح حاره و ادویه مقویه دایم بر آن بمالند تا زایل شود
خوب پنجه شود پس آن را فرود آورده بخورند و پوستین فر گرفته از پوست ارنب پلی
منوسط است و گرمی میان پوستین سمور و پوستین پوست بره که آن را قلایانند و از
پوست بره زیاده و از پوست سمور گرمی کمتر است **باب الف مع سین**
المهمه اسارون بفتح همزه و سین مهمه الف و ضم رای مهمه و سکون او و آن
بلغت میرانی نخ سنبلی بری است که آن را اسارون بری نیز نامند و یونانی میرایون
و یندی نکر نامند و آن نخ گیاهی است بر کره و دوازده بار یک و کچ و از زرد چوبه یک
و قوی تر هم نیز دیده شد و با اندک عطری و تند و سفید مائل بزرودی با ریشها بسیار
باریک که از اطراف آن برآمده و شبت آن جنگله و گیاه آن منبسط بر روی زمین و
برگش شبیه به برگ نیل و بلبلاب و از آن کو چکند و مائل با سنده اریه و گلشن نفش و در
برگ شبیه بگل پنخ و تخمش مثل تخم کا و چهره که عجارت از قسط است و از آن را ساق

جلد اول در تعریف سارون

۲۹۸

بقدر غنی و مدور و برکنش مثل برگ قطور یون فیق و اعلا سی ساق آن پر شعبه بعضی
بر بالای بعضی و در اطراف شعبها مثل این است که در وجود آن چیزی زغبی و بخش لبیطری
تشنه و کم کرده و خوشبو و خوش طعم و قسمی را برکنش مثل قسم اول و آنچه و صفت شاخه های
آن پراکنده و باریک و گلشن بزرگ و بگش و شمش مثل ترکیب و در جوف او غنی مثل
خطمی و بر اشجار می پیچید و بخش ساری درخت ارمن و پر کرده و قوی المرائحه و تلخ
و لذرا و این قسم خاص و صفت در رفع سہوم و کنیدن مارها و قسمی را برکنش از همه اقسام بزرگ
تر و شاخهای او لبیطری و زین و گلشن و بخش نرم و بیکره و زرد و تلخ و با عطری
و نسبت آن کوههای ساد و این قسم ضعیف ترین اقسام اربع است و در آخر دوم
گرم و خشک و بهترین آن قسم اول است که از فرنگه افریقیه و شام خیزد و خوشبو و تند
باراب باشد که زبان را بوقت خاییدن بکزد و دست عمل رخ آن است لطیف و محلی و در رفع
و منقعی معده و جگر و سبزه و کرده از اختلاط بارده و سه شفال آن با مار العسل سهل قوی بلغم
خلیطه مجتمع در سر و باقی اعضا است و جهت حفاة کرده و مثانه و تشکین درد آن و
عسل البول و اجتناب حین و در دور کردن و مفاد و عرق النساء و نفوس نافع خصوصاً که دو
ماه در آب انکو خیسایند باشند و باید که باز اسی هر سه شفال آن آب انکو چهار رطل
و نصف باشند و با شیه شتر و کوسفند میخ قوی میرو و در مطوب و مسخن و مقوی معده و کبد
و مسخن و رطوبات فضلیه آن در در است و جهت تشکین درد های باطنی و استسقاء و یقان
س می و درم سدی و درم رنج و سبزه و تنقیه آلات بول از رطوبات مزاجه و امراض
بارده و طبعه و مانع باشد صرع و لثوه و فالج و استرخا و تشنج استلالی و خدر و مقوی و مانع
و اعصاب است آسانیدن آن و شمش از آن سه شفال است با مار العسل و داخل کرده
می شود و در او نیمه صاع بشمارکت رحم از برای تقویت سر و مانع و رحم و او را از فتول
رحم و آن بزم میکند و مانع را و نافع است از برای نسیان جن و خصوص فیکه با مار العسل باشد
به جهت آنکه پیچیدار است و پیوسته مجفف رطوبات و مانع است که آن رطوبت می باشد ضعیف
و مانع و همچنین آسانیدن و سخن آن و ایم نافع است نسیان او اکنحال آن است امراض

جلد اول در تعریف اسارون و نسخ شراب اسارون و عرق اسارون

۲۹۹

طبیعتی دریند و در آن جهت گریز آید از محرق شدن و آن با شیر تازه و و شبیده برکنج
 ران و پشت زهار جهت لغو طلب یا بحرب است و مضرر و مصلحش موثر و گفته
 اند بحضت اعصاب است و مصلحش موثر است بیرون کرده جو شایسته بروغن بادام
 است و قدرش بیشتر از یک مثقال تا سه مثقال و بدش وج مثل وزن آن بازخیل
 است یا نصف آن خولجان و نصف آن وج حکما میهند را اعتقاد آن است که چون قبل
 از آنکه بخورم آن با بنید برنج بنوشند آبله بسیار کم برمی آید و موجب پیدا اند جوارش
 اسارون مقوی اعصاب اعضای عصبانی و نافع است از برای فالج و لقوه و
 اشتها و صنعت آن اسارون شاه قنقار از خربسینال الطیب لیخ سیاه از هر یک دو
 قسط تلخ و اچینی از هر یک یک درم با عسل سفید سه وزن او را به چون سازند شربت یک
 مثقال شراب اسارون در بول و نافع از برای استسقا و یرقان و علل که بر جمع
 و رک دریده و معده است صنعت آن بکشد اسارون و مثقال بنید از زرد و وازده
 قوطولی از عصیمه عنب و بکند از دسده ماه پس صاف نموده استعمال نمایند عرق اسارون
 ساده مفرج و بخشنده سور و مقوی قلب است صنعت آن بکشد اسارون و سه
 من آب داخل کرده بطریق کلاب عرق کنند شربت ده مثقال اسرار الاطباء و لیف
 شمس الدین بن هلال اردبیلی این ترکیب معجون لبوبی است که باین اسم سسمی ساخته
 بنهایت مقوی ماه است و دل و دماغ و رتک رخساره را بیکو گرداند و ضعیف را محکم کند
 و مداومت کنند آن قبل از جماع و بعد از آن این باشد از عرق النساء و قمر من نقصان
 منی و امراض عصبانی و قدرش بیشتر از دو مثقال تا سه مثقال است صنعت آن شفاقل
 مصری خولجان خضیقه الثعلب مصری بهمن سرخ بهمن سفید و ج ترکی تو درسی نسخ
 تو درسی سفید لسان العصافیر سه قسط قمر از هر یک سه درم حب لسان حب لسان و
 در نسخ و دیگر بعض حب لسان خود و لسان است فلفل سفید و خمر تخم خمر زهره و خمر تخم خمر
 تخم شلغم تخم پیاز تخم بونجه صحرایی خشتی سفید و دو قوطی حب القرطم تخم زهره و تخم
 تخم زرد تخم شبت تخم کندنا تخم پیونجسک مر با از هر یک دو درم منقر بنید منقر خلیل منقر

جلد اول در بیان نسخ عرق سارون

بادام شیرین منقشه مغز چغوزه منفرجه الحضر منفرجه القطن کنج منقشه از هر یک هفت
درم و ارچینی قرنفل سارون سنبل الطیب با سه کباب چینی سعد کوفی قرقه الطیب
دار فلفل جوز بوانا ریشک عود قمارسی عنبه اشهب زعفران از هر یک یک مثقال شک
ترکی یکد آنک و نیم زنجبیل بوزید آن قسط شیرین منفرجه لزم در پنج عقری از هر یک دو
درم غسل مصفی سه وزن ادویه برب و زعفران معجون سازند حکیم میر محمد مؤمن گفته که من
معناد بن افیون را در بن معجون زعفران سه مثقال پیرایه شتر اعرابی پنج مثقال افیون ده
مثقال بزرالبنج سفید و مثقال اخل کرده و بدل سره سقنقور باهی رویان نهایت
موافق یافته قدر شربت از افیون دار از نیم مثقال تا یک مثقال و در نسخه دیگر از
که افزوده شده زعفران سه مثقال افیون هشت مثقال بزرنج سفید یک مثقال است
و بعضی اطباء بعضی بزرالبنج و افیمون ورق القنبه مثقال میکنند و بعضی بعضی
ورق القنبه چرس میکنند و اگر سره سقنقور بنا شد بدل آن باهی رویان پنج مثقال
کنند و اگر حسک مربی بنا شد حسک غیر مربی داخل کنند اسرار الاطباء نسخه دیگر
منافع بسیار دارد و در سه بابی نظیر است در تقویت دل و دماغ و آوردن نشاط و حکم
نمودن قضیب اگر بعد از جماع استعمال نمایند از عرق النساء و مفاصل و نفوس نقصان شنی
و از همه بیماریهای عصبانی این گرداند و این نسخه بجنس نسخه قبل است با اندکی تفاوتی
در عود ادویه و بجای درم مثقال است صنعت آن خولجان شفاقل خصینه الشلب
مصری بهمین سرخ بهمین سفید و ج ترکی نو درمی سرخ نو درمی سفید لسان العضا فیترانه
از هر یک سه مثقال حب بلسان عود بلسان فلفل سفید تخم خرقه منقشه مغز تخم خربزه مغز
تخم خیار مغز تخم که و تخم پیاز تخم شلغم تخم خشتخا تخم ثبث انیسون تخم بایون حسک مربی از
هر یک و مغز تاجیل مغز چغوزه منفرجه منفرجه منقشه از هر یک هفت مثقال ارچینی
قرنفل سنبل الطیب سارون لب با سه کباب چینی قرقه سعد کوفی دار فلفل جوز بوانا
عود قمارسی عنبه اشهب زعفران از هر یک یک مثقال شک تبخی یکد آنک و نیم زنجبیل بوزید آن
قسط شیرین منفرجه لزم در پنج عقری از هر یک دو مثقال با سه وزن ادویه غسل مصفی

جلد اول در بیان اسرار الاطباء و تعریف اسطوخودوس

۱۰۵

شسته همچون سازند شربتی از دو مثقال ناسه شغال است اگر کیف خواهند زعفران را
سه مثقال کنند و افیون هشت مثقال و بر رالینج سفید یک مثقال صافه نمایند اسرار
الاطباء کبیر کوه را گرم و قوی گردانند و منی جفیزاید و پشت را محکم کند و نشاط آورد
و باه را زیاده کند و دل و دماغ را قوت دهد و بدن را افزیه کند و رنگ را اینکو سازد
و اعصاب را محکم کند و لفظ آورد و در امر مجامعت نظیرند آن صنعت آن مغز بسته مغز
فندق مغز بادام مغز جبهه الحضره مغز گردکان مغز جلفوزره مغز جبهه بطم خوبان ماهی و بیان
شفاقل همین سرخ بهمن سفید نووری زرد نووری سرخ زنجبیل کبیر سفید و ارچینی از هر یک
پنج درم سبیل الطیب سعد کوفی قرقل کبابه چینی حب القلقل تخم کوز تخم شلغم
تخم ترب تخم پیاز تخم اسپست تخم بلبلون لسان العصافیه و روغن عقری زربناد از هر یک
سه درم جوز بلوالبه سه دواله دار فلفل از هر یک دو درم حصیثه الثعلب نایجل نازه
مغز کزنجشک زخشا ش از هر یک ده درم قضیب کا و سوده سوربخان بوزیدان تخم
خشک از هر یک پنجاه درم بایه شتر اعرابی زعفران به طکه از هر یک درمی عود خام دو
درم ورق طلا سی عدد و ورق فقره پنجاه عدد و عصاره ششک خالص از هر یک نیم
مثقال غسل سه وزن ادویه بطریق معهود همچون سازند اسرار الاطباء صغیر
منی زیاده کند و کلیه و مثانه را قوی گردانند و بیان را نافع باشد و رنگ را اینکو
گردانند و دماغ را قوت دهد صنعت آن مغز بادام مغز گردکان مغز جبهه الحضره مغز جلفوزره
مغز جبهه لزم مغز فندق مغز بسته مغز نایجل نازه مغز جبهه القلقل شفاقل سفید نوورین
کبیر سفید تخم چیر تخم پیاز تخم شلغم اسپست بهمن زنجبیل دار فلفل کبابه قرقره و ارچینی شفاقل
خوبان تخم بلبلون مساوی کوفته بنجده غسل سه وزن ادویه همچون سازند چنانچه
رسم است شربتی دو درم اسطوخودوس بضم همزه و سکون بین مهابه و خشم
طامی مهابه و سکون و او و خشم طامی مهابه و سکون و او و خشم دال مهابه و سکون و او و سکون مهابه
گفته شده که لغت یونانی است معنی آن جلقط الارواح است یعنی انس بد الف
و مسک الارواح و خشم بضم ضاد و مهابه و سکون اسی مهابه و سکون گویند و اهل کتاب نیز هم

جلد اول در بیان اسطوخودوس

۲۰۲

و بسیار بی سخاوت و ناسند و آن نام جزیره ایست که از انجामी و رند و در بعضی لغات
آن را کشته و بختی و بار و در بنکالیه تنبیه ناسند و آن کیاهی است بریحی در جهان
نمناک بسیار میر وید و برکش شبیه برک صغیر و از آن در از تر و بار یک تر و کلس با لک شبیه
و یک سان دارد و بار یک بیساق و شاخدار نیز دیده شده و در بلندی کمتر از شتری
و بقدر ذریعی نیز دیده شده و قبیه آن متراکم مخروطی طولانی شبیه بحر و مائل بریحی و نفیسی
تنه طعم در ایجه و با آنک تلخی و ختم آن زرد رنگ تیره شبیه با رزن خور و مانند کپنی این
ماسویه گفته که اسطوخودوس انجمنی است که چون بدست بالند و بپویند بوی کاو را از آن آید
و طعم آن تلخ و تیز و مزاج آن گرم است و در ادق خشک در دوم و مرکب است از جوهر ارضی
و ناری و تقویت جوهر ناری خود و تقویت سده نماید و لطیف مواد کند و رفع عفونات نماید
و همه اندام اندرونی را تقویت بخشد و آنچه نوشته درست است چنین مشاهده شده
اسطوخودوس در بعضی بلاد هند و بنکالیه نیز میشود و لیکن آنچه درین بلاد به هم میرسانند
سیاه خاکتری رنگ و بعضی سفید خشن بی زغب و بی رائحه و کم طعم و بی تخم و ضعیف
الخاصیت آنچه در بلاد دیگر می شود نرم با آنک زغب و تصف باوصاف مذکوره گرم
و خشک است در درجه اول و گویند در اول درجه دوم و این تکیه گفته که بالیس است در دوم و
گویند مرکب القوی است و اجزای بارده آن کمتر و این قول بلکه قول دوم اقرب بصواب
است محلل و ملطف و جالی و مفتوح سده با با قوت قاطبه و مقوی بدن و دل و احتیاج جمع
قوی ظاهری و باطنی نافع است از برای عفونت اخلاط و طبع آن ناسه و در امر قش
سینه و سعال و نزلات از زوفامی خشک قوی تر و مفرج و مسهل بلغم و سودا و غلیظه
و مقوی آلات بول و با قوت تریاقیه و خاصیت آن القیاح و اسهال مره سودا است از
قلب و دماغ و بی عدیل است برین امر مخصوص دماغ و بسبب تصفیه روح این دو عضو تقویت
این دو عضو می کند و نیز تقویت قاطبه که آن را بیست قبض جمع جوهر ارواح
میکنند و مایع از تحلیل آن میشود و شیخ الرئیس برح میگوید که اعتقاد من آن است
که بوده باشد اسطوخودوس خاصیتی خارج ازین وجوه و در تقویت قلب و دماغ

جلد اول در تعریف اسطوخودوس

م. م.

بسیب آنکه شدید الفع است و تقویت قلب ترکیه فکر و آشناییدن بکدرم ازان
به نهای جبهت رعشه و داغی و در جزو آن بایک جزو شیخ کبر که با عسل شیر باشد
جست برودت معده و بواسیجیات مفید است و ضا و خنجه آن جست و در مفاصل و فقرش و نفوذ
مبطونج آن جست استسقا و درم بارد و جگر تنفیه کرده طحال و امراض متعده و با شرا جست نفوذ
در و اعصاب و در و اعصاب مسموم مشهور نافع و مفید است بصفه ای مزاج و عطش و مغشی و بکبر
صبر و رین و صلاحت کجین گویند مفید است بر شش و هضم کثیر و صغیر عربی است و در
شیرش از دو درم تا پنج درم و بدلسن و آلات تنفس و اسهال و در شقیه سودا و اسهال
است و شیخ یوسف بغدادی گفته که خاصیت اسطوخودوس اسهال سودا و از و داغ
است و شیرینی ازان بکدرم تا پنج درم و اصلاح آن بکثیر است و چون با سکنجبین
خورده شود محتاج بصلح و بکثرت و بعضی اطلاق گفته که مصلح شراب آن شراب لیمو
و مفتوح سدای و داغی و مسهل سودا و بلغم از و داغ است و بالجملة اسطوخودوس و در
و داغ است یعنی پاک میکرد و اند سر را از جمیع فضول بلغم و سودا و یه غلیظه و محلول و
ماطف و منقی آن است و بعضی گفته اند مسهل صفرا و بلغم و سودا و هر سه است و مفتوح
سدای و داغی و مقوی نوای و داغی است ترکیه و هین و تر و غریغ و داغ و شکو
بیکرد و اند و هین را موجب ترکیه آن است و آشناییدن بکدرم ازان با نادر الغسل
جست تر و غریغ و داغ از ضرب و سقطه نافع است و وار و سدرا نافع است از برای
و وار و سدرا و آشناییدن آن و نیز از برای و وار و سدرا و جاذبات از ضرب و سقطه
فرشی گفته که هرگاه بوده باشد و وار و سدرا از بلغم و معده نافع است آن آشناییدن
شراب اسطوخودوس و با شراب لیموی ساد و جبهت آنکه با وجود آنکه مقطع و منصفی است
جس از بخره و تقویت معده میکند صرع و مایخو لیا و مست آشناییدن طبع آن
و همچنین اسهال بان نافع است صرع و مایخو لیا را تقوی بلغم و زایل میکرد و اند از
ابجحت اسفراغ و تنفیه آن مرفضول و داغی را و تقویت آن مرد داغ بسبب از آله
آن مرطوبات مرخیه را و افع سودا و غم و وسواس سودا و می و موجب تفریح است

جلد اول در تعریف اسطوخودوس و حب اسطوخودوس

۳۰

چون کل از امربلی سازند بشکیرا بعسل مصفی یا شامند از آن هر شب مقدار یک بود باشد و هر روز
از کل اسطوخودوس مقدار یک شغال مد او مت کرده شود و آن مزیل سودا و غم و سودا و سودا و
بالکلیه موجب تفریح است تفریح قوی خون و لبان و جو و شوخ و صرع و شامند آن نافع است از
برای خون سوداوی لبان و صفا و نمودن آن بر نافع است برای لبان و جو و شوخ و صرع
و آشامیده میشود و جهت صرع عاقر و حاد و کینج و چون بنده از بندش قوی اریس از عصیر غیب کینج از
اسطوخودوس و خم کرده بکند از ششماه که آن شراب سبزی شامند صرع از آن با عاقر و حاد و سبکینج
منتفع یکد از آن که کاهی لغوض عصیر غیب سرکه میکنند و درین حالت یکا که در سرکه آن را
مخلل نمایند استعمال میتوان کرد و میفرمایند که ازین سرکه سبکینجین سرکه می یا عسلی سازند
و از آن سبکینجین یکا و قیه یا و او قیه با عاقر و حاد و سبکینج استعمال نمایند بهتر است و
جالیئوس گفته که چون سخن نمایند اسطوخودوس را تا بگرد و مانند عصاره و بدین معنی هم
نافع است او را و موجب افاقه او میشود و گفته شد که چون بگیرند از آن یکدم و نرم
بسیارند و بعسل مخلوط کرده با آن سوط نمایند تنقیه و مانع میکنند تنقیه قوی و نافع است
از برای صرع سوداوی و بلغمی و شیخ الرئیس گفته که هرگاه بوده باشد صرع بشارت
افوق او و یا برای استفراغ الشان اسطوخودوس و شحم خنظل است و احتمال باید نمود آن را
در سالی چند مرتبه و بعد از تنقیه منعی بقوت معده ایشان شوند و نیز گفته شده که
هرگاه بوده باشد صرع بلغمی پس استفراغ با اسطوخودوس نافع است آن را و همچنین هرگاه
بوده باشد صرع سوداوی و مانع عفونات انصباب نوازل است با عصاب و نفوی
و سنج انصباب بارده است و نافع است از برای خدر و رعشه فصل در بیان حبوبیکه
اصل و عمود و زانها اسطوخودوس است حب اسطوخودوس با صبر
بسیار است قدین نافع از برای مالبخولیا و صرع و امراض سوداوی و بلغمی و دار الثعلب
صفت آن پوست بلیله زرد پوست بلیله کابلی از هر یک یکدرم ترب سفید هفت درم
و نیم و در نسخه دیگر هفت درم است صبر سقوطری شش درم اسطوخودوس غایقون
سفید نیمون بیفاج فستقی از هر یک سه درم شحم خنظل یکدرم و نیم قر قنقل نو و پنج جلی

جلد اول در بیان نسخه حب اسطوخودوس

۱۰۰

از هر یک یک گرم کوفته پیخته بروغن بادام شیرین بقدر کفایت چرب نموده چنانچه هر چوبی
بقدر رنخود کوبی شش درم یا شش درم یا شش درم حب اسطوخودوس سه سال بلغم سودا و
صفرا کند جمیع امراض بلغمی و سوداوی و صفراوی را نافع باشد و صالح است از
برای امراض طهر و جمع و رک و او جلاع مفاصل و مانند این امراض و گفته شده که
این جنس آب مناسب تو نایا است بلکه از آن بهتر در عمل صنعت آن غار یقون هشت
سفید شحم حنظل نر به سفید مجفوف تراشیده مرغوض بروغن بادام شیرین چرب نموده از
هر یک با توده مثقال پوست بلبله زرد و بلبله سیاه فلفل از زرق بسفنج فستقی از هر یک
هفت مثقال سیکنج اشق سفونیا غار یقون هشت سفید حب الینیل انیمون بلخ لفظی
و ج ترکی کثیر اسطوخودوس از هر یک پنج مثقال ایارج فیرا بوزن مجموع ادویه صمغ
را و آب کرم حل کرده و باقی ادویه را کوفته پیخته آن شسته خوب سازند شربت و دو
مثقال کاهی زیاد میکنند درین حب قر فلفل و فودنج و کاه و زبان از هر یک پنج مثقال
صبر سقوطری پانزده مثقال تابست مثقال لاجورد مغسول و مثقال و در نسخه دیگر
اسطوخودوس سه مثقال خربق سیاه دو مثقال است و درین حال قوی الفحل است و در
امراض سوداوی و امراض که تغلق بسبب داشته باشد حب اسطوخودوس و شحم الزرق
نافع از برای رعشه صنعت آن اسطوخودوس سوده یک گرم ماد و درم ایارج فیرا یک گرم
حب ساخته فرو برند و بالاسی آن ماد الفحل نبوشند حب اسطوخودوس و حکیمیه
کا زرد و لی نهقی بلغم و سودا از بدن و دماغ است و نافع است از برای صرع و لیجوا صنعت
آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کبابی از هر یک پنج درم انیمون اسطوخودوس و سفنج فستقی
از هر یک سه درم غار یقون سفید یک گرم و نیم خربق سیاه نمک لفظی از هر یک درم قر فلفل
بودنه کوبی شحم حنظل از هر یک یک گرم و نیم ایارج فیرا ده درم کوفته پیخته آب شسته است
را بروغن بادام شیرین چرب نموده حب سازند شربت و در نسخه دیگر بلبله سیاه
پنج درم داخل است حب اسطوخودوس قوی الفحل در تنقیه بدن بسیار سودا و نافع
است از برای جمیع امراض و دواوی خصوص آنچه متعلق بسبب صنعت آن پوست

جلد اول در بیان فستق حب اسطوخودوس

بلبله زرد بلیله سیاه مثل ازرق بسفایج فستقی از هر یک هفت درم اشون یک سبک سبک
 مشوی حب الینسل افیمون ملح لفظی و ج ترکی کثیر ای سفید اسطوخودوس از هر یک
 پنج درم قرقل خود پنج کا و زبان از هر یک پنج درم صبر سقوطری پانزده درم در نسخه
 دیگر بیست درم است لاجورد مغسول و درم و در نسخه دیگر سه درم است خربل سیاه
 و درم صمغ را با یک گرم حل کرده باقی او وید را کوفته بخته بان شسته خوب سازند
 حبی بقدر نخودی شیرینی و درم ناسه درم باب نمک گرم فرو برند حب
 منقول از کامل الشماخه که همین منافع دارد صنعت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله
 کامل و بلبله سیاه صبر سقوطری بسفایج فستقی از هر یک سه درم غار یقون من سفید
 چهار درم اسطوخودوس افیمون از هر یک پنج درم تخم خنظل و درم و نیم خربل سیاه
 و درم کوفته بخته بختن بادام شیرین چرب ساخته باب باور بخیوه شسته خوب
 سازند هر حبی بقدر نخودی شیرینی و درم ناسه درم باب نمک گرم فرو برند حب
 اسطوخودوس نافع از برای مایا و ادوا الکلیب صنعت آن اسطوخودوس و درم و نیم
 مصری بسفایج فستقی از هر یک پنج درم حجر ارمنی پوست بلبله کاملی از هر یک یک درم نمک
 پند سی تخم خنظل از هر یک چهار درم پوست بلبله آله منقی حاشا خربل سیاه از هر یک سه
 درم نرید سفید بیست درم کوفته بخته بلیله بختن غسلی شسته خوب سازند شیرینی و درم
 و نیم اسطوخودوس حب و جمع کوش و نقل سامعه نافع صنعت آن بکیر اسطوخودوس
 نوچید و با مثل آن افستین یک بشانه روز و آب باران بخیسانند پس باقش ملایم
 بجوشانند تا نام فوت آن بایاز داده شود پس فرو آورده مالیده صاف کرده چهار
 وزن آن روغن کل باقش ملایم بجوشانند تا آب رفته روغن بماند لیکن اجتناب نمایند که
 نسوزد پس زعفران شیشه کنگا دارند و عند الحاجة شیر گرم نموده دوسه قطره در کوش
 بچکانند و اگر نیم وزن آن زربخوش نیز اضافه نمایند میگوید اقوی شراب اسطوخودوس
 ساده نافع از برای الخویا بخت آنکه تقویت و تنفیة فضول غلیظه و اخلاط کثره بلغمیه
 و سوداویه و صفراویه میکند بدانکه شراب اسطوخودوس نافع است از برای صداع

جلد اول در بیان نسیم شراب اسطوخودوس

۳۰۵

بار و چون آشامیده شود با آب گرم از برای تعدیل مزاج بار و بسبب حرارت عرضی
و حرارت بالقوه که این شراب را می باشد و بسبب آنکه اطلاق طبیعت می کند و بسبب
ارزخای معده و تر کردن قفل و از لاق که آب ایبا باشد و نیز بسبب رخامی یا رنده مسکن
عطش و اگر خوف عطش بسیار باشد بسبب حرارت اسطوخودوس با یک خورده شود یا شراب
ایبو یا سکنجبین تا تعدیل یابد حرارت آن و نیز سکنجبین لقمه بلغم و تلطیف آن حبس انجیره
و تقویت معده می کند و نیز شراب اسطوخودوس نافع است از برای صداع سودا و اسهال
پیش از تنقیه از برای نفخ سودا و بعد از تنقیه از برای تعدیل مزاج و تنقیه لقمه ماده
از آن و تقویت سر و قلب و نیز نافع است از برای صداع رطب بجهت آنکه تنقیه دماغ
می کند از رطوبات خاصیت و محلل و مجفف آن است و نیز چون شراب اسطوخودوس
را با شراب ایبو یا تعدیل نمایند شراب اسطوخودوس بنج شفال و شراب ایبو شفال باشد
و نیز نافع است از برای دوار و سرد بلغمی بجهت آنکه با وجود آنکه مستقیماً لطیف است حبس
انجیره و تقویت معده می کند و نیز شراب اسطوخودوس نافع است از برای صرع بجهت
توامن آن کوره و تقویت آن دماغ را و نیز نافع است صرع حادث بشمارکت زمین و
ساقین را هرگاه آشامیده شود و غیره وقت نوبه آن بجهت آنکه تنقیه بدن می کند
از بلغم و فضیل غلیظه و سودا و الرجه که پییده باشند بجز عروق و موجب دماغی شده
و نیز مقوی دماغ و مسخن آن است و محلل آنچه در شکر باشد از انجیره و ریاح که موجب
صرع و نیز نافع است از برای لقوه آشامیدن آن بجهت تنقیه سودا و بلغمی از دماغ بالطبع
و وسواس سوداوی ابالغ النفع خصوص فتنه که با شراب انجیر یا شراب ایبو یا سکنجبین
شود صنعت آن بکند اسطوخودوس خشک بر لع رطلی و در رطل آب و بر لع رطلی کلاب
یک شب بخیسانند و صبح بچوشانند تا بنصف رسد بک رطل قند سفید با عسل سفید
مصنوعی بحسب حاجت اخل کرده بقوام آورند شربت یک اوقیه و اگر اسطوخودوس و شراب
آن را بکوبند و آب آن را گرفته صافی نموده در یک من آب اسطوخودوس ترکیب
من قند سفید و بر لع من کلاب اخل کرده بقوام آورند شربت یک اوقیه شراب

جلد اول در بیان نسخ شراب اسطوخودوس

۸۰

اسطوخودوس به نسخه قدما صنعت آن بکبره میکنند اسطوخودوس در ششش قواریس
عصیر غنی داخل کرده در خمی کرده شش ماه بگذارند که برسد پس صافی نموده نگاهدارند و در
قواریسها و در وقت حاجت بکار برند شراب اسطوخودوس این میل که در مختار ذکر
کرده و گفته که مجرب است از برای تخم عارضی و سدهای و ماعنی و صرع صنعت آن بود
اسطوخودوس درم بسفلیج فستقی پوست تراشیده کاو زبان بادرنجبویه از هر یک پنجم
برده و در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس پیالایند و بیکرطل شکر سفید را آن
کنند و بجوشانند تا بقوام آید سرد کرده و در شب نشسته نگاهدارند و شربتی یک اوقیه شراب
اسطوخودوس که حکیم سدید در شرح موجز قرشی ذکر کرده و گفته که این شراب از من
است و من سدید کاو زونیم و این شراب منفعی مواد سودا و سی بلغمی مایین و سودا و
بلغمی است خصوص مواد ماعنی صنعت آن اسطوخودوس برسیا و نشان از هر یک ده
درم عود الصلیب کاو زبان تخم کرفس تخم خطمی تخم رازیانه اصل السوس منقش از هر یک
پنجم درم کل بنفشه کل سرخ منزع الاقلع کل کاو زبان بادرنجبویه از هر یک هفت درم
سپستان سی عدد مویز منقی بیت درم مجموع را بجوشانند و پیالایند و سه رطل
شکر طبرزدیا غسل مصفی بحال داخل نمایند و بقوام آورند و نگاهدارند و شربتی
از ده درم تا پانزده درم باب کرم بیاشامند صنعت این شراب نسخه سید مظفر الیز
شفائی مساوی نسخه رمز بود است و راجحه الا انکبه بجای تخم کرفس پنج کرفس است و در
اوزان تفاوت دارد و نسخه آن این است اسطوخودوس پردسیا و نشان عود الصلیب
از هر یک پنجم درم اصل السوس پنج کرفس کاو زبان رازیانه تخم خطمی کل بنفشه غنچه کل سرخ
از هر یک سه درم مویز منقی پانزده درم سپستان پانزده درم عود بجوشانند و پیالایند
و بایک بن قند سفید بقوام آورند صنعت این شراب به نسخه حکیم معصوم مساوی
نسخه و شفائی است الا انکبه مویز منقی و سپستان از هر یک پنجاه عدد است و در نسخه
و بیکر سپستان هفتاد عدد است مویز منقی یکصد و پنجاه دانه و وزن قند بیکرطل است
و باقی مساوی نسخه شفائی است و در قرا با این شفائی مسطور است که این شراب نافع

جلد اول در بیان نسخ شراب اسطوخودوس

۹۰۳

است از برای تسخیر و فلاح الی الخ و صداع بار و وجع امراض بار و ده دماغی سرد
 دماغ شراب اسطوخودوس تألیف میرزا محمد باقر ولد میرزا محمد حسین حکیم
 صنعت آن اسطوخودوس بر سیاوشان اصل السوس از هر یک هشتقال عود الصلیب
 کل کاو زبان بادریج و تخم خطمی از هر یک پنج شقال کل بنفشه کل سرخ از
 هر یک هفت شقال ویز منقی بیست دانه سپستان سی دانه باشکر و عسل از هر یک
 پنجاه درم به تو مقرر مرتب سازند شراب اسطوخودوس دیگر صنعت آن
 اسطوخودوس اسفناج خستقی پوست تراشیده انیمون افریطی کل بنفشه کل سرخ
 کاو زبان بادریج و تخم خطمی از هر یک پنج شقال عود الصلیب سه و نیم شقال بر سیاوشان
 اصل السوس هشتقال از زبان سرخ از زبان از هر یک سه شقال تخم خطمی و شقال سمبک
 سی دانه مویز منقی چهل دانه یافتند سفید یک صد و پنجاه شقال علی الرسم شربت سازند
 شراب اسطوخودوس تألیف حکیم میرزا محمد مؤمن نقوی دماغ بار و معده بار و است
 و سه های دماغ بکشاید و صرع و سبات و سکه و کابوس را نافع باشد صنعت آن
 اسطوخودوس زوفا می خشک بر سیاوشان تریب سفید اصل السوس از هر یک
 ده درم فادان عود قمار سی خام کل کاو زبان پوست بنج از زبان تخم کرفس
 غنچه کل سرخ ایز سا از هر یک پنجاه درم بادریج و تخم کاشمش سنبلی الطیب از هر یک انیسون
 قطور بون و فنیق از هر یک سه درم مویز منقی سی عدد و همه را در آب بجوشانند
 چنانکه مقرر است و پیالایند و داخل کنند در آن یک صد و پنجاه شقال عسل
 مصفی مثل آن کل فندک شکر و کافور را اینگونه ببالند پس بکیند سافج هشتقال نقل
 دانه سیل بو اسنبلی الطیب از هر یک و درم و ارجینی زنجبیل فسنجین و می از هر یک
 سه درم مصلحی بکیرم همه را کوفته در بارچه بسته در آن اندازند و در آتش ملایم بپزند
 و لمحیه بارچه ادویه را ببالند تا شیرۀ آن بر آید و بفشارند و چون بقوام آید
 بارچه ادویه را بر آورده ببالند و بفشارند پس آنرا با قدری کلاب بنویند و باز
 در آن کلاب ببالند و بفشارند تا تمام شیرۀ آن بر آید و آن کلاب داخل کرده یک

در بیان نسخ شراب اسطوخودوس

۱۰

دو جوشنی دیگر داده فرو داورند و پیا لایند و بعد از سرد شدن در شیشه یا مریبان
چینی لکانه ارشد و قدر شش شش هر روز از ده تنقال تا پانزده تنقال است و باید دانست
که عمده منافع این شراب نفق از برای صرع است تخم کرفس در نهایت ضرر است
از برای صرع پس لازم است که تخم کرفس در آن داخل نباشد شراب اسطوخودوس
دیگر منفع و منفی اختلاط بلغمیه و سوداویه از جمیع بدن خصوص از سرد دماغ است لایسما
از برای لیسر غش و صرع و این شراب نافع است از برای صداع بمشاکت قلب
به سبب غلبه بلغم یا سودا بر مزاج قلب چون چند روز زبان مداومت کرده شود نیز این
شراب نافع است از برای صداع بمشاکت طحال مداومت آن صنعت آن اسطوخودوس
سناکی بسفلیج خستنی از هر یک ده درم ورق کل سرخ شیشه تریسفید پر سیاوشان
از هر یک شش درم همه را در سه من آب یک شب بخندسانند و صبح بخوشانند چون
یک من رسد پیا لایند و با یک رطل قند سفید بقوام آورند شربت شانه زده درم یک
گرم یا کلاب حل نموده بنوشند و اگر د طبع قبض بسیار باشد نیم تنقال تا یک گرم غار قیون
هم سفید موئنه نیز در آن داخل نمایند شراب اسطوخودوس قلمی نموده
اند که از اقتران احقر عباد الله کلب استان امیر المومنین عمید محمد ششم مخاطب حکیم
معتد الملک سید علونخان است و مجرب است در رفع از برای لیسج مواد سوداویه بلغمیه
خصوص مواد دماغی و از برای لیسج سد های دماغی و امراض بارده اعصاب و از
برای صرع و فالج و لثوه و از برای امراض بارده دماغ و منافع بسیار دارد صنعت
آن اسطوخودوس باور بخوبی بسفلیج خستنی پر سیاوشان از هر یک ده درم کاو زبان
بز رسا یوس فوقه قطور یون دقیق غنچه کل سرخ منزع الاقناع از هر یک هفت درم
اصل السوس پوست بکبر خطیانیخ انجدان فاوانیا برسا از هر یک پنج درم و از
سارون عمود هندی از هر یک سه درم عمود بلسان حب بلسان نقاح از خربا و یان
خطائی از هر یک چهار درم قر نعل بلسا سه از هر یک یک درم نیم کوفته موئنه سرخ خطائی
منفی از حب بیست درم انجیر زرد بیست درم انجیر زرد که غصص که لیوادران مخلط

جلد اول در بیان شراب اسطوخودوس صنعت حل لیمو

۱۱۱

منوده باشند و در ظل و آب خالص چهار رطل یک شبانه روز بچسباند و روز دیگر
در یک سنگی یا تنی ملایم بجوشانند تا دو ثلث برود و نلشی بماند پس بمالایند و همکار
منوده آن غسل مصفی و در چینی مربی باقند از بر یک و رطل داخل کرده یک شب بگذرانند
و روز دیگر بمالند بقوت تمام و بفشارند و بمالایند و بجوشانند تا بقوام آید فرو آورده
سر کرده و در شب بکاهد از شرابی یک و قه تاد و اوقیه با عرق بادرنجبویه و عرق کافور
و کلاب بنوشند صنعت حل لیمو که مخلل لیمو در خل اسفیل است صنعت آن بکیر تدلیسوی
رسیده خالی از داغ و فشار و سه روز در آب و نمک بگذرانند پس از آب یک بگردان
آورده نیکو بشویند که شوربی آن و کرده و به پارچه کرباسی نم آن را بگیرند و یک روز بگذرانند
که بقیه نمی که در خل و فرج لیمو باقی است هوا نشکند و مطلق نم آید لیمو با نمک اندیس
آن لیمو با راجمال چوبی سوراخ سوراخ نمایند چنانکه در هر لیمو زیاد به پنجاه سوراخ باشد
پس لیمو را در مرتبان چینی یا ظرف زجاجی کرده خل اسفیل بصفتی که در باب اسفیل
و کرمی شود بر روی آن لیمو بکنند آن مقدار که از روی لیمو با بر گردد و چهل روز
بگذرانند و بعد از آن سرکه را جده کرده استعمال نمایند شراب اسطوخودوس و دیگر
منقول از مجربات حکیم ائمه هدی احوال از اولاد حکیم ابوالبرکات احوال از افع از
برای امراض سوداویه و مالنجولیا صنعت آن اسطوخودوس کا و زبان را زیاده بکشد
فستق از هر یک ده مثقال و نیز منقی از عجم سی وانه صندل سفید سه مثقال طباشیر سفید
دو مثقال بادرنجبویه پانزده مثقال فندک سفید یکصد سی مثقال پستور منقر شراب پرنده
شرابی از پنج مثقال تا هفت مثقال شراب اسطوخودوس از اسبناط آن مغفور نافع
و موجب از برای خدر بعضی صنعت آن اسطوخودوس بادرنجبویه اسارون ایرافیتیمون
حب بلسان جعد حلیه شاد و ریح عفری از هر یک و مثقال سوای افیتیمون اجزاء از اجزاء
در سه رطل آب تا یک رطل بمالند و افیتیمون را در کیسه کرده مطبوخ را بر روی آن
صافی نمایند و مکرر کیسه را بمالند تا تمام شیر و قوتش بیرون آید و مطبوخ سرد شود
پس کیسه را بقوت بالت و بفشارند و دو رکند و مطبوخ را صافی نموده کاهند و غسل

جلد اول در بیان نسخ عروق اسطوخودوس و برای اسطوخودوس و مطبوخ اسطوخودوس

۳۱۲

رطل در آن حل کرده و جوش داده فرو آورند و بالند تا بشیر و قوت کل قند بر آید
پس بیالایند و یکصد مثقال کلاب داخل کرده بالنش ملایم بقوام آورند شربتی بکافیه
عروق اسطوخودوس ساده مفتوح شده با مقوی ارواح و مانعی از برای
عفونت اخلاط و منقح سودا و بنهایت نفع است از برای نزلات بلغمی مزاج و سوداوی
مزاج را نافع است و پیران را موافق و رعشه را زایل کرده و در مفاصل را میفکند
است و بجهت صداع مزمن نافع و از برای صرع و لثیمه است صنعت آن اسطوخودوس
یک من در سه چهار من آب داخل کرده بدستور یک کلاب بکشد عروق بر آورند برای اسطوخودوس
خود و دوس چون در ششغال خورده شود و مداومت آن کرده شود و قشر می آورد و مانع سودا
است صنعت آن بکیزند کل نازه آن را و باد و خون قند سیفند یا غسل بدستور کل قند
برای سازند مطبوخ اسطوخودوس جهت امراض مانعی و سوداوی از مایه نخل و
امثال آن و شقیه اخلاط محترقه سوداوی از دمانغ نافع صنعت آن بکیزند اسطوخودوس
و افیمون از هر یک پنجم و در یک رطل آب بجوشانند باین طریق که افیمون را در
کنان بسند نگاهدارند و اسطوخودوس بجوشانند تا بنصف رسد فرو آورده صاف
نموده صدف افیمون را در آن انداخته تمام شب بگذارند صبح گرم کرده صور را مالیده فشرده
و در کنند مرتبه دیگر صافی نموده یک دقیقه بکنجین ده داخل نموده بنوشند و اگر از برای
نزلات باشد بجای افیمون و فای خشک و بجای بکنجین یا شرب بنضج و نخل
نمایند مطبوخ اسطوخودوس و منقول از تذکره شیخ داود انطاکی نافع از برای
اخلاط سوداوی و اخلاط محترقه و صلابات و سواس و جنون و مایه نخل و عروق النساء
و مفاصل صاف نمودن خون و کدورت و اسهال افکار فاسده و موجب است صنعت
آن بسفایخ فستقی متفرج لثیمه غایب منقح از نوی سیستان منقح از نوی از هر یک
مثقال اسطوخودوس کل مایه نخل و منقول از بقیع افیمون از هر یک چهار مثقال
سوربخان و مثقال ماسه مثل ادویه آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صافی نموده بنوشند
و اگر باد و سرفه تصاعد بخارات و یبوست مانع باشد اینخیز زوده و این بر سر

جلد اول در بیان نسخ اسطوخودوس و تعریف اسفناخ

م ۱۴۴

صغیر مزاج خوش کثیر از هر یک سه مثقال اضافی مطبوخ نموده بعد از صافی نمودن سه
مثقال روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند اگر ریح غلیظه باشد یا ضعیفی ارجار
بول هفت مثقال کل قند آفتابی بیفزایند نافع باد همچون اسطوخودوس نافع از
برای صرع بلغمی صنعت آن اسطوخودوس اقتمون عاقر قرحا بسفنج خشکی اجزای سه
کوفته بخیته بویز سرخ استه بیرون آورده بسترشوند ناول نمایند از آن هر روز شل
حوزه ناشنا پس بدستیکه در یک هفته رفع صرع میکند همچون اسطوخودوس چون
هر شب از آن خورده شود وقت خواب وداومت بآن کرده شود جهت رفع نملات و
رد و ربو و تربل و نقل سامعه و ضعف با صره نافع است صنعت آن اسطوخودوس نه
مثقال کشمش سه مثقال مزاج خوش و مثقال دراع مثقالی مصطکی رومی پوست
بلبله کاکلی کند و ذکر از هر یک یک مثقال کوفته بخیته با پنجاه و دو مثقال عسل مصفی همچون سازند
شیرینی و مثقال همچون اسطوخودوس نافع از برای معده و بواسیر نهایت نفع
صنعت آن اسطوخودوس چهار مثقال پوست کبر و مثقال کوفته بخیته لعسل مصفی
پانزده مثقال شسته هر روز یک مثقال آن را با ده مثقال عرق اسطوخودوس با
ده مثقال کلاب بنوشند اسفناخ بکسر نمره و سکون سین مهله و فتح فا و الف فتح نون
و الف خامی مجرله یفاریسی اسفناخ و یونانی سوماخوس و نیز سومان فوسو چون نامند
و برومی برینا و بھندی بالک بالک هندی قطف است که اسفناخ رومی باشد و آن
بری و بستانی پیداشد و بستانی معروف و مستعمل است و در آخر اولی سرد و تر و غذای
آن نیکو و محمود الکیموس است و قانع صدف او خون است گویند که معتدل است و در گرمی
و سردی و ازین جهت موافق است محرومین و مبرودین الا آنکه او فن از برای خردین
آن است که فرا گرفته شود با کشک جو و روغن بادام شیرین و درین حالت پیداشد نافع
از برای تنهائی گرم و سرد و یالین اجس لطن و اما مبرودین و فن از برای او است
که فرا گرفته شود با گوشت قرمز و برنج با فاو و پیرس باشد بر آن را آنچه پیداشد اکثر
بقول از لطف و کثرت بلغمیت و رخن و ملین طبع است بسبب قوت جالیه و قوت

جلد اول در بیان اسفاناخ

۱۳۱

غسل کردن آن را بسیار باشد و در اوج و سیرالیه هم تر و کم نفخ تر از سایر بقول است جهت
 التماسی است که در نهایی کرم نافع و عصاره آن باشد جهت بر قان و عصاره و عسل
 حقیقت آن و در و کمر و لذت اخلاط مراری و صفای بخند آن جهت و در مفاسل حار و اورام
 حاره و احتیاس اول که از حرارت نباشد و صفای خام آن جهت ورم فلفله وونی و کزیدین و غیر
 و انقباض و دل و طمسی مطبوع با سفید آب است بشور مفید و مضر بار و المزاج و صفای و عسل
 بخن آن بر و عن بادام یا مسکه یا وودار چینی و آب کاهمه است و قدر شربت از عصاره آن
 نادر و مثقال بدلتن خرد و قطف است غوره آب آن نافع است از برای در و کلو لهما
 و تخم جن جهت جمع فواید و در احتیاس و بیماری حاره و شیرین آن جهت تب و قی و لعل مجرب و صفای
 بخند آن جهت جمع فواید و در احتیاس و بیماری حاره و شیرین آن جهت تب و قی و لعل مجرب و صفای
 و قدر شربت و در ورم است صدام اسفاناخ بخند نافع است از برای صدام حار بر کاه و در
 صدام سافج طبیعت البس باشد نافع است صاحب آن را و خوردن آن بقول آنچه
 بوده باشد لمین طبع چون اسفاناخ که با آب بخند طیب بر و عن بادام شیرین نموده باشند
 و اگر خواستند آب لیمو یا آب غوره یا آب اجاص را آن داخل نمایند و در وقت طبع
 اگر سرفه نباشد و جهت آنکه این هر سه پیدا باشند مسکن صدام و اگر قدری شکر نیز اضافه
 نمایند تا چاشنی و اگر شود شاید بد نباشد زیرا که ترشی صدم محکم صفا و سودا است
 و کاهای استعمال کرده میشود این مزوره را با گوشت چوز و مرغ یا گوشت بره و فینک یا نموده
 باشد با صدام تب بوده باشد خوف ضعف یا ضعف موجود باشد و نیز اگر تب باشد
 اسفاناخ را بخند یا مسکه یا وودار و عن بادام شیرین سرخ کرده بخورند و در زمان احتیاط
 گوشت تب و ح و داخل نمایند و نیز گفته شده که غذای صالح است از برای صدام و فینک طبیعت
 قبض باشد اسفاناخ بخند مطیب که محض آب آلو یا بقرص مطبوع آن خواص الهی تر باشد
 یا خشک مزوره اسفاناخ که تب نیز تر و در آن داخل کنند نافع است از برای اصحاب
 صدام حار از سور مزاج مختلف و همه غذای اصحاب صدام خفای مزوره اسفاناخ
 ترش نموده است یا آب لیمو یا آب سماق یا آب غوره و نیز اسفاناخ از اغذیه صالح

جلد اول در بیان اسفناخ

۷۱۵

است از برای صداع بشارکت قلبی سبب سود مزاج صفراوی چون آن را در آب پنجه مطیب بسک که گویار و عن بادام نموده بخورند فخر الدین سمرقندی در میان خود گفته که اسفناخ پنجه در مرقه و جاج مسمن که روغن بادام شیرین را آن انداخته باشند غذای نافع است از برای صداع و نیز گفته شده که باید داخل کرده شود و در غذای صفا صداع حار سافج اسفناخ و امثال آن از بقول آن اگر بوده باشد ایشان اسهال بخورند ایشان اسهال و معمول از اسفناخ و امثال آن باشد برک کاه و اورا حار و فی الراس گفته اند که اصحاب سسرم حار را در ابتدا می علت غذا و ادن ایشان منع است و در انتها می نباید اسفناخ با آب پنجه مطیب بر روغن بادام شیرین نموده بخورند سمرقندی گفته که اصحاب سسرم صفراوی را در ابتدا منع غذا کنند و بعد از سوم غذا کنند ایشان اسفناخ در آب پنجه مطیب بر بادام شیرین باشد سید مدنی میسجی نیز چنین گفته اند و گفته اند که اغذیه صالح از برای اصحاب سسرم صفراوی اسفناخ در آب پنجه ترش کرده لبیکه که چاشنی آن با اندکی شکر کرده باشند یا ترش کرده با آب آلود یا آب نمونند و آنچه شبیه بانها باشد میسجی گفته که سزاوار آن است که بوده باشد غذای اصحاب سسرم صفراوی در زمان تریاید مار الشیعه و در زمان انتها اسفناخ و امثال آن از بقول در انخطاط جوب بار و چون ما من مقشر و جومقشر که شیر بادام در آن داخل نموده باشند و در انخطاط و زوال تب کمک صغری چون مرغ درین داخل نمایند مولانا القیس گفته که اگر مریض در زمان تریاید سسرم حار برداشته باشد منع غذا نمایند و اگر برداشت آن نباشد پس لا علاج اسفناخ در آب پنجه با شیر بادام شیرین بخوراند و اما اصحاب سسرم سوداوی لازم است که بود باشد غذای این مرتب چون زوره فرا گرفته از اسفناخ و ما من مقشر و جومقشر با شیر بادام شیرین یا روغن بادام شیرین و شیر تخم خشخاش و در انتها می علت و انخطاط خروس خصی یا مغز سبز غاله درین غذا داخل نمایند سمرقندی اسفناخ را با بکدو برک کاه و بکدو برک خشخاش با گوشت مرغ فربه و یا مختلف که می تواند

جلد اول در بیان اسفناخ

۱۶

برواز آمد و گوشت بزغالبه پزند شیر تخم خشخاش و شیر بادام شیرین داخل کرده
 مطیب بکند و کاو نموده بخورند می باشد غذای مرطب و مانع از برای سحر حادث
 از پوست و مانع و گفته شده که مزوره اسفناخ با کدو و کشنیزه نریامش مفیده میباشد
 نافع از برای سحر حادث از حرارت پوست و مانع مایه خویا چون اسفناخ را در
 پنجه مطیب بند بروغن بادام شیرین یا مسکه کاو یا با بوم جیده مانند گوشت بره پنجه
 و بخورند نافع است صاحب مایه خویا را سبب علیل گفته که استعمال کرده می شود اسفناخ
 در مایه خویا حادث زنده از کبد از اخلاط چون آن را پنجه تنهای یا با کرفس بخورند
 و آب آنرا گرفته با شامشخ الرئیس گفته که اسفناخ از بقول غیر مفیده است صاحب
 و سواس الجنون و القطر المایا و دوا الکلب چون پزند اسفناخ را در آب مطیب
 و بریان بکند کاو یا بروغن بادام نمایند و بخورند می باشد غذای صالح از برای صاحب
 جنون و قطرب و مایه خویا حادث از سودای صفراوی هرگاه با حرارت شدید باشد
 و نیز چون آنرا در آب پنجه پس بریان کنند یا مسکه کاو یا بروغن کشنیزه یا بروغن
 بادام شیرین و یا پزند آن را در گوشت بره پس قلیه کنند یا بروغن کاو تازه
 و بخورند می باشد نافع از برای قطرب و نیز چون اسفناخ را با پارچه بره یا پارچه
 بزغالبه پزند و بخورند می باشد نافع از برای اصحاب دوار و سرد و تغذی بمزور
 اسفناخ نافع است از برای دوار و سرد و حرارتش چون اسفناخ را در آب
 پنجه مطیب بروغن بادام شیرین نموده خورده شود غذای صالح است از برای پنجه
 بیسی ابن الیاس شیرازی گفته که اسفناخ در آب پنجه مطیب شیر بادام غذای
 صالح است از برای تنجیم سبب الرکام و التزله چون اسفناخ را با با فلان پنجه بخورند
 رکام و نزلات حاره مفیده است هرگاه رکام و نزلات بسبب حرارت خارجی چون
 حرارت آفتاب آتش باشد نافع است صاحب آن را تغذی با اسفناخ که در
 آب پنجه مطیب نموده باشند بروغن بادام یا مسکه کاو غذای صالح است از برای
 اصحاب صداع یا بسبب حادث از کثرت غم و هم خواب و این صاحب خناق را بقول لینه

جلد اول در تعریف اسفناخ و بریان غذای اسفناخیه

۳۱۷

چون اسفناخ غذای موافق است هرگاه آن را در آب بخیته بروغن بادام شیرین مطیب
نموده بخورند و اگر آنرا در مرقه عدس بخیته بخورند بهتر است و آنرا الجنب و امراض الصدر
والرئه و السعال تغذیه بآن نافع است از برای جمیع امراض سینه امراض ریه و سبل
وسهفه و از بقول موافقه لینه امراض ذات الجنب و از ابتداء مرض اسفناخ
است که در کشاکش شعیره و ماش متفشه بخیته بخورند و چون ایند بکند و دیگرند محتاج برفع
و تقویت قوت پس باید اسفناخ را با جوزه بخیته بخورند بخت آنکه این غذا تقویت قوت میکند
و رفع می دهد ورم را قوی کنج و حبس البول و حرقة البول مرقه اسفناخ با روغن بادام و
روغن کنجد غذای نافع است از برای اصحاب قوی کنج حاره هرگاه بایس ثقل باشد
بسبب تلین و از لافیکه آنرا بدیاشد و همچنین نافع است اصحاب حبس البول حرقة آنرا
جمسات پنجهای حاره که بنوده باشند شدت وحدت آنها را بلکه در مرتبه دوم از حد باشد
که بجران آنها در بازو هم با چهاردهم خمی شود نافع است ایشان تغذیه با اسفناخ بخیته مطیب
بر روغن بادام شیرین و امثال آن از بقول اسفناخیه غذای نافع است از برای
عطش صداوق و از اغذیه بالغه از برای بکد حار اسفناخیه است که بآب و روغن بادام
شیرین بخیته در آبند و بعد از ابتدا اسفناخ با جوزه مرغ فربه و شکو و روغن بادام
شیرین و یا مسکه کا و غذای جید است بر ایشان را و از برای اصحاب حرقة البول
لوان و یکر اسفناخیه صالح است از برای شوصه و وجع جوف ضربه و بیهوشی
نشانه صنعت آن بکیزند اسفناخ را و پاک نمایند از قضبان و بکیزند بر کهای آن را
و ریزه کنند و پیاز را ورق ورق کرده و آب زیر را گویند بریان نمایند با روغن کاه
یا روغن کنجد تازه پس بریزند بر آن آب بچوشانند تا وقتی که بخیته شود و پس اخل نمایند
در آن اندکی آب کرفس معصور پس بپاشند بر آن کشیز خشک سوخته و اندکی از
نمک اندرانی آن مقدار که آنرا خوش طعم گردانند و اگر اراده تلین لطن باشد
کنند قدری آب چقند در ریزه کرده در اول با اسفناخ داخل کرده بپزند پس نان در آن
ریزه کرده بخورند لوان و یکر اسفناخیه ترش نموده با آب لبون یا ساق یا آب غوره

جلد اول در بیان غذای اسفغانا خیمه تفریق اسفید باج

۱۵۸

یا انار با گوشت در باج غذای نافع است از برای اصحاب خمار و صداع خمار می براند
 از خیمه ایشان باید که لطیف باشد و ترش که مسکن اینجور مسکوه است و نیز اسفغانا خیمه با
 کشمش صالح است ایشان را لون و یکر اسفغانا خیمه که غذای صالح است از برای
 محور و میسر و معتدین صنعت آن اسفغانا خیمه را در آب پنجه با پیاز حلقه کرده بود
 بروغن کاه و سرخ نمایند و در چینی و انگار داخل کرده فرو آورند و بخورند اسفغانا خیمه
 با اجاص یا آب نارنج در ترش معده و شحم غذای صالح است از برای اصحاب صداع
 حار صفراوی و موسوی هرگاه طبیعت قوی باشد اسفغانا خیمه با گوشت بزغال با گوشت
 در باج یا چوره مرغ و طیور بپزد غذای صالح از برای اصحاب صداع حادث از
 بخار است تصاعده از حده بسوی کچین اسفغانا خیمه با ماهی رضر اضنی بسیار باشد
 صالح از برای این ششم صداع اسفید باج بفارسی شور یا نامند از برای خیمه است
 و آن مرتقی است که از گوشت مرغ و بزغال و غیر آن از گوشهای خفیف لطیف بقول
 و غیر آن که طعمی غالب است باشد و او به حاره مناسبه ترغیب دهند و آن
 غذای است لطیف و طبعی الح و کیموس مولد خون صالح و در دم گرم و تر نافع از برای اکثر
 امراض مثل سلسه حار و یا غولیا و جنون و امراض سوداوی و سوداوی مزاجان چند
 و سه در بسیار و افق صنعت آن یکم که گوشت بزغال با مرغ بچه یا بوی خفیفه از هر کدام
 که مناسب باشد و میس آب و با چوب پاره کرده در آب جوش دهند و کف آن را بگیرند
 و طرح دهند پس در آن از جوی و بقول پنجه مناسب است ریزه ریزه کرده داخل کرده و نیز
 با پنجه کرده و پس چیزی از زوایل حاره مناسبه کشیده و معطر در آن ریخته شش
 را بنده کنند تا صبح یا بدین فرو آورده کشند و بخورند یا تنهاسی و یا با قدری جلا و اگر قدر
 قلیل برنج در وقت طبع داخل نمایند بدینست که با گرم با قاشق خور و آن بنحو که بخار
 آن بر سر و گردن برسد از برای اصحاب کام و سعال بسیار نافع است امراض اکثر
 سرسام حار باید که لوده باشد غذای اصحاب سرسام حار و اوایل و اختلاط حلت
 اسفید باج متغذ از ماش مفشه و جویا رود چون جو مفشه بکند و چون برسد زمان آخر

جلد اول در بیان اسفید باج

۳۱۹

و انحطاط و خروج از عروق و علت خروجی کثیر در اسفید باج ایشان لحوم خفیفه و اخل می
توان نمود و سبب است از اغذیه نافه از برای اصحاب سبب اسفید باج متخذه از گوشت
کنجشک بادراج یا فطاة یا جوان مرغ است که بوده باشد مشوبل سفوه بدار چینی یا ماشواه
و کر و یا وزیره و قرف و قفل و صغره و قوم و حلیت اختلاط الذهن و الرعونة
والحمق و البلاء و البلاءه تغذی اسفید باجات فرا گرفته از گوشت مرغ و گوشت بره
مشوبله بتوابل حاره مانند دارچینی و خولجان صغره صالح است زیرا برای عونت و حقی و بلاء
و بلاست حادث از برودت و بیوست بسبب آنکه مشول میگرداند از این غذا اخوی گرم
و تر و میگرداند و مرغ را گرم و تر و بسبب آنکه با الخاصیة این غذا میگرداند عقل را
سحر خوردن اسفید باج کم نمک متخذه از سمک رضر اخصی لحوم خفیفه لطیفه نافع است
از برای سحر حادث از اجتماع رطوبت بورقیه ماله در دماغ جالینوس گفته که اسفید باج
غذائی است نافع از برای سحر حادث از برای پیران چون بزرندوران برک کاهو و بود
باشد مشوبل بدارچینی و گفته شده که اسفید باج فرا گرفته از گوشت و جاج فریه و کبه و تران
تازه پرواز آمده و گوشت بزغال که بچینه باشند و ران که دو اسفغانخ و برک کاهو و
شیره تخم ششخاش و شیره بادام و ران داخل کرده و طبیب کرده باشند بسکه کاهو و غذای
نافه است از برای سحر حادث از بیوست مرغ مایه خولیا باید که غذای اصحاب الخولیا
بعد از فصد تا چند روز بوده باشد اسفید باجات فرا گرفته از گوشت بره و مکیان
فریه و دراج و سمک تازه رضر ای این نوع قمری گفته غذای صاحبان الخولیا و غذای
تا چند روز باید که بوده باشد اغذیه متوسطه معده ای که پس از برای تقویت بدن
و استراحت مانند اسفید باجات با گوشت بزغال یا گوشت بره یا چوز مرغ یا ماهی
تازه کوچک صخری پس استعمال مستحلاً سودا نماید جنون باید که بوده باشد صاحب
جنون مشاهد به آشامیدن مرقه معمول از خر و سیر که فرا گرفته باشند از ان اسفید
باج یا شیت و نمک بسفای نیمه گرفته و مغز حبل لقرن نیمه یک سبب و ملجول گفته که نقد
یا اسفید باج مشوبل بدارچینی و دار قفل و خولجان با اندکی حلیت نافع است از برای

سپیان بار و سافج سکنه ابو سحل مستحی گفته پدید که بوده باشد غذای صاحب
سکنه بلفه برگاه او را افاده حاصل شود اسفند باج فرا گرفته از گوشت کبچک
نزد گوشت چکا و گوشت مخلف کبوتر یا خنوا کا بوس این ماسویه گفته اسفند باج
فرا گرفته از گوشت بره یا جوان مرغ نافع است از برای کابوس حادث از اخلاط
در مایع بار و صرع تغذی با اسفند باج و سم فرا گرفته از گوشت جوزه مرغ یا ماکیان
جوان مرغ با گوشت بره نافع است از برای صرع سوداوی فالج و استرخا و لقوه از
اغذیه صالح از برای صیقل و استرخا و لقوه و اسفند باج فرا گرفته از گوشت مخلف
کبوتر تازه بر و از آمده و گوشت کبچک نزد گوشت چکا و ک است تشنج صاحب تقویم الا دیه
گفته تغذی با اسفند باج منی از کار عجد و حلال که با اسفند باج و روغن بادام بخیه باشند
صالح است صیقل تشنج بیهوشی مولف گوید که اسفند باجات و سمیه منی از گوشت بزغاله
و گوشت بره یا گوشت جوزه مرغ و مسکه کا و میباشند از اغذیه مفیده از برای صیقل
تشنج یا بس اسفنج یکم اول و سکون سنین مهله و فتح فاع و سکون نون و جیم لغاری
ابر مرده و ابر کهن و لشکر و کازران و جندی مو ابادل و تبرکی بلوط و بعلی زید الطری
و صیقل البصر و غما و غیم و نشافه و صوف الحی امین و هر شفه و بیونانی صیفونا مند و آن
چیز نیست که بر روی سنگهای کنار دریا متکون میشود و قسمی از آن که متخالف و وسیع الثقب
است و نرم شبیه بنمد و بر سوراخ ماده گویند و شبیه که با صلابت ثقبهای صغیر است
نرم و آن کرم است در اول خشک است در دوم محلول و مجفف قروح عمیق و او را مبلغمیه و لیشیا
و سوخته آن با قوت جاذبه است چون تازه آن با کرم فروج تاب نرینوده یا با شراب تر کرده بر
جراحات تازه بگذارند لیسام و نه بالنا صیقل قطع نرفا دم کند و مطبوخ آن با عسل یا
آب خالص صیقل لیسام زخمها و زور و خشک آن مجفف قروح عمیق و همچنین گذاشتن
پارچه درست خشک آن اگر چه بقهر زخم نرسد جهت آنکه اسفنج را با وجود قوت مجففه
قوت جاذبه نیز است و سوخته آن جهت منع نرف الدم قوی تر است و جهت رید
یا بس و جلا با صره و قشکه تازه آن را بیهوشی یا بایبینه و یا بار لیشیا که آن سوخته باشد

جلداول در فسخ دستور تقریض اسفنج و دستور غسل اسفنج

۳۳۱

و مسطح افواه عروق منقسمه و جراحات جاسیه و محزون مغسول آن بود و عین نافع
 است و چون قطع آن بقدریکه توان فرو بردن یا طایفه ابریشمی منقبضه بستانم نماید
 و سرخیاط را بدست بگیرند و لوله صبر کنند جذب رطوبات کرده یا لبه کرده و بعد از آن
 جناسط را بکشند تا از کلویرون آید و در اخراج زلوثا که چسبیده باشد بعدیل است
 و چون ریزه ریزه نموده بمقراض بروغن زیت چرب نموده بکند از ندامت و عرق بخورد
 کشند او را و چون باره اسفنج خشک را که در آن مطلق نرمی نباشد بقدر البهو یا بزیت
 آلوده کرده یک سر آن را با نش فروزند و سر دیگر را بر موضع قطع یا لبط که خون از آن بند
 نشود بکند از ندامت حرارت آن بر آن موضع برسد و در آن کشند آن را و خاک تر آن
 نیز بر آن ریخته شود و ساعت بند می کند خون را به سبب چسبیدن گرفتن آن افواه
 عروق را و همچنین چاکسته سوخته و چرب نموده آن بروغن زیت فرو روا و شرباب است لغت الله
 و اخلاص خارجی می دهند و در مصره کار از آن را در آب می خند و آب آن را گرفته و در
 جامه میمالند و اسفنج مضرا حشا و مصالح آن را بخوره یا ریاس سنگها که در جوف اسفنج
 بهم می رسد و رفیقیت حصاة موجب است و چون خواهند که بیاشامند اسفنج را باید
 که مقررین کرده بیاشامند و دستور تقریض آن به دستور فرض ابریشم است
 که نهایت ریزه فرض نموده بکار برند زیرا که در ها و ن کو بیده نمی شود و دستور فرض
 اسفنج آن است که آن را مقررین نموده در کف دست آهنی کرده بر سر آتش بکند از ندامت و بکند
 بر هم زنند تا قابل سحق شود پس سحق نموده ششمال نمایند و دستور غسل اسفنج محزون
 آن است که محزون آن نرم ساییده در پیاله آب کرده برهنند پس آن را در پیاله دیگر
 کنند و آنچه نشین باشد باز سحق نموده بدستور مذکور غسل نمایند اگر آن توده در سحق
 نیاید خشک کرده باز اندکی بسوزانند و سحق نموده بدستور مذکور غسل نمایند و آبهای
 پیاله دوم را بکند از ندامت نشین شود و از غبار محاطت نمایند و چون نشین شد
 بجز غلاف آب آن را بگیرند و مغسولی اثر اقراض ساخته خشک نمایند و در وقت حاجت
 بکار برند و دستور سفید کردن اسفنج جهت زینت چشم ماده تازه آن را با آب

جله اول دستور سفید کردن اسفنج و ذکر اسفندان

۲۲

نکرده و اگر آب ریلا آبی مادی باشد بهتر است و روزها در آفتاب بشوید و بپاشید
 گذارند و مکرر این عمل کنند تا سفید گردد و برای غیر از اینست با آب خالص باید شست
 با مالخ خوب نیست امراض الاذن چون فرا گرفته شود از اسفنج فتنه و جنب در
 کوسن گذاشته صبح بیرون آورند بسیار نافع از برای وجع اذن حادث از رفتن
 آب در کوسن بجهت آنکه اسفنج خیزد بیکند آب را بخود و چون آورند آن را آب اینترنا
 بخود بیرون می آورند و در دو و دو میکرد و اسفندان شرابی کثیر المنافع است صنعت
 آن خیر بواجوز بواجبیل و چینی بسا سوج ترکی اشنة سنبل الطیب کوفی فلفل دار
 فلفل زردینا و مسطط تلخ قر قفل زعفران مصطک رومی کباب چینی و روج عقربی قاقا
 شفاقل پوست زردا ترچ حب بلسان از هر یک سه درم کوفته در کیسه کنانی کرده
 در دو صد من شراب یا زیاده اندازند و بعد از چهل روز استعمال نمایند اسفند باج
 معرب سفید آب فارسی است و بعبری باروق و یونانی سمونون و هیلونون گویند
 و بعبانی بارون و بلبانی اسقطیقا و بندی سفیده نامند و کرمان تبرکی اسم
 اسفند باج است و آنچه از قلعی ترقیب است آن را سفید اب می و سفید اب کاشع
 نامند و بهترین قسام سفید آب آن است که متخذ از رصاص صین که قلعی است
 باشد و نرم و سبک باشد و بعد از آن از رصاص اسود که آبار باشد و دستور اینها از
 سفید آب باخا است و ذکر کرده خواهد شد انشاء الله تعالی و دست و غسل آن نیز و
 اسفند باج سه دست و در پنج سوم و در دوم نیز گفته اند خشک است و در چوب دوم و غسل
 او غسوط است الطیف و محقق بی اثر شود و آن بر دو مسدود و غمری قالد کوشش زیاد
 و مدخل قروح و نافع از برای سوشکی آتش با بیاض صین که پارچه را بدان تر کرده بر موضع
 سوشکی اندازند و چون خشک گردد و تبدیل نمایند و با سرکه و روغن گل سرخ و بنفشه
 جهت دروس و یا شیر جهت نه های حاره مفاصل مجرب است و جهت برجهت و تقطاع
 سفل و در چشم و بنور آن و بیاض رقیق چشم حیوانات و با شیر دختران و سفیدکی
 تخم مرغ جهت رمد حار و آب غلبه اذ عات جهت باد سرخ و بنور و نور العظم

جلد اول ذکر اسفنداج دستور اتخاذا سفیداج

مقدمه

و حکم دورم جار و حرق النار و حرق آب گرم و چون آن را بکمر بشویند و نسقیه بکباب
 کرده خشک نمایند در آفتاب چیت و در چشم جار نافع است و در مراهم با بلبلیا و آب
 پنج جهت منع رویندن موی مجرب است البته اند و جهت منع بدلولی زیر بغل و کتف و آن
 و حصول آن جهت منع حمل و قطع سیلان حیض نافع و آشنا شدن آن مورث خناق
 و نفع حیض حمل و چون بر لیسع عقر ببحری تنین بحری بمالند نفع می بخشد آن را و
 زمان بر پیشانی و جاها بیکه خواهند موی آن را بکنند یا بده موی را نرم میکنند
 پس میکنند با سالی بیدر و و الم و زیاد و از یکد رم آن کشته است و بدیش ابار و اسبخ
 است اسفنداج الجا صلیین الفارسی سفید آب یزدی ناسند آن سبک
 براق صفاحی است که در یزد و فواحی اصفهان از سعدن کج و امثال آن حاصل
 میشود و آن جالی مغری در افغانا جرب صافی کشته بشود و قاطع نرف الدج احا
 ناز و رعان طلای آن با آب جهت با و سبب و او را م جار نافع و خوردن آن
 کشته است دستور اتخاذا سفیداج اقسام است تسبی تعفین است و آن
 چنان است که بکیزند صفاحی و سرب را و آنکور را با دانه آن گویند بر آن مالیده
 و زعفرانی کرده در مکان نمناک گذارند تا بکشد و با صفتی قلعی و سرب را سوراخ
 کرده با آنکور گویند آغشته در خم سکه بیاورند و در خم را محکم کنند که بخار سکه
 بیرون نرود و بجز چند روز آنچه از سطح آن صفاح سفید آب کشیده و سکه داخل شده
 باشد باید گرفت و باز آنکور گویند بر آن صفحه مالیده که داشته تا همه آن سفید آب
 نشود و باید که در تحت قطعات آن در خم سکه ظرفی نصب کنند تا هر چه از آن ریخته شود
 در آن ظرف جمع گردد شمی و بیکر آنکه قلعی و سرب را در ظرف مشبک سفالین گذاشته
 آنظرف را در ظرفی که سکه آنکور سی بسیار شده کرده باشند بگذارند و ظرف مشبک
 را در سکه معلق بیاورند تا تمام سفید آب شود پس از سکه جدا کرده در آفتاب
 خشک کرده بپایند و هر چه سفید آب نشده و ساییده نشود باز باید تکرار عمل نمود
 طریق دیگر در اتخاذا سفیداج تعفین که آن را سفیداب کا شغری و سفیداب

جلد اول دستور اتحاد سفیداج و اعراض خوردن سفیداج و مداوای آن

۳۲۴

رومی گویند آن است که بکند صفیاج قلعی را و با نکور کوبیده با استه اغشته نموده
بر روی هم گذارند و در ششم سرکه در ظرفیکه سرکه داشته باشد نهند و ششم را محکم
بندند که بخار سرکه بیرون نرود و قلعی بر روی ابام از هم ریزد و سفیداج شود پس از آن
طرف بیرون آورده خشک کنند و بسایند و آنچه باقی ماند در آن همین عمل را بکنند
کنسند تا همه قلعی سفیداج شود پس آن را غنسل دهند تا ترشی آن دور گردد و اجزا
استه انکور از آن دور شود و اما اتحاد سفیداج بطریق احراق مذکور می شود و اگر میالنه
در احراق آن شود و اسیر میگرد و دستور اتحاد سفیداج بطریق احراق آن است
که رصا همین را بسیار پس کرده و صفیاجی بسیار نازک ساخته بر بالای هم حید برود
هر صفیاج قدری کبریت سوده بپاشند و سفیداج را که در باید بازمی هر صده مثقالی بخدا یک
زیاده نباشد پس آتش ملتهب کرده با پارچه آهنی برهنند تا خاکستر شود و چیزی
از سرب و قلع نمیانند و از بخار آن محترز باشند که باعث غشی و هلاکت میگردد
و آنچه از رصا اصل سود است ابار کوبیده و چون بیشتر بسوزانند اسیر می شود و قسم
دیگر قلعی یا سرب را در ظرف سفالی که اخته با کفچه آهنی بر هم زنند تا مانند
خاکستر گردد پس در و یک یا کوزه سفالی مطمئن کرده کبر و آتش ورزید آن کنند تا سفید
شود و در هرگاه خوب سفید نشود باید قدری سرکه انکور می که نه بر آن بپاشند و یک هفته
بگذارند و قسم دیگر عمل سفیداج بطریق احراق باید قلعی یا سرب را در ظرف سفالین
صفیاج کرده در تون و یا در تنور احراق نمایند خوردن سفیداج و اعراض
طاریه بر آن بد آنکه عارض میگردد و شراب آن را اولاً قبل از زین ناف و جمع معده
در مده اعضا و قوای قوی خشکی دهان و خلق و سقوط اشغاف و سفیدی زبان و خشک
و تشه و احساس سردی در و ماغ و عرق غیر مستوی و کسل و استرخاشی اعضا و تشه
خشک و کرب و فواق و خناق و در فربوت و مداوی آن اولاً غوره بن
مغز نان کرم و کبچد مقشر با طلا است که نوعی از شراب است پس خوراندن آن
مطبوع با انجیر و خجاری فی مفرودن فی بلع خجاسته خوب انکور یا انکور و انکور

جلد اول مداوی خوردن اسفیداج و دستور غسل اسفیداج

۳۲۵

یا بشکوفه سوسن آسمان بخونی یا بنفشه شفتالوی کوبیده بطیخ روغن سوسن یا شیر کبدر
یا شراب صمغ اکو یا رطوبت درخت بون یا آب کرم و تساهست که انتفاع می یابند
نخور ایندن عصاره ثانی یا ولین بنفون یا باماد العسل و تخمین بچین لینه باره معتدله
پس نوشیدن طبع بزرگ فتنه اینسون و رازیانه و فستقین و فی فرمودن بانیها
نیز باماد العسل یا آب خطمی تازه و خباز می و لعاب تخم کتان و روغن بادام شیرین بر آب
حلوه و قند و صمغ عربی و روغن بنفشه و شیر و شور بای چوب خور ایندن و در آب کبر و فشانیدن
و هر لحظه روغن گل یا کافور و کلاب ادرن اضنه باره و طبع بر دل و جگر ماییدن و
حد و ارجوب و فادر هر حیوانی و مانند اینها با روغن تازه گاوی آشفاییدن و
سویین جو و سیب شیرین و انار شیرین خور ایندن و اسهال نمودن بدو آنکس محسوس
با جلاب بسیار مسهلات و هرگاه منجر بشنخ شود و بعلاج آن مبادت نمایند با نچه در مواج
کلیه سوم مذکور شد و صاحب خیره خوار زم شاهی گفته که بعد از فی برلع و بریم ستمو
باماد العسل بپزند و بعد از آن عصاره فستقین و سایر درات باماد العسل و ضرر
نوشن اسفیداج نه کیفیت است بلکه بدو خصوص در اعصاب و این افعال و مصنوع
از سرکه آن زیاده است و اعراض و احوال تدابیر ابار و اسهال و زنجار خور و در فرب
بدین است دستور غسل اسفیداج بد آنکه اسفیداج را باید که مغسول استعمال
نمایند بچند سبب اول آنکه ترشی آن زائل شود آنچه را از سرکه نزدیک بپزند و دم آنکه
حرارتی که از احراق و ران بهم رسیده از غسل زائل شود تا میرد و مجفف بی لذغ شود
آنچه را با احراق نزدیک او اند سوم آنکه هر دو قسم از شستن لطیف و سریع الفعل میگردد
صنعت آن آن است که اسفیداج را نرم سایند که در پیاله کنند و آب بر سر آن ریزند
و بر نهند و آب در پیاله بگردانند که آنچه مخلوط آب باشد در پیاله دوم رود و آنچه در ته
پیاله اول بماند باز بسایند و همین عمل کنند و مکرر نمایند تا دیگر در ته پیاله چیزی نماند
پس آنهار را بکندارند تا نشین شود آب آن را بچرخه بکند و سفیداب را از افاض
ساخته در پیاله خشک نموده استعمال نمایند و اگر مکرر همین طریق بشنوند بهتر است

جلد اول نسخ برو سفیداج و ذرور اسفیداج و نسخ شیا ابیض سفید

۳۲۶

برود اسفیداج نجیبی کن حرارت چشم است صنعت آن اسفیداج فلعلی شش پنج
مشقال یا قنیشیا صمغ عربی عافج هندی مروارید ناعفته از هر یک مشقال و پنج
شسته چهار مشقال کافور فیضوری نیمه آنک مشک ترکی نیم سلوچ بست و در مفر مرتب
نموده به دستور دارود چشم باشد برود و یک فرجه و مور صبح را نافع باشد صنعت
آن سفید اب ارزین پانزده درم اقلییا ده درم صمغ عربی هفت درم و نیم شادنج
مفسول روی سوخته شسته افیون از هر یک ده درم صلایه کرده استعمال نمایند و در
اسفیداج مور صبح و بقره و قروح رطبه نافع است صنعت آن سفید اب ده درم
اقلییا ای فقره دو درم و دو آنک صمغ عربی یک درم و دو آنک شادنج صمغ عربی مفسول چهار
و آنک کوفته ریخته استعمال نمایند و در ربار و گرمی چشم را به نشانده صنعت
آن اسفیداج رضا شادنج مفسول مروارید یا قنیشیا از هر یک سه درم صمغ عربی
دو درم و سوخته چهار درم مشک کافور از هر یک طبوچی کوفته ریخته در و نمایند
فصل در بیان شیا فایک اصل و عموم و در آنها اسفیداج است
شیاف ابیض که در ابتدای بد با شیر دختران ساینده استعمال میشود صنعت آن
سفید اب فلعلی شسته هشت درم صمغ عربی چهار درم و نیم و در شش و یک ریخته افیون
از هر یک یک درم ساینده سفیده تخم مرغ شسته شیاف سازند و در ساختن شک کرده
در وقت حاجت بکار برند و بعضی نسخهها اقلییا ای فقره یک مشقال داخل است و در
نسخه دیگر افیون نیم درم است شیاف ابیض که در اینها می رسد استعمال
کرده میشود صنعت آن سفید اب شسته هشت درم از زروت مرئی بشیر خنک افیون
از هر یک یک درم صمغ عربی چهار درم سوده یا بلبلان شسته شیاف سازند شیاف
ابیض از زروتی افیونی به نسخه و سمرقندی نافع از برای رمد و حمرت و چشم و خارش
و سوزش که از گرمی آید سیمیده باشد و قروح و جوششی که در چشم واقع شود و از آن
که صنعت آن سفید اب فلعلی شسته ده درم از زروت سفید جید به بر سه درم شسته
کثیر از هر یک یک درم افیون نیم درم کوفته ریخته شیاف سازند و در وقت حاجت بشیر

و خمر آن سوده و چشم بکشد شیا فایض کند می شتم در بیهالمتجه در زمان
اختطاط بجهت پاک نمودن فروغ اعضای مذکوره از ریم صنعت آن سفید اب قلمی
که کاشغری گویند شسته هفت درم از زروت مدبر کثیر افیون از هر یک یک درم صمغ
عربی چهار درم کند ز کز نیدرم کوفته بخته بایده بار آن شسته شیلک سازند عدد دو
شش است شیا فایض اقلیمای مستعمل در قرحه قرینه بعد از فصد ملین
طبیعت چسب پاک نمودن قرحه از چکر صنعت آن سفید اب قلمی چیدرم صمغ عربی کشید
نشاسته از هر یک یک درم اقلیمای فقره محرق مغسول افیون از هر یک یک درم پستور
شیا فایض سازند عدد دو و شش است شیا فایض اقلیمای دیگر سفید اب
قلمی شسته چیدرم افیون اقلیمای سیم از هر یک یک درم صمغ عربی نشاسته کثیر از هر یک
دو درم کوفته بخته شیا فایض سازند شیا فایض نافع از برای رمد و مسکن
او جاع عین است بعد از تنقیه از برای فروغ عین و قرحه اذن قطور آن از برای
فروغ مجرای حلیل با بشیر و خمر یا بشیر خمر سوده و رمرز قوه کرده در حلیل بکاشند
صنعت آن از زروت سفید سوده بشیر خمر کزیده بچوب کر بچسباندند و با کش
ملایم بریان کنند پس بکینند از آن و شغال صمغ عربی کثیر از هر یک سه مثقال
حشمتی که نشاسته سفید اکاشغری از هر یک یک مثقال کوفته بخته بلباب
بزر قطونا شسته شیا فایض سازند هر یک بقدر جوی و لکها دارند و بوقت حاجت
بکار برند شیا فایض افیونی در بین شیا فایض مذکور بختقال افیون داخل
نمایند شیا فایض اقلیمای که همین منافع دارد صنعت آن صمغ عربی کشید
نشاسته از هر یک دو درم اقلیمای فصد محرق مغسول افیون از هر یک یک درم سفید
شسته شش درم مجموع را نیکو صلایه کرده سفید خمر مرغ شسته شیا فایض سازند و در
وقت حاجت بشیر و خمر سوده استعمال نمایند شیا فایض و روی که بعد از
تنقیه در فروغ اعضای مذکوره بکار آید صنعت آن سفید اب قلمی شسته اقلیمای
فهرسی مغسول صبر زرد سقوطری مغسول از هر یک ده درم کل سفید تانده که آن را

جلد اول نسخ ضما و اسفنداج و نسخ مرهم اسفنداجی

۳۲۸

نفا رسی کل مشکلی و بھندی کل بونی و بھربی و دھنی کو بندہ شصت رم نشا شسته
سی رم اینون ده درم کثیر ابیست رم صمغ عربی چهار درم سوده باب باران
شسته شیا فها سازند ضمما و اسفنداج نبرید کند تبریدی بلغم شیخ الرئیس
دکس فرموده که این ضمما و عجیت و زبرید آنچه واجب است نبرید آن صنعت
آن بکند اسفنداب قلعی و منجا و کند آن سرکه و آب گسستی تازه و ضمما و نمایان
بر موضعی که نبرید آن مطلوب باشد طلا می اسفنداج در اطلالیه الشا الله تعالی
نکور خواهد شد فصل در بیان مرهمیکه اصل و عمد و در آنجا اسفنداج
است مرهم اسفنداج به نسخه شیخ الرئیس نافع جهت سوختگی التشنج
و جده شدن پوست صنعت آن سفید اب بنجد درم مرو اسنگ یک درم موم سفید
هفت درم روغن گل و او فیه موم را در روغن کد اخته و اسفنداج و مرو اسنگ را
نرم سوده در آن داخل کرده پیش از آنکه سرد گردد و در باون سنگی کرده یک عدد
سفیده تخم مرغ داخل کرده بدشته بمالند تا مستوی گردد و مرهم اسفنداج دیگر به
نسخه شیخ الرئیس صنعت آن موم سفید یک اوقیه و رسته اوقیه روغن گل کد اخته
بنجد درم اسفنداج و دو درم مرو اسنگ و یک مثقال خبث فضه و یک درم کثیر از موم کوفته
و بحر بر خفته و نان داخل کرده در باون برشته بمالند مرهم اسفنداج با سرکه بنسخه شیخ الرئیس
صنعت آن اسفنداج مسحوق مغسول بکین و روغن زیت داخل نمایند و برهم
زنند و ده رطل سرکه انگوری خالص اندک اندک داخل نمایند و برهم میزدند باشند
تا منعقد گردد پس در ظرف چینی یا شیشه نگاه دارند و استعمال نمایند مرهم اسفنداج
دیگر قروح الف و بیشتر و خشک لیشه آن را و لغاغات منفجره و قرحه و موله را که از حرق
نار و حرق آب کرم و حرق روغن کرم و آبک بهم رسیده باشند سفید است صنعت
آن موم سفید یک جز و روغن گل سرخ چهار جز و موم را در روغن بکند از پس از
آتش فرو و آورده سفید اب قلعی شسته نیم جز و داخل کرده قدری سفیده تخم مرغ
اضافه نموده سدس جزوی کافور فیضوری بران افزوده در باون برشته بمالند

جلد اول مسح مرسم اسفنداجی

۳۲۹

نامستوی کرد پس در ظرف جینی نکاه داشته استعمال نمایند مرسم اسفنداج
 تابستانی گوشت برویاند صنعت آن سفیداب از زیر سینه رم دم الاخوین از زرد
 صبر زر و کند زوکار از هر یک دو درم سه درم موم را بر روغن بکند از زرد و داروهارا
 کوفته بچینه بآن مزوج سازند و در لیم باین نام مرسم شود و مرسم اسفنداج
 کافوری دیگر صنعت آن موم سفید و درم روغن کل سرخ چهار درم موم را در روغن
 بکند از زرد پس سفیداب قلعی شسته نشسته درم داخل نمایند و در حالت شدت حرارت
 نیمه آنک کافور قیصری افزایند مرسم اسفنداج دیگر صنعت آن موم سفید
 کافوری هفت مثقال و روغن کل سرخ چهار و هشتقال که اخته سفیداب قلعی شسته
 مرد اسنگ زهر یک بخیر مرسم سحی نموده اضافه کرده بدستور مرسم سازند مرسم سفید
 کافوری دیگر نسخه این جز که گفته که این مرسم حرارت را سودا را و سرد کننده حرارت
 است و گوشت برویاند صنعت آن موم سفید سفیداب از زیر از هر یک دو درم روغن کل
 نقد زحاموم و روغن بادرم بکند از زرد سفیداب از زرد داخل کنند و نیز اگر حرارت باوه باشد
 اندک کافور زیاده کنند از برای خشکی آتش و ختم حرارت مرد اسنگ بخیر مزیاده کنند مرسم سفید
 که بسیار خیره در فوج اذن برای تخفیف فوج ذکر کرده صنعت آن سفیداب از زیر مرد اسنگ سحی
 از هر یک بی درم یک نیم مرسم آمیخته بر سر آتش نهند و روغن کل اندک اندک داخل کنند
 بجوشانند تا بقوام آید مرسم سفیداج نسخه حکیم مؤمن جهت مزاج حار و رویدان گوشت رفع خور
 بلخیه امثال آن بجای نافع صنعت آن مرد اسنگ پنج مثقال سکه بسایند با روغن کل نسقی کنند
 تا غلیظ گردد و پنج مثقال سفیداب قلعی سسته و آن کافور نرم سوو اضافه نمایند و بکار بند مرسم سفید کافور
 نسخه حکیم مؤمن تمامی فروع حار و خشکی آتش و چهره و زاری و جرب صنعت آن موم موم را و زرد
 درم روغن کل که اخته با سفیداب قلعی شسته درم کافور قیصری یک درم بسیار نرم سوو بیکو مزوج نمایند
 و بکار بند مرسم سفیداج فاع از برای فروع رمی و آبلها که از سحی آتش و آب گرم مرسم صنعت
 آن موم سفید قلعی بر روغن کل سرخ که اخته سفیداب قلعی داخل کرده از آتش فرو
 آورده بر هم زنند و چون سرد شود سفیده تخم مرغ داخل کرده سحی نمایند

جلد اول شرح مرهم سفیداجی و تعریف اسفیل

مسموم

تا علیل شود و گناه دارند که این نیک کافور داخل کنند مرهم سفیداج و دیگر نافع از برای
حرارت مفرط و احتراق و قروح و در اعضای عصبانیته برکاه بوده باشد با حرارت
صنعت آن سفیداج قلعی بنجدرم مرد اسنک سفید کرده بنجدرم موم سفید یک اوقیه
روغن کل سرخ شش سیر بدستور مقرر از مجموع مرهم سازند مرهم سفیداج مشهور
بر مرهم سیاه که حکیم عیسی فرنگی برای عالم گیر پادشاه آورده جهت ختم کشت و کار و دخنجر
و غیره و او مل مجرب است صنعت آن سفیداج قلعی جدید است و چهار مثقال فینه که بهینه
کنده بهر وزه گویند بهجده درم موم زرد پانزده مثقال روغن کنجد تازه چهل و شش مثقال
اول روغن کنجد را در ظرف سسی سرخ فی قلعی گرم کنند و در آن سفیداج را داخل نمایند
و بچو نشانند تا خوب سیاه شود و بچوب نیم حرکت میداده باشند و علامات خوبی سفید
آن است که بار روغن خوب مزوج گردد و دونه نشین نشود بعد از آن فینه و موم را داخل نمایند
و بالمش ملایم طرح دهند و برهنه تا بقوام آید یعنی چون سرد شود و منجمد سپیده باشد
پس برداشته در ظرف چینی یا فخره نگاه دارند و عند الحاجة قدری از آن به پاچه
صفیق پیچ کنند و بر زخم گذارند و هر روز تبدیل نمایند و اگر هر روز تبدیل نکنند نیز خوب
است لیکن باید که آن اصاف کرده باشند از ریم و آلایش و گرم کرده بر موضع جراث
نهند و روز سوم البته تبدیل نمایند و اگر هر روز تبدیل نمایند بجزیره سیرج الاثر است و باطل
را هم بنجدرم موم سفید و هم بلیم می گردانند و قروح و جروح را از ابتدا تا انتهای نافع است مرهم
سفیداج کاکور می صنعت آن سفیداج کاشغری مرد اسنک است بهند می شسته
موم سفید از هر یک از ده مثقال روغن زیتون روغن کنجد از هر یک سی مثقال و در نسخ
و دیگر از هر یک شصت مثقال است موم را در روغن ها که اخته اجزا گرفته بخیته بان مزوج
نموده در هاون سنگی بدسته نیکو صلایه نمایند و در آخر کافور و قیصری سه مثقال سفید
تخم مرغ هفت عدد اضافه نموده باز بدسته بالند تا یکسان گردد و استعمال نمایند
استقیل لغت یونانی است و اسفال اسفیلانیز گویند و در بعضی لغات اطیطون و ابر
بصل العنصل و بصل الفار و بصل البر و از غنصل و غنصلان نیز و فارسی پیاز و شنبلیله

جلد اول در تعریف اسفیل

۳۳۱

موتن جهت آنکه گشاده موش است پهنی کند ری ناسند و آن کثیر الوجود است در اکثر بلاد و نسا جان هند اکثر لعاب آن را چست استحکام بر پیرمان می مانند و آن پیاز لیست بزرگ تا بوزن نیم رطل و زیاده نیز میشود و برک آن شبیه برک زنبق و سوسن و ترکس و کندا و سافس بی تجویف و سبز مائل بر روی و گلش مائل بسای و بعضی سفید و اندک خوشبو و تخمش مانند تخم پیاز بزرگ و بهترین آن امرودی شکل زرد مائل به سفیدی برای شیرین طعم با صحت و تلخی متوسط و بر بزرگی و کوچکی گرم و سرد و خستک و سرد و مایل به طوبت فصد بسیار و لزوجت محرق و مفرح جلد لیکن بعد طبع و تشویه شدت حدت آن را ازل میکرد و جاذب خون است بظاهر جلد و جهت صرع و مالتجولیا و شقیقه و در سربار و و نسیان و تقویت با صره و حدت آن و منع نزول آب و چشم و درد گوش و قوی الدم و تقوی معده و باضم طعام و دفع اب تا در طعام بر سر معده و اعضا و جالی مفتوح و محلل و ملطف خلط ازجه غلیظه و جهت یرقان و استسقا و صلابت طحال و عروق الشا و در مفاسل و جمع آن تقویت بدن و حفظ صحت آن و ضیق النفس و سرفه کهنه و ربو و خشونت سینه و مقوی حلق و زهر هوام و سنگ مثانه و عسر بول و اوجاع اعصاب و در ارجیف و اسفاط چنین و قروح باطنی و مسهل اخلاط غلیظه است خصوصا مشوی آن که باشش مقدار آن ناک و قدری و عن شسته مقدار یک مثقال نیم آن اناشته بخورند اسهال نکومی فرماید چون بر فوالیل و شقاق عارض از سردی هوا بمانند زائل میگردد و اند آن را و چون باد و چند آن غسل کف و کمر بجز جهت ربو و کف و فتکی آواز نافع است و چون تشویه نمایند و بیضه مرغ را در جوف یک غنصل بگذارند تا نفع یابد پس بخورند آن بیضتین با اسهال می آورد و زائل می گرداند و من ایضی زمین گیر شدن از مرض را و چون غیر مشوی آن را با فطران بقدر ربع آن کوبیده در پارچه بسته موضع داء الثعلب یا آن چند آن بمالند که چون آلوده گردد موی بر رویاند و اگر محتاج به تکرار عمل باشند بعد از رفع جراحت تکرار عمل نمایند و مالتجولیا غنصل غیر مشوی را بر بدن باعث قرحه و اذیت اوست و اصلاح

جلد اول در تعریف اسقیل

۲۴۳

آن بمالیدن مرد اسنک ساینده باب نمایند و آشناییدن نه قیر اطآن که در غسل بخته
باشند در احتباس بول و در معده و سوپه و تقویت معده و برقران سرفه کننده و بلو
و نفث لدم و نفث بده ریه و مغضل نفع و گفته اند که اگر نه قیر اط اسقیل مشوی را با ماء ال
بخورند جذام را نافع است و آب برک آن را که باد و چند آن غسل بقوام آورند جهت
بلو و ضیق النفس نافع و پاشیدن آب پنخ آن در خانه و بدست و تعلیق آن جهت طرد
حشرات و هوام مؤثر است و چون یزه یزه کرده بروغن زیتون چوشانند تا پیاز
خشک شود طامی بروغن بزوبو جهت چسبیدن اطراف از سر باز دکی و در مفاصل و نفوس
و در کون سیده آن مؤثر و با موم و قلعیلی کبریت جهت قروح شعله و جرب تفرج
و با بس و حکه و خراز و بازفت و خنا جهت بشور یا بسطه اطفال مفید و یک قیر اط غصص
و ریشهای آن که با سیم کوبیده باشند متغی فی و ضما و بخته آن با سرکه جهت کزیدن فقی
نافع است و کوبیدن بوسی آن کشنده نکسهای کزیده است و با الخاصیت قائل موش
در ساعت چون از آن بخورد و دوا شدن آن با خود یا در مکان موجب هر سباع
و هوام و مار و قمل و مورچه و نکس است چون آن را کوبیده و فشرده و با آب آن کرسنه
را خیمه بنوده بنوشند جهت استسقا مفید است و کوبیده که خشک و زائل میگرد و در یک روز
وید بونیشود و آب زو جاری نمیکرد و چون مغر غصص را با سرکه کوبیده و در حمام برهن
بمالند بجهتی که هیچ دوا زائل نشود زائل سازد و موجب است و چون غصص را زائل
نکال غرس نمایند انگور را با صلاح آورده و غرس آن در پای درخت آنار و سفیر حل
بالغ ریختن شکوفه آن است و اصلی ندارد اما اصل الراس لیش غرس مسیحی و شیخ الرش
و دیگران گفته اند که چون اسقیل را بر شک صلایه ساینده بر سر صاحب لیش غرس
تنهای و با باخل خمر و یا با مثلث شسته ضما و نمایند نفع یمن آن را و تحلیل سید
و رم را و اگر ضما و نمایند بر هر دوساق او چند بن نمایند باده را با سفلی سباتین
نوح گفته که چون ضما و نمایند اسقیل صلایه کرده باخل خمر شسته بر هر دو پا و فخذین و
اساقین صاحبان موجب تنیه او میگرد و دوا رسد و صرح و مایه خور و لیا خوردن

جلداول در تعریف اسفیل

مقدمه

اسفیل مشوی مقدار یک مثقال نافع است دوا در صرع و مالنچولیا راجعت آنکه
 مقوی معده و قوت باضمه و ملطف و محلل انجره و فضول است و بالضرورة چون بضم
 و تضج کامل شد فضول انجره و ادخنة البتة کم میگردد و اندیس ازین جهت نافع است از برای
 امراضی که سبب آنها فضول غایظه و انجره و ادخنة باشند از آن جمله امراض مذکوره
 اند و همچنین با شرب عسل یا با غسل شسته آن بسیار نفع بر اسفیل پسند است
 باتش کرم کرده آن مقدار که لذع و حدت آن کم گردد نافع است بسیار به تنهایی یا با چیزها
 دیگر مانند کی خطمه و قد قلیل فستقین و صبر مرکب و مصطک اجزا منساوتی و در مقدار یا غیر متساوی
 بقدر حاجت و باید که اسفیل پوزن جمیع باشد و امر نایند که نیغ زنند بر ساقین و چسب
 مجبیه بر ساقین قدین یا تخمین و یا بکشد و و بعد از آن بمالند بر آن اسفیل کوبیده کرم
 ننوده به تنهایی یا با این ادویه صفر فارسی مویزج از سر بکشد و درم برک خردل ترکیب است که چکی
 اشنة سرد و درم همه را یکجا جمع کرده بسیار بکوبند و بار و غن یا سمدین بار و غن سوسن بار و غن غار
 و راهون بدشته بسیارند تا چون مرسم شود و بر قدین و ساقین او عناد نماند بسیار نافع
 است جهت آنکه هرگاه اسفراغ کرده شود داده از ساق و قدم البتة منجذب میگردد و انجره
 حاصل است و روغن از ماده بسوی اسفل برای ضرورت خلاد و جهت مشارکت بسیار
 ساقین و قدین بدین استر خا و فالج و تقوه آسانیدن مشوی آن تنهایی یا معجون
 و یا غسل نافع است از برای امراض مذکوره و تخم آن ملین طبع است و جهت منصف و در
 مقعده و در چشم نافع و چون کوبیده با سرکه خمر چها سازند و بکشد آن را در میان
 انجیر کذاشته یکت و در میان عسل رفیق خیسایند بیرون آورند و انجیر را بکشد و بعد
 از آن بر اثر آن آب کرم نبوشند یا اینکه در آن بوره جوشانند یا باشند یا شاستند و دفع
 قویج صعب نماید و اسفیل مضر محروین و مرکب منفر عصب صبح و مصطک آن حما است
 و مصدع و مورش غثان و منفرج و مقطع و مصلح قند و نبات و بعضی گفته مصطک آن
 سکنجبین است و بعضی گفته شیر تازه و دوشیده و بعضی گفته شرابیکه بسنگ نفته داغ
 کرده باشند و ربوب نوا که اسفیل که تنهار و شده باشد در زمین ریخته شد یا الحار و ر

سندوس رقیق و این برقی سوزی نمودن سماع حل سبیل

۴۴

حاد و قاتل است و مداوی آن نفی فرمودن استیامای ماکوره و زده تخم مرغ در سرکه
 پنجه و عیان و سفوف و بز و رولوبات و مسکه یعنی زرد و سفوف متعلی نام است و قدر
 شربت اسفیل تا دو درم است بدین گویند بوزن آن اسفیل و دیوان است که بیهضه را
 باشد و فرمانیز و مثل آن دلت آن و ج و دلت آن حمام است طریق حصی ۱۰
 کردن اسفیل چون اسفیل از زمین بیرون آورند نیزه او آن است که آنرا خسی کرده
 کنجا دارند و طریق حصی کردن آن نیست که ساقی که در میان آن است بکشند که از
 جوف آن بیرون آید پس قطعه خرفی را با آتش سیخ کرده سر آن را داغ کنند بنحوی که قوت
 آن باطل نکند و دو کنجا دارند نشویه اسفیل بد آنکه نباید اسفیل غیر مشومی را در شربت
 استعمال نمود مگر آنکه مطبوخ آن را استعمال نمایند که اوقات احتیاج به نشویه آن نیست
 صنعت نشویه آن است که اسفیل را بخیر آرد که سینه بگیرند پس بروسی آن خمیر کل
 زرد بگیرند و در تنور کرم بگذارند که نشویه باید و پنجه کرده و علامت خشک آن است که بپایه
 شود و پوست آن جدا کرده و شیم و بیکر آنکه اسفیل را بخیر بگیرند و در تنور کرم بالای اجری
 بگذارند تا خمیر برشته شود و نصف یا بدو مشومی کرده و نشویه معتدلی پس بیرون آورده
 کل خمیر و پوست آن را دور کرده بکار و جوی رقی کرده بر لبه مان علف کنان کشیده
 چنانکه قطعات بهم چسبند و در سایه بیاویند تا خشک گردد و حکیم میر محمد مؤمن گفته
 که طریق نشویه او آنست که اسفیل را پاک کرده بخیر گرفته در تنور بالای آجر بگذارند
 تا خمیر برشته گردد و دیگری گفته که دستور نشویه آن آن است که در خمیر گرفته در زیر آتش
 کنند تا خمیر پنجه شود و مانند نان پس خمیر را از آن دور کرده استعمال نمایند طریق
 مشومی کردن اسفیل مستعمل در معاجین که بهترین طریق است آن است که آنرا در
 کل حکمت با خمیر بگیرند و در زیر آتش بگذارند تا مشومی گردد پس بیرون آورند و کل خمیر
 را دور کنند و بی آنکه کار و بران برسانند پوست آن را دور کرده مغز آنرا پاره
 پاره نموده در رشته کنان کشند بهمان طریق و در سایه که باد و کور و بران کشند
 خشک نمایند پس نرم گویند و داخل معجون سازند فصل در سماع حل سبیل

جلد اول در ذکر سکنجبین اسفیل

۳۲۵

و سکنجبین اسفیل به آنکه خل اسفیل که خل غصیل لغاری سکره غصیل نامند و سکنجبین
سکنجبین متصنوع از آن مقطع اخلاط غلیظه لزجه و دافع مواد سوداویه حادثه از اثر آن
بلغم و امراض حادثه از آن و مقوی معده و دماغ است و امراض ماغیه مانند النجس لیا
و جنون و سواس سوداوی و صرع و سدر و دوار و سبات بیشتر غش و تبیان و فالج و لقوه
و سکتة و اسهال شرب و طلا و اوجاع اذن که باقره نباشند و نقل سامعه اقطر و امراض
فم و لثه و دندان را از سحر و نقصان و سحر که اسنان سستی گوشت باین اسنان و جریان خون
سائل از عروق نافع است به بعضی بلکه به شش رطوبات از آن و طبیب نکبت و جلائی دندان
شیر و امراض صفیه و امراض صدر و قصبه ریه را از گرفتگی آواز و سرفه بلغمی و بول و ضیق النفس
به تنقیه اخلاط لزجه و شش رطوبات از آنها شرب و امراض کبد را از زرقان و سودا و القشر
و استسقا و جسا و طحال نفیت سنگ مثانه و عرق النساء و احتناق رحم و تقویت اعضا
ضعیفه مستخرجه و حیات ذهن و بهر تقویت با صند و یک یک طعام در معده او بهضم نشود و شرب
و برای رفع سموم شرب و طلا میفید و مقدار شرب آن از قلیل تا دو اوقیه و نیم است
که بتدریج اضاف نمایند و در هر علت و مزاج بقدر لائق آن دهند امراض الراس
و غش مسیحی گفته سزاوار آن است که علاج کرده شود و بیشتر غش را بحقیقاً حاده و چون پاک
شود و بلغم و فرد و آید بلغم از سر بالند بر هر دو ساق آن سکره اسفیل و غرغره فرماید صفا
آن را با سکنجبین فر گرفته از سکره اسفیل به تنهایی یا با یاج فیهرا بن سکره چون گفته
که طلا کردن سکره اسفیل بر سر صاحب بیشتر غش و شرب و روز چند مرتبه نافع است آنرا
بنسخه الریش گفته که چون صفا کرده شود و غصیل بر سر صاحب بیشتر غش خصوص آن
منفع میشود و بآن بسیار و نیز گفته اند که چون صاحب بیشتر غش نبوده از آن تا جمل
روز بدین قسم که ابتدا از دو درم نماید و اندک اندک بیفزاید تا به است درم برسد از آن
علت می نماید و غرغره غصیل با عسل نافع است از برای بیشتر غش چون استعمال
کرده شود و نیز از انتهای مرض بعضی اطباء گفته که چون اسفیل را بر صلائیة حرمی صلائیة
کنند و مخلوط نمایند و خل خیر با نبات و صفا کنند بر سر صاحب بیشتر غش تحلیل درم میزند

جلد اول در ذکر سکنجین سفید

۹۱ علم

و اگر ضما و کنند بان بر دوساق او را جذب ما و با سفل میکنند نبات و دوار و سرد
 این نوع گفته که چون اسفیل را سحی نموده بسرکه ششتر صناد نمایند بر دوار و سرد و فخذ
 و بر دوساق صاحب نبات موجب نمیند و است و نافع است صاحب نبات را آشایید
 سرکه آن اندک مانند قهوه و غرغره نمودن بان و مالیدن آن مخصوص آنکه حادث
 از اجتماع بلغم در معده باشد و نیز گفته اند که نافع است شلیدن و مالیدن آن مطلق بسیار
 بلغم را و نیز نافع است از برای سبب بعد از تفتیه استعمال غرغره سکنجین عنصلی سما
 یا با بارچ فیفر او بصل اسفیل مشوی نافع است از برای دوار و سرد و خل آن نیز نافع است
 بار و آن بر دوار و سکنجین و شراب آن بالینولیا و جنون خوردن اسفیل مشوی نافع
 است از برای بالینولیا بجهت آنکه از خاصیت آن نفوت معده و نیکو نمودن هضم
 و تحلیل فضول و انجیره است پس بضرورت نافع است از برای امراضی که بوده باشد بسبب
 آنجا بسیاری فضول غلیظه و انجیره و اوخته و از جای آنها بالینولیا است و گفته شده که
 اسفیل نافع است از برای بالینولیا سوداوی و دوسواس خصوصاً سرکه آن و سکنجین
 منخذ از سرکه آن چون سرکه عنصل را اندک اندک ناشنا بطریق قهوه بنوشند نافع
 است از برای بالینولیا حادث از سوداوی محترق از بلغم و سرکه آن نافع است از
 برای جنون عارض از سودا صرع چون اسفیل ملطف و محلل انجیره و مقوی معده و
 قوت با صفت است و ظاهر است که هرگاه با صفت قوی باشد غذا نیکو هضم میگردد و تولید
 فضول و انجیره و اوخته کم میگردد پس بضرورت می باشد نافع از برای امراضیکه بوده
 باشد سبب آنها بسیاری فضول و انجیره و اوخته و صرع از انجمله است این جز که گفته
 که آشاییدن آن نافع است از برای صرع و مقدار را بخود از آن یک شقال است و این
 بلیند گفته که چون اسفیل چار و بالین است و رسوم نافع است از برای صرع و آشاییدن
 خل آن نیز نافع است از برای صرع و غرغره کردن آن سکنجین از سکنجین آن به
 نندامی و یا با بارچ فیفر نافع است از برای صرع و بسیار اسفیل مشوی معجون بصل
 مصفی نافع است از برای صرع نفعی بین و هرگاه گمرفته شود از اسفیل مشوی مقدار

جلد اول در ذکر سکنجبین اسفیل

ص ۳۴

یک شقال نرم کوبیده یا شامند با شرب عسلی نافع است از برای صرع نفقی بدن و نیز
 حسو نمودن لبه که اسفیل و ناشتا خوردن آن نافع است از برای صرع شیخ الرئیس گفته
 که از ادویه نافه از برای صرع سکنجبین است مخصوص آنکه یا شامند و زرنشان هر دو
 مفید است شقال با آب کرم و در تابستان با آب سرد و سمرقندی گفته که اگر بوده باشد صرع
 بشمارکت قدیم یا سابقین یا هر دو دست از ریجی بارد که مرتفع گردد و از این اعضا بسو
 و مانع غلا جش و زحالت نوبت لبستن فوق آن موضع است و کرم کردن آن موضع تا دفع گردد
 سردی آن خلط و عضو و اما در حال غیر نوبت تنقیه بدن است از بلغم و تقویت سرد و مانع
 و همچنین آن با شامیدن سکنجبین اسفیل با شرب اسطوخودوس طبری در کناش خود که
 میسوم است بمعالجات بقراطی گفته که هرگاه بوده باشد صرع بشمارکت معده باید که علاج
 کرده شود اول مرتبه بفضله کفن در وقتیکه بوده باشد میان آن وقت و میان صرع بعد زمانی
 که ممکن باشد پس فی بقربانید اورا بعد از قصد اگر باشد آن شخص از کسانیکه ممکن باشد
 اورا قی کردن و فوت نیز حضرت دهد قی کردن را باین قی که ذکر میکنم که ابتدا کنند
 بنخو را بیدن ترب با نمک و خردل پس بنخو را بیدند اورا مراده اسفیل با جی که بخته باشند
 در آن شبت بسیار ترب پس مرا کنند اورا با شامیدن سکنجبین با آب کرم ناغشیان
 حادث شود پس بر مرغی را بر و غن اسفیل حریب کرده با آب ابرج فیهرا آلوده در حلق او فرو برند
 و قی کنند بقوت تمام تا استفصا و قی حاصل شود و در روز متوالی قی فرمایند اورا
 روز اول با نخه ذکر شد و روز دوم به سکنجبین عصفلی و آب کرم و آب شبت و آب ترب
 که هر روز را با عسل و نمک جو شامیده باشند پس بعد از قی استراحت فرمایند اورا
 چند روزی و بر سیز فرمایند اورا از چیزهای مضر و بی کفایت و حکیم علی گفته که اسفیل
 نافع است از برای صرع خصوص سکه که آن و گفته شده که آشامیدن سکه عصفلی نافع
 است از برای صرع چون آشامیده شود از آن چهل روز نمره او را آن است که ابتدا
 کرده شود با شامیدن و درم از آن تا برسد به بیست درم که هر روز اندک زیاده کرد
 شود ملاطی در مجربات خود ذکر کرده که استعمال کرده شود و خل اسفیل در مرغی که از بلغم

جلد اول در ذکر سکنجبین اسقیلی

۸۳۳

گویند نسیان سرکه غصیل سکنجبین آن میباشد نافع از برای نسیان بلغنی طبری گفته
که هرگاه بالنسیان جمعی موزج و اندک صداعی باشد یقین کن که علت آن مرکب است پس
اگر بوده باشد با علت نسیان ورم و در داغ امر کن اورا بقصد و بعد از آن بیاشامان اورا
سکنجبین اسقیلی ساده بخت آنکه این سکنجبین ملطف و محلل رطوبات غلیظه است و غصیل
خاصیت در تحلیل رطوبات غلیظه است هر قسم که استعمال کرده شود حتی آنکه اگر طلا کرده شود
بآن وادار الثعلب را موجب تحلیل آن رطوبات محتبسه تحت جلد است و نیز نافع است از
برای نسیان حادث از ارتناک بلغی رطب و داغ آشنا بسدن آن و سر قندی گفته که خل
اسقیلی نافع است از برای نسیان از استیلا بر دوت و رطوبت بر خورد داغ و نیز نافع
است از برای حدث هین و تقویت بصر و سرکه غصیل سکنجبین آن نافع است از برای این
علت نهایت نفع و کامی صناد کرده می شود بر سر صاحب نسیان اسقیلی نرم کوبیده باش
باز داشته آن مقدار که لذع و حدث آن بخیل نکشته و کم شده باشد به نفعهای یا با چیر با
دیگر مثل اندکی خطمی و قدری بسیار کم آنتین و صبر و مرکب و صطک که فرا گرفته میشود از این
اجزاء متساوی و یا متفاوت غیر اسقیلی که واجب است که بوده باشد مثل جمیع اجزاء
و این صناد بسیار نافع است و خطا نیست در فعل آن و نیز امر کن صاحب این علت را
خصوص آنکه بوده باشد اورا نیز غنی خفی که بزنند بر ساقین و بچسباندند بچوبه ساقین و هر دو قدم
او و یا بپنجد و رکبه اول بعد از استفرغ تام بعصل کوبیده به نفعهای و یا باین ادویه بگیرند
عصیل آنش باز داده شده که لذع و حدث آن بسیار کم شده باشد و بوداده باشند
نیم گرم یک رطل صغیر فارسی موزج از هر یک و ورم برک خردلی نزدیک سه کوچکی آشته سه
ورم همه را جمع کرده بکوبند کوبیدنی نرم تا اجزای آنکو مخلوط گردند پس فرا گیرند موم روغنی از
موم و روغن یا سمین یا روغن بنوسن یا روغن غار و در باون انداخته ادویه را بان مخلوط
کرده بهشت بمالند تا یک سان شود پس بر هر دو قدم و بر هر دو ساق او صناد نمایند
و آنچه گفته اند قدما می اطباء که تضید ساقین و قدیمین با دویه محله موجب جذب اخلاط
است از سراسر اسافل بدن بخت آن است که هرگاه استفرغ کرده شود از ساق و قدم

جلد اول در ذکر سنگنجین اسفیلی

۹۴۴

جذب کرده می شود از دماغ آنچه حاصل است در آن بسوی اسفل بضرورت خلاص
زیاده کرده اند برین وجه این معنی را نیز یعنی طریق مشارکت میان دو قدم و میان
دماغ بطریق عصب پس در سبب مشارکت میان این دو قوی است بقراط گوید که
ریختن آب سرد بر هر دو قدم مرطب دماغ است خصوص بعد از خروج از حمام بسبب
آنکه می باشد میان دو قدم و دماغ مشارکت پس ازین جهت امر کرده اند اوائلی اطباء
بضماد قدین در امر ارض دماغی و گفته اند که اسفیل مضرب است بعصب سلیم و مصلح آن حمام
است استرخا و فالج و لقوه و سکنه آشامیدن آن نافع است از برای استرخای مرضی
خصوص سرکه و سنگنجین آن و دهن عقیق آن می کند فعلی که سرکه آن حاصل میشود با
زیادتی از غیر اضرار بعصب چون بپاز آن را مشوی نموده بعسل معجون کرده باشد
نافع است از برای فالج و سرکه آن نافع است از برای فالج و نیز گفته شده که سرکه متخذ
از بصل اسفیل مضرب است بعصب سلیم و نافع است از برای فالج و لقوه و استرخا و سکنه
و تقویت اعضای ضعیفه و متعزیه و شراب غصیل نافع از برای فالج و استرخا و سکنه
سنگنجین ساده آن با مغلی اسطوخودوس و بزرگرفن و رازیانه و اصل السوس از
منسجات جیده است از برای فالج و سنگنجین آشامیدن آن با مغلی منفع و غرغره
نمودن سنگنجین غصلی که مخلوط کرده باشند با نرغیسل سوده نافع است از برای لقوه
و سنگنجین غرغره نمودن سنگنجین غصلی به تنهایی نافع است از برای لقوه و فالج و سکنه
امراض الاذن الصدر والرئه والطحال و المثانة و الرحم و عرق النساء قطور آن در کوش
جهت رفع کرائی ساسمه و در کوش که بان فرجه نباشد و آتشامیدن آن جهت تقیته
سینه از بلفم لزج و سرفه بلفم ربو و ضیق النفس و برقان طحال و تقیت سنگ مثانه
و اختناق رحم و عرق النساء سفید است اما صنعت خل اسفیل نافع جهت امراض مذکوره
قبیل آن است که بگزند اسفیل سفید را بیک و پنج پوست آن را پاک کرده و بکار و
جوی و یا از قطعه زجاجی ورق کرده بر لبمان گشان کشیده بخوبی بکاه قطع نماید آن
طریق بیک دیگر نشوند و چهل و دو روز در سایه بپازند تا خشک گردد و دیگر طری

جله اول در ذکر خل اسفیل بنوع دیگر

۵۴۴

ان را در هفته طلیم سرکه انگوری کهنه انداخته سر ظرف را بنهایت محکم نموده دو ماه در آفتاب گذارند پس افشوده صافی نموده بکار برند خل اسفیل بنحوی دیگر که صنعت آن اسفیل تازه را بکار و چوبی رن کرده بدون آنکه خشک کنند و سرکه انگوری کهنه اندازند و سر آن را بکیند و بعد از شش ماه صافی نموده بکار برند و قومی نیز اسفیل را خشک نکرده آن را بخلال چوبی سوراخ سوراخ کرده می اندازند و در ده من سرکه انگوری بکیند من از نرا و سر ظرف را بنیکو مستحکم نموده بعد از شش ماه استعمال نمایند و این نوع خل اسفیل خشک نکرده قوت اسهالش زیاده است از خل اسفیل خشک کرده خل اسفیل به نسخه دیگر بکیند اسفیل را و از کار و چوبی سوراخ آن را بکیند از نرا و از پوست پاک کرده در چهار چند اسفیل سرکه انگوری کهنه اندازند و سر آن را بکیند و بعد از چهل روز بر آویند و صافی نموده خل را خشک کرده باند و سرکه تازه اندازند و تا چهل روز دیگر در آفتاب گذارند پس بکار برند و اگر مرسته سوم یا زور سرکه اندازند بهتر است و بعد از آن اگر غرض از اسفیل را بریزه بریزه کرده و چوبه انگوری بچوبشاند مقدار که بنصف صافی نموده بکار برند محکم خل اسفیل را و خل اسفیل لیموی که از آن بکیند اسفیل از برای البیضی و برای اسهال و صنعت آن بکیند لیموی رسیده زردی راغ و فساد را و سه روز در آب نمک بگذارند پس در آن آورده بنیکو بشویند و با کرباس آبی خشک کرده و سه روز بگذارند که هوا نشفط شود پس آن کینه پس آن را در برشان کرده سرکه غصص آنقدر که از روی آن چهار انگشت بر گردد و چهار روز بگذارند پس از آن سرکه سنگین چوبی سازند خل اسفیل لیموی محلول از صناعت آن خروج صنعت آن بکیند لیموی رسیده خالی راغ و فساد را و سه روز در آب نمک بگذارند پس از آن آب و نمک بریزند آورده بنیکو بشویند که شوری آن دور گردد و با چه کرباس آبی نم آن را بکیند و یک روز بگذارند که بقیشی که در خل و فنج آن است دور گردد و هوا نشفط آن کند و مطلق نم آب و انما با نمایند پس آن لیمو را را بخلال چوبی سوراخ سوراخ نمایند چنانکه در هر لیمو قریب پنجاه سوراخ بهم رسد پس لیمو را را در لغار سبزی کرده سرکه غصص اصبعی که ذکر شد به عمل آورده باشند و بر روی لیمو بکشند آن مقدار که از روی بر گردد و در چهل روز تمام

جلد اول در ذکر حل اسفیل و دوا الاسفیل

الم ۳۳

بگذارند و سر آن را بپوشند و دارند پس سرکه از لیمو جدا کرده بکاه دارند و بوقت حاجت استعمال نمایند خل اسفیل مستعمل در سبکبختی و غصه و سخت آن بکند اسفیل متوسط در بزرگی و کوچکی و آن را پاک کرده با کارد چوبی ورق کرده و بر لبسان گمان کشیده به نحو یک مصلق بیک دیگر نشوند و چهل روز در سایه بیاویزند چنانکه بر زمین و دیوار مصلق نگردد و بعد از چهل روز که اسفیل خشک شود یک من آنرا در تخاری کرده پیچیده رطل سرکه انگوری جید بر روی آن کنند و در نشسته دیگر یک من آنرا در بلیست و شست رطل سرکه انگوری کهنه در ختم کنند و شصت روز در آفتاب بگذارند و سر آن تخار باخم را بپوشند که گردد و بخار بر آن نه نشیند پس بر آورند اسفیل را و بفشارند و بپالایند سرکه را از اسفیل بپارچه که باس صفتی و در شیشه یا ظرف چینی بکاه دارند و عند الحاجة بکاه بر بند و قومی در هر یک من اسفیل خشک کرده نه رطل و نیم سرکه انگوری می کنند و قومی هفت رطل و نیم شفا می گفته که بر روی هر یک من اسفیل خشک نه من سرکه خمر کنند و محمود بن الیاس گفته که در هر یک من اسفیل خشک ده من سرکه انگوری بکنند و قومی در یک من غصیل سه و نیم من سرکه انگوری کهنه بیکند فصل در بیان دواهای که اصل و عمد و در آنها اسفیل است دوا الاسفیل شیخ رئیس گفته که این دوا از جمله ادویه الیست که در نهایت شفا است از برای صرع صنعت آن بکند اسفیل تازه و از پوست خشک و ریش پاک کرده در تخار اخضر لعاب دار کرده سرکه انگوری کهنه تند بر روی می کرده سر آن را بسپروشی بسته پوست سبطری بر روی سپروشی انداخته چهل روز بگذارند که اول طلوع شهری باشد و تا بلیست روز تخار را در آفتاب بگذارند بطرف جنوب و در هر زمان که آن را بر بزم نهند تا آنکه حرارت آفتاب که باین میرسد تشابه الاصول باشد با جزای آن پس سر آن را بکنند و در آن حالت می گردد اسفیل مانند مطبوخ محض پس اسفیلها را ببالند بقوت و بفشارند و بکینند افشوده آن را و در کنند فقل آن را و مخلوط کنند بآن افشوده غسل مصفی هر روز یک ملحقه آن را تناول نمایند و اگر زود خواسته باشند اسفیل را با آب و سرکه بپزند تا ماهر شود و بمالند و بپالایند و با غسل بقوام آورند

جلد اول در شرح دواء الاسفیل و دوائی جالینوس

۲۴۴

قوام سنگین پس در روز یک اوقیه آن را صبح ناشتا تناول نمایند و بدانکه دواء الاسفیل از شائش لطیف مواد و تحلیل انجیره و تقویت معده و بنکونودن هضم است و ظاهر است که هرگاه هضم نیکو نشود و تولید فضول و ریح و انجیره و اوخنه بالضرورت کم می باشد پس تحقیق می باشد نافع از برای امراضی که سبب آنها بیاری ریح و انجیره باشد و صرع از ان امراض است پس دوائی اسفیل می باشد بالغ النفع از برای صرع صنعت آن دواء الاسفیل نسخه طبری در کتاب مسمی به معالجات ابقراطیه بگیرند غصص بزرگ نر و تازه و پوست نازک خشک ریشهای سفید آن را دور کنند بدست و اجزای آنرا از هم جدا کرده ریزه ریزه نموده و در بالالین کنند و اگر بالالین فقره باشد بهتر است و بالالین را بر ~~نار~~ گذارند که در ان ظرف سرکه انگوری کهنه باشد بخوبی که فاصله میان سرکه و بالالین زیاده بر عرض یک انگشت نباشد پس سر سره و بکند و اطراف آن خمیر و گل محکم کنند و ظرف را در موضعی بخان در زمین دفن کنند و سر کین اسب با بکندم یا در خاک کند و از همه بهتر خاکستر است و بگذارند تا بانه روزه روز پس بیرون آورند بدستگاه اسفیل تمامش که اخته و سیلان کرده در سرکه داخل شده و باقی مانده از ان بگر چیری اندک که نیست در ان تری و ندوات پس آن سرکه را گرفته جوشی داده صافی نمایند و در ان شکر سفید مصفی با غسل سفید مصفی طبیعت علیل کرده بقوام سنگین آورند و مداومت با شامیدن آن نمایند اصحاب صرع هر روز و افتضار نمایند از غذای برالطف آنچه ممکن باشد از غذیه دوائی جالینوس و حقیقت این دواء و الاسفیل مرکبی است که از پیاز اسفیل ترتیب داده که اصل و عمود در ان مرکب اسفیل است و این دوا نافع است از برای صرع و بکبار از امراض صنعت آن بگیرند پیاز اسفیل و پوست خشک و ریشهای سفید آن را دور کنند و آنرا بدست بغیر کار و جدیدی ریزه ریزه کرده و در قمار سبز لعاب دار با چینی کرده سرکه انگوری کهنه بر ان ریخته سر آن را بگیرند بکند و در آفتاب در موضعی جنوبی در روزهای گرم که طلوع میکند و در ان روزها شعری در پای کنند چهل و ز پس بنید از نذر ان اسار و ن شامی یک درم و نیم قلع یا نذرده در قلم سالی

چند بید شتر از هر یک یک و پنجاه بولیا و در میان آنها پنجاه گرم رغن بلبان شدم و طر خشوق و دور و دور
 دور طر شراب مقدار که بکود و معون و واهی جید از برای صرع صنعت آن قرص اسفیل چند
 بید شتر از هر یک یک مثقال بزرسیا ایوس مثقال حبه مثقال راوند مدحج اصل او را
 از هر یک و مثقال کوفه بخیه لعسل مصفی سه وزن او و بید شتر و هر روز یک مثقال اسکنجین
 بخورند و واهی سید سید سیخ نماند و الد با جده آنم حرم قدس تره مجرب از برای صرع صنعت آن
 قرص اسفیل قرص نقل جوز بلو اسطوخودوس و عود الصلیب بزرسیا ایوس از هر یک نیم گرم چند بید
 جید و اخطالی از هر یک و و فیرا کوفه بخیه لبسکنجین غنصلی و شراب اسطوخودوس از هر یک
 یک و اوقیه شسته و دهنه نمایند یکصد با عسل پنج مثقال در کلاب عرق انشتین حل کرده
 نوشند و حصه دوم را آخر روز با کلاب مثقال نبات سفید و دویم و تخم خرباشک نوشند و واهی
 دیگر از آن قدس و نافع برای عمز من صنعت آن قرص جوز بلو عود فارسی عود الصلیب ترکی
 زربینا و چند بید قسطاخ اجزا مساوی کوفه بخیه که غنصل شتر رغن نار وین اخل کرده اند از آن اگر
 در میان و بقیه ابریزند و فصل در بیان او که اصل و عمد و راهنا اسفیل است و همین اسفیل که چون بید
 بر دو با با مالند و کلاب را با اصباح بزریمین بگذارند لغو تمام آورد اگر تا یک هفته همین عمل کنند اعاده
 یا کوسین کنند اکثر مجربین مجربانسته اند و بجهت جویو اطرا و سوزنکی و درد منافع و لقرص و کوش و سندان
 نیز نافع صنعت آن بکیرند اسفیل را و بکار چوبی رق کرده باک وید و چهار اوقیه بیت جو شانه تا پنج شود
 پس آن رغن را اخصا نموده نه نشسته نگاه دارند و بکار برند و همین اسفیل ترکیب نافع از برای سکنجین و سیات
 و فالج و اسهال چون بید شتر را گردن و لشت بعد از تقیه بال و چون بر عضو خرمی مبداء عصب آن بعد از تقیه
 بمالند بجهت نافع است از برای دگوش و عرق انسان نافع است اگر در آن از برای عسر البول و جمع و
 و معد و سوا ستر و جشای خامی نفع صنعت آن اسفیل تازه وین کرد و چهار اوقیه بکیرند و سراج بزند
 آن مقدار که چون بدست بمالند مفضل شود پس خوب بمالند یا لایند عاقر و جید بید شتر
 خردل قسطاخ و فیرا و از هر یک یک مثقال شکر شکر نیم مثقال سایند اضافه کرده یا کوش و
 نمایند و نگاه دارند و همین اسفیل تازه ترخ را پس آن نافع از برای سکنه و بدین
 باین و همین نافع است از برای فالج خصوص عینق آن صنعت آن بکیرند

جلد اول در سنجین اسفیل

۳۴

اسفیل تازه را ورق کرده در زیر اندازند و چهل روز در آفتاب گذارند پس بگیرند از آن مقدار سی که سر را بآن چرب توان ساخت در آن اندکی موم زرد که اخته بر سر سنج نمایند و به نشخه دیگر بگیرند اسفیل تازه و بکار و چوبی ورق کرده در آب زیت کهنه بپزند تا صحر شود و آب و زیت تا نهد پس صافی نموده در شب بنگاه دارند و بگیرند از آن هر روز بقدر سی که سر را بآن چرب توان نمود و اندکی موم زرد در آن که اخته بر سر ترنج نمایند **فصل در بیان سنجینانی که اصل و عمود و رانها اسفیل است** *
خواص سنجین اسفیل از قول شیخ رئیس غیر ایشان از اطبا گفته اند که غرغره به سنجین اسفیل به تنهایی یا با راج فیهرا بعد از تنقیه نافع است لیکن غرض بات و صرع را و نیز تنهایی و یا با رنجیل سوده ممزوج نموده نافع است استرخا و فالج و لقوه و او آتشا میدان آن بالخلیا و صرع و نسیان بلغمی و استرخا و فالج و لقوه را و شیخ الریش گفته از ادویه نفعه از برای صرع سنجین غرضی است خصوصاً آنکه بیاضا مند در زستان هر روز ناشتا مقدار یک شقال باب کرم و در زستان باب سدر و سمرقندی گفته که اگر بوده باشد صرع بشارکت قدیمین یا سابقین یا هر دو دست زریحی یا رده که مرفع گردد از این اعضا بسوی دماغ علائش در حال نوبت باستان فوق آن موضع است و کرم کردن آن موضع نافع کرد و سدر آن خلط و عضو و اما در حال غیر نوبت تنقیه بدن است از بلغم و لقویت سدر و دماغ و تسخین آن با شامیدن سنجین اسفیلی یا شراب اسطوخودوس طبری در کنش خود که موسوم است بمعالجات بقراطی گفته هرگاه که بوده باشد صرع بشارکت معده باید که علاج کرده شود و اول مرتبه بقصد صافن در وقتیکه بوده باشد میان آن وقت میان صرع بعد زمانی که ممکن باشد پس فی البفرانید او را بعد از قصد اگر باشد آن شخص را کسانیکه ممکن باشد او را کردن و وقت نیز خصصت به قوی کردن را مانند باین معنی که ذکر می کنم بدین نحو است که بخورد ترب بانگ و خردل و پس بخورد مرغه اسفند باجی که بخته باشد در آن شب بسیار و نیز پس امر کن او را شامیدن سنجین باب گرم تا غشیان حادث شود پس بر مرغی را بر مرغی اسفیل چرب کرده یا با راج فیهرا آلوده در حلق فرو برد و قوی کند بقوت تام و استقصا و قوی

جلد اول نسخ سنگین اسفیل

۴۴۵

شود و در روز متوالی فی فرماید و از اول با پنجه ذکر شود و در روز دوم سنگین اسفیل را گرم
و آب شربت و آب ترب که سرد و با غسل و نمک جوشانیده باشند پس بعد از قی شربت
فرماید و از چند روزی بر سر فرماید و از اجزای مضر و می بکشد و بنترافع است از
برای امراض و هان چون مضغه کنند آن و قطع میکنند خون سائل از دهان را
بجهت آنکه قبض و تشف رطوبت از اعراض میکند و مستحکم میکند و انداختن آن که بجزکت آمده
باشد و خوش بوی کند و هان نکند و او نافع است از برای بجز و آشامیدن آن نافع است
از برای سردی چون باشد از آن جلا میدهند و قصبه را و کسستی رخاوت آنرا از آن
میکند و صلب میکند و صافی میکند و انداختن را و نفیبت صوت می کند و صالح است
از برای کسیکه بود باشد از اجزای معده از برای کسیکه طعام در معده او بقیه شود و از برای صرع و سردی
کسیکه غالب شد از فراج او و در او از اختناق رحم و صلابت طحال و عروق النساء و نفیبت عضو
مستخری لغوشه و رنگی را نیکو میکند و صالح است از برای آنچه مذکور شد هرگاه پیا نشانند
از آن هر روز ناشنا اندک اندک و بندریج زیاده کنند تا برسد بقدر یک اوقیه نیم و بنتر
صالح است از برای استفا و بیماریهای احشاکه از سردی باشند و ربو و تنگی نفس
که از بلغم رنج باشد سنگین اسفیل اسفیل نسخ شیش نافع از برای فالج و استرخا
و جمیع امراض بارده بلغمیه عصبیه صنعت آن مغز پیا ز غصص پاک کرده و در طبل سنگین پیا زانه
انسون زیره کرمانی پنجه آن فلاح او خرقه خرقه خرقه خرقه خرقه خرقه خرقه خرقه خرقه
نفعی خشک از هر یک یک اوقیه فلفل و ارفلصل تخم کرنس از هر یک دو اوقیه و قونانخواه
کاشمش سافج بندری از هر یک نیم اوقیه فرو مانده در هم برک سداب شیش اوقیه اجزای نیمگو
ببندازند و در شش فسطاس که غصص و دو فسطاس سفید جید مصفی و یک فسطاس شیش همه
را در حصین بنر لعابدار کرده با در خم چینی بکافند و آفتاب بگذارند پس صافی نمود و بطبخ
کرده در ظرف چینی از جاجی نگاه دارند و جاجی است استعمال این سنگین پیش از
طعام و بعد از طعام سنگین اسفیل نالیف آن مرحوم مجرب از برای فالج و استرخا
و جمیع امراض بارده بلغمیه و عصبیه مجرب است صنعت آن پیا ز غصص پاک

جلد اول نسخ سنگجین اسفیل

۶۴

کرده بکار و چوبی ورق کرده یک رطل بزر را از این پنج انیسون تخم کتوت تخم کرفس نفاج
 او خراستو خود و ساقیتمون و وفای خشک زربناد زراوند حرج افستین برومی
 باد و بجز بود و نه صحرایی بوست زرد اترج عاقرقره حازیره کرمانی محروث لغناج خشک از
 هر یک پنج درم غفل و از غفل سارون شامی حاشاد ارجینی و ارشیشان بزر سیسالیون
 شک طعام را این شفاقل بهین سفید بوست بلبله کابلی آبله منقی قنطوبون و فنیق از
 هر یک ده درم شیطج هندی صغیر فارسی فادانیا قدما نافرته الطیب قرنفل و قنار
 جوز بواکاشم از هر یک سه درم دو قورق غار برگ سدایا نخوابیل و باقافا که بار از
 هر یک شش درم عنبر اشجیب و از خطائی مجرب چند بید ستر زعفران از هر یک یک درم او و
 سوامی عنبر و جد و ارجند و زعفران بنیکو کوفته در سرکه غنصل و از ده رطل و غسل
 مصفی شش رطل و سبلان خربا و بجزین از هر یک سه رطل و بهر از خرم غنصل و ستر چینی کرده ستر
 آن را بسته دو هفته در آفتاب گذارد و هر روز و مرتبه آن را بر بزم نهند پس آن را
 بنیکو بالند و صافی نموده و با نشن گذاشته و عنبر اشجیب بقدر مضاعف حل نموده و جد و از
 و چند بید ستر و زعفران را اسوده و داخل کرده بنیکو بزم نهند و فرود آورده و در شیشه یا
 در مرنجان چینی نگاه دارند شش روز یک و فیه سنگجین غنصلی ساده شیخ ریش گفته که حمد
 کرده شده از برای اصحاب اینجولیا آنکه نبوشند بهر شب قدری سرکه که کهنه خط صابون سرکه
 غنصلی گفته که اما من میسر سم از غنصل سرکه درین مرض مگر آنکه بوده باشد و فوق اعتقاد
 بر آنکه ماده آن بتولد از صغیر می محرق باشد و بوده باشد ماده جار پس می باشد
 سرکه نافع از برای آن خصوص سرکه اسفیل و اما سنگجین فرا گرفته از سرکه اسفیل پس
 آن نفع است از سرکه خالص از سرکه غنصل و نیز این سنگجین نافع است از برای ایشان
 بلغمی شناسیدن آن گفته که هرگاه مخلوط کنند باین سنگجین یک مثقال چند بید ستر و
 و بر بزر بخلق مسکوت نافع است او را صنعت آن بگیرند سرکه غنصل نیم رطل و در شیشه
 و دیگر که رطل است شکر سفید مصفی یا غسل سفید مصفی هر کدام که باشد یک سن و بزم تا
 بقوام آید پس آن را از آتش فرود آورده سرد کرده و در ظرف چینی باز جاجی نگاه دارند

سرخ سائیں

جلد اول

72

شرابی یک دقیقه این جز که گفته باید که بوده باشد وزن سرکه غصیل سادای زن نسل
با عسل هر کدام که بوده باشد و در نسخه دیگر شکر ریختن و در هر یک من صافی ده سپهر سرکه
غصیل داخل است سنگنجین غصیل مرکب از استنطاق آن معقور بحرب از برای مالنجولیا
و سوسا سوداوی خاصه و قینه که مشارکت طحال باشد صنعت آن فیتون کاو زبان
جعه باد بخوبی بزراند و طول قطور برون فوق بسفنج فستقی و رقی کل سرخ از هر یک شش
مثقال فربخشک لغناج خشک پرسیاوشان اصل السوس ریوند چینی بر سا از هر یک
سه مثقال پوست پنج کبر چهار مثقال خیر زرد و سیست دانه اجزا اسواسی فیتون بسفنج
در ریوند چینی از آنها انچه کوفتنی باشد نیم کوفته بسفنج را کوفته در کیسه کنائی کرده همه
را در سرکه غصیل و آب خالص از هر یک دو رطل یک شبان روز پنجساند و فیتون
را در کیسه کنائی کرده بکاه از بند چنیسانده را بجوشانند آن مقدار که وزن آب برود
پس فرود آورده صاف نمایند و کیسه فیتون را در آن اندازند و یک شب بگذارد
و صبح کیسه را نیکو بماند که تمام شیر و فویش بر آید پس بطبخ را گرم کرده و کیسه افشرد
دو رکند و چهار رطل شکر سفید و عسل مساوی یعنی از هر یک دو رطل داخل کرد
بقوام آورند و از آتش فرود آورده ریوند چینی را کوفته بخت بآن مخلوط کرده بر سیم رهند
و بگذارد تا سرد شود در ظرف چینی از جاجی نگاه دارند شربتی از یک دقیقه نایک دقیقه
و نیم سنگنجین غصیل و جمیع افعال مذکوره از رطل اسفیل و شراب نافع است خصوص
از برای مالنجولیا که ماده آن سوداوی بلغنی باشد و غوغه نمودن بآن بعد از تقیه
نافع است از برای شکر صنعت آن بگریه غصیل سرکه مذکور را و با یک رطل عسل سفید
بقوام آورند سنگنجین غصیل دیگر مستعمل در معده های سرد و در مشلخ و رطوبت
لرجه دافع کند صنعت آن بگریه پوست پنج را زیاده سپهر سرکه غصیل مذکور نیم
من و آب خالص نیم من چنیساند پس بآتش ملایم بپزند تا نصف رسد صافی نموده
عسل سفید صغنی نیم من داخل کرده بقوام آورند شربتی دو دقیقه یا پنج دقیقه سنگنجین
اسفیل سادو مستعمل در مالنجولیا که سببش سوداوی مخرب از بلغم خالص یا بلغم سادو

جلد اول نسخ سنگجین

۸۴

مخلوط باشد و نیز این سنگجین نافع است سبب بلغمی را چون ران یا بارج حل کرده امر
کنند علیل را بغرغره کردن آن گرفتار در بغرغره کردن باشد صنعت آن سرکه اسفیل
یک چهار یک من غسل مصفی بکین علی الرسم بقوام آورند سنگجین اسفیلی ساوه چون
در صداع باروداوی اراده نسخین و حرارت باشد و اصلاح غلطی که سبب صداع
است باید که سنگجین اسفیلی آب کرم بپاشانند صاحب آنا بکر دو موجب لطیف
آن خلط غلیظ و نافع است از برای صد رانسانیدن آن و جالی قصبه ریه است و بدینه
را صافی نماید و صالح است از برای ضیق النفس و ربو و سرفه بلغمی از برای بخار و از برای
اصلاح معده که یک ساعت باشد بوجع معده و کسب که سقیم نشود غذا در معده اقرار برای
صرع و سرد و غلبه مره سودا و اختناق رحم و صلاست طحال و عرق النساء و نیکو کردن
زنگ بدن و قوت با صره صنعت آن غسل سفید مصفی بکین سرکه محض یک چهار یک
بقوام آورند و سرد کرده و ریشته نگاه دارند صاحب اختیارات بدیعی گفته که اگر قند
سفید و غسل سفید مصفی با لاینا صفی با هم کنند و سنگجین اسفیلی به نسخه عیسی بن یاسر
نافع از برای استسقا و بیماریهای بارد و احشاء و ربو و ضیق النفس بلغمی و مفتوح سدای
است صنعت آن سرکه محض و قند سفید و مساوی هر دو را در یک سنگ بانش بکین
بجو شانند و کف آن را بکیند و چون بقوام آید از آتش برگیرند و بکند از آتش و در
شیشه نگاه دارند سنگجین اسفیلی به نسخه بغدادی نافع از برای حبابه که طحال
و قنچ سه با و تقطیع اخلاط غلیظه و نافع از برای ضیق النفس و سعال عارض از
رطوبت صنعت آن بکیند اسفیل سفید بکیرطل و نیم و بکار و جوی با از قطعه زجاجی
حلقه کنند و بیند از نبر آن از سرکه سرکه صافی با نروده رطل و به پزند آتش ملایم
تا اسفیل محار شود پس بپالایند و داخل کنند در یک رطل از آن بکیرطل و نیم شکر طبرزد
و در یک سنگی بانش ملایم بپزند و کف آن را بکیند تا بقوام آید پس از آتش فرو آورده
سرد کرده و در ظرف زجاجی نگاه دارند سنگجین اسفیلی معروف به سنگجین محض
مرکب نافع از برای اسهال و در و بملود و در معده و سودا استراحت جنای حامض

و جمع علل اعضای عصبانی و امراض بارده منزه صنعت آن بگیرند اسفیل پاک کرده
 و در طبل نجیب را زیاده بنسوزن رخ انجدان عاقر قرص افق او خرد بود نه نوری افق
 خشک از هر یک یک اوقیه فلفل دار فلفل تخم کرفس از هر یک یک اوقیه فردمانا
 و دو درم سدایش اوقیه تخم کزبربری ناخواه کاشم ساوج هندی از هر یک نیم
 اوقیه نیم کوفته در شش قسط از سر که غصص و دو قسط غسل مصفی و قسط میسج در قنار
 سبزه پاکیزه کرده هفت روز در آفتاب گذارند پس بیالایند و در یک شکی کرده به پزند و در
 طرف چینی یا زجاجی نگاهدارند شربتی یک اوقیه این سنگین را پیش از طعام و بعد از
 طعام نوان خورد صنعت آن بکنجین به نسخه این الدوله که در جامع خود ذکر کرده و بکینه
 بیاز اسفیل سفید پاک کرده یک طبل نیم و بکار و چوبی ورق کنند پس بگیرند زنجبیل و زیره
 کرمانی عاقر قرص انجدان و فامی خشک بود نه فلفل خشک از هر یک پنج مثقال
 فلفل ده مثقال تخم کزبربری کاشم از هر یک و مثقال نیم فردمانا و مثقال سد اب
 شش مثقال ساوج هندی سه مثقال اجزاء را نام بنما و قیاس غصص و در بازنده طبل
 سرکه انگوری نجیبانند پس بچوشانند و بیالایند و باز از می هر طبل یک طبل و نیم شکر سفید
 یا غسل مصفی داخل کرده بچوشانند تا بقوام آید سنگینی اسفیل مرکب به نسخه محمود
 بن الیاس شیرازی نافع از برای استسفا و امراض بارده احشاء و بویض النفس
 و انتصاب نفس و سعال مزمن بلغمی و قتیح سدهای کبد و طحال و اسقاط جنین زنده و
 مرده و فالج و لقوه و سکر بلغمی معروف به لیش غس و از برای تبان بلغمی شایبدان
 آن صنعت آن سرکه غصص ده من غسل مصفی سه من شکر و من این مجموع را مخلوط کرده
 پس بگیرند اسفیل پاک کرده بکار و چوبی ریزه ریزه کرده بکین زنجبیل از زیاده حلیت عاقر
 بود نه بری از هر یک ده درم تخم کرفس زیره کرمانی گرد و یا از هر یک پنج درم نیم کوفته و در
 سرکه غصص مذکور انداخته هفت روز در آفتاب گذارند پس بیالایند و در طرف چینی
 یا زجاجی نگاهدارند و در نسخه دیگر سد خشک فلفل سیاه از هر یک ده درم داخل است
 سنگین بکین اسفیل بلغم به نسخه شیخ الرئیس صنعت آن بگیرند سرکه غصص یک

رطل آب خالص و در رطل پس نجیسانند و در آن پوست پنج را از پانچ کرفس پوست پنج
 کبر تر بر سفیدد بر از هر یک سه درم یک شنبان و زو پس بچو شاسته آفتقدار که در حصه
 برو و دو یک حصه بماند پس بمالایند و بوزن آن غسل مصفی داخل کرده بچو شاستند و در
 و یک سنگی نامزد یک بقوام رسد پس کبرند مغز حب السلاطین و مغز خشک و آن مقدار
 که دانند صالح است از برای قوت شخص و هر دو را ساییده و ریخته کنانی نازکی کرده در آن
 اندازند و ریخته در آن ایام بمالند تا آنچه در آن است بر آید و چیزی در آن نماند پس
 چون بقوام آید برداشته سر کرده و در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند و در وقت حاجت
 استعمال نمایند یک اوقیه آن او در نسخه دیگر قانون بجای دهند چینی که حب السلاطین است
 را بوی چینی داخل است سنگ چینی استقبلی مسهل لغیم به نشود دیگر صنعت آن بگیرند سرکه
 غصصل بگیر طل آب خالص و در رطل و نجیسانند و در آن پوست پنج کرفس پنج بایان از
 هر یک ده درم تخم کرفس تخم بادبان از هر یک دو درم و نیم یک شنبان و زو پس بچو شاستند
 و بمالایند پس کبرند مغز حب الفرم مقدار پنج استاده و بگویند و در سرکه مذکوره نیک کشند
 و بوزن سرکه مذکور غسل مصفی داخل کرده بچو شاستند و در وقت طبع مقدار بیست درم
 تر بر سفیدد کوفته بچند در کت کنانی کرده در آن و یک سنگی اندازند و لایحه بلجیه ریخته بمالند
 و بفشارند تا کیسه بخی کرده و بقوام آید شیری از ده درم تا پانزده درم سنگ چینی استقبلی
 مسهل لبف حکم به محمد بن سرفرغنه و ضیق النفس و سوء بلغم و سودای و سده احشا
 را نافع است و نفویت معده کند و بجهت امراض نازده اعضا می عصبانی و دماغ نافع
 و نفویت دماغ کند صنعت آن پیاز غصصل پاک کرده بکار و جوئی ریزه ریزه کرده
 ده مثقال زرد فاخته شک اصل السوس کا و زبان بر سیاوشان سطوخ و وس غایقون سفید
 از هر یک پنج مثقال را از پانچ نفع خشک ابرسا از هر یک سه مثقال در یکصد و پنجاه مثقال
 سرکه غصصل و چهار صد و پنجاه مثقال آب الکس شنبان و زو نجیسانند پس بچو شاستند
 تا نصف رسد و بمالایند و با سه صد مثقال قند سفید بقوام آورند و هر روز پنج مثقال
 ناده مثقال آن را با آب طبعی بر سیاوشان و امثال آن بنوشند سنگ چینی

اسفیل که کرده را از ریم پاک کرده اند صنعت آن باز اسفیل منوی را از باغ اسفیل
 صمغ البطم قصبه لدریره برک علیق را خشک اجزار انساوی در نیم من سکه یک
 من آب بزرگانه نیم من برسد و بماند و ببالاند و ببالاند و ببالک عمل مصفی لغوام سکنجین
 شربتی بهیت دوم سکنجین سفید زوفای نافع از برای صرع صنعت آن زوفای
 خشک صغیر فارسی بزرگ سیالیوس از هر یک سه مثقال شب در سرکه اسفیل سه برع
 رطلی نجیسانند و صمغ جوشانده صافی نموده غسل مصفی که رطل داخل کرده لغوام آورند
 شربتی یک و فیه آن نوع قری گفته باید که بیاشانند اصحاب صرع روز رستان این
 سکنجین پس بر سینه زائل کرده اند صرع جمعی کثیر را بجهت آنکه مقطع اخلاط از غلیظ
 است و نمی گذارد که متولد گردد و در معده و سینه خلط غلیظ و این بسبب آن است
 که درین سکنجین سه فوت می باشد که باین قوتها تنقیه طو بات میکنند بجهت آنکه منقی و جالی
 است و مگر آنکه ملین بطن است سوم آنکه در ریه و باید که آتش بسده شود این سکنجین
 در فصل رستان اما در فصل تابستان باید که بیاشانند سکنجین غصلی ساده را با شربت
 انستین و هرگاه لطیف شد خلط باین تدبیر پس بی در پی اسحال آن خلط نماند
 به سحلات سودا اگر سوداوی باشد ابو سهل میگوید که سکنجین غصلی عظیم النفع
 است از برای صرع زوفای آن در رستان و ساده آن با شراب انستین در
 تابستان سکنجین اسفیلی زوفای مرکب دفع از برای صرع صنعت آن زوفای
 خشک صغیر فارسی انستین رومی اسطوخودوس از هر یک پنج درم در آب سرکه غسل
 بجوشانند که آب برود و سرکه بماند صافی نموده بگیرند از آن مطبوخ و از غسل مصفی
 و شکر سفید مصفی از هر یک یک رطل که مجموع سه رطل باشد و بجوشانند تا لغوام سکنجین
 آید شربتی یک و فیه سکنجین اسفیلی زوفای مرکب شسته دیگر صنعت آن
 زوفای یا لب اصل السوس گا و زبان پر سیا و شان اسطوخودوس غار لغون
 پس بنفشه از هر یک پنج درم نفع خشک انباز ابرسان هر یک سه درم همه در آب گیل مرکب
 اسفیل و سه رطل آغلاص نجیسانند و در تابستان و روز روز رستان سه روز پس بپزند تا

ملت براند صافی نموده در رطل شکر سفید مصفی داخل کرده باقیش ملائم بقوام آورد و در ظرف
چینی یا زجاجی نگاهدارند شربتی یک اوقیه سبکچین اسفیل یا آشامیدن آن را بستاند
فایده و خصوص عرق بادبان ملطف بلغم است مستعد می گرداند خلط را از برای دفع و نیز
نافع است از برای شترخا و سایر امراض بارده عصبی صنعت آن بکینند سرکه اسفیل
و در رطل غسل مصفی سه رطل مثلث در رطل همه مخلوط نموده پس بکینند پیاز اسفیل پاک کرده و در
رطل نجیل از زیاده حلیت عاقر فرج آلوده بری از هر یک پنج درم تخم کرفس بره کرماتی گردید
اسطوخودوس از هر یک درم نیم میانه بکوفته در سرکه غسل و مثلث مذکور داخل نمایند
و در تابستان بچفته در آفتاب گذارند و در زمستان و سفینه پس صافی نموده در ظرف چینی
یا زجاجی نگاهدارند شربتی یک اوقیه فصل در بیان شرابهای که اصل و عود را آنها
اسفیل است شراب اسفیل تالیف آن مرحوم از برای سکنه مجرب صنعت آن جب بلسان
حرمل برسان جلیط یا پوست بچ در در آن را شجره البق گویند سبیل الطیب قنطاریون
و شوق صندل فارسی شونیز و ج ترکی عود الصلیب فوة الصباغین از هر یک و مثقال همه
بر این کوفته یک شب ربیت آثار سرکه اسفیل و دمن و نیم آب بنیسانند در روز دیگر بخوشانند
یا به نصف سد صافی نموده بویز سرخ منزع العجم بیست پنج مثقال داخل کرده باز بخوشانند
تا محض شود و ببالند از بالا این سیال این پس حلیت جا و شیر بکینج ببالند که سرکه از هر یک یک
مثقال در بنید زریب و غسل با آب و العسل رفیق نیم کرم حل کرده صافی نموده در بطبق داخل
عسل مصفی بکین اضافه نموده باقیش ملائم بریزند تا بقوام شراب آید فرود آورده سرو کرده
و همیشه نگاهدارند هر روز صبح ناشتا یک اوقیه آن را با عرق باد برنجویه بنوشند شراب
اسفیل منقول از کمال الصنائع نافع از برای حملات سپرز و جگر و قیحه سده و تقطیع اخلاط
غلیظه و رفع ضیق النفس شکر گفته که از بلغم و رطوبت بستاند صنعت آن بکینند پیاز غصص
یک رطل نیم و یکار در جوی بریزه کرده یا پانزده رطل سرکه انگور سی باقیش ملائم بخوشانند تا محض
شود پس صافی نموده در هر یک رطل از آن یک رطل نیم شکر سفید داخل کرده بقوام آوردند
و این دوا را جمیع نفقدها بناد و به اضافه این شراب نموده اند و نجیل نیزه کرماتی عاقر فرج

جلد اول در نسخ شراب اسفیل و عرغره اسفیل و اراض اسفیل و تریاق فاروق

۳۵۳

نخ اندان و فای خشک و زین خشک لغاع خشک از هر یک پنج مثقال فلفل سیاه سه مثقال تخم
جزر بری کاشم از هر یک و مثقال نیم فردمانا و مثقال سداب شش مثقال ساج سه
سه مثقال عسل و زمر که نجیسانند و بچوشانند و درین صورت جهت عمل عصبانی و اراض
بارده مزمنه نجیسانند است شراب اسفیل شقول زفر ابا دین معصومی سرفه کهنه
و ضیق النفس را سود دارد و طبع را نرم کند صنعت آن بخیز رویتعت عد اسفیل مشوی
هفت نیم درم سوزنی آن پانزده درم اینسون سه درم همیاد و در فوری آب که سکه نجیسانند
قناسه روز یکبار در دلبس از سه و یک من یک آب صاف داخل کرده بچوشانند تا آنکه اجزا
میجوشد و بیالایند و بارطبی عسل بقوام آورند شراب اسفیل نایف حکیم میر محمد بن
نافع از برای سرفه کهنه و ضیق النفس و مواد سوداوی بلغمی مسده احتشاش و لقوب معده
و دماغ صنعت آن پیاز غنصل و فای خشک اصل السوس کل کا و زبان پر سیا و شان اسطوخودوس
غاریقون بن سفید از هر یک پنج مثقال لغاع خشک رازیانه پنج سوس کبود فردمانا از هر یک
سه مثقال در یک صند و نجاه مثقال سکه که آنکوری کهنه چهار صد مثقال آب دوسه روز
نجیسانند و بچوشانند تا نصف سداب صافی نموده با سه صد مثقال شکر بقوام آورند
و هر روز ازین شراب از پنج مثقال آده مثقال آب طبوخ پر سیا و شان امثال آن
نبوشتند فصل در تریاق عرغره بالی که اصل و عموم در آنجا اسفیل است
عرغره نافع از برای لقوه صنعت آن مرزنجوش صغره عاقر قرق خا خردل بوسنج کبر
انار دانه جامض زنجبیل نیم کوفته بچوشانند صافی نموده سکنجبین غنصلی داخل کرده عرغره
نمایند عرغره دیگر نافع از برای لقوه صنعت آن مرزنجوش صغره فارسی عاقر قرق خا
خردل و فای خشک سوزنج زنجبیل فلفل از هر یک دو درم حب اریان جامض اریان
کرده ده درم کوفته سکنجبین غنصلی شسته باب نیم گرم حل کرده عرغره نماید فصل در تریاق
افراصل اسفیل مستعمل در تریاق فاروق صنعت آن به نسخه شیخ ربیع گفته
که واجب است اخینار اسفیل رطب که مستحکم و مشک باشد و نبوده باشد بسیار
کوچک نه ببار غنصلی بخت آنکه انچه بسیار خرد است در وی رطوبت برآورد و خشک

باشد و آنچه بسیار بزرگ است در وی طوبت فضلی بسیار باشد و آنچه متوسط معتدل است
 و باید که نظایر آن میل بسرخ داشته باشد یا بنفشه پس آنرا کوفته سوزن آنرا بکار و
 جوی در کرده بخیمه بگیرند و بناید که آن را بکل بگیرند و مشوی کنند آن را در یکی از دهنوری
 که گرم تابیده و خاکستر آن را بیرون آورده باشند بر روی خشتی بگذارند و تا بد نان
 بزی تانضج باید پس بیرون آورند و بیکه در مغز آن که نرم است پوست بالای آن که سخت
 است و رکند و نرم گویند بخوبی که بر هم کرده و مخلوط کنند بآن آرد کرسنه و غیره در حش
 نانی آرد کرسنه اسماوی سفید میکنند پس چون مخلوط کنند اسفیل مشورا بدین کرسنه
 باید که بسیار از آن افراص نازک و دست را بروغن گل سرخ چرب نمایند در حین افراص
 ساختن جهت آنکه نیز می سفید باز دارد و خشک کنند آن را و نگاه دارند و منفعت
 مخلوط کردن آرد کرسنه بآن آن است که طوبت آنرا شست کند و نگذارد که متعفن شود
 شیخ داود گفته افراصل سفیدی که واقع میشود در ریاق فاروق نیز نافع است از برای
 سموم و ربو و غش و حیت جبر و کسره اشتغالی عدیل است و اندر وی قوی است که گرمی
 در روها نولد کند پاک سازد و بکشد آنهارا و مضرت زهرهای زبان کار را دفع کند
 صنعت آن بنسخه شیخ داود الطاکلی غصیل مشو و بچین بگویند و مثل آن آرد کرسنه
 بآن مخلوط کرده بیشتر بشنند و افراصل سازند بعد از آنکه دست ابروغن گل چرب نموده باشند
 و بعضی گفته اند که این فرص البعد از دو ماه استعمال نمایند و قولش ناد و سال باقی می
 ماند و بعضی بل شراب مثلث کرده اند فصل در بیان الحوقانی که حاصل و عود
 در آنها اسفیل است به الحوق اسفیل است بود ضیق النفس بار و بلغمی جهت
 بلغم غلیظ لزج لغایت مفید است صنعت آن پیاز اسفیل مشوی فراوان بخ سوسن
 کبود با عسل صغی الحوق سازند و آب طبع حاشا و فودنج جیلی و بر بناسف استعمال
 نمایند نافع باد الحوق اسفیل که سید عیسی در ذخیره ذکر کرده سینه از اخلاط
 غلیظه پاک سازد و ربو و سرفه بلغمی ضیق النفس را نافع باشد صنعت آن بگیرند اسفیل
 آرد سوزن و پوست سخت آن را بکار و جوی دور کنند و در پائیل سنگی یا تفره یا مسی تازه

بخلا اول در لعون اسفیل و معجون اسفیل

۵۵

قلعی کرده با هم چند آن غسل مصفی با نش نرم چندان بپزند که اسفیل مبراشود هر صبح
 یک کفجه از آن بخورند لعون اسفیل اقوی از اول صنعت آن اسفیل شوی
 خشک کرده سه گرم ایر سادو درم فراسیون زو فای خشک از هر یک یک گرم کوفته
 بجنه لعبل سرشته لعون سازند و هر صبح ناشناشش درم لعون نمایند لعون غنصل
 منقول ز قانن نافع از برای عصب نفس و لغت و جمع جنین و صد صنعت آن بکیر
 عصا غنصل و غسل کف گرفته برابر و پزند و سفید سازند و قبل از طعام و بعد از طعام
 هر وقت که خواهند لعون نمایند فصل در بیان معاجینی که حاصل و عمو در آنها
 اسفیل است با معجون اسفیل که مختص است بعلاج صرع صنعت آن بگیرد
 سکی و اسطوخودوس از هر یک پنج گرم و کوفته پس بکیرد اسفیل طب و کوبیده آب آن
 را بکیرد و داخل نمایند در آن مثل زن آن غسل سفید مصفی و با نش ملایم بپزند تا بقوام
 آید پس بکیرد از آن سه زن او و معجون سازند با آن ادویه را و استعمال نمایند از آن
 هر دو مثل بنده متوسط صنعت این معجون به نسخی می فرستند می رقر با دین خود بلع
 از برای صرع نوشته بکیرد اسفیل و کوبیده آب آن را بکیرد و داخل کنند در آن
 غسل سفید مصفی و با نش ملایم لقوام آورند پس بکیرد عاقر قرحا بزر رسا ایون اسطوخودوس
 از هر یک ده درم غار بقون پس سفید بپزد و در مانا ناز و حرث با باطلی حلیت طب
 زراوند و صمغ حب بلسان عود بلسان از هر یک دو درم و نیم شنی که رخ آن سریش است
 ده درم کوبیده بجنه در سه زن مجموع ادویه غسل بکیرد و شسته استعمال نمایند معجون
 اسفیل مقوی باه منقول از خط احمد الدین محمود شیرازی صنعت آن اسارون در چینه
 سنبل الطیب شسته و ادویه پس مغز تخم خیارین از هر یک و منقال مصطکی زعفران به
 بوزیدان یا شتر اعلا بی ریجیل بودری از دینا غنصل شوی تخم ترب تخم نیاز تخم
 تیره نیز که جوز بوا بسا به از هر یک منقال پس سرخ بهمن سفید لسان العصیا
 از هر یک پنج منقال خصیه الشلب مصری خولجان مغز چغوزه مغز ناچیل مقشر
 مغز کردکان مقشر از هر یک منقال ادویه را کوفته بجنه با سه زن ادویه غسل مصفی

جلد اول در بیان اسقنقور

۳۵۶

مرتب نمایند و هر روز و شغال آن با بایسکرا و با تیر کا و بین نبات بخورند اسقنقور
 بکسر سمره و سکون سین و فتح قاف و سکون لوزن و ضم کاف و سکون مع او و رای مهله آن را
 اسقنقور و تنفس نیز گویند و بعضی در لائی و پندی بانی کی کوئی نامند و آن حیوانی
 است از برجه بزرگتر و دست و پا دارد و شیخ الرئیس نوشته که آن درل است که درختل
 بهم میرسد که صید کرده می شود و در بعضی گمان کرده اند که از تیاج منسلح است و قشکه
 و خشکی نخم بگذارد و نشود و تبا و ن آب و خشکی نماید و الواقاسم بن عبد الرحمن بیان نموده
 که در بلاد هند مشاهده کردم طولش بقدر دوزخ سواهی بنا و عرضش زیاد از نیم فرج و طول
 مائل بر روی سب و موکف شفا و الاسقام خضر بن عیسی مصری مخصوص به بله فوم
 و دبار مصر داشته و بعد از آن در قاهره نیز گفته فرق میان آن و درل آن است که درل
 در صحرا می باشد و اسقنقور در کنار دریاها می رود و در قریب بان و دیگر آنگاه پوست در صلب
 و خشن است از پوست اسقنقور و از اسقنقور نرم تر و خوراک اسقنقور سم از دریا است از
 باغبیان هم از خشکی حیوانات دیگر مانند عضایات و امثال اینها و این جمیع گفته مشاهده
 کردم و در ودهای آن بعد شگافتن شکم آن عضایات رست و خضام نایافته بود و اکثر
 اطباء بیان نموده اند که در کناریس فلزم و بلاد هند می باشد و آن مرحوم قدس فرموده
 اند غلام آستان امیر المومنین عم خود در بلاد هند در یامی گنگا صید آن نموده و ماده آن را
 رمل سواحل نخم خود پنهان میکنند و زیاد از بیست بچه متکون می شود و آنچه حقیر صید کرده
 بود و بطین آن زیاد از سی نخم بود و گویند که ماده آن را در فرج و نر آن دو ذکر و خضیه
 آن شبیه است بخضیه خروس و خواص جنس نر آن است پس باید که در بهار وقت بیجان
 قوت قبل از جفت شدن بماده صید کنند بلا توقف تاخیر فرج نمایند زیرا که اگر تاخیر کنند پشه و
 گوشت کن گداخته و لاغر میشود و ضعیف میگردد و قوت آن و سر قدری از دبال آن را بنظر
 و دبال آن را تمام بریدن خوب نیست زیرا که گوشت قریب بدبال آن بسیار قوی الفعل
 می باشد و شکم آن را از احشا سواهی کرده و خضیه شحم پاک کرده و نمک پاشا شده و دوخته
 در سایه در مکان معتدل محکوس و ریخته و از گرد و غبار محافظت کرد و خشک کنند و باید

جلد اول در نسخ جوارش اسقنقور

۲۵۷

که در سبید با نخل کذاشته بیاورند که موش را با شحم آن مجتبی است و اگر
 آن را او نیز آن نکند خود را رسانیده بپزند آن می خورد و باید که آن مکان بایه دار باشد
 که آفتاب فوت آن را نیز تغییر عظیم می نمایند تازه غیر نمک سود آن کرم در دویم نیز در اول
 و نمک سود آن در سوم کرم و در اول خشک و بغایت بهی است خصوص کوشش سره
 و حوالی کرده و پیه آن و گفته اند بحدی مقوی باه است که بسبب شدت لغو وادار است
 شاید بمرتب با لاک رسانند خصوص آنکه با طبع عدس و عسل سبیل نمایند و اطعمای آن بجا فور
 و تخم کاهو بپزند و جهت فالج و لقوه و عرشه و خدر و کزاز و نفوس و اوجاع مفاصل و امراض
 بارده اعصاب و تسخین بدن مفید و مضر برورین و مصلحتش را بوب حامضه و تخم کاهو
 و کافور است و معین فعل آن طبع عدس و عسل و شراب و بنید زبید ازین جهت
 کوشش غیر تمام تازه آن را با یکی از اینها می خورند و طبع آن اکوبیده بزرده تخم مرغ برشت
 یا تخم جیر ساییده باشد می خورند و گفته اند که سقنقور انسان را می گرد و طلب
 آب میکند اگر آب را یافت در آب میرود و اگر نیافت بول می کند و در بول خود غلطه
 پس هرگاه که چنین کرد و ساعت آن انسان می میرد و اگر انسان بخت کرد و در آب
 فرو رفت قبل از فرو رفتن سقنقور را در بول خود غلطه سقنقور می میرد و انسان صحت
 می یابد و شیرش ناسه در هم و بدکن سکه صید او و فنیب خشک کاهو که بهی است جمعی
 خصیة الثعلب مصری را بدل آن دانسته اند و اصل ندارد و مضر بارس گوید که طلاق
 خون آن با لیل و آله تغییر رنگ وضع و برص میکند و چون نمک سقنقور از خصوص نمک است
 و سره آن را با دار چینی سوده بزرده تخم مرغ نیم برشت باشد بپزند و قوت باه می کنند
 نفوتی عجیب یاده از کوشش و پیه آن روغن گفته که خوردن کوشش آن مسخن بدن است
 و نافع است از برای مغلوبه و ملقون و مبرودین بعضی اطباء گفته که بلع از کوشش آن نافع
 است از برای فالج و بالجملة کوشش آن نافع است از برای امراض بارده اعصاب
 و اعصابی عصبانی خوردن آن فصل در بیان جوارشانی که اصل معمو
 و را آنها اسقنقور است و جوارش اسقنقور قوت باه بفراید و برودت کرده

جلد اول در شرح جوارش اسفوقور

۵۸

وسر از ازل کند صنعت آن سره اسفوقور بخردم تخم بلبلون تخم پیاز تخم شلغم است
 تخم کندنا تخم جرجیر تخم انجوره مغز جنه الحضر لسان العصافیر کنبه اسفوقور تخم ترب
 حب الصنوبر کبار اسپندان از هر یک سه درم شقاقیل مصری زنجبیل خولجان
 دار فلفل از هر یک بخردم دار چینی جوز بواهیمن سفید بهمن سرخ قصب کاو کوی
 خشک کرده براده نموده از هر یک دو درم خصیه الثعالب مصری ده درم اسفیل مشوی
 سه درم فانیذ بوزن مجموع ادویه را کوفته بخیته وزن نموده درم نموده با سه وزن مجموع
 عسل مصفی بقوام آورده بشند شربتی و درم ناشتا با مثلث یا بشیر یا شکریا یا با ازل
 بخورند جوارش اسفوقور دیگر از برای کسیکه شعوت جماع او زایل شده باشد بی
 نظیر است بنایت بهی بود و لغوی تمام آورد صنعت آن اسفوقور عسلک روی قسط شیرین
 از هر یک یک نیم مثقال چند قوفا شقاقیل مصری تخم شلغم تخم زردک تخم پیاز سفید
 تخم کرسته ثعلب از هر یک دو نیم مثقال فلفل سفید کنبه اسفوقور دار فلفل زنجبیل
 زعفران از هر یک یک مثقال مغز کنبه خشک و مغز سر بزغاله شیر خواره از هر یک پنج
 مغز فندق ذکر کاو خشک کرده سوپان نموده از هر یک ده مثقال اسفیل مشوی پنج
 مثقال و در بعضی نسخها اسفیل اخل نسبت بهتر آن است که اسفیل را داخل نکنند که بسیار
 تلخ می شود ادویه کوفته بخیته مغز باراجدا کوفته و نرم نموده بهر با عسل ضایع چند آن
 بسروشند و در ظرف کرده محکم کنند و اگر ظرف شیشه باشد بهتر است بعد از چهار روز
 که در میان جوکذاشته باشند مقدار دو درم تا چهل روز یا بشیر کاو یا باکا و بیش یا با
 مار العسل یا مثلث تنا و دل کنند و غذا بکنند و پیاز و نوازل بخیته باشند بخورند
 و از خصوصیات و بقولات بارده ملاحظه کنند جوارش اسفوقور دیگر صنعت آن
 سره اسفوقور تخم بلبلون شقاقیل مصری بهمن سفید بهمن سرخ لسان العصافیر از هر یک
 بخردم زنجبیل تخم شلغم تخم بونجه تخم ترب تخم جرجیر تخم پیاز تخم کز تر تخم کندنا
 خولجان جوز بواهیمن فلفل بوزیدان پیاز اسفیل مشوی از هر یک سه درم
 تخم انجوره ده درم فانیذ بوزن جمیع ادویه کوفته بخیته بعسل مصفی دو وزن ادویه بشند

جداول در نسخ معجون اسفوقور

۳۵۹

شیرینی و درم تاسه درم فصل در ذکر نسخ معاجینی که اصل و عمد و در آنها
 اسفوقور است **معجون اسفوقور** از اکلیل محمد بن و کربا بجهت تقویت باه
 صنعت آن سه اسفوقور درم نیم نیم یا ز تخم جریخ تخم شلغم تخم بلبلون شقاقل
 رنجیلین همین سرخ همین سفید نووری سرخ نووری زرد تخم کرب لسان العصاره فیما قبل
 مشوی بر شیم مغرض خرفه جوز از هر یک پنج درم به کرده اسفوقور درم نیم زرا لاجره
 هفت درم جوز بوا بسا قفل از هر یک چهار درم زعفران سه درم کنجد مقشر بهشت درم
 کوفه پیخته لعسل سفید خوش بوی صفتی سه وزن ادویه شسته معجون سازند شیرینی بقدر چنانکه
 با عرق جوز بوا معجون اسفوقور نسخه معین الدین طبیب به راقوت و ده نشاط زیاده کند
 و کرده و پشت و دل و باغ راقوت دهد و لغوی تمام آورد و صنعت آن سه اسفوقور
 پانزده درم شقاقل همین بوزیدان و بنجان بسا سه قفل قضیب کا و خشک کرده و بان
 نموده جب الزلم مغر جلفوزه مغر حبه الخضر مغر نارجیل لسان العصاره فیما قبل و با نایک
 فر خشک صندلین خشک سفید کا و زبان و روق کل سرخ بادرنجبویه تخم بلبلون سارون
 در و پنج عقرب و دانه هیل جوز بوا اشته عود خام از هر یک چهار درم زعفران خضه الثعلب
 مصری از هر یک سه درم کبابه چینی سعد کوفی زنجیل زرب تخم بادرنجبویه زرب ناد
 مصطکی رومی تخم شنبه سافج هندی جریخ شب که با لیس زرب محلول سیم محلول
 از هر یک سه درم مر و ایدنا سفید پنج درم عنبر شنبه دو درم مشک شکی یک درم رمل
 دو درم یاقوت زرد یک درم رائد المسکه که خوب بوده و پیخته باشند صد درم اجزا کوفه
 حوا بهر ابرشک بهماق نرم صلایه نموده بطریق مشهور بشن و بقدر حاجت نهال نمایند
معجون اسفوقور نوع دیگر منی بفرزاید و کرده و پشت و کمر را محکم سازد و شانه را
 پاک و لغوی تمام آورد و دل و باغ راقوت به صنعت آن اسفوقور پانزده درم مغر شنبه
 مغر فندق مغر جلفوزه مغر حب الزلم مغر اردکان مغر حب القلقل کنجد مقشر و ار
 چینی شقاقل همین سرخ نووری سرخ و سفید مغر کبک سرخ با بونه خشک پرور
 مغر نارجیل مقشر از هر یک پنج درم خضه الثعلب مصری همین سفید از هر یک

جلد اول نسخ معجون اسفنجی

۴۰

ده درم زرب زربا و شش دانگ سفید بخیل قرقر لک با تخم بادرنجویه از هر یک سه درم
 خولجان قضیب خشک کرده سویمان نموده ورق نقره محلول از هر یک دو درم عنبه
 اشپیک دو درم مشک ترکی نیم درم عود خام دو درم اجزا کوفته بجنه بستن و تعارف با
 جیره آن قدر و غسل کف گرفته بستر کنند و در وقت حاجت مقدار دو درم استعمال نمایند
 و باید که نیم ساعت قبل از مجامعت بخورند **معجون اسفنجی** بر لخته دیگر در تقویت
 باه عطش نافع است فعلی عجیب و غریب رطوبت و تقویت که مجامعت از خوردن این
 معجون ظاهر میشود صنعت آن سره اسفنجی را نروده درم همین شقاق قف فریب نوزیدان
 آب کباب بپننی خولجان لسان الصافی فاقا کباب و صغار سبیل الطیب خشک
 قرقر لک مضطکی رومی سافج هندی عنبه شیب و واید ناسقه از هر یک سه درم خطبه الغلب
 مصری ده درم قضیب خشک کرده سویمان نموده نیم درم عود خام تخم بلبلون و عطران
 از هر یک چهار درم سعد کونی زخیل آب کباب از هر یک دو درم مشک ترکی نیم درم
 لعل یک درم و نیم با قوت زد و یک درم زرخول نقره محلول از هر یک نیم درم جزو اعظم
 سوده و نیم بجنه سبی شقال و عفن با دامه شقال اجزا کوفته بجنه با سه چندان غسل
 و قند کف گرفته معجون سازند مقدار شربت از یک درم تا دو درم است اسود و صالح
 نام مار سیاه است و بهنگام کالانگ نامند در آخر گرم خشک است و در غایت خفیف گفته
 اند آنچه در هنگام بودن آفتاب بروج حمل مخصوص از دهم تا آخر آن میدهند و با شند
 نشاید استعمال نمود بجنه تقویت سمیت آن زیرا که حمل از بروج ناریه است بوسبب
 شدت آن را بروج مله شب نامند و اعمالیکه در آن کرده شود نیز او را در آن تاثیر
 آن بسیار است و غلبه چندام قوی الاثر است ببالیدن پوست سوخته آن با روغن تخم گمان
 که چند روز مفرغ نموده کده آشته باشند جهت بواسیر که نه بشود و آشته اند قطور مطبوخ
 پوست آن که در شراب جو شاییده باشند جهت درد گوش و مضطبه جو شاییده
 آن در سر که جهت در دندان تعلیق و دندان آن که در حال حیات کنده باشند
 و بستر تعلیق دل آن جهت رفع تب ربع نافع و اظهورش و ذمی مقرر اطیس گویند

جلد اول نسخ دهن اسود و طنجیر اسود

۳۹۱

که چون شکم مار از ستراد بناله شکافته احتشای آن را بیرون آورده از شاه سفرم خشک
که با آب خیسایند نرم کرده باشند محمول ساخته محل شق را دوخته در آتش آویزند تا بخت
شود پس آن شاه سفرم را بر برص صناد نمایند بعد از یک شبان روز یکشاید پاک
زایل کند و مجرب است و روغن که در آن دندان مار و سوزهره آن جوشانیده باشند
طلای آن جهت جذام و فایس سیرج الاثر است این الدوله از محمد بن احمد نقل میکنند
که استعمال زهره مار و پیچ امری خوب نیست و از سموم قناله است تعلیق شاخ مار شاخ
جهت رفع تب غیب مؤثر است تعلیق سانه الحجه که عبارت از پوستی است که مار هر
سال می اندازد بر ورگ زبان موجب سرعت ولادت است و بخور آن مستطین
و محقق دانسته بود اسیر و تخم مار را چون با سرکه و لوره ساییده طلا نمایند جهت رفع برص تازه
مجرّب گفته اند و احتمال پیدا رافع زرد است دهن اسود سانه نافع جهت جذام
و تحلیل خنازیر و رویا بندن سود را از کردن آن و دفع قوبا و استرخای سفلی مجرب دانسته
اند طلای آن را صنعت کن بکیرت و دود مار سباه را و با چهار رطل روغن بنون
یا کنجد در ظرف مس کرده سر آن را بسد و کنند که بخار آن بیرون نرود و بچوشانند تا
محصرا شود پس صاف نموده اعمال نمایند را و اسود سانه طلای آن با روغن
بنون جهت تحلیل خنازیر و با سرکه جهت ادرار و الحجه و احتمال آن با عمل
بغایت مفومی اصره است صنعت آن بکیرت و سباه خانگی را و زنده و کوزه گرد مس
آن را محکم نموده در نون حمام گذارند تا محرق شود پس بر آورده استعمال نمایند طنجیر
اسود سانه طلا کردن آن بر بدن جهت جذام مفید است صنعت آن بکیرت و اسود سانه
را و بکشند چنانچه افعی می کشند پاک کرده در روگ نهند و پشت و قیه خل خمر
و یک و قیه آب روی کنند و شیطرح و پنج لوف از هر یک دو و اوقیه در وی افکنند تا ستر
سرم بپزند تا محصر شود پس با لایند و موی سر روی را تراشیده سه ویز این طنجیر را
طلا کنند بعد از آنکه او بیکه در آن گوشت افعی باشد خورده باشند و قطع این طلا
آن است که پوست نباه شده را در ور میکنند و پوست و گوشت درست می بپزند

جلد اول باب الف مع الشين المعجمه واشترغار

باب الف مع الشين المعجمه: واشترغار معربا شترغار فارسی است
 و یونانی اناریون بنامی مثلثه و فرافون دایره مصر فاج و عبرانی بنجیل
 المعجم و بنجیل الفارس و شوکه الجمال که تاویل شترغار است و آن بنجی است شبیه
 باجنه آن خراسانی و غیره بنجی آن است قریب باجنه آن است در طبع گرم خشک است
 در آخر درجه سوم جرم آن بطی الهضم مغشی و لاذع در دمی است از برای معده و
 دیر می ماند و در آن بهترین آن سرکه پرورده آن است آن جالی معده از رطوبات
 است و منقی آن دمنه اشتها می طعام و منفتح سد ها و در بلول با قوت نریا قیه و مسخن
 معده و مشحوم است چون بر باد قریب بنجیل غصیل میگردد و در خاصیت خوردن و یخچال
 از جرم آن در بلول و جهت تب ربع که از ماده بلغمی غضن باشد با بلغم غضن مخلوط بسودا
 و نافع بود و مسخن معده و جالی رطوبات آن و دافع یرقان و اسهال مزاجی و خلفه و غیر
 سوم بارده و جمع مفاصل است و گفته اند که بنبت آن خراسان و پنج ارک و کوستان
 سوصل و بغداد و اذربایجان است بهترین آن خراسانی و بهترین خراسانی آن جانی
 باریک خالی اند و می سیاهی قلیل المراره معتدل الجرم کم کره با اندک نیز می باشد
 و مغشوش می نمایند آن را به رخ اجنه آن و بنجی می مشابه آن چون یاده از آن خورد
 شود نفی می آرد و به سبب یرمی هشتم راجحه آن بچشنا ظاهر میشود و بعضی گفته اند که ظهور
 راجحه آن بچشنا تا مدتی به سبب بطور هشتم آن نیست بلکه به سبب تقو و غوص قوت
 آن است و در جرم معده یخ داود گفته و دو قسم می باشد طویل و غیر طویل آن معروف
 بشارب غیر است و این دمی است و فرق میان آن و میان باد آورده آن است
 که تخم آن کوچک مشهور نزد ما بعصیفه است می خوردند و تازه آن اما نند خض و تخم آن
 زرد و سفید می باشد و آن را خارهای طولانی و در آن تلخی و قبض میباشد و بهترین آن
 آنست که از بر زده می آورند و طلای آن با سرکه جهت تحلیل او را م بارده و تسکین
 در و با عرق آن جهت علل کبد و کرده و طحال نیکو است و شربت آن از جرم تا دو درم
 و از سرکه آن پنج شقال از عرق ناسه و قیده بل جرم آن اجنه آن و بل سرکه آن اسکنجین

جلد اول نسخ سلنجین عرق اشتیغار و اسفنج

۴۲

و منصف است بگوده و منشی و مصلح آن سلنجین و شراب غوره و شراب بیاس است
صنعت خل اشتیغار بگیرند اشتیغار را ریزه ریزه کرده در سرکه انگوری اندازند
و چهل روز در آفتاب بگذارند پس آنحال نمایند و این سرکه بهتر از سرکه بخیض
است سلنجین خل اشتیغار نافع است از برای برودت معده و احتیاج و هضم
طعام و دفع ریاح و نفخ و تریاق سموم بارده و در طشت زائل کننده برودت و هم
و صلابت طحال است و از برای حیيات بارده بلغمیه و حمی ربع و بالجمله منافع بسیار دارد
صنعت آن بگیرند عسل سفید خوشبو و می فائق دو رطل و چهار رطل و نیم آب در آن
ریزند و بجوشانند و کف آن را بگیرند تا دیگر کف نیاید و دیگر رطل خل حمر که اشتیغار
در آن پرورده باشد بطریق مذکور در آن ریزند و باقی ملائم بقوام آورند پس
سرو نموده و در شیشه ها کرده و سر آنها را بسته عند الحاجة بکار برند و شری و دوم
عرق اشتیغار چیست کرده سپهر و جگر نافع است صنعت آن دو قسم است فاسد اول
که اشتیغار را ریزه ریزه کرده شب در آب بخیسانند و صبح بطریق کلاب عرق کنند
قسم دوم آنکه اشتیغار را در سرکه پرورده پس از آن سرکه و جرم اشتیغار بطریق تصفیه مقرر
نمایند و این عرق سپهر را به نجات نافع است اشتیغار معرب شده و منفع باشد و بد جیم
نیز آمده که معرب باشد از شته فارسی و فارسی و شته و کلیانی نیز و بیونانی و آنانقون
بنامی مثلثه بعد از سهره و نیز امونیا فن و بعضی گفته بر لفتش و بلغت مصر قنار و شوق
و کلخ نامند شیخ الرئیس گفته که آن صمغ طرثوث است لذائق الذیاب می نامند و گفته اند
نرم می گرداند آن را مانند تنکار و لغد اوی گفته که تو هم غلط کرده شخصی که آن را صمغ
طرثوث دانسته و آن صمغ دشتی کوچک است منابت آن اکثر بلادی است که حرارت
و برودت در آن غالب باشد مانند شام و دیار روم و انطاکی گفته و خت آن باین نبات
و شجر و ساق آن باریک و مرغی مثل سفید است و گل آن باین سرخی خورق و در
جبال کرج میشود و شام و یزدون نیز حاصل می شود و بهترین آن سفید صاف خالی
از چوب و سنگ بزه نرم سیاه الا سخلال است و قشوقش به سلنجین می نمایند و فرق

جلد اول در بیان اشق

۴۳

بزرگ روی ناک مغشوش است و بکایت نیز و فرق بوسی آن است و خالص آنها می
بزرگ متکاثف و صلب تلخ طعم قریب بوسی جندی باشد و آن کرم در اول ناله و
و خشک در آخر اولی با قوت تحلیل و تحفیف نوی و لذت کمی و تفتیح بسیار جدی که
جاری میکند خون را از افواه عروق داخل کرده میشود و مسهل است جهت اصلاح
اعمال آنها زیرا که با قوت تبیین و جذب از عمق بدن و جالی و مفتوح شده و جگر و سپرد و افوا
عروق است و امکان آن با این شونت جفان و جرب و جالی بیاض و شعیره و جالب طبا
و فروغ غائر و عین را سفید خوردن یک شقال آن با مارا الشعیر بطریق لعوق اندک
اندک و با عسل جهت بر او و عسل نفس و نفس انتصاب خنای بلغمی نافع و لعوق نمودن با
مارا الشعیر نیز منقی قروح و حجل و مرقه سودا است و نیز با عسل جهت صرع و فالج و خدر و
تغییر رطوبات مینده و عسل بول و دفع ضرر او و به مسهل و خنیا بنده مقدار نیم درم یکدرم
آن در رطوبات مناسبه و در آب کرم بنجای جهت درد و بهنگاه و در کین و کرم و عرق
النسا و تحلیل ریح معده و صلاست طحال و کبد و اسهال بلغم غلیظه لزج و مارا صغیر
و نفیست حصاة و اخراج چنین و کشتن کرم معا و حب القرع و او در فضلات رطوب
نافع و با سرکه جهت سبزو ضما و آن جهت تبیین صلاست مفاصل و با سرکه و نظرون
جهت تنازی و صلاست تحلیل صلاست با عسل و زفت محلل خمر مفاصل و با سرکه و بوره
در و غن جهت اعیانی مثلاً و عرق النسا حادث از سواد بارده و با سرکه جهت شیوه
پاک چشم و قوبا و باز به جهت کلفت و بهی و آنرا جلد و نیز با سرکه جهت ورم جگر و سبزو
و استسقا و صلاست انبساط و شوق المرئیس گفته که خوردن آن با طلا و مرکب با و زهر
سودا است خصوصاً سی که آن را طبع چون می نماند و غوغه آن با آب کرم جهت تحلیل
رطوبات و بلا غم از و باغ و حنک و خنجره و خنای سودا و می بلغمی و مرسم آن جهت تحلیل
اورام و نفی آن و خوردن گوشت زاید فاسد نافع و حمل آن جهت اخراج چنین و او در
طشت و اختناق رخم نافع و با لیمو منافع بسیار دارد و هم مرقه و هم مرکب با او و به شنبه
و اکثراً آن مورش بول الدم و او در خون مضر بعد از صلیح آن با نیسون بگوده و صلیح آن

ز وفا و کم استعمال نمودن آن و نیز تن از نیم شغال تا یک شغال و بدل آن بکنج است یا
 جاشیر یا بر موم شیخ الریش گفته اند بدین آن طارد هواست و چون خلط کرده
 شود بسعد و زیت و فرب کزده شود بهوام می کشد آنها را از اراضی الراس الله
 و السدر و الصرع و الفالج و الاسترخاء و لاقوه و التشنج و الخدر شیخ الریش و دیگران
 گفته اند غرغره اشق محلول در آب گرم فرو داود در بلاغم بسیار از دماغ و اعصاب و غای
 بسوی آن تخلیل میدهند بطریقات بلغم را از دماغ لهذا نافع است امراض دماغی بارد
 رطوبت از آنجا که دارو سرد و فالج و استرخاء و لاقوه و آنچه جاری مجرای اینهاست
 و آشامیدن یک شغال آن با ما و الشیخ و نحس بدن و همچنین با ما و العسل است
 صرع با عسل است فالج و فالج که آن میل میکند کردن بسوی شربت و همچنین برای
 تشنج رطوبت متدای و خدر است آنکه اسهال بلغم می نماید و مواد آنها را دفع می سازد
 و شیخ الریش گفته که مقدار آشامیدن از آن اقویار یک شغال متوسطین یک گرم و
 ضعفار ربع درمی قریب بآن آشامیده می شود و از آن مقدار کر سنه در چهار و نیم اوقیه
 عسل مصفی و کاه می آشامیده می شود و شیخ زوفا با طبع آنجا که پس قطع می بخشد تشنج
 رطوبت استلانی را و مقدار شربت آن برای خدر و درم است فصل در بیان
 نسخ مرهمی که اشق اصل و عمود است در آنجا مرهم اشق جهت بردن گوشت
 زائد و رویانیدن گوشت تازه نهایت مفید است صنعت آن بکینند آتش و شغال
 و نیم کوفته در سرکه انگوری نجسیانند و در باون شکی بدسته بالند و صافی نمایند پس بگیرند
 موم زرد و غیر مستعمل و در روغن کنجد که خسته اشق را داخل کرده و در باون بدسته بماند تا سهوا
 شود و استعمال نمایند مرهم اشق فروخ جنبه را نافع بود و گوشت فاسد را بخورد و فروخ
 گوشت را نهایت مفید است صنعت آن اشق کند از هر یکی شش درم زنجار و راقی
 سه درم بوره از منی پنج درم عسل مصفی بطریق معمول مرهم سازند و بر زخم گذارند
 و در فروخ گوشت فاسد را بآن آلوده کرده در کوسن گذارند و اگر فقیله بر موضع خرم
 رسد و با عسل حل کرده بر فقیله نهاده در کوسن بگذارند مرهم اشق تا لیف فدی

جلد اول نسخ مرهم و بیان اشنة

۴۶

الاطباء السید السند والید آن مرحوم قدس سره جمیع جراحات حدیثه و قدیمه مرمنه
 لرفع صنعت آن اشق کثیرا از هر یک چهار درم و نیم کوفته بجنه بیکه انگور خجی بیاورد
 در باون برسته بالند تا هموار شود کافور و قصور می دم الاخوین مردانک کل افاری
 اقا فاضل من کی شجرف تویتامی کرمانی مغول از هر یک یک مثقال کوفته بجنه سه
 مثقال موم نیمه اول او بیت مثقال دروغن کد که اخته او بیان اشنة دو عدد
 سفیده تخم مرغ داخل کرده در باون کل برسته بالند تا هموار شود و بکار بند مرهم اشق
 و بیکر فصول اردو یکم زاید را بخور و صنعت آن بکینه اشق یک او قییم و در سرکه انگور سی
 بخیسند تا حل شود پس در باون کل برسته بالند تا مثل لعوق گردد و زنجار صنوع از سرکه
 نه از نو شاد زرباک زنجار صنوع از او شاد و متفرج است نرم سو و داخل نمایند تا بگرد و مثل
 قوام مسکه استعمال نمایند مرهم اشق منقول از مجربات حکیم علی کبکالی جهت الفضاخ مایسل
 عینه الا الفضاخ خنایر و تحلیل اورام صلبه صنعت آن اشق کبریت زرد خالص تخم انجیر
 زرد و نطوط منقل از رزق اجزائش او می منقل و اشق را در روغن زیتون بکند از روغن باقی و ملطی
 که از موم زرد و روغن زیتون ساخته باشند بیا میند و او به را بان منفرج کرده بنگو بالند تا مرهم
 شود و نوشته که گاهی اشق و منقل با عصا بر که خطمی سبز حل میکنیم و او به را بان خلط
 می کینم و تحلیل صایات رحم و امثال آن بجا یثایف است قوی العمل جهت اذابت
 و تحلیل اورام طحال بجای عصا بر که خطمی سرکه انگور سی تنیدی نایم و مجمل این مرهم
 نظیر خود ندارد جهت تحلیل ریاخ جنسیه اکثر قروح و جروح مثل زخم کلوه و غببار و پیشه
 و کار و امثال اینها نیز مفید است اشنة بضم مبره و سکون سین عجمه و فتح لون
 و لغت علی است و لغت علی الود و الک و الی یونانی ابر یون و ابر یون بنیدی
 چهره چلیو و کیه و گفته اند که بنیدی سنج و بصری شنبه البجوز و مسک القرو و نامند
 و آن چیز می است بنیدیه بر لبها نهای بار یک و بهن با هم پیچیده و در هم بافته و بر شاخها
 و دخت بلوط و صنوبر و سایر درختها مشکون می شود و بهترین آن سفید خوشبوی تاز
 از یون ترین آن سیاه است سنج الک و ش گفته در آن برودت کم فائز است و فصل اعتدال

جلد اول در بیان کوبیدن آشفته و جوارش آشفته

۳۹۷

و بعضی گمان کرده اند که در اول کرم خشک دوم است و جالبینوس معتدل در گرمی مری
 و آشفته و آنچه از درخت بلوط بهم میرسد سر است مجموع آن با قوت قابضه و محله آشفته
 است خصوص صنوبری آن و مفتوح سده رحم و در حیض و مقوی باه و مفرح و مقوی معده
 و دل و جگر ضعیف است جهت دفع غشای خفقان و حفظ روح حیوانی و اثر الهی ایجاد
 سنگ ناشایسته و بسبب عطری که دارد ملائم جوهر روح و مقوی آن و بسبب قوتی که دارد
 موجب ثبات روح است و بلطافتی که دارد زود نفوذ قلبی میکند پس باین اسباب نیز
 بالخاصه مقوی قلب است آشفته بدن طبع آن موجب سرور نفس و تقویت روح
 حیوانی و ثبات و حفظ آن است و زائل می گرداند خفقان را و تشنگی و طبع آن
 تسکین درد پا و اورام حاره و صلابت مفاصل و جمع رحم و اورام و درون حیض و ضمای
 مسحوق خسیانده آن در آجیت تقویت اعضای ضعیفه و مسترخیه و لحوه لینه تندنا
 کوش و کنج را آن و زیر بغل و مابین کتفین و رفع الام حاره آنها و بلبین صلابت شروع
 اورام و تقویت جگر و دفع بد بولی زیر بغل و با سر که جهت سپرز نافع و تنهات منوم
 اطفال است و چون در غنمای مناسبه ایجاد نماید و با جو شانه و بالند جهت رفع
 ایجاد تحلیل اورام و در آن جهت بد بولی زیر بغل و امکان آن جهت تقویت چشم
 و قطو رقیع آنچه از درخت بلوط باشد جهت حرمت و حرارت چشم مفید و بخور آن جهت
 اختناق رحم لغایت نافع و مفرح و معاو و ملحمش آشفته و قدرش بیش ناسور و هم پیش
 فردا نابورنش و داخل خوش بولی او و کچه و غالبه می نمایند امراض الاراس الصداع و آشفته
 و السحر و السکته و الصرع و اختناق الرحم بخور کردن آن نافع است از برای صداع و شقیقه
 و چون بخسایند آن را در شراب یا شامند آن شراب خواب غرق می آورد و تکرار
 گرفتن دو دان در بینی نافع است از برای صرع و سکته و در رحم برای اختناق آن کوبیدن
 و آشفته بدن آن نیز نافع است از برای صرع و دستور کوبیدن آشفته چون اراده
 کرده شود کوبیدن آن نیز او را آن است که آن را با آب کرم تر کرده پس بکوبند تا کوبیده
 شود و الا خشک آن کوبیده نمی شود و جوارش آشفته منقول از حکیم جعفر نافع از برای

جلد اول دهن استنوخ استنوخ باب الف مع الطار المهله

۳۶۸

بواسیر تقویت معده و دفع ریاخ و تقویت باه و تعریج مزاج صنعت آن استنوخ
 سنبل الطیب بهمن سنج بهمن سفید فاقه کبار فاقه صفار زر بنا و فرفه سا فرج هندی
 و اجینی از هر یک پنجه گرم کوفته بخته با سه وزن دو به غسل مصفی سرشته معجون سازند
 شربنی از یک گرم نادریم اگر در مزاج صنعت باشد و اجینی و چوب چینی از هر یک دو
 ماشه تا چهار ماشه اضافه نمایند و پس استنوخ گرم است جمیع امراض بارده و اعیاد را
 نافع صنعت آن استنوخ تازه خوب شست مثقال در نیم من آب صاف پاک نشان روز
 بخید مانند این بچوشانند تا یک نعلب یا نه خوب بماند و صاف نموده روغن چینی خوشبوی
 نازده چهار چند او به اخل کرده بچوشانند تا شش نایم ناز و روغن باند و آب بسوزد پس این روغن
 را نرم سوخته داخل نمایند مشک خالص ناز و شسته عطر کرنا که بهار نایج است از هر یک سه
 مثقال عین شهاب کافور خالص از هر یک یک مثقال عطران شش مثقال لادن عینری
 شسته شانزده مثقال در شیشه نگاهدارند و عند الحاجة بکار برند و پس استنوخ دیگر
 که همان منافع دارد صنعت آن استنوخ استنوخ استنوخ طلحه و درم سلیقه قصبه الذریعه
 از هر یک سه درم ماحوز و درم میعه سائله پنجه گرم روغن مورد سوده یکرطل و نیم و شکر
 و کبر ساجی و روغن مورد و روغن کنجد از استنوخ اتفاق است بوزن روغن مورد و او به را نیم کوفته
 و در سرکه انگوری بخیدانند و سه درم نوالی بگذارند پس صاف نمایند و روغن ادران داخل
 کرده بچوشانند تا سرکه رفته و روغن باند و شیشه نگاهدارند و نریج باین دهن نافع است
 از برای فالج و اسهال عرق استنوخ سوده صفر و مقوی قلب و باه و سیرع النفوذ
 است قلب و موجب سرور و مقوی روح حیوانی و مزیل خفقان است صنعت آن بکبرند
 استنوخ بکبرن استنوخ اخل کرده عرق کشند به سوزیکه در نریج و بکشند و در مثقال آن بپوشند
باب الف مع الطار المهله طریقه بفتح همزه و سکون طای مهله و کسه
 رای مهله و فتح یای شناه تخانیده و با بفارسی آسن آرد و آتش رسته نامند محسنه و
 سنجی گفته که طریقه طعاسی است متخذ از عین که بریده باشند آن اباریک باریک
 و آن را بفارسی رسته نامند و طریقه از اغذیه معروفه است و شامل ما به و رسته و بفر

جلد اول و نسخ اطریه

۳۹۹

او غیر از اقسام آن است غذای صالح است زیرا که حار المزاج و کسیکه محتاج به غذای متین باشد و نافع است از برای سعال هرگاه نبوده باشد به سبب خلطی و آن اول است اگر از آرد گندم خالص سازند بدین قسم که آرد را با نمک بقدر ضرورت آب نیمه سخت نموده بر روی تخته پهن کرده رشتههای بسیار با یک طولانی از دم کار در بزنند و هر قدر که خواهند در آب گرم جوشان با در آب یخنی گرم جوشان یا در آب قلیه جوشان بپزند و طبع نمایند یا بخیخته گردد و طعم خالی آن با گل گردد و مصالح حاره و فاویه بقدر ضرورت داخل کرده فرو آورند و تناول نمایند و آن را بفارسی آتش رشته و نبرکی او باج نامند و اگر آن را در روغن یا روغن و یا با شکل دیگر بریده بجهان قسم طبع نمایند آن الفارسی نبرگ و یا پیچ و بغیر او و غیره با و ترکی طوطی گویند و اگر خمیر آن را از آرد سمید اندک نرم ساخته از قلع سوراخ تنگ بگذرانند بدین قسم که خمیر را در جوف قلع پر کرده بدست یا بالتی زنند و نمایند تا از سوراخهای قلع مثل خراطه خمیر با یک شده بیرون آید یا آنکه بجهت هر دو دست لایده مثل تارهای خراطه با یک سازند و خشک نموده عند الحاجة بکار برند و این را بعربی شیمه میگویند و همچنین نامند و این را عند الحاجة اولاد و ن و غن فی نظر فی بریان می نمایند تا اندکی سرخ و برشته گردد پس آید بقدر ضرورت داخل کرده دم دهند تا بخیخته شود پس بر روغن گاو تازه برشته نموده شتر تازه دوشیده جوش داده بران بخیخته قند بران یا شکر می خورند و گاهی از آرد جو نیز بقسم اول یا دوم برای ما جهان حیوانات حاده و قی و سل بی گوشت یا با خالص قی می دهند و دو قسم اول گرم و اول با رطوبت بسیار است بی گوشت آن را که آتش لویان گوشت جهت مرضی با گوشت جهت اصحاب بعضی امراض که خوردن گوشت در آن مناسب است و ضرر ندارد شنبه باشد لیکن بطبی الهضم و الاخذ است جهت فطیر بودن خمیر آن نزد بعضی بی خمیر یا آن سبب است و نیست چنین قسم دوم آن زلف اول سنگین و بطبی الهضم تر آن است و مصالح آن هر دو فلفل و روغن بادام شیرین است و چون انهمضام باید غذای بسیاری از آن بهم میرسد و جهت سرفه و وجع سینه و خشونت آن و خلط و قرحه امعاء و مثانه و لاغری کرده نافع و مرخمی محده بارده چون ران برگ خرفه یا اسفناج یا روغن بادام

جلد اول در فسخ الطهریه

۴۰

بجمله باشند جهت امراض مذکوره موافق تر و ملین بطن است آنچه از آرد جو سازند هر دو با
 رطوبت بسیار از همه لطیف الهضم و الانحدار و قلیل الغذاء و گاهی نیز در وقت اول از
 برای صفراوی مزاجان و یا جهت زیادتی لذت بعضی زحمات منابیند کثک یا تا
 و یا سرکه و آب لیمو یا غوره و یا انار و یا آلو و یا زرشک و یا امثال اینها با اندک شیرینی
 چاشنی گرفته ترتیب میدهند این قسم آتش با قوت منی منبسطی الهضم تر و مستعد و موله
 بلغم غلیظ است و مصلحتش نوم و ادویه حاره است و بعضی جهت رفع اسهال و حبس طبیعت یا در
 قالیقه مثل آب سماق و یا ترش و کثک بریان امثال اینها ترتیب می دهند و گفته اند که طریقه
 بنجی از خمیر آرد گندم صالح است از برای حار المزاج کسیکه محتاج لغذای متین باشد و نافع
 است از برای سعال هرگاه نبوده باشد سبب آن از اخلاط و آنچه با گوشت باشد کثیر الغذاء
 و مرطوب و مسمن بدن است همچنین با شیر و شیرینی آن موله غلیظ و آنچه از آرد برنج سازند
 سبک سیرج الهضم و قابض نوع دیگر که آن را بفارسی رشته قطائف رشته خطائی مانند
 و آن از آرد برنج یا سفاسه سازند بدین کجکه آرد برنج یا نشاسته مخلوط با آب کرده صاف
 نموده و وقتی که سوراخهای ریه اشته باشد کرده و یا تبیل مسی یا سینی مسی یا بر آتش گذاشته
 که خوب گرم کرد پس آن نوع را بیکدست گرفته و عصاره تمام بر آن بقا صله بکشیر یا کتر بگرداند
 تا مانند رشته های ریه از آن بر آید و در یک یا سه بسته شود و از دست بگیرد آنچه بسته شده است
 بردارد اگر بکشفش باشد و اگر دو کس باشد و با طرف نزدیک باشد یکی بریزد و دیگری بردارد و آدم
 که بر قصد کرده باشد پس آنرا در ظرفی کرده و نقره گردگان بریان و مغز بادام بریان و مغز پسته
 بریان کوفته و جلاب سکری قدری آنرا سیل سوده بر روی می کرده بخورند و بعضی جلاب
 سکری آلوده سکری رفیق که آن را بفارسی با قوت رفیق گویند بر روی کرده می خورند
 و آنچه از آرد ترتیب دهند سبک سیرج الهضم و قابض و آنچه از آرد دیده یا نشاسته می سازند
 کثیر الغذاء و لطیف الهضم است از نشاسته ساخته آن سبک تر و قابض تر و بدو ایت اقرب
 صداع از اغذیه از برای اصحاب صداع خصوص صفراوی و صداع یا بس سافج
 خصوص و فیکه سبب آن غم و هم باشد اطعمه نخیله لطیفه صالحة الغذاء است و طریقه از انجمله

جلداول باب الف مع الغین المعجمه و اعجم

۳۷۱

است بالینجولیا از اغذیه صالحه از برای اصحاب بالینجولیا نوزجراحت و پس از این طریقه است بسبب
آنکه متولد می گردد از خون بلغمی که مقادیرت میکند با سودای احتراقیه بنسب نیز بر طریقه
و متولد نمی گردد از آن سودا و انحراف و منخیز نمی گردد و باید دانست که غذا های لطیفه گاه
باشد که ضرر نکند بجهت آنکه زود محرق میگردد و نیز بر طریقه و امثال آن را در بالینجولیا و قتی
باید خورد که قوت هاضمه قادر بر هضم آن باشد بجهت آنکه نزد ضعف قوت هاضمه فاسد میگردد
امثال این اغذیه در معده فساد غذا از اضر اشیا است از برای اصحاب بالینجولیا و اکثر امراض
الزکام و التریاق نافع است از برای کام و نزل بار و تغذیه با طریقه با غسل لغت الدم نافع است
از برای لغت الدم هر چیزیکه بوده باشد آن خاصیتی در جس خون از غذا ها مانند طریقه
خصوص فیثکه بخت باشد در آن حدس کل از اغذیه مناسبه از برای اصحاب سیل طریقه
است بول الدم نافع است از برای اصحاب لول الدم تغذیه با طریقه بیان گفته اند که تغذیه
بآتش متویل بدینچینی باندکی دار فلفل و خولجان با آنکه خلطیست نافع است از برای نیساز
بارد و سافج و گفته اند باکی نسبت ز خوردن برای زنجبیل و امثال آن و مثلث الای
آن برای ابدان امرجه بارده رطبه و معده های رطبه گاهی جهت اصحاب زیاده وانی
لذت نخود در دست و چند را نیز کرده در آن بخته می خورند و گاهی سبب و چند
داخل میکنند و گاهی گوشت کوفته ساخته داخل نمایند و جماعه اشهای آردینه اکثر مشعل
اهل خراسان و هراة و نوران است بعد از آن اهل ایران سائر بلاد دیگر کمتر باب
الالف مع الغین المعجمه اعجمه بدانکه اعجمه بفتح هجره و کون غین معجمه و فتح با
موحده رای مهاده وانی مرکبی را نامند که نافع باشد جرب عین و او از قبیل فرور و برود
است اعجمه نافع از برای ورنج و برش حقیق بعد از استعمال الصفر که بر تراش باید
که بچشم کشند صنعت آن فوتیهای کرمانی مغسول و بر صدف سوخته مغسول است
و در م نبات سفید بجزرم بدستور و زور سازند و این فرور جرب سول است نافع
و در نسخه که حکیم عطار الله از بیاض مجربات نواب حکیم محمد باقر ولد حکیم عماد الدین محمد
شیرازی نقل نموده بجای صدف سوخته مدبر شرح محرق مغسول است و وزن هر دو را

جلد اول باب الفتح الفأو افایه وحب افایه

۳۷۲

اول ده درم و وزن نبات بنجر درم است انجمر لو لوی جریب یا صفت و سبل و سرفاق و
 ظفره را نافع است صنعت آن توینای کرمانی مغسول شش محرق مغسول از هر یک
 دو درم مرور بدنا سفته شش درم نبات بنجر درم صلابه کرده استعمال نمایند انجمر دیگر
 قروح جسم و سبل و جریب سودا در صنعت آن توینای کرمانی مغسول شش سخته مقصود
 نبات سفید از هر یک بنجر درم نرروت سفید پرورده عصاره ما بینای سبانی از هر یک
 یک درم صلابه کرده استعمال نمایند باب الف مع الفافیه افایه هم ادویه
 خوشبو است که اطعمه اشربه می کنند محمود سنجر می گفته که افایه عطره طینه الراحمه است
 مانند قنفل و دارچینی و سبل بواو غیر آنها حب افایه سبل نافع از برای ضعف معده
 سادات از بلغم و از برای کسی که کاره از نوشیدن بارج باشد صنعت آن حب لسان
 عود و لسان از چینی سلیخه مصطکی سبیل الطیب سارون زعفران لسانه قنفل جوز
 بواو از هر یک یک درم و نیم غار یقون دو مثقال تربید سفید ده درم و در نسخه دیگر ده
 مثقال است سقمونیا دو مثقال زنجبیل دو درم کوفه نیخته آب کرفس حب سازند
 شربتی و درم و نیم تا سه درم حب افایه امراض سوداوی صفراوی و بلغمی را که در
 معده باشد و خشکی حادث از آن از ناخوشی حال معده را نافع است صنعت آن از چینی
 فصالبه ریره حب لسان قنقل از خر سلیخه قنفره الطیب از هر یک ده اوقیه کوفه و در شش
 من آب باران بزنند تا به نصف سد پس بگیرند صبر سقوطی نیم من و در آن بزنند و
 بهمدان آب بخوشانند و صافی کنند و دوبار سه بار که هیچ چیزی از دروی در آن نماند
 و باقیاب نهند تا خشک شود پس زعفران مرکی صافی مصطکی از هر یک یک اوقیه نیخته
 در آن بامیزند و چها سازند جری بقدر خودی در سایه خشک کنند شربتی مثقالی آب نیم
 گرم فرو بزنند و در نسخه معصومی اقرقه الطیب از هر یک سفت درم و نیم است و گفته دیگر چهار
 یک آب باران بخوشانند تا به نصف آید و وزن صلابه ده درم زعفران و مصطکی و مرکی
 از هر یک یک درم شربتی یک مثقال حب افایه دیگر که در جوی بوم به سبب ناکواریدن
 طعام بکار آید و جهت نمیدن طبع زمانی که نقل از طعامهای غلیظ رسیده باشد

جلد اول در شرح حب افویہ و دہن افایہ

بکار آید و با دوا دفع کند و قوی که بکتاب صنعت آن طفل از فضل و ارجحی و فضل و جلیل
مصطفی ناز شک اجزا مساوی کوفته بخیه از مجموع دوه درم بگیرند و دوه درم سفوف
دوه درم نبات سفید و یک درم کثیر اسوده آب بودند ششتر خوب سازند بر حی بقدر
نخود می و اگر بود نه حاضر نبات یک کلاب یا آب انار شیرین بپزند هرگاه یکت بخورند
یک مجلس اجابت کند و طعام بگوارد و با دوا بشکند حب افادیه با دوا دفع کند و طبع
را نرم سازد و قوی که را بکتاب صنعت آن طفل از فضل و ارجحی و فضل و جلیل
از هر یک یک مثقال سفوف نبات سفید و دوه درم و در نسخه دیگر هفت مثقال است قد سفید
مثقال کوفته بخیه حب سازند بر یک مقدار نخود می هر حی مجلس اجابت کند و در
و در نسخه دیگر از هر یک از کثیر و صغ عربی یک درم داخل است و هین افادیه مانند
و فضل و بسیار دوا ارجحی و جوز بوا و مانند اینها نافع است برای جمیع امراض بار و لغیمه
و کسر خلیل ریح و تقویت قوی و ارواح معده و قلب کند و دوا صنعت آن بکند
از هر یک از آنها که خواهند چهار رطل و جو کوکب یک پند و در هر یک رطل یک اوقیه نیم یک
داخل نمایند و در آب گرم بخیسانند و ناخ روز و در جای سرد نکاهند و در مجلس تفریح
و اندیق منقطع نمایند و در حین لقطه و قضا نمک نیز داخل نمایند پس هین را از آب
جدا نمایند صاحب کیمیا می بر اکلوس که این نسخه منقول از آن است نوشته که از چهار
رطل افادیه هفت اوقیه هین بر می آید و انشا الله تعالی هین هر یک از افادیه جدا و جای
خود مذکور خواهد شد شراب افادیه نافع است از برای وجع صدر و پهلو و ریه و از برای
یعض و نفاس و از برای مسافرن و مبرف و سفر و از برای گیسوس غلیظ و مصفی لون
و آورنده خواب مسکن ابوجاع و زائل کننده جمع کرده و مثانه است صنعت آن بگیرند
قصه ریزه شش مثقال سلیخه شش مثقال اسارون چهار مثقال و در نسخه دیگر
سنبل الطیب شش مثقال و عود هندی هفت مثقال داخل است ادویه را بکوفته
بپزند و در یک کمال از آب انکو و بگذارند تا بخوش آید و بگیرد بوی افادیه و از جوش
بکشند پس صاف نموده بکار برند و اگر بر آتش ملایم طبخ دهند تا آنکه سه برع برود و بکلی

مانند شاید نباشد عرق افادیه هر یک از افادیه را که خواهند عرق کنند تا نهند
 و قریظ و در چینی ناخته و میل و بپاشد و جوز بو اسنبل الطیب و سافوح هندی باید که چهار
 یا زیاده اگر سبک خواهند مثل وزن آن آب داخل کرده بطریق کلاب عرق کنند و آنرا
 لعالی عرق هر یک علیحدگی و در اماکن خود ذکر خواهند یافت قرص افادیه نیز فعلاً
 خلفه و قروح اسهال و عتال و عتال صنعت آن بگیرند زعفران اسنبل الطیب و اسفود
 از هر یک چهار مثقال صبر سقوی و روم و عصاره یخه القیس حشمت هندی اقایا که برای مع
 مازوی سبک تر و فلفل سفید از هر یک دو مثقال بگویند نرم و بپزند و با شراب شکر آرد
 سازند هر قرصی بوزن نیم مثقال شکر نبی بقرص و در نسخه دیگر افیون خالص و مثقال نیز
 داخل است و کبریا داخل است افیتمون بفتح اول سکون فاک و کسری نامی شانه قوفایه
 و سکون نامی شانه نخانیه و ضمیم و او و او و او لغت یونانی است یعنی دوا الجنون
 و شعر القیس نیز نامند و بسیاری ملوک و پادشاهان اکاسیل و امیر سل گویند و آن بنا
 است رخ رنگ و ربی و ناصیف نیز می مانند و قروح آن مانند جفاطه و برکهای بسیار
 ریزه و گله خشک تیره و تخم از خود لیزه تر و سرخ مایل به زردی و بر نباتات و اشیای
 که نزدیک باشند می تند بخش شبیه است بزردک و نامدی و زرد زردین می مانند و نصاری
 گویند که در حوالی اجزای نبرد و طمشت تلخ با اندکی تند و بعضی گفته اند که بیخ ندارد و گلش
 تر بختم می بندد و شیخ الرئیس گفته قوت نبات آن مثل قوت حاشا است و بعضی گفته
 اند که از جنس حاشا و بجزین آن سرخ و قریطی یا مقدسی است که از جزیره مقدس و یا
 افراطی و رند و هر چند سرخ تر و تند بو تر و بار یک تر باشد بهتر است یا لیموس گرم و خشک
 و رسوم میداند چنین دیگر اطباء گرم و رسوم خشک است اول و نیز بعضی خشک و روم است
 محال و لطیف و سهیل و دوا بلغم است و با بنفشه سهیل صفر نیز جهت امراض مانعی و عصبانی
 و ادجاع مفاسل و نفخ و صرع و بالجنوب و جنون خدر و سرطان منقرح و بالخاصه جهت
 امراض سوداوی و بنفشه سودا و تفریح قلبی و بنفشه سوداوی عدیل است و چون بنفشه
 هر روز در دم آنرا با نیم رطل شیر تازه دو شیده بخشایند و با بانه زده مثقال یک و نیم

بنوشند و سرخ خفان و نوحش و مالخو لدا و تسنج مجرب است اند و تسنج الرئیس گفته که چون
 چهار درم ایتیمون اسامه با قدری عسل و قلیلی نمک بخورند اسهال سودا و بلغم بقوت
 میاید و بعد ازی قلیلی سرکه نر درین ترکیب گفته و چون ایتیمون لطیف و ضعیف است
 است بسیار جوش نباید داد بلکه بکاه و جوش اکفا باید نمود زیرا که جوش مطلق فعل آن است
 و ایتیمون بضر صفراوی و شبان و مجر و المزاج و مورث کرب غشی و عطش و مصلح آن بنفشه
 و کثیر است گویند بضر ریه و بلغم صغری کثیر است موافق مبر و المزاج و کهول و پیران
 است قدر نرفش از جرم نر و تسنج الرئیس چهار اشقال نر و بعضی ناسه اشقال است
 و دو درم گفته اند و در مطبوخات تاده درم و بدکن لا جور و دوجر از منی یک و زن نیم
 آن جاشما یا مثل آن جاشا و دو دانگ نر بسفید و برست تخم آن را نرم نباید کوبید
 و بروغن بادام چرب باید نمود که مصلح آن است و مغص اگر در غیر مطبوخ است و الا بران
 باید چکانند و مقدار شربت آن چهار درم و باغ آن چهار درم است و گفته اند چون ده
 تخم آنرا در پارچه کنانی بسته و در وقت رطل شراب انگوری کیشب بخشیاتند و در زیر
 آسمان گذارند و روز دیگر افشرد و صافی آنرا گرم کرده باد و اوقیه شربت بنفشه و یک اوقیه
 شربت روکر و با شقال و غن بادام شیرین بنوشند اسهال مره سودا و زنیات تو
 کند بدون مضرف و احداث ضعف و جیت مالخو لدا و و سواس سوداوی نیز نافع است
 و اگر یک و قویه مغز فلوس چهار شنبه نر اضافه نمایند بضر است اعفاء الراس گفته اند
 چون ایتیمون سهل بلغم و سودا می محرق از دماغ است نافع است از برای امراض حادّه
 ازین دو خلط در راس و دماغ و شربتی از آن در مطبوخ است از پنج درم بقدرم از جرم
 آن از یک درم تاده و در نفوع از دو درم چهار درم و تا شش درم است و سزاوار
 آن است که هرگاه جرم آنرا استعمال نمایند و غن بادام شیرین باید که چرب نمایند و صلیح چون
 شش درم ایتیمون او قدری از شیر کوسفند داخل کرده یا شامند نافع است
 از برای صداع سوداوی و بنفشه سودا و بعد از رفع منضجات مناسبه شربت شش درم
 آن را با الجبین نافع است صداع حادث بشارکت قلبی بسبب مزاج سوداوی

قلب بالینجولیا و ماینا و جنون کابوس و سوداوی و فرشی و شامل و غیر او از اطباء گفته اند
که نافع است از برای ماینجولیا خصوصاً مثل افیمون و چون بکیرند از افیمون شش درم و بادیه
مویز منقی بچوشانند و خفیف و صافی نموده بپاشانند نافع است از برای ماینجولیا
حادثه از آتشایدن خمر بسیار و ادمان بران اگر اضافه نمایند بسوی طبع آن سر بنفشه و
اصل السوس می باشد نافع و چون اضافه نمایند بسوی همه مفرجی مانند بادرنجبویه کافور بان
بپاشند بلغم و نافع است از برای سواس و دوی پچین با ماراجین نافع است ماینجولیا را و
در مویز گفته که چون بکیرند از افیمون وزن هشتدم و پاشانند یا شیر بر تازه و دوشیده
و شکر سفید می باشد نافع از برای ماینجولیا و ماینا و کابوس و جنون اکثر امراض سوداوی و
شیخ الرئیس گفته است سفر غ ماده ماینجولیا سوداوی افیمون با شحم خطل اندکی سفوف نیاید
از قصد و نفع ماده بسا باشد که موجب سنگاری شود و اگر این دو را موجب سنگاری نگردد
باید که استعمال ارجح باشد و مفرق باین نحو که اگر گفته شود از آنها بقدر حاجت و حسب
فرد برند سینه را بمجمل حرجانی گفته که چون افیمون را کوبیده و مویز منقی شسته و صفت نموده
از آن پنج درم ناده و درم نافع است از برای ماینجولیا و ماینا و جنون کابوس و سوداوی
را با بچین سانج شتر پاشانند اسهال سوداوی و تبسکند و تنفیه طحال میکند و نافع است
از برای ماینجولیا و طحالی و ماینا و جنون نیز و از می غیره گفته اند که چون بر بنفشه بکیرند از این
ترکیب خورده شود می باشد نافع از برای ماینا و ماینجولیا و جنون و جمع امراض حادثه از سودا
مخرق از سودا هرگاه بوده باشد ماده مائل برودت نوشیدن افیمون با ماراجین بچین بشیره
قرطم نافع است از برای ماینجولیا و ماینا و جنون و سواس سوداوی و کابوس و سرداران است
که لووه باشد شیر و وطل و مغز حب القرطم کوبیده است و آن او شیر نیگرم بالنه و بکندارند
تا بانه شود بگردنیرس آن ابد نور و قریح کاند و آب آن با شش درم افیمون بنوشند طحالی
در مجربات خود آورده که دیدم خلقی کثیر را از اصحاب ماینجولیا و ماینا و سواس سوداوی
که افیمون مخلوط با فستقین بر یک منطل با آنها داده پس زائل گردید ماینجولیا و سواس
سوداوی ایشان را و نیست دوائی نافع از این و از برای اصحاب ماینجولیا و از برای سوداوی

جلد اول در نسخ حب اقیتمون

۳۷۷

و چون هفت گرم تخم انار و شیر تازه و دوشیده اخل کرده بخورند بسیار نافع جنون و سواس
سوداوی و این مالکویه گفته که چون اقیتمون و آب یکم و جوشی داده آن را با لند و فستقارند
و آب را صافی نموده بگفتند در آن حل کرده باز صافی نموده بیاشامند تنقیه عده می کند
از اخلاط فاسده سوداوی نافع است از برای کابوس حادث از انحراف سوداوی بر فکته از عده
لبوی سرد اما الجبن بر کابوس سوداوی صریح و فالج و لقوه و تشنج و خدر است با سدل اقیتمون
نافع است صریح سوداوی بلغمی فالج و لقوه و تشنج استلالی و خدر را بجهت آنکه منتفی و باغ است باید که
بوده باشد مخاطبه بعضی از وی مخصوص تنقیه باغ مانند اسطوخودوس و این جز که گفته که آن
منتفی و باغ است از سودا و بلغم و نافع است از برای تشنج و استلالی و خدر و مقدار شربت
از آن یک گرم است تا دو گرم که بروغن بادام شیرین چرب نموده بنوشند و اگر بوده باشد در
سبطوخ محتاج بروغن بادام نیست بعد ادوی گفته که چون بگیرند از اقیتمون شش گرم ناده در
و بخوشاند و بپخته جوشانند لی رقیق و با لند و فستقارند و بنوشند نافع از برای تشنج استلالی
و خدر و بعضی اطباء گفته که چون بگیرند از آن هر روزه درم پنجسانند و یک من شیر بز تازه
دوشیده و صافی نموده اضافه نمایند مقدار باز روزه درم یکنجین ساده صادق الحوضه نابریه
شود و بچکانند بسیار مانند و این فصل است و در شوالی لعل آورند از برای تشنج و خدر
نافع است فصل در بیان جوبلی که اصل و عمه و در آنها اقیتمون است و حب
اقیتمون که اسهال بود از بدن و دماغ کنند نافع است از برای الجولیا می حادث از سودا
مخترق از سودای طبیعیه آن اقیتمون درم غار یقون شش سفید بخیل فستق
بلایه سیاه از هر یک پنج درم یا راج فیه هفت گرم نیم لاجورد سه درم و نیم ستمینا می لطلای
شوی یک گرم نیم کوفیه نیمه بروغن بادام شیرین پنج درم چرب نموده با حب سازند شربت
از سه گرم یا چهار درم حب اقیتمون یک گرم سهیل سودا است نافع است از برای الجولیا
صنعت آن اقیتمون چهار منی از هر یک سه گرم نمک لفظه دو درم کوفیه نیمه یا کلسنی
نازه شربت جوبلی از هر جوبی بقدر نخودی شربتی و در متقال آب گرم فرو برند حب
اقیتمون و دیگر نافع از برای الجولیا می حادث از سودای مخترق از بلغم صنعت آن اقیتمون

جلد اول در نسخ حب افیمون

۳۷۸

و در دم بسفاینج فسق غار بقون پس سفید از هر یک یکدرم نمک هندی خربق سیاه
از هر یک نیمدرم ایاچ فیقر ایکدو نیم اسطوخودوس سنبلت درمی کوفته بخته باب حبک زنده
جمده شربت کمال است حب افیمون دیگر که اسهال سودا کند و نافع است از برای مالنجولیا
صنعت آن افیمون اقراطی بسفاینج فسق از هر یک سه درم حجر ارمنی خربق سیاه از هر یک
یکدرم تربد سفید نیمدرم کوفته بخته باب شش جو بیاب زنده شربت و درم باب گرم فربند
حب افیمون دیگر که اسهال سودا کند و نافع است از برای مالنجولیا هرگاه استعمال کرده
شود بعد از آنکه چند روز ایاچ جالینوس خورده باشند صنعت آن افیمون غار بقون ایاچ
فیقر شحم حنظل سفید نایمی شوی از هر یک مقدار سی که فقدان حال حلیل و حال مرض و
وقت و عادت سن بالجملة موقوف بر برای طبیست کوفته بخته باب حبک زنده و باب گرم فربند
برند حب افیمون خففت نافع است از برای مالنجولیا سی حادث از سودای ملل بر دوت
صنعت آن افیمون شحم حنظل و اندکی سفید نایم صاحب سازند و باب گرم فربند و اگر
این حب موجب رسته کاری نشود پس باید که زیاده کرده شود و در آن لاجورد و حجر ارمنی
بی خوف غائلیه خربق سیاه یا خوف غائلیه حب افیمون که بخته سودا کند و نافع است
از برای نسیان و دواوی چون استعمال کرده شود با مطبوخ افیمون بعد از لضع منضجات
سودا مخصوص مغلی منقول از حضرت استاد الاطیبا سلسله قدس سره که بخت همین علت
نالیف فرموده اند صنعتش اینست گا و زبان ماهی بسفاینج فسق با در پنجویه اسطوخودوس
کل نقشه از هر یک و درم عود الصلیب و درم عناب خراسانی ده دانه مویز طالق فسق
از حب بیست و نه افیمون در کناران بسته پنجدرم اجزا سوای افیمون جو شاینده صاف
نوده افیمون و در کناران بسته شرب ان اندازند و بگذارند و صبح گرم کرده ببالند و بفتارند
و یکدیه او در کرده مطبوخ گرم با بر روی پنجین با تروده منقال صافی نموده بنوشند پس
چون لضع ظاهر شد اسهال سودا نمایند حب افیمون مطبوخ افیمون حب افیمون
خنین سودا را از بدن پاک کند و نفع بر رانفع باشد صنعت آن افیمون اقراطی و درم
شحم حنظل و درم نمک لفظی یکدرم فربند یک منقال اجزا را کوفته بخته حب سازند شربت

جلد اول در شرح حب افیمون

۳۷۹

و در دم و نیم باب یک گرم فرو برند حب افیمون بگر نافع از برای جمیع افع صنعت آن افیمون
 ایلیک کالی از هر یک چهار درم عصاره غاف عصاره افندین از هر یک دو درم صبر یک درم
 با سکه رازانه در آن جوشانیده صاف کرده باشند جهای بزرگ بسازند قدر شربت دو
 درم تا سه درم حب افیمون دیگر که نفقه سودا زدن سر کنند و جمیع امراض سوداوی
 مخصوص النحول و سسرم سوداوی را بنهای نافع باشد صنعت آن افیمون افریط
 و در دم غاریقون شش سفید از آرد و نیم مولن گذارینده شش درم ایلیک سیاه پوست ایلیک
 کالی پوست ایلیک زرد آما شقی پوست ایلیک از هر یک دو درم گل سرخ منزه و الا فمغ سناکی
 اسطوخودوس لاجورد مغسول از هر یک دو درم و نیم کوفته بخمه بروغن بادام شیرین جرب
 نموده باب از بانه شربت حب از ندر شربت حب از ندر شربت حب با جلاب ساده نیم گرم
 حب افیمون نافع از برای جبات سوداوی صنعت آن افیمون افریطی ترب سفید
 بسفلیج فستقی از هر یک و شغال غاریقون سفید لاجورد مغسول حجر ارمنی از هر یک
 شغال کوفته بخمه گلاب شش درم حب از ندر شربت حب از ندر شربت حب از ندر شربت حب
 گلاب و عنق کاوزان فرو برند حب افیمون شغال و النحول ایلیک بیل مطبوخ افیمون
 است صنعت آن افیمون ده درم بسفلیج فستقی غاریقون شش سفید از هر یک یک درم
 خربق سیاه نمک هندی از هر یک یک درم اسطوخودوس چهار دانگ ایلیک خربق یک درم و نیم
 بسفلیج فستقی از هر یک یک درم شربت حب از ندر شربت حب از ندر شربت حب از ندر شربت حب
 شربت حب افیمون شغال و رسومی مزاج سوداوی قلب خفقان حواش از سودا
 منوال از نیم صنعت آن افیمون ترب سفید مدبر از هر یک یک درم غاریقون سفید شحم غنفل
 حجر ارمنی سفید کول از هر یک یک دانگ و نیم سفونمای مشوی ملح فطی متعل از رزق از هر یک
 یک دانگ خربق سیاه نیم دانگ اسطوخودوس و دانگ کوفته بخمه بروغن بادام شیرین جرب
 نموده حب سازند جایک شربت حب افیمون دیگر که صنعت درین عات
 و قیام که سودا از صفرا باشد صنعت آن افیمون ترب سفید مدبر شش شسته از هر
 یک یک نیم پوست ایلیک زرد کاک جرد و دودانگ صبر سفوطری زرد و دودانگ جرد

جلد اول در نسخ حب افیتمون

۸۰

مفسول دولت جزوی مصطلکی بکثر و دو دانگ گل سرخ و دولت یک جز و کوفته بخت
حب سازند شربی چهار درم باب شیرین حب افیتمون نافع از برای صداع سودا و
دسائر امراض سودا و صنعت آن افیتمون پوست بلبله سیاه غار یقون پیش سفید از
هر یک دو دانگ ملح لفظی بسفنج خشقی حجر ارمنی مفسول خربق سیاه از هر یک یک دانگ
کوفته بخت بروغن بادام شیرین جرب نموده باب ششتر حب سازند جمایک شربت است
صنعت این حب نسخ کد مکر افیتمون غدرم بلبله سیاه چهار دانگ غار یقون سفید و دو دانگ
ملح لفظی بسفنج خشقی حجر ارمنی خربق سیاه از هر یک یک دانگ کوفته بخت بروغن بادام شیرین
یک شفال جرب نموده باب سازند جربی بقدر نخودی جمایک شربت است حب
افیتمون سهیل سودا و خشقی بدن سحر است از ماده سودا و غالی غلامه و سفید است از برای النجولیا
و صداع سودا و صنعت آن افیتمون و درم غار یقون سفید اسطوخودوس تربد سفید
در بسفنج خشقی از هر یک یک درم کوفته بخت آب از انبه ششتر حب سازند جمایک شربت
است حب افیتمون سهیل سودا و غالی غلامه و سفید است از برای النجولیا و صداع
سودا و درم خربق سیاه حجر ارمنی مفسول از هر یک یک درم تربد سفید درم کوفته بخت
باب حب سازند شربی و درم حب افیتمون نافع از برای صداع بشارت معد
بسبب اجتماع سودا و معد چون احتمال کرده شود بعد از لقیج ماده و این حب منفی بدن و معد
و دماغ است و نافع است و ارسدر سودا و صنعت آن افیتمون افریطی اسطوخودوس
بسفنج خشقی بلبله سیاه غار یقون پیش سفید حجر لاجورد حجر ارمنی مفسول از هر یک یک دانگ
و نیم سفید ناشوی کثیر از هر یک یک دانگ کوفته بخت باب باور بنجویه حب سازند جمایک
شربت است حب افیتمون سهیل سودا و نافع است از برای سرام سودا و صنعت آن
افیتمون افریطی تربد سفید درم از هر یک درم غار یقون سفید ششتر بلبله سیاه پوست
بلبله تربد پوست بلبله کابل بلبله آله شقی از هر یک و درم غنچ گل سرخ
منتر و الا فاع اسطوخودوس لاجورد مفسول از هر یک و درم و نیم کوفته بخت آب از انبه
مازه ششتر حب سازند شربی از چهار درم ناهفت درم با جلاباده با آب نیم گرم

جلد اول در نسخ فیتون و سفوف فیتون

حب فیتون بیکه که صنعت دارد صنعت آن فیتون از طریق البیاض فستقی غاریفون
 هست سفید فیتون می شودی شحم خطی حجر لاجوردی و سفوف حب بلبلان از هر یک بقدر
 حاجت کوفته بخته باب کاسنی تازه سرشته حب سازند شترتی و در شغال صبح با
 عرف کافور بان فرو برند و غذا طعم دارد الشعیر یا خود آب بخورند حب فیتون که از او
 مسهل است و نافع است از برای البیض و بعضی اوقات ملطیخ فیتون داده می شود و
 مرضی که باشد شاید ملطیخ فیتون که گفته شد که این حب نافع است از برای البیض
 حادث از سودای حرق از سودای طبیعی و جدا صنعت آن فیتون است درم البیاض
 فستقه درم خرین سیاه نمک هندی از هر یک پنج درم اسطوخودوس سفید رام المراج
 فیتور با نرود و درم و در شحم و دیگر پنج درم است و در نسخ و دیگر جای المراج فیتور سه درم و درم
 داخل است نسخ مسیحی موافق نسخ اصل است الا انما غاریفون سفید و درم داخل است
 اجزا را کوفته بخته حب سازند شترتی از سه درم تا چهار درم صنعت این حب است نسخ این البیاض
 فیتون است درم المراج فیتور البیاض فستقی از هر یک دو درم اسطوخودوس سفید و درم غاریفون
 سفید پنج درم نمک هندی سه درم کوفته بخته باب حب سازند شترتی سه درم آب بکیم
 فصل در بیان سفوفانی که اصل و عمد و در آنها فیتون است و سفوف
 فیتون مسی بسفوف سودا فیتون سفوف باین سفوف با ماء الجبین نافع است از برای
 البیض و فیتون سودا که صنعت آن از سه درم است آن فیتون سه درم بلبلان سیاه پوست لبه
 کابلی از هر یک یک درم نیم غاریفون سفید یک ربع درم خرین سیاه و دو آنک کوفته بخته
 بروغن بادام شیرین حرب کموده شترتی از دو درم تا سه درم سفوف فیتون مسی بسفوف
 سودا منفول زفر شنی گفته که فیتون با سفوف سودا باین سفوف با ماء الجبین و در علاج
 البیض و در فیتون یک ربع حب نافع است صنعت آن فیتون اسطوخودوس غاریفون
 هست سفید لاجوردی و سفوف حجر از منی سفوف فیتون می شودی از هر یک مقدار یک درم
 طبیب مرضی اقتضا کند کوفته بخته نگاه دارند و فیتون یک ربع سه درم آن را با ماء الجبین
 بنوشند سفوف فیتون مسی بسفوف البیض و فیتون عظیم النفع و قطع البیض و اس

تجلد اول در نسخ سفوف افیمون

۳۸۲

و دشت خست نفس و خون در این سفوف مقوی سرفطاب معده است صنعت آن
 افیمون افریطی شش در پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آمله
 منقعی انیسون تخم ریحان ترب سفید بدینام بودند از هر یک چهار درم کهر باقی شش منقعی مرجان
 قمری تخم خرفه قطش ابریشم مقرصن مرداریدنا سفته کشیز خشک مقشر کل ارمنی
 عود قمار می غلام درونج عفری از هر یک سه درم مشک بتنی سقیمه کوفته بخینه نکاه دارند
 شیرینی و دو درم و نیم تا سه درم و اگر اضافه کرده شود باین سفوف بوزن مجموع او و این نبات
 سفید بعد از آنکه اجزاء ابروغن باو ام شیرین جرب نموده باشند می باشد و رقیق اسرع دین
 حال شیرینی از آن بخیزد است با کلاب با آب زرشک شیرین کرده بشریت گاو زبان
 یا شربت نیلوفر اگر در مزاج حرارت باشد میفرمایند اگر درین سفوف بجای ترب سفید بدین
 لاجور و مغسول یا جوار منی بوزن ترب کرده شود می باشد و بالنجولیا القح و انقوس
 سفوف افیمون برونش نافع از برای قطرب نعل باماد الجین چون آشامیده شود
 بعد از وضو و اخراج خون بمقداری که قریب سی رسد صنعت آن افیمون افریطی
 بلبله سیاه پوست منقعی بسفاج فیقه پوست تر ایشده لاجور و مغسول از هر یک
 بمقداری که رامی طبیب آن قرار گیرد کوفته بخینه مقدار و دو درم از آن باماد الجین نوشند
 سفوف افیمون مهمل سودا که چون باماد الجین خورده شود نفیقه سودا کند و خصوص از
 صنعت آن افیمون ده درم بلبله سیاه غاریقون سنکلی ربونچینی بسفاج فستقی
 از هر یک دو درم کوفته بخینه سفوف سازند و مقدار استعمال از آن از سه درم تا چهار درم
 است سفوف افیمون سبع تنقیه تمام بدن از سودا کند و نافع است از برای انجولیا
 و قسکه سودا و تمام بدن باشد صنعت آن پوست بلبله کابلی بلبله سیاه افیمون افریطی
 از هر یک دو درم بسفاج فستقی حب لیل سنکلی از هر یک سه درم ترب سفید نصف مجموع
 او و یک کوفته بخینه قدر استعمال از آن از چهار درم تا چهار شقال باشد سفوف
 افیمون مهمل سودا این سفوف اسهال خلط سودا کند و نافع است از برای امراض
 حاد و از اخلاط خلط صنعت آن بسفاج فستقی افیمون افریطی از هر یک جزوی

جلد اول در سنگنجین افیمون

۳۸۳

شکر طرز و دوز و کوفته پنجه چهار درم آن را کف کنند و بعد از آن جلاب کبری بنوشند
 و چند نسخه دیگر را در الجبن در حرف اللام در زبان مذکور میگردد و انشاء الله تعالی فصل در
 بیان سنگنجینانی که اصل و عمود در آنها افیمون است سنگنجین افیمون
 ساده به نسخه حکیم محمد باقر موسوی رح حکیم باشی شاه جمجاه سلیمان صفوی صنعت
 آن افیمون اقربطی پنجاه درم در کیسه کنائی کرده در دمن آب بچوش آورده انداخته
 و در سه جوش بدیند و دیگر از آتش فرود آورده خندان کیسه را ببالند که تمام قوت افیمون
 آب باز داده شود پس کیسه افشوده و در نمایند و سرکه انگوری کهنه پنج سیر من نیز بزنند
 سفید بکن و نیم نیز داخل کرده بچوشانند تا بقوام آید شربتی پانزده مثقال سنگنجین
 افیمونی ساده به نسخه دیگر نافع از برای بالینخویا و اصحاب و سواس و حشمت جمیع
 امراض سوداوی صنعت آن بکیزند افیمون پنجاه درم و در سه سرکه انگوری و آب
 بقدر حاجت بچسانند پس داخل نمایند در آن قند سفید صافی و در جوش داده فرود آورند
 و کیسه افیمون را ببالند تا تمام قوتش بیرون آید و شیره اش کشیده شود پس کیسه را
 افشوده و در نمایند و بقوام سنگنجین آورده شربتی پانزده درم با ماد الجبن بیاشامند
 سنگنجین افیمون البف شیخ الریش رحمه الله منقول از پنجه ابن ابی صادق
 صنعت آن افیمون اقربطی بسفلیج فستقی از هر یک ده مثقال خربق سیاه یک مثقال
 خربق را نیمکوفته یک شانه و در سرکه انگوری کهنه یک رطل که یک رطل آب خالص در آن
 داخل کرده باشند بچسانند پس آتش ملائم بچوشانند و بیندازند در آن خرقة که بسته
 باشند در آن بسفلیج فستقی پوست تراشیده نیمکوفته را تا نصف سد پس افیمون را در
 خرقة گمان بسته در آن اندازند و در جوش دیگر داده از آتش فرود آورند و خرقة افیمون
 را ببالند پس از جمیع قوت افیمون آب از آید پس خرقة دیگر را نیز ببالند و بقتارند
 و هر دو خرقة را دور کرده سه رطل شکر سفید صافی داخل نموده آتش ملائم بچوشانند تا بقوام
 آید پس از آتش فرود آورده سرد نموده در شیشه نگاهدارند سنگنجین افیمونی اصل
 سودا البف شیخ الریش رح صنعت آن بکیزند غسل مصفی با شکر سفید منصفی و سرکه

جلد اول در سنگین افیمونی

م

بمنوریکه در سنگین سادۀ شیخ الریش گرمی شود پس گیرند افیمون آن مقدار که خواسته
 باشند و بسفایج فستقی و خربق اسود و هر دو را نیمکوفته و هر سه را جدا جدا در صرکتانی
 کرده سر آن را محکم بسته و رو یک اندازند و پزند چنانچه در سنگین ساقمونی در رسم
 سقمونی مذکور میشود و این سنگین باشد بنی ابی صادق یکی است و تفاوت صنعت است
 صنعت این سنگین به سنگ دیگر بسفایج فستقی پوست تراشیده نیمکوفته سی درم خربق سی
 نیمکوفته چهار درم افیمون قرطبی سی درم هر یک را علیحدۀ در صرکه کتان بمیلش نشیج کرده
 و باید که نیمه هر یک از صرکه باغالی باشد پس بگیرند سرکه انکوری یکصد درم آب خالص و در طل
 در رو یک سنگی پاکیزه کرده بچوشانند و دو صرکه بسفایج و خربق را در آن اندازند و بچوشانند
 و زمان بزمان صرکه را بمالند و چون نصف است افیمون را در آن اندازند و دو جوش دیگر
 داده از آتش برگیرند و کیسه اینکومالند و بفشانند تا تمام قوتهای او با آن باز داده شود پس
 کیسه را فاش کرده دور کنند و در طل سنگ سفید صافی داخل کرده بقوام آورند پس از آتش فرود
 آورده سرد نموده در پیشینه با طرف چینی نکاهدارند و شربتی بسبت درم و وقت حاجت بکار
 برند سنگین افیمونی دیگر مشغول از شیخ الریش رخ کافور برای الصیقا و حسن سودا و
 و صرغ بالخیول و حقیقان سودا و سی و این سنگین منضج مواد سودا و سی است و نیکه ماده
 برقی میکند و نیز بعد از شغال این سنگین متفرغ مواد امراض مزبور به سبب ما خفیفه میتوان
 کرد صنعت آن افیمون قرطبی ده شغال کا و زبان باز ده شغال تخم کاسنی اصل السوس
 تراشیده مخصوص پوست پیچ کاسنی از هر یک و دوازده شغال بسفایج فستقی پوست تراشیده
 نیمکوفته تریه سفید پوست تراشیده مخصوص از هر یک شش شغال حاشا زوفای خشک
 کما فیطوس از هر یک چهار شغال پسیاوشان پنج شغال تخم باورچو تخم باورچو تخم فخرشنگ
 زرد باد و روچ عفیری بهر رخ بهر سفید بنیل الطیب قافله کبار از هر یک سه شغال و نیم
 تخم کشوث و دوازده شغال قدر سفید بقدر حاجت کل قند آقبالی بوزن جمع ادویه
 ادویه را یک شبان و زور سرکه گهنه بخیسانند آن مقدار سرکه که از روی آن ادویه بر کرد
 و بعد از آن چهار طل آب خالص داخل نمایند و به آتش ملایم بچوشانند تا آب برود و بماند

جلد اول در سنگین اقیانوس

PAO

کل سفید آفتابی بود این حل کرده صافی نموده سفید داخل نموده بقوام آورند غریزی باز
مشقال بهتر آن است که این سنگین با باد الجین نبوشند سنگین آفتابوی منقول از
اوویه قایمیشخ الریش و این سنگین همان نسخه قبل است با الجبل نقادنی صنعت
آن آفتابون افریطی ده درم بسفاج فستقی پوست تراشیده نیکوفته شش درم گافران
گیدلانی پانزده درم حاشا زوفای خشک کما فیطوس از هر یک چهار درم پربادوشان نیم درم
تخم فرخ خشک تخم بادرنجویه تخم بادرنج و درونج عفری بهمین رخ بهمین سفید قایم بسفاج
هندی سنبل الطیب از هر یک سه درم و نیم تخم کنوت تخم کاسنی اصل السوس تراشیده
موضوع پوست سح کاسنی از هر یک دو از ده درم کلغند سکر سی بوزن تمام اوویه ده
رایمکوفته در پنج رطل آب خالص و در رطل سکر آنکوری کهنه بانش ملایم و در یک سنگی
بجوشانند نصف زن سکر باقی ماند اگر آب زیاده باشد بهتر است پس سکر را صافی
نموده داخل کنند در آن شکر سفید صافی مقداری که بگرداند طعم سنگین را راضی اگر اجتناب
باشد و کلغند کفایت نخند بانش ملایم بقوام آورند و فرو آورده سرد کرده در شیشه گدازند
غریزی پانزده درم نایست درم و ده روز استعمال نمایند و فیکه ماده سودا در بدن بسیار
باشد و در نسخه دیگر این سنگین تر سفید سه درم و نیم داخل است تخم فرخ خشک و زرباد
و درونج داخل نیست و در نسخه که بعد ازین ذکر میشود زرباد و این اوویه داخل است کن این
برو نسخه اختلاف دارد سنگین آفتابوی مذکور به نسخه دیگر صنعت آن آفتابون ده جزو
بسفاج فستقی پوست تراشیده نیمکوفته تر سفید محکوک موضوع از هر یک شش جزو کافران
پربادوشان ایرسا تخم کاسنی سطوخوس تخم کنوت پوست سح کاسنی از هر یک پنج جزو حاشا
ورق گل سرخ کما فیطوس از هر یک چهار جزو تخم بادرنج و تخم بادرنجویه تخم فرخ خشک بادرنجویه
زرباد و درونج عفری بهمین سفید سفاج هندی سنبل الطیب قایم کبار از هر یک سه جزو
مجموع را در آب و سکر بخیشانند یک شبانروز پس بجوشانند آن مقدار که وزن سکر
باقی ماند کلغند آفتابی بوزن مجموع اوویه در آن حل نمایند و صافی نموده اگر اجتناب
باشد قدری شکر سفید که طعم آن را مکرر داند داخل کرده بقوام آورند و فرو آورده سرد

جلد اول در سنجیدن اقیهون

۳۲۶

سر کرده در شیشه نگاه دارند سنجیدن اقیهون که قدس موسوم بلبا نافع از برای
 جمیع امراض سودا و بخصوص قیتکه آشامیده شود بامارالجین صنعت آن اقیهون فطرط
 بسفایج فستقی سناکی از هر یک و درم گافد بان شاتره گل کاوزبان اسطوخودوس باورخوبه
 تخم خیارین پوست پیچ کاسنی پوست پیچ رازیانه اصل السوس حکوکه مرصوص کل نشسته
 کل نیلوفر قشور یون فبق از هر یک پنجم غراب پنجه زرد از هر یک ده دانه پستان
 بیست اندودیه را سوا می اقیهون در یکصد و نود و درم سرکه انگور می بقصد درم آب نجیب
 پس بچوشانند مقدار که در صندل از سرکه و آب باقی ماند پس اقیهون از صندل کتان بسته در آن
 اندازند و در جوشن بگذراند و در آورده و در کندی و در کندی و در کندی و در کندی و در کندی
 نموده بکیزند و بچین خراسانی بقصد و پنجم درم شکر سفید صندل درم گافد آقبالی شکر
 پنجاه درم در آن حل کرده صافی نموده بقوام آورند شربتی دوا و فیه بامارالجین بوشند
 صنعت این به نسخه دیگر فربس نسخه فبق کاوزبان شاتره بسفایج فستقی گل کاوزبان
 کل نشسته کل نیلوفر غراب بلبا و شان اصل السوس باورخوبه تخم کاسنی تخم خیارین
 تخم خمر زره تخم کنوت تخم اقیهون پوست پیچ کاسنی پوست پیچ باویان اسطوخودوس کاس
 فبطوس از هر یک پنجم سناکی اقیهون از هر یک ده درم پنجه زرد غراب از هر یک ده درم و در
 مویز شقی پستان از هر یک سی عدد و پنجه کوفنی است بکوفنه تمام ادویه اسوا می اقیهون
 در یک رطل سرکه انگوری و سه رطل آب نجیب بچوشانند کافور و زو اقیهون اعلی و در خرقه
 کتان بسته بکتاب در آن پس ادویه را بچوشانند تا ملت آب و سرکه باقی ماند صندل اقیهون را
 و اصل کرده بکیزد و جوشنی بگذراند و در آورده کینه اقیهون را و ادیم بیست بکند تا تمام شود
 آن با آب زرداده شود و نشسته و در کندی و ادویه اصافی نموده خشت خراسانی ترنجبین از
 هر یک بقصد و پنجم درم شکر سیاه بیست پنجم درم گافد آقبالی بیست و پنجم درم در آن
 حل کرده صافی نموده بچوشانند و کف آن را بکیزد و مرتبه دیگر صافی نموده بچوشانند
 بقوام آید پس فرود آورده نموده در شیشه نگاه دارند شربتی از صندل و ادویه
 بامارالجین بوشند سنجیدن اقیهون بکیزد نافع است از برای امراض سودا و می

جلداول در سنگین و فیتونی

۳۸۷

و خصوص از برای کلفت چون با مارالجدین بنوشند صنعت آن گل کاوزبان شاهره رازیانه از
 هر یک پنج درم فیتون بسفنج فستقی سنابلی بلبله سیاه از هر یک درم اجزاء پنج
 کوفتنی است نیمه کوفته در پنجاه درم سرکه انگور سی کهنه و دو صد درم آب خالص سوای
 فیتون بخیسانند و فیتون او در کیسه کتان بسته او ویه را بجوشانند تا ثلث آب سرکه
 بماند پس کیسه را فیتون او داخل کرده و بجوشد و بگیرد او و فرود آورند و کیسه فیتون او متصل
 نمایند تا تمام قوت فیتون آب باز داده شود پس فیتون را در دو و رکند و مطبوخ را صافی نموده
 با یکم قند بقوام آورند و گاهی بجای گل کاوزبان اسطوخودوس بجای بلبله سیاه پوست
 بلبله کابلی می کنند شربت از یک اوقیه طبی ناد و اوقیه و بهتر آن است که با مارالجدین بخورند
 سنگین فیتونی به نسخه حکیم صالح خان خال آن مرحوم صنعت آن فیتون افریطی
 بسفنج فستقی از هر یک چهار مثقال خربق سیاه مثقال رازیانه مثقال تخم کاسنی هفت
 مثقال نیم سبه را بنمازده علیحده و در یک کتان کرده یکش با نر و در یک صد
 پنجاه مثقال سرکه سفید و پنج مثقال آب بخیسانند پس بجوشانند سوای کیسه فیتون با
 وزن آب برود پس کسها را اینکو بالیده و در کتند و کیسه فیتون را در آن انداخته
 یکدو جوشی دیگر دهند و دایم بالند تا تمام قوت آن بسرکه باز داده شود پس فرود آورده
 همه حریطها را بالند و فیتون را در دو و رکند و سه صد مثقال قند سفید داخل کرده بقوام آورند
 و سر و کرده در شیشه نگاهدارند و وقت حاجت بکار برند شربت ناد و اوقیه سنگین فیتونی
 به نسخه حکیم داود مرحوم برادر حکیم صالح خان خال آن سفور صنعت آن فیتون افریطی
 پنج مثقال نیم اسطوخودوس رازیانه شاهره از هر یک پنج مثقال بسفنج فستقی پوست
 شمشیر نعلی پوست بلبله کابلی از هر یک چهار مثقال نیم اوقیه نیم کوفته یکش و در سرکه
 انگور سی سفید و پنج مثقال آب خالص یکصد و فرود آورده مثقال بخیسانند و صبح بجوشانند
 تا وزن آب برود صافی نموده قند سفید سفید و پنج مثقال داخل کرده بقوام آورند
 و فرود آورده سر و کرده در شیشه نگاهدارند شربت ناد و اوقیه سنگین فیتونی دیگر
 نافع از برای امراض سوداوی صاحب اختیارات بدلیجی گفته که این سنگین فیتون

جلد اول در سنگجین افیمونی

۳۸۸

من است صنعت آن تخم کاسنی تخم رازیانه افیمون قریطی از هر یک هفت درم نیم افیمون
 ادویه را نیم کوفته در سه که انگوری یک چهار یک من و آب بقدر حاجت یک شبانه روز
 بخمسانند پس بخوشانند و بدست بالند و در آخر افیمون در گتان بسته در آن اندازند
 و یکدو جوش داده فرو آورده و ایم بالند تا تمام قوت افیمون باز داده شود پس کبسه را
 بقشارند و در کوفه مطبوخ اصفافی نموده قند سفید بپاشند داخل کرده بقوام آورده فرو آورند
 و سروده در شیشه نکاهارند شربت و دو اوقیه نسخه دیگر این سنگجین اقوی از نسخه قبل
 است صنعت آن تخم کاسنی رازیانه تخم کرفس افستین از هر یک سه درم تخم خیارین نیم کوفته تخم
 خربزه نیم کوفته از هر یک پنج مثقال پوست کرفس پوست پیچ رازیانه افیمون از هر یک هفت
 درم اجزا را سوای افیمون در سه که و آب یک شب بخمسانند و افیمون را در گتان بسته
 اول اجزا را بخوشانند و در آخر افیمون را در آن اندازند و فرو آورده و ایم کبسه افیمون
 را بالند یا بدنی قوی بقشارند و در کوفه مطبوخ اصفافی نموده یکس شکر سفید داخل
 کرده بقوام آورند شربت باز داده درم سنگجین افیمونی دیگر نسخه دیگر محمد موسی حکیم نافع
 از برای جمیع امراض سوداوی فیکه در علاج حرارت باشد مستعمل با آبجین صنعت آن
 افیمون قریطی بسفلیج فستقی تخم کاسنی از هر یک هفت مثقال تخم کرفس پنج اریان پنج کاشی
 از هر یک و مثقال تخم خیارین نیم کوفته پنج مثقال ادویه را سوای افیمون در نو و مثقال سه که
 انگوری و نو و مثقال آب بخمسانند پس بخوشانند تا نصف سد افیمون او را کبسه کنانی
 بسته در آن اندازند و جوش دیگر داده فرو آورند و کبسه افیمون ابدست بالند تا تمام
 قوت افیمون بیرون آید پس کبسه افشوده و در کوفه مطبوخ اصفافی نموده و صند و بخواه
 مثقال قند سفید داخل کرده بقوام آورند و فرو آورده سروده در شیشه نکاهارند و در
 از چهار مثقال شش مثقال سنگجین افیمونی به نسخه سیب سفید و زوخره مستعمل در
 مارا لجن در امراض سوداوی و جمیع رتب صنعت آن افیمون قریطی بسفلیج فستقی از
 هر یک ده درم لسان التور پنج درم بادرنجبویه سه درم خربزه سیباده و درم افیمون را علی
 در بارچه کنانی بسته و بسفلیج پوست تراشیده و خربزه هر یک علی و نیم کوفته و زوخره

جلداول در سنگجین افیمونی

۳۸۹

کنانی بتیجه را سوای افیمون در یکصد درم آب یکصد درم سرکه انگور می جلا
 کرده بچو شاند تا بنصف رسد افیمون را در آخر داخل کرده بکد و جوش دیگر داده فرو
 آورده و ایم پست بالند و فشارند و در کرده پس مجموع او به را مالیده صافی نموده
 یا بکن قند سفید بقوام آورند سنگجین افیمونی دیگر از سیصد جمل در زخمه گفته که این
 سنگجین نافع است برای التیج لیا سرگاه است فراع کرده شود و بهاء البین بتخت ازین سنگجین
 صنعت آن نمک هندی افیمون بلبله سیاه شکر سفید به درم سرکه انگور می کهنه و آب
 بنحیست آمد و از آن سنگجین زنده پس از آن سنگجین باء البین فراگیر سنگجین افیمونی
 دیگر نافع از برای امراض سوداوی صنعت آن افیمون افریطی ده مثقال سفیاج فستقی پو
 سرشیده نیم کوفته اسطوخودوس از هر یک پنج درم کاو زبان کبدانی باور بخوبه از هر یک سه درم
 افیمون اعلی و در بارچه کنانی متبایل النجی به باقی او به را یک شبانه روز و چهار یکس سرکه واه
 بکن بخندانند و روز دیگر بچو شاند تا به ثلث رسد پست بالند و فشارند و به پالا اند پس قند سفید
 سیاه را یکس داخل کرده بالمش ملایم بچو شاند تا قریب بقوام رسد پس صره افیمون را داخل
 کرده بکد و جوش دیگر داده متصل کیسه افیمون را بدست بالند و فشارند و در کرده سنگجین را
 در شیشه کرده لکهارند شربت ده مثقال در شیشه دیگر ازین سنگجین خربق سیاه یک مثقال داخل
 است سنگجین افیمونی دیگر صنعت آن اسطوخودوس رازانه تخم شانه از هر یک پنج
 مثقال افیمون افریطی سناک سفیاج فستقی پو است بلبله زنده از هر یک ده مثقال او به را سوای
 افیمون نیم کوفته در سرکه انگور می بچاه درم دو و صد درم در آب یک روز و یک شب بماند پس
 بچو شاند و صافی نموده قند سفید یکس نرین داخل کرده بچو شاند چون قریب بقوام رسد افیمون
 را کویده و در کیسه کنانی کرده سنگجین را فرو آورده کیسه بالند تا قوت شیره آن تمام بر آید
 بسنگجین پس کیسه را بکتاب بسته فشارند و در کنند و سنگجین بالمش گذاشته بقوام آورند
 سر و کرده در شیشه لکهارند و اگر بعد از قوام آوردن کیسه را بدست و در آن بالند تا شیره آن
 بر آید و چون تمام شیره آن بر آید فشارند و در کرده سنگجین را لکهارند به نرین سنگجین
 افیمونی مستعمل در ربع بالالبین صنعت آن افیمون سفیاج فستقی از هر یک ده درم سالن

جلد اول سکنجبین افیتونی

۳۹۰

پنجدرم بادریجوبه سردرم خربق سیاه دودرم افیتون ادرکیسه کنند و خربق نیمکوفته و بسفنج
نیمکوفته را درکیسه دیگر و جارا در یکصد درم سرکه الگوری و دودرم آب بنزد تا نصف رسد
و کیسه افیتون را در آن وقت بکنند و فرو آورده و ایم کیسه افیتون را با لندنا نشود پس صافی
نموده با یکین فند سفید سکنجبین بنزد سکنجبین افیتونی بپسند در مالینو یا با الجین و قسم موی
بعد از قصد لبت و دقت نمود اوی بعد از قصد اگر استعداد تام باشد و الا پس از قصد صنعت
آن قیتون بسفنج پوست تراشیده مخصوص از هر یک درم خربق سیاه نیمکوفته یک مثقال
هر یک علیحدگی در کیسه گمان کرده باشد باز روز و سرکه الگوری نیم من بخپانند و روز دیگر نیم من
آب داخل کنند و صدف افیتون را بر آورده همه را با لندنا نیم بجوشانند تا نصف رسد پس صدف
افیتون را داخل کرده یک جوش دیگر دهند و از آنش بر گرفت صدف بار بدست بسیار بالند
و بفشارند و و بکنند و یکین فند شک و داخل کرده بقوام آورند سکنجبین افیتونی و دیگر که تنقیه
سودا کنند و نافع است از برای مالینو یا دیگر امراض سوداوی از برای او حسن و صریح سودا و
صنعت آن افیتون تخم کثوت تخم کاسنی رخ کاسنی اصل السوس از هر یک پانزده درم
ترید سفید بسفنج فستقی از هر یک ششدرم برسیا و شان پنجدرم کا و زبان پانزده درم
حاشا زرفای خشک کما فیطوس از هر یک چهار درم تخم بادریجوبه تخم فرخیشک زربناد و درونج
غنبری میانج بندی همین سفید بصل الطبق فلفله صغارا از هر یک درم اوپه را آنچه
کوفتی باشد بگویند و مجموع را یکشت باز روز و سرکه الگوری کهینه مقدار هفت مثل بخسایند
و روز و دم هفت رطل و گلاب در آن داخل کرده با لندنا نیم بجوشانند چون مقدار نیمه بمانی
ماند بپالایند و بکنند و آفتابی کیسه بیست درم و همین مقدار شک سفید و در آن حل کرده مکرر صفا
نمایند و آنش نیم گرم بقوام آورند مقدار شعل از وی پانزده درم و در روز نفع عظیم ظاهر
گردد سکنجبین افیتونی منقول از مجربات حکیم ابوسیمی ابن حکیم شکر حکیم محل شاه سلیمان
صنعت آن افیتون سکنجبین سفید بصل الطبق فلفله صغارا از هر یک دو مثقال نیم اسطوخودوس
را زبانه تخم شانه از هر یک پنج مثقال نیمکوفته یکشت سه سرکه الگوری که تخم یک چهار
یکمن نیز زبانی شند بر روی می کرده یکشت باز روز و نیمه بماند پس بجوشانند و صافی نموده یک چهار

جلد اول در قرص افیمون و مطبوخ افیمون

۳۹۱

بکسیر تر سینه اخل کرده بقوام آورند و شربتی از یک کوزه قیاسه و قیده شراب افیمون یعنی خمر
افیمونی به نسخه قدما نافع از برای التیاج اوجمع امراض سوداوی صنعت آن بکسیر افیمون
یک رطل و در چند کیسه گمان کرده همه یک چهار اوچ رطل عصاره عینی اخل کرده در خم کنند و شرب
بکنند از قطار سبب استمال نمایند و فلت رطلی قرص افیمون که آشنایده می شود با
ماد الاصول از برای سببصال قولنج صنعت آن افیمون افریطی ده درم تریب سفید شرب
آن سکنج پنجم این اجزا را تمام ده قرص نموده هر روز یک قرص را با این ماد الاصول بخورند
صنعت آن ماد الاصول پوست کاسنی نیم کوفته عصاره روم مخم کاسنی پنجم مخم کثوف شرب
عنایست عده پستان شمانزده عدد و در نسخه دیگر شانزده درم است او دین را در چهار رطل
آب بچوشانند تا نصف سبب استمال ایند و در سینه زیبا شامه و اصل در بیان مطبوخانی
که اصل و عمود در آنها افیمون است مطبوخ افیمون است عمل در صرع و نسیان
سوداوی باید که بوده باشد متخذه از امثال این ادویه صنعت آن افیمون اسطوخودوس شانه
پوست بلبله کالی تریب سفید سیفاج لسان الثور مغوی بشمل بارخ فیفر او غار یقون مجاری
و جبر لا جورد و غدا و را با م نوشیدن این مطبوخ خود آب کوشت فربه منوبل و مقوه بشمل
زیره و دوا چینی و قرافل شادمان غلغل و خردل و غذا های او باید که نباشد مطبوخ افیمون
غار یقونی منقول از کامل الصناعت سهیل مغر و سودا است نافع است از برای صرع و صداع
حادث بمشاکت بیلین و بدین و بسبب یخ غلیظه خفته فاسده که از این عصاره و تفری باغ
کرده و مویب شده شود و صرع بهر سه و اگر در تحت غشا حلال قحط آب صداع حادث شود
آن پوست بلبله زرد هفت مثقال پوست بلبله کالی نیم مثقال بلبله یا پوست بلبله آما نیقی
از هر یک مثقال مویب نیقی است و آنه آلو بخارا می ده دانه کل گاو زبان کباب چینی غاف
با در پنجویه اسطوخودوس از هر یک و درم سیفاج نیقی یک درم و نیم تریب موصوف و بر یک درم پنج
رطل آب بچوشانند تا یک رطل بماند صافی کنند و ده مثقال افیمون افریطی در صرع و سینه اخل
کرده و در جوش دیگر او فرو آورده افیمون را نیکو مالند و بفشانند و در کنند و غار یقون
یک مثقال در آن حل کرده سه حصه نمایند و هر روز یک حصه را بنوشند و باید که غار یقون

جلد اول در نسخ مطبوخ افیتیمون

۳۹۲

بصل شیرین است و بخت صبا جنون بالینولیا صبر سقوطی نیم شغال خربق سیاه دو
 دانگ اضافی نمایند و بخت اخراج بلغم لزج غلیظ سحای صبر و خربق شحم خطل و دانگ اضافی
 نماید مطبوخ افیتیمون غار یقوی منقول از جامع امین الدوله قوی از نسبی کامل الصانع
 صنعت آن پوست لیلیه زرد پوست لیلیه کابلی از هر یک هفت شغال لیلیه سیاه پنج
 شغال لیلیه آلمانی از هر یک شغال آلمانی بخارانی طبیعت از هر یک هفت شغال از جویف
 هفت شغال موز سفید طبیعت از هر یک چهار شغال کل سرخ افندین و می گیاه خشک
 اگر بنا شد کل آن خوب است شجاعی و آورده از هر یک شغال سطوخ و دوس کما فی طوس
 کما فی یوس از هر یک شغال کل کاوزبان باد ریجویه از هر یک شغال قرقل سافج هندی
 از هر یک یک شغال تخم قرچشک باد ریجویه از هر یک یک گرم رازیانه انیسون از هر یک
 یک شغال بسفلیج مستقی و شغال خربق سیاه نیم شغال خربق سفید از هر یک شغال در
 شش شغل آب بچوشانند تا ربع بماند افیتیمون هفت شغال داخل کرده فرو درند و این
 افیتیمون را با لندامطبوخ سرد شود پس بقیه سازند و در کنند و مطبوخ را صافی نموده غار یقوی
 پس سفید صبر سقوطی از هر یک نیم شغال نمک لفظی الجور و غیر مغسول از هر یک دو دانگ
 شحم خطل که دانگ نیم شکر سفید هفت شغال مجموع را کوبیده در آن حل کنند و سه حصه نمایند
 و هر روز یک حصه را نیم گرم نوشند و اگر خواهند اخراج صفر کنند شحم بنای مشوی و دانگ نیز
 داخل نمایند مطبوخ افیتیمون شغل در سلم سوداوی از برای اسهال سودا صنعت
 آن افیتیمون قرطبی شش درم سناکلی و رقی کل سرخ از هر یک چهار درم شکر کل نیل و مطبوخ
 از هر یک سه درم تخم کاسنی اصل السوس پیراوشان از هر یک درم آلمانی سیاه غلاب از
 هر یک دانگ کاوزبان شانه زرد ریجویه تخم کثوث از هر یک شغال بنور مقرر و مطبوخات
 بنزد و صافی نموده خلوص خیار شیرین سازند و درم گل قند آفتابی و درم دران بالیده بالیدنی
 قوی و مرتبه دیگر صافی نموده بکاشند دران روغن بادام شیرین بوزن دو درم و نیم گرم
 بنوشند سزاوار آن است که با شاشند صاحب این خلط را در ایام منصف و مهمل
 آخر روز بجلائی فرا گرفته از شربت کاوزبان یا شربت باد ریجویه یا گلاب عربی بشک

جلداول در نسخ مطبوع افیتون

۳۹۳

و تخم ریحان و تخم بالنگو یا پسرزه و تخم فرخ خشک یا شامند در روز سهیل آرد و در حلال آب نبات
محلول در کلاب و عود کا و زبان با تخم ریحان و تخم بالنگو مطبوع افیتون سهیل سودا
است و نافع است از برای دوار و سردر سوداوی و چون آشامیده شود بعد از نصف
نام و نیز نافع است از برای بالینو لیا صنعت آن پوست لیلیه زرده درم پوست لیلیه
کاملی لیلیه سیاه شامه کشتی خشک از هر یک چهار درم بسفنج فستقی پوست ترشیده
نیم کوفته سردرم ترب سفید برود و درم سوزنی از حبّه درم آوای سیاه ده عدد افیتون
بازده درم افیتون را در پارچه کنانی بسته او به رابستور مقرر طرح نموده در آخر افیتون را
در آن اندازند و بگ رافرو و آورده یکبار او را کلان تا تمام قوت افیتون بر آید و چون مطبوع
سودا و کینه افشاده و در کنند و مطبوع را صاف نموده به سر سقوطی از ریک درم در آن
خل که در نیم گرم بنوشند مطبوع افیتون ترشی نافع از برای بالینو لیا ای حادث از احتراق صفرا
و بالینو لیا ای حرقی حادث از حرارت صنعت آن نمایانزده و آنه پستان بیست آنه آوای
سیاه قریب هفت آنه ترشیدی منقی از حبّه لیت ده درم کل نیلوفر سه عدد کل نغشته بخورم
سناکی پوست لیلیه از هر یک پنج درم تخم کاسنی یک مثقال لیلیه سیاه از رشک منقی تخم سطلی
سفید از هر یک چهار درم بسفنج فستقی پوست ترشیده بر فستقش سردرم افیتون از
چهار درم نافع درم سوزنی مقرر طرح نمایند و با لایند بر روی ترنجبین خراسانی پاک کرده
بیست درم فلوین خیابنیز بازده درم و به لاند و با لایند و روغن اوام شیرین و رب و چینی
سودا از هر یک یک درم اخل کرده بنوشند مطبوع افیتونی که یکبار زاده است نفیض از برای
بالینو لیا ای حادث از سودای محرق از صفرا صنعت آن پوست لیلیه زرده درم پوست
لیلیه کاملی پنج درم بسفنج فستقی پوست ترشیده نیم کوفته درم اسطوخودوس کل نغشته از هر
یک چهار درم افیتون شش درم پوست لیلیه زرد گلابی بسفنج زرد شش سطل آب ترشیدنی یک
سطل فیم رسد پس اسطوخودوس و نغشته او اخل کرده بانه چون دهند تا یک سطل رسد
پس افیتون او را کیسه کنانی کرده سر آن بسته در آن اندازند و در جوش دیگر داده فرو
آورند و کیسه را خوب بهالند تا شیر و قوتش بر آید پس بهالند که بر او بفتش آرد و در کنند مطبوع

را صافی نموده اول مرتبه غار یقون سفید و ثلث در می صبر سقوطی یکم م نمک سندی
 بنم درم خرین سیاه بلع در می کوفته بخیچه جلاب کبری شش حب خسته فرو برند و بعد از دو ساعت
 مطبوخ را نیم گرم بنوشند و این مطبوخ و حب عمل پس از مطبوخ منسوب است محمد بن زکریا گفته
 که نه از آن است که شناسیده شود مطبوخ و حب بعد از نصف ماده و بعد از آن شناسیدن
 آن سه روز استراحت کرده شود و درین سه روز مفرحات مرکبات تناول نمایند و بعد از آن
 مطبوخ و حب استعمال نمایند باز سه روز استراحت نموده مفرحات مرکبات استعمال نمایند باز مطبوخ
 و حب یکبار بریزند و همین سه روز تا قطع ده بکلی شود مطبوخ افیتمونی دیگر نفع از برای بالینو لای
 حاوش از خلط سودای حقیقی مل سیر و تیا حاد از سودای بلغمی صنعت آن بلایه سیاه
 ده درم بسفایج فستقی پوست تراشیده مخصوص بخیر درم سناکی مفت درم ترب سفید برآید
 مدبر چهار درم اسطوخودوس و درم مویر طافنی و اندک بیرون کرده افیتمون از هر یک ده
 درم مجموع را در سه طل آب بخوشانند تا نصف رسد پس افیتمون با در یکسره کنانی کرده
 در آن اندازند و دوش و دیگر داده فرو آورند و یکسره اوایم مالند که قوت شیر آن بر آید
 و زبانی که مطبوخ سر شود کیسه افشوده و در کنند و مطبوخ را گرم کرده صافی نموده سه ساعت
 قبل از نوشیدن مطبوخ حب کور و در نسخ قبل آب گرم بخوراند و بعد از سیاعت مطبوخ
 را نیم گرم بنوشند مطبوخ افیتمونی دیگر اسهال سودا کن صنعت آن بلایه سیاه هندی
 پوست بلایه زرد از هر یک ده درم شاه هره مفت درم سیکنادر درم افستین و می بسفایج
 فستقی ترب سفید مدبر مخصوص خشیش غافث برگ شاه سفرم تخم بادرنجبویه تخم فرخمشیک
 تخم کاوز بان کما فیطوس کلور یوس از هر یک دو درم خرین سیاه مخصوص بخیر درم مویر فقی
 از حب بیست درم مجموع را در سه طل آب بخوشانند تا یک طل و ربعی رسد پس داخل کنند در آن
 افیتمون کو به چهار درم و از آتش فرو آورده مالند و صافی نموده بنوشند از آن
 و ثلث رطلی پس اگر قوی شود ستمه بنوشند و باید که قبل از آن شناسیدن مطبوخ بدو ساعت
 حب بود و در نسخ محمد مویش بن زکریا فرو برند باضافه یک گرم لاجورد و حوصل مطبوخ
 افیتمونی دیگر که نفع آن از برای بالینو لای حادث از احتراق صفرا زیاد است از سایر

جلد اول در نسخ مطبوع افیتمون

۳۹۵

اقسام آن صنعت آن پوست بلیله زرد پوست بلیله کالی بلیله سیاه از هر یک چهار درم بسفلیج
 فستق سه درم ترب سفید درم مخصوص و درم موزیطا لقی استه بیرون آورده شده و درم آبی
 سیاه قریه فارسی دهانه افیتمون افریطی پانزده درم بدور مقرر طبع نموده صافی نمایند و اول
 مرتبه حب مذبور در مطبوع افیتمون محمد بن زکریا فروزند و بعد از سه ساعت مطبوع
 را بنوشند مطبوع قلیمون یک درم نافع از برای جمیع اقسام مالینخولیا صنعت آن پوست
 بلیله کالی اسطوخودوس افیتمون از هر یک درم بسفلیج فستقی پوست اشید نیم کوفته پنج درم
 ترب سفید درم چهار درم موزیطا لقی استه بیرون آورده درم و در نسخه این مطبوع سنا
 هفت درم داخل است بدور مقرر طبع نموده صافی نمایند و پیش از آشامیدن مطبوع
 ساعت حب مذبور در نسخه محمد بن زکریا فروزند و بعد از سه ساعت مطبوع را
 بنوشند مطبوع افیتونی مستعمل در مالینخولیا حاد است از خرق خون با از احتباس خون که
 معاد بود و جریان آن چون حقیق خون بواسیر برگاه آشامیده شود و بعد از قصد اکل
 یا بعد از قصد باسلیق یا بعد از قصد صافن اگر سبب احتباس طبع احتباس خون
 بواسیر باشد صنعت آن افیتمون افریطی ده درم پوست بلیله زرد پوست بلیله
 کالی اسطوخودوس منقی از هر یک دو درم بسفلیج فستقی شانه سنا یکی از هر یک پنج
 درم اجرا را سوامی افیتمون سه درم رطل آب بنزند تا بیکرطل رسد پس افیتمون را در آن
 اندازند و دو جوش بکند واده فرو و آورند و کیسه افیتمون را متصل بالند تا شیر و قوتش
 بیرون آید و چون مطبوع سرد شود کیسه افیتمون را در و در کنند و مطبوع را صافی نموده
 بشکر سفید شیرین کرده یا شامند و کاهی سردار و این مطبوع میکند هرگاه سودا غلیظ باشد
 و بوده باشد محترق از دم بغنی بکند درم غار یقون سفید و درم ترب سفید بروغن بادام
 شیرین جرب نموده و درم طبر سقو طری و نیم گرم بنوشند و اگر خواسته باشند اجزای
 سردار و را کوفته بجلا بکری سرشته حب خنثا اول مرتبه فروزند و بعد از دو ساعت
 مطبوع را بنوشند مطبوع افیتمون مسخجی نافع از برای مالینخولیا و موی صنعت
 آن افیتمون ترب سفید پوست بلیله زرد از هر یک چهار درم چوشا بنده صافی نموده یا شامند

مطبوح اقیتمون که مخرج سودا کند و نافع است از برای الخویا و نیز نافع است از برای قوا و جرب و هم سودا و صفت آن بلبله سیاه است و خود و سبوی طائفی است بیرون آورده اقیتمون افریطی از هر یک ده درم بسفنج فستقی پوست تراشیده و منقوض سنابل از هر یک ده درم ترب سفید و بر چهار درم جویع را سوای اقیتمون در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل رسد پس اقیتمون انداخته یک جوش بکشد و آورده فرو و آورده و بالند تا شیر و قوتش بیرون آید پس کیده اقیتمون را بپشتارند و دور کنند و مطبوخ را گرم کرده صافی نمایند پس بکشد غار یقون سفید و ثلث درمی نمک بندی نیم درم خرب و سیاه ربع درمی کوفته بختی حبه اول مرتبه فرو برند و بعد از سه ساعت مطبوخ را بیاشانند و اگر خوف از غلظت خرب نمایند آن او در کرده و عوض آن لاجورد و جوارشنی داخل نمایند مطبوخ اقیتمون دیگر نافع از برای الخویا و جمیع امراض سوداوی مانند جرب قوا و هم سودا و جدام و آنشک و جنون صفت آن بلبله سیاه ده درم بسفنج فستقی پنج درم سنابل است و خود و سبوی از هر یک ده درم و سبوی کل سرخ چهار درم کا و زبان بادرنجبویه از هر یک سه درم اقیتمون از زبان از هر یک ده درم ترب سفید و بر یک درم زنجبیل نیم درم پستور مفرجوشانیده در آن اقیتمون افریطی هفت درم در کیده کمانی کرده سه آن را البته در آن اندازند و فرو آورده کیده اقیتمون را و این هم بالند تا تمام قوت و شیر آن بیرون آید پس کیده را فشرده و در کشته و مطبوخ را صافی نموده بکشد خربانی سودا و غار یقون هشت سفید لاجورد مغسول نمک لفظی از هر یک دو درم و آنک و اگر خواسته باشد مذاقوی شود و بیفزایند میزان اجزاء بر سقوطی شحم غلظت از هر یک دو درم و آنک جزا کوفته بجلد سگری حبه خسته پس از مطبوخ به دو ساعت فرو برند و بعد از آن مطبوخ را بیاشانند مطبوخ اقیتمون دیگر صفت آن پوست بلبله کمانی نیم کوفته است و خود و سبوی منقعی از هر یک چهار درم بسفنج فستقی سه درم ترب سفید و بر نیم درم زنجبیل یک درم اقیتمون افریطی چهار درم پستور منفرطح نموده صافی کرده بنوشند مطبوخ اقیتمون دیگر سه درم سودا و بلغم و صفای مختصر و نافع است از برای سواس سوداوی و الخویا و جنون سائر امراض سوداوی

جلداول در نسخ مطبوع اقیتمون

۳۹۷

صنعت آن پوست لایه زرد پوست لایه کابلی لایه سیاه از هر یک است گرم پوست بلبله
 آمانی منقی از هر یک پنج گرم مویر طالع منقی از حب ده درم آوی سیاه ده دانه کاوزبان
 بادرنجبویه حبش غافق اسطوخودوس هر یک چهار گرم بسفاج منقی پوست تراشیده بکوفته
 سه درم مجموع را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل و ثلث رطل باقی ماند پس بکینز
 اقیتمون باندوده درم دو بارچه کتانی بسته در آن اندازند و فرو آورده کیسه را دریم
 بماند پس چون قویش بر آید کیسه افشوده و در کنند و مطبوع را صاف نموده اضافه آن کنند
 یک درم غاریقون منقون بیاشامند مطبوع اقیتمون دیگر اخراج سوداوی مخزن از
 بلغم کند و نافع است از برای بالینجولیا و کاذب از آن صنعت آن رازانه پیسون
 از هر یک یک درم بلبله سیاه پوست بلبله کابلی از هر یک درم پوست بلبله آمله از هر
 یک چهار درم آوی سیاه غریبه است آبه تر سندی منقی از حب و لب ده درم مویر طالع منقی
 منقی از حب نیم درم اقیتمون و منی برک غافق کاوزبان بادرنجبویه تخم بادرنجبویه تخم خشک
 از هر یک چهار درم سکنابخت درم و رن گل سرخ پنج درم اسطوخودوس کافی کلوس
 بسفاج منقی از هر یک درم سافج سندی قرفل از هر یک یک درم اجزای را انچه کوفتی
 است نیم کوفته در سه رطل آب بجوشانند پس بجوشانند تا یک رطل و نیم رسد پس شش درم
 اقیتمون را در کیسه کتانی کرده سران را بسته در مطبوع اندازند و یک جوش داده
 فرو آورند و اویم کیسه بماند تا تمام قویش مطبوع باز داده شود و شیره اش بر آید پس
 کیسه افشوده و در کنند و مطبوع را صافی نموده غاریقون سفید جبر سقوطری لاجورد و سول
 از هر یک دو دانه تخم خطل یک دانه نیم کوفته بخیه بکلاس کری شسته حب ختم پیش
 از اشامیدن به وساعت فرو برند و سحر مطبوع را بشکر سفید و او قیصرین کرده
 بیاشامند مطبوع اقیتمون دیگر سهیل سوداوی مخزن از صفرا و بلغم نافع است از برای
 امراض سوداویه خصوص بالینجولیا و وسواس سوداوی صنعت آن بشکر کاوزبان
 گل نیلوفر شاهنره بادرنجبویه اسطوخودوس پسیاوشان از هر یک درم بسفاج منقی
 اصل السوس پوست پنخ رازانه از هر یک و درم و رن گل سرخ چهار درم سناکلی

جلد اول در نسخ مطبوخ افیتمون

۴۹۰

پنفت درم پوست بلایه کابلی پوست بلایه زرد بلایه سیاه هندی از هر یک گرم مویر
طالقی منقی از حبس پستان از هر یک سی از مجموع را در سه طل آب بجوشانند تا نصف
رسد پس کبیر از افیتمون چیدرم و در کلبه کنائی کرده ستر از آب بند زد و در مطبوخ انداخته
بعد از الحی مطبوخ را فرو و آورده کلبه افیتمون را دایم بالند تا تمام قوتش بمطبوخ آید
و شیره اش بر او پس کلبه را فشرده و در کلبه و مطبوخ را گرم کرد و بر روی فلوس خیارشبر
و ترنجبین و کلفت افقانی از هر یک پانزده درم صافی نموده بالند و بالاند و درم روغن
با دایم شیرین داخل کرده نیم گرم نبوشند مطبوخ افیتمون دیگر بالنجویا و امراض
سوداوی را نافع است صنعت آن افیتمون کنان بسته پوست بلایه زرد پوست بلایه
کابلی اسطوخودوس مویر منقی از حبس از هر یک چهار درم بسفای منقی شتره رزم ترید سفید بر نیم
درم ترنجبین کدبانگ سنائی چیدرم مجموع را سوای افیتمون در دو طل آب بجوشانند
تا دو حصه برود و یک حصه همانند پس افیتمون را در آن اندازند و یک جوش دیگر داده
فرو و آورند و ستره افیتمون را دایم بالند تا تمام قوتش بمطبوخ باز داده شود پس فشرده
و در کلبه و مطبوخ را صافی نموده نیم گرم نبوشند مطبوخ افیتمون کب سبب عاجل
در ذخیره و ربای بالنجویا ذکر کرده صنعت آن افیتمون پوست بلایه کابلی اسطوخودوس
مویر منقی از هر یک درم بسفای منقی چیدرم ترید سفید بر چهار درم و گاهی
از برای تقویت اسهال آن سنائی هفت درم داخل کرده میشود مجموع را در یک
و نیم من آب بجوشانند تا نیم من بماند صافی نموده مقدار شربت بهمه معالج است
مطبوخ افیتمون افستین نافع از برای بالنجویای مرقیه صنعت آن کاو زبان باوچوق
افیتمون افستین رومی از هر یک راجب بزید ستور مقرر و بر روی فلوس
خیارشبر مقدار بیست درم صافی نموده بالند بقوت و بالاند و یک مثقال روغن
با دایم شیرین داخل کرده نیم گرم نبوشند مطبوخ افستین به نسخه دیگر اقوی زاول
در نفع از برای بالنجویای مرقیه صنعت آن پوست بلایه زرد پوست بلایه
کابلی افستین رومی از هر یک و نیم ترید سفید بر چیدرم آلوی سیاه پانزده عدد

جلد اول در نسخ مطبوخ افیتمون

۳۹۹

فترسند می منقی از حب و لیفته درم همه آورد و رطل آب بچوشانند تا بیک طل
رسد پس بگیرند افیتمون دو درم و در بارچه کنان بسند و ران اندازند و جوشی دیگر
داوه فرود آورند و صده افیتمون ببالند تا تمام توش بمطبوخ آید پس بفتارند و در کشت
و مطبوخ را گرم کرده بر روی فلوس خیارشبنبر زده مثقال تربخین پاک کرده باز زده مثقال
صافی نموده ببالند بقوت بالا آیند و دو درم روغن بادام شیرین محلول کرده بنوشند
مطبوخ افیتمون غاریقون شغل در اسفراغ ماده مالنجولیا و قلیکه سبب آن سودای
شکلن در سبب شد بعد از رفع ماده آن صنعت قن پوست بلبله زرده درم پوست
بلبله کابی بلبله سیاه پوست بلبله آمله منقی از هر یک هفت رم مویز سرخ منقی از
عجمه درم آلومی سیاه ده دانگه و زبان بادرنجویه برک غاف اسطوخودوس از
هر یک چهار درم بسفنج فستقی سه درم مجموع را در پنج رطل آب بچوشانند تا یک رطل و ثلث
رطل بماند پس بگیرند پانزده درم افیتمون و در بارچه کنانی کرده و ران اندازند و فرود
آورده کیسه افیتمون را در ایم ببالند تا تمام قوت آن بمطبوخ بر آید پس کیسه بفتارند
و در کشت و مطبوخ را گرم نموده ببالند و صاف نمایند غاریقون سفید یک درم محلول کرد
نیم گرم بیاشامند مطبوخ افیتمون فواکھی سهال اخلاط سوخته کند و نافع است
از برای مالنجولیا از سودای محترق از صفرا و خون صنعت آن پوست بلبله زرده
بلبله سیاه از هر یک درم آلومی سیاه ده دانگه و غایب زرده ده سوز منقی از عجمه دو
استار فترسند می منقی از حب و لیفته درم شاهره چهار درم بسفنج فستقی شش درم افیتمون
اسنا و فستقین بومی سنا کی از هر یک درم پوست نوز مقرر جوشانیده صافی نمود
و بر روی تربخین پاک کرده و اسنا و فلوس خیارشبنبر پانزده مثقال بختیه ببالند و
بالا آیند و بچکانند بران یک مثقال روغن بادام شیرین و بیاشامند و اگر اراده تقویت
اسهال آن باشد باید که قبل ازین مطبوخ بدو ساعت صبح که فرا گرفته باشد از
غاریقون نیم درم نر بد سفید در بارچه فقیه از هر یک مثقال کثیر یک دانگه
فرود آورند و بعد از آن مطبوخ را در سحر نیم گرم بنوشند مطبوخ افیتمون دیگر

جلد اول در نسخ مطبوخ اقیتمون

۳۰۰

مسهل سودای محترق از بلغم است و نیز بلغمی که ای حادث از آن صنعت آن پوست
 بلبله کابلی شاهره مویر منقح از سفیاج فستقی سناکلی اقیتمون از هر یک بقدر چنانچه
 جو شاییده صافی نموده شکر سرخ بیست درم و در آن حل کرده تریب سفید خراشیده بمقدار
 با دهم شیرین چرب نموده غار یقون هشت سفید از هر یک یک درم کوفته بر آن پاشیده
 بنوشند مطبوخ اقیتمون بلبله سید مظفر الدین شقایق صفرائی سوخته و بلغم سودا را
 دفع کند و امراض سودا را رفع باشد صنعت آن سناکلی هشت درم کل سرخ چهار درم
 اقیتمون کتان بسته پوست بلبله زرد بلبله سیاه از هر یک پنج درم سفیاج فستقی اصل السوس
 از باز از هر یک درم اسطوخودوس پربا و شان هره کا و زبان بوزنجویه بنفشه نیلوفر
 از هر یک درم مویر سرخ منقح پستان از هر یک سنی اند و رسه رطل آب جو شاییده
 آید و صاف کرده کافور آفتابی ده درم مغز خیار شبنم بر و عن کا و چرب نموده تریب خیار
 از هر یک پنج درم در آن حل کرده بنوشند مطبوخ اقیتمون نافع از برای قطرب مایه
 و دار الکلبه جمیع اقسام جنون و سواس جمیع امراض سودا و یه چون را فسام آن
 نوشیده شود بعد از قصد و این مطبوخ مسهل اخلاط محترقه است صنعت آن سناکلی
 هفت درم کل بنفشه خشک کل نیلوفر تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک چهار درم کا و زبان بوزنجویه
 از هر یک درم پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه از هر یک هشت درم پوست
 بلبله آیه منقح سفیاج فستقی پوست تراشیده همه اینم کوفته اسطوخودوس از هر یک درم
 تریب سفید بدرد درم اصل السوس پوست تراشیده درم تخم کثوث شاهره از هر
 یک سه درم کل سرخ شروع الا فم اقیتمون از هر یک هفت درم مویر منقح از حبه
 درم مجموع را سودای اقیتمون در شش رطل آب پیز فناد و رطل یک صافی نموده
 پس اقیتمون کتان بسته در آن اندازند و یک جوش و یک داده فرو آورند و بگذارند
 تا گرمی آن ساکن باشد پس کمی اقیتمون را بنگو و بالند تا فوشش البره برون آید پس
 آن را بقوت مایه بفتانزد و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده گرم کرده بر روی خاک
 خیار شبنم و تریب خیار از هر یک بیست درم ریخته بالند و بخورده مسهل النسخ

جلد اول در نسخ مطبوخ افیتمون

۴۰۱

بیا لایند چکانند بران وزن یک مثقال روغن بادام شیرین و نیم گرم سیاه شامند
 مطبوخ افیتمون که منج سودا است بنگو است از برای مالتوی و قوا و جرب و بهش
 اسود و سایر امراض سودا و صنعت آن بلبله سیاه اسطوخودوس و مویز منقعی از حب افیتمون
 از هر یک ه درم بسفلیج فستقی بخورم سنا کی بفتند روم ترب سفید چهار درم مجرب را سوای
 افیتمون رسه طل آب بجوشانند تا یک کطل رسد پس صافی نموده بخیدانند در آن افیتمون
 و یک شب بگذارند و روز دیگر صبح بالند و مرتبه دیگر صافی نموده تقویت آن نمایند این افیت
 غار بقون سفید و ثلث رومی صبر سقوطی روی یک درم نمک هندی یک درم خربق سیاه
 ربعی درمی کوفته بجای آب کبری شسته پیش از مطبوخ ساعت فروزند و بعد از سه
 ساعت یک کطل مطبوخ را بنوشند و اگر خونت از غایب خربق اسود باشد آنرا مطلق
 داخل کنند یا فایم مقام آن جگر منعی اخل کنند مطبوخ افیتمون دیگر نافع از برای
 مالتوی لیا سی حادث از اوست شرب خر صنعت آن افیتمون چهار مثقال کلک و زبان
 کل نقشه اصل السوس باورنجی و یغنج کل سرخ سنا کی از هر یک دو مثقال مویز منقعی
 بیست دانه ادویه سوای افیتمون در دور طل آب بجوشانند تا ثلث باند صافی نموده
 افیتمون را در کیسه کنان تا کی بسند در آن اندازند و یکشب بگذارند و صبح گرم نمایند
 چنانچه بچوش نیاید و کیسه را مالیده بفشارند و در کرده برنجین باشکهر که ام که باشد بازند
 مثقال اخل کرده بنوشند مطبوخ افیتمون دیگر از برای اسهال سودا مستعمل در
 صداع سوداوی بعد از رفع ماده صنعت آن افیتمون بسفلیج فستقی اسطوخودوس
 باورنجی و شانه از هر یک چهار درم مویز منقعی بیست دانه جوشانیده فلوین خارشنه ترنجبین
 از هر یک ده مثقال در آن داخل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین یک درم بران
 چکانیده اول مرتبه لاجورد مغسول و دانگ بجای آب کبری شسته یک ختمه فروزند
 و بعد از آن مطبوخ را بنوشند مطبوخ افیتمون قوی القمع از برای اسهال
 بلغم سودا مستعمل در صداع حادث از اخلاط غلیظه بلغمیه سودا و صنعت آن افیتمون
 بفتند روم مویز منقعی بیست عدد و یکین آب پزند تا به ثلث رسد صافی نموده چهار درم

ایا برج ارکان غایب کیدرم نکات عام در آن حل کرده بنوشند مطبوخ افیمون قلمی
فرموده اند که از اقترح سید الحکماء و استاد الاطباء میر محمد ادبی و الله باجد فخرست قلم
سره مسهل سودا فخر اخلاط میر محترقه و نافع از برای جمیع امراض سودا و پنهانند بالخواه سودا
و جنون و صرع سودا و فی و غیر اینها صنعت آن افیمون در کینه ان بسته نامکی از هر یک
هفت درم کا و زبان شایسته بسفایج فستقی پوست ترشیده نمکوفه اسطوخودوس و عسل و صلیب
قنطاریون و قیق بادرنجبویه کل نفیسه کل نیلوفر عنب الثعلب بر سیاوشان پوست پیخ
کاسنی پوست پیخ باویان اصل السوس تخم کاسنی تخم خیار بن تخم خربزه پوست بلبله ترد
پوست بلبله کابل بلبله سیاه کل صرخ منزع الافعاز از هر یک و انتقال عنایه دانه
سپستان بلبیت دانه اجزای را آنچه کوفتی است نمکوفه مجروح را سواخی افیمون در سطل
آب بجوشانند آنقدر که یکصد درم آب باقی ماند صافی نموده صره افیمون را در آنکه
مطبوخ گرم باشد در آن اندازند و یک شب بگذارند و صبح صره را بنکوبالند و بفشانند
و در کنند و مطبوخ را بنکوب نموده فلوس خیار شیر تر بخین از هر یک دوازده مثقال شیر
خشت خراسانی کلفند سگری آفتابی از هر یک ده مثقال در آن حل کرده صافی نموده
روغن بادام شیرین یک مثقال بر آن چکانند بنوشند اگر خواهند که در اسهال قوی باشد
وقت خواب لا جوردی مثقال سوده بروغن بادام شیرین یک مثقال چرب نموده بمجون
بخاخ دو مثقال شیر حبث خسته بوقی نقره پیچیده با آب گرم فرو برند و صبح مطبوخ
را بنوشند و غذا و وقت ظهر بخورند باقی نیمه شور با و شب قله جدا باشد مطبوخ
افیمون که بعد از نفیج ماده اسهال بآن نافع است از برای صلاح سودا و فی صنعت آن
افیمون قنطاریون کا و زبان شایسته بسفایج فستقی بادرنجبویه اسطوخودوس و سیاه از
هر یک مثقال سنکلی چهار مثقال مویز منقی بلبیت دانه افیمون او صره کتان بسته
نکاه از دانه و باقی او و برادر در و رطل نیم آب بجوشانند تا ثلث بماند صره افیمون را
در آن انداخته بماند و فرود آورده معسل صره بماند تا سرد شود پس صره را فشرده و
کنند و مطبوخ را باز گرم کرده بر روی فلوس خیار شیر تر بخین بک کرده از هر یک یک

جلد اول نسخ مادر الجبین افیتمون و معجون افیتمون

۴۰۴

مشغال کرده بالذات تمام شیر و خیار شبنم جدا شود پس با لایند و یک مثقال روغن بادام
شیرین اول مرتبه لاجورد مغسول و دودانک کباب کبری شسته حب خسته فرو برند و از عقب
آن مطبوخ بکوبند و بوشند تقویم افیتمون منقول از قدما می اطباء سهیل و سودا است
در نهایت قوت بی ضرری که موجب ضعف شود صنعت آن بکیر تخم افیتمون ده درم
و در پارچه کن فی بسته در دو ثلث رطلی شراب انگور می بکیشند بخیسانند و صبح کسبه را
بالند و فشرده دور نمایند و شراب صافی نموده با هر یکی از شراب بگفته و شراب مکرر
یک و قهوه روغن بادام شیرین بکوبند و با شامند و غذا قیمه و شوربای گوشت جوان مرغ
باشد و الطباکی از قدما چنین نقل کرده که بکیر یک رطل تخم افیتمون را در سی رطل شراب
انگور می بخیسانند و بکند از دنا چهل روز بگذرد پس هر روز دو ثلث رطلی از آن بوشند
و این نسخه الطباکی بهتر است مادر الجبین افیتمون بیستور قدما بدانکه قدما می اطباء
در کتب خود قلمی نموده اند که چون بگفته هر روز ده درم افیتمون را در نیم رطل شیرین
نازه دو شده بکیشند و صبح بالند و بختارند و صافی نموده با نره و مثقال
سکینجین صادق الحوضه داخل کرده چون بریده شود در کرباسی اندازند تا تمام آب
آن بکشد پس آنرا بنوشند جهت رفع خفقان مایه خولیا و جنون و امراض سوداوی
و تشنج نهایت مفید مجرب است نیز نافع است از برای صداع سوداوی فصل
معاجینی که اصل و عمود در آنها افیتمون است ۱۰ معجون افیتمون برکی
این معجون ایچی از بنجامین جیت چینی برکی تالیف نموده نافع است از برای مایه خولیا
و سودا و فرغ صنعت آن افیتمون اسطوخودوس از هر یک ده درم و در نشی و دیگر
افیتمون نازده درم است بلبله سیاه هندی بیست درم خربق سیاه حمرل گاو زبان
شاهسفرم از هر یک پنج درم و نقل و دودرم با در بنجونه پوست زرد انج و فرخ مشک از
هر یک درم خربق سفید سبک اصل از هر یک یک درم و در نشی و دیگر بجای خربق سفید
وسک اصلی جوز بود و سک المسک بهمان وزن است مجموع را کوفته کیش و غسل
مصنعی معجون سازند شربتی و و مثقال معجون افیتمون رازی نافع از برای

جلد اول در نسخ مغلی و افریون

۴۰۴

با لیلای سودای صنعت آن افیتمون درم کوفته و درسی مردم مویر منقی بسرشد و بگویند و
 هر روز پنج درم تا ده درم تا اول ثانیه معجون افیتمون سودا و بلغم و فضول بر طبع را از بدن
 و دماغ پاک کند و با لیلای و خون و بهوشی و نسیان را مفید است صنعت آن افیتمون
 غار یقون سفید سفیاج فستقی ستاکی ترید سفید بر از هر یک پنج درم اسطوخودوس سیان
 الثور از هر یک سه درم بادریجوبه بزرگ کابلی مقشره و خشک جگر ارمنی لاجورد از هر یک و
 درم خرمن سیاه یک درم مجموع را کوفته بخینه لعسل مصفی بسرشد شربت بیفت درم تا ده درم
فصل در بیان مغلی با نکه اصل و عمد و در اینها افیتمون است
 افیتمون نافع از برای لیلای مراقیه هرگاه مزاج بسیار گرم نباشد صنعت آن کازبان
 بادریجوبه یسنین برومی از هر یک دو درم جو شانه دره در آخر سه درم افیتمون ادر صرگمان
 بسته در آن اندازند و فرو آورده کیسه با مالند و بفشارند و دور کنند و مغلی را گرم کرده برومی
 فلوس خیار شنبه بیست درم صافی نموده روغن بادام شیرین یک مثقال داخل کرده بیک گرم بشوند
مغلی افیتمون در صمداع سوداوی از برای نفیج ماده سودا که چند روز صبح
 بنوشند تا آنکه نفیج در قاروره ظاهر شود پس بهلات مناسبه اسهال سودا نمایند صنعت آن
 افیتمون در صرگمان بسته کازبان سفیاج فستقی شاتره اسطوخودوس بادریجوبه از هر یک
 دو مثقال مویر منقی بیست عدد الوی سیاه بزرگ و انیسیت و انشبد و یکطل آب خیساک
 و صبح بخوشانند او و بر اسوامی افیتمون تا آب به نصف رسد برومی افیتمون صافی نمود
 شنبه بگذارند و صبح نیم گرم نموده کیسه نیکو با مالند و بفشارند و دور کنند و ترنجبین خراسانی
 پانزده مثقال در آن حل کرده صافی نموده نیم گرم بنوشند چند روز برین مداومت نمایند
افریون نفیج الت قح فاسکون ای مهله و کبیری موحده و ضمیم ای شناه تخانیه سکون
 و ادر لون آن را بر بیون و افریون و فرفیون نیز گویند و برومی فستقین بدو لون وین
 فونین یا ای شناه تخانیه و عبری اصل نفیج و قاتل بنفشه و نیز عبری حافظه الخ و حافظ
 الاطفال و گردش الغنم و یونانی خالاش و تا کوبانیر گویند و نزد اکثرین السودا و لیشانه
 اسم عبری افریون است آن منقی است خاکستری رنگ مائل بزردی با طعم و بوی تند

جلداول در شغل وافر بیون

۴۰۵

و بنات آن شبیه بکا هو کاسنی شیر دار و آن دو قسم است قسمی از آن برگ آن سفید نباتی است و نبات
و خار ناک است قسمی از آن برگش سیاه و خارش تند و باریکتر و شیر آن بیشتر و از بلاد لیبی و
حبش و سودان خرد و به سبب بی حدت بوی تیز آن اهل آن بلاد از و در زیر نبات آن
شکفته گوشت را پاک شده و در ظرفی انجیر کرده میگذارند و بعد از آن از و رجز مانند نیره و
غیر آن بآن میرسانند تا حدت بوی آن بنام نرسد یک فعه شیر بسیاری از آن فرو
ریخته در شکفته جمع میشود خشک است استعمال می نمایند و بهترین آن صاف تازه خاکستری نیک
مائل نزدی تند بوی با حدت تیزی که چون بر زبان بگذارند زبان را بکند و تمام فی لنج
آن باقی ماند و هر چند تند بود تر و تریا شد بخت و تازه تر است و زود در آب و روغن
زیت که ریخته شود و سیاه رنگ متبایل باشد و کهنه آن سرخ رنگ شکر که زود که ریخته
نشود و اووندی و لذت آن کم می باشد و مغشوش آن که با نر و دست صمغ بسیار زنده
نیست اوصاف مذکوره از حدت و لذت و زود که ریخته و غیره با گویند اگر بخار آن در وقت
که فتن و معده اند آنها برسد میریزند آنها را پس باید که در آن وقت دهان را به بندند و
اول کیسکه پی برده باین صمغ نو باس ملکی نیمه است و آن گرم و خشک است تا اول
درجه چهارم و بعضی خشک و در درجه سوم گفته اند و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند
و بعد از آن ضعیف میگردد و تا ده سال باطل میشود و جالی و ملطف و محرق و حاد و هر چند
تازه تر باشد اوصاف مذکوره در آن نماند است حتی آنکه از جلیست که حاد ترین صفتها
است زیاده است مسهل بلغم لزج و زرد آب متقی مضمول بلغمی از اعصاب با او و شبیه
جهت تقوه و قوت و سوزی کرده و استسقا و پیر و عرق النساء و مفاصل و دفع خرم و
و در و رگ و کمر که از بلغم باشد نهایت نافع و شرب آن مستطو چنین و فرزند آن باعث
بهم آمدن فم رحم و مانع سقوط چنین و آنحال آن با غسل جهت نزول آب سفید و حدت
و حرمت و سوزش آن در چشم و شش و بد می ماند و سقوط آن با آب چغندر و حبس بل
و دمه و حرمت چشم و تقیه مانع و ضما و آن بر استخوان باعث نقش آن باید که محافظت نمایند
استخوان را از آن طلای آن دفع گوشت زیاده و بر زخم سست یوانه گزیده و لذت

بهوام وافع سمیت آن بار و غنای جیت فالج و لقوه و خدر و امراض عصبیه و در مفصل
و باز عفران و افیون جیت تسکین و منام ضربان مفید و مومل آن بقدر یکجهت و دو سه جه
درادر اجیض و جیس مجرب اگر احداث سوریش نماید و روغن کل سنج رافع آنست و کجبه
آن با ساسا ساید باشد و فرجه آن در اعانت بر حمل و تصدیق فرج و تقویت رحم و دفع
بدلوی آن نافع و بدست زبرای اصحاب مزاج کرم و کسیکه بر مزاج او خون غالب باشد
سرا و از نیست که به تنهای بنوشد و مضرا معای سفلی است و مصلح آن بمقل زرق و
ورب السوس و افویه مانند و ارجینی سنبلی الطیب و سیلخ و کثیر و صمغ عربی و روغن بادام
شیرین است گویند مضربان شین است مصلح آن روغن کل و مضرب رحم و بهم آورنده و فم
آن مجید که ادویه مستطبه چنین نتواند اسقاط آن شود و قدرشش و دویله و بدیش
و استقما نازریون است و در قوی بوزن آن تا دو چند چند سیه تر و قسم سیاه آن قتال
و این مولف گوید اگر فریبون افیون را در شیشه کنند هر یک و یکری افغانی اگر انداخته
از سرخ کدام شری باقی نماند و بعضی گفته اند که افریون که صمغ درخت نازریون است
و اصلش ندارد و زیاده آن را سرد و گرم کننده است گفته اند که چون افریون با باقلا انکار
در صمغ و فستقوت آن را اصل نمیکرد و امراض الراس کشته تعطیل افریون نافع است
از برای سکه و همچنین بوسیدن آن جیت انگیر آن سنج و باغ و ملطف بلغم و مرق
و مسهل آن است کابوس چون بیاشامند از آن زن برع در می با و در شباسب
نافع است از برای کابوس جمود و نخوص علاج جمود و نخوص بلغمی مثل علاج سبب است
الا که باید که بریزد بر شیر انسان و روغن با سیر که در هر یک طل از آن یکت قبل افریون چکیده باشد
نافع است اصحاب نخوص جمود را طل کردن شیر انسان را فریبون چند سیر سود چکیده و در روغن
با سیر صرع چون نرم ساینده بدیند و برینی ایشان بیاشامد نافع از برای صرع چون چل کنند
با آب کرم و غوغه نماید بان صاحب صرع بیاشامد نافع مراد را شین الریش گفته که افریون نافع است
از برای صرع بدن آن در مینی تنهایی با و دویله و دیگر گفته که در صرع بشاکت اطرا بصمغ و ریام مصر
از اطرا السوس و باغ هرگاه طل کرده شود و افریون تا فسیا و امثال اینها و ادویه و مخدره محلا سودا و فطر

جلد اول نسخ مفصل افیتون

۴۰۵

عضو بر موضع که میگذارد از آن صعود بخبره در حال صرع نافع است از او لازم است که
 طلا کرده شود با مثال این دو و بعد از بستن بالای آن موضع که صعود میکنند از آن موضع
 ریاح مصر عصاره فالح و استرخا اکثر بوییدن بفریبون نافع است از برای فالج بجهت آنکه تنفیه
 و باغ میکند و میل میدهد مواد را از جهت تخلع بجانب بینی و چون بگیرند از فریبون من
 یک شصیره وصل کنند با آب مرزنجوش یا با آب انشوده چغندر یا با آب انشوده سیر تر و سوط
 کنند بآن تنفیه باغ می کند و میل میدهد مواد را از جهت تخلع بسوی بینی پس بپاشند نافع
 از برای فالج و آشامیدن آن نافع است از برای فالج و استرخا چون بگیرند از آن
 مقدار یک انگ و ساییده بپاشند بر یکدور زرده تخم مرغ نیم برشته بپاشانند
 نافع است از برای استرخانی اعضا نفی بلع و چون بگیرند از آن ربع در می و از برای
 یک سبک بخندن اشق نصف در می حبسته فوری نافع است از برای استرخا و جالینوس
 و ابن جریر صاحب منهاج غیر آن گفته اند که چون فریبون داخل کنند در روغن زیتون
 بآن نمایند نافع است از برای فالج و سایر امراض بارده عصب و سزا و نیست بسیار نمودن
 از فریبون در مریخ بلکه باید که بوده باشد سه درم از آن کشش و در مریخ و اقلش سه روز
 است چون مخلوط نمایند از انقباض و ملی که شکسته باشند حدت افربون ابرو و غن و غیره بآن
 نمایند و در فالج نافع است از اینجهت و سزا و نیست اکثر در مریخ آن بلکه باید که بوده
 باشد سه درم از آن کشش و در مریخ ناهفت و زقرشی گفته که چون بگیرند از فریبون
 فلیلی محل کنند بر روغن قسطا و روغن غار و کرم نموده نهین بآن نمایند نافع است از برای فالج
 و استرخا بجهت آنکه سسجن عصب و ملطف و محلل بلغم الو سسجن سسجی گفته که چون بگیرند از فریبون
 و زین یک و قیو نرم ضایع نموده در یک لطل زیت که در آن موم و دها و قه گذاشته باشند
 و داخل کرده در باون بسته ببالند تا چون مرهم شود و مریخ کرده شود چیزی از آن بپاشند
 نافع از برای فالج و استرخا نفی بین لقوه افربون نافع است از برای لقوه آشامیدن
 شیخ الریس در از می گفته اند که صعود کردن با مقدار حب عدسی محلول بشیر و خمر نافع است
 از برای لقوه ابن بطالان گفته که چون حل کنند آن را در روغن جنبه الخضراو ببالند بر روغن

جلد اول در نسخ تشنج و حب افریون

۴۰۸

صاحب لقوه نافع است اورا سفیان بن ندلسی گفته که چون بگیرند از آن ربع درمی و از
سکینج و مقل البه و داسق از هر یک نیم درم و فرو برد صاحب لقوه زائل نمی کرد و لقوه
آن بزودی تشنج هرگاه مخلوط کرده شود و افریون را بعضی از ادیان چهاره مانند روغن
قسطور و روغن سداب می باشد نافع از برای تشنج بلغمی تریخ بان سیخ الرئیس گفته که از
چیزهای بسیار نافع است از برای تشنج املاقی ضا و کردن با فربون است باین طریق
که زیت کهنه کیرطل موم سرخ دوا و فربون تازه یک اوقیه موم و زیت و در هم کدخته
افریون اسوده بان مخلوط کرده در باون برشته بماند تا یکسان شود و استعمال نمایند و هرگاه
بگیرند افریون و مثل آن از هر یک چند ستر و عاقر قرحا و بسیار نرم سوده مخلوط نمایند
در روغن قسطور و روغن سداب یا هر دو نه ملین نمایند بان نافع است تشنج رطبی
را خدر هرگاه فرا گرفته شود از آن زن بکدرم مخلوط کرده شود و وزن ده درم زیت کهنه نافع
است از برای خدر تریخ بان چون حل کنند آن را بر روغن و ارجینی نافع است از برای خدر
اشا میدان آن تریخ بان چون درم آنرا با سی درم روغن مغز قوج نموده شش روز
بان مریخ نمایند نافع است خدر را و چنان چون مخلوط نمایند بقیره و طی نیم گرم بان مریخ
نافع است خدر را بنهایت نفع و نیز چون حل کنند آنرا بر روغن قمار الحار یا روغن جادو بکیر
نافع است از برای خدر تریخ بان اشا میدان آن رعشه اشا میدان افریون با دود
مناسبه نافع است از برای رعشه بلغمی دوار و سرد رطوبتس بان بعد از تقیه نافع است از برای
دوار و سرد و بلغمی و شوق بان بر روغن مناسبی نافع است از برای دوار حادث از کیموس بارو
طبری گفته که بوییدن آن نافع است از برای دوار حادث از اخلاط بار و فصل و ربیان
حبوبی که اصل و عمود را بنها افریون است حب افریون سکندری نافع
از برای فالج و استرخا و لقوه و صرع و رعشه و خدر صنعت آن تخم حنظل سقونیای مشوی
خربق اسود و مقل ازرق از هر یک یک پز و افریون نظرون از هر یک نیم جز و کوفته بخیمه تاب
کرب تشنج از شدت تری بکدرم حب افریون دیگر لکنت بان را زائل کرد و اند
چون زیز زبان نکاهانند و آب آن ابریزند و فرو بیزند صنعت آن از شیشعان کل

جلد اول در نسخ حب افریون

۴۰۹

سرخ از هر یک جزو اخرکی افریون قرنفل از هر یک نیم جزو بالادون اعجاز مومسای کدوم
 که باشد شش جوب سازند حب افریون دیگر که در وقرنفل اور ساعت نشانده صنعت
 آن فریون زنجبیل از هر یک چهار درم مصطلی شش درم سوربخان نه درم انیسون پیره
 کرمانی فلفل سفید و قرنفل مغز حب القرطم سلیم سیاه از هر یک دو درم کوفته بخته آب از این
 جوب سازند شربتی دو درم حب افریون دیگر نافع از برای فالج و رعشه و استرخا و لقو
 صنعت آن افریون مصطلک رومی انیسون از هر یک چهار درم و نیم و بنای شوی غاریقون سفید
 عصا ماره آستین از هر یک پنج درم شحم حنظل سه درم صبر سقوطری اقیسوان سنبل الطیب
 از هر یک ده درم نمک هندسی یک درم و نیم و از فلفل دو درم کوفته بخته آب کرب شسته
 چوب سازند جری بقدر فلفل شربتی دوازده حب نایند درم پیش از غذا و بعد از غذا توان
 خورد و این حب با آب گرم فرو برند و گفته شده است که بلبه آشنا بسند این
 آب بنوشند و این نیز نافع است از برای سودا الفینه و اخراج مایه اصفه و نافع است از برای
 وجع و رک و وجع ظهر و لقرنل بار و حب افریون تالیف محمد بن زکریا لادان سی قلع بلغم
 خام از اعصاب کند و نافع است از برای فلج صنعت آن افریون شحم حنظل قطور یون فلفل
 عصا ماره فشار الحمار در اجزا مساوی کوفته بخته بر وغن بادام شیرین چرب نموده جوب
 سازند شربتی یک درم حب افریون نافع است از برای رعشه و فالج و برص و هر صلیک
 از بلغم بوده باشد صنعت آن افریون غاریقون یک درم شحم حنظل مقل از رزق از هر یک شش
 مثقال صبر سقوطری و مثقال جزا کوفته بخته سکنج و مقل از رزق را و آب کند حاصل کرده
 دوا را بنوشند حب سازند شربتی از یک درم تا یک مثقال نظیر نفوسه و بعضی حب
 افریون دیگر فالج و استرخا نافع بود و اخلاط خام که در اعصاب باشد بر اند صنعت آن افریون
 سکنج مقل از رزق غاریقون شحم حنظل از هر یک یک درم صبر سقوطری از دو درم جزا کوفته
 آب کرب شسته حب سازند شربتی دو درم تا سه درم آب نیم گرم حب افریون
 سهیل حب کسکه تواند سهیل بلغم خورد و خوردن آن عاجز باشد صنعت آن نیم
 کوک و شکا افریون اجزا مساوی کوفته اول کوک و سیاه با هم خوب سحق نمایند بعد

جلد اول در نسخ دهن افریون

از آن تمکار و افریون ادا اخل نموده باز خوب سخن نمایند که مثل غبار کرد و قدری آب
صمغ داخل آن نموده جوید و نه غفلت بیند و شربتی نه دانه یا بیشتر یا کمتر بحسب
مخرج و ضعف آن آب سرد بالای آن اگر احتیاج شود یک فنجان بنوشند و از آب گرم
و از هر چه گرم حیاط نمایند و در صورتیکه خواهند فعل آن کم شود پس آب گرم بخورند که
عمل آن بر طرف دیگر و در هرگاه در عمل تعویق رود و در عاب بعد از آن با عاب سفول سرد بخورند
و اگر هیچ بسیار معلوم شود قدری روغن بادام بنوشند و اگر سوزشی بر تشنگی زیاد معلوم
گردد و بر روغن کل یا غیر آن مکان مخصوص را چرب نمایند و بعد از ظهر بخورند و آب را خوب سرد
کرده که اثر گرمی در آن نماند باشد بخورند و شام سرد و آب و قلیکم روغن با جلا و بخورند
و وقت خوردن خوب چون اندکی سوزشی دارد باید که خوب را در چند دانه مویر شقی یا
کشش یا غیر آن پیچیده فرو برند که جلق نرسد و این جب نافع است جهت امراض مزمنه
و در مثل عرق النساء و میاض و برص و بهن و جذام و قروح خفیه مانند آتشک و انواع
جرب و قوبا و کینه و غیر اینها از امراض رویه خفیه بشرط آنکه بعد از منصف و احتیاط و تقاضای
بدهند و باید که جرأت در دادن این حبس بر کس هر وقت و هر مرض نمایند و قاضی و رت بسیار
و اعی نشود و مرکب آن نشوند و نزدیک آن نروند که دوا می عظیم خالی از غایب نیست و بعد
از آن تیرید نمایند و اما اگر عمل بخند ضرر عظیم متصور است اصلاح آن بیدوات و البیاض و روغن
بادام نمایند فصل در بیان ادبانی که حاصل و عمد و در اینها افریون است
و هسن افریون نافع از برای صاحب صداع بلغمی بعد از تنقیح چون بر سر باشد
آن افریون پودنه کوی از هر یک و شقال چند ستر عاقر قرحا از هر یک یک شقال نیم
گرفته یکپاله آب خوری آب و می کرده بخوشانند تا نصف رسد فی نموده زیت یا
روغن کنجد چهل شقال داخل کرده چند آن بخوشانند که آب فته روغن بماند و شیشه
نگاه دارند و هسن افریون دیگر مستعمل در صداع بلغمی و قیتکه ماده شکن شده باشد و سر
و کرده باشد من صنعت آن قسط طبع مضطرب سیره عاقر قرحا از هر یک و در نم کافور
در یکطل آب یا در آب یک شب بخیسانند و صبحش با یکطل زیت یا روغن کنجد

بچو نماند و قدر مضاعف تا آب و در روغن بماند صافی نموده هفت درم افریون سوده
 در آن داخل کرده در باون تنگی بر بسته بماند تا نیکو مخلوط شود و ریشنه نگا در آن زد و در وقت
 حاجت بر سر بماند و دهن افریون که عمل در سکنه بلغمی است و خافق و جمیع امراض باره
 و باغی و عصبی قوی از تنجهای قبل منقول از سبب اسجیل و زنجیره صنعت آن صدا بانه
 بگویند و یکس آب آن آبکیزد و ده استار روغن بهوسن اضافت کنند و با نش ملائم آن مقدار
 بچو نماند که تمام آب سوخته شود و قسط تلخ عاقر و حاجت بیدتر از هر یک و درم افریون چا و شیرین
 از هر یک یک مثقال نرم ساییده در روغن کرم بریزند و بسته بماند تا نیکو مخلوط شود و اگر روغن
 بلسان خاخیر باشد درم داخل کنند و الا بدل آن روغن ترب اخل نمایند و بر مهرهای شبت
 و عقیب کردن صاحب کینه بماند و دهن افریون دیگر نافع از برای شیخو صنفی عجیب صنعت
 آن بگیرد و روغن با همین یکطل اخل نمایند در آن افریون تازه یک و قیه اطراف غریب اخل بگیرند
 و این روغن با بر سرش بریزند و کرم با پاچه را باین روغن تر کرده بر سر صاحبش مخصوص بگذارند
 و دهن افریون تریخ فقرات و اعضای علیله آن بعد از استفرغ کلی و منقیه اعضاء از
 رطوبات بلغمی و ظهور علامات بر نافع است از برای فالج و استرخا و لقوه و لیکن می باید
 عضو از جرح خشتی بماند پس تریخ باین دهن نمایند صنعت آن بگیرد زیت یکانی یکطل
 موم زرد و غیره مخلوط یک اوقیه موم را در زیت بگذارند و در باون انداخته یک اوقیه افریون
 تازه سوده در آن اخل نمایند و بسته بماند و بایند تا یکسان گردد و پس ریشنه نگا در آن زد و
 عن الحاجة استعمال نمایند البوجه گفته فالجی که بوده باشد حادث انجر است آن را نافع است
 تدبیر دهن افریون باید که تریخ کرده شود آن موضع علت را و ایم این اسوی گفته که تریخ
 آن نافع است از برای استرخای حادث از ضربت سقطه و نیز این دهن نافع از برای تشنج بلغمی
 تریخ آن صاحب مناج گفته که دهن افریون نافع است از برای خد باغی تریخ آن بعد از
 از اسهال بسبب بلغم و چون مخلوط کنند باین دهن افریون چند بیدستر عاقر و حابور
 افریون که هر دو آن نرم ساییده باشند و تریخ جسد و منابت عصابان نمایند و ایم
 نافع است از برای خد عارض از بروزت خواه یا شامند یا تریخ آن نمایند و صاحب

جلد اول در نسخ دهن افریون

۴۱۲

افقح نیز چنین گفته روقن البوسهل مسجی گفته اند که بعد از تنقیه با سهال بحسب طبع و حسب
 منقن به نشاند صاحب عشته بلغمی را و اوقاب تا عرق کن پس تریخ نماید و عفو و لغش را
 و مخرج عصبانیت فقرات بدن افریون نافع است مر آن را قلعی هویدا و هسن افریون
 مایلف شیخ الریمس نافع از برای جمیع درد های که از سردی باشد خصوصاً درد های که عصب
 باشد از برای عرق النساء و جمع ظهر و بصل و از برای فالج و لقوه و اسهال خاصیت آن قسط
 تلخ و ده درم چند یکدینج درم او نه خشک و دوازده درم عاقر قرحا هفت درم کندش چهار درم
 مویخ سه درم چهار رنگ و کوفته در چهار صد درم شراب کبابی یکبار روز و شب بخمساند پس نش
 ملاجم بنزد اکثر از کشت شراب یکبار پس از آن نش فرو دآورد و بگذارد تا سرد شود و بالند مالدنی
 شد بدو بالاند و داخل کنند و در آن نصف وزن آن روغن کنجد یا روغن خیر می از بچونانند
 تا آنکه شراب برو و روغن بماند پس از برای سده درم روغن و درم از افریون بیفتد تازه
 بسیارند چون غبار شود و مخلوط کنند روغن و از برای آتش گذارند و یکجشن دیگر دوده از
 آتش بردارند و در شیشه کرده سر آن بسته نگاهدارند و بوقت حاجت بکار برند و هسن
 افریون به نسخه دیگر صنعت آن زیت عتیق یکطل موم زرد بیست درم افریون تازه ده درم
 زیت آگرم نموده موم را در آن بگذارند و صافی نموده فریون را صلایه کرده در آن داخل کنند
 و در همان سنگی بدسته بالند تا بیکو مخلوط شود و در شیشه نگاهدارند و در وقت حاجت بکار برند
 و هسن افریون به نسخه دیگر صنعت آن قسط تلخ و ده درم عاقر قرحا هفت درم مویخ سه درم
 حله را بیکو کوفته در چهار صد درم شراب پزند تا برلع بماند پس چهل درم روغن خیر می داخل کرده
 بچونانند تا شراب برو و روغن بماند پس را خرد و درم فریون نموده داخل کنند و از آن
 فرو گیرند و هسن افریون دیگر نافع است جمیع اوجاع ظهر و کتف از برای حاد و از برای طوالت
 و بلغم غلیظ و از برای ریح النساء و اسهال و سکنه و لقوه و اوجاع منفا و خل تر
 و بلغم صنعت آن به نسخه که سید اسمعیل در ذخیره در جمع ظهر ریخی ذکر کرده طفل سفید
 چند یکدینج درم فریون عاقر قرحا شحم حنظل حلیت اجزا مساوی از مجموع ده درم یک
 طفل روغن سید ابناخل کرده آینه کفنه و اوقاب بنهند و هر روز و مرتبه به هم زنند پس بالاند

جلد اول در نسخ ششما و فریون و ضما و فریون

۴۱۳

و مرتبه دیگر در دم همین ادویه را داخل کرده بکهنه پیوسته و راقب کذارند و هر روز دو مرتبه
 بر سه مرتبه پس از سه هفته بیالایند و مرتبه ثالث پیوسته در دم ادویه را داخل کنند و بعد
 از سه هفته بیالایند استعمال نمایند ششما و فریون ضعف نشان و سلس البول رفیق را
 نافع است و باه راقوت و صنعت آن مغزنا چیل مقشر مغز حبه صنوبر الکبیا رجب الحلب
 مقشر مغز بادام تلخ گرم و انجب الزلم از هر یک دو درم فریون چند بید تر سداب از
 هر یک دو درم مقل از روقه دو درم مقل او را آب کنند داخل کرده باقی ادویه را جدا جدا نرم گویند
 وزن نموده بآن ششما و فریون سازند فصل در بیان ضما واتی که اصل و عموم در آن
 فریون است ضما و فریون مستعمل در فایده که اعصاب را نرم کند و این ضما و از
 بولس است صنعت آن فریون یک و قیه عاقر قرحا مرزنجوش مویزج از هر یک یک اوقیه
 نظرون خردل از هر یک یک اوقیه فلفل یک درم چند بید ستر چهار اوقیه کوفیه پیخته روغن جیب الفار
 داخل کرده در باون بسته ببالند تا چون مرهم شود بر مضرهای پشت و عقب کردن
 ضما و نمایند ضما و فریون دیگر مستعمل در فالج صنعت آن فریون تازه ده درم ساینده
 موم زرد بستر درم در زیرت کهنه نیم من کداخته فرو آورده هنوز گرم باشد که فریون
 را داخل کرده در باون سکنج بسته ببالند تا سوار گردد و بر مضرهای پشت و عقب کردن ضما و
 نمایند ضما و فریون ششما و فریون استمالی صنعت آن فریون چند بید ستر مینعه سانه
 نرم ساینده موم زرد و فلفل دهن بزر در روغن سوسن کداخته ادویه را داخل کرده در باون
 سکنج بسته ببالند تا چون مرهم شود ضما و نمایند ضما و فریون نافع از برای صمداع
 مرص صنعت آن فریون و شغال کوفیه باب مرزنجوش ششما و بعد از تراشیدن سیر بر سر
 ضما و نمایند و اگر و اهمیت زیادتی حرارت باشد سیفیه تخم مرغ و روغن کل سرخ و آنکی سرکه
 داخل نمایند ضما و فریون به نسخه دیگر صنعت آن فریون یک درم چند بید ستر دو درم هر
 دو را نرم ساینده زیرت کهنه یک و قیه داخل کرده در باون بسته ببالند تا یکسان شود
 و استعمال نمایند طلای فریون نافع جهت فالج و استرخا صنعت آن فریون دو درم
 عاقر قرحا مرزنجوش مویزج از هر یک یک درم خردل فلفل سیاه جوز بوا از هر یک دو درم

جلد اول در نسخ طلای افریون فیروطی افریون و معجون افریون

۴۱۴

حب انار سه گرم چند پدید شود نیم گرم مشک اصل نه گرم اجزا را با گلاب سنگ صلا نیکو سازید
گرم نمود طلای نماند و اگر قدری روغن قسط داخل نمایند میگذرد قوی طلای افریون بگر که
همین منفعت از روغن شمشاد است و این نیز مفید است صنعت آن افریون چند پدید شد سر میسازد
قسط تلخ زرد و طویل جد و از خطای اجزا مساوی بسیار نرم ساخته با گلاب با عرق
دارچینی گرم نموده طلای نماند و درین طلا اگر بعضی از او آن مثل دهن سوسن یا قسط یا انجری
و یا امثال اینها داخل نمایند بد نیست فصل در بیان فیروطیاتی که احتیاج نمود
در اینها افریون است به فیروطی افریون مستعمل در صداع مزمن صنعت آن
افریون دو گرم کوفته میوم نرم و سی درم روغن شبنم یک صده به هم گذاشته افریون
را داخل کرده فیروطی ترتیب داده بر سر بالند فیروطی افریون دیگر مستعمل در فالج و از
صنعت آن بکند روغن قسط یا روغن غار یا هر دو گرم نموده بگذارد در آن قدری موم زرد که
بکزد اندر روغن بر آبی الجله غلیظ پس در باون انداخته قدری افریون تازه را سحی نموده در آن داخل
نمایند به شنبه بالند تا بچکان شود و استعمال نمایند فیروطی افریون بولس گفته نافع است
از برای فالج و استرخاشی حاد و شل از فشج و رضع عضل صنعت آن موم زرد یک گرم روغن
سوسن و روغن زرد یک گرم درم افریون تازه چهار درم موم او روغن غار یکد از روغن مخلوط کنند
بان افریون سوده و بالند بر موضع فشج و رضع فیروطی افریون مستعمل در فالج و لقوه و صداع زرد
صنعت آن افریون سه گرم چند پدید شد یک گرم کوفته است پنج مثقال موم را در پنجاه درم
روغن شبنم و سی درم روغن قسط و بیست درم روغن گل گذاشته و در آن آمیزند فیروطی ترتیب
و بر سر و مهرهای کردن بالند و از بهوا احتیاط نمایند فصل در بیان معاجینی که اصل
و عمد و اینها افریون است به معجون افریون حیت فالج و لقوه استرخاش و عیسه
و خدر و صرع بلغمی نافع صنعت آن افریون شش خطل سفوفیامی شوی غار یقون بهن سفید
حبه سفوفی از هر یک سه درم مصلک رومی یک درم قیون بهن الطیب از هر یک سه درم نمک
هندی می نقل از هر یک نیم درم دار فلفل یک درم ادویه کوفته بخیه بروغن بادام شیرین چرب
نموده با سته زن او و عسل کف گرفته بشند شیری یک درم نیم مثقال با آب گرم معجون

جلد اول در نسخ معجون افریون

۴۱۵

افریون مسهل که همان نفع دارد صنعت آن افریون مصطلک رومی ایسون از هر یک درم غلیظ
 هشت سفید عصا هشت سفید بنای مشوی از هر یک شش درم شحم خنظل چهار درم
 صبر سقوطی افیون افریطی سفید الطیب هر یک هشت درم فلفل دار فلفل از هر یک
 درم مقل ازرق یک درم ادویه کوفته بخته بروغن ادام شیرین جرب کرده با سه وزن
 ادویه غسل مصفی لغوام آورده بشیرند شیرینی یک درم تا یک مثقال معجون افریون
 دیگر اقوی از دوشنبه قبل صنعت آن افریون شحم خنظل قطور یون فیق عصا فقاء الحما
 سقوطی بنای مشوی غاریقون هشت سفید ترب سفید معجون خمر شیده در سفید الطیب
 مقل ازرق از هر یک دو درم صمغ عربی یک درم کثیر انیم درم ادویه کوفته بخته با سه وزن
 ادویه غسل مصفی معجون زنده شیرینی از یک مثقال تا دو مثقال آب گرم معجون
 افریون مسهل که نافع جهت فالج و عشه و لقوه و برص هر ارامضیک از بلغم و رطوبت باشد
 صنعت آن افریون شحم خنظل غاریقون سیکنج مقل ازرق ترب سفید معجون بخرشید
 سقوطی بنای مشوی از هر یک پنج مثقال صبر سقوطی یک و نیم مثقال صمغ عربی کثیر
 سفید الطیب از هر یک یک درم صمغ را در آب کند تا بخیانت و حل کرده صاف نمایند
 و باقی ادویه با کوفته بخته بروغن ادام شیرین جرب کرده با سه وزن ادویه غسل مصفی کف
 کوفته لغوام آورده بشیرند شیرینی تا دو مثقال آب گرم با آنچه مناسب باشد معجون افریون
 که نفرین عن النساء و جلع ظهر و مفاصل را نافع است صنعت آن افریون ترب سفید
 به بر از هر یک یک درم سه درم مصطلک چهار درم سوربخان سفید هشت درم ایسون فلفل
 دار فلفل سیاه زیره کرمانی از هر یک یک درم مغز حب الفوط چهار درم ادویه کوفته بخته بروغن
 با دام شیرین جرب شود به غسل لغوام آورده سه وزن ادویه بشیرند شیرینی از دو درم تا سه
 درم آب را زبانه نیم گرم فصل در میان احوال طاریه بر کسیکه از مقدار مفر افریون
 زیاده بخورد خواه مفر او خواه مگر با بد آنکه از مقدار دو درم تا سه درم آن کشنده
 است بعد از سه روز از احوال طاریه اعراض آن در دوا منع معده و امعاء و کرب الهباب
 بسیار و فوق و اسهال مفرط و بعضی را قبض با سهال تدارک و تسکین آن بخوراند

جلد اول در فستقین

۴۱۶

سکندر و غن کاوانه پس مار الشیخ و سوبی و سوبی سبب برف و یخ سر کرده و بپزند
 در آب سرد و خورایند آن آب سرد و جرحه جرحه و پشم خورایند آن آب فواکه طبله بارده باشند
 انار و پنجه و سبب پنجه و در براس اندکی کافور و روغن و مانند اینها و شیر نر یا کوسه و نر
 کاوانه و و ششیده و جود و ارفا و زهر معدنی بر می آید طبله آبی با روغن و شیر شایسته
 و تحقیق بچقنهای بارده و لینه نمودن مانند این تدابیر است افسنتین بفتح بنه و سکون ف
 و فتح سین و سکون نون و کسری شاة فوقانیه و سکون باسی مثله تخم نر و نون لغت
 یونانی است بحر بی خرق بجای محرومی مثله فوقانیه و برای مملو و فاق گویند و
 مصدر نوع زبون افسنتین را و سبب نوع چلی افسنتین باربل گویند برای مملو و گفته اند
 که ربل نوعی از برنجاسف است و گویند که افسنتین را سیدون نامند و آن را گوشت روی
 نیز گویند و افسنتین اهندی مجری و شتار و تیر نامند و آن اسم بنانی است نامی
 شجر و گیاه شبیه بایوانه کا و چشم و برکش مانند صخره غبارناک سفید شاخش مثل برنج
 و ساقش بلند و کلش مانند کل بایوانه و از آن ریزه تر و خشک شبیه با سفید تلخی و قیض
 و بوی آن با عطر است قبلی شیخ الریش گفته که چنین گفته که افسنتین چند نوعی باشد
 خراسانی و شمرقی آنکه از کوه الحام می آورند و سوسی طر سوسی غیر آن معتقدین اصناف
 آنرا پنج قسم دانسته اند طر سوسی سوسی بنطی و خراسانی و رومی بنطی با عطر است
 و صنف بنطی آن قوت قیض و خلیل آن زیاده و حرارت آن کمتر و ازین جهت سهل
 بلغم نیست هر چند بلغم در معده باشد و فقیه چندان در اسهال بلغم ندارد و صنفی که برک
 مثل برک زردک و سفید و کل آن زردی و راق و سفید و در صدد مینه مانند زبونترین
 اصناف آنست بالجهل و در آن قوت است سهال و قوت قیض و وجود هر است جوهر
 لطیف که باعث سهال و تفتیح است و جوهر راضی که سبب قیض و آن نیز از اصناف شیخ
 و ازین جهت بعضی حکما آنرا شیخ رومی نامیده اند و مختار و بهترین اصناف آن
 سوسی و طر سوسی سفید رنگ باز غب است که چون بشکند خوب آن را بوی صبر
 از آن آید و طعم آن با حرافت و تلخی و قیض باشد گرم اول و خشک و در سوم و بعضی گرم

در اول دوم و خشک آخر دوم گفته اند و این صاحب است تقح و ملطف شیمی بعضی و تلخ
و قبض آن اقوی و زیاده از تلخی آن و سهیل صغیر و مارا صغیر و سایر اخلاط معده و شقی
عروق سینه و شش و بافتن و سهیل شقی سودا و جهت عصبه و سگته رفع و تقوی بدن
و معده و ششها و بکسر و برقان طحال و مدبول حیض و غیره و عرق و کشنده اقسام
گرم و نریاق سموم مشهور و مله و غده و محلل ریل غلیظه و با نار وین جهت در معده و شکم
کننده رنگ خسار و جهت از التهاب و الیه و از الی و انار و نفیجی رنگ زرد چشم و غیر آن
و تحلیل صلابات باطنیه شربا و ضما و جهت رده کهنه خصوصاً بنطی آن چون ضما و کرده
شود و زرد چشم و جهت غشا و ده با پیچ و سکن ضربان چشم و ورم آن است و شرب
طبع آن جهت نفویت معده و آوردن شتهای طعم که زائل شده باشد عجیب الفحل
است و جهت امراض بارده حمی و غن نهرین بخارات فاسده و اوجاج جنین و خاصه و
مفاصل امراض معده و سموم خصوصاً عقرب مقوی احشاء و شقی صدر و ریه و ابجه
در عروق است از اخلاط صغیر و چون بیاشامند با سیمسالیوس یا نار وین اقلیظه
تحلیل میدهد و تلخ و سایر اوجاج معده را و همچنین چون بیاشامند چند روز هر روز
مقدار بیست شقال از آب مطبوخ آن جهت رفع سقوط اشتهای که از رطوبت باشد
و چون بیاشامند هر روز مقدار زائل می گرداند و برقان را و ورم آن جهت کزیدن
عقرب عجیب النفع است جهت سم شوکران و با سکر که جهت قطر نافع است جهت
بو اسیر و شقاق مقعده اخراج اخلاط حاره که سبب وید مشرب و بک در معده به سیمیده
باشد بسیار مؤثر و قطور آن باز هر روز و روغن با دانه تلخ جهت امراض اذن و کرمی و من
قدیم مجرب شرب آن پیش از شراب جهت رفع خمار و شراب آن جهت تعدیل شرب
و بو اسیر و شقاق مقعده و فترت بعد آن با عسل در حیض و حمل آن با سموم جهت القرم
و ضما و آن با آب جهت شکر و بخار طبع و آن در شراب جهت در و کون و طلا
مطبوخ آن در پیچ جهت در چشم و ورم آن و و و و با عسل جهت رفع نار و شقی
تحت پاک چشم و در و سر جهت مفاصل حار و ساینده آن با سموم روغن کل سرجه جهت

در دهن نگاه و در دیگر و در معده کهنه مجرب محل صلابت و جهت از الشعاب و الیحه
 و لوایح صلابت حم و درم سپرز ضا و نافع و اکتحال آن جهت موه غشاوه استرخامی
 جفن گذاشتن آن در میان متاع مانع کرم و آمیختن آن با مرکب باعث منع ارضه از
 کتابکیان مرکب کتابت کرده باشند و طامی آن بازیت بریدن مانع مقاربت
 نشه و ذرور آن جهت کز زایندن هوام با شیدن آب طنج آن کشنده یک شیم الیحه
 و صاحب شفا و الاسقام گفته اند که حشیش افسنتین از اوقی او و یهست از برای معده
 و تقویت آن عصاره آن بمضعف است بجهت آنکه در عصاره آن نیست قوی قوی
 که مجتس و حشیش آن و نیز صاحب شفا و الاسقام گفته که بجا نیست استعمال آن قبل از
 نضج اخلاط بجهت آنکه ضرر آن در آن چین بیشتر از نفع آن است بجهت قبض آن
 و افسنتین مصدع مجفف مانع است شیخ الریش گفته که عصاره آن مصدع است
 و گمان می برم من که این بسبب مضرت آن مرصده را است و مصلحتش انیسون و در
 محو و شربت آنار و قدر شرفش از یک شفال ناد و متقال و در مطبوخ از پنجد رم داده
 و درم و اگر سفوف آن را استعمال نمایند باید که جهت فاع قبض و جس آن بر وزن دوام
 جرب نموده و بدلش جهت معده بوزنش اسارون و نصف آن لیل زرد و جهت جگر
 عصاره فانت و جعه و قیصوم نیز بدل آن است امراض الراس صداع چون افسنتین
 را با شیخ ارشی در آب بجوشانند و آب آنرا استنشاق نمایند خصوص آنکه قدری با ریج
 فیه و در آن حل کرده باشند نافع است از برای صداع حادث از دندان متولد و در
 مقدم سر سبات آشامیدن نفع افسنتین نافع است از برای سباب بلغمی و دوار و سرد
 چون در مطبوخ افسنتین هم بر سقوط طری ضافه نموده بنوشند نافع است و اگر و سرد را
 که بوده باشد حادث از صفرا و بلغم مایه خویا آشامیدن افسنتین با اقیمون نافع است
 مایه خویا را و نیز خمر و دو اوقیه از آب طنج افسنتین هر روز نافع است مایه خویا را و یا
 حل کنند هر روز و قیرا از عصاره افسنتین را در آب یا شامند اگر بوده باشد با و
 مایه خویا مائل بر صفراوی و اگر بوده باشد مایه خویا بشکر کت مراق و بوده باشد

جلد اول در بیان دوا و احصاء اسهال

۴۱۹

در مراقب ریح بارده نافه و بنوده باشد در آن ورم و اسهال یا ترنقه آن نبود طبع افسنتین
یا عصا افسنتین بنجیکه ذکر شد سکه چون عصا افسنتین را بکلمی مسکوت بریزند
نافع است اورا کابوس و صرع و فالج و لقوه و اسهال و اسهال طبع افسنتین به تنهایی یا
با عسل نافع است این چهار علت را بجهت آنکه فردومی آورد و اخلاط مزمنه را از اعضای
عصبانی و استفراغ آنها بکنند بول بالعرض تیرید می کند بسبب اخراج اخلاط حاده
را باینکه حاصل شده باشد و دعه اصحاب فالج به سبب شرب دویه حاده لقوه اسهال افسنتین
و غرغره بطبوخ آن نافع است لقوه را امراض العین صاحب دومی صنفه گفته اگر کینه چشم
افسنتین را و ساینده و زخرفه کنانی بسته در آب کرم جو شان فرو برده بکشد و چشمی که طوف
و آتش باشد و مدتی طول کشیده نماید نافع است آن را بدستیکه جذب بکند خون را دومی آید
خون در آن صده بحدی که اگر بقتلند آن را خون از آن بر می آید امراض اذن چون افسنتین
را در آب پنجه کوش را به بخار آن بدارند نافع است و جمع آنرا و چکانند عصا افسنتین
در کوش نافع است جمع حوادث در آن اسهال و ریح بجهت آنکه قاتل بدان و محلل
ریح است لیکن اندکی گفته قطور افسنتین بطبوخ در روغن بادام تلخ بحدی که تمام
قوت آن در روغن آمده باشد با قلیلی زهره بنر محلل ریح و منفی جراثیم و رافع کرمی
آن است و عت امراض الغم و الحلق چون بگویند افسنتین را با انطرون و عسل سخته
از خارج بر حلق طلا نمایند نافع است ورمی را که عارض شده باشد عضلات و اخلاط
و همچنین غرغره بطبوخ آن یا عصا افسنتین یا با دویه مناسبه نافع است آن را
و طحال آساید طبع آن به تنهایی یا با عسل و دویه مناسبه است استفراغ و اوباقیتیمون طحال
و ضما و کوبیده افسنتین و انطرون و دوفین شلیم نافع است استفراغ و طحال را عصاره افسنتین
اندکی گفته ندیدیم تخریج بدین متخذ از کل افسنتین رافع اعجاز است صنعت آن مانند
ادمان از بار دیگر است دستور اخذ عصا افسنتین بکیند افسنتین تر را و بگویند
و بقتلند و بکیند آب آن را و در آفتاب گذارند تا خشک شود و پس داشته بکار بریند
و عصا افسنتین در افعال قویتر از جرم آن است و منفح سده های جگر است جهت تنهایی کینه

جلد اول در نسخ حبسین و دهن سین

۴۲۰

و مرکب و تقویت هضم و ادراک و حیل و جهت امراض سپرز و بلوغ و فتنه سدج و بلوغ
 است با و تقویت هضم و ادراک و کزاز و نفخ باطن نافع است حبسین بیمار بهای سرد
 کبد استفا و بهای مزمنه را سود دارد و سخت آن فستقین رومی پوست بلبله در و صطلک
 زعفران برونه چینی لک مغسول بلیون شیره ایاچ فیترا اجزا انساوی باب غلبه
 شسته جو سب زنده شربی بوقت خواب بکشفال فصل در بیان ادوایی که اصل و
 عموم و در آنها فستقین است و دهن سین تا لک بوخا بن ماسویه مقوی موی
 و سیاه کننده آن برودت اعصار را میفکند است صنعت آن فستقین رومی لا دن جلتا
 اجزا را کوفته و کینه کشائی کرده بچغفیه و روغن مور و اندازند و درست بالند تا شیره آن
 بر آید و بفتشاند و نکا هارند و دهن سین و یکریه نسخه بچی بن عیسی ابن جبر صنعت
 آن فستقین رومی لا دن جلتا را زهر یک یک جز و جز السرد و جز و اجزا را کوفته و چغفیه و صره
 کشائی کرده در روغن آن انداخته یک هفته در آفتاب بگذارد پس بالند که خام شیره
 آن بر آید و بفتشاند و روغن را در شیشه نکا هارند و دهن سین چستین جمع اذن و فقل
 سامع نافع صنعت آن فستقین اسطوخودوس مرزنجوش از هر یک مشغال یک شانه بانه
 پنج شانه پس بچوشانند و صاف نموده باسی مشغال روغن کل با روغن زیت بچوشانند
 با نش ملائم تا آب برود و روغن بماند پس بانه زسی سه چهار مرتبه نیم گرم نموده هر مرتبه
 چهار قطره در کوش بچکانند و دهن سین که در حی بوم کبیب ناگوار بدن طعام سپرد
 بعد از باز ایستادن اسهال بکار آید و جگر و جمیع اعضاء را قوت و صنعت آن فستقین
 رومی بازیت رکابی و قدحی کنند و در دگ بر آینه و بچوشانند تا آب رفته روغن
 بماند لکه پاره آن آلوده کرده بفتشاند و نیم گرم نموده بچکانند و دهن سین چستین چغده و
 جگر و جمیع اعضاء را ایستادن بالبدن آن قوت و در روغن را بچکانند آن را زائل کند
 صنعت آن بکیرند فستقین تازه چنانکه خواهند بوزن آن اسطوخودوس و نیم وزن آن
 مرزنجوش و در شیشه کنند و روغن زیت یا روغن بادام تلخ یا روغن کنجد تازه هر کدام
 که سب آید بر رومی آن کرده در آفتاب بگذارد و بعد از چهل روز استعمال نماید و پاک

جلد اول دهن افستین و شراب افستین

۴۲۱

در چهار وزن آن آب نجیسانند و بچوشانند تا آب قدر روغن بماند و هفتین مرتبه و هر
 و سبب مع اعضاء را قوت بر صنعت آن بکیرند افستین تازه و دوسبر و نیم و در غایت که کنند
 و نیم من روغن زیت بار و روغن بادام تلخ بار و روغن جوز بار و روغن تخم زرد آلودی تلخ بر روغن
 آن کنند و چهل روز در آفتاب گذارند و استعمال نمایند و هفتین افستین دیگر نافع از برای
 برو و دست و ظاهر و باطن بدن آتشایدن بخورم آن بخت رفع یرقان و سده و جگر و سده
 سبز و خرد و صابا بکنجین عین صلی و جهت تقویت معده رفع اجتناس حیض و سقم فطر و اخراج
 گرم معده و خوردن آن قبل از شراب تلخ سکر و مستی و بعد از آن دفع خمار و طوآن
 در گوش خصوص از زهره گاو جهت گرم و بیدار آن و طلای آن جهت درد چشم
 و باقیه و طی جهت تقویت معده و در آن صنعت آن بکیرند افستین تازه و در هر یک برطل
 آن چهار رطل روغن بنون بار و روغن کنجد تازه داخل کنند و چهل روز در آفتاب گذارند و بعد
 از آن استعمال نمایند فصل در بیان شرابها و منافع شرابهای است که اصل
 عمد و در آنها افستین است به شراب افستین نافع از برای صرع و بطبخ زوفای
 یابس و صنعت فارسی به تنهای نافع است از برای صرع و بشارک معده و شیخ الرئیس گفته
 که از شراب نافع از برای صرع شراب افستین است که هر صبح ناشتا یا شام یا شبان بخورند
 گفته که نافع است شاییدن آن معده و عین و در ایام زمستان با سکنجین عین صلی او سهیل سی
 گفته که شراب افستین هرگاه بازوفای یابس یا شامند می باشد نافع از برای صرع و در
 رستان سید جمیل گفته که شراب افستین نافع است از برای صرع معده و جهت آنکه شقی
 و نفوی معده است صنعت آن هفتین رومی ده درم و روغن گل سرخ حبیب درم ترید سیفید
 مد چهار درم سبیل الطیب درم مجموع در چهار رطل آب نجیسانند تا بنصف دست سبب صافی
 نموده یا شامند از آن هر روز سی درم یا یک و نیم و شکر سیف یا سکنجین عین صلی یک او نیم
 و کاهی زیاده کرده میشود و بر اجزای این شراب مشکلی رومی او خرمکی سیافج بندی صغیر و طری
 از هر یک درم غار بقون سیفید زهر یک چهار درم نر و حاجت با آنها شراب افستین نفع
 و دیگر صنعت آن هفتین رومی ده درم و روغن گل سرخ حبیب درم ترید سیفید غار بقون سیفید

جلد اول در شرح شراب شبتین

۴۲۲

از هر یک چهار درم سبیل الطیب و درم مجرب و گرد چاه و درم آب بنزد تا به نصف رسد صافی
 نموده مقداری است و بیست درم شکر سفید داخل کرده بنزد تا بقوام آید و اگر بکزد و اندوزن
 سبیل الطیب را چهار درم می گرد و دافوی شراب شبتین یعنی خمر آن در بول و حبض و متعصب
 جگر و جبهت نهایی کهنه و سر کوبه تقویت معده و جبهت امراض جگر و کبد و زردی و نفخ معده و
 برای تخمین شبتین و تقویت پیضم و از آنکه از زولفج باطن رفع کرم معده و هموم حیوانی مشرب به
 نافع و مانع و با وجود اعراض آن است صنعت آن بکند و نوز و شغال شبتین و در شستن هزار
 شغال آب که داخل کرده چندان بخوشانند که لذت آب ندین و خمر کرده ماه بگذارد پس صافی
 کرده استعمال نمایند شراب شبتین و بکند یعنی خمر آن صنعت آن بکند شبتین سی شغال در چینی
 سبیل الطیب این از هر یک با نوزده شغال نیم کوفته در ده هزار و هشت صد شغال شراب
 مخلوط کرده و در خمر کرده سر آن امحک نموده بعد از دو ماه صافی نموده استعمال نمایند شرابی
 پسندیده است شراب شبتین کمان این است که از جالینوس باشد و بعضی را طین آنست
 که از لیسقوریدوس است با لجه این شراب و مزاج را سود دارد و معده کافوت و دم و سقوط
 شهوت طعام را و در سبزو حبابه کبد و طحال و فساد مزاج کبد و طحال و نافع و سودا
 بکشاید و اسهال طین کند و صندرقه نماید صنعت آن به نسخه شیخ الرئیس که اصح نسخه های این
 شراب است بکند شراب کهنه چهار قسط غسل مصفی یک قسط و در نسخه دیگر و قسط است پس بکند
 فستقین و می بفتد درم صطکی قسط تلخ از هر یک چهار درم و از خر کلی ساغج بندی غنچه تلخ سرخ
 منزع الافعی سبیل الطیب بر زرد قوطری غار یقون شش سفید از هر یک و درم زعفران
 یک درم او به را کوفته و با چوب کمانی بسته و شراب غسل که در قمار لعا بداریا مرتبان چینی
 کرده باشند اندازند و در البستان هفت و زده آفتاب گذارند و هر روز چند مرتبه خرقه را بمانند
 و بفشارند پس استعمال نمایند شربتی یک قتیلا شتاب نوشند و در نسخه جدید بن حسن نقل است
 که در کفایه الطب او و در بجای شراب کهنه پیچیده است به قسط و وزن غسل مصفی سه درم
 است و وزن شبتین چهار درم و باقی موافق نسخه شیخ الرئیس است و گفته که ادویه را کوفته
 در خرقه کمانی بماند و با پیچیده و غسل در قوطج چینی کنند و شش را پوست ندو بکند و در آفتاب

جلد اول در نسخ شراب شبتین

۲۳۴

بگذارند و هر روز خرقه را ببالند تا آنچه که اخته باشد از او ببرد پس در شب نشسته بگذارند
 و در نسخه محمود بن الیاس که در حاوی صغیر ذکر کرده بعضی نسخ فبند زردی یا بنید عسل هر کدام
 که باشد بخیر طل و وزن عسل مصفی و در طل است و باقی او و به موافق نسخه تعلیسی نسخه
 هم عسل که در قرابادین ذخیره آورده بعضی نسخ شراب کهنه سه من و وزن عسل مصفی
 یک من است باقی موافق نسخه تعلیسی است و این گفته که اول مرتبه شراب عسل امزوج
 کرده جوشی چند بدهند و گفت آن یکمیز پس در ظرف چینی یا زجاجی کرده صوره او بپزد و در آن اندازند
 و بدستور زیر مرتب بنده شربتی یک آن فیه اندکی نبات سفید و نسخه حکیم معصوم مساوی شنبه
 سیاه عسل است سوامی آنکه وزن شبتین هفت درم است و نسخه حکیم سید که در شرح موجزشی
 آورده مساوی نسخه تعلیسی است سوامی آنکه بعضی نسخ شراب کهنه است بوزن هفت رطل
 و وزن عسل مصفی سه رطل نیم است و وزن شبتین هفت درم و وزن عنفران یک شقال
 و گفته که بهترین است که این شراب بآفتاب آخته شود و هفت روز در آفتاب گذارند
 و هر روز خرقه را چند مرتبه ببالند و بفشازند تا آنچه که اخته باشد برآید و بعد از هفت روز
 در شب نشسته بگذارند و سید عسل در ذخیره در سوراخ بار و کب این شراب بآفتاب
 صنعت ذکر کرده صنعت آن شبتین رومی هفت درم قسط طبع مصطفی رومی از هر یک چهار
 درم و درن کل بهر غار بقون بن سفید صبر قوطری سافج هندی سنبلی الطیب از هر
 یک درم عنفران یک درم و نیم مجموع او و به رانیم کوفته و در کیسه کنانی کرده و در وزن عسل مصفی
 و چهار من شراب الکوری کهنه که در هم آمیخته باشند از داند و هر روز چند مرتبه کیسه را
 ببالند و بفشازند بعد از آنکه در آفتاب گذاشته باشند و روز هفتم کیسه را نیکو ببالند و بفشازند
 و دور کنند و مرتبه دیگر او بپزد و نازنه نمایند و در آن افکنند و هفت روز دیگر در آفتاب گذارند
 و بدستور هر روز کیسه ببالند و بفشازند و چون روز هفتم شود کیسه را نیکو ببالند و بفشازند و دور
 و مرتبه سوم او بپزد و نازنه رانیم در کیسه کنان فراخ بدستور و مرتبه خبر لور نموده و در آن اندازند
 و هفت روز دیگر در آفتاب نهند و هر روز چند مرتبه کیسه ببالند و بفشازند و دور و روز آخر که روز
 بیست یکم است کیسه ببالند و بفشازند و دور کنند و شراب را در زوایای جراحی بگذارند شربتی

جلد اول در نسخ شراب نیتین

۴۲۴

پس بگویم و گفته که این شراب سوی مزاج بار وادی کبد بعد از استفراغ و در سود مزاج
 بار و سازج آن بدون استفراغ بکار دارند که باذن شد نفع نافع است شراب نیتین دیگر
 که مفوید است ببالینوس معده را از صفرا پاک کند خصوص و فنی که با حب ابارج نبوشند و چون
 صاحب اینجولای مرا فی رخصه کرده و سهیل خورائنده باشی و بقیه بران گذشته باشد
 باید که با شامانی او را شراب نیتین بجهت آنکه تنقیه معده می کند صنعت آن نیتین رومی
 پنجدرم غنچه کل سبز حببت درم و یکم آب بنفشه تا برین رسد پس مالایند و با یکم طل قد
 سفید بقوام آورند و در نسخ دیگر منقول از جالینوس چنین مسطور است که بعد از بالودن این
 مطبوخ را در شیشه کنند و فکا دارند و هر روز چهل درم آن بپاوه درم سات سفید یکم طماج
 فیکرا نبوشند و در نسخ دیگر منظر الدین شفا فی ده درم ترب سفید و برین شراب داخل است
 و گفته که با یکم من قند سفید بقوام آورند شراب نیتین نسو بجالینوس نسخه سید جمیل در
 فخره که در علاج عجب غیره خالص ذکر کرده و گفته که این شراب درین علت بعد از طهیه و نضج
 بکار آید و نیز این شراب معده را از اخلاط فاسده پاک کند صنعت آن نیتین رومی
 پنجدرم ترب سفید بویست خرسیده و درم سنبلی الطیب یکم درم غنچه کل سبز با ترو درم
 در سهیل آب بچوشانند یا یکم برسد پس مالایند و هر روز صبح چهل درم آنرا پاوه درم شکر
 بخورند و بعضی دقات یکم درم صبر سقوطری درین شراب داخل نمایند شراب نیتین
 کسبیه که شیخ الرئیس رحمة الله تعالی در زوایا وین قانون ذکر کرده مفوی معده و عصبان
 و دماغ و بیکر و مفتوح است با سهیل صفرا است صنعت آن غنچه کل سبز منزع الا فاع است
 درم غار بقون پس سفید چهار درم صبر زر و سقوطری و درم مصطکی رومی نیم گرم کرفس انزلی
 انیسون از هر یک یکم درم تغای خشک نیتین و ملی اصل السوسن است تراشیده حاشا از هر یک
 سه درم بود و با غی خشک یکم درم نیم زعفران نیم گرم کرفس بویست بخ و از زیاده از هر یک دو درم
 مجموع را نیم رطل و شراب الکوری یکصد و هشت رطل بچوشانند تا نصف رسد
 پس مالایند و با یکم طل نیم عمل مصفی بقوام آورند و فو و آورده بگذارد تا فو و فو و
 نگاه دارند شرابی پاک و قینه دوا و قینه شراب نیتین کبیر نسخه سید جمیل که در ذخیره

جلد اول در شرح شراب بنشین

۴۲۵

در علاج غلبه خالص ذکر کرده صنعت آن بنشین رومی سفید روم مصطلکی رومی خنجرکی سانج
 هندی صبر زرد سقوطی سبیل الطیب ریقون هیش سفید کل سنج از هر یک و درم عفران
 نیم درم همه آورد و من آب بنزد تا به نصف سد پس بالا اند و با یک فن سفید با عمل سفید
 منصفی یا ترنجبین خالی از خاکشاک و تخم لقوام آورند و بعضی درین شراب بود خشک و بنج را ریا
 و بنج کرفس از هر یک یک درم انیسون از زیاده سارون از هر یک نیم درم داخل نموده اند صنعت
 این شراب بنشین حکیم سید محمد موسی که در قزاقان بنشین آورده و گفته که موافق نسخه قدما
 بنشین رومی چهار مثقال غار ریقون هیش سفید مثل آن غنچه کل سنج هشت مثقال صبر سقوط
 رومی کرفس حاشیخ را زیاده از هر یک و مثقال مصطلکی رومی انیسون تخم کرفس از هر یک
 سارون شامی سبیل الطیب سانج هندی از هر یک یک مثقال و نیم لغای خشک اصل السک
 از هر یک مثقال بود خشک زعفران از هر یک یک مثقال نیم همه را در شست طل شراب بنشین
 بچوشان تا به نصف سد و با یک طل نیم غسل مصفی بقوام آورند و اگر بجای شراب بچوشای غسل
 شکر کنند روا باشد فقیر گوید که اگر غسل بحال باشد و بجای شراب سرکه منروج آب ریحانی
 مازده کنند بهتر است حرمت ندارد و موافق است بقول بعضی قدما چنانچه ذکر خواهد شد
 شراب بنشین صغیر النجولیا ای مرانی و ضعف معده که از برودت باشد و ضعف کبد و
 القینه بار و رانافع است و این شراب تصفیه خون می کند و منقح معده است نافع است برای
 جمیع اقسام النجولیا صنعت آن بنشین رومی ده مثقال غنچه کل سنج منزع الانواع بیست
 مثقال ترب سفید چهار مثقال غار ریقون هیش سفید چهار مثقال سبیل الطیب و مثقال همه یکمونه
 و چهار صد مثقال آب بچوشان تا به نصف سد پس بکشد بیست مثقال شکر سفید صافی
 بعد از آنکه مطبوخ را صافی نموده باشند داخل کرده بچوشان تا بقوام آید و اگر خون نریزد اسفت
 مثقال سبیل الطیب چهار مثقال بنشین را بیست مثقال کنند قوی تر می گردد و کاسی نباده
 کرده می شود و بر اجزای این شراب بحاجت مصطلکی از خنجرکی سانج هندی صبر سقوطی
 از هر یک مثقال شراب بنشین صغیر نسخه دیگر صنعت آن بنشین رومی ده و غنچه کل
 سنج منزع الانواع سی درم ترب سفید و بر شست روم سبیل الطیب چهار درم همه را نیم کوفته

جلد اول در شرح شربتین

۴۲۶

در شربتین رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند صافی نموده با یک رطل قند سفید بقوام آورند شراب
 فستقین این ماسویه معده و کبد و آلات غذا را بنهایت نافع است امراض این اعضا
 را دفع کند و ریاح نخلیل نماید و جمیع اخلاط بارده را دفع نماید و امراض معده را نفع عظیم دارد و صنعت
 آن شربتین رومی پنجاه درم و ورق کل سرخ بجمده درم سنبلیله هفت درم و درم شراب ربجانی
 عصا به شربین از هر یک یکصد و پنجاه درم و دو پیچ کوفته در شراب عصا مذکور چهار
 ساعت بجایانند پس بجوشانند و صافی نموده شکر لقمه حاجت اخل کرده شراب اقی بنزند
 شراب شربتین اینست که این جزله در مهباج صناد و نراج ضعیف معده فساد طحال و تبک آنرا نافع
 است صنعت آن مصطکی رومی سنبلیله الطیب قافله کبار دارچینی سیل بواعود هندی از هر یک
 یکدرم شربتین رومی ده درم اجزا نیم کوفته در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صافی نموده
 با یک رطل قند سفید بقوام آورند شراب شربتین اینست که این جزله صنعت آن مثلث یا بنید
 زنجبیل هفت رطل غسل مصطفی سمن زعفران چینی باز جاجی کرده مصطکی رومی قسط تلخ
 شربتین رومی از هر یک چهار درم و درم آخر کلی سافج هندی سنبلیله الطیب کل سرخ صبر قوطری
 غار بقون سفید از هر یک دو درم زعفران یکدرم و دو پیچ کوفته در شراب اقی کرده در شراب
 و غسل اندازند و شراب را استوار نموده هفت شبانروز در آفتاب گذارند پس آن کیسه را
 مالیده و در کنند و شراب را در شیشه نگاه دارند شراب شربتین منقول از فوایدین شفا فی معده
 ضعیف جگر سرد و طحال اسود و دار و طبع را نرم کند و باد های روده را دفع کند صنعت
 آن شربتین رومی پنجاه درم انیسون گل سرخ سیلینج سارون از هر یک ده درم مصطکی رومی
 سنبلیله الطیب هر یک فیندرم اجزا را بنیم مصطکی در دو رطل آب بجوشانند تا نصف مصطکی نموده
 یا یکم نیم قند سفید بقوام آورند و بعد از آن مصطکی را نرم صلا نموده آن مخرج کرده نگاه دارند
 شراب شربتین منقول از خطبیر امیر الدین طیب برادر حکیم احمد موسی قلمی نموده که
 این شراب شربتین من است صنعت آن شربتین رومی سنبلیله الطیب از هر یک ده درم تربد
 سفید بد غار بقون هشت سفید از هر یک چهار درم و ورق کل سرخ بیست درم اجزا را یکشنبه
 روز و چهار رطل آب بجایانند پس بجوشانند تا نصف سبب صافی نموده با یک رطل قند

جلد اول در نسخ شراب هشتین

۴۲۷

درم قند سفید داخل کرده بقوام آورند پس غار یقون را از پشت غزال موئین بیرون آورده
 در آن داخل کرده تبر بزنند تا نیکو مغزوج شود و در شیشه نگاه دارند شربت می ده دم شراب
 افشندین بکر معده را از اخلاط فاسده پاک کند و قوت دهد و طبع انرم گرم کرد و دیر باخ را
 دور کرد و اندوختن بجزایر سفید است صنعت آن هشتین و می بخورم تخم کرفس سه درم
 سیلنجیه و درم انیسون رقیق کلک سرخ اساروشن می از هر یک ده درم سبیل الطیب است
 درم همه اینهم کوفته در دو من آب بجوشانند آنقدر که نیم من آب بماند صافی نموده بایز
 قند آتش ملایم بقوام آورند و در آخر صفت درم مصطلکی سوده در آن حل کرده نگاه دارند
 شربت می از ده درم تا پانزده درم شراب هشتین دیگر که سید اسمعیل در ذخیره در باب قوارج
 ذکر کرده و گفته که این شراب را با بشکند و قوارج بخشد و در دوا ساکن گرداند صنعت آن
 افشندین و می بخورم تخم کرفس سی درم سیلنجیه است درم نیم کوفته در دو من آب نیز تا نصف
 رسد صافی نموده بایک فن قند سفید بقوام آورند شربت می از ده درم تا پانزده درم سبیل
 افشندین دیگر مشقول از ذخیره سید اسمعیل صنعت آن هشتین و می بخورم ترب سفید گرد و درم و نیم
 سبیل الطیب بکرم ورق کل سرخ پانزده درم در سه من آب بجوشانند بایک فن صافی
 نموده هر صبح چهل درم آن را با ده درم شکر سفید دیگر درم صبر قوطری بنوشند شربت هشتین
 دیگر مهمل حضرت ابوغفر است معطر باک سازد از اخلاط فاسده و سوزن را گرم از ازل گرداند
 صنعت آن هشتین و می بخورم تخم کرفس کل سرخ صفت درم شسته ده درم آگوی بخارانی
 آگوی از هر یک بیست انده موثر مشقی بیست درم تمر سندی مشقی از قشور و لیف و حب ده درم
 و در شیشه دیگر بیست درم همه مجموع را در دو من آب نیز تا نصف سبیل سیالایند و بایک فن شکر
 سفید مصفی بقوام آورند و هر صبح سی درم بخورند و در شیشه دیگر شربت می ده درم است بایک دم صبر قوطر
 زرد و در قواری باین قندانی چنین مستطوب است که اجزای این شراب بدون شکر و برنج طل آب
 بجوشانند بایک فن سبیل سیالایند و نگاه دارند و هر صبح چهار اوقیه آن با یک و درم صبر
 قوطری بنوشند و این شراب مخصوص مجربین است شراب هشتین حکیم گوین گفتند که این
 شراب از مجربات من است صنعت معده و جگر را که بایست طبع و حرارت مزاج باشد

۱۸۸

نبهاست نافع و پنهانی صفراوی را در آخر مفیدست صنعت آن فستقین و موی و متقال و ورق
 کل سرخ چهار مثقال ترشندی منفی از قشور و لیف و حب هشتقال ترنجبین خراسانی سی
 مثقال بچوشا تند و پالانند و بیاشانند و بچوب یک شربت است شراب استین تالیف
 شیخ الرئیس رحمہ اللہ مفوی معده و نافع است از برای ضعف شہوت طعام بسبب سردی
 مزاج خارج معده حادث شده باشد صنعت آن فستقین موی یکصد گرم رسہ من آب بچوشا
 تالیسی ہزار رسد پس بالند و پالانند و آنقدر که ضرور باشد از بہ شیرین و نیمہ گیرند و در
 زیر آتش ملایم مشوی نمایند پس از زیر آتش بیرون آورده بگویند و بفشارند و صاف نمایند
 و از آب فستقہ صافی نموده آن مقدار در استار و آب استین بیامیزند و دو ساعت عسل سفید
 مصفی و بانزودہ استار شراب بجانای جید اخل کرده بآتش ملایم بقوام آورند شیرینی از یک انجم
 نادر و اوقیہ و این شراب نافع است از برای صداع خاری منع خاری کند اگر در وقتی کہ
 ارادہ آشامیدن شراب کند پیش از آن خورده شود شراب استین کہ در علاج غیب
 غیر خالص بعد از ظهور رضح بکار آید و معده را از اخلاط فاسدہ پاک کند صنعت آن
 فستقین رومی پنجدرم تربید سفید ترشیدہ مرصوص و درم سنبل الطیب و درم غنچہ کل سرخ
 بانزودہ درم رسہ من آب بنزدنا یکمن برسد پس صافی نموده ہر صبح مقدار چهل و درم
 بادہ درم شکر سفید بخورند و بعضی وفات یکدرم صبر سقوطری و یک شربت داخل میکنند
 شراب استین بنشہ و یک صنعت آن فستقین رومی ہفت درم مصطکی از خرکی سافج ہندی
 سنبل الطیب صبر سقوطری غار یقون کل سرخ از ہر یک دو درم زعفران نیکدرم مجموعہ را
 در دو من آب بنزدنا نصف سد صافی نموده با یکمن عسل مصفی یا شکر سفید مصفی یا نیمہ
 مصفی اخل کرده بقوام آورند و یکدرم معصوم نوشتہ کہ اوید را نیمہ کوفتہ و صرہ بستہ و رسہ من
 شرب کہنہ و یک من الکیبین مصفی بچوشا تند و یکدرم زعفران در آن اخل کردہ و در قرابہ
 کنند و در آفتاب بردارند و صرہ را مالیند فستقہ دو رکند و شرابا در شیشہ نکاہدارند
 شیرینی یک و فیہ پوخت حاجت بنوشند و در نشہ و یکدرم پوخت سرخ را زیانہ پوست سرخ
 کرفس پودہ خشک کہ ہر یک یکدرم انیسون را زیانہ اسارون از ہر یک نیکدرم در مطبوخ

جلد اول در شرح شراب هشتین

۴۲۹

این شراب افضل است و اصل این نسخه همان شراب هشتین کبیر به نسخه سید محمد علی است که در ذخیره
در علاج عجب خالص ذکر کرده و قبل ازین تر قییم یافته شراب هشتین ششعل در بالینو لیای برآ
و غیره صنعت آن هشتین دومی درم کل سرخ بیست و نیم تریه سفید تراشیده مرغوض رخ
با دام شیرین چرب نموده چهار درم سفید الطیب و درم و دو من آب چندان بجوشانند که
نصف کاس صبح سی درم آنرا با مقدار سی کطیب معدن نماید شکری طرز سوده بخورد و بعضی
اوقات بحسب اقتضای وقت معطلکی از سرسافج هندی صبر فوطری از هر یک و غم ریون
بش سفید چهار درم اضافه کرده می شود شراب هشتین ششعل در ضعف معده با درم
صفت آن هشتین دومی پنجم درم کل سرخ پانزده درم تریه سفید و نیم کوفته و دو درم سفید الطیب
و ده درم و دو من آب بنزد تا نصف رسد پس صافی نمایند و هر صبح بیست و نیم آنرا گرم کرده
با سفوف لغزاع اولوی بنوشند صنعت آن سفوف لغزاع اولوی لغزاع خشک کبرای بریان
گروه بسد مخوف شب بانی مخوف بعد کوفی از هر یک سه درم زرداوند مدحرج و روغ از هر یک نیم درم
مشک شکرکی یک کاس سفید الطیب مر و ایدنا سفید از هر یک یک درم شکر سفید بیست و درم
شیرینی سه درم با بیست و نیم شراب هشتین مذکور صنعت این سفوف به نسخه دیگر لغزاع خشک
کبرای بریان شب بانی مخوف از هر یک و درم زرداوند مدحرج زرداوند روغ از هر یک نیم درم مر و اید
نا سفید یک درم کوفته شیرینی سه درم با شش و شش هشتین مذکور شراب هشتین به نسخه جالینوس
که با حب بلبلج بیست پاک کردن معده از صفرا و اوده می شود صنعت آن هشتین دومی پنجم درم
کل سرخ بیست و نیم درم و یک من آب بنزد تا برنج بماند صافی نمایند و باین حب بلبلج بنوشند صنعت
آن بلبلج فلفل یک درم پوست بلبله زرد و دو درم کشمش انبیا یک کوفته پاک سنی تازه حب زرد
صفت این حب به نسخه دیگر بلبلج فلفل یک درم پوست بلبله زرد و غنچه کل سرخ از هر یک نیم درم با
یک کاس سنی تازه حب زرد شش هشتین و شش هشتین که صفرا بر مجتمع و معده و جمیع اعضا را دفع
کند صنعت آن هشتین دومی پنجم درم کل سرخ هفت درم شمشیر و ده درم آغوش سیاه بیست و
نیم و منقعی تر سندی منقعی از حب لیف و قشر از هر یک بیست و نیم درم و دو من آب بنزد تا بقدر
دو بیست و درم برسد پس صافی نموده و هر صبح چهل درم آنرا با ده درم شکر سفید و یک درم صندل و

جلد اول در شرح شراب آیین و ضما و اسهالین

مهم

زرد بنوشند و در نسخه حکیم معصوم کل سرخ هفت درم و فستقین هفت درم و شانه و بانز و درم
و باقی اجزا برابر است شراب فستقین نافع از برای سوزی مزاج بار و مادی کید مستعمل بعد
از استغفار غ ماه و هفت آن فستقین رومی هفت درم و قطانج مصطلک از هر یک چهار درم کل
سرخ دو درم غار بقون سبزی سفید صبر سقوطی سافج هندی سبیل الطیب از هر یک و
درم و زعفران یک درم نیم و دو من محمل مصفی و چهار شش شراب انکوری و درم نیم و دویه رادر
کینه فراخی کرده در آن اندازند و هفت روز در آفتاب بپزند و با سه مرتبه بخندید و دویه دوان
آفتاب یک شربت از سی درم و چهار درم شراب فستقین یک درم یعنی خمر آن صنعت آن فستقین
رومی سی شقال در چندی سبیل الطیب سلیخه نیم کوفته از هر یک شقال درم و زعفران شقال شراب
محلول کرده و شکر را محکم نموده بعد از دو ماه صافی نموده استعمال نمایند شراب فستقین
و یک نافع از برای بالینول و صبر و بخت آنکه تصفیه خون می کند و متقی معده است صنعت
آن فستقین رومی ده درم و ورق کل سرخ سی درم و ترب سفید هشت درم سبیل الطیب چهار درم
در شش رطل آب بپوشانند تا بدو رطل رسد صافی نموده در صافی آن یک رطل شکر سفید
داخل کرده بقوام آلودند شربت یک اوقیه و در نسخه دیگر غار بقون سفید چهار درم داخل
است و گفته که اگر درین سبیل الطیب نیز چهار درم کنند می گردد اقوی فصل در بیان
ضما و آلی که اصل و عمود و رانها فستقین و فستقین نافع از برای سبیل سبیل
نمایند فوت یا ضعیف است طبعی که واسطه شود میان معده و غذا ضعیف شده باشد
صنعت آن فستقین رومی یک اوقیه و در شراب فستقین یک شانه و بانز و زعفران و در دیگر
آب برک مورد ترا صاف و شراب کنند و دوان و را یک در آن حل نمایند و خرقة آن تر
سازند و نیم گرم بر بپزند ضما و فستقین نافع از برای سوزی مزاج در آخر آن صنعت آن یک درم
فستقین رومی و با مثل آن اکلیل الالاک بپزند و بپوشانند و در شراب ضما و بانز نمایند ضما و
فستقین نافع از برای دیدان صفا و مقده صنعت آن فستقین رومی صبر سقوطی شکر خطل
کوفته نیمه قطران نه هره کا و داخل کرده بر قوام ضما و فستقین نافع از برای سوزی مزاج
صلاب و صنعت آن فستقین رومی سبیل الطیب هر یک یک درم نیم زعفران صبر سقوطی

جلد اول عرق فستقین و رومی اسسین

اسم

از هر یک یک گرم کوفته بخیاب شسته گرم نموده ضاوه نمایند عرق فستقین بهترین باغات
 و جمیع عرفهاست از برای استسفا صنعت آن فستقین رومی یکین من آب چهار من
 داخل کرده عرق کشند بطریق کلاب و هرگاه آب یا رشته شوند یک پیا له قهوه خوری
 از آن بنوشند غرغره فستقین نافع از برای اسهال مراری و ماعنی صنعت آن فستقین
 رومی باب جوشانده صاف نموده سنگین کبری ساده داخل کرده غرغره نمایند فصل
 و ربیان قرصهای که اصل و عمود و رانها فستقین است به قرص فستقین منقول
 از قرابادین قانان از برای کبد و طحال و معده و غب غیر خالص و پنهای مرکبه کهنه صنعت
 آن فستقین رومی اسارون شامی تخم کرفس مغز بادام تلخ مقشر مصطکی رومی سنبیل الطیب
 از هر یک یک مثقال ایسون و مثقال صبر مقطری سراج هندی از هر یک یک مثقال
 و نیم عصا غافث بکثقال کوفته بخیاب شسته افراص سازند و در سایه خشک نمایند شربتی
 یک مثقال قرص فستقین منقول از کامل الصاعه ترکیب من نافع از برای صنعت جگر
 صنعت آن فستقین رومی ایسون اسارون از هر یک یک مثقال تخم کرفس بکثقال صبر مقطری
 عصا غافث از هر یک یک مثقال مغز بادام تلخ مقشر مصطکی سنبیل الطیب سراج
 هندی از هر یک یک مثقال و نیم کوفته بخیاب شسته افراص سازند شربتی یک گرم قرص فستقین یک
 نافع از برای شخصی که چون طعام خورد بعد از دو عت او در معده او بهم رسد و باقی نماند
 و چیزی ترش بر نیاید آرام نیابد و این قرص را قرص بلا و ص نیز نامند صنعت آن فستقین
 رومی ده گرم ایسون تخم کرفس از هر یک یک پودرم سلیمه و درم فلفل مرکبی صافی افینون
 از هر یک دو درم نیم کوفته بخیاب شسته افراص سازند هر قرصی بوزن رومی شربتی یک قرص شرباب
 پودنه و مانند آن قرص فستقین منقول از نهج این جزئیات نافع از برای پنهای کهنه و تشنج
 سه باقی شقی کثیر و در فضول مشبهی طعام و مفتحه سد های طحال و با ساریقا و کبک فیریل
 سردی معده و جگر و عسر البول و در حیض است صنعت آن فستقین رومی اسارون
 ایسون تخم کرفس مغز بادام تلخ مقشر از نهج اسارون کوفته بخیاب شسته افراص سازند
 و در سایه خشک نمایند شربتی یک مثقال گفته که بعضی زیاده نموده اند بر اجزای این قرص

سطلکی سنبلی الطیب هر يك نیم جزو فصل شستین منقول از ذخیره سیم میل نافع از برای حی
 لثه و جمیع حیات خلطی مزمن و متع سدا و نریل سردی و جگر و متع سدهای کبد و طحال
 و مار سارقا است صنعت آن شستین و می اسارون انیسون تخم کرفس مغز بادام تلخ فستق
 شکامی و آرد و عصا غاف سطلکی رومی سنبلی الطیب جزا مساوی کوفته یخته افراص
 سازند شربت یک مثقال یا کفله اقبالی یا با سکنجین ساده عسل یا با سکنجین بزوری حار یا
 معتدل بحسب مزاج بنوشند قرص شستین منقول از برای این ذخیره سیم میل امراض معده
 و جگر و بزرگوار و پهلوی شست آن انیسون و مثقال اسارون شستین و می تخم کرفس مغز بادام
 تلخ فستق سنبلی الطیب هر يك یک مثقال صبر و فلفل سافج هندی از هر يك یک مثقال تخم
 عصا غاف یک مثقال پس نور افراص سازند قرص شستین که بهین منافع دارد و در و
 مزاج بار داری کبد بعد از شستین معتدل است مخفف صنعت آن شستین رومی انیسون
 را زیاده مغز بادام تلخ فستق جزا مساوی کوفته یخته آب افراص سازند شربت یک مثقال
 با ماء الاصول شربت اصول یا با سکنجین بزوری یا عسل بنوشند قرص شستین
 شند و دیگر حیات بلغمی و غلبه البول و برودت جگر را نفع باشد و سده طحال و کبد را بکشد
 صنعت آن شستین تخم کرفس اسارون مغز بادام تلخ مساوی کوفته یخته آب خالص شست
 و افراص سازند قرص شستین تب بلغمی صنعت جگر را نفع باشد صنعت آن انیسون شستین
 بادام تلخ سنبلی صبر هر يك چهار درم عصا غاف سافج هندی اسارون از هر يك
 درم سطلکی تخم کرفس از هر يك یک درم کوفته یخته بکتاب شست افراص سازند شربت یک درم
 قرص شستین به شند و دیگر صنعت آن شستین تخم کرفس انیسون از هر يك پنج درم سبزه
 و درم چند سبزه مرکبی صافی انیسون از هر يك می کوفته یخته یا صافی شند افراص سازند
 فصل و بیان مطبوخانی که اصل و عمد و در آنها شستین است به مطبوخ
 شستین شخ انیسون نافع در علاج غلبه خالص است اسهال آلوده بعد از الفخ نام صنعت
 آن شستین رومی غاف پوست بلید کالی از هر يك پنج درم تخم خرزهره مغز تخم خیار بادام
 تخم خیار تخم کرفس از هر يك و درم نیم به سفید تر شند مرغوض یک درم مویز شستین است

جلد اول در نسخ مطبوع فستقین

و انچه بستان سی انداخیز زردوده دانه جو شاییده صافی نموده در یکصد درم آن کل فستقین
 بانزده درم فلو خشیل رشتن یک تار حل کرده باز صافی نموده نمک سنگینای سوده
 داخل کرده بنوشند مطبوع فستقین که صفرای فخر معده را دفع کند صنعت آن فستقین
 رومی بخیر درم کل سنج بیست درم و در نسخ دیگر شش درم است تمیزندی منقی اجوب
 ولیف و فستقین بیست درم هر دو در چهار صد درم آب پیرنیز نابرع بانز پس صافی نموده مقدار
 سی درم برنجین منقی از خاکشاک و تخم در بقا و درم و درین مطبوع داخل کرده صافی نموده یک درم
 صبه مقو طری زیر آبارج فیکر ایدرم در آن داخل کرده بنوشند مطبوع فستقین که شیش
 از جالینوس نقل کرده و گفته که اگر بوده باشد در الیخو لای مرا قیه مراق را ریح بارده
 و فسخ و نباشد در مراق و درم و اسهال پس باید که تنقیه آن نموده شود باین مطبوع و نیز گفته
 که این مطبوع نافع است از برای ریح بارده نافه بلغمیه و سودا و یه در معده و مراق و طحال
 سیسم جیل گفته که تنقیه معده باین مطبوع نافع است از برای الیخو لای معده و نیز
 گفته که اشامیدن این مطبوع هر روز مفید است صاحب الیخو لای طحالی را خصوص
 اگر آشناییده شود اول مرتبه آبارج فیکر پس بعد از آن بیاشامند این مطبوع را صنعت
 آن از یانه انیسون تخم کرفس سارون نخ اوخر فستقین رومی از هر یک جزوی بخوشانند
 در آب و صافی نموده بنوشند بقدر حاجت مطبوع فستقین و دیگر نافع از برای الیخو لای
 حادث بشاکت طحال صنعت آن فستقین رومی انیسون سارون جشیش
 غاف اوخر یکی سبیل الطیب هر یک سه درم شایره پنج درم پوست بلبلک زرد پوست
 بلبلک کالی از هر یک یک درم بلبلک سیاه نه دانه موثر سرخ دانه بیرون کرده تمیزندی منقی از
 حب ولیف از هر یک ده درم غنای دانه بغا فون مقطر طنج نموده صافی نماید بر روی
 مقطر فلو خشیل رشتن منقی از حب بانزده مثقال و بالند و بالاند و یک مثقال و عن دوام
 شیرین بر آن بچکانند پس بکیند آبارج فیکر او غار فون سفید از هر یک یک درم و با
 شکنجین حب زرد و زرد و برند قبل از مطبوع به وساعت مطبوع نیم گرم بیاشامند همچون
 فستقین جهت در معده و وجع نوا که از مواد سودا و یه باشد نهایت نافع است

جلد اول شرح معجون افستین و بعض افشرج و عرق سلطانی

۴۳۴

صنعت آن اینست که فلفل از هر یک پنج مثقال افستین و می هفت مثقال سلیخه حبیبیه
 افیون از هر یک مثقال و در لشحه دو یک سلیخه و در رم است ادویه کوفته پنجه بیسنور و فلفل
 سازند معجون افستین و دیگر که فربس القع است بدان صنعت آن افستین و می هفت
 تخم کرفس سلیخه حبیبیه و ستر اجزا برابر با عسل صفی و دو وزن مجموع ادویه را پس سوزانند
 معجون سازند و در لشحه و دیگر افیون نیز داخل است معجون افستین در دمه و جگر که از
 سرد می باشد و اسهال را نافع بود و صنعت آن افستین تخم کرفس سارون اینسون و فلفل با دام
 بلخ اجزا مساوی کوفته پنجه بیسنور و فلفل معجون سازند شربت و در رم افشرج بفتح اول
 و سکون فواضلین معجون فنج را می مهله و آن معرب شده است که لعربی حبیبیه نامند و
 آن مخصوص آب میوه است محمود و شکر گفته که افشرجات عصاراتی است که فرا گرفته
 باشند از نباتات انما یعنی میوه یا تنگ بوده باشد در آنها آبی که مالیده افشرد و یا کوبیده افشرد
 آب آن آبگیرند و در آفتاب بگذارند تا غلیظ شود و درین زمان افشرج عبارت است
 از آب میوه های حامض یا سرکه انگوری که آب و فند داخل کرده با طعام بخورند و باغهای
 سرش چون عرق نعناع و سرکه سفید قطری یا غیره مقلط که فند داخل کرده با طعام نبوشند
 و با الحامیه شربت شری که در آب حل کرده با طعام بخورند و افشرد و اسهال را از افشرجات
 فیه عرق سلطانی است که مقوی معده و محرک شهوت نام و باضم و کوارنده طعام است
 صنعت آن کوله بر نعناع خشک پوست رواج باد و بخوبی و فلفل خشک تا تخم سافرج
 هند می ارچینی فرفه الطیب و فند خشک از هر یک یک سیر من فربزی قرقل لباسه
 عود هندی بادیان کشنده خشک کباب چینی بهار نارنج اشته از هر یک است مثقال سرکه انگوری
 پنج من فربزی همه اور سرکه داخل کرده بطریق کلاب عرق کشنده شربت سیت رم فند سیفند آب
 بتعداد یک خون طعم کرد و داخل کرده با طعام نبوشند عرق سلطانی دیگر مقوی معده
 و ارواح و مشبهی و بهی مفرح است صنعت آن سبیل الطیب زبلو الباسه و ارچینی معده کوی
 قرقل عود هندی غمی خام فافا کبار شفاقل مصری اسارون شامی بهار سنج از هر یک
 شش مثقال سرکه انگوری نند یک من فربزی نعناع تازه است مثقال اجزا کوکب نمود

دور سر که ششها نیز در پنجسانند پس در یک کلی با سنگی یا مسی نازده فلجی کرده عروق کشند و بمقتضای
 عجز از تنیم منفال مشک خالص بر سر نیچه بندند اگر مقتدر سر که زاده و من کرده اند بجهت
 است و در نسخه عرق سلطانی در مری خواهد آمد انشاء الله تعالی افعی اسم عبرانی
 قسمی از حیات است و چله جسم حس است و افعی را یونانی احدیا و احاد یا ناسند و انعام
 حیات را اسامی الوان بسیار می باشد بزرگ و کوچک پاه مائل بزروی مایل لیسری
 و مائل بنبی و ابلق و غیر اینها و بهترین افعی اشقر مائل لیسری است و ماده آن را چهار
 دند ان می باشد و نر از او دندان و باید که مستعمل در تریاق فاروق این نوع خوب
 ماده جوان آن باشد و علامت جوانی آن سرعت حرکت همیشه سر را بلند داشتن
 است و نیز باید که چشمش مائل لیسری و سرش عریض و پیش فرارخ کشاده و صید من
 صلب و مائل بر یکدی بود و از آب و عمارات جنگل و شوره زار و دریا باشد و در آخرها صید
 شود و بعد از صید بی امتداد زمانی سر و دنباله آن را قطع کند بدین قسم که سر و دنباله آنرا
 یکجا جمع نموده بیک ضرب نیرو غیر آن را زیر یکضربه چهار انگشت ببرند و هر چه کم خون
 و بعد از قطع سر و دنباله بی حرکت باشد استعمال نباید کرد پس از قطع باید پوست و جوف
 آن را انداخت و با آب و نمک مالش کنند تا مال شود و بعد از آن می گفتند که سر و دنباله آن را
 بسبب آنکه در گوشت نیست می اندازند و استعمال نمایند بسبب پیروی که عوام نمیدانند
 اند که در آن سمیت است و نیز باید که از اصناف رویه آن اجتناب نمایند مانند عقربه که از
 گردن آن خون از مسام منافذ مسوع آن جاری میگردد و دوست که فرو میرود و در رمل شنا
 میکند در آن مثل ماهی در آب ملکیه مکه الاس که طول آن نهایت ششبر می باشد و سر آن نیز
 و گفته اند بمالند که به نفس و صغیر خود می کشد و هر که قطره او بر آن افتد می میرد و کسی که نزدیک
 مرده آن رود و او نیز می میرد و افعی که اگر او کنده و گردن او بار یکت میرد و پهن و اغیر را قطع
 با سیم و بلوطیه که در بلوط می ماند و بدوست و کسی را که بگزود و پوست آنکس جدا میگردد و معطش
 که عارض میگردد و مسوع آنرا حرقت التهاب دائم آب می نوشند و بسیار بلی کرد و تا
 اینکه ببرد و نر آنکه می کشد باین خود و بلوی آن و سایر انواع رویه آن و مزاج افعی

جلد اول در بیان علامات افغی کزیده و مدارک سم آن

۴۴۹

بنهایت که هم خشک و محفوف و چون آب اندک نکشید و روغن زیتون را بر آن
 انکه بلامنت طبع نمایند تا محض شود و گوشت آن را با کنه ناسا دل نمایند مواد غلیظ را بطرف
 جلد دفع کرده بخوابند و در مجده و مین معنی به تجربه رسید که بعد از خوردن آن به آن او
 منقشه شد و از آن مثل فلس مایه جدا شد و از آن مرض شفا یافت و نیز از خوردن بسیار
 آن بدن منقح شده مثل فلس مایه پوست از آن میریزد و کم آن اخلاط متعفن لطیفه را
 مستحیل لغی و کثیفه را به نقیصه جلد دفع می کند و نیز خوردن گوشت پنجه آن به نحو که برای
 تریاق فاروق میریزد جهت دفع سموم مشهور و مملو و ضعف بصیر و در عصبیت ص منقح
 زبادی خناریر و حنظل جوانی و نقویت قوت های جوانی و حواس و نیکو کننده ذهن و کمر و جهت تقویت
 و رعشه طول عمر و ترس است هرگاه هر سال یک بار به نیت تناول نمایند و بعد از نقویت بدن شرمع
 برویندن گوشت تازه در بدن بایکد اعانت نمایند بر ویندن گوشت و جلد و حفظ نمایند
 عضلات را با لیدن مراهم و سبوم روغنهای مناسب که تازه و آتشا بیدن شراب مادر الحرم
 و کوم لطیفه شده و به و امثال اینها و غذا و گوشت خام آن جهت رفع سمیت افغی کزیده
 و اقسام مارهای بنهایت نافع و جهت واداشته و دارا لکچ و خناریر و او جاع منقح
 باره نافع است اکثر آن محرق اخلاط و معصوم و معصوم شیر تازه و دوشیده و آب نوا
 است چون بهفت عدد افغی آب لبمالی که از چشم سرخ از غوائی خورده و با زامی هر یک کبری
 بزنند بشن آن را بسمان بگردانند و حنظل و جهت رفع علت بالخی صیده مجرب است
 و نکات فغی که جوف آن پر کرده باشند و افعال ضعیف تر از گوشت آن است و نحو که
 در جبهه چنانکه گوشت در آن پنجه باشند و افعال ضعیف تر از گوشت آن است و نحو که
 علامات افغی کزیده و مدارک سم آن به و انکار از جملة علامات کزیده و معنی آنست
 که از آن موضع او لا خون روان میگردد و بعد از آن خون آب صیدیک متعفن و زرد آب
 پس از آن بر رنگ زیتنی و زنگاری متعفن پس بعد از آن خنده بر اعضا و زوال عقل و نوم
 و التهاب احشا و حمی نافض و عرق سرد و فساد رنگبهره مائل به سیاه و تر نشستن فواق
 غشی پس ملاک اکثر آن است که در همان و نه ملاک میشود و اگر مدتی بوم و یا پنجم و اگر از پنجم

جلد اول در بیان علامات نفی گزیده و تدارک سیم آن

۳۳

احتمال بر است قدسیر آن برستوری است که در فواید یکدیگر برورست با بجملة بسبب آن ای
آن عضو است سخت و محکم و گذاشتن مجرای آن موضع و یکیدن بی و بی نفوت تمام بکند و
دفعه بلا شرط و بعد از آن با شرط و یکیدن برین نیز خوب است بدین قسم که شخصی قوی
القوة جوان که روزه نباشد و دندانه های آن کرم نروده باشند و علنی در گشته و فم او
نباشد و دهن خود را پاک بشوید و روغن مالید بر لبها و دهن خود و بقوت تمام بکند و آنگاه
را و آنچه از سیمیت جذب کند ساعت شب بیدار از او و بعد از یکیدن مجرای بران موضع
بکند از دهن و نیز در آن کردن و بخور ایندن نریاق فاروق و روغن کهنه با عسل و شیر و شراب
کهنه و تکراری بود و مثقال حلیت با شراب و شیر بپایند مهره مار و بسبب آن بر موضع کز
و شیر مایه خرگوش و غیر آن که تازه باشد با سیم که منفرج کرده یا آب مطبوخ و روغن الغار
و فاشه را اسپند و تخم بونجه و بونج عطینا و بونج کاشمش و زراوند طویل و زراوند حرج و کرنش
کوهری و فلفل و تخم بطبلان نهری و زنجبیل با شیر انسان و الاغ مفید است و این دوا
در سیم نفی مانند نریاق کبیر و انشد اند صنعت آن انیسون ده درم فلفل سه درم و نیم زراوند
مدحج جذبید و نیز از هر یک یک درم و نیم کوفته بختی با پنبه شسته بقدر جوی بخورند و
نخایند فلفل قدری معده و گفته اند مادام که حدت فلفل محسوس نشود و سیم در بدن
باقی است و چون دفع کردید محسوس می کرد و این علامت آن است و امتحان آن و
خوردن آبی که در آن بل حل کرده باشند تا بقدر یکدرطل و بسبب جرم آن بران موضع
از مچرات است گذاشتن مرهم متخ از بکنج و چند سیم و حلیت با کبریت زرد و ذبل
حمام و خود بونج و مشکطرا شمع اجزا مساوی کوفته بختی بازیت و زفت شسته بر موضع
بکند از دهن و دودیه جذابه سیم و سوزاننده آن مانند زفت و فرقیون و جاذبه شیر قوی و پیاز خرد
پیاز غصیل و سرکه کین کوتر و قوتج و کبریت و قوم بری و خاکستری و بختی با بول انسان سرکه
انگوری شسته بران موضع و اطراف آن با بیدن نافع است مراره افنی و شیرین آن
در سیمیت مانند بدین است و در اعراض کشته از قوا تر نفس و غشی و کبریت لهاب غیمه
چنانچه در پیش انشاء الله تعالی خواهد آمد و تدارک آن نیز در سیم تدارک آنست مکرر

جلد اول در بیان تریاق الافاعی

فی فرودن آب کرم و روغن کبچدانه و مسکه یا بکرم خورایندن فادزیر فایق و مسخن
 و تریاق فاروق اصلی و مشهور و بطوس و دوا اسک و ماء اللحم و کوشنایه مرغ بقدری
 مشک خشک و شیر زرد یا کوسفند و پاکوانزه و دوشیده مانند اینها و استعمال ادویه مشتبه که النفع و جمع
 سموم نافع اند **فصل در بیان تریاق الافاعی** بدانکه تریاق یکسر اول معرب
 از لغت یونانی که نریا و نامزدوده باشد و نریا و لغت یونانی یعنی نافع است از برای کزین
 جانوران سمی و فادزیران لغت یعنی نافع است از برای ادویه مشهور و سمی پس این نریا و لغت
 مرکب کرده معرب شده تخفیف داده تریاق نامیده اند و نیز آن اعرابان و تریاق و دریا قه و
 دران باشند و در نامیده اند و درین لغت سموم بحکم اول نریا بر اسم و بفتح نیز در کل لغات آمده است
 و نیز گفته اند که مرکب و مخفف از تریاق و است که نریا یعنی سموم است مطلقا و بوق یعنی مقام
 آن پس هر دو را مرکب مخفف کرده اند یعنی مقام سموم و تریاق و نریا قه و نریا قه و نریا قه و نریا قه
 و سموم نیز گویند و گفته اند که معرب از نریا که فارسی که عبارت از افیون است اصطلاح
 کرده اند اطباء تا نریا برای هر دو که فادزیر است اشتباه باشد که نریا صفت سموم و رفع نکاح
 او کند و محافظت نماید روح را از فساد و فتن خواه حدوث آن سموم در بدن از کزین جانور
 باشد و از آنجا که سموم است و سموم یک خاصیت است و سموم انواع و در روح حیوانی
 و فادزیر است و نریا باشد و ادویه نمیده که کیفیت مزاجی این عمل کنند بر تریا که دوائی که بکشد
 کیفیت مزاج دوائی سمی است سموم را فساد و اختلاط و طوایف مفضول و ارواح بدن باشد
 سموم که کیفیت غریب سمی بهیچ از اسباب با از فساد و عفونت هوای باشد سموم که کیفیت غریب
 سموم که محدث و با و طاعون و سایر امراض و اعراض حادثه از سموم شوند و اعراض آن
 دوائی که رفع سموم می کنند نریا باشد و مرکب بعضی اطباء تریاق را مخصوصی است که نریا
 که این عمل کنند و اما دوائی که این عمل کنند پس آن را فادزیر نامند و این وضع ثالث است
 بعضی استعمال تریاق را بر هر دوائی کنند که آن را نریا صفت عظیم سموم قوی باشد
 اعم از آنکه نفع آن از برای سموم باشد یا غیر سموم از آنچه ضرر با فعال من رساند و بدانکه
 بیون اصطلاح کرده شود و لغت تریاق می خوانند از آن تریاق افاعی که مرکب مخفف آن اند

جلد اول در بیان تریاق الافاعی

۴۳۹

نمود و ما خسر اول است بجهت آنکه هرگاه نفوذ عام مطلق نذک شود می گردد و منصف بسوی فرد کامل
و کامل تر از تریاق افاعی تریاقی بلکه نردیونانیدین مرکبی نیست مثل آن و لهند آن را تریاق
اکبر و تریاق کبیر نیز نامند بسبب آنکه بسیاری منفعته خاصیت این مرکب تریاق فاروق
نیز نامند بسبب آنکه میباشند این مرکب فاروق میان موت حیات و یا آنکه فاروق است
میان هم طبیعت انسانیه در وقتیکه استعمال کرده شود بجهت هموم یا نریدین جانور آن است
و یا آنکه فاروق است میان صحت نام مرض قوی ضعیفیت صورت می نمایند آن الهادی برای آنکه
هدایت می کند طبیعت را بسوی صحت غالبین نامند برای آنکه مسکن بجان هموم و امراض
قناله است و منفذ تر نامند برای آنکه روانند است از سموم بلکه دانند آنها نگاه می نمایند
آنها بخلص کبر برای آنکه می رها نند بدن از آفات عظیمه و مفید حیات و بجا قضا صحت است
آنکه چون دفع غایب کرد و کویا حیات بخشد و حفظ نمود و صحت را صاحب موس گفته که مرکب این
تریاق ما غنیست و تمام کرد آن را اندر و ما خسر نیز داده کردن لحوم افاعی بر آن نامیده
آن انریاق فاروق شیخ داود و در تذکره آورده که ترکیب کرده آن اندر و ما خسر نیم و تکمیل
ترکیب آن نمود اندر و ما خسر ثانی بعد از یکصد و پنجاه سال اما آنچه ملا احمد قزوینی در
تاریخ الحکما از بدو ترکیب تریاق فاروق و انتهای آن و کیفیت یافتن حب الفار و
گوشت افعی نوشته بدین وجه است که ذکر می یابد از عجایب اتفاقات آنچه در پیدا شدن تریاق
فاروق اندر و ما خسر اول ارومی نموده و همچنین آنچه در پیدا شدن لحوم افاعی اندر و ما خسر
ثانی که ششم و مکمل تریاق فاروق است ظاهر شده و از کتب محققین اطباء ظاهر می شود است
که تریاق فاروق سبعی و انهم نامند کس از حکامی کجا که عبارت از اندر و ما خسر اول و ثانی
و قلا غورس و قلا قلبس و قلا غورس و مارینوس و ما غنیس و اندر و ما خسر ثانی و جالینوس
و اندر و ما خسر چهارصد و شصت و نه سال تمام رسید و هر یک این حکما غیر از جالینوس
در این تصرفات بنیادنی بالقصان کرده اند و جالینوس اگر چه در این نصرت نربادنی
و نقصان نکرده است بواسطه آنکه اندر و ما خسر ثانی او را بر مرتبه تمام و کمال رسانیده بود
اما اطهار منافع و مفاد و تعیین مقادیر شبات آن در هر مرضی مرضی و امثال این امور

جلد اول در بیان تریاق الافاعی

که از قبیل محبت نباشد از وظایف باشد و این نیز در تمام و اکمال آن اخل داشته اند و مفصل
 این مجمل آنکه ابتدای تریاق فاروق چنین بود که اندر و ماخض سیم که با سفلیتوس نیز ملقب
 است و در سن بسیت سالکی بسفری میرفت در انشای او موضوعی رسید که درخت غار در اینجا
 بسیار بود و هنوز از آن موضع نگذشته بود که نظرش بر پیری افتاد که در پنج دیوار کشته
 شکسته نشسته بود می کرد نگاه ماری از سوراخ آن دیوار بیرون آمد و انگشت ایهام پای
 آن پسر را بگریز پسر فی الحال را را بضرر تنگ بکشت و متوجه درخت غار شد و قدری
 حب الغار از آن درخت برگرفت و در دهان نهخت بجای او فرو برد و القیه حبه حبه
 را خورده متوجه او شد اندر و ماخض از مشاهده این حال متعجب گشته بجای پیر توجه نمود و
 از وی پرسید که ای پسر ترا که بگریز و بیج از آن بنویزید بکشت اگر من حب الغار نمی خوردم
 هلاک می شدی اما چون بخوردم از زهر پاک شدی و اندر و ماخض گفت تو این را از روی چه
 میگوئی و از که آموختی پسر گفت پدر من همیشه این کار می کند که حب الغار را کوفته با عسل
 مجنون بسیار دوز و هرگز ماری و یا عقربی نگزیده باشد با و میسد و ایشان از مضرت آن
 ایمن میشوند چون اندر و ماخض این حکایت از آن پرسید و عدم مضرت او را از آن بار
 مشاهده نمود و مقاوم بخرید حب الغار شده و آن در دفع سموم ماری که کوچک عقارب
 و سایر هوام نفع بسیار یافت بنا برین بعد از مدتی بخاطرش رسید که اگر با این حب الغار چند و او
 دیگر که در دفع سموم آنها را نیز دخلی باشد مزید آن کرد تا معین و مقوی او باشند و ترکیبی
 ساخته شود یقین که قوتش در دفع سموم بیشتر خواهد بود پس این جهت سه دوا می دیگر که
 عبارت از جنطیانا و مر و مسطح تلخ باشد آن ترکیب ساخته آن تریاق اربعه نام کرده و تخصیص
 این سه دوا بنا بر آن بود که جنطیانا تلخ و اقوی دویه است در دفع مضرت لسع حیات بلکه لسع
 اکثر هوام و دفع عض کلب کلبه تلخ و تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ
 عقارب و تریا و مسطح تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ
 و این دوا را و فوائدیکه بر مجموع این مرکب یعنی تریاق اربعه مشرب است همچون ذکر علل
 آن متناسبین مقام نیست فمن اراد الاطلاع علیها فلیطلع الکتاب الکبار الطبیة و بعد

جلد اول در بیان تریاق الافاسه

۱۴۴

از آن نامی برید این تریاق اربعه شائع و ذائع بود و هیچ تغیر و تبدیلی نیافت تا آنکه اندر و ماچوس
 در سن چهل سالگی وفات یافت بعد از وی هشتاد سال و ربلا دیونان بر اقلیدس شهریار
 و ریاست حکما باو تعلق گرفت و او بر اجزای تریاق اربعه چهار جزو و دیگر کعبه جارت از
 فلفل سفید و دارچینی و سیلخه و زعفران است اضافه نموده که نادر گردانند ضرر سوم را از
 قلب و حمایت کنند آنرا و بفتح نمایند سدها را و در فضیلت نمایند و اصلاح صدر
 کنند و قیوح و تنویم آورند که بسبب تنویم احساس بضرر رسم کرده نشود و وای اول از آن
 قبیل اند و زعفران منفرج و منوم است آن را تریاق صغیر و تریاق ثمانیه لقب گردانند
 فوائد تریاق ثمانیه بیشتر از آن تریاق اربعه ظاهر شد و چون بر اقلیدس بعد از آنکه مفتاح
 و دو سال از عمر او گذشت داعی حق را اجابت نمود بعد از وی چهل و هفت سال
^{طبیعی} ظاهر شد و صحبت فضیلت و دانائی او در بلاد یونان اشتهار یافت او نیز اختیار بهمان
 هشتاد و دو نمود و بدل کرد فسطح را بر رتب بعد از نحال و چهل و هشت سال فضا غورس حکیم
 پیدا شد و صحبت انامی او در بلاد انشای یافت راسی او بعد تا ایل و مدبر و بچاق صغیر بر آن قرار
 گرفت که چند دوائی غذائی برین ترکیب اضافه نماید و با لواء سطح الفت غذا نیست طبیعت باو
 اقبال نماید و اعضا و جذب او مبادرت نماید و اثرش بیشتر ظاهر شود بنا برین پیاز غنصل
 و و فبق کر سنه از ماده کرده و بعضی غسل خربازی عشره و البشرب محجون ساخت چنانچه غنصل
 با وجود غذا نیست و کثرت منافع در لسع افاسی و لزج هوام دفع تمام دارد و لهذا قسم فانی اکثر هوام
 است ناجی یکدیگر و بسفور بدوس منقول است که اگر پیاز غنصل درست را بر در خانه بیاورند
 هیچ نوع کرمه از هوام و غیره با آن خانه و جایند و اگر باشند بجه وضعی که توانند بیرون روند
 با لواء سطح صندنی که طبیعت ایشان با پیاز غنصل مکرر است بخوردن و ضماد کردن چو رسد و
 همچنین و فبق کر سنه با وجود غذا نیست و فواید بسیار چنانچه در کتب طب معلوم است که او را با پیاز
 محجون ساخته بر موضع نیش افاسی یا عضو ککلب یا عضو آدمی صامع ضماد نمایند نکایت
 همه را دفع می کند و شراب نیز با وجود سرعت نفوذ قوی قوای او بر با افاسی برین میرساند
 و در لسع هوام و دفع نکایت سموم قاتل نفع تمام دارد و دلی بدید این ترکیب اربع بود و منفعت

بسیار از فوطا بر می شد و چون قضا غورس حکیم بعد از انقضای سی و پنج سال که از عمرش گذشت
در عین جوانی سفر آخرت اختیار فرمود بعد از فوت وی بصدد ده سال صیبت فضیلت
و حکمت فراقلیس در بلاد یونان منتشر گشت و قدوه حکما می زمان خود شد و او بحدت فهم فوت
حدس از سایر حکما می آن روزگار ممتاز بود و لهذا چون تامل نمید بر رویه فوطا غورس نمود حکم
بفساد و نقصان آن کرد اما نقصان بواسطه اسقاط غسل بود چه غسل بواسطه لطافت و جویب
نموده و برابا یکدیگر تمیز ج و اختلاط تمام میدید بنوعیکه آنکس بیات و حدانی پیدا می کند و بان
بیات و حدانی مظهر آثار جنت می گردد و فوت دو به نگاه میدارد و بشاعت طعم او به رانی را کل
می کند چنانچه طبیعت با و اقبال می نماید و با وجود آن منقح سینه و جگر است و در سعه هوام و غرض
کلب کلب و دفع نکایت او به سینه بارده مثل خشناس سیاه و پنج سیاه و فطر لفع تمام دارد
و اما فسادش از آن جهت است که چون او به رابا شراب همچون ساخته شود و بسبب بانی که
شراب را سیاه مانند از عرض تغیر و نقص این نخواهد بود و لهذا اجالینوس می فرماید که شراب
باید که گشته شود و فاقش باید که سه سال باشد تا میست از وی کلیه تحلیل رفته باشد و موجب
تغیر و نقصین بشود و بنابرین امور مذکوره و فاقلیس حکیم غسل را باز اعاده نمود و بیاز غصیل و
آرد کرشته را با شراب گشته مزوج ساخته و در صحنی الحال قبر ص قبل شنبه را در دست کرده
و آن بعد از بیا خشک ساختن یک جزو اعتبار نموده داخل گردانید و چون بعد از آن عمر حکیم
فراقلیس گذشت او نیز داعی حق را اجابت نمود بعد از فوت وی بیست سال فوطا غورس طلب
طاهر شد و آوازه حکمت و در بلاد یونان انتشار یافت و باست اهل علم آن زمان با و لغمانی
گرفت و او بعد از تامل و تدبر تمام در مصروفات حکمای اربعه سابقه اصل تریاق اربعه را در زمان
را پسندید و با جویب فوطا و بر طبیعت نزدیک بهم بودند بعضی فطر را و نده داخل خشک چیز را و نده
در سموم هوام و او به سینه فاقال نفع تمام دارد و الان این تریاق اربعه متعارف نیست اول
است و چون فوطا غورس طلب پس بنفها و ساکی وفات یافت بعد از وی هفتاد و سال
دیگر یارینوس حکیم پیدا شد و صیبت فضائل و کمالات او در اطراف کناف بلاد یونان
است بهار تمام یافت و بعد از تامل و تدبر بسیار نه دوا می دیگر که عبارت از سنبلیله و فوطا سیون

جلد اول در بیان تریاق الافاعی

۳۴۳

و فلفل سیاه و دانه فلفل و قلع اخضر و مقل از رنق و جبریل اسطوخودوس و مشکطرا شمع باشند
 بترکیب فراقلین اضافه نمود و مجموع ادویه منفرده هفتده شد و با قرص اسفیل و آرد گرسنه
 سیه اگر آن هر دو را یک جزو اعتبار کنند و اگر اجزای قرص هر یک علیحدگی اعتبار نمایند با
 شرباب لیست جزومی شود و با غسل لیست و یک جزو خصوصیات هر یک ازین ادویه
 که ماریوس حکیم اضافه کرده بر واقف اسرار طب مخفی و مستور نخواهد بود و معینا در کتب ادویه
 بتفصیل مسطور است اما سنبلیطی بسیار نکه منفح است مشکطرا شمع بخت نکه مدقون
 حتی آنکه مخج جنین است و از خرد افق سم و مقوی معده است اسطوخودوس منقش دماغ و دافع
 سم و مقوی دماغ و معده و قلب است و باقی ادویه بعضی مصلح و بعضی مضار است
 دفع سمیت تقویت اعضای ریه و حفظ ارواح و قوی است و چون از عمر ماریوس صواب
 گذشت او نیز حکمای سابق پیوست بعد از فوت او بدو بیست سال صیت حکمت و کمال دادند
 ماغینس حسی عالم را فرا گرفت و راسی دور اندیش او بعد از اتمام و ندرت تریاق ماریوس بن
 فرا گرفت که قرص اندر خورون که یکی از حکمای بلده اندر خورون جهت دفع سموم ساخته
 و از آن لقمه بسیار یافته بود بر تریاق ماریوس اضافه کند لیکن چون در آن قرص بعضی ادویه
 تریاق ماریوس بود ماغینس و زن آن ادویه را از قرص کم کرد و آنچه در آن ترکیب نبود
 وزن آن را افزود بر هفده ادویه مذکوره بیست و هشت و میگرداند آن تخم کرفش و کافور و سیاه
 و انگبین و حما و نار وین و قلع طار محرق و ایرسا و تخم بلغم و زوفاسی یا بس و زور و ابلس و صمغ
 البطم و فطر اسالیون و زنجبیل و جیره و اشق و سوربخان و قند و مانا و جاب و شیر و دوق و با شعله
 که در مجموع ادویه سی هفت باشد با قرص اسفیل که مرکب دو جزو است سوای عسل و ازینجا ظاهر
 شد که آنچه از بعضی حکمای متأخرین مثل ابن حبل که در مختار خود آورده که مبدء این تریاق
 ماغینس است که او را ماغینوس نیز مینویسند و منعم و مکمل آن اندر و با صفت و همچنین در ذیل مسائل
 حنین بن احقاق که از ملحمات خواهر زاده او بخش بن اشم بن اعظم است نیز ابراع این تریاق
 را به ماغینس منسوب داشته سهو محض است شناسای آن عدم شمع و لکخص نام است چنانچه
 ابن ابی صادق در شرح مسائل حنین تصریح بان نموده و چون از عمر ماغینس نود و سال گذشت

جلد اول در بیان تریاق الافاعی

بسم الله

اولین فصل آخرت اعتبار کرده بسیار آن بابی است بعد از او بعد از بیست سال اندر جان
 نانی که منجم و محمل تریاق فاروق است رزمان است که در وقت ظهور القمرین ظاهر شد و در بیست
 سالگی نسبت کمال او عالم افرو گرفت و او بعد از آن سال و در تمام در تریاق مذکور بجا نبرد کتب
 معینه و قدما چنین معلوم می شود که اندر و ما خمس سال است پانزده سال در باب نصف تریاق
 مذکور بهائیه فکر می بود تا آنکه بعد از پانزده سال کیرایش بر آن قرار گرفت که گوشت افعی را
 بواسطه نجر چندی که درین مدت درادرباب گوشت افعی حاصل شده بود چنانچه مختصر تبصیر
 مذکور خواهد شد باسی سه دوا می بگر که عبارت از قند و سود و ج و است و در یون و طین مخموم و رب
 السوس و تخم رازیانه و فاخته و ورق سافج هندی و صمغ عربی و حب لبسان و روغن لبسان
 و نخل کبر و هوفار یقون و مصطکی و سیسالیوس و کاذبوس و حریف ابلی و فودنه که بوی خوش است
 و هوفانسیله اس و دیونند و غار یقون و شیخ جلی و سکنج و اقا قبا و کند و اقا قبا و فودنه و عصاف
 لیجیه النیس و چند بیدستر و فقر البه و فوطور یون و قیق است اضافه باید کرد و مجموع او و میفرود
 به مقدار می شود و غیر از آن اقصا ثلثه که عبارت از فوصل اسفیل و فوصل اندر و خور و فوصل
 افعی است که اندر و ما خشن نانی آن را اضافه نموده و غسل و چون اندر و ما خشن نانی به فود
 سالگی رسیده فوت شد بعد از او بعد از بیست سال جالینوس ظاهر شد و او هر چند خواست که در
 تریاق فاروق تصرفی زیاده و با نقصان کند از خوف آنکه مبادا که بعد از تصرف بر آن
 آثار یکدیگر الحال بر آن مترتب است مختل گردد و نتوانست تصرف کرد اما مظهر منافع او
 جالینوس بود که فیاضی صاعدا و نسی طبعات الالهم اظهار منافع آن را نیز نسبت به استاد
 جالینوس الیایانوس حکیم می کنند و میگویند که در زمان الیایانوس استاد جالینوس در مدینه
 انطاکیه روم طاعون جاوش کشت چون الیایانوس در انطاکیه بود و بسی مردم تریاق فاروق
 از بیم آن طاعون خلاص نمود چه هر که پیش از مرض تریاق فاروق خورد و بود مطلقا آسبی
 باوراه نیافت و آنها که بعد از مرض خوردند بعضی خلاص شدند و بعضی چون مرض ایشان
 استیلا یافته بود هلاک شدند و چون جالینوس ششستاد و هفت سالگی وفات یافت بعد از او
 ابن زمان سیح احدی را مجال تصرف تریاق فاروق نبود تا به و دانست که اندر و ما خشن

جلد اول در بیان تریاق الافاعی

۴۴۵

ثانی را در باب دخان گوشت افعی همین تریاق سه تجربه حاصل شده بود که از آنجا بروی این
 شد که گوشت افعی در دفع سموم نهایت قوت دارد و چنانچه سمی دوی دیگر در آن باب باو
 نمی تواند رسید یکی از آن تجربهات ثلاثه آن بود که سبزه اندر و ماخس ثانی سردی باو بسیار
 بود اتفاقاً روزی در آنجا میسر و چشمتان خواب بر و غلبه کرد و در پایم رختی بخواب رفت
 ناگاه افعی از سوراخی برآمده دست او را بگرفت و او را از ببول هر چه تمام تر برده ار شده داشت
 که او را افعی کزیده غشی اضطراب عظیم عارض او شد و با وجود آن حالت تشنگی بروی غلبه کرد
 نگاه کرد و دید که نزدیک بان درخت کوی است که قدری آب صاف در آن جمع شده از
 شدتش تشنگی رفته قدری از آن آب نوشید بچو آب خوردن قلاق و اضطراب او تسکین یافت
 و بحال اصلی از آنجا بچو کوی باسی ماری او کزیده بود و او از آن حال متعجب ماند و با خود گفت
 آیا درین آب چه خاصیت بود که یک جرعه از آن دفع زهر این چنین ماری نمود و بنا برین چو
 برداشت و آن آب را برسم زد و دید که دو افعی را بهم آویخته در آن آب مرده اند و از شدت
 گرمای آفتاب مدهاشده اند چون از آنجا برگشت و این حکایت را به برادر خود اندر و چش
 نقل کرد و اندر و ماخس متعجب شد که گوشت افعی مقاومت بسم خود می کند و او را از اعضایی
 ریکه آدمی در می نماید و هم از تجربهات ثلاثه که اندر و ماخس از دوی خود آن بود که اندر و ماخس
 از برای جماعتی از مزارع خود هر روز طعامی یک سبزه شراب میفرستاد که ایشان در کار
 جلد باشند و بسیار کار کنند اتفاقاً روزی چون آن مزارع آن طعام خورده شود و چش شراب
 شد و چون بپوراکش او دیدند که افعی در میان آن شراب قناده مدهاشده بنا برین
 ایشان از آن شراب شکر شده یا یکدیگر گفتند که صلاح در آن است که این شراب با قدری
 از طعام از برای این مجذومیکه در بیرون قریه قناده و مردم او را از قریه خود بیرون کرده اند
 بهرستم تا او ازین غدا بخلص شود پس آن شراب را با باره طعام پیش صاحبش ام
 گذاشتند و او بعد از تناول طعام از آن شراب بسیار بخورد و بعد از ساختن او را بخورد
 و بهوشی حاصل شد و چون بهوش آمد دید که تمامی پوست او را زوی جدا شده و انفقار
 آب عفن از مسامات او بیرون آمده که فوق آن منصف و ریشته از آن مرض با یکبار خورده

جلداول در بیان تریاق الافاعی

یافت چون این خبر باندروماخن رسید انست که گوشت افعی در امثال این امراض نیرفع تمام دارد و بجز بیسوم که اندروماخن اروی نموده آن بود که بادشاها آن زمان غلامی داشت که بصفت غازی مصوف بود از جمیع مردم سعایت و غمازی می کرد و بواسطه غمازی و اعلام اخبار پیش آن بادشاه کمال اقرب بهم رسانیده بود چون بواسطه غم و سعایت او مردم از بسیار میر بسد ارکان یکدیگر قتل و متفق شده او را بر سر صحنه افت پیانغ برده مقدار دو درم افیون در شراب و از چون ساعتی بود که شدت آن غلام بیوش افتاد چنانچه همه حاضران را یقین شد که او مرده بنا برین باتفاق یکدیگر در آن خانه را متفصل ساخته متوجه ملازمت بادشاه شدند که او را خبر کنند که غلام در اثباتی صحت بقیة بمرود و هنوز ایشان اینغنی را بعضی بادشاه رسانیده بود و ندکه نگاه بانان آنخانه متفصل دیدند که افعی از باغ برآمده متوجه آن خانه نیست چون افعی بان خانه درآمد بعد از ساعتی از اندرون آواز غلام برآمد که فریاد میکرد که دروازه را بکشاید که مرا افعی بکزیه بنابرین مردمان دویده دروازه بکشید آن غلام بیرون آمد و سرش نشویشی نداشت چون این خبر باندروماخن رسید انست که قوت حرارت سم افعی با بروث افیون مقاومت نموده دل او را از تکلیت و نگاهداشت و بروث افیون بواسطه تغلیط خون سم افعی از سیرت در اعضا مالت آمد القیة اندروماخن بعد از مشاهده این مرد مخامخ تحقیق و تجربه گوشت افعی شد و بعد از آن مالت و بد مدت باز زده سال از گوشت افعی فرصی که الحال بقصر افعی شتهار و او را ساخت بشرطی که در کتب مسطور است و درین باب می آید انشاء الله تعالی و داخل تریاق فاروق ساخت و آن ترکیب آن فرص مزین کمال یافت فوائد از او بطور رسید اینجا نقل کلام صاحب تاریخ الحکما بود باضافه بعضی فوائد از کتب دیگر و بعضی گفته اند که اندروماخن قدیم که مشهور است قلیق و و از اعظم حکمای فلاسفه است اول کسی است که کلمه در بعلم طب حکامی بکریه منسوب با و یند مثل افلاطن و ارسطو و غیر اینها و آن اتمه کرده ترکیب این تریاق بعد از آن که گذشت برین بیت سال که مسافرت می کرد و تجربه می آموخت بحسب الفار و معرفت او و تجربه حبل لغا بدین چه حاصل شد که در سفری بسری با او بود شته پیچی یواری بول

جلد اول در بیان تریاق الافاعی

کلمه

می گرد پس بگنجد انکشت بهام با پی ام را ماری می آن سپرد رفت بسوی رحمت غار و خور و حب الغار
مقداری پس سوال کرد اندر و ما حن از ان سپرد که چه چیز ترا برین داشت که بعد از کزیدن مار
رفته از حب این درخت خوروی جواب داد که قبائل من استحال می کنند این حب از برای دفع
ضرب کزیدن مار و دیگر آن از بهوام زهر دار و پدر من آنرا کوفته با هم وزن آن غسل سه شنبه
پروم میداد از برای دفع ضرر سموم مقدار چهار مثقال پس اندر و ما حن بکمان خود رجوع کرد
اضافه نمود حب الغار را به جیطیا تا بسبب نفع آن از برای سموم و مرصافی فسطیخ و باقی ماند
این مرکب بر همین چهار جزو که تریاق اربعه باشند پس بعد از مدتی شروع شد باضافه نمودن
برین چهار جزو آنچه دور کرد اند ضرر سموم را از قلب حمایت کند آنرا جزو سموم و نفعی پیدا
کند و او را فضلات نماید اصلاح ضرر کند و تقویت آنچه در صدر است از اعضا نماید و
مفایده کند اختلاف انواع سموم را مانند سم فعی که حار است و سم عقرب که باره است و محافظت جمیع کشته
فساد و بعضی چون استوریون که پاشیدن آن بر جسد میسازد آنرا از فساد و بعضی چون سیتون که
فلفل و آنکه بوده باشد جوهر و آنچه که مقابل هر سم باشد مانند قردمانا و سیلیخ و دار چینی و آنکه اصلاح
کرده و بعضی از آن دو بعضی دیگر مانند سبط خود و س که حضرت اجداد بخاری بنون مطین مخموم که بطی
است بدو اینکه نفوذ نماید آنرا مانند سیلیخ و دای الکال حار مانند قطار بار و مانند افیون و آنچه معین
چهار جزو اول باشد و با آنچه دفع ضرر آنها کند مانند زراوند از برای فسطیخ زیاده گردان
چهار جزو قلیدس طیب فلفل سفید و دار چینی و سیلیخ سیاه و زعفران از برای آنکه دفع سموم
اند و تفریق عفونات می کنند و بسبب آنکه زعفران مفرح و منوم که بسبب تنویم نافع است از احسا
بالم سم و قلیدس این جمله را که چهار جزو اول باشد و چهار جزو که خود بران اضافه نموده که مجموع
هشت جزو است تریاق صغیر نامیده که تریاق نمائنده باشد و سطر بود این تریاق نازمان
فیلا غورس پس فیلا غورس یاده کرد بر تریاق قلیدس عنصل مکرسته و غسل را ببل شراب
گردید ایل آن که در شراب غذایت است و بدن محتاج است و در زمان استعمال سم بخیر گردد
داشته باشد اما عنصل پس بسبب آنکه منع بهوام می کند بجزو که آشنی در خانه مانا چه رسد
باشنا میدان ضداد کردن بآن و کمرسته مفتح است و سطر بود این تریاق نازمان او را پس

جلد اول ترکیب و تدوین این تریاق و نکات در اشتقاق و زمانیکه بعد از ساختن آن میتوان استعمال نمود

طبیعت پدید آورده که بر آن غسل را از برای دفع عفونت حدت و حفظ و تقویت و دفع سمیت مسموم
بارده با آنکه می باشد آنرا قوی که دفع سم مسموم می کند و خطی که در کسی که خف عسل گردید
آنکه شراب نهائی مفسد ترکیب است مخصوص مفعول که زیاده بر یکسال نهایت سال
بر آن مرکب بگذرد پس کرده اند عضل و کره و افراس و مستمندان مرکب تا زمان غیثا خورد
پس او اختیار برشت جزو اول که مسمی تریاق صغیر است نمود الا آنکه بدل کرده فطر از برشت ستم
ماند این مرکب آنکه از زمان ریوس پس او افزود بر آن او و به جزو دیگر را مشکطه اشبع
و سبیل الطیب و ناخته فرسود و فلفل سیاه و از فلفل قفاح و از خر و منقل از رن و منقل
و سوط خود و پس گردید سجده جزو اما مشکطه اشبع پس سبب آنکه در رمی نماید و راری قوی
حتی آنکه اخراج چنین می کند و سبیل الطیب سبب آنکه منقح است و از خربا آنکه نافع است از
برای مسموم نفوس سجده می کند و سوط خود و سبب آنکه دفع سمیت می کند مفعول صغیر است
و مستمندان این مرکب آنکه از باغینس حصی پس او افزود بر آن مسجده جزو است و جزو
و دیگر که قبل ذکر یافت پس کرد به اجزای آن چهل جزو و بود و فرس که افراس اندر و خوردن
و افراس سبیل باشد الا آنکه که کرد از اجزای تریاق بقدر آنچه در افراس است از عقاقیر
و استمرار یافت بودن آن برین حال تا آنکه آمد اندر و ما حسن ثانی پس او زیاده کرد بر آن
افراس نافع می دود و ای که چنانچه ذکر یافت پس کرد به اجزای آن هفتاد جزو و سوطی
افراس و شراب و غسل هفتاد و پنج جزو و استمرار یافت میان مردم از غیر لغیر و تبدیل
تا آنکه رسید پس نسخه بالیوس پس او لغیر و او آن را بحسب این و او ضلع چنانچه انشاء
الله تعالی در بیان نسخ آن مذکور خواهد شد فصل در بیان ترکیب نمودن
این تریاق و نکات در اشتقاق و زمانیکه بعد از ساختن آن می توان استعمال
نموده اول باید دانست که واجب است بر کسی که ترکیب تریاق فاروق همچنین کل
او و خصوصاً کبار را نه می کند مهارت و شناخت بر یک از سفودات آن را در جمیع
بلاد از اول روز یک می روید تا روز بلوغ آن بلکه تا روز فساد آن بحسب آنکه عقاقیر متغیر میگردد
اطوار آنها و بسیار دیده شده که کسانی را که می شناختند کباب را بکل آنها فقط پس بکاه

جلد اول در بیان ترکیب نریاق و فایده و ادویه مرکب و ذکر اصول نسخه اندروماخس

۳۱۴۹

موسم کل اینا میرفت ناسل می کردید معرفت ایشان بر آن دواها را باید که اختیار کرده شود
 عقاقیر تازه جید مختار هر یک را از مکانی مخصوص که مختار است درین ترکیب چون بری
 و نهری و بستانی و جالی و از بلاد مخصوصه بدانها چون مرکی و خطیابار و می ریوند چینی و
 کل سرخ فارسی و سبیل سندی و نارودین قلیطی چنانچه در ذکر ادویه مفروضه تفصیل مختار
 هر یک از ادویه را ذکر کرده ایم و باید که بنا شد ادویه این ترکیب که به سوسیده فاسد
 شده چون این معنی معلوم شد پس بدانکه محتاج است اجزای این مرکب سیوی مزاجی حکم
 پس واجب است تدقیق نظر و تقریر بیان دوائی که مخیل گوید بسیار باشد مانند زنجبیل
 و سیان آنچه تمخیل گوید بسیار باشد مانند بنز و بسبب لطافت آنها و همچنین هر یک از صمغ
 و کندر پس هر یک از ادویه را موافق حال آن باید که گوید و نیز بدانکه آن اجزای اصول اند
 خشبیان زرد و اوراق و از باقیان بدانکه در ادویه مرکب بعضی از ادویه می باشند که آنها نیز
 عموم و اصل اند از برای آن مرکب که اگر حذف کرده شوند باطل میگردد و فایده آن مرکب
 و عموم و اصل درین نریاق به نسخه اندروماخس ثانی که بالفعل شده اول است بیان اطبا
 لحوم افاعی است و لهذا سسی نریاق الافاعی گشته و اما پیش از اندروماخس ثانی عموم و اصل
 در آن جب الغار بوده چنانکه بیان کرده شد پس اگر در نریاق اندروماخس ثانی لحوم افاعی را
 حذف کنیم مطلقا و بایل کنیم بدوائی دیگر و با دخل کنیم در آن دوائی که مفسد لحوم افاعی باشد
 چون عسل ملا در که مفسد هر لحوم است و بسبب فساد لحوم افاعی که اصل و عموم است درین
 نریاق فاسد میگردد و هیچ اجزای این ترکیب چه هرگاه یک بخرد فاسد و راید در اجزای
 صالحه بیهوده فاسد می گرداند و باطل می گردد و عمل فائده آن و ادویه دیگر که اصل و عموم نیستند
 اگر حذف بایل کرده شوند و یا زیاده و کم گردانند آنها را ضرر بعید و اصل نمیرسد چنانکه اشلا
 اگر زیاده کنیم درین نریاق جوز بوارا هرگز نیست جریمه عظیم و اگر چه اولی از آنست درین نریاق
 آن است که هیچ خود در آن نه در عود نه در سائر اجزا و در او از آن ادویه نیز باقی و نقصان نیست
 اندروماخس ثانی نصف کرده شود و بکلیه اجزای آن ابراهان زن که نوشته مرشد نمایند
 بدون آنکه مجموع را بر همان نسبت زیاده کنند یا کم کنند چه شاید که این مزاج ترکیبی که بر آن قابض

جلداول ذکر و وصل نسخه تریاق اندروما حسن

۴۵۰

شده است با معین اجزاء البیدیا بن اوزان مخصوصه با ست چون خواص طلسمان بلکه در جمع
 مرکبات کجاءند کوره از قدامی حکما که اکثر آنحضرت البوم البان را حاصل شده هیچ
 خود در آنها تغییر نماید که راه نیابد و اگر چه بسیار باشد که بعضی تصفات بکشد بسوی قائمه و
 لیکن موقوف است به تجربه و تحقیق و استقیام و اما بدون تجربه آن را استعمال نمی توان نمود
 و طریق کوبیدن آنها آنست که اجزاء را از هر یک جدا جدا در باغی که باطن آن گرمی باشد
 و سرد آن تنگ آن مفدا که همین دست در آن داخل تواند شد و سطح به سطح با سطح باطن باطن
 هم با هم باشد بخوبی و از آنکه بوزن که از اجزای مسخوف در چین کوبیدن کرد به تجربه و بریناورد و از
 از باطن ناکرد آن ساکن نشود پس بپزند و از درختی که از موبافیه باشند و دو در وسط
 منخل باشد که اگر گرمی از آن برخیزد باز در منخل نشینند آنکه بیرون رود و بپزند و از آنجا بگری
 لطیف بر روی نبطی معتدلتا و زمان دوید که محتاج اند کوبیدن و چین مگر بعد از گرفتن
 و چین بسیار باشد که محتاج بکذاشتن و ابعدا از کوبیدن در آفتاب باشند بسبب گرم و طوبی
 که داشته باشند پس چون خشک شود آن را نرم بکوبند و بپزند و بپزند و بپزند که محافظت
 جمیع این امور را بعد از اسکان بچند و چیزی از آنها را امهمل معطل نگذارند و اما سرکه بوده باشد
 آن را جزا عصاره را بر بوب صمغ پس با پس آنها را سه روز قبل از ترکیب باید که بکوفته و در سرکه
 یا غسل صمغ یا آنچه آنها در آن حل شوند بچسباند و روز چهارم که روز ترکیب است بسیار باشد که
 خشک و چیزی که مخلوط با آنها باشد جدا کرد و اما طب آنها را در روز ترکیب حل کرده بسیار باشد
 قلع طار مخرق را در روز ترکیب با شراب سخن نماند که محلول کرد و اما اجزای باقی آن که غسل
 و شراب و روغن بلبلان است در پانزده نفره یا طلا کرده یا مس نازده قلعی کوه بر روی آتش
 اخگر طلا کند و در روز ترکیب مخلوط شوند پس آنها را از پانزده بر آورده اجزای مسخوف را
 در آن پانزده کنند و تسفیقه آن نمایند و دوید محلول و غسل مخلوط با شراب و روغن بلبلان و آب
 و مسواطی که از چوب سید باشد و روغن بلبلان چرب کرده باشند بر بپزند تا مستحکم شود
 مانند و نهایت استحکام و سبطی پس روی آن را بصوفی یا مندی بپوشند و بپزند بر آن
 هر روز و در هر یک جدا از آنکه در آفتاب گذاشته باشند تا گرم شده باشد و بعضی گفته اند که

جلداول ذکر عموم و اصل نسخه تریاق اندروماخس

۴۵۱

هر چهار روز و جالینوس گفته که هر هفت روز یا چهل و دو یا دو ماه پس از آنکه از اندروماخس
قوتهای او بر ساقط شود و کرد و خشک باشد سفال بی لعاب و ظرف جوئی سده کرده اند
آن را بسبب حرارت چون ظرف چینی مزاجی بهترین ظروف از برای نگه داشتن آن ظرف
طلماست پس ظرف نقره پس زجاجی و اگر ظرف چینی یا گره سفال لعابدار باشد باید که مدام آنرا
بچیزی که از برک خرمایا از ضرر آن بافته باشد بپوشند و هر دو ماه یکبار روز سه شنبه آنرا بکشتانند
تا تریج ششم بار و بان برسد حسن فواید بسیار می نماید آن فنی بظهور میرسد که صبر کنند بر آن
تا اجزای منتهج مزاج ثانوی پیدا کنند و فعل کنند و او را بعضی در بعضی و هر یک از اجزای قوت
خود را عطا کنند بدیگری و هر یک از اجزای اصل کند در دیگری پس بر مجموع نیکی عطا قیر آن
زیاده باشد محتاج است در پیدا شدن مزاج ثانوی در آن بدنی اکثر از برای فعل و انفعال
و مداخل اجزای شک نیست در آن که مخرج گرفتن اجزای این تریاق زیاده است بر سایر
هر یک که بسبب کثرت اجزا اولی این کرده اند و ماخس آنرا استعمال آن پس از ده سال
شش ماه و بعضی از اطباء بخوبی آن آن در سال چهارم کرده اند و بعضی گفته اند که سال پنجم
استعمال آن جایز نیست و اما جالینوس متاخرین تا این زمان استقرار یافته برای ایشان
بر آنکه چهار سال استعمال آن بعد از شش ماه و بعضی شش ماهین گفته که آن را بعد از شانزده ماه
استعمال توان کرد و شیخ الرئیس که بعد از چهار سال استعمال توان نمود و محمود بن الیاس گفته
که قومی استعمال می کنند این تریاق را بعد از که شش ماه پنجم سال از ترکیب آن و بهتر است
که استعمال کرده شود بعد از ده سال بجهت آنکه افعال قوتهای آن طایفه می گردد و تمام
می شود بعد از که شش ماه این زمان لیکن بنظر او آن است که استعمال کرده شود پیش از که شش ماه
هفت سال بر آن بد را که بن فلاحی گفته که او را که تریاق فاروق چنانچه صاحب کامل
الصناعة کرده اند که شش ماه بعد از ده سال اولش بعد از هفت سال است بعضی بعد از
پنج سال گفته و اما اطباء زمان بعد از هفت ماه یا شش ماه تجویز کرده اند و بعد از که او این
اند مزاج اخلاط اجزاء بعد از که بپوشان محل کردن باشد باضمه از برای غذا و نگه داشتن آن
در ظرف مذکور باشد قوت ماسکایه اعضا را در او بواسطه اعضا مدتی که فعل قوت می نمود در آن

انوار ابدن بارستان عسکری شاپور که تالیف عجیبی است آورده که این نسخه را جالینوس از اندر و سار
 ثانی نقل کرده این است صنعت آن افواص اسقبل حمل و سبب شقال افواص افاعی
 بیست و چهار شقال افواص اندر و خورون فلفل سیاه آفیون حید از هر یک شقال وزن
 افواص افاعی یعنی بیست و چهار شقال در چینی یک نسخه دوازده شقال و بنسج دیگر
 بیست و چهار شقال غنچه گل سرخ شروع الاقلع دوازده شقال تخم شلغم بری اسقوریلون
 یعنی نوم بری سرخ سوسن آسمانجوتی یعنی ایرسا غاریقون شش سفید انشی بر لبوس
 بروغن بلسان از هر یک بوزن کل سرخ یعنی دوازده شقال مرصافی یکی زعفران
 زنجبیل ریزند چینی بنطافیلن فودنج کوسه فراسیون فطر اسالیون اسطوخودوس قسط
 تلخ فلفل سفید دار فلفل و نقطه ماسن یعنی مسکط استیخ کند رفقاج اذخر صمغ البطم
 سلیج سیاه سنبل سندی حید از هر یک شش شقال سیخه سائله تخم کرفس سیسیلیون
 تخم تالسقیس که آن را عبری حرف ابيض گویند و پیارسی تخم سپندان سفید ناخواه
 که از بر لبوس که فیطوس عصاره هیوفا قسطید اس یعنی عصاره لیخته الطیلس سنبل
 رومی سارنج سندی سوجنطیانا ناز را زیانچ طین محتوم قاقطار حرق حماما حرق تری
 حب بلسان بیوفار یقون قو صمغ عربی فردمانا انیسون افاقیا از هر یک چهار
 شقال دو قوبار زوقه البه و جاد شیر قنطور لیون و فینق زراوند طویل حید بیدشته
 سکنج از هر یک دو شقال و پروایتی بدل زراوند طویل زراوند مدحرج است اما
 حید بیدشته و سکنج از هر یک بروایت دیگر چهار شقال است عسل صمغ ده رطل
 شراب عنبق بر بجانی حاد و دو قسط حمله ادویه این نسخه شصت و چهار جزء است و ای
 عسل و شراب سه جزء و مرکب که سه قرص باشد و شصت و یک جزء و مفرد و گفته شده
 که این نسخه جالینوس است که تصحیح کرده و حذف کرده از نسخه اصلی اندر و با حسن ثانی
 نه جزو که آن حب الفار و مقل ازرق و عود بلسان و اشق و سورنجان و حمرل
 و صمغ مکی و بنج کبر و شیخ ارمنی است و ظاهر است که جایز نباشد حذف چیزی از آنها
 و بعضی اطباء حذف سواهی سورنجان اجایزند اشسته اند مخصوص حب الفار

چنانکه سابق معلوم شد که آن اصل و عمود کل اجزای این تریاق است سایر اجزای آن
که اصل و عمود است افزوده شده و اما این نه جز و پس وزن حب الغار شش مثقال
و مصطکی و شیخ ارمنی و مقل ازرق و عود بلسان از هر یک چهار مثقال و اشق و زهر حمر
و پنج کبر از هر یک دو مثقال است و اگر سور بخان داخل کنند وزن آن یک مثقال
این است جمیع فواید اجزای تریاق افاعی که تلخیص کرده شد از فریب به پنجاه
کتابه و شیخ الریش رحمه الله تعالی گفته که بهترین نسخه های تریاق افاعی نسخه اصل
اندر و ماحض ثانی است که ذکر یافت و بسیاری از اطباء مثل جالینوس و غیره از یادها
و کما به نسخه اندرو ماحض کرده اند نه از برای خود و نه برای دیگران که واجب گردانیده باشد
ایشان را بر آن و نه از برای حاجتی قوی که محتاج ساخته باشند ایشان را بر آن
امر و لیکن داعی شد ایشان را بر آن آنکه ذکر و نام ایشان بلند شود و از برای آنکه
باقی ماندند ایشان اثری در تریاق فاروق همچنانکه باقی ماند از اندرو ماحض ثانی پس
گفته که اعتقاد من آن است که حرکت نباید داد چیزی را که بحسب تجربه بهنج باشد
بسیب آنکه شاید آن مزاج حادث از آن اوزان مقرر و مقتضی خاصیتی باشد که به تجربه
از آن یافته شده پس هرگاه حرکت داده شود از وزن آن و مقتضی مزاجی خاص
بود که بلع آن مزاج بود و خاصیتی خاص که به تجربه از آن یافته شده بر آید آن خاصیت
خاص که بلع آن اوزان است خواه ماند که لا یمضی احسن لاط این تریاق به نسخه
دیگر شیخ الریش گفته که ذکر کرده افراص اسقیل چهل و شش مثقال اقراص افاقی
اقراص اندرو خوردن فلفل سیاه دار فلفل از هر یک بیست و چهار مثقال عنجه کل سرخ
خشک منوع الاقراص اصل السوسن رخ سوسن آسمان کونی یعنی ایر ساق و تخم شلغم بری
و اسقوردیون افیون خالص حبید از چینی غار یقول پش سفید انشی از هر یک دوازده
مثقال عود بلسان از هر یک ده مثقال فلفل سفید ربون و چینی مرکبی صاف
مسطح زعفران سیاه فراسیون شک طر امیش سفید الطیب قلع اذخر و نوج
جسی کنند و ذکر حبه مسطوخ و دوس فطر اسالیون و آن تخم کرفس کوهی مایه و نونی است

صمغ البطم مصطکی رومی بنجیل و دهمسه الاوراق از هر یک شش مثقال تخم کرشم کمانیطوس
میعه سا که منو حمانا روم یعنی سنبل رومی طین مخموم فومکما در یوسک سافج هندی فلفط
محرق خطیانی رومی اینسون عصاره اوفاشطیداس یعنی عصاره الحیة القین برالرازیان
حب بلسان افاقیا صمغ عربی فرومانا سیسالیوس حرف ایض سیوفاریقون سبکین
ناخواه از هر یک چهار مثقال چند بیدستر زراوند طویل و قوققرا الیودجا و شیر قطور یون
دقیق بارزد یعنی قنده از هر یک دو مثقال و در لشنه دیگر وزن چند بیدستر چهار مثقال است
بستور یک و گریافت با عسل محجون سازند و این لشنه سوای عسل شصت و پنج خرد است
سه قرص مرکب و شصت و دو چیز و مفرد اخلاط این تریاق به لشنه سوم که شیخ الریاض
قانون ذکر کرده اقراص اسقیل سبب شصت مثقال اقراص افاعی اقراص اندروخورد
فلفل سیاه افیون جید از هر یک بیست و چهار مثقال ثوم پری تخم شلغم پری غنچه
گل سرخ منزوع الاقلع ایرسا غاریقون شش سفید رب السوس رومغن بلسان
وارچینی از هر یک دوازده مثقال مرکلی صافی قرسمون عطران ار فلفل بنجیل
پودنه کوبی فطر اسالیون فطنا فلون و آن دهمسه الاوراق است راوند چینی فسط
لش سفید اسطوخودوس فلفل سفید مشکطامشع ققاج اذخر عکاک البطم لبان و گریه سیلیخ
سیاه سفید الطیب از هر یک شش مثقال خطیانی لاف بیس یعنی حرف ایض یعنی
و آن میعه سیاه است سیسالیوس سنبل اقلیطی که آن نارومین است ناخواه که فیطوس
کما در یوس سیوفافشطیداس سافج هندی اینسون فومکما کرشم برالرازیان طین
بحره که آن طین مخموم است فلفطامشوی حمانا سیوفاریقون و ج مرکب بلسان
اقاقیا صمغ عربی فرومانا از هر یک چهار مثقال و فراقنه جواو شیر قطور الیودجا
و دقیق زراوند مدح چند بیدستر از هر یک دو مثقال و گاهی زیاده کرده می شود
بر این لشنه ادویه که در لشنه عجمی تالیف شاپور ثبت است و آن این است جوق نهی
که آن را بفارسی پودنه لب جو گویند کثیر اعطینا مصطکی رومی زراوند طویل سبکین
سفید از هر یک دو مثقال و این لشنه مفید و جزو است سوای عسل و وزن عسل ضعف ادویه

است و می باشد جلا پنجه درین تریاق است بکند از او چهار صد و سی و چهار شغال بد آنکه یک دو
از اصل نشیند و ک است باید که صمغ را نیم کوفته یک شب در شراب یا در طلای مطبوع
بخسانند و زعفران را علی بن لب ایند و عسل کوفته را در روغن لبسان بگذارند و قلع طای
راشتها و همچنین سایر ادویه را نرم کوفته از غزال موئن تنگ سورخ با آب لیمو تافه
بیسختند و با عسل مصفی مقوم در بانیل طایه انقاره یا مس نازده قلعی یا مسوطا چوب بقوت تمام
بکشند و بگویند تا خوب منروج و منجمد گردد و پس سوخته در ظرف طلا یا انقاره یا چینی بکند
اندرون آن روغن لبسان مالیده باشند بر دارند و باید که مقدار ثلث ظرف خالی باشد
و بعد از چهار سال بکار برند شربتی کامل از آن مقدار یکدربیم آب گرم و اگر بدستور یکدربیم
صد روز که بافت که هر چند روز یک مرتبه در آفتاب گذارند تا گرم شود و به مسوطا قدری بر بیم
زنند و بگویند پس در ظرف مذکور بشوایط مسطور نگاه دارند بهتر است فصل در ذکری
افراس مستحیاد تریاق افاسی و جمیع از منافع و خواص آنها احوال افاسی
مستعمل درین تریاق بنشیند شیخ الرئیس رحمه الله تعالی صنعت آن باید که صید کنند
افعی را در آخر فصل ربیع در وادردن تابستان موافق رای اطباء و اگر ربیع شتائی
باشد یعنی در سردی و باد و بارش شبیه باشد به شتاتوقت باید که در تاملحق شدن قیطانی
گرا نی تابستان و افعی قسمی از حیات است که سر آن عریض و بزرگ و بر سیات مثلث
و قاعده آن چهار پنبه کردن اومی باشد و کردن آن بسیار باریک و دوشن کوتاه گویا بریده
شده که بغار سی کلدم گویند و می باشد فحاحه و کشا شده از فیجیم بفتح فاء سکون بای شناه
تختانیه در میان دو حای مهاد اول از ایشان مکسور که بمعنی آواز نفس افعی است اگر شیش
بفتح کاف و سکون بای شناه تختانیه در میان دوشین مجله اول از ایشان مکسور که بمعنی
آواز پوست اوست در وقت رفتار و بیج قسمی دیگر از حیات این خواص ندارد و باید
دانست که صلاحیت این فرص که واقع نمی شود درین تریاق همه افاسی ندارند بلکه باید از
برای این کار اختیار کرده شود افعی ماده اشقر و ایل بسری که رنگ چشم او سرخ باشد
و علامت داده بودن افعی آنست که از برای آن دوشین است از هر چنانی که بیش از کج و مان

جلد اول در نسخ تریاق افامی و ذکر اقسام مستعمله و منافع آن

۴۵۴

یعنی نایب از هر طرف ماده برآید از دو نیست است یعنی بهر طرف دو و لازم است که اجتناب
 کرده شود از افامی مفرق یعنی شمشاد را و رقم یعنی ابلق و مرفش یعنی دو رنگ و آنچه صاحب
 خالها و واجب است که صید کرده نشد باشد از زمین شور و زار و از کنر رودخانه ها و نهرا
 و دریا ها و نه از جای که در بخان بسیار در اینجا باشند پس بدین طریق که در آنها افامی بلوطیه خفته بود
 معطش میباشد یعنی افامی که خوردن گوشت آن عطش بسیار و که هر چند آب خورده شود تشنگی
 عطش او نمی شود بلکه باید که صید کرده شود از مواضع دور از نم و تری و باید که افامی را که صید می
 کنند از برای این فرض نبوده باشد ضعیف اگر که در وقت رفتار سر خود را بر زمین کشیده و نه
 بلکه باید که صید کرد افامی قوی را که در وقت رفتار سر فرشته برود و نیز واجب است که چون
 صید کرده شود نکند از ننگ بماند اگر ممکن باشد پس قطع کنند از هر دو جانب سر و دم آن مقدار
 چهار انگشت یک ضربت بر دو را بکجای جمع کنند پس اگر سیلان کنند از آن خون بسیار بوده
 باشد حرکت آن دوران حال قوی و بسیار و موت آن دیر پس آن مختار است و اگر خون
 کمی از وی آید و حرکت آن بعد از قطع سر و دم تحلیل باشد و زود بمیرد پس ردی و بدست و نیز
 از علامات جودت آن آن است که حرکت آن سریع باشد و دیدن آن بطرف شخص دیدن
 بجز آن و اقدام باشد و بوده باشد مخج قتل آن و فوج آن نزد آخر دم آن و چنین است
 مختاری را به دستور برزبور فوج یعنی سر و دم آن را قطع نمودن بعد از آن باید که برآورند پوت
 و تمام احشای مخصوصه را از آن را که ستم قاتل است زیرا که اگر بماند در آن باشد شگافه شود و در آن
 حال می گردانند تمام گوشت آن را ستم قاتل پس بعد از برآوردن احشا و مراره آن غسل دهند
 بآب و نمک غسلی استقصا که خوب پاک شود پس بپزند آن را در آب مقدار که از روی
 افامی برگردد و اگر قدری نمک و اندکی شربت در آن آب باشد بهتر است پس بپزند آن مقدار
 که مبراشود و بپیشانی که آسان گردد جدا ساختن گوشت آن از استخوانها پس جدا کنند گوشت
 را از استخوان چنانچه هیچ مقدار از استخوان در آن گوشت نماند پس آن گوشت خالی از
 استخوان را در باون سنگی کنند و بگویند که خوب نرم شود و جویت کرده اند کسانی را که توجو
 طنج و جدا ساختن گوشت استخوان و گوشت آن را و اقسام سخن آن می گردانند که استغشاق

جلد اول در نسخ تریاق افاعمی و ذکر اقراض مستعمله و منافع آن

۵۵

بروغن بلبان نمایند و چرب کنند دست انگشتان را بدان چین توجیه این اعمال پس
چون آن را نیکو گویند به باشند مخلوط کنند با آن کعب بنا بر بعضی نسخهای مختلف و در نسخ
اصل اندر و ماخذ ثانی کعب به باشد پس بسیارند اقراض این نازک و در سایه خشک
نمایند و بخر بکنند آن را در جابهای که محل خج به آن است و واجب است که واقع نشود برین
قرص افتاب البته نه پیش از خشک شدن آن و نه بعد بجهت آنکه آفتاب می سرد قوت
مخصوصه گوشت افاعمی را که مقاوم سموم همیشه و سموم مشرب به است این بود نسخ شریخ الریش
که در قانون آورده و فایده این قرص درین تریاق اگر که تریاق فاروق است آن است که
اخراج می نماید سم و فصول اعضای داخل و اعضای خارج بدن را از داخل بسوی خارج
دین دفع می کند سم و فصول را بعرق و ازین جهت است که هرگاه تناول کند از گوشت افاعمی
انسانی که در بدن او فصول بسیار باشد متولد می شود در بدن او سپیش بسیار و اما آنکه باید که
اختیار کرده شود افاعمی ماده پس بسبب آنست که سمیت افاعمی ماده کمتر است از افاعمی نرجه ماده بر
جوانی که در افعال و قوتهای مخصوصه بآن حیوان ضعیف تر از آن حیوان است و اختیار
کرده شده افاعمی انحراف یعنی حساسی رنگ و بعضی گفته اند یعنی با این سیاهی و سفیدی با
مائل بسرخ بسبب آنکه این رنگ افعمی معتدل می باشد بخلاف افعمی سیاه که قوی است
آن و باین سبب غالب است این کار نیست افعمی سفید ضعیف و بواسطه ضعیفی این کار را نشاء
و آنکه می باید که قوی الحک باشد و در وقت رفتن سر بر زمین نکند بسبب آن است که افعمی خنثی
جوان و تند رست می باشد چه علامت جوانی افعمی قوت و سرعت حرکت آن است و
نشانی نند رستی آن آن است که در وقت رفتن سر خود را افراشته دارد و آنکه می باید که از اینها
و آنکه نار با درین آنکه و اما که بسیار درخت و بر باشد بسبب آنست که افعمی خنثی اما که ضعیف
و کم قوت می باشد و آنکه باید از زمین شوره و سیاه بختی که آب نیز نباشد بسبب آن است
که افعمی این اما که سمیت آنها قوی می باشد بلکه باید که صید کرده شده باشد از کوهستان یا
از زمین پاک خالص خالی از نم و تری و آبها و انجبار که قدری آب در آن زمین باشند آنکه
سیاهانی باشد که مطلق آب در آن نباشد و آنکه می باید که در او اخر فصل ریح یا اوایل صیف

جلد اول در نسخ تریاق الافا عی و ذکر افراسی مستعمله و منافع آن

۴۵۹

صید آن کشته بخت آن است که در آن فصل رطوبات فصلی که درست تا در بدن انفعی جمع شده
تخلیل رفته و چیزی از آن در بدن او نمانده که قوت آن را ضعیف گردانند پس اگر پیش از
انتهای ریح صید کرده شود قوت آن گوشت بسبب یاری رطوبات فصلیه ضعیف میماند
و اگر بعد از تابستان صید کرده شود می باشد گوشت آن بسبب تخلیل گرمای تابستان مر
قوتهای آن را ضعیف در افعال مخصوصه بان و انگه می باید در حالی که صید کردند بلا توقف
سر و دم آن را قطع نمایند بخت آن است که از راه جنطرب چشم آلودگی و حرکات بسیار شکام
جست نماید ضعیف بیمار و رنجور می گردد و بد آن می باید که سر و دنباله آن را بهم متصل سازند
و بر بالای تخمه مسطحه بگذرانند و باقیته بخاری که بسیار می نند و تیز باشد بیک ضرب سر و دنباله
آن را جدا سازند بخوری که مطلق چیزی وصل نماند بین قسم که قیسه بخاری را بر موضع قطع
نهند و سینه قیسه را بدست گیرند که المی پیش از قطع با فنی نرسد که خشک آلود شود پس طریاق
بقوت تمام عقب بقیسه را بگویند که یک دفعه سر و دنباله آن جدا گردد و باید که احتیاط تمام نمایند
که سر و دنباله آن یکسوی نرسد که هلاک می کنند آنرا اگر گسیه محاذی آن دارند که در آن افتد بهتر
است پس پوست از وی بکشند و آن را پاکیزه نمایند و طبع دهند بدستوریک ذکر شد و او را
سازند و بعضی گفته اند که بعد از آنکه پوست آن را کشیدند و شکمش را پاک نمودند و زهره اش
را دور نمودند گوشتش را با خاکستر خوب تکان بزنند پس آب شیرین نیاک بشویند و در
دیگ سنگی با سفالی با مس تازه قلعی کرده نموده و بعضی گفته اند که قطعه قطعه باید نمود و با شکر
صفافی آنقدر که آب بسیار نماند و کم هم نباشد که خام بماند و با لبوز و زعفران و قند و ریختن و چند
شاخ مثبت تازه با لادن بپاشند تا ماهر شود و اگر انگشت چوب باطریا باشد بهتر است
پس دیگ را از آتش برگیرند و سر آن را بپوشند و بگذارند تا سرد شود و انگاه افنی را از دیگ
بر آورده گوشت آن را تمام از استخوانها جدا سازند و آب آن را خشک کنند بنحویکه مطلق
استخوان و آب و رطوبت در آن نماند پس ربع گوشت نان میدهند پاکیزه که نیمه آن رسیده باشد
و سرش کشته بلکه قریب بقطعه باشد و بریان و خشک شده باشد و گوشت را بان
آمیخته در هاون سنگی خوب بکوبند که چون مرهم شود و گوشت نان از هم ممتاز نشود پس از همان

جلد اول در نسخ تریاق الافاعی ذکر افراسی و منافع آن

۴۴

گوشت قدری اخل کرده بپزند و دست را بروغن بلبان چرب نموده افراسی از نه هر قوسی
 بوزن یک مثقال در پشت غزال پس کرده در سایه خشک نمایند و از غبار انگار دارند و تا
 بهنگام خشک شدن همیشه آن را صبح و شام رو برو بگردانند و بعد از آنکه خوب خشک شده باشد
 و نیم در آن باقی نباشد و ظرف چینی یا زجاجی نگاهدارند و وقت حاجت استعمال نمایند و چون
 آنکه در افراسی نان مخلوط می کنند آن است که رطوبت آن را تخفیف کنند و گوشت را آنکه از
 کفاسه شود بپس بپزند و در ذخیره گفته که می باید که پشت و شکم آن افعی صلب باشد چه صلابت
 انسان آنست که در وی رطوبت فاضله کثیر است و آنکه باید که مقدار چهار انگشت از سر و دنبال
 آن بیک ضرب انداخت آن است که گوشت را از جانب سر را می شود و گوشت فصول از جانب دنبال
 آن پس بر دو عضو را بیک ضرب دو برابر کرد تا سمیت فصول جمع بدان آن نشسته نگردد پس
 از قطع سر و دنبال باید که گوشت افعی اجد کرده چش او مراره آن را بر آورده و آب صفائی و اندک
 نمک بسیار بشویند پس بپزند تا آنکه نمک که شور نگردد و خوش طعم شود و شامی چند از شب
 نمایند و اما شبت اندر چختن از هر آن است که چون شبت خلیل کننده است و فاضلهائی بد که
 در آن مانده است تحلیل نماید حکیم میر محمد مؤمن گفته که افراسی افاعی گرم و خشک است و راول
 درجه سوم ملطف و مبهی حرارت غریزی فاو در هر سوم قتال و از برای بقیایای خدام و
 دفع آن و تحلیل خلط حرق بطریق دفع لطایف هر چند دفع و قوتش تا دو سال باقی است و بعد از
 شش ماه استعمال باید نویشخ داود گفته که افراسی افاعی نافع است از برای سموم مطلقا
 و از برای اخلاط سوخته و بقیایای خدام و ضعف و قوتش تا دو سال باقی است و بعد از دو ماه
 که از ساختن آن گذشته باشد استعمال نمایند صنعت آن قرص افاعی بشویشخ داود
 بگوید افعی که بوده باشد حرکت آن قوی چهار دندان پیش داشته باشد از هر طرف دو عدد بگذرد
 و نخل آفتاب بیرج حمل یا بیرج نور و لیکن بیرج چو زانشاید و بعد از رسیدن آن بی فاصله قطع
 کنند سر و دنبال آن را از هر طرف مقدار چهار انگشت پوسیده پس پوسه آن جدا کنند و
 احتشای آن را دور کرده بیکو بشویند پس بپزند آن را با آب صفائی و اندک نمک و شبت و
 چون جهر شود آنرا بعد از سرد شدن از آب بر آورده استخوانهای آنرا جدا کرده برع وزن گوشت

122

از دین و داخل کرده در بدن سنگی که بنده تا مزاج شود و قرص سازند بر قوس یک مثقال
بعد از آنکه دست در بر روغن بلسان چرب نموده باشند و اگر روغن بلسان نباشد گفته که
روغن زیتون نیز خوب است و اما تا ممکن باشد غیر از روغن بلسان نباید که باشد و بعد از خشک
شدن آن اقراص را در شیشه نگاه دارند و بعد از دو ماه که از ساختن آن گذشته باشند در
وقت حاجت در زیر باریق فاروق بکار برند اقراص استقیل شمل در باریق ملا فامی یعنی باریق
فاروق در بحث استقیل در بیان اقراص آن مذکور شد از اینجا طلب نمایند فصل در بیان
اقراص اندروخورون شمل در زیر باریق فاروق این اقراص می باشند نافع از برای
گزیدن هوام و سوسوم مشروب و او وینه قناد و تیغده سم از اعضای ریخته می کند و سوسومند
است جهت ضعف جگر و استسقا و تیغده سمها و تیغده آن مختلف است و تیغده الریش در قانون
استخاره این باریق را ذکر کرده و در ذیل هر سه نسخه یک نسخه از این اقراص را آورده هر یک
با دیگر می نمایند و در صنعت آن به نسخه اول به نسبت پنج دار شمشیران افخوان سفید و
مصطکی قصبه لذبیره قططخ و بلسان اسارون حماما از هر یک شش مثقال قلع اذخر
را و در چینی دار چینی سلیج سیاه از هر یک بیت مثقال مرکب صافی بیت و چهار مثقال
سنبل الطیب سا فوج بندی از هر یک شانزده مثقال زعفران دوازده مثقال مجموع را
کوفته و بخته با شراب ریحانی که نه طعم آن شیرینی نرند سرشته اقراص سازند و در بنا چشک
کرده در شیشه با در ظرف چینی نگاه دارند و در وقت حاجت بکار برند اقراص اندروخورون
به نسخه دوم که شیخ الریش در قانون ذکر کرده صنعت آن عیدون دار شمشیران قصبه لذبیره
قططخ سفید اسارون عو بلسان حماما سوسوم مصطکی و می افخوان سفید از هر یک سجد و شش
زعفران سنبل الطیب سا فوج بندی از هر یک دوازده مثقال مرکب صافی بیت و چهار مثقال
مجموع را کوفته و بخته با شراب ریخته و به نسبت قبل ذکر یافت اقراص سازند اقراص
اندروخورون به نسخه سوم که شیخ الریش ذکر کرده صنعت آن دار شمشیران سلیج قصبه لذبیره
فوا سارون عو بلسان مصطکی و می عیدون از هر یک شش مثقال قلع اذخر زعفران از هر یک
دوازده مثقال حماما دار چینی مرکب صافی از هر یک بیت و چهار مثقال افخوان سفید شش مثقال

جلد اول در بیان نسخ افراص اندر و خورون و کرم نافع و مقادیر شراب

۴۶۳

سنبلیله می شناسند و متقال کوفته نیمه بشرب کنند و بدستور یک ذکر شد افراص سازند و این
 نسخه به جهت و نسخه بهارستان جنبه شاپور سبلیله سازون مصطکی و مرکلی صافی و قنونی و سنبلیله
 و جعد داخل ندارد و باقی مساوی نسخه سوم شیخ الرئیس است و نسخه اختصار چنین جعد و سنبلیله
 داخل ندارد و گفته که باید دست را بروغن بلبان چرب کرده این افراص سازند و صاحب کمال
 الصناعه از چنین نسخه ذکر کرده که مساوی است با نسخه سوم شیخ الرئیس الا آنکه وزن جعد در آن
 شش مثقال است و گفته که با شراب یا بنید عسلی یا بهوری افراص سازند و دیگری برین نسخه
 سوم شیخ الرئیس مقل از رزق شش مثقال افزوده است و سنبلیله می جعد داخل نکرده و گفته
 که با شراب ریحانی یا با العسل شسته افراص سازند و نسخه دیگر از جمله اجزای این فرص سوم
 که شیخ الرئیس ذکر کرده آنچه وزن آن شش مثقال است هر یک دوازده مثقال آورده و بنابر
 هب جعد داخل ندارد و باقی مساوی نسخه شیخ الرئیس است این خبر در منہاج الادویه
 این نسخه را ذکر کرده و از جمله اجزای که شیخ الرئیس آورده حماما و در جینی و مرکلی صافی و سنبلیله
 بنده می جعد داخل ندارد و باقی مساوی نسخه شیخ الرئیس است و گفته که بمانند نسخه افراص
 سازند هر قوی بوزن یک مثقال و بوقت فرص ساختن دست را بروغن بلبان چرب
 نموده افراص سازند و خشاک کرده در شیشه نگاهدارند و قوتش تا دو سال باقی می ماند و فصل
 در ذکر منافع و مقادیر شراب این تریاق در هر علت و منفعت آن در هر مرض
 مرض بد آنکه تریاق الافاعی بزرگترین و افضل ترین ادویه ایستای یونان است از راه
 بسیاری منافع مخصوصا از برای سموم و کزیدن افاعی و سایر اقسام حیات ذوات السموم
 و عقارب و ریشها و سنگ دیوانه و سموم مشروب و قتال و با کمال تریاق جمیع سموم و جانوران گزنده
 سمی است خواه آشامیده شود از آن نایک متعال خواهد فدری بر موضع گزیدن آنها بالنزد حال
 در در اساکن کند و منفعتی عظیم بخشد و از برای سیم هوای سمی و با و طاعون و قتیق سینه و قنونی
 ارواح و اعضا و منافع قنونی اخلاط و دفع اخلاط متعفن و تنقیه فضول و رطوبات و جذب از
 اعیان بدن و تحلیل فضول و اصلاح مزاج بدن و تقویت و امراض باغمیه و سوداویه از جمیع بلغمیه
 و سوداویه و رباع و جنبه و استرخا و قوه و فالج و سکه و سبات و سد و رخت و صداع

جلد اول در بیان نسخ اقراص اندر و خوردن و کرمها و مقدار و اثر آنها

۳۴۴

بوشقیق و بالیونیا و سواس و قرح و جنون و دفع اخلاط از سینه و ری و صندق النفس و بوی و خراف
سوداوی و بلغمی و سودا و قنیه و استسقا و یرقان و خفقان و حبس نفث الدم و تقویت معده و
شبهت طعام و باه و محرک جمیع شهوات و تزکیه حواس و صمغ و نار یکی چشم و در و مفاسل که از بلغم
و سودا باشند و از برای جوع بقری و قولنج و نفثه سدهای جگر و طحال و بیضه و اسهال و شبهت
کلیه منافذ حیرات بلغمیه و سوداوی و ادجاء کرده و مثانه از هر سببیکه باشد و لغت سنگ مثانه
و قروح اسهال و اسهال الدم و صمغ باطنی خصوصاً صلابت که در معده و طحال و دفع مواد آنها
با و را و جذام و برص و بیهوشی و شجاعت گردانیدن دل و تقویت آن و اورار بول و حیض و عرق
و شیره و اخراج کشیده و جنین و با بجملة دفع است از برای جمیع امراض الا آنکه از برای بعضی
امراض مشروط بشرط است و از برای بعضی بلا شرط چون آتش آمدن آن با جزیه های سنگین
بر مرض و مقداری معین و بعضی اجزاء از نفثه یا با رجات مانند یا راج شبادر بطوس و با راج و غایبات
و تنقیه مواد امراض و با بلغم و سوداوی و استعمال بطریق مشروب یا طلاء یا سحوط یا قطور
به تنهایی یا با جزیه های مناسبه تیم رئیس گفته که اگر استعمال کنند این تریاق را در حال
ضرر نمی رساند با و سموم و برابری نمی کنند با آن آفات و این می شود از امراض و بایسته
و طاعون و حیفات و بایسته و نزلات مایه و این افعال را بنجاصیت و صورت ثابته و بر مزاج
حادث از مزاج اجزایش می کند و بسبب آنکه مغوی روح و حرارت غریزی است طبیعت
بأن استعانت می جوید بر دفع مضادات بار و دوحاره جامع او را گوید که محرک المزاج
دموی و صفراوی را و کسی که بر مزاجش این دو خلط غالب باشد یا مرضه است و حال
صحت و برای حفظ صحت خوردن آن بدون دفع ضرر می مرضی مهلک مانند جذام و امثال
آن و بعد دفع سم و علت اگر احتیاج نبرد نشود نبرد نمایند دفع غایب آنرا چنانچه شخصی جوان
برای حفظ صحت و توانائی شروع کرد خوردن آن و چند روزی بهیم بخورد و آخر الامر تمام بدن
او مجروح شد و هیچ تدبیری سودمند نیفتاد و بهمان علت بود و اما مقدار و تریات
آن پس بدانکه بسیار باشد که محتاج شود کسی که آن را افنی گزیده باشد به اعمال نیمه متعال
از نازه قوی آن تا یک متعال و نیز نیمه شربت کمال از آن بکدرم است بعضی گفته اند که

جلد اول در بیان تشخیص اقراض اندروخوژون و مفاد ویر شراب

۴۴

شراب که بل از ان برای سموم مفید است و بعضی گفته اند که شراب که بل از ان
از برای کزیدن ان فی از یک مثال نادر و متعال است با شراب با مثلث و از برای دوا می سی
چون فیون و فرقیون و ذرا ریج و شوکران از نیم مثال تا یک مثال با یک دینه سرکه انگور
کهنه و از جهت کزیدن سنگ دیوانه و امثال آن یک مثال و زیاده از ان با خا کستر
سرطان نهی و از جهت کزیدن عقرب نیم درم با شراب یا با بنید زنبوب و از جهت کزیدن
تنبور نیم مثال با سرکه و ضماد کردن از ان مضموم بهر که انگور سی امراض الراس المایخولیا و
اختلاط عقل شرط است حال آن در مایخولیا و اختلاط عقل آن است که بعد از تنقیه خورده
شود از ان مقدار بنود نصف مثال گفته شد و از ان است که آشامیده شود و بعد از تنقیه
با جمل روز و سهو کرده شود بان هر روز و طاک کرده شود از ان بر سر و معده مراقب الوهل
سبحی گفته که نروار آن است که در مایخولیا عمده توجیه طبع از تنقیه با مر قایب باشد پس
بهر تنگی تقویت قلب عظیم النفع است در امر قزع و وسواس سوداوی و این با شامیده
ترباق فاروق می شود با شامی که خیساینده باشند در ان گاوزبان و بادرنجبویه سیاه
گفته باید که تقویت صاحب مایخولیا ی بار و نمود بعد از فصد و اسهال سودا شمع ریش گفته
هر گاه مایخولیا حادث از سود مزاج با کسافج باشد کافی است در علاج آن استعمال
به تخمین قلب منقبضات حاره و ترباق فاروق بعضی طبایا گفته هر گاه خرا غنه شود از ترباق که
مقدار یک انگ و آشامیده شود یا خمر عنبی که خیساینده یا جوشانیده باشند در ان گاوزبان
و بادرنجبویه با شامیده شود یا خمر عنبی که داخل کرده باشند در ان شراب گاوزبان با شراب
بادرنجبویه با شراب عنبی مزوج بعرق گاوزبان و عرق بادرنجبویه و رعایت مایخولیا بعد از تنقیه
بیااریجات اصلاح مزاج قلب و دماغ می کند و نافع است آن را فطرس بنج الریش حمله اند که گفته
که تقویت قلب صاحب قطریه این ترباق و انچه جاری مجرای این باشد بعد از استقرار
ماده و ترباق مزاج از لوازم است و لیکن بیاضیم محتاج به تخمین قلب ایشان با پنجه
مقوی قلب باشد چون ترباق فاروق و منفعات حاره و ترباق بدین تویم ایشان
با شامی باره و رطبه و می زده چون ماده الشیر باشد اشتیاقش تا زیاده نگیرد و احتیاج به تخمین

جلد اول در نسخ اقراص اندر و خور و فو در کس نافع و مفاد بر سر این تریاق

۴۵

امثال این ادویه بسبب کثرت بیداری می فرمایند که تریاق فاروق نو که زیاده بر شش ماه تا یک سال بر آن نگذشته باشد چون آنرا تنویم قوی است بهتر است از برای ایشان از متوسط آن که اقوی است در حرارت و تنویمش ضعیف است روغن گفته که این تریاق انفع ادویه از برای اصحاب قطرب است پس اگر احداث بیداری زیاده نماید باید که گذاشته شود بر سر ایشان پارچه کشانی نر کرده بشیر و خمر آن و روغن بنفشه تا در مانع ایشان نباشد حاصل شود و جنون و اختلاط عقل و سنواس و سیان و سکنه و نیز این تریاق نافع است از برای جنون و اختلاط عقل مقداری پس بعد از تنفیه بمثل ایارج لوغان و یاوایارج ثیاب و بطوس شیخ الریش گفته که از ادویه مرکبه نافع از برای سواس و جنون تریاق فاروق است نیز نافع است از برای سیان بلغمی بلغمی گفته که هرگاه زائل نشود سیان بلغمی باشد ایارج لوغان و یاوایارج سیان نیز پس سیان مان آن را اگر مر جیش سرد داشت داشته باشد و وقت نیز نافع نباشد اندکی بعد از اندکی تریاق فاروق و امر فرامی صاحب آن را که اندکی از این تریاق بر جگر یک ادویه و این تریاق را نیز و نیز نافع است از برای سکنه و فیتکه ممکن باشد فرو رفتن چیز بگلوی صاحب سکنه چون مقدار نیم مثقال آنرا در مار العسل و دگلوی وی بپزند محمد بن دکر یا گفته که داده می شود از آن برای صاحب سکنه از نیم مثقال تا یک مثقال آب مطبوخ سداب این نوع قمری و ابن الیاس و جربیس و آهن و رازی و ابن بطالان و ابوسهل مسجی گفته اند که نافع است اصحاب سکنه را ریختن بخلق ایشان بافع بعد از قصد اگر واجب باشد بعد از حقه و استعمال عطریات چند مرتبه هر مرتبه نیم درم تا نیم مثقال فیکد رم نماید مثقال از تریاق فاروق و یا شش و دو بطوس محلول در مار العسل و اگر مار العسل حاضر نباشد باب مطبوخ انیسون و مصطکی تنها یا با زیره گرمائی که حل کرده باشند در آن پنجین عسل یا بی پنجین اگر حاضر نباشد باب گرم قمری گفته که هرگاه ممکن باشد صاحب سکنه را بلع برایشان او را اندکی تریاق فاروق یا تریاق اربعه محلول در مار العسل سمرقندی گفته که از معالجات حبه از برای صاحب سکنه بلغمی ایجاز تریاق کبیر است یا شش و دو بطوس یا مخلص اکبر در حلق صاحب سکنه بفع یا بغیر قمع و اگر این تریاق یافت نشود بدل بر یک از آنها مطبوخ انیسون و زیره که با

جلد اول در بیان اقراض اندروخورون و ذکر منافع و مضار بر این تریاق

۴۶

و مصطلکی است که حل کرده باشند در آن چنانچه علی مصافی کرده در حلقی او بر نیز نشخ ریختن گفته که چون ممکن باشد بعد از استنفارغ فرورفتن چیزی بحلق صاحب کتبه پس باید که بر نیز نذر او مقدار بند و از تریاق اکبر یا مشهور و بطوس یا شلیکنا یا الفود یا یا سحر بنا و آنچه شنبه یا بنها باشد صرع و نیز این نافع است از برای صرع هرگاه آشناسیده شود بعد از تنقیه بمثل ابارج فیاد و بطوس و ابارج جالبیوس و غوغه کرده شود بحلول آن در کنجین غصلی و همچنین آشناسیدن آن با کنجین غصلی و لازم است که اولاً بعد از تنقیه غوغه کرده شود با آب پس نوشیده شود از آن مقدار ربع مثقالی تا نصف مثقالی یا کنجین غصلی محلول آب گرم و گفته شده که باید آشناسیده شود و این تریاق از برای صرع مقدار از سه تا آب گرم یکم و در فرما و این تخفیف المومنین گفته که مقدار شربتی از آن از برای صرع یک شنبه است تا نصف مثقال که تا چهل روز بخورند و سعو و کتبه بان نیز بر روز و طلا کنند بآن نیز بر حکیم معصوم در فرما و این خود آورده که باید آشناسیده شود و از این تریاق از برای صرع مقدار نیم درم تا یک درم با مارا العسل رازی گفته که عطا کرده می شود و از این تریاق از برای صرع مقدار نیم مثقال تا یک مثقال آب مطبوخ سداب نیم ریختن گفته که او نیمه مرکه نافع از برای صرع این تریاق است بولس گفته که هرگاه بوده باشد صرع ببارقوی پس علامت آن است بوز استنفارغ همچون بخاخ آشناسیدن تریاق اکبر است پس بر سبک غنیت عبدلی مرا اثر دارد نفع از برای این علت خصوصاً از برای صرع بشارکت بین و ساقین و رحم و بین سبب داده بارده و باریج غلیظ تر نفع از آن اعضا لبوی و مانع قرشی گفته که لباسا باشد که صاحب صرع بعد از استنفارغ محتاج باشد لبوی تبدیل مزاج اگر باز مانده باشد لبوی مزاج ردی یا مائل تریاق فاروق و در کتبی طب ندبور است که نیست وانی مثل تریاق اکبر از برای صرع حادث از بنش زدن و غریب عصبی و استرخا و نیز این تریاق نافع است از برای فالج چون آشناسیده شود بعد از تنقیه بمثل ابارج فیاد یا اطر فیل و سعو کردن باین تریاق با روغن شونیز بعد از تنقیه نافع است از برای فالج و چون خورده شود از این تریاق بعد از تنقیه از نیم مثقال تا مقدار نیمه چهل روز متوالی و سعو کرده شود بان هر روز و طلا کرده شود و اعضای مسترخیه و قفای سر و فقرات نافع است از برای فالج و استرخا و گفته شده که این تریاق عظیم النفع است از برای فالج و استرخا

جلد اول در بیان نسخ اقراص اندر خوردن و فکرم نام و مفاد و شرب این تریاق

هرگاه استعمال کرده شود بعد از نیت و استغفار تمام شربل ایاریج لوغافیا و ایاریج جالینوس و ایاریج
 شیا و ریاطوس و سنو و آران است که شاید شود این تریاق از برای فلاج یا مبطنج را زیاده
 و تخم کرفس و انیسون و بسفاج بار و عنجب الخروع و یا انکه داده شود از آن هر روز از یک گرم تا یک گرم
 بامداد الاصول شیخ الرئیس گفته که در یکم کرده شود بر صاحب فلاج یا شاید بدین این تریاق از
 یکد انگ پس زیاده کنند اندک و زیاده سخت ندانند یک گرم و گاهی خلوط می کنند آن را با کینه مقشره
 و مشک و غیر گفته که نیست و دوائی از برای صحایف لیم و استرخا مانند این تریاق ابو سهل سچی گفته که
 هرگاه برسد زمان انحطاط فلاج پس لازم است استعمال این تریاق بآبی که جوشانیده باشند
 در آن خود مانا و ناخنخاه و تخم سداب از برای تبدیل مزاج این نوع فکرم نقل کرده از ابی منصور که
 گفته سنو از نیست استعمال مسهلات فوری در فلاج تا چهار روز و اگر مرض صعب باشد تا هفت
 روز بجهت آنکه مسهل قوی می افزاید و علت بلکه باید که استعمال کرده شود حقیقتهای حاد و بیانشان
 او را و دویه ملطفه خلط و ایم مانند تریاق فاروق یا بیکه جوشانیده باشند در آن شربت
 و ناخنخاه و انیسون و فردمانا و تخم سداب مصطلک و بعد از یک هفته یا شش ماهند او را مسهلانین
 که این قول خلاف قول جمهور اطباء است چه ایشان در فلاج بلغمی بیش از تنقیه مسهلات منع
 کرده اند استعمال این تریاق را قرضی گفته می باید که استعمال کرده شود این تریاق بعد
 از تنقیه ماده مرض بجهت آنکه قوی الحار است سیدان می می باشد آنچه را در بدن است از مواد پس
 اگر نبوده باشد بدن پاک از اخلاط خوف حرکت موادمی باشد بهمان سبب چون مواد غیر منضجه
 و غیر قابل دفع حرکت کنند با مضرة قبول کنند آن مواد را اعضای ضعیفه و درین مرض ضعف
 اعضای اعصاب است پس لازم می آید از باد و علت نیز تر عدم نقای بدن این تریاق
 بسبب قوت حرارت تحلیل میدهد لطیف ماده را و زیاده می گردد بانی غلظت پس نمیکند قبول التفح
 که مانع این قول مناقض قول ابی منصور است و مدلل و صحیح است و تیر قرضی گفته که لازم است
 طبیبان بعد استعمال این تریاق بعد از استغفار و تنقیه مواد هر روز نیم گرم تا یک گرم مرض
 را نسل شود و اما اگر سبب فلاج سوء مزاج یا سردی یا خوردن ادویه سیمیه یا داده
 پس نه پس علاج آن تعدیل مزاج و اصلاح سیمیت آن ادویه است به تریخ بمرغبات حار

جلد اول در بیان اقراص اندر و خوردن و در کرم نافع و مفایر شربیات

۴۸

و استعمال این تریاق در هیچیامس گفته که نافع است این تریاق از برای استرخای بلغمی چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه بآب مطبوخ شربت این الیاس گفته که آنچه نافع است فالج و استرخای اینهاست سرعت بعد از تنقیه خوردن این تریاق است مقدار یک مثقال در شربایله در بخوبی ده درم آزادی گفته که دیدم در کشاکش که مؤلف آن معلوم نبود علما حی از برای فالج که موجب زوال آن بصیرت است آن اینست که با شامانده صاحب آن را تریاق افامی بخوراند آن را غذا تا روز بینه شود پس بخوراند آنرا فحل با عسل و نان نخود تا عصر پس بخورد نان بازیره و شونیز و شکربازیت که آن را شریده نموده باشند و با شامانده بران بنید عسل و سه هفته این تدبیر نمایند اصل می گرد و فالج آن تریاق باین تریاق با لفظ سفید بعد از تنقیه در استرخای بلغمی و در ابتدا در استرخای حوادث از برودت و رطوبت سافج نافع است آن را القوه و استرخای تشنجی و نیز این تریاق نافع است از برای لقوه استرخای چنانچه نافع است از برای استرخای مفصل مذکور شد و از برای لقوه تشنجی که در تشنج ذکر کرده می شود نمود و ذکر از بلغمی و نیز این تریاق نافع است از برای نمود و کزاز بلغمی با سیرجوه گفته که چون آشامیده شود این تریاق با آب گرم بعد از صبح برای نافع است از برای بلغمی و سرد است که استعمال کرده شود درین علت بعد از تنقیه بمثل ابارج لوغابا و ابارج نیاد و ریطوس تشنج استلافی بلغمی و نیز این تریاق نافع است از برای تشنج استلاف آشامیدن آن با طبع زوفا با طبع انجدان با طبعی که از استقناط است و صفتش این است دیر ساد آورد اصل با آورد اصل السوس زوفا می خشک جطیلیا ناگل خطمی خطویو و فتن کن در لوس با در بخوبی پنج بنات فطن انجدان از هر یک دو مثقال فینون افریطی در کتان بسته هفت درم او وید را سوای فینون در آب جوشانیده صافی نموده افینون را در آن انداخته یک شب بگذارند و صبح گرم کرده کیسه را با لاند و بشارند و در کنند و در آن آب مطبوخ چنانچه پیشتر عسل ده مثقال حل کرده صافی نموده تریاق را فرو برند و از عقب آن این مطبوخ را بنوشند و این تریاق نافع است این علت را چون استعمال کرده شود بعد از بلغمی بمثل ابارج فیقه او ابارج نیاد و ریطوس بعد از تنقیه نام و سه طاکت

جلد اول در نسخ اندر خوردن و ذکر منافع و مقادیر شرابات این تریاق

۴۶۹

باین تریاق محلول بروغن بنفشه و زردین علت گفته شده که چون این تریاق را هر روز مقدار
 بنده و تا نیم مثقال با چهل روز بعد از تنقیه بخورند و سحوط نمایند بآن پر روز و طلاء نمایند بر اعضا
 متشنج نافع است تشنج استلابی بلغمی را اختلاج و نیز این تریاق نافع است از برای اختلاج
 چون آشناسیده شود بعد از تنقیه بمثل اباج لوغاذیا و اباج ثیادریطوس مقدار خوراک
 آن از برای این علت یک بندقم است و باید که آشناسیده شود چند روز متوالی با آب که در
 باشند در آن زیره کبابی و انیسون خدر استلابی و لیس حیوانات سمیده و شراب دو بار
 مخد و نیز این تریاق نافع است از برای خدر استلابی آشناسیدن آن سحوط کردن بآن و طلاء نمود
 بر اعضای مخدوره مولانا نفیس کرمانی گفته که این تریاق نافع است از برای خدر حادث
 از سموم بارده و از لیس عقرب حفر گوید که این تریاق عام النفع است بانی حیث از برای خدر
 حادث از جمیع سموم اعم از آنکه بوده باشند بارده مانند افیون و زهر الخ سببیه و بابوده باشند حا
 چون بیش از جمیع سموم اعم از آنکه سم آنها بارده باشد چون عقرب یا حار باشد چون افی
 رعش و نیز این تریاق نافع است از برای رعشه هرگاه استعمال کرده شود بعد از تنقیه
 بمثل اباج لوغاذیا و اباج ثیادریطوس مطابق استعمال این تریاق در رعشه آن است
 که اول مرتبه لظول کنند اطراف صاحب رعشه را با آب گرم پس بپاشانند و این تریاق
 مقدار بنده و با مال الاصول باین لباس گفته که این تریاق نافع است از برای رعشه حادث
 از گرمی حیوانات سمی چون بپاشانند یا شراب یا در بنجوبه و غذا بخورده باشد چنانچه
 میگویند گفته که مقدار شش تا سی سال درند او سی سموم از یک بند و نایک مثقال است و از
 سی سال تا شصت سال از یک مثقال تا سه مثقال است بحسب ضعف و قوت سموم و گفته اند
 که از سی سال نگذشته باشد و در امراض استعمال نماید کرد و اگر استعمال کنند از اقل مقدار شش تا
 نکتند و از جهت نافض در پهای بارده مقدار دو دانگ است تا نیم مثقال باب گرم و از برای
 سعال فرسن و امراض و اوجاع ضد وجنب از بادهای غلیظه و مواد بارده مقدار دو دانگ
 با مال العسل یا با جلاب سکری اگر بوده باشد تب بخت جذام و برص و اختلاط عسل و فالج
 و لقوه و تشنج و اختلاج و صرع و دفع سموم و وسوسه و سوداوی بعد از تنقیه مقدار بنده و تا نیم

جلد اول در نسخ اندر و خورون و فکر منافع و مقادیر شرابات این تریاق

۴۰

مشغال بنده تا چهل روز بر روز بان سحوط نماید و طما کتبه بجهت احسان رحم و اخراج جنین
 است یکبار فلان از این بطبخ سداب شک طامشع و امثال آن و جلاب داده شود و از
 جهت نفث الدم تا چهار دانگ بار و عن کجا و آب و برای لقیقت حصاة کلیه و مثانه تا چهار
 دانگ بطبخ کرفس و در او رام باطنی و عسل البول تا نیم مثقال با سکنجبین غصلی و بجهت تخمین این
 بقدر باقلای در بطبخ انستین و از جهت گرم اسهال تا نیم مثقال با عسل بنده شغالی گفته
 که از جهت گرمیدن مار و افعی و سگ دیوانه و در بنه ایک مثقال در شراب و از برای نافض حبسا
 بلغمی و سوداوی مقدار یکتر مساباب گرم یا شراب و در قونج و قنچ مسده و مفصل ریحی و مستطوط نهشت
 طعام و بود بر صنف الفطالع صورت مقدار یک تر سداب و العسل و شراب و در صرع و صدمع
 و شقیقه یک تر سداب گرم و خداوند یزید او و دانگ در شراب سبب شیرین و در جمیع اخر
 اقل غرضش یک تسبیح است اکثرش یک مثقال و حکیم محمد تقی و نیز ان الطباع گفته که از برای بار
 گزیده یک مثقال با چهار اوقیه شراب و کسی که سگ دیوانه گزیده باشد یک مثقال از ان
 با یک گرم سرطان نهی محرق در یک اوقیه شراب و از برای خداوندان سعال بلغمی و در
 سینه و در و پهلو یک تر مسده در سه اوقیه شراب از برای خداوندان نافض و ریب که گرم
 نمی شود یک گرم اندر آب گرم دهند و حکیم معصوم گفته که صاحب صرع و سکنه و فبالج و لفوه را بنده نرم
 تا یک گرم با ما الاصول و می و بر صنف خداوند و اداری و داء الثعلب را مقدار دو دانگ تا یک گرم
 با مار الجبن و بجهت حبس لقرع و حیات یک دانگ تا نیم گرم با آب بطبخ قنچ و در صاحب سینه را
 یک دانگ با آب سبب شیرین با آب سبب شیرین با آب سبب شیرین و سکنجبین و او و دانگ در
 شراب بنور و صاحب دمسده را و دانگ با شراب صرف و یا شراب انستین و در قونج
 و سده طحال و کبد مقدار دو دانگ با الیزور و در لقرس و اوجاع مفاصل بار و از نیم گرم تا یک گرم
 با طبخ سورجان و در گزیده مار و افعی و عقرب زنه او سگ دیوانه و جمیع خنثات از دانگ تا یک
 مثقال با شراب و زنبور گزیده را نیم دانگ با سکه بنده و قدری بران موضع بمالند و کسی که
 ذریع خورده باشد یک مثقال با شراب و از برای رفع ضرر او و قناله چون افیون
 و شوکران یک دانگ تا نیم مثقال با شراب از برای هر قدر زکام و در سینه و ضیق النفس که مژمن

جلد اول در شرح اندر خورون و ذکر و منافع متعادل شراب این تریاق

اعلم

شده باشد مقدار دو دانگ ماد العسل با سیر که محضل شیخ داود گفته که از برای سعال مزمن
و امراض صدر مقدار باقلالی در طنج عناب پستان و اصل السوس پاشا کنند و از برای انقباض
و از برای سرفه و در ابتدای دوره تب مقدار یک نرسه از آن با آب یا شراب که افضل مقدار
آن شراب است و در قیاسه اکثر من چهار اوقیه و نیم و از برای حیضات مقدار باقلالی با طنج حله
و مار الزریق دهند و وقت استعمال اصحاب حیضات مزمن این تریاق را بعد از طنج است و از
برای قولنج و قحط معده و منقبض آشفته می شود از آن مقدار یک نرسه با ماد العسل
یا جلاب سگری و بعضی گفته اند که جهت قحط معده و اسهال مقدار دو دانگ با آب یا شراب که
و از برای سقوط شهوت مقدار یک نرسه است و در آب یا شراب که آتش سوز و اکتز
چهار اوقیه و نیم باشد و از برای برقان سدی و سده طحال مقدار نرسه در طنج اسارون
و از برای استسقا و امثال آن از امراض کبد پیش از طعام مقدار نرسه از آن قدر بر
و یا با مقدار یک اوقیه و نیم سرکه مزوج با آب یا شامه و بعضی گفته اند که از برای استسقا
شندی با سیر که مزوج با آب و از برای نفث الدم و قنیکه مرض قریب الیه باشد مقدار یک
شقالی و سرکه مزوج با آب و اگر مرض کهنه باشد مقدار یک شقالی و در طنج مسقوطون
صبح و شام و مسقوطون نوعی از می العالم است و بعضی گفته اند که مسقوطون بخت است
راس است و مسقوطون بخت نوعی از قودنج است و از برای انقطاع صوت مقدار باقلالی
در ماد العسل با آب عنب الثعلب یا نگاه و از شر آنرا در زیر زبان و جهت صرع باید که اولاً
غوره کرده شود بآن پس آشفته شود از آن مقدار ربع شقالی تا نیم شقالی در آب
گرم و سکنجبین غصصه و همچنین در صداع و شقیقه و آما از برای فروج اسهال
و انقباض شقالی با آب سماں و از برای تعیت حصاه و حرقت بول مقدار باقلالی در طنج
اکثر من و در جوع کلی مقدار بندوبست شراب مزوج با آب و از برای اورار و اسهال جبین مقدار
نرسه در طنج مشک طراشع یا در طنج سداب یا در طنج اهل و از برای عسر النفس تا نیم
شقالی سکنجبین غصصل و از برای امراض طحال و صلابت آن مقدار باقلالی با
سکنجبین غصصل و از برای گرم اسهال شقالی با عسل و همچنین از برای

جدول در نسخ اندر خوردن و مقدار شراب این تریاق

۴۲

هر مرض با ردی بالجملة این تریاق گرم و خشک است بنابراین نافع است از برای هر مرض
که نبوده باشد محض از حرارت و یبوست لیکن باید که گرفته شود در امراضی که شدید البرودة
باشد با مطبوخهای گرم و یا با ماء العسل و در غیر امراض شدید البرودة با آب خالص و یا ری
و بنده آن را با دوائی مخصوص آن مرض خواه مطبوخ باشد خواه غیر مطبوخ و بجا و نکته فقط
صحت در استعمال آن از مقدار یک مثقال و آن هم و فیکه بوده باشد حافظ صحت در
سین شجوخه محمد بن زکریا گفته که مقدار شربت از این تریاق در گزیدن افعی حیات کلب
کلیک مثقال است و در گزیدن عقرب نیم درم و در گزیدن زنبور یک انگشت نیم با سرکه و در
خوردن سهوم از نیم مثقال و دو مثقال و یک و نیم و شنبه باشد و سعال خرم و در دمه و احما
واحشا و شهوت کلی و نافض بی تب و دو انگشت و در صرع و سکنه و نقوه نیم مثقال تا یک
مثقال با آب مطبوخ سداب و در قورنج نیم درم و در اسهال و در اسهال و در اسهال و در اسهال
اسهال نیم با آب ساق و در ضیق النفس یک انگشت نیم با سکنجبین عنصلی و در جذام یک مثقال
با مطبوخ کاذوبان و افیتون و در حصاة کلیه و مثانه نیم مثقال با آب مطبوخ کرمن و در
سیفیه یک انگشت نیم با شراب و ضعف شهوت طعام و شهوت کلی یک مثقال با شراب
و در اجتناس طشت یک مثقال با مطبوخ مشکطامشع و گفته که این تریاق شدرستی را بر
مردم نگاه میدارد چون در برپایی یک درم از وی بکار برند و شربت از این تریاق یک درم با بیشتر
یا کمتر بقدر قوت علت و قوت علیل است می فرمایند که باید دانست که اگر چه مقدار شراب
از برای تریاق افاعی یعنی تریاق اکبر معروف به تریاق فاروق و ادویه مناسبه آن
ذکر کرده اند اما طبیب چون خواهد که این معجون را بکسی بدهد باید اجتناف فصل و بلد و سن
و عادت و سخته و مزاج اصلی و مزاج عارضی و علت و کیت و کیفیت هر مرض مرض را و میزان
را ملاحظه نموده پس بقدر حال مقدار یک یا مناسب حال آن مرض و مریض باشد اختیار
کنند که اول شربت آن یک طنج است کمتر باشد و از اکثر مقدار شربت از آن که بقول شهر
یک مثقال است نزد بعضی دو مثقال یا سه باشد و در چیزیکه موافق حال مرض و مریض
باشد و اصل ساخته به فایده بدانکه شیخ الرئیس و ادویه قلبیه گفته که تریاق فاروق

یعنی تریاق الافاعی هیچ ترکیبی در دفع نیر سرد سوای مشرود و بطوس که قویست آن در ملائمت
 بمزاج النسائی و تقویت آن و تقویت دل و ازاله توحش و مقادیرت جمع سموم و عقلائی
 اهل نظر که بدایت بافته اند بنالیف این دو با مزالجی و عنایت او سبحانه امری است که بوی
 یا شبیه بوی باشد و منافع و خواص آن از صورت ثانوی آن است که بالغ مزاج ترکیب
 صنایع است نه بسبب اجزا و بسایط آن چه اگر بسبب اجزا و بسایط آن بودی بالیستی که تازه
 آن از کینه النفع بودی و حال آنکه بر عکس است چه نفع تازه آن اندک است و نفع کلی در محضر رسید
 آن است و تخمین آن نرد متاخرین بعد از ده سال است و ترو جالبینوس بعد از بیست سال
 و این تفاوت ظاهر بحسب تفاوت بلدان باشد و سردی و گرمی و تری و خشکی و بعضی
 گفته که بعد از شش ماه نفعی که از آن منظور است ظاهر میگردد و اما کمال قوت آن بعد از
 ده سال است یا دوازده سال یا بیست سال یا سی سال تا چهل سال و بعد از چهل سال تا شصت سال
 و قوت قوت آن است و بعد از شصت سال ضعف می گردد و کسی که این همچون را ترکیب کرد
 هرگز در گمان آن نبوده که این قسم منافع برین ترکیب بعد از امتزاج متدرج خواهد گردید
 و چون بالهام وحی ساخته شده بعد از تجربه از آن نفعی که مامول منوقع بنود ظاهر گردید
فصل در بیان مزاج این تریاق بعضی اطباء را اعتقاد آن است که در تریاق
 فاروق یعنی تریاق افاعی و مشرود و بطوس حرارت زیاده از حد اعتدال است و در استعمال
 نصف مشغال از آن توقف دارند و در استعمال چهار مشغال جوارش کمونی و فاعلی توقف
 نمی نمایند و این اعتقاد غلط است بجهت آنکه اجزای بارده در تریاق افاعی یعنی تریاق
 فاروق می باشد چون افیون و اقایا و عصاره لیمه التیس که بعد از امتزاج و کسره نکسار
 می شکنند قوت حرارت بسایط آنرا می گردد و مزاج در حرارت کمتر از حرارت بسایط آن
 و آنچه ظاهر می گردد آن است که مزاج ثانوی آن در یکدیگر جوینیم قریب یا و آخر و جزء دوم است
 در حرارت و مشرود و بطوس در حرارت مزاج اندکی کمتر است از حرارت مزاج تریاق
 فاروق و آنکه تریاق فاروق اندکی از مشرود و بطوس قوی است در افعال و آثار شریفه
 نیست بسبب است حرارت بلکه بسبب خاصیت فایضه بران از سیده قیاض است

جلد اول در بیان امتحان این تریاق

بسم الله الرحمن الرحیم

واقعی که این تریاق صادر می شود بدین اعلی است قریب به آن در رفع شر و دیطوس
 و کبکی دیگر از ترکیب طبای یونان این دو مرکب رسد و اگر انسان معتدل المزاج در
 اوقات و از آن معتدل یا بارده مقداری معتدل ازین معجون استعمال کند بشرط آنکه بهر
 توان و کثرت نرسد البته در تقویت قلب و منفعت عظیم بخشد و مستعمل آن محفوظ می ماند از
 عفونات و بای و حرکات روئی اخلاط و هیچ یک از سموم را در وی اثری چندان نخواهد بود
 و قوت تمام خواهد یافت عمرش دراز خواهد شد کسی که مزاجش خا باشد و یا در فضول با مان
 حاره باشد تجویز استعمال آن از برای او در حفظ صحت نشده و همچنین جمیع معایر
 و جواریشات حاره بعد ازین تریاق و شر و دیطوس در رفع دوار المسک مر است که
 موافق است از برای اصحاب ازج معتدل و دوار المسک که موافق است را مضرب بارده
 دوار المسک در قریب قلب این تریاق کثرت نماید در تقویت و دفع نیز از آن کثرت
 و همچنین در تقویت تمام اعضا و مقاومت جمیع سموم نمی کند بلکه مقاومت می کند با سموم
 جاری مجرای بلین باشند و فائده وی در نهوش و دفع و حیوانات سیمه کثرت است از
 فایده تریاق در سموم و بعد از دوار المسک در رفع و دفع کبر اند و بعد از آن معجون
 بنجاح فایده دیگر آنکه این تریاق را بحسب ابطان آثار و قوتهاست و بحسب رنگا بر آن
 فائض شده از تخم آن می که حاصل شده در آن مزاجی ثانوی صنایع آثار و قوتهاست
 که شاید جمله آن آثار و قوتها می نوی و افضل باشند از قوتهای هر یک از ابطان آن و
 بنا بر طیفه بقول ابطان که تریاق فاروق قطع میسد بدان برای فغان مرض سبب
 و از برای فغان مرض سبب مرکب نافع است بسبب این که عده و اصل صورت است
 و اتفاق است بدانکه صورت آن باریل است و منفعت عظیم است در خاصیت ممکن نیست را
 که اشاره کنیم بسوی آن و بسوی مناسب آن در افعال آنرا اشاره روشن که بحسب
 این منافع و آثار از آن صادر می گردد فصل در بیان امتحان این تریاق
 و فرقی میان طری و قوی و عقیق و صعیف و جید و ردی و صیح و غیر صیح آن بدانکه از
 جمله امتحانات این تریاق یکی آن است که با شامانند انسانی را مسهل قوی نمیزد و

جلد اول در تشنه اند و خورون و ذکر منافع و مقادیر شراب این تریاق

۴۷۵

و ششم حطل و صبر کنند تا آن مهمل شروع بعمل کنند پس ششام باشد و از این تریاق پس اگر
جس کمر و عمل اسهال آنرا تازه و قوی و جید و صمیم است و الا فلا و مقدار یک از برای بخور
و امتحان داده میشود وزن بندیم است چنین گفته که دلیل بر آنکه تریاق فاروق حدیث
قوی جید صمیم است جس دوی مهمل است یعنی برگاه دوی مهمل نوشیده باشند و
نیست نه صفت این تریاق آنکه جس اسهال کند ولیکن جس اسهال دوی مهمل میکند
بسیب آنکه ضعیف میگردد و اند فو ت دوی مهمل را بجهت آنکه ادویه مسهل را قوت میدهد
و این تریاق باطل میکند قوت آنها را شیخ داود و الظالمی گفته که امتحان کرده میشود آن
تریاق در کسی که مغنی قوی مثل جوز القی خورده باشد پس اگر در اول عمل این تریاق
با و خورایند و قطع عمل آن متقی نمود صمیم است و الا فلا و بعضی اطباء گفته که همچنین است
در قطع انزال یعنی کسی که جماع کند چون زمان انزال قریب شود نبوت داین تریاق
پس اگر منع انزال نمود صمیم است و الا فلا و نیز از امتحانات آن است که افمی را بر حیوانی
مسلط سازند که بگزوان را پس بخوراند آنرا سه مثقال از این تریاق پس اگر قطع
آن رسم از آن کرد و آن حیوان زنده ماند صمیم است و الا فلا و نیز از امتحانات آن است
که خون کشته را بگذارد و نیز از امتحانات آن استخانی است که جالبه نوزی که کرده و آن
این است که صید کنند خروس بری که مزاج آن احروا پس است از خروس ابلی و مسلط
سازند جافوری سمی گزیده را بر آن پس بخوراند نیم درم این تریاق پس اگر زنده ماند
این تریاق جید است و الا فلا چنین گفته که دلیل بر آنکه اخینار کرده شده از برای بخور
خروس بری که احروا پس است و تجربه کرده نمی شود در خروس ابلی آنست که خروس ابلی
گوشت آن نرم و بخیف است بعد از کزیدن شالیند آن نمی ماند زمانی که تجربه صحر کرد بلکه
میگذارد سم از آن بزودی و میرسد بسوی اعضای شریفه آن و الا خروس بری که طبع
آن ابل است و گوشت آن صلب پس جاری نمیکرد و در آن سم بزود و نیز از امتحانات
این تریاق آنست که بخوراند آنرا یکسی که چیزی از سم خورده باشد پس اگر دفع
مصرف سم از او کرد و آن شخص زنده ماند صمیم است و الا فلا شیخ ریض گفته که گمان

جلد اول در ذکر شروط استعمال تریاق الافاعی

۴۷

آن است که باید امتحان کرده شود بر کسی که افیون و شوکران و مانند آن خورده باشد و اما اگر پیش از امتحال آن خورده باشد پس منفعت این تریاق از برای او قلیل است همین است که در این مبحث کتب مهملت وافیه و متبصر ما بیند که انفع جمیع فادیهات از برای پیش خورده و از برای دفع مصرت آن جد و اریست و از امتحانانی که ذکر شده از برای علم بحقیقت قوی این تریاق از قیدیم ضعیف و کامل التزکیب آن آنست که قدری از آن را در گلوئی ناری اندازند پس اگر آن را مرد آن تریاق حدیث قوی حید کامل التزکیب است و الا فلا و نیز از امتحانات آن آنست که کسی را مار و افعی و کلکلب و عقرب و ریتلا و امثال اینها گزیده باشد بخوراند یا دفع داری ازین تریاق که مقرر است از برای دفع مضار هر یک از اینها پس اگر دفع مصرت آنها از بدن کرد و آن شخص خلاصی یافت خوب است و الا فلا و بعضی اطباء گفته که باید که امتحان کرده شود در امراضی که بدوای دیگر علاج پذیر نباشد چون شہوت بکلی و سعال فرس و در فمعه و امثال اینها مقداری که مناسب حال آن شخص و آن مرض باشد با چیزی که مقرر است که استعمال آن با آن جنس در آن مرض کرده شود پس اگر او در این مرض شفا یافت خوب است و الا فلا و شکر شده در امتحان آن که اگر شیر را بنجین گود انداختن با آن شد خوب است و الا فلا پس چندان احتیاطی نیست زیرا که فعل غسل و بعضی او به دیگر نیز همین است باید دانست که تریاق فاروق را مادام که امتحان و تجربه نکند و قوت و ضعف آن را نداند و خوبی و بدی آن را تحقیق ننماید باید که مرکب استعمال آن نشوند چون خاطر از امتحان و تجربه آن جمع گردد و در زمان احتیاج بقدر مقرر از آن از برای هر مرض و مقدار یک مزاج آن شخص برداشت داشته باشد به شکر که فایده تمام و سودا کلام و نفع عظیم باون شافی حکیم جل اسمی می بخشد فصل در ذکر

شروط استعمال تریاق الافاعی در دفع از برای حلا امراض با چیزی خاص مقداری معین که شرط است در دفع از برای آنها باید آنکه سبق ذکر یافت که این تریاق حید و نافع است از برای جمیع امراض و محفوظ است الا آنکه استعمال آن گاه می باشد بلا شرط و ذکر کرده شده منافع مطلقه بلا شرط آن را و گاه میباشد بشرطی خاص و با چیزی خاص و مقدار

جلد اول در ذکر شروط استعمال تریاق الافاعی

۴۴۴

معین پس بد آنکه باید که استعمال کرده نشود و در مثل جذام و برص اختلاط عقل و فالج و لقوه
 و استرخا و رعشه و تشنج و تمدد و صرع و خدر و اختلاج و سوزی و سقمی که بعد از تنقیه تمام
 بشل ابارج لوغاذی و ابارج ثیادریطوس و باید که مجزوم بعد از تنقیه تمام در اول روز
 و آخر روز بآب کرم بپاشد ناشتا تا چهل روز و در ایام خوردن آن طلا کند آنرا بر پی
 در شبها و سحر و طلا کند از آن در اوائل روز و هرگاه جذام مستحکم شده باشد باید که سلوک
 این قوانین را تا یک سال مرعیه دارند مگر در سحر و که در هر پانزده روز یک مرتبه بان سحر کند و
 بعضی گفته اند باید که آشامیده شود و از برای جذام برفه افاعی یا باطلنج لسان الثور و بخت
 آنکه این بهترین است از برای نیکو شدن رنگ و رفتن موی و صاحب برص بخورد آن را
 بهیچانکه ذکر شد از برای جذام و بخراشد موضع برص را و طلا کند از آن بر آن موضع و
 صاحب فالج بپاشد باطلنج را از زمانه و گرفتن و بسفنج فستق و روغن حب الخروع و بسیار
 سحر کند بان بار و روغن شونیز و همچنین صاحبان لقوه و تشنج و استرخای مفلوج به لفظ سفید
 کرده بان نه زمین نایند و صاحبان بالخیولیا و اختلاط عقل و وسواس و تو حش بعد تنقیه یا
 شمره اسبکه در آن کا و زبان و باد و بخوبی چینه اندیده باشند و صاحب خجرا استعمال آن کند
 مدت زیادی نور فرغخواه بخورد و خواه طلا کند و از برای لقن امعا مقدم باید داشت بر
 استعمال آن استعمال حقنهای مناسبه و در قولنج بسد باب و زیره و در علات اختناق رحم
 باید مزوج نمود بان مثل آن از هر یک از سقمونیا صبیح عربی و بعضی بجای سقمونیا شمره
 گفته اند و در رعشه پیش از استعمال آن باید که لظول کند بر اطراف آب کرم و در وارفیل
 باید که مقدم داشت بر استعمال آن لظول کردن بآب سر و بعد از فصد عرق کعبه بپاشد
 و بدان با پوستیخ انار و قصب الذریره و زیت و در پیوم با مطبوخ غسل باید که بکشد و بخاورد
 تریاق را در غسل پنجم و از برای درد دندان نگاه دارند آنرا بر روی دندانانی که درد دارد و در
 دهان و از برای درد گوش آنرا بر روغن بادام تلخ حل کرده در گوش بچکانند و بعضی
 گفته اند که بآب کرم حل کرده در گوش بچکانند و این حطاست و در اوجاع رحم بخور کنند
 بان با فودنج و همچنین در مثانه باز بادنی مقل از ررق و همچنین در عیبات مطلقا هرگاه

گرمیده باشد مزمن و شقایق گفته که زنبور گزیده را در سرکه دهند و در سرکه حل کرده بنوشند
 لثیم بماند و از جهت مضر است او و سیمین مثل اقویون و شوکران و فرفیون و ذرا بجم و امثال آنها
 در شراب بنهند و از برای فالج و استرخا و لقوه و رعشه در مار الاصول و سینه از برای خدام و در
 مار الجحش و خداوندان حب القرع و دیدان را در طنج قیصوم و صیوق النفس یا سکنجبین
 و از برای اجتناس طشت و اخراج جنین است و طنج ابله یا در طنج مشک طرا میسج یا با
 طنج سدا حب سکیم محمدی در قرا باین خود گفته که عقیق گزیده را در شراب دهند
 و خداوندان شهوت کلی را در مغز ارده او قیه شراب و بنهند و خداوند صرع را اندر سکنجبین
 دهند و سدر سکنجبین غصلی حل کرده غوغه نمایند و خداوند برص را در مال ابله و خداوند
 قوی را در طنج بادیان و زیره کرمانی و خداوندان حب القرع و دیدان را در طنج زیره و خدا
 در دگرده و منار را در طنج کرفس و صاحب سها ل خون را در صاحب قروح امعرا
 با آب سماق بدیند شیخ الرئیس گفته باید که خورده شود این تریاق از برای قفیت حصا
 کلیه و مثانه یا طنج کرفس فصل در بیان جویب اقراص الافاعی جویب اقراص
 بنیابن مقوی باه و مسک منی است و جمیع اعضای ریشه اقوت و در صنعت آن
 اقراص افاعی است مثقال تخم خرده مقشر تخم خشخاش از بر یک ده مثقال جد و اخطا
 موجب و مثقال فاو زهر حیوانی بری اصطبلانی یکد انگ عنبه شیب مویالی دارا بجر دی
 مشک بقی خالص از بر یک نیم مثقال خود قماری و از چینی قرقل خیر لیا کل سنج مشرق
 شقایق مصری سعد کونی از بر یک و مثقال صندل سنج مروارید ناسفته دار
 فلغل همین سنج از بر یک پنج مثقال از بر یک و سنج سنبیل الطیب حصیه الثعلب مصری
 از بر یک سه مثقال صمغ عربی یکد انگ نیم فینون سه مثقال زعفران هفت مثقال پوست
 تخم مرغ مکلس مثقال کوفته نیمه پشته بنات ستر شده جها سازند هر حبی بقدر خودی
 بورق لفره یا بورق طلا پیچیده و بورق طلا بتدریج کجا بدارند شربتی و در حب صفت
 این حب به نسخه دیگر اقراص افاعی است مثقال حصیه الثعلب مصری تخم خرده مقشر تخم خشخاش
 تخم خشخاش سفید از بر یک ده مثقال صندل سفید مروارید ناسفته دار فلغل همین سنج همین سفید

از هر یک پنج مثقال جد و از خطائی مجرب ارجینی قرقل وانه سبیل ورق کل سرخ شفاقل مصر
سعد کوفی ایرسا شفاقل از هر یک دو مثقال فاو زهر اصطبیا نانی حیوانی یکد انگ عینر
اشب مشک بتی خالص از هر یک نیم مثقال هوسبائی دارا بجدی صمغ عربی از هر یک
یکد انگ و نیم عود قماری خام زربناد سبیل الطیب افیون از هر یک مثقال کوفیه بخت
بشیره بنات سرشته جویب زنده بر جی بقدر نخودی صنعت این حب نشسته و دیگر
قرص افعی بست مثقال تخم ششماش خضیه الثعلب مصری از هر یک ده مثقال سفید
مروارید ناسفته جد و از خطائی جویب پهن سرخ پهن سفید زعفران از هر یک یک مثقال
زربناد و ارجینی ایرسا شفاقل مصری سبیل الطیب از هر یک مثقال عود قماری قرقل
فلقل دار فلقل غنچه کل سرخ سعد کوفی از هر یک دو مثقال تخم خرفه مقشره پوست
تخم مرغ مکلس از هر یک یک مثقال عینر اشب مشک ترکی از هر یک نیم مثقال صمغ عربی
یکد انگ و نیم باد زهر حیوانی مجرب یکد انگ کوفیه بخت یا بشیره بنات سفید بقوام آورد
شسته جویب سازند بر جی بقدر نخودی بورق طلا بچیده خشک کرده نکاه دارند
شیر ترکیب حب ناسفت حب قرص افعی افسس در تقویت باه و اسماک
و تقویت اعضائی ریخته آوردن نشاطی قلیه است صنعت آن جوز بواججد و سبیل
آهن را اخالی کرده از افیون گاو زرونی پر کرده آهن را بخیم گرفته در روغن کاه و بریان نمود
پس خمیر را از آهن جدا کرده افراص افاعی هفت مثقال جد و از خطائی مجرب سفید
پهن سرخ پهن سفید شفاقل مصری خضیه الثعلب مصری از هر یک پنج مثقال عود قمار
غرفی زربناد و رنج عفرنی کباب چینی کل کاه و زبان زعفران لسان العصفایر اسرار
سبیل الطیب قرقل ورق کل سرخ ایرسا قاعل سیاه سبیل بواقایه کباب سیاه
باد زنجبویه زربنت تخم بلبلون و ارجینی مغر حب السمنه مغر حب الزلم مغر حلقوزه مغر
نارجیل مغر حب القطن از هر یک دو مثقال بایه شتر اعابی صمغ عربی کثیرا تخم
ششماش سفید تخم خرفه مقشره از هر یک پنج مثقال عینر اشب مشک ترکی ورق
طلا ورق لغزه از هر یک نیم مثقال بنات سفید ده مثقال صمغ عربی کثیرا در آب

جلد اول در بیان جمیع تریاق الافاعی

۸۰

حل کرده ادویه کوفته نیمه حبوس از نه چربی بقدر نخودی بورق طلا و نقره بچیده خوشک کرده
 نکاه دارند شربتی و در حب حب قرص افعی منقول را بکامل محو زکریا در تقویت باه فی نظیر است
 صنعت آن حقیقته الثعلب مصری خوب بخان خردل سنخ از برکت شغال یا به شتر است
 قرص افعی نیمه کشتن خرم از هر یک یک شغال کوفته بکباب شتر حبوس از نه دهن الافاعی
 نافع است از برای سموم و تحلیل مواد بارده از جلد و برای جذام و جلا آثار جلد مانند قوبا و
 و از الثعلب و سفوف و استر و خاوندین بآن چند روز پی هم ساقط می گرداند نفث بواسیر و فحش
 و از برای تقویت باه بسیار مفید است صنعت آن بگیرند مرقه افاعی را که افاعی با از برای
 اقراص بپستور و زبور نیمه و گوشت آنرا بر آورده باشند از برای ساختن اقراص و بوزن آن
 مرقه روغن زیتون داخل کرده در وی یکی پاکیزه چندان بچوشانند که آب برود و روغن بماند و در
 شیشه کرده نکاه دارند و بوقت حاجت بکار برند و سن الافاعی موم بدین المفاصل صبا
 خلاصه التجارب گفته که از مخترعات اطباء است ثبت تحلیل در مهای غایت خصوص از مفاصل
 صنعت آن بگیرند افعی سیاه و سفوف و آنرا بقیکنند و شکم آنرا پاک کنند و با چرم پارچه کرده
 در روغن ثبت اندازند و چهل روز در آفتاب یا سایه برورند و اگر آب ثبت بچوشانند تا
 مضمحل گردد و بپالانند و روغن بکشد بر آن افکنند و بانش ملائم بچوشانند تا آب برود و روغن
 بماند پس بکار برند بهتر است رما و افعی در خواص و منافع مانند رما و اسود سالح است و دستور
 احراق آن نیز بدستور آن و ذکر یافت طبع افعی در جذام و بسیاری از امراض مخصوص
 در سقی برسم و نشن موم بسیار نافع است صنعت آن بگیرند افعی مختار که در بیان افعی مذکور
 شد و در اقراص افاعی در تریاق نیز و سرد و دم آن را قطع کرده پوست آن را جدا نموده
 اجشا و ادره آن را بیرون آورده آنرا با آب نمک و آب خالص بشویند تا پاکیزه شود پس با
 نخود و کند نا قدری ثبت نمک و آب بسیاری بپزند تا ماهر شود پس استخوان آن را
 جدا کرده بانان کنند پاکیزه ترید کرده نان را بخورند و شور بای آنرا بپاشانند و اگر از گوشت
 آن نیز قدری خورده شود نیست و اگر خواهند که طعم آن نیکو شود پاکیزه بچوب پخته و در آب طلا
 صنعت این شور باطل است و ولیکن بعد از چند روز بدی آید و گاه باشد که در ابتدا

عقل زائل گردد پس شفا یابد و وقت باز ایستادن از خوردن طبعی افنی زمانی است که صاحب
 ورم کند عقل او زائل شود پس پوست او جدا شود و صحت یابد ماد الله تعالی جدام و امراض
 سوداوی و بلغمی را نافع و مقوی باه میبرد المزاج است صنعت آن گوشت افنی سرد دم قطع
 نموده و نیکو شسته بطریق مذکور معمول مقدار نیم آن را گوشت بره فربه یا بز فربه یا خسی بر که ام
 که باشد و خواسته یک آن را مرغ جوان فربه سه قطعه بسفلیج فستق بادرنجویه از هر یک چهار مثقال
 اقیقون کا و زبان از هر یک ده مثقال ربارچه نازکی بسته با چند طاو شفت در آن اندازند و باش
 آن را آب عرق کشند شترخی از ده مثقال نامبست مثقال یا شامند و اگر قوی تر خواسته یک یک
 و کبوترچه از هر یک سه قطعه لوم طیور از هر یک پنج شش قطعه و کنجشک خاککی نرمست قطعه
 و ارچینی قرنفل جوز بوباس از هر یک دو مثقال سیل بوبابوست پنج مثقال بوزیدان شفاقل
 بهنبن از هر یک سه مثقال نیکوفته اضافه نمایند و دو مثقال زعفران و یک مثقال عنبر شهب
 و ربارچه نازکی بسته بهر پنج بادرنجویه اندازند و عرق را سرد نموده در شیشه نگاه دارند مرقه
 افنی که آنرا شور بای افنی گویند و در حقیقت همان طبعی افنی مذکور است و این مرقه شعل است
 و در مرض جدام صنعت آن بستن طبعی آن است و دستور آن شامبدان و وقت باز ایستادن
 از آن بعینه همان نوع است همچون قرص افنی بکیت تولد و تناسل مجرب و نهایت بهی و مقوی
 و موافق اصحاب برودت مزاج و پیران و حافظ صحت الشان و بکیت امراض عصبانی
 و رقت منی و نیکو کردن بدن زنک و خساره و تقویت باضه و تفریح و دفع و حشمت سوداوی
 نافع است صنعت آن خضیه الشلب مصری خمیل ارچینی از هر یک شش مثقال کبابه چینی قنفل
 و قرنفل از هر یک یک مثقال مغز بسته مغز بادام شیرین مقشع مغز ناجیل مقشع از هر یک و مثقال
 ابرشیم مغز اشنه اجدان پیر یا شتر احوالی تخم کرفس تخم کراث تخم بونجه تخم لیون تخم کند نا
 تخم شلغم تخم خیار تخم قنطاریه تخم حیر بوزیدان جدا و خطائی مجرب مغز جلعوز و خولجان حب الصبون
 الکباب تخم ترب قوفه الطیب تو دری سرخ تو دری سفید بهمن سنج بهمن سفید تخم زردک مغز
 حب القنقل مغزین قنفل لسان احصافه خردل بصل اسفیل مشوی خشک مربی عا قرق حانه
 بریک یک مثقال عنبر شهب شک نرکی از هر یک ده مثقال زعفران ده مثقال و رون فقره

حاله اول در بیان خواص و منافع و مضار افیون

۴۴

دو مثقال روغن طلا یک مثقال قرص افیون غلیظ و دو در با عسل مصفی و وزن او دو و ربع چون سازند
 شربتی یک مثقال صنعت این شربت با شکر شاه غیاث الدین شیرازی جد حکیم سلیمان بن
 غفر الله له حصیه الثعلب مصری ارجینی بنجیل از هر یک شش مثقال کباب چینی و زعفران
 و زعفران بر شش مقرر شده اند ان بایه شش اعرابی تخم کرفس تخم یونجه تخم بلبلون تخم کندا
 تخم ترب تخم جرجیر تخم کلم تخم شلغم تخم پیاز بوزیدان حب الصنوبر الکباب حب الصنوبر الصغار حب
 خطائی و خولجان و دوری و دوری سفید و زرد الطیلب پس سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 حب الفلفل حب الخضر الفلفل لسان العصافیر یا غرضل شوی بسیار حسک بر بی تخم
 خردل عاقر قرقه از هر یک یک مثقال مقدار و شکرین مقشقه مقشقه مقشقه مقشقه مقشقه مقشقه
 مقشقه مقشقه از هر یک دو مثقال قرص افیون غلیظ و عاقر قرقه از هر یک یک مثقال کوفته
 و عسل سفید و شوی مصفی سه وزن او و سه شش معجون سازند شربتی یک مثقال تا دو
 درم افیون بفتح هزه و سکون فاعظم بای شاه خندان و سکون و او و لون و حریب بیون
 یونانی است و معنی آن سبب است یعنی لب الخفاش و مرقد و بر بری و تریاق و بلبلی
 و عیانین و شقیقل یعنی میراننده اعضا و بفارسی نریاک گویند و نریاک که رستم
 از کیکاووس طلبیده که بهر آب خوراند گویند افیون بوده چه نسبت و وای در او جاع شده
 حاصل میان مرایض و موت سوای آن چون در آن فوت سمیت می باشد با آنکه و وای سمی
 شدید الفاعله است و باعتبار چنان نفی حکمای اطبا محتاج بودند به استعمال آن و نداشتند
 چاره از آن لهذا ترکیب نمودند آنرا با مصالح است چنانچه هر یک از آن ساخته و بقلع
 مفید و در اصلاح آن کوشیده تا به این از غائله آن منصرف نگردد و فوائد آن عالم بدان گردد
فصل در بیان مایه است طریقی و اخذ و طبیعت و وجود و در است خواص و منافع
 و مضار افیون اما مایه است آن را آنکه افیون اطلاق کرده میشود بر سبیل ششتر اک بر سبیل
 اول بر صنف خشخاش مطلقا خواه خشخاش سفید باشد و خواه سیاه و اهل مشرق و مغرب بریز
 متفق اند و دوم بر صنف خشخاش سیاه این ترقه بای اطباء است جهت آنکه در آن اوقات زرع
 خشخاش نبوده و از خشخاش سیاه صحرایی صمغ میگرفتند و پستانی آن بسیار کم می بود مگر

جلد اول در بیان خواص و منافع و مضار ایفون

۴۸

در ارض مصر تنها و از انجا باطراف میسره اند چنانچه می گفته که در هیچ زمین نه در شرق و نه در غرب
ایفون نمی باشد مگر دو بار مصر خاصه در صعيد مصر خاصه در موضعی مخصوص که عرب با شش و سوار
از انجا بسیار بلاد و نیز سوم بر عصاره خشخاش سیاه چنانچه در بقوریدوس گفته که ایفون صمغ
درخت خشخاش سیاه است یا عصاره آن و شیخ الرئیس رحمه الله فرموده که ایفون عصاره
خشخاش مصری است که آنرا با قناب گذارند تا غلیظ و منجمد گردد و نیز فرموده که از خشخاش
گاه ایفون می سازند و آن نیز خمر است اما ضعیف و گفته اند که از شقایق النعمان ایفون می
گیرند و آن قوی الاثر است مثل آنکه صمغ خشخاش شش می گیرند و لیکن بسیار قلیل از آن بعل
نی آید اما طریقی اخذ ایفون از خشخاش آن است که چون کل خشخاش ریخته شد و خشخاش دانه
بست و فربس بآن رسیده که رطوبت و طراوتش کم شود و خشک گردد و اطراف ظاهر آن را آخر
روز سه چهار شیخ طولانی غیر غایر که باندرون آن نرسد و سوراخ نکند زده شب بگذارند تا شب
و رطوبتی که از آن صمغ بیرون می آید بسبب سردی هوای الجبله جودی و انعقادی بهم رساند
پس یک یک را صبح با انگشت از آن برگیرند و برکن رصفتی یا پیاله چینی باندند تا شب جمع
خشخاشهای تنی زده جمع گردد و همچنین زمانی صبر کنند تا آنچه بتدریج تیر بر آید جمع گردد و در
همان روز تیر بردارند و گاه باشد که روز دوم تیر چیری بیرون نرود و آنرا تیر بردارند و اگر
یک مرتبه دیگر تیر تیغ زنند بدینست تا آنچه در آن مانده است بر آید و همان طریق بردارند
و همچنین تا آنکه مقدار صندی جمع گردد پس مجموع را بر روی سینیک بسایند و بدست نیکو باند
و از آن اقراص یا قتیلهها اندک پس و یا بشیل بپخته مرغ سازند و در سابه خشک کرده
نکاه دارند و عند الحاجة بکار برند اما تعیین زمان مذکور جهت آن است که تار تغذیه تنها
از مسامات عروق نمی کنند بلکه از مسامات ضعیفه خفیه که در ظاهر آن است تیر جذب طوبات
میکنند خواه رطوبت آب و خواه رطوبت شبنم و یا رطوبتی که در هواد اینهامی باشد و کسانی که
تعبداحوال نباتات می کنند در می یابند این معنی او بهترین رطوبات رطوبت شبنم
است که در تغذیه نبات شبیه است بطل که از افواه عروق بیرون می آید و بر ترساهر
انحصار می پسند آن رطوبت اکثر در زمستان او را و اهل بهار می باشد تا چند آنکه

جلد اول در بیان منافع و مضار ایفون

۴۸۲

حرارت روز تحلیل آن کند پس بر پوست ششاش ازین نوع رطوبت بسیاری نفوذ می کند
و در بسیاری تلون که از بسیاری رطوبت وضعف حرارت نفع نیافته مانند لبن که شبنم است
بغذای نبات کامل نشده بلکه رطوبت سبز رنگ می باشد که خام و ناملایم است پس از آنکه این
رطوبت رنگی حاصل و قوام معتدل گیرد و قبل از آنکه غذای فشر شود و انتها از فرصت می باید
نمود و استخراج و بعد آن گردد آن زمانی است که اوغبین کرده که حرارت افتاب طوبت آنرا
تجفیف کند از ظاهر فشر و بواسطه بسیاری ظاهر و باطن آن نفع را قبول کند و هرگاه بدین مرتبه رسد
که تجفیف طوبت ظاهر کند فوت حرارت نیز چند آن خواهد بود که رطوبت باطن را نفع دهد و این
در واسطه فصل ریح است و اینکه شوق را بکار دهم بکنند جهت آنست که ناموضع بیرون آن
لبن بسیار شود زیرا که اگر چیزی دیگر سوراخ کنند ببلان نام نمی یابد و اما سبب آنکه باید که شوق
آن غایب نباشد آنست که تا بماند درون نفوذ نکند و لبن آن در باطن نیز در و اما سبب آنکه باید
که مشعب نشود و از برای آنست که لبن از یک موضع بدو موضع مختلفه متفرق نشود زیرا که
هر چند بیشتر از مواضع کم بیرون آید آسان تر است اتقاط آن از آنکه کم از مواضع معتده
متفرقه بجهت آنکه چیزی که مقدار آن قدر باشد که از یک موضع بخوبی تواند برآمد چون از
مواضع متعدد متفرقه برآید ناچار اندک می باشد و گاه است که دشق متقارب کنند هر دو از
یکجا بنزد یک موضع نصف کم یکی باند یک سر آن یکی باند دیگر آن برسد و در وسط فریب
بمجا ذات هم باشد تا آنچه از باطن باشد از یکی بیرون آید و آنچه از باطن باشد از دیگری و اما
سبب آنکه با گفت باید که برآید آن است که اگر از شل کار و مانند آن بردارند از جرم فشر
چیزی میترسند و از اجزای کفیفه داخل آن میشود و اما سبب در صدق یا بیال چنینی یا شیش جمع
کردن بواسطه آن است که اینها تمام لبن را باز میسند و چیزی در آنها نفوذ نمی کند خصوص
صدف و در آنکشت هم چیزی نمیگذارد بسبب تیزی خود بخلاف خرف و خشک برک و مانند اینها
و اما سبب آنکه روز اول باید که بردارند و روز دوم نیز میتوان برداشت آن است که لبن
مذکور که از موضع شری بیرون می آید همانجا منعقد میگردد و تا بر افواه منافذ این لبن است از آنچه
لبن است از بیرون بدن منوع است هرگاه که برگرفته افواه منافذ کشان شود و دیگر باره بیرون می آید

جلد اول در بیان سبب طریق اخذ و سبب جود و روایت و خواص و مصالح و مضار و افیون

۳۸۵

و تا ساق نیز از ناخبر بود و آفتاب تخفیف پیدا نکرده و صلابت ده احتمال بیرون آمدن سبب همچون خشک شدن و یک چیز بی برقی آید و ازین است که روز سوم صبح بیرون نمی آید و تا سبب آنکه باید که بر سر سنگ صلابت کنند و آن را بدست بالند آن است که بعضی از رطوبات آن بتخلیل رود و خاثر و غلیظ شود و زود فرص یافتن با غلبه های پهن و یا مانند بیضه گردد که هوای آن داخل نتواند کرد که اگر بسیار برق باشد یا بسیار غلیظ منعقد نشود و صاحب ترویج الارواح آورده که بهترین وجهی برای اخذ افیون آن است که مادون خشنخاش که تخم آن سیاه است تروکیان شوق کنند باشد و بگذارد تا صبح آن بیرون آید و بعد از آن جمع کنند که این افیون خوب است ظاهر ادعای او آن است که بعضی از صمغ که در ساق کباب است آن را هم بیرون آورند و بگذاردی گفته که قومی پوست و برگ و غیره خشنخاش را میکوبند و میفشارند و می پزند تا غلیظ شود و فرص می سازند و این بهترین اصناف آن است و مستورید و س طریق استخراج افیون که مراد عصا را آن باشند می آورند که سر خشنخاش و او را قی آن بر دورا بکوبند و عصا را آن را بگیرند پس آن عصا را بر آید و سی سنگ صلابت کنند تا چند آن غلیظ شود که توان فرص ساخت بعد از آن فرص کنند و گوید که این قسم افیون سفونون گویند اما بیان جود و روایت آن پس بدانکه بهترین افیون لبن متخ از خشنخاش سیاه است که در ساق خشک نموده باشد بعد از آن گفته اند افیون متخ از لبن کوزه شقیان و النعمان است و علامت جود آن در است اول آنکه در آب و دگر اخته شود زیرا که صمغ زرد و در آب گداخته می شوند حتی آنکه اگر بجای نمناک بگذارند نرم و گداخته میشوند مثل صمغ عربی و گفته اند امثال آن دوم آنکه املس باشد یعنی بعد از آنکه در آب گداخته شد اجزای آن مساوی و مشابه باشد و در دومی را آن نباشد زیرا که آن علامت غش و اجزای غریبه است بجهت آنکه غش خوب غریب و مخالط تمام ندارد و بسبب این است که اکثر ناپهوار بودانه وانه می نماید و بعضی گفته اند که آن را در آب حل کنند و صاف کنند اگر در آن نقل بماند مغشوش است و الا خالص است و در حواله را می رسد و منوم باشد زیرا که افیون خالص فو بوی آن تند باشد و بوی خاصی از دهنش است و مغشوش آن کم بوی است و این مبالغه خوب معلوم میگردد که اول افیون خالص اگر باشد بوی بعد از آن آنرا و یا آنکه سابق بوی خالص آن را در باقیتر باشند چه آرام آنکه کسب آن

جلد اول در بیان طریقت و اخلاقیات و در بیان خواص منافع و مضار افیون

۸۶

سفید باطل حرکت کمی باشد یعنی چون آنرا بشکند محل شکستن آن با آن صفت باشد چه آنکه در طعم او مرارت و قبض باشد و این نیز بقایه معلوم میشود که اول افیون خالص را بچشم انداخته از آن آنرا و یا آنکه آن را از قبل در یافته باشند ششم آنکه سنگین و زربین باشد بسبب آنکه آنچه خالص است و صفائی است اجزای او منزه است و آنچه غیر صفائی و مغشوش است اجزای آن متخلخل و سبک است و همچنین است حال آنچه از عصاره است یعنی متخلخل و سبک است بنفتم آنکه چون در آفتاب گذارند نرم و گداخته شود هشتم آنکه چون در آتش اندازند و یا نزد چراغ بر نهند زود مشتعل و فروخته گردد و در آن جرم بسیار مانند نیم آنکه شعله آن مشابهاست و نیزه نباشد و هم آنکه چون خاموش کنند بوی آن تند و قوی باشد و اما صفات مغشوش آن صند این صفات است و گفته اند که آن را مغشوش بمایشایا عصاره خش برقی جمع آن می نمایند و آن شناختن این بر سه آن است که آنچه مخلوط باشد با مایشا است هرگاه در آن مخلوط سازند بوی آن ضعیف گردد و طعم آن خشن باشد و آنچه از عصاره خش برقی سازند سبک بی مغز باشد بچیت آنکه در طبیعت عصاره غلیبان است هر چند آن را بطیخ و شنبلیله چنان سازند که غلیظ شود و از غلیبان باز ماند اما فی الحقیقه در آن غلیبان حادث میشود که موجب خلل و خفت زن و عدم رزانت آن است و آنچه در وعده من امثال آن کنند همچنین رزانت بوی آن کم است و آنچه در آن جبر و مر داخل کرده باشند طعم و رایحه آن غیر طعم و رایحه افیون خالص است و این نیز بقایه طعم و رایحه افیون خالص معلوم میشود چنانچه قبل ذکر یافت و آنچه گفته اند بایده که بوی آن موجب خواب باشد و جهت آن است که افیون سبب است و هرگاه در رایحه آن این معنی باشد معلوم می شود که در کمال قوت است و آنچه گفته اند بایده که در آب زود بگذارد و جهت آن است که در صغیرت آن لزوجی نیست که بواسطه آن آب در آن نفوذ نتواند کرد که بعضی آن برسد بلکه از قبیل سائر البان نباتات جذبات برزودی میکند و می گذارد و آنکه رطوبتی در آن تاثیر می کند حتی آنکه چون در بجای منکال گذارند نرم شود و هر آنچه در آن صمغ باشد براق و صاف است و آنچه در آن کنیزاد مانند آن میا چیزهای که در آب میگذارد و داخل است چون در آب گذارند

جلد اول بیان طبیعت وجود و درایت اصل و منافع و مضار ایقون

۴۸۵

ظاهر آن نرم و باطن آن سحجان صلبی ماند و آنچه گفته اند که باید در آفتاب نرم شود و در آتش
مشتعل گردد و بجراغ داغ و آتش روشن شود بسبب کمال لطافت اجزای آن است و شی دیگر را
این لطافت و تاثیر نیست بسبب غلبه بر صفت بران و از علل آنکه بدان مردم متعارف
است آن است که نرم آنرا بد و انگشت اینها و صبا یا بیک قدر است با انگشت سبب باید بماند اگر
مانند روغن در دست پس شود و فتنه نشود و چسبند و بطرز غسل و خرابان باشد آن خالص
است و الا مغشوش بود که آن است که چون در جای مشکال بگذارد نرم شود مانند موم این سحجان
نرم و کباب متخانی است که گذشت و آنچه شیخ الرئیس رحمه الله آورده که از صفات مذکور در
کتاب دلیقوریدوس که از برای جودت و خالص بودن ایقون ذکر کرده این است که
رزمین و حاد الرایحه و سهل الاغلال در آب باشند و زود منعقد نشود و بعد از گذاختن و در آب
منحل شود و شعله چراغ را بنره و منظم نکند هرگاه که مشتعل سازند و اینها همان اموری است
که ذکر یافت و اما ایقون زرد رنگ که آب را رنگ کند و ناهموار باشد و ضعیف الرایحه که اوصاف
مذکوره در آن نباشد مغشوش است اما مزاج و طبیعت ایقون پس بدانکه در مزاج ایقون
اختلاف بسیار شد جمهور اطباء یونان آنرا سرد و خشک میدانند و برودت آن را
در نهایت مراتب میدانند که چهارم است و در آن نیز اختلاف است بعضی در اول چهارم
میدانند و بعضی او را وسط و پنجمین است قول در یوست آن اکثری بر آنند که یا پس است و در
سوم و بعضی گفته اند یا یوست آن قوی است و جمهور اطباء یونان را گرم و خشک دانسته
و مشاخرین اطباء فارسی تابع اطباء یونان اند اکثری آن را سرد میدانند و بعضی
گرم نیز گفته و هر یک دلیل است و آنچه بالفعل مشهور میان اطباء است که متخ از خشناس سیم
بری است بار و یا پس است در اول چهارم و متخ از خشناس سیاه پستانی بار و یا پس است
در آخر درجه سوم و متخ از خشناس سفید پستانی بار و یا پس در اول سوم و متخ از کوه شقایق
اکثر آن را گرم میدانند و بعضی سردی آن قائل اند فقیر را عقیده آن است که ایقون با جود
برودت مرکب القوی است یعنی نیست خالی از جزوی حار لطیف با جزو بار و کثیف از صفت
غالب که آن جزو حار می باشد علت تلخی طعم و حدت رایحه و سرعت اشتعال و محرومیت

حرارت در بدن یعنی بخود و در بدن و فعل و افعال در آن و الا از آن اثر حرارت ظاهر میگردد
و بدن را گرم میسازد و ثابتهای یعنی بخودمانی که آن جزو حار الطبیعت تحلیل رفت تا آنکه آن جزو باود
ارضی غالب و احداث بروی می نماید و اما اینکه گرم دانسته اند و دلیل از قیاس و تجربه آورده اند
اوله و احوط آنها بالا اجمال این است اما اول قیاس آنها سه است اول مراده علم آن است
زیر که فاعل مراده حرارت است و دلیل دیگر جدی است که با مرارت در آن پیدا شده و دلیل دیگر
قیاس ایشان کلام شیخ الرئيس است که فرموده الحرارة فی الرطب یفعل السواد و فی ضده البیاض
و الیوده فی الرطب یفعل البیاض و فی ضده السواد و علمه هم است که فیون لبن خشن است
با عصاره آن و بهر حال متلون بسواد شده است پس ازین معلوم میشود که فاعل آن حرارت
خواهد بود و اما تجربه خود بدین نظر است که فیون اولاً احداث حرارت میکنند و بواسطه همین
مردم در بروی متلون بسواد شده است و بهر حال متلون بسواد شده است و بهر حال متلون بسواد شده است
و بروی متلون بسواد شده است و بهر حال متلون بسواد شده است و بهر حال متلون بسواد شده است
و بالعرض بروی متلون بسواد شده است و بهر حال متلون بسواد شده است و بهر حال متلون بسواد شده است
باشد و دیگری بالعرض و البته بالذات مقدم خواهد بود و بالعرض مؤثر است آنکه در حکم طبیعت
مبهرین شده که ذرات مقدم اند بر عرضیات پس چون حرارت از فیون اولاً ظاهر شود
و بعد از آن بروی متلون بسواد شده است و بهر حال متلون بسواد شده است و بهر حال متلون بسواد شده است
که قیاس موقوف برین نیست برای آنکه میتوان بود که در شی امری باشد غیر ظاهر برین درج
که آن با کمال موجب صدور امری گردد که بالفعل آن امر ظاهر نباشد مانند چوب چینی
و زین و آن امر فی الحقیقت قوی باشد از امریکه ظاهر باشد و در حقیقت آنکه متبل کرده اند
بدون انتقال از فیون محلول در یک قطره از شیر تازه دو شده که بحسب لون ظاهر آن که بیاض است
لازم می آید بدان دلیل که بار و باشد و حال آنکه در کمال حرارت است و همچنین در فیون قرمز
میتواند بود که چیزی باشد که طعم آن نفع باشد و فعل آن اقوی باشد از فعل فاعل مرارت
و بعد از جواب از دلیل دیگر که در تناسک بقول شیخ گفته اند نزد بگشت اینهمین جواب و آن
این است که میتوان بود که امری دیگر باشد که مقتضای آن خلاف مقتضای حرارت باشد

جلد اول بیان سبب این اخذ و طبیعت و اثرات و خواص و مضار افیون

۴۸۹

و آن قوی باشد و اما دلیل از تجربه که آورده اند جواب آن آنست که لاشعور که فعل افیون اولاً
حرارت است بلکه اولاً بر بدست و ثانیاً بالعرض و تسخین و ثالثاً بالذات بآثار بر بدست و دیگر
مقدمه که دعوی کرده اند که هرگاه دو امر منفعت دار شئی واحد صادر گردد و واحدی بالذات منفعتی
بالعرض اما بالذات مقدم است بر این ممنوع است زیرا که میتوان بود که امر بالعرض در قوت بر تبه
باشد که بر ما بالذات باقی و غلبه نماید مانند تسخین آب گرم اولاً و نیز بدان ثانیاً که اولاً بطور
است ثانیاً بالذات و معیناً تسخین آن مقدم است بر تبه و اگر گویند که افیون صنعت است و
شیخ الرئیس گفته که کل صنوع حار اند پس او نیز حار باشد گوئیم که شیخ با وجود این حکم کرده است
که افیون بار و ویالین است و درجه را بعد پس میتوان بود که در اصل طبیعت صنوع حار و
بالین باشند و بواسطه مانعی از آن بفعل نیاید مثل آنکه از بنای آنی که از آن بیرون می
آیند قوی استفاده کنند که مخالف مقتضای طبیعت باشد و دیگر آنکه این لیب است نه
صنع و وزن است میان لیب و صنع و بالجمله این اجوبه بر قوی ندارد و بایان منافع و مضار آن
از قول حکما و اطباء می گوییم که آن نافع است از برای صداع بوییدن و طلاء کردن آن بر
سر و آشفیدن آن بقدر یک کعبه فخر الدین سمرقندی در بیمار خود گفته باید خدر نمود
از استعمال افیون و مخدرات قویه در صداع مگر آنکه بوده باشد صداع در نهایت شدت
بحیثی که طاقت برداشتن آن نداشته باشد و اما هرگاه صداع باین شدت نباشد
پس جائز نیست استعمال آن بحیث آنکه ماده را بلید و غلیظی کند و ضرب بخواس میرساند
و اورام الحارّه فی الدماغ و حجب البراس جالینوس در کتاب نریاق لبوی قیصر و ج نموده
که اعطای کرده می شود از افیون مرصاحب را بنطس را من در می و تبه بر بروج درم رینه
میشود و بار الشبعر پس نفع میدهد و او را موجب شکاری او میشود و شیخ الرئیس گفته است و او
آن است که چمد کرده شود و از آن جواب مرصاحب مرصاف صفاوی را اگر چه بالبدن افیون
باشد بر چین و یعنی او اگر بوده باشد قوت آن قوی و الا باید بر سینه نمایند که مال بر سینه
ازین عمل بحیث آنکه موجب لاک علیل میگردد و سینه باندگاه باشد که نفع کند بوییدن
افیون با شمه از زعفران و داخل کردن در نخل نموده در سر سام حار خصوصاً صفاوی

حالات بیان سیرت و احوال و خواص و منافع و مضار افیون

۹۰

و مانند آن از بسیار اجزای فطر محبت من زکریا گفته که خوانده ام من در غیر یک موضع از کتب
متقدمین آنکه افیون بسیار نافع است از برای سلم حاد فی السهر شیخ الرئیس گفته بسیار
باشد که مضطرب گردیم در صاحب هر منظره البید فی الحال قوت آن باشد پس مقدار
یک فراط و کمتر از آن از افیون تا خوابش برود و در کتاب نریاق لبوی قیصر جالینوس
درج نموده که هرگاه خورده شود از افیون مقدار کر سنه خواب می آورد و ساکن میگردد و اندوخت
محمد بن زکریا گفته چون فرا گرفته شود از افیون مقدار یک انگ و از عصا سه پیر و غفران
از هر یک دو در و آنک در هر سه اصل نمایند در روغن بنفشه و طلا نمایند بر چه خواب می آورد و خواب
نیکو و نیز گفته که هرگاه بوده باشد هر قوی غالب شخصی باکی نیست که میاشاید بقدر قوی
از افیون و بیاید افیون ادا بکنم تا او را خواب آید و نیز جالینوس گفته که چون خورده از افیون
مقدار کر سنه و طلا کرده شود بر چه نیز گفته که چون آشامیده شود از افیون ربع درمی در
ماده شیر خواب می آورد و خوابی نیکو شیخ الرئیس گفته که بسیار باشد که منتفع شوند از صاحب
سهر و رجمیات بخورون مقدار کر سنه از افیون یوسف بن داوی گفته که مقدار از نمد انگ
افیون چون آشامیده شود مرقد است و احتمال فتنه از آن در مضغه منوم است و گفته
اند که اگر آشامیده شود قدری بسیار اندک با مخلط زعفران خواب می آورد و خوابی معتدل
پس اگر از آن اندکی زیاده کنند خوابی غرق می آورد پس اگر از آن نیز اندکی زیاده کنند موجب
سبب میگردد پس اگر از آن نیز چیزی قلیل اضافه کنند احوال سبانی غرق می کنند
بترتبه که باشد صاحبش مانند مسکوت پس اگر از آن نیز اضافه کنند بسکند و سبب تویم
افیون فراط نیز بر و فطن آن است مروج را و غیر حرکت آن لبوی خارج و لبوی
اعضای حواس ظاهره که آن سمع و بصره و شمع و ذوق و لمس است پس چون روح دماغی
زیاد لبوی این اعضا باطل میگردد و حواس این اعضا خواب عبارت از همین تعطل
حواس است و اگر حل کنند افیون را با اندکی زعفران در روغن گل سرخ و طلا نمایند بر
باطن الف میگردد و موجب خواب بخندین چون حل نمایند افیون را با چند خالص در
روغن بنفشه و مانند بر مقدم سر خواب می آورد و نافع است از برای سهر منظره قوس

جلد اول بیان طبیعت و خواص و منافع و مضار افیون

۴۹۱

که ابطا از معالجات آن چشمه دیده باشد همسایه و الدین و الجنون القطر البصیرا و اودا و الکود و الیایا
 هرگاه بوده باشد آن بسیار گرم مزاج ناری بختی که بوده باشد ارواح انفسانی او
 بسبب بیاری حرارت مشوش الافعال مستعد تحلیل باونی سببی و حرکاتی از حرکات فکریه
 پس آنرا نافع است استعمال قلیلی از افیون و افیونیات که بیاشاماندکی از آنها را
 و ازین جهت است که می باشد افیون مفید از برای جنون و صبار او قطرب و نیز باین
 سبب می باشد نافع از برای سرسام خارجنا که مذکور شد شیخ الرئیس که گاهی می خوراند
 صاحب قطرب را افیون از برای ساکن گردیدن طبیعت آن و ساکن گردیدن فکر را
 او بعضی اطباء گفته اند که افیون را نفع بسیار است از برای قطرب خواه بخورند خواه
 بپوشند مخصوص و فقیه که در روغن کل سیخ حل کرده اندکی زعفران داخل کرده بپوشند حکم
 علی در شرح قانون گفته که افیون در نهایت نفع است از برای ماینا و جنون قرشی
 گفته که از جمله علاج جبه قوی از برای واد الکلب و ماینا آن است که بیاشاماند صاحب
 آن را بنمردم افیون در مارا الشعیر نرود قوت اخلاط عقل و غلبه حرارت پس بسا باشد که
 دور گردانند ماینا و واد الکلب را در یکدیگر بجهت آنکه سرد و مانع و مزیل حرارت فحرقه و
 مسکن اضطراب جنگ در زدن بصد است و می بخشد دماغ را مزاجی مضاد مزاج
 حادث از سودای مخزن و دودای قوی است در دفع غایله سودای مخزن و صد آن
 و خواب می آورد پس موجب راحت میگردد و نرود خواب از تخلیط و بسا باشد که نرود قوت
 حرارت و استیلائی مرضی احتیاج با عاده آن شود چند مرتبه تا بگرد و بسبب طول مدت
 قوی در تائیر و حنا گفته که هرگاه بوده باشد سهر طویل پس نافع است آنرا سوط بخیری از
 افیون محلول با اندکی زعفران و گفته شده که تمام علاج قطرب است باینست که خواب آید
 صاحب آنرا پس بداید که بیاشاماند او را گاهی افیون از برای خوابیدن انشاء
 زکام و نرود چون آستامیده شود از افیون مقدار جبه شیعیه نافع است از برای کلام
 و نرود در انتها لیکن مضر دماغ است مصلح آن چند بیدتر و زعفران است و گفته شد
 که مصلح آن از تحلیل است می فرمایند اصلاح ضرر آن بدماغ هیچ چیز مثل جودار نمی کند

امراض اول چون ایفون را بار و غن با دام یا دهن حلق که دهن زعفران است حل کرده
در گوش بچکانند ساکن میگردد و اندر او آنرا و چون آنرا باد و وجه چند بیدستر سوده و ریش پختن
حل کرده در گوش بچکانند تسکین میدهد و در آن را مولانا القیس گفته که هرگاه وجع افون از
ریاح و بخارات حاره حاده باشد نافع است از برای تسکین آن و قتیکه وجع شدت داشته
باشد چکاندن ایفون محلول شیر و ختران در گوش و استعمال قطره ایفون در گوش و قتی که
با کپا از شدت وجع خوف تشنج و اختلاط عقل و غشی باشد که در آن حالت تسکین بوجع بخیر
مثل ایفون واجب است و با وجود این مداومت آن بناید کرد که موجب تسکین سامعه است هر چند
گفته که مداومت ایفون از او بیسکنه وجع افون است و نافع است از برای قرحه افون بجهت آنکه
مخیر است و تخفیفش زیاده از تخفیف نفس ایفون است و هرگاه استعمال کرده شود با چند بیدستر
نیست آنرا ضرر ایفون پیدا است تسکین گفته که چون ایفون و زبر النج سفید را مساوی از هر دو
بقدر عذسی صلابه کرده در روغن بنفشه داخل کرده بشکوه مخلوط ساخته در گوش بچکانند نافع
است از برای درد گوش حادث از حرارت و چون بک قیرط ایفون را و ریش نازده و بیدستر
حل کرده نیم گرم در گوش بچکانند نافع است از برای شور گوش و قتیکه با ضربان باشد خوردن
سفیدار کرسنه از آن انعامی و جاع را ساکن گرداند و خواب آورد و چون باز رده نیم مرغ
پران که باز زعفران مزوج نموده بر حمره بجای مهمل و خراجات بنجای میگذارد نافع است آنرا
و باز زعفران و شیر و ختر جهت نفوس نگذاشتن فیتله مزوج بآن در مقعده باعث تسکین
و جوع آن و مورث خواب است و از منافع ایفون آن است که مقاومت بابر و خاجی
می کند اگر قریبیکه مملک نباشد بخورند سرچند آن اثر نمی کند چنانچه جناب رشاد مائی
نظایه العالی نقل فرمودند که از هندوستان مراجعت بایران شده بود و در رستان اتفاق
سفری شد و درین راه شخصی ملاقات شد که او هم از هند آمده بود و بسبب بسیار متنازع
بود و نزدیک بود که بی طاقت شود و بزودی خود را با او رسانیده قدری ایفون با دوام
که بخورد و بخوردن فی الجمله با فایده و نوازش است که خود را بمنزل رساند و حکایت حکیم
میر محمد الدین محمود شیرازی رح و محافظت نمودن خود در میان شجر و درخت تمام شجر را

جلد اول در بیان خواص و منافع و مضار ایفون

۴۹۳

ایفون اندک اندک مشهور است این بسبب احداث سخونت بلعوض آن است و بسبب بد
مسامات و بالغ آمدن از تاثیر برودت هوا و بطریق و اجتماع حرارت و قوی رباط و
پیچ و دای دیگر را خواه مفرد و خواه مرکب این فعل نیست و آخر الامر ایشان را بقوی حکم
مزبور افواج عارض شده و این بابت برودت ذاتی ایفون و اقامی حرارت غیر
است که لازم آن است و با سبب دیگر منفعت دیگر تویم است چنانچه ذکر یافت و آن
بسبب تولید و تخلیط روح است منفعت دیگر بیداری است لهذا مسافران در شب بیدار
میخیزند تا خواب برایشان غالب نشود و انبلی خوابی نیز سفر نشوند و این نیز بسبب تخیر
و احداث پس آن است و منفعت دیگر جد و نشاط در کار است بواسطه قوت روح و
رسیدن او با اعضا و اشتغال حرارت بدنی که مقدار افعال بدان است و این نیز بسبب
تخیر و اجتماع حرارت و قوی است رباط و ازین جهت عباد و لشاک و اهل خلوات و جهات
جهت بیداری شب استعمال نمی نمایند و پیاده روان و ارباب اعمال شاقه صعبه و دقیقه لطیفه
مانند کاتبان و نقاشان و طالع کشان بآن رغبت تمام دارند و این نیز بسبب افعال
مذکوره است و منفعت دیگر از آن غم و هم است و این نیز بسبب انباشت او است مرا و روح را
و اجتماع آن بسبب توجه بسوی باطن است ازین جهت اکثر مردم مرکب بآن می گردند
تا بواسطه انقلاب روزگار غم و هموم بایشان دست نهد و جهت دیگر آنکه بسبب ضعف
کردن او و مفکر و مقدمات و امور مخموم و مهموم را وجد کردن نتایج از مقدمات نزدیک
مدد از خارج بآن بسبب بد و تعطیل حواس ظاهره فی الجمله و منوجه بامدیگر شدن مازمی ماند
و فراموش می کند هموم و غموم را و منفعت دیگر حبس و قبض طبیعت است در اسهالی و لغتی
که پیچ و دوا و تاثیر کند بغلی از ایفون آن برقع می گردد چنانچه در کتاب علاج اسهال
نوشته اند که بعضی ادویه است که اسهال قوی را فی الحال حبس میکند و عمده آن او و ایفون
است و باقی مصلحات مغویات او مثل چند بیدسته و غلغل و زعفران و دارچینی و مانند
اینها و به تنهایی استعمال نباید نمود و منفعت دیگر از آن اوزام حاره و کوع آن است طلاء
و منفعت دیگر دفع سعال است بعد ملاحظه سبب و دانستن محال مقدار معین نفع

جلد اول در بیان خواص و منافع و مضار ایفون

۴۹۲

فی الحال آن است و این بچند وجه است یکی بسبب منع نزله از انصباب بسوی سینه دوم
بسبب تحلیل و ترقیق مواد بسبب نخون بالعرض آن و دیگر بسبب دفعه شش آب و قبول
نکردن اعضای صدر مواد را منفعت دیگر منع پنهانی محض است خاصه در اقراض
طباشیری منفعت دیگر منع پنهانی از ربع و خمس و غیره پیش از آمدن نوبه است
بسبب تغلیظ ماده و منع انصباب و در سینه غفوت نیز بسبب تضعیف و ترقیق و تحلیل آن
زیرا گفته اند ایفون منجم سواد است و تضعیف عبارت از اعتدال و تهیه قوام ماده است از
برای دفع و آن ترقیق غلیظ و تغلیظ ترقیق و تقطیع لایح باشد و این افعال بسبب احداث
حرارت بالعرض آن است و منفعت دیگر بخفیف قروح است بسبب مین و تخدر یکد دارد و چون
انگی از آن در مریه داخل نمایند منفعت دیگر از آله اثر مسکرات دیگر است مثل خمر و قوت
منفعت دیگر در ربو و خنق النفس است و چندی کس دیده شده که علاج آنها منحصرا در
ایفون و ایفونیات بود و بعد از استعمال آن شفا یافتند منفعت دیگر از آله ناخبره و با است
و بسیاری از مردم تمخصیص کسی که محتاج بدان شود ندانند از خوردن آن از طاعون بجا
یافتند و معنای این بعضی که مزاج ایشان ضعیف و قوای ایشان تحلیل یافته بود که مگر خلاص
و بجات یافتند منفعت دیگر منع احتلام و سرعت ترال است بسبب تقویت و تغلیظ و پس آن
و خفت نرم منفعت دیگر تنزیل و لاغرمودن شین و فربهی با قراط است که حرکت سکون بسبب
آن دشوار باشد منفعت دیگر تسهیل مزول مجرور المزاج است بسبب برودت فانی خود و
منفعت دیگر دفع اوجاع مجاری بول از کرده و مثانه و احلیل و دفع حرقة البول و قوت
و سوزش آن است بسبب تخفیف رطوبت تعدیل حدت اخلاط و منع احتراق و تخذیر و
قلت و منع احساس منفعت دیگر تقویت قلب و روح است بسبب اجتماع اجزای قلب و جمیع ارواح
در باطن و ازین اجتماع لامحاله قوتی حاصل میشود منفعت دیگر مصداق بر رجوع و عطش
است و قدرت بر اکتساب طبع تم تحلیل و این اگر چه در نفس الامر مضرت عظیم است اما بسبب
که احتیاج کلی بآن واقع شود مانند اسفار و ایام روزه و زمانهای قحط و غذای آسود و طعام
و این نیز بسبب تخذیر و عدم دورا که به اتفاق شای نفس و تخمید حرارت است منفعت دیگر دفع

جلد اول در بیان مضرت های ایفون

۴۹۵

استنان است بل شفت و این تیرنی الحقیقت مضرت عظیم است مگر گاه گاه احتیاج آن واقع شود
و آن بعد از وضع کافور و عافور و حاد و امثال آن عده است منفعت دیگر کمی به است و این
تیر هر چند فی الحقیقت مضرت است اما در بعضی مواضع مطلوب است و این بخند و جبهه است یکی
بتقلیل حس و عدم ادراک به دغدغه دوم بتقلیل تنی بواسطه انجماد و تحقیق که لازم آن است
سوم آن است سخت منی که از آن دغدغه حاصل شود و چهارم منع نفوذ که تیریک و دغدغه است
و آن بواسطه تقلیل روح و روح نافحه عروق است منفعت دیگر حفظ صحت بدن است از بسیار
از امراض اگر اعتدال بآن مرعیه دارند و متغیر نشدن از ادنی چیزی منفعت دیگر منع تیر
و زکام است منفعت دیگر منع الضیاع ده است با بعضی منفعت دیگر منع وجع فونج
است و این اگر چه مفارن مضرت بسیار است که قبض باشد اما چون شدت وجع عمل
روح و مهلاک است بحکم دفع البغضاء لاحسن بعضی اشرا بول من بعد شکم آن را با ایفون که
بیخ چیز بآن تیر رسد بالضرورت می نمایند با مصلحات آن مثل جبهه تیر و عرق آن و متغیر
چنانچه در افلو نیارومی است و باذن خالقها هر کالک او و به کار خود می نمایند و تا تیر خود می
بخشد منفعت دیگر علاج زحیر است که آن را بر لیحانی مالیده و قدری از آن خالی می کنند
و بکار می برند که قدری خالی بیرون باشد یعنی دفع احتیاج بیرون می آورند و خوردن خود
فایلی آن نیز درین امر مفید است و این بسبب بعضی انجماد و انجماد حرارت و مطلوب است
و از خواص آن آنست که چون در سر که یا در شراب حل کنند و در بینی خرج بکنند فوج او بسیار
شود و زیاد بسیار کند و چون در مقعد او ملا کنند آن فریاد و فوج ساکن شود و فصلی در
بیان مضرت های ایفون بدانکه مضرت های آن اکثر من جمعی است و قطع
نظر از مضرت های دیگر این کم نیست که در مواضع که قطع از آن متوقع است اگر نه بطریق متفر
قدر شراب لایق و ثمد لکاسطوره و بدون ترکیب با مصلحات استعمال نمایند مضرت کلی
میرساند و بعضی را مهلاک بسیار و از جمله مضرت های آن احتیاج لازم نمودن است بواسطه
سناجات آن بقوی و ارواح مضرت دیگر تضعیف قوی و ارواح و بتقلیل تغذیه و تمهید است
مضرت دیگر حدوث کزاز است و در کلام اطباء آمده البیورث المصرح و الا فیرون

یوزن اکثر از این بسبب برودت اعصاب متنازی شدن و گریختن آنهاست از منتهی
بوضع و کزاز تشنج است که در عضلات چیره کردن حادث شود و آنرا منجمد سازد بقایم یا
بخلع باز بر دو جانب اکثر اطلاق کزاز برین نوع تشنج است و انواع دیگر نیز گفته اند و از
جمله مضربهای ایمن احداث دق است هر دو نوع خود حار و بارور و زهره و گد اخن و لا
شدن اعصاب است و آن بسبب حرارت بالعرض و برودت و یوست ذاتی آن است
و مراد از دق بارور تشنج است و از جمله مضربهای آن تقلیل فهم و اضعات فکر و ساق
قوای لطیفه و البطل حس و استدلالی دماغ و کندی قوت باصره و نقل سامعه و تضعیف شمع
و تخیر حسی و عدم ادراک آن و کج خلقی و اکثر اوقات منجمد و محزون بودن و مانند کجیری
خالص بر اسان شدن و نیز از مضربهای آن ضعف معده و بک و قلب و دماغ و نقص
طبیعت و ضعف فهم و عدم اتحاد از رطوبات و انجذاب تخلیل آنها و احداث لقم و قوی
و عدم البول و خشکی دماغ و الف و کندی دمان و گریختن آواز که بجه الصوت نامند و جبن و بخل
و ضعف باه و تقلیل نسل و حب و حدت و تنفر از حضور مجالس و محافل و تعاس و تجواری
و کدورت حواس ظاهره و باطنه و بهت و ضبط و کمالی و جمیع افعال ظاهره و باطنه
و غیر اینها از مضربهاست **فصل در بیان دفع مضربهای ایمن بقدر امکان**
علاج ضعف بین قلب و دماغ و تقلیل و تضعیف قوای حیوانیه و حرارت تقلیل مقدار تشنج
آن است بقدری امکان و استعمال مغویات بدن در رواج بفرجانی که جوهر روح را زیاده
کنند و تقویت دهند آن را و صفاد اشراق و نورانیت بخشند مثل مغرقات یا فونی
مستقبل و جوارشات مانند جوارش عود و عین و ابریشم و اشتره مغویه مانند شراب ابریشم
و عود و کاوزبان و خمیره آنها و خوردن فادز هر حیوانی و بعد از خطائی مجرب ساینده با هر یک
جد با کلاب و عرق کاوزبان و عده در اصلاح بدن وقت استعمال ایمن است قبل از غذا
بایعزازان و علاج کزاز قبل از وقوع استعمال دواء المسک شیرین و زریاق اربعه و زریاق
قاروق و شتر و دیوس و مخلصه کبر و مانند اینهاست و چندید ستر مزوج بان نمودن باغ
از وقوع آن است و شربنی که مرکب از کاوزبان و بادرنجبویه و اسطوخودوس باشند بسیار

جلد اول در بیان دفع مضرت های افیون بقدر امکان

۴۹۷

نافع است و احتیاج از اعتدیه مرطبه و منجربه است خصوص قبول و لایات و سایر تدبیر مذکوره
در کتب علمای کرام از مرغی و اشتغال علاج و فین مذکورین با غنچه می باید نمود و تریخ افیون
بمصرحات و مقویات قلب و در امت تمام مرطب و قطبب خاطر را دور از الاین فتنه قبول
در خل نام است و علاج تقبیل فیم و اصناف فکر و مانند آن بمصلحات افیون است از آنچه
در آن بسط و تطبیق باشد مانند زعفران و منسل الطیب و نقل و سیل و اولیسیاسه و عود و غیره
و در این چنین و حتی که در باب ترک افیون مذکور است درین بابت خلی نام دارد و علاج از آن نقل
سمیع روغن ترب و زریاق اربعه و ماه فزین لکلا با سینه و بیار و عن بادام تلخ و فیلد بآن
آلوده کرده و در کوسن گذاشتن است علاج روایات اخلاق تقبیل و تعدیل پوست و دماغ
است با غنچه و اشربه و طایفه و اتفاق و ملاقات با مردم موافق و بعضی نشا و ترک اعتیاد
خاصه با کسانی که از اعتیاد ایشان او را انقباض کمر رسد و چین اعطای کیف آن علاج اعضا
اعضای پیشه و معده تقویت ارواح و اعضا و تریخ معده و صطکه و کسه و بیار و عن بآن
هر دو وجود و روز ربناد و سایر مقویات معده است علاج خفیان و این از دوا و امر واقع می شود
یکی بزبادنی مقدار شربت آن بعد از طعام با فوطا و دوم بتوجه اعتیاد فاسده مغشبه بسوی
معده و اینکه از فوج اعتیاد مغشبه است او را دوری مضبوط میباشد اول تقبیل و ارتحاب
آن در وقت دوره مناسب جناب از وقت غیر مناسب جناب از وقت دوره مناسب
دوم تقویت معده است با قبول انقباض و او کند مثل شربت لیمو و صندل مغشوره و اناناس
و منفع و جوار شک و در آن پوست نریخ و صطکه و عود مندی و آب ریاس با خوره بزر شک
و مانند اینها باشد و جوارش جو و نریخ و غده های غلیظه و غیره شکارف مثل بنفشه و آب لیمو و خوره
و پیراز حلقه کرده و در نریخ خشک با نان خوردن مانع قی است علاج قبض طبیعت نریخ و آب و غسل
خسپانده بنا شاقریه و شربت دانه خورون و کنبه و قشر با خرما و لیمو و خوره و بنفشه و غسل
و کز آب گبین و شولای جرب مثل سفید و امواج آشنا بیدان و اگر زیاد از این خواهند شربت
بنفشه یا غیره بنفشه و اگر اینها سودی نبخشند حتی از بنفشه و دانه گی از سکنجبین و دانه گی محمود
ساخته فرو بر روده مشغال شربت بنفشه لکلا با حل کرده و دانه گی این نبخشند علاج نیست

جلد اول در بیان مقدار شربت افیون و معالجات کسی که افیون خورده باشد

۴۹۸

طبع غالب بواسطه اسهال کبیدی که مواد مختلعه در مدت مدیده مخمس شده بجز متوجه میشود
و بجز آن از خود دفع می کند و این اسهال نام اسهال است و اسهال امر اضطراری است
البته آن دو دیگر که قوت ایشان اکثر ضعیف میباشد و اسهال با ضعف قوت خطری پیدا کند و دیگر
طبیعت ایشان بافیون که قبض او به است معتاد شده اگر امر عظیم نبودی ظاهر نشد بی الحاح
بهرین او به در اسهال ایشان بپون یعنی است و به مناسبه افراس نیز باریس و کبریا و در
و سایر او به غرقه مسطور و در کتب است **فصل در بیان مقدار شربت آن** بدانکه
مقدار شربت آن از یک سستجه چهار تا ده یا ده از یک تا یک سستجه و دو درم آن بدون عسل است
کشد است **فصل در بیان علامات و معالجات کسی که افیون مقدار قاتل خورده باشد**
بدانکه از علامات آن دو درد سرد و سست و اختلال حواس است ششام بوی افیون از دهن و
بدن او چون بخار و خود را توکل نفس و توان و بنده شدن زبان و غرق شدن چنان و تاریکی آن
و کموت ناخنها و کزاز و غارش بسیار در تمام بدن به جریان عرق سرد و سردی اعضا و کموت
آن مخصوص است و با معالجات آن فی فرمودن باب مطبوخ شربت و ترب و عسل است
و با آب گرم و بوره و نمک طعام و با نمک هندی با سبک یا مقیّه دیگر و با شاییدن است
با سبک یا آب یا آب لبو یا شیره تازه ووشیده گاوی شیر یا روغن گاوی یا کوسه و شکب چند بید
و جود و در خطائی مجرب یا شیره گاوی یا بنه های مرغ عفران یا جلاب و یا نارچیل و یا بای ساینده یا بنه
گاوی هر یک مفرد و مرکب بکنجین با نمک و عسل یا با دار الاصول یا روغن کل و سرکه که ششین و در
در آن چوشانده باشند از اینها و شربتیکه در چینی و عا عا فرما و چند بید شربت ساینده در آن
ریخته باشند و حقه های حاده و باخچه و خردل خورایندن هر چه از اینها که بستر آید و نکلیه بپوشای
مسحه و عطسه فرمودن خورایندن تریاق اربعه یا تریاق فاروق و یا بنجونا و تریاق الطین
و شیره و بطوس یا مقدار بنده از این همچون سیمی تریاق افیون از مولفات جامع این اولی
صنعت آن چند بید شربت و در مجرب و در چینی عا فرما عفران خلط سدا حلیت
شکست اصل اهل اجزا شادوی نرم ساینده یا سه وزن آن عسل سفید مصفی نفوم شسته
افیون سارند شربی بگردم ناسه درم یا با بنجونا سب و انده یا شادو خورایندن مقدار

جلد اول معالجات ایفون خورده فصل در بیان سبب نشا ایفون

۴۹۹

بلکه وجیه سببی که با فاضله مرغ می باشد محمول در آب باعث می فرستد آن است و همچنین
خوراندن برک بیدار بیدار آب آن مکرر و فی فرمودن بدان و در وقت آب خوردن با آب
نجا کشته و تخم سداب بری یا سداب فلفل باطل که عبارت از نوعی حرمت است و فلفل با چند پسته
و سکنجبین و حلیمت و سقبا طایفه و خوراندن چند پسته بر ایفون بلکه انگلی از آن زیاده
و بنسب و منکر و گمان و استنشاق چند پسته و حلیمت و زعفران و بنسب و سداب و روغن
های حاره مانند نار دین و سوسن و مانند آن و در آن برن مرطب گرم نشاندن و شور با و
مرقهای کوشتهای چرب طعمهای چربترین با شک و زعفران و فلفل سیاه و حلیم با آن
قبیل بعد از فی و فلفل خوراندن و باید که اورا نگذارند که خواب کند و اگر بخواب رود بیدار
کنند و استخام آب گرم فرمایند و نگذارند که بدن او را بچیزی که بشکند خارش بدن او بعد
از استخام خوابی چرب بخوراند و سائر تدابیر که در کتب مسطور است بجا آورند و بهتر آن است که
آب مطبوخ فلفل سیاه کوبیده مکرر و فی کردن بدان و در آن و حرکت فرمودن در بین
بهر نحو که باشد و اگر طاقت نداشته باشد در مثل کپوره و ارجو و چرمی نشاندن و حرکت
دادن و چرخاندن نامی آید و همچنین با و ام که را نحه ایفون از دهن آدمی آید بسیار مؤثر است
و اهل هند آب زنجبیل تازه که ادرک نامند با شیره منجور کنند و اگر ایفون بعد از قاع خورند
و از عقب آن روغن کنجد یا روغن تلخ بپاشند و همچنین سرکه و باست ترش و سائر
ترشها نیز می گویند که علاج پذیر نیست و محدث فرج عظیم است درین هنگام اگر سوزند
باشد خوراندن شیره تازه و سبزه گاو یا چند پسته بر ایفون که زیاده از مقدار ایفون
که خورده فی فرمودن بهین سی و بخومی که ذکر یافت و تحقیق بجهنمای مناسب است و در جمیع
احوال شفا بدست است جل شانه فصل در بیان سبب نشا ایفون و کیفیت
و نشای اعتدال بدان بدانکه هر دو که وارد بدن انسان می گردد و الا حرارت بدن را
ناشیر میکند خواه فعل آن حرارت و خواه بیروت و خواه با طبع و بالقوی دیگر باشد
و ایفون که وارد جوف می گردد و بعد از افعال از حرارت بدنی کیفیت بیروت و پوستی
که با طبع و با نجات صفت دارد ظاهر میشود و میگوید و در حوالی و اطراف بدن با طبیعت

جلد اولی در بیان سبب طیفون و طریق خوردن افیون

۵۰۰

حامی و حافظ و قایلین اجزای بدن اثر از این مجموع حرارت غریزی اصل منشأی از قوی
که قلب و دماغ هستند منع میکنند و باطراف بدن میرسانند بواسطه استغنی که با برودت آن است
و منافی حرارت غریزی و قوی ارواح است بالذات بالطلع و تنفر یک طبعی بالطلع این
دارودان برودت اطراف و ظاهر بدن را شبیه آفتاب میسر سازد و بسبب آنجا نفی که لازم برود
است حرارت از آن هوا منع میگردند میل بیاپن می نماید و در مسنوفه خود جمع میشود و بسبب
القباض ظاهر و اجتماع حرارت در باطن خاصه در دل که انبساط حرارتها از اینجا است بالفور
عند الانقباض و الفزار عن الظاهر و عین تیریدان با خواهر بود و ازین اجتماع قوی و انتعاش
در آن حرارتها حاصل میشود و بواسطه آن انبساط تمام بظاهر بدن می یابد و اثر آن بر دماغ
و سایر بدن برودی میرسد و این حالت را انشأ و نشاط می نامند و فی الحقیقت این انبساط
و قوی است با لعمریه است آنکه فوج بالذات تقویت و انتعاش و انبساط حرارت و روح است
بسیار بدن بنا سبب و محالست ذاتی نه بالعرض و بواسطه انقباض ظاهر و اجتماع حرارت
در باطن زیرا که این سخونت نیز سخونت عرضی است نه ذاتی که لا یخفی و اما سبب اینست
بدان نسبت که چنانچه ذکر یافت در آن برونی و سیتی قوی است و بالفور از آن تعلیل
روح و دم و سایر سخونات و مسخونات بدیهه لازم می آید و ازین جهت ضعف در قوت رو
میدهد و برودت غالب میشود و روز بروز از تکرار استعمال این حالت زیاده می گردد و افعال
چنانچه باید از دماغ و قوی گردد و فتور بسیاری در آنها و میدهد و ازین است که معنادین
بافیون از اکثر کارها باز می مانند و میل بحركات ندارند پس ناچار در تضعیف تر از این
روز بروز می گویند و هر چند زیاده می نمایند ضعف در قوت و حرارت زیاده میشود و گفته اند
که اگر خواهند که بسط و تفریح زیاده گردانند که قدری است تازده و یا بیشتر بحسب القدر که بایستد
فصل در بیان طریق خوردن افیون و بیماریها و خطرها و مضار آن
خوردن آن قبل از طعام و یا بعد از آن بدانکه چون مزاج معنادین بافیون از طریق
اعتدال بیرون است پس اگر امراض ایشان از نفس امراض حار و حاده باشد تعلیل
مقدار افیون ایشان نمایند و داخل آن مثل صندل و نیلوفر و تخم خیار و خربزه و بنه و آن

جلد اول طریق خوردن ایفون

۵۰۱

و که ولی مقتدر و طبیب شریف و درجهات بزرگ النجیه تنهایی و بیاباد و بی مسطوره و در امر اصرار و دمانه چندین
و عاقر و زحاف و فریون و فلفل داخل نمایند و از مقدار آن بکاسند و در امر اصرار و دمانه قبل از آمدن نوبه
بر نیم ساعت بخورند بخلاف آنست که نوبه را بر طرف سازد و جهت آنکه اختلاطیکه در آن زمان حرکت
می آیند از حرکت باز بماند و محض میشود و در مستوفد عفونت نیز بزند و اگر کمی عفتی باشد و رضا اگر بر
طرف نشود تخفیف در شده اند و عوارض و نایب و در زمان نوبه آن البته خواب شد و در سایر امراض
ملاحظاتی و اوقات در تقدیم و تاخیر نمایند و اما در شبها طبعی مبارک رمضان بیدار بماند چون بواسطه تقدیم
و تاخیر اضطراری که درین ماه مبارک واقع می شود مضرت بسیار بر سر سازد و بسیار کسان معتادین
بایفون در بعضی میشوند جمعی از ایشان افطار را بر خود واجب دانسته افطاری نمایند و نیز در وقت
بیان کرده میشود که چون آن عمل نمایند شاید از اکثر چهارپا و افطار نمودن محفوظ مانده اند و آنکه
معتادین بایفون سه قسم اند یکی آنکه در شبها نزدیک به رنجورند و دوم آنکه دو بار سوم آنکه سه بار و چهارم
و اما قسم اول بر طبق آن خواهد عمل کند و در افطاری نیز سازد و اما قسم دوم می باید چند کند که ماه مبارک
و شعبان وقت بگذرد و باول روز و آخر روزانند و در شب رنج مبارک رمضان اول شب
و آخر شب نزدیک بوقت افطار و سحر بخورد که درین هنگام او نیز باستانی روزه را میتواند که
برادر و افطاری نمی باید و اما قسم سوم را البته لازم است که عادت خود را بدو وقت اندازد و در باقی
قبل از رمضان تا رختی نیابد و از جمله تدابیر برای دفع اذیت آن آنست که شبها که کتب جنبه پخته
و ایفون بالنسبه باشد باب صبح عربی یا کثیره اسرشته فتنه را بآن آلوده کرده و فتنه را بر بسیاری
محکم بند و بخود بردارد و فتنه خواهد بود از آن بیرون آورد و البته باید که بسیار کند و در گذشتن آن
بسیار مضرت های کلی بر سازد از سبب تر آنکه عضله مفعله که مانع بیرون آمدن افعال ریح است
از کار می افتد و حفظ و محافظت نمیتواند نمود پس چند آنکه ضعف کم کرد و اندک فشا طبعی حاصل شود
نخا بار و در چندین مرتبه مصلح حضرت آن است اما با کمال غایت آنرا از اهل نیکو دانند و بیدار دیگر آنکه
جسی از ایفون صحت یابد و دیگر ایفونیه که معتاد بایفون بآن مداومت دارد و در غذائی مترب
و هند تا آن حبس معده او در و منحل نشود بلکه تا آخر روز بماند بدین نحو که موم را با قدری روغن
یادام بگذارد و آن حبس بآن آلوده سازد که تمام ظاهر آن فراگردد و آخر شب فرو برد و آنجا

طریق خوردن افیون

تکلیف آن هر سه چهار نفر آنرا بخال اوست و شخصی که در روزی چند بار بخورد و صبح
 سوم و چهارم با غلاف موم مزوج بقند و حب خرد و زعفران موم که اخته در روز
 هر سه روز یک دفعه بی هم آخر شب تا بتدریج هر یک یک قف خود منحل گردد و اگر حب غلف
 نه جای آنرا سوراخها نمایند تا زودتر منحل شود و قشویشتی نه بیند بهتر است و اما
 را موسی کند خوردن افیون را اندر پیر آن همان تدریج اول از بر و اشتن قبله
 فیون و چند بیدار است و اگر بیکه فک کفایت نشود و فغات اما زود و بر آورد تا
 بسیار دایمی نشود و مرکب آن نکود زیر که ضرر عظیم دارد چنانچه ذکر یافت اما طریقی خوردن
 از طعام یا بعد از آن بدانکه اقسام مختلفه آن پنج است زیرا که یا با طعام بخورد یا جدا
 ازین دو قسم یا قبل از طعام است یا بعد از طعام و قسم خامس آنست که در افشای
 بخور دوس اول در تقدیم و تاخیر مطلق سخن گوئیم بعد از آن هر یک از اقسام مخصوص
 تقدیم بسیار است اول آنکه محفوظ می ماند قوت آن از انگسار با خنط و طعام دوم
 ال طبیعی منقسم میشود بحسب اقسام مقبولات جهت آنکه فاعل احد است اگر فاعل
 باشد فعل او نسبت باینها متجزی و منقسم خواهد شد و اگر قابل نیز واحد باشد و فعل
 آن باشد پس اثر آن بسیار ظاهر میگردد پس هرگاه افیون را جدا از طعام بخورد طبیعت
 پاو میشود و اعمال افعال او با تمام بطور میرسد و این هنگام مینویسد و در تقابلی که گماناید
 آنکه با طعام باشد که در آن هنگام عده توجه طبیعت بسوی منقسم طعام است بواسطه
 است ذاتی و انس طبیعی که بآن دارد و بر تقدیر آنکه تفاوتی نگذارد و پاره از توجه منصرف
 ب طعام و پاره منوجه افیون باشد اغلب آنست که درین صورت هر دو ناقض می مانند
 اگر عمل کل اتم است از عمل جزو چنانچه ذکر یافت سوم آنکه غذا بواسطه ملائمتی که دارد با طبیعت
 جت در و تصرف می کند و از آنرا بنگار و را منقسم نماید و از تصرف افیون بازمی ماند بجهت منافرت
 آن و آن در طعم و رائحه و قوت غذا تاثیر می کند و آن را تابع و نامقبول و نامرغوب بسیار و بدین
 بسبب طبیعت در آن غذا نیز تصرف نمی نماید و بر طبیعت کل بار میشود و هر چند مقدار افیون
 اندک باشد غذا ناقض طعام می ماند و از نقصان و خالی آن بسیار از امراض از نفخ و راح

جلد اول طریق خوردن افیون و فصل در بیان مع عادات افیون

۵۰۳

و قهرا و تولید بلاغم و رطوبات و سدد و جبات بسبب تعقیب بلاغم و رطوبات و غیره با ازامراض و رطوبات
 بلغمیه و زردی رنگ بدن و سستی اعضا و اعصاب حادث می گردد و چهارم آنکه چون اجزای طعام
 مختلط شد بعضی اجزای غلیظه و کثیفه که در طعام هست اکثف و اخلاط میگردد و نظایر است که نشان
 این اجزای است و مضرت آن هر چه است که موجب قوی و استغناء و برقران و غیره است بخم
 آنکه بواسطه عدم تصرف طبیعت در غذای طعام در احوالی نمی رسد و می ماند و بدین سبب بدن خشک
 میشود و تشنگی عارض میگردد و بخارات آن بسبب محاذات و مشارکت ببلغم بزودی میرسد و بدین
 امور مضرت های بسیار است از آنجمله جفاف و خشکی دماغ و سده و برجاری و بطون آن و نیز سبب عیس و
 خشکی دهان است زیرا که تراوش و ترطیب و بان از تراوش و ترطیب دماغ است و تشنگی خود را
 آب بسیار وین صورت موجب رحمت خلل و اختلاط و انبساط آن میگردد و در سایر اجزای غذا
 ششم آنکه کیفیت نشأ از و در نرسد زیرا که طعام حاصل میگردد و میان او و میان معده و غیر این از مضرتها
 و اما دلائل ناخبر اول آنکه چون از او و می رسد اولی آنست که سموم موجود باشند از طعام تا اذیت
 ایشان از معده دور باشد و دوم آنکه چون قوی القوت است هیچ یک از سموم قتال منفرد است
 پس باید که قوت آن منکسر شود و مثل طعام باشند اذیت او کم گردد و فصل در بیان دفع
 عادات افیون و نقولین آن باد و دید دیگر از مسفوره و مرکبه بد آنکه چون افیون از او و به
 سیم و منافی روح و حرارت غیر نیست بهر دو کیفیت خود و باقیو ما بسبب عینا و بان و رانها
 و دهن رو بسد پس البته عیال که ترک آن نماید و اما چون ترک آن فتنه و احوه موجب ضرر عظیم
 است حالا و ارتخاب آن سنگین ضرر اندک است لایس ارتخاب که مستانم ضرر فلیل است مالا
 اولی است ترک با حیل و فتنه که موجب ضرر عظیم است حالا بکم شر القلیل ایون من ضرر اکثر زیرا که
 اکثر معنادین با فیون را دیده شده که ترک نمودن آن فتنه و احوه با مراصن صعبه مانند اسهال
 و زجر و سقوط اشتها و غیره مبتلا شده اکثر لاک شده اند پس باید که بتدریج اندک اندک کم کنند و با
 نقولین نمایند و دید مسفوره اعظم از آنکه بار و خنده باشند مانند بزرا لیل و نوح الفلاح و تخم
 خشخاش و تخم کاه و جو زایل مانند اینها و یا غیر خنده حاره مانند چندید ستر و جو زو او ناخواه
 و امثال اینها و یا بخیر نان فتنه و اما نقولین آن بهر از لیل و نوح و افق او و بهر است و چون یکی آنکه

جلد اول در بیان دفع عادت افیون

۵۰۴

بزرالینج معدل پوست افیون است برهمنی که دارد و نیز افیون مغوی فعل بزرالینج است لهذا
که ترکیبی است که در آن افیون باشد و حکما هموزن باد و چندان بزرالینج داخل نگرده باشند
دیگر آنکه نیست بزرالینج بالغ تخلیل قوت برودت افیون است مانند وینتی که در جوز بلو است که بواسطه
که حرارت است و در بدن مفیدیل آن نیز جهت آنکه حرارت بر طوبیت وینت منکسر میشود
لذا جوز کنه که وینت او کم شده باشد حرارت و در بدن قوی است من حیث الکلیفیه از تازه آن
زیرا که تاثير احدی الفاعلین که حرارت و برودت باشد با طوبیت اقل و اضعف است از آنکه
بایست باشد اما من حیث الاستعداد اقل و همچنین است وینت بزرالینج و این خود ظاهر و مشاهد
است کیفیت افیون و ترکیبی که بزرالینج داخل ندارد کمتر است و ترکیبی که آنکه داخل است از آن
زیاده و در ترکیبی که بسیار است بسیار باشد اگر کسی کوید ازین لازم می آید که عمر ترکیبی که در افیون
صرف باشد کمتر باشد از آنچه در بزرالینج نیز باشد و حال آنکه امر برعکس است جواب گوئیم که حکم
ترکیب در بدن غیر آن است که در خارج و ازین که او را در بدن صنعتی و کیفیت باشد لازم می آید
که در خارج نیز همان صنعت کیفیت باشد دیگر آنکه تاثير کیفیت بزرالینج عاجل ظاهر میشود و چنانکه
بقا و دوام و نبات ندارد بخلاف افیون که اجلا و بتدریج و با اندک بقا و دوام و نبات است
و اما وجه آنکه بزرالینج را در ترکیب افیونی داخل می نمایند آنست که در قدیم الایام از خشخاش
صحرائی سیاه افیون می گرفتند و آن بسیار قوی بوده و محتاج بسخی نبوده و حال که بسبب سردی
ایام و کم شدن خشخاش صحرائی و کثرت زراعت خشخاش استانی و گرفتن افیون از آن کم
بودن قوت آن ناچار شدند از ترکیب انضمام شئی معین بآن که باعث تقویت قوت آن
گردد و نیز بزرالینج قدری از نباتت و را بچه افیون را که می گردانند تا میل طبیعت بآن زیاده شود
و نیز بزرالینج فی نفسه قایم مقام افیون نمیتواند شد و چندان منفردی ندارد بخلاف او و به محض ریخته و دیگر
مانند شوکران و پنجه تفت و غمره لفتح و پنجه آن و جوز مائل و قنبر کچا و دارا شکسته و حب البصل
و مانند اینها که هیچ یک از اینها خالی از منفردی و غایب نیست چنانچه به تفصیل در رساله افیونیه
حکیم میر عاقل الدین شیرازی قدس سره مبیطور است و تدبیر دیگر نفویض آن است که بخوبی پنداری
که نارجیل است بهترین نفویضات است و طریق آن این است که بگردانید نارجیل خام نمیرس را

جل اول در بیان دفع عادت افیون

۵۰۶

فرنگ است و در بلاد روم مشعل و مجرب است و آن قطران و خورم
کیاه است و نسخ آن این است غفران حب البیاض از هر یک نیم مثقال خرم کیاه حبیب مثقال
بزرابنج سفید ارجینی جوز بوا کچا از هر یک مثقال لسان العصار فیترنج دوازده مثقال قطران
چهل و پنج مثقال عسل سفید مصفی بقناد مثقال علی الرسم معجون سازند و چون التفع
اجزای این ترکیب خرم کیاه است که بیگانه شد اگر بواسطه حرمت آن را بدل بشایدانه
کنند النسب است چنانچه ما چنین کردیم در کمال خوبی بود و طریق ترک افیون بدین چنین است
که بقدر نخودی یا جوی از افیون ترک کنند و نیم مثقال از ترکیب مذکوره فرو برند و چند آنکه تواند
از وقت مقرری خوردن افیون تاخیر نمایند و مرتبه دیگر که خوردن قدری نیز از مقدار آن کم نمایند
و بر معجون و تاخیر زمان معناد نیز بفرمایند و همچنین بتدريج از افیون کم نمایند و بر معجون و تاخیر
زمان معناد و بفرمایند تا بحدی که مثلاً یک نوبت صباح با ککل بر طرف شود و بایک در شبانه روز
مقدار یک مثقال و نیم نخوده شود و این ترکیب از مجربات است و شاید دواي التفع از این
نباشد و دیگر ترکیبی است که حکیم مسطور قدس لعل کرده که یکی از جلا غایبان رطوبه
سینا فاده و از مجربین آنجا این دوا معلوم کرده و بدار دوی معالی آمده و بسی مردم را از
عادت افیون خلاصی داد و بدین ترتیب آنجا نیز اکثری را بجات بخشید و برادر زاده او
جوانی بود در سن بیست سالگی برین شیوه مطلع شده بشیر و آن آمد در زمانی که حضرت نیر انجا بود
و جمعی که معناد بود از بواسطه آن ترکیب خلاصی یافتند و بدین مقدار آمد که آنرا اعلام میکنم اما
باین شرط که با حقیقت باشد و از طب علاج چیزی بیابند چون عقل تمام نداشت حقیقت قول نمیکند
و در آن اوقات مولانا حاجی محمد و متعالی که سن و بهشت آدرسیده بود آنجا آمد و او فریب پنجاه
سال بود که مرتکب فیوضات شده و در شبانه روزی قریب یک مثقال بخورد و این بسیار و این
کرد که از این ترکیب بخور که من علاج می کنم ترا و قریب بظهر بود که مثل چغندر از آن نوشید و رفت
و روز دیگر آمد و گفت که تا قریب به نصف شب که وقت معناد بود اصلاً بیاد نیاورد که افیون
خورده یا نه و بدین چنین نقل کرده که عمده اجزای این حریل است که بروغن و بنه چنان بر بیان
کنند که قریب بسوختن شود و با لسان العصار فیترنج ترکیب کنند و غسل و دیگر حب کچا

است که اذراقی نامند چنانچه حکیم مسطور قدس سره در همان رساله مذکوره آورده که آن عوض
ایفون میشود و در آن حرارت و بیوست قوی است و از مردم بسیاری معلوم شده که خوردن
آن سلیم العافیت هست مقدار معتدل و قاتل نیست و شکلی در آن نیست و میان خلیات
نفع آن در روح و ترک اشتها تمام دارد و درین اوقات حیت ترک ایفون نفع آن ظاهر شده
و مردم بیط آن را استعمال می کرده اند و درین اوقات یکی از اکابر و اولاد اشرف که مدتها
مغذایفون بود یکی از افاضل اطباء حیتی حیت آن ترکیب نمود که عده اجزا کچک بود و بعضی از صندرها
و مقویات و از ایفون صرف آنرا منتقل بآن حب نمود و بعد از اندک زمانی ترک آن حب
هم نمود و مدتی تارک بود و باز بدان مبتلا شد اجزای آن حب عود هند و سنبلیله الطیب
مصططک و رومی و عنفران بیش جد و از حطائی و امثال این ادویه بود و دیگر از ترکیب مشهوره
و اقوی آنها بلکه اقوی از کل ترکیب تریاق فاروق است چنانچه ترکیب شراط استعمال
آن به تفصیل در افغنی ذکر یافت و حب جوز مائل که مشهور بحب الشفا است و در حرف الجیم
در جوز مائل خواهر آمد و دیگر حب بل ایفون و حب جد و ارفلونیا و بر شفا و برین اوقات
و سایر انواع بر شها و ترکیب افیونیه و شربت خشتی است چنانچه انشاء الله تعالی
عقرب در همین باب به تفصیل مذکور خواهد شد فصل در بیان حالاتی که بعد از ترک
آن معادتیون را عارض میگردد و پوشیده نمائند که این حالات نزدیک است به بعضی
که در ارتکاب آن رومی نماید اکثری را از انجمه حالتی است که نفس او بر نمی آید و می بندد که دل
او در افغنی موضعی است در بدن او که حصول هوای مستشق بدان دشوار است و نیز می بندد
که دل او در موضعی است که نفس او را با راه نیست همچنین خروج هوا را مدخلی و نیز می بندد
که بر روی سینه او سنگی نهاده اند و نمی گذارند که استخوانهای سینه و شرا سیف او بند و شوند
و نیز می بندد که گویا دل او را بر زیر یکبسته و غنط القلب که فتنه دل است و فتنه قلب
که بندارند که گویا پوست دل او را جدا میکنند و می کشند و آمدن اشک سوزان از چشم
و غنطه بسیار در خوابی و در اعضا و کسرات آن و سقوط اشتها و بیچیدن ناف و غنطه
و در پشت و در کمر بر تبه انهم که گویا می ترکد و جدا می کنند آنرا و در دوسر و سرفه خصوصاً

در رستان و برینا بدن او از و کرفتن سینه و اسهال و تری و قلی و اضطراب غیر اینها از
احوال روده و امراض مهملکه است و اکثر اینها بسبب ترک عادت و کوفتن طبیعت بیان
است اگر چه موزی بود که العاده کمال طبیعت انسانیته و اجتماع و اجتماع و اتحاد مواد و
انجیره و اختقان آنها و ضیق مجاری بسبب این تخنیر ایمن و چون آن عائق و مانع
بر طرف شد اندک اندک مواد و مخبئه بنجده به تخریک و ترفیق درمی آیند و باعضا و اطراف
میریزند و این احوال طاری میگردد و صعود و بدماغ می نمایند و از اینجا نیز منصب بیان اعضا می
و باعث این احوال و امراض میگردد و وجه دیگر نیز دارد چنانچه مفصلاً در رساله افیونی
حکیم عماد الدین محمود حسینی قدس سره و سائر کتب مسطور است فصل در بیان معالجات
این احوال بطریق اجمال اما معالجه حالت اولی تقویت قلب است بمثل مفرحات
و باقربیات و دودار المسک حل و مشرد و لیلوس و زباق و مخلصه اکبر و سائر مقویات قلب
و آثره به شراب کاوزبان و ابشریم عنبری و سیب به باصنخل و کلاب و بید مشک و
عرق کادی با تخم بادرنجبویه و قرحمشک و بالنگو و یا شربت معمول از نبات و یا قند و عسل
با کلاب و بید مشک و عرق بهار و کادی و کاوزبان و وروچینی که بفارسی کل مشکین و
بندی سیگومان با بزر و زرد کوره و یا شربت لیمو و فواکه منجوش و شربت عود و یا خیمه اینها
بحسب مزاج و وقت اما علاج عطش بار و آمدن اشک گرم شوزان از چشم سوط بر و غن
بنفشه و بادام نمود و لوبیدن ایمن و خوردن تخم خشتخاش و شربت ان با پوست و ضاد
پوست خشتخاش و همچنین تخم کامو مخصوص باده آن بر پیشانی و مقدمه و دماغ و تپیدن بهرین
خشتخاش و الفع چیز با خوردن مقدار یک عدد پیچ لغت یزدی است و اما علاج بی خوابی
سعی کردن در آنکه خواب بیدار تپیدن دماغ و کف دست با خوردن غذای لذیذ که خواب
و خوردن ماست در تنوع خاص که نان در آن نریزند اثر تمام دارد و اما علاج رفع اجسا و
اوجاع بخور ایندن خشتخاش سفید و تخم کامو و شاید آنه و مغز تخم خربزه و آرد و تخم دو کنگر
برشته و قند سفید از هر یک بقدر لایق و مناسب است اما علاج درد اعضا و آسایش
بعض مخدرات مانند بزرالنج و پیچ لغت و تخم تا توره از هر یک بقدر عدسی تا نیم تخم مجوز

جلد اول در بیان مدت بقای قوت افیون و کیفیت استعمال و اثرات و کمال

۵۰۹

است تا بدن سوربخان مجوز بود و سطین و مغناط و جدا و از خطای بار و عن با بونه و روغن
کل سرخ و کلاب بر آنها مفید است اما علاج اسهال شراب حب الاسج جوارش آن
و حبث الحید و بنجوش و حب آن و حب و اروطیا شیر و کبریا و لولو و مرجان و اشغال
اینها و جوارش و سحابین قالبه اگر اراده ترک بالمره باشد و الا با نکی از افیون باقیونیا
بسیار مفید است و سایر معالجات هر یک بحسب این عمل آوردن و فصل در بیان مدت بقای
قوت افیون و کیفیت نگه داشتن آن بدانکه مدت بقای قوت افیون مثل سقمونیانجه سال
گفته اند زیرا که گفته اند مطلقا صنوع و عصارات را مدت طویل قوت آنها باقی می ماند اما درین
مدت طویل یک منوال افترا نیست بلکه در او اهل حال که رطوبت فیه دروست که حقیقت صفت
تخیر و قوت تبرید از دست آن فعل قوی و انیم است و رفته رفته رطوبت نقصان می نماید
و در اوسط متوسط و در آخر ضعیف و گاه که مانند آرد اجزای او از هم جدا و منفک گردد و تماسک و
صورت نوعی و باقی نماند در آن زمان اثری نخواهد داشت و اما کیفیت نگه داشتن او آن است
که در جای محفوظ دارند که کیفیت رطوبت برودت حرارت بی پوست خارجی و هوا با چندان تاثیر
نکند که آن را از صورت نوعی خود بگرداند و ضعیف گرداند زیرا که تاثیر کیفیات خارجی در اخلال
و زوال صورت نوعی شبیه اثری تمام دارند و لهذا اشیای صلبه را مانند با قوت و جریثه که خواست
زود قابل سخی گردد در آتش سوخت گرم کرده در آب سرد می اندازند و در اندک زمانی و چند دفعه چنان هم
می گرد که به سولت تمام سوده می شود و فصل در کیفیت استعمال افیون در شراب و کمال کمال
بدانکه چون خواهند افیون را در او بر عین و اکمال استعمال نمایند باید که آن را صاف نمایند اگر صاف
و خالص نباشد بریان کرده با عملیات بکار برند تا از غلظت آن امین باشند و مضرت او کم شود و دستور
تشویه افیون بدانکه دیسفر بر دهن بعد از آنکه در خند یعنی سفال ماره نهند و بر آتش گذارند
و رو بر بگردانند و بکار برند و شیخ الرئیس گوید که افیون را بر روی آتش بریان کنند تا سخی شود و بپزد
و دستور دیگر که افیون برشته در آن داخل است باید بریان نموده داخل نمایند و اگر راد
افیون محرق در آن را خواهند زیاد تشویه نموده و در کوزه سطین بپزد و در نوری با و صلح
بسوزانند تا سوخته گردد پس بر آورده بکار برند و در او به مسکن جمع آون فرجه آن و در سناغ

جلد اول فصل در بیان ابدال افیون فصل در تعداد مرکبات افیون در طریق ترکیب

افیون قبل ذکر یافت فصل در بیان ابدال افیون بدانکه بدل آن بقول صیغه و وزن
 یاسه وزن آن بزرالنج سفید است زیرا که بزرالنج سیاه از سموم است و بعضی گفته اند بدل آن مثل
 وزن آن تخم فلاح یا پوست نج آن عصاره آن است و بعضی نودری سفید گفته اند مثل آن و هم وزن
 آن عصاره گنجینه اقیس و در حبس الوم طباشر و طین منخوم و کافور و کبریا و در کلام شیخ الرئیس آمده
 که بدل آن سه مثل آن بزرالنج و مثل آن تخم فلاح است و سنجری نیز چنین گفته عصاره فلاح را نیز و
 سه قندی بدل آن را بر روی آورده فصل در تعداد مرکبات افیون در آن که از حکامی با هم
 است و طریق ترکیب آن آنانا سیاه کبری آنانا سیاه صغری ارسطون کبر ارسطون صغیر اسود سلیم
 که مشهور بچون ابوسلم است اصغر سلیم افلاونیا فارسی افلاونیا رومی باد مہرج بر شعثا بزرک دار و
 تر یاق فاروق تر یاق غزوه و حمرتا و دار الکبریت زمران کبر زمران صغیر که زمران نیز نامند سنجریا
 کبر سنجریا صغیر شلتا فیروز فوش مظلمان که مظلمان نیز سنجریا مشرق و بطوس مخلص کبر که سوطا نیز نامند
 سنجون ابراط سنجون ابو مابر سنجون ارسطو ماحض سنجون اسود که سنجون اعظم نیز نامند و صاحب کامل
 الهضاه آنرا با سم گذری ذکر کرده و سنجون بوس سنجون ربیع سنجون صغیری سنجون حکما
 سنجون قباد الملک سنجون فیض سنجون کاج سنجون برس اما طریق ترکیب آنها چنانست
 که در تر یاق فاروق ذکر یافت که او به صیغه جدید تازه گرم نخورده فاسد و بوسیده نشود
 تحصیل نمایند که در آنها غل و فوش و تغیر و تبدل نباشد و هر یک را جدا جدا بکوبند بجان و ستور
 به پزند و وزن نمایند و افیون و سایر صمغ را در ایلی مناسب بپسندند و اگر محتاج بصاف نمودن
 باشد صاف نمایند و غسل و یا نبات را بخواهم آورده در آن ریزند و با نگر رطوبت آن را
 خشک نمایند که نسوز و پس فرو آورده و پس از فائز گردیدن حرارت آن سار آورده
 را با آن بسببشند و در ظرف نقری یا چینی بدستور بخارند و اگر افیون یا صمغ دیگر محتاج بر بیان
 نمودن باشد بدستور مقرر بر بیان نمایند پس حل نموده داخل نمایند و اگر در کوئن بعضی
 او به را با هم بکوبند پس باید اجزائی که در میخافت و کثافت و صلابت نیز و یک بهم باشند
 با هم بکوبند مانند کل ششخ و گاوز بان و نیلوفر و سورخبان و بوزیدان و مانند اینها با هم
 و در چینی و تو لجان و قرقفل با هم و همچنین این قاعده را مرعید آورند اما در بصورت باید که قبل

جلد اول فصل در بیان مرکباتی که اصل و عمد در آنها فیون است

۱۱۱

از کوبیدن هر یک از ادویه را جدا جدا وزن نمایند فصل در بیان مرکباتی که اصل و عمد
در آنها فیون است و از آن جمله قشام اثاناسیا و ارسطون و اسود سیلم و
اصفر سیلم است اما معنی و تشخّص اثاناسیا بدانکه معنی آن نقد یعنی سجات دهنده است چه
این معجون موجب رستگاری از جمیع اوجاع و قویج های شدید بلکه راننده و خلاصی کننده است
از جمیع امراض چون افلونیای رومی طرسوسی که معروف است بر شفا یعنی بر الساعه و بعضی
گفته که معنی آن دوا الدنّب است جهت آنکه از اجزای آن کبد و کبّ است لهذا اسمی به دوا الدنّب
و کبد الدنّب شده اثاناسیا الکبری المسموله بکبد الدنّب گویند مشهور آنست که از تراکیب جالینوس
است و بنوع قوی اقدم از جالینوس است و بهترین آن معتدل القوام است که را که شراب داشته باشد و در
کرده می شود بر شفا یعنی به افلونیای رومی طرسوسی و شناخته می شود بطعم و رائحه شراب شیخ و ادویه
الطباکی گفته که این معجون کرم است در اول درجه دوم و خشک است در آخر درجه دوم یا در اول
سوم و صاحب میزان الطباکی گفته که این معجون سرد است در ربع دوم اولی و خشک در آخر درجه
دوم میفرمایند که چون فقیر میزان این دوا را گرفت بدستور معروف میان اطباء که غسل را محسوب
منسب دارند معلوم شد که کرم است در دوشلث درجه اولی و خشک است در آخر درجه دوم و اگر
غسل نیز محسوب کرد که کرم است در او آخر وسط درجه دوم و خشک است در او آخر دوم و خواص این معجون
میباشد نافع از برای جمیع اوجاع چون معجون افلن معروف بافلونیای رومی مشهور و نافع خصوص از برای اوجاع
کبد و اوجاع معده و امعاء خصوص قویج و مغص و اوجاع طحال خصوص وجع شکم و اوجاع
صدر و حبسین و کلیتین و مثانه و از برای ریح معده و کلیتین و مثانه و
البول و قوی و اختلاف بلغمی و ضعف کبد و استسقا و ذوسنطار یا و از برای
صداع و منقی سینه و نافع است در او آخر سل و از برای ربو و سرفه مزمن و از برای امراض معده
اشامیدن و طلا کردن آن و از برای بواسیر هرگاه چون مرهم بر آن نهند و از برای خدر
و بالخاصیت موجب استخلاص از جمیع سموم مشرب و به است و باید استعمال
کرده شود از برای استسقا بآب مطبوخ کرفس و از برای سموم
مشرب و به اشیرکا و از برای استسقا بآب مطبوخ شنب و از برای عسر البول

جلد اول فصل در بیان مرکبات که اصل در اینها افیون است و نسخ آن

۵۱۳

بآب زنجبیل و شنبلیله و زعفران بعضی یکدست استعمال کرده شود این دوا از برای مرضی که نافع
 است این دوا از برای آن مرض بآب کاسنی تازه بآب شنبلیله و زعفران و شنبلیله
 را زعفران آن است که باید استعمال کرده شود بآب قلع نر یعنی نرشن شیرین که آن این است
 که این مخصوص سبوم حار و با شنبلیله است سموم مطلقا شکر و بهر است و میفرمایند که زعفران
 آن است که در هر مرض با شنبلیله مناسب آن مرض و وقت مزاج اصلی شخص و عادت و سن
 باید بحسب طبیعی دوا داده شود و مقدار خود را که ازین معجون تا ربع مثقال طبیعی است و بعضی گفته
 اند تا نیم مثقال و زعفران بعضی هم است باید که استعمال کرده شود بعد از گذشتن شش ماه از شش
 آن و چون چهار سال بران بگذرد ناقص می گردد و فعل آن در سرعت سال فعلش باطل میگردد
 صنعت آن به نسخه شیخ رئیس و قانون مرکی زعفران افیون جنبه بیشتر برالنج قسط
 تلخ فردمانا خشن است سیاه سبیل الطیب اصول غافله اعضا را که بکشد و بختک کرده
 شلخ راست بر اجزا مساوی کوفته آنچه کوفتی باشد کوفته بجهت و آنچه که اختنی است شرباب
 حل کرده و شلخ بر اجزا سوزاننده مجموع را بحسب سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه
 معجون سازند و در ظرف چینی لکاه اندازند این معجون سوای غسل و شرباب دوا زده جزو است
 صنعت این معجون به نسخه شیخ داود الطای در تذکره زعفران عاقله افیون سبیل الطیب
 اصول غافله اعضا را که بکشد و شلخ راست بر آن دوا سوزاننده اجزا مساوی کوفته بجهت
 شرباب انگوری مثلث بجهت بختک اندیش با سه وزن ادویه حل مصفی معجون سازند و در ظرف
 چینی لکاه اندازند اجزای این نسخه سوای غسل و شرباب مثلث است جزو است مزاجش در
 حرارت اندکی از دو مثلث درجه اولی کمتر است یعنی قریب و اسطالک و ریم و رجه اولی و سینه
 و ربک و رجه نهم است نسخه این جزو در شلخ مساوی نسخه شیخ رئیس است الا آنکه مرکی مساوی
 یک جزو داخل دارد و نسخه صاحب خیارات بدیع مساوی نسخه این جزو است الا آنکه
 بجای شلخ بر شلخ راست کوفته کوبی که آن شلخ را سوزاننده داخل است اثنا
 سیاه صدی شافع مساوی منافع اثنا سیاه کبری است شیخ رئیس گفته که این
 اثنا سیاه البین است با مزه حار و از کبری صنعت آن به نسخه شیخ رئیس معجون ساپا افیون

جلد اول نسخ اثنا سیه و احمر و نسخ ارسطونات

۵۱۳

زعفران قسط تلخ بنیل الطیب لیمو از هر یک چهار درم غاف بشت درم و در نسخه دیگر عصاره غاف بشت درم است اصل السوس دوازده درم غسل بقدر کفاف پیست و معجون سازند شربت می مقدار بندنی با آنچه موافق باشد از اشربه و در نسخه دیگر دوازده افزوده شده و آن بر عود و بلسان است از هر یک چهار درم و نسخه اول سوای غسل بشت جزو است و نسخه دوم و جزو و وزن ادویه نسخه اول چهل و چهار درم است و نسخه دوم پنجاه و دو درم است حبس میزان الطباء آورده که مزاج این معجون سرد است و در شکر و در جلا اولی خشک است و از هر درجه دوم پیفرایند که صبح آن است که حار است و در وسط و درجه دوم و خشک است و از هر درجه دوم اثنا سیه و احمر به نسخه شیش و ادویه الطباکی صنعت آن سیع سالیله ایون زعفران بنیل الطیب قزو و خاشاک سیه قسط تلخ عود و بلسان از هر یک چهار درم غاف بشت درم اصل السوس نرانی شده دوازده درم از هر کوفه نیمه در شرا یلیا مثلث یک هفته چندانده با سه تن مجموع ادویه غسل مصفی معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربت می بقدر بندنی و این نسخه سوای غسل و شراب یا مثلث ده جزو است اثنا سیه و احمر بنی نسخه این جزو گفته که نافع است از برای کبد و ادیاج آن معده و قروح سینه و سعال ریاح و سهرم صنعت آن سیع سالیله یا ایون زعفران بنیل الطیب قزو و خاشاک سیه مرکبی صافی سلیخه عیدان بابونه از هر یک یک جزو عصاره غاف و جزو اصل السوس بر کشیده سه جزو کوفه نیمه با سه وزن مجموع ادویه غسل مصفی معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربت می بقدر بندنی **احمر** ایون ایون و صنعت آن فلفل سیاه هفت مثقال بزر الیخ سفید سه مثقال اچینی قو نقل زنجبیل و انیسون مصطکی ریح و عینی یوزبدان خضیه الثعلب سورخان مصری سارون عاف و قها کل ارمنی مقبول پوست بلبله کابلی طباشیر سفید از هر یک یک مثقال و نیم اسطوخودوس بر نیم مقرص زعفران از هر یک یک مثقال عین شرب یک مثقال و نیم و رن طلا یکصد عدد و ورق نقره یکصد سی دانده ادویه را کوفه نیمه و در آخر بزر الیخ را با تخم کشکول بگویند آن قدر که بروغن نشینند و ادویه بروغن با دوام جرب نموده زعفران و ایون را در کلاب حل کرده با غسل سفید مصفی بقوام آورند و آن را ادویه را بان بشیر شد و در ظرف چینی کرده و در جوجه دارند و بعد از سه روز نایکه رم و در درم بکار برند و اما نسخ ارسطونات از

ارسطون نیز گویند لغت یونانی است و ترجمه آن فاضل است و این معجون را بسبب فضیلت و دوائی
 باین اسم مسمی نموده اند شیخ داود گفته که معنی آن رب الطف است و نام نهاده شده
 باین اسم بحیث لطافت قوت آن بعضی توهم کرده اند که تالیف ارسطون حکیم است
 و لهذا باین اسم مسمی گردیده و بدانکه اصح آن است که ارسطون بر دو قسم است ارسطون
 کبیر که جالینوس از برای جاریه رئیس دبر الملک از بلاد روم که شکایت کرد در ریسن کمالینوس
 که او را جاریه محبوبه است و حادثه شده او را وجعی در رحم که مانع است از مباشرت
 پس جالینوس این معجون را برای او تالیف کرد و چون ظاهر گردید که جلیل القدر و علم
 الاثر و فاضل المنفعت است او را باین اسم مسمی گردانید و این معجون نافع است از برای
 برودت رحم و وجع آن و اوجاع آلات بول و از برای در شکم و قوی و تحلیل ریح
 و از برای نفوس و اوجاع مفاصل حاره و عرق انس و در جوانان و از برای سفل و
 حمیات مختلطه و همی ریح و حالبس خون است از هر جا که آید و نافع است بعد از و دوار بارد
 و چون بایشانند از آن یکدرم و از برای ضعف کبد و ابتدای استقار و مقدار شش بی از آن
 یکدرم است تا یک مثقال و قوتش تا چهار سال باقی میماند صنعت آن افیون زعفران
 سیلیم سما فرنیون افاقیا قسط تلخ مرکبی صافی سنبل الطیب صمغ عربی متوجع الخروع تخم
 خند قوتی تخم انجوره تخم جردیر متعل ازرق کندر و لبن مقشر سماق منقذ از حب کبریت زرد سیعیه
 سائله فلفل سفید از هر یک پنجدرم عاقر قزح تخم عرطیقا گل سرخ خشک کرده تخم سداب تخم
 کرفس تخم اترج ناخواه تخم طر شقوق از هر یک چهاردرم تخم بادروج یکدرم بنزد البنج
 سفید و دودرم و در نسخه دیگر دودرم است حب قرطم مقشر پنجدرم از هر یک دودرم و در نسخه دیگر
 فلفل سیاه و مثقال چهار و آنکه نیز داخل است اجزاء را آنچه کوفتی باشد نرم کوفته بنحیه بعد از آن
 وزن کرده و آنچه ترکردنی باشد بشرب آب ریجانی تر نمایند و اگر شرب آب ریجانی نباشد بشرب آب جهمور
 یا مشک یا بنید عسل و زربب خیسانیده حل نمایند و در عسل صغنی بقدر حاجت داخل کرده مقدار
 یک او قیر روغن بلبلان نیز بر آن اضافه نموده و در یک گلی کرده بر آتش ملایم نمند و دو سه جو
 داده از انش فرو گیرند و او را با آن سرشته معجون سازند و در ظرف چینی یا زجاجی

یا لقرنی یا رصاصی نگا دارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شرتی کامل از آن بکدم و بعضی گفته اند
 نایکنتقال طبی و این همچون هر چند که نه تر شود و می باشد الفع قناده سال قوتش می باشد قوی و بعد از ده سال
 قوتش ضعیف میگردد و این همچون بنا بر نسخه اصل سوای غسل و غمر و یحانی دروغن بلبلان می شود
 جزو است و وزن مجموع این سی و سه جزو و بنا بر نسخه که وزن بزرگ البنج و دو درم است یکصد و چهل
 چهار درم است و بنا بر نسخه که وزن بزرگ البنج ده درم است و وزن مجموع یکصد و پنجاه و دو درم است
 و در نسخه دیگر وزن بزرگ البنج پنج درم است و بنا بر این نسخه وزن مجموع یکصد و چهل و هفت درم
 می شود و این نسخه اصح است و بنا بر نسخه که فلفل سیاه داخل است عدد ادویه سی و چهار میشود
 و دو مثقال و چهار دانگ و وزن اصل می افزاید و مزاجش گرم است در وسط درجه دوم
 و خشک است در وسط درجه سوم و بعضی اهلای این دوا را بالعسل نمی سرشدند بلکه گفته اند
 که اجزای را بصمغ مخلوط بشراب یحانی دروغن بلبلان باید شست و اقراص ساخت و گفته اند
 که قوت این اقراص ناسه سال باقی می ماند ارسلطون صغیر بنا بر قول جنین و شیخ الرئیس
 نافع است از برای جمیع امراضی که نافع است از برای آنها ارسلطون کبیر و ظاهر این است که
 این نیز از ترکیب جالینوس باشد صفت آن به نسخه شیخ رئیس افیون یک اوقیه
 و چهار درم افاقیه فلفل از هر یک یک اوقیه عاقر قرحا فرنیون زعفران از هر یک سه
 درم حماما پنج درم سیلخه سیاه چهار درم کبریت زر و سنبل الطیب از هر یک یک اوقیه
 ادویه کوفته پیچته بعسل مصفی بقدر حاجت سرشته همچون سازند ارسلطون
 صغیر به نسخه معصومی گفته که در رفع مساوی است با ارسلطون کبیر صفت آن افیون مصری
 یک درم افاقیه فلفل از هر یک چهار درم عاقر قرحا زعفران از هر یک سه درم سنبل الطیب دو
 درم و بعضی نسخه کبریت زر و نیز یک درم آمده اجزاء کوفته پیچته یا سه چندان غسل غصغیه بصمغی بسرشد
 شرتی کمنتقال اسود سلیم عمود و اصل درین دوا تیر افیون است که تقویت کرده شده با ادویه بخورده و دیگر
 اصلاح کرده شده بمصلحات بزرگ و داخل کرده شده و وزن ادویه و ادویه داخل و ادویه سودا و طعم دانه
 تریاقیه و نامیده شده این کبر با این اسم سمیعت است که مشوب است سلیم بن داود و کبیر عبد الله بن
 ابی بکر خلیفه که جامع این دوا است و چون درین دوا فطران داخل است و رنگ این دوا

سبب آنکه ایند آنرا اسوسلیم گویند و این دو نافع است از برای جمیع اوجاع و امراض
 بارده و امراض سوداویه و بلغمیه و از برای فالج و صرع و لقوه و مره سودا و بخت سوم و کزین
 جانوران سمی صنعت آن نسخه شیخ الرئیس تخم اسپند یکصد بیت درم جاوشیر بقناد درم
 شونیز قناری از هر یک شصت درم و ج ترکی بلغمی شق زراوند طویل خردل سفید نقل
 از رقی زراوند هر چه خربق سیاه خدبید شربوبست پنج کلسنج حنظل کبیریت زرد تخم حبه
 قنچکشت سداب کوبی از هر یک چهل درم ایفون بزرالنج سیف اصل شایرک که پنج لعل باشد
 اصل پنج که شوکران باشد قلقل سفید فرفیون کندیش نمک هندی سنج نمک لعلی سیاه
 عاقر قرحا هر یکی صافی صبر سقوطی لیان شیطج هندی از هر یک بیست درم مصطکی رومی
 سنبل الطیب زینبنا درونج عقرنی از هر یک شصت درم زعفران سه درم او و خشک را کوفته چینه
 وزن کرده و صمغ را در قطران شامی بقدر کفایت خیسایند پس در راون بسته باند تا نرم
 شود و اندک اندک قطران بر آن چکانند تا نیکو شسته شود و در ظرف چینی پاکیزه کرده پس او
 خشک را تمام در آن داخل کرده بستر شسته شستن شاید و نیز اندک قطران بر آن بچکانند و چون
 نیکو شسته شد در سبزه اخضر پاکیزه یا چینی کرده در خاکستر دفن کنند بعد از آنکه سعی در حکم بسین
 سزان بچه نموده باشند پس بعد از چهل روز استعمال نمایند شربت از آن از برای افویا سه
 شغال از برای واسطه و شغال از برای ضعف ایک شغال از برای رضع مثل فلفل گفته
 شده که شربنی این معجون از برای صاحب لقوه یکدرم است جیش قلیسی گفته شربنی ازین
 دو ایکدرم است تا دو درم بقدر قوت بیماری و بیمار و قوت این دو تا چهار سال باقی می ماند
 و این دو احار و بالیس است صاحب نمران ابطال آورده که گرم است در یکدرم و سه ربع و ج
 خشک است رو و درجه و ربعه درجه صفر سلیم منسوب است سلیم وکیل عبدالشیرین ابی بکر که او جامع
 این دو است و بسبب دوی رنگ آن بخت وقوع زعفران در آن آن را اصغر سلیم نامیده اند
 نافع است از برای جمیع اوجاع خصوص اوجاع رحم و از برای مره سودا و ریاح و ففکان
 و صرع و اوجاع صبیان بطبری در کنش خود گفته از سعاجینی که اختیار کرده ایم ماکه امر کنیم
 با دمان آن در صرع حادث بمشارکت معده اصغر سلیم است صنعت آن فلفل سفید بخیل

نمک هندی قسط تلخ از هر یک شش درم افیون فرقیون چند بیدستر قنقل زعفران صطکی عاقر قرحا
 از هر یک پنج درم فاشمی فاشترستین سحر کوفی زربناد در روغ عقر بی زراوند طویل از هر یک
 دو درم روغن بلسان مار الکافور از هر یک چهار درم ادویه خشک را کوفته بنجته صمغ را بشرباب
 ریحانی خیسایند حل کرده مجموع را با عسل سفید مصفی سه وزن ادویه بدستور مسقر شسته بچون
 سازند شربت از برای هر کس بحسب قوت و مزاج او و صاحب میزان لطایع گفته که این دوا
 گرم است در یکدرجه و سه ربع و درجه و خشک است در دو درجه و نیم و نیز از جمله مرکباتی که اصل و عمود
 در آنها افیون است افلونیاست بدانکه افلونی لغت رومی است و آن را افلونیای غیر مزه نیز گویند
 و آن عمده و اصل ادویه مرکبه ایست که اصل و عمود در آنها افیون است و اصل افلونیای دو قسم است
 رومی و فارسیه و اصل و مقدم ازین هر دو افلونیای رومیست که منسوب است بافلین حکیم رومی
 طر سوسی و او را افلن بغیر یا نیز گویند و اصل نسخه افلونیای رومیه بر عظم شیخ ابوعلی بن سینا رج که در
 قانون ذکر نموده معجونی است که بالفعل معروف است بر شعثا و بعد از نسخ افلونیای رومی و فارسیه
 و افلونیای تصدیف متاخر بن نسخه شیخ را در رسم بر شعثا ذکر می کنیم افلونیای رومی و فارسیه بنسخه
 شیخ داود الطائکی و ابن جزله و سید اسمعیل و صاحب اختیارات بدیع و اکثر اطباء صنعت
 آن زعفران پنج درم قنقل سفید زربالنج سفید از هر یک بیست درم افیون ده درم فطر اسالیق
 چهار درم تخم کرفس بنطی سه درم سفید الطیخ چهار درم سافج هندی سبزینه عاقر قرحا صاحب بلسان
 فرقیون از هر یک یک درم کوفته بنجته بروغن بلسان چرب نموده با سه وزن ادویه عسل سفید مصفی
 خوشبو معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربت مقداری بخودی با آب مطبوخ کرفس
 بنطی و جده بنوشند و قوت این دوا تا سه سال فی است و در نسخه ابن جزله بجای قنقل سفید قنقل
 سیاه است و بعضی اطباء درین افلونیای بجای تخم کرفس بنطی جده و داخل نموده و دیگری بجای
 کرفس بنطی دو قودا داخل نموده و اجزای این دوا سوای روغن بلسان و عسل دوازده جزو است
 و وزن اجزای سوای روغن بلسان و عسل سفتا و یک درم است مزاج این معجون سرد است در
 سه ربع درجه اولی و خشک است در آخر درجه سوم و در نسخه مظفر الدین شافعی دار قنقل بیست
 درم داخل است و اما منافع این افلونیاسککن اکثر دردها و نافع است از برای قولنج و عسر البول

و سنگ کرده و مشانه و اوج جاع طحال و کبد و پهلوها و سینه و اسهال و تشنج و قاطع نرف الدیم و نافع
 است از برای صداع مرکب از خون خلطی از چون بغم و سودا هرگاه خورده شود بعد از قصد و
 شسته آن خلطی که سبب صداع شده و شربتی مقدار نخود است با آب طنج کرفس شطی و جعده و منظر
 بعضی گفته اند که این دوا را بعد از سه ماه استعمال توان نمود و تسهیل است که این
 افلونی دوا می مبارک است نزلات را باز دارد و همه بیماری ها و در دمارها ساکن گرداند و خاصه در د
 قولنج و از برای نرف حیض و بیضه را مفید است صاحب خدیجات بدیع گفته که از جمله خواص
 این دوا آنکه مسکن در دندان است شرب باو کند آشتن بران سرفه و خناق را زایل کند و بعضی گفته
 اند که نافع این دوا زیاده از حد و حصر است و از آنجمله نفع است از برای خفقان و سرفه کهنه و سیلان
 نرفن رحم و اختلان مره صفرا و سودا و نافع از برای تشنج حادث از شدت وجاع و آلام شایسته
 آن و شربتی از این دوا مقدار یک نخود است از برای قولنج و در کرده باب کرفس سیاه و سیاه
 و خیره گفته که شربتی از این همچون از نیم مثقال تا یک مثقال است بجهت قولنج و در آب طنج شبت
 و از جهت درد و جگر با طنج جعده و بجهت درد معده با طنج بادیان و بجهت بازداشتن خون با طنج
 سماق و تسهیل نظر الدین شغانی گفته که شربتی از این همچون از یک درانگ است تا نیم مثقال و بجهت
 درد معده و طنج انیسون از برای رططال با کجین از برای قولنج و در طنج شبت و از جهت
 درد کرده و مشانه و در طنج را زیاده و از جهت حبس خون و در طنج سماق افلونی نامی رو میه بنسخه
 حکیم سید محمد مؤمن و در تحفه المؤمنین گفته که نافع این افلونی مثل نافع افلونیای فارسیه است
 لیکن نافع است و در قولنج و حصبه و سنگ کرده و مشانه و ضیق النفس و تشنج و سل و خوائق
 و نزلات و فساد دماغ و دندان و اسهال و ضعف جگر و این احوال پس است و هر دو مفسد ذهن
 اند مگر آنکه اکثر در اطو جاده و سینه نمایند صنعت آن فلفل ابیض نر و البیض سفید از هر یک است و
 بنجدرم افیون خالص طین مختوم قوه الصبیغ تخم کرفس ابل سارون ناخواه را زیاده سبیل لطیف
 و سبیل تلخ مغز بادام تلخ از هر یک با نروده درم سلیخه یکدرم سماق هندوی یکدرم روغن لبان
 بنجدرم مغز تخم شربزه بنجدرم شوق مدورم شوق را بشرباب جینا بنده حل کرده با غسل لغوام
 آورده و دوا را بان آب بنده و در طنج بود بکزیغفران بنجدرم مرکب صافی عاقر قرحا و فیون از هر یک

و در رم از بناد و روح عطری مروارید ناسفته حسک مربی از هر یک یکدرم کاغذ تصویری یکدانه
و نیم داخل است و در نسخه دیگر بجای حسک مربی مشک ترکی است و در نسخه دیگر چند پدیدستر کهربا
مرجان قرمزی ایریشیم مقرر از هر یک یکدرم نیز داخل است افلونیای روحی طرسوی نسخه
دیگر صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از هر یک ده مثقال فیون کاغذ رونی خالص عنفران
از هر یک پنج مثقال فریون مغز گردکان از هر یک دو مثقال سنبیل الطیب یسوان رازیانده از
هر یک یک مثقال عاقر قرحا سورنجان زنجبیل از هر یک نیم مثقال کنجد منقش چهار مثقال و نیم عنبه شیب
نیمه انگ مشک بتی یکدانه رقی طلا و ورق نقره از هر یک یکدانه و نیم کلاب بقدر حاجت
محسل صغی سه وزن مجموع بدستور مقرر همچون سازند افلونیای رومیه نسخه دیگر صنعت
آن عنفران مایه شتر اعابلی و اچینی خضیه النعاب مصری جد و اخطائی عود قماری خاجوز
منع خنجره سانج هندی از هر یک پنج مثقال فلفل سفید بزرالبنج از هر یک بیست مثقال فیون بزر
مثقال فطر اسالیون سنبیل الطیب از هر یک چهار مثقال تخم کرفس کل و انگشت از هر یک سه
مثقال سلیخه عاقر قرحا فریون از هر یک یک مثقال عنبه شیب یا قوت رمانی مروارید ناسفته
کهربا از هر یک دو مثقال کوفته بنجیه سر و غن بلسان جرب نموده با سه وزن او و محسل صغی همچون
سازند شربی از یک قیرا تا یکدانه افلونیای رومیه نسخه حکیم لطف الله خال آن
مرحوم صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید هر یک چهل مثقال فیون کاغذ رونی بیست مثقال
عنفران ده مثقال فطر اسالیون سنبیل الطیب از هر یک بیست مثقال تخم کرفس شش مثقال
سانج هندی عاقر قرحا سلیخه فیون حب بلسان از هر یک و مثقال او ویدرا کوفته سر و غن
با دام شیرین جرب نموده محسل سه وزن مجموع او ویدر بدستور مقرر نسخه همچون سازند شربی
از یک نخود تا یکدانه افلونیای دیگر که بعضی اطباء آن را با سیم افلونیای رومیه ذکر کرده
و نوشته اند که بر عسم احقر از ترکیب آخرین است صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از
هر یک ده مثقال فیون کاغذ رونی عنفران از هر یک پنج مثقال فریون مغز گردکان از هر یک
دو و مثقال سنبیل الطیب یسوان رازیانده از هر یک یک مثقال عاقر قرحا سورنجان زنجبیل
از هر یک نیم مثقال کنجد منقش چهار مثقال و نیم عنبه شیب نیمه انگ مشک ترکی یکدانه در رم

طلا و ورق نقره از هر یک یکد انگ نیم کجا آغیزد رجاحت عسل سفید مصفی سه وزن دو به سبزه
 مغر معجون سازند افلونی و دیگر که بعضی اطباء این را نیز با سم افلونی ای رویه ذکر کرده و نیز
 نوشته اند که بزعم مولف نیز از تالیف متأخرین است صنعت آن فلفل سفید بزر را پنج سفید
 از هر یک سبب متقال فیون پانزده متقال زعفران مایه شتر اعابی و ارجینی خصیصه الشلب
 مصری جدا خطالی عود قاری جم جوز بلو و منخل پخته سازند می از هر یک پنج متقال فطر اسالیون ^{طیب} بل
 از هر یک چهار متقال تخم کرفس کل و انگشت از هر یک متقال سلیخه عافیه و قرقافیه فیون از هر یک یک متقال غیر ^{طیب}
 یا قوت رانی مردار دینا سفته که با می از هر یک یک متقال جز را از پنج صلبه که در می از هر یک چهار صلبه و نیم
 و روغن بلبان گداخته ادویه را کوفته بخته بآن روغن بلبان چرب کنند و با سه وزن ادویه
 عسل سفید مصفی خوشه و بقوام آورده معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی
 از یک قیرا نا یکد انگ افلونی و دیگر که قریب با فلونی ای و میه است در اجزاء و دفع صنعت
 آن فلفل سفید بزر را پنج سفید فیون عافیه قرقافیه ^{طیب} از هر یک یک متقال زعفران
 دو متقال کوبیده بخته با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند افلونی ای فارسیه
 شیخ داود الظاکی در جزو ثانی تذکره در حرف نهمه این دوا را ذکر کرده و گفته که این افلونی
 اشهر از رویه است و مرکب آن یکی از پنج شعله است می فرمایند شاید در زمان او این افلونی
 اشهر بوده و لیکن درین زمان فلونی ای و میه شهر است و صحیح آن است که این ترکیب قدم از
 پنج شعله است صنعت آن به نسخه شیخ الرئیس که در قانون ذکر کرده فلفل سفید بزر را پنج سفید
 از هر یک سبب درم فیون طین محتم از هر یک ده درم زعفران پنج درم فیون مرکب
 صافی عافیه قرقافیه ^{طیب} از هر یک دو درم چند بید شربت یک درم زرد بنا در روغن عقری
 مردار دینا سفته مشک خالص از هر یک یک درم کافور قیصری یکد انگ نیم عسل سفید مصفی بقدر کفا
 به دستور معجون سازند و در نسخه اصل مرکب داخل نیست شربتی یک درم با آنچه موافق باشد از اشهر
 و باید که استعمال کرده شود این دوا بعد از گذشتن شش ماه از ساختن آن و این نسخه سوا عسل
 چهارده جزو است و وزن اجزاء بقصد و چهار درم و یکد انگ و نیم است و هر شش درم است
 و نیم درجه و مشک است و در دو درجه و نیم و در نسخه دیگر در بین افلونی مشک داخل نیست

و گفته که مقدار شش از یکد انگ تا نیم مثقال است تا منافع و خواص آن نافع است از
 برای نفوذ طشت و بواسیر و اطلاق طبیعت و اسهال خون و از برای زمان آبستن که حیض
 نبیند و از برای ریاح عارضه و در رحم و حافظ جنین است و محکم میگردد اند فم رحم را سید قطره الین شیخ
 گفته که این افلویجا نافع است از برای استرخا در هر عضو که باشد و نزف الدم از جمیع اعضا باز
 دارد و در رحم را قوت دهد و نافع است برای خفقان و حافظه را قوت دهد افلویجای فارسیه
 شیخ داود الظاکی گفته که این معجون بسیار نیک و کثیر النفع است خصوص در حبس خون و تقویت اعضا
 و حفظ جنین و از باب صداع و سعال و ضعف معده و بیخوابی و قوت این معجون با چهار سال
 باقی می ماند و جانی نیست استعمال آن پیش از شش ماه و جانی نیست که خورده شود از این معجون
 زیاده بر یکد رم صنعت آن فلفل سفید بزر را پنج سفید از هر یک یک درم و در نشیخ دیگر یک است و
 پنج درم است ایفون کل مخوم تخم کرفس جوز ابل سارون ناخواه فسطیخ راز یا نه سنبلی الطیب
 مغز بادام تلخ از هر یک یک درم و در نشیخ دیگر از هر یک یک بانزده درم است مغز تخم خرزهره پنج درم
 اشق سه درم اشق را در شراب ربجانی جفسا بنده حل کرده باقی ادویه را کوفته و بچینی است
 بنیجه همه اجد اجد اوزن کرده با جسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و گفته که گاهی زیاده
 کرده می شود بر اجزای مزبوره زعفران پنج درم مرکی صافی عاقر قرحا فرفون چند بیدستر
 مرجان سرخ کهربای شمع از هر یک یک درم افلویجای فارسیه بنشیخ دیگر که قریب است
 در اخلاط بنشیخ داود الظاکی صنعت آن فلفل سفید بزر را پنج سفید از هر یک یک و پنج درم
 ایفون طین مخوم قوه البصغ تخم کرفس جوز ابل سارون ناخواه راز یا نه سنبلی الطیب تلخ
 مغز بادام تلخ از هر یک یک بانزده درم مغز تخم خرزهره پنج درم زعفران پنج درم اشق سه درم
 مرکی صافی عاقر قرحا فرفون از هر یک یک درم چند بیدستر مرجان قمری کهربای شمع ابرشیم
 مفرض از هر یک یک درم زربنا و درویش عقری مروارید ناسفته مشک کتبه خالص از هر یک
 نیم درم کافور فیصوری یکد انگ نیم اشق و مرکی را در شراب انگوری ربجانی جفسا بنده
 حل کرده باقی ادویه را کوفته بنیجه مجموع را جسل مصفی سه وزن ادویه بنشیخ معجون ساخته
 و در ظرف چینی کرده بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یک درم افلویجای فارسیه

از ابن ماسویه منقول از قرا بادین اندی مصالح چلیب براسیم سلطان فیض ورم حابس
اسهال و خون بواسیر و جفن است و قدر شمش یک درم صنعت آن فلفل سفید زبرالنج سفید
از هر یک بیست درم افیون کل مخوم کل ارمنی مغسول شادنج عکسی مغسول زعفران از
هر یک پنج درم چند بیت ترا فریون عاقر قرحا سنبل الطیب مروارید ناسفته کبرای شیخی زربنا و
در پنج عقری را یک از هر یک یک درم کافور قیصوری ثلث درمی با غسل سفید مصفی بدستور مقرر
معجون سازند اقلونیا می فارسیه بنسخه محمود بن الیاس شش براری قریب است به نسخه
شیخ الرئیس صنعت آن فلفل سفید زبرالنج سفید از هر یک بیست درم چند بیت ترا فریون عاقر قرحا
عقری از هر یک یک درم مروارید ناسفته مشک قتی از هر یک نیم مثقال و در نسخه دیگر از هر یک یک
مثقال است افیون ده درم زعفران پنج درم مکی صافی سنبل الطیب عاقر قرحا فریون از هر
یک دو درم کافور قیصوری یک دانگ و نیم کوفته بنجته لعسل مصفی سه وزن او و معجون سازند
شربتی یک درم بعد از شش ماه استعمال نمایند اقلونیا می فارسیه بنسخه یوسف بغدادی
صاحب مالایسع الطیبی که گفته که این مرکب نافع است از برای قوی و نزف الدم زنان
و ریاح رحم و نافع است از برای زنا نیکه جنین ایشان ساقط میگردد و محکم می گرداند فم رحم
را و تقویت آن می کند و صالح است از برای امتلا و فی و صالح است از برای بدن بدست
از برای دماغ و در صنعت آن فلفل سفید زبرالنج سفید از هر یک بیست درم افیون ده درم
و بعضی بر اجزای مزبوره طین مخوم زعفران از هر یک پنج درم افزوده اند اجزا کوفته بنجته
باسه وزن او و لعسل مصفی معجون سازند اقلونیا می دیگر از اختراع اطباء می متاخرین
در افعال مثل اقلونیا می فارسیه است و در تقویت باه اتوی از آن است صنعت آن فلفل
سیاه افیون از هر یک بیست درم زبرالنج سفید مصطلک زعفران نیم گرم خضیه الثعلب معر
از هر یک پنج درم عاقر قرحا فریون از هر یک یک درم سنبل الطیب حب بلسان زربنا و کسبا
ریون چینی دار چینی خود فاری سافج هندی اشند از هر یک دو درم مشک خالص نندیم
ورق لقره یک درم ورق طلا یک دانگ اجزا کوفته بنجته بروغن بلسان چرب نموده با سه وزن
او و لعسل مصفی معجون سازند شربتی از یک نخود تا یک دانگ اقلونیا می دیگر از متفهمین

جلد اول در بیان نسخ افلونی

۵۲۳

و معلوم نیست که از اقترح کدام طبیب است لیکن نسخه بسیار خوبی است جامع جمیع فواید افلونی
رومیه و فارسیه است صنعت آن فلفل سفید بزرالنج سفید از هر یک بیست درم ایون
زعفران از هر یک ده درم تخم کرفس مصطکی رومی از هر یک پنج درم زرباد و عود هند
صندل دارچینی قرنفل آشنه سافج هندی سنبل الطیب دار خطائی حب بلسان از هر
یک دو درم عاقر قرحا افریون از هر یک یک درم کوفته بخته بعل مصفی سه وزن ادویه
معجون سازند افلونی می محمودی تالیف حکیم عماد الدین محمود شیرازی منقول از خط معتمد
الیه قریب است در منافع بافلونی فارسیه صنعت آن فلفل سفید بیست مثقال بزرالنج
سفید ده مثقال ایون پانزده مثقال زعفران پنج مثقال دانه سیل سنبل الطیب قرنفل
مصطکی رومی ریون چینی بسا سه سارون شامی ایونون افریطی دارچینی زنجبیل از
هر یک دو مثقال کل سرخ منقی از اقحاع کشیده خشک مقشر تخم کرفس از هر یک شش مثقال
کوفته بخته بروغن بادام شیرین ده مثقال چرب نموده با عسل مصفی معجون سازند و در نسخه
منقول از خط میرزا مغز الدین برادر حکیم احمد وزن روغن بادام شیرین پانزده مثقال و
وزن عسل سه وزن مجموع ادویه است افلونی می دیگر منقول از خط معزی الیه قلمی
فرموده که در جمیع افعال مخصوص در امر باده بی نظیره است صنعت آن فلفل سفید و افلفل
مصطکی رومی قرنفل از هر یک پنج مثقال دارچینی عود قماری قرنفل الطیب قله صغار زرراوند
مخرج سنبل الطیب درونج عقری جوز بواب با بوزیدان پوست بیرون لسته پوست زرد انج
ورق کل سرخ تخم قرچک کباب چینی سلنج سیاه سعد کوفی سافج هندی عاقر قرحا صندل
سفید مغرب الزلم روایندنا سفته بسد که با مشک بتنی خالص عنبه اشهب بر شیم مقرر
از هر یک دو مثقال زعفران ده مثقال ایون پنجاه مثقال زنجبیل چهار مثقال آمله منقی ریون
ورق نقره خصیه الثعلب معری از هر یک یک مثقال ورق طلا بیست عدد و چند بیدستر
سه مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر ترکیب نمایند و به فواید اطباء
یونان ابن ترکیب مشوش است زیرا که ایشان جمع میان ادویه قلبیه سوای زعفران
و ایون را جان نمیدارند افلونی می دیگر منقول از حکیم عماد الدین محمود صنعت

آن سور بخان هفت مثقال بوزید ان خصیة الثعلب مصری مروارید ناسفته از هر یک پنج مثقال
غار لیون سبز سفید یک درم مثقال مصری تخم کرفس عاقر قرحا سنبل رومی یونجه چینی جوز بواجند سبز
از هر یک دو مثقال همین سرخ همین سفید خولجان زنجبیل قر قفل طباشیر سفید کل کا و زبان تخم بالنگو
صندل سفید تری سفید محوف مدبر بسانه از هر یک چهار مثقال قفل سیاه دار قفل مصطکی رومی
سعد کوفی درونج عقربی بادرنجبویه سنبل الطیب مایه شتر اعزالی کل سرخ لسان العصا فیشر شسته سیلخه
عود الصلیب تودری زرد تودری کلکون قاقله صغار ورق نقره از هر یک سه مثقال زعفران بانزده
مثقال زبرالنج سفید بیت مثقال غیر اشهب مشک بتی از هر یک یک مثقال ابریشم مقرر صفت
مثقال فیون کا زرونی یک و فیه تبریزی عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بستور مقرر همچون سازند
و شولیش این نسخه زیاده از نسخه سابق است چه نزد اطباء یونان جمع میان ادویه قلبیه و فیون
جائز نیست چنانچه گذشت جمع میان ادویه قلبیه و مسهلات را نیز جائز نداشته اند و درین نسخه
هر دو شده افلوینای محمودی تالیف حکیم عماد الدین محمود شیرازی صنعت آن با قوت رانی
مرجان قرمز لبه محرق جد و از خطائی غیر اشهب ورق نقره عود هندی قاقله صغار و ارجینه
قر قفل زنجبیل و ج ترکی درونج عقربی سارون سنبل الطیب تخم کرفس فوج هندی از هر یک
دو مثقال مروارید ناسفته کبریا همین سفید همین سرخ زرباد از هر یک سه مثقال لعل بخشی ورق طلا
مشک خطائی از هر یک یک مثقال خصیة الثعلب مصری پنج مثقال مصطکی رومی زعفران از هر یک
بانزده مثقال قفل سیاه زبرالنج سفید از هر یک بیت مثقال فیون سی مثقال عسل مصفی سه
وزن ادویه بستور همچون سازند افلوینای دیگر از حکیم عماد الدین محمود حسیفی شیرازی صنعت
آن قفل سیاه زبرالنج سفید از هر یک بیت مثقال زعفران مصطکی اسطوخودوس ابریشم مقرر
مغر تخم خیار بن مغر تخم خربرزه از هر یک پنج مثقال مروارید ناسفته لبه محرق کبریا اشهب شیر با قوت
رانی جد و از خطائی محرب ورق طلا لعل بخشی قر قفل دانه سبز زنجبیل و ارجینه دار قفل سارون
شامی زرباد و رنجویه خولجان عود بلسان حب بلسان پوست بیرون بسته بوزید ان اشنه
از هر یک دو مثقال مشک بتی خالص فریون عاقر قرحا از هر یک یک مثقال ورق نقره عود هندی
سعد کوفی سانج هندی سنبل الطیب مایه شتر اعزالی درونج عقربی جوز بواجند سبز تخم بادرنجبویه

جلد اول در بیان نسخ افلوینا

۵۲۵

عجنه شنبیل سفید کل کوزبان کل سرخ تخم کرفس نانخواه پوست زرد اترج خصیه الثعلب مصری
 بهمن سفید نووری گلگون نووری زرد از هر یک مثقال مثقال مثقال مصری زرباد ولسان العصبیه
 از هر یک چهار مثقال مغز ناچیل مقشره مغز جلفه زده مغز گردگان مقشره از هر یک ده مثقال فیون
 مثقال غسل سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند افلوینای محمودی که معمول است
 سلسله حکیم محمداقر و لدا رشده حکیم عماد الدین محمود دست صنعت آن فلفل سفید فیون از هر یک
 بیست مثقال انیسبیل دارچینی سنبیل الطیب یونجه چینی افیتون اقریطی سیباص مصطکی رومی سارون
 زنجبیل از هر یک دو مثقال زعفران تخم کرفس ورق کل سرخ از هر یک شش مثقال عجنه شنبیل
 یک مثقال ورق طلا بیست عدد ورق لقره پنجاه عدد مشک یک مثقال غسل مصفی سه
 وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند افلوینا تالیف حکیم عماد الدین محمود چینی شیرازی منقول
 از بیاض مجربات حکیم قاسم مشهور بمیرزا بزرگ بخط مغزی الیه صنعت آن ورق طلا محلول مشک
 بتنی خالص از هر یک یک مثقال ورق لقره لعل شش باقوت رمانی مروارید ناسفته مرجان
 قرمز زرد و کهنه کربابی شش معقیق یانی لبه محرق مغسول جدوا خطائی مجرب عجنه شنبیل
 عود قاری خام زرباد درونج عرق بی سنبیل الطیب فوج هندی فلفل و انیسبیل بودا سارون
 شامی زنجبیل تخم کرفس دارچینی صندل سفید از هر یک دو درم خصیه الثعلب مصری پنجه دم
 زعفران پانزده درم فلفل سفید بزرالنج سفید از هر یک بیست مثقال فیون چهل مثقال غسل
 صافی سه وزن تمام ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربت تالکد انگ افلوینای محمودی
 به نسخ دیگر صنعت آن فلفل فلفل زنجبیل سیباص مصطکی کل سرخ دارچینی سنبیل الطیب سارون
 ریونجه چینی افیتون از هر یک دو مثقال فیون کازرونی شش مثقال زعفران پنج مثقال و غن
 بنفشه و بادام ده مثقال غسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربت تالکد
 افلوینا تالیف حکیم محمداقر معروف بمیرزا بزرگ و لدا رشده حکیم عماد الدین محمود شیرازی منقول
 از بیاض مجربات بخط مغزی الیه صنعت آن جدوا خطائی عود هندی از هر یک
 دو مثقال صندل سفید ورق کل سرخ منزع الاقماع و انیسبیل سنبیل الطیب فلفل دارچینی فلفل
 سفید جوز بوا سیباص مصطکی رومی درونج عرق بی خوبان زرباد سعد کوفی لبه محرق مغسول

جلد اول در بیان نسخ افلونی

۵۲۶

مروارید ناسفته ورق کل سرخ مرجان قرمز شیب بزرگ با ورق نقره ورق طلا از هر یک دو
 مثقال ربناد زعفران از هر یک پنج مثقال اسطوخودوس شش مثقال بریشم مقرض ده مثقال
 یا قوت زمانی مشک تبی از هر یک یک مثقال افیون بزرگ پنج سفید از هر یک بیست مثقال عسل
 سفید خوشبوی مصفی نبات سفید بالما صفت سه زن ادویه معجون سازند افلونی یا خاصه تالیف
 حکیم عماد الدین محمود شیرازی معروف بفلونی محمود کمنقول از خط حکیم سلیمان موسوی شیرازی نافع
 از برای ضعیف و در تقویت باه بی نظیر است و نافع است از برای ضعیف قلب و خفقان
 و تشنگی تمام آوردن و فواید بسیاری از برای این فلونی نقل کرده و مختصر نمودیم و در آخر گفته
 که این افلونی جمیع امراض را نافع است صنعت آن یا قوت زمانی مروارید ناسفته کهر بامی شیمی
 فاد زهر حیوانی جد و از خطائی مجرب موسیائی معتقد دارا یجودی از هر یک دو درم و پنج عفرنی
 شفاقل مصری سفید از هر یک چهار درم زربناد طباشیر سفید دار فلفل آمله متقی غنچه گل
 سرخ پوست بیرون پسته بزرگ و درم صابون الفار حب الزلم حبه السوداء و هندوی انیسون با نخود
 رازیانه قاقاقیه صغیر قاقاقیه کبک رقوقه الطیبیه را سالیون مرکبی صافی چندید سده سعد کوفی عاققه
 اسارون بایه شتر اعابی قسط شیرین سافج هندی سنبل الطیب از هر یک پنج درم شش سفید
 مصطکی رومی جوز بواخصیه الشعلب مصری بیا سبب باغی ربونند چینی مغز چلغوزه مغز ناجیل منقشر
 مغز بادام شیرین منقشر بزرگ سفید از هر یک ده درم فلفل سیاه بیست درم زنجبیل سفید هفت
 درم پوست بلبله بهمن سرخ بهمن سفید بریشم مقرض تخم پیاز پوست زرد انج تخم کندزاج
 بلسان عود بلسان جنطیانا رومی ماهی رو بیان از هر یک سه درم عجزه اشهب دو درم
 مشک تبی یک درم کندر دو درم زعفران سی درم مغز تخم خربزه سه درم ورق طلا یک درم
 ورق نقره دو درم افیون کازرونی پنجاه درم نبات سفید یک ص درم عسل مصفی سه وزن
 مجموع ادویه پودر مقرض معجون سازند شکر از یک نخود تا یک انگ و گاه باشد که شخصی معناد
 بافیون باشد که تا یک درم توان داد افلونی یا خاصه تالیف حکیم محمد باقر و له حکیم عماد الدین محمود
 شیرازی که جمیع امراض موافق است صنعت آن بزرگ سفید فلفل زعفران مصطکی از هر یک
 بیست مثقال جد و از خطائی مجرب عجزه اشهب مشک تبی شیب کافوری مروارید ناسفته

جلد اول در بیان نسخ افلوینا

۵۲۷

وزق طلا با قوت رمانی بسند لعل بر خشی عاقر قرحا فنیون تخم بادرنجوبه پوست زرد اترج
 بوزیدان بهمن سفید و قویا درنجوبه کند رز د کروج ترکی پوست بیرون پسته از هر یک دو
 مثقال کبر با ورق نقره زرباد درونج عقر بی لب با سه از هر یک چهار مثقال عود قماری
 سازج سندی اسطوخودوس قرقل زنجبیل اسارون دارچینی اشنه حب بلسان عود
 بلسان خولجان سعد کوفی زرنب قسط بحری جوز بوا لسان العصاره خصیه الشعاب یونجینی
 دار فلفل سیلنج بهاه حماما فطر اسالیون مرکلی میغه سالیله غار یقون شش سفید از هر یک سه
 مثقال بر ششم مفرض صندل سفید سبیل الطیب تخم کرفس کل سرخ خشکی شش سفید مغز خنجر
 مغز نارچیل مقشر مغز تخم خیار مغز تخم خربزه از هر یک ده مثقال افیون یکصد مثقال عسل
 سه وزن ادویه بستور معجون سازند افلوینا می خاصیه نشتر دیگر از حکیم عماد الدین محمود
 قریب بنسخه سابق بانی الجاهل تفاوتی صنعت آن با قوت سرخ رمانی شش بهر لا جورده مغسول
 کبر با می شمع بدمحق ورق طلا سبیل الطیب می اشنه کبابه چینی و ج ترکی زرباد سازج
 سندی زراوند حرج زرنب جنطیانا عود بلسان نودری کلکون نودری زرد اسارون
 کاو زبان کل کاو زبان سیلنج تخم قرحه شک اسطوخودوس چندید سترافیتون کل سرخ تخم
 شاهره از هر یک مثقال لعل بر خشی عقیق بانی زعفران جد و از خطائی محراب بادرنجوبه
 تخم لکوفه الطیب تخم شربی از هر یک دو مثقال مروارید ناسفته ورق نقره عود قماری صندل
 سرخ صندل سفید بایه شتر اعالی زنجبیل سورنجان مصری درونج عقر بی بهمن سرخ بهمن سفید
 لبسانه ناخواه تخم کرفس غار یقون سفید مقل ازرق رازیان طباشیر سفید کل نیلوفر یونجینی
 مغز حب السمیه قاقیا ر مغز حب الزلم مغز لبسته مقشر مغز نارچیل مقشر مغز بادام شیرین مقشر
 مغز فندق مقشر مغز حبه الخضر مغز انجلیک مغز کردکان تخم کاسنی مقشر تخم کدو مغز تخم
 خیارین مغز تخم خرفه مقشر از هر یک پنج مثقال عنبر اشهب مشک بختی خالص از هر یک یک مثقال
 خصیه الشعاب مصری فلفل دارچینی از هر یک ده مثقال مصطکی تخم خشکی شش سفید از هر یک
 هفت مثقال فیون کاو زرقی سی مثقال کلاب یکصد مثقال نبات سفید نیم من نیز زعفران
 سفید مصفی بقدر حاجت بستور معجون سازند شربی از یک فیراطا یکد تا صنعت

جلد اول در بیان نسخ افلونی

۵۴۸

ابن افلونی خاصه به نسخه دیگر از مسودات نواب غفران مآب حکیم عماد الدین محمود شیرازی
فارسه یا قوت سرخ رمانی لعل بخش عقیق بمانی لب محرق مغسول نشیب زین سفید
که باشی شمع و ورق طلا جود و از خطای محرب بوزیدان سور بخان عاق و حارز او نه در جرح تخم ترب
نخمش شلغم از هر یک دو مثقال مرورید ناسفته مرجان قمری و ورق لقره عجز انهبشک بقی
نخل صنبول الطیب و پنج عقیق با در بنجوبه کا و زبان ابریشم مقرض لباسه لسان العصا
شیرین از هر یک مثقال عود هندی صندل سفید یا شتر اعرابی خولجان تخم خرده مصطلک
غنچه کل سرخ و از فلفل و از چینی عقیق سعد کوفی و فلفل و انیسون از هر یک پنج مثقال خطی شعلاب
مصری زر بناد نووری سرخ نووری زر و بهمن سرخ بهمن سفید مغر و مغر بناد ام شیرین
مغشقه مغر کردکان مغر حبه الحضر مغر حبه الف طم تخم شمشل مغر تخم خرزبه مغر تخم بنارین تخم
بلون ماهی رویان بزرگ کنان از هر یک ده مثقال غفران بزر را پنج سفید از هر یک چهل مثقال
فلفل سیاه پنج مثقال حب کا کچ سی عدد و اینون یکصد مثقال نبات سفید و صند و پنجاه مثقال
کلاب عرق بید مشک از هر یک یکصد مثقال آب سیش شیرین آب انار شیرین رب شیرین
از هر یک پنجاه مثقال عسل خفنی دو وزن و نیم مجموع ادویه دستور مغر ترکیب نایب افلونی
خاصه بلیف حکیم عماد الدین محمود مغر و بهمن دیگر گفته که این افلونی جامع امراض را موائف
است صنعت آن بزر را پنج سفید چهار مثقال فلفل مصطلک جد و از خطای محرب عجز انهبشک
شکر لیشب بزم و از بد ناسفته ورق طلا یا قوت سرخ رمانی لب محرق مغسول لعل بخش
عاق و حارز فیون تخم بادرنجوبه پوست زرد اترج بوزیدان بهمن سفید کند زرد کرج نرسک
پوست بیرون لبسته از هر یک دو مثقال که باشی شمع و ورق لقره زر بناد و در پنج عقیق لباسه
عود قماری خام اسطوخودوس کافور هندی و فلفل بنجیل سارون و از چینی است عجب لسان
خولجان قسط بحری جوز بوالسان العصاره ریوند چینی خضیه الشعاب اینون بش سفید و از فلفل
قطر اسابلون مرکب صافی سیاه از هر یک مثقال ابریشم مقرض صندل سفید صنبول الطیب
نخمش کوش کل سرخ شش من سفید مغر ز چیل مغشقه مغر تخم خرزبه از هر یک ده مثقال اینون
یکصد مثقال عسل سوزن ادویه دستور معجون سازند افلونی محمودی منقول از تحفه المیزان

جلد اول در بیان نسخ افلونی

۵۲۹

صنعت آن افیون فلفل سفید از هر یک بیست مثقال سفید الطیب سارون لبیاسه سهیل
 و ارچینی مصطکی ریوند چینی زنجبیل انیسون از هر یک دو مثقال تخم کرفس زعفران کل سرخ
 از هر یک شش مثقال مشک ترکی نیم مثقال عنبر اشهب یک مثقال ورق طلا و ورق نقره
 از هر یک پنجاه عدد بحسب سه وزن مجموع او دویست و مقرر معجون سازند شربت از یک قیراط
 نادر و قیراط افلونی حکیم سلیمان موسوی شیرازی گفته که این افلونی را جمیع منافع افلونی
 محمودی که قبل ازین ذکر شده می باشد مع شئی زائد صنعت آن با قوت ربانی لعل بخشش ورق
 نقره جد و از خطائی مجرب عود قماری خام غرق صندل سفید صندل سرخ بایه شته اعرابی زنجبیل
 سفید سوربنجان مصری بهمن سرخ بهمن سفید ریوند چینی غار یقون بهش سفید مقل از ورق
 چند به شتر حلب منقحر حب الزلم مغر تخم کدوی شیرین کشنیه خشک مقشره مغر فندق مغر
 تخم خیارین مغر کدکان مقشره مغر تاجیل مقشره تخم کاسنی مقشره تخم خشتخاش از هر یک پنج مثقال
 مروارید ناسته مصطکی رومی از هر یک هفت مثقال چربش یک نور لاجورد مغسول که بای
 شمع بسجده محرق عقیق بانی عنبر اشهب مشک خالص زعفران اشنه سفید سندی سهیل رومی
 خصیه الشعلب مصری کیمیا بهینی وج ترکی زربناد سافج سندی زرداوند سرخ زربن شار
 خطبایانای رومی عود بلسان نووری کلکون نووری زردا سارون شامی در و ج عقیق
 باور پنجویه تخم بالنکو کاو زبان کل کاو زبان کل سرخ لبیاسه باغی قزوه الطیب لیجه سودا
 نان خواه تخم کرفس تخم فربخشک اسطوخودوس انیسون اقریطی طباشیر کل نیلوفر تخم شانه
 تخم باور و ج از هر یک سه مثقال ورق طلا چهار مثقال فلفل و ارچینی نافله از هر یک ده
 مثقال مغر چلفوزه مغر بادام شیرین مقشره از هر یک بیست مثقال فیون کاو رونی یکصد
 و بیست مثقال روغن بنفشه بادام پنجاه مثقال کلاب بکین تبریزی بنات سفید نیم من
 عسل مصفی دو وزن مجموع او دویست و مقرر معجون سازند شربت از یک نخود و یکدانه
 افلونی بای دیگر از حکیم سلیمان گفته که اکثر امراض را نافع است صنعت آن جد و ار
 خطائی مجرب عنبر اشهب مشک تبی صندل سفید سفید الطیب از هر یک دو مثقال
 عود قماری خام غرق بهمن سفید بهمن سرخ تخم کزک زبان تخم باور پنجویه کل سرخ زعفران

جلد اول در بیان نسخ افلونی

۵۳۰

فلفل سیاه دار فلفل سعد کونی زنجبیل سفید دار چینی تخم ترب حبک کج از هر یک پنج مثقال بایه
 شته اعرابی سور بخان مصری بوزیدان نودری زرد نودری صرخ درونج عقری عافو قرحا زانو
 مرجع قرفل قاقای لسان العصافیر تخم بلبلون افریون از هر یک یک مثقال خضیه الثعلب مصری
 مصطکی رومی جوز بوالبسیاسه مغز پسته مغز فندق مغز کوهکان مقشع تخم خشخاش
 سفید تخم شلغم از هر یک ده مثقال زرباد بادرنجویه بارشیم مقرض از هر یک چهار مثقال زربالنج
 سفید بیست مثقال فیون کارونی سی مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه را کوفته پیخته
 بروغن بادام شیرین بقدر حاجت جرب نموده لعسل مصفی بدستور مقرر معجون سازند شیرینی از
 یک تخم دانه انگ افلونیای دیگر تالیف حکیم احمد منقول از خط میرزا رحیم حکیم بانشاهی
 سلطان حسین صنعت آن فلفل سیاه مصطکی رومی سنبل الطیب فیتمون دار چینی ریونسیه
 قرفل صندل سرخ زنجبیل سفید طباشیر سفید سیاسه تخم خرفه مقشع خضیه الثعلب مصری دانه
 بیل تخم خشخاش از هر یک هشت مثقال غنچه کل سرخ بیست و دو مثقال کل ارمنی چهار
 مثقال پوست بلبله کابلی پنج مثقال زعفران دو از ده مثقال زربالنج پانزده مثقال فیون
 سی یک مثقال عسل مصفی بیفت صد و هفتاد و پنج مثقال بدستور معجون سازند افلونیای
 احمدی دیگر تالیف حکیم احمد ولد ارشد حکیم سلیمان موسوی گفته که این ترکیب جرب است از برای
 نقویت قلب و دفع واثا و آرد و قویت باه و امساک بل نظیر است صنعت آن فلفل سیاه پنج
 مثقال زربالنج سفیدی مثقال دار چینی زنجبیل قرفل مصطکی دانه بیل ریونسیه بوزیدان خضیه الثعلب
 مصری سور بخان مصری اسارون عافو قرحا کل ارمنی صندل سفید پوست بلبله کاسطه
 بادرنجویه سنبل الطیب بایه شته اعرابی کل سرخ لسان العصافیر ششبر سلیمه عود الصلیب نودری
 زرد نودری کلکون قاقای صغار ورق نقره از هر یک یک مثقال زعفران پانزده مثقال زربالنج
 سفید بیست مثقال عنبر شهب مشک یک مثقال از هر یک یک مثقال فیون کارونی چهار مثقال
 عسل سفید مصفی یکصد و شصت مثقال زربالنج و تخم خشخاش را به نهایت نرم کوبیده باقی
 ادویه را کوفته پیخته بروغن بنفشه بادام چرب نموده زعفران و فیون را بکتاب حل کرده مجموع
 را بعسل بقیه ام آورده بپزند و در ظرف چینی بکاهدارند و بعد از چهل روز استعمال نمایند

جلد اول در بیان نسخ افلونی

۵۴۵

شربت از یک گندم یک انگار افلونی ای احمدی دیگر زالیف حکیم احمدی و ارشد حکیم سلیمان موسوی که
 بهجت خان احمد ترکیب فرموده صنعت آن فلفل سیاه است و پنج مثقال سبیل الطیب افیمون
 افریطی ریوندرینی صندل سرخ زنجبیل طباشیر سفید و ارچینی لبیاسه تخم خرفه مقشر تخم خشخاش
 سفید خصیه الثعلب مصری مصطکی رومی قرنفل وانه سبیل از هر یک هشت مثقال و روق کل سرخ
 بیست و دو مثقال کل ارشی چهار مثقال پوست بلبله کابل پنج مثقال زبر النرج سفید پانزده
 مثقال فیون سبیل یک مثقال زعفران دوازده مثقال و روق لقره دو مثقال غسل سفید مصغنی
 هفت صد و هفتاد و پنج مثقال تخم خشخاش و زبر النرج رانرم باید که بید و بافی او ویرا کوفته
 پیخته برستور مقرر معجون سازند شربت یک قیراطانیم دانه گافلونی می دیگر منقول از
 مجربات حکیم احمد موسوی که خود تناول می فرموده اند صنعت آن عود قماری خام پانزده مثقال
 فلفل سفید مصطکی رومی از هر یک هشت مثقال ارچینی سبیل الطیب سید ستر مروارید ناسته
 عسل شهب از هر یک ده مثقال قزوینست مثقال زعفران پنجاه مثقال وانه سبیل قرنفل
 درونج عقربی زربناد عاقور حابهن سرخ مویانی دارا بجدی جد و اخطالی مشک بیست
 بلبله کابل کهر بای شمعی ابریشم مقرر و روق کل سرخ صندل سفید تخم کاسنی کاو زبان بادرنجبویه
 پوست زرد انج شقاق مصری خصیه الثعلب از هر یک پنج مثقال کاو قریصوری نیم مثقال
 زراوند مرچ دو مثقال و روق لقره و روق طلا از هر یک صد عدد جوز بواکبانه چینی از هر یک
 پنج مثقال آمانه منقی ده مثقال فیون دویست و بیست مثقال شربت نار شیرین شربت به
 شیرین شربت سبیل شیرین از هر یک بیست مثقال عرق کاو زبان عرق بید مشک از هر
 یک یکصد مثقال کلابه صد مثقال غسل سفید مصغنی سه وزن مجموع او و به پتور مقرر معجون
 سازند افلونی از استیاضه الفضل اعلامه العلماء میر محمد باقر داماد کسسه این افلونی را
 مسدود بطبیعه الارواح نموده و فرموده که این افلونی جامع جمیع فوائد افلونیای رومی و فارسیه
 و تریاق الکبریت باز بادنی در حفظ صحت تقویت ارواح و قوی و اعضا و ازاله جمیع
 امراض حاره و بارده و شرعی طویل از برای این دو انوشته و تحفه نزد قطبشاه والی دکن
 فرستاده صنعت آن فلفل سیاه است مثقال فلفل سفید و ارچینی سبیل از هر یک ده مثقال

جمله اول در بیان نسخ افلونا

۵۴۲

را از انداختن سفید بنفشه لطیف از هر یک ده مثقال نیمجیل یا نروده مثقال پوست زرد انرج
 سناج هندی کاو زبان کیدانی از هر یک هفت مثقال کل کاو زبان کل سکون آزاد بسنج
 فردمانا تخم بادرنجبویه پوست نارنج از هر یک پنج مثقال ورق بادرنجبویه بلبله سیاه شیطنج
 از هر یک هفت مثقال آله منقی پنج مثقال تخم شلغم بری نعلنج خشک پوست بلبله بهمن سفید
 پوست بیرون بسته نووری سرخ سعد کوفی ناسخواه حب الفار لسان العصاره اسارون شا
 کات مغسول کل سرخ اسطوخودوس قسط سفید بجزی پوست بلبله زرد پوست بلبله کبابی شقاق
 مصری صندل سفید کشت بهمن از هر یک هفت مثقال جوز بوبالس با سنج کند زرد کرم
 ترکی رب السوس در روغن عقری مرصافی دانه بیل بواقر نقل یونجه چینی نبرالنج سفید از هر یک ده
 بهمن سرخ نووری زرد حاشا مغاش بغدادی نوم بری نارمشک زرنب قصب الذیفر
 تخم فرخمشک قافله کرا کاذر بوس کل فیطو حب بلسان عود بلسان فستون اقریطی غاریقون
 بش سفید زراوند طویل زراوند و جرج سکنج صمغ عربی مغل ازرق کثیر افزه الطیب لیم سیاه
 افریون اینسون عافور حاشا لیم مشکط اشیر جنطیانی رومی صندل سرخ موسیانی دار
 بجدی قهر البهود مروارید ناسفته طباشیر سفید زرشک منقی فاد از هر حیوانی اصطیانیاتی
 الاجورد مغسول عنبر شهب ورق فقره از هر یک پنج مثقال کباب چینی مشک فنی خالص از هر یک
 شش مثقال مصطکی رومی سی مثقال زرنبا و خصیه الثعلب مصری ارفلفل عود هندی خام
 جد و از خطانی مجرب ابریشم مقرض کل ارمنی مغسول از هر یک دوازده مثقال تخم کرفس است
 مثقال زعفران شصت شوش مثقال بسد محرق کبریا ورق طلا از هر یک چهار مثقال باقلا
 رمانی زرد کهنه از هر یک مثقال زبرجد شفاف دو مثقال و عن بلسان سی و دو مثقال
 میعه ساندل و عن باجیل از هر یک است و دو مثقال فینون کاو زرقی یکصد و پنجاه و پنج مثقال
 بکار نارنج کباب از یک من نبریزی عرق بید مشک گلاب از هر یک دو لیست و پنجاه درم
 عرق فتنه یکصد و بیست درم عرق کاو زبان یکصد و پنجاه درم عرق قیرقل پنجاه درم عرق
 دارچینی هفتاد و پنج درم نبات سفید یکصد و پنجاه درم عسل سفید مصفی چهار وزن او
 طریق سناخن این دو ابابین نخست که صمغ را سوای مصطکی در عرق بهار کاو زبان عرق

جلد اول در بیان نسخ افلونی

۵۴۴

بید مشک و گلاب بنجیسانند و اندک عسل داخل کرده یکبار بگذارند و بنهر را عسل بگذارند
و بنجین موسیائی و قفر را جدا جدا و عسل بگذارند و افیون را در عرق دارچینی و عرق قرقر
و عرق فتنه بنجیسانند و مشک و زعفران و جد و ارفاد و زهر را جدا جدا بگویند و جواهر را نرم
کوبیده بر روی سنگ ساق یا کلاب ساقی بلیغ نموده بنحویکه در زیر دندان نیاید و ابریشم را
نیکیو مقرض نموده از پارچه نازکی بگذارند و باقی ادویه را کوفته بنجیده بر روغن بلبان و روغن
نارچیل و میوه سالی که چرب نموده و چون عسل را بقوام آورده باشند و از آتش فرود آورده
اول مرتبه صمغ را در آن حل نمایند پس جواهر را صلایه کرده ابریشم را داخل نمایند بعد از آن
عنبر که اخته و موسیائی و قفر را که اخته و فاد و زهر و جد و ارفاد و افیون و زعفران باین ترتیب
که ذکر شد داخل نمایند پس ادویه چرب کرده را پس مشک استخاه ورق طلا و ورق نقره پس جید
و مبالغه نمایند که اجزا خوب هم مخلوط شوند و آن قدر بریزند که هیچ جزوی از آن نماند از
جز و دیگر بنشیند پس در ظرف چینی کرده نگاهدارند پیش از نشش ماه استعمال نمایند و شیری
از این معجون از نمدانک تا نیم مثقال و معتاد با فیون را تا یک مثقال نیز جائز است و این دوا
بغیر عرقها و عسل و نبات یکصد و دوازده جزو است و فرا جش کرم است در اول درجه
اول و خشک است در اول درجه سوم میفرمایند بر عارفان قوانین ترکیب مخفی نیست که
بحسب قوانین ترکیب این ترکیب مشکوش است و اگر چه میر عمده فضلا اند لیکن لازم است
که عارف قوانین ترکیب باشند افلونیای حکیم عماد الدین محمود که از جهت اعتماد بر آن
مسبب محمودی نموده اند صنعت آن فلفل سیاه سنبل الطیب و نقل سیل و بواسطه که رومی
ریونند چینی بسیار و سارون بزرگ سفید تخم کرم و روغن کل میخ افیتون از چینی از هر یک
دو مثقال فیون خالص زعفران از هر یک پنج مثقال ادویه کوفته بنجیده بر روغن بنفشه با دم
چرب نموده با سه وزن ادویه سیل مصفوفه بنحویکه شیری از یک خود نداد و خود افلونیای
دیگر منقول از طب سبب صنعت آن فلفل سیاه بزرگ سفید از هر یک است و دم افیون
ده درم زعفران بنجیدم سنبل الطیب قرقر خا فیهون از هر یک دو درم چند سیه بنجیدم
زهر بناد و روغن عفرنی مشک خالص مروارید ناسفته از هر یک نیم درم عسل مصفی نو و مثقال

جلد اول در بیان نسخ افلوینا

۵۳۴

علی الرسم معجون سازند شترتی کیدانگ افلوینای دیگر صنعت آن بوند چینی بپاشند زبنا و عود
 هندی از چینی قرفل شسته سافج هندی سنبل الطیب لیلیان از هر یک دو درم حصه الثعلب
 مصری بزرالنج زعفران تخم کرفس از هر یک پنج درم فلفل سیاه افیون مصری از هر یک بیست درم
 مصطکی رومی پنج درم عاقرقرا فریون از هر یک یک درم مشک ترکی بندرم ورق طلا دانگی
 ورق لقره بندرم اجزا کوفته بخیته بروغن بادام چرب کنند و با سهندان غسل صاف کنند گرفته
 بشیرشند و بعد از شستن ماه بقدر قوت مزاج استعمال نمایند افلوینا و جال الدیوس صنعت آن زعفران بوند
 عاقرقرا فریون سنبل الطیب از هر یک یک درم فلفل سیب درم بزرالنج سفید بیست درم افیون
 یک درم با غسل صافی سه وزن ادویه بچون سازند افلوینای دیگر بعضی گفته که از تالیف نسخ الیتر
 است مسکن اوجاع است و نافع است از برای قولنج صنعت آن فلفل سفید بزرالنج سفید از هر یک
 بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران نیم مثقال فریون سنبل الطیب عاقرقرا از هر یک یک مثقال
 غسل صافی سه وزن ادویه بچون سازند افلوینای این با سه جود جهت نزلات و اوجاع
 معده و ریاح و قولنج با مطبوخ یا بارب استعمال نمایند و جهت تشنج و فالج با مطبوخ جوز الطیب
 و جهت سرفه و ضیق النفس با مطبوخ زوفای خشک و جهت سنگ کرده و مثانه با آب کرفس
 و جهت تروک الدم جمع اعضا با آب برک نارنگی قدر شترتی یک نخود است و این نسخه نیز از
 قرا بادین افندی صالح حبلی طیب براهم سلطان قصیر روم نقل شده صنعت آن فلفل سفید افیون
 بزرالنج سفید زعفران از هر یک پنج درم سنبل الطیب عاقرقرا چند بچون از هر یک یک درم با غسل
 سفید بدستور مقرر معجون سازند افلوینای دیگر منقول از قرا بادین افندی صالح حبلی
 نهایت مخدر و مسکن اوجاع است صنعت آن فلفل سفید بزرالنج سفید از هر یک دو درم افیون
 و از چینی از هر یک یک درم و نیم تخم کرفس تخم مقدونس که فطر سالیون است دو قوا از هر یک ثلث درم
 زعفران نیم درم سنبل الطیب عاقرقرا زبنا از هر یک یک درم رومی پنج جبه فریون قسط تلخ
 از هر یک یک درم اجزا با غسل سفید صافی بقدر حاجت معجون سازند افلوینا تالیف مرحوم
 حکیم سید محمد رحیم بانشی منقول از خط ایشان بحیث در اعضا و قولنج و تقویت باه و اعضا
 از سینه نافع صنعت آن عنبر شهباب قوت سرخ مرارید با سفید از هر یک دو مثقال یا شتر اعراج

جلد اول در بیان نسخ افلونی

۵۳۵

خصیة الثعلب مصری جد و از خطائی فاد زهر حیوانی و از چینی عود قماری مغز جملخوزه جوز بوز از عفران
مازندرانی از هر یک پنج مثقال فاد زهر معدنی سه مثقال فلفل سفید بزر را پنج از هر یک یک
مثقال افیون مازندرانی یا نوزده مثقال فطر اسالیون چهار مثقال تخم کرفس سه مثقال
سافج هندی سبزه عاقر قرحا فریبون از هر یک یک مثقال سنبل الطیب چهار مثقال ادویه
را باروغن لبان چرب سباده با عسل سه برابر ادویه همچون سازند افلونیای حکیم صالح خان
خال آن مرحوم صنعت آن فلفل سفید بزر را پنج سفید زهر یک مثقال نیم درونج عفرنی سنبل الطیب
خصیة الثعلب مصری جنطیانا مثقال ازرق تخم شلغم بری تخم جز رشک ترکی خالص از هر یک و
مثقال مصطکی رومی طباشیر آمله منقعی عین شهاب از هر یک یک مثقال سیاه و انیسون تخم بالنگو
افیمون کل کا و زبان صمغ عربی را زیاده و از فلفل صندل سفید بکلاب سوده مغزنا رجیل مقشره
مغز بادام شیرین مقشره مغز پسته بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک یک مثقال فلفل شست مثقال و
کل سرخ و از چینی سبیلانی از هر یک شش مثقال زنجبیل عاقر قرحا و ج ترکی جوز بوز بزر از هر یک
چهار مثقال زعفران ده مثقال تخم کرفس نه مثقال حبثا رده مثقال سافج هندی پنج مثقال
افیون کا زرونی بهنقاد و پنج مثقال عسل سفید مصفی بهفت صد و پنجاه مثقال کلاب چهل مثقال
بدستور مقرر همچون سازند افلونیای تالیف صدر الشیرین مولانا عبد الرزاق لاهیجی صنعت
آن افیون کا زرونی دو از ده مثقال درونج عفرنی مر و اریدنا سفنه سنبل الطیب فریبون
فلفل سیاه عود قماری خام و از چینی مرجان فرمزی کهربای شمشیری ابریشم مفرض زعفران کا و زبان
اسطوخودوس افیمون فراطی تخم فرخشک تخم کاسنی مقشره صندل سفید سوده بلبله سیاه فلفل
ازرق فلفل سفید انیسون از زیاده خصیة الثعلب مصری فافا جوز بوا سیاه فلفل شقال مصری
خولجان بوزیدان بهمن سرخ زنجبیل طباشیر سفید رشک ترکی خالص از هر یک یک مثقال و
طلا ورق نقره از هر یک یک عدد و لا جور و غسول سه مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور
مقرر همچون سازند افلونیای سعیدی از اختراع حکیم محمد سعید قلی اوحدانی که این افلونیای
در برابر افلونیای حکیم میرعماد الدین محمود و افلونیای حکیم احمد ترکیب نموده و چنانچه ایشان
افلونیای خود را به محمودی و احمدی موسوم نموده اند و نیز افلونیای خود را به سعید موسوم نموده

جلد اول در بیان نسخ افلونی

۵۳۱

و جمیع منافع و خواص که مغزی ایها بجهت افلونیای خود ذکر کرده اند حکیم محمد سعید مع شتی
 زائد از برای افلونیای خود آورده صنعت آن بلبله سیاه پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی پوست
 بلبله طیار شیر سفید سیاه یک کشته شک مقشر از هر یک است متقال کهر برای شمع شیب بزرگ سرخ
 پوست زرد اترج از هر یک دو متقال سوط خود و س ریلو و چینی پوست پیخ لعل مصطکی
 رومی عود قمارنی عفران صندل سفید از هر یک متقال طاق مخلوب یک متقال نیم عاقر قرحا
 یک متقال دارچینی ده متقال بزرالنج سفید پنج متقال افیون ده متقال جزار اکوفته پیخته بر عطر
 بادام شیرین چرب نموده با سه وزن مجموع ادویه غسل سفید مصفی معجون سازند و بعد از شستن
 استعمال نمایند افلونیای تالیف میرزا محمد حکیم صنعت آن فلفل سفید بزرالنج سفید افیتون
 زعفران از هر یک است متقال مصطکی اسطوخودوس بر ششم مقرض از هر یک پنج متقال
 مروارید سفته لبه کهر یا شیب سبز با قوت رمانی مشک جتنی جد و از خطائی و رقیق طلا از هر یک
 دو متقال سعد کونی و رن لقره عود قمارنی خام یا پشته اعرابی سنبال الطیب با فنج هندی
 در و خ عقیق بنی جوز بوالسیا سه کا و زبان تخم بادرنجبویه کل سرخ تخم کرفس نان خواه پوست
 زرد بیرون اترج از هر یک است متقال خضیه الثعلب مصری شقاقل زربناد لسان العصی
 از هر یک چهار متقال فلفل دانه سیل زنجبیل دارچینی دار فلفل سارون زرب بادرنجبویه
 خولجان حب بلبلان پوست بیرون بسته بوزیدان آشنه از هر یک دو متقال عاقر قرحا و دیو
 از هر یک یک متقال بهن سفید قودری سرخ قودری سفید مغز ناجیل مقشر مغز تخم خیار
 مغز تخم خرپره مغز پسته مغز گردکان از هر یک پنج متقال غسل مصفی سه وزن ادویه
 بکستور مقرر مرتب نمایند و مخفی نماند که این ترکیب نیز نهایت مشوش است و از قواعد
 کلیه ترکیب خارج افلونیای دیگر که بجهت قولنج بی نظیر و بادا بشکن و طبع را نرم سازد
 و مسکن جمیع دردها است و خواب آور و صنعت آن فلفل افیون بزرالنج سفید بیرون
 ناخواه برک سداب قودنج زیره کرمانی چندید ستر حب اخرا از هر یک یک کج و سقمونیای
 مشوی ثلث خردی کوفته پیخته لعل مصفی سه وزن ادویه لیسر شند شرتی نایکد رم
 و این دو ایازد چیز است و مزاجش فریادعال در گرمی و سردی بلکه ناکل دیگر و خشک

است در درجه سیوم افلونیای دیگر قریب است بافلونیای قبل لیکن سهل است دواى جيد
 جميع در دواى افلونیای باد باشد و با شکست و قوتی که از نافع باشد صنعت آن فلفل را نخواه شوی تر با افار
 چند بیت زیر که رمانی افیون بزرگ سیفید بروج اجزا مساوی کوفته بخیه بعسل مصفی سه وزن
 ادویه معجون سازند افلونیای دیگر از تالیف متاخرین به بنابر شفع و قریب است بافلونیای
 حکیم سلیمان موسوی شیرازی نقلی کرده که جميع امراض اموافق است صنعت آن بزرگ سیفید
 چهار مثقال فلفل مصطکی رومی جدوا خطائی عنبر اشهب مشک بنیستب نمبر و اریدنا سفته
 یا قوت رمانی لعل خشبی لبدمحق مغبول ورق طلا عاقره قافریون تخم بادرنجویه پوست
 زرد اترج بهمین سیفید بوزید آن کند پوست برون بسته و ج ترکی از هر یک و مثقال که برای
 شمعی زرد بنادورق نقره درونج عقربی لب با سه عود قمارسی خام سانج هندی سطل خود و
 قوت فلفل زنجبیل سارون شامی ارجینی اشهب بلسان خولنجان سعد کونی قط بجرى جوز بوا
 لسان العصافیر خضیه الثعلب مصری ریونید چینی غار لیون شش سیفید از فلفل سیاه سیاه فلفل
 مرکبی صافی میوه سالک از هر یک مثقال بر شیم مقرض صندل سیفید سنبیل الطیب تخم کرفس
 کل سرخ منروع الاقلع تخم خشخاش سیفید مغز تاجیل مغشیه مغز تخم خربزه از هر یک و مثقال
 افیون یکصد مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بستور مقرر معجون سازند شرفی از یک خود تا
 یکد آنک افلونیای دیگر از متاخرین صنعت آن مرواریدنا سفته که برای شش سیفید
 سنبیل الطیب و تخم کبی ابر شیم خام از هر یک مثقال لبدمحق زرد که نه عقیق رمانی طباشیر سیفید
 دارچینی سارون شامی سانج هندی صندل سیفید زرشک منقی ریونید چینی تخم فرنج مشک عنبر
 اشهب مشک بنی ورق طلا و ورق نقره جدوا خطائی مجرب درونج عقربی بادرنجویه کل
 کا و زبان پوست زرد اترج از هر یک و مثقال لعل خشبی یا قوت رمانی از هر یک که مثقال
 فلفل سیفید چهل مثقال مصطکی بیهت مثقال عفران ده مثقال افیون چهل مثقال تخم کرفس
 پانزده مثقال جوز بوا لب با سه خولنجان اسطوخودوس بایه شتر اعزالی از هر یک پنج مثقال
 عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بستور مقرر معجون سازند افلونیای دیگر از متاخرین
 صنعت آن یا قوت سرخ رمانی یا قوت زرد یا قوت کبود لعل بخشی ورق کل سرخ سانج هندی

علی الرسم همچون سازند شترنی بکدامک افلونیای دیگر صنعت آن بوند چینی بسیار زبنا و خود
 سندی ارچینی قزقل شده سازج هندی سنبلی الطیب لیسان از هر یک دو درم صفت الثعلب
 مصری بزرالنج زعفران تخم کرفس از هر یک پیچ درم فلفل سیاه افیون مصری از هر یک بیست درم
 مصطکی رومی پیچ درم عاقر قرحا فریون از هر یک یک درم مشک ترکی بندرم ورق طلا دانگی
 ورق لقره بندرم اجزا کوفته بخیه بروغن بادام چرب کنند و با سببند ان غسل صاف کف گرفته
 بشیرشند و بعد از شش ماه بقدر قوت مزاج استعمال نمایند افلونیای جالینوس صنعت آن زعفران پیچ درم
 عاقر قرحا فریون سنبلی الطیب از هر یک یک درم فلفل سبب درم بزرالنج سفید بیست درم افیون
 یک درم با غسل صفتی سه وزن او و همچون سازند افلونیای دیگر بعضی گفته که از تالیف شیخ الرئیس
 است مسکن اوجاع است و نافع است از برای قولنج صنعت آن فلفل سفید بزرالنج سفید از هر یک
 بیست مثقال فنیون ده مثقال زعفران نیم مثقال فریون سنبلی الطیب قزقرا از هر یک یک مثقال
 غسل صفتی سه وزن او و بستور همچون سازند افلونیای این با سبب جهت نزلات و اوجاع
 معده و ریاح و قولنج با مطبوخ یا بارب به استعمال نمایند جهت تشنج و فالج با مطبوخ جوز الطیب
 و جهت سرفه و صیقل النفس با مطبوخ زوفامی خشک و جهت سنگ کرده و مثانه با آب کرفس
 و جهت نزول الدم جمیع اعضا با آب برکن نازشک قدر شترنی یک نخود است و این نسخه نیز از
 قزقرا بدین افندی صالح جلی طیب براسیم سلطان قصیر روم نقل شده صنعت آن فلفل سفید افیون
 بزرالنج سفید زعفران از هر یک پیچ درم سنبلی الطیب عاقر قرحا چند پیچ از هر یک یک درم عاقل
 سفید بستور مقرر همچون سازند افلونیای کبیر منقول از قزقرا بدین افندی صالح جلی
 نهایت مخدر و مسکن اوجاع است صنعت آن فلفل سفید بزرالنج سفید از هر یک دو درم افیون
 و ارچینی از هر یک یک درم نیم تخم کرفس نیم مقدونس که فطر اسالیون است دو قزقرا از هر یک ثلث درم
 زعفران نیم درم سنبلی الطیب عاقر قرحا زبنا و از هر یک مس درمی پنج جله فریون قسط تلخ
 از هر یک یک درم اجزا را با غسل صفتی بقدر حاجت همچون سازند افلونیای تالیف مرحوم
 حکیم محمد رحیم حکیم بامشی منقول از خط ایشان جهت درد اعضا و قولنج و تقویت باه و اعضا
 ریسه نافع صنعت آن عنبر شهب یا قوت سرخ مروارید با سفید از هر یک دو مثقال یا به شتر اعجاز

خصیة الثعلب مصری حد و از خطائی فاد زهر حیوانی و از چینی عود قماری مغز جلفوزه جوز پوز از عطر
 مازند رانی از هر یک پنج مثقال فاد زهر سعدنی سه مثقال فلفل سفید بزرالینج از هر یک بیست
 مثقال افیون مازند رانی پانزده مثقال فطر اسالیون چهار مثقال تخم کرفس سه مثقال
 سافج هندی سلیخه عافور قرقا فریون از هر یک یک مثقال سنبل الطیب چهار مثقال دویه
 رابا روغن بلسان جرب نموده با عسل سه برابر ادویه معجون سازند افلونیای حکیم صالح زنج
 خال آن مرحوم صنعت آن فلفل سفید بزرالینج سفید از هر یک مثقال نیم درونج عطر فی سنبل الطیب
 خصیة الثعلب مصری جنطیانا مثقال ازرق تخم شلغم بری تخم جز رشک ترکی خالص از هر یک و
 مثقال مصطکی رومی طباشیر آمله منقی عین شهاب از هر یک یک مثقال بیاسه انیسون تخم بانکو
 افیمون کل کاو زبان صمغ عربی رازیانه و از فلفل صندل سفید بکلاب سوده مغزنارجیل مقشر
 مغز بادام شیرین مقشر مغز بسمه بکربن سرخ بهمن سفید از هر یک مثقال فلفل شست مثقال روق
 کل سرخ و از چینی سیلابانی از هر یک شش مثقال زنجبیل عافور قرقا و ج ترکی جوز پوز از باد از هر یک
 چهار مثقال زعفران ده مثقال تخم کرفس نه مثقال خالصا رده مثقال سافج هندی پنج مثقال
 افیون کازرونی هفتاد و پنج مثقال عسل سفید مصفی هفت صد و پنجاه مثقال کلاب چهل مثقال
 بدستور مقرر معجون سازند افلونیای تالیف صدر الشیراز مولانا عبد الرزاق لاجبی صنعت
 آن افیون کازرونی دوازده مثقال درونج عطر فی مروارید ناسفه سنبل الطیب فیون
 فلفل سیاه عود قماری خام و از چینی مرجان فریزی کهربای شغلی ابریشم مقرر فی زعفران کاو زبان
 اسطوخودوس افیمون از لبطی تخم فرخشک تخم کاسنی مقشر صندل سفید سوده بلبله سیاه فلفل
 ازرق فلفل سفید اسلیون از یانه خصیة الثعلب مصری فاقا جوز بوالباسه فلفل شقال مصر
 خولجان بوزیدان بهمن سرخ زنجبیل طباشیر سفید رشک ترکی خالص از هر یک یک مثقال و روق
 طلا و روق نقره از هر یک سه عدد و لا جور و مغسول سه مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور
 مقرر معجون سازند افلونیای سعیدی از اختراع حکیم محمد سعید قتی او حدانی که این افلونیای
 در برابر افلونیای حکیم میر عطاء الدین محمود و افلونیای حکیم احمد ترکیب نموده و چنانچه ایشان
 افلونیای خود را به محمودی و احمدی موسوم نموده اند و نیز افلونیای خود را به سعید موسوم نموده

طرف چینی گاه دارند و بعد از سه ماه و یا بعد از شش ماه استعمال نمایند خبری بقدر نخود می نایم
 و انگ فرو بردن افلونیای حکیم موسی در نسخه المتوسلین فکر کرده و گفته که مزاجش قریب است باعتدال
 موافق است با مزاج بارده چهاره را صنعت آن بزرگوار پنج سفید ایون کا زرونی از هر یک سه مثقال
 زعفران کشته خشک منقشر از هر یک پنج مثقال صندل سفید طباشیر سفید سبیل الطیب کل سرخ
 عقربی بسیار عود قماری سافج هندی حب بلسان عود بلسان سعد کوفی زرب قسط بحری جوز
 بوالسان العصاره افلفل سلیمه ماه اسارون فوفل زنجبیل اسپس سرخ بهمن سفید تخم بادرنجبویه بوزیدان
 از هر یک و مثقال از چینی کل سرخ تخم خشک شش منقشر زهره مغزنا جیل منقشر زربنا و کل کا و زبان
 از هر یک مثقال آله منقی در شیر گا و برورده هفت مثقال مشک بتی نیم مثقال کبرای شعی
 مروریدنا سفید یا قوت رمانی لعل بدشتی لب محرق مر جان فریزی عقیق یانی ورق طلا
 غیر اشهب از هر یک یک مثقال جواهر را برنگ ساقی بگلایه بنوده و باقی ادویه اکوفته بختیه
 بعسل مصفی سه وزن جمع ادویه شسته چون سازند می فرمایند باید دانست که درین پنج شش شسته
 اختلاط تا آخرین عایت خوانین بکلیه ترکیب نکرند و با عقدا بنده خالی از مضاری نیستند
 افلونیای مسی بجافط الارواح جمیع منافع افلونیای فارسیه افلونیای حکیم عداد الدین محمود
 که حکیم سلیمان موسوی از مغزی الیه نقل کرده اند برای این افلونیای فکر نموده و این افلونیای را تا آخر
 است و نقش معلوم نیست صنعت آن بزرگوار پنج سفید ایون کا زرونی از هر یک بیست مثقال شیر خشک خراسانی
 صندل سرخ صندل سفید و از چینی طباشیر سفید سبیل الطیب کل سرخ سرخ و الاقلع تخم خشک سفید
 مغزنا جیل منقشر مغزنا جیل منقشر خیارین منقشر خربزه از هر یک پنج مثقال ایون کا زربنا و
 در پنج عقربی کل کا و زبان بسیار عود قماری خام حب بلسان از هر یک چهار مثقال صندل
 رومی زعفران از هر یک مثقال سافج هندی خونچان سعد کوفی قسط بحری جوز بوالعود و بلسان
 باقشیر حاماسلیمه فطر اسالیون اسارون زنجبیل از یازده ایون تخم کرفس و نقل از هر یک مثقال
 اقزیون پوست زرد انج پوست بیرون لیته ورق نقره مشک بتی بهمن سفید اسپس سرخ دو قو تخم
 بادرنجبویه بوزیدان از هر یک و مثقال جز اکوفته بختیه بعسل مصفی سه وزن ادویه شسته
 می چون سازند و در نسخه دیگر یا قوت سرخ رمانی لعل بدشتی کبرای شعی و ورق طلا غیر اشهب از هر

از هر یک دو مثقال مرادینا سفته یک مثقال لید مرجان قرمزی عقیق یاقی از هر یک سه مثقال اذخر
 است جواهر بریا کلاب صلایه نموده ورق طلا ورق نقره را بجسل حل کرده عین را بر روغن بلسان
 که اخته باقی ادویه را کوفته بچینه بدستور مقرر همچون سازند شربتی از یکدانگ تا نیم درم افلوینا
 سه بجاقط الارواح تالیف حکیم میر محمد مؤمن گفته که این افلوینا قریب به عدال است و موافق
 جمیع امراض است صنعت آن نیز از پنج سفید فلفل سفید از هر یک سه مثقال زعفران پنج مثقال کشنبره
 پنج مثقال صندل سفید از چینی طباشیر سفید بدست الطیب کل سرخ خشخاش سفید مغر چلتوزه مغر تار
 منقشه کل کاو زبان از هر یک سه مثقال زربینا دو روغ عقری لبیاسه عود قماری حب بلسان
 سافج هندی عود بلسان سعد کونی زرنب منط بحری جوز بوالسان العصاره دار فلفل سلیمه
 اسارون فلفل زنجبیل از یانه اینسون قرنفل فریون کچور و تریج پوست بیرون لبته ورق
 نقره بهمن سرخ بهمن سفید و ج ترکی تخم بادرنجوبه یوزیدان از هر یک دو مثقال آمله بشیر پرورده
 هفتاد مثقال مشک ترکی نیم مثقال عسل سه وزن ادویه بدستور همچون سازند و بهجت بعضی این ادویه
 اصنافه شده مرادینا سفته که با از هر یک سه مثقال یا قوت رمانی لعل بخشی ورق طلا عین
 اشهب از هر یک دو مثقال لید مرجان قرمزی عقیق از هر یک سه مثقال و نیز از انجلا الفس
 الترکیب است الفس الترکیب تالیف میرزا ابراهیم ولد حکیم فلفل نقل از بیاض مجربات
 او مخط مغزی الیه نقلی نموده اند که این ترکیب من است و سوای این اسم بیافتم اسم لایق از
 ترکیب را بسبب بیماری منافعی که مشاهده نمودیم ازین ترکیب لاسیما از برای اعانت
 بر مضیق و تقویت باه و تقویت قلب و جمیع اعضا می یسه و با وجود این فعال بسیار گرم نیست و بیشتر
 از یکدانگ تا دو دانگ نیم مثقال است صنعت آن لبیاسه قاصصا قرقه الطیب زنجبیل
 دار فلفل از چینی سارون شامی از هر یک یک مثقال فلفل سفید مرادینا سفته زعفران ریون چینی
 از هر یک دو مثقال کشنبره خشک منقشه شش مثقال طباشیر سفید پنج مثقال عصاره زرنک
 ده مثقال باد زهر معدنی افیون کا زرونی از هر یک سه مثقال قاقله کباب پنج مثقال قرنفل
 یک مثقال نیم شکر سفید هفتاد مثقال من معنی یعنی عسل مصفی هفتاد مثقال بسنور مقرر همچون
 سازند و اگر اضافه کرده شود باین همچون عینر اشهب در ورق نقره از هر یک یک مثقال ورق طلا نیم

جلد اول و بیان نسخ افلونی و فصل در ذکر نسخ بر شعنا

۵۴۲

مشتال می گردد افوی متفرمایند که اگر درین مجون بعضی فاد ز بهر معنی جد و از خطائی کنند و ملحقات
داخل انداشت باشد معجونی نفیس است فاد ز بهر معنی بیطل فعل افیون است چیم میان ادویه قلبیه
و افیون را جایز انداخته اند اطباء یونان با آنکه افیون را داخل نه نمایند و باقی ادویه ملحقات داخل شده
و نیز از آنجا که با دهرج است و آن معرب از دهره فارسی است یعنی تریاق الریح چون ز بهر هره که معنی
تریاق السم است و بعضی گفته اند که با دهرج ترجمه دهرنا است اسحقی گفته که با دهرج معجونی مبارک است
با دمای غلیظه که در معده و احشای است تجلیس در سده های کج طحال را بختیاد و برودت رحم را برود
و بعضی در آورده و بهر بی رسو و در ضلوع و برقان سدی اثر خانی عصاره الفع بزرگ دارد و شیخ رئیس گفته که منام
با دهرج منافع دهرنا است منافی که برای دهرنا ذکر کرده و بعد منافی است که اسحقی از برای با دهرج ذکر کرده
صنعت آن به بنیاسی ز بهر بنا و در پنج عفرنی افیون چند بیتیر عاقره قرحا سیله سیاه هوام المجرن ز بهر بنیاسی
افس طالع لنبی خا و نیز عفران از بهر یک شد و در حله بهر شد و مر و اید تا سفته باز و در مکی صافی
از بهر یک دو از دهرم ادویه را کوفه پیخته و لعسل صافی سه وزن ادویه پیخته معجون سازند و در نسخ
شفائی هوام المجرن داخل است و وزن مر و اید دو درم است و وزن لعسل و وزن مجموع ادویه
است و در نسخ معصومی هوام المجرن داخل است و وزن مر و اید دو درم است و گفته که حساب
کامل الصنا بعضی از بزرگان آورده و در نسخ شیخ رئیس فلفل و از فلفل از بهر یک شد و درم داخل
است و وزن مر و اید دو درم است و نسخ شیخ رئیس بهر است و این دو را در ظرف چینی نگاه دارند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند و قوت این دو تا دو سال باقی می ماند شربتی تا دو دانگ و نیز از حله
بر کبابی که اصل و عمود و راهها افیون است بر شعنا است فصل در ذکر نسخ بر شعنا
و آن لغت سیرانی است و معنی آن بر شعنا است این سیم که سیرانیون اطلاق کرده اند بهر
که آن دو افیون است و آن معروف است افلونیای و میوه و ذکر افلونیای و میوه بل ازین میوه
و لیکن افلونیای و میوه نسخ شیخ رئیس که سیرانیون آن را بر شعنا نامیده اند و در اینجا ذکر نشده
پس لازم است که در اینجا ذکر شود با تصراف اینکه بعد از جالیوس ران کرده اند و صنعت هر یک
را ذکر نمایم و بعضی اطباء بر شعنا قدیم را با افلونیای و میوه اصل یکی نمی دانند و این غلط است
ایشان از راه عدم مطالعه کتب تقدین واقع شده و کتب تقدین بلکه قانون شیخ رئیس صریح

است باین معنی که افلوینیای رومی بر شعنا قدیم است اگر چه نسخ بر شعنا را ذکر کرده لیکن نسخ افلونیای
 رومی را ذکر کرده همان دوائی است که دیگران بنام بر شعنا قدیم ذکر نموده اند و نسخ دوا و
 انطاکی گفته که بر شعنا که درین زمان معروف است از ترکیب بیه است و اکثر اطباء بر آنند که از ترکیب
 اوحد الدین بهیت الله است که مشهور است باطباء برکات طبیب که از دین یهودی اسلام آورد
 و سلسله اطباء قیوم مثل حکیم محمد سعید و حکیم محمد باقر از اولاد او است حق تعالی او را برکت داده که همیشه
 از اولاد و اطباء حاذق می باشند و از نسخ دوا و گفته که من دیدم در کتابی که تالیف شده در خواص
 بر شعنا صفات و افعال آن که این ترکیب جالینوس است و آن مرحوم می فرماید نسخ ابوعلی علیه
 السلام در قانون آورده که جالینوس گفته که من خواب دیدم این مرکب را که گفت من دوا فیلین
 رومی طرسوسی ام و فیلن که از خلفای اینیای نبی اسرائیل بلکه از خلفای حضرت سلیمان است
 و نسخ این را با سیم فلونیای رومی ذکر کرده و بالفعل این بیان اطباء مشهور بر شعنا قدیم است گفته
 که این دوا نافع است از برای بسیاری از امراض خصوص از برای قولنج و مسکن جمیع اوجاع
 است و بعد ازین میگوید که جالینوس حکایت کرده که دیدم در خواب دوا فیلین را و گفت که
 من از استنباط فیلن رومی طرسوسی طبیب ام و منفعت من از برای کسی است که قسمت شده باشد
 او را موت به سبب شدت اوجاع مہلکه و امراض مہلکه منفعتی عظیم و نیکو است هم از برای بسیار
 از اوجاع شدید عارضه و بسیاری از امراض مہلکه منفعتی عظیم و از انجمله آنکه اگر حادث شود در
 قولنج و جمع شد بیک آن وجع را قولنج نامند پس بخورد و جفا و جمع از من بکیر نه ساکن میگردد و جمع او
 و اگر چنانچه باشد مرا بکیر کرده باشد او را عجم بول سنگ کرده و مثانه که فویت رساند بآن شخص نفع
 میدهد از برای دوزاکن میگردد و اوجاع طحال و لفس انتصاب و فوی کل نسخ را و در دیگر کتب با این
 هلاک باشد اگر اشتباه شود مرکب که گفت الدم داشت باشد یا قی الدم حایل میشود میان او و موت
 و پیرده موت و میگردد و ساکن میگردد و هم به وجع را که حادث شود در اعضا و احشاء و سعال و خفا و فو
 و فزله ای محمد را ذکر کرده که خوردن آن بعد از فصل بهار در صدم مرکب از خون و خلطی بارد
 چون سودا و بلغم به نهایت نافع است و در او ساعت فروخته نشاند و این
 معجون نافع است از برای نسخ از شدت وجع خوردن آن

و آنچه از برای در گوشت چون خورده شود یک قیرا تا نیم دانگ چون مقدار جزئی از آن بر سر خنجران
 حل کرده در گوشت بچکانند زائل می گرداند در گوشت او از بعضی آیات از مجرب صادق علیه السلام
 چنین استنباط می شود که این دوا از ادویه سماویه و حیوانیه منزه بطریق وحی الهامیه است صنعت
 آن نسخه شیخ ابوعلی بن سینا رحمه الله فلفل سفید بزر را پنج سفید از هر یک است متقال ایفون
 ده متقال زعفران پنج متقال افریون کینل الطیب قرقرها از هر یک یک متقال اجزا را کوفته
 بخیچه با عمل مصطفی بقدر کفایت معجون سازند و بعد از گذشتن شش ماه از ساختن این دوا
 استعمال نمایند شربتی مقدار خودی با آب گرم بنوشند و این نسخه بیست و دو وزن اجزا
 پنجاه و هشت متقال است گفته که مزاجش سرد است در درجه اولی خشک است در آخر درجه سوم
 و اجزای این دوا به نسخه شیخ ربیع مطابق است با اجزای مروری که در حدیث فایز عباسی وارد
 شده زیرا که فایز اشاره است بفلفل ایض و القبا فیون و زعفران و عین لقا قرقرها و بانی را
 و القثانی با فریون کینل الطیب شیخ داود از کتابی که تالیف شده در صفات و خواص
 و منافع بر شعنا می قدیم نقل کرده عبارت می در وصف آن که صورت عبارتش این است انی
 لم اقطع واجود من المعجون النخیز من الاخوان الشاهین لر و می الریحی و دمعته الراس المشر
 و اخویه و شعور السقالبه و شعرا بسط الطیب و البارد الحار المقطوع اذا جمعها بالشرباب الذمی قد
 جمعه الرزبه نگه دارا و اخوی شایین و می زنجی فلفل سفید فلفل سیاه است که تازه باشند که شتاب
 کنایه از تازه بودن آنها است و میان این هر دو اخوت است چه سبب است یا به سبب آنکه هر دو
 شکر یکدخت اند یا شکر دو دخت اند که از یک جنس اند یا آنکه هر دو از یک زمین خیزند که هندوستان
 باشد بلکه فی الحقیقت در اکثر هر دو یک اند یکی مقشر و یکی غیر مقشر و می کنایه از سفید و زنجی کنایه
 از سیاه است و مراد از دمعته راسش و فیون است که دمعته ششخاش است که ششخاش مشرف
 است یعنی لنگره دارد و مراد از دو برادران فیون یکی افریون است باعتبار رنگ و صورت
 و فعل و برودت و فخر فیون آن هم دمعته درختی و دوم بزر را پنج است باعتبار فعل و تخیر و
 تخدیر که با فیون درین فعل بلکه در اکثر افعال و خواص مشارکت و برادری دارد و موتهای
 سقالبه کنایه است از زعفران که شبیه بموی سقالبه در سرخی رنگ و شعرا بسط الطیب سیاه است از

جلد اول در نسخ بر شعثا

۵۴۵

سنبیل الطیب خار مقطع بار و کمایه است از عاقر قرحا که مرکب تقوی است از قوت حار و مقطوعه
 و از قوت بار و مخدیره و شربانی که جمع کرده آنرا از بنو عسل است و درین نسخه فلفل سیاه بر نسخه
 شیخ اضافه شده و شیخ داود گفته که گمان آن است که جالینوس جمع کرده باشد این معجون را
 پس فراموش شده باشد بسبب غفلت کسانی را که کتب جالینوس را از یونانی ترجمه کرده اند
 یا بسبب اعراض مردم از استعمال آن چنانکه از بسیاری از کتب و ابواب الکتاب تجدید ذکر آن کرده
 باشد و نسبت از شهرت مر آن شده باشد و نسبت از اطباء که چنانند اند این معجون را از جالینوس
 و حال آنکه او پیش سر کرده قوم است و حکیم عماد الدین محمود حسینی شیرازی در رساله امینویه صفت
 آنرا این صفت آورده که بشما خبر رسیده باشد که در بلاد هند و بلاد برکوک و کشا در شکل مشا و
 در مقدار بسیار یکی از ایشان پیری حبشه و دیگر جوانی است رومی بکبر از جوان رومی مقدار
 معلوم و وزنی محدود و از تخم سفید کبیا هی که آن را اخلاص الرجال گویند یعنی فربس هند مردان
 مقداری مساوی اول و از دموع جاریه از ویده سیاحان مثل وزن دو اول بعد از آنکه این را
 از آن مقداری که اگر آن مقدار را اضافه کنند مثل آن مساوی وزن دومی اول شود و از
 شعور سقالبه اگر چه در لواحق ایشان نبرد مقدار می که نسبت آن مقدار ثانی از قبیل نسبت
 مقدار ثانی است با اول از دو اینکه در شکبه کوسفندی نهند بود و لیت و آن را حافظ الاطفال می
 نامند و از این کبیا هی که کیفیت آن گرم است فعل آن و زربان انسان ضد فعل آنست در سایر
 بدن و از اینجی که بر آن دروغ است ایند و خوشبوی است از هر دو مقداری که اگر اضافه کنند و بار
 و ضرب کنند در پنج مساوی مقدار اول میشود که مفروض بود و از چیزی که نه جاد است و نه نبات و
 نه حیوان و مشترک است میان نبات حیوان مقدار طول شهر یا مروج و اخلاص بعد از آن بود و لیت نهند
 جمله را در ظرفی که صلیق المسام باشد و باطن آن اطلس و سران را نیک پوشند و بعد از شش ماه استعمال
 نمایند شربت از یک خود تا دو دانگ بعد از آن میگاوید که مراد از دو وید اول فلفل سیاه و فلفل سفید است
 و از خدا تعالی الرجال بزرالنج است چون آن عسل را می برد و از اخلاص گفته و دموع جاری از
 حبش یا آن فیون است و شعور سقالبه زعفران است و دو اینکه در شکبه کوسفندی نهند تا محفوظ
 ماند و مشک نشود و فریون است عن حبلی عاقر قرحا است و اصل کذب علیه سنبیل الطیب و آنچه

جلد اول در نسخ بر شعنا

۵۴۶

نجماد است نه نبات و نه حیوان محسوس است و اما وزن اول که فلفل است پس آن سبب نرم است
و دوم که بزرالنج است مثل اول است سوم که افیون است و درم که چون دیگر بر آن افزاید سبب
می شود و چهارم که زعفران است وزن آن پنجم درم است نسبت آن بنانی که افیون است
از قبیل نسبت افیون است با اول که فلفل باشد و چون بزرالنج بوزن فلفل است اعتبار کرده
و باقی ادویه را بوزن از هر یک یک درم است که در تضعیف اول دومی شود و در تضعیف دوم چهار
و چون چهار را در پنج ضرب کنند نسبت می شود این نسخه موافق نسخه شیخ رییس است که نسخه چهارم است
صنعت بر شعنا ی قدیم بنسخه شیخ داود الطائلی فلفل سیاه فلفل سفید بزرالنج سفید از هر یک یک
درم افیون درم زعفران هفت درم سبب الطیبستان العصاره عاقر قرحا افیون از هر یک یک
منقال محسوس سه وزن ادویه بکثرت مقرر همچون سازند و درین نسخه دود و بزرالنج شیخ رییس
زیاده شده و در وزن اجزاء تفاوت است گفته که معجون مذکور معجون عظیم النفع است و این معجون
بلغ النفع است و بتخفیف طبوبات غریبه باله و قطع نزلات و زکام و اصلاح امراض مرطوبین و قلع
دمه و بخارات و صداع کهنه و آمدن آب از دایان و استسقا و اسهال مزمن و ترفل دم و نفث
الدم و کدورت حواس و کسالت و اعیاض مغوی حواس است نشاط می آورد و تقویت قوت
مفکره می کند و نافع است از برای بهر دفع عسر انزال میکند و بر می گرداند انزال منی را و سکن
جمیع اوجاع است و در دندان راساکن می گرداند چون بر رو کنند و عظیم نافع است از برای قوی
چون نیم درم آن را با آب گرم فرو برند اثر تمام باز دارد از برای تسکین وجع قویج و متفاوت است
قوت آن در افعال زانی که صفت کرده شود فعل آن بسوی زمان پس بداند که گفته اند که قطع اسهال
می کند و ریخت و صداع را در یک روز و اوجاع مفاصل و بخار را در یک ماه و استسقا را در یک سال
پس از شش ماه که از سابقین آن گذشته باشد و قوتش تا بیست و یک سال باقی می ماند و در شعنا را لا
مستور است که قوتش تا پنج سال باقی می ماند و این معجون مضرب است بخداوند صفا و کثایت ضرر
بهر ساند بخداوند سودا و بزودی و مداومت آن فاسد می گرداند بدن و عقل را و ساقط میگردد و اند
اشتهای طعام و شهوت باه را و افناد رنگ می کند و ضعیف میکند اندوختها را و جایز نیست از
برای اصحاب شمال آن زیاده بر گیرند و رفته و نه غش از یک نخود تا دو درم است و باید داشت

جلد اول در شرح بر شعنا

۵۴۷

که می افند مردم این عصر بر کما و می پند از ان مضربهای عظیم غالیان درین زمان چیست
که ایون بر اینج از ان زیاده می کنند و قبل از گذشتن شش ماه استعمال نمایند و هر روز از ان
می خورند و میفرمایند که بلکه جمله مضار آن درین زمان آنست که اطباء در ان و در افلونیای فارسیه
تصرفات نموده اند که ترکیب آن شوش و مفر ساخته چنانکه در ذکر افلونیان گذشت و بعنوان اعیان
هر روز از ان ضعف مضاعف از وزن شربت آن می خورند و شیخ داود گفته که مصلح ضرر شیخ
بر شعنا شرب یکجائی جید است حلوانای سگری مرغ فربه و قایم مقام آن است ایون یعنی چون قوت
استعمال آن برسد و حاضر نباشد آن و حادث گردد و حقیقان و ساقط شود قوتها و نفس مزید پیچیده
شود و دیگر قایم مقام ایون است بر شعنا چون قوت آن پیدا شود حاضر نباشد و حالات
مذکوره عارض گردد و دوستی بسیار و شخص را استعمال بر شعنا از استعمال قطران شامی ایمن و
معجون عود و حب مراره و مراره بقره و اسود سلیم بر شعنا می قدیم بنسخه معمول که بهترین نسخه است
صنعت آن فلفل سفید بزر را پنج سفید از هر یک یک است رم ایون ده درم زعفران بنجد رم عاقر قرحا
فریون و اچینی سنبل الطیب از هر یک یک درم غسل مصفی سه وزن او و یکد نیم نور مفر معجون سازند
و این نسخه همان نسخه افلونیای شیخ رییس است باضافه و اچینی بر شعنا می قدیم بنسخه دیگر
صنعت آن فلفل سفید بزر را پنج سفید از هر یک یک است متقال ایون ده متقال زعفران پنج متقال
عاقر قرحا فریون سنبل الطیب و اچینی چند نیم از هر یک یک متقال کوفه بنجه بعسل سفید خام
بشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و این نسخه نیز همان نسخه قبل است الا آنکه چندید ستر زیاده
داخل دارد و وزن او و یکجائی درم متقال است بر شعنا می قدیم بنسخه محمود بن الیاس شمس از
صنعت آن فلفل سفید فلفل سیاه از هر یک یک است رم بزر را پنج سفید ایون کا زرونی از هر یک ده
درم زعفران بنجد رم فریون سنبل الطیب عاقر قرحا از هر یک یک متقال کوفه بنجه بعسل مصفی یکصد
و پنجاه درم معجون سازند و در ظرف چینی کرده چهار ماه در جو کذا رند پس استعمال نمایند شربت یک
متقال و شاید اینکه قلی شده مطلقا که شربت یک متقال سهوا از کاتب باشد یا از مصنف چه اکثر
مردم را یک متقال آن کشنده است و اگر کشنده نمره های عظیم میرساند پس چگونه صحیح باشد آنکه شربت
از ان یک متقال باشد بر شعنا می قدیم منقول از ترویج الارواح صنعت آن فلفل سفید ایون

از هر یک هفت گرم بزرالنج سفید بچدرم زعفران دو درم فرفیون عاقوقه جاسنبیل الطیب هر یک
یک درم غسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه بسنور مفرز چون سازند و در ظرف چینی کرده در جو
وفن سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند بر شغشای قدیم به نسخه دیگر صنعت آن فلفل سفید بزرالنج
سفید از هر یک سی و درم افیون ده درم زعفران بچدرم عاقوقه جاسنبیل الطیب هر یک یک درم
افیون را در شراب حل کرده باقی ادویه را کوفته بخیته بآن بشینند و در سایه خشک کرده باز سوده
با غسل سه وزن و دو چون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از یک نخود تا یک درم بحسب
عادت بر شغشای ابوالبرکات به نسخه این جزا نافع است از برای امراض قلبی معده و امراض
مراری سوداوی و سواس و البیضا و بلی خوابی و استسقا و این جزا منافع بسیار از برای این
بر شغشا ذکر کرده که ذکر آن موجب تطویل است اگر اراده اطلاع بر آنها باشد در منهای مطالعه
آن نمایند صنعت آن فلفل سفید فاشری فرخ خشک بزرالنج سفید از هر یک درم زعفران راوند
طویل حبیطا نامی رومی غنصل مشوی حدود از خطائی از هر یک چهار درم حبیطا را فرفیون هر
صافی از هر یک هفت درم عاقوقه جاسنبیل الطیب سی و درم جندبیدتر از هر یک دو درم فرفیون
یک درم کوفته بخیته با سه وزن مجموع ادویه غسل مصفی همچون سازند و بعد از شش ماه بکار برند
و در نسخه دیگر این بر شغشا مراد از بدنا سفته هفت درم داخل است و وزن جندبیدتر یک درم بر شغشای
ابوالبرکات به نسخه دیگر صنعت آن فلفل سفید بزرالنج سفید از هر یک درم افیون پنج مثقال حبیطه
یک مثقال عود و بلسان و مثقال زعفران دو درم و نیم عاقوقه جاسنبیل الطیب ریناد
سیلیقه یا بهر سبب این سفید از هر یک یک درم شغشا سفید نیم مثقال فرفیون نیم درم کوفته بخیته
بروغن بلسان یا روغن زیتون چرب ننوده با غسل مصفی سه وزن ادویه همچون سازند بر شغشا
ابوالبرکات به نسخه دیگر هر چه مؤمن گفته که این همچون را کمتر خواص بهتر از شسته و بطوس است و بحسب
تجربع مکرر بر تجربه رسیده صنعت آن سیلیقه یا بهر سبب این سفید از هر یک یک درم شغشا سفید نیم مثقال فرفیون نیم درم کوفته بخیته
مثقال طین مختوم افیون سیل الطیب سی و درم جندبیدتر عاقوقه جاسنبیل الطیب یک مثقال قافیا
هوفاف فرفیون فطر اسالیون از هر یک مثقال قصبه بزره دار شغشا حبیطا ریناد و حبیطه یا بهر سبب
از هر یک سی و پنج مثقال راوند طویل ریون و حبیطی سارون حما جده روغن بلسان از هر یک مثقال اگر

روغن لبسان نباشد بدل آن زیت کهنه دو وزن روغن لبسان کنند و ادویه را کوفته بنجته بدان چرب
 نموده با دو وزن مجموع عسل سفید مصفی معجون سازند بر شعشای ابو البرکات به نسخه حکیم میر محمد
 مؤمن منقول از تحفه المؤمنین صنعت آن دار فلفل سیاه جفت یا ناز هر یک و شقال و ارچینی
 سه شقال چندید ستر چهار شقال ققاج او خزر را و نود طویل سبیل الطیب و بنجیل بود و خشک از هر
 یک هفت شقال افیون ده شقال زعفران ده درم ایسون تخم کرفس نبر البنج سفید از هر یک
 ده شقال نیم روغن لبسان با روغن کل سرخ هر کدام که باشد ده شقال عسل سفید مصفی بقدر کفایت
 به تئور مقرر معجون سازند بر شعشای ابو البرکات منقول از خط شیخ بهاء الدین طلیب صنعت
 آن ایون فلفل سفید از هر یک بیت شقال زعفران نبر البنج سفید از هر یک ده شقال فربون
 دو درم و نیم عافور قحاد و درم عسل سفید مصفی سه وزن ادویه به تئور مقرر معجون سازند
 بر شعشای محمد بن زکریا دارازی صنعت آن سبیل الطیب ققاج او خزر عفران را و نود طویل از هر یک ده شقال
 و ار فلفل حیطیا نای رومی سیاه و ارچینی چندید ستر از هر یک چهار شقال بنجیل بود و خشک از هر
 یک هفت شقال افیون پانزده شقال عسل سه وزن ادویه کوفته بنجته بروغن لبسان با روغن
 کل سرخ هر کدام که باشد ده شقال چرب نموده با عسل به تئور مقرر معجون سازند و در نسخه
 دیگر وزن افیون ده شقال است به شعشای دیگر صنعت آن مصطکی رومی ارچینی
 کند از هر یک ده شقال فلفل سفید یک شقال زعفران نیم شقال افیون چند درم ادویه کوفته بنجته
 با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند بر شعشای دیگر صنعت آن دار فلفل حیطیا
 رومی چندید ستر سیاه از هر یک چهار درم سبیل الطیب عفران ققاج او خزر را و نود طویل
 از هر یک ده درم افیون پانزده درم ایسون تخم کرفس نبر البنج سفید از هر یک بیت درم فلفل سی
 درم قسطاطخ فواسارون از هر یک ده درم بنجیل بود و خشک از هر یک هفت درم روغن لبسان
 ده درم عسل مصفی سه وزن ادویه به تئور مقرر معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و این
 مرکب اندکی تفاوت معجون عجمانی است و معجون عجمانی در معاجین افیونی ذکر خواهد شد
 بر شعشای ابو البرکات به نسخه دیگر گفته اند که این نسخه بهترین نسخه های بر شعشای است و بکثرت
 دفع سموم نایب مناسب باق فاروق و نافع است از برای زکام و نزلات کهنه و در و اعضا و

و اعصاب زحیر و اسهال و قولنج و اجناس لول و در شقیقه و استفا و در رحم و اجناس حاض
و تقطیر لول منافع بسیار دارد و شرح آن موجب تطویل است صنعت آن خطیانی سلیخه دار
فلفل از هر یک مثقال سنبل الطیب یک از هر یک مثقال سیفید از هر یک مثقال فیون نه مثقال
زعفران یک مثقال فیون تخم کرفس بزرالینج سیفید سارون از هر یک بانزده مثقال فلفل سیاه
بیست و دو مثقال قسط شیرین قوه الصبغ از هر یک بانزده مثقال زنجبیل پودنه خشک از هر یک
و پنج مثقال ادویه را کوفته بختی بر روغن کل سیخ بانزده مثقال چرب کرده بعسل مصفی چهار صد و پنجاه
مثقال بست و مقرر معجون سازند بر شعنا به نسخ حکیم لطف الله شیرازی فلفل آن مغفول صنعت
آن فلفل سیاه بزرالینج سیفید از هر یک و هفت مثقال و نیم فیون زعفران از هر یک بانزده مثقال فیون
عاقور سنبل الطیب از هر یک مثقال عسل سیفید مصفی سه وزن ادویه عسل البقوام آورده اول
مرتب فیون را بگللاب حل کرده پس با آبی ادویه را بان شسته معجون سازند شربتی از قیراطا تا
یکه انگ بر شعنا به نسخ دیگر صنعت آن فلفل سیفید از فلفل پوست سیخ انجیر از هر یک
بیست مثقال عاقور قرحا و و مثقال و نیم سنبل الطیب زعفران از هر یک مثقال فیون کا زرد
هفت مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بست و مقرر معجون سازند بر شعنا ای ابو البرکات
مستول از نسخه المومنین که معزی الیه قلمی نموده که مولانا طاهر الدین فارسی کرد ابو البرکات او حد
می فرماید که این نسخه را از خط ابو البرکات نقل نموده ام بهترین نسخ شعنا است از برای دفع سموم
حیوانی و نباتی و بجهت دوار و سرد و ظلمت بصرد و صدای کوش و زکام و نزله و نفوذ و فالج و غشه
و سیلان اعصاب از دهان و زکای قلب و قوت حافظه و دفع نسیان و کد اخن بلغم و تصفیه صوت و
سکینه و سبب سهری بجهت قولنج و یخش و برودت معده و جگر و قیحه سد های جگر و تقویت جگر بر
طبع خون و اخلاط صالحه بجهت ربود انواع استفا و سستی بدن و کثرت عرق و بوی بدن و تقویت
جماع و زیاد می کند حرارت غریزی را و زائل می گرداند حرارت غریبه را و کسل و ثناب و تمطی
و استرخا و انواع اعجاز و جهت تقویت سنگ کرده و مثانه و ادرار را بول و ریگ مجتمع را منفرد و
منحدر می سازد و جهت دفع و سهولت سودا و معنی خوشتر است سوزن را ج بار و در معده و در ریه شستن
طعام و دفع مواد فاسد و قدر شتر من به نهایت کثرت یک مثقال است و فلفل یک تخم و صاحب

مقدار خودی با آب گرم بهینکه وقت خواب نشیند در زمان بار و پائزده روز در زمان عارضه هر
روز یک بار با آب گرم و برودن بادام شیرین و بنات و حذر نمایند در مزاج خشک و سوط آن
مقدار حبیه باب کرم و برودن بادام شیرین و بنات شیرین نمایند در مزاج خشک و سوط آن مقدار
حبیه با آب مرزنجوش صاحب دایع بار و زانفع است و همچنین سوط نمایند صاحب لقوه و در امراض
حلق مقدار حبیه بدان گرفته آبش را فرو برند و در سرفه کهنه و تازه بلغمی و جیره مرزنجوش مقدار حبیه و
ضیق النفس و ربوای بیره و اصل السوس در دفع وجع فواد و معای باب طبله اگر منعذر باشد یا
طبیخ زیره و جهت وجع سپرز باد الورد و خل خمر و جهت درد پهلو و جهت در و جگر با آب
و عمل هرگاه از مواد بارده باشد و اگر از سده باشد با مار الاصول و جهت مبطون با مار الاسکاه
خشب شکم خود نتواند کرد و جهت درد نهنگاه با آبیکه گرم شده باشد و آفتاب در تابستان بجلاب
نیکم و جهت تنهایی لرزه هرگاه با آن وجع فواد باشد با آب نیم گرم و جهت تنهایی مرکبه بطبوخ
انیسون و جهت جیره بلعاب بزرقطونا نیم گرم و جهت حصاة با آب اب یا آب برگ ترب و جهت
بیماری که با آن سهر باشد بطبیخ خنکاش و جهت بواسیر با آب کندنا و جهت ثقل لسان با آب سماق
بر زبان لطیف نمایند و جهت غم فی سبب با آب کاسنی تازه با آب لسان الثور و جهت تقویت
باه با آب نخود و طبخ و جهت نفرس هر روز حبیه فرو برند و جهت زینکه بزاید و نفاسش قطع شود
با آب حله و جهت کسی که کافور بسیار خورده باشد بطبیخ عود و قماری با الورد و جهت با آب حمرل
و جهت کسی که ایفون خورده باشد بطبیخ دارچینی و جهت کسی که او را عرق کزیده باشد با عمل و
جهت کسی که او را افنی کزیده باشد حبیه هر روز فرو برد و هر چند فی کند باز بنوشد تا فی قطع شود و
علامت درین آنست که افنی کزیده وقتی که پاک شود از سم خوابش می برد و همچنین در هضم قسا
و جهت ماده در کرده بهم رسیده باشد بطبیخ تخماله و زبد و جهت جبن یا دنی خون حیض با آب سماق
و جهت جناس خون حیض بطبیخ عناب و مویز و جهت فوالج بطبیخ اصل السوس صنعت آن دار
فلفل دارچینی جنطیانا سیلخه چند بید سترا از هر یک چهار درم و در نشخ و یک از هر یک شغال است
سبیل الطیفیلح او خرز را و نطویل از هر یک ه درم و در نشخ و یک از هر یک هفت شغال است
ایفون یک شغال و یکد انگک نیم زعفران یکد رم انیسون نیم گرم کرفس نیم گرم سیفید از هر یک ده شغال

و در نسخه دیگر افیون یک مثقال که آنک نیم است نیون باز زده مثقال فلفل سیاه بیست و مثقال
و نیم فلفل طبع و اسارون از هر یک ده مثقال نیم نیمیل فودنج خشک از هر یک یک مثقال و نیم روغن بلبلان
باروغن کل سرخ هر کدام که باشد ده مثقال غسل سفید جید خوشبو صافی مقدار چهار صد و پنجاه
مثقال پیچور مقرر مرتب نمایند و بعد شش ماه استعمال نمایند بر شعنا می ابوالبکات دیگر که یکیم نیمون
در نسخه المومنین ذکر کرده و قلمی نموده این نسخه منقول است از خط ابوالویم که مغزی الیه ز خط است تا خود
نواب یکیم محمد باقر بن حکیم عماد الدین محمود شیرازی نقل کرده و قلمی فرموده که بهترین جمیع بر شعنا است
صنعت آن بزرگوار الفلفل سفید فلفل سفید از هر یک یک مثقال درم افیون درم زعفران پیچورم چند بیدستر
و در مثقال عاقر و حار سنبیل الطیب خود سندی سلیقه زربنا و کهن سرخ بهین سفید از هر یک دو درم
عود بلبلان چهار درم خشخاش سفید فوفیون از هر یک نیم مثقال روغن بلبلان پنج مثقال و اگر
بنایا بدل آن روغن زیتون که کند پیچور مقرر با غسل مصفی سه وزن او و به معجون سازند
بر شعنا از ملائی بهار و الدین طیب صنعت آن افیون ده مثقال فلفل سفید بزرگ پنج سفید
از هر یک یک مثقال زعفران پنج مثقال سنبیل الطیب آرد و حار فوفیون از هر یک یک مثقال غسل مصفی
سه وزن معجون او و به بستر مقرر مرتب نمایند بر شعنا به نسخه دیگر صنعت آن فلفل سیاه پنج
مثقال بزرگ الفلفل افیون از هر یک ده مثقال عاقر و حار زعفران فوفیون سنبیل الطیب هر یک چهار
مثقال غسل مصفی سه وزن او و به بستر مقرر مرتب نمایند بشرقی یک مثقال تا دو درم با آنچه
مناسب باشد از اشربه پیرش از مخمرات صاحب لاصه القهار بغایت مفید است
صنعت آن مصطکی کند و در چینی از هر یک ده مثقال فلفل سیاه یک مثقال زعفران ربع جزوی
افیون خالص نیم درم اجزا کوفته پیچیده با سه چندان غسل مصفی مقوم بهر شد و نیز از آنجمله بزرگ دارو
است بدانکه آن لغت فارسی است و ترجمه آن دوار الکبیر است و این دوا از کبار ادویه اطباء
فرس و مختار جمیع اطباء است در هر مرضی که نافع است مگر آنرا بایک که و افلوئنا و شلیتا شیخ رئیس
گفته که صنعت این دوا بزرگ است در فوفیون نیمون ایلاس گفته که بزرگ پیدا شدند ملوک
عجم شان این دوا و شبیه است در اکثر افعال تبریاق فاروق و از تبریاق کبار است و نافع
است از برای درد کوش حادث از برو د و از ریح بارده غلیظ خوردن آن صنعت

آن به نسخه شیخ الرئیسین را بنسخ سفید عفران از هر یک یک تمارا فیون افیون از هر یک یک تدرم
سنبل الطیب لبنی از هر یک دو استار سافج هندی قورنقل از هر یک چهار درم فلفل سفید دو
درم مروارید ناسفته نوشادر تخم سداب بری شک تبی خالص کافور قیصوری قافله دار چینی سیلنج
سیاه از هر یک یک درم قسط تلخ هشت درم بزر محمل یعنی تخم اسپند عاقر قرحا و قورنقل از هر یک
چهار درم سیلنج چند بید تر جاو شیر از هر یک دو درم زربناد و روغ نج عفرنی روغن بلسان از
هر یک شش درم و در نسخه سیرانیه نسخه عجیه مرکبی و کافور قیصوری از هر یک چهار درم داخل است
ادویه خشک را کوفته بخینه صیغ را در مثلث چسبیده حل کرده مجموع را بعسل کف گرفته سه زن
مجموع ادویه مجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از شش ماه که کهنه شود استعمال نمایند
شربت مقداری بنده فی باب نیم گرم و به نسخه اصل مسیت هفت جزو است به نسخه سیرانیه عجیه
بسیست هشت جزو است و مزاجش گرم است در دو درم و روغ خشک در او اخرو درم و سیلنج
جرجانی و زعفران گفته که شربت ازین دو از یک درم هشت یک شقال بزرگ دارویه نسخه
جیش بن الحسن صنعت آن بزرگ بنسخ سفید زعفران از هر یک سه درم افیون افیون از هر یک
دو درم سنبل الطیب لبنی از هر یک شش درم مروارید ناسفته نوشادر تخم سداب بری
شک تبی قافله دار چینی سیلنج سیاه از هر یک یک درم قسط تلخ زراوند طویل در روغ نج عفرنی روغن
بلسان از هر یک چهار درم تخم اسپند عاقر قرحا و قورنقل سافج هندی قورنقل از هر یک دو درم سیلنج
چند بید تر جاو شیر فلفل سفید از هر یک یک درم ادویه را کوفته بخینه با عسل مصفی سه زن
سازند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از شش ماه شربت مقداری بنده فی باب نیم گرم تناول نمایند
و قوت این دو نامشش سافج می باشد و بعد از آن می گردد ضعیف و به آنکه تفاوت میان این
نسخه و نسخه شیخ این است که درین نسخه کافور داخل نیست و بجای زربناد و زراوند طویل است سافج
و قورنقل درین است و در نسخه شیخ نیست باقی موافق نسخه شیخ است و نیز از انجمه ترکیبی که اصل معونه
در اینها فیون است بهوشی دارو است بدانکه آنرا العبرانی دوائی مرقه و دوائی مسیت نامیده اند
و اینکه موجب خواب بسیار نکین طبعی و خواب نکین غیر طبعی گردد و این بهوشی دارو نافع است از
جهت شخصیکه خواسته باشند که عضوی از اعضای فاسد او را قطع کنند یا جراحتی را که بشکافند

یاسل ایط شیرین کنند و امثال اینها و قیقه که او را در بیهوشی باری و استنشاق نباشد صنعت آن افیون
 کار زرونی بزربالنج سفید پودر خالص بریان کرده زعفران اجزا مساوی کوفته بخته آب جوی
 ماش خمیر کرده سه روز زیر برگ گردکان گذارند پس آنرا در سایه خشک کرده باز بسایند و بهر شخص را
 موافق مزاج و قوت و ضعف اعتدال و بغیر و عدم اعتدال نهایت یکدنگ بخوراند بیهوشی دارد و
 دیگر که همین صنعت را در دفع بی خوابی مفراطی کند صنعت آن افیون کار زرونی بزربالنج سفید پودر خالص
 جویز ماش که آن را بپنیدی و ستوره ناسند تخم کامو طیارا بر نیم کوفته بچوشانند و از استری بسیار بسایند
 پس بکبرند قدری کنند و در آب آن مطبوخ بخیسانند و بگذارند تا تمام آب را بجا کشد پس خشک کنند
 آن کنندم را در سایه و بدستور مرتبه دوم او را بپنید بپورند بچوشانند و همان کنندم را مرتبه ثانی در آن
 بخیسانند و خشک کنند و در سایه بکبرند پس عمل کنند تا پنج مرتبه پس بسایند و در شیشه نکند و در وقت حاجت
 یکدنگ آنکند دو دنگ آن را بخورند و چون خواهند بیهوشی آید چند قطره سرکه انگوری برینی آن بچکانند
 و بپنند تا اثر آن باقصی الفت و بدماغ او رسد و بافت آید بیهوشی دارد و دیگر که همین صنعت را در
 صنعت آن افیون کار زرونی پنجم خشکشان سیاه ده درم تخم کامو بپست درم مجموع را در سه
 رطل آب بچوشانند تا بیک رطل رسد پس ربع رطلی کنندم در آن بخیسانند پس بچوشانند تا آب خشک
 شود پس آن را در سایه بپن کنند تا خشک شود و در شیشه نکند و در وقت حاجت یا شغل از آن
 بسایند بخورند که بیهوشی در او دیگر از برای اشیای دیگران و دیگر اعمال شنبه الوجه
 استعمال نمایند تا شخص بیهوش گردد و بعد از فراغ چون خواهند که بیهوش آید سرکه و کلاب سیاه
 کل سیخ و کافور بر سر و کف و دستهای او بپاشند و آب برف و سرکه و کلاب بخوراند صنعت
 آن بزربالنج سفید تخم خشک شده تخم کامو سیاه پودر خالص تخم جویز ماش افیون از هر یک یک درم بپست
 گوگرد نارنج نروده درم سه و در شش رطل آب بخیسانند چون بپنیم رطل رسد ربع رطل و درق
 القیاب ده درم چرس خالص در آن سه شش خشک زنده بعد از آن بهخت نوبت در شراب مقطر نموده
 تر کرده خشک سازند پس چهار درم جویز بپورند چهار درم زعفران بوده در آن سیاه میرند شربت یکدرم
 از برای کسی که معاد بافیون و بنک و غیره باشد که او را بیهوش گردانند و کسی که معاد به کفیت میغیر
 باشد زیاده بقدر لطافت او در بیهوشی دارد و تا بلیف شیخ ریلس که بسیار نفوی است صنعت آن

جلد اول فصل در ذکر نسخ تریاقات که اصل و عمود در اینها ایفون است

۵۵۵

ایفون جوزمانی کافور قیصری از هر یک یکدرم ورق القنب نیم درم مشک شنبه خندرم بزرگ البیض شغال
 خربق سفید دو درم جله را کوفته سیخته در بول چهار زکرده که از ننداختنک شود و انگاه صلابه نموده مقدار
 جوی در دماغ هر که بالذبی پوش کرد و چون از شیشه بیرون آورند با مشک صلابه کنند و در خرقه محکم
 کنند و در وقت حاجت دماغ خود را بر سر که بالذکه در وی اثر نکند **فصل در تریاقات که اصل**
و عمود در اینها ایفون است تریاق بر الساعه از مولانا طهیر الدین فارشاکرد ابو البرکات که
 مرموز نوشته و آن مرحوم قلمی فرموده اند از کتابیکه فقیر نقل نموده تصحیح نموده بود که به نسخ خط مصنف
 مقابله کرده ام صنعت آن قفل سفید قفل سیاه بزرگ البیض سفید از هر یک بیست شغال ایفون ده
 شغال زعفران پنج شغال فریون سبیل الطیب از هر یک بیست شغال محس دو وزن ادویه بدستور
 مقرر مرتب نمایند و این تریاق جهت منجم جوفانی و بنانی و جهت دوار و سرد و ظلت و تب و دوی
 و آوارگوش و زکام و ترله و لقوه و فالج و رعشه و سیلان اعاب از دماغی دکای قلب قوت حفظ و دفع
 نسیان و که اخن بلغم و صفای صوت و جهت سحر سبک و سبات سحر می قویج و پیش و برودت معده
 و جگر و کشودن سده جگر و تقویت جگر بر تلخ خون و جهت ربود انواع استفقا و بالجمیع منافع
 که در بر شغای ابو البرکات منقول از خط مولانا طهیر الدین عماد الاسلام مذکور است دارد و بطریق
 استعمالش مثل بر شغای است آنچه استعمال تواند نمود و مزاجش بایلی حار است بایست غلاب
 تریاق بر الساعه دیگر از مولانا طهیر الدین عماد الاسلام فارسی ابو البرکات او حدادی که حکیم مؤمن در
 تحفه المؤمنین ذکر کرده و قلمی نموده که مکرر به تجربه فقیر رسیده و در خواص بهتر از مشهور و بطوس است
 و جهت تسبیل مکرر به تجربه رسیده صنعت آن بیست سائله که ذریوس صفای زعفران حرف خطیانا
 از هر یک پانزده جزوین مخموم ایفون سبیل الطیب صغ عربی چندید شغای ایفون هشت سفید از هر یک
 سبزه و آقا قیاسیو فارایفون فطر اسالیون از هر یک و جزو قصبه ریره دار شیشهان جلیع عصا
 کجینه النیس از هر یک پنج جزو را و نطویل ریون و چینی اسارون جاما حده روغن بلسان از هر یک
 دو جزو نیم غسل مصفی دو وزن مجموع ادویه بدستور معجون سازند و اگر روغن بلسان نباشد
 بدل آن زیت عینق کنند اما تریاق کبیر سبیل بدستور و بطوس تریاق کبیر سبیل و تریاق کبیر
 سبیل شنبه به نسخ مستعد ده و تریاق غوزه و تریاق کبیر شنبه و تریاق اعظم حکیم مرموز

و تریاق الفع هر چند ایمن در آنها اصل و محمود نیست بلکه برای حفظ مزاج ترکیب بتعادل از برای
حفظ ترکیب است چنان که با روستا مرکبات داخل است طرد الالباب و درین جایگاه گرمی باید تریاق
فاروق مسمی تریاق الافاعی و تریاق اکبر و تریاق کبیر در افعی مذکور شد و آنچه در آنها ایمن
داخل نیست در حرف تا ذکر خواهد یافت و نشاء الله تعالی تریاق کبیر مسمی بمشرد و لیطوس نیم داود
گفته که معنی مشرد و لیطوس بخات دهند از ضرر است آنکه نام ملکی از ملک و م است بعضی گفته اند
نام حکیمی است که نایف بن مرکب نموده و در کتابی از کتب یونانی که مؤلف آن معلوم نبود دیده شد
اینچه دلالت بر اول اردیعی نام ملک می است و اندر و ما خشنانی حکایت کرده که از پیشاط فیلین حکیم
است بعضی گفته اند از نایف بن غورس است که یکی از اجداد معلول است و چون شیخ می یافت
بن ترکیبیم می داشتند یونانیون قدر آن را تا آنکه منتقالی از آن را نامت منتقال طلا میفروختند
و همچنین بود ناظر شد تریاق اکبر مسمی تریاق فاروق پس آن بزرگتر از مشرد و لیطوس است
در منافع و دفع سبوم و مشرد و لیطوس ثانی است و درین امر و بزرگتر از جمیع معاجین کبار است
و نزد بعضی از اطباء مشرد و لیطوس افضل از تریاق اکبر است در قفس سده و تحلیل و اورام جاسیه
و اورام صلبه که در مفاصل باشد و در تحریک شهوت باه شیخ ربیع گفته که مرکب نبات مشرد و لیطوس
جلیل القدر است نام نهاده شده با اسم و نایف کرد این مرکب از او و یه جبر بر دفع سبوم و بر
اعراض دیگر نابوده باشد جامع و منفعت آن از برای سبوم مختلفه و اغراض مختلفه دیگر پس بود این
مرکب تریاق اکبر در آن زمان پس اتفاق افتاد از برای اندر و ما خشنانی که آگاه شد بر منفعت
لحم افغانی و غیر آن از او و یه قاذر و یه دیگر پس زیاده کرد و در آن اقراض افغانی و غیر آن از
او و یه اندکی بیادتی و نقصان بعضی از او و یه پس نایف آنچه را خود در آن تصرف کرده بود تریاق
اکبر آن الفع است از مشرد و لیطوس و یک سبیر که آن سم مار است مادر سایر منافع کمی ندارد
مشرد و لیطوس از تریاق اکبر کمی معتد به بلکه مشرد و لیطوس زیاده تریاق فاروق است و در دفع
و بجان دارد و بر آن در فواید و منافع بسیاری و طویل کلام و ذکر منافع آن نمی نایم بجهت آنکه
منافع این تریاق منافی است که از برای تریاق اکبر ذکر کردیم ولیکن مقدار شمر است این تریاق
آنکه از تریاق اکبر زیاده است و قیادین احتمال این تریاق مثل قیادین احتمال تریاق اکبر است

جلداول در ذکر تریاقات که اصل محمود در آنها افیون است

۵۵۷

ولیکن مدت که اشتغال این از برای گرفتن مزاج از ابتدای ساختن تا زمان استعمال نیست مثل تریاق
 فاروق بلکه شش ماه است و قوت مشردیطوس زیاده برد و از ده سال باقی می ماند و بعضی گفته
 اند که قوتش زیاده بر هفت سال باقی نمی ماند و شیخ رییس گفته که مشردیطوس قوی فاضل است
 از برای حصاة کلیه صنعت آن به نسخچه چوب که شیخ رییس در قرابادین قانون ذکر کرده بکیر نذر عرفان
 مرصافی غاریقون هشت سفید زنجبیل و اربعینی کثیر از هر یک ده درم سبیل الطیب کند و حرف با بی
 او خرمکی عود بلسان سلطوخ و دوس سیالیوس قط سفید تلخ کما فیطوس قندهارک البطم دار فلفل عصاره
 لجنه النیس چند بیدستر سافج هندی بریده سیالجا و شیر از هر یک هشت درم سیالجه سیاه فلفل سفید فلفل سیاه
 سوربخان جعه اسفود و لون و دو تو اکلیل الملک جنطیانا حب بلسان اقراص فریون مغل ارزق
 از هر یک هفت درم سد ابی درم اشق سبیل رومی مصطکی رومی صمغ عربی فطره اسالیون خردمانا
 تخم بادیان از هر یک پنج درم انسون روح ترکی سکنج اسارون از هر یک سه درم ونیم افیون غنچه کلنج
 مشکط امشع از هر یک پنج درم فواقا فاسره سفقورایی و بیان سیو غاریقون از هر یک چهار
 درم ونیم شراب بیهانی کهنه قدری که صمغ بارادران حل کنند غسل مصفی بقدر کفایت و در نسخچه
 دیگر قانون غسل مصفی دو وزن مجموع او دیه است بدستور تریاق فاروق معجون سازند و بکار دارند
 و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربت بقدر بند قه با آنچه مناسب است از شیر و این نسخچه بخار و پنج
 جزو است سوای اقراص فریون و شراب غسل و این نسخچه تمام ترین نسخها است درین نسخچه سیو
 جزو است که در نسخچه جالینوس نیست آن غاریقون است و سوربخان و سد ابیوس اشق و سکنج
 و اسارون و کثیرا و سلطوخ و دوس کما فیطوس و اکلیل الملک و عود و بلسان مغل ارزق و فلفل سیاه
 و در نسخچه جالینوس و جزو است که درین نسخچه نیست و آن سیو سنون و نمک است و در نسخچه ثابور
 یک دو است که درین نسخچه نیست و آن بر سد ابی است و وزن جنطیانا و در نسخچه ثابور
 پنج درم است حکیم میر محمد مؤمن گفته که اگر بجای شراب که گوی می کنند شاید و بدل ای سفقور
 رو بیان بوزن آن با سکه صید کنند و میفرمایند که فقیر قرص افی را بهتر میداند و باید با شکر
 اعرابی چون حب بلسان عود بلسان سیو بلسان باقی بشود حب بلسان الجنا نیم وزن آن بل عود
 بلسان زرافه بطول نیم وزن آن و بل و صغن بلسان و صغن زبرجیل سبکی کرده اند و نهایت مشربافه و حکیم

جلد اول نسخ قرص قوفون و نسخ نریاق کبیر

۵۵۸

معصوم گفته که بعضی از طبایا که پیروی شرع نموده اند بجای شراب عرق مخلصه یعقوب در چنین بجای
برده اند و در نسخه صاحب کامل الصناعة و نسخ صاحبی که و نسخ اکثر متأخرین وزن عکاک البطم
دو درم و بجای حرف بلی خردل امین و رایج نیست درم داخل است و بجای برک سداب است و سداب
شش درم و بجای کل سنج کل نقشه است و در نسخه دیگر کل سنج و کل نقشه هر دو داخل است این
اشهر است و وزن قوفون و سارون از هر یک درم است و انیسون داخل ندارد و صاحبی که
گفته که صمغ را در شراب بجای اصل سازند و در سرکه مصعد و یا در شراب انجوری که قدری عطران
داشته باشد پس بدستیکه آن در رفع مثل شراب است و باید که او را با سداب و زن آنها غسل مصفی همچون
سازند و در نسخه دیگر وزن مجموع او و غسل مصفی داخل است و اجتماع است بر رفع این نریاق و اقلیم
سبع لیکن هر جا که اقصایالی آنجا نسبت بجایهای دیگر اقصا باشد و عرض آن زیاده بود پس نفخ این
نریاق آنجا زیاده است و طبایا میهند این نریاق را با آب کرفس میدهند و طبایای نریج و حبث بالبن
حلیب طبایا میهند نواح آن با آب بادبان و غیر اینها به تنهایی محمود است ایاش شیرازی گفته شری از نریج
نریاق بختال اقراص قوفون متصل در شراب و بطوس محمل و منقی و مطف و منقح احتشا است و
بجست امراض بارده اعصابی ریسک نافع و با قوت نریاقیه است صنعت این نسخه شریخ ریس که در و یا و
قانون فکر کرده و بزرگ و اندیر و آورده چهار درم و در چنین مقل از ربق اطفاار الطیب کلید الالک نسخه
سیاه سبیل روی سعد کوفی حلیب را از هر یک درم عکاک البطم است چهار درم و از هر یکی مرکبی صافی از هر
یک و از ده درم نصب لذیر برده درم زعفران یک درم فقر البه و دو درم و نیم و این نسخه شریخ بزرگ
سهل است و دان فقر البه و زیاده کرده و در نسخه سارون و از شمعان دو درم و نیم زیاده برین
نسخه است و در نسخه دیگر سارون و دو درم زیاده کرده شده و در نسخه حکیم مؤمن وزن عکاک البطم چهار
درم است و این سببی است از زیاده از کاتب نسخه او و صمغ این اقراص را باید که در شراب یا امثال شراب
بجفاسند و بانی او را کوفه بختی آب رسته و اقراص سازند و بعضی از قداما اجزای این اقراص را
با سداب و زن او و غسل مصفی همچون کرده اند میفرمایند که اگر این مرکب را از برای جزو و مشرو و بطوس
ترکیب نمایند باید که اقراص سازند بدون غسل و اگر از برای استعمال آن به تنهایی باشد بهتر است
که با غسل مصفی شسته همچون سازند نریاق کبیر سببی ابو طیر که معروفه بخلص اکبر است بدانکه سوطیر

لغت یونانی است و معنی آن مخلص اکبر است و از تریاقات کبیر است از صنعت است و انقضای است
از برای فیلبوسن ملک صوری صغری و متفق اند ابطای جمیع بلاد بر آن که این تریاقی است که سحر
آن مصون العاقبه است و جلیل النفع و عظیم القدر و قریب النفع است تریاق فاروق سامری از
ثابت بن قزوه نقل کرده که این تریاق مستغنی میسر از شخص را از جمیع ادویه ماسوای خود و گفته که این
سری است باید نیکو نگه داشت و با تجدد این تریاق جامع النفع است شیخ الریس گفته که این مجوز
نافع است از برای جمیع اوجاع حادثه در دماغ و چشم نزلات و مفید است خصوص از برای صرع
و دوارد و صداع کهنه و رعشه و القطاع صوت و فالج و وسواس و در دندان و گفته که من باید مبرز را
مفلوجی بر هر دو جانب زبان و ازین تریاق پس بعد از سه روز خلاصی یافت از آن علات
و نافع است از برای درد چشم و قلع میکند بیاض چشم را چون با شیر و خمر آن و چشم چکانند و سودمند
است از برای زردی و پهلوسینه و دندانها چون بیاشامند با مار العسل و نافع مواد است
از آن جلای بجانب چشم و کاهی اکتحال کرده میشود آن بعقب قبح آب چشم پس منع میکنند عود
آبراب چشم و نافع حدوث است چشم و نافع است از برای قی الدم آشامیدن آن باب
برک بارنگ و رب عصی الراعی و از برای ریح در معده و اوجاع آن و از برای یرقان و
تصفیه رنگ روی می نماید و میبرد افکار رویه را و زایل میگردد علل مفاصل را و شفا دهنده
قروح مثانه و امراض امعاء است نافع است از برای منخصل معاف کردن آن و نافع است از
برای اورام مثانه و امعاء و قروح این اعضا و از برای اورام طحال و اورام فصول کلیه و مثانه
میکند و قوی میگردد اند قضا و طلا کرده میشود آن بر قضا پس بکرت می آورد شهوت را و شیخ
گفته که حکایت کردم از کسی که قوت جلیت او ضعیف شده بود و او را کرده بودم او را با این مخلص
اکبر بزرگ خود در وقت جماع گفت سوائی آنکه قوت داد بر جماع بعد از فعل یافت لذتی عظیم و نافع
است این چون از برای اوجاع مفاصل فقر و تشنج و از برای جمیع سموم گزندگان و سموم
مشروب و نافع است از برای حیات حقیقه که با آنها و زهره لرز و سر باشد و محلل و آرام است
و اطلاق بطن میکند و تسهیل جریانی در ذخیره از محمد بن زکریای رازی حکایت کرده
که داخل کردم و این تریاق نزد استعمال لاجور در استعمال کردم از برای کسی که صداع مزمن

جلد اول در ذکر تریاق کبیر

۵۹۰

عقیق داشت پس رفع شد صداع آن شیخ داود گفته که من نیم مثقال نرادر آب مر با فلن که
خزنبیل است حل کردم و دادم بمسجومی که مایوس بودم از و پس در حال افاقه آن شد و استعمال
کرده میشود این تریاق بعنوان آن شامیدن بامار العسل و طلا کردن و سقوط نمودن و بخت کشیدن
و استعمال کرده میشود این تریاق از برای خدام با شیر حلیم از برای استنقا بامار العسل و از برای
خفقان با آب رازیانه تازه و این همچون تذکیر ذهن می کند و دو دیگر داندلسیان را و حفظ
جنین میکند و بالجملة این تریاق دوائی است که نظیر ندارد و بیشتر از شش ماه که از ساختن او گذشته
باشد استعمال نماید کرد و شربت از آن از یک درم تا یک مثقال و قوش تا هفت سال باقی است صنعت
آن نسخه شیخ ربیع که در فرابادین قانون ذکر کرده دیگر مرصافی سلیمه سیاه از هر یک یک
او نیم و نیم چند بیدستر فطر اسالیون که آن تخم کرفس کوهی است از هر یک پانزده مثقال تخم کرفس
دو او نیم بزر رسدالیوس یک مثقال قسط سفید تلخ و ارچینی و افراص و قرقومع و میوه سیاه
اسارون از هر یک شش مثقال انیسون ده مثقال فلفل سفید و دوازده مثقال و افلفل سنبل
الطیب و مار عفران از هر یک چهار مثقال افیون ده مثقال ادویه کوفته بخت با عسل کف گرفته
معمون سازند و در ظرف مناسب بکاهارند و بعد از شش ماه در وقت حاجت بکار برند
و این نسخه سوای افراص قرقومع و عسل بزرده جزو است و نرارجن که مرست در یک درجه و نیم
و خشک است در دو درجه و نیم و در نسخه دیگر مرصافی و سنبل الطیب اصل نیست و در نسخه جوامع
سنبل الطیب مقدار پنج مثقال است صنعت تریاق کبیر مسی بسوطیه این نسخه شیخ داود انطاکی چند بیدستر
فطر اسالیون از هر یک پانزده مثقال تخم کرفس لبنانی بوزن فطر اسالیون و بعضی دو او نیم گفته اند
در یکی مرصافی سلیمه سیاه از هر یک از هر یک چهار مثقال انیسون فلفل سفید افیون از هر یک یک مثقال
قسط سفید تلخ و ارچینی و افراص قرقومع و میوه سیاه اسارون از هر یک شش مثقال حمار عفران و افلفل
از هر یک چهار مثقال بزر رسدالیوس یک مثقال سنبل الطیب هفت مثقال در نسخه دیگر فلفل دوازده
مثقال است و بعضی افیون را حذف کرده اند شیخ داود گفته که نزد من حذف افیون صواب نیست
و لیکن اولی آن است که چهار مثقال باشد میفرایند که چهار مثقال افیون حفظ ترکیب این همچون
تواند نمود بلکه واجب است که ده مثقال باشد و در نسخه شیخ داود که از شیخ نقل کرده که ادویه قلبیه دارد

پس هر چند افیون در آن کمتر باشد بهتر است بلکه اولی آن است که در آن نسخه افیون نباشد اجزای یک
 شیخ داود گفته که شیخ الرئیس بر سوطیه افزوده ولیکن احقر را معلوم نشده که از کدام کتاب شیخ نقل
 کرده این است عودندیش شش مثقال مروراید مسفته که برای شش مرتبه در قمری ابریشم مقرر
 طباشیر سفید زرنب و رومج عقربی همین سرخ همین سفید از هر یک چهار مثقال مشکک اصل عنبه اب
 از هر یک یک مثقال افیون ربانی طلای محلول نقره محلول از هر یک نیم مثقال اقراص افرومها متصل
 و سوطیه بدانکه بعضی گفته اند که افروم فتح هنره و ضم قان سکون ای مهیا و ضم قان ثانی و سکون او
 بمعنی زعفران است بلغت ثانی است معاً بمعنی نقل است یعنی اقراص نقل زعفران و در یک نسخه
 قانون اقراص را به پنج بنظر رسیده و در نسخه دیگر دو و معاً و در نسخه از تذکره اقراص اندرو
 معاً مرقوم شده و در اکثر نسخهها اقراص افرومها مسطور است این مشهور است صنعت آن به نسخه
 شیخ الرئیس گیرند اما در شیخ عثمان قسط سفید تلخ و قصب الذریره و نقل فلفل سفید ناخواه از هر یک یک
 مثقال و ارجینی مصطکه رومی زعفران از هر یک شش مثقال فوبک مثقال سبیل الطیب فوج هندی
 از هر یک یک مثقال مرصافی شش مثقال کوفته بخجه باشد اب بجائی یا غیر آن از مایعات مناسبه
 اقراص سازند هر قرصی یک مثقال و در سایه خشک کرده استعمال نمایند و این نسخه چهارده جزو
 است و مزاجش گرم است و در اول درجه سوم خشک است و آخر درجه دوم اقراص افروم
 معاً به شیخ داود الطائلی گفته که بمعنی اقراص زعفران است گفته که این اقراص نافع است از بر
 خفقان و ضعف معده و کبد و صدمات کینه و اورام باطنی و غم را دور میکند صنعت آن سبیل الطیب
 سا فوج هندی از هر یک هفت مثقال و ارجینی زعفران از هر یک شش مثقال قسط تلخ سفید حاما
 و ارشیعان فلفل سفید قر نقل از هر یک سه مثقال قصب الذریره ناخواه از هر یک یک مثقال کوفته
 بخجه باشد اب بجائی بنشته اقراص سازند هر قرصی یک مثقال و در سایه خشک نمایند صنعت این قرص
 به نسخه ابن جرله در میناج الادویه حاما قسط تلخ فلفل سفید و ارشیعان قصب الذریره و نقل
 ناخواه از هر یک یک مثقال کوفته بخجه باشد اب بجائی بنشته اقراص ساخته در سایه خشک نمایند و در ظرف
 آگینه نگاهدارند میفرمایند که ظن فقیر آن است که این نسخه را ابن جرله موافق نسخه شیخ الرئیس
 ذکر کرده ولیکن از کتابی از شیخ الرئیس ترک شده است حرف نادریین فصل

مذکور خواهد شد تریاق کبیر سیمی شلیکنا نامیده می شود این بابا بهیله فی سیه چیست که اهل از جلد او به
عمود به آن است و بعضی گفته اند که شلیکنا بزبان یونانی یعنی بنده الله تعالی و فادر لک است شیخ الکبیر
که این ترکیب از طبای فرس است و خامن شده اند از طبای فرس از آن بهر نفع را و نیز در کتب
این افعال عجیبه و خواص غریبه است و گفته که من ندیدم از آن اثری کثیر مگر در کتب و استرخی لسان
و اما اطباء گفته اند که تریاق کبیر سیمی شلیکنا نافع است از برای جنون و امراض بارده سوداویه و بلغمیه
و فالج و صرع و سکنه و لقوه و وسواس و خبت نفس و از برای ضرر قطره و نفوس سموم و شیر یکدیگر باطن بخند
شده باشد و از برای صداع و شقیقه و تبیان و مالتویلیا و برودت و مانع و رعشه و خفقان و حفظ جنین
می کند و نافع است از برای منع اسقاط و اوجاع رحم و ریاح آن از برای تقطیر لول و از برای استرخا
زبان و دوار و غم و برای اوجاع بارده مزمنه و اسهال می شود از برای هر مرضی با آنچه لایق بان
مرض باشد پس از برای بزرگ شدید در آجینا ریشه و بعضی گفته اند که در خمر نافع است و از برای سدهای
باطنی با دارالاصول و از برای اوجاع رحم با آب مطبوخ اینسون و از برای اوجاع اعالی بدن با
مرزنجوش یا دارالاصول و از برای اطفال بار و غن نبضه این بود آنچه اهل گفته اند پس شجر رب
گوید که نزد من این دو امشوش غیر مرتب ترکیب است و محرق خون و اخلاط و کونامی دارد و در فواید
و خواصی که از برای آن ذکر کرده اند صنعت آن نسخه شیخ الیریس و رقابا بن قانون مشک نبی
خالص کافور قصوری عنبر شهب از هر یک درم مروارید ناسفته زعفران زهر یک درم و ورق
طلح محلول ورق نقره محلول زهر یک نیم درم هاما تخم حرمل فریون اشنان شطی اشنه تخم کرفس تخم سداب
سکین کاو کوبی کبریت زرد خربق سفید لبنی سعد کوفی مارچوبه یعنی ایوان نخ اسفند یعنی اصل
حرمل ابض امیران جلینی حب محلب عود بلسان هزار چنان سبند آن زهر یک و دو درم فلاح و در
سافج بندی جوز و اجند بید تر تخم حبه زهر یک ده درم زربنب مصطکی نراج کفشگردان
شونیز سرکین روبا به پنج کبر از هر یک نیم درم ابریشم خام مقرض تخم شبت و باج شبت زربنا و درم
عقربنی زنجبیل آتسان العصافیر تک هندی عاقر قرحا سبده محرق فقر الیود و فو بزرق طوبان از
هر یک چهار درم قرقل غنبل الطیب سارون مشطوخ سفید سلبو سیاه فا کبریا پر سیا و شان
از هر یک شش درم سلبا سبده برسان زهر یک درم فلاح یا لبس میت و درم عود سلبو نیم درم تخم زربانه

زوقای خشک از هر یک درم صفت فارسی صفت خوزی از هر یک چهار درم باد آورده و عقد های بی
 بوسیده در دیوار بار بپزند چینی از هر یک درم فلفل سفید فلفل سیاه و فلفل افیون را در اند طویل
 را و اند محرق بر زنجبیل سفید از هر یک بیست درم جوز هندی و دو درم و چهار دانگ رومی بهار بید بو
 بنج کاسنی خشک هم الجوس حبه عصاره ابرسا و ایشیسان مقصوم از هر یک مقدر یک درم انجدان
 سیاه چهار درم و ربع و رومی اکلیل الملک چهار درم و چهار دانگ درمی شعراغول نکشت زرد
 اصابع صفر کشت بر کشت خلقت طیب جلا و شیرینک از هر یک و درم خاک چهار راه چهار درم پس
 شیخ رئیس گفته که آنچه بنظر آمده از او و پیکه داخل کرده شده و شیشا و در کافور و بادن اصول عجمه زیاده
 بر آنچه در نسخه بدو است این او و پیکه از زرب اسفند سفید از هر یک و دو درم بنج خیری تل چهار
 و درم کل حنا و دو درم قرچ خشک که آن قرفل نباتی است چهار درم و دو دانگ یک درم ریوند سیاه
 حب بلسان خود بلسان حب آلس مصری کل سنخ کل مخوم حردا و خلعت منمن از هر یک و دو درم
 خیر الواسه درم حب البان مقشر چهار درم طباشیر سفید یک درم تخم کثوث که بای شمع مور و اسفرم
 جفت آفرید جوز ابل مرکی مغاث بغدادی مراخور بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک و دو درم انجدان
 سه درم نمک طبرزد نمک طعام یعنی ملح العجین و دو قوطر اسالیون عصاره اصل السوس عصاره
 غاف از هر یک درم پوست زرد پیرن اترج خشک کرده عود فاوینا از هر یک چهار درم کوردان
 بنجدرم مقطاطیش شد درم فلیقال و آن جن جلی است مغز بادام تلخ مقشر از هر یک هفت درم
 او و خشک را کوفته بیخه عصارات و صمغ را بشراب جید بنده حل سازند و مجموع را بجعل
 جید صغفی سه وزن او و معجون سازند و در کره اخضر یا جینی نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال
 نمایند شربت مقداری خودی با آب نیم گرم صنعت آن نسخه دیگر که شیخ الرئیس در قرا بادن قانون
 آورده و گفته که نسخه سلیم است بکیر خشک تنی خالص حید و دو درم مروارید ناسفته ده درم و نیم
 مسخول فضه مسخول از هر یک نیم درم بنج شهباز درم زربین درم برلیم محرق با مقرض غیر
 محرق چهار درم بنج سوسن آسمانخونی یک درم مصطکی رومی نیدرم سافج هندی ده درم حب
 بلسان نیم درم سیاه یک درم فلفل ده عدد و عیدان سلیم سیاه از هر یک بنجدرم فلفل سفید
 زنجبیل بنج شفت از هر یک چهار درم قسط سفید تلخ سه درم جوز باده درم چند بید شده درم

انفریون بکدرم قفاح او خرده درم تخم شبت جنطیانا بهار لسان العضا فی از هر یک چهار درم قافله
 هشت درم تخم رازیانه شش درم زاج کفنگران نیم درم اشتان بنطی اخضر تخم کرفس تخم سد ابش
 کبریت زرد از هر یک دو درم عیدان پرسیاوشان هشت درم نمک چهار درم شونیز نیم درم صغره فار
 چهار درم فوشش درم باد آورده هفت درم سرکین کا و کوبی دو درم تخم جریده درم ابل چهار
 درم فلفل سیاه دار فلفل بزرگ سفید از هر یک بیست درم عافیه چهار درم افیون بیست درم
 زرا و فلفل بیست درم زرا و نمد حرج چهار درم خاک چهار راه یک درم ربون چینی هفت درم تخم زعفران
 ده درم بنفشه هندی چهار درم مغز تخم چنار چهار درم و یکدانه درمی قضا البه چهار درم کافور
 فیصوری خربق سفید خربق سیاه سعد کوفی میوه سنایله یا میران چینی تخم بلبلون از هر یک دو درم
 بهشکان اصابع الصغره شعیر الغول تخم کاسنی کشت بر کشت از هر یک دو درم عود بلسان جنطیانا
 از هر یک دو درم مازا السوسن را الشوک از هر یک یک درم حبس الحاکم یک درم اسفند سفید که آن خردول
 سفید است و دو درم عقد های کاهی که در دیوار یا بوسیده باشند هفت درم سرکین ربو به نیم درم
 پوست بخر کبر نیم درم نیز از چشمان اسفند ان از هر یک چهار درم ادویه یا لیس اکوفیه بنجیه و آنچه
 خیسایندی باشد در شراب یا بخیانی خیساینده حل سازند مجموع را با عسل مصفی همچون سازند
 و در گره سبز لعاب اریا ظرف چینی نگاهدارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی مقدار نخودی با
 مطبوخ پوست بخر کاسنی در شش و یک پوست بخر رازیانه بدل بخر کاسنی است و پنج کرفس سوطا کرد
 می شود و آن مقدار دانه کند می باب شام باخ و با آب مرزنجوش تازه و با آب برکه چغندر صنعت
 شلیقه تا به شش صاحبک الی الصنایع بگیرند مشک است و دو درم مروارید اسفند ده درم ورق طلا
 ورق نقره از هر یک نیم درم زرد نبه جنب بلسان از هر یک نیم درم ابر نیم مقرض چهار درم زعفران ده
 درم فلفل بنبل الطیب از هر یک هشت درم ابر سا یک درم حبابا و دو درم مصطکی سه درم دلق سا فنج هندی
 از هر یک ده درم لبیا سه یک درم لغج بیست درم فلفل سفید زنجبیل پنج شبت از هر یک چهار درم
 قسط تلخ مرصافی از هر یک هشت درم جوز بواجید شتر از هر یک ده درم فریون دو درم قفاح
 او خر تخم شبت جنطیانا شکوفه لسان العضا فی از هر یک چهار درم جوب پرسیاوشان قافله
 اسفند از هر یک هشت درم مکسیدی صغره فارسی از هر یک چهار درم رازیانه زوفای شنگ از

جلد اول در ذکر نسخ شلیتا

۵۶۵

هر یک شش درم زنجیر سیاه شونیز از هر یک نیم درم استخوان بظلی اخضر تخم سداب تخم کرفس
 شسته کبریت زرد از هر یک و دو درم سرکین بزرگویی باد آورده از هر یک هفت درم فلفل سیاه دار
 فلفل بزرگ پنج سفید افیون از هر یک هشت درم زراوند صحر جوار درم دیونید چینی هفت درم زرد
 ده درم بزرگ قطونا بسد محرق از هر یک چهار درم و دو دانگ قفر البهود چهار درم کافور قصور
 خربق سیاه خربق سفید سعد کوفی میوه سانه یا میران چینی تخم بلبلون از هر یک دو درم اصباح صفر
 برگ پر سیاوشان روح ترکی تخم کاسنی کشت بر کشت از هر یک ده درم حب لمحدی و دو درم مارا کسیر
 مارا الشوک از هر یک هفت درم عقد های گاه بوسیده و لوا را هفت درم سرکین سیاه بندرم پو
 یخ کبر نمیدرم نیز از چنان سپند ان از هر یک چهار درم اجز کوفه پنجه با سه وزن مجموع ادو عسل
 مصفی معجون سازند و بعد از شش ماه انحال نمایند شری مقدار خودی شلیتا بنفشه
 استعمل در ذخیره خواصی که شیخ از اطباء از برای این معجون ذکر کرده آورده و گفته که قطور آن
 در کوش و بینی با آب مر بنخوش نافع است از برای صرع صغیر آن مشکبته خالص غیر اشوب
 کافور قصوری حما حریل فریون استخوان بظلی شند تخم سداب خنای بقبر جمالی کبریت احمر کبریت
 اخضر خربق سیاه بلبلنی سعد کوفی عود بلبلون حرمل سفید یا میران چینی حب لمحدی نیز از چنان
 سپند ان جلوز سفیدی شعر الغول انگشت زرد کشت بر کشت حلیت طیب کینج جا و غیره فلاح
 حنار یونید چینی حب بلبلان عود بلبلان حب اس مصری مخموم الملک حجر دوا و حلیت منتن
 کثوت که را مورد اسفرم جفت افید جوزا بنل مغاش بغدادی مرا حوز بهمن سفید از هر یک ده درم
 مروارید ناسفته زعفران فلاح اذخر تخم رازیانه زوفای یا بلبل از هر یک ده درم زرد مسحق سیسم حق
 زردین کیهان فلاح اس کف شونیز خرد و العلب بوسنج کبر سلیم عود قماری خام از هر یک نیم درم ابر شیم
 خام مقصر تخم شبت اصل شبت زربنا و در و ج عقمی زنجبیل حبیطا ناروی لسان العصافیر تک
 بندی عاقر قرحا بسد قفر البهود و بزرگ قطونا صغیر فارسی صغیر خوزی خاک که چهار راه پنج خیزی سرخ
 و نخب حب البان مقشر پوست زرد اترج خشک کرده فاو اینا از هر یک چهار درم قمر فلفل سفید الطیب
 اسارون قسطونج پر سیاوشان فاقا از هر یک هشت درم لیسایه رساق فلاح بید بوسنج کانی
 بهوم الجوس حیدر عصاره ایرسا و استخوان فردا اطباء شمس سفید از هر یک یک درم فلاح یا بلبل فلفل سفید

جلد اول در ذکر شلیقا و میان نریاق کبر

۵۶۶

فلفل سیاه دار فلفل افیون زراوند طویل زراوند مدحرج بزرالنج سفید از هر یک یک سدرم بود آورد و عقد
 کاه بوسیده که در دیوارهای باشت جبین جلی مغز بادام تلخ معطر از هر یک یک سدرم انجدان سیاه
 چهار درم و ربع درم اکلیل الاک چهار درم و چهار دانگ درم می شیر و انیسون شیخ ارمنی نمک طبر
 نمک طعام دو قوطر اسالیون رب السوس عصا غاف از هر یک سه درم کوردان پنجدرم
 جو بمقنا طبع شده درم دو و خشک را کوفته بخیه و صمغ را در طلا ای جید بخسایند و حل کرده با وزن
 او و غسل مصفی بپزند و در ظرف جینی یا زجاجی بگذارند و بعد از شش ماه مقدار نخودی تا انگرم
 استعمال نمایند اخلاط شلیقا و شلیقا بنسخه این جزله صاحب شلیقا الا و چه صنعت آن مشک خالص حماما عود
 بلسان افریون شنان خضر بنطی تخم کرفس تخم سداب شنه کبریت زرد سرکین کاه و یا سرکین زردی
 کافور خربق سفید خربق سیاه میعه سایا یا میران جینی تخم بلبلون اصل صفر پوست پنخ کاسنه
 حب الحطب دل سفید از هر یک دو درم و در این نافقه زعفران سافج هندی و بقی سلیقه سیاه
 غیره معطر بود و اجند بید شتر فلفل از خر تخم جبر زرد و زرد از هر یک ده درم سوده ز سوده سیم
 زرنب حب بلسان زاج کفشکان غونیز سرکین رو باه پوست پنخ کبر از هر یک یک درم ابر شیم خام
 محرق مفرض فلفل سفید زنجبیل پنخ شبت تخم شبت جنطیانا مشکوفه لسان العصاره نمک است
 صغره فارسی عاقوقه جندق هندی زراوند مدحرج استقیل فقر الیهود نیز اچشان از هر یک چهار درم
 قو قفل سنبلیطی تلخ حرمل جوب برسیا و شان قافله از هر یک شبت درم اصل السوس آسمان
 کونی که ایرسا است لبیا سه خاک که چهار راه ما الشوکر از هر یک یک درم مصطکی سه درم لعل شبت
 عدد تخم را زبانه زوفای خشک از هر یک شش درم فلفل سیاه دار فلفل بزرالنج سفید زراوند طویل
 افیون از هر یک بیست درم اکلیل الاک چهار درم و نیم بر قوطا بدمحرق از هر یک دو درم و
 دو دانگ دو و خشک را کوفته بخیه و آنچه خیسایندنی باشد و شلت بخسایند و حل سازند و مجموع را با
 سه وزن او و غسل مصفی معجون سازند و بعد از شش ماه مقدار نخودی تا آب دبان یا آب بطبخ
 پنخ کرفس یا شیا منند نریاق کبر مسمی تریاق غوزه این نریاق تا لیف حکمی است که با سم آن
 معروف شده و این تریاق خلیفه و قایم مقام نریاق فاروق است یوحنا گفته که این نریاق
 مانع است از برای کزیدن جمیع جانوران سمی و باد بای غلیظ احشا و اوجاع کبر و احشا و طحال

جلد اول در ذکر نسخ تریاق کبیر

۵۶۴

و صرع و جنون و متفان لقوه و فالج و اگر بچه در شکم مادر مرده باشد یا مشکلی از این چون بختیال زین
 تریاق فرود بر آسان زاید و جمیع امراض بارده سوداویه و بلغمیه را منقعت دارد و صنعت آن
 بدست شیخ رئیس که در فرا باین قانون ذکر کرده بکیر تمام مکی صافی سبیل نهدی سافج بندگی
 لک منقی معلول عصاره ماهی قزل ریزه چینی طین قهوه ایاقط سفید تلخ جنطیانا و زهر کک
 از هر یک دو وزده مثقال فلاح و زهر عصاره سیوف قسطید اسفنج عصاره لیته القیس منقل
 از رزق از هر یک مثقال عافیه و جادو ارجینی تخم رازیانه کبریت زرد تخم شبت کبد بالکی اسارون
 فردمانا افیون ناروسن اقلیطی که سبیل رومی است فلاح گرم و رو دغلی یعنی کل خرد سهره
 اینسون فواز هر یک شش مثقال زعفران سی و شش مثقال فطره السالیون و آن تخم کرفس
 کوبی است دو نو و آن تخم جز را قلیطی است و بزعم قومی دو نو تخم جز بربری است از هر یک مثقال
 و در نسخه دیگر فلاح سبیل اقلیطی از هر یک سه مثقال داخل است کثیر اسفند تخم ششاس سفید فضل سیاه
 از هر یک مثقال بر سالی یعنی اصل سوسن آسمانخونی بازده مثقال لبان ابیض زهر البیض سفید
 از هر یک بیست و نه مثقال سلیخ سیاه عجز کل سنج منزع الاقاع اقراص اندر و خورون از
 هر یک مثقال تخم سداب یک مثقال حب انج مقشر سماق منقی از حب از هر یک مثقال
 روغن بلسان بیت و چهار مثقال فلاح و چهار مثقال و نیم عصاره ارطینا و ارطینا و ارطا
 ملیا نیز بر نجاست است که آن را بقصوم بری گویند پوست خج کاسنی از هر یک بیست مثقال
 برک اترج سیزده مثقال صمغ راییم کوفته و در شراب صافی جید الجوه که آن را شراب اصل نامند
 یا جمهور ی یا مثلث یا بنید زریب و غسل بخسانند و حل سازند و بانی اوویه را کوفته بختی بان
 داخل کرده مجموع را با غسل صافی سه وزن اوویه همچون سازند و در ظرفی چنانکه در تریاق فاروق
 ذکر شد نگاهدارند بعد از شش ماه تمام استعمال نمایند ستور استعمال تریاق اکبر و بعضی از اطبا
 قدری اشق درین تریاق داخل کرده اند و رای قومی آنست که اشق نباید داخل نمود و چنانکه
 منقح است بعده و این نسخه شیخ الریثی سوامی غسل و شراب و اشق که بعضی اطبا داخل کرده
 اند پنجاه و یک جز و مفرد و یک جز و افراص اندر و خورون و وزن مجموع پانصد و هفتاد و هفت
 مثقال و نیم است و مزاجش گرم است و در اول درجه دوم و خشک است در آخر درجه دوم

جلد اول در ذکر نسخ نریاق غوزه

۵۶۸

و چون این سرابون اکثر متاخرین ادویه که درین نسخه بوزن شش شش مثقال است بوزن سه
 مثقال باقی را در وزن مساوی این نسخه و بعضی ورد و فلی ورد با فلی آورده اند و اینسون
 فو و از خرکی و لبان ابیسن و تخم بادیان و کبریت زرد و تخم شبت و کبد مالکی و اسارون فو و
 و کل سرخ و ایرسا این دوازده دوا داخل نگرده نسخه صاحب اختیارات و در بوزن مثل
 نسخه یوحنا است و از ادویه نسخه مذکور از شیخ رئیس از خرکی و کبد مالکی و فلاح گرم و ورد و فلی
 و اینسون و فو و زعفران و فطر اسالیون و ورد و لبان و ایرسا و فربون و فلاح سنبلی قلیطی
 و اصل ندارد و بجای فیون فیمون قلیطی و تخم کرم براد و بیه نسخه شیخ رئیس فروده و نسخه محمود
 بن ابیاس شیرازی نیز در وزن موافق نسخه یوحنا است و از ادویه نسخه شیخ رئیس از خرکی
 و اینسون و فو و کبد مالکی و فلاح سنبلی قلیطی و ریوند چینی ایرسا و لبان داخل ندارد و بجای
 فلاح سنبلی قلیطی فیمون و بجای ورد و فلی ورد با فلی و بجای ریوند چینی دارچینی ذکر کرده
 و گفته که صمغ را در مثلث حل سازند و باقی ادویه را کوفته بجهت بیه وزن مجموع ادویه غسل مصفی
 معجون سازند و در ظرف چینی نکند و بعد از شش ماه تمام استعمال نمایند شربت از آن تا
 یک مثقال بحسب حاجت بکار برند نریاق غوزه به نسخه دیگر شیخ رئیس در فو با دین قانون ذکر
 کرده اما مگر کی صافی از هر یک پنج اوقیه عذوق فجاد و اوقیه و نیم از خرکی چهار اوقیه یعنی شش اوقیه
 و نیم نسخه سبب دوازده اوقیه و نیم فو یک نیم اوقیه زعفران دوازده اوقیه فطر اسالیون یک اوقیه
 و ورد و رم ایرسا و اوقیه و نیم تخم را زیا به مثل از رن از هر یک چهار درم و نیم لبان و اوقیه کثیرا
 ده اوقیه عصا ره میوفا قلیطی اس یعنی عصا ره لویه النیس سه اوقیه حبس ترج مثقال یک مثقال تخم
 شبت کبد مالکی عبدان صغیر یعنی عروق صفر که آن را بفارسی زرد و جو به گویند از هر یک و مثقال
 بزر را پنج سفید کبرطل تخم شحاش و در طبل سنبلی الطیب اوقیه سداب خشک یک اوقیه و ورد و رم ساق سه
 اوقیه اسارون اینسون فو و مانا از هر یک چهار اوقیه فیون دو اوقیه و یک درم و نیم فیمون دوازده
 و نیم فلفل یک اوقیه و نیم و فکل سرخ چهار اوقیه ساق هندسی حبس بلسان از هر یک سه اوقیه غسل
 بلاد و اوقیه و نیم لک منقی پنج اوقیه از چینی چهار اوقیه و فو و اوقیه سنبلی قلیطی نه اوقیه
 کبریت زرد چهار اوقیه عصا ره مانیان خاص ریوند چینی شط سفید پنج از هر یک چهار مثقال برک

جلد اول در بیان شیخ افراصل اندر روخو رن و ذکر تریاق کبیر

۵۶۹

انچه پنج مثقال افراصل اندر روخو رن سه مثقال و غن لبسان هفت مثقال عصاره قندوم یک مثقال لبان
 هفت اوقیه خضخ شش اوقیه قرفل و پنج اوقیه عسل مصفی بقدر کفایت پستور معمول مرشبان
 این تریاق حلیفه و نایب مناب تریاق فاروق و در جمیع منافع و همه مورثی است افراصل
 اندر روخو رن مستعمل در تریاق غزه شیخ داود انطاکی و تذکره گفته که این قرص تالیف صاحب
 تریاق فاروق است و واقع می شود در تریاقات و معاجین کبار و منافع است از برای سواس و تعلق
 و صدمع حار و حکیم مؤمن گفته که مؤلف این قرص را با سم بادشاه عصر خود اندر روخو رن ملکان بپسده
 و لهذا این قرص افراصل اندر روخو رن ملکان خوانند و جزو اعظم تریاق غزه و معاجین کبار است این
 قرص مقوی معده و دماغ و جگر است و در آن قوت تریاق قوی است و جمیع علل بارده اعضا
 را بکشد و منفع است صنعت آن به شیخ زین العابدین ابو علی بن سینا که در قانون ذکر کرده بگوید با بونه سرخ
 و با بونه سفید سماق اینون مرکی صافی از هر یک یک درم اسارون مسیت درم اشنة قصب لذر بره عود
 لبسان اجزا مساوی کوفته بخیه بشه اص صافی جید البویه یا جهوری یا بنید زیت عسل مصفی یا
 بشه و سه روز بگذارد و هر روز صبح و شام از هر یک نیم زنند و اگر خشک شده باشد یکی از شرابها
 مذکور را داخل کنند پس روز چهارم افراصل را از هر قرصی بوزن یک مثقال و در سایه خشک کنند
 و لنتیخ شیخ داود داشته در اصل لنتیخ داخل ندارد و گفته که در لنتیخ دیگر کل سرخ اشنة مصطکی بوزن با بونه
 داخل است و باکی نیست بدخل کردن این او و در لنتیخ دیگر با بونه سرخ با بونه سفید سماق اینون مر
 صافی از هر یک یک درم اسارون مسیت درم اشنة قصب لذر بره عود لبسان از هر یک یک درم است
 و در اکثر لنتیخ قانون وزن نامی اجزا مساوی است و قوت این افراصل تا دو سال باقی می ماند
 تریاق کبیر از صنعت شیخ ابو علی است که منفع تریاقی نیز گویند صاحب خیره یاب عسل گفته که من
 این تریاق را ساخته ام و آن مودم فایده بسیار مشاهده کردم دل افوت هرباه را زیاده کند و دفع
 ضرر سوم کند و در رفع به عاجین کبار مساوی است صنعت آن پوست ترنج خطبانه حبیب الله
 مرکی صافی عود لبسان تخم بادرنجبویه برگ بادرنجبویه تخم فرنج مشک زرباد و در پنج عقرنی از هر یک
 چهار درم مشک خالص غیر اشهبه هر یک یک مثقال کا و زبان سیاهی نیم مثقال عود و بونه
 بزربنجویه تخم شلغم تخم کندالسان العصاره مغر حب انقل از هر یک دو درم قندوم و لنتیخ از چینی و جگر

جلد اول در بیان نسخ تریاق صغیر و تریاق اعظم و قرص اندر و خورون و قرص اسفیل

۵۷

از عطران نارون ایون افسانین از هر یک درم فومو فطر اسالیون از هر یک درم نیم کافور خالص
نیم مثقال دو بهر اکوفنه پنج چنانکه رسم است با غسل بپوشند و بعد از شستن ماه شترابی یا مثقال
تریاق صغیر شیخ رئیس رحمه الله صنعت آن جب بلسان قسط تلخ مر خطبیا نادا و چینی فلفل سفید
عود سندی فطر اسالیون از هر یک یک و ششک خالص ثلث یک و خند بید شتر ربع جزوی است و
با غسل بپوشند و استعمال نمایند تریاق اعظم که حکیم میر محمد موسی در مقابل تریاق کبیر شیخ رئیس
تالیف نموده و گفته آنچه از او پیشتر که در راه است آن اختلاف شده بدل کردیم و غیره شنبه را بعینه
داخل نمودم و بدل قرص افعی قرص حلال داخل کردم چه تصریح نموده اند که لجوم باعث فساد ترکیب است
و حرمت لجوم افعی بی شبهه است و چون جدو در سه ابواب بهتر از آن است و فاد از هر معدنی که عبارت
از حجر المسم باشد در جمیع خواص اولی از آن فیروزه و نازجیل بحری در رفع سموم افوی است لهذا
افراض حلال را از اجزای مذبوره ترتیب دادم بدین صفت جدو از خطائی اعلی بازده مثقال
فاد از هر چهارده مثقال نازجیل بحری سه مثقال فیروزه نیشاپوری دو مثقال که مجموع ترکیب
مثقال باشد و عدد او چهار باشد مثلث باشند قرص اندر و خورون باین نسخه ترکیب ادم
دار شیشکان قصب الذریره اسارون عود بلسان جعد بلخه مصطکی پنج سبیل که فوست از
هر یک یک مثقال نیم قلع آخر از عطران از هر یک مثقال در چینی حمانا مرصاف شش مثقال
افخوان پنج مثقال سبیل الطیب چهار مثقال مثلث قرص سازند و مجموع این ترکیب پنج مثقال
است و عدد او دوی بازده قرص اسفیل باین صفت ترکیب دادم بپار غنصل یعنی مشوی
محفف و دوز و آرد که سه یک و با مثلث شتر افراض سازند اما دوی غیر شنبه فلفل سیاه ایون
بخشاک که نه قرص اندر و خورون از هر یک بیست چهار مثقال قرص اسفیل چهل بیست مثقال
قرص حلال سی مثقال گل سرخ بزرگ شلیم بزی اسقود دیون پنج سوس آنرا بخوبی غار بقون سفید
ربا السونن ارجینی از هر یک و دانه مثقال از عطران از جندیل ریون چینی اسطوخودوس قسط تلخ
دار فلفل ششک طراش کندر قلع آخر فطر اسالیون صغیر البطم سلیخه سبیل الطیب حب
الفار از هر یک شش مثقال ریخته سیاه که سیاه بوس مقشر حرف ناخواه نارون سافج خطبیا نارایان
و ج مجموع خوبی فردمانا ایون نوک پنج سبیل چلی سو که ریشده الا است تا فایا سبیلنج و مصطکی از

جلد اول در بیان نسخ تریاق الاسنان

۵۷۱

هر یک چهار شغال پنج کبر دو قوفه شغال رزق جاوشیه قطور یون دقیق زراوند مطبوخ از هر یک یک
 شغال اما دویه که بدل او داخل ترکیب نبود باور بخوبی بدل بنطافن اسارون ل فرایون او برال
 چهار شغال بدل کما فریون فستقین چهار شغال بدل کما فیطوس طین و غستانی بدل طین مخوفه شغیر
 بایس بدل حما سعد بدل حب بلسان تخم مصلح بدل هونار یقون شب بایانی بدل فلفلس محرق است
 اما دویه که بدل او را اولی دانسته داخل نمودم زیرا که کمانی بدل فلفل سفید روغن تربس بدل
 روغن بلسان بز جند قوفه بدل بز کرکض حاشا بدل انیسون عصاره شیل که ترکیب بیدان اودی نامند
 بدل عصاره لیجه القیس و میبانی بدل فخر صمغ کوله بر که حلیت طیب است بدل جند درونج عفری بدل
 سنویر بخان زراوند مدحرج بدل اشق زربناد بدل عود بلسان مجموع اودی به باقر اص هفتاد است
 و وزن آن با نصف شش شغال و باطریق ساختن آن آنست که غسل کف گرفته بقدر دو وزن اودی
 با دو وزن مثلث بقوام آورند صمغ و افیون را در مثلث حل کرده بآن بسپارند تا چهل روز صبح و شام
 بر روی خاکستر گرم گذاشته تا سه صد شماره هر روز بر سر زنند و چون بقوام بلند شود و نتواند بر سر زنند
 رفت قوام بقدر احتیاج آب انکو بر روی خاکستر گرم بخور دود بپند پس در ظرفی کرده تا ماه
 اقله سه آن را بناید کشود و استعمال آن بعد از یکسال جائز است و اگر اودی را با غسل کف گرفته
 شش شملت را بدون قوام آوردن اضافه نمایند درین وقت محتاج باو خال آب انکو جهت تریق
 قوام بخورده باشد باطریق استعمال آن به صورت تریاق کبیر باید در هر موضعی با اودی موافق آن بپند بهتر
 است و الا نه نهائی نیز اثر از آن ظاهر میگردد و نوشته که این ترکیب در جمیع امور قوی تر و وسیع الی الاثر
 از تریاق قدما است و در دفع سم مین مجرب است بخلایف زمان حروف و در اراض متضاده به بخور بسیار
 و در دفع سم افی و هوام و سموم بنانی و معدنی و سنگ یوانه که به عجیب الی اثر است قدر شربش از یکدک
 تا یک شغال است اما دویه مناسبه مضاد آن بر موضع کزیده هوام رافع الم آن نج مانع ورم عضو افتش
 سموم است بسیار اعضا تریاق الانسان در دندان که از رطوبت بود و ریختن نزالات در حلق
 و سفینه باشد نافع است و فایده دهد هرگاه قدری بر دندان درونک بگذارد در لحظه در و ساکن کند
 صنعت آن جند بید تر حلیت فلفل زنجبیل سیخه سالیله فیون از هر یک جزوی همه سادی چنانکه رسم
 است کوفه بخیته با غسل بسپارند و بهنگام حاجت مقدار نخودی بخورند و نیز دندان گذارد تریاق

جلد اول در بیان تسخیر باریق العنصر و دیگر تفاحه مصنوعه و تفاحه منومه

۵۴۲

الرفع واقع مضرت جمیع زیاده است فو لنج و فبالج و لقوه و استرخا و اختلاط و اختلاط و در او رام جامه ایست که
 را نافع و چشم را روشن کند و مقوی باد و مفت حصاة و در سردی و اوی را نیکو باشد صنعت آن فلفل سفید
 و تخم شک فاش را زهر یک و درم افیون حسب لغا را زهر یک بمقتدرم خطبانا و رمی فرفیون عاقر قورچا از
 هر یک و درم چندید بهر یک و درم کوفته بخیه بروغن بلسان جرب نموده با سه وزن مجموع او و عسل مصفی
 معجون سازد و در جویند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربت زین تریاق بوزن یکد انگ مثقال
 است تریاق العنصر سگ دیوانه کزیده را نافع بود مثقال زخا صه التجارب از خجرات حسب
 آن صنعت آن جبهه چشم سلطان چنانک سیاه شده از هر یک یک و زنج کشته نیمه سگ سیاه نیمه
 و هوسرطان محرق فلفل قرص و اجینی شک از هر یک و زنج خطبانا با جگر سگ دیوانه از هر یک شش جزو
 زعفران یکد انگ و نیم افیون عشر حله در اینج دست و پا انداخته بیست عدد ماش مقش مقابل وزن
 آن خاک لانه حسن کند و در برابر مجموع نخست در اینج را با ماش و افیون و فلفل زعفران و در چینی و جبهه
 شکو بکوبند و نرم بپزند و خاک لانه حسن کند و در آب حل کرده یک شب بخامد و از آن نشین گرد و صاف
 آن را گرفته و در آب آن خیمه کنند پس با بکشته و چنانک و فلفل و مشک را با هم بکوبند و نرم بپزند
 و با آن بشیرند آنگاه بنیمایه با و سلطان محرق و جگر سگ و خطبانا و چشم سلطان را با هم بکوبند و نرم
 بپزند و با آب گور بشیرند پس حله را با هم در و صحت نیکو بالان آنگاه خشک نموده باز بکوبند و با خون
 بنمایه خور بشیرند و قوص با ساخته در سایه خشک نمایند شربت یک مثقال زعفران با آب یا شیر گاو تازه و دو
 یا تنه و در اینجری و باید که بعد از چهل روز که از ساختن آن گذشته باشد استعمال نمایند و نیز از حله
 مرکباتی که اصل محمود در این افیون است تفاحه مصنوعه و تفاحه منومه است تفاحه مصنوعه سفید
 از ربانی صواع حادث از برودت چون ایم بپوشد آن صنعت آن افیون زعفران فرفیون شک
 ترکی با آب مرزنجوش نشسته و شک تفاحی ساخته و ایم بپوشد و غرض از این قلع خنجر و تسکین در و است
 و اگر برای بعضی سبب حال و فراج عین تر اضافت نمایند خوب است تفاحه منومه استعمال در سبب فطر
 و در آلام صنعت آن به نسخه ابن فری افیون پوست تخم بروج آرد و جوز عفران صمغ عربی از مجموع
 تفاحه ساخته و ایم بپوشد تفاحه منومه محمد بن زکریا صنعت آن میوه سیاه یا سیاه پوست تخم تفاح
 زعفران از مجموع تفاحه ساخته و ایم بپوشد که خواب می آورد و مسکن الکام است تفاحه منومه این هر

جلد اول در نسخ جوارش افیون و حب افیون

۵۴۳

صنعت آن افیون جوارش را با پوست بونج لعل زعفران سیلیم صافی افیون صمغ عربی آرد جوارش هر یک
جزوی کوفته بخته آب نیل و زعفران قفاحه ساخته و ایم برونیکه خواب می آورد و تسکین و حار و نافع
بهت و درد مفصل بارد و آرد و مفصل جوارش را دوید بارده استعمال میتوان کرد و صنعت آن همان ذکر
سوربخان مریخوش کل خطی اکلیل الکاب از هر یک ده مثقال خولجان شیاف ناینا مغشای بغداد
آرد جوارش هر یک پنج مثقال پوست بونج لعل زعفران افیون از هر یک ده مثقال کوفته بخته آب برگ
حنافه اقراص سازند جوارش طباشیر افیونی تپ اسهال صمغ عربی رافع باشد و نشانه
به نشانه صنعت آن طباشیر سفید حب الاس کل سیخ از هر یک ده درم تخم حاض صمغ عربی از هر
یک هفت درم خرغوب شامی کلنار سماق عصاره لیمو الیسن از هر یک شش درم زعفران افیون از
هر یک دو درم کوفته بخته آب بشتیرین بسترند شربتی سه درم و در نسخه شفای خرغوب است
درم است جوارش علاج افیونی که معین بر حمل است صنعت آن فشاره علاج سه یا نه مصطلکی است
و ارجینی از هر یک پنج مثقال پوست زرد تاج سعد کوفی خود قماری خام نار مشک فرغش از هر یک
چهار مثقال عود الصلیب کل سیخ سافج هندی افیون مصری از هر یک سه مثقال عنبر اشهب
مشک خالص از هر یک نیم مثقال نبات سفید برابر نام آرد و به غسل و برابر آرد و به بطریق مقرر
جوارش سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال فصل در ذکر جوی که اصل و عمود
و جزو اعظم اینها افیون است حنیفان با مصلمات که بدل افیون استعمال کرده میشود
صنعت آن افیون کازرونی یک مثقال زعفران غلغل سفید فرغش از هر یک نیم مثقال عافیه حار
مصطلکی و می جنبید به سبیل الطیب از هر یک پنج مثقال فریون یک تیرا ط افیون را در گلاب
کرده بانی دوید را کوفته بخته آب بسترند و خوب سازند جوی بقدر غلغلی شربتی از برای غیر مفاذ افیون
یک حب و از برای معاد و مقدار افیون متناوب افیون نافع از برای اسهال معده بسبب طوبت
حاصل میان غذا و جرم معده صنعت آن افیون سندوس مرکی صافی زعفران اجزای شادی کوفته
بخته خوب سازند جوی بقدر نخودی شربتی یک حب تا دو حب حب افیون که اکثر اوقات چهار انگه
بادشاه هندوستان میل میکرد و نافع از برای ضعف معده و قوت اعصابی از ریشه و حدت من
و تصفیه حواس و ضرر افیون را در و میگرداند و قهقری می آرد و اسهال منی میکند و مقوی ماه است

صفت آن افیون صاف کرده خالص شش مثقال عفران دو مثقال مصطکی رومی و دولت مثقال
 حبش شش مثقال ریح مثقال عود غرق خام دارچینی از هر یک و شش مثقال حبش ستر شش مثقال
 فلفل سیاه نیم مثقال پوست سیرین پسته پوست زرد آتش از هر یک یک مثقال و سدس مثقالی اجزا
 کوفته بخیته با گلاب سرشته خوب سازند هر جی مقدار خودی و فلفل شترتی یک حب تاسه حب
 افیون دیگر که در ساعت شکم بند و صفت آن افیون یکدرم اقاقیه دو درم کل کره اساق حب
 از هر یک چهار درم کوفته بخیته با یک درم صمغ عربی خیسانیده باشند سرشته خوب سازند شترتی نیم
 مثقال حب افیون دیگر که اسهال الدم بازدارد و صفت آن باز و کنز نایج افیون مساوی کوفته بخیته
 با بزرگ باریک سرشته خوب سازند اگر پوست بجز انجبار و سید و کبر با اضافت نمایند خوب و لقوی
 حب افیون دیگر که اسهال بلغمی بازدارد و صفت آن مرکبی صافی از خربزه یک قند حبش ستر افیون
 مساوی الوزن کوفته بخیته با آب خالص سرشته خوب سازند هر جی مقدار فلفل شترتی از یک حب تاسه حب
 حب افیون دیگر که اسهال بواسیری بازدارد و صفت آن افیون مصری حشمت کی صمغ عربی
 مقل ازرق ششانه عصاره حبه القیس از هر یک یک مثقال کوفته بخیته برزده تخم مرغ سرشته حب
 سازند هر جی مقدار خودی شترتی سه حب فرو برند و از عقب آن آب برگ بازنگ تیره زیره کرمانی بدارند
 آب عذاب بریان که نو درمی و تخم شترتی و بازنگ کوفته از هر یک یکد انگ بر آن پاشیده باشند بوشند
 حب افیونی دیگر که اسهال بلغمی را بازدارد و صفت آن افیون بزرگ سندر و س کندر و کنز عفران
 اجزا مساوی کوفته بخیته خوب سازند هر جی مقدار خودی شترتی دو حب حب افیونی دیگر که اسهال
 رطوبی را نافع و حالبس لطن است صفت آن افیون مصری حبش ستر مرکبی اجزا کوفته بخیته خوب سازند
 هر جی مقدار ماشی و نصف ماش کاملین را برابر ماش اطفال نصف ماشی حب افیونی دیگر که اسهال
 اطفال و غیر اطفال که از نزله باشد نافع است صفت آن جوز بوا یکد و میان آنرا خالی کرده افیون
 مصری با کازرونی پر کرده سر آنرا با پارچه جوئی بند نمایند و بچگ گرفته در زیر آتش بریان نمایند پس آورده
 خمیر راجد کرده مجموع را در تاون سنگی نرم بپایند و جهای بسیار کوچک مقدار کشیز و فلفل سازند شترتی
 اطفال را یک حب و جوان را دو حب تاسه حب و اگر از آن اقوی خواهند آن جوز افیون پر کرده را
 در بون انار خامی که جوف آنرا خالی کرده باشند بپایند و مانده وی سبز کند داشته بدستور خمیر بپزند و بریان

کرده خوب سازند و اگر اطراف چو ز واز و را بر سر ده کرمانی و یا زیره سبز پرنمایند و بعد بریان تری
 و دور کردن خمیر انار را با آنچه در آن است نرم سائیده آب برگ بزرگ با رنگ سرشته خوب سازند بهتر از قوی است
 حب ایونی که اسهال بطوی مزمن و بواسیر را نافع بود صفت آن سماق منقش کشته خشک بریان صندل
 سفید سروده زعفران که با از هر یک یکا شده ایون خالص وزن یکا شده او و یکوفته بخته آب سرشته خوب سازند
 هر جی بقدر نخودی و قلعی شترنی اطفال و ضعیف المراجان را یک حب کوچک و جوانان و اقویار را یک حب
 کلان و متادین با فیون را دو حب تاسه و اگر دو ماشه حنظل هندی اضافه نمایند بدینست حب
 ایونی که روز مقدره را نافع باشد صفت آن ایون مصری حنظل کمی از هر یک برنج و انگ مقول از روغن
 یک نخود کوفته بخته آب صمغ عربی حل کرده فرو برند و از صفت آن آب برگ بزرگ و آب برگ گندما و آب برگ
 غریبه نوشته حب بدل ایونی حکیم عابد الدین محمود حب شیرازی صفت آن زرنبا و در روغن عقیق
 سنبل الطیب وانه میل بوا و اچینی زعفران تخم کرشمه از هر یک دو مثقال اسارون یک مثقال زرنبا ساقه
 هندی سعد کوفی کبابا چینی زنجبیل ایون از هر یک سه مثقال جوز بوا اسهاله از هر یک دو مثقال و نیم کوفته بخته
 بگللاب سرشته و در آن گلاب قدری صمغ حل نمایند که خوب بسته شود هر جی مقدار نخودی و هر روز از این خوب بخورند
 سقا و ایون بخورند حب بدل ایون دیگر بخته حکیم عابد الدین محمود و قریب به پنجاه قبل صفت آن زرنبا و اسارون
 و در روغن عقیق زعفران زرنبا سنبل الطیب سعد کوفی ساقه هندی کبابا چینی زنجبیل پوست بچ کرشمه از هر یک سه
 مثقال وانه میل بوا و اچینی قرفل فلفل دار نافع صندل گندما از هر یک پنج مثقال جوز بوا اسهاله ایون از هر یک
 مثقال ایون و زعفران را بگللاب حل کرده باقی او و یکوفته بخته بآن سرشته خوب سازد حب
 بدل ایون دیگر از اطباء هندی نافع از برای ترک ایون و از برای دور کردن مزمن و غیر مزمن و دور
 سر بار و بجهت امراض بارده و حاره و حمیات مزمنه و ناسه و در حمیات ناسه قبل از وقت نوبت باید واداد بجهت
 تسکین و جوی قوی و جوی است و مداومت بآن بجهت طبعی میرساند و حافظ صحت است صفت آن تخم جوز ناش و دوازده
 درم بر لونه چینی است درم زعفران ایون زنجبیل صمغ عربی از هر یک دو درم ایون و زعفران و صمغ را
 در آب حل کرده باقی او و یکوفته بخته بآن سرشته خوب سازد هر جی بقدر نخودی شترنی یک حب حب
 بدل ایون بجهت دفع علالت خوردن ایون صفت آن کچک جوز بوا اسهاله از هر یک پنج مثقال تخم کرشمه مثقال جوز
 ایون از هر یک مثقال کوفته بخته بروغن کرسمه بریان نموده خوب سازد غذا شیر برنج با فند نخورند و بعد از دو هفته

جلد اول در بیان نسخ حب جد و ارفیون

۵۷

رفع خوردن ارفیون پیش و طبیعت قوت میگیرد و مقدار شربتی قلمی نموده ظاهر بمقدار ارفیون
 معناد باید خوردن و نیز از آنجا که حب جد و اربست که اصل و نمود و جزو اعظم در اینها ارفیون است و
 جد و اربست اصلاح است حب جد و اربل ارفیون صنعت آن جد و اخطائی محجب و متقال
 فلفل سیاه بزرالنج سفید از هر یک هشت مثقال سبیل الطیب بنا و تخم کرفس بری عود قماری و ارب
 ربون چینی از هر یک سه مثقال زعفران پنج مثقال فرقیون عاقر قرحا صمغ عربی از هر یک یک مثقال ارفیون
 کازرونی ده مثقال کوفته بخیته بگلای ششتره جویا زنده جوی بقدر نخودی حب جد و ارب
 حکیم عاالدین محمود شیرازی صنعت آن جد و اخطائی محجب تخم کرفس سبیل الطیب زربنا و داری
 عود قماری ربون چینی از هر یک سه مثقال زعفران ارفیون صمغ عربی از هر یک پنج مثقال فرقیون
 عاقر قرحا از هر یک یک مثقال فلفل بزرالنج سفید از هر یک دو مثقال کوفته بخیته بگلای ششتره جویا
 سازنده جوی بقدر نخودی حب جد و ارب حکیم محمد باقر ولد ارشاد حکیم عاالدین محمود شیرازی صنعت
 آن جد و اخطائی محجب بزرالنج سفید فلفل از هر یک دو مثقال زعفران پنج مثقال عود قماری
 خام و ارب چینی سبیل الطیب زربنا و تخم کرفس ربون چینی از هر یک سه مثقال عاقر قرحا فرقیون از هر
 یک یک مثقال ارفیون کازرونی پانزده مثقال صمغ عربی اندکی صمغ را بگلای حل کرده باقی
 ادویه را کوفته بخیته بگلای ششتره جویا زنده جوی بقدر نخودی یک حب جد و ارب
 که قدس سره موسوم به لی بدل ارفیون صنعت آن جد و اخطائی محجب طلی رومی طبیب شیرفید بسا سه
 بزرالنج سفید پنج لعل و ارب چینی زعفران صمغ عربی از هر یک سه مثقال نبات سفید ده مثقال
 فون کازرونی هشت مثقال ورق طلا و ورق نقره از هر یک یکد انگه نیم بدستور جویا سازنده
 بمقدار جویای ارفیون معناد و بدل جویای ارفیون ازین جویا اتحال نماید حب جد و اربل
 ارفیون ایضا قدس سره موسوم به لبا این حب بدل ارفیون نیز مقوی است چنانکه قلمی نموده اند که شخصی که
 این حب را برای و تالیف نموده بود میاوس بود از انگار و بعد از استعمال این حب انگار جویا کرد
 و ازین انگار جد بدستوران بهم رسیدند از این حب نشاط آورد مقوی و مانع است صنعت
 آن بگیرد ارفیون کازرونی خالص که یکسال را بخاورد آن گذشته باشد آن را بر سقال آب ندیده اند
 بر بیان نمایند پس عود و ارب چینی حل کرده و صفائی نموده با غش و زن آن زعفران خالص چوب زن

جلد اول در بیان شرح حرب و افیون

۵۷۷

آن جد و اخطائی مجرب و مخرج کرده در میان مغز نایجل مقشده از قشر نازکی که بر بالای آنست
که سر آن را سوراخ کرده باشند پیکره سوراخ آنرا بقطعه نایجل محکم نموده تا جیل را با نخیه گرفته
در سه من نبریزی شیر گا و بچوشانند تا تمام شیر مثل چرب شود و بحد سوختن زیر پلس روغن کا و
بر آن ریزند آن مقدار که از روی نایجل بر کرده و باقی ملائم آن را بریان کنند تا بجای که خیره
بالای نایجل سیاه شود و لیکن نایجل نسوزد پس از روغن بر آورده خیره را از آن جدا کرده آن
نایجل را با پنجه در میان آن است بسایند تا چون مرهم شود پس در پیست منقال از آن مسحق بسایند
پس سرخ بهمن سفید باد و بنجویه یا به شش اعرابی خولینان را بجیل از هر یک یک منقال مغز بادام
شیرین مغز جلعوز مغز پسته مغز جاک تخم خرفه مقشده از هر یک یک منقال نیم طباشیر سفید
صمغ عربی کنیر ابرالنج سفید پنجه لجاج جوز ابو اکبر باقی شمع از هر یک پنجه انگ روغن لبسان
دو منقال نبات سفید و منقال اجزا را کوفته بخت بر روغن لبسان چرب کرده بآن مسحق بکباب
شسته در باون سنگی بسته بماند تا بکوه مخلوط شود و جدا سازند هر چه بقدر نخودی بورق طلا و
ورق لقره پیچیده در سایه خشک نمایند و در شیشه نگاه دارند شربتی از دو حب ناسج با شیر
کا و مسحق جد و از قند کسره موسوم به لثامه نشسته و دیگر این حب بل افیون و نیز مقوی
گاه است چنانکه نوشند آنکه شخصی که برای او این حب تا لایف نموده بودم بابوس بود از خود و
بعد از استعمال کما حق جدید کرد و او را ازین منکوحه جدیده سکه پشدر صنعت آن افیون کار زدن
خالص صاف نموده با عشر وزن آن از عطران خالص خمس وزن آن جد و اخطائی مجرب
سوده مخرج کرده در میان نایجل مقشده کرده سر آن را سوراخ کرده باشند پیکره سوراخ
آن را بقطعه نایجل بنده نموده تا جیل را با نخیه گرفته در سه من نبریزی شیر گا و بچوشانند تا تمام شیر مثل
چرب شود و بحد سوختن زیر پلس روغن کا و بر آن ریزند آن مقدار که از روی نایجل بر کرده و
باقی ملائم آن را بریان کنند بجای که خیره بالای نایجل است سوخته شود پس
از روغن بر آورده خیره را از آن جدا سازند و پوست سیاهی که بر لب نایجل است جدا
کرده آن نایجل را با فیونی که در میان آنست بسایند تا چون مرهم شود پس در پیست
منقال از آن لبسان بهمن سرخ بهمن سفید باد و بنجویه از هر یک یک منقال نیم طباشیر سفید

صنع عربی کثیر از بزرگترین خلق جو زو از هر یک چهار انگ روغن لبان نبات سفید از هر یک و مثقال
 کوفته بنیمه بروغن لبان چرب نموده مجموع را بگلایه سرشته در مایه سنگی بدسته بالند تا نیکو مخلوط شود
 جها سازند هر چه بقدر نخودی بوق طلا و ورق نقره پیچیده در سایه خشک کرده بکار دارند شترتی از هر یک
 حسب تاد و حسب و باید که وزن انیون ربع باشد و وزن نار جیل متشتر باشد و سوراخ نار جیل را بقطعه نار جیلی
 بنزد نمایند و خیاطه بر نار جیل پیچند مستحکم که عند الطبخ سوراخ نار جیل باز نگردد و نار جیل مذکور را در خمیر کبریز
 و بدستور مزبور طبع و بریان نموده در کتبیب سب سازند و اگر درین حب مروارید ناسفته کثیفان یا قوت زاف
 زرد و سبز کینه از هر یک نیم مثقال الشبب سبز شیب کافوری مرجان قرمزی از هر یک ربع مثقال عنبه شربشک
 خالص ورق طلا و ورق نقره مخلوین از هر یک نیم مثقال اضافه نمایند در هر یک بیست مثقال نیز سبک و داقوی
 و اگر خواهند علاج غشائی یا قوت زرد و حقیق یا فی از هر یک نیم مثقال و از برای زیادتی قوت باه ربع مثقال
 موسمانی و آب جردی و ریک های کثیفان و امثال آن از او و به پایه نیز اضافه نمایند بدینست حسب جد و ار
 و دیگر بدل انیون که مقوی اعضای سیه است صنعت آن زرد بنا و در پنج عمرتی گل گاوزبان گل سرخ
 با در بنجویه کبر با از هر یک سه مثقال بهمن سرخ بهمن سفید عود الصلیب سورنجان کبابه چینی البور و سبک
 پایه شتران و فی نار ششک حب لبان عود و لبان قافله کبابه سورنجان سنبل الطیب مروارید ناسفته قوت
 ربانی عمل بدخشانی و ورق طلا و ورق نقره لباسه عود وندی خام وانه بیل بوا غلغل از هر یک ده مثقال
 طباشیر سفید صمغ عربی جد و ار خطائی جرب جو زو از هر یک پنج مثقال الشبب سبز بالنگواز از هر یک سه مثقال
 بزرگترین سفید بیست مثقال انیون کازرونی پانزده مثقال عنبه شربشک شکر از هر یک نیم مثقال حنظل
 سفید زعفران از هر یک پنج مثقال مصطلی رومی مرجان قرمزی از هر یک سه مثقال نبات سفید شصت مثقال
 گلاب بقدر که اجزاء را آن بسرشد و در نسخ دیگر ابریشم مقرفض سه مثقال داخل است و وزن مروارید ناسفته
 سه مثقال و وزن فلفل ده مثقال است و وزن جد و ار سه مثقال بدستور حسب سب سازند هر چه بقدر نخودی
 شترتی تاد و حسب حسب جد و ار حکیم حسن خان و له حکیم صالح خان خال آن مرحوم صنعت آن
 جد و ار خطائی جرب بنیمه شلب مصری واپتینی نار ششک لبسون از پایه صمغ عربی کثیر سفید از هر یک شتر
 ورم وانه قافله کبابه وانه قافله صغار سورنجان لباسه سنبل الطیب سه کوفی ابله پایه شتره انوایی یوست زرد
 انیون تخم بلبلون بزرگترین سفید عنبه شرب مروارید ناسفته یا قوت ربانی کبرای شمع لب از هر یک چهار درم جد و ار

قرنفل ورق گل سرخ از هر یک پسته نرم فلفل سیاه دار فلفل مصطکی عود قاری زعفران تخم کرفس سیاه
دو درم افیون گازرونی دوازده درم فرخنده مشک ترکی از هر یک دو درم جواهر انگلاب صلابه
باقی ادویه را کوفته بچینه مجموع را بگللاب کشته خوب سازند هر چه بقدر فلفل خشک کرده و سبزه
نکاه دارند شربت در حبس چهاروار حکیم محمد امین ساوچی صنعت آن جدوار خطای مریب استقال عطر
راسن اسارون منقل از سق بهمن سفید بهمن سحر آب سبزه پودنه باغی انیسون پوست لبلله زردان
هر یک یک مثقال سنبل الطیب فریون زراوند مدحرج ربون خطای مصطکی سیلینیه بنزادام تخم میرین
مرزنجوش مرکبی صافی منقل سرخ منقل سفید صندل فارسی زبیده کرمانی از هر یک یک مثقال دار فلفل
زرنبا از هر یک دو مثقال قاقله صغای ربع مثقالی بزرگ سفید درونج عطر با بانی
عاقرة حاتم کرفس عود قاری قرنفل تخم بلبلون کاو زبان حب الاسس
تخم شلغم ورق گل سرخ مفر تخم خربزه زرد و تخم حمله شیر مشک تخم
راز یا نه چوب چینی غولخان از هر یک ربع مثقالی دار سبزه پودنه پودنه
الشعاب مصری از هر یک یک مثقال و ربع مثقالی افیون پنج مثقال خندب
یکه انک مفر پهلونه مروارید ناسفته بید از هر یک ربع مثقالی مشک ترکی نیم مثقال
بدستور مقرر خوب سازند هر چه بقدر نخودی شربت تاد و حب حب حکیم
عماد الدین محمود شیرازی که بجهت مرتضی قلیخان شالمو تالیف نموده صنعت آن
جدوار خطای از موده نعل بدشته یا قوت رمانی از هر یک دو مثقال افیون گازرونی
پنجاه مثقال عنبر شهب یک مثقال ورق لقره مشک ترکی خالص جوهر بود از هر یک
سه مثقال فلفل هشتاد مثقال بزرگ سفید شصت مثقال زعفران بیست مثقال
فریون سنبل الطیب عاقرة حاتم از هر یک چهار مثقال ناسخو اه ملک البطم دار سبزه
از هر یک ده مثقال مصطکی رومی تخم کرفس سیلینیه پوست بیرون پسته اسارون از هر یک شش مثقال زرنبا
عطر سیاه از هر یک پنج مثقال نبات سفیده استار که هر ستاری چهار مثقال و نیم است که در چهار
و پنج مثقال باشد اجزا را آنچه صلابه کردنی است صلابه نموده باقی ادویه را کوفته بچینه بگللاب سرشته خوب سازند
هر چه بقدر نخودی شربت یک حب تاد و حب حب چهاروار دیگر از حکیم عماد الدین شیرازی

جلداول در نسخ حب جدوار

۵۸۰

صنعت آن جدوار خطانی مجرب فریون از هر یک یک مثقال زعفران پنج مثقال فلفل بزرگ سفید
 سبیل الطیب از هر یک دو مثقال تخم کرفس زرد بناد و ارچینی عود هندی خام ریون چینی صمغ عربی از
 هر یک مثقال افیون با نروده مثقال کوفته بنجته بگللاب شسته خوب سازند شترتی از یک حب تا
 دو حب حب جدوار خان احمد کیلانی صنعت آن جدوار خطانی مجرب زعفران جوز بولوبیاسه
 بزرگ سفید آشفته مصطکی خضیه الثعلب مصری سبیل الطیب صمغ عربی از هر یک مثقال عنبه شهب
 مشک ترکی از هر یک نیم مثقال فلفل از فلفل از هر یک مثقال فریون عاقر قرحا از هر یک یک مثقال
 افیون ده مثقال کوفته بنجته بگللاب شسته خوب سازند حب جدوار منقول از خط حکیم جلالات الاولاد
 حکیم ابوالبرکات اوصدانی مشهور بکیم جلالاتی حکیم حرم شاه سلیمان صفوی صنعت آن جدوار خطانی مجرب
 چهار مثقال عنبه شهب مشک ترکی از هر یک یک مثقال زرد بناد و ریون عقیبی سفید مروارید
 ناسفته لعل بخشی عود بلسان سافج هندی لسان العصا فیروزه خولجان لیاسه پهن سفید پهن
 سرخ عود الصلیب کباب چینی بوزیدان نودری کلکین نودری نوری کل سرخ فرخ مشک دو قو
 عاقر قرحا از هر یک دو مثقال کل کا و زبان خضیه الثعلب مصری شقاق مصری جوز بولوبیاسه حب از
 هر یک پنج مثقال صمغ عربی هفت مثقال افیون کا زردی ده مثقال عود هندی سبیل الطیب قله کبار
 دارچینی ریون چینی قرنفل بایه شتر اعرابی پوست زرد اترج از هر یک سه مثقال فلفل سفید بنات سفید
 از هر یک بیست مثقال بنات صمغ زرد گلاب حل کرده باقی او وید را کوفته بنجته بگللاب شسته خوب سازند
 چیزی بقدر نخودی و در نسخ دیگر جدوار سه مثقال است حب جدوار حکیم شمس فی صنعت آن جدوار
 خطانی مجرب چهار مثقال عنبه شهب رقی طلا منقح خنجره کنج منقش عاقر قرحا از هر یک یک مثقال
 مشک ترکی چهار دانگ ورن فقره لیاسه صمغ عربی پهن سفید از هر یک دو مثقال مروارید ناسفته پنج
 مثقال فیون بزرگ سفید از هر یک ده مثقال فلفل سفید شقاق نافع خواه عود هندی خام مصطکی
 روی زرد بناد زعفران سبیل الطیب جوز بولوبیاسه مثقال خضیه الثعلب مصری چهار مثقال کوفته
 بنجته بگللاب شسته خوب سازند چیزی بقدر نخودی حب جدوار زالیف نواب غفران آب حکیم
 محمد باقر موسوی شیرازی منقول از خط ولد ارشد مخمری الیه نواب میرزا محمد رحیم حکیم باشتی شاه سلطان
 حسین حسینی صفوی قلمی فرموده که قدوی تصوف در نسخه اصل نموده ام صنعت آن جدوار خطانی

جله اول در نسخ حب و ار

۵۸۱

موجب زعفران فیون از هر یک هفت مثقال زبرالنج سفید فلفل سفید از هر یک ده مثقال عود صندل
رومی خضینه الثعلب مصری از هر یک پنج مثقال سنبیل الطیب نیم کمرش زنجبیل درونج عفری صمغ عربی
عجبره شهب کینه دارچینی از هر یک و مثقال کل کاو زبان صندل سفید بکباب سوده ریوندرچینی جوز بوا
مایه شتر اعرابی از هر یک سه مثقال ورن فقره یک مثقال نبات سفید دوازده مثقال بطریق معمول
حب سازند و گفته که در نصف این وزن یک مثقال طلای مکلس داخل نموده احم حب جدا در حکیم
عمادالدین محمود براری صنعت آن جدو از خطائی موجب فلفل سنبیل الطیب نیم کمرش زبرینا دوا چینی
عود هند ریوندرچینی زبرالنج سفید از هر یک مثقال زعفران فیون صمغ عربی از هر یک پنج مثقال
فریون یک مثقال عاقر قرحا دودانگ مجموع را کوفته بخته بکباب شتر خوب سازند هر حبی بقدر خودی
حب جدو را در قدس قلی فرموده اند که این حب را بنده درگاه از برای قطب الاکاب بعد از
خاق و زیر مالک بند و ستان مالک نموده و به نهایت موافقت نمود در فرج مغری الیه از برای توفیق
امضائی رئیس و زکام و نزله سعال و حفظ صحت صنعت آن جدو از خطائی موجب مایه شتر اعرابی
رومی یمن سرخ طیار سفید لب با صمغ عربی جوز بوا زنجبیل زبرینا دوا زبرالنج سفید پنج لقا از هر یک چهار
دانگ شقاق مصری دارچینی از هر یک یک مثقال و نیم زعفران یک مثقال نبات سفید و مثقال
فیون سه مثقال دودانگ ورن طلا بیست و پنج عدد و بسو معمول خوب سازند هر حبی بقدر خود
شربتی از یک حب تا دو حب عرق دارچینی پنج مثقال فرو برند افع با حب جدا در حکیم محمد بن
مسلمی بحسب قدرت صنعت آن جدو از خطائی موجب قافله کبار سعد کوفی قافله صغار فلفل سیاه ورن
کل سرخ قر فلفل کنند دارچینی جوز بوا کباب چینی لب با صمغ نشانشه زنجبیل خولجان از هر یک
اساردن زبرینا دوا بوزیدان سور بخان برگ مخلصه صمغ عربی کثیر از هر یک دو مثقال مرکه
صافی یک مثقال فیون ده مثقال عود قاری خام یک مثقال و نیم مصطک رومی سه مثقال زعفران
شش مثقال ابر سا چهار مثقال عود البصل یک مثقال مروارید یا سفید یک مثقال مشک ترکی خالص
عجبره شهب از هر یک یک دانگ اجزای را کوفته بخته با شیر آمله یا شتر خوب سازند هر حبی بقدر
نخودی شربتی از یک حب تا دو حب حب جدا در نواب غفران باب حکیم محمد باقر موسوی
شیرازی حکیم ابی شاه سلیمان صفوی شغول از خط میرزا علی نقی از نبی اعظم معزی الیه

جلد اول در نسخ حب جدار

۵۸۴

تعالی صنعت آن جد و اخطائی مجرب است مثقال زعفران نفل سفید صمغ عربی خصیة الثعلب مصری از هر یک
 پنج مثقال عود قناری زر بناد و ورق کل سرخ تخم کرفس فرنیون دارچینی سنبل الطیب مصطلکی رومی
 ریون و چینی عاقر قرحا از هر یک شش مثقال زنجبیل ده مثقال نبر الینج سفید بیست مثقال ورق طلا
 ورق لقره از هر یک سه ریونیون هفت مثقال کوفته پنجه بگلایب شش حبه سارند هر چی بقدر
 نخودی حب جدار و موسیائی فاد زهری صنعت آن جد و اخطائی مجرب دارچینی نفل و آن
 سیل بواسطه کوفی ورق کل سرخ شقایق مصری ایر سار زعفران از هر یک و مثقال فاد زهری جوانی
 یکد انگ بنه شمشک ترکی از هر یک نیم مثقال موسیائی دارچینی صمغ عربی از هر یک انگ
 و نیم عود هندی خام زر بناد و سنبل الطیب از هر یک مثقال صندل سفید مروارید نافه دار نفل بهمن
 سرخ بهمن سفید از هر یک پنج مثقال فرس فعی خصیة الثعلب مصری تخم خرفه مقشر تخم خشخاش از
 هر یک ده مثقال پوست تخم مرغ مکمل یک مثقال فیون کازرونی سی مثقال اجزا را به سوز محمول
 بشبه نبات شش حبه جوب سارند هر چی بقدر نخودی شربتی یک حب حب جدار دیگر صنعت
 آن جد و اخطائی مجرب دار نفل دارچینی نارمشک رازیانه صمغ عربی کثیر از هر یک سه مثقال
 فاقه کبار خولجان فاقه صغار لباسه سنبل الطیب سیل سفید کوفی خصیة الثعلب مصری بایه شتر
 اعرابی پوست زرد از سر تخم بلبلون نبر الینج سفید بنه شمشک مروارید نافه یاقوت ربانی کهراب
 بس از هر یک و مثقال جوز بو اقر نفل و ورق کل سرخ ورق لقره از هر یک چهار مثقال نفل مصطلکی
 عود هندی زعفران تخم کرفس از هر یک پنج مثقال اینون مشکب تنه و نمشک از هر یک نیم مثقال
 فیون کازرونی برابر مجموعه ادویه و سوز محمول با گلایب شش حبه جوب سارند هر چی بقدر نخودی
 شربتی تاد و حب حب جدار دیگر منقول ز خط آقا ابوسعید او حدانی صنعت آن جد و ا
 خطائی مجرب نفل سیاه تخم کرفس زر بناد عود قناری دانه خیر بو خولجان دارچینی از هر یک یک مثقال
 زعفران نبر الینج سفید عاقر قرحا فرنیون از هر یک یکد انگ و نیم مصطلکی سنبل الطیب قر نفل از
 هر یک دو مثقال فیون کازرونی صمغ عربی مرگی از هر یک سه مثقال پرسیا و نشان دو مثقال
 رب السوس تخم جناری از هر یک دو مثقال کل خشمی سفید یک مثقال چهار دانه کوفته پنجه لعسل
 شش حبه جوب سارند هر چی بقدر نخودی شربتی و حب حب صواب سعال و نزلات و در کوش و آن

جلد اول در بیان نسخ حب و دار

۵۸۴

و صید را از گوش مفید است حب جد و ارد بگر فوج آورد و مقوی مانع و قلب است و رفع نزلات کند
 و فیکه نرسیده باشد و سرعت انزال را از ازل گرداند و اسهال را مفید باشد و نافع است از برای
 صداع بشارکت قلب بسبب غلبه بلغم مزاج قلب چون بعد از تنقیه بلغم بحب ایاغ آخرهای
 روز یک حب آن را با عرق بادرنجویه فرو برند صنعت آن بزر را بلنج سفید یک شب
 در شیر گاؤ صیقلیده پس خشک کرده سوده بروغن بادام شیرین چرب نموده فلفل سیاه و فینون عاقره
 دارچینی و انبه خیره بود فلفل عود قاری خام جد و اخطائی محراب مصطکی برومی صمغ عربی سنبل الطیب جوز
 زرنباد درونج عقربی حب لغار تخم کرفس سعد کوفی ورق کل سرخ افیون زعفران از هر یک قدر
 کوفته بخته بگل آب شکر خوب سازند هر جی بقدر بخودی شربتی یک حب جد و ارد دیگر
 منقول از خط آقا ابراهیم فتح او حدائی صنعت آن جد و اخطائی محراب بزر را بلنج سفید فلفل
 زرنباد از هر یک مثقال فینون زعفران پنجیل از هر یک پنج مثقال سنبل الطیب عود قاری خام
 مصطکی ریون چینی تخم کرفس کل سرخ دارچینی از هر یک مثقال عاقره خا فینون از هر یک
 یک مثقال کوفته بخته خوب سازند هر جی بقدر فلفل شربتی دو حب نایب حب جد و ارد
 حکیم عابد الدین کا شعری صنعت آن جد و اخطائی محراب بنفش دو مثقال زعفران بزر را بلنج سفید
 عاقره خا فینون تازه از هر یک یک مثقال فلفل تخم کرفس زرنباد عود قاری خام دارچینی بود ادر
 چینی از هر یک دو مثقال مصطکی فلفل سنبل الطیب از هر یک چهار مثقال فینون بخته صمغ عربی مرکب
 از هر یک شش مثقال پرسیاوشان چهار مثقال خولجان کچنقال و چهار دانگ رب السوس تخم خبازی
 تخم خطمی از هر یک چهار مثقال اجزاء کوفته بخته لعسل شکر خوب سازند و این حب نافع است نزلات
 و سوز و درد گوش و آدن صید و بریم از گوش را خواه بخورند یا ساینده در گوش چکانند و بر اطراف
 گوش بالند حب جد و ارد که مقوی اعضای ریشیه است صنعت آن زرنباد درونج عقربی کل کوزبان
 کل سرخ بادرنجویه کبریا می شمع از هر یک سه مثقال کبریا می صمغ عربی سفید عود الصلیب سوربخان کباب
 چینی لاجورد مشول باید شتر اعلای نارسک حب بلسان عود بلسان قانکه کبریا خولجان سنبل الطیب
 مروارید ناسفتیه اوت رانی لعل بخشی ورق طلا ورق لقره بلسا عود سندی خام انبه سیل بود
 فلفل فلفل از هر یک دو مثقال بلانشیر سفید صمغ عربی جد و اخطائی محراب جوز بود از هر یک پنج مثقال

جلد اول در بیان نسخ حب جدوار

۵۸۴

ایشب بزخم بالنگواز هر یک متقال بزربالنج سفید است متقال افیون پانزده متقال غنچه اشب شک
ترکی از هر یک یک متقال سفید زعفران از هر یک پنج متقال مصطکی سه متقال مرجان سرخ سه متقال
بنات سفید شصت متقال کلاب بقدر یک اجزا را بان خمیر کنند و خوب سازند و در نسخ دیگر از بنیم
مقراض سه متقال اصل است و وزن مرورید و جدوار سه متقال و وزن فلفل ده متقال است حب
جدوار بر نسخ دیگر نافع از برای زکام و نزله و سرفه که بخت عبد الله خان وزیر اعظم تالیف نموده بهزاج
مصری الیه موافقت کرده و مجرب است صنعت آن جدوار خطائی مجرب مصطکی رومی بسیار صمغ عربی
بزربالنج سفید طباشیر سفید پوست پنج لعل از هر یک یک گرم و نیم داجینی سه گرم زعفران دو گرم بنات
سفید چهار گرم افیون شش گرم و چهار دانگ ورق طلا است و پنج عدد و اگر بعضی ورق طلا نگیرد
طلای مجلس کنند بهتر است بدستور فقره خوب بنمازند و هر خبی بقدر نخودی شربتی یک حب صنعت این
حب نسخ دیگر که مغوی باه و مفرج و مسک منی است و نزلات مزمنه نافع و این نسخ را بخت قطب الملک
وزیر الملک هند وستان تالیف نموده جدوار خطائی مجرب طباشیر شتر اعرابی مصطکی همین سرخ همین سفید
طباشیر سفید بسیار بزربالنج سفید پنج لعل از هر یک چهار دانگ متقال مصری داجینی از هر یک یک
متقال نیم زعفران صمغ عربی از هر یک نیم دانگ افیون کا زرونی بنات سفید از هر یک سه متقال
و دو دانگ ورق طلا است و پنج عدد و ورق نقره پنجاه عدد بدستور فقره خوب سازند و هر خبی بقدر نخودی
شربتی از یک حب تا دو حب این همان نسخ سابق است اندکی تفاوتی در عدد ادویه حب جدوار
منقول از مجربات حکیم مهدی فریب با اعتدال صنعت آن جدوار خطائی مجرب دو متقال سنبلیله
عود قماری از جینی زربناد از هر یک سه متقال افیون صمغ عربی از هر یک پنج متقال بزربالنج مدبر
فلفل سیاه از هر یک بیست گرم عاقر قرحا یک گرم و کاه زیاده کرده می شود بکفایت و حاجت این
دوید زعفران شک بنیم ورق طلا و ورق نقره از هر یک بقدر حاجت حب جدوار دیگر منقول از
مجربات مذکور مائل بجز است صنعت آن جدوار خطائی مجرب فلفل بنخیل داجینی فلفل و فلفل
شحم کرفس را زیاده ایسون ناخواه همین متقال سعد خضیه الشعلب مغر تخم حیار تخم خربزه زعفران
مصطکی کنیز صمغ عربی از هر یک است درم بنات سفید و وزده درم افیون پنجم درم کوفیه پنجم
علی لرحم حب سازند حب جوز بود افیونی حب اسهال کننده نافع است صنعت آن بیان جز

جلد اول در بیان تشخیص حباب از غیر حباب فیون

۵۸۵

تعالی کرده افیون بر کرده در زیر کمر گرفته در زیر آلتین بر ند چون خوب بخت شود بر آورند و خمیر را دور کرده
 کوفته چوبک زنده بر جی بقدر خودی شربتی از یک حب تا سه حب و اگر تخفیف کمتر مطلوب باشد
 در روغن گاو ناز به بریان نمایند این نیز همان نسخه است که در چوبک افیون است اسهال اطفال غیر
 اطفال ذکر یافت حب الریح که زحیر و اسهال کهنه را نافع باشد و قهقهه حرارت و تب نباشد
 صنعت آن افیون نیم انگ افاقما حوض کمی نشاسته صمغ عربی از هر یک یک انگ کوفته
 پیخته بزده تخم مرغ خشک شده چوبک زنده نصف آن اول و زده نصف دیگر را آخر روز فردا بر زده و از عقب
 آن نشاسته بریان طباشیر سفید کوفته بدفع آهن تاب کرده پاشیده بنوشند و اگر برف یا بخ
 سرد کرده بنوشند بهتر است و از آنجمله چوبک معال افیونی است حب معال افیونی نافع از
 برای معال کهنه صنعت آن تخم کدو صمغ عربی برنجین پاک کرده ورق کل مسخ از هر یک بیست
 پنج مثقال کل نیلوفر بیست مثقال سه شفته سفید ده مثقال عناب پخته ده انگه کشیده خشک
 مقله شربت مثقال مغز بیدانه افیون از هر یک هفت مثقال طباشیر سفید کثیرا باد برنجیویه از هر یک
 پنج مثقال صندل سفید کافور ریاحی از هر یک دو مثقال مصطکی عود قماری تخم کل رنمی از هر یک
 دو مثقال و نیم زعفران نیم مثقال کوفته پیخته لعن بید مشک شسته چوبک زنده بر جی بقدر
 شربتی تا دو حب حب معال افیونی دیگر صنعت آن بزرا البیج سفید رب السوسن کاهو
 صمغ عربی بسیار مصطکی کثیرا شکرتغال آرد با قلیخ نقاح مغز بادام شیرین تخم خشخاش افیون
 زعفران از هر یک یک پونز و بنات سفید پنج جزو کوفته پیخته بکلاب شسته چوبک زنده بر جی بقدر
 خودی شربتی یک حب تا دو مثقال حب معال مستعمل در سرفه که بیش انصبات تر لالت عاده
 باشد بسینه که در آن خوف کشیدن بسبب است و این حب ماده را غلیظا گردانند و منع انصباب
 ماده بسینه نماید صنعت آن خشخاش سفید بزرا البیج سفید تخم کاهو مقله مغز تخم کدو شیرین مغز
 تخم خیار بن نشاسته کثیرا صمغ عربی کل ارمنی کل و غستانی افیون زعفران اجزا بوزنی که
 رای طبیب اقتضا کند کوفته پیخته بلعاب حب السفرجل بالعیاب بر روطونا شسته چوبک زنده
 بشکل عسل شسته و ایم درد بان نگا به از حب معال دیگر صنعت آن رب السوسن کثیرا
 افیون زعفران مغز بیدانه طباشیر سفید آرد با قلیخ اجزا مساوی کوفته پیخته تاب پوست کوفته

جلد اول در بیان نسخ حب سفیر حل حبش باور و حب شفا

۵۸۷

سرا بر جای خود گذاشته آن را بخیل گرفته پس لگن گیرند و در زانو نگذارند تا بخت شود و نفع تمام یابد پس از تنویر بر آورده کل خمیر را از آن جدا کرده بگویند تا چون سبزه شود و جو بسازند هر جی بقدر مایشی و این حبست ضعیف معده و زیر و اسهال می یواسیر نافع است حب سفیر حل بدل افیون بالغ حکیم جمالا فزونی صنعت آن افیون شش متقال زعفران جوز بوالباسه از هر یک یک مثقال کوفته بخت یک عدد سفیر حل گرفته بجهت آن را بر آورده پوست آنرا دور کرده وزن نمایند که شست متقال باشد و اگر زیاده باشد زیادتی را از میان آن بر آورند و او به راد و میان آن کرده سران را با سه از آن که از سران برداشته باشند بپوشند و بدو سیخ را چوب گم گردانند و سفیر حل را بخیل گرفته و در زیر خاکستر گرم آن را بپزند پس از آنش بر آورده خمیر آن را دور کرده و بختها از سران بر آورده نرم بگویند و چهار سازند هر جی بقدر نخودی بوزن طلا بچیده نگاه دارند شربتی از دو حب با چهار حب است حبش باور فایده است و شفا و تسخیر حادث از غلبه رطوبات و برودت را نفع و جهت نفوذ اعضا و برداشت نجات این ماسویه گفته که این حب را در دو فصل معتدل استعمال توان نمود و صنعت آن زهره فیل سد رم زهره گنگ عدس تلخ مرکبی صافی افیون زعفران صغیر شکر از هر یک نیم درم کنین باشند رم شکر طبرزد چهار درم کوفته بخت با قیاس شسته خوب سازند هر جی بقدر فلفل شربتی از یک مثقال تا دو درم نیز لازم است که دو روز قبل آن و دو روز بعد آن بر پزیر نمایند و نیز از آنجا حب الشفا است حب الشفا از تراکیط طبیعی بنگ گفته اند که این حب حامی بصلح و سایر تبهایی فرسوده نافع است و بخت در سرد مزمن و در سردی و جمیع امراض حار و بارده نافع است صنعت آن افیون تخم جوز مثل از هر یک یک مثقال بپزند چینی بچکانگ و ورق گل سرخ زنجبیل گل ارغی از هر یک دو دانگ و نیم زعفران دو دانگ اجزا را کوفته بخت با آب یک دران شربت حل کرده باشند شسته خوب سازند هر جی بقدر نخودی از برای تسکین پس از وقت نوبت نیم ساعت سه عدد آنرا با آب گرم فرو بند و از برای امراض دیگر صبح ناشتا و بعد فرو بند حب الشفا بخت دیگر صنعت آن زنجبیل و مثقال افیون یک مثقال بپزند چینی بخت و مثقال دو و یک کوفته بخت شربت دو مثقال شسته خوب سازند هر جی بقدر مایشی شربتی و حب فرو بر حب الشفا منقول از خط نواب حکیم میر محمد یافر موسوی که قلمی فرموده اند

که این حب نالیف است و می است که بان است و حکمت من است و این حب را ترکیب نموده بخبره در
 آورده اند برای فوق و مسلون زلات حاره و تعویت قلب حار صنعت آن مروارید صلا یکد
 یک مثقال شکر مثقال مغر تخم خیارین صمغ عربی از هر یک شش درم گل نیلوفر یک مثقال تخم خطمی سفید
 یکد رم کثیر اسفند مغر تخم کد و تخم لیثان افروز مغر بیدانه نشاسته طباشیر سفید صندل سفید تخم خرفه
 مقشرب السوس غیر شنب از هر یک دو درم کافور قصوری یکد انگشت نیم افیون زعفران از
 هر یک نیم درم کوفته بنج بلعاب بیدانه شسته حب زنده جی بقدر نخودی شربتی پنج حب و اگر در
 محو و الزام رب السوس یکد رم و غیره نیز درم کنند بهتر است حب الشفا نالیف میرزا محمد حسین
 حبیبی طبیب محل دینهای دمووی و صفراوی و فوموده اند که این حب درین تپها و سائر امراض
 حاره نفع عظیم است صنعت آن صندل سرخ صندل سفید از هر یک پانزده مثقال طباشیر سفید نشاسته
 از هر یک پنج مثقال زرنیج سفید پانزده مثقال کافور قصوری زعفران از هر یک یک مثقال افیون
 نیم مثقال کوفته بنج بلعاب بیدانه شسته حب زنده جی بقدر نخودی شربتی پنج حب
 و نیز از آن حب عطائی است حب عسلای به شش حکیم میرزا محمد مؤمن که در تحفه ذکر کرده و گفته که این
 حب نالیف جدین حکیم میرزا عطاء الله است غفر الله له نافع است از برای سرفه رطوبی و ضیق البصر
 و سیرج الاثر است صنعت آن عکال البصر یک مثقال میخ ساکنه زرد کرملی صافی از هر یک یک مثقال
 زرا و نده حرج افیون از هر یک یک مثقال کوفته بنج حب زنده جی بقدر شربتی از یکد انگشت نیم مثقال طباشیر
 موافقه حب عطائی دیگر صنعت آن میخ ساکنه کند را از هر یک یکد انگشت نیم تخم
 زعفران طسوجی کوفته بنج بگللاب شسته حب زنده جی بقدر نخودی وقت خواب یک
 حب در دهان نگاهار از حب قالیض حبس نکم نماید و بار دالزا جان را بسیار سفید است
 صنعت آن مرکبی صافی چند بیدستر افیون اجزا مساوی کوفته بنج حب زنده جی بقدر
 و نصف ماشی شربتی جوان را بقدر ماشی و طفل را بقدر نیم ماش و ایضا حب رت است
 حب قدرت که در امراض بلغمی کثیر النفع است صنعت آن غلغل سفید است و در مثقال
 هزار النج سفید فردا نکند را از هر یک دو از ده مثقال سلیون برگ سداب ناز از هر یک است
 مثقال افیون زعفران از هر یک ده مثقال جد و از خطائی چند بیدستر دار غلغل قسط

جلد اول در طریق صافی نمودن کبریت و حبه رت

۵۸۹

تک ز را و ند حرج فرغیون بوست بخ لفاح از هر یک منتقال کبریت زرد صافی نمود که منتقال اجزا
کوفته بخیه عسل آن مقدار که ادویه را بان توان جریست شسته خوب سازند هر چه بقدر نخودی
بورق نقره پیچیده نگاه از اند شری یک تاد و حب مجرب است مزاج طریق صافی نمودن
کبریت بجهت این جاست که یکیزند کبریت زرد صافی هر قدر که خواهند و ظرف سسی را برابر
شیر کا و کرده پارچه کرپاس نوی را بر سر آن طرف بندند و کبریت را در میان آن پارچه ریخته ظرف
مسفی بگرارند از آتش کرده بروی کبریت گذارند که آنچ لطیف باشد آتش ده داخل شیر شود و ظرف
آتش را از دبر دارند که پارچه نسوزد پس آن شیر را بگذارند تا سرد شود و کبریت صافی را که بروی
آب باشد مانند عطر از روی آن بگریزند و نگاه دارند و داخل آن نمایند و اگر خواستند آتش را
این جاست با سه وزن مجموع ادویه عسل سفید صافی چون سازند نیز خوب است حبه رت
دیگر منفوی فلک است و حافظ قوتها و اشتها آورد و نشاط افزاید صنعت آن فادز هر جوانی
اصطهبات نامی و فادز هر معدنی خطائی مروارید ناسفته با قوت ربانی بسیار با نعی درونج عقرنی کباب
چینی از هر یک دو مثقال عنبه شهب یک مثقال مشک کی خالص نیم مثقال دارچینی زعفران از
هر یک پنج مثقال جوز بوداده مثقال ایفون کا زرونی پانزده مثقال اسارون شامی دانه
هیل بو تافا کبار مصطکی رومی همین سفید خضینه الثعلب مصری صمغ عربی کثیرا شقائق مصری سعد
کونی از هر یک سه مثقال ادویه را آنچه کوفتنی باشد کوفته بخیه آنچه صلا یه کردنی باشد با گلاب
بر سنگ سماق صلا یه کرده ورق نقره محلول یک عدد و ورق طلا محلول سی عدد مجموع را با گلاب
شسته خوب سازند هر چه بقدر نخودی در سایه خشک کرده بورق نقره و طلا پیچیده خشک
نموده نگاه از اند شری یک تاد و حب مجرب است مزاج طریق صافی نمودن کبریت زرد صافی
صنعت آن عنبه شهب فادز هر جوانی از هر یک یک مثقال مروارید ناسفته با قوت ربانی بسیار
با نعی مشک ترکی خالص درونج عقرنی کباب چینی دارچینی دانه هیل بو اسارون شامی
زعفران شقائق مصری سعد کونی صمغ عربی از هر یک دو مثقال با دز هر جوانی خطائی
فرغیون تافا کبار مصطکی رومی همین سفید خضینه الثعلب مصری کثیرا از هر یک سه
مثقال جوز بوداده و مثقال ایفون کا زرونی پنج مثقال ورق طلا و ورق نقره از هر یک پنجاه

جلد اول در بیان حیات و مقادیر و حیات و مقادیر و حیات و مقادیر

۵۹۰

عدد صغیر عربی نیز بر دو را بکتاب محل کرده باقی ادویه را آنچه صلا بکردنی است صلا بکرده و آنچه
کوفتی است کوفته بخیه و رن طلا و رن نقره را حل کرده بر آن مخلوط نموده نیکو بشنند و چهار ساله
بر حی البدر بخودی بوزن نقره و طلا بچیده در سایه خشک نمایند شربت یک حب ادویه بفرستد
که نالیق این دو حب از قواعد ترکیب است بجهت آنکه منع است جمع میان ادویه قلبیه
ایون قطع نظر ازین تصریح نموده اند مگر آن قواعد ترکیب که در مرکب دود و اکا احدا باطل
فعل مطلوب از دیگری باشد مخصوصا و اسکا ابطال فعل آن میشود و عمدی اصل باشد در آن مرکب و
فعل آن مطلوب لذات باشد جمع میان آن دو و جانی نیست و عمدی اصل درین حب ایون است و
فادز بر معدنی باطل است لکن این دو وجه این حب قدرت میشود از ترکیب است حیات و
حکیم جعفر بن سید دیگر صنعت آن را چنین سعد کوفی فاقه کبار دانه سیل فلفل سیاه کباب چینی و رن
کل سرخ لبیا سبزه غنی و فلفل کند و زنجبیل خوب لیمان از خرما کی اسار و ن شامی زربنا و سورجیان بوزن
دار فلفل و رن مختصه نشاسته مصطکی رومی بر دانه سنفه شیر آله منعی جود و از خطائی از هر یک
دو مثقال ایرسا چهار مثقال صغیر عربی کثیرا ایون زعفران از هر یک دو مثقال مرکب صافی عود
بندی عود الصلیب شک ترکیب عین شهاب فادز بر حیوانی از هر یک یک مثقال کوفته بخیه بکتاب
شربت حبوب سازند بر حی البدر بخودی بوزن طلا است عدد بچیده در سایه خشک کرده نیکو دارند
شربت شربتی و حب مرکب بار دسکن حب و جاع حاره است صنعت آن تخم کاهو است شش شتر
باغلی مقشر تخم خرفه مقشر تخم کاهو از هر یک دو درم ایون یک طلوع کوفته بخیه حب سازند بجلد و
شربت است و اگر معاد با ایون باشد یک شربت نماید سبیت حار قوی از برای صمد ع
و شقیقه و جمیع اوجاع بارده صنعت آن تخم شبت دود انگ ایون یک طلوع زعفران مرکب
صافی از هر یک دود انگ را بلیج سفید بچیده سازند از هر یک یک مثقال فلفل کوفته بلباب حب
شربت حب سازند بجلد و صغیر از آن بود چون یک حب شبت خواب فرو برند و زکام و نزل را
نافع باشد و منع بسلان منی کند صنعت آن مصطکی رومی زعفران از هر یک یک کپور و ایون گاز و زنی
پیدا بجز و کوفته بخیه حبوب سازند بر حی البدر بخودی شربت شربتی یک حب شطاین حب
اساک منی کند و منع عشت از آل بر و معد و طاقت و بد و باه را بفرزاید و نشاء آور و دول

جلد اول در حب فلفله و حب نرله

91

دو مانع را فوت دهد و بوی آن را خوش کند صنعت آن بزرالنج سفید پنج مثقال مصطکی رومی
 صندل الطیب و چینی از هر یک دو مثقال اسان العصاره سه مثقال پنج شنبلیله ده مثقال صمغ
 عربی یک مثقال زعفران دو مثقال کل سوسن سفید زرد و افیون از هر یک یک مثقال کوفته بخت
 بلعاب بزر قطونا که با گلاب بر آورده باشند شش حبه خوب سازند هر حبی بقدر فلفلی بوزن نصفه
 پیچیده در سایه خشک کرده بعد از هفت شش و حب حبش دیگر تا لعل حکیم هر محرم آن
 صنعت آن اسار و نرل الطیب عفران مصطکی از هر یک دو مثقال زربنا و حب رعا و فر عاقل
 صمغ عربی از هر یک یک مثقال بزرالنج فلفل از هر یک سه مثقال افیون پنج مثقال فریون نیم
 مثقال تخم کرفس و ارچینی ربون چینی لیس از هر یک دو مثقال کوفته بخت با گلاب شش حبه خوب
 سازند هر حبی بقدر ماشی شربی از یک حب تا دو حب حب نافع جهت سهال صنعت آن افیون
 چند بید شرب و مساوی کوفته بخت با آب کوکنا شش حبه خوب سازند هر حبی بقدر تخودی و فلفلی شربی
 از یک حب تا شش حب و اگر بزرالنج و فلفل و تخم ششاس سفید و اندک زعفران اضافه نمایند و از برای
 تقویت و مانع قدری مشک خالص بگردانوی و خوب نرله است حب ترله فلفلی نموده اند که
 از قوه الحکما و استاذ الاطبا حکیم هر محرم هادی و الله ما جدم است قدس و صنعت آن
 بزرالنج سفید مصطکی رومی کل رشی مغسول کشیر اکبر یا شمع صمغ عربی رب السوسن نشانه کل کافور بال
 تخم ششاس مغز تخم خیارین از هر یک دو مثقال افیون چهار مثقال و در کشنده دیگر وزن افیون
 نیز دو مثقال پنج لعل زعفران از هر یک یک مثقال ربون چینی یک مثقال نیم کوفته بخت با آب
 پوست کوکنا شش حبه خوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربی و حب حب نرله حکیم هادی
 محمود شیرازی حقه احمد صنعت آن پنج لعل بزرالنج سفید نشانه کشیر افیون زعفران تخم کافور صمغ
 عربی اجزاء مساوی کوفته بخت با آب پوست کوکنا شش حبه خوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربی
 یک حب حب ترله حکیم احمد صنعت آن افیون بزرالنج سفید نشانه تخم کافور تخم ششاس سفید
 صمغ عربی از هر یک یک مثقال پنج لعل نیم مثقال و در کشنده دیگر وزن پنج لعل نیز یک مثقال
 است زعفران دو دانگ کوفته بخت با آب شش حبه خوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربی و حب حب
 حب نرله حکیم احمد صنعت آن بزرالنج سفید صنعت مثقال زعفران تخم کافور هادی و الله ما جدم

از هر یک چهار مثقال عسکر نیغال صمغ عربی کثیر سفید نشاسته پوست بخیخ لعلاف افیون صافی نموده از
 هر یک پنج مثقال کوفته بخیخه باب ششتره جویب سازند هر جی بقدر فلفل شترنی تا دوجب و در نسخه
 دیگر بجای نشاسته بیدانه است حب نزل حکیم محمد باقر موسوی صنعت آن تخم کا هو مقشره بزرالینج
 سفید صمغ عربی کثیر افیون زعفران نشاسته از هر یک هفت مثقال پوست بخیخ لعلاف و دو مثقال کوفته
 بخیخه باب ششتره جویب سازند هر جی بقدر فلفل شترنی یک حب تا دوجب حب نزل به نسخه دیگر
 صنعت آن تخم کا هو صمغ عربی زعفران بزرالینج سفید افیون بخیخ لعلاف رب السوس نشاسته اجزاء مساوی
 کوفته بخیخه باب ششتره حب سازند و این حب بعضی از حکیم محمد باقر موسوی نقل کرده و حق آلت که این
 نسخه از حکیم محمد باقر و حکیم عابد الدین محمود منقول است از اقترح حکیم عابد الدین محمود شیرازی است حب
 نزل دیگر صنعت آن صمغ عربی کثیر زعفران نشاسته سفید الطیب افیون تخم کا هو مقشره بزرالینج سفید
 پوست بخیخ لعلاف اجزاء مساوی کوفته بخیخه باب ششتره جویب سازند هر جی بقدر فلفل شترنی یک حب
 تا دوجب حب نزل دیگر صنعت آن بزرالینج سفید افیون زعفران تخم کا هو مقشره نشاسته کثیر صمغ
 عربی کوفته بخیخه باب ششتره جویب سازند هر جی بقدر فلفل شترنی یک حب تا دوجب حب نزل دیگر
 صنعت آن بزرالینج سفید افیون زعفران تخم کا هو مقشره نشاسته صمغ عربی تخم ششخاش فلفل سیاه
 از هر یک مثقال ورق طلا یک مثقال صمغ عربی و افیون را باب بر شیرین حل کرده ورق طلا را
 حل نموده باقی او به کوفته بخیخه در نیم ششتره جویب سازند هر جی بقدر راشی حب نزل دیگر صنعت
 آن بزرالینج سفید تخم کا هو مقشره نشاسته تخم ششخاش صمغ عربی کثیر از هر یک یک مثقال پوست بخیخ لعلاف
 نیم مثقال زعفران دو دانگ افیون دو مثقال کا فور فیضوری نیم مثقال کوفته بخیخه باب پوست
 کوکنا ر ششتره جویب سازند هر جی بقدر راشی شترنی دوجب و در نسخه دیگر این حب چند بید شتره دو
 دانگ داخل است بقیه را بید که اگر بیدل چند بید شتره جدا و از خطای مجرب کنند بهتر است و حرام نیست
 حب نزل دیگر صنعت آن نشاسته تخم ششخاش صمغ عربی افیون از هر یک یک مثقال بزرالینج سفید
 پوست بخیخ لعلاف زعفران از هر یک یک دانگ و نیم کوفته بخیخه باب پوست کوکنا ر ششتره جویب سازند
 هر جی بقدر فلفل در سایه خشک نمایند شترنی از یک حب تا دوجب حب نزل دیگر صنعت آن
 افیون تخم ششخاش تخم خبازی کثیر رب السوس نشاسته اجزاء مساوی کوفته بخیخه لعلاب بزرالینج

جلد اول در بیان حب نزل و حب نشاط

۵۹۴

حب سازند حب نزل هرگاه با نشاط باشد صنعت آن مغربیده از تخم کاه و نشاسته زربالنج سفید
رب السوس کثیر اصنع عربی مصطکی رومی شکر نفعال آرد باقلانخ لعل ایفون زعفران مغربه دارم
شیرین تخم ششماش از هر یک یک مثقال نبات سفید پنج مثقال کوفته بخته حبوب سازند حب نزل دیگر
موجب صنعت آن اصنع عربی کثیر الشاسته داچینی از هر یک پنج مثقال رب السوس و مثقال حب شیرین
قرقل از هر یک یک مثقال و نیم ایفون سه مثقال زعفران یک مثقال کوفته بخته آب شسته جها سازند هر
جی بقدر فلفل شربی یک حب حب نزل دیگر زکام و نزلات را نافع بود و سرفه را زایل کند چون
وقت خواب بکشد و آنرا فرو برد صنعت آن ایفون چهار درم زعفران مصطکی جد و ارضطانی از
هر یک یک درم کوفته بخته حبوب سازند هر جی بقدر فلفل شربی یک حب حب نزل دیگر که سد
نزل کند و تقویت باه نماید صنعت آن لسان العصا شیرین جوز بوا بسیار مصطکی رومی پوست
بیرون بسته میل بود و قفل سفیل الطیب زربناد در و پنج عقرب بی پهن پنج بهمن سفید سعد کوفی از هر
یک دو درم فلفل سیاه زربالنج سفید از هر یک دو درم کل سرخ منزع الاقلع دارچینی سانج
افیتمون از هر یک سه درم عود سندی غنی خام عافرقه از هر یک یک درم ایفون مصری اصل
سدس درمی اجزا کوفته بخته ایفون و زعفران را بگللاب حل کرده باصنع عربی محلول شسته
حبوب سازند هر جی بقدر تخودی در سایه شک نموده شربتی یک حب ناسحب و نیم خربزه
نشاط است حب نشاط تا یلف حکیم میر محمد مؤمن سرفه و نزلات و سل را نافع است و باضمه
قوت دهد و نشاط آورد و مقوی باه محو درین است منع اسهال کند و معدل مزاج سودا و است
صنعت آن اصنع عربی کثیر رب السوس نشاسته از هر یک پنج مثقال فیون کا زردنی و مثقال
و در نسخه دیگر و مثقال است حب الحلب مر و اید ناسفته کرباسی شعی با قوت ربانی از هر یک یک
مثقال کوفته بخته بلعاب السقر حل شسته حبوب سازند حب نشاط دیگر که همان نفع دارد
صنعت آن اسارون سفیل الطیب زعفران مصطکی رومی تخم کرفس دارچینی ریونید چینی از هر یک
دو مثقال زربناد حب الفار فیون قرقل بسیار باصنع عربی از هر یک یک مثقال زربالنج
سفید فلفل از هر یک سه مثقال فیون کا زردنی پنج مثقال کوفته بخته آب شسته حبوب
سازند هر جی بقدر تخودی بورق طلا پیچیده نگاه دارند و در وقت حاجت بکار بر حب

لغت الیم افیونی صنعت آن که با شیمی شاد و عذیبی حصول ثبوت باقی بازوی سبز دار چینی
 و مالاخوین کند رنگارنگ فارسی پنج انجبار از هر یک یک انگ افیون زعفران از هر یک یک راسی
 سوده حب ساخته فرو برند و بعد از آن شیر و تخم خرفه متشبهه جو متشبهه از هر یک یک تنقال و پس طلک
 طباشیر کافوری شیر و سرطان مصری از هر یک یک تنقال شربت دیاقه و یک اوقیه عرق برهمناسک
 ده تنقال نبوشند صنعت این حب نشسته دیگر که حکیم میر محمد مؤمن در خفته اندکی تصرف در آن نموده با
 خود ذکر کرده کثیر اصنع عربی رب السوس نشسته از هر یک پنج تنقال افیون هفت تنقال الجلب
 زعفران مروارید ناسفته با قوت رماتی از هر یک یک تنقال کوفته بخفته بلعاب حب السفرجل
 شسته خوب سازند هر حبی بقدر راسی شیمی دو حب تیر از آن جمله است حب نواب شرف
 اعلی شاه جنت ایشان صاحب طما سب موسوی صفوی بن حب حکیم عابد الدین محمود شیرازی
 بجهت بندگان شرف ترکیب نموده و بسیار موافقت بزاج بندگان اعلی نموده صنعت آن
 فلفل دار فلفل کشیل حب بلسان برجان فرغری جنطیانا عاقر قرحا رب السوس کثیرا نشسته اصنع
 عربی زربنا و در پنج عقری مصطلکی رومی زعفران عود دهند بی از هر یک دو تنقال قفسه
 الطیب تخم کرفس پوست زرد و ترنج فلفل از هر یک سه تنقال سفید الطیب یک تنقال افیون پانزده
 تنقال کوفته بخفته بگللاب شسته خوب سازند هر حبی بقدر تخمدی بوق طلا یک صد عدد پیچیده
 نگاهدارند شیمی یک حب و دو حب گردق طلا را حل کرده داخل نمایند و بر بالای حب هم
 قدری پیچیده بهتر است حب نواب شرف اعلی شاه عباس موسوی صفوی که طبایا اتفاق بجهت
 بندگان اقدش ثبوت نموده موافقت بزاج جنت مکان نمود صنعت آن منحل سفید صطک
 رومی اسارون قصب الذریره مشک خالص عود فارسی خام غلبه شیب کثیرا از هر یک
 یک تنقال دار چینی بسیار فلفل سفید فقیهون قرطی حقیقه الغلب مصری زعفران از هر یک دو تنقال
 افیون بزرالنج از هر یک سه تنقال کوفته بخفته بگللاب شسته خوب سازند هر حبی بقدر تخمدی بوق طلا
 پیچیده نگاهدارند شیمی یک حب ناد و حب حب مسکن اوجاع بطن و غیره صنعت آن منحل
 حب انار و مکی زعفران فلفل قرطی حقیقه سفید عاقر قرحا از هر یک یک تنقال مشک
 و انگلی افیون یک تنقال نیم بگللاب حب ناز حب بی این حب از ترکیب طبایا میهند است گفته

جلد اول در نسخ حبیه و بیان دجمرت

۵۱۵

که نافع است از برای در سرد و ضعف بکار صنعت آن ایفون دانه جوزمان از هر یک بمشغال بمشغال دو
 مشغال ریون چینی سه مشغال کوفته بخته جهاسا زنده بر جی بقدر نخودی شربتی از یک حب ناما
 سه حب حب بیضه در صورتیکه فی یا سهبال یا بر دونه نشود و دانند که تنقیه نام شده و از برای
 قی و اسهال خوف هلاک است استعمال نمایند صنعت آن فلفل بزرالنج از هر یک بیست درم فیون
 ده درم زعفران پنجم درم چند بیدستر یک درم زرباد در پنج عقیلی از هر یک نیدرم مشک تنکی حاصل
 مروریدنا سفته محلول از هر یک دو نلث درم و دو قیر الوجد و غلطانی از سروده سه درم عودندی
 خام و دو درم کندر چهار درم و برق طلا پنج عدد و برق نقره ده عدد و هر دو راصل نموده ادویه کوفته بخته
 بگلایب شسته خوب سا زنده بر جی بقدر ماشی شربتی یک حب ناما و حب و ایضا از انجلیه دجمرت
 است بدانکه دجمرت بالغه و ال سکون حای مملو فتح بیم و سکون رای مملو فتح ثانی مثلثه و الف
 مقصور بلغت حمیری است و دجمرت یا دجمرت یا نیز تصحیح نموده و تعریف آن حاد و است یعنی دو اینکه
 موجب تمرای طعام است یعنی دوی منکر کننده فصول دارد این اولی است بعضی گفته اند که آن
 فرود آورنده چمن و هر کند و رباح است و بعضی حواشی قانون منظر رسیده که بعضی با دجمرت
 و حبالی الو العباس و همای این معجون را با اسم معجون اختلاف ذکر کرده اند با وجود آنکه لفظ
 دجمرت لفظ حمیری است این معجون را منسوب نموده اند بحالینوس بودن دجمرت حمیری لغتی بودن این
 معنی از هر یک جالیوس نسکند زیرا که ممکن است که ترجم این معجون یکی از اطباء حمیر باشد که
 اسم یونانی آنرا بلغت حمیری نقل نموده چنانکه بر شعا که لغت سرپا است و مرکب آن فلفل و
 است که اطباء سیران فلو نیار چون از کتب جالیوس ترجمه سیرانی نموده اند از اسمی باسم سیرانی
 نموده اند و بالجمله دجمرت معجون قوی التخفیف است و منع اسهال مضطرب کند با آنکه در ارفضوال اول
 و حبص می کند و نافع است از برای تحلیل رباح غلیظه متولده در احشا و از برای قولنج و اوجاع مقعد
 و از برای سدای کبد و طحال و برودت رحم و اوجاع آن و از برای سعال طلب تب رباح
 و تبهای که از مواد بارده باشد مانند مواظبه از برای ضیق النفس و القطار نفس و صوت و
 از برای سرفه سدی اشترخای اعضا خصوص اشترخای معده و امعا و این معجون گرم است
 در درجه ثانیه و خشک است در درجه ثالثه و منضرب است بحورین بعضی گفته اند که صداع می آورد

و مصلح آن پنجین هست شریانی زان یک مثقال و نولس تا یک سال باقی می ماند صنعت آن به شش
 شش الریش در خوابا دین قانون بر رحل بکن و نیم لیان ذکرده درم ریونند چینی زراوند طویل
 از هر یک بیست درم زربناد در پنج عقربی از هر یک چهار درم مصطکی رومی حب بلسان عطران
 اکلیل الکاسنیل الطیب از هر یک ده درم افیون زنجبیل قسط تلخ سیلینیه ریاه از هر یک استار سده
 کوفی ده استار فلفل ده درم صبر قوطری چهار درم فلفل شش درم خربق سفید غنچه گل سرخ
 مندرج الاقاع شونیز از هر یک شش درم ادویه را کوفته بخیه لعسل مصفی سه وزن ادویه شش تبه در کره
 سنبه با طرف چینی کرده نگاه دارند و در وقت حاجت تعمال نمایند و در نسخه سرافیون وزن زنجبیل
 و قسط و سیلینیه از هر یک دوازده درم است و فلفل داخل نیست پس وزن این سه دو ایدین نسخه از نسخه
 شش گم است زیرا که سیب چهار مثقال و نیم است و سه استار بوزن مثقال سیزده مثقال و نیم و بوزن
 در هم نوزده درم و کسری باشد و وزن قسط ده استار است و در نسخه دیگر از هر یک از ان چهار
 دو اکا و وزن آنها هر یک سه استار است دوازده درم است و در نسخه صاحب ذخیره که در نسخه صاحب
 لسان ذکر کرده وزن صبر بیست چهار درم است و باقی موافق نسخه شیخ الریش است و حرمنا به نسخه
 شیخ داود صنعت آن بر رحل پنجاه درم زراوند طویل زراوند حرج ریونند چینی از هر یک
 بیست درم مصطکی رومی سنبیل الطیب بلسان زعفران اکلیل الکاسنیل از هر یک ده درم افیون
 زنجبیل قسط تلخ سیلینیه سیاه فلفل خربق سفید و رن کل سرخ شونیز طبعه کوفی از هر یک شش درم زربناد
 در پنج چینی عقربی از هر یک چهار درم و در نسخه دیگر با این ادویه صبر قوطری چهارده درم است
 و داخل است و در نسخه دیگر بیست درم است و کوباد در نسخه اصل ده درم باشد لعسل مصفی سه
 وزن ادویه به سوز معجون سازند و حرمنا به نسخه قوس بن یحیی بن علی صنعت آن زربناد
 در پنج عقربی افیون چند به شش فلفل از فلفل سیلینیه سوم البخوس بزرالنج سفید قسط شیرین سنبیل الطیب
 جوا شیرین سیاه سطر زعفران از هر یک شش مثقال حله سه مثقال مدواریه تا سقده و مثقال ازین
 مسکی صافی از هر یک دوازده مثقال مجموع را کوفته بخیه با عسل مصفی به سوز معجون سازند
 و بعد از شش ماه استعمال نمایند شریانی دو درم و قوت این معجون تا سه سال باقی می ماند و حرمنا
 با دلیگنده سه ده جگر و سپهر زنجباید و سوز بخیه و صنیق النفس و برقان که از سده باشد و قوطری را

نافع بود و در جیض نماید و فوائد بسیار دارد و صنعت آن تخم هزار اسپند کیمین و تخم کندر ذکر و درم
 زراوند طویل و در ریز و چینی از هر یک بیت درم زرباد در و پنج رومی از هر یک چهار درم
 مصطکی حب بلسان زعفران اکلیل الکسبل الطیب افیون خالص زنجبیل قسط تلح سیلین فراسیون از
 هر یک ده درم سده سیرطبی صبر سقوطری چهارده درم قرنفل شسته درم خربق سفید کل سرخ
 شونیز از هر یک شش سیرطبی فلفل ده درم و در نسخه دیگر فلفل بیت درم است ادویه کوفته بخته
 با سه چندان غسل کف گرفته بستر شد شربت از یک درم تا دو درم و جگر تا به نسخه شقایق با دانه بکنند
 و قویج را نافع باشد صنعت آن هزار اسپند طبله از هر یک سی درم در و پنج عقرب فلفل سیاه دار فلفل
 عاقور خا سارون سیلین سودا قسط تلح افیون زنجبیل زعفران از هر یک دو درم کوفته بخته غسل
 سه وزن ادویه بستر شد شربت دو درم و نیز از انجمله درج الصنعت است به نسخه حکیم مجرئی که در میران
 الطبلان ذکر کرده و گفته که حضرت علامی قدوة الحکام میر محمد باقر داماد این مجرئی را تالیف کرده و نسخه
 آنرا بایک وزن مجرئی ساخته برسم بدید پیش قطب شاه والی حیدر آباد فرستاده بودند و گفته
 که من این نسخه را از خط معوی الیه نقل نمودم میفرمایند که حضرت میر علیه الرحمة این مجرئی را در برابر
 شریانی اکبر تالیف نموده اند این را اکبر از ان سمرده اند صنعت آن مخلصه اصطبلانی اقراص سفید
 از هر یک بیت و شش مثقال اقراص اندرون و خورون فلفل سیاه و چینی از هر یک بیت چهار
 مثقال زعفران سی مثقال آمله شنی پوست بلبله کابلی ابریشم مقراض عود قاری خام مصطکی رومی
 روغن بلسان روغن نارچیل از هر یک بیت مثقال افیون مصری پنجاه و شش مثقال فلفل سفید
 در و پنج عقرب از هر یک دو از ده مثقال زرباد شیرین چهارده مثقال تخم شلغم برسی پوست
 انج حصیه الثعلب مصری ریز و چینی غار یعقون شش سفید انشی زنجبیل چینی بهمن سفید دانه سیل بوا
 و رن کل سرخ از هر یک دوازده مثقال تخم بادرنجیو پشش مثقال لسان الثور کیلانی از
 هر یک هزده مثقال کل کاو زبان کیلانی شش مثقال شسته سفید خوشبو تخم فرنجشک حدود ترکی
 لسان الصغیر شیرین قاقه کبار قرنفل از هر یک ده مثقال جد و از خطای موجب چهارده مثقال
 جود بوا با سه بهمن مسخ فراسیون از هر یک ده مثقال مرکب صافی دوازده مثقال حب الحار سیلین سیاه قره
 الطیب فخری خشک خولجان کندر ذکر از هر یک ده مثقال سعد کوفی سنبل الطیب از هر یک دوازده مثقال

متقال تاخواه را زیاده اسارون اسطوخودوس اریسا اصل سوسن سفید آزاد شیطنج مندی کرویا
 فاشد افاشن من ارمل عاقوق و قاضی طبع فصب النیر زرب جبطانا رومی شقاق مصری قلعاج
 اوزخ کیا بجینی سافج مندی پوست بیرون بسته مشکطرا شیخ نار شک بزرالینج سفید زرشتر بزر
 طباشیر سفید زرشک منفی فطر اسالیون از هر یک شش مثقال کثیرا صمغ عربی از هر یک ده مثقال
 میوه سیاه ببت و چهار مثقال ب السوسن و از ده مثقال کما فی طوس کما فی یوس صندل سرخ
 صندل سفید و دارید ناسفته بسد محرق کبرای شمع طین ارمینی طین مخوم قفه البهود مقل از رنق از
 هر یک شش مثقال موسیائی دارا بجدی لک مغسول از هر یک هفت مثقال مغاث بغدادی انقیون
 افریطی سیاه یوس لاجور و مغسول سنگین قنده و رنق نقره از هر یک پنج مثقال تخم کرفس حب بلسان
 پوست عود بلسان در او ند و جرج زراوند طویل حما حروف باطنی صمغ بری حلیت طبیب کثیر شک
 قزقون دو قوا از هر یک چهار مثقال عصاره الخیة النیش و مثقال شون یا قوت صمغ زمره و عقیق بانی
 از هر یک سه درم زبرجد اعلی و ده مثقال فاد زهر جوانی اصطیپانانی عجزه اشهب مشک ترکه
 از هر یک هفت مثقال و رنق طلا چهار مثقال نبات سفید چهار یکمن تبریز عرق جد و اخطائی
 عرق مخلصه اصطیپانانی عرق زربنا و شیرین از هر یک بمقدار حاجت عرق بهار عرق قنده عرق
 دارچینی عرق قرقل از هر یک بمقدار پنج مثقال گلاب کمر عرق بید مشک صغنی از هر یک یکصد درم
 غسل صغنی سه وزن مجموع او و بر روغن بادام شیرین روغن بادام تلخ بمقدار حاجت صمغ عربی سیاه
 مصطکی و عرق مخلصه و عرق جد و او و عرق زربنا و پنجسانند و اندک غسل در آن داخل کرده یک
 شبانه روز بگذارد و عذیرا علییه در غسل بگذارد و همچنین موسیائی اجداد و غسل بگذارد و میفرماید
 که بهتر آنست که عجز موسیائی را در یکی از روغنهای این مرکب در قند مضاعف بگذارد و او به
 را کوفته و پیخته بر روغن بلسان میوه سیاه و روغن نارچیل و روغن بادام شیرین و تلخ چرب بپزند و مشک
 را جدا بگویند و همچنین زعفران جد و او را را علییه علییه بگویند و بعد از آن فاد زهر را بگلاب صیلا به
 نمایند و انقیون را در عرق قرقل و عرق دارچینی و عرق قنده نجیسانند و چون غسل بقوام آمده
 باشد از آنش فرود آورده او را صمغ برادران حل کنند پس جواهر را که خوب صلا به کرده باشند
 بعد از آن بر ششم مقرض پس عذیرا موسیائی که اخته او فاد زهر و جد و او را و انقیون و زعفران این

که مذکور شد بعد از آن او به چرب نموده بعد از آن خشک کند و ورق طلا و ورق نقره بمجاول بعد
از آن جعبه و مبالغه نمایند که اجزا خوب مخلوط شوند یعنی که بزنند تا خوب مخلوط شوند پس در ظرف
چینی کرده بکندازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شش ماهی از این همچون از یکدنگ تا یک شتال
و تا دو شتال تری مجوز است و این ترکیب بکلیه صفت و چهار جزو است سوای نبات و کلاب
و عوف با و عسل و وزن اجزا یکجزار و دو است و صفت شتال صاحب سبت در آن اطلال
گفته که مزاج این مرکب حرارت برودت معتدل لعل بحر است و خشک دل و رجه ناله فصل
در ذکر دوائی که اصل و عمود در آنها ایفون است از آنجا دوائی سبت است
دوائی سبت که آن را بفارسی بهوشی دارد و گویند صنعت آن ایفون ده درم نیم ششاش
سیاه بیست درم نیم کاه بوجبه درم پنج لعل پنج درم مجموع را در شش رطل آب بنزداید و رطل
رسد پس صافی نموده در صافی آن نیم رطل گندم پاک کرده بنزد بانش ملائم تا تمام آب را جذب
کند پس در سایه خشک نمایند و کوفته بخت شتال آن موجب نبات می شود و دوائی سبت دیگر
ایفون پنج سوسن برابر کوفته بخت در طعام کبکد خواص بسیار شش شود سیاه بنزداید و
بهوشش کرد و گفته اند که جریمه و نسخ بهوشی دارد و در زمین باب ذکر یافت و نیز از آنجا
است دوائی نافع از برای جمع اذن که وصف کرده آن را غائیش حکیم صنعت آن مرکب
صافی صدف قوطی از هر یک چهار شتال کند سه شتال و در نسخه دیگر یک شتال است ایفون
زعفران از هر یک شتال مغز بادام تلخ سی عدد بارزد و دو شتال جزا را سخن نموده بکند
انگوری بپوشند بقدری که بگردد مثل عسل سطر و در شیشه نگاه دارند و در وقت حاجت سه
قطره آنرا در گوش بچکانند و به نسخه دیگر نفع از برای جمیع اوجاع و قروح اذن صنعت
آن مرکب صافی یک شتال کند سه شتال زعفران چهار شتال ایفون دو شتال مغز بادام
تلخ مقشر بیست عدد بهر کوفته بکند بهر شش افراس سازند و در سایه خشک نمایند و در وقت
حاجت اگر بگردد باشد و گوش بکفرص آن را بر وزن گل سرخ حل کرده سه قطره آن را در
گوش بچکانند و اگر بگردد باشد نقل در سما معیه که انگوری کهنه نموده در گوش بچکانند و دوائی
و دیگر نفع از برای درد دای کهنه گوش و از برای ادرام اذن و از برای بده و فتح کاذر

کوش آید صنعت آن ترس شامی مقرر از جمیع قشور شب بانی غافل سفید نظرون زعفران افیون
پوست انار مرکبی صافی کند رسبل الطیب از هر یک دو درم چند بیدستر بکدرم کوفته نیمه لیبر
انگوری و عمل بر شند و در شش و دیگر وزن عمل شش درم است دوسه قطره ازان در کوش
چکانند و وائی بر حوطا لکری منافع دارد صنعت آن زعفران مرکبی صافی رسبل الطیب از هر یک
نیم مثقال شمس محرق نصف و ثلث مثقالی افیون نیم مثقال چند بیدستر ثلث مثقالی شب بیانی
شب بد اوزن هر یک یک مثقال کوفته نیمه لیبر اگر در کوش درو باشد این دوا را بروغن گل بر خ
سسته در چهار قطره در کوش چکانند و اگر در کوش صد بد باشد این دوا را بطبوخ ثلث مثقال
نمایند و اگر در کوش گرم باشد باید مخلوط کرد با جزای این دوا خربق اسود و مثقال و در آب
بریک مثقال مخلوط کرده سه قطره در کوش چکانند و الاغیا ازان جمله دین نافع از برای درد کوش
که از گرمی بود صنعت آن روغن بادام شیرین چند درم سرکه کهنه سه درم افیون یکد انگ
سرکه و روغن را هم بمیختند تا سرکه برود و روغن بماند پس افیون را در آن حل کرده دو قطره
از در کوش بچکانند و نیز ازان جمله نسخ را مبراثات است را مبران کیر این معجون از ترکیب
اطبای هند است و در بعضی نسخ قانون نام این معجون ای بجو در اول و در اکثر نسخ را مبر
برای مہله و در بعضی نسخ را مبرام برای مہله و میم در آخر بدل نون دیده شده مانند
قرابادین معصومی بچکل که این میم باشد اصل آن رام مہارام بوده که را مہارام شده
نافع است از برای سور مزاج بار دواز برای صنعت معده و زیادہ میکند باہ را و مفید است
از برای دسواس و مودا و صالح است از برای حرکات بدن حفظ جنین
و کلیہ و مثانہ کند و نفیت حصاة کلیہ و مثانہ نماید صنعت آن پشخه پشخه رئیس
که در قرابادین قانون آورده و ج ترکیب قطط تلخ تراوند مدحرج تراوند طویل از
هر یک ششہ استار و ہر استاری چهار مثقال و گفته شد کہ چهار مثقال و نیم است
دار فلفل رنجیل از ہر یک پنج استار تخم کرفس ناخواہ کہ دیار از یا نہ تخم رطبه نیم خورده
مقشر جرم قوری سفید قوری گلگون اذان الفار زبیرہ کرمانی بد بر تخم شبت از ہر یک ششہ
استار قر فلفل ششہ قصب الذریرہ عود بلسان از ہر یک سہ استار سلجہ بسیارہ قافہ قرفہ الطیب

اکلیل الکک شیخ زرنجب بلسان از هر یک چهار پوشت بلیله زرد پوشت بلیله شیر آمله
 منقعی از هر یک هشت استار افاح خشک حرقی سفید مجرب مورد و سرماخوز بزرگ البج بری بزرگ البج
 بستانی شیطرح بندی زرنجک منقعی خشک بستانی مورد و سرخرم حب ترچ منقش زرد و سرخرم اس
 بندی بهمن سرخ بهمن سفید لسان الصافیر از هر یک چهار ده متقال و در نسخه دیگر است و چهار
 متقال است جو زیواسی عدد و اصول قنابری تخم فخنکشت از هر یک سه استار تخم خبز جاما از هر
 یک شش درم افیون فرنیون چند بیدستر از هر یک سه درم بلیله سیاه چهار درم سافج بندی
 علیه مورد و قو فطر اسالیون ریوند چینی از هر یک شش درم مجموع را کوفته بیخته فانیذ سنجری سفید
 بوزن مجموع ادویه کوبیده در روغن کا و بوزن مجموع ادویه و فانیذ و غسل مصفی بونین همه
 ادویه معجون سازند باین دستور که فانیذ را کوبیده در سه رطل آب حل کرده بچوشانند
 تا که اخته شود و غلیظ گردد و ببقوام غسل آید پس داخل کنند در آن غسل مصفی را و چند جوش دیگر
 داده و کف آنرا بکینند پس ادویه کوبیده بیخته بروغن کا و دانه کرده چرب نموده بگسل و فانیذ
 بقوام آورده که در پاتیل بزرگی باشد ادویه کوبیده را بر آن بپاشند و به تیر حلوائی بر هم زنند
 تا استوی گردد پس در سبوحه سبز لها بدار که مدتی در آن غسل باشد از غسل خالی کرده آن
 معجون را در آن کرده شش ماه بگذارند پس استعمال نمایند شربت می مانند باز وی در اول ماه وسط
 و آخر آن سه روز آب گرم یا با بعضی بنیند تا و افضل آنکه از برای این امر بنیند نه بیست غسل
 است و این نسخه شفت و چهار جزو است وزن آن هشت صد و ده درم و چهار دانگ است
 و مزاجش گرم و در یک درجه و نیم خشک است در یک درجه و ربع درجه که اصل آن به نسخه دوم شیخ
 رئیس در قرابادین قانون آورده هفت آن دج ترکی قسط تلخ زرد و نود طویل زرد و نود صریح از هر یک
 سه شاد و ارفل زنجبیل از هر یک پنج استار و در نسخه دیگر از هر یک دو استار است تخم که فسن نخواه کرد و باران
 تخم اسپست تخم خرفه منقش تخم بجز تخم خرزنجوش تو در می سفید تو در می سرخ اذان الفار زرد که کاف
 تخم شبت از هر یک شش استار و قنصل شسته قصب الذریر و بلسان از هر یک سه استار سیاه قنصله الکلیل تخم زرنجب بلسان
 بسا قنصله الکلیل از هر یک چهار استار پوشت بلیله زرد پوشت بلیله منقعی از هر یک شش استار افاح خشک مورد و سرخرم البج بزرگ البج
 بزرگ البج شیطرح بندی زرنجک منقعی خشک بستانی مورد و سرخرم حب ترچ منقش زرد و سرخرم اس

شغال جوز بوا سی عدیغ فی بری تخم فنجکنت از هر یک سه استار تخم خرمایا از هر یک شش درم
 افیون فرقیون چندید ستار از هر یک سه درم بلبله سیاه چهار درم سافج هندی حلیه فطره سالیون
 دو قوریند چینی از هر یک شش درم ادویه را بعد از آنکه کوبیده و بیخته باشند هر یک را علییه وزن
 نموده فایند سفید بوزن مجموع ادویه بر روغن گاو ناز و بقدر حاجت روغن را گرم کرده ادویه را
 بآن شسته فایند را اصل کرده بقوام آوردند و غسل مصفی داخل کرده و در جوش دیگر بند پس ادویه چرب
 نموده را بآن لبشند و در ظرف چینی نگاه دارند شربت و درم یکت قویا و از برای صغیف مزاجان
 کتارین و در نسخه دیگر بجای زعفران و بجای اینجی بری پنج قناری است و این نسخه
 صحیح است و در بعضی بجای تخم فنجکنت و خشک است را حهران صغیره و ب است و در نسخه امهران
 کبیر صنعت آن نیز تخم الیش و ج ترکی را و در جرح قسط تلخ را و در طویل از هر یک سه استار
 حب را و در تخم حل از هر یک دو استار فلفل و افضل تخمیل از هر یک پنج استار تخم کرفس کروی یا سعد گو
 تخم شمشاد تخم پست تخم باریز تخم جیر زعفران و جیر قوری سفید قوری سیخ تخم کند ناز بکنان
 بیخته قور را از یانه ناخواه حب انج مشتمل تخم خرفه مشتمل بود نه ناریک و احلیه تخم مرغ خوش زبره کطانی
 تخم شبت تخم خرمایا از هر یک ده درم و نقل خیر بوا شده سافج هندی فافک کبار فرفه الطیب را سن
 جوز بوا قصب الذریره زرب کلیل الکلی و حوزب بلبلان از هر یک هشت و چهار درم تخم گل سیخ
 شروع الا قاع خشک کرده بنجد درم بلبله سیاه پوست بلبله کالی پوست بلبله آله منقی از هر یک سه استار
 بزر الیخ سفید افیون فرقیون از هر یک سه درم چندید ستار یک ستار سیخ هندی خشک زربا و بکن
 سیخ همین سفید ریون چینی در روغن عقیق بنویسند و بخوان منجی سالک از هر یک سه استار فایند سفید بوزن
 مجموع ادویه را علییه و علییه کوبیده و بیخته وزن نموده مخلوط کرده بر روغن گاو ناز چرب نموده غسل
 مصفی و در وزن ادویه لبشند شربت یک شغال باب گرم و این نسخه شصت و نه جزو است سوای فایند
 و روغن گاو و حل و در این گرم است و در آخر در جبه دوم و خشک است در اول سوم را امهران به
 نسخه سید استیل که در ذخیره در مرض نفوس ذکر کرده نافع است از برای استرخای اعصاب
 و اوجاع مفاصل و نفوس صنعت آن بلبله کالی پوست بلبله آله منقی قوری زرد قوری
 سیخ همین سیخ همین سفید تخم کرفس را از یانه نشین برومی یا عصا و آن حج ترکی قسط تلخ

جلد اول شرح سفوف و شیموم و شیاف

۶۰۴

مرزنجوش زراوند مدحج تخم فحاش تخم نبت فاقلا صغار اکلیل الملک گل سرخ نر نارنج سفید خولجان
اجزاء مساوی کویده و بخته لعسل معنی بسپند شربتی دودرم از انجمله نیز سفوف مسکن و جمع
است مستعمل در قروح کایه صنعت آن افیون کازرونی نیم دانگ نر نارنج سفید یک دانگ مقرر تخم
خیارین دودرم تخم کاهو مقشره یکد رم تخم غزنه مقشره دودرم حبه بعضی از مزه یک شربت است
و در بعضی دوشربت تا چهار شربت است سفوفیکه خون را از کلیه و مثانه و مقعد و هر جا که باشد
باز دارد صنعت آن کپوی شمع گل رزمی افیون کلنا رنارسی کند راجز مساوی افیون ربع جزو
کوفته بخته شربتی یکد رم بامق ایضا از انجمله شیموم شیموم مفید از برای صداع احترا
و فسیکه با سپهر منقرط باشد صنعت آن افیون نعفران از هر یک یک دانگ در روغن تخم کاهو
و عرق بید مشک و عرق نیلوفر از هر یک یک اوقیه حل کرده و در شیشه کشایدی کرده و ایم بپوشند
شیموم دیگر فقیح سده یا بنشینم نماید و صداع را نافع است صنعت آن افیون نعفران حبه المصططیس
هر سه مساوی بر سنگ سماق با آب سوده پیارچه آلوده بر یا فنج گذارند و اگر پیارچه کاغذی مدور
چیده بسوزن سوراخ نموده بر یک روی آن بیالایند و بر صندلین چسبانه نیز سوزند است
و نیز از انجمله شیافانی است که اصل محمود در آنها افیون است شیاف افیونی چون بر
پلک های چشم طلا نمایند در و ساکن سازد و درین عمل عجیب الفعل است
صنعت آن افیون خالص شادنج عدد سی خصول از هر یک یکم تقال صمغ عربی کثیر از هر یک
ثلث مثقالی کوفته بخته باب باران شسته شیا فهای اندک طولانی بزرگ سازند و در سایه
خشک نمایند و عند الحاجة بآب کشیده تازه با سفیده تخم مرغ ساینده بر پلک های چشم طلا نمایند
شیاف افیون دیگر نافع از برای خیر و در ناک صنعت آن کندر ذکر نعفران حنظل
صمغ عربی از هر یک جزوی افیون ربع جزوی شیاف ساخته استعمال نمایند شیاف دیگر
اقوی از ان صنعت آن نعفران چند بید شیرینج افیون اجزاء مساوی بسوزن شیاف سازند
شیاف دیگر منقول از مجربات حکیم عماد الدین محمود بن خط مغزی الیه نافع از برای زجر و
از ان خون بسیار که سبیش برودت امعا باشد نافع است از برای سده و صد هجعت آن
کندر ذکر مرکبی صفائی از هر یک جزوی افیون نعفران از هر یک نیم جزو نیم کویده و شیموم

سازند که در طرف آن خط ایستند پس در این شیان را صاحب حیر که حاضر النفع است
و چون در دساکن شود نه در آورد و الا ضرر دیگر خواهد رسانید شیان دیگر نافع از برای
قولنج ریجی صفت آن جذبیدستر زعفران مرکبی صافی از هر یک دو جزو افیون یک جزو بدستور مقرر
شیان ساخته استعمال نمایند چنانکه در حاجتی که از کزشتن سنگ بر مجرای بول بهر سبب باشد
چون بچکانند در مجرای بول بعد از آنکه از فصد جراحت را بر ویانند و تلخ سازد صفت آن سفید آب قلمی
شسته کل مخموم گذردم الاخوین اجزا مساوی افیون عشر جزوی شیان سازند و در وقت
ساحت با آب لسان الحمل یا گلاب سائیده بمجرای قضیه بچکانند و انواع شیان بهیض انیونی
کافوری و غیر آن نافع از برای امراض عین در سفید اج مذکور شد و الاضداد از آن قبیل است
ضماد اشک اصل و نمود و اشک افیون است ضماد نافع از برای شقیقه صفت آن دم الاخوین صمغ عربی
زعفران افیون گرفته بسفیده تخم مرغ شسته بر پاره کاغذی مالیده بر شقیقه بچکانند و اگر کاه استعمال
کرده میشود در اضمه و اطلبه اقسام صداع بسبب شدت حج افیون را از برای تشکیل و حج تجذیر آن و دیگر
سبب شدت تبرید و تجذیر افیون باید که استعمال کرده شود با مصلح آن مثل جذبیدستر و زعفران
و جدوار و مشک امثال اینها از مصلحات افیون که ذکر کرده شده بجهت آنکه اگر بدون مصلح استعمال
کرده شود بسیار باشد که احداث بلا نای غظیم مثل ظلمت بصر و سکت کند و گاه باشد که فلک گردانند
و پس چون مصلح آن مثل جذبیدستر و زعفران و جدوار و مشک داخل کرده شود میکند
ضرر آن کم بالغی صفت و بجزارتی که اینها را میباشند ولیکن در اقسام صداع حار
زعفران بهر جهت بجهت آنکه زعفران اگر چه حار است اما حرارتش از جدوار و جذبیدستر
و مشک کمتر است که این هر سه بسبب حرارت مفرط ممکن است که ضرر بصاحب
صداع حار رسانند و نیز زعفران مقوی جوهر روح است و جوهر اعضا بقوت قابضه
پس حفظ روح و جوهر دماغ و اعصاب و سایر اجزای سه میکند و می باشد
مالغ اثر افیون در آنها و نیز آن اعضا و از واج قبول اثر افیون کمتر میکنند
با آنکه نیست آنرا حرارت مفرط و نیز بالغی صفت فادز هر مالغ ضرر افیون است
و نیز زعفران منوم است و نوم نیکوترین تدابیر است از برای جسم و جاع بجهت آنکه

جلد اول نسخ ضما و طلا

۴۰۵

تا به احساس و جمع نیک و پس میگرد طبیعت قوی بر دفع آن زیرا که در حال حساس و جمع واد تمام شود
 آن عضو میگرد و موجب زیاده ای در جمع است و عدم قدرت طبیعت بر دفع آن ضما و نافع از
 برای صداع حار و منقول از محمد بن زکریا از سی صنعت آن تخم که پوشیدان مایه صندل سرخ
 صندل سفید فلفل افیون زعفران بگللاب و سرکه کشمش پانچ کثانی را با آن نموده بر سر نهند و چون
 که ششم اعاده نمایند ضما و دیگر منقول از طبری از برای صداع حار حادث از احتراق شمس
 صنعت آن تخم که پوشیدان سرخ صندل سفید گل سرخ گل بنفشه از هر یک سه درم گل نیلوفر چهار درم
 شیان مایه اود درم پوست بنج لعل یک درم و نیم زعفران یک درم افیون نیم درم کوفته بنجته آب که با
 تازه و آب کشیده تازه و آب عنب الثقلب و سرکه انگوری شسته بر صدغین ضما و نمایند و در
 نسخه دیگر شغالی درین ضما و وزن افیون دو درم و وزن بنج لعل یک مثقال است و در نسخه دیگر
 این ضما و بجای تخم که پوشیدان بنفشه نیم درم است و در نسخه دیگر بجای گل بنفشه که وزن نیم درم است
 این ضما و بنجته محمود بن الیاس صندل سرخ صندل سفید گل نیلوفر گل سرخ تخم که با هوا از برکات درم افیون
 بزر را بنج بنج لعل از هر یک یک درم زعفران نیم درم شیان مایه اود درم کوفته بنجته آب که با
 تازه شسته بر پیشانی طلای نمایند صنعت این ضما و بنجته دیگر صندل صندل صندل صندل صندل صندل
 بعد از تنقیه هر گاه جمع باقی باشد از برای تعدیل مزاج و تسکین وجع صندل سفید صندل سرخ
 بگللاب سوده گل سرخ با بونه شیان مایه فلفل تخم خرفه از هر یک یک درم و افیون نیم درم زعفران
 ربع جزوی کوفته بنجته بگللاب و اندکی سرکه انگوری شسته بر مقدم سر ضما و نمایند ولیکن باید بر خذر
 باشند از استعمال مخدرات تا کار با خطرات بحث استعمال نمایند و چون استعمال نمایند با صدمات
 آن مثل زعفران و با بونه استعمال نمایند چنانچه در سرد زکریا یافت و نیز از انجلی طلایانی است که اصل
 و محمود در اینها افیون است طلای افیون پسک صداع و وجع شقیقه که به بنایت شدت داشته باشد
 و شخص را بی طاقت کرده باشد صنعت آن صندل سرخ صندل سفید تخم که با گل نیلوفر از هر یک سه
 درم شیان مایه اود درم افیون پوست بنج لعل از هر یک یک مثقال کوفته بنجته بگللاب و آب
 عنب الثقلب و آب کشیده تازه شسته بر پیشانی و شقیقه طلای نمایند طلای دیگر از برای صداع حار
 و شقیقه بارده این طلا اسکن جمع و جمیع بارده است صنعت آن مشک ترکی یک درم صندل سرخ

جلد اول نسخ طلا

۴۰۶

فرغون چیده ستر صمغ عربی عود شندی زعفران از هر یک دودرم افیون یکدرم و نیم باب
 کرفس طلا نماند طلای چیده برای شقیقه صنعت آن زعفران صمغ عربی افیون سوده پسفیده تخم
 مرغ شتر بر دو باره کاغذ که بر آنها از سوزن سوراخ بسیار کرده باشند مالیده بر دو صمغ چیده بماند
 طلای لا ذوقیه بیت شقیقه از حضرت علای والد مابدان مرحوم قدس صفت آن برگ
 مورد مرکی صبر قوطی حنظل کل حنظل سندی صمغ عربی لثا سیه انزروت سفید مسک
 کثیر افوقل قنار کنه رگنار فارسی افاقیادام الاخوین شیان مایشا از هر یک یکدرم و نیم و افیون دو جزو
 زعفران نیم جزو کوفته بختیاب برگ مورد شتر افواص سازند و در وقت حاجت بکف صمغ سفید
 تخم مرغ سوده بر پارچه کاغذی بشکل نیاری چیده بسوزن سوراخ بسیاری در آن کرده و دوار
 بر آن طلا کرده بر شریان صمغ چیده بماند طلای دیگر از برای شقیقه حار و صداع حار صنعت آن
 بزرالنج سفید تخم کاهوشیان مایشا برگ گل سرخ صندلین فوخل پوست پنجه افیون کوفته بختی
 بکلاب و سرکه شتر بر شقیقه طلا نماند و بر بالای آن خرقه کنانی که بکلاب و سرکه نکرده باشند
 گذارند و عاده کنند چون گرم شود بچکانند این دوار دیرینی و گوشش بار و عن کل سرخ و اندکی
 سرکه بگوری پس اگر بوده باشد جمع شدید اصناف و پدید بوره نمایند انزروت و بچه بماند بر
 صدغین بچه بماند بر بالای آن قطره سرب قیون و بکند از غذا خشک شود منع بنفش مریان کند و
 این را از وزن نماند طلای دیگر که جهت صداع حار نافع است منقول از فرابادین بقالی صنعت
 آن صندل سفید صندل سرخ تخم کاهو از هر یک سه درم کل نیلوفر گل سرخ از هر یک چهار درم زعفران
 یکدرم افیون شیان مایشا از هر یک دودرم پنجه افیون بکتاب با آب بک کاهو تازه ساییده
 بر پیشانی و صدغین طلا کنند طلای دیگر چون بر پیشانی بماند رفع صداع تمام صنعت آن افیون
 زعفران فوخل صمغ عربی اجزاساوی ذر آب بر کلیموی کاغذی باب لیوسا بیده بر پیشانی
 بماند جو بیت طلای دیگر از برای شقیقه صداع که در دوار ساعت ساکن کند صنعت آن سرخ لقا
 کند زعفران صبر قوطی از هر یک یکدرم بزرالنج دودرم گل رمنی یکدرم و نیم صمغ عربی انزروت
 سفید و مرکی صافی از هر یک یکدرم افیون دانگی کافور قیوری حب کوفته بختیاب شتر بر شقیقه
 و پیشانی و محل در و طلا نماند طلای دیگر از برای شکین و جمع صداع صدغوی است عمل بعد از تنقیه

جلداول نسخ طلا

۲۰۴

صفت آن مخم که هویر الیغ افیون زعفران کا فور قیصوری سوده باب کشینه تازه شسته بر سر طلا
 نماینده طلای نجیبی این طلا را نجیب الدین سمرقندی در قرا با دین خود ذکر کرده و گفته که نافع است
 از برای صداع و موی هرگاه بوده باشد با آن صبران بکشی که بر داشت از آن آشفته باشد چون
 استعمال کرده شود بعد از قصد فیض صفت آن صندلین فلفل کل از منی شیاف مایشا از هر یک
 ده درم پوست پنخ فلفل زبر الیغ افیون زعفران کا فور قیصوری از هر یک یک درم همه کوفته و پیخته
 بکباب و قدری سرکه شسته با ریخته کانی را بان آلوده کرده بر سر گذارند و در مبداء از روانی مذکور بر سر
 بچکانند که خشک نشود طلای دیگر نافع از برای صداع حار هرگاه بوده باشد و جمع شش پیچشی
 که علیل برداشت آن بر آشفته باشد این طلا در در ساعت تسکین میدهد پیچشت آن از در
 سفید نیم خرد و صندل و جز و فیون کس نخ و زعفران مثل فیون کوفته پیچته بصماریه کا بهوشسته
 بر صد غین طلا نماینده طلای دیگر از برای تسکین صداع حار هرگاه از اندام و دیگر تسکین نیا پیچشت
 آن صندل سنج صندل سفید از هر یک یک درم افیون زعفران از هر یک انگه کوفته بصماریه
 کشینه تر و عصاره کا هویر تر و عصاره عنب الثعلب تر شسته بر مقدم سر طلا نماینده و گاهی اضافه
 کرده میشود درین طلا اندر دم زبر الیغ سفید هرگاه احتیاج زیاده ای نخند بر باشد و در شسته دیگر وزن
 افیون نیم درم است و زبر الیغ داخل نیست و در شسته دیگر وزن افیون دو دانگ و زبر الیغ نیم درم
 است و گفته که بکباب و آب کا هویر تازه شسته طلا نماینده شسته و دیگر این طلا صندل سنج صندل
 سفید از هر یک پنج درم از زبر الیغ سفید نیم درم افیون یک درم سوده باب کشینه تازه و آب کا هویر
 تازه شسته طلا نماینده طلای دیگر که در در حار را در ساعت تسکین میدهد صفت آن افیون زعفران
 از هر یک طسوجی پوست خشخاش یک درم افیون زعفران با آب برگ کا هویر تازه حل کرده پوست
 خشخاش کوفته پیچته با آن شسته بر مقدم سر طلا نماینده طلای دیگر منقول از قرا با دین شفا فی
 نافع از برای صداع حار هرگاه بار طوبیت باشد صفت آن افیون مرکب زعفران زبر الیغ
 اجزا مساوی کوفته بکباب شسته بر صد غین طلا نماینده طلای سایر جمیع صداع بار صفت
 آن چندید سر افیون فلفل خردل کوفته پیچته کهنه شسته بر سر و صد غین طلا نماینده حکم محمد باقر
 و در مجربات خود این طلا را ذکر کرده و لیکن فلفل زعفران داخل کرده طلای دیگر نافع از

برای صداع بارد صنعت آن مکی افیون زعفران قریون صمغ عربی قسطانج صبر مقوطری چند سینه
از زروت سفید قنار کندر کوفه نیخته با پنجه مناسب باشد از لعاب آب شسته بر سر و صدغین طلا نمایند
طلای دیگر که برین منفعت دارد صنعت آن مشک ترکی صبر مقوطری چند سینه صمغ عربی افیون
عود هندسی فاوان زعفران زهر یک دودانگ فیون یکد انگ و کوفه نیخته باب کرفس ناز
باب مرزنجوش شیخ بر دو پاره کاغذ مالیده بر سر و صدغین چپ باشد طلای مخدر افیون
مستعمل در صداع حادث از قوت حسن باغ صنعت آن تخم کاهو پوست خنکاش زعفران
افیون زرا الیچ سفید برگ قنب کوفه نیخته باب برگ لعل شکر طلا نمایند لیکن مخدرات قوی بسیار
که مورت بلایای غلیظ کردند مانند طلعت بصبر و غیره خواست گاه باشد که مودی بهللک شود پس
چون طیب مضطرب گردد با استعمال آنها باید که اندک استعمال نمایند و بر حذر باشند چون دریا بد
که متغیر باشد احوال آن طویل و متغیر گردید خواست او عدل کند از آن تدابیر و تدبیر آن نماید بطول
آبیکه بر سر آن که در آن با بون و زعفران و برگ غار و جود و ارجو شایند و باشد طلای دیگر
مستعمل در سحر حادث در حیات شیخ رئیس گفته که از چیزهایی که مخرب کردیم درین قسم سحر
آنست که قرار گرفته شود و فیون و سلیمه و زعفران ساییده داخل نمایند در روغن گل سیخ و بالند
برین صامب این سحر طلای مخدر که اسهال خون باز دارد صنعت آن افیون زرا الیچ سفید
از هر یک جزوی جفت با کلتار فارسی اقا قنار کندر زهر یک پنج جز و سوده با عصا
خنکاش طلیح آن شسته بر شکم طلا نمایند طلای مسکن و جمع منحل در او رام نشانه صنعت
آن افیون یکد انگ و نیم در روغن نفثه بادام بختعال حل کرده طلا نمایند طلای مخدر مسکن
جمع صداع صفراوی بر گاه استعمال کرده شود بعد از شقیه صفرا در ساعت وجع را فرو نشاند
صنعت آن پوست نیچ لعل کندر زعفران صبر مقوطری از هر یک یکد رم زرا الیچ دو درم گل ار
یکد رم و نیم صمغ عربی مکی صافی از زروت سفید از هر یک یکد رم افیون یکد انگ کافور و قیصر
باب حبه کوفه نیخته باب شسته بر پیشانی طلا نمایند طلای مخدر نافع از برای صداع
بشارکت کلیه و نشانه صنعت آن مکی صافی افیون زعفران کافور و قیصر سوده بر سر که
انگوری شسته روغن یا سیم داخل کرده بر سر طلا نمایند طلای مجرب از برای سحر حادث

از اوجاع صنعت آن افیون سلیمه زعفران سوده بر وزن کل سرخ شسته درینی طلا نمایند طلای
منوم منقول از مجربات حکیم محمد باقر موسوی بخاطر مغزی الیه که از مجربات حکیم احمد نقل نموده صنعت آن
افیون بزرالینج سفید پوست سرخ افلاح زعفران سرخ کاهو کوفته با آب طنج خشخاش کشته بر پیشانی و
صندغبین و بنی طلا نمایند طلای دیگر جهت نزول آب در سر عضو که باشد صنعت آن ریونیدینی
بکج و افیون ربع جزوی باب حل کرده طلا نمایند طلای نافع جهت نزول مار در کبکس بیضه
صنعت آن سرخ که بنید ی بنید و زنا سندا فیون قسط طبع که بنیدی کث کو سید اجزا است و می
کوفته باب شسته گرم نموده طلا نمایند و اگر چند از غلظت سیاه اضافه نمایند و بجای آب تامل آب
سطیف پر سیاوشان با آب مطبوخ را زیاده باشد تا بهت طلائی نزولی غلیظ و زرد
اند که از حضرت سینه و النبی است و میگوید حکیم قدس است نافع است از برای اورام
حار که در غیر بغا بن باشد صنعت آن صندل سرخ صندل سفید گل ارشی عصاره دما یا شربانی بوش
در بنید ی طین مقبول طین شاموش طین مغز سفید آب تلخی شسته منقش که حفص سندی آقا
اجزا است و می کوفته و شسته باب شسته اقراص سازند بشکل مهر ای زرد و سیاه خشک نمایند و
بوقت حاجت بقرص مزاج زاده و بنقد از حاجت باب کاسنی زنده و آب برگ کشفیه تازه و آب برگ
عنب الثعلب آب برگ کاسونازه و آب برگ خیار و آب خیار و سرکه انگوری و کلاب مجموع
یا برگه ام که باشد سائیده طلا نمایند و از برای تشکین و جمع پوست کوکنر و لعاب بزر فطوما
داخل نمایند و اگر و جمع بسیار شدید باشد که باب کوکنر تشکین نیاید افیون بزر الینج سرخ افلاح از بهر
یک عشه جزوی زعفران جنس جزوی بر اجزای قرص پیفزایند و اگر درم حار در جلد سیر باشد
عود الصلب نصف جزوی آرد ما شش و جزو بر اجزای اصل قرص پیفزایند و اگر درم و زیدین باشد
آرد با طلا آرد مشوق گل خطی آرد و جزو بر اجزای قرص پیفزایند و در آبها که قرص را می ساینند از خیار
شنبه و آب برگ عا پیفزایند و اگر درم در معده باشد صندل سینه عود و زندی و صندل مسک
راکب گل سرخ بر اجزای اصل شسته پیفزایند و در آبهای که قرص را بان می ساینند آب کشیرین
آب کشیرین پیفزایند و اگر درم در کبد باشد منیل الطیب ریونیدینی لک مغشول از برگه جزو
زعفران جنس جزوی بر اجزای اصل قرص پیفزایند و اگر درم حار در طحال باشد پوست بونج

که در جوی نانو بر قیاس گشت بر اجزای اصل قرص بفرایند و در آبها که قرص ادران می باشد که
 عضل و سر که بجای سر که خاص کنند و اگر درم و بر قیاسین باشد آرد و با قاعا آرد و مشوق بقیه سنگ
 پشت سنگ سر مای بر اجزای قرص بفرایند و اگر درم حار با حرارت شد بدین صفت و بیت و البته
 بسیار داشته باشد که کافور قیاسی از عطران از هر یک خمس جزوی بر اجزای قرص بفرایند و
 در عصا را که افراس را با آن می ساینند آب خارشتر و آب عصی الراعی و آب خرفه تازه و آب
 برگ بازنگ و آب برگ کیمیا و زرد قطن و آب باد رنگ و آب جوده که در مجموع با هر چه پیشتر
 نمایند و بعد از سایندن قرص درین عصا را که در جوی زرد قطن و ادران داخل کرده بر عضو ورم دار
 ضا و نایند و اگر درم حار و وفاصل باشد سوربخان استخوان بوسیده سوخته بخی فی فارسی از
 هر یک جزوی بر اجزای قرص بفرایند و اگر درم بسبب کزیدن زنبور و جوده و امثال اینها از
 حیوانات سمی حاره باشد حجر یا در هر بعدی خطائی گل مخموم گل سیاه شده بای جنبه حاضر از الصخر
 که در قوی است که بر دیوارها و جای نمناک در آب بام بارش پیدا میشود و از هر یک جزوی بر اجزای
 قرص بفرایند و در عصا را که افراس را با آن می ساینند آب برگ سبب و آب قیطره که عبارت
 از کیشمه صحرائی باشد و آب طر خشق که عبارت از کاسنی بری باشد داخل نمایند و اگر درم
 حار و جوش طراوش صید و آب زرد باشد بر اجزای اصل قرص سفید اب زرد پشت و دانگ
 لونیای کربانی شسته افاقا عصاره لیمون درم الاغوبین پوست که و گلزار فارسی سرخ شسته بخی
 شسته و امثال اینها از هر یک جزوی داخل نمایند و کافور قیاسی و زعفران از هر یک شش جزو
 و البته بر اجزای اصل بفرایند و در عصا را که افراس را با آن می ساینند آب برگ عصاره داخل باشد
 اگر درم در رحم باشد گل بابونه خا خماک گل لکاس پر سیاوشان مرکی از هر یک جزوی بر اجزای
 اصل قرص بفرایند و همچنین درم و بر عضو که باشد او به مناسب آن عضو بر اجزای اصل قرص
 بفرایند و همچنین درم بار و در هر عضو که باشد او به مناسب آن عضو بر اجزای اصل قرص
 بفرایند و طرای نزدی مقول زیبا صن میرات حکیم حسین برادر کوچک حکیم محمد باقرین حکیم
 محمد الدین محمود نافع از برای او رام حاده حاده در غیر معاینه صفت آن صندل مسخ کل زنی
 عصاره بابونه حشمتی کی بوسن در نهی سفید اب قلعی فوغل و کهنی نیز از لیمون سفید مرد و سنگ

جلد اول شرح طلا و نقره و اوقات

۹۱۱

ریوند چینی از هر یک جزوی فیون پنج لقا از هر یک نیم جزو گوید و بگوید که یک نیر نیر و کلا بگوید که
و امثال اینها شش اقرص نزدی سازند طلای نزدی بشتند و اگر صنعت آن صندل سبز
کل از منی عصاره امثال حفض یکی بوش در بندی صبر سقوی زرد و اقیانیا از هر یک جزوی فیون
زعفران از یک عشر جزوی کوفته بخت آب عنب الثعلب شش اقرص نزدی سازند و در وقت
حاجت با هر عصاره که مناسب باشد سوده طلا نماند طلای نزدی را در پنج بصل در جمع او را در
حاره در هر عضو که بوده باشد سوای او را در حاره مغاس یعنی عقب گوش و بر فضل و پنج دان
که درین اعضا استعمال را در مطلقا جائز نیست و این طلا را در وقت حاجت باید که در آب نهانی تر اند
در حالیکه جائز است استعمال آن طلا کرده شود و صنعت آن صندل سبز کل از منی شیدان امثال
حفض یکی بوش در بندی سفید آب از نیر پنج لقا از هر یک چهار شقال فیون دو شقال
زعفران نیم شقال گوید و بخت اقرص شکل مهرهای نزد سازند و در وقت حاجت بقدریکه احتیاج
باشد آب کاسنی تازه و آب شنب الثعلب تازه و آب برگ بازنگ و آب برگ بزر و فطونا
و آب عصی الراعی و قدری سکه که انوری و گلاب ساینده طلا نماند و بارچه کشانی را بان آلود
کرده بر آن گذارند و پی در پی بارچه را با دویدند که در تر سازند که خشک نگردد و انشاء الله تعالی
نافع است طلای نزدی مسمی بنده که منع انصباب مواد بچشم کند و مسکن اوجاع و رادع
مواد جمیع او را در چشم است صنعت آن زراج سفید محرق که شقال فیون زعفران از هر یک طسوجی
مرد اسنگ نیم شقال کوسه باب لیم و رظف آهنی کرده بر سولش طلایم یا خاکه کبرگرم به نهاند
و بخت آهنی بسایند نسیاه شود و برد و چشم طلا نماند که داخل چشم نشود و کاهی بوض آب
لیمو آب برگ نرندی میکنند و نیز از انجلی غمزه است غمزه و اتالیف میرزا محمد علی از نازده
مسحوق طیب کن جمیع اوجاع و آلام است و از فطونیا و بر شغنا درین فعل اقوی است صنعت
آن فیون و از چینی از هر یک ده شقال نیر الیخ سفید پانزده شقال زعفران سه شقال
قرنفل یک شقال کوفته بخت بر دهن محم ششاش چرب نموده بصل مصفی سیزده دان اوید
بسته شربت از یک نخود نادر و نخود است و نیز از انجلی فیون است فقیه که رعاف
باز در وقت آن کلنا کرد آب یا ماز و از هر یک نیم جزو فیون انگلی کوفته و بخت عصاره

جلد اول نسخ قیله و فیرادرس

۹۱۳

سرکین الاغ بپوشند و بتارخانه نمک بکوبند و درین می نهند بعد از آنکه بینی را بجلاب بسته باشند قیله نافع برای ورم و چرک کوشش صنعت آن مرکبی صافی ایون کازرونی جنبه بیدار
عصاره مائینا کوفته قیله را با وینک آلوده کرده در کوشی که سیلان میکند از آن فیج و بلوده
باشد در آن اورام تازه بگذارد قیله جالبس که جریان دم از مقعده و زجیر را باز دارد
صفت آن مرصافی ایون کند رذکر زعفران بالسویچه جدا کوفته بجزیر پیخته با آب برگ کشنیر
مشتمله قیله سازند و در وسط آن خطی ابریشم بگذارند و بپارند و بعد تشکین بزودی برآورند
قیله نافع از برای حرق مجاری بول و فرجه که آنرا بفارسی سوزاک گویند و از برای فرج
کلبه و مثانه و مجاری بول و رحم قطع مده فیج کند و فرجه را الی تمام ده چون قیله باریک بان
آلوده کرده در سوراخ اخیل گذارند یا قیله از آن در فرج نهند و نیز نافع است از برای
نواصیر چون در سوراخ نواصیر نهند و نیز نافع است از برای حلقه فرج و حلقه مقعده چون قیله
موافق نماز آن در فرج و مقعده نهند صنعت آن ایون کازرونی زرد و نوتیامی کرمانی
مغول سفید اب قلعی شسته بگذارند فارسی کل را برین مغول موی سر آدمی سوخته فشار کنند
و جزا مساوی کوفته و بجزیر پیخته با آب کشیده تازه شسته قیله های موافق سازند فیرادرس
است و ایضا فیرادرس است و این معجون را بچون ابوسلیم گویند مخدر و مسکن
و جمیع اوجاع است و گفته که چون بیکه انگ آنرا بعد از مقعده و مقیله خلط غالب در صداع
مرکب از خون و اخلاط دیگر استعمال نمایند مسکن درد است و جمیع اوجاع حادثه از اخلاط
مرکبه را بعد از مقیله تمام صنعت آن ایون بزر را ببنج سفید از هر یک ده ورم افریون زعفران
سفید الطیب عاقر قرحا سوربخان مصری قاقا و ارفلفل از هر یک پنج ورم کوفته پیخته با سه
وزن مجموع ادویه غسل صفتی معجون سازند و در سیویچه چینی اخضر لعابدار کنند و بعد از شش ماه
استعمال نمایند و اگر جوز ماشل در تخمیل در یون بچینی از هر یک دو ورم اضافه نمایند چنانچه
است و بقول بعضی بعد از چهل روز استعمال توان نمود و در لغت دیگر وزن ایون و
بزر را ببنج سفید از هر یک دو ورم است فیرادرس به نسخ دیگر صنعت آن ایون کازرونی
بزر را ببنج سفید از هر یک دو ورم مثقال فریون زعفران قاقا که با سبیل الطیب عاقر قرحا

جلد اول نسخ فیروزنوش و اقراص افیون

۶۱۳

دار فلفل از هر یک شش مثقال سوربخان مصری سفیده مثقال کوفته بخیته لعسل مصنوعی سه وزن مجموع
 ادویه پس نور سقر را بیشترند و نیز فیروزنوش است به آنکه طبای افراس این لغظ را استعمال
 میکنند بر دو نوع از معاجین اول بر معجونی که بوده باشد مرکب از افیون که آنرا باغیاری نویسنده
 نامند چنانکه گفته شده که نوش داروی که رستم از کجسته و طلبیده بود افیون بود و دوم بر ادویه
 دیگر که بوده باشد مصلحات افیون و مراد ما در اینجا از فیروزنوش این نوع است و نیز استعمال
 میکنند بر فنجنوش که آن معجونی است که عمود در آن بلبلایه و آمله و خبث الحیدیه و عسل است که پنج
 نوش باشد چنانچه این نوع را در باب بلبلایه و خبث الحیدیه ذکر خواهیم کرد و التماس دعا فی السیف فیروزنوش
 بعضی اول نافع از برای آنچه نافع است از برای آن بر شغنا و معنی فیروزنوش قریب است
 بعضی بر شغنا چه به شغنا بمعنی برای ساعت است و معنی فیروزنوش دوائی فیروزی و رسککاری
 ده از اوجاع و امراض است از برای جمیع اوجاع مخصوص قویج و مغض رچی و امراض زنان حامله
 که بسبب ریح و برووت باشد و گفته اند که لسیان را نیز نافع است و ریح را دفع کند صفت آن
 افیون نیرالینج سفیده از هر یک است مثقال و رشتی دیگر از هر یک ده مثقال است افیون عافور و حاک
 زعفران سفید الطیب از هر یک هفت مثقال کوفته بخیته لعسل سفید مصنوعی جدید منزع الرغوه سه
 وزن ادویه معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از یک طسوج نمایند آنکه بعضی
 گفته اند شربتی از یکد آنکه نمایند هم است و نیز از انجماله اقراصی است که اصل و عمود در آنها افیون
 است قرص افیون بدل تنز و خطائی نقلی نموده اند که مالبف حاج محمد حسین از نمانده حضرت
 ابویوم کسسه الغریز است مستعمل در اورام حاره و این قرص بقرص مبارک موسوم ساخته صفت
 آن صبر سقوطی زرد بزرگ حنا صنف کی صندل سرخ کافور قیووری زعفران کل سرخ از هر
 یک سه مثقال پوست بلبلایه زرد و قاقیا کل رشتی آرد عدس عصاره مایه از هر یک پنج مثقال افیون
 پنجاه مثقال زرد جو به و از خطائی از هر یک دو مثقال ادویه را کوبیده باب مایه چند مرتبه
 خمیر کرده خشک سازند پس قرص ساخته نگاه دارند و رشتی دیگر آرد و جو نیز پنج مثقال داخل است
 و عصاره مایه ده مثقال است قرص اما زوفش قلب معهه قریب بحالت ایلاوس و التهاب
 معهه و فنج و ریح آن و امراض مزمنه باطنیه و شخصی که طعام در معده او فراگیر و بقی دفع کند نافع

جلد اول نسخ اقراص افیون

۶۱۸

است صنعت آن تخم کرفس افیون از جنین زهر یک شش مثقال فستقین رومی مصطکی رومی از هر یک
چهار مثقال طفل مرکی افیون جنبیده شش زهر یک مثقال ادویه کوفته بیخته باب شش اقراص سازند
شربت معتدل برای صاحبان ضعف معده که مثقال شش زهراب مزوج قرص زرد افیونی مثقال
از فرابادین قانون نافع از برای اسهال طبیعت و قروح امعاء و قیام دم و از برای کسی که غذا
در معده او بهضم نشود و از برای مغششید و زجر و از برای ریح بواسیر و آمدن خون از بواسیر
و از برای زرق طشت زنان بی در پی و بیوقت صنعت آن حب الاس از زبانه افیون ناسخو
تخم کرفس زرد الیچ سفید و دو فواز هر یک یک و فوافیون شش درم کوبیده و بیخته شش زهراب ریحانی
شش اقراص سازند هر قرصی بوزن بندرم و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربت کفرص با آنچه
مناسب باشد از مایعات قرص افیونی با راس صنعت آن تخم خشخاش تخم کاهوراسن از
هر یک چهار درم سکه مسکه تخم خیار باد رنگ مغز تخم خربزه مغز تخم کدوی شیرین از هر یک درم
افیون زرد الیچ سفید نشاسته کثیرا گل سرخ متروغ الاغ طیار سفید تخم خربزه مغز تخم زهراب
درم کافور قصوری صنعت سفید سکه از هر یک یک مثقال کوبیده و بیخته بگلایه شش اقراص سازند
شربت یک درم و اگر دو درم سماق منقی با یک درم زرد افیون افیونی شود قرص افیونی از آن
دیگر صنعت آن افیون پنج لعل از هر یک یک و راس فلفل قرص سکه از هر یک سه جزو و عطران دو
جزو کوفته بیخته باب شش اقراص سازند شربت بندرم با یک درم با شش خشخاش قرص زعفران نافع
است از برای شقیقه و عمل میکند علی قوی چون طلا کرده شود بر شقیقه و سه مرتبه از صندغ ماصدغ
دیگر و طلا کردن این قرص که بسایند با عصا که خشخاش یا با گلایه که پنجه باشد در آن پوست
خشخاش یا باب برک کاهوریه و مینی و نافع است از برای سهر حادث و حیات صنعت
آن عطران بنزده درم گل قنده مثقال مرصافی شب بانی افیون عصا که حصص خشک کرده
فلططار از هر یک مثقال صمغ عربی بنزده مثقال مجموع را سخی نموده بشرا قیاض شربت باز سمج
نموده و اقراص ساخته نگاه دارند و در وقت کفرص را البکه که مزوج باب سوده بر جبهه صندغ
ناصدغ دیگر بالند قرص شقیقه یعنی قرص نافع از برای وجع شقیقه منقول از جربان حکیم محمد
باقر ولد حکیم عا و الدین محمود صنعت آن مرکی صافی افیون لادن کافور قصوری از هر یک یک درم

جلد اول نسخ اقراص طرائف و اقراص طریفیون

۶۱۵

کنند و ذکر از روت از هر یک یک انگ کوفته بکباب شتر اقراص سازند و قرص طرائف خون آمدن از
 جمیع اعضا مخصوص بواسیر و نفث الدم باز دارد صنعت آن طرائف شیرین چهار درم خرگوب
 بنطی پوست پنج انجبار از هر یک سه درم زرد کنگار فارسی اقا قیام الامون لبه حرق منقوش
 صندل حرق منقوش هر یک درم و زرد کنگار صندل حرق منقوش کثیر از هر یک یک درم افیون خالص زعفران کافور
 قیصوری از هر یک یک انگ کوفته به بیاض بزر قطونا نشسته اقراص سازند بر قرصی یک درم شربتی
 یکم صاب برگ نارنگ آب برگ بزر قطونا قرص طریفیون این قرص از ترکیب فدا می اطباء ی
 یونان است و معنی آن قرص مثلث است و این قرص را قرص منوم نیز نامند و نسبت به این قرص تقریب
 مثلث بجهت آنست که این قرص را مثلث بسیار در بخلاف اقراص دیگر که آنها را مدور و بسیارند
 و وجه آنکه این قرص را مثلث بسیارند آنست که اقصاصی که از برای خوردن است هرگاه حاجت
 باستعمال آنها شود کوبیده بانی شسته بخورند پس هر شکلی که باشد در سهولت کوبیدن تفاوتی چند آن ندارد
 و چون اسهل اشکال از برای ساختن شکل مدور است که کردی و بهترین اشکال است لهذا آن را مدور
 میسازند و اما این قرص که از برای طلا کردن است باید که بشکلی باشد که حک آن بر محک با ماعنی
 سهولت باشد و شکلی که چنین است یا شکل مخروطی است یا شکل مثلث و آنچه مخروطی است آنرا لبه
 انگشت گرفته قاعده آنرا بر محک با ماعنی می مالند تا ساییده شود و آنچه مثلث است دو قطر به
 مثلث ساییده و انگشت گرفته و قطر سوم را که قاعده مثلث است بر محک میسایند و آنکه این دو شکل را
 اختیار کرده اند بسبب آنست که چون شکل مخروطی نسبت بشکل مثلث ضعیف می باشد و ضعیف بودن جرم
 قرص شکل مثلث سبب آنست که ظاهرش خشک شود و باطنش تر ماند و نرمی باطن آن سبب فساد
 آنست بخلاف شکل مثلث که رفیق می باشد و باطنش بزودی خشک میشود پس این میبایست از فساد و
 لهذا اطباء یونان اقراص ابر بنا دق اختیار کرده اند مگر آنکه آنها حافظ ترکیبی چون عمل افیون باشد
 که اقراص نمودن بدست شیخ داود و انطاکی و زنده کرده اند که این قرص را شکل مثلث باین سبب
 میسازند که منازب باشد از اقصاص دیگر که بجهت خوردن بسیارند که باین اعتبار خدر کرده شود و آنست
 آنها بخوردن بجهت آنکه خوردن این قرص مضر نکند اگر قدری زیاده خورده شود و بمک است و
 بعضی طبای گفته که وجه آنکه این قرص را مثلث بسیارند آنست که حکامی مانع مردم چنین یافته اند

که شکل مثلث باشد و در این اثر است و بالجملة این قرص سکن در اقسام صداع حار و شقیقه
و ضربان و موجب خواب است صنعت آن به نسخه شیخ الیفون زعفران بزرگ سفید مرکبی
پوسته بخیل لعل اجزا مساوی کوفته بخیه آب برگ کا هو نازه شسته اقراص سازند و در وقت حاجت
آب سوده بر صدغین طلا نمایند و نسخه قدسی مطابق نسخه شیخ رئیس است الا آنکه گفته که در وقت
حاجت یکقرص آب کشف نازه و آب کا هو نازه سوده بر صدغین طلا نمایند مولانا فیض
که مانی گفته که قرص مثلث که در آن ایفون بزرگ سفید و بخیل لعل باشد چون بگللاب سوده بر پیشانی و
صدغین بطوخ نمایند و سکن مرجع و منوم است بسبب تخذیر قوی که در آن میباشد قرص مثلث به
نسخه ابن جرله در منباج الادویه و این قرص را قرص صداع نیز گویند یعنی جهت درد سر حار و شقیقه
نافع است چون بر سر و شقیقه طلا نمایند صنعت آن ایفون مرکبی صافی لادن کافور و قیصری از
هر یک پنج درم کند و دیگر از زروت سفید اکلیل ارمنی از هر یک درم زعفران بزرگ سفید پوست
بخیل لعل از هر یک پنج درم کوفته بخیه اقراص مثلث سازند و در وقت حاجت یکقرص را بگللاب
و آب برگ کا هو نازه و سرکه انگوری سوده بر پیشانی و صدغین و شقیقه طلا نمایند قرص مثلث
به نسخه دیگر قریب به نسخه ابن جرله صنعت آن ایفون مرکبی لادن کافور و قیصری زعفران بزرگ سفید
سفید پوست بخیل لعل از هر یک پنج درم کند و از زروت سفید آماشقی گل ارمنی کوفته بخیه بگللاب
شسته اقراص مثلث سازند و در وقت حاجت بگللاب سوده طلا نمایند قرص
مخبر الطولس طبیب نافع از برای صداع صنعت آن حب الفار و قیصری ایفون صافی و عصاره
حصرم از هر یک چهار مثقال تخم کرفس نیم از هر یک مثقال کوفته بخیه سرکه انگوری
بقدر کفایت شسته اقراص سازند و در وقت حاجت برکه انگوری یا با مالینی دیگر مناسب
سوده بر پیشانی از صدغین ناصغ و دیگر طلا نمایند قرص سکن اوجاع منقول از میان مجربات
سید زاهد یافرن حکیم عماد الدین محمود بن محمد مغزی الیه صنعت آن تخم کا هو ناره و باقلا پوست +
تخم خاشاک تخم خرفه مقشر حب کا کینج از هر یک یک درم ایفون زعفران از هر یک طسوجی کوبیده
و بخیه بگللاب بزرگ سفید شسته اقراص سازند مجموع یک شربت است قرص منوم بار صنعت
آن تخم خاشاک تخم کا هو ناره و باقلا مقشر تخم خرفه مقشر حب کا کینج از هر یک یک درم ایفون کسب

کوفته پیخته بلعاب بزر قطوناشته اقراص سازند و شب وقت خواب بر خنک خاش بخورند و در نسخه نانی
 بجای تخم خنک خاش پوست خنک خاش است و گفته که این یک شربت است با آب نیم گرم بخورند و قرص
 منوم حار صنعت آن تخم شنبلیله دو درم زعفران بزر الیچ سفید بخرم از هر یک یکدراگ افیون
 یک طبع کوفته پیخته بلعاب بزر قطوناشته اقراص سازند هر قوسی بخورم شربت یک قرص و دو پیخته دیگر
 بجای افیون پوست پیچ بیرون قیر اطمی اخل است قرص منوم حار دیگر صنعت آن تخم شنبلیله
 دو درم کل شنبلیله مرکب صافی بزر الیچ سفید بخرم سیاه زعفران از هر یک یکدراگ افیون
 یک طبع کوفته پیخته بلعاب بزر قطوناشته اقراص سازند قرص منوم مسکن و جمع صنعت آن
 مرکب صافی افیون بزر الیچ سفید زعفران پوست پیچ لافاح کوفته پیخته با آب برک کا پیخته
 اقراص سازند و یک قرص ابر حه غین و عصاره صاحب و جمع طلا نمایند قرص منوم از اسباط
 شیخ الرئیس نافع از برای جمع اوجاع افون چون در روغن کل سرخ حل کرده در کوش چکانند
 صنعت آن زعفران چهار درم کندر ذکر لفظون از هر یک یک درم افیون دو درم مرکب یکدراگ کوفته
 پیخته که انکوری شده اقراص سازند قرص مشغول زعفران بادرین نجیب الدین سمرقندی نافع
 از برای صداع بار و شقیقه بار و در کوش بار و صنعت آن چند بید شتر فنیون افیون
 میوه سیاه فیفل برگ سداب فودنج خردل اجزائش را میوه پیخته است و در مقرر اقراص
 سازند و در وقت حاجت یک قرص او در روغن که مناسب باشد حل کرده در کوش چکانند و در
 جانبی که جمع است با پیخته کهنه و بر پیشانی و شقیقه طلا نمایند قرص نافع از برای صداع حار که در
 رادر ساعت شنبکین میوه و زائل میگرداند حرارتی را که در سر از احتراق شمس حادث شده باشد
 صنعت آن چندل سرخ چندل سفید از هر یک پنج درم افیون یکدراگ زعفران یکدراگ انزروت
 سفید سه درم کوفته پیخته یک شنبلیله اقراص سازند و وقت حاجت با آب کشیده تر و آب
 کا پیخته سوده بر سر طلا نمایند قرص نافع جهت سرد و اسهال اخون صنعت آن کینه اطمی
 سفید نشانه صمغ عربی کلنا زعفران سی کل سرخ زعفران تخم مورق شاخ کوزان سوخته خربوب
 شامی تخم حاضرم الاخون از هر یک دو درم افیون خالص یکدراگ پوست پیچ اینجا رگل انبی
 آرد کلنا را سازند از هر یک یکدراگ نیم او و یک کوفته پیخته با آب برک کا پیخته اقراص سازند

جلد اول نسخ اقراص منزله بند

۹۱۸

شربت بنیم مثقال البجای بهد اند و لعاب بزرقطو نایوشند و قرص سخی که در جمیع اورام از مود
 است صنعت آن صندل سبز فلفل شیان ماینا سفید قلعی کل ارمنی زرد بلنج مرداب گ
 حفص کل بوش در بند ی ریوند چینی از هر یک جزوی پنج لطح افیون از هر یک نیم جز
 زعفران کافور خالص از هر یک ربع جزوی باب برگ کشنده نازده سینه شته بیضات مهره
 ساخته خشک نمایند و عند الحاجة باب کشنده تر و گلاب و سه که و مانند آن ساییده طلا نمایند
 و در ادواض بارده و برای مبرود الم از جان کافور داخل نمایند و بدل آن چند بید شتر و فلفل
 کنند قرص منزله این قرص نولات بارده را نافع است و مانع الضباب میباشد باعضا خصوصا
 بمعه صنعت آن قرقطو اسن قرقطو الطیب سبک اصل از هر یک جزو زعفران و جزو افیون پوست
 پنج لطح از هر یک یک جزو و سوده باب شته اقراص سازند شربت بنیم یا شربت خاش قرص منزله
 بند طلعی فرموده اند که از نایف حضرت ابوبکر قدس است مانع الضباب نولات از هر یک اعضا
 است صنعت آن دم الاغوبن انزروت حفص سندی نشاسته صمغ عربی مرکبی صافی صمغ قطری زرد
 سبک اصل را تک کلنار فارسی آقا فلفل شیان ماینا از هر یک یک گرم افیون زعفران از
 هر یک یک گرم جزا کو فیه پیخته آبی که در آن برگ مورد جوشانیده صافی نموده باشند شته اقراص
 سازند و در سایه خشک نمایند و در وقت حاجت یک قرص بسفید تخم مرغ سوده بر سه باره کاغذ که بشکل
 دراهم چیده و بسوزن آنهارا سوراخ بسیار نموده باشند یا لیده بر سه و شیران دو صمغ و بر یا فوخ
 بچب مانند صنعت این قرص نسخه دیگر از امای حضرت اسنادی ابوبکر قدس و حفص سبک
 بوش در بند ی شیان ماینا از هر یک دو دانگ انزروت سفید مرکبی صافی صمغ عربی و دم الاغوبن
 بیک مورد از هر یک یک دانگ افیون فلفل از زعفران طبعی کوبیده و پیخته بسفید تخم مرغ شربت اقراص
 سازند و در سایه خشک نمایند هر قرصی مقدار انگلی و بست و نسخه قبل چهار بر مذ قرص منزله بند دیگر از
 مقیدین که منع الضباب نولات از هر یک یک گرم کوش و حلق و سینه و شش معده کند صنعت آن صمغ
 سقوطی زرد چهار دانگ افیون زعفران از هر یک یک دانگ مجموع را کوبیده و پیخته باب برگ مورد
 شته اقراص سازند و در وقت حاجت یک قرص بسفید تخم مرغ ساییده بسوزند و کوبیده بر سه
 قرص منزله بند دیگر که بچب مانند صنعت دارد صنعت آن برگ مورد آقا فم و دم الاغوبن انزروت فشار کنند

جلد اول نسخ اقراص نزله بند و قطورات افیونی

۶۱۹

شیاف مایه از هر یک دو مثقال شکر یا فی بختقال افیون زعفران از هر یک یک دانگ کو به بیخته بسفیده تخم مرغ شکر اقراص سازند و بوقت حاجت یکقرص از آن یک دانگ باشد بسفیده تخم مرغ سایند و بسور بعد غین و بانوچ بپا کنند و فصل نزله بند دیگر از متفیدین که همین صنعت دارد صنعت آن از زرد دوم الاخوین صمغ عربی افاقی باشد یاف مایه از هر یک یک مثقال کل از شی چهار دانگ بزرالنج خضر بندی از هر یک دو دانگ افیون زعفران از هر یک دو طسوج کو به بیخته بسفیده تخم مرغ شکر اقراص سازند و در سایه خشک کرده و در وقت حاجت یکقرص بسایند و بسور زرد و بزرالنج و بانوچ بپا کنند و ایضا از انجمله قطورات افیونی است قطور مسکن صداع اخرا فی هرگاه بالهذاب و حرقت شدید باشد صنعت آن افیون زعفران کا فور قیصری از هر یک طسوج و در آن خلاف حل کرده و برینی و کوشن بچکانند و در نسخه دیگر این قطور زعفران داخل نیست صنعت این قطور به نسخه دیگر افیون کا فور قیصری از هر یک شعیبه در روغن کل سرخ و بنیر دختران حل کرده و برینی و کوشن بچکانند و در نسخه دیگر این قطور که در صداع دموی ذکر شده زعفران یک شعیبه داخل است قطور نافع از برای درد کوشن که در دراد رساعت ساکن کند صنعت آن عمل صفی ده درم افیون زعفران از هر یک یک درم هر دو را نرم سوده در عمل حل کرده سه قطره در کوشن بچکانند قطور دیگر مسکن درد کوشن صنعت آن افیون یک درم شیان ابیض سه درم در روغن کل سرخ و مسکه که کهنه از هر یک سه درم حل کرده یک گرم سه قطره در کوشن بچکانند صنعت این قطور به نسخه دیگر افیون کا زردی یک درم شیان مایه از دو درم شیان ابیض سه درم سوده بنیر دختران حل کرده یک گرم سه قطره از آن در کوشن بچکانند قطور دیگر مسکن درد کوشن که از سردی باشد و نافع است در آنرا صنعت آن افیون کا زردی چند بید شتر از هر یک دو درم در روغن آب پیژند تا بقوام آید و در شیشه نکاه دارند و در وقت حاجت روغن سوسن داخل کرده سه قطره در کوشن بچکانند صنعت این قطور به نسخه دیگر افیون چند بید شتر از هر یک دو درم در روغن پیژند تا بقوام آید و در شیشه نکاه دارند و در وقت حاجت دو قطره آنرا در روغن سوسن داخل کرده بکوشن بچکانند و نیز از انجمله قطور ارغان است بدانکه لفظ قطور ارغان بفتح قاف و سکون فا و فتح طای نهله و الف و را و غین معجود الف و نون معرب قطور ارکان است منسوب بسوی کفتر که شمع است این

جلد اول نسخ قطارغان کبیر

۶۴۱

بعد از آن بیالایند و اوویه گرفته را در آن حل کرده مجموع را بشت و بعد غسل کف گرفته و زدن اوویه
 و روغن بلسان سیه ستار و بایک که بوده باشد مقدار شراب انگوری که صمغ رانی چنانکه گفته اند
 که بگویند بعد از داخل کردن اوویه در آن مانند لعوق پس مجموع را در دیک سنگی و باد یک گلی کرده و
 پنج شش حبش و اواده از آتش فرود آورده سرد کرده و در ظرف زجاجی کنند و بعد از آن بکینز
 کفتر ماده بر چهار دست و پای آن محکم بند بیکد که در دیک نخاسی کرده بپزند بر آن ترس
 سفید شامی و کشت زهر یک کافی و آب خالص کبیر را حاجت سرد بایک گرفته اطراف سر آن را بخیم
 محکم کنند که در وقت بلخ بخار بیرون نرود و آتش ملایم بپزند تا مهر شود و بعد از آن از آتش فرود
 آورده بیالایند و بکینز جلد و غلظت و شعر آن را دور نمایند و مرق آن باز در دیک کینه کرده و بیش
 در آن روغن بلسان ج و روغن نارون زهر یک یک که بجه و آتش ملایم بجوشانند تا ثلث آن بماند
 پس داخل کنند در آن غسل بقدر مرق و روغنها که در آن باقی مانده است و بپزند تا غلیظ گردد و بعد اتمام
 غسل ز سر پس داخل کنند در آن همچون موصوف را و بر سر زنند و سرد کنند و در ظرف یکینه نگاهدارند
 و بعد از شش ماه استعمال نمایند و پیش از شش ماه استعمال کنند که بیا شد پیش از آن سم قاتل قطارغان
 کبیر و بکینز حبش بن عیسی بن جز گفته که این دوا ای هندی است و نافع است از برای جمیع
 امراض بارده و از برای اوجاع زنان اسقراطین صنعت آن افیون سبت و رم فریون شمش
 و رم افاقی است و دو مثقال چمانه زده و رم عاقو فریون شمش و رم نیراجشان فاشترین
 از هر یک چهار درم ابریشم خام مقراض شست مثقال فنه محرق شد و رم غم سه ابله نخواه قلع
 کرفس از هر یک چهار درم غنچیل سنخ متروغ الاطاع شکسته و بکینز از هر یک شش درم غم کرفس
 مثل ازرق حب بلسان فصب لذیره سلینر سودا و زرباد و روغن عفری شیطیح هندی از
 هر یک شست مثقال بزبالنج سفید پنجاه و چهار درم پوست کرفس نوزده و رم غم خرفه مقننه چهل
 مثقال حب الخروع مقننه و دو مثقال کبریت زده شست مثقال صمغ عربی میوه ساینه از هر یک
 نوزده و رم چندیدست پنجاه و چهار درم و بکینز مقننه شست مثقال خود نایب شست مثقال *
 سافج هندی شست مثقال فاکه کبار صمغ یا شش عدد و فلفل و کبریت شست مثقال فلفل اشوی و مثقال
 تخم ریحان سیزده و رم فلفل حری قرقه الطیب و رم و ایدنا سقینچ درم سه محرق دوازده و رم

و نیم زعفران زهره گاه و زهر یکدوم زرد و نه طولانی و سه فلفل تخمیل فلفل سفید از هر یک بیت
منقال الطوط و آن کثرت است بوزیدان از هر یک دو اوزه و درم زهره ارگ زهره خرس زهره غراب
از هر یک یکدوم او و بکوفته و بچینه صندل و راز شهاب نگوری خید بهفت شبانه و زنجبیل مانند
پوشنی لایند و او و بکوفته و داخل کرده در یک سنگی کرده چند جوش و بنده تا چون لعوق شود پس از
آتش بر گرفته سرد نموده در ظرف چینی نگاهدارند پس مرقه گفتار را به سوزاند و در آن شعله شمع ریخت
و روغن بلسان از غسل سه وزن او و نه داخل کرده بقوام غسل او زرد و دمای مذکور را داخل کرده
مجموع سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند قططار غان صغیر این همچون تیر از ابلای هست
و در خواص و منافع و تیریت قططار غان اکبر است صنعت آن بنسخه شمع ریخت حب بلسان و درم زعفران
و درم شکبانی و دو آگاب بن ایض مفرجه چار و درم انیون پانزده و درم کندش و درم فلفل سیاه
و درم ابیشیم خام مفرض یکدوم زرد الیچ سفیده و درم فریون بهفت و درم مال الفاح پوست بخ فلاح
از هر یک دو درم آشفه سلیخه اشق لبان پنج سوس عود بلسان نیم خطل زنجبیل سلیخه و ارجینی جاوید چینه
هزار چنان شش بنان شیطج بند می از هر یک دو درم حرمل و فلفل سیاه پنج بند می یکدوم مراره
فیل از هر یک چهار درم و بکوفته و خول فلفله سخول از هر یک یکدوم آگاب زرد و درم زعفران و درم عرق
از هر یک سه و درم سبیل الطیب و درم قسط لکچ چهار درم کرم و یاد و درم زرد و درم حرج یکدوم زعفران و درم
فارسی اصل و فواح کبر از هر یک یکدوم قاتل ابیه شکر حب فارم امانی و از هر یک دو و درم نک
شده می است نان فکر از هر یک دو درم کبریت زرد و بجزی یکدوم بزرگ کبابی فلفل سفید از هر یک دو درم
چهار شنبه پاک کرده از قصب حب قیر بول طالی سفره صوان شاید پنج از از هر یک یکدوم آنچه کوفته می
کوفته و بچینه صندل و راز شهاب مانند و بیا لایند و مجموع را یکجا کرده فلفل کثرت گرفته و زن او و بپاشند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند قططار غان صغیر بنسخه شمع ریخت حب بلسان و درم زعفران
بلسان کندش و مال پوست بخ فلاح اشق سلیخه سوزان لبان کرم اصل السوس خراشیده و عود بلسان
ششم خطل زنجبیل سلیخه جاوید و ارجینی چند بهشت زرد چنان شش بند می شیطج بند می
پنج کبابی حرمل و فلفل کرم و باز را و درم حرج قاتل ابیه شکر حب فارم الاخوین از هر یک دو درم
زعفران فلفل سیاه زرد الیچ سفید از هر یک دو درم فریون بهفت و درم شنبه ان سوزنی و فلفل اشق

جلد اول

سافج بند می سپردن که در خنجر بنی سفید بر فیل قسط الخ از هر یک چهار درم ورق طلا و ورق نقره از هر یک یک
وانگ از بر بند دور و پنج عقرب صینی کافور قیصری از هر یک یک درم سبیل الطیب یک درم مشک بقی دو
وانگ فیونان زنده درم بریشیم خام مقص ملک بکد ایشان رخ کرکیریت زرد و حوق بجای از هر یک یک انگ
خیار شنبه شقی از پوست و تخم پاک کرده قیر بول طلا و سفید پوست شاد رانج از زناخواه صغیر فارسی حب پاک از
هر یک یک درم کوفته و بخیه مجموع را بشه اب کهنه چسبانده و مجموع را با سه زن و دو غسل کن کر و به بشته و در ظرف
چینی بکاهد از بند بند نشسته اسعالم نماید و نیز از انجما کاس کینج است از طبایف فارسی است استاد ابو الفرج
رح گفته بسبب حضرت لون آن نمیداشد بدان جهت که در آن حج زالد و ورق لانس و پنج و زعفران داخل
است شیخ ربیع گفته که این معجون بزرگ کثیر المنافع است از برای اطفال و صبیان مانند صرع و لقوه و کزاز و
قولنج ایشان و بسیار دفع است از برای خندان اسعالم نماید و کد آمدن خون است بر باخ حم
را ساکن کردند صنعت آن به شیخ الریس حنفی آفرید پنج بروج سلبه تخم حمرل از بانه طبیان زراوند
طویل نعراوند و صرغ مشک ترکی خالص غیر شایسته هر یک چهار درم وانیس پنج چهار درم و دینج دیگر چهار درم
افیون قسط الخ جوز بود پوست بلبله زرد از هر یک دو درم و پنج ترکی شست درم و فلفل حبست و چهار
درم قزو و معجون کسره از پنج زرد و بزرگ السوس از هر یک یک درم و پنج عقرب صینی کینج مرکب دهن و شتر جان
از هر یک یک شذر مزار شک بزرگ پنج سفید است با سعد کوفی زعفران از هر یک یک درم و شش صبیحه سیاه
از هر یک یک زنده درم و در اسفوم برگ مور و جوز السور و جوز ابل از هر یک یک درم کوبیده و بخیه و بصل مطبوخه
وزن دو و نیم معجون سازند و در ظرف چینی بکاهد از بند و وقت حاجت بکاه بر بند و فویش پنج سال باقی میماند
و در نسخه دیگر مستطور است که دوا می خشک کوبیده و بخیه صمغ را و پنج بخیه چسبانند و با لایند و جاد را با انگبین
صافی نموده بعد حاجت بشنند شربتی بعد از شش ماه از یک درم تا یک مثقال است و از برای این نسخه سحر و جاد
خبر است سوا می معجون کنتر و غسل و پنج و وزن آن نهاد و لیست و و پنج درم است مزاجش گرم است و در او از
درجه اول و خشک است درجه سوم معجون کسره است عمل در کاس کینج صنعت آن کینه و نصب الذریره
اطفاار الطیبین سیاه کینه از هر یک چهار درم شسته قزو الطیب زعفران از هر یک یک درم مشک بقی عمود
فارسی از هر یک یک درم کوبیده و بخیه بشراب بکافی کشته بشنند و بکاه از بند نامیشود پس مثال نمایند و بخیه
درین نسخه بکاهد از بند و در و اند و این نسخه خبر است و وزن جمع است و درم است و مزاجش

مبلغ و چسبانه بر صندغ و نیز مجموعی جواهر دار است صنعت آن با قوت کافی بر جان مری بسید جوار
خطائی غلبه اش بهت و رون فقره و نقل محمد بنده می خام قافله منار و ابرجینی زنجیریل حسک برادر و پنج
عقربانی سار و کینیل الطیبان فوج بندی تخم کوفل از هر یک دو مثقال العسل بد خشی ورق طلا شکست
از هر یک یک مثقال موارید ناسفته بزرگ دانه آبدار غلطان که با بی شعی همین سرخ زرباد از هر یک
سه مثقال حصیه الثعلب مصری پنج مثقال صطکی و منی عفران از هر یک یک نروده مثقال فلفل سیاه بزرگ
سفید از هر یک یک مثقال فیون کار و منی مثقال عسل صغری سه وزن از دویه چند و غیر مرتب نمایند
و الايضاً مروج افیونی است مروج نافع از برای سحر مرقط صنعت آن از انکی از فیون از عفران را
در روغن بنفشه حل کرده بر بینی و صد عین مروج نمایند مروج نافع جهت جرب و جروح صنعت آن
افیون نیم مثقال سرخ ربع مثقالی آب کسب و منی مثقالی اجزاء کوبیده در روغن شکر شش
مثقال مخلوط نموده مروج نمایند و یا بطریق رسم ساخته بر عضو جرح بگذارند و نیز از انجلیه معالجین
افیون دار است معجون ابوالمهرسمی نیز باین جهت فروخ کرده و مغذاه و مجاری بول اجتهاد آن
و خرقه البول مزمن و امراض رحم را بسیار نافع و در حصین و سکسک و دمای اعضای تناسل مبالغ
صعود انجیره بدایع و مقوی اعضا است و قد ریش در اول علت یک مثقال با دویه شیر الاغ و
سهند رم بار العسل و در آخر مزاج بسیار با شربت و رب عوزه و در وسط علت و مثقال با سهند
آب برک بار نکات طبع و و بنجد رم بار العسل و در آخر علت که چرک پاک شده باشد و خواب آید یک
مثقال و ربع با شربت مورد و یا رب غوره و امثال آن جهت ادرار جیف با آب نخود منقوع و مانند
آن از دویه در حصین صنعت آن گل خنوم خنم خنم خنم خنم خنم خنم خنم خنم خنم خنم خنم خنم
خنم
ده مثقال و دغ محرق شاخ کاکو کوبی سوخته بسید مرورید از هر یک یک مثقال و نیم عصاره
الحقیق فطراسا دیوان دغای خشک صنعت تخم کوفل انیسون از هر یک چهار مثقال صندغ صندغ کثیر
حب لغات که بپندگی کلهتی نامند حب الصندغ خنم خنم خنم خنم خنم خنم خنم خنم خنم خنم خنم خنم
منقعه از هر یک یک مثقال ساق منقعی غوره خشک طین رسی که کل شیر از منی است ریون چینی
راکاب طلق محلول شش سفید سیاه بزرگ از هر یک یک مثقال حب اککا کج چهل عدد و افیون

جلد اول نسخ معجون

از هر یک دو مثقال اعسل کف گرفته شده و یک با نصد و بندها و مثقال باشد علی الرسم معجون سازند
 معجون اختلاف نشسته شالی اسهال نفی اسودمند بود و صنعت آن چند بیدستر سیه سیالک بیه البلیج
 اینون زعفران مرکلی تخم کرفس سلیج سنبیل الطیب گل ارمنی کلان فارسی اینسون کروی و صنیع
 عربی اجزا مساوی الوزن گرفته و بخیته با سه چند آن عسل کف گرفته و بشنند شربت می مقدار نیم درم باریت
 باریت مورد و بیدستر که نافع است معجون اسطوخودوس و بعضی کتب معجون رطلینا خض نظر رسیده
 عجیب الفلفل است برای سعال نفث الدم و قرحه ریه و ده مجتمعه در صدر و ریه و خرق عضلات و اطعام
 و میفیه غلظ و عمل شانه و اختناق رحم و عیاشات یا بید که خورد شود پیش از وقت نوبت یک ساعت نیز
 نافع است و است مزاج را و هموم را و بیهوشی را و صنعت آن ارچینی قسط باز و چند بیدستر اینون فلفل سیاه
 و ار فلفل سیه یا لکه از هر یک یک اوقیه عسل صغری یک قسط که بکشد و شربت او درم باشد و ویا که بید و بخیته
 باز و در عسل حل کرده صافی نموده بقوام آورند و او و بر آب آن بشنند و در شیشه یا ظرف نقره یا چینی
 نگاهدارند و شربت بقدر مرستی با او اعسل بود و قوی و سوس که با بخت در این قطر و روغن کچکچایند و بید
 و این ترکیب است جزو است و وزن آن شبت اوقیه مزاج آن گرم است و در بید رجه خشک است و در
 و رجه و نیم معجون اسود زجیر و اسهال کتب را نافع است صنعت آن اینون مصری چند بیدستر سیه سیالک بیه البلیج
 زعفران سارون مرکلی تخم کرفس سلیج اینسون سنبیل الطیب گل ارمنی اجزا مساوی الوزن گرفته و بخیته با سه
 وزن مجموع او و عسل صغری بشنند و در ظرف چینی نگاهدارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند اگر جزو را
 نور تجبیل و ریه و چینی از هر یک از این سه جزو و درم اضافه نمایند جانز است بقول بعضی بعد از چهل روز
 استعمال توان نمود و در شیشه دیگر وزن اینون بزرگ اینج از هر یک و درم است معجون اعظم و آنرا معجون اسود
 نیز نامند و صاحب کل الصناعه آنرا با سم کند ری ذکر کرده زجیر و اسهال و زمین به نهایت نافع است صنعت
 آن چند بیدستر اینون رطلینا سیفیه که در کعبه سیه یا لکه مرکلی سارون عودان نخوده اجزا مساوی است بشنند
 و در کمال الصناعه جلینا و طبع ارمنی تخم کرفس سلیج و فلفل کرده و نشسته شالی مساوی نسخ کمال الصناعه است
 الا که کند و رونا نخوده داخل در معجون اینونی حکیم عماد الدین محمود شیرازی از بهایت اعتقاد این
 معجون آن است که بترکیب سودی نموده و در خواص مثل الفلونیای فارسی است صنعت آن فلفل سیه
 مثقال اینر میل بر او فلفل سنبیل الطیب صغری ریه و چینی سیاه سارون اینسون تخم کرفس در سه جلیف

جلد اول نسخ معجون افیونی

۶۲۷

افیمون پنجیکل نور قیودنی عفوان زهر یک دو مثقال و رقیق کل سنج سه مثقال زهر البیض سفید پنج مثقال
افیون کازرونی پانزده مثقال و دویست کوفته پیچیده بر روغن گاو یا بادام شیرین چرب نموده بعمل سفید شود
مصطفی سه وزن دویست و بیست و یک مثقال نایب شربتی غیر مصطفی معجون افیونی نافع از برای
اسهال معدی از رطوبت حاصل میان غذا و جرم معده صنعت آن افیون کازرونی زهر البیض سفید
چند بیدستر میوه سالیله زعفران زهر لسان الحمل اسارون کندر ناخواه اجزاء مساوی کوفته پیچیده با شکر
او و بعمل سفید شود شکر بقدر فنی معجون افیون مثقال زهر حکیم عماد الدین محمود فرور و در عیالجات لایف
مغزی البیه نافع از برای زهر بسبب طبع است معالجه با آن خون بسیار باشد و نیز نافع است از برای ده و
صدید صنعت آن چند بیدستر شش از زهر یک چند گرم ناخواه و چ ترکی افیون زهر یک و دو گرم کوفته پیچیده
بعمل سه وزن دویست و بیست و یک مثقال معجون افیون مثقال در فو لاج خواب آور و دور و را
ساکن گرداند و فو لاج یک مثقال صنعت آن فلفل ناخواه سداب فو لاج خشک نیمه تریزه کرمانی حب الفار
از زهر یک سه گرم افیون زهر البیض بروج الصنم زهر یک یک گرم محمود کوفته پیچیده با عمل سفید
سه وزن مجموع دویست و بیست و یک مثقال معجون افیون بار زرد افیونی دندان را بیس کند
و وجع آنرا تسکین دهد هرگاه از حرارت باشد و علامت آن اسهال است از آب در دست صنعت
آن بار زهر البیض افیون میوه سالیله زهر یک و دو گرم فلفل انکوزه شاهنره از زهر یک یک گرم کوفته پیچیده
با دوشاب انگوری شسته اندکی برودنی گذارند که وجع دارد معجون افیون حکیم عماد الدین محمود
بجهت فحش که مفاد با فیون بود و استقار فی داشت تالیف نمود صنعت آن فلفل سیاه حب شش مثقال
قر فلفل تخم کرفس و چ ترکی زهر یک مثقال مغز تخم خربزه تخم کاشمش زهر البیض سفید از زهر یک
بیست مثقال حب الفار برک سداب رب و سانس زهر یک دو مثقال عفوان پنج مثقال افیون پانزده مثقال
ربو و چینی یک مثقال کوبیده پیچیده با عمل مصطفی سه وزن دویست و بیست و یک مثقال افیون و چند وزن
افیون ازین معجون خورده شود صنعت این معجون زهر البیض زهر حکیم عماد الدین محمود و صابون
بزرگ اسارون و چ ترکی قوه الصباغین و از چینی قر فلفل تخم کرفس از زهر یک ده مثقال فلفل
بیست مثقال مغز تخم خربزه کاشمش زهر البیض سفید البیوس زعفران از زهر یک پنج مثقال حب الفار
برک سداب رب البیوس زهر یک دو مثقال ربو و چینی یک مثقال افیون پانزده مثقال زهر البیض

مرتب است که شربتی در دو خوردن از نوبت سب و ساعت معجون صوفی بکشد و ده باره بی نظیر است
آن قرفل را الفیج بسیار جوید و با مغز تخم خربزه تخم خشخاش مغز نارگیل مغز بادام شیرین دارچینی
تو درین شفاقل مصطلک مغز بختیه الثعلب چغندر از هر یک پنج مثقال زعفران افیون همین سفید
و سنج سودا و ام از هر یک سه مثقال عاقر قورچا سنبل الطیب ان العصاره از هر یک دو مثقال با شکر
اعرابی جد و از از هر یک یک مثقال اجزا کوفته با سنجید ان محسل معجون سازند شربتی و دانگ تا نیم
مثقال معجون صوفی نافع از برای فالج و لقوه طارقه و سایر امراض و باغی و اعصاب و رطوبات و نفهم
و طای ای آن بر عفو مسترخ نیز سودمند است صنعت آن افیون بزر و الفیج سفید و فربس و بنجد بیستر
دارچینی دار فلفل سنبل الطیب بنجیل زعفران اجزا متساوی کوفته بختیه بصل مصفی سه وزن
او و یه معجون سازند شربتی مقدار احتمال علیل و این معجون جزو است و مزاجش گرم است و در اول
درجه دوم و خشک است در دو درجه و نیم و در نسخه دیگر شیطیج بند سی عاقر قورچا از هر یک یک و در اصل
است و این نسخه بهتر است معجون غیاثی نافع از برای سردی که چنانچه چون البهار مزوج محسل و آب نیم
گرم نبوشند و کسی را که صرع بوده باشد چون از ان نبوشند دفعه یا دو نافع است از برای ندان
و او را مصلیه و قاطع فضول است که شوی چشم باشد و جمیع امراض و نفهمی را نافع و سرفه و نفهمی و نفهم
و اسهال که قاطع فضول غلیظه از جبهه است از سفید شستن و معده را قابله و در صنعت آن به نسخه
شیخ ریش مرکی صافی سلیقه و در چینی فلفل بزر سیسیالیوس حماما از هر یک چهار درم سنبل الطیب ققاع
او خرا از هر یک و از ده درم زعفران بنجد درم افیون با نروده درم تخم کرفس کوبی سی و بنجد درم فربس
تخم کرفس بسیار از هر یک است درم فلفل سی شربت درم نفهمی قوه العین سارون از هر یک یک درم
و افیون او در شراب سجانی خیسایند باقی او و یه را کوبید بختیه با محسل مصفی بقدر حاجت بدو و مفر معجون
سازند و در نسخه شیخ مسطور است که شربتی یک درم آب نیم گرم ناشتا نبوشند و آنچه بنده از اسان خود
دیده زیاد از یک دانگ آن را بخورند نمی فرمودند و بعضی طببا گفته که شربش از یک دانگ تا نیم درم است و این
معجون بجهه جزو است و زن اجزا یکصد باشد و بنجد درم و مزاجش گرم است و در ثلث درجه اول خشک
است در آخر درجه سوم معجون غیاثی دیگر جهت قوت باه بی نظیر است صنعت آن قرفل بزر و الفیج بسیار
جوید و با مغز تخم خربزه تخم خشخاش مغز نارگیل مغز بادام شیرین دارچینی تو درین شفاقل مصطلک مغز بختیه

حصیه الثعلب چلغوزه از هر یک پنج مثقال عفران فیون کهن سرخ و سفید و عود خام از هر یک سه مثقال
 عافیه صندل الطیب لسان العضاویه از هر یک دو مثقال انیمه شربانی جد و از هر یک یک مثقال خربا
 کوفیه بختیه با سبب ان محمول معجون سازند شربتی دود انگ تا نیم مثقال معجون قباد و لاک جهت و جمع
 مفاسل و فقر و تشنگین در و آنها جهت منع حدوث شدن در و مفاسل و فقر و جهت سپردن و باد می
 است غلیظ و پنهانی کهنه و در و فو لنج و کشودن سده و گداختن سنگ گرده و مثانه و جهت غسله النفس و
 سرفه و قروح و معالجات یکی چشم و در و کلوم به گاه و در و زبوشند و نافع جهت خطوط صحت بدن نافع است از
 حدوث شدن بسیار می زامراصل صنعت آن تخم سداب در سیون فیون استو لوتنه ریون کلون فیلوس
 جاونیه خیطا نارونی سوط و دوس فر و ناسیه سیالیه از هر یک پنج مثقال قسطا لمر عفران فلفل سفید از هر یکی مرثا
 سبب الطیب فیون قشور اصل الفلاح اشق فخر خجیلی تخم راز با نه تخم جز بر بی کل سرخ ناروین
 اقلطی که سبب رومی است حب البلسان از هر یک سه مثقال دار چینی شبت مثقال سلیخه شانه زده
 مثقال عصاده غافث کاشمیر چند فوقا صمغ اللوز قه از هر یک چهار مثقال بزر الیج الایسین فیون
 از هر یک شش مثقال دویه را کوفته و بختیه استخیمه نمایند فی است در شراب بجانای یا جهوری یا بنیدینه
 زریب و غسل مصفی خیمه باده با سه وزن دو و ی غسل کف گرفته بشوند و استعمال نمایند و در وقت
 حاجت بعد از شش ماه شربتی بکند رم با آب گرم و جهت سنگ مثانه و گرده با آب کرفس و رازیانه جهت
 و در معده و کبد با مار الاصول جهت فقر و مفاسل بقدر یک نخ و در و قبل طعام با آب گرم معجون
 قدرت معقول از بیاض حبه بات میرزا معز الدین بن میرزا محمد رضا بن حکیم سلیمان شکر از این معجون
 و را که امر اصل مغنی کثیر النفع است میفرمایند که این نوع از افلاکونبای است که باین اسم مسمی نموده
 صنعت آن فلفل سیب و دو مثقال بزر الیج سفید قرد و ناکند از هر یک دو و زده مثقال سلیخه بزرک
 سداب از هر یک بیست مثقال فیون عفران کبریت زر و صا از هر یک یک مثقال ار فلفل قسطا طخ زر و زنده
 در جرج فیون پوسب شیخ الفلاح از هر یک سه مثقال غسل مصفی سه وزن دو و یعنی چهار صد و بیست و سه
 مثقال بیه و فقر معجون سازند شربتی بقدر نخ و دوی و زیاده بحسب مزاج و عادت طریق صافی
 نمودن کبریت و کبرایت معجون قیصر از تراکیب فیلیوس و می است که از برای قیصر روم ترکیب نموده
 نافع است از برای خفقان بار و در صرع و اوجاع بار و در معده و معاوسه با و عفت خون و در چشم

شدن غذا و عسر نفس و فواق شد و بخت آن چند بستر بر آب سوسن تلخ سلیقه فلفل سیاه و انار فلفل سیاه
 سایه فیون عفران سبیل الطیب زهر یک و درم جاوشیر یک درم مشک یک درم زرد باد و روغن
 عسبرنی مر و اربنا سفید از هر یک یک درم مکی صافی نه درم اوویه را کوبیده و بخیته لعسل مصفی سه وزن
 اوویه معجون سازند و بوقت حاجت استعمال نمایند از آن مقدار خودی شیخ داود گفته که شربتی ازین
 معجون یک درم است و نوشن تا دو سال باقی میماند سبیل طبعی نیز گفته که شربتی یک درم است و به آنکه این
 معجون شانزده جزوه است و وزن اجزای سی و دو درم است و چهار دانگ فزجش گرم است و در آخر
 و رجه دوم و خشک است و در اول رجه سوم و گفته شده که شربتی از یک دانگ تا دو دانگ است شیخ داود
 گفته این معجون اطفال وقت که نرسیده اند استعمال تواند نمود و بعضی اطفال گفته که بعد از شش ماه باید
 استعمال کرده شود معجون مهبی منی مغز اید و لغوط آورد و کرده و کمر را قوت دهد و به نهایت مهبی اید
 و اگر قوت مجامعت بر طرف شده باشد از خوردن این معجون بحال آید و اگر پیران بخوردن این معجون
 مداومت نمایند قوت جوانی و خود را بینه صنعت آن مر و اربنا سفید با قوت سرخ یا قوت زرد و لعسل
 ایشب بنار زهر یک و درم قرص افنی باد زهر جوانی است با انگار هه شک خالص زهر یک یک درم
 بوزیدان زنجبیل و انار فلفل سیاه انار الفه ما فی از هر یک سه درم شقاق خضیه الشعاب سه
 قضیب کا و سوهان کرده تخم بابونه کا کج مغز کشتک خاوند خروس مارچوبه از هر یک پنج درم فلفل
 سفید و ارجینی زرد باد تخم جرجیر تخم کرفس تخم کندا تخم اسپت از هر یک هفت درم مایه رو بیان
 مغز تاجیل مغز حب الزلیم مغز حب الصنوبر مغز بیه مغز بادام مغز فندق مغز حبه الخضر مغز
 منق از هر یک ده درم جد و از خطا محرب افیون مصری چند بسته غافرقه از هر یک دو درم
 مغز حب الحلب کبخی مغز از هر یک پنج درم خولجان خرفه بهمنیان زهر یک و درم عفران جاسک بزرگ
 از هر یک ده درم زرد تخم کجک ده عدد سیاه جوز بودا قاقا کباب از هر یک پنج درم عسل شهاب
 و دو درم ورق طلا و درم ورق نقره یک درم نبات سفید و سفید اجزا عمل صاف سه چندان اوویه
 اجزا را کوفته بخیته چنانچه رسم است معجون شانزده شربتی مقدار دو درم پیران را و جوانان را یک درم
 معجون لاک از اختراع جالینوس است از برای لاک صفا که نفوس داشت و از خوردن این
 معجون شفا یافت و دوائی است نیکو از برای حفظ صحت از ابتداء مرض قوتش تا هفت سال باقی میماند

و از شش ماه که از ساختن آن بگذرد استعمال توان نمود و مقدار شش شش از یک مثقال باشد مثقال
 استحق گفته که مضر است بعده و معالجش عذاب است و بالغ النفع است از برای جمیع امراض بارده
 و حرارت و یبوست این معجون بدرجه سوم است و نافع است از برای هرجاه خلق و صدر و طحال و
 جمیع ریاخ بارده و سنگ کرده و مثانه و حیات و ظلمت ابصر و عت آن سلیقه شانه زده و درم
 و از چینی برشته رطوبت و زلالی سفید لک خسول از هر یک شش درم سدک بر سر سیون که فی طور
 جواهر خبیطه ناسطو خود و س فردا ناسطو سالیله از هر یک پنج درم عصا ده خافش کاشم بر خند قوفا
 صمغ عربی مغربا و ام شیرین از هر یک چهار درم زعفران شطرنج سفید از هر یک سبیل الطیب
 و زیتون پوست شیخ الفلاح اشق بوده کوهی را زیاده کرم کر بر بری و در کل سنج نار دین اقلیطی لیسان
 از هر یک سه درم و در قوفا و دین کبیر جالینوس غلایقون سور بخان از هر یک دو درم داخل است
 و نایا است از این دو و او هر گاه ریح اشتداد داشته باشد و هر گاه جمع و مفاصل باشد و الاستو
 بناید داخل نموده و اگر بلغم قوی باشد مخصوص بلغم خام که زیاده کرده شود بر اجزای سطر و بر سفید
 زنجبیل از هر یک بوزن غلایقون و در بعضی نسخ این معجون با ده کرده شده کشتی خشک بریان
 مرزنجوش از هر یک شش درم و این نیکوست از برای اصلاح بصر پس گرمی قوی باشد باید که
 زیاده کرده شود بدل مرزنجوش طباشیر صمغ را و در شراب نهند تا حل شوند و باقی او و بر کوبیده
 و پیخته همیه با سه وزن دو و محصل معجون با زرد صابون کمال الصناعات گفته شده شری ازین
 معجون بکدرم سبب آب گرم و از برای عصا ده کاید و مثانه با آب کرمش معجون معیه اسهال گفته
 و زجیر اسود منده بود و صنعت آن چند بید سراسر و زلالی و فیون بیله زلالی کندر اجزا
 مساوی کوفته بخینه با سه چند از محصل شش شری از نیم خود تا یک خود معجون مشقول از فیون السبیل
 این معجون از استنباط اسناد البقا است نافع است از برای فالح و لغوه و خدر و اسهال و دفع
 رطوبات غریبه است صلاح است از برای مبر و بین و مشایخ و مردمان فربه اصلا عظیم و محمل ریاخ
 و جفت قروح و زائل کننده قروح و جرب و قوفا و سفته و اوجاع مفاصل و ظهیر کاه از رطوبت باشد
 و انواع استسقا و ضعف باه و بیوم و صداع قدیم خوردن طلا نمودن بمرکه که کوری و در سطر بعد از
 پیشیدن سرد از برای اوجاع آدن قنطور آن در کوش با دهن نافع بار و عن لیسان و از برای سوزندان

کذا شفق انکلی اثران برودن و از برای نوبه باد و غیره که در آن غلبه فی بطنه باشد باید که استعمال کرده
 شود و بعد از آن در روغن گاو و از برای طحال یا یک یا بچته باشد و در آن پوست تخم کبوتر عافیه و عافیه و از برای
 امراض کلیه یا یک بچته باشد و در آن پودنه نهری و از برای انواع که با آب پوست و خشت آمار
 شیرین و از برای بواسیر یا غیره یعنی و از برای ضعف کبد و معده و امراض این اعضا با مار و الحاصل در
 بار و با مار و لجن در حرار و این معجون مضر است با خواب حرارت مزاج و مصلحتش بیست و باید که در آبستان
 استعمال نموده و اگر ساینکه استعلام داشته باشد بر مزاج ایشان برودت فتنه نبوده باشد بلکه عافیه و شربت
 از این معجون و در شفق است و فتنه و فزونی است با آب برودت بیست و آنکه این معجون گرم و خشک
 است و در وجهه و یک استعمال است و در وقت عدم و فزونی اسباب طاهره و فزونی این معجون داده سال
 باقی است و بعد از شش ماه استعمال و از آن که در صنعت آن فلان اثری بر ریه سفید از یک ده درم فرنیون
 زعفران طلیحیه حار و افیون قاقیا و فلفل سفید و صندل الطیب صمغ عربی تخم حنظل و قاقیا و تخم کبوتر و تخم کرم
 البه و کندر سماق و این مقطر کبریت زرد و زنجبیل و فلفل سفید و روغن گل سرخ عافیه و تخم کبوتر و تخم کرم
 هر یک چهار درم تخم بادریج یک درم ادویه را کوبیده و بلیه که بشیند با آن مقدار که از اقوامی باشد
 پس بشیند و غسل معنی و داخل کنند و در آن روغن بلبان یا بچته بیست و دو جوشی اندک داده و شیشه بکشد
 معجون هر سن نافع است از برای ریه چون آشناسیده شود و از آن وزن و دلت و در می با آب سرد
 و از برای وجع کبد بای و در روغن کف و از برای حمی با آب نیم گرم و اگر با امراض مسطوره تن باشد
 با طلای مزوج و از برای نفث الدم مقدار با نایا با سرکه مزوج با آب و در اعتقالات معاد و یاج باطل
 عقیق مزوج و بچته روغن و سوسان و چون شب بخورند با شراب مزوج و بر آن کزیدن با فنی با آب نیم
 نبوشند و با لند و بچته کزیدن سنگ بوانه با نیش و بودار نبوشند صنعت آن فلفل سفید و زنجبیل سفید از
 هر یک پنج است و مار فرنیون زعفران زهر یک ده است و مار فرنیون شوق سافج هندی عافیه و عافیه است
 و تخم کبوتر و تخم کرم کف و صندل الطیب تخم کرم کف و زهر یک شش است و مار و بلبان سیه و مار و بلبان سفید و تخم
 کف گرفته بقدر حاجت بدستور مفر معجون سازند و این تخم چهارده جزو است و گرم است و در بچته
 و خشک است و در روغن و نیم معجون که دندان را بی حس کند و در روغن یا نیش که با سبب حرارت
 باشد و علامت آن استراحت از آب سرد و هوای سرد است صنعت آن زنجبیل و افیون و بلبان

بار زوان هر یک و دو درم فلفل انکوزه شسته از هر یک یک درم کوفته به و شتاب نگوی شش درم
 دندان بند و در ساکن گرداند ایضا مفرحات افیونی است مفرح از اقتران حکیم عماد الدین
 محمود و رفع از برای تقویت باه و پشت و کمر و اوغیه منی کرده از طریب الجالس نوی است صنعت آن
 عود و عاری خام سه درم سنبلی الطیب و فلفل و انیسون و بوزعفران از هر یک پنج درم زربادوده و درم
 در و پنج عقرب خضیه الثعلب مصری از هر یک سه درم تخم شلغم تخم ترب از هر یک پنج درم نو درم
 سرخ نو درم زرد و خولجان مفرح و جوز همتی و مغز بادام شیرین مفرح و مغز فندق مفرح تخم خیارین
 مفرح تخم خربزه جوز بوابی سیاه فوف رانی سماجیه اکبا چینی دارچینی از هر یک ده درم بایه شتر اعوان
 مصطفی سنگی ربطای از هر یک سه درم فلفل زرد و الفی سفید از هر یک ده درم افیون پاره و درم جدا و در
 خطائی مجرب عینه اشب و رقی طلا و رقی نقره از هر یک و درم مشک زردکی خالص سنفیاط غسل
 مصفی سه وزن او و به پسته و زعفران و چون سازند و این ترکیب را بکوبند و بهشت و مزاجش سر و دست
 در ریه درجه اول و خشک است در دو درم مفرح دیگر مقوی اعضای ریه است و امساک و فساد
 آور و صنعت آن افیون کا زرد و فی مختلف در میان شمش عد و جوز بود که میان آنها را خالی کرده
 باشند فیه کرده بگذارند و جوز را را خیمه گرفته در روغن کاه و بریان نمایند پس خمیر را و در کرده
 با قوت زرد یا قوت سرخ لعل خشکی را و در پاره ناسفته که با رقی نقره از هر یک و دو مثقال و رقی طلا
 یک مثقال عینه اشب بکثقال عود و عاری خام زربادوده و انیسون بواشیط چندی طبائیه سفید کشیده
 خشک از هر یک یک مثقال و دو دانگ زعفران چهار دانگ پوست زرد و انیسون یک مثقال و دو دانگ
 نبات سفید غسل مصفی از هر یک یک مثقال سبزه و زعفران سازند شربتی یک درم مفرح جوهری
 خفقال و سوسان و فلفل و حش را سوسند بود و در دل جا و در باغ را قوت دهد و فوج آور و در دل اطمینان
 بخشد و لون را صاف کند و بشه و رغایات برافروزد و بوی و بان خوش کند و طعام بکوار و و معده
 را قوت دهد و طبع را نرم دارد و مقوی قوت باه باشد و لغو آورو و ضعف را از ازل سازد و حفظ از آواز
 گرداند و جوانی را نکاه دارد و پیران را بنایت قوی کند و بواسیر بسوزد و بهر مجرای خاصیت این ترکیب
 بسیار است صنعت آن بر و در پاره ناسفته یا قوت رانی یا قوت زرد و فیوز و فلفل پوری زرد و زهر
 یک و دو مثقال لعل خشکی عقیق منی که با شمش بسوزد از هر یک سه مثقال لاجورد و غسل یک

و نیز بر روی چینی صندل سفید نیل و غیره اشوب تخم زرد که یک سرخ طین مخلوط هم خود قمار سی سفید کشتند
خشک از رشک به انداز هر یک مثقال چند به ستر طباشیر سفید زربناد و خواجه انجان عود الصلیب
سندل جوزبو از تخمیل از چینی قافله که بار سه کوفی اسطوخودوس شش گشته یعنی خشک فودنج شش
انترج و خشک مرزنجوش ابریشم مقررین همین سفید بسیار سه حما فلفل از هر لسان العصاره و ورق
شبیسی قرقر لعل سفید ششقی زرد و نکر و زرد و طویل انیسون تخم کاسنی تخم کرفس انیسون شامی
در پنج غفر فی مصطلکی روحی تاخواه کل سرخ از هر یک مثقال فلفل سیاه فلفل سفید از فلفل آبی و فلفل
بلبله کابل از هر یک سفت مثقال غفران ده مثقال مشک خالص جد و در از بود و در افیون
مصری کا و زبان بادریج بود و تخم کل سرخ از هر یک دو مثقال و ورق طلا و ورق نقره فادر هر
سیوانی سافج سندی کافور فیصوری از هر یک یک مثقال نیم و بعضی کافور یکد روم کرده اند موسیقا
کافی یک مثقال نبات سفید نصف نام اجزا را گرفته و بنویسند تا سه چند آن غسل سفید صاف کرده بقوام
آورده سرد نموده چنانکه دستور است ادویه را در آن آمیزند و بنویسند و در ظرف چینی کرده بعد از سه
سفر در و مثقال میل نمایند و از عقیق آن بیالیه چای یا عرق کا و زبان یا گلاب یا شامه که قطع
با ظاهر می شود انشاء الله تعالی فیصل در بیان مرکباتی که اصل و عموم در آنها پوست
خشک است و در آن خشک است و از آنجمله بخور محمد است بخور نافع از برای نزلات
و مسکن اوجاع سرد و دندان کوسن مثقال از حجاج حسین از نلاند و الله ما جده آن مرحوم قدس شد
صنعت آن بزرگوار سفید پوست خشک اصل السوس کل روانه پوست پنج لعل کل بنفشه چهار
کل خطمی غلب انقلب از هر یک جزوی و اگر نزلات بارده باشد مرزنجوش تمام با بونه اکلیل الک
از هر یک جزوی و اندکی چند به ستر داخل نمایند و در آب بجوشانند و در دهان و گوش را به بنجار
آن بدر اندیش صافی نموده قدری از آب آن را سفید نمایند و نقل آن را بر سر نهاد و کنند ایضا
تریاق الذرب است جهت در بضعف معده و امعاء و قبض شکم تقویت اعضای ریه و سینه معیل
است صنعت آن برادرید مرجان که با حقیق یک شب بر عجاج طباشیر طرانیث کشتند خشک کباب
صندل سفید بهشتین فلفل سحر زهره کرمانی در مصطلکی کر و یا باز و سبک کل از منی شاد و نه
صنعتی آن را در کنار آرد و سبک حب الاس غلبه و انقلب بریان کرده پوست بر و نل است

جلد اول نسخ تریاق الزلزله و خشنخاش و حلوای خشنخاش

۶۴

زیرب از هر یک درم و زرق نقره یک درم تخم زرد بریان بزر خشنخاش سفید دانه انگور از هر یک چندرم
 عود خام بزر بالذبح از هر یک دو درم رب شیرین رب برب شیرین رب مور و بالسیه و و چند یا سه
 چند سده ادویه او و بر کوفته سیخته با آب شسته به جویان سازند شربت با آب نیمه مناسب شود
 تریاق الزلزله است که در منع انقباض شود و در رفع سرفه جرب است صنعت آن تخم کاه بوده درم
 بزر بالذبح سفید پوست خشنخاش از هر یک با نروده درم تخم خشنخاش سفید پوست درم گل کاه و باریان تخم مورد
 کشیده خشک از هر یک چندرم اسطوخودوس و بنیدرم جلاد را در آب نجیسانند و بچوشانند و نبات سفید صند
 و پنجاه درم اضافت نموده بقوام آورند پس گل سرخ کشیده خشک با سوسن شسته صمغ عربی کثیره امر صاف
 از هر یک دو نیم درم نرم سوده بان بیا میند شربت بیک تخم و حب خشنخاش نافع از برای اسهال خون
 و زحیر و اسهال کبدی و معوی و دماغی صنعت آن باز و سبز کزنجار پوست خشنخاش سفید صمغ عربی
 اجزا مساوی کوفته و سیخته با لعاب بزر فلو ناکه آب با رنگ بر آورده باشد شسته به جویان سازند شربت
 مقدار خودی بقدر قوت مزاج از یک یا پنج حب اگر قدری حب الاس می بخورند و داخل نمایند بهر است
 و حلوای تخم خشنخاش است معوی دماغ و سمن بدن صنعت آن شیره تخم خشنخاش سفید صمغ قزل
 نبات سفید پنج قله روغن گاو تازه سه قله اول شیره خشنخاش را در و یک کرده با نش ملائم چند جو
 و سبب پس روغن و دانه کرده و نبات گداخته در آن بزنند و بریم زنند تا غلیظ گردد و بقوام آید پس بظرفان
 بستن از هر یک یکماشته با گلاب ساییده داخل نموده فرو و آورند و سده کرده و ناشتا بخورند و بهر یک شربت است
 اقویا را و ضعف را و شربت و حلوای گوشت را را از اطباء می نهیست از برای نزلات نافع است و
 نشاط آورده و سحر است از برای نافع بود صنعت آن گبر خشنخاش شمع نازده با تخم نیمیت عدد و بگویند
 و یک شب در آب روان نجیسانند پس بشارند و نقل آن را در و زنند و دیگر کنند و در آن آب بخوشانند
 تا تمام آب آن اجذب نماید پس در ساید خشک نمایند و آرد کنند و آن را در و در روغن بریان کرده و سده
 قند سفید و یک بر عسل مصفی را در آب حل کرده بچوشانند و کف آن را بگیرند و داخل آید و در روغن
 مذکور کرده با نش ملائم بزنند تا شروع به پس و اوان روغن نماید و بخورادام شیرین مقله ده درم بخیل
 درم زعفران بنیدرم نرم کوبیده داخل کرده از آنش برگیرند و در لنگری چینی بهین نمایند و بطریق
 مساوی بوزن برند و هر کس بقدر ابر داشت طبیعت خود بخورد و خمیره خشنخاش است خمیره خشنخاش

نافع است از برای نزالات و در سینه و سرفه و سسل و تسکین اوجاع صنعت آن بگیرد پوست خشتخاش تیغ
 نروده یکصد و پنجاه مثقال نیم کوفته در سینه و سینه و چغندر مثقال آب بچوشانند پس در خرطیله انداخته بچکانند
 تا مطلق تلخی در آن پوست نماند پس بگیرد تخم خشتخاش مقدار سی و سفت مثقال نیم نرم صلا به کرده در آن
 آب چکیده پوست کونار شیره کشند پس آن را با سه صد مثقال قند سفید بقوام آورند پس بگیرد زعفران
 سه مثقال و کلاب ساییده در آن داخل نمایند و یک جوین آورده پس بگیرد عنبر شهب نیم مثقال و با قند سفید
 بگویند و در آن داخل نمایند و بر هم زنند تا نیکو مخلوط شود از آنش فرود آورده و اندام میل بخت مثقال نیم
 دارچینی با نروده مثقال کوبیده و بخت در آن داخل کرده بمسواط آن مقدار بر هم زنند که خمیر شود و قرصها سازند
 هر قرصی دو مثقال و بخار دارند و در وقت حاجت یک قرص از آن بخورند خمیره مسک شش چون قیل
 از جاع به وساعت بخورند امساک نمی کند و سرعت نزال نافع باشد صنعت آن بگیرد خشتخاش تیغ
 نروده با تخم نیم رطل نیم کوفته و سفت من آب حاد آن بچوشانند چون آب به ثلث رسد ببالند و ببالا
 پس با یک رطل نبات سفید بقوام خمیره آورند پس فرود آورده و بخیل نیست درم جویند و درم
 افیون یک درم زعفران نیم درم کوفته و بخت داخل کوزه بزنند تا نیکو مخلوط شود و خمیره کرد و در ظرف
 چینی یا شیشه نگاه دارند و عند الحاجة شرب می از نیم درم تا یک درم و یک مثقال نیز تا مل نماید خمیره
 خشتخاش مالیف زعفران آب نواب حکیم محمد هاشم العلوی قدس سره صنعت آن تخم خشتخاش سفید
 تخم خشتخاش سیاه مغربا و ام شیرین مغر قدق مغر لسته مغر نارچیل به مقشر لسته کثیر از هر یک در
 نیم مثقال و اندام میل و مثقال عود الصلیب چهار دانگ زعفران دو دانگ بهمن سنج بهمن سفید
 کبریا سمعی از هر یک دو مثقال و در نسخه دیگر کبریا داخل نیست لبوب تخمها را صلا به نموده باقی آرد
 را کوفته و بخت شربت گاوزبان شربت اسطوخودوس شربت سیب شیرین شربت به شیرین از هر یک
 شش مثقال و در نسخه دیگر شربت بخت نیز داخل است و از هر یک این شربت ها هفت مثقال نبات
 سفید نیست مثقال همه را بعرق بهمن شک بقوام آورده او به را بان بشنود و خمیره سازند و بر وزن
 پنج مثقال نزال نمایند خمیره خشتخاش ایضا مالیف آن مغر و بر وزن صنعت آن تخم خشتخاش سفید
 تخم خشتخاش سیاه مغربا و ام شیرین مغر قدق لسته مغر لسته کثیر از هر یک دو مثقال و نیم درم
 بیل دو مثقال عود الصلیب چهار دانگ زعفران یک دانگ بهمن سنج بهمن سفید کبریا شرب

منقرضه از هر یک دو مثقال و نیم کوب و نیز در لازم صلابه نموده باقی او ویه را گرفته
و بخفته شربت اسطوخودوس شربت گاوزبان و شربت آنار شیرین و شربت بیشیرین و شربت بنفشه
از هر یک هفت مثقال و نیم نبات سفید پانزده مثقال مجموع را با عرق بید مشک چهل و پنج مثقال تقویم
آورده او ویه را با آن شسته خمیره سازند شربت بنفشه مثقال و اگر یکد انگ عنبه شربت داخل نمایند بهتر
است و نیز از انجلیک و یا قودا است بدانکه و یا قودا الفتح دال ملو و فتح بای نقاهه تخمینه و الف و ضم
قاف و سکون او و فتح دال معجبه الف بخت یو ابی بعضی شربت ششاش است و یا قودا اکثر تر لالت
سارده و نیز خشک را سفید است و نیمه و خلق را نیز گرداند صنعت آن گینه خند ششاش تیغ نزده با تخم
بیسبت و تخم خطمی سفید کثیر اسفند صمغ عربی تخم جنار می بحدانه بیشیرین از هر یک پنج درم اصل السوس
بیسبت درم بر رطل نوازه درم و در رشت و دیگر بیست درم است مجموع را در شش رطل آب باران
و کوبان روز بخیسانند تا نرم شود پس با شش لایم بزنند تا مضر شود آب با نصف رس پس با لایم
و با یک فن سفید تقویم آورند شربت بنفشه نام با پنج مثقال و در رشت و دیگر این و یا قودا بجای فن سفید
پنج مثقال است سبک سمبل گفته و زخمیه خود که بعضی اطباء فن سفید نیم من و پنج مثقال نیم من میکنند و بعضی
پنج مثقال نیم من و غسل معنی نیم من میکنند و اگر بجای برود و شک کنند رو با شند میفرمایند که اگر
بجای همه یکین فایده بخوری با یکین بر یکین باید و از هر یک نیم من کنند بهتر است و یا قودا دیگر
که در مضاف مثل است صنعت آن ششاش تیغ نزده با تخم و ششاش سیاه تیغ نزده با تخم از
هر یک ده مثقال کل بنفشه صمغ عربی از هر یک پنج درم اصل السوس سه درم رب آنار شیرین
بیسبت مثقال فن سفید یکصد درم یکصد شربت پیرند شربت بنفشه و دو مثقال صنعت این و یا قودا
به نسبت دیگر ششاش سفید تیغ نزده با تخم و ششاش سیاه تیغ نزده با تخم از هر یک ده مثقال کل
بنفشه صمغ عربی از هر یک یک مثقال اصل السوس درم آب آنار شیرین بیست مثقال فن سفید
یکصد درم یکصد شربت پیرند شربت بنفشه و دو درم و یا قودا که منع تر لالت کند و سرفه را نافع
بود و خواب آورده و دفع را قوت و در صنعت آن ششاش سفید ششاش سیاه با پوست تیغ
نزده از هر یک ده عدد و خواب خراسانی بیست عدد و سوزنی منقی دوازده مثقال و نیم بر رطل بنفشه
یک مثقال یکد انگ و نیم اصل السوس دوازده مثقال و نیم تخم خطمی سفید سه مثقال انجور زرد وانه

ایر ساد و شغال نیم پر سیا و شان اسطوخودوس زوفا خشک از هر یک دو و شغال مجموع را در آب
 باوان و اگر یافت نشود در آب سداوان مقدار سفت رطل یک بشان و زنجبیل تند و ریزه دیگر چو شانند
 آنقدر که ثلث آب بماند پس بماند و بیالایند و با شکر سفید یکم بقوام آورند پس بگیرند و خطی را روی
 مرکب صافی اقا قبادار چینی از عفران رب السوس از هر یک نیم شغال کوبیده و پیچته آن بشانند و شترتی
 نیکو شترتی سه شغال و یا قودا منقول از خط حکیم احمد موسوی قلمی فرموده اند که این شربت را
 بهجت فرزند ام ساخته از موده مجرب افتاد و مختصر آن فقیر است صنعت آن پوست خناش شیخ زوفا
 بنفشه گل سرخ اصل السوس از هر یک دو و شغال عناب خراسانی تازه بیست عدد و پستان سه
 عدد و کل خطی سفید زوفای یا پس از هر یک یک شغال تخم خبازی نیم شغال موریطا لقی منقی از
 حب خبث شغال تخم خناش سفید چهار شغال جو شانیده صافی نموده قند سفید یکم داخل کرده
 بقوام آورند و بوقت حاجت اگر ضرور باشد صمغ عربی شکر شغال از هر یک دو و انگ کوبیده
 بر آن پاشید و بپسند و یا قودا دیگر نالیف حکیم احمد موسوی صنعت آن موریطا لقی و انیسرون
 کرده سه شغال تخم خطی سفید صمغ عربی زوفای یا پس تخم خرده متعنه تخم خبازی بهدانه اصل السوس و مشک
 از هر یک دو و شغال خناش شیخ زوده با تخم زوده شغال ایر ساد یک شغال در آب جنبانیده چو شانند
 چون به نصف رسد صافی نموده با شکر سفید بقوام آورند و اگر صرفه بلغمی و یا کهنه باشد اندک انگبین یا شکر
 نیز داخل نمایند و یا قودا دیگر اصحاب نزلات و خداد و زسل را و کسی که سرزد داشته باشد و یا سینه قوی
 بر آید نفع بود صنعت آن خناش سفید تخم زوده با تخم خناش سیاه با تخم از هر یک پنجاه و درم کاهو
 مقشر زبرالنج سفید از هر یک سه درم و نیم کوفته با باغچه درم آب صافی چو شانند تا بیست و درم بماند
 بیالایند و پنجاه درم لعاب زبر فطونا و یکصد درم پیچ داخل کرده بقوام آورند شترتی یک او و بیالایند و یا قودا
 به شترابن با سوبه که الفع از نسو قبل است و در نافع مذکور صنعت آن خناش سفید بیست و درم خناش
 سیاه ده درم تخم خطی سفید کثیر صمغ عربی مغر تخم خبازین مغر بهدانه از هر یک پنجاه درم اصل السوس
 بیست درم زبر فطونا پنجاه درم او و بیالایند و یا سوبه کوفته مجموع را سوبه زبر فطونا و خطی
 در و من آب باران بخینا نیکو بشان و زوفا و خطی را لعاب بهدانه و صمغ عربی و کثیرا
 را غلیظ کرده و دره سیر آب باران حل کنند پس چو شانند تا نصف رسد پس بیالایند و لعاب بهدانه

و صمغ عربی حل کرده با نیم من شکر صافی نموده بقوام آورند شربت یکی یک اوقیه و یا قوذا دیگر که حکیم
احمد موسوی در مجربات خود از والد ماجد خود حکیم سلیمان موسوی نقل کرده صنعت آن خشخاش سفید
تیغ نژده با تخم نیم من در سه من آب باران یک شب بماند و روز دیگر بپوشانند تا بام نصف رسد
صافی نموده با نیم من پیچ و نیم من شکر سفید بقوام آورند و اگر در سینه خلطی باشد بدل شکر انگبین کنند
و یا قوذا منقول از خط میرزا محمدالدین محمد موسوی صنعت آن تخم خشخاش و پیچ خشخاش از هر یک
هر یک بیست درم بپوشانند و بیالایند و با پنجاه درم قند سفید بقوام آورند شربت ده درم با آب نیم
گرم و یا قوذا دیگر منقول از خط میرزا محمدالدین موسوی صنعت آن خشخاش سفید اصل السوس از
هر یک بیست درم خشخاش سیاه ده درم تخم خطمی و کنیز اصمغ عربی تخم خباری بزر قطونا از هر یک پنج درم
همه را در پنج رطل آب باران بپوشانند تا بام نصف رسد صافی نموده و در رطل سلافة عنب مع عصیر
عنب پنجمه و یک رطل فانیند داخل کرده بقوام آورند و یا قوذا دیگر مجرب از برای امراض صدر و ریه
و سعال صنعت آن خشخاش تیغ نژده با تخم سی عدو کل بنفشه گل نیلوفر کا و زبان از هر یک بیست منقال
اصل السوس خشخاش عنب پستان از هر یک ده دانه و دویه را بپوشانند صافی نموده بنات سفید
لیکن داخل کرده بقوام آورند شربت یکی یک اوقیه و یا قوذا دیگر منقول از ذخیره سلیمه لعل جرجانی
در زکام و نزله بسیار و در بار دیگر که رفیق باشد استعمال کرده میشود صنعت آن یکبیر خشخاش
تیغ نژده یکصد عدد با پوست و تخم یکونید و در هفت من آب باران یک شب بماند و روز دیگر
آن مقدار بپوشانند که بنصف رسد بیالایند و با یکمن قند سفید و یکمن پیچ بقوام آورند شربت ده
درم با مارالشعیر و بعضی طبایا فاقه یا زعفران مرکبی صافی کلنا و فارسی عصاره الحمة الیسی صمغ عربی
از هر یک یکدرم کوبیده پنجمه داخل میکنند در تمام آن شربت و بعضی باز ای هر رطلی از این شربت
این دویه را با این مقدار داخل می نمایند و یا قوذا مالیف آن مرحوم نافع از برای سلسه و صمغ عربی
صد درم و ریه که از تیرالات حاره باشد و اسهال مزاجی و ذوبانی و فشت الدم صنعت آن خشخاش
سفید تیغ نژده با تخم بیست عدد خشخاش سیاه تیغ نژده با تخم ده عدد و نیم کوفته به اندام بشیرین
تخم خطمی سفید صمغ عربی کنیز اصل السوس شکوک مفضوض سرطان لهری که اطراف آنرا دور کرده
شکر آنرا شکافتند اول مرتبه با آب خاکستر خوب طرفا دهند که نکاشته نشد پس با آب خوش بشویند که اثر

جلد اول در شراب خشنخاش و سفوف خشنخاش و خشنخاش

الم

خاک و نمک و در کرد و از هر یک پنج مثقال جله را در کین بریزد آب ایران یک شانه و از زنجبیل نیم شانه
 بپزند تا به نصف رسد بماند و بر آید و لعاب بزرقطو داده و مثقال قند سفید نیم شانه داخل کرده بقوام
 آورند پس بگیرند اتفاقا عصاره لیمو البیس طباشیر سفید از هر یک یک مثقال زعفران بزرگ پنج سفید از
 هر یک دو دانگ که با روغن بادناصفه از هر یک نیم مثقال داخل کرده بیکو بریزند تا خوب مخلوط شود
 و در ظرف چینی نگاه دارند شربت می پنج مثقال و رب خشنخاش است از تالیف قدماست جهت
 نزلات حاره بغایت لفع دارد صنعت آن کوکنا ربع تخم دولیت عدد و یکونند و یک شانه و از زرد و زرد مثقال
 آب نجیبانند و چو شانند تا به نصف رسد پس صاف نمایند و با عدد و پنجاه ورم شک با عسل با مثلث
 بقوام آورند که لعوق شود بعد از آن اتفاقا زعفران باز و لیمو البیس از هر یک ورمی کوفته نیم شانه
 در آن بشنند و بدانند که رب زرد و طباشیر است که نباتات و اثار را کوفته آب آن را بگیرند با جوش
 داده آب صاف طبع آن را با نماند پس این آب را پنج را بنزد فقط که غلیظ شود و باید که چون نصف
 رسد قدری شیرینی نبرد داخل نمایند و بقوام آورند و آب بعضی از آن که بعضی شیرین از بسکه با نبات و طعنا
 دارند عند الطبخ همه هوا میگرد و غلیظ نمی شوند تا که بان شکر نیا سیرند و یا آنکه می سوزند بخلاف
 شراب که شیرینی در آن با نباتات ابتدا داخل می نمایند و طبع سید بند تا غلیظ گردد و بقوام آید
 خواه آن مائع عصاره باشد یا طبع یا غیره آن و این فرق است بدان آن هر دو و نیز سبب
 تجوید احدی را بر دیگری الطمان می نمایند و در جوف را در و تحت ربوب انشاء الله تعالی خواهد
 آمد و سفوف خشنخاش است سفوف خشنخاش نافع از برای نزلات حاره و سعال و خشونت
 صد صنعت آن تخم خشنخاش سفید پنج ورم صمغ عربی نشا سبز یا آن تخم خطمی سفید کثیرا سفید تخم خشنخاش
 از هر یک دو ورم تخم خرفه مقشر سه ورم طباشیر سفید یک مثقال غریبه دانه رب سوس از هر یک دو
 مثقال کوفته و بجهت شیرینی و در مثقال با شیر زمان یا شیر بز یا شیر خرباشا سبز سفوف و دیگر که جع
 کلیه را نافع باشد و در در اسکین و در صنعت آن بزرگ پنج سفید یک دانگ انبوس قیراطی مقدر تخم که و
 خرفه مقشر از هر یک یک ورم کوفته باشد خشنخاش نبوشند و الاضداد از انجمای ابعای
 خشنخاش است شراب خشنخاش ساده نفع نزلات کند و قروح صدر و ریه را نافع بود
 و بی خوابی را مفید باشد صنعت آن خشنخاش سفید بزرگ پنج نزده یک عدد و با تخم نیم کوفته

جلد اول شهاب خشتاش

۶۴۲

با خشم بنیم کوفته باد و من آب باران به پزند و بیا لایند و بابک من و نیم
 قند سفید بقوام آورند شربت می ناده و درم و اگر خواهند شربت خشتاش از تخم بی پوست مرتب نمایند
 مقدار بیست مثقال تخم خشتاش را بگویند و بپزند و بابک من قند سفید بقوام آورند و اگر تخم خشتاش
 از خشتاش تیغ نزنده باشد بهتر است شربت خشتاش به بنفشه تیغ الریلس منع اخذ از نزلات و
 مباد و دماغی است رسد و رانافع است و مانع فی الدم و اسهال مزمن است صنعت آن گیدند خشتاش
 رسیده تیغ نزنده و متوسط و بزرگی و کوچکی و دود و کنگره سده آنها را و جوب پایان آنها را و در
 کنند و در آب باران یا نرود و رطل شنبلیله و زنجبیل و پنبه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه
 و افضل آنها را و در کنند و آب را بیک و صافی نموده وزن کنند از آن چهار رطل و نیم و از غسل سفید مصفی
 خوشبو و از سلا و عنب از هر یک یک رطل و نیم و بپزند بقوام آید پس افاقیا و زعفران و در یک صافی
 کلنا رفا سی عصا ره لجنه العیش از هر یک یک درم کوبیده و بنفشه بآن مخلوط سازند و در ظرف چینی
 نگاه دارند و حکیم میرزا الدین موسوی گفته که درین شربت برای لغث الدم و مالاخوین و
 طراشیت شیرین و صمغ عربی نیز میتوان داخل کرد و دیگری درین شربت بجای هر یک صافی
 عقیق و کلنا رفا سی هر دو داخل نموده و گفته که این شربت را با پنجاه درم شکر سفید یا غسل
 مصفی یا مثلث مرتب یا بنود و دیگری گفته که این شربت را با غسل مصفی بقدر ضرورت مرتب یا بنود
 و او و بکه در آخر داخل میکنند همین افاقیا و عصا ره لجنه العیش آورده و این نشانه را برای اسهال مزمن
 انب است و دیگری گفته که در هر رطل از شربت مذکور یعنی بعد از آنکه بقوام آمده باشد افاقیا و بیک
 سماق و عصا ره لجنه العیش و کلنا رفا سی و کثیر از زعفران از هر یک چهار درم باید داخل نمود و در
 نشود و دیگر که از برای اسهال دماغی بسیار نافع است بعد از آمدن بقوام لایق گل سرخ صمغ عربی از
 بر یک شربت تخم خشتاش سفید تخم خشتاش سیاه که هر دو را بیان کرده باشند از هر یک شربت درم
 رب السوس نشانه کثیر از هر یک چهار درم زعفران یک درم داخل است شربت می و دو درم شربت
 خشتاش و یک صنعت آن پوست خشتاش سفید تیغ نزنده و چهل مثقال تخم خشتاش و دود و چهل
 مثقال هر دو را یک با نرود و زود و در شش رطل آب باران بخیسانند پس بپوشانند تا به نصف رسد
 و بالاند و بنفشه و صافی نموده قند سفید و دود و چهل مثقال داخل کرده بقوام آورده نگاه دارند

جمله اول شراب خشنخاش

۴۴

شراب خشنخاش در کرم خشنخاش پوست خشنخاش تیغ نژده از هر یک یک سوسم نیم کوفته در سه
 من آب باران جو شاند و چون کپڑا آب باندید و بایکدو طل قند سفید بقوام آوردند شراب
 خشنخاش و کرم جهت مسلولین و صاحبان نفث الدم و کسی که با سینه خون از سینه او آید و از بواسه
 اصحاب سعال صعب که شب بی فراری داشته باشند و خواب ملن نه صنعت آن خشنخاش سفید
 با تخم خشنخاش سیاه با تخم که آن را تیغ نژده باشند از هر یک یک سوسم نیم کوفته در سه من آب باران
 یک سوسم درم سیه یا با یکصد درم آب باران یک شانه از روز بخند پس بخوشانند تا بصفرت رسد
 و بیا لایند و پنجاه درم لعاب بز زطلونا و یکصد درم تخم میخ و داخل کرده باز بخوشانند تا بقوام آید و در
 آخر دو درم زعفران داخل کرده و در ظرف چینی نگاه دارند شراب خشنخاش مرکب منافع بسیار
 دارد صنعت آن پوست خشنخاش تیغ نژده با تخم یکصد و پنجاه عدد و کنکره و چوب آن را دور کرده
 یک شانه از روز در آب جویانده و اگر بجای آب کلاب و عرق بید مشک کفایت بهتر است و این دو درم را
 نیم کوفته و با چوب بیه علییه و علییه در آب و با کلاب و بید مشک بخنداند همان قسم یک شانه از روز
 پس هر یک را جدا جدا جو شایند و بالیده صاف نموده با سه چندان نبات بقوام آورند و در این
 است عود هشت غنی خام و در چینی قو قفل انده سیل سافج هندی از هر یک یک مثقال سبب الطیب
 سه مثقال و بعد بناری عنبر شمشک خالص صطکی زعفران از هر یک یک مثقال اضاف
 نمایند و باید که در سی نبات تخمینا دو صد و شصت مثقال باشد شراب خشنخاش دیگر نافع
 از برای امراض صدر و ریه و ترالات و سعال صنعت آن خشنخاش تیغ نژده با تخم سی عدد
 گل بنفشه گل نیلوفر کا و زبان کل کا و زبان از هر یک سه مثقال صمغ السوس نیم مثقال عناب
 سیستان از هر یک ده دان و جو شایند و صافی نموده شکر سفید بیست و پنج مثقال داخل کرده بقوام
 آوردند شراب نیم مثقال شراب خشنخاش دیگر که تریب بدن کند چون با آب الشعیریه بخندند چنان
 دق و حیات اقسام را نافع باشد صنعت آن نیلوفر ناز و آب کد و ناز و آب گل بنفشه
 ناز از هر یک نیم من تخم خشنخاش سفید یکصد درم تخم خشنخاش را نرم کوبیده و در آب با داخل
 نموده با شکر سفید بعضی بکین بقوام آورند و بعضی از آب جویاندر الشعیریه و آبهای مذکور
 سه شنبه جویانده پس صاف نموده تخم خشنخاش سفید را نرم کوبیده و داخل کرده با نود بقوام

۱ و در میفرمایند که این خوب نیست زیرا که بزرالینج یا بوسیت بسیار است و این آب با سبب
 لطافت ناسه روزی ناسه می شود و شراب خشناس صندلی سفال یا لیلین طبع را سرد و متد است
 صنعت آن پوست خشناس نیم خشناس از هر یک ده درم حب الاس بیت درم صندل سفید
 صندل مسخ از هر یک پانزده درم همه را در کلاب و عرق بید مشک از هر یک یکین شانه روز
 بخندسانند و چو شانه چون یکین رسد بیا لایند و با نیم من رب پشیمین و نیم من نبات سفید قوام
 آورند پس بنورم عین شهاب را با دو مثقال نبات سفید نرم کوبیده داخل نمایند و خشناس از
 محمد بن زکریا است نافع از برای اوجاع انون اسنان و تحقیق صنعت آن گل بنفشه خشک
 بایونده اکلیل الکاک کل خطمی سفید آرد و جو تخم خشناس پوست خشناس از هر یک کفی نیم کوفته آب بپزند
 تا ماهر شود و در بادون سنگی بپزند و روغن گل بهر داخل کرده بپزند تا نازا چون دریم شود بر کوش و
 لیمو و شقیقه خاد نمایند و طامی خشناس است چون بر دو چشم بالند آب آمدن و در اعان آن را
 زائل گردد صنعت آن یکید و پوست خشناس را در آب برک غلبه ساعت بخسانیده
 پس الیه صافی نموده در آن حفص بند می نیم وزن رو چوب یک وزن ساییده شکر گرم نموده
 طامی نامین و عرق خشناس است و این در خواص قویب بعرق افیون است صنعت آن بگرد
 کوزه خشناس شیخ بازده افیون ناکر نموده با تخم هر قدر که خواهند و پارچه نموده بکش باز روز در آب
 آنقدر که از روی آن بگذرد و بخسانند پس با چهار وزن آن آب بطریق متعارف با کش طامی
 باصرع و این عرق کشند و اگر قوی خواهند باز در آن عرق قدری پوست خشناس شیخ بازده
 بدست و بخسانند عرق کشند عرق پوست خشناس مرکب در رفع انومی از سادده آن است صنعت
 آن بگرد پوست خشناس محووف نیم من نبر بزرالینج سفید و مثقال بهنج لفاق نیم مثقال تخم خشناس
 بیت مثقال پس سرخ بهمن سفید بوزیدان شقاقی معصری زراوند و حرج زراوند طولی و ارجینی و قنصل
 جوز بوالسبب از هر یک چهار مثقال برک بادرنجبویه برگ و پنجه شک برک گاو زبان گل کاه زبان
 از هر یک هفت مثقال زعفران سه مثقال جند بید شتر عین شهاب شک خالص از هر یک دو
 مثقال ادویه لاسوای زعفران و جند بید شتر و عین شهاب شک جو کوب نموده در آن مقدار آب را در آن
 که از بالای آن دو سه انگشت بگذرد و بکش باز روز بخسانند پس چهار وزن آن آب داخل کرده

در دیک عرق کشی بست و مقرر عرق کشند و زعفران بچند و مشک عنبه را سوده و بر پارچه نازکی
 بسته در تهر مشدوبه اندازند تا عرق بر آن کشیده شود و پس سرد کرده و در شب سه نگاهارند و عند الحاجة
 بقدر بر داشت طبیعت بیاض باشد و این عرق بر آن صاحبان امراض باغی بارده و معتادین
 بگویند که از این باب نافع است و اقراص خشتخاش است قرص خشتخاش نافع است از برای قروح سینه
 و ریه و در سینه و ذات الریه و ذات الحجاب و حرقه البول و بول الدم و قرحه کرده و مثانه و نفث الدم
 و اسهال خونی و سرفه و تب و صفت آن غنچه گل سرخ متروخ الاقلاع صمغ عربی از هر یک چهار درم خشتخاش
 رب السوس از هر یک دو درم تخم خشتخاش سفید تخم خشتخاش سیاه از هر یک سه درم طباشیر سفید
 پنج درم زعفران دو دانگ کوفته و بخیته باب شش از اقراص سازند شربتی از یک درم تا یک مثقال
 باشد اب خشتخاش و قولش ناشش مله بانی است و بعد از آن ضعیف میگردد و در شش حکیم محمد باقر که در
 مجربات خود نوشته نشسته داخل است و گفته که شربتی از یک مثقال تا یک مثقال نیم است باشد اب خشتخاش
 و در موضع دیگر از همان بیاض مجربات خود نوشته داخل است و گفته که شربتی از یک درم تا یک درم
 است باشد اب خشتخاش قرص خشتخاش که باید بخیل و زود خیره و رعایت قرحه ذکر کرده و گفته که این
 قرص از برای قروح کلیه و مثانه و مجاری البول و از برای رو باندن گوشت تانه و برین
 قروح بکار آید هرگاه استعمال کرده شود بعد از سکون و جمع و ایستادن ریم صنعت آن تخم خشتخاش
 سفید تخم خشتخاش سیاه از هر یک دو درم کنیز صمغ عربی نشاسته گل ارشی طین قهر سی گل مخنوم
 غنچه گل سرخ متروخ الاقلاع کلنا فارسی سماق منقی از هر یک یک درم طباشیر سفید که با از هر یک
 یک درم و نیم کند ریزد ریزد بخیل و دو دانگ کوفته و بخیته باب بارنگ ناز از اقراص سازند شربتی
 از یک مثقال تا دو درم یا یک نیم بضر جلی یا کشکاب بیاض باشد و اگر درین قرص دم الاخون حب الاس
 و سدر طان محرق زیاده کنند قوی تر میگردد و در حب ثعلب و دودع حریق و بس و مر و اید یا سفینه از
 برای قروح مثانه هرگاه این قرص سخته شود باید که زیاده کرده شود و قرص خشتخاش بخیل و دیگر قرحه
 و جرب مثانه و سوزش البول نافع باشد صنعت آن تخم خشتخاش سفید و سیاه از هر یک یک مثقال
 نشاسته کنیز صمغ عربی از هر یک یک مثقال زبرالنج سفید تخم خشتخاش از یک مثقال اجزا کوفته و بخیته
 باب لسان الحل شسته قرص سازند شربتی دو درم یا یک نیم بضر جلی بدینند و گویند که مصلح است

صنعت آن پوست خشنخاش سیاه تیغ ترویه یا زوده متقال جوز بو او افضل از هر یک و متقال
 ونیم بسیار یا تخواه با و بیان از هر یک که متقال ونیم و اچینی که متقال زعفران نیم متقال همه را نیم
 کوفته بطریقی متعارف بچکانند شنبی خشنخاش و لبانه طولانیست لبانه که معین بر تقویت باه
 و بطول انزال است صنعت آن پوست خشنخاش تیغ ترویه پنج لقاخ شونیز جوز بو او از هر یک پنج درم
 سعد کوفنی قرفل بسیار از هر یک نیم درم کوفته و بخته با چهار وزن او و بعل مصفی بقوم شش درم
 معجون سازند و دو ساعت قبل از مقاربت مقدار یک درم تا یک مثقال تناول نمایند لبانه دیگر
 که همان منفعت بخش صنعت آن پوست خشنخاش تیغ ترویه خولجان جوز بو او که ششک و ورق جوز
 اقا قیاسننیز رومی پوست بیرون پسته جاوید از هر یک یک جز و با سویه قسط دهند می مبعه یا لبه
 سندروس صفت تخم سداب از هر یک نیم جز و مغز لبانه مقشره لوزن کل با سه وزن مجموع او و به
 غسل مصفی علی الرسم شش درم معجون سازند و عند الحاجة و سه ساعت قبل از ان مقدار یک
 مثقال نادر و متقال تناول نمایند و از انجمله لعوقات خشنخاش است لعوق خشنخاش از تراب
 حکیم شش مثقال منقول از خط ولدا رشید حکیم بر اسیسم قلمی نموده که با این از مر ضعیفی بسیار خلاصی یافته
 و که با نیکه میل کرده بودند از مزجه ایشان بمقدامات سسل مبتلا بودند و از ان نجات یافته صنعت
 آن ایر ساز عصاره ان سطو خود و س از هر یک خشنخاش از زیانه غری السک از هر یک سه مثقال
 بر ساد و شان بخشنخاش گاو زبان صفت مثقال اصل السوس گل خطمی سفید از هر یک سه مثقال
 تخم خشنخاش سفید صفت مثقال تخم اسفناخ زوفا خشک از هر یک ده مثقال پوست خشنخاش
 پانزده مثقال مغز فندق خام مقشره سی مثقال عذاب سی دانه سپستان سی دانه که از اکبیر سفید
 پنجاه مثقال فانیه یکصد مثقال نبات سفید یکصد پنجاه مثقال بیه و مقرر لعوق سازند شنبی
 و و مثقال آب کرم لعوق خشنخاش که در اراضی نری قایم مقام شده خشنخاش است صنعت آن
 خشنخاش تیغ ترویه با پوست تخم پنجاه عدد و در یک بر آب بچوشانند تا به نصف رسد صفا نموده
 فند سفید و غسل مصفی از هر یک پنجاه مثقال داخل کرده بقوام آورند پیشینه مغز چغوزه
 و شیره حاک شیره حب القطن نشانه از هر یک و دوازده مثقال داخل کرده باز بچوشانند تا
 بقوام آید بکار برند و اگر دانه پیل و صمغ عربی و رب السوس از هر یک شش مثقال زعفران

یک مثقال کوفته و نیمه مزوج نمایند بهتر است و در ظرف چینی بگذارند شربت یک و قه لعوق خشخاش
که امراض نزله حار مزمنه را نافع است صنعت آن مغز تخم جنارین بنجد روم مغز بادام شیرین
شش درم صمغ عربی سه درم زعفران یک درم نرم ساینده پستان سی وانه اصل السوس پوست
خشخاش تیغ نزده از هر یک هفت درم و راب جو شاییده چون به ثلث رسد بیالایند فانیده و ده درم
شکر طبر زو یک رطل داخل کرده بقوام آورند و ادویه کوبیده را داخل کرده بر هم زنند و در ظرف چینی بگذارند
شربت یک و قه و بعضی در عین تخم فلو س خیار شنبه نزده و ده درم و کل بنفشه خشک بنجد روم عناب جرجان
بزرگ بیت دانه داخل نموده اند و در وقت سر شدن اجزا را در باخلاده درم و روغن بادام شیرین
درم داخل می نمایند لعوق خشخاش که در کسسه موسوم به لانا نافع از برای امراض مذکور صنعت
آن پوست خشخاش سفید تخم خشخاش سفید از هر یک سی مثقال کل بنفشه اصل السوس ملوک تخم
جنارین تخم خطمی سفید کثیر از هر یک پانزده مثقال و در دانه رطل آب باران در بشان و روغن
بجو شاییده تا به نصف رسد پس صاف نموده با دانه رطل نبات سفید بقوام آورند شربت شش مثقال
لعوق خشخاش سل و قه ری و امعا و زوف الدم و سه قه بلغمی را نافع باشد صنعت آن پوست
خشخاش سفید پنجاه درم و در دانه رطل آب بجو شاییده تا به نصف رسد و یک رطل قند اصناف نمایند و
بجو شاییده بقوام آید بعد از آن رب السوس و مغز تخم که از هر یک بنجد روم کوفته آن مزوج نمایند
شربت ده درم بایند لعوق خشخاش بنوع دیگر که در کسسه اساکن کند صنعت آن تخم خشخاش سفید
ده درم نشاسته کثیر صمغ عربی از هر یک چهار درم مغز تخم که و مغز بیدانه از هر یک سه درم کوفته
بگللاب شسته لعوق سازند لعوق خشخاش نزله گرم را نافع باشد و ماده را رفیق گردانند صنعت
آن تخم خشخاش سفید ده درم پوست خشخاش سفید بنجد روم نیم کوفته و بنفشه ساینده و جو شاییده و نشا
نموده با قند بقوام آورند و نشاسته و کثیر او صمغ عربی از هر یک سه درم آن بشوید و لعوق
کند و لعوق خشخاش را سبب اول آن مروج که در امراض نزلی قایم مقام رطب خشخاش است صنعت
آن خشخاش سیاه تیغ نزده با تخم پنجاه عدد و یک سیر شاهجهانی آب باران بجو شاییده تا نصف
رسد صافی نموده نبات سفید غسل معفی از هر یک پاوشه یک درم متعجلوز سه شیره حب القطن
شیره کشمش خشک نشاسته از هر یک چهار قه داخل کرده بنزد بقوام آید پس دانه پیل

صنع عربی رب السوس از هر یک دو توله از عفران است ماسنه سوده داخل کرده نیکو بر هم زنند و در وقت حاجت شربت بنشیند مثال تناول نمایند لعوق لبوب و لقویت باه و امساکن شنی و سعیت انزال بنی نظیه است و تقویج و نشاط تمام آورده صنعت آن ختم خشتی سفید مغز بادام قشقرق خرب لم مغز حب الفطن مغز حب السمیه مغز تخم خیارین از هر یک چهار مثقال مجموع را بر روی سنگ با شکر کا و صلایه نموده با چون بر هم شو پس بکیند پوست کوکنا ریخ نروده شش مثقال بزرالنج سفید مغز اسنه تر بنده می قشقرق از هر یک دو مثقال پنج لعل و سعد کوفی که بنده می پنج موته گونید از هر یک نیم مثقال حبک ربی چهار مثقال مجموع را در سه بر شکر کا و میس بخوشانند تا بثلث رسد پس مالند لعوق و بیا لایند و نبات سفید یک سیر داخل کرده بقوام لعوق آورند پس لبوب ساییده را داخل کرده تریزند تا نیکو مخلوط شود و زایش فرو آورده شقاق مصری و اریجینی سبک با همین سرخ همین سفید از هر یک دو مثقال خصیه الثعلب مصری شش مثقال عفران عجمه شهاب مشک نرکی از هر یک نیم مثقال کوبیده و بخیمه آن بشیند و در ظرف چینی نگاه دارند و هر روز صبح یک مثقال و عصر یک مثقال از تناول نمایند و مرهم کوکنا رست جهت زخم شمشیر و سرطان و ناصور ناف است صنعت آن کوکنا رده توله دوم الاخوین سده صفتها فی زرد چوبه شاخ کوزن سوخته زاج سفید از هر یک یک توله مرده سنگ شش نشانه موم سفید و روغن کبجد باریون از هر یک شش توله اول روغن راجوش داده موم را در آن بکند از پس او به لاکوبیده و بخیمه در آن اندازند و مرهم سازند و وقت حاجت بکار برند بالالف مع القاف و ب و ب ا ن ا ق ح و ا ن بضم اول سکون ثانی و ضم حای مهلو و او و الف و نون لغت عربی است و آن را احداق الرضی نیز گویند و منه صغیر آنرا اهل شام عین الحبل نامند و بفارسی بابونه کا و چشم نامند و قسمی از اقحوان را که انبوت الریحی انبوت الالک نیز گفته اند که آنرا بونانی و ایشانی حکیم میرمحمد یونان گفته که خیر الغراب اقحوان است و مشهور آن است که خیر الغراب که بقدار آن نان کلاع است و سرخ باری است و مشهور اصح است و نیز لعربی رجل الدجاج و عار و عین البقر و عین الاعلی و لعبرانی حینقا بقا و لعبرانی فنا و تیر اقحوان را فوائیون نامند و نزد بعضی کا فوریه اسم اقحوان است و آنرا کرکیش و کرکاش نامند و آن دو قسم میباشد صغیر و کبیر را بهار گویند و بونانی انقلین و آن دو نوع است بری و بستانی و شانهایی او باریک و برکنش ضخیمه بر گشت نیز و از یانه و کلشن زرد

مذر و رطافت آن بر کبای نبره سفید و ارنگ بالونه بزرگ تر و فقیل الراسحه و بانه که تلخی و فی الحبله
صفقی از بالونه است و فرق آنست که بالونه تخم سیدار و این ندارد و تر و طلاق مراد کل
آنست که رم است در سوم و خشک در دوم و سخن قوی محلل خون میجو در مثانه و منقح سده جگر و افواه
عروق و ماطف و در عروق و بول و حیف و مسقط جبین و باقوت و بایقیه و مفتت حصاة و جیت و رم
مقعد و در مثانه و صلابت پیر ز و استفرا و فرسوده پاکجین و بانگ سهیل سودا و بلغم و لغون
آن جیت ربو و سرفه و نفث الدم و جلوس و رطیح آن جیت صلابت حم و طلای آب تازه آن
بر غشیم و قضیب کچر آن مقوی باه و جماع و ضا و آن جیت التوامی عصبیت با موم روغن جیت
و رم صلب و شرب نیم مثقال آن با کنجبین جیت بر نکینتن است تها نافع و در زجه آن در حیف
و شقی رحم و اکثر آن مصدع و صلحش سکینین و کرب معده و صلحش سقینه و اینسون و قدر
شده بیش تا دو مثقال بدیش بالونه است و قسم صغیه آن در دوم گرم و در اول خشک و در افعال
ضعیف تر از اول و باشد آب جیت نیکوئی رنگ رخساره و تحلیل و رم صلب و کحال خشک آن
جیت تقویت طبقات چشم و ظلمت بعد و جلای آثار فروج و دفع نزول آب نافع است و خاکستر
گل افخوان نافع است از برای غوب و زور آن بر تن و انگباس بآن و هر دو صفت افخوان
بیاید قوی امراض الراس و صغیر بوبیدن افخوان خواب می آورد و سبات بسیار
بوییدن افخوان محدث سبات است مالبیخو لیا افخوان منخج سودا و بلغم است و اختراغ بآن
نافع است از برای اصحاب فرج جالینوس گفته که آشناییدن خشک آن نافع است صاحب
مالیخو لیا را مانند افشون صریح اختراغ با افخوان نافع است از برای صریح جیت آنکه منخج بلغم
و سودا است محمد طبری گفته که چون از اصول آن هر روز یک مثقال باطنیخ فا و اینا تاسی روزی متوالی
بخورند نافع است از برای صریح و زایل میگردد و اند صریح را استحق گفته که جوان پاشانند از افخوان هر
روز دو درم باشد آب ریختنی بیست و پنج روز متوالی نافع است صریح را از می گفته که چون پاشانند
صاحب صریح را از پنج افخوان هر روز دو مثقال تاسی روزی متوالی نفع میدهد و او را نفع بین +
راوس گفته که چون آشناییده شود از پنج افخوان هر روز یک مثقال نافع است صریح حاد و
از خلط سودا و القوه مطبوخ افخوان با نطول نمودن بر سر نافع است از برای القوه و من الافخوان

جهت تصفیح جراحات اعضای عصبانی و التوای عصب روم اسافل من و مقعد و شکم
 رحم دور و گوش و لقیح مسلمات و او را عرق موثر است شبانه و بیدار و قطور او آسانیدن بخود
 آن بدر عرق و جهت دفع قولنج مفید و نافع است آفتشان باین دهن بعد از استفراغ بحبل بارج
 از برای سهر یکده بوده باشد سبب آن طوبت بورنی در دماغ پس بدست بیکه خواب می آورد خوابی
 نیکو و لا اله الا فیس گفته که تغریق سیران نافع است از برای این قسم سهر رازی گفته که دهن را فحوا
 نافع است از برای سهر حاد از برای مشایخ سهو کردن بآن و نیز نافع است از برای لقوه
 تیرنج و طلا کردن آن بر سر و آن گرم است صنعت آن بگیرد کل آنرا یکرطل و در چهار رطل زیت
 بار و عن کنجد داخل کرد و چهل روز راقاب گذارند پس استعمال نمایند و گاه ترکیب کرده میشود
 بالعض و دیوید حار و عطره مطفیه برانی یا ده کرد ایندن تسخین و فصل آن نطول افحوان نافع
 است از برای سهر حاد و سیران را فرموده اند به آگاه علاج این قسم سهر صعب و دشوار است
 لیکن سیران را آنست که استعمال نماید صاحبش بر شب باین نطول پس بدست بیکه خواب
 آورد خوابی نیکو صنعت آن افحوان جو مقشره با بونه و آب عذب جو شایند و روغن اربا
 داخل کرده بر سر نطول نمایند و در کشنده دیگر بجای شعیب صنعت است و نام کچر و نیز داخل است
 اقط بفارسی بنویس و کشک نیز و تبرکی فروط نامند و آن چیست و غمی است که از طبع منجر گردانند
 پس چنانکه بعد از رفع مایه تراویخته خشک کنند و در خشک است و در بر فم و فالبض
 و مبر و در بریان کرده آن جهت سهال مزمن نهایت نافع و فساد سوخته آن جهت وارا التهاب
 و رفع نزف الدم و بواسیر مفید و بالشم سوخته بالسویه جهت خراش جرب باین طور که اول سیرا
 بر روغن گل منجرب کرده بعد از آن طلا نمایند و مولد رباح و بلغم غلیظ خام و مسدوست
 و اصلاح حن بجوارش ثبات و کفند است ابن الیاس گفته که هرگاه بود صرع بسبب بدان بخورده
 شود او دیه فالتدویدان و از برای دفع سبب آن بیدار که بوده باشد غذا در آن روز نازا الا
 باقوم بسیار صنعت آن اقط بگیرد و روغن را و بکند از غذا حبسیت آن تسخین شود آب آن
 جد اگر چه حبسیت آنرا بچوشانند تا منعقد گردد و آنگاه و راقاب بکند از غذا خشک شود و بعض
 اوقات از برای مغفر شدن آن بزودی اندکی کشک شعیب کشک کند و داخل میکنند

جلد اول تعریف اقلیمیا و قلیما و دستور احراق اقلیمیا

۶۵۱

اقط را گرفته شده از رابسیا شد در آن قوت محلی زیاد و ضررش بجهه که از فر گرفته از
جنبت و این را بر سر کی ترا فروط نامند و از جنبت را فروط و در البان نیز انشاء الله تعالی خواهد
اقلیمیا و قلیما بغیر بنهره در اول نیز گویند و آن را قلیما نامند و آن یونانی اسم چیزی
است که از که اخن اجساد منظره مانند ذریب و فضه و مس و قشیش مثل کف و در و بر روی
و تحت آن منجر کرد و در آنچه درخت بهم میرسد باز کف آن است که بعد از که اخن و بهم رسیدن
بسیب حرکت آن فلز بعضی بطرف تحت نیز جمع می شود و گویند جنبت فلزات اقلیمیا است یعنی
جنبت در قلیماهای ذریب جنبت فضه اقلیمیا می فضه است و بعضی اطلبا گفته که جنبت فلزات غیر اقلیمیا
و قول اول اصح است و بهترین آن طلای است و آنچه در زنگ شبیه باصل آن فلز باشد و طلای
مائل بسنبری و فضی سفیدی و سیاهی طلای از غلبه بوزر است که بر طلای زرد و گویند
اقلیمیا سعدنی نیز می باشد و قشیش نیز است و پرتشم اقلیمیا مثل اصل است و طبع و پوست بر آن
غالب است و محف و قوی با صره و منقی جراحات و جنت بردن گوشت زیاده رویانیدن
گوشت تازه و دفع نقص قروح و از آنکه با صحن عین و بهین و جرب سهل ناخن و دمه و غشاده
و نزول آب و طلا آن را دوع اورام و جالی کف آثار سیاه و نافع از برای صلابت سبزه
و باقیون و زعفران و روغن نافع از برای مفاصل نفوس خوردن بکفیه اطرا طلای آن
جهت خفقان و نقوبت دل نافع و ستعل از آن محرق مغسول آن است و بدیش مرد استنگ
محرق مغسول است و دستور احراق اقلیمیا بگینه آنرا و نرم ساییده و روزه مطین بطین
حکمت کرده بکشد و نور تابیده با تون حمام تابیده بکند و صبح بر آورده بکار برند احراق
اقلیمیا به نسخه محمود بنجر می بگردند اقلیمیا و بشکنند آنرا قطعه های ریزه ریزه و حاصل شده در
کوزه گلی کشته و دهان آن کوزه را بگل حکمت بگردند و در وسطه پوشش آن سوراخی کنند
تا بوده باشد از برای دودی که از آن متصاعد میگردد و منفذ یک از آن دو و بیرون آید
پس آن کوزه را در وسطخم بر افروخته گذارند پس چون شروع کند اقلیمیا بسوختن نظر
باید کرد بدو آن که از آن سوراخ متصاعد میگردد و پس دایم که آن دو سیاه است باید که است
دو از آن بسوزد پس چون دو سفید شود کوزه را فرو و آورده اقلیمیا را از آن بیرون

جلد اول طریق تسنن اقلیسیا و سوره درون اقلیسیا و فصل در ذکر شیافا تا اقلیسیا

۴۵۲

آورند و شرب آن روز ندان مقدار که سر شود و طریق تسنن اقلیسیا آنست که آن از صمدیای
و باب صاف بسیار تا نیکو نرم و منبرج باب گرد و در کاسه ریزند و از آن کاسه بکاسه دیگر ریزند
و اجزای درشت که در کاسه اول نشین شده است باز بسیارند و همان دستور عمل نمایند و دیگر نشین
نشود پس کاسه را بسته که بخار در آن داخل نشود بگذرانند تا نشین شود و آب را دور ساخته اجزای
درشت را خشک نموده استعمال نمایند و غسل واقیاد او و بیج بپزند با قوتی شادنج و غیره مانند این
دستور است و دستور بر درون اقلیسیا آنست که بگیرند آنرا و نرم بسیارند و در ظرف چینی کرده آب
باران یا عرق یا بنفشه آب سماق یا آب غوره هر کدام که مطلوب باشد بخدا تان روز و هر روز
آن چهار نازده گفته و روز و سه یا یکی از آن آبها بر روی سنگ سماق نرم بسیارند مثل بخار و بسیارند
خشک نموده و در ظرف بنفشه نگاه دارند و عن الحاجة بکار برند و دستور بر درون هر سه و قوتها و طریقا
نیز بدین قسم است و در و اقلیسیا که ابتدا می رسد را نافع باشد صنعت آن اقلیسیای نقره صمدی است
از هر یک ده درم کثیر است و درم صغیر عوبی چهل درم شناسایی درم افیون دو درم مجموع را کوفته
بخش آب بادیان پرورده و در و نمایند و در و دیگر را نافع صنعت آن اقلیسیای فضی سفید است
و در و نیز صمدی است و از هر یک ده درم صغیر عوبی چهل درم گل بنفشه صنعت و درم شناسایی
درم افیون ده درم کوفته و بجز بنفشه آب را از بانه نازده شسته خشک نموده و در و نمایند و در و دیگر
را بکثیر نافع است صنعت آن اقلیسیا صمدی است و در و از هر یک ده درم شادنج مغسول مس سوخته از
هر یک است و درم و نیم کثیر است و درم صغیر عوبی چهار درم افیون نیم درم و در و ناسفته و در و بجز بنفشه
شناسایی از هر یک چهار درم کوفته و در و نمایند صنعت این و در و به نفع دیگر اقلیسیای فضی
سفید است و از هر یک ده درم شادنج مغسول مس سوخته از هر یک ده درم و نیم کثیر است و درم
رومی سوخته از هر یک چهار درم کوفته و صمدی که ده در و نمایند و در و را برای بیاخت صنعت
آن اقلیسیای فضی بجز بنفشه و در و بجز بنفشه و بنفشه و در و بنفشه و در و بنفشه و در و بنفشه و در و بنفشه
شیافا معده و بنفشه و در و بجز بنفشه و در و بجز بنفشه و در و بجز بنفشه و در و بجز بنفشه و در و بنفشه
آن اقلیسیای زرد کوفته و در و بنفشه و در و بنفشه و در و بنفشه و در و بنفشه و در و بنفشه و در و بنفشه
- جز اول و در و بنفشه و در و بنفشه و در و بنفشه و در و بنفشه و در و بنفشه و در و بنفشه و در و بنفشه

جلد اول. بیان نباتات و ابدال الف مع الکاف بدواکسیریه

۶۵۳

را بر فحم نافته بکند از نمانا سنج و کوزه است بسوزد و دوازده سوراخ بیرون آید پس سفال را از سر
کوزه بردارند و شراب انگور سی آن مقدار که دوا اثر گردد داخل کنند و از کوزه بیرون آورند و بشویند
بشوند و بکیزند از آن کیز و از سر نه محرق مغسول یک جزو از روی سوخته محرق مغسول یک جزو نیم
و بسایند و استعمال نمایند شیاو اقلییا که طرود و جرح چشم که از حرارت باشد ساکن کن صنعت
آن اقلییا فنی هندی مس سوخته از هر یک ده درم و دم لاخوس بسوزد و از نمانا سفید از هر یک چهار درم و کرم
مرکی صافی زعفران آفاقا نشانه زرد چوبه از هر یک دود انگ زریخ شکر طبرزد از هر یک پندرم
شیاو سازند شیاو اقلییا استعمال در دملطه که بعد از فصد و اسهال و کشیدن شیاو
و بیض فیونی بکار آید صنعت آن اقلییا سی محرق بدستور شعله اول شش درم مس سوخته شش درم
شیاو کوزن سوخته مغسول مرکی آفاقا از هر یک ده درم و فیون سه درم و آب باران شش درم شیاو
سازند و دو پیفت است شیاو اقلییا سی در یک صنعت آن اقلییا فنی هندی اقلییا فنی سیفید
اقلییا مس سوخته شش درم سی شسته منع عوبی سبیل الطیب از هر یک شش درم مرکی فیون چند پیفت
حفظ کل از هر یک دو مثقال جزا را بسیار نرم صلا به نود و یک مثقال فند و آب سد اب نازده
حل کرده همه جزا را بان غیر نموده شیاو سازند شیاو اقلییا برای شور و قروح که در
طبقه فربه واقع شود و از برای مورسج نافع است منع الصباب مواد از چشم کند صنعت آن
اقلییا سوخته در آب انداخته شازده مثقال سفید آب طلعی سوخته بیشت مثقال زعفران چهار
مثقال کنیز و مثقال آب باران شیاو سازند و با سفید تخم منع و چشم کشند شیاو
اقلییا انار قروح غلیظ را بر صنعت آن اقلییا فنی هندی سوخته شش درم مس سوخته شش درم آفاقا از هر
یک شش درم منع عوبی سر از هر یک درم صبر زرد و نازده و زنگار چند پیفت حفظ کل سبیل الطیب
زعفران فیون مرکی کلقتنه سفید آب شاره آبنوس از هر یک یک درم و نیم علی اسهم شیاو سازند
و چند فند و دیگر نشانه عالی در حرف الشین و نباتات خوابه آداب ابدال الف مع الکاف
اکسیریه منقول از فزاد بن افندی بالجمعی حکیم باشی سلطان ابراهیم قیصریه و هم که بر مرکی
نوشته ترجمه آنرا بالفارسی درین کتاب درج نمود اکسیر جامع مسهل خلط فاسده است
در هر مزاج و متوی حفظ است صنعت آن لوند چینی غار لیون مرش سفید از هر یک شش درم و

سبیل الطیب الی دار جنی برنجیل از هر یک یک درم مخوفان و چهل پانزده سفید مدبر سور بخان
از هر یک دو دانه درم بسفایج شسته و سارون پوست خرین سیاه از هر یک شانزده درم
پوست زرد و تریج کل کاو زبان سنگا تخم کافیشه از هر یک هشت درم مجموع را کوفته بخیته بگیرند
اینون چهار صد درم و تقطیر نمایند و ادویه را بان مخروج نموده بکھفنه بگذارند پس صافی نموده
و با سفید تخم مرغ مخروج نموده تقطیر نمایند تا بهفت نوبت قدر شربش یک قاشق و مخوفان
و چهل پانزده و از ادویه جدید است که از ارض جدید می آورند و بیان آن در خاتمه انشاء الله
تعالی خواهد آمد اکسیر الحیوة جهت امراض باغی و تقویت ارواح و دفع سودا و نافع از برای
مالنجو لیامرافی مصلح معده و جبات و کبد و حافظ صحت زیاده کننده عمر و بطبی شیب و از اسهال
است صنعت آن از چینی است و چهار درم و نقل که با چینی قافله حب الفار جوز الطیب سیاه
و ج ترکی خولجان از هر یک چهار درم پوست خرینزه و او قلا و قلاطیل الجیل کل سرخ خشک
منزوع الاغلاخ از هر یک شانزده درم ادویه را سخی نموده در عرق اینسون بکھارند و پوست
درم بکھفنه بخیسانند بلکه در همان عرق سخی نموده یک هفته بخیسانند پس تقطیر نمایند و در حین
تقطیر این ادویه را سخی نموده در صره بسته در دمان ابلق بندند اجزا این است اصل
لاون از هر یک چهار درم و عود هند یک درم و نیم عنبر اشبیب خشک چینی از هر یک یک درم بعد از تقطیر
بنات سفید بکھد درم دران حل کرده بکاه از مقدار شربش نیم فحان اکسیر و الی صیغه است
امراض باغی و تقویت ارواح و ضعف قلب سینه بفت و دفع نقص اخلاط است و ارواح
و هوا قدر شربش سه درم است صنعت آن صبر قوطری بر کلی صافی زعفران متساوی در عرق
کیرت زرد و بعد از یک از روی می برگرد و خیسانند بعد از چهار روز برفق صافی کنند و باز اعاده
عمل نمایند و بقیه پس تقطیر نمایند و استعمال کنند اکسیر که مایه عطر است و درینند و اکثر که به مشعل
است و در اکثر که دریافت فصل و زوکر اکسیرین و بداند که اکسیرین بکسر سوز و سکون کاف و کسین
مهل و سکون بای غناة تخم انبه و کسر ای مهله و با و وزن و بعضی بحدف بای من اول معلنین اکسیرین
و بعضی بجای بای ثانی الف اکسیرین خوانده اند و گویند نام پادشاهی است از پادشاهان روم
که این دو جهت او ساخته شده و بنام او شهرت یافته و گویند یعنی اصل کل است چه اکسیر و چه اکسیر

اصل کار را گویند و گویند و دوا می باشد لحم و زفروح و لیسوق جراحات است و به آنکه این از ادویه عین
است و دست و صنعت ادویه عین آنست که بسیار نرم مانند عصاره ساینده استعمال نمایند و این
از قبیل برودات نافعه است از برای رمد های گرم و جرب و لوز و آمدن رطوبات غلیظه بسوی چشم
و فروغ آن هر چند گفته شده باشد ظلمت چشم خفیف و منفع بصیرت است این نسخه شیخ داود سیفیه آن
قلعه مشیت در ممشا و پنج عدد سی مغسول سه درم صمغ عربی از زروت از هر یک یک درم فشانده اقلیسیا
اقلیسیای قنطاری سرمه صمغیه افغانی قریشیا و حبسی لو لوانیون بید از هر یک یک درم کوفته بحری ریخته عمل
کرده در چشم کشند و این در روز بار دایس است و در و پنج سوم استعمال کرده میشود و در امان حاره
رطوبه پس از این جهت موافق تر است از برای اطفال و کسانیکه حدو ایشان ضعیف باشد
و زمستان فعل این فرسور را ضعیف میکند و اندکی زما فیکه بارش و باران باشد که و البس طوب است
پسوانم بهم رساند خواه این بارش و زمستان باشد خواه در ربیع و خواه در تابستان چون برسات
هند وستان و خواه و زهر لیت مانند کزناک و در نسخه شفافی قریشیا و لبه داخل نیست اکسیرین
به نسخه دیگر که رمد های گرم و اوجاع حاره چشم و قرح و مور و مرج را نافع است صنعت آن سیفیه اب
قلعی هستند رمد اقلیسیای نقره صمغ عربی از هر یک چهار درم فشانده افیون از هر یک دو
درم روی سوخته یک درم علی الرسم صلابه کرده استعمال نمایند و در نسخه دیگر و زن روی سوخته
و دو درم است و یک درم سرمه صمغیه افغانی و شافنج مغسول خفانه شده اکسیرین به نسخه محمود
بن ابیاس صنعت آن شافنج عدد سی مغسول مرور به ناسفته لبه تو بال نخاس محرق مغسول
اقلیسیای قنطاری از هر یک دو درم سرمه صمغیه افغانی قریشیا کف و بر باد از هر یک یک درم کوفته
بحری ریخته خوب صلابه کرده مانند سرمه چشم کشند اکسیرین به نسخه مسیح صنعت آن شافنج عدد
مغسول سه درم فشانده اقلیسیای نقره مغسول سرمه صمغیه افغانی افیون از هر یک یک درم صمغ
عربی از زروت سیفیه از هر یک چهار درم و در نسخه دیگر و دو درم است سیفیه اب از زروت است
همه را کوفته بحری ریخته خوب صلابه کرده در چشم کشند اکسیرین همه که نافع از برای فروغ
چشم و از برای جبر است بدان قطع میکنند از چشم طوبی را که فرو آید و چشم از کثرت
رطوبات و مغسول و قطع بردای چشم می کنند صنعت آن به نسخه شیخ ربیض افیون شافنج

جلد اول تعریف اکلیل الملک و دهن اکلیل الملک مطبوخ اکلیل الملک

۴۵۴

مفعول روی سوخته نشاسته از هر یک شکر روم سفید اب قلنجی صفت و چهار درم قلیبیابا
 لیست و شکر روم صغ عربی چهل و هشت درم شادنج و روی سوخته را علیحدہ باب باشند
 پس جمیع او وید را مخلوط بان کرده و سخی کنند حال کو بنیکه خشک باشد پس بچشم کشند چنانکه
 سه سه چشم می کشند و در سوخته دیگر نظر رسیده که با سه روم و چشم کشند اکلیل الملک آنرا اصالح
 الملک نامند و ملکانیز و گویند که آنرا بپزند ای اسکندر گویند و بقاری گیاه و قیر و سیو با جالینوس
 و آن بنانی است برگش مدور و بقدر در هر سه شمشانهای آن باریک و در شت و صلب و بعضی
 بنسب طبر روی زیرین بعضی را ساق بقدر زورعی انگشت زرد و ورزده و بعضی نقش و بعضی سفید
 و شمش مثل غلاف تخم ترب بلالی شکل در غلاف تخم مدور و ورزده اندر دل میباشد و بعضی را
 تخم سفید بکله و بعضی را غلاف غیر بلالی است و باریک تر مرکب لغوی است و حرارت و میوت
 و در آن غالب محلول و شفیع و قابض و محفوف و ملطف و مقوی اعصاب و طبع او را در جهت صمدی
 و شقیقه و صین نزلات و در و جگر و معده و سپرز و امراض مقعده و در چشم و اعضاء و جهت تحلیل
 فصول باطنی نافع و طلای بخت آن با پنج جهت او را در مرکبه و حاره چشم و رحم و مقعده و شمش
 و مطبوخ آن با آب و شراب جهت قروح شهیدیه سه و با استنقین جهت ورم جگر و سپرز و معده
 و قروح عصاره آن جهت درد گوش و آشامیدن سه درم آن با تخم آن با پنج جهت ورم شمش
 نافع و عصاره آن با زعفران در تشکیل کل ضربان مجرب و طبع آن جهت ربو و نفیست حصاة
 و حقه آن جهت نفوین امعاء و تنقیه و تشکیل در و امعاء مفیده و آشامیدن آن مغیر با شمش
 و صلبش غسل انجیر و مویز است و قدر شمش تا دو و شغال از عصاره آن میوت در روم
 و ببلش با بونه است و دهن اکلیل الملک در همین بان نافع است از برای صدمات حاد و از ضربه و
 سقطه صنعت آن بکیزند آب اکلیل الملک تر و در طلع و کطل زیت افق و داخل کرده و در قد و عصاره
 بچوشانند تا آب برود و روغن با نیکار برند و باید آن بر سه نافع است از برای صدمات حاد
 از ضربه و سقطه وقتی که صدمات خفیف باشد مطبوخ اکلیل الملک مشعل و روم بلغمی معده صنعت
 آن اکلیل الملک پوست پنخ را زینا از هر یک دو درم و در چهار رطل آب بنزند تا برنج برسد پس چهار
 اذقه آن را با دو درم روغن بیدانجیر و سه درم روغن بادام شیرین بعد از گذشتن هشت

جلد اول ذکر صداع و النجولیا و فالج و تمد و کزاز و تشنج و اختلاج و تعریف الومالی

۲۵۷

روز از ابتدا می علت که هر روز آب را زیاده تازده و آب گرفتن تازده از هر یک دو اوقیه بادو
 و درم روغن بادام شیرین خورده باشد منفعالت کنند اما ضل الیاس صداع نطول کردن سر
 با مطبوخ الکلیل اللمک نافع است از برای صداع دوار و سرد و این فوج قمری گفته که طبع آن نافع
 است از برای دوار و سرد بار و السبب چون سر بخاران بازند و آب مطبوخ آنرا گرم
 بر سر نطول نمایند و در روز شب و نیز این فعل نافع است و دوار و سرد را که از مرار باشد
 اختلاط الزهر و الرعوت و الحمق و البلاوة و البلاء از سالیوس گفته که چون خورده شود از الکلیل اللمک
 و درم با پنجم درم عسل مصفی بیکو میگردد و من را ما النجولیا چون بیاشامند از الکلیل اللمک
 و زن بکنند قال با پنجم درم عسل مصفی زایل میگردد و سواس سوداوی را چون بنهند آن را
 و آب بریزند آب مطبوخ آنرا و حمام بر سر صاحب دواس سوداوی در سه روز یک مرتبه پس
 به سیکه زایل میگردد علت آن را و سالیوس گفته که گاه آشنایده شود از الکلیل اللمک و درم
 با پنجم درم عسل مصفی بیاشامند نافع از برای نسیان بیکو میگردد و حفظ را سکنه چون الکلیل اللمک
 را و آب پنجه بر سر صاحب نطول نمایند نافع است و را فالج داشته خا خدا کردن الکلیل اللمک
 بر بعد اعصاب عفو منتهی نافع است استرخا آن عضو القوه این را بیون گفته که شکر اکثر
 به بخار آب مطبوخ آن نافع است از برای القوه را زنی گفته که وین الکلیل اللمک من عصب
 است و نافع از برای القوه همین آن تمد و کزاز نطول کردن مطبوخ آن در آب نیم گرم
 بر سر و بر مده نافع است از برای تمد و کزاز بلغمی تشنج هرگاه به جو نشانه الکلیل اللمک را
 و آب به تخمائی یا بادویه مناسبه بگردانند با بونه و صغره و ثبت و نطول نمایند مطبوخ آن نافع
 است از برای تشنج استلائی اختلاج نطول کردن طبع الکلیل اللمک زایل میگردد اختلاج را
 آلو مالی به لام نه برای هله چنانچه بعضی گفته اند بیونانی بعضی عسل تخمین است و عسل او و نیز
 مانند برای اینکه اول کسی که آنرا یافت بدو می شناسایند و او بود و نامیده بنام خود و
 آن رطوبتی غلیظه صافی شبیه میوه سائله است که از ساق درختی در ترمر حاصل میشود و بهترین
 آن صافی بران شیرین غلیظه است گرم و روم و خشک و راول و گویند در دوم تر است سله قویه آن
 بانه اوقیه آب بهل فضول خام و مده صغره و اختلاط رویه است و جهت جرب فروغ و در مفاصل نافع

جلد اول میان اقسام انوش اروا

۲۲۹

و حدت فکر و تقویت و تسهیل بلغم رفیق است مخصوص سرد و دماغ و جففت طو بات و باین سبب است
 مقوی اعصاب و حواس و دماغی و نافع است بالیغیایار مخصوص مراقی و حادث از سفر محترمه
 را و نیز مقوی معده است بلکه مقوی جمیع اعضا و اجزا و روح است و نافع است از برای
 تسبیان و فالج و استرخا و لقوه و گفته شده که چون خورده شود باطل با عمل تقویت دماغ میکند
 و می افزاید در فهم و چون آشامیده شود تقویت آن منع صغیر و آنچه از معده بسوی سر میگذرد بختی
 است برای عملی آن فصل در ذکر اقسام انوش و اروا ۴۰۰ بدانکه انوش دار و لغت
 فارسی و معنی آن اروای نامعوم است و وجه تسمیه این معجون بالوش دار و انشت که جمیع
 انوشه اروا از جوارشات است یعنی کوارنده طعام و بعضی گفته که معنی انوشه اروا عطیه
 است یعنی دوا اینکه حق تعالی عطیه کرده ببنده گان خود و بعضی گفته که انوش دار و اسم است
 از برای آله و ائمه و بلیله و خبث الحیدر و عمل لهند امچو نیکی مرکب ازین پنج جزو باشد آنرا
 پنج نوش گویند و معجون آله را نیز تسمی با اسم انوشه اروا نموده اند بجهت آنکه اصل عمود و روان
 آله است که آن عمده این پنج نوش است پس معنی دار و دوا را لالچ است انوشه اروای
 ساده معجونی است مشهور نزد اطباء و از تراکیب بیه اهل هند است و این از جوارشات مفرجه است
 و باین سبب از امچون مفرجه نیز نامند نافع است از برای سرد مزاجان و اما صید ثاقوت و دود
 اشتباهی طعام آورد و مضغ و مقوی اعضا می زبیه است یعنی قلب و دماغ و کبد و اصحاب
 بالیغیایار را به نهایت نافع است مخصوصا بالیغیایای مراقی چون استعمال کرده شود بعد از شقیه
 بدن و مراقی و دماغ و مقوی معده است و بوی و بان را نوش کرده اند و صرع و خفقان را میفید
 باشد و مقوی بدن و جمیع اعضا است و نافع است از برای سرد را و شکر است معده بسبب
 اجتماع فضل و طبعه بلغمی که در آن چون ناشتا خورده شود و چند روز بان مداومت نمایند درنگ
 را بیکو گرداند و زردی رنگ را به برود و بوی عرق را خوش سازد و دفع آن از برای کینه
 است و فوائد بسیار دارد و شیخ ریض گفته که این معجون را هیچ ضرری نیست و پیش از طعام
 و بعد از طعام بتوان خورد و شربتی ازین مابین بکشتال آرد و منتقال است شیخ داود انطاکی
 گفته که این معجون گرم و خشک است در درجه سوم و مبر و دین و مرطوب دین را نافع است و از

برای ضعف قلب که از برودت و رطوبت پائین است به نهایت سودمند است و نیز گفته که حکایت کرد از برای من عارفی از ملک هند که طبیبان آنجا استقامی جویند باین معجون از برای سرد و حیات خواه حاره باشد و خواه بار و آنکه ایشان مجروح میکنند بجل آن پیش از آنکه او را ران بپاشند زرده تخم مرغ که راس و ران داخل کرده بر هم زده باشند و درین حالت بسیار نافع از برای آنچه مذکور شد و بالجملة اگر نبی بود این ترکیب باین مبدء و در نهایت نفع و نیکویی و اولی آنست که بعد از چهل روز که از ساختن آن گذشته باشد استعمال کرده و قولش تا دو سال باقی می ماند و شربش از بختقال ناسته شقال است و نه از آنست که محمدرضا لیراج بعد از آن کنجبین یا شرباب نقشه بخورد و صاحب مبران الطبايع گفته که این النوش ارو گرم است و راول درجه دوم و خشک است و در دو درجه و ربع درجه سوم و تحقیق آنست که مزاج این مرکب گرم است و رصف درجه اولی و بدرالبدین قلاشی گفته که مفرح معروف بانوشد اروتالیف کنده است و معتدل است و دفع قرح و غم و هم نماید و نافع است از برای خفقان و فواق چون مداومت بآن نمایند موجب نشاط نفس است تا مجده که مستعمل آنرا شبیه بر عونت پیدا میشود و از بسیاری قرح و خنده و مقوی قلب است و رنگ رو را نیکو میگرداند و مقوی معد است صفت آن سنخ شیخ الیریس که در خوا بادین قانون ذکر کرده غنچه گل سرخ منزع الاقلع شش درم سعد کوفی پنج درم قنقل مصطکی سنبل الطیب اسارون از هر یک سه درم فرقه الطیب زرنب زعفران بسیار سه قافله کبار سیل بوجوز بوا از هر یک دو درم او به را کوفته و پیخته هر یک عاییه وزن نموده مخلوط کنند خلطی محکم بسجق پس بگیرند آله متقی جید تازه یک رطل عرق که نود شقال است و در نه رطل آب بپزند تا ثلث آب بماند و در ذلت برو پس بیالایند پس آن پالوده را با زرد یک کنند و فانیند سجری و در رطل داخل کرده بچوشانند تا غلیظ گردد و بگرد و بقوام لعوق غلیظ پس از آتش برگرفته او و بر باران پاشند و بمسواط که بغارسی بر حلاوی گویند که فرا گرفته شده باشد آن مسواط از چوب بید یا چوب سندان بر هم زنده بر هم زدن نیکو که مستوی گردد پس چون سرد شود در ظرف چینی کرده بخام ارند شربتی بکشیقال ناد و مثقال طی فرمایند که اگر درین وقت را بکشیقال

در قی طلاء محلول داخل نمایند بگرد و اقوی در جمع افعال دماغی و قلبی و اگر فایده یافت نشود بگرد
یک رطل عسل سفید مصفی و یک رطل قند سفید بوض آن و در نسخه این انوشدارو که شیخ داود ذکر کرده
سنبل الطیب داخل است بوض آن بوا دار چینی ذکر کرده و وزن ابیکه الله را در آن طبع می کنند
شش رطل شکر کرده و گفته که بعد از طبع و تصفیه الله اگر این همچون از برای مکرر ساخته شود
مثل الله بطبوخ شکر سفید داخل کنند و اگر برای مبر و المراج باشد و مثل آن عسل داخل کنند
و بقوام آورده و ادویه را بان بسینند و در ظرف حسنی نگاه دارند بفرمانند که سنبل الطیب بهتر
است زیرا که مصلح الله است در مبر و دین و بعضی گفته که الله را کشتن از روز و شب و غنچه
بسیار نباشد و بانه رطل آب بچوشانند تا مبر شود و از پشت غریال بگذرانند و باقیمه و عسل را باقی
یکصد و هشتاد مثقال بقوام آورند و ادویه را بان بسینند و بعضی گفته که قند و عسل با هم باید
که سه وزن مجموع ادویه این همچون باشد و شیخ رئیس در قانون بعد از ذکر این انوشدارو بدو نسخه
همچون بندی ذکر کرده و آن بعینه همین انوشدارو است الا آنکه اختلافی در وزن بعضی اجزا
واقع است چنانچه درین همچون سو سوم همچون بندی وزن سعد کوفی هشت درم است و وزن
قرقه و زرنب و زعفران از هر یک دو درم است چنانکه در نسخه انوشدارو است ولیکن اجزا
بعد از این سه جزو تا آخر از هر یک یک درم است و وزن ابیکه الله را در آن طبع باید کرد و مفت
رطل آن گفته که آن مقدار بچوشانند که چهار رطل آب سوخته و سه رطل بماند و باقی در مبر
بقوام آورده همچون سازند شربتی یک مثقال و نیم صاحب خست عبارات بدیعی گفته که بعضی
از اطباء افزوده اند بر اجزای این مفرح و زنجبیل و دارید ناسفته و ساذج بندی نیز
دو درم و گفته که شربتی ازین مقدار دو مثقال و نیم است یا یکی از اشته به مناسبت انوشدارو
به نسخه بدر الدین طلائسی که در قرا یا دین خود از کندی نقل نموده صنعت آن غنچه
نزع الا قمع شش درم سعد کوفی بهمن سفید پوست بلیله گل گاوزبان گیلانی از هر یک
پنج درم قرنفل سنبل الطیب اسارون بادریخویه بهمن سرخ از هر یک سه درم قرقه الطیب
زرنب مصطکی فافله کبار نو دری سرخ نو دری سفید خولجان از هر یک دو درم است و
سپیل بوا زعفران جوز بوا از هر یک یک درم عنبر اشهد بهرم الله منقنی نیم من الله را در

آب پزند تا غلیظ بماند پس فرو د آورده بدست بمالند و بیالانند پس بکمرند فایده سنجرى سفید
 حکم کرده کف از آب بکشد و نمزدان گداخته مطبوخ آله را داخل کرده بالش ملایم بقوام
 آورند پس ادویه را کوفته بخته در آن داخل کرده همچون سازند شربتی یک شقال و نیم درم
 برا خرا مرده در دانه سفید سوده کشنر خشک مقشر و سافج هندی و بنفشه از هر یک یک درم
 افزوده و کفته که شربتی ازین نادر و شقال است و میوه را میزند که اگر درق طلا و ورق
 مخلولین و پیش سبز صلابه کرده از هر یک یک درم بگیرانند میگردد و انفع و این انوشدارو است
 انوشداروی هندی است که کندی در آن تصرفات نموده و الحق که بسیار ترکیب خوبی
 بلکه بهتر از انوشداروی هندی است صنعت این انوشدارو تصرف بعضی شناختن به
 نسخه دیگر درق کل سرخ نه شقال سعد کوفی شش شقال و نقل مصطکی رومی زعفران
 شامی از هر یک چهار شقال دانه قاقله صغارا قاقله از هر یک سه شقال و نیم حوزو الباسه
 قوفه الطیب سنبل زرنه از هر یک سه شقال آله منقی یکصد و بیست شقال آله را میشت و
 شیرکام و مقدار یکصد و پنجاه شقال در ظرف چینی و یا کلی بنفشه بعد از آن چند مرتبه آنرا
 از آب عذب بشویند که زخمگی آن برود پس بجوشانند تا مضر شود در پالایش منی باز قلعی کرد
 بیالانند و قلعش را دور کنند پس بکمرند فایده سنجرى ششصد شقال و بقوام آورده آله بالود
 را داخل نمایند و یک جوش دیگر داده فرو د آورند و تیریزند تا بکوه مخلوط شود پس باقی ادویه را
 کوفته بخته بدستور مقربان بسپارند و در نسخه دیگر وزن آله یکصد و بیستاد و سه شقال و نیم است
 و طریقی دیگر آنست که آله را بعد از طبع و بالودن در کیسه کرپاسی کنند و بیالانند و بکمرند
 برود با فایده بقوام آورده و با سائر ادویه بشیند صنعت این انوشدارو تصرف حکیم
 جلال الدین مولف همچون جلالی از انوشدارو و تصرف کندی به نسخه بدرالدین قلاسی
 که ترست و هر نسخه که برای آن ذکر کرده این نیز دارد و طار المزاج و بار المزاج را میست
 است صنعت این درق کل سرخ شش درم سعد کوفی و نقل و بست برون بسته زرنه
 بیدانه مصطکی رومی اسارون تخم خرفه مقشر کاسنی مقشر کا و زبان کشنر خشک طابا سفید
 دانه قاقله کبار دانه بسل و اکل نیلوفر از هر یک سه درم صندل سفید مقاصری شش درم قوفه دارى

سنبل الطیب جوز بو از رنب لبیاسه زعفران از هر یک دو درم دو اله سه درم شیر المه منقی بکر
 شیر المه را در نه رطل آب بچوشانند تا سبه رطل رسد فردا آورده بدست مالند و بیالایند و یک
 سن فانیذ در آن حل کرده با شش لایم بچوشانند و کف آنرا بگیرند و صافی نموده المه مصفی را
 داخل کرده بقوام آورده ادویه را کوفته بجهت بان لیسند و قدری شک خالص اضافه نمایند
 و اگر مراد بیدار شدن و سافج بندی و تخم زخم شک از هر یک دو درم اضافه نمایند بهتر است
 شیرینی از آن دو شقال انوشدارو می دانند و قلی فرموده اند که از مالیف حضرت استاد
 و یسین قدس سره است معوی سده دالات غذا است و گوارنده طعام و لیسنت بواسری
 و غیر از آنافع است صنعت آن آمله منقی نیست و بکنقال طیبانی سفید کثیرتر خشک است
 بیرون بسته از هر یک سه شقال غنچه کلک شروع الاقباع پنج شقال سعد کوفی و نیم شقال
 قرقل مصطکی اسارون سنبل الطیب از هر یک سه درم قافله صفار قافله کبار زرنب لبیاسه
 جوز بو از رنب زعفران پوست زرد و اترنج بابونه از هر یک دو درم ادویه کوفته بجهت بان
 نبات بالمناصفه سه وزن ادویه بطریق مقرر به سرشدن شری از یک شقال آن دو شقال
 نسجه دیگر عود است غرقنی خام کا و ز بان از هر یک سه درم خرد و اخل است انوشدارو
 به نسجه تصرف بعضی متاخرین صنعت آن کل سرخ شروع الاقباع شش شقال
 سعد کوفی پنج شقال قرقل مصطکی سنبل الطیب زنب عفران جوز بو اله سه
 قافله صفار قافله کبار دارچینی سیلخه سیاه عود قماری خام عود بلسان حلستان
 سافج بندی زنجبیل از هر یک دو شقال شیر المه منقی شصت شقال اسل مصفی
 سه وزن ادویه بدست مقرر تر نمایند انوشدارو می گیر از تصرف متاخرین صنعت
 آن غنچه کل سرخ سافج بندی از هر یک شش شقال سعد کوفی قوفه الطیب
 از هر یک پنج شقال قرقل دانه بیل بو اسنبل الطیب از هر یک سه شقال قافله کبار
 جوز بو از عفران زردنا و از هر یک دو شقال شیر المه بکر طل نبات نصید کل مصفی
 از هر یک دو رطل شیر المه را در نه رطل آب پیزند تا سبه رطل رسد صافی نموده
 نقش را دور کنند و نبات و عمل داخل کرده بقوام آورند و ادویه را بان شسته بتر

سبحون سازند شربت دو درم تاسه درم انوشدارو و تالیف یکی از اطباء اصفا
 شافع ان قریب منافع انوشدارو می بندد نوشته باز یاد فی نفع از برای سده های کبد
 و استقاء و جمع هر کس صنعت ان سعد کوفی غنچه کلک سحر منزع الاقلاع اسارون
 حبیبان سنبل الطیب رو بند چینی از هر یک دو شقال کل قیث دو درم مصطکی رو
 زرنب لباسه باغی جوز بو از رنبا و زنجبیل سافج بندد او خرمکی از هر یک
 یک شقال دار چینی فوه بکدرم آله منقی شش شقال ادویه راسوای آله منقی کوفه
 بیخته بروغن لبان چرب نموده آله را یک شبار و زرد شیرکا و خیسانده پس در
 هفتاد شقال آب در دیگ سنگی تالش ملایم بجوشانند تا باقی شقال آبانی بماند بماند
 و بیا لایند پس گل قند آفتابی بوزن تمام ادویه و در مادن سنگی نرم صلابه بنانید و عمل
 مصفی دو وزن ادویه مجموع را در آب مطبوع آله بالوده داخل نموده بقوام آورند و
 ادویه را بان شربت سبحون سازند انوشدارو می کنند منقول از مجربات حکیم احمد
 حکیم سلیمان موسوی خطا سرزا سزا الدین برادر حکیم احمد صنعت ان غنچه کلک سحر شش
 جزو سعد کوفی پنج جزو نقل سنبل الطیب مصطکی اسارون از هر یک جزو قریب
 زرنب از هر یک دو جزو لباسه زعفران دانه هیل بو با قافله کبار جوز بو از یک
 جزو اجزا را علاصه علاصه کوفه بیخته وزن نموده بگیرند باز گری و شش شقال از
 ادویه یک رطل آله منقی و در هفت رطل آب بنزند تا سه رطل بماند پس بیا لند و صابون
 آنرا در دیگ کرده مقدار یک رطل فانی به شکر صافی داخل کرده بنزند تا بقوام آید
 پس ادویه را داخل نموده بنکوبشند و نکاهد از شربت و دو شقال و نیم انوشدارو
 گوئیم مفرحی است قوی دل و دماغ و معده و جگر را قوت بخشد و اشتها آورد و
 و طعاب بکوارد و بیمارها که از مشارکت معده و جگر بود سود دهد و لذت طبع و شکم آورد
 صنعت آن مر و از بناسفته جبر لبس سعد کوفی از خرمکی از هر یک دو
 شقال حود خام طباشیر سفید سافج بندد سنبل الطیب کل از نیم انوشدارو
 مقروض از هر یک شقال زعفران در پنج رومی بهشتین شده از هر یک دو شقال

نسخه

شیر آله شقی سی شقال زرشک بیدانه انار دانه از مرکب شقال زرشک انار دانه را با
وصاف نمایند و با سه چندان او به قند و عسل لقوام آورند و بطریق معمول معجون سازند
و دو درم تا دو مثقال تناول نمایند الوشدار و می لولوی دیگر قریب النفع بدان
صنعت آن ورق کلسرخ سه درم سعد کوفی قرنفل مصطکی رومی عطران اسارون
بسل بواقره و دریدنا سفید که با مرکب دو درم ابریشم مفرض حشر کش کافور
صندلین درونج رومی بهمن گل رینی کل منجم طیار شیر سفید پوست برون بسته از مرکب
یک درم و نیم جوز بواقره که با کرب خشک از مرکب یک درم شیر آله شقی نچاه شقال آب
زرشک آب انار ترش از مرکب با نزه شقال غبر اشهب یک درم شکرت کی بیدرم
ورق طلا سی عدد ورق نقوه نچاه عدد قند و عسل سه چندان مجموع ادویه بر سنور کشند
مقدار شربتی دو درم باشد الوشدار و می لولوی تالیف حکیم اشرف قمی شقال
خط مغزی آله صنعت آن عود هندی طیار شیر سفید سنبل الطیب کل سرح متروک الاق
سافج سندی ابریشم مفرض از مرکب چهار مثقال مصطکی زرشک شقی کل رینی مغول
اسارون سعد کوفی از خرکی دار چینی زعفران از مرکب سه شقال لباسه جوز بواقره نقل
درونج عفری لب که بای شقی دانه بیل فاقه که با کرب سبزی در دانه با سفید عسار
یا قوت ربانی از مرکب دو مثقال شک سبزی خالص یک و نیم مثقال ورق نقوه یک مثقال
ورق طلا نیم شقال آله شقی مینقاد و پنج شقال قند سفید یکصد و نچاه شقال عسل سفید
مصنعی شش صد مثقال پیوز مفر تر که با شقی شربتی از یک شقال تا یک مثقال و نیم
الوشدار و لولوی نصرف حکیم عابد الدین محمودینی شیرازی مفرج و مقوس
قلب و دماغ و کبد و معده است و سوم و غم و هم و فرح و از ایل سازد و فرح و هم و
آورد و اقسام بالینو کبابا خصوص مرآت و معدی را به نهایت نافع است و امراض سودا
دماغ و قلب را زایل گرداند و منافعی بسیاری بحمت این مرکب ذکر کرده و ما مختصر کردیم
صنعت آن دانه بسل بواقره و دریدنا و در چینی و در نیا و سنبل الطیب و بوالسباسه
قرنفل درونج عفری کل رینی مغول کل منجم مصطکی رومی زعفران ورق نقوه زرشک بیدانه

شکست بنی خالص طباشیر از هر یک یک مثقال مر و اید با سفید یک مثقال و نیم کل سرخ
منزوع الاقلاع سعد کوفی صندل سفید بکلاب سوده تخم خرده مقشه تخم کاسنی مقشه از هر یک
دو مثقال ورق طلا نیم مثقال شیر آله مستقی نو و مثقال کلاب آب به شیرین آب سبب برین
آب انار شیرین آب مر و عرق بهد شک از هر یک یکصد و نسبت مثقال اول مرتبه آله را
یکشب در شیر کا و بخیند و صبح بشویند و بانه رطل آن بخوشانند تا سه رطل آب بماند پس فرود
آورده بمالند و بیالایند و در صافی آن نبات سفید و قند سفید و عسل مصفی از هر یک
یکصد و نسبت مثقال کلاب عرق بهد شک آب سونامی مسطور داخل کرده بقوام آورند
پس از آتش فرود آورده بگذارند که حرارت آن شک فاتی گردد و بکلاب مالند پس فرود آورده
انچه صلا به کردنی است حل کرده و اسخه کوبیده فی سبت کوبیده بخته بدست زبانه کشیده
سجود سازند و در ظرف چینی نکاهدارند شری از یک مثقال تا دو مثقال انوشدار و
لولوی تا لیس حکیم احمد صنعت آن مر و اید با سفید یک مثقال بهد شک بهد سعد کوفی
مصطلک از خرگی طباشیر سفید تخم خرده مقشه ساوچ بندگی سنبل الطیب طین ارمنی
ابریشم مقرض کل سرخ منزوع الاقلاع از هر یک دو مثقال عود هندی بکلاب سوده
سه مثقال و نیم زعفران عنبر اشهب از هر یک یک مثقال ورق طلا و ورق نقره از هر یک
یک و نیم مثقال شیر آله سی مثقال عسل حید سفید قند سفید بالمنا صفت سه وزن او و به آله
را یک شبانه روز در شیر کا و بخیند پس شیر را دور کرده آله را آب گرم بشویند تا از شر
شیر نماند پس بکلاب بخوشانند و بیالایند و با عسل و قند سفید بقوام آورند انوشدار و
لولوی دیگر صنعت آن مر و اید با سفید یکصد کربابی شمعی شک کوفی از هر یک سه
مثقال و نیم سعد کوفی صفت مثقال و نیم سنبل الطیب عود قناری قند الطیب زرب
ببایسه دانه بیل دانه فاقه کبار دار چینی سیلانی جوز بوا پوست بیرون بسته در روغ
عقربنی صندل سفید کل ارمنی از هر یک سه مثقال آله در شیر بریزد و سه مثقال سبب
دو مثقال و نیم عنبر اشهب یک مثقال و نیم ورق طلا محلول و ورق نقره محلول از هر یک
یک مثقال رب سبب شیرین نو و پنج مثقال نبات سفید پنجاه و هفت مثقال عسل

مصطفی بنیاد و پنج شقال جواهر ابا هفتاد و پنج توله که دو صد و بیست و پنج شقال است
 است آب لیمو نیکو صلاح کرده نبات را بکلاب که اخته بارب سبب غسل بقوام آورند
 اول جواهر را داخل نمایند پس غیر را بر و غن با دام شیرین که اخته داخل نمایند
 پس باقی ادویه را اندک اندک داخل کرد
 برسم زنند و زعفران را بکلاب حل کرده و رقی طلا و رقی نقره را الحسل حل کرده و خنما
 و مسواط برسم زنند و در ظرف حسینی نگاه دارند شربت بنفشال تا دو درم نوشداروی
 گو گوئی که بجهت بندگان نواختن بستان مکان شاه عباس صفوی بولوی حسینی یکی از
 اطباء سی که کار ترتیب داده و ظاهر است که بالیف عمده الاطباء حکیم محمد رضا ولد
 حکیم سلیمان باشد و منافع بسیاری بجهت آن نوشته صنعت آن درق ککسرخ
 ششدرم سعد کوفی چهار درم و نقل مصطکی فاقه کبار اسارون شامی دانه سیل بوا
 از هر یک دو درم بسیار سه فرقه الدار حسینی جوز بوا سنبلی الطیب زنب کل مخوم لب
 محرق را از بانه پوست بیرون بسته از هر یک یک درم و نیم زعفران سیافج بند
 طباشیر سفید مر و از بانه سفید کشتیر شک سفید ابریشم مقراض پوست زرد از ترج کل
 کا و زمان تا در بخوبیه از هر دو درم و نیم غیر اشبه درق نقره از هر یک دو درم شک
 خالص درق طلا از هر یک یک درم شیر آله منقی ایک رطل آب سیب شیرین نجا شقال
 عمل مصطفی قد سفید با مساداة سه وزن ادویه بدستور مرتب نمایند شربت بنفشال
 پیش از طعام و بعد از طعام توان خوردن انوشداروی دیگر منقول از بحر باب
 حکیم احمد ولد حکیم سلیمان بخط صفوی الیه صنعت آن مر و از بانه سفید شش کافوری
 سد محرق مقبول سعد کوفی از هر یکی زعفران از هر یک دو شقال عود قمارنی خام
 سه شقال و نیم طباشیر سفید سیافج بند سنبلی الطیب ابریشم خام مقراض طین
 ارینی از هر یک سه شقال شیر آله منقی سی شقال عمل مصطفی قد سفید لقه ضرر
 بدستور مقراض معجون سازند و قلمی فرموده اند تصرفی که کمترین درین نسخه انوشدارو
 نموده و تجربه کرده نافع اند این است مر و از بانه سفید سد شش سد کوفی

نسخ انوشداری

جلد اول

۹۶۸

صفت

مصطکی از تر طباشیر سفید تخم خرفه سفید سافج سندی طین ارمنی سنبل الطیب ابریشم
 ورق کل سرخ از هر یک و شقال عود قماری خام سه شقال و نیم زعفران یک شقال و ورق
 طلا و ورق نقره غیر اشکب از هر یک نیم شقال شیر آمله سی شقال قند سفید عسل صنفی
 با ملنا صنفی نقد ضر و اول مرتبه آمله را در شیر بخساند یک بار زور بسین گرم
 بشویند و آب خالص بچوشانند تا ماهر شود و از پالایش بگذرانند و قند و عسل را در حل
 کرده لقوام آورند و ادویه را کوفته بخیته بان سجون سازند و در نسخه دیگر وزن غیر
 اشکب یک شقال است وزن قند و عسل سه وزن مجموع ادویه و قلمی نموده که آمله را
 بعد از شستن بآب گرم با کلاب بچوشانند تا ماهر شود و از پالایش بگذرانند و عسل
 و قند بقوام آورند و ادویه را بدستور مقرر بان بسجند انوشداری و روی لؤلؤ
 دیگر که بجهت بندکان حضرت نواب پادشاه شاه جمجاه سلیمان صفوی سوی
 حسینی حکیم محمد باقر غفر الله له که از اعظام آن مرحوم است تصرف نموده و در نسخ
 مثل منافع انوشداری لؤلؤی تالیف حکیم عماد الدین محمد شیرازی حکیم بابی حضرت
 نواب شاه طهماسب صفوی موسوی حسینی ملکه از ان اقوی است صنعت
 آن بر وارد ناسفته یا قوت مانی که بابی شمع غیر اشکب ابریشم مقرر غنچه کل سرخ
 سنبل الطیب طباشیر سفید زعفران مصطکی رومی از هر یک سه درم یک شنبلیله مرغان
 قرمز درونج عقربی دانه سیل بوا تخم بادرنجبویه از هر یکی اسارون شامی ساج درونی
 سعد کوفی عود سندی صندل سفید تقاصری پوست زرد انج زرد شکا بدانه رویند
 چینی از هر یک دو درم شکب سی خالص ورق طلا و ورق نقره از هر یک یک درم آمله سی
 ابریشم کپور و نیم رطل قند سفید نبات سفید عسل سفید صنفی متساوی سه وزن مجموع
 ادویه بدستور مقرر سجون سازند شربتی از یک شقال نادر درم و در نسخه دیگر بعضی رویند
 چینی دار چینی آورده انوشداری لؤلؤی معمول حکیم محمد باقر حسینی و حکیم
 عماد الدین محمد غفر الله لهما منقول از خط مغزی الیه قریب در افعال به نسخه و الله
 مغزی الیه صنعت آن ابریشم مقرر طباشیر سفید سنبل الطیب زعفران مصطکی رومی

کبریا شمع بر دارید با سفید ورق کل نسخ از هر یک سه مثقال اسارون و انیسون
 ریزه چینی عود قاری خام پوست بیرون پسته صندل سفید پوست زرد آبرج
 سعد کوفی سافج هندی مرجان فرمزی لیش سبز تخم بادرنجبویه عنبر اشهب
 مشک سیاهی ورق طلا ورق نقره محلولین از هر یک یک اوقیه زرشک منقی
 از خرکی از هر یک دو اوقیه یا قوت ربانی یک مثقال شیراله منقی شصت مثقال
 نبات سفید غسل مصفی با ملنا صفت سه وزن مجموع ادویه اگر دوزن مجموع ادویه بکند بهتر است اول مرتبه
 آله را گشتن روز شنبه شنبه مقداره که تر گردد پس از شنبه سه با کلاب حق بید مشک بختانده مقداره که هر
 پس از شنبه آرد نیز سولی بگردانند و با نبات و عسل کف گرفته داخل کرده لغوا ملوید
 و ادویه را بدستور بان سخته همچون سازند شربتی بقیال در نسخه دیگر با عنبر اشهب از هر
 دو درم و زرشک منقی و از خر نیز دو درم و مشک یک درم و ورق طلا دو درم است
 انوشیروانی داری دیگر که بخت نواب اشرف اعلی شاه عباس با خ
 ترکیب نموده صنعت آن بر دارید با سفید کبریا لیش سبز و کادری بسد محرق مغول
 یا قوت ربانی اصل بدخشنی عنبر اشهب مشک سیاهی ورق طلا محلول نه سهیل بواقره قفل درج
 عقری فاقه کبار از هر یک دو مثقال عود قاری خام مصطکم و می دار چینی منیل الطیب
 سعد کوفی ابریشم مقرض از هر یک چهار مثقال جوز بواله سافج هندی طبایر
 سفید ورق کل سرخ زعفران طبر از منی زرشک منقی اسارون از خرکی از هر یک
 سه مثقال ورق طلا محلول یک مثقال شیراله منقی بمقادیر مثقال قند سفید غسل
 سفید مصفی از هر یک دو است مثقال بدستور مقرض چون سازد شربتی از دو درم تا سه درم
 انوشیروانی داری انوشیروانی منقول از خط سیرا می حکیم بانشی شاه سلطان حسین
 قلمی فرموده اند که جد مغزی الیه حکیم محمد رضا بن نوشه در اوجیت نواب اشرف
 اعلی شاه عباس ثانی تالیف نموده صنعت آن عود هندی مصطکی رومی دار چینی
 منیل الطیب سعد کوفی ابریشم مقرض از هر یک چهار مثقال جوز بواله سافج
 سافج هندی طبایر سفید زعفران عنجه کل سبز و زرد و الا قاصط طبر است

مغسول زرشک منقعی اسارون اذخرکی ازهریک شش شغال قرقل درونج عقری
 قاقله صغار مرداریدنا سفته شست سبز که بای شعی لبه محرق مغسول یا قوت رمانی
 غنبر اشهب شک منقعی ازهریک دو شغال ورق طلا یک شغال ورق نقره دو شغال
 شیر آله منقعی شصت شغال قند سفید غسل مصفی ازهریک دو صد شغال بقانون مقرر
 معجون سازند شربنی از یک شغال آله دو شغال لؤلؤ شش از هر یک و تصرف میزبان
 موسوی صنعت ان غنچه کل سرخ متروغ الاقناع شش شغال سعد کوفی لبانیه غنچه
 ازهریک پنجم شغال قرقل شغال الطیب اسارون سافج بندی ازهریک سه شغال
 شک منقعی لصل قند الطیب ازهریک نیم شغال جوز بوا بفت عدد دانه سیل
 دانه قاقله کار ازهریک دو شغال زرنیاد دار چینی دار قلع ازهریک دو شغال
 ونیم شیر آله منقعی صد شغال غسل سفید مصفی دو وزن مجموعه ادویه قند سفید یک وزن
 مجموع ادویه بدست مقرر معجون سازند شربنی دو درم و این نوشدارو لؤلؤ شش از هر یک
 کندی احر است فسخه کنده می بهتر است از برای تقویت قلب و لؤلؤ شش از هر یک
 لؤلؤ می که مغفرت اه حکیم محمد باقر موسوی ترتیب داده و بعد آن حکیم محمد حسین دله
 مشار الیه بود و این نسخه است یک نسخه خار و یک نسخه بارد نسخه خار این است
 اگر شش مقرر طباشیر دارد یا سفته که بای شعی کل سرخ سبیل الطیب زعفران
 مصطکی غنبر اشهب ازهریک سه شغال عود فاری خام پوست زرد از زنج
 بادرنجویه دانه سیل درونج عقری اسارون اذخرکی شش شربن مر جان قرمز
 شک خطائی ورق طوق نقره ریوند چینی سافج بندی سعد کوفی زرشک منقعی
 یا قوت رمانی ازهریک دو شغال آله منقعی شصت شغال قند سفید نبات سفید غسل مصفی
 ازهریک برابرمجموع ادویه المار الکلاب و عرق بید مشک بچوشانند و از پشت غربال
 بیالایند و قند و نبات و عسل را صافی نموده داخل کنند و بعد از آن غنبر و ان حل کنند
 و بعد از آن شک و زعفران بعد از این در قبالین باقی اجزا را داخل نمایند و نسخه دوم
 کاربرد است اگر شش مقرر طباشیر سفید کل کا و زبان کل سرخ مرداریدنا سفته غنبر اشهب

جلد اول شرح انوشداری لولوی

۴۷۱

درق طلا و ورق نقره که برای شمع صندل سفید زرشک منقعی از هر یک سه مثقال شیب سبز
مرجان قرمزی ریونید چینی از هر یک دو مثقال یا قوت رمانی زعفران تخم بادرنجبویه
سنبل الطیب مصطکی از هر یک یک مثقال اسارون سعد کوفی دانه سیل درونج عقیق
پوست زرد انج اذخر یکی ساذج بندی از هر یک یک و نیم مثقال عود بندی غری
یک مثقال آله منقعی شصت مثقال بابیات و قند و عسل از هر یک مثل مجموع اجزا
مرتب نمایند شربت یک مثقال تاد و درم نافع باد انوشداری لولوی تالیف
زین الدین مسعودی شیه از سی صغیر آن مردارید با سفته بسید محرق مغسول شیب سبز
که برای شمع کل سبز شمع الاقلع زعفران قاقله صفرا اذخر یکی خولنجان
بادرنجبویه کل ارشنی مغسول ریونید چینی لباسه دار چینی از هر یک دو مثقال سعد کوفی
بهین سبز بهین سفید ساذج بندی اسارون مصطکی رومی شقاقل از هر یک دو مثقال
سنبل الطیب یک مثقال و نیم عود قناری چهار مثقال زرشک منقعی سه و نیم مثقال
ابریشم مقرض سه مثقال شیر آله پنجاه و چهار مثقال اجزا را کوفته بجنه قند سفید
پنجاه مثقال عسل سفید جید خوشبوی نصفی یکصد و پنجاه مثقال قند و عسل را با یکدیگر
حل کرده بقوام آورده ابریشم مقرض را بر آن پاشیده ادویه باید ستور مقر
بان سه شته همچون سازند شربت یک مثقال تا یک مثقال نیم انوشداری لولوی
لولوی قلمی نموده اند که این از تصرف بنده اتم میر محمد باشم المحتاج الی غفران
ربه الرحمن مخاطب حکیم معتمد الملوک سپید علونجان است اعضای رتبه و سده را قوت
و نور چشم را بفراید و مانع انصباب سودا است معده و اسهال و غلظت اظلاط و تعفن
و اظلاط سودا بروح و غلبه سودا و مقوی باه و محضف رطوبات معده و اسهال و دماغ
اعصاب باضم و شتهی طعام است بوی دمان خوش کند و فوج و سرد را در دو
دماغ و مالخو لبا و سایر امراض سوداوی انا فیه است و منافع بسیار دارد و مجرب است
این نسخه بلکه جمیع انوشداری لولوی و لاسیما انوشداری لولوی حکیم دالین
محمودی باشد مقوی معده و اعضای رتبه و نافع از برای اصحاب سواس

جلد اول نسخ انوشداروی لولوی

۶۴

والمیخو لیا خصوص از برای اصحاب المیخو لای براتی و سعدی و سبب باشد در نهایت
 نفع مرانرا صنعت آن غنچه کل سبزه نزع الاقناع چهار شقال مرورید ناسفته
 شش سبز لبه محرق منقول کربابی شعی از هر یک دو شقال طباشیر سفید ساوچ
 پوست برون پسته پوست زرد اترج فاد ز سر معدنی خطانی کل ارمنی منقول
 کل دغستانی ابریشم مقرض صندل سفید بهمن سبزه بهمن سفید شقال مصر
 خولجان از هر یک سه شقال سعد کوفی سیل بواسنبل الطیب زرب از هر یک
 یک شقال نیم زرشک منقی هفت شقال تخم خرفه سفید چهار شقال عنبر طلای محلول
 از هر یک نیم شقال زعفران درق نقره محلول از هر یک یک شقال شیر آله منقی نفاذ و بخ
 شقال فانیه سنجرعی عمل سفید مصفی خوشنویات سفید سه وزن ادویه یعنی از هر یک
 بوزن مجموع ادویه آله را یک شبال بوزن شیر کاه بخسانند پس بشویند بکودان را
 باز زرشک منقی در نه رطل آب خالص بچوشانند تا به رطل برسد پس مالایند و فانیه
 و عمل و نبات را بکلاب حل کرده با شش بلایم بچوشانند و کف آنرا بگیرند و چون دیگر
 نیار و صافی نموده در بطیوخ آله داخل کرده بقوام آورند و ادویه را بان بدستور
 مقرر بسته بچون سازند شری از یک شقال تاد و شقال انوشداروی
 لولوی یا قوی نیز از اترج آن مرحوم صنعت آن مرورید ناسفته یا قوت آتانی
 شش کافوری عقیق میانی لبه محرق منقول مرجان قرمزی زرد کینه فاد ز هر یک
 خطانی درق طلا درق نقره عنبر اشهب کهر با قفاح اذخرکی از هر یک چهار دانگ
 سنبل الطیب و ق کل سبزه سعد کوفی پوست برون پسته پوست زرد اترج طباشیر
 سفید صندل سفید کل مختوم کل ارمنی ابریشم مقرض ساوچ هندی وانه سیل از هر یک
 یک شقال شیر آله منقی بست شقال آب امرو و آب بهمن شربن از هر یک چهل شقال
 نبات سفید عمل مصفی از هر یک پنجاه شقال دستوش خشک آله شیر آله را در یک
 رطل کلاب بپزند تا مدها شود پس مالایند و با لایند و فانیه را در کینه و آب امرو و آب
 و نبات و عمل قدری آب خالص داخل کرده بچوشانند و کفش را بگیرند و در بطیوخ

داخل کرده بقوام آورند و جواهر و قناد و سر و کبر با الجلاب صابون کرده و هفت
 حلو در سبزه و ادویه کوبیده بآن سه شسته چون سازند شرتی باز و درم ناسه در
 انوشداری و وی کولوی دیگر نیز از انقراح آن مرحوم نقوی اعضای
 و از برای خفقان و جمع اقسام بالخواص مخصوص مرانی و از برای ضعف و باغ
 و معد و کبد و احشای نافه است و بوی دمان را خوش کند و فرح آورد و شسته
 مبهی است و دشمنی شرم را میفراید و منافع بسیار دارد و صنعت آن غنچه
 کل سرخ چهار شقال سعد کوفی سنبیل الطیب از هر یک سه شقال مر و از برای
 شش کافوری یا قوت ربانی عقیق نیایی بسد مخرج مغول و زبان قرقری زمره کینه
 لعل بدخشی حجر فاد و زهر معدنی خطائی غیر از شنب درق طلا محلول درق نفیره محلول
 کبر بای سمعی درونج عقربی پوست میرون پسته ابریشم سقرض کل کا و زبان عطر
 ققاج اذخر غولجان زرب اسارون لباسه از هر یک یک شقال پوست در اترج
 بهرن سرخ بهرن سفید شقال مصری دار چینی طباشیر سفید قرمچک سفید سفید
 سافج بندگی کل از برای منقول کل و غستانی وانه سبل بوا و در نجوبه از هر یک
 یک شقال و نیم غیر از شنب شکستنی از هر یک نیم شقال شیر آله منقی شصت
 و پنج شقال زرد شک منقی هفت شقال آله و زرد شک آله شنبانه و زهر آب جادوان
 بنجسانند و باید که مقدار آب نه رطل باشد پس بختانند ناسه رطل آب اندر آورد
 بیکو ببالند و ببالند پس فانیه سنجری نبات سفید رب به شیرین رب امرو و از برای
 نصف وزن اجزا عسل صنفی بوزن اجزا الجلاب حل کرده و با نش ملائم بچونند
 و کف آن را گرفته چون دیگر کف نیاورد در آله مطبوخ داخل کرده بقوام آورند
 و او و بهر اید دستور مقرر بان بسازند و در ظرف چینی نگاهدارند شرتی از یک تا
 دو شقال صنعت آن به نسجه دیگر یا قوت ربانی مر و از برای هفت شش بهرن
 بسد مخرج منقول کبر بای سمعی پوست در اترج اذخر کی سفید سیاه
 سنبیل الطیب درونج عقربی سافج بندگی نه سبل بوا و درق نفیره محلول سعد کوفی

سارون تخم بادرنجبویه از هر یک دو مثقال زعفران بصلکلی طباشیر سفید کشته خشک
 ورق کل سرخ ابریشم مقرض صندل سفید و قماری خام از هر یک سه مثقال
 و نقل مشک تنبی خالص عنبر اشب ورق طلا محلول از هر یک یک مثقال
 شیر آله منقح شفت مثقال قند سفید غسل مصفی بالمناصفه سه وزن مجموع ادویه
 به دستور مقرر محون سازند شترتی از یک مثقال تا یک مثقال و نیم نوشند و
 لولوی دیگر نیز از تالیف ان مغفور که همان منافع دارد صفت ان غنی
 کل سرخ شروغ الاتماع چهار مثقال مروارید ناسفته بسد محرق شیب سبز کربا
 شمعی از هر یک دو مثقال طباشیر سفید ساوچ بندی پوست بیرون لسته پوست
 زرد انترج حجر فادر هر سعد فی کل ارسنی مقبول ابریشم مقرض صندل سفید از هر
 سه مثقال سعد کوفی دانه بیل بوا از هر یک یک مثقال و نیم زرشک سده اینفست مثقال
 تخم خرفه منقح چهار مثقال عنبر اشب طلای محلول از هر یک نیم مثقال زعفران ورق
 نقره محلول از هر یک یک مثقال شیر آله سفید و پنج مثقال فانیه سنجرعی غسل مصفی
 نبات سفید بر سه وزن ادویه یعنی از هر یک یک وزن ادویه مجموع اله را
 یک شانه و زرد شیر کا و بخیساند پس بشویند نیکو و بانه رطل آب آنرا و زرشک
 بخیسانند تا آب رطل برسد پس ببالانند و فانیه و غسل و نبات را داخل کرده بقوا
 و شیرینی از یک مثقال تا دو مثقال نوشند و لولوی نیز از تالیف انواب
 زعفران ماب یعنی حکیم محمد باشم ابن محمد بادی العلوی غفر الله له نبات مفوی
 ریشه است و از برای خفقان و مایلخو لیبای مراقی و ضعف دماغ و کبد نافع
 است و بوی دمان خوش کند و نشاط آورد و دشتهی است و شام بسیار دارد و میرب
 صفت ان غنی کل سرخ چهار مثقال سعد کوفی سه مثقال مروارید ناسفته شیب کافوری
 یا قوت زانفی عقیق نیانی بسد محرق مرجان قویری زرد کهنه لعل بدجشی حجر باذر
 خطائی عنبر اشب ورق طلای محلول ورق نقره محلول کربای شمعی و در پنج پوست
 بیرون لسته زعفران ققاج او خرز زرب سارون بسیار باغی از هر یک یک مثقال

پوست زرد از زنج و از چینی طباشیر سفید صندل سفید سافوج بنده کل محمول کل
 محمول ابریشم مقرض و آنه سیل بود از هر یک یک شقال و نیم شیر آله شصت شقال
 منقی اصف شقال آله و زرنشک را در نه رطل آب بچوشانند تا بیه رطل رسد پس
 فرو داده ببالند تا بکوبد ببالند پس فانیه سنجر و نبات سفید و عمل مصف
 و رب به شیرین و رب امرو و از هر یک بوزن مجموع ادویه داخل کرده بقوام آورند
 و با سایر ادویه بدستور مقرر معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند شربنی الکشقال
 نادر و شقال الوشدار و می لؤلوی به نسخه دیگر صنعت آن با قوت ربانی
 مر و دریدنا سفته شیش سبز لبه محرق محمول که با می شمعی پوست زرد از زنج و از
 سلیمه سیاه سافوج بنده سینبل الطیب در و ج عقری چینی و آنه سیل و رقی فقره محمول
 سعد کوفی اسار و ن تخم بادرنجبویه از هر یک دو شقال زعفران مضطکی طباشیر
 کشنیر خشک بریان مشترک کل سیخ منزع الاقماح ابریشم خام مقرض عود و غار
 صندل سفید از هر یک سه شقال و قنطاری شکستنی عنبر اصف و رقی طلای محلول
 از هر یک یک شقال شیر آله منقی شصت شقال قند سفید و عمل بالسیوسه و وزن مجموع
 ادویه بدستور مقرر مرتب نمایند شربنی از یک شقال تا یک شقال نیم افوشدار و
 لؤلوی که از سفرحات است و مقوی دل و معده و مران و دماغ است و دفع غم و
 فرح و دوسواس کند و بالخوا لیبای مراقی را بنهایت سودمند باشد و باضم طعما
 است و بوی دمان خوش کند و اشتهای طعام آورد و شکم به بندد و بهر بیماری که بشمار
 سعد باشد نافع است و صنعت آن غنچه کل منزع الاقماح چهار شقال سعد کوفی
 از هر یک مر و دریدنا سفته لبه محرق محمول شیش بکر که با می شمعی از هر یک دو شقال عود و غار
 عرقی خام سه شقال و نیم طباشیر سفید سافوج بنده سینبل الطیب کل از می ابریشم مقرض
 از هر یک سه شقال عنبر اصف زعفران از هر یک نیم شقال شیر آله منقی شقال و طریق
 شیر آله آن است که به مقدار آله را که خواسته باشند با دو وزن شیر کا و بچوشانند یک
 شبار و پس بشویند و می شقال آن را با دو صد و هفتاد شقال آب خالص بچوشانند

انمقدار که نوشمال آب در آن بماند پس عمل مصفی و قند سفید متساوی کیند و بشما د
 داخل کنند و بچوشانند تا بقوام آید پس فرود آورده آدویه را بدستور بمان کشند
 و در نسخه دیگر این افوشد ارد غیر اشبه داخل نیست و وزن زعفران و نوشمال آب
 و این اجزا برابر اجزای اصل افرو است که با درونج عقری بهین سفید بهین سرج
 اشبه از هر یک دو شقال شیرالکله سی شقال چنانچه در نسخه اصل بود و باز رشک
 و انار و انداز هر یک دو از ده شقال در آب بچوشانند و از بالایش بگذرانند و با حنظل
 مجموع آدویه قند سفید و عمل مصفی ترکیب کنند شری از دو درم تا دو شقال
 افوشد آرومی دیگر منقول از خط سیادت آیه عمده الاطبا میرا محمد رحیم حکیم
 باشی و له ارشد حکیم محمد باقر بن حکیم محمد رضا برادر حکیم احمد فرموده اند که این افوشد ارد
 بجهت ثواب اشرف جنت نکالی شاه عباس صفوی موسوی تالیف شده است
 صنعت آن عود هندی مصطکی رومی سنبل الطیب سعد کوفی و ابریشمی از هر یک
 چهار شقال جوز و البسانه سادج هندی طباشیر سفید کل سرج زعفران کل ارشی
 زرشک منقی اسارون از هر یک شش شقال قرنفل درونج عقری قاقلیه صغار
 مرادید یا سفید که با لیش سبز لید یا قوت سرج غیر اشبه شک شبی از هر یک
 درق طلاکیت شقال درق نقره و دو شقال الکله منقی شصت شقال قند سفید و عمل مصفی
 از هر یک دو لبت شقال بدستور مقرر نمایند افوشد آرومی نو لوسی دیگر
 منافع بسیار دارد و نهایت مقوی قلب و معده است صنعت آن مرادید یا سفید
 بسد محرق لیش سبز سعد کوفی نقاح از هر یک چهار شقال طباشیر سفید سادج
 سنبل الطیب ابریشم مقرر کل ارشی از هر یک شش شقال عود قاری خام هفت شقال
 غیر اشبه شقال شیرالکله منقی شصت شقال عمل مصفی و قند سفید یا لیش
 سه وزن مجموع آدویه بدستور مقرر نمایند افوشد آرومی نو لوسی دیگر صنعت آن
 مرادید یا سفید بسد محرق لیش سبز طباشیر سفید سادج پندی سنبل الطیب ابریشم
 مقرر کل شیرالکله از هر یک سه شقال سعد کوفی زعفران غیر اشبه شک سرج

جلد اول نسخ انوشداروی لولوی

۹۰

یک شقال قند سفید غسل مصفی از هر یک نو و شقال بدستور مرتب نماید انوشدارو
 لولوی منقول از بیاض مجربات حکیم احمد بن موسی بن خطا مغزی الیه صنعت ان
 مرداریدنا سفته لبه مخوق مغول شب سبز مخوق مغول مصطکی رومی از هر یک
 سعد کوفی از هر یک دو شقال خود قماری خام بکلاب سوده سنبل الطیب طباطبائی
 سفید ساذج بندی کل ارمنی مغول ابریشم خام منقرض از هر یک سه شقال
 عنبر اشب زعفران از هر یک یکدم مشک شبنم کبک اکاک شیرازه تنقیض
 شقال نبات سفید غسل مصفی برابر بقدر حاجت بدستور منقرض معجون سازند
 و بعضی اهلادین انوشدارو و مشک خطاسی دو شقال مرداریدنا سفته صلا کرده
 دو دم نیم فرغ شک ساذج بندی از هر یک دو شقال عنبر اشب یک شقال
 اند و بعضی اهلایه را یک شب در شیر می خیسایند از آب گرم شسته که اثر
 شیر برود و در آفتاب خشک کرده کوفه بخته و داخل نمایند و فلهی فرموده اند که
 این قسم بهتر است بحسب طعم از آنکه اهل را بخته از بالایش سردن می کنند که بای
 بر تشی میگرد و شیرینی نیم شقال انوشدارو و لولوی دیگر منقول از
 بیاض مجربات حکیم احمد بن خطا مغزی الیه صنعت ان مرداریدنا سفته لبه مخوق
 مغول شب سبز سعد کوفی از هر یکی زعفران از هر یک چهار شقال خود قمار
 خام ده شقال طباطبائی سفید ساذج بندی طین ارمنی مغول سنبل الطیب از
 هر یک شش شقال عنبر اشب لاجورد مغول از هر یک دو شقال صندل سفید بکلاب
 سوده سه شقال آله صنعت شقال قند سفید کصده و شاد شقال غسل مصطکی
 حاجت آله را یک شب در شیر خیسایند پس آب گرم بشویند و بکلاب بنزد ما میرسد
 از بالایش بگذرانند و با غسل و قند لقوام آورند داد و دید را بآن شسته معجون سازند
 و فرموده که این دستور بهتر از سقوط انوشداروی لولوی دیگر منقول از
 خطا مغزی الیه صنعت ان مرداریدنا سفته شب سبز لبه مخوق مغول مصطکی
 سعد کوفی از هر یک دو شقال خود قماری خام بکلاب سوده سنبل الطیب ساذج

طبا شیر سفید کل ارسی بر لبش مقرض از هر یک سه شقال غیر اشعث زعفران از هر یک یک ریم
یکه اکاشه آبله منقی سی شقال نبات سفید عمل سفید مصفی بالمناصفه بقدر حاجت بپزد
مرتب نماید شربتی یک شقال تاد و شقال لولوشداروی و دیگر منقول از باب
محرمات سوزی الیه صنعت آن مردواریدنا سفته سعد کوفی قرغل اسارون مصطکی
از هر یک سه شقال قاقلا صغار قاقلا کبار سبابه جوز باقره الطیب زعفران
سنبل الطیب از هر یک دو شقال ورق کل سرخ پنج شقال شیر الیه منقی مینا دو پنج شقال
غیر اشعث یک شقال مشک شنبلی یکه انک در خشک سه شقال سافج هندی
دو شقال و نیم عمل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقر معجون سازند شربتی از دود
تاسه درم لولوشداروی لولوی محمول حکیم محمد باقر موسوی منقول از خط مشهور
صنعت آن بر لبش مقرض طبا شیر سفید سنبل الطیب زعفران مصطکی رومی
که بای شنبی مردواریدنا سفته ورق کل سرخ از هر یک سه شقال اسارون دانه سیل بوار بپزد
عود قاری خام پوست برون لبته صندل سفید پوست زرد اترج سعد کوفی
سافج هندی مرجان قرقری لیش بزر تخم بادرنجبویه غیر اشعث مشک شنبلی و رقی
ورق نقره از هر یک یک اوقیه زرشک منقی از خرکی از هر یک یک اوقیه یا قوت رنگانی
یک شقال شیر الیه منقی اشعث شقال نبات سفید عمل مصفی بالمناصفه سه وزن ادویه
بدستور مقر معجون سازند اگر شربتی و وزن ادویه کنند بهتر است اول مرتبه آبله را
از شیر شسته با کلاب عرق بید مشک بچوشانند تا مهر اشود از بالا لیش بگذرانند و نبات
و عمل بقوام آورده همچون سازند شربتی از یک شقال تاک یک شقال و نیم
الولوشداروی لولوی مفرخی شنب قویدل و دماغ و حده و جگر راقوت
بخشده و اشتها آورد و طعام بگوارد و بیمار بچارا که از مشارکت حده و جگر بود سود
و نفع و شکستگی آرد صنعت آن مردواریدنا سفته جد و در خطائی مجرب لیش سبز
سعد کوفی از خرکی که با از هر یک دو شقال عود خام طبا شیر سفید سافج هندی سنبل
کل ارسی بر لبش مقرض از هر یک سه شقال زعفران در پنج بهمنین شسته از هر یک دو شقال

جلد اول لسخ انوشدارومی لولوی

449

شیرالمه سقی سی شغال زرشک پیدانه انار دانه از هر یک ده شغال زرشک و انار دانه را
 با آله بچوشانند و صاف نمایند و با سه خندان ادویه قند و عسل لقوام آورند و بطریق
 معمول سحون سازند و شربتی دو درم تا ده شغال تناول نمایند انوشدارومی
 لولوی تالیف حضرت استاد دیوبندی حکیم سید محمد باوی خان قدس سره
 جامع این ادراک معنوی اعضای زنده و معده و ماضمه است و اسهال رطوبتی بواسیر
 سفید صنعت آن شیرالمه سقی چهل پنج شغال مردار بدنا سفته غلطان لبه محرق
 مغلول شیب کبیرهای شمع کوفی از خرگی از هر یک سه شغال عود غرقی خام یک
 سفید سافج بندی سنبل الطیب کل ارشی ابریشم مقرض از هر یک چهار و نیم شغال
 زعفران سه شغال غیر اشخب یک شغال شربت شیرین شربت سیب شیرین از هر یک
 هست شغال عسل و نبات با ملنا صنفه وزن ادویه علی الرسم سحون سازند و در
 نسخه دیگر قرقل پوست زرد کونله و یا پوست رز و اترج مصطکه رومی فاقله کبار از هر یک
 سه شغال جوز بود و شغال مشک خالص نیم شغال داخل است انوشدارومی
 لولوی دیگر صنعت آن ورق کل سنج سه درم سعد کوفی قرقل مصطکه زعفران سارون
 دانه بیل بواقره اله اچینی مردار بدنا سفته که بای شمع مرجان قرقری از هر یک دو درم
 جوز الطیب فاقله کبار با سه کثیر خشک مقشر غیر اشخب از هر یک یک درم ابریشم مقرض
 شیب سبز لسان الثور صندل سفید صندل سرخ در پنج عقرب بیهن سرخ بهمن سفید
 گل ارشی کل مخدوم طباشیر سفید پوست بیرون لبه از هر یک درم و نیم شیرالمه سقی
 در شیر شربت زرشک شربت انارین از هر یک پانزده شغال مشک بستی خالص نیم درم
 زرد محلول فضا محلول از هر یک دو دانه با سه وزن ادویه قند سفید و عسل مصفی بدستور
 سحون سازند شربتی از یک شغال با سه درم انوشدارومی لولوی دیگر صنعت آن
 مردار بدنا سفته صندل سفید تقاصری ورق فقره ابریشم مقرض سعد کوفی تخم خرفه
 مقشر کثیر خشک مقشر از هر یک هفت درم غنچه کل سنج شروع الا قلع قرقل
 مصطکه رومی سنبل الطیب قرقه الطیب سارون شامی از هر یک شش درم طباشیر

چندم زرنب لباسه زعفران قاقله کبار دانه پیل بوا از بریک سه درم غیر اشهب درق
از بریک دو درم مشک تبیتی مکدم آله بشیر کا پرو رده نو درم قند سفید عسل
مصطفی بالینا صفت سه وزن ادویه دستور معجون سازند شترتی یکم شقال
انوشداروی لولوی دیگر تالیف سینا دالاطیبا و سید الحکما نواب
حکیم سلیمان موسوی غفر الله له صنعت آن مر و اید با صفت طلا به کرده قند طلا به
بسه محرق مغول و زنجشک جوز بوا ابریشم مقرض از بریک دو شقال قند لعل مصطکی
اسارون دانه پیل بوا قاقله کبار لباسه سنبل الطیب زرنب طین ارینی از بریک
سه شقال ورق کل سرخ زعفران طباشیر سفید از بریک شش شقال سعد کوبه
ده شقال پوست زرد اترج صندل سفید از بریک چهار شقال لسان الثور با درج
ساذج بندی از بریک شش شقال لا جور و مغول مشک خطائی از بریک شش شقال
ابریشم مقرض دو شقال غیر اشهب یک شقال نادر و شقال آله منقی آله منقی کل
نورانی شیرین چهل شقال قند سفید یکصد شقال عسل سفید صفت دو وزن معجون ادویه
بستور سقر معجون سازند شترتی یکم شقال و نیم انوشداروی لولوی دیگر صنعت آن
مر و اید با صفت سنبل الطیب اسارون مصطکی رومی بهمن سرخ بهمن سفید قند شقال
دار چینی سیلانی کشنیر خشک از بریک شش شقال زرنب زعفران لباسه قاقله کبار
دانه پیل جوز بوا با درج خوبه خولجان ساذج بندی از بریک چهار شقال غنچه کل سرخ
منزوع الاقماع دوازده شقال سعد کوفی طباشیر سفید صندل سفید زرنب شک منقی
از بریک ده شقال صندل سرخ هشت شقال شک تبیتی یک شقال غیر اشهب یک شقال
دو دانه شیر آله یکصد و شش شقال قند سفید عسل مصطفی از بریک یکم بستور
سقر معجون سازند شترتی یکم شقال انوشداروی لولوی دیگر صنعت آن
غنچه کل سرخ منزوع الاقماع شش شقال سعد کوفی قند لعل مصطکی رومی
اسارون قند طلا به سنبل الطیب شیر آله منقی مر و اید با صفت ابریشم مقرض از بریک
هفت شقال زرنب لباسه قاقله کبار دانه پیل بوا صندل سفید طباشیر شیر خشک

از هر یک سه مثقال جوز بجا غیر استنب ان هر یک دو مثقال درق طلا درق نقره از یک مثقال
 مشک خالص نیم مثقال قند سفید و عسل مصفی بالمناصفه سه وزن ادویه بدستور مقرر
 سجون سازند شربت یک مثقال انوشداروی لولوی یا قوتی صنعت آن مرد
 ناسفته یا قوت ربانی شب کافوری کبرای شمعی لبه محرق پوست زرد انجیر
 سیلوه سیاه سافج سندی سنبل الطیب درج عرقی دانیه سیل و درق محلول سعدو
 اسارون تخم بادرنجبویه از هر یک دو مثقال زعفران مصطکی طباشیر سفید کنیزک
 بریان نقشه کل سرخ شتر مرغ الا قحاح ابریشم مقرر عود قماری صندل سفید از هر
 سه مثقال قرص شکسته نفعی خالص غیر استنب درق طلای محلول از هر یک یک مثقال
 شیر آله منقی صنعت مثقال قند سفید عسل سفید خوشبوی مصفی بالیه دو وزن
 مجموع ادویه بدستور مقرر سجون سازند و در ظرف خیسینی نگاه دارند شربت
 از یک مثقال تانک مثقال و نیم انوشداروی لولوی غیر
 صنعت آن ابریشم مقرر سنبل الطیب مر و از ناسفته کبرای شمعی زعفران
 طباشیر سفید غنچه کل سرخ شتر مرغ الا قحاح از هر یک سه مثقال اسارون
 سافج سندی عود قماری عرقی خام سعد کوفی دانیه سیل و پوست پیر و درق
 پوست زرد انجیر زرشک منقی صندل سفید مصطکی رومی و یونیز صینی غیر استنب
 مشک شبنمی خالص مرجان قرمز لیش شیر و درق طلا درق نقره بادرنجبویه
 از هر یکی از هر یک یک مثقال شیر آله منقی نسبت مثقال قند سفید و وزن نام
 ادویه عسل مصفی دو وزن مجموع ادویه بدستور مقرر سجون سازند انوشداروی
 عنبری لولوی دیگر صنعت آن مر و از ناسفته لبه محرق لیش سبز طباشیر سفید
 سافج سندی سنبل الطیب ابریشم مقرر از هر یک سه مثقال سعد کوفی
 زعفران غیر استنب از هر یک دو مثقال عود قماری خام دو مثقال و نیم کل از
 یک مثقال شیر آله منقی نسبت مثقال عسل مصفی قند سفید از هر یک دو مثقال
 آله را در سه رطل آب سوجانند تا یک رطل رسد قند و عسل را داخل کرده بپزایند

جلد اول نسخ انوشدار و لولوی فصل در نسخ جوارش الملعج

482

آورده پس عنبر در آن داخل نمایند پس باقی ادویه را کوفته بخیته باین شسته سحون سازند
 و در ظرف صینی نگاهدارند شسته بی یک شقال انوشدار و می عنبری
 لولوی سقوال ز شفته المونین که سوزی البیه از بیاض محرابا نواب حکیم میر محمد باقر
 سحون سوزی البیه نقل نموده و قلمی فرموده که بهترین نسخه های انوشدار و می لولوی است
 و کبر رنج بر شده و بجهت تقویت اعضای رگه و ضعف معده بدن و تقاضاست
 بر اینچنین است تمام صنعت آن طباشیر سفید البشیم مقرر من مصطلکی زعفران سفید
 مردارید با سفته که با کل سرخ از هر یک شقال با قوت زمانی رو بند خطائی اسارون
 سعد کوفی خود بند می از خرکی صندل سفید پوست زرد اترج سافج بندی بسید سیرنج
 بادرنجوبه در پنج عنبری و انیسل و از رشک منقعی عنبر اشک و رقی طلا و ورق نقره از سر
 دو شقال رشک ترکی یک شقال شیر آله منقعی نو و شقال المله را کلاب نو و شقال آب
 باران بنجر طل سحون سازند تا مبراشود از پر و زرن بگذرانند و با یک وزن و نیم مجموع ادویه
 قند سفید و مثل آن عسل سفید خوشبوی مصفی را بقوام آورند ادویه را بدستور مقرر با
 سحون سازند انوشدار و می لولوی عنبری نصف حکیم رکن الدین سحون شیراز
 صنعت آن مردارید با سفته سفید الطیب شقال مصری لباسه از هر یک شقال
 غنچ کل سرخ مترواح الا قاع بهر سرخ بهر سفید از هر یک شقال سعد کوفی طباشیر سفید
 صندل سفید ز رشک منقعی از هر یک شقال اسارون زعفران قاقله کبار قاقله صفا
 جوز بو اخلجان دار صینی بادرنجوبه سافج بندی کثیر رشک سفید از هر یک شقال
 رشک تبتی خالص عنبر اشک از هر یک نیم شقال شیر آله منقعی یک رطل فایند
 سنجری نیم عسل مصفی یک نیم رکن الدین شقال سحون مقرر کثیر بناید شتری شقال پنج باد
فصل در بیان جوارشانی که اصل و نمودار آنها المله است جوارش الملعج
 تالیف حکیم علاء الدین منصور طبیب مشهور معده را قوت دهد و شترهای طعام آورد و سحر
 معده را ببرد و مقوی قلب و مغز است و خفقان را دور از اهل کند صنعت آن شیر الملعج

جلد اول نسخ جوارش الملی

۴۹۴

پوست بیرون بسته سه درم صمغی رومی سه درم پوست انترج زرشک پیدانه خود قماری از سر یک
سه درم عنبر اشهدیک شقال نسیل الطیب دو درم قند سفید یک من و نیم قند را بقوام آورد
ادویه را کوفته بخته بان شسته بر روی سنگ ریزند و بطریق لوزیات بریده نکند و بریزند
جوارش الملی قلمی فرموده اند که از تالیف بنده درگاه محمد باشتم فخر طلب حکیم محمد
علوینان محمد شایبی است که در سینه کنیز ار و یکصد سفده جری در و الفتح ابعین بخت
شاهزاده و الانسب محمد بیدار بخت محمدی اعظم شاه بن اوزنگزب عالمگیر کورگانی تالیف
نموده نهایت سفید آمده این جوارش محد را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و سوار
کبه را تسکین دهد و متقوی محده طارر طیب است و دل را قوت دهد و مفرح قلب است
و اسهال مزاجی را منفع و بد و سده را با صلاح آورد و صفت آن شیر آله شقی دوازده
شقال طباشیر سفید صندل سفید ساق زرشک منقعی بادرنجویه کل سرخ مفرح الاقمار
پوست بیرون بسته از سر یک شقال کثیر خشک منقش سرخ و نیم قند سفید از سر یک شقال
مروارید با سفته چهار دانگ عنبر اشهدیک و رقی طلا و رقی نقره از سر یک و دانگ نیا
رب به شیرین از سر یک و وزن ادویه بدستور بریزند جوارش الملی نو لویی
و یک تالیف آن مرجم بخت منافع مذکوره صفت آن شیر آله شقی نفع زرشک پیدانه دو
توله در آغاج لصل کلاب و حرق کا و زبان و آب انار شیرین و آب انار ترش و عرق
بید مشک و عرق بادرنجویه از سر یک ده توله از بارجه یا لابند پس کسیر نبات سفید
داخل کرده بقوام آورند پس مروارید یا قوت مانی که بای شقی دار صینی مصطفی
از سر یک ششما شده و نه هل و اطباشیر سفید از سر یک مفرح صندل سفید کل کا و زنا
کثیر خشک منقش از سر یک و رقی طلا و رقی نقره از سر یک باشد پوست بیرون بسته از سر یک
نه باشد عنبر اشهدیک نه باشد بدستور بان پس شش شش باشد جوارش
آله ساده که همین منافع داید صفت آن شیر کربت درم پوست بیرون بسته شش
زرشک است صندل سفید از سر یک درم حلال کل سرخ مفرح الاقمار خشک
کرده از سر یک سه درم قند سفید یک من و نیم کلاب کیمین بریزد بدستور مزب از سر

و برینک یخته بطریق لوزبات بریز جوارش آلمج لوی دیگر صنعت ان الکه مفر
 چهارده شقال آب رشک آب سماق از هر یک شقال صندل سفید ابریشم شکر
 کل کا و زبان دانه سیل بوا بادر بنجوبه دار صنی مروارید ناسفته از هر یک شقال
 کل سرخ خرقه مفر از هر یک شقال عنبر انیسون شک خالص ررق نقره و ورق طلا
 از هر یک یک شقال زعفران شش باشد نبات سفید سی و هفت شقال رب آکو
 رب سبب و لایبی رب شیرین از هر یک شقال کلاب عرق بید رشک عرق کا و زبان
 از هر یک یک شقال و پنج شقال اجزاء را کوفته بخیته مروارید را صلایه نموده نبات را در
 عوقیات بقوام آورده ربوبیا داخل کرده تیز نهند تا چون سحون شود وقت فرود
 شک و عنبر مروارید و ورق طلا و ورق نقره داخل نموده تیز زده فرود آورده در ظرف
 صنی نگاه دارند خوراکی از ششماشته یا لکتوله با عوقیات مناسبه بنجوبه جوارش آلمج
 معده و قلب با قوت دهد و خفقان را از ابل کند و قوت تمام آورد و گنداقوی گردد
 و این جوارش آلمج بسیار است صنعت آن آب به اصفهانی آب سبب اصفهانی
 آب اترج آب انار شیرین آب امرو و آب سبب ترش آب لیمو آب رشک بنفشه
 آب سماق از هر یک دو او قبه نبات سفید کین کلاب عرق بید رشک از هر یک یک شقال
 شیر آلمج درم شیر آلمج در آب پیروز نامهر شود و بیالایند و آبها و عوقیات را کرده
 بقوام آورند پس مصطکی و عود خام زعفران طباشیر سفید سنبل الطیب خرقه دار صنی
 از هر یک دو درم پوست بیرون لپته پوست اترج حب کلاس از هر یک دو درم کوفته
 بخیته بان سه شسته جوارش آلمج سا دند و زیاده نمودن اجزاء را کم کردن بحسب مزاج و صلاح
 بهیبه طبیب است که بحسب مزاج شخصی اضافه و کم نماید و اگر ضعف قلب باشد و در مزاج
 حرارت نباشد عنبر انیسون شک خالص دو دانگ اضافه نمایند و اگر وزن
 آب سرد و دم کنند و با آلمج پیروز نامهر شود و پس سیالایند بهتر است و اگر خواسته باشند آلمج
 بنیزد بلکه با ساز آدویه کوفته بخیته بعد از آنکه نبات و آنها و عرقها بقوام آورده باشند
 و داخل کنند چنان است و اگر درم عنبر کل سرخ و زعفران و عرق داخل نمایند صواب باشد

جلد اول لسح جوارش المبح

۴۸۵

جوارش المبح که آن مرحوم بجهت نوابه کان عالی متعالی شانه زاده آلاء رضاقلی میرزا اوله
 نادر شاه صاحب قرآن نوشته صنعت آن بلبله مر با کسید و بنجاه شتقال کلاب نیم سن
 و آب یکین سیرند تا مهر شود و از بالا لیش بیرون کرده قند سفید یکین عمل مصفی نیم سن
 داخل کرده بقوام آورد پس یکین شیر آله منقی بست شتقال پوست بیرون بسته
 مصطلک رومی خار خشک دار صینی خود سندی خام ابریشم مقرض از هر یک بست شتقال
 زرشک منقی پنج شتقال عنبر استخرب درق طلا و درق نقره از هر یک بست شتقال داخله
 معجون زند و اگر خست الحدید بد بر بخت شتقال درین جوارش داخل نمایند بهتر است
 جوارش المبح دیگر آب لیمو سماق از هر یک ده درم قند سفید نیم سن بقوام آورده آله منقی
 بنجدرم خود قماری خام سه درم مصطلک دو درم عنبر استخرب نیم شتقال کوفته بنجته بدستور
 جوارش سازند جوارش المبح دیگر مقوی سحر حار است و اشتهای او در و طعام مضیم کند
 و اسهال صفراوی باز دارد و دماغ را قوت و خفقان حائفا فایده دهد و بوی بان خوش کند
 صنعت آن شیر آله منقی بست درم زرشک منقی صندل سفید از هر یک بنجدرم کل منج
 شروع الا قمع سماق پوست زرد انج حب الاس پوست بیرون بسته از هر یک درم
 مصطلک یک درم شکر سبکی یکد املک عنبر استخرب نیم املک قند سفید یکین کلاب یکین قند
 بکلاب حل کرده بقوام آورند و اجزا کوفته بنجته بان باشند شیرینی از آن سه درم
 جوارش المبح دیگر تالیف آن مرحوم که بجهت رضاقلی میرزا اوله ارشد نادر شاه تربیت
 اید معده ا قوت دهد و اشتهای طعام آورد و نفوت قلب نماید و تخفیف رطوبات غریبه نماید
 و شوارا دفع کند و مفرح است و نافع است از برای سواس و خفقان و فرجه شانه
 شانه که نه را سفید است و منافع بسیار دارد و مجرب است صنعت آن بلبله کالی مر با منقی از نو
 یکصد بنجاه شتقال کلاب نیم سن شیر و آب یک من شیر سوزشاند تا مهر شود و از بالا لیش یکین
 و نقل از او در کند پس قند سفید یکین عمل مصفی نیم سن داخل کرده بقوام آورد پس یکین
 شیر آله منقی بست پنج شتقال پوست بیرون بسته پوست انج مصطلک خار خشک دار صینی
 خود سندی ابریشم مقرض کل کا و زبان صندل سفید از هر یک بست شتقال زرشک منقی پنج شتقال

عنبه شنبه و طلای محلول در قهوه ملول از هر یک شتقال بدستور مقرر مرتب نمایند و اگر غنیمت الحید
 مدردین جوارش داخل نمایند بهتر است جوارش ایلج لولوی اقتراج آن معفور
 ایضا که سمیت نندگان مغزی البه ساخته و نفع بسیار مزاج ایشان نموده از برای ایلج
 مذکوره قبل صفت آن المله منفی است شتقال در کلاب و عرق بید مشک و عرق خیار
 و عرق کاذبان از هر یک نیم من عسل یا در بخوبیه ده سیر در یک نفره یا در یک سخی جوینانند تا که
 مبراشود و بمالند و بیالایند پس آب مفرط حل جواب سمیت شیرین آب انار آب امرو و شرب
 انرج شراب آلبو شراب زرنک از هر یک است شتقال نبات سفید سی سر عسل مصفوی
 بمیداد داخل کرده بقوام آورند پس بگردن دارند تا سفته ابریشم مفرط خا خشک
 دار چینی عود سندی پوست زرد انرج از هر یک دو شتقال کل کاذبان سه شتقال سافج
 سندی طباشیر سفید عنبه شتقال در قهوه از هر یک شتقال در قهوه طلا شک زکی صد و
 خطابی از هر یک نیم شتقال بدستور مقرر بان شسته جوارش سازند شربی است شتقال
 جوارش ایلج حکیم عسل المله مخاطب حکیم المله صفت آن آب انار شیرین آب
 آب انار ترش قند سفید از هر یک یک صده و بجا درم آب نضاع تازه سی صفت درم و نیم
 شیر آله منفی نخچیرم پوست برودن پوست زرد انرج مصطک رومی سنبیل الطیب
 فافله کبار دانه سیل بوطا طباشیر سفید زرد و کشتن خشک از هر یک نیم درم عود سندی خام و ج
 از هر یک یک بدستور مرتب نمایند شربی شورم جوارش ایلج لولوی خاصه در شاه
 از مالکیت آن معفور قلمی فرموده اند که این جوارش را فوائد بسیار است و از جمله فوائد بسیار
 التبع است از برای الخویای مرقی و سودا و خفقان شواوی و صداع سوداوی صفت آن
 شیر آله منفی چاره شتقال زرنک منفی شتقال صندل طباشیر سفید کل کاذبان سیاق
 منفی دانه سیل یا در بخوبیه ابریشم مفرط دار چینی از هر یک دو شتقال کل سنج چهار شتقا
 نیم خرقه منشر شتقال مر و اردنا سفته عنبه شتقال در قهوه طلا در قهوه از هر یک یک شتقال
 نبات سفید یک صده و سی شتقال شراب آلبو است و چهار شتقال شراب انار است شتقال بدستور
 مرتب نمایند شربی و در وقتیکه برودتی در مزاج اشرف مسوس شود یا قبضی

عود سندی پوست زرد اترج از هر یک سه مثقال شک بقی میثقال برادویه افزوده و در
 ترنجبین خراسانی پاک کرده از تخم و خاشاک سی مثقال و نیم من کلاب افزوده تا فاع با جوارش
 الملج و دیگر از تالیفات این مروج بهجت شخصی که حرارت مفرط در مزاج خصوص کرده باشد
 و بسبب حرارت کرده و یا بطبع داشت و اورالینت در طبع نیز بود و ضعف قلب و خفقان
 و تسبیان نیز داشت صنعت آن آله منقح ده مثقال زرشک منقح پنج مثقال کافور قیصر
 زعفران از هر یک نیم مثقال غنچه کل سرخ سه مثقال طباشیر سفید باد زهر خطائی صندل
 کل و اغستانی که بایستی کل ارمنی مغسول است منقح صندل سفید ابریشم مقطر گلاب
 از هر یک یک مثقال کشنیر خشک مقشقه تخم خرده مقشر از هر یک سه مثقال انچه را صلا یا بگوید
 با کلاب بیک سماق صلا یا نموده باقی ادویه را کوفته و بخته بر آب شیرین رسیده بپزد
 از هر یک پنجاه مثقال سه شند شیرینی دو درم جوارش الملج و دیگر که اکثر جوارش
 عالیجاه لطف علیان بر این کار نشاء تالیف نموده اند که از از خرده شانه قدیم و ضعف
 و بواسیر و ضعف باه داشت و بسبب بد اوست باین جوارش در امراض مغزی که تخفیف
 صنعت آن شیر آله منقح با نرود مثقال زرشک منقح پنج مثقال فاد زهر معدنی خطائی
 که بایستی کل و اغستانی کل ارمنی مغسول طباشیر سفید صندل سفید گلاب
 نرود الملج سفید تخم بلون غنچه کل سرخ طراشیت شیرین غیر اشک از هر یک یک مثقال
 حک مر باد و مثقال کشنیر تخم خرده مقشر تخم خیارین تخم خرده از هر یک سه مثقال
 مائه شتر اوابی نیم مثقال نبات سفید یکصد ده مثقال رب شیرین رب شیرین کلاب
 عرق بدین شک از هر یک است و پنج مثقال بنور مقطر مرین یا نرود جوارش الملج
 کندی در حقیقت این جوارش همان انوشداروی شهید است که بسبب تصرفی سمنی جوارش
 سفید ساخته و افعال و نتائج و خواصش همان است که کندی گفته که این جوارش تا فاع است
 از برای حزن و تقویت بدن و معده و نیکو کردن رنگ رخساره و دفع بوی دمان و عرف
 صنعت آن کل سرخ شش مثقال سعد کوفی پنج مثقال نفل مصطکی رومی اسار و ان
 سنبل الطیب از هر یک سه مثقال قره الطیب زرب از هر یک دو مثقال لیماسه

جوزبوا فافله صفار قافله کبار از هر یک شغال آله منفی نوزن مجموع ادویه یعنی هر یک کفیا
 آله ادر سه رطل آب بچشانند تا به بلیت رسد از هر دین برون کرده با کمر طبل قند سفید
 لغوام آورده بپزند جوارش آله صفرح قلمی نموده اند که تا بلیت حاج حسن از
 تانده ابوم قدس سه شمع نافع از برای بالبو لیاپی مراقی صنعت آن آله منفی
 حامی غلطانی بادرنجوبه طباشیر سفید از هر یک سه شغال زعفران جوزبوا سادج بند
 قوئل لباسه دانه هل بوا عود قماری خام از هر یک دو شغال پوست زرد اترج
 پوست برون بسته از هر یک سه شغال قند سفید نبات سفید از هر یک دو شغال کلا
 بفسا و شغال آب زرشک بچاه شغال آب لیمو شصت شغال آب سبب شیر آب
 سبب شش آب انار آب صفر جل از هر یک بفسا و پنج شغال بدستور مقرر ترکیب نمایند
 شش کافور دو درم ماسه درم جوارش کل کافور محمد حسین شیر آله منفی زرشک منفی کلا
 عرق بید شش قن شاخه عرق کافور زبان از هر یک یک سنا بخشنا با مهر شود
 و بمالند و از بالا شش برون کنند پس بکمر نبات سفید بکشد و شصت شغال شربت
 آله شربت انار از هر یک بست شغال دانه کله ده بقوام آورند پس بکمر کل کافور زبان
 بسفایج بادرنجوبه غنچه کل سرخ از هر یک سه شغال مصطکی نضاع طباشیر صندل سفید
 دارچینی زرشک منفی از هر یک شغال ابریشم مقرر شش زرشک از هر یک دو شغال
 لا جور و مغول نیم شغال بان شسته بدستور مجموع سازند جوارش آله از اقراح
 حضرت و بسنجی ششادی جامع این کتاب حکیم محمد با دینان قدس سره مقوی قلب
 و دماغ و معده است و با ضم قوت دهد و اشتهاهی طعام آورد و صنعت آن شیر آله
 منفی برگ کافور زبان از هر یک شغال درق کل سرخ طباشیر پوست برون بسته
 تخم خرفه مشقه پوست نورد کونله از هر یک شش شغال کد با مر جان قویری مر و اردنا
 از هر یک چهار و نیم شغال صندل سفید دانه هل قافله کبار قوئل جوزبوا دارچینی از هر یک
 سه شغال ابریشم مقرر با کوبیده پنج شغال مصطکی سه و نیم شغال زعفران دو شغال
 عنبر اشهب شش بستی خالص درق نقره محلول از هر یک شغال درق طلا محلول هم

جلد اول شرح حساب المیج و وزن منقوش و تیر و محال و مریاج

۲۸۴

باقی و عمل صفی بالمناصفه چهار وزن اودیه علی الرسم معجون سبب از یک شقال و دو منقال
 حب المیج حبس محال بواسیری و غیر آن نافع و صنعت آن آله منقوش از آب
 بر دو مساوی وزن در روغن بادام بار و غن کا و تازه بریان کرده خوب سازند
 بر جی مقدار خودی شربت از نیم درم تا چهار درم و اگر سفوف نموده کف نمایند
 و بالای آن آب بعضی شیرهای مناسب بنوشند نیز مناسب است و وزن المیج موی را با
 کند و قوت دهد و سفوی بدن و اعضا است صنعت آن آله منقوش بر یک مورد پوست بخ
 صنوبر اجزا است و سیادی نمکوفته در آب یک شبار و در نجیسانند و بار و غن زیتون در یک
 مضاعف بترند تا آب برود و روغن بماند سفوف المیج اسهال معده را باز دارد
 و سفوی معده و کمر است و صنعت آن آله منقوش سه شقال مصطلکی رومی عود قمارخی خام
 ریوند صینی غنچه کل سبب منقوش الاقلاع زیره کرمانی در بر کر و یاد بر رب السوسن نیم حین
 نفع خشک اجزا است و سیادی کوفته پیخته شربت یک شقال با گلاب شرب المیج
 در تقویت معده بی نظیر است صنعت آن بگیرند آله منقوش است شقال نهندن بر
 ده شقال یک شرب در گلاب آب از هر یک یک برطل نجیسانند و صبح بخورند تا
 رسد یا لایند و بطل شکر سفید داخل کرده بقوام آورند شربت یک آب و قبه
 محال المیج سفوی قلب جارد و شبه اشتها و باضم طعام است صنعت آن بگیرند
 آله نیم رس و یا رسیده را بر که ام که خوانند و خار باز ده در آب آله زبانی که
 پس بر آورده پاک شسته در آب شیرین خالص چند جوشی نموده که نیم بخته گردد
 پس از آب بکافورده آب با الکل شست نموده سرکه انگوری نهند و نمک لایوس
 بر آن ریزند و بکافورده نهند تا بکافورده و تا ول نمایند و اگر سرکه مقطر یا عرق نعناع باشد
 و چند دانه قرنفل و فلفل و سیاه دانه در آن اندازند بهتر است و اگر چاشنی در
 خوانند قدری نبات و چند دانه خرمای خارک را ورق نموده در آن اندازند
 مریاج المیج سفوی قلب و معده و ناخ است صنعت آن بگیرند آله های سر سفید
 بزرگ دانه و خارهای بسیار بر آن ریزند و در آب آله صاف قدری بکافورده

بر آورده بگو شسته در آب صاف شیرین طبع نموده و مطبوخ آنرا از یاچه که این صفت نمایند و
 شکر سفید صاف نموده و با عمل مصغی که بسیار غلیظ نباشد و از خلط کرده با بشناییم طبع
 دهند تا آنکه در جرم آنها شیرین نفوذ نماید و غلیظ گردد پس فردا آورده سرد کرده
 در مرتبان چینی یا مسبوچه لحاظ دار نموده بگذارند و بعد بکفنه یا زبانه ملاحظه نمایند
 اگر رطوبتی از جرم آنها تراوش نموده و شیرین را رقیق ساخته باز چند خوشی داده
 بدستور نگاهدارند و عند الحاجة بکشد تا دو عدد از آنها تکلیف شسته یا آنچه مناسب باشد
 از طباشیر و صطکی و دانه سیلی بوا و کشیر خشک و غیره تا دل نمایند مطبوخ ابلج
 نافع است از برای بالیخولیا یا حادث از احتراق صفرا صنعت آن آله منفی پوست
 بلبله زرد پوست بلبله کالی بلبله سیاه پوست بلبله سنائی از هر یک بخورم خیار
 خراسانی ده دانه آملوی سیاه ترشیدی از هر یک پوست دانه اصل آملوی پوست
 ترشیده پنج درم همه را با قانون مقرر جوشانیده صافی نمایند بر روی چاه شیرین
 منقعه از حب و ترنجبین پال کرده از هر یک ده مثقال و بگویند و با لایحه چاه
 بر آن دو درم روغن بادام شیرین تازه و نیکو میاشتا نافع باد معجون ابلج
 نافع از برای بالیخولیا یا مرانی و در دار منقول از خط نجیب الدین سمرقندی صنعت آن شیره آله منفی
 ابریشم مقرض پوست بلبله کالی کل گاو زبان یا در نجوبه کل سرخ همین سفید همین سرخ کشیر خشک
 اینها اندکی کوفته بختی بر سبب شیرین سه وزن مجموع او و به شسته معجون سازند شرفی
 سه درم و در نسخه دیگر بجای پوست بلبله کالی بلبله سیاه داخل است معجون مفرح
 آملوی سمرقندی در اسباب علامات در علاج بالیخولیا گفته که بعد از قصد و تنقیه سودا
 مژاوار است که نقیصت کرده شود باین معجون طب و معده و دماغ را مولانا نفیس و شیخ
 آورده معجون مفرح به نسخه محمد بن زکریا این است صنعت آن کل سرخ شش درم سعد کوفه
 بنجدرم قرقر صطکی روی سنبیل الطیب اسارون از هر یک سه درم زرقه الطیب زرق
 زعفران از هر یک دو درم سیاه جود و از هر یک یک درم و در نسخه دیگر از هر یک دو درم
 اجزاء کوفته شیره آله منفی یک درم صطکی یک درم آملوی سمرقندی سه درم بلبله سیاه و بلبله

جلد اول فصل در نسخ مفرحات اللمحی

۴۹۱

و نیم رطل عسل صنفی در آن داخل کرده بنزد تا بقوام آید اود به را بان باینرند که از و داور
از آنش در ظرف چینی نگه دارند و بدانکه این میان همچون بند نیست معروف بانوس دارد
که ذکر یافت **فصل در بیان مفرحات اللمحی** بمفرح اللمحی که لونی تالیف
جایسنوس این مفرح را از برای قیصر و دم تالیف نموده و ناسیده از اسطوخودوس
خبار القلب جهت خفقان عار و سودا و منع صعود اجزیه بدماغ و سرد و دوار و صبح
و شقیقه و مالخولیا خصوصاً راقی و حمی تشنگی و قطع خون و نکایت سموم نافع است و گویند
سرد است در درجه دوم و خشک است در اول و صنعت اللمحی در شیر کاه تازه و
خیسانده بکفته نشواید که هر روز شیر را تازه کنند پس از شیر بر آورده سه روز کلاب بخیدانند پس
بنزد با شیر آب عافین و شراب سیب و شراب ریاس و کلاب و عرق بد تشنگی از هر یک دو صد
مشقال تا آنکه مدهاشود و باز در دیگر کرده با نشواید تا بقوام لایق آید پس از آنش فرود
آورده بکیرند کل رخ شریح الافراع کل و زبان تخم خرفه مفرح از هر یک شصت مشقال و صندل
سرخ صندل سفید صندل زرد پوست خراز یا نه سنبل الطیب از هر یک ده مشقال بهین سفید
و ارچینی کشمش خشک مفرح طیار سفید پوست زرد اترج پوست زرد نارنج از هر یک شصت
که با از هر یک شصت مشقال مر جان قمری مرادید یا سفید غلطان زرد که دانه از هر یک
شقال و رقی طلای محلول و قرقه محلول یا قوت رمانی زرد و سبز از هر یک و شقال و صندل
آب لیمو یا آب ترنج حلو و درق طلای و درق قرقه را با عسل حل کرده و باقی اودیه بکوفند
بیخته عینر استخرب درم بروغن لسته بار و غن بیان که شده بدستور مفرح با شیر آب
نذیر همچون سازند و در ظرف طلا یا چینی نگه دارند شری بکشتال یاد و درم مفرح اللمحی
نافع از برای اصحاب الخولیا صنعت آن آنکه صنعتی سفید و پنجدرم پوست بلبله کاه
پنجاه درم برد و در دوسن آب بنزد تا مدهاشود نیکیو بالند و از بالایش با از شربت
غوبال مونی بکشد پس نیم رطل سفید خوشبوی صنفی داخل و بقوام آورند پس بکیرند
با در بخوبی پوست زرد اترج و قرقه صندل قرقه الطیب جوز بوا فلفله نارنگی بهین سفید
بهین سرخ زرد نهاد و در و پنج عطری زعفران تخم بالنکون تخم زنجبیل از هر یک و درم و نیم

سنگ یکدنگ و نیم کوفته بنجته باین بشیند و در طرف چینی نگارند صفت این مفرح بهنجته
 در فوایدین نافع از برای مالنخولیای مراقی بلبله سیاه آله منقی کاوزبان بادرنجویه کل
 شتر و الاقلع همین سنج بهمن سفید ابریشم مفرغ کشنر شک مقشر از اسفادی کوفته
 بنجته بر سبب شیرین سه وزن او و به بشیند و در طرف چینی نگارند شترتی سه درم بوی
 کاوزبان مفرح ایلج بار و از اقرا ح لکن مرموم مقوی قلب است و نافع است از برای حقان
 حار و از برای ناقصین از امراض حاره و سکن حرارت و نیزل دوار و سدر است صفت این
 آله منقی سی درم در شیر کا و نازه و دوشیده بخیا نند پس از شیر آورد و در کلات خیس اند
 پس آنرا با کلات و عرق کاوزبان و عرق بدین شک و عرق صندل از هر یک یکصد مثقال بنزد آنها
 شود و در بالایش نقره یا نقره بال موسی یا لایله و شراب سیب یکصد و بیست مثقال داخل کرده
 بقوام آورد پس بکمرند و در دانه یا سفته بزرگ دانه غلطان که با سیب منقی ابریشم مفرغ
 و رقی نقره محلول از هر یک یک مثقال بنجته کل سرخ ده مثقال زر شک منقی صندل سفید صندل
 فوطل طیار سفید کل از سنی منقول بادرنجویه پوست بیرون لپته پوست زرد اترج از هر یک
 سه مثقال کشنر شک مقشر تخم خرفه مقشر کل کاوزبان از هر یک بیست مثقال بادرنجویه
 خطامی و رقی طلا از هر یک یک مثقال غیر اذهب و دوشمال بدستور مقرر با شراب سیب آله مذکور
 همچون سازند شترتی از دو درم تا سه درم بسیند ایلج استنها آورد و دفع رطوبات
 معده کند و نافع صعود بخار از معده است صفت این آله منقی شش استار باداکی کشنر
 از هر یک سه استار شکر سرخ یک من در نیم کنند و بقدر مقرر آب روی دی کرده سه روز بگذرانند
 پس بمانند و بقدر ده مثقال این بنوشند امر و سیالیت یونانی است و در اصل یعنی طار النوا
 است نام نهاده شده باین همچون که ذکر کرده میشود بحجت آنکه نافع مواد امراض است و نافع
 امراض این همچون از استسنا و فضل الحکما و استناد الاطباء البقراط است از برای ملک
 که شکوه داشت از ضعف معده و این همچون نافع است از برای ضعف معده و کبد و طحال
 و از برای اورام صلبه این اعضا و بحجت در دنده از سردی و تقوی باضمه و کاسر ریا ح
 و دفع در دنده از ریا ح و ضیق النفس و روبرا که سببش ریا ح غلیظه باشد شود و از برای

جلد اول تعریف نسخ امرویا و تعریف ابنه

۴۹۱

صنعت کرده و تقویت باه و تقویت شهوت طعام سفید است و مفتوح سدنا و در بول و سخت است
 است و جهت استسقا عظیم النفع و دافع جمیع امراض بارده است و بدین را قوی میگرداند
 مزاج این معجون گرم است و در دو م خشک است و در سوم به صنعت آن به نسخه شیخ التبریز
 رحمه الله تعالی ذوق و آن تخم جزر است زبره کرمانی قد و اما عود باسان سلجیه سیاه قفاح
 تخم کرفش از هر یک یک درم فلفل سفید از فلفل قطعه از هر یک نیم درم مرکب صافی سه درم
 حب الخارده حد و دج ترکی زعفران از هر یک دو درم مجموع را کوفته بخینه عسل سفید
 خوشبوی صافی سه وزن ادویه معجون سازند شربت مقداره فندقی باب کرم شیخ داود گفته
 که احوط آن است که بعد از دو ماه که از ساختن آن گذشته باشد استعمال نمایند و فوت این
 معجون تا چهار سال و نیم می ماند و شیرش تا دوشمال است با حلاط گفته شده که توش
 زیاده بر یک سال و نیم نمی ماند و دیگری گفته که توش تا سه سال باقی می ماند و شیرش از یک شال
 تا پنج شقال باب یک درم و در نسخه دوم اسارون شامی دو درم داخل است باب اول
 مع السون اینج بفتح تمیزه و سکون و فتح با سحی حد و سکون جیم موب ابنه است که بندی
 آب گویند و در اکثر بلاد هند و سند و کسن و بعضی سواحل دریای شور و بین عمان و سیل
 و سبانات که مشهور میباشند و از توابع لاریست و غیره از اماکن دیگر نیز می شود و درخت این
 بزرگ و از درخت گردگان بزرگتر و بعد از چهار پنج سال تا بیست سال از نشاندن آن
 تخم می آید بحسب اختلاف اماکن و در البتای نمران میرسد و در بعضی جاها بعضی درختان نام
 سال می رسیدند ولیکن در غیر البتای که موسم است نمران خوب و لذیذ و شیرین و ساداب
 نمی باشد و تا چهل و پنجاه سال می رسد و بعد از آن شروع به نقصان می نماید و در آن شبیه
 برگ ساذج می باشد و از آن طولانی تر و بزرگ پدیا نام و از آن عریضتر و بزرگتر و بهار آن
 که بندی بول مانند فی الجمله شبیه کبک است و نمران بزرگ و کوچک و با شکل مختلفه و طعم
 متفاوت می باشد و بزرگی تر سحی و بوزن نیم تا یک تا وریک یا نار بندی شبیه چانه
 که قویست و بعد شقال صیرفی باشد تخمینا دیده شده و با یک نار و نیم و زیاده تر شنیده
 شد و بعضی اسکال آن اند صفر طح فی الجمله طولانی سروته آن کج هر یک بطرفی که بندی چانه

مانند یعنی رنگ آن شبیه رنگ صندل و شکل آن مانند کوسه می باشد زیرا که جند نام صندل
سفید است بهرند و کچن کوسه نیز مانند و کچن بلغت ایشان معنی طلاست یعنی رنگ آن
مانند رنگ طلاست و این در اکثری ریشه و آبدار و خوش طعم و رایحه می باشد و اکثر اندک
شبیه شکل دیات گرده جوان است بهترین آن شیرین و آبدار خوشبوی بی ریشه
است و ترش بی آب بر ریشه و بعضی بطعم و رایحه کافور و بعضی مانند نخل و دراز یانه
و غیره دیده شد و نیز از بدترین انواع آن پرتوح ضخیم پوست آن است که در زیر پوست
آن تیوح باشد و بهترین آن باوصاف مذکوره نازک پوست کم تیوح که در پوست آن چسبند
نباشد و نیکوترین پوست خوردن آن است که سه آنرا بریده نازکی و دو طرف آن را بریده
تناول نمایند و زود اهل بند بهترین اطوار خوردن آن است که رسیده آبدار اند و این است
نرم کنند و سر آنرا بریزند تا به قشک در سر آن جای اتصال شاخه می باشد دور شود و بکند
تا تمام آب صافی آن کشیده شود و در ریشه آن خورده نشود زیرا که ریشه آن ثقیل و قحط
است و رسیدن تیوح آن بر لب و کام و زبان و خلق باعث سوزش و جراحت این می شود
و اگر بی ریشه و آبدار آن را بدان قسم که اولاً ذکر یافت در ریشه و آبدار آن اندک
تناول نمایند اولی است و ترش ریشه دار شیرین کم آب لخمی آن و همچنین سایر انواع دیگر
زبون آن هر یک خالی از مضرت و فلفل و لیمو و اولی اعتبار از آنهاست اینج نصیح شیرین
گرم و خشک است در دوم و خام آبدار آن در دوم سرد و خشک زیرا که نصیح آن مولد خون
سوداوی غلبه است و آردا رسیده ترش آن مولد سودا و محدث امر اخضر مخمره و سوداویه
و نباشد تا خوردن آن ممنوع است خصوصاً نچه در پوست آن تیوح است باشد زیرا که مؤثر
ضیق النفس و سرفه است و بیجان حرات خاصه محرور المزاجان را و مصلح آن با لیمو
و مار الشیر و لعاب بزر قطونا و بهدانه و رسیده شیرین آبدار آن حاصل اخلاط الزحیه
و اندک ملین بطبع و در بول و مقوی قوی و ارواح و اعضا بریه و کرده و شانه بارده مان
و نیکو کننده زکریا و بوی دمان و دافع خفقان و سرفه و ضیق النفس و در سرفه بارده
رطبه و مقوی مری و آلات تنفس و غذا و اسهال و بواسیر و اسهال و اسیر و اسهال

حادث از ضعف سعه شده با دافع ضرب و معادین تقویت را نافع و مسکن عطش در حق
 اعیان و مانند کی و بدن افزیه کند و بجز خوردن تقویت و تغذیه بخشد و بی ترس
 دهن را از ابل کند و مضر محرورین و صغیرادی مزاجان و اطفال و امراض دهن
 و لثه و دندان و محرک ریح بواسیر و کرده مخصوص شیرین لخمی بی آب سوزن آسما
 زبون آن مورت حله و جرب و قوبا و امراض موسمی و سوزی و مصلح آن آب و دغ سرد
 کرده و آب سرد و ابل بند کوبند که مصلح دافع نفخ آن و تبخیر است و بر آب
 و برای تقویت ماه و بدن و فربهی شیر تازه و دوشیده و کوبند مضعف حر و مصلح آن بوز
 است و شاید زرشک یا شکنجین بهتر باشد و مغز است و همچنین کل آن عاقل اسهال است
 چون سفوف نموده با نبات و یا با آرد و به سناسه بقدر حاجت بیاشامند یا خاکستری خوب
 آن جهت نرمی الدم و طلاهی آب گرمی نازک آن جهت دراز کردن سوسوی و ماه و شیرین
 و منع اسقاط آن نافع و متوج آن عادیالس در سیم آن شبیه یا بجهت حفظ غار رس که با
 بن و شیرازی نبشته ناسند و در ماستینه و آب و غ و اخل کرده پیخورند و اگر متوج آن را
 گرفته بدین قسم که چوب سران ادر شکامیکه خام است شکسته در ظرفی جمع نمایند و
 قطره از آن را در آب و دغ داخل نمایند بجهت طعم در آنچه آن قریب نبشته خواهد بود
 و برک و پوست نمر و چوب درخت آن نیز بهمان رایجه است و مصلح متوج آن
 چوبها و شیرازی نبشته است بد آنکه این به خلتانی که در طعم در آنچه و خواص
 این نبوه یافت میشود در هیچ نبوده دیگر نیست بسیار خوب آن تر جیح بر اکثر سوباداد
 و به آن نیز زبون ترین کل سیوهاست آب انشوده آنکه که پهنیدی آمر می کوبند
 زیرا که رسب زبان سندی آب معصوم با خود از نشی را مانند نافع است از برای طحال و بران
 اشتها و مضاف آن قریب است بنا فاع آن غوره و لیکن این هیچ سودا و امراض سوزا
 است زیرا که مزاجش بار و یا لیس است و کثافت بر جوهرش غالب صنف آن بکبرند
 انبه خام شاد آب پوست آن را در کوبند و بکوبند در باون سنگی یا چوبی و آب از لطف
 و صاف نموده در شیشه کنند و قدری نمک آن بچند در آفتاب بگذارد چون در آن نشین شود

جله اول تعریف انبه و محجور و امونبه و چینی انبه

444

صاف کرده صافی از او ریش می کشند و در روزی دو در نمایند و همچنین تکرار نمایند تا دیگر دردی
نماند و لیکن باید که شیشه خالی نباشد و پر باشد و بالای آن اندک روغن کل یا روغن کنجد
تازه کنند تا باغ تصرف هوا باشد و فاسد نشود و الا زود فاسد میگردد و هرگاه خواهد
استعمال نمایند روغن بالای آن را تمام از پنجه و با پرچه کر یا سن نازک پاکیزه گرفته استعمال
نمایند و افشوده این بدون شیرینی خوب لذت بخش است و در جوش سرد در اول دوم
و خشک در آخر دوم است محجور یا اصطلاح اهل هند انبه خام نارس پوست و خسته جدا گردد
و دو حصه نموده خشک کرده را نامند مانند پوست بالنگ و آن را چ که از برای مری با خشک
نمایند و عند الحاجة هر مقدار آن که خواهند در الحبه در صحن طنج می اندازند ترش
و لذت بخش و آن را نامند سبب به ترش خشک کرده امونبه یا اصطلاح اهل هند شیر
انبه شیرین رسیده است که گرفته از صافی که زرا شده بر روی برگ بوز بهین کرده خشک
نمایند عند الحاجة تناول کنند مانند شیره زرد آلو خشک کرده و از برای این امر آب
بسیار شاداب و خوب نیست بلکه انبه لخمی شاداب است تا آنکه و خشک کرده و فاسد نشود
حشمتی انبه خام لذیذ و ماضی طعام و معفی ریح است صفت آن بکبرند انبه خام می
و اگر پوست بالایی خسته آن نه بسته باشد بهتر و پوست دهنده آن اوور کرده و در هر یک
سندی با پوست و خسته که بعد از جدا کردن هر مقدار که بماند در حبیل تازه که بپزند و در ک نامند
نیم مار پوست از جدا کرده بر سنگ صلابه پاکیزه هر دو را جدا جدا نرم نمایند و در وقت
ساییدن اگر آبی زیاده از آن هر دو بر آید در ظرف چینی نگاه دارند و بعد ساینده هر دو را در هم
نموده آن آب در آن ریزند و نمک بقدر آنکه ذایقه از آن بکشد و اندک از هر یک از این چینی و فصل
و نفع خشک و فلفل سیاه سرخ سندی و خردل سفید و قافله کبار و سیاه دانه کوفته نیمه نیمه
کنیز خشک کوفته نیمه نیمه با و آنرا سندی عرق نعناع و اگر نباشد سرکه انجوری یا شبنم بخود یک آن
داخل نموده در مریبان چینی کنند و در آفتاب که از آن و چون طوبت آن کم گردد عرق نعناع باز
داخل نمایند و اگر شبنم بخود بسیار نباشد نصف یا ربع آنرا داخل نمایند و در بلدان رطبه مانند
بنگاله عرق نعناع یا سرکه نیم مار کافی است و عند الحاجة بقدر مطلق با طعام تناول نمایند

جلد اول نسخ خلوصی اینج و دو ستاب و شراب اینج

446

و در این جباره فلفل سرخ نصف ابرج وزن آن اخلت نماید خلوصی اینج بی روغن
 صفرا و سفوی قلب چار و کبد و مسکن عطش و لذیذ است صنعت آن بکبریا نفع آید
 ریشه و پوست سبز و خشک آن را در و کرده با قدری آب طبع نماید تا مبردا گردد و در صفا
 بکند تا آنکه بقسمی که غلیظ القوام باشد پس بکبریا وزن آن و نامد و وزن شکر سفید و صافی
 نموده بقوام نبات و قند آورند و بر سر حوض سازی بر هم زنند و بمالند و اندک اندک کف
 سفید و بیضه مرغ نمزدوج بآب آن بپاشند تا سفید و لهاته گردد و آنجا که انبه بپایوده را
 بدان نمزدوج کرده دانی بر آتش آهک زنند تا قشقرق طوبت آن گردد پس بر روی عود
 و قلیلی مشک با کلاب سوده صافی کرده بدان نمزدوج کرده فرو آورند و در ظرفها
 کشیده تناول نمایند و اگر قرص خواهند زیاد نشف و طوبت
 آن را نموده بدستور زعفران و مشک داخل کرده نشف
 و طوبت کلاب را نیز نموده بر تخمه پن کرده بطبرق
 کوزین بر زنند و اگر خواهند ورق طلا و لفته بر آن زنند
 و از انبه شیرین رسیده نیز اگر خواهند بدین
 دستور وزن نمایند و اگر خواهند درین غرض بادام و پوسته تقش اضافه نمایند و بار و غن
 بدستور خلوصات دیگر نیز نمایند و در شراب اینج قریب است شربت خوره بکبریا نفع آید
 نارین و پوست و است آن را در و کرده و بحلال جوی سوراخهای بسیار در آن کرده در
 جلاب شکر بپاشند تا جلاب ترش شود و بقوام آید پس جرم آن را در نموده در شراب
 و عند الحاجة بقدر احتیاج تناول نمایند **نسخ** و نسبت اینج و جرم و خاص و افحالی
 آنکه سودا و آب برین غالب است صنعت آن آب انبه خام را گرفته بکوش داده فرو آورده
 بکند تا در آن ته نشین شود آب صافی آنرا بکند و در و کرده در و کرده در و کرده
 آن یک رطل قند سفید آن مقدار که دایقه آن را گرداند داخل کرده بقوام آورند و شراب
 اینج سفوی آنها و طبیب نقش و سفح است صنعت آن بکبریا نفع آید خام را در و کرده
 آن دور کرده ریزه نموده در آب صافی داخل کرده از هر ساعته تا آب ترش شود و صاف

جلد اول نسخ عرق الیچ و دمنه الیچ و طایفه خل الیچ

۹۹

نبات سفید بقدریکه از این خوش گرداند داخل کرده بپاشند عرق الیچ خام در خواص
لطیف تر از آب افشره آن است صنعت آن آنست که بکندانه خام شاد آب رس ماژ
قرع و آیسق نقره بادک سفالی و سرب و مس معکوس عرق کشند و در شیشه نموده قدری
داخل کرده به افتاب گذارند و بر بالای آن قدری گچ بپاشند تا از هوا محفوظ گردد و در آن
معدنه نشین شدن دور نمایند و عند الحاجة بدستور آب لیمو قدری شیر نبات یا قند
داخل کرده افشره سازند و یا بدون شیرینی باندک نمک اگر خواسته باشند جاشنی طایفه
و طعمها ازین میتوان نمود و در فصل سسته الیچ قایض و مقوی معده و خوشبو کننده
دهان است صنعت آن بکند استه استه خشک را دو پوست بالای آنرا دور کرده مغز آنرا
بکوبند و قدری نمک در خبیث خشک کوبند داخل کرده باب لیمو خمیر کرده قوهها ساخته خشک
کرده استعمال نمایند و اگر سجای آب لیمو عرق خوره کنند و آب آنرا ترش بهتر است و اگر
بیکه فیه خوب ترش نکند و یا با آب لیمو یا بغیر آن خمیر نموده اقراص سازند اگر اولاً مغز
آنرا در آب لیمو نمک برورده نمایند بهتر است قلیه الیچ دو دپا زده و ترش آن لذیذ و
مغروب بسیار است صنعت آن مانند صنعت قلیه دو دپا زده و ترش سفرطل و قنار حایض
که از آن به نارس تر تبیه شد و آب آنرا در سطیفات و بلاد های حاشیه در جوان
خوره و آب نارنج و لیمو داخل میکنند و آنه خام را نیز مانند سبب به ترش و خیمه با در زیر
طعامهای گذارند و گاهی که حاشنی دار خواهند قدری شیرینی نیز اضافه میکنند خل الیچ
نافع است از برای صلابت طحال و بر آید تخمین آشنه و قنیت حصاة کلیه و مثانه و کفار
ان بورت حکم و جرب است صنعت آن بکند آنه نارس طلاف استه نالسته بی رسته
آن را دور کرده شق کنند و سسته که در میان آن است بر آورند و بودند و بسیار اند
و کبد و دانه و قنل و در خبیث تازه و رقی کرده و چند دانه سیرق شبای آن بر کرده و
و خلها را محکم نموده و یا رسته بار یک ستر در سرکه نندازند و گذارند تا برسد و اگر سجای
سرکه آب نارس یا آب لیمو یا عرق قنار کنند نالسته است و اگر خواهند درین قدری
نبات داخل کنند تا جاشنی دار شود و در صورت نمک کم داخل کنند ان مقدار که

آید از فساد آن نترسند و خواهند که کویک آن را رنگ نموده سرخ و یا سبز یا زرد و در سه مقطر
 تا برسد و بعد از رسیدن آن را تبدیل کنند و سرکه مقطر جدید بر آن ریخته تا دل تمایز داند
 از اشتقاق آن خردل مقشر و نمک مالیده و یکدور در آفتاب بپزند و بعد از آن آب
 گرم بر آن میریزند آن سفیدار که از روی آن برگرد و پس قدری روغن سرشفت تازه بر آن
 ریزند آن سفیدار که از روی آن برگرد و نامانع آید از فساد و گره بستن و در آفتاب بپزند
 تا برسد و در وقت استعمال از آن برآورده و بار چوب کبریا پس با کمی روغن از اشفت
 با کمی و طعام بخورند و این را اجاری می گویند و بکنوج دیگر است که پوست آن را
 و دیگر گره بر آن قدری خردل مقشر و نمک مالیده در آفتاب سه چهار روز بپزند و نامانع
 نرم کرد و پس روغن سرشفت تازه بر آن میریزند آن سفیدار که از روی آن برگرد و در آفتاب
 می گذارند تا برسد و عند الاستعمال از روغن برآورده از پارچه باکی روغن از اشفت
 کرده و بخورند بعضی پوست آن را دور کرده و این عمل می نمایند و این بهتر است و این نوع را
 اصطلاح از اجاری می گویند زیرا که مطلق محلول را اجار و روغن بزدرانیل می نمایند
 و بعد از آن است که سیگند انبه خام را و پوست آن را دور کرده ریزه ریزه شکل لوز بر
 قدری خردل جدید مقشر و زرد چوبه کوبیده و نمک و چند دانه فلفل سرخ و سیرای کویک
 مقشر و بخیل نرنگه بندی ادرک کوبیده و رقی کرده و آن داخل کرده در صری کوزه
 بسته در شیشه دهن کشاده و یا مرتبان صنی کرده بر روی آن روغن سرشفت تازه خاص
 که روغن خردل ابیض است میریزند و بشکند از آن تا برسد و عند الحاجة بعد از احتیاج
 از صره برآورده با طعام بخورند و اگر خواهند سحابی عن شفت سرکه بزوی آن می کشند
 و بعضی در صره فالبه آن ریزه کرده بهمان دستور در شیشه و یا مرتبان کرده روغن باکی
 بر آن میریزند و آن قسم در صره بسته را بهندی اجاری و بلی قسم در صره فالبه را بکنیر میگویند
 و جمعی بره در اکجنیر میگویند و نیز خم نارس نازک از اعلی و یا با انبه در شیشه کرده سرکه
 بر آن میریزند و بشکند از آن تا برسد و این لند و فالبض و فای برای اسهال است مرئی انج
 سفید و سفوی نفس و دافع حلقان است صفت آن بکنیر از انبه خام و پوست آن را جدا

جلد اول تعریف انجات

۷۰۰

کرده است نه از بیرون آورده و در آب یک اندک زمانی گذارند تا نسکند که در پس آورده
 یک شسته و در آب چند جوشی داده بر آورده آب آنرا نشف کرده در نبات بقوام آورده داخل
 کنند و چند جوشی دیگر داده به دستور مرابی پوست از ج و آله و سبب و به و غیره و در نظر
 کرده عند الحاجة بخار برند و بعضی آنرا رنگ نموده چنانچه در ترشی آن ذکر یافت مرابی
 بسیارند و چون مرابی آنرا در بندند اول و کثیر استعمال است از انجا با طراف نیز می بینند
 مرابی آله و بلبله و زنجبیل و بیل و غیره لهذا جمیع مریات را انجات می نامند تعلیفاً این
 اسم اقسام مریات است چون آنرا در زنجبیل مراب و بلبله مراب و آله مراب و غیره آنها و مرابی
 هر جزو ذیل آن ذکر کرده می شود ان شاء الله تعالی و سخن دیگری گفته که انجات یعنی مریات است
 و آن چیزهای است که ترتیب کرده باشند آنها را غسل و بغیر غسل نیز بعضی افاضل الهی گفته که
 انجات چیزهای است که مختلط و ترتیب نمایند آنها را با غسل و یا شکر که با هم می خورد و در آنجا می بیند
 مرابی است که ترتیب نمایند آنها را با غسل تا آنکه سرنگ از دیگری کسب کیفیت نمایند مختلط
 با هم کردند و اتحاد آنها را از برای تقیه رطوبات و فضول آتیه از غذای منقسم و یا از برای
 خوشنمون کردن رایحه دهان است و تقویت باه چون مرابی زنجبیل و با استعمال آن *

از برای محض لذت است چون مرابی که در پوست بندد آنرا انبر باریس و انبر باریس نیم
 نیز آمده و آن انبر بارسی نیز شکر و زجاج نیز مانند و اعصاب ابل و به انرا اثر را نامند تا
 مثله و ابل مصران اعده و گفته شده که فراقا طمبوه است که از انجمی زوقال نامند
 و آن نوعی از انبر باریس است دیگری گفته که قرانیا زوقال است که نوعی از انبر باریس است
 و فراقا نیست نوعی از انبر باریس معروف و استعمال انبر باریس منقی از دانه است یا
 و آن سرد خشک است در دوم شیخ الرئیس در اخر سوم گفته و با قوت قابضه و مقوی معده
 و جگر و دل و مانع رنجن مواد با اعضا و قاطع صلا و تشنگی و سکن حرارت معده و جگر و طمان
 سیلان خون از اسفل و بواسیر و رفع سیلان رحم که مریض شده باشد و بادویه طاره خوشبو باشد
 منبیل الطیب و امثال آن سفید شده جگر و مقوی جگر و سرد و تر و سایر احشا و جهت اسهال که
 از ضعف جگر و سردی احشا باشد و جهت استسقا و بادویه طاره جهت سردی و دین و با

و حدس نیز صالح است مرا صفا صلح مبارکت قلب را به صحت مزاج و سوس قلب و هرگاه که بود
با صلح حاصل نیست و طبع باید که بوده باشد غذای صاحبش از راسیه و اشتغال از خبر نیکو
موضعت و عفوقت باشد نیز نافع است از برای استسقا برگاه با حرارت مزاج باشد و باید که
اقتصاد کند صاحبش مزوره انبر بار لیس با کاستی تازه بقدریکه حاصل شود و او را بر غنی و انبر بار
در هر حال غذای جدید است از برای اصحاب استسقا از حرارت و چون کاستی تازه و کاستی
تازه را بنجه مطیب آب زرشک سازند غذای نیکو است از برای اصحاب قان فی و اصحاب
صفراوی و کبیدی و غنی حادث از حرارت سده و کبید و با لجه انبر بار لیس صلح چیز است
از برای اسهال مزاجی برگاه بریزد و صفر اسهالی سده از کبید و انبر بار لیس اصباح و اوان
است صلح آن است که نافع است از برای کبید و ضعف و حرارت مزاج آن صفت
آن نیکو و جرم مرغ یا داج ما از زرشک سده اند با انگ کشتیر کرده نیز با کاستی تازه و کبید
عنب الثعلب و خورند و کبید که نافع است از برای اسهال صفراوی و صلح مایه
بشارکت کبید صغیر و اجره و سوبه و صفراوی از کبید سوس مزاجی که می باید که بوده باشد
غذای ایشان غذا لطیف خفیف مانند زرشکی صلح دیگر آن است که کبید بر سرخ را و در آب
نیز دانه شک تازه یا آب زرشک خیسانیده و قدری نبات که آن را اندک کرده اند با شیر بادام
شیرین یا روغن بادام شیرین داخل کرده بکار برند و اگر اسهال مزاج یا خف تر یا کبید و غنی
نسب است و اگر ماش نقشه یا برنج داخل نمایند خوب است و این مزوره زرشکی را در
جی حاده و شدت حرارت اسهال باید نخل و کبید که از زرشکی نافع است از برای اسهال صفراوی
برگاه ضعف غالب بود و خوف سقوط قوت باشد صفت آن بگیرند کوشش مرغ جان شیرین
در آب داخل آن دور کرده زرشک به شیرین بقطع و کشتیر خشک بسیار داخل کرده بپزند
تا مهر شود و بوده یا کتان یا کتان بریان کرده بخورند صلح دیگر از انبر بار لیس صلح از انبر
اسهال صفراوی که بوده باشد از کبید صفت آن بگیرند بر سرخ زرشک در آب آن در آن
داخل نمایند پس زرشک سیدانه و حب الرمان حاضض برود و برود داخل نمایند و بران
ترای لطفه الحما و بریزد و مطیب سازد بکشت شیر خشک سوده و روغن بادام شیرین

و بخورند و لول که است که گوشت بز غاله یا بره یا گوسفند طویله خفته چون بچه مرغ و بچه خرد
 و مرغ و خرد و در راج و کبک و طبعی و جوان را قطعات نموده در آب نمک و پیاز بقد
 حاجت بپزند و کف آنرا بگیرند پس آن گوشت را از آن بیرون آورده بار و عن کاه و پیاز
 قطعه نموده و قدری مصالح حاره چون دارچینی و فلفل و کشر خشک و سیل و فلفل و زبیره
 که مانی در کنار کی بسته در آن اندازند و بار و عن سرخ مانند پس مصالح را با آب گوشت
 در آن اندازند و بپزند چون گوشت بپخت شود آب زشک و قند سفید بقدر حاجت داخل کرده
 بپزند و فرود آورده با نان یا جل و بخورند و اگر خواهند بعد از بختن گوشت قدری برنج و خلک
 بپزند تا بپخت شود پس آب زشک و قند بقدر حاجت داخل کنند و یکد و جوش و یکداده فرود
 آورند و تناول نمایند و اگر درین طبعه انبر باریس اندکی زعفران از برای تقویت قلب و اعصاب
 بهتر است و اگر خواهند درین زشک از بقول مثل اسفناج و خرده ناز و ترشه و برگ خندرو
 پنج خندرو و رقی کرده و کدو و اسفناج آن در وقت طلوع داخل نمایند بر نیست و غده ای موافق است
 از برای انبره صفراوی و دوسویه و تقویت معده و کبد و ری که صفت دیگر آن است که بپزند برنج را
 و رات همراه شود پس آب زشک و قند سفید و مسکه بقدریکه بکروند و آنرا خوش طعم و لذیذ
 داخل کرده و جوشی داده فرود آورده بخورند و مصالح در آن قدری و چند برگ فلفل باشد
 و حسب حاجت شور مایه باشد و از بقول چون اسفناج و کدو و خرده و سرساق و
 این مزره انبر باریس نمایند و اگر تقویت و زیاده ای غذا نیست خواسته باشند گوشت بره یا
 بز غاله را بپزند پس در آن برنج داخل نمایند و در عن بقدریکه بکروند و آنرا از طبعی و بپزند
 با برنج همراه شود پس آب زشک و قند سفید داخل کرده و چند جوشی داده فرود آورده بخورند
 و کاهی داخل می کنند زشک بیدانه و رقیولی و در شکم مرغ و در مرغ بلاده و در مرغ کباب
 و در شکم بز غاله و بره اسبک در دم بخت نیز بخاشی و یا با کشمش سبز از برای جاشی آلی
 اشترج انبر باریس نافه است معده و کبد عار را و آستهای طعام آورد و دواخت
 معده کند صفت آن بگیرند انبر باریس میت شقال و در صفاد و پنج شقال آن بپزند
 و صافی نموده باز در شقال نبات سفید داخل کرده و برنج سرد کرده بپزند و اگر خواست

ابهر بارین یارب یا شراب از ادواب حل کرده افشرد ساخته به برف یا یخ سرد کرده بنوشند
 نیکوتر است و دیگر استساج به شیرینی نذر جوارش ابهر بارین ساده مسکن حرارت
 و مقوی کبد است صنعت آن نبات سفید را قوام آورده آب رنگ و داخل کرده بقوام
 آوردند بر روی سنگ بریزند و به برند مانند نوزیات و بقدر حاجت تناول نمایند
 جوارش ابهر بارین دیگر اسهال معده و معوی را نافع بود صنعت آن زرد شک
 سماق حب الاس لوداده از کناره یا خوازه بنسبیل از سبک بخورم کوفته بجنه یارب
 و قدری قند بقوام آورده بشنود شربتی سرد و درم ابهر بارین نافع از برای امراض کبد
 صنعت آن زرد شک سفیدی بفت مشقال تخم کاسنی تخم حرقه مقشر تخم خارین مقشر از سبک
 یک و نیم مشقال و در تخم سبز و دو نیم مشقال ریون چینی سنبل الطیب از سبک مشقال کوفته
 و بجنه بواب بر قطونا سرشته جو سازند شربتی یک مشقال یا آنچه مناسب باشد جو سازند
 ابهر بارین مقوی معده و کبد حار است و نافع است از برای حمیات حاره و سوء مزاج
 حار کبد صنعت آن کبرند شک سفید و به سوز قراران اصافی نمایند و در یک آن نیم
 آب رنگ سیدانه یا زرد شک با دانه تر و تازه پاک شسته افشرد و داخل نموده بخوشانند
 تا بقوام کلاب اصافی نموده در ظرف صینی یا شیشه نگاهدارند در وقت حاجت و دافیه
 آن را با یک سیاله آب سرد حل نمایند و بنوشانند و اگر ویلای سرد باشد بهتر است و آن
 شراب ابهر بارین است فی الحقیقه خمر ابهر بارین مقوی معده و کبد حار است و اشتها
 طعام آورده صنعت آن زرد شک سفیدی یک تن دباب یک تن باز و زنجبیل و صندل
 دیگر مالیده صافی نموده با یک تن قند سفید بقوام خمیره آورند و صطکی و انیسون نیم تن
 سنبل الطیب قاقه کبار قاقه صغار از سبک دو مشقال کوفته بجنه داخل کرده تیریزند و بپزند
 شود و در ظرف صینی نگاهدارند شربتی مشقال نافع بود و دوی در صی ابهر بارین نافع از برای
 اسهال اطفال و تشنگی بهیچ در با و صورت آنها بهم رسیده شد صنعت آن زرد شک
 نیم دانه شک سفیدی یک دانه حصص یکی افاقه از سبک یک طبع کوفته و تیریزند
 بخورم شسته تناول نمایند و بعد از آن کلاب بمشقال بنوشند و او اصل ابهر بارین دیگر

القول

جله اول شرح انبر باریس و عمل سفوفات انبر باریس

۴۰۹

نافع از برای اسهال ذوبانی که بسیار باشد و موجب سحر و زهر باشد و صفت آن قرص
 زرشک کافوری سوده یک شقال شیرینج انجبار شیرین و آنه پهل زرشک کافوری از برای
 یک شقال شیرینج تخم خرفه بریان شیرینج تخم کاسنی رب به شیرین از برای یک شقال انجبار
 کاه کل نباشند و این نیز نافع از برای تعدیل سود مزاج حار و طبع بسوی بعد از اسهال
 و حاصل شدن علم با کله باقی نمانده در بدن خلط موجب صدمه و نیز نافع است از برای
 اصحاب خمار و صدمه اخلاقی صفت آن کبیره آب انبر باریس را و جند قندهار شیرین
 و مان اندازند و در یک سکنجانی با کشن ملائم نیزند تا اقوام آید شیرینی دوا و قندهار
 انبر باریس دیگر سده و دیگر اسود منند و دوفی باز دارد و التهاب و مغز و تشنگی
 و سحر نافع بود و شکم به بندد و صفت آن آب زرشک تازه را که فیه در یک سکنجانی
 بالمش ملائم سحر شاند تا بر ج رسد و اقوام آید و این رب افوی است در عمل خود و چون
 در وقت طبع قدری قند سفید داخل کنند که مدد الطیف و لیکن در فعل خود و صفت
 می شود و قریب بگردن آب انبر باریس ساده و کاهی اضافه کرده میشود و آب زرشک
 طباشیر سفید و صمغ عربی بریانی و کل مخوم حبشیت حاجت بسوی تیرید و قبض و کاهی
 داخل کرده میشود در آن ادویه مقویه کبد و سده مثل حود و سندی و در آن سینی
 و غنچه کل سرخ و صمغ طکی و طباشیر سفید و صندل سفید و مانند اینها کاهی داخل می کنند
 و مان ادویه طباشیر بکام حاجت با آنها مانند فله و پهل جوا و خوش فلفل و در آن
 و سنبل الطیب مانند اینها و نسکافه از داخل کردن این ادویه مانند مزاج مزاج
 و می باید که از این ادویه سفیداری داخل نمایند که بیرون خبر و طعم به از طعم اصلی خود است
 همیشه باشد که مزه این ادویه بر آن غالب باشد بلکه مزه رب غالب باشد فصل در بیان
 سفوفات انبر باریس سفوفات انبر باریس نافع از برای درم حار کبد و حرارت کبد
 را اما کن کند و از آن نماید و سده باشد صفت آن عصاره زرشک حار درم یک
 دیگر یک شقال است تخم خندرس تخم خرفه از برای یک تخم کاسنی تخم کشمش طباشیر
 سفید از برای یک درم راز با نه تخم کرفس از برای یک درم و در آن سینی و کرب السوکه

دوم لک مغول جبار داک زعفران سنبل الطیب مصطکی استین و می از هر یک دو درم کافور
قیصر و دو داک داخل است و اگر سرف بسیار باشد صمغ عوجی و کثیر از هر یک یک درم
داخل کنند در او ابل و با شیر تخم خرفه نشتر و سنگین ساد و بند و در او از هر یک یک درم
سرف ابریس معده و جگر اوت و د و شکم به بند و احشای گرم کرده اند صفت
آن سخواه زنجبیل سماقی منقح زرشک شفه انار دانه ترش بریان کرده آرد کنار از هر یک
دو درم قد سفید است درم کوفه بجنه بکار دارند شترتی یک مثقال سرف ابریس
نافع از برای اسهال کبدی صفت آن زرشک منقح لک مغول از هر یک درم کل
نزد و الاقاع شش درم قوه البص طباشر سفید صندل سفید نشانه صمغ عربی
از هر یک ده درم ریزه صنی کدرم و نیم تخم خاضر درم زعفران یک درم کوفه بجنه شترتی
با و دغ آبن تاب به بند فضل در و کسح سنگین ساد ابریس
سنگین ابریس سرف حلی له قدس سره موسوم به لک سفید ساد مسکن حرارت آن حرار
معده و قلب و نافع است از برای حیات صفرا و نه جمی محرقه و التهاب کرب معده و معده
قوت دهد و اشتها می طعام آورد و طعام بکارد و دفع خا ر نماید و او را ر بول کند و این
سنگین نافع است از برای صمداح یا لیس و فستیکه با حرارت باشد جهت این سنگین مسکن است
و تقویت معده و در نمرض واجب جهت مضمضه از هر یک مضمضه لیس و فستیکه و این
سنگین که از دغ است و سرگاه بالینت طبع به قبض ضرور است جهت اصرار
است در امراض لیس ابریس که درین سنگین است موجب قبض و عقل طبیعت
صفت آن زرشک منقح ربع من تریزی در و در طل آب و دافه کلاک کش
نخشانند و صبح از غیر بالیدن زرشک آب صافی آنرا بکیرند و در طل شکر سفید
داخل کرده در یک سکنی بچوشانند و قدری سفید تخم مرغ در آب مخلوط کرده بریزند
تا که کف بر آید و بکیرند تا مانیکه دیگر کف نیار و پس از آتش فرو آورده بکیرند
تا در شکر فرو نشیند بارجه صفتی صافی نموده باز در جان و یک کنند و پنج استار ترزی
سرکه انکوری و نیم من آب سرف حلی داخل کرده با آتش ملایم بچوشانند تا اتمام آید و آرد

جله اول مسح سحجینات انبر بارسی و فصل شراب انبر بارسی

۴۰۴

سر کرده نگارند شرنجی دوا و قیبه سحجین انبر بارسی ایضاً که قدس سره موسوم به لب
منفح سده جلوه سکن حرارت کبد و سده و قلب است و نافع است از برای حمایت
صفرا و بهرحمی محرقة و التهاب و کرب سده و سده راقوت و بدو شتهای طعام
و طعام را بکوارد و دفع خمار کند و صداع خمار را نافع است صنعت آن بکمرند
ز رشک شفقت از حب نصف رطل و دور رطل آب صافی و دوا و قیبه کلاب بر روی می کرده
یک شب بخیسانند و روز دیگر از غیر مالیدن از اصابه نموده از پارچه کفش را داده تا تمام
آب صافی آن بر آید پس در آن دور رطل قند سفید داخل کرده و در یک سینی بپوشانند
و سفید یک عدد تخم مرغ را در آب داخل کرده بر هم زنند تا کف بسیار بر آید پس آن
کف را بر آن زنند تا کف برسد آورد و آن کف را تمام بگیرند و دوا و قیبه بکند از نذارد
آن تشرین کرد و بسیار چه صفتی صافی نموده باز در همان و یک سینی استار سرکه انگوری
که بر استاری پنج شقال باشد در آن داخل کرده تا کف ملایم بپوشانند تا بقوام آید پس از
آتش زد و آورده سده کرده در شیشه نگارند شرنجی دوا و قیبه و کبابی اضافه کرده
می شود درین سحجین آب بهر سبب داب نار و سیاه باشد که داخل کرده شود درین سحجین
سفوی سده و کبد دوا و قیبه سفوی قلب که در انبر بارسی فر کشند و طی که در آب انبر بارسی
گذشت سحجین انبر بارسی منقول از سیاض مجربات سزا ابراهیم حکیم باشی این اتفاق
ارشد تا لب سحجین سزا ابراهیم با فر حکیم باشی صنعت آن آب از ترش آب انار شربت
از هر یک یکصد و پنجاه شقال هر که عمر کمینه بکشد شقال آب زرشک کباب از هر یک صد شقال
نبات سفید ششصد شقال دستور سحجین سحجین سحجین سحجین از یک اوقیه دوا و قیبه
فصل در بیان شرابها سیکه اصل و محمود در آنها انبر بارسی است
شراب انبر بارسی تر یا قی جهت رفع سیم قاله و خفقان و کرب و غشیا و ضعف
اشتها و بر این خن آن و کزیدن آن فی مجرب است صنعت آن آب زرشک آب سیمیتش
آب سبب شیرین از هر یک یک رطل آب لیمو نیم رطل نبات سفید بقدر حاجت بقوام
آورند و اگر آب ترنج نیم رطل و مر و از یک ناسفته محلول و شقال اضافه کنند و اگر

امراض فایم مقام نزاع فایم است شراب انبر بار پس سفر علی له قدس سده سوم بیان
 اندامی صاحب اصناف صفا و سی برگاه لیب حرارت و کینت طبع ایشان باشد صفت آن
 آب رنگ تاز و کمر طبل و اگر ز رنگ تر باشد نیم رطل ز رنگ خشک دود و رطل آب
 بخساند پس دوز دیگر بخوانند آنقدر که گشت بیاید پس نیم رطل آب بر نیم رطل قند
 داخل کرده بقوام آورند شربتی دوا و قیه با شیر و تخم خرفه مقشر شراب انبر بار پس
 قدس سده سوم بیان سود مزاج خار کبد و سده و قلب نافع است و استهای طعام آورد
 و اعاده شویط طعام زائده از حرارت کینه فایم این امراض خار که بقیه از حرارت ساذجه در
 مزاج ایشان باشد بجهت سودمند است صفت آن ز رنگ منقعی از جابانده شغال ملک
 منقعی بفت شغال یک شب در مضاف و پنج شغال آب میریخت شغال کباب بخساند و
 صبح بخوانند تا آب کباب نصف صافی نموده آب در پنج شغال آب شیرین سبب
 شیرین آب انار شیرین آب انار و آب سبب برش آب عود و از هر یک پانزده شغال مر قاری
 محلول در آب ترنج و دو شغال قند سفید مضاف و پنج شغال دوا کرده بقوام آورند شربتی
 دوا و قیه شراب انبر بار پس دیگر نافع از برای جمع امراض خار و دوسه و صدراع دوسه
 و از برای با شیری صفت آن ز رنگ منقعی از جابانده شغال کباب جرجانی بزرگ شصت
 و نه کل سیکه درم سده را در و رطل آب و یک رطل کباب بخوانند تا آب یک رطل رسد
 یا لایند و آب یک رطل قند سفید بقوام آورند شربتی دوا و قیه شراب انبر بار پس
 شغال از خط حکیم احمد بن موسی که در رساله حریات خود ذکر کرده از برای تقطیر سده و
 و سوره القنیه و برقان و حریات فرزند سفید است صفت آن ز رنگ منقعی یک او قیه زار یا
 انیسون تخم کرفس تخم کشمش بخ ناز یا نه تخمیل زربا و پنج کرفس خود اصلیت است پنج کعبه
 از بیک و دو شغال تخم کاسنی بپست و دو شغال نیم کوفته در سه یا نه آب بخوانند تا آب یک رطل
 بقیه بر نیم یا نه صافی نموده یا نیم رطل قند سفید بقوام آورند شربتی دوا و قیه شراب انبر بار
 شربتی یک او قیه دوا و قیه شراب انبر بار پس دوا منی از اختراع میرزا محمد باقر بخور
 که در انزله الحفال خصوص در برای حریات و ضعف کمر و سده آن و ابتدای استسقاء و سده

مایع است صنعت آن سارون شامی را زیاده انیسون بسفایج لستنی تخم کشوت کل سرخ
 سزوع الاقماع از هر یک دو مثقال ریوند چینی لک مغبول عود قماری خام از هر یک
 یک مثقال دانه بیل بوا مصطکی از هر یک دو مثقال سنبل الطیب یک مثقال فیم تخم خربزه
 سفید سه مثقال قند الطیب یک مثقال دار چینی دو مثقال زعفران صندل سفید از هر یک
 یک مثقال آب رشک سنفی یکاوقیه سن تبریزی قند سفید بقدر حاجت او وید را
 نیکوفته جوشانده صاف نموده آب رشک و قند سفید بقوام آورند و در آخر مصطکی را
 سوده داخل نمایند شربت یکاوقیه طبی و قلمی فرسوده اند که تجربه شده در طفلی که آزار او
 ناموت چیزی باقی نمانده بود و تب بیکرد و شکم او درم کرده و سخت شده بود و هیچ
 اطراف بهم رسیده روز بهین شربت را نوشید خوب شد شربت انیسون را پس قلمی فرسوده
 که از اقتران احقر محمد هاشم المخاطب حکیم ستم الملوک سید علونجان است نافع از برای
 سوزی مزاج عار کبد و معده و قلب و معده را قوت دهد و شتهای طعام آورد و اعلا
 شهوت را ایله از حرارت کند و تقویت کبد نماید و قفس سینه را می آن کند و نایمین
 از امراض حاره که بقیه از حرارت ساذجه در انچه ایشان نه نهایت سودمند است
 صنعت آن زرشک سنفی بیت و پنج مثقال یک شنب آب تخمیانند و باید که در آن
 آب دو صد مثقال بشد و صبح بخوشانند تا به نصف رسد صافی نموده پس بکشد آب
 شیرین آب انار شیرین آب ترش آب انار ترش آب سبب شیرین آب سبب س آب سرد
 آب زعفران سرکه انکوری از هر یک سجا به مثقال سده را یکجا کرده در ظرف سفالین
 در سه جوش داده فرود آورده بکزد از ذراته نشین شود آب صافی آنرا گرفته جانیخه
 در د داخل آن نشود پس یک رطل قند سفید داخل کرده بقوام آورند شربت
 شربت انیسون را پس قلمی فرسوده اند که این شربت استعمل قدوة العلماء و الدما
 فقیر است قدس سره مضیع مدای کبد است و نافع است از برای حیات مرده و سوز
 و استسقا و برقان صنعت آن زرشک سنفی پانزده مثقال را زیاده انیسون
 تخم کشوت تخم کاسنی پوست تخم از زیاده پوست پنج کرفس دانه بیل بوا و سبب

از هر یک دو مثقال مجموعه را در دو رطل آب بنحساند پس بچوشانند و صافی نموده یک رطل
 قند سفید داخل کرده بقوام آورند شربت یک اوقیه و اگر در وقت قوام آوردن آ
 سه مثقال ریوندر چینی را کوبیده در کیسه کتانی کرده در آن اندازند و لیمو بمالند
 تا بقوام آید بهتر است و اگر نخواهند ریوندر انرم کوبیده بعد از قوام آمدن داخل نمایند
 نیز خوب است بلکه اقوی است و در نسخه دیگر اصل السوسن پوست بجز کبر و زرنباد
 و عود الصلیب از هر یک دو مثقال داخل است و ریوندر داخل ندارد و در نسخه دیگر
 بجای شکر سفید دو صد مثقال قند سفید داخل است **شراب ابر باریس** دیگر حرارت را
 ساکن گرداند و دفع قرض نماید و صفرا سازد صنعت آن زرشک منقح تر شنبلی
 از قشر و لیمو نوئی از هر یک چهل مثقال آئوی بنجارا آئوی سیاه از هر یک یکصد
 گل کاه زبان سرخشته شاستره از هر یک ده مثقال مجموعه را در دو رطل آب یک شب
 بنحساند و صبح بچوشانند تا به نصف رسد ببالاند و شیر خشک خراسانی یکصد مثقال
 ترنجبین پاک کرده از خاشاک و تخم یکصد و پنجاه مثقال در آن داخل کرده در یک
 سنگی چند جوش دیگر داده تا بقوام شربت آید و فرود آورده صافی نموده نگاه دارند
 مجموع ده شربت است هفتصد و یک و یک شربت آنرا با کلاب حل کرده نوشند
شراب ابر باریس ساده از اشتره بر طغنه خون و مسکن حرارت با قوت قابضه و مفتح
 از برای صداع و سوزی که آنکه بوده شد سر فک مفتح استحال تر شیهات و نیز این شراب
 نافع است از برای اصحاب صداع و سوزی بعد از تنقیه تام و از برای سوزی مزاج
 حار و طب مختلف از خون هرگاه آشامیده شود مانند شیره تخم کاه و شیره کشمش خشک
 از هر یک سه مثقال صنعت آن گیند آب زرشک یکم و اگر زرشک نباشد زرشک
 خشک از یکم آب چهار اوقیه کلاب بنج یک شب و صبح بچوشانند تا به نصف
 صافی نموده نیم سبب نبات داخل کرده بقوام آورند شربت دو اوقیه **شراب ابر باریس**
 ساده و دیگر از اشتره نافع است از برای تسکین خمار و صداع خمار و صنعت آن
 یکم زرشک سیدانه تر و اگر سیدانه نباشد دانه دار نیز خوب است و بفساد آب آنرا یکم

جله اول نسخ حق انبر باریس فصل در بیان اقراص انبر باریس

۱۱

یک جوش داده فرو آورده بکند از نادر دالین شین شود آب لال از گرفته و در دیگ
 آتش ملایم جوشانند تا نعلت آن رفته و نعلت آن بماند پس در آن زرشک باقی مانده نبات
 و قدری کلاب داخل کرده بقوام آورند و اگر زرشک تنه باشد زرشک شکسته یکم
 بروی دی کرده آن مقدار که چهار انگشت از روی آن برگردد و یک شنبه بگذرانند و صبح
 نموده نصف وزن آن نبات داخل کرده بقوام آورند و عرق انبر باریس متصفی بعد و حرارت
 و قاع صفرا و شتهای طعام آورد و صنعت آن زرشک سه تن تبریز یک شنبه بار و در آن
 گرم نجساند و مقدار سه شقال قرص که بید داخل نمایند و قدری سرکه انکوری که زیاد
 برنج زرشک نباشد داخل کنند و به سوز عرق کشند و اگر قدری خاک نموده داخل نمایند و بید
 فصل در بیان اقراصی که اصل و عمد در آنها انبر باریس است: قرص
 انبر باریس نافع جهت حمایت بلغمیه عصاره ادرام که ادرام و صنعت آن عصاره زرشک
 مغز تخم خیارین مغز تخم خرزهره از هر یک شقال غنچه کل سرخ متروحه الاقناع ترنجبین خالص
 کرده از هر یک شقال تخم کشوث رب السوسن طباشیر سفید تخم کاسنی مصطک رومی عصاره
 غاف سنبل الطیب فوه البصغ عودک رب یونجه انبریک و شقال زعفران یکم
 کوفه نجمة باب شسته اقراص سازند شربت یک شقال قرص انبر باریس منقول زیاده
 مهربان حکیم محمد باقر حسینی بخط سخی الیه از سفاح نقل کرده که صاحب سفاح از محمد بن
 ذکر یاد کرده نافع از برای حمایت مرکبه دسه که به دسه و سود القنده استسقا صنعت
 عصاره زرشک یک منقول دار چینی کل سرخ عصاره کاسنی خشک کرده تخم کشوث
 از هر یک دو شقال رب یونجه چینی یک شقال کوفه نجمة باب شسته اقراص سازند شربت و در آن
 با سکنجبین و آب کاسنی تازه و غنچه کل سرخ انبر باریس دو منقول از مهربان
 الیه سفاح قرص قبل را دارد و صنعت آن زرشک منقی بازده شقال رب السوسن کل سرخ
 مغز تخم خیارین مغز تخم خرزهره از هر یک شقال مصطک عصاره غاف فوه البصغ یک
 منقول سنبل الطیب سارون عصاره استتین سفاح از خر تخم شاستره تخم کاسنی
 تخم کشوث رب یونجه چینی زعفران طباشیر ترنجبین منقی از هر یک دو شقال ترنجبین با کلاب

حکمه صافی نموده باقی ادویه را کوفته بجنه آن شسته اقراص سازند شربت از یک مثقال
دو درم قرص انبر بار پس دیگر منقول از ایضاح نافع از برای حمایت جاره و در دو کمر
صفت آن عصاره زرشک و درم غنچه کل سیخ طباشیر سفید از هر یک یک درم تخم کاسنی
منقه تخم کاهو منقه مغز تخم کدوی شیرین تخم خرفه منقه تخم خیار از هر یک یک درم در آب
یک درم کوفته بجنه آب شسته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند شربت از یک مثقال
و تا دو درم با یکنجین قرص انبر بار پس نالیف قدوه المحققین شیخ رئیس ابو علی بن سبکی
رحمه الله نافع از برای اورام اوج کبد و مفتوح سدای کبد و نافع از برای حمایت کبد
و تب ربع که ماده آن محترق از صفر باشد صفت آن عصاره انبر بار پس یک درم عصاره
غاف طباشیر سفید از هر یک دو درم و نیم زعفران یک درم کوفته بجنه آب کاسنی تازه شربت
اقراص سازند و در شیشه سید اسمعیل در ذخیره که از شیخ فخر که کاسنی تخم کشت تخم خرفه منقه
از هر یک دو درم و نیم داخل در قرص انبر بار پس دیگر صفت آن عصاره زرشک
لک منقول استنبین رومی عصاره غاف از هر یک یک مثقال سیخ کل سیخ پاک کرده
از اقلع سنبل الطیب سارون صمغ عربی کل ارمنی کثیران استه مصطکی رومی رب السوس
تخم کرفس با دیان این تخم سور در بوند چینی از هر یک دو مثقال طباشیر سفید چهار مثقال
ادویه زعفران اقا قیا از هر یک یک مثقال کوفته بجنه باکلاب اقراص سازند شربت کثیف
با شراب دینار با یکنجین بزوری تناول نمایند قرص انبر بار پس منقول از ابواب
قانون نافع از برای تب سرفه و وجع کبد و تسکین عطش صفت آن انبر بار پس
دو اذنه درم مغز تخم خیار زده مغز تخم خیار با در ناست سیخ طباشیر سفید از هر یک
شش درم لک منقی ربوند چینی از هر یک درم کل سیخ پاک کرده از اقلع شش درم
زعفران عصاره غاف رب السوس ترنجبین خراسانی از هر یک شش درم ترنجبین را
بکلا حل کرده صافی نموده باقی ادویه را کوفته بجنه آب شسته اقراص سازند شربت
از یک مثقال تا دو درم قرص انبر بار پس منقول از قانون مجرب برای تب سیدی
بکدر لحال که از حرارت باشد و بجهت تها و امراض جاره معده بعد از است صفت آن

جلد اول شرح اوراق انبر بارلس

۱۴۷

از رشک منقعی رب السوس کل سرخ مغز تخم خیار مغز تخم بند وانه تخم کشوت تخم کاشنی رب
سه شقال صمغ کی سبیل الطیب عصاره غافث از هر یک دو شقال فوة الصبغ ربوند
چینی زعفران از هر یک یک شقال قدری ترنجبین رب آب ملکده صافی نموده ادویه را
کوفته بخیته باب سه شته اوراق سازند هر یک یک شقال شسته بی یک قرص اگر مقدار
ربوند را دو شقال کنند بهتر است قرص انبر بارلس دو شقال از ذخیره
استعمل نافع است از برای آماس معده و جگر گرم و پهای گرم صنعت آن از رشک منقعی
رب السوس کل سرخ مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه تخم کشوت از هر یک سه درم
صمغ کی رومی سبیل الطیب عصاره غافث از هر یک دو درم فوسور ربوند چینی طبایع
سفید از هر یک یک درم ترنجبین شسته رب آب کاشنی تازه حل کرده ادویه کوفته بخیته همان
شسته اوراق سازند شریکی یک شقال با سنجبین فوج قرص انبر بارلس
بارد نافع از برای درم حار کبد دسوی بعد از فصد صنعت آن از رشک منقعی
ده درم کل سرخ طبایع سفید از هر یک یک درم مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه مغز
تخم کدو تخم خرفه منقش تخم کاشنی از هر یک سه درم رازیانه دو درم کوفته بخیته
اوراق سازند شریکی دو شقال با سنجبین شکر و اگر حرارت بسیار باشد دو دانگ
کافور فیصوری اضافه کنند و با شیره تخم خرفه منقش دهند و در او اخر علیک
مغفول در ربوند چینی از هر یک دو درم داخل می کنند قرص انبر بارلس بارد
نافع از برای او طبع حار کبد دسود مزاج حار کبد دسده حادث از برای
دو کبد و از برای استسقای حادث از حرارت دیرقان اصفر حادث از حرارت
صنعت آن عصاره زرشک که ذاکر فته شده باشد بدستوریکه ذاکر فته می شود
رب آب پیچ و اگر عصاره زرشک نباشد زرشک منقعی هر کدام که باشد ده درم کل سرخ
آس کرده طبایع سفید از هر یک یک درم تخم کاشنی تخم خیار مغز تخم کدو تخم خربزه
سفید از هر یک سه درم رازیانه یک درم اوراق سازند شریکی دو شقال با سنجبین
و بسا باشد که داده آب کاشنی تازه و آب عناب الشکب تازه قرص انبر بارلس بارد

نافع از برای سوزن مزاج مادی گرم کبد و حمیات حاده چون بعد از تنقیه استعمال کرده
 شود و بدون اسهال در سوزن مزاج حار سازد کبد نافع است منقول از ذخیره
 سمعیل صنعت آن عصاره زرشک یا زرشک منقعه بر کد ام که باشد ده درم
 کل سرخ منقوع الاقماع طباشیر سفید از هر یک پنجم درم تخم کاسنی منقوع تخم خیارین
 منقوع خربزه تخم خرفه منقوع از هر یک درم کوفته بجنه اقراص سازند شریقی
 و دو شغال با یکجین و شیر تخم کاسنی و اگر خوف سده باشد کد ام از یانه بر اجزا
 بفرانید قرص انبر بار لیس بار دیگر نافع از برای اورام حاره دسوی کبد و حمیات
 حاره بعد از تنقیه ماده دسوی مزاج حار سازد کبد را سفید است در درم حار دسوی
 کبد بعد از ضد سوزن مزاج حار سازد بغیر تنقیه مبهطلات و فصد منقوع است صنعت آن
 زرشک منقوع از هر یک درم کل سرخ طباشیر سفید از هر یک پنجم درم منقوع تخم خیارین
 تخم کد و تخم خرفه منقوع تخم کاسنی از هر یک درم از یانه دو درم کوفته بجنه باب
 اقراص سازند شریقی و دو شغال با یکجین و اگر درم کبد و حمیات با سرفه باشد دو درم
 کثیرا و سه درم رب السوسن زیاده کنند و اگر حرارت بسیار باشد دو دانگ کافور
 قیصوب زیاده کنند و با شیر تخم خرفه منقوع بیا ساند و بعضی اوقات درین قرص کد
 منقوع و ریون خطای اضافه می کنند قرص انبر بار لیس بار دیگر نافع از برای امراض
 حاره و حرارت کبد و حمیات صفراوی و دسوی و دمی محرقة و غلبه خالص صنعت آن
 زرشک منقوع از هر یک پنجم درم رب السوسن کد ام و نیم منقوع تخم خیار بار دیگر
 از هر یک دو درم و نیم کوفته بجنه بکلاب سه شسته اقراص سازند شریقی و دو شغال
 با یکجین آب غلبه تلخ تازه قرص انبر بار لیس بار دیگر نافع از برای صداع حار مبتلاست
 کبد سبب صعود انجروه دسوی و صفراوی از کبد بسوی سر چون استعمال کرده شود از برای
 اصلاح کبد بعد از با سلیق و اسهال منقوع البلیج صنعت آن زرشک منقوع ده درم تخم کافور
 پنجم کد از هر یک پنجم درم طباشیر سفید کل سرخ از هر یک سه درم ربون و صینی دو درم
 و نیم از یانه انیسون تخم کشوث مصطکی از هر یک کد ام زرشک را در کلاب آب را بنین

جلد اول شرح اوصاف انبر بارلس

۷۱۵

انبر بارلس بالند انبر نم شود و ادویه را کوفته بخیته بآن بسپارند و در مایه سبکی بدست نمایند و
 اقراص سازند شترتی یک شقال تا دو درم با سکنجبین زویری بار و یا معتدل یا اگر کاسنی
 مروق یا کافور محلول در آب کاسنی و کلاب یا با سکنجبین سفر جلی و شیر تخم کاسنی
 و عرق بید مشک بحسب مزاج و وقت و سن و احوال و تقویت کبد و دماغ این قرص
 صبح تناول کنند و آخر روز آب زرشک و کلاب و عرق بید مشک و عرق کاسنی با خمر و
 بخورند قرص انبر بارلس چار نافع از برای اد جاع کبد از برودت صنعت آن زرشک
 سنغی کچدرم لک مغسول ریونذ چینی عصاره غافث سنبل الطیب انیسون مصطکی از
 هر یک یکدرم اقراص سازند هر قرصی یک شقال یک قرص را با طبعی زویری باشد
 قرص انبر بارلس چار نافع از برای کبد و استسقا را نافع است رسیده بکشد
 حیات بارده را مفید بود صنعت آن زرشک سنغی کچدرم ریونذ خطائی لک مغسول عصاره
 غافث سنبل الطیب انیسون مصطکی از هر یک یکدرم کوفته بخیته بآن اقراص سازند شترتی
 یک شقال قرص انبر بارلس چار دیگر تالیف حکیم علی کلبانی شارح قانون برودت
 کبد و استسقا را نافع است قشای سرخ و مکرک از بلغم و اخلاط دیگر که بلغم یا سودا غلبه
 باشد سودمند است صنعت آن زرشک سنغی کچدرم ریونذ خطائی لک مغسول عصاره
 کل غافث عصاره غافث سنغی کچدرم کاسنی از هر یک دو شقال سنبل الطیب انیسون
 از هر یکی انیسون ریونذ چینی طباشیر سفید از هر یک یک شقال کوفته بخیته بآن اقراص
 هر قرصی یک شقال شترتی یک قرص قرص انبر بارلس نافع از برای علل کبد از حرارت باشد
 و از برای عطش و حرارت مزاج و زردی رنگ و فساد مزاج از حرارت صنعت آن
 زرشک بیدانه ده درم تخم کاسنی مقشور تخم خیار تخم خرفه مفت از هر یک یکدرم و کل
 طباشیر سفید از هر یک یکدرم ریونذ چینی تخم کرفس از هر یک یکدرم سنبل الطیب یکدرم
 کوفته و خیته اقراص سازند هر قرصی یک شقال قرص را با سکنجبین سگری برش یا
 آب انار ترش و آب انارین مزوج نبوشند قرص انبر بارلس به تسخیر دیگر که همین
 صنعت دارد صنعت آن زرشک سنغی کچدرم ریونذ چینی کل سرخ مزوج لافج

عصاره طلسمی کاسنی تخم کشوت که از اجزای متساوی ترنجبین قدری بکلا حله
صافی نموده اجزا را کوفته بجنه بان شسته اقراص سازند قرص ابر بار پس نافع از
غلب غیر خالص زمانی که صفرا و بلغم مساوی باشد و سده و کبد ضعیف باشند
صفت آن عصاره زرشک چهار درم کل سرخ دو اذره درم اصل السوسن
خام تخم خیار نمو تخم خیار بادرنک نسته کثیر اصمغ عربی طباشیر سفید و کبر
تخم خرزفه مقش از هر یک دو درم لک مغسول ریونذ چینی سنبل الطیب از هر یک یک درم
کافور قیصر نیم درم ترنجبین صافی چهار درم ترنجبین را در آب حل کرده صافی نموده
باقی ادویه را کوفته بجنه بان شسته اقراص سازند قرص ابر بار پس دیگر که درین
زمانی که سده یکید درم کرده باشد مستقل صفت آن زرشک منقعی رب السوسن
کل سرخ تخم خرزفه از هر یک سه مثقال مصطلی سنبل الطیب عصاره خام از هر یک
دو درم فوکه اصمغ ریونذ چینی زعفران از هر یک دو درم تخم کشوت تخم کاسنی
از هر یک سه درم طباشیر سفید یک درم و نیم ترنجبین یک حله صافی نموده ادویه را
کوفته بجنه بان شسته اقراص سازند هر قرصی بکمال شبتی یک قرص قرص ابر بار
منقول از قرا باین کوا الی حیات حار را سفید است و گرمی آن کین دیر و جرح را
نافع و استسقا را که از گرمی باشد سود دارد و سرفه حار را نافع بود صفت آن نمو تخم
خیار نمو تخم کدوی شیرین از هر یک سه درم ابر بار پس منقعی چهار درم کل سرخ
نمروغ الاقلع تخم خرزفه مقش تخم خشخاش سفید تخم کاسنی طباشیر سفید
اصمغ عربی از هر یک دو درم ریونذ چینی چهار دانگ کوفته بجنه بان شسته اقراص
سازند و در سایه خشک نمایند شبتی سه درم قرص ابر بار پس منقول از بیاض مجرب
نواب حکیم مردا قریب حکیم حماد الدین محمود حسینی نافع از برای آماس حله و سده و
از برای حیات مرگبه و شتیه سه نای کبد و از برای صفت کبد صفت آن عصاره
ابر بار پس ده درم تخم کاسنی پوست سیخ انجبار تخم خرزفه مقش از هر یک سه درم کل سرخ
نمروغ الاقلع دو مثقال ریونذ چینی یک درم استغین برومی عصاره خام از بیاض منقول

جلد اول صح او اصل برابر پس

۴۱۷

از هر یک دو درم سنبل الطیب نیم درم اقراص سازند شربت کبشقال قرص برابر نافع
از برای جمیع امراض کبد و امراض حاد و بشارکت امراض کبد سبب صعود بخار است
یا اخلاط از کبد صفت آن انبر بار پس سفیدی و درم تخم کاسنی مغز تخم خیار با درم
مغز تخم کدوی شیرین از هر یک پنج گویان اینسون تخم کشوت مصطکی از هر یک دو درم
اصل السوس کدیرم طباشیر سفید و رقیق کل سرخ از هر یک سه درم ریوند چینی دو درم
نیم انبر بار پس را در کلاب یا آب انارین خسانده مالیده صافی نموده ادویه بان
اقراص سازند شربت از کدیرم نادو درم و اگر زیاده باشد تسخین باشد جای تخم
کدو دو درم تخم کرفس دو درم و نیم سنبل الطیب داخل نمایند قرص انبر بار پس دیگر
نافع از برای غلبه خالص و ضعف کبد و معده منقول از ذخیره سید علی حرج است
صفت آن عصاره انبر بار پس چهار درم کل سرخ پاک کرده دوازده درم اصل السوس
عصاره عافت مغز تخم خیار تخم کدو کاشته کشر اصنع عربی طباشیر سفید زعفران
تخم خرزفه سفید از هر یک دو درم کل کشول ریوند چینی سنبل الطیب از هر یک یک درم
کافور قیصر نیم درم ترنجبین سفیدی چهار درم ترنجبین را در آب حل کرده صاف
باقی ادویه را کوفته بجمه بان سه شته اقراص سازند شربت کبشقال قرص
انبر بار پس نافع از برای غلبه خالص و حرارت کبد و معده و ضعف
و معده سبب حرارت و درم جگر منقول از ذخیره سید علی صفت آن
انبر بار پس سفیدی رب السوس کل سرخ شروع الاقلع مغز تخم خیار مغز تخم خرزف
از هر یک سه شقال مصطکی سنبل الطیب عصاره عافت از هر یک دو درم و نیم
ریوند چینی زعفران از هر یک دو درم تخم کشوت تخم کاسنی از هر یک سه درم
طباشیر سفید یک درم و نیم ترنجبین سفید درم بدستور مقرر قرص سازند شربت
یک شقال قرص انبر بار پس دیگر کبد و معده را قوت دهد و چون بعد از سه روز
استعمال نمایند استسقا زنی را که از حرارت باشد مفیدست و حیات مرکب را
نافع است صفت آن زرشک سفیدی رب السوس کل سرخ مغز تخم خیار از هر یک

طباشیر سفید و دوم و نیم مصطلکی رود می سنبلی الطیب عصاره غافق ریوند چینی
 نود البصغ زعفران هر یک نیم گرم کنش تخم کاشنی از هر یک یک گرم ترنجبین منفی ششده نیم گرم
 در کلاب طلرده صافی موده ادویه را با آن بسازند و اقراص سازند شربتی
 یکمقال به سکنجبین ساده یا آب انار شیرین قرص انبر بارلسن تالیف سنجبین الدن
 سمرقندی نافع از برای حمایت حاره و اکثر امراض حاره کبد صنعت آن زر
 منفی ده درم تخم کاشنی تخم خرفه مقشتر تخم خیارین از هر یک سه درم
 کل سرخ طباشیر سفید از هر یک یک درم ریوند خطائی تخم کرفس گل مغسول از هر یک
 یک درم سنبلی الطیب یک درم کوفته بجنه پاشیده اقراص سازند شربتی یکمقال
 به سکنجبین ساده یا آب انار شیرین قرص انبر بارلسن تالیف سکنجبین
 کبد خورق با آب انار شیرین بیاض اسند قرص انبر بارلسن تالیف سکنجبین
 سنبلی الطیب در حمایت مرکبه با آب برک کبد صنعت آن عصاره زرشک
 گل مغسول انشین بود می عصاره غافق از هر یک یکمقال کل سرخ سیلین
 سنبلی الطیب بارون صمغ عربی کل ارمنی ششده کثیرا مصطلک ریابوس
 تخم کرفس یا دیان انیسون حب الاس ریوند چینی از هر یک دو مقال طباشیر سفید
 شغال از خرگی زعفران اقا قیا کوفته بجنه کلاب بسازند اقراص سازند
 شربتی دو درم با آب برک بید و شایب دیناری و سکنجبین زوری نوشت طریقی
 کرفس آب که می آید است که گیرند بر گهای تر آن او بکوبند و آب آنرا بگیرند
 و یک جوش داده در پیاله چینی کنند و شب بگذارند و صبح آب لال آنرا
 گرفته در دوش را دور کنند و پانزده مقال از آب لال آنرا یک اوقیه شرب
 دیناری با یک اوقیه سکنجبین زوری داخل کرده و باد و درم اقراص سازند
 بنوشند قرص انبر بارلسن ریوندی ساده باشد و او جاع کبد را و صلابت
 آنرا نافع و از برای حمایت مرکبه فرسوده مفید است صنعت آن زرشک
 کل سرخ باک کرده از هر یک یک درم گل مغسول ریوند چینی عصاره غافق

سنبل الطیب انمول مصطکی از هر یک یکدرم کوفته بخته باب سه شته افراص سازند و در او جالع
 از روز فراج حاکمید با تخمین بزوری بار دوازده ای و جالع باره کند با تخمین بزوری
 حاکمید باشد قرص انبر بار پس قابض از اقتراح ابو موسی تخمین نافع از برای حرات
 و اسهال و وج کبد صفت آن زرشک منقی طباشیر سفید عود قاری خام تخم حاص
 بریان مصطکی رومی اسارون یک اصل از هر یک یک مثقال کل سرخ سرخ شفا کوفته
 بخته یکبار سه شته افراص سازند قرص انبر بار پس قابض به نسخه دیگر صفت آن زرشک
 منقی ورق کل سرخ طباشیر سفید از هر یک یکدرم لک مغسول ریوند صنی زعفران صمغ عربی
 کثیرا شسته رب السوسن از هر یک یکدرم کوفته بخته افراص سازند شیرینی بخته
 قرص انبر بار پس قابض نافع از برای حرات کبد و تشنگی باجمی کینت طبع باشد
 صفت آن زرشک منقی ورق کل سرخ طباشیر سفید از هر یک یکدرم لک مغسول
 چهار دم تخم خرفه منقش و خخاش دکا بود کاسنی از هر یک یکدرم رب السوسن
 دو دم اضافه نمایند قرص انبر بار پس قابض نافع در اسهال کبدی و معوی هرگاه
 خون در وی و متعفن و کف ناک و سیاه رنگ باشد صفت آن زرشک منقی کل ارمنی
 طباشیر سفید شاه بلوط تخم حاص کل سرخ منزع الاقلح سرطان شوی صمغ عربی
 بوداده رب به شربن شکر سه شته افراص سازند شیرینی یک مثقال و دو مثقال قرص
 انبر بار پس کافوری حیات صفرادی و دومی نافع است و سوزاج حاکمید سودمند
 و منقوی کبد حاده حار است صفت آن حصانده انبر پس عصاره غافث منغر تخم خیار بن
 تخمین از هر یک چهار دم ورق کل سرخ السوسن شسته کثیرا صمغ عربی طباشیر سفید
 تخم خرفه منقش لک مغسول از هر یک دو دم کافور قیو نیم تخم تخمین در آب حل کرده صافی نموده باقی او در کوفته
 بان سرشته افراص سازند شیرینی بخته طباشیر سفید تخم خرفه منقش قرص انبر بار پس کافوری برای گرمی و
 سودا و صفت آن زرشک منقی رب السوسن طباشیر سفید از هر یک یکدرم سنبل الطیب یکدرم تخم
 خیار بن نیم کل سرخ شسته نیم تخم نیم تخم خرفه منقش زعفران شسته کثیرا از هر یک دو دم کافور قیو نیم تخم
 بخته افراص سازند قرص انبر بار پس قابض نافع از برای حرات کبد و تشنگی باجمی کینت طبع باشد

جلد اول شرح اوصاف انبرباریس

۴۰

منفی از اقلع تخم کاسی رب السوسن از هر یک دو دانگ مغز تخم کدو چهار دانگ
منفی تخم خیارین کثقال دو دانگ کافور قیصر دو قراط کوفته بنجیه
بزرگ قطونا سرشته اقراص سازند جمله دو شربت است با سکنجین سکری و آب گلاب
نازه نوشند قرص انبرباریس کافوری دیگر نافع از برای یرقان با سحی و حرارت
صفت آن زرنشک منفی طباشیر سفید تخم کاسی مغز تخم خیار
مغز تخم کدو تخم کابوی مغز تخم خرفه مغز صندل سفید از هر یک یک درم کوفته بنجیه اوصاف
سازند بر قرص یک مثقال بر روز یک ص با یک قراط کافور قیصر با آب انبر
و شیرین نوشند قرص انبرباریس کافوری دیگر که قریب به نسخه اول درادویه و خواص
صفت آن زرنشک منفی چهار درم کل سرخ بنوع الاقلع ده درم صل السوسن دو درم
عصاره غاف مغز تخم خیار مغز تخم خیار بادرناسه کثیر اصمغ عوز عفران تخم خرفه
مغز از هر یک سه درم یک مغز لایون خطائی مصطکی سنبل الطیب از هر یک یک درم طباشیر
سفید دو درم کافور قیصر یک درم بنجین زاده کلاب حلزنده صافی نموده باقی ادویه اکوفته
بنجیه بان شسته اقراص سازند شری دو درم قرص انبرباریس کافوری
دیگر قریب به نسخه قبل صفت آن انبرباریس کافور قیصر عصاره انبرباریس از عصاره
غاف مغز تخم خیارین سکنجین خراسانی از هر یک چهار مثقال نشانه غنی کل سرخ الاقلع
رب السوسن کثیر اصمغ عوز طباشیر سفید تخم خرفه مغز صندل سفید از هر یک دو مثقال عفران
لایون صینی سنبل الطیب از هر یک یک مثقال کافور قیصر نیم مثقال بنجین زاده آب حلزنده
صافی نموده اخرا را کوفته بنجیه بان شسته اقراص سازند قرص انبرباریس کافوری
قلبی فرموده اند که این قرص شعل بده الحکماء است و الاطباء میر محمد بادی قدس سره و
ما حدین است در حیات محرقه و غلب خالص امراض حاره تنگد و خده صفت آن
زرنشک منفی المه منفی طباشیر سفید کل سرخ منفی از اقلع از هر یک دو مثقال تخم کاسی
مغز تخم خیارین مغز تخم کدو شیرین تخم خرفه مغز تخم کابوی مغز صندل سفید
از هر یک یک مثقال کافور قیصر یک درم قیصر کلاب بنجیه اقراص

جله اول نسخ اقراص

۷۲۱

و در پشت غرابال بن کرده در سایه خشک نمایند شربت یک مثقال قرص انبرباریس کافوری نیم
 در و معده و جگر اگر از گرمی باشد سود دارد و دشمنی به نشاند و خداوند یرقان غلیظ
 را نافع بود صنعت آن زرشک سفیدی طباشیر سفید کل سرخ منقوش الاقراص انبرباریس
 بنقدرم تخم کاهونی شش تخم کاسنی از هر یک درم مخمر تخم خیار تر تخم کدوی شیرین
 از هر یک بنجدرم صندل سفید بلسوسل از هر یک دو درم کثیر اسه درم کافور قیصو
 بکدرم کوفته بخیه بلعایت رقطونا سرشته اقراص سازند شربت دو درم بکنجبین و در
 قراباوسن شفاخی این قرص مذکور با سم قرص زرشک کافوریت و در نسخه دیگر
 این قرص تخم خیار و تخم کدوی شیرین و صندل داخل نیست قرص انبرباریس
 کافوری حقیقی غلبه خالص حرارت کبده و معده را نافع است و
 به نشاند و التهاب اساکن گویاند صنعت آن زرشک سفیدی مخمر تخم خیزه تخم
 خیار بن مخمر تخم کدوی شیرین مخمر تخم سنده وانه از هر یک سه مثقال طباشیر سفید
 کل سرخ صندل سفید از هر یک یک مثقال و نیم ریوند حینی یک مثقال لک معسول
 شتقال تخم زرشک کافور قیصو از هر یک سه مثقال زعفران یکدانه کوفته بخیه
 آب گشوت شسته اقراص سازند و در پشت غرابال بن کرده در سایه خشک نمایند
 شربت یک مثقال قرص انبرباریس کافوری دیگر که همان شافع دارد صنعت آن زرشک
 سفیدی درم و نیم تخم حرقه شسته بلسوس صمغ عربی کثیر اسنبل الطیب بسته
 از هر یک سه مثقال و نیم طباشیر سفید کافور قیصو زعفران از هر یک درم
 کوفته بخیه اقراص سازند شربت یک مثقال قرص انبرباریس کافوری دیگر صنعت آن
 آن زرشک سفیدی هغه مثقال مخمر تخم خیار بن مخمر تخم کدوی شیرین از هر یک مثقال
 مخمر تخم سنده وانه مخمر تخم خیزه از هر یک دو مثقال طباشیر سفید کل سرخ منقوش الاقراص
 ریو جینی پوست خ کرفس لک معسول از هر یک یک مثقال و نیم کافور قیصو زعفران از هر یک
 دو درم کوفته بخیه بآبی که در تخم گشوت چنانچه صافی نموده باشند سرشته اقراص
 سازند شربت یک مثقال قرص انبرباریس کافوری نافع از برای تبهای کثایث کافوری

جلد اول نسخ آواص انبر باریس

۴۲

واللهاب ضعف اعاد و بکری باشد منقول از ذخیره خوارزم شاهی صنعت آن عصاره
چهار درم کل سرخ دوازده درم اصل السوسن دو درم عصاره غافق نقره تخم خیار نقره تخم
بادرنک نشاسته کثیر الصمغ عربی طباشیر سفید زعفران تخم خرفه سفید از هر یک یک درم
کک منقول یک درم حبوب اربعه سنبل الطیب از هر یک یک درم کافور قیصری یک درم تخمین
چهار درم کوفته بجنه بانه اصل سازند شترتی یک مثقال و سبز زامچا مافرد زول
این نسخه نسخه قلبی فرموده اند که مرعوم عوام میخوانند از الدین محمد این نسخه را از ذخیره
خوارزم شاهی نقل نموده و بسیاری از صاحبان اسهال کبدی را با این قرص علاج
فرموده اند قرص انبر باریس کبیر منقول از قبادین قانون نافع از برای حمیات
عصاره دیر که صنعت آن عصاره زرشک و اگر نباشد زرشک منقح چهار درم
نقره تخم خیار یک مثقال طباشیر سفید از هر یک دو درم کک منقح چهار درم ربودن خطانی زعفران
از هر یک یک درم ورق کل سرخ دوازده درم زعفران یک درم سنبل الطیب اصل السوسن
عصاره غافق تخمین از هر یک چهار درم ترنجبین یک درم کلاب حل کرده صافی نموده باقی
ادویه را کوفته بجنه بانه شترتی اقراص سازند هر قرصی بون یک درم و بیانشند
با نسخه مصلحت باشد از اشربه و بعضی زیاده نموده اند از اجزای این قرص عصاره انگشتین
دو درم اسرارون تخم کرفس از بانه از هر یک یک درم قوه الصمغ ربودن خطانی زعفران
از هر یک یک درم تخم کاسنی تخم کنوشت از هر یک سه درم طباشیر سفید یک درم تخمین
شش درم ترنجبین و در کلاب حل کرده صافی نموده باقی ادویه را کوفته بجنه بانه
شترتی اقراص سازند شترتی یک مثقال قرص انبر باریس کبیر نسخه محمودین الکا
شیرازی که در حادی صنف ذکر کرده نافع از برای حمیات بلغمیه عتیقه و از برای خراش
کبد و درم کند و عده شفای گفته که این قرص شفا را نیز نافع است صنعت آن
عصاره انبر باریس نقره تخم خیار نقره تخم خرفه و در نسخه دیگر بجای نقره تخم خرفه
تخم خرفه سفید است از هر یک یک درم کل سرخ شترتی الاقلام ترنجبین منقح از هر یک
شش درم تخم کنوشت رب السوسن طباشیر سفید تخم کاسنی صمغ کلاب عصاره غافق از هر یک

جلد اول نسخ اراض انبر بارین

م ۴۴

دو درم فوة الصبیغ لک مغسول ریونده خطائی از هر یک دو درم زعفران یک درم ترنجبین
 کلاب حلکده صافی نموده باقی او دیر را کوفته بخته بآن سرشته اراض سازند شربتی
 یک درم تا کیشقال و در نسخه دیگر از کیشقال دو درم است صاحب اختیار
 بدیعی گفته که این مولف گوید که بعضی درین قرص درم استنین و می افزوده اند و صا
 نهج الاودیه ابن جر که گفته که قوت این قرص تا شش ماه قوی است و بعد از آن
 ضعیف میگردد و قرص انبر بارین کبریتقال از کمال الصناعة و نهج اخبر و قوام این
 فلانی این قرص نهجای کینه و نهجای بلغمی دو درم کبیده و درم سعه را نافع است
 آن عصاره انبر بارین تازه غشتم که دی شیون مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین از هر یک
 شقال غنچه کل سرح منزوع الاغراق ترنجبین خراسانی از هر یک شش شقال رب السوس تخم
 کشوت طباشیر سفید تخم کاسنی مصطکی و می سنبل الطیب عصاره غاف از هر یک دو شقال
 فوة الصبیغ لک مغسول ریونده خطائی از هر یک یک شقال زعفران یک شقال ترنجبین را در آب حلکده
 صافی نموده او دیر را کوفته بخته بآن سرشته اراض سازند و در شربت غریب در سایه خشک بخت
 شربتی یک شقال قرص انبر بارین کبیده و دیگر نافع از برای حیات بلغمه و حیات کبیه
 و امراض باره و کبیده و سعه و چون استسقا و برقان تهیدی و او را بم بارده و مر کبیده
 کبیده و سعه و امثال این امراض صفت آن عصاره زرشک لک مغسول استنین
 عصاره غاف از هر یک یک شقال سلیخه سنبل الطیب سارون غنچه کل سرح منزوع الاغراق
 صمغ عربی کل رنی نشا سیه مصطکی رب السوس تخم کرفس رازیانه انیسون تخم کشوت حلاص
 ریونده صنی از هر یک دو شقال طباشیر سفید چهار شقال از خرمی زعفران فاقا از هر یک
 یک شقال کوفته بخته کلاب سرشته اراض سازند شربتی یک شقال شرباب بنار یا سنجبین
 زردی قرص انبر بارین صغیر بخته سمعیل که در ذخیره ذکر کرده و گفته که این قرص
 نافع است از برای بیماری جگر گرم و تپهای گرم را سو دارد صفت آن انبر بارین دو درم
 تخم کاسنی تخم خرفه مقشر مغز تخم خیار باد رنگ از هر یک درم کل سرح منزوع الاغراق
 سحر درم ریونده صنی یک درم سنبل الطیب یک درم کوفته بخته بلبل بزر فوطه شسته اراض

جلد اول شرح اوصاف انبرباریس

۴۴

در پشت غزال پهن کرده در سایه خشک نمایند شربتی بکشتن آید و در دم با کجین و قوشن آید
ششماه باقی است و در نسخه محمود بن الیاس که در هادی صغیر ذکر کرده وزن انبرباریس
پانزده درم و وزن سنبل الطیب یکدرم است و گفته که شربتی از این قرص بکشتن آید
صفت آن نسخه منقول از بیاض مخرات نواب حکیم محمد باقر حسینی بخط مغزی البیه
زرنگ منفی از حب بختقال تخم کاسنی تخم خرفه مقشر مغز تخم خیارین از هر یک
شغال کل سرخ شروع الاقلاع بختقال ربوند چینی سنبل الطیب از هر یک بختقال
کوفته بختی بلعاب زر قطره سارشته اقراص سازند قرص انبرباریس صغیر فوسفی منقول
از قرا با دین راستانی استاد الاطبا ابو البرکات اوددانی نافع از برای حیات
و اورام کبد و معده صفت آن انبرباریس منفی از حب السوس درق کل سرخ
مغز تخم خیار مغز تخم خزه از هر یک سه درم مصطکی عصاره عافیه سنبل الطیب
لک مغز تخم عصاره انشتین سارون ققاح از هر تخم ششدر تخم کاسنی کاشوش زعفران
زرعفران طباشیر سفید از هر یک چهار درم کوفته بختی بابیکه زنجبین دران حل کرده صاف
نموده باشند شربتی اقراص سازند و در پشت غزال پهن کرده خشک نمایند شربتی و در دم
قرص انبرباریس لک و در منقول از خط میرزا محمد رحیم حکیم حبیب منفی که بکشتن
دو ششماه باشد و جهت بیضی مرکبه مزمنه و یرقان نافع است صفت آن عصاره زرشک
یا زرشک منفی هر کدام که باشد لک مغز تخم از هر یک بختقال انشتین بومی عصاره عافیه
از هر یک بختقال سلیمه طباشیر سفید کل سرخ سارون سنبل الطیب صمغ عربی بریان
کل از منی بوداده کثیر بوداده نسته بوداده از هر یک دو شغال مصطکی زعفران
ترش شامی شیرین کرده اقافیا از هر یک بختقال ربالسوس از هر یکی نازانه انسون
حب السوس ربوند چینی از هر یک دو شغال بدستور مقرر اقراص سازند هر قرصی بکشتن
بکشدن ص با کجین دری باشد و بنار کاشوشند و اگر سرفه داشته باشد با شرب
حب الاس نیشد و مخرج انبرباریس لک و کوی خفقان حار را نافع بود و قلب و بدن را
قوی و در دهن و الفرج را موانع بود صفت آن زرشک منفی ده درم روانه بختی

نسخ نفوق انبرار لیس و بعض در تعریف انجبار

جلد اول

۴۲۰

که بای شمع زعفران کافور قیصری از هر یک نیم درم غلیظ یک طباشیر سفید گل کاذب زبانی
 بهمن سفید کشته خشک شده صندل سفید از هر یک یک نیم درم تخم این تخم که دوی شیرین از هر یک چهار درم
 تخم خرفه متفرد نیم درم نبات سفید یکصد درم آب سبب شیرین پنجاه درم عرق بید
 مشک کلاب از هر یک مبیست و پنج درم بدستور همچون سازند نفوق عسبر لیس
 نافع از برای غلبان خون و امراض دموی و صفت آن عذاب خراسانی است که بیرون
 آورده یک رطل از خشک تازه بیدانه یک رطل تخم کشت کف تخم کاسنی کفنی ریوند صنی ششم
 نیم کوفته در ظرف چینی کرده آب گرم آنقدر که آدویه را پوشند بر روی دوی کرده
 و آب تان سه روز در آفتاب بگذارند و در زمستان چهار روز و در روز یک قسح
 از آن را انداخته و کای درین نفوق ده درم شراب عنباب داخل کرده آتش میزد
 میشود صنعت شراب عنبابی که با این نفوق آتش میزد و عذاب خراسانی که
 کشته خشک درم حدس سقتر کفید درم بیج کاسنی یکدسته سحر را در سرکه انگور
 سه روز بخیسانند پس بخیسانند جو شانه نی قوی و صافی نموده از آن سکه بخیسانند
 با نبات سفید انجبار تخم آنرا شش بشین و خای جمتین و ال مصله گویند
 و بیخ از عرق انجبار شش از جبر و آن با من نبات و شکر است برکشید بر یک طبه
 با آنکه زخمی شل غبار و شایهای آن قویتر از شایهای رطبه باقی است و غار دا
 بقدر قاشقی و اکثر علق می پیچد و کاشش سنج و ترشش مزاج بسکلی خسته اند از افتاد
 آتش اند بعد ادمی و انطالی گفته اند که بعد ریختن کل علقهای کوچک
 از دهم بیرسد و در آن تخمهای ریزه می باشد و خیش خشی و پوست سنج آن سنج
 دستقل پودنه تازه است در لیسهای بار یک آن که لهای انجبار گویند و آن سنج
 در درجه سوم و جاکینوس گرم خشک دانسته و قاطع خون جمیع اعضاست خصوصاً
 و کوبید و حالب اسهال مزمن و نزلات از غیر اذیت و سکن فی و مقوی اعضا و حیا
 و جهت تسکین التهاب صفرا و غلبان خون و ضعف استنها و بول الدم و سده تازه
 مزمن و دفع سوم و انقشاح افواه عروق متعده و سل تازه و مزمن حتی زیول

جلد اول تعریف انجبار و حب سفوف انجبار

۶۴

و ضماد آن آتش سینه جهت سحر و اسحاق کبدی و شکم کی اعضا و کوفتی عضل و فتح
و شک آن و در درش جهت رو باندن گوشت و قطع زرق الدم زخمها نهایت
نافع و قدر شتر شکر کنتقال و از عصاره کدو یک گرم و از کرکشن خردم و مضر برودن
و صلبش و بخیل و بد لش مثل آن رشک است و ربع آن کل رستی و عصاره
آن در اکثر افعال اقوی از پوست و پنج آن است صنعت آن است که بکیند پوست
پنج آن را و بکوبد و آب آن را گرفته در طبق سفالی گسند و در آفتاب گذارند
و تیر روز سه چهار مرتبه بر هم زنند و شبها در زیر سقف گذارند که شبنم از آفاق سید گردد
و چون بجای رسد که قرص تو آب گرد و قرص نموده در آفتاب خشک کنند و نگارند و در وقت
خشک کردن از بخار محافظت نمایند و رنگ آن سرخ تیره باشد قوت بسیار است
جهت نفث الدم و زرق الدم از هر عضو که باشد نافع است صنعت آن پوست
پنج انجبار و درم که با مرجان قرمز و دم الاخوین طین مخوم مروارید یا سفید از هر
یک گرم کوفته بجهت آب برک باریک شده جنوب از هر حی سقذ از خودی
شیرینی یا هفت حب یا آنچه مناسب باشد حب انجبار و دیگر اقوی از اول
آن پوست پنج انجبار سه درم پس محرق مغسول که با بی شبنی مرجان قرمز
یا سفید دم الاخوین طین ارمنی طین مخوم طباشیر سفید یا سسته از هر یک یک گرم مروارید
یا سفید سائیده دو درم کوفته بجهت آب برک باریک شده جنوب از هر حی سقذ از خودی
یک گرم یا آنچه مناسب باشد سفوف انجبار صنعت آن انجبار حب الا
شاه بلوط خرنوب بنیلی خشتاش پوست میرون پسته از هر یک پنج مثقال بلوط دانه میون
از هر یک سه مثقال عود بندی هشت مثقال کوفته بجهت سفوف زرد سفوف انجبار
از برای اصحاب نفث الدم صنعت آن پوست پنج انجبار دم الاخوین مروارید یا سفید
که با بی شبنی مرغی السک مع و الصلایب السوسل اندکی سرطان محرق یا سسته بر
شاذنج صدی مغسول کل رستی صمغ عربی کثیر افزایا و ام شیرین از هر یک یک مثقال طین
از عود آن از هر یک شش مثقال کا فو فیضوی نیم مثقال کوفته بجهت مجموع را چهار ده

حصه نموده بر روز صبح یک حصه را با شیر الاغ یا شیر بز که نارنگ است داخل کرده باشند و بنوشند
 و شام حصه دوم را با آب برگ نارنگ ده درم بنوشانند **فصل در بیان نسخه‌های انجاری**
انجاری این نسخه حکیم سید به کازرونی که در شرح سوجو ذکر کرده
 جگر خون بیکند از هر موضع که باشد جگر سفید و سفید سفید و سفید سفید و سفید سفید و سفید سفید
 و سفید سفید و سفید سفید و سفید سفید و سفید سفید و سفید سفید و سفید سفید و سفید سفید و سفید سفید
 در سینه در نه صفت آن پوست پیچ انجاری شامی صفت سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید
 صندل سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید
 در آب بنوشانند و صبح بخوشانند و ببالانند و در طولانیات سفید و داخل کرده و مقوا ام
 آورند شربت ده درم تاده سفید و آب سرد و آب برگ نارنگ و شیر و تخم خرفه
 سفید و شیر و تخم نارنگ و تخم سفید و تخم سفید و تخم سفید و تخم سفید و تخم سفید و تخم سفید و تخم سفید
 نبات یک رطل است حکیم سید و الدین ولد حکیم محمد باقر سوسوی گفته که این نسخه
 از برای نفث الدم بآب برگ نارنگ یک او قه و دگر با دویم الا تخمین و صمغ عربی
 از برگ نیم سفید و کافور فیصو یک دانه بخورند و کاهی یک قیراط افیون بنوشند
 اضافه می کنند با یک طسوج زعفران صفت این شراب به نسخه حکیم محمد بن سلطان
 ولد حکیم صالح خان حال آن مغفور رحمه الله پوست پیچ انجاری صفت سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید
 صندل سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید
 بنمکوفته در آب بخوشانند و صافی نموده نبات سفید سه صد سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید
 آورند صفت این نسخه حکیم سوسوی که در قرابادین تحفه المومنین ذکر کرده است
 پیچ انجاری صفت سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید
 سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید
 بنوشانند و روز دیگر بخوشانند و ببالانند و با یک رطل سفید صافی مقوا ام آورند
 پس فرود آورده سرد کرده در شیشه بنگارند **شراب انجاری** دگر نافع
 از برای زخیر و نفث الدم و آمدن خون از هر موضع که باشد صفت آن پوست پیچ

جلد اول شرح تریب صبیح ووصف لعل و انجبار

انجبار پانزده درم کلزار فارسی طرانتیست خنوب از هر یک شش درم صندل
سود و افاقیا از هر یک درم اخر انیکوفنه در دو رطل آب یک شب بخسند
و صبح بخوشانند چون شلش آب بماند صافی نموده و دوشک رطلی قند سفید
داخل کرده بقوام آورند پس فرو آورده سحر کرده در شب نشسته بخارند و شبنمی
یک اوقیه شراب انجبار دیگر پوست سیخ انجبار سی درم خنوب بطلی طرانتی
شیرین از هر یک بیست درم بنیکوفنه یک شانه با نوز در آب صافی بخسند و شبنمی
و بیالیند و با یک سقند سفید بقوام آورند طریح انجبار جهت نفث الدم
نافع صنعت آن کینه بکشتال پوست سیخ از او بگویند و بخوشانند آب و با
قدری قند و سیب خنوب یا شاشند و شیر زق الدم از هر عضو که باشد قطع نماید
قرص انجبار سنقول از خط نواب نیز از محقر خنوبی از بیاض حراب مغزی البه
نفث الدم و سیخ و قروح اسعا و کثرت طشت آمدن خون از بوا سیرایا ف
است صنعت آن پوست سیخ انجبار شامی چهار درم کل سیخ منزع الا طاع
صمغ عربی کثیرا که بای شیمی از هر یک درم نشاسته گل ارمنی بسطط شیر سفید
رب السوس کلزار فارسی از هر یک دو درم افاقیا یک درم و نیم کوفیه بخته رب
سور و شسته اقراص سازند و در سایه بر پشت عبدالهین کنند تا خشک شود
شیرینی بکشتال لعل و انجبار جهت نفث الدم و نفث المده و سل و بواسیر و
نافع صنعت آن پوست سیخ انجبار چهار درم که بای شیمی مرجان قرمز بسطط
سنقول طین مخوم طین داعش طین ارمنی دم الا خون کثیرا نشاسته مر و اید بنافه
از هر یک دو درم مخوم مخوم که دخی شیرین مخوم خیار برین مخوم بیدانه از هر یک درم
طباشیر سفید صمغ عربی از هر یک درم اخر انیکوفنه بخته بارب خنوب و حب الاس
و عصاره انجبار از هر یک بقدر احتیاج سخته لعل سازند و اگر رب خنوب
و رب حب الاس و عصاره انجبار نباشد با شراب آنها تمام یا هر کدام که باشد
و اگر هیچ کدام نباشد با قند که با آب یک بار تنک بقوام آورده یا سخته و با انجبار

جلد اول نسخ مغلی و تعریف انجدران

۲۹

مناسب دانند لکن فرمایند **مغلی** انجدران سنی مغلی مبارک صاحب شفا را اسفام
 نوشت که از اطلاع استاد من است جهت ایهال اموی وزیر و قیام صفراوی نافع
 صفت آن پوست سح انجدران تازه یک شقال رخ غطی با پوست پوست خشتان
 از هر یک نیم درم و دو قافله صندل غاصری از هر یک نیم درم و نصف یک ربع
 حلیه زرد و حب الاس از هر یک یک درم و زرنگ منقعی ساق منقعی از هر یک یک درم و نیم
 صاف نموده تخم خرفه بریان سه درم در آن شیر کشیده طباطبائی یک درم سوده را آن
 پاشیده بشیرات در و شراب سفوف جام دو اوقیه با لثا صفت داخل کرده تخم بازنگ
 و تخم خاض بریان از هر یک نیم درم کف نموده بالای آن بپاشانند انجدران
 معرب انکه ان فارسی است و نماز نذران کوله پاشانند و ساق انجدران را برتری
 پالدر خان نامند و کوله بر اسم فارسی انجدران طیب است و بحدوث بوجوئی اسم
 انجدران است و چون مطلق مذکور شود مراد از آن تخم آن است و نباتش مجوف و سلبه و
 از قاست میشود و در کشت شبیه برک کلمه از آن کو چکتر و کاشن جزیش شبیه
 ترش بعد از رسیدن سفید و در و پهن شبیه بریم و بسیار خوشبو و صفت
 طبعش سرد و قسمی از آن ترش بسیار بد بو است و برکش مانند صفت سوخته بر
 سوراخ و ساقش ضعیف تر از قسم سفید و صفت بسیار بد بو و از احلیت سترن و
 حلیت خرابی و بفارسی انگوزه و عوام انگشت کشنده و پندی رنگت نامند و
 را اشتراک دارد که آن را کماه نامند و در بلاد فارس کوه سفند ان را بگیاه ان
 بنحایت قریب میگویند و لیکن کوهت آنها بد بو میشود و طبعش طیب بهتر از شستن است
 انجدران سفید در دو گرم و خشک است و سیاه شستن در سوم و قوی مطلق انجدران
 گرم و خشک در دو گرم گفته اند و ان غلیظ الحرم و در نیمه و در معده و جفت
 رطوبات و لطیف طعام و غیره ایچ و مان و در بول و جفت و شیر و مسخن کرده
 و روده و محرک باه و مقوی سده و قطع بقم و محلل ریح و جهت عسر البول
 باغی و برانجمن اشها و تقویت ناضیه و دفع ضراغذیه غلیظه و اخلاط غلیظه و ادویه

جله اول تعریف انجدان

بسم الله

سبیه نافع و مفادوم سوم و نافع است از برای در مفاصل حادث از بردن دست
 سپرز و جذب بود بطریق مکیکه چون گذارند بران جنبه قوی و ستراداران
 که انجدان را محمل نموده سکه از استعمال نمایند و سکنجبین آن که با سبب سنج
 جهت تب ربع و پنجمی بلغمی مرکبه نهایت نافع است و جهت در دینه و عروق
 و مفاصل و استسقا و یرقان و رفع فوانی بلغمی مجرب و با شرب در اخراج جنبین
 قوی الاثر و ضما دشمن با سوم و دهن جهت خنار بر و جراحات و عرق النساء و شال
 آن و بار و عرق زیون جهت مکنه سخت عین و طلای مطبوخ آن با برکه و پوست
 انار جهت بواسیر و زرد برک آن جهت آکله نافع و بونیدن آن آبی فوانی و گفته
 که انجدان از توایل سته در غذا با صواب فالج و استرخا و لقوه است و منضرا
 بشانه و مصلحتش تخم خربزه و منضرت با صا و مصلحتش صمغ عربی است و قدرش شش
 تا دو مثقال و بدش محروث بوزن آن و طلیت دو دانگ و گویند بوزنش و ذرا
 و این نسبت است و منضرت وین و مصلحتش شش انار و سکنجبین و بیج آن در فعال
 قوی تر از سایر اجزای آنست و طلای آن محمل ادرام و نافع زیاده شدن خنار بر
 و لخم زخمها است و قدرش شش نیم مثقال و گویند منضرتش است و معده و بطبیض
 و صاخش عمل است بیخ داودا لطاکی گفته که گویند چون آن بعد از حوض طایفه
 بر روز کد رم انجدان بخورد تا یک هفته هرگز آبستن نشود و تخفیف انداده که
 سیاه آن باشد یا سفید امر اضل که اس و دوار و سدر طبری گفته
 که کاهی ضما کرده میشود انجدان اسود با حطی کوفته و آرد کرسنه بر سر در سدر
 حادث از اخلاط بارده مجتمعه در و نافع رعونت و محقق و بلاد است
 و نسبان ردفس گفته که خوردن انجدان نیکو بیکر داند و بن را و نسبان باریل
 سیکر داند و حفظ را می افزاید و بیا که موجب تعجب نشود آنکه انجدان و اشال آن
 از دار جنبی در تخمیل و اشتتر غار دماند اینها از ادویه بایسته وجود آنکه محمل نفخ
 انده یا نفخه اند متو که سیکر داند از آنها تقطی اند که و جاری که موجب انفاط سیکر و

جلد اول نسخ جوارش انجدانی

۱۳۱

و کرم سیکر و اند کرده و لواحق آنرا بجهت آنکه میبایست در انهار طوط فصلیه غریبه
که سبب تولید نفخ و سحر و ریح است و این در تجبیل و انجدان و اشتراک موجود
است و اما در جنبی سبب شدت لطافت خود و غوص و نفوذ می کند در اقسام
عروق و منخر سیکر و انداخته را در عروق است از طوط و موجب نفخ میگرد و فصل
در ذکر جوارشات انجدانی جوارش انجدان نافع از
برای برو دت معده و کرده بجهت حیاد و کلبه و برو دت آن و بجهت استفاد
صفت آن انجدان سیاه که تخم طبعیت شستن است در تخم جرجر تخم گداز از هر یک
نشت در تخم تجبیل و پوست طبعیه آله مسفی علیه سیاه از هر یک هفت درم ناستخوان
تخم کرفش شون خمر و ازیره کرمانی مدبر اجینی از هر یک تخم قوالمیت درم و فلفل کلیم و فلفل شیری
مست درم کوفته فلفل سفید شسته و در ظرف چینی بکاهد از شربت و درم با
سقطبوع انیسون و بادیان و سنبل الطیب که بعد طبع صافی نموده مصطکی رومی بوده
باشیده باشند تا دل نمایند و این جوارش کرم است در آخر و در تخم یک است
در اول درجه سوم جوارش انجدان سفول از کامل الصناعت نافع از
برای نفخ بطن و معده و قراقر و برو دت معده و کرده و باضم طعام است صفت
آن کاشم که انجدان رومی است سیزده درم فلفل تخم کرفس از هر یک دوازده درم
فطر اسالیون نخاع خشک و زرد سیالیون از هر یک درم او و بهر اوقات بجهت
سفید مصفی بقدر حاجت جوارش سازند و در ظرف چینی بکاهد از شربت و درم و
حاجت بکار برند جوارش انجدان نخاع این جزله مثل نخاع صاب کامل الصناعت
است الا آنکه تفهیر کرده شده کاشم با انجدان که در اندازان عروق بکوبه است
و وزن از هر یک از فطر اسالیون و نخاع خشک و زرد سیالیون مست ششگانه
جوارش انجدان که سید تجبیل و در خیره و ربایات معده و کثر و قوی
را بکشد و باد و باد پشای ماضی بر طرف کند صفت آن فلفل سیاه فلفل
از هر یک بخورم ابر و سار تجبیل از هر یک شدرم انیسون مصطکی راز وانه از هر یک

دو درم اکند ان با نژده درم تا نخواه تخم کرفس از هر یک دو درم کوفته بنفشه
سفید خوشبوی صفتی لبه شترتی دو درم تاسه درم جو ارشال نجدان
نافع از برای نفخ طبع وسوده و ذائقه و در مع غلیظ صنعت آن خلط تخم کرفس
از هر یک دوازده درم انجدان اسود چهارده درم فطر اسالیون هشت درم
کاسنیسم سیزده درم کوفته بنجیه لعل کف کرفته نشسته و در طرف چنی با کاشنی کرده
در وقت حاجت استعمال نمایند از اجتناب کرم و خشک است در اول درجه ثالث
جو ارشال نجدان نوع دیگر صنعت آن خلط تخم کرفس از هر یک دوازده درم
انجدان سیاه فطر اسالیون مایران فودنج حاشا سیالیوس از هر یک هشت درم
انجدان سفید سیزده درم بکونند و با اکبیرین بنشیند و بهین انجدان هشت خیار
و خراجات و عرق النساء و نفوس و ادواج مفاصل و تحلیل اورام و ریاح و جیت
عسل البول بلغمی در ریاح کرده و شانه و بر آن کچین اشتها و تقویت باضمه و دفع ضراره
سمیه و اخذ نه غلیظه و اخلاط لزجه و سده سیر نافع صنعت آن کبیرین انجدان
هر قدر که خواهند و جو کوب نموده با بشت در آن آب باران یک شبار و زنجبیل
پس بوشانند تا بریج رسد مالیده صاف نموده بار و عن کتید باز بست با تش بلایم بوشانند
تا آب رفته و عن بناید پس در طرف چینی یا شیشه نگاه دارند و عند الحاجة بکار برند
سج کچیل انجدانی نافع از برای حمی ربع و امراض طحال و امراض بازده
سودا و صنعت آن کبیرین انجدان که آنرا محروث ناسند و نیم کوفته یک سب
در سه که انکوری آب اصل از هر یک نوده متقال بنجیانند و روز دیگر بوشانند تا بایست
پس صافی نموده باد و شتاب انکوری کیصد و بست متقال بقوام آورند و سر زده
و ده متقال آنرا با آب شامیره تازه یا با بشیره تخم کرفس بپزند و اگر حرارت غالب
باشد با آب کاسنی تازه و استمال آن بپزند این نسخه از عایم میر محمد موسی است
که اگر بجای مطبوخ محروث در سر که خل محروث تحلیل در سه که انکوری نوده متقال
و بجای دو شتاب انکوری غسل طر فاکه آن را اگر اکبیرین ناسند کنند بختی است

جلد اول نسخ محلول و معجون انجدان تعریف انجدان و انزروت

معلم

مخلل ساق انجدان و اصل انجدان که آنرا محروث گویند بسیار گرم و خشک و با
سعد و معطر اخلاط غلیظه فایده از برای برودت و رطوبت معده و تب ریح و سقوط
اشتهاء و سوء هضم غذیه و لیکن محرق اخلاط و سورث تشنگی و التهاب است مصلحت
کاه و سرکه و بدلتش مخلل اشتغال است صنعت آن کینه ساق یا سنج انجدان که برای
که خواسته باشند و ساق را از سنج بپزند و چشمش را یک هفته در آب نمک بگذارند
پس در آب خالص بپوشانند که شوری نمک از آن دور شود پس آنرا برون آورند
در بار چه که باسی اند از دندان آب آن برود پس آن را بر روی بار چه که باسی بچین
کنند که بواسطه رطوبت آن کند پس سرکه انگوری آن مقدار که از روی آن
برکد و بر روی آن کنند و اگر خواسته باشند چاشنی دار باشد قند یا نبات در آن
داخل کنند و بگذارند که سرکه در جوهر آن جذب شود پس بکار برند و سرکه ساق
و اصل انجدان مخلل نافع است از برای صلابت طحال معجون انجدان ^{الناع}
که مصای شکر را بکشد صنعت آن انجدان پنج انجدان از بزرگ ششده گرم شیخ ارمنی
دو درم کوفته بخیته با سه وزن ادویه عمل کنند معجون انجدان دیگر اقوی
از آن و استسقا طحال را سفید است صنعت آن انجدان و پنج آن دیوسمت
پنج کبر لسان العصاره فی تلخ از بزرگ هفت درم شیخ ارمنی بابی ز سرخ قنبل از بزرگ
سه درم سبلخ مصطکی زنجبیل از بزرگ یک درم بزرگ کابلی بلا سس پاره از بزرگ چهار درم
علی الرسم با سه وزن ادویه عمل مصلی بپوشند شترتی از بزرگ رم ناسه درم معجون باطلح
اول بنند و دانی را مانند که در چشم کشند برای تقویت و روشنایی و دفع امراض دیگر
مانند احوال و شیافات و غیره انجدان که چون در چشم صاحب جمعی غشی که بپند می رسد
مانند کشند با فاقه آید و از ترکیب اطباء بنی هند است صنعت آن ترکیب اینی بنی هند
امده انقوزه یعنی طبعیت شترتی و ج ترکیب شک سرف زرد که تخم سرس جله بسیار
نرم مانند سبزه و غبار صلایه نموده با بول بز یا گاو بشن شسته خوب با شیاف ساخته
خشک نمایند و عند الحاجة آب بپاشند و در چشم کشند انزروت معرب

از غمزدوت است و بفارسی اصطفاکان گفته و اگر دهک و کشتی را زنی که در و بوز
 کمال فارسی و کمال کرمانی و بهندی لائی نامند و آن صمغ درخت خار داری است
 به طبعی دوزخ و در کشتن شبیه برک سور و در یک درخت گذر و نسبت آن بلاد فارس
 و تگستان است و سرخ و سفید با گل بزرگی می باشد و بهترین آن قسم اخیر است که
 در بالیدگی مثل گذر صفار و زرد و شکن و طعمش تلخ با اندک شیرینی باشد گرم است
 در آخر دوم و شکن است در اول دوم و محف بی لذع و بهترین مسهل بلغم غلیظ
 است و بالعرض مسهل صفرا و محلل ریا ح غلیظه و مفتوح سده و مسهل خنجر و گرم
 و اسهال است و جهت مفصل و وجع و کد و عرق النساء و الحاضیه و جاذب بلغم غلیظ
 از عمق بدن است خصوص با ترید و غلیظه و کبیمنج و امثال آن و در تسهین مغز و لبت
 سوز چون بخورم آنرا با سه قیراط حجر البقر که عوام آنرا انزروترا گویند و ده درم
 در جیل مخلوط کرده چهار حصه کنند و چهار روز بعد از حمام و بعد از خوردن چند
 در زرده تخم مرغ نیم ترش نوشند باعث تسهین عجیب گردد و بعد آدی گوید که
 جان صرا زروت را در آب بنده و اندک تا نصف روز خیسانیده به جهت تسهین
 درم آنرا می آتشانند و گویند بخورم سانسیده آن لبیب در مسام چسبیدن
 آن باشد کشنده است خصوص با طلق محلوب و از اسرار مکتومه شمرده اند و محضر
 صمغ عربی و روغن بادام است و مرکب مفرد استعمال نمایند باید که روغن بادام
 بآن ده چند الا باشد و قدر بیشتر شود و از نیم مثقال تا دو مثقال و مرکب با سایر
 سهولات یک مثقال است بدانش بوزنش صبر است و استعمال آن در خارج جهت
 التهام و زیاده کردن گوشت و خوردن گوشت زیاده پاک کردن جگر و زخمها و
 قطع سیلان خون و رفع آثار جری و با نظرون جهت ورم شبیه خنازیر که در حق
 بهم میرسد و با عمل شسته و بغلیله آلوده کرده در گوش گذاشتن بجهت پاک کردن
 چرا که گوش بسیار سوزش است و اکتال آن خصوص ضایعه اذنا که در شیر الانخ پاشیر
 و خزان برورده باشد جهت بد چسبیدن و دفع نزلات و جرب سلفان

جلد اول تعریف انزروت و دستور تشویه و دوا و الانزروت فصل در انزروت

۴۵

سفید و چون با مر و ارید و مرجان سوخته و نبات بالسویه زرد و سازند جهت از آن
 بیاض صین مولف تذکره مجرب بشمارده است تشویه آتشین انزروت و تشویه
 حب الخروج یکسان تشویه را امر اضدادین چون بیاضی را خالی کرده جوف انزروت
 از انزروت سفید پر کرده به آتش نهند تا بپوش آید پس از آن گوشت بچکانند
 دره گوشت را ساکن میکرد اند و دستور تشویه انزروت بکیزند انزروت سفید را
 و با شیر الاغ یا شیر و خمر خیز کرده بر شاخهای چوب بچکانند و در تنور معتدل
 بپاویزند تا خشک شود و اندکی بریان شود اگر بار دیگر سائیده با سفید تخم مرغ شسته
 بر چوب بچکانند تشویه نمایند با حنظل قویق میکرد و حسب انزروت و تشویه
 تنقیه بلغم از تمام بدن می کند خصوص از اعضای صدر و سرفه بلغمی و ضیق
 النفس را نافع است صفت آن انزروت سفید دو درم و ربع درمی عاقه و خا
 نیم درم غار بختون هشت سفید ترد سفید مدبر از هر یک سه درم اصل السون
 شحم خنظل ایارج فیض از هر یک دو درم کوفته بخیته آب حب سازند قدر استعمال از
 از دو درم تا چهار درم دوا و الانزروت و تشویه سهل خفیف نافع جهت اولیج
 منفاصل و عوق النساء و نفوس است صفت آن انزروت سرج سور بخان
 سفید از هر یک سه درم کوفته بخیته بر و غن یکصد عدد که دکان حب بنوده
 با آتش اشت بپاشانند بر سبک عجب النفع در اسهال از غیر تعب و خف
 فصل در بیان دوز و رانی که اصل و عمود در آنها انزروت
 است و دوز و رانی که است نافع از برای رص و در مدراخ و
 حیرت چشم صفت آن بکیزند انزروت سفید چید و بر آن شیر و خمر آن اندازند
 و در سایه گذارند تا خشک شود پس از آن اسوده بکیزند آن ده درم شسته دو
 درم و بان بسایند و در سایه گذارند تا خشک شود و نگذارند و در نسخه دیگر چنین است
 که پسند از آن در آن وزن دو درم افیون و نیم درم کافور و در دوز و رانی
 دیگر که زیاده قطع رص میکند صالح است و دوز و رانی که در مدراخ بنوده باشد بسیار

نسخه دوزرات انزروت

جلد اول

۴۴۴

صفت آن انزروت مدبرش فخره درم زبد الحریک درم نبات سفید کبوده درم زرد
 دوزرات انزروت سسی بذرد در صفر نافع از برای طبع چشم و درم و درم و صلیح
 است استعمال آن در او آخر مدلسین سپرد بقیه حرجی که در چشم باشد و آب که از چشم
 آید و خشک میگردد اندک طوبیت بکهای چشم را و پاک میکرد و اندک مصلحت آن
 انزروت سفید مدبرش دختره درم صبر سقوطی زعفران حنظل یکی از سر
 و درم مرکی یک درم کوفته بجزیحه استعمال نمایند و به نسخه دیگر انزروت مرکی شکر
 و درم شیا فایستاسه درم حنظل یکی صبر سقوطی از سر یک و درم زعفران یک
 زبد البحر یک درم کوفته بجزیحه استعمال نمایند و در ورات انزروت دیگر نافع
 از برای قروح چشم که ترشح کند از آن ماده صفت آن انزروت مرکی شکر
 از سر یک سه درم سفید آب قلعی شسته دو درم کوفته بجزیحه مخلوط شیا فایستاسه
 نمایند نافع باد و در ورات انزروت دیگر نافع از برای جربا جفان و سنگینی و
 غلظت در اجفان صفت آن انزروت مرکی شیر خرمی درم زرد تخم مرغ خشک
 کرده در آفتاب دو درم مرکی صافی با سیران چینی از سر یک یک درم زعفران نبات
 با سیران از سر یک دو دانگ مجموع را کوفته بجزیحه بر پاک چشم فرو نمایند
 و در ورات انزروت دیگر نافع جهت رمد و بیاض عین صفت آن انزروت
 مرکی چهار شغال توپای کرمانی مغسول دو شغال با سیران چینی دو درم زبد البحر حنظل
 یکی صبر سقوطی از فضل پوست لیل زرد از سر یک یک درم صمغ عربی یک شغال
 کوفته بجزیحه در ورنمایند و در ورات انزروت دیگر در ورنج و ابتداء ای رمد را نافع باشد
 صفت آن انزروت شیر خرمی درم زرد نبات سفید سادی کوفته بجزیحه
 استعمال نمایند و در ورات انزروت دیگر که رافع بیاض است صفت آن انزروت
 سفید مدبرش شکر سرخ از سر یک چندی لوره ارسی ربع خرد کوفته نرم بجزیحه در
 استعمال نمایند و در ورات انزروت هر دو به در ورنج و ابتداء ای رمد را نافع باشد
 سفید دسحق نموده شیر دختران داخل کرده سیاه بکزارند تا خشک شود پس آنرا نرم کرده

جلد اول نسخ ضرور انزروت

444

از آن ده درم و از نشاسته دو درم و باهم سخی نموده بکار برند در و ر اثر زرد
 بدو درم صنعت آن اثر زرد سفید بر شغال صبر سقوطی زعفران جنفص یکی از هر یک شغال نرم صلا
 نموده در و ر نمایند در و ر اثر زرد و ت جالینوس عالس دم جاری از جراث
 هر عضو که باشد صنعت آن اثر زرد و شغال کلزار فارسی کند روم الا خون
 از هر یک نیم شغال اجزا را گرفته بخت بر جراث پاشند و بالای آن ر فاده بند
 در و ر اصغر بنسخه دیگر صنعت آن اثر زرد پرورده ده درم عصاره
 بنجد ر صبر زرد تخم کل از هر یک نیم درم افیون چهار دانگ در می کوفته بخت بقفا
 در و ر نمایند در و ر اصغر بنسخه حادی صغیر از برای او جاع عین از رطوبت
 صنعت آن اثر زرد سفید بر می شیر خرنجدرم عصاره مایشتاد و درم صبر زرد
 زعفران افیون از هر یک یک درم کوفته بخت استعمال نمایند در و ر اصغر سنقول از
 شخب که همین نفغ دار و صنعت آن اثر زرد بر می هفت درم مایشتا چهار درم صبر
 نیم درم افیون صبر سقوطی زعفران از هر یک یک درم کوفته بخت در و ر سارند
 در و ر اصغر صغیر و ریخ و ابتدای رمذ و او جاع صین را نافع باشد صنعت
 آن اثر زرد بر می ده درم صبر سقوطی مایشتا از هر یک دو درم کوفته بخت
 استعمال نمایند در و ر اصغر کبریا نافع آن مثل منافع در و ر ابیض است و در طبع
 سیلان رطوبات و تجلب فضول و شیع نوازل نافع است در مدعیق را نهایت سود
 و بد صنعت آن اثر زرد پرورده یک جز و صبر زرد زعفران زرد و از هر یک
 دو جز و افیون دو دانگ یک جز و عصاره مایشتا یک جز و کوفته بخت در و ر نمایند
 در و ر اصغر کبریا از جیانش کوید که این در و ر را یونانی اقا الملقان خوانند
 در دمای چشم را سود دارد و در مکنه را زایل کند صنعت آن اثر زرد سفید ده درم
 شیا ف مایشتا نیم درم صبر سقوطی زعفران از هر یک نیم درم افیون دو دانگ نیم
 کوفته بخت ریخته وقت خواب پشت خوابیده در چشم کشند در و ر اصغر نافع است
 از جهت مکنه المده و در چشم را که سبب آن رطوبت باشد صنعت آن اثر زرد

جلد اول نسخ و زرات انزروت

۴۱

پنج درم شیانف یا میناد و درم صبر زعفران تخم کل از هر یک پنج درم افیون چاه دانهک
 کوفته بخته استعمال نمایند در و زرات انزروت از جهت درد چشم اطفال نافع
 باشد صفت آن انزروت مربی چشمینج از هر یک دو درم مایه ان دم الا خون
 از هر یک دو درم کوفته بخته استعمال نمایند در و زرات انزروت قرصه را پاک بپزد
 صفت آن نشاسته سه درم انزروت مربی اسفیدانج رصاص از هر یک دو درم کوفته
 بخته در و زرات انزروت در و زرات انزروت کوشش بر ویاند خون رفتن از جراحت بازو
 در عاف را نافع باشد صفت آن انزروت مربی مرکبی دم الا خون کند رسا و
 کوفته بخته استعمال نمایند در و زرات انزروت دیگر که همین خاصیت دارد صفت آن انزروت
 دم الا خون کند کلنار کل از منی از هر یک نیم درم حدس مقش یک درم کوفته بخته در و
 سازند در و زرات انزروت که کوشش فاسد شده را بخورد و در جراحت را بپزد و بپزد
 در وقت به شدن در و زرات انزروت سه جراحت بکشد و تری بچسبند و کوشش بر ویاند
 صفت آن انزروت چهار درم دم الا خون دو درم کل مخموم مرد اشک کند زرات
 یک درم و نیم کل از منی شیانف یا میناد از هر یک یک درم و نیم بپزد و در و زرات انزروت
 مد حرج از هر یک دو درم کوفته بخته استعمال نمایند در و زرات انزروت و رسی بملکا یا به نسخه دیگر
 اقوی از نسخه اول صفت آن انزروت مد بپزد و درم شکر طبرزدن سنده از هر یک یک درم
 کف در بپزد و درم بپزد و درم بپزد و درم بپزد و درم بپزد و درم بپزد و درم بپزد
 داخل است در و زرات انزروت برای آنکه شش که صاحب تکره انرا در و زرات
 ناسیده بعد از غذا با حجامت و تلکین طبیعت مطبوع و ابلج و اعراض از اذ و به مقویه
 و بکشد و شیر و قدر چشم و طلا کردن شیانف ابیض محلول با شیر و خزان و ضا کردن
 بکشد و در و زرات انزروت قدری زعفران و زرد تخم مرغ و کد نشستن روز اول
 از کوفته استعمال نمایند صفت آن انزروت در و زرات انزروت شکر طبرزدن و صغ عربی
 اجزای مساوی هم ساند و بکار بندد در و زرات انزروت دیگر به نسخه عادی صغ عربی
 اد جاع همین صفت آن انزروت مربی شیر خزان سنده نبات سفید شیانف یا میناد کوفته بخته

صح در ورات انزروت

۷۲۹

استعمال نمایند در ورات انزروت سمنی بذر و را صفر صغیر که در اول انخطاط در دم
 استعمال است صنعت آن انزروت سفید برده درم شیا ف با سیب و درم
 نشاسته چهار درم کوفته بخیته استعمال نمایند در ورات انزروت سمنی بذر و را
 کبیر که در اول انخطاط درم حنظل استعمال است صنعت آن انزروت سفید برده
 بهفت درم شیا ف با سیب و درم صبر سقوطی ایفون نشاسته زر و درم بزرگ
 نیم گرم عرق انکی صافی از هر یک یک انگشت نیم بستور مقرر در و ساخته استعمال نمایند
 در و را صفر دیگر انزروت سفید برده درم شیا ف با سیب و درم درم
 صفر کبیر سه درم نشاسته چهار درم کوفته بخیته استعمال نمایند در ورات انزروت
 سمنی بذر و را نیم گرم که بعد از گذشتن بکهنه از و ریخ و اورام حنظل بکار آید
 صنعت آن در و را و سلکایانیدرم در و را صفر صغیر خیرم در هم کرده
 استعمال نمایند در ورات انزروت که غلبه از ایل کند صنعت آن انزروت
 سفید قشار کند سوخته صبر سقوطی زاج شیا ف با سیب و مساوی کوفته بخیته
 استعمال نمایند در ورات انزروت که جهت بیاض چشم نافه است صنعت آن
 انزروت سفید برده و اریدنا سفید مرجان قرمزی محرق نبات سفید اجزا متساوی
 کوفته نرم بخیته در و را سازند در وری که خون رفتن از جراحت باز دارد و گوشت
 برویاند صنعت آن انزروت دم الاخوین کند نشاره عاج ایفون کات بند
 اجزا با بر صلایه نموده در محل زخم بپاشند در و را دیگر که گوشت فاسد بخورد
 و گوشت نوبر و یاند جراحت را منحل سازد صنعت آن انزروت مرگ
 دم الاخوین مردانک محلول کند را از هر یک یکم و کل از منی شیا ف با سیب و صبر
 زراوند کرد از هر یک نیم جزو کوفته و نرم بخیته صلایه نموده در و را سازند در و را
 دیگر که سمن نقش دارد صنعت آن صبر زرد انزروت دم الاخوین بخار را سخ
 اشق اجزا متساوی نرم صلایه نموده در و را سازند در وری که آمدن جگر
 و ریم از زخم بر طرف کند صنعت آن صبر زرد انزروت کلنا نیمه متساوی

جلد اول نسخ و زرد و فصل در شایفات انزروت

۴۰

کوفته بجنه استعمال نمایند در وری که آهن چرک و ریم از گوش بر طرف کند
صنعت آن صبر زرد و انزروت دم الاخون زنجار خشت الحید از هر یک جزوی
نرم کوفته بجنه لیس که حل کنند و متیلید بعسل آلوده کرده درین ذر و بهیالانند
کوشش گذارند و در وری که جراثیم و کوش را با صلاح آورد و صنعت آن
انزروت دم الاخون زرد البهر پوره ارسنی مرکبی شایفات با بیشتر از هر یک جزوی
کوفته بجنه لیس که بعسل آلوده باشند یا بشبه در کوشش گذارند و در وری که
در خشت کشیده زخم تازه ملغ بود و زرد و بهیالانند صنعت آن دم الاخون سم کوفته سوخته
زاج سوخته انزروت صبر الرمان از هر یک جزوی کوفته بجنه زخم را بدان پر کنند
سمینه انزروت سمن بدست صنعت آن بکیرند انزروت سفید بنجر دم و مخطوط
کنند بان حجر البقره قراط منقار جیل منقش در دم و بهیالانند کوبیده چهار حصه نماید
و چهار روز بعد از حمام و بعد از خوردن چند عدد زرد و تخم مرغ بیشتر بنوشند با عسل
تسکین کرد و فصل در بیان شایفات انزروت و سایر
ملکا انزروتی تا فاع از برای کسند مده تحت قرینه استعمال بعد از تنقیه بدن و دماغ و چنان
لعاب طبعه در چشم کشیدن شایفات ابیض انزروتی و شایفات ابیض کندری صنعت
آن انزروت سفید شوق از هر یک بنجر دم کند روده درم زعفران دو درم کوفته بجنه طبعه
جلده شسته بچشم کشیدن شایفات انزروت سمی شایفات دیزج ماده سحر زاید را بنجر
بر دو درم سلاق و جرب بنزن و سبل سفید است صنعت آن انزروت سفید بر درم صمغ
سفید اب قلعی کثیر اقلیمیای محرق مغلول مرکبی صافی صبر سقوطی زنجار زنج نخل قطا
سوخته پس سوخته فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل شادنج عدسی مغلول شسته زرد و حبه
توبال نخاس سوخته سکه العشر از هر یک دو درم دم الاخون افاقیا از هر یک یک درم و نیم توپا
حضض کی سنبلیطیاب زرد سوخته از هر یک یک درم حد و کل اجزا بهیست و پنج است
همه را ساینده پس بکیرم بار زرد را با آب سداب تر و ترشی اترج حل کرده او دیر را با آن
شسته شایفات را کوبک کوبک سازند و عند الحاجة با سفید تخم مرغ ساینده در چشم

شفا انزروت معروف است با مین کا فوری افیونی صنعت آن انزروت سفید
 بشیر خرمیگر کرده چوب کینچ با آتش ملایم بریان کرده بکشتال شفاف مایه ساز عطر
 از هر یک چهار دانگ کثیر ادود از کافور قیصر افیون از هر یک یک دانگ کوفه
 بیخه باب غلبه شسته شفاف سازند و در وقت حاجت بسفید تخم مرغ
 سوده در چشم بچکانند یا در چشم کشند **شفا** بر روی ماه که روع موده رسد کند و در
 ساکن کند و در یک روز محال چشم باشد چون بعد از فصد و تلین طبیعت بچشم کشند
 صنعت آن انزروت سفید مدبر شفاف مایه ساز از هر یک هشت درم زعفران دو درم
 کثیر یک درم افیون نیم درم کوفه بیخه باب از ان شسته شفاف سازند و در وقت
 حاجت بسفید تخم مرغ حل کرده در چشم کشند **ضما** و انزروت بهجت الفجار و مایل نافع
 صنعت آن تخم مروانزروت سفید کثیر از هر یک دو مثقال مغز استه قمرنی
 مغز الخروع از هر یک چهار مثقال خمیران هشت مثقال کوفه بشیر کا و پخته زرده تخم
 مرغ دو عدد و روغن کل سرخ ده مثقال بوم پنچ مثقال ریوند چینی زهره کا و از هر یک
 یک مثقال سرکن کبوتر و دو مثقال صابون عافی و دو مثقال دانه کمرده سائیده نیکم بر صغ
 و سل ضما و نایب فسیله انزروت نافع از برای قروح اذن و مده سائیده از ان طبیعت
 آن فسیله از کاغذ خطائی نیل ساخته بعل و زرده تخم مرغ آلوده کرده انزروت سفید
 سفید بقلعی دم الاخون صبر سقوطی اجزا است و ای کوفه بجز بیخه بران باشد
 شب در گوش که از نند و بجهان طرفت فطور انزروت نافع از برای قروح اذن
 و مده سائیده از گوش صنعت آن انزروت سفید صبر سقوطی کفت دریا بوره ارکشی
 دم الاخون کند و مرکبی صافی ز نثار خبث الحمدید مدبر حله متساوی بسد که انکورب
 سخی نموده اول مرتبه با مار الحسل در گوش چکانند و پاک کنند گوش را از ان پس این
 دو را با بچکانند بهر آنکه این دار الب که سائیده سائیده فی بلیغ لیس خشک کرده نرم سوده
 فست یا از کاغذ خطائی ساخته بعل آلوده کرده و دار آن پاشیده در گوش نهند
 که لعل و مده شفا یا به فطور سقوطی مدبر به تنهایی یا بشیر الاغ یا بشیر زمان جهت امراض

ذکره نافع و مجرب است هر صمغ انزروت اکثر قروح و جروح و ناصور و نافع است
خصوصا ناصور عین صنعت آن انزروت سفید بر سوده ده جود در عسل مصفی
حل کنند تا همچون موم شود پس در ظرف چینی نگاهدارند و بوقت حاجت بمحال
نمایند هر صمغ انزروت دیگر از محمد بن ذکریا رازی جهت التهام نوای صیر محبت النسته
و قروح را نیز نافست صنعت آن انزروت سفید برده درم اشق دوم
کنند رفته زنگار از هر یک یکدوم مجموع را نرم کوفته بخینه یا غسل بشینند و بکار برند و اگر
با قلیلی سوم در روغن زیت یا روغن کل سرخ یا یکی از ادیان مناسبه دیگر علی اگر هم
مرهم زند و بکار برند بد نیست الفقه کبک بنزه و سکون فون و فتح قاذوهای مملو
و انگشت عربی است و بقارسی پیرو یا و پهنی چسته نامند از هر حیوانی خاصیت دیگر
دارد و بالجمعه مجموع آن گرم و خشک است در درجه دوم و گفته اند تا درجه سوم گرم
خشک است و ملطف و محلل خون بنجد و شیشه در معده و با قوت تریاقیت و محمد
کل ذائب مذاب کل مجد شل خون و شیر که در اعضا و معده بنجد شده باشد و مانع غشا
و حالب اسهال مزمن و سحج و نزف الدم و نفث الدم و سیلان رحم و دافع اختناق
رحم و در شکم در دوده و با سرکه محلل خون بنجد در معده و الفقه کرده خود بزکوی دانه
و کوفته و فیل بقدر نخودی نهایت بهی است و آنرا خاصیت در تقویت قلب و تفریح
است الا آنکه بسیار سخن است و میل میدهد مزاج روح را با غضب زیاده بر فوج بردن
آن بفرجه معین بر محل است و آنرا میدان آن نافع حمل و نافع است از برای صرع و در
و شیخ الریس و مهندس و حکیم علی گیلانی گفته اند که نافع از هر حیوانی که باشد چون آشامیده
شوند با سرکه و یا با سرکه یا با حل سیاه نافع از برای صرع یعنی الا آنکه الفقه از نب در میان
اقوی است و بسیار با چون بخوراند از آن نافع این سیکر دند از صرع و چون نیم درم نافع
از نافع در سرکه انگوری حل کرده بنوشند نافع است صرع را و کسر قندی گفته اند که
بچه اسب نافع است از برای صرع و بعد از وی گفته اند که الفقه حیوان بگری سیمی بقوسه و
آنها حیوان در بحر دوم خاصیت و قوت آن مانند جند بید است و آنرا میدان آن نافع

لسخ حسب الفهمه دوا الالفحه

جلد اول

اصحاب صرع را دانا میدن تمام اناخ سیاه نافع از برای نمد و دکر از بلغمی در دهان
خالص آن است که انداخته شود بر آن الفحه بر حیوان دیگر که باشد پس اگر که اخته
شود خالص است و الا فلا حسب الفحه جل اعرابی که قدس شده که جهت
رضاقی میرزا ابن نادر شاه تالیف نموده اند از برای تقویت اعصاب
تجفیف رطوبات و تقویت اعضای پس اعضای نرسیده تقویج و دفع فیال
بی نظیر است و تجربه آمده صنعت آن بومیانی دار ایجودی و دوشمال برین
منزله و دروغن نار دین از هر یک به ششمال که اخته صافی نموده جد و ارجح
موجب زعفران از هر یک به ششمال فادز بر حدنی خطانی زبر البنج سفید
مروارید ناسفته صندل سفید کربابی سمعی عنبر اشک درق طلا محلول صمغ عربی
از هر یک یک ششمال نایه شتر اعرابی یک ششمال دینم فادز بر حیوانی اصطهبانات
نیم ششمال کل کما و زبان طباسیر سفید کل مختوم ابریشم مقرض بهمن سرخ بهمن سفید
ششمال مصری عنبر کل سرخ درق نقره محلول از هر یک دو ششمال مغز چغوزه
مغز خنجر الحضر مغز انجک مغز لسته مغز مغز بادام شیرین مقش از هر یک
ششمال بدستور برقرار خوب از دهر جوی بقدر سخودی ششمالی از پنج حبه بابر
کامیش و دوا الالفحه در یک روز اسهال کودکان که در وقت دندان
ببردن آوردن بهم میرسانند باز میدار و صنعت آن دانه مویر سائیده استخوان
سوخه شاه ملوط سفید کشیر خشک بربان سماق منقح خرنوب تخم کرفس زرد کرا
مهر خشک طمانخواه اجز استادی پنیر بایه خرکوش پنیر بایه زبانی پنیر بایه آبوهر کدما
که باشد نیم خرد کوفته بجهت هر ساعت قدری بخوراند در شش ساعت شش درم
دوا الالفحه دیگر که ربم و خیل لسته در شان بکداز و صنعت آن پنیر
خرکوش طینت از هر یک یک جز و دو قوبودن خشک از هر یک نیم جز و کوفته بجهت
شش یک ششمال در یک روز سه بار یا چهار بار باشد که یا خمین جامض بیاض باشد
دوا الالفحه نبات ستوی به است و لغو آورد و صنعت آن نبات است

جلد اول نسخ نفوس الفحه معجون الفحه فصل اول بياض الكلب

الفحه كوسفد الفحه بز الفحه كا وفضت كا وخنك كرده سومان نموده خولجا
 بزنجبيل تخم اسبست از هر يك جزوي كوفته بخته در عسل صاف مقوم شده
 معجون سازند شربت بکدرم سفوف الفحه كه اسهال صفر اما ز دارد
 اگر حرارت عظيم نباشد صنعت آن بپيرايه خرگوش افون از هر يك دودانك
 مازوي سبز كنند از هر يك بکدرم كوفته بخته شربت يك الكت تا يك الكت و نیم
 معجون الفحه كه در تقويت باه بي نظير است و خورنده آن تواند كه شرب
 سه چهار از اله بکارت نمايد و بخت سعت انزال فيرغيد است صنعت آن
 سنبل الطيب قرفل جوز بودا و ارچيني زنجبيل بپيرايه شتر اعالي عاقره خا خولجا
 دار قفل از هر يك دو مثقال شك خالص بکدرم سعد كوفي مصطكي عفران عود
 جد و از خطاي مابى سقنقور از هر يك دو مثقال عسل بپيرايه درم بدستور معجون
 سازند شربت يك مثقال معجون الفحه ديكر كه در تقويت باه بي نظير است و بخت
 انزال بايرغيد صنعت آن بپيرايه شتر اعالي سنبل الطيب قرفل جوز بودا و ارچيني
 زنجبيل عاقره خا خولجا دار قفل سعد كوفي مصطكي عود سندی عرق خام و
 خطاي مجرب مابى سقنقور زعفران از هر يك دو مثقال شك تبتي خالص
 اشوب ورق نقره محلول از هر يك دودانك ورق طلا محلول بکدرم انك اجر افشته
 بجز با صنعتا و مثقال عسل مصفى بقوام آورده بشند شربت يك مثقال و اگر باه
 شتر اعالي رايخ مثقال ايند بهر سبب الفحه و با بلاء در است و در رسم باه است
 و خواص جميع تر اكيب ان الله تعالى بذكوره خواهد شد فصل در بيان
 نسخ الكلب يد انك الكلب لغت معني در و افتادن
 و سيل كردن و باه ملاح اطبا سر را خم كردن و بخار كوفتن خواه چادر مي داد
 بر سر گرفته بسمد يانه الكلب نافع از براي صدام حادث از بخار غليظه
 چون استعمال كرده شود بعد از تنقيه به يقين صبر يا جب ايارج صنعت آن مزنجوش
 بابونه بودند در آب بپزند و سر را به بخار آن بدارند و چند مرتبه استعمال اين كنند

تا بخار غلیظه به تحلیل رود الکباب نافع از برای صداع حادث از ریاح بارد
غلیظه گاشته در سه صنعت آن شیخ ارمنی قیصوم صغر مزخوش در آب بخته
سه به بخار آن بداند الکباب دیگر نافع از برای صداع ریخی صنعت
آن را زیاده مزخوش تمام بر بخاسف جوشانیده سر به بخار آن بداند
و آب آن را گرم نموده بر سه نطول نمایند الکباب از برای صداع حادث
از اخلاط بارده غلیظه و سوداویه صنعت آن بابونه مزخوش بودند دشتی
اکلیل الملک قیصوم شیخ ارمنی شبت اقحوان تمام برک غار تر آجوبینی و صغیر کباب
و کر مجموع را در آب جوشانند و علیل روانی بر سه گرفته سر به بخار آن بداند و چون
عرق آب آن را گرم بر سه نطول کند و فشار بر آب سه ضا د نماید الکباب دیگر
از برای این قسم صداع خواه یکی از این خلا باشد یا سبب آن مرکز باشد و غلط باشد
صفت آن بابونه اکلیل الملک مزخوش قیصوم تمام برک غار تر و فنی صغر فارسی
اقحوان شیخ ارمنی برک مورد در آب جوشانند تا مهر شود پس سر به بخار آن بداند
و آب آن را گرم کرده در آفتاب بکشند و بر سه نطول نمایند یا پارچه نموده
بآن تر کرده بر سه بکشند و چون سرد شود باز گرم کنند و باید دانست که هرگاه
اراده کرده شود تحلیل خلط با از سرد دماغ بمحلات لابد است از اضافه نمودن چیزی
قابلین جهت آنکه محلات بسبب تحلیل ضعیف میگردد سرد دماغ را پس باید که در غده
و اطلیه الکباب و نطولات محله امراض بارده سرد دماغ باز و چیزی قابلین معوی
دماغ مثل برک مورد و سفر جل داخل نمایند الکباب این سر امون نافع از برای
دوار حادث از ریاح غلیظه صنعت آن بابونه اکلیل الملک بر بخاسف صغیر فارسی
مزخوش شیخ ارمنی برک غار مجموع را در آب جوشانند و سر بخار آن بداند الکباب
طبری نافع از برای دوار حادث از اخلاط بارده هرگاه درین سطوات عطوی است
بعد از استعمال حقن و آسائیدن ایارجات بعمل آید و علت زایل شده باشد صنعت آن
بابونه اکلیل الملک شیخ ارمنی قیصوم از هر که گفته صغر معوی مرکزی از هر که گفته

جلد اول شرح الکباب

۴۶

کنند مگر طعام اندک یک کف گیری نوزک دکان دو عدد جوز بواسه عدد سه و در
 یکوفته همه را در آفتابه با آب کرده سر آن را بسته بچوشانند تا مهر شود پس را به بنجا
 آن مدارند باین نحو که قتی بر سر آفتابه بگذاردند بخار آن را از لوله قمع بگیرند و با در
 طشتی بریزند و در دای بر سر گرفته بخار آن را بگیرند و چند دفعه این فعل را بگویند
 پس باز آب آن را گرم کرده بر سر نطول نمایند **الکباب** استحقاق این
 سدر صنعت آن با بونه اکلیل الملک شیخ ارسی سداب همه را در آفتابه بچوشانند
 تا حشایش مهر شود پس به بخار آن مدارند و آب آن بر سر نطول نمایند **الکباب**
 ثابت بن قرقه نافع از برای سدر سوادی صنعت آن صغیر قلم زنجوش بر یک غار
 شیخ ارسی بدستور مقرر در آب بچوشانند و سر به بخار آن مدارند و آب آن را بر سر
 نطول نمایند و این عمل را اگر نمایند **الکباب** یو خابین سدر ایون نافع از برای
 دوار حادث دماغ صنعت آن با بونه اکلیل الملک مزج خوش تمام سداب
 با آب در آفتابه بچوشانند و سر به بخار آن مدارند و آب آنرا بگویم بر سر نطول نمایند
الکباب محال نافع از برای دوار و سدر بلغمی صنعت آن با بونه اکلیل الملک
 صغیر فارسی تمام مزج خوش غلبه الشب با آب در آفتابه بر سر بچوشانند و سر به بخار
 آن مدارند و آب آنرا بگویم بر سر نطول نمایند **الکباب** نافع از برای دوار و سدر
 بلغم صنعت آن با بونه اکلیل الملک صغیر فارسی مزج خوش فیصوم تمام شیخ ارسی
 شامه سدر بر یک غار بر یک زیتون با آب در آفتابه بر سر بچوشانند و سر به بخار آن
 مدارند **الکباب** نافع از برای دوار حادث از اخلاط با زده رقیقه صنعت آن
 با بونه بنجا صنعت بر یک غار اکلیل الملک شبت در آب بچوشانند و سر به بخار آن مدارند
 و آب آنرا بگویم بر سر نطول نمایند **الکباب** نافع از برای دوار حادث از اخلاط
 مختبیه بیهون دماغ هرگاه دوار گردد از قصه امهال شحال سواد و عطوس صنعت آن بکثیر
 بچوشانند یکوفته دو کف سبوس کنند مگر کل عطی از هر یک شل جو قشر کل منقشه کنی همه را
 در آفتابه بر سر بچوشانند تا حشایش مهر شود پس اکر کشد علیل را با الکباب بر آن در آفتابه

باد طشتی کرده رودانی بر سه گرفته سر به بخار آن بدارد و یا فمعی بر سه آفتاب کند آشفته
 مشکوس از لوله آن بخار بگیرد و آب از آن یکرم بر سه فطول نماید چند مرتبه تکرار این عمل نماید
 بعون الله تعالی نافع است **انکباب** قلمی نموده اند از متینا ط احقر است نافع
 برای لقوه استلانیه و بلغمیه چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه بدن بجهت باد و اسهال
 مشرب و به تنقیه سر لغز اخرو عطوسا و سوطات و این انکباب لطیف بقای فضا
 است از دماغ و اعصاب صنعت آن بر کمال و پوست بیج آن فشر آن کلیل الملک
 حمل بر یک سد اشبع ارمنی فیصوم مرزنجوش مرا جوذ عاقر قرحا صغیر فارسی بر یک غا
 حب الفار عشته بخوبی ریزه کرده خوب صغیر بر ریزه کرده از هر یک کف گیر همه را
 در آفتاب به سینه بزنند تا ماهر شود چند بید ستر یک شقال سوده بر دهن یا سمن تر و عن
 مار وین از هر یک یک او قیده اخل کرده سر به بخار آن بدارد و آب از آن بر سه فطول
 نمایند و نقل آنرا گرفته بر موضع علت ضا و نمایند **انکباب** البیجیل سبخی نافع
 برای لقوه سفل بعد از تنقیه بسطلات صنعت آن صغیر فارسی سد اب عاقر قرحا
 شبع ارمنی بر یک خار بابونه فیصوم حمل اسطوخودوس جوشانیده سر به بخار آن بدارد
انکباب نافع از برای لقوه صنعت آن شبع ارمنی بر یک خار فیصوم حمل اسطوخودوس
 جوشانیده سر به بخار آن بدارند **انکباب** دیگر نافع برای لقوه صنعت آن
 نام مرزنجوش صغیر سرین شبع ارمنی مرا جوذ چند بید ستر جوشانیده سر به بخار آن
 بدارند بعد از تنقیه نام و این محلل بقای فضا و دماغ را و اعصاب عضل است
انکباب نافع از برای در و کوش و صنعت آن بابونه اکلیل الملک کل خطی
 پسیا و شان از هر یک کفی به برادر آب جوشانند و کوش را به بخار آن بدارد
انکباب نافع از برای در و کوش حادث از سوی مزاج یا بس سافنج
 صنعت آن سفته بر یک بنفشه کل بنفشه قلم خبازی بر یک کلم اخرا استادی در آب
 به نرند تا ماهر شود شیر کا و در و عن بنفشه داخل کرده یک خوش دیگر داده و شیر کوش
 را به بخار آن بدارند **انکباب** دیگر نافع از برای دوی و طنین در و کوش حادث

جلد اول صحاح الکباب

۵۴۸

از ریح و صنعت آن مرز بخوش هستند و می بود و نه صفت فارسی خوشایند و سر و گوش
را به بخار آن بدارند **الکباب** دیگر نافع از برای در و گوش حار و در و گوش
حادث از انجیره صفراوی حاده حاره و صنعت آن بر کدوی تر خراده کدوی
شیرین بر کدوی تر تخم کاهو بر کدوی خشخاش تر تخم خشخاش پوست خشخاش تر تخم
سفید شامه فرم کل بنفشه تر تخم اطراف خلاص در آب پیچیده تا ماهر شود و در گوش
به بخار آن بدارند و آب آنرا بر سر نطول نمایند **الکباب** دیگر نافع از برای
در و گوش حادث از حرارت و پوست صنعت آن کل بنفشه کل بنفشه شیرین تخم کاهو
بر کدوی تر و بر کدوی تر خراده کدوی شیرین خرازی بر کدوی خشخاش تر تخم و پوست
خشخاش بر کدوی تر و بر کدوی تر خرازه کدوی شیرین خرازی بر کدوی خشخاش تر تخم و پوست
بنفشه کوفته به در آب پیچیده تا ماهر شود و شیر و خربزه و روغن بنفشه و خاکل و ده
کوشش را به بخار آن بدارند و آب آنرا بر سر نطول نمایند و قلع آنرا بر سر کوبیده
بر خارج گوش ضا و نمایند **الکباب** نافع از برای صداع بار و این الکباب
سر را گرم گرداند و طبل مواء و داغ است و منفذ سدی و داغ و در و گوش حادث
از ریح بارده غلیظه صنعت آن با بونه اکلیل الملک مرز بخوش تمام سبک کنیم
کل خطمی نمک طعام بر بخار سفید بود و شیخ ارسنی خوشایند و سر بخار آن بدارند
و آب آنرا نطول نمایند و قلع آنرا ضا و کنند و در نسخه دیگر نمک داخل ندارد
الکباب دیگر که میرد و مرطب و داغ است و صداع حار و قرانطریس نافع
است صنعت آن تراشه کدوی تر تخم کدوی تر تخم خشخاش کل سبک
بنفشه کل بید ورق بید شامه فرم مجموع را بنفشه در آب پیچیده تا ماهر شود و سر بخار آن
بدارند و آب آنرا نطول نمایند و قلع آنرا بر سر ضا و کنند **الکباب** نافع
از برای در و گوش و سبک و لطیف مواء و تصفیه سده و بنفشه صنعت آن مرز بخوش
تمام شیخ ارسنی اکلیل الملک بر بخار سفید هستند و می با بونه را زیاده نفع از دقا
خشک تخم بنفشه صفت کبریت زرد بنفشه خوشایند و گوش و می را به بخار آن

بدارند انکباب سرد و مرطب دماغ و نافع از برای حرارت و یسوست دماغ
 و از برای یخوابی و قرا نیطس و صداع حار یا البس صنعت آن کل بنفشه کل نیلو
 کشنیز تر تخم کابو خرفه تر برک بید کل بید جواده کدوی تر جواده بخار تر تخم
 خشخاش پوست خشخاش برک و کل لبتان افروز برک بازنگ کل حطی
 شاهسفرم جو قشر نمکوفته مجموع را در آب بجوشانند و فردا آورده شیر ذر
 و روغن بنفشه و بادام بر آن ریخته سر را به بخار آن بدارند و آب آن را بر سر
 نطول نمایند و طاعتش بر رضا و کند صنعت این انکباب لیخته دیگر کل
 بنفشه کل نیلو و کل حطی سفید جو قشر بر کهای نازک اطراف بید ترهای خطی تر تخم
 کدوی شیرین مجموع را در آب بپزند و قدری روغن بنفشه داخل کرده سر بخار
 آن بدارند و بچوب آب و روغن را بر نیم زنند و بخار بسیار بر بخیزد و بسوی سر
 مرتبه دوم و سوم گرم کرده استعمال نمایند و در قریب چند مرتبه استعمال نماید صنعت
 این انکباب لیخته تر قندی در کتاب قرا بادین از خمه مغزی البیه برک کدو جواده
 شیرین برک کابو تر تخم کابو تخم خشخاش پوست خشخاش کل بنفشه کل نیلو و قند
 شاهسفرم اطراف خلاف در آب بجوشانند و سر به بخار آن بدارند و آب آن را
 بر سر نطول نمایند انکباب نافع از برای صداع بار و حادث از سر و
 و هوای زیستگاه یا غسل آب سرد یا مصادقه تلوج صنعت آن اقحوان بالونه
 اکلیل الکلی مرزنجوش حماما شلغم تراشه چوب چینی تراشه چوب صنوبر حب النفا
 جوشانیده اندکی روغن اجودا داخل کرده سر به بخار آن بدارند انکباب
 نافع از برای صداع حار صفراوی چون استعمال کرده شود بعد از تنفیذ تمام
 ماده و قشیکه بوده باشد آن صداع سهر مفرط صنعت آن سر بنفشه جو قشر نمکوفته
 جواده کدو برک بزر قطنو خرفه تخم خطی سفید شاهسفرم پوست خشخاش پوست
 سیخ لفاخ تخم کابو ترهای نازک بید کل سرخ اجوا استبادی بهر را بجوشانند
 تا همه هرا شوند پس در طشتی ریخته بریزند بر آن قدری روغن بنفشه و شیر زنی که در دست

و سر بخار آن بدارند و دایم بر هم زنند تا بخار آن زیاد شود و بستره دماغ رسد پس آن را
 نیم گرم بر سه نطول نمایند و تفلس را بر سه ضما کنند انگباسب نافع از برای سینه
 خستوم و زکام بارد و دماغ لطیف و صفت آن با بونه اکلیل الملک مزه بخوش و ذکا
 خشک تمام شیخ ارمنی بر بخار صفت نخستین و می صفت فارسی را از یانه لغواع خشک
 بوده خشک تخم شبت کبریت نطفه فلفل شتر جوشانیده سه دینی را بخار آن بدارند
 ششایش حار و کثیف و جمع امراض بارده دماغی لبیب اسحاق سیر و کل
 واده صفت آن با بونه اکلیل الملک تمام مزه بخوش سهوس کندم مقصوم کل خطی
 اسطوخودوس شبت پودنه شیخ ارمنی تراشیده چوبی فو استه چوب صنوبر مجموع را
 در آفتاب بر سه تخته خوب جوشانند و سر بخار آن بدارند و آبش را بر سه نطول نمایند
 انگباسب حشایش بارده و رطب سیر و دمر رطب دماغ است نافع است از برای صداع
 حار یا بس و قرانطوس یا بر امراض عاده دماغی و امراض یاسه دماغی و بخاری را
 مفید است صفت آن بر که گدوسی جراوه که و رطب جراوه خار بر که کاهو تخم
 بر که خشخاش تخم خشخاش پوست خشخاش سنا مسفرم کل غنچه کل نخل و اطراف خلا
 در آب بخته سر بخار آن بدارند و آب آنرا بر سه نطول نمایند و تفلس را بر سه ضما
 کنند انگباسب نافع از برای صداع حادث از اخلاط غلیظه بارده بلغمیه و
 و سوا ویه صفت آن با بونه مزه بخوش در آب بخته سر بخار آن بدارند و تفلس را
 بر سه ضما و غایب انگباسب دیگر نافع از برای زکام و نزله بارده و صفت آن
 کل با بونه اکلیل الملک مزه بخوش پوست خشخاش جوشانیده سهوس بخار آن بدارند
 ایسول بخاری بادبان دومی و زیره دومی و جوی نذر الر از یاخ المر و
 و الشامی و حب الخلو و کون حلو و بندسی زنی ناسند تخم باقی است بلند
 از ذری و ساقش مربع و بار یک و یک شتر بار یک و خوشبو و کلش قابل سفید
 و تخم در خلاف لطیف طوبی و از رازانه کوکب تر و بنزابل به سفیدی و زرد
 گرم و خشک است در آخر دوم در بول و حیض و شیر و عرق و محلول ریاح سحر و ساق

جلد اول تعریف انیسون

۷۵۱

اعضا و بعضی قابض طبع خصوصاً بسته کرده آن و مقوی کرده و مفتوح شده و جگر و پنهان
و جالی مجاری نفس در دسینه و سرفه و ضیق النفس و اعیا و استسقا و حصات و
تب بلغمی و سوء القطنیه و قطع سیلان رحم و از آنکه فندول نافع و با قوت تر باقیه و از آنکه
ستقله در اغذیه اصحاب فالج و استرخا و لقوه است بخورشن چنانچه بنشیند و
دستون آن جهت جلای دندان خصوصاً محرق آن و دفع بد بوی دهان و آلتیال
آن جهت سبیل کینه مجرب البته اند و خائیدن آن جهت نفغان و طمائی مطبوخ آن
در سر که جهت تحلیل ادرام و کشتن قمل و طبع آن با شکر جهت دفع زردی خسارین
زاننده نافع و مضرا بعا و صلحش را زبانه و مصدر محرق در و صلحش سکنجبین و قد
شترش از دو درم تا پنجم درم و بدیش تخم شبت و ریح آن را زبانه و در لغوت
باه مثل آن انجیره است و تخم تسویه انیسون جهت سنونات و غیره آن است
که آنرا بصل شده در کتبه بسته که را بکحل گرفته در نور سهند الکیت شب بگذارد پس بر آرد
و بکار برند **صداع انیسون** نافع است از برای درد سر و شقیقه و بخور آن
دافع درد سر است و چون بخور کرده شود در زیر بینی بسیار نافع از برای
صداع بار و وزلالت بارده و بخور کردن و سقوط نمودن از آن نافع است
از برای صداع بار و زکام و **وزلالت بخور انیسون** نافع است از برای
زلالت بارده و چون انیسون را که که انکوری تر کرده خشک نموده بوداده و در
کمان بنلی بسته و ایم بپزند نافع است از برای زکام و وزلالت بارده و لیثرخس
و چون بگیرند از انیسون نیم درم از صطک یکد انگ و کوفته در ده درم کلیندر شده
بخورند و چند روز باین مداومت نمایند بعد از استغراق بلغم نافست از برای
لیثرخس جهت آنکه بدل مزاج و مقوی سده است پس تولید نمی کند
بلغم را که سبب لیثرخس است بسیار چون دو درم انیسون را در آب بپوشانند
و صافی نموده درم طنجبین عسلی در آن حل کرده صافی نموده بیاشانند نافع است
از برای سبب حادث از برد عار جی و سبب حادث از آتش سیداد و به بخورده مانده

افسون در سزاوار است که کسی این فعلی را بیانشد باید که بوده باشد قدای او خوش است
 گوشت خردس جوان ستولی بابا زیر چاره یا طلیت و مغرب القرطم سید سید
 گفته که نافع است از برای سبب تلخی بعد از تنقیته نام تقویت معده پدید آید
 آشامیدن انیسون و صمغی با کفشد سگری دوار و سدر چون انیسون را در
 آتش بریزند که دو دو کند و استغناق دو د آن کنند ساکن سیکر داند دوار بار در آب
 تحلیل شود بعد از آن بن چیریل گفته که بویدن بوداده آن نافع است از برای دوار
 و سدر و بخور کردن آن سحوط نمودن آن مالینجولسا چون انیسون را کوید سحوف
 نمایند و یا کوید بکفشد شیر بخورند و یا جوشانند به تنهایی نوشند و یا کفشد در
 حکرده صافی نموده نوشند نافع است از برای مالینجولسا خصوص مراقی آن
 کابوس چون انیسون بوز آن دو قوباهیم در آب جوشانند و صافی نموده با
 مار اغسل بیانشد نافع است از برای کابوس صریح سزاوار است که انداخته
 شود در قند در اصحاب صرع انیسون و امثال آن از ابازیری که بنوده با در آنها
 حراف فایج و استرخا و لقوه از نو ابل ستمله در قند در اصحاب
 فایج و استرخا و لقوه انیسون است سیخ الریسی گفته انیسون نافع است از برای
 استرخا ضاد کردن بآن بر اعصابی سترخه سبب آنکه می باشد در آن حرارت بادنی
 قبضی که بآن قبض تقویت عضو سیکند را از می گفته که سزاوار است که اقتصار کنند
 در اول فایج تا چهار روز و یا تا بهفت روز تا بیکه جوشانیده باشند در آن انیسون
 به تنهایی و با خل کرده باشند در آن یک آوقیه حلنجین حله امراض
 اذن چون انیسون را نیکو سخی نموده مخلوط بر دغن کل سیخ نموده در گوش بچکانند
 ساکن سیکر داند و جمع اذن را و قطور بر دغن کل که در آن انیسون جوشانیده باشند
 در کو حشمت کری و نقل سامعه مفید است جوار سالی انیسون سقول از قرا و دین
 افندی صالح جلی مصلح ریح و بلغم لزج و اخلاط غلیظه و سفت کننده است صنعت
 آن انیسون میست درم اصل السوس سحطی از هر که شست درم کرد و یا از یانه

بسیار به خواص آن تجویز می‌دارند و در جوارش حب و دهن سفوف و حق انیسون
از هر یک دو درم فلفل سیاه و چینی زعفران و سنبل ندی از هر یک یک درم و نیم فلفل
شانه زده و درم عمل مصفی نقد که فایده بسیار دارد جوارش سازد جوارش انیسون
و دیگر که همان نفع دارد و صفت آن زنجبیل فلفل سفید مصطکی جوز و از هر یک سه
شقال انیسون رومی و ارپسینی یا شوره کون کرمانی از هر یک شش شقال سنبل
الطیب قرص از هر یک دو شقال تخم زازیان پنج شقال عمل مصفی سه وزن او و در
بعض اطباء سداب و دار فلفل از هر یک دو درم اضافه نموده اند حب انیسون
کاسری ریح و تخم صندل و تخم کشمش و روح ریحی نافع است صفت آن انیسون
مصطکی تخم کریم جل زعفران یکسینج منقل ارزق از هر یک یک درم بلبله سبزه
پوست بلبله آنکه سفیدی از هر یک دو درم فلفل سیاه کون فقاح از هر یک یک درم
زرنبا و جودالوج از هر یک یک درم از هر یک کوفته بخته آب سداب حب سازد بر جوی
بقدر رخودی شربت می‌گیرد و دهن انیسون نافع است جهت استسقا خصوص
استسقای طبعی و داده می‌شود با ماء اللبهم و بعضی از مطبوع مناسبه و منع می‌کند
نوازل و ضیق نفس را و محلل ریح معده است و خالی می‌کند اند معده را از آب
صفت آن بگیرند انیسون دو درم طایفه بخورند در عیست رطل آب گرم با دو اوقیه
نمک مدنی پس بقرع و آب بنین تقطیر نمایند و دهن را از آب جدا نمایند و نکند از
و عند الحاجة بکار برند منقول از طب کیمیای براکلسیوس و نویسنده دیگر
آن است که مانند دهن انجمنان اخذ نمایند و بکار برند و آن ذکر یافت سفوف
انیسون باد مای معده را دفع کند و معده را از اخلاط غلیظه پاک کند صفت آن ناخواه
و تخم کریم جل از هر یک یک درم کزله چهار درم فقاح از هر یک یک درم
سفوف انیسون و درم کوفته بخته با فایده بسیار است و شربت می‌گیرد و دهن
گرم و خشک و لطیف و محال ریح و کاسر آن و دهن معده را در اکثر احوال و
خواص از چرم خود بهتر است مفتوح شده و کاسر و زود جالی همراهی نفس و ریح

اعیان و جهت سود القنیه و استسقا و فالج و لقوه و تحلیل فضول و ترفیق آن در امر
 بار و نافع و صنعت آن بگردانسیون هر قدر که خواهند و با شش خندان آن
 صافی بکشند از زنجیر اندک و یک گشته و بطریق سفار و عرق کنند و شری از
 هفت مثقال ماده مثقال و زاده هم بطریق برداشت طبیعت مرخص است و آن داد
 فصل در بیان شرح اقسام انیسون: قرص انیسون بنقول از
 قرابادین قانون مفتوح سدای کبد و مصلح حال کبد و مقوی آن است و نافع است
 از برای ضعف کبد و ملین طبع است و تبخیر کننده را از ایل کند و تبخیر در آخر
 بار بار مفید است صنعت آن انیسون سه درم استنین رومی اسارون شا
 تخم کرفس مغز بادام تلخ نموده ساقی نندی سنبل الطیب مصطکی رومی تخم شبت
 از هر یک یک درم غاف سه درم صبر سقوی طری چهار درم و نیم کوفه بخیه باب شستین
 رشته افراص سازند بر قرصی یک درم شری یک قرص سنجبین بزوری بند
 قرص انیسون نافع از برای برغان سدای صنعت آن انیسون غاف از هر یک سه درم
 صبر سقوی از زونج درم غار یقون سفید دو درم استنین رومی اسارون تخم
 کرفس تخم شبت مصطکی رومی سنبل نندی مغز بادام تلخ نموده از هر یک یک درم
 کوفه بخیه لطیف استنین رشته افراص سازند شری از یک درم تا دو درم قرص انیسون
 به سینه اسمعیل در ذخیره صنعت آن انیسون چهار درم اسارون شسته
 ساقی نندی حصاره غاف از هر یک سه درم استنین رومی مغز بادام تلخ نموده
 صبر سقوی سنبل الطیب از هر یک چهار درم مصطکی تخم کرفس از هر یک یک درم کوفه بخیه
 افراص سازند بر قرصی یک مثقال شری یک قرص سنجبین و دیگری درین قرص
 یک درم شری افراوده و در نسخه دیگر دو درم غار یقون شسته سفید را خردی نسخه
 اصل ضافه شده و بعضی گفته اند که این قرص را با سنجبین بپزند و دیگری گفته
 که اجزای این قرص را با کلاسه رشته افراص سازند شری از آن یک درم با طبع استنین
 و باید دانست که شری این قرص را در قرابادین قانون با سه قرص عشر ذکر کرده و ادویه

جله اول شرح اقراص انیسون

۴۵

نسخه شیخ رئیس با ادویه ذخیره مساوی است و اختلاط درین دو نسخه در اوزان ادویه
و در نسخه شیخ رئیس که با سبب قیصر عشره آورده باین اوزان است انیسون چهار درم
مصطکی اسارون ساون هندی استنین رومی تخم کرفس مغز بادام تلخ مقشر سنبل الطیب
از هر یک یک درم صبر سقوطی دو درم عصاره غافث چهار درم کوفته بیخته بطبیخ استنین
سرخه اقراص سازند و آب گرم بوشند و گفته که این قرص نافع است از برای تب
ربع کنه و دفع وجع و ترعل و استسقا و تبخ و بیش از قرص عشره شیخ قرص دیگر را
کرده که لعینه همین قرص است الا آنکه استنین داخل ندارد و در اوزان ادویه
اختلافی دارد آن قرص باین اوزان است انیسون تخم کرفس از هر یک چهار درم اسارون
مغز بادام تلخ مقشر سنبل الطیب ساون هندی از هر یک چهار درم عصاره
غافث صبر سقوطی از هر یک یک درم کوفته بیخته اقراص سازند قرص انیسون دیگر
مداوذهای لطیفی را سود دارد و معده را قوت دهد و طعام بکوارد و در یاج غلیظه را
لطیف گرداند و سد بابکاید و ترعل و تبخ حادث بعد از تبهای بارده را از ایل
گرداند صفت آن انیسون تخم کرفس از یانه از هر یک سه درم لغناخ خشک قاطع گلاب
خبره از هر یک دو درم عصاره غافث عصاره استنین قلع از خوزعفران
ریونز چینی فطر اسالیون مصطکی سنبل الطیب و بن کل سبغ از هر یک یک درم کوفته بیخته
اقراص سازند هر قرصی چهار دانگ است سبب بی بخرص با مار الاصول قرص انیسون
به نسخه شفائی تب لطیفی و بجز ضعیف را نافع بود صفت آن انیسون استنین مغز بادام
تلخ سنبل الطیب صبر از هر یک چهار درم عصاره غافث ساون هندی اسارون از هر یک
سه درم مصطکی تخم کرفس از یانه از هر یک یک درم کوفته بیخته بکلات خوش سازند شرفی
یک درم باطبیخ استنین بچون انیسون استسقا جلی را که او حرارت نباشد نفع دارد
صفت آن انیسون فطر اسالیون جب الخار شونیز سعد کاشم جدید ستر قردمانا سنبل
الطیب بلسان جاد شیر حلیم استخدا ان اسارون زعفران از هر یک یک درم بچون
وج مغز بادام تلخ سداب خشک زیره کرمانی گرد با نخله اد مسعود و قوخلی و قوخلی

جمعه بخمسایل غاریقون حاکم کب کو ساله یا کاد سوخته از هر یک دو درم کوفه پیچیل سیر

باب الف مع الواو: اوزیر کبیر نمره دفتح داد شده و زای سجه
 موی است و در نیز گویند بکار قازان و مرغابی نیز گویند دهند سی و نسل ناسند و بسیار است
 از گوشت ناسند و گویند اسم جنس مرغابی است و لیکن نزد اطباء مراد نوع کبیر است
 که قازان ناسند و گفته اند که جمیع اصناف آن دو درم کرم و تا آخر دو درم تر غلیظ القوام
 و در پیضم است و گویند که چون پیضم شود سمن بدن و محرک باه است چون با
 مصالح حاره نیرد بهتر است و مصلح آن آب گامه و آب ناز است و گفته اند که
 از اخذ نیه نافع است کبیر در دوت کبیر و او جاع حادثه مر آن را که از بر دوت
 باشد و مشوی لطون آن با آب زیر حاره چون فلفل و دار چینی و زیره و اشال آنها
 و قانصه آن کندی است و غلیظ و بطبی الاخصام و لیکن چون پیضم شود سولید سکر و
 از آن غذای بسیار و کبیر آن اندک کبیر با است و غذایت آن از جمیع کبیر بیشتر و کبیر آن
 از بطون شود و جاع آن صالح است و پیضم و غذا و گوشت آن شد الطراد و الطوطی و شیر الفضول و بطبی الاخصام
 و نیرد و از گوشت آن جاد و یک و چهار است گوشت آن را غذا نیست گوشت کبیر اوزیری
 بهتر از او نه ابل و گوشتش ملائم تر است و پیه آن محلل اورام مابده است و طلائی مغز
 سر آن جهت درم مقفه از سوده است و پیه آن جهت صلابت مقفه و شفاق آن
 و شفاق جلد و نقش آن دوار العقب و دوار الحبه و جهت رفع اذیت آبی که در گوشت
 باشد و ماباز و با قلا جهت درم لیسان با نیما صیه نافع است و زرد و تخم نیم برشت آن
 باه و منتط و جهت افزونی عقل نافع و فلفل و آن بازیت نیکرم در رحم جهت حساب
 حیض نافع است و گوشت آن که مبرایخته باشد جهت استیام فوق و زیاده
 کردن پیه کرده و در نیردین صبر کند کرده و نمشانه اکلا و نمشانه امثر است صاب
 جاع الا و پیه گفته که خون آنرا چون با آب نمک نوشند جهت درد نمشانه و
 حصاة بسیار نافع و پیمنه و ذبل آن جهت سرفه خشک سفید است و پوست تخم
 آن جهت اسهال موی بهترین اودیه است لیسان و عمد و الکمز و نفع

مهربار من گفته خوردن میض اوز موجب دگای زمین و حفظ فوت طه و نفی
 و گفته که خوردن اوز نافع است از برای نشان و ذکی می گرداند حفظ را و تفت
 بهریم اوز که اخته نافع است از برای تندرستی و تشنج استلانی و همچنین
 آشامیدن آن برای تشنج دهن اوز یعنی روغن کاز منقول از طب
 از برای وجع مفاصل مزمن گفته که مجرب است صنعت آن بگیرند آنرا و بوج
 باک نمایند از پروا خدا و اسعایس الیفا قوس مرز بنجوس اسطوخودوس
 بر یک کفی اشق منقل اوزی از هر یک شش شقال از خرکی جوز بواسطه
 قرقفل سورنجان از هر یک سه مثقال روغن خرطبین که نوشته می شود در
 حرف الدال مع الهاد و امان الله تعالی سی و شش مثقال او دیر
 کوبیده بروغن خرطبین شسته و شکم آن کنند و بدوزند بعد از آن سیخ کنند و شش
 انگشت کباب نمایند در تنور و ظرفی را بر آید که آنکوری کرده در زبان بگذارد
 نار و عن از آن در سبکه بگذرد و روغن را چند آن بچوشانند که سبکه تحلیل
 رود و روغن بماند در شیشه که ده نگه دارند و اگر قاز نباشد از اردک
 جو اصل نیز می توان ساخت و بهر خواص دارد بلکه صنوع از جو اصل او می
 است اهل از جمله اغذیه است و آن مرق گوشت و بقول مطبوخه است
 که صافی نموده می آشامند و بعضی در صین طبع ترشی داخل می نمایند و جو
 آن تابع بقول استال آن است باب الف مع الحاء المیلج
 بدانکه المیلج را بفارسی بلبله و هندی پرنایند قری است هندی خوشه دار
 و انواع است و آنچه تحقیق شده همه ترکیب درخت است که از ابتدای ظهور
 شکوفه تا انتهای پختگی و کمال فصیح بر مرثیه را نامی گذاشته اند شکوفه مشک آن
 که مثل زیره است بلبله زیره و از آن اندک بزرگتر و اگر بقدر جو است بلبله
 و از آن بزرگتر که سیاه بود نیز سیاه است بزرگ و بلبله زنجبی و بلبله هندی است
 و اینها هم بسته به سبب اند و از آن بزرگتر که بزرگ است بزرگتر را بلبله می گویند

ازان رسیده تر از زرد و البلیج اصفر و کبکال رسیده زرد مایل سبزخی طلس اکا.
 و در اکثر جایا از بلاد بنگاله و هند و دکن بهم میرسد مثل برهوسوم از بنگاله و بن
 و کبریات و غیره از همه بهتر بیرشته و بالیده زرک است که چک بجزاتی است که
 کابلی نامند جهت آنکه اکثر از ان سمت به بلاد دیگر میبرند و همچنین از برهمنی موسوم
 به انست مانند چینی و مصری و غیره و همه انواع آن در اول سرد و در دوم
 خشک و گفته اند که خشکی کابلی از سایر انواع کمتر است و سهل لعصر صفر از بلیج
 رفیق است بحسب مراتب و در وقت ضعف و تقوی معده و دماغ و مفتوح است و مطبوخ
 و منقوع آن بهتر از جرم است و بلیج بسیار باعث ضعف قوت است و جرم
 آن محدث قولنج است بسبب دفع نمودن خلط رفیق و باقی ماندن غلیظ لهذا
 در حمیات قبل از رابع عشره منع نموده اند و گفته اند که بلیجات را به گاه با
 سهلاتی که عمل آنها نه مانعند و لزوم است چون نفثه و خیار شنبتر که گشتند
 خیابان باید ترکیب کرد که قوت کمی مصداق و منقوع و سطل قوت و دیگری نشود
 مانع تاثیر آن گردد و نیز گفته اند که سزاوار است که استعمال کرده شود بلیج
 بر ضوضا یعنی نیکوخته نه سحوق بسیار نرم تا اینکه باطل شود فعل آنها البلیج
 اصفر بلید زرد است و بهترین آن بالیده زرد است چنانچه مذکور شده در
 آخر اول سرد و در دوم خشک مقوی و اسهال و من و جهت خفقان و صداع
 و غشیان و جذام و حمیات مرکبه و در سرد استسقا و ریاح و اسهال و من و صعود
 سحر و دماغ و تصفیه کت رخسار و اطفای نایره سودا که از احتراق صفر ابا
 نافع و بعضی در حمیات مطلقه منع کرده اند و این قول درست نیست بلیج ماده
 بسیار غلیظه باشد که پیش از تصفیه و ترفیق جابر نیست و بدینور در حقنه مانع نمود
 اند و در شرح اسباب در قواعد کلیه علاج سهام صفر اوی مذکور است
 که بلیج در حقنه باید داخل کرده شود و این پسندیده است و علت منع حصان
 و این صورتی ندارد چه حقنه را اثر در افضلیه سهام که باعث انقباض

سودا و غلیظه در آنها کرده خصوصاً که با دویه یلینه و مفتحه جاذبه اصناف آن باشد و عصاره خشک بلبله قوی الفعل و در در بلبله زرد جهت در معده و خفیف بطوبات و در شکر نافع خصوصاً بر گاه در خمیر گرفته بسوزانند و به ستور قطور بر آب خیسانیده آن بمن آثار دارد و سنون دانسته آن جهت تقویت لثه و خون رفیق از بن دندان و در واییدن گوشت آن سفید و منضغ و مصلحتش غناب و سیستان و مصلحت قبض لازم و عصر آن در بام و قند و ترنجبین و قدر شربت از جوشن تا پنجم درم و در مطبوعات و سقوط از بخت درم ناده درم و بدلتش در غیر اسحال پوست آماره گویند عصاره بدل او است و اما بلبله بندی که اسود نیز نامند و بفارسی بلبله سیاه و بهندی زنگی بر دانه بعد بر سیاه و صلبیده آن است چنانچه ذکر یافت گفته اند در دوم خشک و در وسط اول سرد و سهیل سودا و منقی خون و روح از خلط سوداوی و جهت بواسیر و تقویت اشتداد در دسپرز و رطوبت معده و جدا هم و بوداده آن جهت اسحال سفید و کاهیدن او در دمان باعث سیاهی سوس و تقویت آن و تقویت لثه بغایت موثر و گویند منضغ حکم است و مصلحتش عمل و قدر شربت از جوشن تا دو شقال و در مطبوعات تمام شقال و بدلتش بلبله کابلی و در قبض نصف و در شش عصاره و خمس آن تخم مورد است و اما بلبله کابلی بهترین آن بالیده پرینز کم ریشه است که کجاست و یا بلبله است بعضی از او بر دوت معتدل و در اول خشک و بعضی از او بلبله سیاه را گرم با عصاره سفیدانه سهیل منعم و سودا و صفای مخلوط با خلط و مدر بول و بهتر این اقسام و در افعال قویتر از بلبله زرد سیاه در مجموع خواص که در بلبله زرد مذکور شد و گویند چون یک سال هر روز یک عدد از آنها دل نمایند سوس سفید نشود و بعضی این خاصیت را مخصوص بلبله بندی و بعضی مخصوص بلبله پرورده کابلی دانسته اند و با لحاظ جهت رفع خزر آنها و بسیار خوردن آب دفع دانه بلبله مدر بول است و در درم آن جهت قطع خون بواسیر و زرق الدم اعضاء و تقویت دندان و لثه و مخرج از جوشن نامنه شقال و در مطبوعات تا هشت شقال و بدلتش سیاه است و طریقی آن که در

از کباب و گوشت پخته باشد مقوی محده و دماغ و مفتوح شده بلغمی و مقوی گرد و حواس است
و اما این صنفی گفته اند از صنف کبابی است در دماغ لبزی و سیاهی و کوبیدن
درشت دانه و کم گوشت و دماغ سرد و ریز و ضعیف الفضل صمدی که با وجود سایر
بلیجات از استعمال نباید نمود اما ضرره ناگزیر است گفته شده که بلیله کبابی مستحضر
بسته به عمل است منافعه لکراسه و اسهال را خفیه بلیله کبابی ناقص است
حواس و دماغ حرارت سرد و نیکو کنند حال دماغ و عقل است و صلب
سبک رواند ذهن را خصوص مایه آن و گفته شده کسی که سرد و ریز بکشد و بسته ترین
از او در دماغ نگه دارد و تا در دماغ نرسد و آید آن قوت آنرا بکشد و آن را بکشد
و او را باین فعل کند نیکو رواند حال دماغ را و از منافعه ششتر که سیاه و سیاه
اقسام از بلیجات تقویت حواس و زیاده کردن ذهن است و حفظ و لیکن
نسبت باین بلیجات دیگر بلیجات صمدی درین افعال بکشد و در جمیع افعال ضعیف است
و این صنف مقوی دماغ و صداع آتش سوزان بلیجات کبابی نافع است از برای
صداع و نسیم بلیجات کبابی نافع است جمیع حواس را خصوص زیر برای حفظ
الدوار و آه و بوسه بلیله زرد نافع است برای دوار و سرد و آتش سوزان
و اسهال بآن و سرکه صفوف کرده شود پوست بلیله کبابی را و چون آن گرفته شود
بمقتضای آن را با شکر سفوف سازند نافع است از برای دوار و سرد و آتش سوزان
گفته که استفراغ بلیله کبابی نافع است از دوار و سرد بلغمی و آتش سوزان بلیجات کبابی
نیکو بیکر دانه حال دماغ را و نافع است از برای بلیجات و سواس و بیمار قوی ضعیف
که آن صنف است تربیت آن با شکر با عسل دافع ضرر است و جمیع اصناف
بلیجات یک سبک رواند خون را از سودا و صفائی سبک رواند از دماغ را و نافع اند
از برای مایه زله و سواس و کوبیدن و بلیجات صمدی درین فعل اثر بهما قوی است
سودای گفته که چون فرا گرفته شود از بلیجات سیاه بلیجات بلیجات بلیجات
یکدم و از سقمونیای شوی انطیاسی ربع درمی و حساب خسته با باد و بلیجات نافع است

از برای مایه خویا ترک استی گفته که لیلی کابلی سجون عسل مصفای نافع است از برای نسیان
 اشامیدن آن و لیلی سیاه هندی می افزاید و رقت حفظ و نافع است از برای نسیان
 و مقوی خواص است الصرع اشامیدن الیچ کابلی با عسل نافع است از برای صرع شیخ اکثر
 گفته که سهال فرمودن سودا و لیلی پنهانی و باد و دیه دیگر مثل سفایح فستقی
 و سوط خود و سس و حجر از منی و حجر لاجورد و اقیقون نافع است از برای صرع سوداوی و قرح
 گفته که نافع است از برای صرع صفراوی پوست لیلی زرد و متقوع در آب و مانین مخصوص با تخم
 اشامیدن آن حجت آنکه میباشد سهیل صفرا لکوه ابن بطلان گفته که چون صاحب لقوه
 هر روز یک و الیچ کابلی را آب بنشیند و نکرده در دهان گیرد و بجا و دوا تمام شود و آب
 آن فرو برد نافع است او را محمد بن ذکریا گفته که سنا داران است که بگذارد صاحب لقوه
 در دهان جانب یال کعید و لیلی کابلی را بولس گفته که چون بپزند لیلی کابلی کو بیده را عسل
 سه وزن لیلی و سجون و از آن صاحب لقوه هر روز یکبار یک جزو با کول نافع است آن را
 شیخ رئیس گفته که از مصنوعات مجرب از برای صاحب لقوه جاویدن لیلی سیاه هندی است
 و واجب است نگاه داشتن آن در دهان در شق علیل و در طب الامه عم منقول است از محمد بن سنان
 از علی بن موسی الرضا علیه السلام و التنا که گفته شنیدم موسی بن جعفر علیه السلام را که تحقیق
 شکایت کردند از مرض پس اندام اطباء و توصیف کردند برای آنحضرت عم عجایب او و بیه
 پس فرمودند آنحضرت این یدیه بکم عیسین جرا و در میر و ید افتضار کنید بر سید این
 او به عیسین الیچ و راز یا نج و شکر در ابتدا اگر ماسته ماه متوالی در هر ماهی سه روز متوالی
 و در پیش آمدن زمستان همین قسم بگردانید بجای راز یا نج مصطلک در زمستان
 بدرستیکه مریض نمیشود مگر مرض موت احراق الیچات از برای ذرورات
 عین خصوص لیلی زرد و محرق و از برای ذرورات قاطع خون بواسیر و نزف الدم و لقوه
 دندانها و لیلی کابلی محرق درین امور مجرب است صفت آن بکیر الیچ را از هر
 نوع که خواستید و در خمیر گرفته بر روی خسته بگذارند و در تنور نهند تا سوخته شود
 پس از تنور ببردند و آورده خمیر را از آن جدا کرده الیچ محرق را ساییده بکار برند

تشنه و تلهله الیلیلجات خصوص الیلیلج اسود در سرفو قات قابضه و غیره است که
الیلیلجات را که ذوات نوری باشند آنرا را بیرون کرده و دانه های غیر صاحب
نوری را بیکو فته در آب بجوشانند تا آب را جذب کنند پس بتریت اتفاق یار و عن بادام
یار و عن گاو تازه چرب کرده برشته کنند و احتیاط نمایند که هلیله نوزد و اما تلهله
الیلیلج اسود پس آنرا در روغن گاو بریان نمایند تا بحد یک روغن مایل بسیار می شود
و احتیاط نمایند که هلیله نوزد پس از روغن بیرون آورده که بیده بکار برند
فصل در بیان الیلیلجات مر یا الیلیلج مر یا معده را قوت دهد و طعام هضم
کند و خل معده را محکم کند و اشتتهای طعام آورد و نفخ معده را تحلیل دهد و دایغ
معده است و دفع میکند بعضی فضول رطبه مختلفه از هضم باقیه از غذای متفرد معده
و اسهال را و از خجسته ادمان آن مانع سفید شدن موی حسن لون است و نافع است
از برای بواسیر و اصحاب سودای متولد از بلغم مداومت بان و نافع است از برای
رطوبت و مانع و حمن خصوص آنکه مداومت کرده شود بان بعد از تغذیه بلغم و سودا
بجهت آنکه مقوی معده و دماغ است و ناشف رطوبات فضلیه و نافع است خوردن
هلیله مر یا در زمان انحطاط صداع صفراوی و دموی چون آنرا بگلایسته کشید خشک
سوده بران پاشیده خورده شود بجهت آنکه مقوی معده و مصلح مزاج دماغ و مفر
صداع و تبیه لبوی سده و دماغ است و مداومت آن نافع است از برای صداع
حادث از مثار که معده بسبب بخار از معده بدماغ و از برای صداع و شقیفه و اطریفل
صغیر قوی از الیلیلج مر یا است و مانع است درین فعلها تمام از آن الا آنکه اطریفل صغیر مقل
منی است و نیز الیلیلج مر یا خصوص علیه آن نافع است از برای افسیان مداومت بان
و بواسیر اسود است و در و شنای چشم بفراید و سد بایکثایید و در سر که از بخار
باشد زایل کند و اگر قدری کشید خشک سوده باوی خورده شود بهتر است و رطوبت معده
و دفع کننده طین طبع است و جهت ضعف جگر و دماغ و ریاح بواسیر سوداوی و سودای
عسقری نافع خوردن آن در اواخر صداع دموی معینه زیرا که تقویت معده میکند

و صلح مزاج و مانع است صفت آن اگر ابله نر نازده بهیم رس بهتر است و باید که انرا باطل
یا شیر نبات مر یا سازند و اگر بلبله تر یافت نشود پس بهتر تر متب که معمول آن
قدس است است که بگیرند بلبله کالی نیز که فر به سیم بی دافع بی سوراخ غرقه را
که بنه اب رود و کودی و زمین ساخته بلبله را یک یک بر روی رمل چیده و چنانکه متصل
بیکدیگر نباشند و اطراف آنها خالی باشد پس رمل را بران ریزند و باید که آن رمل
از رودخانه اب عذب خوش باشد پس در روزی دوسه مرتب اب خوش بران
ریزند بعد از دوسه روز بلبله را از رمل بر آورده رمل نازده در آن کوه کرده بدستور مذکور
روزی دوسه مرتب اب بران ریزند و بدستور بعد از دوسه روز رمل نازده نمایند
و انیصل را زیاد کرده روزی یک مرتب بلبله را بیرون آورند آن زمان بلبله شل
بلبله تر خواهد گردید پس بشویند بلبله را با آب خوش سه چهار مرتبه تا خوش تر شود
پس یک سعه که فی بازاری چیده عدده بلبله منتقال مخرمای چیده است و پنج منتقال
و در آب پار بجوشانند و بلبله را در آن آب بطبخ اندازند و با آتش ملایم بجوشانند
پس چون نیم بپخته شود از آب بر آورده اب را دور کرده مرتبه دوم بدستور در آب بطبخ
سعه کوئی و خرما بجوشانند تا خوب بپخته شود پس بر آورده با آب برین بشویند شش مرتبه
پاکیزه پس یک سعه غسل چیده سفید و کف آنرا بگیرند و یا شیر نبات را در آب بسیار داخل کنند
بلبله را در آن اندازند و بپزند و کیهافویه را که ذکر کرده شد و سه مرتبه در آن اندازند
و آفادیه این است در چینی قرضل و از صیل و اب بانه زنجبیل و عفران مشک تبتی
کوفته در کفانی بسته در آن با تیل اندازند و بجوشانند و دانه کیهافویه بماند تا قوت
ادویه باز داده شود و چون شیرینی واجب گردد در بلبله از آب بر آورده
بر روی دسترخوان که با س پاکیزه پس بپزند و دوسه روز بگذرانند تا رطوبتی را که چیده
کرده هوا نشف کند پس در مرتبان چینی کرده غسل صفی بقوام آورده و یا شیر
نبات بقوام آورده در آن مرتبان اندازند تا نقد که از روی بلبله برگردد و بست روز
در خاکستر با شش دفن کنند پس بیرون آورند و اگر غسل یا شیر نبات آن بسبب رطوبتی

که در جرم ابلجها مانده رقیق شده باشد آن غسل بشیره نبات را دور کرده غسل
سفید تازه بقوام آورده و یا شیره نبات سفید بقوام آورده تازه بروی وی کرده
نگه بدارند و اگر خواستیم این افادیه را کوفته بجای غسل آن یا شیره نبات آن
افشانند و از چینی قرقره الطیب قرفل زنجبیل جوز الطیب عود هندی در هر یک صد
عدد ابلج از هر یک دو درم مشک تبنی نیم مثقال زعفران یک مثقال همه را کوفته
بر آن افشانند و سراندا گرفته بعد از چهل روز استعمال نمایند و هر روز بیرون ظرف را
بآب و بشویند ان شاء الله تعالی نافع است ابلج مربا به نسخه محمد بن سعد و دیگر
صنعت آن بگیرند ابلج کابلی اصل یکصد عدد و در زمین کوی کنده در موهضه
نمناک ربلی در زمین عذب پس بر زمین این کور مل از رودخانه غلب ریخته و بر روی
آن ابلجها چیده و بر روی ابلجها بر مل ریخته بپاشند بر آن آب و بعد دو روز
ابلجها را از مل بزدن آورده و ابلجها را دور کرده بطریق مذکور در مل تازه دفن
کنند و دو روز دیگر بگذارند در درخت در مرتبه اب بر آن بپاشند و باز آورده
ابلجها سابق را دور کرده در مل تازه دفن کنند و باین دستور تا ده روز که ابلجها با ابلج
و تر گردند پس در مرتبه آن ابلجها را با آب خوش بشویند یا چهار مرتبه پس بگیرند
و در آب و افروشانند و ابلجها را در آن آب بطوخ چکانند و آبش ملائم بچشند
تا ابلجها بچخته شوند پس بشویند ابلجها را شستن نیکو پاکیزه پس بگیرند غسل نیکو بشویند
و چوشانند و کف آنرا بگیرند و ابلجها را در آن چوشانند و بگیرند این افادیه از عفر
قافله میل بود از هر یک دو مثقال قرفل و از چینی از هر یک یک مثقال نیم مثقال
کوفته و در کیسه کنائی کرده در آن اندازند و ساعت بساعت کیسه مالیده بپاشانند
تا قوت تمام باز داده شود پس ابلجها را بر آورده در ظرف مزاجی یا مرتبان چینی
کرده غسل گرفته بقوام آورده بر آن ریخته مشک تبنی زعفران عنبر شنب باق و زعفران
بر آن پاشیده و سه مرتبان را بچک بسته عند الحاجة استعمال نمایند و هر چند که
شود بهتر میباشد ابلج مربا به نسخه دیگر بگیرند ابلج کابلی بزرگ یکصد عدد و در ابلجها

جلد اول فصل در ابلج مر با و فصل در ذکر اطر لفلات

۷۶۵

انرا بپوشانند بخسایند و بچاه درم خاکستر خوب ناک بران ریزند و هر سه روز یکبار آب و
خاکستر تازه سازند و بعد از نه روز بلیله را بشویند و با قدری آب که انرا بپوشند و
یک کف جو مقشر بپزند چون بچته شود بلیله را از آب و ن آردند و خشک کنند و با سرکه
هر عددی را چند سوراخ کنند و با غسل کف گرفته بقدر فر اگر فتن ان در ظرفی کنند و بست
روزی بگذارند و غسل را تغییر دهند و اگر ان غسل را چند جوش داده بران ریزند نیز خوبست
و تجدید اولی است و همچنین تا خاطر جمع گردند که بطوبی از آب پراشته بود دیگر در ان
نماند پس با غسل مصفی تازه بقدر یک انرا بپوشانند در ظرفی نگاهدارند و اگر خواهند اتوی کرده
بازای هر یک سه عد بلیله از هر یک ازین ادویه از پی زنجبیل قر قفل دانه بیل جز بوا
از هر یک سه مثقال شک ترکی یکد انگ کوفته بچته اضافه نمایند ابلج مر با بستور
اطباء هند صفت ان بگیرند از ابلج القدر که خواهند و در تغار سبزی کرده و چند ان آب
بران ریزند که بلیله را بپوشانند و بعد از ان بچاه درم خاکستر خوب بلوط دران ریزند
و هر سه روز یک مرتبه آب و خاکستر را بدل کنند تا دوازده روز که چهار مرتبه آب خاکستر بدل
شده باشد بعد از ان بچند آب بلیله را بشویند هسته که پوست انرا جدا نشود و بعد از ان
در باتیل اندازند و انقدر آب که ان سران بر گردد و دو کف جو دران کرده بپوشانند
تا چون کتاب شود پس بار دیگر برآورده بشویند بقسمی که پوست ان جدا نشود و هر بلیله
را بخاری مانند سوزن جوال و چند سوراخ زده و دو سه روز بگذارند تا با هوا خشک شود
ان کنند پس در سبزه سبزی کرده غسل گرفته یا شیر نبات بقوام آورده بران ریزند
و شش روز اگر گفته نگاهدارند فصل در ذکر اطر لفلات بدانکه اطر لفل سحون تنخا از
سه میوه است یعنی ابلج و بلیج و ابلج محمود سحری گفته که اطر لفلات حاوین تنخده از بلیله
خست و ان بلیله کابی و بلیله زرد و بلیله سیاه و بلیله آله است سمرقندی در اصول
الترکیب گفته که اطر لفل سمرق است از لغت هندی و واقع میشود بر ابلج و ابلج و بلیله این
سه میوه خاصیت اطر لفل تقویت اعضای عصبی و د باعث آلات غذا از فضلات
مجموعه دران و ترکیب کرده شده ازین سه میوه بسیار کت اسخا و منفعت و تقویت

بعضی بنام بعضی دیگر را ذکر کرده اند و گفته اند که او زان آنها را متساوی بپوشاید و قوتها و منافع
 آنها و اصل الشک را اقتصار کرده شود و از بلبلات چلیب کابلی و بلبله و آله و گاهی اضافه
 کرده میشود بر این سه بلبله زرد بلبله سیاه بمثل و زان هر یک از ان سه بجهت آنکه این
 دو مقوی آن سه میباشد در مزاج و منفعت از تقویت و تقیه پس میگردد و اقل و اقوی
 در فعل بعضی اطبا گفته اند که اطریفل معرب از لغت یونانی است و معنی آن سه بلبله است
 و گفته شده که این معجون از ترکیب اندر و ماخس اول است و این ماسویه گمان کرده که از
 مخمرات جالینوس است شیخ داود گفته که نیت چنین که این ماسویه قوهم کرده زیرا که اسحق
 بن یوحنا از جرجس والد مخمیشوع طبیب عباسین که نقل صناعت طب است از لغت یونانی
 بلفظ یخی آورده که اطریفل لغت یونانی دو است مرکب از بلبلات از دست

و در نزد اول بعضی دیگر را گمان است که از ترکیب طبای هند است و معرب تری
 به طای هندی است یعنی سه میوه که بلبله و بلبله و آله است قالانی گفته که اطریفل معرب
 از لغت هندی است و معنی آن سه بلبله است ولیکن در عرف اطبا اطلاق کرده میشود
 و این هم بر مرکب از بلبلات خمس یعنی سه بلبله مشهور و بلبله و آله و یا شیر که ان
 اطبا هر دوی در شیهت چنانچه در املج ذکر یافت از برای از الة تخفیف ان و باید دانست
 که اولی الشک که شیر الة در مخمرات داخل کرده شود و آنکه غیر پرورده و در شیر در اطریفل
 این بود احوال اطبا در نیاب میفرمایند که در کتاب کافی از کتب اربعه احادیث شیعه
 از محمد بن یحیی از محمد بن عیسی از سعید بن جناح مروی از ابی عبد الله امام بحق
 ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت کرده اند که آنحضرت فرموده اند که
 موسی بن عمران علی بنیامحمد و اولاد اصحاب الصلوة و السلام شکوه نمود به پروردگار خود
 غر و جل از زیادتى رطوبت و بخت پس امر کرده پروردگار عالمیان که گیسوی بلبله
 و آله را پس معجون سازند بماء البصل مصنفه و فراگیر ازین دو و این حضرت امام علیه السلام
 فرمودند که آیند و آهالت که شما انرا اطریفل نامید و بنا بر این نیت اطریفل از پروردگار
 اندر و ماخس و نه از ترکیب جالینوس و نه طبای هند بلکه از ترکیب ماسوی مندرج در

است لیکن ممکن است که اندر دوا مخس اول اسم اطریفل بران گذاشته و بان شهرت داده و یا
 اطبای هند از تری پلای که سرب ان اطریفل است نام گذاشته و بان نام در میان ایشان
 شهرت یافته باشد و در کتاب فردوس که از کتب حدیث است و جماعت نقل کرده از ابن
 عباس که ان روایت کرده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله اصحابه و سلم که آنحضرت
 فرمودند که بلبله سیاه و بلبله کابلی منقی و بلبله زرد و منقی و بلبله و آمله منقی را کوفته بپخته بروغن
 گاو چرب نموده بعسل مصفی همچون سازند و این اطریفل است انهمی و نیز باید دانست
 که اطریفل انهمی اطبای نسخ بسیار است و اصل همه اطریفلات اطریفل صغیر است و آن مرکب است
 از بلبلجات جسمی یعنی پوست بلبله زرد و پوست بلبله کابلی و بلبله سیاه و بلبله منقی و آمله منقی
 اجزا است و ای و بعضی بلبله صینی منقی را نیز بوزن یک جز و داخل نموده اند اجزا را کوفته
 بپخته بروغن گاو یا بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل همچون سازند سراد است
 که داخل کرده شود و عمل در اطریفلات دو چیز مجموع ادویه و قهیکه اراده کرده شود و اینها
 تمام و کمال افعال آنها و گاهی و آنکه کرده میشود و عمل صفائی سه وزن مجموع ادویه تا آنکه
 بگرد و لطیف تر و بگرد بدی و بشاعت طهر ان کمتر و بپختن است حکم معاجین و بگرد و عمل
 احر و احد و اقرب بدو است میباشد از عمل کف گرفته و عمل مطبوخ کف گرفته حدتش
 کمتر از ان و در بنجال سراد است که داخل کرده شود و در ان اب اول مرتبه و بپوشانند تا
 بقوام آید هرگاه اراده طبع عمل باشد و بعد از دو ماه استعمال نمایند شریقی و در مشقال
 و باید دانست که انهمی چون الفع ادویه است نزد اطبای روم و یونان و فرس و است
 و باید دانست که از اطریفلات گاهی اراده کرده میشود و نفویتی و گاهی اراده کرده میشود
 از ان نفی پس در قهیکه اراده کرده شود و از ان تنه باید که اضافه کرده شود و بان مثل سر
 مدبر و گاهی اراده کرده میشود و از ان منع سیلان خون از بزرگسیر و در بنجال باید که اضافه
 کرده شود و بان دواهای حالب خون مانند طهر باومر و ارید و گشاد فارسی و صندل و صندل
 و عذیه ناخواه مدبر و بده و مانند اینها و باید که از ان آنها کمتر از دوزان بلبلجات
 باشند و قهیکه بده باشد برای ادرار بول و لیکن طبیعت سیلان خون در بنجال

باید که بلیله و آله را در روغن بریان نموده است که نتواند قوت اسهال آنها بگیرد و عصر آنها
 مبدل بقیض و نیز حفظ نماید و هن قوت آنها را تا پس بدیو اضع بعیده و روغن گاو بهترین
 ادیان است از برای بریان نمودن آنها در آن و غسل نباید در آن داخل کرد و بجهت آنکه
 در غسل حدت و معاونت بر سهال است بلکه جزا را بمقل محلولی آب گند تا باید سرشت لبیب
 اختصاص مقل بدیو اسیر و حبس آن در خون را در حب ساخت خوب کوچک تا با سانی فرد
 برده شود و حل گردد و نزول با سفل نماید و این را حب مقل نامند و گاهی زیاده کرده شود
 بر اطر فیل و اما بیکه اصلاح حال معده میکنند و مقوی اند و آنرا نزد سوس و مزاج معده و
 اجتماع اخلاط در آن پس نزد سوس و مزاج بارد و طب معده زیاده کرده میشود و مصطلک و
 زنجبیل و فلفل و دار فلفل و عود دهند و باید که بگردانند مقدار این ادویه را در عدد و
 اوزان بر مقدار سوس و المزاج بحسب قوانین مقسره در اصل ترکیب پس باید که نسبت
 جمیع این ادویه معده که زیاده کرده شده است بحسب سوس و مزاج بارد و معده باشد و بجهت
 آن و نزد سوس و مزاج حار و صغرا باید که زیاده کرده شود سنکلی و گلشن و ادویه را
 بر روغن بادام شیرین چرب نمایند و بشیرین شراب نهند و دیا شیر خشت و شراب و در
 و از برای جرب اقتصار کرده بر سه میوه اول و داخل کرده شود در آن سنا و شاهتر و
 شسته شود و بکشتن لبیب بطوبت آن و کمی گرمی آن و نزد حاجت منبع بخار از سر داخل کرده
 شود در اطر فیل صغیر شیر خشک و نزد احتیاج به سحران سوس و ترکیب کرده شود و بقیاض
 و بسفایج و تریب و افیتین و سوط و دوس و زیاده کنند این پنج را با زای آن پنج پس
 بگردانند اوزان اینها را متساوی بسبب دسی منافع اینها و تفاوت قوای اینها
 بر نصف از اوزان ادویه اطر فیل بسبب شدت قوت اینها بقیاض قوت ادویه اطر فیل
 و بسا باشد که زیاده کرده شود و تریب و جرب اینها بقدر یک واقع شود در هر چند گرم از جمیع
 ادویه یک گرم تریب سفید و برباد شش گرم از ادویه یک گرم تریب سفید نزد زیادنی سوس و او
 بنم در حالیکه بوده باشد اراده تقویت قوت سهال آن و می نامند آنرا مبحون بخاج
 و گاهی زیاده میکنند بر آن سنکلی و اسطوخودوس و غیر اینها بحسب مزاج و گاهی

جلد اول تعریف و منافع اطریفلات

بجای آن کیدانه طفل سیاه گذاشته اجزا را نرم کوبیده بچینه بر دهن بادام شیرین
چرب نموده زربیب مذکور را با دانه های طفل نرم کوبیده اجزا را بان شسته معجون سازند و
این اطریفل سسی است بمعون زربیب و نافع از برای صرع و المایخولیا و برودت کلیه مثانه
و تقطیر بول و کاهای اضافیه کرده میشود و پیراجرای اطریفل صغیر افیتون و تربد و انیسون
از هر یک نصف کپچ و از بلبلت و از اطریفل افیتونی میامند پس میگردد دفع آن بزرگ در
امراض حادث از اخلاط بارده خصوص سودا پس گفته عمده نفع اطریفل صغیر در امراض
دماغیه قطع انجره و تقویت اعضا و دماغ و معده و بواسیر و نزله دهن و رعونت و
حمق است خواه سبب آن بغم باشد و خواه سودا مداومت بان بعد از تعدیل در مرض در امر
ساقیه بعد از تنقیه در مادی بجهت آنکه تقویت مینماید معده و دماغ را و نیکو میگرداند هضم را
و نشفط رطوبات فضلیه میکند پس متولد میگردد در بدن خونی پاکیزه لطیف صافی از رطوبات
بلغیه و از دردی سودا و لکند اجمهور اطباء تصریح کرده اند با آنکه ادمان اکمل اطریفل صغیر بالغ
سفید شدن بوی و تقوی دماغ و مصلح رطوبات صیدیه است ولیکن کاهی ادمان آن تولید
تولع میکند زیرا که اسهال تقی اخلاط میکند و غلیظ انحصار مانده مورت تولع میگردد و اسهال گفته که
اطریفل صغیر منقرض است بطحال و مصلح آن شربت شنبلیله میفرمایند که گمان حقیر نیست اصل در اطریفل
صغیر هلیله کابلی و بلبله آمله باشد و از برای تقویت و زیادتی فعل بلبله زرد و بلبله سیاه را
افزوده اند و بعضی بلبله سبز صینی را نیز زیاده کرده اند و سبب اغراض و اعراض و
دیگر نیز افزوده اند هر یک را سسی بدان نموده اند چنانچه تفصیل انشاء الله تعالی
مذکور میگردد خواص و منافع اطریفلات - امراض الراس الصداع
و الشقیقه چون اطریفل شنبلیله سرد دماغ و نافع اند امراض الراس خصوصاً کشتنیر
انها بسبب قطع رطوبات و منع صعود اخلاط و انجره از معده و سایر بدن بسوی مایع لهذا
نافع است آن از برای صداع بمشارکت معده و طحال و شقیقه را نیز مداومت بخوردن اطریفل
کشتنیر السبات و المایخولیا و سور الفکر خوردن اطریفلات حاره نافع اند
سبات و المایخولیا و سور فکر بارد رطوبت را و اطریفلات بارده حاره و مویه اسخارا

جلد اول تعریف و منافع اطریقات

۷۷۱

الدوار والسه گفته اند هرگاه بوده باشند آن هر دو فرمن و حادث از اخلاط البلیغ
و رطوبات و رایج و ایخه متصاعده از معده و سایر بدن لبوی سه و از مشارکت معده
علاج آنها بعد از کشودن طبیعت بختنه با و تقویه تمام معده و بدن بقی بکنج و آب تربت مقیما
دیگر و یا اسهال با یا رجالت از انضاج ماده استعمال اطریقات موافق سبب من
از برای تقویت معده و دماغ و تجوید هضم و اسهال بلغم بعصر و کشف رطوبات باقیه و منع
صعود ایخه و رایج لبوی سه و تولید بلغم و رطوبت در معده و سایر اعضا و تنیر گفته اند
بسا باشد که در علاج آن هر دو علت محتاج باشند بخوردن اطریفل صغیر به نهائی هر صبح
تا ششاد و منتقال و آخر روز شراب اسطوخودوس شراب لیمون بقرق بادرنجویه غدا کتا
بخورند و با یارج فقیرا اگر بوده باشد بلغم بسیار و عقل طبیعت زیاده و تنیر نافع است اطریفل
صغیر به نهائی سه حادث از ضرب سقطة را بجهات مذکوره از تقویت دماغ و منع صعود ایخه
بدماغ و غیره و نیز خوردن و منتقال اطریفل کشنیری خصوص وقت خواب باب گرم نافع است
دو حادث از ایخه غلیظه صفراویه را الشیالان تقا به بخوردن اطریقات نافع است
المالینجولیا و البوسواس السوداوی گفته اند که چون هر هفته از اطریفل صغیر سه
درم و افیتون مسحق و دو درم و ایارج فقیرا نیم درم دریم شسته حبساخته بوق نقره پیچیده
وقت خواب باب گرم فرو برند نافع است آن هر دو را این فوج قرمی گفته اند بهیرمالینجولیا
است اگر واجب باشد و تربط مزاج و انضاج سودا و اسهال آن باد و بهی مناسب در
ایام راحت باید که داده شود و صاحب آن هر روز چیزی از اطریفل صغیر با ثلث وزن
آن افیتون مسحق و سدس آن ایارج فقیرا شیخ الریس گفته که استفراغ ماده مالینجولیا بعد
از تربط و وضع ماده هر هفته یک مرتبه باید نمود و بجای لطیف متوسط در قوت و ضعف و مابین آنها
استعمال اطریقات باید نمود و با نصف که بکند اطریفل صغیر سه درم و افیتون مسحق
یک درم و ایارج فقیرا نیم درم دریم شسته حبساخته باب گرم فرو برند و هر ماه یک مرتبه استفراغ
باد و بهی قویه نمایند تا نایا رجالت و وجوب رقیه تا زمانیکه زایل گردد علل و اطریفل
صغیر با افیتون مجرب است از برای مالینجولیا اگر بوده باشد با خوف ضعف قوت استعمال داده

جلد اول تعریف و منافع اطریفیات فصل در بیان نسخ و سهام اطریفیات

۷۷۲

مسهل قوی سید اسمعیل جرجانی گفته که چون ابدان صحاب مایخو لیا میباشند بسیار
ضعیف پس باید که استفراغ ایشان نمود باطریفل صغیر سه درم و افیتمون دو درم و
ایارج فیقرا یک درم و جمیع یک شربت قرشی گفته که نقاد استفراغ در مایخو لیا بعد از هر چند
روزی بعد از تربیب بدن الضاج ماده باطریفل صغیر مقوی با افیتمون باین نحو که در هر سه
درم از آن یک درم افیتمون مسحوق در هم شسته بخورند و این نیز بسیار مفید مخصوص در
صفت مایخو لیا که سبب آن در نفس مانع باشد بجهت آنکه آن سهل بلغم و سودا است بعضی متوکل
و مانع است میرزا ابراهیم در منهاج الادویه آورده که چون گرفته شود در مایخو لیا مایخو لیا
ما را بجن در هر چند روز که از هفته متجاوز نباشد از اطریفل صغیر دو درم و ایارج فیقرا یک درم
و افیتمون مسحوق دو دانگ مجموع را در هم شسته باخته فرو برند نفع میبخشد از انقباض مین و اگر
قوت را بد داشت باشد زیاده کنند برین دو ششم خطل مسحوق و همچنین اطریفل اسطوخودوس
و افیتمون السکه گفته اند که چون صاحب که غیر دموی را فاقه حاصل شود و نتواند
دوا خورد و نافع است او را خوردن اطریفل صغیر مقوی با سطوخودوس و ایارج فیقرا +
الصراع قرشی گفته که استفراغ بلغم باطریفل صغیر مقوی با ایارج فیقرا و حجر ازنی از هر یک
یک درم نافع است از برای صرع بلغمی مخصوص آنکه بشمارکت معده باشد و تفتیه سودا باطریفل
صغیر مقوی با ایارج فیقرا و حجر ازنی از هر یک یک درم نافع است از برای صرع سوداوی +
الفالج قرشی گفته که در فالج بلغمی استفراغ باطریفل صغیر مقوی با سطوخودوس و ایارج فیقرا
در هجوع ثالث نافع است از او گفته اند که در فالج دموی بعد از قصد و استعمال حقنه منوط
نافع است اطریفل صغیر با ایارج فیقرا اللقوه شیخ الریس گفته که چون صبیان را در آخر فصله
لقوه غارض گردد باید که تا بهفت روز هر روز بخورند ایشانرا اطریفل صغیر و غذای ایشان
باید که نخود آب باشد و حج الاون خوردن و انتقال از اطریفل کشنیه نافع است در
گوش حادث از بخارات معده را سلس البول مداومت باطریفل کشنیه نافع است
انرا بجهت آنکه مقوی اعصاب اعصاب عصبانیه و ناشف رطوبت فصل در بیان
نسخ اقسام اطریفیات اطریفل اسطوخودوس تفتیه اخلاط غلیظه بلغمیه و سوداویه از بد

و دماغ کند و نافع است از برای صرع سوداوی و بلغمی و از برای توده و این اطریفل از سنبلاط
 انحروم است صنعت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آمله منقعه
 سنکلی تر بد سفید مدبر بسفنج فستق اسطوخودوس اقیقین از هر یک پنج مثقال غار لقون شش
 مصطکه رومی فاوانیا بزرسیا لیوس حجار منی منقول از هر یک دو مثقال و نیم سوز سرخ
 منقوع العجم ده مثقال ادویه را کوفته بخیخته بروغن بادام شیرین سی مثقال حرب نموده مویز
 را کجلا ب بنهرند تا مهران شود پس بپالایند و با سه وزن ادویه غسل بقوام آورده ادویه را با آن
 بشنند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربت از آن تا چهار درم و از برای سببال تا شش درم
 اطریفل اسطوخودوسی دیگر نافع از برای صرع صنعت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی
 بلبله سیاه پوست بلبله آمله منقعه سنکلی تر بد سفید مدبر بسفنج فستق اسطوخودوس از هر یک
 مساوی کوفته بخیخته بروغن بادام شیرین نصف وزن مجموع اود به چرب نموده بکسل
 سه وزن ادویه چون سازند شربت دو مثقال و گاهی اشامیده می شود در صرع بلغمی
 این اطریفل مقوی بایاچ فیکرا تک درم و گفته شده که اطریفل نافع است از برای فالج و
 مقیدارش بدین جهت فالج چهار مثقال است و بد آنکه اطریفل اسطوخودوسی طبع سرد و مقوی
 دماغ است و بسیار برای بلغمی سوداوی و بلغمی دماغ و معده را از اخلاط پاک کند و صرع و بالینو لیا و
 بوق و برص مفید است و امراض چشم و گوش و بینی را و نافع است خوردن چهار درم آن به تنهایی
 و یا مقوی بایاچ فیکرا یک درم از برای صراع بلغمی جهت آنکه سببال بلغم می کند و استمال آن در ده و بده نفع اطریفل
 اسطوخودوسی دیگر تنقیه دماغ از اخلاط غلیظه میکند و نافع است از برای بالینو لیا خصوص
 صنفه که از احتراق بلغم باشد و مداومت بان مانع سفید شدن موی است و رطوبات دفع کند
 صنعت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آمله منقعه سنکلی تر بد سفید
 مدبر بسفنج فستق اسطوخودوس مصطکه رومی اقیقین از هر یک شش سوز سرخ منقوع العجم ده مثقال
 بنج مثقال کوفته بخیخته بروغن بادام شیرین مقدار است و بخیته حرب نموده پس مجموع را بکسل
 مضافه سه وزن ادویه چون سازند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربت چهار مثقال
 اطریفل اسطوخودوسی بدین نسخه دیگر طبع است و مقوی دماغ و از برای امراض چشم

و گوشش ناف است صفت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله
 آمله منقی اسطوخودوس از هر یک شش مثقال کوفته بخمیره بر و عن بادام شیرین بست و بمشغال چوب
 منوره کبش منسب زده مثقال و عمل مصفی سه وزن ادویه به دستور مفرعون سازند و بعد از
 چهل روز استعمال نمایند شربت از یک مثقال تا چهار مثقال و در نسخه دیگر وزن کبش شش مثقال است
 و در نسخه دیگر بسفاج نیز داخل است اطریض اسطوخودوس سهیل تقیه بلغم سودا کند
 و ناف است از برای مالینویا و صرع خصوص و قتیله ماده متصاعده از اعضا مانند رحم و معده
 و غیر این اعضا بدماغ باشد صفت آن پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آمله منقی
 اسطوخودوس افیتون حجار منی بسفاج نسته از هر یک ده درهم ایاج فیرا تر بد سفید مدبر
 از هر یک بست و درم غار قون بش سفید کما فیتوس از هر یک پانزده درهم شحم حنظل شست و درم
 نمک هندی چهار درهم کوفته بخمیره بر و عن بادام شیرین سه درهم چوب منوره بلبل سفید کف
 گرفته سه وزن ادویه معجون سازند شربت بعد از چهل روز از سه درهم تا چهار درهم اطریض
 اسطوخودوس بد نسخه دیگر ناف از برای اصحاب مالینویا و دسواس سوداوی و افکار فاسد
 و از برای صرع و سایر امراض سوداوی و بلغمی صفت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله
 کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آمله منقی از هر یک ده درهم شیطج هندی فستقین رومی سنخا
 اسطوخودوس افیتون بسفاج نسته تر بد سفید مدبر از هر یک پنجم درهم سنبل الطیب صطکی و درم
 جوز بوا از هر یک دو درهم گاوزبان شاهره و خنجشک لاجورد حجار منی منسلین بادرنجبویه
 از هر یک چهار درهم اینسون دو درهم کوفته بخمیره بر و عن بادام شیرین چوب منوره با سه وزن
 ادویه غسل سفید مصفی یا مویز سهسته بیرون آورده یا هر دو یا هم معجون سازند شربت دو
 مثقال اطریض اسطوخودوس تالیف انزوم که بنهایت متفوی و مانع بارد است و ناف است
 از برای نسیان بارد در طب و حافظه را قوت دهد صفت آن پوست بلبله کابلی بلبله سیاه
 آمله منقی از هر یک ده مثقال پوست بلبله زرد پوست بلبله چینی پوست بلبله اسطوخودوس
 و ج ته کی سحر کوفنی بادرنجبویه از هر یک شش مثقال عود الصلیب تخمیل اسارون شامی شیطج هندی
 اید ساکل بالونه از هر یک و از چینی فضل سفید صطکی کند و از فضل از هر یک مثقال فاقر قرع

و نقل بودند و منتهی جده از هر یک یک مثقال و نیم مویز سرخ منسوج البعم کلغه اقبالی از هر یک
نود مثقال عمل مصفی یکصد و هشتاد مثقال مویز را شب در عرق بهار نارنج و عرق انجبینک
از هر یک یک رطل عرق گل مشک عرق عود قناری عرق صقر فارسی عرق آذخر از هر یک نیم
رطل بخیسانند و صبح با کلغه در دیگ پاکیزه نموده بپوشانند تا مهر اشود از آتش فرود آورده
بمالند و بپاشانند و صافی نمایند پس در عمل مصفی داخل کرده بپوشانند و کفش را بگیر و بپوشانند و آورند
پس ادویه کوفته بر روغن بادام شیرین حل مثقال چوبیده بان بپاشند و بعد از چهار روز
استعمال نمایند شربت و دو مثقال اطریاف فیتونی به نسخه امین الدوله ابن تکیه معده و نوا
انرا پاک سازد و تفتیه دماغ کند و سودا و بلغم را دفع کند و مالینو لیا را نافع باشد و خط موی
از سفید شدن کند صنعت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله سیاه پوست بلبله آلمنتی انیسون
از هر یک مثقال فیتون اقویطی ترب سفید از هر یک هفت مثقال کوفته بخت بر روغن بختیه و بادام
بست مثقال چرب نموده مسک سفید نود مثقال گلاب گاو زبان از هر یک مثقال بپوشانند و
ادویه چرب نموده را بان شسته معجون سازند شربت چهار مثقال و در نسخه دیگر انیسون
داخل نیست و گفته اند که شربت از دو مثقال آسسه مثقال است اطریاف فیتونی دیگر صنعت
آن پوست بلبله کابلی شیطان هندی بسفایج فستق انیسون از هر یک سه مثقال شک
هندی دو مثقال پوست بلبله آلمنتی از هر یک ده مثقال سنکلی فیتون اقویطی ترب سفید
از هر یک مثقال زنجبیل مثقال کوفته بخت بر روغن بادام شیرین بانزده مثقال چرب
نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و بعد از چهار روز استعمال نمایند شربت
چهار مثقال اطریاف فیتونی به نسخه دیگر بهای سوداوی و بلغمی را نافع است و سیاهی
را نکا بدارد و نگذارند که زود سفید شود صنعت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه
پوست بلبله آلمنتی از هر یک ده درم سنکلی ترب سفید مدبر فیتون اقویطی از هر یک
پنج درم شیطان هندی سه درم بسفایج فستق یک درم انیسون شک هندی از هر یک ده
درم اجزا را کوفته بخت بر روغن بادام شیرین چهار درم و در نسخه دیگر بست مثقال چرب
نموده بعسل سفید مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربت از یک مثقال تا چهار مثقال فیتون

گفته اند که از یک مثقال تاسه درم است و این الیاس گفته که سه سبی ازین اطریفل اشتیقات
وصاحب نیز ان الطایع گفته که این اطریفل گرم است و در اول درجه دویم و خشک است و در آخر
درجه دویم و در ششم دیگر درین اطریفل پوست بلبله زرد و بلبله سیاه داخل است و درین
بسفایج دو درم است و وزن روغن بادام شیرین پنجاه درم و گفته که بعد از چهل روز است
نمانند شربت تا چهار مثقال اطریفل اقیتمونی دیگر بقسقه را بر طرف زد و سودمند بود
صفت آن بلبله سیاه بلبله آله منقی سنکلی از هر یک ده درم و دو قوبت درم مصطلک
سه درم اقیتمون رومی پنجم درم و ج ترکی دو درم مونیز منقی شتی درم اجر کوفته بنجیه با سه
چندان عمل بقوام آورده کف گرفته بشیند اطریفل اقیتمونی دیگر بقسقه سیاه را بر طرف
کند و فایده دهد صفت آن بلبله کابلی بلبله سیاه بلبله اقیتمون از هر یک شتی کوفته بنجیه
با مونیز منقی بشیند مقدار شتی سه درم باشد اطریفل اقیتمونی دیگر قوی از شتی قبل
آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی بسفایج فستق مطبوخ
تر بد سفید از هر یک شتی درم اقیتمون ایاج فقیر از هر یک ده درم غاریقون شش سفید
پنجم درم تنک بندی دو درم کوفته بنجیه روغن بادام شیرین جرب نموده بعسل مصف
سه وزن ادویه بشیند شربت از سه درم تا پنجم درم بات گرم بخورند اطریفل اقیتمونی
که قدس ه این اطریفل قسام مالینولیا را بنهایت نافع است و عجبت صفت آن کافور
مونیز منقی عمل مصف از هر یک یکصد و نود و درم همه را در گلاب و عرق کاذر بان و عرق
دار چینی و عرق فرنجشک از هر یک رطل حل کرده با شش ملایم بچوشانند و بماند نیکو و
بفشارند و بیالانید و بقوام آورند پس گیرند پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه
پوست بلبله آله منقی زرشک منقی از هر یک ده درم کاذر بان اقیتمون اقویطی مطبوخ و
شاه تره شستین رومی فرنجشک با در بخوبی سنکلی از هر یک شتی درم بسفایج فستق تره
تر بد سفید مدیر حجر ارمنی لاجورد مغسول را شش خم غلر ریوند چینی نیون زراوند حسیج
سنبل الطیب از هر یک پنجم درم غاریقون شش سفید سه درم حب بلسان قاذوینا دار چینی
مصطلک رومی نازشک تمام بود نه نهری سلخه از هر یک دو درم کوفته بنجیه روغن بادام شیرین

چهل گرم جرب نموده بان بشنند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی و و منقال اگر خواسته باشد
 که در سهال قوی باشد یک گرم ایارج فیه در یک مقدار شربت ان کشته و حبسخته بابت گرم و در
 اطریقیات اگر نافع از برای برودت معده و ریاح و بواسیرین لون و زیاده نمودن باه صنعت
 آن پوست بلبله کابلی پوست بلبله آله منقی فلفل و ارغفل از هر یک یک گرم زنجبیل بوزیدان شیطیح
 بسیار شفاقل از هر یک سه گرم تووری زرد تووری سرخ لسان العصاره حبس القفل
 از هر یک دو گرم بهین سرخ بهین از هر یک یک گرم کنجد مقشربا سفید از هر یک یک گرم کوفته
 بیخته لعسل مصفی بوزن مجموع ادویه بشنند و بعد از چهل روز استعمال کنند شربت سه گرم اطریقیات
 تری بدی طبع را نرم گردانند و معده را از صفرا و بلغم پاک گردانند و تپهای مرکب و بلغمی را مفید است
 صنعت ان پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی پوست بلبله آله منقی از هر یک شش مثقال
 غنچه کلک اصل السوس پوست تراشیده از هر یک شش مثقال تربید سفید محو ف مدیر چهارده
 مثقال زنجبیل و مثقال قره الطیب و صینی قاقله جوز بوا از هر یک مثقال شاه تره شش مثقال
 اجزا را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین شش مثقال جرب نموده لعسل مصفی سه وزن ادویه
 معجون سازند و در ظرف صینی لنگاه دارند شربت از و و منقال و نیم تا چهار مثقال و در شربت
 دیگر شربتی هفت گرم است باب گرم نافع است انشاء الله تعالی اطریقیات تری بدی به شنبه
 میرزا حکیم منقول از خط مغزی الیه حبس امراض بارده دماغی صنعت ان پوست بلبله کابلی پوست
 بلبله زرد بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی از هر یک شش مثقال تربید سفید مدبرده درم فیتون
 پنجدرم انیسون یک مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چهل مثقال جرب نموده لعسل
 سه وزن مجموع ادویه کلابق کا و زبان از هر یک یک رطل عسل با کلابق عرق کا و زبان
 بقوام آورده ادویه را بان بشنند و در ظرف صینی لنگاه دارند شربت بعد از چهل روز که از
 ساختن گذشته باشد چشمتقال اطریقیات جوز جندم خواش کل خوردن و جنرهای بیدار قطع
 کند صنعت ان پوست بلبله کابلی پوست بلبله آله منقی جوز جندم مصطلک قاقله کیار تا نخاه
 زنجبیل اجزا متساوی کوفته بیخته لعسل مصفی بشنند شربتی مقدار جوزی پیش از طعام و بعد
 از طعام میتوان تناول نمود و جای گل نشاسته بانگش کرده بخورند و یا جوز جندم را

منشور ساخته بخورند و غذا را منحصراً بکباب بلکه بکباب مرغ بچنه نمایند اطریفل خبث الحیدر که
 نافع است از برای ادیاج بواسیر و استرخای مثانه و از برای جمیع امراض حادثه از زکوة
 و بلغم و از برای ضعف باض و ضعف کرده و یرد و تان صفت ان پخته شیخ رئیس کرده
 مثقاله سیوم از جلاولی از قرا بادین که در جوارش است ذکر کرده و معلوم نیست که مؤلف کتب
 پوست ابلهیکه کابلی پوست ابلهیکه آله منقی تخم کرفس کوهی ناخواه صقر فارسی از هر یک یک اوقیه
 حما سنبیل الطیب وانه هیل بواج ترکی از هر یک یک درهم خبث الحیدر مدبر سکه اوقیه و از صینی
 چهار درهم فلفل سفید فلفل سیاه دار فلفل نارغیت یعنی نارنگ شک نک هندی از هر یک نیم
 اوقیه خردل یک اوقیه و نیم نوشادر نیم درهم ادویه اگر کوفته و زن کرده همه را بر دغن بادام
 شیرین جرب بنوده و بسیل سفید مصفی شده و زن مجموع ادویه معجون سازند و بعد از چهل روز که
 از ساختن ان در گذشته باشد استعمال نمایند شربت بنی یک مثقال صاحبین ان الطبايع گفته که
 این اطریفل گرم است در دو درجه و نیم و خشک است در آخر درجه سیوم و این تو هم است از ان
 چه حرارت و بوی مشکس هر دو از آنچه گفته کمتر است و در نسخه دیگر این اطریفل شیطح هندی
 یک اوقیه داخل است اطریفل خبث الحیدر منقول از قانون سور الهم و یرد و تان و یرد و تان
 و امعا و باد بواسیر و مثانه را نافع بود و باه را قوت دهد صفت ان پوست ابلهیکه کابلی پوست
 ابلهیکه ابلهیکه سیاه آله منقی تخم کرفس حیل شیطح هندی ناخواه صقر فارسی از هر یک یک
 اوقیه سنبیل الطیب کابلی بواج ترکی از هر یک یک درهم و از صینی چهار درهم فلفل سیاه و نیم
 نارنگ شک نک هندی از هر یک نیم اوقیه خردل سفید یک اوقیه نوشادر نیم درهم خبث الحیدر
 مدبر سکه اوقیه و اگر کوفته بر دغن بادام جرب کرده باشد چندان عمل گفته که گفته باشند
 شربت بنی دو درهم اطریفل خبث الحیدر دیگر منقول از قانون شیخ رئیس نافع از برای
 اصحاب ه سر و بواسیر و راج بارده و زک و اصابی گردانند و اشتباهی طعام در
 و طعام را همضم کند صفت ان پوست ابلهیکه کابلی پوست ابلهیکه آله منقی تخم کرفس حیل
 عود قناری خام جوز بواسک صنی گسغ منسروع الاقماغ سنبیل الطیب خردلی مصطک
 رومی از هر یک ده درهم مشک ثقی یک درهم براده خبث الحیدر منسروع و شراب ریحانی

هفت روز پس از هفت روز بکشد از او سحر نماید سحر بلخ و در تابانتهی بریان کنند و بکشد از آن
 بوزن مجموع ادویه و مخلوط کنند باقی ادویه کوفته بخیته بروغن بادام شیرین چرب ملوده و مجموع
 را با عسل مصفی سه وزن ادویه بپزند اطریفل خبث احمدیه منقول از جامع الادویه ریجانی که همین
 منافع دارد صفت آن پوست بلبله کابلی پوست بلبله آلمه منقی پنج سوکن زنجبیل عمده و قمار سی
 خام جوز بواسک صلی گلشن سنبل الطیب از هر یکی مصطکه از هر یک ده درم خبث احمدیه بصیری
 که هفت شبانه روز در سه که خیسایند و بعد از آن خشک کرده و بریان ملوده صلایه کرده باشند
 مجموع ادویه را کوفته بخیته بروغن بادام شیرین چرب ملوده و بانیات سفید قوام آورده باشند
 شربت دو درم اطریفل خبث احمدیه به شعله عسل بن یحیی بن جزیله صفت آن بلبله سیاه
 پوست بلبله آلمه منقی فلفل زنجبیل سود کوفی شیطج هندی سنبل الطیب از هر یک ده درم خبث احمدیه
 مدبر یعنی کوفته بخیته که چهارده شبانه روز بسره که نگوری نر کرده پس خشک ده بریان کرده باشند
 یکصد درم جلادویه را کوفته بخیته یک یک را علیحه وزن ملوده بهم میزند و بروغن بادام چرب
 ملوده و دو درم مشک ثقی خالص سوخته در آن کنند و با عسل سفید مصفی سه وزن ادویه بپزند
 و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربت بنی از دو درم تاد و منقال اطریفل خبث احمدیه جوز حب
 مطبوخ نافع از برای راج بارده و وجع طهر و فساد ملت و بواسیر و زک و در اصفانی گردان
 و اشتباهای طعام آورد و در تقویت باه بی نظیر است و کاسه راج بارده معده هست و مقوی
 معده و رحم و مثانه بار دست صفت آن پوست بلبله کابلی پوست بلبله آلمه منقی حبث بلوط
 پوست کرفس از هر یک درم تخم کرفس رازیانه و دقوانیون فطر سالیون تخم که تخم کندنا
 تخم پیاز تخم شلغم تخم ترختم اسپست ناخواه تخم انجیره حبه انجیره انجدان فلفل تخم شبت
 نر لکمان زیره که راکی کشیده خشک از هر یک ده درم زرباد و روغن عقری همین سرخ به همین
 تو دوی سرخ تو دوی از دجوز بواسک دارچینی خولجان زنجبیل سود کوفی سنبل الطیب
 سید نر از هر یک چهار درم آشته شیطج هندی اسارون انطا قصب الذریره لسان
 العصافیر نارنگ صغر فارسی راسن قاقایه خیر بواسندل سفید قره الطیب باده از هر یک
 پنج درم جوز جندم حرف بابی مصطکه رومی غنچه گلشن مرما حوز قنار کنند و بفضای خشک بپزند

از هر یک هفت درم خبث السحید گرم کرده بالتش لیس فینیه بجای سر در کرده مراتب بار بوزن
مجموع ادویه ادویه ابابنیزه عصف به بر نه تا غلیظ شود و از آنش برگرفته بیالایند و
مقدار یک اوقیه هر روز ناشتا با مدا و دیگر ممتوده بنوشند و میان روز غذا اسفید باج
یا گوشت بپزیده باشد و بجای آب فینیه صرف بیاشامند و مدت یک هفته تا که دو هفته باین
مدومت نمایند اطریفل خبث السحید مطبوخ بنسخه شیخ الریس صالح بحبت ضعف معده
و حرارت مزاج ان صفت ان خبث السحید بصیری مدبر پوست بلبله زرد بلبله سیاه پوست
بلبله آله منقی گیس منزع الاتماع کلنار فارسی از خرگی اجرامتساوی همه در شراب ریخته
بجو شانند تا غلیظ شود پس بیالایند و نگاه دارند و هر روز مقدار سلا و قیه بیاشامند
اطریفل خبث السحید دیگر منقول از قزاق باین قلاشی که بحبت معده گرم موافق است صفت
ان پوست بلبله کابلی پوست بلبله آله منقی پنج سوسن گیس از خرگی از هر یک ده درم
خبث السحید مدبر مثل مجموع ادویه پیش کر طبرزد المقدار که ادویه باین شسته نشود و شکر طبرزد
را بکندازند و بقیوم آورند و ادویه را باین شسته شربتی و درم با شراب سبب و امثال
ان و بدانکه این اطریفات خبث السحید در اکثر نسخ باسم جوارش خبث السحید مسطور است
اطریفل دیدان که مهای بزرگ و کوچک و حب القرع را بکشد و بیرون آورد و متقیه فصول
فاسده غلیظه از معده و امعاکنه و اخراج بلغم نماید صفت ان پوست بلبله زرد پوست بلبله
کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی از هر یک ده درم برنگ کابلی متشربست و پنجم
ترید سفید حب النیل فطیخ از هر یک پنجم درم قنبیل ترس شامی فستقین رومی درمنه ترکه
افیتون اقریطی خردل نکافطی شحم حنظل سعد کوفی راسن از هر یک ده درم کوفته بخیته با
سه وزن مجموع ادویه غسل سفید مصفی بعد از آنکه اجزا را بر روغن بادام شیرین چرب نموده
باشند بپزند شربتی از دو مثقال اجبار مثقال اطریفل از بیب بنسخه شیخ رئیس تافع از
برای صرع صفت ان پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی
اسطوخودوس از هر یک ده درم فاوانیا پنجم درم غافرق حاسه درم کوفته بخیته بر روغن بادام
شیرین چرب نموده بمویر نسخ دانه بیرون کرده کوبیده بشینند و استعمال نمایند و در نسخ

دیگر اسطوخودوس بنجدرم است و بنجدرم افیتیمون افزوده کرده شده و عاقر قرحا داخل ندارد و در
نسخه دیگر افیتیمون و عاقر قرحا داخل نیست و بانی اجزا و البیلیات در وزن متساوی و وزن بزرگ
بوزن تمام ادویه است شنبلیله تا یک مثقال و نیم اطریقیات زمانی که حکیم محمد مومن در نسخه ذکر نمود
و گفته که تالیف پدر من حکیم محمد زمان است و در نسخه دیگر است که تالیف من است که باسم پدر خود
گردانیده ام سهیل صفر و بلغم و سودا است و تقیه معده و دماغ کند و مداومت آن قطع نزلات
نماید و دماغ صعود بخارات بدماغ است و سهیل است و اگر بعد از طعام خورد مضرت نمیرساند و جهت
مالیخولیا خصوص مرانی و قولنج نافع و قوتش تا دو سال باقی میماند و قدر شربت جهت استحصال اخلاط
از چهار مثقال است تا شش مثقال و چون مداومت بان کنند و هر روز یک مثقال تا دو مثقال
تناول نمایند و موافق جمیع امور جهت صفت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه
گلبنه خشک سفونیا می منوی از هر یک مثقال تر بدفعید بدگرشینه خشک از هر یک
مثقال پوست بلبله آله منقی طیار شیر گل نیلوفر از هر یک مثقال صندل سفید کثیر از هر یک
سه مثقال روغن بادام شیرین سی مثقال ادویه لاکوخته پنجه بدان چرب نموده عذاب
سببمان از هر یک یک عدد و گلبنه شده مثقال جو شانه شده صافی نموده شیر و بلبله مراب
یک عدد و هشتاد و یک مثقال عسل مصفی یک عدد و هشتاد و یک مثقال داخل کرده بقوام آورده
ادویه بان بشیند اطریقیات سناسکی مجرب است از برای چرب و مله و سفه صفت آن پوست
بلبله زرد پانزده مثقال پوست بلبله آله منقی سناسکی از هر یک مثقال ریون و چینی پنجم مثقال
کوفته پنجه بروغن بادام شیرین چرب نموده لعسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه بشیند
شربت تا پنجم مثقال اطریقیات سناسکی دیگر بادشنام را سودمند بود و صفت آن بلبله زرد و زرد
درم بلبله سیاه هفت درم بلبله آله از هر یک بنجدرم سناسکی شاه تره از هر یک شش درم گل
سرخ بنفشه تخم کاسنی از هر یک دو مثقال جزا کوفته پنجه بروغن گل چرب کنند و با عسل بشیند
و مقدار شربت چهار درم باشد اطریقیات سناسکی دیگر که دسواس و دیوانگی و اندیشه های
فاسد را نافع باشد و بواسیر را سود دهد و طبع را نرم کند صفت آن بلبله کابلی بلبله آله منقی
از هر یک ده درم فستقین و می سناسکی شیطان هندی افیتیمون بسفاج تر بدفعید بطور خود

از هر یک پنج درم سنبل الطیب مصلی جوز بوا از هر یک درم کاو زبان قرمچ شک لاجورد مغسول
 جوار منی مغسول بادرنجوبه از هر یک چهار درم تخم کرفس میون از هر یک دو درم ابن کوفته نیمه
 بروغن بادام چرب کرده بادو خندان ادویه غسل صاف و صده درم میون پوت از دانه میون
 کرده نرم کوفته بدست و متعارف باشند اطریفل شاهره جرب و حله و سفوف و شندی را
 نافع است طغفان آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه شاه تره خشک از هر یک
 سی درم پوست بلبله آله منقی سناسکی از هر یک سی درم ریونند چینی دو درم چوب کز دو درم آله
 کوفته نیمه بروغن بادام شیرین جرب ملود کیش سنبله کوبیده بسند شربتی چهار درم و در نسخه
 صاحبیات بلعی وزن بلبله و آله و سناسکی از هر یک ده درم است و نسخه اول بهتر است
 صاحب میزان الطبیای گفته که مزاج این اطریفل گرم است در یک درجه و نیم و خشک است در
 او آخر درجه دویم آن قد کس ه میفرماید که در خشک این اطریفل شک نیست لیکن شربت
 در او آخر درجه اولی یا اوایل درجه دویم و بعضی گفته اند که کشش درین اطریفل بوزن مجموع
 ادویه باید و این اطریفل با طبع غناب باید و ادویه شربتی مقدار جوز که چهار مثقال باشد
 و بعضی گفته اند که شربتی ازین اطریفل از چهار درم تا پنج درم است اطریفل صبیح تالیف
 آن قد کس یعنی حکیم مقبول که سید علونجان سبیل است و اسحق بن بطیم است و سبب باشد
 که روز دوم سهال کند و مواد از اعالی و احقاق بدن جذبه و تشویه معده و کشش از اخلاط
 و نافع است از برای امراض مخصوص امراضی که از بخارات معده باشد و صداع و کرامی گوشه
 و ادیاع مفاصل را سودمند است صفت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست
 بلبله آله منقی از هر یک مثقال صبر قوطری است درم غار یقون شمس سفید سورنجان مصری
 از هر یک مثقال سنبل الطیب راون زعفران طلسان عود و طلسان دارچینی مصطکه سلیمه
 اسطوخودوس افیون قرطبی کلبرخ منسوخ الاطلاع از هر یک یک درم کوفته نیمه بروغن
 بادام شیرین سی درم جرب ملود و غسل مصطفی وزن ادویه معجون سازند شربتی
 چهار درم تا چهار مثقال حساب شده بوزن لقره بچیده وقت خواب فرو برند و از عقب آن آب
 بنگرم پیاله بنوشند ان شاء الله تعالی نافع است اطریفل صبر بنفشه شربتی صفت آن

پوست بلیله کابی امله مفتی پوست بلیله کوفته پیچیده اجزاستادی بروغن گاوجرب نموده بپس
صافی معجون سازند ناف است از برای رطوبت معده واسترخای ان و غلبه طوبات در بزرگ
در باج بواسیر و نیکو کردن زکام خساره و چون اطریفل صغیر را به تنهائی یا مقوی با یا باریج فیکرا
واسطون خود و س که دو مثقال نرا با یا باریج فیکرا واسطون خود و س از هر یک گرم شش مثقال ساخته
فرو برند و دوائی ناف است از برای اسهال و صدام بلغمی بشرط آنکه استعمال کرده شود بعد از نفیج
ماده و نیز خوردن چهار درم اطریفل صغیر مقوی با یا باریج فیکرا و فارلقون مفید و اقیمن از هر یک
یک درم ناف است از برای صدام سدی و از ادویه نافه از برای است که وقت خواب در چهار
درم اطریفل یک درم با یا باریج فیکرا بروغن بادام شیرین جرب نموده شش مثقال از نذوبات
گرم فرو برند و قوت این اطریفل تا دو سال باقی میماند و فراتر است در درجه اولی و
خفک است در درجه ثانیة شفای گفته که شش مثالی از این اطریفل و درم است و صاحب حاجی صغیر
گفته که شش مثالی مثقال است و بعضی گفته اند که شش مثالی در سه هلات چهار مثقال است میفرمایند
که بهتر است که پوست بلیله زرد و بلیله سیاه یا اجزای این اطریفل بفرمایند و بروغن بادام
شیرین جرب نموده با سوزن ادویه غسل معجون سازند اطریفل صغیر کشتنیری ناف است
مرآن که ناف است اطریفل صغیر و فتنیکه بخار غالب بود شفای گفته که اطریفل کشتنیری معده
را قوت دهد و در دوسه و در دگوش در دوشم که بخیب معده باشد ناف بود و مداومت
باطریفل کشتنیری ناف است از برای صدام بیش از یک معده بصبح و دایره از معده بپس از برای
صدام حادث از بسیاری اکل چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه معده بجوارش شهر باران
و جوارش سفر حاجی سهیل چون آن غذا از معده مندر شده باشد صفت آن مثل اطریفل صغیر
است الا آنکه اصنافه کرده میشود بان کشتنیر خشک بوزن یک پوز و از بلیله یا بعضی متاخرین کشتنیر
خشک را بوزن همه اجزا داخل میکنند و در نسخه حکیم موسی بوزن نصف مجموع اجزا است و گفته که
این اطریفل بجهت منع بخارات از دماغ و ریختن سودای سوخته بمعده و تقویت حواس ناف است
و بعضی اطباء بوضع غسل شش مثالی و یا مویز طالیفی آبیته و ن آورده داخل میکنند و شش
از اطریفل کشتنیری یک مثقال است تا چهار درم و بعضی از یک مثقال تا دو مثقال گفته اند صدام

میزان الطبایع گفته که درین اطریفل اگر اجزا بعسل سبز شده باشد سدر است و در نصف درجه اولی و خشک است و در آخر درجه سیوم و اگر کثمتش بشود سدر است در یک درجه و خشک است در درجه سیوم و بعضی گفته که این اطریفل را بعد از پانزده روز جایز است استعمال نمودن شربتی از آن از دو درم تا شش درم
 اطریفل صنمیتلی در علاج بواسیر بعد از فصد و تنقیه بکار آید صنعت آن پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی از هر یک ده درم مقل رزق سی درم با عسل سبز شده شربتی چهار درم
 اطریفل عرق مدنی چون باین اطریفل ده روز مداومت کند ماده عرق مدنی که بفارسی شده و بلاری پرو بند می نارد و نامند از بدن پاک کند صنعت آن پوست بلبله زرد بلبله سیاه بلبله کابلی
 پوست بلبله آله منقی ترید سفید موصوف زنجبیل قلیل از هر یک نیم مثقال کوفته بجسته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی با فانیه سبزی که ام که باشد سه وزن کل ادویه باشد شربتی سه مثقال و در نسخه شفا می گویند که بنام اطریفل قسبله ذکر کرده و در نسخه که حکیم میر محمد موسی که از پدر خود ذکر کرده بلبله زرد داخل ندارد و قلمی نموده اند که ادویه را با سه وزن اینها بعسل مصفی معجون سازند
 اطریفل فارلقون نافع از برای امراض حادثه از رطوبات در بدن خصوص در سردی معده و صنعت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی از هر یک یک درم
 فارلقون شش سفیده درم اجزا را سوای فارلقون کوفته بجسته فارلقون را از پشت آرد پیست موسی بگذرانند و همه را در بست درم روغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی که صند و پنج درم معجون سازند و بعد از چهل روز هر روز پنج درم آنرا با آب نیم گرم تناول نمایند
 اطریفل غددی علایق خنازیر و خوانیق را نافع است و جمیع امراض سوداوی را سودمند و منافع بسیار دارد صنعت آن بلبله سیاه پانزده درم پوست بلبله آله منقی ترید سفید مدبر غدد که در گردن گوشت می باشد خشک کرده از هر یک نیم درم افیتیمون اقریطی ده درم بسفایج فستق اسطوخودوس سماکی از هر یک هفت درم شیطون هندوی نوشاد در فارلقون شش سفیده از هر یک سه درم
 انیسون مصطکی خیر بوا سبل الطیب از هر یک دو درم کوفته بجسته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه معجون سازند شربتی پنج درم و در نسخه دیگر بسفایج داخل نیست و زرد نباده درم و جوز بوا و قریطل از هر یک دو درم داخل است

اطریفل غده‌ی دیگر جهت اماس گلو که بپزدی که بکها نامند نافع است صنعت ان در نجیب است
 بلبله زرد از هر یک شش مثقال جوز بواب با سه دانه چینی از هر یک یک و نیم مثقال غده گردون
 گاو میش چهار عدد و غده درادرسایه خشک نموده با سایه دو و نیم گرم کوفته با سه چندان
 عمل شسته معجون سازند شربت یک درم تا یک مثقال و اگر این ادویه را بطریق سفوف
 راج مثقالی بخورند بهتر است اطریفل فارسی منقول از قرا بادین فنی صلیح چلبی حکیم باشی
 ابراهیم سلطان فیضیه و جهت حیات نافع و جمی راج را مفید و نافع بود و بلغم باطنی و مقوی
 دماغ و بصیر و قاع عطش و مقه سرد و جهت احتراق اخلاط نافع و قدر شربت شست درم است
 صنعت ان عصاره غلبه عصاره بپزد با عصاره کرفس عصاره بلبلاب از هر یک یک
 صد درم گل بنفشه درم غار قیون شش سفید شست درم سنکلی شانزده درم آلوچ عدد و نیم کشت
 چهار درم پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه بر و غن گل سنخ هر سه بریان کرده از
 هر یک درم افیتون چهل درم سنبل اندی نیم درم سخی نموده با سه عصاره انصفه جو شده
 صافی نموده در نصف این جو شانزده است و چهار درم ترهندی و سی و دو درم فلو خشک شسته
 و دوازده درم ترنجبین و یک صد درم شسته بنفشه طلک ده صافی نموده و در نصف دیگر کسید
 درم قند سفید و یک صد درم شکر سفید و سه که انگوری یک است درم داخل کرده بقوام آرد
 و ریو ندینی شانزده درم پوست بلبله زرد شست درم پوست بلبله آمله ملتی از هر یک دو درم
 تخم شاه تره گل سرخ لب با سه مصطلک کبابه چینی طباشیر سفید صندل سفید از هر یک یک درم لبوب
 بارده از هر یک یک درم و نیم سنبل الطیب دو درم سخی بلغم نموده بشکر قوام آورده مزبور
 شسته و در ان نصف دیگر را نیز شسته معجون سازند و مراد از عصاره لبوبشاید طباشیر لبوب
 جو بشاید اطریفل فیوینی مسهل زرد آب و بلغم است و امراض عصبیه از خالجه و لقوه
 و استرخا و او حلاج مفاصل و عرق النساء و وجع و رک و غیره و استسقا و طحال و نافع
 ان پوست بلبله کابلی پوست بلبله زرد و بلبله آمله ملتی از هر یک پانزده مثقال فرقیون ترنجبین
 مدبر باز یون مدبر یا بر فیضیه از هر یک مثقال رب السوس مثل کثیر از نجیب و ورق گل سرخ
 مصطلک از هر یک مثقال اسطوخودوس ریو ندینی غار قیون شش سفید بر سنکلی شانزده

دو درم ادویه کوفته بجزیره بروغن بادام شیرین چرب نموده با سده وزن کل اجزاء غسل مصفای
 مقوم بشوند و بعد از یکماه شش بنی از دو مثقال تانسه مثقال بانچه منار باشد از معینات و مبد رقا
 مانند مار الشب و مار الاصول بیا شامند اطر لفیلات قنبیل لی الحلیج و اقسام دیدان کبار و
 صغار را بکشند و دفع نماید و متقیه فضول غلیظه فاسده از معده و سایر بدن نماید و امراض رطوبه
 و بلغمی و اوجاع مفصل را نافع بود و صنعت ان پوست بلبله کابلی پوست بلبله زرد بلبله سیاه
 پوست بلبله آله متقی از نوئی از هر یک دو از ده درم قنبیل چهار درم برنگ کابلی مقشر است
 درم تر بر سفید مد بر شش درم حلب لاطین مد بر سده درم قسط تلخ ریوند چینی سوخا بن مصری سفید
 لسان العصافیر تلخ از هر یک یک درم تر شش می افستین رومی درم تر کی فتمون افریطی
 خردل شک لفظی شحم خطل سعد کوفی راسن شیخ ارمنی پلاس پا پره برگ سنائی از هر یک چهار
 درم زیره کرمانی از بخیل انیسون مصطلک کلسه منزه و الاقناع از هر یک ده درم کثیرا رب
 السوس از هر یک دو درم ادویه کوفته بجزیره بروغن بادام شیرین چرب نموده با سده
 وزن مجموع ادویه غسل مصفای بقوام آورده علی الرسم بشند شش بنی از دو مثقال تا چهار
 مثقال اطر لفیلات قنبیل لی دیگر که استیصال حب القرع و دیدان نماید صنعت ان پوست
 بلبله کابلی پانزده مثقال پوست بلبله زرد بلبله سیاه پوست بلبله آله متقی از هر یک ده درم
 قنبیل پنج درم برنگ کابلی مقشر است درم کبسو که برگ کی است که از حبشه می آورند و برای حلقه
 مستعمل خوش است و در بنگال برگ کی که از اجریتا مورکی نامند و از مورنگ می آورند بنشیند
 بانست دو از ده درم زنجبیل سده درم تر بر سفید مد بر خیدرم لسان العصافیر تلخ هفت درم
 پلاس پا پره که دوائی بدل از ان نباشد بند است شیخ ارمنی پوست پنخ انار از هر یک نیم
 درم کثیرا زیره کرمانی از هر یک دو درم و نیم ادویه کوفته بجزیره بروغن بادام شیرین چرب
 کرده با سده وزن کل ادویه غسل مصفای بقوام آورده علی الرسم بشند شش بنی از دو درم
 تا پنج درم باب کرم اطر لفیلات سیر به اطر لفیلات کبیر عمده اطر لفیلات و نافع است از
 برای سوزن مضمر و بردت معده و امعاء و استرخای معده و تقوی معده و احشاست
 و طعام مهضم کند و بالجملة نافع است از برای جمیع امراض معده و استرخای مثانه را مفید است

و یا به ران زیاد کند و او جاع ظهر را سودمند بود و داغ بواسیر و راج بود و رنگ رو را نیکو
و صافی گرداند و در صراع مبارکت کرده و مثانه بعد از اصلاح حال کرده و مثانه و از برای
تغذیه و گرده و مثانه استعمال آن باید منو صنعت آن به نسخه شیخ الرئیس که در مقاله سیم
از جمله اولی از قرا باین قانون که در جوارش است آورده بلبله زرد بلبله سیاه آمله متقی پوست
بلبله دار فلفل فلفل سیاه از هر یک یک جز و بوزیران شیر آمله شیطان بهندی شفا قل مصر
بجیل از هر یک یک جز و به نسخه دیگر لباسه یک جز و داخل است تو در می سفید تو در می سرخ لسان فیض
بزرگ زرد مانیری حب القفل و بعضی گمان کرده اند که شهدانه بری است و آنرا بسیار داغ گویند
و بفارسی ناسفا گویند و کجند مقشر و شکر طرز که معروفست به نبات از هر یک یک جز و بهمن سرخ
بهمن سفید خشکاش از هر یک نیم جز و اجزای خشک را هر یک غلیظه که فوجیه کنجید و تخم
خشکاش و حب القفل را علیحدہ نرم صلا یه نموده مجموع را وزن کرده مخلوط نموده بر روغن گاو
جرب کرده بعمل سفید مصفی نه وزن او و به معجون سازند و در ظرف چینی نگا هارند و بعد از دو
ماه منتقل نمایند و بعضی درین نسخه بجای روغن گاو روغن بادام شیرین آورده اند و این
خوبست و این نسخه بغیر روغن گاو و عمل نوزده جز و است سوا سی لباسه و بان است جز و است
صاحب ندان الطبا لیه گفته که این اطریفل گرم در او آخر درجه دوم و خشک است در وسط درجه
دویم و شربتی ازین اطریفل یک مثقال نادر و مثقال است اطریفل کبیر به نسخه شیخ الرئیس که
در مقاله اولی از جمله اولی از قرا باین قانون که در ذکر محاسن کباب است آورده و گفته که این
اطریفل ضعف معده و ماضه و ضعف کرده را که از برودت باشد و امراض عاده از رطوبت
بلغم را نافع است صنعت آن پوست بلبله کالی پوست بلبله آمله متقی بوزیران لباسه شیطان بهندی
شفا قل از هر یک یک جز و تو در می سرخ تو در می زرد لسان العصاره بهمن سرخ بهمن سفید
از هر یک نیم جز و مجموع را کوفته بچینه بر روغن گاو جرب نموده بعمل مصفی معجون سازند
و این نسخه دوازده جز و است صاحب ندان الطبا لیه گفته که این اطریفل گرم و خشک است
در یک جز و نیم محمود بن الیاس این اطریفل را در حاوی صغیره ذکر کرده و بهمنین داخل
و گفته شربتی ازین یک مثقال و بعضی اطبا گفته که این اطریفل را بعد از گذشتن دو ماه از ساختنش

باید استعمال نمود اطریفل کبیر به نسخه حکیم سید کاظمی که در شرح موجز قرطبی آورده
و این همان نسخه اول شیخ رئیس است بآنکه تفاوتی در ادویه و اوزان صنعت آن پوست
بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی فلفل دار فلفل از هر یک یک جز و زنجبیل بوزیدان سیاه
شیطیج هندی تو دوری سرخ تو دوری سفید تخم خشتخاش سفید شکر طبرزد بهمن سرخ
بهمن سید از هر یک یک جز و کوفته بر و عن بادام سیرین یار و عن گاد چرب نموده لعسل مصفی
معمون سازند سکه درم تا سه مثقال بعد از دو ماه از ساختن آن استعمال نمایند اطریفل
کبیر به نسخه شیخ داود افطاکی این نسخه اول شیخ رئیس است با قدری تفاوت
صنعت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی پوست بلبله چینی بلبله سیاه بلبله آله منقی
فلفل دار فلفل از هر یک یک جز و زنجبیل بوزیدان شیطیج هندی لب با سه شقال مصری تو دوری
زرد تو دوری سرخ لسان العصافیر حب القفل کعبه مقشورات بهمن سفید بهمن سرخ از هر یک یک
جز و می گفته که شیخ رئیس افزوده برین جزا مصطلک رومی کباب چینی دار چینی از هر یک
ربع جزوی و این زیادتی جید و حسن است اجزا را کوفته بچخته بر و عن شگا و یار و عن بادام سیرین
چرب نموده لعسل سفید مصفی معمون سازند و گفته خطا کرده که یکدخا اخل کرده درین اطریفل
موریه میفرمایند که وجه خطا ظاهر میگردد مگر آنکه مرادش این باشد که یکدخا بعضی غسل
درین اطریفل موریه داخل کرده چنانچه بعضی کرده اند خطا است زیرا که این اطریفل از معاجین
کباب است و لازم است بودن غسل در آن از برای حفظ ترکیب تا زمانیکه مزاج گیرد و گفته که طبای
را درین اطریفل نسخهای بسیار است از روی خطا و غلط و نسخه معتمد علیه همین است اطریفل کبیر
تالیف ابن باسویه منقول از قرا باین فندی صالح چلی طبیب ابراهیم سلطانیه
روم که به ترکی نوشته مقوی معده و کبد است و مصفی لون و مزاج خلط فاسده معده و دفع
رایج غلیظه و حافظ صحت و مقوی مباحثه و دافع بواسیر و قدرتش یکدخا در صنعت
آن پوست بلبله کابلی پوست بلبله زرد بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی از هر یک یک جز و زنجبیل
سکه درم شقال کباب چینی تخم کرفس فلفل سنبیل الطیب فلفل کبار قافله صفار سلیقه شیطیج
هندی سکه کوفنی لسان العصافیر بهمن سرخ بهمن سفید زنجبیل از هر یک یک جز و سنبیل الطیب

جوز بوا بسا مفرح القلب از هر یک درم مغز بادام شیرین معشر مغز بادام تلخ معشر از
هر یک یک درم عود زراوند مسج را زیاده مصطکرمی از هر یک دو درم تخم فلفل حبث
خشک از هر یک درم و نیم اجزا را کوته بخت با چهار وزن مجموع اودیه غسل مصفی معجون سازند
اطر فیض کسیر به نسخه دیگر نافع از برای امراض کلیتین و مثانه و امراض سرد و معده و صداع
عادت بشمار گشت مثانه و کلیتین و تقویت سرد و دفع امراض کلیه و مثانه و مادت بان صنعت آن
پوست بلبله کالی بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی فلفل دار فلفل از هر یک درم زنجبیل بسا مفرح
شیطج هندی شقاقل مصفی تو دری سرخ تو دری زرد لسان العصافیه مغز حبث القلب کبج معشر
خشتا شش سفید شکر طیز بهمن سنجید از هر یک ده درم کوفته بخت بروغن گی و یا بروغن بادام شیرین
چرب نموده با سه وزن مجموع اودیه غسل مصفی معجون سازند و بعد از دو ماه استعمال نمایند شکر
از دو درم تا چهار درم اطر فیض کسیر به نسخه حکیم مومن که در قرابادین تحفه المومنین آورده است تقویت
دماغ و قطع ریاح بواسیر و نفخ معده و برص و هتق و اصلاح خلط سوداوی نافع است صنعت آن
پوست بلبله کالی پوست بلبله آله منقی زرد لک فلفل سی از هر یک شش درم شیطج هندی ناخواه
صغیر از هر یک دو اوقیه سنبل الطیب جامادانه هیل و ج ترکی از هر یک سه درم دار چینی دو درم
فلفل ابیض فلفل سودا نازک تلخ هندی از هر یک نیم اوقیه خشک الحیدر سه اوقیه خردل کایه قیه
و نیم نوشادر نیم درم اودیه را کوفته بخت بروغن بادام شیرین چرب نموده با سه وزن اودیه غسل
مصفی بشند ششتری یک مثقال تاد و مثقال اطر فیض کسیر دیگر یک پوست بلبله کالی سیاه
سیاه هندی پوست بلبله آله منقی از هر یک پنج اوقیه جو کوب نمایند و بگیرند تر به سفید محو
خاشایه بسفنج منقی حب و ند معشر برفنیون غار قیون تخم شاهتره از هر یک سه اوقیه
و نیز جو کوب نمایند و بلبلات را بانج رطل آب بکش ملائم طبع دهند تا نصف رسد پس مالند و صاف
نمایند و بریزند در آن عقاقیر جو کوب نموده را و یک شانه باند و ز بگذارند تا غلظت کثیف نمایند
پس خشک نمایند در سایه و بگیرند فودج چلی و نهی آستین بزراد و نطویل و مخرج قسط شیرین
فلفل دار فلفل از هر یک یک درم و جو کوب نمایند و پسندند در پیچ رطل آب تا یک رطل و نصف آب
وصاف نمایند و بریزند بر عقاقیر مسطور و گیرند و یک شانه بگذارند تا تمام مایه را نیز ششتری

پس گیرند تا خواه بر کرک من میون از هر یک شش درم پوست سنج کرفش پوست سنج را زبانه سنج
 او خرد و قوا از هر یک یک درم سنج غافس سنج میون سنج حلیق پرسیا و شان از هر یک بازده
 درم اصل السوس مقشر شده او قیه جمیع را جوکوب ملوده در پنجوطل ایک شانه و زنجیساند بلبلش
 ملائم جوشند تا بیک طول و نیم اید پس فشرده صافی نمایند و بریزند بر عقاقیر مذکور و بدستور
 بگذارند تا تمام نشف مایت کند و خشک گردد و دیگرند در چینی و سیله سیاه و اسارون جوز بوا
 بسبب آنکه فصل مصطک سافج هندی طبع هندی از هر یک شش درم ریح درمی ریون چینی لک
 منقی خام قافله کبار و صفرا از هر یک یک او قیه جهان شمس در پنجوطل ات جوشند هند و عقاقیر را در
 ان جخیسانند تا تمام مایت باقی مانده از طبع را نشف نماید پس خشک ملوده بکنند و پزند بر حیر
 و چرب نمایند به پنج درم روغن بلبان و بعد رکفایت روغن با دوام شیرین و بگذارند بر یک
 شب پس بروی منخل یا پارچه بسیار تنگی بین کنند و بقیه در دست بد و دعو هندی لبی دارند
 و با غسل بقدر رکفایت بدستور معمول بشیند و بعد از چهل روز استعمال نمایند و اگر ترید و بسفنج
 و حب و دند و غیره را در اب جوشانده بلبلات را جخیسانند و همین قسم تا آخر شاید خوب باشد
اطریفل کشنی که در منهای در باب فصل سامه صغراوی آورده صنعت ان پوست بلبله کجا
 پوست بلبله مله منقی از هر یک ده درم کشنی خشک کلسج از هر یک یک درم کوفته پیخته بر روغن
 با دوام چرب ملوده بعسل معجون سازند شربتی یک مثقال و بعضی کشنی را بوزن یک جزو از بلبلات
 که ده درم است و بعضی بوزن تمام ادویه میکنند و این اطریفل نافع است صداعی را که بوده باشد
 بمشاکت طحال چون آنرا تناول کرده بعد از آن شراب اسطوخودوس محلول در عرق بادجوز
 بنوشند اطریفل مان و در نسخه دیگر اطریفل مانون بوا و بنظر رسیده بر ص بوق را نافع است
 و سیاهی موی را نکاه دارد و امراض بلغمی با سودا در صنعت ان پوست بلبله کجا بلبلت درم
 پوست بلبله آمله منقی از هر یک ده درم بزرگ کجا بلبلت مقشر با توده درم زنجبیل شیطج هندی سعد کوف
 از هر یک مثقال سافج هندی پنج درم بسفنج فستق اسطوخودوس از هر یک هفت درم
 غار بقون شش سفید شش درم قطعه سده درم مصطک ایسون کند حریب بوا جوز بوا از هر یک ده
 درم فلفل نارنگ از هر یک یک درم کوفته پیخته با غسل سفید خوش بو صنفی معجون سازند شربتی

از سه درم تا چهار درم و در نسخه محمود بن الیاس شیرازی دار فلفل چهار درم نیز داخل است و در
نسخه دیگر دار فلفل و حاشا از هر یک چهار درم داخل است صاحب میزان الطبایع گفته که مزاج این اطریق
گرم است در یک درجه و سه ربع و خشک است در اول درجه سیوم و بنا بر نسخه که دار فلفل و حاشا دارد
گرمی آن قریب است به دو درجه و در نسخه حکیم مومن وزن بلیله کابلی ده درم است و وزن بزرگ
بنجدرم و وزن زنجبیل و شیطیح و سعد کوفی از هر یک سه درم و وزن بسفایج و اسطوخودوس
از هر یک یک مثقال و وزن مصطکه و انیسون و کندر و خیر بوا و جوز بوا از هر یک ششدرم
است و شش درم قرنفل و چهار درم دار فلفل نیز داخل دارد و گفته که مقدار شش بوش از سه
درم تا چهار درم است اطریق متوسط بیماری های حادث از صفرا و بلغم و سودا را نافع
است و صداع و دوار و کابوس و خلط لصر که بخارات غلیظه باشد که از معده متصاعد گردد
به نهایت نافع است و گفته که این اطریق جمیع انواع کابوس را نافع است صنعت آن پوست بلیله
کابلی سی درم پوست بلیله زرد چهل درم بلیله سیاه پوست بلیله مله منقی از هر یک یک درم شاه تره
پانزده درم عنجه کشک یک تا سه تا کی ده درم انیسون مصطکه از هر یک یک درم کوفته بنجینه
بروغن بادام شیرین چرب نموده با غسل مصفیه معجون سازند و اگر رطوبت غالب باشد ششدرم
تر به سفید مدبر بفرمایند و اگر سقمیاء بقدر حاجت بان بآکنند بهال صفر آبش تر کنند و این
اطریق در گرمی و سردی معتدل است و خشک است در او اسطوخودوس دوم اطریق مختصر
نافع است سوخته هم را و در معده و مثانه و ان هردو راقوت و صنعت آن بلیله سیاه
پوست بلیله کابلی پوست بلیله مله منقی زنجبیل کنجد مقشر نبات سفید اجزا مساوی کوفته به برتن
بادام شیرین یا روغن گاو چرب نموده با غسل مصفیه سه وزن مجموع او و میوه چون سازند
و این نسخه سوای روغن گاو یا روغن بادام و غسل مصفیه هفت جزو است و بعضی درین
اطریق کنجد و نبات داخل نکرده اند و بجای این هر دو پوست بلیله زرد و فلفل داخل نموده
و گفته که این اطریق نافع است از بربانی استرغای سیه و رطوبت آن و بواسیر را دفع
کند و بوی دمان را نیکو کند و سلس البول نافع بود و شربتی از یک مثقال تاد و مثقال
بعد از دو ماه که از ساختن گذشته باشد استعمال نمایند و قوتش تا دو سال آن میماند اطریق

مسهل اسهال اخلاط مله کند و سد با کج نماید و محلل ایلج و تقوی معده و دماغ و جگر است صفت
 ان پوست بلبله زرد پوست بلبله کالی بلبله سیاه پوست بلبله مله منقی تر بد سفید مدبر سناکی از هر یک
 پنج مثقال فاریقون شش سفید چهار مثقال افیمون دو مثقال اسطوخودوس مثقال و نیم ریوندرینی
 هفت مثقال کوفته بخینه لعسل صغیری سه وزن ادویه بعد از انکا ادویه را بر و غن با دام شیرین
 چوب نموده باشند معجون سازند **اطر فیض** مسهل منقول از تحفه المومنین که شارب الیاذ
 خط نواب حکیم محمد باقر نقل نموده جهت بهن و برص و جذام و دوار الفیل و غلبه امراض
 و سوداوی نافع صفت ان پوست بلبله زرد پوست بلبله مله منقی افیمون صبر ستوری یا بجم
 قیصر شاهره از هر یک درم بسفنج فستق سناکی از هر یک هفت درم تر بد سفید مدبره
 درم حاشا سه درم اسطوخودوس نیم درم اینسون یک درم سقمونیای مشوی پنج درم بانه وزن
 ادویه عسل مصفی معجون سازند شنبه پنج درم تا پنج مثقال **اطر فیض** مسهل نالیف حکیم
 مومن جهت امراض عاره و مواد سوداوی بعد از انضج و صحت قولنج بسیار نافع است و قدرش تشریش
 تا پنج مثقال است صفت ان پوست بلبله کالی بلبله سیاه از هر یک است مثقال کوفته بروغن بادام
 شیرین چوب نموده سناکی کلفتش از هر یک است مثقال کلسج بسفنج فستق از هر یک پنج مثقال
 عسل دو وزن ادویه باینکه سناکی ده مثقال کلسج شرفش بلبله سیاه از هر یک ده مثقال پوست
 بلبله کالی است مثقال حاشا نیمه بالوده باشند داخل کرده بقوام آورده معجون سازند و معری
 الیه قلی نموده که ان معجون نافع است از برای قولنج و غافل است از بخی که استعمال بلبلجات منع است
 در قولنج و عمو در نیم معجون بلبله است **اطر فیض** معالی بواسیر و شقاق مقوده و وجع از ان نافع
 است و ضعف باضه و ضعف کرده را که از برودت و غلبه سفید است و با بجمه جمیع امراض حادثه از برودت
 و رطوبت و بغم رانافع است صفت ان پوست بلبله کالی پوست بلبله مله منقی اینسون مصطلکی
 ردی از هر یک ده درم تا خواص پنج درم ادویه کوفته بخینه بروغن مغز استه شفا لوجر بلبله ده
 یک یک نیم مثقال از رق است مثقال و در آب یا نیده در باون سنگه بدسته بالند و ادویه
 را بان معجون سازند و اگر در نیم معجون با مقل از رق بوزن جمیع ادویه عسل مصفی داخل کرده معجون
 سازند بهتر است شنبه سه مثقال بعد از ان تری اب یک گرم بنوشند **اطر فیض** معالی

دیگر جهت بواسیر و ادرام مقعده نافع است و باد با بشکند و خون بواسیر باز دارد و صنعت
 آن پوست بلبله کابلی پوست بلبله مله منقی تخم سپند ان سفید تخم کند نا تخم ریحان از هر یک پنج مثقال
 مقل از رزق پنجاه مثقال مقل را در آب گند نا حل کرده در غسل مصطفی دو وزن ادویه داخل کرده
 ادویه را بان معجون سازند و بعضی درین اطر فیض غسل داخل نه نموده اطر فیض مقل صغیر نافع
 است از برای بواسیر و اسهال بواسیری چون بعد از مضه و تنقیه استعمال نمایند صنعت
 آن پوست بلبله کابلی پوست بلبله مله منقی از هر یک ده درم مقل از رزق سی درم مقل باب گرم
 حل کرده با غسل بقوام آورده شسته باقی ادویه را کوفته بخیته بروغن بادام شیرین یا روغن
 چرب نموده بان بشنند شربت چهار درم در کشیک که حکیم موسی در قرابادین نسخه المومنین آورده
 بلبله کابلی در روغن بادام یا روغن کاد داخل ندارد و گفته که مقل باب گند نا حل کرده با صنعت
 مثقال غسل مصطفی بقوام آورده معجون سازند اطر فیض مقل صغیر که همین صنعت دارد و تحلیلش
 زیاده است صنعت آن پوست بلبله کابلی پوست بلبله مله منقی از هر یک یک رطل مصطفی دو وزن
 و نیم مقل از رزق ده استار زعفران و زوقا از هر یک دو اوقیه مقل را در آب گرم حل کرده در باد
 بسته ببالند تا هموار شود و باقی ادویه را کوفته بخیته بروغن بادام چرب نموده و اول
 مرتبه مقل با غسل سه وزن ادویه بشنند تا نیکو مخلوط گردد پس باقی ادویه را بان بشنند و بعضی
 غسل داخل نمیکند اطر فیض مقل که باسی که بجهت قطع خون بواسیر مجرب است صنعت آن پوست
 بلبله کابلی پوست بلبله مله منقی از هر یک ده مثقال که باسی شعی لبه محرق مغسول از هر یک
 پنجم مثقال قرن ایل محرق مغسول پنجم مثقال زاج سفید محرق نا سخا از هر یک ده مثقال مقل از رزق
 است مثقال مقل را در آب گند نا حل کرده باقی ادویه را کوفته بخیته با هم فدا و پنجم مثقال غسل
 مصطفی بشنند شربت و دو مثقال اطر فیض مقل طمین طبع را نرم دارد و بواسیر را نافع است
 صنعت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله مله منقی اقیقین و سوط
 از هر یک پنجم درم غسل خیار شنبه مقل از رزق از هر یک سی درم مقل و غسل و خیار شنبه را با آب
 گند نا حل کرده ببالند و در غسل بقوام بلند آورده داخل کرده که بعد از داخل کردن آن بقوام
 معجون آید پس شسته را کوفته بخیته بروغن بادام شیرین یا روغن بادام چرب نموده بان بشنند شربت از هر یک

منقال تا چهار منقال و در شش دیگر بسفاج پنج درم و او زان ادویه تا اسطوخودوس از هر یک
 ده درم است اطریض منقل ملین افیتمون تا لیت افاضل الاطبا بخند سی نافع از برای امر
 سوداوی مخصوص بواسیر و دالغ معده و آلات غذا است و ملین طبع و متقوی احشا صنعت
 آن پوست بلبله کابلی پوست بلبله زرد بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی افیتمون افریطی از هر یک
 ده منقال منقل از رزق ترید سفید از هر یک شش منقال تا سخواه مدبر در سرکه مصطکه رومی از هر یک
 عود قماربی خام تخم شاه تره و ورق گلستر از هر یک سه منقال کشمش خشک مقشر یا زده منقال
 اجزا را سوای منقل کوفته بخیمه بروغن بادام شیرین یا زوغن گاو و هر کدام که باشد بست منقال
 چرب نموده قند سفید غسل مصطفی بالمناصفه از هر دو نیمه وزن ادویه منقل را در آب نازل نموده
 بیالانید و در باون بسته بآلند تا قوام پیدا کند پسند و غسل بقوام آورده منقل را بان
 بسرشد پس ترید بر لب باقی ادویه و در ظرف چینی نگاهدارند در میان جوتا جلد و زایل از جو
 بیرون آورند و استعمال نمایند شربتی از منقال تا ده منقال اطریض ملین دیگر بواسیر را فایده
 دهد و طبع را نرم دارد صنعت آن پوست بلبله کابلی بلبله زرد بلبله سیاه آله منقی از هر یک
 پنج درم ترید سفید تراشیده مدبر سخت درم مصطکه سه درم منقل بست درم منقل را در آب نازل
 حله کرده اجزا را کوفته بخیمه بروغن بادام چرب نموده با سه جذا آن غسل بقوام آورده معجون
 سازند مقدار شربتی و منقال خداوند بواسیر را مدوست همچون لغایت نافع باشد
 اطریض ملین دیگر که شکم اصحاب بواسیر را نرم کند و راجع را تحلیل و صفت آن منقل از
 سی درم پوست بلبله کابلی پوست بلبله آله منقی از هر یک ده درم ترید سفید مدبر بست درم سکنج
 پنج درم امینون مصطکه از هر یک پنج درم منقل را در آب نازل نموده باقی ادویه را کوفته بخیمه با سه
 وزن آن غسل بقوام آورده بشند شربتی سه درم اطریض ملین دیگر طبع را نرم کند و بواسیر
 سودا و صنعت آن منقل از رزق خلوص خیابن شیر از هر یک سی درم بلبله کابلی پوست بلبله
 بلبله سیاه آله منقی افیتمون اسطوخودوس از هر یک ده درم منقل خلوص را در آب نازل
 کنند و باقی ادویه کوفته بخیمه با سه وزن ادویه غسل بقوام آورده بسرشد بعد از آنکه بروغن
 بادام چرب نموده باشند شربتی از سه درم تا پنج درم اطریض ملین این اطریض ملین طبع

و سهل صغرا سودا است و نافع است از برای نوار و سرد حادث از اجزای غلیظه صنعت ان پوست
 بلبله زرد چهل گرم پوست بلبله کابلی سی درم بلبله مله منقی بلبله سیاه از هر یک است درم شش تریه پاره
 درم سناکی ده درم و رقی کلسرخ یک تنار اینسون مصطکی از هر یک است درم کوفته سنجینه بروغن
 بادام شیرین چهل گرم چوب منوره بصفتی سه وزن ادویه بشیند و اگر بوده باشد بلغم غالب
 باید که بغیر ایند برین اجزا اثر بد سفید بد بشیند درم و اگر احتیاج با سهال صغرا زیاده کرده شود
 بر اجزای اصل ستمو نیاب قدر حاجت و اگر احتیاج با سهال صغرا زیاده باشد باید که بغیر ایند
 بر اجزای اصل فیتمون ده درم شربت و دو منقال باب گرم این اطریقیل حار در اوایل درجه
 و یا پس در او آخر درجه دوم است اطریقیل ملین تالیف نواب غفران مات حکیم محمد الملوک
 سید علو بخان قدس سره محمد شاهی نافع از برای نزلات بلغمیه منده صنعت ان غناب
 انجیر زرد از هر یک است دانه اصل السوس زو فای خشک گل سفینه اسطوخودوس سیاه
 بسفنج کستف و فاسیون از هر یک دو منقال و نیم مونیر سرخ استه بیرون کرده است و
 پنج منقال مجموع را در سه چهار یک من شمر بر آب لجن بجز شانه تا نصف رسد ببالا ایند
 و غسل سفید صفتی یک صده و پنجاه منقال داخل کرده بقوام آورند پس پوست بلبله زرد پوست
 بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله مله منقی اسطوخودوس شش نیر خشک مقشر از هر یک پنج
 منقال را زیاده اینسون مصطکی لبسان از هر یک دو منقال و نیم غار بقون سفید
 سه منقال فلفل سیاه نیم منقال تخم خشخاش سفید دو منقال و نیم روغن بادام شیرین
 دوازده منقال و نیم ادویه کوفته سنجینه بروغن بادام شیرین چوب منوره بصفتی سه وزن
 بشیند شربت از یک منقال تا سه منقال باب نیم گرم تناول نمایند اطریقیل ملین بشینه
 حکیم مومن نافع از برای بواسیر صنعت ان پوست بلبله کابلی پوست بلبله مله منقی
 از قوی بلبله سیاه افیتمون اسطوخودوس از هر یک ده منقال تر بد سفید هفت منقال
 متقل از رقی سی منقال فلو س خیال شنبه سی منقال متقل فلو س خیال شنبه را در آب گندما
 حل کرده صافی نموده با غسل بقوام آورند و ادویه کوفته سنجینه بروغن بادام شیرین چوب
 منوره بان شسته استعمال نمایند اطریقیل ملین بگر غناب خراسانی پستان از هر یک

بست دانه سر بنفشه عنجه گل سرخ سنخاکی از هر یک ده مثقال باب جو شانه صافی نموده
 عمل مصفی یک صده و پنجاه مثقال و در سنخ دیگر دو صده و هفت و مثقال است داخل کرده
 باتش ملایم بقوام آوردند پس یک زرد پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی طباشیر سفید کشتنیک
 از هر یک ده درهم بلبله سیاه بست درهم پوست بلبله آلمه منقی پنجپای پوست بلبله از هر یک پنج درهم
 عنجه گل سرخ صندل سفید از هر یک پنج مثقال ترب سفید مدبر و نود و پینی از هر یک ده مثقال سقمونیا
 مشومی پانزده مثقال اجزا را کوفته بخته بروغن بادام شیرین بسته و پنج مثقال چرب نموده
 با عمل نه بوز معجون سازند شربتی از یک مثقال تا چهار مثقال اطریفل ملین دیگر طبع را
 نرم دارد و معده را از یغم و صفرا پاک گرداند صنعت ان پوست بلبله زرد پوست بلبله
 کابلی بلبله سیاه آلمه منقی از هر یک ده درهم اصل السوسن قشقرق گل سرخ از هر یک
 پنج درهم ترب سفید محجوب مصنع مدبر بست درهم شیطان هندی زنجبیل از هر یک ده درهم دارچین
 قرقره دانه بیل لواء از هر یک دو درهم شاه تره ده درهم لعسل سفید مصفی بدستور معجون
 سازند شربتی از دو درهم تا دو مثقال اطریفل ملین دیگر از حکیم است و فی صنعت
 ان پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه آلمه منقی پوست بلبله ترب سفید از هر یک
 چهل مثقال اول مرتبه ترب را نیم کوفته در کیسه کنانی کرده در پنج من آب جوشانند تا نصف
 رسد صافی نموده یک من بن بریز عسل صافی داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید او به پاک کوفته
 بخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بان معجون سازند اطریفل معلوم فله
 نموده اند که از سید سند فوده العلما سید الاطباء والد ماجد منت قدس ه این اطریفل
 را معروف معلوم نموده اند تا از اطریفات ملین دیگر متمیز باشد و این اطریفل از برای
 درد سرد در چشم و درد گوش که لب ابخره محده با در نهایت نفع است و اسهال
 کند و معده و کسرا از اخلاط صفراویه پاک کند و گرم مزاج را موافق باشد صنعت ان
 پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آلمه منقی از هر یک ده درهم از برای
 مصطلک و می هلو خود و سقمونیا مشومی رنود پینی از هر یک پنج درهم کوفته بخته بروغن
 بادام شیرین چرب نموده لعسل مصفی نود و پینی از برای شربتی معجون سازند شربتی چهار مثقال

باب گرم تناول نمایند اطریفل ملین منقول از ارشاد جهت قطع اخلاط بارده و فضلات
 بضمیه و در اجین نافع و نیز این اطریفل برنگ در انیکو میگرداند و برص مفید است چون
 سه روز بی هسم پنجم درم سهقال نمایند و قطع کنند پس بعد از چند روز دیگر عود کنند و وقت سهقال
 خوب است که قمر شروع به نقصان کرده باشد صفت آن پوست بلبله کالی پوست بلبله آله منقی
 افیتیمون اقریطی و دوقوا از هر یک پنجمینال قرفه دار فلفل از هر یک چهار مثقال جوز بوا عا قرقره
 شیطخ هندی از هر یک ده مثقال با سه وزن ادویه غسل مصفیه معجون سازند اطریفل ملین
 به پنجه دیگر صفت آن عناب خراسانی پستان از هر یک یکصد دانگ کنبه ده مثقال
 جوشانیده صافی نموده غسل مصفیه و پوست مثقال داخل کرده بقیام آورند پس پوست بلبله زرد
 پوست بلبله کالی تر به سفید مدبر فیتونیای مشوی از هر یک ده مثقال بلبله سیاه آله منقی پوست
 بلبله طباشیر سفید کشتن خشک گلستان گل نیلوفر از هر یک پنجمینال صندل سفید بگلآب سوده
 سه مثقال کوفته بجهت بر و عنج بادام شیرین پنجاه مثقال چرب نموده با غسل مذکور معجون
 سازند شش بی چهار مثقال اطریفل نافع مراکز امراض دماغی حاث از اخلاط مکره را
 و از برای طشش و دوقر و نقل سامعه بی نظیر است صفت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله
 کالی بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی از هر یک دو درم سنکلی تر به سفید مدبر فیتیمون از هر یک
 هفت درم اسطوخودوس سفاج فستق گلستر فستونیای مشوی از هر یک پنجم درم غار فیتون
 هشت سفید مصطلک از هر یک درم کفنی خشک با زرده درم کوفته بجهت به لبست درم روغن
 بادام شیرین چرب نموده با سه وزن غسل معجون سازند شش از سه درم تا پنجم درم مشغول
 از خط حکم عبد الرسم قزوینی اطریفل دیگر نافع از برای امراض سوداوی صفت آن
 پوست بلبله زرد پوست بلبله کالی بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی از هر یک ده مثقال سفاج
 اسطوخودوس فیتون تر به سفید مدبر غار فیتون شش سفید از هر یک ده مثقال غسل مصفیه سه وزن
 ادویه پوست معجون سازند اطریفل دیگر مقوی معده و دماغ بارد است صفت آن
 پوست بلبله زرد پوست بلبله کالی بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی از هر یک ده مثقال
 عود هندی زنجبیل از هر یک پنجمینال فلفل دار فلفل از هر یک ده مثقال کوفته بجهت بر و عنج

جلد اول نسخ اطریفات و فصل در بیان نسخ جوارشات ایلیمی

۶۹۸

بادام شیرین چرب نموده با سکه وزن ادویه غسل معجون سازند اطریفل دیگر از برای
 سیکه زرد و مویش سفید شود صنعت آن پوست بلبله کابی بلبله سیاه آمله منقح از هر یک
 درم پوست بلبله کندر و کرطیاسیه سفید از هر یک نیم صندل سفید کلاب سوده تخم کاسنی از هر یک
 سه درم فلفل و دو درم و نیم زنجبیل کلسرخ منزه از الاطعمه و جوج ترکی از هر یک یک درم و نیم
 کوفته بخته لعل بلبله کابی مر با سکه وزن ادویه بشیند شربتی سه درم پس بستوریکه قطع
 میکند از موی سفیدی را و نگاه میدارد سیاهی را اطریفل مقوی قوت حافظه و دفع نسیان
 تالیف حکیم سدید کازرونی صنعت آن پوست بلبله کابی بلبله سیاه آمله منقح و اریجینی و جوج ترکی
 از هر یک نیم درم پوست بلبله سعد کوفی از هر یک چهار درم زنجبیل فلفل دار فلفل کندر از هر یک سه
 درم مغز بستانه زنجبیل از هر یک شش درم موز منقح از جوج سه درم ادویه را کوفته بخته با موی
 معجون سازند و هر صبح دو مثقال آنرا ناشتا تناول نمایند اطریفل دیگر چشم را روشن
 کند و معده را از رطوبت پاک سازد و طبع را نرم دارد و بواسیر را سودمند بود صنعت آن
 پوست بلبله کابی بلبله آمله منقح بلبله سیاه فلفل دار فلفل قطور بون باریک از هر یک جزوی
 اجزاء مساوی کوفته بخته بر روغن کاه و جوج و با سکه وزن ان غسل بشیند مقداره شربتی دو مثقال
فصل در بیان نسخ جوارشات ایلیمی جوارشات ایلیمی جوارشات ایلیمی جوارشات ایلیمی
 اطیامی است طعام کوارد و اشتهاهای طعام آورد و بواسیر را نافع بود و باد شکم
 طبع از نرم دارد و رنگ را بینک دارد صنعت آن پوست بلبله کابی بلبله سیاه منقح نمائند
 بر روغن بادام چربیده مضمون زنجبیل فلفل دار فلفل موز زرب از هر یک چهار درم نارنگ
 دو درم فلفل مویه شست درم سافج استدی یک درم و اریجینی سنبل الطیب از هر یک ده درم
 فانیذ سکه پرا بر مجموع ادویه بستوریکه بر روغن نمائند شربتی از یک مثقال تا دو درم جوارشات
 شاهی تالیف آن در معده الیخولیا می مانی را بی نظیر است و مقوی قلب و معده است و نفخ آورد
 صنعت آن اطریفل بلبله از هر یک هفتاد و پنج مثقال از استه بهرون کرده از رنگ منقح کلاب
 عرق بید مشک از هر یک هفتاد و پنج مثقال همه را بهرند تا ماهر اشود و الیه بهالانید پس به
 انار مرش شرب انار شیرین نبات سفید شربت نارنج شربت بهر شربت آگوان از هر یک است

جلد اول نسخه حافظ العقل و فصل در بیان حبوبیکه اصل و عمود دران الیچ است

۷۹۹

بمختل سکنجین سے و بمختل داخل کرده بقوام او در بدن ابرشیم مقرض و رقی طلاء و رقی
 لقره مروارید ناسفته از هر یک سه مثقال عنبر زهره و دو مثقال گل گاوزبان عنجه کلسرخ از هر یک
 بمختل کوفته بختیه بان بشند شربتی و دو درم حافظ العقل نیز انجمن از اقترار
 انزوم است و مجرب است در حفظ حواس ظاهری و باطنی و تقویت آنها و تزکیه عقل و ذهن و
 فکر و مانع نشوین عقل است صفت آن شیرامه ده مثقال پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی
 بلبله سیاه پوست بلبله از هر یک بمختل طباشیر سفید صندل سفید ابرشیم مقرض است در
 باد رنجوبیه بنام غصه نار جیل مغربسته اسطوخودوس گل بابونه از هر یک یک مثقال
 کوفته بختیه بروغن بادام شیرین است مثقال چرب نموده موزین منقی غسل مصفی نبات سفید
 از هر یک چهل و بمختل اول مرتبه موزین را بقرق افر بگشک بپزند تا ماهر شود و بمانند و
 بیالانید و نبات و غسل را داخل کرده بقوام او رند و او را دو یا بان بشند شربتی و دو مثقال
 فصل در بیان حبوبیکه اصل و عمود در آنها الیچ است حب الیچ نافع
 از برای دوار صفراوی حادث از بجه اخلاط حاره صنعت آن پوست بلبله زرد پوست
 بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله مله منقی کشنیز خشک از هر یک دو دانگ سنابلی نیم مثقال
 کوفته بروغن بادام شیرین چرب نموده با آب برشته حب ساخته فرو برند جلد کاشت است
 حب الیچ نافع از برای سردی سبب امتلاهی دماغ و سر و جمیع بدن از اخلاط صغیر
 آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه از هر یک دو درم اسطوخودوس سبب
 افتقیرن زرد بغیر خراشیده بروغن کلسخ چرب نموده از هر یک درم و نیم سرشته خشک
 و دو درم ایسون یک درم کوفته بختیه آب را از یا نه پخته حب از ندو گفته شده که حب الیچ
 است سحر فرو برند و از عتب آن جلاب کرمی ده درم با آب بگیرم حله کرده بنوشند حب
 الیچ لکه کسر به محب للما لنحو لیا و الحاد ث من السودا و الحمة من صفه ان صنعت
 پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله مله منقی از هر یک دو دانگ
 سنابلی لاجورد مفصول افیتون غار قیون سفید کثیر از هر یک دانگ کوفته بختیه بروغن
 بادام شیرین چرب نموده موزین طایفی منقی شسته حب ساخته با عرق گاوزبان بگیرم که در

جلباب گری ده درم حل کرده باشند و بر نه چله یک شربت هفت یک مرتبه این جوب الیلج
استعمال نمایند تا زمانیکه مایه خوب لایزال شود حسب الیلج نافع از برای مایه خوب لای حاد
از سودای محترقه از صفرا صفت آن پوست بلبله زرد و خشک درم پوست بلبله لوله منقح
ورق گلشن نمک کنی از هر یک دو درم ایارج فیکرا پنجم درم شاتره ستوبای مشوی عصاره
افستقین از هر یک سه درم تخم کرفس نیم درم غار لقون شش سفید چهار درم کوفته بجنه بروغن بادام
شیرین جرب نموده باب کاسنی تازه شسته حسب از دوشربنی از دو درم و نیم مائه درم و در کسینه
صاحب ذخیره خوارزم شای گلشن و نمک هندی و تخم کرفس داخل نیت و وزن پوست بلبله
هفت درم است میفرمایند که چون ستوبای اسلے یافت نمی شود اگر بدل آن پنجم درم است
داخل کنند بهتر است حسب الیلج این عارضت مجرب است از برای بقی فاحش و از آلان مسکینه
در سه روز و نیز این حسب نافع است از برای حمی و راج و اوجاع مفاصل هر مرض لطیفه
و سودای صفت آن پوست بلبله زرد بلبله سیاه پوست بلبله کابلی صبر سقوطی از دوش
سقیه منقل سنج شمع غفل سکنج از هر یک پنج درم و حرف بعض صقر خاری شونیز زیره کرمانی
نمک طبرزد مصطک رومی از هر یک یک چیز و صمغ غار در ظرف مسی با آگنما بقدری که آدود
بان خمیر توان کرد و بخسباند دور و زبش حل کرده باقی ادویه را بان شسته سترنی جیب
و حبها سازند هر جی بقدر فلفلی و در سایه خشک نمایند شربتی یک مثقال اب بیکرم دو روز
قبل از استعمال بحسب از جمیع اشیا سوای نان و زبر باج پخته نمایند حسب الیلج
این بهره ظاهر النفع است از برای بواسیر و مطلق راج خصوصاً راج بواسیر و از برای
صفرا و بلغم خام و بیق و حکم میتوان شناسید هر روز و هر شب تا بستان و زستان صفت
آن پوست بلبله زرد بلبله سیاه پوست بلبله از هر یک دو از ده مثقال و منقح شمع غفل
شیطون هندی دار فلفل از هر یک پنج مثقال جوز بواسنک دارانی از هر یک یک مثقال تخم
تر بد سقیه مجوف مصنع مدبر صبر سقوطی از هر یک مثقال کوفته بجنه بروغن بادام جرب
نموده باب سرشته بصورت شمع ساخته در سایه بسیار بالند پس باز کوبیده باب سرشته
جوب سازند هر جی بقدر از خودی حسب الیلج نافع از برای اخراج مره صفرا و سودا

از سر و سایر بدن و کمر تجرب به نده و بسیار نافع است و به جای که صنعت ان پوست بلبله زرد
 پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی سنکلی از هر یک دو دانگ ستقونیای
 مشوی یک دانگ کوفته بجنه بر وزن بادام شیرین جرب ملوده بلو زردانه بهیرون
 اورد و کشته حب ساخته بوزق لغره پیچیده و کت خواب فرو برند بعد از ان آب نیم
 گرم پیاله بنوشند و کاسی اضافه کرده میشود بر اثر ای پنج از برای تقویت سهال
 مرمره سودا را لا جور و حب النيل از هر یک دانگ حب الیلج و یک صنعت ان
 پوست بلبله کابلی ایاج فیکرا تر بد سفید مدبر از هر یک در منقال غار یقون سمن سفید
 از آرد پس نموی بیرون کرده صمغ عربی کنیز امصطک رومی انیسون زنجبیل کنگر
 از هر یک دو منقال صمغ سقطری شحم حنظل از هر یک یک منقال کوفته بجنه باب
 سازند حب الیلج و یک صنعت ان پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی ایاج فیکر
 تر بد سفید مدبر از هر یک دو منقال حب النيل غار یقون سفید انیسون صمغ عربی از هر یک
 یک منقال شحم حنظل کنگر از هر یک یک دانگ کوفته بجنه باب راز مانده بجنه جویا
 سازند حب الیلج و یک طبیعت را نرم دارد و مزاج معتدل را مناسبت صنعت
 ان پوست بلبله زرد کشته تر بد سفید ریوند جینی از هر یک دو درم ستقونیای مشوی
 نیم درم عصا ره انستین ربوس از هر یک یک درم کوفته بجنه باب سازند شربتی
 از دو درم تاسه درم حب الیلج حنین منقول از اختیارات حنین منقلب خفیف
 صنعت ان پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی
 از هر یک درم غار یقون سپید نیم درم ستقونیای مشوی قیر طمک استی دو قیر طمک کوفته
 بجنه باب حب زرد شربتی سه درم حب الیلج علمی ملوده
 اند که معمول حضرت استاذی ابو یحیی قدس سره است در جمیع امراض صفراوی
 و دموی و سوداوی محترقه صنعت ان پوست بلبله زرد پوست بلبله
 کابلی بلبله سیاه سنکلی پوست بلبله آله منقی از هر یک دو دانگ
 سوده بر وزن بادام شیرین جرب ملوده حب ساخت

باب گرم فرو بردن حب الہلیل اصغر کہ تفتیه معده از صفرای مخلوط بکیم کند ہر گاہ استعمال کردہ شود بعد از فی صنعت ان پوست ہلیلہ زرد یکدم و نیم سقمونیایکہ اگر صبر سقوط زرد و دانگ غار قیون سفید نیم درم کوفتہ بختہ باب عن التعلک شہ حب سازند حب الہلیل نافع از برای حک و جرب و تش صنعت ان پوست ہلیلہ زرد صبر سقوطی از ہر یک درم سقمونیای منوی کلکس از ہر یک ربیع درمی کوفتہ حب سازند جملہ یک شیرین حب الہلیل کہ حکیم سید محمد جعفر ولد مولانا تہ علی ساکن شہر مقدس حضرت امام رضا علیہ الصلوٰۃ والسلام دقتیکہ محمود اقا ناظر بزرگ یارت رودند رضویہ علی ساکنہا الف الف السلام والصلوٰۃ والنجۃ والقنار رفتہ بودند مغری الیہ راجعی ربیع عارض گردیدہ بود حکیم معنی الیہ بانحب الہلیل بستور کردہ مرقوم میگردد علاج فرمودہ بودند و دستور ان را عالیجاہ معظم الیہ گرفتہ بودند و دستور مرقوم باین طریق است کہ حب الہلیل موافق نسخہ باید کہ صاحب حملی ربیع در غیر یوم راحت وفت طلوع صبح دو منقال فرو بردہ از عقب ان تہودہ در چینی پیالہ بنوشند غذا نخواب گوشت خرومن بچہ مشروط بانکہ در روز اول راحت کلفند اثنائی ہفت منقال سکنجبین منقال باعوق گا و زبان تناول کردہ باشند و غذا یوم اول راحت شور با از گوشت برہ تناول نمایند و در جمیع اوقات صاحب این تب از جموضات و لبنیات و بقول حبنا بکاید صنعت این حب الہلیل پوست ہلیلہ زرد پوست ہلیلہ کابی ہلیلہ سیاہ سناکی از ہر یک پنج منقال یا بارج فیفر استہ منقال عصارہ انستین یک منقال و نیم سقمونیای منوی شامہ از ہر یک یک منقال یک سی یکہ دانگ کوفتہ بختہ بروغن بادام شیرین چرب نمودہ حب اختہ با گلاب بدستور مذکور فرو بردند و در روز نوحیت ذہب یک عدد اول روز و یک عدد روز فرو بردند صنعت ان طلای مکلس فادر ہر جہ فی جہ و از خطائی من قب از ہر یک یک منقال جزو بواصطکہ رومی زعفران از ہر یک جہار دانگ در چینی قر قفل از ہر یک نیم منقال صمغ عربی و دانگ کثیر یکہ دانگ اجزاء موافق دستور سخی نمودہ گلاب شہ حب جوب زرد ہر جہی بعد از خودی حب الہلیل کہ سہل خفیف منقال از حبنا

جلد اول نسخ حسب اهل بیت و فصل در ذکر ادیان کلکلاخ

۸۰۳

چنین صنعت ان پوست بلبله زرد پوست بلبله کابی بلبله سیاه پوست بلبله آبی منقح از هر یک
 سه درم غار قیون سفید پنجم ستقونیای مشوی سکه قیاطنک هندی دو قیاطنک کوفت
 باب کاسنی تازه شسته حب سازند حب ابلبله سهل صفرای خالص صنعت ان پوست
 بلبله زرد و درم حب النیل یک درم ستقونیای مشوی نیم درم کوفته بخیته باب بلبله
 حب زنده شربتی و درم تاسد درم حب ابلبله شیخ رئیس نافع است از برای صرع
 سوداوی صنعت ان پوست بلبله کابی بلبله سیاه از هر یک نیم مثقال لاجورد و حجرار منی
 افقیون سطوخ و دس از هر یک و انگ کوفته بخیته بروغن بادام شیرین چرب نموده
 بات شسته حب سازند حلیک شربت حب ابلبله نافع از برای اهل بواسیر
 و غیره صنعت ان پوست بلبله سیاه مشوی در روغن کافور پنجم زیره کرمانی بد بخیته
 طباشیر سفید یک درم شکری سفید است و درم کوفته بخیته از برای بواسیر بکشد تا از برای
 لبت بعد از زحیر باب برگ بارتنگ شسته حب سازند شربتی نیک درم حب ابلبله سهل
 صنعت ان پوست بلبله زرد پوست بلبله کابی بلبله سیاه سنابلی از هر یک مثقال و روق
 کلکلاخ نیم مثقال سوده بروغن بادام شیرین چرب نموده باد و مثقال مویز منقح شسته حب
 ساخته بوق نقره یا طلایه پیچیده وقت خواب باب گرم فرو برند در نسخه دیگر ربع مثقال
 صمغ عربی نیز داخل است و وزن ادویه حسب احتیاج و قوت و ضعف مزاج زیاد و کم
 مسطور است و در نسخه دیگر یک درم نمک لاهوری برای تقویت عمل نیز داخل است و نوشته
 که با عرق بادیان نیم گرم تناول نمایند و در حین عمل هرگاه تشنه شوند عرق را از یانه بگیرند
 نباشند و واء الا بلبله از طب الامه گفت محمد بنان که حدیث کرده اما حضرت رضا علیه السلام
 گفت شنیدم موسی بن جعفر را که تحقیق شکایت کرد از فحار که با طبایر جوع نموده و هر یک را
 عجمی بیان کرده پس آنحضرت فرمودند چرا فراموش کردید و از ذهن شما رفت بشاید
 که بلبله و راز یانه و شکری است اجزاساوی در استقبال صیف سه ماه و در هر ماهی سه مرتبه
 و در استقبال شنا سه ماه و در هر ماهی سه روز و در نبوت بجای راز یانه مصطکه نماید
 بدرستی که مستعمل آن مریض نگرند و مگر مرض موت فصل در ذکر ادیان کلکلاخ

دهن کلکلاج و در بعض نسخ دهن کلکلاج بنظر سید و محب بلبلانه هند است یعنی در
 میوه پاک عبارت از بلبله و بلبله و آمله باشد از اطبای هند است و نافع است از اشامیه
 آن بامار الاصول از برای اصحاب که بعد از افاقه و شکوست از برای فالج و استرخا
 چون بامار الاصول بنوشند و نیز از برای تشنج و عرق النساء و ادحاج مفاصل بارده و قو
 و وجع ظهر و قولنج و مدریض است و نفاس و سخن رحم و مفتت حصاه کلیه و مثانه و مذیب
 انها است و سکن وجع و مفتت سده با و سخن بدست این فوج قمری گفته کلاش امیدن آن
 بامار الاصول بعد از دو هفته از ابتدای فالج نافع است اختار اینهاست نفع ابو سبیل
 گفته که چون منقضی شود در اول فالج سه هفته تا بست و پنج روز و پس نافع است از اشامیه
 بامار الاصول بادهن کلکلاج صنعت ان به نسخ شیخ رئیس پوست بلبله کالی بلبله سیاه
 پوست بلبله آمله منقعی از هر یک ده درم پنج گرم بنج کرمن بنج راز یا نه از هر یک مفت درم دار فلفل
 فلفل زنجبیل از هر یک شد درم جاوشیر بزرگ سیکنج از هر یک شد درم تربید مدبر چهار استار
 کلکلاج قضا اجزای یا بلبله بنکوفته صمغ راباب گرم حل کرده بقول راز برده نموده
 مجموع را در دیگ تازه قلعی نموده مقدار است و چهار رطل آب بر روی دی کرده به
 بزنند تا آب نصف رسد پس صافی نموده باز در دیگ کرده داخل نمایند در آن هشت طر
 روغن حب الخروع تازه و باقیش ملایم به بزنند تا آب برود و روغن با نذ لیس بدارند و
 قوی افزوده اند درین دهن ایدر ساد و استار اینون و حرمل و عاقر قرغان از هر یک
 دو درم شیطج هندی چهار درم صنعت دهن کلکلاج به نسخ شیخ داود الطائ
 انواع بلبلجات اربعه و بلبله و آمله منقعی از هر یک شد درم تربید مدبر چهار درم حبسک تر
 کلکلاج از هر یک شد درم ادویه راباب بنزند و بالند و بقشارند و بیالانید و در دیگ کرده
 روغن حب الخروع ساده داخل کرده به بزنند تا آب برود و روغن با نذ صنعت ان
 دهن پنسخ حکیم مومن انواع بلبلجات اربعه و بلبله و فلفل زنجبیل کرنب برگ سدا
 از هر یک ده درم جاوشیر سیکنج اشق از هر یک شد درم تربید مدبر چهار درم اجزا
 را در یک تار و دو ص و منتقال آب بنزند تا نصف رسد بنکوبالند و بقشارند و بیالانید

جلد اول رب البلیج

۸۰۵

بر باز در یک کرده یک صد مثقال روغن بنیاد بنجر تازه بر روی آن کرده با نشی ملائم پسندند
تا آب رفته روغن بماند و اگر در قدر ضاعف به بنزد بهتر است آبوسپیل سخی گفته که در علاج
تشنج متلای باید که بخورند لصاحب این بن کلکلاج بامار الاصول این نوع قمری گفته که عیال
تشنج امتلای علاج فالج است و آن باین صورت که بیاشامانند و راجوب هله بن بیاشامان
او را دهن کلکلاج بامار الاصول و گفته شده که اشامیدن دهن کلکلاج بامار الاصول بعد از
استفراغ محبوب هله هرگاه بدن از اخلاط پاک شود نافع است از برای خدر و تنبیه گفته شده
که این دهن کلکلاج نافع است از برای خدر چون بنامیده شود بعد از استفراغ بحسب طبع
و حسیق و قتیله حدوث خدر از لغم باشد و نافع است اشامیدن این بن از برای رعشه
حادث از خلط لغم رب البلیج بعضی اطباء از احب البلیج نامیده هیامیسانند این دوا
از برای مسافرن که سهل صفا است برقی و نافع است انواع صفراوی و سایر امراض صفراوی
سرو قتیله بانها ششم و قایم مقام مطبوخ هله است در نفع از برای هر مرضی که نافع است
ان مرض را مطبوخ هله صنعت آن بکیر هله زرد فر به بزرگی سوراخ یکصد عدد و دوا
اخضر یعنی لعاب دار کرده اب بر روی دی کنند حب آنکه چهار انگشت اب از روی
هله بر گرد و پس سران بر پوشانند که گرد و حب از آن داخل نشود و در اقیاب
گذارد و هفته پس صافی نموده آب آن را نگا دارند و باز اب تازه بر روی دی کنند
و شش را پوشانند در اقیاب هفته دیگر بگذارند پس اب آن را صافی نموده نگا دارند
ملاحظه هله بانها نمایند اگر در آنها زردی و لخی باقی باشد بکیر تبه دیگر اب بر روی دی کرده بعد
از هفته آب آنرا گرفته هله باراد و بکنند و الا بعد از دو مرتبه هله باراد و بکنند و آب در هله باراد
خورده بر بالای بام بر روی تخته بندهند در اقیاب و سر پیاله را به پارچه بپوشانند
و صبر کنند تا خشک شود پس ازین حب با ساخته نگا دارند و در وقت حاجت چهار دم
تا هفت دم آن باب خالص یا جلاب سکری فرو برند پس هرگاه که تب نباشد و
اراده اسهال زیاده باشد باید که اضافه کنند برین دوا صبر سقوطی و گلسر و کثیر
حب ساخته بکار برند و گاهی می افزایند عصا را آسنین پس باید که صبر بخورند

جلد اول فصل در بیان سفوفاتیکه اصل و عموم در آنها الیچ است

۸۰۶

و از عصا ره افشیتیم جزو و از کل شیخ راج جزوی و از تقوع الیه مذکور مثل مجموع
شدتی از چهار درم تا هفت درم باشد فصل در بیان سفوفاتیکه اصل و عموم
در آنها الیچ است **سفوفاتیکه** مستعمل در یرقان اصفردی بسبب هیمایین
مراره و امحایرگاه از تدابیر دیگر را الیچ و این سفوف را با شیر شتر بدین خصوص
شتریکه از علف شیخ و قیصوم داده باشند صنعت ان پوست بلبله زرد شده درم فیتون
اینون از هر یک نیم درم ایچ فیرا چهار دانگ جله کشیرت است با پنجاه نصت درم
شیر شتر سفوف الیچ شیخ داود انطاکی حب الفعل و عظیم النفع و ایچ است در قطع
امراض سر و معده و طب صنعت ان پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه
تخم ریجان تمام بود نه نهی و تر به سفید مدبر از هر یک چهار درم کبریا تخم خرفه مقشره ج
قرقرمی از هر یک سه درم و هرگاه حرارت در مزاج نباشد دوسه قراط مشاک اضافه کنند
و اگر اراده ۲۰ سال باشد اضافه کنند بر اجزای اصل سه نفثه بسفاج نفثه اصل السوس
از هر یک چهار درم ستونیای مشوی دو درم و اگر مرض عضانی مذکوره متعدی بسوس
کبد باشد اضافه کنند بر اجزای اصل نسخ انواع نلنه صندل الیچ احمد و اصفرد و بیض
و اگر در معده باشد مصطلک گلستر بر اجزای اصل بفرایند و اگر خفقان قوی باشد
گل گداز بان طباشیر سفید بر اجزای اصل بفرایند و اگر ریاخ بسیار باشد رازیانه دخل
کنند از هر یک سه درم و از برای حدیث نفس و سواس و سودا و حیون فیتون و قوطر
شش درم اینون چهار درم ایریشم مرقض مروارید ناسفته کشتیر خشک مقشر کل قوطر
مفسول از هر یک دو درم بفرایند بر اصل فیتون و هرگاه که خفقان قوی زیاده کن
در ان خود فماری خام و درونج عقرنی و زرشاد از هر یک سه درم اضافه کنند و اگر حر
بشته او داشته باشد بیا شامند از باب زرشک و کلاب بعد از آنکه بروغن گلستر
جرب نموده باشند و الا بید و عن بادام شیرین جرب نمایند و اضافه کنند بر ان بون
ان شکر شترتی پنجه درم سفوف الیچ قاطبش کم به بند و در معده زانافج بود
و زحیر را بعد از تنقیه سودا بود صنعت ان بلبله سیاه در زیت انفاق بریان

منوودہ صمغ عربی بریان زیرہ کرمانی ہر اینسون بریان از ہر یک یک جزو ہر قطو نام بریان حالہ
از ہر یک دو جزو چار دوائی اول کوفتہ بجنہ و ہر قطو نام و حب الرشاد را بر دغن کل با بادام
چرب منوودہ و درست داخل کردہ استعمال نمایند شربت چار درم سفوف الہلیج کہ تلغم براند
و معده را پاک سازد صفت ان پوست ہلیکہ کابلی دو درم نمک ہندی و ارفطلس از ہر یک
دو دانگ کوفتہ بجنہ ہمہ یک شربت باشد با پیالہ آب گرم بنوشند سفوف الہلیج در
امراض طحال و یرقان سود چون بعد از قصد با سلیق و اسیمیل ایستور خوردن سہلات
مواقفہ بامار المخبجنہ با سکنجبین قوی خوردہ شود نافع است کصفت ان پوست ہلیکہ زرد
ستہ درم پوست ہلیکہ سیاہ از ہر یک دو درم افینون یک درم ایارخ فیرانیم درم سکنجبین
یک دانگ کوفتہ بجنہ یک شربت است بحسب قوت و ضعف و زیادہ و کم نمودن برای
طبیعت سفوف الہلیج دیگر کہ در یرقان سود لبیب ہ ماہین کبد و طحال بکار آید ہر گاہ
استعمال کردہ شود بامار المخبجنہ فرا گرفتہ با سکنجبین قوی صفت ان پوست ہلیکہ زرد
ستہ درم پوست ہلیکہ پوست ہلیکہ کابلی از ہر یک دو درم افینون یک درم ایارخ فیرانیم درم
نمک ہندی یک دانگ یک شربت است این بہمان نسخہ قبل است الا انکہ ہلیکہ سیاہ داخل
ندارد سفوف الہلیج ابو ماہر کہ نافع است از برای اہمال دماغی رطوبتی کہ ہر روز یکبار
میدادہ باشد صفت ان پوست ہلیکہ زرد پوست ہلیکہ کابلی ہلیکہ سیاہ نمک طعام
سافج ہندی افستین رومی ایارخ فیرا اقراض کل اجزاء متساوی کوفتہ بجنہ بوزن مجموع
نبات سفید سودہ داخل نمایند سفوف الہلیج دیگر نافع از برای اہمال معدی لبیب
ضعف ہاضمہ حادث از زیادتی تلغم و صفرا باشد صفت ان پوست ہلیکہ زرد یک جزو
حب الرشاد نیم جزو حب الاس سماق کہ مانع سبک اصلی از ہر یک سس جزوی
کوفتہ بجنہ شربت دو درم سفوف الہلیج گشتہ شدہ کہ نافع است از برای صدمہ صفرا
لبیب اہمال صفرا صفت ان پوست ہلیکہ زرد پوست ہلیکہ کابلی از ہر یک ستہ درم بونہ
ثلث درمی کوفتہ بجنہ سفوف سازند یک شربت است بابت انار ترش و آب انار شیرین
معصور با شحم بنوشند و باید دانست کہ قومی از اطباء کردہ داشتہ اند استعمال جرم الہلیج

را در امراض سحریت انکه اجرام الیلیلجات میباشد اسهال آنها بعصر و بعد سهلات البته
در اکثر تعقل بطین یعنی بستن شکم عارض میگردد و عقل تنگ در امراض سه از اضرشیا
است با نهایی اولی الت که الیلیلجات را در امراض سحر بطریق نفوع یا مطبوخ داده شود بعد
از رایج عیش پس بنا برین اگر اجزائی این حب را یعنی هر دو لیلیه در یوندر نفوع سازند
باین طریق که بکیرند لیلیه زرد لیلیه کالی از هر یک پنج درم ریونند چینی نیم درم تاکیک درم و نیم
در آب رمانین معصومین با شحم نجیسانند و در هاون شکلی بدست بماند تا آب انار قوت
دو اهارا بگیرد و صافی انرا بیاشامند خوش گفته اند که صغیتی که در لیلیه زرد نجاصتی که
در انت میباشد سهل صفا و معین است بر خاصیت آن عصر ان پس هر گاه نجیسانند
از در آب جدا میگردد و از ان قوت صغیت در آب و میگردد و اسهال ان اب اقوی و در
ریونند چینی قوت بارده فالضیه میباشد و قوت حاره لطیفه پس هر گاه در آب نجیسانند
ان را بیرون می آید جسم ناری سهل ان بغیر جوهر فالضیه اسهال نفوع آن زیاده
است از اسهال حرم ان سفوف الیلیلج نافع از برای رعوت و جمع صغیت ان پوست
لیلیه کالی دو مثقال کندر غفل مصطکر و کمی از هر یک یک مثقال نبات سفید نجیصال
کوفته بخیه هر روز صبح پاشا کنیصال انرا بخورند سفوف الیلیلج روشن نافع از برای
قطر چون آتسا می شود با مارا بجن بعد از قضا و اخراج خون بمقدار که قریب نصف
رسد صغیت ان لیلیه سیاه آمله متقی پوست لیلیه کالی بسفایج فستق پوست تراشیده
افتمون لاجور و کوفته بیاشامند از ان دو درم با مارا بجن سفوف الیلیلج مستعمل
ربع بعد از ظهور رضیع در فاروره و سایر علامات رضیع ماده صغیت ان پوست لیلیه کالی
لیلیه سیاه از هر یک هفت درم بسفایج فستق افتمون از هر یک سه درم هر که کوفته
بیخته شربتی سه درم با سه درم شکر سفید کف کنند و بعد از ان اب گرم بنوشند
سفوف الیلیلج مستعمل در خفقان سوداوی صغیت ان پوست لیلیه کالی لیلیه سیاه
آمله متقی تخم فلنج خشک تخم بالنگو اسطوخودوس لسان الثور افتمون گل ارمنی عود
سه سعد کوفتی و نقل کشنیزه خشک از هر یک سه درم کهر یا لیسدمر و اریزنا سفوف

اگر شیم مفرض حجار می مغسول از هر یک یک گرم و نیم تخم خرفه مغسول تخم که دی شیرین
از هر یک چهار گرم کوفته بخت شربتی یک مثقال باب با در نجو به یا شربتی سیب شیرین
بنوشند سفوف ابلج قاطع بخارات دماغ و عین و اذن و نیز این سفوف
نافع است از برای تقویت قلب و معده است و هاضم طعام و دور کننده و سواس خفقا
و غشی و یخف رطوبت و مخرج اخلاط و در یست صفت آن پوست بلبله کالی فندق
پریان کرده از هر یک اوقیه کشتی خشک در سرکه خیسانیده خشک نموده بریان
کرده کا در بان ابله متقی پوست ابرج تخم کاسنی اصل السوس از هر یک پنج گرم زرد
در و پنج غرقلی بر رطل نامی غیسر کوبیده راز یا نه حرف محرق از هر یک یک گرم لک
مغسول طباشیر سفید عود دهنده مصطکی رومی مروارید ناسفته صندل سفید از هر یک
دو گرم نبات سفید بوزن مجموع ادویه کوفته شربتی پنج گرم و اگر حرارت غالب باشد
بندرم کا فور قیصری زیاده نماید سفوف ابلج مستعمل در سور مزاج حار مادی
کبد بعد از قصد در دوسوی و تصفیه باب که وی تازه دای خیار تازه با آرد جو و در حد س
صندل سرخ و فلفل صفت آن پوست بلبله زرد در هر یک لک مغسول شده درم طباشیر
سفید دو درم راز یا نه یک گرم و در شنبه دیگر بجای راز یا نه تخم کشتی است کوفته بخت
شربتی شده درم و دستور خوردن این سفوف آنکه هر روز سه درم این سفوف را با ابل
درم مارا بچین بپزند و تا هفت روز هر روز است درم مارا بچین را زیاده کنند سفوف
ابلج مستعمل در شربت در سور مزاج حار مادی کبد صفت آن پوست بلبله زرد
ده درم لک مغسول کلسه طباشیر سفید از هر یک یک گرم ریوند چینی شده درم راز یا نه نیم
از هر یک یک گرم کوفته با شربت بنوشند و اگر خواهند تلکین زیاده کند چهار درم
کلفنقه داخل نمایند و سفوف ساخته با مارا بچین شربت یا شربت شده درم انرا بپزند
سفوف ابلج مستعمل در درم صلب هرگاه حرارت نباشد با یک رطل شرب
شربت صفت آن پوست بلبله کالی بلبله سیاه از هر یک یک گرم تخم کرفس اینسون راز یا
از هر یک ربع جز و می شربت شده درم تا هفت درم با یک رطل شربت سفوف

جلد اول نسخ سفوف و سنون الیچ و فصل در ذکر اشربه الیچ

۸۱۰

الیچ استعمال در برقان اصفر هرگاه سبب بیماری صفرا باشد در جگر و مثانه نباشد صنعت آن
پوست بلبله زرد دوده درم صبر سقوطی نیم درم طباشیر سفید یک درم سقونیایک دانگ و نیم حبله
سه شربت است سفوف الیچ لور لوی نانخ از برای مایه خوریا و ضعف قلب و خفقان
سوداوی صنعت آن پوست بلبله کابلی بلبله سیاه امله منقی پوست بلبله تخم قرنجشک تخم
بادرنجوبیه لسان الثور اسطوخودوس ایتیمون اقریطی گل ارمنی عود بنی سعد کوفه
قرنفل کشنیر خشک از هر یک درم که با می شیمی ایشیم مقرض حجازی منی مغسول مروارید
ناسفته از هر یک یک درم و نیم تخم خرفه مقشر تخم که دی شیرین از هر یک چهار درم کوفته
بنجیه شربتی یک مثقال با عرق بادرنجوبیه یا شرباب پیشبیرین بنوشند سنون الیچ
مسلمی بدو اینکه عبد الله بن مسعود سیانی از طبرانی روایت کرده که از خالک که گفت که
از برای من حضرت امام علی بن موسی الرضا عم این دوا را از برای من صنعت آن
فرمودند بکیر بلبله زرد یک مثقال خردل و مثقال عاقر قرحا یک مثقال و بکوب و بپزند
و بال بیای و دند آنها صیغ ناست تالین بدستیکه این دوا تقویه بلغم میکند و خوشبو میکند و
بوی دبان را دستک میگرداند و دند آنها را باذن الله تعالی فصل در ذکر اشربه
الیچ شرباب الیچ آب های گرم و ادویه گرم را سود دارد و صفرا براند و طبع
را گرم صنعت آن پوست بلبله زرد دوده عدد نیم کوفته در بطنی کرده اصناف بپزند
آن کنند و سه روز در آفتاب بگذارند و بعد از آن صاف کرده در شیشه نگاه دارند و دوده
عدد بلبله دیگر بپخته با قدری آب تازه داخل همان آب کرده سه روز در آفتاب بگذارند
و صاف نموده باز دوده عدد بلبله دیگر با قدری آب تازه اضافه کنند و در آفتاب بگذارند
و بعد از نه روز از آفتاب بردارند و صاف کنند و با صند و بنجیه مثقال بنجین بقوام
آورند و از آتش فرو گیرند یک مثقال سقونیای مشوی سوده در آن حل نمایند
شراب الیچ و آگهی بدانکه تقویه معده اصحاب صداع خمار و شرباب الیچ مقویه
مرا ایشان را صنعت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی امله منقی از هر یک باز دوده
درم آگوی سیاه بزرگ خرفه فارسی آگوی بخارای از هر یک نیم درم رطل نموده

نسخ شراب ابلج و عرق ابلج

جلد اول

۸۱۱

مثنی از حب یک رطل عناب خراسانی بزرگ بجاوه دانه همراه درشتش رطل اب سبزند تا چهار
 رطل برود و در رطل باند پس بانی نموده داخل کنند در آن اب انج و اب انار ترش
 و اب انار شیرین معصومین به تخم و اب بید و گلاب از هر یک نیم رطل شکری سفید ترنجبین
 پاک کرده از هر یک دو مثقال یک رطل کوبانند و باقی بماند تا بقوام جلاب آید سرد کرده در
 شیشه گها بدارند شراب ابلج و یک مین و شش طعم و مقوی معده است صفت
 آن پوست ابلج زرد و ابلج سیاه پوست ابلج مثنی از هر یک چهل و شش مثقال جو کوب
 نموده در مرتبان چینی یا سفالی کرده مقدار چهار پنج انار سبزی اب بران ریخته در افتاد
 بگذارد و کیفیت نموده روز در زمستان در تابستان چهار پنج روز تا یک هفته پس صاف نموده
 اب زلال آنرا گرفته مقدار چهل و شش مثقال نمک طعام داخل نموده گها بدارند و وقت
 از بانه تا بشت مثقال میل نمایند عرق ابلج سبزی و شش و شش است
 صفت آن قند سیاه گین پوست ابلج زرد پوست ابلج کالی سیاه پوست ابلج
 از هر یک دو سیر پوست درخت امضیان چهار سیر همراه بدست و مقرر در خم کرده بقدر ضرورت
 اب بر روی وی کرده خم را در سیر گین اب دفن کرده بگذارد تا جوشش بخورد و از جوشش
 فروشنید پس از خم بر آورده بدست و مقرر عرق کشند پس بگیرند گلشن با اضماع دو سیر
 و از چینی بهین سفید همین سرخ خولجان شقاقل از هر یک پنج توله برگ فرخ مشک کل گاو زبان
 از هر یک نیم سیر خصله مصی بی پنج توله ابریشم خام باو سیر داخل عرق مذکور کرده
 مرتبه ثانی عرق کشند و در وقت عرق کشیدن یک توله عنبر شهب در نه مشرب به عرق
 دمان بچکه بگذارد تا عرق بران بچکه عرق ابلج دیگر که بجهت نواب ذوالفقاهان
 بهادر تالیف نموده شخصی از اطباء حضرت آن پوست ابلج کالی ده سیر در اب بچشانند
 تا ممل شود پس دانه های آنرا در کرده بکینت سرخ داخل کرده در خم مستعمل نموده
 خم را در سیر گین اب دفن کنند و بگذارد تا جوشش بخورد و از جوشش
 که جبهه آنرا گرفته باشند داخل کرده شش را بگیرند و در دیگر پنج سیر ناخواه
 پاک کرده در آن داخل نمایند و روز دیگر دو سیر و نیم سولش آهن داخل نمایند و بعد از

و ه سیر است داخل نمایند و روز دیگر دو صد برگ تا بمول داخل نمایند و بگذارند تا بنیده شود
پس عرق کنند از آن مقدار پانزده سیر و بیال پیش از غذا و دو بیال بعد از غذا بیال بنامند
که شتهها آورده و باه را قوت دهد و امساک آورد و غرائض و اگر خواسته باشند که دو الله بنامند
اول مرتبه است سیر عرق کنند و یک سیر در اجینی یک شبانه روز در آن چغسانند پس روز دیگر
از آن عرق کنند مقدار دوازده سیر فنجوش نسخ ان در حرف الحار و خرب الحارید
انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد فیروز نوش بدانکه اطباء می فرس این لفظ را گاه به چون
مرکب از افیون و مصلحات آن و گاه به چون مرکب از بلبلجات و خرب الحارید استعمال میکنند
چنانچه در باب افیون ذکر یافت و آنچه فیروز نوش معنی فنجوش است و خرب الحارید
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی فیروز نوش مسک یعنی فیروز نوش با مسک
فیروز نوش نافع است از برای ریح بواسیر و ملغم خام و مقوی معده است و مقوی باه
و معین آن در رنگ را صافی کند و گرده را گرم گرداند و نافع است از برای ریح رحم و طبل
لحون بواسیر و دفع سرعت انزال است صنعت لمن پوست لیلیه کابلی لیلیه سیاه پوست
لیلیه زرد شیطرح هندی تخم کرفس سیاه بواسط طح سلیمه قنفل سیاه خولجان نارنگ
از هر یک شش درم پوست لیلیه ایمنی ناخواه تو در می زرد تو در می گلگون دار فلفل کج
از هر یک چهار درم قرقه الطح خرب بواسط خلیل فلفل مویه از هر یک شش درم سعد کوفی ده درم
و در نسخه دیگر چهار درم است مشک خالص ترکی دو مثقال عنبه شکر یک مثقال خرب ایچ
مدر لوزن مجموع ادویه روغن گادوده استار که چهل مثقال باشد مجموع ادویه را باد و وزن
و نیم غل سفید جید منسوع الرخوه چون سازند شربتی دودم باد و غل گادو مسکه گرفته
و با آب بنیده و حبیب و دو هفته باین دوام دامت باید نمود و بعضی گفته اند که انیم چون را باید
که با شیر گاو تازه دوشیده بنوشند و طراخ همچون گرم است و خشک است و در او اخر دوج
سیوم قرص لیلیه نافع از برای ضعفه یعنی بعد از تنقیه بحش بیار باقی با سکه و آب
هر که گرم باشد در هفته یک مرتبه و غذا باید در ایام خوردن نفیص زیر ریح باشد و این قرص
از اطباء می هند است صنعت ان پوست لیلیه کابلی ده درم زنجبیل شش درم دار فلفل شیطرح

فصل در بیان نسخ کلکلا نجات

جلد اول

۸۱۳

از هر یک چهار درم نمک هفت درم کبریت زرد مدبر و دوع محرق از هر یک مثقال
 را در آب لیمو یک بشبانند و ز سق نمایند پس قراض سازند شربتی از یک درم تا دو درم فصل
 در بیان نسخ کلکلا نجات کلکلا نجات معرب از لغت هند است که بلبلانه باشد یعنی با
 هر دو فارسی چهل زبان هندی معنی میوه است یعنی مرکب از میوه پاک بلبله و بلبله و آله
 باشند پنج رئیس در قانون آورده که اینم چون از ترکیب طبایع هندی است کثیر النفع است
 از برای اشترخای معده و برودت ان مضغ معده از برودت و رطوبت از برای سینه
 بلغمی و تب های کهنه و غشی و حبس بول و هبن و برص و بهضیق النفس و سل هرگاه بنوده با
 باجمی و از برای حبس کسر عظام و از برای برودت بدن از برای بواسیر و ادرام طحال
 و فیکه بنوده باشد با تب و از برای دیله و قولنج و مار و اصغر و اقسام هفتاد و از برای زنا و
 که در ایام حمل مریض گردد و از برای اعتناق رحم و صرع و ریاح حادث در مفاصل و فیکه
 مراق و در زانو و در عضل صنعت ان بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی و از فلفل فلفل
 زنجبیل شیطیح هندی فلفل مویه نمک هندی سیاه نمک سرخ فلفل نمک زرد نمک طعنا م
 نمک درانی لسان العصاره هندی دانه نیل بواجوز بواجزه الطیب نمک کابی مقلشر
 صقر فارسی شونیز حب النيل زیره کرمانی سافج هندی تخم کرفس از هر یک چهار درم
 و گفته که یافتیم در نسخه دیگر اینم چون این ادویه را وان مشتقی است و از اشتقاق نامند
 و املوط که ان کشت بر کشت از هر یک چهار درم خیار شنبه هشت درم تربیفیکر طحال
 چهار ستر مویزدانه بیرون آورده کینه منتقال آله منقی صد مثقال فانیه شش رطل
 و نیم روغن کنجد سه رطل و در نسخه دیگر روغن کنجد یک رطل است ادویه را گفته بختیه مویز
 را در آب بختیه ببالانید پس خیار شنبه را در ان بچینسانند پس بچینسانند و ببالانید و آله
 علیحه در است و در رطل آب خالص یک بشبانند و زنجبیل است پس بچینسانند تا هشت
 رطل آب باقی ماند پس ببالانید و مرتبه دیگر پالوده را در دیک کرده و خیار شنبه خیس
 در آب مویز را که پالوده اند فانیه را در ان حل کرده با شش معتدل بنهند تا بقوام غسل
 پس روغن کنجد را در ان اندازند و حرکت دهند تا مخلوط گردد و روغن بان و بپسند

فصل در بیان نسخ کلکانات و نسخ کلکانات جلد اول

۸۱۴

و جامه پس از آتش فرو داده ادویه را گفته بان بپزند و استعمال نمایند شربت از
یک مثقال تا چهار مثقال بحسب هر کسی بقدر قوت و بحسب سن و بلد صاحب میزان الطباع
این نسخه را با اندک تفاوتی ذکر کرده یعنی بجای ابله بپزند سیاه ابله کابی و بجای
آله منتقی شیر آله منتقی و بجای قرقه قرقل و وزن ابله و بلیله و شیر آله از هر یک هفت
درم آورده و وزن باقی ادویه با کشتی خشک از هر یک پنج درم و خشقیل و اطوط
را بنیاده و وزن تربد را یک صاع و پنجاه درم و وزن خلوس خیار شیر راده درم
و وزن زربب را نیم من آورده و بجای آله آخر شیر آله بوزن یک من آورده و گفته
که شیر آله و مویر منتقی را آورده من آب بنیزند تا ثلث آب باقی ماند پس بپالایند و بخار بنهند
را در آن حل کرده و سه من و ده سنا را فانیه جدید در آن بگذارند و با آتش ملایم بجوشانند
و نیم من روغن گند را بان بپایانند و یکد و جوشش دیگر داده تا بقوام آید پس ادویه
بان بپزند شربت چهار درم و گفته که این ترکیب جزو است بغیر فانیه و روغن گند و در آخر
گرم است در آخر درجه اولی و خشک است در سه راج درجه اولی و نسخه شفای در قرابادین خود آورده
مسادی است با نسخه صاحب میزان الطباع و بلیله سیاه و قرقه را بحال داشته بوزن پنج
و بجای سعد قرقل و بجای صخر فارسی صمغ البطم آورده و گفته که مویر و شیر آله را در شش من
بپزند تا آب بنیزند تا بدو من رسد وزن کرده و وزن فانیه را سه من ذکر کرده و گفته شربت
پنج درم است با شیر شربت آب غلبه سید اسمعیل در ذخیره این کلکانات با اسم کلکانات
مروزی ذکر کرده باعتبار آنکه این ترکیب از طبایع مرده است یا باعتبار آنکه طبایع مرده
این نسخه را از هندی ترجمه کرده و در کتب خود ذکر کرده اند و نسخه آن با نسخه صاحب
میزان الطباع مساوی است الا آنکه وزن خیار شیر لب درم است و وزن ابکیه مویر و شیر
آله را بجوشانند و از ده من و وزن روغن گند سه من و قرقه و قرقل داخل ندارد و کلکانات
اکبر انیم چون مبدل است عمدتاً جزای ان ابلج است تلف است از برای در معده و تنهای نه
و غشی و غسیر البعل و برص و بقی و سر قریط و قرقش و عطش از هر یک در دود
بدن و بواسیر و در کسیر زود ما میل و قولنج و ارا صفر و استسقا و امراض زنان

التشن و از برای استنهای طعام آوردن و قوتش تا پنج سال باقی میماند صنعت ان بلبله
 سیاه بلبله شیرالمع منقح برنج کابی خلل مویه تخم کرفس شیطان هندی طفل لسان العصافیر زیره کوانی
 شونیزه شقیقل و بعضی گفته اند شقاق ملح درانی ملح هندی بهمن سرخ بهمن سفید نمک طعام
 نمک سیاه نمک سرخ تا سخاوه از هر یک مثقال تریبده سفید یک رطل ادویه را کوفته بخیته شیرالمع ملح
 سه رطل در بست و چهار رطل آب شیرین با نش مستحل بنیزند تا نقش باقی ماند از اتش فرو آورند
 بمالند و بیالانید و نقش را باندازند و شکر صافی چهار رطل داخل کرده بدش ملائم بگذارند و
 بهماری بنیزند تا شکر که احنه شود و غلیظ گردد مانند عسل در روغن شیطان تازه سه رطل در آن
 داخل کرده حرکت دهند تا بان مزوج شود از اتش برگرفته ادویه را کوفته بخیته بران بپاشند
 و بهم زنند تا مزوج شود و در ظرفی صینی کرده بوقت حاجت استعمال نمایند شربش از شته شقاق
 تا چهار مثقال کلکلاخ اگر دیگر نسخه سمرقندی نافع از برای صحاب سفا و اصحاب ضعیف
 کبد و درم ان و اصحاب صلابت آن و میباشند این کلکلاخ طیب بانی اینان سرده
 و قولنج بختاید و صلابت سپرز و یرقان سدی و دبلیه و امراض حادث از بلغم و رطوبت را
 نافع است صنعت ان بلبله سیاه بلبله استه بیرون کرده از هر یک سی و پنجاه گرم و در نسخه
 دیگر پوست بلبله زرد بست درم و بلبله سیاه پوست بلبله از هر یک مانزده درم است آمله
 یکم و نیم تر هندی پنجاه درم و در نسخه دیگر بجای تر هندی استه بیرون کرده
 پنجاه درم است مویه منقح از حبیب رطل همه را در پانزده رطل آب بپوشانند تا رنج رطل بماند
 پس مالند نیکو و از بالایش بگذارند و حل کنند در آن یک رطل خلوص خیال شنبه و مرتبه دیگر صابون
 نمایند لیکن سبک از ریون بست درم و در سه اوقیه روغن بادام شیرین و یک رطل آب
 بنیزند تا تمام آب برود و روغن بماند لیکن سبک اندک معسول سفید طیب کلکلاخ و در قو
 فطر اسالیون فو الصیغ ریون صینی نمک هندی ایبر ساغاریقون سفید از هر یک شش
 کما فریوس سبکالیوس زرد و نطویل سا برون عود و لبیان مصطک حیطا نابزنگ کابی
 مقشر پوست سیلخه از هر یک چهار درم عصاره فاعصا استین سعد کونی از هر یک از هر یک
 پنجاه گرم تخم کثوش زرد سبک و در نسخه دیگر بجای بر سبک ملح تخم حرل است رابع سبک و نیا

از هر یک ده درم تخم کرفس بادیان و قطنج و ج ترکی آمینون از هر یک ده درم ترب سفید مد بر کبیده
و پنجاه درم زیره که مانی چهار درم کوفته بر روغن بادام مذوب و جرب نموده لیکن به مذوق
فانیذ و سی درم روغن کبجد و فانیذ را در مطبوخ مسطور حل کرده مرتبه دیگر به بنه مذوق غلیظ شود و
بقوام آید لیکن روغن کبجد داد و پی مسوقه را داخل کرده جوش خفیف داده برسم زنند تا مستقیم
گردد و در دوز آورند شش بی چهار درم تا پنجم با عصاره شراب عنب الثعلب یا ماء الجبن
کلکلاج کبیر ضعیفه معده را که از سردی و ترسی باشد و تهیای کهنه را سود دارد و باز گرفتار
بول کشاید و هتق و برص و سرفه لبنی و قروح شش و تنگی نفس را ببرد و خداوندان جگر بار د
و سپرز صلب و خداوندان با سوز و قولنج را و خداوندان استسقا و اختناق رحم و بیمار بجای
آنها و خداوندان سرج و مزاج سودا را سود دارد صنعت ان لبیکه کالی بلبله که باک کرده از
حب و ریشه از هر یک هفت درم فلفل دار فلفل سخیل فلفل مویه نمک هندی نمک باده هند
سرخ نمک اندامی نمک تبرزد و نمک لسان العصاره شیطون سخیل باده قرقفل رنگ کالی
مقشر صفر فارسی شونیه حب الفیل زیره که مانی سافج هندی تخم کرفس کشتیه خشک از هر یک
پنجم درم ترب سفید صد و پنجاه درم فلوخس یا رشنیه تازه درم مویز منقعی نیم من شیه آله باک کرده
لیکن مویز و آله را اندر دوازده من آب بنزند تا دو پیره برود و یک حصه بماند و پالا لند و خیار بن
را درین حل کنند و سکه من دوه استار فانیذ نیکو درین آب اندازند با قش نرم و نیم من روغن کبجد
تازه با وی بیامیزند و یکجوش دیگر به هند تا قوام گیرد و بعد از آن دارو با بالان بکشند شش بی
از سکه درم تا چهار درم و این ترکیب است بفر فانیذ و روغن کبجد و وزن آن شش
و شصت و هفت درم و نیم تقریباً مزاج آن گرم است در آخر درجه اول و خشک در سکه رنج
و در نسخ دیگر که با سم کلکلاج بزوری است زیره و سافج و تخم کرفس کشتیه خشک داخل است
کلکلاج صغیر نافع از برای اقسام استسقا و اوجاع کبد و طحال و سده و دامیل و مریض
در منافذ مذکور صنعت ان پنخ شش بریس پوست بلبله زرد است درم بلبله باده پوست بلبله
از هر یک پانزده درم آله منقعی سکه رطل تمهید و لی پنجاه درم مویز دانه بیرون آورده باک
رطل ادویه را جمع کرده سی رطل آب بر روی آنها کرده بجوشانند تا آنکه هشت رطل آب باقیماند

پس ادویه را نیکو بماند و بپاشارند و ببالانند و بکیزند غسل فلوس خیار شیرین منقح از حب و قشر
یکرطل و در آن آب مصفی داخل کرده یک جوشی داده پس فرود آورده بماند مالیدنی نیکو
و در پالایش انداخته ببالانند یا از غزال موسی بگذرانند و فضل از او در کرده پس بکیزند فانیند
جید چهار رطل و در آن حل کرده بچوشانند تا بقوام غسل آید پس داخل کنند روغن کنجد تازه یک
رطل و در نسخه که صاحب میزان الطلایع ذکر کرده وزن روغن کنجد سه تارست و علی التبع
صافی نموده برهم زنند تا مخلوط یکدیگر شوند و چند جوشی دیگر داده از آتش فرود آورند و بکیزند
لک غسل سنبل الطیب و دو گوگسج منسوج الاقاع فطراسالیون فروریزد چینی نمک هندی
برنج سوسن آسمان خونی غاریقون شش سفید از هر یک شش گرم کماذریوس سیسیالیوس راوند رطل
اسارون مصططک عود و بلسان جنطیانایرنگ کابی متقشر سلینخ از هر یک چهار درم برکشوش
بزرمرتق اصل السوس رب السوس تقونیای مشوی از هر یک ده درم عصاره غافق
عصاره انستین سعد هندی قحاح افخر از هر یک پنج درم تخم کرفس قسط طح و ج ترکی رازیانه
انیسون از هر یک سه درم تربنفید مدبرکسید و پنجاه درم زیره کرمانی چهار درم مجموع را
کوفته بخیه لیکن نه بزرگ از ریون گشت درم و داخل کنند در آن یک رطل آب و در دقیقه
روغن کنجد دیار روغن بادام شیرین و بچوشانند تا آب برود و روغن بماند پس ببالانند
و ادویه را بان چرب کرده در فانی مطبوع مذکور مخلوط سازند خلط نیکو و در ظرف جیب
نکاهارند شربتی چهار درم باشیر شتر یا مارا بجن یا آب غلب یا آب کاکج و بعضی
گفته اند که شربتی از چهار درم تانچ درم و این نسخه چهل و سه جزو است بغیر فانی و روغن
و وزن ادویه یک هزار و دویست و هشت درم است و فرا جش گرم است در واسطه در جاد
و خشک است در بکره و در نیم و در نسخه سید اسمعیل در زحیره بجای کماذریوس کما فی طبع
است و این نسخه اصل از نسخه ذخیره است کلکلا نج اصغر در منافع مثل منافع کلکلا نج الکبر
است صنعت ان لیلیه سیاه هندی بلبل منقح شیرای بلبل منقح و از فضل و از فضل شیطح هندی
صبر زنجبیل حبیل برنج کابی متقشر شیر خشک ناخواد فلفلیو به تخم کرفس لسان اعصاب
زیره کرمانی اطموط از هر یک پنج درم خیار شیرین منقح از قشر و حب نمک هندی و قشر

سانج مسند میل لو اگر شمشیر است و اگر یافت نشود عوض آن قاقلیک بارجیه السودا که شمشیر
 است از هر یک است در ماست تر به سفید روغن شیخ از هر یک است تا شکر سفید یکصد و بیست
 مویزد آن سیردن کرد و بست و پنجاه استار آب آغ ده رطل صنعت ما را الاطیج استعمال
 کلکلاخ شیر آله منقی سه من مویز منقی از عجم شش من در چهل رطل آب عذب بنزد ناراجش باند
 پس بالند و بالانند و در یک پاکیزه کرده شکر را در آن اندازند و با شش ملائم بنزد تا شکر
 گداخته و مثل غلیظ گردد و بلبل و میوه سحوقه را بر آن ریخته بر بالای آتش حرکت دهند بعد از آن
 روغن شیخ را بر آن ریخته بر سم زنند تا خوب مزوج شود و مثل خمیر گردد و از آتش گریخته
 و سرد کرده در ظرف صینی یا زجاجی نگاهدارند و بوقت حاجت تعال نمایند شش منی از شغال
 تا چهار مثقال قطعی فرموده اند که با عصاره این فیه درین سرد و شکر روغن شیخ تازه است که
 بسیار روغن شیخ قطعی شده خواه سهوا از سولفتش باشد یا از کاتب بعد از تالیف کلکلاخ دیگر
 سده کبد و طحال و حسیه بولکنشاید و ضیق النفس و قولنج را نافع بود و بیمارهای حم و پنهانی که
 که از بلغم و رطوبت باشد سودمند بود و مستقیم را قایده عظیم شسته و سینه و شش از بلغم و رطوبت
 پاک سازد و سرفه که از رطوبت دماغ و شش باشد بر طرف کند صنعت آن پوست ابله
 پوست بلیله یا مقلش فلفل شیطرح هندی صبر زرد و زنجبیل حب النیل بنه گلابی مقلش شمشیر
 ناخواه فلفل موی تخم کرفس لسان العصاره زیره کرمانی بنه قمری از هر یک یک سده درم نیمه
 فلو س خیار شنبلیله هندی قرفه سانج است می قاقلیک بنشیند نیز از هر یک سده درم نیمه
 مدبر یکصد درم مویز منقی از پوست و تخم پاک کرده یکصد درم غیر آله ده رطل از کوفته بختیه مویز
 و شیر آله را در بست رطل آب صاف طبع نمایند و صافی کرده مقدار یک کفاف باشد فانیته
 داخل کرده بقوام آورند انگاه دواها را کوفته بختیه دو رطل روغن کنجد تازه داخل کرده همه درم
 اینجه خوب بشنند و در ظرف صینی یا شیشه نگاهدارند و هنگام حاجت مقدار شش منی چهار مثقال
 تناول نمایند کلکلاخ بار و نافع از برای استسقای عاودا و جاع کبد سده و دامیل
 صنعت آن بنسخه ثابت بن فره در ذخیره و ظاهر است که بوده باشد از تالیف اولیست
 بلبل زرد شیر آله منقی مازر یون مدبر غار یون شش سفید تر به سفید مدبر از هر یک یک سده درم نیمه کلکلاخ

منزه الاقلام تخم کاسنی تخم خیارین مقشر از هر یک دو درم رب السوس یک درم عصاره فستق
که درم ترنجبین یکصد درم او و به را کوفته بچینه ترنجبین در آب حل کرده بخوشانند و به بالانند و
باز بخوشانند تا بقوام آید او و به را بان بشنند کلکلاخ بار دو و یک به بشنند سید اسمعیل که
در ذخیره خوارزم شاهی در باب استقار ذوق ذکر کرده صفت آن بگزیند برگ مازنیون که است
روز در سه که خیسانیده خشک کرده باشند پوست بلیله زرد غار بقون بشنند سفید از هر یک
پنج درم عصاره فستقین سه درم ایرسا گلشنه منزه الاقلام تخم کاسنی تخم خیارین مقشر
رب السوس از هر یک دو درم کوفته بچینه ترنجبین منقعه فلوکس خیار شنبه و فانیه از هر یک
پانزده درم هر سه را با آب گرم که اخته صافی نموده بقوام آورند او و به را بان بشنند
شربتی از دو درم تاجار درم و در نسخه سمندی که از برای استسقا با حرارت آوده
بجای ایرسا اصل السوس و در نسخه دیگر مغز بادام مقشر نیم درم نیز داخل است و بجای
مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه است و در نسخه دیگر وزن ترنجبین فلوکس خیار شنبه از هر یک
صفت درم است و نوکشته که شربتی از دو درم تاجار درم یا شربت ملاشرب مناسبه
دیگر به نامند و تا شربت درم میتوان خورد و باقی او و به را وی کشند سید اسمعیل که
کلکلاخ حار نافع از برای امراضیکه نافع است از برای آنها کلکلاخ بار دو و یک
دران امراض وقتیکه بوده باشند بسبب برودت صفت آن ورق مازنیون غار بقون
بش سفید پوست بلیله زرد سبکینج از هر یک یک درم ایرسا سه درم رب السوس عصاره فستق
اینون سنبل الطیب از هر یک دو درم کوفته بچینه با سه وزن او و به را عمل مصفوعون
سازند شربتی از سه درم تاجار درم یا شربت یا غیر آن از اشرب مناسبه باشد درم
میتوان خورد کلکلاخ معصوم منقول از قزاقادین قلانس به نسخه ثابت بن قرقه
صفت آن ورق مازنیون که یک هفته در سرکه انگوری خیسانیده خشک کرده باشند
پوست بلیله زرد غار بقون بش سفید از هر یک پنج درم عصاره فستقین سه درم ایرسا گلشنه منزه
الاقلام مغز تخم خیارین تخم کاسنی رب السوس از هر یک دو درم ترنجبین منقعه فلوکس خیار شنبه
فانیه از هر یک پانزده درم این هر سه را با آب گرم حل کرده به بالانند و به بگزیند تا غلیظ شود

وادویه خشک را کوفته بجزئیته با آن همچون سازند شکر از دو درم تا سه درم و این نسخه با
 فانیذ دوازده جزو است و وزن آن مجموع هفتاد و سه درم است و در اجزش خاک نمک ثابت بن
 قره اشاره نمود و معتدل است در حرارت و برودت و خشک در درجه دوم کلکلاج نسخه
 دیگر صفت آن ترب سفید مدبر مازنیون مدبر پوست بلبله کابلی عصاره آسنین ریوند چغیر
 غار یقون شش سفید از هر یک یک درم مغز تخم خیارین تخم کاسنی درق گل سرخ ایر سار السوس
 از هر یک دو درم تربنجین شکر سفید فلو س خیار غنیه از هر یک پنجاه درم روغن بادام
 شیرین دوازده درم ترب و بلبله را کوفته بجزئیته بر روغن بادام شیرین جرب نموده باقی
 ادویه را کوفته بجزئیته تربنجین و شکر و فلو س خیار شیرین را در آب حل کرده صافی نموده
 باقی تلایم بقوام آورده بدستور مغز همچون سازند شکر بنی که منقال تا پنج منقال جایز بود با شیر شتر یا غیر
 آن از آن شراب مناسب کلکلاج نسخه دیگر به نسخه مخرب ذکر بار از زنی صفت آن مازنیون مدبر ترب
 سفید مدبر غار یقون شش سفید پوست بلبله زرد از هر یک یک درم عصاره آسنین سه درم درق
 گل سرخ تخم کاسنی از هر یک دو درم رب السوس دو درم و نیم با تربنجین منق و فلو س خیار شیرین
 با فانیذ بدستور همچون سازند شکر بنی از دو درم تا چهار درم با طلیخ بلبله زرد و در نسخه
 اسمعیل فانیذ داخل نیست ما را اجماع جهت قوت با ضم و رفع سستی عصاب و جهت تقویت
 دماغ و حدت ذهن نافع است صفت آن پوست بلبله کابلی بلبله مکه منق خبث احدید از هر یک
 پا و انار هندی دار فضل زنجبیل ناخواه از هر یک نیم پا و همه را جو کوب کرده خبث احدید را
 نرم ساییده و در سبزه چینی یا کاغذ بار کرده بانزده انار را بشیرین خالص را بچوشانند تا
 ده انار بماند گر ما گرم بر آن ریزند لیسشش قوه نمک طعام داخل نموده و اگر نمک سنگی
 سفید باشد بهتر است پس را ترابسته در آفتاب بگذارند تا دوازده روز که شب و روز در
 تحت آسمان باشد لیسش شروع نمایند بخوردن آن ششتر از سه قوه تلایخ قوه ناشتا
 از طعام توان خورد و در ایام خوردن از ترشی و بادی پرهیز نمایند و هرگاه قه
 آب خج شود ری اخلاص را جوش داده که لث آن برود گر ما گرم داخل نمایند و همین
 قسم چون آب کم شود آب خالص را جوشانیده اضافه نمایند تا در آن طعم و شکر

باقی است و چون طعم آن کم گردد و دیگر آب داخل نمایند تا الفواکه الیبلجی سهال صفا
 بان بعد از نفع و نافع است مرصع صفرا و بر صنعت ان پوست بلبله کابلی پوست بلبله زرد
 از هر یک هفت درم عناب ده دانه سپستان سی دانه ترهندی منق از قشر و حب و لیف
 ده درم آگوی سیاه آگوی بخارای از هر یک دو دانه دانه همه را در یکرطل آب گرم
 یک شب بجایانند و صبح صافی نموده یک اوقیه تا دو اوقیه سکنجبین سبکی ساده داخل
 نموده بنوشند مضموع الیبلجی انیم مضموع از استنباط القدر کس است نافع است از برای
 رعونت و محق صنعت ان بکیرنه الیبلج کابلی کلان غرق زین عددی واسه انرا برین
 کرده با کندر و مرصطک علك البطم از هر یک یک مثقال غنیمت شیب مویر سبخ سعد کوفی
 صغیر فارسی قرفل زنجبیل اسطوخودوس از هر یک نیم مثقال کوفته بجزیه لعرق بادرنجبویه
 شسته بنادق سازند هر یک بوزن یک مثقال ایم کی را در دبان نکند و اندوخته
 است نخایند و آب انرا فرو برند و فصل در بیان مطبوع خاتمه اصل و محمود در
 انها الیبلج است رازی گفته که شامیدن ان نافع است از برای دوار و سد صفرا و
 ابن الیاس گفته که علاج دوار صفراوی تقیه بدن و سد است از صفرا به مطبوع الیبلج
 مدائنی گفته که سهال لطن مطبوع الیبلج نافع است از برای دوار و سد صفراوی سحر قمر
 گفته که هرگاه سبب دوار و سد حادث بشد رکت معده اخلاط مراریه حاصله در معده
 باشد علاجش لقی است و با سهال مطبوع الیبلج مطبوع الیبلج سهال صفا منق
 معده و سر از اخلاط مراریه صنعت ان پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی از هر یک
 هفت درم سر نفیسه گل نیلوفر تخم کاسنی سنکلی از هر یک بنجدرم اصل السوس ترشیده
 سه درم مویر منق ده درم عناب سپستان آگوی سیاه از هر یک دانه مجموع را در سه
 رطل آب بجوشانند تا یکرطل بماند صافی نموده خلوس خیارشیر ترنجبین از هر یک با نر
 مثقال در ان داخل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین دو درم بران بجانیده
 سحر بنوشند مطبوع الیبلجی دیگر که منق معده از اخلاط مراریه و نافع است از برای
 دوار رکت معده از اخلاط صفرا و سد معده صنعت ان پوست بلبله زرد ترهندی

از هر یک ده مثقال الوی سیاه الوی بخارای سپستان از هر یک ده دانه تخم
کاسنی پنج مثقال در آب جوشانده صافی نموده ترنجبین خراسانی پانزده مثقال در آن
حل کرده صافی نموده سقونیا یک انگ سوده داخل کرده سحر نوشند مطبوع الیچ اطلاع
طبیعت آن از برای تنفیه معده از افضیه فضل شراب که در معده مانده باشد و متیکه بوده
باشد مزاج حار و صداد خاری شدید می باشد مفید صنعت آن پوست بلبله زرد
شش درم الوی سیاه فارسی الوی بخارای از هر یک لب دانه شاهره سنابلی
از هر یک نیم درم ورق گلشن چهار درم عناب دانه رازیانه تخم کشوت تخم کاسنی از هر یک
دو درم عناب الشلب اصل السوس سبب غش کل نیلوفر از هر یک سی درم بهر در رسته رطل آب
جوشانده تا نصف رسد صافی نموده بگیرند از صافی آن کبیده درم و شیره شکر
و نمندی منقی از حب و لب از هر یک ده مثقال در آن حل کرده بیالایند و بیاشامند
مطبوع الیچ اصغر نافع از برای ایهال صفراوی در صداد حادث بشارکت معده
از غلبه صفرا در معده صنعت آن پوست بلبله زرد و چند درم شاهره سده درم عناب خراسانی
ده دانه نمندی مویز منقی از هر یک ده درم جوشانده صافی نموده خلوص بخاشند
منقی از حب پانزده درم در آن حل کرده صافی نموده سقونیا نیم انگ سوده و دو انگ
سوده داخل کرده بنوشند و غذا مرده چو مرع مطبوع بات الوی ابابک بنندی یا غش
یا آب ساق باشد مطبوع الیچ نافع از برای دوار صفراوی صنعت آن پوست بلبله
زرد شاهره از هر یک ده درم در یک رطل و نیم آب جوشانده تا ثلث بماند بر روی
خلوص بخاشند و شیره شکر خراسانی از هر یک ده مثقال صافی نموده بیالند و لغشازند
و بیالایند و یک مثقال و عن بادام شیرین داخل کرده بیاشامند مطبوع الیچ اطلاع
نافع از برای دوار حادث بشارکت معده از اخلاط مرید معده صنعت آن پوست
بلبله زرد شش درم الوی سیاه الوی بخارای از هر یک ده دانه سپستان لب دانه
ترنجبین منقی از حب ده درم تخم کاسنی چهار درم جوشانده صافی نموده ترنجبین
خراسانی سی درم در آن حل کرده صافی نموده بنوشند و اگر یک انگ سقونیا

سردار و نموده بوشند بهرست مطبوع الیهیلج نافع از برای سرد صفا و
صفت آن پوست لیلیه زرد و سفید از هر یک ده درم در یک رطل آب بچشانند تا نلک
باقی ماند صافی نموده ببت درم شیر خشک خراسانی در آن حل کرده صافی نموده بوشند
مطبوع الیهیلج مستعمل در دوار و سردار از برای ایهال خلط محدث آن هرگاه بوده
باشد علت قوی صفت آن پوست لیلیه زرد پانزده درم الوی سیاه بزرگ دانه ببت
دانه سپستان سی دانه مویز متقی ببت درم ترسبی پانزده درم شانه پودنه از هر یک
ده درم در ق گسرخ شش درم فستقین و می بچد درم بادا و زرد سده درم راز پانه فستق
از هر یک یک درم سقمونیای مشوی یکدانه گسودده در آن حل کرده سحرگاه بنیگرم بچشانند
مطبوع الیهیلج و دیگر سبیل سودا و اخلاط محترقه نافع از برای امراض سودا و سبیل و
خصوص از برای دوا صفت آن پوست لیلیه زرد پوست لیلیه کالی لیلیه سیاه از هر یک
دو درم و نیم افستقین فستقین و می ترسبی محجوف صمغ مدبر بنیدرم الوی سیاه
پانزده دانه ترسبی متقی از حب و لیت ده درم بک بدستور مقرر جو شانه صبا
نموده خلوس خیارشنده مشقال ترنجبین ببت درم در آن آب لند و ببالا نیند و روغن بادام شیرین
یک درم در آن داخل کرده سحر بنیگرم بچشانند مطبوع الیهیلج طبعی الیهیلج را در کناش
موسوم بمباحات بقراطی ذکر کرده و گفته که هرگاه باشد دوار را با اخلاط حاره محتسبه
لطون دماغ و طبیب را لازم است که در تقسیم دوار نظر کردن بقوت طلیل و سایر قوانین پس اگر
مانعی منع نکند اول قصد قیال نماید پس ایهال طبیعت فرماید بعد از چند روز با نیم مطبوع و اقلشتر
باید که پیغمبر و از قصد بگذرد و مقتضی طبیعت و قوت نیم مطبوع است که لطیف و منضج اخلاط است
و سبیل و سترغ جمیع بدست و اگر یک شربت کفایت کرد بهتر و الا باید که بیا شامند و دست
و سه شربت صفت آن پوست لیلیه زرد پوست لیلیه کالی لیلیه سیاه از هر یک پانزده درم
فستقین و می قنطور یون دقیق حشیش غافث از هر یک چهار درم ترسبی متقی از لیت
و حب ده درم عناب الوی سیاه از هر یک سی دانه پرسیا و نشان بچد درم اصل السو
تراشیده مرفوض چهار درم مجموع را بدستور مقرر در مطبوع بچشانند و صافی نموده بگیرند

ازان یک شربت و بالند دران غارلقون سفید و دواکت درمی ترب سفید مدبر یک درم
 ستمو نیای انطاکی مشوی سه طسوج بعد از آنکه همه را سخی نموده بجای یک گرمی شسته باشند
 پس از آنکه گرم کرده اول طلوع صبح بنوشند مطبوع اهلبلج دیگر منقول از کتابش
 بقرا علی مستمل در دوار از اخلاط را یا حیة حبسه در بطون دماغ و بر طبعیت واجب است که
 اگر قوت اطاعت کند فصد فیقال نماید طلیل باللب از پنجره زهبال طبعیت نماید با نیمطبوخ
 صفت آن پوست بلبله زرد سی درم قرمندی منقی از حب و لطف سی درم فستق و سی
 هفت درم رازیانه زوفای خشک صمغ فارسی از هر یک پنجم درم عنب الؤی سیاه از
 هر یک سی دانه سوزنی شبت درم مجموع را بدستور مقرر بنهند و صافی نموده بگیرند
 ازان یک شربت و حل کنند دران ترب سفید یک درم ستمو نیای انطاکی مشوی یک درم
 نیم گرم کرده بیا شامند مطبوع اهلبلج نیمطبوخ جامع سهیل هر سه خط است و پاک میکن
 دماغ را و نافع است از برای امراض دماغی خصوص از برای دوار و سرد حادث از اخلاط
 مختلفه سوای خون صفت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کاملی بلبله سیاه از هر یک ده
 درم الؤی سیاه سی دانه قرمندی منقی یا نروده درم شاهره هفت درم فستق و سی درم
 سه درم هر را در سه رطل آب بجوشانند تا نصف رسد صافی نموده بگیرند ازان یک رطل
 و بالند دران ترب مدبر یک درم صبر سقوی ربع درم غارلقون دو دانگ و بنوشند
 میفرمایند که اگر ادویه سردار و راحب بسته فرود برند و بعد از دو ساعت مطبوع را بنوشند
 بهتر است و اگر در مطبوخ ده مثقال خلوص خیار شنبه حل کرده بیالایند و یک مثقال روغن بادام
 شیرین داخل کرده بنوشند اقوی است مطبوع اهلبلج یا شاهره شنبه شنبه گفته که هرگاه
 بوده باشد سبب دوار پس حادث بشارکت معده و اخلاط مدیه سازد و در معده پس باید که
 استفراغ با سهال با نیمطبوخ لغه از فی نموده شود صفت آن پوست بلبله زرد شنبه درم
 الؤی سیاه الؤی بخارا می از هر یک سی دانه سپستان سی دانه شاهره سنابل از هر یک
 پنجم درم ورق گل سرخ چهار درم عنب ده دانه رازیانه تخم کشوت تخم کاسنی از هر یک
 دو درم عنب النفل اصل السوس کل منفشه کل نیلوفر از هر یک درم مجموع را در سه رطل

رطل اب جو شانده تا بنصف رسد صافی نموده شیر خشک خراسانی غریزی ملقی از حب
 لیفت از هر یک ده مثقال ترنجبین فلوس خیار شیر از هر یک پانزده مثقال در آن بپزند
 مالینی قوی و بهالایند و یک مثقال و عن بادام شیرین بر آن بچکانند و بیاشامند مطبوخ
 الیلیلج با غار لقون از این گفته که میباشند دوا یا از مده یا از سر و آنچه بوده باشد مختصر
 بسیار که بیاشامند صاحب انرا انی مطبوخ که سهیل اخلاط کثله است از سر و نیز انی مطبوخ
 نافع است از برای جنون چون استعمال کرده شود بعد از تدابیر منومه چون خواب آید
 سهیل خلط نماید با نیم مطبوخ بعد از نصف ماده و بعد از تنقیه چند روز او را رخصت استراحت نمایند
 و امر کنند او را ابتدا بهر مطبه از اغذیه و غیره با پس عاده کنند دوا می سهیل را و برای رطوبت
 که عاده همین سهیل نماید یا قوی از این چون جب سطل خود و سن صنعت آن بلبله زرده درم
 پوست بلبله کابی بلبله سیاه از هر یک هفت درم پوست بلبله آمله منقی از هر یک چهار درم
 مویز سرخ منقی ده درم آوی سیاه ده دانه گاو زبان بادرنجیو چشیش غاف اسطوخودوس
 از هر یک سه درم بسفایج فستق پوست تراشیده موقوف درم افیمون در کتان بسته
 ده درم افیج مشک سافج هندی انیسون از هر یک یک درم مجموع را بدستور مقرر بچکانند
 و صافی نموده غار لقون بش سفید صبر موقوفی از هر یک یک درم نمک فلفل لاجورد مغسول
 از هر یک دو دانگ شکر حنظل یک دانگ شکر سرخ ده درم غار لقون را به پشت آرد پیز مویز
 بماند و بنیزند و با باقی ادویه سرد از و که کوفته بجخته باشند در شکر سرشته در مطبوخ بمانند
 و بنوشند مطبوخ الیلیلج شمل در اقسام جنون و فتنه سودای محترقه از صفرا باشد چون
 استعمال کرده شود بعد از فصد و سایر تدابیر که در صفراوی صنعت آن پوست بلبله زرد بپزند
 درم پوست بلبله کابی ده درم افیمون افستین و می از هر یک چهار درم بسفایج فستق
 پوست تراشیده نیم کوفته پنج درم سنکلی سه درم جو شانه صافی نموده فلوس خیار شیر
 بست درم ترنجبین پاک کرده بجاده درم در آن حل کرده صافی نموده بنوشند و بعضی اوقات
 بنم درم سقمونیای مشوی داخل نمایند و بعضی اوقات به بنفشه گل نیلوفر عناب جو شانه
 اضافه نمایند و این نسخه بطریق دستور العمل است در غرر هر شخص زیاده و کم گفته و بعضی

اوقات از جهت تقویت قوت مصطلک رومی و انیسون داخل نمایند مطبوع اهل بیج دیگر
 سهیل صفر استعمل در صداع صفراوی صنعت ان پوست بلبله زرد پوست بلبله کاهلی
 اصل السوس از هر یک دو مثقال الوی سیاه ده عدد موزین منقی لبست عدد عناب خراسانی
 پانزده عدد و ترهندی چمنقال چوشانیده صافی نموده شیخشت خراسانی ترنجبین از هر یک
 پانزده درم دران اصل کرده صافی نموده فلوس خیارشتر پانزده مثقال دران حل کرده
 باز صافی نموده روغن بادام شیرین یک مثقال دران داخل کرده بنوشند مطبوع
 اهل بیج سهیل صفر استعمل در صداع صفراوی صنعت ان پوست بلبله زرد و ترهندی
 منقی از حب و قشر و لبست از هر یک سی درم موزین طلایی منقی از حب عناب پستان از هر یک
 سی دانه سرخس خشک دو اوزه مثقال الوی سیاه سی عدد و هم رادشش رطلات
 بهیزنداد و رطل باند کسین گیرند از ان هر روز بنفشاد مثقال حل کنند دران دوازده مثقال
 فلوس خیارشتر منقی از حب و بالند و سیالایند و بچکانند بران روغن بادام شیرین یک
 مثقال و بنوشند مطبوع اهل بیج دیگر مستعمل در صداع صفراوی که در سهیل صفر اتو
 از سنخ قبل است و سهیل صفر الوی غلیظ یعنی مره می میکند صنعت ان پوست بلبله زرد
 پانزده درم الوی سیاه فارسی بزرگ دانه لبست دانه عناب خراسانی لبست دانه ترهندی
 منقی از حب پانزده درم شایتره ده درم اسفندین رومی پنج درم مجموع راد و رطلات بنفشاد
 تا بثلث رسد صافی نموده گیرند از ان شکش اوقیه و حل کنند دران شیخشت خراسانی
 و ترنجبین از هر یک یک اوقیه و تقویت نمایند آنرا به نیند انگ سقونیای مشعوب بیاض
 و اگر ماده اغلط باشد سزاوار است که بعضی شیخشت و ترنجبین نیم مثقال صبر سقوطی
 دران داخل کرده بنوشند مطبوع اهل بیج دیگر مستعمل در صداع صفراوی هرگاه با صفر
 شایبه از طعم باشد صنعت ان پوست بلبله زرد لبست درم ترهندی منقی از حب سی درم
 برسیا و شان اصل السوس از هر یک سه درم شایتره پانزده درم اسفندین رومی غلیظ
 درم عناب سی دانه الو لبست دانه موزین منقی از حب ده درم کشفیه خشک یک کف
 مجموع راد و رطلات بهیزنداد و رطلات بنفشاد و تقویت نمایند و صافی نموده در مقدار یک

شربت اذان پانزده درم ترنجبین پاک کرده حل کرده صافی نمایند و مقدار طسوج سقمونیای
 و ثلث درمی تربید سفید بر در آن ببالند تا نیکو مخلوط شود و بیا شامند مطبوع الایلیج در یک
 صفرا و سودای محترق از صفرا و صداع صفراوی و سوداوی را مفید است صنعت آن پوست
 بلبله زرد هفت درم پوست بلبله کابلی آله منقی از هر یک چهار درم تخم کاسنی نیم کوفته گل سرخ
 منسوج الاقناع از هر یک سه درم عناب لبست عدد اکوی سیاه پانزده عدد کل نیلوفر و
 درم ریوند چینی نیم درم ریوند را نیم کوفته در صره کنانی لبست مجموع را در آب بجوشانند بدستور
 مقرر پس صافی نموده لبست و پنجدرم شیر خشک در آن حل کرده صافی نموده تربید سفید مدبر
 چهار دانگ پوست بلبله زرد نیم درم سقمونیای شوی یک دانگ گل سرخ منسوج الاقناع یک دانگ
 کوفته بخیه در آن حل کرده بیا شامند و اگر سردار و راحب ساخته فرو برند و بعد از آن مطبوع
 را بیا شامند بهترین مطبوع الایلیج فواکبی ملین طبع است با زلاق و اسهال صفرا و نافع
 است از برای صداع صفراوی صنعت آن پوست بلبله زرد چهار درم عناب لبست دانه
 سیستان سی دانه الوی سیاه بزرگ الوی خراسانی شیرش اصبهانی از هر یک ده دانگ
 ترهندی منقی از حب و لیف ده مثقال فستقین و می تخم جنازی تخم کشوت تخم کاسنی گل
 نیلوفر پوست پنج کاسنی پوست پنج را زبانه از هر یک سه درم مجموع را در آب و رطل و نیم آب بنفشه
 ثلث باقی ماند پس صافی نموده حل کنند در آن فوس خیارشور منقی از حب و شیر خشک خرم
 از هر یک ده مثقال ترنجبین پانزده مثقال و ببالند و ببالند و بجکانند بر آن روغن
 بادام شیرین یک مثقال و بیا شامند و اگر با صفرا شانه از بلغم باشد باکی نیست که تقویت
 کرده شود و نیم مطبوع بر ریوند چینی و دودانگ تربید سفید محکوک طسوج بروغن بادام شیرین
 در خلوص یک درم هر دو را کوفته بخیه بر آن باشدیده نیم گرم بنوشند مطبوع الایلیج
 ابو حنیفه مستعمل در کساح و موی سحر آفته که اسهال مطبوع الایلیج و بنفشه نافع است از برای
 کابوس حادث از سودای محترقه از خون چون استعمال کرده شود بعد از صفرا صنعت آن
 پوست بلبله زرد سه مثقال خشک از هر یک پنجدرم ترهندی منقی از حب ده درم در آب
 بپزند و صافی نموده لبست و درم شیر خشک خراسانی در آن حل کرده باز صافی نموده بنفشه

مطبوع الیبلج اصغر سهیل صفرا برقی است و اسهال صفرا بان بعد از تصحیح نافع است
از برای صدمه صفراوی صفت آن پوست بلبله زرد لبست درم در دو رطل آب بچوشند
تا لثت بماند پس صافی نموده حل کنند در آن وزن چهل درم ترنجبین بپا کرده و سی درم شیر
خراسانی و صافی نموده بنوشند به شش دیگر پوست بلبله زرد درم تا لبست درم بنکوفته
در سه رطل آب بچوشانند برقی تا یک رطل بماند صافی نموده شکر طبرزد لبست درم بنفشه
هر کدام که باشند پانزده درم در آن حل کرده صافی نموده بیاشامند
پوست بلبله زرد لبست درم در یک من آب بنفشه تا لثت بماند صافی نموده
بخشت خراسانی در صفت او درم آب مطبوخ حل کرده صافی نموده بنوشند
تا نباشد بدل آن ترنجبین چهل درم کنند سیفر مایند که اگر بدل این هر دو شش
ست درم کنند بهتر است مطبوخ الیبلج دیگر سهیل صفرا استعمل در صدمه
صفت آن پوست بلبله زرد درم سی منق از حب و قشر و کف از هر یک
هر دو را در دو رطل آب بچوشند تا لثت رسد صافی نموده بگیرند از آن سه
ار او قیه و داخل کنند در آن خلوس جبار شنبه منق از حب و ببالند
غل کنند در آن یک منقال روغن بادام شیرین و بیاشامند
بلبله دیگر استعمل در ربع دمو صفت آن پوست بلبله زرد لبست
هر یک هفت درم کل سرخ تخم کاسنی از هر یک پنج درم مویر منق
پستان از هر یک سی عدد و پوست پنج کرس پوست پنج رازیان
ایک درم برگ کرس تر برگ کاسنی تر از هر یک یک
بود نه خشک ده شانه بنفشه پنج درم فرامندی لبست درم در
بنفشه تا نیم من بماند پس در مقدار ده تا از آن سی درم ترنجبین حل کرده
مطبوع الیبلج دیگر استعمل در ربع صفراوی صفت آن پوست
ت بلبله زرد از هر یک هفت درم کل بنفشه پنج درم افقینون
بیاز درم تخم شبت تخم خربزه نیم کوفته پنج خربزه از هر یک

پنجدرم جو شاییده صافی نموده مقدار صد درم باز یاده یا کمتر با بجا درم سکنجبین
 نیم گرم نبوشند مطبوخ ابلج استعمال در ریح سوداوی که اسهال قوی کند صنعت آن
 پوست بلبله کابلی بلبله سیاه از هر یک ده درم پوست بلبله آمله منقح از هر یک پنجدرم فستق
 چهار درم افیمون هفت درم لسان الثور بادرنجبویه بسفایج فستق نیم کوفته از هر یک یک درم
 سماکمی پنجدرم آوی سیاه موزیرا سانی از هر یک لبست دانه حله را در دامن آب بنهند
 تا نیم من بماند پس صافی نموده در یکصد درم از آن کمال غار لقون سفید و نیم درم صبر قوطر
 و نیم درم ملح فطی و یک دانگ خربق سیاه کوفته بجایه لعسل شسته حل کنند و نبوشند و اگر این
 اجزا را حسب ته فرو برند و بعد از آن مطبوخ را نبوشند بهتر است حب املی که بدل اجزای
 سردار و در مطبوخ استعمال کرده میشود صنعت آن افیمون یکدرم ترب سفید مدبر یکدرم و نیم
 ناخواه دو دانگ بسفایج فستق چهار دانگ اینسون تخم کرفس رازیانه از هر یک دانگ
 ایا ریخ فیفا غار لقون سفید از هر یک یکدرم سماکمی مقل از رقی از هر یک نیمدرم کوفته
 بجایه آب بودند تازه شسته جو سنا زنده وقت خواب یکدرم و نیم از پنجوب فرو برند و
 سحر مطبوخ ساده را نیم گرم نبوشند مطبوخ ابلج که سهیل صفرا و سوداوی محترق از
 صفراست و صداع صفراوی و سوداوی را نافع است صنعت آن پوست بلبله زرد هفت
 درم پوست بلبله کابلی آمله منقح از هر یک چهار درم تخم کاسنی نیم کوفته گل سرخ منسوج الاقماع
 از هر یک سه درم عنایت دانه آوی سیاه پانزده دانه ریوند چینی نیم درم ریوند را
 نیم کوفته در صره کتانی کرده گل نیلوفر دو درم مجموع را بدستور مقرر طبخ نموده شیر خشک
 خراسانی لبست و پنجدرم در آن حل کرده صافی نموده سردار و ترب سفید چهار دانگ پوست
 بلبله زرد نیمدرم سقمونیای مشوی گل سرخ از هر یک یک دانگ بسایند و در آن داخل کرده
 بیا شامند و اگر سردار و احب لبسته فرو برند و بعد از آن مطبوخ را بیا شامند بهتر است
 مطبوخ ابلج استعمال در سوء مزاج حار مادی اکید و در رموی بعد از قضا و در صفراوی
 بیش از قضا هرگاه مضد واجب نباشد صنعت آن پوست بلبله زرد و فستق منقح
 از حب و لیف از هر یک ده درم آوی سیاه لبست دانه جو شاییده صافی نموده شیر

خراسانی ده درم دران حل کرده بنوشند مطبوع ایلچ مستعمل در سور مزاج
 باردادی کبد که بجهت تنقیه ماده سید دهند صفت آن پوست بلبله کابی بانزده درم
 استنقین رومی غافث از هر یک پنجم درم گسرخ و درم تر بد سفید مد بر مروض سه درم
 سنبل الطیب یک درم پوست پنج کرفش پوست پنج رازیانه رازیانه امینون از هر یک
 درم افیتون پنجم درم بسفلیج خسته پوست تراشیده مروض هفت درم مویز منق
 شنی دانه انجیر زرد بانزده دانه جوشانیده صافی نموده بست درم فانیه خراسانی در
 مکسید درم از مطبوع داخل کرده صبح بنوشند و اگر شب وقت خوابی فرا گرفته شود
 از ایارج فقیر ایک درم غارلقون سفید یک درم مکسید ام یکد انگ ریونده چینی دو درم
 امینون مقل ازرق از هر یک یکد انگ بابت کرفش تازه حب ساخته فرو برند و صبح مطبوع
 مسطور را بنوشند بهترین مطبوع ایلچ مستعمل در ورم بارد کبد بجهت تفراغ ماده
 صفت آن پوست بلبله کابی بلبله سیاه از هر یک ده درم ایچ رازیانه سه درم غافث
 چهار درم تخم کشوث سه درم امینون بسفلیج خسته پوست تراشیده مروض افیتون
 از هر یک پنجم درم ریونده چینی نیم کوفته نیم منقال مویز منقی بست درم بدستور میرند و
 صافی نموده بست درم فانیه سه درم تر سنجین دران حل کرده صافی نموده شب وقت
 خواب حبی که فرا گرفته باشند از ایارج فقیر و غارلقون سفید از هر یک درم فرو برد و صبح
 مطبوع مسطور را بنوشند مطبوع ایلچ مستعمل در ورم حار طحال اجد از نصف
 باسلین و جبل الذراع و سید جابج صفت آن پوست بلبله زرد بلبله سیاه از هر یک
 هفت درم و نیم شاتنج کزناکج پوست پنج کبر از هر یک سه درم تخم کشوث تخم کاسنفر
 از هر یک یکد درم و نیم آوی سیاه بانزده دانه جوشانیده صافی نموده سحرگاه
 ایارج فقیر ایک منقال غارلقون سفید هفت یک درم حب ساخته فرو برند و باند او
 مطبوع را بنوشند مطبوع اهلک مستعمل در صلابت طحال اجد از قصد و مذهب
 لطیفه صفت آن پوست بلبله کابی بلبله سیاه از هر یک هفت درم شاتنج ده درم
 پنج از خرق غافث از هر یک پنجم درم کزناکج سه درم کشنه امینون تخم کرفش از بانه

از هر یک سه درهم جو شانیده صافی نموده شربتی دوا دهنی بایک درهم ایارج فیروزه یک درهم
 غار لیون بنفید که حب ساخته سحر فروزند و صبح مطبوخ را بنوشند مطبوخ ایارج مستعمل در
 یرقان صفرا سبب شده مابین کبد و مراه صفت آن پوست بلبله زرد بانزده درهم بلبله سیاه
 هفتده درهم شاه تره عاقل استین رومی از هر یک پنج درهم موز منقش لبست درهم مصطکی
 رومی اینسون از هر یک سه درهم ایر سنج خطمی سنج رازیانه پوست سنج کبر از هر یک یک
 درهم ترب سفید پنج درهم افیتون ده درهم آلوی سیاه لبست عدد دهنی منقش از حب و لیف
 و قشر یا زده درهم در سه من آب بجوشانند تا بیک من رسد صافی نموده هفتاد درهم آنرا
 با نیم من غار لیون بشن سفید و دو دانگ نمک هندی و یک دانگ محموده مشوی بنوشند
 یک مرتبه بدهند مطبوخ ایارج دیگر مستعمل در یرقان شود که سبب آن سده میان
 کبد و طحال باشد بعد از قصد با سلیق یا قصد ایلم از دست چپ صفت آن پوست
 بلبله زرد بانزده درهم پوست بلبله کابلی سنج کرفس سنج رازیانه از هر یک هفت درهم کل که
 پوست سنج کبر استوفو قند ریون از هر یک شش درهم خرق سیاه چهار درهم موز منقش
 لبست در سه من آلوی سیاه لبست عدد دهنی منقش از حب و لیف و قشر ده درهم افیتون
 پنج درهم در سه من آب بجوشانند تا بثلث رسد صافی نموده شربتی هفتاد درهم بایک درهم
 ایارج فیروزه و نیم درهم غار لیون بشن سفید و یک درهم ترب بدهند و نیم مطبوخ را سدره چند
 مرتبه باید داد مطبوخ ایارج نافع از برای یرقان بود سبب مابین طحال و کبد
 صفت آن پوست بلبله زرد ده درهم بلبله سیاه هفت درهم فستین رومی پنج درهم موز
 بانزده درهم پوست سنج کبر پوست سنج کرفس سنج رازیانه سنج کاسنی از هر یک یک درهم آلوی
 سیاه لبست عدد دهنی منقش از حب و لیف و قشر بانزده درهم افیتون سه درهم در سه من آب
 بجوشانند تا یک من بماند صافی نموده ده درهم فلوس خیار شنبه در یکصد درهم از آن حل
 نموده روغن بادام شیرین یک مثقال داخل کرده بنوشند مطبوخ ایارج دیگر نافع
 از برای صلابت طحال صفت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پنج
 کلسر گاو زبان بادرنجبویه شاه تره حب الثعلب سیاه و شان از هر یک مثقال

سناکی یکتوله عتاب ده دانه جو شانه صافی نموده فلوس خیارشبه شش توکه گلشنه
 چهارتوله در آن حل کرده صافی نموده روغن بادام چهار ماشه اضافه نموده بنوشند غذا میا
 روز نخواب و شب تلیه و خشکه مطبوخ اهلبلج نافع از برای ورم و موی کلیه بعد از قصد
 باسلین و در صفاوی بغیر قصد صنعت آن پوست هلیله زرد و درم مریهندی منقی از دانه
 و لیف بست ورم آلوی سیاه سی عد و عتاب سپستان از هر یک پنجاه عدد و گل منفشه
 خشک تخم کشوت از هر یک دو مشت برگ کاسنی یکدسته غنث لک و دانه جو شانه
 صافی نموده ترنجبین منقی ده درم فلوس خیارشبه پانزده درم در آن حل کرده صافی نموده
 سه طسوج سقمونیا اضافه نموده نیم گرم بنوشند و اگر حاجت باقی باشد در مدت سه روز
 سه مرتبه انیمطبوخ را بدهند مطبوخ اهلبلج و دیگر نافع از برای سبب امراض صفاوی
 مانند صداع و حمیات صفاوی و غیره صنعت آن پوست هلیله زرد و بخته یعنی رسیده
 بست و بنجد ورم مریهندی پنج سناک شانه یازده درم عتاب خراسانی بست عدد
 سپستان پنجاه عدد آلوی سیاه ده دانه گلشنه شش درم برگ غنث لک یک درم
 تخم کشوت بنجد ورم برگ کاسنی تازه یک نیم تخم کاسنی نیم کوفته بنجد ورم مجموع را در بنجد
 آب بنزند تا دو ثلث و یک رطل بماند و بیا شامند با انیسوف سقمونیا یکدانه انگ نمک نمک
 و دانه انگ صبر خسولک یک درم و نیم کثیرا نیم دانه ترید سفید مدبر یک مثقال کوفته
 بخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بجلاک سرشته حب ساخته فرو برند یا در مطبوخ
 مالیده بنوشند مطبوخ اهلبلج نافع از برای غارش صنعت آن هلیله زرد و منقی از نو
 پانزده درم پرسیاوشان شانه از هر یک یک درم مامیران چینی دو درم تخم کاسنی
 سه درم لبفایح فستق گلشنه خشتین از هر یک درم جمیع اجزا را در سه رطل آب
 بجوشانند تا دو ثلث یا یک رطل بماند پس صافی نموده در آن بنجد ورم اخفیتون داخل کرده
 یکتوله از اندلس و صافی نموده پانزده درم ترنجبین پاک کرده در آن انداخته با لند
 مرتبه دیگر صافی نموده بنوشند مطبوخ اهلبلج سهیل صفا مستعمل در صداع کائنات
 معده سبب غلبه مره صفا در مرده و انشب آنست که استعمال کرده شود انیمطبوخ بعد از

استعمال معی صفرا صفت آن پوست بلبله زرد بجز درم شاهنشه سرد درم عناب ده عدد قمر بنفشه
منقعی از حب و مویز از حب از هر یک ده درم جو شانه صافی نموده غلوس خیار شنبه را نروده در
در آن حل کرده صافی نموده سقویا نیم دانگ نشاسته دو دانگ داخل کرده بنوشند و
غذا مرده چو زه مرغ مطبوخ با آب آلو و آب غوره و آب سماق تناول نمایند مطبوخ
اهلیلیج اسود نافه از برای المیخولیا بجهت انکه اخراج سودا از دماغ میکند تقوی که در انس
و نیز از مطبوخ نافه است از برای ابتدای حزام و از برای جرب و قوبا و بقی سیاه و کلف
صفت آن بلبله سیاه ده درم سنکلی هفت درم ترب سفید مد جربا درم بسفایج فستق
بجز درم سطوخ و س ده درم مویز طالیفی دانه پیرون کرده افیتون از هر یک ده درم او
را سوای افیتون در سه رطل آب جو شانه تا یک رطل رسد پس صافی نموده افیتون
در باره کتابی بسته در آب مطبوخ که خوب گرم باشد اندازند و یک شب بگذارند و صبح
باز آن آب را گرم کرده کیسه افیتون را ببالند و فشارند و در کف لیس گیرند غاریقون
سفید ثلث درمی صبر سقویا زرد یک درم نمک سی نیم درم خربق سیاه رابع درمی همه را
نرم سوده بجلااب سگری کشیده در مطبوخ نیکو مالیده نیم گرم بنوشند و این مطبوخ
بسیار قوی است و اگر خواسته باشند اجزای سردار و را با دو دانگ کنیز حب ساخته فرو
بزنند و بعد از دو ساعت مطبوخ را بنوشند مطبوخ اهلیلیج اسود دیگر سهیل سودا است
نافه است از برای المیخولیا هرگاه خلط موجب سودای خفیف باشد و بوده باشد بایل بجز
صفت آن بلبله سیاه هندی پوست بلبله کابی از هر یک دو درم پوست بلبله کله منقی از
هر یک بجز درم فستق برومی کا و زبان بادرنجبویه بسفایج فستق پوست تراشیده مضموض
از هر یک چهار درم سنکلی حب درم الوی سیاه مویز منقعی از هر یک بست دانه مجموع را
در چهار رطل آب جو شانه تا یک رطل رسد بر روی هفت درم افیتون در کتان بسته صافی
نموده یک شب بگذارند و در دیگر گرم کرده کیسه ببالند و فشارند و در کف و تقویت
عمل آن نمایند غاریقون شش سفید یک مثقال نمک فطی صبر سقویا از هر یک نیم
خربق سود یک دانگ و بیان نامه و اگر اجزای سردار و را حب ساخته فرو بزنند و

بعد از دو ساعت مطبوخ را نیم گرم بنوشند بهتر است نسخه دیگر این مطبوخ ابلج سیاه
 ده درم بسفایج فستق پوست تراشیده مروض پنج درم اسطوخودوس سنکلی از هر یک
 هفت درم ورق گل سرخ گاوزبان بادرنجبویه از هر یک چهار درم رازیانه انیسون از
 هر یک یک درم خربق سیاه دودانگ غارلقون سفید نیم درم تربد سفید یک درم زنجبیل
 نیم درم همه را در چهار رطل آب بنزند تا بیک رطل رسد پس بگیرند افیتمون ده درم و در پاچه
 کنافی بسته در آن اندازند و یک جوش دیگر داده فروداورند و صره افیتمون را
 دایم ببالند تا تمام قوت آن بیرون آید پس آن کسبیه نیکو فشرده دور کنند و مطبوخ
 را صافی نموده پیش از نوشیدن مطبوخ حبی که فرا گرفته باشند از لاجورد و نکلفه و ایاج
 فیترا و شحم حنظل از هر یک دودانگ کوفته بخته بروغن بادام شیرین چرب نموده حب
 ساخته بورتی نقره پیچیده فرو برند و بعد از دو ساعت مطبوخ را نیم گرم بنوشند به تسکین
 ابلج سیاه هندی ده درم بسفایج فستق پوست تراشیده مروض پنج درم سنکلی هندی
 اسطوخودوس چهار درم مجموع را در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل رسد پس بگیرند
 افیتمون ده درم در صره بسته در آن اندازند و جوشی دیگر داده فروداورند و ایاج خرقه
 را ببالند تا قوت افیتمون بیرون آید و مطبوخ سرد شود پس صره افیتمون را بشارند و
 دور کنند و مطبوخ را صافی نموده تقویض ل آن بسدراروی متخذه از غارلقون سفید
 چهار دانگ خربق سیاه یک دانگ ایاج فیترا یک درم اجزای را کوفته نرم کوبیده بجلاب
 سگری سرشته در مطبوخ ببالند و گرم کرده مطبوخ را نیم گرم بنوشند و اگر اجزای سرد دارد
 را کوفته بروغن بادام شیرین چرب نموده حب ساخته فرو برند و بعد از دو ساعت مطبوخ
 را نیم گرم بیاغزند مناسب است مطبوخ ابلج اسود و دیگر نافع از برای مالینجولیا
 و درم لحال صنعت آن ابلج سیاه هندی پوست ابلج کابلی آله منقی از نومی از هر یک
 چهار درم ورق گل سرخ تخم کاسنی نیم کوفته عذبه از هر یک سه درم بسفایج فستق
 از هر یک ده درم گاوزبان دو مثقال عناب پانزده دانه آلوی بسته ده دانه بقالون
 مغرر بجوشانند و صافی نموده برومی تر بنهند و کنز الگین یعنی فایند سنجرای از هر یک

باز زده درم و ببالند و صافی نموده بپاشانند و گاهی التوییت کرده میشود و با مطبوع بر سر
 مد بر یک درم سرفشینه خشک درم زرد چینی کثیر استومنیاسی مشوی از هر یک یک انگه باین
 نحو که اجزا را کوفته بخته بجلاب سگری کشیده در مطبوع ببالند و مطبوع را نیم گرم بنوشند
 یا آنکه اجزا کوفته بروغن بادام چرب نموده حب ساخته فرو برند و بعد از دو ساعت مطبوع
 را بنوشند مطبوع ابلج اصغر نافع از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از
 صفرا صنعت آن پوست بلیله زرد بالیده کبابیغت درم تخم کاسنی نیم کوفته گل نیلوفر سفید
 سماکی از هر یک بجز درم اصل السوس پوست تراشیده چپانیده یعنی مرغوض سه درم
 موز طلایی منقی از دانه ده درم عناب سپستان آوی سیاه همه بزرگ دانه بالیده از هر یک
 بست عدد مجموع را شب در سه رطل آب گرم بقانون مقرر بنجسازند و صبح با قش ملاسیم
 بچوشانند تا بیک رطل رسد پس بروی فلوس خیار شنبه و ترنجبین منقعه از حبا از هر یک
 باز زده درم صافی نموده ببالند و ببالیند و یک درم روغن بادام شیرین بر آن بچکانند
 بنوشند مطبوع به نسخه دیگر که تنقیه معده نماید از سودای محترق از صفرا و نافع است
 از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از صفرا صنعت آن بلیله زرد و منقوع است
 بلیله کابی منقوع التوی از هر یک یک درم سماکی بجز درم تخم کاسنی نیم کوفته گل نیلوفر
 سرفشینه از هر یک بجز درم اصل السوس درم موز طلایی منقوع البجم درم عناب
 سپستان آوی سیاه از هر یک بست دانه مجموع را در سه رطل آب بچوشانند تا بیک رطل
 بماند پس بروی ترنجبین و فلوس خیار شنبه از هر یک باز زده منقاع صافی نموده نیکو
 ببالند و ببالیند و مقدار دو درم روغن بادام شیرین بر آن بچکانند و نیم گرم بپاشانند
 نسخه دیگر پوست بلیله زرد و شش درم آوی سیاه بزرگ دانه آوی بخارا ای از هر یک
 بست دانه سپستان سی دانه سماکی شاهره از هر یک بجز درم ورق گلکسچ چهار درم
 عناب ده دانه راز با نه تخم کشوت تخم کاسنی نیم کوفته گاوزبان از هر یک دو درم
 عنب الغل اصل السوس سرفشینه گل نیلوفر از هر یک سه درم مجموع را در سه رطل آب
 بچوشانند تا ب نصف رسد پس صافی نموده بگیرند از آن یک رطل داخل نمایند در

شیرین است از اسانی و ترهندی منقی از حب و لیف از هر یک ده مثقال ترنجبین پاک
 کرده فلوس خیار شیرین منقی از حب از هر یک پانزده مثقال و بالاند و بیالایند و بچکانند بر
 یک مثقال روغن بادام شیرین و بنوشند مطبوخ الیلیلج اصغر دیگر که مسهل اخلاط
 سوخته است و تقیه و مانع کند و نافع است از برای مالیخولیای صفت آن پوست بلبله زرد پوست
 بلبله کابلی فستقین رومی افیتون از هر یک دو درم ترب سفید مدبر نیم درم آوی سیاه
 پانزده عدد ترهندی منقی از حب و لیف ده درم بقانون مقرر طبع نمایند و صافی نمایند
 بر روی فلوس خیار شیرین ده مثقال ترنجبین سبب درم و بالاند و بیالایند و بچکانند بر آن
 روغن بادام شیرین تازه و نیم گرم بیاشامند مطبوخ الیلیلج اصغر با افیتون نافع
 از برای مالیخولیای حادث از سودای محرق از صفرا صفت آن پوست بلبله زرد ترهندی
 منقی از حب شاهتره از هر یک ده درم آوی سیاه بزرگ سبب عدد و ورق گلشن تخم کاسه
 نیم کوفته از هر یک پنج درم سبستان بچاه دانه مجموع را در سه رطل آنجو شانند تا یک رطل بماند
 پس بکوبند و افیتون ده درم و در خرقه کتان سبب دران اندازند و یک جوش دیگر داده
 فرو داورند و دایم بمانند تا سرد شود پس صره افیتون را فشارند و در کنند و مطبوخ
 را گرم کرده صافی نمایند بر روی ترنجبین سبب درم و بالاند مرتبه دیگر و صافی نموده سبب
 مشوی یک دانگ صبر سقوی زرد مغسول یک درم ترب سفید مدبر یک درم همه را
 کوفته بجلاب سگری کشیده در مطبوخ حل نموده نیم گرم بنوشند مطبوخ الیلیلجات
 اسهال سودای محرق کند و نافع است از برای مالیخولیای حادث از ان صفت آن
 پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی سیاه هندی از هر یک یک درم پوست بلبله مدی
 سنکلی گاو زبان شاهتره افیتون با در پنجویه بطور خود و س قنطور یون دقیق از هر یک
 چهار درم بسفایج فستق پوست تراشیده مروض شده درم ترب سفید مدبر مروض درم
 در پنج رطل آب بچوشانند تا یک رطل و ثلث رطل آب بماند صافی نموده بنوشند و گاهی
 تقویت کرده میشود این مطبوخ لغار لقون سفید نیم درم خرق سیاه سه طسوج شحم حنظل
 دو دانگ مطبوخ الیلیلجات دیگر که اسهال اخلاط سوخته کند و منقی و مانع

است از برای مالخولیا صنعت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه
 هندی پوست بلبله سبز چینی از هر یک ده درم آگوی سیاه سی عدد و ترمندی منقعی از حب
 با زرده درم فستقین بر وی سه درم شانه هفت درم مجموع را در سه رطل آب بجوشانند
 تا یک رطل باقی ماند بر وی فلوس خیار شنبه دره منقال صافی نمایند و بماند و صافی نموده
 بچکانند بر آن روغن بادام شیرین یک منقال و نبوشند و گاهی تقویت کرده میشود
 انیمطیوخ با نیخو که بگزیند تر بدست بکدرم ایارج فیر اینم درم غار قیون سفید و دانه کوفته
 بر روغن بادام شیرین جوب نموده حب ساخته فرو برند و بعد از دو ساعت مطبوع
 را نیگرم نبوشند مطبوع ابلیلج که مستعمل است در قطرب که سبب آن سودای محرق
 از صفرا و یا خون باشد چون استعمال کرده شود بعد از انقضای ماده و بعد از ضد وقتیکه ضد
 لازم باشد و نبوده باشد مالمی از ضد صنعت آن پوست بلبله زرد با زرده درم پوست
 بلبله کابلی بلبله سیاه هندی از هر یک ده درم فستقین فستقین از هر یک چهار درم
 بسطایح فستق پوست تراشیده چپانیده پنجدرم سنکلی سه درم در سه رطل آب بتیور
 مغز بجوشانند و در آخر کسبه فستقین را داخل کرده یک جوش دیگر داده فرو
 آورده کسبه بماند تا تمام قوت آن مطبوع بر آید پس کسبه افشوده و در کنند و مطبوع
 را با زرد گرم کرده بر وی فلوس خیار شنبه است درم ترنجبین پاک کرده چهل درم صافی نموده
 بماند نیگو و بپالایند و یک منقال روغن بادام شیرین داخل نموده نبوشند و این
 دستور العمل است از برای شربت اکمل انیمطیوخ چون مریض ضعیف القوة باشد با مریض
 ضعیف باشد کم باید نمود از اجزای انیمطیوخ بحسب مقدار و گاهی در مطبوع سرفشته
 گاو زبان گل نیلوفر شانه هفت عتاب می افزایند و گاهی از برای تقویت قوت و قتیکه
 قوت ضعیف باشد مصطکه و دار چینی و امیسون و گل گاو زبان داخل کرده میشود و
 گاهی از برای تقویت اسهال انیمطیوخ بندرم سقونیای مشوی سردار و میکند و شربت
 انیمطیوخ ابلیلج را از برای مانی و سایر اقسام جنون و قتیکه سودا سبب مرض محرق
 از صفرا باشد و وزن سرفشته و گل نیلوفر که افزوده است بر نسخه اصل شربت ریس

جلد اول نسخ مطبوخ البلیج فصل در بیان معانی که اصل و عموم و اونها البلیج است

۸۳۸

اصل نسخا آورده از هر یک چهار درم است و عذاب ده دانه و گفته که کاهی اضافه کرده میشود در مطبوخ سقمونیای می شود نیم درم و اگر بوده باشد طبعیت عسل و الاغفال ماصی از فعل و دای سبیل و اگر بوده باشد قوت ضعیف داخل میکند مصطک و این نسخ مطبوخ البلیج طبری نافع از برای صرع حادث از صعود راج از اسافل و ساقینز و قدین نماید داشت که در تقسیم صرع ابتدا باید که بدین ساق موضع که مافوق موضع است که ابتدا میکند از آن موضع لصاعده عطف بسوی دماغ پس پنج زنند سفل موضع را که بسته اند و بر آن مجمه بچسباند و بیا شانه در غیر وقت نوبت صرع با و مطبوخ را صفت آن بلبله سیاه بندی پوست بلبله کابلی از هر یک پانزده درم پوست بلبله آله منقی از هر یک سه درم سناکلی اسطوخودوس فظوریون دقیق حشیش غاف از هر یک چهار درم افیتون هفت درم افیتون را در بارچه کتانی بسته با تری سفید مدبر کوبیده سه درم رلیون بزمی کوفته دو درم و این صره را نگارند و فو و مواز هر یک سه درم کما فیطوس کما در یوس از هر یک سه درم جعه و جدرم ایر سا هفت درم موثر سرخ منزع البعم لب درم اجزا را بدستور مقرر بچسباند و در آخر صره افیتون و تریب و رلیون را در آن انداخته و ایم بآلند تا شیره و قوت ادویه تمام برآید پس صره را نیکو مالیده بقتارند و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده بگیرند از آن مقدار یک صید درم و حل کنند در آن مقدار یک درم و نیم غار لقیون سفید و دو لک درمی ابابرج و یکد انگ خربق سیاه مسحون که به العسل سرشته باشد و نیم گرم بنوشند فصل در بیان معانی که اصل و عموم و در نسخا البلیج است و معجون البلیج نافع از برای صرع که ماده آن از عضو دیگر بدماغ آید صفت آن پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی از هر یک ده درم افیتون اسطوخودوس حجر اترج بسفایج خسته غار لقیون سفید کما فیطوس تریب سفید محض مدبر و روغن بادام شیرین چوب نموده ابابرج فیض از هر یک پانزده درم نمک بندی سافج بندی از هر یک چهار درم نیم تخم خطل هفت درم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معجون سازند

معجون الہلیج اسود نافع از برای صرع سوداوی صفت ان الہلیج سیاه است
درم اقلیتون با زردہ درم سپند سوختنی تخم ریحان تخم مرو سفید غار یقون ہش سفید
خزلق اسود گاوز بان عود الصلیب از ہر یک پنج درم سبطو خودوس ۵ درم قرقل و درم
بادرنجبویہ پوست زرد ایتج و فرخمشک از ہر یک دو درم جوز بوا مشک ترکی از ہر یک
یک درم کوفتہ بنجینہ کبشمش سبز و عسل مصفی معجون سازند شربتی و منقال معجون الہلیج
کاہلی قلمی فرمودہ اند کہ از تالیف احوج العباد والی فضل بہ الرحمن علو بخان است نافع
از برای جمیع امراض بارودہ و ماخنیہ خصوص از برای صرع و مجرب است صنعت ان
الہلیج کاہلی منسوج النوسی سنی منقال در یک رطل گلاب و عرق بھار نیم رطل و
عرق صغیر و عرق سنبلین و عرق افرنجشک از ہر یک ربع رطلی یک شب تجلیسانند
و روز دیگر بخوشانند تا مہر اشود و از بالیش بپالایند پس بگیرند موہر سرخ و اندہ پیر
کردہ و کشمش سبز از ہر یک نیم رطل و در آب بہیزند تا مہر اشود پس آنرا نیز از بالا بشیر
بپالایند و این ہر دو مطبوخ را یک جا کردہ عسل سفید مصفی خوشبو ستر رطل داخل کردہ
لقوام آورند پس بگیرند عنبر شہب موسیای دارا بچودی از ہر یک یک مثقال و در
روغن بلسان و روغن مغز کبشمش از ہر یک دو مثقال گذاختہ فاوہ ہر مدتی خطائی
فاوہ ہر حیوانی اصطہیانائی زمرہ کبشمش طلای مکلس بدید ستر از ہر یک یک درم فولاد
مکلس بدید کربابی شمع از ہر یک یک مثقال و نیم اسارون شامی اقلیتون و در
سباسبہ جطیانہا حاشا حاشا ماخول بخان مغز درخت دیو دار ریوند چینی زوفای خشک
زراوند طویل زراوند مدحج زرنباہ سلیخہ شیطح ہندی پودنہ جبلی قاقلہ کبار خیر بوا
قرقل کت در زوکر مرزنجوش مرماخوز از ہر یک دو درم سبطو خودوس عاقر قرقص
آشنہ عود الصلیب اینسون ایرسا بادرنجبویہ و در چینی شیشہاں از فضل بزرگ
فرخمشک قنطوریون دقیق لغناغ خشک گل شقایق النعمان از ہر یک سہ درم
اقرص عضل اطفا الطیب اتخوان پنج بابونہ عود بلسان جاوشیر جعدہ حلینہ از
ہر یک یک مثقال خاکستر حار حار و خشک یک فلجیہ ارادویہ را کوفتہ بنجینہ با عسل

مذکور بدستور معجون سازند و بعد از چهار روز استعمال نمایند شربتی یک مثقال
معجون ابلیلج کشمشه نافع از برای جرب و حکم و سعه صفت آن ابلیلج زرد منقح
از نوی کشش مثقال پربا و نشان شاهنره از هر یک دو مثقال افسنتین رومی یک
مثقال و نیم کوفته بکشمش بگذر یک ادویه را بان توان شکر سرشته معجون سازند
شربتی هر روز بگذرد که کافیه معجون ابلیلج که بواسیر را لاغر گرداند و دماغ
را پاک کند و اسهال باز دارد صفت آن پوست ابلیلج زرد و او قیه پوست بلبله
دار فلفل تر بد سفید مدبر نشو نیز از هر یک یک او قیه دار چینی اسارون از هر یک نیم او قیه
کوفت بخیته بروغن کاکوشش او قیه باد و رطل عسل مصفی یکجا کرده در هم بجوشانند تا
بقوام آید ادویه را بان بسپارند معجون راحت مسهل اخلاط بلغمیه و صفراویه
و سوداویه و منقح بدست از آنها جهت امراض دماغی و حصبائی مانند فاج
و لقوه و رعشه و صرع و کالوس و اوجاع مفاصل و ظهر و عرق النساء و قرس
امثال اینها نافع است صفت آن پوست ابلیلج کاهلی پوست ابلیلج زرد و ابلیلج سیاه
پوست بلبله آلمه منقح گل سرخ قرقل جوز بو از بخیل دانه بیل از هر یک دو درم برگ
کاسنی خالص چهار درم اجزا کوفته بخیته گل قند افشابی سی و شش درم در عرق
راز بانه خوب مالیده صاف کرده با چهل مثقال عسل خالص بقوام آورده ادویه را
بان بسپارند و شب و وقت خواب سه درم تا چهار درم حبیب مزاج و اصلح تناول
نمایند و بالای آن آب گرم نبوشند و بخوابند و اگر بلبلجات و ابلیلج و آلمه هر یک
چهار درم بگیرند و بروغن بادام شیرین بگذارند که جرب گردد و جرب نمایند و چون
گل قند و عسل نیز هر یک پانزده درم بپزایند افوی میگردد معجون از بسبب گفته
اند که از صنعت شیخ رئیس است و فرموده اند که طین اینفیکر کنند که اقدام است از شیخ
صفت آن پوست ابلیلج زرد پوست ابلیلج کاهلی پوست ابلیلج سیاه پوست بلبله آلمه منقح
امطوخودوس فاوانیا عاقر قرحا اجزا مساوی کوفته بخیته بمویر طالعینی است
بپزود آورده بسپارند شربتی از آن چهار مثقال از برای صرع شیخ داود گفته

گفته در قرابادینی که ذکر شده بود این اطریقی داخل بود در آن طفل بوزن استه موزیکه بیرون میوه
 اند معجون بن سبب از اطریقیات مائل باعتبار است و از برای صرع نافع است و مداومت آن در دفع مکرر
 عصب و دماغ مجرب است صنعت آن پوست بلبله کابلی پنجاه درم آمله منقی پوست بلبله زر و بلبله سیاه پوست
 بلبله اسطوخودوس از هر یک ده درم عود الصلیب پدرم عاقر قرحا سه درم کوفته پنجه بامویر سرخ و آنه
 بیرون آورده بوزن او پس بکشند شترتی از یک درم تا دو درم و نارسه درم نیز در کشته دیگر وزن موزیکه
 منزوع العجم بکرطل است و در نسخه اصل وزن پوست بلبله کابلی نیز ده درم است معجون بن سبب حکیم سدید
 کارزونی نسبا از ایل کند و حفظ را بیفزاید و صرع را مفید است و مانع از تباک بلغم در دماغ است صنعت آن
 پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آمله منقی و اچینی و ج تنگی از هر یک پدرم سعد کوفی چهار درم زنجبیل
 فلفل دار فلفل کند از هر یک سه درم منقش پسته منقش هفت درم موزیکه سرخ طایفی هشت بیرون کرده پنجاه درم
 ادویه را کوفته پنجه بمویر کوبیده سرشته در ظرف چینی نگاه دارند و هر روز یک مثقال از آن بخورند معجون بن سبب
 که غفران بنابه حکیم عالم الدین محمود بن سعید قطب الدین مسعود حسینی شیرازی با هم خود ذکر کرده که نافع است از
 برای مالینویا و سبیل مودای محرق است و باید دانست که این معجون نجلی جمهور است که سفایج اسطوخودوس
 را داخل کرده و لا بورد و جوار منی داخل کرده است صنعت آن بلبله سیاه بلبله زر و منزوع النوی بلبله
 کابلی منزوع النوی بلبله منزوع النوی آمله منقی از هر یک ده درم اقیقون ترد سفید بر جوار جوار منی
 که موزون است شیطا از هر یک سه درم ادویه را کوفته پنجه بروغن بادام شیرین حرب بنوده بسطیف
 مصفی بکشند شترتی سه درم بعد از تصفیه ماده باین جلاب داده شود صنعت آن جلاب منضج که پیش ازین
 معجون چند روز باید داد تا اثر تصفیه در قاروره ظاهر شود و در پنجویه کاو زبان اسطوخودوس از هر یک
 پنج درم جو شانیده صافی نموده جلاب سکری نیم رطل داخل کرده بقوام آورند و هر روز دو اوقیه از
 جلاب حل کرده بنوشند تا اثر تصفیه در قاروره ظاهر گردد پس معجون مزبور را تا دل نماند معجون سبیل
 معجون ذکر یا نهایت نیکو و مانع النفع است از برای مالینویا و دور کردن توخس و سودا صنعت آن
 بلبله سیاه پوست بلبله زر و پوست بلبله کابلی اقیقون اقریطی اسطوخودوس سفایج منقش ترد سفید
 مدبر از هر یک یک مثقال غار اقیقون سفید یک مثقال جوار منی از هر یک نیم مثقال فرنجشک ساو ج
 هندی قر فلفل از هر یک ربع مثقالی کوفته پنجه بشرب آمله و عمل مصفی شایسته وزن ادویه

نسخ معاجین سهل بندی و الملیج

معجون سازند شربت و دو مثقال تا چهار درم و در نسخه دیگر چنین است که اجزا را کوفته بخیته بگیرند آمله
منقی نیم رطل و پیزند و چهار رطل آب تا صبر شود و دو حبه آب رفته یک حبه باد پس از غزال سوی
بپایانند و یک رطل عسل مصفی در آن داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند از آن سه وزن او و پودره
را بان بسته شد معجون سهل دیگر نافع اند برای سودا و خوش مزیل بالحوایا و اند شهبای باطل بود
و خوف و خفقان و وجع فواد و فرج است صنعت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست
بلبله آمله منقی از هر یک نیم درم کشیز خشک متش چهار درم گل نیلوفر سفایج منقی پوست سر کشیده
نیم کوفته اسطوخودوس گل سرخ منقوع الاقاع بادرنجبویه اقیقون نارنگ کبر باقی شنبلیله از هر یک
سه درم بخار منی تخم کاسنی گل بنفشه از هر یک دو درم ریونجینی یک درم سقمونیای مشوی یک درم
و نیم کوفته بخیته عسل سفید مصفی سه وزن او و پیزند و در ظرف چینی نگاه دارند شربت درم
تا پنج درم و این قریب است بمعجون نخلج هر سه معجون سهل دیگر که سهال سودا نام صنعت
آن بلبله زرد دو کابلی و سیاه از هر یک ده درم آمله و بلبله از هر یک نیم درم سقمونیای یک درم
اسطوخودوس از هر یک سه درم اجزا را کوفته بخیته بروغن بنفشه با دام چرب نموده باقی عسل
بر کشند شربت دو درم معجون الملیج دیگر که جرب را نافع باشد و صفا بر اند صنعت آن پوست بلبله
سناکی بنفشه از هر یک ده درم قاقله زنجبیل مصطکی از هر یک دو درم ورق گل سرخ سه درم
او و پیزند بخیته بروغن بادام چرب کنند و با سبب آن او و پیزند بخیته شربت چهار درم
معجون بند منی قول از قانون در خواص قریب است به الوشاد و صاف کننده لون و متونی اصر و منقی
و ملین طبیعت و بواسیر نافع است صنعت آن فلفل و فلفل بلبله سیاه بلبله آمله منقی فلفل یون قوی
از هر یک چهار استار عسل و روغن کا و تازه قدری که او و پیزند را بان لوان مرثی علی الریم بر کشند شربت
یک مثقال و زیاده بقدر قوت و بر داشت طبیعت معجون الملیج سهال از استباط آن قدس سه
نافع از برای کاهوس بار و خا و ث از بلغم و سودا و موجب است صنعت آن پوست بلبله کابلی بلبله سیاه
آمله منقی کا و ز بان بادرنجبویه اقیقون استین رومی از هر یک هفت مثقال انیسون دو قور و ناما حلی
از هر یک سه مثقال فاوانیا و وندی برک سداب بزر سیاه یوس از هر یک دو مثقال سکنج
یک مثقال آفریون نیم مثقال گل قند صنعت مثقال عسل مصفی کبدر سی مثقال گل قند و کلا و عرق

از هر یک نیم من تبریز حل کرده خوب مالند و بجا لایند و غسل اصافی نموده در آن داخل کرده
بقوام آورند و اوویه را کوفته بخته بروغن بادام شیرین بمیت متقال چرب نموده بآن بسجند و در
لحم پنبی نخا بدارند شربتی دو درم و اگر غلبه شهب و مشک برکی از هر یک دو مثقال متقالی داخل نمایند
میگرد و افوی همچون مفرح قلمی فرموده اند که از تالیف بنده آتم محمد ششم مخاطب بکیم محمد اللوگ
سید علویخان است دافع سودای محرق از خون و صفرا و دافع خفقان و ضعف قلب و بالینوسیا
خصوص مراقبی و نافع از برای امراض حادث از سودا است صنعت آن مروارید ناسفته که با درونج
عقربی و ورق نقره محلول ابریشم مقرض تخم بادرنجبویه تخم بادرنج و تخم فرنجشک از هر یک دو مثقال
بادرنجبویه فرنجشک پوست زرداترچ کل سرخ طباشیر سفید و ارچنی کل کاو زبان برک کاو زبان شیر
خشک مقشر دانه بیل بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک دو مثقال و نیم زعفران غبر شهب و ورق طلا محلول
از هر یک یک مثقال بلبله سیاه پوست بلبله کالی از هر یک بیت و پنج مثقال آله منقی هفتاد و پنج
مثقال زرشک منقی و مثقال این هر چهار را یک شب در کلاب و عوق کاو زبان و عوق بدینشک
از هر یک یک من تبریز بخیا بند و صبح در دیک سنگی یا نقره باتش طلیم بسجند تا مملو شود
پس از آتش فرو آورده نیکو مالند و بپالایش نقره یا از پشت غربال موئی گذارند و
یک من دیک چهار یک من قند سفید و بیت متقال عمل مصفی داخل کرده به پزند تا بقوام آید عصاره
را بکلاب سوده داخل نمایند و از آتش فرو آورده و ورق نقره و ورق طلا محلول و غبر شهب و مشک
شکی بانبات کوفته را داخل نمایند و بمسواط چوب بید یا چوب صندل برهم زنند و باقی ادویه را داخل
کرده باز برهم زنند تا نیکو مخلوط شود و در ظرف چینی نکاهد از ندر شربتی سه درم و اگر رطوبت در
معهده باشد مصطکی کند از هر یک دو مثقال صندل سفید عود قاری خام نارمشک از هر یک
یک مثقال اضافه نمایند و وزن غبر زاد و مثقال کنند همچون مفرح رازی که در منصوری ذکر کرده
و گفته که این همچون بالینوسیا و خوشن اخمار فاسده و سوساس را از ایال که داند و مفرح قلب نیکو
گردانده رنگ است و مقوی معده و هضم صنعت آن بادرنجبویه پوست زرداترچ قر نفل مصطکی
زعفران قره جوز بواقاقله نارمشک سبک اصلی بهمن سرخ بهمن سفید زرد نباد و درونج عقربی بزر و بزر
بزر فرنجشک از هر یک جزوی غبر شهب مشک قتی از هر یک عشر جزوی بلبله کالی بیت عدد آله

جلد اول نسخ معجون و معالجات ابله‌گی

۸۴۴

سی عدد بلبله و آمله لادن متنی نموده در سه رطل آب بنزد تا یک رطل رسد پس فرو آورده
 بالند تقویت تمام و بپالایند پس یک رطل عسل صغی داخل کرده بنزد تا بقوام آید پس بکیر نذر آن
 سه وزن اوویه و اول مرتبه عنبر و مشک را در آن حل نمایند پس اوویه را بر آن پاشیده بر هم زنند
 تا نیکو مخلوط شود شربت سی درم معجون صمد سید اسمعیل که در ذخیره از برای مایه لیسای
 مراقی ذکر کرده صنعت آن با درنجبویه پوست زرد و تریج قره مصطکی قرفل جوز بو افاقه نار و مشک
 سیج بهین سفید زرباد و درونج عقربی زعفران تخم بالنگو تخم فرنج مشک از هر یک دو درم و نیم مشک
 مشک یک انگ و نیم کوفته پنجه پس بکیر نذر پوست بلبله کالی پنجاه درم آمله متنی بقا و حشید نرم و در رو
 آب بنزد تا بصفت رسد فرو آورده بالند و بپالایند و نیم من عسل صغی داخل نموده بقوام آورند و آرد
 را بان معجون سازند شربت دو درم و نیم تاسه درم معالجات ابله‌گی ابدان را باعتدال دارد و سودا مزاج
 آنها را از ای سار و تقویت بخش صنعت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله سیاه آمله متنی طباشیر غن
 بادام شیرین از هر یک دو لوله فضل سفید فضل سیاه زنجبیل فضل مویه و در فضل منفرغ شربت مصطکی
 از هر یک سه لوله نبات مصری یا عسل دو نیم آنرا بطریق متعارف معجون سازند صحر نافع از برای
 مایه لیسای مراقی صنعت آن بلبله سیاه آمله متنی از هر یک دو جزو کل کا و زبان بادرنجبویه و ورق کل
 سیج بهین سیج سفید کشنیز خشک شکر ابریشم مقرض از هر یک یک جزو کوفته پنجه با شراب
 سبب شیرین سه وزن مجموع اوویه معجون سازند شربت سی درم با گلاب و عرق بید مشک و عرق
 کا و زبان **فصل در بیان مفرحات ابله‌گی** مسمی بدانش بخش قلمی فرموده اند که
 از ترکیب بنده موفق بتوفیق الملک المنان محمد باقر المصطفی بن خطاب حکیم معتمد الملوک سید محمد علوی
 است نهایت متوی دماغ است و موجب ذکای فکر و ذهن و ذائل کننده بلا و ت و رعوت و حق
 عارضی است صنعت آن پوست بلبله کالی بلبله سیاه پوست بلبله آمله متنی از هر یک بیست درم و نیم
 بادرنجبویه کا شم از هر یک ده درم از ضرکی فرنج مشک و ارچینی عذبه و دندی صمغ فارسی کباب چینی
 کند مصطکی سبیل الطیب ابریشم مقرض ایسانام و درونج عقربی منفرغ جیل از هر یک هفت درم
 زرباد و زنجبیل نشاءه علاج از هر یک پنج درم صمغ عربی ملک البطم از هر یک سه درم عین اسب
 دو درم جد و از خطائی ورق طلا و اگر بجای ورق طلا طلای محک کشند میکرد و دافوی مشک متی و صابون

و این بجز از هر یک یک گرم کوفته بخته مصطکی و ملک بطم و مومیا می و عنبر را در روغن بادام شیرین
 و روغن مغز بستره سرد و چهل گرم که اخته او وید را کوفته بخته بآن روغن جرب نموده بصبل مصفی ستر
 وزن بمجموع او وید بستره شربت کشته قال تا دو درم مفرح باره را بلیلی قلمی فرموده اند که این
 نیز از اقتراح احقر العباد است مجرب است از برای مایه لیسای مرانی و سایر اقسام مایه لیسای
 و هیچ امراض سوداوی و لو چشم و خفقان حادث از سودای محترق از صفرا و خون و یا از سودا
 طبیعی و فکیکه حرارت غالب باشد و فرموده اند که یکی از بنی اعظام احقر راعلت مایه لیسای مرانی حاضر
 گردید و مشارالیه را کلانتری شولستان بود و بسبب انتقال خدمت فرصت آمدن بشیر از
 نبود و مدت سالی کشیده زمان مرض مشارالیه و علاج بسیار نموده فائده بر آن علاجات نداشت
 نقشه بود پس آنکس بشیر از ویما بین احقر و مشارالیه خلعت و دوستی بسیار بهم رسیده و در
 او ان عمر احقر هفتاد یا هجده سال بود و شوق بسیار در محالجه مرضی داشتیم خصوص در محالجه
 خلان و دوستان پس متوجه گردیدم بعلاج ایشان پس عطا نمودم در اول امر ایشان را
 مسغیات سودا منضجانی معتدل و بعد از ظهور علامات نصج در قاروره و سایر امراض غطا
 نمودم ایشان را حب الاجور و بامجون نخاج به نسخه جمهور با ما و الجبن ستر از سنگین اقیهونی
 که هفت حب و همچون را شب میدادم و صبح در ماء الجبن مزبور فلو س خیال شنبه و شیر خشک
 حل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین در آن چکانده می نوشید که در عرض چهل و یک
 روز پنج مرتبه سهیل نوشید و اکثر سهیل را قی میگرد و با وجود آن عمل خوب می کرد پس ازین
 مسلمات چند روزی ایشان را استراحت فرموده شروع نمودم بدادن بلبله مر با لوز
 یک عدد باد و دانه لاجورد و بیت روز و اکثر این ایام قی سوداوی عقیف می نمود و بر
 آمدن پی پی می مثل آبر کوبیده و زرنج نیم کوفته و قطعات چون نصف نخود و ماش و گوشت
 با فضولی بسیار حاوی پس بعد از بیت روز عطا نمودم با ایشان این مفرح را که از اقتراح احقر
 که ترکیب شده بتوفیق و یاری ملک اکبر با اشربه مقویه مانند شراب سیب و شراب رمان
 منفع و شراب منفع جل و شراب فواکه و شراب صندل حامض با گلاب و عرق گاوزبان و عرق
 بید مشک و تخم بالنکو و تخم قرنجشک و تخم بادروج پس زائل گردید آن مرض عکلی صفت آن

مروارید کبار غلطان ناسفته کرباسی شمعی زعفران از هر یک چهار دانگ کافور قیصری دودانک
 لاجورد مغسول حجرار منی مغسول باوزهر معدنی خطائی صندل سفید طباشیر سفید بهمن سرخ بهمن سفید
 خیر لوباء ورق گل سرخ اسطوخودوس گل کاو زبان باورنجبویه از هر یک یک مثقال پوست بلبله کابلی لیلیه
 سیاه از هر یک سه مثقال آمله منقعی پنج مثقال مغز تخم کدو پنج مثقال تخم خرفه مقشقه پانزده مثقال
 زرشک منقعی ده مثقال لغناخ خشک ابریشم مقرض کل نیلوفر سفید از هر یک دو مثقال شراب سیب
 شراب نوکه از هر یک بیست و پنج مثقال عسل مصفی ده مثقال قند سفید بقدر حاجت همه با کلاب
 و عرق بید مشک و عرق کاو زبان حل کرده بقوام آوزند و جوهر را با آب ترنج صلایه نموده ورق
 طلا ورق نقره محلول از هر یک چهار دانگ غیر شهاب نیم مثقال مشک ترکی دودانک با سائر اودیه
 که کوفته نیمخته باشند بدستور مقرر بمحون سازند شربتی دودرم تا سه درم مفروح مختل نیز از این استنباط
 آن مرحوم نافه از برای توحش و وسواس سوداوی و بالینولیا و خفقان سوداوی صنعت آن
 مروارید ناسفته یا قوت ربانی کرباسی شمعی باوزهر معدنی خطائی ابریشم مقرض ورق نقره محلول از
 هر یک دو مثقال لعل بخشی ورق طلا از هر یک یک مثقال لاجورد مغسول حجرار منی زعفران غیر شهاب
 مشک تبتی از هر یک یک مثقال و نیم گل زبان برگ کاو زبان پوست پنج کاو زبان از هر یک چهار مثقال
 فرنج مشک باورنجبویه بهمن سرخ بهمن سفید درونج عقری طباشیر سفید عود وندی صندل سفید
 خیر لوباء قافله کبار گل نیلوفر اقیهون ورق گل سرخ تخم خرفه مقشقه از هر یک سه مثقال آمله
 منقعی پوست بلبله کابلی لیلیه سیاه زرشک منقعی از هر یک ده مثقال تخم خشخاش کشنیر
 خشک مقشقه تخم کدو از هر یک پنج مثقال قر قفل مصطلکی نار مشک تخم فرنج مشک تخم باورنج
 تخم بالنگوا از هر یک دو مثقال و نیم شراب سیب شراب رمان شراب سفرجل آب لیمو
 کلاب عرق بید مشک عرق کاو زبان عرق بهار نارنج از هر یک سی مثقال نبات سفید فانیه سنجر
 از هر یک یکصد و پنج مثقال عسل سفید خوشبو مصفی بیست و پنج مثقال بقانون مقرر و مفرجات یا قوتیه
 ترکیب نمایند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی یک مثقال
 فصل در ذکر معاجین نخاج بدانکه معاجین نخاج از فروغ اطرافیات است اطبا گفته اند بهتر
 آن است که ساخته شود این معجون در ایلول ماه رومی سامری شارح قانون گفته که معجون نخاج

ترکیبی نیکو است و منافع بسیار دارد و از انجمله نفع است از برای دماغ و مایخولیا و الیوسه سی
گفته که معجون نجات نافع است از برای مایخولیا خصوص مرقی آن و این الیاس گفته که هرگاه بوده
باشد مایخولیا از سودای محترق از صفرا نافع است صاحب آن را تنقیه دماغ بمعجون نجات و نیز اگر
مایخولیا از سودای محترق از سودای طبیعی باشد نافع است صاحب آن را آشفامیدن بمعجون نجات
مره بعد از خرمی و سید اسمعیل گفته که معجون نجات نسخه جبهه رمقوی بخاریقون و حجرار منی نافع
است مرصاحب مایخولیا را آشفامیدن آن هر روز و نیز گفته که معجون نجات نافع است از برای مایخولیا
بنهایت نفع خصوصاً معدی را و این معجون النفع سهلات است و از برای نیسان سودای و
از برای کابوس و نیز گفته که این معجون نافع است از برای صرع سودای و چون خورده
شود در رستان با سنگین عصبی یا با شراب رنوخا و در تالستان باب کرم و در زنده گفته
که این معجون نافع است از برای صرع هرگاه نبوده باشد علامات غلبه خون و بوس گفته که سزاوار
آن است که بیاشامند اصحاب صرع معجون نجات را بجهت آنکه آن را خاصیتی عظیم است از برای امراض
سوداویه خصوص مایخولیا و صرع و نافع است از برای اختناق رحم بالخاصیه بمعجون نجات مسهل
سودا و بلغم غلیظ است و جهت قولنج و امراض دماغیه که از سودا باشد نافع است صفت آن پوست
بلبله زرد پوست بلبله کالی بلبله سیاه پوست بلبله آمله منقی از هر یک ده مثقال تریبد سفید
مثقال غاریقون شش سفید سفیج منقی از هر یک پنج مثقال سطوخودوس ده مثقال محو
مشوی سه مثقال گل سرخ رب السوس مصطکی رومی از هر یک پنج مثقال غسل مصفی سه
وزن ادویه بدست و مقرر معجون سازند شربتی و دو مثقال تارمه مثقال این معجون در درجه
اول کرم است و قوتش تا یک سال باقی است معجون نجات به نسخه دیگر که از هر س اصغر است
و چنین گفته که از جالینوس است جهت زحیر و در معده و مایخولیا و جنون نافع است صفت آن
بلبله سیاه پوست بلبله از هر یک ده مثقال اقیقون تریبد سفید بر سطوخودوس سفیج منقی
از هر یک پنج مثقال غاریقون سفید حجرار منی مفصول مرجان قرمزی که با موارید ناسفته از هر یک
یک مثقال گل سرخ زرب بادروج حفض مکی دم الاخون از هر یک یک مثقال و نیم و در نسخه شیخ
رئیس طباشیر سفید سه مثقال داخل است و گفته که طباشی هند را باین معجون غث بسیار است

و شربت ازان دو مثقال است و کند رو که و مرزنجوش و پوست بلبله کابلی و مصطکی از هر یک
سه مثقال اضافه باید نمود و او به یک گرفته بخیته بسته وزن مجموع ادویه غسل مصفی معجون سازند
و این نسخه را شیخ داود از هر سلسله نقل کرده و گفته که دیدم در کتاب تعریف که تالیف خنیز
است مرقوم است که از صناعت جالینوس است پس دیدم در تصحیح ابدان و تصانیح که از اسناد اقبالا
است و عبارت القراط که ترجمه عربی آن این است که دو دم من هرگاه میگردد ششم یکستار نیست
و اگر الشفا معاجین منجور دم ازین معجون نجاح دو مثقال از برای ثبات عقل و این قول میباشد رد آنچه
قبل ازین ذکر یافت میفرمایند که ممکن است که هر یک را معجون نجاح نافع از برای سودا و نسخه تالیف هر
یک غیر نسخه تالیف دیگری باشد و اقوال مزبوره همه صحیح باشد معجون نجاح دیگر که سید اسماعیل علی
مالخو لیا آورده و گفته که این معجون خون را از سودا پاک کند و نافع است از برای جمیع امراض سودا
خصوص دماغی و خصوص بالبخو لیا و بنون و دوار و سردر سودا و صنعت آن پوست بلبله کابلی
بلبله سیاه پوست بلبله آمله منقی از هر یک ده درم اسطوخودوس تربد سفید مدبر اقیهون سفید
فستقی از هر یک پنجم درم غار یقون هشت سفید پنجم درم جوار منی مغسول دو درم و نیم غسل سته
وزن ادویه بدستور معجون سازند شربت چهار درم و در صنعت این معجون نسخه دیگر که سید
اسمعیل در ذخیره آورده وزن اقیهون ده درم است و وزن غار یقون سته درم و دو درم و نیم
لاجورد مغسول و سه درم ستمو نیای مشوی و رجوف سفرجل با تفاحه بر نسخه قبل افزوده است
معجون نجاح مهمل سودا باشد و اخلاط غلیظه از دماغ فرو دآورده صنعت آن بلبله سیاه
پوست بلبله کابلی پوست بلبله آمله منقی اقیهون از هر یک ده درم تربد سفید رجوف تراشیده سفید
فستقی اسطوخودوس از هر یک پنجم درم غار یقون سته درم لاجورد شسته جوار منی مغسول
ستمو نیای مشوی از هر یک دو درم و نیم از گرفته بخیته با غسل صاف بشنند نسخه دیگر بلبله سیاه
پوست بلبله کابلی پوست بلبله از هر یک ده درم تربد سفید اسطوخودوس سفید فستقی اقیهون
شامی از هر یک پنجم درم کوفته بخیته با و چندان غسل بشنند مقدار شربت از سه درم تا پنج درم
باشد این نسخه اصل است و در بعض نسخها نصف زیاد و کم ادویه کرده اند این نسخه از ان جمله
بلبله کابلی بلبله آمله تربد سفید از هر یک ده درم اسطوخودوس سفید فستقی اقیهون از هر یک

جلد اول نسخ معجون نجاح و فصل در بیان نقوعاتی که اصل و عموم و ادویه آنها اینست

۸۷۹

پنج گرم غار لقون سه گرم محرم ارمنی لاجورد و مغسول از هر یک دو گرم سقمو نیای خربق سیاه
از هر یک یک گرم و در نسخه دیگر در پنج نار مشک سنبلی الطیب جوز بواسطی کاو زبان پوست
ترنج از هر یک دو گرم زعفران ریون چینی از هر یک یک گرم افزوده اند معجون نجاح عظیم النفع
است از برای اکثر امراض و اعراض مذکوره خصوص سودا و بیهوشی و مایه چون بالینو لیا و جنون و وار
وسه سودا و ای و قرحه اطفال و احتراق رحم را سفید است صفت آن بنسخه جمهور پوست بلبله زرد
پوست بلبله کابل بلبله سیاه پوست بلبله آمله متقی از هر یک ده گرم بسفایج مستقیم است
ترشیده مخصوص فقیهون اسطوخودوس تبرید سفید میراز هر یک یک گرم کوفته بجزیه بروغن زیتون
شیرین چرب نموده بقانون مقرر بعمل مصفی بشیر شد و بعد از این چهل روز استعمال نمایند شرب
پنج گرم آب گرم و اگر جهت تقویت اسهال احتیاج باشد در وقت استعمال غار لقون سفید
حجر ارمنی بقدر احتیاج داخل نمایند و بعضی اطبا گردانیده اند غار لقون سفید را پنج گرم محرم
راده و درم از اجزای اصل این معجون صاحب کامل الصناعة گفته کاهی تقویت کرده میشود و تقویت
اسهال معجون نجاح جمهور غار لقون سفید و خربق سیاه و سقمو نیای مشوی بقدر حاجت
و صاحب اختیارات بدلی گفته که در کتاب کامل الصناعة دیدم نسخه این معجون را که هر یک از
غار لقون سفید و لاجورد و مغسول کیمشقال از اجزای آن بود و نسخه که صاحب میزان الطبایع
ذکر کرده پوست بلبله زرد و داخل نیست و بر نسخه جمهور غار لقون سفید سه گرم و دو قود و ثلث
درمی حجر ارمنی لاجورد و مغسول از هر یک و درم و نیم سقمو نیای مشوی دو گرم افزوده است و بعضی
اطبا زیاده کرده اند بر نسخه جمهور این پنج جزو که صاحب میزان الطبایع افزوده است این اجزای
نیز در پنج عقری نار مشک خیر بواسان الثور سنبلی الطیب صطکی پوست زرد ترنج از هر یک دو
درم ریون چینی زعفران از هر یک یک گرم و گردانیده وزن تر براده و استار فصل در بیان
نقوعاتی که اصل و عموم و ادویه آنها اینست تقویع ایلیا نافع از برای اسهال صفراور
صداع صفراوی صفت آن بگیرند پوست بلبله زرد و ده گرم تابیت درم و یک شب در نیم طل
آب نجسانند و صحن صافی نموده ترنجبین پاک کرده یا شیر خشک خراسانی هر کدام که باشد و وقت
در آن حل کرده مرتبه ثانی صافی نموده بنوشند و اگر بعضی شیر خشک یا ترنجبین شرب

ورود مکرر کنند بهتر است و گاهی بجای آن هر سه جلاب سکری میکنند نفقوع المیلید دیگر سهیل صغیر نافع
 از برای صداع حار صغیر اوی هرگاه نبوده باشد بآن صداع حمی و نیز نروده باشد بآن صداع سرفه و
 خشونت صوت و بجهت صوت صفت آن پوست بلبله زرده درم و در نچاه در آب آلو نجیب اند
 پس در مایون سنگی بدسته بالند تا آب آلو قوت بلبله را بگیرد و صافی نموده ترنجبین پاک کرده
 پانزده مثقال در آن حل کرده صافی نموده بنوشند و اگر عوض آب آلو آب تمر بنهند کنند نیکوست
 و اگر عوض ترنجبین شیر خشک کنند بهتر است و اگر عوض هر دو جلاب سکری کنند موافق است این
 نوع نافع است از برای صداع حادث بمش رکت قلب سبب صغیر از برای تنقیه آن بنسخه دیگر پوست
 بلبله زرد پانزده درم آب آلو سیاه یکصد و سی درم و در نسخه دیگر یکصد درم است اندک اندک
 آب آلو را بر بلبله در مایون سنگی بپاشند و بسایند آن مقدار که آب آلو قوت بلبله را بستاند پس
 صافی نموده سی درم شیر خشک یا چهل درم ترنجبین در آن حل کرده صافی نمایند و قوی گفته اند
 که ترنجبین با شیر خشک را در گلاب یک اوقیه حل کرده صافی نموده در آب آلو مسحون با بلبله داخل
 کرده بپاشند و اگر عوض آب آلو تمر بنهند یا صفت این نوع بنسخه دیگر بگزید آب نفقوع
 آلو سیاه و آب نفقوع تمر بنهند از هر یک یک مطلق و نجیب اند و در آن پوست بلبله زرد نیم کوفته است
 و هفت درم پس در مایون سنگی نموده بدسته سنگی بالند تا بگیرد آب نفقوع قوت بلبله را پس روز
 از آن نیم مطلق گرفته شیر خشک خراسانی ترنجبین از هر یک بیست درم در آن حل کرده مرتبه دیگر
 صافی نموده بنوشند و اگر در طبع قبض زیاده باشد پانزدهم درم فلو س خیارشور در آن حل
 کرده مرتبه دیگر صافی نموده روغن بادام شیرین یک مثقال داخل کرده بنوشند نفقوع المیلید دیگر
 مستعمل در صداع صغیر اوی صفت آن پوست بلبله زرد و تمر بنندی منقح از حب و لیف و شراب زرد
 نبی درم موز منقح عناب پستان از هر یک سی عدد و سرفشته فلو س خیارشور از هر یک دوازده
 مثقال آلو سیاه شصت عدد و همه را در سهیل آب کرم یک شنبان روز نجیب اند و هر صبح یکبار درم
 آنرا صافی نموده با قدری شیر خشک یا شکر سفید یا فلو س خیارشور بنوشند نفقوع المیلید دیگر
 سهیل صغیر است و صداع حار را نافع است صفت آن پوست بلبله زرده درم آلو سیاه
 عناب از هر یک بیست عدد و پستان سی عدد و تمر بنندی منقح از حب و لیف بیست درم گل نرفته

تخم کاسنی تخم کامو از هر یک سه درم مجموع را در سه رطل آب یک شب بخیسانند پس صبح صافی نموده
 بر روی فلوس خیارشنبه و ترنجبین از هر یک ده مثقال بالیده مرسی آن را بگیرند و باز صاف
 نموده روغن بادام شیرین یک مثقال داخل کرده بیاشامند صنعت این نفوق بنشیند دیگر پوست هلیله زرد
 زرد درم آگوی سیاه عناب پستان از هر یک سی عدد و ترندی منقی از حب لیف بیست درم گل
 تخم کاسنی تخم کامو از هر یک سه درم ورق گل سرخ پنجه درم شب در پنجاه درم آب گرم بخیسانند
 و صبح بر روی فلوس خیارشنبه ده مثقال و ترنجبین پانزده مثقال صافی نموده بیکو بالند و ببالند
 و روغن بادام شیرین یک مثقال داخل کرده بیاشامند صنعت این نفوق بنشیند دیگر پوست هلیله زرد
 ترندی منقی از حب لیف از هر یک سی عدد و پستان از حب لیف بیست درم گل
 دوازده مثقال آگوی سیاه فارسی سی عدد و مرید درسی من آب گرم یک شب بخیسانند و صبح
 صافی نموده و درم آنرا دوازده مثقال فلوس خیارشنبه که در آن حل کرده صافی نموده بپزند و
 یک مثقال روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند و اگر بجای فلوس خیارشنبه شیرینخت خراسانی
 یا شکر برکام که باشد دوازده مثقال داخل کنند شاید نفوق ایللیج دیگر نافع از برای صداع صفراوی
 که تشنیه صفرا کند چون استعمال کرده شود بعد از دفع ماده صنعت آن آب انار ترش آب انار شیرین
 معصومین با ششم نچاه مثقال بخیسانند در آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی از هر یک پنج
 درم ریوند چینی نیم درم غنچه گل سرخ منزع الا قناع چهار درم که اجزای تمام نیم کوفته باشند پس
 صافی نموده و ترنجبین خراسانی پانزده درم در آن حل کرده صافی نموده بیاشامند نفوق ایللیج صفرا
 قوی در سه رطل صفرا نافع از برای صداع صفراوی صنعت آن پوست هلیله زرد درم سناکی
 هفت درم آگوی سیاه عناب جرجانی از هر یک بیست عدد پستان سی عدد و ترندی منقی از حب لیف
 بنفشه تخم کاسنی از هر یک سه درم همه را یک شب در سه رطل آب گرم بخیسانند و صبح صافی نموده
 بگیرند بیکرطل آنرا داخل نمایند در آن فلوس خیارشنبه و ترنجبین از هر یک بیست درم و بالند و ببالند
 و داخل نمایند در آن مقدار یک مثقال روغن بادام شیرین و بیاشامند نفوق ایللیج نافع از برای
 صداع مبتدئ که تشنیه سوز مزاج حار و سوزی یا صفراوی که چون نوشیده شود این نفوق بعد از
 فصد جمل الذراع بشرط بودن قوت صنعت آن بگیرند آب رمانین معصومین با ششم از هر یک نیم رطل

جلد اول نسخ نفوح المیلج باب الالف مع الیاء التختانیة ایرنا

۸۵۴

وخیسانند در آن پوست بلبله زرد نیم کوفته چهارده درم و در آن بدسته بالند تا آب را منقح
 بلبله را بگیرد پس صافی نموده و حصد نمایند و هر روز یک حصه آن خلوس خیار شنبه پانزده درم و غل
 کرده صافی نموده کشتالای روغن بادام شیرین داخل کرده بیاضا مندر بعد از انجی ماده بامار الاصول
 بار و نفوح المیلج بر سر رازی گفته که اسهال لطن باین نفوح در دو اسفند صغراوی او لاودر
 موی بعد از ضد بانگی و حجامت ساق میباشد نافع صنعت آن پوست بلبله زرد و آلوی سیاه هر یک
 در آب خیسانند شب و صبح صافی نموده بجلاب سکری شیرین کرده بنوشند سیف نمایند باید که درین
 نفوح وزن پوست بلبله زرد و قریبندی از هر یک ده درم و آلوییت درم و جلاب سکری دو اوقیه باشد
 نفوح المیلج نافع از برای صغ صغراوی صنعت آن المیلج اصغر منزع النوی در آب انار شیرین و آب
 انار شیرین معصومین باشد خیسانیده و در آن بدسته بالند تا قوتش در آب را منین آید پس
 صافی نموده بیاضا مندر باب الالف مع الیاء التختانیة ایرنا بکمره و
 سکون بای نشانه تخانیه و رای مملکه و منج سین مهله و الف انت یونانی است و معنی آن قوس
 قزح است و مراد از آن پنج سوسن است که کونی است و برومی ایریمون نامند و سده بانی عقار اسوسالی
 و آن پنج سوسن کبود بری و جلی است که آنرا سوسن بری نیز گویند و بعضی گفته که مراد از سوسن بر
 سوسن زرد و لبوس است و ایر ستار سوسن جلی گویند و رنگ گل ایر ستار کبک بنفش و سفیدی
 و زردی است و پنج آن پس و دراز و بقدر انگشتی برگزیده در دو م کرم و شکلیش که هست و ملطف
 و سخن و سهیل با صغ و مره سودا و بلفم غلیظ است و جهت سینه و کشش و مقص و در و جگر
 و سپر زرد رنگه که از برودت بود و ضیق النفس و ریو و اعیا و احتباس طمث و استسقا و قان
 و بواسیر و عرق النساء و امراض رحم و بانکه جهت کزیدن بیام و درم و سده سپر زرد با شراب
 جهت تنگ عضل مفید و جاویدن آن جهت رفع بوی خمر نافع است و منها و مطبوخ آن جهت درد رحم
 و صلابت آن و انضمام رحم و اورام صلبه و مزمنه و خا زرد و مزمل صلع و منوم است و طلای
 آن با سرکه جهت درد سر که بینه و بهن سفید و کلف و فر زرد کفش با عسل جهت خراج جنین و زرد شر
 جهت رو یا نیدن گوشت بر استخوان و التیام زخمهای غلیظه و بد بوی ناصور و با عسل خنک و
 آن بجهت زخمهای غایره و جگر س و بر پیش جهت صلابت مقعده و رحم و امراض بارده و غلظت

آن با سکه جهت نزلات بارده و دوی کوش و مضغه آن جهت درد دندان و بدل ایرسا
در سهال باد صفرتک و زرش باز یون است بامیت مثقال نیم شتر و قدر شتر بش تا و مثقال
ست و گویند مضغه است پیشتر مصلحت غسل است امراض الراس صداع چون پنج سوس
اسمانکونی را بسایند و مخلوط بسره که در روغن گل نمایند و ضا د کنند بر سر ناف است از برای صداع
طلاعی در مجربات خود آورده که چون ورق ایرسا را بگویند و آب آنرا افشاده سوط بآن نام
سه روز متوالی قطع شقیقه میکند باذن الله تعالی اختلاط از بین البقراط گفته که خوردن ایرسانکو
میکرد اندرین راسته اندر و ماخس گفته که هرگاه آشامیده شود از آن مقدار صفت درم با باد
الحصل سهال بلغم غلیظ و مره سودا میکند و خواب می آورد فرج الاطفال فی النوم
اشامیدن طبع ایرسا اطفال را دفع فرج ایشان است در خواب بسیار سیان سماق گفته که نشامیدن
آن ناف است از برای سیان البقراط و جالینوس گفته اند که آن می افزاید در حفظ و ناف
از برای سیان سکه ایرسا خوردن آن ناف است از برای سکه تمیمی گفته که کل ایرسا ناف است
از برای سکه چون نهاد کرده شود بر سر صرع آشامیدن آن ناف است از برای صرع فالج و ستر
البقراط گفته که ناف است از برای فالج شتر با این ماسویه گفته که اصل آن و کل آن هرگاه آشامیده
شوند با آب میباشد ناف از برای ستر خا جالینوس گفته که ایرسا ناف است از برای فالج خصوص من
آن تشنج از خواص آن دفع است از برای تشنج جالینوس گفته که اصل سوس اسمانکونی ناف
است از برای تشنج خصوص روغن که آنرا در آن بچینه باشند و نیز گفته ناف است از برای تشنج
خوردن هر آن و همچنین آشامیدن آب طبع آن و این صحاح ثبت گفته که چون آشامیده شود اصل
ایرسا با شراب ریحانی ناف است از برای تشنج امتلائی و مالتی گفته هرگاه طبع کرده شود با شراب
و آشامیده شود ناف است از برای تشنج و پنج آن و کل آن هر دو ناف اند از برای تشنج و سوس
گفته که چون اصل ایرسا را کوسیده و زربت داخل کرده گرم نموده و ترنج بآن نهند ناف است از برای
تشنج و آشامیدن ایرسا ناف است از برای تشنج امتلائی اختلاج جالینوس گفته که آشامیدن
طبع اصل ایرسا ناف است از برای اختلاج خدر این زهر گفته که شراب ایرسا را نعل میکند خدر را بازی
گفته که آشامیدن هر یک از اصل ایرسا و برگ آن و کل آن ناف است از برای خدر و رسته آشامیدن

اصل ایرسا نافع است از برای روده و رسته جوارش ایرسا تا لیف نیتقو لاوس منقول از بقا باین
افندی صلاح چلیچیم باشی ایرسا نیم سلطان قیصر و دم نافع از برای سر و ضیق النفس از اخلاط غلیظ
در سینه و آلات نفس صنعت آن نیز ایرسا هشت درم و پنج خشک زوقای خشک اصل السوسن از برای
شش درم کثیر امقربادام شیرین مغز بادام تلخ مویز منقی فستق رومی و ابرجینی تخمیل فلفل خام
منقی از نوبی از برای یک سه درم و هطک بخور مریم از برای یک دو درم شکر سیلانی سفید مصفی بقدر کفایت
بقوام آورده ادویه را بدستور مقرر بآن بسته شد شربت مکشقال حب ایرسا تقویه بلغم از جمیع
اعضای نایه خصوص از اعضای صدر و ریه و نافع است از برای ضیق النفس بلغمی و سعال بلغمی صنعت آن
شخم خطل ثلث درمی غاریقون شش سفید نیم درم رب السوسن فراسیون زوقای خشک از برای یک
ثلث درمی تخم انجیره ایرسا از برای یک نیم درم کوفته بخیته آب حب سازند یک شربت کامل است
و سید ایرسا نافع است از برای خفا و معده و اجتماع مایه صفر در بطن که عبارت از استسقای زرقی
باشد و نافع است تلبین بطن صنعت آن ایرسا بیت و چهار درم فلفل سیاه بیت و نیم تخمیل
انجیر از برای یک دو از دوه درم انیسون مصطکی رازیانه از برای یک چهار درم ناخواه تخم فلفل
از برای یک هشت درم کوفته بخیته بعسل مصفی سه وزن ادویه بسته شد شربت از آن مقدار یک قطعه
و بن ایرسا نافع است از برای صدام و سهر که بسبب رطوبت بورقی در دماغ
باشد بعد از استفرغ بحب ایارج و تمر بن نافع است شنج طب امتدای را و نیز تمر بن بقرطی
فرا گرفته از دهن ایرسا بامیه سالک زائل میکند خدر را و نیز نافع است از برای غلج و خدر تا میدان آن
و نیز بن و استشق بان خواب می آورد خوابی نیکو و نیز سهوط بان نافع است بهر عارضه شنج را و ایضا شرب آن
جهت کشودن افواه عروق و بواسیر و رفع سمیت فطر و پنجم و غیره و یک اوقیه آن سهیل قوی و نوعه آن
بما العسل جهت خفوت قصبه ریه مفید صنعت آن تمام صنعت بن پنجم آن که ذکر یافت قرص ایرسا فالج و شنج
عرق النسا را سود دارد و صلاح است بر زایل کردن مجرب ذکر یافته که چون این قرص مطبوخ با سکنجبین و سر و زوقای
با صنعت آن ایرسا چهار درم فلفل سیاه شرب الطیب اشق از برای یک یک درم اشق را در سرکه انگور
تندخل کنند و باقی ادویه را کوفته بخیته بان بسته شد اقراص سازند شربت یک درم تا یک مثقال
با انجیر مناسب باشد قرص ایرسا بنج نیم نافع از برای طحال و او را هم کبد صنعت آن

ایر سا چهار درم فلفل سفید شش عصاره زرشک ریون چینی از هر یک یک مثقال تخم کاسنی
 تخم خرفه مقشر تخم کدو از هر یک یک مثقال و نیم طباشیر سفید دو مثقال و نیم اجزاء را کوفته بخیته بکباب
 سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند شربت یک مثقال قرص ایر سا به کنجه شغالی سپرد را
 نرم ساز و صنعت آن ایر سا چهار درم فلفل سفید سبیل الطیب شش از هر یک دو درم شش ریون و سرب که
 انگوری تند حل کنند و باقی ادویه را کوفته بخیته بان سبب شند و اقراص سازند شربت دو درم با بخیته
 ایرن گوید طبیبی که این قرص را ساخت میگوید که من خوبی را ندیده روز این قرص دادم پس او را بکشم پیر
 او را نیافتم و این نسخه بانسخه محمد بن زکریا برابر است الا آنکه آنچه آنجا یک درم است در اینجا دو درم است
 حقوق ایر سا بود و سعال مزمن را که با طوبت باشد نافع است صنعت آن ایر سا نیم کوفته زوفا خشک
 از هر یک بیت درم در سرب طل آب بچوشانند تا چون یکیر طل آب بماند صافی نموده با یکیر طل قند سفید
 بقوام آورند هر صبح ده درم و شام ده درم حقوق نمایند کتاب الباء الموحدة باب الباء و المع
 با و زهر حیوانی بقیه بای موحدة و الف و سکون و ال مبل و فتح زامیه و نادر ای مبله در آخر و گاه حذف
 میکنند و ال را و میگویند با و زهر و گفته اند اصل آن با و زهر است کاف را بدل کردند با و زهر شد و گاه
 با را بقا بدل میکنند و فا و زهر میگویند که معرب با و زهر باشد و گفته اند که اصل آن با و زهر است که زانی را
 را بدل بدل کرده اند و گاه و ال را نیز حذف نمایند و بفارسی با و زهر بای میگویند و با و زهر در لغت
 عجم معنی دافع و مقاوم سم است چنانچه تریاق میونانی همین معنی است و بنا برین بحسب لغت اطلاق با و زهر
 و تریاق بر دو بر دو ای مفروضی و مرکبی که مقاومت با سموم نماید میتوان کرد با لاشتهر آن لیکن بحسب
 اصطلاح اکثر از اطباء با و زهر اسم دوائی است مفرد مجری که از جوف حیوانات و یا از معادن خند نمایند
 مانند با و زهر حیوانی و معدنی که بالخاصیت و بالطبع بصورت نوعیه خود حرارت غریزیه و روح و دل را
 از مضرت و اذیت سموم طاره و بارده محافظت نمایند و تریاق اسم مرکبی است مصنوعی که بین اثر
 بخشد مانند تریاق فاروق و مشرود و لیلوس و آنچه فریب باین هر دو باشد در خواص و فوائد مذکور
 و بر او ویه مفروضه نباتیه نافعه در امور مذکوره را تریاقیه نامند و بعضی از اطباء لفظ تریاق را از مرکبات
 بر غیر تریاق فاروق و لفظ فا و زهر را از مضرات بر غیر فا و زهر حیوانی و معدنی اطلاق نمی نمایند و این
 دو اسم را مخصوص باین دو و ط میدانند و بس و آن سنگی است که در شیر و آن اکثر از حیوانات

مثل برکوبی و کا و کوبی و میمون یافت میشود و بعضی گفته اند در زیره آن تنگون میباشد و اصل تنست
که متصل زیره آن تنگون میباشد و بهترین آن جزالتیس است و چون مطلق ذکر کرده شود مراد همین است
که در شیردان یا روده بزرگوبی که در کوبهای شبانکاره فارس باشد تنگون یا بدو آن با شکل مختلفه میباشد
طولانی و یکلی و گرد و پهن زاید که بر هر چه منعقد و بسته شود بهمان شکل میگردد و آنچه سبب مخلصه منعقد شده
باشد طولانی یا یکلی میباشد و این هر دو بسیار خوب و آن خوب و یا تخم مخلصه را منقرض از شیرینا
چه مشهور است که غذای آن بزمار است و بعد از خوردن مار و احساس سمیت آن مشغول بخوردن طعم
مخلصه که تر یا ق آن است و در آن کوهستان بسیار است میگردد و باین سبب این دوا و جوف
آن تنگون میشود و این هر دو شکل فاذر سر را فاذر سر گیاهی نامند و بین آن اکثر اوقات تنست
که پیشی است یعنی بر ششم منعقد گشته و در جوف آن ششم میباشد پس اگر ششم جوف آن کم است
چون در آب اندازد ششمین میگردد و اگر زیاده است بر روی آب می افتد و مقدار این فاذر سر
از ربع مثقالی تا سه مثقال دیده شده بطول نیم بند انگشت و به چنگل آن بطول یک انگشت
مختصر و به حجم آن بقدر بلوطی متوسط نیز و میگویند که از غلات آن حیوان آن است همیشه یک و جدا از
میان بزمار در آن کوه سیکرد و دلاغر و لیکن قوی و زور آور میباشد و نیز نوعی از باد زهر حیوانی
میباشد که آنرا بحر الایل میگویند در جوف کا و کوبی تنگون میگردد و آن جمع گفته و در آن کا و میباشد
و آن کا و بقوت و جذب نفس مار و افعی را از سوراخ بیرون میکشد و غذای خود میسازد و بعد از
احساس سبب آن هر چه نیک و دفع سمیت آن میکند و موجب نجات او است بالهام الهی و خورد
و بدین سبب این دوا و جوف آن تنگون میگردد و این بهترین انواع باد زهر حیوانی و موافق جمیع
انزجه است اگر شخصی بر روز بقدر نیم دالک از آن را آب بر سنگ ساشیده بخورد و مقاومت با جمیع
سموم میکند و از مضرت آنها امین میگردد و اگر چه در بدن آن شخص دغدغه خلط غالی نیز باشد و چنانچه
در تر یا ق فاروق مشرود و بطوس شرط است که بدن باید نقی و پاک باشد درین نیست لیکن در کمال
مثلاً شاید خوب نباشد و احتیاط ضرور است و وزن این باد زهر تا بیست مثقال دیده شده و جمیع
اجزای باد زهر حیوانی و طبقات و پر دما باشد تو بر تو مانند پیاز و گاه است که طبقه باله یعنی از آن
فنجیم تر و دیگری میباشد و در ابتدای تنگون تدریج طبقات آن کی بعد دیگری منعقد میگردد و تا تمام

جلد اول فصل در بیان کیفیت پیدا شدن خاور در ولایت فارس

۸۵۷

و کامل میگردد و بعد از امام میگویند که اگر از آن جوف آن حیوان بر نیامد گرمی در شکم آن حیوان بهم
 میرسد که بمروایم آن باور بر این میخورد و یا خود بخود بسبب گرمی و حدث منحل میگردد و بعضی اوقات
 یافتند باور بر این که بعضی از آن را گرم خورده و یا منحل شده بود و گفته اند که در حین بر آوردن آن را
 از شکم آن حیوان بجا میماند و بعد از رسیدن به امای خارج بان و سرد شدن صلابت و حرکت
 بهم میرساند بعد از بر آوردن در حین گرمی و نرمی فی الفور در دهن می اندازند و به قلب بان
 بهر شکلی که میخواهند میسازند و لحظه در دمان نگاه میدارند پس بیرون می آورند و بدین سبب سطح
 ظاهر آن برآق و الملس میباشد فصل در بیان کیفیت پیدا شدن خاور در ولایت فارس
 بدانکه صاحب تاریخ الحکما مسمی بخلاصة الحیوة ملا احمد تومی نوشته که از جمله اتفاقات عجیبه پیدا شدن
 باور برست در ولایت فارس کیفیت ظهور آن را و در کتب معتبره حکما چنین آورده اند که در ایام حکومت
 ملک خورم زاده که یکی از اجداد بهمین سفند یار بود اخنوش نام مردی که بصلاح و صدق در آن
 شهرت داشت و اوقات او از صید کت یعنی ادویه از صحرای آوردن و شناختن آن میگذاشت و او
 هر روز بصحرای ولایت فارس و کوچه های آن دیار میرفت و ادویه و عقیق جمع میکرد و بشهر می
 یک روز نظرش بر کوزن کوئی افتاد که بر قلعه کوه ایستاده فریاد میکرد و گاهی دست و گاهی
 و تنب خود را بر زمین میزد و حرکات عجیبه و اضلاع غریبه از رفتار او مشاهده می نمود و گاهی در آن
 جست و خیز بجانب آسمان نگاه میکرد و از روی نشاط و خوشحالی آواز میگریه میکرد و قصد
 اخنوش این حالت از آن کوزن دید حریر خود را برداشته از کین گاه متوجه او شد تا آنکه خود را به نزدیک
 او رسانید انچنان حیرت بر او زد که قلعه کوه پائین افتاد اخنوش در ساعت خود را با در سائیده و بخش
 نمود و در شنای فرج دید که سرفی بزرگی در دهن اوست که نیم چا ویده در دهن او مانده اخنوش
 چون آنرا مشاهده کرد تعجب او زیاده شد در حال شکم آنرا فکافت که بر حقیقت حال اطلاع یابد چون
 رود های آنرا ملاحظه نمود از روده که بزبان فارسی آنرا هزار خانه گویند سنگی الملس هموار یافت آن
 سنگ را بر چوب زر شک نهاده بخد مت ملک خورم زاده آمد و آنچه از احوال کوزن مشاهده نموده بود
 بعرض رسانید ملک خورم زاده حکیم ارثا سیدوس را که از اجداد امام القراط و از تلامذه حکیم ابرقلیس
 صاحب تریاق صغیر و برادر زاده او بود و در مملکت فارس منصب وزارت ملک خورم زاده چنانچه

رسم آن زمان بود که غیر حکیم را وزارت نمی دادند با و تعلق داشت طلب نموده آنچه از انوش صید
 شنیده بود با و تقریر کرد حکیم بعد از ساعتی تامل کرد و روی با انوش آورد و گفت ای انوش
 آیا دهن آن کوزن هیچ کف نیست یا نه انوش گفت نهش کف بسیار است حکیم پرسید که در ذب
 او هیچ رمی یا جراحتی بود یا نه گفت در طرف ذنب او که سبز رنگی بود ظاهراً چنان بنمید که پوست
 از آن موضع کنده اند حکیم چون این علامت از انوش شنید متوجه ملک شده بعد از او ای دعا و تائید که
 در آن زمان و زرا در وقت عوض مهات بسلاطین میکردند گفت ایها الملک خوراک این کوزن انوش
 و در دم او چنانکه انوش میکشید که سبز رنگ است و پیش دهن او کف میکند و در روی او دو
 سنگ این چنین متولد میشود یکی از آن تریاق جمیع زهر است و دیگر خاصیت زهر لابل دارد که ذره
 قاتل است پس ملک بسم کرده گفت ایها الحکیم اکنون این را استخراج باید کرد حکیم گفت کسی را که قتل برود
 واجب شده باشد حاضر کنند تا این را استخراج کنم ملک فرمود تا از بند سینه هشت نفر حاضر ساختند
 آن جماعه چون بخدمت ملک حاضر شدند ملک از ایشان پرسید که آیا در ملت آبا و اجداد ما قتل شما
 واجب است یا از ایشان گفتند مقتضای شرع قتل واجب شده ملک گفت اکنون مرا سنگی است شبیه
 میان زهر و تریاق آنرا برای امتحان بنمایم اگر زهر بوده باشد شما بسیار است خود رسیده از عقوبت
 اخروی خلاص شوید و اگر تریاق است شما را منافع بدنی بسیار حاصل خواهد شد و بعد از آن آزاد
 خواهید شد ایشان باینکه مصلحت کرده قبول آن کردند حکیم آن سنگ را وزن نمود چهار درم بود
 با سنویه میان هشت نفر قسمت نمود و ایشان را در حضور ملک خوانید و جماعتی برایشان موهبت
 که پنج روز ایشان را نگه دارند که حقیقت حال شخص شود اتفاقاً فادیکه ایشان را مجلس ملک بزور
 میرفتند یکی از ایشان نارنجی از دست شخصی گرفته آب آنرا تمام بکشد و هفت نفر دیگر بالای آن بچرخ
 نوزند و بعد از نوز ملک ایشان را طلب است حکیم فرمود که از احوال تحقیق نماید که هر یکی را بعد
 از خوردن آن سنگ چه حالتی ساختگی از ایشان گفت که مدت یک سال بود که مرا خفقانی
 حادث شده بود و آنچنان شدت داشت که من بهلاکت خود را رضی بودم اکنون بجز خوردن این
 سنگ آن مرض بالکلیه از من بایل شد دیگری گفت مرا در سسری قدیم بود و هیچ لحظه و هیچ لحظه
 که آن حج آن الم نداستم الحال بعد از تناول آن سنگ یک ساعت آن درو من از من را نال شد

و پنج اثری از و درین مجر و زود نمودنیا هم سیوی گفت که چشم من بسیار ضعیف داشت اکنون بخورون
 آن در باره من قوه عظیم پیدا شده که در جوانی نیز آن حالت را در باره خود نمی یافتیم چنانی گفت
 که مراد مرده در دو وجه و در ب و س و ج بود و بجز در و آن در معده من انقض من بصحت مبدل
 گشت چنانی گفت که مدید بود که از در و زانو میالیدم اکنون بالکلیه آن در و از من مفارقت نمود
 ششمی گفت مرا بوسه میبرد بود الحال آن الم بالکلیه زان گشت و در بدن من نشاط و قوت پیدا
 یافتی گفت که مدت مدید بود که بر ساقین من قروح غلیظه پیدا شده بود که همیشه صدید و چرک متغیر از آن
 جاری بود اکنون همه رو بخشکی آورده بصحت مبدل و من عمل شد و رنگ پوست اصلی در آنجا ظاهر شود
 هشتمی گفت که مرادت دو ماه در سهری بود که همیشه من از شدت آن میالیدم از خوردن آن سنگ
 اکنون شدت آن بیشتر شد حکیم گفت که تو چیزی بعد از خوردن آن سنگ خورده بودی گفت
 اری آب یک نارنج را با تمام مکیده بودم حکیم فرمود که این شدت در بسبب فعل آب نارنج است فعل
 آن سنگ چرا که ترشی نارنج با رو با بس است و برودت مستلزم جمع و قبض است چنانچه پیوسته است
 امساک و حفظ و این هر دو وصف مانع اند از تشنه حرارت این حجر و ظهور آثار آن و لهذا بعد
 حکما بالکلیه من از خوردن ترشی فرموده اند و همچنین در هر دوائی ذوالخاصیه مثل باد زهر و میرباق
 فاروق و غیر اینها تجویز میجند ترشی نفرموده اند اما وجه تسمیه این سنگ با دزیر گفته اند آنست
 که چون آن شخص هشتمی که نارنج مکیده بود بخانه خود رفت در دسرا و بر تنه اش شداد یافت
 که خلعت بر شمشه های او مستولی گشت بنا برین آن شخص از روی کمال اضطراب و سراسیمگی
 بر دسرای ملک آمده فریاد برآورد که مرا باز زهر بدهند چون آواز بگوش ملک رسید فرمود
 که نام این سنگ را باز زهر قرار باید داد و بکثرت استعمال باز زهر باد زهر گردد و فصل در بیان
 حدوث و روات باد زهر بد آنکه بهترین انواع باد زهر که اکثر مستعمل در مغایات است
 اسطهباناتی شبانهاره آن است که رنگ آن زیتونی است یا ماشی یا کلبه سیاهی باشد بعضی تیرفر
 و بعضی ماشی را ترجیح میدهند مخصوص که براق و بایر دمای بسیار چشم دار باشد یعنی در کوته
 آن مانند چشم موضعی درخشنده بود چنان دلالت بر صفائی جوهر آن میکند و این وصف هر چند بطوری
 و بزرگتر باشد بهتر است و امتحان خوبی آن نیست که با شیر بر روی سنگ بسایند اگر رنگ آن بر خ

جلد اول فصل در بیان مزاج و کیفیت باوزر و خواص مقدار شربت و بدل آن ۸۴۰

براید و یا شیر آمیخته سازد و خوب است و اگر زرد و یا سرخ بسیار تیره بر آید بد است دیگر آنکه با ناکه گستر
و یا آنکه خشک بر کف دست خوب یا آنکه اگر رنگ خاکستر یا آنکه را سبز یا پستی نماید خوب است و الا فلا
و امتحان اصلی از مصنوعی آن است که سر سوزن آهنی را با شش سرخ نمایند و آن فرو برند اگر
بدستواری و اندک فرو رود و در دوزدانان بر آید و سر سوزن زرد کرد و اصلی و اگر پاشانی
فرو رود و در سیاه از آن بر آید و سر سوزن سیاه گردد و جلی و مصنوعی است زیرا که شنیده شده
که از جبهه و دوائی دیگر فادزهریه میسازند بسیار براق شبیه باصلی که بحسب طبیعت بر اکثر خدق
اطلاشته یک در فصل در بیان مزاج و کیفیت باوزر و خواص شبا ناکه آن
و مقدار شربت و بدل آن بدانکه باوجود آنکه آن کرم در سوم و خشک در دوم است در
جسم مزه و با نوع سموم حاره و بارده نباتیه و حیوانیه و معدنی مفید است چه اثر آن چنانچه ذکر یافت
نه طبیعت و مزاج است بلکه بخاصیت و صورت نوعیه و بالطبع دفع مضرت سموم از اعضای ریه
و سایر بدن بنماید و تقویت آنها میکند و جهت تقویت حرارت غریزی و یا نه نافع و لیکن محور المزاج
را بنایت مضرو و محرق خون و مورث التهاب و اسهال دموی است و محلل او رام بارده سائیده
آن تنهائی و یا آب گشنیز تازه جهت او رام حاره و باکلاب جهت طاعون و تنهائی نیز و با شربت
جهت کزیدن هوام و آب ریحان جهت کزیدن زنبور همچنین با شربت و تنهائی نیز بر موصفی که مار
و یا افی و یا جانوران سمی کزیده باشند باعث تسکین در دو وجع اکسبت در ساعت و نجات
او از هلاکت نمایند و خوراندن آن هر دو صاحب کنش بقراطی در کنش خود آورده که زنبور
کزیده را دیدم که موضع نیش آن ورم کرده بود و سرخ شده و از دردی قرار او رام بود قدری
قادر بر آب سوده بر موضع آن مالیدند هر جا اثر این دو امیر سیدی فی الحال بر یک اصلی مایل
و ورم آن تخفیف می یافت و بهم آونقل کرده که شخصی را مار کزیده و در باریق حاضر بود و حجر التیس
با شربت سوده بدو دادند و قدری شیر بر بالای آن خوراندند بدن او آب که کرد و از هلاکت
نجات یافت و نیز گفته اند که از خواص او آن است که چون بر محل کزیدن مار بگذارد بر آن موضع
محکم می چسبد و تا زهر تمام نکشد جدا نمیکرد و اگر شخصی را زهر خورانیده باشند و همان لحظه
قادر بر آن نموده را در میان او بگذارد نفع تمام می بخشد و اگر چند عدد فادزهر موصوف را در کلمه

جلد اول تعریف فاذر و فصل در بیان و سورات خوردن بحریس

۸۴۱

چینی گذارند و بر بالای آنها شیر بدوشند و زمانی توقف کنند که شیر قوت و کیفیت فاذر هر یک دو آن شیر را بخوردن مسموم دهند بعد خوردن آن شیر را قوی کرده از ضرر آن سم ایمن میگرد و گفته اند چون بسایند آنرا و بر موضع جراحت بپاشند و غیر آن بیاشند زیرا جذب نموده به ترشح دفع نمایند و باعث التیام آن میگردد و نیز از فوائد آن انتعاش و زیاده نمودن حرارت غریزی و تقویت قلب و دماغ و حواس و قوت قوامی بدنی و تقویت و نشاط و از ارغم است و قدر شیر است آن از یک قیراط تا دو قیراط و در بعضی از هر چهار قیراط مصلحت تا سه قیراط نیز تجویز فرموده اند و زیاده از آن کشنده و بدل آن بوزن آن حجر لایل و اگر نباشد فاذر و هر محلی نوع اعلی و یا زرد صاف شفاف کهنه و یا زرد است فصل در بیان و سورات خوردن خوردن حجر التیس و سورات خوردن آن در اول فصل بسیار در اعتدال هوا و استوای لیل و نهار اگر کسی از اصحاب برای حفظ صحت مزاج و تقویت و قوی دار و روح و حرارت غریزی و چهار قیراط آن را بر روی سنگ ساق بسیار نرم سوده بخورد و تمام سال فرج و نشاط و قوت و شگفتی در خود مشاهده نماید بدین شرط یکی آنکه مزاج دس و مقتضی باشد یعنی در سن شباب و در مزاج نباشد ببلوغ و سده زیاده حرارت آن سرد و در امراض چنانچه ذکر یافت دیگر آنکه در زمان گرمی گرم و سرفای سرد نباشد و دیگر آنکه قبل از شروع آن منضج و سهیل خفیف میل نمایند تا تنقیه بدن فی الحقیقه حاصل گردد و دیگر آنکه پیریز و حما از حموضات و لبنیات و آب سرد و بقول الطیبه غلیظه و مفسدات معده و حرکات عذیفه و اعراض نفسانی و جماع و غم و حساب لازم دانند و اقلا ایام پیریز قبل از شروع ده روز و بعد از فراغ بهیست روز است و دیگر آنکه در روز خوردن فاذر هر بدن را با لباسهای نرم و نازک و پاکیزه و معطر خزین و لباس سازند و طبیعت خوشحال و شگفته دارند و غم و اندوه را بخود راه نهند و اگر چه پیریز در ستاتین و عمارات دل کشا باندای شیرین کلام و مطربان خوش الحان مجلس نمایند و اطعمه لطیفه میل نمایند و دیگر اگر سالی اول خوردن این دو باشد یکد آنرا بگیرند و بر سنگ ساق بسیار نرم سوده با شیر ذرات سه شسته سحبه نموده در سه روز ناستا هر روز یک حبه یا سه حبه بخورند و بزرگ بعضی که بدن آنها زرد و از عقب آن فحاشی پراز کلاب بنوشند و بعد از آن احتیاطا جهت رفع غایله و مضر است آن بدن آنها چنانچه بعضی گمان برده اند که مضر است بدن آنها و چندان اصلی ندارد و بشیر کاویا باک شیر تازه مضمضه نمایند و اگر درین ایام سه روز قبل و سه روز بعد از آن غذا نخورند

جلد اول دستورات خوردن بادرسر

۸۴۲

بجو دایب کوشش جوان مرغ و بز غاله رفرب و برة شیرست بایلل و دایچینی و قرغل و از کبابها کباب
کبک و تیپج و دراج و مانند اینها تناول نمایند هر وقت از روز که گرسنه شوند و شب شربت نبات با گلاب
و عرق بنید مشک بنوشند و یا شربت معمول از شربت صندل و یا شربت گاوزبان ساده و یا عنبیری یا
شربت ابریشم بستور ساده یا عنبیری یا معمول از هر سه به یک بحسب مزاج و اقتضای وقت با گلاب
و بنید مشک و یا یکی از عرقهای مناسبه و یا شربت های مناسبه دیگر که تخم بالنگو یا فرفنج شک بر آن پاشیده
و از علویات حلوائی یا قوی و سیب و شیرین و برنج بارغن بادام و یا شیر نبات و اندک گلاب و از تعلقات شکر
پیر و نقل بادام و پهل و قرص عنب و پسته و بادام و مانند اینها بکار و از دو اگر سال دوم باشد و و اندک اگر سال سوم
باشد و مزاج موافقت کرده و حرارت بر مزاج غالب نباشد نیم مثقال و الا بقدر برداشت طبیعت مزاج و حسن رعایت
و دیگر آنکه در آن ایام بجام نرودند زیرا که حرارت و رطوبت تمام فاذر بر العرق دفع می نمایند و دیگر آنکه اگر درین ایام
تقلیل غذا نمایند آنقدر که تخم و فساد مضمع عارض نگردد بهتر است و بعضی مردم شش قیراط آن را بر روی سنگ
سماق نرم سوخته سه حصه نموده هر سه حصه را یک روز با گلاب آمیخته قلمی را در دهان گرفته بدم فرو می کشند
بقسمی که بدندانها نرسند و از عقب آن شربتی از نبات و گلاب می آشامند و بر بالای فرش نرم از پهلوه بپایند
و اندک راسی میروند که حرارت فی الجمله انتعاشی یابد و بعد از دو ساعت یا هر وقت که خوب گرسنه شوند طعام لطیف
خفیف مثل خجوب نذکو و امثال آن به تقلیل میل نمایند و اگر به تنهایی سخنانند با او دیکه حکیم محمد بن محمد بن طبرانی
در رساله جده ارو فاذر بر یه خود نوشته اند ترکیب نموده تناول نمایند خوب است و آن این است که بگیری
طباشیر سفید مروراید ناسفته از هر یک یک مثقال عنب اشره یک و اندک مثقال مشک خالص خجوب یک مثقال یا قوت
لعل فاذر بر عود قاری مصطکی رومی از هر یک نیم مثقال ورق طلا محلول ده عدد و ورق نقره محلول پانزده عدد
جوهر فاذر بر راس سنگ سماق نیکو صلایه نموده باقی اجزا را نرم کوفته بخیته مجموع را با شیر نبات سرشته
جوب بسته سه حصه نموده هر حصه را یک روز با نبات فرو برد اگر کسی در سن کهنوت و ضعف مزاج شش قیراط آنرا
بستور مسطور مفرد یا مرکب در اول فصل بهار یا اول فصل خریف بخورد و نیز بسیار مفید و سودمند است
و دستوریکه آن غفران آب قلمی فرموده اند که ازین بنده حقیر محمد ششم العلوی مخاطب بمحمد الملک است
و در امر جبر بار و روز اول تحویل حمل تاسه قیراط بمشایخ میخوارند این است فاذر بر جوانی اصطهباناتی مجرب
نیم درم مروراید ناسفته زمره اعلی ابریشم مقرر صندل سفید کل و غستانی ورق نقره از هر یک یک درم ورق

جلد اول دستور خوردن با ذر و شنبه فادزهر

۸۶۳

طلایک و انگ صمغ عربی دودانگ سوده بگلای سرشته حب سازند و سه حصه نموده هر روز یک حصه را بخورند
 و دستور یک قلمی نموده اند که حضرت استاد اطباء قدوة الحکما سپیدند والد ماجد حقیر قدس سره قرار داده
 اند این است که گنیزه عنبر اشهب موسیائی دارا بجز دی از هر یک یک نخود مصطلکی رومی یکد انگ همه را
 در فغان چینی کرده روغن مغز پسته داخل کرده در ظرف مس کوچکی گلاب کرده بر سرش گذارند و سه
 پایه در آن گذاشته فغان را بر روی سه پایه بنهند و گلاب را بچوشانند تا اجزای اصل شود پس با ذر
 حیوانی محرب سه قیراط مشک خالص یک قیراط قرقفل دار فاضل و اریحنی عود بندی جوز بواعود الصلیب و روغن
 عقری زنجبیل جد و اخطائی شخصیته الشلب مصوی از هر یک یکد انگ شقال صیدنی کوفته بخته آن سرشته حب
 سازند و سه حصه نموده هر روز یک حصه آنرا فرو برند و از عقیق آن نبات سفید بچیدم تخم بالنگو یکد انگ گلاب
 عرق گاوزبان از هر یک ده درم شربت نموده بنوشند و دستور دیگر از برای خوردن با ذر و شنبه
 منقول از خط استاد الفضلا و الاطباء میرزا ابوطالب قلمی فرموده اند که گمان این است که از تالیف مرغ
 الیه است و دستور خوبی است و از اکثر نسخهها بهتر است صنعت آن با ذر و حیوانی نیمد انگ عنبر اشهب
 یکد انگ و نیم مروارید ناسفته نید انگ که با می شمعی بسد محرق مغسول از هر یک نیم شقال و ورق طلا
 سه عدد و ورق نقره پنج عدد و صندل سفید یک شقال موسیائی دارا بجز دی یکد انگ زعفران دو دانه
 صمغ عربی دودانگ اجزای اصلایه کرده موسیائی را بر روغن پسته گذاشته بمجموع را بشیره نبات تقویم
 آورده سرشته سه حصه نمایند هر روز یک حصه را در سه روز متوالی فرو برند و از شیرینی و ترشی و نبات
 و پیر و سبزیها اجتناب نمایند و اگر یکد انگ جد و اخطائی محرب و نیم دانه بچند یکد ستر سوده اضافه نمایند
 بهتر است حب فادزهر حیوانی مرکب حیات و بانیه و امراض مزمنه و حاده و کمریدن جانوران سعی را
 نریاق اکبر است و مخرج اخلاط فاسده بدنی و مقوی بدن است و مقدار شربت آن دو درم است منقول
 از مرکبات صالح چلی طیب ابراهیم سلطان قیصر روم و دستور خوردن با ذر و حیوانی از حکیم علاء الدین
 محمود شیرازی صنعت آن با ذر و حیوانی مروارید ناسفته یا قوت ربانی از هر یک یک شقال طباشیر سفید نیم
 شقال عنبر اشهب مشک بتی از هر یک نیم دانه صندل سفید چهار دانه و نیم عود قاری خام چهار دانه
 مصطلکی رومی دودانگ ورق نقره پنجاه عدد ورق طلا بیست عدد فادزهر یا قوت و مروارید را بر سنگ
 ساق صلایه کرده ورق طلا و ورق نقره را حل نموده باقی او و پیرا کوفته بخته نبات اشیره و حب سبزیها

حاصل غنیمت شنب مصلی رومی مویانی دارا بجدی از هر یک یک نخود و قاری خام نیم دانگ بدستور
حب سازند سه حصه نموده هر روز یک حصه را فرو برند و از شنب آن گلاب پیاله بنوشند و غذا نخورند
گوشت جوان مرغ یا قدری برنج و داریچینی که در آن داخل کرده باشند تناول نمایند و آخر روز شربت
نبات سفید بخورند تخم بالنگو یک درم گلاب ده درم بنوشند و قلمی نموده اند که این نسخه خوب است
بیشتر آنکه وزن باوزن نیم درم باشد و دستور دیگر که بهترین دستورات متاخرین است همان دستور
دیگر در اکثر افرجه ضرر عظیم دارد و این بسبب آنکه وزن باوزن موافق است با آنچه متقدمین قرار داده
اند و در آن دستورات دیگر را ندارد و صنعت آن باوزن حیوانی اصطهباناتی یک دانگ مثقال صغیر
طباشیر سفید غنیمت شنب از هر یک دو دانگ مروارید ناسفته مشک بتی مصلی رومی از هر یک نیم
دانگ صندل سفید و قاری خام از هر یک یک دانگ و ورق لقره دو مثقال و دویه اصلایه نموده
باشیر نبات یا شراب فواکه شیرین یا شراب گاوزبان یا شراب بریشم دو وزن او و سیسخته
پنج حصه نموده هر روز یک حصه را بخورند و دستور دیگر باوزن حیوانی طباشیر سفید از هر یک نیم مثقال
غنیمت شنب مشک بتی صندل سفید و قاری خام از هر یک نیم دانگ مصلی رومی یک دانگ مروارید
ناسفته یا قوت رمانی از هر یک یک مثقال و سق طلا بیست عدد و ورق لقره پنجاه عدد و دویه را بدستور
صلایه کرده باشیر نبات سرشته حب سازند سه حصه نموده سه روز فرو برند و سه روز قبل از خوردن
باوزن یک هفته بعد از آن از لبنیات و ترشیها پرهیز نمایند صنعت آن باوزن حیوانی نیم مثقال یا قوت
رمانی اصل بدخشی خود دندی خام از هر یک یک دانگ زرد یک دانگ ورق طلا و عدد و ورق لقره چهار
عدد و مشک بتی مصلی از هر یک یک نخود و کوفته نیخته گلاب سرشته حب ساخته سه حصه نمایند و هر روز
یک حصه را با گلاب پانزده مثقال فرو برند و غذا اقربا طیب بخورند و آب مرغ جوان که داریچینی اصل و قاری
داشته باشند بخورند و آخر روز گلاب و عرق بید مشک از هر یک ده درم نبات سفید بخورند تخم فلفل
یک درم بنوشند و جوارش خود ساد و جوارش مصلی و مغز پسته و مغز بادام تناول نمایند و دیگر در پیش
از خوردن باوزن هر یک هفته بعد از آن از ترشیها و بقول و لبنیات اجتناب لازم است و دستور
دیگر باوزن حیوانی مروارید ناسفته که با می شمع یا قوت رمانی از هر یک نیم مثقال طباشیر سفید
صندل سبز از هر یک یک مثقال مشک بتی مویانی دارا بجدی از هر یک یک دانگ غنیمت شنب

جلد اول دستورات خوردن با دوز حیوانی

۸۶۹

ورق طلا و ورق نقره از هر یک سه عدد زعفران دو دانگ صمغ عربی یک مثقال اجزاء کوفته بنجیه پشیره نبات
سرشته خوب سازند و سه حصه نموده هر روز یک کبچیه را تناول نمایند و از پیشبها و لبنیات پرهیز نمایند و اگر
شخصی بسیار باد المزاج باشد جد و اخطالی مجرب دو دانگ جندبیدستر یک دانگ داخل نمایند
دستور خوردن با دوز حیوانی بنوع دیگر صنعت آن مشک یک دانگ عنبر شهب یک دانگ و نیم
مروارید ناسفته نیم مثقال کبریا نیم مثقال بسند نیم مثقال یا قوت چهار دانگ طباشیر سفید یک مثقال صندل
سفید نیم مثقال با دوز بنجویه با دوز حیوانی از هر یک یک دانگ و نیم تا دو دانگ زعفران یک دانگ صمغ عربی
دو دانگ اجزاء را اصلاح نموده با شیر نبات سرشته بورق نقره پنج عدد و ورق طلا سه عدد آلوده
کرده جب ساخته سه قسم نموده هر روز قسمی را فرو برند و اگر مزاج بسیار سرد باشد مومیایی دارا بجدی و جودار
و جندبیدستر داخل میتوان کرد و اما دستور انیکه میرزا محمد قاضی در رساله فادز هر یه خود که منتخب از رساله
حکیم سالک الدین یزدی نموده از انجمله یکی آن است که گفته اند بهتر آن که با دوز هرابی الفصام چیزی استعمال
کنند و اگر چیزی داخل نمایند میاید که فی الجمله مناسبتی با دوز هر دشته باشد جهت آنکه با دوز هر را تاثیر در
اینان انسان بخالصیت است و تاثیر بعضی ادویه دیگر از حیث کیفیت و مزاج است اگر با هم ضم کنند
باید که موافقت بزاج هر کس را ملاحظه نمایند و از جمله مخترعات ایشان این ترکیب است که بجهت صفا
مفاصل ترتیب داده اند صنعت آن سورخان مصری دو مثقال بوزیدان مصطکی جوز بوا مروارید
ناسفته از هر یک یک مثقال با دوز حیوانی چهار دانگ ورق طلا و ورق نقره محلولین از هر یک بیست عدد
عنبر شهب مشک خالص صندل سفید کبریا شیمی از هر یک نیم مثقال عدد ادویه دوازده است و وزن
آن بیست مثقال و چهار دانگ اجزاء کوفته بنجیه با دوز هر و مروارید و بسک سماق صلابه کرده شیر نبات
بسکشند و چهار حصه کنند و در وقت تحویل شمس کحل در چهار روز ناشسته بخورند و بعد از دو ساعت
شربتی از نبات و گلاب و عرق بید مشک و تخم بالنگو بنوشند و غذا نخورند آب جوان مرغ یا گوشت
بره بازیره و زعفران و دارچینی میل نمایند و بعد از یک جهت تقویت باه و ضعف قلب مطلوب جان
ترتیب داده اند صنعت آن با دوز حیوانی عنبر شهب مشک خالص از هر یک نیم مثقال قرص اصفی
مروارید ناسفته خصیة الثعلب مصطکی صندل سفید مقاصری عود قماری از هر یک یک مثقال ورق طلا
ده عدد و ورق نقره بیست عدد اجزاء را مجتمع ساخته علی الرسم در شربت گاویان سرشته چهار حصه

جلد اول دستور خوردن باوزهر و فصل در ذکر حبوب باوزهر

۸۶

نموده در چهار صبح بطریق مذکور بنوشند و در آن ایام شکر ملا و و صیا ملا و و کلب جوان و مرغ
و کبوتر بجه میل کنند و از اشتر به شربت صندل و گاو زبان و خبثی و شربت سیب و امثال آن و از
تقلات شکر صندلی و شکر نیز و نقل سبزه و مشکوفی که مناسب دانند عدد ادویه با شربت دوازده است
نوع دیگر که در تحریک باوقوت شهواتی بی نظیر است صفت آن باوزهر حیوانی مروارید ناسفته از هر یک
نیم مثقال جد و از حبب حبیب مصری از هر یک یک مثقال یا قوت سرخ مرجان قرمزی از هر یک دو مثقال
زعفران لاجورد و مضمول از هر یک یک دانگ ورق طلا و عدد و ورق نقره پنج عدد و خبث کشته چنانچه
مشک خالص و دونه و ادویه علی الرسم در نوش داروی لؤلؤی سبزه و سه حصه نمایند و در سه
صبح به دستور بنوشند فواید دیگر باوزهر حیوانی را تنهایی با گلاب بر سنگ سماق سائیده و در معجون
مناسب مثل دواء المسک و نوشند و از مفرج یا قوتی بسرشد و سه صبح بطریق مرسوم بنوشند
فصل در ذکر حبوب باوزهر حیوانی حب باوزهر حببت قوت قلب و دماغ و کبد
و معده نافع و قوی الدم و اسهال اضمحیه صفت آن مروارید ناسفته نیم مثقال که با نیم مثقال
خالص یک دانگ بسند یا قوت صندل سفید طباشیر سفید از هر یک نیم مثقال باوزهر حیوانی یک دانگ و نیم
زعفران یک دانگ صمغ عربی یک مثقال کوفته نیمه حب سازند حب باوزهر که حببت الباقی قوت
حیوانی خوردن صفت آن باوزهر حیوانی نیم مثقال عود هندی غرق خام یا قوت رمانی یک مثقال لعل
بخشی از هر یک یک دانگ زبرجد و دو دانگ ورق طلا و عدد و ورق نقره چهار عدد و خبث کشته یک عدد
مصطکی دو دانگ اجزاء را انچه صلاح کردنی است بر سنگ سماق صلایه کرده و باقی را در کاون نرم
کوبیده و نیمه بگلاب سرشته بوزق طلا و نقره محلول مخلوط ساخته حب سازند و سه قسمت نموده هر روز
قسمی را فرو برند و از عقیق آن کلاب بنوشند حب باوزهر حیوانی قلمی فرموده اند که از قدوه بگلاب
اشراق و سید اطباء می آفاق و الله ماجد حقیر قدس سره الغریز است صفت آن باوزهر حیوانی حب
یک دانگ مشک خطایی و خبث کشته مومیایی و از بجدی از هر یک یک دانگ مروارید ناسفته که با نیم مثقال
محرق از هر یک نیم مثقال یا قوت رمانی دو دانگ طباشیر سفید یک مثقال ورق طلا و ورق نقره از هر
یک سی عدد و صندل سفید یک مثقال زعفران صمغ عربی از هر یک دو دانگ مومیایی و خبث کشته را بر خن بپزند
که از خن جوهر را با گلاب صلایه نموده باقی ادویه را کوفته نیمه و صمغ عربی را با گلاب حل کرده ورق طلا

فنج حب باوز هر و نسخ مفرح شاهی

ورق نقره را بان حل کرده باقی ادویه را بان سرشته چها سازند هر جی بقدر نخودی هفت حصه نموده
 هر روز یک حصه آنرا با گلاب و عرق گاوزبان از هر یک ده مثقال فرو برند حب باوز هر حیوانی
 صنعت آن بله از هر حیوانی مجرب باوز هر معدنی خطائی عود هندی قرنفل سنبل الطیب دارچینی
 جوز بله از هر یک دو دانگ عنبر شهب تنی زعفران ورق طلا و ورق نقره از هر یک نیم درم
 صمغ عربی یک دانگ صمغ را بگلاب حل کرده ادویه را کوفته بخیته بان سرشته حب ساند بهر جی بقدر
 نخودی هر روز و حب آنرا با گلاب و عرق گاوزبان پنج پنج مثقال فرو برند حب باوز هر حیوانی
 دیگر نیز از آن قدس اند سه است صنعت آن باوز هر حیوانی یک دانگ و نیم یا قوت رمانی اصل بخش
 مردارید ناسفته مصطلکی رومی درونج عنقوبی حب بلسان از هر یک نیم مثقال زعفران چند سیدتر
 موسیائی دارا بجدی از هر یک یک دانگ ورق طلا و ورق نقره مشک تنی عنبر شهب از هر یک نیم
 دانگ صمغ عربی یک دانگ اول مرتبه عنبر و موسیائی را بر و عن پیسته که داخته پس جواب هر که با گلاب صلاویه
 کرده باشند بان بسرشد و صمغ عربی را بگلاب حل کرده ورق طلا و ورق نقره را بان حل نمایند
 و آنچه باقی مانده از ادویه کوفته بخیته مجموع ادویه را با صمغ محلول سرشته حب سازند بهر جی بقدر نخودی
 و هشت حصه نموده یک حصه را واکندارند و باقی هفت حصه را در هفت روز با گلاب هر روز یک حصه فرو برند
 حب باوز هر حیوانی منقول از خط حکیم محمد طاهر ولد حکیم صالح خان مرحوم باوز هر حیوانی اصطهباناتا
 یک مثقال و دو دانگ مشک تنی مصطلکی رومی دارچینی قرنفل قاقله صغاریا قرقره حافظل سیاه
 بزر الیچ سفید عود قاری خام زرنبا و همس سنج بنهن سفید حب الغار ابیشیم مقرض از هر یک یک
 مثقال زعفران خضیه الثعلب مصری صمغ عربی از هر یک و مثقال فیون کازرونی سه مثقال و نیم
 جوز بله انبساط از هر یک و دو مثقال و نیم صندل سفید میسون از هر یک یک مثقال و نیم ورق طلا
 ورق نقره عنبر شهب از هر یک نیم مثقال عسل مصفی سه مثقال گلاب پانزده مثقال عسل را بگلاب
 حل کرده باقی ادویه را کوفته بخیته بان خمیر کرده حب سازند بهر جی بقدر نخودی مفرح شاهی از
 حضرت صاحب خلافت التجاریه صنعت آن باوز هر حیوانی اصطهباناتا ده درم جد و از خطائی مجرب
 پانزده درم زعفران پنج درم ابیشیم محرق باوز پنجویه از هر یک هفت درم زهره کرمانی اصل
 بدشتانی از هر یک شش درم گاوزبان سه درم و نیم ورق گل سنج هشت درم عنبر شهب دو درم

جلد اول فصل در ذکر جنوب باوزهر و تعریف باوزهر قفغذی

۸۴۹

مشک خاص بکیده منحل سفید در پنج عقری از هر یک چهار درم آله مقشر زرباد از هر یک سه درم و نیم ورق گل سرخ هشت درم او و یک کوفته بخیته باوزهر را بر سنگ سماق صلایه نموده جمله را باوق بیدمشک سرشته نیم خشک نموده با شربت سیب شیرین معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند شربت کیشقال و اگر حب خوابند قدری نبات و قلیلی صمغ عربی در بیدمشک خسانیده آن سرشته جنوب سازند هر حبی بقدر نخودی و فلفل و ماشی شربی اقویا را مقدار نخودی و متوسطین را بقدر فلفل و ضعفار بقدر ماش و گفته اند که در ملک هند از شکم بعضی حیوانات جنگلی نیز نوعی از باوزهر بر آید قریب بجز التیس و در فح ضعیف تر از آن و بعضی مبالغه نموده و قریب بآن گفته اند و اصل ندارد و نیز در شهر مانی ولایت کوکنده و تلخانه که از حد و ملک و کهن است از روده گا و گاو میش جنگلی نیز برمی آید و بسیار و وافر است مدور سبز زرد رنگ بی رونق و جلایا باشد و تابست مشقال دیده شده بسیار کم قوت و ضعیف الفحل است و نیز گفته اند که در جزایر بحر هند و چین نوعی از فاو زهر میمونی بهم میرسد که از روده میمون برمی آورد و رنگ آن بزرودی و شکل بکلی و درازی و باریکی باطل بادشمان شصت بقیت تمام میخورد و در خزان خود نگاه میدارند و با احتیاط آن قوم خواص حجره کور دارد و در باب او مبالغه بسیار نمایند باوزهر قفغذی و آن سنگ است مدور باندک طولانی شکل و برنگ دانه بوز بو اندک تیره رنگ ترک کوچک بقدر نیم مشقال و تا دو مشقال نیز دیده شده میگویند که در زهرهای بعضی از خارشتهای جنگلی و بعضی از جزایر یک فزنگ بهم میرسد گویند که آن جزیره بنا و یک جاوه نیز نامند و علامت بهم رسیدن آن در زهر آن آنست که آن حیوانی روز بروز ضعیف و لاغر میشود و از میان قفغذای دیگر برآمده جدا او تنها میگردد و اگر مطلع نشوند و بر نیارند آن را او را ملاک میگردد اند و از خواص آن آنچه یافته و شنیده شده آن است که نافه است از برای سوء هضم و اکثر انواع هیضه با او جعال کرده و امراض بارده طبع و بعضی هموم و طریق استعمال آن آنست که در ظرفی مقدار پانزده تا بیست مشقال آب شیرین خالص کنند و یک دان سنگ را با شکلی در میان آن که از رند تا آب تلخ اگر دو پس از آن برآورده آب را برایش بخوراند و آن سنگ را خشک نموده نگاه دارند اگر بیکه فحشکین تمام نیابد مرتبه دیگر نیز بدستور بخوراند و این سر چند بزرگتر و آب را زودتر تلخ کند بهتر و نواست زیرا که چون مکرر

از ارباب اندازند و یا کهنه گرد و قوت آن ضعیف میگردد و آب را دیر تر تلخ مینماید و از این جهت آن
 نیز چیزی تحلیل می یابد و کوچکتر میگردد و شاید رفته رفته قوت آن باطل شود و تمام که اخته گردد و فصل
 در بیان بادزهر معدنی آن را بعضی حجر اسم و فارسی بادزهر کانی و زهر مهره نامند و در
 نیز زهر مهره مشهور است و در بعضی لغات معروف به قطاس است و آن حجر معدنی است و معادن آن
 در ملک خطا و خیال چین و هند از جمیع و کهن و ثبت و قدما رود در ملک باختر و خراسان و کرمان
 و توران و خلیص است که در نواح مدینه طلیبه است و بهترین آن خطائی پس قندماری پس خراسانی پس
 خلیصی است و بدترین آن دکنی است و آن باقسام و الوان کثیر بنظر رسیده گویند که الوان منفرد آن
 پنج است زرد و سفید و سبز و آبی و بنفش و این پنج قسم را اخته دیده و الوان دیگر مانند سیاه و بامین
 و سفیدی و بنک و سبز و زرد و مائل سبزی و سبز و سفیدی و سبز و سفیدی و سبز و سفیدی و سبز و سفیدی
 و این بی بدین الوان و سخودی یک رنگ نیز بنظر رسیده و بالجملة این حجر الوان و اقسام بسیار است
 اما امتحان خوبی و بدترین آن الوان است یکی آنست که سخت نرم امس خوش قماش خوشبو باشد
 و زرد و سائیده شود و از سائیده آن بوی خوش قریب بوی مشک و عنبر بنام رسد بلکه سائیده
 آن نیز خوشبو باشد و بعد از سائیدن هر رنگ که باشد سفید و کف دار بر آید و خوش طعم بود و هر چند سفید
 و کف و بوی آن زیاده باشد بهتر است دیگر آنکه چون بافیون یا آب برک نیم سائید تلخی آن هر دور از تلخ
 کند و یا آنکه چون برک نیم را بخانند و مقارن آن زهر مهره سائیده بخورند تلخی آن محسوس نگردد و بخور
 افیون را دیگر آنکه گفته اند که چون در آفتاب بگذارند عرق کند و که اخته شود و آن عرق را اگر بخورند
 صاحب تب و هندتپ او زایل گردد و شاید این توهمی باشد و اصلی نداشته باشد و دیگر آنکه گفته اند که چون
 بر طعاب یک لبم آلوده باشد که از عرق کند فادزهر بسیار خوب است و الا نه و دیگر آنکه گفته اند که چون بقدر
 و در جوانان را بسایند و بخور دافعی دهند اگر افعی را بکشند بادزهر خوب است و علامت خوبی آن نیز آن است
 که چون سمی بچوانی بخوراند و یا آنرا بگزینند و بعد از آن قدری محتذ از آن سائیده بان حیوان بخوراند
 و در صورت گزانیدن نیز بر موضع گزیده بماند اگر وضع سمیت نماید بسیار خوب است و الا فلا امتحان دیگر
 آنکه در یکی از رسوم مشرق و به یا ملد و غدا امتحان نمایند اگر نفع و اثر تمام از ظاهر شود خوب است و الا نه و شاید
 بعضی از این اقوال خالی از مبالغه نباشد و فرق میان خطائی و صینی و غیر آن مانند خراسانی و کرمانی و قندماری

جلد اول در بیان مزاج و طبع این سنگ و بیان منافع و خواص

۸۶۱

و شاه مقصودی و خلوصی آنست که خطائی و چینی نرم نباشد و باقی صلب و لیکن صلابت بعضی زیاده و بعضی
کمتر و در باقی اوصاف از خوشبوی و خوش طعمی و خوش رنگی و قاش و صفائی جوهر سنگ و ملاست و سفید
بر آمدن محاک همه برابرند با نریت خطائی و بعضی از قدیمی اطباء خراسانی را در نفع و اثر مساوی با چینی مکه
زیاده از آن میدانند و بغدادی نیز برین است و بهترین الوان آنرا زرد و صاف نیم رنگ و بعد از آن
اغبر و بعد از آن مائل بسبزی و خودی گفته حاصل آنکه هر سنگی که متصف باوصاف مذکوره و بسیار خوب
باشد و بهر رنگ و از هر جا که باشد بسیار خوب و با تر یا قیت است هر چند بیشتر بیشتر و هر سنگی که اوصاف مذکوره
در آن کمتر آن صیفت تر و در بیان مزاج و طبع این سنگ اطباء در آن اختلاف است بعضی گرم
میدانند و بعضی سرد و بعضی معتدل و بعضی معتدل مائل بحارث و قول باعتبار اقل اقرب بصواب است
و یالس در درجه دوم بالاتفاق بیان منافع و خواص آن گفته اند موافق است بجمع مزاج
سبب آنکه نفع آن بحاکمیت است نه بطبیعت فقط و دفع جمیع سموم نماید و ما و ازده قیراط آن که قریب
بیک درم باشد مقاوم جمیع سموم حیوانی و نباتی و معدنی است و چون آنرا اصلاح نموده و حسب نسخه هر
روز یک قیراط آنرا خورد و بر نذ تا چهل روز حافظ صحت مانع ضررهای و باقی و اختلاف میاه و آبویه و مانع
تغصن اخلاط و زائل کننده سمیت آن و مهبی و مقوی اعصاب و قوی و مفاصل و محلل رادع او را هم
بارده و حاره است و جهت خفقان و ضعف قلب و معده و اسهال و در او اثر میضه که قوی و اسهال نباشد
و جهت ربو و ضیق النفس و از آله غم و هم و خوش و مایه و طاعون و بواسیر و باکلاب یا حوق بد شک
یا غیر آن از عوایدی مناسبه یا آب خالص سائیده آشنا میدن و اگر با دویه مناسبه و دیگر ترکیب نمایند نیز
بسیار موثر و شرفی از آن یک قیراط و ما و ازده قیراط است افلاطن در کتاب جامع الخواص در فصل فایز
کافی میگوید که سم را جذب مینماید و شریانات و بدن را از آن پاک میسازد و تنقیه میکند و خون را از سمیت
خالص میسازد از هر سم قاتلی که باشد هرگاه مبادرت در خوردن آن نموده شود پیش از آنکه او را بکشد
شدن سم در بدن و همچنین نفع می بخشد نفع ظاهرین در گردیدن جانوران و حیوانات سمی اگر بسیارند
و بر موضع السع بهرام ارضیه بپاشند سم را بر شخ دفع مینماید و حکیم محمد باشم طهرانی در رساله فادزهریه
خود نوشته که از غرائب آثار آن این است که شخصی از روی جهل در حالت خمره فصد کرده و دروشه پیری
در جانب بکر وزیر اضلاع او عارض گشته بود سه دانگی ازین فادزهریه فعه در یک روز با و داده شد

جلد اول بیان منافع و خواص و فصل در ذکر حبوب باوزهر

۸۴۲

هر مرتبه از او تخفیف یافت تا آخر روز مرص و وجه او بالکلیه دفع کردید و صحت یافت و اگر کسی را
 بیشتر مسمومی فصد کرده باشد قدری از آن سنگ را بسایند و بر آن بپاشند مضرت نرساند و اسطوخودوس
 گفته که اگر از باوزهر معدنی نوعی انگشتری سازند و در دست کنند و همیشه با خود نگاه دارند مسموم بدارند
 آن چندان اثر نمیکند که در غیر آن دوستی که در آن این انگشتری باشد اگر داخل طعامی کنند که سمیت داشته
 باشد صحت و قوت آنها ضعیف و کم میگردد و ازین قبیل است زکیر آن و نقل کرده اند که اگر برین سنگ
 و فنی که در درج عقرب باشد صورت عتربی نقش کنند و بر نگین و آن انگشتری طلا نصب نمایند عقرب باز نرسد
 آن مضرت نمیرساند و نزدیک او میخورد و با خود داشته باشد این انگشتری نیز این اثر دارد و اگر این انگشتری
 را با انگشتری که اسطوخودوس کرده در دهن صاحب مسموم گذارند و بکند نافع است و او را بچیند اگر بر موضع نفع
 عقرب و بواس و طلیات ذوات المسموم مثل در اسج باشد نافع و موثر باشد و بدل آن زمر و سبز صاف
 خوش رنگ ابدایی لقب که مشهور بر مردم است بوزن آنست و طبع مزاج و قدر شربت زمر و نیز بیاد
 معدنی برابر است چون آب سرد یا نباتات یا با عسل بنوشند در جمیع احوال قائم مقام است و زبرد صفت
 نوزانی نیز در دفع و اثر قریب بر مردم اعلی است لیکن گفته اند بسبب یا دتی پیوستگی که دارد و بدانجهت شفا
 تر و جوهر او صافتر از زمر است و لهذا از در حد اعتدال سخاوت یافته و مثل آن بدل کیشیل نمیرد و توان
 بود و گفته اند که اگر باوزهر سفید کافی را باب بسایند و بر عضو که بواسطه سقطه و ضربت متاثر شده باشد طلا نمایند
 از آله الم منع تورم آن مینماید و چون زهر خورده را بخوراند زهر را بطریق دفع مینماید فصل در ذکر
 حبوب باوزهر معدنی حسب باوزهر معدنی چون چهل روز ستوالی بدان مداومت کرده شود
 جمیع منافع مسطوره در باوزهر از آن بطهور میرسد صنعت آن باوزهر معدنی مر واریه ناسفه که بازم
 شمع طباشر سفید گل و غسانی کل ارمنی مسئول صندل سفید از هر یک دو درم و نیم ورق نقره یک درم
 ورق طلا نیم درم غیر اشهب دو دانگ کوفته بپخته بشناید حسب ساخته هر روز و دو حب آن را با طلا
 فرو برند حسب باوزهر معدنی دیگر تالیف آن مرحوم بحسب جمیع خواص مذکوره و در تقویت باه مجرب است
 صنعت آن باوزهر معدنی پنج مثقال مر واریه ناسفه که با یا قوت زمانی زمر و کهنه سبز صافی مرجان قرمز
 شتاق مصری همین سبز همین سفید طباشر گل کا و زبان صندل سفید و ارچینی از هر یک یک مثقال و
 یک دانگ و نیم زعفران چهار دانگ غیر اشهب مشک قوی خالص از هر یک نیم مثقال جوهر را با طلا

نموده ورق طلا محلول نیم مثقال ورق لقره محلول چهار دانگ و ویه کوفته غنبر شهب را با نبات
 سوده مجموع حب سازند هر حبی بقدر نخودی هر روز چهار حب اگر افزون بر نه حب با دوز هر معدنی
 در تقویت قلب دفع سموم و از آله ضرر بخواهی سعی و اصلاح و اخلاط فاسده بدن بی نظیر است
 صفت آن با دوز هر معدنی خطائی یا قوت رانی مروارید ناسفته کهر بامی گل ارمنی محلول در روغن
 تخمرب حب بلسان سقاقل مضری بهمن سرخ بهمن سفید حب الفار طباشیر سفید گل گاوزبان صندل
 سفید و ارچینی از هر یک یک مثقال زعفران نیم مثقال غنبر شهب شک خالص ورق لقره ورق طلا
 از هر یک یک دانگ و نیم جوهر را بر روی سنگ ساق با گلاب صلایه کرده ورق طلا و ورق لقره را
 با آب صمغ عربی محلول حل نموده شک زعفران را با گلاب حل کرده غنبر را در روغن بلسان نیم مثقال
 گذاشته باقی او ویه را کوفته بیخته همه را در هم کرده و نیکو سرشته حبها سازند هر حبی بمقدار قیراطی هر روز
 پنجمه و ازین حبوب را با گلاب ده مثقال فرو برند حب با دوز هر معدنی مشهور حب شاقی نافع از هر یک
 تقویت قلب و دماغ صفت آن با دوز هر معدنی خطائی مروارید ناسفته سائیده صندل سفید از هر یک
 کوفته بیخته با گلاب با عرق بید مشک سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شرتی از هر حب تا پنج حب
 با گلاب یا عرق بید مشک فرو برند سفوف با دوز هر معدنی تا لیس میرزا ابراهیم قتی فرموده اند
 که این سفوف را منافع لا تحصى است و در تقویت باطن و دماغ بی مثال است و با وجود این افعال
 نیست بسیار صفت آن با دوز هر معدنی خطائی مروارید ناسفته از هر یک پنج مثقال عود قاری عود
 الصلیب شیرین خشک دانه بل اسطوخودوس گل گاوزبان با در بنجویه زر خشک منقذ از هر یک سه مثقال
 راز بانه گل سرخ از هر یک یک مثقال غنبر شهب یک مثقال نبات سفید کھید و پنجاه مثقال کوفته بیخته
 سفوف سازند شرتی یک مثقال و نیم با گلاب سفوف سازند با در بنجویه معرب با در بنجویه فاری
 و بعضی مضجع القلب و بعد از تجویف و سرنگان نیز نامند و بندهی بلبی نوشن و آن نباتی است در شنبه
 بهاد رنگ و خود رو و بستانی میباشد فوس را که برکش لطیف و طولانی و اطراف برکش مثل آره
 و شاخش بر شعبه و شبیه بر بجان گلش تنفش ابل میرخی و بجای سبزی با طعام میخورند و سبزی
 و صیفی میباشد هر سال تخم آن میزند و تخم شنبه به تخم کتان و اغبر و نوع دیگر در لوبی باوشبیه
 و از آن تند بو تر و برکش مائل به تلوی و صحرانی و بستانی میباشد بی ساق و شاخها و بسیار از یک

تعریف بادرنجبویه و نسخ شراب بادرنجبویه

جلد اول

۸۶۴

شاخ و پنجه میروید و برگش با حشوتی و عریض و از یک نفع بزرگتر و گلش سفید و کم تخم و در دارالفر
 آنرا بادرنجبویه میدانند و ریشه او مثل نفع هر سال سبز میشود و اگر به این نوع را دوست میدارد و
 جمعی بر دوراکی میدانند و آنچنان نیست و حکیم میر محمد موسی نوشته که آنچه مولف اختیارات بدلی گفته
 که آن بالنگوست غلط است چه تخم بادرنجبویه با یک ترا از تخم ریحان و انجبر است و حقیر تخم بالنگوست
 گفته گیاه آنرا از جلد ریحان مشابه نموده و آن ریحان سبز بزرگ است و در بویش شاه سفره بادرنجبویه
 در دو م گرم و خشک است و مقوی دل و دماغ و هواس و معده و جگر و مفرج و مفتوح و ملطف طعام
 علیظ و باضم و مروت و کا و حفظ وجهت عسر النفس و خفقان و غشی و فواق و تحلیل سودا و امراض بلغمی
 و کالوس و امراض و رگین و کرده و رفع سموم مطلقا و وحشت سوداوی و سده و دماغ و باضم
 و برک نحوق آن از پنجه نرم ناده درم با شراب جهت کزیدن سک دیوانه و رتلا شراب و ضماد
 سفید خائیدن آن جهت از آله بوی شراب و بدبوئی دندان بسیار مؤثر و مضمضه طبعی جهت فساد
 دندان و جلوس ران جهت احتباس حیض و ضاوش جهت در مفاصل و طلاهی آب آن جهت جرب
 سوداوی و غلظت و نار فاسی و آکله و رفع لرزه و تشویه و باهک جهت خنار و بسته درم آن
 با نیم درم نظرون جهت قریه امعا و با یک مثقال نظرون جهت رفع ضرر فطر و ساروغ و لموق
 آن با عمل جهت عسر نفس و نفس انتصابی نافع و مضر و ک و مصلح صمغ عربی و کزدر و بدش و دوزن
 آن ابریشم و دو مثقال آن پوست ترنج و قدر شربت از خشک آن ناده درم و از تازه اش
 نایبیت درم و تخم در افعال ضعیف تر از برکش است و کمیقتال او جهت رفع لرزه و تشویه
 و مضعض نافع و قدر شربتش تا دو مثقال است شراب بادرنجبویه امراض بارده و سوداوی و غر
 و سدای دماغی و خفقان بارده و سوداوی و فراج بارده و سوداوی قلب نافع است صنعت آن آب بادرنجبویه
 تازه کمین و با یک من قند سفید بقیام آورند و اگر تازه آن نباشد پنجاه مثقال بادرنجبویه خشک را
 بهوشانند و با لایند و با یک من قند سفید بقیام آورند شراب بادرنجبویه مرکب برک بادرنجبویه
 سه مثقال و نیم تخم بادرنجبویه تخم فز خشک تخم کاسنی از هر یک ده مثقال گاو زبان اصل الکوس
 انهر یک پنج مثقال راز یا نه بختای فستقی از هر یک مثقال ایسه سه مثقال کلاب یک دینا آب سیب
 شیرین دو بیت مثقال قند سفید یکصد و پنجاه مثقال به سوز و قدر مرتب نمایند شرب یک قبه

جلد اول مسح عرق بادرنجبویه و فصل در بیان باد مہرج و در ذکر نسخہ باسلیقونا

۸۷۵

صفت آن شراب بادرنجبویه کہ نسخہ رئیس در ادویہ قلبیہ ذکر کردہ و در اکثر اقسام صحت قلب و دماغ و تقویت آنها مجرب است تخم کاسنی تخم فربج شک تخم بادرنجبویه از ہر یک دہ مثقال گاو زبان کیلائی گل گاوزبان از اینچ بنفشہ اصل السوس مقشر از ہر یک مثقال بر سیا و ثنائ بسفایج مستقی مقشر اقیون از ہر یک پنج مثقال بادرنجبویه نہ مثقال در کلاب و عرق بید مشک و آب سیب خیسانیدہ جو شانیہ صاف نمودہ با یکصد و چهل مثقال قند سفید بگوام آوند عرق بادرنجبویه مقوی اعضای ریسہ و معده و مفرج و مفتح و ملطف و ماضی طعام و مذکی ذہن و حفظ و بار و المزاج را نافع است صفت آن بکبرند بادرنجبویه تازه سبز و در یک کنند و در یکین آن شش من آب خالص شیرین داخل کنند و اگر تند خوانند کمتر و اگر ملایم خوانند زیادہ و بدستور متعارف عرق کنند و اگر بربک بادرنجبویه تازه سبز نیا شد از خشک آن بکبرند و در یکین آن ہشت من آب با کمتر یا زیادہ بنا بر اغراض داخل کردہ عرق کنند فصل در بیان باد مہرج باد مہرج بہ نسخہ سید اسمعیل جرجانی رباع غلیظہ در معده و اختار بہ تحلیل بر دوسدہ مای کبد و طحال بکشد و ضیق النفس و یرقان سدی و اکثر خای اعضا و برودت رحم و تب رنج را مفید و حیض بکشد و معنی آن تریاق الریح است مانند بادرنجبویه کہ تریاق السم است و در ایفون نیز ذکر یافت صفت آن ہزار اسپند حلبہ از ہر یک سدہ درم زرنبا در رنج عقری با قور فلفل سیاحہ سیاحہ اسارون قسط تلخ زنجبیل زعفران از ہر یک دو درم کوفتہ بنجہ تبسل مصفی شدہ وزن ادویہ بدستور مفریحون سازند شربتیکہ مثقال باد مہرج بہ نسخہ سید قندی در قرا با وزن از ترکیب خمسہ مغزی الیہ نافع از برای برودت معده و ورم و احتباس طمث و رباع غلیظہ آن صفت آن زرنبا در رنج عقری بزرالنج سفید جذبیدہ تبسل فلفل سفید فلفل سیاحہ دار فلفل قسط سنبل الطیب اکلیل الملک بزرالاسف نانچواہ قورقل شونیز زنجبیل جاد شیراشتی قندہ سبکیج حب از ہر یک شش درم حرل و ج ترکیب الفارمیہ سائلہ خربق سفید زعفران سدہ کوفنی از ہر یک دہ درم مر و ایدنا سفستہ سدہ درم مکی صافی صبر سقوطری از ہر یک دوازده درم حلبہ پانزدہ درم صمغ رالبشراب حل کردہ باقی ادویہ را کوفتہ بنجہ تبسل سبب شربتیکہ از یکدرم تا دو درم و در نسخہ دیگر شربتیکہ از یک مثقال تا دو مثقال است بزرالاسف تخم کبر است فصل در ذکر نسخہ باسلیقونا بد آنکہ باسلیقون بمعنی کحل روشنایی است و بمعنی جالب السعادت نیز گفته اند و گویند بلغت یونانی بنجہ

نسخ باسلیقونات جلد اول ۸۶۴

ملک اعظم است و باسلیقون دوائی ملکی است و نام پادشاهی است که این دوا بحسب او ساخته شده
و باسم آن شهرت یافته و بقدر اول مولف آنست باسلیقون کبیر تاریکی چشم و ابتدای نزول آب و مغم
و جرب و سبل و طفره و شترناق را نافع است صفت آن کف دریا اقلیمیای فقره از هر یک ده درم
نک اندرانی سافج هندی سفید آب از زیر فلفل دار فلفل سنبل الطیب سرمه اصفهانی از هر یک
دو درم نک هندی قر فلفل دواله از هر یک دو درم صبر سقوطری عصاره مایینا مس سوخته از هر یک
پنج درم مامیران چینی نوشادر زر و چوبه از هر یک سه درم بلبله زر و چهار درم مثل غبار سائیده
پنجم کشند باسلیقون کبیر جالی و حافظ صحت چشم نافع از برای جرب و حکه و غشاه و غلظت
اجفان و سبل و مغمه و بیاض کهنه و در هر مرض که از حرارت باشد این دوا بهتر است از ادرشتانی
شیخ در بس گفته که این دوائی است جلا دهنده از برای چشم میکشند در حال صحت و در روز
یک مرتبه یا هر دو روز یک مرتبه پس جلا میدهند بصرا و حفظ صحت چشم می کنند شغالی گفته که تاریکی
چشم را ابتدای آب و مغمه و جرب و سبل و طفره و شترناق را نافع است صفت آن به نسخ پنجم
نیکس که در جمله ثانیه از قرابادین قانون نوشته اقلیمیای فقه زبد البحر از هر یک ده درم مس
پنج درم سفید اب قلعی نک اندرانی از هر یک سه درم نوشادر دار فلفل از هر یک دو درم قر فلفل
اشنه از هر یک یک درم فلفل چهار درم کافور ریاحی نیم درم کوفته صلایه کتد بسنگ ساق و درم
کشند باسلیقون کبیر به نسخ شش و او صفت آن اقلیمیای فقه زبد البحر از هر یک ده درم
مس سوخته سفید اب قلعی نک اندرانی فلفل سیاه جده نوشادر دار فلفل از هر یک دو درم نیم
مترقه اشنه از هر یک یک درم کافور نیک درم و در بعضی نسخها سرمه اصفهانی چهار درم داخل است
و باکی نیست از داخل بودن آن باسلیقون کبیر به نسخ هادی صغیر صفت آن زبد البحر اقلیمیای
زهری اقلیمیای فقی از هر یک ده درم مس سوخته پنجم درم نک اندرانی سافج هندی سفید اب
فلفل دار فلفل چند یک ستر سنبل الطیب سرمه اصفهانی از هر یک دو درم قر فلفل یک درم صبر سقوطری
پانزده درم شنه یک درم مرصافی مامیران چینی نوشادر زر و چوبه از هر یک سه درم پوست بلبله زر
چهار درم نک طعام یک درم و در نسخه دیگر صبر چند درم و قر فلفل دو درم است و این نسخه آخر است
ادویه کوفته و جریه بخند و وقت حاجت در چشم کشند باسلیقون دیگر که همین خاصیت دارد و صفت

آن زبد البحر اقلیمیای فیضی قشیشای فیضی قوتیای هندی و اچینی سنگ بصری
 سرمه اصغیانفی بلید سیاه شجرف از هر یک پنجم سلیقه قرفل از هر یک چهارم و نیم پوست بلید
 زرد پوست بلید کابلی صبر سقوطی شاد و پنج عددی مغسول از هر یک سه درم زنجبیل بامیران
 فلفل دار فلفل نمک هندی نمک اندرانی نمک سرخ از هر یک دو درم زعفران مرورید مسفته شود
 از هر یک یک درم به ستور صلایه کرده بخار دارند باسلیقون کبیر مقول از قرابادین کو تو اولی
 بصری بر دو ابتدای نزول آب رافع است و منع کند از فرو آمدن آب و جرب چشم و دسه را که بسبب
 رطوبت باشد سود و بد صنعت آن زبد البحر اقلیمیای فیضی قشیشای فیضی قوتیای هندی و اچینی
 مایثا صبر سقوطی زرد و چهارم از هر یک دو درم و نیم پوست بلید زرد و دو درم مرصافی بامیران
 چینی نوشادر قوتیای هندی قوتیای کرمانی طباشیر سفید از هر یک یک درم و نیم مس سوخته اسفیداج
 رصاص نمک طبرزد و سافج هندی فلفل دار فلفل حیدر سنبه الطیب سرمه اصغیانفی نمک قطعی
 از هر یک یک درم آشنه قرفل از هر یک نیم درم نمک حمیر دو استار کوفته به حریر بنجته سختی نموده
 بخار برند و در بنجته دیگر مشک برگ کی دایک داخل است باسلیقون صنبر در فغ قریب است
 باسلیقون کبیر صنعت آن اقلیمیای فیضی کف دریا از هر یک پنجم مس سوخته اقلیمیای فیضی
 از هر یک دو درم و نیم فلفل دو درم اسفیداج رصاص مغسول نمک طبرزد که آنرا نمک اندرانی
 خوانند از هر یک یک درم و نیم نوشادر و دار فلفل از هر یک یک درم و دو اقه قرفل از هر یک نیم درم و نیم
 مشک از هر یک یک انگ و نیم اجزا را کوفته بنجته سختی نموده بخار دارند باسلیقون صنبر نافع از برای
 جمیع آنچه نافع است از برای آن باسلیقون کبیر صنعت آن به نسخه شنج ریس اقلیمیای فیضی
 درم شاد و پنج مغسول نوشادر و دار فلفل از هر یک دو درم مس سوخته فلفل سفید آب نمک اندرانی
 از هر یک پنجم کف دریا چهار درم نمک هندی قرفل سل بوا آشنه سنبه الطیب از هر یک یک درم
 کوفته بر روی سنگ سماق صلایه کرده چشم کشند صنعت این به نسخه شغالی اقلیمیای فقره پنجم
 روی سوخته دو درم سفید آب قلمی نمک اندرانی نوشادر و جده فلفل دار فلفل از هر یک نیم درم
 کوفته بحریر بنجته صلایه کرده استعمال نمایند و در نسخه دیگر بجای روی سوخته مس سوخته است
 به نسخه دیگر صنعت آن اقلیمیای فیضی و درم مس سوخته پنجم سفید آب رصاص نمک اندرانی

نسخ باسلیقون فصل در نسخ پاشویه

جلد اول

۸۷۸

از هر یک دو درم نوشاد و جده فلفل دار فلفل تویتا از هر یک دو درم زبد البجر دو درم و در نسخ دیگر
 یک درم است قر فلفل اشنة از هر یک یک درم مجموع و کوفته بجزیر نخیده و صلایه کرده الکحال نمایند و در نسخ
 دیگر این باسلیقون بجای جده نیم درم کافور قیصری داخل است باسلیقون که جهت غشاه و
 وسطبری یک و بیاض مزمن را نافع است و سبل و جرب و دمه را نیز مفید صفت آن اقلیمیای
 زبد البجر از هر یک پنج مثقال مس سوخته هفت مثقال سفید بار زرد جده یک مثقال فلفل سیاه نوشاد و دار
 از هر یک یک مثقال قر فلفل اشنة از هر یک یک درم کافور ربع مثقال سافج هندی چند بیکستر سبل طبیب
 از هر یک یک درم کوفته بجزیر بسیارم نخیده بکار برند و در نسخ دیگر بجای قر فلفل قره است و در بعضی نسخا
 سرمه صفهانی چهار درم نیز داخل است باسلیقون و دیگر جرب و سبل و طغفره و دمه و خیرگی چشم را
 نافع است صفت آن فلفل دار فلفل چینی زنجبیل پوست بلبله زرد بلبله سیاه از هر یک پنج درم صبر قوطر
 یک درم و نیم کف دریا شش درم شحرف پنج درم سیاه فلفل از هر یک چهار درم کوفته بجزیر نخیده و
 نیکو نموده و بشیشه نگاه دارند و بوقت حاجت بچشم کشند باسلیقون دیگر طغفره و صفت با صره و شش و
 نزول آب و خارش چشم را نافع است و از برای ورم جن سودمند صفت آن زنجبیل امیران صنی فلفل
 دار فلفل از هر یک دو درم زعفران مرورید ناسفته از هر یک یک درم پوست بلبله زرد پوست بلبله کالی یک
 هندی طاعند زانی یک سنج از هر یک دو درم شادنج عکسی مشول صبر زرد و سقوطری از هر یک سه درم
 کف دریا تویتا می هندی بجزیر سرمه صفهانی مرشیشای ذیبی اقلیمیای ذیبی اقلیمیای صنی از هر یک
 پنج درم بدستور مقرر کل سازند و ادویه بیست است فصل در نسخ پاشویه با بد انگه پاشویه
 صدام و سر سام و صبح الام دمانی را بنابر جذب مواد با سسل نفع تمام دارد و این اصاحیات را در آخر نوشتا
 بسبب انقباض مسام و تشیل عرق و بسبب جذب حرارت از باطن بظاهر زدودن ترشحات میسازد و استعمال آن
 در عین اشتداد و حمی مفوط الحرارة جابر نیست بسبب گرمی آب گرم و اگر ناچار باشد پاشویه نماید آب مقطر
 مائل سردی و در حال باید که در وقت پاشویه نمودن روایی باین طرف آب و روی بیاورند و پاشویه
 تا بخار آب بدین مریض نرسد و اصل در پاشویه آب گرم است فقط و از برای اصلاح حرارت با فلفل آب گرم
 ادویه بارده در آن میجو شانند مانند نخاله بجز و برک بید و خطمی و سیلو فرو و امثال اینها و اعانت بر میل داده
 با ساخل ادویه مرخیه چون گل خطمی و برک خطمی و خبازی و امثال اینها و از برای تحلیل انجره منجذیه با ساخل

چون اکلیل الملک و بابونه و عنب النعلب سبوس کنندم و از برای جذب مواد با سافل مثل خردل و حلیله و نمک و دوسمه و امثال اینها و طریقی استعمال آن آن است که ادویه را در آب بسیار بجوشانند و در وقت طلوع بر آن را بپوشند که بخار آن بیرون نرود پس فردا آورده بگذارند تا بخار و گرمی آن کم گردد و صاف نموده و در آفتاب بپایار تا از آفتاب بر نه کرده در لگن و یا طشت بگذارند و آب را از بالا آهسته آهسته بریزند و یکسره حامی از اعلی با سفل بالند و پرده میان طرف و روی مریض حاصل ساز چنانکه گذشت و باید که آب بسیار گرم نباشد که پاسبوز و در امراض حاده هر چند مایل بسردی و معتدل باشد بهتر است پس پایی را بچادری خشک نموده در چادر خشک دیگر زمانی پیچیده دارند پس باز نمایند و این عمل بحسب حاجت در شبانروزی دوسه مرتبه میتوان نمود و بعضی گفته اند که گذشتن پائار در پاشویه در ظرف عمیقی که عمق آن تا زانو باشد و آب خالص گرم یا مسطر بخ ادویه آن مقدار در آن باشد که پائار در آن غرق شود و مالیدن ساقها از اعلی با سفل مدام که مریض را خوش آید و طبع او بر داشت کند بهتر است و در هر حال باید که هنوز در آب گرمی باقی باشد که ریختن از اعلی با سفل از قضا به یانگه اشستن پائار در ظرف عمیق را به قوت نمایند گذشتن و دستها درین آب نیز جذب بخار از دماغ و دل میکند و بر کاه حرارت آشفته داشته باشد و جذب آنچه ضرور باشد اقتصار بر غسل اطراف بهتر است از غرق آنها در آب گرم چه گذشتن اطراف در آب گرم نرود و حرارت محدث زیاده ای گرمی است و باید دانست که هر وقت که شد رطوبت در علین کرده شود جهت جذب مواد با سفل باید که ابتدا از اعلی نموده با سفل آید بدین قسم که پارچه که پائار طولانی گرفته اند پنج را بنها پیچیده با سفل آید تا کعبین و در وقت باز کردن از سفل با علی روند و بعد از باز کردن بلافاصله پائار با آب گرم بشویند تا آنچه به باقی بماند نمایند و این امور مذکوره واجب الحفظ و ضروری و مرعات آن لازم است پاشویه نافع جهت امراض حاده حاره مانند صداع حاره و حمیات حاره حاده و امراض قلب و کبد حارین و سایر امراض حاره صفت آن کل نبشته گل نیلوفر گل خطمی از هر یک یک جزو شکوذه یک بر یک خطمی بر یک بنجازی از هر یک یک قصبه سبوس جود و شست در آب بسیار بجوشانیده صاف کرده و در آفتاب نموده بطریقی مسطور پاشویه نمایند و اگر جمیع ادویه بدست نیاید آنچه بدست آید کافی است پاشویه معتدل در امراض حاره صفت آن کل نبشته با بونه اکلیل الملک از هر یک یک جزو سبوس کنندم سبوس بوز هر یک سه شست برگ بید کیتقضا

جلد اول نسخ پاشویه و باب الباء و تعریف بتیسه باب الباء و نسخ پنجه جوش

۸۸۰

همه را با هم در آب بسیار بجوشانند و صاف کرده در آفتاب نموده بطریق مسطور پاشویه نمایند یا شوی و مگر
جهت امراض بارده و ماغیه صنعت آن گل نیلوفر گل بنفشه بابونه عناب التخلب گل خطمی زوفای خشک اکلیل
الملک از هر یک یک جزو بسوس کندم سه شست حله و جزو و سربیک و نیم جزو در آب جوشانیده بطریق پیش
پاشویه نمایند یا شویه عاره جهت اماله ماده بارده و ماغیه صنعت آن بابونه اکلیل الملک عناب التخلب گل خطمی
زوفای خشک خردل حاشا کافور سوس از هر یک بقدر حاجت بسوس کندم سه شست در آب بسیار بجوشانند
و بطریق مقرر پاشویه نمایند باب الباء مع التاء المثناة الفوقانیة بتیسه مضاعفه بد آنکه
بتیسه لفظ هند است و معنی آن سی و دود و است یعنی این نسخه سی و دود و است و مضاعفت آن
و چهار و او اکثر آن ادویه هند است نافع جهت امراض بارده و سرد مزاجان و پیران را موافق صنعت
آن تخم تا گلها تا تخم انگلیس بجز بند سردی تخم کواخج به پهلوی جزو با سبزه دانند و سیل قاقه سبیل الطیب
اشنه سافوج زرنبا و موصلی سفید یاقوت کلان یاقوت خور و گل سپاری گل پسته گل دما و مندی بکند
گل کیکر گل خور بره پوست کیکر پوست و زیت موسری سپاری بره صمغ بجنه موصله سبیل قزاق
تیزرات سپاری چپالنه اند جو شیرین فلفل دار فلفل زنجبیل دار چینی سمندر سوکده صمغ پلاس ناز و پهل
جوزاسد و سمندر پهل سنگهاره تلخ مصری صمغ سبیل زعفران مغز تاجیل خرنا خاک مفرکه و کاز
مغز بادام شیرین صمغ بول جرد و پنجه مغز پسته مشک خالص مغز چغوزه کبلی کبلی استاور کوکبه و سنگ
ناگوری کوفته نیمه با سه وزن تمام ادویه شکر سفید علی مزج کرده بقم حلوا سوآن پنجه نکند و بارند
و در موسم سرما بقدر سردی مزاج تناول نمایند باب الباء مع التاء المجریه فصل در
بیان پنجه جوشاب پنجه جوش به جهت معده و ضعف آن و برودت جگر و وجع ظهر و مغاسل
و قویخ و لغوه و تسیان و وجع کرده نافع بود و رنگ را صافی گرداند و بوی دمان خوش کند و باه را
قوت دهد و حفظ را زیاده گرداند و بول براند و باد را بشکند صنعت آن شراب انگوری یکصد من گوشت
سرخ از کوسفند فربه بیست من عود قاری عرقی قهام ده درم جوز بوز از عفران مصطلکی رومی خولجان
از به یک پنجه درم سیاه زنجبیل سفید دار چینی سبیل الطیب عاقر قرحا از هر یک یکدرم پهل بوا
کبابه چینی زرنبا و خرقفل سبزه سه کوفی از هر یک سه درم عسل مصفی ده رطل گوشت را در آب انگور
بجوشانند تا ماهر شود و ادویه را نیم کوفته در کسبه کرده سرکه را نرم بندند و در آن اندازند

و هر لحظه بالند و یک رطل گلاب اضافه نموده بپالایند و در آخر مشک بتنی و دو دانگ و غیره شهب یکدم
داخل نموده و خم چینی ریزند و بعد از شعله استمال نمایند و اگر خواسته باشند مرغ و دراج و کبک و کبوتر بچه
و سنگ خوار و امثال این لحوم داخل نمایند پخته جوش به نسخه دیگر صنعت آن بگیرند آب انگور مثقالی
با انگور رازی رسیده شیرین مقدار یک صدمین گوشت بره فر به گوشت مرغان مثل مرغ خانگی و کبوتر
و تیهوج و دراج و کبک و قمری و فاخته و کجشک مقدار بیست من آب سیب آب انار شیرین آب تیره
آب امرو و از هر یک ده رطل و در یک کتند و بجوشانند و کف آنرا بگیرند پس بگیرند و بپزند و ده
زعفران بچندرم قرص لیساییه خیر لوباکا به چینی زرباد و سعد کوفی از هر یک سه درم جوز بوم مصطکی
رومی و خولجان از هر یک بچندرم سیاه زنجبیل دارچینی عاقر قرقاس سنبل الطیب از هر یک یکدم
مجموع را نیم کوفته در خریطه کتند و باید که خریطه از دو پا بر تاشند و سر آن را بر بندند و در یک اندازند
تا آب و گوشتها بجوشد و خریطه را لحظه بلحظه بالند و چندان بجوشانند که گوشتها مبر شود و بعد از آن
بگیرند گلاب یک رطل غسل مصفی ده رطل مشک بتنی یک دانگ و نیم و در نسخه دیگر یکدم است غبر شهب
یک مثقال و در یک بریزند و زمانی دیگر بپوشانند تا غلیظ شود و چنانچه انگشت پنج شود پس از آتش فرود
آورند و خریطه او و بپالایند و بپاشند و بپزند و پس بپارای گوشت که مانده نیز بگیرند و بپزند
و بپالایند پس پخته جوش را بپالایند و در ظرف چینی یا کاشی بخا بدارند و اگر اوقتی خواهند مصطکی
زعفران از هر یک یک مثقال کافی است و اگر خواسته باشند که او و نیم دیگر بپسوریکه ذکر شد داخل
کنند و لیکن غسل داخل نمایند و جوش بسیار نهند که غلیظ شود بلکه همچنان تنگ از آتش بدارند
و بپالایند و در شیشه کنند و نگاه دارند و در وقت حاجت استمال نمایند و باید که بدانی نه و وقتی شراب
مسکر حرام است فصل در بیان بخورات بخور مریم از حضرت ابی جعفر محمد بن علی الباقر
عم منقول است که وصف نمودند بخور مریم عم را از برای ام ولد که آنحضرت را بود و فرمودند که
این بخور نافع است از برای هر چه از قبل از و اح باشد از فساد و تخمیل و جنون و صرع و مایه نولیا و امثال
آن صنعت آن فرمودند که یکربان سندر و س منقل از رق پوست خنظل جزیر بری کبریت سفید
منقل یک سدیانی از سرب یک قدری کوفته تبطران شامی بقدر سه قطره چرب کرده و همرا یکی کرده
بخور گیران بدرستی که نیکو و نافع است منقول از طب الائمه و بدانکه بخور بفتح بای موحده و خم خمار

مسجده و دانی را مانند که بر آتش نهند و دود آنرا استعمال نمایند و باد را بپزند و بخار آن بکوبند و در وقت
 میان تخم و تخم آنست که در تخم اجزای مانی و هوایی و ناری از جسم منفصل شوند و تخم آنکه
 از جسم جدا و منفصل نگردند بلکه جان اجزای ناری و هوایی جدا گردند زیرا که اکثر استعمال آن یا بر
 است که بر آتش انداخته و طحان و دود آنرا سیکنند بخلاف بخار که در آب حوش داده بخار آن را میگیرند
 و اطباء عموماً گاه بر یکدیگر اطلاق مینمایند بخور معروف بدسته الیه و منقول از کتاب بخورات کوکب
 صنعت آن کدر سندر و س میوه ساندک اظهار الطیب قصب الذریره عود قافله مشک طیب عود و ندر
 مقل از برق عنبه شیب قسط صراطک مجموع را کوفته یک جا کرده نزد حاجت بخور کنند بخور
 کمان این است که از نظم نهدی است و بعضی گفته اند که از هر س کبیر است صنعت آن عود قاری
 خام بخور را بیان صطک کوکب الارض خمس سک السک گلنار فارسی بزر الیچ پنج افلاک هرمان
 حفض مقل الیه و صندل سرخ سندر و س ابهقان طریه اجزا کوفته یکجا کرده بگلایب سرشته
 قلیهای باریک سازند و خشک نموده نگاهدارند و وقت حاجت بخور کنند آن همچنان فنیله
 از غیر کوبیدن بخور السوسن بگیرند سوسن منسرفع الاقاع یک رطل صطک نه اوقیه قسط و رطل
 حامی صطکی اظهار الطیب غسل از هر یک یک نیم اوقیه و عن بلسان پنج اوقیه ادویه کوفته بیخته باشد
 بقدر احتیاج سرشته اقراص سازند و وقت حاجت بخور نمایند بخور الورد بگیرند حامی صافی قسط یلخ
 از هر یک یک اوقیه صطک مقل الیه و اظهار الطیب شنه لادن از هر یک شنه اوقیه و در منق از نیم
 بیست و نه اوقیه ادویه کوفته بیخته اقراص سازند و عند الحاجة بخور نمایند بخور یکم مقوی دهن و دماغ
 و مری حواس و مزمل خفان و غشی است صنعت آن عود و نهدی قسط شیرین صندل سفید از هر یک جزو
 مشک کافور از هر یک نیم جزو کوفته بیخته بگلایب سرشته چها سازند و بخور نمایند بخور یکم لیسر غش را
 سود و بود باید که روز سوم بخیر کنند صنعت آن حاشه فودج برود و برادر سر که بپزند و نزد یک
 بینی دارند قطع اخلاط کند و ایضا جهت اعانت بر قطع اخلاط غلیظ موی سر آدمی سوخته بپزند
 و سکه که آمیزند و بر جبهه طلا نمایند بخور یکم صلیح حار مع ماده را سود و صنعت آن نفثه نلوفر
 قضبان خطمی نفثه مروضه جراده القرح رطب جله یا هر چه از اینها بهم رسد در آب بپزند و در
 ریزند و قدری روغن نفثه یا روغن گل در آن آمیزند و نزد علیل گذارند و بغیر نمایند که روی

بر سر چیده انگاب بر آن کند و آب را حرکت میداده باشد تا بخار او بدماغ بر آید و روزی دوسه بار این عمل
 نمایند و اطراف را با آب گرم بشویند بخور یکصد بار و مع ماده را نفع میدهد صفت آن مرزنجوش فودنج
 بابونج اکلیل الملک قیصوم شنب شیخ نام غارادویه پنجه و سرپوشیده انگاب بر آن نمایند و تطیل
 این آب بر سر نیز نافع است بخور یکصد زکام گرم را سود و در صفت آن باقی در سر که خیسانده
 و بر انگار نهاده تخیر نمایند و تخین بوق اس قمر و یا بس نیز زکام حار را نافع است بخور یکصد
 ریخی را سود و در صفت آن رازیانه آب پنجه تخیر نمایند بسبیل انگاب بخور یکصد زکام و نیزه بار
 را سود و در صفت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش و آب پیژند و بر بخار و انگاب نمایند و اگر سنگ
 گرم کرده را در شراب اندازند و بر بخار و انگاب نمایند عمل کند و تخین بقسط و شونیز نافع
 است و همچنین تخین بسندروس و سطر فاعود و فزادنی و مجموع بخور و دیگر که زکام بارد را نافع است
 صفت آن کندر میوه سائله سحر کوفی سندروس اجزائش راوی کوفته بخیه کلوها ساخته بخور نمایند
 بخور و دیگر زکام و نیزه سرد را سود و در صفت آن کندر میوه یا بسه مرقط سندروس
 مساوی کوفته بخیه چهار ساخته تخیر کنند در یک ساعت قطع سیلان کند بخور و دیگر که سده داغ
 بکشد و زکام گرفته را سود و در صفت آن باقلا و سبوس کندم از هر یک قدری در سر که تر کنند
 و خشک نموده بخور نمایند و داغ را به بخور آن بدارند بخور جهت زکام صفت آن سیلان را
 بر سر که این گفته ریخته و دو آنرا استشق نمایند و جهت جبر کس و ن موده زکام قطع سیلان طوط
 بخور سندروس مجرب است و بخور نبات جهت سیلان موده زکام مفید و اگر گفته را در شراب
 انداخته سر را به بخار آن داشتن جهت در سر مزمن شقیقه و مواد بارده و مایه از مجربات است
 و اگر ماده بسیار غلیظ نباشد بجای شراب آب با سر که مزاج بخور است بخور یکصد زکام و نیزه حار را
 نافع باشد صفت آن سبوس کندم آرد و جو باقلا صندل سفید گل سرخ بنفشه گل گز از هر یک نیم درم
 کافور و انکی کوفته بخیه در سر که خیسانده خشک نموده و دیگر باره بخار سر شده چهار سازند و در وقت
 حاجت بر آنش نهند و سر به بخار آن بدارند و بخور کشنده خشک پوست ششش نیز مفید است یعنی
 دخته آن بخور و دیگر جهت ثقل سامعه و دوی و طنین و رایج لغایت نافع است صفت آن مرزنجوش
 سداب فستقین شیخ ارمنی صمغ ابل بابونج اکلیل الملک بنفشه نیلوفر بالسر به جوشانیده و بطریق

کرده بود که نظرش را در روی کوش گذازند تا بخاران داخل گوش شود بخور و دیگر جهت کین در
کوش صنعت آن بر یک نیم یک آزاد درخت که بهندی بجایین نامند بر یک فنجکشت که بهندی سبنا لونا
از هر یک قدری در آب بجوشانند و باید که در وقت جوش بر طرف بسته باشد یعنی یا انبوه بخاران که
برسانند بخور و دیگر گرم دندان را بیرون آورد صنعت آن بر زنج تخم کند تا تخم پیاز بر تر موم با یکدیگر
کوفته کلوا بنا ساخته در آتش اندازند و در آن را از قمی یا انبوه بر دندان گرم دار برسانند گرم بر آید
بخور نافع برای سرفه مزمن و نفث منقش و در وقت آن را از مرصیه سائله قه بالسویه زنج
مثل جمیع ادویه کوفته بخیته بروغن گاو سرشته بمقدار فنی خوب بسته باشند تا بخیر نمایند بخور یک
ر بود ضیق النفس را نافع باشد صنعت آن مرصاف سیلخه قسط زعفران از هر یک جزو بکوبند و به گلاب بشنند
و قرص نموده خشک کنند و آبش و کرده دهن را بدو آن بدارند بخور یک صنف دل و دماغ را نافع
و مقوی روح حیوانی و نفسانی بود و بیمار آن ضعیف و مجرور المزاجان را فایده دهد صنعت آن سیب
اصغافانی گرفته میان آنرا خالی کرده از گلاب و صندل و کافور و مشک پر کرده و در حضور مرصاف
بجهر آتش بگذارند که بخار آن بمشام آن برسد بخور و دیگر جهت تقویت دل و دماغ صنعت آن
عود دندی حسن لبان پوست زرد و انج با گلاب سائیده در جوف به و سیب بگذاشته بر آتش
بسرانند بخور یک تقویت دل و دماغ کند صنعت آن صندل سفید عود دندی میوه خشک نبات سفید
از هر یک فرومی کوفته بخیته بگلاب خیمه کرده خوب سرشته و قرصها ساخته خشک نمایند هر وقت که خوا
بخور کنند بخور یک مقوی دماغ باشد و ضعف دل را از اهل کند صنعت آن صندل سفید عود دندی
بج تفت از هر یک دو درم گل نارنج سبیل الطیب از هر یک پنجم گرم گلاب عرق گل نارنج از هر یک
بسیست درم آب یک پیاله مجموع را در دیگچه سرنگ کرده در حضور بر مجره آتش بگذارند که با تهنگی
بجوشد و بخار آن بر دماغ برسد بخور یک بر آستنی معین باشد صنعت آن میوه سائله بارز جلاب
اجزاء مساوی کوفته بعسل سرشته و بعد از ظهر سه روز متوالی هر روز یک درم بریزد امن بخور کنند
و بعد از آن مباشرت نمایند بخور و دیگر برین خاصیت دارد صنعت آن سداب خشک کوفته بخیته
با موم گذاشته و بر پشم خرگوش سرشته بخور کنند بخور یک بدان استلال کند بر آن که زن
آبستن خواهد شد یا نه صنعت آن کند حبابلسان از هر یک دو درم مرکبی یک درم و نیم قرص

میوه سالک و ارچینی از هر یک درمی سنبل الطیب چهار درم سافنج نیم درم کوفته بخیته لعسل بسپارند و
 و قرصها سازند و در زیر خود بخور کنند اگر بوی دوا و بخار آن از دکان و بینی بیرون آید البقیه بخور
 شد و الا نه بخور دیگر که از برای استیسه و صفت آن سداب دار شیشمان از هر یک
 جزوی کوفته بروغن کاه و بسپارند و بر آتش نهند و استاده زیر خود بخور کنند بخور دیگر که در
 حیض کند صفت آن جاوز شیر کندش الطغار الطیب عود الصلیب سیعه یا بسپارند و در رحم را بخور دیگر
 که جهت رفع احتباس حیض نافع است صفت آن شحم خنظل شونیز کندش میوه ملک البطم از هر یک
 جزوی عنبر اشهب نیم جزو مشک زعفران از هر یک ربع جزوی بروغن زیتون یا زنبق سرشته
 بقدر فندقی و بریز خود بسوزانند بخور یکم در اسقلا محل تسهیل ولادت عجیب است صفت آن مقل
 از رقیق مرا بهل یا السویه کوفته بخیته بنادق سازند و بخیه نمایند بخور یکم شیمیر بیرون آورده و بخیه
 مرده بنیدازد صفت آن مرکبی بارزد و کوکر و شحم خنظل اجزا مساوی کوفته بخیته بزیره کاه و بسپارند
 و کلوها سازند و در زیر تغار سوراخ کرده دو کنند و فرج را بدان سوراخ دهند بخور یکم بوسیر
 نافع بود صفت آن بچ که شیش کر فسیح بخرزهره خار ترنجبین پنج سوسن آسمان بخورانی اجزا
 مساوی کوفته بخیته لعسل بلا در بسپارند و قرصها سازند هر قرصی مقدار یک مثقال خشک
 نموده نگاهدارند بنگام حاجت یک قرص از آن را با کشش ششک شسته در زیر تغاری که نه آن را سوراخ
 کرده باشند دو کنند و خداوند علت خود را بر بالای تغار بدار و چنانچه دود و بخار از آن
 سوراخ آید بقیته آن برسد بخور دیگر که همین نفع دهد و بوسیر را بر مرده خشک گرداند
 صفت آن سپندان سفید بچ خنظل هزار سپندان آن مرکبی سداب انزروت همه را برابر کوفته
 اقراص سازند و بهمان دستور با کشش ششک شسته بخور کنند و خود را بر بالای دود آن بدارند
 بخور دیگر که بوسیر خونی را نافع باشد و خون آمدن را باز دارد صفت آن مقل سندرکس
 شاخ کوزن شاخ اگر گدن کرمانج از هر یک جزوی کوفته بخیته آب کشنیز بسپارند و اقرص
 نموده خشک کنند و وقت ضرورت بر آتش خوب کزد و دود کنند و بخور فضل خشک کبود تر نیز بدستور
 همین اثر دارد و مسقط دانه آن است بخور دیگر که بوسیر را نافع باشد صفت آن مقل از رقیق
 شحم کند ناگل با دنجان از هر یک یک جزو کوفته بخیته قرصها ساخته دو کنند بخور یکم مان نفع

صنعت آن بخارزه کبر متعل تخم نکند تا شاخ کوزن از هر یک جزوی بهمان دستور بخور کنند.
 بخور نافع جهت بود اسیر صنعت آن حرف بابل ایض عروق الصباغین پوست بچ که شخم حنظل
 اشنان انزروت اجزا کوفته بنجیه بطریق مقرر بخور نمایند بخور دیگر جهت بود اسیر صنعت آن
 بچ که شخم حنظل مرکب انزروت اجزا متساوی کوفته بنجیه بروغن زنبق سرشته در زیر تغار
 سوراخ کرده دود کنند و بر روی آن نشینند بخور دیگر جهت بود اسیر دمای صنعت آن
 زردچوبه بزرالنج سرخ بلا در اجزا متساوی کوفته بنجیه خوب ساخته در زیر تغار مشقوب بخور کنند
 بخور دیگر که عین نفع دار صنعت آن پوست مازو و شاخ کرک بخور کنند بخور دیگر جهت
 ساقط کردن دانه های بود اسیر محجب است صنعت آن کوگرد بلا در اصل مسوس بچ که
 برک مورد و بالسویه بروغن زیتون سرشته چها ساخته دخنه نمایند و در آب برک مورد
 بنشینند و عمل بکنند بخور جهت کسکه دایم بسبب ترشح شقاق تبریز بود و بیخ بزیاد
 و این حالت باطالت کشیده باشد صنعت آن بگزید که بریت و با شخم کلنه ماعر بسرشد و بسوزانند
 و بتوسط قمی دغان آنرا بمقداره رسانند بخور دیگر در د با سوبه نشانند صنعت آن خاکشنی
 که خبه است تخم کند تا کشنی خشک بالسویه بسوزانند و در ظرفی دود و آن بمقداره رسانند
 بخور نافع است جهت ورم آئین و زوال آب در آن که سخت صلب شده باشد صنعت آن برگ
 بنک خشک که ده شست توله اسپندخالص یک توله باهم بیا میزند و بر کسکه وسط آن سوراخ
 باشد بنشینند بخور که بیغه کشوف و از آن آویزان باشد و برگ بنک اسپند را در زیر آن کرک
 اندک اندک بسوزانند تا مدت یک ساعت که دود گرمی آن به بیغه برسد و یا بمقدار یک برداشت تواند
 نمود بسیار زیاده و نه کم و درین سوزانیدن اطراف کرسی را و خود را تا کمر از پارچه بپنجد که دود
 مطلقا بیرون نرود و هوای خارج به بدن نرسد و بعد از آن قبضه بسته شب بخوابند و خود را از
 هوا محفوظ دارند و صبح باز نمایند و باز از هوا محفوظ دارند و همچنین تا هفت شب و بعضی را درین
 و اکثری را بعد از آن دور می شود و بعضی را تا مدت ششماه دور می ماند باید که معالجه او را ریز
 نمایند و جس نکند چون اعدای زائل می شود و بیانات اصلی بر میگردد و بدانکه مصدوع را در خیز
 شاخ زرد بارزد و تخم کتان مضروب و محرک است و همچنین از پوئیدن بچ تلخ مخصوص که مخلوط با

جلد اول باب الباء در ذکر برودات

۸۸۷

باشد و همچنین بوییدن جغتو و ذرا بچ مسحوقین و گفته اند که هرگاه نژد صاحب صرع در این چنین
 حاشا بسوزانند و با فاقه آید علامت صحت و بر آن است باب الباء مع الراء المبهمة فصل
 در ذکر برودات بدانکه برود و بضم بای موحده و رای مبهمة ادویه را گویند که با بهای گیاه مخصوص
 سرشته خشک نموده باز سائیده مانند ذر و استعمال نمایند و چون ابتداء از کافور و مبررات تریب
 یافته باین سهم مسکشی شده و بعد از آن این رعایت متروک شده و برادویه حاره نیز اطلاق یافته
 چنانچه از عبارات کتب ظاهر میشود که این لفظ را مطلق و بلا قید اطلاق کرده اند و اول کسیکه
 آنرا تالیف نمود بلیانوس است و فرق میان برود و کل و ذر و ر است که اجزای مائه برود را
 با اجزاء یا لبه می سرشند و اکثر خشک نموده باز سائیده استعمال نمایند چنانچه ذکر یافت بخلاف
 کل و ذر و ر که ادویه آن برود را در اکثر کوفته و بجزیر بنجته استعمال میکنند بدون سرشتن آن
 بجزیری دیگر و ایضا ذر و مخصوص چشم نیست بلکه در جراحت نیز استعمال میشود و بطریق استعمال
 آن آنست که کوفته بجزیر بنجته در چشم بپاشند و کل آنچه بمیل در چشم کشند تا قدر قلیل اند و استعمال
 کرده شود و نیز کل آنست که سیاهی داشته باشد زیرا که مشتق از کلا و ش بمعنی سود است و
 شایف ادویه را گویند که کوبیده و بنجته و با مالعات سرشته جبهای طولانی دراز بزنند و در وقت
 حاجت با بهای مناسب سائیده در چشم بکشند با گشت و نیز شایف مخصوص چشم نیست در
 غیر چشم نیز مستعمل است و بدانکه باید که در ادویه مخصوصه چشم مانند برود و ذر و شایفات
 و الحال نهایت سعی و مبالغه مری دارند در ساختن و ترکیب ادویه آنها که اصلا و مطلقا چشم
 آسیمی و اذیتی از آنها نرسد زیرا که چشم عضوی است شریف و یکی از اشراف اعضا است هر
 باید که ادویه حجه به کنز مانند شادنج و توتیا و اقلیمیا و غیره آنچه به قبول یعنی بغسل محتاج بطریق
 که در جاهای خود ذکر یافت اهتمام تمام بجای آورند و آنچه محتاج بسوختن باشد مانند سرمه و بدوش
 و غیره باید ستور بر نور در جای خود نیز لعل آورند و هر دو اینکه محتاج تریب باشد مانند انزروت
 بشیر ضر و توتیا باب غوره و سرمه باب رازیانه نیز بطریق مزبور در اماکن خود پس هر یک
 از ادویه سوخته و خشک و پرورده را جدا جدا باز سائیده از پارچه ابریشمی صغیق بنجته وزن
 نمایند و ادویه دیگر باید که نوز تازه و بی غش و صاف نهند نموده و بدستور هر یک را جدا جدا گویند

بسیار نرم بخته وزن نموده مجموع را در سرم کرده بر سنگ سماق باز سحی بلین نمایند و دوحین سحی از
 کرد و غبار می افکند نمایند تا مانند غبار گردد و در شیشه یا چینی نگا دارند و عند الحاجة بلامیت
 در چشم می مانند و یا میل طلا و یا نقره و یا چوب پنج درخت زرشک در چشم کشند برود قاطع که از
 برود و راستانی نیز نامند از محمد بن زکریا است در تقویت اخوان و رویانیدن مژه و رفع برص چنان
 و تقویت لب و منع نوازل مجرب است صنعت آن سرکه اصفهانی سبیل الطیب از هر یک یک جزو دهانه
 خرما وانه هلیله که هر دو را بجای گرفته سوخته باشد از هر یک نیم جزو بعد از سانیدن بآب شیشه تازه یا آب یک
 مورد برود و خشک کنند و صلا یکرده در چشم کشند برود و احمر چشم را خشک کند و از سوزش بزداید
 صنعت آن شادنج مغسول ده درم روی سوخته پچدرم مروارید ناسفته کبشقال و دو دانگ نبات
 یکدرم نیکو صلا یکرده استعمال نمایند و در نسخه دیگر روی سوخته داخل نیست برود و احمر به نسخه دیگر آب
 چشم را بند کند و چشم را خشک کند و سوزش شایه های کرم که در چشم کشند بازدارد صنعت آن شادنج
 مدنی مغسول سه درم روی سوخته کبشقال نبات سفید یکدرم کوفته بخته به کار دارند برود و احمر
 که برود و احمر نیز نامند از تالیف قدماست جهت التیام قروح و تخفیف رطوبات و رفع جرب مجرب است
 صنعت آن به نسخه شبنج داوود شادنج مغسول و اگر نباشد مقناطیس محرق مغسول چهار جزو و سرکه
 و جزو و توبال النحاس یک و نیم جزو صدف سوخته سفید آب قلعی مروارید ناسفته از هر یک نصف
 جزو و گاه زیاده کرده می شود از برای حدت و جلا بسیار اقلیم های فضا صمغ عربی شسته از هر یک
 یک جزو و آب از زیاده تر برورده استعمال نمایند برود و حصرم نافع از برای حرارت و گرمی چشم و دهن
 و سلاق صنعت آن لوتیای کرمانی کوفته بجز بخته و آب غوره هفت روز برورده خشک نموده و
 دیگر بار سحی کرده استعمال نمایند برود و حصرم به نسخه دیگر صنعت آن لوتیای کرمانی زرد چوب از هر یک
 ده درم پوست هلیله زرد و پنج درم آب غوره بدستور مذکور برورده خشک کنند و صلا یکرده
 در ظرف چینی نگا دارند برود و حصرم دیگر سلاق و سبل و جرب و ظفره را سود دارد صنعت آن
 لوتیای کرمانی هفت و نیم درم پوست هلیله زرد و زنجبیل از هر یک پچدرم زرد چوب به یک اوقیه فلفل
 ما میران از هر یک دو درم یک بندی چهار دانگ مجموع را کوفته بخته آب غوره برورده و پنج
 بار تا هفت بار آب غوره را تازه کنند پس خشک نموده صلا ی نمایند و بکار برند برود و حصرم

جلد اول نسخ برو و حصرم و قرح و غیره

نافع از برای بقیه رمد حار و آب آمدن از چشم صنعت آن قوتیای کرمانی شاد پنج عدسی منسوب صلاح کرده
 آب غوره بر روی وی کرده در آفتاب بنهند تا خشک شود باز آب غوره بر روی وی کنند تا به
 مرتبه پس سوخته در چشم کشند برو و حصرم و دیگر جرب و بیاض و دوسعه و سلاق و کسبل و طفره را
 نافع باشد صنعت آن قوتیای کرمانی منسوب ده درم کجیل بلبله زرد زرد چوبه از هر یک پنج درم
 دارچینی مامیران چینی از هر یک سه درم نمک هندسی یک درم کوفته بجز ریخته بیست روز در آب غوره
 بپزد و در سایه خشک سازند و در نسخه دیگر بپزد و در نسخه دیگر بپزد و در نسخه دیگر بپزد
 کافوری نافع از برای رمد حار و سوزش و خارش و آب آمدن از چشم صنعت آن قوتیای کرمانی
 که بیست مرتبه در آب غوره بپزد و در نسخه دیگر بپزد و در نسخه دیگر بپزد و در نسخه دیگر بپزد
 کشند برو و قرح یعنی قوتیای کرمانی که بجهت برید حار لغایت نافع است صنعت آن قوتیای
 کرمانی کوفته بجز ریخته در آب کدوی تر بهشت روز بپزد و در نسخه دیگر بپزد و در نسخه دیگر بپزد
 استعمال نمایند برو و اختیار باد رنگ صنعت آن بگیند قوتیای کرمانی رو سخی کرده پس
 بگیند اختیار باد رنگ محو سازند و قوتیای کرمانی بپزد و در نسخه دیگر بپزد و در نسخه دیگر بپزد
 تنور بنهند تا خمیر بخت شود پس قوتیای کرمانی بپزد و در نسخه دیگر بپزد و در نسخه دیگر بپزد
 از برای اوجاع عین صنعت آن افیون ده درم مشک یک درم کافور دو درم زعفران دو دانگ
 مرصافی پنج درم مس سوخته دو درم اقلیمیا پنج درم صمغ عربی چهل درم قوتیای کرمانی قاقا از هر یک
 یک درم سرکه اصفهانی بیست درم مار تشیشا دو درم نبات سفید یک دانگ حنظل یک دانگ کلنگ فارسی
 سازنج هندی از هر یک یک دانگ نیم اقلیمیا و نخاس ملحه بسیارند و صلاح پسند و باقی ادویه را بپزد
 صمغ کوفته بخت صمغ را با آب باران بقدریکه از روی ادویه تواند بر کرد و بعد چهار انگشت تخم
 پس ادویه مسحوقه را در آن بخیسانند و در آفتاب بنهند تا خشک شود پس کوفته باز بخیسانند
 بهان آب باران که صمغ در آن خیسانیده باشند و خشک کنند تا بهفت مرتبه پس خشک کرده کوفته
 بخت و در ظرف چینی بگذارند و در وقت حاجت چشم کشند برو و داسود به نسخه دیگر صنعت آن
 افیون ده درم مشک یک درم زعفران دو دانگ مرصافی پنج درم مس سوخته دو درم کلنگ فارسی
 دو دانگ حنظل یک دانگ کلنگ فارسی سازنج هندی از هر یک یک دانگ بپزد و در نسخه دیگر بپزد

برود و اسود و دیگر دمنه باز دارد و بیاض بر و صنعت آن سره و توتیای کرمانی بمشول از هر
 یک دوازده درم مروارید ناسفته دو درم سافج هندی کیمشقال شعفران نیم مثقال شکر حبش
 مشیت ورم مشک و کافور از هر یک دانگی نیک صلا یکرده استعمال نمایند برود و بنفشه حرب
 چشم را نافع بود صنعت آن گل بنفشه کشیز خشک بوداده صمغ عربی کشیز از هر یک یک درم نشاسته
 سر درم کوفته بجنه نخ نوبت در سر که انگوری پرورده هر نوبت خشک کنند پس ساینده بخر بجنه
 استعمال نمایند برود و یکم چشم را جلا دهد و تبریکند و حرارت را فرو نشاند صنعت آن اقلیمیای
 ذبی چهار درم توتیای هندی سره صفائی از هر یک پنج درم توتیا را بسوزانند و اجزا را کوفته بگل
 و سر که خمر انگوری سرشته در پارچه و بقیه که پارچه مصر است و بعضی گفته که آن کتان مصری است
 کنند و هفت مرتبه بشویند و هر مرتبه که میشویند خشک کنند و باز با گلاب و سر که خمیر کرده در پارچه
 مذکور کرده بشویند تا هفت مرتبه پس خشک کرده با دو دانگ کافور قیصری نیکو صلا یکرده کار بر
 برود و ملین بوی حنا که کشیده میشود در چشم از برای بقایای رمد صنعت آن سافج هندی
 مس سوخته افیون نشاسته از هر یک هفت درم صمغ عربی سی درم اقلیمیا چهل درم سفید آب
 رصاص صنعت درم مجموع را سوای صمغ عربی کوفته بجنه صمغ عربی را هفت حصه کرده هر مرتبه یک حصه
 آنرا با آب باران مقدار که چون ادویه را در آن نجیساند چهار انگشت از روی ادویه برگردو
 نجیساند و ادویه را با آن تر کرده خشک کنند تا هفت مرتبه پس صلا یکرده در چشم کشند و در نسخه
 دیگر این برود اقلیمیا و سفید آب داخل نیست برود و ملین چنین کر میهای چشم را فرو نشاند
 و آب آمدن از چشم باز دارد و از پس شایانها نیز باید کشید تا سوزش چشم را فرو نشاند صنعت آن شادنج پخته
 مثقال سوخته پنج مثقال مروارید ناسفته چهار درم بسد سه مثقال نبات سفید یک درم شادنج را بر روی
 سنگ سماق با اندکی آب نیک بسایند تا خشک شود و در سر با چنین کنند و باقی ادویه را نرم کوفته بخر بجنه
 و شادنج مخلوط کرده بار دیگر سخی کنند و گاه دارند و بکام حاجت در چشم کشند برود و دردی فزونی و مکرر
 را نافع است صنعت آن سفید آب قلنی پانزده درم اقلیمیای فخره درم صمغ عربی هفت درم و نیم شادنج
 مشول بوسی سوخته نشاسته افیون از هر یک درم صلا یکرده بلعاب نر فطون سرشته خشک نموده باز
 مثل غبار ساینده برود نمایند برود و دیگر که بیاض چشم به برود و جای قهر را بر کند صنعت آن سافج هندی

جلد اول نسخ برود و باب الباء و تعريف بسياسه

۸۹۱

شش درم مس سخته سرمه اصغری از هر یک سه درم شادنج مغسول مروارید ناسفته صدق سخته
از هر یک یک درم قوتیای کرمانی مامیزان چینی از هر یک دو درم کوفته بحرینجه بکار برند برود و در مانی
منقول از ذخیره چشم را قوت دهد و لهر را نیز گرداند صفت آن بگیرند نارین باده و ششم و یکونند و بنفشه
و آب آنرا گرفته بپالایند و نیکو صاف کنند و در مقدار یکین از آب نارین صد درم انگبین اضاف کرده
در ویک سنگی با آتش ملایم بجوشانند و کف آنرا بگیرند و بقوام آورند و گاه دارند و به گام خود استعمال
برود و معه سیلان آشک و تر بودن چشم را سود دارد صفت آن استخوان بلید گابی سخته
درم ماز و ونگ اندرانی از هر یک یک درم کوفته بحرینجه استعمال نمایند برود و فارسی قوت
باصره بفرزاید و محافظت چشم کند صفت آن قوتیا قریشیا اقلیمیای فقره از هر یک یک درم سنبل
الطیب سازج زعفران از هر یک یک درم مروارید ناسفته دو درم کافور قیصری دو دانگ سنگی دانگی
کوفته بحرینجه استعمال نمایند برود و نقاشین در زمان بنام برود را مین مذکور خواهد شد نشاء الله
برود و یک درم چشم را سود دارد صفت آن سازج هندی افیون نشاء الله از هر یک هفت درم صمغ عربی
سی درم اقلیمیای مغسول چهل درم سفیداج از زیت صفت درم جزا کوفته بنجینه نیکو بسایند و استعمال
نمایند برود و می دیگر چشم را جلادید و تقویت بصیرت کند صفت آن شادنج مغسول و سخته از هر یک
پنج درم صبر سقوطری بوره ارمنی از هر یک یک درم زنجار فلفل سفید و فلفل شحم شحم خطل زعفران و بنفشه
از هر یک پنج درم کوفته و نرم بنجینه استعمال کنند برود و یک درم جلادید چشم را و مقوی است صفت آن نشاء
چهار درم صمغ عربی دو درم سرمه سرخ سفید آب از زیت از هر یک درمی نیکو بسایند استعمال نمایند
باب الباء مع السیدین المرحله بسیاسه لغاری بز باز و هندی جایتری گویند و آن پوست
اندرون جوز بواست برهنه پیچیده بهترین آن تازه تند بو اشتغال برنج پیچیده است درود
گرم و خشک گویند در اول گرم و در دوم خشک است محلل راج و صلابات با و منفتح شده و محف
رطوبات و مفرج و مقوی معده و باه و باضم و خوشبو کننده دمان و جهت سلس البول و سخته و نفث
و قرحه اسهال و رطوبت سینه و شش و سعال کهن و در و سپهر و منع یقین فضلا شامعده و تقویت
رحم و رطوبت آن و تخمدان بزرگ با برگ مورد و جهت رفع بد بوئی زیر بغل آن موده و با سر کین بر و غسل
جهت اوارام صلبه و فرزند آن با غسل بعد از طهر معین بر محل و باز عطران منق و مصلح رحم و سقوط آن

جلد اول فصل در ذکر نسخ جوارشات بسباسه دوا و دین بسباسه

۸۹

صرح و تحقیق بار و طلای آن با محسل در حمام حبث در پشت زن زائیده و رفع رایج نفاس سبب
و مصدع و مصلح کلاب و گونید مضحک است و مصلح آن صمغ عربی است و قدر شتریش تاسه در نیم درش
جوز بواسه فصل در ذکر نسخ جوارشات بسباسه جوارش بسباسه محلل رایج مصلحات
باطنی و محلل طبوبات و مفتوح سده و مفتوح و مقوی باه و ماضع طعام و خوشبو کننده و مان است و اگر در
زعفران داخل نمایند بیاضه مصلح رحم و در جوارش انکلاب داخل باید کرد تا مصلح نیاید و صمغ عربی
و دفع ضرر آن از کبد نماید صنعت آن بسباسه سی درم زعفران سه درم صمغ عربی هفت درم و نیم نبات سفید
کین طبعی که کینه و سی متقال صبر فی باشد کلاب نبات متقال نبات سفید را بکلاب حل کرده بقوام آورده
ادویه را کوفته بخیته داخل کرده جوارش سازند شتریش و متقال جوارش بسباسه نافع است از حبث
برودت معده و سودا ستم و از برای بواسیر و رایج غلیظه صنعت آن بسباسه قرفه قافله صغار زنجبیل
دار فلفل و ارچینی اسارون از هر یک سه درم قافله کبار پنجم درم فلفل سیاه دو درم قرفه کبیر
و نیم نبات سفید بیست درم ادویه کوفته بخیته لعسل مصفی سه وزن گل ادویه جوارش سازند شتریش
کینه متقال جوارش بسباسه دیگر معده را نافع است و باد و نای بواسیر را سودمند باشد و صفقان بارد
و ضعف قلب بار و سفید صنعت آن بسباسه قرفه قافله صغار زنجبیل و ارچینی اسارون و دار فلفل از
هر یک یک درم قافله کبار پنجم درم قرفه کبیر و نیم مشک تبی نیدرم قند سفید بیست درم اجزا کوفته
بخیته با محسل مصفی سه وزن ادویه جوارش سازند جوارش بسباسه دیگر باد بواسیر و سردی معده
و بدی مضمرا نافع باشد و باد و نای غلیظه را دفع کند صنعت آن بسباسه قرفه قافله کبار از هر یک یک درم
فلفل دو درم قرفه کبیر و نیم زنجبیل و ارچینی اسارون قافله صغار از هر یک پنجم درم قند
سفید بیست درم اجزا کوفته با سه چندان محسل صاف بپزند دوا بسباسه که منی بفراید و تفریح آورد
و مقوی باه است و صنعت بسیار دارد صنعت آن بسباسه قرفه کبیر پنجم متقال خونچان و متقال
دارچینی کیند متشر سفید و سیاه از هر یک پانزده متقال کوفته بخیته لعسل سه شسته تناول نمایند و من
بسباسه نافع است قوی و موازل را و مقوی دماغ و معده و قلب و جمیع امراض رحم و سلس البول از برون
و تدبیر آن آلات تناسل را مقوی است صنعت آن کینه بسباسه هر قدر که خواهند و بخیته کینا از وزن
و تفریح و ایتقی لفظیر نمایند و دین را از وجد نمایند و بکار برند حسب بسباسه شاد و خوشحالی تمام

فصل در نسخ معاجین بسا سه و تعریف بسا سه

جلد اول

۸۹۳

وامساک منی و لغو ط آورد و مقوی باه است صفت آن قرنفل و اچینی جوز بوا که با تخم فرنگشک
 گاوزبان با درنجوبیه موسیائی و ارباجردی غیر شهباز هر یک یکدرم مرورید ناسفته یا قوت رمانی
 بهمن سفید بهمن سسغ اشته سافج بندی زرنباد خولجان فلفل سفید فریون کبابه چینی بسا سه صندل
 سفید از هر یک دو درم بزرالنج سفید بخدرم جد و اخطائی مجرب زعفران از هر یک سه درم مشک خالص
 درم او و پود کوفته بخته با عرق مخلوطه با عرق و اچینی جوب بندند هر جوبی بقدر نخودی شترتی زنجب
 ناسه ج فصل در بیان نسخ معاجین بسا سه معجون بسا سه مقوی اعضای ریه
 و معده است و ریاح و جشاز از ازل میازد و طعام نیکو میگوید و صفت آن گل سسغ طباشیر بهمن سفید
 بهمن سسغ گل گاوزبان کشنیر مشک بریان که ده صندل سفید مرورید ناسفته که با ناسفته فرنگشک
 گاوزبان با درنجوبیه پوست ترنج تخم کاهوز از هر یک سه مثقال مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز لسته
 مغز فندق مغز بادام مغز جبهه الحظا مغز حلزونه مغز نارجیل از هر یک دوازده مثقال مغز تخم خرده
 مقش جیل و پنج مثقال زعفران بزرالنج از هر یک مثقال کافور مشک غیر از هر یک نیم مثقال جوز
 بسا سه از هر یک بسیت و چهار مثقال زرشک بیدانه بزده مثقال ورق طلا پنجاه عدد و ورق نقره
 صد عدد و ادویه را کوفته بخته سه وزن ادویه نبات و عمل بالمناصفه بقوام آورند شترتی که مثقال
 تا یک مثقال و نیم معجون بسا سه دیگر مقوی معده و اعضای ریه باه است و منی میفراید و تقریح
 آورد و طعام بگوید و اشتها زیاده کند صفت آن بسا سه جوز بوا پنج لقاخ تخم کاهوی سفید زعفران
 قاقله صغار قاقله کبار غنچه گل سسغ منزع الاقاع بهمن سسغ بهمن سفید برک شیرازی از هر یک
 سه مثقال شقاقل مصری خصیه الثعلب مصری طباشیر سفید از هر یک شش مثقال مغز حلزونه مغز بادام
 مقش مغز تخم خیارین مقش مغز نارجیل مقش از هر یک پانزده مثقال مشک خالص غیر شهباز
 هر یک یکونیم مثقال عمل مصفی خالص نبات سفید از هر یک دو وزن جمیع ادویه ورق طلا و ورق نقره
 حلولین از هر یک یک مثقال علی الرسم معجون سازند بسا سه بکسری موحده و تخفیف سین و بضم با و فتح
 سین مشده نیز آمده اسم سنگی است سسغ پور سوراخ مثل خانه زنبور لیکن سوراخهای این از
 باریکتر و آن سنگی است خرنفی مذهب که در سواحل دریای مالک دیب و فارس و عمان و یمن و غیر بلاد
 آب تکوین می یابد و آنچه مشهور است که پنج مرجان است و ریشه آن سفید و درخشان تر میشود و سسغ نیز

تقریف بسد و فصل در ذکر نسخ اقراص بسد

جلد اول

۱۹۴

و شناختن آن در جهان است اصلی ندارد و آن مرغ سفید سیاه نیز می باشد اختلاف اماکن و مواد و شاید
 ماده آن طین اینج مختلط با رملیت یا اجزای غیر لرزه و هوا نیست باشد که بطول مدت و صدمات امواج
 رملیت و یا اجزای غیر لرزه آن جدا شده و هوا نیست آن متجز کشته بدان بیات منفقه و متجز میگردد و سیاه
 آن قویتر و سفید آن ضعیف تر است و بهترین همه سرخ آن است که صاف و کم سوراخ و صلب بی تل
 باشد و در اول سرد و در دوم خشک مرغ و قابض و قاطع نرف الدم و نفث الدم و محلل
 خونیکه در دل میخشد باشد خصوصاً محرق آن جهت و سواس و جنون و خفقان و صرع و ضعف
 معده و فساد اشتها و نفث الدم و سعال و موی سنگ مثانه و گرده و سپرز و بواسیر و یم انتقال
 آن که بالنصف آن صمغ عربی و یا سفیده تخم مرغ سرشته باشند و با آب سرد و نوشیدن جهت قطع
 نرف الدم باطنی مجرب است خصوصاً سوخته آن محرق و مغسول نوع سیاه آن بغایت مقوی دل
 و ذور و بسد جهت بردن گوشت زایا و زخمها و رفع انار آن و محرق آن جهت نرف الدم ظاهر
 و تقویت دندان و زایل کردن زردی دندان و بشورات چشم و تقویت باصره و دمی و جرب بیاض
 و سلاق و قطران بار و عن بلسان جهت نقل سامة و کرمی بالغ و امین الدوله گوید که چون سه روز
 هر روز چهار دانگ آنرا با سکنجبین بپوشند البته رفع ورم و سده سپرز نمیکند و مضر کرده موش
 تهوع و مصلحش کثیر او بدش جهت جفس خن بوزنش دم الاخوین و قدر غمر تبش تا یکم انتقال و اولی
 استعمال محرق آنست و جمیع مذکورات و محلول آنرا در رفع جذام مجرب دانسته اند و از خواص
 آن است که چون طلا و نقره را از هر یک بقدر بسد و رسم که اخته انگشته بی با انگین وانی ترتیب
 و بسد و در آن نصب کنند و قمر و شمس در حد اتحاد خود مقارنه بازهره داشته باشند و با خود نگاه دارند
 در حال صرع قطع شود و دارنده آنرا هرگز نمی رسد و از چشم بدایم باشد و ستور احرار
 آن آنست که بسد را ریزه ریزه کرده و در کوزه گلی تازه آب ندیده کرده بگل حکمت گرفته در نوز
 گذاشته یک شب بگذارند و صبح روز دیگر برآورده احتیاط نمایند که بسیار نسوزد و بسد حد شد
 رسد بعد از احرار بسیارند و بشویند آنرا بدست و غسل اندود و اجار دیگر استعمال نمایند و در اندو
 یافت فصل در ذکر نسخ اقراص بسد قمر ص بسد از برای سعال و موی تن
 خون صفت آن بسد محرق مغسول ده ورم اقا قبا جلنا فارسی از هر یک چهار درم صمغ عربی

بگیرد و درم و اچینی بیدرم کوفته بخیمه یا سفیده تخم مرغ بقدر حاجت شسته اقراص سازند شربت کیمشقال
قرص لبد قوی الدم را نافع باشد صنعت آن بشمول ده درم کند راقا قیا کلنار صمغ عربی از هر یک
چهار درم کثیرا گل مخلوط از هر یک سه درم و اچینی بیدرم کوفته بخیمه اقراص سازند و در سایه خشک
نمایند شربت کیمشقال با شراب انجیر قرص لبد لغث الدم و سحج امعا و کثرت طمث و آمدن خون
بواسیر را نافع است و نیز در منافخ مثل قرص انجیر است که ذکر شد صنعت آن لبد محرق لبان و کر
اقا قیا کلنار فارسی از هر یک چهار درم و اچینی صمغ عربی از هر یک یک درم و در شمشه دیگر از هر یک یک درم
است کوفته بخیمه یا سفیده تخم مرغ سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند قوش تا دو سال
باقی میماند شربت بیدرم است همچون لبد اقراط خون حیض و اسهال موی و لغث الدم را مسود
بود صنعت آن لبد مغسول شادنج مغسول که و یا کلنار گل ارمنی گل مخلوط دم الاخون شب یا فو
از هر یک جزوی در وزن مساوی کوفته بخیمه یا رب به و رب سماق و رب حب الاس سبب شد
مقدار دو درم شربت بیدرم لبد سفایج شتی بنجی است نائل بسیاری و بار یک و گردار و از هر یک
رشیها برآمده و اندر و نش سبز پستی رنگ و نبات آن فی ساق و یک ساق و برگ دار شبیه یال
طیور و مانند گیاه خس و بقدر یک شبر و از میان شاخه های درختان و اینچ اشجار میرود و
در تنگ بن دار حجاز مانند گرم است در درجه دوم و خشک است در اولی و گویند در اول گرم است
و در یوست معتدل مهبل مرده سودا و بلغم غلیظ و بی خطر طبعی که ملاقات کند و محلل نفخ و نیز میخورد و در
و قولنج و میخورد و کفنه سفیر غیر میخورد و مفرج بالعرض و جهت دفع سودا و جذام و علل سوداوی و مفاصل
و ضماد آن و جهت التوای عصب شقاق میان انگشتان نافع و خوردن آن با شکر و با الطیمه خفص
پختن و یا با ماء العسل موجب اسهال مواد و بی ضرر است و مطبوخ آن باصل السوسن و انیسون
جهت سرفه و ضیق النفس و بلو و مداومت مطبوخ آن با عناب جهت ستوطه و اسیر نهایت موثر و چون
سه متقال از اجوشانیده با فلوکس خیار شنبه و ترنجبین که در آن حل کرده صافی نموده روغن
با دام شیرین داخل کرده بنوشند جهت درد معده مزمنه و ریاح بواسیر و صرع موجب و منشی
و مضر سینه و گرده است و مصلحتش بر سیاه شان و جوش اندن آن با ماء الشعیر و فو که یا در بیهوش
سالدار و قدر شربت از جرم آن تا سه درم و در مطبوخ تا شش درم و بدین جهت مواد سوداوی نصف

و زرش افیمون و ریح آن نمک هند است و سر و ازان است که استمال کرده شود مجرب و یعنی پوست
تراشیده نرم کوبیده تا اینکه نفخ نکند و سود نخند حسب بسفایج بلغم و سودا را از معده پاک کند و تقویه و دماغ
نماید صنعت آن ایابج فیکراده ورم بسفایج فستقی و ده ورم شحم حنظل شش درم سطونخ و دوس افیمون از
هر یک دو ورم و نیم تر به سفید پشت ورم سفونیا می مشوی یک ورم و نیم کوفته بخته با آب جاب سازند شراب
دو ورم و نیم سفوف بسفایج مسهل سودا و خلط محرق سوداوی و از برای امراض حاد و از سودا و
اخلاط غلیظه نافع صنعت آن بسفایج فستقی افیمون اقریطی از هر یک یکجز و شکر طبرزد و دوجز و کوفته
بخته چهار ورم آن را با جلاب شکری بنوشند شراب بسفایج مسهل سودا بود و منقول الشکاش
اطیبوس صنعت آن بگزیند بسفایج فستقی یک و قیه در صره کنائی کرده در پنج قسط شراب انگوری
انداخته بیست و یک روز بگذارد پس صره را نیکو بالند و لغتارند و دو ورسند و شراب را ظاهرند
و یکمربع پیش از غذا از آن بقدر حاجت بیاشامند مطبوخ بسفایج حبت در معده و ریح کوباید
و صرع و امراض سوداوی بی عدیل است صنعت آن هر روز از سه مثقال تا پنج مثقال آنرا خیسانند
بجویشانند و صاف او را با غلوس خیار شیر و روغن بادام شیرین بنوشند و بدستور با شیر تخمین نیز
موسر است **باب الباء مع الصبا و المهملة لصل** افارسی پیاز نامند و بری آن
بی بوته و در چشمه سارای کوهها کثیر الوجود و طعم و بوی برکش مانند پیاز و برتری کوهمان نامند
و قویتر از لبنانی است و مجموع آن در آخر سوم کرم و در اول سوم خشک و گویند در چهارم
کرم است و بار طوبت فضلیه و مفتح سده و مقوی شهوتین خصوص بخته آن با گوشت چرب
و رافع مضرت هوایی و باالی و طاعون و اختلاف آبها و مدربول و حیض و مفت حضاة و مطبوخ
مهرای آن کثیر غذا و ملین طبع و بخته آن با چربی جهت تقیه شش و سینه از اخلاط لزجه
در بخته آن در سر که یابد و رده بس که جهت یرقان و سپرز و بر انگشتن اشتها و تقویت
باضمه منع غشایان صفراوی و بلغمی و تنهائی مانع غشایان او ویه که به و دافع سہوم و آب آن
بهت رفع ضرر سکن یوانه کزیده نافع و خصوصاً چون یک چهار یک بوزن شاه ازان در
عرض ستره روز خورده شود و نهایت مجرب است و قطور آن جهت دمع و حکه و جرب چشم
و ابتداء می نزول آب و با غسل جهت بیاض و سحوط آن منقی و دماغ و بوییدن آن جهت رفع ضرر

جلد اول تعریف بصل و نسخ حسود و دوار و قیر و طی و لعوق بصل

۱۹۷

بهرائی و بانی و سنده و مانعی و بیکانیدن آب آن و گذارستن بخت آن در گوش جهت نعل سامعه طهریه
و پاک کردن چرک و تحلیل ریح و ضاوتش بجاوب خون بظاہر جلد و نیکوئی رنگ مجرب است و باموی
آدمی جهت زخم شک و یوانه کزیده و با آنجیر جهت کزیدن عقرب و زنبور و حما و بخت آن جهت
نفخ اورام بارده و باز روده تخم مرغ یا سوغن تازه جهت درد و درم مقعده و حکمه و بارغن
کوبان شتر جهت شقاق مقعده و کوباسیر و زجیر مجرب و معمول آن جهت کشودن رگهای کوباسیر
و سیلان فرمودن خون نهوش و جهت کجی ناخن و تشنج ناف و پوست محرق آن باموی سوخته و کافور
جهت آتکه مجرب و قیر و طی آب آن بپیم مرغ جهت ریش شدن باز کفش و موزه مغفیه و منقرض و یون
و اکثر آن مورت قوی و نیان و لیسر غس و ریح غلیظ و مولد کرم معده و خلط غلیظ و در جرم معده
و موجب تشنگی و مسدود کردن و مصلحتش شستن آن با آب و نمک و با سرکه خوردن و بعد از آن
انار و کاسنی تناول نمودن و رفع بدبوئی آن با قلی و نان سوخته و کزدگان مشوی است و تخم آن
در آخر دوم کرم و خشک با رطوبت فضلی و منقی و ضاوتش جهت دوار الثعلب و بخت نافع و قدر
شترش بکشتن است حسود بصل سرفه بار و رافع باشد و باه را بر انگیزد صنعت آن بشیره
پیانده درم در یک رطل شیر گا و تازه بپزند و درم عسل مصفی داخل نموده بیکرم حسود نمایند
دوار البصل مولد منی باشد و لغو آید و در نهایت مهبی است صنعت آن آب پیاز کین شیر گا
نیم من فانیذ کین با نش نرم جوش دهند تا بقوام آید و اگر خواهند که قوتیر شود این اجزا را کوفته
و بخت در هم سرشته و اخل کنند تخم اسبست ده درم زنجبیل و در فلفل از هر یک و درم تخم مارچوبه
پنج درم شترتی یک ملقه و اگر قوی تر خواهند که باه بپینی بوزید آن بهینین شقاق قلی و فلفل و حبیبی
جو زبوا لباسه از هر یک یک درم نیز اضافه نمایند قیر و طی بصل جهت ریش پاکه از کفش یا
موزه و بهم رسیده باشد مغفیه صنعت آن بکیرند آب پیاز را و با پیم مرغ علی الرسم قیر و طی سازند
و بکارند لعوق بصل مهبی است و منی را زیاده کند و سینه را نرم کند و باه را بپزایم صنعت آن بکیرند
پیاز سفید و کوفته آب آن را بکیرند و در قدر نیم رطل آب آن یک رطل عسل مصفی داخل کرده
بپزند تا بقوام عسل باز آید و در ظرف چینی نگاه دارند شترتی یک و قیر و طی بصل به نسخ
دیگر النفع و اعلی از اول صنعت آن پیاز سفید یک جز و شیر گا و تازه دو جز و فانیذ بپزای

یک جزو مجموع را یکی کرده بپزند تا غلیظ شود و در شیشه یا ظرف چینی نگاه دارند بشرتی یک و قیصر و یک و شصت
 شام مراهم بصل نواصیر و قروح مزمنه را نافع است صنعت آن بگونه پیاز رسیده بالیده که در
 پنجاه درم و نرم بکوبند بعد از جدا کردن قشر آن و با هم وزن آن روغن گاو خالص بپوشانند
 تا مائل بسایه شود بعد از آن صاف نموده روغن را تمام گرفته با نیم وزن آن برک نیم تازه سانیده
 قرضها مثل کباب شامی ساخته و در آن روغن بریان نمایند تا انهم مثل پیاز مائل بسایه گردد
 پس قرضها را برآورده روغن را صاف نمایند و شصت درم موم خالص در آن بگذارند و همین
 مقدار قند نیز در آن بگذارند و صاف نموده در ظرفی نگاه دارند و عند الحاجة بکار برند و باید که
 این مرهم را قبل از بهشت پاس از روی زخم برند از مرهم بصل دیگر نواصیر و قروح مزمنه
 را نافع است صنعت آن موم سفید مسکه کاوا و زهر یک ده درم پیاز ده درم مرکب صافی صبر قوطری
 کند زنجار از هر یک یک درم پیاز را در مسکه بسوزانند و مسکه را صافی نموده و موم را در آن
 بگذارند و اجزا را بطریق عصاره سانیده داخل کرده در ناول بالغند که یک سان شود و مصل بصل
 یعنی برورده آن در سرکه که از انار قارسی ترشی پیاز و بهندی اچار پیاز نامند بجهت برقران
 و سپرز و برانگیندن استنها و تقویت ناضجه و مانع غشیان او و به گریه و دفع سموم است صنعت
 آن بگونه پیاز بزرگ جید را و خلدال چوبی سوراخهای بسیار نمایند یا چپا رستی کنند اگر درست
 منظور باشد و به تعبیل مطلوب نباشد و الا ورق نمایند و در سرکه انگوری بنهند و آن مقدار
 که سرکه از روی آنها بسلر دد و بگذارد تا برسد پس استعمال نمایند و اگر از برای خوشبوئی چند
 خوش طعم چند دانه قر قفل و چند پارچه جوز بوا و چند دانه فلفل سیاه یا فلفل سرخ دراز که در نند
 میشود داخل نمایند بد نیست و اگر خواهند که زود ساخته تناول نمایند پیاز را راخ را بسیار بزنند
 و در یکی تا نصف آب کنند و بر سر آن صافی بزنند و پیازهای خار زده را بر آن صافی بچینند
 و بالایی آن سر پوش گذارند و زرد یک آتش برافروزند تا آب بپوش آید و بخار آن بر آنها
 برسد و آب آنها را صافی در آب بجکه و پنجه کردند پس بر داشته در سرکه سبکی خوش دهند
 پس در سرکه تنه اندازند و نمک بقدر حاجت و آنچه خواهند از او به خوشبوئی قر قفل و جوز بوا
 و سیاه دانه و فلفل سرخ بندی و غیره داخل کنند و این نوع در یک روز قابل خوردن میشود

جلد اول باب البار و تعریف بط و نسخ دین بط

۸۹۴

و بدین دستور مخلل بر هر جرم آن سخت باشد و زود خواهند تناول کنند مرتب نمایند باب البار
 مع الطار المهملة بط نفع بای موحده و طای مهملة نوعی از طیور آبی است البقی مختلف الالوان و
 کوچک تر از او و که بفارسی قاز نامند و به هندی راجش و آنرا بفارسی اردک مرغابی اچم بنبر
 آن است و با پهای آن کوتاه و بالی و وحشی و جنگلی است باشد در دو م گرم و در اول خشک
 مرطب بر طوبت فضلیه و گرم ترین طیور ابله است البلی آن و بعضی گفته اند در مبرود المزاج گرمی میکند
 و در محروم المزاج سورت حمی است کثیر القه و دیر هضم کثیر الریام نفاخ مسمن بدن و کروه و بهی و مصفوف
 او از مولد خون غلیظ سریع التفتن و مصدع و چون بهضم شود بهترین گوشتهاست در نقویات
 و زیاده که فتنه و سائر قوی و متصل آن سرکه بنجیل و ادویه حاره و سکنجبین و خور و در حکم
 آن خصوص بلواری آن مولد خون صالح و خفقاں را سفید و ضاد گوشت آن با ناک جهت تا لیل
 پیر آن بهترین بدست گرم و لطیف و بلین و محل و با قوت نافذ و جهت خفقاں و ورم پستان
 و تشکین اوجاع با آرد با قلا ضاد او شراب جهت امراض مذکوره و تشکین لزع امعا و اوجاع آن و
 اعماق بدن و سرفه و خشکی سینه و خشونت صوت مفید و همچنین بدین بآن و تخم آن دیر هضم و
 ضعیف تر از تخم مرغ و برای رفع هزال و سرفه و درد سینه و بالکهر با جهت قطع سیلان خون و
 زجر و برشته آن با سداب و روغن زیتون جهت سرعت حکم اطفال نافع و سائیده پوست آن
 با مروارید و شکر و نوشاد جهت رفع بیاض و نور و قوی و سکنه آن و دیر هضم و از تعفن دور
 و چون بهضم شود مقوی معده و هاست و خاکستر بر و بال آن برای تحلیل خنازیر و زبل آن
 جهت کف نموش و خنازیر نافع و سن البطر بدانکه فرنگان فرامیگیرند از آن روغن جهت و جبر
 محاصل و طریق ساختن آن آنست که بگزید بط فریه را و از آگشته پاک کنند پس بگزید البیغاق
 سر زنجوشن اصطوخودوس از هر یک کنی اشقی مثل ازرق از هر یک شش مثقال و خشکی جز بول
 بسا به قمر نعل سورخان از هر یک شش مثقال روغن خراطین که در رسم الدال است الله تعالی
 در امان مذکور خواهد شد سی شش مثقال ادویه را کوفته بخته بروغن خراطین مذکور چرب بنمود
 در شکم آن کرده بدوز پس آنرا بسج کنند و با کش انگشت کباب نمایند و در ظرفی سرکه مذکور
 کرده در زیر آن بگذارند تا روغن از آن در سرکه بچکد تا آنکه دیگر روغن در آن نماند پس آن

جلد اول تعریف بطیخ و نسخ شراب بطیخ و مر برای پوست هندوانه

۹۰۰

سرکه و روغن را چندان با کسب ملایم بچوشانند که سرکه به تحلیل رود و روغن بماند و چون روغن فرو بر
 ساخته شود فحرات پشت و مواضع در در این چرب کنند و پوست بره که تازه کشیده باشند و گرم
 باشد بر روغن سفند که ذکر کرده خواهد شد چرب نمود و بالایی اعضا و مواضعی که چرب نموده اند بنزد
 و اگر این روغن را که مذکور شد بار و روغن جو بزیاد و روغن الیافا قوس از هر یک دو مثقال ممزوج نمایند
 افغ است و روغن قاز و روغن حواصل به نسخ افغان نیز بدستور روغن لطیف است و همین منفعت دارد
 بطیخ هندی که بغدادی هندوانه و اجربی دلاع و دابو قه و بهندی تر بر نامند و در اول دوم سرد
 و در آخر آن روغن کسب صفا و خون و تشنگی و مدر بول و طبعین طبع و آب او با عسل و زنجبیل
 قطع باقم و با شیر جبهت امراض سوداوی و یا تر هندی جبهت مواد صفراوی و جرب و حکه و با سکنجبین
 جبهت نفخ سده وادر بول و یرقان و مواد تحرقه و اعانت بر هضم و با شیر خشت و امثال
 آن جبهت پهای حاره و دفع غلط روی الکلیفیه که کم مقدار باشد مفید و مولد خون رقیق و باقم
 شیرین و طب بدن و مفر سوز و بار المزاج و مضر معده سرد و مصلحش کل قند و عسل و قند و امثال
 آن و در مزاجیکه صفر بسیار غالب باشد هندوانه از جهت لطافت سیخیل بصفر میشود مثل
 آب که و در مبرودین بدون مصلح مورت ضعیف باه و در مفاصل و امثال آن است چون
 هندوانه را سوراخی کرده قدری عسل در آن ریخته سوراخ را مستحکم کنند و یک هفته در زیر کمر ببرد
 اسپن کنند آب آن مثل شراب سکر سکر و داماغشی و مفید معده است و تخم او در دوم سرد
 و تر و در جمیع افعال مانند تخم که است و قدرش تانچرم است و در اخراج حصاة و اخراج
 از معده گویند چرب است شراب بطیخ صنعت آن بگیرند هندوانه بزرگ رسیده و قدری
 از سر آن بریده و اندکی خالی کرده پس مویر گویند با نبات سفید یا قند سیاه در آن بر کرده
 سرش بجای خود بگذارند و بگویند که بجوش آید پس صافی نموده بنوشند و گاه دو مثقال
 زرد شک و نیم مثقال جو زغال داخل میکنند و این شراب نیکو و سرد است مر برای پوست
 هندوانه و عسل و شکر جبهت برسام و وسواس و بهر یبسی و در سینه و ضعف معده که از غلط
 کراتی باشد و تقویت باضمه نافه است صنعت آن بگیرند پوست هندوانه و پوست سبز آنرا
 دور کرده در آب انگ صافی نموده که قدری تندی داشته باشد یک شبانه روز بخیسانند پس

جلد اول باب الباس مع العین در تعریف بخر و باب الباس مع القاف تعریف بقلمه الحما

۹۰۱

آب گرم بنشیند تا اثر آب آبک دور شود پس در آب تاز چرخ دهند تا بچخته شود و نبات سفید را بقوام آورده پوست هندوانه را در آن اندازند و یک جوش دیگر داده که جذب شیرینی نماید پس فرو آورده سرد کرده نگه دارند و اگر مشک یا گلاب سوده مطهر نمایند بهتر است باب الباس مع العین المعجمه بخر اندامی غراسانی است که از آرد خمیر کرده بقدر و بهی ترتیب میدهند و باقلید که از سرکه و دو شتاب و ادویه چاره و گوشت ساخته باشند استعمال نمایند گرم مائل با اعتدال و منشی و مسکن قوی صفراوی و التهاب تشنگی و مقوی بدن و دفع تسده و مصلح حال کرده و اصحاب صفت و مولد خون صالح و بطبی البضم و مولد ریح و مصلح و ارضی است و مولف تذکره موافق آنچه مذکور شد ذکر نموده است و همین خاصیت دارد آتش ناپیمه و آتش آکره که در اصفهان آتش برک نامند در اطریه ذکر یافت باب الباس مع القاف بقلمه الحما و بفارسی خرقه نامند و تورک و بصرانی از عظیم و بقدرگی برغال سالی نباشد کمتر از ذری و اکثر مفروش بر زمین و ساقش بقدر انگشتی و بسیار نازک و شکننده و برکش ریزه مائل بند و بر و گلش سفید و بخش سیاه و ریزه و کولا در سوم سرد و تر و گویند در دوم تر است آب او مسکن جدت صفرا و خون و قاطع نزف الدم و چو که از سینه آید و مانع نزلات و جهت حصاة و او را فرمودن لول و حرقت آن و لواصیه و حرارت جگر و تپهای حاره و دفع حب القرع و در و مثانه و قرصه امعا و تبرید و باغ و در و حرار نافع ضحاده و باروغن کل جهت صلاح حار و سوختگی آتش و او را م حاره و با شرب جهت بنور سرد و بار و جو جهت مقدمه شقاق و لوس و ورم چشم و ورم و باغی و جرب و حکه و ورم انجین و شری و حمزه و اشامیدن او بار یونجه چینی جهت قطع تب مجرب و حقه او جهت ورم انجین حاره و سیلان فضول با معاو و مضاد بخش جهت تالیل قوی تر از نبات او و نبات آن در مزوره صاحب و امراض حاره بقا نافع و مضربه مبرودین و ضعیف الحرارة و بالخاصیه مسقط اشتها و اکثارا و مورث تاریکی چشم و مصلح و مصلحی و کرفس و نفع و قدر شرب از آب او تا بیهوشت متعال است و فریش کردن نبات آن مانع احتلام است و تخمش در جمیع افعال مثل آب او و از آن ضعیف تر و در و شش جهت قلاع اطفال و غیر آن نافع و در دفع تشنگی قویتر از نبات او است و گویند مضرسه و مده باروست و مصلح خرقه و قدر شربش تا پنجم و بدش در اکثر امور بزرگ و ناز و بوداده او قافض و غیر بوداده

نسخ حریره و حلوائی بزر بقلة الحمقا و باب الباء و تعریف بلاد

۹۰۲

ملین طبع است حریره بزر بقلة الحمقا و نافع اند برای اصحاب دق و سل و از برای سعال
 حار و خشونت سینه از احتراق مواد و صفت آن بگیرند تخم خرفه و مقشر کنند یعنی بگویند و بشویند تا سیاه
 و پوست آن تمام دور شود پس آن را بآب شیر کشیده بگذارند که نشاسته آن ته نشین شود آب آنرا دور
 نشاسته آنرا سبزه و آب یک جزو و در پنج در شیر کاه و داخل نمایند پس بگیرند مغز بادام شیرین
 و پنج جزو و مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم هندوانه از هر یک دو جزو و نیم در گلاب و عرق بید مشک تیره
 کشیده در آن داخل نمایند و با آتش ملایم بپزند چون قریب بقوام حریره رسد شیر و نبات بقدر حاجت
 داخل کرده و دو سه جوش دیگر داده در ظرفی بکشند و بخورند حلوائی بزر بقلة الحمقا و موافق بکینه
 و خلق و سرفه و تب و قرحه امعاء و تریب اعضاء و سل است و سرد و تر است صفت آن بگیرند تخم
 خرفه مقشر و شیر آنرا گرفته بگذارند تا ته نشین شود پس آن ته نشین را با مثل آن نشاسته در آب
 بپزند و روغن بادام در روغن مغز تخم کدو و روغن خشخاش و نبات سفید داخل کنند چنانکه شروع
 بپس دادن روغن کند پس در ظرفی چینی بین کرده بطرفین نوز بریده بخورند باب الباء
 مع اللام بلاد عربی حب القضم و شرة القضم و حب القلب و برومی انقرو یا و بهندی بهلایه
 گویند و آن مثل اکلیل است بر بالای شمشیریه بل و ازین جهت آنرا حب القلب میگویند و آن
 درخت نه نیست و شبیه شباه بلوط و سیاه رنگ و مغز آن بنفش درون آن مغزی مثل مغز بادام
 شیرین و باین مغز پوست آن مملو از رطوبت سیاه غلیظ که غسل بلاد را نمند و درخت آن بقدر
 درخت گردکان در بیش عریض و اغیر و تند بود آنچه به تحقیق پیوسته مغز آن شبیه باهر و دیب باشد
 و رنگ آن زرد و بر سر آن مثل اکلیل و تاج دانه برآمده و آن بلاد در است و بر بالای آن دانه
 کل آن و در اندرون مغز آن تخم ناست و گوشت آن اندکی شیرین چاشنی دار عفن و بعضی مردم
 آنرا میخورند و مغز بلاد شیر شیرین است مانند مغز بادام و آنرا بر آورده نیز میخورند و بلاد در دو قسم
 است صغیر که کپیر را بادام فرنگی مینامند و بهیات کرده بزمی باشد و غسل آن کثیر و مغز آن شیرین
 تر و ماکول است و غسل آن استعمل نیست و صغیر را بلاد را نمند و غسل آن بسیار و استعمل است
 و مغز آن کوچک و طریقه بر آوردن مغز هر دو نوع آنست که باید آنرا در آتش اخگر اندازند
 تا پوست و غسل آن سوخته گردد و مغز آن نسوزد و پس آنرا تاش بر آورده مقشر نموده تناول نمایند

جلد اول تعریف بلاد و دستور خد عسل بلاد

۹۰۳

و خوابیدن در سایه درخت آن باعث سکرو سبات و عسل بلاد در چهارم گرم و خشک و پوست
 آن در سوم و مغز آن در سوم گرم و در اول خشک و بی مضرت و بیسی و بیسیج باه و عسل آنرا غلط
 بروغن کا و یا کنجد تازه یا منکر دکان کرده باید استعمال نمود و محلل و سخن و ملطف فروج و مقروح
 جلد و جهت امراض بارده دماغی و عصبانی و رطوبتی و تقویت حفظ و ذهن و رفع رطوبات و ریح
 و تقویت اعصاب و رفع سلس البول و سیان و فالج و لقوه و رعشه و خدر و احتیاج و قطع ثانیل و دم
 و سایر آثار حلیه نافع و مضر محو و رین و محرق خون و مورت سیوست دماغ و جوشش دماغ و بدن و جوشن
 و سرسام و مایه خولیا و مصلحش روغن گردگان و منکر دکان تازه و یا جلیل و یا الشعیر و دوح و هند و
 و و متقال آن کشیده و قدر شیرین از ربع در نیم تا نیم دریم و بدش پنج وزن آن فندق
 و ربع آن روغن بلسان و سدس آن لفظ است و التخال آن در چشم چهار یا این مورت بیاض
 و رافع آن ضربق و ضماد آن با ادویه مناسبه غیر مقرر جهت جمیع امراض بارده نافع و سحر آن
 زائل کننده بواسیر و مسقط و آه اوست و پوست بلاد و بیسی و جهت حفظ سیاهی موئی
 بغایت موثر است خصوصاً هرگاه باروغن بطعم تدبیر او کرده باشند گویند چون بگریزد پوست
 بلاد را که مغز آنرا دور نموده باشند و بسیار ریزه مقروض کرده مقدار یک اوقیه آنرا در
 ظرفی کرده دهن الطعم آنقدر که از روی آن بر کرد و بران ریزند پس سبت درم لبان ذکر
 را سوده بران پاشند و زیر آن آتش بسیار طایم برافروزند تا منعقد گردد و پس بریزند و نموده
 زرد با زای هر اوقیه نیم آنک و بعد اتفاق از آتش برگیرند و در ظرف شیشه گاه دارند و بکام
 حاجت قطعه از آن بوزن بکیرم در دمان اندازند و بخایند تقویت و الخاط قومی ناید صنعت بر
 آوردن عسل بلاد بکیرن بلاد و نو نازه هر قدر که خواهند و سر آنرا ببرند و به انبر گرم نموده بگیرند
 و بفشارند و قطره روغن غلیظ که از سر آن بر آید گرفته هیچ نایند تا هر قدر که خواهند و نگاه دارند
 و این روغن بمسحی عسل بلاد است صنعت کفین روغن گردگان باشد کفین روغن مغز بادام
 دستور اخذ عسل بلاد در نوع دیگر آنست که ته دیک سفالی را موافق کردن شیشه که از آن
 توان گذرانید سوراخ سازند و دیک را بر سه پایه استوار کنند و شیشه کردن بلند را بجل حکت
 بگیرند و بلاد را پوست کنند و یا سر آنرا جدا کرده و نیم شکسته و شیشه و قدر سی لیف یا موی بر آید

جلد اول دستور اخذ عسل بلا در و طریقه خوردن بلا در

۹۰۴

اسب پیچیده بدن شیشه بگذارند و گردن شیشه را و از کون از سوراخ ته دیک برآورند و فوراً
آب کرده در زیر سپایه زیر بدن شیشه بگذارند و بالای شیشه درون دیک آتش لایم از
سرکین کا و جنگلی که بپند می آید بگویند بر آفر و زنند یا آنکه دیک را از سرکین کا و پیرکنند و آتش
کنند تا عسل بلا در بچکد و در کاسه جمع شود و هرگاه از چکیدن باز ایستد بر داند و بعد بگوید که است
که سر بلا در را بریده بر تابه آهنی یا سنگی گذارند و دسته تا درون یا مثال آنرا گرم نموده بر آن
گذاشته بنزد و بر بشارند و آنچه روغن از آن بر آید جمع نمایند و اگر با کج نرمد بگویند و اندک نمک
آب بر آن بزنند و در لته قوی اندازند و در شکم بکشند آنچه روغن در آن است بخوبی بر می آید
جمع نمایند و باید که در جمیع احوال دست و دهن و بینی را محافظت نمایند که باعث تورم آنها نگردد
طریقه خوردن بلا در چیست حفظ بدن و تقویت اعصاب و باه و استحکام لته و دندان
است که بگزیند بلا در را و سر آنرا بریده عسل آنرا بدستور مسطور گرفته جرم آنرا بریزد و بریزد
باز عسل که در آن باشد و ور نموده با مغز نارچیل ریزه کرده با کج مقشر یا غیر مقشر یا که در کان
هر کدام که باشد و خوانند مخلوط نموده بخورند و باید که جرم بلا در یک جز و مغز نارچیل و غیر آن
هر کدام که باشد از پنج جز و کمتر نباشد و ابتدا از ربع یا ثلث یا نصف دانه بقدر احتمال طبیعت
شروع نمایند و بتدریج اندک اندک بفرمایند تا یک دانه و دانه و تلخ و هفت هم بخورند و کرده
و صورت موافقت و عدم مضرت و بعضی جرم بلا در عسل گرفته را با یکی از مصلحات که مغز نارچیل
و مغز گردان و کج مقشر یا غیر مقشر است بهمان وزن سابق گویند بهمان دستور بخورند و شاید
این در ابتدا و قبل از عادت بهتر باشد و بعضی بلا در عسل ناگرفته را بهمان دستور گویند بخورند
لیکن این در ابتدا خالی از غایله نیست و باید درین ایام از ترشیهها و چیزهای نفخ و اشیاء
مضره بپاشد و یا میوه تقویت آن و یا شکسته قوت آن بالکلیه و از حرکات متعبه و هوایی
اجتناب نمایند و خوردن بلا در پیران و کهنول و جوانان مرطوب المزاج را نافع و محذور و
یا بس المزاج و جوانان را مضرت و علامت مضرت آن آنست که کسی را که مضرت بخورد
استقامت را آنچه آن اعضای آن متورم میشود و ورم رخت مختلف از قبیل تبخیر و اسهال
آن حتی المقدور خارج نیست بخور بلا در را زائل کننده دانه بوا سیر و مسط آن است

جلد اول فصل در بیان مرکباتیکه در آن بلاد است از انجمله فقر و یا

۴۰۵

صنعت آن کو دی بکند و اندک آتشی در آن گذارند و یکدانه بلاد را بر آن بگذارند و بر آن
 قوری آتش و بر آن بنشینند تا دو دان بر آن دانه برسد و در سه چهار دفعه نهایت هفت هشت
 دفعه زائل خواهد شد و یا در زیر یک کلبی یا غیر آن که آنرا سوراخ کرده باشند و معکوب کنند
 و در زیر آن دو دکنند و بر آن نشسته دو دانه بگیرند فصل در بیان مرکباتی که
 اصل و عمود در آنها عمل بلاد است و از انجمله فقر و یا است بدانکه
 فقر و یا لغت رومی است و نامیده اند این دو را با سیم فقر و یا بسبب آنکه عمود و اصل و اصل
 بلاد است و اول کسیکه استنباط این معجون نموده فقر و یا است پس زیاده کرده بر آن و یا
 جالینوس شیخ رئیس گفته که این معجون نافع است از برای فالج و مانند آن از لقوه و سترخا
 و جلای دماغ و بد و تندی ذهن کند شیخ داود الطائفی گفته که اعظم نفع آن که من تجرب
 کرده ام از این معجون تقویت خفط است و دفع نسیان و بلاد و فالج و لقوه و عرش
 و نیز از نفع عظیم است از برای اوجاع مفاصل و عرق النساء و اوجاع کلیه و مثانه و هر مرض
 بار و صرع و سترخا و سوط کرده میشود آن آب مرزنجوش از برای شقیقه و دوار و حث
 میدد با صره را از روی تجربه این جز که گفته که سوای منافعی که شیخ رئیس از برای آن
 ذکر کرده آنرا امتحنت کلی است از برای دوار بلغمی و نسیان و صرع و صداع بار و اوجاع
 معده و سینه و جمیع درون که از برودت باشد صنعت آن به نسخه شیخ رئیس سبل الطیب
 موزع عنان سلیخه سیاه سانج نندی اقیقون نقاح اندر قرقفل حب لسان ریلو پنجه از
 هر یک دو درم حب البان مقشر زنجبیل صبر سقوطری از هر یک اوقیه مصطکی عمل بلاد و قرقفل
 از هر یک سه درم غار قیقون شش سفید دو درم و در نسخه شاپور هشت درم است ایرسا و قیه
 پوستیخ راز یا نه سه رطل سرکه انگوری که نه رطل او و به کوفته پنجه پوستیخ راز یا نه رسته
 روز متوالی در سر که بنجیدند پس در یک تنگی یا در یک گلی کرده با شش ملائم بچوشانند تا سه چهار
 بچوش بخورد پس با لایند و قفل آنرا دو دکنند و سرکه را با ده رطل و نیم محصل مصفی در
 همان دیک کرده با شش ملائم بچوشانند تا بقوام آید پس او را کوبیده را با آن بسروشند و بعد
 از ششماه استعمال نمایند شری یک درم باب نیم گرم و غذای گوشت بخورند صنعت فقر و یا

و سید اسمعیل در ذخیره گفته که قوت این معجون تا ده سال بانی میماند و قول نهراوی و سحر
 صحیح است که گفته اند قوتش تا چهار سال باقی است و شترش از یکدرم تا یکتقال است و بهتر است
 که استعمال کنند این معجون را که شایخ و مرطوبین و مبرودین در فصول بارده انقرویا یکدرم
 که شایخ رئیس در قانون ذکر کرده و گفته که نافع است از برای جمیع اوجاع معده و از برای صداع
 عینق و داو معده و جنون و نهان و وجع کبد و طحال و کلیه و از برای برو دت مزاج و اوجاع
 ارحام و فقرس و جذام و امراض سوداوی و نسجه این جزله و نسجه شایخ داو و الطاکلی قریب
 باین نسجه اند و اندک اختلافی دارند صنعت آن سنبل الطیب موزعفران سیله سیاه سافج
 بندی افیمون اقراطلی از خرملی حب بلسان ریونیدینی قرفل حب البان مقشر نخیل سفید صبر
 سقوطری مغل ازرق مرکبی روغن بلسان از هر یک یک اوقیه مصطکی عسل بلاد و غار یقوت
 بیش سفید از هر یک شش درم ایرسا و اوقیه پوست نخل راز یا نه سه رطل سرکه انگوری سه رطل
 پوست نخل راز یا نه راسه شبانه روز در سرکه انگوری بجایانند پس در و یک کرده جوش
 دهند جوئی اندک و ببالانند و بشارند و قفل از ایند ازند و سرکه را با یک رطل و نیم عسل مصفی در
 یک سنگی کرده باکش انکشت بقوام آورند و اوویه را کوفته بخته بان مخلوط نمایند و بعد از ششماه
 استعمال نمایند شترش یکدرم با آنچه مناسب باشد انقرویا و یکدرم مقول از قرطابین صهار
 بخت نافع است از برای جمیع امراض بارده مزمنه چون فالج و استرخا و لقوه و اوجاع بارده
 مفاصل و فقرس و این معجون پیران و سرد مزاجان را نافع است و سیاهی موی را نکاه دارد
 صنعت آن بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی از هر یک سی و شش درم شونیز بیست و چهار درم
 سیل بو اصف درم طباشیر سفید سه کوفی عسل بلاد از هر یک شش درم فلفل و فلفل نخیل
 فلفل مویه انیسون از هر یک دو انده و درم اوویه را کوفته بخته فانیذ سجری شصت درم فانیذ
 و راب بقدر کفایت حل کرده اوویه را بان بپزند و در سبوحه لعابدار خضر کرده در جوف
 گفته و چون سه ماه بگذرد بخار بر نهد و بعضی گفته اند که بعد از ششماه که در جوف کهنه باشد استعمال
 نمایند و مزاج آن گرم است در یکدرم نیم و خشک است در آخر درجه دوم انقرویا و یکدرم سیاه
 است در منافع انقرویا صهار بخت و مضرع را بنهایت مفید است صنعت آن پوست بلبله

کاجلی پوست بلیه آنکه منفی کشیده خشک متعش اسطوخودوس از هر یک پنج درم زنجبیل
عود الصلیب صغیر فارسی غسل بلا در از هر یک سه درم جذبه بیدستر یک درم غسل سفید مصفی سه
وزن اوویه بدستور معجون سازند شربتیکرم با آب گرم انقردیا و یک درم برص و بقی
وفالج و نسیان و استرخار بنهایت نافع است صفت آن بلیه سیاه پوست بلیه آنکه منفی
از هر یک سه درم کندرزوفای خشک زنجبیل فلفل غسل بلا در از هر یک پنج درم غسل مصفی بقدر
ساجت بدستور معجون سازند و این معجون گرم است در سه رجب درجه اول و خشک است
در آخر درجه دوم شربتیکرم از آن یک درم با آنچه موافق باشد از اشربه القردیا معروف
بسدل المزاج و آنرا القردیا کبیر نیز نامند لقوه و رعشه و فالج و برص و خدر و نسیان و
صداع بار و وضع و جمیع امراض بلغمی را نافع است و حفظ را زیاده کند و با ضمه را قوت دهد و با
را بفراید چنانکه بلغمی مزاج را بچ دوائی در امر با بهتر ازین معجون نیست و یرقان و جمیع
امراض حادثه از سردی را نافع است صاحب اختیارات بدین گفته که کسانی را که بلغمی مزاج
بودند امر کردم ایشان را با استعمال این معجون بجهت قوت با به بسیار پسندیده داشتند
و در قوت حفظ و ذین و دفع نسیان و فالج و لقوه و همه رنجهای حادث از سردی بنهایت
سودمند است صفت آن زنجبیل عاقر قرحا شونیزوج ترکی قسط تلخ غسل بلا در از هر یک سه درم
سبب خشک حلیت حب الفارز راوند مدح حبیطا نا حبالبان شیطرح هندی خردل سفید
جذبه بیدستر از هر یک پنج درم اجزای خشک را کوفته بخینه لعسل بلا در سه شته برغون
منقردکان جرب نموده با غسل مصفی سه وزن اوویه معجون سازند شربتیکرم
تا یک شقال و در نسخه اختیارات بدین فلفل و دار فلفل از هر یک ده درم اضافه این جز باشد
و وزن غسل بلا در چهار شقال و نیم است و در نسخه دیگر بجای زنجبیل حبالبان فلفل دار
فلفل از هر یک ده درم داخل است القردیا کبیر به نسخه نجیب الدین سمرقندی که با سه درم
کبیر و در قرا بادین خود ذکر کرده گفته که این معجون برای فالج و لقوه و سکنه است و سفید
از برای برص و بقی و کزیدن عقرب و جمیع امراض بارده و از برای تشنج رطب و نسیان و این
در ساعت بدن را مشغول میازد و عرق می آورد و سوزاوار آن است که چون خورده شود

چیزی نباشد تا عرف او در صنعت آن عاقل و حازم نباشد شونیز قسط تلخ فلفل و از فلفل و ج ترس
از هر یک ده درم مرکبی صافی بر یک سداب طلیت خطیا تا زرد او ند و در ج حب انار شیطج هندی
جند بیدستر خردل از هر یک پنج درم عمل بلا در خچدرم او و به را کوفته بچخته بروغن مغز گردکان و
عمل بلا در چرب نموده بعمل مصفی معجون سازند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتیکردم القردیا
صغیر منافع آن قریب است با فقر دیای صهار تحت صنعت آن بلبله سیاه پوست بلبله آله متقی از هر یک
ده درم سعد کوفی سنبل الطیب کنگره و ترکی فلفل زنجبیل عمل بلا در از هر یک پنج درم او و به را کوفته بچخته
بروغن مغز گردکان و عمل بلا در چرب نموده بعمل مصفی سه وزن او و به معجون سازند شربتیکردم
بعد از ششماه از ساختن آن استعمال نمایند و در نسخه دیگر القردیا بجای بلبله سیاه پوست بلبله کابل و اصل
القردیا می صغیر دیگر نافع است از برای صلابت سپرز و سده و درد معده و کرده و مثانه و
تپهای کهنه صنعت آن خطیا و رمی فلفل سیاه از هر یک شش درم قسط تلخ مرکبی صافی سافج هندی
ریوند چینی سنبل الطیب از هر یک هفت و نیم مثقال او و به را کوفته بچخته بروغن مغز گردکان و عمل بلا در
خچدرم چرب نموده بعمل مصفی سه وزن معجون او و به سرشته معجون سازند و در ظرف چینی نگه دارند
و بعد از ششماه استعمال نمایند شربتیکردم القردیا می ملین صرع و فالج و لقوه و عرشه و سحر
اعصاب نافع باشد و دماغ را از اخلاط پاک سازد و وزن را تیر کند و حفظ را زیاده کند و پیران و
سرد مزاجان را موافق باشد و طبع را نرم دارد و صنعت آن سنبل الطیب سیله سافج هندی
فونوزعفران درمنه شترکی اقمیون قحاج از خرد ریوند چینی حب بلبلان قر قفل از یک دو درم حب الالبان
متش زنجبیل از هر یک یک درم مصطکی و از فلفل از هر یک سه درم غاریقون ایرسا از هر یک دو درم
صبر زرد و ده درم پوست بچ را زبانه سه رطل سرکه کهنه سه رطل پوست بچ را زبانه سه رطل
در سرکه بچشانند و در یک سنگی بچشانند بعد از چهار جوش از آتش فرو گیرند پوست بچ را زبانه
را باندند و بفشارند و جرم آن را بنیدازند و صافی کنند با سه رطل و نیم غسل صافی بقوام آورند و سه
درم غسل بلا در اضافت کنند و بلا و به کوفته بچخته بپوشند و بعد از ششماه مقدار یک درم باب
تیم گرم بخورند القردیا می دیگر منقول از شرح اسباب و علامات نسیان و فالج جمیع امراض
و مانی که از غلبه بلغم و رطوبت باشد و مود مود و این معجون از موده قدماست مخصوص از برای نوح

جلد اول نسخ انقرو یا و فصل در بیان جوارشائیکه اصل و نمودار آنها بلا در است ۹۱۰

حافظ حضرت آن عمل بلا در یک اوقیه صبر سقوط می شست متقال نار یقون بیت و چهار متقال
سلیمه در زراوند و ترک زعفران و ارجینی مصطکی رومی از هر یک شش متقال قسط تلخ و تخم سیاه
فلفل سفید از هر یک هشت متقال انیمون یک اوقیه اجزا کوفته نیمه با سه خندان عمل کف گرفته
بهر شند مقدار شربت بعد از ششاه یک متقال باشد باب گرم فصل در بیان جوارشائیکه
اصل و نمودار آنها بلا در است جوارش بلا در معروف بجوارش البلوک که
آزاد و آراسته نامند بسبب آنکه ظاهر نمیکرد و تمام منافع آن مگر آنکه استعمال کرده شود یک
سال تمام که در آنوقت تمام منافع ظاهر میگردد و این جوارش را جوارش سلیمان نیز نامند منافع
و خواص این جوارش را بسیار شمرده اند از جمله آنکه منع سفید شدن موی میکند مگر آنکه سفید شده
باشد و اسهال اخلاط بارده میکند و نافع است از برای ضعف معده و سوء هضم و از برای اوجاع
معده و اوجاع سرد صلب و فالج و صرع و تقوه و نسیان و دوار و تشنج معروف بکبر از و محل علاج
شنج رئیس گفته که این دوا بی ملوک است حکایت کرده اند که ملوک باین دوا مدوا و امیکرده اند
و این دوا نافع است از برای ناصور اسود و ابیض و احمر و لال و صفرت و ابرده و ضربان مفاصل
و جلای باصره و زیاده میکند قوت جمیع از یاد و تالی ظاهری و نیست از برای این جوارش ضرری
و از استعمال این جوارش گرم میگردد مزاج متقال آن تفسیر کلام شیخ مراد از ناصور اسود و بقی است
و برص اسود که عبارت از تو بای اسود است و مراد از ناصور ابیض برص ابیض و بقی ابیض است
و مراد از ناصور احمر جذام است و مراد از لال و انهای بومیر است و سایر تالیل و غذا که در بدن
نهم میرسد و مراد از صفرت یرقان صفردی است و صفرت رنگ بسبب ناس و مزاج کبد و گفته اند هرگاه
فر گرفته شود از این جوارش کیسال تمام هر روز بلا فاصله پس صالم میگردد و اندک عمر فر گیرند که از این
عز و جل و یکیکه کیسال تمام این جوارش را دواست کند باقی نمی ماند در بدن او مرضی از امراض
مادی مگر آنکه آن مرض زایل میگردد و بامر الله تعالی صفت آن به نیمه شیخ رئیس بلیه سیاه
بلیله متقی آله می آید یک سی و شش متقال شونیز میت و چهار متقال فلفل سیاه و نیمه جلیل و فلفل
فلفل موی از هر یک بیت و دو متقال نار شنگ قطعه صغیر سعد کوفی از هر یک دو متقال کباب
چینی عمل بلا در از هر یک شش متقال اجزا را جدا جدا کوفته نیمه پس وزن نموده که اوزان هیچ جزا

تمام باشند پس اجزاء را مخلوط کرده شش صد مثقال فانیذ بخاری در پاتیل پاکیزه کرده با آتش ملایم بگذارند و آب بر فانیذ باشند تا که آخته شود پس اجزاء داخل کرده حرکت دهند تا نیکو مخلوط شوند پس برداشته بگذارند تا گرمی آن شکسته شود پس آنرا بنادق سازند هر بندقه دو مثقال و ربع مثقالی و دست را چرب نمایند بزیت یا بروغن منور که در کان یا بروغن کاو و وقت ساختن بنادق پس بخورند از آن هر روز یک بندقه و این جوارش سید و اناست و سیکه جوارش میخورند باید که از ترشی با اولیات پیر بکنند و مزاج این جوارش گرم است در دوم خشک است در سبط درجه سوم جوارش بلاد در پنجه این جزله گفته که این جوارش سرور و اناست و هر کس که یک سال باین جوارش مداومت نماید باقی عمرش صحبت میکند و هیچ علت در بدنش نباشد مگر آنکه بکلی راضی گردد و خوردنش هیچ زیان ندارد و صفت آن بلبله منقی آله منقی بلبله سیاه از هر یک شش و شش مثقال شونیز بیت و چهار مثقال فلفل اصطخرک دار فلفل زنجبیل فلفل سیاه از هر یک و مثقال کباب چینی عسل بلاد از هر یک شش مثقال اجزاء را جدا جدا گرفته بجخته و زن نموده بهم آمیخته شش صد مثقال فانیذ را در یک روغن پاک کنند و با آتش ملایم بجوشانند بعد از آن که بقدر حاجت آب در آن کرده باشند و بقوام آورند و او را در آن داخل کرده بر هم زنند و دست را بروغن کاو یا بروغن کر دکان یا بزیت چرب نموده بنادق سازند هر یک بقدر دو مثقال بگذارند و نیم و هر صبح یک بندقه را با آب سرد حل کرده بخورند صفت این جوارش پنجه شیش و او را اطفاکی پوست بلبله زرد بلبله کابی بلبله سیاه بلبله آله منقی از هر یک شش و شش مثقال شونیز بیت و چهار مثقال کباب چینی و دانه مثقال عسل بلاد در مصطکی از هر یک شش مثقال فلفل سیاه فلفل دار فلفل زنجبیل از هر یک و مثقال سافور هندی کشتال شکر سفید صافی شش صد مثقال شکر را بقوام آورند تا قریب بانقاده رسد پس او را در کوفته بجخته و بعسل بلاد در پیچند و در ظرف چینی پهن کرده شکر را بقوام آورده بر آن ریزند و نیکو بر هم زنند و بگذارند تا سرد شود و بطریقی لوزیات بریزند و بگذارند و غالب آنست که استعمال کرده شود بعد از طعام و سیکه یا غلیظه در بدن او بسیار باشد تا بخورند و سیکه بخار بسیار در بدنش باشد وقت خواب بخورند و شربت دو مثقال و همچنین شربت اکثر جوارشات و مثقال است صفت این جوارش

به نسخه حکیم میر محمد مومن گفته که این جوارش بجهت اسکندر ترتیب داده شده و چون یکسال تمام استعمال کرده میشود و آنرا دوا را سنده نامیده اند و در دوا را سنده مذکور خواهد شد صنعت این جوارش به نسخه دیگر گفته هر که یکسال تمام بدوام بخورد باقی عمرش بصحت گذرد و هیچ عارضی در اندرون وی نماند و همه را بکلی بیرون آورد و ماضی و مرده و فاضل را ببرد و روشنائی چشم را افزاید و شهوت باه را زیاده کند و اشتهاهای طعام آورد و فواید این جوارش بسیار نوشته و بالجملة جمیع امراض را نافع بود و در ذکر خواص آن با طریقی اختصار را میسوزد و ششم بلبله سیاه اشق دار فلفل زنجبیل فلفل مریدانه هر یک میت و دو مثقال کبابه پنبی عسل بلادرانه هر یک شش مثقال همه را جدا جدا کوفته بخته و وزن نموده دریم آمیزند و عسل بلادرانه آمیزند پس دیگر نان قلمو نموده را بر آتش ملایم نهند و اندکی آب کنند و سه صد و پنجاه مثقال فانیذ جید را کوبیده اندک اندک در آن کنند تا که اخته شود بعد از آن ادویه در آن ریخته و بر سر تند و بردارند و دست را بر وزن مغز گردکان چرب نمایند و اقراص سازند هر قرصی دو مثقال و یکدانه نیم و مریدانه یک قرص را با آب سرد بخورند و در آن سال که این دوا را استعمال میکنند از بقول و کثرت شیبها و تبنيات و همچنین هر که این جوارش بخورد و در دوائی که بلادر و عسل بلادر و در از خوردن مطلق محوم خواه انعام و خواه طیور و خواه از سماک پرنیز واجبست زیرا که از خاصیت بلادر و عسل بلادر افساد محوم است جوارش بلادر سسی بجوارش حبه الخضر نافع است از برای استمرا و استمرا بطن و بروت معده و اشتهاهای طعام و بواسیر را مفید باشد و بدن را فربه کند و حفظ بقرااید صنعت آن به نسخه شیخ زمیسی که در قرابادین قانون ذکر کرده عسل بلادر حبه الخضر اکثرا منقش از هر یک یک استار شکر طبرزد میت و چهار استار پوست بلبله کابلی پوست بلبله آمله منقش زنجبیل دار فلفل برنگ کابلی منقش سافور هندی شیطرج هندی از هر یک چهار درم فلفل مریدانه سبزه از هر یک دو درم کوفته بخته اول مرتبه ادویه را عسل بلادر سه شسته بروغن مغز گردکان چرب نموده پس عسل مصفی بقدر کفایت بسرشد و نگاه دارند و شربت این جوارش دو درم با مخض کا و طعام در مدتی که این جوارش خورده میشود باید که شیر برنج باشد و گوشت نخورد و گفته اند که این جوارش گرم است در وسط درجه سوم خشک است

در آخر درجه سوم صفت این جوارش به نسخه ناین جزله جبهه بخش که آنرا بفارسی کسودان گویند
 و بن نیز نامند و ون نیز گویند و غسل بلاور و کجی مقشره از هر یک بیست و چهار استعمال است
 بلبله کابلی پوست بلبله شیر آمله منقی زنجبیل و ار فلفل بنمک کابلی مقشره سافج بندی شیطرج بنفشه
 از هر یک چهار درم قرضل مرزنجوش ببا سله از هر یک یک درم نبات سفید نیم من ادویه کوفته
 بنیخته بانگ روغن کاو و غسل بلاور چرب نموده با غسل شغل خالص بقدر مناسب بقوام
 آورده بدستور مقرر جوارش سازند و بعد از ششاه استعمال نمایند شربنی دو درم با دوغ کاو
 بنوشند جوارش بلاور صغیر نافع است از برای سردی مزاج و جمیع امراض بارده ببلغمیه و در معده
 و ریاح رنک را نیکو گرداند و نسیان و سکنه را نافع بود و صفت آن پوست بلبله کابلی بلبله سیاه آمله
 منقی از هر یک سی درم کندر زوفای خشک از هر یک شش درم زنجبیل فلفل غسل بلاور
 از هر یک پنجر درم روغن منکر و کان هفت درم ادویه کوفته بنیخته لعسل بلاور شربنی
 که در کان چرب نموده با سه وزن مجموع ادویه غسل مصفی مرتب نمایند و بعضی وج تسک و سعد
 کوفی از هر یک پنجر درم به اجزای این جوارش می افزایند و در پختنالت میگرد و داقوی و عمل
 و بعد از ششاه استعمال نمایند شربنی از یک درم تا دو درم جوارش بلاور کبیر قوی از جوارش
 بلاور صغیر است و جمیع افعال و مبدل مزاج بار دست و نافع است از برای جمیع امراض بارده
 و ببلغمیه مانند فالج و لقوه و سکنه و تشنج و رعشه و لدغ عقرب و سموم بارده صفت آن عاقر قرحا
 زنجبیل شونیز قسط شیرین فلفل و ج ترکی از هر یک ده درم برک سداب حلیت جبطیا نازراوند
 مدحج حب الفار چند بیدستر خردل شیطرج بندی غسل بلاور از هر یک پنجر درم روغن منکر و کان
 مجموع ادویه کوفته بنیخته لعسل بلاور شربنی روغن منکر و کان چرب نموده با سه وزن مجموع
 ادویه غسل سفید مصفی مرتب نمایند و بعد از چهار روز استعمال نمایند شربنی مثل بنده و هرگاه خورده
 شود دو ساعت خود را بپوشند که عرق آید و در شنج و دیگر وزن روغن منکر و کان سداب
 جوارش بلاور به نسخه حکیم معصوم از نندیان است نسیان بر طرف کند و حفظ را زیاده و وزن را
 نیز گرداند و لون را صاف سازد و ببلغمی مزاج و پیران را موافق بود و صفت آن فلفل بلبله کابلی
 بلبله زرد آمله مقشره از هر یک چهار درم چند بیدستر دو درم قشر اترج غسل بلاور قند سفید قسط

حب الفار سعد کوفی از هر یک شست مثقال اجزا کوفته بنیجه بروغن کاو و غسل بلاور ملوث کرده
و با سه چندان غسل کف گرفته بپوشند و بعد از ششماه استعمال نمایند شربتی دو درم جوارش بلاور
صالح از برای وجع معده که مزمن شده باشد و از برای سردی مزاج و شیان و رنگ روزانیکو و
و کز و ذین را لطیف سازد و وجید گرداند و خواص بسیار دارد و این جوارش از حکماست و گویند که از
سیلان بن داود علیه السلام صنعت آن به نسخه شیخ رئیس که در قرابادین قانون آورده بلیله سیاه
بندی پوست بلیله شیر آمله منقی فلفل دار فلفل چند بیدستر از هر یک چهار درم قسط تلخ منج بلاور
کابلی مقشربات سفید حب الفار از هر یک دو از و درم سعد کوفی شست درم اول مرتبه بلاور
را مقشر نموده نرم بگویند و باقی او ویه را کوفته بنیجه غسل مصفی مسکه کاو و مساوی درم شش
و بقوام آورند و او ویه را بلاور کوبیده مخلوط کرده در غسل مروغن بقوام آورده مخلوط نمایند
تا منفق شود و بعد از ششماه استعمال نمایند شربتی دو درم بابک تلخ کرفس و رازیانه و شعل این جوارش
باید که نگاه دارد و خود را از تعب و غم و خون و آشامیدن شراب بسیار و جماع و باید که غذایی گوشت بخورد
و مزاج این جوارش گرم است و در اول درجه سوم صنعت این جوارش به نسخه ابن جریر پوست بلیله کابلی
پوست بلیله آمله منقی فلفل سیاه دار فلفل از هر یک چهار درم برنگ کابلی مقشربل و قسط تلخ حب الفار
سعد کوفی از هر یک شست درم او ویه را غسل بلاور و قدیری روغن کاو و چرب نموده با غسل مصفی سه و
او ویه ترکیب نمایند و بعد از ششماه استعمال نمایند شربتی دو درم بابک کرفس جوارش بلاور این جوارش
از غایت فعل فریه نمودن جوارش مسمن نامند نافع است از برای بوی اسیر و سوء هضم طعام و باده زاریاده
کند صنعت آن به نسخه محمود بن الیاس شیرازی در قرابادین حاوی صغیر فلفل پنجبیل از هر یک ده درم
دار فلفل سی درم فانیه و من منکر دکان مقشربل مقشربل از هر یک پنجاه درم بلاور مقشربل عدد
و در نسخه اصل حاوی بلاور دیده نشده اجزا را کوفته بنیجه لعسل مصفی بپوشند شربتی که مثقال صنعت
این جوارش به نسخه حکیم محمد بنون که در نسخه آورده و پنجبیل ده استار و دار فلفل سه ستار شیطری
دو استار مثقال پنج استار فانیه چهار صد و پنجاه مثقال منکر دکان مقشربل مقشربل از
هر یک بیست درم و در نسخه دیگر ده مثقال است بلاور مقشربل پنج عدد بلاور کوبیده و در یک او ویه
روغن کچالاند و صافی نمایند و او ویه را کوفته بنیجه با آن بپوشند با سه چندان او ویه فانیه سنجری

جلد اول نسخ جوارش بلاد در حلوای بلاد در دل پیره بلاد

۹۱۵

که اخته بقوام آورده بپوشند جوارش بلاد را بن ماسور مستقول از زلفا و بن افندی صالح طبعی کیم
باشی ایسم سلطان قیصر و دم جهت زیادتی تحفظ و عقل و نافع از برای اصحاب مطالعه و مقوی حده
و امعا و تصفیه بخون و مقدار شترش بکیرم تا دو درم پانزده راز یا نه است صفت آن فلفل در فلفل
پوست بلایه کابلی آمله منقی پوست بلایه چند سید ستر از هر یک دو درم قسط تلخ بلاد در شونیر حب
از هر یک شش درم سعد کوفی چهار درم نبات سفید شتر زده درم بعد از سخی بلین بر روغن کا و چرب
نموده بعد از یک روز با سه وزن عمل سفید مصفی بپوشند جوارش بلاد در سخی بجوارش سمن
فرهی آورده و طعام بضم کند و شتهای طعام آورد و بوسه و سپرز را سود دارد و صفت آن
زنجبیل ده درم دار فلفل سه درم فلفل دو درم شیطرح ندی دو درم شقاقل خنجرم فانیست
و پنج درم شکر دکان کچد مقل از هر یک بیست درم بلاد در پوست جدا کرده پنج عدد بلاد در کوبیده
در پارچه نازکی کرده در یک اوقیه روغن کچد بالند تا شیره آن بر آید و صافی نموده ادویه را کوفته
بپخته با آن روغن چرب نموده فانیذ را در آب بکند و بکند و بقوام آورده ادویه را با آن بپوشند
تا منفقه گردد و همان گرمی بر کنج را ن خاد نمایند اسپهال صغیر کنند و بر بالای ناف اسپهال سودا
و بر و کین و پیکاه اسپهال بلغم و هر گاه با آب سرد بشویند قطع اسپهال شود جوارش بلاد در سمن
رابع بوسه و تقویت باه و بضم طعام نافع است و موافق مزاج پیران است صفت آن زنجبیل کوبیده
طبی دار فلفل سه سیر شیطرح ندی دو سیر شقاقل پنج سیر فانیذ چهار عدد و پنجاه مثقال شکر دکان
مقل کچد مقل از هر یک ده مثقال ده عدد بلاد در کوبیده در سه اوقیه روغن کچد خیسانیده
بدست بالند و صافی نموده ادویه را با آن چرب نموده و یک وزن و نیم فانیذ را بقوام آورده
جوارش سازند شترش بکیرم حلوای بلاد در مستقول از خلاصه التجارب گفته که از مخترعات اهل
هند است و در منافع قریب بجوارش بلاد در سمن صفت آن عمل بلاد در یک جزو روغن کچد تازه و جوی
در هم نموده آرد و میدیه را با آن بریان گفته اند که دستور حلو است پس بقدر کفایت عمل
بر آن رسیده بر هم زنند و بکام فرو و آوردن فلفل زنجبیل و اسپهال با و آن جویز بود و کنگر
از هر یک جزوی سائیده بپخته بر آن ریزند و نیکو بر هم زنند و فرو و آورده و در ظرف چینی نگاه دارند
هر روز مقدار ده مثقال تناول نمایند و بلاد در از صنعت اطباء هند است و منافع

جلد اول فتح دوا رسنه و دین البلاء در

۹۱۶

بسیاری از برای آن ذکر کرده اند و گفته اند نافع است از برای اکثری از امراض مزمنه و باید که خدا
نوشته آن گوشت بریان بر وزن کاه و باشد می فرماید که هرگاه بلاء در مرکبات خورده شود
واجب است بر سیر از خوردن گوشت چه بلاء در مفسد گوشت است چه در خارج و چه در بدن و لهذا ابو جبر
آنکه از انزای قوت قوی است در تریاق فاروق گوشت افنی در و داخل است نکرده اند صفت آن
بلاء در یکسیر پوست بلبل زرد نیم سیر مویته یعنی سعد نیم سیر و ار فلفل فلفل سیاه فلفل سیاه از هر یک سیر یک
قرنفل نه دانه کل و ناه و پنج سیر قند سیاه دو وزن همه ادویه را نیکو نموده قند را بآب گرم حل کرده همه را
در ظرف کلی متصل کرده در سر کین آب دفن کنند تا بنشیند و چون بنشیند بپالانند و بکار برند و این
را اگر عرق کشند بهتر است و دوا رسنه این دوا جوارش بلاء در است و جوارش اسکندر نامند بخت
آنکه از برای اسکندر ترتیب داده اند چون در تمام سال احتمال میشود آنرا دوا رسنه نامیده اند
و آنرا جوارش اللوک نیز نامند خواص آن چون یکماه خورده شود موی سفید را سیاه کند و چون
تمام سال مداومت کرده شود معده را قوت دهد و باصره را قوی گرداند و لکنت را از زبان و برود
احصا ب و عروق را برسد و در تنقیه کرده و مثانه و باه و قوه با صبره و قوت حفظ و رفع امراض بلخی و
سوداوی و جزام و بیهوش و برص و بواسیر و حفظ حرارت غریزی بی نظیر است صفت آن پوست
بلبله کابلی بلبله سیاه آنکه منقح از هر یک سی و هشت مثقال پوست بلبله شونیز از هر یک بیست و چهار
مثقال فلفل سیاه و ار فلفل از یک بیست و دو مثقال زنجبیل فلفل سیاه و نار مشک قله صغار از هر یک
دوازده مثقال کبابه چینی بلاء در منقح از هر یک شش مثقال زنجبیل بیست و چهار مثقال اشق دوازده
مثقال مویز منقح منقح خیار از هر یک هفت مثقال نبات سفید شش مثقال ادویه کوفته نیمه نباتات
بسرشند و سه عدد و شصت و پنج قسمت کرده اقراص سازند و هر روز یک قرص را تناول نماید و در نسخه
ذخیره پوست بلبله زرد و زنجبیل و مویز و تخم خیار نیست و در نسخه دیگر اشق و شونیز داخل ندارد و در نسخه
دیگر سعد کوفی و فستقین از هر یک دوازده مثقال داخل است و در نسخه دیگر وزن فلفل بیست مثقال
و تخم خیار بیست و چهار مثقال است و دین البلاء در از تالیف قدماست بخت بواسیر و جیم امراض
بارده و تحلیل باج غلیظ عظیم النفع است صفت آن اشق افیون زرب بسفایج نستی حبلسان منقح
با دانه مقش خر خرق سفید فلتیج سیطیر بندی از هر یک شش مثقال قرنفل جوز بواز زنجبیل خولجان

دار چینی بلاد و جند سید ستر از هر یک پنج مثقال سعد کوفی برک مورد مرز نجوش حلبه اسپند جبهه
حب الخروع از هر یک ده مثقال آشته ورق الغار فلفل سپستان از هر یک چهار مثقال غسل
مصغی روغن کا و لفظ سفید روغن یاسین قطران روغن حب الخروع دهن الغار از هر یک
سیزده مثقال زیت سفید سه صد و پنجاه مثقال آب صافی هزار مثقال با نشی ملائم بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند در شیشه نگاهدارند و دهن بلاد و دیگر جبهت استرخامی عصیانج
و لقه و امراض بارده نافع است نهایت محلل ریح است صنعت آن سنبه الطیب دانه بیل و
فلفل و ج ترکی شیطیح بندی راسن دار فلفل جوز الفی بلاد راسن از یانه قطع تلخ بوزیدن
زرباد و روغن عقری از هر یک پانزده مثقال نکوفته با شیر و آب از هر یک پانصد مثقال روغن
کنجد و نسبت و پنجاه مثقال بجوشانند تا آب و شیر برود و روغن بماند در شیشه با احتیاط نگاهدارند
عرق بلاد و جمیع امراض بارده بلغمیه و اوجاع مفاصل و تشنج استملانی بار و دیگران را موافق
است صنعت آن بلاد پوست بلبله کابلی زرد و چوب از هر یک دو و نیم انار بند سی سیکله که کهنه
یک پوتیه نامند نیم انار و نیم باوقند سیاه بیست و دو انار قلع بلاد را و در کرده زرد و چوب
را نیم کوفته تمام اجزا را در خم کرده آب گرم بقدر لائق بران ریخته و سر آنرا بسته و در سکنین
اسب دفن کنند تا بسجوش آید و فرو نشیند که نکال سیکلی آن است پس از عرق کشند که
شش انار بر آید و باز آنرا عرق کنند که دو انار بر آید شش بی از آن دو درم و هر روز اندک
اندک مقدار ثلث درم میفرمایند تا به بیست درم که مقدار موقوفه است برسد و بعد از آن شروع
کیمی نمایند جهان ترتیب که افزوده اند تا به دو درم برسد و باید که ناشتا بخورند بلکه هر روز یک نان
روغنی بی نمک آورده بروغن کا و چرب نموده اول یک لقمه از آن بخورند و بالایی آن عرق را نیم
نان را بالایی آنمیل فرمایند و هر وقت سوزشی در اندرون معلوم کرد و چیزی نتواند نمایند
زائل میکرد و این عرق آشتهای طهام می آورد و تقویت باه می افزاید و باید که از ترشی
و بلوی و خوردن گوشت بسیار اجتناب نمایند مرید العمز از مخمرات صاحب خلاصه التجارب
صنعت آن بلاد یک جز و کنجد سفید مخمر و جز و فلفل قرص در چینی از هر یک سه جز و شش
نصف جز و پوست بلبله کابلی آنکه منقذ از هر یک چهار جز و تخم جوز نامثل نصف مجموع او و اول بلاد

جلد اول نسخ لبائنه الطولونیه و معجون بلاد و تعریف بلسان

۹۱۸

و کجدار با هم نیکو سخی کنند آنگاه باقی ادویه کوفته بخیچه بان خلط نموده باز سخی نموده با سه وزن
مجموع ادویه بصل مصفی بقوام آورده پس شند شربتی مقدار فندقی محرور المزاج را بالای طعام و مبرور
المزاج را ناشتا بخورند لبائنه الطولونیه چیست رفع سرعت اثرال و تقویت باه مفید صنعت آن بلاد
مقشهر یک ادویه کندر پیرم جو شیر و درم سندر و س کدیرم سقمونیانیم درم ادویه کوفته بخیچه در وزن
حب الخروع تا یک هفته بخسینند پس بچوشتانند و خوب سازند و عند الحاجة و وقت مجامعت نیم درم
آنرا بخانید معجون بلاد و حب تقویت اعصاب استحکام دندان و کثه و دفع جمیع امراض بارده
رطبه مانند فالج و نقوه و استرخا و عرشه و سکه و لیث غرض و لیسان و تشنج امتلائی و اوجاع مفاصل
و وجع و رک و عرق النساء و نفرس و سایر امراض عصبانی و شرب سموم بارده و کرمین جانوران
سمی بار دمانند عقارب نافع و تقویت معده و دماغ و اعضای تناسل و آلات بول نماید و بالجملة منافع
بسیار دارد و مبرور المزاج و پیران را و محرور المزاجان و شبان را مضر صنعت آن مضر بلاد و حب الفار
برنگ کابلی مقشهر کجدار مقشهر از هر یک درم خند بیدستر دار فلفل بلبله سیاه پوست بلبله آنکه منفی
سعد کوفی قسط تلخ از هر یک هفت درم پوست زرد و اترج عاقر قورخاز بخیچیل درم و فلفل طویل و مدراج و منبیز
عود بلسان حب بلسان خطیانا عود الصلیح و دندی ایرسا و ج ترکی شقاق صلی مصری شیطرج هند
مصطکی شونیز بوزیدان برگ کاوزبان کل کاوزبان بادرنجبویه و فرنگی شک اسطوخودوس و سن فلیج
از هر یک چهار درم مغز بلاد و حب الفار و برنگ کابلی معشر و کجدار مقشهر را در باون سنگی نرم بکوبند
و سائر ادویه را بر یک جدا جدا پس وزن نموده در هم کرده مجموع را بر و عن مکرر دکان حبوب
نمایند و با یک وزن ادویه فانیذ و دو وزن عسل مصفی مقوم علی الرسم سرشته در ظرف نقره بکشی
یا چینی که یک ثلث آن خالی باشد در میان جو بکند از زرد و بعد از ششماه استعمال نمایند شربتی از یک درم
تا سه درم و تا پنج درم در بعضی از مجرب است و باید که استعمال این ادویه بعد تنقیه و خالی بودن بدن از
اخلاط فاسده باشد و در ایام خوردن از ترشها و بادوی اجتناب نمایند بلسان بیا و لام ویز
مهمه سفجات و الف و لوزن و درختی است مخصوص به بلاد مصر در موضعی که معروف است بعین الشمر
به مقدار درخت سقز برگ آن در شکل و بو شبیه بیک سداب و از آن مفید تر و مدور تر و آن از جمله
اشجار نفیسه کثیره المنافع است شیخ داود الطائفی گفته درخت آن در ابتدا تعاست و درخت ریاحین است

و به ترتیب با مقتدر می رسد و آن با تمام انسان از سردی و گرمی و تشنگی و سیرابی بسیار متناوبی مفاسد
 میگرد و پس سزاوار آن است که آنرا بحسب اختلاف از منہ و فصول ترتیب نمایند و از کلام او ظاهر میگردد
 که آن درخت حال معقود است و بجای آن عطاران حب و عود و دهن بشام را می فروشد و این در
 افعال بسیار ضعیف و بجای آن نمی تواند شد و اما خواص و منافع اجزای بلسان پس بدانکه خداوند
 آن جهت گردیدن معقب و رفع صداع بار و رطوبی و اثناسمیدن طبع آن جهت تحلیل نفخ و رفع عصاره
 آن جهت اخراج زلو و خار و استخوان در حلق و قطران جهت در دگوش و همچنین قطور طبع آن و همچنین
 جهت تشکیل جدای رطوبی و خداوند در ششهای سوخته آن با بر کبر جهت رفع نایل و مرطابی پوست تازه آن
 با غسل جهت تقویت معده و رفع رطوبات آن مفید اما حب آن پس بهترین آن تازه خوشبوی شبیه بوی
 دهن بلسان است اشقر اللون اخیل الوزن اندک تلخ و تند که زبانه اندک بکزد و تخم سیرکی نماید و شکل
 آن مستدیر یا لاطولانی بزرگ تر از فعل با منور سفید باشد بخلاف حبشام که بی مزه و مدور و بی مزه
 و آن گرم و خشک است در آخر درجه دوم با قوت تر یا قیه و محقق رطوبات معده و امعاء و رفع
 مغص و امراض بار و دهانمیه و سوداویه و صرع و ضیق النفس و نفس الانقباض و شوصه و ورم ریه و
 سرفه و سده جگر و اشتقاق و عرق النساء و گردیدن هوام و معقب و تحلیل ریح و نفخ و عسر البول
 و حبس آن و حیض شراب و بخور و دهن آن جهت اوجاع احام و جلوس در طبع آن مفتوح گرم
 و جاذب رطوبات آن و آن به تنهایی جهت گردیدن معقب و با بر ساجهت فروغ سرد تلخ
 و مضر مثانه و مصلح آن کثیره و در شربت آن تا دو درسم و بدل آن یک و نیم عود آن و اگر نباشد
 بوزن آن سیلخه و عشر آن بسازد و در ریقات بوزن آن از زراوند طویل یا بر البهار است و اما عود
 آن پس بهترین آن باریک سر خرنک خوشبوی تازه است که بوی دهن بلسان از آن آید و در حرارت
 و بر پوست از حب آن کمتر و در سائید افعال مسطوره از آن ضعیف تر و بدل آن و دمنه حب آن
 و همچنین باقی ادویه مذکوره و اما دهن آن پس بهترین آن خوشبوی تازه قوی از آنکه خالی از جرم
 سرخ رنگ صافی با اندک غلظت و چسبندگی که زرد و در آب منحل که دو و قوام آب را مانند شیر درآید
 و شیر را منجمد سازد و در آب ته نشین نشود و چون پیشمی آلوده با آب بشویند اثری از آن در ششم
 نماند و چسبیدن زبان را بکزد و باندک قبضه بر سر در آن این آثار باشد معشوش است و خوب با قوت

جلد اول در تعریف بلسان و معجون بلسان

۹۷۰

با چهل سال باقی میماند و رسوم کرم و خشک با قوت تر یا قیر و مانند تر یا قات است در مرکبات و مقادیر
 سموم بارده مانند عقرب و سائر هوام و خافق النمر و سائر سموم را و امراض بارده عصبانیه و ماغیه
 مانند فالج و لقوه و صرع و دوار و رعشه و استرخا و کزاز و اوجاع مفاصل و عرق النساء و نفوس صداع
 و کرمی و ظلمت بصر و بیاض و سبیل و غشاه و جدت بصر و نزول آب و خروج سر و اوجاع حلق و گشالان
 و ضیق النفس و ربو و سعال و انقباض نفس و قروح ریه و ضعف مجده و کبد و طحال و کرمه و مثانه و قنیه
 البول و عسر و سلس آن در پانیدن حصاة و استرخای قضیب و امراض مقده و رحم و اوجاع آن
 و اخراج جنین و شیر و اورار حیض و تشق رطوبات و اعانت بر حمل و پاک کردن جراحات از چرک
 و تلبین صلابات و تحلیل مواد بارده شراب و طلا و تدینا و اکحال و قطور و فوزجه سفید و مرکبات نافع
 متکامل آن با موم و روغن کل منج شیر و جنین است و با دهن زنبق بر دشتن و قنیه کوده و دانه
 و ربی که آتش چیت رفع سکنه و اصحاب جمود و قطور یکد انگ و نصف آن با طبع زوفا بقدر یک اسکرجم
 ناشتا جهت سعال و اوجاع سینه و شامیدن نیم مثقال آن با شیر تازه ووشیده جهت رفع سمیت و آتیت
 خافق النمر و نفوس هوام سی و باریر سا جهت اخراج شوک استخوان و مقدار شربت آن تا نیم مثقال
 و هبل آن یک وزن و نیم و تا دو وزن آن روغن زیتون که نیمه روغن رازی یا روغن ترب که
 در آن حب و عود بلسان پوشانیده باشد صفت اخذ خالص اصلی آن آنست که در عین بودن آن قباب
 در بر طایر نه و طلوع شوری باینه تنه درخت آنرا بپنجه زده انچه از آن تراوش کند جمع نمایند این بطایر
 و بعد از وی نوشته اند که در سالی مقدار پنجاه طل بهل می آید به نیم وزن آن نفقه یا طلا میفروشند
 و نوشته که باید با اوصاف مذکوره رنگ آن بسیار که را نمل سحرت باشد و اما انچه با فضل معمول
 آن است که میگزید چوب بشام و بسا به و میوه و روغن تخم ترب ابرامسا و می و می جوشانید جمود
 را با ده وزن آن زیت و صاف نموده میفروشند نو دیگر شاخ و برگ و حب عود بلسان را و آب
 جوشانیده و بار روغن زیت مرتب نموده می فروشند و منقوشش با کثرت دانه مانند دهن برده و منقوش
 و حنا و درخت مصطکی و سوسن و بان و بعضی بعضی موم و روغن مورد و حنا و رقیق می نمایند
 و نوع دوم بهترین ابدال دهن بلسان است معجون بلسان از محمد بن زکریا رازی نافع از برای
 حصاة مثانه گوید عجیب است درین فصل هرگاه مذوبت کرده شود بان و نیز گفته که من معالج کرده ام

باین باینون را که سنگ بسیاری در مثانه داشت و جمعی برین شده بودند که بشکافند و سنگها را
 بر آورند و من چهل روز این همچون را با و دادم تمام سنگها را بریزد و بریزه کرده بیرون آورد
 صنعت آن حب بلسان تخم ترب دو قوطر اسالیون پوست بچ کبر پوست بچ جا و شیر بادام
 تخم حب الغار و خرمسره کوفی سنبل الطیب سیلخ استوار قدریون حرمل جسطیا نازراوند مدحرج اسارون
 قروما قرفل اشق سبکیچ مقل غلغل و ج ترکی اجزائساوی صمغ راعل کنند و باقی او بیه را کوفته
 بخته برغن بلسان چرب سازند و بصمغ سرشته جها سازند و هر روز دو درم آنرا با بلخ بنزد
 بنوشند و بسیار باشد که محتاج باشد علیل بآنکه یا شاید باین یک انگ از را و عقارب و صفت را داد
 العقارب و عقرب انشاء الله تعالی ذکر خواهد یافت و بدانکه فی الحقیقت این حب است نه همچون
 بلوط بلغت طبرستانی دارمازی نامند و بفارسی بلوط گویند قسمی از آن ستر می باشد و قسمی را
 بهشت نامند و آن از قسم مستطیل لذیذ تر و درخت آن شدید درخت قدق و آن شاه بلوط است
 و ماکول اهل بلاد و این تمیز شاه بلوط و بلوط را دو قسم شمرده و موافق بالایح سه قسم ذکر کرده
 و این اصوب است و در بنصورت شاه بلوط نیز از اقسام آن است و مستطیل و قسم می باشد یکی
 ماکول و دیگری بامارت و غیر ماکول چنانچه در دیلم و طبرستان مشاهده شده است و اهل الدوله از
 محمد بن احمد و از جالینوس فرکر کرده که در بعضی بلاد درخت بلوط یک سال بلوط بار میدهد و یک سال
 عفت شیرین ماکول آن در اول سرد و در دوم خشک تلخ آن در اول سیم خشک و نایب مناسب
 عفت است و قابض و منخلط و جابس اسهال مزمن و نفث الدم و تنف الدم و جهت سحر و سحر السحر
 و تقطیر البول و قرطه امعا و خفقان و غشیان که از خم سحره باشد نافع و ضماد آن بایه خوک نمک
 سود جهت ورم حالب و اورام بطنی و سوخته آن جهت قلاع و قروح ساعیه و حمل آن جهت قطع
 سیلان رحم نافع و نان آن تشیل و مصدع و مولد سودا و مسد و مصلکش سکنجبین قند و قند رشتش
 از یک مثقال تا پانزده مثقال و بدیش خروب بنطی است و درخت بلوط را جمیع اجزاء بار و دیاب است
 و ریشهای بار یک آن یا بس تر و در قطع سیلان رحم و امثال آن نافع و برگ آن جهت التیام
 جراحات تازه و خاکستر خوب آن جالی دندان و جهت آلوده است و چون بلوط را با نیم وزن
 آن کندر باروغن زیتون سرشته را و مت شرب آن نمایند قاطع سلس البول و بول و زفر اش

تعریف بلوط و فصل در بیان سفوفات بلوط

جلد اول

۹۲۲

وادرار غری و منی و مجفف نار فارسی است و موجب دانسته اند و اینکه در عین سوجین چوب بلوط
ظاهر میگردد و جهت خطابا بر و بهتر از خطاط است و جفت البلوط که پوست رفیق آن است و بر منقار
ملاحق است مجفف قوی و راجع به رجات و جالبس سیلان خون و رطوبات شراب و ضار و او جهت رفیق
ضار و نافع و بدیش کلنار است و گویند پوست انار و مورد و بالسویه بدل آن است و قدر شترش
یکمشتال و در مطبوخات تاسه متقال و شاه بلوط باندک حرارت و قبض و پس آن کمتر از بلوط است
و غذای آن غالب با قوت جالبیه و مسمن بدن و مولد پیه کرده و مشوی آن با شربیه بیسی و میچ به و
مقوی بدن و جهت رفع سموم بجايت موثر و در سایر خواص ضعیف تر از بلوط و تقاضا اقسام بلوط مضر
خلق و مثانه است مصالح آن بر خند قوی و شکر و کجین و چون پوست و رخت از امهر انچه یکیش بر
سوی گاد نمایند که قبل از آن با طین قهوه لیا سسته باشد بجايت سیاه کند و جفت شاه بلوط در سمیت مثل پوست
سلوک است حسب جفت بلوط نافع از برای افراط طمط و سیلان ارحام و رطوبت فروج و بجايت
مفید است صنعت آن پنجه حکیم محمد طاهر ولد حکیم صالح خان مرحوم زاج سیاه و قرطاس خطای و مضر
جفت بلوط صدف محرق قرن ایل محرق محقق محرق مطلق بالخل از هر یک سه متقال کوفته بخت
در آب برک مورد یکمشتال و نیم صمغ عربی یکمشتال محلول در آب و سرکه انگوری چهار متقال
خمیر کرده و جها سازند هر صی بقدر فندی در وقت حاجت بر گیرند فصل در بیان سفوفات
بلوطلی سفوف بلوط منقول از منصوری محمد بن زکریا سبیت تقطیر بول و سلس البول
صنعت آن بلوط مقشر بوداده کندر شیر خشک بوداده کل از منی صمغ عربی اجزا متساوی
سفوف سازند و قدر دو در نیم صبح و دو در نیم شام و اگر با سلس شکلی مفرط باشد که مضر
هر چند آب بیاشامد شکلی او دفع نشود باید که مریض این سفوف را با ماء الشعیر و زیر قطن یا با شامه
و غذا از آب غوره و آب سماق و امثال آن مزوره ترتیب داده بخورند و در نسخه دیگر از
سفوف وزن بلوط پنج جزو و کندر سه جزو و باقی ده جزو است سفوف بلوط دیگر موجب
از برای سلس البول صنعت آن بلوط ده متقال و در نسخه دیگر مبحث متقال است کثیر شک
راهن از هر یک سه متقال اصل السوس گاو زبان انیسون تخم خرفه مقشر زرد و سنبلی
الطیب سعد کوفی کندر از هر یک چهار متقال طباشیر سفید پنج متقال مصطلکی یکمشتال قند سفید

جلد اول فصل در ذکر معاجین عطائی که اصل در آنها بلوط است باب النون تریفین

۴۲۳

بوزن مجموع او و یک کوفته بنجته وقت خواب سه مثقال آنرا اسفون نمایند فصل در ذکر
معاجین عطائی که اصل در آنها بلوط است معجون عطائی
جهت دفع سرعت انزال بی نظیر است صنعت آن جفت بلوط لبان ذکر بندر القنب از هر یک
نیم مثقال مصطکی یک درم اجزا کوفته بنجته با چهار وزن او و یک غسل مصفی مقوم سرشته معجون
سازند شربت کیشقال معجون عطائی دیگر که جهت دفع سرعت انزال نافع است
آن جفت بلوط کندر مصطکی اجزا مساوی کوفته بنجته با چهار وزن او و یک غسل مصفی مقوم سرشته
بهر شند شربت کیشقال معجون عطائی دیگر که همین خاصیت دارد صنعت آن بلوط کلار
فارسی کشنیز خشک شونیز لبان ذکر از هر یک دو نیم مثقال کمون کرمانی نانشواه که و یا از
هر یک یک مثقال و ربع مثقال پوست بلبله زرد پوست بلبله سیاه آمله منقی از هر یک
یک درم او و یک کوفته بنجته با سه وزن او و یک غسل مصفی مقوم سرشته معجون سازند شربت
تا دو مثقال غذا کباب و جلا و قلعه زکسی مناسب است معجون عطائی دیگر تقطیر البول
و سرعت انزال را نافع است صنعت آن کندر ملک رومی جفت بلوط شادانه موند اجزا
مساوی کوفته بنجته با سه چندان غسل صاف بهر شند شربت دو مثقال معجون عطائی
دیگر سلس البول را نافع باشد صنعت آن کلار فارسی کندر ملک رومی بلوط که در سر که برده
باشد از هر یک بیت درم سد کوفنی که و یا از هر یک پنجم درم دار فلفل خصیه الثقاب از هر یک
سه درم اجزا کوفته بنجته با سه چندان غسل صاف معجون سازند معجون عطائی سرعت
انزال و اختلام و تقطیر البول را نافع باشد صنعت آن ملک رومی کندر بلوط کلار شونیز کشنیز
خشک از هر یک دو درم زیره کرمانی نانشواه از هر یک پنجم درم پوست بلبله کابلی بلبله زرد
بلبله سیاه آمله منقی از هر یک سه درم اجزا کوفته بنجته با سه چندان غسل بهر شند معجون
بلوط مقوی باه و مسک است صنعت آن بلوط مقطر آرکنار لبان ذکر از هر یک ده درم
زیره کرمانی مدبر نانشواه که و یا از هر یک پنجم درم کشنیز خشک دو درم کوفته بنجته با سه
او و یک غسل مصفی معجون سازند شربت دو درم تا دو مثقال غذا کباب و دو پیازه و نان
سیده تناول فرمایند باب الباء مع النون بن بضم باو سکون نون مشده

و در اصل اسم خر غلیظ که مشهور و معروف بقوه است بوده و بالفعل اطلاق نمایند بر مری
خاص و برای مرمت آنرا ترک کرده این را بجای آن می آشناسند و آن شره رخی است که گوسفان
که در جبال من و نواح آن و در بناویه که جزیره ایست از جزایر زیر بادات بهم میرسد و تخم
آنرا در آذر میکارند و در آب که هر دو اسم ماه رومی است میرسد و یک ساق دارد و بسط بر
انگشت اهام و بلندی آن بدو ذراع تا بسه ذراع است میرسد شبیه بدختر زعفر و روکل آن سفید
رنگ و غیر آن در خلاف سیاه رنگ شبیه سبب الفار و در اندرون آن دو منور در وسط
هر مری شکافی مانند دانه گندم میباشد ولیکن از آن پهن تر و بزرگتر سبز رنگ که در جوف
آن پرده نازک پیچیده بانگ تلخی میباشد و بهترین آن تازه سنگین سبز رنگ آن است
که در تیره آب رود و سیاه آن بسیار بد و تلخ و بد طعم و بتاوی آن سفید و بزرگتر و سبکتر
از مینی پوست تازه آن بانگ رطوبت و چسبندگی و حلاوت و عفو صفتی است و چون خشک گردد
حلاوت بدان کم میشود و رفته رفته زایل میگردد و وضاحت آن از پوست پسته و حب الفار کمتر
و نازکتر است گوشت سبب اطلاع بر آن آنست که شیخ ابو الحسن شافعی که در کوهستان من چوپان
داشت و مردان او به سبب کثرت شب بیداری و ریاضات کسل نمند و مانده میشدند از الفاها
و قتی بعضی شتر آنرا یافته خور و ند و کسل مانند کی آنها شد و این را بدگران گفته اند آنها نیز خور و ند
نفع یافتند به پیر خود گفتند او حکم نمود که جوش داده آب آنرا بپاشند پس این میوه را در آب
جوش داده آب آنرا می آشامیدند باعث رفع کلال و ملال ایشان میشد پس رفته رفته شهرت
تمام یافت و تجار در کل بلاد بر بودند و منتشر ساختند و اکثری میخوردند ولیکن ابل هر بلدی و جلای
بوصنی خاص ابل من و نواح آن پوست بیرون آن که قشر نامند خصوص تازه آنرا در آب
بسیاری جوش داده صاف کرده که ما کرم و نیم کرم پیاپهای بزرگ پیش از طعام و اکثری
بعد از آن می آشناسند و ولوح بسیاری بران دارند و طعم آن آب نیز نازل بشیرینی و عفو
میباشد خصوص تازه آن و ابل که سقلمه مدینه طیبه و بلاد دیگر از عرب و عجم و ایران و توران
و هندوستان و فرنگ و غیره است و آنرا بعضی خام و بعضی نیم بریان و بعضی بریان که قریب
با حرق رسد بعضی بکوفه و بعضی نرم کوفه در آب تلخ داده بعضی اندک غلیظ و بعضی بسیار

رفیق و بعضی صاف کرده و بعضی صاف ناکرده می آتش مانند خپا سنج بر فضل انشاء الله تعالی مذکور
 خواهد شد و در طبع و مزاج آن اختلاف است حکیم میر عیاد الدین محمود در آخر رساله افیونیه در
 بیان قهوه نوشته اند که سرد و خشک است در درجه دوم جهت آنکه در آن کیفیت غالب بر طعم
 و رایحه و لون آن نیست که قیاس دلالیت بر حرارت آن نماید و به تجربه یافته اند که سردی
 آن بسبب حد اضرار نمیرسد و در قساوی و غلبه هر یک از برودت و پیوست بر دیگری موافق
 به تامل است و میرزا قاضی در رساله خود نوشته اند که تجربه فقیر یافته که سردی آن در درجه
 اول و خشکی آن در درجه دوم است و حکیم سالک الدین نیز وی نوشته اند که بعضی از واقعات
 خواص در وی بر آن رفته اند که برودت آن در اول درجه ثانی و پیوست آن در ثانی است
 بواسطه آنکه در افراط آن پیوست دماغ و بیخوابی و خشکی مزاج بیم میرسد شارب آن از او شنج
 و او را نطاک می گفته که گرم در اول و خشک در دوم و مشهور سرد و خشک است و نیز چنین
 نوشته جهت آنکه پوست آن تلخ است و تلخی دلیل حرارت است لیکن که پوست آن گرم باشد
 و متوازن معتدل و یا سرد در اول و یا سنج دلالیت بر برودت آن میکنند عفو صحت آن است
 و حکیم میر محمد مؤمن در سطحه نوشته اند که بقیاس ظاهر میگردد که در گرمی معتدل و خشکی بر آن
 غالب و قشر آن گرم و خشک تر از آن باشد جامع و اوراق بر آن کده احوال میگوید که شاید مرکب
 القوی باشد مخصوص تازه آن جهت آنکه در آن دو جزو است یکی لطیف هوای حار طبع و دیگری
 کثیف ارضی بار دیابس که بجز و اول افعال و آثار حرارت از تفریح و تلطیف و تفتیح و دفع و
 ادرار و تلبین و غیره از آن صادر میگردد و بجز و ثانی افعال و آثار برودت و پیوست از تشنگی
 حرارت و تشنگی و نوران و غلیان دم و حدت صفرا و لزج آن و منع نوم و پیوست دماغ و غیره
 ظاهر میشود و هر چند تازه تر باشد آن جز و اول در آن زیاده می باشد و چون کهنه گردد و تبدیل
 کم و زایل می شود مخصوص قشر آن و چون بر بیان نمایند آن نیز کمتر و زایل میگردد و مقدار
 بر بیان نمودن پس اصل آنکه تازه و نوان مخصوص قشر خام آن مایه بجزارت و پیوست است
 و کهنه آن مخصوص بر بیان آن بار دیابس و هر چند کهنه تر گردد و زیاده بر بیان نمایند بر ویس آن
 می افزاید و اما افعال و خواص آن آنچه طبای مذکوره بیان نموده اند آن است که شرب آب

مطبوع آن مفتوح سدوست و بعد از هریتی که دارد مسکن اوجاع و توران و غلیان خون
و جدت و لذت صفرا و سودا و احتراق آن و مرقوق و مصفی اخلاط و غلظت آنهاست و لهذا در
جهیات دمویه و صفراویه و سوداویه خصوصاً در اوائل و بعد بروز حصه جدرمی و ریح مفید است
و شری و موسی و سرقان را سودمند است و طبع و مدربول و منجف بطبات و گفته اند که بواسطه
را بسیار نافع است و اکثر انواع صلیح و رید و مایه لیا خصوصاً احتراقی آن و آنچه به سبب غلظت اخلاط
و انجماد آن باشد بحیث تصفیه و ترقیق آن مراخلط را و حکیم میر عاالدین فرموده که پندارم مجروح
را نیز نافع باشد بحیث همین علت و نیز سرفه بلغمی و نزلات و رخاوت معده را به تخفیف رطوبات
آن و صعود بخارات بدماغ و اسهال خصوصاً نیمه بریان آن و کثرت نوم تشنگی و صبر بر آن برود
و اکثاف نمودن لطعام و شراب اندک بی آنکه سودی به ضعف و انحراف مزاج گردد و مفید و نیز رفع
احیا و ماندگی و کلال و ملال سفار و حرکات مشتبه نماید و از مضار آن آنست که گفته اند صلیحی بود
و باعث بیداری و لاغری بدن و صفرت لون و قطع شهوت باه و تقلیل منی و خفقان و نفخ و قولنج
و مایه لیا و کایوس مشتک نمودن آلات تنفس و درشتی آن و مولد بواسیر است و بالجمله باید که در
و مرطوبین و اصحاب غلبه اخلاط فاسده را مضر و بعضی ظرفا در مذمت آن گفته اند بحیث آن سیه
رو که نام آن قهوه است به مانع النوم و قاطع الشهوه است و اغلب آنکه این مضار اکثر ذکر کرده
بسیار بر بیان کرده سیه شده آن باشد نه تازه خام آن خصوصاً قشر که در بعضی از جهه شاید محرک باشد
و یا ختم طعام باشد و لیکن که وجه ولوع اهل بین باشد آمدن آن بالای طعام همین دو وجه باشد و در
جواب این گفته اند که وجه ولوع ایشان بدان کثرت حرارت مزاج و خور دن خرا و میوه های گرم است
و حق آن است که مبالغه بسیار از طرفین در منافع و مضار آن بجای است اکثر طبابت و قوت مزاج
بر میگرد و دو وجه یک کلی نیستند و بیان وجه هر یک از منافع و مضار آن طولی دارد و مقام کجای
تفصیل آنها ندارد و میرزا قاضی نوشته اند اجماعی که مزاج ایشان گرم باشد این دو واسبب آنکه
حرارت را گرم میگرداند و به سبب کمی حرارت رطوبت کم به تحلیل میرود و لهذا گاه است که ایشان را
خواب می آید و از آنجمله شخصی را دیدم که مزاج او کمال حرارت داشت و بدان سبب بسیار خواب
نمیکرد مانند کسیکه سرسام داشته باشد و اضطراب میکند چون دوش شب بقیه را دوست نمود

اور خواب آمد و آن حالت زالی گشت و چون بیهوشه مغز قلب است اگر با مروارید استمال نمایند
 اولی است مخصوص در حصه و جدری بعد از بروز جهت اگر مروارید را در حصه و جدری قطع
 تمام است و نیز استمال آن جهت تقویت قلب باز عفران که چند طاقه در عین طبع در آن اندازند
 نیکو است و چون مسافر در وقت فرو آمدن و همچنین بعد از مشقت بسیار و بعد از خواب افیونیات
 رافع تعب و کلال و ملال و باعث شکستگی طبع است آشنایند چند فحان آن و گفته اند ناشتا و در وقت
 استلا از غذا و مکرر نباید آشنایند بلکه صبح اندک غذای بطریق ناشتا که بالفعل در عرف عوام
 مشهور به تحت القهوه است خورده بالای آن چند پیاله بیاشامند و اگر خواهند متادین بافیون
 و افیونیات و شب نشینان آخر روز یا بعد از نماز عشا مخصوص قریب به نصف شب چند پیاله بیاشامند
 و گفته اند مصلح آن زنجبیل و دواء السمک و نبات و کلاب و امثال اینهاست و سنج داو و الظاک
 نوشته که شخصی که راوه شرب آن برای نشاط و رفع کسالت و آنچه ذکر کردیم نماید یک شیره میخورد
 و در غلظت با آن بخورد و قوی با شیر میخورد و این خطاست و خوف احوال برص است و آخرت نیکو
 که بهترین مصلحات و طعم و رائحه آنرا طبیب و لذیذ میگردانند و گریه و بد ذائقه بسیار و غیر شرب است
 پس زعفران صفت طبع آن از چهل حکیم میرزا محمد و نوشته اند آن است که مقدار پنج مثقال
 آماده مثقال آنرا در شربت و مثقال آب بجاوشانند تا سی مثقال بماند و صاف سازند و گرم بیاشامند
 که سرد آن عظیم بد باشد و فائز آن نیز خوب نیست و بهل ضرر کلی میرساند و احداث تحقان نماید
 و اصلاح آن با دونه مذکوره و زعفران نمایند و بعد طبع قبل از سرد شدن بزودی صافی نمایند
 و نگذارند که جرم آن باز صافی و قوت آنرا بخورد و جذب نماید و میرزا قاضی نوشته که در بعضی بلاد
 آنرا بریان میکنند یا با پوست آنرا میجوشتانند و آب آنرا میخورند و در بعضی بلاد مجموع منزه را در
 پوست آنرا میجوشتانند و آب آنرا میخورند و در بعضی بلاد پوستش را بریان میکنند یا سنجیم خور
 شود و بآن تنقل میدهند و اوکی آنست که منزه آنرا با نذک پوستی بریان کرده بجاوشانند و آب آنرا
 بخورند جهت آنکه حق سبحانه تعالی در بیشتر از دوا و میوه که قشری دارند خاصیت غریبی و وضع
 عجیبی قرار داده که از هر یک از قشر و مغز و دفع مضرت دیگری میکنند و بدانند که کوبید که خیار را با پوست
 خورند بهترین است جهت آنکه در پوست آن جلای است که دفع لزج است منزه آنرا میکنند و برای این

نیز میوز را باد از خوردن بهتر است و همچنین بسیاری از میوه با و اما اصحاب بنم بواسطه ادراک لذت
متوز از قشر جدا نمایند و بریان کرده که بسبب سوختن رسد و گوید و چو شایده می آشناسند و سبب
بریان نمودن آن بآن کثافت جرم است که بسبب سوختن لطیف میشود و آنچه متعارف است است
که اول آنرا بریان میکنند و بعد از آن میگویند بجهت آنکه زود صلا یابد و اما اولی آن است که اول
بگویند و بعد از آن بریان کنند و این اگر چه اندک دشوار است اما نفش بیشتر است چه هرگاه درست
بریان کنند برای آن بیک طریق بریان نخواهد شد و اندک اختلافی در آن خواهد بود پس جزو یکیشتر
بریان شده باشد لطیف تر از بزروی خواهد بود که کمتر بریان شده است و اما آنچه بالفعل معمول اکثر
عوام اهل بلاد مانند حرمین الشریفین را و با هم اصد تعالی شرفا و کرامته و عراق عرب و بحر و ایران و هند
است آن است که متوقفه را در ظرف سفالی بدون آتش و دینی بآن برسانند و نیکو شسته بریان نمایند
که جودی رنگ گردد و بعضی اندک زیاده پس نرم گویند و با ده دوازده مقدار آن آب بر آتش
انکه بدین دستور میسازند که آب را گرم جویشان نموده و در قهوه و آن سنگی یا شیشه یا نقره یا مسنن طلعی
نموده و قهوه را در آن اندک اندک می ریزند و بر هم می زنند تا نیکو مخلوط گردد و در آب آتش گذاشته
می جویند تا کف بر سر آرد و کف آن فرو نشیند و در بین جویش دوسه مرتبه اندک اندک آب
سرد بر آن می ریزند تا کف آن بریده گردد و در روغن بر سر آرد و پس در پیاله بار خنجه که ماکرم
صبح و شام هر وقت صا در و واردی آید می آشناسند چند پیاله پی هم جرعه جرعه اندک اندک و اما بعضی
خواص و اینها سیاه فاسده اند و در کرده پاک شسته بهمان سخن بریان نمایند که جوی رنگ گردد
و بسبب سوختن نرم شود و اینها می که بسیار بریان و سیاه گشته چیده و در مینا میسازند اندک خرد نموده
پرده نازک اندرون آنرا که تلخی دارد افشانده و در کرده باز نرم میگویند و هر مقدار که خواهند با ده
دوازده وزن آن آب صافی شیرین بدستور طبع نموده و در بین طبع اگر پنج یا شش باشد بجای
آب سرد چند بارچه در آن می اندازند و بدستور که ماکرم اندک اندک می آشناسند و بعضی از صاحبان
سلیقه منقسم متفرقه برای خوشی طعم و رائحه آن دوسه جرعه بر ریزند و در بین طبع در آن می اندازند
تا که اخفته گردد و پس می آشناسند و نیز بهترین مصیحات آن است چنانچه ذکر یافت و اگر از برای نفع
مزاجان و صاحبان سرفه صا در آن سه چهار دانه طفل در ست را در بین طبع در آن اندازند و

جلداول باب الباء در بیان بناوق البرزور

۹۴۹

انه طبع برآورده و در نمایند و یا شامند نیز از بهترین ملصحات آن است باب الباء مع
 النون فصل در بیان بناوق البرزورات بناوق البرزور که در قهقهه مجاری
 بول مجرب است صنعت آن منو تخم خربزه شانه زده درم منو تخم خیارین پنجدرم منو تخم کدو و در
 درم پنجره سفید تخم خرفه مقشر از هر یک دو درم تخم خطمی سفید کثیر انشاسته که باب السوس
 خشخاش سفید گل ارمنی تخم کرفس از هر یک دو درم کوفته بخیته بناوق سازند شربت کیدرم بناوق
 البرزور به نسجه دیگر صنعت آن منو تخم خربزه ده درم خیارین پنجدرم منو تخم کدو و تخم خرفه
 مقشر از هر یک سه درم خطمی سفید منو بادام شیرین مقشر انشاسته رب السوس تخم خشخاش
 سفید گل ارمنی تخم کرفس از هر یک دو درم کوفته بخیته باب برشته بناوق سازند شربت و متقال
 بناوق البرزور دیگر نافع از برای قروح مزمنه مجاری بول صنعت آن تخم کرفس فو و فو و
 فطر اسالیون ابله اسارون ناخواه راز یا نه سنبل الطیب منو بادام تلخ از هر یک است
 درم تخم خرفه مقشر ده درم اشق سه درم اشق را در آب حل کنند و باقی ادویه را کوفته بخیته
 بآن برشته بناوق سازند بناوق البرزور منقول از خط میرزا محمد باقر ولد حکیم سیر
 عماد الدین محمود صنعت آن منو تخم خیار منو تخم خیار بادربک منو تخم کدوی شیرین منو تخم
 تخم خربزه از هر یک پنجره خشخاش سفید و سیاه از هر یک پنجره کرفس چهار درم عنب الثعلب
 خشک درم تخم خرفه مقشر ده درم کثیر اصنع عربی از هر یک پنجره طین ارمنی مغسول دو درم
 نبات سفید و و درم ادویه را کوفته بخیته باب نیم گرم بناوق سازند بمتقال بناوق البرزور
 حرقة البول و قروح کلیه و مثانه و عسر البول را نافع باشد و خداوند جرب و قرحه مثانه را به نهایت
 سودمند باشد صنعت آن منو تخم خربزه ده درم منو تخم خیارین پنجدرم منو تخم کدو و پنجره البیج تخم
 خرفه مقشر تخم خطمی سفید کثیر منو بادام شیرین انشاسته رب السوس خشخاش سفید گل ارمنی
 تخم کرفس از هر یک دو درم بکوبند و بناوق شربت بی سه درم بشار خشخاش بناوق
 البرزور البقر اظ نافع از برای قروح قضیب مثانه و بستی بول را بکشد و بر وقت بول و
 سوزشی که در مجاری بول باشد بکشد صنعت آن منو تخم خیارین از هر یک پنجره و منو تخم
 کدو و منو تخم خربزه مقشر تخم خشخاش سفید از هر یک نیم پنجره و تخم خطمی سفید ثلث جزو کوفته بخیته

جلد اول تعریف بنفشه و فصل در ذکر نسخ حب بنفش

۹۳۱

این پنج مثال و در مطبوخ تاده مثال و خوردن آب برک آن باثلث آن شکر حببت خروج
 معده اطفال نهایت موثر و ضار آن جهت اورام حاره و التهاب معده و چشم و نتر متعده و حرب
 صفراوی و حکم فی عدیل است و روغن بنفشه فواید بسیار دارد و خواهد آمد ثانیاً الله تعالی جوارش
 بنفشه به نسخ حکیم معصوم سهیل سودا و بلغم باشد از باب تخم و مردمی را که از خوردن مسهلات
 متفرک باشند موافق گوید و بذایقه خوش آید و مسهل بجز صحت آن در تخمیل مصطلکی مقرر
 قافله گل سرخ از هر یک سه درم بسفلیج فستقی سنکلی سقمونیای مشوی از هر یک پنجم درم تربد سفید
 تراشیده بروغن بادام چرب کرده گل بنفشه از هر یک دو درم شربت بنفشه شربت نینور شربت
 کاوزبان از هر یک بیت درم تخمین شربت از هر یک سی درم آب لوی بخارای آب نمک
 از هر یک پنجاه درم مشک ترکی یک درم اجزاء را کوفته بخیته سقمونیای و غبته را خوب در هم سحی کنند
 و تخمین و شربت را در کلاب صاف نموده آنها و شربت را با صند درم تربد سفید بقوام آورده
 او را کوفته بخیته بدستور متعارف بان بسند شربت از سه درم پنجم درم حکام حاجت فصل
 در ذکر نسخ حب بنفشه بنفشه نافع از برای زرد و صدام حار صفت آن سه
 بنفشه تربد سفید از هر یک دو درم رب السوس ندرم سقمونیای مشوی ربع درمی
 کثیر که لک حب سازند جمله شربت است بنفشه و دیگر بنفشه جمیع فضول اخلاط صفرا و
 و سوداوی و بلغمی نماید و جمیع قوام رب و وضیق النفس بهر و عرقش را نافع باشد صفت آن
 بنفشه ورق گل سرخ رب السوس از هر یک یک درم غار یقوان شش سفید سقمونیای
 مشوی از هر یک ندرم سوده حب سازند جمله یک شربت است و اگر طبیعت قبض باشد یک درم
 بسفلیج فستقی اضافه نمایند حب بنفشه دیگر بنفشه ورق گل سرخ تربد سفید از هر یک
 درم کثیر رب السوس سقمونیای مشوی یا ارج فیه از هر یک نیم درم کوفته کلاب سبزه جها
 سازند جمله یک شربت است با کلاب یک درم فرو برد و تکرار نمایند تا تنقیه کامل کند حب بنفشه
 منقول از اختیارات بدلی نافع از برای در چشم و درد سرد و در شقیقه و در گوش و در مع
 را پاک کند از فضول صفراوی و بلغمی صفت آن سه بنفشه ششک دو درم تربد سفید از هر یک
 رب السوس پوست لیمو زردانیسون از هر یک نیم درم سقمونیای مشوی نیم دانه او را

کوفته بخیه باب خالص سرشته حب سازند شترتی کیشقال تا سده درم شب وقت خواب باب
 نیم گرم فرو برند و در نسخه دیگر ورق گل سرخ یکدانه است و وزن سقمونیایه یکدانه
 و بعضی گفته که جمله این اجزا یک شربت کامل است حب بنفش تنقیه و مانع و سینه کند و نافع است
 از برای صداع و درد گوش و چشم و درد سینه و سرفه صفت آن گل بنفشه و درم تر بد سفید
 در بر یک درم رب السوس نیم گرم سقمونیایه ورق گل سرخ از هر یک یکدانه کوفته بخیه باب سرشته
 حب سازند و باب گرم فرو برند جمله یک شربت است حب بنفش به نسخه دیگر صفت آن گل بنفشه
 و درم تر بد سفید یک درم رب السوس نیم گرم محموده مشوی ربع درمی کثیر ایکدانه بدستور حب سازند
 حب بنفش به نسخه دیگر منقول از کنش طبری معروف به عالجات بقراطی گفته که این حب
 قیطی است صفت آن نانخواه زیره کرمانی که رویا انیسون بلبله یک لفظی از هر یک یک درم صطکی
 سده درم سر بنفشه سده درم صبر سقراطی مثل مجروح ادویه ادویه را کوفته بخیه باب برک اترج سرشته
 جبهها سازند از خود بزرگتر و هر روز یک حب آنرا تناول نمایند یک مجلس عمل کند و رطوبات فاسده
 را از معده پاک سازد و نکند از رطوبات فاسده موجب ضعف معده و سرگرد و چون آنکه غوطه
 حب بنفش منقول از قرابادین کولوا الی اسبها صفر او بلغم کند و اخلاط از بدن پاک سازد و صفت
 آن سر بنفشه تر بد سفید پوست بلبله زرد از هر یک سده درم رب السوس یک درم و نیم سقمونیایه مشوی
 نیم گرم کثیر ایکدانه کوفته بخیه حب سازند شترتی سده درم باب نیم گرم فرو بند حب بنفش
 دیگر مستعمل در تب و خشونت سینه صفت آن سر بنفشه کیشقال شیر خشک خراسانی کیشقال
 بر در و العسل خیار شیر سرشته حب سازند جمله یک شربت است حب بنفش نافع است از برای
 اوجاع سر کینه و تنقیه و ظلمت بصر و اوجاع اذن صفت آن گل بنفشه و و شقال تر بد سفید در
 کیشقال رب السوس پوست بلبله زرد و انیسون از هر یک نیم شقال گل سرخ کثیر سقمونیایه
 مشوی از هر یک یکدانه کوفته بخیه باب سرشته حب سازند شترتی از کیشقال تا یک شقال
 و نیم حب بنفش از بنا پور بن سهیل اسبها صفر او بلغم با سانی کند صفت آن گل بنفشه و خشک
 تر بد سفید از هر یک یک درم و نیم زعفران چهار دانه کوفته بخیه باب حب سازند شترتی
 سده درم خمیره بنفش اسبها صفر کند و امراض صدر و ذات الحجاب ذات الرئه و حال

و تپیدی گرم را باغ باشد صنعت آن بگیرند گل نقشه و ساق و قلع سبز آنرا دور کرده بر کهای بیشتر
آنرا مقدار یک رطل و سه رطل قند سفید را گویند هر دو را در هم کرده کف مال نمایند و در وقت
مالیدن قدری از گلاب بر آن بپاشند تا نیکو مخلوط شود پس در آفتاب گذارند تا سه روز و هر روز
آن را نیکو کف مال نمایند پس نگاه دارند و در وقت حاجت ده ورم آنرا تناول نمایند و این را
بنفسج مرابوکل انگبین بنفشجی نیز نامند و هر چند تکرار مالیدن زیاده نمایند و تا چهل روز در آفتاب
گذارند بهتر است بنفشجی دیگر که قوت اسهالش زیاده است بگیرند بنفشجی خالص پاک کرده یک
چهار یک من تبریز و نیکو کف مال نمایند و شیر که بعد از ریختن قند در کوزه و نبات در شیشه
میماند که بسته نیش و قنادیان آنرا شیر اصل مینامند و دوزن گل نقشه داخل کرده در پاتیل
قنادی کرده تیر زنند تا چون خمیر شود سه روز در آفتاب گذارند و هر روز مکرر بر هم
زنند پس آنرا در ظرف چینی کرده نگاه دارند شربت ده ورم دهن بنفشج سر و تر است
و منوم جهت جرب و حرارت جسد خشکی دماغ و سرفه و نرم کردن اعصاب و مفاسد حفظ
ناخن و مکرر آسمیدن آن بعد از تریق و حمام جهت ضیق النفس و ضاآن بر سینه اطفال جهت
سعال نبات مؤثر است و قطور آن در احلیل جهت حرقة البول و حرارت مثانه و سقوطان
جهت درد سحر و بخوابی مفید است و بدلش روغن نیلوفر است و تدین ناف بان جهت
رفع اسهال مجرب است و چون اسفنج را با پنبه را بر روغن بنفشه آلوده کرده بر مقعده ضام نمایند
در تنوع علیل ندارد و طریق گرفتن روغن آن در نوع است یکی آنکه کجند نقشه با گل تازه آن
و یا با دوام نقشه را در کیسه کپاسی کرده مکرر بالند و خشک کنند و گل را تبدیل نمایند تا مغز با دام
یا کجند رنگین شود و بر یک بنفشه پس آنرا گویند روغن بگیرند و دیگر آنکه گل نقشه تازه به قدری مقدار
در یک رطل روغن کجند یا روغن با دام داخل نمایند و بعد از چند یوم صافی نموده باز بنفشه تازه
داخل نمایند و همین قسم تا رنگ و بوی بنفشه بگیرد و دواء النفسج منقول از حنین صفا و بنفج
را از اندامها فرو و آور و صنعت آن کجند سفید و مغز با دام نقشه و متوجع القرم تر بد سفید
از هر یک سه ورم و نیم گل نقشه خشک چربا درم سفونیا یک مثقال نخود خام دو درم هم
کوفته بخت و در دوا و قیاس منصفی همچون سازند و بوقت حاجت دو درم از وی بخار برند و

جلد اول نسخ زرب بنفشج و فصل در بیان نسخ شرب بنفشج

۹۳۴

این دو نام بدو سال باقی میماند زرب بنفشج چیست اصلاح میبست افیون و غیره صنعت آن
 بگیرند آب معصور تازه آنرا در سایه خشک کنند و بدستور هرگاه تازه آن باشد بنفشه خشک را
 خیسانیده چنانچه مذکور شد آنرا خشک کنند و مقدار کم آن فعل مقدار بسیاری از جرم آن با فصل
 در بیان نسخ شرب بنفشج شرب بنفشج منقول از کامل الصناعته سببت تپهای گرم
 و سعال و تشنگین غلیان خون و تلبین طبع نافع است صنعت آن بنفشه تازه سه رطل و در چهار رطل
 آب بجوشانند تا برنج رسد و با سه رطل شکر لقوام آورند و اگر بنفشه را کم کنند تلبین آن قوی تر
 خواهد بود و همچنین بر خد تکرار زیاده نمایند قوی تر میگردد و مانند شراب و در دو اگر بنفشه خشک
 باشد یک رطل آنرا بجوشانند و با دو رطل شکر لقوام آورند شراب بنفشج دیگر مرکب از اقتراف
 البقر اطمئنت است در دوشش و در دسینه و پهل و در دکرده را سود دارد و در رطل کند
 و شکم را نرم کند و سینه و سر را نیک باشد و سرفه و تپهای گرم را منفعیت دارد صنعت آن گل
 بنفشه تازه یک رطل اصل السوس ترانیده یک اوقیه تخم خطمی کوکثر سفید از هر یک یک درم کثیر امیده
 از هر یک سه درم مجموع را در چهار چند وزن ادویه آب بجوشانند تا به نصف رسد پس بماند و باقی
 و سرد کنند و با یکین نبات سفید لقوام آورند و هر روز پانزده درم آنرا با ماء الشیرین صبح بنیاشانند
 و ده درم آنرا شب بانهگاه با لعاب بز قطونا بنیاشانند شراب بنفشج مرکب بنفشه و دیگر
 نافع از برای شوصه و سرفه صنعت آن گل بنفشه تازه یک رطل بیدانه صمغ عربی تخم خشخاش تخم
 خطمی سفید از هر یک ده درم مجموع ادویه را یک یا تان روز در پنج رطل آب خیسانند پس بجوشانند
 آنقدر که ثلث آب بماند و با لایند و در رطل نبات سجری داخل نموده پزند تا بقوام شربت
 آید پس به داشته سرد کرده نگا دارند شربتی از آن هفت درم و در نسخه این شراب
 که قلا نسبی ذکر کرده مکان تخم خشخاش تخم خیار است و ده درم کثیر سفید نیز داخل دارد و باقی
 موافق نسخه سابق است شراب بنفشج بنفشه سید اسمعیل که در ذخیره ذکر کرده
 صنعت آن بگیرند سه بنفشه تازه نیم من بیدانه ده درم کثیر ابست درم تخم خطمی سفید پانزده
 درم و در دو من آب بجوشانند و با لایند و با یکین نبات سفید لقوام آورند شراب بنفشج
 و گلیط را نرم دارد و ذات الحذب و ضیق النفس و سرفه گرم را نافع باشد صنعت آن بنفشه تازه

نیمین بیدانه و درم تخم خبازی اصل السوس از هر یک سه درم مجموع را در سس آب صاف
 بنجسانند و یک شب و یک روز بگذارند پس بجوشانند و صاف کنند و با نیمین من قند بقوام
 آورند **شراب بنفش** دیگر شصده و ذوات الجنب و ذوات الصدر و سرفه کرم و بیاض
 کرم را نافع باشد صفت آن بنفشه تازه یکصد درم بیدانه تخم خطمی صمغ عربی کثیر است و تخم خبازی
 از هر یک سه درم مجموع را در پنچرطل آب جوشانند تا ثلث باقی بماند و با نیمین قند یا قند بنفشه
 آورند **شرابی هفت درم فصل در ذکر لشخ اقراص بنفش قرص بنفش** حصول اطباء
 جهت امراض حاره که با بیوست طبع باشد صفت آن گل بنفشه محموده مشوی سوزن کدوی
 شیرین تخم خرفه مقشر از هر یک ده مثقال و ورق گل سنخ تخم کاسنی از هر یک پنج مثقال
 رب السوس کثیر از هر یک سه مثقال مصطکی و دو مثقال کوفته بنجته آب ترنجبین محلول
 سسته قرص سازند **قرص بنفش** سهل الانعامه صفت آن سرفه خشک ده درم
 ستمو نیای غیر مشوی یک مثقال رب السوس کثیر الساسه از هر یک یک درم کوفته بنجته قدیری با
 سفید را بلعاب بزر قطونا حل کرده او دیر با بان سسته اقراص سازند **شرابی دو مثقال قرص**
بنفش منقول از کمال الصناعته نافع از برای درد چشم و درد سرفه و درد شکم و دوار طبلت
 البصر و در مدینه زائل کند صفت آن گل بنفشه دو درم ترید سفید مجوف یک درم رب السوس نیم درم
 ستمو نیای مشوی نیک اندک اقراص سازند **شرابی از یک درم تا یک مثقال** خاصیتش سهال صفا
 و بلغم باشد و بداند که شیخ الریس این قرص را در قرابان قانون با ستمو قرص ملین طبع
 کرده و تفاوتی که با این نسخه دارد آنست که ستمو داخل ندارد و گفته که این قرص مزبل که با
 است و نافع است از برای ضیق النفس و مانع قوی است و شربتی از آن از دو درم است تا سه درم
 و تا چهار درم با جلاب سکری که بعون الله تعالی نافع است حکیم محمد باقر بن حکیم عابد الدین محمود
 شیرازی بعید نسخه قرص بنفشه صاحب کمال الصناعته را در بیاض مجربات خود بخط خود از برای
 غیب غیر خالص ذکر کرده و گفته که در نسخه نجیب الدین سمرقندی که در قرابادین خود ذکر کرده
 وزن ستمو نیای یک انگ و نیم است حکیم محمد باقر نوشته که اجزاء را کوفته بنجته با بی که ترنجبین جز ساسه
 در آن حل کرده صافی نموده باشد سسته اقراص سازند و مجموع یک شربت است باوده درم

جلد اول نسخ قرص بنفش

شکر سفید که آب گرم حل کرده باشند بنوشند و سید اسماعیل در ذخیره قرص بنفشه صاحب کامل
الصناعه را در غب خالص آورده و گفته که این غب غیر خالص از تلپین طبیعت بعد از نضج بخارید و
که میان نسخه صاحب کامل الصناعه و نسخه سید اسماعیل است آنست که وزن سقمونیا یکد انگست
گفته که مجله یک شربت است با پنجم درم تهجین و آب گرم حل کرده صافی نموده صفت این قرص بنفشه
و دیگر کل بنفشه خشک کرده چهل درم تر بد سفید مدبر بیت ورم صمغ عربی رب السوس از هر
یک ده درم سقمونیا مشوی چهار درم همه را کوفته بخیته باب اقراص سازند مقدار شربش
از چهار درم با جلاب سکر بیت ورم و کلاب ده درم و آب نیم گرم چهل درم و اگر در طبع بضر
بسیار باشد بجای جلاب سگری با شیر خشک خراسانی تهجین از هر یک ده درم بدند قرص
بنفشه دیگر که منافع قرص بنفشه کامل الصناعه وار و صفت آن کل بنفشه ده درم اصل السوس
تر بد سفید از هر یک یک درم کوفته بخیته باب خالص سرشته اقراص سازند و در سایه خشک
نمایند شربتی ده درم قرص بنفشه دیگر همین صفت وار و صفت آن کل بنفشه دو درم
تر بد سفید یک درم رب السوس یک درم سقمونیا یکد انگ پودنه انیسون از هر یک یکد انگ
باب کاسنی تازه و یا آب کرفس حل کرده ادویه را کوفته بخیته با آن سرشته اقراص سازند
شربتی ده درم قرص بنفشه دیگر که بنمای گرم و سرد و ذات الحجب را نافع باشد صفت آن
سر بنفشه مغز بادام شیرین مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خیار بن تخم خطمی سفید از هر یک پنجم درم رب
السوس کثیر اکل ارمنی شسته گل سرخ از هر یک سه درم کوفته بخیته قرص سازند شربتی دو درم
با کشکاب قرص بنفشه دیگر نافع از برای غب خالص و سرده خشکی طبع و ذات الحجب صفت
آن سر بنفشه ده درم تخم خشخاش تخم کاسنی مغز تخم خیار بن از هر یک پنجم درم رب السوس کثیرا
از هر یک چهار درم کوفته بخیته اقراص سازند شربتی یک شتال با جلاب سگری بدند و کاهی که خشکی طبع
زیاده باشد چهارم سقمونیا و بفت ورم تر بد سفید مغز زباد کفنه بحیث تلپین طبیعت شربتی
دو درم با جلاب سگری بدند قرص بنفشه دیگر که همین منافع وار و صفت آن سر بنفشه
ده درم سقمونیا مشوی چهار درم رب السوس دو درم کثیرا شسته از هر یک یک درم
کوفته و بخیته با آب بزر قطونا سرشته اقراص سازند شربتی با جلاب سگری بدند بخت

صفر قرص بنفش سهل قویج باشد و خداوند ضیق النفس و تپایی مرکب از بلغم و سرفه و صفرا را
 مفید بود و صفت آن گل بنفشه خشک ده درم تربد سفید بدبر بخدرم رب السوس سه درم و نیم
 سقونیای مشوی سه درم مصطکی رومی یکدرم و نیم کثیرا سفید نیم درم تا یکدرم کوفته بخیته اقراص
 سازند شربی دو درم و نیم با جلاب سکری بحیث قویج و رطین زریب و انجیر با جلاب و خیار شنبه
 که در طنج حل کرده صافی نموده بروغن بادام شیرین چرب کرده باشند بیانشانند قرص بنفش
 سهل به نسخه محمود بن الیاس که در حاوی ذکر کرده و رفع از برای در ششم و در سرفه
 و در شقیقه و در واد و ظلمت چشم بسیار قوی است و در مدرازا نکل که واد صفت آن گل بنفشه
 خشک دو درم تربد سفید یکدرم رب السوس یکدرم پوست بلبله زرد نیم درم سقونیای مشوی
 یکدرم و وجهه کوفته بخیته حب سازند مجموع یک شربت است صفت این قرص بنفشه دیگر
 بنفشه تربد سفید از هر یک ده درم رب السوس یکدرم غنچه گل سرخ نیم درم سقونیای مشوی
 یکدرم مصطکی رومی یکدرم و نیم کثیرا سفید نیم درم با ستور اقراص سازند قرص بنفش جانسقل
 از ایضاح تپایی مرکب که بلغم غالب باشد و سرفه بلغمی و در پهلوی بلغمی رافع است صفت آن
 گل بنفشه تربد سفید از هر یک ده درم رب السوس سقونیای مشوی از هر یک سه درم و ثلث و در
 کثیرا مصطکی از هر یک دو درم و ثلث درمی کوفته بخیته اقراص سازند و مجموع کرده قرص سازند
 و در سایه در پشت غریبال خشک کرده نگاه دارند شربی یک قرص قرص بنفش سهل
 سهال صفر اکند و جمیع امراض صفراوی را نافع است خصوص سرفه صفراوی صفت آن
 بنفشه سی درم گل سرخ بیت درم اصل السوس مشرب پوست بلبله زرد تربد سفید بدبر از هر یک
 ده درم صمغ عربی کثیرا محمود مشوی مصطکی رومی از هر یک بخدرم کوفته بخیته جلاب سرشته
 اقراص سازند شربی چهار درم بانیم ظل کلاب که نشان زده درم تربد سفید یا شیر خشک
 خراسانی در آن حل کرده باشند بیانشانند قرص بنفش سهل دیگر که همین منفعت دارد و در
 الرئه را سود دارد صفت آن سرفه بیت در گل سرخ ده درم رب السوس جمیع عربی
 از هر یک بخدرم نشانه کثیرا از هر یک یکدرم پوست بلبله زرد سقونیای مشوی غار یقون بنفشه
 از هر یک چهار درم سوده جلاب سرشته اقراص سازند شربی چهار درم تا شش درم با جلاب نیم

نسخ قرص بنفش و لعوق بنفش

جلد اول

۹۳۸

قرص بنفش به سبب که منافع نسخه قبل دار و صفت آن سر بنفشه پنج مثقال ورق گل سرخ
گل نیلوفر مغز تخم خیارین مغز تخم کدو تخم کاسنی سقونیای مشوی از هر یک قدری لائق کوفته
نخسته او را من سازند شربت کیتقال باشد بنفشه فصل در بیان لعوقات بنفشه لعوق
بنفشه جهت سرفه و قویج و رمی و صفراوی نافع است صفت آن گل بنفشه ده مثقال مویز
منقی بیت دانه عناب ده عدد سپستان سی دانه جو شانیده آب آنرا نیم رطل باشد سفید بچاه
مثقال عسل خیار شیر سی مثقال روغن بادام شیرین سه مثقال لقوام آورده سر بنفشه خشک سی
مثقال سائیده اضافه نموده شربت از پنج مثقال تا هفت مثقال لعوق بنفشه به نسخه معصومه
سینه را نرم کند و سرفه گرم را سود دهد و قویج و رمی را نافع باشد صفت آن بنفشه خشک دو درم
فلوس خیار شیر خجدرم مویز سرخ که از پوست و دانه پاک کرده باشند ده درم عناب ده دانه
سپستان سی دانه اجزا باب صاف طبع نمایند و صاف کنند و کیر طبل قند سفید نیم رطل روغن
بادام لقوام آورند چنانچه منقذ شود و لعوق بنفشه دیگر که امراض جاره صدر و ریه را نافع
باشد صفت آن سر بنفشه خشک دو درم فلوس خیار شیر خجدرم مویز دانه بیرون کرده
بیت درم عناب ده دانه سپستان سی دانه جو شانیده ببالا نیدر سس شکر سرخ نیم من اضافه
کنند و هفت استار روغن بادام شیرین داخل کرده بجوشانند تا لقوام آید پس بیت استار گل
خشک را سوده داخل کنند و شربت از خجدرم تا یک لوقه بقیه لعوق بنفشه نسخه معصومه
اختیارات بر لوی صفت آن گل بنفشه خشک پنج مثقال عناب خراسانی بیت دانه سپستان
بچاه دانه مویز طائفی منقی از حب سی دانه اصل السوس خراشیده ده درم خشخاش نیلکوفته
بیت مثقال زعفرانی خشک رازیانه کثیر از هر یک سه مثقال ریسایم کوفته سه مثقال صمغ
اکودو درم پرسیاوشان پنج مثقال انجیر نر و بیت دانه مجبوم را در آب بجوشانند و بیت
بالند و ببالا نیدر فلوس خیار شیر بیت مثقال در آن حل کنند و ببالا نیدر و قند سفید نیم من
اضافه کنند و باز بجوشانند تا لقوام لعوق آید پس مغز خیارین سه درم مغز بادام شیرین بنفشه
خجدرم مغز بهندان تخم خبازی جلیقه از هر یک سه درم باقلای نقشه ده مثقال گل خطمی سفید خجدرم
کوفته بختیجیه بان لبر شد و روغن بادام شیرین بیت مثقال اضافه نمایند و بهرم زنند تا اختلاط

جلد اول فصل در ذکر نسخ معاجین بنفشج

۹۳۹

شود و نگارند شترتی یک اوقیه فصل در ذکر نسخ معاجین بنفشج معجون بنفشج
 امراض صفراوی را نافع بود و سرفه را دفع کند صنعت آن بنفشه بادام شیرین از هر یک ده درم مخمر
 کاسنی سه درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو سیلین از هر یک پیچرم کثیر ایک درم اصل السوس یک درم کوفته
 بنجته بقند و گلاب معجون سازند شترتی یک درم بکلاب کرم کرده معجون بنفشج دیگر که همان نفخ
 و بد صنعت آن بنفشه خشک چهل درم ورق گل سرخ رب السوس سقونیان از هر یک ده درم کثیر از یانه
 از هر یک پنج درم زعفران دو نیم درم قند و عسل مصفی از هر یک صد درم او و پیرا کوفته بنجته بر عین
 بادام چرب نموده بدستور معجون سازند مقدار شترتی پنج درم معجون بنفشج به نسخه دیگر صفرا
 و بلغم براند و ضیق النفس سرد را سودمند بود صنعت آن بنفشه چهل درم سقونیان بیست درم اصل السوس
 تراشیده بیست درم گل سرخ ده درم کثیر از یانه از هر یک پنج درم زعفران دو نیم درم عسل
 و شکر طبرزد برابر او و یچانچر رسم است معجون سازند شترتی چهار درم باب کرم بدند معجون
 بنفشج دیگر که همان نفخ دارد صنعت آن بنفشه خشک چهل درم فلووس خیار شنبه تر بنجین از هر یک
 پنجاه درم ترب سفید بیست درم رب السوس پنج درم مغز بادام نقشه ده درم بنفشه تر بد کوفته
 بنجته تر بنجین و فلووس خیار شنبه را بکلاب صاف کنند و بدستور معجون سازند مقدار شترتی پنج درم
 معجون بنفشج دیگر که همان نفخ و بد صنعت آن بنفشه خشک چهل درم فلووس خیار شنبه تر بنجین از هر
 یک پنجاه درم ترب بنجین را بکلاب صاف کنند و بدستور معجون سازند شترتی پنج درم معجون بنفشج
 به نسخه دیگر صدام و پهبای صفراوی و سرفه و ذات الحجب و شوصه را نافع و قوی که از ورم اسهال
 باشد سود بد صنعت آن مغز تخم خیارین مغز تخم کدو اصل السوس تراشیده ترب سفید از هر یک سه
 درم بنفشه خشک سی درم کثیر او و ورم سقونیان می شود پنج درم ترب بنجین بیست درم مویز بنفشج ده درم
 فلووس خیار شنبه یازده درم روغن بادام ده درم ترب بنجین و فلووس خیار شنبه را بکلاب صاف کنند
 و مویز از پوست و دانه برآورده نرم بکنند و او و پیرا دیگر را کوفته بنجته با ترب بنجین بسپزند شترتی
 سه درم معجون بنفشج قوی که بکشیاید و سهل صفرا و بلغم باشد صنعت آن ترب سفید تراشیده
 چهل درم سقونیان می شود هفت درم بنفشه سی درم ورق گل سرخ دو درم از یانه کثیر از
 هر یک پنج درم زعفران دو درم و نیم قند و عسل مصفی از هر یک صد درم او و پیرا کوفته بنجته بر عین بادام

ذکر نیرالینج و فصل در نسخ بوزنه

جلد اول

۹۴۰

سیرین چرب سازند و چنانچه رسم است معجون سازند مقدار نیری بخیرم پنج عصاره آن با
 اگر بوجبت او رام حاره و پنهانی بجهت در کوش و در چشم و با نتراب جهت فقرن و ورم
 حصبه و پستان تافع است و چون خاکستر سوخته آن را با دارچینی و سنجبل و عسل مخلوط کرده ملازمانند
 بهترین او ویدور و دعه است و بزرگ و شاخ آنرا چون در عصاره طنج و بند بلیات مسین است
 بشر الینج بکیر نیرالینج سفید را و با آب گرم خیر کرده و راقاب که از نیک شکر شود و شسته
 روغن آنرا بکیر نیرالینج آن جهت قروح صفراوی سرد و سرد و بکیر و بکیر و بکیر و بکیر
 و در سرد حاره و قطرش جهت در کوش و کوش جهت در سرد و در چشم تافع است و در
 بشر الینج دیگر که تریاق سموم است و مالینو بیا و سواس و بدی نفس شراب و تندی و سوسو طافع
 صفت آن نیرالینج سفید سه مثقال تخم کاهو کشتال و نیم تخم ششلیش سفید کشتال کوبیده
 بقتلارند و روغن بکیر نیرالینج و در کوش و در کوش و در کوش و در کوش و در کوش و در کوش
 بد آنکه بوزنه اسم فارسی نیرالینج و در کوش و در کوش و در کوش و در کوش و در کوش و در کوش
 با قتل و خواص آنها و در نیرالینج و در کوش و در کوش و در کوش و در کوش و در کوش و در کوش
 بعضی اطباء بصدف آن بکیر نیرالینج هر قدر که خواسته باشند و بکیر نیرالینج نیم بخته شود و چون
 شلگ گردد و در هر یک من طبعی از ورق القنب اعلی بکیر طبعی کشش سبز چ سیر سبز سبز سبز
 بوز بوا و سیر طبعی داخل نمایند و باز چند جوش دیگر داده فرو و آورده سرد کرده و در می نمایند
 و در زیر سر کین اسپخم را و در کوش و در کوش و در کوش و در کوش و در کوش و در کوش
 شود صافی نموده بنوشند و تا بهفت روز ضائع نمی شود و بکیر می توان برده و بعد از آن فاسد
 می گردد و اگر خواهد که خوشبو سازند در وقت نوشیدن اندکی قر قفل و بسیار و بوز بوا
 داخل نمایند بوزنه حنظل با و تا به پنج جلد را دفع کنند و قوت دهد و منی افزاید صفت آن بکیر نیر
 یک من کندم و آنرا نیم کوفته در چهار من آب بریزند تا چون خالوده شود و سیر قند سیاه
 داخل کرده در خم اندازند و خم را در زیر سر کین اسپ دفع کنند بعد از یک هفته که برسد
 قر قفل چهار درم بوز بوا و ورق القنب خونیان آنرا هر یک پنج درم فلفل سنبل الطیب از هر یک
 ده درم بر یک نابول بیت و پنج عدد کوفته در آن اندازند و سه شبانه روز دیگر بکیر نیرالینج

جلد اول نسخ بوز و جاور ص باب الباء و تعریف پیش

۹۳۱

نموده بکار برند و این بوز را زیاده از یک هفته نمی ماند پس خامه میگردد و بعضی گفته اند اگر
خواسته باشند که زیاده بماند بعد از سه روز که او به در آن انداخته باشند بچون شانه آلتیو ام غسل
صافی نموده نگاه دارند بوز و جاور ص صفت آن بکند از زن ده سیر و نیم کوفته باب بچون شانه
تا مثل یا کوفه شود پس سر کرده در خمی اندازند و در سر کین اسپ و فن کنند تا بچون شانه آید
و از جوش فرو نشیند بر یک کل سرخ بر یک کل سفید که آنرا در دهنی کونند از هر یک دو سیر باشد
نیم سیر در آن داخل کرده بعد از سه روز بپالانند و مشک خالص و زعفران از هر یک یک مثقال
سوده داخل کرده بکار برند باب الباء مع الیاء المشاة التحانیة پیش کسب بای
موده و سکون بای شاة تحانیة و شین معجمی است سسی در اکثر جبال هند و نواح آن میرود
و انواع می باشد یکی را سنگها نامند جهت مشابهت و بیات آن بشاخ آهوه و سینک باشد
اصل هند شاخ حیوانات را نامند و اکثر در کوه دار برت که میان هند و خطا واقع است می باشد و
کوستان موزیک و رنگور و نیالی نیز بهم میرسد و بهترین آن آن بود که بوزن سنگین و جل
بشکند از درون آن سیاه براق صلب باشد و بعد از آن آنچه اندرون آن سرخ تیره و یاز رو یا سفید تیره بود که بر
ظاهر آن نقاط سیاه و بر و آن چیزی نامند طلق و یا کافور بوده نوشته باشند و قویترین از همه سیاه سرخ پس و پس
آن بود و قوت اقوامی آنرا بر تبه گفته اند که اگر کسی را میکشند یا بملق گویند و یا بر زبان برانند و برست
بلاک شود و سبب برست تاثیر آن در رواج و فساد ساختن آنها را و بحدیث قرآن چون روح بچون شانه آید و بچون
و خاموش شدن در آن و میگویند حکامی هند امتحان قوت آنرا بدان میکنند که ساسیده بر شاخ
کا و میش شیر دار میالند خون از زبان و بعضی گفته اند که خون از دماغ و شکم او جاری شده
میرد و بعضی مبالغه باین حد نموده اند که اگر دانه درست آنرا بر شاخ کا و میش و در حلق نمیانند
اگر سجای شیر خون از زبان آن بر آید نهایت قوی بود و الا ضعیف و بوی آن گنده است
و اگر کسی بران کا و میش و یا کا و سوار شود در آن نیز تاثیر میکند و نیز میگویند که اگر بر یکاب
بالند از بیرون موزه و کفش بر یکاب برست میکند و این نوع را ملوک و سلاطین هند و خیر نیز
خود نگاه میدارند و محافظت بسیار مینمایند و این قسم نادر و کم یاب است نوع دیگر چنهاک است و آن
بخی است که در بیات و ماهماری ظاهر شبیه سجد و ارست و بیرون آن سیاه و اندرون آن

شکری رنگ و گیاه پیش بعد درسی و یک ساق از آن برمی آید و برگ آن شبیه برگ کا بو و گل
 بعضی آن سرخ و بعضی زرد و بعضی بنفش و گویند اقوامی پیش در که کیدار و سر حدیث کوچک و در
 مواضع دیگر از کوهستان رخامانی و غیره که مذکور شد نیز یافت میشود که بوزن سنگین و صلب
 و اندرون آن براق مصعغ میباشد و نیز اقوامی آن در سمیت بمشبه است که اگر مقدار خردی
 از آنرا بخورند و در یک لحظه هلاک میکند افساد و تعفن روح و چون بچپناک در سمیت کمتر از گیاه
 و رانحه آن مهلک نیست و رسیدن دست و عرق بدین نیز مؤثر نیست لهذا حکمای هند این را
 از تدابیر شمال مینمایند و ایضا گفته اند قسام دیگر نیز میباشد ولیکن همه ضعیف و بیایات و لون شبیه
 بان باشد و در دنتا و با چلنگ و کم جابن این هر سه را از اصناف بچپناک ضعیف اند و از دود
 آئیم درسم آنها کشده است به تعفین ارواح و در طعم هیچ یک از انواع پیش تلخی و تیزی و حدت
 نیست ولیکن همه آنها مجذرا ندر فی الفور و نیز قسمی از قسام بچپناک صنوبری اشکلی کوچک
 بیرون بزرگی مایل شبیه به سعد میباشد و آنرا نیز ک نامند در غایت تنیدی و تلخی و این نوع
 شبیه جد و است و قسمی دیگر شبیه با کلیل الملک است و این را قرون سبیل مینامند و حیوانات
 در سبیل نیز یافت میشود و قسمی دیگر را به راه صورت گویند و آن سفید شکری رنگ مایل بزرگی
 غیر مخروطی اشکلی شبیه به بیج نی است و در عالی کوهستان حوالی کشمیر و غیر آن از مواضع دیگر
 بهم میرسد و بعضی از آنها صوره نیز نامند و در طعم این نیز تلخی و تنیدی میباشد و یکدنگ این کشنده
 است بکیفیت غایله خود بسوزش اندرون و طلبه حرارت و افراط قوی و اسهال و تشنج و تحلیل
 ارواح و قسمی دیگر را بلهیه میگویند یعنی شبیه به زردچوبه جهت آنکه زردچوبه را بهندی بلهیه مینامند
 و گاهی در میان زردچوبه بهم میرسد و لهذا کسانی که آنرا می شناسند از همان زردچوبه اولاجدا
 نموده بعد از آن زردچوبه را جویش داد و خشک کرده حمل و نقلی به بلدان نموده بیج شش
 مینماید و طریقه شناخت آن میگویند آن است که زردچوبه را اولاجو شده بعد از آن خشک میکنند
 و بایرین مینمایند و آنچه بلهیه است و سبی و روقت بریان نمودن بسته بیرون می افتد آنرا طایفه
 نگاه میدارند و اهل صنعت برای آن چنین از خواص و منافع در عمل خود بیان میکنند و کش سبزه
 اخبر بانگ زردی و منقطع بسیاری است و آنرا کالات نیز مینامند و این نیز قوی است و در سمیت

و قسمی را استقامی نامند یعنی مانند ریجیل بود و این در میان ریجیل یافت میشود و در قوت ضعیف
تر از چهار قسم اول است و فی الحقیقه شاید این پنج قسمی از اقسام پیش نباشد بلکه پنج قسمی دیگر باشند
مگر آنکه پیش را از ستم بس پنج قسمی می گیرند که همه را شامل گردونه اسم نوع در طبیعت مطلق آن
حکامی دهند و یونان خلاف است بنده این جمله را سرد میدارند و مرتبه چهارم جهت دریافت
بعضی آثار و افساد آنها را تا باج خواص آنها میدارند و جوهر از منافی جوهر روح حیوانی و حکامی باید
کرم و خشک پرتبه چهارم گفته اند جهت دریافت بعضی از آثار آن و جوهر آنرا ضد جوهر روح
میدارند و گویند طریق اخذ آن و سایر سموم نباتیه چنان است که آنرا که می شناسند و عادت
باستعمال سیات کرده اند در وقتیکه آن چهار رسیدند شمه بارفته و رطوبتهای انضمامیه سیر میکنند
که پنج قسمی قوی بود از انضمامیه ششای ظاهر میگردد قدری خاکستر از برای نشان و علامت بر
انضمامیه میریزند و روز رفته انضمامیه را شکافته پنج را با احتیاط بر می آورند و صاحب دستور اطباء
حکیم محمد قاسم شراودی ملقب به پند و شاه مشهور زبیر شته در کتاب مسطور نوشته که سچیناک اطباء
بنده بعضی سرد و بعضی گرم میدارند سودا و ملغم و عطیهای خلق را نافع بود و صغیر از یاده کند و طلای
سائیده آنرا با آب یا کلاب بر موضع هتق و برص و جذام سفید و مجرب میدارند و گفته که چون
سچیناک را اطباء بنده از جمله رسان میدارند واجب و لازم نمود که برخی از آنرا ثبت نماید
بدانکه آنرا آنچه قسم گفته اند و در قسم آن زهر قاتل است که اصلا در معالجات مستعمل نیست
از انضمامیه می آن است که چون سائیده بر شاخ کاه و میش باند خون از دماغ و شکم او جاری شده
هلاک گردد و قسم دیگر آنکه اندرون و بیرون آن هر دو سفید باشد و اقسام دیگر را برای تطویل فکر
نموده و هشت قسم مستعمل آن که بعد از تدبیر داخل دوام می نمایند بهترین آن تیلیا سچیناک است
که بیرون و اندرون آن سفید میباشد و دیگر بر همین سچیناک است که آن نیز اندرون و بیرون
آن سفید میباشد ز یاده از تیلیا سچیناک و این بهترین آن هشت قسم است و مضرت این کمتر
در هیچ این سطر و سایرین باریک میباشد مثل شاخ کوزن و میگویند در زلیکله سیکلیا و سچیناک
و کالاکوت اعلی میر و یسیر کبابی دیگر نمیر وید مگر جدوار و آن نیز پنجند در ع و در تر و بر اطراف
آن و آن جدوار تر این آن پیش است و شاید بواسطه این موده و سکون و او فخر حواله

جلد اول بیان احوال که بعد خوردن چپناک طاری میگرد و دستور بر نمودن

۹۴۸

نام بان جدا باشد و غیر آن و خاک آن موضع مائل بسیار میباشند چنان نمایند که گویا بر پست
 و در و سم کل آن هیچ حیوانی که در آن نگیرد و اگر بوی آن بدستشان برسد بلکه نگیرد و اندک حیوانی
 که از آموش بیفتا نماند و مقر آن در میان آنها و خوراک آن نیز از همان نجیاست و آن حیوان
 نیز سمیت دارد و بالجمله قسمی است مثل آن در الطیعه برص و جذام و همچون بزرگی و پیشی و غیر
 داخل است و در بیان احوالی که بعد از خوردن هر یک از انواع قومی آن
 طاری میگرد و از آنجه خدایت و بحسی اعضا و درم اعضا باطنی و عظمی و دوار و خیری
 چشم و بکدن آن از حدقه و رعان و صرح است گویند از استقامت رانجه کل آن نیز صرح حاضر
 میگرد و اگر کسی از این آفات بخورد و در و تر یاقات و غیر نجات یابد اکثر آن است که بخر
 و انتقال بدق و سل میگرد و در تر یاق آن جدا و مجرب و تر یاق فاروق و در و السک خصوصاً
 مر آن و امثال آن از ترکیب تریاقیه و فادیه هر حیوانی و معدنی است و لیکن نفع تر یاق فاروق
 را درین بسیار ضعیف دانسته اند و خوراندن برک بید آنجیر مکرر و قوی فرمودن مفید
 و اما بلبل که آنرا ابله بل نیز مینامند در آن اختلاف بسیار است بعضی میگویند که صمغ حبث
 قوی السبی است و بعضی میگویند که چپناک قوی است و بعضی میگویند که نام کوه صنوبر
 است که در آن چپناک میروید و در آن موضع از بعضی چپناک اصمغی تراوش نمایند و کاک
 قوت سمیت و آن صمغ را سببی باسم آن موضع نمایند مجاز و بعضی میگویند که رطوبت و کثرت
 که از دهن حیوانی که مسمی بپوش بیفتا است بر می آید و آن در کمال حدت و قوت سمیت است
 و آن موش را بلبل و آن رطوبت را سم بلبل مینامند و بعضی میگویند که آن حیوان کفچه دم
 است و هرگاه میخواهد بر حیوانی تسلط یابد در کفچه دم خود بول کرده بر وی پاشد و بگردیدن
 بول آن حیوان بپاشد و او را می آواز هم میپاشد و العلم عنه الله و دستور بر نمودن
 چپناک یعنی پیش آن است که یکی را پر آب کنند و چپناک را در پارچه بسته در آن بپاویزند
 بنوعیکه در آب معلق باشد و مقدار یک ساعت آنرا جوش داده بیرون آورند و این قسم جوش
 دادن را با صطلح ابل بنده بول بنهر مینامند و اگر بجای آب در شیر طنج دهند و یا اگر به بخار
 شیر بدین قسم که در پارچه نازکی در یکی که نصفه شیر کا و یا شده معلق بپاویزند که بشیر نرسد

جلد اول بیان احوال که بعد خوردن پچیناک طاری میگردد

۹۴۵

و سر دیگر را گرفته آتش در زیر آن کنند تا کیامت و زیاده جویش نهد پس برآورده بکار برند
 بهتر است لیکن اکثر آب سست نود یکبار است که سر تخم مرغی را سوراخ کرده سفیده آنرا
 برآورند و قدری عمل در آن بپزند و برسم زنند و پیش را ورق کرده در آن ریخته و سر
 آنرا بسته بنجیر بکینند و در زیر آتش گرم دفن کنند به سخویکه تخم فنوز دلس برآورده شسته
 استعمال نمایند و بدین عمل اندک مدت قوت آن کم میگردد و دستور خوردن پچیناک یعنی
 بیش جهت دفع جمیع امراض بارده و طبعه و تقویت اعصاب و باه آنست که از مقدار یک کجدا
 پچیناک مدبر شروع بخوردن نمایند و هر روز یک دور و زیاده روزی سه بار و شست مزاج
 و قوت اضافه نمایند تا اگر روز ششم یا ششام و چهارم بهشت پنج برسد و برین
 مقدار مداومت نمایند جمیع امراض مذکوره زایل گردد و تقویت یابد و گفته اند که اگر باهوش
 آن تنگ بخورد نفع عظیم میبخشد و باعث طول حیات است و زکران آنرا با تنگاری است
 که از طلا و قوت که از طلا میزند بسیار زود که اخته می شود و باید که در ایام خوردن پیش از جموع
 و نباتات و بقول و جوب نفاض و حرکات متعجه و جماع و از خوردن ادویه مضاده و هیچ
 قوت آن و مضغه آن جنباب لازم دانند و چون خواهند خوب ماند و قوت آن محفوظ
 ماند و کجی متشکله دارند بر تاب لنگ این از سایین ابل خندست و سایین با صطلار
 ایشان ادویه مقتوله و اصلاح کرده شده را نامند صفت تشخیص ریجی و بلغمی امتلاقی که ابل
 اینها و تنگ با و نامند و افلج و استرخار و امراضیکه زانرا بعد از وضع حمل هم میسر میقد است
 صفت آن سیاب صغی طلق کشته گوگرد و مغسول از هر یک یکتا تک فلفل سیاه سه تا تک و دوع
 محرق که بپندی سنگه بسیم نامند چنانکه این کشته پنج تا تک خاکستر کین کا و صحرانی است تا تک
 پچیناک تیلیه که نوعی از بیش است شانزده حصه مجموع ادویه و سیاب و گوگرد را با هم حقی بلغم
 نمایند بعد یک اجزای سیاب نامعلوم کرد و سیل دویه را کوفته بنجینه اضافه نموده آب بنجیل تازه
 که او رنگ نامند و آب بسکیر و آب ارد که از هر یک سه مرتبه سرشته و هر دو خشک نموده
 پس جوب سازند هر جوی بقدر دو کجی شری یک حب تا دوحب یا پنجیل تنگ که مصالح آن است
 فرو برند شریاق بیش که مسمی تر بایق کامل است از مختصرات صاحب خلاصه التجارب صفت

آن در حرف التاء و در تر یاقات اقتضای الله تعالی خواهد آمد حب بیش که با نسی عشری موسوم است
منقول از خط نواب غفران باب حکیم احمد موسوی صنعت آن بیش بدینج کل سبب بر که مایه و تر جا
زنجبیل صمغ عربی از هر یک سه شقال فلفل سیاه دار فلفل از هر یک دو شقال و فلفل کشتقال و دو
نیم شقال زیره کرمانی بدینجا خواهد از هر یک شلث در می کوفته نخیته جنوب سازند هر چه بقدر
فلفل شترتی یک حب با کلاب فرو برند حب جور آنکس جور بضم جیم و سکون و او و رای مهله
در لغت هندی تپ را گویند و آنکس کچک فیل را نامند یعنی حی که تپ را مقهور و مغلوب و مطیع
سازد مانند فیل بان که میگرداند فیل را بضر کچک بر سوزان مقهور و مغلوب مطیع خود مخصوص
حیات بلغمیه و مرکبه را و با صلاح می آورد و این حب از اطباء می هند است صنعت آن سیاب مصفی
کبریت مغسول بیش بدینج جو زانک لوست بلبله زرد پوست بلبله آمله منقح زنجبیل خشک
دار فلفل زردینج و رقی اجزا مساوی سیاب کبریت را که به هندی کنند بکشد و در آب گرم حق
بلنج نمایند بخوبی که اجزای سیاب ناپدید گردد پس ساز اجزا را کوفته نخیته اضافه نمایند و آب بنیکرا
که گیاهی است هندی و بقدر یک ذرع دستی میشود و سفید و سیاه رنگ میباشد سفید آن بهتر است
و بر کهای آن سبز تیره و کوک طولانی مثل برک نار میباشد و شاخهای آن باریک و در نیمه نیکو
صلایه نمایند و به مقدار دانه فلفل حب بندند و در سایه خشک نمایند و عند الحاجة یک حب را بویاده
بقدر قوت مزاج و برداشت طبیعت جهت تپ با شکر سفید سانیده و جهت چشش و سهال بعمل
با مصلحات آئیند هند معجون بیشی از ترکیب اطباء می هند است جهت جذام و داء الحی و بر صر
و بهی سست است و آنرا در نفع از برای جذام عظیم شمرده اند و مفاع دیگر نیز از برای آن ذکر کرده
اند صنعت آن بلبله سیاه شیطرح هندی از هر یک ده درم دار فلفل بخیرم بیش و درم و نیم دو درم
را کوفته نخیته بروغن کادچرب نموده با سه وزن او و به عمل مصفی معجون سازند شترتی کامل یک
شقال است معجون بند بصلی این معجون نیز از ترکیب اطباء می هند است و گفته اند که این
معجون را از برای جذام نفع عظیم است و منفعت دیگر هم از برای آن بیان کرده اند صنعت
آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آمله منقح شیطرح هندی از هر
یک چهل شقال جزیره آتش آکنده موفو فلفل دار فلفل نار مشک کنکش عصاره آستخود

جلد اول نسخ مفرح و تعریف میض

۹۳۷

هندی از هر یک بیست مثقال بیش سفید که هندی و کوه نامند چهار مثقال مجبور را کوفته بخیمه
 با فانیذ سنجر می بخورند و بعد از چهل روز استعمال نایند شربتی کامل از این مجموع تا یک
 مثقال طبعی چون روشن که بزبان هندی پیروز گویند صنعت آن بیش استقال نیم فلفل و مثقال زنجبیل مثقال نیم
 عاقر قرحا مویرج از هر یک یک مثقال عمل مقوم سه وزن تمام ادویه و میاید که مرکب از ادویه و عاقر قرحا
 کوفته بخیمه بعد از آن وزن کنند و با عمل مقوم بسرشد شربتی کامل از نیم مثقال تا یک مثقال مفرح و کاشا
 بیشی که ملا رستم جراحی خبث مرضی نظام شاه و احمد نکر تریباده بر آفریند خارش آب در پیروز و امراض سوداوی و غیره
 زایل کند و دل را تقویت دهد و تشنگی را فراید و فرج آورد و صنعت آن بچپناک تیلیامد بر که نوعی از
 بیش است چنانچه در پیش ذکر یافت و باد از هر حیوانی پوست بلبله پوست بلبله آلمه منقحی چون
 پهل سولسری از هر یک یک تا یک زنجبیل فلفل سیاه شیطرح بهادر موته سنبل الطیب که با
 شمشیری که نوعی از دستبویه است جبریه دیو دار چوبه بری فلفل مویه ساوج هندی تا یک
 مثقال کشیر خشک سنگ از هر یک دوازده تا یک قرص و از فلفل کبابه چینی دار چینی مصطک
 راز یا نه کنتوته تخم کر فس یا نه سفید گل سرخ گل سیوتی که در دینی است قاقه صغایر بکره
 کل جایی کل جنگلی که در سایه خشک کرده باشند گل دما و چوده عود هندی قسطخ خوشنجان
 کوکبه و مغسول مشک خالص از هر یک چهار تا یک ریوند چینی عاقر قرحا تخم خطمی گل نیکو فروست
 بیج کاسنی تخم کاسنی عنبر اشهب از هر یک دو تا یک مروارید یا سفته بسید از هر یک بیج تو که پوست
 زردا تیج حضی لبان خاک که بی موصلی سیاه موصلی سفید راج پس طباشر سفید صندل سرخ
 صندل سفید گاوزبان سنابلی از هر یک سه تا یک کافور سیما ب صغی از هر یک نیم تا یک تلک
 شش تا یک حاجی فخر هفت تا یک نبات سفید چیل تا یک ادویه کوفته بخیمه با سنجید آن عمل
 سفید و قند سفید کف گرفته بقوام آورده علی الرسم بسرشد شربتی یک نخود دما و نخود پهل
 مرا و از مطلق آن تخم مرغ خانگی است و بهندی و میخا اذنا ناسه و حرارت هوا مفسد آن و
 حافظ آن از فساد و درنگ کله آشتن آنست و بهترین آن بزرگ هندو است که در همان
 از مرغ تو که کرده باشد و نیم برشت آن معتدل ترین غذا و مائل بکرمی و مرکب القوی است
 و پوست آن در اول دوم سرد و خشک سفیدی آن دو درم و زرده آن در اول گرم

و تر و کثیر انغذ و طیل الفضول و مولد خلط صالح و مبهی و مقوی دل و بدن و جهت خشونت
معهده و روده و مثانه و قرصه کرده و مثانه و نفث الدم و منع نزلات حارده سینه و مصلح
و مقوی شخصی که خون زیاده از و دفع شده و ضعفی از قصد بهم رسیده باشد و موافق مزاج
سوداوی و چخته آن در سر که قابل طبع و مانع ریختن مواد مسدود و باسحاق و مار و و دانه
سوز و انگور و امثال اینها جهت سهال مزاجی و با مصططکی و مانند آن جهت در شکم
و با تخم تیره تیرک و نمک سفتقر و نشاره قضیب کاو کوهی و پیرمانه شتر جهت تقویت باطن
نافع و خوردن زرده خام آن جهت کزیدن مار و حرقت مثانه و تصفیه صوت معده و صغر
معهده و انزال و دوست آن مولد حصاة کرده و بهی و کلف و بسیار خجسته آن در یضم و خوردن
قوی و مصلح شود و یه حاره و ابکامه و نیم خجسته آن در مزاج اطفال نایب مناب شیر و با کدر
جهت سرفه و با تخم گمان جهت ضیق النفس و با اندک کندر و نمک و از زردت جهت تسهیل
بی عدل و با دوم الا خون جهت زیر و با کبر با و طباشیر جهت قطع سیلان خون و تشدید
عروق و سحر و با نیم مثقال جرم کک که زرد کران زرد نمک و آلات را با و استحکام میدهد
جهت قطع سیلان حیض و در رحم مجرب و ضاوش بار و عن کل و با بونه جهت ورم چشم
و انشین و مقعده و با موم روغن جهت تلین او رام و عصاب و طلاسی خجسته آن با زعفران
و روغن کل جهت ورم پو سیری مقعده و ضربان آن و ضربان چشم و با عسل جهت رفع کلف
و انار سیاهی و بار و روغن بنفشه جهت او رام حاره و با مرو زعفران جهت و رسیده خون غلیظ
بهم رسد و تنهایی جهت شقاق سفلی نافع است و چون زرده آنرا بر پارچه آب ندیده مالیده
بر او رام و دامیل گذارد آنرا بچخته و منفر میانه و در مدت یکروز و زیاد و روز و سفیدی تمام میسر
مغزی و خوردن آن مولد خلط خام و لزج و دیر یضم و خوردن زرده با سفیده موافق
محو و المزاج و آتش سیدن آن با آرد جو قاطع نزف الدم و نفث الدم از فوق و تحت و ضماوان
جهت در چشم و حرارت مقعده و قروح خفیه و شوکتی آتش و آب بسیار گرم و منع آنکه کردن
آن و بر بنفشه جهت رفع آثار حرارت آفتاب و با و یه قابضه بی لذت جهت قطع خون رغا
که از پردای دماغ آید و با کدر بر جبهه طلا کردن جهت منع ریختن نوزله چشم و تنهایی را و ع

وسد و مسام و جہت اور ام حارہ نافع و حتمہ آن باکلیل اللک انشال آن جہت اسحا و سح
 و اسہال مراری و حمل آن بار و غن گل جہت ضیان مقدرہ و رحم و اکحال آن تہنہانی
 و یا باقلیلی کافور جہت تبرید چشم و منع رختن مواد بدان سفید و با کافور و زبر اللنج جہت صلب
 حار مجرب است و قطور آن بار و غن گل جہت وجع و خارش و قروح و فون و پوست تخم مرغ
 جالی و مجفف قروح و قاطع رعان و جہت جرب و حکمہ و با صدف جہت بیاض چشم و قلع و قمع
 آن بقدر یک سیاه شود و خاکستر نگر و جہت رعان مہلک مجرب و سوخته اسکل آن کہ مانند
 ایک سفید گرد و با غسل جہت قطع بیاض چشم بنایت سربع الاثر و نور و دن پوست تازہ آن
 مسحوق بقدر دو درم مہیج باہ و طلائی آن با غسل و سرکہ جہت تحلیل اورام و ذر و آن قاطع
 خون و جہت التیام جراحات کہنہ و التصاق جراحات تازہ و سپردہ ملاصق پوست آن
 حولا سفید کجارت است یا خون سپر کہ بر ترواز اسرار است و مکلن پوست تخم مرغ و جہت انار مثل
 ایک است و جاکینوس مدی بہت نیم سخت کردن آن قرار داده کہ ہر گاہ در آب جوش داده
 بگذارند و تا صد شمارہ کنند و ہر گاہ در آب سرد بر آتش بگذارند و تا صد شمارہ نمایند نیم سخت شود
 و قدر شربتیش این پنج عدد تا پانزدہ عدد است و تخم سارطیور در ابواب خود مذکور است
 و در فضائل تخم تدر و و تہو ج و دراج و کبک شبیہ اند بہ تخم مرغ خانگی طریقی کلکیشتر
 بیضی آنست کہ در آب نمک مکر رہنویز و سپردای اندرون آن جدا نمایند و نرم کوئیدہ
 در کوڑہ مطین کردہ در تنور کہ م بگذارند تا سوخته مثل ایک سفید کرد و پس شستہ استعمال
 نمایند و پوست تخمی کہ چوزہ بر آورده باشد از برای اودہ چشم بہرست حلوائی زردہ
 بیضہ مرغ کثیر غذا مقوی و مہیج و منعظ و مسمن بدن است صفت آن بگیرند تخم مرغ بقدر
 کہ خوانند و در آب چغندر پس سفیدہ انہا زردہ کردہ زردہ انہا بر و غن گا و بریان نمایند
 و در چینی جوڑوا بازار بہرست پنج عدد از زردہ و یک مثقال از بیک اخل کردہ قد سفید کلا ببال نمودہ داخل کردہ
 تا آب برود و فرو آورده بکار برند و بعضی یک دانگ مشکہ اخل نمایند حلوائی زردہ
 بیضہ مرغ دیگر زردہ تخم مرغ و پنج عدد زعفران ربع مثقال مشک یک جہت نبات شش مثقال
 شش مثقال روغن گا و تازہ بریان نمودہ تا اول نمایند و اگر ربع مثقال و در چینی بریان

نیز خوب است حلوائی زرد و تخم مرغ دیگر نبات را در آب یا کلاب حل کرده بر آتش گذاشت تا بجوش
 آید و زرد و تخم مرغ هر قدر که خوانند درین جوش در آن اندازند و بر هم زنند تا بپخته گردد و در
 خامی آن دور شود پس عطران و مشک با کلاب سوده داخل نمایند و همچنین بادویه و دیگر از ادویه
 و دانه بیل و قزقل و بلباسه و جوز بوا بقدر حاجت و ضرورت اگر خوانند بعد از امتزاج بشیر نبات
 قدری مسکه کاؤمانه داخل نموده قدری بریان نمایند پس عطران و غیره را در آن بپایند
 و فرو آورده تا اول نمایند حلوائی بضمیمه مرغ دیگر صفت آن اگر در برنج که برنج بریان یا
 برنج از پخته خشک نموده اند کرده باشند پنجاه گرم بادو وزن آن بشیر نبات با آتش طبع نمایند تا
 بپخته و غلیظ گردد پس پنجاه عدد زرد و تخم مرغ یا زرد و تخم کبوتر یا زرد و بادیه که ام که خوانند در آن
 داخل کرده بر هم زنند و طبع نمایند تا سخته خامی بضمیمه زائل گردد پس بهان دستور مسکه کاؤمانه
 داخل کرده بریان نمایند و در آخر قدری زعفران و اندکی مشک با کلاب سوده بآن منسوج کرده
 فرو آورده تا اول نمایند و اگر خواسته باشند دارچینی و غیره نیز اضافه نمایند و اگر خواسته باشند
 بجای آرد برنج آرد کدوم و یا آرد نخود نمایند و بن ابلغیض گرم و محلل و ماطف بهمت و فروغ
 و رویانیدن موی و وجه مقعد و بکواسیر نبات مفید است صفت آن بکبوتر زرد و تخم مرغ
 هر قدر که خوانند و در آب بپزند و تا به آئینی را بر آتش گذارند سر اسثیب تا سرخ گردد و زرد و پخته
 را بطرف بالای تابه بگذارند تا نیم سوخته گردد و در و بر سوخته آئینی امثال آن اندازند و ریختارند
 تا آنچه دهنیت است جدا شده بطرف نشیب آید بزودی بردارند و در ظرفی جمع نمایند و همچنین
 دیگر در آن دهنیت مانند نو خد بگراشت که زرد و بضمیمه را هر قدر که خوانند سخت پخته در آب
 صفتی کرده بکیوبالند و بپشتارند آنچه دهنیت است از آن بر آید و این نوع بهر از اول است
 و بسیار بر عی آید رسته بضمیمه کثیر الغذا و موی و منخل و لذت بهت صفت آن که بکبوتر زرد
 بضمیمه هر مقدار که خوانند و قلیلی از عطران کلاب سوده بآن بیامیزند و بکیوب بر هم زنند و اگر قلیلی
 مشک یا غیر نیز داخل نمایند بهتر است و در ظرفی سر کشاده شربت نبات با کلاب کرده بر آتش گذارند
 تا بجوش آید و در عین جوش آنرا در صیف رسته بریزی که در آن منافذ و سوراخهای کشاده باشد
 کرده در آن بریزند و چون یکدوم نشود و منعقد گردد و در وقت ریختن دست بگیرد و انداخته

سند به باشد بر آورد و تازه بریزند و همچنین تا کام گردد و درین چوش اگر کف بر سر آورد
 آب سرد بر آن بپاشند تا فرو نشیند و معیار شیرینی آن را در آن شربت مرعی دارند و علیقه بهتر است
 ششتر نخه قریب است به عجمه صفت آن پیاز را حلقه نموده در روغن کوفته و سریان کرده
 رب انار ترش یا آب نارنج یا آب لیمو یا آب ترندی و یا ترشی دیگر و قند سفید داخل کرده چند
 جوشی داده تخم مرغ را بر آن بریزند تا نیم بسته شود و در آورند با نان و یا با چلو و بخورند و اگر زرد
 رشته بریده بسته با پیاز سرخ نموده به سبزه سبزه که ششتر نخه که نیز گویند مرتب نمایند بسیار
 خوب است فصل در ذکر نسخ عجمه بدانکه عجمه بفتح عین مهله و جیم شده و با بخت و نام
 نوعی از خاکینه است که کوکوا نمند مقوی باه و مسمن بدن است صفت آن زرد و تخم مرغ زرده
 تخم کبوتر از هر یک بیست عدد آرد میدیه کفی مجموع را مخلوط نموده قدری نک و کیشقال و این
 سوده داخل کرده در روغن کاه نیم برشت نموده نیم گرم بخورند چون الله تعالی تافع است
 عجمه مینه قدس سره بگردد آرد و بخورد آرد میدیه از هر یک کفی و در آن بیست عدد تخم مرغ بپاشند
 و در آرد چینی و بسیار از هر یک بگردد کم بقدر حاجت داخل کرده روغن کاه و در تابه داغ کرده
 آنرا در آن بریزند و چون قدری بسته شود بکار و به برزند و بگردانند تا روی دیگر آن برشته شود
 فرو آورده نیم گرم بخورند عجمه متوکلی که به نهایت مقوی باه است و مسمن بدن است صفت
 آن بکیرند پیاز زده کم ورق کرده با روغن کاه و آب زردک بپزند تا سبزه شود و تخم مرغ تخم
 کبوتر از هر یک بیست عدد داخل کرده نیم برشت نمایند و بر آن نیم گرم خولجان و یکدانه
 هم مستقور پاشیده بخورند عجمه دیگر که مقوی باه و مسمن بدن است و زیاد کشته منی است
 صفت آن بخیه ماسی تازه زرده تخم مرغ کند نارینه کرده همه را در یکجا کرده با آنکه آرد میدیه
 و بقدر حاجت روغن کاه و خاکینه نموده بخورند که صفت عجمه دیگر منقول از مجربین اطباء است
 صفت آن زرده تخم مرغ بیست عدد از آن عجمه نیم برشت ترتیب داده لسان العصار شیرین
 تخم شلغم تخم گز را قرقرا اسکند از هر یک هفت گرم کوفته بخت بر آن پاشیده بخورند عجمه دیگر
 صفت آن بخیه ماکیان هفت عدد پیاز روغن کاه و سرخ نموده و سدس کیسیر بخورند و بر آن کرده
 لبه که از این بندی دل کرده گویند همه را در نیم کرده با روغن کاه و شهد از هر یک سدس یک سیر

مخلوط کرده عجم نموده بخورند و اگر روغن کاوش به بیشتر باشد بهتر است عجم و دیگر از طبایع
 این صفت آن زرد و ستم مرغ پیاز خاکی که عمل مصفی روغن کاوش چهار برابر و ستم نیم
 بخورند و میت و کیر و زباین مداومت نمایند و از ریشها پینه کنند عجم متوکل که از برای
 متوکل عباسی ترش باداده اند باه را قوت دهد و سمن بدن است صفت آن آرد سیده را بخورند
 کاوش بریان کرده تخم کجنگ تخم کبوتر تخم تدر و تخم مرغ جله را بشکنند و نیم درم خولجان و اندک
 ملح ستفوق بر آن افکنند و نیم گرم بخورند عجم و دیگر که منافع دارد صفت آن زرد و ستم مرغ
 ده عدد بروغن کاوش میت و درم نبات سفیدی درم دارچینی نیم درم نیم برشت کرده بخورند
 و اگر بار و المزاج باشد بدل نبات عمل مصفی کنند عجم و دیگر بگزید پیاز را و ورق و رقی کرده
 بروغن کاوش بسته نمایند تا سرخ شود پس چند عدد تخم مرغ بر آن شکسته بگذارند که نیم برشت
 شود قدری نمک و دارچینی را بر آن پاشیده بخورند که مفید است عجم و دیگر صفت آن بگزید
 خشک بلبلون را و در آب پنجه پس آنرا بار روغن کاوش سرخ نموده چند عدد تخم مرغ بر آن شکسته
 بگذارند که نیم برشت شود و با آفاویه و دارچینی خوشبو کرده قدری نمک یا قند بر آن پاشیده
 بخورند که مفید است عجم شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا صفت آن بگزید شتر مرغ خشک نیم
 سر کبوتر از هر یک پنجاه عدد زرد و ستم مرغ زرد و ستم کجنگ از هر یک بیست عدد آب گو
 برده پنج اوقیه نمک و قوایل حاره بقدر حاجت بروغن کاوش پنجاه درم از مجموع عجم ترتیب دهند
 و بخورند و بیاضا مندر بر آن شراب ریجانی قوی مائل شیرینی و در نسخه دیگر بجای آب گو
 بره آب گوشت خروس خسی جوان فربه است و بجای روغن کاوش روغن کوسفند است و هر دو
 نسخه خوب است کوکو قریب است به عجم صفت آن کندا و پیاز را ریزه نموده تا تخم مرغ
 با نمک و فلفل کوبیده در هم کرده در روغن کاوش در مایه رشته نموده چون بکروی وی بسته
 کرد و آنرا با کار و قطعات نموده برگردانند تا روی دیگر آن برشته شود و فردا آورده بر رو
 چلا و کد رشته و با چلا و و کباب نیم و بخورند و اگر خواسته باشند شبت را نیز ریزه نموده در
 اجزای کوکو داخل نمایند و با بونه نیز خوب است صفت نیم و بگزید روغن کوسفند را و در تار و ان
 نموده تخم مرغ را بر روی وی بشکنند و نمک فلفل کوبیده بر آن پاشند و با نان یا چلا و بخورند

جلد اول کتاب التا و التثناة در تعریف تانبول

۹۵۳

و از برای تقویت باه مشوی زرده تخم مرغ با پیاز باین نحو که تخم مرغ را پنجه زرده آنرا ورق
کرده با پیاز حلقه نموده و نازک و صغیر و در اچینی در روغن کاه و سرخ نموده میخورد و نیم است
زرده تخم مرغ با پنجه که زرده تخم مرغ را در همان پوست یا طرف دیگر کرده مقدار سه دشت مزاج
و بر روی آتش گذارند تا نیم بند شود و یا در آب نیم پنجه چنانچه ذکر یافت پس بر دشته قدری
نبات و در اچینی و در نیمید و جو زرد کوبیده تمام یا بعضی اینها بر آن پاشیده بخورد یا بر قوطی
باه و مسین بدین است کتاب التا و التثناة الفوقانیة باب التامع الالف
تانبول آنرا بندهای پان و برک تانبول نیز نامند بدانکه تانبول انواع است یک نوع آنست که
بر کهای آن نازک و کوچک و سفید است و در کاهی که از مضافات صوبه عظیم آبادند است میشود
نامند لطیف و کم مدت معتدل در حرارت و میوه است و خوشبوست نوع دیگر گنگری است که در شاه
جهان آباد و اکبر آباد و نواح آن میشود و برک آن بزرگتر از برک کهای و در جمیع فعال و مزاج مخصوص
قریب بآن است نوع دیگر که بر کهای آن سبز و بزرگ نازک و در سنارگانو که قریه از قزاق
مضافات جهانگیر نگر است میشود کافوری نامند با حار طعم و تند و راسخ شبیه بر کهای
و طعم قریض در مزاج گرم و در آخر دوم و خشک و در واسطه آن است از جمیع انواع الطیف مقوی
ماضیه و خوشبو کننده و دمان است قسم دیگر که بر کهای آن بزرگ و نازک و سفید در اکثر بلاد دهنده می شود
سایخی نامند نیز لطیف و خوشبوست و لیکن لطافت و راسخ آن سه نوع نمید و در حرارت قریب
با اول و درجه ثانیه است نوع دیگر که بر کهای آن سبز و بزرگ و ضخیم و با حار است بنحله نامند این
نیز در اکثر بلاد دهنده می رسد و حار و در آخر درجه دوم و یا پس در واسطه آن است و بر کهای آن سبز
و بنحله اصناف میباشند در هر بلدی و جانی بقسمی و بعضی جایا و قهای آنها بزرگ و بعضی جایا
کوچک و از اصناف بنحله پنجه بر کهای آن باریک و نازک و کوچک و اندک عریض میباشد ملک پوری
مینامند و با بنحله اصناف و اقسام بسیار میباشد در هر بلدی و جانی بقسمی و بنامی مشهور است و تمام اینها
ناور و خوش است سبز میباشد و بعد چیدن بعضی را بفعل سفید مینمایند بدین قسم که بر کهای بسیار
از آن را در قیچی و یا سیدی پاکیزه که بندهای توکری نامند کرده بر آن را به پیشانیال بر سبج پاکیزه
که بندهای پوال کونید پوشیده و در زمین گودی بمقدار آن کنند و در آن کود آتش می افروزند

تا قدری گرم کرد پس آنش را از آن کو و برآورده زینیل تانبول را که گرم در میان آن میکند ازند
 و بالای آن سسکی یا چیر تقیلی میکند ازند و یکشنبه از روز نگاه میدارند پس در تابستان شبها در ششم و در
 زمستان جای گرم نگاه میدارند بر کهای آن سفید و رنگ میگرد و و جمیع اقسام آن منفع و در
 و مقوی معده و دماغ و مقوی حافظه و فهم و نشاط آورنده است و منفع آن جهت رفع رطوبات
 دمان و لته و استحکام لته و دندان و خوشبوئی دمان و تقویت معده و باضمه خصوصاً با فوغل نافع
 و قاطع نزف الدم و طعم بر اجات است و بستن برک پاں بنگه گرم کرده بر نزول آب که در بیضه
 باشد بسیار سفید است در دوسه روز به تحلیل میرود و اگر بسیار گرمی کند و آب نیاورند متوالی نبینند
 بلکه متفرق گیر و زیاده و روز در میان تا به تحلیل رسد و درخت آن بطریق نجم و بیاره میباشد مثل
 درخت تاک لبانی و خیار و کدو و برک آن عریض و طرف بالای آن باریک تر و تیز و تند طعم در پنج آنرا
 خوشحان نامند و طریق استعمال آن آنست که بیکرند سه چهار عدد برک آنرا و کهای آنرا دور کنند
 و با قدری فوغل ریزه کرده و کتندی سسته بچینند و اول مرتبه بیکه در دمان جمع شود بنیدارند
 تا اثر آب دور شود پس بیکو بچینند و آب آنرا امکنیده فرو برند و فصل آنرا بنیدارند و فرو نهند
 که تقیل و مسدوست و کاهی در آن دوسه دانه بادام نقشه از برای دفع خشکی آن داخل میکنند و بعضی
 یکد و دانه قر فعل یا پیل بوا از برای زیادتی بود و تخفیف آن مرطوبات را نیز داخل میکنند و اگر
 بند هرگاه تانبول کو نید مرکب سگری که از برک تانبول ترتیب میدهند میخواهند و هرگاه برک تانبول
 را با مصباح آن که فوغل و کات هندی و قدری آبک است چائیده آب آنرا بر زخم تازه عموماً
 و بر زخم کجلی سرحد سر تراشی و خون آلود بودن بالند و همچنین بجاخته اطفال خصوصاً بر آن چکانند
 و یا بپاشند موجب بند شدن خون و سرعت اندام آنها میگردد و بعضی ورین فوغل داخل میکنند
 صفت تانبول چنانست که برک تانبول را ساییده قدری شربت فرا گرفته از گلاب و نبات داخل
 میکنند و بسیار و جود بوا و زعفران و تخم خشک ش سوده داخل کرده میخورند و بعضی از برای نشاط
 و سکر قدری ورق القنب سوده نیز داخل میکنند تانبول که خمر ابل نده است و تفریح و نشاط می
 آورد و مقوی باه است و امساک منی میکند صفت آن بدینچه شیخ محب الدین جوهری این وزن
 اجزای خوشبسته است بزر الیچ سفید اگر بر زور خواند یک مثقال و نیم و اگر که زور خواند چهار و نیم

جلد اول فصل در بیان عرق های تانبول و باب الراد و حریف تریه

۹۵۵

و نیم مثقال صیرفی جوز بوا بسا از هر یک سه مثقال و ربع مثقالی قر قفل و انیسون بوا از هر یک یک
مثقال و چهار دانگ زعفران صندل سفید عود قاری خام از هر یک یک مثقال و دو دانگ مشک شبنم
عبر اشهب از هر یک دو دانگ اول مرتبه سه مثقال تخم اسپند سوختنی را در دوشیسه آب یک گنجینا
پس صافی نموده پوست کوکنا یک مثقال و دو دانگ در قدری از آن آب مذکور بسایند سائیدنی
بنکات پس بگیرند سه بیړه پان که سر بیړه پانزده ورق باشد با مصالح موافق معمول هر سه را
بسایند بطریق سائیدن بنک و اندک اندک از آب مذکور بر آن بچکانند تا غلیظ سائیده شود پس در
مذکوره را سائیده همه را یکجا کرده با نبات سفید با قدری مطلوب بکار برند و از دو توکله تاریخ
یکشنبه شبها فی بنوشند که نشاط تمام دهد فصل در بیان عرق های تانبول عرق
تانبول مرکب در شکم و معده و قوای ریحی و امرض که از بلغم و ریح باشد مفید است صنعت
آن عود قاری خام و دوازده مثقال گل سرخ مشروح الاقاع جیل و شست مثقال نانخو صغیر
و اچینی قر قفل زنجبیل از هر یک بیست و چهار مثقال کاوزبان کیلانی پودنه خوانجان از هر یک
چهل و بیست مثقال برک تانبول از هر نوع که باشد و صد عدد و کافوری و بنکله بهتر است
کلاب نیم شیشه بید مشک و دوشیسه آب باران و دوشیسه همه اجزا را شب در عودها و آب مذکور
غلیظ نموده بدستور معمول عرق کنند شربت با بیست مثقال عرق تانبول ساده شفوی
معده و باضم طعام و خوشبو کنند و مان است صنعت آن برک تانبول کافوری یا ساچی
یا بنکله هر کدام که باشد و در یک کنند و شست چندان اگر تند خوانند و الا کمر آب شیرین بر
روی آن کنند و بدستور مقرر عرق کنند و اگر قدری عجز بر سر نیهند خوب است و اگر برای
زیادتی راحه و طم قدری قر قفل و عود نیز در پارچه بسته در ته مشرب به نهند بهتر است باب
الساد مع الراد الیه تریه بضم تاء مثناة فوقانیة و بای موحده در میان را و دال مطلقین
ساکنین پنجمی است ظاهر سیاه و باطن سفید و مجوف و بیست آن حوالی خراسان و هند و نبات
آن ساقدار و برکش شبیه برک لوبیا و اطراف آن محدود گلش استمانجونی و ترش مثل سبزه
العضافیه و هر چه اندر شوش سیاه باشد مثل خربق سم است و زرد آن نیز بدست و بهترین آن
سفید سبک مجوف انبوی صمغ و راست در اول سوم گرم و در آخر آن خشک و سبیل بلغم و کافوری

جلد اول تعریف تربد و طریق مدبر کردن تربد و جوارش تربد فصل در مکرر جنبه

۹۵۴

رفیق و قلیلی از صفرا و غلاط سوخته و گفته اند که خوردن جرم خام آن مخرج بلغم است زیاده از صفرا
و مطبوخ آن صفرا را زیاده از بلغم و باز بخیل قانع بلغم غلیظ و لزج از عمق بدن و منقبی معده و رحم
و منقبی معده آن و منقبی دماغ از بلغم و حیت عرق النساء و امثال آن و فالج و مسرفه که مبتدا که رطوبات
معده باشد و با لیلیه کابلی و امثال آن حیت مایه لویا و جنون و صرع و با تخم کتان و روغن بادام
جبهت سعال مزمن و در رسیدن نافع و مضار معده و معده و منقبی و مکرر و مصلحت خراشیدن پوست
آن و بروغن بادام و پسته چرب کردن و با کثیر استعمال نمودن و قدر شربش از جرم ناسه در هم و در
مطبوع یا پنجره و بدش پوست ریشیه قوت است بوزن آن و در بعضی از جوارش و در غیره
باید که مبادی در کوبیدن و چختن آن نکنند یعنی باید که حریش باشد تا بخیل معده و امعا و رطوبات و
بلاغم پنجه و باعث اذابه و دفع آنها گردد و در نیز بسیار هم چرب نباید نمود و بعد که مایه الصاق آن
گرد و بخیل معده و رطوبات و بلاغم و زرد و از معده بگذرد و تربد را اگر بطریق سفوف باشد خورند
باید که باب کرم بخورند و اگر با نمک خورند با آب سرد و بخورند تا عمل آن نیکو گردد و طریق مدبر نمودن
تربد آنست که بکیر تربد سفید محجوف مصنع خراشیده و مخصوص با و بروغن بادام چرب نماید اگر از بزرگ
و وار تربد و جوارش و حب و سفوف است اندک بگویند که حریش باشد و با ادویه مناسبه دیگر مزج
نموده بخار برند و اگر از برای معاجین است نرم بگویند و نیز فرآورده گرفته میشود و از آن جوارش است سبزه
جوارش تربدی سبیل تقیه معده و دفع فضلات کند صنعت آن تربد سفید تراشیده و روغن
بادام چرب کرده و در هم زخمیل و در هم قند سفید بچاه و در هم قند را بقوام آورده تربد و زخمیل
را با آن بسپزند شربتیه سه درم باب کرم و کاهی اضافه کرده میشود با آن بعضی ادویه مسهل دیگر
مثل سمنونیا و عصاره نستین و ریونید چینی و امثال آن بحسب تسلیج و بقدر ضرورت و نیز فرآورده
گرفته میشود از آن حبوب سبزه فصل در مکرر جنبه حبوب تربدی حب تربد
اسهال بلغم کند صنعت آن تربد سفید مدبر سه مثقال زخمیل مصطلکی رومی از هر یک مثقال
ریونید چینی غار لیتون از هر یک سه درم شحم خنظل یک درم ادویه کوفته بخیته با آن از بیهوشی
حبوب سبزه شربتیه یا پنجره در هم حب تربد و دیگر منقول از حاجی حسین اسهال بلغم و صفرا
کند صنعت آن تربد سفید مدبر و مثقال گل بنفشه خالص نیم مثقال از هر یک سه مثقال رب السوس

سقمونیای مشوی از هر یک نیم مثقال کوفته بخت بر وزن بادام شیرین چرب نموده باب شسته
 حب سازند شربت و درم باب یکم حب شرب و یکم سهیل بلغم و سودای محترقه است
 صنعت آن تر بد سفید بر یکم اقسنتین اقسیمون اقریطی از هر یک نیم دانگ پوست بلبله
 زرد نیم درم نمک سیاه دو دانگ کوفته بخت با سوزنی سیاه دانه بیرون کرده سرشته
 حبوب سازند جمله کثیرت است باب یکم و باید که پیش از خوردن حبوب سهیل و اجدر ازان
 نمایند و در نسخه دیگر اقسنتین و اخل فست حب شرب سهیل سودای متولد از بلغم از بدن
 و نواح قلب و معده و دماغ کند و نافع است از برای حقان سودای صنعت آن تر بد سفید
 مدیر اقسیمون اقریطی از هر یک یکم حاشا شحیم غل غریقون سفید چوارمی از هر یک ربع
 درمی سقمونیای مشوی و دو دانگ نمک فطری یک دانگ اسطوخودوس ثلث درمی خربق سیاه
 نیم درم کوفته بخت بر وزن بادام شیرین یکم درم سرشته حب سازند و باب یکم فرو برند
 جمله یک شربت است و در نسخه دیگر سقمونیای یک دانگ است و در صورتیکه تنقیه جمیع بدن منظور باشد
 حب شرب یکم مستقی را سفید است صنعت آن تر بد سفید مدبر روزی چینی از هر یک نیم
 تخم انجیر مقل از رقی از هر یک دو دانگ فریون که بر وزن کاو چرب کرده باشند دانگ
 علی اگریم باب راز یا نه حب سازند جمله یک شربت است تا شربت بحسب مزاج فرار گرفته میشود
 ازان سهیل و انرا دوا التربه میانند فصل در ذکر شرح دوا التربه دوا التربه
 به نسخه اسحق بلغمهای غلیظه و رطوبت فاسده را که در اعضا از خوردن میوای رطب متولد
 شده باشد فرو آورد و بلغمی مزاج را نافع باشد صنعت آن تر بد سفید مدبر سه درم و نیم جلیل
 دو درم شکر سفید پانزده درم کوفته بخت شربت کیشقال تا دو درم استعمال نمایند و وقت این
 دوا تا سه سال باقی میماند و و ا التربه به نسخه سید مظفر الدین شقایق صنعت آن تر بد
 سفید مدبر است درم نیم جلیل مصطلکی از هر یک ده درم نبات سفید چهل درم کوفته بخت
 شربت شرب کیشقال و حکیم محمد معصوم در قرابادین خود شربت چهار درم باب یکم ذکر
 نموده و و ا التربه به نسخه دیگر صنعت آن تر بد سفید مدبر ده درم سناکلی پنج درم جلیل
 مصطلکی از هر یک دو درم شکر سفید سی درم شربت چهار درم و اگر جای شکر پنج درم کل قند

شخ دوا، التریب و فصل در بیان نسخ سفوفات تریبی

جلد اول

۹۵۸

آفتابی و شیرخشت و تریبین از هر یک پانزده درم نمایند مگر دو قوت سهیل آن بیشتر و دوا
 التریب به نسخ آن مرحوم قانع بلغم غلیظ و لزج از عرق بدن و منقعی معده و رحم و دماغ از بلغم و سودا
 است و نافع است از برای مایه خولیا و جنون و صرع و نافع است از برای سعال بلغمی غریزی و در سینه
 صفت آن تریب سفید خراشیده بر وزن بادام شیرین چرب نموده مرصوص سه درم زنجبیل
 یک درم مصطکی رومی نیم درم کثیر اینم درم پوست بلبله کبابی یک درم و نیم غار یقون سفید یک درم
 نبات سفید هفت درم کوفته بخیته کف کنند و بعد از آن آب نیم گرم بنوشند و بدانکه در دوا
 التریب سهاله در نرم کوفتن و بختن نباید کرد بلکه باید که اندکی درشت بخیته شود رب تریب
 قدر قلیل از آن فعل قوی مقدار کثیر کند صفت آن بکیرند تریب سفید مجوف خراشیده هر مقدار
 که خواهند و بگویند و در آب گرم بنمایند و روزی چند بار حرکت دهند و بعد سه روز افشاده
 صافی آن صافی نموده و در ظرفی کرده باز آب در آن کنند و بهمان قسم عمل نمایند تا ما و ام که
 در جرم آن طبعی نماند پس آن آب را در سایه خشک نموده بخارند و عند الحاجة بخار برند
 فصل در بیان شخ سفوفات تریبی سفوف تریب سهیل بلغم کند و امراض
 بلغمی را نافع است صفت آن تریب سفید بدیده درم زنجبیل گل سرخ ریون چینی از هر یک یک درم
 کوفته بخیته سفوف سازند شربتی دو مثقال بار و عن بادام شیرین و آب گرم بنوشند
 سفوف تریب دیگر سهیل اخلاط بلغمیه غلیظه لزجه نماید صفت آن تریب سفید بدیده غار یقون
 شش سفید از هر یک دو مثقال کثیر احب النیل امیون مصطکی از هر یک یک مثقال طم درانی
 نیم مثقال ادویه کوفته بخیته سفوف سازند شربتی دو درم تا دو مثقال سفوف تریب دیگر
 صفت آن تریب سفید بدیده یک درم یک درم و نیم بر دو کوفته بخیته کف کنند و بعد از آن
 آب سرد بیاشامند و هرگاه تشنه شوند آب سرد بنوشند بهر آب گرم قاطع عمل آن است
 سفوف تریب دیگر قلمی فرموده اند که از بنده درگاه چهار ششم است سهیل غلط اسود نماید
 و نافع است از برای امراض حادّه از اخلاط غلیظه صفت آن تریب سفید مجوف خراشیده بر وزن
 بادام شیرین چرب نموده پوست بلبله زرد سنکلی از هر یک یک درم زنجبیل یک درم غار یقون
 شش سفید ریون چینی سفید فستق اسطوخودوس فستقون قرطبی غنچه گل سرخ کثیر از هر یک

جلد اول فصل در شرابهای تریبدی و فصل در بیان نسخ معالجین تریبدی

۹۵۹

و دو دانگ فلفلی نبات سفید و دو درم کوفته بخیته بر و عن بادام شیرین چرب نموده شرتی از دو درم تا دو
 مثقال کف نموده بعد از آن آب نیم گرم بنوشند **فصل در ذکر شرابهای تریبدی**
 شراب تریبدی از نبات بن قره بلغم و صفرائی عن براند صنعت آن تریبد سفید مدبر نیم کوفته نیم
 رطل در چهار رطل گلاب بجوشانند تا بکشد آید صاف کنند و با یکین قند بقوام آورند و در آخر
 یک درم سقمونیا و نیم درم زعفران و دو دانگ زنجبیل کوفته بخیته با آن بپایانند شرتی بسپیت
 ورم و اگر بجای گلاب عصاره برگ گل سرخ کنند دیگر و اقوی شراب تریبد دیگر مسهل
 بلغم بود صنعت آن تریبد سفید مدبر نیم کوفته صد درم و شیشته کنند و آب صاف بر آن کنند
 آنقدر که پنج انگشت بالای آن باشد و سه روز در آفتاب بگذارند پس بپایانند و دیگر بار آناه
 کنند و سه روز دیگر در آفتاب بگذارند و همچنین نه روز در آفتاب بگذارند تا آنکه پنج مژه در تریبد
 نماند پس مجموع آنها را با یکین قند بقوام آورند و اگر قند حاجت سقمونیا داخل کنند صواب باشد
 و اگر بجای آب خالص آب باران کنند اولی است و اگر سیت ورم زنجبیل با تریبد بپا کنند
 بهتر است شرتی و دو اوقیه **فصل در بیان نسخ معالجین تریبدی معجون**
 تریبدی قولنج بکشد و بلغم دفع کند و در و شیت را ساکن گردانند صنعت آن سقمونیا ده
 درم قاقله کبار قاقله صغار زنجبیل و ارفلفل و اریچینی قره نارس شک قرفل فلفل از هر یک پنج درم
 شکر سرخ تریبد سفید از هر یک صد مثقال عسل بقدر احتیاج معجون تریبد شرتی و دو درم
 معجون تریبدی دیگر که مسهل بلغم بود صنعت آن تریبد سفید مدبر سقمونیا می شوی از هر یک
 نیدرم قاقله صغار انیسون از هر یک دو درم و اریچینی نمک نهدی از هر یک چهار دانگ و ارفلفل
 کیونیم دانگ جزا کوفته بخیته با شکر طبرزد معجون کنند مقدار شربت چهار دانگ با نیم گرم بپا
 معجون تریبدی که مسهل بلغم باشد صنعت آن تریبد سفید تراشیده غار یقون از هر یک چهار درم
 حب النیل یک درم شکر خنظل نیم درم زنجبیل و ارفلفل قاقله کبار مسطکی از هر یک یک درم جزا کوفته
 بخیته با قند و عسل بسپارند شرتی چهار درم با آب گرم معجون تریبد دیگر طبع از نرم دارد
 و بلغم و صفرا برقی براند و معده را قوت دهد و صد اعلیه از سحارات باشد بر طرف کند و قوت
 بکشد صنعت آن تریبد سفید پوست بلیله کابلی سناکلی نبشت از هر یک ده درم قاقله زنجبیل

مصطکی از هر یک دو درم ورق گل سرخ روغن بادام از هر یک پنجم درم زعفران یک درم رازانه
سه درم اجز کوفته بخیته بروغن بادام چرب کنند و باره چندان ادویه قند و عسل بپوشند مقدار
شربتی چهار درم باشد معجون تردید که اهل تنعم را لذایقه خوش آید و موافق باشد و سهل بی
زحمت است صفت آن ترید سفید مدوده درم ورق گل سرخ پنجم درم زعفران سقونیای
مشقوی از هر یک یک درم مصطکی رومی یک درم مغز بادام مقشده درم قند و عسل سه درم وزان ادویه
کوفته بخیته با عسل و قند بپوشند و اگر خواهند قدری گلاب در قوام قند و عسل اضافه نمایند شاید
ترنجبین با الفصح ششمنی است که بر خوار مسمی بحاج منفعت میگرد و در شیرین دوار دل گرم و تری و
جالی تر از شکر و ملین طبع و سهل صفرا و محرک باه و الطاف از شیر خشک جهت سرفه و دروسینه و غلبه
و شبیهای حار و تشنگی و با با الچین جهت اخراج اخلاط محترقه و باروغن کرده کا جهت عسر البول و با شیره
تازه ووشیده جهت سختیک باه نافع و مضر سیرز و متکثرش ترند می و غلاب و قند شربتی از صفت
مقال تاسی مقال و بدیش شیر خشک است و بدستور آب جو یا انگور سرخ و از آن و اگر گفته میشود
دوای از برای تقویت باه و شین و شین لون صفت آن ترنجبین پاک کرده و چهل درم شکر و
یا شیره کا و بیش از هر کدام که باشد یک پل مخلوط کرده با لایند پس بچوشانند تا بقوام حسو آید بیا شامند
بقدر برداشت طبیعت و این دوار امر جباره و معتدل مفید است و چند روز بآن دست
باید کرد و دوار الترنجبین به نسخه آن مرحوم صفت آن ترنجبین خراسانی پاک کرده نبات
سفید از هر یک ده شقال در شیره تازه ووشیده و اگر شیر اسب باشد بهتر است حل کرده
با لایند پس بچوشانند تا بقوام حسو آید ترنجبیل خولجان و ارچینی خضیه الثعلب مصری بوزیران
از هر یک یک درم کوفته بخیته داخل نمایند و این دوا مزه بارده و معتدله الفع است و دوار الترنجبین
و دیگر الاضایه نسخه آن مرحوم صفت آن شیر تازه ووشیده و اگر شیر بز باشد بهتر است مقدار یک پل
نبات سفید و ترنجبین خراسانی از هر یک ده درم در آن حل کرده با لایند پس بچوشانند
که بقوام حسو آید ترنجبیل خولجان و ارچینی خضیه الثعلب بوزیران از هر یک یک درم کوفته بخیته
داخل کرده از آن مقدار برداشت طبع بخورند و دوار الترنجبین دیگر منقول از معصوم
و ضعف باه که از حرارت باشد سودمند بود و منی زیاده کند و جواز از موافق باشد صفت آن

ترنجبین تازه پاک کرده از خاک و خاشاک سی درم و در و رطل شیر صاف کنند و به آتش ملایم بقوام آورند و هر شب یک طعنه میل نمایند شراب ترنجبین این شراب را دو بار الله نامند و شراب مبارک نیز اصحاب سبل و سرف و نفث الدم و نفث المده را فائده دهد و معروق و صاب قبض طبیعت را نافع باشد صفت آن ترنجبین پاک کرده نو درم عناب خراسانی بسیت دانه سپستان پنجاه دانه اصل السوس محکوک مرفوض تخم مشتخاش سفید خمیره بنفشه روغن بادام شیرین از هر یک دو درم کثیر احب الالاس از هر یک پنج درم جو قشر پانزده درم تخم خطمی هفت درم پر سیا و شان سه درم انجیر زرد سی دانه ادویه را سوا می ترنجبین و خمیره بنفشه و روغن بادام نیم کوفته و یک من آب بنجیاستند و روز دیگر بجهت شانه تا به ثلث رسیده باشد و با لایند ترنجبین و خمیره بنفشه را در آن حل کنند و باز با لایند و آبش ملایم بقوام آورند و در آخر روغن بادام را داخل کرده یک دو جوشی داده فرو برد و سرد کرده و شیشه بپا زند و هر روز صبح چهار درم و شام چهار درم با آب الشیر بنوشند شراب ترنجبین که فلاسفی و قراویز خود ذکر کرده گفته که این شراب مبر دست و ملین طبیعت و قاطع عطش و فرو آورنده صفرا با سهال و در تابستان چون در صبح بیا شامند اطفای حرارت میکند صنعت آن بکیر ترنجبین و از خاشاک و غبار پاک نمایند پس آب را بجوش آورده از آتش فرو آورند و بگذارد که جو شمر آن فرو نشیند و ترنجبین را در آن حل کرده با لایند پس آبش بسیار ملایم بپزند تا بقوام آید و در هر اوقیه از آن وزن یک قیاطه سقمونیا یک انگ داخل نمایند و این شراب با سهال اطن بسبب میکند و اخراج مره صفر میکند و صالح است از برای صاحبان تب هرگاه محتاج شود بمسبل و قواج که از حرارت باشند میکشاید و اخراج خطابی اذیت میکند و مجرب است همچون ترنجبین مسمی همچون مختصر مقوی باه محرور الزاجان و ملین طبع این است صنعت آن ترنجبین سفید مقدار یک رطل و آب حسک تازه صاف کنند و نیم رطل فائید و در و رطل شیر در آن اضافه کرده آبش نرم جوش دهند تا که بقوام آید هر شب و وقت خواب مقدار یک طعنه بنوشند فصل در میان تریاقات که در آنها افیون نیست تریاق کبیر شیخ داوود گفته که بر نالین گرم این تریاق را در سینه نهصد و نود و چهار و سحر به نمود پس سجد اخذ نمودن

جلد اول فصل در نسخ تریاقات که در آنها افیون نیست

۹۴۳

از عظیم النفع و جزیل الفعل در فصول اربعه سنده و در امراضه تسعه منقحی دماغ است از جمیع امراض
و دافع ضرر جمیع سموم و مقوی باه است و بصیبت صرع و مالین لیا با آب مرزنجوش استعمار
کرده میشود و بصیبت فالج و لقوه و امراض بارده دماغی چون خدر و تشنج و کزاز و از برای لقل
لسان و عسر البول و سنگ مثانه با آب کرفس یا آب زنجبیل و بصیبت ضیق النفس و سرفه و نفث
الدم و ذات الرئه و ذات الحجب و حلقان و ضعف معده که از حرارت باشد با آب کاسنی تازه
و اگر از برودت باشد با کلاب و عرق دارچینی که اندکی مشک در آن حل کرده باشد و بصیبت
استسقا و درد سپرز و یرقان و مقولنج با آب طبوخم انیسون و بصیبت بواسیر و امراض مقعده
با آب عناب و بصیبت دوار و اوجاع مفاصل و لقرس با آب طبوخم پنج کبر و رازیانه و سوسن
و بصیبت سموم و جذام با شیر تازه دوشیده و بصیبت برص و بقی با آب العسل نبوشند و طلا
آن در امراض مذکوره بصیبت او را مایع است و قوت این تریاق تا بیست سال باقی میماند
و شربت آن از کشتقال است تا سه مثقال و مزاجش معتدل است در کیفیات با میل بجانحات
و بیوست صنعت آن پوست زرد اترج و حب اترج معشتر و رقیق اترج از هر یک دو مثقال
حب الفار حنطیان سبیل خندی سکر یا فلن از هر یک هفت مثقال در رب در و نج عقیق طرطال
بهمین سرخ بهمین سفید از هر یک سه مثقال در صلا بکرده کبر یا می شمعی از هر یک دو مثقال
عود هندی هفت مثقال عود در در صیبت و شش مثقال کلاب نجیساته بعد از آنکه سیزده قیراط
فادز هر حیدر آن کلاب سائیده باشند و اگر از در منقوع را هفت روز پس مرور بیدانه
چهار مثقال در شیشه بر آب اترج کنند و بر آنرا محکم بگیرند و در حمام نهند تا آنکه مرور بیدخل
گرد و پس آن محلول را در کلاب و فادز در داخل کنند و سه وزن او ویه غسل مصنی را بقوم
آورده محلول را کم کم در آن بریزند و برسم زنند و آتش ملایم بجای یکدو سحر نیاید از آنکه تمام
کلاب بآن تسفیه کرده تلکود و کلاب را غسل بکنند و بعد از آن او ویه مسحوقه را بآن بچون
سازند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از ششماه استعمال نمایند حکم میر میمون گفته که در نسخه
اصل این تریاق سیزده دانک فادز هر معدنی داخل است و اگر یافت نشود سیزده قیراط
فادز هر حیوانی حیدر کنند و آن مرحوم میفرماید اینک گفته این تریاق معتدل است نیست بلکه

حار و یابس است در او اخر ثانیه تریاق کبیر قلمی فرموده اند که بنده اتم میر محمد باشم با الهام و تائید
 حکیم علیم جمیع اجزای آن نموده بلوک و صطوک و اعالی و ادانی و ستریف و وضع و شیخ و شب
 و صبیان و اهل تجربه که در هر فصل از فصول سه باشد خاص کثیره از اعظم الفوائد یافت در جمیع
 سموم مشروب و منہوش و در امراض باره قلبیه و دماغیه خصوص بالبخ لیا و صرع و بالجلد از برای
 جمیع منافع که بجهت تریاق فاروق ذکر کرده شده صنعت آن مرکبی صافی لیسج بارز و جاد و شیر
 از هر یک چهار درم همین صمغ را در آب مخلصه محرق بهار نارنج و عرق دارچینی و کلاب
 از هر یک بقدر ضرورت بنحیسی اندوخل نمایند پس بکیزند و میانی دار البجردی و عنبر اشوب و صطوک
 و کندر و صمغ ضر و از هر یک دو درم و این مجموع را در روغن بلبان ده درم در قیج حنیف
 و رقد مضاعف بکند از پس بکیزند و در آید با سفید یا قوت سرخ ربانی زمره که نه عقیق یا فی کله
 شمع حجرباد زهر معدنی خطانی از هر یک چهار درم هر یک علیحد علیحد به سنگ سماق و کلاب
 بسایند تا منحل شوند پس بکیزند لاجور و مغسول حجرا ربی مغسول و حجرا ربی که در زبان معروف
 است بشمط و ذوب و فصد که بر دورا مکلس نموده باشد از هر یک دو درم ابیشم محرق سه درم
 اقراص استیل به شش که در تریاق فاروق است و ذکر شد حب التاخر قطبان را زوندا طولی قسط
 ملح زراوند مدرج عروق صفر نر بر از یانه فلفل سفید و فلفل جدد و از خطانی مجرب بود قمار
 قحاح از خر یونجه چینی سنبل الطیب قنطور یون و فینق پوست بلبله کابلی اسطوخودوس و غیره
 در و پنج عقرنی فاوانیا عاقر قرحا بزر سیالیوس پوست بچ که افیتیمون سازج بندری زنباد
 نارجیل در یابی کاشم و آن تخم انجودان رومی است نام صنعت خندید ستر کبریت زر و زرب
 پنج کر مة البیضا که معروف است بار دار و غار یقوت سفید برنجاسف اقحوان بابونه از هر یک چهار
 درم گل سرخ شش درم مشک بتی خالص برک مخلصه فاو زهر حیوانی بری صطوبیا باطلین و اعشاب
 تراب مرقد حضرت امام حسین علیه السلام از هر یک دو درم غسل صافی سه وزن مجموع ادویه بر
 ساختن این تریاق آن است که غسل را با شش بسیار بکیزند که آتش صمغ را در آن حل کرده
 بمسواط برسم زنده تا آنکه بکشد و صمغ با غسل متحد پس از آتش برگرفته بهر دو ذوب و فصد مکلس
 در آن حل نموده بمسواط برسم زنده تا نیکو مخلوط شوند پس اجزا را بر روغن بلبان حریب نموده

و ست نیکو بالندار و عن در جرم او و یه نفوذ کند پس اجزا را اندک اندک بر عسل بپاشند و بر نیم
 بمسواط بر نیم زدن قوی متوالی تا اجزای نیکو مخلوط عسل شوند و در ظرف طلا یا فضا کرده چنانکه
 چهار انگشت شش طرف خالی باشد و هفت روز آنرا در آفتاب دهند و شبها در زیر ستارگان گذارند
 و بعد از هفت روز آنرا در ظرفی که در آن ماس سبزه باشد دفن کنند و هر هفته یک روز آنرا از ماست
 بر آورده سر آنرا بکشایند تا بخارش بیرون رود و روز دیگر باز در ماس دفن کنند چنانچه هفت
 پس آنرا بیرون آورده بعد از یک هفته استعمال نمایند شش مرتبه یک درم با نخ مناسب باشد تریاق
 اربعه این تریاق را تریاق صغیر خوانند از ترکیب قدیمه است پیش از اندر و ماحضن چنانکه
 چنانچه مذکور شد و تریاق فاروق اول ترکیب فاذر بریه طلباست و تالیف اندرو ماحضر اول
 است و این تریاق حار و یابس است و در آخر درجه دوم یاد را اول درجه سوم محلول با غلیظ و مصلح
 کبد و طحال است صلاحی عظیم و منقح سرد و نافع است از برای سم مار و عقرب و عنکبوت و حشرات
 گزنده زهره دار و صرع و خفقان و جمیع امراض بارده و ادرا و فضلات مجبسته بسبب برودت
 و اخراج چنین میت و تشبیل و لادیت میکند و قوی میکشاید و جمیع امراض بارده را نافع و لیکن
 سورت صدام و دمه است و مصلح آن شیر و تخم خرگوشه مشتمل است صفت آن حب الناحطینا
 رومی مرکبی صافی زرا و نطویل اجزا متساوی کوفته بجهت لعسل مصفی سه وزن او و سه وزن
 سازند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شش مرتبه از چهار دانگ تا یک شقال باب که موقت این
 تریاق تا دو سال بایستی میماند و بدش نصف وزن آن مژ و دلیوس است و گفته شده
 که بعضی اطباء بعضی مرصاف قسط تلخ داخل کرده اند و حکایت کرده مهارخت که باقیمه و نسخه که
 یک جزو زعفران بر اجزای اربعه این تریاق زیاده کرده شده و شیخ رئیس گفته که بعضی
 اطباء بعضی زرا و نطویل مدح میکنند و این اقوی است تریاق آفریدیس از ترکیب
 اسکندر رومی است و این تریاق لمقب است به مقصد یعنی مخلص و این تریاق را مخلص اکبر گویند
 چنانچه موطا را مخلص اکبر گویند و این تریاق عجیب است در تخلص از سموم بقی و اسهال
 و قوی معده و کبد و طحال است و نافع است از برای امراض صدر و دوار و سقیه که بنه و اوجاع
 ظهر و این دوا می جدید است و لیکن زود فاسد میشود و زیاده بر یک سال نمی ماند صفت آن اصل

جلد اول فسخ تریاق

۹۴۵

عصلی مشوی بنده سفید مجوف مصنع تراشیده بروغن بادام شیرین چرب نموده سنبلیطی با بر
کب و ده شقال جنطیانا هفت شقال اسارون مقل از برق حب الفاراذ خرمکی از هر یک پنج
شقال با و در و نیز خند قوتی مروارید ناسفته از هر یک سه شقال که با بی شیمی صندل سرخ صندل
سفید از هر یک دو شقال کوفته نیمه بوزن مجموع از هر یک از عسل مصفی و بروغن کاه و شسته بجز
سازند و در ظرف چینی نگاه دارند شربت کیشقال با نیم گرم تریاق القع دافع مضرت
همیج زهر با است و قوتی و نده بکشاید و فالج و لقوه و استرخا و اختلاف اخلاط رودیه و اولم جاییه
و او جامع معده را نافع باشد و چشم را روشن کند و مقوی باده باشد و مفت حصاة و درد سودا و
را نیکو باشد صنعت آن فلفل ایضاً فرخ شکفا شر از هر یک دو درم چند بیدستر یکدرم کوفته بروغن
بلسان چرب نموده با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی همچون سازند و در جویگاه دارند و بوجد
از ششماه استعمال نمایند شربت کیکد انگ تریاق القع و دیگر از سحاحین کبار است و از آن
مفرجات شمرده اند و از تریاقات است صنعت آن یا قوت رمانی مروارید ناسفته و فلفل خرد
قافله کبار شیطرجندی و ارچینی لسان العضا فی سافجندی غنچه گل سرخ منبر فروع الاتحاف و قفل
زنجبیل فلفل سفید بیدی پیل بود و روغن عقرلی با درنجبویه لسان الثور مصطلی خولجان و کباب
صندل سفید زراوند مدحرج سیلجه سیاه از هر یک دو درم بسبب شش درم پوست اثرنج
سه درم زعفران پوست بلیدیه و از خطائی از هر یک یکدرم همین سرخ نیم درم غنچه اشهب
منشک تبتی از هر یک نیمه انگ ابرار کوفته نیمه با عسل مصفی دو وزن ادویه همچون سازند
شربت کیشقال و این ترکیب سی و دو جزو است و وزن اجزای صنعت درم و چهاروا
و نیز اجزش گرم و خشک است در دو درجه و بعضی گفته اند شربت ازین تریاق از یکدرم تا
دو شقال است تریاق بلینغ النفع که جماعتی از اطباء وی را در دفع آفامی مساوی تریاق
کبیر یافته اند صنعت آن انیسون ده درم فلفل سه درم زراوند مدحرج چند بیدستر از هر یک
یکدرم و نیم کوفته نیمه بیدستر شربت کیکد انگ تریاق کاه نیمه از تریاق القع
تالیف شده نافع است از برای کزیدن حشرات و دافع همه زهر با است و با دما بشکند و قوتی
بکشاید و قتیق سد ماکند و از برای صلابت طحال و سدای آن نافع است و فالج و عرق و صرع

را سود دارد و منافعتش از تریاق اربعه بیشتر است صنعت آن به نسخ سید اسمعیل در نسخه
 این نسخه اصل قلدیس حکیم است و بعد از اندروماخس اول که مولف تریاق اربعه است چهار جزو
 بر آن افزوده که هشت جزو شده و لهذا اکثر تریاق ثمانیه نامند و این تریاق نیز با سم تریاق صغیر
 مسوی است بگنجد مرکبی صافی حباب خار خطیانا و قسط تلخ از هر یک شش شش مثقال فلفل سفید سیلیخ سیاه
 از هر یک چهار مثقال بنظر آن دارچینی از هر یک دو مثقال اجزاء را کوفته بخیته لعسل مصفی بشیند
 شربت از کیشقال تا سه مثقال صنعت تریاق ثمانیه به نسخ صاحب اختیارات بگنجد خار خطیانا
 مرصافی زراوند طویل ریونیز چینی پوست بچ کبر زرد جو به قسط تلخ اجزاء مساوی کوفته بخیته لعسل
 بشیند شربت از یک گرم تا یک مثقال بعد از گذشتن چهار ماه از ساختن آن استعمال نمایند
 و بعضی گفته اند که این تریاق را بعد از گذشتن چهل روز از ساختن آن استعمال نتوان نمود
 تریاق ثابت بن قره عقرب گزیده را نافع بود صنعت آن زراوند طویل و مدحج پوست
 پنج کبر طر خشق ابرار کوفته بخیته لعسل بشیند شربت دو درم تریاق سرطان که مسخ
 بدوار سرطان گزیدن کلب را نافع است صنعت آن سرطان محرق ده درم کند خطیانا
 از هر یک پنج درم کوفته بخیته لعسل بشیند شربت کیشقال و در نسخه دیگر خطیانا یک درم داخل
 و فرموده که دو درم صباح و دو درم شام باب سردنار و زبای بسیار بدند تریاق صغیر
 شیخ رئیس که در نفع از برای سموم و امراض بارده اقوی از تریاق ثمانیه است صنعت آن حب
 بلسان قسط تلخ خطیانا مرصافی دارچینی فلفل سفید عود هندی فطر اسالیون از هر یک یک جزو
 مشک تبی ثلث جزوی چند بیدستر ربع جزوی اجزاء را کوفته بخیته لعسل مصفی سه روز آوده
 بدستور بچون سازند تریاق صغیر دیگر از شیخ رئیس که در نفع از برای گزیدن جانه نوران
 سمی سموم و دفع امراض بارده اقوی از تریاق اربعه است صنعت آن زراوند طویل حب
 خطیانا پوست بچ کبر استین رومی زرد جو به قسط تلخ فطر اجزاء مساوی کوفته بخیته
 لعسل مصفی بچون سازند شربت یک مثقال تریاق طین مخموم جهت سموم قتاله
 نافع است و از خاصه این است که چون مسوم بخورد تا که سم پاک نشود وقتی نه آید و اگر بدند
 وقتی نیاید دلیل آن باشد که آن شخص سم نخورده صنعت آن گل مخموم حب الفار سیاه با شکر

کوفته بنجیه بروغن کاوچرب نموده لعسل بسند شربی مقابل یک غذای و در نسخه دیگر اینست
قبل از غذا بعد از آن لوان خورد و نوعدیکر که جهت سموم قناله و منصرف از هوام و دواب و ز
مردم نافع است صفت آن گل محنوم حب الغار از هر یک دو درم افقہ قطبی هشت درم جنطیانا
رومی زراوند مدحرج تخم سداب برک غار از هر یک درم کوفته بنجیه لعسل صاف بسند شربی
قدر باطلای تریاق طین جدید از مختصرات صاحب خلاصه التجارب و الفهرات آن گفته
آن یکدرم کل ارمنی دو درم فادر هر حیوانی یکدرم سیاب کشته و دو درم بجنناک یکدرم جله
سایده باهم و بجز آن بزمار خوار بسند و قرصها کرده بسایه خشک نمایند و نگاهدارند شربت
و دانهک طریق کشتن سیاب چنان است که در پوت کر می کنند و اندکی کوکرو بران بپاشند
و در ظرف چینی بریزند و بزور سحی بلیغ نمایند و در او اخر همان قسم ظرف چینی را بریزند
خاکستر گرم گذاشته سحی نمایند چند آنکه خشک شود و بچربیده از آن نماند و اگر اول بار در او
خشک نموده در ظرف چینی کرده سحی نمایند چند آنکه خاک شود هم نوعی از کشتن بود و اگر آن
یا با مانی دیگر سحی بلیغ نمایند نیز نوعی از کشتن بود و این است قول صاحب خلاصه التجارب
تریاق مجرب زکریا که لفع و دوا کثر سموم را صفت آن پوست بچ کبر استین زراوند
مدحرج جنطیانا اجزاساوی کوفته بنجیه باعسل مصفی سه وزن اوویه شسته بجز آن
شربتی دو درم تریاق مصنف کناش بقراطی رافع سموم و ادویه سمیه بود و صفت
آن زراوند طویل و مدحرج از هر یک دانهکی چندید شربا و شیر بار زراوند از هر یک یکدانهک
و نیم ادویه کوفته بنجیه با شیر و بار زراوند در شراب تر نموده مجموع را در قدری آب بپزند
بسند شربی یکدرم تا یک شقال تریاق دیگر که دافع جمیع زهر است صفت آن جنطیانا
زوقای خشک تخم شلغم بری فلفل سفید و سیاه داریچینی و ج ترکی انیسون فطر اسالیون
اسارون زیره کرمانی کنیز الینج سفید از هر یک بچه درم زعفران ششدرم ادویه کوفته
بنجیه با سه چندان لعسل بسند شربی یکدرم با شراب تریاق عام الفع که جهت اکثر سموم
مشروب و ملد و نافع است صفت آن تخم حوصل شونیز زیره کرمانی از هر یک دو درم
جنطیانا یکدرم فلفل سفید از هر یک یکدرم زراوند مدحرج یکونیم درم کوفته بنجیه علی الکرم

با یکدیگر عسل برشته شربتی مثل باقلای با شرباب تریاق کامل از مختصرات صاحب خلوص
 التجارب صنعت آن سیاه کشته به چنانکه که پیش سیاه است از پنج از هر یک یکچون روز راوند
 مدحرج فادیه معدنی مرکبی زنجبیل خلخل قر قفل مشک تخم سرو کوشه افغی خون کشف
 از هر یک دو جز و دوازده سیون پنج انگدان تخم ترنج قشقه کوشه را سو مخلوطه قضیب ایل الفقه
 خرگوش الفقه جدی از هر یک سه جز و فادیه حیوانی جد و ایلو پست پنج کبر دار چینی خطیانا از
 یک چهار جز و جوز ایل نصف مجموع ادویه خون میش ثلث مجموع اول گشته را نرم بکوبند
 و قضیب ایل را به چنان خشک بچوشانند و با کوشه ها بکوبند و اگر به چنان خشک سوان نبوده
 با کوشه ها بکوبند شاید بهتر باشد پس تخمها را با آن بکوبند پس زنجبیل دار چینی و لو پست پنج کبر
 و لو پست پنج انگدان را نرم بکوبند و با آنها ضم نموده باز بکوبند و بپزند تا کاه جمله را بخون کشف
 صلا یه کنند تا کاه باقی ادویه و اسجار را کوفته بچته بان ضم کنند و بسیار با هم نرم بسایند و
 بپزند تا کاه جمله را بخون میش برشته و چندان سحقی و صلا یه کنند که با هم خشک شود تا کاه جمله
 را با عسل معجون سازند و در حقیقه قلعی کرده در شیب جو نگا دارند و بعد از ششماه استمال نمایند
 شربتی از نیم درم تا یکدرم و تا یکدرم و نیم تریاق عسکری جهت لزج عقرب جباره و غیر جاره
 اثر تمام دارد صنعت آن لو پست پنج کبر پنج خطل فستقین زراوند مدحرج طرخشقون بابونج و بنار
 رویه که تیزی خرا کونید جمله برابر کوفته بچته تا دو درم بخورند و در نسخه دیگر پنج خطل و بنار
 رویه نیست و عطر آنها خطیانا مرقوم شده و بنده اند که در دوزخم کثردم ازین دو ادویه یک
 ساعت فرو شینند و شربت وی یکدرم جهت بالغ و ثلث درم جهت طفل کانی است تریاق
 دیگر که مقوی ارواح و دافع سموم و بکبودین را نافع است صنعت آن سارون فطر اسالیون
 اذخر ققاج اذخر تخم انجوه لغان الکرم اقیهون از هر یک ششدرم بوره ارمینی طع اندرانی
 زرقای خشک فودنج حبلی سافور مدی مصطلکی از هر یک دو درم شش خطل تخم فستق
 پنج بارتنگ تخم بارتنگ تخم ملیون پنج غار غاف حب البان زعفران از هر یک یکدرم و نیم
 راسن مر جحف فلفل زیره کزانی سفیل الطیب ایریبا از هر یک یکدرم مغز بادام شیرین
 و تلخ پنج کوف جعد شطیبه غار لقون بالونه از هر یک یکونیم درم کبد و ب مجحف حب الاس

برک طر خشقوق حب کالچ از هر یک ده درم تخم کر فس انیسون فستقین برک حی العالم از هر یک
سه درم پوست به شیرین خشک ناروین فوموز هر یک یک درم و دو ثلث درم عصاره انیسون
باریس ایلید زرد از هر یک بیت درم قطور یون و قتی مصافی میوه سالامیه یا سیه جوی که با
از هر یک سه درم ریون چینی تخم خیار قشاد خربزه کک خام از هر یک یک درم تخم حله تخم
مرورب السوس از هر یک دو درم سرخس برک شبت از هر یک دو درم و نیم ادویه
گرفته بخته از سیب طائفی منزوالعجم کوبیده سرشته همچون سازند باید که نوشیده شود
جسم امراض کبد بارده رطبه با ماء الاصول و سکنجین برود و در امراض حاره یا سیه آب
برک کاسنی و آب طر خشقوق که کاسنی بری است و آب برک عن التخل و ابوا هر گفته که اطباء
ماهرین تریاق را با ماء الشیر با مصاب امراض حاره که همیشه میخورند و درسد و کبدی را بچندین
بزروری و طبیب باید بر حسب هر علت و ترکیب آن با ادویه مفوده و مرکبه بخوراند و تریاق
دیگر جهت لدغ عقرب صفت آن منور کردگان جاوشیر از هر یک دو درم سداب خلطیت
مریکی از هر یک یک درم کوفته بخته با انجیر قوق یا با عسل مصفی میوه لبشند شربتی سه درم
با شرب تریاق دیگر که لدغ عقرب را سودمند بود صفت آن تخم سداب زرد و نه طویل
حب الفار خطی یا پوستی که بر فستقین زرد و جوهر بنی خطی یا با السوبیه کوفته بخته با عسل
لبشند تریاق دیگر که جهت لدغ عقارب سودمند است صفت آن پنج کبر فستقین
نبطی زرد و نه چینی طویل خطی یا کوفته بخته با عسل سرشته شربتی سه درم تریاق دیگر
که عقرب کشنده و خداوندان قوی و در وحش و لغز و دمار نهایت نافع است و تسهیل
ولادت کند صفت آن مرصاف حب الفار قسطی لغز و در پنجه سداب بری چند میسته عاقر قرحا
زنجبیل فلفل شونیز خلطیت اجزاء مساوی کوفته بخته با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی میوه
آورده همچون سازند شربتی دو درم آب نیم گرم و در نسخه دیگر خطی یا نو زرد و نه صرغ
داخل است تریاق لوجنا که دفع سمیت عقرب سرخس لفع است صفت آن چند بیدستر
پوست پنج کبر ریون چینی عاقر قرحا زرد و نه طویل اجزاء مساوی کوفته بخته با لکین صاف بشند
شربتی بکشتقال با شرب ریحانی بدند تریاق جهت کشیدن رتیل صفت آن شونیز

ده درم دو قوزید و کرمانی از هر یک پنجم اهل جوز السروان هر یک سه درم سنبال الطیب
حب الفار زراوند مرص حب بلسان و ارچینی خطبیا تا تخم چند قوی تخم کرفس از هر یک دو درم
کوفته بنجته بصل مصفی بشد شربتی مقدار جوی با شراب کهنه یا ماء العسل بنوشند تریاق
دیگر که دفع مضرت افیون و بیرون و شوکران و کزبره و زنیج و سم الفار و ادویه سیمیه سمیات
باز دار و صنعت آن خلقت چندید است اهل فلفل سیاه مساوی کوفته بنجته بصل بشد
شربتی مقابل یک فندق با شراب کهنه بعد قوی کردن با ماء العسل و شبت و ملح تریاق و دیگر
که افیون خورده و مقرب کزیده را نافع بود و مضرت سموم بارده از بدن باز دارد و اگر شیر
از آفت بخوردن این تریاق عادت کند این باشد صنعت آن دانه میقش بر برگ درخت
انجیر برگ درخت لاغی از هر یک ده درم گل ارمنی پنجم اهرم اجزا کوفته بنجته با عسل بشد
شربتی بکدرم تریاق فیکه ضرر سیاه و سم الفار و زنجار و مردار سنگ باز دار و صنعت
آن مرآتین تخم کرفس مساوی کوفته بنجته و متقال با یک و قویه شراب بخورد بعد از آنکه
قوی کرده باشد بطبیخ انجیر و شبت و قدری نمک بنجته و باید که سقمونیا در جلاب و بنهر که شکم
براند تریاق فیکه جهت کسکه ذنب ایل خورده باشد صنعت آن زنبق فستق فیل زنجیر
اجزا مساوی نرم کوفته بنجته بقدر بفضیه از آن در یک روز به چهار مرتبه بخورد بعد از آنکه
مبادرت بقوی کرده باشد بکرات کثیره و سمن و عسل قلیلی با و داده تریاق فیکه جهت کسکه
عرق دانه خورده باشد صنعت آن زراوند یک اندرانی با السویه کوفته بنجته با آب پنجم یک
درم بدین بعد از آنکه قوی بدفعات فرموده باشد با ماء العسل و پس از آنکه بنجته بهار و غن کل
بنوشند و طین مختوم نیرورین حال نفور دارد تریاق فیکه سمن عمل دارد و مقرب کزیده را
نافع صنعت آن زراوند مرص حب بلسان کبر السویه کوفته بنجته بکدرم با شراب بیامیزد و بنوشند
فاکده بدانکه از ادویه مفروده و مرکبه فادیه نیز تریاق قیه لبن اللاغیه تریاق لفع لفعی است
و شربتی که در آن مرده تریاق است مسموم جمیع حیوانات را و تخم اترج مقدار و متقال
خندیت به جمیع سموم دارد خاصه کلب کلب را و پنج انجیران فادیه جمیع سموم است و جوزح
فندق و انجیر فادیه است و خطبیا ناوجا و شغیر مع زراوند و ثمره الدلب طب فادیه است

و دایمی و کما در یوس و کاشتم و اذریون و حرف و ثوم و غار لقون و قد و مانا و انیا و منیا
 اند و طبع سرطان نهی و بار زدن نفع تمام دارد و تریا قیک که عقرب کزیده و انیون خورده
 را عجایت نافع است و مساوی تریا قیک که شمرده از صنعت آن انیسون ده درم فلفل سه درم
 زرد و زرد مرغ خندیدستر از هر یک یک درم و نیم کوفته نیمه با مثلث بپوشند شربتی مقدار ششقال
 تا دو مثقال تریا قیک دیگر که در لیس عقرب جید الاثر است صنعت آن پنج خطل خشک که ده
 و ششقال باب گرم بخورند و این دو اسهال نیز می آورد و خلط کیشقال باب یکا و حبه
 لیس عقرب را نافع است تریا قیک که حبه ضربه و سقعه که بر سینه و پشت و سایر اعضا رسد اکثر
 مستعمل است و خالی از نفعیست صنعت آن بکیر نذ باد بخا زرد است در زیر شرب
 کنند که نیم نیمه که دو پس بر آورده بغشارند و مقدار دوسه لوله آب اگر کوفته مقدار یک لوله
 قند سیاه داخل کرده تا دوسه روز هر روز تازه آن را نیم گرم بخورند بدانکه معنی تریا ق
 و تریا قی الافاعی که تریا قی فاروق و تریا قی اکبر است در افی و تریا قی انیکه در آنها افیون
 در افیون ذکر یافت مانند تریا قی بر الساعه و تریا قی کیر سیمی بشیر و دیوس و تریا قی
 کیر سیمی بسوطیر معروف بخاص اکبر و تریا قی کیر سیمی بشیر و تریا قی کیر سیمی بجزره و تریا قی
 کیر شیخ ابو علی و تریا قی صغیر آن و تریا قی اعظم حکیم میر محمد موسی و تریا قی الاسمان و تریا قی
 النفع و تریا قی العنص صاحب خلاصه التجارب تر خواسته با و او معدوله بر وزن مردانه لوز
 از طعام باشد که مردم فقیر و نامراد بجهت زمستان سازند صنعت آن چنان است که کندم را
 بلخو کنند و با دار و دای کرم در آب بپوشانند تا نیک بپزد و قوام گیرد و قدری آبغوره را ن
 ریزند و اگر میسر نباشد شیر گوسفند و آنرا کلو لها سازند و خشک کنند و بوقت حاجت قدری آنرا
 را بپوشانند و بخورند و این را ترخینه نیز نامند ترینه بر وزن قرینه نوعی از قانی باشد که مردم
 نامراد و فقیر در شبهای آرد کنند و طریقی ساختنش آنست که نان تنوری نیم نیمه را ریزه ریزه
 کرده با فلفل و زنجبیل و زیره و سیاه دانه نیم کوفته و سبزه های ریزه کرده مانند شلغم و خیار
 و کندنا و پودنه و امثال اینها و مجموع را در قاری کنند و سکر که دو شتاب بر بالای آن ریزند
 و شست بسیاری بر آن بزنند تا خوب خمیر شود و در آقاب نهند و همچنین تلپهل و زردین و تور

جلد اول باب اتم در تعریف تشمینج و فصل در بیان سحر و در وراثت سمین

۹۷۲

هر روز بر که و دو ستاب بر آن ریزند و بر سم زنند و در آفتاب بنهند تا بقوام آید و بعد از چهل روز
قرصها از آن سازند و خشک کنند و در وقت احتیاج و مرضی از آنرا در آب گرم اندازند تا نرم
شود و فالتی آتش کنند و قسام سبزی را نیز گویند و طعامی باشد که آنرا با گوشت و گندم
و سرکه بپزند و از آنرا بر می عویشند خوانند باین بی نقطه بروزن همیشه بر همان قاطع باب
التماع الکشین المعجمه تشمینج معرب چشمینک فارسی است که بپندی چاکسونا میزند
و آن دانه ایست بمقدار پدانه و مثلث شکل و بهترین آن بزرگ سیاه براق است و در
دوم کرم خشک و جالی باندک حدت و بنهایت قلابض و محلل و مقوی با صره و جهت دمه
و غشاوه و جراحات قشیه و اعصابی عصبانی نافع مفردا و مرکبا و در ورا و قطور و کلا و سحر
مقشر نموده تشمینج بر چند نوع است یکی آنکه در آب خالص بخیانتند تا پوست آن نرم گردد و پس
مقشر نمایند و بکار برند دوم آنکه تشمینج را در آب گیاه مایه یا بوجوشانند و سه روز در همان آب
بگذازند پس برآورده مقشر نموده و خشک کرده بکار برند سوم آنکه تشمینج را در کوب
کنانی کرده در آبی که سرکن حار در آن طبع نموده باشند بوجوشانند پس برآورده مقشر نموده
خشک کرده بکار برند چهارم آنکه بکیر تشمینج را و در میان پیاز گذارند و پیاز را بخیل گرفته در زیره
آتش بپزند پس برآورده مقشر نموده بکار برند نوع اول از برای خوردن و سه نوع دیگر از برای
پسین باری آید فصل در بیان در وراثتیکه اصل و معنی در وراثت تشمینج است
در وراثتیکه در صلب و موی را که است صفت آن تشمینج مقشر کرده بچیزم دم الاخون
یکدم کف سفیده تخم مرغ سه درم باید که سفیده تخم مرغ را در ظرف چینی کرده چندان بر هم زنند که کام
کف شود و از آن خشک ساخته بچیزم را نرم ملایه نموده به کام صبح و شام در چشم فرو نمایند و در وراثت
تشمینج که شعل الطبای مصر است در رمه اطفال و در پنج صفت آن از روت مربی ده درم
چشمینک مقشر سه درم بسیار نرم نماییده استعمال نمایند و در وراثت تشمینج نافع است از برای
چشم اطفال صفت آن تشمینج از روت سفید برایش خراش بر یک ده درم مایه آن چینی و دم الاخون
از یک دو درم کوفته بخیل استعمال نمایند و در وراثت تشمینج که سستی بذر را بیض بسیار لطیف
و محلل رمد و جفط رطوبات عین است و سبب امراض چشم اطفال نافع است صفت آن چشمینک

جلد اول نسخ حلوائی تفاح و خمیره گل سیب با صلاح و سیخین صافی

۱۷۷

و نقلی که در میان آنست بکیرطل و در شراب مثلث بخیسایند کیتا نروزیس بچوشتانند بامهر
 شود پس نرم بگویند و بیالایند و غسل سفید مصفی بوزن آن در آن داخل کرده و دیگر بار بچوشتانند
 تا بقوام آید و بعد از آن بچوشتانند و در شراب بچوشتانند و در شراب بچوشتانند و در شراب بچوشتانند
 این ادویه داخل است در تخمیل قاققیا نامرنگ از هر یک نصف مثقال عود هندی و اجینی از هر
 یک ربع مثقال زعفران نیم مثقال مشک قبی خالص یکدلیک جله راجد اجدر کوفته بنجیه وزن کرده
 در هم بیاورند و بسجمل مخلوط بسبب مقوم بسببند و نگاه دارند شری از یک مثقال تا دو مثقال است
 حلوائی تفاح مقوی معده و جگر و دل و مولد خلط صالح و معتدل است صنعت آن بکیرطل
 اصفهانی و پوست تخم آنرا در کرده به پزند تا مبراشود و در وقت طبع قدری کلاب داخل نمایند پس
 نبات سفید با غسل بقدری که مطلوب باشد داخل کرده به پزند تا منصفه گردد و دو مغز پسته بوداده بقدر
 احتیاج داخل کرده در طبق چینی پهن کرده بخار بر بند خمیره گل سیب مقوی قلب و کبد و دماغ
 و باغ صود بخار بدماغ است صنعت آن بکیرطل گل سیب و با نصف آن قند سفید کوبیده و سرشته
 چهل روز در آفتاب که از نرند پس بخار بر بند رپ تفاح حلوائی با شراب و مار اللجه است رفر
 غشی مجرب است صنعتش آنست که آب آنرا گرفته با کشن ملایم بچوشتانند تا بقوام آید و نگاه دارند
 و در وقت حاجت بخار بر بند و رپ تفاح حامض که بطریق رپ تفاح حلوائی بنجیه باشند
 در اول سرد و در رطوبت و یبوست معتدل است بجهت غلبه صفرا و غلیان خون و اسهال
 صفراوی و قوی صفراوی و رفع غم و الیم سوداوی نافع است و رپ سیب شیرین در افعال
 اقوی از سیب ترش است سیخین صافی که قدس سره النفع است از سیخین ساده هر
 از برای حرارت قلب و خفقان جگر و حمیات محرقة که از تعفن صفرا در حوالی قلب باشد صنعت
 آن بکیرطل آب سیب شیرین اصفهانی و در طل پس آنرا در دیک سنگی کرده چهار جوش داده
 کف آنرا بکیرطل پس رو آورده بگذارد تا سرد شود و سر آنرا بچوشتانند و سه چهار ساعت بگذرانند
 تا در آن ته نشین شود پس آب صافی بالای آنرا با سنگی بکیرطل که در دوان مخلوط نگردد و با دوا
 شکر سفید فانی و یک اوقیه کلاب بچوشتانند و قدری سفیده تخم مرغ مخروج باب بر بالای آن
 بپاشند و کف آنرا بکیرطل پس چون دیگر کف بر نیار و صافی نموده باز در دیک سنگی کرده هر که

جلد اول فصل در بیان نسخ شراب تفاح

۹۶۸

انگوری چید نیم رطل داخل کرده بچوشانند با آتش ملایم تا بپزد ام آید پس یک اوقیه دیگر سرکه داخل
 نموده دوسه جوش دیگر داده از آتش فرو آورده بگذارند که سرد شود در ظرف چینی یا زجاجی
 نگارند شش تبی یک اوقیه بشیره تخم خرفه بمقتضی فصل در ذکر شرابهای تفاح
شراب تفاح مطیب به نفع نافع مانوسیه گفته که این شراب سرد و خشک است غم
 معده را قوت دهد و رنگ رو را نیکو گرداند و بوی دماغ را خوش کند و تنگی نفس و سواسه و
 و خفقان را سود دارد و حبس قه و اسهال کند صفت آن بکیزند تفاح مر را یعنی سیب ترش شیرین
 و پوست و تخم آنرا دور کنند و پنج رطل آنرا در تاون سنگی بدست سنگی بکوبند پس پنج رطل نبات
 سفید و عمل سفید خنبوی مصفی را با وی بیامیزند و هر دو را بنزد پس دوازده رطل آب باران یا
 بیامیزند و دیگر باره حله را نیک بنزد پس بکیزند مشک تبی خالص و سه درم عود قاری و دو درم
 از سرک از سبک و مصطلک روی کوفته بچخته در آن کتند و بکوبند برهم زنند تا نیکو مخلوط شود و در
 شیشه کتند و سرش را بپوشند و یک ماه در آفتاب گذارند تا سبک شود و گاه در سبوی
 رنگین کنند و نگارند و بوقت حاجت بکار برند **شراب تفاح** مقویه به نسخ سید امیر
 که در ذخیره ذکر کرده ضعف قلب و امراض سوداوی را نبهات نافع است صفت آن بکیزند
 سیب شیرین شامی یا صفهانی و پوست و تخم آنرا دور کرده بکوبند و آب آنرا بکیزند و در هر دو
 من آب آن کسین آب صفهانی و یکین شراب ریحانی داخل کنند و هم را در دیگ کتند پس
 بکیزند و نقل کشمال عود قاری خام و دو درم کل کاو زبان باور خنبوی فرخ مشک از هر یک تنه
 و درم و درق گل سرخ و دو درم همه را نیم کوفته در صره کتان کشاوی کنند و در آن اندازند و با شکر
 ملایم بچوشانند و صره را بدست بالند تا آبها به نصف رسد پس صره را نیکو مالند و بشیره اش را آورند
 و بپوشانند از آبها دور کنند و یکین قند سفید داخل کرده بپزد ام بپزد و فرو آورده سرکه
 شاد بارند شش تبی دو اوقیه شراب تفاح مقویه دیگر نیست مثل این شراب دوائی و تقو
 اعصابی را بپزد و غنجان و در تخم یک شهوت طعام و اصلاح حال نفساء و حفظ جنین و دفع
 و سواس و خرف از برای کسیکه آنرا سبک دیوانه کندیده باشند و از برای حله سموم صفت آن
 بکیزند سیب شیرین شامی یا صفهانی و پوست آنها را بکار و چوبی جدا کنند و تخم آنها را

سنخ شراب تفاح

جلد اول

۹۶۹

نیز تمام دو کنند و بگویند و هر طلی از آنرا با ده رطل آب باران آن مقدار بجوشانند که سه رطل برود
و رطل بماند پس بپالایند و داخل کنند در آن سدس وزن آن آب اترج یا آب لیمو که کم باشد
پس بگیرند با نسی هر یک رطل از آن اینسون چندرم مصطلکی چهار درم و آنرا میل بواجوز بود
سباسبه قرفل از هر یک دو درم و کوفته در کس کتان کشادی کرده در آن اندازند و دانه
کی را بماند تا بقوام آید از آتش برگرفته سرد کرده کسبه را خوب بمانند و شیر آرد آرد و نرود
نقشارند و دور کنند و شربت را در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند **شراب تفاح**
مقوه دیگری یعنی خمیر آن کوفته اند که نیکوترین شد با شرب سیب است که از سیب
یا سیب اصفهانی فرا گرفته باشند که مفر خشک است در درجه اول فم معده را قوت دهد و خفایا
وقتی در سهال را سود دارد و مقوی روح است صنعت آن سیب شامی رسیده را پوست
باز کنند و از دانه پاک سازند و پنج رطل آنرا بگویند و آب آنرا بکینند و پنج رطل خند را کوفته در آن
نمایند و دوازده رطل آب باران در آن اندازند و نیک برهم زنند و در ظرف بکینند کرده یا در
ظرف چینی کرده و پاره مشک و سه درم عود هندی و سکه اصل و مصطلکی از هر یک دو درم
کوفته بچینه در آن اندازند و در ظرف را محکم نموده در آفتاب بکند از آن یکاه بر آورده صافی نموده
بجار برند **شراب تفاح** به نیکه دیگر صنعت آن آب سیب شیرین آب سیب ترش شراب
ریحانی از هر یک یکین بجوشانند و در وقت جوش آمدن این را دو پاره نیم کوفته و پاره کتان
بسته در آن اندازند و عود قاری دو درم قرفل بکثقال کا و زبان بادرنجنویه گل سرخ
از هر یک سه درم و لمح بلج صره را بست بمانند و بعد از فراغ از طنج با دو رطل نبات سفید بخوا
آورند شربتی یکا و قیه شراب سیب حلوسا و جبهت سموم و با و تفریح دل
بسیار نافع است و مقوی معده و قلب است و نافع است از برای سوء مزاج حار و اشتها بی حرام
آور و سهال صفراوی وقتی صفراوی باز دارد و تهوع و غثیان اسهال کند و از عشا
ه اینوس است صنعت آن بگیرند سیب شیرین اصفهانی رسیده و پوست و تخم آنرا دور کنند و آنرا
در آون سنگی بسته بگویند و آب آنرا بکینند پس آنرا در یک سنگی یا سسی تازه قلمی کرده
چند جوش خفین بدهند و کف آنرا بگیرند پس فرود آورده زمانی بکند از آن که در آن نشین شود پس بکینند

نسخ عرق تفاح و مریای تفاح

جلد اول

۹۸۰

صافی آنرا به نخ کیه در و داخل نشود و ده من آب آنرا بجوشانند تا بدو من بماند پس کمین قند سفید
داخل کرده با نش ملائم بقوام آورند صنعت شراب تفاح ساده به نسخه دیگر بکند آب سیب شیرین
سه من و آنرا چند جوش داده بکند از یک شتاب در آن به نشین شود پس با نشت و وزن آن آب
قند یا عسل یا دو شتاب انگوری یا سیلان طب بقوام آورند و بعضی آب سیب را با شیرینی یا نبات
بقوام می آورند عرق تفاح منقول از خط میرزا رحیم حکیم بانشی که قلمی فرموده که نسخه این
عرق را میرزا علاء الدین کاشی از هند آورده از برای تقویت قلب و تفریح فی نظیر است صنعت
آن سبب شیرین از پوست و تخم پاک کرده پنجمین تبریز پنجه کمین و نیم صندل سفید و صندل
دارچینی سیلان یا کیده متقال شده بیست و پنج متقال و انبه میل سی و سه متقال و دود
تو فصل ده متقال چوب چینی جوز بوا بسا بسا زهر یک پنجاه متقال حد و اخطانی موجب کمشتال
و چهار دانگ مصطکی بیست متقال و دودانگ سورنجان پانزده متقال و دودانگ مشک
خطانی چهار دانگ متقال بیست و پنج متقال زرنبا و شست متقال و دودانگ پنج تفاح شانزده
متقال و چهار دانگ زعفران سیزده متقال و دودانگ درونج عقری شش متقال و چهار
دانگ عمود بند سی شش متقال و چهار دانگ غیر شش متقال با در پنجوی شانزده متقال و چهار دانگ
کلاب شش میاعرق بید مشک ده مینا اجزا از غیر از عنبر و مشک و مصطکی و سبب و سنجست
شبانروز در کلاب و عرق بید مشک نجسیانند و در وقت عرق کشیدن سیب سبز و مصطکی
در عنبر از داخل نمایند و مشک و عنبر را در پارچه کتانی بسته بدان نیم بسته عرق کش عرق
تفاح به نسخه دیگر صنعت آن بکند سیب سبز و خوشه را پوست آنرا جدا کرده باب در و بکنند
پس نبل الطیب گل کاو زبان با در پنجوی عود قاری خام زیره کرمانی صندل سفید شسته سیب
اجزا مساوی نیم کوفته و سیب نانکی بسته در آن اندازند و عرق کشند و اگر بجای آب کلاب کشند
بهتر است و اگر خواهند قدری عنبر بدان نیم بندند و بعضی پنج تفاح و بزر الیچ نیز اضافه نموده اند
مریای تفاح در جمیع افعال اقوی از سیب غیر مر است نافع است از برای تقویت معده
و قلب و نیکو کردن بوی دمان صنعت آن بکند سیب سبز سبزه نیکو شامی و پوست آنرا بخارد
بجوبی جدا کرده تخم و فصل آنرا به نقل کش بر آورد و در آب و قدری کلاب به پزند چون نیکو بچند

جلد اول نسخ حلوائی تفاح و خمیره گل سیب و تفاح و سیکنجین تفاحی

444

و تفاحی که در میان آنست یکبرطل و در شراب مثلث بخیسانند یکشنبه روز پس بچوشانند تا صبح
 شود پس نرم بگویند و بیالایند و غسل سفید مصفی بوزن آن در آن داخل کرده و دیگر بار بچوشانند
 تا بقوام آید و خوردنی از تخمیل قرفعل جوز و از عطران از هر یک یکدرم و در نسخه دیگر بجای آن آرد
 این آرد و به داخل است از تخمیل آفتابا و مشک از هر یک نصف مثقال عود هندی و اریجی از هر
 یک ربع مثقالی زعفران نیم مثقال مشک قبی خالص یکدیکه جله راجد اجد کوفته نیخته و زن کرده
 در هم بیاورند و بجعل مخلوط بسبب مقوم بسپردند و نگاه دارند شری از یک مثقال تا دو مثقال است
حلوائی تفاح مقوی معده و جگر و دل و موله خلط صالح و معتدل است صنعت آن بکینه سیب
 اصفهانی و پوست تخم آنرا در کرده به یزد تا ماهر شود و در وقت طبع قدری کلاب داخل نمایند پس
 نبات سفید یا غسل بقدری که مطلوب باشد داخل کرده به یزد تا منعقد گردد و منقرض شود و آرد بقدر
 احتیاج داخل کرده در طبق چینی پهن کرده بجار بربزند خمیره گل سیب مقوی قلب و کبد و دماغ
 و مانع صعود بخار دماغ است صنعت آن بکینه گل سیب و با نصف آن قند سفید کوبیده و سرشته
 چهل روز در آفتاب که از ندر پس بجار بربزند رب تفاح حلوائی شراب و مارالاج جهت رفع
 غشی موجب است صنعتش آنست که آب آنرا گرفته با آتش ملایم بچوشانند تا بقوام آید و نگاه دارند
 و در وقت حاجت بجار بربزند و رب تفاح حامض که بطریق رب تفاح حلوائی ساخته باشند
 در اول سرد و در رطوبت و یبوست معتدل است بجهت غلبه صفرا و غلیان خون و اسهال
 صفراوی و قوی صفراوی و رفع غم و الم سوداوی نافع است و رب سیب شیرین در افعال
 اقوی از سیب ترش است سیکنجین تفاحی که قدس سره افع است از سیکنجین ساده بزرگ
 از برای حرارت قلب خفقان جگر و حمیات محرقة که از تعفن صفرا در حوالی قلب باشد صنعت
 آن بکینه زرداب سیب شیرین اصفهانی و در طل پس آنرا در یک سنگی کرده چهار چوش داده
 کف آنرا بکینه زرداب پس سرد آورده بکندازند تا سرد شود و سر آنرا بچوشانند و سه چهار ساعت بکندازند
 تا در آن ته نشین شود پس آب صافنی بالای آنرا با مشک بکینند که در دماغ آن مخلوط نگردد و باطل
 شکر سفید فالتی و یک اوقیه کلاب بچوشانند و قدری سفیده تخم مرغ منروج آب بر بالای آن
 بپاشند و کف آنرا بکینه زرداب پس چن دیگر کف بر نیار و دماغی نموده باز در یک سنگی کرده که

جلد اول فصل در بیان نسخ شراب تفاح

۹۴۸

انگور می چیدیم رطل داخل کرده بچوشانند با آتش ملایم تا بقیه ام آید پس یک اوقیه دیگر بر که داخل
 نموده دوسه جوش دیگر داده از آتش فرو آورده بگذارد که سرد شود در ظرف چینی یا زجاجی
 نگاهدارند شربتی یک اوقیه یا شیره تخم خرفه متقشر فصل در ذکر شرابهای تفاح
شراب تفاح مطیب به نسخه ابن مسویه گفته که این شراب سرد و خشک است فم
 معده را قوت دهد و رنگ رو را نیکو گرداند و بوی دماغ را خوش کند و سنگی نفس و سواس و
 خفقان را سود دارد و حبس فی و اسهال کند صنعت آن بکیزد تفاح مر را یعنی سیب ترش ترین
 و پوست و تخم آنرا دور کنند و پنج رطل آنرا در نادن سنگی بسته سنگی بکوبند پس پنج رطل نبات
 سفید و عسل سفید خشوبی نصفی را با وی بیامیزند و هر دو را بنزد پس دوازده رطل آب باران یا بوم
 بیامیزند و دیگر باره حله را نیک بنزد پس یکدرم شک قتی خالص و سه درم عود قاری و دو درم
 از سر یک از سبک و مصطکی سومی کوفته بخته در آن کنند و بگویند بر هم زنند تا نیکو مخلوط شود و در
 شیشه کنند و شش را بپوشند و یک ماه در آفتاب گذارند تا سطر شود و آنگاه در سهوی
 رنگین کنند و نگاهدارند و بوقت حاجت بکار برند **شراب تفاح** مقوه به نسخه سید ایل
 که در ذخیره ذکر کرده ضعف قلب و امراض سوداوی را نبهات نافع است صنعت آن بکیزد
 سیب شیرین شامی یا صفهانی و پوست و تخم آنرا دور کرده بکوبند و آب آنرا بکیزند و در هر دو
 من آب آن بکین آب سفر حال صفهانی و یکین شراب ریحانی داخل کنند و هر دو را یک کنند پس
 بکیزند و نقل بکشیغال عود قاری خام و دو درم کل کاو زبان با در بخوبی فرم بکشد از هر یک سه
 درم ورق گل سرخ و دو درم همه را نیم کوفته در صره گمان کشاوی کنند و در آن اندازند و با شکر
 ملایم بچوشانند و صره را بدست بالند تا آبها به نصف رسد پس صره را نیکو بالند و شیره شش را آورند
 و نقبشار از آبها دور کنند و یکین قد سفید داخل کرده بقوام آورند و فرو آورده و در هر دو
 نگاهدارند شربتی دو اوقیه **شراب تفاح** مقوه دیگر نیست مثل این شراب دوائی و قوت
 اعضای ریه دفع خفقان و در تحریک شهوت طعام و اصلاح حال انقباض و حفظ جنین و دفع
 سواس و نفوق از برای کسی که آنرا سبک دیوانه کند یا به باشد و از برای حله سموم صنعت آن
 بکیزد سیب شیرین شامی یا صفهانی و پوست آنها را بکار و چوبی جدا کنند و تخم آنها را

سنخ شراب تفاح

جلد اول

۹۷۹

نیز تمام دو کینه و بکوبند و هر طلی از آنرا با ده رطل آب باران آن مقدار بچوبش اندک سه رطل برود
 و رطل باند پس با لایند و داخل کنند در آن سوس وزن آن آب استرج یا آب لیمو سر که کم باشد
 پس بگیرند بازی هر یک رطل از آن اینسون پنج رطل مصطلکی چهار درم و آنه میل بود و بوزن بود
 بسبب قرفل از هر یک دو درم و کوفته در کس کتان کشادی کرده در آن اندازند و دانه
 کیت را باند تا بقوام آید از آنش برگرفته سر و کرده کیه را خوب بالند و شیریه آنرا بر آورند و
 نقشارند و دو رکنند و شربت را در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند **شراب تفاح**
 مقوه دیگری خیمه آن گفته اند که نیکوترین شرابهاست که از شیرین
 یا سیب اصفهانی فرا گرفته باشند که در خشک است و در ریه اول فم معده را قوت و در ریه
 وقتی و اسهال را سود دارد و مقوی روح است صنعت آن سیب شامی رسیده را پوست
 باز کنند و از دانه پاک سازند و پنج رطل آنرا بکوبند و آب آنرا بگیرند و پنج رطل قند را کوفته در آن
 نمایند و دو از ده رطل آب باران در آن اندازند و نیک برهم زنند و در ظرف بکینه کرده یا در
 ظرف چینی کرده و با ریه مشک و سه درم عود دندی و سکه اصلی و مصطلکی از هر یک دو درم
 کوفته بخته در آن اندازند و در ظرف را محکم نموده در آفتاب بگذارند و بجا از یکماه بر آورده صافی نموده
 بکار برند **شراب تفاح** بدینکه دیگر صنعت آن آب سیب شیرین آب سیب ترش شراب
 ریحانی از هر یک یکین بچوبش اند و در وقت جوشانیدن این را دوید را نیم کوفته و با ریه کفافی
 بسته در آن اندازند و خود قاری دو درم قرفل کثیف کال کا و زبان بادرنخونه گل سرخ
 از هر یک سه درم و لمح بلغم صره را بهرست بالند و بعد از فراغ از طبع با دو رطل نبات سفید بجا
 آورند شربت یکی اوقیه **شراب سیب** حلوساده جهت سموم و دبا و بفرج دل
 بسیار نافع است و مقوی معده و قابض است و نافع است از برای سوء مزاج حار و اشتها بی حرام
 آورد و اسهال صفراوی وقتی صفراوی باز دارد و تهوع و غثیان را ساکن گرداند و از صنعت
 جالینوس است صنعت آن بگیرند سیب شیرین اصفهانی رسیده و پوست و تخم آنرا بکوبند و دانه
 در باون سنگی بسته بکوبند و آب آنرا بگیرند و آب آنرا در یک سنگی یا مسی تازه قلی کرده
 چند جوش خفیفی بدهند و کف آنرا بگیرند پس فرو آورده زمانی بگذارند که در آن ته نشین شود و پس بکوبند

سنخ عرق تفاح و مرابای تفاح

جلد اول

۹۸۰

صافی آنرا به نحو یک در و داخل نشود و ده من آب آنرا بجوشانند تا بدو من بماند پس بکین قند سفید
داخل کرده باقی بلام بقوام آورند صنعت شد آب تفاح ساده به سنخ دیگر بکین از آب سیب
سه من و آنرا چند جوش داده بکنند از کیشب در آن تفتین شود پس با نشت وزن آن آب
قند یا عسل یا دو شتاب انگوری یا سیلان طرب بقوام آورند و بعضی آب سیب را با شیرینی یا بمانند
بقوام می آورند عرق تفاح منقول از خط میرزا رحیم حکیم بانی که فلی فرموده که سنخ این
عرق را میرزا علاء الدین کاشی از هند آورده اند برای تقویت قلب و تفریح فی نظیرت صنعت
آن سیب شیرین از پوست و تخم پاک کرده و پنجمن تبریز بنج بکین و نیم صندل سفید و صندل
دارچینی سیلانی یکصد مثقال آشنه بیست و پنج مثقال و انزویل سی و سه مثقال و دودانک
و نقل ده مثقال چوب جینی جوز بوا بسا سه زهر یک پنجاه مثقال حد و اخطا فی مجرب کبشقال
و چهار دانگ مصطکی بیست مثقال و دودانک سورنجان پانزده مثقال و دودانک مشک
خطائی چهار دانگ شقال بیست و پنج مثقال زرنبا ده مثقال و دودانک پنج تفاح شانزده
مثقال و چهار دانگ زعفران سیزده مثقال و دودانک درونج عقری شش مثقال و چهار
دانگ عود هندی شش مثقال و چهار دانگ عنبر شش مثقال با درنجوبه شانزده مثقال و چهار دانگ
کلاب شش مینا عرق بید مشک ده مینا اجزاء البغیر از عنبر و مشک و مصطکی و سیب و سحره
شبانروز و رگلاب و عرق بید مشک نجسیانند و در وقت عرق کشیدن سیب سحره و
وزعفران داخل نمایند و مشک و عنبر را در پارچه کتانی بسته بدان نیچسته عرق کشد عرق
تفاح به سنخ دیگر صنعت آن بکین سیب سحره خوشبو را پوست آنرا جدا کرده آب در واکند
پس بنیل الطیب گل کاو زبان با درنجوبه عود قاری خام زیره کرمانی صندل سفید شش دانگ
اجزاء مساوی نیم کوفته و کرب نانکی بسته در آن اندازند و عرق کشند و اگر بجای آب کلاب کنند
بهتر است و اگر خواهند قدری عنبر بدان نیچه بندند و بعضی پنج تفاح و زرنبا نیز اضافه نموده اند
مرابای تفاح در جمیع افعال اقوی از سیب غیر مراباست نافع است از برای تقویت معده
و قلب و تیکو کردن بوی دمان صنعت آن بکین سیب سحره نیکو شامی و پوست آنرا جدا
پچوبی جدا کرده تخم نقل آنرا به نقل کشش بر آورند و در آب و قدری کلاب به پزند چون نیکو پخته شود

جلد اول باب التامع المیم در تعریف تمر

۹۸۱

از آب بیرون آورده بکریاس پاکیزه آنرا خشک کنند تا آنی را که جذب کرده است پس بدین نبات سفید
را در آب آن بقوام آورده سیبهارا در آن اندازند و یک جوش دیگر داده فرو آورند و سرد کرده
نگاه دارند و بعد از دو سه روز ملاحظه نمایند اگر سیب آب پس داده و شیریه نبات رقیق شده باشد
سیبهارا بر آورده شیریه را باز بقوام آورده سیبهارا داخل نمایند و اگر خواهند بجای نبات سفید
مصنعی کنند و در آخر قدری شکر با کلاب بوده اضافه نمایند و وقت خوردن با ورق نقره تناول
نمایند باب التامع المیم هر بقاری خرمای مانند آنرا از ابتدای تکون تا انتها هفت مرتبه
میباشد یکی طالع و دلیج نیز گویند و یک بلخ سوم خلال چهارم سبب ششم طب هفتم
تمر و هر یک در موضع خود مذکور است و تمر دوم کرم و در اول خشک و بعضی در اول تر است
اندر مهبی مبرودین و موافق سینه و شش و کثیر الغذا و مولد خون متین و مقوی کرده و علائم شده
و ملین مفاصل و جهت فالج و اعیاء و درد و رک و امراض بارده و بلغمی و در دگر و طبع آن با حله
جهت تب بلغمی و حصاة مجرب و مولد سودا و سده جگر و سپرز و محرق خون و مصفای اجلاط
و مصدع و مورت قلاع و در درد دندان و مصلح روغان و خشخاش و بادام و کدو و آب انار
و محو و راجت اب اولی و در بلد که خرمای حاصل نشود ابل آن بلد را باید بسیار تعلیل نمایند و دانه
خرما مرکب القوی و قابض و مسحق آن جهت اسهال و در ورسوخه آن جهت رویانیدن زخم
و قروح خبیثه و الصاق جراحت تازه و قرحه چشم و سبل و جرب و وحدت بصر و مخرج است و چون تمر را
در شیر تازه دو شیریه خیسانده تناول نمایند و از عجب آن شیر نبوشند در تقویت باهلی عیال
دانسته اند هر سیر و فی تربیت باریک کوچک سرخ رنگ با اسهت باریک کوچک و از ترخیص
میسازند و آن بفتح خرمای و کسر بار موحده و سکویار مثناة تخمیه و صا و مهله بقاری چنگال
و مالیده گویند و آن غذای غلیظ و دیر مضم کثیر الغذا و سبب صنعت آن نان میدوده روغنی
را ریزه ریزه کرده با خرمای استه بیرون آورده در سیم بالند و روغن داغ کرده و بر روی
آن رختیه در سیم کشته تناول نماید و از خرمای غرضی دیگر که آنرا گینک گویند بسیار زنده باین طریق
که اسهت خرمای بیرون کرده در طبق بین منوده آرد میدوده و در روغن بریان کرده اندک کلاب
و دانه سیل بر آن پاشیده و بر روی آن کیده میخورند و از طب و هم پره خرمای بهتر است و پس

جلد اول نسخ دوار التمر و رب بسمر برای تمر و تعریف تمر بندهی

۹۸۲

وسیلان بفارسی و دو شتاب خرمای نامند و این انواع است آنچه شیر خوار گرفته طبع داده باشند
 و پس بنمایند و آنچه شیر آنها را و طبقات کرده در آفتاب گذارند تا غلیظ و منجمد گردد و از آن پس
 افتابی گویند و آنچه طبقاتی خرمای را و حجره بر هم چیده و یکطرف نشیب حجره حوضی ساخته که آنچه شیر
 از جلیتهای تر او شس و سیلان نماید در آن جمع کرد و پس بر داشته بدون طبع استعمال نمایند این را
 سیلان نامند و در دم کرم و در اول خشک ملین طبع و کثیر الغذاء و موافق بار و المزاج و بلندی و بخت
 سرفه و فالج و در مفاصل نافع و طلای آن به تنهایی و با قسط و نمک جهت کلف و با شیون
 جهت جمود اعضا در سرما نافع و مولد سودا و محرق خون و مصلح سرکه و بادام و خشخاش و ترش
 است و دوار التمر مقوی باه است صفت آن بگیرند خرمای چیده را و بسته آنرا بر روی کرده در
 شیر گاو و بخیسانند پس بار خوب بدهد شیر را از بالای آن بنوشند و اگر در آن اندکی زنجبیل
 داخل کنند بهتر است رب بسمر قوی و سهال باز دارد و معده ضعیف را نافع باشد صفت آن
 بگیرند خرمای نیم رسیده سبز بسته آنرا بر آورند و بکوبند و فشارند و صاف نمایند و آبش نرم
 جوش دهند تا ثلث آن بماند نگاه دارند و عند الحاجة بکار برند هر برای تمران برای شستن
 و تقویت باه مفید است صفت آن بگیرند خرمای رسیده خوب و بسته آنرا بر روی آورده بجای
 بسته متغیر بادام مقشر و یا پسته مقشر گذارند و در مرتبان و یا در کدو کرده سیلان طب باشد
 نبات که اندک زنجبیل در آن داخل کرده باشند بر روی وی کنند و چند روز بگذارند که شیر
 در جرم خرمای جذب شود پس بکار برند و اگر قدری کنجد سفید مقشر نیز داخل کنند خوب است
 تمر بندهی بارور خنی است در خلائی و نهایت بقدر ششبری و باد آنها بشکل باقلای کوچکی پهن
 و درخت آن عظیم و با طرف شاخها شاخهای باریک بسیار برآمده و بهر دو طرف شاخهای باریک
 مقابل هر یک یکا کوچک طولانی از پنج صفت داده و از ده رسته و طعم آن اندک ترش و با عفت
 بسیار و طعمی فی الخلاف که لحم آنست ترش و سرخ تیره و بهندی انگلی نامند و نوع دیگر سرخ
 سیاهند بهترین آن نخته بجال رسیده خالی از عفت صادق الحموضه منقی از حب لیف است
 که نه بسیار کینه و نه بسیار تازه باشد در سوم سرد و در ویم خشک مسکن خشان صفراوی و طیف
 طبع و سهیل صفرا و خلط محترقه و در موضعات مسهل سوای آن نیست و طبعی بجان خون است

443

حققان طار و حله و حله و قلع و علق و تپهای حاده و تپهای غشیه و کرب و لغزش و محرومین بیدار
و اکثر آن سورت سحر و سعال و بصر سبز و مولده و مصلحت کثیر خوشخاش و بنفشه و لعل و لعل
و غناب و قدر شربش از بخت شقال تا سی شقال بدش اتوی سیاه و در سحر بهال
ز رشک و دانه آن در سیم سر و خشک و قابض و مغز آن جبهت امساک منی موجب است
و ضماد آن جبهت خلع عضو و وشی و تقویت سستی عضل و باید و امثال آن جبهت نفخ کشودن
و حل از موده و تضمید مطبوخ آن مسکن اورام و درد های حاره است و با شیره خجسته آن جبهت تحلیل
اورام و نفخ آنها و دامیل مفید خصوصا که با تخم ریحان کوبیده بخت باشد جوارش شرمی
نافع از برای حسن بول و قولنج و در معده صنعت آن بوره ارتمی زیره کهرمانی مدبر و قطر
اسالیون زنجبیل فلفل سفید از هر یک یکجوز و سقمونیای مشوی و و جز و خرمای پیرونی از
دانه و پوست پاک کرده مغز بادام شیرین تخم سرکه سداب خشک از هر یک چهار جز و ادویه
کوفته بخت خرمای را یک شانه و زرد سرکه انگوری بخیسانند و نرم بکوبند و ادویه را کوفته بخت
بآن بکشند و مجموع را بعسل مصفی بکشند و بوقت حاجت شربت از آن تا چهار شقال
بکار برند جوارش شرمی دیگر مغز آن از قرا با دین افندی صالح اعلی حکیم سلطان قدس
نافع از برای ضیق النفس و ضیق الصدر و تقویت معده و ادویع کرده و استسقا و تفریح
و قدر شربش سه درم صنعت آن قرفل زنجبیل از هر یک پنج درم دارچینی سبیل الطیب
کثیرا بلا درسته خرمای بلسان کبابه چینی انیسون ابل فلفل دار فلفل از هر یک یک درم و ادویه
نصفه طباشیر سفید از هر یک ثلث درمی ورق طلا و نقره شاخ کوزن از هر یک ثلث درم
و ندان فیل مشک بتی عجمه شهاب از هر یک ثلث درمی عسل سفید خوشبوی مصفی بقدر
کفایت بدستور مجرب سازند حلوای بزر ترهندی قوت باه بپذیرد و امساک منی او را
آن بگیرند تخم ترندی و پوست آنرا و کنند و خوب بپسایند که مثل آن شود و در روغن بریان
کنند و با قند حلوانمایند و اگر در آخر قدری چون بوا و بسپاسه دارچینی و زعفران و قرفل سائید
اضافه نمایند و اقوی و الی و بخت بخت می که قدس سه نافع از برای شدت
حرارت و حمیات حاده و قوی که با قبض طبیعت باشد و از برای قوی عضل و تقویت معده و

جلد اول منج شراب ترندی و مرابی ترندی و مجنون تر

۹۸۴

حار نافع صفت آن بگیرند ترندی نیم رطل و در و رطل آب خالص و دو اوقیه کلاب نجیسا و کشت
و صبح آب صافی آنرا از غیر بالیدن جرم آن بدست بگیرند و در و رطل شکر سفید جید داخل کرده و بپزند
و قدری سفیده تخم مرغ مخلوط با آب آن بزنند و کف آنرا بگیرند و چون دیگر کف بر سر نیاید و در
نموده باز در و یک سنگلی نموده مقدار نیم رطل سرکه انگوری جید داخل کرده بپوشانند تا بقوام
آید و بکار دارند شراب ترندی سکن غشای صفراوی ملین طبع و سهل صفرا و خلط
محرقة هفت و مطنی و مسکن میحان خون و جهت خفقان حار و تپهای گرم نافع است صفت آن
بگیرند ترندی منقی از حب لیف نیم من و در آب نجیسا نذلس بپوشانند تا بنصف سه صافی شود
و نیم من قند سفید داخل کرده بقوام آورند شربت دو اوقیه شراب ترندی به نخی دیگر
نافع است از برای تپهای صفراوی و تپهای گرم و یتقان و سهل صفرا است صفت آن ترندی منقی
از حب و لیف را در آب نجیسا نذلس بپوشانند تا ممل شود صافی نموده قند سفید بعد از یک خوش طعم گردد
داخل کرده بقوام آورند و اگر قدری محبوه داخل نمایند قوی الفعل میشود و حکیم معصوم گفته برای
زیادتی قوت اسهال کدیرم سقمونیای مشوی و ده درم تربد و نیم درم زنجبیل سوده اضافه نمایند و بپزند
مقدار پانزده درم در آب نمز و چ کرده بپاشانند مرابی ترندی در افقال قریب است شراب
آن و از آن کیفیت تر صفت آن بگیرند ترندی سرخ تازه و لو پست آنرا دور کرده استه آنرا بیرون برند
و بپزند تا نرم شود پس قند سفید یا نبات سفید داخل کرده چند جوش دیگر دهند که بقوام آید و بکار
برند همچون کمر حبیب عسر بول و قویج و نافع و بی شقت اسهال میکند و در زمستان و تابستان
میتوان داد و صفت آن خرمای بیرونی یا تر صفان و آنه بیرون کرده بپناه درم کشبان روز در
سرکه انگوری نجیسانیده بپزند و از بالا لیش بیرون کنند پس سقمونیاسد اب خشک از هر یک
هفت مثقال فلفل سیاه یکصد و آنه زنجبیل سه مثقال بویه ارمنی یک مثقال مغز بادام مقشسی
کوفته به نیمه تمر مطبوخ در سه وزن او و به بسمل مصفی سرشته همچون سازند شربت چها مثقال
باب گرم فرو برند و این قریب است بچوارش که ذکر آن کرده شده همچون تهری به نسجه
قویج یا بکشد صفت آن زنجبیل فلفل سفید از هر یک بیست درم سقمونیای ده درم و آنه خرمای نیم من
کرده مغز بادام برک سد اب از هر یک شصت درم خرمای را یک شبانه روز در سرکه نجیسانیده بکوبند و با در

جلد اول مجون تهری و باب التاء مع النون در تعریف تنباکو

۹۸۵

دیگر برشند و با نیم من عسل صاف مجون سازند تهری سه درم تا چهار درم مجون
 تهری دیگر قویج بکشاید صنعت آن زنجیل قفل سفید از سر یک پیست درم سقویایی شود
 ریزه کرمانی قسطا فطر اسالیون خربایدانه متغیرا و ام قش از هر یک شصت درم سداب چیدم
 خزارا یکروز و یکشب در سر که بچسباند و دست مالیده گزم کنند و دوانا را کوفته بچسباند با نیم من عسل
 صاف مجون سازند و عند الحاجة بکار برند **باب التاء مع النون تنباکو حکیم**
 میر محمد مومن در صفحه المومنین نوشته اند که تنباکو ظاهر اقسامی از مایه ترنج حبلی که قلموس نامند
 بوده باشد جهت آنکه در مایه بستم سوم آن شبیه و در سمیت نسبت با مایه چنان است که قلموس
 تعریف کرده اند و برکش مانند برکش که مثل کیش و از آن دراز تر و با اندک لطوت چسبند
 و ساقش زیاده بدرعی و با اندک زخم و تخش در غلافی و بسیار ریزه مایل بسیاری و از خبه
 ریزه تر و بلخ است و سوزد دیگر آنکه در زمان بقراط بخت رفع و با گیاهی را متفر کرده و در
 در خندق اطراف شهر دو کشتند و دوان باعث گردید که احدی را و با اثر نکرد و آن گیاه
 قسمی از قلموس بوده و این اثر با تنباکو می باشد و گویند باعث وفور و شهرت آن در ایران
 و هندوستان بر تگیش که صنفی از مضار است شد که چون ارض جدید را بدست و روزه تنبا
 سته نهاد و کسری از بجزی قدسی عم باشد و از آنجا تخم و برگ آنرا به سمت ایران و هندوستان
 آورد و ابتدا شهرت و وفور آن در ایران زمان سلطنت شاه عباس ثانی و در هندوستان
 اواخر اکبر و اوایل جهانگیر شد که سینه یکبار و کسری از بجزی قدسی نبوی صلعم باشد و با فعل
 عالم گیر شده خواص و عوام صنوبر و کبر همه مبتلا بدان کشته اند چه در غلیان بکشیدن چه بخوردن
 و چه بسوط نمودن و در جمیع ممالک بلدان و قری زراعت و کشت کاران میشو و در هندوستان
 بیج و شراب آن مینمایند و آن در آخر سوم گرم و خشک و موطش و محفف و سقم قسام می شود
 آن مصلح فساد هوا و متقی رطوبات و مایه و محرک آن است و جهت درد دندان رطوبی و رطوب
 بلغمی و خا کستر آن جهت زخم و دواب و بار و عن گل سرخ جهت جرب و تقرم و حراز و منع نزف
 الدم جراحات تازه و تخفیف قروح مزمنه آزموده است و از جمیع لغات شنیده شده که چون آب
 غلیان را که از کشیدن تنباکو زرو شده باشد صاحبان استقامت استا بخوردند به سبب راز

لشخ حب تنباکو در روغن تنباکو

جلد اول

۹۸۴

بول و عرق مضطرب مفید است و بزودی از آن نجات میابند و کوبیده مارگزیده را این آب نیز مفید است
و مضروب و دماغ یالین و مخاط خون و مورت سده و خفقان و مکرر حواس محروم و سوداوی است
و مصلح آن شیر تازه ووشیده است و او معیار رفع تبهاست چه معتادین آن باشد که ناخوشی می پی
که باشد ادراک لذتی از آن نمیکند و خوش نمی آید در حین تب و کوبیده چرکی که در آب غلیظان
نزدیک بس غلیظان جمع میگردد و اگر آنرا برآورند و فندک ساخته و یا فندک بآن آلوده در ناصور که مین
شده باشد بگذارند در سه چهار مرتبه با صلاح می آورند و به تجربه رسیده و چون آن جرک را خشک
نمایند و صلا یکرده مانند سرمه در چشم کشند در رفع شبکوری مجرب است و کشیدن تنباکو را
بر غلیظان با هموزن آن برک فواید است که بهندی سینه ها از آن مانند رای ضیق النفس و سرفه مز
و طمط بصر و خراش برودت و رطوبت نافع و مجرب گفته اند و معوط سائیده برک آن که مانند غبار
نرم سوده باشند دفع نزلات دماغی مزمن قططیس فرمودن بآن مفید و فرو بردن و دود
اتقض طبیعت است حب تنباکو جهت استسقا و سرفه باری مزمن و ضیق النفس باری و دوشنبای طعم
و رفع پیش طبیعت و امساک منی نافع صنعت آن بکیر برک تنباکو هر قدر که خواهند و یک شب
در آب بجایانند پس از آب برآورده خشک نمایند و بر بالای سنگ سماق نرم بسانند و خوب
بنند و هر چه بقدر بخوردی بر آ استسقا و سرفه باری و ضیق النفس ناشتا از یک تا پنج حب
و برای رفع قبض اشتهای طعام بعد از طعام حب تنباکو و دیگر که همان نفردار و صنعت آن بکیر
نخود خشک با پوست یا با قلابی خشک قشر هر مقدار که خواهند و باریک تنباکو در مریان لابلای
بچینه بعنوان فرش و لحاف و آب بر سر آن ریزند آنقدر که از روی آن برگردد و دود مفت
شعبان روز بگذارند پس نخود را برآورده خشک نمایند و نرم کوبیده آب تنباکو سه رشته خوب
بنند و شربت یک حب صبح یک شبام و اگر با تخم بسیار و میرود المزاج باشد یک حب قوت ظهر نیز فرو برند
و از خوردن ترشی و بادی اجتناب نمایند و روغن تنباکو که برای فالج و لقوه نافع است
صنعت آن ورق سبز کو حب تنباکو و دو سیر برک قوم خاوار تازه با شاخهایک سیر هر دو را
خشک کرده کوفته در چهار خنجر آن آب بجوشانند که یک سیر باقی ماند پس صاف نموده روغن
زیئون یا روغن بیدارنجیر آن قدر بجوشانند که آب تجلیل شود و روغن بماند بعد تنقیه در جای

جلد اول عرق تنباکو و تعریف کوثر اکو و طریق استعمال آن

۹۸۷

گرمی بر بدن بالند مجرب است عرق تنباکو بدانکه فرا گرفته اند متاخرین از آن عرق که آن
عرق نافع است از برای فالج و لقوه و استرخای اعصاب و استفا و مفاصل یابد و تحلیل ریاح
معهده و تفتیح سدای کرده و اسارتها و تحلیل مواد فاسده رحم و تفتیح سدای آن و از برای
هضم طعام و آوردن شهوت طعام و رفع صداع بلغمی و رعشه و جمیع امراض بلغمی و امراض حار و
از ریاح بارده خصوص قوچ بلغمی و ریجی صنعت آن تنباکوی زر خشک یک چهارم یکین تبریز و
خشک نباشد تر آن سه چهارم یک یا نواخواه صغیر از هر یک پنج مثقال و از چینی قرقره اطفال الطیب
حاشا از هر یک و مثقال همه را در چهار من تبریز آب یک شتابان روز پنجشنبه اندلس عرق
و هر صبح و شام پنج مثقال آنرا بنوشند و سوخته تنباکو جهت دفع جراحات و دواب نافع و باره و
کل سمنج جهت جرب متفرج و خراش و منع نزف الدم جراحات تازه و تجفیف قروح مزمنه
اگر موده است و خوردن آن بابرک تا ببول ربور نافع است کوثر اکو بصم کاف عجمی و سکون
و او و فتح را رندی چهار نقطه و الف و ضم کاف عجمی و او و لغت بندی است و از ترکیب
ایشان که بجای تنباکو در سر غلیان میکشند صنعت آن تنباکوی بندی اگر نم و رطوبت
دارد بهتر و الا آب بر آن پاشیده که نم بردارد و وساق میان برک آنرا جدا کرده با کار و یا
ساطور آن را ریزه ریزه نمایند و با هم وزن آن اگر تنباکو باریک نباشد و کم شیره است
و الا بایک وزن و یک ربع تا یک و نیم وزن آن شکر سرخ که بنیدی گرده نامند در آن
چوبین و یا سنگی خوب بکوبند که مزوج گردد پس در ظرفی که ده سر آنرا بسته در بلدان حاره
یا بسته تا یک هفته در زمین دفن نمایند و در بلدان حاره رطبه احتیاج بدفن نیست در جای
مناک بگذارند تا خمیر یا بد پس استعمال نمایند و هر چند تنباکو تند تر بهتر و شکمخ صاف و غلیظ
تر باشد بهتر تخمیر پیدا بد و بهترین تنباکو برای آن بهیاسه گویی است خصوصاً انواع اعلا
آن بعد از آن انواع تنباکوی بندی و بخالی دیگر که ممتاز و برکهای آن خنیم و تند طعم و
راحه و خوشبو باشد و بعضی برای خونی طعم و راحه قدری مرای به در وقت کوبیدن داخل
نمایند و بعضی در تنباکو نایکه بسیار خوشبو نیستند قلیلی سنبل الطیب کوبیده مزوج میکنند
و طریق استعمال آن بدو نوع است صاحبان سلیقه تا به از لقمه و یا از این و یا سفالی ساخته

میکردی که قدری کوزه را که چسبانیده در سر غلیان میگذاردند که از طرف چسبانیده کوزه را که درین
سر غلیان باشد و طرف خالی آن بالا و بران آغزهای آتش گذاشته و بعد از زمانی که حرارت در آن
تاثیر نمود و شروع به ترقاق آن کرد و آتش را تا تمام محترق کرد و چون تمام سوخته شد تجدید
میدانند و سئون سوخته آن جهت در دندان و تقویت آن و تقویت لثه و خوردن آن به
طحال گرم معده و رفع خواش کل خوردن و امثال اینها و منافعی که در تنباکو ذکر یافت میشود
و بهترین تا بهاسفالی است زیرا که نقره و این زرد کرم میشوند و بزودی محترق میگردد و اندک و طعم
نیز فاسد میسازد و نوع دوم آنست که مردم کم مایه قدری از آن را در سر غلیان گذاشته
بر آن آتش میگذاردند و میگویند و این را با اصطلاح خود سلفه نامند طبیعت آن گرم و خشک و رسوم
افعال و خواص آن جهت امراض رطوبی سینه و معده مانند سرفه و ضیق النفس و تحلیل ریه
و بهضم طعام و امثال اینها نافع الکضار مضرمحورین خصوصاً صاحبان قلب عار و دوق و سل
و نفقان و توحش و امثال اینها را و آشنایان مقدار قلیل از آن که بطریق خوب سرفه جهت
در وقت بجهان سرفه بار و رطوبی و ضیق النفس بجمع نمایند نافع چنانچه شخصی نقره نقل
نموده که در سفری او و یارها فرمود و مردم بسیار سرفه رسیدند قدری کوزه را که بدست آمد آنرا
چوب صغار ساخته با نهامیخوزانید و هر یک بخوردن هفت هشت حب بتبارق صحت یافتنده و اگر
جهت سرفه بجای کوزه با سوزنی متقی بسازند و چوب صغار ساخته استعمال نمایند الفع است
تنباکو از برای زخم ناصور و زخم صلاح زهر دار صنعت آن تنباکو سه جز و انزروت یک جز و
زاج سفید نیم جز و زنجار یک جز و موم کافوری سه جز و پیسریا که سفید و جز و تنباکو از خشک
بابر اکوفته نیمه با شمع و پیس مزوج نموده استعمال نمایند و فیکه همه گوشت مرده را خورده بگوشت
صحیح سدر و زبر و زاز جز و تنباکو کم نمایند که زود گوشت بر وید و مرهم تنباکو از برای امراض
مذکور که در نسخ قبل ذکر یافت نافع صنعت آن تنباکو یک جز و در وزن برابر در روغن کنجد
جوش دهند تا سوخته گردد و برآورده صاف کرده قدری موم شسته داخل کرده مرهم سازند
و بخار برند معجون تنباکو جهت سعال حقیق و ضیق النفس بعد از تنقیه و مشغال آنرا بخورند
و بالای آن یکپاله شربت خوری عرق کاسنی میل نمایند و اگر محوری مزاج باشد کمیقل

کافی است صنعت آن و طریق ساختن آن این است که ورق تنباکوی سبز کوچک خشک نموده یک خوب
 کوفته باد و سیلاب چندان بچوشانند که یکسیر باقی بماند بعد از آن صاف نموده باد و سیر قند اقوام
 آورده تناول نمایند **فصل در ذکر نسخ تنزوما و ما تنز و خطائی** که آنرا شاه صینی
 گویند و آن اقراضی مصنوع است مائل بسجی و بعضی مائل بسبزی که از خطامی آورند و قوام
 سیاه رنگ نیز از کاشغری آورند که با ستم تنز و نیز معروف است میفرمایند که طبل اسفند
 است که تنز و خطائی عصاره برک خدای خطائی است که با کلی که از یکی از معاون باد و زهر
 معدنی برمی آورند سرشته اقراض ساخته بمهر ملک آن ملک بجهت اعتبار رسانیده با طرا
 می آورند و چون باد زهر معدنی مختلف الالوان است لهذا تنز و نیز مختلف الالوان میباشد
 و آن مرکب القوی است قابض و رادع و محلل و ادرام بارده و حاره و سکن و جاع آن و سکن
 در سرد و کزیدن هوام و محلل خضایر و ادرام صلیبه و فرجه آن جهت افراط سیلان بطوب
 رحم و جمیع علل آن که از رطوبت باشد و قاطع نزف الدم و جراحات و آشامیدن یکد انگبان
 تا نیم مثقال جهت سهال معوی و بواسیر و نفث الدم و قتی الدم و ذروران جهت قرح چشم
 و مقعده و قضیب نافع و مضر شش و مصلحش کثیر است **تنز و خطائی** منقول از مرکبات
 افندی صالح حلبی طبیب سلطان ابراهیم قیصر و م گفته که این تنز و از تنز و های حار که بیشتر
 کمتر است صنعت آن پوست بیرون پسته ده درم خود قاری خالص شست درم قر قفل قند خالص
 سفید کلین قبرسی همین سرخ همین سفید زرباد و رنج عقری طباشیر سفید دندان میل سنبلی
 الطیب تخم خرنوبه از هر یک پنج درم کل مختوم مصطکی مروارید ناسفته یا قوت ربانی مرجان قمری
 لا جور و مغسول زرد مشک غنبر شهب قرص تنز و حار که بعد از این می آید از هر یک سه درم
 جدا و از خطائی مجرب ده درم افیون خالص دو درم فاد زهر خطائی معدنی پنج درم او ویرا آنچه
 کوفتنی است کوفته بچته و صلا بیکردنی را با کلاب صلا بیکرد و پس بکیند ابریشم خام و در کلاب
 و عرق ریاحین جوشانیده صافی نموده لعاب کثیر داخل کرده اجزاء آن سرشته اقراض سازند
 تنز و های حار تا لایف حکیم محمد حسین صنعت آن مرکبی کند و ذکر ریون چینی مقل از رقی ریت کینه
 از هر یک بیت مثقال قسط بحری قسط تلخ ایر ساز عفران مصطکی برومی قرومانا باز و پلو

پنج کبریک کبریک منقل الیه و صمغ عربی حب الغار صبر سقوطری زر و بزرگان حله شیان
 مامیتا سلاحه از هر یک ده مثقال چند بیدستر جد و اخطائی مجرب زر بنا و شونیز سحر که نه
 گل از منی مغسول از پنج فرغیون قر نعل کبریت زر و سیلخه سیاه مشکطرا شنیع جاشا بزر جل
 قصب الذریره از هر یک پنج مثقال استق جادو شیر منقل از رق از هر یک پانزده مثقال بیک سدا
 ورق گل سرخ بیک جنابیک سر و بیک مور و زهره کا و از هر یک پنجاه مثقال قحون مسیت
 مثقال اول مرتبه بیک سداب و گل سرخ و بیک حنا و بیک مور و در آب بسیار می بوی تانند ثالث
 باندیس صافی نموده و ریشینه نگا دارند پس صمغ از پنج جل کردن آنها ممکن باشد جل نموده و لا و
 باقی او و نیایسره بگویند و به پند و با صمغ و زهره کا و منیز و نموده در ماهون کرده از آب مطبوخ
 اول اندک اندک داخل کرده تا صمغ آب مطبوخ بکار رود پس ص ساخته مبر کرده نگا دارند و تشریف
 و یک تالیف نواب حکیم احمد غفران باب حکیم باشی که در قزوین ساخته بودند صنعت آن برکی
 صافی زر و نود طویل قسط سحری کند ریساریو ند چینی چند بیدستر صندل کشیده و اخطائی
 مجرب زر بنا و خطیانا گل سرخ منقل از رق زعفران مصطکی رومی مشک با دیان خطائی
 زینق کشته کوفته بخیه بگللاب سرشته و زر داده قرص نموده مبر نمایند تشریف حار و دیگر
 تالیف رحمت و غفران پناه میرزا زین العابدین موسوی برادر نواب غفران پناه میرزا محمد
 حکیم باشی صنعت آن قسط سحری صندل سفید با دیان خطائی زر بنا و خطیانا کتیه کند منقل الیه و
 مرکی صافی صندل سرخ گل از منی مغسول چند بیدستر از هر یک پنج مثقال زریق مقبول مفت
 مثقال اریسم مصطکی رومی از هر یک هشت مثقال قسط لاج جد و اخطائی مجرب از هر یک ده مثقال
 ریو ند چینی سورنجان مصری زر و نود طویل از هر یک ده مثقال طین شاموش شش مثقال زعفران
 چهار مثقال مشک بیتی کیتقال کوفته بخیه بگللاب سرشته اقراص سازند تشریف حار و دیگر
 مافع جبهت و ج مفاصل بار و و اما در مفاصل حار با دوییه بارده استقال میتوان کرد صنعت
 آن لبان سورنجان مصری مرزنجوش گل خطی الکلیل الملک از هر یک ده مثقال حو لنجان
 شیان مامیتا مغات بغدادی آر و جواز هر یک پنج مثقال پوست پنج لاف زعفران و
 از هر یک ده مثقال کوفته بخیه باب برک حنا سرشته اقراص سازند تشریف حار و دیگر

جلد اول نسخ تنزیوی و قرص می و باب التامع الواو و در تعریف قوت

۹۹۱

حاج حسین جرح مستعمل در اورام حاره و سسی به قرص مبارک نمود و در اینون ذکر یافت در اقراص
افیونی تنزیوی و دیگر از حکیم احمد منقول از خط برادرزاده مغزی الیه حکیم محمد باقر صنعت آن
قسط بحری صندل سرخ بادیان خطائی زرنبا و کثیرا گل ارمنی طین منقره کندر مرکی از هر یک پنج
مثقال خطبیا از عفران از هر یک چهار مثقال ایسا مصطکی سیاب کشته از هر یک هفت مثقال
قسط تلخ جد و از خطائی از هر یک سه مثقال ریونید چینی زراوند صرغ مقل از ررق سورنجان
صندل سفید از هر یک ده مثقال طین شمس شش مثقال بکلاب سرشته اقراص از هر یک
تنزیوی و منقول از مرکبات حکیم صالح اچلی طبیب سلطان ابراهیم فیض روم گفته که این قرص
نافع است از برای جمیع بانیه و جمیع سموم و از برای تقویت اعضای ریه و امراض سوداویه
و جبر سعال و نفث الدم از هر موضع که باشد صنعت انگل مخوم بکصد و نود و دو درم غنیم
اشتباب نود و شش درم مشک بتی نالیه نخو یعنی مرورید ناسفته از هر یک بیت و چهار درم عود
قماری خام هشتاد درم صندل سرخ سصد و هشتاد و چهار درم صندل سفید بیت و چهار درم
وج ترکی خولجان و از چینی صبر سقوطری ریونید چینی بلبله زرد شقی از نوبی گل ارمنی بلبله کابلی
افشین رومی مرجان قرمز از هر یک شانزده درم ورق طلا هشت درم باد زهر بکصد و
شصت درم بریشم سحر شصت و چهار درم دندان فیل سوخته سصد و سی و شش درم
یا قوت سرخ زمره یا قوت زرد یا قوت کبود از هر یک سی و دو درم ادویه را انچه کوفتی است
کوفته بخیته و انچه صلایه کردنی است صلایه کرده بانی که کثیرا در آن خیسانیده صافی نموده بپزند
شسته اقراص سازند باب التامع الواو و قوت شامی شیرین آنرا انبطی و ترش
آنرا شامی نامند و شیرین آن در اول کرم و در دوم ترم و در بول ملین طبع و مولد خون
صالح و مبهی موافق سینه و شش و مرطب باغ و در انضاج شبیه بانچه و منفتح سده و مصلح حال
جگر و فساد سیر و سمن و مقوی پیه کرده و جهت آبله و صلبه نافع و مفسد معده و وسیع الاستحاله
بخلاط حاضران و مصلح شش کجین و ترشش آن در دوم سرد و در اول خشک و قابض
و مطفی جدت خون و قاصص صفرا و رادع و مانع ریختن مواد باعضا و مواد حاره جلق و زبان
و سکن عطش و منبه اشتها و غرغره آب آن جهت روح و تحلیل مواد و تقویت خلق و شش آن

جلد اول نسخ رب شراب توت ذکر توایل تعریف تودری

۹۹۲

جهت قرحه امعاء و اسهال حار و رب آن نایب مناب آب آن خشک آن مضر سینه و عصب
و مصلح عسل و جوارشات و طبخ آن با عسل و انجیر جهت سموم برسام و جنون و در دگر و پشت
بغایت نافع و طبخ برگ آن نیز همین اثر دارد و در طبوت پنج آن را که تراشیده در تخم کنند و انجیر در
شبان روزی جمع شده باشد ضبط نمایند سهیل قوی جهت در دندان و تحلیل و مله های بزرگ
نافع است و از صمغ توت هم همین اثر می آید و مضغه طبخ پوست و دخت و برگ آن جهت درد
دندان نافع و خائیدن صمغ آن نیز همین اثر دارد و عصاره برگ آن بعد از یک اوقیه و نیم جهت
گزیدن رتیل و هیوم و ضما و آن با سرکه در حمام جهت شری مزمن و طلای برگ آن با روغن زیتون
جهت قروح و سوزشگی اش و ضما و توت نارس که با سرکه جهت دفع شقاق و شری از موده است
رب و شراب رب و شراب آن میباشند نافع از برای در دگر و صفراوی و دمو
آشامیدن و غوره بدن و سکن صفرا و حدت خون صنعت ب توت شامی بگزیده آب قوت
و در دیک سنگی کرده با قش ملائم بچوشانند تا بقوام آید نوع دیگر رب شاه توت منقول است
خداوند شقاق را سودمند بود و صنعت آن بگزیده عصاره توت شامی و با پلاینه و با قش نرم است
جوشانند تا به نیمه آید پس بخار طل ازین آب با سه طل مثلث جوشانند تا سه یک بماند بعد از آن شرب
و مرور عرق از برای در کوفته نخیته مخرج نمایند صنعت شراب توت شامی بگزیده آب توت
و بچوشانند تا به نصف رسد و آورده کشیب بگذارند تا در آن ته نشین شود صبح آب صافی از آن بگیرند
چنانچه در دخیل نشود و با یک فن سفید بقوام آورند شربت و دو اوقیه و این رب و شراب قابض و
مطبی حرارت خون و قاطع صفرا و راجع و مانع ریختن موادند سحلی و زبان غوره بان راجع محلل
سود و مقوی حلق است و چون پشت درم ریشه توت را با سه اوقیه انجیر زرد در نود و شقال آب
بچوشانند تا به نصف رسد صافی نموده شامند سهیلی قوی است از برای خلط سودا و غریک شربت
و عصاره برگ توت بجهت گزیدن هیوم نافع توایل اصطلاح است از برای او و به یالسه که در
اطعمه کنند مانند زیره و دارچینی و کشمش خشک و غیره با تودری اسم فارسی است و بیونی
ار و سیم و لعربی بزرگچشم مانند نبات اورا برگ دراز و بی ساق و شاخهای او سبز و صلب
و باندک خاری ریزه و شکرش در غلا بار یک و لطیف و شمش از حدس کوچکتر و اندک پهن سرخ

جلد اول نسخ دوار التودیرین و تعریف توتیا

وزر و سفید میباشند ولی تندی و در اصفهان قدوم و کونید و سرخ او را قدومه گلگون و او غیره است
 پنج خوراکی ناشی نامند و حکیم میر محمد موسی نوشته که حقیر نبات هر دو را مستاده نموده است و هر دو در
 آثار قریب بیکدیگر اند و در دوم گرم و در اول تر و محرک باهش و چسبندگی است و در دوت اشتا و سرخ
 کردن خسار و صاف نمودن بشیره و دفع مواد سوداوی و تصفیه صوت و سعال و موی و
 میسوی و مبطون آن در شیر حبث ششین و عصاره زنگ سرخ و نافع قدر ترشش تا پنج گرم و بدین بهر
 سرخ است و نبات آن قابض و غایت روح است و دوار التودیرین از تالیف آن مرحوم می
 و سمن و صافی کتیده بشیره و صوت است صنعت آن تودری گلگون تودری زر و از هر یک یک شکل
 در شیر کافور و سیرین تبریز و پودر سبزه این سرخ و نوجان و نجیل و اجینی از هر یک یک انگشت داخل
 نبات سفید یک و قیقه طبعی اضافه نموده بنوشند نافع باد و توتیا سی و صعب از دو و یا سی فاسی است
 و بیونانی شقوقس نامند و آن معدنی و مصنوعی می باشد و آن صاحب تحفه المومنین حکیم میر محمد بن
 و دیگر آن نیز در باب توتیا نوشته اند اکثرش بی اصل می نماید مثل آنکه معدنی را سه قسم گفته اند یکی سفید
 شبیه به پوست تخم شتر مرغ که بر چوبی می باشد و یکی ظاهراً باشد و گفته که بهترین قسم است و یکی زرد
 و یکی کبود و شفاف و آن غلیظ تر از همه است و مشهور توتیا سی و توتیا سی و یک و در غایت حد
 است اما دو قسم اول که سفید زرد باشد ظاهر است که معدوم از دو و قطعاً اسیر و شیخ که لغاری
 روح توتیا و بندگی است نامند باشد و سوم از سمن می باشد آورد و چند قسم دیگر نیز گفته اند
 اند چنانچه در تحفه و غیر آن ب تفصیل مذکور است و تحقیق نیست که توتیا سی کرمانی که انابادی و چالک
 نیز و بندگی که بر سر سنگ بصری می نامند و دودی است که در کرمان که معدن است و در وقت
 که آتش سنگ آن بعمل می آورند بدین طریق که در گور آن که در طبقه می باشد بند و بر آن جا
 آتش کردن میکند از بند مثل اجاعه و از خاک سپنده که در عرف انداخته است می نامند و بعضی عوار
 بدان سبز می شود خاک مسطوره اخیسانیده و خوب برشته و در زنده از آن شمشیر و قلمها می آید
 بشکل خیارشور و در که دوسران اندک رنگ طول آن سفید یک شمشیر باشد می سازند و خشک نموده
 در آب نمک غوطه میدهند و باز خشک می نمایند و آنها را در طبقات کوره مذکور است و چلیپا خوانا
 می چینند و سنگ سرب را که تازه از معدن بر آورده اند می گذارند تا دو و آن بر آنها پیچیده کرده

تعریف توتیا و دستور غسل آن

جلد اول

۹۹۴

و ضایع نشود و چون بعد مدتی یافتند که قدری متحد و دوبر آنها انعقاد یافته آن شمشه را بر می گرد
و شمشه دیگر بدستور بجای آنها می چنید و همچنین پس آن شمشه معقود آن دو در آب استکی
میشکنند و دو دایمی معقود را که بشکل قلم و انبویه و سفالک است جدا کرده نگاه میدارند و با طرف می بند
شده شد که بدستور مسطور از سنگ روح توتیا نیز در چین گذارند و حاصل آورند و خاصیت بسیار دارد
نوع دیگر آنست که کوره آنرا بشکل تنوری سترنگ بلند می سازند و در زیر آن جای آتش می گذارند
میکند از دروازه پایین تا بالای دیوار آن نور می خدای سفالین بدستور که نصب میکنند و سنگ سبز
در زیر آن تنور آتش قوی می گذارند تا با بخار غلیظی که از آن صعود میکند بر می خدای و منقذ گردد و
چنانچه دریافت و آنچه بر این منیها می چسبند و انبوی می باشد و آنچه بطریق دیگر در حوالی کوره و دیوار
آن چسبیده شده است و تراشیده جمع میکنند آنرا توتیا که دینا شد و با چسب و انبوی که شمشه است
ببکارد و در رنگ آن خاکستری و صدای آن مثل چینی شکسته می باشد اعلی و خالص تر و ناصافی آن
منقوش است اقسام آنرا بدون تفصیل احتمال جایز نیست بدانکه توتیای هندی ستمی در اکثر احوال
آنچه آن قدس سره و اکثر مواضع ضبط فرموده اند همین است نه توتیای خضر حار و احوال
هیوان از کرمان به کبهره برده و از آنجا بپند و ایران میرند مشهور بصری کشته و الا در بعضی
و امین الدوله ذکر نموده که توتیای بحری نیز می باشد و آن سنگ سفید است و بیش از بیست ریزه
می باشد و جالبینوس توتیا را در اول سرد و در دوم خشک بسته و مغسول را بار و محفوفی لنع
و شمشه آن لطیف تر و معقوی چشم و حافظ صحت آن و مانع از اخراج مواد و جهت تقویت روح
با صره و قرح چشم و قضیب نه و مقعد و سر طایف متحرکه و جراحت بینی و سایر اعضا و اندام
قروح و بار و غن و جهت التیام جراحت عصب و تشف رطوبات و قطع نفث الدم و نزف الدم
و تقویت معده مستخرجه است قروح طاهری و باطنی شرابا و ضما و اکثر امراض عین و اکله و شش
آن جهت حرقة البول و حمل آن جهت سیلان رحم ناف و مولد سرد و مصلح آن غسل و قدز
شرش تا نیم شغال و قنبدی آن قاتل بدیش بوزن آن ساد و نصف آن توبال الخاس مغسول
و گویند مرشش تا و قلمی با بل افست و در امراض عین بستمی غیر توتیای هندی خضر است و مراد از
توتیای هندی توتیا سفالک است که بهندی که پیرینه نامند و دستور غسل آن بطریقیکه مسعودی

جلد اول دستور غسل و توتیا و طریق تشویه آن

۹۵

سجری در حقایق اسرار طب ذکر کرده آنست که بگزیند توتیا را و با آب صلا بکند و ده و سحیح بلع نموده پس
آنرا در پیاله کرده آب بر آن ریزند و بر سم زنند و در پیاله دیگر کنند و در و آنرا دور کرده آب را
بگذارند تا ته نشین شود و آب آنرا بسج علقه دور کرده ته نشین آنرا باز با آب سحیح کرده در پیاله کرده
آب بر آن ریزند و بر سم زنند و در پیاله دیگر بکنند و در و یک در پیاله اول باز دور کرده پیاله دوم
را بگذارند تا ته نشین شود و بهین دستور سه مرتبه عمل نمایند پس ته نشین آنرا خشک کرده استعمال نمایند
و بعضی گفته اند طریق آنست که توتیا را سحیح بلع نموده در کینه کتان متبلبل نسج کرده و کینه را
در پیاله چینی گذاشته آب باران بر روی آن کوبه حرکت دهند تا رقیق و لطیف آن بیرون آید و باقی
ماند در صره رمل غلیظ و وسیع آن پس آن آب را در پیاله دیگر کرده بریزند بر آن کینه آب باران
مرتبه دیگر آنچه اول مرتبه بعمل آورده این مرتبه نیز بعمل آورند و آنچه در آب برآمده بر روی آب
اول ریزند و بر حرکت دهند و در پیاله دیگر ریزند پس دیگر در ته پیاله ماند دور کرده و آنچه در پیاله
دوم ریخته اند بگذارند تا ته نشین شود و آب آنرا بسج علقه گرفته و ته نشین آنرا خشک کرده بکار
برند و بعضی دیگر طریق غسل آنرا چنین مقرر کرده اند که توتیا را کوفته بخیه مخلوط با آب باران نموده
حرکت داده آب را در پیاله دیگر ریزند و آنچه در پیاله اول مانده باز صلا بکند پس در پیاله
نموده آب بر آن ریزند و حرکت دهند و در پیاله دیگر ریزند و در و آن باز بسایند تا دیگر در ته
کاسه چینی نماند پس بگذارند توتیا را تا ته نشین شود و آب بالا ایستد آنرا دور کرده توتیا را
خشک نموده بکار سه طریق تشویه توتیا آن است که آنرا با آب بسایند و قرص نموده در آتش
نرم بر روی سفال گذارند و بگردانند تا خشک شود و مشوی آن لطیف تر است و موقی چشم
و حافظ صحت آن و مفصول آن مجفف بی لذت است و دستور بر خوردن توتیا با بخوره بگزیند
توتیای کرمانی کوفته بخیه نرم بسایند و در ظرف چینی یا شیشه در آب غوره که خوب صاف کرده باشد
بخیسانند و تا نه روز بر روز آب غوره را تازه کنند پس از نه روز که کر آب غوره صاف تازه
پرورده باشند بر روی سنگ سماق اندازند و آب غوره که خوب صاف و بی جرم باشد و با
برف و یخ سر کرده باشند با بستگی بسایند و چون خشک شود باز آب غوره سرد نموده اندک
بر آن ریخته بسایند تا آنکه بجایت نرم سوده شود پس با خشک نمایند و در ظرف شیشه نگاه دارند و بخورند

فصل در ذکر نسخ جنوب و توتیا نندی

بکار بر صنعت توتیا نندی که توتیا نندی حضرت است که مسال قلمهای باریک تنگ کرده ریزه
ریزه مقدار نصف با قلا نموده و باربع و ثلث وزن آن زاج سفید و بعضی بجای زاج کبریت مفرج
نموده و در یک مغالی کرده و در یک را بند نموده اطراف آن را بگل حکمت گرفته زیر آن آتش
بسیار ملایم میکنند تا زاج و یا کبریت بند ریج سوخته شود و چون دانستند که تمام سوخته شد فرو
می آورند و در یک را کشاده و آنچه پس سوخته باشد جدا کرده نگاه میدارند و تتمه را باز با زاج
و یا کبریت بهمان وزن مفرج نموده و در یک میکنند و بهمان نحو میسازند و همین عمل را مکرر نمایند
تا تمام سوخته شود و پس سبهای سوخته را در آب بسیار حل کرده و در حوضی می ریزند و سه چهار روز
میگذارند تا متعفن گردد و پس به هم زنند و زمانی میگذارند که در وی آبی ته نشین شود و آب سبز
بالای آنرا گرفته و در ظرفی نگاه میدارند باز روز دیگر بر هم زده آب سبز بالای آنرا میگیرند
و در آب روز اول می ریزند همین عمل میکنند تا دیگر آب رنگین نشود پس این بار در یک میسوزند
میچوشند تا غلیظ گردد و پس در یک کلی جوین میدهند تا خشک شود و پس در یک را فرو آورده
از میان آن بر می آورند و اگر بر نیاید در یک را شکسته بر می آورند فصل در ذکر نسخ جنوب
توتیا نندی حب توتیا که جهت آتشک نافع است صنعت آن توتیا نندی حضرت است
کات نندی مرد اسنک از هر یک غیرم طبله رنگی سیاه بکدرم و آب لیموی کاغذی بکشاید
سختی بلین نموده جنوب بند ندرجی بقدر ماشی و در سایه خشک نمایند شربتی یکجای شور بای
گوشت و یا آب لیمو سائیده بر موضع زخم طلا نمایند ایضا حب توتیا جهت آتشک صنعت آن توتیا
نندی بهای رنگی از هر یک در شغال سکیور چهار رتی قر فعل نیست و یکدانه فوغل و کبزی یکدانه
جسیم اجزاد را بکشد و یک لیمو کاغذی سائیده جنوب بند ندرجی بقدر نخودی بزرگ شربتی
یکجای هفت روز و اگر راحت باشد یا آب لیمو یا آب خالص سائیده نیز طلا نمایند و غیره نان و شیرینی هر چه
خواهند بخورند حب توتیا بنسخه دیگر جهت مرض آتشک صنعت آن نیله تهو تها یک توله پوست طبله
کاملی سه توله بر دورا و دوازده پاس متوالی با آب لیموی کاغذی صلایه نموده بعد از آن جنوب
بند ندرجی بقدر نخودی شربتی یکجای آب لیموی کاغذی فرو برند و اگر زخم بزرگ باشد قدری
از آن حب را با آب لیمو سائیده بر آن باندند حب و یک توتیا نندی یک توله طبله سیاه

که بانی پوست تخم مرغ مگلن کاغذ سوخته از هر یک یک جز و مراد اسنگ یک جز و نیم انزروت سفید دم الاغ
 از هر یک دو جز و کوفته بخیته با موم بروغن گل که اخته بدستور مرهم سازند و در نسخه دیگر زاج سوخته
 یک جز و داخل است مرهم دیگر که براحت قصب را در دور و روز با صلاح آورد و صفت آن قنه نوتیا می بندد
 مازوی سبز از هر یک جز و قنه را در داون چوبی باب کرم نرم سازند و از پارچه نازکی صاف کنند
 و قدری سیاه را باب دمان کشته نوتیا را در سفال آب ندیده بریان کرده با ساراد و نیم مکره
 و از حریر پنجه موم سفید غیر مستعمل در روغن گل سرخ یا روغن کنجد که اخته او ویرا بان داخل کرده
 در داون بسته بالند یا کیسان شود پس اول مرتبه محل زخم را باب نیم کرم که در آن برگ خا و جوده
 جوشانیده باشند بشوید اما این مرهم را وقتی بگذارد که مراد تخفیف قروح باشد مرهم نوتیا به نسخه
 حکیم لطف العدم صفت آن نوتیا مکی صافی را پنج غلک البطم انزروت از هر یک هفت درم و زیت
 رومی چهار درم موم شانزده درم روغن زیتون یکصد و پنجاه درم موم و زیت را در روغن بگذارد
 و صمغ را حل کرده داخل نماید که کیسان و مرهم شود و در طرف چینی نگه دارند و بکار برند مرهم نوتیا
 که جمیع قروح اعضای عصائی مخصوص قروح رطبه قصب و افشین و عجان مسدود معده را بنیاید
 مفید است صفت آن نوتیا می کرمانی مغسول صبر قوطری انزروت سفید کنده شادنج مغسول
 پوست درخت غوب سوخته شب یا فی زاج محرق مازوی سبز گلنار فارسی افاقیا اجزا مساوی کوفته
 زنجار نیم جز و اقاقیا رمان جامض و جز و مجموع را در روغن گل سرخ مرهم سازند مرهم نوتیا و
 همین منفعت دارد و صفت آن نوتیا می کرمانی مغسول مازوی سبز از هر یک دو درم زاج محرق
 انزروت سفید از هر یک یک درم موم را در روغن گل سرخ که اخته او ویرا بان مزوج کرده
 مرهم سازند مرهم دیگر منقول از مجربات حکیم مهدی جهت کپه از منی که نهایت با وجع شدید باشد
 صفت آن نوتیا می بندد را با پیکره بز سرشته بز زخم گذارند و بعد از آنکه دیگر مرهم برنجیم
 قدری روغن کشنیر بر زخم بچکانند تا خوب بشود مرهم دیگر سیاه الاثر و موجب جهت اشک
 و قروح خبیثه صفت آن نوتیا می خضر بندد یکا شته کات بندد سی سفید مغز تخم بیدارنجیر که کهنه و فاسد
 نشد باشد از هر یک یک توله نوتیا و کات را سائیده و با مغز بیدارنجیر نیم ساعت خوب حل نمایند و چند
 الی حبت بر زخم بالند و شاد العدم تعالی در دوسه دفعه صحت حاصل میگردد و دستور ماییدن آن

است که زخم را از پیک دریم و رطوبت خوب پاک خشک نمایند که مطلق در آن رطوبت نماند و مرهم را بنمودی
 در آن نالند بخوبی که تمام جوف و اطراف آنرا بپوشانند و اگر در هیچ جای میان آن و عضو صحیح خالی نماند و دست
 بنشیند و حرکت نکند پس حرکت نمایند و راه روند مانع نیست و تا زخم در زیر مرهم باقی است مرهم در آن
 چسبیده میباشد و بعد چاق شدن خود بخود جدا میگردد و احتیاج به مرتبه دیگر نمیشد الا نادوقه پاک
 معرب از تقال فارسی است و آن چیزی است که از مس و آن تفتنه در صحن کوفتن آن ریزد و از مطلق از
 مراد قتل مس است و بهترین آن یا بل بسیار سیاهی و براف و قوی است که قبر سی نماند و در سیم گرم خشک
 و ملطف و جالی و جهت جرب و حله و سبیل و قلع بیاض و منع زیاده شدن قروح خبیثه و التیام قروح خیم
 و خشت اجهان و بردن گوشت زیاده صلیح احاط و آشامیدن مغسول آن با ملک بطلم یار کندم
 با صمغ عربی سبیل قوی بکنج و جهت استسقا و اخراج ماء اصفر مانع از زیاده آن باعث تسکین و دفع
 اسهال است و ناسته آنرا استعمال نباید نمود در اخضه و مرهم آب مغسول آن در نهایت لطافت و جود
 می باشد و تو بال الجدید در چهارم خشک حالبس سهال خون مانع خفقان و زورب ضعیف با و در سایر
 خواص قریب به تو بال نحاس است و چون در لبه لبته در جای نمناک خصوصاً تحت خیمهای کفنه بگذارند
 زعفران میشود و آن بجهت بردن جرب عین و جلا و صحت آن و بار باریج آن نوشا در جهت دفع بیاض
 و سبل آن نموده است و باینکه در غسل محلل او درم است باب التیام مع الیاء الممتنات و التیام
 تیزاب فاروقی که اگر کار دی در آن اندازند فولادش گداخته شود و دوخته درست بماند
 صفت آن بگونه نشوره قلمی دوباره و بوزن آن زاج سفید و ربع وزن شوره نوشا در یکجانی
 و این جمله را در هم صلا کرده در قرح و انبیس تصعید کنند تا تیزاب بچکد و باید که از طلوع صبح تا وقت
 زوال آتش معتدل دهند که در کیاس قرح سرخ شود و بعد از آن انبیس دودی پیدا کند و سرخ شود
 و بگذارند که اندود سفید شود چون سرد شود فرو آورند حکیم میر محمد مؤمن گفته که تیزاب فاروقی مستعمل
 ضرابان است و جدا کننده طلا از نقره است که با هم مخلوط باشند چون گداخته در آن ریزند و باید که سه
 چندان مغشوش باشد و در زجاج طین با آتش ملایم بجوشاند و قطعه مس در آن اندازند و نقره از طلا جدا
 شده بر بالا آمده بر مس ملحق میگردد و طلا خالص نشین میشود و در امور محالجات جهت بردن گوشت
 زیاده و بهین و برص و عکله و جرب غیر متقدم و رفع آثار جلد مستعمل است و در بعضی حال کمیاب میشود

صفت آن پنج سپاه دوجز و او را باد و جز و شوره بسیار صاف نموده قلمی سائیده بقرع مطین ازین
 تفطیر کرده و یا در یک یک خاکستر با قرع غیر مطین بمالند و گویند چون در قرع زیت ریخته ازین
 بعد ثلث قرع اضافه نمایند و تفطیر کنند زیت را بمکس بسیار و مطین را ببارسی اینچیز نمایند بری و بپا
 میباشد و هر یک آن نرماده و بری آن غیر چمنیز و برک و بارس کوچک تر و در تنگابن دیو بچمن
 نامند با سمیت بسیار گرم و تند و محلل قوی و ضا د آن در رفع خال و تالیل نافه و شیر آن در افحال
 قویتر از شیر استانی است و تازه بستانی در اول گرم و در دوم سرد و بری و کثیر الغذای از سایر میوه ها
 سریم الا سحر و مسکن حرارت و تشنگی و معرق و طین و طبع و سهل برقی و کاسر قوت غصبی ممبر و دل و سحر
 بدن خصوصاً چون چهل صباح با قدری انیسون تناول نمایند و تسعین عدیل ندارد و مفتوح سد و متوق
 جگر و دافع سده و درم طحال و بواکیر و عسر و جمل و بزال کرده و خفقان و رل و وسعال و در سینه
 خوشنوت و قصبه ریه و با گردان خوردن جهت امان از ضرر سموم قتاله و با سداب آب مناسب
 تریاق و با بادام پوسته مصلح بدن و زیاد کننده عقل و جوهر دماغ و تازه و خشک آن با
 قرطم و یکد انگ و نیم بپورده ارمی و سهل قوی اخلاط غلیظه خشک آن در دوم گرم و در اول سرد
 و در جمیع مراتب مذکوره ضعیف تر از تازه و معطش و ثقیل و مطین و دافع مواد دغنه بطرف ساق
 حله و لهذا اکثر آن مولد قلی است و با منور گردگان جهت معتادین و کوبه و صابان بر پوست طبع
 و قوی مجاری غذا و تسهیل بدن و گردیدن عرق و دفع سورت ریا و موثر است و ضا د آن با آرد گندم
 و جو منفع و محلل و درم با گوش و دله و با پوست انار جهت دس و با زاج جهت قروح ساق و با خردل
 جهت خارش گوش و دوی و با پوره ارمی جهت سق و امثال آن و آب مطبوخ آن با حلیه جهت سینه
 و ریه و با سداب و انیسون جهت ریا و سد و دافع و سوخته آن در سفید کردن دندان و بیدار کردن
 لثه و قلم نرف الدم و با موم روغن جهت شقاق که از سر به هم رسیده باشد و حقه آن با سداب است
 مفصل و جهت و اینچیز بارس طین و جاذب و با تر یا قیه و ضا د ریخته آن جهت خازیر و تفطیر و صفت
 و نمک جهت قروح و با محمل جهت گردیدن سنگ لیوانه و با گرسنه جهت گردیدن این عرس و طلای
 آن با یک ششخاش جهت اخراج استخوان شکسته ریزه شده موثر و شیر اینچیز سهل قوی و خطر
 ناک و منجم کننده کل ذائب و آب کفنه کل منجم است و اکثال جهت نزول آب و حمل آن با زرد

فصل در بیان نسخه شراب تین

جلد اول

۱۰۰۱

تخم مرغ و موم در حیض و منقعی رحم و منجیح جنین و ضاوان باطله جهت فقر بن بار و دو بار و جو جالی جرب
 متقرب و قوی با و کلف و بهی و طلائی آن جهت گزیدن هوا و مسک و یوانه و سنون آن جهت دندان
 متاکل و درد آن و با پیچیت قلع تا کیل مفید و برگ تازه آن جهت گزیدن مسک و دیوانه و جهت
 الدیام جراحات و خشک آن با مسکه جهت نقشر حله و طلائی آن با آب جهت ریختن موی طبع آن
 استخوان کوفت یافته نافع و سایر اجزای آن را فی الجمله نقضی در صرع و جنون و دوسواس است و ترش
 قوی تر است چون انجیر را در سرکه نه روز بخسایند و هر روز پنج عدد آن را با مسکه آن بنوشند
 و بعضی را گویند ضاوان مانند جهت تحلیل سپرز محبوب دانه اند و چون با مسادی آن مغز گردگان
 گویند روزی بیست مثقال آن را بخورند با خاصیه اطلاق می نمایند و مجرب است و مسطر که ضعیف و خشک گردگان
 و صغیر و انیسون و صلاخ انجیر تازه و سیبجین و شربت ترنج و ریاس و بدیش در او و یک شیش نمو چنانچه
 و قدر شش از خشک آن تاسی مثقال و از تازه آن تا کیل طل فصل در بیان ح
 شراب تین شراب تین مبی و کثیر الغذاء و سمن بن و ملین طبع است و موجب مان از ضرر سموم
 و اللف از زمین است صنعت آن بکند انجیر زرد و زرد خشک و یکین از آن یکوشته در پنج من آب جانی
 یکشب بخسایند و روز دیگر بپوشانند تا آب بقیع رسد فرو آورده ببالانند و یکطل و نیم غسل
 سفید داخل کرده بقوام آورند شربت تین مسکه و قوی شراب تین مسکه که سید اسمعیل در ذخیره از لرد
 تقویت ماه ذکر کرده صنعت آن انجیر زرد خشک و نیم من حله سه درم اول مرتبه انجیر را بشویند و در
 مقدار آب که چهار انگشت از روی دی بر کرد و بخسایند و اگر زمستان باشد سه چهار روز و اگر تابستان
 باشد یک شبانه روز و اگر ربیع و خریف باشد دو روز و یکشب در جای گرم بگذارند تا آب قوت انجیر را
 بستاند پس آن را بچوشی حله داده ببالانند و آب طبوخ صافی نموده را در دیگ سنگی کنند و هموزن
 آن غسل سفید خوشبوی مصفی داخل نمایند پس بکیزد تخم بلهون و تو دوری گلگون و تو دوری و از هر یک
 دو درم نیم خجیل سه درم و از حبیبی سباسبه با جوز بوا دانه اصل بوا از هر یک یک درم همه را کوفته در
 کیسه کتان کشادی کرده چنانکه لث کیده خالی باشد و سر آنرا تحکم بسته در دیگ آکنند و بپوشانند و در مح
 صره را بالند و بفتارند تا صره از دار و فارغ شود و شراب بقوام آید پس سر و او را در سر و کرده
 نگاه دارند شراب تین مسکه و قوی مسطور در جای صغیر این الیاس نافع از برای نه و سعال مین

جلد اول نسخ شراب تین و لعوق تین

۱۰۰۲

و وجه تکرار و کلیه بار و ده صنعت آن بگیرند انجیر سفید خشک کرده کین و در پنج من آب صافی بپوشانند تا نصف
رسد پس از آتش فرو آورده ببالانند پس هر طلی از آن طبع کیر طلی غسل سفید خوشه بوی
مصفی داخل نمایند و بگیرند و در چینی سیلانی قرفصل خولجان از هر یک یک درم زعفران یک درم سوسنی عطران
باقی ادویه را نیم کوفته در کیسه تن کشاوی کرده سر آنرا محکم بسته در آن اندازند و به پزند و ولیمه
کینه ببالند و بپوشانند تا بقوام آید پس از آتش فرو آورده زعفران را بگلایا سوده در آن داخل نمایند
و چون قدری سرد شود صره را نیکو مالیده بپوشانند و دو کنند و شراب را در ظرف چینی یا زجاجی
نگاهدارند و در نسخ شقایق انجیر و من و سبیل لطیف نیز داخل است شراب تین دیگر که ربو
و سعال ضعیف کرده را نافع باشد و باه را قوت دهد و سینه و طبع را نرم کند صنعت آن انجیر سفید رسیده
مویظاتی بپایان از هر یک دو طلی بنجین صند درم در دو من آب جوش دهند و ببالانند و با دو
عسل صاف باقیانید سحری بقوام آورند شربت ده درم شراب تین دیگر که طبع را نرم کند و اند
و قوت از نافع بود و رایج را دو کنند و پیر از موافق باشد صنعت آن بگیرند انجیر زرد فر خشک کرده
یک من و بسوزند و در چهار من آب به پزند تا به نصف رسد پس فرو آورده ببالند و ببالانند و فایده
نیم من در آن داخل کنند و بپوشانند و در چینی جوش صره که در آن بنجیل و خولجان کوفته از هر یک
یک درم باشد در آن اندازند و ولیمه کینه ببالند و چون بقوام آید فرو آورده سرد کرده در ظرف
چینی نگاهدارند شربت دو اوقیه شراب تین نیمه اطباء میهند منقول از ترجمه با هر جهت در دگر
و در دگر ده و مثانه و رحم و جگر و مخص و ورم سینه و عرق انس و لغت الدم و ربو و فوان
و خفقان و قریحه امحا و تباهی و گزیدن هوام و مفاصل سفید صنعت آن انجیر زرد فر خشک کرده
رازیانه از هر یک یکصد و پنجاه مثقال در آب بنیابند پس بپوشانند تا به ثلث رسد پس صافی نموده
شیره بر گل سرخ تازه سصد مثقال قند ششصد مثقال داخل کرده بپوشانند تا بقوام
آید و یکصد و پنجاه مثقال سوسنی سوده که اول بگلایا تر کرده باشند و به پانزده مثقال روغن گاو
چرب نموده داخل کنند و از ده مثقال تابست مثقال استعمال نمایند لعوق تین منقول از
بیاض قرابا دین بسطامیر از محمد قرقلم با شش که در انجیر صبرات خود را در کرده اند سه سال صفا
کند و سرفه خشک نافع باشد صنعت آن انجیر زرد و گاو زبان سه درم عسل بستان آن را در

جلد اول نسخ مائتین و محلل تین و مطبوخ تین و تحریف تیواج

۱۰۰

و ده دانه گل نموده چدرم جوشانیده با لایند فلوکس خیار شنبه پشت درم ترنجبین ترسانی پازره درم و آن
حل کرده صافی نموده و روغن بادام شیرین یکدرم داخل نموده بنوشند میفرمایند که صواب است
که این دو او را مطبوخات مذکور شود و با هم مطبوخ تین سهیل سمن شد مائتین تنگی نفس و بلغم
بلغمی را سود دارد چون چهار اوقیه آن را با یکدرم روغن بادام شیرین بخورند صفت آن انجیر زرده
دانه منویطلفی منقح از لوی یازده دانه عناب سستان از هر یک سی دانه پرسیاوشان سه درم اصل
السوس خراشیده نیم کوفته هفت درم تخم خطمی تخم خبازی از هر یک دو درم حله را در دوطل آب بکوبند
تا بیک طل رسد بالند و صافی نمایند و بکار برند محلل تین یعنی پرورده انجیر در سرکه نامح از برآ
تحلیل صلابت سبز صفت آن بکیرند انجیر زرد خشک را و پاک بشویند به تخمیل که رطوبت در حرم
آن اثر نکند پس با رطوبت آنرا اشف نموده خشک کرده در سرکه انگور سی تند بنزدان
مقدار که چهار انگشت سرکه بر بالای آن باشد و بگذارند تا برسد هر صبح ناشتا یکدانه تیواج و آنرا
با قدری از آن سرکه مطول بخورد و انجیر نیم رس و خام محلل تین فعل دارد و مطبوخ تین است
بر روز جمعی و توضیح مواد و بطنیه صفت آن انجیر زرد از سه عدد و یا پنج عدد و سمن شش هفت مثقال
لک منقح خام کثیر از هر یک سه مثقال راز یا نه دو مثقال در یکطل و نیم آب با کش ملاطیف نمایند
تا به نصف رسد مالیده صاف نموده قلیلی زعفران و آن حل کرده نیم گرم یا سه درم یکدفعه یا دو دفعه
بخوراند و جهت الفال مقدار آنها را کمتر اخذ نمایند مطبوخ تین دیگر لی از آن قوی صفت آن
انجیر زرد خشک پنج عدد و خام عدس شش عدد و خام بابونج تازه و اگر نباشد خشک آن
ماشش نهی از هر یک هفت مثقال گل نیلوفر خام از هر یک مثقال کشیر برک گل شقائق از هر یک
مثقال در یک و نیم طل آب بکوشند تا به نیم رسد مالیده صاف کرده سرد نموده بیک دفعه یا دو
بخوراند و در نسخه دیگر گل نیلوفر کثیر و گل شقایق داخل دارد و اگر این را بطریق نفوس بخورند نیز خوب است
تیواج پوست درختی است شبیه پوست درخت چنار و گویند پوست درخت کسان العصاره و آنرا
است و ظاهر اطالیه سفید باشد در آخر دو درم کرم و خشک قابض بسیار تلخ و مغوف آن با دوغ است
چکیده و ربوب قابضه جهت اسهال نرسد با دو کوباسیر و قطع خون بواسیر و یا نیلوفر نیز به است
اسهال بواسیر و ضما و شرب با سرکه جهت در سرد از او را درم و بنوشند آن جهت در سرد از او را

جلد اول تعریف تیوج رسوخ جوارش تیوج حب آن

۱۰۰۴

و تقوالت و نزله رطوبی و بخور آن جهت رفع و باطاعون عجیب اثر و بدست وجهت بواسیر مشتاق
مقیده و در آن و در رحم و فرج آن جهت قطع سیلان رحم حیض مفید است و نیم شقال آن
با یک شقال نیلوفر حبس سهال موجب است و قدر ترش تا یک شقال و مضر و رین و معطن و موش
التهاب حشا و مصلحت کثیر او ربوب فواکه است و آنچه به تحقیق پیوسته غیر طالیسفر است و تیوج هندی
را بدقت هندی کالا کورا نامند و گویند آن پوست درخت لسان العصار است که در هندوستان
درخت آنرا که به بضم کاف و کشری و فتح یابی مثله تخم نایه نام و پوست آنرا که به کچهال یا که کچهال
بلسان شیان پوست درخت را گویند و در خواص قریب است به تیوج خطائی که قشری است شبیه پوست
جنار و طبیعت آنرا سرد و خشک گفته اند در دوم یا سوم جهت بواسیر خونی نافع و مجرب دانسته اند و نیز
چهار شقال و طریقه استعمال آن چنان است که هفت شقال آنرا نرم صلایه کرده بار و غن بادام
شیرین برشته حب سازند و بخور آن چهار امیل نمایند روز اول یک شقال روز دوم یک شقال و یکدوم
روز سوم یک شقال و دو دانگ و همچنین بر روز یکدوم یکدوم بفرمایند که بخور تمام خورده شود و غدار
یکدوم و وقت ظهر حلا و باز رده تخم مرغ روز پنجم مسکه تازه گاو با چلا و بخورند قطع بواسیر نماید مجرب
است جهت رعان اندکی از آن سوده در بینی نفوخ نمایند و اندکی با کلاب و صندل و کافور برشته
بر پاشانی طلا نمایند و جهت نفث الدم یک شقال از آن با مثل آن لویه التیس میل نمایند جهت
سیلان خون جراحت نرم سوده بپاشند و جهت حبس سهال و موی با شیر و تخم خرفه بریان نیم شقال
آنرا بپاشانند و مضر و مصلحت بزر و قطونا و روغن بادام است جوارش تیوج حب آن
اسهال موی بواسیری و نرف الدم از عضو یک باشد مفید صنعت آن تیوج خطائی شقال
پوست بچ انجبار که با سوده طباشیر مر و اید یا سفته صلایه کرده از هر یک یک شقال گل مختوم دم الاخوان
کثیر از هر یک نیم شقال و یکدوم بخت با سوزن مجموع ادویه شربت سید به شیرین است
حب الاس یا انجبار برشته بود که تقویم آوند و اگر در مزاج حرارت بسیار باشد با شربت سید به
ترش شربت یک شقال با شیر و تخم خرفه و خشک حب تیوج حب جهت امراض مذکوره نافع است
صنعت آن تیوج خطائی پوست بچ انجبار از هر یک یک شقال مر و اید یا سفته بسد محرق مرجان
قرمزی که برای سمی دم الاخوان کثیر اطمین مختوم طین غستانی فادر هر معدنی از هر یک نیم شقال

جلد اول نسخ سفوف تیواج و مرهم تیواج کتاب الشاشیه باب الثامن العین الملهه تصرف

۱۰۵

اجار را بر تنک سماق نرم سوده سازد و به کوفته بجنه باب برک با رنگ سرشته محبوب سازد و اگر خواست
 بطریق سفوف نگاهدازد شربت کیشقال آب خالص با اینچ مناسب باشد و فرو برد سفوف تیواج
 جهت اسهال بواسیر نافع صنعت آن خطائی یکدم کثیر اندر دم گل نیلوفر و ورم کوفته بجنه سفوف
 سازد جمله شربت است مرهم تیواج جراحت های قضیب خضیه و فرج را نافع است صنعت آن تیواج
 خطائی پوست بلیله زرد شیخ محوق توئیا می کرمانی شیر خشک خراسانی از هر یک کیشقال مردونک
 ده شقال بازوی سبزه پنجه و سفید آب قلعی پنجه شقال صبر سقوطری طلق مجلوب مرجان سفید از هر یک
 سه شقال فیون نیم شقال صابون عراقی قدری موم زرد و غیر مغسول روغن گل سرخ روغن چم
 صنغان از هر یک بقدر کفایت موم و صابون را در روغن بکازند و سازد و به کوفته بجنه خوب
 بان بسپارند و مرهم ساخته استعمال نمایند کتاب الشاشیه باب الثامن العین الملهه مع العین
 الملهه تصرف سی و باه مانند آن حیوانی معروف است و پوست آن در گرمی قریب بسپارند جهت
 مبرودین و مرطوبین و طول طبع زنده و مذلول آن جهت درد مفاصل و طبع زنده آن قوی
 تر است خصوصا که در زیتون جوشانیده باشد و جهت تعقد و صلابت مفاصل نافع و باعث
 راه رفتن اطفال و رفع عیاء و شامیدن کیشقال از ششش آن که خشک کرده باشد با آب و شکر
 ربود و سرفه و طلائی آن با پوست سوخته تخم مرغ جهت دار التعلب محرب و پیه آن جهت درد
 گوش و باروغن زیتون و امثال آن جهت نفوس و در وای بارده و سقوط زهره آن با موم و زدن
 آن آب کرفس در هر ده روز یکبار جهت ابتدای جذام و زیاده نشدن آن بغایت موثر و گوشت
 آن جهت مبرودین و قروح حاره و تحریک باه و صاحبان استقامت و خاکستر پوست آن جهت سوزن
 آتش و نواصیر قروح حاره و تدبیر دست و پا به پیه آن نافع مضرت سر و پا و کجا بدشتن دندان برای
 منع فریاد کردن سگ محرب دانسته اند و مالیدن پیه آن بر چوبی و نصب کردن آن در موضعی از خانه
 اجتماع کمک بر آن است این زن طبع تعلب مستن در آن نافع است از برای وجع مفاصل و تعقد و صلابت
 آنها و باعث سرعت راه رفتن اطفال است و رفع عیاء میکند صنعت آن بکیزند و لعل زنده یا مذلول و زنده
 آن اقوی است و در آب خالص مذبت بجوشانند و طبع آن دوزیت اقوی است که زنده از کوفته
 و دست و پای آنرا محکم بسته در آب یا دوزیت انداخته بپزند تا صبر شود و در شش کوفته مالند

جلد اول نسخ بخور ثعلب باب الثانی مع الواو در تعریف ثوم

۱۰۰۴

گرم باشد علیل در آن نشیند تا سرد شود بخور ثعلب است فایده او استرخا و تعدد و مسجی استلانی نافع صنعت آن
بگیرند ثعلب و همان قسم زنده دست و پایسته در آب نیت یار و عن کعبه طبع دهند و در صین طبع حریف را بشوند
تا بخار و قوت آن بیرون نرود و چون خوب طبع یافت و مهربانتر مریض را بر چهار پایه که با پایهای آن از زیر
بلند باشد و سطح آنرا از زیر آن بافته باشد بطرف علت بخور آب انداخته و لحافی بر آن بپوشانند که سر آن برای
نفس کشیدن بیرون باشد پس در یک لجه آن بخور پوشیده زیر چهار پایه برده اطراف چارپایه را مسدود
کنند که بخار اصلا بیرون نرود و هوا هم سرد پس سرد یک را اندک اندک باز کنند تا بخار آن بقدر مطلوب
بماند مریض برسد و عرق کند تا تمام بخار گرفته شود و مریض همان قسم خوابیده باشد اگر بر مینه باشد بهتر و صبر
کند تا عرق بدن او خشک شود پس بس را گرم کرده بپوشد و بآید و اگر لحاف از عرق تر شده باشد
لحاف دیگر را گرم نموده از بالای آن بپوشد و لحاف تر شده را از زیر بپوشد تا آنکه عرق سرد شود
و بدن را نیز بپوشد گرم نمود و خشک میتوان نمود و اگر از یک دفعه کفایت نشود مکرر نمایند تا آب التواء
مع الواو ثوم بپارسی سپرد و بندی پس گویند و بر سی آن استقر دیون است و بستنی آن دو
قسم میباشد یکی بسیار دانه و یکی منحصراً بیکدانه و بقدر نیاز کو چکی و آن کمتر است و جمعی از البپارسی
سوسپیر نامند و بر بخش عرق بیشتر از برگ تر گرس و گلشن بخشش بکشد و دوی و دانه و بزرگ مقدار و در
بوی مانند بستنی و بهتر از همه بستنی مشهور بپودنه است در آخر سوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه محال
و در اول حیض عرق و منفی و جالی و جاذب و مجفف سلوبات معده و مفاصل و حرارت آن شبیه بارت
غریزی و ملطف و رقیق کننده خون و با قوت شریقیه و خوردن آن با مرعات زمان و مزاج و احتیاط
حافظ صحت و رفع مضرت آبهای مختلف و هوای و بانی و بعضی آنست جهت گزیدن هوا و وسک دیوانه
و تصفیه خلق و صوت و قطع اخلاط غلیظه و قوی ریگی و شیان و ربو و سپرز و ریاح بیجا و در بر و
محکم باه و مولد منی و در صحر و رین مجفف آن معطش و جهت تنهایی کینه و قروح شش و در معده
و مفاصل و رفع گرمی و زود در خلق مانده و رفع تشنگی که از بلغم و از سده ماسار یقا باشد و تصفیه
و بیکوئی از یک خساره لطیف غذا های غلیظه جهت تنقیه النفس و فایز و حش و تحلیس او را موصفاة
کرده و با تتراب جهت سم افی و دوام آن باعث سقوط موی سفید و رو یانیدن موی سیاه و با انجیر
و سداب و با مغز گز و گان قویتر از فادر و مطبوخ آن بازیره و برگ صندل جهت تقویت دندان

تعریف ثوم و ذکر تریاق الثوم

جلد اول

۱۰۰۴

و با شیر که مفسد و بعد از آن بار و عن تازه و بعد از آنکه با غسل سرشته باشند در تحریک باه فی عدیل اکثر
آن و عدم مراعات مزاج و کسب فصل محرق خون مضر و پس از آن حامله و شیرده و صاحبان زخم
و خنازیر و مولد مضری بسیار تند و مضاعف با صرع و مریض نایب و منجر و مضرشش و مصلح آنست
پختن آن در آب با قلیلی نمک و اضافه نمودن روغن بادام و روغن کره و استمال کشیده و سکنجبین و آب انار
ترش و شیرین و امثال آن و شستن در طبیع برک و ساق آن جهت احتباس حین و اخراج شیشه و طلا و
آن با غسل جهت بخور بلیز و قوا و قروح و طبع سرد و خاله آن و بهق و جرب متقبح و با برک انحر سیاه
و زیره جهت گزیدن این عرق و با جند و روغن زیتون جهت جذب سم عقرب و با سرکه جهت تحلیل رطوبت
خلیطه و ورم اعضا و ضماد پنجه آن با شیر جهت کشیدن و مل و تصفیه محرق آن با غسل است از الزم نمک
سودا و بنجر در کحت یک چشم و با روغن بانه جهت دارالتعلیه و روغن که در آن سیر مکرر خوشانیده باشند
جهت جود خون در اطراف بدن و شفا فیکه از برودت باشد و جهت مفاسل و قوا و بطنی و حج شرب باضماد
نافع و غوغه با سرکه ترشی سیر جهت اخراج زلولی که در حلق مانده باشد و جهت دمج مفسد و مضمضه
طبیع آن با کندر جهت درودندان بار و مفسد و بدش پیاز غصیل و سیر محرقی و طلا می آن با نوشادر
جهت برص و بهق و بازفت جهت دخال خشونت ناخن و کجی آن و طبیع آن کشنده قمل است تریاق
الثوم در احادیث وارد است که این تریاق معروف است بدوامی شافیه این تریاقی است که حضرت
جبرئیل از برای حضرت موسی عم آورده در حالیکه فرعون ضیافت آن حضرت عم و قوم او شان کرده
بود و در جمیع طعامها سم داخل کرده موسی عم قوم خود پیش از خوردن طعام به یک بقدر برهنه
انیدن تریاق خورانیده از آن طعامهای مسموم متضرر نشدند و این تریاق نافع است از برای سرفه کهنه
و تازه و لقوه کهنه و تازه و فالج کهنه و تازه و از برای دیبله و کنز و ورم شکم و در چشم و ریج سبل
و از برای شوره و نقل از برای در و پای نرس از بلغم خام و از برای ضعف معده و از برای امه صلبان
و از برای فزع زمان استن در خواب و سلی که شروع به تقيج کرده باشد و زرد آب بطن که علت استسقا
از آن حادث میشود و از برای گزیدن جانوران سمی و گزیدن مار و عقرب و از برای جمیع سموم و اعظم
اکبر تریاقات است صفت آن بگیرند سیب تانی متشکر بجز و اگر اشتکسته نرم کو بیده هر مقدار که خواسته
باشند و در پایی کرده برافروزدند و در زیر آن آتش ملایم و بریزند بر آن روغن کاه و آنقدر که از سموم

بر کرد و بآتش ملایم بپزند تا روغن را جذب کند و چون دیگر روغن را جذب نکند شیر کا و و یا شیر بز تازه دوده
 بستور روغن بر روی وی کنند و بآتش ملایم بپزند تا شیر را جذب کند پس بکهنیزه سفید خوشبو مصفی
 و بوجوشانند و کن آنرا بکهنیزه تا دیگر چیزی از موم و روغن و دیگر در آن نماند پس آن سیر را در آن بپزند و بفرورزند
 و زری آن آتش بسیار نرم تا با استکی لقوام آید پس بکهنیزه درم شوشیز پاک کرده و بکوبند از غیر بختین و بچرم
 خالص مثل آنرا بچوش و هر دو را نرم بکوبند و همه داخل کنند در آن سیر مطبوخ با عسل و غیره و بکوبند و آنرا مانند
 خنصیب یعنی چکان حاکم نمیکند بوده باشد بر آتش شمع داوده آنرا سرد کرده در ظرفی کنند و محافظت نمایند
 از بخار و باد و ظرفی را که این به چون در آن میکنند باید که از سمن تقیر هیچ نماند و همچون در آن کنند و آنرا
 در جویاد و خاکستر دفن کنند و چهل روز بگذرانند که مزاج گیرد و این هر چند گفته تر شود بهتر میگردد و شنبی
 ازین تریاق بکثیر دوست و دساعتی که ببرد باین کس از فیتی شدید و در حدیث شریف و دوست که چون
 یکماه از ساختن این دوا بگذرد پس آن نافع است از برای ضربان و دانهها و جمیع امراض که بحکمت دانیده
 باشد از بلغم بعد از آن که فرا گرفته شود از آن بر نشاسته مقدار نصف جوزی و چون در آید ماه دوم از
 ساختن آن پس آن نیکوست از برای جمیع نافع باشد که فرا گرفته شود از آن وقت خواب مقدار نصف
 جوزی و آن نافع است در نهایت از برای هضم طعام و هر مرضیکه بوده باشد در چشم و چون در آید ماه سوم
 پس آن نیکوست از برای مره صفرا و بلغم محرق و بجان هر علت که بوده باشد از صفرا و قلیقه فرا گرفته
 شود صبح ناشتا و چون در آید اندام چهارم پس آن نیکوست از برای نطفه ششم و نفسیکه میگردد و در
 و حرکت میکند و میگردد در شب و وقت خواب و چون در آید اندام پنجم فرا گرفته شود روغن بنفشه
 یا روغن کنجد و فرا گرفته شود ازین دوا مقدار نصف عدسی حل کرده شود بر روغن مذکور و سوط
 کرده شود بان از برای صداع مطلق یعنی صداع دایمی که نبوده باشد از انوائب و چون بیاید از اندام ششم
 فرا گرفته میشود از آن قدر عدسی سوط کرده میشود بان از برای صاحب قیة بار و روغن بنفشه و جانبی که
 در آن جانب مرض است و باید که سوط کرده شود بان بر نشاسته اول روز و چون در آید ماه هفتم نافع
 است از برای یاج اذن هرگاه بچکانند و کوشش حاکم نمیکند حل کرده باشند مقدار عدسی از آن در
 روغن گل سرخ اول روز و وقت خواب چون در آید بلبلان ماه هشتم نافع است از برای مره صفرا
 و مرضیکه در آن خوف الکله است چون آشامیده شود و آب مالیده شود با بر روغنیکه خواسته باشند

مرض برناشتا اول طلوع آفتاب و چون در آید بر آن ماه نهم نافع است باذن الله تعالی از برای سرد
و بسیاری خواب و بیداری در خواب ترس و فرح و قنیکه فرا گرفته شود باروغن تخم ترب برناشتا و وقت
خواب مقدار عدسی ازین دوا در نسخه دیگر بجای سرد سرد است و چون در آید بر آن ماه دهم نیکو
از برای امره صفر که حادث میشود صاحب آنرا املیه و تب باطنی و اختلاط عقل چون بگیرد از آن عدسی
باسر که وصفیده تخم مرغ و بیاض مانند برناشتا با هر روغنیکه خواسته باشد وقت خواب چون بگیرد بر آن
ماه یازدهم نافع است از برای امره سوداوی که حادث میشود صاحب آنرا فرج و دوسواس چون فرا گرفته
شود از آن مقدار نخودی باروغن گل سرخ و آشامیده شود برناشتا مقدار نخودی و آشامیده شود
وقت خواب پس بایده مقدار نخودیکه وقت خواب می آشناند بر روغن باشد و چون برسد آنرا ماه دوازدهم
میدانند نافع از برای فالج که تازه حادث شده باشد و فالج کهنه چون فرا گرفته شود از آن مقدار نخود
و باید که وقت خواب دلیک نایند هر دو پای او را بر نیت که نیک طعام در آن داخل کرده باشند و شب
دیگر هم مثل شب اول بر پزیر کنند از سر که و شیر و آنچه از شیر فرا گرفته باشند و از بقول و ماهی و غیر اینها
هر چه خواسته باشند بخورند و چون برسد ماه سیزدهم نافع است از برای دبلیه خنده و بی خوابی
مرد باریش خود باز بگردن چون بگیرد از آن مقدار نخودی و در آب سداب تازه حل کرده اول شب بیا نشاند
و چون برسد این دوا با ماه چهاردهم میبایست نافع از برای تمام سوزم و اگر نبوده باشد که آشامیده باشد
سمی باید که بگیرد تخم باد سنان و کوفته بآب و بر روی آتش بخواند پس آنرا صافی نموده بیا نشاند
ازین دوا مقدار نخودی بگیرد با دو مرتبه تا سه مرتبه یا چهار مرتبه با نیم گرم و از چهار مرتبه تجاوز
نکند و باید که بیا نشاند آنرا نزد سحر و چون برسد این دوا با ماه پانزدهم پیش رستیکه نافع است
از برای تخمه و بلغم و از برای ابده و ارواح هرگاه فرا گرفته شود از آن مقدار نصف بند و باغها
بخوشانند و بیا نشاند آنرا و قنیکه بر خست خواب روند و بیا نشاند در آن شب آشامیدنی و نه دوا
آن طعام بسیاری خورند و چون برسد این دوا را ماه شانزدهم فرا گرفته میشود از آن نصف عدسی
پس حل کرده میشود با آب باران تازه که از آن روز یا از آن شب گرفته باشند و یا با آب بکر پس
کشیده شود در چشم صاحب عینی عقیق یا حدیث صبح شام و وقت خواب چهار روز متوالی پس رستیکه
میشود از جمعی و چشم آن روشن میگردد و اگر درین چهار روز روشن نگردد پس هشت روز بگذرد

بآن اکتفا نمایند و دیده نشده که پس بهشت مگر آنکه شفا یافته باذن اله تعالی غروجل و چون رسید این دوا را
 ماه بعد هم نافع است باذن اله تعالی غروجل از برای جذام چون بگیرند از آن مقدار یک بند و باروغن با چوبکاو و
 روغن با چوبکاو سقذ وقت خواب و صبح ناشتا بگیرند از آن جبه و باروغن با چوبکاو و آن تدبیرن جسد نمایند و
 نمایند بآن بدن را و لکی شد و دیگرند از آن مقداری قلیل و بآن سحوط نمایند بدمن زیت زیتون و یا باغین
 گل سرخ و بوده باشد سحوط بالی آخر روز در حمام و چون رسید این دوا باها هر دهم نافع است باذن اله
 غروجل از برای سبب آنچنان سببی که بوده باشد شبیه سیرص الا آنکه چون تیم رنند موضع آنرا خون بیرون
 آید و باید که فر گرفته شود و برای این مرض ازین دوا مقدار خود می و آشامیده شود باروغن بنیق
 یا روغن بادام تلخ حب الصنوبر بعد از طلوع صبح و سحوط کرده شود ازین دوا مقدار جبه با کمی از
 او مان مذکوره و لک کرده شود باین دوا با ناک طعام جبه او را و آوی گوید که نژاد نیست که تیر
 داده شود این دوا ویرانند تا نیکه قرار داده شده و گذشته شده که ذکر یافته پیش ازین سبب آنکه
 اگر مخالفت کرده شود بر این میگرد و مخالفت عمل آنبا و نفع نمیدهند بجزیری از آن دوا هرگاه رسید این
 ماه نوزدهم فر گرفته میشود حب الرمان شیرین پیش برده میشود و بیرون آورده میشود از آن
 پس آشامیده میشود ازین آب با شخم خنظل مقدار یک جبه پس آشامیده شود ازین دوا با آب گرم که
 موجب شفاست از سبب و سیاق و بکرم سوخته و تپهای که نه و تپهای تازه بهم رسیده چون ناشتا آنرا آشامند
 و چون ماه بیستم شود از ساختن این میا شد نافع باذن اله غروجل از برای کرمی گوش چون نجسند
 کند را در آب پس بگیرند آب آنرا و حل کنند در آن مقدار دانه عدس متوسطی ازین دوا و او بچکانند
 در گوش او پس اگر شنید بهتر و الا سحوط کنند صبح روز دیگر بآن آب مقدار عدسی و بریزند بر با فوم آن
 باقی مانده از سحوط را و بر سرم هرگاه سنگین شود بر آن مرض و دراز گرد کردن و دراز گرد زبان و
 باید فر گیر حب الحب حامض خور و آنرا پس میا شد ازین دوا پس رستیکه میگرد و منتفع بآن حب
 تخفیف مرض او میشود و هر چند این دوا کینه تر میشود میا شد بهتر و باید که فر گرفته شود از کینه تر از آن
 مقداری کمتر توضیح وجه تسمیه این دوا بشافیه بلطف تانیث که دال است بر جمعیت بسبب احتمال این دوا
 بمنافع بسیار فایده بکسر لام باصطلاح اطباء استرخاصی تمام نصف بدن است از ستر با قدم و این اصطلاح
 موافق است بالغت عرب زیرا که عرب میگوید فلجیت اشئی فلجیتین یعنی آنرا منشق نمودم بدو نصف و نصف

اطبا گفته اند که فالج استرخای سیکه از دو شق بدن است سوای سر و صاحب کامل الصناعت برین قول است
 و قدامی اطبا فرق میان فالج و استرخانگیده شیخ رئیس به گفته که هرگاه فالج را بمعنی استرخانگیدیم بطلاق لیس
 میباشد از آن قسمی که بوده باشد عام هر دو شق بدن سوای اعضایی که اگر عام باعضای آن نیز باشد ممکن
 میباشد همچنانکه می باشد قسمی از آن مخصوص است بیک انگشت و گفته که لقوه بلفظ لام و کسر لام نیز معنی است
 که منجذب شود بسبب آن کشیق از وجه لبوی جهت غیر طبیعی پس برآید نفخ و نزاق از دمان از یکجا
 و نیک نباشد ملاقات هر دو ملت و منطبق نگردد و هر دو پلک یک چشم سبکدیکر و بیله بعضی گفته اند که و بیله
 بلفظ تصغیر برومی است که عارض گردد از داخل آن موضعی که رخیه شود در آن ماده پس آنرا و سبک گویند
 و آن مخصوص است باسم ورم و از دیلات آنچه بوده باشد ماده آن خارج خصوص است باسم خارج از آن گفته
 که و بیله ورم کبیر است در شکل که جمع گردد و در جوف آن بعضی اطبا گفته اند که و بیله ورم کبیر
 است که آنرا دمانهای بسیار باشد آنرا بفارسی گویند و بعضی دیگر از اطبا گفته اند که و بیله سرب
 و و بیله در فارسی بمعنی کیست یعنی دمل و وید که آن قسمی از دمل است که آنرا یک بیله باشد که در میان
 ده جسم می باشد و در میان آن بیله بیله دیگر می باشد که در آن ماده غلیظی می باشد و خارج و دمل و ربه
 را گویند که جمع شود ماده آن در یک بیله و این قول اقرب بصواب است و کز آن بعضی کاف گفته میشود
 بر تشبیه ابتدای آن از عضلات تر قوه باشد پس معجب تدان عضلات گردد لبوی کدام یا بسوی خلاف
 یا هر دو جانب و گاهی گفته میشود که از بهر تد دیگر هر عضو یک باشد و گاهی اختصاص داده میشود و لفظ از
 از تد و آنچه بوده باشد بسبب بر وجه از داخل یا از خارج خواه بوده باشد از یکجا یا از دو جانب شود
 صاحب قاموس گفته که شوکه مرضی معروف است و آن ورم صفراوی است که حادث شود به بالا می بند
 و صاحب بحر الحوائج گفته که الشوکه حره تعلقو الجسد والوجه و بعضی گفته که مراد از شوکه اینجا رنجی است که حادث
 شود از گزیدن عقرب و امثال آن و بعضی مترجمین این حدیث گفته که ترفیف مذکور درین حدیث از برای
 سبب خلاف آن معنی است که مشهور است میان اطبا بر آنکه درین حدیث تفسیر شده رنج سبب است
 رنجی است که بر وید شعر زاید در پلک چشم و شیخ رئیس گفته که سبب عشاوه است که عارض گردد
 چشم را از اتفاح عروق ظاهره در سطح ملتحمه و قرنیه و از اشتیاج چیزی باین آن عروق که مانند دانه
 است علامه شیرازی در شرح قانون گفته که اطبا تحقیق کلام در سبب نموده اند حتی آنکه شیخ

الرئيس باجلالت قدر نیز حقیقت سبیل آنچه بوده باشد حق بیان کرده و حق آنست که سبیل عبارت است
از اجسام غریبه بنیدیه و روق و غشای رقیق غریب که متولد شوند و در چشم القدس سره میفرمایند که نیست
مخالفت میان تشبیه که از برای سبیل در حدیث وارد شده و آنچه اطباء در تعریف سبیل آورده اند
چه از لوازم سبیلی که اطباء تعریف نموده اند آنست که با آن موی زاید در یکبار وید پس آنچه
در حدیث وارد شده تعریف بعرض عام و آنچه اطباء ذکر کرده اند تعریف مابست آنست پس
مخالفت میان این دو قول و خام بلغمی است که هنوز نضج نیافته باشد صاحب الجواب هر گفته که
خام بلغم غیر طبیعی مختلف القوام است در رقت و غلظت و اطلاق کرده میشود نیز بر چنین که مرتب باشد در
قاصوره که بوده باشد رقیق الاجزاء غیر متین و درین حدیث است و المسئل الذی یأخذ بالقیح و هو الماء
الاصففر فی البطن لبعض از مفسرین یأخذ بالقیح خوانده اند و گفته که مراد از آن قویج مراری است و این
قول در نهایت بعد است بلکه مراد حضرت عم سلی است که شروع کرده باشد بقیح پیش از آنکه شروع
بآمدن مده کرده باشد هرگاه در سبیل مده برآید علاج پذیر نیست و آن حضرت عم تعریف قیح نموده که آن
آب زردی است که از باطن برآید که در فارسی آنرا خونابه گویند و بدانکه سبیل در تحت معنی بزرال است
و در طب معنی قرحه رنه است و لازم آن است حمی و قیحه و تسمیه قرحه رنه با سبیل بحیث آنست
که لازم آن است بزرال و بعضی از اطباء گفته اند که اطلاق کرده میشود سبیل بر حمی و قیح و قرحه
رنه و حسب قاصوس گفته سبیل یکسبیل و بعضی سبیل و سلال بر وزن غراب قرحه است که حادث شود
در رنه یا بعقب ذات الحنجره عقبات الرنه یا بعقب کام و نزلات و سعال طویل و لازم آنست حمی
تا و یه یعنی تب ملایم و نهشته عبارت از سبیل هوام است و در بعضی نسخ این حدیث عند المضیق یعنی نزد
محل ضیافت و در اکثر نسخ عند المضیق است یعنی نزد محل ضیق یعنی در تنگ ثانی تا برگرداند زبان صبیان
را و این اولی است ششخ در قاصوس آورده الششخ کالمشخ الکسره کل طب و قیل یا بس و بصیر
طلوای است ششخ از خرا و سمن و مره حمرا عبارت است از دم فاسد متحرک یا ریاحی که موجب ار
بدن کردند و در بعضی نسخ بدو ال مهله است و در اکثر نسخ برای مهله بعد از دال مهله است
سدر بقیح و به تحرک و لغت یعنی تحریک صبر است و در طب مرضی است که باقی ماند انسان با حد و
آن مبهوت و بیاد در سر خود نقلی عظیم و در چشم ظلمت و سیاه باشد که بیاید در گوش طنین و در بینی و

که با او مختل زایل گردد و چون لازم این مرض است تخیر بصر مسمی باین اسم ساخته اند و سده و جمع سده
 و سده عبارت از اخلاط الریحه غلیظه است که تشبیه کردند در مجاری و رگهای تنگ پس باقی ماند
 در آن مجاری و عروق و مانع نفوذ غذا و آبها و خروج فضلات از آنها کردند و اطلاق کرده میشود
 نیز بر آنچه مانع بعضی از آنها باشد و در بعضی علامه شیرازی گفته بدانکه انسدادند و اطباء غیر سده
 زیرا که انسداد را اطلاق میکنند بر تمام جلد و افواه عروق هرگاه منضم شوند و گاهی اطلاق کرده
 میشود بر صلا باتیکه بر ویند بر سر جراحت بمنزله قشر و در بعضی نسخ این حدیث بلبله است که چون
 بلابل الصدر است یعنی شدت هم و دوسواس و در بعضی نسخ ملبله است بهم و یای مثانه تحتانی بعد
 از لام و آن حرارتی است که عارض بدن گردد و در سید محمد جمی و در بعضی نسخ این حدیث من القابله
 است بهای موحده یعنی شب آینه و در بعضی نسخ من القابله بیای مثانه تحتانی یا بهینه است
 یعنی گرد این فصل را از قیلوله نیز و قول آنحضرت که شرب هزارالد و اربعی پیش از آب با و بخان
 و بعد از آن یا آن که حل کرده باشند در آن ابروه بگسترده و راسی مصلحه علی است که از غلبه سردی
 و رطوبت مرد از جماع سست گردد و نیز عارض است مولانا محمد باقر مجلسی در بحار الانوار گفته که قول
 آنحضرت عم که لا شرب فی اللیله سزاوار است که نیا شام در این دو و در شب بل اکتفا کند بر
 یک مرتبه و بعضی گفته که مراد است که لا شرب الا فی اللیله و مخفی نماند بعد این تفسیر مولانا میفرماید
 که مخفی نماند بعد قول اول بحیث آنکه آنحضرت فرمودند که لا شرب بعد من صبح و لا شرب فی اللیله
 و لا من الغد حتی یطعم طاماً کثیرا پس چون آنحضرت فرمودند که نیا شام در آن شب ازین دو و او
 بخوابگاه رود معنی ندارد آنکه نیا شام در آن شب ازین دو بلکه معنی آنست که نیا شام در آن
 شب آب و معین است برین معنی آنکه آنحضرت فرمودند که نیا شام تا آنکه غذای بسیار نخورد یعنی
 چون بعد غذا آب نوشیدن از برای بدرقه غذا ضروری است بعد از غذا ای بسیار آب از برای بدرقه
 غذا بنوشند و عجب است از فضل مولانا بوسیاری مهارت آن در حدیث که قول اول را ترجیح بدین
 قول ثانی با وجودی معنی بدون تفسیر ثانی و بر دین شکر یک معنی صقع است که آنرا بپاشی
 بکسرک نامند یعنی این را در آب تلک کحل کرده بپاشند و قول آنحضرت که فرموده بدین ترتیب
 زیت الریتون بحیث این مقید فرموده که اطلاق کرده میشود زیت بر هر روغنی که بطریق حقیر

باشند و اگر چه از غیر زیتون باشد جالینوس گفته هر چیزی از اودمان که لبص بگیرد و اگر چه از غیر زیتون باشد
پس بدستیکه آنرا زیت گویند بطریق استخاره قول آنحضرت که فرموده اند که الا ان لیسترا موضع
انست که بقی و برص تشبیه یکدیگر اند تیغ زده شود به تیغ حجام یا به مثل تیغ حجام پس اگر خون آید
باید دانست که بقی است و نیست برص حقیقی و هرگاه بود باشد برص حقیقی بیرون می آید از آن
آبی سفید و قول آنحضرت من الخطلة باين عبارت است و نسخهای او که یا فتم و ممکن است که مراد
از خطله دوا می شافیه باشد که از راه تلخی آنرا خطله گفته یا به معنی ادخال دوا می خطله است یا هم در
آب رمان یا آنکه مراد شامیدن آب انار یا خطله است اولاً و بعد از آن نوشیدن دوا می شافیه
و قول آنحضرت که تیغ با زیتون یعنی کند را با بای سنجید مانند و در گوش بچکانند اگر دفع کرد بهتر
و الا سبب کند آنرا در بینی و در سوراخ توهم می دوا می نافه و حدیث دارد است که هر چه از این است بر آن مصطفی
آورد و سبب دوا می نیست بلکه و این گرفته میشود و از برای بر آن مضمنا که آنکه تیغ میداند آنرا نباید که یک
را آنچه دارد شده باشد که نم نم و صنعت آن یکدیگر در پیوسته چهار طل بریزند و بخیرو بریزند بر آن چهار طل را بپزند و در
و بر فروزند بر آن آتش بسازیم برقی تاثیر تیر فتر شایسته یعنی بخور کنند پس بریزند بر آن چهار طل روغن کاه و بپزند
تا سیر روغن را جذب کند و نصف باید پس بریزند بر آن غسل سفید خوشبو می مصفی چهار طل برقی و در
در زیر آن آتش بسازیم و لایم پس بنیدازند در آن وزن دو درم قراض گوید و به مسواط بریزند
بضری شدید تا زمانی که منعقد گردد و پس چون گردد منعقد و نصف یافت و تحتاط گردید بآن قراض باید کرد
آنرا در سبزه سبز و حال آنکه بوده باشد آن دو اگر کم و میر اند گرفت و دفن کرد در جو یا در خاک پاک
طیابم ایام صیف و چون برسد زمستان فرا گیر آنرا که نذازان کینچو و بزرگ بر ناستاپس بدستیکه این دوا
جامع است از برای هر چیزی خواه حقیر باشد و خواه جلیل و خواه کوچک و خواه بزرگ و این دو مجرب
و معروف است میان مؤمنین و قراض بونیر است تریاق ثوم دیگر که جمیع سموم را نافع است
و از برای باده بی نظیر است و منی پیتر اید صنعت آن نیز و اطباء که زیسریتش آن مقدار که خواسته
باشند و با شیر کاه و بپزند و چون دیگر شیر را جذب نکند در روغن کاه و بپزند چنانچه دیگر روغن بخور
جذب نکند در غسل سفید صافی بپزند و برسم نهند چنانچه غلیظ گردد و در ظرف چینی نهند و از نذر
یکدم درین ثوم صمیم قدیم و جدید را نافع است و نقل سامیه و دوی و طنین بار و حوادث از علاج

جلد اول نسخ دهن الشوم و لحوق ثوم و مخلل ثوم و همچون ثوم

۱۰۱۵

بارده را نافع است صنعت آن بگزیدن روغن کبجد و در ظرف مسی بغیر قلعی بچوشش آوردند و یک عدد سیرا
 با نبر آسنی گرفته در آن بگردانند که سیر سرخ شود پس سیر را دور کرده روغن را در شیشه نگاه دارند
 و در وقت حاجت سه قطره از آن در کوشش بچکانند و دهن الشوم الکرب که از دهن الراسب نامند
 گویند که این ترکیب یکی از اسباب صلاح است و یاقین مصدر افعال عجیب شده و مدا میکرد باین روغن
 پیران زمین گیر را و این روغن مجرب است در بر مرض بار و عاده باه مایوسین میکند و مزمل
 نقشه عصب است و وجع ظهر قدیم و جدید و بواسیر و قطیر البول و جمیع امراض بار در انفعیت است و سد امیکش
 و زنگ را سرخ میکرد و اندک سیرا در زستان استعمال نمایند و دیگر در محتاج با کتس و پوشیدن کپتین
 صنعت آن ثوم مقشر یک جز و فرنیون عاقر و حار از هر یک ثلث جز و می فلفل سداب از هر یک یک جز
 جز و می مجموع را نیکو فته و بانه وزن سبکی ازیت پیرنه ثلث بانه پس باند و ببالایند و در شیشه
 نگاه دارند لحوق ثوم پیران و سرد مزاجان را موافق بود و در خلط لزج از سینه پاک کند صنعت آن
 بگزیدن ثوم بالیده فربه پاک کرده مقدار یکین و بانیتم من آب و نیم من روغن طنج و هند تمام را شود و سیرا
 ببالایند و با یکین غسل لغوام آوزند شترتی بخدرم لعق نمایند مخلل ثوم طریقه آن مثل طریقه
 مخلل نیاز است صنعت آن هر قدر که خواهند و سیر بیکانه را گرفته و فته نموده بخال
 چوبی سوراخ سوراخ نموده در سر که تنه بند ازند و بگذارند تا برسد و از نگاه استعمال نمایند و اگر خنجر
 دانه فلفل و چند دانه فلفل سیاه و یا سرخ در آن اندازند میکرد و الذاقوی و نافع است از سیرا
 ریاح و تقویت باضمه و رفع رطوبت معده و فراق آن همچون ثوم تالیف استحق کثیر النافع است
 و نهایت مهبی مبرودین و مرطوبین است و سبب دفع رطوبات و جمیع امراض بازده و طبعی چون
 فالج و نسیان و سکه و عشته و ضیق النفس و کت زبان و سرفه و طوبی و فساد آواز و خلیل
 ریاح و سرد و تقویت معده و جگر و امراض معده و رحم مکر اختناق رحم و جهت احتباس حیض و بل
 و نیکو کردن زنگ رو و برانگختن باه مجرب است و طلا کردن روغن آن بر بدن جهت دفع
 اذیت سرما و احتاق بر و منخ آثار و بر قضیب جهت تهیج باه مفید و قوتش تا چهار سال باقی میماند
 و شترتیش و اشتغال مزاجش گرم در سوم و خشک در اول است صنعت آن بگزیدن سیرا زده پاک
 کرده بیکرطل و با یکرطل و نیم شترتاره ووشیده بچوشانند تا شیر را جذب کنند پس بیکرطل و نیم غسل

جلد اول نسخ معجون کتب الحیم باب الحیم مع الالف و تعریف چای خطائی

۱۰۱۴

مصنعی بقوام آورده زنجبیل سفید فلفل قرص و دار فلفل و ارچینی کباب چینی جوز بوماعه قرص جانو نخان
از هر یک دو مثقال نعنعان یک مثقال روغن گل سرخ ده مثقال و اگر اخذ روغن آن خواهد قبل از آنکه
با عمل بچوشانند روغن آنرا بگیرند و بعد از آن بسل بچوشانند معجون کتب الحیم بنسبت شفا فی القوه و فایده
و صرح در غشه بولواسیر و بقی و برص و نافع است و معده را قوت دهد و اشتباهی طعام آورد و بطنم دفع
کند و زنگ رور انیکو گرداند و قوت بپذیرد و حرارت غریزی برافروزد و پیران را نهایت مفید بود
آن سیر پاک ده نیم من در یکس شیر کاه و بپزند تا مظهر شود و سه چهار یکس محسل و سی درم روغن کاه
بر سر آن بپزند و با یکدیگر مزوج کنند و از آنش فرو گیرند و این دار واکوفه بخته بان بپسند
قرص فلفل جوز بوماسه فلفل مصطکی قاقله بلبله کابلی و ارچینی زنجبیل از هر یک ده درم عود خام نعنعان
از هر یک چند درم شنبلیله متعادل یک کردگان کتاب الحیم باب الحیم مع الالف چای
خطائی بداند که چای بفتح جیم فارسی و الف و یا در آنرا زرد کوبیده کهنه غیر متعارف است
و در کتب قدیمه قوم مذکور نیست و آنچه ابو ریحان در صید نه خود و جنین بن اسحق در اختیارات
خود ذکر کرده اند بعضی از آنها تحقیقی چند آن ندارد و حکیم میرزا محمد قاضی در رساله خود نوشته اند که
بن اسحق گفته که سبب معرفت و شناخت چای چنان بوده که پادشاهی از پادشاهان چین بیک از خواجگان
خود چشم گرفته آنرا از ملک خود خارج نموده آن شخص در جنگها و کوهها میگشت و زرد و علیل و
ضعیف گشته روز از غایت گرسنگی بر اطراف کوهی میگشت گپای دید آنرا اندامی خود ساخت در
اندک زمانی انار صحت و حسن صورت و رخ و مشابهه نمود و کمال قوت در خود یافت و در شهر آمد و با یکی
از مقربان پادشاه احوال خود را نقل کرد آن شخص بحضور پادشاه عرض نمود پادشاه با حضار او فرمود
و از دیدن صورت او متعجب شد بعد سوال از احوال آن اطباء را فرمود تا آن گیاه را حاضر سازند و تجویز نمود
خواص آنرا ثبت نمایند و نیز جنین در اختیارات خود نوشته که نبات چای شبیه نبات شست و بار یکتر خود
با اندک تلخی است و چون آنرا بچوشانند تلخی آن زیایل میگردد و آشامیدن آب آن حرارت باطن را
تسکین میدهد و خون را صاف مینماید و آن خود در و در و روح میباشد و گفته که طایفه که در بلاد چین
آنرا میپزند و کرده اند چنین میگویند که در میان شهر چین وادی است و این یک بر اطراف آن
روی و نهار آن بخورون آن اعتیاد دارند و هیچ شربتی آن فی حقیقت پادشاه آنجا نتواند نمود

و خراج آن بخرانه بادشاه عائد سازند و مترجم صید نه ابوریحان میگوید که چای نوعی است از انواع نبات
 مثبت آن بین چین است و آنرا بریزند و در سایه خشک کنند و در وقت حاجت با آب گرم شربت کنند و چون
 شربت آن قائم مقام ادویه مرکبه بود و مضرت ادویه مرکبه نکند و ازین جهت اهل قیامت دفع مضرت شراب
 باو میکنند زیرا که ایشان افراط و زور خوردن شراب میکنند و در دفع مضرت او هیچ داروی بان نرسد
 و طائفه که زمین تبت میسازند و قیمت او جز ششک نمیگیرند و فرق بسیار است در میان قیمت اعلای آن
 تا ادنی را قلم گوید که آنچه مشاهده شده برگ آن شبیه برگ انار و حنا و ریحان است با شعبها و بعضی نوع
 آنرا برگ بزرگتر و پس تر و عرضتر و ضخیم تر و بعضی کوچکتر و دیده شده و مثبت آن ملک چین خطا
 و نیبال است و آن انواع و الوان میباشد سفید و سبز و بنفش و تیره و سیاه اما سفید ریزه برگ خوشبو
 که برگهای آن در هم چیده باشند از همه قوی است و بعد از آن سبز و پس این زیاده است و بعد از آن سیاه
 و این از همه ضعیف تر و نوع خوب اعلای آن قلیل الوجود و گران بهاست و آنرا بجای نامی دیگر نمیبرند
 و آن مخصوص سلاطین آن بلاد است مگر احیاناً قدر قلیل از آنرا بعنوان تحفه و هدیه یا ز برای بعضی
 سلاطین دیگر بفرستند و از برای آن خواص بسیاری نقل میکنند از کمال قوت و سرعت انضمام و
 اخذ آن بر اغذیه غلیظه را و تقویت قوی و ارواح و دفع امراض بلغمیه باره خصوصاً حنا
 خمر را و آنچه متداول است و بسیار که در قوتها و صند و قهاری او و زدن از این مرتبت است بعضی خوب
 و گران بها و بعضی متوسط و بعضی بد و ضعیف القوت و از زان و این نوع اخیر سیاه و یک و اندک بسیارند
 و از بعضی شنیده شده که چون آورنده آن از سمت چین نصاری اند و طریقه ایشان نیست که مطبوخ و خوشتر
 داده آنرا مضری نمایند لهذا استعمال آن در ایشان چنان است که قدر قلیلی از آن را در قهوه دانی و مانند آن
 آب بسیار گرم خوششان مقدار معتدلی بر آن ریخته سر آنرا بسته یا یک ساعت کامل میگذرانند تا قوت آن قدری
 آب باز داده شود و آب نیز تک گرد و پس پایاها ریخته نباتات شیر و یا نباتات تنهائی که می شناسند خنک
 به تفصیل انشا الله تعالی خواهد آمد و از برای این نوع طبع انواع ظروف از نقره و صنی سفالی بسیارند و بهر
 دار و در سر پوش آنها یکد و سوراخ باریک میگذرانند تا باعث اختقان انحره و تقصین آن نگردد و بعضی
 آنرا زخم میزنند و غیر باقی صاف نمودن آب آن برگها را خشک نموده جمع کرده در میان قوتها و صند و قهاری
 باز پر نموده سر آن را همان قسم بسته میفرستند و این نوع خالی از عفت و زهر مسمی نیست و برگهای آن

آنکه از بیم باز شده و رنگ آن بسیار بیاضی پائی گشته و اکثر شکسته میباشد و انواع دیگر از سفید و سبز و اندک سیاه
متوسط اند در قوت هر یک نسبت بدیگری و از نوع بسیار خوب اعلائی آن افراغی به عجیبه شنیده شده از آنکه
آنست که اگر سه چهار برگ آن را بر یک دان گوشت گاو خام کوبیده باشند و سر آنرا پوشیده چهار پنج ساعت
نکاه باز تمام آنرا منخل مسکیر و اند و این نقل را چندین میکنند که یکی از سلاطین خطا قدر طبعی از چای بخاش
دیگر برای یکی از سلاطین هند فرستاده بود و نظر آن پادشاه حقیر بود و ایچیی پادشاه خطا گفت اینقدر بسیار
است و عزیز و مقدار استحال آن بسیار کم از یکد و برک یاده نیست پس آن گوشت گاو خامی لطیفه آن عمل
را بدان نمود و میرزا قاضی در رساله خود نوشته اند که قوت این دوا در استحال طعام و غذا چنانچه از بعض
نقده که بقول آن اعتماد تمام بود و بسیار خطر رفته و از کیفیت آن اطلاع داشته مسموع شد که اگر خدایک آنرا
در دیکه که در آن سه من برنج و گوشت و مصالح طعام بوده باشد بگذارد و سه دیک را ساعتی بپوشد
پس سه دیک را بر دوازده معلوم نتوان نمود که در آن دیک چه چیز بوده یعنی کداخته و منخل در نیم شده
بنوعیکه اعتبار نتوان نمود اما مزاج آن بدانکه آن گرم است و در او از درجه دوم و بعضی ازین کمتر و بعضی
بنا بر تسکین آن حرارت و التهاب باطن را سرد میدانند و شاید این نوعی باشد و تسکین آن حرارت و التهاب
باطن را به سبب برودت آن باشد بلکه به سبب حرارت و تقطیع و تطیف آن مر بلاغم و اخلاط لزج را و یا به سبب اوایل
دوم و میرزا قاضی نوشته که مترجم کتاب ابو سحان متوجه تحقیق این دوا نشده و از فحشای کلام مشار الیچنان
معلوم میشود که مزاج این دوا بار و باشد زیرا که دفع ضرر شراب را با آن نشان میدهند چنانکه می گوید
حرارت باطن را تسکین می دهد ازین اقوال استدلال بر سردی مزاج آن تواند نمود و کلامیکه چنین
نقل میکنند که در طعم او تلخی فیه الجمله است شکر است بر آنکه در وی حرارتی هست و آنچه
بسخا طر فقیه میرسد این است که طبیعت این دوا معتدل مائل بجمادات باشد و الله اعلم
بحقائق الاشیاء اما افعال و خواص و دفع رطوبات و باضم طعام و مقوی آن و ارواح و
قوی مبرودین و مرطوبین و مفتوح و معرق و منضج و طبخ آن مسکن عطش کاو و التهاب
معدده و جشای و خائنه و صاف کننده خون و رنگ رخسار و منشط و منعظ
و محرک باه سرد و دین و جهت از ازاله سحر و بد بوئی دهن و راسخه
شراب و سیر و سیاز و طبیب نکبت بغایت مفید و مبدق و دویست

جلد اول طریق مطبوخ چایی و طریق پختن چایی

۱۰۱۹

بقدر معده و معق بدن و معرق و منق و باغ و معده و شاید برقان و سرور القیه و استنقا و امراض
را با او و به مناسبت هر یک مفید باشد و جهت تحقیق و امراض قلب و انقباض قلب و انقباض و انقباض و انقباض
عظیم نافع و بعضی از اطباء آنرا داخل اجزای مغزجات کرده اند جهت آنکه مضر و در زیاده و تفریح معده
و ضایع و بجهت آن جهت او را مصلح و تسکین دهنده و بواسطه نافع و طول آن معرق و منوم است و در طعم
اندک تلخی و عفو معنی میباشد و آن در طبع آب و داخل کردن نبات زائل میشود و منهل بدن مجروح
المرج است و مصلح آن شیر تازه ووشیده و جوش داده و نبات است و مضر معده بار و مصلح آن
بادیان خطائی است مطبوخ چایی که از بوی مضمر غدا به نهایت نافع است و بعضی گمان است
که مری هم معده است و لهذا در مطبوخ آن مقویات معده چون بادیان خطائی و قنصل و امثال
آن داخل نمایند صنعت آن بکینه چهارمین آب باران و در یک سنگی و یا سفالی و یا انقروی کرده
بجوشانند تا یکمین یا نه که ماکرم در مرتبان چینی کرده چایی خطائی بادیان خطائی و اچینی سیلانی و قنصل
ناخناده و فلفل از هر یک یک مثقال سوای چایی باقی او و به راسیم کوفته در آن ریخته اطراف و سر
آن مرتبان را با بسیار بوشانند و بکینه است و چهار ساعت اثر گرمی در آن باقی بماند و کرده
در شیشها گلاب دارند و در دو ساعت گرم کرده نبات سفید و شکر و قنصل داخل نموده یک گرم کرده بمانند
و یا آنکه قدری نبات بقدر ضرورت داخل کرده بجوم آورده بر سنگ بریزند تا مانند اوراق سبزه گردد
و چون بسته شود بریده گلاب دارند و در وقت حاجت بقرص یا دو قرص در آب یا گلاب ریخته چون
قهوه بنوشند طریق طبع چایی که بهترین اقسام و اکثر معمول اهل فزیک است آن است که قدری
از چایی را در قهوه دان چینی یا گلابی یا انقروی کرده آب را بسیار جوش نموده که ماکرم بلان می زنند
و مقدار کمی ساعت میکند از آن که آب نیم رنگ شود و بعد از آن در پیاله ریخته قدری نبات که آنرا شیرین
کنند داخل کرده شیر گرم بنوشند یک پیاله یا دو پیاله یا لای ناست یا وقت انحراف و بعضی شیر
تازه ووشیده و جوش داده نیز قدری در آخر داخل میکنند و بعضی قدری بادیان خطائی در قهوه دان
با چایی می افکنند در پیاله و ناست یا خوردن و بسیار غلیظ رنگین آن مضر معده و لاغرتنه
بدن است مخصوص مجربین را و شیر شیرینی مصلح آنست و رافع پیوسته آن نیز طریق پختن
چایی نوع دیگر مقدار شش آنرا آب در یک سفالی بجوشانند تا نصف سبزه پس چینی قنصل

با دیان خطائی ناخواه وانه پیل فوغل از هر یک کشتقال در آن بچوستانند تا دوسیراب باند و بپزند
 بیشتر و متقال چایی در واندازند و فرو آورده سرور بپوشانند و بالای آن چند لای بار بپوشانند
 تا گرم بماند و بخار آن بیرون نرود و تا دوسه ساعت بگذارد از پس مقدار سه چهار متقال از آب و متقال
 نبات شیر گرم بنوشند و بعد بگردار چینی خود غرق آن بیسون خصیة الشلب مصری مصطلکی رومی صندل سفید گلاب
 از هر یک ربع متقالی در آب بچوستانند و در آخر نیم متقال چایی در آن اندازند و فرو آورده به همان دست
 بکار برند و مقدار شش سفت متقال آنرا با چهار پنج متقال نبات بنوشند و اگر بسیار مبرود المزاج باشد
 و گرمی بسیار مطلوب شد یک جبهه مشک و دو جبهه غیر سوده بر آن پاشیده بنوشند اما آنچه میرزا قاضی در
 رساله خود نوشته بطریق این نیست که از شخصی تاجر کاشغری شنیدم که بطریق این باین طریق مشاهد شده
 که مقدار دویست متقال آب را با دویست متقال چایی در ویک کرده با شش لایم آنرا بچوستانند تا بصفحه
 و هرگاه بخلیان و توران آید قدری آب سرد بر آن زنند تا بخلیان و توران آن باز نشیند و چنین باین
 نمایند تا آنکه رنگ آن مثل شراب سحابی شود پس سرد آورده نیم گرم چند بیال بنوشند و در افعال مشکون
 بنهایت مفید بود و الاضعا نوشته که از شخص دیگر بدین نوع مشاهده شده و آن شخص از این بلا خطا
 بود و میگفت که آب بخلیان بیاید آورد و چند برک از آن در در حالت غلیان در آن بیاید انداخت و
 فرو آورده زمانی گذاشته تا رنگ اثر آن در آب اثر نماید پس فستق نموده استعمال نمایند و جامعتر
 از اعیان بعضی از ادویه چهاره مثل ارچینی و پیل بود و غیر آن قدری اضافه نمایند و می چوستانند
 و می گویند که آثار خوبه از آن لطیفه می آید قرص چایی مقوی بدن و هضم طعام و دفع جشوا
 ریاح و مهب باهست صنعت آن چایی خطائی با دیان خطائی و ارچینی رنجیل فوغل پیل از هر یک پنج متقال
 جو زرد یک عدد و قرص و دویست متقال از کوفته بنجینه به شکر مقوم بیکرم بقدریکه سرشته شود سرشته بر روی
 سنگ پهن کرده بطریق نوز به برند و بوقت حاجت به قدر ضرورت میل نمایند قرص دیگر مقوی معده و هضم
 طعام و مقوی دل و دماغ و باهست صنعت آن چایی خطائی با دیان خطائی از هر یک هشت متقال
 قرص و ارچینی بهمن سفید بهمن سرخ خصیة الشلب مصری از هر یک دویست متقال قافله صناعه جو بهمن گلاب
 جو و عرق قهوه از هر یک سه متقال صندل سفید چهار متقال مصطلک کباب چینی از هر یک یک متقال
 اشهب چهار جبهه مشک خالص و جبهه دو و یک کوفته بنجینه بایک سیر قند سفید بقوام آورده علی الرغم

قرضا سازند و یا بر سنگ نخته نوز با ببرند و وقت حاجت از یک مثال تا سه مثال از دال ب گرم عمل نموده
 شیر گرم بنوشند باب الحیم مع الدال الملهه جدار بفتح جیم و سکون دال و فتح واو
 و الف و راء میله بفتح راء میله زوار برای عجم و مغربی ماه فروین و بیونانی ساطر بوس و بجر
 اطله و بهندی زبسی نامند و آن نجی است شبیه به بعد نندی اما بوزن ثقیل تر و صلیب اوان
 و اکثر خطوطی شکل گردار و بقدر انگشتی و از آن بزرگتر و کوچکتر میباشد و بهترین آن اینست که
 بیون بسیارند و آن بنفش و طعم آن تلخ باشد و نبات آن مقدار یک شبر و شاخ آن شش
 و برگ آن شبیه برگ پیاد و نشان است اما وجه تشبیه آن بلبغ ابل بند به زبسی است که در
 نون و سکون برای میله بلسان ایشان بجه دفع و خالص و کسب بای میوه و سکون پسین
 بجه زهر و شیش است یعنی دفع و خلاص کننده از زهر است مخصوص زهر شیش که بدترین زهر است
 بعد که نوشته اند مطلقا امان نمیدهد و هیچ تریاقی با و متفاوت نمی نماید حتی تریاق فاروق نیز مگر
 جدار نقل است که شخصی مقدار نیم مثقال شیش بخورد در حال الهیای او درم کرد و چشمهاش
 بلند شده از حد قد برآمده و بخورد مقدار نیم مثقال جدار را صلایه کرد و بایک کاسه شیر تازه دو شیده
 باو خوراند بعد از کمی است شروع قوی کردن نمود قوی متعفن و با انواع رنگها چنانچه حاضر از او
 بومی آن صلا عارض شد و اکثری بهوش شدند و باز آن شخصی بخورد اقامه دو بار دیگر نیم مثقال
 جدار را سائیده با شراب انگور سی باو خوراند باز قوی بسیار نمود و بعد از قوی خواب بروی علیه نمود
 و درین خواب عرق بسیاری از وی جاری شد و چون بیدار شد غذا طلب نمود و باذن الله تعالی
 از آن سم قاتل نجات و صحت یافت و گفته اند که جدار اینچ قسم میباشد یکی آنکه ظاهرش تیره و بلبش
 بنفش مایل بسبز و مخفی شکل تلخ باشد و در طعم آن اول شیرینی کمی و بعد از آن تلخی بسیاری
 محسوس گردد و این قسم را خطانی گویند و بهترین جمیع قسم است و دوم آنکه ظاهر و باطنش
 هر دو تیره و رنگ مائل بنور می مخفی شکل تلخ باشد و این در خوبی بعد خطانی است سوم آنکه ظاهر
 و باطنش سیاه و سائیده آن برنگ میل و تلخ باشد و این هر دو قسم را هندی گویند و از جبال
 و نیبال و رگنور و موزنک و غیره نیز چهارم آنکه بقدر زیتونی مائل بسیار تلخ باشد و این قسم از بلاد
 و کهن نیز در چین است و از آنکه گویند بقدر شبری و سیاه و نرم و بسیار تلخ میباشد و اکثر

جلد اول بیان حدوث و دروات جدوار و فرق میان خالص و مغشوش

۱۰۲۳

که نسبت این بایش گنجایند و میگویند که بسبب جادوت این سمیت آن بیش کم میشود و جدیکه اکثر
 اهل انوضع مقدار نیم دانگ آن بیش را میخورند و زیان نمی یابند بخلاف آنکه علیحده و تنهادر و دیده
 باشد که مقدار بسیار کم آن بپاک میسازد و حکیم ما ششم در رساله فاذر میر میخورد و نوشته که جدوار در
 اکثر محال و مواضع میر وید بایش و بدون بیش حتی محال خرسان مخصوص حد و دیکه نسبت شرق
 نزدیک تر باشد چنانچه شنیده که در کوههای هستان که واقع است میان شهید مقدس و
 ثبت گیاه جدوار بسیار میر وید اما جدوار کوچک و کمرنگ بسفیدی مائل و اثر تریاقیت آن بسیار
 کم است و اما آنچه در ثبت میر وید بسیار بزرگتر و بهتر و زکین است از آنچه در بند میر وید و اثر و نفع تمام
 بر و مترتب میشود و بندی بهتر است از آنچه در جابای دیگر میر وید و جدوار بعضی از محال بند که جدوار ثبت
 تر و دیگر است و مشک نیز در آنجا یافت میشود و بهتر از جدوار سایر محال بند است و در نفع و اثر تر و
 جدوار خطائی است چنانچه مشک این موضع نزدیک بمشک خطائی که بجهت قرب حد و و آنچه در
 خراسان و سایر محال میر وید و بزبون تر و اثرش لجایت ضعیف تر و خوبی و بدی بر میوه گیاه
 بحسب اقتضای آب و هوا و زمین آن موضع است لهذا یک چیز در یکی بسیار خوب میشود و اثر و نفع
 بسیاری بر آن مترتب میگردد و همان چیز در موضع دیگر خیان نمی شود و مثل سیر یونکه مشخص و
 حقیقی است که هیچ ریاس است و فقیر خود مکرر کرده و دیده از اقتضای آب و هوا و زمین چین
 است که ریوند آنجا در نهایت خوبی و اثر و نفع بسیار میباشد بخلاف ریوند جابای دیگر چنانچه
 انشاء الله تعالی در رسم الاربع الالف ذکر خواهد یافت و در بیان حدوث و دروات
 جدوار و فرق میان خالص و مغشوش آن بدانکه جدوار چنانچه ذکر یافت و بیشتر
 مائل بسرخ و نقش مائل بسایه و سفید و زرد میباشد لیکن همه تلخ باید که باشند و بر نوع
 که تلخی آن زیاده باشد بهتر است و همچنین هر چند عطر فی شکل تر و صلب سنگین و بزرگتر و خوشی
 باشد که چون بسایند رنگ آن نقش صاف مائل بسرخ باشد بهتر است و این نوع را خطائی
 مینامند و احیاناً بدین اوصاف چند دانه در میان جدوار را نیکه در اماکن دیگر میر وید یافت
 و همچنین نوع سیاه آنرا که بندی نامند هر چند بزرگتر و سیاه تر و سنگین تر باشد بهتر و اگر اندکی بسرخ
 که در قریب خطائی است و همچنین الوان دیگر و بدانکه چو جدوار غریز الوجود و کم یاب است بعضی

جلد اول در بیان جودت و رذالت جدوار و فرق میان خالص و مغشوش

۱۰۳

از نامقیدان بعضی مجبای شبیه جدوار را رنگ کرده بجای جدوار میفرستند و نیز مجبای بعضی انواع
بیش ضعیف را در شیر خوشداده نامسمیت آن کم کرده و رنگ نموده بعوض جدوار میفرستند و همچنین
بر طلیب لبیب متعین فرق میان جدوار اصلی خالص و مبدل مغشوش ظاهر است اما باز بنا بر احتیاط که
که مبادا اشتباهی واقع شود جدوار را مقید بحرب میسازند یعنی باید بعد از تجربه و امتحان که خاطر از خود
و تریاقیت و اثر و نفوذ آن جمع نموده باشند استعمال نمایند و اما فرق میان جدوار اصلی و رنگ کرده و بیج
نامی دیگر بخند روش است یکی آنکه رنگ کرده آن ظاهرش بزرودی میگیرد و چون اندک طوسی ظاهر
آن رسد بدون آنکه بسایز بدست و یا بپارچه که باسی که بدو سرایت میکند و چون در فغان آب گرم
اندازند آب را رنگین میسازد و رنگ آنچه بدو رنگ کرده گاه نقش و بعضی اوقات مثل بسبزی و گاهی برب
گل گاو زبان در قفا دوم آنکه ظاهر جدوار رنگ کرده بسبب شنیدن و خیس شدن و خشونت و نامرغوبی
و شنگ به هم میرساند و اصلی رنگ کرده در غایت نرمی و صفا و همواری میباشد و بر صاحب بصیرت اینجی
پوشیده نیست سوم آنکه چون آنرا بسکند و رنگ باطنش را ملاحظه نمایند اگر رنگ جمیع بخاری باشد
مساوی است و اختلافی ندارد و اصلی است و اگر آنچه قریب نظر بر آن است رنگین تر و اندرون آن
که رنگ تر و رنگ کرده است و اما فرق میان جدوار و مجبای مشابه آن بر صاحبان روش
و شهود که مکرر ملاحظه جدوار نموده باشند نیز پوشیده نیست چه مجبای دیگر همه در جمیع اوصاف
مذکور از شکل و حجم و بوی و صلابت و وزن مشابه جدوار هستند و هر چند در بعضی اوصاف اندک تفاوت
داشتند باشد و اما فرق میان جدوار و بیش نیز بچند وجه است یکی آنکه بیش که حکم و بار بکثر از جدوار
میباشد و رنگش سرخ تر و دوم آنکه چون بیش را تراشند و بر زبان سارند زبان را بگز و واجدات
حرقت و خضارت نماید و بسا باشد که باعث تورم و آبله شود و این در صورتی است که سمیت آنرا
چنانچه ذکر یافت نگرفته باشند و یا اندکی گرفته باشند و اما اگر با تمام گرفته باشند امتحان آن نیز
به تلخی یا بحسب حجم و شکل است و الا با امتحان جدوار اصلی نمایند از افاده خاصیت و تریاقیت و غیر آن
اما تجربه اصلی جدوار که تریاقیت و عدم تریاقیت آن که در چه مرتبه است بدین نحو است که زهری
از زهر کد ام که باشد و اگر بیش باشد بهتر است بخورد و میمونی یا خروسی دهند و گفته اند که اگر این امتحان
در خروس منته صحرایی که عبارت از قرقاول است و بپارسی تدر و لجرلی تدرج گویند واقع

جلد اول فصل در بیان مزاج و کیفیت منافع جد و ابر

۱۰۳۷

شود و بهتر است هر که مزاج او خشک تر و محکم تر است و بهتر این است که چنین نماید که مقدار قابل شکر
 که از نیم انگ تا یک انگ است بخورد آن داوه بیافاصله جد و ابر بقدریکه انگ تا دو انگ بخورد و او بد
 اگر دفع سمیت بیش از نمود جد و ابر خوب است و معتد و الا نه و باید که پیش از طلوع و نیز از موده باشد که تو
 باشد که اشتباه واقع نشود دیگر آنکه مقدار قابل فیون در مزاجیکه متوسط باشد نه بسیار ضعیف نه
 بسیار قوی و معتد با فیون نباشد و در سیم طی که یکتقال صیرت باشد یا قدری کمتر از آن بدان
 بخورد و در فی الفور بهمان مقدار جد و ابر ساینده بدان بند اگر دفع سمیت آن نمود جد و ابر خوب
 و مجرب است و الا فلا امتحان دیگر آنکه چون پیش از بزبان و لب مانند و از آن سوزش و سوزش
 لب زبان عارض گردد و از مالیدن و خوردن اندکی جد و ابر اگر برود می دفع اذیت و غایب آتش شود
 خوب و اعتمادی است و الا نه فصل در بیان مزاج و کیفیت و منافع جد و ابر
 بدانکه جد و ابر گرم و خشک است در اول درجه سوم و حرارت آن لذایع و گزنده و موهومی نیست
 بسبب سبب آن با حرارت غریبی و ابر و واح و تقویت و از دیوان مران سرد و رو شاید آنچه
 رئیس در سینه دارد و به قلبیه خود و دیگران نیز فرموده اند که حرارت آن مفرط نیست بابریمین
 باشد و اثر و نفع آن همین کیفیت فقط نیست بلکه بصورت نوعیه خاصیت است و لهذا انواع سوم
 خاره و بارده شرب و به و طبع و نه زانافه است و الا میدانیست که مخصوص سوم بارده و امراض بارده
 باشد نه خاره و یا آنکه اثر آن در بارده بیشتر از خاره باشد و حال آنکه سبب است بلکه باید که کیفیت
 فقط نباشد که ذکر فی مقدمه و مقدار شرب آن از یک انگ تا نیم مثال گفته اند و قایم مقام یاق
 کبیر است مفرح و مقوی دل و اعضا می شرب و شرب و اذ در هر جمیع سوم است و مفتح و مطف و محلل
 و منضج و سکن اوجاع و مقوی باصره و شستی و مهبی و در و نافع است از برای عفونت اخلاط و تب
 راج و استسقاء و عسر البول و تسهیل بدن و حصاة و یقان و قولنج و صرع و فالج و امراض بارده و انسانی
 آن و طلائی آن جالی جلد و نافع است در دندان و در چشم را و با سکه که دفع طاعون و دفع برص و مانع
 و با است و با جلد منافع و خواص این پنج بسیار است یکی آنکه با در سهر و تریاق و دفع اکثر سوم خاره و بارده
 شرب و به و طبع و نه است حتی بیش که بدترین آنهاست و افیون نیز چنانچه ذکر کرده شده خصوصاً
 با چند دانه فلفل سیاه دیگر آنکه گفته اند شخصی ماری از ماری قتال بگزید مقدار نیم مثال آنرا

با شرب ساینده و بخورد و او را در بفرمان باری تم صحبت یافت و در دفع زهر عقرب حتی عقرب جاره
 که سمیت آن زیاده و قوی تر است و در تیل و جگر حیوانات زهر دار شرب مقدار دو دانگ آن با شرب نافع
 دیگر آنکه مجموع در دوا و اوجاع را به نشاند اگر در عضای ظاهره باشد با گلاب یا آب بنهائی یا دوسه دانگ
 فلفل سیاه ساینده طلا نمایند و اگر در باطنه باشد مقدار واکلی یا دو دانگ آنرا بسایند با قدری شرب
 یا آب گرم یا گلاب بحسب مزاج و بخورند و در وجه قولنج و در گرده و مسحه و سنگ کلیه و مناسبت و سحر
 باشد و تخم خیارین ساینده بپایند و نیز مجموع او را م بغمیه و صفراویه و دموی و سوداویه را سود دارد
 در تبها و آنها را تا در ابتدا داده باز که در اند و در انتها تحلیل دهد و اگر محتاج نضج باشد نضج دهد خصوصا
 او را م معاین چون بر غایب گشت بن زن چون با سر که بسایند طلا نمایند خصوصا آب کشته تازه
 جهت حاره آنها و خیارک را نیز تحلیل و در بنی آنکه به پزد و بکشد و بیخ نمت با و برسد و بعضی تحقیق
 و بعضی بصورت و خاصیت چنانچه ذکر یافت دیگر آنکه چون در ایام و با و طاعون هر که طاعون برورد
 با سر که بسایند و بر آن موضع طلا نمایند چون هندو تعالی از آن نجات یابد دیگر آنکه دل و جگر را بنیابت
 قوت دهد از جهت از دیا و حرارت غریزی تقویت قوی از و از چنانچه ذکر یافت دیگر آنکه طلا کردن آن
 با سر که در ابتدا بر خنجر بنیابت مفید بود و تحلیل دهد آنرا دیگر آنکه چون بر ریشهای خبیث و زخمهای کهنه
 قدری از آن را بکوبند و بپاشند گوشت مرده فاسد را زایل کند و تازه بر ویاند و حرمت را باصلاح
 آورد و دیگر آنکه چون با بعضی و غنهای مناسب و غن قسط و گل سرخ و سوسنجان و بابونه با گلاب
 یا عرق دارچینی ساینده بر وجه مفاصل مالند و قدری با گلاب ساینده بخورند بسیار مفید است دیگر
 آنکه کسی را که ضعف دل یا نقصان طبعش و افسردگی دل باشد خصوص از برودت باشد چون چند روز هر روز مقدار نیم
 درم از آنرا با گلاب یا شرب یا یکی از اشربه مناسبه مثل شربت گاوزبان و آب شیم و بادرنجبویه و مانینیا
 و عرقهای مناسب مثل عرق گاوزبان و گلاب و بادرنجبویه و امثال اینها بخورد دل او را بنیابت قوت
 دهد و تقریر بسیار آورد دیگر آنکه جهت تقویت باه و العاطه و بعضی نیز بنیابت مفید است خواه به تنهایی
 یا با دویه مناسبه دیگر با گلاب ساینده بخورند یا بحسب مزاج یا محلول ساخته و کاهی با شیر کاه تازه ووشیده
 یا شرب یا بعضی شربت های مقوی نیز مفید است و العاطه تمام آورد دیگر آنکه در ایام و با چنانچه ذکر کرد و شد
 در تریاق که تناول کردن آن منع غفوت و ضرر و با می کند و تقویت دل میدهد شرب این دو امفرد

جلد اول در بیان مزاج کیفیت و منافع جدوار

۱۰۲۴

نیز همان خاصیت آن مرکب دارد باز با دلی جهت آنکه با قوت تر یا قوت چندان گرم نیست و مولانا ناصر
الدین از نشانگران مولانا نجم الدین محمود بن الیاس شیرازی که یکی از شرح کلیات قانون است فرموده
که بر خاصیتی که در تریاق فاروق است درین پنجم نیز هست و هم او فرموده که مراد از مده بود هر حال
که کردیم مفید نفع داد و آخر الامور چند عدد و در آنرا اندک اندک بر روزگار صلایه میگردم و با جلاب که در
بعون الله تعالی آن در روز نعل شد اگر مقدار خوراک بقدر یک انگ باشد بهتر است دیگر آنکه شخصی سده بگر
بود و نزدیک بود که باستقانا بخانه چند روز جدوار را سائیده با سنگین میل نموده بگرش کشاده
شد و رنگ و لیث انبایت زرد شده بود باز بزرگ اصلی خود نمود و دیگر آنکه شخصی با قوه نشانه شده بود
و چهار روز بول و نهد بود قدری جدوار را سائید بر پشت زمار او طلائع نمود و چند قطره در اخیلا و چنانچه
ایمان دم بول او کشوده شد و هر کس بسیاری برآمد و از آن علت شفا یافت دیگر آنکه استقایی دارد که از
برودت کبد و ضعف آن باشد و از سده ما سار لیا که انگ اگر با سنگین ساده یا بزوری یا شربت
و بنار و شیره عنب الثعلب شیره تخم کاسنی بنوشند و چند روز بدان مداومت نمایند فائده تمام بخشد و دیگر
آنکه جهت سنگ کرده و نشانه در شیره عنب الثعلب یا خار خشک سائیده بنوشند و دیگر آنکه جهت جستن البول
با شیره تخم خیارین و تخم خربزه یا شیره خار خشک مفید است و دیگر آنکه قوی ریحی که سببش سردی و نفخ باشد
با بعضی مطبوخات مناسبه مثل مطبوخ سداب و پودنه و رازبانه و عنب الثعلب بنامیدن آن مفید است و دیگر
آنکه حمی ریح و سایر حمیات بلغمیه زنده را بعد از تنقیه بدن با جلاب گرم کرده یا شربت های مناسبه دیگر مداومت
کردن و دود انگ آن موافق است و اقل ایام مداومت هفت روز است و دیگر آنکه چون بر موضع درد دانه
بواسیر طلائع نمایند در دو موضع آنرا ساکن و درم آنرا تحلیل دهد و دیگر آنکه چون برای دشواری وضع حمل مقدار
دود انگ آنرا سائیده با آب عنب الثعلب یا آب حلیمه یا شیره خار خشک یا جلاب بخورد زن آسودن دهند و اندک
سائیده پاره شنبلیلی آنکود کرده بفرمانند که بخورد بر آورد وضع حمل آن باسانی گردد و دیگر آنکه چون زنی
را بدشواری وضع حمل شود و شقت بسیاری باورسد و ضعف او را عارض گردد و یا آنکه بچه مرده از شکم
روی بر آید و سمیت بدن او سرایت نماید و همچنین اکثر امراض وارده بعد ولادت را چون چند روز جدوار
مقدار سه چهار جبهه از آن با گلاب سائیده و مداومت بر آن نماید چون الله تعالی شفای یابد و اقل مدت
خودن آن هفت یوم است که تا سه روز هر روز صبح و شام و ایام دیگر صبح یا شام و دیگر آنکه خناق

جلد اول در بیان مزاج و کیفیت و منافع جد و اردو و توجو و زن جد و اخطائی

۱۵۲۷

بلغمی را طلا کردن آن مفید است و محلل او را هم بلغمی است دیگر آنکه در چشم بلغمی را بجانیدن آن در چشم باعث کمین
 در دو عالم است و صفراوی را طلا کردن آن بر شست چشم محلل او را هم بلغمی است و فرق میان در چشم
 بلغمی و صفراوی آن است که بلغمی را در دواکن نزد حمرت کمتر و در مزاج زیاده و صفراوی را در دواکن بیشتر
 و چکیدن آب بیشتر باشد و دیگر آنکه بلغمی سفید و برص را طلا کردن آن نافع بود و دیگر آنکه در دندان را ساکن
 گردانند چون مقدار سه آن را بزیر دندان بگیرند و با سائیده بردن آن طلا نمایند دیگر آنکه جمیع امراض
 بارده رطبه و ماخیمه و عصبانیه ساق و مادی را مثل صرم و سکه و فالج و لقوه و خدر و استرخا و عصبانیه
 اینها را سفید بود و شربا و طلا و خصوصا با کلاب یا بایلی از ادیان مناسبه و دماغ را قوت بخشد و تفریح آورد
 و اعانت طبیعت نماید بر دفع امراض از خود دیگر آنکه صرع صبا که ام الصبا نماند نافع بود چون مقدار
 نیم دانگ آنرا تا دانگی با شیر مضغه آن سائیده بخوراند و گفته اند که طفلی را چهارده روز از ام الصبا
 بود که یک زمان خالی بود جد و اردو را بشیر بود و سوده بود و دویم همان روز شفا یافت باران و توجو
 و حکایندی هند گویند که ما و مت بان مردم را فرجه کند را قلم گویند شاید مبر و المراجان بلغمی مراد باشند
 و بعد از تنقیه در اکثر امراض از همه نفع آن بیشتر است و گفته اند درین دو اصل و سبب منفعت است
 و آنچه به تجربه معلوم شده و استماع از استادان یافته و در کتب دیده اکتفا نموده شد و آن مضر
 و مضر و درین و یا بلغم اجهان و مضر و ایشان در موش جراحت و قرحه امعاست و مصلح آن بخور
 ساده و شیر تازه و سائیده این نافع و با بعضی از مبررات و مطفیات دیگر است بحسب
 مزاج و شخص و سن و نوع مرض و مقدار شربت آن از نیم دانگ تا چهار دانگ
 بحسب مزاج و شخص مرض مختلف است جهت اطفال از نیم دانگ تا
 یک دانگ و در بزرگ و سائر امراض دیگر دو دانگ و در تقویت باه تا نیم مثقال و در شفا تا چهار
 دانگ گفته اند و بدل آن در تنقیح و تریاقیت مدون آن را زرباد است و شاید در تریاقیت تریاق
 فاروق و باد زهر حیوانی بدل آن باشند و این اقرب بقیاس است از زرباد علی الاطلاق و چنانچه در کتب
 تاثیر آن بحقیقت صحت نیست بلکه بصورت نوعیه و بالخاصه است و قانون ترک فیون مجید و اردو و توجو
 ذکر یافت و توجو خوردن جد و اخطائی قلمی فرموده اند که از بنده فقیر آثم محمد ششم العلوی التتاج
 الی غفران ربه النفی است از برای تقویت باه و جمیع امراض بارده بلغمی و امراض عصب و دماغ و جمیع امراض

حادثه از مواد سمیه چون جدام و انگک و از برای اخرب فرمن ضعف معده فرمن مفصل با بر دو تعویض
اعضای بیسته مقرر نموده آن است که اول مرتبه تنقیه باید نمود در اول فصل سبب این طریق که در روز
این منصف را بنوشند صفت آن کاز زبان شایسته بسفایج فستقی غلب بسیار و نشان باد بخوبیه
افیتین از هر یک دو مثقال انجیر زرد ده دانه مویز منقی بیت دانه ادویه را سوا می افیتین خوانند
در آخر افیتین را در چای کتان بسته در آن انداخته یک جوش دیگر داده فرو آورند و این کسبه را
تا سه روز پس کسبه را مالیده فشرده دو کتند و ادویه را صاف نموده ترنجبین گلقد آقبالی در آن حل کرده
باز صافی نموده بنوشند و روز سوم بر اجزای مطبوخ مزبور سنابلی اصل السوس تخم کشوث از هر یک
و مثقال سی و نه چهارم است بلیله زرد پخت بلیله کابلی بلیله سیاه سنابلی از هر یک نیم مثقال غل یقون کشور
از هر یک یک انگ کوفته بخیچه بروغن بادام شیرین کیشقال حیرب نموده حب ساخته بورق لقره سته
در پیچیده وقت خواب فرو برند و از عقب آن آب نیم گرم یک پیاله بنوشند و طلوع صبح گاه و بیاض
بسفایج فستقی باد بخوبیه بسیار و نشان انجیر کل سرخ اصل السوسل سطون خود سل فیتین از هر یک
و مثقال سنابلی چهار مثقال عناب انجیر زرد از هر یک ده دانه مویز منقی بیت دانه مجمر
را سوا می افیتین خوانند صافی نموده افیتین را در آخر کتان بسته در آن انداخته یک جوش دیگر
داده فرو آورند و این کسبه را مالیده تا مطبوخ سرد شود پس کسبه را مالیده فشرده دو کتند
و ادویه را صافی نموده شیر خشک خراسانی گلقد آقبالی از هر یک ده مثقال ترنجبین غل یقون کشور
از هر یک پانزده مثقال داخل کرده بپالند و بپالند و روغن بادام شیرین کیشقال داخل کرده
بنوشند اگر بهین تنقیه بدن پاک شد بهتر و الا یک مرتبه دیگر تکرار نمایند پس سه روز هر روز بلیله مزبور
بکباب بسته تناول نمایند و بعد از آن تخم فرخ خشک کیشقال گلاب ده مثقال نبات سفید پنج مثقال
سبب روز این حب را فرو برند صفت آن جد و اخطائی کیدرم و یک انگک بهین سرخ بهین سفید زرد
در پنج عقربی خولجان از هر یک نیم مثقال نیک انگک نیک شتر اعوابی و ورق لقره و ورق طلا و
ناسفته فادر معدنی خطائی از هر یک یک انگ کوفته بخیچه بشیره نبات سفید بقوام آورده سته
حبوب سازند و هفت حصه نموده هر روز یک حصه با گلاب ده مثقال فرو برند و غذا چهار ساعت از
دور گزاشته نخورد آب بنخورد و آخر روز تخم بالنگو کیشقال گلاب ده مثقال نبات سفید پنج مثقال

جلد اول طریق خوردن جلد و اخطا و فصل در بیان جمعی که اصل و عمود آنها جلد است

۱۰۲۹

بنوشند و شب پلا و گوشت مرغ جوان یا گوشت بره بخورند و یک هفته بعد از خوردن این جمیع است
و پیوسته ترشها و غذای غلیظ و اعراض نفسانیه بریز نمایند طریق دیگر بکیر جلد و اخطای مجرب
یکدرم و تله حصه نمایند و هر روز یک حصه را با گلاب سوده صباخته صبح ناشتا فرو برند و از عصب
آن شربتی از نبات و عرق گاوزبان و عرق بید مشک بنوشند و بعد از سه ساعت بخواب
گوشت جوان مرغ با دو دیجاره مانند و از چینی زعفران تناول نمایند یا قهقهه شور یا بخورند قلیله یا
نیز خوب است و از حموضات و لبنیات اجتناب کنند و اگر پیش از خوردن آن چند روزی
خوردن نان و اغذیه غلیظ بریزند اولی و فائده این را بسیار نوشته اند **فصل در بیان**
جموعی که اصل و عمود در آنها جلد و ارس است و نیز در آنها قدری افیون از برای حفظ
ترکیب داخل است و اصل و عمود در آنها جلد و ارس است بخلاف جموع جلد و ارس که در باب افیون
ذکر نموده شد که اصل و عمود در آنها افیون است و جلد و ارس برای اصلاح افیون داخل است
حاصل و ارس با مومیایی که اوجاع بدن را دفع کند و تقویت بدن قوتها نماید و نشاط آورد
و مقوی عضلانی نماید و معده را نهایت نافع است صنعت آن جلد و اخطای نقش از نموده در پنج
عقرب و از چینی عود بلسان قر فلفل طباشیر سفید مومیایی و از بگردی از بریک و درم بسیار
مصططه عود بنده ای افیون گانزدنی بنزد البیج سفید از بریک یک درم مشک کیم نیم درم جز را
کوفته بخیچه بگلای سرشته خوب سازند هر چه بقدر نخودی شربتی از یک حب تا دو حب و اگر غلبه
اشهوب و مرورید یا سفته و کپری شمع از بریک یکدرم داخل نمایند می گردد قوی حب و ارس
دیگر سرفه و اوجاع صدر را نافع باشد و دل و مانع و جمیع عضله را قوی گرداند و نشاط و فرح
و بخود قوی آورد و طعام بضم کند و سرعت انزال و سلس البول و لیث طبع و زکام و نزله بار دارد و
گرداند صنعت آن جلد و اخطای از نموده هفت مثقال زعفران تخم کرفس در پنج عقرب از بریک مثقال
و نیم فلفل زرنبا و مصططه عود قناری سیل طبیب قاقله کبار و از فلفل قر فلفل خیر بو اصم عربی خجانه
و از چینی عاقر قرحا افیون از بریک کیشقال و نیم فریون نیم مثقال کوفته بخیچه بگلای خوب سازند هر چه
بقدر نخودی هر صبح دو عدد و شام دو عدد با گلاب فرو برند و اگر نزله باشد با عرق گاوزبان و از
حموضات بریز نمایند جلد و ارس دیگر فاو زهر و مومیایی که از آن قوی است صنعت آن جلد و ارس

خطای مجرب و دو متقال فاوز هر جوانی یکد انگب غبر اشهب مویانی دارا بجدی مشک ترکی خا اطل بر
یک متقال عود قاری خام دار چینی قر نفل خیر بوا گل سرخ منزع الا قاع شقاق مصری معر کوفی اریا
از بر یکد و متقال صندل سرخ مروارید ناسفته دار فلفل همین سرخ از بر یکد و متقال زربا و همین سفید
سندل الطیب خصیه الثعلب مصری از بر یکد و متقال صمغ عربی یکد انگب نیم قرص افنی تخم خرده متقشر تخم شمشاد
از بر یکد و متقال زعفران هفت متقال فیون سه متقال پوست تخم مرغ مکلس یک متقال کوفته بخته بجلاب
مقوم سرشته خوب سازند هر صی بقدر نخودی بورق نقره پیچیده نگاه دارند شربتی و حب
حب جد وار نواب تقرب خان که بخت نواب اشرف خان ترکی بنموده و نسخه آنرا نواب مغزی
الیه اوده بودند صنعت آن جد وار خطای مجرب دار چینی بسیار فلفل سفید افیمون خصیه الثعلب الزبیر
زعفران از بر یکد و متقال صندل سفید مصطلک اسارون شامی عود قاری خام کثیر افیون مشک
خالص غبر شهب از بر یکد یک متقال اجزرا کوفته بخته بجلاب سرشته خوب سازند هر صی بقدر نخودی
بورق طلا پیچیده نگاه دارند شربتی یک کپ و حب حب جد وار حکم جلا لا از اولاد حکم ابوالکرات
اصدانی حکیم صرم شاه سیلان صغوی صنعت آن عود قاری خام مصطلک رومی همین سرخ همین سفید
پوست زرد الیچ قاقله صغار قاقله کبار صندل سفید بجلاب سوده گل گاوزبان مروارید ناسفته
مس فاوز هر معدنی که بای شیمی با قوت رمانی غبر شهب طباشیر سفید صمغ عربی بندر البیج سفید از بر یکد
یک متقال فیون گازرونی دو متقال جد وار خطای مجرب سه متقال زعفران نیم متقال ورق طلا و
نقره از بر یکد و عدد بدستور مقرر خوب سازند هر صی بقدر نخودی شربتی و حب حب جد وار
دیگر که در تقویت باه و مساک منی بی تطهیر است و منافع بسیار دارد صنعت آن جد وار خطای مجرب
افیون زعفران از بر یکد نیم متقال قر نفل با در بنجوبه کباب چینی فلفل دار فلفل از بر یکد سه درم عود
هندی چهار درم قرفه الطیب دو درم مشک کی مصطلک رومی از بر یکد یک متقال با بونه مروارید
ناسفته از بر یکد یک درم کوفته بخته بجلاب سکری یا بشیره نبات مقوم سرشته خوب سازند حب
جد وار له غفر الله له و لوالده ولی بحق محمد صلی الله و آله و اصحابه صنعت آن جو بوا پنج عدد میان آنها را
خالی کرده افیون گازرونی یک متقال فندک کرده در آن جو را بگذارند و جوز را را بجمه گرفته در
روغن گاو بریان نمایند بحدیکه خمیر قریب بسوختن گردد و خمیر را از آنها جدا کرده جد وار خطای مجرب

بهمن سید بهمن سرخ شقاق مصری خصیة الثلب مصری از هر یک چهار مثقال عود قماری غرقی خام زنباد
 درونج عقری کباب چینی گل گاوزبان زعفران لسان العصاره اسارون سیاه سنبیل الطیب حب صطکی
 و نقل غنچه گل سرخ منسوج الافاع ایسا فلفل سیاه وانه خربوا قافله کبار زرب بادیه بنحو لجان شحم بون
 مغرب سینه داچینی مغرب الزلم مغرب جلیقه مغرب جلیقه مغرب جلیقه مغرب جلیقه مغرب جلیقه مغرب جلیقه
 اعرابی کثیر اصمغ عربی از هر یک یک مثقال شحم خشکی شحم مغرب جلیقه شحم خرفه مغرب جلیقه شحم خشکی
 مشک ترکی ورق طلا و ورق نقره مخلوین از هر یک نیم مثقال نبات سفید بخت مثقال سبتور مغرب جلیقه سبتور
 حبی بقدر نخودی شربتی از دوحب تا چهار حب و اگر در مزاج برودت غالب شد حب سبتور شحم خرفه قرطبی
 بوزن آن داخل کنند حب و اگر از ترکیب متاخرین است مقوی عضای بنیه و باه و مولد منی
 و مغلف آن و باعث حصول ولد است باذن الله تعالی صنعت آن جدوار خطائی محجب و دودرم مردار
 تا سفته که باقی شمع بسد زنباد صمغ عربی طباشیر عود غرقی خام قرطبی الطیب جوز بوا سیاه قافله
 کبار ریون چینی بهمن سرخ بهمن سید بادیه بنحو زعفران شحم انجبه شحم شحم حریل شحم خشکی شحم
 سیاه غیر شحم مشک خالص از هر یک نیم مثقال و در نسخه دیگر وزن مشک ربع مثقال است یا قوت
 رمانی لعل بدخشانی از هر یک ربع مثقال و ورق نقره و ورق طلا مخلوین از هر یک ربع مثقال جلیقه مغرب
 سکه خشک ز خصیة الثلب مصری کش خربانج شیبی لسان العصاره افیون مصری خالص از هر یک
 مثقال و در نسخه دیگر بوزن آن شقاق مصری نیم مثقال از هر یک نیم مثقال داخل است و در نسخه دیگر افیون
 داخل نیست اجزا گرفته بخت با گلابی که در آن صمغ عربی ربع مثقال و نبات دو مثقال خسیانیده باشند
 شربت حب سازند هر حبی بقدر غلظت و تخودی بورق طلا و نقره چیده و رسایه خشک یا شربتی از
 یک حب تا سه حب از بزرگ و کوچک تا پنج حب حب جدوار منقول از حکیم مسیح به قوی و اعضا
 ریه از دل و دماغ و کبد و سایر اعضا و عصاب باه و قوت بخشد و ریاح غلیظه را دفع کند و سعال
 و قی الدم و اوجاع فقر و مفاصل و بواسیر و فالج و لقوه و سکه و صرع و زلزله و شقیقه و استرخانی زبان
 و در چشم و عت انزال و قوبا و قروح الحار و سودمند بود و قروح و سرد و آورد و شستهای طعام
 و بهمن یاری کند و سیاهی اموی را محو قوت نماید و قروح زهر جانوران کزنده نماید و زنگ را سرخ کرد و
 و قوی بکشد و بول براند و سنگ کرده و مثانه بریزد و روشنی چشم بپذیرد و دلو انگلی و سودا را دفع

و در وقت آن از حبیب مرض مذکور و علل ملغی و سوداوی اینی بنجند و پیش از طعام بعد از طعام
خورد و صفت آن جدوار خطائی مجرب زعفران رسن نقل از رقی کباب چینی بهمن سرخ بهمن سفید چوب
انیمون تخم سداب تخم گزنه ورق گل سرخ زنجبیل از هر یک یک مثقال صیقلی که چهار باشد و از غلغل
و و مثقال و یک لیج زرنبا دهفت است امد مقشر شقال مصری از هر یک شش باشد اسارون و از غلغل
با و بنجویه افیون اعلی خالص از هر یک پنج باشد بزرالنج سفید عاقر قرحا تخم کرفس و قاری غرق خام
صمغ عربی قر نقل خونیان حصیه اقلاب مصری بسیار غلغل کا و زبان چالاس سعد کوفی مغر تخم خیارین مغر
با دام مقشر مایه مقفوز اگر نباشد بدل آن بیک یا بی یا هر دو اسپند سفید و زرنبا سفید تخم بلبلون و روج
عقرب از هر یک یک گرم صیقلی که سه باشد سنبل الطیب فاکله که با ر فریون ریون چینی به صطلکی و و
سیلخه شیطنج بندی زرنبا و در صرح گل نلیو فرمایه شتر اوبی نخود الوندی غیر شیب از هر یک نیم
مثقال صیقلی بسد و ال نبات مشک خالص لعل بخشی با قوت رانی از هر یک یک باشد خندبیه زرنبا
ورق طلا و ورق انقره مخلوین بقدر کفاف او ویه کوفته بنجیه با گلاب سخته خوب سازند هر چه بقدر
نخودی در ورق طلا و انقره پیچیده در سایه خشک نمایند شربت یک حب را به حب جدوار
دیگر صفت آن جدوار خطائی مجرب نیم مثقال غیر شیب با و در روج عقرب صندل سفید و زرنبا
زعفران ورق طلا از هر یک یک مثقال ورق انقره گل کا و زبان از هر یک دو مثقال با قوت رانی نقل
بخشانی مشک بتی خالص عود و سدر غرق خام صمغ عربی افیون خالص از هر یک نیم مثقال او ویه کوفته
بنجیه با گلاب سخته خوب سازند حب جدوار دیگر صفت آن جدوار مجرب زرنبا و اینی تخم
کرفس و قاری غرق خام از هر یک ثلث در همی بزرالنج دو ثلث در هم او ویه کوفته بنجیه صمغ عربی را
در گلاب حل کرده بان بپزند و حب سازند هر چه بقدر نخودی بوسق طلا و انقره پیچیده در سایه
خشک نمایند شربت یک حب تا سه حب این حب فالج و امراض بارده را نافع است و مساک آورد
حب جدوار دیگر صفت آن جدوار خطائی مجرب بزرالنج زعفران از هر یک نیم مثقال سنبل
الطیب پوست بقیه مکمل اسارون از هر یک نیم مثقال افیون عاقر قرحا غیر شیب صطلکی سیلخه کوفته
بیرون لیس از هر یک یک مثقال زرنبا در روج عقرب عود و اینی از هر یک یک مثقال و روج مثقالی با
مشک خالص فلفل سیاه از هر یک ثلث مثقال او ویه کوفته بنجیه لعل بپزند و حب سازند حب جدوار

مختصر صفت آن جد و اخطائی مجرب غیر شهباز هر یک کیمشقال مصطلکی زعفران افیون از هر یک ششقال
 و اگر افیون را کیمشقال کنند و بری غیر معتادین با افیون نیم شقال کنند بهتر است مشک نیم شقال افیون را در
 گلاب حل کرده صاف نمایند و در اقیاب گذارند تا غلیظ گردد و او به کوفته بخیته بآن سرشته محبوب سازند
 حبس واد دیگر صفت آن جد واد مجرب با افیون خالص علی عود غرقه خضیه الثعلب مصری از هر یک یکدرم
 غیر شهباز یکدرم و دو ثلث درم و روغن مشک خالص قرنفل و رقی کل سرخ زرباز هر یک ثلث درم
 فلفل سنبل الطیب جوز بوطا شیر قره قافله صفار بسیار از هر یک دو ثلث درم و رقی نقره و رقی طلا
 بقدر کفاف او به کوفته بخیته با گلاب سرشته محبوب سازند شربتی از یک حبس تا سه حبس جد واد
 دیگر نافع از برای امراض سوداویه صفت آن جد و اخطائی مجرب غیر شهباز مرور یا مسفته شخم خرقه
 گل گاوزبان تخم فرخ جنگ صندل سفید شیر خشک متشربط شیر سفید از هر یک کیمشقال افیون یکدرم
 زعفران نیم شقال اجور و منسول چهار دانگ کوفته بخیته با گلاب سرشته محبوب سازند بر جی بقدر نخودی
 شربتی و حبس فصل در ذکر حبس جد واری که اصل و عمود در آنها جد واد است و فواید
 و اصل نیست حبس جد واد از متاخرین در تقویت باه و با ضم و ضعف دل و معده نهایت نافع
 صفت آن جد و اخطائی مجرب مرور یا مسفته و اصل فلفل تخم بادرنجبویه از هر یک کیمشقال شخم فرخ جنگ
 عود قاری قرنفل کبابه چینی قره الطیب فلفل از هر یک دو شقال خضیه الثعلب مصری سه شقال زعفران
 نیم شقال او به کوفته بخیته قد سفید است و دو شقال بقوام آورده او به بدان سرشته محبوب سازند
 بر جی بقدر نخودی بوزق طلا و نقره از هر یک سی عدد و پیچیده نگاهدارند شربتی نیم شقال حبس
 جد واد دیگر از متاخرین بهی و با ضم و معقوی بدن است و نافع از برای سهموم صفت آن جد و اخطائی
 مجرب عود قاری خام صندل سفید زرباد زعفران قرنفل صمغ عربی فلفل در روغن عقری و اچینی از هر یک
 دو شقال مصطلکی با قره قاسم مشک بتی از هر یک نیم شقال کوفته بخیته بشیره نبات سرشته محبوب سازند
 حبس جد واد منقول از بیاض حکیم محمد بن بختامصری الیه بدن را قوت دهد و حافظ صحت مقود
 اعضای ریه و معده و دافع الام و امراض بارده است صفت آن جد و اخطائی مجرب صندل سفید گلاب
 سوده زرباد و اچینی در روغن عقری صمغ عربی از هر یک کیمشقال عود قاری خام کیمشقال و نیم مصطلکی
 زعفران عاقر قرحا از هر یک نیم شقال قرنفل فلفل سیاه شک ترکی از هر یک دو شقال کوفته بخیته بشیره نبات

سفید سرشته جنوب سازند هر چه بقدر نخودی شترتی یکد انگ حب جدوار اطباء می نه گفته اند که حافظ
قوی دارو است چون هر سال چند روز بآن مداومت نمایند بطبعی میرساند صنعت آن جدوار خطائی
موجب شکر کند و از چینی قفل دار قفل کند و طلق مکمل فولاد مکمل از هر یک سه مثقال دانه میل بود و قفل نیم
زعفران حکم بر سقوطی زرد از هر یک دو مثقال سعد کوفی سنبل الطیب عود قاری خام عاریقون هشت سفید
از هر یک چهار مثقال فادر حیوانی قرقطی نانی یک مثقال مصطکی پنج مثقال فنج حب مکمل و انگ طلق مکمل و
فولاد مکمل و فنج حب مکمل در روغن کاه و بچوشانند و باقی ادویه را کوفته نیمه بونج و لعسل مصغی بقوام آورند
شترتی جنوب سازند هر چه بقدر نخودی بوزق طلا و نقره پیچیده نگاه دارند شترتی در حب حب
جدوار فادر هر میو میانی حکیم محمد باقر موسوی منقول از خط نواده مغزی الیه میرزا عبدالباقی موده
اند و بیان حب صفر و مقوی قلب و حافظ صحت که ترکیب باطل آن یکستار می نیمه بواسطه باطنی
این حقیر تقدیر می نماید آن مهر اس طبع این فقره صورت بسته امید که در نظر یک جهان این دو دمان
ولایت نشان مورد تحسین و در مذاق طبع صوفیان استخوان خنجر و شاه نشان شیرین آید صنعت آن جدوار خطائی
موجب هفت مثقال فادر هر محلی سه مثقال مروارید ناسفته دو مثقال باقوت رمانی عطر شهاب از هر یک یک مثقال
زعفران میو میانی و از ابجدی از هر یک نیم مثقال میو میانی را در روغن بنفشه با دام بار و عن مغز نیمه مدبر در
بنفشه گذاشته باقی ادویه را سوای جواهر و فادر هر کوفته نیمه جواهر و فادر هر را با عاب بر قطن ناکه در آن
صمغ عربی و کثیر اصل کرده باشند صلایه نموده بعد از آن ادویه را بان سخته در باون سنگی بسته بالند
بعد از آن جها سازند هر چه بقدر نخودی بوزق طلا پیچیده با ورق نقره در سایه خشک کرده نگاه دارند
شترتی چهار قیر اط حب جدوار از حکیم عابد الدین محمود منقول از خط میرزا محمد باقر ولد حکیم منور
الیه صنعت آن جدوار خطائی موجب پنج مثقال عطر شهاب یک مثقال مشک نیم مثقال زرد باد و روغن عطر
صندل سفید مروارید ناسفته زعفران و ورق طلا از هر یک مثقال باقوت رمانی اصل بخشنی صمغ عربی
عود قاری خام از هر یک نیم مثقال ورق نقره گل گاوزبان از هر یک دو مثقال و یکد انگ حب جدوار
حب سازند شترتی چهار قیر اط حب جدوار دیگر صنعت آن جدوار خطائی موجب پنج مثقال
فادر حیوانی قرقطی نانی عود قاری حجاز حبید ستر جوز ابو الباسه و از چینی دانه میل بود و ورق طلا
محلول و ورق نقره محلول از هر یک یکد انگ کوفته نیمه بگلاد سرشته جنوب سازند هر چه بقدر نخودی

شترتی از سبب تابفت حب حرب جد وار صغیر جد وار خطائی بحرب مروارید ناسفته از هر یک دو جزو نبات
 سه جزو بالغاب بهدانه سرشته حبوب سازند شترتی بنیدرم حب حرب جد وار که در تقویت قلب دماغ
 و جمیع اعضای تنیه و دفع رطوبات دماغی و در معده و برودت دماغ و معده نفخ تمام دارد و صنعت
 آن جد وار خطائی بحرب عود غنی خام مصطکی رومی از هر یک پنج درم و از حبیبی کل گاو زبان و زبان
 زعفران پوست زرد و استرج از هر یک شش درم در پنج اسطوخودوس قاقله کبار قاقله صغیر
 دار فلفل یونجه چینی عاقر قرص سنبلیطیب دواله زرباد و ج ترکی مشک خالص عنبر شهاب از هر یک
 و نیم درم اجزا کوفته بخته با گلاب سرشته حبوب سازند هر حبیبی بقدر فلفلی و بوق طلاء و نقره پیچیده شود
 خشک نمایند شترتی یک حب تاسه حب پنج حب حببت و مزاج حب حرب جد وار دیگر که بهی و باطخام
 و متوی بدن است صنعت آن جد وار خطائی مقشر بحرب عود قماری خام صندل سفید زرباد و قرقفل صغیر
 عربی در پنج عقربی فلفل سیاه از هر یک هر دو مثقال مصطکی زعفران از هر یک یک مثقال کوفته بخته
 با گلاب سرشته حبوب سازند شترتی از یکد انگ تا دو دانگ حب حرب جد وار دیگر نهایت متقوی باه است
 و در اساک منی بی نظیر است صنعت آن جد وار خطائی بهمن سفید بهمن سرخ زعفران صندل سفید مروارید
 ناسفته از هر یک پنج مثقال باد زهر حیوانی بحرب یکد انگ عنبر شهاب مشک بتی از هر یک نیم مثقال صغیر
 عربی یکد انگ و نیم عود قماری قرقفل فلفل دار فلفل غنچه کل سرخ سحر کوفی از هر یک دو مثقال قرص صغیر
 تخم ششخا شخضیه الشعل مصری از هر یک ده مثقال زرباد و از حبیبی ایر ساقاقل مصر سنبلیطیب
 از هر یک سه مثقال تخم خرفه مقشر پوست تخم مرغ مکمل از هر یک یک مثقال اجزا کوفته بخته بخته
 نبات سفید بقوام آورده سرشته بهوبها سازند هر حبیبی بقدر نخودی و رسایه خشک نمایند شترتی پنج جزو
 حب حرب جد وار دیگر اساک منی کند و سعت انزال منی را دور گرداند و تقویت باه کند و پشت را قوی
 گرداند و ضیق النفس نافع بود و بواسیر باد می خون را سود دارد و تپهای کهنه و سرفه و سبل را مفید است
 صنعت آن ملک البطم مصطکی رومی از هر یک یک درم قرقفل سه درم مشک بتی یکد انگ و نیم جد وار خطائی
 بحرب دو دانگ زعفران یک درم اجزا از نرم ساییده با اندک شیر نبات با گلاب بقوام آورده سرشته
 حبوب سازند هر حبیبی بقدر نخودی بوق طلاء و نقره پیچیده در سایه خشک کرده نگاه دارند شترتی نیم
 حب حرب جد وار تالیف حکیم محمد بن حکیم باشی شاه جنت مکان شاه عباس صفوی موسوی متقوی

هیچ اعصار نیست و معقوی باه است و نشاط آورد و موجب است صفت آن جد و اخطائی موجب نمودندی
 قافله سنبل الطیب و ارجینی اسان العصاره قریفل بهمن سرخ نایه شتر اسرابی از هر یک سه مثقال زرباد و دویم
 عقربی صندل سفید مروارید ناسفته لعل بدخشی خود و بلسان طفل سفید زنجبیل ربوید چینی بادریجی سیاه
 هندی بیاسه جوئیجان کباب چینی خود الصلیب نیران تووری گل سرخ منقوع الاقاع تخم قریفل
 دو قوقا قریح از هر یک دو مثقال گل گوزبان خصیه الثعلب مصری مصطکی رومی طباشیر سفید
 پوست زرد دانه سکه صید از هر یک پنج مثقال صمغ عربی هفت مثقال عنبر شهب مشک بتی از هر یک
 یک مثقال بهمن سفید هفت مثقال نبات سفید بیست مثقال اجزاء کوفته بخته بگلایه شسته حبوب ساز
 و بوق طلا و فقره از هر یک یک مثقال به حیدره در سایه خشک نمایند و باید که حبوب هر یک بقدر خود
 باشد شتر بتی از پنج حب تا هفت حب با عوق جزر بمقدار یک اوقیه فرو برند حب جد و اردگیر
 آن جد و اخطائی از موده فلفل سفید طفل سیاه و ورق گل سرخ سنبل الطیب از هر یک پنج درم
 کبرای شمع مروارید ناسفته یا قوت ربانی تخم کرخس سافج هندی حب لبان سیاه خود و بلسان
 زنجبیل و ارجینی کباب چینی زرد و مدحج اسار و ک شامی زرد خود و هندی خام عرقی پوست بیژن
 پسته صمغ عربی و فلفل عقرب بانی البشیر سبز از هر یک سه درم زعفران ناخواه جوز بوا بسا
 حب الزلم شقار مصری خصیه الثعلب مصری از هر یک شش درم عاقر قرحا درونج عقرب مرکی صافی
 از هر یک چهار درم زرد زنج سفید زرباد از هر یک دو درم عنبر شهب درم ورق طلا پنجاه عدد و ورق
 فقره یکصد عدد و دو پیله از انچه کوفتنی است کوفته بخته و انچه صلا یگردنی است با گلایه بیست مثقال صلا
 کرده و انچه حل کردنی است حل کرده مجموع رب و عنغن مغز لیمو چرب نموده حبوب سازند هر حبی بوزن
 شش درم شتر بتی از چهار حب تا شش حب حب جد و اردگیر بجهت تقویت باه و قوت واضمه و
 دل و سده صنعت آن جد و اخطائی از موده مروارید ناسفته و فلفل از هر یک مثقال فلفل قره الطیب
 خود و قاری خام قریفل کباب چینی از هر یک دو مثقال خصیه الثعلب مصری شقار مصری تخم بالنگ از هر
 یک سه مثقال زعفران نیم مثقال کوفته بخته بگلایه سگری کشته حبوب سازند هر حبی بقدر خود شتر
 نیم مثقال حب جد و اردگیر که معقوی سده و باه و قلب است واضمه قوت و بد و خفقان بار در
 زائل کند و در تقویت باه بی نظیر است صفت آن جد و اخطائی موجب مروارید ناسفته و فلفل

شمعی از هر یک یک مثقال فلفل نیم تخم خولجان قره الطیب همین سفید عود قاری خام قرص
 کباب چینی از هر یک ده مثقال حصیه الثعلب مصری شقاق مصری تخم بالنگوان از هر یک سه مثقال زعفران
 نیم مثقال اجزاء کوفته بنجته بجلاب سگری مقوم سرشته حبوب سازند و بورق طلا بچیده نگا بارند و
 نیم مثقال و این حب جد وار با نسیج قبل یک است باز که تفاوتی در حب جد وار دیگر صفت آن با و زهره
 مجرب یکدک عینر اشهد شک ترکی از هر یک نیم مثقال صمغ عربی یکدک و نیم عود قاری قرص فلفل نیم
 گل سرخ سحر کوفنی از هر یک ده مثقال صندل سفید مر وارید با سفید جد وار خطائی همین سرخ همین سفید
 زعفران از هر یک پنج مثقال قرص فلفل تخم خشخاش حصیه الثعلب مصری از هر یک ده مثقال زردباد
 واری چینی ایس شقاق مصری نبل الطیب از هر یک سه مثقال تخم خرفه مقشر پوست تخم مرغ مکمل از هر
 یک یک مثقال اجزاء کوفته بنجته شیره نبات سفید مقوم سرشته حبوب سازند و بورق طلا بچیده
 شربت بنج حب جد وار که مقوی قلب و باغ و کبد است و باه بر انگیزد و معده را موافق باشد
 و پشت و کمر را قوت دهد و نشاط آورد و صفت آن شسته صندل الطیب صندل سرخ صندل سفید حب الکسر
 لاجورد مغسول شمشاد مغسول سافور هندی تخم ریحان تخم خشخاش کشتنر خشک مقشر پوست بلبله
 کابلی بلبله سیاه پوست بلبله زرد پوست بلبله آمله منقح اسطوخودوس از هر یک سه مثقال جد وار خطا
 بنفش مجرب سه مثقال و نیم مر وارید با سفید بسند که بای شیمی شیب سبز عینر اشهد ابی نیم مقوم زرد و
 زنجبیل سفید طبا سفید لادن فلفل از هر یک و مثقال پوست زرد استرج گل سرخ تخم خرفه مقشر
 مقربا دام شیرین مقشر مغز جلفوز مقرب حب الزم مترابیل مقشر مصطلک از هر یک پنج مثقال گل خنوم
 کافور قیصومی ورق نقره شک کی از هر یک یک مثقال تووری زرد تووری گلگون از هر یک و مثقال
 و نیم ورق طلا نیم مثقال ادویه را آنچه صلاحیه کردنی است با گلاب بر سنگ سماق صلاحیه کرده و آنچه کوفتن
 است کوفته بنجته و آنچه حل کردنی است حل کرده بر وغن طبعان چرب نموده با آب پوست کونار سرشته
 حبوب سازند و شربت بکیرم و اگر خواسته باشند اجزاء ابعسل مصفی سه وزن ادویه سرشته همچون سازند
 شربت از آن یک مثقال است حب جد وار حکیم ارشد قتی مقبول از خط اول ارشد مغزی الیه میرزا ابی صفت
 آن و حب مکلس جد وار خطائی فاد زهر معدنی خطائی اعلی از هر یک یک مثقال جوز بوا مصطلک رومی
 زعفران از هر یک چهار دانگ اچینی چهار مثقال قرص فلفل نیم مثقال صمغ عربی دو دانگ کثیر یک دانگ علی الزم

جلد اول نسخ دین جدوار و مرهم جدوار

۱۰۳۸

چهارم از هر چه بقدر نخودی چون یک حب این حب در خمی ربع پیش از وقت نوبت به نیم ساعت با آب
فرو برند ناف است حب جدوار حکیم سلیمان باه را قوت و به صفت آن جدار خطائی مجرب مایه شسته
اعرابی قرص افغنی خضیه الثعلب مصری زعفران از هر یک سه درم غنیمت شرب صطکی رومی مشک خالص
خروس کبوتر سه کوفی از هر یک یک درم کافور جووانه نیم درم اجزا کوفته بخیته بکلاب برشته سجنوب سازند
هر چه بقدر نخودی بوق طلا و نقره پیچیده خشک نمایند شربت از یک حب تا حب و هن جدوار
جهت رفع اوجاع مفصل و اوجاع و رک عرق النسا و نفوس التیام جروح و ترخا و قطور امضیه
صفت آن بکیر نه جدوار خطائی مجرب را و جو کوب نمود یک شهاب زرد آب باران یا خمر عینی نجیبانند
پس بالتش ملایم طبع دهند تا تمام قوت اندر شراب آید پس کیو مالیده صاف کرده با هم وزن آن آب
صافی روغن کنجد تازه یا روغن زیتون یا روغن وردا حمر بالتش ملایم طبع دهند تا روغن بماند و نشود و
بکار برند مرهم جدوار از صفت حکیم علی کیلانی شایع قانون گفته که این مرهم نیز عدیل ماست و دین و دیوار
است در کثرت فوائد بلکه از آن زیاده و نمی رسد باین در منافعی برای التیام جراحات و اندام آلوده و آبی
نه مرهمی صفت آن جدوار خطائی خوب مجرب که بیش نباشد که شقال زرد چوبه دیوار اصل السوسر
سین و آفر برگ مناشک دو و مجتمع برستوف و کاکین محصان و نخود بریزان نه و کاکین زرد گران
و گس گران و قلعی گران و غیره از هر یک یک اوقیه پوست درخت میلمان برگ درخت نیم تازه سبز
به جو به از هر یک دو اوقیه قه نصف اوقیه چوبها و چوبها را نیم کوفته و بر روی سنگ صلایه نرم بسایند
تا مضمحل گردد و با سارا و دیه سوای قه در دو نیم من آب بالتش ملایم بپوشانند تا به ثلث رسد پس آب
صافی آنرا بکفجه که بسیار سوراخ آن ریزه و تنگ باشد بگیرند و از پشت همان کفجه در یک کفجه بشارند و
الثقال آنرا تا آنچه در آن مانیت است برآید پس آن مانیت را گرفته الثقال را دور نمایند و بریزند بر
روغن کنجد تازه خالص مسیت اوقیه و بالتش ملایم بپوشانند تا آنکه قریب تنگ شدن آب گردد پس
صاف نمایند و الثقال را فشرده دور نمایند و قه را با اندکی از آن روغن حل نموده صاف نمایند و بادو
اوقیه موم زرد و باقی روغن بریزند و بالتش ملایم طبع نمایند تا بقوام مرهم آید و احتیاط نمایند که نشود
و عند الحاجة استعمال نمایند و نوشته که اگر در بعضی بلاد برگ درخت نیم یا پو هست درخت میلمان یا جدوار
خالی ممتنع یافت نشود و باکی نیست بخیف آن لیکن تمام اجزا بهتر و اولی است مرهم جدوار و دیگر قروح

خیره و نامصور و زخم انگشک و زخمهای کهنه را نافع و موجب است صنعت آن جد و اخطائی موجب یک
 مثقال موجودی قند پوست درخت مغیلا در برگ جنادر سیاه خشک که ده از هر یک نوزده مثقال بر یک نیم
 در سیاه خشک که ده سوم نوزده غیر مستعمل از هر یک سنی هفت مثقال و نیم روغن کنجد سفید بنفشه و روغن
 اجزاء را مساوی جد و آردسته بر اثر مثقال آب بچوشانند تا به ثلث رسد که بر اثر مثقال باشد مالیده صفت
 نموده بعد از آن موم و قند و روغن را داخل کرده با آتش ملایم بچوشانند که آب رفته روغن بماند چنانچه
 را نرم سوده داخل کرده در آون بسته ببالند تا یکسان مانند مرهم شود و در ظرف چینی نگاه دارند و غده
 الحاحیت بکار برند **فصل در ذکر نسخ معاجین جدواری این معجون را موسی بن میمون**
 از خط شیخ رئیس نقل کرده و قلمی نموده که خواص این معجون را شیخ چنین نوشته که به نهایت مقوی
 باده است و دافع جمیع سموم و باضمه را قوی گرداند و اعضا بباطنه را تمام علی العموم قوت و خصوص
 دل را دفع بلغم کند و مانع صعود اجزای بد مانع است و تقویت جمیع اعضا و خواص هر باطن کند و در
 زایل گرداند و تقریب آورد و نفس را قوی گرداند و حافظ صحت است و مانع بسیاری از امراض است
 و فوائد این معجون را بسیار نوشته و ما مختصر کردیم صنعت آن جد و اخطائی موجب قسط تلخ غنچه گل
 نسخ منزه الاقحاع پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله از هر یک یک اوقیه آمله منقی دو
 اوقیه پوست زرد آتج اسطوخودوس کا و زبان از هر یک یک اوقیه لسان الحصار فیثقال مصری تخم
 بلبلون تخم خربزه تخم خربزه بهمن نسخ بهمن سفید انیسون مصطکی عود دلبسان باقش از هر یک نیم اوقیه
 چینی قر قفل دار چینی از هر یک ربع اوقیه کوفته بخت بر روغن بادام شیرین و روغن مغر پسته مکرر خوب
 نموده با عسل مصفای دو وزن ادویه و جلاب سه رطل که تقویم آورده باشند بشیرند و هر روز یک مثقال
 آنرا تناول نمایند تا مزاج به اعتدال آید **معجون جدوار دیگر مقوی باده و موجب است صنعت آن عود قمار**
 خام قر قفل شقال مصری خضیه الثعلب مصری از هر یک سه مثقال عقران نیم مثقال کبابه چینی قفل تخم بلبله
 دار قفل از هر یک دو مثقال تخم بلبله منزه و آردسته جد و اخطائی موجب از هر یک یک مثقال قند سفید
 سه وزن ادویه قند را بقوام آورده ادویه را کوفته بخت بان معجون سازند **معجون جدوار**
 نواب حکیم الممالک حرم صنعت آن پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آمله متفشه دار چینی قشک
 از هر یک دو توکه سد کوفی بگوینم توکه زنجبیل قفل سیاه دار قفل کند از هر یک یک توکه مغر پسته سه توکه نمونه

جلد اول فصل در بیان نسخ مفرحات جدوار

۱۰۴۰

منقح نیست توله اسطوخودوس پوست زرد و تریج کا و زبان کیلانی جدوار خطای تخم خربزه از هر یک یک توله
 قسط تلخ منقح و گل سرخ لسان العضا فیثقال مصری تخم ملیون و عفران بهر یک سرخ بهر یک سفید انیسون
 مصطک عود الصلیب و بلسان از هر یک یک توله روغن بادام شیرین روغن بستان از هر یک یک توله
 مصفی کبوتریم سر قند سفید باوسیر ترنجبین نیست توله بقوام آورده علی الرسم همچون سازند شربتی از کینکال
 تا دو مثقال **فصل در بیان نسخ مفرحات جدواری** مفرح جدوار که حسب الا حضرت
 قدس علی ظل الله شاه سلیمان صفوی موسوی حکیم محمد باقر موسوی حکیم بابشی از حکیم فرنگی نسخه آنرا
 گرفته صنعت آن جدوار خطای محراب عفران تخم ریحان عود هندی قمر نقل پوست تریج خولجان بهر یک
 جوز بوا میعه سائله از هر یک دو درم و نیم انیسون عاج سوخته مرز و اقیمنون از هر یک یک درم کاغذ
 قیصر مشک کی غیر شنب وارید یا سفید استخوان دل کوزن یعنی باوزن هر جوانی کوزنی از هر یک یک درم
 ورق طلا ورق نقره از هر یک بیست و چهار درم آب سبب شیرین عرق گاوزبان از هر یک قدری
 قند سفید و وزن مجرب ادویه قدر او را آب سبب و عرق گاوزبان حل کرده بقوام آورند و اجزای
 بان همچون سازند شربتی و دو درم ناسه درم مفرح جدوار جلای صنعت آن جدوار خطای
 مجرب مروارید یا سفید یا قوت ربانی باوزن هر سه یعنی خطای کبریا یا شمشیر محرق پوست بلبله عود قماری
 خام سارون شامی باسی و بیان سببانه زنباد خصیه الثعلب مصری بهر یک سفید بهر یک سرخ گل گاوزبان
 ورق گل سرخ بوزن بیان شقال مصری تخم خشخاش از هر یک سه مثقال برنجیم مفرغ الا بود مغسول
 چینی انیسون اقویطی سنبل الطیب مصطک رومی زعفران سازند هندی غیر شنب یا به شتر ابله
 صندل سرخ و ارچنی برنجیل قمر نقل جوز بوا در روغن عقری سعد کوفی باوزن پنجویه تخم ملیون تو دربی سرخ
 تو دربی زرد و قند کبار تخم فرنجشک کبار چینی خولجان طباشیر سفید ورق نقره از هر یک دو مثقال
 مشک کی ورق طلا از هر یک یک مثقال آمله منقح و مثقال آب به شیرین آب سبب شیرین از هر یک چهار
 کیس تبریز قند سفید و پنجاه مثقال اصل مصفی و بیست مثقال بدستور مفرح همچون سازند شربتی
 از یک درم تا یک مثقال طبعی و در نسخه دیگر پنج مثقال فیون درین مفرح داخل است و نسخه اول خوب است
 مفرح جدوار شریفی صنعت آن جدوار خطای مجرب وچ ترکی نارمشک سنبل الطیب با چینی تخم زرد
 تخم شنگم رازیانه خصیه الثعلب مصری مخلصه زرشک منقح کل مخموم مروارید یا سفید کبریا یا شمشیر از هر یک

جلد اول باب الحیم مع الراء المجهه در تعریف جزر

۱۰۴۱

مقاله پست زرد و تاج گل کا و زبان صندل سفید شیرازه منقح طباشیر سفید برینم مقصود از هر یک
 پنج شقال بهار نارنج خشک کرده بنفشه تخم خیارین عود هندی غرق خام تخم خرفه منقش از هر یک هفت
 شقال قرحل جوز بواخونجان سعد کوفی تخم اقنوج خشک زرب بسا سه فادر هر حیوانی اصطه با تانی از
 هر یک یک شقال و نیم قرفه الطیب دار فلفل قافله کما زنجبیل فلفل سیاه کافور قیصری لعل بدخشی
 زرد و اعلی از هر یک یک شقال پوست بیرون سپه جنطیانا تخم کرفس لسان العصاره فادر زربا و منقحه انظر
 منقحه بونزه مصطکی قافله صغار درونج عقرب کبابه چینی بهین سفید بهین سرخ از هر یک دو شقال و توت
 ربانی بادرنجبویه فادر هر معدنی خطائی غیر شهابی هر یک چهار شقال خشک ترکی نیم شقال ورق
 طلا پنجاه عدد ورق نقره یکصد عدد نبات سفید چهار عدد شقال بدستور مقرر مرتب نمایند میرزا باقر
 حکیم باشتی قلمی نموده که من این مفرح را حسب امر اعلی ساختم لیکن کافور و فادر هر حیوانی را داخل کردم
 و مشار الیه قدر خوراک آنرا از برای هر مرض مختلف نوشته و در امراض متنوعه نافع دانسته لیکن هنوز تجربه
 نشده **باب الحیم مع الراء المجهه** بنذر بفتح حیم و زای مجهه و رای مهله لغاری کزر
 و زردک و بهندی کا جگر گوید بری و بستانی میباشد بستانی آن دو قسم میباشد یکی طویل و یکی ستبر
 در دوم کرم و تر و گوید در اول تر است مهبی و ماطف و مدربول و حیض و خصوصاً بری آن
 و منقحه سده جگر و استقا و قاطع بلغم و مقوی حده و ملین و در برضه و چون بکوبند و بر قروح متا کفند
 نافع است آنرا و جهت سرفه که نه و در سینه و ذات الجنه و در معده و جگر و تکیین مغص و اخراج
 حصاة مفید و تطول طبع ریشهای آن محلل خون جاید و مرای آن بغایت مهبی منقظ و مقوی
 و رحم و ماضیه و سلیع البهضم و پرورده آن بسر که و نمک جهت اذابه سپرنری و عریل و مقوی حده
 و جگر بار و دوشاب آن قریب بر مرای آن است و بنید آن که آب شده آنرا بار ربع وزن آن
 غسل خوشانیده در خم ریخته بگذارد تا مسک شود بغایت مست کنند و بطبی الاسخار و مسدع
 و عرق آن که با دو ویه مناسبه شفته شود بدستوریکه انشاء الله تعالی عنقریب مذکور خواهد شد و در جمیع
 آنرا زایب مناسب خمر است مگر در زیادتى اسکار و ضا دیر که آن جهت آله نافع و جرم آن بطبی البهضم و نفاخ
 و مضر و رین و مصلحش دو یه حاره و ابجامة و سخته آن با گوشت بزغاله موله خلط صالح است و قدر شربت
 از جرم آن تا صد و شصت شقال و از مرای آن تا هفت شقال و از بنید آن تا پنجاه شقال خوشتر محک باه

جلد اول نسخ خلوائی جزو فصل در ذکر نسخ اثر به جزو

۱۰۴۴

و در آثار مثل اصل آن در آرد بر بول و حیض قوی تر خصوصاً بر سی آن و چون یک جزو از آب گیت و
 تخم شلغم و جوف ترب کرده در زیر آتش طبع و بند حبیب تا خراج سنگ کرده و مثانه و عسل بول محراب نشسته
 اند و قدر شش شش دو در نیم و بدیش نیسول و دو قوسه و بر سی آنرا در بلاد قزوین گزرا نامند و بیش
 بقدر گشته و گلشن نرود و غلاف آن تخم غارناک در اول سوم گرم و در آخر اول خشک و با آنکس علی
 و در افعال سوا می تحریک باه قویتر از بستانی و حمل آن مخمخ چین و خوردن خام آن جهت سموم
 و ضما و پنجه اصل برگ آن جهت اسهال خون که از برو دت باشد ناخ و او بخشن آن در منازل باعث
 که تخمین بوام است و مفر صحره و خلق و عصب و مصلوحش انیسون حمل آن بقوی رحم و معین بر عمل سبب خلوائی
 جزو بهی در بول و مفتوح سده جگر و بجهت سبزه بار و اخرج حصاة کلید و مثانه نافع است صنعت آن
 بکیر ندرک سبیده و پوست آنرا دور کرده از کله و تراش تراشند و در استخوان سخت میان آنرا دور
 کنند پس آن ندرک تراشیده را در آب گلاب پیزند تا مبراشود و با سظام بهرم زنند و شیر نبات
 سفید با عسل مصفیه بقدر حاجت در آن داخل کرده پیزند و بر هم زنند تا قریب با نقاد و سبب قش می
 و عسل شرب را با نبات سفید کوبیده و زعفران را با گلاب ساییده در آن داخل نمایند و بر هم زنند
 پس شربت بوداده و منفر بادم بوداده نیم کوفته داخل نمایند و بر هم زنند و در سی کشیده بهرم کنند
 و بطریق کوز سبیده گلاب دارند و طریق بودادن منفر پیسته و منفر بادم در خلوائی آن است که بادم و پیسته
 را منقشه کرده آنرا کندم را در مایه تابه کرده منفر پیسته و بادم را در آن اندازند و در زیر آتش ملایم کنند
 و بر هم زنند تا بوداده شود و فصل در ذکر نسخ اثر به جزو سبب آب جزو زنجبیلان قوت دارد
 که به تجربه در نیاید صنعت آن بکیر ندرک سبیده و پوست آنرا تراشیده بطول آنرا شق نموده استخوان میان
 آنرا بیرون آورده جزو را ریزه کرده مانند دراهم یکم آنرا در یک کرده و سه دریم حله و درون نیم
 آب بروی دی کرده سر دیک را بطبق سفالی پوشانیده اطراف طبق را بچرخ محکم نموده با شش ملایم
 پیزند تا جزو مبراشود پس آنرا شش فرو آورده بکیر ندرک سبیده و زعفران و سبب پالانید و بقدر اضافی
 آن عسل مصفیه از رغو داخل نموده بکیر ندرک سبیده و زعفران و دو دریم سرخ قودری زرد و سبب یک پیچیدم
 زنجبیل چهار دریم قنقل خولجان از سبب یک دریم جوز بولبالب از سبب یک هفت دریم و نیم کوفته و جزو
 کتان کشاوی کرده در آن اندازند و با شش ملایم پیزند و لجه بکیر پیسته با ندرک تا قوت او بهر

جلد اول ح شرب جرزد و سسر به جرزد

۱۰۴

آید و تقویم آورد و کسبه مالیده بغشازند و دور کنند و شراب را سرد کرده و ظرف چینی نگاه دارند و هر روز
بیت درم آنرا با قدری آب یا عرق جزر یا شامند صنعت این شراب به سیه سید اسمعیل که در ضعف باه
نور کرده بگیرند جزر و سوسن و استخوان آنرا دور کرده خرد نموده و دمن آنرا در یک سنگی کمرده بسته
درم حبله و ده من آب بروی وی می کرده سرد یک را بطبق سفالی پوشانیده اطراف آنرا بنجمه گرفته بریزند
تا جزر مبرها شود پس فرود آورده سرد یک را برگرفته بالند و ببالانند و بوزن آن عمل سفید خوشبوی
مصنعی از رنجه داخل نمایند پس بگیرند تخم میون تووری سرخ تووری زرد و از هر یک دو درم نیم
سه درم و از چینی جوز بوالبساسته قاقله صغار از هر یک یک درم کوفته و صره گمانی کرده و در یک اندازند و
بجوشانند و لحظه بلغمه را بدست بالند و بغشازند تا تقویم آید و بعضی بوزن آب شراب انگوری داخل کنند
شراب جزر دیگر بگیرند جزر رسیده و پاک کرده استخوان آنها را دور کنند و در دمن آنرا از آن
ده برابر آب داخل کرده بریزند تا مبرها شود پس بالند و ببالانند و بوزن بالوده عمل مصنی داخل کرده
و این ادویه را کوفته و صره گمانی کشا می کرده در آن اندازند و با شلایم بجوشانند و لحظه بلغمه
بدست بالند و بغشازند تا شراب تقویم آید و ادویه این است قاقله صغار قاقله کبار نارشک جوز بوال
بساسته قرنفل قره الطیب از هر یک یک درم خولجان سنبل الطیب از هر یک یک درم را زیانه کرو یا دو قو
از هر یک دو درم انیسون پنجره سارون سیله از هر یک چهار درم زعفران دو درم مشک بتی یک درم
شراب جزر به نسبت فلاشی در امر باه بی نظیر و مقوی بدن و کرده است صنعت آن بگیرند جزر
رسیده اعلی و پاک کرده استخوان اندرون آنرا دور کرده ریزه ریزه چون دراهم نوره و در یک
پاکیزه کرده ده وزن جزر آب خالص بروی وی می کرده بریزند تا مبرها شود پس از آتش فرود آورده
بگذارند تا گرمی آن ساکن شود پس بالند و بپارچ پاکیزه کرده ببالانند و داخل کنند در هر جزوی از آن
شراب عتیق صافی صرف و یک جزو عمل سفید خوشبوی مصنی پس بگیرند این ادویه را کوفته در بارچ
گمانی بسته چنانکه نکت خالی باشد و در یک اندازند و بریزند تا تقویم آید پس خرقه را دور کرده شراب را
بکار برند و ادویه این است قاقله نارشک جوز بوالبساسته قرنفل قره الطیب از هر یک سه درم خولجان
سنبل الطیب از هر یک پنجره را زیانه کرو یا دو و از هر یک دو درم انیسون ده درم سیله اسارون
از هر یک چهار درم زعفران مشک بتی از هر یک نیم درم کوفته و کسبه گمانی کرده در آن اندازند و خرد کنند

جلد اول فتح عرق جزر و فصل در ذکر الوان اطعمه جزر

۱۰۴

جزر بسیار لذیذ و متوی باهست صفت آن بگیرند زردگی و پاک کرده از کد و تراش برین نموده
و بارش به بیده در آب بلنج نموده بار و عن و پیاز سبک کرده و چاشنی گرفته از رب انار یا غیر آن هر
ترشی که خواهند و در آن بیهی مرغ هر قدر که خواهند شکسته فلفل کوبیده بر آن پاشیده بگزاند تا نیم بند یا بسته
گردد پس آن یا چلا و تناول نمایند عرق جزر کبیر تالیف نواب غفران آبا حکیم احمد موسوی
صفت آن گلاب عرق بید مشک از هر یک پنجاه مثقال آب خالص یک من شاه تخم جزر باد و بنج و یوگل
گاوزبان از هر یک ده مثقال تخم شلغم هفت مثقال و ج ترکی بسفایج فقی از هر یک سه مثقال حدود
خطائی مجرب و در مثقال او ضرکی شیطریچ بنجی بهمن سفید بهمن سرچ سافج هندی زرنب زرنبا و از هر یک
بج مثقال درونج عرقی سه مثقال انیسون و در مثقال او ویه را نیم کوفته در گلاب و عرق بید مشک بخانند
لیک من سرک پاک کرده زریزه کرده در آن خیسانیده او ویه داخل کرده بطریق مقبر عرق
کشند میفرمایند که اگر در وقت عرق کشیدن یک مثقال غیر شنب بر دمان نیجه بندند بهتر است فصل
در ذکر الوان اطعمه جزر سی بد آنکه از جزر الوان طعامها ساخته میشود لونی آنکه جزر را
در آب به پزند و ورق کرده بخورند و یا در زیر آتش ملایم به پزند و بخورند و مقدار خوراک از جرم
آن تا یکصد و شصت مثقال است لون و یکم قلیه جزر است صفت آن بگیرند گوشت بزغال یا بیده
ششماره و قطعات نموده باد و عدد پیاز و آب بچوشانند و کف آنرا بگیرند پس آن گوشت را بار و عن
و مصالح حاره و پیاز سرچ کنند و باز در آب بچوشانند و پیاز و زردک پاک کرده قطعات نموده داخل
کرده به پزند تا ماهر شود و اگر خواسته باشند چیزهای ترش چون آبکامه و یا آب غوره و یا آب لیمو
یا پنجه سیب و یا به و یا انبه و یا غیر آن هر چه خواهند داخل کنند و اگر چاشنی دارند خواهند قری تخم سفید
یا دوشاب داخل کنند و چند جوش داده کشیده بخورند لونی دیگر قورمه زردک است که در قورمه
گوشت بریان بدستور مقرر زردک را قطعه قطعه کرده داخل نمایند و اگر خواسته باشند این قورمه را
در زیر پلاو و یا در زیر چلاو گذاشته قورمه پلاو و یا قورمه چلاو زردک سازند لون و یکم قورمه
زردک است که در پیازه را بدستور مقرر ساخته زردک را در آن داخل کنند لون و یکم قورمه جزر
که در قورمه آن بدستور مقرر زردک داخل نمایند و درین الوان اگر ترش خواهند از ششای حامضه
مذکوره داخل نمایند و اگر چاشنی دارند خواهند شکر یا نبات بقدر حاجت نیز داخل نمایند لون و یکم قورمه

جلد اول بنید جزر و باب الحیم مع اللام جلاب طبعی نسخ مجنون مفرح و تعریف جلاب و سفوف جلاب

۱۰۴۵

است که در زیر پلا و زردی و اسهال بر روغن سرخ کرده بگذارند و بعد کشیدن آن زردی و اسهال را بر سر
آن گذارند و تخم مرغ نیم برشت در آن گذارند بخورند لون دیگر برای جزر و اسهال است که این سرد
با گوشت بزغاله یا بره یا بوی گوشت در آب پنجه بر روغن کاه سرخ کرده در لکری کشیده است چکیده
بروی آن کرده خورده میشود و این الوان همه میباشد پس پنجه زردی با گوشت بزغاله مولد خلط صالح
است و مضر معده و طلق است و مصلحتش دو یا چهاره و آب گاه است بنید جزر قائم مقام خمر است
و نهایت است کشته و بطبی الهضم است صفت آن بگیرند جزر و بکوبند و با رب آن عمل مصفی میکنند
و در خم ریخته خم را در ذیل سپ و فن بکنند تا جوش خود از جوش فرو نشسته بعد باب الحیم
مع اللام جلاب طبعی صفت آن بگیرند شکر سفید کمین کلاب سدرین باقیش لایم سحوش کنند و
آنرا بگیرند هر گاه به نصف رسد مقدار یکدم زعفران سوده در آن داخل کرده در وقت حاجت آب
سرد حل کرده بنوشند جلاب و دیگر از محمود بن الیاس مقوی قلب و نافه از برای خفقان و انقباض
چون هر صبح بنشیند تا بیاشاند صفت آن کلاب عرق گاو زبان عرق بید مشک نبات سفید از
هر یک ده درم نبات را در عرقها بگذارند و حل کنند در آن کمی شال میخون مخرج و بیاشاند نسخه
معجون مفرح ورق گل سرخ سعد کوفی قرطفل پوست زرد انجیر از هر یک سه درم مشک
بنی یکد انگ کوفته پنجه شرب سید شیرین سوزن ادویه سبزه جلابا ربار سی گلنا گویند
و او غیر گل انار شمر است اگر چه در جمیع افعال مشابه بیکدیگر اند و لیکن گل بن بزرگتر و اهنره است
و شمر نمیداد الا نادرا در دوم سرد و خشک و قابض و رادع و مجفف و مقوی اعضا و جهت سعال
دموی و صفراوی و رطوبی و زلق امعاء و سح و قرحه امعاء و نزف الدم هر عضو نفث الدم و جرب
و حکم و منع ریختن مواد بعهده نافه و تضاد آن جهت بد بوئی زیر بغل و التیام جراحات و منع ترکید
اورام و سقوط موی و سنون و مضمضه آن با سکه جهت بد بوئی دندان و استحکام لثه و اسنان
و قلاع موثر و مصلحش کثیر او قدرش ترش تا دو درم و بدیش بوزن آن پوست انار است
و از خواص آن آنست که چون روز چهارشنبه وقت طلوع آفتاب یکصد و پنجاه تا شصت و نه آلت اصواب
رمد و معتادین بآن از درخت بدین جدا کرده فرو برند تا یک سال رنک کشند و از مجربات شمرده
اند سفوف جلابا رسبال مراری و دموی را نافه است و طبع را به بند و صفت آن گلنا را

فصل در ذکر نسخ اقراص جلدار

جلد اول

۱۰۴۹

در سر که خیسانیده سماق حبلا س قوط طریش از هر یک دو درم بازوی سبز در سر که پرورده
بریان کرده پوست انار که نازج را یک از هر یک یک درم تخم حمض صمغ عربی عصاره لجه لبتین و اند سوز
بریان کرده خربوبه شامی از هر یک یک درم و نیم اجز کوفته بخته سفوف سازند شربت یک درم فصل دوم
و ذکر نسخ اقراص جلدار سی قرص جلدار نافع از برای حمایت حاره و اسهال و زخم اند
خون از هر موضع که باشد شیخ داود و افلاک در تذکره آورده که این قرص را من تجربه کرده ام
در چیزیکه ذکر کرده احدی آنرا در خواص این و آن این است که از برای تخفیف قروح قسمی از نار
فارسیده که آنرا آشک فرنک گویند پس صحت پوست تجربه من فعل کرد و در تخفیف آن قروح فعلی بسیار
ولیکن لازم است که هرگاه از برای این فعل استفاده شود زیاده کرده شود بر اجزائیکه ذکر کرده اند
عنصر سبز و پوست انار و استعمال کرده شود آب گرم تا سه شغال اما در غیر این فعل شربت سی
تا نیم شغال است و گفته که قوت این قرص چهار سال باقی میماند میفرمایند این اگر چه بحسب ظاهر
در آن نظر است بجهت آنکه عنود درین قرص گلنا است و آن نرود فاسد میشود ولیکن میتواند بود
که چون یکی از اجزای آن افیون است و افیون حافظ ترکیب مرکبات است قول شیخ داود صحیح
باشد و الله اعلم صفت آن گلنا فارسی افاقیه از هر یک هشت درم افیون طین مختوم سیله صمغ عربی
از هر یک چهار درم کثیر افیون از هر یک یک درم کوفته بخته باب گلنا تازه یا آب گرم سخته اقراص سازد
صفت آن قرص نسخه دیگر سیله سیاه گل از منی از هر یک چهار درم گل سرخ منزع الاقاع گلنا فارسی
اقاقیا از هر یک سه درم کثیر اسفید دو درم کوفته بخته باب گلنا سرشته اقراص سازند صفت این قرص
نسخه دیگر سیله سیاه طین مختوم مرکب صافی صمغ عربی گلنا فارسی از هر یک هشت درم کثیر افیون کوفته بخته
باب گلنا سرشته اقراص سازند و اگر گلنا تازه نباشد گلنا خشک را و آب سجو شاتند و صافی نموده
آب بسرشد صفت این قرص نسخه یکی بن عیسی بن جبر که در منهایج باسم قرص ماریوس آورده و گفته
نافع است از برای خفلات و نفث الدم و نزف الدم و افراط طمث و جریان خون بواسطه صفت آن
سیله سیاه طین مختوم مرکب صافی صمغ عربی از هر یک چهار درم گل سرخ منزع الاقاع گلنا فارسی
اقاقیه از هر یک هشت درم کثیر یک درم اجز از نرم کوبیده بخته باب گلنا فارسی ترویا باب طبوخ
گلنا سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نموده گاه دارند شربت دو درم قوتش تا شش ماه باقی میماند فصل

جلنا که در آمدن خون از هر موضع که باشد بکار آید خصوص از برای نفست الدم و قوی الدم که سبب
ترقیدن و پاکشاده شدن سکی از رگها باشد بعد از فصد درین قوت و امتلائی دوسوی و بدون
فصد زمانی که ضعف باشد مستعمل است صنعت آن صمغ عربی پانزده درم که با سبک کشنیر خشک گل
سرخ منزه و الاقاع طباشیر سفید سماق گلنا عصاره لحیه النیس شاسته از هر یک ده درم شاخ
گوزن سوخته شسته اقا قیا از هر یک هفت درم شب بامنی سه درم افیون یک درم تادو درم
کوفته بخته اقراص سازند شربت سه درم آب بادیان یا بایسان الحبل یا شامند قرص
جلنا ردیکر که همین صنعت دارد صنعت آن گلنا فارسی شسته درم که با سی شمشیر بکند درم
الاخوین شاسته صمغ عربی از هر یک یک درم کوفته بخته بالعباب باز تنگ شسته اقراص سازند
و اگر حرارت بسیار باشد نیک درم کافور قیصر کز یاده کنند و اگر حاجت بقبض باشد افیون یک درم
اضافه نمایند شربت دو درم قرص جلنا ردیکر نافع از برای اسهال مخدومی خون آمدن از هر موضع
که باشد صنعت آن گلنا فارسی زرد تخم حاض از هر یک سه درم سماق منقح از حب یا زرد
سبب عصاره لحیه النیس اقا قیا کند از هر یک یک درم و نیم کوفته بخته آب برگ مور در شسته
اقراص سازند شربت یک درم با شربت حب الاس قرص جلنا ردیکر نافع از برای اسهال
منمن و از برای خون آمدن از هر موضع که باشد و از برای ضعف کیده حار بعد از فصد اگر قوت
باشد و علامت امتلائی خود موجود باشد و چون بحیث این علت استعمال کرده شود باید که با یکی
ازین ادویه استعمال کرده شود یعنی رب شیرین و رب سیب شیرین و شربت حب الاس شربت
رباب و شربت لیمو و غذائیه عدس یا شکر سماق و یا خوره و یا پاپونیزغال یا سبزغال باشد
یا گوشت کبک یا دراج یا طیب هوج صنعت آن گلنا فارسی تخم حاض از هر یک نیم درم گل سرخ
منزه و الاقاع سماق منقح طباشیر سفید صمغ عربی گل مختوم گل ارمنی گل قبرسی صندل
سفید از هر یک یک درم و نیم شاسته بریان سه درم افاقیه دو درم کوفته بخته آب سیب
به ترش شسته اقراص سازند شربت یک درم با یکی از ربوب و اشرب مذکوره قرص جلنا
دیگر بحیث و یا بطمس خون آمدن از هر موضع که باشد صنعت آن گلنا فارسی چهار درم گل سرخ
منزه و الاقاع سه درم افاقیه دو درم صمغ عربی یک درم کثیرا سفید نیم درم کوفته بخته اقراص سازند

جلد اول نسخ قرص جلنا باب الحیم مع المیم در تعریف جلد

۱۰۴۸

سیرتی و درم بالخاب بر قطونا و درو یا بطین با بکد و سر و کرده قرص جلنا و دیگر از برای
اسهال رقیق اسم از آنکه موسی باشد یا صفراوی صنعت آن حصن خرد لب ببطی کرنا رخ کند
کلنا فارسی از هر یک یک جزو افون صمغ عربی از هر یک نیم جزو و قرص سارند سیرتی یک و درم قرص
جلنا بر پنجه شیخ پس ناف جهت قروح سرد و ریه و طعم جراحات آنهاست صنعت آن کلنا
فارسی گل سرخ از هر یک چهار درم منو کنده لبان از هر یک دو درم صمغ عربی کثیره مصطلکی از
هر یک سه درم و فاقیا زعفران از هر یک یک درم کبریا مکی از هر یک یک درم نازکیو پنجم درم اجزا گوشت
پنجه تبارب به شیرین بارب الاس سرشته اقراص سازند سر قوی کفیتال و در سایه خشک نموده سیرتی
یک قرص تناول نمایند باب الحیم مع المیم حبه کفارسی سیخ نامند در سوم سرد و در دوم
سکن در دندان حار و خارج کننده زکود در حلق مانده و جهت کرم معده و تقویت هضم معده
حار و جرب و حکم و آسمان آن باعث اجتماع حرارت در معده لهذا خدر و معطن و مورت سعال
و منفرا حشای ضعیف و مبرودین و صاحبان اورام باطنی است و ضما دین بر پیشانی حابس
رعاف و جرب و آب پرورده آن بهتر است و مصلحتی در قفل و غسل و بدل آن تلخ است که در خواص
و افعال مانند این است لیکن این از ان الطیف است دستور صنعت جلد با آنکه در بلدیکه بسبب قلیت
برودت هوا و ایندک طوبت آن در موسم زمستان نیم منجمد گردد و خوانند که لعل او زدنظر نقیض
آن است که در صحرانیکه بی اشجار و دور از اباوی باشد و قزب بدریای شور نباشد و اگر دامن
کوه باشد بهتر است زمین را مقدار یک و جب کنده در آن کاه بشکند و اگر نباشد کاه به پنج انصاف است
چهار انگشت و زیاده فرس نموده بر آن ظرفهای سه کشاده سفالی گذارند و آب جاه اگر اندک شود
داشته باشد بهتر است کرم نموده اول شب در آنها بریزند که در هر یک بمقدار پنج انگشت نهایت
دو انگشت باشد و تمام شب بگذارند و وقت طلوع صبح پیش از بر آمدن آفتاب برداشته و بجای خود
جمع نمایند و همچنین هر قدر که خواهند و در پنج حال محفوظ دارند بدین قسم که بالای آن کاه به پنج ریخته
انهار از پا و غیر آن خوب نباشند که همه یک قرص گرد و از هوای گرم محافظت نمایند و در ایام کربا
بر آورده بهر نحو که خواهند استعمال نمایند و این عمل را باید در عین زمستان کمال سروی هوای آن
بلند نمایند و چون کثیف و منشوش بجایه میباشد اگر ظروف آب را در آن بگذارند که سرد و یا منجمد گردد

جلد اول تعریف پنج پرورده و شراب جمہوری و جم

۱۰۴۹

و همچنین ميوه جات را بهتر است پنج پرورده که پنج بجز پسر نماند که نيز و بهتر از برف و پنج و لطيف تر
از هر دو است صفت آن آنست که بکبر پنج يا برف هر کدام که باشد و خرد کرده و در آن نمک بمقدار
عشر آن و شورده بقدر خمر و قلیح شخرف منورج نموده در طاسی و یا دلیکی کرده و در ظرفهای کوچک
و دیگر سترنگ سفالی نازک و یا فقره و یا من نازک تازه قلمی کرده شربت بید مشک یا گلاب یا عرق
بهار ساخته و یا آب انار و سیب و بر میوه که خواهند و یا شیر خوش داده با قند یا نبات شیرین کرده
و یا افشربهای حامض چاشنید از هر کدام که خواهند و لیکن باید که شربت یا بسیار شیرین باشد زیرا که
بعد از نما و شیرینی آنها کم محسوس میگردد و در آن ظرفها کرده که اندک خالی باشد و سر آنها را با بوم
پوشیده و اطراف آنها را بنجیر سخت بسته نموده که آب و رطوبت خارج در آن مطلقا نفوذ نماید
پس آن ظرفها را در میان آن پنج یا برف بخوی به چستند که پنج یا برف تمام اطراف آنها را فرا گیرد
و بالای آنها قدری معتد باشد و سر آن طاس و دیگر را بقدر گاه بر پنج و بار پنج بندی و یا پستی
پوشند که نام آن طاس را فرا گیرد که مطلقا هوا با آن نرسد پس سه چهار ساعت بگذرانند تا
بخم گردد و پس بر آورده سر آنها را باز کرده با کار و می بار یک نازک بریده و در ظرفی بر آورند
و با قاشق تناول نمایند و این پرورده از شربت و افشرب بسیار صلب مانند پنج نمیکرد و بلکه
مانند برف بخم میباشد و اما آب خالص مانند پنج میشود و صلب بعضی قدری نوتشادر بر بالای آن
برف و پنج بعد گذاشتن کوزه در آن کوبیده میباشد و لیکن بدون شخرف و نوشادر هم بخم
میکرد و اندک بدیری جمہوری شرابی است که مثلث را با آب بخوشانند تا آب بسوزد و بعد
بگذرانند پس احتمال نمایند و بعضی شراب انگور سه ساله را جمہوری نامند و دیگری گفته که آب انگور
که خوشانیده تا به نصف رسیده باشد پس در خم کرده آنرا شراب نمایند و آن گرم و خشک و منفع
و محلل و شسته و مہمی و معین بر جماع و سیرج الاخذار و مولد خون غلیظ و سخن جاست
جمہوری است که از چین می آورند و گمان نیست که شقاق چینی باشد و آن پنجی است شربت
دباریک دراز و اندرون او سفید و بیر و نش باین سفیدی و زردی و خوشبو و با اندک
طبی و تندی و شیرینی و از بلاد چین خیزد و در کردستان کز زموشان نامند ساق و بر شتر
شبه بندک است در سوم گرم و خشک و محرک با خصوصا مری آن جهت بلو و سرفه و

جلد اول نسخ مر بای حجم و باب الحیم مع النون و تقریب خطیانا

۱۰۵۰

و نرف الدم و ذات الریه و ذات الحلب نافع و مضر سپرز و مصلحش صمغ عربی و قدر شتر نشین تا دو درم
و این الدوله گوید که از یک منقال تا یک منقال و نیم آن با جلاب افخ خفکان است در حال و از مجربات
است مر بای حجم صنعت آن بگیرد تازه آنرا و پوست آنرا خراشیده در آب آب صافی نموده که
قدری تندی داشته باشد یک شبانه روز بخیساند پس بشویند و آب آب بجوشانند یک و جوشی
تا آب آب که جذب کرده اثرش نماند بعد از آن در آب تازه طبع دهند تا نرم و نخیته شود و غسل را بقوام
آورده حجم نخیته را در آن اندازند و چند جوش دیگر دهند و غسل بایده آن مقدار باشد که حجم را بشویند
و بدستور بجای غسل بالشکر و نبات میتوان ساخت و اگر تر آن نباشد خشک آنرا چند روز در آب بخیساند
که نرم شود پس پوست آنرا دور کرده در آب به پزند و باندک آب و غسل بکشند تا نرم شود پس
غسل گرفته باقی بقوام آورده بر روی آن کنند آن مقدار که از روی آن برگردد و دود و سه جوش
دیگر داده فرو آورده سرد کرده در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند باب الحیم مع النون خطیانا
کبک جسم و سکون نون و سطلای سهله و فتح یای مثناه تخم نایه و الف و لون لغت یونانی است
و بهندی شکبان بید گویند بخی است دراز و غلیظ و مائل بسرخ و تیرگی و تلخی و رومی آنرا که بهتر است
النوع است ساق و عروق بسطبری گشته و بچون و در طول قریب بد و ذرع و زرد رنگ
و چون بشکند اندرون آن زرد تر قریب بر یون و تلخ طعم و در قلل جبال و جاهای منگاک سایه
میرود و بعضی گفته اند وجه تسمیه آن بخطیانا جهت آن است که اول کسیکه یافت و شناخت آنرا
خطین الملک بود از ملک روم لهذا مشتق بدان است و برگش شبیه برگ گردگان و لسان الحمل
و سرخ و ریزه با شتر نفحات و گلش سرخ مایل کمبودی و شرش در غلافی شبیه کینچ میباشد
و غیر رومی را بر مخانی نامند برگش شبیه سحاض و این غیر متصل است در اول سوم گرم و خشک
در دوم است و بنایت لطیف و منقی و جالی و محلل و با قوت قبضیت و طرد و تر یاق سموم و جنوم
جنین و جهت کزیدن سنگ و یوانه و عقرب و هوام و سموم مشروب و درم جگر و سپرز و عسر
بول و احتباس حیض و ضداد آن با شتراب جهت کزیدن جانوران سمی و جراحات و قروح خشیه و درم
بارد خشا و جهت ضرب و سقط و کسر اعضا و و فی و ازاله هت و با شتراب جهت وجع معده و طلای
آن با خاب رکف دست قاطع خون حیض و استعمال آن با سداب یا شرب یا هر دو در تر یا قیاقوتی است

جلد اول دستور اخذ عصا جطیان و دوار الجطیان و نسف و سفوف جطیان

۱۰۵۱

و شرب دو دریم آن با شیر آب جبت التوی عصب و حج کبد و طحال و برودت و اورم آنها و حمل آن
مخرج جنین و مسقط آن و طلع آن جبت رمد بارد و نافع و مضر سینه و مصلحت اسقوا کو قنبر یون است
و قدر شربش تا یک شقال و بدلتش در قنبر و تحلیل یک وزن و نیم آن اسارون و نیم وزن پنج کبر و در
سائر مواضع قط و زراوند بوزن آن و بقای قوت آن تا سه سال است و عصا ره آن در جمیع
افعال قویتر از پنج آنست و تریاق سموم و نافع از برای گزیدن سنگ دیوانه و همام و سموم
مشرب و درم جگر و استعمال آن با سداب و تریاقیت اقوی و قوتش تا هفت سال باقی میماند
و دستور اخذ عصا ره آن آنست که آنرا بکوبند و بچرور در آب بنجیسانند و بچوشتانند تا آب غلیظ
شود پس صافی ننوده طبع دهند تا منفک گردد و دوار الجطیان نافع از برای صلابات و سدها و وجع
کبد و معده و طحال و از برای تبهای کهنه صفت آن به نسخه شنبه ریس جطیانای رومی طغیانی
یک ده درم شب یا فی سفید سافج هندی سنبیل الطیب یون چینی از هر یک یک اوقیه کوفته بجبه
بعل مصفی آن مقدار که ادویه بان سسته شود و بر سر شنبه شربتی بگذریم با مینج یا باب سداب
و در نسخه دیگر بجای ریوند قسط تلخ است بوزن آن و یک اوقیه زراوند مدحرج داخل است
و من جطیان تا محلل رایج بارده و تلخ است و بجبه قیده و قوی نهایت مفید و درم بلغمی را نهایت
نافع است و بادیک در خصیه و زمار و پشت و کرده باشد و در غیر این اعضا نیز دور کند صفت آن
جطیانای رومی ده درم زراوند مدحرج سعد کونی سیلخه سیاه پوست پنج کبر از هر یک پنج درم کوفته
در یکرطل روغن مغز بادام تلخ داخل کرده خوب بر هم زنند و در شیشه کرده ده روز در آفتاب
گذارند پس از آفتاب برداشته یا لایند و در شیشه کرده نگاه دارند سفوف جطیانای ادرار
بول نماید و چون با ماء الاصول حار یا بار و بحسب مزاج بخورند استقای لجمی را نافع است صفت
آن جطیانای زراوند مدحرج حاشا فطر اسالیون تخم کرفس انیسون از هر یک دو شقال سنبیل الطیب
قنبر اخضر فوة الصبغ جعه دارچینی مغز تخم خیارین از هر یک دو درم و در نسخه دیگر از هر یک
ده درم است ریوند چینی ربع جمیع ادویه نباتات سفید مثل جمیع ادویه کوفته نیمه سفوف سازند
قدر استعمال دو درم با شیر آب بزوری یا سکنجبین بزوری یا ماء الاصول حار یا بار و بحسب مزاج
بیاشامند شراب جطیانای مقوی معده ضعیف بود و در طوبات معده را پاک سازد و صفت

جلد اول فتح ضما و خطیان و معجون خطیان و تحریف چند سیرتر

۱۰۵۲

ان خطیان و ده درم صبر زرد چهار درم مویر بیدانه ده درم گل سرخ فستقین از هر یک سه
درم تربنجد بر م مجموع را در سه طل آب بنیسانیده جوشانند تا ثلث بماند صاف کنند و با یکوطل پیچند
بقوام آورند شترتی سه ملحه ضما و خطیان تا این طهر در خواص آورده بر زنی را که خون جفین زیاد
از عادت آید و بند نشود و بماند خطیان یا رومی را و نرم بگویند و با خا بسروشند و برکت دست ضما و نایاب
آمدن خون را باز دارد معجون خطیان اصل است سپرز و جگر و درد معده و کرده و مثانه و غیره
و ازیت زهر باری که زنده را نافع باشد و سه به کثایت صفت آن خطیان نامی روی فلفل سیاه از هر یک
ده درم قسطم سافج هندی سنبلی ریونده چینی از هر یک هفت مثقال کوفته و خجته با سه وزن ادویه غسل
مصفی بسروشند شترتی دو درم باب مطبوخ سداب معجون خطیان تا شش بر معجون فقر طبع است
امراض بلغمی و سوداوی و از برای صداع و ضعف کرده و جنون و ضعف بدن و نسیان و سوساک
و سل و سرد قدیم و دق و صرع و برص و هپتی و درد معده و جگر و یرقان و سپرز و دامیل و زهر و قو
باه مفید است صنعت آن خطیان تا قرمانا نار مشکبخت شکست حب الفار زرد و زطوبال انسون چند سیرتر
حب لسان اسارون سلیخه از هر یک یک مثقال مرصاف یک مثقال رود و دانک اگر ترکی یک مثقال و چهار
دانک در سوخ زرد بناد تخم کرفس از هر یک یک مثقال و چهار دانک زعفران دارچینی لک مغسول صبر
سقوطی تربد سفید عود جوز بلو اقر قفل ریونده قاقده آشنه لباسه سنبلی الطیب کل شرخ سه خمر خط
بلبله سیاه پوست بلبله آمله هفت از هر یک چهار مثقال و یک دانک تخم بر جو تخم پیاز تخم کند نا از هر یک
یک یک مثقال و دو دانک زرنب شیطرج و پیاز محضل مشوی آفتاب از هر یک دو مثقال نیم صلا کیده
و بر و غن بادام چرب کرده با سه وزن غسل بسروشند و در جوشش ناه که داشت بعد اوان استمال
نمایند شترتی از ان از دو مثقال تا چهار مثقال است چند سیرتر بفارسی انس سچان و به ترکه
انطان آشی نامند و آن شبیه خضیه است و دود متصل بهم و حیوان آن مانی و در آنها غلیظه شیرین است
میشود و غیر سبک آبی است و از سبک بسیار کوچک تر و موی او سرخ مایل سیاهی و در خارج آب تبخیر
نمی کند و در دلم آنرا اشتناک نامند و حکیم میر محمد موسی در نسخه نوشته که قیاس تقاضای آن نمی کند که خضیه
آن بظلم چند باشد و حقیر تازه او را ملاحظه نموده که صیاق قطع نموده بود و اصلا بود و رنگ نداشت و بعد
از جو شانیدن آن در آب و خاکستر و برورده کردن آن بود و گاه بعد از مدتی صاحب بود و رنگ شد

جلد اول تعریف چند سیدستر و دوا چند سیدستر

۱۰۹

و اینکه در نوعی از استحاله است شکلی نیست موقوف گوید که آنچه حکیم در نوشته بیان واقع است در بهترین
 چند سیدستر و بعد از آن زرد است و سیاه آن از سیموات قتاله است و واجب است که بعد از قطع این
 از آن تا آنکه رطوبت و چربی که در آن است مانند غسل بر آید پس خشک نمایند در آخر سوم گرم و در دوم
 و لطف و اتوایی جمیع ادویه بخار یاب است و چیز صفتی شیمی که در داخل است از نوع شدید تغییر
 استحال آن جائز نیست منفع و محلل و تریاق ادویه بارده قتاله واکه بوم و منخوق از خلق
 احتباس حبض و اخراج میسر و جبین و نفخ و فواق و مغض و یالوگیامی مرقی و قوی بلغمی و رقیق
 بار و نسیان و صرع و ام ایضیان و فالج و ریشه و شنج طب امتلائی و سر سام بلغمی که بیدار است
 سفید و سایر امراض بارده دماغی و عصبانی را با سکه و روغن گل ثانی و چون بعد از قصد دماغ
 مقدار و در سیم آن آب فودنج با غسل بخورند و در طمست نیاید بدون صرد و اخرج بین
 و برودت رحم را زایل میکند و اگر با او پ نیز باشد با غسل و فلفل مقدار یک ملقه لقم نمایند و هیچ
 مضرت ندارد و هیچ حرارت غریزی است و طلائی آن جهت قروح قتاله مفید است و سقوط و طلائی
 آن جهت در دسربار و ریجی مزمن و سبابت و خدر و کزاز طب و صرع مفید و میخین خوردن
 آن و تقصید آن به نهایی یا بار و غنهای مناسب است تحلیل او را مزمزده حاره و بارده و اوجاع
 بارده و مفاصل و غیر آن مفید و بدستور تدبیر بر دهن آن و کد نشستن آن در گوش جهت ریا و نقل
 سامعه که از برودت باشد و وجع بار و آن و میخین قطور آن بار و دهن ناردین در گوش جهت
 امراض مذکوره و بخور آن جهت صفات صداع بار و ریجی مفید و استشام آن جهت او را مزمزده
 و عطشهای آن نافع و احتمال آن جهت طلبت و دمه و سهل و حمل آن مصلح حال رحم و مستطابین
 و مدر حبض و بول و آشامیدن آن بقدریکه افیون خورده باشند و نافع سمیت آن است و چون اسهال
 آن افیون بسیار سمیت آنرا زایل میکند مضرت و ریجی مصلح شربت نبشته و قدر شربت نبشته
 و بدش مثل آن و ج یا نصف آن فلفل در بعضی مواد بوزن آن مشک در امراض حکره فیون
 و جهت تحلیل رطوبات از جبهه زن آن فلفل و ثلث آن در فلفل و ثلث آن زرد است و چند سیاه بقدر
 یک گرم کشنده است و بسیار است که در مدت یک روز مشک و الانجر بهر سام میشود و تریاق آن
 ترشی ترنج و سرکه خمر و شیر الاغ است و و از چند با دستر چون زن ازین بیاشامد اگر سمنز

جلد اول فصل در ذکر نسخ معالجین چند بدست و وصل در سوارح جبریا

۱۰۵۵

هرم سازند و بر ساقهای مبرقین باندند و کسب بضم کاف نازی و سکون سین مهله و بای موعده یعنی ثقل و حرم
 حیوانات است که افشده و روغن آنها را گرفته باشند و مراد اینجا ثقل گنجد است و فی الحقیقه این نوع طلا و مروم
 است نه هرم **فصل در ذکر نسخ معالجین چند می معجون** چند نافع جهت ریاضی که ماضی
 میشود و در موعده زمان حامله صنعت آن چند بدست یکدردم و نیم مر و اید یا مسفته لبید که با آب پیچیده و نظر
 زعفران از هر یک یکدردم زرباد و در پنج عقربی از هر یک دو و درم هشتاد سنبل الطیب از هر یک یکدردم
 ادویه کوفته بنجیه با سه وزن کل عمل بقوام آورده علی الرسم باشند **معجون** چند بدست که مال
 خاصیت جوارش آنرا در صنعت آن چند بدست یکدردم و نیم مر و اید یا مسفته لبید که با آب پیچیده و نظر
 یا مسفته با گلاب سائیده که با دو اسبیل الطیب از هر یک یکدردم کوفته بنجیه بمعل مقوم سه وزن
 ادویه سرشته معجون سازند شربتیکشقال **معجون** چند بدست که در سهولت وضع عمل بکاف
 مفید است صنعت آن چند بدست مرکبی صافی میوه سائیده از هر یک یکدردم و نیم مر و اید یا مسفته لبید که با آب پیچیده و نظر
 کوفته بنجیه با انگبین برشته شربتیک و دو شقال یا شرب که با آب یا با ال عمل بنوشند **معجون**
 چند بدست مشهور معجون ابن عباد نافع بود موعده را که طعام قبول نمیکند و فواق امتلائی و سو
 البهضم و ادجار موعده را بغایت نافع ولی نظیر است صنعت آن چند بدست قطشیر سنبل الطیب لفل
 سیاه و در فلفل و اریجینی از هر یک یک اوقیه سیخ دو و درم مرکبی سه درم افیون یک درم افیون
 و مرکبی را در شراب که با ریجانی خسانیده نرم کنند اجزاء را کوفته بنجیه بمجموع را یا بنجیه معجون سازند
 و بعد از ششماه استعمال نمایند شربتیکشقال **فصل در ذکر نسخ** نسخ نیایا بر چند
 مناسب آن بود که در ذکر حرف سین مذکور شود لیکن چون اصل و عمود در آنها چند بدست
 است لهذا مناسب نمود که اینجا ذکر یابد بدینکه این لغت یونانی است بمعنی کثیر النجا و چند قسم
 بنظر رسیده در نسخ جبریا بفتح سین مهله و سکون نون و فتح جیم و سکون رای مهله و سکون
 و فتح یا ر مثبته تخانیه و الف و در نسخ دیگر نسخ نیایا بزایدی یا ر مثبته تخانیه قبل از نون
 ثانیه و در نسخ ثالث نسخ نیایا بکسر رای و سکون یای مثبته تخانیه و فتح نون و الف و مثبته
 اول اصح باشد صاحب کامل الصناعة و شیخ داؤد الطالکی گفته اند که در کتاب تقریب ترجمه کرده
 شده بمعجون عارض یعنی معجون کلیه و مثانه و در کتاب منتخب موسوم است بمعجون ملامس یعنی

معجون مدر سحر نیا که بر خلاف از ترکیب جالینوس است که ترکیب نموده بود این معجون را
از برای بادشاه جتوه و قتیله حسن بول بهم رسانیده بود و این معجون را بعضی از تریاکات شمرده
اند و شکی نیست در آن که از معاجین کبار است و خاصیتش بی شمار مجرب است در نفع از برای امراض
بارده و تریاک امراض بلغمی است و امراض حادثه از ریاح غلیظه و از برای عسر البول و اوجاع
کرده و حصاة کرده و مثانه و از برای مخاطی بودن بول و سلس البول و قروح مجاری بول و از
برای نفخ و رطوبات و شخه و ضعف بضم و درد معده که از برودت و ضعف معده باشد و دیگر
خفام از معده و قوی و از برای ضعف کبد و تحلیل صلابه کبد و از برای وجع استخوان و ماکل آنها
و از برای خفقان و سرد مزاجان را بنایت مغفید و موافق حفظ نماید بدن ایشان را و بسیاری
از امراض و حافظ صحت مشایخ است و گرم میکند بدن را از برودت که از خارج عارض آن شده باشد
و مزاجش گرم و خشک در درجه ثانیه و مضر محرومین و مصلحش آب کاسنی تازه است و قوتش چهار بار
سال باقی میماند و باید که استعمال کرده شود بعد از ششماه صفت آن به نسخ شیش رسیده و در زمانه
قانون ذکر کرده چند بید سترافیون و ارچینی اسارون فومو و قو از هر یک یک گرم غلغل و اطفال
قته قسط حلوا از هر یک شش گرم زعفران نیم گرم آنچه که اختنی باشد در ماء العسل خسانیده حل کنند و
باقی ادویه را کوفته و بنیجه مجموع را با سون و دو عسل مصفیه شده و معجون را از شرابی از یکدک تا یکمقال و بعضی گفته اند
از یکدک است تا یکدک و بعضی از یکدک تا دو مقال گفته اند و بر بعضی شش نیم مقال
و این نسخه سوای عسل دوازده جزو است و وزن اجزای و یک گرم و نیم است صاحب میزان
الطباء گفته که مزاج این معجون گرم است در آخر درجه ثانیه و خشک است در دو درجه و ربع و در نسخه
دیگر زعفران داخل ندارد و نسخه که حکیم میر محمد مؤمن در تحفه ذکر کرده در اصل نسخه زعفران یکدک
است و گفته که در بعضی نسخ نیم گرم و شش قیاط است و اسارون داخل ندارد و بجای آن صابون
شش گرم داخل است و بعضی اطباء عسل یک سکرجه مثلث داخل کرده اند نسخه نیا که بنسخه
اسحق صفت آن چند بید سترافیون فومو تخم کز درشتی اسارون از هر یک یک مقال کوفته
بنیجه با سه وزن ادویه عسل مصفیه بشیر شدند و نیز شش قیاط زعفران و سه اوقیه پنجه در وی
گند و در وقت حاجت از مثقالی از وی تا دو مثقال بکار دارند و قوت این معجون تا دو سال میماند

و بعضی گفته اند که شربت ازین معجون از یک دانگ تاد و مثقال است و بهش امرو سبت که همین عمل
میکنند و مجرب است سنجر نیا که بزرگتره سنجی بن عیسی بن جرله که موافق است با نسخه اسحق و در آخر گفته
که داخل کرده میشود درین معجون ربع رطلی شلث و شش قیراط زعفران سنجر نیا که
از شیخ رئیس که در قرا بادین قانون آورده صنعت آن چند بیدستره فلفل سیاه زعفران
مردود و قوفا سارون افیون فلفل سفید قند داچینی از هر یک دو درم قسط یک درم کوفته و بخیته
وزن نموده بعسل مصفیه وزن ادویه معجون سازند و نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال
سید همیل در قرا بادین ذخیره این نسخه را آورده و گفته که از جهت بادامی حم و از جهت باز
گرفتن جفین و نابودن فرزند مقدار یک باطله ازین معجون را بروغن سوسن حل کرده وزن بخورد
بر دارد و اگر در روغن بادام تلخ حل کنند شاید و بخورد و بگویند آن هم سود دارد
و بادامی رحم را به برد و آنچنان باشد که معجون را با شش نهند و فرج را با آن بدارد و یا بخیته
قاع سنجر آنرا بخوبی شستن کیر و دوا جهت در دسینه و سرفه و امراض کلیه اندر شراب صرف
بخورند سنجر نیا صغیر به نسخه شیخ رئیس که در قرا بادین قانون ذکر کرده که در منافع
قریب است بکبیر صنعت آن چند بیدستره افیون از هر یک دو درم و در نسخه دیگر ده درم است
و داچینی فو و قوفا سارون از هر یک ده درم فلفل و از فلفل قند مرصافی قسط از هر یک
زعفران ربع اوقیه اجزا را کوفته و بخیته بعسل مصفیه وزن مجموع ادویه معجون سازند و در بخیته
دیگر به جلیل یک اوقیه و میوه ساله سه اوقیه داخل است و در نسخه اصل قند داخل نیست شربت
نیم مثقال با آب گرم سنجر نیا به نسخه دیگر صنعت آن چند بیدستره فلفل سیاه فلفل سفید
زعفران فو و قوفا سارون داچینی قسط از هر یک درم عسل مصفیه وزن ادویه ادویه
کوفته بخیته با عسل معجون سازند شربت نیم مثقال با آب گرم ناسته بخورند و بعضی گفته که چون
حل کنند بقیه طرا ازین معجون را در روغن سوسن ببالند بر موضع مار گزیده و دیگر جانوران
سمی که گزیده باشند دفع زهر آنها میکند و نیز خوردن آن نافع است از برای ضرر سموم
و سمیت گزیدن جانوران سمی چون نیم مثقال آنرا با شراب بیاض شامند و نیز نافع است از برای
رباع رحم و قلت گرفتن حمل و کمی آوردن خون جفین چون مقدار قفای از آن را در روغن سوسن

جلد اول نسخ سخنیا و باب الحیم مع الواو فصل در بیان جوارشات غیر مسهلہ

۱۰۵۸

حل کرده با پنجم پاره فرزند سازند و قدری از آن را بار و عن رقی حل کرده و بوی از آن زن
و نیز بان تخم کند در رحم خود مفید است و نیز از برای وجع سینه و سرخه و از برای امراض کلتین
و از برای عسر البول و از برای سزیه و بواسیر بارده خورده میشود و از آن مثل نخودی با شراب صبر
و از برای تخم چون میاشتا مندا از آن وزن یک مثقال با شراب صبر سخنیا به پنجه سید
اسمعیل در قرابادین ذخیره منقول از قرابادین جنین صنعت آن فردمانا زیره گویانی تخم کز از
هر یک سه درم چند بید سترافین موفود و قواسارون از هر یک یک درم کوفته بخته با سه وزن
ادویه غسل مضمون سازند و بعضی شراب انگوری دین معجون داخل کرده اند و مسیحی در
نخه خود مثلث سجای شراب انگوری آورده شربت از یک آنک تا یک مثقال است سخنیا
به پنجه سحی بن عیسی بن جرله در دمه و سوزن و قوا و حبس البول و جمیع امراض ملنی و باد و
غلظت سودار و صحت و تندرستی از بسیاری علل است صنعت آن چند بید سترافین سیاه
فوفود و قواسارون از هر یک یک مثقال اجزا را جدا جدا کوفته بخته وزن کرده در هم آمیزند
و با سه وزن مجموع ادویه غسل و یک آنک و پنجم مثلث سخنن سازند و یک مثقال زعفران در آن
شرتی از یک آنک تا دو مثقال باشد نافع باد باب الحیم مع الواو فصل در بیان جوارشات
غیر مسهلہ بدانکه اکثر جوارشات در ذیل بعضی ادویه مفرده که آن دوا اصل و عموم است در
آنها به ترتیب حروف تہجی ذکر یافت می یابد مانند جوارش حب الاس و اہل و اترج و غلبہ و سار
و اشہ و املہ و انبر باریس و انجیان و انیسون و ایرسا و بسا و بلا و در و تیواج و چند و جوز و
و فنجوش و داجینی و رمان و زعفران و زنجبیل و زوفاد و سفرجل و سماق و سسم و سنبل الطیب
و صندل و طباشیر و حصرم و عنبر و عودندی و فلافل و فودنج و قراقل و حب القرم و کافور و کاکب
و کمون و کندر و لؤلؤ و مشک و مصطلکی و مانخواه و وج و جوارشات افیونی مانند جوارش طباشیر
افیونی و عاج افیونی و بعضی که ذکر نیافته بود و آنکه هر یک براسه اسمی خاص دارند مذکور شد
و بدانکه جوارش بصیم و فتح و او و الف و کسر را مہملہ شین معجمه و نون و جوارش
بانون در آخر هر دو آمده و صاحب بحر الجواہر گفته که بانون تصحیف است و آن معرب کواشک
و کواش است و معنی آن در لغت فارسی کوارندہ طعام است و نامضم غذا که عبری اضموم گویند

جلد اول در تعریف جوارشات غیر مسهله

۱۰۵۹

در حقیقت تجربه جوارش بحرانی با فیهی است شیخ داود الطائفی در تذکره گفته که جوارش فارسی است و لغت
عربی سخن و ملطف است و نیز شیخ داود گفته که نجیب الدین سمرقندی در قرابا دین از کتب جسمه خود
گفته که جوارش لغت قدیم است و معنی آن مقطع خلط است و گفته که پسیدم از کسانیکه خبر از لغت
فرس بودند انکار کردند آن قدس سره میفرماید که فرقی نیست میان تفسیر جوارش سخن
و ملطف یا مقطع خلط چه اینها همه از صفات جوارش است زیرا که جوارش بمعنی مضموم است و اینها
از لوازم و خواص آن است چه بهضم غذا تمام نمی شود و بجز بیکه سخن و ملطف ماده غذا باشد و آنچه
ملطف و سخن ماده غذا است مقطع خلط غیر مضموم از چه ملحقه بخل معد و حایله مانع از اشتغال معده
بر غذا و تصرف حرارت در آن و بهضم و دفع نام یافتن و متعذر شدن آنها از برای کردیدن جزو اعضا است
و شیخ داود نیز گفته که جوارش نزد اطباء عبارت است از ادویه که نرم کوبیده نشده و حرارت
آتش آنها ز سریده باشد بلکه باشند و یا غسل بقوام آورده سر در ده سرشته قطعات باز کنند
بر سریده باشند و الا فیما میفرماید که لفظ جوارش نزد اطباء موضوع برای معجون است که ساخته باشند
از برای اصلاح حال معده و اعانت بر بهضم و استمرار و کواریدن طعام و تقطیع خلط و تحلیل ریح
و رطوبات و لهذا اجزای جوارش را جرش باید کوبیده تا زردار معده نگذرد و بوده باشد سبب
طول مکث در معده اقوی پس اگر جوارشات را با افعال مذکوره افعال و خواص دیگر باشد
ضرر بهمان میرسد که آنرا از جوارش بودن بیرون برد و جوارشات مثل معاجین میباشدند
الا آنکه معاجین شیرین میباشدند و تلخ نیز و کریمه و غیر کریمه و جوارش نیشاد مگر طیب و الطیب
جوارشات و الذات آنها عود است و در حرف العین مع الواو و نسخ آن در ذیل عودهای هم بطریق
اجمال و کلیه دستور العمل و هم بتفصیل جزئیة اشارت الله تعالی مذکور خواهد شد و آنکه بعضی اطباء
منسوب نموده جوارش را با طبایای یونان و بعضی با طبایای قبط و فرقه دیگر گفته اند که نه از اطباء
یونان است و نه از اطباء قبط بلکه جوارش مخصوص فارسیان است و مخترع آن نجاشه اند که از برای
خلعای عباسی ساخته اند پس شهرت یافته تالیف جوارشات میان اطباء و جمعی انکار این قول نموده
اند و گفته اند که بسیاری از جوارشات چون جوارش بقراط و جوارش جالینوس و جوارش کرمونی
مقدم بر نجاشه اند میفرمایند که اصل جوارشات که اصل فعل صغیر است مقدم است بر اطباء یونان

و بر اطباء و قبط نیز و یکن که گویم پیش از نجاشه این جوارشات مسمی جوارش نبوده اطباء هم جوارش
 خسر و از برای نوشتن و ان تالیف کرده باین اسم مسمی ساختند و او و یک از برای اصلاح
 معده و تقویت هضم است نیز باین اسم مسمی نموده پس تنید اطباء هم مخرج جوارش بیکه مخرج
 این اصطلاح اند که صاحبین مصلح معده و هضم را جوارش نامیدند جوارش از برای تالیف
 یقولوا و س منقول از قزاقا بدین تالیف افندی صاحب چلی حکیم باشی ابراهیم سلطان و قیصر و هم
 بدن را زائل کند و نافع است از برای تفریح و یالنج و جنون و تقویت هضم و مناسب هر مزاج
 و شترش بکیرم است صنعت آن کل اکلیل الالک گل سرخ منسوج الاقاع اصل السوش شتر
 از هر یک شترم قر نعل سنبیل الطیب جوز با و ارجینی خولجان خیر کوا از جلیل زرینا و لباس عودند
 قافله انیسون تخم طوارق اوقی و طوارق اوقی خشیش خوشبو است که ترکان در راست میکنند
 و بشیرازی از الوپا مانند از هر یک بکیرم و نیم شکر سفید صافی بقوام آورده بقدر حاجت
 بدستور مقرر مرتب نمایند جوارش بزور سی متقوی باضمه و منفتح سد و قوچ و مجمل ریا است
 صنعت آن کبون کرمانی انیسون را زیاده کرد و یا دو قوناخواه تخم کرفس از هر یک شترم
 مجموع را میت و چهار ساعت در سرکه انگوری خیسانید پس خشک کرده اندکی بوداده باضا
 و ارجینی زنجبیل دار فلفل بزرسیا لیوس خولجان از هر یک شترم کوفته بجنه تعبیل سفید
 بقدر کفایت سرشته جوارش سازند شترتی یکمقال جوارش بقصر اط معده را قوت و طعام
 هضم کند و اشتباهی طعام آورد و نفخ دور کند و باه را قوت دهد و برودت معده و گرده و مثانه را زایل
 گرداند و آب از دمان باز دارد و حبش و فواق را سودمند باشد صنعت آن تخم کرفس تخم گزر
 تخم شبت را زیاده نشیند خشک ناخواه از هر یک یکسیر مصطک عاقر قزاق از هر یک یکمقال عود قماری
 قر نعل از هر یک نیم مقال کوفته بجنه با سه وزن او و یه فانیذ سجری و غسل سفید صنفی با لسا و
 جوارش سازند شترتی دو مقال جوارش بقصر اط به نسخه نواب غفران یا حکیم احمد موسی
 که در بیاض مجربات خود قلمی فرموده اند منقول از خط مغربی الیه صنعت آن قر نعل سنبیل الطیب
 فلفل سیاه زنجبیل عاقر قزاق زرینا و جوز با و از هر یک سه مقال تر بد سفید کبابه چینی عود بیدی
 از هر یک یکمقال استارون نیم مقال شتاقمل قافله صغار از هر یک دو مقال و نیم شکر قندی عود

از هر یک یک انگ و نیم ستر فارسی یا پنجاه تخم خیلانک بر یک سداب از هر یک پنج مثقال گرفته و بجزیره
 بادام شیرین چرب نموده با عمل سفید مصفی سه وزن اوویه بدستور مقرر جوارش سازند و در
 ظرف چینی نگاه دارند شربتی و در مثقال جوارش جالینوس این جوارش را فواید و خواص بسیار
 است همه اعضا را قوت دهد و بوی دمان خوش کند و باد را بشکند و بسیاری بول را که از سردی باشد
 خصوص سه دی مثانه باز دارد و باه را قوت دهد و دیوانگی را ازل کند و رنگ زور را صاف کند
 و اسهال بلغمی را نفی دهد و صدمه باجی و سبب و سرفه بلغمی و بواسیر و نفوس و قوبا و سبب و یک
 مثانه را نافع بود و سیاهی مو را حفظ کند و نکند از در که سفید شود و گفته هر که بیست روز باین جوار
 مداومت نماید از جمیع امراض امن شود و صفت آن مثل الطیب قاطعه سلیمه سیاه دار چینی خولجان
 قصبه اندریره قرفل سعد کوفی ریخیل فلفل سفید دار فلفل قسطا بحری خود بلسان اسارون
 شامی حب الاس عطران از هر یک ده درم مصطکه رومی پنجم درم قند سفید بوزن جمیع دویه
 عمل سه وزن مجموع اوویه را کوفته بخته با قند و غسل سفید مصفی بسپارند و در شنبه دیگر مصطکه
 ده درم است شربتی از کیشقال تا سه مثقال پیش از طعام و بعد از طعام توان خورد و در شب
 سید اسمعیل در ذخیره حب بلسان ده درم داخل است و در بعضی نسخ این جوارش خطیابانیز
 داخل است و این جوارش را بعد از ده روز که از ساختن آن بگذرد استعمال توان کرد و بعضی
 گفته که هنگام رسیدن این جوارش بعد از بیست روز است و هر چند که تر شود و خاصیت آن بهتر
 میشود و مزاج این جوارش گرم و خشک است در آخر درجه دوم و گفته که مداومت بیست روز
 باین جوارش پیری را دیر می آورد جوارش جلایلی منی زیاده کند و قوت مجامعت بخیر
 و ضعف که ده را سودمند بود و معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و صفت آن مثل الطیب
 قره الطیب از هر یک یک مثقال زیره کرمانی مدبر نعناع خشک خود دهنده غرقی خام از هر یک چهار
 مثقال فلفل سارون شقال از هر یک و مثقال خضیه الثعلب مصری بوزن این از هر یک دو نیم
 مثقال اجزا را کوفته بخته با سه وزن آن قند و غسل بکریط گلاب بقوام آورده بدستور متعارف
 بسپارند شربتی و دو درم جوارش حماض قاصص و مسکن عطش و حمیات صفراوی را نافع
 صفت آن بگیند برگ حماض تازه که بپزدی چو کیکاساک نامند و با همون آن پخته و یکته سپارند

جلد اول نسخ جوارشات

۱۰۴۲

مسطور جوارش را مان سادہ مرتب نمایند و عند الحاجة بقدر ضرورت اول نماید جوارش حشمت
 معده را قوت دهد و بلغم را به برود و مانرا خوشبو سازد و آب رفتن از دمان باز دارد و سردی را
 زایل گرداند و گرم شکم بکشد و باد نبشاند و گرده را قوی گرداند و ریک مثانه را پاک سازد و طعام
 را به کوار و بلبلو اسیر را به برود و اشتها آورد و نیز گفته اند که عجب باشد از کسی که سالی یک هفته هر روز
 سه درم از این جوارش بخورد و او را بطیب هتلیج باقی باشد و اگر دهن کزک داشته باشد از عده
 یکی بیرون آید صنعت آن تخم کرفس تخم خیز تخم شبت از هر یک یک ستار قنفل مصطکی رومی عود
 هندی از هر یک یک گرم کوفته بچینه با سه وزن مجموع ادویه غسل سفید مصفی بقوام آورده مرتب نمایند
 و هر روز سه درم آنرا بخورند جوارش خاصه خواص بسیار دارد و عصاره قوت دهد و بوی دمان
 خوش کند و کسر راج کند و بسیاری بول را که از سردی مثانه باشد باز دارد و سردی را نافع
 بود و باه را قوت دهد و منی بیفزاید و جگر و قصبه را قوی گرداند و آب از دمان آمدن باز دارد
 و ریک مثانه را پاک کند و تخم را نافع بود و دماغ را قوت دهد و نفوس دهن و قوبا و بلبلو اسیر را سود دارد
 و سیاهی موی را نگاه دارد و صنعت آن که با می شیمی سنبل الطیب سلیخه دارچینی قاقله خولجان
 قنفل سعد کوفی زعفران زنجبیل فلفل دار فلفل قسط تلخ عود و بلسان اسار و نجب الاتس قصب
 الذریره از هر یک چهار مثقال مصطکی کبابه جوز بوا از هر یک سه مثقال شقال پنج مثقال مغز
 چلغوزه مغز فندق از هر یک چهار مثقال خصیه الثعلب و شقال لسان العصاره بوزیدان از هر
 یک و شقال مشک بتنی عنبر شنب از هر یک یکد انگ و رقی طلا و رقی نقره از هر یک بیست عدد
 یا قوت احمر مر و اریذ ناسفته از هر یک دو مثقال عمل سه وزن ادویه بدستور مرتب نمایند جوارش
 خرنوب بنقول از شرح اسباب و علامات شکم قبض کند و در ب و اسهال موی را نافع است
 صنعت آن خرنوب شامی بهدانه زبیره کرمانی مدرب جب الاتس سویق کنار بلوط کشنیر خشک از
 هر یک جزوی همه مساوی کوفته بچینه بارب مورد و بستر شدند شربی سه درم جوارش خرنوب
 جهت اسهال مزمن و قوتیت جگر و معده و دفع رطوبات معده و امحاناف و موافق از حبه طفال
 و زلق الامعار البایب سفید و از تراکیب محمد زکریا رازی است صنعت آن دانه انگور که از سبک است و خرم
 کرده باشند و بوداده مثل سمر صلا به کرده سی و پنج مثقال تخم مورد و شصت مثقال خرنوب مطبی

گلنار جوزبو اکز مانج از هر يك ده مثقال كند زانخواه مصطكى سنبل الطيب از هر يك مثقال
 باشكرك يا محسل اقوام آورده دو وزن او و پسر شند شربتي تاسه مثقال جوارش سكر بعض اطباء
 جوارش را مسي جوارش عود نموده اند معده را گرم كند و باضمه قوت دهد و نيكو كند و نافع است
 از براي رطوبت معده و بطن صنعت آن بنسخه محمود بن الياض در حاوي صغيره قاقله صغار قاقله
 كبر قر قفل دار چيني زنجبيل دار قفل زعفران از هر يك يك درم شكر طبرزد و نيم رطل عود هندي
 قفل سياه از هر يك يك درم كوفته بنخه محسل مصفوعه كفايت پسر شند شربتي كيمثال جوارش
 سليماني روايت است كه حضرت سليمان عم هفنا در حرم داشت و همه السبب اين جوارش
 خورسند داشت و خدا نادر صنعت آن لسان الصافير تخم پياز تخم شلغم تخم نوبخه
 كبا به چيني تخم تيره كز مانج عاقره تخم كز از هر يك سه درم و در كنخه ديگر كجاي تخم كز
 ماسي رويان بوزن تخم كز و در كنخه ديگر كجاي آن سهره سفتو رست بوزن آن و اگر سهره
 باشد بهتر است كوفته بنخه وزن كوده كجا نموده در شيشه نگاهدارند و در وقت حاجت بلكشت
 بگريند هر چه آيد بروي يكدر زرده تخم مرغ نيم رست پاشيد هيم گرم بخورند سه روز يا زياده
 جوارش سلیمويه در تقويت معده و سوز بطن بيار مجرب است در طوبت و برودت معده را بر
 طرف سازد و برودت آنرا مبدل بگرمي سازد و اشتهاي طعام آورد و صنعت آن سنبل الطيب
 قر قفل دار چيني جوزبو اقا قله صغار سكر اصلي از هر يك پنج درم كند رده و درم قفل زنجبيل از هر يك
 شش درم خند بيدستر نيم درم شكر طبرزد و برابر همه او و پسر شند شربتي علي الرستم جوارش سازند
 شربتي سه درم جوارش سلیمويه ديگر معده را قوت دهد و طعام بضم كند و اشتهاي طعام
 بياورد و فتح و جث را دور سازد و صنعت آن كند زانخواه مصطكى از هر يك شش درم قفل
 او خرمكي حب الفار عود هندي خام غرق از هر يك سه درم مجموع را جدا كوفته بنخه سوسنطاي
 صد درم با پوست و دانه كوفته همچون مرهم سازند و او و پسر را با موز پسر شند و در طرف چيني با پسته
 نگاهدارند شربتي از كيمثال تاسه مثقال جوارش شايي تاليف آن مرحوم در دفع ماله و نحو لياني
 مرقه ربلي نظير است و مقوي قلب و معده است و قفزد آورده صنعت آن امله مرابله مرابا از هر يك
 هفتاد و پنج مثقال از استه بيرون كرده زرشك منقي كلاب عرق بيد مشك از هر يك هفتاد و پنج مثقال

منج جوارشات

جلد اول

۱۰۴

همه را بریزند تا مهربان شود و مالیده به پا لایند پس شراب انار ترش شراب انار شیرین نبات سفید شربت
 نارنج شربت لیمو شربت اکواز هر یک چهل و پنج مثقال سکنجبین و پنج مثقال و حل نموده بتمام
 آورند پس برین مقرض درق طلا و درق نقره مروارید ناسفیه از هر یک سه مثقال عنبر اشهد و مثقال
 کل کا و زبان بخت گل سرخ از هر یک پنج مثقال کوفته بنجته بان بسرشدن شربت و دو درم جوارش
 صفت آنرا بفارسی گویش او شن گویند ریاح معده و امعاء دفع کند و معده را قوت دهد و ضعیف
 بهضم را زایل کند و امراض بارده دماغی را نافع باشد صفت آن صفت فارسی زعفران انار و انار
 خشک مرزنجوش سبز زیره کرمانی از هر یک پنج درم بنجیل و ج شکلی بسیار عود دندی خام غوثی
 از هر یک سه درم تخم کرفس از یانه انیسون از هر یک چهار درم حاشاد و دو درم شکر انار و درم همه را
 کوفته بنجته با سه وزن آن عمل مصفای ترکیب نموده استعمال نمایند شربت بنجیل جوارش
 طالیس صفت آنرا از برای سردی معده و کبد و ریاح غلیظه و مقوی کبد است صفت آن طالیس
 پنج درم بنجیل بیت ورم فلفل و وازده درم سیل بواقره از هر یک شش درم شکر طبرزد و پنج درم
 کرشصد و چهل و دو درم و نیم با سه کوفته بنجته در ظرفی نگاهدارند و بوقت حاجت بکشتال آنرا تناول
 نمایند و مزاج این جوارش گرم است در آخر درجه دوم و خشک است در درجه اولی و در نسخه دیگر بجای
 فلفل دار فلفل است جوارش الحاج معین بر جل است صفت آن نشاره عاج میوه سالک به صطلک
 سنبل الطیب و ارجینی از هر یک پنج مثقال بوست زردا تاج سعد کوفی عود قاری خام نارنج
 قر فلفل از هر یک چهار مثقال عود اعلی گل سرخ سانسجندی افیون
 مصری خالص از هر یک سه مثقال و اگر افیون را یک مثقال نمایند بهتر است غیر شربت خشک خالص از هر یک
 نیم مثقال عنبر و مشک را از هر یک یک مثقال نمایند نیز خوب است نبات برابر تمام ادویه غسل و برابر
 ادویه علی الرسم جوارش سازند شربت از یک مثقال یاد و مثقال جوارش عطاردی منی زیاده
 کند و کرده را قوت دهد و دماغ قوی گرداند صفت آن شقاق مصری قاقله صغار دار فلفل خولجان
 و ارجینی بنجیل قرقه الطیب از هر یک پنج مثقال صبر سرج بهس بضمه تودری گلگون تودری زرد
 تودری سفید تخم یونجه تخم شبت منزه تخم خربزه تخم جرجیر تخم پیاز سفید تخم لمبون کثیر تخم شلغم تخم
 کرفس از هر یک سه مثقال مجموع را کوفته بنجته بنجیل سفید پاک کرده سه وزن مجموع ادویه بنجیل

یک شب در شیرگا و بنجیساند و صبح در دست بالیده بگذارند که اگر خاکی در آن مانده باشد بشین
 شود پس صافی نموده بچوشانند تا غلیظ شود پس آنش فرو آورند و بگذارند که حدت و حرارتش
 شکسته شود و نیم گرم باشد و در آن بسرشد و در ظرف چینی بگذارند شربتی سه مثقال با دو اوقیه
 شیرگا و میش تازه دو شیده جوارش قنداریقون این جوارش از رویان است نافع
 است از برای ضعف معده که تولید ریاخ در آن بسیار باشد و از برای ضعف کبد بار و دو شقه
 طبله و از برای درد پشت و در معده صنعت آن به نسخ شش رئیس بنجیل الطیب از هر یک
 شش درم مصطک رومی ناخواه از هر یک چهار درم تخم کرفس لغاع خشک از هر یک بخدرم
 سیلخه سیاه زیره کرمانی مدبر عاقر قرحا حب بلسان از هر یک دو درم سافج بندی یک درم کوفته
 بجمه لعسل سفید مصغه بسرشد و در سبوحه بسرنگاه دارند شربتی نیم مثقال مزاجش گرم است و اول
 درجه سوم و خشک است و در آخر درجه سوم حکیم معصوم در قرا باین خود گفته که شربتی از این جوارش
 چهار مثقال است و در نسخه او انیسون چهار درم داخل است و در نسخه ابن جریر بر نسخه اصل فلفل
 شش درم انیسون چهار درم افزوده است و در نسخه سید اسماعیل در ذخیره در سوی مزاج بار و
 سافج معده بجای لغاع خشک پودنه دشتی آورده و باقی موافق نسخه شش رئیس است
 جوارش قنداریقون دیگر معده را گرم کند و ریاخ بشکند و نافع است از برای اوجاع معده و امعا
 و تقطیع سدای کبد و استسقای لحمی را مفید است صنعت آن تخم سداب زعفران تخم کرفس انجدان بنجیل
 حاشا مغز بادام شیرین مقشر از هر یک شش درم کندر مغز بادام تلخ مقشر از هر یک دو درم فلفل
 سفید درم کوفته بجمه باد و وزن و یا سر وزن او و عسل منروع الرغوه بسرشد شربتی از یک مثقال
 تا دو درم و در نسخه دیگر بجای مغز بادام شیرین مغز حلغوزه بوزن آن داخل است جوارش
 قنداریقون دیگر نفخ معده و روده و در معده و امعاء نافع باشد صنعت آن بنجیل
 فلفل سنبل الطیب از هر یک چهار درم مصطک ناخواه تخم کرفس پودنه دشتی از هر یک بخدرم
 حب بلسان سیلخه عاقر قرحا زیره کرمانی مدبر از هر یک دو درم سافج بندی یک درم کوفته بجمه
 با سرخندان عسل مصغه بسرشد و همچون سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال و این همان نسخه نیم
 الکریم است با آنکه تفاوتی جوارش قنداریقون دیگر منقول از سنهاج نفخ و برود

معده را سودمند بود و در معده که از برودت و بلغم و نفخ و سوء هضم باشد بطرف کند صنعت آن
 انجمن تخم کرفس و تخم جلیل حاشا منفرجه و زده تخم سداب از هر یک دو درم کند و مغز بادام تلخ از هر یک
 چهار درم فلفل شانزده درم کوفته بخیته با سبب خندان غسل مصفی علی الرسم بپزند شربت بکیمیا و کیمیا
 فواکه تالیف اسناد زین الدین صاحب اختیارات بدیع معده را قوت و بدوقی باز دارد و حکم
 و دل و در دمار قوت دهد و دفع صفرا کند و تنقل بآن کردن و دفع خمار است صنعت آن آب انار ترش
 آب انار شیرین آب سیب ترش آب سیب شیرین آب پرتقال آب پرتقال آب غوره آب زرشک آب سماق
 آب کیل آب امرو و اجزاء مساوی همه را با آتش ملایم بپزند تا بربع رسد و کف آنرا بگیرند پس مساوی آنچه
 باقی مانده قند سفید داخل کرده با آتش ملایم بپزند تا بقوام آید پس آب لیمو آب انار آب سیب
 مساوی بکوبند و اندک اندک داخل کرده با آتش ملایم بپزند تا بقوام جوارش رسد و قلیک تمام بهار انار
 کرده باشد بر روی سنگ ریخته بپزند و بردارند و اگر خواسته باشد آب فواکه را با قند مساوی آب
 لیمو آب انار آب لیمو آب لیمو آب لیمو آب لیمو آب لیمو آب لیمو آب لیمو آب لیمو آب لیمو آب لیمو
 سازند چه اگر پیش ازین داخل نمایند تلخ میشود و اگر بعد از فرو گرفتن از آتش مشکب تنبی و دوا بک
 رومی یک درم زعفران یک درم سوده داخل کنند بهتر است جوارش فواکه مغزه نافع از راضی
 قلب سوده و خفقان صنعت آن آب انار ترش آب انار شیرین آب امرو آب سیب شیرین آب پرتقال
 آب زرشک آب سماق آب لیمو از هر یک بیست درم قند سفید یک طبل بقوام آورده از آتش فرود
 آورده پس مصطک در چینی یا در سنجبوی از هر یک سه درم مشک تنبی و دوا بک کوفته بخیته بآن
 بپزند و در ظرف چینی نگاهدارند شربت سه درم جوارش فواکه قلمی فرموده اند که از تالیف
 حکیم معتمد الملوک سید علوی خان است صنعت آن آب انار ترش آب انار شیرین آب سیب شیرین
 آب سیب شیرین آب پرتقال آب پرتقال آب غوره آب زرشک آب سماق آب لیمو آب لیمو آب لیمو آب لیمو
 ریاس شراب زرشک ساده شراب کیل شراب غوره شراب انار شراب فاسله از هر یک
 دو صد مثقال بر دو شروخت بندی اند نبات سفید کصید و منقاد مثقال آب لیمو آب انار آب لیمو
 بیست مثقال اول مرتبه آب میوه نامی را مساوی آب لیمو آب انار آب لیمو آب لیمو آب لیمو آب لیمو
 آورده یک شب بگذارد پس آب صافی بالای آنها را بجر علقه گرفته در دوی ریزد و در کف و آبهای

صافی را وزن نموده در دیگ سنگی با آتش ملایم بجوشانند تا برنج رسد پس شربتیا و نبات را داخل کرده بقوام جوارش آورند و چون قریب بانقوا رسد اندک اندک آب لیمو و آب انار را داخل کرده با آتش انکشت جمید بنزد تمام آبهارا شرب نماید و بقوام جوارش آید و باید که پیش از داخل نمودن آب لیمو و آب انار کلاب عرق کل مشکلی عرق بید مشک عرق صندل از هر یک بیست مثقال عرق بهار نارنج ده مثقال داخل کرده بقوام آورده باشند پس بخوبی ذکر یافت آب لیمو و آب انار را داخل کرده بقوام آورند پس از آتش فرود آورده طباشیر سفید شیر خشک مقشر ورق گل سرخ صندل سفید از هر یک دو مثقال دانه پیل ابریشم مقطر نعناع خشک کبریا می شمع مر و اریذنا سفید بسدر حرق محلول از هر یک یک مثقال مشک بتنی خالص عنبر شهب ورق طلا ورق نقره از هر یک دو دانگ بدستور بان بسرشد شربتی یک مثقال جوارش قوا که دیگر معده و دل و جگر را قوت دهد و اسهال معده و ذرب را بازدارد صنعت آن آب سبب آب به آب انارین از هر یک یکصد گرم فانیه سنجی نیم من بهر آب هم بجوشانند و بقوام آورند و این اجزا کوفته بخیته بان بسرشد اجزا این است اسوق کنار اسوق امرو از هر یک پنجم سد کوفنی مصطک سنبل الطیب جوز لبوا از هر یک دو درم عطران یکدرم علی الرسم بان بسرشد شربتی از دو مثقال تاپنج مثقال جوارش فوفل معده و دل را قوت دهد و دندانرا محکم سازد و بوی دمان خوش کند و شکم به بند و طبع را بازدارد و طعام کوبد صنعت آن فوفل رسیده فربه بیست عدد نیم کوفته در شیر نجسانند و بعد از دور از شیر بپزند و خشک نمایند و بکیرند دانه پیل بواقتر فعل تخم شبت از هر یک سد درم صندل سفید عود هندی زعفران کبابه چینی شیر خشک مقشر از هر یک دو درم اجزا را با فوفل کشت در کلاب نجسانند پس خشک سازند و بکوبند و با اندکی شیر خجته با یک من قند بقوام آورده بسرشد و بالانی سنگ به نیمه و پس ساخته بکار د بهر بند پیش از طعام و بعد از طعام بقدر حاجت تناول نمایند و اگر در آخر شیر داخل نمایند برای بعضی و در مویهای بارد و طب خوب است جوارش قوا ضعیفیت ضعیف و ذرب نافع صنعت آن پوست اندرون قانصه خر و س لجنه سنگ دان آن که خشک کرده باشند طباشیر سفید از هر یک دو مثقال و نیم گل سرخ سه مثقال نعناع خشک قانصه کبابه صفا پوست بیرون بیست پوست ترنج پوست بلبله از هر دو مثقال و سق از هر یک یک مثقال سبب لیمو

صعتر کش خشک بریان قرقفل قرقه حب الاس از هر یک دو درم اجزا کوفته بنجته با شربت
 قوا که سرشته همچون سازند شربتی دو مثقال جوارش قانصه دیگر در منافع مذکوره
 از آن اقوی است صفت آن پوست اندرون قانصه پسر پوست اندرون قانصه خروس
 مروارید ناسفته طباشیر سفید از هر یک یک مثقال غنچه گل سرخ قنطاریک پوست بیرون پسته
 قاقاقه صغار و کبار از هر یک یکونیم مثقال صندلین صعتر کش خشک بریان حب الاس پوست
 آمله منقح از هر یک یک درم مسد محرق کبریا با دوز هر معدنی خطائی جو زبوا بسا سه قرقفل و اسپینه
 سیلخه از هر یک یک درم ادویه کوفته بنجته با شربت سیب و شربت به سرشته جوارش سازند
 شربتی دو مثقال جوارش قانصه دیگر حببت صعتر معده و در ب نافع است صفت آن
 پوست اندرون قانصه خروس خشک که ده خود غرق خام مصطک رومی از هر یک دو درم
 زیره کرمانی بهمن سرخ بهمن سفید بنفشه شهبوب ق طلا و ورق لقره از هر یک یک مثقال کشمش
 خشک یک درم طباشیر سفید زرشک منقح گل گاوزبان دانه پیل بادرنجبویه از هر یک دو مثقال برنج
 سقز سه مثقال سماق منقح گل سرخ پوست بیرون پسته زرد و تریج حب الاس از هر یک
 نصف خشک از هر یک سه درم مشک خالص ندرم مریمی آمله غسل مریمی بلبله قد سفید گلاب خالص
 از هر یک نیم آنا ریندی آمله را با یک آنا آب و گلاب مهربانند و صاف نموده قد و غسل و بلبله را
 داخل کرده بقوام آورند و سایر ادویه کوفته بنجته بدستور بان بسرشته شربتی از یک درم تا سه درم
 جوارش قطر مروان منقول از قزاقا دین افندی صالح چلی حکیم ابراهیم سلطان فیض روم
 که به ترکی نوشته جهت امراض صدر و معده نافع قدر شربتش یک مثقال است صفت آن بنج اند
 یازده درم زیره کرمانی سه درم میوه تخم زازیانه از هر یک چهار درم غسل مصفی قهوه کفایت
 بدستور مقرر جوارش سازند و در ظرف چینی نگاه دارند جوارش کشمش آملایف بقول اکس
 منقول از قزاقا دین افندی صالح چلی حکیم ابوالحسن سلطان فیض روم که افندی مرزبوز طب
 کیسای بر اکسوس رومی انتخاب نموده جهت امراض سینه و ضیق النفس و ذات الرئه نافع و تقوی
 معده و ناسفته است صفت آن کشمش از وفای خشک از هر یک چهل و هشت درم مرقه پسته منقش بر بادام
 منقش از هر یک شش درم بزرگ کتان بزرگ حله در چینی از هر یک چهار درم اصل اکسوس بر اکسوس

بنجیل از هر یک دو درم شکر سفید مصفی بقوام آورده بقدر کفایت شربت یکدم تا دو درم جوارش کس و یا
 نافع است از برای ضعف معده و وجع معده و سده که در آن باشد و از برای سدای کبدی و بیست قلت
 انضمام طعام صنعت آن کراویا یا شخواه تخم کرفس بنجیل موزینقی بنر سیالیوس سم جز از هر یک
 هشت درم مغز بادام تلخ منقش ده درم کوفته بنجته بجزل سفید مصفی سه وزن ادویه لیسه شش درم
 مقدار غصه جوارش کراویا به نسخه دیگر صنعت آن کراویا قحاح از هر گل سرخ فلفل سفید زیره
 کرمانی مدبر اجزا مساوی کوفته بنجته با سه وزن ادویه غسل مصفی جوارش سازند جوارش متوکل
 معده را قوت دید و ضعف باضمه را نافع بود و سردی مزاج و برودت معده و کبد و ابتدای اشتها
 را نافع باشد صنعت آن به نسخه این جز که قنصل سنبل الطیب دارچینی جوز بو اسک اصللی قاقا از هر یک
 یک مثقال فلفل سفید بنجیل خنبدی ستر از هر یک دو مثقال کنیز چهار مثقال نبات سفید بوزن نیم
 ادویه ادویه را کوفته بنجته با سه وزن مجموع ادویه غسل مصفی جوارش سازند شربت سیه شقایق جوار
 و دیگر که حکیم معصوم نوشته مستعمل منبت مقوی معده و جگر بود و شکم به بندد و و هیضه و قی و غلبه
 و اسهال و موی را نافع بود صنعت آن طباشیر سفید حب الاس انار دانه کل سرخ بهمنین سنبل الطیب
 اسارون از هر یک دو و نیم درم زرشک منقی پنجم درم پوست بیرون ایسته مصطلک قرقه الطیب
 از هر یک یکونیم درم مشک دو دانگ رب به رب سیب به رب مور در رب فواکه از هر یک ده درم
 کلاب بلیت درم علی الرسم لیسه شند جوارش فوخل مطیب دل را قوت دهد و دمان را خوش سازد
 و قی و هیضه و ضعف معده را نافع بود و طعام بکوارد و اشتها بیاورد و دندان را بشکند و حکم سازد و دمان
 من آورده صنعت آن فوخل کبابی و دانه بیل دارچینی سنبل الطیب عود هندسی از هر یک پنجم درم
 مصطلک از هر یک دو درم مشک عنبر شهابت هر یک یکدرم کافور یکدانگ شربت فواکه شیرین
 سی درم پیچ پنجه درم فانیه سنجری صد درم فانیه زرد در کلاب بگندازند و با شربت فواکه پیچ
 بقوام آورند و اجزا کوفته بنجته در آن لیسه شند و بر بالایی سنگ پهن سازند و بگذارند تا سه در شود
 و از کار و به پزند و نگاه دارند و بدان مداومت نمایند جوارش فوخل مطیب دیگر مقوی معده
 و مشبهی طعام بود و صنعت آن قاقا کباب قنصل بنجیل دارچینی دار فلفل زعفران عود هندسی فوخل
 از هر یک یکدرم مشک دو دانگ عنبر شهابت سه دانگ اجزا کوفته بنجته با شکر طبرزد بقوام آورده

بسرشد شربتی سه درم با گلاب جوارش معتدل جهت تقویت معده و انضمام طعام و قطع بلاغم
 و دفع ریح و تبدیل برودت معده بحرارت و تقویت اعضاء ریه و باه نافع است صفت آن جوارش
 خولجان بیل بوازنجیل فلفل دار فلفل دار چینی زعفران عودقاری سافج هندی تخم کرفس سنبل الطیب
 بهمن سفید بهمن سرخ شقاقل مصری بوزیدان مصطلک گاوزبان ابریشم مقراض از هر یک یک درم
 غیر اشهب مشک خالص از هر یک نیم درم مروارید ناسفته بایه مشک بر سنگ سماق سوده یک درم
 تخم خرفه مقشر سه درم کشیز خشک مقشر طباشیر سفید پوست بیرون پسته زرشک منقح سماق قزو
 از هر یک یک درم و ثلث درمی شربت سیب شیرین و ترش شربت امرود شربت انارین شربت به
 شیرین و ترش از هر یک بیست مثقال او ذی کوفته بنیجه با سه وزن تمام او و یه نبات سفید و حل
 مصطفی علی الرسم بسرشد و در آخر بنجاه عدد و ورق طلا و یک صد عدد و ورق نقره بان بسرشد شربتی
 از یک درم تا سه درم جوارش مفرح امزجه بارده را نافع است و معده را قوت دهد صفت آن
 سنبل الطیب قاقله کبار دار چینی سیاه خولجان قر فلفل سعد کوفی زنجبیل فلفل سیاه دار فلفل قسط
 بحری حب الفار حب بلسان جنطیا نازراوند مرچ قرقه الطیب اسارون حب الاس از هر یک
 بیست مثقال جوز بواقص الذریه مصطلک عود هندی از هر یک پنج مثقال زعفران تخم کرفس
 انیسون بسیار از هر یک دو مثقال حبس خالص یا ورق القنب یا پنج لجاج هر کدام که باشد بمقدار
 مناسب مزاج و عادت آن شخص قند سفید بوزن مجموع او و یه عسل دو وزن او و یه بدستور
 مرتب نمایند اصل این نسخه از جالینوس است که اطباء زمان بعض تصرفات در آن نموده مشهور
 ساخته اند جوارش مفرح دیگر این جوارش معروف است بجوارش کنندی اندوه بهر دو
 و سه و ر آوردن و نفس و معده را قوی گرداند و رنگ رو را صافی و بوی دمان و عرق را خوش
 صفت آن گل سرخ شش درم سعد کوفی پنج درم قر فلفل مصطلک سنبل الطیب اسارون شامری
 از هر یک سه درم قرقه الطیب زرنب از هر یک دو درم بسیار قاقله وانه بیل بوا جوز بوا از هر
 یک درم جدا جدا کوفته بنیجه وزن کرده در هم بیا میرند و در سری و شش مثقال ازین او و یه نیم
 آنکه منقح و پنج من آب بنزند تا بیک من و نیم برسد بدست بالند و ببالا نند و بار دیگر در یک گلی
 کنند و نیم من فانیذ در آن کنند و بنزند تا مانند آرد دانه شود از سر آتش بردارند و او و پیرا بر آن

بپاشند و تیز زنند تا چون خمیر گردد و در ظرف چینی یا کاشی نگا دارند شربت و دو مثقال حوارش
 متغلیا نازچید و پیش شکم و بواسیر را سودمند است صنعت آن سپندان خوش یکدرم زیره گرمانی
 در سکه انگور می خیسانیده از آن برآورده در سایه خشک کرده اندک بوداده نیمدرم پوست
 بلبله کابلی در روغن کاو بریان کرده نیمدرم کوفته نیمچه بگلایه برشند حوارش ملکی معده
 و جگر را قوت دهد و در امر مجامعت قوت عظیم پیدا کند صنعت آن قرفل جوز بوا بسا سه لیسان
 العصافیر شیرین پنج اذخر نیمجیل دارچینی مصطک عود قمارنی نعصران از هر یک سه درم قافله
 کند از هر یک یک مثقال اشند سه مثقال مشک بتنی یکدانهک و نیم قند سفید و گلاب از هر یک ده
 مثقال قند را در گلاب حل کرده غسل مصفی بقدر کفایت در آن داخل کرده با تش ملائم بچوبانند
 تا قریب بانقار رسد پس سرد آذوده بگذارند تا حار ترش ساکن شود و ادویه را کوفته نیمچه و از
 داخل کرده برهم زنند تا خوب مخلوط شود و در ظرف چینی نگا دارند شربت یک مثقال حوارش
 ملوکی تالیف ابن ماسویه منقول از قرا با دین افندی صالح چلیبی نافع از برای مالخولیا و ضعف معده
 و خفقان و امراض مزمنه و تقویت حافظه و ضیق النفس صنعت آن قرفل دارچینی عود هندی خولجان
 سنبل الطیب جوز بوا طبایخ سفید نیمجیل اذخر ملکی گل سرخ منسوع الاقحاع کل نفثه از هر یک
 یکدرم بسا سه مصطک اصطرک مرزنجوش نخاع خشک قافله دار فلفل تخم فلک حب الاسن پوست
 خرنوبه از هر یک دو مثقال در می مروارید ناسفته بهمن سفید بهمن سرخ مرجان قرمزی البزم محرق
 از هر یک مثقال در می مشک ترکی خالص یک قیراط کافور منسوع یکجه اجزاء را آنچه کوفتی است کوفته
 و آنچه صلایه کردنی است صلایه کرده شکر سفید را در آب حل کرده بچوبانند و کف شیر بر آن
 چرک آنرا بگیرند و صافی نموده بقوام آورند و ادویه را بدستور مقرر بر آن شسته حوارش سازند
 شربت یک مثقال حوارش و در منقول از قرا با دین افندی صالح چلیبی مقوی عصامی بنده متوکی
 قوت ماضیه و دفع رطوبات فاسده و مناسب هر مزاج است صنعت آن گل سرخ منسوع الاقحاع
 ده درم عود هندی صندل نر داز هر یک دو درم دارچینی چهار درم مصطک رومی یکدرم نیم
 غیر اشهب در می کوفته نیمچه بشراب و رو بقدر کفایت بدستور مقرر حوارش سازند حوارش
 از اکلیل محمد بن زکریا گفته که این حوارش طعام بکوار دوسد تا بکشاید و فواق را زایل گرداند

و شش مطبوعه ناید و اسهال بطوری را نافع باشد صنعت آن پوست بیرون بسته شود و درم که بعضی مصطلک
طین از منی سنبیل الطیب از هر یک دو درم کل سرخ منسوج الاقاع طباشیر سفید از هر یک چهار درم عود
قاری خام سه درم نبات سفید نیم درم سماق شش درم اجزاء را کوفته لیکن در شب بگذارند و با سه وزن
ادویه غسل مصغف بمسند شترتی یک درم با چهار درم باب سبب یارب سفر حل تناول نمایند جوایز
که مقوی قلب و کبد و معده است و هیچ اطراف را نافع باشد و خفقان و وجع فواد را با صلاح و رد و غیر
بخشد صنعت آن بر وارید با سفته یشب سبز مصطلک طباشیر سفید آله منقی ابرشیم مقرر صندل
سفید زنجبیل تخم خرفه و مقشر از هر یک ششال پوست بلبله عنبر شرب سنبیل الطیب سعد کوفی از هر یک
ریون چینی رب السوس ساق تخم کشوت از هر یک دو ششال عود قاری خام پوست بلبله زرد از هر یک
سه ششال ورق گل سرخ ریشک منقی از هر یک چهار ششال زعفران و ورق نقره از هر یک ششال
تخم خشیاش پنج ششال بودری سرخ بودری زرد از هر یک دو ششال منیم ورق طلا نیم
ششال اجزاء را کوفته بنجته صلایه کردنی را صلایه کرده و حل کردنی را حل کرده شرباب سبب شیرین
و شربت تربج و شربت فواکه شیرین و شربت فواکه ترش از هر یک بیست و پنج ششال قند سفید
بوزن مجموع ادویه گلاب پنجاه ششال بقوام آورده بدستور مقرر جوارش سازند جوارش
ما شمی رطوبت مزاج و سردی را سودمند و قولنج و لقوه را مفید بود و بهی و برص و پنهایی
که نه را نافع باشد صنعت حب الحلب شسته و آله میل بواقر نقل زنجبیل زرد سفید بر عاقر قرحا با بنجر
تخم کرفس نمک درانی زرنب اجزاء مساوی کوفته بنجته غسل مصغف بمسند شترتی از هر یک جوارش
یک ششال و از هر یک اسهال چهار ششال جوارش که ششال رئیس در قانون آورده نافع
است از برای قولنج و برودت معده و وجع مفاصل و نفوس وضعف معده را نیکو بود صنعت آن
شیطرح هندی ساق هندی از هر یک چهار درم جوز بوانا خواه نارمشک میل بوا از هر یک دو
نفل و نقل زنجبیل از هر یک پنج استار بلبله سیاه سی استار نقل نیم درم بسیار چهار درم
فانیده استار کوفته بنجته در وقت حاجت دو درم آنرا باندید که نه تناول نمایند و این جوارش گرم
و خشک در اول درجه سوم است جوارش هندی دیگر مقوی باه است و مردوزن را فربسازد
و رنگ و رو را صافی و روشن گرداند و قوت بدنی را افزاید صنعت آن اسکنده از هر یک یک استار

جلد اول فصل در بیان جوارشات مسهل

۱۰

و نیم شاهی بهین سفید همین سرخ تو در می سفید بوزیدان خولجان از هر یک هشت درم قرفل وانه پیل از
 هر یک چهار درم اجزا را کوفته بخته پس بکیرند مقل خراسانی و خرمای تر و قند کهنه و نبات سفید و روغن گاو
 از هر یک استار شاهی و بهر در ماون اندازند و نرم بکوبند و اجزای کوفته بخته را اندک اندک در آن اندازند
 و بدست باله تانیکو محلول شود پس بنا دق سازند هر بنده نیم استار شاهی و بهر روز یک بنده از آنرا بشیر
 کما ویش تناول نمایند فصل در بیان جوارشات مسهل جوارش ششبه یازان سردی جگر و معده
 و قوی و عسر البول را نافع است صنعت آن به نسخه این جزله زنجبیل قرفه قرفل و ارچینی سلیمه سیاه
 سنبل الطیب بولبول و صمغ رومی قاقله کبار حب بلسان زعفران از هر یک چهار درم و نیم سقمونیای
 مشوی سه درم تر بد سفید حب النیل از هر یک هشت درم قند سفید بوزان مجموع او ویه کوفته بخته
 با عسل مصفیه جوارش سازند شربت یا ما بهار شقال یا آب نیم گرم جوارش ششبه یازان و دیگر نسخه
 شیخ الرئیس نافع از برای برودت معده و کبد و استقا و مره سودا و این جوارش مسهل است
 صنعت آن زنجبیل شیطرج بندی فلفل دار فلفل قرفه قاقله صغار قرفل نافع است سافج بندی
 مرصافی مصطک رومی قاقله کبار و ارچینی سنبل الطیب تخم کرفس سلیمه سیاه یا بنخواه باز یا نه
 انیسون از هر یک شش درم اقسیمون افریطی تر بد سفید محو تر اسفیده بروغن بادام شیرین
 چرب نموده از هر یک دو از ده درم سقمونیای مشوی ده درم شکر طبرزد و بیت درم مجموع کوفته
 بخته بعسل مصفیه شربت جوارش سازند و مزاج این جوارش گرم و خشک است در دود و درجه و نیم
 جوارش ششبه یازان تنقیه معده از اخلاط مرکبه نماید و نافع است از برای امراض حاد و مزمنه و معده
 از اخلاط مرکبه و امراضی که حاوت شود در سایر اعضا به شاکت معده مخصوص از برای صرع حاد
 به شاکت معده از صعود و سخره اخلاط مرکبه یا صعود نفس آن اخلاط از معده بدماغ صنعت آن فلفل
 سیاه زیره کرمانی ند بر سداب بوره ارمنی خولجان قرفه از هر یک یک درم سقمونیای مشوی ده درم
 عسل مصفیه چهل درم بدستور مقرر مرتب نمایند مقدار ستمل از آن از دو شقال تا پنج شقال
 جوارش ششبه یازان نسخه بدرالدین قلانی نافع است از برای معده و جگر سرد و قوی بکشد
 و سودا و بلغم براند صنعت آن سنبل الطیب قرفه دار فلفل فلفل انیسون قاقله جوز بوا از هر یک دو درم
 زنجبیل مصطک رومی و ارچینی نار شاک شیطرج بندی از هر یک سه درم سقمونیای مشوی ده درم مغز

جلد اول سج جو اہر مہرہ و فصل در بیان چوب چینی و مہرہ ان

۱۰۵۵

اثر الکوفتہ با دو وزن ادویہ عمل مصفٰی سرشت بطریق معمول جوارش سازند شری از چهار شقال استعمال
 شقال بدانکہ جوارش سہل الیہی تہدی و تہری ہر یک در جایی خود ذکر یافتند و جوارش سہل سہل
 و جوارش سہل و جوارش سہل و جوارش سہل و جوارش سہل و جوارش سہل و جوارش سہل و جوارش سہل و جوارش سہل
 و جوارش سہل و جوارش سہل و جوارش سہل و جوارش سہل و جوارش سہل و جوارش سہل و جوارش سہل و جوارش سہل
 جوارش سہل و جوارش سہل و جوارش سہل و جوارش سہل و جوارش سہل و جوارش سہل و جوارش سہل و جوارش سہل
 و خواص بسیاری برای آن بیان میکنند مختصر نموده شد صفت آن لعل یا قوت سرخ یا قوت زرد
 یا قوت کبود و ورق طلا از ہر یک چہار سرخ عقیق مینی شیشہ بد فیروزہ جد و از ہر یک یکا شمشیر
 کبر باد و باشد مروارید یکا شمشیر چہار سرخ نار جیل جبری لا جور و از ہر یک سہ باشد فاد زہر مشک
 غنہ ورق فقرہ از ہر یک شش سرخ کافور چہار جو مومیا فی دوسرہ افیون کبیرہ قرص افی
 شش باشد زہر چہار باشد ہمہ جزا بر سنگ ساق با گلاب سحی بلخ نموده آب صمغ عربی مہر بندند
 و بورق طلا پیچیدہ خشک نمایند شری دوسرہ تا چہار سرخ فصل در بیان چوب چینی و
 خطائی و سہل و بنگالی و مہرہ و کیفیت بدو و اطلاع بر آن و جید و مختار و مزاج و خواص و منافع
 و طرق استعمال آن اما بیان مہرہ آن بدانکہ اکثر چوب چینی را چوب چینی نیز نامند و از
 پیچی است سرخ رنگ و گلابی و بعضی سفید و بعضی مائل بسبزی براق کہ آنرا اصمغ می نامند کہ گویا در
 اندرون آن صمغ جا کرده و قطعات آن بزرگ و طولانی بقدر یک شہر و زیادہ و کمتر و قوی و ضعیف
 و کم کرہ و پر کرہ و راست و کج و متشعب و امس و خش و سنگین و سبک و صلب و نرم و میا باشد و گیاه آن
 از قبیل نخ و بیارہ و مفروش بر زمین و بر کان باریک بلند مثل برگ سافج ہندی و از آن ایک
 کوتاہ تر و نازک تر و ساق آن بانکہ صلابت و غیر محفوظ و تازہ آن بیخ بارطوبت و شیرین چون
 خشک شود شیرینی آن کم میگردد و کہنہ آن تفتہ می باشد و در کوستان بلوچین و کوستان سہل
 از بلاد بنگالہ یافت میشود و در جایی دیگر تا حال شنیدہ شدہ اما سبب و اطلاع بر چینی آن
 بدانکہ حکیم میر عابد الدین محمود شیرازی رحمۃ اللہ علیہ در سالہ چوب چینی خود کہ در زمان سلطنت
 شاہ طہماسپ ماضی بن شاہ اسمعیل صفوی موسوی کہ تقریباً سنہ ۹۵۰ و پنجاہ ہجری حضرت ختمی
 چناسی صلوات اللہ و سلامہ و علیہ و آلہ تالیف نموده بنا بر آنکہ در آن آوان چوب چینی از چین

بم توسط فرنگان که دایم در حبس و قفس اسیر می گردیدند و برای همین دایم در سیر و یا جزایر سواحل
آن شهر قاف و غراب و جنوبا و شمالا و فوق الارض و تحت الارض اند و هر جا مرغی و چیز تازه می یابند در
صد و تحقیق و تبیین و تجربه و تحریر آن در می آیند و باطراف و اکناف می گردند و باعث شهرت و انتشار
آن می گردند و چنین نوشته اند و پوشیده و پنهان نیست که این بیچ که درین تاریخ که مردم بدان
اطلاع و انستمال آن انتفاع یافته اند چنین مسجع شده که وقتی از اوقات در آن بلاد که این
بیچ از انجائی آورند و خطی در آن شهر پیدا شده بود و مردم بصحر امتوجه شده و بخت با حصول و اوراق
نباتات می نمودند و چون این بیچ غذای و دار و دلم و رایحه که موجب تفرط طبع باشد ندارد مردم این
بیشتر رغبت نمودند و اتفاقا در میان ایشان صاحبان امراض مزمنه بوده اند خاصه سودا و یه و قروح
عفنه خبیثه و بواسیر و نارسی و مانند اینها و از خوردن این بیچ شفای کامل می یافتند و چون این
حال مشاهده ایشان شد از آن زمین استخراج می نمودند و بدیگر مواضع می بردند و شفا می شد
اما چون در آن صحر بواسطه اضطراب و خطی تکب هم نمی رسید و اکل آن بیچ بی تک بود و است بهر جا که
می بردند بی تک می دادند و ببلایق افکار و تجارب بسیار قرار بر آن داده اند و بطریقیکه حالا معمول است
خورده اند و بعد از آنکه باینجا آورند تمیز نمی گردند و بعضی مفید می بود و در بعضی فایده نمی داد
بلکه مضرت می رسانید و از جمله بیکم را که در شاه جنت مکان مغفور می بردند و اسهیل بود و فالج طاری
گشت و نصف اعضای او از حرکت ماند بعد از محالجات بسیار او را حرکت پیدا شد و دست ایشان
بچنان از حرکت ماند و چون اول استهبار این بیچ بود که بلاد ایران تازه آورده بودند و در آن
آن اندیشه کردند که مبادا موادی بپلاک شود و صلاح در آن دیدند که اول مرتبه در دیگری تجربه
کنند بچون آن که قریب با و در بسن بودند و داند مفید نیفتاد و بنا بر آن با و دادند و اما در ریشه ها و
زخم قروح خبیثه و عفنه و وجع مفاصل و باد با می تشک مدتهای مدبر من شده بود و بیج تنقیه و تطهیر
در آن مفید نمی افتاد و بکم مرضی از این امراض دادند که شفا نیافتند و حکیم میرزا قاضی نیری
و حکیم باشم طهرانی در رساله چوب چینی خود چنین نوشته اند که در رساله دیگر از آن جماعت مسطورت
که مردم آن بلاد هر ساله چار و اما و حیوانات خود را ببلایق مقرر کرده و گشته بودند می فرستادند
در سالی بجلت خشکی و کمی باران در آن ببلایق علف خوب سبز نشده بود و بعضی دیگر که در آنجا

جلد اول

تعریف چوب چینی و خواص و ماییت آن

۱۰۷

علف و گیاه تازه بود و فرساده بعد از مرجهت بعضی از آن حیوانات که بغایت لاغر و ضعیف و رنگ زرد
 نامصوری باشند تمامی چاق شدند و فریب گردیده و زخمها و لنگهای آنها با صلاح آمده بود و حکمای اندیاری
 متفطن بآن شدند که درین بیدار ابدی علفی باید یافت شود که در بیدار دیگر نباشد و آنرا این خاصیت
 باشد بعد از تفحص تجسس ظاهر گردید که این چوب در بیدار می باشد و در بیدار دیگر یافت نمیشود و سبب
 وجهت و دفع این علتها و فریب و چاقی حیوانات همین چوب است بنحوی که در امراض و علل انسانی
 تجربه نمودند و آن آثار و منافع را مشاهده کردند و برورایم باین دستور که حال معمول است قرار
 یافت و این کلام دلالت تمام دارد بر آنکه در امراض حیوانات نیز بغایت نافع است و اما آنچه
 فخرالدین نام حکیمی که شاید از حکمای هند یا توران باشد در رساله چوب چینی خود نوشته چنین است
 که وقتی چاقی بر کشتی نشسته بسفر دریا بجانب تحت الریح می رفتند شخصی در میان آن جماعت آبله
 و رنگ داشت و بغایت ضعیف و ناتوان و بدن وی مرتبه مجروح و ریم و چرک بسیار می از آن
 جاری بود که اهل کشتی تمام از وی متناهی و متنفر بودند اتفاقا بعد از چند روز بخیریه رسیدند که
 محل بر داشتن آب بود سرداران کشتی مصلحت چنین دید که آن مریض را در آن جزیره فرود آورند
 و اندک خوراک و بوی دهند و آنجا را بکنند پس او را فرود آوردند و خود بجانب مقصود شتافتند
 بعد یک سال که باز بدان جزیره معاودت نمودند جهت برداشتن آب جمعی بخیریه فرود آمدند
 و دیدند شخصی بغایت تندرست بر کنار چشمه آب نشسته اما برهنه و عریان است از سوال کردند که چه
 کسی احوال خود را بیان نمود مردم کشته او را شناخته با خود بکشته بردند و ناخدا و سردار کشتی از وی
 احوال استفسار نمودند آن شخص گفت وقتی که مرا درین جزیره را کرده رفیقید مایوس شده با طرف
 و جوانب این جزیره می گشتم بعد از چندی خور و دانی که داده بود دید با خبر رسید شروع بخوردن
 گریا نمودم بکیا می رسیدم که پنج آن شیرین بود سه روز بدان مداومت نمودم آن مرض من
 زایل گردید و صحت یافته و تا این مدت از همان چوب بخورم حکیمی در آن کشته بود گفت این چوب را
 در آن مرض نفع تمام است اهل کشتی را بجمع کردن آن چوب امر نمود و از آن بازاری یوسا بذا
 شهرت یافته و قول حکیم میر عماد الدین محمود اقرب بصواب است و بعد از آن قول میرزا قاضی میرزا
 ششم و این قول بعد می نماید بلکه برای آن تا وی می کند و آن جزیره از جزایر چین که برنده بصحت پیوسته

که از ملک چین می آورند از تحت الریج که زیر باد است و اما اطلاع بر سلسله تنگالی آن
 بد آنکه الی الان که سده یکینار و یکصد و هشتاد و پنج هجری است با وجود قرب سکنه که چهار
 پانزده متر از شیر مفاصله و دور از مرشد آباد نیست و در جانب شمال مانع بشرق و در سرحد
 مملکت بنگاله واقع است سبب قصور منها کسی از اهل مرشد آباد و اما کن دیگر اطلاع بر آن نیافته اند
 اهل کوهستان سلبت و نواح آن شنیده شده که اکثر آنرا از برای جمیع امراض مذکوره در
 چوب چینی تنهائی و یا باد و یو دیگر بطریق مطبوخ و قهوه مستعمل دارند و فوائد بسیاری از آن
 نقل می نمایند و قبل ازین کاهی کاهی عطاران بنگالی در مرشد آباد آورده تنهائی و کاهی بعضی
 چوب چینی و کاهی مخلوط بچوب چینی چینی کرده می فروختند و اهل بنگاله این را سکنه چوب چینی
 بهار می یعنی کوی و چوب چینی چینی را جهازی می نامند و کم کسی واقف برین بود و بعضی که سینه
 الجمله اطلاعی داشته اعتنای و توجهی بآن نمی نمودند تا آنکه درین اوقات شخصی از اهل آنجا
 بر شد آباد آمد و قدری بچوب چینی آنجا تازه را با خود داشت و میگفت ثروت تازه آن قوی مفید
 و سودمند است و خشک آن ضعیف و بی فائده و فی الحقیقه چنین است زیرا که خشک آن سخیف
 بی فخر خشبی ریشه دار سبک می باشد و لهذا استعمال آن بی فائده محض است خصوص کهنه آن
 و شاید اگر کسی دانا بد آنجا رود و آن ریشه را ترتیب نماید و بهنگام کمال بچوبی و رسیدگی بر آورد
 و حفظ و ضبط آن بشه ایل مقرر نماید بچوب که خشک آن نیز سودمند باشد و چند کس که در مفاصل
 حادث از ریش سبب خوردن زیق و غلبه ریح و نفخ و شکم و بی رغبتی بر طعام داشته باشند
 بعضی از ادویه دیگر هر یک را بطور خاص که بیانش نیز انشاء الله تعالی خواهد آمد خورانی و هم
 صحت یاقند و شاید در کوهستانهای دیگر که قرب و اتصال بدان دارند مثل تیره و موزنگ
 و ریکپور و نیپال و غیر اینها نیز یافت شود اگر تجسس و تفحص نمایند و بدانکه نوع دیگر دیده شده که
 آنرا چوب چینی خطائی می نامند و آن چیز نیست شبیه اجده و کوه بزرگی شبیه یکد و کتهل است
 اندک خشنی جویری رنگ تیره و منتر آن کلابی و بادامی رنگ بی ریش شبیه چمنان خشک شده
 که از کوهستان خطا و نیپال می آورند و بر حقیقت آن چندان اطلاعی نیست شاید از تنه خست
 بر می آید مانند کتهل و بعضی میگویند دیگر از برای آن خواص بسیاری نقل میکنند از قبیل خواص چوب چینی

و بعضی بهتر و قویتر از آن می دانند و دستور استعمال این نیز مانند آن است اما جود و محتاج چوب
چینی آن است که رنگ آن سرخ یا کلابی رنگ تیره باشد و سنگین و ملمس که به آب رود و گرم کرده بی
ریشه متوسط در بزرگی و کوچکی و صلبی و رخوی و مایل بشیرینی و مستوی الاجزا باشد بعضی سخت تر
و بعضی خام سفید و بعضی صلب و بعضی رخو نباشد زیرا که اینها همه دلالت بر کمال قوت و لطافت
ماده و جوهر و اعتدال مزاج و نیکوئی زمین و آب و هوای آن میکنند و باید که قطعه های آن در
باشد و بریده و ریزه کرده و کوبیده نباشد زیرا که قوت آن بسبب تصرف هوا در آن ضعیف میگردد
و بسبب بر و غلبه میکند و سفید و سبک و خوش اندرون سیاه که گویا صمغ در اندرون جا کرده
که آنرا صمغ نامند و تر کشیده و بسیار کچ و پر شعبه و پر کره ریشه دار و بسیار صلب و راسخ و طعمی
بران نباشد جهت آنکه بعضی از اینها دلالت بر خامی و بعضی بر کمال سبب و عدم اعتدال آن بدو
زمین و آب و هوای آن میکنند و باید که کهنه بوسیده گرم خورده نباشد که شتر فائده نیست و حد
حرارت و سبب بسیار است و فائده هر یک از امور وجودیه و مضار هر یک از امور عدمیه آنرا حکیم
میر عابدالدین محمود در رساله چوب چینی خود مدللایان نموده اند بجهت باید دانست که بعضی
نامتقیدان چوب چینی خام سفید را در آب آهک خیسانیده و در آب کل لاله و عباسی سرخ و مانند
آن خیسانیده رنگ کرده می فروشند باید که واقف بوده امتحان کرده استعمال نمایند هر چند
بر صاحبان بصیرت که مکرر چوب چینی را دیده اند شبهه نمیکرد و از رنگ ظاهر و پوست آن معلوم
میگردد و آنکه رنگ ظاهر رنگ کرده مخالف رنگ باطن است و نیز باید که نمی و رطوبت دریا و
گرمی آتش و آفتاب بآن نرسیده باشد و از مجاورت چیزهای که مفسد و مغیر مزاج آن است
مثل کافور و فریون و چند بیدستر و مشک آهک و امثال آنها مصون باشد و اما طبیعت و مزاج
آن بقول میر عابدالدین محمود چنین است که چون از قدامت و باره آن نسی نیست لهذا تا ما در تحقیق
طبیعت آن لازم است بحال چون نفع و فائده آن در امراض سوداویه بسیار است و سودا بار و
یا بس است و بنا بر قاعده کلیه که شفا مرض بعد است و حفظ صحت بمثل باید که حار طرب باشد و جو
ماثیر حرارت آن ظهوری چندان ندارد یعنی بتکرار و تکرار احتمال مقدار آن احداث حرارت زیاد
نمی نماید باید که حار در مرتبه اولی باشد بلکه در اول آن و دلیل دیگر آنکه چون فعل آن ترقیق و

و تنویب و تحلیل مواد است و اینها همه فعل حرارت است نه تعلیظ و انجماد و تشدید و تضییع که فعل
 برودت است باید که در طبیعت آن حرارت باشد و دلیل بر آنکه معتدل نیست آن است که دوا
 معتدل از افعال مذکوره قاصر است پس گاه معتدل نباشد ظاهر است که بار دیگر نتواند بود و دلیل
 ظهور تاثیر افعال مذکوره و اما دلیل بر طوبت آن همان دلیل بحرارت آن است که از ظهور تاثیرات
 و افعال مذکوره زیرا که افعال مذکوره مقارن بیوست نمی نتواند بود و لیکن جائز است که در آن
 بیوست قلیله باشد و بواسطه مصاحبت آب بسیار منکسر گردد و بر طوبت مائل شود و میتواند بود که
 بواسطه همین طوبت مکتبه دفع بیوست کند و خود منکسر گردد و بر حد اعتدال آید که اذا تعارض
 لسا و طا و این احتمال قوی است لهذا حکم بر طوبت آن مائل تمام است بخلاف حرارت که با وجود
 بهر دت آب بالکلیه منطفی نمیشود و اما اینکه در آن رطوبت فضلیه است تردوی نیست و مراد
 از رطوبت فضلیه طوبتی است که در مزاج او باشد و مانع تمام اجزای نباشد و دلیل برین نیست
 که سوراخ سوراخ میشود و منفعت میگرد و چون این رطوبت فضلیه فی الجمله کسب حرارت آن
 می نماید قوی که اندک گنده باشد تاثیر آن در بعضی از اجزای او قوی میشود و بهتر میدانند آن را
 و نیز از قاضی بنودی حکیم ما شتم طهرانی سرد در اول خشک در دوم میدانند و میگویند که سر
 خشکی آن بسبب مجازحت و مخالطت آب بیشتر و کمتر میگردد اما تحلیل و ترقیق و تلطیف و
 که اخن و سایر افعال و آثار قویه که از آن ظاهر میگردد از جهت خاصیت و صورت نوعیه آن است
 و بعضی از آثار دیگر تابع کیفیت آن است و ایشان بر دو نیز قائل بر طوبت فضلیه آن اند و دلیل
 تقویت آن مرابه را و تگون کرم در آن بنودی حکیم میر محمد مؤمن در تحفه المؤمنین حکم بر کرب
 القوی بودن آن بامیل بحرارت و بیوست کرده و گفته که بیوست آن زیاده است بر حرارت
 آن و حکیم محمد اکبر معروف بحکم ازانی نیز در قرابادین خود که موسوم بقربادین قادری است
 قائل بر کرب القوی بودن آن است بدلیل آنکه مقرر است نزد اطباء که تا اسکان استناد فعل و اثر
 چیزی کیفیت آن باشد استناد بخاصیت آن یعنی نوع خاصیت و استن آن جائز نیست و
 همچنین تا نسبت علل بالذات چیزی ممکن باشد نسبت او به بالعرض و اینست و مع ذلک بعضی
 افعال عجیبه از قوت و کیفیت آن خارج باشد اگر آنرا بخاصیت مفوض دارند این اجتماع خاصیت

بر کرب القوی بودن آن قدری بعد از درویش آن مرکب القوی است و آن قدری سبب میماند که نزد
 این بنده آثم محمد ششم العلوی الخاطب بمحمد الملوک آن است که مرکب القوی است و مزاج ترکیبی آن
 مائل بحرار است و بهیئت است بارطوبت فضلیه غریبه بسیار و اما اجزاء اصلیة بسیطه آن که این دو اثر یک
 از آنها یافته هر یک را مزاجی خاص است اما جزو هوائی آن حار معرق و ملطف و محلل است و بنزد و اثر
 آن بار و مقوی و جزو دوائی آن غالب جزو غذائی آن قلیل و جزو بدن شود و باقی میماند در بدن
 جزو دوائی آن تا مدت مدید آن جزو دوائی اثر تسخین و ملطف و تعزین در بدن میکنند چون
 در آب بطریق تصعید بچته شود در آب جزو حار لطیف آن میماند غالب غذائیت آن بحیث آنکه
 در جرمش میماند کمتر و لهذا استخوان بعد از دادن مطبوخ مصعد آن جلوائی از جرم چوب چینی
 ساخته در آن لبوب و قدری از او به عطره مقویه ارواح حاره داخل کرده میدهند که غذائی تنبلی
 از جازان تو که کند که بحسب بعضی اعضا و بحسب غذائی سابق و لاحق را با اعضا و تا مدت مدید اثر
 دوائی آن در بدن بماند مانند بعضی از ویه غذائیه که چون وارد بدن کردند بعد از اثر و ایت
 آن در بدن و تسخیل بخلاط کردین و جزو بدن شدن آن تا شیر و ایت آن مدتی در بدن باقی
 میماند و ظاهر آن است که حرارت آن در او آخر درجه اولی باشد و پس جرمش نیز در آخر درجه اولی
 و اما آب مطبوخ بطریق تصعید آنرا باین معنی که سرد یک را بر پوست پوشیده و اطراف آن با چوب
 و خمیر آرد و ماش محکم گرفته که اصلا و مطلقا بخار آن بیرون نرود و باین مقدار از میوه است آنرا
 نباشد و شاید مائل بر طوبت باشد و لهذا اکثر اطباء در امراض مزمنه این دوا را مطبوخ بطریق
 میدهند جهت آنکه مطبوخی که سرش باز باشد اجزای حاره ملطفه معرقه محله آن بسبب لطافت
 منقلب میگردیده فانی میگردد و اثرش کم میشود و اما بطریق تصعید یعنی عرق گرفتن مثل
 الورد که کلاب باشد و سایر عرقها اجزای لطیفه آن متصاعدا کرده چندی از اجزای عتیقه و
 اجزای غذائیه آن در آن داخل نمیشود پس بنزد و می از حرارت بدن متاثر گردیده فطش را
 میگرد و اما بطریق تصعید در یک سبب پوشانیده بخود که جرم در زیرش باشد متصل
 از اجزای لطیفه آن متصاعدا کرده منقلب بایست شده باز در همان یک که جرم چوب چینی در آن
 است نزول نموده بآنها مخلوط گردیده باز صعود میکند تا زمانی که در قفل آن قوت باقی نماند

و درین قسم طبع هم اجزای لطیفه متصاعده میباشد و هم چیزی از جرم آن پس حاصل میگردد و از آن
 مطلوب و حکیم میرعماد الدین محمود را که اول کسی انداز طلب اسلام که در آن سال نوشته و بیان کرده پس
 مقام و اکثر مواضع دیگر سخنان محققانه مدققانه مدلل است و نیز از قاضی و حکیم ششم طهرانی را
 با ایشان منقشه بسیار است که ظاهری در تحت آنها نیست و این مختصر کنایه اش ذکر آنها ندارد و قول
 هر یک خالی از شبهات نیست لهذا ذکر کرده نشده کسی را که از او اطلاع بر آنها باشد باید که رساله
 میرزا قاضی و میرزا محمد ششم را مطالعه نماید تحقیق نماید که آنچه از روی تجربه به تکرار استمال آن این
 بنده ضعیف عاصی هیچچنان جامع این اوراق پریشان و سخنان بیشتر معلوم شده آن است که با وجود
 مرکب القوی بودن صاحب طوبت فضلیه حار و یابس است ولیکن ظهور این سرد و کیفیت در آن
 بر ترتیب از تری و تازگی و قرب عهده از اخذ خشکی و کهنگی و بعد عهده از اخذ آن مانند حرارت
 و بیوست در ابدان محروم المزاجان صفراوی از مراتب طفولیت و شباب کهنوت و شیخوخت که
 در ابتدای و حین تری و تازگی حرارت و بیوست آن بسبب کثرت رطوبت بلغمی منفر میباشند مثل
 حرارت بدن طفل که منفر در تحت رطوبات و افزه آن است و اثری و ظهوری ندارد و بعد از آن
 که اندک مدتی بران بگذرد و رطوبت آن فی الجمله به تحلیل رود و اعتدالی یابد که تخمیناً ششماهگی
 باشد حرارت و بیوست آن نیز بر تری اعتدال ظهوری یابد مانند ظهور حرارت و بیوست در
 ابدان شبان چون از حد اعتدال بگذرد که تخمیناً یک و نیم سال تا دو و نیم سال از زمان اخذ و بر
 آوردن آن از زمین باشد رطوبت آن میل لغیا نماید و خشکی بر و استیلا می یابد بحکم آنکه احدی
 الفاعلتین را که حرارت و برودت است با احدی المفعلتین که رطوبت باشد فعل و اثر ضعیفی
 باشد و با منفعل دیگر که بیوست است قوی و بعد از آن هر چند میل به کهنگی و خشکی آورد و اثر حرارت
 و بیوس از آن زیاده ظاهر میگردد و مثلاً سه ساله و چهار ساله آن در کمال حرارت و بیوس باشد
 و هم برین قیاس تا فساد و باطل گردد پس تری و تازگی آن از برای محروم المزاجان و صفراوی
 و امراض حادثه از احتراق و فساد آن هر دو خلط به تنهایی یا با بعضی از ادویه مناسبه و از برای
 سوداوی مزاجان و امراض حادثه از آن با بعضی از ادویه مناسبه آن مفید و متوسط آن مثلاً
 یکساله تا دو ساله آن از برای سوداوی مزاجان امراض سوداوی مفید و نیم کهنه آن مثلاً دو و نیم

ساله تا سه و نیم ساله آن از برای مبرود المزاجان مرطوب بلغمی و امراض بارده رطبه بلغمیه
نافع است و اما بسیار گفته آن از برای اکثر امراض مخصوصا محر و المزاجان ضعیف بنیه بسیار مضر و
محدث حرارت عظیمه و منجر به ق است و اجتناب از آن حتی المقدور النسب و اولی و لازم و واجب
خصوصا بطریق مطبوخ و تعریق در بین استعمال و اگر ضرورت بسیار داعی شود و علاج مخصوص بدان
باشد و تازه و توان آن و یا نیم گفته آن مطلقا یافت نشود آن هنگام مقدار کمی از آن بقدر ضرورت
با دویه بارده رطبه مناسبه با کمال احتیاط بعنوان نفوخ یا قهوه و یا مطبوخ بدون تعریق بلغمی در
بین بمرق نشیند استعمال میتوان نمود و باقی العلم عند الله و عند اهل الذین هم الراشخون فی العلم
سوال اگر کسی گوید تمثیل شما تمام نیست و مناسب است و ثابت نام و من جمیع اوجوه با مثل که مرا
استنان است ندارد و در جواب میگوئیم فی الواقع چنین است لیکن مثال را با مثل اندک شما بهتر
کافی است که در جمیع وجوه نباشد و هر مثالی را که ملاحظه نمایند چنین است و اما خواص و فوائد بسیار
آن بدانکه این دوا امداد حرارت غریزیه و طبیعت میکند و مقوی اعضای لیه است و در
اواخر جمیع امراض مادی و امراض مزمنه سوداویه و بلغمیه مانند اوجاع مفاصل و فالج و عرشه و
ابيض و تشنج استلائی و اوجاع کله و وجع و رک و عرق الکسا و نفرس و دار الفیل و دوالی
و خنازیر و سل و دفع مواد نزليه بارده مزمنه و تنویم بسیار و اختلاط دهن و سبل و نفث الدم
و نزف الدم از هر عضو که باشد و تقویت باه و اعضاء تناسل بوسین از باه و دار الثقب
و دار الحیة و سوراخیه و استسقاء و حمیات عقیقه و سایر امراض بلغمیه مزمنه و جهت از الة تحلیل
امراض سوداویه و مواد غلیظه بنجره عقیقه مزمنه و مواد سوداویه محترقه مانند اشک و جذام و انواع
جرب و ک و قوبا و جمیع قروح خبیثه و جوشها و عقده های صلبه و اورام صلبه قسام جنون و مانیا
و مانیا و قطرب و برص و بهق اسود و اکل و قروح کلیه و شانه و امراض مقعده و بواسیر و
واسهال بواسیری و جمی ریح و سرطان و امراض رحم و عقر و مرض شقیقه و صداع مزمن سوداوی
و سایر امراض سوداویه که تفصیل آنها بموجب قلوب است قوی الاثر و القع است و در هر یک بنوعی خاص
و مجفف رطوبات غریبه و مطلق و مقه و محلل و مرتق و مصفی خون و سایر اخلاط و ارواح از کثافات
و کدورات و مشرق و منور آنها است و سایر النفوذ و در غش بدن و تدویب رطوبات و اخلاط غلیظه

تعریف چوب چینی و خواص آن

جلد اول

۱۰۸

میخورد و مرقق و دافع آنهاست به بخیر و ادراک ببول و عرق و جهت بر روز فرمودن حصه وضع سمیت
 خلط فاسد سمی و رفع عادت افیون سریع الاثر و چون اصحاب بعد از سن و قوت بر سبال در
 موسم سرما خوردن از بر خود لازم گیرند از ناتوانی محفوظ بمانند و جهت رفع نفاس خصوصاً
 پیران را و از برای تسهیل اکثر ابدان و نضارت و حرمت و صفاء و رونق رنگ بشه نیز نافع لیکن
 مشقت و صعوبت پیران را برای دفع آن نمیکند چنانکه نشاء الله تعالی بیان پیریز و مضار
 عدم آن خواهد آمد و مستعمل در اکثر امراض آب بطنج بطریق تصعید است چنانکه ذکر یافت و جرم آن
 مسدود قوی تخفیف است و تسهید و تخفیف جرم تازه خشک نشده آن کمتر و مصلح چوب چینی خصوصاً
 تازه و تر آن در اکثر امراض بارده رطبه و اچینی و غشبه مغربی و بادیان خطائی و ضا صفراس و
 کیا کواست و در سر فهای کهنه و ضیق النفس اصل السوس و در استسقا با د آورد و شکم
 و فقاخ از خرواد و خرمکی و یا عرق اینها و در خفقان و توحش لسان النور و گل آن و باد رنجوب و بسفایج
 و در امراض دماغیه بارده اسطوخودوس و بسفایج و بهرین قیاس در بر مرضی و ماده و
 مزاجی خاص با دویه مناسبه و مختصه بان مرض و آن عضو و تا خواهند مفرده اگر به تنهایی بکار
 برند مگر عند الحاجة و ضرورت با دویه دیگر و در آنوقت نیز هر چند که تبا شده بهتر است و اما
 در سل و دوق و نفث الدم و نزف الدم بعنوان نقوع در عرقهای مناسب مفرده اولی است
 در آذخرو عند الضرورت با بعضی حبسات دم و مغزیات اندک و مقدار شربت آن بهبوط بر
 طبیب حاذق است محقق نماید که این دو حقیقه جمیع اقسام امراض بارده بلغغیه سودمند
 چه در قوی آنها مانند فالج و رعش و استرخا و استسقای رقی و طبعی و امثال اینها بی فایده
 بلکه مضرت است و اما در اقسام ضعیفه آنها مانند استسقای لحمی حاو ث از قبیل روم صلب و دود
 کبد و طحال و امثال اینها را مکن که سودمند بود و مضار همه اطفال و شبان و محر و المزاجان
 است و ایشانرا استعمال آن جائز نیست زیرا که احداث حرارتی و رطوبتی زاید بر حرارت
 غریزیه و رطوبت اصلیه مینماید و بدان سبب خون و ارواح را گرم میزند و باعث تحلیل اعضاء
 رطوبات و احتراق آنها میگردد و قسبی بالعرض نیز مینماید و اینها خود کمال مضرت است
 کمالاً لا یخفی و اما منافع آن اکثر بواسطه افعال مذکوره است از لطیف و تدویب و ترقیق

جلد اول فصل در بیان شرایط و استعمال چوب چینی قبل از شروع درین معنی تمام

۱۰۸۵

و تصفیه در معنای اول و غیره که ذکر یافتند و ظاهر است احتیاج به تبیین ندارد و فصل در بیان شرایط
ضروری استعمال چوب چینی قبل از شروع و درین معنی بعد تمام آن بدانکه
شرط استعمال آن بسیار است از آن جمله یکی آنست که باید سن متعل آن اگر محروم از مزاج باشد
از چهل سال اگر مبرود المزاج بود از سی سال استخوانها و زبانش به جهت مذکور شده شرط دوم آنست
که تا ضرورت بسیار داعی نشود و علاج منحصر بدان نباشد متوجه استعمال آن نگردد و بعثت
خود را در شفقت و رنج و تعب و مهملک نمیداند زیرا که چنانچه نفع آن بسیار است ضرر آن نیز ناچهار
از آنست و اندک بی احتیاطی و ناچیزی منجر به امراض ضعیفه میگردد و بیان بعضی از آن اشارت نمود
بالحال خواهد آمد و نیز درین آن عوارض و حالات مختلفه طاری میگردد که کم کسی متحمل آنها میتواند باشد
شرط سوم آنست که باید هواد و کمال اعتدال مایل بسوی باشد و بهترین فصل از سال برای
آن اواسط و اواخر زمستان است در اکثر بلاد هند و بنگاله و در ایران و اکثر بلاد و دیگر اواصل
و اوایل ربیع و ناچار اوایل خریف نیز شرط چهارم آنست که باید که بدن قوی و پاک باشد
از فضول و اخلاط فاسده خصوص در مرض انگش و جذام و قروح و جروح خبیثه و سایر امراض
سوداویه و بنیه و اوجاع مفصل و صحت مزاج و غیره و تنقیه یا بقصد است یا با سهولت اما فصول
پس هرگاه خون فاسد و زاید در بدن بسیار باشد و علامتش از سحر و رنگ کشته و پراکنده
عروق و تشنگی و بدن و بیماری خواب و غیره ظاهر باشد بقدر فساد و زیاده و بی بشرط مساعدت
قوت و حال مریض و فصل و سن و عادت و عدم موانع فصد نمایند و بقدر احتیاج بیکه فصد یا بدو دفعه
یا زیاده خون کم نمایند و اگر خون بسیار غلیظ و کثیف باشد بعد از فصد اول شروع بخوردن
این دو انموده بعد از چند روز که رقی در خون پیدا شده و قوامش اعتدال آمده باشد به جهت آنکه
مرقی و صفی خون است فصد دیگر نمایند بهتر است چه با وجود زیاده و فساد خون این دو انفعالی
به نفعی نباشد و شاید ضرر رساند و گاه باشد که بعد از فصد در اشتیاق چوب چینی بقصد دیگر نیز محتاج
شوند باید که با وجود احتیاج تام توقف و تأمل ننموده بقصد مبادرت نمایند و همچنین است در تنقیه
بسهل و مدر ولیکن تنقیه سایر اخلاط را پیش از شروع بخوردن چوب چینی باید نمود یعنی استعمال
منفیات و سهلات آن خلط را ننموده پس شروع بخوردن چوب چینی نمایند که در اشتیاق چوب چینی

احتیاج به تنقیه آن خلط نشود پس سبب فسد و تنقیه قدری از خلط فاسد دفع میگردد و باقی آن خلط را طبیعت باعانت افعال این دو از لطیف و نازیب تحلیل و تسیل و تجزیه و تفریق و ادراک و غیره مایع میکند و غلط کرده اند که ساینکه حکم کرده اند که پیش از دو اسطلق فسد و تنقیه اخلاط نباید کرد که موجب ضعف میشود و غرض از استعمال این دو و تنقیه خون و دفع اخلاط دیگر و تقویت حرارت غریزی و قوتها و برگاه خلط فاسد در بدن بسیار باشد و چوب چینی مادی فاسد ساکن را بجهت در آوردن و تملین و تریق و لطیف و تجزیه و تسیل و غیره مایع نماید و آنها قادر نباشد ممکن است که با اعضای ریه یا شش یا ضعیفه ریخته موجب قتل و یا فساد عظیم گردد مگر آنکه ماده قلیل باشد و ضعف که در نصیورت غالب است که چوب چینی تواند از آن مقدار ماده را دفع نماید که درین حالت پیش از شروع احتیاج بقصد و تنقیه نیست بلکه درین حالت شاید از فسد و تنقیه ضرر رساند و در امراض سوداویه مانند اثناسک و قروح خبیثه و جذام و بعد از احتیاج بقصد باید فسد را کشاده بزنند و لجه لجه درین رگ را با انگشت گیرند تا طبیعت خون فاسد غلیظ را بدین رگ رساند پس انگشت را بردارند تا قدری خون دفع گردد و همچنین تا تمام فسد و آئینی موجب عدم عروض غشی و ضعف نیز هست و استعمال جمیع امور از فسد و تنقیه و غیره مانع برای طبیب حاذق است و لیکن باز برای شفقت بحال مریض و طبیب دستور العلی کلی از برای تنقیه در مرض اثناسک و جذام و سایر امراض سوداویه و صفراویه و بلغمیه ذکر میکنیم و کمی و زیاده آنرا نیز واسیکنه داریم برای طبیب حاذق منصف روز اول گاو زبان شایسته بسفایج فستق با درنجویه غلبه الشلب پرسیاوشان اصل السوسن قشر گل بنفشه گل نیلوفر از هر یک دو مثقال عذاب انجیر زرد از هر یک ده دانه جوشانیده صافی نموده تربجین و کنجیر و اقیمون از هر یک پانزده مثقال و آن حل کرده صافی نموده نیم گرم بنوشند و روز دوم و سوم بروای روز اول تخم خبازی تخم خربزه پوست پنجه کاسنی پوست پنجه بادیان پوست نیم تخم اقیمون در گمان بسته از هر یک دو مثقال اضافه اجزاء جوشانده نموده بعد از جوشانیدن آن دو سه سوای اقیمون در سه پیاله آب خوری آب که بیک پیاله رسد اقیمون را در آن انداخته یک جوش دیگر داده فرو آورده متصل کس اقیمون را بالند و بفشارند و آن تا آنکه حرارت مطبوخ گرم شود پس مطبوخ را بر روی تربجین و کنجیر و اقیمون از هر یک پانزده مثقال صافی نموده بالند و پیاله

و نیم گرم بنوشند شب چهارم حب لاجورد کثقال موده بر روغن بادام شیرین کثقال حرب
 نموده همچون نجاح دو مثقال سرشته حب بلخته بورق نقره پیچیده وقت خواب فرو برند و از عجب
 آن آب نیم گرم پیاله بنوشند صبح کاوزبان شاتره بسفایج فستقی پوست تراشیده پوست بلبله
 زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه عنب الثعلب سیاه و شان گل نبشته گل نیلوفر با درنجوب و تخم
 خجاری تخم خربزه اصل السوسن شرب پوست پنج کاسنی پوست پنج بادبان پنج کل سرخ از هر یک
 دو مثقال سنابلی چهار مثقال افیتون در کتان لبه دو مثقال عناب انجیر زرد سرش صفتها
 از هر یک دوازده دانه موزین متعینیت عدد ادویه را در سه چهار یکم آب بجوشانند تا یک چهار
 یک برسد افیتون را در آن انداخته یک جوش دیگر داده فرو داده مصل کرب در آن آب باند
 و چون حرارت مطبوخ کم شود کیک را فشرده دور کنند و مطبوخ را بر روی فلوس خیار شنبه
 ترنجبین و سکنجبین قیو در آن از هر یک پانزده مثقال شیرخت خراسانی ده مثقال صافی نموده
 باند و پیالیند و روغن بادام شیرین کثقال داخل کرده نیم گرم بنوشند روز پنجم بلبله مر با
 یک عدد کلاب شسته لاجورد مغسول یکد آنک بران پاشیده ورق طلا دو عدد بران پیچیده
 تناول نمایند بعد از آن تخم بالنگو یک مثقال شربت کاوزبان پنج مثقال کلاب و مثقال
 بنوشند روز ششم به پنجم روز اول روز هفتم به شش روز دوم عمل نمایند و شب ششم و دوم
 شب چهارم و روز ششم دوا می روز چهارم و روز پنجم دوا می روز پنجم را بنوشند و درین ایام وقت
 ظهر قیو شور یا یا بخود آب گوشت جوان مرغ بخورند و شبها ترپلا و قلیه و چلا و و بعد ازین چهار روز
 مداومت بخورون بلبله مر با کلاب شسته و شربتی فرا گرفته از نبات سفید و کلاب و عرق کاوزبان
 و عرق بید مشک از هر یک پنج مثقال تخم شربتی کثقال نمایند و غذا درین ایام ترپلا و از گوشت
 بره یا گوشت جوان مرغ باشد پس شروع بنوشیدن جو بچینی بدستوریکه مذکور
 میشود نمایند و اگر ماده صفراویت داشته باشد متعین روز اول متعین از سر نبشته کاوزبان
 شاتره گل نیلوفر عنب الثعلب اصل السوسن از هر یک دو مثقال آلو سیخاری عناب سیاه
 از هر یک ده دانه ترندی پنج مثقال جوشانیده صافی نموده ترنجبین پانزده مثقال شیرخت
 خراسانی ده مثقال در آن حل کرده صافی نموده بنوشند و روز دوم اضافه ادویه اول

تخم کاسنی تخم خیارین تخم خرنوبه از هر یک دو مثقال نمایند روز سوم اضافه ادویه خوشا نیند
 پنج کاسنی پوستیخ را زیاده بسطایج فتی غنچه گل سببخ تخم خیارین از هر یک دو مثقال برادر
 که در آن حل کرده میشود و غرق فلووس خیار شنبه پانزده مثقال روغن بادام شیرین یک مثقال
 اضافه نمایند و شب چهارم حی که ذکر گرفته باشند از پوست بلبله دو پودت بلبله کابی بلبله سیاه کابی از هر
 یک مثقال محموده مشوی کثیر اجزای منی منسوب از هر یک یک انگ کوفته بنجیه بر روغن بادام شیرین
 یک مثقال چوب نموده حب ساخته بورق لقره پیچیده وقت خواب فرو برند و در عقب آن آب نیکرم
 سیاه بنوشند و صبح گاه زبان شایسته گل نبش گل نیلوفر عناب الثعلب سیاه و شان اصل السوا
 تخم کاسنی تخم خیارین تخم خرنوبه پوست پنج کاسنی پوستیخ را زیاده بسطایج فتی از هر یک دو
 مثقال سناکلی چهار مثقال عناب اکوی بخارانی از هر یک ده دانه ترند می بفت مثقال پوست
 بلبله زرد پوست بلبله کابی بلبله سیاه از هر یک دو مثقال در سه چهارم کین تبریزی آب بخوشا نند
 تا یک چهارم رسد بر روی شش خشت و ترندین و فلووس خیار شنبه و کنبین افتمینی صاف
 نموده مالند و با لایند و روغن بادام شیرین یک مثقال داخل کرده بیا نماند روز دیگر بلبله
 مر با کلاب شسته ورق لقره دو عدد بر آن پیچیده تناول نمایند و بعد از آن شربت انار شیرین
 یک مثقال تخم شترتی اسپرزه از هر یک یک مثقال کلاب عرق بید مشک عرق نیلوفر از هر یک پنج
 مثقال شربت نموده بنوشند روز ششم به نهم روز اول روز نهم به نهم روز سوم و
 هشتم و روز نهم به نهم شب چهارم و روز چهارم و روز نهم به نهم روز پنجم عمل نمایند و غذا با بد
 و رین ایام نیز بدستور یک و داده سوداوی ذکر شد بوده باشد و چهار روز دیگر بلبله مر با
 بکلاب شسته تناول نمایند و بعد از آن شترتی از نبات سفید پنج مثقال تخم شترتی اسپرزه از هر یک
 یک مثقال کلاب عرق بید مشک عرق نیلوفر از هر یک پنج مثقال بنوشند و غذا تر بلا و بخور و شش شروع
 بخوردن چوب چینی نمایند و اگر داده یعنی باشد منصف روز اول گاه زبان با درنجوبه بسطایج فتی
 قنطاریون دقیق زوفای خشک عناب الثعلب سیاه و شان اطو خود و سس استنقین روغن
 از هر یک دو مثقال انجیر زرده دانه مویز منقی بیست عدد و خوشا نیند صافی نموده ترندین
 مخلوطه آفتابی از هر یک پانزده مثقال در آن حل کرده صافی نموده بنوشند روز دوم به نهم

روز اول پوست بخیج کاسه بخیج بادیان ایر سبب کرفس بخیج کبر اصل السوسل زهر یک
 دو مثقال بقیع ایند روز سوم بر اجزای روز دوم فلوس خیار شنبه پانزده مثقال روغن
 بادام شیرین یک مثقال بر اجزای یک در مطبوخ حل کرده میشود بقیع ایند شب چهارم ایارج فقیه
 یک درم پوست بلبله کابلی ترب سفید از هر یک دو دانگ زنجبیل غاریقون شش مثقال
 مقل از رقیق کثیر از هر یک یک دانگ سوده بروغن بادام شیرین یک مثقال حریب نموده حب
 ساخته بورق طلا سه عدد پیچیده وقت خواب فرو برند و از عقب آن آب نیم گرم پیاله بنوشند
 یا این حب را صفت آن ایارج فقیه غاریقون شش سفید ریون چینی ترب سفید مدبر از هر یک
 نیم درم شش مثقال نمک محموره مشوی یک دانگ و نیم شط مغسول نیدرم مصطکی مقل از رقیق کثیر
 یک بندی از هر یک دو نخ و داده مثقال شراب بنفشه سرشته وقت سحر بخورند چون بعضی از
 اطباء مثل صاحب بحالات بقراطیه و جمیع میان صبر و غاریقون امتناع مینمایند اگر بنا برین احتیاط
 ایارج داخل کنند و یا غاریقون داخل نمایند بواسطه آنکه در ایارج فقیه صبر داخل است و صبر
 آن حجرار منی داخل نمایند بهتر است طلوع صبح کا و زبان بادرنخویه بسفایج فستق قطره یون
 و قیق پوست بلبله کابلی پوست بخیج بادیان پوست بخیج کبر پوست بخیج کرفس اصل السوسل
 غنچه گل سرخ از هر یک دو مثقال سماکی چهار مثقال مویز منقی بیست عدد ترب سفید
 مدبر دو مثقال زنجبیل یک مثقال جوشانیده صافی نموده فلوس خیار شنبه ترنجبین از
 هر یک پانزده مثقال گل قنداقابی ده مثقال در آن حل کرده صافی نموده روغن بادام
 شیرین یک مثقال داخل کرده بنوشند روز دیگر بلبله مدبر با عددی شش مثقال
 نیم مثقال سوده بران پاشیده تناول نمایند بعد از آن نبات سفید بخیج مثقال شش مثقال
 یک مثقال گلاب عرق بادرنخویه از هر یک ده مثقال شربت نموده بنوشند روز ششم شش روز اول روز ششم
 شش روز سوم و شب ششم ایارج لونغا و یا چهار مثقال حب ساخته وقت خواب فرو برند بعد از آن آب نیم گرم
 پیاله بنوشند و روز ششم شش روز چهارم را بنوشند و غذا درین ایام میان روز و خواب
 گوشت جوان مرغ یا دراج یا تدر و باشد و شب پیاله با یکی ازین گوشت باروز نیم دو نیم روز بخورند
 و پنج شش روز دیگر بلبله مدبر یا گلاب شش مثقال نیم مثقال سوده بران پاشیده تناول نمایند بعد از آن

پنج مثقال گلاب عرق بادرنجبویه از هر یک ده مثقال تخم فرخمشک کشتیقال بنوشند پس شروع
بخوردن چوب چینی نمایند و اگر صاحب آزار رطوبتی در کبد باشد جهت اصلاح حال آن نیم مثقال
تا دو مثقال ریونید چینی رسوده اضافه منصف و سهیل آن نمایند و اگر اوجاع مفاصل باشد
در منضجات و سهلات آن سورنجان داخل نمایند و اگر زن باشد و راجس طست باشد و در
سوداوی تخم کشوث و خشکانه و مشکطراشیج و در لبنی حلیه و خسی وانه و مشکطراشیج
و کافیتوس و کافریوس در منضجات و سهلات آن و اگر صفراوی باشد تخم خیارین تخم خرفه
تخم کاسنی تخم کشوث آلبالو و مانند اینها و بهمدین در هر طبعی ادویه مناسبه آن در منضجات
و سهلات آن اضافه باید نمود بحسب راسی طبیب حاذق شرط پنجم آن است که باید یک هفته
قبل از شروع و درین و یک اربعین بعد از اتمام آن که مجموع هشتاد و هفت یوم باشد
از اکل حموضات و لبنیات و از شیر و ماست و پنیر و غیره باو بقول و وجوب و میوه ای تر و شمای
نفاخه و قابضه مسدوده و بخاره و قلیله و بطیله الهضم ردیه الکیموس و حرکات غلیظه متعینه بدین
و فسانیه از قبیل بسیار راه رفتن و دیدن و چیزهای ثقیل برداشتن و بیداری بسیاری
و جماع و امثال اینها و از بهوم و غموم و خوف و غضب غیره اجتناب نمایند که مضرت عظیم بخند
حکایت شخصی درین چوب چینی اعراضی و خشی واقع شده غضب نموده چوبی برداشت
که شخصی بنزد و بعد از آنکه یکد و چوب بر آن زد و دست خود را خواست که جمع نماید نتوانست
باری به تعریقات و تدابیر بسیار اندکی بجال آید و لیکن بحالت اصلی خود رجوع ننمود و همچنین از
هوای سرد و آب سرد نیز اجتناب نماید چنانچه شخصی در آشنای اشامیدن چوب چینی درین
خواب بای او بر نه نشد و هوای آن رسید بای آن کمک کردید و دیگری در او ایل قدری انار
شیرین و آب سرد بخورد و در سینه و سرفه آنرا عارض گردید باری تدابیر بعد از ده دوازده
روز زائل شد زیرا که در آن هنگام جمیع منافذ و مسامات مفتوح میباشد و اعضا بسیار
گویا از هم جدا و جلدها تن رقیق با اندک برودتی و رطوبتی و حرکتی بجا میگردند و باعث قبض
و جمع و تشنگی و درین در افعال و ترکیب بدن رومی و بدو در باطن باعث حدوث
اوجاع باطنیه و سد و غیره میگردد و نیز از هوای بسیار گرم و دیدن آشنای نیره شفا فرماید

جلد اول در بیان شرایط استعمال چوب چینی

۱۰۹۱

و خطوط بسیار نخی و کتابت بسیار نمودن اجتناب نمایند زیرا که اینها باعث ضعف بصر و وجع
 انگشتان و دست میگردد و ایضا از مباشرت و حمام نیز اجتناب نمایند حکایت شخصی
 درین اثنا میدان چوب چینی مقاربت نمود و او را عشت در پایا و تمام اندام بهم رسید و ظاهر
 مکرر دید مدت عمر پس ثامت ششماه بعد از اتمام از محو ضرات و مباشرت اجتناب اولی است خصوص
 در امراض معویه مزمنه و صاحبان ابدان ضعیفه و پیران که ضرور و واجب است چه هر یک از امور
 مذکوره و مضرت آنها ظاهر است زیرا که هر یک بجهاتی چند منافی افعال چوب چینی اند شرط
 ششم آن است که در زخم تشک و جذام سابقه و مروج خبیثه که نه مزمنه و اکثر امراض مزمنه
 نمک را با ککل در اثنا و یک هفته قبل از شروع و یک هفته بعد از اتمام ترک نمایند و سخنزد و بیداران
 اندک اندک میل نمایند تا قریب یکماه بعد اصلی رسد زیرا که فعل نمک احراق و تخلیط خون و تصلیب
 اعضا و تحجیف مواد و رطوبات و تشدید مسام است و اینها همه منافی چوب چینی اند و برای این امور
 و عدم تضرر از هوای خارج و حرکات و مسامس لباس خشن گفته اند که باید که بر بدن مولودین
 و لادت آب نمک بپاشند و در سایر امراض نمک را تقلیل نمایند شرط هفتم آن است که در
 که در بین چوب چینی تغییر جامه و لباس نکند زیرا که بسبب سیدن بخارات و عرق بدن شیرین
 در آن بهم میرسد و قوتی به بدن می بخشد که از تبدیل آن آن فائده قوت میگردد و اگر بسیار
 چرکین شود و محتاج به تبدیل گردد و دست لباس پاکیزه را در آب چوب چینی تر کرده
 خشک نموده مهیا دارند که عند الحاجة تبدیل نمایند و نیز بدن را نشویند و حمام نزنند بهمان
 جهت و نفوذ آب و هوادر بدن شرط هشتم آنست که باید که مطعوم و مشروب شارب چوب
 چینی بپاشند زیرا که سرد آن باعث حدوث اوجاع باطنیه و سرد و قوی میگرد و نیز باید که
 آب استعمال در دست و روشتن بطهارت گرفتن و وضو ساختن بهینیم گرم باشد و سرد نباشد
 و اگر آب چوب چینی باشد بهتر است بدین قسم که قدری از ریش دار نامی پیر کرده که واج این را
 اگر چوب چینی خوب کم باشد هر روز در ظرفی علیحده در آب بسیاری طبع دهند و آن آب را
 اندک اندک استعمال نمایند شرط نهم آن است که اطفال هر روزه را بعد از طبع با احتیاط تمام
 خشک نمایند که فاسد نگردد و تا آنکه در آخر بکار آید مخصوص در جائیکه چوب چینی کم باشد و یافت نشود

جلد اول بیان طرق استعمال چوبچینی

۱۰۹۲

و محتاج بان باشند که مرتبه ثانی از آنرا طبع نموده آب انداخته و بیاض کنند بدین قسم که انگال هر روز را جدا جدا در سایه خشک نمایند و اگر در سایه خشک نشود اندکی با قلاب یا با انگشت نموده خوب خشک کرده در پاکچه کاغذی بسته بر آن بنویسند که ثقل روز اول و همچنین یا بیست و یکم و دوم بیست و یکم و یا بیست و دوم ثقل روز اول را بدستور طبع نموده بیاض کنند و همچنین تا چهل و یکم و از آنکه با تمام رسد شرط دهم آن است که درین مدت هشتاد و هفت یوم احتیاط نمایند که تخمه و سوراخ بضم و ضعیف یا مرض گردد که بسیار مضر و باعث ضعیف شدن و از بسیار خوردن طعام هم و اختلاط لطیف با کثیف و غیره بسیار هم کم نخورد که ضعیف مضر گردد و شرط یازدهم آن است که از خواب بسیار و بیداری بسیار و همچنین از یکجا نشستن بسیار و راه رفتن بسیار اجتناب نمایند که همه مضر اند هر یک بجهتی شرط دوازدهم آن است که اگر نتوانند مقدار دین باقیون و افیون و سفیرات و قهوه و تنباکو بطریق قلیان و دمی و غیره را ترک نمایند و یا کمتر میل نمایند بهتر و اولی است خصوص ضعیف المزاجان و اصحاب قلب و دماغ حار که تنباکو و دود آن مضر بان برودست و افیون و قهوه مضر با اصحاب امزجه ضعیفه بارده است و مضر است سایر مخدرات خود ظاهر است زیرا که متافی و مخالف چوبچینی است و بدانکه اکثر این شروط و اولی برای کسانی است که صاحبان امراض مزمنه صعبه و یا لطیف المزاج با حس و ادراک باشند و اگر شخصی بسیار قوی المزاج و یا غلیظ الطبع باشد و آن امور را مرعی ندارد و بخلاف آن عمل نماید هیچ نوع ضرری نیابد اما او سست نیست و باعث رد قول جمهور میگردد زیرا که آوارش ماسخن فیه خارج است و افعال او مناطی ندارد و دیگران را نباید پیروی او نمایند و متمسک خود سازند بلکه باید در جمیع مراتب حد و سطر را مرعی دارند نه از حد لایق در گذرند و نه بسیار بر خود تنگ بگیرند که ضعیف و ناتوان گردند و الله اعلم و اما بیان طرق استعمال چوبچینی بسیار آنکه بهترین طرق استعمال آن مطبوخ بطرز تفریق است و بعد از آن قهوه و بعد از آن نفوح و بعد از آن همچون و بعد از آن حلوا و حریره و بعد از آن سفوف و بعد از آن عرق و فالوده و مربا و بعد از آن سایر ترکیب و اما مرای آن در جمیع افعال از همه اقسام ضعیف تر است الا در تقویت معده و وجه تخریج مطبوخ بطرز تفریق یعنی سرپوشیده و اطراف سرپوشش بسیار هم و خمیر حکم نموده

اصلا و مطلقا بخاران بیرون نرود همان است که در صدر در بیان طبیعت و مزاج چوب چینی ذکر شد
پس باز ده روز یا بیست و یک روز یا چهل روز بحسب جناب وضعف و قوت مرض و مرصن باید داده
شود بدین طریق که چوب چینی جدید یا صاف مذکور گرفته اگر تر و تازه باشد و رقبای نازک نمایند
و اگر خشک باشد و نتوان ورق نمود بدست نشخاری و یا کار چون نخود و باقلا ریزه ریزه کرده
و ریش و کرپی که در میان آن باشد و آنچه مثل آرد شده باشد و ریزند و اکثر آنها را در ظرفی
علیحده در آب بسیار برای استعمال دست و رو شستن و وضو ساختن و طهارت گرفتن جوشانند و عند
الحاجت نیم گرم بجار بزنند که ضایع نکند و بهتر است و وجه دور نمودن کره و ریش آن است که میس
و کثافت بر آنها غالب است و وجه دور نمودن اجزای آرد شده آن آن است که آب را غلیظ میگردانند
و نیز مانع نفوذ و عروق ضیق و باعث سده میشود و حکیم میرزا الدین محمود و وجه دیگر نیز نوشته
اند و انشاء الله تعالی در رساله ایشان خواهد آمد و اما در آب جدا نمودن پوست آن اختلاف است حکیم
میرزا الدین محمود و حکیم محمد باشم طهرانی و میرزا قاضی یزدی و حکیم میرزا محمد مؤمن غیر ایشان
بجای یک متوجه ذکر آن نشده و مطلق بیان ننموده اند و آنچه از بعضی فرکان شنیده شده بی پوست
و با پوست هر دو استعمال نمایند و از چین هم با پوست و هم بی پوست منقشر و رقبای نازک
کرده می آورند و پارچه های درست منقشر و غیر منقشر نیز اکثر دیده شده و اصل سبب نیز بیشتر
با پوست استعمال دارند و حکیم ارزانی در قرابادین قادری خود نوشته که پوست آنرا جدا نمایند و باید
تحقیق درین امر آن باشد که تازه و تر آن محتاج جدا نمودن پوست نباشد بسبب کثرت رطوبت
آن و خشک گشته آن محتاج جدا نمودن پوست باشد بجهت پوست آن پس ازین چوب چینی
خورد کرده هر روز مقدار هفت و نیم مثقال صیرفی بگیرد چه کمتر ازین را به تجربه معلوم کرده اند
که سودمند نیست لهذا بعضی روزی هشت مثقال صیرفی شش دانگ گفته اند و زیاده ازین
را مضر میدانند و این اقرب بصواب است و در مزجه و امراض قویه مزمنه جهت آنکه هرگاه کسی که
واقعی میکشد چر آبعت و بیوده باشد در پیاله چینی در گلاب و عرق بید مشک از هر یک یک اوقیه
تبریزی یکیش بنجیسانند و اگر مرصن صاحب نزله باشد گلاب اگر از المزه باشد بیشک داخل نمایند
و در آب و یا عرقهای مناسب دیگر بنجیسانند و روز دیگر با دوس و نیم آب خالص در دیگ سنگی یا

یا سقا یا نقره یا مس نه قلمی کرده پاکیزه که چوب چینی نباشد ریخته سر آنرا بطبق سفید یا نقره یا مس نه قلمی کرده و پوشانیده
 و طرف سر یک اینچ آنرا داشته و کل حکمت نموده چنانچه در وقت طبع طلق بخاران بیرون نرود و بسیار نموده مقدار دوشنبه
 به قلم باریک خشک شکر و سی در باریکی خشک و دو شاخ و دو شاخ متصل در زیر آن مسوزند تا به تمام
 شود و آب نصف رسد زیرا که به تجربه معلوم شده که باین مقدار بهیمه باین دستور آب به نصف
 میرسد پس یک را فرو آورده زمانی بگذارد که حدت گرمی آن کم شود پس دای بسره گرفته
 سه و یک را به ریج اندک اندک باز کرده سر و گردن علیل را به بخاران بدارند و یک پیاله
 شربت خوری آب آنرا پنج مثقال نبات سفید داخل کرده گرم گرم بنوشند و در آب سه و گردن
 پیچیده و اگر احتیاج لحاف باشد لحافی پوشیده بخوانند تا عرق خشک گردد پس نیمه آبهار در شیشه
 کرده در عرض یک شبان روز قدری نیم گرم بعرض آب و قدری گرم بجای قهوه و قدری
 بدل آب در طبع غذا و خمیر نان بقدر خوراک آن شخص بخار بند تا تمام شود و هر روز بهین دستور
 عمل نمایند تا بیست و یک روز و یا چهل روز و روز هفتم و یازدهم و چهاردهم و هفدهم و بیست و یکم
 نشینند بدین نحو که مقدار شربت مثقال نموده مثقال چوب چینی را در یک من و نیم آب بوزن
 شاه که یک هزار و شصت مثقال صیرفی میشود بدستور در وی یک علیحده طبع نمایند جهت آنکه
 اگر جان یک آب شرب باشد اگر قطره عرق یا کثافتی در آن افتد باعث کراهت و تنفر طبع
 می گردد پس علیحده بودن بهتر است و آن یک را همان قسم گرم نگردد و سه سبت بزرگتری
 برند که در وسط آن سوراخی باشد یا وسط آنرا بشیخزان که بهندی نیست گویند بافته باشند
 و علیل بر آن کرسی نشیند و لحافی بزرگ بر خود گیرد بنوعیکه تمام بدن آنرا و کرسی را فریاد
 و ریخته از برای داخل شدن هوای خارجی بیرون شدن بخار و اخلی مانند دهن و بینی آن
 از برای نفس کشیدن بیرون باشد که خفقان و غشی آنرا طاری نگردد و پس شخصی است
 در زیر کرسی کرده سه و یک را اندک اندک بکشاید که بهیواری تمامی بخار آن بجمیع اعضای علیل
 برسد مخصوصا به مصلول که آنرا بیشتر بخار و بدنه تا تحلیل مواد از آن عضو بسته واقع شود
 و یک پیاله شربت خوری آب چوب چینی مقرر را با نبات و یا پی نبات و با نبات اثرش
 بیشتر است بنوشند تا اثر آن بیاطن و اعماق بدن آن برسد زیرا که چنانکه اثر بخاران

بطور اعلی بدن شست و پختن تاثیر شرب آب مطبوخ آن در باطن و اعناق بدن از این بابوست
و چون عروق را بید و بنور بسوزد ضعف نرسیده باشد لحاف را بر خود و پیچیده بپوشی که بماند از گرمی و
آمده بخوابد آرام تمام تا تمام عروق در بدن او خشک شود و درین هنگام نیز راه نفس کشیدن باز باشد
تا موجب ضعف و اضطراب و غشی نگردد و اگر عارضه و علتی در سر و صورت و بخاری الف باشد و نیز
تقریق گاه کاهی سر و صورت را محاذی اندک بخاری بدارد و چون اضطراب عارض گردد و صورت
را از عرق خشک نموده اندک از لحاف بر آورد و همچنین باید که در وقت بخار گرفتن خوابیدن حرکات
بیجا و مختلف نماید که عارضه و دلدل پس تنه آب هر روزه را بدستور بمصرف رساند و آب دیگری که در
زیر کرسی برده اند و در نمایند که بکار نمی آید و اگر ماده بسیار غلیظ و مرض بسیار مزمن باشد تا بهر
روز بخورد و بدستور مقرر و در مواد بارده قدری دار چینی سیلانی از مقدار یک گرم تا دو گرم
سجده بریزد کرده با چوب چینی بخیسانند و طبع نمایند و بعد از شستم مرتبه دیگر هر هفته یک مرتبه بخورد
نشیند بدستور مزبور فائده بداند که در تقریق مراعات بنیه و حالات مزاج از قوت و ضعف و شدت مرض
شرط است بعضی را هر روز جائز است و بعضی را یک روز در میان و بعضی را دو روز در میان و بعضی
را سه روز در میان تا یک هفته و زیاده هم بحسب برداشت و طاقت و نیز مقدار زمان کثرت آنرا
طویل و قصیه نمایند و هرگاه علت در عضوی خاص باشد و شامل تمام بدن نباشد اگر هر روز یا یکروز
در میان بان عضو را به بخار چوب چینی بدارد کافی است و بعد از فراغ از خوردن مطبوخ چوب چینی است
و یک روز این حلوارا بخورد و فائده آن مذکور شد صفت آن آرد گندم چهل مثقال آرد نخود
سی مثقال بر روغن گاو بریان کرده غسل مصفایست شغال نبات بقدر ضرورت بگللاب و عرق بید
مشک حل کرده داخل نموده به پزند تا چون تر حلا شود و سخته سخته مغز بادام شکر پین مغز خلیفه
مغز خب السنه مغز قندون مغز جلیل مقشه مغز حبه اخضر مغز حب الزلم از هر یک دو مثقال هم کوفته
داخل کرده به پزند تا شروع به پس دادن روغن نماید چوب چینی باوصاف مذکور چهارده مثقال
خصیه الشلب صری چهار مثقال دار چینی بسیار خونچکان مصطکی سورخچان دانه سیل باوقاف
عود هندسی عود الصلیب جوز یواز رنبا و شقال هین سفید هین سرخ از هر یک یک مثقال از هین
زعفران از هر یک نیم مثقال کوفته نیمه بعد از فرو داوردن حلوارا زشت داخل کرده و طبع بخورد

پهن کرده قدری نبات سفید کوفته بر این پاشیده بطریق لوزیات بریده هر روز چهار مثقال آنرا
تناول نماید و بعد از اتمام حلوائی بحمام رود و انتقال چوبچینی را سائیده بر بدن در حمام مال و بار بعد
از دو روز بحمام رفته این ادویه را بر بدن طلائع نماید و بعد از آن عود و صلیب قسط تلخ و جگر ترکی زرباد
سورنجان بوزیدان عاقر قرحا از هر یک یک مثقال چوبچینی نه مثقال کوفته بگللاب و آب ریحان تازه
شسته روغن قسط دو درم داخل کرده پیش از داخل شدن در آب بر بدن مال و بعد از دو
ساعت بشوید نسخه حلوائی چوبچینی دیگر قلمی فرموده اند که از قنده الاطباء و الدماجید
قدس است نافع از برای امراض مزمنه بارده چون مرض معروف با تشنگ و جذام و در مفاصل
و بهن وضعف باه صنعت آن آرد میدهند چهل مثقال آرد و نخود سی مثقال بروغن گاو بریان کرده
عسل مصفای مثقال نبات سفید بقدر ضرورت بگللاب و عرق بید مشک و عرق گاو زبان از هر
یک یک اوقیه تریبی حل کرده داخل نموده با تشنگ ملائم بپزند تا چون تر حلوائی شود پس با دوام
شیرین مقش مغز پسته مقش مغز فندق مقش مغز نارچیل مقش مغز جرجب المغز المغز انجک مغز جرجب
مغز السمنه مغز شاه بلوط مغز بن مالور و از هر یک دو مثقال و نیم کوفته داخل کرده بپزند تا شروع
بپس دادن روغن نماید پس از آتش برگرفته چوبچینی بصفت مزبور چهارده مثقال خصیه
التعلب مصری چهار مثقال و چینی بهین سرخ بهین سفید قنقل زرباد و انیسون مصطلی عود
الصلیب قنقل سبزه سورنجان مناث بغدادی نووری گلگون از هر یک یک مثقال جوز بوانجیل
زعفران از هر یک نیم مثقال کوفته نیمه داخل کرده بیکو برهم زنند و در ظرف چینی پهن کرده بران
قد سفید سوده پاشیده بطریق لوزیات بر بزند هر قطعه چهار مثقال هر روز یک قطعه صبح و یک قطعه شام بخورد
و بعد از آن نبات سفید تخم فرسخ شک کلاب عرق بید مشک بنوشند و اگر در آخر دو دانه شکستی
خالص و حلوائی نماید بهتر است و اگر ضعف بر بدن طاری شود که قوت رفتار در پائیناندا اکثر اوقات
روغن جوز بوانجیل با آنکه در فقرات ظاهر را و از حرکات بسیار و شدید اجتناب نماید
چنانکه بدین دستور هر روز هشت و نیم مثقال اگر یازده روز خورده شود چوبچینی هشتاد و دو
مثقال و نیم میشود و اگر بیست و یک روز خورده شود یکصد و پنجاه و هفت مثقال و نیم میشود و اگر
روز خورده شود صد مثقال میشود و اگر چهل و یک روز خورده شود صد و هفت مثقال و نیم میشود

و اگر هر روز هشت مثقال خورده شود در بیست و یک روز یکصد و شصت و ششت مثقال و در
چهل روز سه صد و بیست مثقال و در چهل و یک روز سه صد و بیست و ششت مثقال میشود
و اگر اطفال هر روزه را خشک نموده بعد از اتمام و فراغ از چوب چینی اندک اندک بچونانند و بجای
آب بخورند در بعضی امراض مستحکم بهتر است و بدانکه اگر در بعضی روزها آب مطبوخ و فاباکو
و مشروب نماید طفل آن روز را باد و مقدار از آب که مطلوب باشد بستور مقرر طبع دهند
و در مطعوم بکار برند و در مشروب نیز بد نیست و بعد از اتمام در ایام خوردن حلو اگر هر روز
قدری از اطفال خشک کرده آنرا در آب یا بعضی عرقهای مناسبه مثل عرق کاوزان یا زنیانه
و شاتره و عنب الثعلب مانند اینها بخورند داده نیم گرم بجای آب بیاشانند و آب خالص
نوشند و بعد از حلو نیز باز ده روز از همان عرقها به نهانی نیم گرم بیاشانند و بعد مشک
کلاب نیز خوب است اما اگر مریض صاحب که باشد کلاب نباشد که محرک نزله است و بدانکه
ملاحظه احتیاط و پرهیز در استعمال چوبچینی از امور مذکوره بقدر برداشت طبیعت و قوت
و ضعف مزاج مریض و مرض است نه آنکه بسیار شدید و تنگ باید گرفت که مریض ضعیف شود و
بسیار عارض گردد و نه چندان بی ملاحظه بود که مرضهای بسیار از آن عاید شود زیرا که هر
مرضی که در بین چوبچینی عارض گردد و چنانچه ذکر یافت باز موقوف باستعمال چوبچینی
از آن قویتر است و بعضی عوارض نیز از آن قبیل است که زایل نمیکرد و مدت العمر می ماند پس
بامی حال بقدر ضرورت احتیاط و اجتناب اولی و واجب است و باید در ایام پرهیز غذا منحصراً غذای
جیدة الیکموس رقیقه الهضم باشند مانند سیخ کباب بانان یا چلا و پلا و ساده و یا شکر لاد
و یا شکر مزعفر و قلیه و شوربا و خود آب همه که روغن و زرده تخم مرغ نیم برشت و امثال اینها از کو
نزد و بزغال و کوسفند شیرست و مرغ بچه و خرگوس بچه فربه و کباب و دراج و طیله و ج و سنگخوار
و چیز و امثال اینها از هر یک که موافق مزاج باشند با بعضی ادویه حاره مثل دارچینی و قریفل
سیل و قمرنه و زعفران و زیره و فلفل و زنجبیل بقدر ضرورت و اما باید که همه از برای صاحبان
الکثک جدا و صاحبان قروح و جروح خفیه مزمنه بی تک و از برای دیگران کم تک باشد و از
حلویات حلوائی دارچینی و برنج و حلو مغزی و شکر پاره و شسته و نقل و راز و نه و سیل و پسته

جلد اول رساله حکیم میر عا، الدین در تعریف چوب چینی

۱۰۹۸

و چنانکه در قرص دایره و در میل بوا و صندل و غیره وعود و مویر منقح و انجیر زرد خشک و دونه
 وانه خارک جهرمی و مانند اینها موافق مزاج و وقت و حال میتوان خورد و همچنین بالوده وین بهشته
 و شربت قند یا بید مشک گلاب یا تخم ریحان و شربتی بهنگیم نیز و بادام باعتبار ثقل آن مناسبست
 و از سبزهها پیاز بقدر یک گوشت را با صلاح آورد و فلفل و پودنه و مرزه و بادام سبزه و تخم زرد نموده اند
 و بعد از فراغ تا چند روز نیز این امور را مری دارند و ثقیل و تلطیف در اندیشه اولی است و اجتناب از
 امتلا و شحمه و سوهم و بهیضه واجب دانند و محروم از مزاجان را از ادویه حاره و شیرینها اجتناب
 اولی است بلکه برای ایشان خصوصاً صغری و انار شیرین و انار پنجه شش و رب انار شیرین و شربت
 زرشک و شربت ریاس و آلو بالو بعضی تجویز کرده اند که نه بسیار اما روز تقریب یک و یک
 قبل و یک و بعد از آن مناسب نیست و اگر مبرود المزاج بلغمی را با شربت چوب چینی که در شرابها
 انشاء الله تعالی ذکر شد خواهد آمد بدین خصوص صاحبان ضعف باه و مایوسین را بدین قسم که
 اولاً صد ریم درم نادر و متقال آنرا بحسب حال و مزاج بخورند و بالای آن آب مطهر بخورند و چوب چینی
 را و یاداران حل نمایند و بنوشند و باقی تدابیر منوط بر امی طیب حاذق است و بدانکه چون رساله
 حکیم میر عا، الدین محمود شیرازی قدس سره جلیل القدر عظیم القوائد و مدلل است هر چند بعضی فواید آن
 بالا بجا نمانده بیان نموده شده است لیکن چون خواست که این کتاب از فوائد تمام آن خالی نباشد لهذا
 تمام آنرا ایراد نموده حکیم قدس سره مفرمانند رساله حکیم میر عا، الدین محمود قدس سره

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على نعمائه والصلوة والسلام على نبينا محمد وآله واصحابه افضل الصلوة واكمل التسليم. اما بعد
 بدانکه این رساله ایست مختصر و مقاله ایست معتبر در امور متعلقه به پنج چینی که حسب الامر لوایب جهان بینی
 و کشورستانی سلیمان الزمانی آنکه از فهم ثاقب و راسی صائب کوشی سبق از بگنان و اقربان بلکه
 از عالمیان ربوده و ابواب خیر و اصطلاح بر عالمی گشوده عالمی است در عالمی و جهانی و در جهانی و در جهانی
 در دانی سایه دلش که غره صباح سعاد است همچون ظل شاخص در وقت استوار و اول
 نهارد خط استوار از مشرق مغرب کشیده آنکه در خوردی از همه بزرگان بر تبه بلند تر و در سن

جلد اول رساله حکیم میر عیاد الدین محمود در تعریف چوب چینی

۱۰۴۹

حداثت بحکم درانت از همه دولت مندان ارجمند است نور حدقه شاهی و نور حدقه شاهی	ای پرورش ذات تو از لطف الهی
بمجموع الطاف الهی الذی فی شانہ ورود ہذہ الابیات علی خاطر ی مرتجلا و بہ ابائی	ہر چند خرد خواست کند حصر کمالت
انعام تو و لطف خدا نامتناہی	کس نبود بیج شکایت ز زمانہ
عاجز شد از اوصاف کمال تو کما ہی	
گر چہ سخن کند پیروی آنچه تو خواهی	

این حقیر بی استطاعت در بہر صنعت محمود بن مسعود الطیب شیرازی رساله در خواص و طبایع و منافع بیج چینی کہ تا قریب باین زمان معلوم کسی نبود در حیز تحریر آورده اگر موافق صواب باشد بہرکت آستان علین و آشیان امام الثقلین ماوی الخافقین علی ابن موسی الرضا عم الکلمہ و من التحیات اجلہا و بتوجہ شاہزادہ عالمیان و نور دیدہ آویا خواهد بود و اگر موافق نباشد از و نور قصور این فقیر است لیکن اسید واری بتوفیق حضرت بار خراسمہ چنان است کہ از آنچه در بیان دوامانی کہ معروف و مشہور است و در ہمہ کتابہا مذکور و مسطوراتم و اکمل و احسن و اجل باشد انہ علی مایشاء قدیر و بہ تحقیق رجا المؤمنین جدیر مقدمہ پوشیدہ و پنهان نیست کہ این بیج درین تاریخ کہ مردم بران اطلاع و از استقبال آن انتفاع یافتہ اند چنین مسموع شدہ کہ بعضی از اوقات در آن بلاد کہ این بیج از انجالی اند قحطی در شہر پیدا شدہ بود مردم بصحرا متوجہ شدہ اعتدای اصول و اوراق نباتات مینمودہ اند و چون این عذوبتی دارد و طعم و رائحہ کہ موجب تفرط طبع باشد ندارد مردم باین بیشتر رغبت مینمودہ اند اتفاقا در میان ایشان صاحبان امراض بودہ اند خاصہ سوداویہ و قروح عفتیہ و نواسیر و نار فارس و مانند اینہا از خوردن این بیج شفائی کامل می یافتند و چون این حال شاہ ایشان شد از آن زمین استخراج مینمودند و بدیگر مواضع می بردند و بیشتر شفائی یافتند و چون در آن صحرا بواسطہ اضطراب قحطی نمک بہ ہم میرسید اکل آن بیج بی نمک بودہ است باز بہر جا کہ بودند باز بی نمک میدادند و بتلاحق افکار و تجار بسیار قرار بران دادہ اند کہ بطریقیکہ حالات معمول است بخورده اند و بعد از آنکہ باینجا آوردند تمیز نمیکردند و بعضی مفید می بود و بعضی فائدہ نمیداد بلکہ مضرت میرسانید از آنجملہ سگیم را کہ حرم شاہ جنت مکان مخفی رہبر شاہ معمول بود

جلد اول فصل در تحقیق طبیعت چوبیجینی و فصل در بیان منافع او

۱۱۰۰

فالجی طاری گشت و نصف اعضای او از حرکت باز ماند بعد از معالجات بسیار و از حرکت پدید شد
و دست همچنان از حرکت ماند چون اول اشتها را این پنج بود و در آن اندیشه کردند که مباد
مودی ببلاک شود صلاح در آن دیدند که اول در دیگری تجربه کنند بعورائی که قریب با و در سن
بود و او ند مفید نیفتاد و بنا بر آن با و ندادند و اما در ریشها و در زخمها و قروح خبیثه و عفنه
و وجع مفاصل و باد های آشک که مدتهای مدید فرس شده بود و هیچ تنقیه و تطلیه در آن مفید نمی افتاد
بکم مرضی ازین امراض دادند که شفا نیافته باشند **فصل در تحقیق طبیعت او چون از قول**
قدما در باره او نضی نیست تا مل تمام در تحقیق طبیعت او هست بجملا چون نفع او در امراض سوداویه
است و در طبیعت سودا برودت و بی بوست است بنا بر قاعده کلیه که شفا می مرض بقدر است چنان
ظاهر میشود که جار و طب باشد و چون تاثیر او در حرارت ظهور می ندارد ینماید که در مرتبه اول
بلکه در اول مرتبه اول باشد در حرارت دیگر چون فعل او ترقیق و تسهیل و تذویب مواد است نه
تخلیض و اجماد و تخذیر و تصلیب باید که در طبیعت او حرارت باشد زیرا که طبیعت دوائی مقتدل از
افعال مذکوره قاصره است و هرگاه معتدل نباشد ظاهر است که بار و نتواند بود و دلیل آنکه قلیل
الحرارت است آنست که در اکثر مقدار و تکرار استعمال او حادث حرارتی زیاده نمی نماید و اما آنیکه
این طبیعت نه یابس همین دلیل حرارت جاری است جهت آنکه افعال مذکوره که ترقیق و تسهیل و تذویب
مقارن بی بوست نمیتواند بود و لیکن جائز است که در وی بی بوست قلیل باشد و بواسطه مصاحبت
آب بسیار بی بوست او نمیکشود و بر رطوبت مائل گردد و میتواند بود که بواسطه همین رطوبت تشبه
دفع بی بوست کند و این احتمال قوی است لهذا در حکم بر رطوبت او تا مل تمام است بخلاف حرارت
که با وجود آنکه سارا و به برودت آب بالکلیه منطفئ نمیشود و اما آنیکه در و رطوبت فضلیه هست
تر و دخی نیست و مراد از رطوبت فضلیه رطوبتی است که در مزاج او باشد و مانع اجزای تمام
او نباشد و دلیل بر این آنست که سوراخ سوراخ میشود و با اندک زمانی متفتت میشود و چون
این رطوبت فضلیه حرارت او فی الجمله میکند قسمی که اندک کهنه شده باشد آنرا بهتر میدانند
و بواسطه آنکه تاثیر او قوی میشود **فصل در بیان منافع او و همین نفع او در قروح آشک**
که به تنقیه و تطلیه و سایر تدابیر متعارفه منفع نشود مشاهده کرده اند بعد از آنکه درین مرض کامیاب

وزبون شده باشند بعد از خوردن این پنج لیخته وقت اول رجوع میکنند بلکه بسیار بهتر از اول
 سرخ و فربه و با مفاو و تراوت میشوند و در تصدات و کرمای صلب سوداوی فائده عظیم دارد
 و بطریق آفتاب برف و پنج را میکند از دین پنج اینها را میکند از دو در دار الشلب و دار الحنیز و دیگر
 نافع است و اما نفع و بصوبت پریشان را بری نمیکند و محتمل است که در اینها و جنون و دیوانه
 گشته نیز نافع باشد اگر چه در نسخ طریق خوردن این پنج نوشته اند اما بهشت هده نرسیده و در
 برص سیاه و بهی سیاه بسیار مفید است و در سرطان بواسطه آنکه مرض در کمال صوبت است
 نادران نافع میباشد حکایت عورتی را سرطان رحم بود در سن بیست سالگی تقریباً و بدین سبب
 عقیم بود و فرزند او نمی آمد و اگر حامله میشد زود سقط می کرد و او را بعد از تنقیه بلغم پنج چینی فایده
 مرض او بالکلیه مرتفع شد و فرزندان متعدد آورد و بزرگ و کامل شدند چند کس را دیدم که
 سرطان رحم داشتند و حامل شدند و در وقت وضع بواسطه افت عضو وقت دفع جنین
 و جحشید مطلق داشتند و مردند و بسیاری حامل نیستند و بحال نشان اصلح می بود اگر این
 پنج را میدادند با نشان یقین که فائده عظیم می یابند اما چون خواص تمامی این پنج مردم را
 معلوم نبود بعمل نمی آوردند و در جرب بواسطه آنکه سواد تحت جلد را بقرق دفع میکنند نفع تمام
 دارد و اما نفع او به شقت پریشان را بری نمیکند و خالی از نفعی ظاهر نیست و در اورم صلبه مفید
 و سیاه و ورم بیضتین نفع تمام دارد و در مفاصل سوداوی را نافع است این است
 منافعی که از این پنج اکثر مشاهده این حقیر شده تنبیه در نفع او در ازاله عادت افیون
 از فیونی که بواسطه تعلیل دم و روح مضرت عظیم بشماربان میرسد و آنکه ترک نمیشود کرد
 چنانچه در رساله افیونیه گفته ایم به سبب آنست که روح و حرارت بدنی بواسطه قلت وافی فقاد
 باقلال بدن نیست و از خوردن آن اجتماعی حاصل میشود که بقوت تمام عود میکند و لازمال
 درین حال مبتلا باین وبال است و این پنج چنانچه مذکور شد رقیق خون میکند و از خون
 رقیق روح بسیار متولد میشود پس ضعفی که از افیون حاصل میشود و برودت و یبوستی که
 او را هست بحرارت لطیفه و رطوبت ذاتیه و یا عرضیه اوزایل میشود خاصه در زمان طولیل و
 غالب آن است که تدریج دیگر در ازاله غایله عادت افیون حاجت نمیشود و خواجگی پس خواهد

شمس الدین محمد مدانی بعد از آنکه بیست سال ایفون و برشش و مانند اینها با فراط مجور و پنج
چینی خورد و از خوردن آن عادت او بر طرف شد و بقوت و حال اول عود نمود و بسیار
نظر او چنین گردید و گسائیکه بواسطه انسکین اوجاع قدیمی ایفونی شده بود و چون آن اوجاع
را بر طرف ساخت این عادت را نیز بر طرف ساختند و چندان مشاهده شده که مشکل است
آن و بدانکه منافعی که در نسخه مانده مطلقا درست نیست و مطلقا نیز باطل نیست و ما از برای
هر یک از صواب و خطا وجهی و حکمی بیان میکنیم آورده اند که این پنج در مرض استقامه فیه است
و این کاهی میتواند بود که سبب استقامه او را هم صلبه سوداویه کبدیه یا طحالیه باشد چون آنرا در آن
اینها اثری تمام است در استقامه نیز فی الجمله اثری دارد و در غیبت که فائده کند و با آنکه در آن
رطوبات استقامه به تعریق و ادراک نفی تمام دارد و این در سوء القیه که از او را میآورده
باشد نیز خالی از نفی نیست اما اگر نفی عظیم بل طبعی باشد عجب است که تا شری کند بلکه احتمال
ضرر نیز دارد اما در طبعی فائده او معدوم و ضرر او معلوم و در دو قسم باقی بواسطه آنکه مرض از
رطوبات حاصل شده و ترطیب این پنج بسیار است نفی کمته ندارد و ضرری قوی دارد
جهت آنکه آن قدر تعریق و ادراک او میکند باضعاف آن ترطیب میکند و دیگر آورده اند که در
مالینخولیا نافع است و این حق است جهت آنکه خون را صافی و مشرق و نورانی میکند و کثافتها
و کدورتها که موجب اطلاق روح میشود و در میاز و اینها مستلزم رفع این علت است و مانع
مالینخول از اقسام جنون و مانع از قطرب نیز همین حال دارد و آنچه آورده اند که جذام را منقذ است
جهت آنست که تصفیه و ترقیق خون میکند و از آن اعتقادات که لازم این مرض است مینماید و مواد
تیره کثره که مکرر لون است به تعریق اخراج میکند و از آن سیوستی که لازم مرض است مینماید
مجملا بهمه وجهه نفع تمام دارد درین مرض و اما نفع او در لقوه اگر موافق تجربه واقع شود و بسبب
آن است که مواد متشنجه و مزخیه را به تعریق اخراج میکند و اما فائده او در برص سیاه ظاهر
و در برص سفید جهت آنکه خون را صافی و رقیق درین اوقات بسیار حاصل ظاهر میشود و از آن
رنگ و طبع غذایی عضو مبرص میکند و ماده برص را نیز شفافیت با تعریق در ایام و از آن
بواسطه آنکه ترقیق کرده است اخراج مینماید و اما فائده او در قولنج بواسطه ترقیق و تحلیل ماده

جلد اول در بیان منافع چوب چینی

۱۱۰۳

محدث قونج است بایدها است که مراد مردم از لفظ قونج تشنج امتلائی اعضا است و عصبان
در باطیات است و در دیگر از انقباض مواد درین اعضا حادث میشود و نفع این پنج در اینها
جای بیان ندارد و اما قونج که متعارف اطباء است و آن وجه اسعاست که بواسطه عسر خروج
مایخرج بالطبع است نفع این دو در ازالۀ رگن و از زمان او است و اگر نه با آنکه معلوم است
که حل قونج صعب است به سبب او فی ارزد و اما فائده او در وجه الورک که از انبرک
که نکو گویند آنست که رطوبت غلیظه که متشکب شده در جرم عضو بواسطه لطافت بخار لطیف
میشود و در مدت مدید بهر لوق و بخار دفع میشود و به تخصیص که ماده و سبب آن منقطع شود
بواسطه القطاع تخمه و همین دلیل نفع او در عرق النسا ظاهر است و اما در مرض کلی بواسطه
تحلیل ماده به تخیر و تلئین و توسیع مسام جلد و تصفیه دم از که در است و شوائب مغالطه و مخمره
و همچنین در امراض معده و بواسیر حیرت آنکه حدوث اینها از مواد غلیظه سوداویہ میشود و این
دو در دفع سودا اثر عظیم دارد و اما نفع او در تب ربیع بواسطه لطیف ماده و اصلاح دم
و ازالۀ کیفیت سوداویہ از اخلاط و اعضا است و اما نفع او در مفاصل از آنجمله در وجه الورک
گفته شده ظاهر میشود و با آنکه ماده این در صحت و غلظت کمتر است از آن و اما نفع آن
در داء الغیل و دوائی هم بواسطه تصفیه دم و نزول سودا ویت و غلظت مواد است این است
سبب نفع او درین مرضهای مذکوره فصل معلوم است که در امراض کثیره صعبه منته
نفع و قوت تاثیر بخوبی که دارد که بعد از آنکه در امراض مذکوره از سایر محالجات مایوس
باشند و در احتمال این پنج نجات تمام و فلام و خلاصی مالا کلام حاصل میشود و ازین
است که گفته اند که پرورش او از آب حیات است به تخصیص که روایت کرده که از حوالی ظلمات
می آورند خواه این ظن صواب باشد و خواه خطا و سبب نفع کلی این دو در بدن از چند وجه
است و محتمل است که از تمام وجوه باشد و محتمل است که وجوه غیر معلومه زیاده از معلومه باشد
و لایحیطون بنشین من علمه الا باشد و وجه اول آن است که بخار این دو بعد از طبع
و نفع کامل و لطیف حرارت طبع آب را و تخمیر این دو بهم در ظاهر بدن و هم در باطن و تاثیر
میکند اما در ظاهر ظاهر است و اما در باطن جهت نفوذ او در باطن از رگن رگن تشنج و نفوس

جلد اول در بیان منافع چوب صی

۱۱۱

از ان اثر کلی بدماغ و الف و مجرای میان الف و فم و حلق و قصبه و دل میرسد و خود بخار
که از مسام با ندر و نرفته بواسطه سرعت عوض به بسیاری از مواضع بدن میرسد پس
چنین ظاهر شد که هر موضع نیست از بدن که این بخار در آن تاثیر بسیار ندارد و وجه ثانی از تاثیر
این و داخوردن آب گرم او است که با الخاصیت و بالطبع منجذب میشود و در عروق زیاد از آنکه
آب فقط منجذب شود و این معنی بر شارب این دو اظا هرست زیرا که از خوردن آب او اصلا
تغلی نمی یابد و سبب این سرعت انجذاب آن است که این آب بجمارت طبع در غایت لطافت
شده بجهت آنکه سر آن را بسته اند و بخار آن چون راه بیرون ندارد و سرد یک میرسد و تحمیل
آب میشود و باز در و یک می یزد و علی هذا آب او در لطافت بمرتبه اعلی رسیده و این
چنین آب چون در معده رسد زود در عروق نفوذ کند و بجزگ و سائر اجزای بدن رسد
خاصه که حرارت طبع هنوز با او است و این موجب سرعت نفوذ او است و چون خود در کمال
رقت و لطافت است چون اخلاطی که همانج و مصاحب او نید لطیف میشوند و رفت ایشان
زیاده از قدر طبعی میشود و معلوم است که بچنانکه با اعضا مد و غده امیرسد که اگر منقطع شود
آن عضو ضعیف و فانی میشود و چنین مواد و امراض با وجود آنکه صلابت زیاده از قدر استخوان
داشته باشند اختلا می شود و مناسب میکنند و هرگاه که مواد بدنی اینحال پیدا کرد مرضی که از ان
نشود و نماندشته باشند در کمال لین و رخاوت و ضعف خواهد بود و هرگاه که اینحال بومافیو ما
رسودارد شود بسیاری نمیکند و که از ان مرض اصلا اثری نمی ماند و وجه ثالث آن است
که بدن متکلف کیفیت بخار متخلل میشود و این کیفیت میماند و بدن بواسطه تاثیر ورود
آن و عدم افعال باب و غیر آن و عدم تبدیل نیاب و مسام بدن اکثر اوقات منفتح
و این موجب وصول کیفیت و دااست با عماق بدن و در تحت جلد خود البته میرسد و
از اینجا شیانش با قاصی بدن بواسطه آنکه حرارت در او تاثیر بسیار کرده و اخلاط
حاده حاره مصاحب او است تحلیل تمام نمیشود و در وسخ نیز و بسیاری از انجیره
نیز در منافذ جامه است و این مستلزم آن است که تحلیل قوی حاصل شود و خاصه در جلد
و مادون او و آنچه در دست از مسام بواسطه آنکه اثر فانی المسام با و میرسد آن نیز تحلیل

جلد اول در بیان منافع چوب چینی

۱۱۰۵

میابد وجه رابع آن است که ترک ملح مصلوب مجفف میکند و در اعضا بواسطه آن لین و رطوبت حادث میشود و از نملک اعضا صلب میشود و نفوذ و دوا در وجه تعمیر میشود و قوام رطوبت را نیز غلیظ میکند و بنجر میسازد و برای این معنی در مولود آب نمک بر اعضای میباشند تا صلب شود و از مما سات ثناب صلبه و هوای بارده متضرر نشود و وجه خامس قریب با آنچه سابق مذکور شد است که چون آنرا در آب میجو شانند و طنج او را میخورند در عروق دقیقه نفوذ میکند و بواسطه آنکه محل صلابت و غلظت است میرسد خواه بواسطه طول استعمال که او در همه جا میرسد و خواه بواسطه آنکه طبیعت باذن خالقها توجیه آموز نافعه بواسطه لایقه میکند و شایانند و یب مواد صلبه بنمایند بجرارت لطیفه ذاتیه و مکتبه از حرارت طنج و آنچه تلطیف میکند اگر به تخییر میکند اخراج آن از مسامات بنجا میکند و اگر بطریق تسهیل میکند با آنائی طنج بطریق عروق و ترشح از مجاری بول من دفع میشود و میتواند بود که پیرس طریقی دفع کند وجه سادس ترک اطعمه غلیظه و ریه است و استعمال صناعه الیکموس پس ازین ماده مدوا این امراض منقطع پاکم میشود و طبیعت بر آن مستولی میگردد و دفع میکند وجه سابع آنست که تقلیل غذا خواه اختیاری و خواه اضطراری جهت آنکه طعام بی نمک و موجب عدم توجه تمام طبع است بان و تقلیل غذا موجب تقلیل مواد میشود و تقلیل مواد موجب استیلائی طبع بر دفع مرض و وجه ثامن طول زمان است جهت آنکه توت هر چند ضعیف باشد در مدت طویل اثر قوت او اقوی میشود و قریب باین معنی در انشامی و جوه مذکور گذشت وجه تاسع آنست که بواسطه عدم نفوس از هوای بار و سخونی در اروح قلبیه و از اسباب در تمام اعضا و اروح حاصل میشود و موجب تحلیل قوی میشود وجه عاشرن آنست که طبیعت درین اوقات که غذا کمتر مییابد و می آرد با صلاح ماده مرض و صرف میکند آن را در مصالح خود و وجه حادی عشر آنکه بعضی از مقدمات که از مطاولی که بق معلوم شده آن است که اگر شخصی چند روز متعاقب غده از غدها هر چند که صلب و قوی باشد در آب که فقط بگذارد و بسیار زمان بگذارد که آن غده بگذرد پس اگر در مدت چهل روز این آب چهار مذیب را استعمال کند البته از باطن بموضع ورم میرسد جهت آنکه آب مشروب با قاصی اعضا میرسد و یا خود وجهه مجاری میرود بدلیل آنکه بول کسی که دریا چنان بسته باشد سرخ

میباشد و هرگاه هر روز بان موضع میرسد تحلیل بسیار و اثری قوی خواهد کرد و یوما فیوما ماده مضر
کم خواهد شد و هرگاه که کم میشود تحلیل و اسهال میشود جهت آنکه محلل یوما فیوما قوی میشود زیرا که
اثر او کیفیت او تمام زائل نشده و اثر دوازده و یکبار و میرسد همچنین محلل نیز یوما فیوما کم میشود
و هرگاه که فاعل قوی میشود و منفعل ضعیف فعل با کمال و جوه وقوع یابد و اما در قروح و لولا اصبر
که بواسطه در دانت غذا آن قرصه ناصور میشود و هرگاه آن ر دانت بر طرف شود و خلط صالح
که کاسر کیفیت ر دانت آن باشد یا به تحلیل رسد بواسطه قوت محله و یا منتشر شود و طولانی
او بدن را بر طرف شود بلکه مجموع این امور و امثال آنها واقع شود و بر طرف شدن آنها بسیار
صعب نباشد و اما در سایر امراض مذکوره سبب و علت آنها مذکور میشود فصل در
شرایط خوردن این پنج اما شرط منقسم است بدو قسم یکی آنکه متعلق است به نفس
این دو آدمی آنکه متعلق است باستعمال او اما اول و در آن چند شرط است اول آنکه سرخ
باشد و سفید و با آنکه غالب سنگین تر می باشد دلالت بر غلبه فحاجت و قلت اضج و حرارت می
کند و این چنین پنج طبع او نیز سرخ است دوم آنکه سنگین باشد جهت آنکه سبک او کمینه
و بوسیده و کم قوت است بنا بر آنکه سبک و بواسطه غلبه اجزای هوا که خفت پیدا میکند
اجزای هوا که متعلق المزاج است و متعلق موجب تاثیر بر اجزای خارج در باطن و تحلیل قوای او شود
آنکه کم کرده باشد و سطح ظاهر او مستوی باشد چه آنچه برخلاف این باشد یا آنست که در زمین کم شود
نمایافته است و پس بر غالب شده و معلوم است که انچه در جذب غذای خود نتوانست
کردن و ناقص و کم قوت مانده و یا آنست که هنوز سنگالی نیافته که بیرون آورده اند و بطور
غیر مازجه او مفارقت نموده اند و شکیده مانده و ضعف و نقصان این در وضع علت ظاهر است
چهارم آنکه متوسط باشد در کوهی و بزرگی و اگر چنین نباشد افراط در بزرگی چند آن مذموم است
ما و امیکه جمیع صفات حمیده با او باشد اما خور و با وجود آنکه در اکثر حالات اقل میباشد بواسطه
نقصان نفوق و کمال نیافته پنجم آنکه در طعمی غالب نباشد زیرا که طعم غالب دلیل است
که جسم دیگر در طعم در نفوذ کرده و احداث طعم نموده و چون در اصل خالی از طعم بود و بت
مایل است بر چه چنین باشد غیر می بر و ستولی شده خواهد بود و انچه آنکه غیر طعم است مبدل

مزاج است ششم آنکه را حید با او نباشد بهین دلیل مذکور میهنم آنکه رنگ ظاهر او مخالف باطن نباشد بلکه آنکه سرخ تر و مسوای این دلیل آنست که رنگ از خارج استفاوه نموده باشد ششم آنکه چهار دانگ آن قسم سنگین و دو دانگ سبک تر باشد دلیل این در مقاله مذکور است نهم آنکه مستوی الاجزا باشد در صفات مذکوره و آن لون و صلابت و لینیت و سیم آنکه در آوردن او از مغیرات و مفسدات نگارند مثل آب دریا و نم و باران و گرمی آفتاب و آتش و مجاورت چیزهای که منفر و مفسد مزاج است مثل کافور و فرفیون و خندبیدستر و مشک و امثال اینها و این شرط عام است در اکثر درایا زدهیم آنکه درست باشد و ناکوفته جهت آنکه قوت او زود به تحلیل میرود و خوب و بد او متمیز نمیشود و همچنین شرط ما که در جمیع درجات عقاقیر آورده شده در اینجا نیز ملحوظ دارند قسم دوم از شروط آن است که متعلق باستمال باشد و در آن نیز چند شرط است اول آنکه این پنج چنانکه مذکور شد بعضی سبک باشد و بعضی سنگین و آن را بخاروی پاره پاره کنند به مثلی کاغذی و اندکی از آن کنند تر حاصل چنان بناید که در شش اول در جوشانیدن طبع استهلا تمام قوت او نموده باشد و آن قدر قوت در آن نمانده باشد که در مرتبه ثانیه که مطبوخ شود میان او و سیکانه فرقی نباشد بلکه فرق باشد که در جوب بیدارند فی الجمله قوتی هست و در مثل این فی و کاه است که میکوبند او را و بعد رجو و نخود و باقله خورد می کنند و این بد نیست ما دام که مانند در در پزه نشود و اگر بشود آنرا بدلی کنند بوزن آن پنجی که بطریق مذکور باشد بسبب آنکه آنچه مانند آرو شده در چند مضرت است یکی آنکه در و قوتی بنماند بر طبعه ثانیه و دیگر آنکه بعضی از اجزای او با آب شرب داخل میشود و در آن نیز چند مضرت است یکی آنکه کم میشود برای طبعه ثانیه دوم آنکه قوت او در طبعه اولی زیاده از قدر مطلوب میشود و همچنین که تقریط خوب نیست افراط نیز مضرت است سوم آنکه آب را غلیظ میکند و در منافذ و مسالک دقیقه نفوذ بر وجه مطلوب نمیکند چهارم آنکه او نیز در بعضی مجاری میماند و احتمال تسدید دارد و دیگر آنکه چون در مقدار کمتر از باقی اجزاست تاثیر و انفعال او از حرارت طبع و غیر آن است شایه نخواهد بود پس در تاثیر با دیگر اجزا مساوی نخواهد بود و شرط دیگر از قسم دوم و وزن نیز است بدستور مذکور که به سحر بصیرت رسیده که مادلون آن غیر موثر و منافق آن مضرت است

سوم آنکه طبع باب که اگر سفوف سازند و یا همچون و یا غیر آن و یا آنکه بدستور یکدیگر ازین می آید ترتیب یافته باشد خاصیت مطلوبه از و بفعل نمی آید و تعیین آب در میان مایعات بواسطه آن است که قابل بر قوتهاست و منافات با هیچ قوتی ندارد و مایه طالع است چهارم تعیین وزن آب جهت آنکه زیاده بر آن موجب ضعف یا بطلان قوت او میشود و کمتر از آن موجب غلظت قوام و تاثیر آن زیاد انچه مطلوب و بخردین امور باشد عدل حکم و صدق است پنجم پوشیدن او در وقت جوشیدن تا آنجکه که حاصل قوت او است بیرون نرود و نقصان قوت او لازم نیاید ششم آنکه جوشیدن تا حد معین و آن کمتر از نکت است که استیفای استخراج قوت او چنانچه مطلوب است بشود هفتم آنکه بخار او در وقت سردی برداشتن و دیک را از بر لحاف بردن میباشد که در روی و کلهی او بر آید ششم آنکه آن بخار که باعث بیرون آید ضایع نشود و دهم برای مصلحتی صرف شود و آن این است که بخار یکبار از قوت دو ایا او است بعضی در بیرون بدن نفوذ میسازد و در طوایف که بواسطه حرارت بخار ذوبان و سیلان پیدا کرده از مسام بیرون آید و همچنین بدماغ از تنفس و استنشاق و بر شدن سر و روی اثر کلی میکند و رطوبات غلیظه که در دماغ است میگردد و در سینه و شش و آلات تنفس اثر عظیم میکند حاصل آنکه آن بخار در ظاهر و باطن بدن تاثیر قوی میکند و رطوبات را تحلیل میبرد اما تاثیر او در اعلای بدن زیاده است از آنکه در اسافل جهت آنکه بالطبع صعود بخار بجانب بالا است و در تنفس نیز بالایی بدن متاثر میشود و نیم آنکه از آن آب مقدار انیکه بخار و بیرون آنکه باشد و حرارت او هنوز فائز نشده باشد یک پیاله و نیم بیاشامد بعد از تصفیه تا این آب بحرارت بالفعل و بالقوه انچه بخار در حوف اعلی اندک کرده باشند این در حوف اسفل اعضا فاضله آن بکند و در عروق ناسار و قانی نیز نفوذ کرده و تصفیه آنها کند و در جگر همچنین و از آنجا از مجرای حوف باعضا رساند و انچه مذکور شد از منافع و فوائد بفعل آید و هم آنکه بقیه آن آب را در نصف کنند نصف صباح تا پیشین و نصف پیشین تا شب جرعه جرعه بجای آب بیاشامند یا از دهم آنکه ازین آب قدری در دیک طعام و در شیر بهابله و در بریق آب طهارت گفته تا از همه جهتی در بدن اثری ازین آب حادث نشود و دوازدهم آنکه استعمال اطعمه ماکولات اولی نمک باشد جهت آنکه در تک تصفیه اعضا و تخفیف رطوبات است و این معنی منافی افعال این پنج است چنانچه مذکور شد سیزدهم

آنکه است که از خوردن ترشیدها و لبنیات و همه طعمها بغیر از خیری چند که مجوز است احتراز
 کند و بسبب آن حاجت به تفصیل ندارد چهارم آنکه احتراز کنند از مباحثرت مطلقا و سبب
 آن نیز معلوم است بآنکه در هم از اعراض نفسانی مثل غم و هم و غضب مجتزأ باشند و امریکه مفسد
 یکی از اینها باشد مثل غضب و بعضی احوال و وجه آن بر جبر بصیرت مخفی و سبب نیست نشانزدیم از
 حرکات عقیقه مجمل و از جمیع چیزهایی که حافظ صحت را می باید مرعی دارد و شراب این دو انیز می باید که
 آنها را مرعی دارد و مفسد شکم که در پنج خوشنایده است و آن چنان است که در سایه ششک کنند
 و رطوبات او را با لکلیه ششک کنند تا از تعفین محفوظ باشند و اگر زستان با هوای نمناک باشد
 با قباب یا حرارت اکثر طایفه ششک کنند و در کسب باید در کاغذی کنند و بران نبوبند که هیچ
 روز فلان تا بدست روز و روز یکسبت و یکم از سر که داول پنج خوشنایده روز اول و روز
 چهارم پنج خوشنایده روز بیستم هر دویم این پنجهای دوبار خوشنایده را بدستور که در ششک است
 و حاجت آن نیست که مفسد باشد بلکه همه را یکجا با هم میتوانند کرد اما در ششک کردن مبالغه باید
 که نوزدهم آنست که ازین پنج جداصلوای بر نرند یا داخل زفت نموده بر سر آغوش بند یا
 ششک کرده بر جراحت افشانند بیستم آنکه وقت خورد و عرق کردن تغیر جامه نکنند و بجام
 نروند جهت آنکه در بخار که در پیرون بدن تاثیر کرده قوی از و در بدن و جامه میماند از دوام
 ملاقات تاثیر عظیم حاصل میشود و اگر این ششست شود اثر آن باطل میگردد و رطوبات بدنی را بطول
 طول تاثیر قوت و حرارت غریزی تاثیر میست که کمتر از تاثیر قوت و دانست و ازین است
 که تا بجای مبالغه نموده اند که دست و روی را با آب خالص نشویند بیست و یکم آنکه بدن را
 از هوای سرد نگذارند خاصه در زمایکه مسام بدن بواسطه تعرق منفتح شده باشد که درین
 هنگام برودت هوا در اقصای بدن نفوذ کند و آن تحلیل و تلیکین مطلوب است بفعول ایضی
 آید و دیگر مضرتهای کلیدیه و ترکیب بنیاد را واضح باشد که تغیر بدن در حرارت و برودت موجب
 وین ترکیب بدن میشود و متخلخل و متکثف و متعاقب بتدریج خلل عظیم میرساند قیاس از گرم کردن
 به شب و در آب سرد انداختن باید کرد که بعد از آن که این را کرد کنند بآنکه سستی مفسد میشود
 با وجود صلابت قوی که او را هست پس واجب است که بعد از تعریق توقف تمام کنند تا بدن

فصل در بیان تفاوت امزجه در خوردن چوب چینی

جلد اول

۱۱۱۰

بجای اصل حود نماید بعد از آن اگر ترد و اندک نماید رواست بیست دوم آنکه بکند از ندر که آب بخ
که در شرب و شربت بر آن است سخت سرد شود که موجب حدوث قولنج یا وحشی قوی در اندرون
شود بیست سوم از اموریکه محدث مرض باشد خاصه مرضیکه منافی باشد خاصه تپهائیکه بحضرت
معالجه اورا مقدم باید داشت استعمال چیزی چند باید کرد که موافق صحت و غرض مطلوب باشد
و رفع این چنین نالکند **فصل در بیان تفاوت امزجه در خوردن این دو اخنی**
نماید که مزاجیکه برودت و یبوست بر و غالب است خاصه که در آخر سن شباب اول کبوت
باشد انتفاع از این دوا اتم و بالغ است و اطفال بواسطه غلبه رطوبت اصلیه و شایخ
بواسطه رطوبات فضلیه ازین دوا کمتر منتفع میشوند مگر مزاج اصلی ایشان بواسطه مرض تغییر
یافته باشد که این هنگام متحمل است که بسیار ایشان برسد خاصه کسانی که در آخر سن صبا و اول
شباب باشند و بواسطه امراض سوداویه قریب بدق شیخوخه حاصل کرده که ایشان
میتوانند بود که بسیار منتفع شوند و اما مشایخ با آنکه رطوبت فضلیه ایشان بواسطه عارضی برطرف
شود و دوق شیخوخه ایشان برطرف گردد و بصلاح آمدن ایشان بواسطه انحطاط قوی و در
و چند کس را دیدم از پیران که بواسطه خوردن این دوا اول ثبوت حبس بول شد بواسطه
آن که رطوباتیکه منجذب در عروق ایشان با اعضای ایشان میشود بواسطه ضعف قوت تمام
بعروق مندرج میشوند و بجانب گرده و شانه می آید و چون در طی مسافت طویل مختلط با اختلاط
غلطیه میشود و بواسطه کثرت و غلظت قوت ایشان از دفع آن عاجز میگردد حبس بول میشود
و بعد از تحمل بسیار خطرهای شدید مشاهده میشود و اما تقطیر البول بواسطه ضعف ماسکه
پیدا میشود و هیچ وجه مندرج نمیشود و بعد ازین بسیاری نمیکند شست که از هم میگردد شست و ایشانرا
از چیزهای که بی اختیار اتفاق افتاده و زیدین باد شمال بود با وجود آنکه در میان تابستان
بود که او دخل کلی در حبس ایشان بود و می نیدارم که اگر بجانب شانه عود نسکیر و در اعضا می ماند
و موجب استقامت میشد و اما امزجه بارده رطبه که بطن و مائیت و و غالب باشد این دوا را در و
ضرر بسیار است جهت آنکه حرارت ضعیفه او در آن مزاج تأثیری ندارد و رطوبت او ضرر بسیار
میرساند و اما در مزاج صفراوی نفسی جمله دار وجه اصلاح آن مزاج میکند و حرارت او را مشتمل

نیسان و بلکه سورت وحدت او را میشکند و در او اعتدالی و قوتی احداث میکند و اما در موسی مزاج
 نیز خالی از ضرری نیست اگر گویند خطا صحت نبش است و چنانچه گذشت غالب در طبع او سورت در طبع
 است پس باید که موسی مزاجان صحیح را این دو بسیار مفید باشد گوئیم که این دو با واسطه و با
 مشابیط طبیعت دم بلکه طبیعت سائر اعضا منافی شود بلکه احداث کیفیتی می کنند و برای آنچه بدان
 راست پس دم را از حرارت در طبعی که موجب اعتدال است بیرون می آورند و بدین وجه
 بالاتر از آن می رسند که مرتبه افراط است و برین قیاس با اخلاط و سائر اجزای بدن مشابه
 کیفیت بدن نخواهد شد بلکه غالب بر کیفیتی بدنی و خلطی خواهد بود و در طی این کلام حکم بر آنکه
 موافق موسی مزاج نیست ظاهر شد اما اختیار اوقات فصول در شرب این دو باید که
 بهترین اوقات شرب این دو واسطه بهار است و اوایل خریف بطرفین صیف که نیمه
 در اول ربیع و اول خریف شود و بدترین اوقات آن است که بروت هوا تکلیف مسام
 نماید و ظاهر قیاس عقل مقتضی آنست که آسمان و ارض و فصول و بلدان متساوی الاقدام
 باشند در استعمال و الیکن بنظر تحقیق چنان ظاهر می شود که آسمان متساوی باشد
 چنانچه گذشت و فصول و بلدان برابر باشند فصول در مقدمات خوردن از
 جمهور بر آنست که قبل از استعمال آن سهیل اخلاط فاسده بلکه سهیل خلطی که سبب
 مرض است بکنند تا آنچه بماند اندک باشد و این پنج در اصلاح و دفع آن قوی باشد و طبیب
 لبیب تعیین منفع و سهیل و تلبدین در خوردن هر مرض و مزاج و آسمان است و اما طریقه آن
 علی سبیل التمثیل بیادیم که اگر آن پنج را معمول دارند شفا و صحت مقارن افتد از آن جمله
 هرگاه که جهت قروح و نواری که از آنکه فرونگ پیدا شده باشد دهند منفضات آن مرکب
 از پوست بلیله زرد بلیله سیاه گاو زبان بادرنجویه انجیر آبی بخارانی موسی منفعی منفعی
 غنا با اصل السوس تخم کاسنیخ کاسنی تخم خیارین گلقد آفتابی ترنجبین و سهیل
 که در مطبوخ داخل میشود و تر بدوا غشیمون و لبفلج و مانند اینها زودتر داخل کنند تا هر چه
 بود مایه منفع یا بد اینها اخراج کنند و کمتر نمایند تا هم منفع قلیل باقی سهیل باشد و هم دفع آن
 آسان تر و ادخال البلیجین در اول مرتبه جهت آن است تا فائده آن بیشتر بطلد و سیرک

عمده اند در تصفیه دم و تقویت اعضای غذا که بواسطه ارغاسی او و بی منفعتیست شده باشند
 و بواسطه انصباب هوا و فاسده در احشا ضعیف یافته تلافی کنند و دیگر مقاصد که تبیین آنها مستلزم
 تطویل کلام باشد و این ادویه را تا روز چهارم معمول دارند و در پنجم به ضاعف بانهاسنایکی
 پنج مثقال تا هفت مثقال داخل کنند و چون رافع اکثر مضار سنایکی گل سرخ است
 و فی الحقیقه سبب سبیل عصر میکند سه مثقال داخل کنند و کسی نینده ام که استعمال
 سنایکی بی کل کرده باشد و اگر طبیعت لیس خندان بر آن کند گاه باشد که روز ششم و هفتم
 نیز داخل کنند جهت اصلاح حکم کاهی از نیم مثقال تا دو مثقال بپزند عینی در جلاب اگر بدین
 نفع کلی دید و روز ششم یا هفتم علی سبیل الاحتیاج جلاب ضعیف شش بر بعضی از ادویه منصفه
 بپزند و اگر حاجت باشد که تراحت فرمایند و روز آخر از ایارج فقیر و غار یقون در یونیدین
 و ترب سفید از هر یک نیم درم شحم الخنظل نیم درم یکد آنک و نیم سبط مغسول نیم درم مصطک
 و متعل و کثیر و نمک هندی از هر یک دو سحر و بپزند و ده مثقال شراب بپخته وقت سحر بپزند
 و بعضی از اطباء مثل صاحب معالجات بقراطیه در جمع میان صبر و غار یقون امتناع مینمایند
 بنا برین اگر احتیاط کنند غار یقون داخل نکنند بواسطه آنکه در ایارج فقیر صبرست و بعضی
 آن حجر منی بوزن آن داخل کنند شاید فصل در ترتیب خوردن پنج پی میاید
 که بتوانند از و صد و پنجاه مثقال از هر یک و آن شش دانگ است و صد و شصت مثقال عطاری بریزند
 ابریشمی که بر مثقال از آن پنج دانگ باشد آنرا به بیت و یک حصه کنند و هر روز حصه امثال آن را
 و کوچک تر خور و کنند و در یک من و نیم آب بوزن ترب بچوشتانند تا به نصف آید و در بعضی نسخ
 آمده در دو من آب بچوشتانند تا به سه چهار یک آید و بعد از آنکه بچسته شود بر بالای دیک استاده
 سر دیک را بر وارد تا بخار بر روی و کلوی او بر آید یا آنکه بچنانکه در دیک است پیش خود دهند
 و لحاف بر سر کشند و سر دیک را محاذی روی و سر خود بکنند تا عرق تمام بکند و گاه که در
 واکند و نفس کشد هم از دهن و هم از بینی که بخار خوب باندرون برسد و بعد از آن صاف
 کرده و در پیاله از آن بخورد و بعضی گفته اند که یک پیاله و نیم بپاشند و ستمه آنرا در آن
 شبانه روز بخورد و آب دیگر بخورد و دست و روی خود را هم بدان آب بشوید و در وقت

کردن میباید که دودانک سنگین و دودانک سبک باشد هر روزی مقدار سفت و نیم شقال که
دودانک میشود تخمنا و تخمنا هست آن گفتیم که فی الحقیقه از دودانک کمتر میشود و بعد از آن
دیک سفالین پاک شسته کنند و آب بوزن مذکور در وریزند و دیک دیگر بر سر او نهند سر
نگون و اطراف از آن خمیر بگیرند بعد از آن بر آتش نهند و بجوشانند و میباید که از هیچ طرف محفل
نداشته باشد که بخار بیرون رود و همچنان سر بسته سر شیب لحاف برند و سرش بکشایند
و نوعی کنند که بخار بر سر در و برسد و همین بخمی که یک بار جوشانیده باشد بار دیگر جوشانند
بهین طریق تا چهل و دو روز تمام شود و پیریز نمایند از بنیات و حموضات و بقول و سینهها
و میوهها و آب و غیر از آن فی بنک و برنج و مرغ بنیک بخورند و از موا احتیاج نمایند و
شربت قندیانات بخورند و در طعام در چینی بخورند و گوشت بره کباب هم میتوان خورد
و درین مدت اصلا مباشرت نمیاید کرد و تبدیل لباس و غصه و غم ننمایند و بحام نباید رفت
و آخر روز چهل و دوم بحام رود و در نسخه اصل مذکور است هر مرض که خوردند الله سبحانه تعالی
شفایینجشد و تفصیل مذکور سابق واقع است و در بعضی نسخ آمده که تابست یک روز هر
روز هشت شقال بجوشانند چنانچه صد و هشت شقال باشد و این چون مثل بر مقدار
اکثر بواسطه احتیاط است و کسانیکه صد شقال استمال نمایند اگر چه مستعمل بر احتیاط
است اما مستلزم افراط است فصل در استعمال این ریخ بغیر طریق مذکور معلوم
باشد که بعضی چوب چینی دوباره جوشانیده را خشک میکنند و میکوبند و داخل حلوائی آرد
و روغن میکنند و میخورند اما عجیب است که بعد از دوباره طبع و تحفیف در او قوتی مانده باشد
و اگر نخورند و آرد و روغن فقط نخورند و این چنین چیزی در آن نکنند و بعضی آن را چینی
کنند و لی خواهد بود و حلوائی سازند و اگر حلوائی آرد و برنج سازند بهتر است چه که خلطت و
تسدید آن کمتر است و اگر باقند و یا عسل ترکیب کنند و مانند معجون شربت بکار دارند بستی دارد
و بسیار مردم باشند که فوائد این دوا ایشان را حاصل شود اما تاب مشقت و پیریز دور و دراز
ندارند این وزن مذکور را کوفته بجخته سفوف میکنند و شنیدیم و ندیدیم که یکی ارتفاع
حاصل شده باشد اما اگر بگویند و بسبب مصلحت هر مرض با بعضی آرد و به ترکیب ساخته میکنند

مقوم و محصل همچون سازند و هر روز قدری بخورند و غذا و پیرهن مقرر معمول دارند اگر
تمام منافع آنرا نیابند بعضی از آنها لا محاله حاصل شود انشاء الله تعالی تمت الرسالة و اما آنچه
حکم باشد در این در رساله خود بطریق استنباط آنرا نوشته این است که ملاحظه نمایند
قبل از آشوب اگر بدن محتاج به فصد و تنقیه باشد فصد و تنقیه آن ضرورت است بدانکه هرگاه خون
فاسد باز آید در بدن بسیار از علامات آن ظاهر باشد بقدر فساد و زیاده و قوی بنیه و قوت حال
مریض و الا آن خون را دفع باید نمود و اگر خون بسیار غلیظ و کثیف باشد و از فصد رقیق آن
دفع گردد و بقیه غلیظ تر شود بعد از چند روز از خوردن این دوا و یا در اشامی منضج که قوام خون
با اعتدال مایل گردد و فصد نمایند زیرا که قطع نظر از قیاس و دلیل مکرر تجربه شده که با وجود فساد و زیاده
خون این دوا قطع نموده بلکه ضرر کلی از و ناشی شده و گاه باشد که با وجود فصد و در اشامی جو بچین
بفصد دیگر محتاج شود با وجود احتیاج مایل نه نموده بفصد مبارک نمایند و همچنین است حال
تنقیه و بقول جمیع که میگویند در اشامی این دوا فصد و تنقیه مناسب است اعتماد نمایند و چون
ماده مرض انگش از سودا ویت و کثافت خالی نیست بهتر آن است که در او اخراج مرض یا در
اشامی منضج یا جو بچینی که قوام خون را اعتدال حاصل میشود فصد نمایند و در امراض سودا و
و مزمنه رک را کشاد بزنند و لحظه بلخه وین رک را با انگشت بگیرند تا طبیعت خون غلیظ فاسد
بهوض فصد نزدیک سازد و چه اتمام طبیعت در دفع مواد فاسده و حفظ صالح بسیار است و این
منفع موجب عدم عرض ضعف و غشی نیز است لهذا اکثر اوقات اطباء بنا برین منافع برین
نیج و دستور امر فصد می نمایند خصوص در حالتی که گمان ضعف و غشی باشد و تمامی مراتب مذکوره
از ضرورت فصد و فصد قبل از منضج و جو بچینی در انگش و سایر امراض مقدار کم نمودن خون
منوط بر اینی و حدس طبیعت است که از نبض و بشره و قاروره و سایر علامات استنباط حکم نمایند
و از ملاحظه قاروره بهتر ظاهر میشود و همچنین هرگاه اخلاط فاسده در بدن بسیار باشد اخراج غلیظ
که سبب آن مرض باشد لازم و ضرورت تا بسبب تنقیه قدری از غلط فاسد دفع و کم شده و اصلاح
و دفع باقی بطریق تلخین و تحلیل و سیلان از راه بخار و عرق و بول و ادرار را در این دوا قوی
و ظاهر گردد و اینکه بعضی را اعتقاد این است که فصد و تنقیه اصلا نیاید و موجب ضعف میشود و غرض

ازین دو که تقویت حرارت غریزی و قوتهاست حاصل میشود از صواب و درست چه هرگاه
خلط فاسد در بدن بسیار باشد و چوب چینی مادی فاسده ساکن را به تلیین و ترقیق سیلان
حرکت دهد و دفع تمامی قادر نبود بعضی را بعرق و بخار و او را دفع کند و بعضی دیگر باعضای
رئیه یا شریفه یا ضعیف ریخته شود و موجب ضرر و خطر بلکه هلاک میشود مگر آنکه قدر خلط فاسد
قلیل باشد که بچوب چینی دفع گردد یا آنکه مریض ضعیف باشد و تاب تنقیه نداشته باشد یا آنکه مریض
از چوب چینی دفع مرض مادی نباشد بلکه تطبیق تبرید یا تقویت قوی و حرارت غریزی باشد
که درین حالات تنقیه ضرور نیست بلکه مضر است پس خلاصه کلام در باب قصد و تنقیه آن است
که اگر خون یا خلط فاسد بسیاری در بدن باشد بدون دفع آنها چوب چینی نفع نمی نماید و ضرر
میرساند و قصد و تنقیه لازم است مگر در حالات و شقوقیکه بیان شد که از قصد و تنقیه ضرر میرسد
و گاه باشد که سبب تلف و هلاک شود و اگر چه تعدیل منفع و مسهل در خور هر مزاجی و مرضی و
بدنی و شخصی بر طبیب بسی سهل و آسان است اما بنا بر آنکه این رساله در هر باب تمام باشد لکن
بر سبیل اجمال بحیث ابدان و امراض متوسط و مواد مختلفه بیان نمایند که هرگاه بدان پنج و
قانون و دستور عمل نمایند حق سبحانه تعالی مقارن آن شفای کرامت فرماید چنانچه اگر ماده
صفراویت داشته باشد و روز هر روز منجسی از بنفشی و کل نیلوفر و تخم خطمی و خیار بنه
و اصل السوسن تخم کاسنی و فنج کاسنی از هر یک دو مثقال بمرندی بخت مثقال تخمین
و شیر خشک از هر یک ده مثقال بستر معمول خنیا نیده و جو شاییده صاف نموده میل
نمایند و روز سوم باضافه سنابلکی چهار مثقال گل سرخ و دو مثقال مغز خیار چینه و مثقال
روغن بادام و دو مثقال بنوشند و روز چهارم دوامی روز سوم را باضافه پوست بلبلی
زرد و پنج مثقال تربد سفید بروغن بادام چرب کرده خراشیده و دو مثقال میل فرمایند اگر چه
مشهور این است که تربد سفید بلبغم است اما نزد مجربین محقق است که بلبغم او سهل صفر
و برش شسته بلبغم است و روز پنجم راحت نموده سحر روز ششم جی از زرد بلبغمی یک
مثقال پوست بلبلی زرد و دو مثقال بنفشی می شود یکد آنک مثقال حب ساخته فرو برند و
فنجانی آب نیم گرم از عقب آن بنوشند بعد از دو ساعت منفع روز اول را بدستور میل نمایند

و غذا یک روز قبل از تنقیه و دو روز بعد قیمة شو با یک گوشت خروس بچه نایره نمایند و در ایام منفض
و سهیل بخود آب و اگر مانعی از ترش نباشد قبل از منفض و ایام منفض و یک روز بعد از فراغ بنوشند
ترش و لبن شیرین سازند و اگر ضعف باشد شربت از عرق بید و بید مشک که بسیار شیرین باشد
نیز بنوشند و دو روز دوم از فراغ بحمام میتوانند رفت و پارچه نالی با ربای زرشک یا آلو کبلی از
شربت های ترش مثل شربت فوکه ترش یا سکنجبین سفید جلی خورند و اگر ماده بلغمیه داشته باشد سه روز
هر روز منفض از پرسیاوشان اصل السوس پنج کرفس استین رومی زو فایخ رازیانه انیسون تخم کاسنی
عند الشکب از هر یک دو مثقال انجیر نیم دی پنج عدد مویز وانه بیرون کرده سه مثقال شربت زو فایخ
مثقال کلغنه آقایی ده مثقال بنوشند و در چهارم با ضافه بلبله سیاه پوست بلبله کابلی از هر یک چهار
مثقال ایرساد و مثقال میل نمایند و اگر ضعفی باشد راحت نمایند و الا روز پنجم باز منفض روز
اول را بدستور و سحر روز ششم حی از ایارج فیقر پوست بلبله کابلی از هر یک یک مثقال
ترید سفید نیم مثقال غاریقون دو دانگ مثقال شحم خنظل یک دانگ مثقال حب ساخته فرو
و از عقب آن فنجانی آب نیم گرم بنوشند و اگر تنقیه کامل ازین دوا حاصل نشده باشد
یک روز استراحت نموده روز دیگر باز منفض روز اول و روز دیگر بعد از آن حب مذکور را
بدستور بنوشند و اگر در اعضا درد و وجع باشد سورنجان و بوزیدان و ماهی زهره از هر یک
دو مثقال ضافه منفض و سهیل نمایند و غذا دو روز قبل و دو روز بعد و ایام راحت قیمة شو با آلو
تغلی و شیشک و سیل و دارچینی و قرنفل و زعفران نمایند و ایام منفض و سهیل بخود آب
و روزهای آخر شربت قند با کلاب و عرق بید مشک و تخم ریحان موافق و مناسب است و اگر ماده
مرض سودا ویت داشته باشد سه روز هر روز منفض از کاذبان بادرنجبویه شاهتره پهلشاه
اسطوخودوس اصل السوس پنج کاسنی افیمون رومی از هر یک دو مثقال انجیر
نیم دی پنج عدد شربت اسطوخودوس ده مثقال بنوشند و در چهارم با ضافه
بسنج متقی بلبله سیاه پوست بلبله کابلی از هر یک سه مثقال ضافه نموده میل نمایند و روز
پنجم بدستور منفض روز اول و در روز ششم سهیل روز چهارم بنوشند و روز هفتم استراحت
نموده سحر روز هشتم حی از ایارج فیقر پوست بلبله کابلی از هر یک یک مثقال حجازی منضو

جلد اول طریق استعمال چوب چینی فصل در دستور مقدار خوردن آن

۱۱۷

الاجود منقول باریتون از هر یک دو دانگ مثقال فیقون رومی نیم مثقال حب سخته فرو برند و فحانی
اب نیم گرم از عتب آن بپوشند و اگر تنقیه کامله از این ادویه شده باشد یک روز راحت نموده باز
منفج و زاول را بمیل نموده روز دیگر حب بدستور بپوشند و غذا و شربت بدستور سابق است
و هرگاه ضعیفی باشد بقدر چهار مثقال شربت کاو زبان یعوق کاو زبان و بدین شک میل نمایند
و بعد از فراغ از تنقیه هر ماده تا چند روز تعلیل و تلطیف در غذا ضرور و لازم است تا بدنی که از
خط فاسد پاک شده از امتلائی تغذیه تولید خط فاسدی در و بروز وی نشود چه درین وقت تولید
خط فاسد بیشتر میشود این بود منصفیات و سهلات مناسبه مواد صغریه و بلغمیه و سودا و بلغم
و امراض متوسطه که معمول و محسوس است هرگاه ماده مرض بیشتر یا کمتر باشد یا مرض کم
که سبب آن مثلاً و خط باشد یا شرح و بنیه قوی تر یا ضعیف تر باشد بحدس صاحب رایی
تاقب قدراد و بنیه منصفیه و سهله در فراخور آن زیاده و کم و مدت منفج و سهل را بیشتر یا کمتر
نموده و دوائی هر خطی را با دوائی خط دیگر که مانع او باشد ترکیب نهند تا عرض و مقصود
حاصل شده عرض و مرض با لکویه دفع شود و اما آنچه در بیان دستور خوردن پنج چینی
بطریق عرق بقانون معمول مشهور از مقدار خوراک و قدر آب و مقدار جو شاییدن و مدت
خوردن و بقرق شستن بر پیر و غیره تا قریب آنچه در صدر ذکر یافت بیان نموده اند لهذا استحضار
و ذکر آن نکردید و اما آنچه معمول ایشان است بیان نمایم فصل بدانکه دستور یک در باب خوردن
این دوا از قدر شربت هر روز و مقدار خوراک و مدت استامیدن و جو شاییدن با آب بوزن
معین رسیدن بقدر مقرر بیان نموده و در رساله مذکور و مسطور است شاید بابدان و امراض
و امراض باشد که بحد اعتدال و وسطه و ضعف و قوت و شدت و خفت و حرارت و برودت باشند
و الا در تمامی امراض و امراض و ابدان و اشخاص مختلفه این دستور از جاده صواب دور و منحرف
نمایند زیرا که موافق قانون کلی قدر شربت و مدت شربت و مقدار آب و سایر شروط و مقتضات
آنچه مذکور شد فراخور مزاج و بنیه و مرض و سیمیه و سایر حالات است گاه باشد که مزاجی بسیار
ضعیف باشد و قدر شربت مثقال ضرر رساند و کمتر نافع باشد چنانچه به تجربه ظاهر شده و فاسد
بیزدالت دارد زیرا که تاثیر دوا در بدن بعد از تاثیر بدن است در دوا و اخراج قوت او پس نگاه

طریق استعمال چوب چینی

جلد اول

۱۱۸

زیاده از مقداری باشد که بدن در و تواند تاثیر نمود اثری نخواهد داشت چنانچه اگر سقمه نیافتار
 و انگی دهند اسهال بسیار می کنند و اگر زیاده باشد اصلا اسهال نمی نمایند پس صواب آن است
 که اولاً قدری کمی داده و بتدریج اضافه سازد و و گاهی نیز برعکس است که در مزاج و بنیه قوی قدری
 کم را اثری نیست و از قدر زیاده کمال فایده درینوقت شاید هر روز تازه و دوازده مثقال توان
 داد و بسا باشد که مرض صعب نباشد و نیم خوراک کافی باشد و این نیم خوراک نیز بعضی اوقات
 اتفاق می افتد باید که در عرض شانزده روز میل نماید و گاهی نیز در عرض هفت و هشت روز و گاه
 صعب شدید باشد محتاج بخورون و و خوراک میشود و یک خوراک را نیز بعضی اوقات باید که در عرض
 چهل روز و گاهی در عرض پانزده روز و شانزده روز میل نماید و همچنین قدر آب و جو شانه
 نیز مختلف میگردد و در مزاجهای حار خصوصاً کثرت شکم غالب باشد قدر آب زیاده از دوسن سه مرتبه
 باید و کمتر از دستور مذکور باید جو شانه که مثلاً نصف آب بماند تا و فابصرف و ضرورت نماید و در
 مزاجهای بار و قدر آب را کمتر و بیشتر جو شانه بدن که به ثلث یا ربع رسد و در اصل آب نیز مختلف
 میگردد و گاه باشد که در مزاجهای حار صفراوی و مزاجهای گرم باید که عرقهای سرد و شفا مثل
 عرق بید و بید مشک و نیلوفر و کاسنی داخل نموده و با آب و عرق با یکدیگر مخزوج و در مرض
 و مرضه سودا و به عرق کاوز بان یا بادرنجبویه یا شانه هر یک به تنهایی و یا از هر یک قدری
 با یکدیگر مخزوج باید نمود و در مزاجها و مرضهایی که سودا و ایت غالب نباشد و رطوبت زیاد باشد
 باشد کلاب یا عرق زرا یا نه یا عرق اوخر هر یک به تنهایی یا مخزوج با هم یا مخزوج با آب باید
 مجمل در هر یک ازین ابواب بنا بر اختلاف احوال و مرضه و امراض دستور کلی قرار نمی توان داد
 و تعیین هر یک ازین مراتب در امراض و مرضه منوط برائی و حدس طبیب البسیط اما بنا بر
 آنکه میخواهد که این رساله تمام باشد بر سبیل اجمال و دستور خوردن این دوا را به طریق
 که تجربه نموده مذکور می سازد و امید دارد که هرگاه موافق آن عمل میل نمایند حضرت حق سبحانه
 تعالی تبارک آن صحیحی را و شفا فی عاجل کرامت فرماید طریقه اولی که در آبدان و امراض
 متوسطه تجربه و داده شده آن است که یکصد و پنجاه و هفت مثقال و نیم از چوب چینی را
 مذکور را در عرض هفت و یک و زب دستور مذکور سابق و بدین قانون میل نمایند هفت روز

اول بر روز هفت مثقال و هفت دیگر بر روز هفت مثقال و نیم و هفتۀ آخر بر روز هشت مثقال و این
 طریقه بحسب قیاس و تجربه بهتر از دستور مذکور است زیرا که از آفت و عادت و طبیعت بدوائی
 اثر او کمتر میشود پس اگر هر چند روز قدری اضافه نمایند که اثر او کم نشده قوی تر گردد و بهتر باشد
 لهذا اطباء چنین معالجه مرض هر چند روز از دوائی بدوائی رجوع و تغییر نسخه میکنند هر چند که در روز
 آثار و منافع و مزاج بهم نزدیک باشند و یا آنکه قدری همان دوا را زاید مینمایند و دستور
 ششستن بعرق که بیان کرده قریب بقانون طریقه اول است که بیان شد و گفته بنابر این دستور
 که قدر خوراک یکصد و پنجاه و هفت مثقال و نیم است در هفتۀ اول که هفت مثقال میل میشود
 قدر آب یکین و سه چهارم یک تیریز که یک هزار و پنجاه مثقال باشد میباید که چندین بچشد که سه صد و
 نود و سه مثقال و چهار دانگ و نیم بماند که باز از هر مثقالی یکصد و پنجاه مثقال آب و آنچه
 باقی می ماند پنجاه و شش مثقال و یک دانگ و نیم باشد و در هفتۀ دوم که هفت مثقال و نیم خورده شود
 قدر آب یکین و سه چهارم یک و یک تیریز که یک هزار و دویست و پنجاه مثقال و نیم خواهد بود
 که از جو شنانیدن چهار صد و بیست و یک مثقال و پنجاه دانگ و نخودی باقی نیز همان پنجاه و شش مثقال
 و یک دانگ و نیم باشد و در هفتۀ سوم که هشت مثقال خورده میشود همان دستور اول سابق
 است که قدر آب دو من تیریز است و آنچه باقی میماند سه چهارم یک اما طریقه ثانی که مناسب و موافق
 ابدان قویه و امراض صعبه است آن است که سه روز اول هر روز شش مثقال و سه روز دیگر
 هفت مثقال و سه روز دیگر هشت مثقال و سه روز دیگر نه مثقال و سه روز دیگر ده مثقال بدستور
 مذکور جو شنانیده میل نمایند و هر روز یک روز در میان بعرق نشینند و بهتر آن است
 که در سه چهارم روز اول به عرق نشینند تا سمات مفتوح و رطوبات رقیق و مواد استعجالی
 دفع بهم رسانند و این قرار در عوض بآنند و روز یک صد و بیست مثقال چوبچینی میل نمایند
 و اگر احتیاج بخوردن باقی باشد از قدر ده مثقال اضافه ساخته سه روز دیگر نه مثقال و
 سه روز دیگر هشت مثقال و سه روز دیگر هفت مثقال و سه روز دیگر شش مثقال میل نمایند
 که مدت خوردن بیست و هفت یوم و قدر خوراک و بیست و ده مثقال شود و باز اگر احتیاج
 باقی باشد سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز چهار مثقال و سه روز سه مثقال و سه روز

و در شغال بدستور میل دلید که مدت خوردن بسی و نه سوز و قدر خوراک بدوست و پنجاه و
 دو مثقال سد و قدر آب و مقدار جو شاندین و آب تنها یا عرق تنها یا مزوج با آب و سایر مرتب
 بدستوریت که سابقا بیان شد و در هر یک موافق حرارت و برودت و بیوست و رطوبت و
 مفراویت و سوداویت مزاج بدان قانون عمل نمایند و در اوقاتی که قدر جو بچینی را کمتر
 نمایند که هر روز چهار پنج مثقال میل میشود یا کمتر و آب آن و فایضورت نمی نماید از نقل ایام
 سابق که خوب خشک ساخته باشد و فساد می یابد آن را نیافته باشد بقدر هر روز چهار پنج مثقال
 را جو شاندین صاف نموده صرف نمایند و همچنین بعد از فراغ و چند روز یک آب باید میل نشود اما دستور
 سوم که مخصوص مزاج و ابدان ضعیفه است آنست که سه روز هر روز چهار مثقال و سه روز دیگر
 پنج مثقال و سه روز دیگر شش مثقال و سه روز دیگر هفت مثقال میل نمایند که در عرض و آرد
 یوم شصت و شش مثقال جو بچینی صرف شود و اگر احتیاج باقی باشد از هفت مثقال تجاوز
 ننموده و سه روز دیگر هر روز شش مثقال و سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز دیگر هر روز
 چهار مثقال و سه روز دیگر سه مثقال بدستور نوشند که مدت خوردن بیست و چهار روز و قدر
 جو بچینی صد و بیست مثقال گردد و قدر آب و جو شاندین و تبدیل آب بعرقهای گرم و سرد
 یا مزوج ساختن آب و عرق با یکدیگر نوعی است که مکرر بیان نمود و اگر حرارت باشد قدر آب
 یا عرق را کمتر و بیشتر جو شاندین غایت کمی آب آن است که باز هر مثقالی صد مثقال باشد و نهایت
 جو شاندین آنکه سیح او باشد چه کمتر ازین آب و زیاده برین جو شاندین موجب غلط قوام
 آب جو بچینی میگردد و اگر حرارت مزاج غالب باشد قدر آب یا عرقهای سرد را بیشتر کنند
 و کمتر جو شاندین و غایت زیادتی آب آن است که باز هر مثقالی دویست مثقال باشد و نهایت
 کمتر جو شاندین آن است که بنصف رسد چه زیاده برین قدر آب داخل ساختن و کمتر ازین جو شاندین
 سبب ضعف قوت آب این پنج میشود و حد وسط مقدار آب و جو شاندین آن است که مذکور
 شد و اگر سوداویت بر مزاج غالب باشد عرق گاو زبان و بادرنجبویه و اگر رطوبت غالب باشد
 کلاب و عرق رازیانه الحاصل همان دستور که بیان شد سلوک نمایند و در این دستور نیز بهتر آن
 است که با چهار پنج روز به عرق نشینند و بقدر قوت و طاقت هر سه چهار روز یکبار عرق نشینند

طریق استعمال چوبیچینی

جلد اول

۱۱۴۱

اگر مفروض آنست که مزاج و بدن ضعیف است برگاه چسپین باشد تاب عرق هر روز و نیمه بخورد
تا اینجای بیان طریقه حکیم ما ششم بود و حکیم میر محمد موسی در تحقیق المومنین آورده
که چوب چینی را بچندین پنج استعمال میکنند به تفریق و قهوه و نفوع و علوا و سفوف و بجز
و عرق مستطرازان و آنچه به تجربه رسیده دوا می مفرد در منافع چون چوبیچینی مشابیه
نکشته و دیده نشده و قسمی از اقسام استعمال آن چوب دیده نشده که موافقت بحال
از احوال بدن انسان نداشته باشد بلا حظه شرالط و آداب آن طریقه استعمال آن بطور
عرق بطریقه ایشان و طریقه حکیم ارزانی نیز قریب بطریقه اولی است که از حکیم میر عیاد الیز
محمود است که از رساله اصل فرنگان اخذ نموده و خود به تجربه رسانیده اند الا آنکه میر محمد
موسی از شست مثقال تا ده مثقال نوشته اند و طریقه حکیم میرزا قاضی قریب بطریقه
حکیم میر محمد ششم است بلکه حکیم ما ششم از ایشان اخذ نموده اند با تصرف دیگر و سیمه خوب و سحر
است و هر یک بمزاجی و مرضی از قوت و ضعف و توسط و غیر آن موافق و حکیم میرزا قاضی
در رساله چوب چینی خود نوشته اند که در رساله حکما رفیع موافق مشهور میان
خواص و عوام مسطور است که صد و پنجاه مثقال صیرفی شش دانگی ازین پنج را باید
گرفت و به بیست و یک حصه باید کرد و هر روز یک حصه استعمال باید نمود اما بسخا طین فقیه
رسید که در بعضی امراض چون قوی ضعیف باشد معلوم نیست که طبیعت تابین مقدار
ازین پنج داشته باشد و چون تاثیر دوا در بدن بعد از تاثیر بدن است در او پس اگر این پنج
را زیاده از مقدار یک بدن دوا اثر تواند کرد استعمال نمایند این پنج هم در بدن اثر نخواهد
کرد پس در این چسپین مرض اندک پنج استعمال باید نمود و هر چند در قوی نامی بدنی قوی
به هم رسد این پنج را زیاده باید کرد پس کلیه خوب نباشد که چه مقدار ازین دوا در امراض استعمال
باید کرد و آخر به تجربه در ماده جمعی کشید بر فقیه ظاهر شد که در بسیاری از امراض اگر
بستور مشهور استعمال این پنج نمایند اثر نمیکند و اگر بدستوریکه که گفته شد نفع عظیم میکنند
پس ظاهر شد که در همه امراض یک مقدار ازین پنج که بهفت مثقال و نیم باشد استعمال نمی باید کرد
پس بحدس طبیب در بعضی مرضها هر روز زیاد و کم باید کرد و در امراض که احتیاج نیست که هر روز

طریق استعمال چوبچینی

جلد اول

۱۱۲۲

این پنج راز یاد و کم کنند اگر در هفته اول هر روز هفت مثقال و در هفته دوم هر روز هشت
مثقال و نیم و در هفته آخر هر روز هشت مثقال استعمال نمایند اولی خواهد بود جهت آنکه هر چند
طبیعت الفت بد و اگر داشتند و در و کمتر میشود پس باید که هر چند روز اندک از این پنج راز
زیاده کنند تا اثر این پنج کم نشود و اکثر اوقات این پنج راز باین دستور داده ایم و محض
است و خوراک چوب چینی باین دستور صد و پنجاه و هفت و نیم مثقال میشود و در بعضی
رسانهای اطباء میفرماید که صد و شصت مثقال مذکور است و در بعضی صد و شصت مثقال و
این در بیشتر مرصها افراط است و حکیم کمال الدین شیرازی نیز برین است که بیست
بخش کرده برای بیست روز هر حصه شصت مثقال است آنرا در دو من آب بوزن تبریز
سجوشانند چنانکه چهار یک باند بستر و بیا شامند بجان پنج نوشته که نقل
چوب چینی خشک نموده بیست و یک در بخار بزند بجان پنج و انقال این را نیک دارند که دو
ساعت بپزد و باقی شربت را با سیرنج بمقدور مذکور است و حکیم میرزا قاضی نوشته
که مستعمل اهل تجربه آنست که هفت مثقال و نیم که مقدار اوسط است و در یک من و نیم
آب بوزن تبریز سجوشانند تا بنصف آید و در بعضی نسخها مذکور است که در دو من آب
بیک تبریز سجوشانند تا به چهار یک رسد و در بعضی بلاد متعارف است که در سه من
آب بیک تبریز سجوشانند تا به نصف رسد اگر در بدن مائیت باشد و عطش نباشد آب را
کمتر داخل کنند و اگر مواد یا بسبب غلیظ باشد یا عطش با فراط داشته باشد آب را زیاد نمایند
کرد و اگر مقدار این پنج راز هفت مثقال و نیم زیاده یا از و کمتر استعمال نمایند آب را بآن
نسبت زیاده و کم باید کرد و اگر آب و فاعطش و طعام نکند بالضرورت آب را زیاده کنند
و بعد از اتمام یک روز بجام روند و اگر وجبی باقی باشد روغن نار دین بر بدن بطلان نمایند
بعد از آن داخل آب شوند و بدستور اول نمک را پیش از روز جهل و دوم در طعام داخل
نمایند که دو بدستور دوم بعد از یکت از اتمام این پنج نمک را اندکی داخل کنند و هر روز قدر
زیاده کنند تا آنکه بعد از بیست روز بدستور صحانک را داخل نمایند بعضی بعد از اربعین که از
ابتدای خوردن چوبچینی بگذرد تمام نمک بخورند و بعد از دو اربعین میوهها را خورد و در جمیع

ندارد و بعد از سه یا بعین تر شش یا و سبزیها و لبنیات مضرت ندارد و اما هر چند از سنهارا کمتر
استعمال نمایند اثر این پنج بیشتر خواهد بود اما مطبوخ آن بطریق مملوئی
افندی احمد بن لطف العدر رومی در رساله ادویه جدید میگوید که ترجمه از ترکی
بهری نموده و اصل آن از فرنگ است و انتشار الله تعالی در غایت تمام آن رساله مذکور خواهد
شد و اینجا ترجمه آن بالا بحال بنماید آنست که نوشته این دوار با بخار مختلفه متکثر از مطبوخ
و معجون و سفوف و غیره استعمال نمایند و اشهر آنها مطبوخ آنست چیست انکه لطف و سبب
الغرض تر از سایر ترکیب آنست و هر دم آن ثقیل و در استعمال آب آن نیز سبب طریقت است
اشهر آنها آنست که از برای هر روز طنج جدید نمایند چیست انکه آب آن بسبب لطافت و
متغیر میگردد و در اختیار و زن آن سه مرتبه است بجهت قوت مرض و مریض مرتبه اولی
که ملیات آنست که بکند هر روز مقدار بیست و چهار درم از جید و مختار آن و ریزه ریزه
نموده و با مقدار یک مشت سوزن سیاه استه بیرون کرده و اگر از نصف کشمش یا
بهرست و قلیل اصل السوسن شتر و اندکی صندل سیخ و صندل سفید و در شش رطل آب
گرم یک شانه روز پنج یا شش در دیک کلی که اندرون آن لعاب دار باشد نه از آب برنج
و غیره مستحکم نموده با شش بسیار ملایم طنج نمایند تا به ثلث یعنی دو رطل رسد و امتحان آنرا
بطور متعارف نوشته اند از مقیاس سنج و غیر آن پس فرو داده و در دای بر سر گرفته
مقدار پنجاه درم تا صد درم آنرا قدری نبات داخل کرده نیم گرم بیاض مانند تاجق شود
و وقت شام نیز بدستور و مراعات در ترقی هر دو وقت صبح و شام بقدر احتیاج ضرورت
و حالت مرض و مریض است در شدت و ضعف مثلا اگر مزاج مریض و مرض قوی باشد هر دو
وقت الایک وقت و در مدت زمان یکت نیز بدستور سجده می کند و در کثرت باعث ضعف و در
کمی بی فایده نباشد مرعی دارند و تمهید آب رصاف کرده اوقات دیگر نیم گرم بیاض آب بیاض مانند
و انقال آنرا در شش رطل آب بدستور طنج دهند تا به نصف رسد پس صاف نموده بمصرف
مشروب و طعوم و غیره نمایند و وجه داخل نمودن نبات و شیرینی آنست که دفع خلط
زیادتی پیش آن نماید و نیز کبد بخوبی آنرا قبول کند و بزودی جذب نماید زیرا که کبد شائق

تشریحی است بمناسبت مزاج خود و نیز بسبب قوت جلای خود معین بر افعال خوب چینی گردد
و مرتبه ثانیه که وسطی است آنست که هر روز مقدار پانزده درم را در شش رطل آب دستور
طبخ دهند تا بدو رطل رسد و بهمان مصرف رسانند و استعمال آن نیز و مرتبه ثالثه که اونی است
و متخار در جمیع مراتب و امزجه و اکثر امراض است نزد حذاق متأخرین از اطباء و آن آنست که
هر روز مقدار ده درم آنرا در سه رطل آب طبخ نمایند تا بیک رطل رسد پس بدستور صرف
نمایند و طبعی که بهمان دستور بجای آب بیاشامند و در طبع طعام و قهوه اگر متعادلقهوه باشد
داخل نمایند و در باب تقیه و پریش و اجتناب از آب سرد و هوا فک و غیره بدستور مزبور متعارف
مشهور که ذکر یافت بیان نموده و لیکن مدت ایام را ذکر نکرده شاید متعارف مشهور است
و بکرونا چهل روز است حواله نموده باشند و گفته که مزاج این دوا بنا بر قول صحیح معتدل قلیل
الحرارة یا بس در درجه اولی است و در آن رطوبتی است موافق رطوبت غریزی حیوانی ازین جهت
باعث تسهیل مزولین است و در آن قوت فاذ هر چه زاید شدیده بر او ویه دیگر است بنا بر آن
دفع سمیت اخلاط فاسده بنماید و مصفی و مسکن دم است بالخاصیت و مقوی معده و کبد و
منفع سده آن و سایر سدهای اعضا و مجاری است و سایر امراض را به تفصیلی که ذکر یافت
گفته که نافع است خصوصاً امراض جلده را به تصرفات مناسبه انکی و زیاده در مقدار شربات
و ترکیب نمودن با دویه لافقه بر مرض و وجه اندامی ظهور شربت آن چنین نوشته که با دوشاه
از بادشاهان نصاری ملقب بجایر ساعی ملک اللوک مبتلا شد بر ضی و جع مفصل و شکم و فرم
شد آن مرض بحدیکه عاجز شد و طبای از معالجه آن و بعد از زمانی طویل یکی از کما نمان اطباء از ملا و چین
این خشمه را آورد و معالجه آن بادشاه را بیان نموده و در زمان طفیلی مرض او با حکلیه زایل گردید
و شفا یافت پس اعتبار به رسانید آن دوا با انجاسی مختلفه و وجوه کثیره در امراض صعبه استعمال
نمودند و یا قند آنرا نافع در کل و از انجا در سنه نهصد و پنجاه هجری نبوی صلح باطراف منتشر
گردید و شهرت یافت و با فضل فرنگان از بلاد چین به بلاد روم و غیره از راه دریای بزرگ
می آوردند و از انجا مسافران به بلاد عجم و غیره می برند و از راه خشکی نیز از بلاد خطا و اطراف
چین می آورند و گفته آن شیخ درختی است که از قیل می رسد و بیشتر برکنارهای چشمها و نهرهای

و مجاری آب می روید و سایر اوصاف و خواص و معجزات آنرا از اینجا نیز ذکر یافت نوشته این
 بود خلاصه کلام ایشان در باب خوب چینی اما طریقه استعمال اہل سہت و کوستان
 اینجا که شخصی از سہت آمده و بعضی بخورانید که مذکور شدہ بود این سہت که تا مدت ہفت روز
 ہر روز دو سہ آثار تر تازہ آنرا گرفته پارچہ پارچہ نموده در آب بسیاری کہ پشت و نہ آثار
 ہندی باشد تخمیا در یک مغالی طبع مینمود تا قریب نصف میرسد و تمام شبانروز بر
 اجاع بود و اندک اندک آتش در زیر آن میسخت و تا دو شبانروز بجای طعام و شراب
 ہماز اوصاف کردہ نیم گرم میخورانید و غذای دیگر باوند و قوام آن آب مطبوع اندک
 نخلی بود و روز سوم قلیلی برنج در ہمان آب طبع نمودہ بدون نمک میخورانید و بجای آب از
 ہمان آب مطبوع نیم گرم و روز چہارم یک قطعہ مرغ بچہ را در ہمان آب بی نمک پختہ مرقہ آنرا
 میداد و بعضی را کہوتر سبج و تا ہفت یوم ہمین سبج و گاهی قدری برنج نیز داخل آن مینمود
 از ہوا می سزد و نمک و آب و غیرہا اجتناب می فرمود و روز ہشتم یا نهم غسل فرمودہ میگفت
 کہ برانید و تا بیست روز یا چهل روز روزی مقدار یک و سیر و یا کمتر از آن بتدریج بہمان سبج
 طبع نمودہ بخورند و طعام کم نمک بخورند و میگفت در آتشک و جبروع و قروح خبیثہ مدت چهل
 روز نمک مطلق نباید خوردہ شود و تا دہ و پانزدہ روز یا دہ ہم تا بیست روز بدستور آن ہفت
 روز باید کہ خوب چینی خوردہ شود و برای اوجاع مفاصل و تقویت باہ سبج دیگر کہ یکی را کند
 مالتی و کندوکی و موثر اینرا مانند و آن یخی است زرد تیرہ و تندرہ و دیگر سفیدی بود و طعم کہ آنرا
 سہتی بر چاند و بہ بنگالی تہی گویند و دیگری سیاہ بہن خش قوی و مغز آن سفید شکر
 رنگ بانگ حلاوت ولی بو کہ آنرا اکورل و چیللا و بنگہراج نیز نامند از ہر یک قدری نیز داخل
 میکرد و برای تقویت بعضی اشخاص کہوتر می را خفہ کردہ آلائش آنرا بر آورده در آن دیکمی
 انداخت کہ با خوب چینی طبع یابد و از اہل سہت و کوستان آن شنیدہ شدہ کہ برای اکثر امراض
 در آب جوشندادہ صاف کردہ میخورند و بعضی در زیر آتش کردہ قدری پختہ بر آورده نیز میخورند
 و شفا مییابند ولیکن نمک را کم میخورند یا نمیخورند و بدانکہ حکمای فرنگ بہ تنہائی مفردا و مرکبا
 با عشبہ مغربیہ و صاف فراس و اصل السوس مساوی یا متفاوت بحسب اسباب طریق مطبوع بہتر

طریق استعمال چوب چینی

جلد اول

۱۱۲۴

مسطور و غیره استعمال نمایند در امراض صعبه بنک و در غیر آن باندک نمک و اما طریقه
که اکثر معمول و مستعمل عم عالی مقدار محرر نواب حکیم الممالک علی نقیخان مخاطب جلویخان
ثانی و والک ماجد جامع این اوراق قدس سرهما بود و این جامع اوراق نیز اکثر معمول دارد
هر چند طرق استعمال آنرا احد و حضرتیت زیرا که بحسب هر شخص شخص و مرض مرض باعتبار
جریات از ملاحظه حسن کیفیت مزاج شخص و مرض و سجنه و بلد و فصل و غیره یا مختلف میباشد اما
در کلیات اکثر باید که قریب بهم باشند و هر مرتبه که استعمال کرده میشود البته باید که یکی از طرق
کلیه مقرر باشد بی تصرف در آن و یا باندک تصرف بحسب مزاج آن شخص و مرض و غیره و
آن بسط و سستی یکی بجهت حفظ صحت و نسبت بحال ضعیف و دوم بجهت متوسطین و اکثر امراض
حدیثه غیر مزمنه سوم بجهت صاحبان امراض قدیمه مزمنه و امراض صعبه از اشک و جذام و سائر
قروح و جروح خبیثه زردیه و اما شرائط عامیه و سائر امور نیز بطریق مزبوره هست از قلت و کثرت
و شدت و ضعف و توسط موافق حال مریض و مرض و فصل و غیره اما بطور اول که بجهت
حفظ صحت و ضعیف و صاحبان امراض جزئی است است که بکیرند چوب چینی باوصاف مذکور
جهت صفراوی مزاجان و امراض صفراوی و حاره یا لیسنه و تازه آن و جهت سوداوی
مزاجان و امراض سوداوی و بارده یا لیسنه خشک یکساله آن تا یک و نیم سال و همچنین جهت
دموی مزاجان و امراض دموی و امراض حاره رطبه و از برای بلغمی مزاجان و امراض بلغمی
و بارده رطبه دو ساله نهایت تا سه ساله آن زیرا که گفته زیاده از سه سال استعمال آن گناه
از غلظت و خطری نیست چنانچه ذکر یافت و بدستور ورق نموده و یا مانند نخود و با قلاب ریزه کرده
ریشه دار و زرد شده آنرا دو کرده روز اول مقدار یک و نیم مثقال صیقلی که ششماشته
بوزن بنگاله میشود و روز دوم سه مثقال و روز سوم چهار مثقال و نیم که یک توکه و نیم و از زده
ماشینی میشود و روز چهارم شش مثقال و روز پنجم هفت مثقال و روز ششم هشت مثقال
و همچنین تا زده روز روزی نیم مثقال بفرمایند و روز دوازدهم به ترتیبی که افزوده اند بنگاله
که روز بیست دوم باز بهمان یک و نیم مثقال روز اول برسد و روز بیست و سوم و چهارم نیز
یک مثقال بدستور مسطور و باید که هر روز آن وزن چوب چینی را در گلاب و عرق بیدمشک یا

جلد اول طریق استعمال چوبچینی

۱۱۳۶

از عرفای مناسبت دیگر و یا باب اول صبح بخسانند و قریب به نصف شب در دیک پاکیزه از
سنگ یا نقره یا مس تازه قلعی کرده باد و مقدار آب که تمام شبانه روز تخمنا صرفه شود و شربت
گرد در آن ریخته سر آنرا بسرویش از همان جنس گرفته اطراف آن را بنحیه آرد و باش مستحکم نموده
بالای سر پوشش سنگی بگذارند که از زور بخار بلند نگردد پس در زیر آن آتش ملایم بسجده
مسطور در قاعده صدر برافروخته به نصف رسانند و یا آنکه اول آن مقدار آب که در شبانه روز
صرف قهوه و شربت بگرد و مثلاً دو انار و یا زیاده در آن دیک ریخته و سر آنرا پوشیده همچو
آب و دیک و سر پوشش و چوب چینی و خمیر و وزن نمایند و سنگ وزن آنرا در خطیله نگاهدارند
و باز همان مقدار آب دو انار و یا زیاده بر آن ریخته سر آنرا بدستور به آرد و باش مستحکم نموده
با آتش بسیار ملایم طبخ دهند تا آنکه بحد سر در یابند که بوزن مقرر رسیده آن هنگام آتش را کم
زیر دیک کشند و دیک را وزن نمایند با وزنی که در خطیله نگاه داشته اند اگر برابرست فیهما دیک
آتش در زیر آن نکنند و الا باز قدری آتش در زیر آن نمایند و ساعت بساعت وزن نمایند
تا بحد مقرر رسد پس صبح دیک را فرو آورده نزد خود طلبیده ردای بر خورده گرفته بدستور
یک پیاله بمقدار پنجاه شصت مثقال تا صد مثقال از آن آب را نیم گرم با پنج مثقال نبات بیاشامند
و همین مقدار آخر روز یا اول شب گرم کرده با پنج مثقال نبات بیاشامند و تا اندک عرق شود
و عرق بر بدن خشک گردد و دهم آب را صاف نموده در ظرف چینی یا شیشه نگاهدارند و بجای
آب تمام شب در وزن نیم گرم بیاشامند و آب خالص بیاشامند و اطفال آنرا در دو مقدار از آب
که صرف مطبوخ طعام و خمیر نان و سایر مطعومات گردد و طبخ نمایند تا به نصف رسد و بمصرف
آنها در آورند و اگر قدری از ریشه دار یا و قشر بون آنرا در آب بسیار طبخ دهند و بمصرف
و روشستن و وضو ساختن و طهارت گرفتن نمایند اولی است ولیکن باید که همه نیم گرم باشد و آب
سرد و خالص استعمال نمایند و آنچه دیگران در باب معلوم نمودن مقدار آب را بمقتیاس نوشته
اند بدین قسم که اول آن مقدار آب را که خواهند باند در دیک ریخته دیک را درست باز نمایند که کج
نباشد و بچوبی باریک اندازده گرفته ملاحظه نمایند که آب چه مقدار خوب را ترک کرده آن موضع را نشان
نمایند و در وسط سر پوشش سوراخ باریکی با اندازه آن چوب نموده دهم آب را داخل نموده و سر

بر سر یک گذارند و اطراف آنرا و آن سوراخ را نیز گرفته و در زیر یک آتش ملایم نمایند تا زمانی که گمان برند
 که سجد مقرر رسیده سوراخ را گشوده چوب را بر سرعت تمام در آن داخل نمایند و بزودی بیرون آورند
 که بخار بسیار بیرون نرود و نشان نیز تر نگردد که محل اعتقاد نباشد اگر موضع نشان رسیده فهو المطلوب
 والا بزودی سوراخ را گرفته باز بچوب نشانند تا موضع نشان رسد یعنی نماند که امتحان بدین قسم
 خالی از تکلفی و صحتی نیست و شاید درست هم نیاید زیرا که بسبب تجربه بسیار تمام آن چوب البته
 تر میگردد و خشک چگونه خواهد ماند تا معلوم گردد و نیز اینجا بسیاری بیرون خواهد رفت و روش نیست
 و پنجم بجام روند بهمان دستور و امر پس از نمک و بقول و جموحات و لبنیات و هوا و غیره باینها
 نحو مذکور سابقا مری دارند و اگر درین طور بی نمک مطلقا نتوانند تناول نمود و قلیلی نمک بدست
 و در مدت این بیست و یک روز سه مرتبه بقرق نشینند هفت و دوازدهم و هفدهم و در این طور در مدت
 بیست و چهار روز یکصد و پنجاه و یک مثقال چوبچینی مصرف میگرد و اما طوریانی که سبب سستی
 و امراض حدیثه و غیره نیست غیر مزمنه است از قروح و جروح و جرب و اوجاع مفاصل و سوزشها
 و تقرص و حمیات و غیره از امراض متوسطه است که بکثیر چوبچینی باوصاف مذکوره را و ورق
 و یا ریزه نموده تلخیص و یک روز بدین ترتیب زیاده نمایند روز اول و دوم هر روز دو مثقال
 و روز سوم و چهارم هر روز چهار مثقال و روز پنجم و ششم هر روز پنج مثقال و روز هفتم و هشتم هر روز
 شش مثقال و روز نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم هر روز هفت مثقال و روز سیزدهم و
 چهاردهم و پانزدهم روزی هشت مثقال و روز شانزدهم و هفدهم و بیستم روزی نه مثقال
 و روز نوزدهم و بیستم و یکم روزی ده مثقال و باز از روز بیست و دوم بهمان ترتیب
 که افزوده اند کم نمایند یعنی روز بیست و دوم نه مثقال و همچنین که روز چهارم یک مثقال برسد
 و چهار روز دیگر هر روز یک مثقال بدستور طور اول طبع نموده برای تهیه و شرب و نقل هر روز
 را برای طبع طعام و نان و ریش و دار و گره دار و آرد شده را برای آب استعمال و روز چهارم و پنجم
 بجام روند بهمان دستور و هفت و دو مرتبه بقرق نشینند از هفتم گرفته تا بیستم و بدین طور
 در مدت چهل و پنجم روز و صد و هشتاد و یک مثقال چوبچینی مصرف میگرد و اما طوریانی که
 که سبب ابدان قوی و امراض صلبه مزمنه مانند آتشک و جذام و قروح خبیثه و امثال

جلد اول طریق استعمال چوبچینی

۱۱۲۹

اینهاست است که ثابت چهل و یک روز بدین روش زیاده و کم نمایند که هر روز هر روز سه مثقال و
 روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز دیگر هر روز هفت مثقال و بدین ترتیب تا مدت بیست و یک روز
 هر روز و در مثقال بنشیند که بیست و دوم یک چهارم مثقال برسد و باز از بیست و سوم
 بدستور بجا بماند که باز بیست مثقال برسد و از چهل و دوم هر روز یک مثقال کم نمایند و در چهل
 و پنجم بجام روند و جمیع امور را بهمان طریق سر می دارند و درین طور هر روز در میان بعضی
 نشینند از پنجم و ششم گرفته بحسب قوت و طاقت بدن و شدت و ضعف مرض و اگر در وقت بیخوشی
 بر کسی که سطح آن نخیزان یافته باشند نشینند و پیران کشادی بپوشند و اگر جراحت بر ظاهر
 بدن باشد لنگی بنهند و از رابرا بیاورند و اولی است تا بخار تباهی اعضا برسد بی مانع و حاجب و
 شد اطباء و اب تفریق به نهی است که در صدر ذکر یافت و در مدت چهل و پنچ روز مقدار خوردن
 چوبچینی بدین طور سه صد و نود مثقال میشود و بدین سه طور بعد تمام مدت بیست و سه روز اول
 و چهل و یک یوم در هر یک از دو طور دیگر حلوائی چوبچینی بهمان دستور صدر تناول نمایند و بعد از
 از صاحبین چوبچینی مناسب و یا خمریه از حریر یا و اگر احتیاج بر باقی باشد از آن مقدار
 زیاده نمایند در هر یک از اطاویر بلکه چند یوم دیگر همان مقدار را بیاشامند بقدر احتیاج
 پس کم نمایند و اگر در بین احداث که می نمایند چند روزی بنشینند تا رفع آن گردد و پس بقدر احتیاج
 بنشینند و اگر بدان گفتا نشود کم نمایند بقدر ضرورت یا بعضی مبردات مناسب بیاشامند و نه از آن
 گرم را ترک نمایند و اگر گرمی با اطاویر نماید و دانند که مضرت خواهد نمود و بنود می کم نمایند و ترک
 کنند و تدارک آنرا بمبردات بجد لایق نمایند و حاجت نمایند که البته باید چوبچینی را بمقدار و
 مدت مقرر رسانند خواه مریض صحت یابد و خواه بپاک گردد بلکه باید که نظر طبیب بر صحت و البقا
 قوت که راس آفاق باشد که در آن نقصانی تازه عاید نگردد و اگر مریض مبرود و المراج باشد و
 در بین چوبچینی برودت و رطوبت در مزاج او ظاهر گردد و قدری دارچینی را بریزد کرده و اگر
 ریاخ غالب باشد قدری بادیان خطانی نیز داخل مطبوخ چوبچینی نمایند و اگر سسفه غلبه
 گردد و قدری اصل السوسه شسته کرده و اگر سسفه از گرمی باشد قدری بیدانه را در آب مطبوخ چوبچینی
 جوش داده لعاب آنرا بیاشامند و همچنین برای بر علت علت او و به مناسب آنرا بنشینند که

و قدری لایق نه بسیار زیرا که خلط ادویه بسیار با چوب چینی خوب نیست و اگر در ششانی خوردن
 پنج چینی اسهال و یا پیش عارض گردد و یا خون آید و یا سوزش مقعد و درد شکم پیدا شود
 در اسهال چندان اندیشه ننمایند زیرا که گاه هست که هفت هشت مجلس طلاق مینمایند مگر آنکه سبب
 افراط رسد برای حبس آن و رفع پیش و خون تخم بالنگو و بارنگ از هر یک نیم درم
 ضمغ عربی دو دانگ کلار منی دم الا خون از هر یک نیم درم تا یک درم شیره تخم خرفه بمشده
 مثقال شیره بیدانه نیم درم مجموع بریان کرده یا خام یا لبض بریان و بعض خام با قدری
 پوست پنج انجبار و هفت هشت تاده مثقال بید مشک بیاشامند و اگر از برای تقویت
 و اعضای ریه بیاشامند بجای نیات بایکی از اشربه مناسبه که عنقریب خواهد آمد
 انشاء الله تعالی بیاشامند انسب است بدانکه در بین شرب چوبچینی و بعد اتمام آن تغذات
 و تبدلات بسیار در احوال رومید بد از ضعف بدن و بی رغبتی بر طعام و شراب و غیره
 باید که مشوش و متردد الحاط نکرند و ترک نمایند مگر آنکه گرمی بسیار احداث نماید و دانند
 که ضرر خواهد رسانید چنانچه ذکر یافت زیرا که در اواخر و بعد انقراض بتدریج طبیعت عودت
 و تقویت مینماید و آن امور علامات تصرف آن و دواست در تمام بدن و تحریک آن اخلاط
 و مواد را چنانچه ذکر یافت و نیز باید که بعد تنقیه بقصد و اسهال شروع نمایند و درین
 باز اگر محتاج بقصد و تنقیه گردند و یا تب عارض گردد و بهمان پنج قصد و تنقیه نمایند بقدر لایق
 بی مبالغه و مضایقه در آن الحاصل این دوائی است بسیار قوی و چنانچه توقع آن عظیم است
 خطر آن نیز خطیر است باید که بعیت بسر خود بدون تجویز طبیب حاذق مشفق و حضور آن طبیب
 استعمال آن نکرند این بود بیان مجلی از طرق استعمال چوب چینی بعنوان مطبوخ و باقی
 کلیات و جزئیات منوط برائی طبیب حاذق است و الله اعلم بحقائق الامور و الاحوال
 و اما بیان استعمال چوب چینی بطریق قهوه بدانکه بر سبزه و مشقت دین
 کسرت و محتاج لعرق نشستن نیست و تقویت بدن و قوی و ارواح و حرارت میکند
 و این در منافع ازان قسم مطبوخ در اکثر مواد ضعیف تر است و اگر صحیح المزاج باین عنوان
 میل نماید بغایت منفع میگرد و در امراضیکه مواد آنها صلب و غلیظ و در مفاصل و عروق

جلد اول طریق استعمال چوب چینی بطریق مہرہ

۱۱۳۱

بدن نباشند کہ محتاج تجلیل بہ تعریق بدان باشند و یا آنکہ مرض مزمن و کهنہ نکشتہ باشد نافع
 است و همچنین در امراضیکہ بسیار صعب مادہ آن قوی نباشد یا آنکہ سبب مرض ہوہ مزاج
 سازج نباشند مادی مفید است و بعضی متاخرین گفته کہ بہترین طرق استعمال آن
 کہ تابست و یکروز تا چہل روز ہر روز چہار درم تانہ درم بحسب حاجت و قوت از چوب چینی
 اعلی گرفته و بدست شہ نجاری ریزہ کردہ بقدر دہانہای نخود و در شش من آب کہ سر
 و یک را بنجیر مستحکم نمودہ باشد کہ بخار اصلا بیرون نرود و بچوشانند و چون آب بکین
 رسد صافی نمودہ بطریق قہوہ صبح و شام گرم بپاشانند و اگر تمام آب خوردہ نشود و تہ
 را بجای آب نیم گرم بنوشند و اگر از آن نیز چیزی بماند بجای آب در طنج طعام و بنجیران بقدر
 خوراک بخار برند و از استعمال آب سرد و ہوای سرد و حرکت مفط و اعراض نفیانی
 و جماع و محو ضات و لبنیات و بقول و فواکہ رطب و باقی امور بدستور مذکور قبل بلکہ اندک کمتر
 پرنیز نمایند و بر قلیا و کباب و پلا و و نان کہ جلد چرب و بی نمک باشند و بر شیرینی اگر قوت
 کند و اقتضای نمایند تابست و یک روز یا چہل روز و بعد از ترک چوب چینی یک ہفتہ دیگر
 پرنیز نمایند پس استہ استہ پرنیز را بگذارند و بعضی تناول اندک محو ضات و قلیانی نمک را
 روا داشته اند و مرضی را بعد از فراغ از چوب چینی ششماہ پرنیز اولی باشد اگر بد پرنیزی
 نماید و یا در تہ بی خطائی شود و ضرر رساند علاجش باز سچوب چینی کنند و گویند اگر بخار آنرا
 نیز در وقت اشتامیدن بکیند النفع باشد و گفته شدہ کہ اگر سہ چند مقدار مذکور چوب چینی
 را با آب بدستور طنج نمایند و صبح و شام مقدار مذکور را بخورند و آنچه باقی ماند در جمیع کار ناسوی
 شربت بخار برند بہتر است و اگر بحفظ جلو سقا در نباشد چوب چینی تراشیدہ را مقدار حاجت
 ہر روز ہمراہ آب تازه یا ہمراہ نبات بعنوان سفوف بخورند و پرنیز طعام و شراب و جماع بدستور
 متعذر نمایند و این طریق را چوب چینی کشادہ گویند و اگر از گرمی ترسند همچون چوب چینی حکیم
 میرزا الدین محمود را استعمال نمایند حکیم محمد ششم طہرانی گفته کہ چوب چینی را اگر چہ اکثر اطباء در
 حیات نافع نمیدانند بلکہ مضر میدانند اما فقیر اکثری را در تہپاہی دقیہ کہ بعد ذبول رسیدہ
 بودند مکرر بطریق قہوہ تجربہ نمود و ہر روز مقدار کمی با بسیاری از عرق بلبلو فرجوشانیدہ

طریق استعمال چوبی بطریق قهوه

جلد اول

۱۱۳۲

میداد دفع بسیاری از آن دریافت مقدار که زیاده از شیر الیغ و قرص کافور و گفته که کجاست
قیاس نیز باید که نافع باشد سبب برودت ذاتی آن زیرا که نزد او چوب چینی بارد و یا بس است
و بار طوبت عرضی و به تقویت قوی و از روح و از الهی نماید جامع و ارق پریشان میگوید محیل
که تر و تازه آنرا این خاصیت باشد نه خشک که نه آنرا و تاثیر آن به جهت برودت آن است
که گمان فرموده بکار از جهت تقویت و غذائیت و دفع کردن حرارت از قاع سبب کمال لطافت
و نفوذ و رسانیدن او و به بارده را قلب با عیاق بدن و مبدرق آنها شدن از قبیل داخل
منودن شراب ریجانی بعضی اوقات و را و به صاحب دق و در مرقه صاحب بول و اندک علم
و گفته طریقی که مکرر داده این است که تا چند روز یکشغال آنرا ریزه کرده بانیم من تبریزی عرق
نیلوفر جو شانیده تا به نصف رسیده سرد کرده بدون شربنی در عرض یکشنبه روز داده و بعد از
چند روز نیم شغال اضافه نموده تا بقدر چهار شغال رسیده نگاهداری بماند اگر احتیاج باقی بود هر روز
نیم شغال کم کرده تا بقدر اول یعنی یکشغال رسیده و گاهی از آنرا ص کافور ساراد و به مناسب
بسبب اقتضای حال و وقت اضافه نموده و سائر تدبیرات از اغذیه و اشربه و نطول و خواب
و طلا منظور داشته و پیریز از آنچ در چوب چینی میفرمایند میفرمود و از میوه نامی مناسب و دغ
کا و غیره آنچ موافقت و مناسب است چینی دق داشت میداد و نیز در او ایل سل و قرصه ریه و تبیه
به با و به مناسب داده و نیز گفته که معروف و مشهور میان اطباء در استعمال آن بطریق
قهوه و در طریق است طریق اول تا بیست و یک روز هر روز شش شغال آنرا با یکمن و نیم آب
بدستور مسطور جو شانیده تا به نصف رسیده صاف نموده و در ظرف روز نیم گرم و سائر اوقات
سرد میل نمایند و گاهی نیز نبات شیرین ساخته بنوشند و اگر اصلا آب ننوشند بهتر خواهد بود
اما لازم نیست که اندین آب داخل طبع غذا و نان و شربت نمایند و اندک نمکی نیز میتوان
داخل ساخت و مدت پیریز بعد از فراغ نیز کمتر است اکثر اوقات تا بیست روز و در بعضی حالا
تا شش چهل روز است و سائر اغذیه و اشربه و بلا حظه پیریز بعنوان عرق است که بیان
شده در طریق دوم اگر تا بیست و یک روز هر روز پنج شغال با یکمن و نیم تبریز آب بنوشند
تا به ثلث که نیم من تبریز باشد رسد صاف نموده نصف را ظرف صبح و نصف را ظرف شام من

جلد اول طریق خوردن چوب چینی بطریق قهوه

سم ۱۱

طایعه مدیه نیم گرم گاهی با نبات و بعضی اوقات بدون نبات میل نمایند و او سطر و زرشب
 آب بیاشامند و قدری نمک نیز داخل غذا میتوانند کرد و از میوه های ترانار و انگور شیرین و از
 ترشیه ها صاحبان مزاج حار صفا و سی ترشیه ها ملایم مثل آب انار میخوش و شراب انار
 و شربت زرشک و صاحبان مزاج سرد آب گامه و عرق نعناع که بقند چاشنی نموده باشند
 میتوانند میل نموده و سایر تدابیر بدستور طریقه اول است پس در طریق اول قدر خوراک
 در بیست و یک روز یکصد و بیست و شش مثقال میشود که هر روز شش مثقال را با کمین و نیم
 تبریز آب بچوشانند که نصف رسد که باز هر مثقالی صد و پنجاه مثقال آب باشد که بقا و پنج
 مثقال آب از آن باقی ماند و در طریق ثانی قدری خوراک صد و پنجاه مثقال میشود که در هر روز
 پنج مثقال را با کمین و نیم تبریز آب بچوشانند تا به ثلث رسد که باز از هر مثقالی صد و هشتاد مثقال
 باید که شصت مثقال از او بماند و نیز قلمی نموده که اعتقاد این فقیر در طریق نوشیدن چوب
 بعنوان قهوه نیز بدستور خوردن عرق ان و قانون کلی ندارد و قدر شربت و مقدار
 خوراک و مدت خوردن و قدر آب و چوشانیدن با آب تنها یا منروج بعرقها و یا عرقها تنها و
 ملاحظه پر پیروانغذیه و سایر تدابیر آنچه درین باب بیان نموده اند تا می منوط مزاج
 و بنیه و قوت و ضعف و صعبت و سختی مرض و فصل و حال مرض است که غرض اصلی از خوردن
 این دوا آن است زیرا که امرجه ضعیفه را که متبذ از آنچه ذکر نموده اند نافع و این قدر مضرت
 و امرجه قوی را زیاده بر این مقدار میتوان داد بلکه تاثیرش بیشتر است و اگر مرضی نباشد
 و غرض تقویت مزاج باشد پر پیرو بسیار در کار نیست و همچنین سایر مراتب از قدر آنچه بخواهد
 باب خالص و یا با عرق و غیر اینها نیز بحسب اعراض و اعراض چنانچه سابقا بیان شد
 مختلف میشود و جمیع این مراتب منوط و مربوط برائی طبیب است و نیز گفته که این فقیر بدستور
 خوردن این دوا را بعنوان قهوه بچند روشن و قاعده که تجربه نموده ایم بیان میکنم
 که عاملان آنرا جناب اقدس الهی مقارن آن شفا کرامت نماید بمنه و فضله طریقه اولی
 که در بدان و امرجه متوسطه در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و قوت و ضعف و شل
 و مجرب فقیر است آنست که سه روز هر روز سه مثقال و سه روز هر روز چهار مثقال سه روز

هر روز پنج مثقال و سه روز هر روز شش مثقال میل نمایند که مدت خوردن دوازده روز و قدر
 نامی خوراک بجا و چهار مثقال باشد و اگر احتیاج بخوردن باقی باشد از شش مثقال تجاوز
 ننموده سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز پنج مثقال سه روز دیگر چهار
 مثقال و نیم و سه روز دیگر چهار مثقال بنوشند که مدت خوردن بیست و چهار روز و قدر خوراک
 صد و یازده مثقال کرد و اگر باز احتیاج باشد سه روز دیگر هر روز شش مثقال و نیم و سه روز
 دیگر هر روز شش مثقال و سه روز دیگر هر روز دو مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز دو مثقال که
 مدت خوردن سی و شش روز و قدر خوراک صد و چهل و چهار مثقال شود و طریقه ثانیه
 که در ابدان و امرجه قویه مستعمل است آنست که سه روز هر روز پنج مثقال و سه روز هر روز
 شش مثقال و سه روز هر روز هفت مثقال و سه روز هر روز هشت مثقال استعمال نمایند
 که در عرض مدت دوازده روز مقدار هشت مثقال تناول شود و اگر احتیاج باقی باشد سه روز
 دیگر هر روز هفت مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز هفت مثقال و سه روز دیگر هر روز شش
 مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز شش مثقال استعمال شود که مدت خوردن بیست و چهار
 یوم و قدر خوراک یکصد و پنجاه و نه مثقال کرد و اگر باز محتاج باشد سه روز دیگر هر روز پنج
 مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز دیگر هر روز چهار مثقال و نیم و سه روز
 دیگر هر روز چهار مثقال بنوشند که در عرض سی و شش روز و صد و شانزده مثقال خورده
 شود و طریقه ثالثه که در ابدان و امرجه ضعیفه مستعمل است آنست که سه روز هر روز دو
 مثقال و سه روز هر روز دو مثقال و نیم و سه روز هر روز سه مثقال و سه روز هر روز سه
 و نیم بنوشند که در عرض دوازده روز سی و سه مثقال میرسد و اگر احتیاج باقی ماند و تحصیل
 قوتی شده باشد تصرف و زیاده برین مقدار توان کرد که تا دوازده روز دیگر بدین دستور
 که سه روز هر روز چهار مثقال و سه روز هر روز چهار مثقال و نیم و سه روز هر روز پنج مثقال
 و سه روز هر روز پنج مثقال و نیم که در مدت بیست و چهار روز و قدر خوراک صد و دو و
 گاه تحصیل قوتی نشده باشد و احتیاج باقی باشد بخلاف این عمل نمایند یعنی هر سه روز نیم مثقال
 که نمایند که سه روز اول هر روز سه مثقال و سه روز دیگر هر روز دو و نیم مثقال و نیم و سه روز دیگر

جلد اول طریق خوردن چوب چینی بطریق قهوه

۱۱۳۵

هر روز دو مثقال و سه روز دیگر هر روز یک مثقال و نیم که در همان مدت بیست و چهار روز مشقت
مثقال میل شده باشد اما اگر ضعف مزاج و بدن در غایت باشد بهتر آن است که روز اول هر روز
یک مثقال و سه روز دیگر هر روز یک مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز دو مثقال و سه روز دیگر هر روز
دو مثقال و نیم تناول نمایند که در عرض مدت دوازده روز بیست و یک مثقال صرف شود و اگر
احتیاج بانی و تحصیل قوی نموده باشد دوازده روز دیگر هر سه روز نیم مثقال افزود نمایند
که در عرض بیست و چهار روز شش مثقال صرف شود و الا سه روز نیم مثقال کم سازند که در عرض بیست و چهار
روز شش مثقال صرف شود و در هر یک از این چند طریق قدر آب و جوشانیدن آن صرف آب جوی با آب
و عرق منورج یکستور است که بیان کرده شد همچنین ملاحظه و پیروی غذا در باب و فوق آن سلوک نمایند و دستور قلمی
اند که بنده انتم محمد شمس حلیه محمد الک سید علوی سخاان محمد شایب قهوه انرا با معجون که از
چوب چینی و عیشه مغربی تالیف کرده و مکرر تجربه نموده نافع یافته مخصوص از برای هر دیکه نصبت
و پنج سال عمر داشت و مدت بیست سال بود که اوجاع مفاسل او را منکس نموده بود و از جمله
مایوسین از باه بود قهوه را با معجون با و خورایند نهایت منتفع شد و از پاس برآمد صنعت آن
معجون چوب چینی اعلی باوصاف مسطور عیشه مغربی از هر یک چهارده مثقال با دیاخ طالی
سه مثقال چاشنی خطائی و از چینی از هر یک چهار مثقال کاو زبان ایسوان بسفاج مستقی با و خور
از هر یک دو مثقال مویز طایقی منقی از حب نزدیک از هر یک پنجاه مثقال یک شب بخورند
در پنج من تبریز آب و صبح در یک سکه یا نقره یا مس تازه قلمی نموده کرده سر انرا بطریق مفا
پوشانیده و اطراف آنرا پنجمیراش و کل حکمت محکم نموده مقدار پنج من بهمیه قلم بار یک در زیر آن
بسوزانند تا اینچه تمام شود پس سرد آورده صافی نموده محصل صفت نبات سفید المناصفه
از هر یک یکین تبریز داخل کرده باقیش بلایم بقوام آورز اولی است پس گینه چوب چینی با و خور
مزبور هفت مثقال و از چینی بهمین سه نهیم سفید شقاقل سورخان وانه میل مصطفی روی
راتیاج از هر یک دو مثقال غبر سهیم غفران از هر یک یک مثقال پوست بلبله کالبی سه
مثقال ورق طلا یک مثقال و نیم بستور چون سازند هر روز صبح و مثقال و شام دو مثقال
این معجون را با قهوه چوب چینی یا این دستور که بگیند هر روز یک مثقال و نیم چوب چینی با و خور

مزبور در زیره کرده چون نخ و شب در گلاب و عرق بید مشک از هر یک ده درم بنجسایند و
صبح با نیم من تبریز آب در یک کرده مقدار نیم من و یک اوقیه تبریز بیه قلم باریک دو شلخ دوام
در زیر آن بسوزانند تا تمام رسد فرو آورده و دایمی بکشد و سر و گردن را به بخار او باران
پس دو مثقال همچون مذکور با نصف آن آب نیم گرم بنوشند در آب بر سر خود بچسبند بخوابند تا عرق
خفک شود نصف دیگر آب بطریقی را آخر روز نیم گرم با شیرینی و یا بی شیرینی هر قسم که خواهند با شکر
دیگر از آن همچون تناول نمایند که بعون الله تعالی تا غایت باید که مقدار نبات که در شیرینی قهوه کرده
میشود زیاده بیش مثقال نباشد و وجه داخل نمودن نبات در آب چوبچینی درین شرب آن است
که کسر سبب آن گردد طبیعت آن میل نماید و کبد نیز زود می آید از جذب نموده با طراف و چوب
و قاصی و اعناق بدن لغز ستد و بسبب رخا و جلا نیک دارد و معین بر تقطیع و تلطیف و دفع غلظت
کرد و جهت آنکه اکثر طبیعت که مشتاق شیرینی است و اگر بجزای می چون مزبور در رنج معتدل
با در بنجوبه کل کا و تریان عکس انبط صمغ چلنوزه بنج چلنوزه از هر یک یک مثقال لاجور و مغسول
چهار مینی مغسول و روارید ناسفته که با از هر یک نیم مثقال کل شقائق نعمان چهار دانگه بقیه اند
میگرد و اقوی و النفع بعون الله تعالی چنانچه به تجربه رسیده اما دستور یک حکیم میر محمد مؤمن از
برای شامیدن قهوه چوبچینی آورده این است که جو شامیدن چوبچینی را بکوبی که مذکور
شده و مقدار تا هفت مثقال کافی است و آب آن تا نصف مثقال که نصف رسد و بیه کمین
و یک چهار یک تبریز آب را به نصف میرساند و شرط دستور است که مذکور کرد و دید از بخور آن
آب و زعفران بجام و گردن جامه و امثال آن و درین دستور اصلا ضرری در هیچ مزاج مطلقاً
نیست و قلت مقدار و کثرت آن و کمی و زیادتی آن بحسب هر مزاج و هر علت متفاوت است و کلیه
آن است که باید در ایام شرب آن آب اصلاً بخورند پس اگر آب زیاده نیل شود آب آنرا زیاده
باید کرد و اگر کمتر خواست کنند میره را زیاده بسوزانند تا آب کمتر از نصف بماند و قوتش قوی تر گردد
و اگر مطلب که قوت و کثرت شرب باشد کمتر بچوشانند تا آب بیشتر بماند و قوتش کمتر بر آید و
فائده عظمی است بجهت توفیق امر به اطریق حکمای مغرب در قهوه چوبچینی بدانکه ایشان اصلاً
پرمیز و ملاحظه را مورد مسطوره را در آن شرط نمیدانند و در حالت صحت مزاج از برای تقویت بدن

جلد اول فصل در بیان استعمال چوب چینی بطریق سفوف

۱۱

و بعضی ساقه ها میزند است که میشتال و نیم چوب چینی سفوف را ریزه کرده با یک مشتال جای
خطائی و از هر یک از دار چینی و بادیان خطائی و قرقفل نیم مشتال کشید در کلاب و عرق مید
مشک از هر یک ده مشتال بخسایند و صبح با یک آب و در یک گره سر از یک پستور نوشانده
باقش ملایم بنیزند تا راجع آب بماند صافی نموده بخارند و بعد از آنکه غذا از معده مخرج شده
باشد چند بیال از آن گرم کرده بنوشند و اگر خواهند که با مقدار پنج مشتال نبات سفید شیرین
کرده بنوشند اما دستور که بعضی حکامی فرستاد و اطباء میهند جهت مرض تشنگ و اشتها و
امراض کرده و مثانه و قروح و جروح آلات تناسل خصوص که مرکب باشند مستعمل دارند و میگویند
که چون بیت روز تا چهل یوم بحسب سیاق و سورت بیان نمایند مرض زایل میگردد و صفت آن
چوب چینی اعلی از یک مشتال تا نه مشتال که باز یک مشتال آورند و دار چینی و کبابیه چینی
و ریوند چینی از هر یک نیم مشتال که بتدریج تا چهار مشتال بمانند و باز نیم مشتال آورند
بحسب قوت و ضعف مزاج زیاده و کم نمایند و در یک و نیم انار تا دو انار آب باغی و های مسک
شب بخسایند و صبح جوشانده صافی نموده و نصف آنرا وقت صبح و نصف دیگر آنرا روز
بیاشانند و این را چهار چوب چینی مینامند **فصل در بیان استعمال چوب چینی**
بطریق سفوف بد آنکه حکیم محمد شمس طهرانی گفته در بعضی از مزاج این دوا را بطریق سفوف
باید استعمال نمود یعنی در مزاجی که بلغم و سودا و کله رطوبت در آن غالب باشد با دویه مناسبه طراکله
و روم در احتیاج نباشد و سده و خوف سده نباشد چه در نبوت کمال حضرت میرساند و اینگونه جمع
گفته اند که سفوف آن در هیچ مزاجی اثری و نفی ندارد کمال تعجب دارد و دلیل ندارد بلکه در اکثر
المرزیه رطبه تجربه نموده کمال نفع کرده گاهی به تنهایی و بعضی اوقات با نبات و گاهی نیز با دویه
مناسبه هر مرض و مزاج ترکیب نموده با کلاب یا عرق مید مشک یا عرق کافور بان داده بجایست
میشود بوده از آنجمله مرحوم مبرور میرزا صادق مستوفی الممالک سابق که رطوبت نامی بر مزاج
او غالب و در دگر که نه قدیمی داشت و اکثر اوقات از نفع و ریجی که در معده او از رطوبات
مستول میدید و در آنرا بود و مگر چوب چینی را بطریق قهوه و عرق خورده و اصلا اشتیاق نیافته بود
فقیر سفوفی بحسب او ترکیب نموده و در عرض پانزده روز بین قافون با دوا که سه روز اول

هر روز سه شقال و سه روز دیگر هر روز سه شقال و نیم و سه روز دیگر هر روز چهار شقال و سه
 روز دیگر هر روز چهار شقال و نیم و سه روز آخر هر روز پنج شقال بنیابت منتفع گردیده اکثر از آن
 مذکوره وی رفع شد و کمال صحت و قوت یافت و شخص دیگر از رفقای سفر که مضطرب و ضعیف بود
 داشت و فرصت خوردن دو انداشت و از بعضی معاجین که همراه بود نفی نیافت قدری از
 چوب چینی که پر خوب بود تکمیل نموده به تنهایی سفوف ساخته سه روز هر روز یک شقال و
 روز دیگر هر روز یک شقال و نیم و سه روز دیگر هر روز دو شقال و سه روز دیگر هر روز دو شقال
 و نیم و سه روز آخر هر روز سه شقال با کلاب داده از او بالکلیه دفع شد با وجود که ملاحظه نمود
 نیز نگردیده بود و همچنین در جمعی دیگر که رتبه بر شده اثر کلی مشاهده نموده اما نوعی که مکرر درین
 رساله بیان شده در غرض مزاج و بنزد مرض باید داده شود گاهی به تنهایی یا با دویه مناسبه بارده
 مثل صندل و طباشیر اگر با وجود رطوبت حرارتی بر مزاج غالب باشد و با دویه حاره مثل دارچینی
 و مصطکی و از اینها هرگاه برودت و رطوبت غالب باشد و اگر مزاج و بدن ضعیف باشد
 قدر خوراک چوب چینی در سفوف در چند روز اول زیاده از دو دانگ و نیم شقال نباشد
 و بتدریج اضافه نموده از یک شقال تجاوز نمایند و اگر در حد وسط مایل به اعتدال باشد قدر
 خوراک چوب چینی در اوائل چهار دانگ و بتدریج تا یک شقال و نیم رسانند و اگر مزاج و بنیه قوی
 باشد قدر خوراک چوب چینی سفوف در اوائل یک شقال و بتدریج به دو شقال رسانیده از دو
 شقال تجاوز نمایند و مدت خوردن سفوف دوازده یا پانزده روز است و نیز کمتر از این مدت
 کافی است و اگر بعد از این مدت مذکوره احتیاج باقی باشد بهتر آنست که در هر دستور همان دستور
 که اضافه نموده اند باز کم ساخته تا چند روز دیگر که بمقدار اول یا کمتر از آن برسد میل نمایند
 بپایه داشت اگر چه موافق قیاس بحسب ارض و اغراض این دوا را با دویه مناسبه هر مزاج
 و عرض موافق دستور و قانون ترکیب میتوان نمود و در هر باب نسخه های مختلفه مذکور است
 اما چون با وجود این مراتب تا تجربه باین نحو تراکیب ضم نکرد اعتماد را نشاید بکردار ما به آنچه
 تجربه نموده و اثر نفع بسیاری از آن دیده ایم بقایا بنماییم و سفوف فیکه بر حرم میرزا صادق
 مستوفی التماک داده و مغزی الیه از آن منتفع گردیده صنعت آن چوب چینی بسویان

اجزاست سفوف دیگر که با وجود غلبه رطوبت معده و برودت و لئیت طبع و لطف و قوت
باشد اما پیش و خون با او نباشد صنعت آن عود قمارسی خام قاقله کبار قاقله صغار پوست
اشترچ پوست بیرون بسته آمله منقی گل سرخ منزع الاقناع انیسون بوداده زیره گرمانی
بوداده کندراز هر یک دو مثقال چوب چینی موصوف بیست مثقال بدستور سفوف سازند
و مقدار چوب چینی درین سفوف در هر یک مثقال نیم مثقال است بقانون مسطور قدر شربت
و مدت خوردن هر یک از اینها قوی و ضعیفه و متوسطه تعیین نموده با عرق بارتنگ گلاب
یا مغز تناول نمایند سفوف دیگر که با وجود غلبه رطوبت بر معده حرارت نیز غالب باشد صنعت
آن چوب چینی ده مثقال صندل سفید طباشیر حب الاس آمله منقی شیر خشک بوداده از
هر یک دو مثقال سفوف نموده با عرق بارتنگ بدستور یک تعیین قدر شربت و مدت شده
بآن دستور هر روز تناول نمایند و قدر چوب چینی این سفوف نیز مثل سفوف سابق است
که در هر مثقالی نیم مثقال است و اگر با وجود رطوبت حرارت بسیار نباشد چوب چینی تنها اسفوف
نموده بدستور تناول نمایند اما شرابانی چوبچینی مسکر و غیر مسکر شراب
چوب چینی مسکر یعنی خمر آن که در جمیع امراض بارده سوداویه بلغمیه نافع است صنعت
آن بکیزند انگور نجش شیرین رسیده و آنرا با پوست و استه افشوده در خم کرده و در سکن
و قن نموده بگذارند تا نجش زده از جوش فرو نشیند پس آنرا صافی نموده ششس مرتب زرد
آنرا در خمی که قیر زده باشند کرده نیم من چوب چینی بصفات مذکوره رنده نموده
در چهار پنج کیسه گمان کرده مسکریه بار بسته در آن اندازند و بر روی شراب پیاده
ریخته بگذارند تا ششماه پس بکار و ازین موافق قوت و ضعف و توسط قوت مریض و بالعکس
باید از مقدار و پنج مثقال زیاده خورده نشود و ابتداء از نیم مثقال نمایند و هر روز پنج مثقال بآرد
کنند تا به مقدار و پنج مثقال برسد پس یا ده از چهل روز این مقدار خورده نشود و توسط بیست
و یک روز است و اقل یازده روز تا یازده روز و چون خواهند ترک کنند باز هر روز نیم
مثقال کم کنند تا به پنج مثقال برسد و گاهی به سبب حرارت مزاج یا ضعف قلب یا غلبه
سودا و کلاب گل سرخ یا کلاب و در چینی یا عرق بید مشک یا عرق کاوز بان یا عرق بید

حاجت مزوج نموده بنوشند و ملاحظه بدستوری است که در چوب چینی بطریق تعریق ذکر
شد شراب چوب چینی مسکر دیگر و قترع الطیای فنک نافع از برای جذام و آفتک و هیچ
امراض بارده نمونده سوداویه و بلغمی صنعت آن بگیرند چوب چینی اعلی شش صد مثقال و نیم
گرفته در خم حصیر غنبد اندازند و سر آنرا تحکم نموده بعد از ششماه مروق نموده در ششماه کار کنند
و باید در یکشنبه آنروز زیاده بر نهاده و دو مثقال از آن نوشیده فکر و دشمنی شراب
مسکر دیگر بگیرند شش صد مثقال چوب چینی اعلی و ریزه ریزه کرده چو دانه های جو و ماش
و در قرابه شراب انگوری که نه من تبریز شراب داشته باشند اندازند و سر آنرا گرفته چهل
روز در آفتاب بگذارند پس مروق نموده بنوشند و باید که زیاده از نهاده و مثقال بنوشند
نباید در شب آن روزی و تا چهل روز بنوشند و این اقوی از نسخه اول است شراب چوب چینی
غیر مسکر یعنی شربت آن قلمی فرموده اند که این از اقتراح بنده انعم محمد باشم الخاطب بسید
علو نجاران محد الکوک است نهایت مقوی بدن است و باه را بنفشاید و سودا را دفع کند و امر غن
سوداوی را نافع باشد صنعت آن بگیرند چوب چینی اعلی سی مثقال ریزه ریزه کرده شب
در کلاب و عرق بادرنجبویه و عرق بید مشک و عرق گاوزبان از هر یک چهار من تبریز بجمیع
و روز دیگر بانه من تبریز آب در دیک تازه قلمی کرده نموده سر آنرا بطبق سفالی بپوشانند
در آنرا نخبه کل زرد حکم نموده مقدار ده من سیم قلم باریک در زیر آن بسوزانند تا باقی
رسد پس فرو داده صافی نموده مقدار یکصد و بیست مثقال نبات سفید داخل کرده
در قدر ضاعف بقوام آورند و در وقت قوام آوردن صره گدافی که در آن این ادویه باشد
اندازند و لمحجه کبیه را بالند و چون بقوام آید مالیه فشرده و گزنند و ادویه این است
بهمن سرخ بهمن سفید زنب شقایق مصری خولجان ابریشم مقرض قاقه کبابریل بواغضران
عنبر شمشک خالص از هر یک یکدرم و چون بقوام آید سرد کرده در ظرف چینی کرده هر روز
ده مثقال آنرا با عرق چوب چینی به نسخه ذیل بنوشند شراب چوب چینی غیر مسکر با عشب
اقوی از نسخه قبل صنعت آن چوب چینی اعلی ورق کرده یا ریزه کرده شصت درم شمشیر
پانزده درم گل گاوزبان بسفایح مستقی بادرنجبویه و در چینی ابریشم خام از هر یک ده درم بنویز

منقح گیرطل و نیم مجموع را در شش من آب باران و عرق کما و زبان و کلاب و بید مشک و عرق ساق
از هر یک بقدر ضرورت یک شبانه روز بخیسانند پس ستودن طبع چوب چینی در یک نقره یا سنگی یا مس
تازه قلعی کرده بسازند از آب سرد و شیر و نمیرستی نمایند که بخار آن مطلقا بیرون نرود و با شش
ملازم طبع نمایند پس سرد آورده بگذارند تا سرد شود و چون سرد گردد سرد سازند باز نموده خوب
مالیده بپالایند و با یک من نبات سفید و یک مطل و نیم عمل مصفای تازه خالص با شش ملازم بپوشانند
و کف آنرا گرفته صافی نمایند پس شش ملازم بقوام آورند و درین بمخام این ادویه را کویده در
صره نازکی ملازم بسته در وقت قوام در آن اندازند و لجه لجه از پشت کفچه ببالند تا قوت آن خوب
برآید و بعد از قوام آمدن صره را از افشده دور نمایند پس مصطکی کیمشقال عنبر شهب شک
خالص از هر یک نیم مثقال زعفران با کلاب سوده دودم و ورق طلا ندرم و ورق نقره یکدم
سرد و راحل کرده اضافه نموده نیکو خلط نمایند و در ظرف چینی گاهدارند ششتری از کیمشقال تا
دو مثقال صبر و شام تناول نمایند و از عقب آن مطبوخ چوب چینی یا عرق آن یا یکی از عرقهای مناسبه
دیگر بنوشند و ادویه این است بهمین سرخ نمین سفید شقال بوزیان تخم بلبلون قرص خولجان
وانه میل بواقا قلله کبار ریونید چینی انیسون تخم کرنس پوشت بلبله کالبی سنگاکی اسطوخودوس
از هر یک پنج درم فلفل دار فلفل از هر یک سه درم زعفران دو درم و اگر از برای امراض سودا
افتیمون در پاریچه بسته در آخر در جوشش اندازند و جولا جود و حجرار منی مغسول و برای تقویت
قلب سروارید ناسفته کیمشقال یا قوت ربانی یا قوت زرد عقیق یا نی زمره اعلی لعل بلخسانی
از هر یک نیم درم یا بقدری ضرورت بفرمایند نیکو است و اگر منظور تنقیه و لغت طبع و تقویت کبد
و تنقیه مجاری کول باشد در ثلث یا ربع این شربت اسطوخودوس سنگاکی پوشت بلبله کالبی از
هر یک چهار مثقال یک شبانه روز در آب خیسانیده پس با شش ملازم جوشش کمی داده قدری
مالیده صاف نموده با آن قدر شربت باز با شش ملازم بقوام آورند و در اخر سه مثقال ریونید
چینی و یک مثقال فلفل سفید نرم کوفته نیمه نمزج نموده در ظرف چینی گاهدارند و عند الحاجة
ششتری از دو مثقال تلخ شقال میل نمایند و سه دست بلایمت و آسانی اجابت میفرماید
بی کلفت و مشقت و در بصورت احجار داخل نمایند و اگر حرارت بر مزاج غالب شد بعضی از ادویه

حاره را مثل قرض و انیسون و تخم کرفس و تخم لبلب و دار فلفل و امثال اینها مقدار وزن آنرا
 کم سازند یا بالکل حذف نمایند و اما عرقهای چوب چینی و طریقه اشامیدن آنها
 پس بدانکه بر سبزه در اشامیدن عرق چوب چینی از سبزه تمام این دو اکثر است و در بعضی امراض
 که ماده آن بسیار نباشد و بعد از تنقیه قدری قلیله ماده مانده باشد بقیه ماده را از بدن دفع میکند
 و به تحلیل میرود و تا حدین را قوت میدهد و تقویت بدن و قوتها مینماید و در بعضی مزاجها کمال اثر
 دارد و بادویه مناسبه سودا را از التوحش و سوداویت مینماید و ترقيق و تلطیف خون میکند و اوج
 را صافی و نورانی میسازد و بادویه بایسته تقویت باه میکند و منفعت تمامی دارد و بالجلد تحسین
 و اعراض و اغراض مختلف است بحسب هر مرضی و غرضی بادویه مناسبه با آب تنه یا
 با یکی از عرقها و یا مزوج از آب و عرق باید کشید و بقدر مزاج و بنیه و قوت مقدار چهار یا پنج
 فنجان که در پنجانی یا نوزده شقال باشد یا کمتر یا بیشتر در خلای معده یا بعد از غذا طعام یا بر
 دو وقت بدون شیرینی یا با شیرینی بنوشند و سبزه بسیاری از عرق چوب چینی بنظر رسیده
 لکن بسبب آنکه اعتماد بآنها بود گفتا نمود عرق چوب چینی که مقوی بدن و قوت باضمه و حرارت
 غریزیست و قوت باه می افزاید و در امراض که بسیار حار نباشند نافع است صفت آن چوب
 سوبان کرده یا برنده نجاری یا بر یک نموده نیم من تبریز دار چینی لیکن تبریز بدستور معمول
 با آب بطریق کلاب عرق کشند و در امراض حاره قدر چوب چینی و در چینی را مساوی یا دار چینی
 را کمتر از چوب چینی کنند و اگر مزاج بار داشته در خلای معده و اگر مزاج بار داشته بعد از غذا
 و در پنجان و نیم بنوشند و بعضی اوقات شیرین نموده بنوشند عرق چوب چینی دیگر که در مزاج
 سوداویه و خفقان و ضعف قلب بعد از تنقیه نهایت نافع است و مقوی عضلات و ریه و معده و جوار
 غریزیست و تلطیف و ترقيق خون میکند و مقوی قوت باضمه است و در بعضی امراض تقویت
 تمامی قوتها و قوت باه میکند و حرارت آن از عرق اول کمتر است صفت آن چوب چینی اعلی
 یکصد شقال گل کاو زبان ده شقال کاو زبان دار چینی صندل سفید کلاب سوده یا درخت
 از هر یک بیست شقال بهمین سبب بهمین سفید سبب الطیب از هر یک پنج شقال در عرق کشند
 و عرق کاو زبان و آب و دو شنباز و زخیانیده بدستور عرق بگیرند عرقها باید که در وقت مقدار

آب باشد و بدستور هر روز صبح و پنجان و عصر و پنجان کبابی شیرین و بعضی اوقات بدو شیرین
 بنوشند عرق چوب چینی دیگر که مقوی اعضای ریشیه شریقه و حرارت غریزه و قوت باطنه
 است و قوت باه را می افزاید صفت آن چوب چینی یکصد پنجاه مثقال گل گاوزبان صندل سفید از هر
 یک پنجاه مثقال دارچینی سه مثقال بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک پانزده مثقال پوست
 زرد آتش صندل سرخ از هر یک بیست مثقال عود قاری سنبل الطیب از هر یک ده مثقال
 ریحان تازه دسته سیب شیرین از پوست و دانه پاک کرده یکم شش به شیرین از پوست
 و دانه پاک کرده یکم شش بهمن شهاب و مثقال چوب چینی صندلین عود هندسی رسو مان کرده باقی
 اجزا نیم کوفته و ششبار روز عرق بید مشک و آب و گلاب که گلاب سدرس عرق بید مشک
 آب باشد خیسانیده در دیک کرده عنبر را نیم کوفته در پارچه نازکی کرده بدان نیم بندند و در
 کشند که چون الله تعالی نافع است عرق چوب چینی دیگر که منافش لعرق قبل از بیک است
 و لکن از آن کمتر است و در تقویت باه اثر عظیم دارد صفت آن چوب چینی اعلی صد مثقال
 گل گاوزبان گاوزبان بادرنجبویه صندل سفید کبوده از هر یک پنجاه مثقال گل سرخ صندل
 سرخ پوست زرد آتش مثقال مصری از هر یک بیست مثقال دارچینی سنبل الطیب از هر یک
 سی مثقال سعد کونی سورنجان مصری ساوج هندی خضیه الثعلب هر سه خولجان عود قاری
 از هر یک ده مثقال بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک بیست و پنج مثقال ریحان تازه نفع
 تازه از هر یک دسته گل سرخ تازه نه صد مثقال سوز طالعینی با دانه کوفته بمقدار مثقال
 عنبر شهاب مثقال چوب چینی صندلین و عود را بدستور اول رنده کرده باقی اجزا نیم کوفته
 و ششبار روز عرق بید مشک و عرق گاوزبان و آب خالص بهمان عنوان خیسانیده
 در روز آخر مویز را اضافه نموده در دیک کرده عنبر را در پارچه کتانی بسته بیدمان نیم بسته
 عرق کشند و بدستور در دوطرف روز یا بعد از غذا و پنجان یا کمتر یا بیشتر یا
 شیرین یا شیرینی یا غیر شیرینی بنوشند و باید که شیرینی آن مقدار پنج مثقال باشد عرق
 چوب چینی دیگر که در منافع مثل دوشاخ قبل از آنها اندک کمتر است صفت آن چوب چینی
 چهل مثقال سورنجان مصری یک مثقال دارچینی برنجاسف انیسون از هر یک هفت مثقال

باد رنجویه گاوزبان در رنج عقربی دانه چهل قرنفل سنبل الطیب پیل عفران لسانه زنجبیل
 بهمن سرخ بهمن سفید کباب چینی زرباد خولجان جوز بو اذخر کلی نان خواه پوست بچ کرکس کدو
 عود هندی قنفل سیاه قنفل سفید و ترک سید کوشه عجمی گل سرخ از هر یک دو مثقال گل بابونه
 زیره کرمانی صغیر فارسی حاشا از هر یک ده مثقال از زبانه چهار مثقال تخم کرکس پنج مثقال صغیر
 و گلاب یک شبنم روز خیسانده روز دیگر در دیک تازه قلوی کرده نموده عنبر از ریزه کرده دریاچه
 کتان لبته بر سر نیچ بندند و بدستور مقرر عرق کنند بعد از آنکه یکس تبریز نبات سفید داخل کرده
 باشند و فحان صبح و دو فحان شام بوشند عرق چوب چینی تفاسی در فصریح و تقویت
 قلب به نظیرت صنعت آن سبب شیرین صغیر سیده پاک کرده یا زده من تبریز سنجید
 صندل سفید سوده از هر یک یکم دار چینی نیم من دانه سیل بواکیده مثقال قرنفل سه مثقال چوب
 کیمیا رکن مثقال مصر یکصد مثقال لسانه جوز بو از هر یک یک چهار یکم تبریزی جد و اخطائی پنج
 مثقال زرباد مصطکی از هر یک بیت و پنج مثقال سورخان خولجان از هر یک سه و پنج مثقال
 مشک تبی دو مثقال پنج لعل چاه مثقال عفران چهل مثقال در رنج عقربی عود هندی از هر یک
 بیت مثقال عنبر شهب مثقال باد رنجویه گل گاوزبان از هر یک یک چهار مثقال گلاب
 بیت مینا عرق بید مشک بیت مینا اجزاء در گلاب و عرق بید مشک سه شبنم و رنج
 سواهی عنبر و مشک و زعفران و سبب و سنجید و مصطکی پس همه را یکجا کرده عرق کنند عرق
 چوب چینی را که رشتنی باضم طعام و مفرح قلب منشا و محسن لون و بهیست و غوطه نام ورد
 و قوت بسیار سنجید صنعت آن چوب چینی اعلی غرق دو صد مثقال بدمشه تجاری چون نخوا
 ریزه کرده گل سرخ دار چینی خضیه العلب مصری مثقال قرنفل جوز بو ابابره بر شیم مقرر
 تخم کرمانی از هر یک ده مثقال گل گاوزبان دوازده مثقال زعفران صندل سفید سوده عود
 هندی سوده عاقر قرچا پنج لعل پنج شیبی یا به شتر اعرالی لسانه صغیر پنج بنفشه سنبل
 آشنه زرباد بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک پنج مثقال مصطکی رومی و مثقال جد و اخطائی
 میوه یا به از هر یک سه مثقال مشک تبی نیم مثقال عنبر شهب یک مثقال ادویه یا انجیر و قندی را
 نیم کوفته مجموع را در روز در آب خیسانند و بدستور مقرر عرق کنند و عنبر را یا به عرق

ریزه ریزه نموده بکندارند و هر روز و فغان که هر فغانی باشد و متقال باشد صبح بنوشند
 و بدستور و فغان شام عرق چوبچینی تالیف قدوه اطا میرزا محمد حکیم صنعت آن چوبچینی اعلی
 بیست متقال سورنجان مصری دانه سیل بواقر نقل زیره کرمانی زنجبیل سیاه خضیه الثعلب صغیر
 صغیر فارسی بهمن سفید بهمن سرخ انیسون زرنبا و پنج کرفس ناسخو اه کندر کرد و یا تخم کرفس
 اذخر یکی از هر یک ده متقال و ارجینی یک چهارم یک تریز سنبل الطیب مصطکی رومی نبات سفید از
 هر یک یک اوقیه تریز و زرنبا و دیگر وزن مصطکی سه متقال است و نیم من تریز را زیاده داخل وارد
 و در دو من گلاب و یک من عرق بادیان یک شبانه روز بچسباند بعد از آن با سه من آب عرق کنند
 صبح و فغان شام و فغان بنوشند عرق چوبچینی دیگر صنعت آن چوبچینی اعلی چهل متقال
 گل بابونه ده متقال و ارجینی برنجاسف انیسون از هر یک هفت متقال سورنجان مصری یک متقال
 بادرنجبویه گاوزبان در و نیم عرقی دانه سیل قرقل سنبل الطیب زنجبیل زعفران سیاه خضیه الثعلب
 بهمن سرخ بهمن سفید زرنبا و کبابا به چینی خولجان جوز بواقر نقل اذخر یکی ناسخو اه پنج کرفس کندر کرد و یا و چهار
 عود هندی فلفل سفید فلفل سیاه سعد کوفی گل سرخ از هر یک دو متقال زیره کرمانی حاشا از
 هر یک ده متقال را زیاده چهار متقال تخم کرفس پنج متقال مجموع را در گلاب یکشنبه و روزه بچسباند
 پس در دیک تازه قاجی نموده عنبر اشهب در گلاب بسته یک متقال نبات سفید نیم من در آن داخل
 نموده بطریق مقرر عرق کنند عرق چوبچینی دیگر صنعت آن چوبچینی اعلی و ارجینی قرقل
 ساج هندی زعفران عرق گاوزبان عرق بادرنجبویه آب جز را از هر یک پنجاه متقال سنبل
 الطیب بهمن سرخ بهمن سفید نبات سفید از هر یک چهل متقال اشنه جوز بواقر نقل مصری سیاه
 از هر یک بیست متقال روج ترکی ده متقال آب به شیرین آب سیب شیرین از هر یک یک متقال
 گلاب چهار صد متقال عرق بید مشک هشت صد متقال عنبر اشهب سه متقال مشک تریز یک
 متقال بدستور مقرر عرق کنند عرق چوبچینی دیگر صنعت آن چوبچینی اعلی ده متقال
 سورنجان مصری دانه سیل قرقل زیره کرمانی زنجبیل سیاه خضیه الثعلب صغیر بهمن سرخ
 انیسون زرنبا و پنج کرفس ناسخو اه کندر کرد و یا تخم کرفس اذخر یکی از هر یک پنج متقال و ارجینی
 یک اوقیه سنبل الطیب دو متقال و نیم مصطکی یک متقال و نیم را زیاده یک چهارم نبات سفید نیم

اوقیه در یکین نبات و نیم من عرق رازیانه خیسانیده بعد از آن با یکیم و نیم آب عرق کشند و در سپر
 آن نیم من گلاب یک چهاریک عرق بادیان و سه چهاریک آب داخل کرده عرق پس آب بگیرند
 عرق چوب چینی با لحوم که مسمی با الیهم جو بکنی است نافع از برای نقصان باه و ضعف بدن و قوتها
 و تقویت معده صفت آن چوب چینی اعلی مقدار و شقل و فصل در چینی قاطع کبار و جوز بوا بسیار و دیان
 فارس بادیان خطانی گل سرخ بهمن بنفید عشب مغربی صندل سرخ صندل سفید مصطکی رومی و غیره
 کباب به چینی است بهمن سرخ زرباد سیاه و قهقه شک شقاقل عود وندی تخم بلبلون از هر یک ده
 مثقال بوزیدان عنبر اشهب از هر یک پنج مثقال مشک خالص و مثقال گوشت بره گوشت مرغ
 و بره گوشت کبوتر تازه به پرواز آمده همه را از استخوان و چربی جدا کرده از هر یک یکین تیر و یکجنگ
 زنجیره قطعه عرق بادیان عرق باد و رنجویه عرق بید مشک گلاب عرق کا و زبان عرق بهار بنج
 از هر یک دو من آب بقدر کفایت شکر نیم من ادویه را در عرق با و آب کشیب بخیسانند و مشک و عنبر
 و مصطکی و زعفران را در بار چو کتانی بسته در جاییکه عرق میجکد بگذارند و بدستور عرق کشند
 چون عرق کشیده شود سرد کرده در شیشه بکنند و در جایی سرد بگذارند و هر روز سه بار به تری
 خوری از آن بیاشامند و در شیشه دیگر چینی آورده که اول مرتبه لحوم را در عرقها عرق کشند
 ادویه را در آن عرق خیسانیده مرتبه ثانی عرق کشند و درین مرتبه مشک عنبر و دیان بنج
 بکنند یا در جاییکه عرق در آن میجکد بگذارند بد آنکه چون این عرقها به سبب شیرینی خصوص بگاه
 مدتی بماند خالی از سگری ستند و شبیه ناک اند پس اگر شیرینی داخل نکند بهتر است عرق
 چهار چینی از اطباء هند و فرنگ جهت التیج و قروح جنبه و استسقا و امراض که ده و شان
 و قروح و جروح آلات تناسل خصوص که مزمن باشد چون بیست روز تا چهل روز به احتیاج است
 مقرر و شد اطباء بیاشامند نفع عظیم بخشد صفت آن چوب چینی اعلی چهل مثقال و چینی کباب چینی
 ریونید چینی از هر یک بیست مثقال سر چهار را جو کوب نموده در عرق کا و زبان و باد و رنجویه و
 شاهتره و بسفایج رخا خشک و از هر یکی از هر یک نیم پا و آثار یک شنباز و زنجیساند پس از
 همین عرقها از هر یک یک آثار بر آن ریخته بدستور متعارف بقرع و انبیس عرق کشند که آثار
 بر آید و از نیم پا و که بیست و چهار مثقال صیرف میشود شروع نمایند که صبح و شام نیم گرم بیاشامند

و روزی ده مثقال بغیر ایند تا بپست و یک لوم و سمن دستور کم نمایند اگر منظور حمل لوم باشد و اگر
 بپست لوم تازه روز بغیر ایند و ده روز بجا نهد و اگر سی لوم تا پانزده لوم بغیر ایند و شش مثقال نقصان
 نمایند و چون عرق نزدیک با تمام سرد از سر نو بکشند و درین اشامید البنیات و محمولات
 و نمک و غیره بدستور مذکور بچناب نمایند و اگر برای استسقا و سوا القتیة شکامی و باد آورد و فحاح
 از خرویش کاسه و پنج کرفس دراز یانه و کبر و نستین بغیر ایند از هر یک بوزن لائق و همچنین از
 برای سهولت او و به مناسبه مختصه بان و از برای التک و قروح و جروح و خیمه صفا سمن نیم وزن
 چوبچینی و فیمین ربع آن اولی است و اگر در امراض مزمنه و صعبه قدری چوبچینی و کیا کو که چوبچینی
 سه ربع و کیا کو یک ربع باشد و بیان کیا کو در خاتمه اشاء الله تعالی خواهد آمد در آب خیسایند
 بطرز نقوع بجای آب نیم گرم یا سرد بپاشند که آب خالص نه نوشته شده شود بهتر است بدین قسم
 که پنج لوم هر روز سه مثقال و پنج لوم دیگر هر روز پنج مثقال و پنج لوم دیگر هر روز هفت مثقال و
 پنج لوم دیگر هر روز نه مثقال باز پنج پنج لوم کم نمایند بدستور مذکور و نیز اگر در عرق مرتبه دوم
 برای اجرای چهار چینی قدری بغیر ایند تا بپست لوم و باز بجا نهد مثلا بر چوبچینی شش مثقال و سه
 چینه دیگر سه مثقال بهتر است **فصل در بیان دستور استعمال این و اب طریق**
معجون مضره بدانکه بعضی از معاجین چوبچینی در اوجاع مفاصل بلغمیه و باد نامی التک
 و امراضیکه بعد از التک عارض شده باشد چون آن معاجین را بعد از تنقیه استعمال نمایند نافع
 و بعضی دیگر در سایر امراض بلغمیه از درد کمر و ضعف معده و باه مفید است و بعضی را منافع دیگر است
 که به تفصیل در منافع معاجین بیان نمایند **معجون چوبچینی** که در اوجاع مفاصل سرد و در باد
 و امراضیکه بعد از التک حادث شده باشد به نهایت نافع است اما چون مسهل است ملاحظه از زمان
 و غذای غلیظه لازم است و اگر در ایام خوردن این معجون تمهید شور یا با بخود آب تناول نمایند بهتر است
 صنعت آن چوبچینی اعلی بپست مثقال سورخجان مصری زعفران مصطک رومی و اچینی از هر یک
 سه مثقال صغیر فارسی که آنرا اوشن نامند یا سی زهره بوزن دین پوست سیخ کبر شیطنج بنده سی یانه
 فلفل سیاه قرنفل گل سرخ قاقله کبار از هر یک دو مثقال پوست بلبله زرد و تر بد سفید بد بزره
 یک هفت مثقال نمک هندی زنجبیل از هر یک یک مثقال کوفته بخره وزن نموده بروغن بادام شیرین

و ده مثقال چرب نموده با یکصد و شصت مثقال عسل سفید خوشبو کف گرفته بقوام آورده همچون
 سازند قدر شربت در امرجه قویه سه مثقال و بتدریج تا چهار پنج مثقال میتوانند خورد و در امرجه
 ضعیفه یک مثقال و بتدریج تا دو مثقال و در امرجه معتدله دو مثقال تا چهار مثقال اگر بعد از شربت
 روز قدر خوراک روز اول را مضاعف سازند که مواد بیشتر دفع شود نافع تر خواهد بود اما
 در آن روز غذا با بایند خود آب با شند یا گوشت جوان مرغ و بیل و ارچینی معجون چوب چینی
 دیگر که از مختصرات حکیم میر عابدین محمود حسینی شیرازی است و در مزاج غیر حار تقویت قوی
 میکند و خش حرارت غریزی است و به نهایت مقوی باه است و در اعضا و رطوبت ضعیف
 معده را نافع است و پیریز بسیاری ندارد و صفت آن چوب چینی علی سی مثقال جد و اخطائی محرب
 خولجان زرنبا و سانج هندی در و پنج عقری زنجبیل مافوق حاشک خالص صافی از هر یک دو
 مثقال همین سرخ بهمین سفید تودری سفید تخم ترب و ارچینی مصطک قریفل و اندیمیل جوز بوالسبا
 عود قاری خصیة الثعلب مصری زعفران از هر یک سه مثقال مغز بادام شیرین مقشر متغیر تخم
 خربزه مغز قندق لسان العصافیر از هر یک شش مثقال مغز سیب مقشر مغز نارنج مقشر از هر یک
 ده مثقال کوفته نیمه بستور معجون نمایند مقدار شربت در امرجه متوسطه و دو مثقال است و در امرجه قویه سه
 و در امرجه ضعیفه یک مثقال معجون چوب چینی که در اکثر امراض و امرجه بارده و اوجاع و درد
 اعضا خصوص که بسبب آتشک باشد نافع است صفت آن چوب چینی باوصاف مذکوره سی
 مثقال قریفل جوز بوالسباسه گل سرخ زعفران خولجان زرنبا و سعد کوفی از هر یک سه مثقال
 و ارچینی قاقله غافل سیاه سنابلی مصطک رومی سورنجان بوزیدان لسان العصافیر از هر یک
 پنج مثقال زنجبیل و ارغفل مافوق حاشک و اخطائی از هر یک دو مثقال کوفته نیمه بعسل مصفیه
 وزن ادویه معجون سازند قدر خوراک این معجون مثل معجون سابق است اما ملاحظه و پیریز
 این کمتر است معجون چوب چینی دیگر که در فوائد و منافع قریب است معجون سابق صفت آن
 چوب چینی سی مثقال و ارچینی مصطک رازیانه از هر یک سه مثقال سنابلی صمغ عربی مغز
 بادام شیرین مقشر از هر یک چهار مثقال تخم کرفس عفران سورنجان قریفل از هر یک ده مثقال
 زنجبیل یک مثقال عسل سه وزن ادویه بستور معجون سازند شربت در امرجه قویه چهار مثقال

تا شش مثقال و در از مرطوب ضعیف و مثقال تا سه مثقال و در از مرطوب متوسطه سه مثقال تا پنج مثقال
 است و اگر در ایام خوردن این معجون و سایر معاجین چوب چینی مسهل از کمک تقلیل نمایند
 بهتر است همچنین از لبنیات و حموضات و بقول و جماع و هوای بسیار سرد و رطوبت و میوای
 بسیار رطب معجون چوب چینی دیگر از خضرغات حکیم عباد الدین محمود حسینی شیرازی
 و معمول و معمول میرزا محمد حسین چون درین معجون قریب شش یک اجزاء ورق الخیال بود
 بهترین بود که آنرا ذکر کنند اما چون مسهل بسیار می در منافع و فوائد این معجون نموده بود
 خصوص در تقویت باه و سایر قوتها بیان نماید صفت آن چوب چینی پنجاه مثقال مرورید
 با سفید صلا پیر کرده شش مثقال سفید زعفران مشک بتی غیر شهابیه شتر انوای صندل سرخ
 و اچینی قرنفل زنجبیل بوزیدان سورنجان کبابه چینی قسط شیرین سعد کوفی از هر یک دو مثقال
 ریوند چینی سبیل الطیب دانه بیل مصطک رومی اقمقین رومی عود قاری اسارون شامو
 کل مخموم صندل سفید ماهی رو بیان سکه صیداد و روخ عقرلی زرد باد تخم کمر ز تخم شلغم تخم ترب
 تخم یونجه بهمن سرخ بهمن سفید حبک میرا تو دری زرد تو دری گلگون از هر یک سه مثقال
 آله کشیر پورده جوز بوا بسیار شش مثقال مصری کل کا و زبان بادرنجبویه کل سرخ آشنه تخم
 ششخاش مغز تخم خربزه مغز تخم خیار تخم کاسه تخم خرفه تخم شکر گردگان مقشر مغز فندک
 مغز حلزونه از هر یک ده مثقال خصیه الثعلب پنج مثقال ورق الخیال چهل مثقال آب شیرین
 آب انار شیرین کلاب از هر یک صد مثقال قند سفید عسل سفید خوشبو مصفی بالمناصفه من
 و یک چهار یک تبریز بطریق معمول معجون سازند و در خوراک این معجون سبب ضعیف
 و قوت مزاج از دو مثقال تا چهار مثقال است معجون چوب چینی مخرع و مجرب
 حکیم یاشم طهرانی تافخ از برای اوجاع مفاصل و در واد و تقویت قوت باه و سایر قوی و نباتات
 نافع است و مبرودین را کمال انتفاع دید صفت آن و اچینی سورنجان شقال مصری خصیه الثعلب
 مصری لسان العصار عود قاری مصطک زعفران از هر یک سه مثقال دانه بیل قاقله کبار
 قرنفل خولنجان بوزیدان زنجبیل زرد باد اسارون شامو سبیل الطیب سا فرج بندی و افلفل
 کبابه چینی مشک بتی غیر شهابیه جد و اخطائی از هر یک دو مثقال مغز حب السمنه مغز حب القلقل

مقر الجک مغز حبه الخضر از هر یک پنج مثقال مغز چلغوز ده نایریل مقشر از هر یک ده مثقال چوبچینی
اعلی بکار در ترشیده یکصد و پنجاه مثقال یکشب در آب خیسانیده روز دیگر با چهار سن شاه
آب در دیک بزرگ کرده سرش را محکم ساخته بتدریج با کش ملاطمت بچشانند تا رایج که کین شاه
باشد بماند صافی نموده با عسل سفید خوشبو محض یکصد و پنجاه مثقال ترکیب این پوری اعلی
که از خار و خشاک پاک کرده باشد یکصد و پنجاه مثقال بقوام آورده پس هر یک از اجزای
خشک را سوای مشک و عنبر و زعفران و مغز با جدا جدا کوفته بخیته و وزن نموده داخل در
و مغز را نیز جدا جدا خوب نرم بیایند پس غیر استهپ در عسل بقوام آورده حل کرده پس عسل
کوفته و بخیته و با گلاب حل کرده داخل نمایند بعد از آن مغز را داخل نمایند و در آخر سایر اجزای
و بعد از تمامی مشک را با قدری نبات ساینده اضافه نموده خوب بر هم زنند تا تمامی با یکدیگر
مخلوط و منروج شوند پس در مرتبان چینی کرده اما باید که مرتبان بر نباشد و جامی نکشید
معجون بماند و مقدار شربت این معجون مثل مقدار شربت معجون چوب چینی حکیم عماد الدین
محمود است و باید دانست که در هر یک از معاصیل و حلوا و حریره هر گاه مقدار چوب چینی را سه
مثل یا دو مثل آنچیز گفته اند نموده و بدستور مذکور جوشتانیده تا رایج بماند با عسل و شیر و معجون
و حلوا و حریره بقوام آورند بهتر و انفع است معجون چوبچینی تالیف حکیم علی کیانی منقول
از رساله بسط مغزی الیه گفته که این معجون از تالیف ماست و به نهایت نافع است ضعف قو
و کسل را و زک خساره را نیکو گرداند و بایه یقزاید صفت آن چوب چینی اعلی است مثقال
زعفران دو مثقال عود قاری خام مصطک از هر یک ده مثقال دارچینی سنبل الطیب پنج
سازج هندی شنه و فلفل و ج ترکی قاقه فلفل سیاه و فلفل بوزیدان چند بیدستر
هندی زنجبیل سفید ورق گل سرخ زیره کرمانی جوز بوا انیسون خولجان بهمن سرخ بهمن
سفید از هر یک سه مثقال مشک بقی یک مثقال قند سفید بوزن مجموع ادویه عسل سفید خوشبو
مصطفی دو وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربت از یک مثقال تاد و مثقال
معجون چوب چینی منقول از معجزات حکیم احمد موسوی از خط مغزی الیه معوی معده قلب
و دماغ و کبد و کرده و مثانه و اعضای تناسل تمام بدن است و مجرب است صفت آن چوب چینی

اعلی بخانه شقل مرورید تا سفته صلایه کرده شط مغسول مصطلک عود قاری خام مایه شترابی غریز
 مشک بتی عنبر شهب دارچینی قلقل سیاه قرقل نجیل سفید زربا و از هر یک دو مثقال روغن چینی
 اقیقون اقراطی وانه پیل بوا سکه صید اسنبل الطیب باهی رو بیان درونج عقری تخم کنه تخم شلغم
 تخم ترب تخم سیست بهمن سرخ بهمن سفید جگ مر با از هر یک سه مثقال آب ریشم مقررض چهار
 مثقال خصیه القلوب مصری پنج مثقال جوز بوا الباسه باغی از هر یک ده مثقال شقال مصری
 شش مثقال عسل سفید خوشبو صغی قند سفید ساوی از هر دوسه وزن ادویه بدستور
 مقرر معجون سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال معجون چوب چینی دیگر استرخی عصاره
 و اوجاع مفاصل را نافع بود و بدن را قوت و بد صفت آن چوب چینی اعلی چهار مثقال شغال
 مصطلک دارچینی قلقل سفید مرکب اقیقون اقراطی شوشن را زبانه تخم اسپست نجیل تخم کرفس
 پوست بلبله کابلی از هر یک پنج مثقال قلقل سیاه چهار مثقال مقل ازرق خولجان شطرح
 بندی سناسکی ترب سفید سافندی از هر یک سه مثقال سورنجان مصری مغربا و ام شیرین
 مقش از هر یک شش سنبه چهار مثقال موز طایفی منقی هفت مثقال نبات سفید بخانه شقال
 عسل مصغی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال
 معجون چوبچینی میفرمایند که از اقتراح بنده درگاه محمد ششم مخاطب بکام محمد الملوک
 سید علو سیخان است مفاصل مزمن و باداشک را مجرب و مفید است صنعت آن پو
 بلبله کابلی سیاه بلبله امه منقی اسطوخودس بهمن سرخ بهمن سفید زربا و با درنجویه از هر
 یک یک مثقال و چهار دانگ اقیقون اقراطی بسفاینج بتی از هر یک سه مثقال لا جورد
 مغسول یک مثقال درونج عقری شقال مصری خصیه القلوب مصری سورنجان مصری
 بوزیدان از هر یک یک مثقال و یک دانگ دارچینی گل سرخ گل کا و زبان از هر یک چهار
 دانگ چوبچینی اعلی سیست و هفت مثقال عسل مصغی یکصد و شصت مثقال ادویه رگوفته
 بیخته بعسل سفید خوشبو صغی سرشته و تابست و یکروز هر روز پنج مثقال تناول نمایند
 و از عقب آن یک مثقال چوب چینی را بکلاب و عرق بید مشک عرق کا و زبان و عرق بادریخته
 از هر یک بنت مثقال بچوشانند تا به نصف رسد صاف نموده نبات سفید پنج مثقال داخل

کرده بنوشند و تا پهل روز از ماست و بنیر و ترش‌ها و سبزها و حرکات عذیفه بدنی و نفسانی
 و جماع و از خوردن نمک اجتناب از لوازم است معجون چوبچینی تالیف حکیم عابد الدین
 کاشغری صنعت آن چوب چینی سی مثقال و ارجینی یک مثقال و جوز نوا بسا سه کباب چینی ریون
 صی سناسکی کندر مصطکی از هر یک سه مثقال و زعفران یک مثقال و عسل سه وزن مجموع دویست
 میچون سازند شربت صی و شام دود و مثقال با یک پیاله قهوه چوب چینی معجون چوبچینی
 دیگر که دافع جمیع امراض است و بدن را فریب دهد و صحت افزاید و سرد را آورد و صنعت آن
 چوب چینی سه سیر مغز بادام شیرین مقشر و ارغفل و ازبانه قرنفل تخم کرفس مصطکی سناسکی
 از هر یک نیم سیر عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه ادویه را کوفته بخیته با عسل معجون سازند
 و هر صبح سه مثقال آنرا و شام سه مثقال بخورند تا بامیت و یکروز و اگر زیاده از بامیت
 و یکروز بخورند فائده بیشتر و بدو غذای نمک باشد و از سفیدی و ترش‌ها پیریز نمایند
 و تا سه ماه از جماع اجتناب کنند که فائده تمام می‌بخشد و صاحب این نسخه قلمی نموده که شصت
 مثقال یک سیر است و در کتاب دیگر شصت مثقالی بنظر نرسیده معجون چوب چینی
 دیگر دافع جمیع امراض است و بدن را فریب دهد و صحت افزاید و سرد را آورد و صنعت آن چوبچینی
 که پوست بالایی آنرا تراشیده باشند یک سیر و نیم که دود و شام دویست مثقال باشد
 سناسکی و وازده مثقال زعفران بنجیل مصطکی قرنفل و ارجینی و ارغفل فلفل سیاه و ازبانه
 شیطنجندی متقل ازرق مرکبی سنبل الطیب خونچمان و جتر که ناسخا و ازبانه تخم
 شبت بلبله سیاه شونیز افیمون اقرطی از هر یک سه مثقال و سوز منقی سی و سه مثقال
 ادویه را کوفته و بخیته بدوغن بادام شیرین چرب نموده با سه وزن عسل مصفی معجون سازند
 شربت یک مثقال و نیم تا دو مثقال و در نسخه دیگر بدوغن کاسی و سه مثقال نیز داخل است
 معجون چوب چینی دیگر تالیف حکیم عابد الدین محمود شیرازی سینجهت تقویت باه
 و معده و دل و دماغ و جگر و مثانه و کرده و سحرخی رنگ روی و فریبی بدن مفید و ادوی
 دمان خوش‌کننده صنعت آن چوب چینی یکصد مثقال مروارید ناسفته صلایه کرده و شربت
 از هر یک دو مثقال مصطکی عود قناری مایه شتر اعزالی زعفران مشک بتی غیر شربت از هر یک

دارچینی قریفل بنجیل فاضل سیاه جوز بوا سیاه از هر یک دو مثقال بوزیدان سورنجان کبابه چینی خونی
 قسط شیرین حد کوفه از هر یک دو درم ریوند چینی فیتون اقزلی از هر یک سه مثقال سنبل الطیب دانه
 میل غبر شیب از هر یک سه درم سکه حصید ابایی رویان درونج عقرب زرین بادشتم گز شتم شلم شتم شتم
 بهمن سرخ بهمن سفید تودری سرخ تودری زرد از هر یک سه مثقال مثقال مصری ده مثقال ورق
 القنب سدس مجموع ادویه مجموع را کوفته بیخته نگا بدارند کا وزبان بادرنجوبه گل سرخ شسته اند
 ده مثقال جو شانه صاف نموده آب آنرا نیز گاهدارند شتم خزبه شتم خیار شتم کاسه شتم خرفه
 متشده از هر یک ده مثقال نرم گویده شیر به گند و شیر به آنها اضافه شیر به باقی نموده آب به
 شیرین آب سیب شیرین آب انار گلاب از هر یک ده مثقال باقند و عسل صابا المناصفه وزن
 اجزا بقوام آورند مغز فندق مغز بادام شیرین مغز گردگان مغز چغندر از هر یک ده مثقال نرم
 گویده در عسل و قند بقوام رسیده اند از دوز مخمران را در گلاب حل کرده اضافه کنند و غیر را در حصه
 نموده یک حصه را اول مرتبه داخل کرده و بچندین شک را در حصه نموده یک حصه را قبل از باقی ادویه
 و یک حصه را با غیر بعد از سایر ادویه داخل نمایند و از برای بعضی این اجزا را نیز افزوده و سایر
 شامی گل مختوم صندل سرخ صندل سفید هر دو سوده شتم خشخاش از هر یک سه مثقال مله انقشر
 دوازده مثقال کوفته بیخته با اجزا داخل نمایند و در نسخه دیگر این مجنون خصیه الثعلب مصری پنج
 مثقال شتم اسپست سه مثقال حسک مر بار شتم بنور افزوده و وزن چوب چینی پنجاه مثقال
 و وزن ریوند چینی دو مثقال و وزن هر یک از مصطلع وعود و مایه شتر اعزلی و مشک و غیر یک یک درم
 و وزن دارچینی یک مثقال و وزن آب سیب و آب به و آب انار و گلاب از هر یک یک حصه مثقال است
 مجنون چوب چینی دیگر که در تقویت باه و اعصاب است دفع امراض سوداوی بی نظیر است
 آن پوست بلبل و کبابا بلبل سیاه آمله متقی از هر یک سه درم فیتون اقزلی بسفایج فستقی اند
 پنجدرم لا حور و منسول دو درم تدر سفید اسطوخودوس بهمن سرخ بهمن سفید زرین باد
 بادرنجوبه از هر یک سه درم درونج عقرب سه مثقال خصیه الثعلب مصری سنبل الطیب سورنجان
 سکه از هر یک دو درم بوزیدان دارچینی قریفل جوز بوا ورق گل سرخ عود هندی آب شتم قنطر
 از هر یک یک درم و نیم چوبچینی اعلی بوزن مجموع ادویه غسل مصفوفه وزن مجموع ادویه را کوفته

بیخته با عسل معجون سازند و هر روز چهار مثقال از آن بخورند و در نسخ دیگر چهار منی و دو درم داخل
 است معجون چوب چینی دیگر که از امتناخ بسیار و در تقویت باه بی نظیر است صفت آن چوبچین
 اعلی شصت و دو مثقال و نیم مردارید ناسفته لا جور و مغسول که با سی ستمی بون چینی انتمیون
 اقراطی سنبل الطیب از بیل بوا بوزیدان سورنجان صحر سعد کوفی جوز بوا بسایه رباعی از
 سیرک و دو مثقال و نیم یک ماهی ماهی رو بیان و رو سنج عقرب زرنبا و تخم کز تر تخم شلغم تخم بونچه
 بهمن سرخ بهمن سفید حشک مرنا تو درمی زرد تو درمی گلگون دارچینی قر قفل بنجیل اسارون امله
 منق از سیرک سه مثقال و سه ربع مثقال خضیه الثعلب مصری شش مثقال و یک آنک و نیم عود قنار
 خام مصطک روسی مایه شتر اوبی زعفران غیر شهباز سیرک یک مثقال و نیم مشک خالص چهار آنک و نیم
 فلفل منقر پیسه منقر بادام شیرین منقر نار جیل منقر منقر پیله نوزده منقر انجک منقر حب السمنه منقر حبه
 الخضر از سیرک دوازده مثقال و نیم ادویه رسوای منقر تا کوفته نیمه منقر نار بعد منقر کردن
 نرم صلایه کرده پس گل کا و زبان و رو کل سرخ از سیرک دوازده مثقال و نیم در گلاب و عرق
 بید مشک از سیرک یکصد و نود مثقال یک شب بخیا نته پس با پنج جوشن داده صافی نموده
 ده مثقال تخم خرفه منقر را در گلاب شیر کوفته آب زردک نو و پنج مثقال آب انار شیرین پنجاه
 مثقال آب سیب شیرین پنجاه مثقال عسل مصنف و نبات سفید از سیرک چهار صد مثقال بوا بوزیدان
 ادویه را بان بپزند معجون چوب چینی صدر شیرین کیدانی انشک کهنه و در مفاصل و دفع مکه
 و ضعف باه و امراض کرده و مثانه و نافع است صفت آن چوب چینی اعلی شصت و دو مثقال سنج کباب
 چینی بهمن سرخ بهمن سفید دارچینی اسارون عود هند سی سنبل الطیب مصطک روسی قر قفل ساونج بند
 از سیرک سه مثقال فلفل دار قفل بنجیل زعفران از سیرک و دو مثقال مشک خالص غیر شهباز
 از سیرک یک درم عسل مصنف سه وزن ادویه بدستور منقر معجون سازند شربتی بر صبح مقدار شربت
 معجون چوبچینی دیگر بدانکه مولف این معجون چیزی بر معجون سورنجان اضافه نموده و چیزی کم کرده
 خواصی که از برای معجون سورنجان مذکور است از برای این معجون ذکر کرده و این معجون را معجون
 چوب چینی نامیده صفت آن چوب چینی اعلی شصت و دو مثقال سورنجان مصری شش و نیم ماهی زهره
 بوزیدان پوست بچ کبر شیطیچ هندی از سیرک و دو درم پوست بلبل زرد و صفت درم تخم کز تر و زرنبا

فلفل صغیر از هر یک یک درم و نیم نمک هندی یک درم و چینی انیسون و روق گل سرخ زنجبیل قاقله قرقر
 از هر یک سه درم ترب سفید مصطکی رومی عطران از هر یک دو درم اجزاء را کوفته بخیته بروغن بادام
 شیرین جریب نموده بانه وزن ادویه غسل سفید مصطفی معجون سازند و در ظرف چینی نگاهدارند و هر
 صبح سه مثقال آنرا تناول نمایند فقرس و عروق النساء و اوجاع مفاصل و درد و تورم را نامحسوس
 و مرض تشنگی مزمن را به نهایت سودمند است معجون چوبچینی دیگر صنعت آن چوبچینی پوست
 تراشیده یکصد و پنجاه و هفت مثقال و در فلفل را زیاده قرقر تخم کرفس مصطکی رومی سنابل
 مغز بادام شیرین بمقدار از هر یک سبب و شش مثقال غسل مصطفی سه وزن مجموع ادویه بدستور
 مقرر معجون سازند و تا بیست و یک روز و اگر از بیست و یک روز زیاده بخورند زیاده فائده و
 صحت بیفت مثقال و نیم و شام نیز هفت مثقال و نیم بخورند آن قدس سره می فرماید که مقدار
 شربتی که قلمی شده بسیار است نهایت شربتی ازین آن است که صبح و دو مثقال و شام و دو مثقال
 و نیم تناول کرده شود معجون چوبچینی حکیم صالح اخان خال آن مرحوم صنعت آن چوبچینی
 اعلیٰ اشتاد مثقال سنبل الطیب سازد چندی قرقر قاقله صغیر قاقله کبار فلفل سیاه دار
 فلفل خندبیدستر خولجان زرنبا و زنجبیل گل سرخ جوز بولبالباسه نیره کربالی اسار و نیشامی
 از هر یک ده مثقال کوفته بخیته در چهار وزن ادویه یعنی نهصد و شصت مثقال غسل سفید مصطفی
 معجون سازند معجون چوبچینی حکیم سید محمد صنعت آن چوبچینی پوست دور کرده و چهل مثقال
 سنبل الطیب قاقله صغیر عود قاقله خام و چینی قرقر زنجبیل و در فلفل فلفل سیاه خولجان جوز بولب
 بسا سه سورنجان مصر خصیه الثعلب مصری مغز تاجیل مقشر مغز چلوغوزه مغز گردگان از هر یک ده
 مثقال در پنج عطر زرنبا و قاقله قرقر باوزیدان زعفران از هر یک دو مثقال غسل مصطفی سه وزن
 ادویه یعنی شش صد و سی مثقال بدستور مقرر معجون سازند معجون چوبچینی حکیم امین
 صنعت آن چوبچینی پوست جدا کرده اشتاد مثقال و چینی سیلانی سورنجان مصری از
 هر یک سه مثقال گاوزبان بادرنجبویه فلفل شقاق مصری زرنبا و زنجبیل قرقر زعفران
 در پنج عطر مصطکی رومی باوزیدان از هر یک دو مثقال کوفته بخیته لبسل مصطفی سه وزن
 ادویه یعنی نهصد و بیست و چهار مثقال بدستور مقرر معجون سازند شربتی صبح و دو مثقال

و شام دو مثقال بایک فحان آب مطبوخ چوبچینی معجون چوبچینی منقول از خط حکیم محمد باقر
 حسینی مقوی دماغ و دل و معده و جگر و کرده و مثانه و انشین و تمام اعضا و مقوی باکست
 و رنگ رو را سرخ گرداند و بدن را فربه سازد و فرج آورده صفت آن چوبچینی اعلیٰ پنجاه
 مثقال ورق طلا عنبر اشهب خصیه الشعل مصری بهمن سرخ از هر یک پنج مثقال مروارید ناسفته
 شمشاد مغسول یعنی چهار منی ریوند چینی افیمون اقرطبی سنبل الطیب دانه پیل بواصطی عود
 تماری خام زعفران نایه شتر اعرابی اسارون شامی صندل سرخ دار چینی قرقر نخل زنجبیل بوزید
 سورنجان مصری کباب چینی خولجان قسط شیرین تووری سرخ تووری اندر دسعد کوفی از
 هر یک یک اوقیه گل مختوم مشک قبی خالص صندل سفید سکه صیداماسی روبان درونج
 عطر به زرباد تخم خربزه تخم شلغم تخم ترب تخم یونجه حبک مرابا از هر یک سه مثقال آمله
 بشیر برورده جوز بواصطی شقال از هر یک ده مثقال اجزار اکوفته پنجه گل کافور بان درونج
 از هر یک یک اوقیه گل سرخ پاک کرده و دال از هر یک ده مثقال در آب سچو شانند و بیالایند
 تخم خشخاش سفید مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین تخم کاسنی تخم خرفه مقش از هر یک ده مثقال
 نرم کوبیده شیر بر آورده اضافه مطبوخ نمایند و با آب به شیرین و آب انار شیرین و گلاب چند
 سفید و غسل مصفی بقوام آورده در آخر مغز فستق مغز بادام مقشتر مغز گردگان مغز چغندر
 مانند سرهم صلایه نموده در آن غسل حل کرده بعد از آن او دیر بپزد و بپزید و اگر خواهند
 کیفیتش را یاده شود و در غده صرمت کن خرد و اعظم سدس جمیع اجزا داخل نمایند و در ظرف
 چینی نگاهدارند صفت این معجون به نسخه دیگر باندک تفاوتمی قلم نموده که این معجون دل و
 دماغ را قوت دهد و در مفاصل درد و پشت و درد و رگین را بر طرف کند و مایه لیا و امراض
 سوداوی را سودمند بود و معده را قوت دهد و باده را زیاد کند و رنگ رو را سرخ گرداند
 و بدن را فربه کند و او عیة منی بکشد و کرده و مثانه را از رمل و سنگ و اخلاط از هر یک یک گرداند
 و بوی دمان خوش کند و نشاط آورد و منافع بسیاری از برای آن ذکر کرده صفت آن چوبچینی
 اعلیٰ نغز پنجاه مثقال مروارید بزرگ غلطان آبدار ناسفته صلایه کرده دو مثقال لاجورد خرد
 مغسول ریوند چینی افیمون اقرطبی از هر یک دو مثقال سنبل الطیب دانه پیل بواصطی صیداماسی و بیال

در پنج عشر به زر نیا و تخم کز تر تخم شلغم تخم ترب تخم بونج بهین سرخ بهین سفید حبک مر با کوفه
 سرخ تووری نذر و از هر یک سه مثقال خضیه الثعلب مصری پنج مثقال بوزیدان سورنجان سعد کوفه
 از هر یک دو مثقال دارچینی و قنفل زنجبیل سفید اسارون آمله منقح از هر یک سه مثقال جوز بوا
 بسا سه از هر یک ده مثقال مصطک عود نندی مایه شتر اعرابی زعفران عنبر اشهب از هر یک دو مثقال
 مشک بتی نیدرم مغز فندق مغز بادام شیرین مقشر مغز گردگان مقشر مغز جلفوزه از هر یک ده
 درم اجزاء مساوی لبوب کوفته بنجده مغز نار اندم صلایه کرده گل گاوزبان بادرنجبویه اشند و قن
 گل سرخ از هر یک ده مثقال خیسانیده جوشانیده بالند و بالاند آب مطبوخ آنرا الحادارند پس
 بگیرند مغز تخم خربزه مغز تخم خیاسین مغز تخم خرفه مقشر تخم کاسنی مقشر از هر یک ده مثقال
 و نرم کوبیده و شیر آنها را بکند و آب پشیرین و آب انار شیرین و آب سیب شیرین از
 هر یک ده مثقال مجموع آب مطبوخ و شیرها و آب فواکه را یکی کرده با سه برابر اجزاء مقشر
 و غسل متساوی بقوام آورده سرد کرده ادویه را بان پسرشند و در ظرف چینی نگاهدارند و بعد از
 چهل روز بکار برند شربت و ده مثقال معجون چوب چینی دیگر تالیف حکیم میر عطاء الدین محمود
 شیرازی یا بنحو لیا و بواسیر و جذام و آفتک و قروح سوداوی و وسواس و جمیع امراض سوزناک
 را نافع است صنعت آن زربنا و جد و اخطائی مجرب زراوند صحر خولجان بانی زهر ریوند
 چینی افیتون بلبله سیاه لاجورد و مغسول تربد سفید بر و اچینی مصطک برومی سنبل طیب
 جوز ابو اسبانه زعفران و قنفل و انیسون از هر یک دو مثقال چوب چینی اعلی نصف مجموع ادویه
 کوفته بنجده با سه وزن مجموع ادویه غسل مصفی معجون سازند و هر صبح پنج مثقال آنرا بخورند معجون
 چوب چینی دیگر در مفاصل اعضا نافع و بجهت ضعف معده و هضم طعام و آوردن اشتها
 طعام و تقویت باه و در دگر و پشت سفید است صنعت آن پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست
 بلبله زرد آمله منقح دارچینی بسا سه سنبل الطیب اسارون زعفران قرفة الطیب سورنجان خولجان
 سعد کوفی دار قنفل کندر زنجبیل از بانه رومی ناسخا و تخم کز تر تخم شلغم بوزیدان شقال جوز بوا
 عود نندی اجزاء مساوی چوب چینی اعلی بوزن مجموع ادویه کوفته بنجده با سه وزن مجموع ادویه غسل
 مصفی معجون سازند شربت سه مثقال معجون چوب چینی دیگر که موفش گفته بجهت درد

مفاصل و درد اعضا و تفتیح سندان و بواسیر و جھجھ ارض سوداوی و بلغمی نافع است صنعت آن
 پوست بلبله زرد پوست بلبله کبابی بلبله سیاه املہ منفی بسفایج شقی اقیمنون اقریطی ترب سفید
 مدبر زنجبیل قر قفل دار چینی قافله کبار جوز بوا از ہر یک سد ورم باہی زہرہ غار بقون سفید از بایان
 پوست بیخ کبر سورخان مصری بوزیدان از ہر یک و ورم فلفل سیاه زربا و ناخواہ نمک سد
 نمک اقلی از ہر یک یکدوم دار فلفل زراوند صر ج اصل السوس از ہر یک سد ورم سناکی
 پنجدرم چوب چینی اعلی پنجاہ مثقال مجموعہ را کوفتہ بختہ با سہ وزن ادویہ عسل مصفی معجون سازند
 شربت سہ درم و بختہ است از موصاف این معجون کہ با وجود آنکہ جمیع اطباء منع نمک در چوب چینی نموده
 اند نمکہا داخل نموده معجون چوب چینی را عشبہ مغربی قلمی فرمودہ اند کہ تالیف بندہ اشمہ شہرہ
 المحیط حکیم سید الملوک سید علو خان عفر القندوزیہ است بجهت درد مفاصل حادث بکلیت
 آشک کہ کی از اطباء عصر ابودہ از مدت میت سال و بعون اللہ تعالی ازین تدبیر فم ضرر
 مغزی الیہ بکلی گردیدہ فست آن عشبہ مغربی پانزدہ درم چوب چینی موصوفہ بصفتا جیدہ
 مزبورہ ہنقاد ورم کل کاو زبان بسفایج شقی با زرنجیوید از ہر یک دہ درم مویر منقی کبرطل
 و نیم مجموعہ را در پنج من و نیم گلاب و عرق بیدمشک یک شب بخیسانند و روز دیگر در دیک سکر
 یا مس تازہ قلمی کردہ نموده سہ آنرا بطبق سفالی پوشانیدہ و اطراف آنرا بجمہر و گل حکمت حکم نموده
 مقدار پنج من و نیم ہمہ قلم باریک دو شاخ دو شاخ در زیر آن بسوزانند تا باتمام رسیدن
 دیک را فرو آورده بالند و ببالا لایند نبات سفید کمین تربیزہ عسل مصفی کبرطل و نیم عرق و کل
 نموده و در قدر مضاعف بخوشانند و کف آنرا گرفتہ صافی نموده بقوام آوند پس بکینند و در چینی
 سیلابی بہمن سہ ہمسفید سناکی خولیان سورخان مصری دانہ بیل مصطلکی روی از ہر
 یک دہ درم چوب چینی اعلی سی پنجدرم غبر اشبہ نیم مثقال عفران چہار دانگ پوست بلبله کابل
 پانزدہ درم کوفتہ بختہ معجون سازند و ہر روز دو مثقال و نیم صبح و دو مثقال و نیم شام تناول
 نمایند و در نسخہ دیگر در و نیم عرقی با زرنجیوید را پنج کل کاو زبان از ہر یک درم لاجورد و مسک
 دو درم و نیم اضافہ شدہ و وزن چوب چینی چہل و پنجدرم نموده بسیار مفید آمد معجون چوب چینی
 دیگر صنعت آن چوب چینی کہ پوست بالای آنرا تراشیدہ با سہ یکصد و سی و پنج مثقال سناکی

شش مثقال زعفران زنجبیل مصطلک قرنفل دارچینی دار فلفل فلفل سیاه عاقر قرحا شیطان هندو
 مثل از روق مرکبی سنبل الطیب خولجان و ج ترکیه ناسخاوه راز یا نه تخم شبت بلبله سیاه شونیز افندی
 اقریطی از هر یک یک مثقال و نیم مویر منقی روغن کاوانه هر یک شانزده مثقال ادویه را کوفته بچخته بر وزن
 گاو حریب نموده مویر منقی را در کلاب بچخته از پالایش بیرون کرده در عسل سه وزن مجموع ادویه
 داخل کرده عسل مصفر را بقوام آورده ادویه را بان سبخته بدستور مقرر همچون سازند و در ظرف
 چینی نگاهدارند شربت یک مثقال در ربع مثقالی مضرخ چوب چینی تالیف حکیم میر عیاد الدین محمود
 جهت تقویت باه و معده و دل و دماغ و جگر و کرده و مثانه و سخی رنگ و فربهی بدن نافع
 است و بوی دمان نیکو کند صنعت آن چوب چینی پنجاه مثقال مرورید ناسفته شمرطاریون زنجبیل
 زعفران قرنفل فلفل زنجبیل جوز لبو اباساسه سورنجان بوزیدان مثقال خولجان کباب چینی سیاه
 کوفته از هر یک و مثقال افندی سنبل الطیب که صید از رنبا در روغن عقیقنی تخم کزنجرف
 تخم ترب تخم اسپست بهمن سرخ ماسی و بیان بهمن سفید تووری در دو تووری گلگون از هر یک
 مثقال قاقله صغارسه درم مصطلک عود خام مایه شتر اوبی مشک عنبر شهاب هر یک یک درم
 قسط شیرین و دو درم دارچینی یک مثقال خضیه الثعلب مصری پنج مثقال حبسک دانه سه درم ورق
 القنب سدس اجزا کوفته بچخته کل کاو زبان بادنجوبیه کل سرخ دوا از هر یک ده مثقال کلاب
 جوشانیده صافی نموده شیرده تخم خیارین شیرده تخم کاسنی شیرده تخم خیزه از هر یک ده مثقال
 آب به شیرین آب انار شیرین آب سیب شیرین کلاب از هر یک یک مثقال قند سفید عسل مصفر
 بالناصفه سه وزن مجموع ادویه بقوام آورده مغز بادام شیرین شکر مغز گردگان مغز خلدی
 مقشیه از هر یک ده مثقال نرم کوبیده اضافه کرده بعد سرد شدن باقی اجزا را کوفته بچخته بان
 بهر شند و در نسخ دیگر اسارون کل مخوم صندل سرخ صندل سفید تخم شمشاد از هر یک
 مثقال شیرده انکه منقی ده مثقال بر اجزای این مفرح افزوده شده است و اما استعمال
 این دوا بعنوان نقوع پس بدانکه نقوع چوب چینی در ناظمین و امرجه ضعیفه اکثر
 اوقات مفید است و طریق مشهور نقوع این دوا آن است که از هر یک از چوب چینی اعلی کوفته
 بچخته و نبات سفید نرم سائیده بقدر بسیت و چهار مثقال وزن نموده در عرض سه روز بان

جلد اول دستور اشامیدن چوبچینی بطریق نقوع

۱۱۴۱

دستور بنوشند یک روز قبل از خوردن آن بگیند هشت مثقال انس سائیده اگر از در کاسه
چینی کرده عرق بید مشک یا گلاب یا عرق کاو زبان یا عرق رازیانه هر یک که مناسب باشد و آنقدر
مزاج باشد بقدر صد مثقال و در بعضی از مرجه یکصد و پنجاه مثقال بر بالای آن ریخته خیسایند
در عرض روز چند مرتبه دست مالیده بر سر زنند و صباح آب صافی آنرا نیم گرم نموده نبات سفید
هشت مثقال داخل کرده بسره دفعه بنوشند و باز بدستور از هر یک هشت مثقال داخل همان
نفل چوبچینی روز اول نموده بدستور کلاب و عرق داخل ساخته در عرض روز چند مرتبه بر سر زده صبح
روز دیگر آب صاف آنرا بدستور گرم کرده با نبات هشت مثقال سه دفعه میل نمایند و روز سوم
باز بقیه سائیده چوبچینی مذکور را اضافه نفل روز دوم نموده بدستور کلاب یا عرق داخل کرده
چند مرتبه بر سر زنند صبح روز دیگر گرم نموده صافی کرده هشت مثقال نبات داخل کرده بسره دفع
بنوشند پس بر روز دیگر بگیند یک کفج آرد میدره و در نسجه دیگر بجای آرد میدره آرد شکر خیال
است و یک کفج آرد بر سر نیم کفج تخم ریحان کوفته و بر روغن کاو یا کوسفندی تک بریان نموده
القال چوبچینی را با کلاب و عرق بید مشک عرق کاو زبان در ویکی دیگر بنکوشانند و صافی
نموده پنج مثقال قند سفید در آن حل کرده اضافه آرد و روغن مزبور نموده به پزند تا چون
شود و در چینی دانه نیل از هر یک دو مثقال نرم کوفته داخل کرده بر سر زنند تا خوب منفرج
شود و در سه ظرف چینی کرده در سه روز تناول نمایند حکم میباشتم طهرانی گفته که دستور معمول
فقیر و نقوع چوبچینی آن است که از یک مثقال تا هشت مثقال بحسب ضعف و قوت بدن و مرض
بایستی مناسب و دوائی موافق خیسایند داده اثر بسیار می باشد نموده مخصوص
در فصل تابستان و مزاجهای گرم و در امراض حاره و خفقان و امراض قلبیه حاره با صندل
و گل کاو زبان و تخم شبنم خشک با السویه و بقدر نصف مجموع چوبچینی سوان کرده عرق
بید مشک و نیلوفر با ازای هر یک مثقال چوبچینی سی مثقال عرق اضافه نموده در رشته کرده
در عرض دور و روز چند مرتبه بر سر زده صبح روز دیگر آب آنرا صافی نموده گاه بسره دو گاه گرم
داده که میل نموده اند و در امراض بارده و مبرودین با عود قماری و باد نسجه و کل کاو زبان کلاب
و چوبچینی سوان تراشیده که نسبت عود با چوبچینی نسبت سدس و یا هر یک از این دو دو است

جلد اول دستور آشامیدن چوبچینی بطریق

۱۱۴۳

ثالث باشد مثلا هرگاه چوبچینی شش مثقال باشد عود باید که یک مثقال و هر یک از کلک و زبان
و بادرنجبویه دو مثقال باشد بدستور با کلاب و عرق بید مشک یا عرق رازیانه و عرق اذخر
و اگر سودا ویت بر مزاج غالب باشد با عرق گاوزبان و بادرنجبویه در شیشه کرده و در عرض روز
مکرر بریم زده صبح زود صاف آنرا نیم گرم با اندک نبات یا بدون شیرینی میل نمایند و همچنین
اگر بجهت علت عضوی خاصی باشد مثل حکر یا معده باد و انامی مناسب آن عضو و علت غسیانیه
بنوشند و اقل مدت خوردن نفوق شش روز و اکثر و از ده روز است و اگر هوا بسیار گرم
نبوده و دغدغه فساد چوبچینی و دوا با بعد از سه روز نباشد باز چوبچینی و دوا را داخل همان قفل
نموده عرق ریخته بدستور غسیانیه دو روز دیگر میل نمایند و اگر دغدغه فساد باشد داخل قفل
فساخته بدستور علیحده غسیانیه میل نمایند و قفل را با عرق مناسب غسیانیه یا جوشانیده
صافی نموده بجای آب در عرض شبانه روز بنوشند و بعد از اتمام مجرم و قفل سه روز آخر
بدستور با عرقها جوشانیده یا غسیانیه صاف نموده بجای آب میل نمایند خلاصه کلام در باب
چوبچینی آن است که بطریق عرق و قهوه و کرشد و نیز دستور کلی در باب وزن و مقدار
چوبچینی و عرق و آب و مدت خوردن و دوا نامی که داخل میشود ندارد و بحسب مزاج و مرض و غیر
تمامی مختلف است به نحوی که در باب عرق و قهوه مکرر مذکور شد بان قانون سلوک نمایند و همچنین
در باب اغذیه و انشربه ملاحظه حمیه موافق آنچه بیان شده عمل نمایند و اما بر نیز ملاحظه این
نیز کمتر از طریق قهوه و نزدیک بعنوان سفوف است که بر نیز بسیار می خورد و نیست با
دستور دیگر در نفوق چوبچینی از حکم میر محمد مؤمن که جهت ناقصین و محروم از خفقان
و تقویت اعضا و قوی و مزجه اطفال نافع و در فصل گرمی هوا موافق است صنعت آن
چوبچینی را از یک مثقال تا هشت مثقال باید سوزان نمود و با عرقهای مناسبه و او و
موافقه یک شبانه روز در شیشه و امثال آن نجیسانند و مکرر بریم زنده پس صافی نموده
بنوشند و هرگاه از برای خفقان حار و مزجه و امراض حاره باشد با صندل سفید و شیر
خشک و کل سرخ بالسویه بقدر چوبچینی در کلاب و عرق نیلوفر یا عرق بید مشک و عرق
گاوزبان از چهل و پنج مثقال تا نود مثقال نجیسانند و هرگاه جهت مبرود المزاج باشد

باعود و بادرنجبویه و زرنبا و امثال آن در عرق رازیانه و عرق پادری و عرق زرد و مانند آن نجیسانند
 و با اشربه مناسبه در هر امری نبوشند و همچنین بر گاه بجهت عضوی و بند با دوا می مناسب
 آن نجیسانند و هر چه بعد از سه روز صاف کرده باشند جرم آنرا در آب یا عرق مناسب بقدر
 ضرورت نجیسانند و بجای آب در ایام شرب نفوع نبوشند و قدر چوبکینی بجهت اطفال از
 یک مثقال تا چهار مثقال است و از برای غیر اطفال از چهار مثقال تا هشت مثقال
 نفوع چوبکینی به نسخ دیگر صنعت آن مقدار بیست مثقال چوبکینی را نرم کوبیده و در
 کرده عرق کاه و زبان عرق بادرنجبویه عرق شاتره عرق بید مشک گلاب از مجموع یک پانزده
 بزرگ آبجو ری از هر یک بقدر حاجت داخل کرده یک شبانه روز در شیشه صرکت دهند پس
 صافی نموده مقدار بیست مثقال نبات سفید سوده داخل کرده بپاشانند و در سه روز و روز
 چهارم فصل آنرا حلوا کرده تناول نمایند نفوع چوبکینی بنوع دیگر این است که از یک مثقال چوبکینی
 اثنا عشر مثقال روز اول یک مثقال آنرا ریزه نموده و روز دوم دو مثقال و همچنین تا روز نهم
 نه مثقال آنرا در مزجه حاره با گلاب و عرق بید مشک عرق نیلوفر یا زای هر یک مثقال
 چوبکینی سی مثقال از عرقها و در مزاجهای سرد در گلاب عرق ازخرو عرق بادرنجبویه و عرق
 بادیان بدستور نو نجیسانند و در عرض یک شبانه روز گاهی سرد بجای آب و گاهی گرم
 چون قهوه یا شیرینی نبات یا بغیر شربنی نبوشند و در مقدار چوبکینی درین ایام چهل و شش
 مثقال میشود و مقدار عرقها در روز اول سی مثقال است و در نهم دو صد و هفتاد مثقال و
 ازین دور و روزن عرقها در ایام دیگر معلوم میشود دستور نفوع چوبکینی که فرنگان
 در امراض بارده فرمیده که بتدایر دیگر دفع نمیکرد باین دفع میگردد و بنوع ایشان و الحاح بلاد ایشان
 چنین هوای دارد که بغیر از چنین دوا می قوی امراض مزمنه قویه دفع نمیکرد و صنعت آن گیرند
 شراب ریحانی قوی خالص بیست و چهار من طبعی که بر منی و در طلست و سرطلی کاه و بیست
 و هشت درم و دو نعلت درمی و در چهار قرابه کنند که در هر قرابه شش من طبعی شراب باشد پس بگریزند
 چوبکینی که برنده بخاری تراشیده باشند و در هر قرابه شاتره سیر من طبعی از چوبکینی تراشیده
 داخل کرده سر آنرا گرفته چهل روز در آفتاب گذارند پس بعد از چهل روز از آفتاب برداشته اول

فضل بهار شروع بخوردن آن نموده روز اول پنج مثقال آنرا بنوشند و هر روز پنج مثقال
آنرا بنوشند تا بهفتاد و پنج مثقال رسد پس چهل و یک روز هر روز هفتاد و پنج مثقال آنرا بنوشند
بعد از چهل و یک روز هر روز پنج مثقال آنرا کم کنند تا به پنج مثقال رسد پس ترک کنند
است که مزاج بسیار قوی باشد اما اگر مزاج متوسط باشد و قرا به آن که در قرا به چهار سن طبع
شراب باشد ساخته بدستور مذکور تا بهفتاد و پنج مثقال رسانیده بیست و یک روز هر روز هفتاد و
پنج مثقال بنوشند پس هر روز پنج مثقال آنرا کم کنند تا به پنج مثقال رسد پس ترک کنند
و اگر مرض بسیار ضعیف باشد و بعد از رسیدن بهفتاد و پنج مثقال یازده روز یا پانزده روز
هر روز هفتاد و پنج مثقال بنوشند پس هر روز پنج مثقال آنرا کم کنند تا به پنج مثقال رسد
آن زمان ترک نمایند و پیر به دستور بیست که در خوردن چوبچینی بدستور تقریق ذکر شد
و اگر ربع وزن چوبچینی نیز کما کورنده کرده با چوبچینی مذکور در قرا به ریزند و بقدر وزن آن
نیز بر شراب بنفشه اندیزد و اقوی و لیکن درین هنگام باید غذا و شراب را منجمد بشیر کاه
مازه و دوشیده نمایند که شیر برنج بی شیرینی و نمک و با جلا و و یا شیر بنورند و بجای آب شیر شیر
گرم بنوشند نفوس دیگر از حکمای فرنگ و هند جهت آتشک و قروح و جروح مجرای بول و
غیر با صنعت آن چوبچینی اعلی از یک مثقال گرفته تا دو مثقال و کبابه چینی و ریون چینی و از
چینی از هر یک از نیم مثقال گرفته تا پنج مثقال تا چهل و یک روز بدین نهج که سه روز اول هر روز چوبچینی
یک مثقال و از آن هر سه نیم نیم مثقال سه روز دیگر دو مثقال چوبچینی و از آن هر سه یک یک مثقال
که روز آخر روز دهم و بیستم و بیست و یکم است هفت مثقال چوبچینی و از آن هر سه نیم مثقال باشد
و باز بهین دستور کم نمایند و این در صورتی است که مرض صعب نشدیده باشد و الا هر دو روز
یک مثقال بنفشه تا بیست و یک یوم و همچنین باز بماند که مقدار هر روزه را در نیم آنرا بشود
آب تاسه با و شب بنشیند و صبح صاف نموده نصف آنرا الوقت و نصف آنرا آخر روز نیم گرم
نموده بیا شامند و اگر در نصورت قدری چوبچینی اعلی را از سه مثقال گرفته تا هفت مثقال
آب بنفشه یا نیده و در عرض شبانه روزی بجای آب بیا شامند که آب خالص بنوشند اولی است
و تر شیبها و نک غیر از ترک نمایند و اما حریره مای چوبچینی پس بدانکه اینها نیز در دفع

قریب بمجاہین آن بلکه از آن انفع در بعضی امزجه و امراض و مواد اند حریره چوب چینی
 قلمی فرموده اند که تالیف قدوہ المحققین سید سید والد ماجد فقیر میر محمد دای قدس سرہ بہت
 نافع از برای نزلات بارہ و سرفہ و ضیق النفس و امثال اینها صفت آن کرد میدہ آرد خود
 از ہر یک یک کفچ کشیر خشک تخم خشک تخم خرفہ مقشر تخم مرو کوفتہ بروغن گاوہ بریان کردہ
 شربت بنفشہ شربت اسطوخودوس کشیرہ ملیکہ مر با حمل سفید کنو شبو مصفی از ہر یک دہ مثقال
 بعرق بید مشک و عرق کاوزبان و عرق بادرنجبویہ از ہر یک دہ مثقال حل کردہ باتش ملایم
 پیزند تا چون ترخلو شود چوبچینی چہار مثقال دای چینی دانہ بل از ہر یک دو مثقال عود الصلیب
 یک مثقال زعفران بسا سہ از ہر یک دو دانہ کوفتہ بچختہ بران پاشیدہ ساعتی سرد یک از محکم نمود
 کہ بخار آن بدر نہ رود پس از آتش فردا آورده ردای بر سر کشیدہ ساعتی سرد یک را بر کوفتہ
 سرہ بخار آن بار نہ با عرق آید پس دانی را بر خود پیچیدہ بنجواند و لحافی بر سر خود گرفتہ
 جبر نمایند کہ عرق خشک شود پس حریرہ را در کاسہ چینی کردہ ہر روز یک کاسہ را بنجور نہد
 اگر مزاج قوی باشد و مرض مزمن و قوی وزن چوبچینی را زیادہ میتوان نمود تا چہار دہ مثقال
 و اگر نفون فساد آن باشد از برای ہر روز تا زہ ترتیب دہند حریرہ چوبچینی دیگر نافع
 از برای امراض سینہ و شش مثل تنگی نفس و سرفہ کہ نہ صفت آن چوبچینی اعلی ہر روز نیم
 مثقال بایک مثقال تادو مثقال انما حسب مزاج و ضعف و قوت نرم کوفتہ بچختہ با سہ وزن
 آن نبات سفید شب و در پیالہ با عرق بید مشک و عرق کاوزبان بنجسانند و صبح باتش ملایم
 پیزند تا چون فالودہ شود آنگاہ نیم گرم تناول نمایند و ماسہ روزی تا شش روز باین دستور عمل
 نمایند و اگر شکر تیخال و پنج ہلم و لستائہ و کثیر او صمغ عربی از ہر یک بقدر سدس چوبچینی
 داخل نمایند بہتر است مسو چوب چینی کہ معروف است بکشیر آب نزلات بارہ و امراض مزمن
 و در کوفتہ و ہر و تار یکی چشم کہ حادث شدہ باشد بعد از مرض معروف باتشک از برای دوار
 و سردرد و مایحہ لیا نافع است صفت آن آرد کندم آرد نخود از ہر یک ہفت مثقال تخم خرفہ
 کشیر خشک ہر دو مقشر تخم خشک تخم خشک و تخم خشک و مغز بادام را در عرق کاوزبان
 بروغن گاوہ بریان نمودہ پس خرفہ و کشیر خشک و تخم خشک و تخم خشک و مغز بادام را در عرق کاوزبان

دعرق بید مشک شیر گرفته شربت بنفشه شربت کاوزبان شربت اسطوخودوس نبات سفید
 شیرینجهیل مر یا از هر یک دو مثقال داخل آرد و دروغن مذکور نموده تخم مرو بریان یک مثقال
 کوفته بخیه اضافیه نموده باقیش ملائم بنهند تا بقوام حسود آید چوب چینی مویان کرده و در مثقال
 و نیم دار چینی عود الصلیب انجیل ابر از هر یک دو دانگ عطران یکمیره کوفته بخیه داخل
 نمایند و برهم زنند و لخته سرد یک را بگیرند که بخاران بیرون نبرد پس مرخص دانی بر سر گرفته
 و یک را در زیر رو آورده قدری صبر کنند که حرارت آن شکسته شود و پس سرد یک را اندک اندک
 بر گرفته سر بخاران بار و تا عرق آید و بجزو کور نیم گرم تخم غایلیس را در آب خود پیچیده صبر
 تا عرق خشک شود و تا یک هفته باین حسود است نماید که بعون الله عزوجل نافع و مجرب است خمیره
 چوب چینی جهت تقویت قلب و مانع و کبد و سائر قوی و ارواح و بدن نافع و باده را بپذیرد
 و عرقان و وسواس و امراض سوداوی را دفع کند صفت آن بگیرد چوب چینی اعلی ورق کرده
 یا ریزه نموده بجاه مثقال کل کاوزبان کاوزبان بادرنجبویه لبخایج فستقی ابریشم خام
 اسطوخودوس از هر یک پانزده مثقال مویه منقی یکمیره مجموع را در دو من آب و عرق
 کاوزبان و عرق شاهتره و گلاب از هر یک یک من بید مشک عرق و در چینی که بفارسی کل
 مشکین مشکین چه و بپند سیونی نامند از هر یک نیم آنرا یک شبنم و زنجبیل اندر پست
 مسطور در اثر بچوب چینی طبع نموده مالیده صاف نمایند و بقوام آردند و در چینی بقوام آوردن
 بیست درم انقشمن را در صره کتانی تازی بسته در آن اندازند و بعد قوام آمدن فشرده و در نمایند
 پس به تیر همچون سازی خوب و بقوت بمانند تا سفید گردد پس دار چینی قر قفل و انجیل بو اشتغال
 مسکه بوسن مسکه بوسن سفید نولجان بوزیان خضیه الثعلب صری تخم ملیون ریون چینی پوست
 بلبله کابلی سناکلی اسطوخودوس از هر یک چهار درم ابریشم مقروض سه درم قفل دار قفل عطر
 زنجبیل از هر یک دو درم عنبر اشهب مشک خاص مصطکی از هر یک یک درم ورق طلا پنجاه عدد
 ورق انقره یکصد عدد و روایه ناسفته دو درم ادویه نرم کوفته بخیه و عنبر و مشک مصطکی را باقی
 نبات سوده در عطران را با گلاب سائیده و روایه را با گلاب و بید مشک بر سنگ سماق نرم
 سوده و هر دو ورق داخل نموده علی الرغم بآن بر سرشند شربتی از یک مثقال تا سه مثقال

واما حلوائی چوبچینی پس بدانکه اینها نیز قریب النفع اند بامحاجین و از آنها ضعیف
باعتباری و باعتباری مسادای حلوائی چوبچینی تالیف قدوة الحکما و سید الاطباء
ماجدان مرحوم قدس سره در دستور نسجین چوبچینی بطریق قهوه تخم ریاضت حلوائی
چوبچینی که در امراض سینه و شش و کبد نافع است صنعت آن چوبچینی کوفته از نافه پیرو
کرده را با نشاسته و شیره برنج و شکر تینال و نبات سفید و تخم ریحان و روغن تازه بی تک
بدستور مقرر حلوائی سازند و اگر تشنگین مطلوب باشد و اریضی زردی و زنجبیل و فستق از هر یک
قدری اضافه نمایند در هر شربت و خوارسکه چوبچینی در رفع غلظت یا ده از یک مثقال و در سینه
و در مثقال و در قویار سه مثقال نباید که باشد و اگر درین حلوائی سایر حلوائی چوبچینی را
ساخته و تراشیده بقدر هر یک مثقال از چوب یعنی صد مثقال آب در یک نموده بطریق
قهوه پوشانیده تا ربع باند و با عسل و شکر و قند بقوام آورده حلوائی یا حریه بسیار زیاده و نافع
ترست چنانچه در باب معجون بیان شد حلوائی چوبچینی حکیم با شتم طهرانی نافع از برای
امراض سینه و یا بعضی ادویه مناسبه بقوی یا همت و تنگی و جاع اعضا و او جامه مثقال
صنعت آن بدستور نسخ مسطور است ایضا حلوائی که در مفاصل و در دما که از آن شکایت
شده باشد صنعت آن چوبچینی شش مثقال و اریضی پهل مثقال سورنجان و در مثقال شکر
تینال سه مثقال نبات سفید پنجاه مثقال بار و کندم روغن کادوبی تک و روغن بادام شیرین
از هر یک بقدر ضرورت حلوائی سازند و از پانزده مثقال تاسی مثقال بدستور حلوائی سابق
بضعیف و قوت مزاج میل نمایند حلوائی چوبچینی و دیگر که جمیع اوجاع را نافع است و تقویت
بده میکند و مبرودین را نافع است نفع بالغ صنعت آن چوبچینی را نیم کو بیده و بجز برنجیه بگیرند
از آن مثقال زنجبیل سفید یک مثقال قریفل وانه پهل سورنجان و انجان زردی از هر یک دو مثقال
و اریضی چهار مثقال مغز حلوائی مغز نارچیل مقشر از هر یک ده مثقال روغن کادوبی تک
بی تک از هر یک بقدر ضرورت روغن بادام شیرین قدری با عسل و قند و پنجاه مثقال بدستور
مقرر حلوائی سازند شربتی هر روز از پانزده مثقال تاسی مثقال بضعیف و قوت تناول
نمایند حلوائی چوبچینی اقوی از نسخ قبل صنعت آن چوبچینی علی کوفته بجز برنجیه بگیرند

سی مثقال قزقل در چینی زربنا درنجیل انیسون را زبانه ناخته سورخان مغز چغوزه مغز نارچیل
مغشته سعد کوفی از هر یک یک مثقال آر و مید یک چهار یک من تبریزی روغن کا و بی نمک غسل صفی
از هر یک بقدر ضرورت در روغن بریان نموده غسل بکباب حل نموده داخل کرده بپزند
تا چون تر حلو شود پس در دیر را کوفته بخته بآن بسزند و در ظرف چینی بکباب دارند و هر روز از
پانزده مثقال تاسی مثقال سبب مزاج و متوسط و قوت مزاج بخورند و بهتر آن است که مقدار
نذکور را به وقت صبح و شام بخورند حلوائی چوبچینی به نسخه دیگر صنعت آن آر و مید یک
ربع من تبریزی روغن کا و یک ربع و نیم من تبریزی بریان کرده غسل صفی بقدر ضرورت بکباب حل
کرده در آن داخل کرده به آتش ملایم بپزند تا چون تر حلو شود پس مغز نشسته مغشته مغز چغوزه
مغز بادام شیرین مغز نارچیل مغشته از هر یک هفت مثقال نیم کوفته داخل کرده بپزند
تا شروع نماید پس دادن روغن چوبچینی سومان کرده سی مثقال قزقل در چینی زربنا و انیسون
ناخته سورخان سعد کوفی از هر یک پنج مثقال داخل کرده برسم زنند و از آتش فرو آورده
در طبق چینی برین سازند و بطریق لوزیات بریده قدری قند سفید کوفته بر آن پاشیده بکباب دارند
و هر روز صبح و شام مقدار کرد کافی تناول نمایند و بعضی درین حلوائی روغن زیتون مقدار یک اوقیه
داخل کرده اند و وزن غسل نیم من تبریزی نموده که سیصد مثقال باشد حلوائی چوبچینی
به نسخه دیگر صنعت آن آر و مید سه ربع یک من تبریزی روغن کا و یک من تبریزی بریان کرده غسل صفی
یک من نیم تبریزی بکباب و عرق زردک و عرق کاوزبان حل کرده داخل نموده بپزند تا چون
تر حلو شود پس مغز چغوزه مغز نارچیل که پوست سیاه آنرا دور کرده باشند مغز بادام شیرین
از هر یک شصت مثقال نیم کوفته داخل نموده بپزند تا وقتیکه روغن پس در پس چوبچینی اعلی
یکصد مثقال قزقل در چینی دانه پیل زربنا و تخم زبانه درنجیل انیسون ناخته سورخان لسان الجص صاف
سورخان و قزقل سورخان سعد کوفی از هر یک پانزده مثقال کوفته بخته داخل کرده در ظرف
چینی بکباب دارند و هر روز بقدر کرد کافی بخورند حلوائی چوبچینی دیگر اصحاب امراض بارده و
امراض بارده را نافع است و جمیع در دواء اوجاع مفاصل را مفید است خصوصاً در دواء و وجع
المر و ستوی باه است صنعت آن آر و گندم سمید روغن کا و بریان کرده قند سفید و غسل صفی

سفید بکباب حل کرده داخل نموده بپزند تا چون تر حلو شود و مغز بادام شیرین مغز چلغوز و مغز
 نارنجیل منقشر از هر یک ده مثقال نیم کوفته داخل کرده بپزند تا روغن باز و بدو چوبچینی سائیده
 از سر سیرین کرده ده مثقال زنجبیل کشتقال قرنفل و انیسفیل جوز بوا سوراخاں بسیار
 زرباد کوفته و بخیته داخل کرده در طبق چینی پهن کرده هر روز از پانزده مثقال تا سی مثقال
 آنرا دو وقت یعنی صبح و شام هر وقت نصف مقدار مذکور تناول نمایند حلو اسی چوبچینی
 دیگر تا لیف آن مرحوم فلهی نموده اند که منافع بسیار دارد و در تقویت بدن و تقویت باه
 بی نظیر است صنعت آن زردک تراشیده سید شیرین تراشیده به شیرین تراشیده که پوست
 و استخوان و تخم آنها را دور کرده باشند آب انار شیرین از هر یک بیست مثقال همه را در عرق
 زردک عرق چوبچینی بپزند تا مهر شود پس بالند و بالا بپزند پس آرد سیده پانزده مثقال آرد
 شنبو و بیست مثقال نشاسته کنند و پنج مثقال اول مرتبه آرد و کندم آرد و نخود را بروغن کاه
 چهل مثقال بریان کرده نشاسته را در آب حل کرده بپزند تا چون پالوده شود پس نبات
 سفید و عسل صفت و ترنجبین پاک کرده خالص از هر یک بیست و پنج مثقال همه را در عرق
 کاوزبان و عرق چوبچینی و آب حل کرده بپوشانند و کف سفیده تخم مرغ بر آن زنند و کف
 آنرا بکینند تا دیگر کف نیاید پس با فواکه مطبوخه پالوده و نشاسته در آرد و روغن مذکور
 داخل کرده بپزند تا چون تر حلو شود و مغز چلغوز و مغز چلغوز منقشر مغزین مالور و مغز
 فندق مغز بادام شیرین منقشر مغز گردکان مغز نارنجیل مغز خربزه الحضر امغز انجک مغز انجم
 مغز خبثه مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه مغز تخم هندوانه همه لوب باید که از قشر قین بالا
 است بشوید از هر یک دو مثقال همه نیم کوفته در حلو اسی مذکور داخل کرده با قش لایم بپزند تا
 شروع نماید باز و اودن روغن پس بکینند چوبچینی اعلی چهار مثقال خضیه الثعلب صری دو
 مثقال زنجبیل سفید نیم مثقال و اچینی بوزیدال بسیار و انیسفیل بهمن سرخ بهمن سفید شقال
 منقشر اسان العصاره شیرین تووری زرد تووری سرخ از هر یک کشتقال جوز بوا چهار دانگ
 عنبر شهب مشک قبی زعفران بزرالنج سفید پنج نفاع از هر یک دو دانگ کوفته و بخیته داخل کرده
 بر تخم زنده و زالش فرو داده و در طبق چینی پهن کنند و بکینند از آنرا سه در شود نبات سفید کوفته

و پنجه بران بپاشند و بطریق حلوایوز بپزند و هر روز صبح چهار مثقال و شام چهار مثقال از آن بخورند
حلوای جو پچینی دیگر صنعت آن جو پچینی اعلیٰ بیست و دو مثقال قرنفل و آنرا سه روز از آن
زرباد انیسون یا نخله سورنجان مغز حلپوزه مغز نارجیل سعد کوفی از هر یک هفت مثقال
دارچینی پنج مثقال کوفته پنجه آر و کندم بقدر حاجت بروغن کا و یک چهار یک بریان کرده
عسل مصفی یک چهار یک قند سفید نیم من داخل کرده بپزند تا چون حلوایوز شود حلوای جو پچینی
و یک تالیف آن مرحوم که در تقویت باه و امساک کثرت سیلان مذی و ودی و سیلان رحم
نافع است صنعت آن اگر رسیده بیست و پنج مثقال بروغن کا و بریان نموده نبات سفیدی
و چهار مثقال عرق کا و زین حل کرده داخل نموده با آتش ملایم بپزند تا چون تر حلوایوز شود
مغز نارجیل یا زهره شیرین هفت مثقال مغز حبه الخضر مغز حب النخلة مغز حلپوزه مغز نارجیل
مغز نارجیل تازه هفت مثقال از هر یک دو مثقال و نیم کوفته داخل کرده با آتش ملایم بپزند تا
شروع پس دادن بروغن نماید پس بگریزند بهمن سرخ بهمن سفید شقایق مصری خولجان قودر
سرخ قودری سفید دارچینی کل فلفل پوست بیرون پسته از هر یک یک مثقال خصیة الثعلب
یک مثقال و دو دانگ جو پچینی هفت مثقال و نیم زعفران دو دانگ نبات بغدادی چهار
درخت کنیز هر یک یک مثقال و دو دانگ کوفته پنجه داخل کنند و بر سم زدند و در طبق چینی پختند
و بطریق لوزیات بپزند و قدری نبات سفید کوفته بران بپاشند و کلاب از دو صبح پنج مثقال
و شام پنج مثقال بخورند با اثر بهمناسبه فالوده جو پچینی قریب القع است بحلوای آن
صنعت آن بگریزند مقدار دو توله جو پچینی اعلیٰ را و مانده صندل سوخته با نیم توله خصیة الثعلب نیم
صلایه کرده با شیوة نبات و کلاب بقدر حاجت پنجه و در آخر یک دانگ زعفران و یک دانگ عنب
اشب سوده اضافه نمایند و چون فالوده یعنی تر حلوایوز پنجه شود در ظرف کشیده روغن بپاشند
یا با واهم قدری بر آن پنجه تناول نمایند و اگر مریض سرفه داشته باشد کلاب و عنب داخل نمایند
و بعضی از علما بهای مناسب است کلاب بهدانه و یا کلاب بر قطونا و نشاسته داخل نمایند
و بدین مداومت نمایند و اگر بسیار مجروح و المزاج باشد خصیة الثعلب نیز حذف نمایند فالوده
در مکر اللطف و سبک تر چون هفت روز تناول نمایند فواید بسیار پنجه صنعت آن بگریزند جو پچینی

اعلی و بکار در ورق نموده و در توله آن را در پالاب خالص بخیانت و صباغ چندان بپوشانند
 که نصف رسد پس قهری نشامته با قند سفید یا نبات داخل کرده بطریق مقرر طبع نمایند تا باقی
 فالوده آید و بطریق قهوه بپاشانند و بهین دستور تا در هضم قمر صوب چینی ایضاً در
 نفع قریب بجلوای آن است صنعت آن کبیر شیره نبات مقدار دو انار و با نیم انار کلاب
 تقویم آورند و مقدار نیم سیر چوب چینی اعلی نرم سوده و مقدار نیم توله تانماشته و تا یک توله عنبر
 اشب و شمش ماشه زعفران نیز نرم سوده داخل کرده بهیر همچون سازی نیکو مخرج نموده
 بر تخمه پاکیزه یا سینی که بروغن بسته یا بادام چرب نموده باشند ریخته قراض ببرند و کار اند
 و روزی مقدار نیم توله تاده توله تناول نمایند که نیمه چوب چینی قریب النفع است بجلوای
 چوب چینی صنعت آن چوب چینی اعلی نود مثقال ریزه کرده در دو من و نیم سنگ ماه که پنج من
 تبریز باشد آب خالص بپاشانند تا به نیم من شاه که یک من تریز باشد برسد پس صافی نموده قند
 سفید عسل صفتی بالمناصفه چهار صد و پنجاه مثقال داخل کرده با ش ملایم بپوشانند تا باقی
 آید پس یکصد و پنجاه مثقال مغز بادام شیرین متقسم نیم کوفته بان مخرج نموده در طبق چینی یا
 بر سنگ جوشان ریز می پس کرده لوزیات به برند و صیت و یک حصه کرده هر روز یک حصه
 اصبع ناشتا بخورند و موافق امر به بعض مغز بادام مغز نیمه با مغز نا جیل یا مغز حبه الخضر
 یا مغز خجاک یا مغز گردکان یا مجموع می توان داخل کرد و صریحی چوب چینی صنعت آن کبیر
 چوب چینی تازه بی شیشه جید اعلی و پوست انرا دور کرده قطعات بمقدار بند انگشت نموده بخلا
 در آن سوراخها کرده در آب به برند و شش بر گرفته بر روی کرباسی آنرا بهین کنند که رطوبت آن
 دور شود پس در همان آب بقدر ضرورت قند سفید یا عسل مصفی داخل کرده بکینند و در چینی خوبان
 بسپارند و آنه پیل جوز بوز زعفران قرفل بمقدار هر یک رطل از چوب چینی یکدوم از هر یک از
 او و یک کوفته در کیسه کنای کرده در آن اندازند و بپوشانند و دایم کیسه باند تا بقوام آید پس کبیر
 نیکو باند و شیره انرا بر آورند و بپاشانند و در کفند و چوب چینی را در آن داخل کرده و در جوش
 دیگر داده فرو آورند و بکینند تا سرد شود و در مرتبان چینی کرده چهل روز بکینند تا مزاج گیرد
 پس استعمال نمایند شترتی یک اوقیه و اگر بعد از فرو آوردن در هر یک رطل از چوب چینی که مر با نود

اند مقدار یکدم از هر یک مشکبختی و غیره اشکبختی با نبات سفید ساخته و داخل نمایند بهتر است و اگر
ساده خوانند با قند یا عسل صفت یا سر و بقوام آورند و اویند و دیگر مطلقا داخل نمایند مضغ
چوب چینی گفته اند که چون آنرا ریزه کرده مانند دانه های نخود بجای فلفل یا بک یا بانبول که پان نیز
نامند مضغ نموده آب آنرا فرو برند و فلفل آنرا نیز اند قلع و جوشنهای دهن را بدست بان
نافع است مخصوص آنکه از ماده آتشک باشد فصل در بیان طریقت استعمال چوب چینی در هر
ور و غده ها و عروق و اطراف و غسل آن اما هر چه چوب چینی که حرارت آبی آتشک و زخمهای
ناصور و زخمهای مفاسل و اوجاع مفاسل سازد و اوجاع را مخصوص که از آتشک باشد کمال
انفع دار هر چه که این منافع دارد و صفت آن آنکه در کسب کتان کرده یکشت باند و ز آب
خیسانیده پس بر آید آب بهواری بمانند و بگذارد تا ته نشین شود پس آب آنرا دور کرد و آب
تازه بر وی آن کرده بر زنده و در ظرف دیگر بگذارد تا ته نشین شود آب آنرا دور کرد و چوب
چینی را به ترتیب از غسل داده آب آنرا دور کنند پس آنچه ته نشین شود و یک جزو از آن و دو جزو از
چوب چینی کوفته بجزیره بخیخته و نصف جزو از مردانک و حنا و ربع جزو سوم سفید و اقلیمیای گفته
شکل چوب چینی از روغن زیتون بدستور مرهم سازند میفرمایند که اگر یک جزو شنجرف درین مرهم
داخل نمایند انفع است هر چه چوب چینی دیگر انفع از اول صفت آن تو تیا می گویانی مغسول شنجرف
مغسول مردانک سفید آب کافور شسته از هر یک سه مثقال چوب چینی موم از هر یک پنج مثقال
موم را در روغن بادام شیرین بمیست و پنج مثقال که از خسته او ویرا کوفته بجزیره بخیخته بان سخته
مرهم سازند و در زخمه و دیگر بمیست و پنج مثقال روغن کافور یک نیز داخل است هر چه چوب چینی
و دیگر جهت زخمهای آتشک که از دوشنخه اول انفع است صفت آن مردانک شنجرف از هر یک
دو مثقال کافور که در فارسی مروف است بکات بندی چوب چینی از هر یک چهار مثقال موم
کافوری پنج مثقال روغن کافور یک مثقال و پنج مثقال و اگر بجای روغن کافور مسکه تازه یا سرشیر
باشد بهتر است بدستور مرهم سازند و اگر نصف کات را سخته داخل نمایند انفع است هر چه
و دیگر که زخمهای آتشک و کبلی را انفع است صفت آن مردانک تو تیا می گویانی مغسول صابون
ورقی تراشیده از هر یک پنج مثقال از روغن سفید برکن حنا و گاراشق مازوی سبز کند از هر یک

دو مثقال نفت رومی نسبت مثقال چوب چینی ده مثقال صمغها را در سرکه انگور ریختن ساخته
 حل کرده و لوتیا را با سرکه سائیده و سایر اجزاء را کوفته به جریحه با سوم فروزیت که در روغن
 با و ام تلخ در روغن گل سرخ از سرکه نسبت مثقال هر یک سازند و در نسخه دیگر از زیت سفید
 مثقال سه و سرکه و زیت کبریا به جام رفته سرافشونید و این هر یک را با لند و اگر چوب چینی را تنها
 سائیده به جریحه در زیت رومی داخل کرده بر سر کجی اندازند نافع است و در جراحت های
 دیگر اگر قدری از چوبچینی را کوفته به جریحه در سرکه کافور یا با سلیقون داخل کرده استعمال
 نمایند نهایت نافع است و اما روغنهای چوبچینی که اوجاع مفاصل و در دانه های انگلیک
 حادث شود و از برای جذام و در اعضا و ادرام سوداوی و بلغمی چون فالج و استرخا و عشته
 و کزاز را نهایت نافع است روغنیکه در اوجاع مفاصل و در دانه های انگلیک حادث شود
 بقایت نافع است صنعت آن چوب چینی اعلیٰ نسبت مثقال سورنجان مصری مخلصه باد از
 سرکه یک پنج مثقال قصبه الذریعه شش مثقال الطیب سافج هندی مرزنجوش نراوند طویل از
 هر یک سه مثقال عاقر قرحا دو مثقال قسط تلخ دو مثقال و در نسخه دیگر شش مثقال است
 مجموع از هم کوفته و چوب چینی را زنده نموده و شبانه روز در دمن تبریز آب بنجیاستند
 انگاه بار روغن زیتون و روغن گل سرخ از هر یک چهل مثقال روغن بابونه روغن زنبق
 روغن شبت از هر یک پانزده مثقال در دیک با آتش ملایم بجوشانند تا سبک شود و آب برون
 و روغن بماند پس صافی نموده روغن را بر دانه و نقل با کین تبریز آب و چهل مثقال قسط
 دفعه دیگر بجوشانند تا آب برود و روغن بماند صافی نموده در روغن اول داخل کرده بخاراند
 و بوقت حاجت بماند و بعضی اوقات اگر در سرده مثقال روغن کیشقال موسیانی دارا بجدی
 داخل نمایند نافع است در اوجاع بارده و امراض بارده چون عشته و قوه و فالج خصوصاً که در
 ده مثقال از هر یک انجند سید ستر و فرنیون نیم مثقال نرم سائیده اضافه نمایند روغن چوبچینی
 دیگر اوجاع مفاصل حاره را نافع است صنعت آن چوبچینی ده مثقال در سه من تبریز آب بنجیاستند
 تا بر هم رسد پس صافی نموده در آب کیش بنجیاستند و بجوشانند صافی نموده روغن گل
 سرخ بنجیاه مثقال ضافه نموده و قدری مضاعف بجوشانند تا آب برود و روغن بماند سر

کرده در شیشه نگاه دارند و در وقت استعمال در سرخ متقال ازین هر یک از سورنجان و صندل یک مثقال
 نرم ساییده داخل نموده استعمال نمایند نهایت نافع است و اگر آب سداب تازه و آب کرفس و آب
 اقحوان تازه و آب ریحان تازه از هر یک سی مثقال اضافه آب چوبچینی نمایند و روغن را داخل کرده چندان
 بجوشانند که آبها سوخته روغن بماند پس استعمال نمایند در اوجاع مفاصل و او جاعیکه از مواد بارده
 حادث شده باشند اثر تمام دارد و روغن چوبچینی دیگر که در آتشک و جذام و مانع ریختن مواد است
 و در واره التهاب و ازاله و سفعه موی بر می آید و موی را دراز و سیاه و قوی گرداند صنعت آن
 چوبچینی تراشیده ده مثقال برگ مورد برگ جناب برگ نیل پسیاوشان صندل سفید سنبل الطیب
 آشنه ساج هندی پوست بلبله زرد بلبله سیاه پوست بلبله کابلی آمله منقح سعد کوفی حبس
 قرقر عود هندی عود الصلیب جوز بوالسباسب از هر یک دو مثقال یکشب در کلاب و آب برگ خنجر
 و آب هفتانج و آب برگ مورد و آب فرخنجشک و آب کاوزبان از هر یک چهل مثقال بجوشانند و صبح
 با کش ملائم بجوشانند تا با بضع رسد و بماند و صافی نموده روغن زیت انفاق و روغن گل سرخ و روغن
 منتر حبه الخضر از هر یک چهار مثقال روغن بنفشه ده مثقال داخل کرده در قدر مضاعف بجوشانند
 تا آب برود و روغن بماند عطر حصی لبان را در آن از هر یک سه مثقال غیر آشنه شبت رومی عطر
 صندل مصطکی رومی و میانی و ارا بجزوی از هر یک یک مثقال در آن داخل کرده بخار برند و روغن
 چوبچینی بنفشه دیگر استعمال در اوجاع مفاصل و در دگر و اوجاع حادث در آتشک صنعت آن چوبچینی
 ده مثقال انرا تراشیده بدستور بطبوخ چوبچینی با سه من تبریاک بجوشانند تا برنج رسد پس
 روغن گل سرخ یا روغن بابونه یا زیت یا برسته سی مثقال داخل نموده بجوشانند که آب برود
 و روغن بماند و روغن چوبچینی دیگر که در اوجاع مفاصل و او جاعیکه از مواد بارده حادث شده
 باشد اثر تمام دارد صنعت آن چوبچینی ده مثقال انرا بدستور مذکور طبع نموده پس آب بطبوخ
 چوبچینی را با آب کرفس تازه و آب برگ جناب از هر یک سی مثقال نیت صنعت متقال روغن اقحوان
 تازه ده مثقال داخل کرده چندان بجوشانند که آبها سوخته روغن بماند و در برده متقال او
 یک مثقال سورنجان مصری سوخته داخل کرده بریم زنند و نگاه دارند و روغن چوبچینی بنفشه حکیم
 محمد صالح ابن محمد ابن صنعت آن چوبچینی روغن یکصد پیر کرده بنز از هر یک ده رطل چوبچینی را

ریزه کرده در پنج نعل سحر شانه بعد از آنکه گیشب در آب خیسانیده باشند انقدر سحر شانه که نصف آب برود پس روغن و پیرا در آن اندازند و باز سحر شانه تا آب رفته و روغن بماند صافی نموده گلاب در آن بوقت حاجت بکار برند طبعی خوب چینی که بعد از اتمام خوردن خوب بکشد در حمام بر بدن باید مالید مخصوص در مرض تشنگ و جذام صنعت آن چوبچینی سونان کرده چهار مثقال سورخان مصری بوزیان قسط طبع سخاات بغدادی عمود نهدی زربناد و خولجان عمود الصلیب هم ترکیه و ارچینی کوفته نیمه یک گلاب و آب انجوان سخته روغن راحت داخل کرده در حمام بر بدن بمانند و صبر کنند تا عرق آید پس غسل کنند برانند که چون الله تعالی نافع هست روغن راحت سستل درین طلا این روغن تا ایف جالینوس است و فوائد این روغن زیاد از آن است که درین مختصر نمیگنجد و از این روغن و لایق مقدار فایده بظهور رسیده که ازین روغن سستل شده مخصوص در تشنگ جذام و انواع قروح و انواع صور و با وجرب و تشاق و دار الحبه و دوسوسه و صلب که بنایت مفید است صنعت آن جذام و اخطای از نموده زراوند طولی زربناد زراوند صحرای حب الغار خطبای نامی رومی مرصافی صبر سقوطری جاوشیر سبکچ حلت کند و مصطکی تخم خابک خنجد سستل عاق و قحط سستل ازرق از هر یک و مثقال سورخان مصری چهار مثقال فرغین یک مثقال صابون عراقی ده مثقال موم زرده مثقال پیرک پیر و باه پیه غفالی پیه حرکوش از هر یک پنج مثقال زیت کهنه روغن کل سسخ روغن بابونه روغن بنفشه روغن خیزی روغن یاسمین روغن زنبق روغن رازی روغن جنار روغن برجان روغن سورخان روغن سطلخ زعفران زعفران از هر یک استار زیت چنانکه مثقال زیت را در آب نیم بکشند و باید که قدری سسکه که با آب لیمو در ظرف سفالی نو کرده سیما بر در آن اندازند و آنکی بر هم زنند که ریزه ریزه شود پس قدری حنا کوفته بجز نیمه یک و داخل نموده با انگشت بماند تا سه روز خوب که کشته شود و بنایت اتمام در گشتن سیما بایند پس صفتها را در سسکه بچسبانند و در آن مالند و ببالا بیاورند و باقی ادویه را جدا جدا کوفته بجمعه و زراوند نموده و جدا وار بر روی سنگ گلاب بپایند و صابون را با کاز تراشده و پیر با موم را که داخته ببالا بیاورند و مجموع روغن با را یکجا کرده دریا تیل بچسبانند و صمغ را داخل کرده از آتش برگیرند و بر هم زنند تا سرد شود پس ازین بقا مقبول و جدا وار داخل کرده و سیکو بر هم زنند پس سارا و دیه کوفته بر حریر نیمه یک داخل نمایند و چندان بتر بچون سازی بر هم زنند که با در هم نیمه یک شود و در ظرف چینی یا زجاجی کرده سسک را حکم بندند و بوقت حاجت بکار برند عرقه چوبچینی

جلد اول غسول چوپچینی و ذکر جوزا و تفریق جوزا

۱۱۷۹

مستعمل در امراض جذام و اکله و انشک هرگاه جوشتش در خم و کلو و کام و ملازه و لوز قین باشد صفت آن
چوپچینی چهار جز و مویسج عاقر قرحا برک حنا بابونه برسیا و شان برک مورد و سافج هندی زرد و
سحکوئی کات هندی فلفل فلفل مویسج پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله
آنکه منقح اسطوخودوس و فای خشک پوست خشکاش غلبه اشک از هر یک یک جز و جو شانه و
صافی نموده مضغه و غره نمایند و اگر مرض مزمن شده باشد نیم دانگ توتیای هندی بریان نموده
و چهار دانگ طین منخه سوده نیز داخل نمایند نافع است غسول چوپچینی که در امراض جذام و انشک
منع رخیست مویسج صفت آن چوپچینی سومان کرده چهار جز و برک و سمد برک حنا برک مورد و سوسنل
الطیب پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه آنکه منقح پوست بلبله زرد و آنکه بر یک جز و
نیم کوفه در پیاله چینی با کلاب نجیبانند و روی آنرا پوست مال کنندانی پوشانیده تا چهل روز مضطر
هر روز دست را از روی دست مال کلاب مذکور تر کرده بر سر و ابرو و منزه و ریش مالند
و هر پنج روز یک مرتبه او ویران تازه نمایند جوزا به طعامی است قلیل القوه انفعاله و مضطربان باح
در طوبت معده صفت آن اردکنم خمیر سخت نموده و ضخیم ترین نموده بریده مانند آش او
ماچ رشته با آب سبزیها طبع نموده تناول نمایند و نیز جوزا به طعامی است مصنوع و متخذه از گوشت
و نان و شیر و شکریه و قلیل و ابا زیره و گاه فرا گرفته میشود بدون گوشت و نان و بعضی
گفته اند که آن کدوم و برنج است که زیر بریانی گذارند بدون اینداز و جمع آن جوازب و جوازب است آنچه
جوزا بواغاری جوزا بوا و میهنه چای پهل گویند شر دخی است که در جزیره اندازند و جاده که بنیان قیر
ایا و بند آن را بتاوی نام کرده اند یافت میشود و اینجا بالفصل در تصرف و اندیز که فرقه از انصار کرا
به هم میرسید و درخت آن بقدر درخت گردکان و ورق آن باریک طولانی ستریز مثل برک انبه
و حامون و سافج هندی و کوکله از آنها و شر آن بقدر شر گردکان و از آن بند کتر و آن سست
دامد یکی سبز ملاصق گوشت آن تا خام است نرم میباشد و خورده میشود و چون پخته و بریده شده سخت
و خشک میگردد و در زیر آن گوشت برک بای زرد و تیره مایه بسخی میباشد که آنرا آب سابه و هندی
جا و تری نیز میمانند و در زیر آن پوست خشک و در جوف آن جوزا بواست و آن از عفض و فذق
کلان تر و سبزه رنک انبه مائل سیاهی با خطوط و شکن از غیر المصاف مستعمل از آن آب سابه

و جوز بواسطه و بهتر آن تازه خوشبوی تند طعم و راحه سنگین بکن با خطوط سیاه بادبنت است
 و درم گرم و خشک و کونیه خشکی آن در سوم است قابض و مفرج و مسک و ملطف و مقوی معده و قه آن
 و مری و جگر و حافظه ادرت غریزی و ماضی و جهت صلابت جگر و سپرز و اورام بارده آن و پیرکان
 و خوشبو کردن عرق و بول و بوی دمای و تحلیل ریاخ و دفع کلف و خش و عسر البول و غشیان و
 و رطوبت معده و زلق الامعاء و اسهال معده بارده و رطوبت از الیه رطوبات متعفن معده و اسهال
 لیمبی و غشاد آن جهت ورم بار و جگر و اوجاع بارده رطبه و درد سر و فالج و لقوه و عیث و با استیو
 و عسل جهت کلف و خش و آثار ضربه و بار و غشها جهت اوجاع بارده و کرمی گوش و التحال آن جهت
 تقویت باصره و سبل و جرب ناف و مضرشش و مصلحشش و مصلح مخرج و مری و مصلحشش و مصلحشش
 و بسیار خوردن آن مورت سوس حلق و جفت و مضرشش و جگر و مصلحشش و قدشش و قدشش
 تا و متقال و بدشش بوزن آن سباسبه و جهت سد و صلابت بکوزن و نیم آن سنبال الطیب و
 قوش تا سیال باقی است و بدانکه و لنه از انجا روغن و عطر آن و سباسبه روغن سباسبه
 و مراب و مخلل آنرا که با پوست خشخه خارج در حین خامی تمامی ساخته می آورند و می فروشد و
 دیگر برادخل کنند و نمیکند از آنکه نیم شمس از انجا بر آورند جوارشش جوز بواسطه تقویت
 معده و باده و مضمطام و قطع بوی دمان کند و بادمانی مخالف را نیکو بود و بسیار مجرب است
 صنعت آن جوز بواسطه متقال پل بوخو انجان زنجبیل فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل دار
 چینی سانج بندی سنبال الطیب بهمین سرخ بهمین سفید از یانه تخم کرفس از سیریک یک متقال
 زعفران نیم درم خود قماری خام سه متقال مشک خالص یکد انگ و نیم پوست ترنج پیم متقال
 کاوزبان مصطکی از سیریک دو متقال قند سفید دوازده متقال عسل و وزن او وید بدستور محمول
 همچون سازند شربت تا یک متقال و نیم جوارشش جوز بواسطه شهر جوارشش جواد معده را قوت
 دهد و طعام مضم کند و حفظ بفراید و بواسطه سیر افانده دهد و رنگ روی را صافی کند و اند و بوی دمان
 خوش کند صنعت آن جوز بواسطه سباسبه قنفل و چینی سنبال الطیب معده کوفی آله منقی و اند پیل اجزاء
 مساوی کوفته نیمه با قند سفید و عسل مصفی بقوام آورده بسند شربت و درم حب جوز بواسطه
 اسهال مزمن و اسهال بواسیری از نافع است صنعت آن بکیر نزدیک عد و انار خام نار کس کوچک سهر

انرا بریده جوف آنرا قدری خالی کرده و دود جوز بو او در آن گذاشته ستر اگر قه بهمان قطعه بنشیند
و بالای خمیر کل و در زیر آتش پزند که سخته نگردد پس برآورده کل و خمیر را دور کرده انار و جوز بو او را
نرم نموده با لعاب بیدانه سرشته خوب سازند و سبزی بقدر خودی شربتی از سه حب تا مسفت حب صبح
ناشتا و شام از دوجب تا پنج جوب هر روز درند و اطفال را یک حب تا دوجب کافی است و اگر قدری خفیه
بندی خالص صافی که رسوت نامند بزبان بندی در لعاب بیدانه با آب لسان الحل حل کرده بآن سرشته
جوب سازند بهتر است از برای بوسه جوب جوز بو او می دیگر از آن قوی صنعت آن بهمان دستور
جوف انار را خالی کرده یک عدد جوز بو او در آن گذاشته و اطراف آن قدری زیره سبز پر کرده و ستر
بسته به دستور مرتب نمایند و بهمان قسم استعمال نمایند حب جوز بو او می افیون دارد و افیون ذکر یافت
وین جوز بو او جهت تقویت اعصاب و ضعف آنها که بسبب برودت و رطوبت باشد و وجع مفاصل
بارد و نافع است تبیین بآن صنعت آن بکند جوز بو او بر قدر که خواهند و بسیار نرم بگویند و در آب بسیار
شیکو بچینند و بگذارند تا خوب سرد شود پس و غنی که بر بالای آن بسته شده باشد بر دارند و
بار حوتند بید و بهمان قسم سرد نموده روغن را بر دارند تا دیگر مطلق روغن در آن نماند و این بهترین
طریق اخذ روغن آن است خالص بسیار بهی اید بی مشقت وین جوز بو او می دیگر منقول از طب
کیمیای بر اکتسوس نیک است از برای معده شرب با و طلا و مسکن وجع قولنج و مثانه و مقوی مثانه
است صنعت آن بکند جوز بو او بر قدر که خواهند و بسیار نرم بپایند و در آب گرم بپوشانند و روزی یک بار
و در جای گرم بگذارند و بقرع و اشیاء تقطیر نمایند وین را از آب جدا نمایند و بکار برند و اگر در طبیعت
در جوز باقی باشد مرتبانه و ثالث در آب گرم بپایند و تقطیر نمایند تا دیگر و نیست و آن باقی نماند
سعد و جوز بو او اسهال بلغمی را نافع باشد صنعت آن جوز بو او بریان کرده سه درم ناخواه
یک درم کند نیم درم گرفته بنجیه سفوف سازند شربتی بکند درم آب گرم بنوشند جوز بو او مثل فغاریسی
تا قولد را توره و بپند و دهنده و باقی ستر موه کوبند و آن موه را از کور مثل فارسی است و آن
نم و در دوزخ و سفید و فحش می باشد و فحش مایل بسیاری آن قویتر و آنچه درخت آن از ساق بر
و شربت فحش مایل بسیاری باشد قوی است نبات هر یک از دوزخ آن بقدر نبات با و بخان و بر شرب
از آن گوشت و کل هر یک از دوزخ آن شربتی و سترانی و کل لعاب و از آن دراز تر و کل آن و تخم

آن بر دو مسکه و چون کسی از آنها بخورد در آن صحن بسیار همه در چشم او کبود مینماید و ترش بقدر کردگان
 و خازنک مثل نابیدانچیز و جوف آن و انهای شبیه بانه سماق و خوش طعم و مستعمل تخم آنست و بسبب بر
 گرم کرده آن بر چشم صاحب مد موجب تسکین الم و بسیار نافع و مجرب است در اول چهارم سرد و در دوم
 خشک گویند و خشکی آن فریب اعتدال و اول اصح است مسکن حرارت ملتهبه مغفط و در غایت تنویم
 و مسکه در دوع اورم حاره و مسکن صداع صفراوی و دومی و ضماد آن در روغن دانه آن جهت بواسیر
 و اوجاع حاره مقهده نافع و اکثر آن کز قدما یک گرم که اسم دانه و طلای طبع آن با مسکه و عمل
 محلل اورم و استسقا و ضربان و قاطع عرق و مانع قشری و ضماد مجموع نبات آن جهت تقویت اعضا
 مسترخیه و مانع ریختن سوئی محفط طبوبات غریبه و خوردن آن جهت دفع صداع مزمن مجرب است و قدر
 شش تا یک انگب و بدل آن لجاج دو وزن آن و مورت جنون و فساد فکر و مضطرب خاطر و
 راز یانه و عمل است گفته اند که آنچه برک و کل آن سیاه و تو بر تو و طبقه بر طبقه سه و پنج و زیاد هم گفته
 اند و اکثر تالبسه دیده شده و آنرا بپندی کنند بتوره نامند در افعال قوی از هر دو نوع دیگر است
 تا بحدیکه بپوئیدن کل آن بپوش سکرت و تخم صابون از غریبه لطیفه و ذکای حس که در حقاقت است
 از مخمرات صاحب خلاصه التجارب جهت امراض بطوبی بلغمی از قبیل سرفه و ضیق النفس و استسقا
 و حمیات بلغمیه مزمنه و صداعیکه از ذکای حس مانع بود و صداعیکه از گرم معده و دماغ خیزد و بیضیه خود
 و یا لیبو لیا و سیر و سرد و دوار و صرع که از بخار و ضعف معده بود و در مد که از مشارکت دماغ باشد
 و دومی و ضعف قوه باصره و خارشش یک چشم که از جریان اشک باشد و زلزله و زکام و استسقای
 و خون آمدن از دندان و آب رفتن از دمان بجایز تقیه مداومت بآن و در دمعده که از ذکای حس
 آن باشد و کثرت جشا و غثیان و تبوع و قی که از نصف معده باشد و از برای شبهت های دی چون کل
 خوردن و کج و غیر آن و از برای نقصان شتهای بر طعام و ضعف معده و ترش شدن طعام در آن که
 از سستی جرم آن باشد و از برای شبهت کلی و استسقای لحمی و سلس البول و کثرت اجلا و سستی
 انزال و تقویت باه و عقر که بسبب کثرت رطوبات مزلقه رحم باشد و سیلان رحم و ریج مثانه و بیضیه
 و نفخات و بثورات و طاعون و حمی و طبقه و غلبه غیر خالصه و مانند اینها و درم و خوبه از تقیه در عده
 بآن و در دندان نزد صحت و آماس لہات و درم و نوزتین و سجه الصوت که از سردی و تری بود و نیز

از تفتیه شربت غسل حل کرده و جهت عسر النفس وضیق النفس در جلای که در آن بعضی العبه مثل حلبه و
 بهانه باشد و سرفه و نفث الدم با عصاره لسان الحمل یا با عصاره خیار و ذوات الحنظل شربت خورده
 و جمعی مواظبه و ربع بعد از وقت نوبت مداومت بان و جمعی و باقی بعد فصد با آب محصور انار شربت یا شربت
 یا آب غوره و از برای شری و نبات اللیل بعد از طعام نافع است بیاید دانست که استعمال مخدرات
 مثل افیون و حب الشفا و غیره در اوایل امراض جائز نیست سمیت آنکه باعث تخلیط مواد آنها و زود
 نفج نیافتن و صعوبت امر و احداث فسادات دیگر میشود و بعد از نفج باعث جمع و قبول دفع آن میگردد
 و باعث نیامدن اخلاط دیگر در آن عضو در حمایت قبل استقرار نوبت میشود و چنانچه در افیون و حب الشفا
 ذکر یافت و نیز مخدرات را گاهی که ثب لازم باشد باید داد و دیگر وقتیکه که گفته شده باشد انکار و حافظ
 الصحت و حب الشفا و امثال آن که در آن جو زائیل بود نافع است و دیگر مخدرات مضر صفت آن
 و از فلفل و ریون و زبانه جو زبانه از هر یک یک جزو و شکر خالص ثلث جزوی مصطلک و دوز
 کند یک جزو و نیم جو زائیل برابر جمیع ادویه اجزا را کوفته بخیته با سه وزن ادویه غسل مصطفی
 سرشته همچون سازند شربتی مقدار نخودی بزرگ کامل و گفته که قوت این دو برابر یکدیگر
 است حب الشفا از مخمر عات و الد صاحب خلاصه التجارب نافع جهت امراض مذکوره در
 حافظ الصحت و قیه های نامیه و مزمنه از سر ما و غیره سر ما پس از نوبت و در دسر که نه و نوخواه از ماده
 باشد یا گرم و وجع قولنج را نافع و مداومت آن حفظ صحت نماید و شکنج بدن دور میکند و اگر مقادیر
 افیون دهند ترک افیون کنند و کار افیون کنند و قایم مقام آن است صنعت آن ریخیل یک جزو
 ریون چینی و دوز و تخم جو زائیل سه جزو که بله بر مجموع ادویه باشد کوفته بخیته با دو برابر غسل مصطفی
 بقوام آورده سرشته همچون سازند و در ظرف چینی گاه دارند و عند الحاجة شربتی بقدر نخودی چار
 بند و نیز گفته که قوت این همچون تابع طبیبی باقی بود و این فی الحقیقه همچون است اما چون حب ساخته
 میدهند مسمی سبب الشفا شده حب الشفا به نسخه دیگر صنعت آن ریون چینی ریخیل جو زائیل
 اجزا مساوی کوفته بخیته با قدری غسل سرشته سازند و بعضی با آب صمغ عربی محلول در آب
 سرشته خوب سازند هر چه بقدر نخودی شربتی یک حب بعد از نوبت است و در نافع قریب
 بمنافع حب الشفا می اول است حب الشفا به نسخه حکیم ازانی که در قرابین قادری آورده

و گفته که این حب حافظ قوتها بی نفسانی و طبیعی است صنعت آن زنجبیل جوز بو از هر یک
 دو درم ریوند چینی سه درم جوز مائل نه درم کوفته پیخته باد و وزن او و بهر حمل مصفیه سرشته بقوام
 آورده چهار سازند هر حبی بقدر نخودی شری یک حب و نسخ حب الشفا که افیون داخل دارد در
 افیون ذکر یافت حب جوز مائل بدل افیون سرفه و در دس مزمن و غیر مزمن بار و حار
 و جمیع امراض بارده و حاره و حمیات مزمنه را نافع است و در تب قبل از وقت نوبت باید
 داد و در تسکین وجع قویج مجرب است و این حب را اطباء بهندست و گفته اند مداومت بان
 بهر طبعی میرساند و حافظ صحت است صنعت آن تخم جوز مائل و از ده درم ریوند چینی هفت
 درم زنجبیل صمغ عربی از هر یک چهار درم صمغ زرد آب حل کرده باقی او و بهر کوفته پیخته بان
 سرشته حب سازند هر حبی بقدر نخودی و فلفلی شری کامل مقدار بافیون را حب کلان و غیر
 مقدار کوچک حب بدل افیون دیگر که اسلم از اول است در دس مزمن و ضعف معده و کبر
 را نافع است و قاطع عادت افیون است صنعت آن تخم ناتوره سیاه کیشقال زنجبیل و دو
 شقال ریوند چینی سه شقال کوفته پیخته خوب سازند هر حبی بقدر نخودی و فلفلی شری
 از یک حب تا سه حب بحسب قوت مزاج و اگر بیست و چهار شقال نبات سفیده کوبیده داخل
 نیز خوب است و در نسخه دیگر دار چینی مصطک از هر یک کیشقال نیز داخل است حب پنج جوز
 مائل جهت امراضیکه بعضی زنان را بعد از وضع حمل عارض میگردد و از لعنت طبع و حمی خفیف و ضعف
 مزاج که بهندی پرسوت نامند صنعت آن بگزیند پنج جوز مائل سیاه را و با چند دانه فلفل سیاه
 نرم سائیده خوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شری از یک حب تا سه حب و حب جوز مائل افیونی
 در افیون ذکر یافت فحلومی جوز مائل از مختصرات اهل هند است جهت امراض بارده و طبیه
 نافع منقول از خلاصه التجارب صنعت آن بگزیند تخم جوز مائل نیم من و نیم کوفته در پنج سینه
 کاه و که در آن قدری آب داخل کرده باشند اندازند و با شش ملائم بچوشانند تا آب برود و پس در
 آورده بپالانند و مایه زنند تا ماست گردد و مسکه آنرا با نصف وزن مسکه زده تخم مرغ خام
 و دو مقدار آن غسل سرشته با آرد مسیده خالص حلوانیند و چون خواهند که از آتش درازند
 عشر وزن آن دار چینی جوز بو از یازده کوفته پیخته یک شقال زعفران سوده بان مغز و تخم

نگاه دارند و هر روز کیشقال انداخته و روزیاده و کم منوط برای طبیعت دهن جوز ماشل
 اوجاع التکین و بدو فال و سرعت انزال را نافع باشد صنعت آن شجره جوز ماشل را بکیرند با برگ
 و بیج و گل و مژ و در پارچه کهنه پیچیده مثل فقیله مشعل سازند و بروغن کنجد خوب چرب نمایند و بسج
 امینی آنرا بیاورند و اسفل آن آتش برافروزند و در زیر آن ظرفی از آهن گذارند و از بالا اندک
 اندک روغن کنجد بریزند و آنچه روغن از سر فقیله بکیرند تا تمام فقیله سوخته گردد و نگاهدارند و عند
 الحاجة استعمال نمایند دهن جوز ماشل به نسخه معصومی که چون بر سر مالند و قدری در
 بینی چکانند خواب خواش آورد و صنعت آن جوز ماشل خرق سیاه از هر یک جزوی پوست خشک
 بزرگ پنج تخم کاهوز هر یک و جز و کوفته در آب بچوشانند چون خوب قوت آید و به در آب باز
 داده شد صاف نمایند و آن آب را بار روغن کد و آتش ملایم بچوشانند تا آب رفته روغن
 بماند دهن جوز ماشل دیگر جهت سرعت انزال باید در حین مقاربت کف پارا با آن چرب نمایند
 منقول از شفای صنعت آن جوز ماشل را از پوست بکنند و نیم کوفته در میان شیشه کردن
 دراز کرده سر را با آن بوی اسپ حکم نمایند و شیشه را بکل حکمت گرفته بکیرند ظرف کلی دهن
 کشادی که در آن آتش سرکین کا و قدری معده می که روغن بر آید توان نمود و وسط آن ظرف
 را سوراخ کرده بر سه پایه آهنی یا سه پایه چوب بچکل سه پایه که بلند می آن یک شبر یا قدری یاده
 باشد بر زمین فرو برند و آن ظرف را بر آن گذارند و سر شیشه را معکوس از آن سوراخ بطرف
 زیر بیرون آورند که شکم شیشه در اندرون ظرف باشد و در زیر آن ظرفی آب کرده بگذارند
 که سر شیشه در آن ظرف اندک در میان آب باشد و بر بالا شیشه در میان ظرف کلی سرکین کا و
 جنکلی پارچه پارچه کرده پرنمایند و آتش بر آن نهند تا مشعل گردد و روغن در آب مقطر شود و چو
 با تمام رسید روغن را از روی آب گرفته در ظرف چینی یا شیشه نگاهدارند و عند الحاجة استعمال
 نمایند دهن جوز ماشل از مختصرات حکمای هند مسمی دهن الاوجاع صنعت آن بکیرند و درخت
 تا توره را با برگ و بیج و نیم کوفته مقدار کمین و در آب بچوشانند تا نیک بچته شود و بیاورند
 و عشر آن تخم تا توره کوفته بچته در آن اندازند و ساعتی بچوشانند و بیاورند و قدری روغن مین
 دانه در آن افکنند و با آتش ملایم بچوشانند تا آب برود و روغن بماند و در ظرف چینی یا شیشه نگاهدارند

و عند الحاجة بر موضع علت نیکرم بالند وین جوز مال نوعدیکر حبت اوجاع مفاصل و تحلیل
مواد بارده و استرخانای صنعت آن بکند و خست تازه آنرا از پیچ و شاخ و برگ و غیر اکثر
رسیده و نوع سیاه آن باشد که قوی است و نیم کوفته در آب طبع دهند و مالیده صاف کنند
و بانصف وزن آن روغن کنجد تازه بدستور مقرر بچوبش اندازند تا روغن بماند و نسوزد و عند
الحاجة استعمال نمایند

تم

سپاس بقیاس شارب ارگاه حضرت احدیت جل جلاله و عم نواله و بزاران هزار تحایف صلوة
والسلام سئو و اجناب سید الانام اعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و علی آله و صحابه
وسلم که جلد اول کتاب جمیع الجوامع و ذخایر التراکیب شهر بقبر ابا دین کبیر
از تصانیف اکمل الکلام و افضل الفضل و رموز ان علم حکمت حکیم سید محمد حسین خان
علیه الرحمة الی یوم الساعة حسب الایامی ملک التجار حاجی حرمین الشریفین باعث افتخار و این
حاجی شیخ قطب الدین صاحب نیز بصحیح و ارشاد فیض بنیاد و منبع اخلاق و معدن
اشفاق برآمد حکماء نامد اخلاصه اطباء عالی وقار جناب حکیم سید محمد عطاء الله خان صاحب
سلمه با الله تعالی الی یوم القیام بتاریخ پنجم ماه جمادی الثانی ۱۲۳۰ هجری نبوی صلعم
مطابق بتاریخ یکم ماه فروری ۱۲۳۰ هجری و در نیکشنبه از کتابت حافظ محمد فخر الدین
غفر له صورت احتتام و نقش اتمام پذیرفت الحمد لله الحمد لله علی ذلک و لا ثانیا
و آخر آ و الصلوة والسلام علی سیدنا مولانا محمد و آله و اصحابه و ولی العظمی الکملات
العلیاء

بذه الجداول من ذیل الاغلاط التي وقع من الطبع في الجداول
الاول من کتاب جامع الجوامع و ذخائر الکلیات بقدر ما یستطیع

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴	۲	در آن کشند	بر آن در کشند	۱۴	۱۲	رطوبات	رطوبات
۴	۲۱	مالد و والد	ماجد و والد	۱۸	۱۹	یایوست	یایوست
۶	۶	ودا است	ودا است	ایضاً	ایضاً	بارطوبت	بارطوبت
۶	۹	یاسمی	یاسمی	۱۹	۱۸	بور قیہ حارہ	بور قیہ حارہ
۶	۱۶	یا تساوی	یا تساوی	۲۰	۳	که دیگران	که دیگران
۷	۱۵	دیقطار	وبرقطار	۲۱	۱۹	اگر بدن	اگر بدن
۸	۱۶	مانند آبگوش	مانند آبگوش	۲۲	۱۳	شرع ترکیب	شرع شریف
۹	۲۰	دو فاذر	دو فاذر	۲۳	۳	وسوداویہ	وسوداویہ
۱۰	۱۷	و کال فوت	در کال فوت	۲۴	۱۳	مسج	مسج
۱۰	۲۰	خود حرارت	خود حرارت	ایضاً	۱۹	دو حرارت	در حرارت
ایضاً	۲۲	اصلاح	باصلاح	۲۵	۷	اقسام علوم	اقسام علوم
ایضاً	۲۲	ماورداحمو	باورداحمر	ایضاً	۲۲	ماده ظهور	ماده ظهور
۱۱	۱۱	بذلالتیاج	عندالتیاج	۲۷	۱	چربی	چربی
۱۳	۱۴	انار ثوانث	انار ثوانث	ایضاً	۷	شیرین واما	شیرین باشد واما
۱۴	۱۶	مضادف	مضادف	ایضاً	۲۰	پس طریق	پس طریق

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۵	۷	ثلثا	ثلثینا
ایضاً	۱۳	ترایق و غرزه	ترایق و غرزه
ایضاً	۱۹	ورامیه	ورامیه
ایضاً	۲۰	ثلثینا	ثلثینا
۲۶	۴	حب الرمان	حب الرمان
۲۷	۱۶	دوبوی	دوبوی
۲۸	۱	یانیموس	یانیموس
ایضاً	۲	پوست کینه	پوست کینه
ایضاً	۵	وضیف و نقصان	وضیف و نقصان
ایضاً	۹	و بستو	و بستو
ایضاً	۱۰	بزرگ تر فرم	بزرگ تر فرم
۲۹	۳۳	کسیب شد آن	کسیب شد آن
ایضاً	۱۹	انها با هم مناسب	انها با هم مناسب
۵۰	۱۸	در هر دو شبانه	در هر دو شبانه
ایضاً	۲۰	هر یک روز و	هر یک روز و
۵۱	۲	چرب	چرب
ایضاً	۶	زیب	زیب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۰	۳	بردنی	بردنی
ایضاً	۱۷	دو جزو	دو جزو
۳۱	۱۶	و یا یا بن	و یا یا بن
ایضاً	۲۷	مرور و نفوذ	مرور و نفوذ
۳۲	۳	گاز و مانده	گاز و مانده
ایضاً	۲۱	واقراص	واقراص
۳۳	۲	ازون کافور	ازون کافور
ایضاً	۷	و شوشند	و شوشند
۳۴	۴	منفی ارواح	منفی ارواح
ایضاً	۱۱	کسر حدت	کسر حدت
۳۵	۱	قبض	قبض
۳۶	۱۸	فنبیل	فنبیل
۳۷	۱۶	عروق المعرا	عروق المعرا
ایضاً	۱۷	عروق الصفرا	عروق الصفرا
۳۸	۹	دوا است	دوا است
۳۹	۲۰	غیر مستطرقه	غیر مستطرقه
۴۰	۲۳	گفتار	گفتار

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵۲	۱۷	کرده	گروه	۴۲	۲۰	مثبت	منبت
۵۳	۱۱	دور رسوم	در رسوم	۴۳	۱	واژه و جابجاء	واژه و جانب
۵۴	۱۴	بگذارند	بگذارند	ایضاً	۳	برنده بینی	بریده بینی
ایضاً	ایضاً	و مکرر بگذارند	و مکرر بگذارند	ایضاً	۱۱	حاصل کنند	حل کنند
ایضاً	۱۸	بگذارند	بگذارند	ایضاً	ایضاً	جوش بپزند	جوش نهند
ایضاً	۲۰	بگذارند	بگذارند	ایضاً	۲۲	یک	بنک
۵۷	۱	سری	سویق	۴۴	۹	دخت کبانه	دختر کبانه
ایضاً	۱۲	ایستد	ایستد	۴۵	۲۰	شرد ورق	شرد ورق
۵۸	۴	دران فوت	دران فوت	۴۶	۶	یافته	یافته
ایضاً	۶	و ثافسیا	و ثافسیا	ایضاً	۷	طافی	طافی
ایضاً	۱۶	نکندارد	نکندارد	ایضاً	۹	نوحی	نوحی
ایضاً	۱۹	مصط	منضبط	۴۷	۱۰	خورد کرده باشند	خورد کرده باشند
ایضاً	۲۰	رطوبات	رطوبت	ایضاً	ایضاً	مرد	مرد
۵۹	۷	اجزای آن	اجزای آن	ایضاً	۱۲	مراوت	مراوت
ایضاً	۱۸	می رساند	نرساند	۴۸	۱۵	افسار نهادن	افسار دادن
۶۰	۱۳	زیادتی	زیادتی	۴۹	۱	فتح	فتح
۶۱	۲۱	روح حیوانی	روح حیوانی	۵۰	۲۲	در انبرائی	در انبرائی

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۳	۳	باقی می‌کشد	باقی می‌ماند	۷۲	۸	می‌شو	می‌شود
ایضاً	۱۲	بر راست عمر کردن	بر راست کردن	۷۳	۱۲	بلکه	بلکه
۸۴	۲۳	موق البر	موق اکبر	۷۴	۴	و غیر مخلوط	و غیر مخلوط
۸۵	۹	و دانه‌های	دانه‌های	۷۵	۱۵	اختلاط	اختلاط
ایضاً	۱۷	قرون	قرون	ایضاً	۱۶	عرض	عرض
۸۶	۴	انتها	انتها	ایضاً	۲۱	تفوق	تفرق
ایضاً	۱۷	خشتی بهم	خشتی اندک بهم	ایضاً	۲۲	فضا را کرد	فضا را برگرد
۸۷	۲	والطخال	والطخال	۷۸	۷	بنا الیل	بنا لیل
۸۸	۵	ناقص	ناقص	ایضاً	۱۵	بثور اللبنة	بثور اللبنة
ایضاً	۲۱	بتدییج	بتدییج	ایضاً	۱۸	مجاریه	مجاریه
۸۹	۲	بتخفیف	بتخفیف	۷۹	۹	احجابی	سجابی
ایضاً	۱۰	مشده	مشده	ایضاً	۱۹	یکی در پده	یکی از دو پده
ایضاً	۱۳	است	اند	ایضاً	۱۷	سفیدی	سفیدی
۹۰	۳	بانتقاص	بانتقاص آن	۸۰	۱۳	حوالی معده	حوالی معده
۹۱	۱۴	از بهر جدا شده	از بهر جدا شده	ایضاً	۱۷	یا بواسیر یکی	یا بواسیر یکی
ایضاً	۱۷	طول می‌کشد	طول می‌کشد	۸۱	۱۱	غوص	باغوص
ایضاً	۱۸	پستی است از	پستی است	ایضاً	۱۹	نارخوش	نارخوش

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۱	۳	در جونی تقفون	در جونی تقفون	۱۰۷	۲	وتفسیر	وتفسیر
ایضاً	۲۱	رطب بلغم رطب	رطب بلغم رطب	۱۰۸	۲۳	واشعار	واشعار
۹۲	۱۲	تا چهارم	تا چهارم	۱۰۹	۴	که از خون غلیظ	از خون غلیظ
۹۳	۱۳	بهینات	بهینات	ایضاً	۲۰	ما بیا	ما بیا
ایضاً	۱۷	می سازد نور	می سازد نور	ایضاً	ایضاً	اعضای	اعضای
ایضاً	۲۲	رید	رید	۱۱۰	۱۲	ضمم	ضمم
۹۴	۱۵	چنانچه قوتش	چنانچه قوتش	۱۱۱	۱۸	در رساله	در رساله
ایضاً	۲۰	ان را رد	ان را رد	۱۱۲	۲۲	میشود	میشود
۹۷	۹	ریزه های	ریزه های	ایضاً	۲۳	اوازین	اوازین
۹۸	۱۳	که با تش او	که با تش او	۱۱۳	۱۹	عذر البضمین	عذر البضمین
ایضاً	۲۲	باسم نامند	باسم نامند	ایضاً	۲۰	عذر اسم	عذر اسم
۹۹	۲۰	وسکون	وسکون	۱۱۴	۲	عرج	عرج
۱۰۰	۲۱	اقتضاض	اقتضاض	ایضاً	۳	بر قوت پا	بر قوت پا
۱۰۲	۱۷	جلیدیه	جلیدیه	۱۱۴	۲	ورگ کرده	ورگ کرده
۱۰۴	۱۱	و آنرا وایطس	و آنرا وایطس	ایضاً	۱۵	و بار طوبات	و بار طوبات
۱۰۴	۵	پشم واحد	پشم واحد	ایضاً	۱۶	و بار طوبات	و بار طوبات
ایضاً	۷	بضم میم	بضم سین	۱۱۴	۹	طبیعی	طبیعی

و آنرا وایطس خوانند و صفت او

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۲۰	۱۰	نیش دریم است	نیش دریم و نیم	۱۱۴	۲۲	عقد از ننی	عقد از بر ننی
۱۲۲	۱۸	بقتاد بقتال	بقتاد و بقتال	۱۱۹	۱	و حجاب سوم	و حجاب سوم
۱۲۳	۳	محسوس	محسوب	۱۲۰	۱۲	و جمعی متوجه	و جمعی متوجه را مانند
۱۲۴	۲	نخل نورا	نخل نورا	۱۲۱	۲۳	از خلوت	از خلوت
۱۲۶	۱۰	و حارث که در آن	و حارث که در آن	۱۲۲	۲۲	قواب و خشتاء	قواب و خشتاء
ایضا	۱۸	بگذازد	بگذازد	۱۲۳	۳	سودای غیر طبیعی	سودای غیر طبیعی
۱۵۱	۱۵	ورصاصی	ورصاصی	۱۲۴	۲	او حارث از او حارث	او حارث از او حارث
۱۵۳	۹	مانند خیار	مانند خیار	ایضا	۱۷	خزن	خزن
ایضا	۱۴	بقتال و الو بآلو	بقتال و الو بآلو	۱۲۵	۱۲	نقل	نقل
ایضا	۲۴	عوسج	عوسج	ایضا	۱۷	نمی باشد	نیز می باشد
۱۵۶	۱۱	خنم	خنم	۱۲۶	۱۷	و گاه در حرم	و گاه در حرم
۱۵۸	۵	ابراز	ابراز	۱۲۷	۱۴	و باصطلاح	و باصطلاح
۱۶۰	۳	ازید برید	ازید برید	۱۲۸	۴	از مکان	از مکان
۱۶۱	۸	طرفیان	طرفیان	۱۳۰	۱	و قسم	و قسم
۱۶۵	۴	اسوة الکما	اسوة الکما	ایضا	۱۷	تنج	تنج
۱۶۶	۱	تا باین	تا باین	۱۳۱	۱	پرنایند	پرناید
۱۶۶	۲	برپاشند	برپاشند	۱۳۵	۵	دو نول	دو نول

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صحیح
۱۴۴	۱۱	تنگ سازند	تنگ سازند	بشیره نبات
ایضاً	۱۵	بگذارند	بگذارند	مقدار کندر و مقدار ذقاق
۱۴۸	۳	گوفته	گوفته	نم نم مرغ
۱۴۹	۱۹	کشیند	کشیند	در صورت
ایضاً	۲۳	دو گذارند	دو گذارند	عصاره انرا
۱۷۵	۴	گفتار	گفتار	عند الحاجة
ایضاً	۱۱	نر نورا	نر نورا	یک قرص
۱۷۷	۱۲	بزرگ	بزرگ	که اخته باشند
۱۸۰	۱۷	ابندیده باشد	ابندیده باشد	صباغت
۱۸۱	۱	که بپزند	که بپزند	برنگ کابی
ایضاً	۴	دستر فرودار	دستر فرودار	وامراض رده
ایضاً	۴	سر لپ	سر لپ	و کرم مزاجانرا
۱۸۳	۲۱	برای قطع	برای قطع	هشتماد
ایضاً	۲۱	و ضرور	و ضرور	و مخلف تازه
۱۸۵	۱۷	از برای استرا	از برای استرا	غازا باغی
ایضاً	۲۲	قوة الطیب	قوة الطیب	نماید
۱۸۶	۴	یا ورنه وزن	یا ورنه وزن	جمیع آمده باشد

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۳۴	۵	وسه جوش	دوسه جوش	۲۰۴	۱۷	ابرهیمیه	ابرهیمیه
الضأ	۲۱	وجلام	وجزام	۲۰۵	۲۳	قره و دمه	قره و دمه
۲۳۷	۳	کر قته	کوفته	۲۰۶	۱۷	تنگی	تنگی
۲۳۸	۱۸	مینزند	مینزند	۲۰۸	۲	نماید	نماید
۲۴۵	۱۲	تا انش	تا انش	۲۰۹	۹	از یک یک متقال	از یک یک متقال
۲۴۸	۸	بنجور	بنجر	ایضا	۱۱	از یله	از یله
۲۵۱	۲	از لفظ سیاه	از لفظ سیاه	۲۱۰	۱۱	کیسه را	کیسه را
ایضا	۴	از لفظ سیاه	از لفظ سیاه	۲۱۱	۱۲	از یک چهار متقال	از یک چهار متقال
ایضا	۱۸	بجر حلقه	بجر حلقه	۲۱۷	۹	اب بخیه	در اب بخیه
۲۵۲	۵	قدوة الکما	قدوة الحکا	۲۱۸	۲	کشیر خشک	کشیر خشک
۲۵۳	۱۱	ولد و لیر	ولد و لیر	ایضا	۳	بجو شانند	بنوشند
۲۵۵	۱۱	دگر کرده داخل نمایند	دگر کرده داخل داخل نمایند	۲۲۳	۱۴	بنافش نمایند	پاکش نمایند
۲۵۶	۸	بروغن تازه	بروغن گاو تازه	۲۲۷	۱	برجویه	برجویه
۲۶۲	۱۳	غباری	غباری	ایضا	۲۳	دین برجویه	دین برجویه
۲۶۴	۲۲	نوزین	لوزین	۲۶۷	۲۳	شیره برجویه	شیره برجویه
۲۶۷	۲۱	اجاس	اجاص	۲۶۸	۱۰	مرهم برجویه	مرهم برجویه
ایضا	ایضا	دران دران قیراضط	دران قیراطی	ایضا	۲۰	سازند	سازند

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۹۷	۲۰	مایل بزرودی	مایل بزرودی	۲۶۹	۱۸	درسان	درسان
۳۰۰	۷	داخل کرده	داخل کردم	۲۷۱	۱۸	مزان	مزاج
۳۰۲	۵	بجهر	بجو	۲۷۲	۱	خورند	کشیده
۳۰۴	۱۴	خنطل	خنطل	۲۷۵	۱۲	انجری	انجری
ایضاً	ایضاً	یابد نمود	باید نمود	۲۷۹	۸	جزد	جزد
۳۰۵	۱	منقی	منقی	۲۸۰	۱	مسکه تازه	مسکه تازه
۳۰۶	۸	پوست	پوست	ایضاً	۳	قبض آن	قبض آن
۳۰۷	۷	نقح	نقح	۲۸۳	۵	پلا و ازاب	پلا و ازاب
۳۱۶	۱۴	پارچه بره	پارچه بره	ایضاً	ایضاً	توت شامی	توت شامی
۳۱۷	۵	شعیره	شعیره	۲۸۴	۸	ویا با قلا	ویا با قلا
۲۲۰	۳	ناخو	با نخود	۲۸۵	۴	لطیف	لطیف
۳۲۲	۱۳	اسفیداج	اسفیداج	۲۸۹	۲۰	کشیر	اکسیر
ایضاً	ایضاً	قالم	قالع	۲۹۲	۱۷	نیج استار	نیج استار
۳۲۷	۱	کسیری	کسیری	ایضاً	۱۸	الابچی خود	الابچی خود
ایضاً	ایضاً	صلح عربی	صلح عربی	ایضاً	۲۱	سرا	سرا
ایضاً	ایضاً	شیلف	شیاف	۲۹۶	۱	اپو میره	اپو میره
ایضاً	ایضاً	باشیر دختر	باشیر دختر	ایضاً	۱۸	درکس	درکس

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۲۸	۲۱	بکدازند	بکدازند
۳۲۹	۳	کنزدگر	سرکنزدگر
۳۳۰	۹	علامات	علامت
۳۳۲	۱۰	سقی تی	سقی قوی
ایضاً	۱۱	کزیده	کزنده
ایضاً	۱۴	آورده	آورد
۳۳۴	۲	عماق	سماق
۳۳۵	۱۲	وطلای	وطلاء
۳۳۶	۴	درخالت	درخالت
۳۳۸	۱۴	بازوایشه	بازوایشه
ایضاً	ایضاً	یامند	باشد
۳۴۰	۲۳	ازروسی	ازروسی
۳۴۱	۲۱	سفل انرا	سفل انرا
۳۴۲	۲۱	بران ختیه	بران ختیه
۳۴۳	۲۳	و تیم قفل	و تیم قفل
۳۴۴	۸	بابایرج	بابایارج
۳۴۵	۴	عمو قاری	عمو قاری
صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۴۷	۱۷	گوفته	گوفته
۳۵۰	۱۲	حب القرم	حب القرم
۳۵۳	۳	یاعسل	باعسل
۳۵۴	۲	گوفته	گرفته
۳۵۵	۱۴	خشته	خشتی
۳۵۶	۲	ضم کاف	ضم قاف
ایضاً	۴	ملون	ملون
ایضاً	۹	ورول	ورول
ایضاً	۱۴	دو فرج	دو فرج
۳۵۷	۳	می نمایند	می نماید
۳۵۸	۱۴	چهار روز	چهل روز
ایضاً	۱۸	تناول	تناول
۳۶۰	۱۵	در اخر گرم	در اخر سوم گرم
۳۶۵	۸	تحت بدن	تحت بدن
ایضاً	۱۴	اتش	اشق
۳۶۸	۲۳	ولبر	دبغرا
۳۶۹	۴	طعم خالی	طعم خامی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۴۹	۱۵	پاشید	پاشیده
۳۵۰	۱	برد	سرد
۳۵۴	۲۲	بانهاداده	بانهاداده شد
۳۵۷	۸	از برای	از برای و اشتراکی
۳۵۸	۲	یکدوونیم	یکدوونیم
۳۸۲	۲	شش	شش
۳۸۳	۲۳	شکر سفید	شکر سفید مصفوف
۳۸۴	۵	خرق سیاه	خرق سیاه
۳۸۵	۱۹	تخم بادرنخ	تخم بادرنخ
۳۸۷	۲	پنجدرم	پنجدرم
۳۸۷	۷	نجیساند	نجیساند
ایضاً	۱۲	کیسه	کیسه
۳۸۹	۳	دایم بدست	دایم بدست
ایضاً	۲۰	شته	شته
۳۹۰	۷	بستقل	بستقل
ایضاً	۵	سوداوی	سوداوی
۳۹۱	۱۷	محل تحف	محل تحف

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۹۴	۵	مرکبات	مرطبات
۳۹۵	۱۳	قره	فسره
ایضاً	۵	فتکین	افتمین
ایضاً	۱۴	دودرم	دودرم
۳۹۶	۱۷	مراين	مراين اجزا
۳۹۷	۷	سوداوی	سوداوی محترق
۴۰۰	۴	امراض سودا	امراض سودا
۴۰۳	۲	سوداوی	سوداوی
۴۰۴	۲	زبدن	زبدن
ایضاً	۲۰	افریقون	افریقون
ایضاً	ایضاً	افریقون	افریقون
۴۰۵	۵	بیک دفعه	بیک دفعه
ایضاً	۱۹	ورگ	ورگ
۴۰۶	۲۳	سوداوی	سوداوی
۴۰۷	۱۸	ابو سحل	ابو سحل
۴۰۸	۲۲	سازند	سازند
۴۱۰	۱۹	اب بر روی	اب بر روی

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۱۱	۱۵	بکزند	بکزارند	۴۳۱	۱۶	ایلاوس	ایلاوس
۴۱۲	۱۳	قنبخ	قنبخ	۴۳۲	۱۹	تشیخ	تشیخ
۴۱۳	۱۵	فنج	فنج	۴۳۳	۱۸	بلبله سیاه نه دانه	بلبله سیاه نه دانه
۴۱۵	۲۳	باسهال	بازراط	۴۳۴	۱۹	اعلامات	اعلامات
۴۱۶	۹	کثوث	کثوث	۴۳۵	۱	الانی	بالاسنه
۴۱۷	۱۲	باتلخی	باتلخی	۴۳۸	۱۰	مقام موم	مقام موم
۴۱۸	۱۸	دیمه	دیمه	۴۳۹	۱۶	اندروس	براندروس
۴۱۹	۱۸	سباب یعنی	سباب یعنی	۴۴۰	۹	ایچ ازار	ایچ ازار
۴۱۹	۳	ظالم و قویا	ظالم و قویا	۴۴۱	۱۴	و مقام	در مقام
۴۲۰	۱۵	مناسبت	مناسبت	۴۴۱	۱۳	الفت	الفت
۴۲۱	۸	کرم	کرم	۴۴۲	۱۰	افویه	افویه
۴۲۱	۱۵	در بیان خواص	در بیان خواص	۴۴۳	۱	پیوست	پیوست
۴۲۲	۲۶	ولفته	ولفته	۴۴۴	۴	ترایق مذکور	در ترایق مذکور
۴۲۳	۴	وبقنه	وبقنه	۴۴۵	۱	اودخان گوشت	اودخان گوشت
۴۲۴	۲۱	مجموعه را شیم	مجموعه را شیم	۴۴۶	۹	اصطلاح	اصطلاح
۴۲۸	۲	از قشر	از قشر	۴۴۷	۱۶	مشوچه	مشوچه
۴۳۱	۲	سمن باب	سمن باب	۴۴۸	۵	میرسید	میرسید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۸۴	۱۹	بکزارد	بکدازد
ایضاً	۲۱	میکدازد	میکدازد
ایضاً	۲۲	نمیکدازد	نمیکدازد
۴۸۵	۱۶	تا یبوست آن	تا یبوست آن
۴۸۸	۴	بالاجمال	بالاجمال
۴۹۰	۹	خوردن افیون	خوردن افیون
۴۹۱	۱۷	مزاج حار است	مزاج حار است
ایضاً	۱۸	باشد سهر	باشد سهر
۴۹۲	۵	وقتی که باید	وقتی که باید
۴۹۳	۹	که مقدار افعال	که مقدار افعال
۴۹۵	۱۸	من شخصی	من شخصی
۴۹۹	۱۰	شوربای	شوربای
۵۰۰	۳	بالذات	بالذات
ایضاً	۷	رجو عیش	رجو عیش
ایضاً	۳	برونی	برودتی
ایضاً	۱۵	زیاده نمی گردد	زیاده می گردد
ایضاً	۱۶	ومیدد	رومیدد
صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۰۱	۱	طبا سیر سفید در میان	طبا سیر سفید در میان
ایضاً	۴	میمانند	میمانند
ایضاً	۵	تخفیف	تخفیف
۵۰۲	۱۸	ناقص	ناقص
۵۰۴	۱۵	بمعنی نبوده	بمعنی نبوده
۵۱۰	۳	یا یوست	یا یوست
ایضاً	۱۰	خطا برمان	خطا برمان
۵۱۱	۶	دوا در رب	دوا در رب
ایضاً	۱۷	جبین	جبین
۵۱۲	۱۱	مشتاوی	مشتاوی
ایضاً	۱۸	درم درجه	درم درجه
۵۱۳	۲۰	یکصد و سی	یکصد و سی
۵۱۵	۱۷	اقاقیه	اقاقیه
۵۱۹	۴	افیون کاد	افیون کاد
۵۲۵	۱۵	غسل	غسل
۵۳۰	۱۳	بفت صد و شتاد	بفت صد و شتاد
۵۳۱	۷	و پنج منتقال	و پنج منتقال

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۳۳	۱۳	غزقبا	عزقبا
۵۳۵	۱۶	شمنی	شمنی
۵۳۲	۴	ترباق الریح	ترباق الریح
۵۳۴	۱	در و گوش	در و گوش
۵۵۲	۱۱	بهارالدین	بهارالدین
ایضاً	۲۱	ملوک	ملوک
۵۵۴	۱۰	بخورند	بخوراند
۵۵۶	۲	می نایند	می نایند
ایضاً	۱۷	کردوران	کردوران
۵۵۷	۲	باقی می ماند	باقی نمی ماند
ایضاً	۱۰	موسکین	موسکین
ایضاً	۱۹	در نسخه مشابیه	در نسخه مشابیه
۵۵۸	۵	فودمر	فودمو
۵۵۹	۲۳	و این تریاق	و این تریاق
۵۶۲	۱	بهلیه فیه	بهلیه فیه
۵۶۲	۱۸	نامیران	نامیران
۵۶۳	۱	عقد ابوسیده	عقد ابوسیده
۵۶۴	۹	اصابع الصقر	اصابع الصقر
۵۶۵	۱۷	جلوزندی	جلوزندی
۵۶۶	۱	زراست	زراست
۵۶۶	۷	زر سنج	زر سنج
ایضاً	۹	زر رنج	زر رنج
۵۶۷	۸	لقوی است	لقوی است
ایضاً	۱۳	بخودی	بخودی
۵۷۵	۵	بخودی	بخودی
۵۷۸	۳	از هر یک	از هر یک
۵۸۴	۴	سکه شقال	سکه شقال
۵۸۵	۱۷	نزلات حاده	نزلات حاده
۵۸۶	۲۰	بارده طب	بارده طب
۵۹۳	۱	باستمال	باستمال
۵۹۵	۳	وایز برای	وایز برای
ایضاً	۹	نانی مشلته	نانی مشلته
ایضاً	۱۰	صری	صری
۵۹۶	۵	چهار دم	چهار دم

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵۹۶	۶	وشش درم	شش استار	۴۲۵	۱۴	و در افزواج	و در مزاج
ایضاً	۱۵	سویز بلبل	شویز سعد کوفی	۴۲۷	۱۷	بزر البج سفید	بزر البج سفید
ایضاً	۱۷	است داخل است	داخل است	۴۳۰	۴	بادی غلیظ	بادی غلیظ
ایضاً	۱۸	فوس بن یحیی	فوس بن یحیی بن یحیی	ایضاً	۱۱	بر خند قوقا	بر خند قوقا
۵۹۸	۱۲	بنان سفید	بنان سفید	۴۳۲	۱۱	بلغم خام باید	بلغم خام باید
ایضاً	۱۸	بکدارند	بکدارند	۴۳۳	۹	ذانه اترج	ذانه اترج
۵۹۹	۲۳	و قح	و قح	۴۳۵	۱۹	مضمض نمایند	مضمض نمایند
۶۰۲	۷	زعرور	زعرور زعفران	۴۳۷	۱۲	داخل کرد	داخل کرد
ایضاً	۱۲	بر خند قوقا	بر خند قوقا	۴۳۹	۲۱	اصل السوس	اصل السوس
۶۰۳	۲۲	نده	نده	۴۴۳	۱۵	خشخاش	خشخاش
۶۱۱	۲۶	فقیل	فقیل	ایضاً	۱۴	جوشانید	جوشانید
۶۱۳	۳	نوش دارو	نوش دارو	ایضاً	۲۰	یکصد در	یکصد درم
۶۱۴	۱۴	ماصلع دیگر	ماصلع دیگر	۴۴۵	۲	مشروب	مشروب
ایضاً	۲۱	در وقت حاجت	در وقت حاجت	۴۴۸	۲۲	کرکاش نامند	کرکاش نامند
۶۱۶	۷	وسکن	وسکن	۴۵۰	۱۴	ومبرود	ومبرود
۶۲۲	۲	اکتست	اکتست	ایضاً	۲۱	صفت ان	صفت ان
۶۲۳	۷	ررنج	ررنج	۹۵۱	۱۱	روماندن	روماندن

صفی	سطر	غلط	صحیح
۴۵۲	۷	یاقوق بایبید	یاقوق بیدیشک
۴۵۳	۲۱	افندی بایبید	افندی صالح چلی
۴۵۴	۱۷	مشک عبی	مشک بتی
۴۵۵	۵	شایدنج	شادنج
ایضاً	۱۶	ایلیسیا اقلیسیا	ایلیسیای قضی
ایضاً	۱۶	شادنج	شادنج
۴۶۹	۱	سرد وماغ	از سرد وماغ
۴۷۰	۷	استمال کرده	استمال کرده شود
۴۷۱	۸	بنوشند	بشویند
۴۷۳	۱۵	سنبل الطیب	سنبل الطیب با برون
ایضاً	۲۰	قرنفل دانه	قرنفل مصطلک دانه
۴۷۴	۷	داجینی فوه	داجینی سرنشال فوه
ایضاً	۹	پس گلکند آفتاب	پس گلکند آفتاب
ایضاً	۱۳	از یک یک جزو	از یک یک جزو
ایضاً	۱۶	بالند وصال	بالند وصال
۴۷۷	۹	صلایک دنی	صلایک دنی
ایضاً	۲۱	صلی	صلی
۴۷۸	۲۱	صلی	صلی

صفحه	سطر	خط	صحیح	صفحه	سطر	خط	صحیح
۴۳۱	۱	دکوم میگردد	دکوم میگردد	۴۹۸	۱۵	آرینج	نارنج
۴۳۲	۸	سیالیوس	سیالیوس	۴۹۹	۱۷	تفتیت	تفتیت
۴۳۳	۵	وساقس	وساقس	۵۰۱	۹	خشم دوم	خشم دوم
۴۹۹	۷	پین کنند	پین کنند	۵۰۲	۱۹	از برای کبد	از برای کبد
۴۴۰	۱	غزوت	غزوت	۵۰۳	۳	برگاه دوران	برگاه دوران
۴۹۹	۲	لوکستان	لوکستان	۵۰۴	۱۵	باریک پیاله	باریک پیاله
۴۴۰	۱۴	بامار الشبت	بامار الشبت	۵۰۵	۱۷	سکه نمکینه	سکه نمکینه
۴۴۱	۳	بقیه سرخ	بقیه سرخ	۵۱۱	۱۵	بخط	بخط
۴۴۸	۴	جراحت	جراحت	۵۱۲	۱	کشت و می	کشت و می
۴۴۹	۱۰	زور و ملکایا	زور و ملکایا	۵۱۷	۱۸	قوة الصبغ	قوة الصبغ
۵۰۰	۳	اکلیل الملک	اکلیل الملک	۵۱۹	۸	شیخی کینه	شیخی کینه
۵۰۱	۲۰	و بهندی بند	و بهندی بند	۵۲۰	۱۳	خون دردی	خون دردی
۵۰۱	۴	وصلای مطبوخ	وصلای مطبوخ	۵۲۱	۱۳	تخم کزنس	تخم کزنس
۵۰۲	۱۸	به نهائی	به نهائی	۵۲۲	۴	این نسخه را از	این نسخه را از
۵۰۳	۱۳	استقانی	استقانی	۵۲۳	۲۳	بلعب نزد قوطا	بلعب نزد قوطا
۵۰۵	۱۳	عاقده کبار	عاقده کبار	۵۲۵	۲	از هر یک یک گرم	از هر یک یک گرم
۵۰۷	۳	به پید اوز	به پید اوز	۵۲۶	۳	یصد درم	یصد درم
۵۰۸	۱۷	و منج حوز	و منج حوز	۵۲۷	۲۲	شادنج	شادنج

صفی	سطر	غلط	صحیح	صفی	سطر	غلط	صحیح
۵۸	۱۸	که در بلیله زرد	که در بلیله زرد	۸۲۰	۲۰	آشنا از طعام	آشنا از طعام
۵۹	۱۹	و سر بلیله	و نیز بلیله	۸۲۰	۲۲	خرم شود ری	خرم شود ری
۶۰	۲۰	ایضا	نصیان	۸۳۰	۹	صبح مطبوع	صبح مطبوع
۶۱	۵	رمل	رمل را	۸۳۹	۲۰	در چینی شیشما	در چینی دار ششما
۶۲	۱۸	تسادی	تساوی	۸۴۰	۲	وسعه	وسعه
۶۳	۹	ادمان	ادمان	۸۴۱	۱۳	برگ کاسنی	برگ کاسنی
۶۴	۱۲	بسیار دای	بسیار بهائی	۸۴۲	۹	جاجت	جاجت
۶۵	۸	گند	گند	۸۴۸	۲	نضاج	نضاج
۶۶	۲۳	ایضا	تا چهار شقال	۸۴۹	۱۴	آورده	آورده
۶۷	۱۵	که قدس سره	که قدس سره	۸۵۰	۳	پنجاه در آب	پنجاه در آب
۶۸	۷	مجموعه ادویه را	مجموعه ادویه را	۸۵۱	۱۴	پانزده درم	پانزده درم
۶۹	۲	ناکه و سفته	ناکه و سفته	۸۵۲	۱۴	زایر که	زایر که
۷۰	۸	و پیرند چینه	و پیرند چینه	۸۵۳	۵	در صین	در صین
۷۱	۳	اسطوخودوس	اسطوخودوس	۸۵۴	۹	آورده اند	آورده اند
۷۲	۵	بدستور یک	بدستور یک	۸۵۸	۱۴	خضور	خضور
۷۳	۷	اشامیده شود	اشامیده شود	۸۵۹	۱۴	برایشان	برایشان
۷۴	۹	و مزاج بود	و مزاج بود	۸۶۰	۳	و دانه بود	و دانه بود

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۴۰	۵	زیر کشیده	زیر که کشیده	۸۴۰	۵	زیر کشیده	زیر که کشیده
۸۴۲	۱	بایل	بایل	۸۴۲	۱	بایل	بایل
ایضا	۱۷	با ادویه	با این ادویه	ایضا	۱۷	با ادویه	با این ادویه
۸۴۹	۱۷	که ان حیوان	که ان حیوان	۸۴۹	۱۷	که ان حیوان	که ان حیوان
۸۵۰	۷	اوان	وان	۸۵۰	۷	اوان	وان
۸۵۱	۲	و خوش طعمی	و خوش طعمی	۸۵۱	۲	و خوش طعمی	و خوش طعمی
۸۵۴	۸	و منفص و امراض	و منفص و امراض	۸۵۴	۸	و منفص و امراض	و منفص و امراض
ایضا	۹	و بزرگ سحون	و بزرگ سحون	ایضا	۹	و بزرگ سحون	و بزرگ سحون
ایضا	۱۷	و مضروک	و مضروک	ایضا	۱۷	و مضروک	و مضروک
ایضا	۲۲	از بزرگ متقال	از بزرگ متقال	ایضا	۲۲	از بزرگ متقال	از بزرگ متقال
۸۵۵	۱	صفت آن	صفت آن	۸۵۵	۱	صفت آن	صفت آن
ایضا	۱۴	از بزرگیت	از بزرگیت	ایضا	۱۴	از بزرگیت	از بزرگیت
۸۵۶	۹	در چشم	در چشم	۸۵۶	۹	در چشم	در چشم
۸۵۷	۱۷	نک طبر زرد	نک طبر زرد	۸۵۷	۱۷	نک طبر زرد	نک طبر زرد
۸۵۹	۱۸	امور مذکوره	امور مذکوره	۸۵۹	۱۸	امور مذکوره	امور مذکوره
۸۶۰	۹	بیم مذکوره	بیم مذکوره	۸۶۰	۹	بیم مذکوره	بیم مذکوره
ایضا	۱۳	ضعیف	ضعیف	ایضا	۱۳	ضعیف	ضعیف
۸۶۱	۱۴	نگ از آتش	نگ از آتش	۸۶۱	۱۴	نگ از آتش	نگ از آتش

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۹۰۷	۳	فصول بارود	فصول بارود	۹۰۷	۳	فصول بارود	فصول بارود
ایضاً	۵	دو اوامد	دو وار مدی	ایضاً	۵	دو اوامد	دو وار مدی
۹۰۹	۳	ادویرا	ادویرا	۹۰۹	۳	ادویرا	ادویرا
ایضاً	۱۴	از یک دویم	از یک دویم	ایضاً	۱۴	از یک دویم	از یک دویم
۹۱۰	۱۴	غدا	غدا	۹۱۰	۱۴	غدا	غدا
۹۱۲	۸	تازہ	تازہ	۹۱۲	۸	تازہ	تازہ
۹۱۴	۱۱	خزون	خزون	۹۱۴	۱۱	خزون	خزون
۹۱۸	۱۵	مشر	مشر	۹۱۸	۱۵	مشر	مشر
۹۱۹	۷	بحسب	بحسب	۹۱۹	۷	بحسب	بحسب
ایضاً	۱۷	بسبہ	بسبہ	ایضاً	۱۷	بسبہ	بسبہ
۹۲۰	۴	مروج	مروج	۹۲۰	۴	مروج	مروج
۹۲۲	۱	سوخن	سوخن	۹۲۲	۱	سوخن	سوخن
۹۲۴	۱	بالفط	بالفعل	۹۲۴	۱	بالفط	بالفعل
ایضاً	۷	بزرکتر	بزرکتر	ایضاً	۷	بزرکتر	بزرکتر
۹۲۷	۹	دوالمسک	دوالمسک	۹۲۷	۹	دوالمسک	دوالمسک
۹۲۹	۷	بزوی	بزوی	۹۲۹	۷	بزوی	بزوی
ایضاً	۲۲	درست	درست	ایضاً	۲۲	درست	درست
۹۳۹	۱	از طبع	از طبع	۹۳۹	۱	از طبع	از طبع
ایضاً	۱۴	ایضاً	ایضاً	ایضاً	۱۴	ایضاً	ایضاً
۹۳۰	۵	کلی و مثانہ	کلی و مثانہ	۹۳۰	۵	کلی و مثانہ	کلی و مثانہ
ایضاً	۱۲	ولوبند	ولوبند	ایضاً	۱۲	ولوبند	ولوبند
۹۳۴	۳	اسمعیل	اسمعیل	۹۳۴	۳	اسمعیل	اسمعیل
۹۳۷	۲۱	بیت در	بیت در	۹۳۷	۲۱	بیت در	بیت در
۹۴۰	۱۳	خواشته	خواسته	۹۴۰	۱۳	خواشته	خواسته
۹۴۱	۹	سنگیا	سنگیا	۹۴۱	۹	سنگیا	سنگیا
۹۴۵	۱۸	چهار تانک	چهار تانک	۹۴۵	۱۸	چهار تانک	چهار تانک
ایضاً	۲۱	دم	دفعہ	ایضاً	۲۱	دم	دفعہ
۹۴۶	۱۷	مفاح	مفاح	۹۴۶	۱۷	مفاح	مفاح
۹۵۴	۱۸	حرش	حرش	۹۵۴	۱۸	حرش	حرش
۹۴۰	۹	باشیر مارہ	باشیر تازہ	۹۴۰	۹	باشیر مارہ	باشیر تازہ
ایضاً	۱۴	درامزہ	درامزہ	ایضاً	۱۴	درامزہ	درامزہ
ایضاً	۲۲	درست	درست	ایضاً	۲۲	درست	درست
۹۴۱	۱۳	میلندہ	میکندہ	۹۴۱	۱۳	میلندہ	میکندہ

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۹۱	۱۸	وسکونا،	وسکون یا،	۹۹۲	۱	انزاعظیم	انزاعظیم الفخ
ایضاً	۲۱	غذی	غذای	۹۹۳	۲۳	مستلست	مستلست
۹۹۲	۱۹	هر برگها	هم برگها	۹۹۴	۲	قبل از غذا	قبل از غذا
۹۹۳	۳	بگیرند	بگیرند	۹۹۵	۱۲	در حقه قلمی کرده	در حقه قلمی کرده
ایضاً	۱۴	و نافع	نافع	۹۹۶	۱۴	و بداند	و بداند
۹۹۵	۷	قلموس	قلموس	ایضاً	۱۸	سارون	اسارون
ایضاً	۱۲	قلموس	قلموس	۹۹۷	۴	و بیروح	و بیروح
ایضاً	ایضاً	تنباکو	تنباکو	۹۹۸	۲	انیون	افیون
ایضاً	۱۳	بدست آورد	بدست آورد	ایضاً	۳	صحایت	بنفایت
۹۹۶	۱۹	شامند	بیاشامند	ایضاً	۵	لذع مقرب	لذع مقرب
۹۹۷	۱۷	دستک بصری	دستک بصری	۹۹۸	۱۷	ومرن	ومران
۹۹۸	۱۰	بفکر دارد	بفکر دارد	۹۹۹	۱۵	کل کل گاوزبان	کل کل گاوزبان
۹۹۹	۷	یا یکسان	یا یکسان	۱۰۰۰	۷	که قدس سره	که قدس سره
۱۰۰۰	۲۱	دماگر سینه	وباگر سینه	۹۹۹	۷	خمیر	خمیر
ایضاً	۲۳	والتماح بیت	والتماح بیت	۱۰۰۰	۱۱	بیخ قلم	بیخ قلم
۱۰۰۱	۱۹	کثیر و کل شقایق	کثیر و کل شقایق	۱۰۰۱	۷	و بیخ	و بیخ
۱۰۰۲	۳	صفت آن	صفت آن	ایضاً	۱۷	مسحوق	مسحوق

صفی	سطر	غلط	صحیح	صفی	سطر	غلط	صحیح
۱۰۰۹	۴	بلید	ملید	۱۰۱۴	۱۲	کوبید	کوبیده
ایضاً	۱۶	باو مرتبه	یا مرتبه	ایضاً	۲۰	ست	ست
ایضاً	۲۳	مذکور	مذکور	۱۰۱۶	۱۵	روز	روزی
۱۰۱۰	۵	بال اخروز	بال اخروز	ایضاً	۲۳	خاران	خاران
ایضاً	۷	ر برای	از برای	۱۰۱۷	۱۸	یا یک است	یا یک است
۱۰۱۰	۸	حب الصنوبر	حب الصنوبر	ایضاً	۲۳	عقوت	عقوت
ایضاً	۱۳	شامیده	شامیده	۱۰۱۸	۱۸	ار علم	ار علم
ایضاً	۲۳	ست	ست	۱۰۲۲	۱۰	نزدیک	نیز نزدیک
۱۰۱۱	۱۰	بهر قدر یک	بهر قدر یک	ایضاً	۲۳	چو جدوار	چون
ایضاً	۲۱	عشاده	عشاده	۱۰۲۵	۱۵	ورد	ورد
۱۰۱۳	۱	اند	اند	۱۰۲۸	۵	اورد	اورد
ایضاً	۲	متبث	متبث	۱۰۳۰	۱۶	دو بخند	دو بخند
ایضاً	۷	بعضی	بعضی	۱۰۳۲	۶	جو کوب نموده	جو کوب نموده
		انحضرت	انحضرت	۱۰۳۸		قن	قن
ایضاً	۸	ینفع	ینفع	۱۰۳۹		دو سینه	دو سینه
ایضاً	۱۱	دوشده	دوشده	۱۰۴۰		حلب	حلب
ایضاً	۱۳	یاید	یاید	۱۰۴۱			

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰۴۴	۷	بهر کج	بهر کج سرخ	۱۰۴۹	۱۰	بارچه	بارچه
۱۰۴۵	۱۵	گل ین	گل این	۱۰۵۰	۶۰	جسطیان	جسطیان
۱۰۴۶	۲۳	تر یا قیه	تر یا قیه	۱۰۵۱	۱۸	فلقلی	فلقلی
۱۰۴۷	۴	زهر نامی کزید	زهر نامی کزید	۱۰۵۲	۱۴	حسب محلب	حسب محلب
۱۰۴۸	۱۵	جر جیو	جر جیو	۱۰۵۳	۲۲	میکش	میکش
۱۰۴۹	۱۷	گذاشت	گذاشته	۱۰۵۴	۴	تاسه حب	تاسه حب
۱۰۵۰	۲۰	طبا میر	طبا شیر	۱۰۵۵	۱۳	قسط شیر	قسط شیر
۱۰۵۱	۷	استان	استان	۱۰۵۶	۲۱	از هر یک	از هر یک
۱۰۵۲	۲۱	از هر یک	از هر یک	۱۰۵۷	۲۱	خلفای	خلفای
۱۰۵۳	۲۲	میکش	میکش	۱۰۵۸	۲۱	خلفای	خلفای
۱۰۵۴	۲۳	بیا شاید اگر بستر	بیا شاید اگر بستر	۱۰۵۹	۲۲	جالی نوشر	جالی نوشر
۱۰۵۵	۱۵	گل ین	گل این	۱۰۶۰	۴	مالخا و جیون	مالخا و جیون
۱۰۵۶	۱۰	بارچه	بارچه	۱۰۶۱	۵	خصوص	خصوص
۱۰۵۷	۶۰	جسطیان	جسطیان	۱۰۶۲	۹	کباب جیتی	کباب جیتی
۱۰۵۸	۲۳	تر یا قیه	تر یا قیه	۱۰۶۳	۱۸	فلقلی	فلقلی
۱۰۵۹	۴	زهر نامی کزید	زهر نامی کزید	۱۰۶۴	۱۰	طالیس	طالیس
۱۰۶۰	۱۴	حسب محلب	حسب محلب	۱۰۶۵	۲۰	افندی صا اچلی	افندی صا اچلی
۱۰۶۱	۱۵	جر جیو	جر جیو	۱۰۶۶	۲۳	صنعتان	صنعتان
۱۰۶۲	۱۷	گذاشت	گذاشته	۱۰۶۷	۱۲	اسمعیل	اسمعیل
۱۰۶۳	۲۲	میکش	میکش	۱۰۶۸	۱۹	مدیر	مدیر
۱۰۶۴	۲۳	بیا شاید اگر بستر	بیا شاید اگر بستر	۱۰۶۹	۱۵	دیند	دیند
۱۰۶۵	۴	تاسه حب	تاسه حب	۱۰۷۰	۱۸	جزیر گیشتم	جزیر گیشتم
۱۰۶۶	۲۰	طبا میر	طبا شیر	۱۰۷۱	۲	چهارده	چهارده
۱۰۶۷	۱۳	قسط شیر	قسط شیر	۱۰۷۲	۱۴	رطوبت	رطوبت
۱۰۶۸	۷	استان	استان	۱۰۷۳	۹	وقرب عهده	وقرب عهده
۱۰۶۹	۲۱	از هر یک	از هر یک	۱۰۷۴	۵	برابری	برابری
۱۰۷۰	۲۱	خلفای	خلفای	۱۰۷۵	۲	از هر یک نیم ثقال	از هر یک نیم ثقال

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۲۵	۱۳	و ج ر و ع	و ج ر و ع	۱۱۵۴	۱۴	قفل سیاه	قفل سیاه
۱۱۲۶	۲۰	روشن شد	روشن شد	۱۱۵۷	۳	اورده	اورده
۱۱۲۸	۸	والگردین	والگردین	۱۱۶۱	۸	بقیه سائیده	بقیه سائیده
۱۱۲۹	۳	یک چهارده	یک چهارده	۱۱۶۲	۱۲	در باب	در باب
۱۱۳۰	۵	ضمیمه عربی	ضمیمه عربی	۱۱۶۳	۱۹	داوایی	داوایی
۱۱۳۳	۲	غذایتوانند	غذایتوانند	۱۱۶۷	۲۲	بنیاسائیده	بنیاسائیده
۱۱۳۴	۲۰	روشن	روشن	۱۱۶۵	۱۳	مرید چوبچینی	مرید چوبچینی
۱۱۳۷	۱۹	شده باشد	شده باشد	۱۱۶۷	۱۴	شده باشد	شده باشد
۱۱۳۵	۱۹	اورز	اورز	۱۱۶۹	۲۲	سج نفع	سج نفع
۱۱۳۹	۲	پیش و	پیش و	۱۱۷۲	۳	بابرت	بابرت
۱۱۴۰	۱۸	وقوت	وقوت	۱۱۷۴	۹	مراهم چوبچینی	مراهم چوبچینی
۱۱۴۱	۸	بکزارز	بکزارز	۱۱۷۷	۱۹	باشد	باشد
۱۱۴۸	۱۵	در زانرا	در زانرا	۱۱۷۵	۱	بنج رطل	بنج رطل
۱۱۴۸	۳	اشامید	اشامید	۱۱۷۹	۱۸	که از نصف	که از نصف
۱۱۵۰	۲۳	و وقتا	و وقتا	۱۱۸۱	۱۳	نبات سفید	نبات سفید
۱۱۵۲	۱۲	از برکت	از برکت	۱۱۸۲	۱۳	داخل	داخل

بر ناظرین این کتاب مخفی و مہجوب نماند کہ درین کتاب بزرگداشت و توجہ بہتم صاحب
 چہا بہ خانہ بر سنگ چہا بہ اکثر جا با الفاظ خط و مشکوک شدہ بودند خاکسار سعی بالمبلغ
 و جہد فراوان نمودہ صحت نام کتاب ہذا مرتب ساخت مرجو و مامول از ناظرین
 اینکہ جائیکہ غلطی دریابند صحت نامہ را ملاحظہ فرمایند و اگر مقتضای شریعت کہ انسان
 مرکب من الخطاء و النسیان خطاء و سهواً لفظی از نظر بکارہ مانده باشد بذیل معفو
 بپوشند و قلم اصلاح بران در کنند فقط الحمد للہ کہ صحت نامہ جلد اول کتاب مستطاب
 مسکونی بجمع الجوامع و ذخایر الترکیب المبتدئہ تقریباً با دین گیر تباریخ یکم ماہ

رجب المرجب ۱۲۷۳ ہجری نبوی

صلی اللہ علیہ وسلم و رحمہ طبع اعلیہ

صورت اتمام یافت

تمت بالخیر والعاہ

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

31/9/20

